

طریق الی الله

مصاحبه محققین کنگره ی آیت الله قاضی با حضرت آیت الله کمیلی

خراسانی

عبد عاصی : این گفتگو حاوی مطالب بسیار مهمی است و آن دسته از رفقا که با دقت مطالعه بفرمایند ابوابی از معرفت به رویشان باز خواهد شد انشاءالله به مدد حضرت حجت سلام الله علیه .

نگاهی به شخصیت عرفانی مرحوم حداد داشته باشید و بفرمایید ایشان را چگونه دیدید ؟

اینجانب محمد صالح کمیلی در حدود ۲۴ سال در محضر مرحوم آیت الحق سید هاشم حداد بوده‌ام و تا کنون و بعدها استمداد از روح بزرگ ایشان راه گشای بسیاری از معضلات و مشکلات بوده است مرحوم استاد عبد خالص بود شخصیتی بی آرایش و به کلی خارج از حجاب انانیت و اسفار اربعه را طی کرده بود و تعدادی از افرادی که آن‌ها را جذب کرده بود امثال وصی ایشان مرحوم علامه طهرانی و دیگران را دستگیری و این راه را با آنان طی نمود ؛ ایشان عبد خالص بود ، فانی فی الله بود ؛ در فنا به درجه‌ای رسیده بود که به کلی خود را فراموش نموده بود و حتی در بعض موارد در معاملات ظاهری خویش را به حساب نمی‌آورد [۱] و در مسئله توحید در حدی پای بند و متعصب بود که استادش مرحوم قاضی درباره ایشان فرموده بود : تعصب سید هاشم در مسئله توحید از تعصب اهل تسنن در سنی گری آن‌ها بالاتر است [۲] این شخصیت را ما آنگونه یافتیم که وقتی نگاهمان به ایشان می‌افتاد ما را به خدا متوجه می‌نمود و جذبه‌های توحیدی در ایشان متجلی بود و با همین جذبه‌ها شاگردان خود را رهبری و دستگیری می‌فرمود .

روش سلوکی مرحوم حداد در طی منازل عرفانی و معرفتی چگونه بود؟

شاخص های سلوکی مرحوم حداد برای خواص بسیار ظاهر و نمایان بود و این شاخصه ها متخذ از روش استادش میرزا علی آقا قاضی بود برای نمونه می توان گفت: الف) یک شاخصه حالت نورانیت فوق العاده ایشان بود که ایشان با همان تصرفات معنوی و روحانی کسانی که علاقمند این راه بودند را مجذوب می نمود ب) از دیگر شاخصه های ایشان صفای محض و سادگی ایشان بود که فوق العاده بروز و ظهور داشت با یک رداء و عباء ساده؛ با یک دشداشه عربی ساده که سینه اش باز بود زندگی می نمود و وقتی در کربلا حرکت می کرد اصلا کسی باور نمی کرد که ایشان ولی خدا و یکی از علما بالله و به امر الله است و فکر می کردند ایشان از خدمه حرم اباعبد الله است چون به شکل آن ها بود و لباس خدمه حرم اباعبد الله را به تن داشت ج) بی رغبتی به دنیا و مظاهر آن و سبکبالی و مستغرق بودن در یاد خدا با همین روش ها دیگران را از حضيض دنیا به درجات اعلی قدسی می کشاند. ایشان خیلی دستورات اربعینی نمی داد و بیشتر با همان جنبه عملی و لسانی تربیت می داد خط مشی عملی ایشان برای ما الگو بود؛ نگاه به ایشان، حضور در محضر ایشان به قدری موثر بود که طرف را از همان نگاه اول متحول می کرد عینا مثل مرحوم قاضی چهره شناس بود و تشخیص می داد چه کسی شایسته این راه است تا از او دستگیری کند و با روش هاتی عملی خود و بعضا لسانی طرف را متوجه این راه می کرد و کسانی که شایستگی این راه را داشتند راه می افتادند.

مرحوم حداد تا چه حد از روش سلوکی استادش مرحوم قاضی رنگ پذیرفته بودند؟

در بین شاگردان قاضی تنها مرحوم حداد بود که شاگرد مبرز و از هر جهت مورد اعتماد قاضی بود شخصیتی که به ظاهر از مجتهدین حوزه نبود اما در باطن از علوم سرشاری برخوردار بود ایشان شیفته و فریفته استادش بود و برای دیدار استاد از کربلا به نجف می رفت و هر چه داشت از کسب خود در اختیار استاد قرار می داد وقتی خدمت استاد می رسید و استاد به او نگاهی می اندازد می گوید رسیدی! [۳] و از همان جذب اول راه را پیدا می کند و همراه با استادش این راه را به کمال می رساند؛ هر چه درباره مرحوم قاضی می شود گفت همان را هم باید درباره این مرحوم گفت زیرا این ها یک روح در دو قالب بودند اگر آیه شریفه مباحله «آل عمران آیه ۶۱» درباره علی و پیامبر نازل شده است و را علی جان پیامبر معرفی کرده است همین مطلب را درباره مرحوم استاد حداد و سید علی

آقای قاضی می توان گفت و حقا ایشان ذوب و فانی در استادش شده بود و در دستگیری شاگردانش از همان روش های تربیتی مرحوم قاضی استفاده می کردند و بی شک و شبهه طریق ایشان همان طریق قاضی بود و با همین مکتب دیگران را هدایت می کردند.

از بیانات مرحوم حداد درباره استادش قاضی مطالبی به خاطر دارید ؟

مرحوم استاد از استادشان به عظمت یاد می کرد و می فرمود : از صدر اسلام عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است می فرمود : قاضی عالمی بود که از جهت فقاہت بی نظیر از جهت فهم روایت و حدیث بی نظیر از جهت تفسیر و علوم قرآنی بینظیر از نظر فصاحت و علوم ادبی بی نظیر حتی از جهت تجوید و قرائت نیز بی نظیر بودند تا جایی که احيانا اگر ایشان در مجالس فاتحه و قرائت قرآن حضور می یافت کمتر قاری قرآنی بود که جرات خواندن قرآن در حضور ایشان داشته باشد چرا که اشکالات تجویدی ایشان را می گرفت و از نظر ادبی با آنکه زبان مادری ایشان آذری بود اما به عربی شعر می سرود.

دستور العمل های اخلاقی مرحوم قاضی در گفتار سید هاشم حداد چه مسائلی بود ؟

استاد حداد به مطالعه حدیث عنوان بصری توصیه می نمودند و این توصیه را از استادشان گرفته بودند و می فرمودند برای گذشتن از نفس اماره و خواهش های مادی و شهوی و غضبی که غالبا از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات بر می خیزد روایت عنوان بصری را به کلیه شاگردانشان می دادند و دستور می دادند که آن را بنویسند و به آن عمل کنند و عمل طبق دستور این روایت بود و می فرمود : این حدیث را در جیب خود داشته باشید و هفته ای یکی دو بار آن را مطالعه کنید ؛ دستور العمل دیگر ایشان سفارش موکد در حفظ الصحة و بهداشت و سلامت بدن و روان یک سالک بود ایشان می فرمودند یک شب قبل از اذان صبح برای خرید نان از منزل بیرون آمدم و دیدم سید محترمی در قهوه خانه نشسته است و گفتم چرا اینجا ایی ؟ سید علی قاضی فرمود منتظر جای هستم و تا چای نخورم نمی توان حرم امام حسین بروم و ایشان را به منزل بردم و چایی دادم و بعد از خوردن چایی از به ایشان گفتم شما در صنف علما هستید و درست نیست به قهوه خانه و این اماکن بروید و مرحوم قاضی فرمودند : این بدن ما حکم اشتر و مرکب را دارد و هر چه بیشتر به آن خدمت کنی بیشتر می توانید استفاده کنید ؛ مرحوم قاضی تاکید و سفارش در حفظ سلامتی بدن داشتند خود این حقیر قبل از رسیدن به محضر استاد مدتی در حوزه نجف بودم و در آنجا مریض

شدم اما برای طی کردن راه سیر و سلوک دست به دامن آقا شدیم از همان ابتداء سفارش ایشان در حفظ و صحت بدن بود. و توصیه‌های دیگری مانند سفارش به صله رحم، خدمت به پدر و مادر، حسن اخلاق و نماز شب و تهجد و تلاوت قرآن داشتند و گاهی می‌فرمودند: دستور همان قرآن است عنایت خاصی داشتند به اینکه باید به قرآن کریم توجه کرد و قرآن را با تدبر خواند؛ به صمت و سکوت سفارش داشتند و همان آداب عامه‌ای که رعایت آن بر سالکان لازم است را مخصوصاً برای مبتدئین یاد آوری می‌نمودند.

به عنوان سؤال اول بفرمایید چگونه با ایشان آشنا شدید؟

زمانی که وارد حوزه علمیه سامره شدم در سن نوجوانی بودم و از حوزه سامره به نجف آمدم و مشغول دروس حوزوی شدیم، صبح‌های پنجشنبه به منزل آیت الله شیخ عباس قوچانی می‌رفتیم و ایشان یک روزه خصوصی داشتند و چون می‌دانستم ایشان وصی مرحوم قاضی است لذا به جلسات ایشان می‌رفتم و خدمت ایشان می‌رسیدیم و از توصیه‌ها و کلمات اخلاقی ایشان استفاده می‌کردم تا اینکه ایشان فرمودند: در کربلا سیدی است به خدمت ایشان هم برس و ما هم به توصیه ایشان به کربلا رفتیم و از همان نگاه اول مجذوب استاد ایشان شدم ما هم اینگونه بودیم که مرحوم استاد ما خودش را با جنبه‌های عرفانی موثر نشان داد و ما هم مجذوب ایشان شدیم و فهمیدیم ایشان استاد کاملی است و می‌تواند دستگیری کند و ما هم راه را با ایشان ادامه دادیم و شناخت ما از همان جذبه‌های معنوی و نگاه‌های تربیتی ایشان بود؛ درباره عصمت و عفت باطنی ایشان یادداشتی نوشته‌ام که عرض می‌کنم: مرحوم حداد می‌فرمودند: من در تمام مدت سلوک در خدمت مرحوم آقا (قاضی) نامحرم نمی‌دیدم، چشمم به زن نامحرم نمی‌افتاد. یک روز مادرم به من گفت: عیال تو از خواهرش خیلی زیباتر است. من گفتم: من خواهرش را تا به حال ندیده‌ام. گفت: چطور ندیده‌ای در حالیکه بیشتر از دو سال است که در اطاق ما می‌آید و می‌رود و غالباً بر سر یک سفره غذا می‌خوریم؟! - به رسم اعراب که زنانشان حجاب درستی ندارند، و در منزل غالباً همه با هم محشورند؛ در عین عصمت تام و عفت کامل - من گفتم: و الله که یک بار هم چشم من به او نیفتاده است.

و این عدم نظر نه از روی تحفظ و خودداری چشم بوده است؛ طبعاً حالشان اینطور بوده است مرحوم حداد در اثر همان مجاهدات و تبعیت از استادش این مراحل و اسفار معنوی را طی کرده است و دستگیری ایشان برای ما نمایان بود .

نوع مباحث در جلسات مرحوم حداد چه مباحثی بود و این جلسات در چه ایامی برگزار می شدند ؟

جلساتی که ایشان داشتند در ایام زیارتی ابا عبد الله یعنی شب‌های جمعه برگزار می شد البته وقتی که رفقا ایرانی به کربلا می آمدند باز جلسات گرم می شد اما جلسات هفتگی همان جلسات شب جمعه بود و گاهی هم توفیق شرکت در نماز جماعت ایشان حاصل می شد و سکوت عارفانه‌ای بیشتر در مجلس سیطره داشت و منتظر بودیم استاد دهان را به کلامی باز کند و ما بتوانیم از این کلمات استفاده کنیم .

نوع افرادی که به ایشان مراجعه می نمودند چه کسانی بودند ؟

از ایرانیان گل سر سبد ایشان علامه حسینی طهرانی بود که سفرهای متعددی به خدمت استاد رسیدند و کتاب روح مجرد را نیز بر اساس همان یادداشت نوشتند ؛ همچنین آقای حاج محمد علی خلف زاده معروف به الطائی که الان در نجف اشرف هستند و به علت کهولت سن بیمار می باشند دعا می کنیم خداوند شفای عاجل دهد ؛ همچنین حاج عبد العلی ابوموسی محیی که به رحمت خدا رفتند ؛ حاج عبد الجلیل محی که در اثر فشارهای صدام به سوریه رفتند و الان در کوبیت تشریف دارند و ایام تابستان را برای زیارت امام رضا به مشهد مقدس می آیند ؛ مهندس تناوش داماد آیت الله انصاری همدانی ؛ آقای اسلامی داماد دیگر آیت الله انصاری همدانی ، گاهی آقای حاج اسماعیل دولابی به آن جلسات می آمدند ؛ شهید دستغیب ؛ آیت الله کشمیری ؛ آقا مصطفی خمینی و افراد دیگری مانند سید هادی تبریزی در جلسات مرحوم حداد شرکت می نمودند .

[۱] - علامه سید محمد حسین طهرانی در کتاب روح مجرد ص ۶۹ در همین مورد می نویسد :
رفقای کاظمینی می گفتند: یک روز با ماشین های مینی بوس (کبریتهی شکل عراق) از کربلا با آقای حداد به کاظمین آمدیم. در میان راه، شاگرد شوهر خواست کرایه ها را اخذ کند، گفت: شما چند

نفرید؟ آقای حدّاد گفتند: پنج نفر. گفت: نه، شما شش نفرید! ایشان باز شمردند و گفتند: پنج نفریم! ما هم می دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی گفتیم تا قضیه آقای حدّاد مکشوف گردد.

باز شاگرد سائق گفت: شش نفرید! ایشان گفتند: خُوی ماتشوف؟! هذا واحد، او هذا اثنین، او هذا ثلاثة، او هذا أربعة، او هذا خمسة! بعد شتگول أنت؟! «ای برادرم! مگر نمی بینی؟! - در اینحال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند - اینست یکی، و اینست دو تا، و اینست سه تا، و اینست چهار تا، و اینست پنج تا! دیگر تو چه می گوئی؟!» او گفت: یا سید! أنت ما تُحاسبُ نفسک؟! «ای سید! آخر تو خودت را حساب نمی کنی؟!» رفقا می گفتند: عجیب اینجاست که در اینحال باز هم آقای حدّاد خود را گم کرده بود، و با اینکه معاون سائق گفت: تو خودت را حساب نمی کنی و نمی شماری، باز ایشان چنان غریق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی توانستند در اینحال هم توجه به لباس بدن نموده و آن را جزو آن‌ها شمرده و یکی از آن‌ها به حساب در آورند! حضرت آقای حدّاد خودشان برای حقیر گفتند: در آنحال بهیچوجه من الوجوه خودم را نمی توانستم به شمارش در آورم، و بالاخره رفقا گفتند: آقا شما خودتان را هم حساب کنید، و این بنده خدا راست می گوید و از ما اجرت شش نفر می خواهد.

من هم نه یقیناً بلکه تعبداً به قول رفقا کرایه شش نفر به او دادم، و همگی برای نماز در مسجد برائنا پیاده شدیم. در آنجا دیدم امام مسجد: شیخ علی صغیر هم دم از توحید میزند و ندا به لا هُوَ إِلَّا هُوَ بلند کرده است.

[۲] - علامه طهرانی از قول مرحوم شیخ عباس قوچانی در کتاب روح مجرد ص ۱۲ می نویسد: حضرت آیه الله حاج شیخ عباس در وسط صحن ملاقات کرده و دیده بوسی کردند - و من هم در آنوقت در معیت ایشان بودم - در ضمن احوالپرسی‌ها و مکالمات، از حضرت آقای سید هاشم نام برد و احوالپرسی نمود؛ و در میان سخنان خود گفت: «مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت، و او را به رفقای سلوکی معرفی نمی کرد؛ و بر حال او ضنّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می کشید. و مرحوم قاضی میفرمود: سید هاشم در توحید مانند سنیها که در سنی گری تعصب دارند، او در توحید ذات حق متعصب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.»

[۳] - علامه طهرانی از اولین ملاقات سید هاشم حداد با استادش قاضی از زبان خود مرحوم حداد می گوید: من در کربلا به دروس علمی و طلبگی مشغول شدم، و تا سیوطی را میخواندم که چون برای تحصیل به نجف مشرف شدم، تا هم از محضر آقا (مرحوم قاضی) بهرمنند گُردم و هم خدمت مدرسه را بنمایم (مدرسه هندی: محل اقامت مرحوم قاضی) همینکه وارد شدم دیدم روبرو سیدی نشسته است؛ بدون اختیار به سوی او کشیده شدم. رفتم و سلام کردم، و دستش را بوسیدم. مرحوم قاضی فرمود: رسیدی! در آنجا حجره‌ای برای خود گرفتم؛ و از آن وقت و از آنجا باب مرادده با آقا مفتوح شد. حجره ایشان اتفاقاً حجره مرحوم سید بحرالعلوم درآمد. و مرحوم قاضی بسیار به حجره ایشان می آمدند و بعضی اوقات میفرمودند: امشب حجره را فارغ کن! من میخوام تنها در اینجا بیتوته کنم! «روح مجرد ص ۱۰۷».

چهارشنبه بیست و نهم شهریور ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

دعای بیست و هشتم صحیفه سجادیه

عبدعاصی: خدا آن روز را نیاورد که ما از گنجینه‌ی غیر قابل ارزش‌گذاری صحیفه‌ی نورانی امام زین العابدین علیه السلام غفلت کنیم. بزرگان ما این مجموعه شریف را تلاوت می کردند و با حال تضرع اشکها ریخته اند و بهره‌های باور نکردنی برده اند. اینکه حقیق در فصل دوم وبلاگ طریق الی الله بر روی صحیفه و نهج البلاغه تاکید دارم بر این اساس است که ما فقط دنبال هدفی خودساخته هستیم و از ابزارهای وصول دور افتاده ایم. این ابزارها که هدف غائی را هم در خودشان جای داده اند قلب را نورانی می کنند و روح را سیر می دهند. متن زیر نیایش بیست و هشتم صحیفه سجادیه است که حضرت به وسیله‌ی این دعا به خدای متعال پناه برده اند. خواندن صرفش هم دلپذیر است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ، وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ، وَصَرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ، وَ قَلْبْتُ مَسْئَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ، وَرَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ، وَضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ .

فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ - يَا إِلَهِي - مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بغيرِكَ فَذَلُّوا، وَرَأَمُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا، وَحَاوَلُوا الارتفاعَ فَاتَّضَعُوا، فَصَحَّ بِمُعَايَنَةِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَقَهُ اعْتِبَارُهُ، وَارْشَدَهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ .

فَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مَوْضِعُ مَسْئَلَتِي، وَدُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَليُّ حَاجَتِي، أَنْتَ الْمُخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِي، لَا يَشْرُكُكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي، وَلَا يَنْفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي، وَلَا يَنْظُمُهُ وَإِيَّاكَ نِدَائِي. لَكَ - يَا إِلَهِي - وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ، وَمَلَكَةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ، وَفَضِيلَةُ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ، وَدَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَالرَّفْعَةِ، وَ مِنْ سِوَاكَ مَرْحُومٌ فِي عُمْرِهِ، مَعْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ، مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ، مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ، فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ، وَتَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَالْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ .

بارخدايا به بریدنم از غير و پيوستنم به تو خود را از هر شائبه خالص كردم، و با تمام وجود به تو رو آوردم، و از آن كه نیازمند به عطای توست روی گرداندم، و درخواست خود را از طرف آن كه از فضل تو بی نیاز نیست گرداندم، و دانستم كه حاجت خواستن محتاج از محتاج دیگر از سبک رائی و گمراهی عقل اوست .

خداوندا، چه بسیار مردم را دیده‌ام كه از غير تو عزت خواستند و خوار شدند، و از غير تو ثروت طلبیدند و تهیدست گشتند، و در طلب بلندی و مقام برآمدند و پست شدند، پس انسان دورانديش به دیدن امثال ایشان بر راه درست رود و پندگیری او مایه توفیق او شود، و این انتخاب او را به راه صواب رهنمون گردد .

پس ای مولای من مرجع خواهش من تویی نه هیچ مسؤل دیگر، و برآورنده نیازم تویی نه هیچ مطلوب الیه دیگر، پیش از آنكه کسی را بخوانم تو را می‌خوانم و بس، احدی در چشم‌انداز امید من با تو شریک نیست، و هیچ كس در دعای من با تو همراه نیست، و ندای من او و تو را با هم در بر نمی‌گیرد .

الهی، تنها تورا است وحدانیت و یگانگی، و ملکه قدرت بی‌نیاز، و فضیلت حول و قوت، و پایه والایی و رفعت، و ماسوای تو در تمام عمر خود نیازمند رحمت تو، و در کار خویش عاجز و مغلوب، و در امور خود ناتوان است، و حالاتی گوناگون، و صفات ناپایا دارد، پس تو بالاتر از آنی که همانند و ضدی برای تو باشد، و بزرگ‌تر از آن که همسان و هم‌تا داشته باشی، پس پاک و منزّهی، معبودی جز تو نیست .

وضع ما در گردش دنیا چه فرقی می‌کند؟	زندگی یا مرگ، بعد از ما چه فرقی می‌کند؟
ماهیان روی خاک و ماهیان روی آب	وقت مردن ساحل و دریا چه فرقی می‌کند؟
سهم ما از خاک وقتی مستطیلی بیش نیست	جای ما اینجاست یا آنجا چه فرقی می‌کند؟
یاد شیرین تو بر من زندگی را تلخ کرد	تلخ و شیرین جهان اما چه فرقی می‌کند؟
هیچ کس هم صحبت تنهایی یک مرد نیست	خانه‌ی من با خیابانها چه فرقی می‌کند؟
مثل سنگی زیر آب از خویش می‌پرسم مدام	ماه پایین است یا بالا چه فرقی می‌کند؟
فرصت امروز هم با وعده‌ی فردا گذشت	بی‌وفا! امروز با فردا چه فرقی می‌کند؟

سه شنبه بیست و هشتم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....
فرمایشات آیت الله یعقوبی قائنی (سلمه الله) در خصوص ایمان و

معرفت

عبد عاصی : آیت الله سید حسین یعقوبی قائی - سلمه الله - از کملین زمان ما هستند . دقیق اینکه کامل و مکمل چیست را فقط خدا می داند . اما ما به کسی که بتواند " مربی " باشد کامل می گوئیم . در حد خودش و سعه و ظرفیت خودش کامل است و توانایی دستگیری دارد . معظم له نزدیک هشتاد و اندی از سن شریفشان می گذرد و اقیانوسی از فضائل هستند . خدای متعال ایشان را در ظل عنایات مولانا ولیعصر(علیه السلام) محفوظ بدارد .

بسم الله الرحمن الرحيم

و ما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله

معرفت و ایمان صنع خلق نیست، بلکه یکی از نعم الهی و موهبت های خداوندی است. صریح قرآن است که نفس بدون اذن خدا ایمان نمی آورد .مقدماتش کسبی است ولی خودش کسبی نیست . مسأله ی کسب معلومات و تالیف کتاب و سخنرانی یک مطلب است و ایمان داشتن به خدا و ارتقاء معرفت مطلب دیگری است. ممکن است کسی با برهان و دلیل اثبات کند که خدا هست، پیغمبر هست، و یا رساله های متعددی در زمینه ی توحید یا حقانیت ائمه ی معصومین علیهم السلام بنویسد ولی از معرفت نسبت به مقام شامخ آنها برخوردار نباشد و حتی چه بسا ذره ای ایمان در قلبش رسوخ نکرده باشد .

در شرح حال یکی از دانشمندان نوشته اند که گفته است: من هفتاد رساله ی استدلالی عقلی بر توحید خدای متعال نوشتم ولی در نهایت دیدم ایمان آن عجزه ی روستائی از من بیشتر است !

یکی از رفقا چند سالی ارتباط خود را با ما قطع کرده بود. روزی او را در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها دیدم و احوالش را جويا شدم. او که مرد منصفی است گفت: واقع مطلب این است که در این چند سال که از شما جدا شده و به خواندن درس و مطالعه ی کتاب و حدیث مشغول شده ام، هر چه دقت می کنم می بینم به ایمانم چیزی اضافه نشده و در واقع هر چه دارم همان است که از شما گرفته ام و مابقی همه حرف است !

بلی، حتی آنان که به مراتبی از معرفت و کمال دست یافته اند، به واسطه ی درک این نکته ی مهم، پیوسته

مترصد افاضه ی فیض از ساحت اقدس الهی بوده، رفعت و منزلت علمی ظاهری آنان مانع خضوع آنها نگشته، هر فرصتی را برای دست یابی به این فوز عظیم و غنیمت بی نظیر مغتنم می شمارند .
اینکه در روایات بر معاشرت و مجالست با اخیار و خوبان سفارش شده و مثلاً فرموده اند :

واطلب مؤاخاة الاتقیاء و لوفی ظلمات الارض و إن افنیت عمرک فی طلبهم

برای این است که معاشرت با آنان زمینه را برای افاضه ی ایمان بر قلب آدمی فراهم آورده، در اثر مجالست با آنها بر یقین و ایمان انسان افزوده می شود .

البته گاهی هم انسان بر آئینه ی دل خود آن چنان حجاب افکنده و به گونه ای محجوب شده است که از اخیار و خوبان عکس نمی گیرد و در ملاقات و معاشرت - ها حالت تضاد و مقابله پیدا می شود، لیکن آن بزرگواران اول کاری که می کنند این است که به تدریج موانع را مرتفع می سازند تا انسان بتواند از وجود پربرکت آنان بهره مند گردد .
ناگفته نماند که درس خواندن و مطالعه ی کتب فقهی و حدیثی و تأمل در آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام چنانچه با اخلاص و برای خدا صورت پذیرد، خود غنیمتی بزرگ و از ارزش واقعی برخوردار است و بر سالک است خصوصاً در این دوران - که همت ها بیشتر معطوف به جنجال و سر و صدا و تفسیر به رأی و بافتن است - ضمن پرداختن به وظائف سلوکی و معنوی خود، از مطالعه ی متون اصلی و منابع حدیثی غفلت نورزیده، با فرمایشات حضرات معصومین علیهم السلام پیوسته مأنوس باشد .

در حدیث است که وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می کنند، عده ای به آن بزرگوار ایمان نمی آورند و هر چند خود را معرفی کرده و آیات و معجزات به آنان ارائه می کنند، فایده ای نمی بخشد .
از سوی دیگر درباره ی برخی از یاران حضرتش روایت است که " له رجال الهیون یعرفونه بمعرفة الهیة " . مردانی خدایی همراه اویند که او را به معرفت خدایی می شناسند. این معرفت را خدای متعال به آنان ارزانی داشته، و آنان هنگامی که حضرتش را زیارت می کنند، می بینند که او همان است که از قبل شناخته اند و همان معنایی را که پیش از ملاقات با آن آشنا بوده اند در وی می یابند .

ابو بصیر گوید: با امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدیم و مردم رفت و آمد می کردند. آن حضرت به من فرمودند: از مردم بی‌رس که آیا مرا می بینند؟

گوید: از هر کس پرسیدم که آیا ابوجعفر علیه السلام را دیدی؟ می گفت: نه! با اینکه آن جناب در مسجد ایستاده بود. تا اینکه ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد مسجد شد. امام علیه السلام فرمودند: از این سؤال کن . گوید: از او پرسیدم آیا ابوجعفر علیه السلام را دیدی؟ گفت: آیا آن حضرت نیست که ایستاده است؟ گفتم: چگونه این را دانستی؟ پاسخ داد: چگونه ندانم با اینکه آن جناب نوری درخشان است؟ بلی، اگر انسان در عالم باطن با امام آشنا باشد و امام علیه السلام را آن چنان که هست با معنویت بشناسد، هنگامی که با وجود شریفش مواجه می گردد، معنایی را که با آن آشناست در آن بزرگوار مشاهده می کند . ذکر این نکته لازم است که ندیدن آن حضرت توسط مردم ممکن است نه صرفاً به دلیل عدم معرفت آنان، بلکه به واسطه ی عامل دیگری مثل اراده ی آن بزرگوار در ظاهر نشدن وجود شریفشان برای افراد بی معرفت بوده باشد .

سابقاً طلبه ای بسیار مستعد و زحمت کشیده به نام آقای اخلاقی با ما مرتبط بود. زمانی می خواست برای درس خواندن به نجف برود . بنده با توجه به آب و هوای نجف و شناختی که از روحیات وی داشتم، به صلاح او ندیده و او را نهی کردم و در نهایت به او توصیه کردم به سامرا برود . لیکن او نپذیرفته و به نجف رفت و در آنجا به زخم معده ی شدیدی مبتلا شده و حتی در شرف مرگ قرار گرفته بود، به طوری که پس از مراجعت به ایران وقتی با او برخورد کردم، او را نشناختم . روزی در اتوبوس نشسته بودم که شخصی کنار من نشست و سلام کرد. من هم بدون آنکه به او توجه خاصی کنم به طور عادی پاسخ او را دادم. پرسید: مرا نمی شناسید؟ گفتم: نه. البته در عین حال که او را نمی شناختم، متوجه شدم با معنایی که در او هست و با من حرف می زند، آشنا هستم. لذا با آن معنا سیر کردم تا ببینم وی را در کجا دیده ام. ناگهان صورت چند سال قبل او در نظرم ممتثل شد .

پرسیدم: تو آقای اخلاقی هستی؟ گفت: بله، حق دارید مرا شناسید. سپس جریان مسافرت به نجف و بیماری خود را با تعریف کرد . کسی که مدت ها با او معاشرت و آشنایی داشتم به خاطر اندکی تغییر صورت، او را نشناختم، گرچه آشنایی با معنایی که در وجود او بود از بین نرفته بود .

غرض این است که با ذکر این روایات و حکایات، مطلب روشن شود. انسان نباید از حقایق، شکل و صورت و کیفیت خاصی را تصور کند. نباید برای خود مصنوع درست کنیم. خیال و واهمه انسان را از حقیقت دور می سازد. مردم برای هر یک از ائمه علیه السلام در ذهن خود صورتی ساخته اند. مثلاً شاید امیر المؤمنین را با شمشیر، امام سجاد را با تحت الحنک و صورت زرد، امام صادق را به صورت پیرمردی لاغر اندام تصور کنند و به همان صورتی محبت دارند که در ذهن خود ساخته اند. لذا وقتی واقع و حقیقت را می بینند با صورت های ذهنی و مصنوع آنها تطبیق نمی کند و بسا به آن ایمان نمی آورند .

باید ایمان بیاوری به خداوندی که تو را ایجاد کرده و خالق همه ی موجودات و موجد همه ی اشیاء است. خدایی که خالق زمان و مکان است و هر جا که باشی حاضر و بر همه ی احوالات تو ناظر است. پیغمبر را همان گونه که بوده قبول نموده و به هر چه آورده ایمان داشته باشی. علی علیه السلام را ولیّ خدا و وصیّ پیامبر دانسته، فرزندان معصوم آن بزرگوار را اولیای خدا و اوصیای حضرتش بدانی و همان طور که بوده اند به آنان مؤمن باشی. از هیچ چیز کیفیت خاصی تصور نکنی مگر اموری را که خودشان خواسته اند با خصوصیت بدانیم .

اکنون که میل دوست به با من نشستن است تقدیر من چو گرد به دامن نشستن است

شوق فناست یا عطش وصل؟! هر چه هست چون آب بر حرارت آهن نشستن است

من سربلند غیرت خویشم در این مصاف تیغ رقیب لایق بر تن نشستن است

طوفان اگر فرو بنشیند عجیب نیست پایان بی دلیل دویدن، نشستن است

در راه عشق، تکیه به تدبیر عقل خویش با چتر زیر سایه ی بهمن نشستن است

سه شنبه بیست و هشتم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

روضه ای در روضه ی بقیع



عبدعاصی : این عکس قدیمی قبور اهل بیت (علیهم السلام) را دیده اید ؟ خوب نگاه کنید ؟ آن شیعیان و سربازانی هم که دورتر ایستاده اند دارند نگاه می کنند . این عکس خیلی قدیمی است . از قدیم شیعه و دشمن شیعه دارند این قبرهای عرشی را نظاره می کنند . تا چند سال دیگر باید همه دسته جمعی بایستیم و نگاه کنیم ؟ ما گنبد پرست یا ضریح پرست نیستیم اما گنبد و ضریح و بارگاه از علائم ما هستند . هر وقت قبور ائمه ی بقیع سلام الله علیهم را نگاه می کنم تا عمق جگرم می سوزد . همه همینطور هستیم . انگار همین ایستادن و نگاه کردن نوعی بی ادبی است . دیدید وقتی جنازه را دفن می کنند در اول کار قبرش چه شکلی است ؟ تلی از خاک که رویش ترمه می کشند و تاج گل می گذارند . اما اینجا از ترمه و گل هم خبری نیست . هر چقدر فکر کردم که در عزای امام صادق علیه السلام چه مطلبی بنویسم و در عزای آل بقیع چکار کنم و داغ دلم را به که بگویم و کجا خالی کنم دیدم اصلاً نمیتوانم وارد روضه ی بقیع بشوم . بهمین خاطر عکس پایین را گذاشتم و سرم را بر روی خاک سوخته ی بی بی گذاشتم . در عزای امام ششم شیعه ناله های دلم را بر مزار سوخته ی بی بی ام البنین سلام الله علیها خالی می کنم . شکوه های دلم را از غاصبین خلافت و امامت و دشمنان آل الله به بی بی عرض خواهم کرد و به قول قدیمی ها : حواله شان دادم به ام البنین سلام الله علیها



چه قشنگ و به جا می گویند بعضی ها که : انشاءالله یک روزی کنار مزارت یک سقاخانه می سازیم
بی بی جان تا هر کس آمد و تشنه بود و یک جام آب خورد نفسی تازه کند و بگوید : سلام بر
حسین - فدای دو دست بریده ات عباس

در عزای صادق آل عبا علیه السلام که امتداد داغ کوچه های بنی هاشم است سرم را می گذارم بر
ترت آفتاب زده ی ام البنین علیها سلام و با " مادر " درد دل می کنم .

ای امام صادق ! هیچکس " مادر " آدم نمی شود...

ای حضرت صادق ! ای پیرمردی که شبانه با دستهای بسته از سر سجاده تو را از خانه بیرون کشیدند
و دنبال مرکبها کشان کشان بردند و خانه ات را آتش زدند ... آقای ما !!! تو برای ما روضه بخوان:

خدا مادرم را ... کجا می برند ... گمانم برای ... شفا می برند ... چرا ... مخفیانه... چرا پس شبانه....

کجا می برند....

ای امام صادق ! این قسمتش را بگذار ما برایتان بخوانیم چون میترسیم برای شما :

گل باغ حیدر ... که نیلی نبود جواب محبت که سی ل ی نبود...

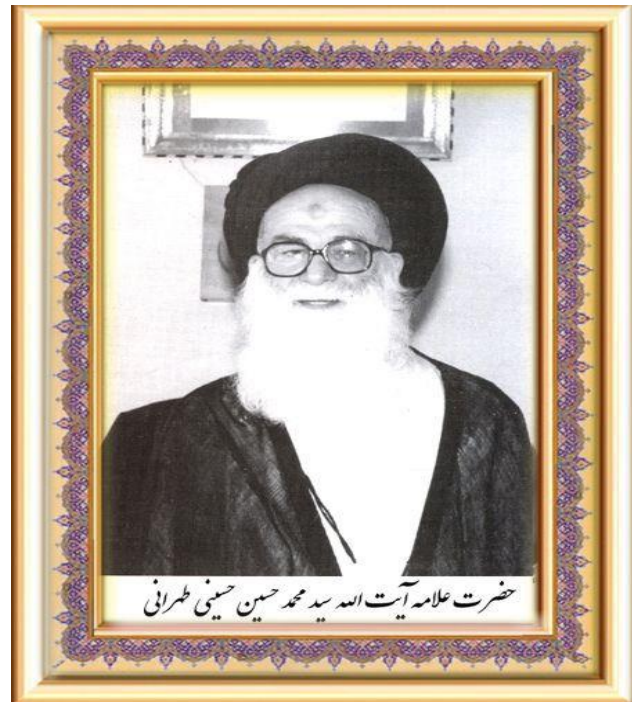
یا اما یا زهرا

سه شنبه بیست و یکم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

شرح حضرت علامه حسینی طهرانی بر آیه ی " ان الحسنات

یذهبن السيئات "

عبدعاصی : بیان زیبای علامه طهرانی (ره) درباره آیه کریمه را مطالعه بفرمایید و فکر کنید . این مطلب در کتاب انوار ملکوت جلد اول آمده است .



(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ).

«و بیای دار نماز را در دو طرف روز و پاسی که از شب می گذرد، به درستی که حسنات، گناهان را از بین می برند؛ این تذکری است برای افرادی که متذکر گردند.»

انسان گاهی در این دنیا مبتلا به گناه می شود، و گاهی اوقات حسنات از او صادر می گردد؛ گناه در وقت غفلت است (لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) طاعت در وقت تذکر.

نفس انسان که قابلیت کمال و ارتقاء به مدارج و معارج عالیة انسانیت را دارد، در وقت عروج و کمال، هر تقیصه و گناهی که از او سابقاً سرزده خود بخود آمرزیده و محو خواهد شد. چون بنا بالفرض گناه و معصیت در سطح کوتاه از افق نفس قرار داشت، و فعلاً که نفس از آن افق حرکت کرده و از آن منزل بیرون آمده در منزل بالاتری رفته و در سطحی عالی در پرواز است، آن منزل قبل با تمام آثار و خصوصیات آن بجای خود مانده و با این نفس حرکت نکرده است؛ لذا گناه و معصیت در این منزل وجود خارجی ندارد. حالتی بود از برای نفس سابقاً روی داده بود و فعلاً که نفس تغییر منزل داده است پاکیزه از گناه وارد شده است. بنابراین تحقیقاً کاری که شخص را جنبش دهد و موجب ارتقاء درجه گردد، خود بخود موجب آمرزش گناهان سابق او که حالات دنیة نفس او در وهلة سابقه بوده‌اند خواهد بود.

توحید مکفر ذنوب است، و در عالم توحید اصلاً گناه معنی ندارد

روی این معنی توحید مکفر ذنوب است، و در عالم توحید اصلاً گناه معنی ندارد. شخصی که به مرحله توحید رسید، مانند بچه‌ای که از مادر متولد شده است پاکیزه خواهد بود؛ چون بالفرض گناهان سابقه روی کوری چشم باطن و مشاهده عالم کثرت و غفلت از خدا و توجه استقلالی او به ما سوی الله تعالی بوده است. و اصولاً معنی گناه غیر از این چیزی نیست، لیکن چون با مجاهده و ریاضات شرعیه و اطاعت و تسلیم در برابر فرامین خدا حالت او تغییر کرد غفلت او تبدیل به ذکر و چشم حقیقت بین او شفا یافته، و نظر او به تمام موجودات نظر تبعی شده و نظر استقلالی به ذات واجب الوجود افکنده است. در اینجا هر چه است خیر محض است و طهارت محض؛ فلذا عبور از مرحله شرک به توحید عالیترین توبه و نافع‌ترین قسم از اقسام آمرزش گناه است.

و بالعکس چون نفس انسان قابلیت نزول و تردی را دارد، اگر طاعتی در مدتی از او سرزد و سپس از مقام اولیة خود نزول کرد و حجاب غفلت دیده باطن او را کور کرد و متوجه زخارف دنیا شد، خدا را فراموش نمود و به اسباب دنیا با نظر استقلال نگرست، این نزول نفس موجب حبط و از بین رفتن و نابود شدن حسنات و خیرات سابقه او خواهد بود. چون آن حسنات در منزلی از منازل نفس متناسب آن منزل از او سرزد، و فعلاً که آن منزل را تغییر داده و منزل بدی انتخاب نموده آن آثار سابقه در آن منزل سابقه خواهد ماند و نفس دست خالی بدون حسنه‌ای فعلاً زیست می‌کند، و بطور کلی مطالب فوق را در دو جمله می‌توان خلاصه نمود:

۱- آنکه نفس در قوس صعود و طیّ مدارج کمال در هر منزلی که وارد شود سیئات مترتبه در منازل قبل محو و نابود می‌گردد.

۲- آنکه نفس در قوس نزول و وارد شدن در مُردیات هوی و نفس اماره در هر منزلی که نزول کند تمام حسنات و خیرات منازل سابقه حبط و نابود خواهد شد.

آیاتی از قرآن راجع به آمرزش و تکفیر گناهان

راجع به آمرزش و تکفیر گناهان در صورت اول آیاتی در قرآن مجید وارد است:

منها: آنکه در سوره فرقان که صفات عباد الرحمن و خواصّ آنها را یک یک طیّ آیاتی می‌شمارد، می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) ملاحظه می‌شود که در اینجا ایمان و عمل صالح و توجّه را مکفّر قتل نفس محرّمه و زنا قرار داده، و در منزل ایمان و عمل صالح که نفس طهارت می‌گیرد و طاهر می‌گردد تمام سیئات که آثار نفس بوده تبدیل به حسنات می‌گردد.

منها: آنکه در سوره محمد می‌فرماید: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ). در اینجا ایمان به خدا و ایمان به پیغمبر و کتاب خدا و عمل صالح را مکفّر گناهان قرار می‌دهد.

آیات دالّ بر تکفیر گناهان بواسطه توحید و ایمان

منها: آنکه درباره اهل کتاب که ایمان ندارند و تقوی ندارند، می‌فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ). و غیر از اینها آیات دیگری که راجع به تکفیر گناهان در قرآن مجید آمده است.

و اما راجع به گروه دوّم و آن دسته‌ای که چون از منزل اولیّه تقوی و توحید نزول کنند تمام حسنات سابقه آنها حبط و باطل است نیز آیات بسیاری در قرآن مجید وارد است:

منها: (وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و منها: قوله تعالى: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيِّنَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٠٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) درست ملاحظه می‌شود که در این دنیا طلب حیات دنیا و زینت او را که حال و ملکه نفسی است موجب حبط تمام حسنات و بطلان خیرات و مبرات و جمیع افعال انسان قرار داده است.

و در سوره کهف وارد است که: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٥﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا). در اینجا کفران به آیات خدا و لقای او را موجب حبط اعمال و گم شدن فعالیت‌های دنیوی که بنظر خود آنها خوب بوده است قرار می‌دهد.

در کتاب «بحار الأنوار» از «امالی» مرحوم صدوق نقل می‌کند:

إلى أن قال: عن مُحَمَّدِ بْنِ مِسْعَرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ فَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَفَرَ [غَفِرًا] لَهُ. فَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) فَإِذَا كَانَ الظَّنُّ هُوَ المُرْدِيَّ كَانَ ضِدُّهُ هُوَ المُنْجِيَّ. نماز محو کننده گناهان است

از این مطلب خوب استفاده می‌شود که سوء ظنّ به خدا که از آثار بُعد و وقوع در منزل‌های پائین نفس است موجب وقوع در جهنّم می‌شود، نه نفس اعمال زشت و گناهان، بلکه طبق قوله تعالى: (وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمْ)، فقط همین حالت نفسیّه سوء ظنّ آنها را به جحیم انداخته است؛ در این صورت ضدّش که آن حسن ظنّ به خدا و معرفت آنکه خدا از گناه اطلاع دارد، نفس این معنی موجب نجات و بهشت خواهد بود.

بنابراین از آنچه ذکر شد معنی آیه عنوان کلام روشن می‌شود که چگونه نماز محو کننده گناهان است؛ چون نماز از حسنات است و حسنات ماحی سیئات. حسنه کاری است که خدا او را ببسندد، و خدا چیزی را می‌پسندد که مقرب عبد باشد به او؛ و مقرب بنده فعلی است که از روی خلوص بجای آورده شود. بنابراین نماز که توجّه تامّ به خداست مؤمن را در آنوار ملکوتی می‌برد و در آنجا دیگر گناه وجود ندارد.

دوشنبه بیستم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

اربعین کلیمی

عبد عاصی : بزرگان ما از اول ذی القعدة تا دهم ذی الحجه را اربعین کلیمی می‌گرفتند . یعنی بواسطه ی چهل روزی که جناب موسای کلیم علیه السلام به کوه طور رفتند و به مناجات با رب الارباب سپری کردند این ایام را بزرگ شمرده و طبق خواص عدد چهل این چهل روز را به تهذیب نفس و مراقبات خاصه مشغول می‌شدند . خوب است تا قبل از شروع این اربعین خودمان را آماده کنیم و با برنامه ریزی هایی که می‌شود کرد یک ماه و اندی را مراقبه کنیم تا درهای معرفت به رویمان باز شود و سلطان محبت جلوه کند . خلوص نیت و عدم توجه قلبی به کثرات و موهومات و ظواهر بسیار مهم است . نه اینه وظایف و تکالیف را ساقط کنیم بلکه توجه باطنی مان را بر مبدا اعلی متمرکز کنیم .

برای اطلاع بیشتر به آدرس زیر در وبلاگ طریق الی الله مراجعه فرمایید :

<http://mehrddadghan.blogfa.com/9007.aspx>

در اربعینیات و اذکار اربعینی رعایت موارد زیر که از فرمایشات عارف واصل حضرت آیت الله کمیلی خراسانی گرفته شده مهم هستند:

۱ - در اتاق کوچکی حتی الامکان ۲ متر که منافذ و نورگیرش مسدود باشد اربعین را به جای آورد .

۲ - سالک باید بصورت چهار زانو، با وضو، و رو به قبله بنشیند .

۳ - چشمانش را ببندد و اتاق را تاریک نگه دارد تا چیزی او را متوجه به خودش نکند .

۴ - خود را به بوی خوش معطر کند و عود روشن نماید .

۵ - قبل از شروع به ذکر، روش خود را تفکر عمیق و تخلیه ی تمام اندیشه های غیر از خدا قرار دهد و از ورود خواطر غیر از مفهوم ذکر - هرچند پسندیده باشد - جلوگیری کند .

۶ - شکم را از طعام خالی نگه دارد و چه بهتر که روزه باشد .

خوب است تا در این اربعین ختم قرآن یا برنامه ای برای زیر و رو کردن مفاتیح الجنان داشته باشیم . یکی از بهترین دستورات دستور "سکوت" است . یعنی تمرین کنیم که کمتر حرف بزنیم یا وقتی لغو و هزل و مزاح بیهوده به نظرمان می آید از به زبان آوردن خودداری کنیم . روزه ی اول و وسط و آخر ماه هم نفس را به دردسر خواهد انداخت ! توجه روزانه به ولی عصر ارواحنا له الفداء و سلام به ارباب بی کفن بعد از هر نماز یا مداومت روزانه بر زیارت عاشورا و زیارت آل یاسین و حدیث کساء ما را مشغول معنویات می کند . از موثرترین کارها حسابرسی روزانه مان است که می توانیم شبها مشغولش بشویم . تلاوت مسبحات (شش سوره) شبها قبل از خواب یا حداقل خواندن چند آیه ی پایانی سوره حشر قلب ما را بیشتر سرگرم خدا خواهد کرد . دهه ی کرامت را قدر بدانیم و بیشتر به زیارت حضرت رضا علیه السلام و بی بی فاطمه معصومه سلام الله علیها برویم . زیارت قبور اولیای الهی و اموات هم خوب است فراموش نشود .

همه ی اینها برای این است تا ما : حرکتی بکنیم .

اربعین کلیمی شاهراهی است به اربعین حسینی

الحسین : قلب ملیء حباً لله ملیء شوقاً لله تعالی

ترکت الخلق طراً فی هواک**و ایتمت العیال لکی اراک

فلو قطعتنی فی الحبا ارباً* * * * * لما مال الفواد الی سواک *

از باغ می‌برند چراغانی‌ات کنند تا کاج جشنهای زمستانی‌ات کنند
پوشانده‌اند «صبح» تو را «ابرهای تار» تنها به این بهانه که بارانی‌ات کنند
یوسف! به این رها شدن از چاه دل میند این بار می‌برند که زندانی‌ات کنند
ای گل گمان مکن به شب جشن می‌روی شاید به خاک مرده‌ای ارزانی‌ات کنند
یک نقطه بیش فرق رحیم و رحیم نیست از نقطه‌ای بترس که شیطانی‌ات کنند
آب طلب نکرده همیشه مراد نیست گاهی بهانه‌ای است که قربانی‌ات کنند
* این قصیده از آقامون ابی عبدالله الحسین علیه السلام است .

یکشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

کتاب مبانی و اصول عرفان نظری اثر حجت الاسلام سید یدالله یزدان

پناه

عبدعاصی : خیلی از رفقا دنبال این هستند تا مبانی عرفانی را دقیق و درست مطالعه کنند . البته تنها راه وصول به قله های رفیع توحید و عرفان عملی لزوماً مطالعه عرفان نظری نیست اما برای آنهایی که علاقمند به این مباحث هستند به نظرم آمد که کتاب عرفان نظری جناب یزدان پناه را معرفی کنم . ایشان از شاگردان حضرت علامه حسن زاده آملی و فقیه فرزانه آیت الله جوادی آملی سلمهم الله هستند . این کتاب در چهار بخش تدوین شده است :

در بخش نخست تحت «عنوان کلیات» تاریخچه تحولات عرفان نظری، چیستی عرفان نظری و نسبت آن با عقل و شریعت مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. مؤلف در بخش دوم تحت عنوان «وحدت وجود یا توحید عرفانی»، با مقایسه سه نگاه مشایی و صدرایی و عرفانی به مسأله وجود از یک سو، و طرح اقسام حیثیت‌های اطلاقی، تعلیلی و تقییدی، به ویژه بررسی مبتکرانه سه قسم حیث تقییدی یعنی نقادی و اندماجی و شأنی از سوی دیگر، موفق به ارائه تصویری عمیق و صحیح از وحدت شخصیه وجود شده، وحدت اطلاقی حق تعالی را با حفظ کثرت شئون تبیین نموده‌اند. این بخش به گونه‌ای ارائه شده تا اشکالات و شبهات که معمولاً درباره این موضوع مهم عرفانی به ذهن‌ها خطور می‌کند، حل و فصل شود. در ادامه همین بخش فروع و لوازم وحدت وجود همچون اخلاق مقسمی واجب، ظهور و تجلی، جمع تشبیه و تنزیه و براهین عقلی و نقلی وحدت وجود مورد کاوش و بررسی قرار گرفته است.

در بخش سوم تحت عنوان «مقام ذات و مراتب تجلیات» به تفصیل ابعاد مختلف «مقام ذات»، «تعین اول»، «کمال ذاتی و اسمائی»، «تعین ثانی»، «اسماء و اعیان ثابته»، «جبر و اختیار»، «عوالم خلقی» و «نفس رحمانی» بحث و بررسی شده است. و بالاخره در بخش چهارم، ابعاد مختلف انسان کامل همانند جامعیت انسان کامل، نسبت او با خداوند و با جهان، خلافت و رسالت و نبوت و ولایت و مسأله خاتم اولیاء مورد مطالعه قرار گرفته است. در پایان کتاب نیز انواع فهرست‌های فنی ارائه شده است



دلم، دریا به دریا، از تماشای تو می‌گیرد دلم دریاست اما از تماشای تو می‌گیرد

جهان زیباست اما مثل مردابی که با مهتاب جهان رنگ تماشا از تماشای تو می‌گیرد

نسیم از گیسوانت رد شد و باران تو را بوسید طبیعت سهم خو در از تماشای تو می‌گیرد

مگو سیاره‌ها بیهوده بر گرد تو می‌گردند که این تکرار معنا از تماشای تو می‌گیرد

تو تنها با تماشای خود از آینه خشنودی دل آینه تنها از تماشای تو می‌گیرد

یکشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

اعتبارهای خودساخته‌ی ما

عبدعاصی : این همه دنبال "استاد" و "عارف کامل" می‌گردیم . ما حق معلمان و دبیران و اساتید حوزه و دانشگاهمان را نتوانستیم ادا کنیم / چرا اینها را می‌گویی؟! / چقدر حق پدر و مادرت را در حد وسع خودت ادا کردی؟! / آیا می‌توانیم حق "ولی خدا" را به جا بیاوریم؟! این همه می‌گردیم آخر هم با بی ادبی‌ها و بی نزاکتی‌ها از اهل معرفت می‌بریم . بزرگواران! ببینیم چقدر می‌توانیم در برابر یک "استاد" مطیع باشیم و "کالمیت بین یدی الغسال" عمل کنیم آنوقت این قدر به این در و آن در برای پیدا کردن "استاد" بزنیم . ما دنبال "استاد نفس" مان می‌گردیم . ما کسی را می‌خواهیم که مطابق میل ما عمل کند و اگر نکرد از او می‌بریم . ببینیم چقدر تاب و توان اطاعت محض را داریم بعد خودمان را سر کار بگذاریم " . . . جهان پر شمس تبریزی است کورندی چو مولانا" . . .

می‌گویند: روزی مولانا، شمس تبریزی را به خانه اش دعوت کرد. شمس به خانه‌ی جلال‌الدین رومی رفت و پس از این که وسائل پذیرایی میزباننش را مشاهده کرد از او پرسید: آیا برای من شراب فراهم نموده‌ای؟ مولانا حیرت زده پرسید: مگر تو شراب خوار هستی؟! شمس پاسخ داد: بلی.

مولانا: ولی من از این موضوع اطلاع نداشتم!!
- حال که فهمیدی برای من شراب مهیا کن.
- در این موقع شب، شراب از کجا گیر بیاورم؟!
- به یکی از خدمتکارانت بگو برود و تهیه کند.

-با این کار آبرو و حیثیتم بین خدام از بین خواهد رفت.

-پس خودت برو و شراب خریداری کن.

-در این شهر همه مرا میشناسند، چگونه به محله نصاری نشین بروم و شراب بخرم؟!!

-اگر به من ارادت داری باید وسیله راحتی مرا هم فراهم کنی چون من شب ها

بدون شراب نه میتوانم غذا بخورم، نه صحبت کنم و نه بخوابم.



مولوی به دلیل ارادتی که به شمس دارد خرقة ای به دوش می اندازد، شیشه ای بزرگ زیر آن پنهان میکند و به سمت محله نصاری نشین راه می افتد. تا قبل از ورود او به محله مذکور کسی نسبت به مولوی کنجکاو نمیگردد اما همین که وارد آنجا شد مردم حیرت کردند و به تعقیب وی پرداختند. آنها دیدند که مولوی داخل میکده ای شد و شیشه ای شراب خریداری کرد و پس از پنهان نمودن آن از میکده خارج شد. هنوز از محله مسیحیان خارج نشده بود که گروهی از مسلمانان ساکن آنجا، در قفایش به راه افتادند و لحظه به لحظه بر تعدادشان افزوده شد تا این که مولوی به جلوی مسجدی که خود امام جماعت آن بود و مردم همه روزه در آن به او اقتدا می کردند رسید. در این حال یکی از رقیبان مولوی که در جمعیت حضور داشت فریاد زد: "ای مردم! شیخ جلالالدین که هر روز هنگام نماز به او اقتدا میکنید به محله نصاری نشین رفته و شراب خریداری نموده است." آن مرد این را گفت و خرقة را از دوش مولوی کشید. چشم مردم به شیشه افتاد. مرد ادامه داد: "این منافق که ادعای زهد میکند و به او اقتدا میکنید، اکنون شراب خریداری نموده و با خود به خانه میبرد!" سپس بر صورت جلال لدین رومی آب دهان انداخت و طوری بر سرش زد که دستار از سرش باز شد و بر گردنش افتاد. زمانی که مردم این صحنه را دیدند و به ویژه زمانی که مولوی را در حال انفعال و سکوت مشاهده نمودند یقین پیدا کردند که مولوی یک عمر آنها را با لباس زهد و تقوای دروغین فریب داده و در نتیجه خود را آماده کردند که به او حمله کنند و چه بسا به قتلش رسانند.

در این هنگام شمس از راه رسید و فریاد زد: " ای مردم بی حیا! شرم نمیکنید که به مردی متدین و فقیه تهمت شرابخواری میزنید، این شیشه که میبینید حاوی سرکه است زیرا که هر روز با غذای خود تنه اول میکند." د

رقیب مولوی فریاد زد: " این سرکه نیست بلکه شراب است." شمس در شیشه را باز کرد و در کف دست همه ی مردم از جمله آن رقیب قدری از محتویات شیشه ریخت و بر همگان ثابت شد که درون شیشه چیزی جز سرکه نیست.

رقیب مولوی بر سر خود کوبید و خود را به پای مولوی انداخت، دیگران هم دست های او را بوسیدند و متفرق شدند.

آنگاه مولوی از شمس پرسید: برای چه امشب مرا دچار این فاجعه نمودی و مجبورم کردی تا به آبرو و حیثیت من چه راجح بوب حراج بزنم؟

شمس گفت: برای این که بدانی آنچه که به آن می نازی جز یک سراب نیست، تو فکر میکردی که احترام یک مشت عوام برای تو سرمایه ایست ابدی، در حالی که خود دیدی، با تصور یک شیشه شراب همه ی آن از بین رفت و آب دهان به صورتت انداختند و بر فرقت کوبیدند و چه بسا تو را به قتل میرساندند. این سرمایه ی تو همین بود که امشب دیدی و در یک لحظه بر باد رفت. پس به چیزی متکی باش که با مرور زمان و تغییر اوضاع از بین نرود

کبریای توبه را بشکن پشیمانی بس است از جواهرخانه خالی نگهبانی بس است
ترس جای عشق جولان داد و شک جای یقین آبروداری کن ای زاهد مسلمانی بس است
خلق دلسنگ اند و من آینه با خود می برم بشکنیدم دوستان دشنام پنهانی بس است
یوسف از تعبیر خواب مصریان دلسرد شد هفتصد سال است می بارد! فراوانی بس است
نسل پشت نسل تنها امتحان پس می دهیم دیگر انسانی نخواهد بود قربانی بس است
بر سر خوان تو تنها کفر نعمت می کنیم سفرهات را جمع کن ای عشق مهمانی بس است!

tariqe11elallah@yahoo.com

شنبه هجدهم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

طریق الی الله

عبد عاصی : می دانیم . اینها را می دانیم . می دانیم که اعتبارات خودساخته ی ما زوال پذیرند و احتمال هر لحظه از بین رفتن و از دست دادنشان هست اما ما باز هم به آنها دل بسته ایم . این لذتها و عبادتها و محاسن و درس و بحث و شطح و طامات و سیر دیگران برای ما حجابهایی هستند که ما درگیرشان شده ایم . بین این همه قیل و قال " ما " کجا هستیم ؟ " ما " به کجا حرکت می کنیم ؟ " عمر و وقت ما " دارد کجا صرف می شود ؟ " دلخوش " به چه چیزی هستیم ؟ کجاست آن " طریق الی الله " که ما گمش کرده ایم ؟

آیت الله خمینی (ره):

ای نفس ! به دستیابی لذات حیوانی ، شهوانی و ریاستهای ظاهری دنیایی قانع مباش و خویش را به عبادات و طاعات خرسند مگردان و به حسن صورت و زیبایی خداداد بسنده مکن و به حکمت رسمی و شبهات کلامی خود را راضی مساز و به خوش سخنی ارباب تصوف و عرفان رسمی ، خشنود مباش و به دعاوی و طامات پر سروصدای اهل خرقة ، راه مسپار .

چرا که صرف همت در همه ی اینها و تکیه بر آنها ، شکست و هلاکت است . بلکه همت تو در تمامی حرکات ، سکنتات ، افکار ، انظار و رهپویی ها ، باید به سوی " الله تعالی " باشد .

بعد از این بگذار قلب بیقراری بشکند گل نمی روید.چه غم گر شاخساری بشکند
باید این آینه را برق نگاهی می شکست پیش از آن ساعت که از بار غباری بشکند
گر بخواهم گل بروید بعد از این از سینه ام صبر باید کرد تا سنگ مزاری بشکند
شانه هایم تاب زلفت را ندارد پس خواه تخته سنگی زیر پای آبشاری بشکند
کاروان غنچه های سرخ روزی می رسد قیمت لبهای سرخت روزگاری بشکند

جمعه هفدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

پرسش های حقیر از حضرت آیت الله شیخ حسن رضانی مدظله

العالی

عبدعاصی : الحق حضور امثال آیت الله رضانی در جامعه ما مغتنم است و باید بهره برد . رفقای خودم را توصیه می کنم به مطالعه ی مشرب و آثار این برگزیدگان مکتب عرفان . سئوالات زیر را مدتها پیش از ایشان رسیده بودم . مناسب دیدم که خوانندگان وبلاگ هم استفاده کنند .



حقیر : سالک الی الله در چه مرحله یا سفری قیامت خود را در این عالم خواهد دید؟

آیت الله رضانی: در سفر ثالث (من الحق الی الخلق بالحق)

حقیر : آیا طریقه نفی خواطری که حضرت علامه حسن زاده آملی دستور می فرمودند به همان کیفیتی است که در رساله جناب سید آمده؟

آیت الله رضانی : تقریباً بله - به این معنا که در رساله سید، تمرکز بر اسماء الهی و تمرکز بر انسانهای کامل هست. یعنی با توجه به اسماء الهی و ائمه معصومین این مطلب صورت می گیرد. حضرت استاد حسن زاده نیز توجه به یک شخص که برای انسان جنبه مرشد و مربی را داشته باشد

ملاک قرار می‌دهند و انسان اگر متوجه به او بوده باشد از بقیه امور منصرف می‌شود و ایشان توجه به خود را نیز سفارش می‌فرمودند یعنی انسان سعی کند قیافه خود را در ذهنش بیاورد. یعنی مثل وقتی که به آینه نگاه می‌کنید شکل خود را در آن می‌بینید یا عکس خودتان را نگاه می‌کنید، قیافه و شکل خود را در صفحه خیال خود بیاورید و به او توجه کنید و این مایه انصراف از دیگر خواطر می‌شود.

حقیر: حضرتعالی در انتهای مناظره با آقای میلانی نظر حضرت علامه در خصوص وحدت الوجود و الموجود را چرا رد کردید؟ مگر ایشان معتقد به آن نیستند؟

آیت الله رضانی: در اصطلاحات عرفا وجود بر دو گونه است: وجود حقیقی و وجود مجازی. موجود هم بر دو گونه است: موجود حقیقی و موجود مجازی.

اگر مراد از وجود، وجود حقیقی بوده باشد و مراد از موجود، موجود حقیقی بوده باشد، ما قائل به وحدت وجود و موجود هستیم چرا که وجود حقیقی، حق تعالی است و موجود حقیقی هم حق تعالی است و یکتاست. و طریقه تصحیح وحدت وجود و موجود این است. (لازم به ذکر است که با این بیان هم کثرات خلقی که موجودات مجازی هستند نفی نمی‌شوند)

اگر مراد از وجود، وجود حقیقی است و مراد از موجود، موجود مجازی (یعنی کثرات خلقیه) است. اینجا قائلیم به وحدت وجود و کثرت موجود. (و با توجه به فهم عمومی مردم این عبارت، گویاتر است)

اگر مراد از وجود، وجود مجازی است و مراد از موجود، موجود مجازی بوده باشد، در اینصورت کثرت وجود و کثرت موجود خواهد بود.

اصطلاحات و معانی را باید توجه داشت که به چه قصدی گفته شده‌اند و دارای چه معانی هستند مثلاً در بعضی از جاها جناب صدرالمتألهین شیرازی (ره) فرموده طائفه عرفا قائل به وحدت وجود و موجودند. (در اینجا یقیناً مراد از وجود و موجود، وجود و موجود حقیقی یعنی حق تعالی است) در ادامه همین عبارت، تعبیر از وجودات می‌کند و می‌فرماید وجودات خلقیه همه فانی در وجود حقند. (این وجودات که می‌فرماید یعنی وجودهای مجازی و لذا تعبیر به «وجودات» با حرف اولش که گفته «وحدت وجود و موجود»، منافات ندارد اما اگر کسی این اصطلاحات را توجه نکند عبارت را متناقض خواهد دید.)

عرفای شامخ نیز کثرات را قبول دارند اما کثرات خلقی را بهتر تفسیر و تبیین می‌کنند و برای کثرات خلقی، وجود مجازی قائلند، آنها را روابط محض می‌دانند، عین ربط می‌دانند، عین فقر می‌دانند، و وجود و موجود حقیقی را تنها خداوند می‌دانند.

پس این بیان (وحدت وجود و کثرت موجود) منافات با قول عرفای شامخ ندارد چرا که مرادمان از وجود، وجود حقیقی و مرادمان از موجود، موجود مجازی یعنی کثرات خلقی بود و این بیان، مناسب فهم مردم عادی و عمومی است.

به عبارت دیگر، «وحدت وجود و کثرت موجود» عبارت دیگر «وحدت وجود و کثرت موجودات مجازی» است و بیان دیگر «وحدت وجود و کثرت نمود» است و حرف عرفای شامخ از جمله حضرت علامه حسن زاده نیز همین است.

شما باید حقیقت را بفهمید سپس تنوع عبارات، اگر به آن حقیقت بازگشت کرد ایرادی ندارد. مهم حقیقت است نه اصطلاحات مختلف و عبارات گوناگون.

حقیر: نظر حضرت علامه حسن زاده در خصوص از بین رفتن عین ثابت در فنای ذات چیست؟

آیت الله رضوانی: عین ثابت هیچگاه در ذات به طور کلی مستهلک نمی‌شود و به طور کلی از بین نمی‌رود. انسان که در حق تعالی فانی می‌شود باز هم با عین ثابت خود و به اندازه عین ثابت خود، حق را ادراک می‌کند نه بیشتر.

حقیر: آیا حضرت علامه حسن زاده و حضرت تعالی، مرحوم سیدهاشم حداد (ره) را عارف کامل مکمل می‌دانید؟

آیت الله رضوانی: بنده از خصوص استاد علامه حسن زاده در طول این سی سال که خدمت ایشان بودیم نسبت به آقا سید هاشم حداد چیزی نشنیده‌ام. نظر بنده نسبت به ایشان، همان نظر علامه سید محمد حسین طهرانی است.

از صلح می‌گویند یا از جنگ می‌خوانند؟! دیوانه‌ها آواز بی‌آهنگ می‌خوانند

گاهی قناریها اگر در باغ هم باشند مانند مرغان قفس دلتنگ می خوانند
کنج قفس می میرم و این خلق بازرگان چون قصه ها مرگ مرا نیرنگ می دانند
سنگم به بدنامی زند اکنون ولی روزی نام مرا با اشک روی سنگ می خوانند
این ماهی افتاده در تنگ تماشا را پس کی به آن دریای آبی رنگ می خوانند

پنجشنبه شانزدهم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

دعای نور



عبدعاصی : ادعیه را نباید فقط بخاطر آثار و کرامات آنها بخوانیم . کلاً قرائت‌هایمان (قرآن و دعا) باید برای انس باشد . ما تاجر نیستیم . ما طمع به جلب محبت داریم . این دعای نور که حاوی مطالب بالا و دلنشین است علاوه بر اینکه سند معتبری دارد خواص زیادی هم برای آن ذکر شده . خوب است که دوستان با آرامش آن را قرائت کنند و از الفاظ لذت کافی را ببرند . شمارش برکات ادعیه نباید روی ما تاثیر بگذارد . ما ادعیه را بواسطه ی اینکه وسیله ای برای قرب محسوب می شوند و ابزاری برای مناجات با خدا هستند می خواهیم . هرچند خدای متعال این ادعیه را برای رفع حاجات و خواسته های ما هم قرار داده . یعنی اینکه ما به در خانه ی غیر خدا نرویم .

در کتاب مهج الدعوات جناب سید بن طاوس (ره) آمده است که: حضرت امیرالمومنین (ع) فرمودند که هر که در هر روز یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر خود یک مرتبه این دعا را بخواند مراد هر دو جهان او برآید و او را از هیچ آفریده بیم نباشد، زینهار که به همه کس نیاموزید که به حرام بیازمایند نعوذ بالله و از جمله خواص این دعا آن است که خواننده اش پیوسته در نظر خلائق عزیز و مکرم گردد و از تهمت و غیبت و مذلت ایمن باشد و از منت مردم آسوده شود و از شر دشمنان و حسودان و منافقان در امان باشد و کارهای بسته او گشاده گردد و دشمن بر او ظفر نیابد و قرض او ادا شود و محتاج مردم نگردد و در نظر پادشاه عزیز باشد و سحر ساحران در وی کارگر نشود و از وسوسه شیطان ایمن باشد و هرکاری که پیش گیرد خدای تعالی او را مدد و نصرت کند و افراد هر خانه که این دعا در آن باشد از خستگی و مرگ مفاجات ایمن باشند و در آن خانه برکت و نعمت بسیار باشد و هرگز برکت از آن خانه بیرون نرود و قحطی در آن خانه راه نیابد و اگر عزیزی در سفر دارد روز دوشنبه و پنجشنبه و جمعه این دعا را بخواند در همان چند روزه آن مسافر به سلامت باز گردد به حرمت این دعا و اگر به سفر رود این دعا را با خود دارد تا جان و مالش محفوظ باشد و دشمن بر وی ظفر نیابد و اگر درویش باشد توانگر شود تا به زیارت کعبه رود و اگر فاسق باشد عابد شود و اگر شارب الخمر باشد خدای تعالی او را توبه نصوح کرامت فرماید و هرکس این دعا را با خود دارد محبوب القلوب و مقبول طبع جمیع مردم گردد و اگر کسی در جنگ با خود دارد البته بر دشمن ظفر یابد و منصور گردد و از زخم تیر و شمشیر و نیزه و کارد و خطای اسب در امان باشد و هر که با خود دارد از شر آدم و دیو و درنده و سگ و دیوانه و جمیع موزیان در حفظ و امان الهی باشد و هر کس از روی اخلاص و اعتقاد درست بخواند و شک نیاورد به مقصود و مدعای خود برسد و در روایت دیگر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مروی است که فرمود: هرکس دعای نور را در عمر خود یکبار بخواند حقتعالی از گناهان [او] درگذرد به برکت این دعا و اگر در جایی صاعقه یا زلزله و انواع بلاها نعوذ بالله از غضب خدای تعالی حادث شود چون این دعا را خوانند همه بلاها دفع خواهد شد و این دعا را عزیز و محترم باید داشت چنانکه مشروط است که این دعا را با مُشک و زعفران بر کفن میت نویسند آن مرده را عذاب قبر نباشد و صد هزار نور در قبر او بتابد و سؤال نکیر

و منکر بر او آسان شود و هفت هزار فرشته بر سر قبر او حاضر شوند و بر دست هر یک طبقی از نور که بر سر او نثار کنند و گویند مترس و اندوه مدار که ما مونس تویم تا روز قیامت و قبر او را فراخ کنند چندانکه چشم کار کند و دری از بهشت به قبر او گشایند، دیگر جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من شرم می کنم از آن بنده که این دعا بر کفن او نوشته شده باشد و من او را عذاب کنم و نیز عرض کرد خدا می فرماید که پیش از ادم به نهصد سال این دعا را بر عرش ثبت کردم و به هیچ پیغمبری نفرستادم الاّ به امتهای تو، هرکس آنرا به صدق دل در ماه مبارک رمضان در روز آدینه (جمعه) در هنگامی که نماز صبح را گذارده باشد و با کسی سخن نگفته باشد بخواند هر حاجتی که دارد و با کسی سخن نگفته باشد بخواند هر حاجتی که دارد حق تعالی در شب قدر که شب فیض است برآورد و چون در ماه رمضان خواند به شروطی که ذکر شد هفت هزار فرشته از مکه و هفتاد هزار از بیت المقدس جمع شوند و هر یکی را هزار سر باشد و بر هر سری هزار دهان و در هر دهان هزار زبان [که] به هر زبانی هزار تسیح و تهلیل گویند و ثواب آن برای خواننده [دعا] باشد تا روز قیامت و اگر ثواب این دعا را ده قسمت کنی هر قسمت آن برابر کوهی به بزرگی دنیا باشد و اگر تمام ثواب آنرا شرح کنم بیشتر امت تو عاصی شوند و تکیه بر این دعا کنند و خلل در دین پیدا شود، یا رسول الله خدای تعالی می فرماید هر که آنرا بخواند هر حاجتی که میان من و او باشد روا کنم، خوشا بحال بنده ای که این دعا را در کفن خود نوشته باشد، چون روز قیامت از قبر سر برآرد هزار فرشته به استقبال او بفرستم که هر یک را بیرقی از نور در دست باشد با هفتاد هزار غلام که هر یک لجام اسبی بدست که شکم آنها از دُرّ و یالشان از یاقوت سرخ و موی آنها چون گیسوی زنان و در پشت هر اسبی قبه ای از نور و در هر قبه چهارصد پرده از نور آویخته میان هر قبه هزار حوری که بر تختهای استبرق نشسته باشند و بر هر سر هزار گیسو باشد از مُشک و عنبر و زعفران و کافور با نامهای موکل نوشته، و اگر این دعا را بخواند چون سر از قبر بدارد هزار فرشته دیگر بیایند که در دست هر یک جامی که چهار گونه طعام و شیر و انگبین صاف در آن باشد و بر سر هر جامی سرپوشی از نور و بر آن سرپوشها نوشته شده باشد "لا اله الاّ الله محمد رسول الله علی و لى الله" و این جامها را بدست وی دهند تا بیاشامد و آن فرشتگان او را می برند تا بعرضات قیامت که هر که

او را بیند گوید این کدام پیغمبر است یا کدام شهید، از جانب حضرت رب العزه ندا رسد که این نه پیغمبر است و نه شهید بلکه یکی از امتان محمد(ص) است که دعای نور را خوانده، من او را این عطیه کرامت کرده ام یا رسول الله هرکس در این دعا شک کند ملعون دنیا و آخرت است پس جبریل (ع) این دعا را خواند و حضرت رسول(ص) آنرا بیاموخت. البته خاصیت این دعای جلیل القدر بسیار است و در اینجا به اختصار ذکر شد تا خواننده و نویسنده را ملال نباشد والله اعلم بالصواب.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا نور النور تنورت بالنور والنور في نورك يا نور * اللهم يا عزيز تعزرت بالعزيز والعزة في عزتك يا عزيز * اللهم يا جليل تجللت بالجلال والجلال في جلال جلالك يا جليل * اللهم يا قديم تقدمت بالقدم والقدم في قدم قدمك يا قديم * اللهم يا قدير تقدرت بالقدر والقدر في قدرة قدرتك يا قدير

اللهم يا وهاب توهبت بالهيبة والهيبة في هيبة هيبتك يا وهاب * اللهم يا عليم تعلمت بالعلم والعلم في علم علمك يا عليم * اللهم يا حكيم تحكمت بالحكمة والحكمة في حكمة حكمتك يا حكيم * اللهم يا مالك تملك بالملك والملك في ملكوت ملكوتك يا مالك * اللهم يا قدوس تقدست بالقدس والقدس في قدس قدسك يا قدوس * اللهم يا صبور تصبرت بالصبر والصبر في صبر صبرك يا صبور

اللهم يا منان تمننت بالمنة والمنة في منت منتك يا منان * اللهم يا فرد تفردت بالفرد والفرد في فردك يا فرد * اللهم يا واحد توحدت بالوحدانية والوحدانية في وحدانية وحدانيتك يا واحد * اللهم يا جميل تجملت بالجمال والجمال في جمال جمالك يا جميل * اللهم يا سلام تسلمت بالسلام والسلام في سلام سلامك يا سلام * اللهم يا رب تربيت بالربوبية والربوبية في ربوبية ربوبيتك يا رب

اللهم يا قَهَّارُ تَقَهَّرْتَ بِالْقَهْرِ وَالْقَهْرُ فِي قَهْرِ قَهْرِكَ يَا قَهَّارُ * اللهم يا جَبَّارُ تَجَبَّرْتَ بِالْجَبْرُوتِ وَالْجَبْرُوتُ فِي جَبْرُوتِ جَبْرُوتِكَ يَا جَبَّارُ * اللهم يا كَرِيمُ تَكَرَّمْتَ بِالكَرَمِ وَالكَرَمُ فِي كَرَمِ كَرَمِكَ يَا كَرِيمُ * اللهم يا كَبِيرُ تَكَبَّرْتَ بِالْكَبْرِيَاءِ وَالْكَبْرِيَاءُ فِي كِبْرِيَاءِ كِبْرِيائِكَ يَا كَبِيرُ * اللهم يا رَحِيمُ تَرَحَّمْتَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَةُ فِي رَحْمَةِ رَحْمَتِكَ يَا رَحِيمُ * اللهم يا عَظِيمُ تَعَظَّمْتَ بِالْعَظَمَةِ وَالْعَظَمَةُ فِي عَظْمَةِ عَظَمَتِكَ يَا عَظِيمُ * اللهم يا مَجِيدُ تَمَجَّدْتَ بِالْمَجْدِ وَالْمَجْدُ فِي مَجْدِ مَجْدِكَ يَا مَجِيدُ * اللهم يا حَلِيمُ تَحَلَّمْتَ بِالْحِلْمِ وَالْحِلْمُ فِي حِلْمِ حِلْمِكَ يَا حَلِيمُ * اللهم لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

سُبْحَانَ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ الْغَفَّارِ * سُبْحَانَ الْقَادِرِ سُبْحَانَ الْعَزِيزِ * سُبْحَانَ الْقَاهِرِ سُبْحَانَ الْجَبَّارِ * سُبْحَانَ الصَّبِيرِ سُبْحَانَ الْجَبَّارِ الْوَهَّابِ * سُبْحَانَ الْمَانِعِ سُبْحَانَ الْمُبِينِ * سُبْحَانَ الْحَيِّ سُبْحَانَ الْقَيُّومِ * سُبْحَانَ الشَّافِي سُبْحَانَ الْكَافِي * سُبْحَانَ الْمُعَافِي سُبْحَانَ الْمُؤْمِنِ * سُبْحَانَ الْمُهِيمِنِ سُبْحَانَ الْمَاجِدِ * سُبْحَانَ الْوَاحِدِ سُبْحَانَ الْأَحَدِ * سُبْحَانَ الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ الْجَلِيلِ * سُبْحَانَ الْكَرِيمِ سُبْحَانَ الْمُقَدَّمِ * سُبْحَانَ الْمُؤَخَّرِ سُبْحَانَ الْأَوَّلِ * سُبْحَانَ الْآخِرِ سُبْحَانَ الظَّاهِرِ * سُبْحَانَ الْبَاطِنِ سُبْحَانَ الْوَاقِفِ * سُبْحَانَ الْغَنِيِّ سُبْحَانَ الْمُغْنَى * سُبْحَانَ الْمُقَدِّرِ سُبْحَانَ النُّورِ * سُبْحَانَ الْهَادِي سُبْحَانَ الْجَلِيلِ * سُبْحَانَ الْمُجِيبِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَكْبَرُ * سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُسَمَّى قَبْلَ أَنْ يُسَمَّى * سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ غُلُوًّا كَبِيرًا * سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ * سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْهَيْبَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْجَلَالِ وَالْجَبْرُوتِ * سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَعْبُودِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَقْصُودِ * سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْحَيِّ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يَنَامُ وَلا يَفُوتُ أَبَدًا دَائِمًا بِاقِيًّا سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ * لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ * بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ * لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَما فِيهِنَّ وَما بَيْنَهُنَّ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ وَ سَتَرَ الْقَبِيحِ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ * يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ النَّجَاوِزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ وَ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ * بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى وَ يَا مُفْرَجَ كُلِّ كُرْبَةٍ يَا مُقِيلَ كُلِّ عَثْرَةٍ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ * يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا

رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ *أَسْأَلُكَ بِكَ وَبِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ
بِْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ
عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ عَلِيٍّ وَالْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ الْأَيُّمَةَ الْهَادِيَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَلَا تُشَوِّهُ خَلْقِي بِالنَّارِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ

به نسیمی همه راه به هم می ریزد

کی دل سنگ تو را " آه " به هم می ریزد

سنگ در برکه می اندازم و می پندارم

با همین سنگ زدن ، ماه به هم می ریزد

عشق بر شانه هم چیدن چندین سنگ است

گاه می ماند و ناگاه به هم می ریزد

آنچه را عقل به یک عمر به دست آورده است

دل به یک لحظه کوتاه به هم می ریزد

آه ! یک روز همین " آه " تو را می گیرد

گاه یک کوه به یک کاه به هم می ریزد

یکشنبه دوازدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

دعای شانزدهم صحیفه سجادیه



عبد عاصی : خیلی شبها این فراز از دعای شانزدهم صحیفه مبارکه سجادیه (در آمرزش گناهان) را با خودم تکرار میکنم و به چند نتیجه می رسم:

اول اینکه : واقعاً این جملات در حد زبان و عقل ما نیست . یعنی مسلماً از یک ذات کاملاً الهی ساطع شده است . دوم : معلوم است که این عبارات از یک قلب صادق و عاشق برخاسته والا کسی که فانی در عشق محبوبش نشده باشد چنین با حالت خاکساری و تواضع و چنین دلبرانه حرف نمی زند . سوم : من عاشقی بلد نیستم . من صادق نیستم . من مناجات بلد نیستم . من بی عرضه هستم . الگویی زیبا از تکلم با خدا دارم ولی زبانم از عشق بازی با خدا لال است . لااقل بلد نیستم چطوری از گناهانم توبه کنم . چهارم : صلوات فرستادن لابلای مناجات یعنی قرب مناجات کننده . یعنی با صلوات بر محمد و آل محمد علیهم صلوات الله هم خودش را بالا می برد و هم بهترین بندگان خدا را شفیع خودش قرار می دهد . در واقع نوعی تملق عاشقانه . پنجم : خواندن این مناجاتها بصورت مطالعه نمیشود . باید اشک را همراه کرد . باید " دل " بسوزد تا اشک جاری شود .

اللَّهُمَّ وَ هَذِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقَّتْهَا الذُّنُوبُ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اعْتَقِهَا بِعَفْوِكَ، وَ هَذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلْتُهُ
الْخَطَايَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ خَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ

يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنِي، وَ انْتَحَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَ قُمْتُ لَكَ حَتَّى تَنْشُرَ
قَدَمَيَّ، وَ رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي، وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَايَ، وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ

طُولَ عُمْرِي، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ
طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجِبَتْ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ سَيِّئَاتِي.

وَ إِنْ كُنْتَ تَغْفِرُ لِي حِينَ اسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ، وَ تَغْفُو عَنِّي حِينَ اسْتَحِقُّ عَفْوَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي
بِاسْتِحْقَاقٍ، وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِيْجَابٍ، إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّارَ، فَإِنَّ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ
غَيْرُ ظَالِمٍ لِي.

إِلَهِي فَإِذَا قَدْ نَعَمَدْتَنِي بِسِتْرِكَ فَلَمْ تَفْضَحْنِي، وَ تَأْنَيْتَنِي بِكَرَمِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِي، وَ حَلَمْتَ عَنِّي بِتَفَضُّلِكَ
فَلَمْ تُغَيِّرْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ، وَ لَمْ تُكْذِرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي، فَارْحَمْ طُولَ تَضَرُّعِي وَ شِدَّةَ مَسْكَنتِي، وَ سُوءَ
مَوْفِقِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ قِنِي مِنَ الْمَعَاصِي، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ، وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْإِنَابَةِ، وَ
طَهِّرْنِي بِالتَّوْبَةِ، وَ أَيْدِنِي بِالْعِصْمَةِ، وَ اسْتَصْلِحْنِي بِالْعَافِيَةِ، وَ أذِقْنِي حَلَاوَةَ الْمَغْفِرَةِ، وَ اجْعَلْنِي طَلِيقَ
عَفْوِكَ، وَ عَتِيقَ رَحْمَتِكَ، وَ اكْتُبْ لِي أَمَانًا مِنْ سُخْطِكَ، وَ بَشِّرْنِي بِذَلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ،
بُشْرَى أَعْرِفُهَا، وَ عَرَّفْنِي فِيهِ عِلْمَةً أَتَّبِينُهَا.

إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَسْعِكَ، وَ لَا يَتَكَادَكَ فِي قُدْرَتِكَ، وَ لَا يَتَصَعَّدُكَ فِي أَنْاتِكَ، وَ لَا يَتُودِكُ
فِي جَزِيلِ هِبَاتِكَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَيْهَا آيَاتُكَ، إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَ تَحْكُمُ مَا تُرِيدُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.

خدایا و این گردن من است که طوق و بند گناهان آن را باریک کرده. پس بر محمد و آلش رحمت
فرست. و به عفو خود آن را آزاد ساز .

و این پشت من است که باز خطاها آن را سنگین ساخته، پس بر محمد و آلش رحمت فرست و به
انعام خود آن را سبک ساز .

ای معبود من، اگر چندان در برابر تو بگریم که پلکهای هر دو چشم بیفتد، و اگر چندان صدا به گریه بلند کنم که صوتم قطع شود، و اگر چندان برایت بپای ایستم که هر دو پایم آماس کند (ورم کند)، و آنقدر برایت رکوع کنم که استخوانهای پشتم از هم بپاشد. و آنقدر ترا سجده کنم که چشمهایم از کاسه به درد آید، و در دوره عمر خود خاک زمین بخورم و تا پایان زندگی آب خاکستر آلود بنوشم، و در اثنای این احوال آنقدر ذکر ترا بگویم که زبانم از کار فروماند، سپس از روی شرمندگی از تو چشمم را به آفاق آسمان نگشایم، با این همه سزاوار محو یکی از گناهانم نخواهم بود.

و اگر در آن هنگام که مستوجب آمرزش شوم مرا بیامرزی. و در آن زمان که مستحق عفو تو گردم از من درگذری، پس همانا که آن آمرزش و عفو در حق من از جهت استحقاق من لازم نیامده، و من از روی سزاواری شایسته آن نشده‌ام، زیرا جزای من در اولین بار که ترا عصیان کرده‌ام جهنم بوده و به این جهت اگر مرا عذاب فرمائی در باره من ستمکار نخواهی بود!

پس اکنون که مرا به ستاری خود مستور داشته‌ای، و رسوا نکرده‌ای، و به کرم خود با من مدارا کرده‌ای و در عقابم شتاب ننموده‌ای، و به تفضل خود در باره‌ام حکم کرده‌ای، و نعمتت را از من نگردانده‌ای، و احسانت را نسبت به من تیره و آلوده نساخته‌ای پس بر طول تضرع و شدت مسکنت و بدی حالم رحمت آورد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا از گناهان نگاهدار و به فرمانبرداری وادار و حسن انابت را روزیم کن، و به توبه پاکم ساز، و با نگهداری خود تأییدم کن، و به عافیت روبراهم نمای، و شیرینی آمرزش را به من بچشان، و مرا رها شده عفو و آزاد گشته رحمت خود قرار ده، و برات ایمنی از خشم خود براریم بنویس، و مرا هم اکنون نه در آینده به آن ایمنی و نشانه‌ای در آن به من معرفی کن که به آسانی آن را دریابم، زیرا که این کار برای تو در جنب قوتت دشوار نیست. و ترا در قدرتت دچار مشکلی نمی‌سازد، و تو بر هر چیز به منتهی درجه قدرت داری

بی قرار توام و در دل تنگم گله هاست آه بی تاب شدن عادت کم حوصله هاست

مثل عکس رخ مهتاب که افتاده در آب در دلم هستی و بین من و تو فاصله هاست

آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد بال وقتی قفس پر زدن چلچله هاست
بی توهر لحظه مرا بیم فرو ریختن است مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست
باز می پرسمت از مسئله دوری و عشق و سکوت تو جواب همه مسئله هاست

یکشنبه دوازدهم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

یا جلیل یا جمیل

تو کلت علی الحی الذی لایموت ...

بسم الله الرحمن الرحيم

عبدعاصی : مدل و بلاگ جدید با قدیمی تفاوت بسیار دارد . این و بلاگ در واقع سعی در پرورش مطالبی است که در و بلاگ قدیم گفتیم . می خواهیم با همراهی هم آنچه یاد گرفتیم را در باورمان نهادینه کنیم و شروع به پرورش در باطن و ضمیرمان کنیم . انشاءالله به مدد حضرت حجت سلام الله علیه این باقیمانده از عمر را در " طریق الی الله " سیر کنیم . امیدوارم از غزل های و بلاگ هم استفاده شود و ذوق را در رفقا تحریک کند .

یا علی مددی

همراه بسیار است ، اما همدمی نیست

مثل تمام غصه ها ، این هم غمی نیست

دل بسته ی اندوه دامن گیر خود باش

از عالم غم دلربا تر عالمی نیست

کار بزرگ خویش را کوچک میندار
از دوست، دشمن ساختن کار کمی نیست

چشمی حقیقت بین کنار کعبه می گفت
«انسان» فراوان است، اما «آدمی» نیست

در فکر فتح قله‌ی قافم که آن جاست
جایی که تا امروز بر آن پرچمی نیست

یکشنبه دوازدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

خواجه حورا و رساله‌ی شورانگیز پرتو عشق

عبدعاصی : عارف بالله خواجه عبدالله معروف به خواجه خرد یا لقبی که از همه مشهورتر است ، خواجه حورای مغربی(ره) ، از آن دست عرفایی است که تنزل از " مقام وحدت " برایش بی معناست . پدرش باقی بالله خواجه حورا و برادرش را بدست حسام الدین که از شاگردان خودش بود سپرد . حسام الدین دو برادر را برای خدمت به محضر عارفی بزرگ بنام شیخ احمد سرهندی فرستاد . مبانی و تعالیم ابن عربی (ره) در تمام جان خواجه حورا جای گرفته بود . اما شیخ احمد برخلاف تئوری وحدت وجود شیخ اکبر(ره) معتقد به وحدت شهود بود و بهمین دلیل شیخ اکبر(ره) را زندق می دانست !!! این همان تفاوتی است که دیدگاه اشراقی شیخ اشراق سهروردی با دیدگاه جناب صدرا داشت . شیخ احمد سرهندی درست درک نکرده بود که شهود از وجود نشآت می گیرد و آنچه اشراقیات نامگذاری شده برگرفته از ماهیت و اصالت وجود است . بهمین دلیل خواجه حورای مغربی(ره) از شیخ احمد سرهندی کنده شد .



این عارف بزرگ چند رساله ی فارسی شورانگیز در عرفان دارد . نور وحدت ، پرده برانداخت و پردگی شناخت و پرتو عشق دارد . رساله های نور وحدت و پرتو عشق هر دو یک سبک را دنبال می کنند . عبارات هر دو رساله با لفظ " ای سید " شروع می شود با این تفاوت که در نور وحدت به معنی بنده و مخاطب است و در پرتو عشق خطاب به رب الارباب و حضرت حق است . متأسفانه کامل رساله پرتو عشق که غلط کمتری داشته باشد در اختیار نیست اما حقیر به چند بند اول این رساله که کمتر غلط دارد دسترسی پیدا کردم و جهت استفاده دوستداران عرفان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و دعای خیر رفقا برای این حقیر روی وب قرار دادم . چند بند از رساله ی نور وحدت را می توانید در آدرس زیر که قبلاً در نسخه ی قدیم وبلاگ آوردیم مطالعه بفرمایید :

<http://mehrdadghan.blogfa.com/post-622.aspx>

با هم بخوانیم این عبارات شریف را که انگار مناجات المریدین و مناجات المحبین است که به این اثر درآمده اند . با هم بخوانیم این عبارات نورانی را که تا مغز استخوان نفوذ می کنند . با هم بخوانیم این ساقی نامه ی تند و تیز را ، با هم بخوانیم این الماس نتراشیده را ... با هم بخوانیم این پرتوی عشق را که از قلب یک عارف به قلب ما نزول خواهد کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی . من با من نسبت یگانگی دارد و در من جز خود را نمی بیند و مرا جز خود نمی داند . الحال که این دید و دانش به کمال رسانیده است می

خواهد که در پرده ی من سخن کند و گزارش احوال عاشقی و معشوقی می نماید . در بیان اسراری که هم پوشیده است و هم آشکار رساله ای ترتیب دهد . و نیز اسرار پوشیده ، اسرار معشوقی است و اسرار آشکار ، اسرار عاشقی . و پیش از آنکه تمام شود این رساله را پرتو عشق نام می کند .

نخستین حرفی که عاشق به معشوق و بنده به صاحب خود می گوید این است که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی ! کاری که مرا با تو افتاده است نه آن است که به نوشتن راست آید یا به گفتن سرانجام پذیرد . و دیگر تو هم نویسی و هم تو گوئی .

ای سید ! نه من منم و نه تو توئی که من توام و تو منی . از ازل چون خواستی که به معشوقی و صاحبی جلوه گر شوی ، در پرده ی من به عاشقی و بندگی ظاهر گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت . از این راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشقی من به عشق تو بود . تو کجا معشوق بودی ؟ حیرانم که تو معشوقی یا من و من عاشقم یا تو . هیهات ، هیهات ! این چه حرف است ؟ من هیچ نیم ، هر چه هست توئی . هم عاشق توئی و هم معشوق توئی .

سر تا پایم فدای سر تا پایت

ای سید ! یادم از آن هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلاً ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و مستتر گشت . بناگاه خط فاصل در دائره ی اتحاد بهم رسید و من ، من شدم و تو ، تو . چون این حال بهم رسید مرا بر تو و تو را بر من نظری افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود . و چون وقت رجوع ظلّ به اصل و وصول عاشق به معشوق رسید ، نسبت حُبّ غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت . حالی پیش آمد که در شرح ننگجد . چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق به معشوق سرایت کرد و معشوق را در صورت عاشقی وانمود . رفته رفته کار به اینجا کشید که اتحاد سابق ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان برطرف شدن گرفت . دردی هست این است که دوام این حال میسر نیست ، چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف می گذرد و بقا ندارد . آه از این درد بی نهایت و الم بی پایان !

ای سید! کسی تصور نکند که این حرف از عالم حقیقت است، بلکه از عالم مجاز است که مُبراست از حقیقت. و دیگری گمان نکند که این سخن از عالم مجاز است، بلکه از حقیقت که در پرده ی مجاز جلوه کرده است.

ای سید! حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت.

ای سید! یک نام تو حقیقت است و نام دیگر تو مجاز است. و بنده هر نامی که خوانی. خود را بخوان ...

ای سید! مقصود آن است که اگر چه چند روزی من، بی تو باشم اما به عاقبت با تو باشم. و تو باشی و من نباشم. کارساز توئی، کار من بساز.

ای سید و ای محبوب جانی من و ای سرمایه ی زندگانی من، ای غایت آمال و امانی من، ای دانای راز نهانی من، ای جان من، ای دل من، ای چشم من، ای گوش من، ای روی من، ای خوی من، ای دست من، ای پای من، ای عقل من، ای تن من، ای گوشت من، ای پوست من، ای رگ من، ای خون من، ای همه چیز من، ای یاد من!!! جز تو دیگری ندارم. چه گویم چون همه توئی و من کیستم و چیستم.

این طرف مشتی صدف آنجا کمی گل ریخته موج، ماهیهای عاشق را به ساحل ریخته
بعد از این در جام من تصویر ابر تیره ایست بعد از این در جام دریا ماه کامل ریخته
مرگ حق دارد که از من روی برگردانده است زندگی در کام من زهر هلاهل ریخته
هر چه دام افکندم، آهوها گریزان تر شدند حال صدها دام دیگر در مقابل ریخته
هیچ راهی جز به دام افتادن صیاد نیست هر کجا پا می‌گذارم دامنی دل ریخته
زاهدی با کوزه‌ای خالی ز دریا بازگشت گفت خون عاشقان منزل به منزل ریخته!

پنجشنبه بیست و هفتم مهر ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

.....

آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی

عبد عاصی : آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی (ره) وارث گنجینه و ذخر طریقه ی حقه ی معرفت النفس بودند . خدای منان این عارف ربانی را با موالیانش محشور بفرماید . مطالب زیر درباره ی شیوه حیات ایشان است که امیدوارم روزی بتوانیم مما هم با همتی بیشتر به آنها جامه ی عمل ببوشانیم . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام .



آیت الله پهلوانی برنامه خصوصی برای برخی افراد داشت، به طور مثال بحث کتاب سیر و سلوک سید بحرالعلوم را با چند نفر به صورت خصوصی داشت، اما مریضی ایشان این فرصت را نداد و توصیه کردند که بعد از ایشان به آیت الله جعفری رجوع کنند.

آیت الله جعفری با آیت الله پهلوانی مباحثه علمی داشتند . آیت الله پهلوانی ایشان را خیلی قبول داشت و می فرمود «اگر از من بیشتر نباشد کمتر نیست».

خودشان نقل می کردند : یک بار در مسیر با آقای شیخ رجبعلی خیاط همراه شدم و پول کرایه ایشان را پرداخت کردم، شیخ رجبعلی خیاط به ایشان گفته بود «شما به گردن من حق دارید چرا که کرایه مرا پرداخت کردید» و هیچ وقت این مسأله از یادشان نمی رفت و به من احترام می گذاشت.

ظاهراً آیت الله پهلوانی لمعه را پیش ایشان گذرانده بود.

ایشان نزد علامه طباطبایی می رود، علامه طباطبایی به ایشان می گوید: اگر خواهان لب یاری، گمان مدار کار دگر توانی کرد؛ ایشان با آن همه تسلط شان به فقه، اصول، تفسیر و فلسفه تدریس را رها

کرد و فقط یک بحث طولانی هر روز با آقای پهلوانی داشت که از صبح تا ظهر طول می کشید و در آن فقه و اصول و تفسیر المیزان را مباحثه می کردند، گاهی روایت و برخی وقت ها نیز اشعار حافظ را مباحثه می کردند.

آیت الله جعفری با این که مثل آیت الله پهلوانی از علامه اجازه شاگرد گرفتن داشت، اما دنبال این مطلب نبود و بعد از این که آیت الله پهلوانی از ایشان خواست که افرادی را به عنوان شاگرد قبول کند ایشان چند نفری را همچون آقای ... به عنوان شاگرد قبول کرد.

شاگردان آیت الله پهلوانی بعد از رحلت ایشان نزد آیت الله جعفری آمدند، حتی شاگردان دست اول ایشان مثل آقایان تحریری، مجاهدی، ایوبی، نجفی تهرانی، وزیری، روحی، مویدی و چند نفر دیگر، وقتی برایشان سوالی پیش می آمد خدمت آقای جعفری می آمدند

ایشان انسان بسیار متواضعی بود، به گونه ای که گویا خودش را هیچ نمی دید و این از حالات برجسته ایشان بود؛ این مطلب به گونه ای بود که هیچ کس احساس نمی کرد نزد یک عالم و فقیه و عارف عامل نشسته است، ایشان در عمل متواضع بود و همه را از خود بهتر می دانست. دوست نداشت ظهوری داشته باشد

ایشان در مورد پدر و مادر با تأکید بر آیات قرآن توصیه می کرد که پای آنها را ببوسید.

ایشان با افراد خانواده خود نیز بسیار مهربان بود، ایشان می گفت من یک بار هم به غذا در منزل ایراد نگرفتم، ایشان می گفت «من در منزل به هیچ امری ایراد نمی گیرم اما تمام مسائل مربوط به خارج از خانه را خودم انجام می دهم، از سفیدی آرد تا سیاهی ذغال».

ایشان به طلاب توصیه می کرد در خانه عصبانی نشوید و رعایت اهل خانه را کنید و با بچه ها مدارا کنید و وقتی بزرگ شدند رعایت مسایل زناشویی را بکنید.

ایشان به نماز اول وقت اهمیت ویژه ای می داد، نمازشب را مثل نمازهای واجب می دانست و در هر صورتی آنرا به جا می آورد، حتی در بیمارستان.

ایشان تمام نوافل را به جا می آورد و توصیه می کردند نوافل را به جا آورید، در خصوص بی حالی در بجا آوردن نوافل می فرمود: «این وسوسه شیطان است که شما گمان می کنید حال ندارید، باید توجه کرد به نماز اول وقت، دایم الوضو بودن، نماز شب؛ مراقبه و محاسبه از لزومات سیروسلوک است.



بسیار دور از شهرت بود اگر جایی احساس می کردند دارن شناخته شده می شوند بار و اساس را جمع می کردند و می رفتند حدود هفت سال پیش در یک مسجد کوچک کنار مدرسه عترت در قم ظهرهای پنج شنبه برای افراد محدودی کلاس اخلاق گذاشتند و بعد هم این جلسه به منزل شهید قدوسی انتقال پیدا کرد ولی تا متوجه شدند جلسه به شلوغی می کشد جلسه را تعطیل کردند. گاهی در حرم برای اینکه کسی دور و برش نیاید سریع جایشان عوض می کردند. چندین سال گمنام در شهر فشم از توابع استان تهران مسجدی داشتند که در آنجا اقامه نماز می کردند و به تبلیغ معارف دین می پرداخت و این اواخر بیشتر در قم سکونت داشتند.

هر سوالی می کردید قرآن را می خواند و آیات را گوشزد می کردند و باطن آیه را با زبان ساده بیان می کردند. توصیه ای که به یکی از روحانی ها داشتند این بود: این آیه را نصب العین (همیشه جلوی چشمانتان باشد) خود قرار دهید. قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ سوره زمر/ ۵۳ بگو ای بندگانم که زیاده بر خویشتن ستم روا داشته اید، از رحمت الهی نومید مباشید، چرا که خداوند همه گناهان را می بخشد، که او آمرزگار مهربان است.

برای طلبه ای که به مشکل بزرگی برخورد این آیه را خواند: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ** سوره شوری / ۳۰ و هر مصیبتی که به شما برسد از کار و کردار خودتان است، او از بسیاری [گناهان] در می‌گذرد. و سپس فرمود: همه گناهان را می‌بخشه فقط برای یک دونه گناه گوش رو می‌پیچونه ...

با این حال سفارشی برای حل مشکلات می‌کردند که به مدت چهارده روز بعد از نماز شب و اگر نشد بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ) و صد مرتبه صلوات با و عجل فرجهم (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ) روز اول به روح مقدس پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و روز دوم به روح مطهره حضرت زهرا (عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) و به همین ترتیب تا روز چهاردهم برای حضرت صاحب الامر (عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف) هدیه کند و اگر حل نشد دوباره این ختم را انجام دهند و یا برای بار سوم ادامه دهند. می‌فرمود: تمام مشکل بشر سر همین کلمه است **أَنَا خَيْرٌ** من بهترینم.

ما را برای رونق بازار می‌خواهی ای باغبان تا چند گل را خوار می‌خواهی

اسفند و فروردین ما فرقی نخواهد داشت تقویم را بیهوده در تکرار می‌خواهی

پاداش حرف حق زدن جز سربلندی نیست حق با من است اما مرا بردار می‌خواهی

ای دل چرا دست از سر من بر نمی‌داری؟ تا کی مرا از زندگی بیزار می‌خواهی؟

ای عشق! ای سنگ صبور روزهای من امشب خودت هم محرم اسرار می‌خواهی

سه شنبه هجدهم مهر ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

23 ذی القعدة روز زیارت مخصوصه امام رضا علیه السلام

عبدعاصی: فرمایشات حضرت علامه حسینی طهرانی(ره) در خصوص زیارت مخصوصه مولانا ابی الحسن الرضا علیه السلام در روز ۲۳ ذی القعدة را با هم بخوانیم:

برای روز بیست و سوم ذی القعدة هر کسی از اولیاء، چه به مرتبة اصطلاحی خودش رسیده، یا اینکه حتی به آن مرتبه نرسیده است از هر نقطه دنیا خود را به مشهد می‌رساند...

برای زیارت امام رضا علیه السلام، اگر از آن نقطه کرة زمین، روی یخ، سینه خیز انسان به مشهد بیاید، کار زیادی نکرده است ...

معلوم می‌شود که این روز شریف از نظر اولیای الهی روز خاصی است و زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء وارد شده است .

باید دقت کرد که وقتی زیارت می‌رویم حواسمان فقط و فقط به ناحیه ی مقدسه معطوف شود و دنبال قبر این آقا و آن آقا نباشیم . همه ی این آقایان و بزرگان آقایی و بزرگی شان را از خاک پای امام بودن بدست آورده اند پس خودمان را درگیر نکنیم . مضجع منور حضرت رضا علیه السلام آنقدر برای ما "نان" دارد که الی الابد گرسنه نمایم و چشمان به دست این و آن نباشد .

خیلی ها فکر می‌کنند وقتی به زیارت مشاهد مشرفه می‌روند باید کارهای عجیب و غریب انجام بدهند و مثلاً آنقدر شور و حال بگیردشان تا دیوانه وار بچرخند و بگردند یا سر و سینه چاک بدهند و ... اما از این غافلند که محضر امام علیه السلام محضر خداست . محضر امام محل عرض نیاز و تواضع و خاکبوسی است . موقع عتبه بوسی و اظهار عجز است . موضع جمع آوری برکات و رحمت و توجهات است . قلب امام سلام الله علیه قلب عالم است . هدایتگر امورات کون و مکان است .

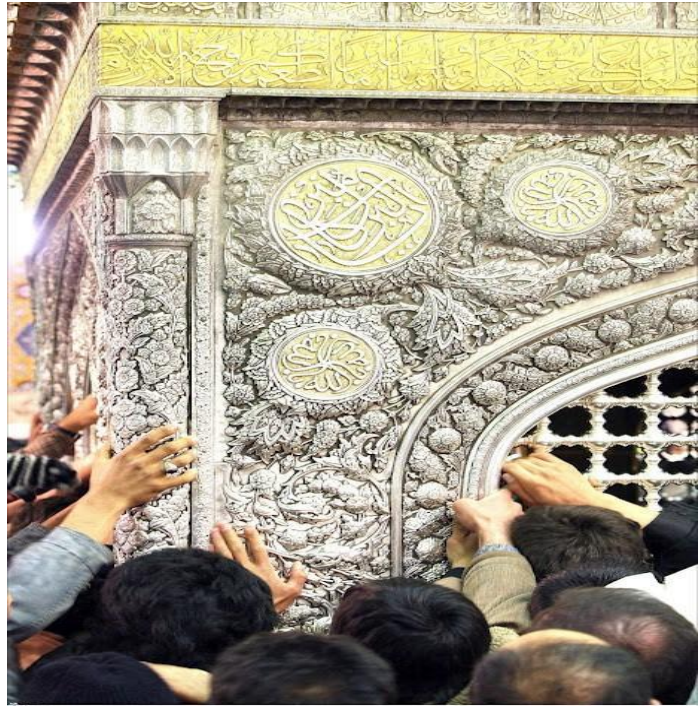
باید به ساحت ولایت توجه کرد و از توجه به غیر امام جداً خودداری کرد . در حرم امام هشتم علیه السلام فقط باید با آن امام عطوف و رئوف که مهربانتر از مادر است و یارترین یار و مونس شفیق است تکلم کرد . باید دستها را بلند کنیم و خالی بودن شان را نشان بدهیم . تمامی عرفا و صلحا و ابرار اینجا ناچیزند . پس فقط باید حواسمان به امام علیه السلام باشد . می‌شود همه چیز هم خواست . دنیایی و اخروی . ظاهری و باطنی . در هر حال و وضعیتی که هستیم مثل آن بچه های ناخلف که آخرشب باز هم برمی‌گردند به سمت خانه نباید رویمان را از در خانه ی امام رضا علیه السلام برگردانیم .

بعضی ها جاهلند . نذر و نیاز می کنند و نمی گیرند . بعد می گویند ما با امام رضا علیه السلام قهر کرده ایم چون مراد دل ما را نداده . این حرفها ناشکری است و عقاب دارد . همینکه موفق به زیارت مشهد الرضا علیه السلام شدی توفیق بوده و بخاطر توجه امام علیه السلام بوده . چرا ما اینقدر ناشکریم ...

آنهایی که دنبال راه خدا هستند و شعله ای در دلشان روشن شده نباید از در زدن خانه امام رضا علیه السلام سیر شوند یا ناامید بشوند . حضرت آگاه به همه امور هستند و نیت های ما را می دانند . محال است تو با صدق نیت و عمل خالص جلو بروی و جوابت را ندهد . محال است . ممکن است دیر یا زود شود که آن هم حکمتی دارد اما محال است کسی دست خالی برگردد . محال است . والله العظیم محال است .

حضرت علیه السلام به مصلحت ما آگاهند . ما فقط الآن را می خواهیم . ما فقط روبراه شدن کارهایمان و حاجت‌هایمان را می خواهیم . اینکه همش نفس است . پس خدا کجاست ؟

از همه دوستان خوبم در وبلاگ طریق الله در ایام زیارتی امام شمس النفوس و انیس النفوس علیه السلام التماس دعا دارم و توصیه می کنم که هر وقت مشرف شوند به روح مولایمان و اصل اعتقادمان یعنی امام رضا سلام الله علیه در ایامی که حضور دارند ۷ ختم سوره یاسین هدیه کنند و از قرائت دعای شریف امین الله و زیارت جامعه کبیره غفلت نکنند .



ماه خندید به کوتاهی شور و شعفم دست بردم به تمنا و نیامد به کفم

کشش ساحل اگر هست، چرا کوشش موج؟ جذبه‌ی دیدن تو می‌کشد از هر طرفم

راه تردید مسیر گذر عاشق نیست چه کنم با چه کنم‌های دل بی هدفم؟

پدرانم همه سرگشته‌ی حیرت بودند من اگر راه به جایی ببرم ناخلفم

سه شنبه یازدهم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

دعای حزین

عبدعاصی: "دعای حزین" مناجات کسانی است که انگار خود را لایق بندگی رب الارباب ندیدند و حالا با دلی شکسته و با سوز و گداز فراوان در محضر حق ایستاده اند و دستهای التجاء را بالا گرفته اند. عرفای ما از کملین به این دعای شریف بسیار علاقه داشتند و توصیه می‌کردند.

همینطور عبارتهای بسیار نورانی و شریف و عظیمی دارد . علامه حسینی طهرانی (ره) در جلد چهارم معاد شناسی قسمت یازدهم در توضیح خط اول این دعای گرانقدر آورده اند که " : من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی موجود هستی " ! معلوم است که مکان، ظرف وجود خدا نیست؛ بلکه مراد همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی معیت دارد و حقیقت و باطن آن است.

عارف کامل آیت الله سید علی قاضی -مرحوم آیت الحق سید هاشم حداد همه و همه بر قرائت این دعا که از تعقیبات نماز شب محسوب می شود و مرحوم قمی در حاشیه مفاتیح الجنان آورده تاکید خاص داشته اند . متن و ترجمه ی دعای حزین را با هم بخوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

أناجيك يا موجوداً في كلِّ مكانٍ لعلَّكَ تسمعُ ندائِي فقدَ عَظُمَ جُرمِي و قَلَّ حَيَاتِي

راز گویم با تو ای که هستی در هر جا و مکان تا شاید فریادم را بشنوی چونکه جرم و گناهم بزرگ و شرمم کم است

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَيَّ الْأَهْوَالِ اتَّذَكَّرُ وَ أَيَّهَا أَنْسَى وَ لَوْلَمْ يَكُنْ

مولایم ای مولایم کدامیک از هراسهایم را یادآوری کنم و کدامیک را فراموش کنم و اگر نباشد

إِلَّا الْمَوْتُ لَكُنْفِي كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَذْهَى مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ حَتَّى مَتَى وَ إِلَيَّ مَتَى أَقُولُ لَكَ الْعُتْبَى مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُ عِنْدِي صِدْقاً وَ لَا وِفَاءً فَيَاغُوْثَاهُ ثُمَّ وَاغُوْثَاهُ بِكَ يَا أَلَلَّهُ مِنْ هَوِيَّ قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوِّ قَدْ اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَزَيَّنْتُ لِي وَ مِنْ نَفْسٍ أَمَّارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

جز همان مرگ تنها مرا بس است چسان! با اینکه جهان پس از مرگ بزرگتر و سخت تر است مولای من ای مولایم تا چه وقت و تا کی بگویم که (من گنهکارم و) تو حق بازخواستم داری نه یک بار بلکه بارها ولی باز هم تو راستی و وفا از من نبینی، پس ای فریاد و باز هم ای فریاد به

درگاه تو خدایا از هوای نفسی که بر من چیره گشته و از دشمنی که بر من حمله ور شده و از دنیایی که خود را برایم آراسته و از نفس فرمانده به بدی جز آنکه پروردگارم رحم کند

مَوْلَايَا مَوْلَايَا اِنْ كُنْتَ رَحِيْمًا مِثْلِي فَاَرْحَمْنِي وَاِنْ كُنْتَ قَبِيْحًا مِثْلِي فَاَقْبَلْنِي

مولای من ای مولایم اگر به کسی چون من رحم کرده ای پس به من نیز رحم کن و اگر کسی را مانند من پذیرفته ای مرا هم بپذیر

يَا قَابِلَ السَّحْرَةِ اَقْبَلْنِي يَا مَنْ لَمْ اَزَلْ اَتَعْرِفْ مِنْهُ الْحُسْنَى يَا مَنْ يُغْذِيْنِي بِالنُّعْمِ صَبَاحًا وَّ مَسَاءً

ای پذیرنده ساحران (فرعون) مرا هم بپذیر ای که تا بوده از او نیکی دیده ام ای که غذایم دادی به نعمتهای خود در هر صبح و شام

اِرْحَمْنِي يَوْمَ اَتِيكَ فَرْدًا شَاخِصًا اِلَيْكَ بَصْرِي مُقَلِّدًا عَمَلِي قَدْ تَبَرَّءُ جَمِيْعُ الْخَلْقِ مِنِّي نَعْمٌ وَّ اَبِي وَّ اُمِّي وَّ مَنْ كَانَ لَهُ كَدِّي وَّ سَعْيِي فَاِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي فَمَنْ يَرْحَمُنِي وَّ مَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَّ حَشَاتِي

رحم کن به من روزی که به نزدت آیم تنها در حالی که بلند کرده ام بدرگاهت دیده ام را و نامه عملم به گردنم افتاده و همه مردم از من بیزار می جویند حتی پدر و مادرم و حتی کسی که رنج و تلاشم برای او بوده پس اگر تو نیز به من رحم نکنی پس چه کسی به من رحم کند و کیست که مونس وحشت قبرم باشد

وَمَنْ يُنْطِقُ لِسَانِي اِذَا خَلَوْتُ بِعَمَلِي وَّ سَأَلْتَنِي عَمَّا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَاِنْ قُلْتَ نَعْمَ فَاِنَّ الْمَهْرَبُ مِنْ عَدْلِكَ وَاِنْ قُلْتَ لَمْ اَفْعَلْ قُلْتَ اَلَمْ اَكُنِ الشَّاهِدَ

و کیست که زبانم را گویا کند آنگاه که با عملم خلوت کنم و بپرسی از من آنچه تو بدان داناتری از خودم پس اگر بگویم آری کجا از عدل تو گریزگاهی است و اگر بگویم نکردم جواب دهی آیا من گواه تو نیستم

عَلَيْكَ فَعَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَا قَبْلَ سَرَابِيْلِ الْقَطْرِ اِنْ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَا قَبْلَ جَهَنَّمَ وَالنَّيْرَانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَا قَبْلَ اَنْ تُغَلَّ الْاَيْدِي اِلَى الْاَعْنَاقِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَّ خَيْرَ الْغَاثِرِيْنَ

پس گذشتت را خواهانم ای مولایم پیش از پوشیدن پیراهن آتش زان گذشتت گذشتت را
خواهم ای مولای من پیش از گرفتار شدن جهنم و آتش سوزان گذشتت گذشتت را خواهانم ای
مولای من پیش از آنکه دستها به گردنها با زنجیر بسته شود ای مهربانترین مهربانان و بهترین
آمرندگان

چشمت به چشم ما و دلت پیش دیگریست جای گلایه نیست! که این رسم دلبریست

هرکس گذشت از نظرت در دلت نشست تنها گناه آینه‌ها زودباوریست

مهرت به خلق بیشتر از جور بر من است سهم برابر همگان، نابرابریست

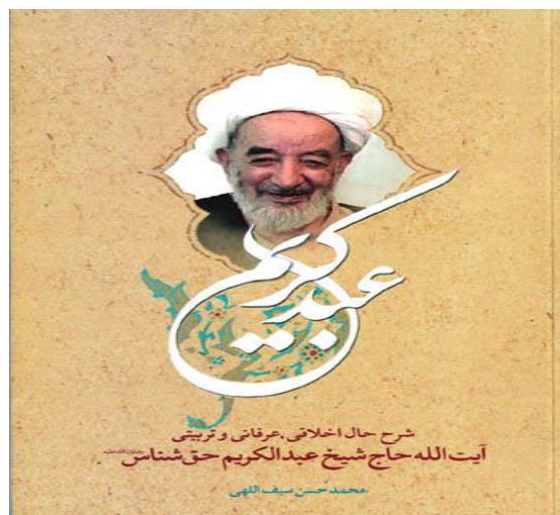
دشنام یا دعای تو در حق من یکیست ای آفتاب، هرچه کنی ذره پروریست!

ساحل جواب سرزنش موج را نداد گاهی فقط سکوت سزای سبکسریست

یکشنبه نهم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عبد کریم

عبد عاصی : به تازگی کتابی با عنوان "عبد کریم" که شرح حال اخلاقی - عرفانی و تربیتی آیت
الله حاج شیخ عبدالکریم حق شناس رضوان الله علیه است به چاپ رسیده .



الحق و الانصاف مجموعه ای قابل استفاده است . از آن لحاظ عرض می کنم که اولاً مرحوم آیت الله حق شناس در تهران ساکن بوده اند و در فضایی که تهرانی ها از آن می نالند تنفس کرده و به آن درجات عالی دست پیدا کرده . در ثانی در این کتاب سیری جالب از شیوه های مراقبتی ایشان ذکر شده که برای ما بسیار مفید است . با آنکه ایشان در طریقه ی معرفتی امثال آیت الله قاضی رحمت الله علیه نبودند و بیشترین بهره ی ایشان از مرحوم آیت الله سید علی حائری مفسر و مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی و مرحوم شیخ محمدحسین زاهد رضوان الله علیهم بوده است اما الگوی بسیار بسیار عالی هستند برای کسانی که مشتاق سیر الی الله می باشند . مطالعه این کتاب را به همه رفقای خودم در وبلاگ طریق الی الله توصیه می کنم . مولف کتاب جناب محمدحسن سیف الهی و انتشارات نبوغ قم به چاپ رسانیده است .

با هر بهانه و هوسی عاشقت شده است فرقی نمی کند چه کسی عاشقت شده است

چیزی ز ماه بودن تو کم نمی شود گیرم که برکه ای نفسی عاشقت شده است

ای سبب سرخ غلت زنان در مسیر رود یک شهر تا به من برسی عاشقت شده است

پر می کشی و وای به حال پرنده ای کز پشت میله قفسی عاشقت شده است

آینه ای و آه که هرگز برای تو فرقی نمی کند چه کسی عاشقت شده است

شنبه هشتم مهر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

.....

نهج البلاغه - خطبه متقین (۳)



عبد عاصی : " باید " از اهل غفلت دوری کرد . ما الزامی به مراوده با اهل غفلت نداریم . اهل غفلت باعث می شوند تا غبارهایی خواسته و ناخواسته بر دل ما بنشیند و مایه ی کدورت آئینه قلبمان بشود . و در عوض همنشینی با اهل علم و تقوا نه تنها مایه ی مباحثات و بهره بری است بلکه موجبات روشنایی دل ماست . ابزار آلات غفلت هم کار اهل غفلت را می کنند . همینطور ابزار تقوا و علم . یعنی : وقتی در محضر نهج البلاغه قرار می گیریم انگار در محضر مولای متقیان حضرت امیر سلام الله علیه حاضر شده ایم . پس باید تمامی اعضاء و جوارحمان را از غفلتها آزاد کنیم و به ساحت مقدس و منور امیرالمومنین علیه السلام عرضه کنیم تا در صحیفه ی علویون و مقربین قرار بگیریم .

يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيْبًا أَمَلُهُ، قَلِيْلًا زَلُّهُ،

بردباری را با دانش، و گفتار را با عمل آمیخته می کند. آرزویش کم و کوتاه، لغزشش اندک،

خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُورًا أَكَلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيْزًا دِيْنُهُ،

دلش فروتن، نفسش قانع، خوراکش اندک، زندگی اش آسان، دینش محفوظ،

مَيْتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا غِيْظُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.

شهوته مردده، و خشمش فروخورده است. خیرش را متوقع، و از شرش در امانند.

إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ

اگر در میان غافلان باشد از ذاکرانش به حساب آرند، و اگر در میان ذاکران باشد

لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ،

در شمار غافلانش نیارند. از آن که بر او ستم کرده بگذرد، به آن که او را محروم نموده عطا کند،
وَايَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ. بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ،
و با کسی که با او قطع رحم نموده صله رحم نماید. زبان دشنام ندارد، گفتارش نرم است، زشتیش پنهان،
حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ، فِي الزَّلَازِلِ وَقُورُهُ،
و خوییش آشکار است، نیکی اش روی آورده، و شرش روی گردانده، در حوادث آرام،
و فِي الْمَكَارِهِ صَبُورُهُ، وَ فِي الرَّخَاءِ شَكُورُهُ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ،
در ناخوشیها شکیبا، و در خوشیها شاکر است. بر دشمن ستم نمی کند،
و لَا يَأْتِمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ. لَا يُضِيعُ
و به خاطر محبوبش مرتکب گناه نمی شود. پیش از حاضر کردن شاهد، خود اقرار به حق می نماید. امانت
مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ، وَ لَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ،
را تباه نمی کند، و آنچه را به یادش آرند به فراموشی نمی سپارد، احدی را با لقب زشت صدا نمی کند،
وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَ لَا يُشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ،
به همسایه زیان نمی زند، به بلاهایی که به سر مردم می آید شادی نمی نماید، در باطل وارد نمی شود،
وَ لَا يُخْرِجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمُهُ صَمْتُهُ، وَ إِنْ ضَحِكَ
و از حق خارج نمی گردد. اگر سکوت کند سکوتش غمگینش نکند، و اگر بخندد
لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يُنْتَقِمُ
قهقهه نزند، چون به او ستم روا دارند صبر پیشه سازد تا خدا انتقامش را
لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. اتَّعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ،
بگیرد. از خود در رنج است، و مردم از او در راحتند. در امر آخرت خود را به زحمت اندازد،
وَ أَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ،
و مردم را از جانب خود قرین آسایش کند. دوریش از آن که دوری می کند محض زهد و پاک ماندن،
وَ دُنُوهُ مِنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ،
و نزدیکی اش به آن که نزدیک می شود به خاطر نرمی و رحمت است، دوریش از راه تکبر و خودخواهی،
وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ .
و نزدیکی اش از باب مکر و فریب نیست .
قال: فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
راوی گفت: چون سخن به اینجا رسید همام فریادی برکشید و جان داد. حضرت فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ

به خدا قسم از چنین پیشامدی بر او می ترسیدم. سپس ادامه داد: اندرزهای رسا

الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا! فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِالْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

با اهلش این گونه معامله می کند! یکی از حاضران فضول به حضرت گفت: خودت چه حالی داری؟ فرمود:

وَيَحْك، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ.

وای بر تو، هر اجلی را وقت معینی است که از آن نمی گذرد، و علتی است که از آن تجاوز نمی کند.

فَمَهْلًا، لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.

بازایست و دیگر اینچنین مگوی که این سخنی بود که شیطان بر زبانت جاری ساخت

پس شاخه‌های یاس و مریم فرق دارند	آری! اگر بسیار اگر کم فرق دارند
شادم تصور می‌کنی وقتی ندانی	لبخندهای شادی و غم فرق دارند
برعکس می‌گردم طواف خانه‌ات را	دیوانه‌ها آدم به آدم فرق دارند
من با یقین کافر، جهان با شک مسلمان	با این حساب اهل جهنم فرق دارند
بر من به چشم کشته عشقت نظر کن	پروانه‌های مرده با هم فرق دارند

شنبه هشتم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله میرزا علی غروی علیاری (ره) از شاگردان آیت

الله قاضی (ره)

قرآن کریم را از حفظ بود و عشق عجیبی به آن داشت. در ماه رمضان دوازده بار قرآن را ختم می کرد و روزهای پنجشنبه برای هر یک از در گذشتگان و استادان خود، هم دوره های تحصیل و علمای سلف، به نام هر یک مشغول تلاوت قرآن می شد. تهجد شبانه برنامه ی همیشگی ایشان بود

و روزهای جمعه از اول صبح مشغول استغاثه به حضرت حجت (ع) می شد. شب هاب نیمه ی شعبان بعد از نماز مغرب، غذای مختصری تناول می کرد و یا هیچ نمی خورد و پس از غسل شب نیمه ی شعبان دیگر کسی را نمی پذیرفت و تا صبح بر سجاده می نشست. از خود ایشان نقل است: ((زمانی که در نجف بودم قصد کردم تا چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله بروم تا شرف دیدار حضرت حجت (ع) نصیبم شود، روز چهارم که می خواستم بروم، چنان بیمار شدم که قادر به راه رفتن نبودم.

حدود ساعت یازده قبل از ظهر آقای قاضی به دیدنم آمد، نشست و فرمود: " میرزا علی! با زور نمی شود امام زمان را ملاقات کرد، صفای قلب می خواهد!" و بعد بلند شد و رفت، حال آنکه کسی از قصد و نیت من آگاه نبود)).

او از آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) با عبارت "قطب العارفین" یاد می کرد.

پنجم اردیبهشت سال ۱۳۷۶ شمسی بود که در ۹۸ سالگی با اقامه نماز میت توسط مرحوم آیت الله بهجت (ره) به خاک سپرده شد. مزار ایشان در حرم بی بی کریمه حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیهاست.



آیت الله غروی علیاری (ره) به فروتنی، سعه ی صدر، مدارا و خوش برخوردی، احترام به دیگران، دستگیری از بینوایان، عشق به قرآن مجید و خاندان رسالت و امامت، شب زنده داری و ساده زیستی

مشهور بود. معظم له، علم را با عمل توأم کرده بود و همواره آن را به عنوان بزرگ ترین توشه ی آخرت به مردم سفارش می کرد.

از بیانات ایشان است که می فرمود : تقوا را پیشه خود قرار دهید در نهان و آشکار، که قبولی هر عمل به تقواست « انما یقبل الله من المتقین ». اهتمام و ورع و زهد از زخارف دنیا داشته باشید.

از معاشرتهایی که در آن غیبت دیگران می شود و یا به دیگران تهمت زده می شود، اجتناب ورزید.

هدف از حضور در درسها، استفاده های علمی و معنوی باشد، نه مادی.

در نشر و تبلیغ دین و بیان احکام الهی، کوشا باشید.

از تهذیب نفس، لحظه ای غفلت نورزید.

در کسب اخلاق خوب، رسول الله (ص) را الگوی خود قرار دهید که: « ولکم فی رسول الله اسوة حسنة »

همواره در حال تخلیه و تزکیه باشید. تخلیه از افعال قبیح، مانند: ریا، سمعه، کبر، نخوت، غرور و ... تخلیه به

افعال حسنة مرضیه در پیش خدا و رسول و حجة بن الحسن (عج).

توصیه می کنم: به مداومت بر نماز شب و استغفار و احسان در حق مؤمنان، به ویژه اهل علم و بر آوردن حوائج

دنیوی و اخروی آنان.

نصیحت می کنم همه آقایان و مدرسان را به حفظ مقام و عظمت مرجعیت. در نوشتن رساله شتاب نکنند. در این

باره از سیره علمای سلف تبعیت کنند.

بروح آیت الله میرزا علی غروی علیاری و همه اساتیدش علی الخصوص آیت الله قاضی الفاتحه مع

الصلوات

چهارشنبه پنجم مهر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

نهج البلاغه - خطبه متقین (۲)



عبد عاصی : در جایی که "علی" هست یعنی "اول" و "آخر" هست دیگر دومی و سومی معنایی ندارد. وقتی ما "علی" داریم یعنی "عالی" و "اعلی" هم داریم. در جایی که قدرت تمسک به مقام عظمای ولایت و خلیفه الهی وجود دارد اگر چنگ نزنیم خاسر خواهیم بود.

چنین معشوقه ای در شهر و آنگه دیدنش ممکن/هرآنک از پای بنشیند به غایت بی بصر باشد

پس : باید در دریای معرفت و محبت و ولایت مولا علی علیه السلام غوطه ور شد و از ته دل به کلام مولا ایمان بیاوریم. مولایی که مولای متقیان بود و فقط و فقط او صفات مومنین را می تواند بشمارد. آنهایی که :

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً،

به هنگام شب برای عبادت برپایند، در حالی که اجزای قرآن را شمرده و سنجیده تلاوت کنند،

يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ، وَيَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا

خود را به آیات قرآن اندوهگین ساخته، و داروی دردشان را از آن برگیرند. و چون به آیه ای

تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا

بشارت دهنده بگذرند به مورد بشارت طمع کنند، و روحشان از روی شوق به آن خیره گردد، و گمان

أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا

برند که مورد بشارت در برابر آنهاست. و چون به آیه ای بگذرند که در آن بیم داده شده

مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ .

گوش دل به آن دهند، و گمان برند شیون و فریاد عذاب بیخ گوش آنان است.

فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُقْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ

قامت به رکوع خم کرده اند، به وقت سجده پیشانی و دست و زانو و انگشتان پا

وَأَطْرَافِ أَعْدَائِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فِكَاكِ رِقَابِهِمْ. وَ أَمَّا
 بر زمین می گذارند، و از خداوند آزادی خود را از عذاب می طلبند، اما به هنگام
 النَّهَارِ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ ،
 روز، بردباران و دانشمندان و نیکوکاران و پرهیزکارانند. بیم از حق جسمشان را چون تیر تراشیده لاغر کرده،
 يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ،
 مردم آنان را می بینند به تصور اینکه بیمارند، ولی بیمار نیستند،
 وَ يَقُولُ: لَقَدْ خَوْلَطُوا، وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ.
 و می گویند دیوانه اند، در حالی که امری عظیم آنان را بدین حال درآورده.
 لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ
 به طاعت اندک خشنود نمی شوند، و طاعت زیاد را زیاد ندانند. بنابراین
 لِأَنْفُسِهِمْ مَتَّهَمُونَ. وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ
 خود را به کوتاهی در بندگی متهم کنند، و از عبادت خود در وحشتند. هرگاه یکی از آنان را تمجید کنند
 مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي
 از آن تمجید بیم نموده و گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم، و پروردگارم از خودم به من
 بِنَفْسِي؛ اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا
 داناتر است؛ خداوندا، مرا به آنچه درباره ام گویند مگیر، و از آنچه می پندارند
 يَطْنُونُ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.
 بهتر گردان، و زشتی هایی را که از من خبر ندارند بر من ببخش.

فَمِنْ عِلْمِهِمْ أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنِ،
 از نشانه های دیگرشان آن است که هر کدام را دارای نیرومندی در دین، دوراندیشی با نرمی
 وَ إِيْمَانًا فِي يَقِينِ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمِ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمِ، وَ قَصْدًا فِي
 ایمان همراه با یقین، حرص در دانش، علم با بردباری، میانه روی در
 غِنَى، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةِ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةِ،
 توانگری، فروتنی در عبادت، آراستگی در تهیدستی، بردباری در سختی،
 وَ طَلَبًا فِي حِلَالِ، وَ نَشَاطًا فِي هُدَى، وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ
 جویایی حلال، نشاط در هدایت، و دوری از طمع بینی. در عین به جا آوردن

الأعمال الصالحة وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ

اعمال شایسته ترسان است. شب می کند در اندیشه شکر، و روز می کند

وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيْتُ حَذْرًا، وَيُصْبِحُ فَرِحًا: حَذْرًا لِمَا حُذِرَ مِنْ

در اندیشه ذکر. شب را به سر می برد با خوف، و روز می نماید دلشاد: خوف از غفلتی که او را از آن

الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَصْعَبَتْ

بر حذر داشته اند، و دلشاد از فضل و رحمت حق که به دست آورده. اگر نفس او را در آنچه

عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ .

بر او سنگین است از او پیروی نکند او نیز آنچه را که نفس به آن رغبت دارد به او نمی دهد .

قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى .

روشنی چشمش در آن چیزی است که جاوید است، و بی رغبتی اش در آن است که فانی شدنی است .

ای صورت پهلوی به تبدل زده! ای رنگ من با تو به دل یکدله کردن، تو به نیرنگ

گر شور به دریا زدنت نیست از این پس بیهوده نکویم سر سودازده بر سنگ

با من سر پیمانت اگر نیست نیایم چون سایه به دنبال تو فرسنگ به فرسنگ

من رستم و سهراب تو! این جنگ چه جنگی است گر زخم زخم حسرت و گر زخم خورم ننگ

یک روز دو دلباخته بودیم من و تو! اکنون تو ز من دل زده ای! من ز تو دلتنگ

سه شنبه چهارم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تشریف آیت الحق سید هاشم حداد به زیارت امام الرؤف

ابی الحسن الرضا علیه السلام

عبد عاصی : بسیار به جا دیدم که در این ایام شریف که ایام زیارتی حضرت رضا علیه السلام است

شرح تشریف حضرت آقای حداد (ره) به عتبه ی امام هشتم علیه السلام را بازخوانی کنیم . مطلب از

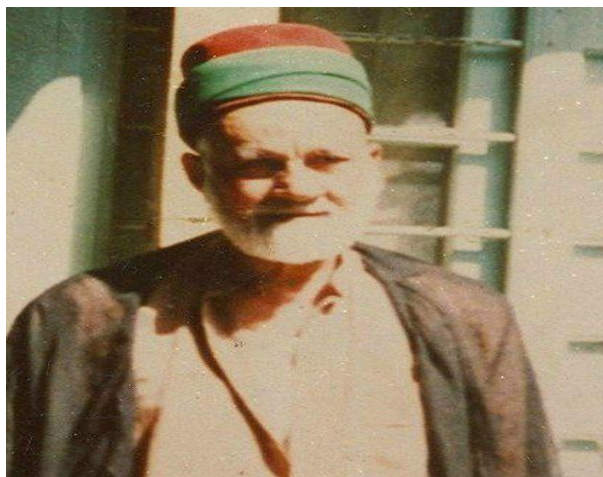
کتاب شریف روح مجرد اخذ شده است . یکی از تلامذه ی اقدم و اقرب مرحوم حداد می فرمودند

که سحرها با حضرت آقا به زیارت امام رضا علیه السلام می رفتیم و آیت الله کمیلی هم دعای صباح

می خواندند . شرح زیارت مرحوم حداد (ره) در بیان علامه حسینی طهرانی را با هم بخوانیم (باکمی تلخیص)

" قاعده حضرت آقا این بود که در هنگام تشرّف به حرم مطهر غسل میکردند؛ و در وقت ورود، همیشه در صحن را می بوسیدند و پس از آن، در کفشداری و در رواق و در حرم را می بوسیدند؛ و پس از اذن دخول، عتبه مبارکه را می بوسیدند و وارد می شدند و بدون خواندن زیارت، اول هفت شوط طواف از جانب چپ می نمودند، سپس زیارت می نمودند، و در بالای سر و یا هر محلی که ممکن بود نماز می گزاردند. و حقیر هم با جمیع رفقائی که با ایشان مشرف می شدیم، در معیت ایشان به همین نحوه و کیفیت چهارچوب درها را می بوسیدیم، و هفت شوط طواف می نمودیم و سپس زیارت و نماز زیارت را بجای می آوردیم.

و چون فعل اولیای خدا حجّت است، تا به حال روّیه حقیر هم در زیارت، از بوسیدن درها و طواف به همین نحوه بوده است. یعنی تا زمانیکه دور ضریح مطهر را حائل نگذارده بودند که قسمت مردها از زنها مجزاً گردد، تقریباً مدّت چهارده سال، حقیر تابستانها و بعضی اوقات دیگر چون شهر رجب، و یا احياناً بیست و سوّم ذی القعدة الحرام که توفیق زیارت عنایت می شد، دور قبر مطهر همین هفت شوط طواف را می نمودم؛ و بناء بر متابعت از حضرت آقای حدّاد مطلب چنین بوده است....



باری، روّیه حضرت آقا در مشهد مقدّس این بود که شبها پس از نماز مغرب و عشاء و تناول مختصر طعامی، زود می خوابیدند؛ و زیارت مرقد مطهر پس از اذان صبح همیشه در بین الطلوعین بود و در وقت نماز ظهر که آنرا در حرم بجای می آوردند. و بقیّة اوقات غالباً در منزل بودند؛ و احياناً اگر کسی میخواست ایشان را ملاقات کند، در روز و در منزل بود. و رفقا هم هر وقت ایشان در منزل

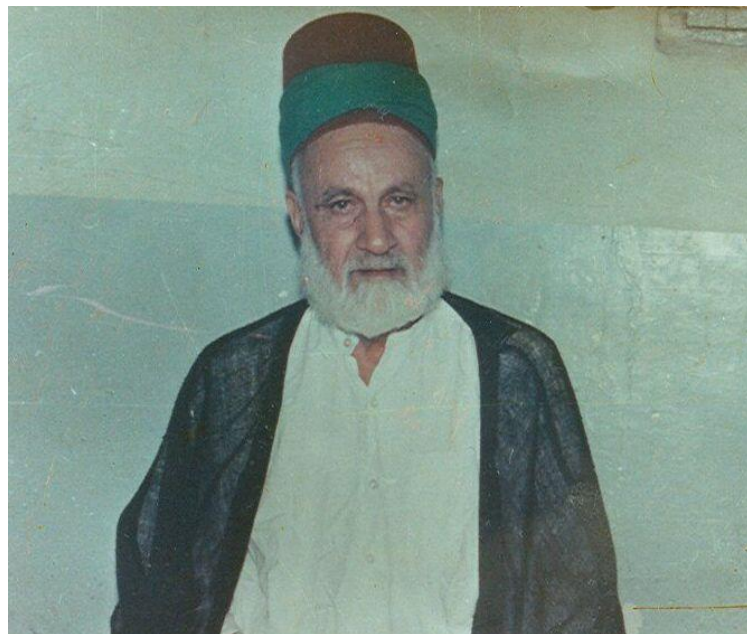
بودند همگی در منزل مجتمع بودند. و برای نشاط و عبادت و ذکر خدا در مجالس و محافل، فرموده بودند تا حقیر سوره توحید را برای رفقا در حضور ایشان تفسیر کنم.

حقیر شروع کردم به تفسیر این سوره مبارکه. در روز اول تفسیر معنی بِسْمِ، یعنی معنی اسم و معنی باء اسم؛ و یک ساعت تمام طول کشید. روز دوم تفسیر معنی الله، آن هم یک ساعت طول کشید. روز سوم معنی رَحْمَن. و روز چهارم معنی رَحِيم. و روز پنجم معنی قُلْ. و روز ششم معنی هُوَ. و روز هفتم معنی أَحَد. و روز هشتم معنی صَمَد. و روز نهم معنی لَمْ يَلِدْ. و روز دهم معنی لَمْ يُولَدْ. و قسمت یازدهم آن بماند تا چون در محضر ایشان پس از مراجعت از ارض اقدس به اصفهان رفتیم، روزی در حضور رفقای مجتمع در آنجا که در آن روز جناب حجّة الاسلام آقای حاج سید شهاب الدین صفوی وفقه الله تعالی به دیدنشان آمده بودند، فرمودند: بقیة سوره را تمام کن! و حقیر نیز یک ساعت تمام در معنی لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ كُفُوًا أَحَدٌ و تفسیر آن مطالبی را معروض داشتم. و بحمدالله و المنّة تمام مجالس این دوره تفسیر به عدد ۱۱ که مساوی با کلمة مبارکه « هُوَ » است خاتمه یافت. از عجائب و غرائب این تفسیر این بود که:

اولاً: حقیر اصلاً مطالعه‌ای گرچه یک سطر باشد نکردم، و اصولاً با خود کتابی و یا تفسیری همراه نداشتم. آنچه بود انشائاتی بود که بیان می‌شد. و مطالبی ناشنیده و ناخوانده و ناگفته بیان می‌شد که من خودم هم تعجب میکردم از رقت معنی و علو مفاد و دقت معزی و مراد؛ و پر روشن بود که إلقاء آنها از حضرت ایشان بود، و حقیر در حکم بلندگوئی حاکی آن معانی بودم. چرا که تابه حال بنده چنین تفسیری را بدین وضع و کیفیت نگفته‌ام. و اکنون تأسّف میخورم که اگر آن مطالب ضبط می‌شد، خود به خود یک تفسیر کاملی از این سوره مبارکه بود که برای مطالعه و نظر اهل عرفان و توحید در دسترسشان قرار میگرفت. گرچه این مطالب به قول مرحوم قاضی مطالبی است که از آنجا که می‌آید به همان جا برمیگردد.

ثانیاً: در ابتدای این تفسیر، حقیر آنرا بدین گونه قسمت نکردم؛ بلکه روز اول که شروع کردم احتمال میدادم تمام این سوره که یک سطر بیش نیست، در همان روز خاتمه یابد و در مدت یک ساعت پیرامون اطراف و جوانبش کاملاً بحث شود. اما بدین صورت و کیفیت درآمد که بدون تکرار مطلبی، در یازده جلسه پایان پذیرد.

ثالثاً: مقارنته ۱۱ جلسه با کلمه مبارکه هُوَ بسیار عمیق است. چرا که حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم هُوَ قوی بود که مرحوم قاضی میفرموده است: سید هاشم مثل این سنی‌های متعصب است که ابداً از عقیده توحید خود تنازل نمی‌کند؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصب دارد که سر از پا نمی‌شناسد.



یعنی چنانچه بعضی از این سنی‌ها را پول دهی و مقام دهی و دنیا را جمع کنی و بخواهی در عقیده‌شان تزلزل ایجاد کنی نخواهد شد، این سید هاشم در قضیه توحید ذات اقدس اینطور است. جَزَاهُمَا اللهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعِرْفَانِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، بِحَقِّ سَيِّدِ الْبَرَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِحَقِّ مَرْوَرِهِ الْإِمَامِ الرَّضَا عَلَيْهِ أَلْفُ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ وَالنُّعْمَةِ وَالْإِكْرَامِ

از افراد ناشناخته کسی به دیدنشان نیامد، و افراد شناسا در روزهاً أحياناً به ملاقاتشان می‌آمدند، و از بعضی از غوامض مسائل توحیدی و بعضی از معارف سوال می‌نمودند و ایشان هم جوابهایی میدادند. ولیکن در سه مسأله مهمّ از ایشان سوالاتی شد و این سه مسأله درباره حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود که به مناسبت ارض اقدس و زیارتشان سوال شد، و ایشان هم جوابهایی دادند ...

در آن یک دهه توقّف ایشان در ارض اقدس معجزه خاصی از حضرت امام رضا علیه السلام مشهود نشد تا حقیر آنرا در اینجا بنگارم ، ولی حاجتمندانی که برای شفای امراض از راههای دور آمده بودند

و بست نشسته بودند و خود را به شُبَّاک حرم یا شُبَّاک صحن بزرگ بسته بودند بسیار بودند. یکروز با ایشان راجع به معجزات خاصّة حضرت ثامن الائمه علیه السّلام سخن به میان آمد، ایشان شرحی بیان فرمودند که محصلش اینست:

وجود خود ائمه علیهم السّلام بزرگترین معجزه است، و أفعال آنان حیّاً و میّتاً همه معجزه است. و انسان نباید فقط إعجاز آنانرا در موارد استثنائی بجوید؛ و از یک دریچه به عظمتشان نظاره کند.

کسیکه عملاً نه علماً به مقام ولایت میرسد و ولیّ خدا می شود و خدا ولیّ او میگردد، همه اعمالش و کردارش و صفاتش، فعل و کردار و صفات خدا می شود. نه اینکه او خدا می شود و یا خدا از خود چیزی را بریده و جدا کرده به او میدهد، یا آنکه از خود چیزی را نبریده و جدا ننموده ولیکن به او هم مشابه آنچه را که خودش دارد عنایت میکند. اینها همه غلط است و نادرست.

بلکه بواسطه شدت صفا و خلوصی که بنده پیدا نموده است، از هستی مجازی و اعتباری بیرون آمده و فانی در ذات خدا شده و خداوند در او تجلّی نموده است. یعنی وجودش و سرّش و واقعیتش آینه محض و مرآت تمام و کمال جمال و جلال ذات احدیّت گشته و خدا نما شده است. ممکن الوجود هرچه هم ترقّی کند و بالا و بالاتر رود، محال است چیزی را از خدا اخذ نماید و به خود نسبت دهد. و اصولاً معنی ترقّی و صعود، غیر از دست دادن شوائب هستی، و خلوص و اخلاص در راه خداوند، و پیمودن درجات و مراتب فناء فی الله چیز دیگری نمی باشد؛ و جز تحقّق به حقیقت معنی عبودیت محضه و سجده مطلقه و خاکساری بدون قید، چیز دیگری نیست.

ولایت به معنی حائز شدن صفات خداوندی بالاستقلال و با عزّت شخصیّه نیست. این فرض ثبوتاً و اثباتاً غلط است. و نیز به معنی مشارکت و مساهمت با صفات وی نیست. این نیز ثبوتاً و اثباتاً غلط است.

ولایت به معنی عبودیت محضه در برابر ربوبیت مطلقه اوست. به معنی ذلت محضه در برابر عزّت مطلقه اوست. و ولایت مطلقه و کامله و تامّه، به معنی تحقّق جمیع مراتب عبودیت و اندکاک و فناء محض در ذات اقدس اوست. و ولایتهای مفیّده و جزئیّه به معنی تحقّق بعضی از مراحل عبودیت و اندکاک در فعل و یا اسم و صفت، و یا اندکاک اجمالی و موقّتی در ذات او است که هنوز به مرحله فعلیّت تامّه نرسیده و از مراحل قوه و استعداد بطور کامل عبور نکرده است.



در اینصورت ولیّ خدا که به ولایت تامّه متحقّق است، خواست و طلب و اراده و اختیاری از خود ندارد. آنچه در وی از خواست و طلب و اراده و اختیار مشهود است، عین صفات و أسماء خداوند است که در او ظهور نموده است. عین شعاع و نور خورشید است که در آب صافی و یا در آئینه منعکس شده است. این معنی درست و صحیح است در باب ولایت.

فلهذا ائمه عليهم السلام که دارای مقام ولایت مطلقه و کلیّه هستند، به معنی آن نیست که هرچه بخواهند از نزد خودشان، گرچه جدا و مُنحاز از خواست خدا باشد، می‌توانند انجام دهند؛ و به معنی آن نیست که مشابه و مماثل خواست خدا در خود خواستی دارند و به اعطاء خدا به ایشان بطور مُنحاز و منفک، این خواسته‌ها را در عالم خارج متحقّق سازند.

بلکه به معنی اینست که: در خارج یک اراده و اختیار و مشیّت بیش نیست، و آن اراده و اختیار و مشیّت خداست و بس. و جمیع مردمِ محجوب و نابینا و چشم دردداران و رَمَد آلودگان که عالم را متفرّق و پاره پاره می‌نگرند و جدا جدا و گسیخته از هم مشاهده می‌نمایند، نسبت به هر فرد و یکایک موجودات، هستی مستقلّ و اراده و علم و قدرت و حیات مستقلّ قائل می‌باشند؛ اما برای خصوص این افراد که از خواب غفلت بیدار شده، و از مستی طبعی و طبیعی و شهودی و غضبی و وهمی به هوش آمده، و چشمان رمدار را با سرمه حقیقت‌نگری مُکحّل نموده‌اند، مطلب چنین هویدا و مشهود گردیده است که: لا مُؤثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا عَالِمَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا قَادِرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا حَيَّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا ذَاتَ مُسْتَقَلَّةً فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ.

روی این اساس که تمام اختیار و اراده و علم و قدرتشان عین اختیار و اراده و علم و قدرت خداست، تمام موجودات از سفلی گرفته تا علوی، و از مُلکی تا مَلکوتی، و از جسمی تا روحی، و از ظاهری تا باطنی، و از دنیوی تا اخروی، و در موجودات عالم طبع و طبیعت از هیولای اَوّلیّه تا آخرین نقطه فعلیّت و کمال، هر چه هست و شده است و خواهد شد، همه و همه مخلوقات و مقدورات و معلومات خود اینهاست. چون بنا به فرض، همه مخلوقات خداست و بس؛ و در این

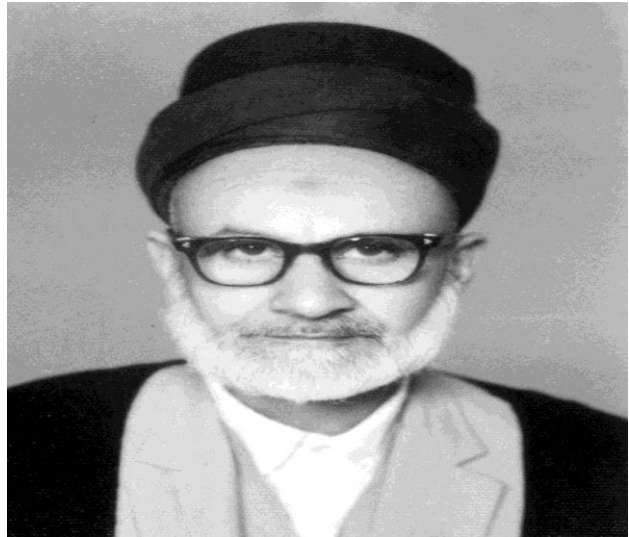
مرحله از ولایت، غیر از خدا چیزی متصور نیست. اینها نیست‌اند، و خداوند هست است؛ و هستی محض در مقام نیستی محض است.

بنابراین، تنها نباید از مقام ولایت توقع انجام بعضی از کرامات نادره، و برخی از معجزات قاهره را داشت. چشم بگشا به آسمان و زمین و ستارگان و افلاک و شجر و حجر و مدر، انسان و حیوان و نبات و جماد، فرشته و دیو و پری؛ هر چه می‌بینی و می‌شنوی، همه از ولایت و از آثار ولایت و از شؤن ولایت است. چشم بگشا به جنین در شکم مادر و رشد و عقل و کمال وی، چشم بگشا به حرکت خورشید و زمین و ماه و سائر سیارات و ثوابت و کهکشان و کهکشانها، همه و همه با این نظم بدیع و شگفت‌انگیز؛ اینها همه از ولایت و خواص آنست. چشم بگشا به خودت، به ابتدایت و انتهایت و سیرت، و ظاهر و باطنت، و خواب و بیداریت، و سکون و حرکتت، و علم و قدرت و حیانت، همه از لوازم و خصائص ولایت است.

بنابراین اگر ما ولایت را فقط در شبکه شق القمر، یا تسبیح حصی، یا ناله ستون حنانه، یا مرده زنده کردن امیرالمومنین علیه‌السلام و یا سائر معجزاتی که از امامان معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نقل شده است بنگریم، چقدر کوتاه و سبک و بدون ارزش به ولایت نظر نموده‌ایم! عیناً مانند موری که در باغ سلطان با خدَم و حَشَم و گل و ریحان و عزت و جلالت وی، و با وسعت نفوذ امر و نهی او، فقط لطف وی را در دانه‌ای میدانند که به لانه می‌کشد، و قهر او را در شب‌نمی که در لانه‌اش فرود می‌آید!

بنابراین، کار اولیاءالله کار حق است و همه کارها از آنان ساخته است؛ از شفای مرضی، و احیاء موتی، و معجزات و کرامات و خوارق عادات، و تصرف در مواد طبیعت، و اعمال کارهائی که با عقل تجربی و حسّی ابدأ درست در نمی‌آید.

ولیکن نکته مهم اینجاست که: ایشان کار ناصحیح نمی‌کنند؛ و خلاف حکمت و مصلحت انجام نمیدهند، و بر ضرر و زیان بشر قدمی برنمیدارند. چرا که بنا به فرض، آنان اسم خدا هستند و خداوند کار بیهوده و عبث و لغو و لهُو نمی‌کند. کار اولیای حقه خداوند بقدری ظریف و لطیف و دقیق و بدون اسم و اثر و بروز و ظهور است که گاهی خودشان هم از افعال خود خبر ندارند، خودشان کار می‌کنند و نفوسشان و مثالشان از آن مطلع نیست. اگر ولی خدا را قطعه قطعه کنی و بندبندش را جدا کنی و پوستش را زنده از بدنش بیرون کنی، کار خلاف رضای خدا انجام نمیدهد.



حضرت حدّاد قدّس الله سرّه میفرمود: من می بینم در همه حرمهای مشرفه مردم خود را به ضریح می چسبانند و با التجا و گریه و دعا میگویند: وَصَلْهَای بر وصله های لباس پاره ما اضافه کن تا سنگین تر شود. کسی نمی گوید: این وصله را بگیر از من تا من سبک تر شوم، و لباسم ساده تر و لطیف تر شود!

برای آخرین شب توقّف حضرت آقای حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد در مشهد مقدّس، حضرت آیه الله العظمی حاج سیّد محمد هادی میلانی از ایشان ضیافتی در محلّ مدرسه خودشان به عمل آوردند که چون بعد از نماز مغرب و عشاء بود، تقریباً تا پاسی از شب به طول انجامید. آن ضیافت بسیار مهمّ بود؛ زیرا اولاً از جمیع همراهان و آشنایان طهرانی و همدانی و اصفهانی و شیرازی ایشان که جمع کثیری قریب هفتاد هشتاد نفر بودند، از جمله آیه الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی با جمیع شاگردان سلوکی و همراهانشان، این میهمانی به عمل آمد؛ و این تعداد از جمعیت مسأله مهمّی بود. و ثانیاً در موقع شام و گستردن سفره در صحن حیاط مدرسه، از هر نوع غذائی به نحو احسن و اکمل موجود بود و واقعیت و فیها ما تشتهیه الانفس و تَلَدُّ الاعینُ مشهود. و این در همان اوقاتی بود که ایشان در نهایت شدّت کنترل و مراقبت سازمان امنیت (ساواک) بودند، و مأموری در وسط کوچه و مأمور دیگری در سر کوچه دائماً ایستاده بود، و رفت و آمد واردین را زیر نظر داشتند و از هویت افراد وارد بر ایشان سوال می نمودند. فلذا تردّد عامّه به منزل ایشان نمی شد، و رفت و آمد منحصر به افراد خاصّ خانواده و أمثالهم بود. نمازی را هم که در صحن پائین پا، به جماعت انجام میدادند تحت مراقبت بود و با مأمور، و راه عبورشان به نماز منحصر بود از صحن موزه که تماسی با مردم نداشته باشند. و آن وقت این ضیافت با این خصوصیات از حضرت آقای حدّاد برای سازمان امنیت سوال

برانگیز بود که این سید کیست؟ و چرا به ضیافت ایشان آمده؟ و این افراد اهل علم و غیر اهل علم کیانند؟ و شاید نظر توطئه‌ای دارند. لهذا در همان وقت صرف شام، سازمان امنیّت با مأمورین خود مدرسه را محاصره نمود، و در موقع خروج افراد از مدرسه، جماعت ایشان را در تحت مراقبت گرفتند. حتّی گفته شد: چون مسیر حضرت آقای حدّاد از مدرسه تا مسافرخانه که در بازارچه حاج آقا جان بود طبعاً از صحن مطهر میگذشت، به مجرد آنکه ایشان وارد صحن می‌شوند، مأمورین با دو چرخه بقیه درهای صحن را کنترل می‌کنند تا خروج ایشان معلوم و محلّشان مشهود شود. و پس از خروج از در بازار سنگتراشها که پشت به قبله است تا مسافرخانه می‌آیند، و تا صبح در مسافرخانه و بقیه منازل معروفین از همراهان ایشان میروند؛ و صبح هم که ایشان با همراهان طهرانی و ضمام که تقریباً قریب یک اتوبوس می‌شدند و باید از ترمینال سابق مشهد حرکت کنند، در آنجا هم مأمورین بودند. و خود رئیس سازمان امنیّت مشهد به ترمینال آمده بود، و از جوانان شیرازی که بدرقه آمده بودند سوال میکرد که این سید کیست؟! آنها هم همه مودّب ایستاده و جواب نمیدادند. و لهذا بسیار عصبانی شده بود.

وقتی ماشین ما از مشهد به صوب طهران حرکت کرد و در خیابان ناصرخسرو گاراژ میهن تور وارد شد، به مجرد آنکه من از اتوبوس پائین آمدم، دیدم شخص ناشناسی از کنار محوطه باربری نزد من آمد و پرسید: این سید کیست؟! گفتم: اسمشان حاج سید هاشم حدّاد است؛ از زوار کربلاست و به مشهد مشرف شده بود، و اینک با همراهان برمیگردد. باری! حضرت آقا میفرمودند: آن شب بالای عجبی ما را دنبال میکرد؛ و خداوند به برکت حضرت امام رضا علیه السّلام آنرا مرتفع ساخت. "

یکشنبه دوم مهر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

.....



عبد عاصی : از بس خودمان را به دریای نهج البلاغه نزدیکیم یادمان رفته چنین کتابی هم وجود دارد . در صورتی که مولا علی علیه السلام در خیلی از فرمایشاتشان راه و رسم حیات سالکانه را بیان فرموده اند . نهج البلاغه یک صحیفه کاملاً تربیتی است که ما بی تربیتان خودمان را از تربیت مربی کامل محروم کرده ایم آن هم بواسطه ی غفلتها ... خطبه ی متقین در سه بخش ارائه می شود . باید بخوانیم و تفکر کنیم تا سخنان مولا در ریشه های جانمان نفوذ کند . یا علی

وَ مِنْ خُطْبَةِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه های آن حضرت است

رُويَ أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ، كَانَ رَجُلًا عَابِدًا،

روایت شده: یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همّام می گفتند و مردی عابد بود

فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِمْ. فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

به حضرت عرضه داشت: اهل تقوا را چنانکه گویی آنان را می بینم برای من وصف کن. امام در پاسخ او درنگ کرد،

عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ: اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا

سپس فرمود: ای همّام، تقوای الهی پیشه کن و کار نیک انجام ده، زیرا خداوند با اهل تقوا

وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ. فَحَمِدَ اللَّهَ

و اهل کار نیک است. همّام به این مقدار سخن قناعت نکرد و حضرت را قسم داد. حضرت خدا را سپاس

وَ أَتَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ:

و ثنا گفت و بر پیامبر - که درود خدا بر او و آلش باد - درود فرستاد و سپس فرمود:

أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا
 اما بعد، خداوند پاک و برتر مخلوقات را آفرید در حالی که از اطاعتشان
 عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاءِ،
 بی نیاز، و از گناهشان ایمن بود، زیرا عصیان عاصیان به او زیان نمی رساند،
 وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنْ
 و طاعت مطیعان او را سود نمی دهد. پس روزی آنان را در میانشان تقسیم کرد، و هر کس را در دنیا
 الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمْ
 در جایی که سزاوار بود قرار داد. پرهیزکاران در این دنیا اهل فضائلند، گفتارشان
 الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيهِمُ التَّوَّاضُعُ. غَضُّوا
 صواب، پوشاکشان اقتصادی، و رفتارشان افتادگی است. از آنچه
 أَبْصَارُهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعُهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ
 خدا بر آنان حرام کرده چشم پوشیده، و گوشهای خود را وقف دانش بامنفعت
 لَهُمْ. نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَ لَوْلَا
 نموده اند. آنان را در بلا و سختی و آسایش و راحت حالتی یکسان است، و اگر
 الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
 خداوند برای اقامتشان در دنیا زمان معینی را مقرر نکرده بود از شوق به ثواب و بیم از عذاب
 طَرَفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.
 به اندازه چشم به هم زدنی روحشان در بدنشان قرار نمی گرفت .
 عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ، فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. فَهُمْ
 خداوند در باطنشان بزرگ، و غیر او در دیدگانشان کوچک است. آنان
 وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا
 با بهشت چنانند که گویی آن را دیده و در فضايش غرق نعمتند، و با عذاب جهنم چنانند که گویی
 فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ،
 آن را مشاهده نموده و در آن معذبند. دلهايشان محزون، همگان از آزارشان در امان،
 وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا

بدنهایشان لاغر، نیازهایشان سبک، و نفوسشان با عفت است. روزی چند را در راه حق صبر کردند
أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مَرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ.
که برای آنان راحتی جاوید به دنبال آورد، این است تجارتی سودآور که خداوند برای آنان مهیا نمود.
أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَاسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا .
دنیا آنان را خواست و آنان آن را نخواستند، به اسارتشان کشید و آنان با پرداخت جانشان خود را آزاد کردند.

در گذر از عاشقان رسید به فالم دست مرا خواند و گریه کرد به حال
روز ازل هم گریست آن ملک مست نامه تقدیر را که بست به بالم
مثل اناری که از درخت بیفتد در هیجان رسیدن به کمال
هر رگ من رد یک ترک به تنم شد منتظر یک اشاره است سفالم
بیشه شیران شرزه بود دو چشمش کاش به سویس نرفته بود غزالم
هر که جگرگوشه داشت خون به جگر شد در جگرم آتش است از که بنالم

شنبه یکم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سفر

عبدعاصی : چند روزی رفته بودم شیراز . زیارت شب جمعه ی حضرت شاهچراغ علیه السلام بسیار دلنشین بود . مخصوصاً اینکه در اواخر دعای کمیل رسیدیم و حرم کم خلوت شد . آیت الله دستغیب و آیت الله نجابت را هم زیارت کردیم . یک شب هم در جوار خواجه شیراز نماز مغرب و عشاء خواندیم و مدتی در کنار ایشان ترنمی داشتیم .

"سفر" انسان را پخته می کند " . سفر "به اماکن دیدنی و زیارتی انسان را شاداب نگه می دارد .
"سفر" گاهی با سختی هایی هم روبروست . وسیله ایاب و ذهاب و خورد و خوراک و محل استقرار و استراحت گاهی ممکن است درست جور نشوند . اما نهایتاً مدتی را در "سفر" بودی و برگشتی .

"سفر به عالم درون" و طی کردن "اسفار" فعل اولیای خداست. یعنی وقتی به زیارت یا سیاحت می روند هم سیر درونی را رها نکرده اند. اینکه اسمش را گذاشته اند "اسفار اربعه" یعنی تنها چهارتا سفر نیست. سالک در راهش به سوی خدا دائماً در حال "سفر" است. از منیت به احدیت. از کثرت به وحدت.

چند سال قبل وقتی در سوق الحویث (باز حویث) نجف قدم می زدم در یکی از کتابفروشی ها یک جلد کتاب کم حجم را پیدا کردم. تا بحال این متون را ندیده بودم. رساله ای عرفانی از آیت الله سید محمد حسن الهی طباطبایی (ره) اخوی حضرت علامه طباطبایی (ره). یک رساله عرفانی بسیار زیبا. فکر کنم تا بحال به فارسی ترجمه نشده است. چند روز پیش یاد این رساله افتادم. با خودم فکر کردم:

این همه رسائل ارزشمند عرفانی داریم و خوانده ایم اما: اما - هنوز "مسافر" نشده ایم.

وقتی در کنار مرقد حافظ (ره) نماز می خواندم از او طلب "همت" کردم. همانطور که خودش فرموده بود:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

از ایشان "همت" خواستم. باید "همت" خواست. از خدا. از امام عصر سلام الله علیه. از باطن پیران سحر خیز. شاید که ما را هم "ز دو عالم" طلبیدند...

به طعنه گفت به من: روزگار جانگاہ است به من! که هر نفسم آه در بی آه است
در آسمان خبری از ستاره من نیست که هر چه بخت بلند است عمر کوتاه است
به جای سرزنش من به او نگاه کنید دلیل سر به هوا بودن زمین ماه است
شب مشاهده چشم آن کمان ابروست! کمین کنید که امشب سر بزنگاه است
شرار شوق و تب شرم و بوسه دیدار شب خجالت من از لب تو در راه است....

شنبه یکم مهر ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

.....

حقیقت عاشورا و حال و هوای سید حداد (ره)

عبد عاصی : مخالفین فلسفه و عرفان چند دسته شده اند : اهل تفکیک . اهل منطق . کج فهم ها و هتاکین . مکتب مشهدی ها یا همان مکتب تفکیک که مشخص اند . اهل منطق کسانی هستند که چون به آن قله های رفیع نرسیده اند و هیچ ذوقی هم نبرده اند و محروم مانده اند انکار می کنند . کج فهم ها کسانی هستند که اکثرا از لحاظ علمی تسلطی بر فلسفه و حکمت ندارند اما از رهگذر بالاخره باید اظهار وجود کرد بر طبل تکفیر و مخالفت می کوبند . و اما هتاکین ... حساب آنها جداست و چوب خواهند خورد . دیروز مطلبی دیدم از یکی از همین کج فهم ها {که مناظرات بی در و پیکری هم دارد و کلاً چیزی از فلسفه و عرفان در خورجین ندارد } با عنوان //هاشم حداد دشمن مکتب اهل بیت // منتشر شده . شما بفرمایید باید چطور برخورد کنیم و جواب بدهیم ؟ آیا ما هم باید حیا و عفت را کنار بگذاریم و دریده باشیم ؟ و آیا مرجع و منبع شان این ادب را به آنها یاد داده ؟ وظیفه ی طبق روال سابق سکوت است . ما حق بی نزاکتی و هتک حرمت نداریم . اما هرچه از این قبیل جسارتها و بی بند و باریها زیادتیر شود نفوس مسموم تر خواهند شد و گناه بیشتر می شود و شکم های مملو از حرام هم زیادتیر . قبلاً در یکی از مطالبی که درباره ی مرحوم حداد (ره) کار کردم عرض کردم که بزرگی بود از علما (هم اکنون در قید حیات است) که به مرحوم سید هاشم (ره) بالای منبر بی احترامی کرد و از روی منبر با صورت زمین خورد و این قضیه معروف است . حتی ایشان کتابی با عنوان ... دارد که اهانت های غلیظی هم به ساحت اولیا کرده . اهل عرفان اهل تعقل و منطقتند . تا آنجا که بشود مکالمه می کنند و احتجاجات دارند و خارج از این حیثه سکوت می کنند . جملات زیر از بخش دوم کتاب شریف روح مجرد است . همانطور که رفقای خوبم مستحضرند عرفای عظام در منازل و مراتب سیر و سلوکشان حالات متفاوتی دارند . این کتابهای زندگینامه آفتی است بر جان دوستداران سلوک .

حالات و نظریات عارف را مخلوط با هم می آورند بدون اینکه مشخص شود این بیان یا حال برای ابتدای سلوک بوده یا وسط یا نهایت . اقتضای حال فناء این است که یک سری فراموشی ها و ابتهاجات و عدم تعلقهای شدید از سالک سر می زند . وقتی سید هاشم (ره) می فرماید : عاشورا روز مسرت و شادی است حقیقت دیگری را مشاهده می کند و آن ظفرمندی سیدالشهدا علیه السلام است و اوج شاهبازی حضرت اباعبدالله علیه السلام در پیشگاه رب الارباب جل جلاله . مرگ نمی بیند فناء می بیند . فرقا نمی بیند وصال مطلق را به تماشا نشسته . مگر جناب سید بن طاوس (ره) نفرمود اگر دستور ائمه هدی علیهم السلام نبود می گفتم مردم در این روز شادی کنند . سوء برداشت نشود . همه می دانند که در روز دهم محرم سال ۶۱ حرمت آل الله شکسته شد و خیام حرم الله به آتش کشیده شد و عزیز خدا را بین دو نهر آب با لب عطشان (فقطعوه بسیوف ارباً ارباً) بشهادت رساندند و بنات الرسول صلوات الله علیه را به اسارت بردند و ... همه می دانیم که امام هشتم علیه السلام فرمود از بس برای جد غریمان گریه کردیم پلکهایمان زخمی شده . امام صادق علیه السلام شیعیان را یک سمت و اهل بیتش را سمتی جمع می کردند و روضه خصوصی می گرفتند . آدم تا خاتم سلام الله علیهم بر عزای سید الشهداء علیه السلام اشک ریختند . امام زمان سلام الله علیه فرمود یا جدا ! صبح و شام برایت گریه می کنم و اگر اشکم تمام شود خون گریه می کنم . و ... مادرش فاطمه ی زهرا علیها سلام هنوز است که هنوز است دارد برای زخمهای تن آن بدن بی کفن که کهنه پیراهنش را هم دزدیدند مویه می کند . همه را می دانیم اما هر خلقتی در این عالم باطنی دارد . باطن عاشورا پیروزی خون بر شمشیر بود . که اگر نبود قیام اباعبدالله علیه السلام چیزی از دین خدا باقی نمانده بود . حسین علیه السلام عالیترین تجلی فنای ذاتی را به ظهور رساند . چیزی از حسین باقی نمانده بود . هرچه بود "الله" بود ...

در مملکت عشق فقط شاه حسین است نزدیک ترین راه به الله حسین است

جملات زیر از لسان سید الطائفتین علامه طهرانی(ره) است . مرحوم علامه فانی در استادش بود و استادش فانی در "الله" . اهل عرفان به فنای در استاد که عارف کامل است اعتقاد دارند و استدلالات قوی هم موجود است . در این ظلیعه ی ماه محرم احوال مولایمان سید هاشم حداد (ره) را می خوانیم . رزقنا الله و ایاکم . آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله) می فرمودند : مرحوم حداد (ره) در اواخر عمرشان در عزای سیدالشهدا علیه السلام چنان اشکهای درشت می ریخت که ...

چشمم پیاله ای ز شراب مُحرم است اذنم بده که دوره بیفتم برای تو

در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد؛ سراسر ابتهاج و مسرّت بود. میفرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه میخورند و ماتم و اندوه پیا میدارند! صحنه عاشورا عالی ترین مناظر عشقبازی است؛ و زیباترین مواظن جمال و جلالِ الهی، و نیکوترین مظاهر أسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیهم السّلام جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذرّوة حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیّت چیزی نبوده است.

تحقیقاً روز شادی و مسرّت اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیّت و دخول در عالم کلیّت است. روز پیروزی و نجات است. روز وصول به مطلوب غائی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه ای از آنرا اگر به

سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش میگردند و یکسره تا قیامت بر پا شود به سجده شکر به رو در می‌افتند.

حضرت آقای حدّاد میفرمود: مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسّف میخورند و همچون زن فرزند مرده می‌نالند. مردم نمیدانند که همه آنها فوز و نجاج و معامله پر بها و ابتیاع اشیاء نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خَزَف بوده است. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود؛ حیات سرمدی بود.

میفرمودند: شاعری وارد بر مردم حَلَب گفت:

گفت: آری، لیک کو دور یزید کی بُد است آن غم، چه دیر اینجا رسید

چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کرّان این حکایت را شنید

در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه میکردند، ولی همه‌اش گریه شوق بود. و بعضی اوقات از شدت وجد و سرور، چنان اشکهایشان متوالی و متواتر می‌آمد که گوئی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان میریزد.

«ولیکن حال حسین بن علیّ سیّد الشهداء علیه الصلوة و السّلام و بعضی از یارانش که با وی بودند چنین بود که رنگ صورت‌هایشان میدرخشید و اعضاء و جوارحشان آرام میگرفت، و نفس‌هایشان بدون اضطراب و آرام بود. در اینحال بعضی از آنها به بعض دیگر گفتند:

ببینید! این مرد ابدأً از مرگ ترسی ندارد؛ و آنرا ساده و بدون اهمیّت می‌شمرد!

حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه به آنها گفت: ای فرزندان بزرگ‌زادگان، و ای عزیزان بلند پایه و ارجمند! صبر و تحمّل و شکیبائی پیشه‌گیرید! چرا که مرگ چیزی نیست مگر به مثابه

پلی که شما را از روی خود عبور میدهد از گرفتاری و شدت و مضرت، به سوی بهشتهای وسیعه و نعمتهای جاویدان إلهیه! پس کدامیک از شما خوشش نمی‌آید که از زندانی به سوی قصری انتقال یابد؟!...

بدرستیکه پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر. و مرگ پل عبور است برای اینان به سوی بهشتهایشان، و پل عبور است برای آنان به سوی دوزخ گداخته‌شان. نه من دروغ می‌گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.»

باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده‌اند، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان بوده است که از عوالم کثرات عبور نموده و به فنای مطلق فی الله رسیده بودند، و به عبارت دگر: سفر إلی الله به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوّم که فی الله است داشته‌اند. همانطور که در احوال ملاّی رومی در وقت سرودن این اشعار، و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدینگونه بوده است که جنبه وجه الخلقی آنها تبدیل به جنبه وجه الحقی و وجه الرّبّی گردیده است؛ و از درجات نفس عبور کرده، در حرم عزّ توحید و حریم وصال حقّ متمکّن گردیده‌اند.

اما سائر افراد مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کنند تا بدینطریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت. همچنانکه در روایات کثیره مستفیضه ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدینوسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طی این سبیل هم آهنگ گردیم.

و تازه وقتیکه أسفار أربعه طی شد، از لوازم بقاء بالله بعد از مقام فناء فی الله، متشکّل شدن به عوالم کثرت، و حقّ هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می‌باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است و هم کثرت؛ چنانکه عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر

مشاهده می‌شد که پس از مقام فناء صرف و تمکّن در تجرّد، دارای مقام بقاء بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و حرقت قلب از ایشان مشهود بود. خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به حضرت سکینه دختر عزیزشان فرمودند:

لا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مادامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

«قلب مرا با سرشکت آتش مزن، این سرشکی که از روی حسرت می‌ریزد؛ تا وقتی که جان در بدن دارم!»

و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند سکه دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌باشد به آن عوالم، و روی دیگر آن غصّه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می‌باشد. اما کسی میتواند آن روی سکه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد؛ بِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

باری، نحوه قرائت و کیفیت خواندن این ابیات مولانا طوری بود که گوئی حضرت حدّاد با حقیقت آن معانی متحد و از آبشخوار واقعیات و حقائق و معادن آن، سخن می‌گوید. تو گوئی که اینجا روز عاشورا است، و او دارد از باطن و ضمیر حضرت سید الشهداء علیه السلام خبر میدهد و برای اصحاب و یاران خود پرده بر میدارد.

لفظ « فناء » بیشترین لفظی بود که بر زبان حدّاد عبور میکرد، و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فناء نمیدید، و رفقای خود را بدان دعوت می‌نمود.

دوشنبه بیست و نهم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

آیت الله سعادت پرور - نامه دوم

عبد عاصی : این تراوشات درونی که از جان یک عارف ذکر شده ماحصل یک عمر مجاهدت همراه با عاشقی کردن است . مجاهد عاشق . مجاهده ی عاشقانه ...



بسمه تعالی

در سال ۱۳۷۹ از قم ، به یکی از دوستان ارسال داشته است .

پس از عرض سلام ، کلماتی ذکر شده ، بر حسب تشریفات پس از آن نوشته شده است گمان می کنم عوض آن که از دهن ناپاک خود سخنی بنویسم ، چند شعری و چند کلامی از لسان دیگران بنویسم تا سبب روشنی قلب شریفان گردد .

مخوان زدیرم به کعبه ، زاهد که برده از کف ، دل من آن جا

به ناله ی مطرب ، به عشوه ی ساقی به خنده ی ساغر ، به گریه ی مینا

به عقل نازی ، حکیم تاکی به فکرت ای ره ، نمی شود طی

به کنه ذاتش ، خرد برد پی اگر رسد خس ، به قعر دریا

چو نیست تو را به عیش دستی بساز ای دل ، به تنگدستی

چو قسمت این شد ، زخوان هستی دیگر چه خیزد ، زسعی بی جا

ربوده مهری چو ذره تابم ز آفتابی ، در اضطرابم

که گر فروغش به کوه تابد زبی قراری ، در آید از پا

در این بیابان ز ناتوانی فتادم از پا چنان که دانی

صبا پیامی زمهربانی ببر زمجنون به سوی لیلا

همین نه مشتاق در آرزویت مدام گیرد ، سراغ کویت

تمام عالم به جستجوییت به کعبه زاهد به دیر ، ترسا

اما کلمات :

سال ها پرسیدم از خود کیستم آتشم ، شوقم ، شرارم ، چیستم

دیدمش امروز و دانستم کنون او به جز من ، من به جز او نیستم

روزگاری او را می جستم ، خود را می یافتم ، اکنون خود را می جویم ، او را می یابم ! دوست را
از در بیرون کنند ، اما از دل بیرون نکنند .

یکشنبه بیست و هشتم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

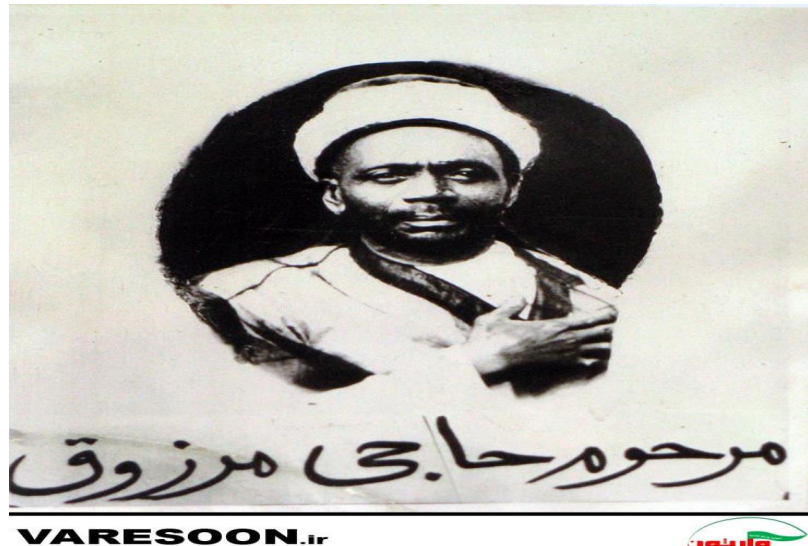
حاج مرزوق عرب (ره) دیوانه حسین (علیه السلام)

عبد عاصی : بزرگی بود از سوختگان وادی حسینی که مکاشفاتی داشت و چند سال پیش در تهران از دنیا رفت . حقیر بسیار شیفته و دلداده ایشان هستم . وقتی می خواست به ابی عبدالله علیه السلام سلام بدهد بجای اینکه انگشت اشاره اش را به سمت قبله بگیرد با اشک و تضرع با انگشت به قلبش اشاره می کرد و می فرمود : السلام علیک یا اباعبدالله



این مطلب را قبلاً در وبلاگ قدیم مان کار کرده بودم و مناسب دیدم به مناسبت حلول ماه محرم (بهار نوکری) و انتشار جمال حاج مرزوق (ره) دوباره در وبلاگ جدیدمان هم بیاورم با ویرایشی جدید .

اکثریت مداحان قدیمی شاگردان حاج مرزوق (ره) بودند . حاج اکبر ناظم - مرحوم شاه حسین - حاج محمد علامه و حاج محمد علی اسلامی نمونه هایی از دست پرورده های سبکهاو اشعار و سلوک حاج مرزوق عرب (حائری) هستند . اهل کربلا بود با صورتی سوخته اما قلبی نورانی . معذرت می خواهم اصلاح می کنم : با قلبی سوخته . از عشق حسین علیه السلام سوخته بود...



126 سال پیش، پارچه فروشی های بازار تهران کاری کردند. آن ها بعد از چند سال مقدمه چینی، هیأت خودشان را به اسم هیأت جان نثاران حسینی صنف یزاز تهران را انداختند. محل هیأت هم مسجد میرزا موسی، نزدیک مسجد جامع بازار بود. برای این که مداحی و سینه زنی هیأت از همان ابتدا، اصیل باشد، طلبه ای از کربلا به نام حاج مرزوق وارد جمع هیأتی ها شد.

سینه زنی تهرانی های قدیم تا قبل از نقل مکان مرحوم حاج مرزوق از کربلا به تهران، اینگونه بود که اصطلاحاً سه ضرب و بی وقفه سینه می زدند. بدین ترتیب اساساً « دم سرپا » و « زمینه خوانی »، در تهران رایج نبود. مرحوم حاج مرزوق بنیانگذار سینه زنی سنتی در تهران بوده است. اوج تکامل این سبک، در دوره مرحوم شاه حسین و مرحوم ناظم شکل گرفت. ایشان از بنیانگذاران سنت "چهارپایه" در شبهای مسلمیه حرم عبدالعظیم حسنی (ع) بودند.



VARESOON.ir

وارسون

حاج مرزوق، یکی از سوختگان وادی سیدالشهدا علیه السلام بود که عمری را در مقامات عالیه توسل و گریه به سر برده و مس گونه هایش به مدد کیمیای سرشک حسینی به طلای ناب مبدل گشته بود.

هنگامی که فرزند مرحوم حاج مرزوق از دنیا رفت، خبر مرگ فرزند را در مجلس روضه‌خوانی امام حسین (ع) به او دادند، اما او به جای قطع روضه‌خوانی به ادامه آن پرداخت و این را مهم‌تر دانست. حاج مرزوق، وقتی به خانه برگشت فرزند مرحوم خود را در دست گرفته و از امام حسین (ع) خواست که به حرمتش، فرزندش را به او بازگرداند که در همان لحظه فرزند او با عنایات خاص سالار شهیدان چشم باز کرده و به زندگی برگشت.

یکی از اهل معنا در خصوص برزخ ایشان می فرمود:

حاج مرزوق را در جوار آقا بزرگ تهرانی دفن کردند. یکی از مؤمنان در عالم رویا آقا بزرگ را مشاهده می کند و به وی می گوید: چقدر خوب است که حاجی مرزوق را نزد شما دفن کرده اند! آقا بزرگ در پاسخ می فرماید: این گونه هم که فکر می کنی، نیست. به محض آنکه حاج مرزوق را اینجا دفن کردند، آقا امام حسین علیه السلام او را برداشتند و با خود بردند.

حتی یکی از اهل معنا که در تهران معروف است زمانی که به برزخ حاج مرزوق توجهی داشتند او را در جوار سیدالشهدا علیه السلام و در حالی که واله و شیدای امام حسین علیه السلام بود مشاهده کردند. زمانی شخصی می خواست با روح حاجی ارتباط برقرار کند و از او سوالاتی بپرسد، جناب شیخ هم تدارکاتی دیدند و روح حاجی را احضار کردند، وقتی حاج مرزوق برای پاسخگویی حاضر شد، مشاهده کردند که فریاد می زند: چه کسی است که یک لحظه مرا از محبوبم جدا کرده است؟

نوکر حسین یعنی این ... مداح یعنی این ... نوکری که نوکری را از خود اربابش گرفته نه اینکه هر کسی سرش را تراشید قلندر دربار حسین علیه السلام شود ...

شعر زیر سروده حاج مرزوق است :

پیمان وفا با نگه مست تو بستیم بستیم در میکده پیمانہ شکستیم
یک دم نسپردیم ره عقل و خرد را دیوانه تو مست تو از روز الستیم
ناز تو خریدیم به محراب عبادت قامت چو به قد قامت زیبای تو بستیم
شب بود و من و دل به هوای سر زلفت دیوانه صفت سلسله ها را بگستیم
رفتیم به سر منزل عشاق بلاکش در حلقه سودا زدگان تو نشستیم
وقت است کنی جلوه به خلوتگه عشاق هرچند که خواریم گل روی تو خستیم

دیوانگی آموز اگر طالب فیضی

جمعه بیست و ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه اول

عبدعاصی : این اولین نامه از نامه های عاشقانه و عارفانه پروانه ی سوخته حب الهی مرحوم آیت الله سعادت پرور رضوان الله علیه است . جناب ایشان و مرحوم عارف واصل آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی(ره) از اساتیدی بودند که دستورات آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (اعلی الله مقامه الشریف) در معرفت النفس و سیر الی الله به واسطه ی فیض دستشان رسیده بود . اینک ما و خواندن حکایات رفتگان وادی حب...

بسم الله الرحمن الرحيم

در غره ی صفر المظفر سنه ی ۱۳۸۰ ، خدمت یکی از دوستان ارسال داشته است .

پس از عرض سلام

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار که از جهان ، ره و رسم سفر براندازم

ای کاش این سفر ، پر خطر نبودی تا دیدارش ، همیشه دل ربودی ؛ ای کاش یار ، ما را به مقام نیستی واگذاستی تا جز رویش منظری نداشتی ؛ ای کاش ، آفتاب جمالش به زیر ابر کثرات پنهان نشدی تا عاشقان ، به بی خودی به جمالش نگران شدی ؛ ای کاش این روز تیره بر آمدی تا باز دل به دامش برافتادی ؛ ای کاش ، خار علایق بر پای مان نخلیده بود تا به تیر نگاهش مبتلا گردیده بودیم ، ولی افسوس این سفر ، ما را ضروری بود و گرنه ، با قراری ، کار عاشقی تمام نگردد ! [بلکه] ثبوت قدم ، آن را شرط است ، فنای عاشق در معشوق می خواهد ، بقای عاشق به معشوق می خواهد . افسوس که نیستی ، مقام نباشد و ظهور هستی ، به تجلیات جلالی و جمالی ضروری است تا شیفتگان جمالش ، در تاریکی جلالش ، نور او را جويا شوند و پس از هدایت ، به نورش ملحق گردند . بر نیستی خود آگاه و به هستی او مطلع ، در عین حال ، در لباس تجلیات صفاتی مستقر ، چه دنیا و چه آخرت ، البته با تفاوتی از حیث لطافت و ضخامت.

افسوس که اگر آفتاب جمالش پنهان نبودی ، به زیر سایه های صفات و کثرات عالم ، یک بارگی بسوختی و جز جمال و نورش ، جلوه گر نبودی ، موجودی نبودی تا به تماشای رویش از خود بی خود شدی ، در عین این که این زمان هم با او ، او را مشاهده می کنم ، بالاخره این روز تیره سر آید و به دام او گرفتار خواهیم شد ، خار های علایق هم از سینه ها کنده خواهد شد و هدف تیر نگاهش خواهیم شد .

در آخر ، این چند بیت شعر را ذکر می نمایم :

گر جرعه ای ز جام محبت چشانی ام ای پیر می فروش ، زغم می رهانی ام
من قطره ی نهان شده در ابرم و تو بحر ای ابر ، همتی که به دریا چکانی ام
من شاه باز عالم قدسم ، نه کرم خاک من نیستم ز اهل زمین ، آسمانی ام

جمعه بیست و ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سید محمد سعید حبوبی

عبدعاصی : تصویر زیر تمثال سالک مجاهد آیت الله سید محمد سعید حبوبی (ره) است که در زیارت ایشان از مسجد منوره ی سهله گرفته شده است . بزودی چند مطلب درباره مسجد سهله کار خواهیم کرد .

چهارشنبه بیست و چهارم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مناجاتی توحیدی

عبدعاصی : شاید کلمه ی " ماثوره " را شنیده باشید . ادعیه ی ماثوره . یعنی دعاها و اذکاری که مستقیماً از ناحیه ی مقدسه ی امام معصوم علیه السلام به ما رسیده است . در این دعاها شکی نیست کما اینکه بزرگان و علمای ربانی هم بر قرائت آنها تاکید داشته و دارند . مثل دعای کمیل یا دعای عرفه یا زیارت جامعه ی کبیره و امثالهم . در منطق اهل معرفت آنچه به قلب ولی خدا و

عارف بالله تاییده می شود از ناحیه ی حجت مطلق خدا سلام الله علیه است و الهامی است از جانب ذوات مقدسه . پس فعل و قول عارف برای ما حجت محسوب می شود . عرفای ما در طول دوران سیروسلوک گاهاً مناجات‌ها و ادعیه ای انشاء فرموده اند که از وجود خودشان برخواسته و تلاطم درونی شان بوده است . مثل اوراد و اذکار و ادعیه ای که جناب سید بن طاوس (رضوان الله علیه) در اقبال الاعمال یا مهج الدعوات آورده اند . یا اذکار و ادعیه جناب سیدبحرالعلوم (قدس سره) یا مناجات‌های آیت الله ملکی تبریزی (رحمت الله علیه) در کتاب لقاء الله و اسرار الصلوه . درباره مضامین این ادعیه و مناجات‌های غیر ماثوره نمی شود حرفی زد جز اینکه الحق اعجاب برانگیزند . و چرا نباشند زیرا که از ناحیه ی خدای کریم بر آینه ی صاف قلب یک عارف تاییده شده و حالا ما می خواهیم از این عبارات خودمان را به خدا نزدیک کنیم . نه تنها نزدیک بلکه لذت هم ببریم . قسمت آخر دعای عرفه که از جناب سید بن طاوس است حاوی مطالب فوق العاده توحیدی و بالاست و با مناجات خود سیدالشهدا علیه السلام تفاوتی ندارد . پس مقدس مایی و تحجر نکنیم و گوش جان بسپاریم به فرمایشات بزرگانمان . مناجات زیر یک مناجات تعریف شده نیست . گزیده ای از یک مناجات و دستورالعمل عرفانی است که حقیر آن را خلاصه کرده ام و عبارات نابش را جدا آورده ام . انشاءالله که همه رفقای خواننده و بلاگ طریق الی الله و حقیر محل تجلی برکات این دعا بشویم انشاءالله . عبارتهای فوق العاده ی آن با رنگ آبی مشخص شده است . در صورت بوجود آمدن سؤال از طریق ایمیل و بلاگ در خدمت خواهم بود . با هم بخوانیم و لذتش را ببریم . همینش هم از سر ما زیادی است عکس خورشید را برای همین این پایین گذاشتم .

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ إِلَّا إِلَيْكَ ۞

وَمِنَ الذُّلِّ إِلَّا لَكَ ۞

اللهم وَ أزلْ عَنْ قُلُوبِنَا بُنُورِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ظُلْمَةَ الْحِجَابِ وَ أَلْهَمْنَا الْحِكْمَةَ وَ الصَّوَابَ وَ اسْقِنَا مِنْ
لُدُنِكَ صَافِي الشَّرَابِ وَ فَهَّمْنَا أَسْرَارَ الْكِتَابِ ، وَ أَدْخَلْنَا حَضِيرَةَ الْقُدْسِ فِي جُمْلَةِ الْأَحْبَابِ ۞

اللهم جَمَلْنَا بِجَمِيلِ الصِّفَاتِ وَ أزلْ مِنْ قُلُوبِنَا حُبَّ الرِّيَاسَةِ وَ جَمِيعِ الشَّهَوَاتِ

وَ أَنْعِمْ عَلَيْنَا بِتَجَلِّي الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ وَ أَعْرِقْنَا فِي عَيْنِ بَحْرِ الْوَحْدَةِ السَّارِيَةِ فِي جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ

وَ أَبْقِنَا بِكَ لَا بِنَا فِي جَمِيعِ اللَّحْظَاتِ وَ أَنْشُرْ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ الْمَخْصُوصَةَ بِأَهْلِ الْعِنَايَاتِ

وَ أذِقْنَا لَذَّةَ تَجَلِّي الذَّاتِ وَ أَدِمَّهَا عَلَيْنَا مَا دَامَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاوَاتِ ۞

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَ بَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمَخْصُوصِ بِالْإِسْرَاءِ وَ الْمِعْرَاجِ وَ صَلِّ وَسَلِّمْ وَ بَارِكْ عَلَى
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ تَوَجَّنَا مِنَ الْقُبُولِ أَبْهَجِ تَاجِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ الْمَحْفُوظِينَ مِنْ
الْإِعْوجَاجِ ۞

وَ عَمِّرْ قُلُوبِنَا بِالنُّورِ الرَّاسِخِ ۞ وَ اسْلُكْ بِنَا طَرِيقَ الرَّشَادِ ۞ وَ اخْلَعْ عَلَيْنَا خِلْعَ الرُّضْوَانِ
وَ الْوِدَادِ ۞ وَ اكْشِفْ لَنَا عَنْ أَسْرَارِ الْمَنْعِ وَ الْجَوَازِ ۞ وَ ابْسُطْ لَنَا الرِّزْقَ وَ اغْنِنَا عَنِ النَّاسِ ۞

وَ اجْعَلْنَا بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مِنْ عِبَادِكَ الْخَوَاصِّ ۞ وَ انزِعْ مِنْ قُلُوبِنَا حُبَّ الشَّهَوَاتِ
وَ الْأَغْرَاضِ ۞ وَ أزلْ عَنْ قُلُوبِنَا الْبِرَاقِعَ ۞ وَ أَسْعِفْنَا بِهَ كُلِّ الْإِسْعَافِ ۞ وَ أذِقْنَا لَذَّةَ الْوِصَالِ ۞

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَ بَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ذِي الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَ السَّرِّ الْأَجْلَى وَ بَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ اكْشِفْ لَنَا عَنْ مَقَامَاتِ الْوِلَاءِ وَ الْاسْتِجْلَاءِ ۞

اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ أَعْمَالِنَا خَوَاتِيمَهَا ، وَ خَيْرَ أَيَّامِنَا يَوْمَ لِقَائِكَ ۞ رَبَّنَا أْتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۞

اللَّهُمَّ أَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا فَتَتَّبِعُهُ ، وَأَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا فَنَجْتَنِبُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ۞

اللَّهُمَّ أَكْفِنَا بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ ، وَاعْنِنَا بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ ۞

اللَّهُمَّ يَسِّرْ لَنَا أُمُورَنَا مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوبِنَا وَأَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِي دِينِنَا وَدُنْيَانَا وَآخِرَتِنَا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حُسْنَ التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ ، وَدَوَامَ الْإِقْبَالِ عَلَيْكَ ، وَكَفْنَا شَرَّ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ ، وَقْنَا شَرَّ الْإِنْسِ وَالْجَانِ ، وَاخْلَعْ عَلَيْنَا خَلْعَ الرِّضْوَانِ ، وَهَبْ لَنَا حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ ، وَتَوَلَّ قَبْضَ أَرْوَاحِنَا عِنْدَ انْتِهَاءِ الْأَجْلِ بِيَدِكَ مَعَ شِدَّةِ الشُّوقِ إِلَى لِقَائِكَ يَا رَحْمَنُ ۞

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا ، وَقَلْبًا خَاشِعًا ، وَتُورًا سَاطِعًا ، وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ ، وَأَسْأَلُكَ الْغِنَى عَنِ النَّاسِ ۞

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي ۞

رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ ۞ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ۞ رَبِّ اغْفِرْ وَاِرْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۞

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ناگزیر از سفرم، بی سر و سامان، چون «باد» به «گرفتارِ رهایی» نتوان گفت آزاد

کوچ تا چند؟! مگر می شود از خویش گریخت؟ «بال» تنها غم غربت به پرستوها داد

اینکه «مردم» شناسد تو را غربت نیست غربت آن است که «پاران» بیرندت از یاد

عاشقی چیست؟ به جز شادی و مهر و غم و قهر؟! نه من از قهر تو غمگین، تو از مهرم شاد

چشم بیهوده به آینه شدن دوخته‌ای اشک آن روز که آینه شد از چشم افتاد

یکشنبه بیست و یکم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

یک منبر خوب و مناسب

عبدعاصی : با نزدیک شدن به ایام محرم خوب است که جایی را برای عزاداری انتخاب کنیم که حتماً منبر مفید داشته باشد . یکی از این نمونه که از اساتید هم هستند جناب آیت الله قرهی است که منبرهای مناسبی دارند . مطالب زیر گزیده ای از صحبت‌های ایشان در آخرین منبرهایشان است . یک منبر خوب پر از حدیث و روایت و مسائل اخلاقی . انسان را خسته نمی کند و تنوع هم دارد . کاش منبری ها یاد بگیرند و گوش مردم را با فضائل و سیره اخلاقی اهل البیت علیهم السلام بهتر و بیشتر آشنا کنند .

*گام‌های انسان به سمت عاقبت به خیری

محضر وجود پیامبر اکرم (ص) رسیدند، عرضه داشتند: یا رسول الله! چه کنیم مشمول کسانی گردیم که عاقبت به خیر می‌شوند؟

پیامبر عظیم‌الشان(ص) فرمودند: آن کسی که در دنیا، قول و فعلش خیر باشد، نشستن و قیامش خیر باشد، جز خیر نیاندیشد و جز خیر برای دیگران چیزی نخواهد؛ مشمول عاقبت به خیر شدن است.

مردان الهی همه افعال، کردار، اعمال و اقوالشان، خیر است. جز خیر نمی‌اندیشند و جز خیر چیز دیگری برای کسی نمی‌خواهند.

*سؤال زیرکانه از پیامبر اکرم (ص)

وجود مقدس مولی الموالی، علی بن ابی طالب (ع) در روایتی می‌فرماید: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ عَلَّمَنِي عَمَلًا يُحِبُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَيُحِبُّنِي الْمَخْلُوقُونَ وَيُثْرِي اللَّهُ مَالِي وَيُصِحُّ بَدَنِي وَيُطِيلُ عُمْرِي وَيُحْشِرُنِي مَعَكَ»، فردی به محضر پیامبر (ص) آمد، زرنگ بود و همه چیز را با هم خواست. خیلی خوب است انسان در دنیا زیرک باشد «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»، عرضه داشت: یا رسول الله! «عَلَّمَنِي عَمَلًا» عملی را به من یاد بده که به سبب آن...

۱. «يُحِبُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ» پروردگار عالم مرا دوست داشته باشد.

۲. «وَيُحِبُّنِي الْمَخْلُوقُونَ» و بندگان خدا هم مرا دوست بدارند.

۳. «وَيُثْرِي اللَّهُ مَالِي» ثروتم را زیاد کند.

۴. «وَيُصِحُّ بَدَنِي» بدنم را تندرست قرار دهد.

۵. «وَيُطِيلُ عُمْرِي» عمرم طولانی شود.

۶. «وَيُحْشِرُنِي مَعَكَ» و در آخر هم با شما محشور شوم؛ یعنی همان عاقبت به خیر شدن.

پیامبر (ص) فرمودند: «فَقَالَ هَذِهِ سِتُّ خِصَالٍ تَحْتَاجُ إِلَى سِتِّ خِصَالٍ». فرمودند: این شش مرتبه‌ای که تو گفتی، نیاز به شش خصلت دارد که اگر انسان این شش خصلت را داشت، طبعاً این شش مرتبه‌ای که تو گفتی هم به وجود می‌آید.

*چگونه می‌شود خدا انسان را دوست بدارد؟

حضرت فرمودند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ اللَّهُ فَخَفَّهُ وَاتَّقِهِ» اگر دوست داری خدا دوستت داشته

باشد؛ بترس و تقوی داشته باش.

ذکر درونی اولیا خدا چیست؟

لذا اولیاء خدا ذکر را که بسیار ذکر مهمی است، اما ما فقط در موقع شنیدن مرگ به زبان جاری می‌کنیم؛ یعنی کلمه استرجاع را مدام بیان می‌کنند، ملّا حسینقلی همدانی (اعلی الله مقامه الشریف) آن عارف بزرگوار و استاد آیت‌الله قاضی (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمایند: آن کسانی که وصل شدند و دائم در فکر و ذکر پروردگار عالم بودند، باید به یک ذکر درونی مشغول باشند. آن ذکر درونی هم این است که دائم در درون خودشان بگویند: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" ما از خداییم، یعنی لله و متعلق به خداییم، وقتی تعلق به خدا داریم، رجوعمان هم به اوست. آن که فهمید تعلق به ذات احدیت دارد، دیگر منیتی در او نیست!

چگونه در بین مردم، محبوب باشیم؟

پیامبر اکرم (ص) در ادامه می‌فرمایند: «وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ الْمَخْلُوقُونَ فَأَحْسِنْ إِلَيْهِمْ وَ ارْفُضْ مَا فِي أَيْدِيهِمْ» اگر می‌خواهی عند الناس هم محبوب باشی؛ به آن‌ها نیکی کن و چشم طمع از دست مردم بکش.

خیر دنیا و آخرت به چه کسی داده می‌شود؟

جمله‌ای را بگویم که بسیار مهم است و اتفاقاً خیر دنیا و آخرت هم در آن است. وجود مقدس امام باقر (ع) فرمودند: «مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ»، خیر دنیا و آخرت را به مؤمنی ندادند مگر این که این مؤمن یک خصوصیت دارد و آن حسن ظن به خداست. یعنی چشم از همه خلائق بریده و فقط به خدا امیدوار است.

راه زیاد شدن مال

حضرت در ادامه فرمودند: «وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُثْرِيَ اللَّهُ مَالَكَ فَزَكِّهِ» در مرحله بعدی اگر می‌خواهی پروردگار عالم مالت را زیاد کند، مالت را تزکیه کن، یعنی خمسش را بده.

***راهی هم برای تندرستی و هم برای زیاد شدن مال!**

"وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُصِحَّ اللَّهُ بَدَنَكَ فَأَكْثِرْ مِنَ الصَّدَقَةِ" صدقه، صحت بدن می‌آورد و تدفع البلاء است، ضمن این که خود صدقه، مال را هم اضافه می‌کند!

فقیری نزد پیامبر عظیم الشان (ص) آمد و از فقر شکایت کرد. پیامبر (ص) فرمودند: صدقه بده. عرضه داشت: یا رسول الله! من پول ندارم، شما می‌فرمایید صدقه بده؟! پیامبر (ص) فرمودند: از هرچه که داری، یک مقدارش را صدقه بده. ولو یک تبر داری آن را بفروش و یک مقداری صدقه بده؛ چون خدای متعال مضاعف می‌کند. «الصدقة تجلب الرزق» صدقه، عامل جلب رزق می‌شود.

***راه طول عمر**

«وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُطِيلَ اللَّهُ عُمرَكَ فَصِلْ ذَوِي أَرْحَامِكَ» اگر می‌خواهی طول عمر پیدا کنی، صله ارحام کن.

صله ارحام یکی از نکات مهم است. منتها در صله ارحام یادمان نرود اگر خدای ناکرده مجلسی برویم که آن مجلس ما را به گناه بیندازد، رفتن ما صحیح نیست. امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «نحن صلة الارحام»، ما صله ارحام هستیم، لذا عزیز دلم! اگر خدای ناکرده انسان خانه خاله، عمه، دایی، عمو و یا کسی برود که یک شخص نامحرم (دختر خاله، دختر عمو و ...) با یک لباس نامناسب بیاید، باید بدانیم: این جا دیگر صله ارحام ندارد.

***راهی برای محشور شدن با پیامبر (ص)**

پیامبر(ص) در ادامه فرمودند: «وَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَحْشُرَكَ اللَّهُ مَعِيَ» اگر اراده کردی و می خواهی فردای قیامت با من محشور باشی، «فَأَطِلِ السُّجُودَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» سجده های طولانی در محضر آن حضرت واحد داشته باش.

خدا مرحوم حاج آقای سید سجّادی را رحمت کند، ایشان یکی از اوتاد و اولیاء الهی بودند که تازه از دنیا رفتند، در فریمان زندگی می کردند و در همان تپه مخصوص که اولین بار هم طی الأرض ایشان از آن جا شروع شد، دفنشان کردند. گروهی از مشهد، تهران، شیراز و جاهای دیگر برای تشییع جنازه ایشان رفته بودند و بیان شده: تشییع جنازه خوبی داشتند. ایشان را درست در همان وسط خانه که آن طرف بیت الاحزانشان بود، دفن کردند. ایشان راجع به این که چرا به این مطالب رسیدند، نکته خوبی را بیان می کردند. ما شبی با ایشان خلوت کرده بودیم، ایشان فرمودند: هرچه دارم از سجده است. فرمودند: در سجده دو چشم سرم باز شد و عرش را دیدم!

*شنیدن ناله شیطان در سجده!

در یک روایت آمده - که خیلی این روایت عجیب است - یکی از جاهایی که شیطان خیلی ناراحت می شود، سجده طولانی مؤمن است.

لذا ببینید پروردگار عالم هم نفرمود: ای ملائکه! به انسان رکوع کنید، بلکه فرمود: به انسان سجده کنید، «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»، این خیلی معنی دارد.

خدا آن مرد الهی و عظیم الشان، حاج میرزا علی اصغر صفار هرنندی، آن متخلّق به اخلاق الهی را رحمت کند. این جمله فراموش نمی شود، ایشان در شبی از شب های قدر فرمودند: حاج شیخ (یعنی حاج شیخ محمدتقی بروجردی)، مرد الهی و عظیم الشان که قبر شریفشان در مسجد شهید هرنندی است) بیان کردند: من در سجده طولانی ناله شیطان را شنیدم که اوّل وحشت کردم ولی بعد

مقاومت کردم!

*پلکان عروج

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی تعبیر بسیار عالی و زیبایی را می‌فرمودند که آیت‌الله امیرزا جواد آقای ملکی تبریزی فرمودند: این که می‌گویند: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»، عروج در سجده است، معلوم می‌شود همه صلاه یک طرف و سجده هم یک طرف است!

همین که نعش درختی به باغ می‌افتد بهانه باز به دست اجاق می‌افتد

حکایت من و دنیا یتان حکایت آن پرنده ایست که به باتلاق می‌افتد

عجب عدالت تلخی که شادمانی‌ها فقط برای شما اتفاق می‌افتد

تمام سهم من از روشنی همان نور نیست که از چراغ شما در اتاق می‌افتد

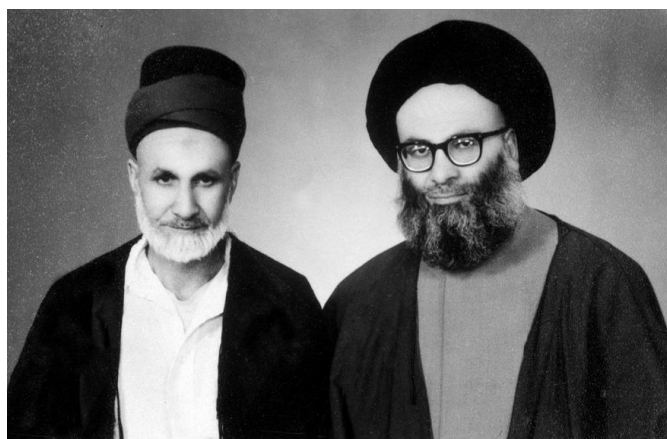
به زور جاذبه سیب از درخت چیده زمین چه میوه‌ای ز سر اشتیاق می‌افتد

همیشه همراه هابیل بوده قایلی میان ما و شما کی فراق می‌افتد؟

یکشنبه بیست و یکم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

پوست انداختن مثل مار

عبد عاصی :چند روزی رفته بودم ساری . به پیشنهاد دوستی به باغ وحش ساری رفتم برای بازدید . قسمتی داشت که آکواریوم خزندگان بود . در یکی از قابهای شیشه ای دیدم که یک مار در حال پوست انداختن است . خیره شدم بینم این فرآیند را چطوری انجام می دهد ! در حال تماشا بودم که عبارات زیر که ناقلشان مرحوم علامه طهرانی(ره) در کتاب شریف روح مجرد در خصوص آیت عرفان حضرت حداد (ره) به ذهنم خطور کرد . با هم بخوانیم و...



علامه طهرانی در خصوص افق و مراتب حضور سید هاشم می فرمود : او مَظْهَر توحید است. مَظْهَر لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. مَظْهَر لَّا هُوَ إِلَّا هُوَ است . حضرت آقای حداد میفرمود: من همچون پر کاهی هستم که در فضای لایتناهی بدون اراده و اختیار می چرخد. و بعضی اوقات از خودم بیرون می آیم، همچون ماری که پوست می اندازد؛ چیزی از من غیر از پوست نیست.

میدانید با این جمله کوتاه چه میخواهد بگوید؟! مارها معمولاً در هر سال پوست عوض می کنند، یعنی از پوست سابق خود بیرون می آیند. در اینصورت اگر شما بدان پوست نظر نمائید می بینید کاملاً یک مار است، سر دارد، بدن دارد، دم دارد، رنگ و نقش و راههای گوناگون جسم او به همانگونه است؛ و شاید در بَدْوِ امر انسان گمان نکند که این پوسته است، و آنرا مار حقیقی تصور کند. چون جلو برود و بر آن دست گذارد، معلوم می شود که این فقط پوسته است و مار از آن بیرون رفته است. مَثَل من اینطور است. من از خودم بیرون می آیم و جای دیگر میروم. خودم که از آن بیرون آمده ام عبارت است از حدّاد با تمام شوون خود، از بدن و افعال و اعمال و ذهن و

عقل و تمام آثار و لوازم آن؛ با آنکه تمام اینها بجای خود هستند، و به کارهای خود از کارهای طبیعی همچون عبادات و معاملات و برخوردها و خواب و خوراک و علوم ذهنیّه تفکیریّه و علوم عقلیّه کلیّه و علوم قلبیّه مشاهدیه مشغولند؛ اینها بدون آنکه ذره‌ای تغییر کنند بجای خود هستند، ولی من دیگر آنها نیستم، من بیرون آمده‌ام.

یعنی تمام این بدن و آثارش، و تمام علوم ذهنی و عقلی و قلبی و آثارشان، و تمام قدرت‌های آنها، و جمیع انحاء حیاتشان، همچون پوست مار می‌شود که تمام اینها در برابر حقیقت من جز پوسته‌ای چیزی نیست، و حقیقت من که به آن من گفته می‌شود جای دگر است.

آنجا کجاست؟! مسلماً باید جائی باشد که از جزئیّت و کلیّت که موطن بدن و مثال و عقل است، برتر و عالی‌تر و راقی‌تر باشد. آنجا کلیّتی است ما فوق همه کلیّتها، و تجرّدی است بالای تجرّدها، و بساطتی است برتر از بساطتها، و جائی است لایتناهی مُدّه و شِدّه و عِدّه بما لایتناهی. آنجا عالم فنای مطلق و اندکاک در ذات حقّ متعال جلّت عظمته می‌باشد

آنجا مقام عبودیت مطلقه است، که در تشهّد بر رسالت مقدّم داشته شده، و اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وارد شده است. آنجا محیط بر جمیع نشآت و عوالم ملک و ملکوت است. نه آنکه بنده در آنجا مثل خدا می‌شود؛ این تعبیر غلط است. با وجود ذات قهار حضرت احد در آنجا مثل و شبه و نظیر معنی ندارد؛ در آنجا غیر از خدا چیزی نیست؛ این تعبیر صحیح است. در آنجا خدا «هست» و بس؛ و بنده «نیست» است و بس. آنجا ظهور و مظهر لا هُوَ إِلَّا هُوَ است

شنبه بیستم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

جدیدترین تصویر از آیت الله حاج سید علی قاضی طباطبایی

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت امیرالمومنین و الائمه المعصومین علیهم السلام



هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمومنین حیدر بود



و این نوای علی علی آسمانیان بود که از جانب خدای عالی اعلی دستور دادند به جناب ختمی
مآب صلوات الله علیه که : بلغ ما انزل الیک من ربک ... و آنچه دستور بلیغ بود از جانب رب
العالمین ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام بود و این دستور با مهر " علی ولی الله " در

عرش امضاء شد و به نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم که رسید با مهر " اشهد ان علی ولی الله " ابلاغ شد و به جبرئیل که رسید با عبارت " لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار " جار زده شد و به شیعیان که رسید با ذکر " یا مرتضی علی مددی " اجرا شد .

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی

مدد ز غیر تو ننگ است یا علی مددی

و به اولیای الهی که رسید در وادی وحدت چنین اطاعت کردند که:

ای به ولای تو تولای من و ز خود و اغیار تبرای من

سود تو سرمایه ی سودای من گر بشکافند سراپای من

جز تو نبینند در اعضای من ناد علیاً علی یا علی

هدیه و بلاگ طریق الی الله به شیعیان و محبین مولی الموالی امیرالمومنین علی علیه السلام

در آستانه ی عیدالله الاکبر عید فرخنده غدیر خم

تصویری جدید از آیت ربانی حق عارف کامل سید العرفاء و الفقهاء آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره)

عبد عاصی : این عکس برای اولین بار است که در فضای سایبر منتشر می شود . تصویر مزین به دستخط اولین شهید محراب آیت الله حاج سید محمدعلی قاضی طباطبایی (ره) است که توسط فرزند ایشان در اختیار برگزارکنندگان کنگره آیت الله قاضی (ره) در تبریز قرار گرفته است . این همایش ۱۵ و ۱۶ آبان ۹۱ در شهر تبریز برگزار خواهد شد .

(با دستخط شهید قاضی) از راست به چپ : آیات اله عظام آقای حاج میرزا باقر آقا قاضی طباطبائی- آقای حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی- آقای حاج میرزا ابوالحسن آقاچای کناری- آقای حاج میرزا عبدالشکور کنجوی- آقای حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبائی نجفی- این عکس در اوائل سال ۱۳۱۳ قمری انداخته شده است

میاعلک

چهارشنبه دهم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

بیانات آیت الله مبشر کاشانی در خصوص حضرت آیت الله قاضی (ره)

عبد عاصی : آیت الله خلیل مبشر کاشانی سالها در محضر آیت الله سید عبد الکریم کشمیری به تلمذ و خوشه چینی پرداخته اند و مطالب ارزشمندی از این شاگرد بزرگ مرحوم میرزا علی آقای قاضی دریافت نموده اند. عنوان مصاحبه زیر توحید (۱) در اندیشه عرفانی مرحوم قاضی است که محققین کنگره آیت الله قاضی (ره) ترتیب داده اند:

توحید در اندیشه عرفانی مرحوم قاضی چه جایگاهی دارد و مرحوم قاضی به چه درجه و مراتبه ای از کشف حقایق توحیدی رسیده بودند؟

بسم الله الرحمن الرحيم

از آیت الله کشمیری سؤال کردم مرحوم قاضی به چه مرحله ای از مراحل توحید رسیده بودند ؟ فرمودند : به مراحل عالیه . سؤال کردم : آیا به توحیدی شهودی رسیده بودند ؟ ایشان فرمودند بله . توحید شهودی آخرین مرحله توحید است و اهل معنا به این عبارت استدلال می کنند «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران آیه ۱۸)» . (۲)

خداوند متعال خودش خودش را چگونه می شناساند؟ حق متعال عارف به ذات خود است و شاهد ذات خویش نیز می باشد؛ یعنی هویت و الوهیت خود و نفی غیر از خود را شهود می کند و در این مراتب شناخت در رتبه بعد ملائکه مقرب درگاه الهی را ذکر می کند و بعد از ایشان اولوالعلم را یاد می کند که مرحله علمی ایشان به مرتبه شهودی رسیده است و حقایق عالم را مشاهده می کنند و بالاترین مرحله شهود دیدن خدا با چشم دل است و مرحوم قاضی به این درجه شهود رسیده بودند.

تفاوت این دو نوع شهود را بیان نمایید؟

اهل دل و معنا هويت مطلقه ذات حضرت حق را شهود نمی کنند بلکه صفات متجلی از حق را " یعنی هو العزیز الحکیم " را مشاهده می کنند؛ یعنی توحیدی که مبتنی بر دو صفت مهم ذات حضرت حق میشود و آن هم عزیز و حکیم است و هويت مطلقه ای که متصف به این دو صفت می باشد را شهود می کنند بعبارت دیگر اگر این دو صفت برای ملائکه و انبیا و اولیا بروز و ظهور نداشت شاید شهود شهود نمی کردند چون شهود ایشان با شهود قسمت اول آیه تفاوت دارد در قسمت اول می گوید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَعْنِي خدایند متعال " هو العزیز " بودنش را شهود نمی کند بلکه هويت مطلقه خود را شهود می کند اما در قسمت دوم آیه می گوئیم " وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ " هويت متصف به صفت عزیز و حکیم مورد شهود ملائکه و اولوا العلم می باشد لذا بین شهود خدا ذات اقدس خود را با شهود ملائکه و اولوا العلم ذات اقدس حق را با بروز و ظهور دو صفت مهم که شاید برای حق متعال ام الصفات باشد تفاوت است.



سیدالعرفاء و الفقهاء جبل الرحمه آیت الله سید علی قاضی طباطبایی - روحی فداه -

آیا هر اولوالعلمی به مقام شهود دست می یابد؟ شرایط دستیابی به این شهود چیست؟

خیر؛ هر اولوالعلمی نمی تواند به مقام شهودی برسد و شرائطی دارد هر حکیم متالهی به توحیدی شهودی نمی رسد و شرط اینکه به توحید شهودی برسد "قائما بالقسط" بودن است؛ یعنی در هر محیطی که قدرت در دست اوست قیام به قسط کند، نسبت به خانواده اش قیام بالقسط کند، راجع به اطرافیانش و حتی حیوانات و نباتات ظلم نکند لذا اگر او بخواهد به توحید شهودی برسد باید قیام بقسط داشته باشد اگر ظلمی نسبت به دیگران بصورت حضوری یا غیابی صورت گیرد یا حق دیگری را نادیده بگیرد به توحید شهودی نمی رسد لذا باید همیشه قائما بالقسط باشد و این صفت قیام به قسط در درجه اول در باره معصومین صادق است لذا در تعریف امام گفته اند امام کسی است که قائم بالقسط است؛ امام قدرت های معنوی دارد که می تواند شفا و ... بدهد اما بر اساس قسط از این نیروها استفاده می کند می داند چه کسی را شفا بدهد یا ندهد و شفایی می دهد که "عن عدل" باشد اگر قرار است کسالتی به کسی برسد و موجب تطهیر گناهان او شود امام از آن مطلع است لذا عدل مقتضی این است که او را شفا ندهد اما عرفا این عمق دید امام معصوم را ندارند و زود دلسوز می شوند و برای مریض دعا می کنند اما امام چون قائم بالقسط است بر اساس حکمت و قیام بالقسط درمان می کند مقام توحید شهودی مقامی است که لازمه اش برخورداری از قدرت های باطنی بسیاری است ولی آیا حق دارد کرامت نشان دهد و اظهار کرامت کند؟! یا اینکه اگر امری بود اظهار کرامت می کند؟ سالک در زمانی که قدرت می گیرد باید ببیند مامور است یا نه؟ اگر مامور است اظهار کرامت کند و اگر ماذون نیست و اظهار کرامت می کند نقص اوست اما اگر مامور بود همان اظهار آن کرامت دوم است چون به امر کرامت نمود اما اگر امر نباشد نقص است و اگر بدون امر اظهار کرامت نمود معلوم نیست به توحید شهودی رسیده باشد و این افراد تعدادشان کم است.

آیا توحید شهودی نتیجه سفر چهارم سالک است؟

آخرین مرحله توحید این است که انسان سالک قیام به قسط کند و تنها برخی از بندگان به آن مقام دست می یابند البته در این رتبه صفات حضرت حق را شهود می کند و در مقام شهود ذاکر

است لذا هم ذاکر است و هم شاهد همانطوری که ذکر می کند شهود می کند و آنطوری که شهود می کند ذکر می کند لذا همانطوری که شهودش سیر اسمایی و صفاتی دارد سیر شهودی هم دارد و لحظه به لحظه و آن فآن به شهود او افزوده می شود و اگر سالک به مقام شهود برسد باید صفات حضرت حق در او تجلی کند و الا شهود نکرده است؛ علائم شهود این است که اسما و صفات حضرت حق در او تجلی کرده باشد و همیشه غرق در ذکر است ظاهرا و باطنا و متوطن در توحید است و حرکت او بسمت قرب است.

روش مرحوم قاضی برای رسیدن به حقایق توحیدی چگونه بود؟

انسان باید از مرحله نفی شروع کند کما اینکه با ذکر "لا اله الا الله" اول نفی وجود خود نماید و وجود خودش اله خودش نباشد و در ادامه نفی تاثیر غیر کند و بداند و ببیند "لا موثر فی العالم الا هو" شخصی خدمت آیت الله بهاءالدینی رسید و عرض کرد: من ذکر شریفه لا حول و لا قوه الا بالله را می گویم و آیت الله بهاءالدینی فرمودند: شما صلوات بفرست! و سه بار تکرار کردند و در آخر فرمودند: این ذکر به درد همه نمی خورد و این ذکر را باید کسی بگوید که هیچ حول و قوه ای را قائم به خود نمی داند و هم قوت ها را متکی به خدا بداند. و نباید غیر خدا را نبیند. و اگر این گونه شد بقیه قدرت ها وهمی می شود. و برای رسیدن به این حقیقت سلوک علمی و انفسی می خواهد که نفس خود را به هیچ جا تکیه ندهد و فقط به خدا تکیه کند و مرحوم قاضی به این مرتبه از توحید دست یافته بود.

در سیر مراحل توحیدی و رسیدن به حقیقت توحید، مرحوم میزرا علی آقا قاضی رساله مستقلی در بحث سیر و سلوک عرفانی نداشته اند اما به رساله منسوب به سید بحرالعلوم را توصیه می کردند آیا ایشان همه مباحث آن رساله را تلقی به قبول کرده بودند؟

در مطالب اخیر این رساله شبهه است و شاید قسمت اخیر این رساله به قلم شاگردان ایشان اضافه شده باشد ظاهراً به قلم ایشان نیست چرا که در ملاحقاتش مباحثی است که با سیره متشرعه هماهنگ نیست و برخی از آن با دستورات دیگران و صوفیه بگونه ای اتحاد دارد. (۳)

آیت الله کشمیری و آیت الله بهجت در باره شخصیت توحیدی مرحوم قاضی چه می فرمودند؟

از آیت الله بهجت مطلبی در باره شخصیت توحیدی مرحوم قاضی نشنیدم اما آیت الله کشمیری می فرمودند: مرحوم قاضی به مقام توحید شهودی رسیده بودند و مستغرق در توحید بودند و راجع علاقه و روابط خودش با مرحوم قاضی می فرمود: اگر مدتی مرحوم قاضی را نمی دیدم برای من خرمایی می خرید و به دیدن می آمد. از آیت الله کشمیری سؤال کردم؛ آیا رابطه ای که در زمان حیات مرحوم قاضی با ایشان داشتید الان هم برقرار است؟ ایشان فرمود: هفته ای یک بار به دیدن من می آید و الان هم آن رابطه برقرار است اگر مریض بشوم به عیادت می آید و حمدی می خواند و می رود و حال خوب می شوم.

اولین ملاقات آیت الله کشمیری با مرحوم میرزا علی آقا قاضی مربوط به زمانی بود؟

قبل از بلوغ یا اول بلوغ مرتبط با قاضی می شود از ایشان پرسیدم چند سال با مرحوم قاضی بودید؟ فرمودند: بیش از ده سال.

(۱) - مرحوم حدّاد می فرمودند: غالب مسائل معارف الهی بلکه همه آن مسائل بدون ادراک توحید شهودی قابل ادراک نیست. مسأله جبر و تفویض و امرٌ بین الامرین، مسأله طینت و خلقت، مسأله سعادت و شقاوت، مسأله قضا و قدر، مسأله لوح و قلم و عرش و کرسی، مسأله ازل و ابد و سرمد، مسأله ربط حادث به قدیم، مسأله دعا و اجابت آن و امثال ذلک از مسائل کثیره‌ای که در

این باب ذکر می‌شود، همه و همه با توحید حضرت حقّ جلّ و علا حلّ شده است و بدون آن لا ینحلّ است. «روح مجرد، ص: ۶۱۴»

(۲) - علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه در تفسیر المیزان می‌فرماید: این آیه شریفه چنین می‌رساند که خدا قائم بر تمامی موجودات است، و با عدل قائم است، به این معنا که عطا و منع او همه به عدل است، و با در نظر گرفتن اینکه عالم امکان همان عطا و منع آن است (دادن هستی است، و در چهارچوب دادن آن است، چون هیچ موجودی بدون چهارچوب و حد و ماهیت وجود پیدا نمی‌کند)، پس هر چیزی را همان قدر که ظرفیت و استحقاق دارد می‌دهد، آن گاه می‌فرماید: علت اینکه به عدالت می‌دهد این است که عدالت مقتضای دو اسم " عزیز " و " حکیم " است، خدای تعالی به آن جهت که عزیز است، قائم بر هر چیز است، و به آن جهت که حکیم است در هر چیزی عدالت را اعمال می‌کند.

(۳) - علامه سید محمد حسین طهرانی (ره) در مقدمه رساله سیر و سلوک مرحوم سید بحر العلوم ص ۱۴ به بعد در رابطه با صحت انتساب این رساله به سید می‌فرماید : اما راجع به صحّت انتسابش به مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم رضوان الله علیه، عرض می‌شود که حقیر خود شفاهاً از مرحوم آیه الله آقامیرزا سیّد عبد الهادی شیرازی رضوان الله علیه شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من به ظنّ قوی این رساله - جز قسمتهای آخر آن - متعلّق و به انشاء بحرالعلوم است. و نیز شفاهاً از مرحوم علامه خبیر آیه الله آقای شیخ آقا بزرگ طهرانی - که از مشایخ اجازه حقیر هستند - شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من نیز این رساله - غیر از قسمتهای اخیر آن - به قلم مرحوم بحرالعلوم است. اما در کتاب «الذریعة» ج ۱۲، ص ۲۸۵ چنین مرقوم داشته‌اند: «رسالة فی السیر و السلوک تنسب إلى سیّدنا بحرالعلوم السیّد مهدی بن مرتضی الطباطبائی البروجردی النجفی، المتوفی ۱۲۱۲، فارسیّة فی ألفی بیت، لکنّها مشکوكة فیها، و النسخة موجودة فی النجف فی بیت بحرالعلوم ... تا آنکه می‌فرماید: و رأیت نسخة اخرى فیها زیادات و بسط ألفاظ و عبارات

سمّاه فی أولها «تحفة الملوك فی السیر و السلوك» و إنه لبحر العلوم ... و مرت رسالة السیر و السلوك المعرب لهذه الرسالة ص ۲۸۲» (انتهی). و در ص ۲۸۲ نوشته اند:

«رسالة فی السیر و السلوك هو تعریب السیر و السلوك الفارسی المنسوب إلى سیدنا بحر العلوم. عربّه الشیخ ابو المجد محمد الرضا الاصفهانی بالتماس السید حسین بن معزّ الدین محمد المهدیّ القزوینیّ الحلّیّ فی داره بالنجف فی «البرائی» فی عدّة لیل بعد الساعة الخامسة من اللیل. و ذکر ابو المجد انه ألفه بحر العلوم بكرمانشاه». سپس می فرماید: «أقول: نسبة نصفه الاخير إليه رحمه الله مشکوكة، لأنه على مذاق الصوفيّة. فلو ثبت أنها له فإنما هو النصف الاول فقط كما يأتي فی ص ۲۸۴» انتهى. تا اینجا نظر علامه طهرانی بیان شد.

و مرحوم علامه سید محسن امین جبل عاملی در «أعیان الشیعة» جزء ۴۸ ص ۱۷۰ گوید: «بحر العلوم رساله ای به لغت فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است. لکن صاحب کتاب تتمّه «أمل الآمل» گوید: این رساله محققاً از او نیست». سپس مرحوم امین گوید: «و ظاهراً این رساله فارسیّه همان رساله سیر و سلوک است که مشتمل بر اموری است که مناسب با مذاق تصوّف است و با مذاق شرع موافقت ندارد و بدین لحاظ در تتمّه «أمل الآمل» بطور جزم صحّت انتساب آنرا به بحر العلوم رد نموده است». و پس از آن گوید: «و از جمله مطالبی که در آن رساله آمده است یکی لزوم استحضار صورت مرشد در موقع گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ و دیگر استعانت به روحانیت ستاره عطارد و استشهادی که به یک رباعی که در این باره سروده شده نموده است». تا اینجا تمام شد گفتار مرحوم صاحب «أعیان الشیعة». لیکن ایشان در این مسأله دچار اشتباه شده اند، زیرا اولاً در هیچ جای این رساله استحضار صورت مرشد در وقت قرائت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نیامده است. و ثانیاً استعانت به روحانیت عطارد - چنانکه بعداً خواهد آمد - از رساله بحر العلوم نیست بلکه گفتار ناسخ است که بعد از تمامیت کتابت رساله در ضمن شرح احوال خود بیان می کند و ابدأً ربطی به رساله ندارد. و اما نظریه استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه چنین است: «بعضی گفته اند که این رساله متعلّق به سید مهدی بحر العلوم خراسانی است. لیکن

این معنی بسیار بعید است. شیخ اسماعیل محلّاتی که از اهل دعوت بوده است تمام این رساله را از مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم نجفی می دانسته جز فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است. و نسخه ای که در نزد شیخ اسماعیل محلّاتی بوده است اصلاً این سه فقره را نیاورده است. و نسخه او یک نسخه کامل است که این سه فقره به کلی از آن جدا شده است». و علامه طباطبائی اضافه کردند که «بعضی این رساله را ترجمه از رساله مرحوم سیّد ابن طاووس می دانند و معتقدند که در اصل عربی آن - که فعلاً در دست نیست - و نیز در عنوان نسخه ای که من از مرحوم آقا سیّد أبو القاسم خونساری گرفتم نوشته بود: رساله فی السیر و السلوک لابن طاووس. لکن استاد بزرگ ما آیه الحقّ مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه تمام این رساله را بطور قطع و یقین از مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم می دانسته اند». انتهى کلام استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی.

سه شنبه نهم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

مراحل تفکر در فرمایشات آیت الله کمیلی خراسانی

عبدعاصی : تفکر از دستورات مهم سالکین راه خداست . یعنی ورود به عالم درون . یعنی خود شناسی و سیر در نفس . یعنی تنها با سلاح ذکر نمی شود کار کرد . اصل سیروسلوک همین غواصی در دریای عالم درون است . باید نهنگ شد . اساتید طریقه ی معرفت نفس دستور تفکر را تنها زمانی مجاز می دانند که سالک تحت ولایت یک استاد خبیر باشد . حضرت آیت الله کمیلی خراسانی مراحل تفکر و توجه به نفس را اینگونه بیان فرموده اند :

طریقه تفکر برای مبتدیان در سلوک:

فقط تفکر در مساله مرگ و عواقب آن تا جایی که پس از مدتی حالت تحیر و گیجی دست دهد و برای این کار کتاب منازل الاخره مرحوم قمی و بخش هایی از خطبه های نهج البلاغه و دوره ی معادشناسی مرحوم علامه طهرانی بسیار مفید است.

طریقه تفکر برای متوسطان در سلوک:

پس از مرحله ی اول خود را متوجه خود کند و با خود بگوید هر چه خیال می کنم و میبینم از خودم خارج نیست، که همین را عالم مثال و خیال گویند. و اینگونه فکر را بایستی ادامه دهد تا آنجا که ملکه شود و نتیجه آن، آن است که از خارج منقطع شده و به داخل خود متوجه می شود و این اولین مرحله تجرد است و در این حال گاهی خود را از بدن و جسد در مکاشفه روی زمین می بیند و گاهی به کلی از بدن غفلت کرده و آن را گم می کند و زمانی اصل خودی خود را گم شده میبیند و چون این آثار در او پیدا شد باید فکر را به مرحله سوم تغییر داد که آن خروج از عالم مثال و خیال است.

مرحله سوم از تفکر:

طریقت سالکان پایانی می باشد و آن به این صورت است که کلا باید تلاش کرد کلیه صور و موهومات را از آینه ی نفس محو نموده و فکر را فقط در نیستی و عدم محصور نمود و مراد از فکر در عدم، عدم استقلال خود است و گفته ی عرفا که «همه چیز غیر حق معدوم است» همین است. یعنی همه چیز به او موجود است. در توحید افعال، فاعل حق است و در توحید صفات و اسماء، سمع و بصر و سمیع و بصیر از باب مثال صفات و اسمائی است که از اوست، نه از اشیاء و در توحید ذات، جز یک ذات دیده نمی شود و چنانچه سالک مدتی این تفکر را ادامه داد و آن را ملکه ی خود کرد سلطان معرفت تجلی خواهد کرد یعنی حقیقت خود را به نورانیت و بی صورت می بیند. و اگر در حال جذب باشد بهتر است و هر قدر سیر بکند و اثرش را حاضر خواهد یافت و به جهت ترتیب این عوامل سه گانه است که باید سالک اول از عالم طبیعت به عالم مثال ترقی کند

و سپس از عالم مثال به عالم ارواح و انوار حقیقیه و به همین مطلب در دعای شب نیمه ی شب شعبان اشاره شده است آنجا که می فرماید: «سَجَدَلْکَ سَوَادِی (عالم طبیعت) وَخِیَالِی (عالم مثال) وَبِیَاضِی (عالم حقیقت)» که اصل معرفت آن وقت است که هر سه فانی شود و حقیقت و سجده عبارت از فناء است. و فنای در مراتب نفس دنبالش بقاء بالله خواهد بود.

در پایان متذکر این مطلب می شویم که حد تکمیل فکر عالم مثال که بعد از آن وقت محو صورت است آن است که یا باید خود به خود ملتفت شده عیاناً حقیقت مطلب را ببیند و یا آن قدر فکر بکند که از علمیت گذشته عینیت حاصل گردد و آن وقت محو موهومات کرده و در عدم فکر بکند تا آنکه از طرف حقیقت نفس خودش تجلیات معرفتی پدید آید و همین جاست که معرفت نفس معرفت الله را دنبال دارد. خداوند روزی کند. بکوشیم به ترتیب، تفکر در این عوالم سه گانه را به طور منظم و پی گیری مداوم داشته باشیم تا از سیر و سلوک و گذشت زمان با مراقبه های درونی نتیجه ای مثبت گرفته و هرچه زودتر به سر منزل مقصود نائل گردیم.

برای تفکر در مرحله ی دوم و سوم کتاب تفکر از المحجة البيضاء مرحوم فیض کاشانی و توحید مفضل بسیار موثر است.

رزقنا الله و ایاکم و جمیع السالکین بمحمد و اله الطاهرین.

العبد الفانی، محمد صالح الکمیلی

شنبه ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مصاحبه با شیخ محمود قوچانی فرزند عارف بزرگ آیت الله شیخ

عباس قوچانی(ره)

طریقه آشنایی مرحوم قوچانی با آقای سید علی قاضی چگونه بوده است؟

در دوره رضاخان از آن جا که سعی داشتند افراد کمتری عمامه ای شوند، امتحانات سختی برای جواز پوشیدن عمامه می گرفتند، با وجود این، ایشان دو دوره در مشهد مقدس امتحان داده بودند و در دو مرحله حائز جواز پوشیدن عمامه شده بودند، که فقط برای مجتهدین بود. در عین حال به مناسبت مشکلات زمان رضاشاه برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفته بودند. می فرمودند: آن جا ما در مدرسه مرحوم آقا سید کاظم یزدی حجره ای داشتیم (البته ایشان در مشهد هم که بودند یک حالت خاصی داشتند و دنبال یک سری مسائل معنوی بودند.

و بدون استاد یک سری ریاضات خوراکی و معنوی داشتند که می فرمودند برای همین گرفتار سوء هاضمه شده بودند و معده شان صدمه خورده بود. بله، در مشهد که بودند هیچ استادی برای خودشان نداشتند با اینکه طالب مسائلی بودند.) بعد آمدند نجف، مدرسه آسید کاظم یزدی. یک چند وقتی، یک چند ماهی مشغول درس و کارهایشان شده بودند، بعد در بین طلبه هایی که در آن مدرسه بودند، دیده بودند آیت الله بهجت وضعیت روحی خاصی دارند، روش و رفتار ویژه و خاصی را دارند و غیر از دیگران هستند. فرمودند: من یک روز با ایشان سلام علیک کردم و رفتم حجره ایشان و گفتم اگر شما با کسی معاشر هستید یا استادی دارید و از کسی استفاده می کنید به ما هم معرفی کنید. ایشان هم خوشحال شده، استقبال کرده بودند و گفتند بیائید با هم برویم منزل آقای آیت الله قاضی. و رفتند آن جا، رفتند که رفتند...



ایشان چند سال در محضر آقای قاضی بودند؟

دقیق نمی دانم. شاید اگر اینطور حساب کنید، سال شصت و شش مرحوم آقای قاضی فوت کردند. و اگر سال پنجاه و دو ایشان شرفیاب شدند خدمت آقای قاضی یک چیزی حدود چهارده سال در محضرشان بودند و ایشان آن زمان حدوداً در سن بیست و چهار- پنج سالگی بوده اند.

تا آخر عمر مرحوم قاضی، در خدمت ایشان بودند؟
بله، بدون هیچ سفر و حرکتی.

ظاهراً آقای قاضی در مورد وفاتشان مسائلی را به ایشان گفته بودند، آیا ممکن است توضیح بفرمایید؟

گویا در زمان جنگ به ایشان خیلی فشار آورده بودند، که جمع کنید و به ایران بروید. والده می گفت آقای قوچانی چند بار گفته بودند من در آخر عمر تنها هستم و تنها می شوم، و این حرف ایشان برای من قابل هضم نبود و می گفتم فرضاً من قبل از شما بمیرم، بچه ها که هستند، آن ها که همه شان نمی روند که شما تنها باشید و بالاخره حرف ایشان را درک نمی کردم. یکی از همشیره زاده ها می گفت: من دفعه آخر که آن جا بودم، خیلی اصرار می کردم که بیایید ایران، تنها نمانید. می فرمودند: که من نمی آیم. آقای قاضی مرا وعده فرمودند که تو آخر عمرت تنها می شوی و در آن تنها به مقصد می رسی.

سیره آقای قوچانی در رفتار با شاگردانشان چگونه بود؟

یادم می آید که ایشان خیلی استنکاف داشتند از اینکه کسی مثلاً حتی دستشان را ببوسد یادم می آید یکی از رفقا که هم سن من بود و از ایران آمده بود، یک روز بعد از ظهر آمد منزل ابوی تا وارد اتاق شدند، ابوی که بلند شده بودند، افتاد به پاهای ایشان، من هیچ وقت ابوی را اینطور متغیر و ناراحت ندیده بودم، آن چنان غضب کرده و به او تشر زدند و به او گفتند: از این غلط ها دیگه نکن و خیلی ناراحت شدند.

ممکن است درباره وضعیت مادی زندگی آقای قاضی توضیح بفرمایید؟

اولاً ایشان خیلی کثیرالعائله بودند، بار سنگینی از نظر فرزندان به دوششان بود. پدرم نقل می کرد که وقتی خدمتشان شرفیاب می شدیم، فرش اتاق یک حصیر خرمايي بود، و فقط در زمستان برای اینکه یک مقدار گرفتار زانو درد بودند، یک پوست گوسفندی کوچک زیر پایشان می انداختند.

در طول تابستان گرم نجف میوه شان فقط دوغ بود. البته معمول دوغ فروشی های نجف، یک ظرف بزرگ دوغ رقیق تر می گذاشتند که به اصطلاح صلواتی بود و احتمالاً آقازاده ایشان می رفتند از آن دوغ ها می گرفتند.

آقای قوچانی می فرمود: از لحاظ توکل احدی را مانند آقای قاضی ندیدم که آنچنان مانند کوه استوار بود که ابدأ مسائل مختلف اجتماعی و زندگی خم به ابروی ایشان نمی آورد.

علت این فقر و مشکلات ایشان چه بود؟ آیا مقتضای سلویشان بود که باید این ها را تحمل می کردند؟

قبل از مرجعیت آسید ابوالحسن این دو بزرگوار با هم خیلی دوست و رفیق بودند، منزل آقای قاضی شب های پنجشنبه روزه بود و پدر می فرمودند آسید ابوالحسن و آقای قاضی آنقدر با هم رفیق بودند که آسید ابوالحسن شب های پنجشنبه هر هفته به منزلشان می آمد. یکروز از روزها در بازار که با هم برخورد می کنند مرحوم آقای قاضی یک مطلبی را به آسید ابوالحسن می گویند که فلانی مرجعیت تام در آینده به شما می رسد.

آقای قاضی می فرمودند: وضعیت و مشکلاتی که الان در زندگی من بوجود آمده همه بخاطر شوخی آن روز بود، می فرمودند من بعد از گفتن این قضیه به آسید ابوالحسن به شوخی به ایشان گفتم: آن زمانی که مرجعیت کلی به شما می رسد، ما را یادت نره ها! و الان این وضعیت که می بینید، چوب شوخی آن روز را می خورم!

آیا بعد از وفاتشان هم وضعیت خانواده از لحاظ فقر و مشکلات به این صورت ماند؟
مرحوم حاج آقا رفیع شریعتمداری رشتی به آقای قاضی خیلی علاقمند بودند، بعد از فوت ایشان نقل می کردند که در خواب دیدم قصر و باغ و بوستانی است در بهشت. سوال کردم این جا مال کیه؟ گفتند: مال کسی است که برای خانواده آقای قاضی خانه خریداری کند. از خواب که بیدار شده بودند در مقام تفحص برآمدند که کدام یک از آن ها منزل ندارند و مشکل دارتر هستند و رفتند و برایشان یک خانه خریداری کردند.

ممکن است در رابطه با جلسات عمومی و خصوصی شان توضیح دهید؟
اصلاً آقای قاضی گمنام بودند تا اینکه یک جریانی برای یک عرب نجفی در مشهد پیش آمد و از آن جا ایشان به اصطلاح لو رفتند و بعد عده ای دورشان را گرفتند.
ایشان معمولاً دو جلسه در دو زمان داشتند. یکی نشست قبل از ظهر بود که دو سه ساعت مانده به ظهر می رفتند خدمت ایشان که آن نشست، اختصاصی نبوده و احياناً افراد متفرقه هم می آمدند و یکی هم جلسه قبل از غروب بوده، یک ساعت، یک ساعت و نیم مانده به غروب و مختص شاگردان خاصه شان بود. آقای قوچانی می فرمودند:
در طول این چهارده سال هر دو جلسه را ملتزم بودم و جلسه عصر بسیار پر بار بود و ملحق می شد به نماز مغرب و عشاء. نماز را در خدمتشان می خواندیم و بعد متفرق می شدیم. آن موقع تعداد این شاگردان حدوداً چهارده پانزده نفر بودند. از جمله:
مرحوم علامه طباطبائی، آشیخ علی اکبر مرندی، آیت الله بهجت، مرحوم شیخ تقی نوری که خیلی پر بار و پخته بودند.

آقای قوچانی درباره حال و هوای جلسات و مطالب آن، فرمایشی نداشتند؟
مطالب جلسات، مطالب توحیدی و عرفانی بوده. ایشان می فرمودند جلسات عصر آنقدر پر بار و قوی بود که وقتی از خدمتشان مرخص می شدیم تا فردا که دوباره می رفتیم اصلاً انگار منگ بودیم و جلسات تأثیر فوق العاده ای در ما داشت.

از مرحوم ابوی درباره احوالات توحیدی ایشان مطلبی نشنیده اید؟
آن حالات که نه قابل وصف است و نه قابل بیان. فقط یک قضیه ای را آقای قوچانی نقل می کردند که یکی از شاگردان آقای قاضی از من نذر شرعی گرفت که تا زنده هستم و یا او زنده هست این مطلب را برای احدی بیان نکنم. من هم نذر شرعی کردم.
بعد شروع کرد به بیان سیر مقاماتی که برایش پیش آمده بود و (البته پدر می فرمودند که من بعد پشیمان شدم که چرا این نذر را کردم، چون گاهی وقت ها نکته ای از دهانم می پرید و شک می کردم که آیا خلاف نذر شده یا نه) ایشان می فرمود که آن آقا سیر مراحل سلوکیش را گفت و گفت و گفت و می گفت دیگر به آن جایی رسیدم که همه دنبالش هستند. بعد از آن رفتم خدمت آقای قاضی و سیرم را برای ایشان بیان کردم. آقای قاضی فرمودند: تازه پایت را در حرم گذاشتی.

بعضی از بزرگان ایشان را «کوه کتمان» می دانند، آیا در این باره مطلبی از پدر به خاطر دارید؟
یک نقلی به خاطر دارم و آن اینکه آقا میرزا ابراهیم که از منسویین خانمشان بودند ظاهراً سر یک قضیه ای از آقا مکدر شده بودند.

پدر می فرمود یکبار در صحن حرم مطهر نشسته بودیم و این آقا هم بود. بعد ایشان به ما می گوید: چیه شما آن قدر سفت و سخت چسبیدید به دامن این سید، مگه چی دیدید؟
و پدر در جواب می فرماید: ما هم هیچی ندیدیم. ولیکن درک کردیم که او دریایی مواج از توحید و معرفت الهی است.

آقای قوچانی می فرمود: یکبار تا آخر عمرشان کلمه ای از ایشان صادر نشد که صراحت بر هیچ مقام و منزلی داشته باشد. همیشه می فرمودند: من هیچی ندارم. و البته مرحوم ابوی تصدیق می کردند که هیچی ندارم یعنی از خودشان هیچی ندارند و هر چه دارند از طرف اوست، از خداست. و اگر گاهی اوقات می خواستند مطلبی را در مورد آینده بفرمایند، می فرمودند: خواب دیدم که این طور می شود و مسئله را در پوشش خواب می گفتند، همچنین آقای قوچانی می فرمودند:

آقای قاضی در دو سال آخر عمر مطالبی را برای من گفتند و من نمی توانستم آن ها را برای کس دیگری نقل کنم و ما همین قدر متوجه شدیم که ایشان تمام حرکات و سکنات بیست و چهار ساعته ما را آگاه بودند و کنترل می کردند.

یعنی ایشان از شاگردانشان هم کتمان می کردند؟
بله، و هیچوقت برای احدی، از عوالمشان نمی فرمودند.

آیا آقای قاضی طی الارض داشتند؟

ایشان دهه آخر ماه رمضان غایب می شدند و هیچ کس هم نمی دانست کجا هستند.
همین طور پدرم تعریف می کردند که آقای قاضی زیارت کربلا را خیلی ملتزم بودند. یکبار که من قصد داشتم به کربلا مشرف شوم وقتی آمدم گاراژ- قبلاً به ترمینال گاراژ می گفتند - که سوار ماشین بشوم دیدم آقای قاضی یک گوشه ای نشسته اند. و هر ماشینی که می آمد جمعیت برای سوار شدن فشار می آورد، چون شلوغ بود.
من تأدباً پیش ایشان نشستم. بعد آقای قاضی فرمودند: شما جوانید، بلند شو، برو سوار شو. گفتم: پس شما؟! گفتند: شما برو. و با اینکه زیارت کربلا را خیلی ملتزم بودند اما هیچ وقت ایشان را کسی سوار این ماشین ها ندید و آخرش هم نفهمیدیم که چگونه به کربلا آمدند.

آیا نوع نگاه توحیدی آقای قاضی و احترازشان از کرامات و انجام امورات با استفاده از علم جفر و ... در شاگردانشان هم دیده می شد؟

آقای نجابت نقل می کردند که ما بعد از فوت آقای قاضی شب ها جلسه داشتیم، در آن ایام ما در مشهد بودیم و به ما گفتند شخصی آمده که خیلی فوق العاده، و دارای علوم عجیب و غریب است. علم جفر داشت، رمل اسطرلاب و خیلی از این مسائل بوسیله یکی از دوستان ایشان به جمع ما هدایت شد و دو سه شبی به آن جلسه آمد.

بعد از دو سه جلسه ایشان خیل شیفته آقای قوچانی شد. بعد یک شب به ایشان گفت که من مدت هاست دنبال کسی می گردم که این علمی را که دارم به او واگذار کنم. چون در آینده نزدیک فوت می کنم و الان که خدا وسیله اش را جور کرده و شما را دیدم می خواهم همه این ها را به شما واگذار کنم. آقای قوچانی فرمودند: من هیچ چیز از این ها را نمی خواهم. این آدم خیلی جا خورد انگار آب سردی روی سرش ریختند که چطور برای مسائل به این مهمی اصلاً ارزش قائل نیستند و دنبال چیز دیگری می گردند.

آیا ممکن است بفرمایید که چرا عموم شاگردان آقای قاضی مجتهد بودند؟
علتش را ابوی نقل می کردند که آقای قاضی می فرمودند: اصلاً این گونه است که وقتی یک سالک به راه می افتد ممکن است عوامل برزخی برایش منکشف و آشکار شود و آن وقت اگر انسان مجتهد نباشد و بخواهد تقلید کند دچار مشکلات می شود. مثلاً وقتی باطن افراد را تشخیص می دهد یا مسائل دیگر. بنابراین مصر بودند که شاگردانشان به درجه اجتهاد برسند.

آیا شاگردان آقای قاضی هم از لحاظ مادی در مضیقه و فشار بودند؟
در این رابطه شاگردانشان هم تقریباً همین طور بودند. مثلاً خود مرحوم ابوی نقل می کردند که چون پدر ما در اطراف قوچان زمین داشتند، هر پنج و شش ماهی برای ما پول می فرستاد، اما وقتی روابط ایران و عراق قطع شد، دو سالی پول برای ما نرسید و احدی از علمای نجف شهریه نداشتند و فقط آسید ابوالحسن یک نان عمومی به همه می داد، و ما فقط همان روزی سه نان داشتیم. البته کسبه نجف حق بزرگی به گردن حوزه داشتند چرا که ما طلبه ها از مغازه دارها که جنس می گرفتیم آن ها در دفتر یادداشت می کردند، و تا یکی دو سال هم آن را مطالبه نمی کردند و این کمکی بود برای بقاء حوزه و تقریباً همه اهل علم نجف مبتلا به قرض بودند و زندگی شان همین طور اداره می شد.

من هم همینطور از کسبه نفت و قند و چای و شربت سکنجبین نسبه می گرفتم. صبح ها چایی درست می کردیم و با نان می خوردیم و ظهر و شب هم فقط شربت سکنجبین. حتی در تابستان

پول یخ هم نداشتیم و دو سال این وضعیت ادامه داشت. در آن زمان یک فلس که از یک ریال هم کمتر بود پول در جیب ما نبود و یکبار هم در ذهن ما خطور نیامد که این چه زندگی؟! و این باز از قدرت روحی آقای قاضی بود که ما را این طور نگه می داشت.

می فرمودند: ما با آقای بهجت خیلی رفاقت داشتیم، ایشان شب که شام می خوردند تشک می انداختند و می خوابیدند و برای مطالعه و درس چراغ روشن نمی کردند. من می گفتم: لابد می خواهد زودتر بخوابد که دو سه ساعت مانده به اذان صبح بیدار شوند. اما بعد از شش ماه من متوجه شدم که آقای بهجت نفت نداشت که چراغ روشن کند و طوری وانمود می کرد که من متوجه نشوم. چون ایشان از مغازه دارها نسیه نمی گرفت، ولی در تمام این مشکلات خم به ابروی ما نمی آمد.

قبل از اینکه در رابطه رفتار ایشان با شاگردانشان سوال کنیم، آیا ممکن است در رابطه شیوه رفتار ایشان با مردم بفرمایید؟

زندگی و شیوه رفتار مرحوم قاضی یک نوع دیگر بود که هیچ یک از آقایان نداشتند، یک نوع خاصی بود. اینکه تارک همه چیز باشند، و به هیچ مسئله ای توجه نداشته باشند، بلکه رویه شان بر این بود که در مردم باشند، معاشرت و برخورد داشته باشند و در اداره شئونات سهیم باشند.

با افراد که برخورد می کردند مبادی آداب بودند و احترامات ظاهری را کاملاً حفظ می کردند.

مؤانست و قرابت ایشان با شاگردانشان چگونه بود؟

ایشان می فرمودند بچه های من، همین ها هستند، شاگردانم بچه های من هستند.

با توجه به اینکه ایشان روحیه شوقی داشتند، آیا در تربیت شاگردان از اذکار استفاده می کردند یا تربیت های ریاضتی هم داشتند؟

هر دو، بلکه هر سه را داشتند. هم روش اربعینی یا چله، هم دستور خوراکی و ترک حیوانی

داشتند و هم معاشرت با خود شخص ایشان، که همان جلسات بود و خیلی پر بار بود. خیلی پر بار بود.

آیا از مکتومات شاگردانشان به آن ها خبر میدادند؟

نقل هایی شده، مثلاً مرحوم آملی از لحاظ مادی در نجف خیلی در فشار بودند، از ایران با ایشان مکاتباتی شده بود که تا کی می خواهید آن جا بمانید، بیاوید ایران که از وجودتان استفاده کنیم. و قابل ذکر است که معلومات حوزوی و علمی آقای آملی در سطح مراجعی بود که به مرجعیت رسیده بودند و اگر در آینده در نجف می ماند برای فتوی و مرجعیت ایشان انتخاب می شدند. در هر صورت این مکاتبات برای ایشان رسیده بود و شک داشتند که بروند یا نروند. و یک مطلب دیگری هم در ذهنشان بود که شک داشت کارشان درست است یا نه و آن قضیه این بود که گویا یکی از دستورات آقای قاضی به شاگردانشان این بوده که سور مسبّحات را قبل از خواب بخوانند. زمستان بود و ایشان زیر کرسی می نشستند و طبعاً پاهایشان را هم دراز می کردند. بعد شک و تردید افتادند که الان پای من دراز است حتک حرمت قرآن است و یا چون لحاف کشیده شده اشکال ندارد.

یک مسئله دیگر هم در ذهن ایشان بود و آن اینکه آقای قاضی (ره) وقتی می رفتند وادی السلام، برای زیارت قبور، گاهی نشست های هفت و هشت ساعته داشتند. از ایشان نقل است که می فرمودند: انس من با ارواح مومنین بیشتر از انس من با زنده هاست، و با آن ها رفیق می شوم. آقای آملی این سوال در ذهنشان بود که ایشان چرا آن قدر زیاد به این قبرستان می روند. خودشان نقل می کردند، یک روز که خدمت ایشان شرفیاب شدم، ابتدا به ساکن فرمودند: تلاوت قرآن با آن نحوه دراز کردن پا، از مثل حضرت تعالی، مناسب نیست و رفتن به ایران هم برای شما مصلحت نیست. من متعجب شدم و بی اختیار پرسیدم: آقا از کجا متوجه شدید؟! فرمودند: از نشست های طولانی در وادی السلام.

آیا یک چنین نقل هایی در مورد دیگران هم آمده؟

میرزا آقا ابراهیم هم دو خاطره برای ما نقل کرده بود، ایشان می گفتند: در زمانیکه من جوان بودم و مشغول درس بودم در نجف، در آن زمان شرح لمعه می خواندم که گرفتار شک در مبدأ شدم، اصلاً کی می گوید خدا هست؟! شک کردم و خیلی هم ناراحت بودم. نه جرأت می کردم این حرف را بزنم، می گفتند مرتد شدی، برو! از طرفی هم حالات ناراحتی برایم پیش آمده بود که مثل خوره من را می خورد، نمی گذاشت من از این شک منصرف بشوم. خیلی ناراحت بودم. هر چی این طرف، آن طرف می رفتم، حرم می رفتم، متوسل به حضرت می شدم ... تا اینکه یک روز به ذهنم آمد بروم خدمت مرحوم آقای قاضی.

ایشان آشناست. یک روز قبل از ظهر خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: آقا من گرفتارم. فرمودند: برو روایت مطالعه کن. مایوس شدم، برگشتم حجره و مدرسه. شب که شد گفتم کتاب لمعه که درس امروز بود را مطالعه کنم. اتفاقاً کتابی که مطالعه می کردم در بحث ازدواج و نکاح بود. در حاشیه اش یک چیزهایی بود، مطالبی بود که مبهم بود. رفتم ببینم در حاشیه توضیح چیست. در ضمن آن حاشیه، یک روایتی از امام صادق علیه السلام در رابطه مسئله ازدواج آورده بود که شخصی آمد خدمت حضرت صادق (ع) و راجع به آن مسئله سوال کرد و حضرت پاسخ دادند. من که این را مطالعه کردم و تمام شد، یک دفعه شک من بطور کامل پرید. نشستم خودم را ملامت کردم که تو دیوانه شده بودی این چه شکی بود؟! متوجه شدم این که فرمود برو مطالعه کن، از آن جا بود. خوشحال شدم که یک روایت ولو مربوط به توحید و خداشناسی هم نبود، ولی مساله حل شد.

خوشحال شدم و بلند شدم شامی درست کردم. وقتی کارم تمام شد خواستم بخوابم، خوابم نبرد. خلاصه سه شبانه روز خواب از سرم پرید. نه شب، نه روز. گفتم این ها مقدمه دیوانگیه. آن فکر اولیه یک جرقه بود، حالا خواب از سر ما پریده و مقدمه جنونه. چه کار کنم؟ باز به ذهنم آمد بروم سراغ ایشان بگویم حالم اینطور است. رفتم تا از در اطاق وارد شدم، گفت: الحمدلله حالتان

خوب شده. گفتم الحمدلله شکم پرید خوابم نمی برد! گفتند: برو بگیر بخواب. برگشتم در حجره خوابیدم. حسابی و راحت. می گفت من این را از ایشان در سن جوانی دیدم.

یک داستان دیگر آقا میرزا ابراهیم نقل می کند که: یک سفر رفتم زیارت حضرت مسلم در مسجد کوفه، خارج از مسجد با آقای قاضی برخورد کردم، حالا نمی دانم ایشان از مسجد می آمد یا بالعکس. سلام کردم، دست مرا گرفت قدم زنان رفتیم طرف مسجد. آن زمان پشت مسجد هیچ آبادی نبود. دور تا دور نخلستان بود و زمین های پشت مسجد یک مقدار پستی و بلندی داشت. رفتیم روی یک تپه بلند آن جا نشستیم و مشغول شدند به صحبت، که همه در مورد معارف الهی بود. خیلی خوب صحبت می کردند. ناگهان از سوراخ تپه خار و خاشاکی روبرو، یک مار بزرگی آمد بیرون و آمد به طرف من، من حواسم پرت شد، متوجه شدند که من حواسم به فرمایشاتشان نیست و حواسم رفته به مار. از آن طرف خجالت هم می کشیدم.

ایشان یک نگاهی به مار کردند. فرمودند: بمیر به اذن پروردگار. مار در جایش ایستاد و توقف کرد. ایشان به صحبت هایشان ادامه دادند. بعد بلند شدیم رفتیم به جای طلاقی اول، که حالا ایشان به سمت نجف می رفتند یا به مسجد یا بالعکس، نمیدانم. آن جا خداحافظی کردیم و جدا شدیم بصورتی که دیگر در دید قرار نداشتیم. من دائماً ذهنم پیش آن مار بود. برگشتم رفتم سراغ مار، چوبی برداشتم زدم تو سرش، دیدم مرده. بعد فردا یا پس فردا بازار که می رفتیم. ایشان به من فرمودند: خوب کردی رفتی نگاه کردی!

بخاطر مخالفت هایی که در جو حوزه آن روز نسبت به ایشان وجود داشت آیا شاگردان برای اینکه خدمتشان برسند دچار محدودیت هایی بودند؟

داستان ها زیاد است. من جریان آقای بهجت را نقل می کنم. آقای بهجت آن جا مشغول دروس حوزوی بودند، بعضی از آقایانی که خدا انشاء الله از آن ها بگذرد، به مرحوم پدر آقای بهجت نامه نوشته بودند که خلاصه پسران را فرستادید این جا که درس بخواند، ولی ایشان مشغول مسائل دیگر و مستحبات شده و از درس خواندن بازمانده.

پدر هم برای ایشان نامه نوشتند که من راضی نیستم هیچ مستحبی را انجام دهی.

جریان به این صورت بود که پس از اینکه آقای بهجت خدمت آقای قاضی می رسند، عده ای از فضلالی نجف که با ایشان میانه خوبی نداشتند به پدر آقای بهجت نامه می نویسند که پسرت دارد گمراه می شود و نزد فلانی (مرحوم قاضی) می رود. پدر هم نامه می نویسد که راضی نیستم بجز واجبات عمل دیگری انجام دهی و راضی نیستم درس آقای قاضی بروی. ایشان خدمت آقای قاضی می روند و کسب تکلیف می کنند. آقای قاضی می فرمایند بروید و از مرجع تقلیدتان سوال کنید. ایشان نزد اسید ابوالحسن می روند و سید می گوید: اطاعت پدر واجب است.

از این پس آیت الله بهجت سکوت اختیار می کنند و هیچ نمی گویند و این رویه ایشان امتداد پیدا میکند. آیت الله قوچانی فرموده بودند که در ایام سکوت آیت الله بهجت درهایی از ملکوت بروی ایشان باز شده است که مرا ملزم کرده اند که سر ایشان را فاش نکنم.

با این نامه ایشان خیلی دچار مشکل شدند. یعنی نماز می خواندند بدون یک مستحب و البته گویا در مکاتبات بعدی پدرشان گفته بودند که این مستحبات معمولی عیبی ندارد. بعد هم که به ایران می آیند و ازدواج می کنند و بعد شرایط طوری می شود که نمی توانند به نجف برگردند.

آقای قوچانی می گفتند: این آقای بهجت عصمت دارد، معصوم است، چونکه از اول بلوغ موفق شده که خدمت آقای قاضی برسد و کسی که خدمت ایشان می رسید دیگر هیچ معصیت از او سر نمی زد. بعد هم رسیدند به مقاماتی که...

بعد از رحلتشان آیا به شاگردانشان هم چنین نسبت هایی (مانند صوفی) دادند؟ یا شما درباره

مرحوم ابوی چیزی به خاطر دارید؟

اوه، آن قدر حرف ها درباره ایشان تا آخر عمر زده شد گوششان پر بود از این حرف ها. مرحوم ابوی هم همین طور، با این که تفاوت زیادی هم بین آن ها وجود داشته. من واقعاً اعتقاد بر این است که امام انقلابی که کرد فقط انقلاب ظاهری نبود. این انقلاب عرفانی که در جامعه و کل جهان بوجود آمد، آن سد اسکندری را که امام شکست، آن مسائلی که در جامعه حوزه ها حاکم بود، خیلی مسائلی که این طوری یک مرتبه عوض کرد، از انقلاب رژیم نظام خیلی پربارتر است و بسیار مهم است. امام خیلی مقوله معنویت در جامعه ایجاد کرد که هیچ کس درک نمی کند.

اگر شاگردانشان از خود کرامتی نشان می دادند چگونه برخورد می کردند؟
شخصی بود که می آمد خدمت آقای قاضی و دستورالعمل می گرفت. آن شخص می گفت یکی از روزهاییکه آقای قاضی از مسجد سهله بر می گشتند با هم قدم زنان رفتیم طرف شط فرات. ایشان می گفتند یک مقامی پیدا کرده بودم که هر چه می خواستم برایم حاضر می شد.
و حتی یک مادر پیری داشتم که یک بار از من ماهی خواست و من هیچ پولی نداشتم. اما همان طور که از کنار نهر فرات رد می شدم یک ماهی از آب بیرون پرید و جلوی پایم افتاد و خلاصه وضعیتم طوری بود که هر چه می خواستم برایم فراهم بود.
آن روز آقای قاضی از من سوال کردند که شغل و کارت چیست؟ من جواب ندادم. چند بار این سوال را کردند و من فهمیدم منظوری دارند و جواب دادم که شغلی ندارم و هر چه می خواهم برایم فراهم می شود و همان موقع ایشان این حال را از من گرفتند و من از آن موقع رفتم دنبال شغل و کار.

آیا ممکن است در مورد وصایت آقای قوچانی پس از رحلت آقای قاضی توضیح بفرمایید؟
مرحوم ابوی نقل می کردند که خدمت آقای قاضی بودم، نوشته ای آوردند، فرمودند: بخوان، من وقتی خواندم دیدم وصیت نامه ای است که ایشان برای خودشان مرقوم فرموده اند. در وسط هایش فرموده بودند که: اما وصی اینجانب در امر طریقت، آقای شیخ عباس مجتهد هاتف قوچانی است. البته می فرمودند از اینکه به من لقب مجتهد داده بودند یعنی گواهی اجتهاد دادند خوشحال شده بودم. بعد به ایشان عرض کردم که: من با دست خالی؟ ولی ایشان جوابی ندادند.

ایشان مکرر در جلسات این را می فرمودند و من تعجب کردم که چطور مرحوم آقای قاضی علیرغم اینکه در میان شاگردانشان کسانی بودند که خیلی مقامات عالی را طی کرده بودند و با اینکه دست من خالی است من را وصی خود قرار داده اند. اما بعد از فوت مرحوم ابوی این قضیه را دو نفر برای من نقل کردند یکی مرحوم آقای عبدالحسین معین شیرازی (ره) و یکی هم آقای

شیخ صدرالدین حائری، اخوی امام جمعه شیراز. این دو بزرگوار جداگانه این قضیه را نقل کردند که: یک شب خدمت مرحوم آقای انصاری در همدان بودیم، گفتند آن جا صحبت از ابوی شما شد، گفتیم آقای شیخ عباس قوچانی می گویند، من تعجب میکنم که چرا مرحوم آقای قاضی مرا وصی قرار دادند علیرغم اینکه در میان شاگردانشان افراد برجسته ای بودند و من دست خالی. آقای انصاری فرمودند: نکته اش همین جاست که ایشان ادعا ندارند.

آیا شاگردان آقای قاضی بعد از رحلت ایشان متفرق شدند یا جلساتشان را ادامه دادند؟ آن مجموعه که احیاناً بعضی هم بعداً به آن ها ملحق شدند، خیلی حالات فوق العاده ای داشتند. ظاهراً حداقل هفته ای یک شب دور هم جمع می شدند و احیاناً این جلسه تا اذان صبح طول می کشید و بعد از نماز صبح متفرق می شدند و این جلساتشان خیلی با حال و پر برکت بود.

از حضرت آقای قاضی نقل شده که به کمال توحید نمی توان رسید مگر از طریق ولایت، اگر درباره نگاه ولایتی مرحوم قاضی از ابوی مطلبی شنیدید بفرمایید؟

من در این زمینه مطلب خاصی نشنیدم ولی ایشان هر روز می رفتند حرم حضرت امیر علیه السلام و زمانی می رفتند که ایشان را کم می دیدند، یعنی حوالی ساعت سه بعد از ظهر و آن زمانی بود که مردم کمتر در حرم بودند و احوالاتشان را خیلی کسی نمی دید. دو سال آخر عمرشان هم حالتی برایشان بوجود آمده بود که هر کس منبر می رفت از همان اول که صلی الله علیه و آله یا اباعبدالله که می گفت (چون اصولاً رسم بوده) تا آخر منبر این آقا سرشان را می انداخت پایین، اشک ها سرازیر بود. دیگر آن آقا قصه بگوید، صحبت کند، روایت بگوید، مصیبت بخواند، هیچ فرقی نمی کرد.

ظاهراً گریه با صوتی هم داشتند؟

دیگر آن جا که می فرمودند از اول تا آخر ایشان گریه می کرد. ظاهراً کار ایشان به برکت حضرت سیدالشهداء انجام گرفت و ایشان خیلی این نعمت را شاکر بودند.

در پایان از شما می‌خواهیم ما را با توصیه‌ای از سفارشات خاص یا عامشان بهره‌مند سازید؟ یکی از دستورات آقای قاضی به شاگردانشان، قرائت هزار مرتبه سوره انا انزلناه بوده در هر شب. و می‌فرمودند که هر کس توفیق انجام این کار را پیدا کند، شب قدر را درک می‌کند. سفارشات عام آقای قاضی مختلف بوده، مثلاً یک از آقایان تعریف می‌کردند یک بار مهمانی بر یکی از رفقای مرحوم ابویشان، که از مدرسین نجف بود وارد می‌شود. آقای بوده که دنبال مسائل این چنینی بوده، می‌گفت این آقای میهمان، خدمت مرحوم قاضی رسید. بعداً آن آقای میزبان از ابوی من سوال کرده بود که ایشان که خدمت آقای قاضی رسیده بودند، آقای قاضی چه دستوری به ایشان دادند؟ ابوی جواب دادند که آقای قاضی به ایشان گفتند: مقید باشید که نمازتان را اول وقت بخوانید. آقای میزبان گفت: سبحان الله عجب سفارشی به ایشان کرده. چرا که این آقا چند روزی که حجره من میهمان بود، نوعاً نمازش را آخر وقت می‌خواند. خیلی سهل‌انگار بود در نماز. نماز مغرب و عشاءش را دیر می‌خواند. نماز ظهر و عصرش را آخر وقت می‌خواند... گفت عجب سفارشی کرده، عجب سفارش قشنگی. والسلام

عبدعاصی: همایش بزرگداشت عارف کامل حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه در ۱۵ و ۱۶ آبان ۹۱ در تبریز برگزار خواهد شد. همتی کردند و مسئولین این کنگره با بعضی از مرتبطين و منسويين اهل معرفت مصاحبه کردند. البته بعيد نيست که دیدگاههای شخصی هم وجود داشته باشد اما به هر حال افراد نزدیک بهتر می‌توانند سیره ظاهری را بازگو کنند. متن زیر مصاحبه با جناب آقای حاج شیخ محمود قوچانی فرزند عارف وارسته و وصی مرحوم قاضی آیت الله حاج شیخ عباس مجتهد هاتف قوچانی است. عبارت "مجتهد" در فامیلی ایشان را آیت الله قاضی اعطا کرده اند. جناب شیخ محمود در تهران هستند و امام جماعت مسجد الرسول میدان کاج سعادت آباد را به عهده دارند.

متن این مصاحبه که در خصوص سیره مرحوم قاضی و آیت الله قوچانی است را در ادامه مطلب مطالعه بفرمایید .

شنبه ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

خاطراتی از عالمی دیگر

عبدعاصی : یادتان هست وقتی قطاربازی می کردیم و لباس های همدیگر را می گرفتیم و پاهایمان را روی زمین می کوبیدیم چی می گفتیم : هو هو چی چی / هو هو چی چی

یک زمانی می رسد که موتور خاموش می شود و دیگر توان هوهوچی چی نداری . دیگر از خودت هیچ اختیاری نداری . حتی اختیار نگه داشتن فضولات داخل مثانه و روده ات را . در غسلخانه با پای خودت وارد نشدی که بخواهی برای خودت تصمیم هم بگیری . خوب چشمانمان را باز کنیم . یک روزی همه ی ماها در یکی از قاب فریم های زیر جای می گیریم و عکس مان با لباس سفید همه جا پخش می شود ... دماغت را بگیر !!! این بوی سدر و کافور بدن خودت توست خاطرات زیر می تواند از زبان هر کسی باشد . اما همه یک روز در خاطرات مشابه شرکت خواهند کرد.....

ایستگاه اول : یکی از غسل ها می گوید: مدت های زیادی در بخش غسلخانه مسئول تحویل جنازه بودم. اینجا بعضی ها مسئول کشیک شب هستند تا جنازه هایی را که شب توی منزل فوت می کنند و جوازشون توسط دکتر صادر شده و شبانه به بهشت زهرا (س) حمل میشوند را تحویل بگیرند. یک شب یک خانم سالمندی را آوردند که تحویل گرفتیم، فردا صبح که می خواستیم برای

شستشو بفرستیم خانم های غسل گفتند که از گوشه دهان این بنده خدا کرم های ریز زنده در حرکت بود، خیلی چندش آور بود، از روی کنجکاوی ماجرا را برای یکی از بستگانش که کمی آرام تر بود و آدم با تجربه و دنیا دیده ای به نظر می رسید، تعریف کردم و اون بنده خدا بعد از چند بار استغفار گفت: این خانم مرحومه از بستگان ماست و یک ایراد بزرگ داشت که آدم بسیار بد دهنی بود و دائم به این و آن حرف رکیک و ناسزا می گفت و هیچ کس از زخم زبان اون در امان نبود و حتما دلیلش همین می تواند باشد. از تعجب حاج و واج مانده بودم. آرام از پیرمرد عذرخواهی کردم و به داخل برگشتم.

ایستگاه دوم : روز گذشته برای تدفین پدر یک از آشناها رفته بودیم بهشت زهرا(س). الان قطعه بهشت زهرا(س) نزدیک به ۳۰۰ شده است که عموما هم سه طبقه است. وقتی سر قبر حاضر شدیم واقعا وحشتناک بود، از دو جهت، یکی عمق زیاد قبر و یکی هم... یعنی همه متوجه این دومی شدند. سه روز قبل جنازه ای را در طبقه پایین قبر کناری به خاک سپرده بودند و از آنجایی که تنها یک بلوک سفالی میان قبور فاصله است با برداشته شدن درب چوبی قبر خالی بوی متعفن از درون آن بیرون زد که حال همه را بد کرد. پسر خانواده اصلا وضعیت مناسبی برای رفتن به درون قبر نداشت اما داماد خانواده که کاملا داخل قبر قرار گرفت نه تنها دیگر بیرون را نمی دید بلکه سرش هم چند وجب با لبه قبر فاصله داشت. داماد تعریف کرد وقتی وارد قبر شدم تا پدرخانم را همراه تلقین تکان دهم بوی بسیار مشمئز کننده ای از درون قبر کناری به صورت می خورد که هر لحظه احتمال می دادم از هوش بروم و بدتر از آن ترسی بود که سراسر وجودم را فراگرفته بود. واقعا در آن لحظه تنهایی انسان را با چشم خودم دیدم و واقعا برای آن مرحوم گریستم، البته بهتر بگویم، برای خودم گریه کردم. ای کاش همه ماها در سال یک بار به قبرستان بیاییم و از نزدیک احوال رفتگان را ببینیم.

ایستگاه سوم : یکی از آشنایان دور که به تازگی فوت کرده است وصیت کرده بود تا در قبر مادر بزرگش دفن شود .مادر بزرگ این بنده خدا حدود ۵۰ سال پیش در قم به خاک سپرده شده بود. آنگونه که تعریف می کنند وقتی خاک های قبر را کنار می زنند تا قبر را بشکافند با یک اسکلت کامل انسان مواجه می شوند که با همان ترتیب استاندارد قرار دارد .موهای حنایی جنازه نیز هنوز پیوندش با جمجمه را از دست نداده و پابرجاست .وقتی متصدی قبرستان به استخوان ساق پا دست می زند تا آن را بردارد تنها یک مشت پودر خاک شده دستش را پر می کند. این ماجرا برای بسیاری دیگر از استخوان ها هم تکرار می شود. برخی از این استخوان ها از جمله جمجمه سر که استحکام بیشتری دارند را برداشته و داخل کیسه ای می گذارند و بالای سر جنازه تازه قرار می دهند.

ایستگاه چهارم : یک بار پیرمردی را آوردند که اصلا به مرده شبیه نبود، چهره روشن و بسیار تمیز و معطری داشت. وقتی پتو را کنار زدم بوی گلاب می داد.آنقدر تمیز و معطر بود که من از مسئول غسلخانه تقاضا کردم خودم شخصا این پیرمرد را بشویم و غسل بدهم، همه بوی گلاب را موقع شستشو و وقتی که آب روی تن این پیرمرد می ریختم حس می کردند. وقتی که کار غسل و کفن تمام شد بی اختیار در نماز و تشییع این پیرمرد شرکت کردم، بیرون برای تشییع و خاکسپاری اش صحرای محشری به پا بود. از بین ناله های فرزندانش شنیدم که گویا این پیرمرد هر روزش را با قرائت زیارت عاشورا شروع می کرد .از بستگانش دقیق تر پرسیدم، گویی این پیرمرد به این موضوع شهره بود، آدمی که هر روزش با زیارت عاشورا شروع می شد...

ایستگاه پنجم : روز سرد و بارانی بود. وارد محل کار شدم، سرمون شلوغ بود، مرتب متوفا وارد سالن تظہیر می شد. من هم ناظر سالن بودم. ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود. کارگراها، هم خسته و هم سردشون بود اما با این حل کار خودشون را انجام می دادن.وقتی در سالن قدم می زدم

متوجه نسیم خوشبویی شدم. معمولا هوای سالن تطهیر هوای خفه ای است که بوی متوفاهایی که از بیمارستان اعزام شده اند به شدت می پیچد. در میان این همه بو، این نسیم خوشبو برایم جای سؤال بود. ابتدا فکر کردم به کفن یکی از این جنازه ها عطر زده شده اما وقتی بیشتر کنجکاوی کردم دیدم خیر اینگونه نیست. رفتم نزدیک آخرین سنگ شستشو که جنازه ای را برای شستن داشتند آماده می کردند. متوجه شدم این بوی خوب از این متوفاست، باز هم تصور کردم لباس تن مرحوم را با گلاب یا عطر معطر کرده اند. وقتی غسل لباس ها را از تن متوفا جدا کرد و در کیسه زباله قرار داد باز هم بوی عطر می آمد. دیگر مطمئن شده بودم این بوی خوش و عطر دل انگیز، از خود متوفاست. وقتی نگاه به اسم مرحوم کردم دیدم ایشان از سادات هستند؛ جالب تر اینکه در موقع غسل دادن ایشان آوای خوش اذان ظهر جمعه در سالن طنین انداز شد. تازه یادم آمد که امروز جمعه است و ایشان از فرزندان حضرت زهرا(س) هستند. به قدری راحت و آسوده آرمیده بود که تصویرش تا همیشه در ذهنم حک شد. برایش فاتحه ای قرائت کردم و از ایشان خواستم برای همه کارکنان سازمان بهشت زهرا(س) و مخصوصا سالن تطهیر دعا کنند. خدا را شکر کردم که در چنین مکان مقدسی مشغول به خدمت هستم .

بعد یک سال بهار آمده، می بینی که باز تکرار به بار آمده، می بینی که

سبزی سجده‌ی ما را به لبی سرخ فروخت عقل با عشق کنار آمده، می بینی که

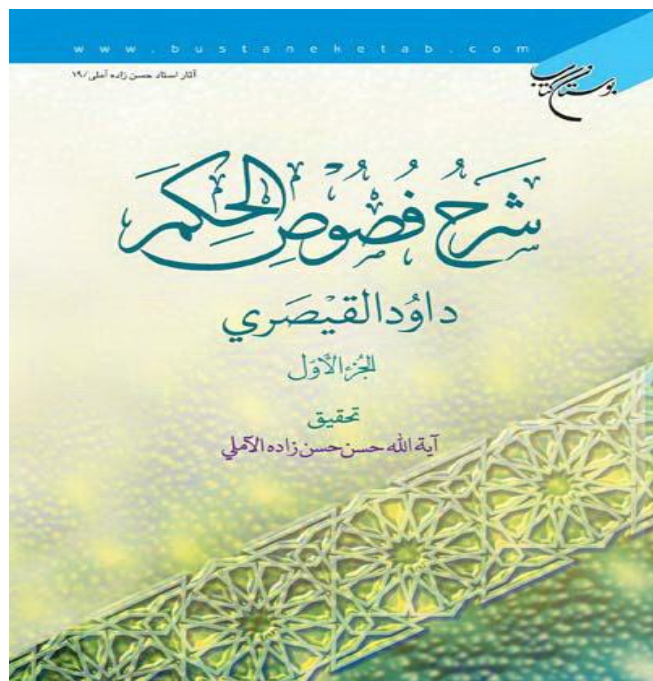
آنکه عمری به کمین بود، به دام افتاده چشم آهو به شکار آمده، می بینی که

«حمد» هم از لب سرخ تو شنیدن دارد گل سرخی به مزار آمده می بینی که

غنچه‌ای مژده‌ی پژمردن خود را آورد بعد یک سال بهار آمده، می بینی که ...

فصوص الحکم - مقدمه دوم

عبدعاصی : می توانید برای خواندن هر مطلب فصوص به مطلب قبلی مراجعه کنید و سرنخ را از اول بدست بیاورید . تمامی این مقدمات برای این است که وقتی می خواهیم هر فص را مختصر بیان کنیم عبارات و کلمات کمی ملموس باشند . رفقا توجه داشته باشند که اگر سئوالی پیش آمد بپرسند چون وارد یک دوره معارف شده ایم و اگر کسی عقب بماند برگشت کمی برای بنده و خودش دشوار می شود . همه ی ماهیت و بلاگ طریق الی الله می خواهد به اصل وحدت وجود بپردازد . اصلی که نه کفر و شرک بلکه در مقابل شرک و کفر است و کسی که اعتقاد به این اصل ندارد (توحید) خوب / معلوم است که او کافر و مشرک است .



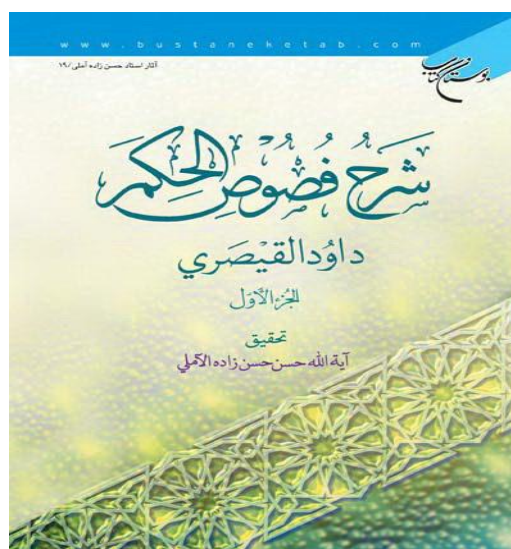
ابن عربی و مریدانش مدام به این واقعیت اشاره می کنند که : تمام خلق چیزی جز ظهور ، تجلی یا فیض الهی نیست . هر چیزی در کل وجود صورت یا محل ظهور است که در آن یک یا چند صفت الهی خود را می نمایند . در نهایت ، هر چیزی حقیقت معنا (عین ثابت) یا ماهیت خودش را ظاهر می کند . این چهار واژه ی مترادف به *المعلومات المعدومه* اشاره دارند . یعنی خداوند اشیاء را آنچنان می شناسد که در الوهیت " پیش از " آفرینش شان بوده اند . بنا بر بعضی تنظیمات عرفانی ، این اعیان ثابته انعکاسات یا تجلیات اسمای الهی است که تمام حقیقت و تعینش از خداوند نشات می گیرد ، همان گونه که هستی اش را به هنگام ورود به عالم مخلوق از او گرفته است . از این منظر ثانوی ، مخلوقات اسماء جزئیة ی الهی تلقی می شوند ، در حالی که اسما و صفات مذکور در قرآن و در حدیث ، اسماء کلیه ی الهی می باشند . اسما جلوه های حق مطلق اند ، ولی خود حق مطلق نسبت به تجلیاتش ازلاً و ابداً منزه باقی می ماند .

اگر هر چیزی محل ظهور اسم الهی باشد ، پس حقیقت میانجی را نیز می نمایند . بین مرتبه ی الوهیت ، جایی که اسمای الهی متعین می شوند ، و عالم الحسّ یا عالم الاجسام ، دو عالم واسطه ی دیگر در کار اند ، که یکی عالم الارواح و دیگری عالم المثال یا الخیال می باشد . هر روحی که محل ظهور اسمی الهی است عاملی در مرتبه ی وجودشناسی عالم روحانی می باشد ، که آن روح نیز به نوبه ی خود در دو عالم دیگر ، با موجوداتی که خاص آن مراتب می باشند ، نمود می یابد ولی روح در فراز موجودات ، و موجودات در فروددینگاه آن روح قرار دارند .

پنجشنبه سی ام آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه اول

عبد عاصی : برای ورود به دنیای " فصوص الحکم " لازم دیدم که ابتدا چند مقدمه ی ساده و روان را بیان کنم تا کمی مطلب تنزل و تلطیف پیدا کند . در این خصوص از کتاب سرفصلهای فصوص الحکم دکتر ویلیام چیتیک کمک گرفته ام . امیدوارم این سلسله مباحث به ترویج هرچه بیشتر معارف حقه ی مذهب حقه ی شیعی کمک کند . رفقا با دقت مطالعه کنند . پست ها را کوتاه ارائه می کنم تا راحت تر خوانده شود .



مقدمه اول

قونوی اهمیت این اثر ابن عربی را چنین توضیح می دهد : " فصوص الحکم یکی از باارزشتترین نوشته های شیخ ماست ... یکی از آخرین و کاملترین کتابهایی که از مقام محمد ، که مشرب الذات و جامع الاحدیّه است ، بر او فرود آمد . بنابر این مظهر ذوق نبی ما صلی الله علیه است که به علم الهی مربوط می باشد ، و به منشا دریافتهای روحانی انبیایی اشاره دارد که در آن کتاب از آنان نام برده شده است . این کتاب هر انسان بصیری را به لبُ دریافت های ذوقی ، به اهداف ، نیات و آمال ، خلاصه ی آنچه به او رسیده ، و حاصل کمالاتش راهنمایی می کند . بنابراین همانند خاتم

هر چیز تلفیقی است که در نهان کمالات هر انسانی وجود دارد ، و از منشا آن چه انسان بر آن احاطه دارد و آنچه از آن را ظاهر نموده است خبر می دهد . (فکوک قونوی / ۱۸۴)

عرفا آموزه های خود را بر اساس تعالیم وحی یعنی قرآن و حدیث تدوین می کنند . ثانیاً سخت پای بند طریق "کشف" اند ، که ادراک سرّی و مستقیم حقیقت است . به همین دلیل وقتی به توضیح چیزی که از طریق کشف اسرار دریافته اند ، می پردازند ، وجه اسلامی خاصی را پی می گیرند . به بیانی دیگر : تا آنجا که این دریافتها صورت مثالی یا خیالی به خود می گیرند ، در زیر پوشش الهام پنهان اند و این امر در عمل بدان معناست که بیشترین ی نمودهای متافیزیکی ، هستی شناسانه ، سرّی ، روحانی و اخلاقی را که در نهان نوشته های مربوط به مکتب ابن عربی است ، باید در واژه های " الاسماء و الصفات الالهية " یافت ، چون همه در آنها تبیین و توجیه می شوند .

اسماء و صفات ، تعینات کلی ، از ذات غیر متعین اند . به گفتاری دیگر ، اگرچه ذات از حیث هویتش غیر متعین و نامتناهی ، یعنی مطلق است ، ظاهراً خود را به وجوه معینی می نمایاند که آنها را می توان اسمای الهی مذکور در قرآن نامید . از باب مثال : خداوند خود را رحیم ، بصیر و غفور می نامد . از این روی می دانیم که خداوند دارای صفات رحمت ، بصیرت و غفران است . مهم این است که بخاطر داشته باشیم که در مکتب ابن عربی ، واژه های اسم و صفات ، چارچوبی را برای توصیف ماهیت الهی فراهم می آورند و با ویژگی بیشتری ، برای توضیح این امر که خداوند چگونه خود را در ظاهر آفرینشش می نمایاند ، از باب تمثیل نوری را تصور می کنیم که شعاع هایش همه جا پخش شده است .

پنجشنبه سی ام آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

تصاویری از بزرگان مذهب شیعه در عرفان و فلسفه و اخلاق

عبد عاصی : آن بزرگ فرموده است :

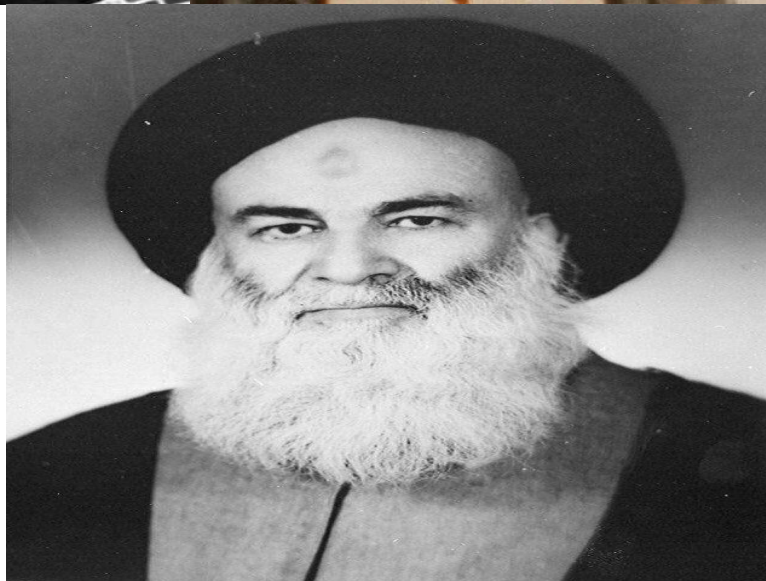
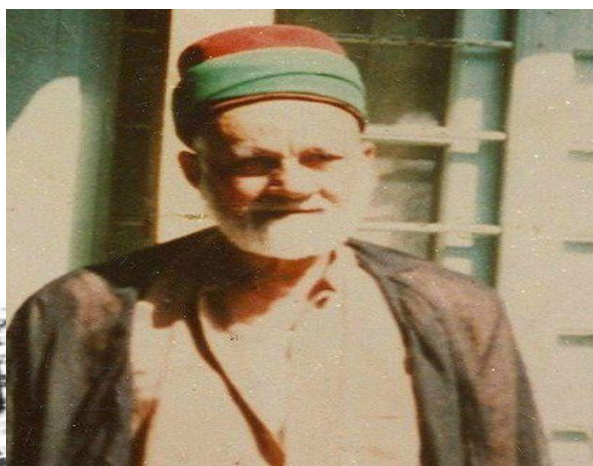
هر لحظه به رنگی بت عیار برآمد .. گه پیر و جوان شد...

جمال جمیل محبوب ازل و ابد در قالب همه ی کائنات براگیخته شده است و خودش به تماشای خودش نشسته است و ما خیال می کنیم که ما داریم ورنه می کنیم . زیباترین و عالیترین تصویری که نقاش اول و آخر بر بوم هستی زده جناب ختمی مرتبت صلوات الله علیه و علی آبائه و علی ذرتیه است . و اگر در کارگاه خلقت حجتی مثل مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام نزول اجلال نمی فرمود مراتب محمدیه در لایه های مادیت مخفی می ماند . و با سریان روح فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در عالم کثرات و سیر تکوینی عالم بواسطه ی ائمه ی هدی صلوات الله علیهم اجمعین عالم ماده ارزش پیدا کرد و موجودات توانایی سیر الی الله پیدا کردند . و از نفس ۱۴ خلیفه ی خدا است که اولیای الهی راه خدا را پیدا می کنند و مشتاق قرب می شوند و همت بدست می آورند .

حالا که چشمان دلمان باز نیست تا در باطن به جمال حجج الهی صلوات الله علیهم اجمعین با دیده ی تمنا نظاره کنیم دلمان را خوش می کنیم به زیارت جمال اولیای الهی و اهل معرفت .

با تشکر از سایت وارثون . خوب است که رفقا در محل کار یا منزل یا جاهایی که زیاد تردد دارند تصاویری از عتبات عالیات یا بزرگان اهل معرفت داشته باشند تا تلنگری باشد برای

لحظات دوری از یاد خدا یا لحظات اشتیاق . شاید بعضی از بزرگانی که در لیست قرار دارند
اشتهار به عرفان نداشته باشند و یا حتی نظرات گوناگون داشته باشند اما چون در راه اعتلای
عرفان شیعی مفید واقع شدند و مایه ی سربلندی مکتب اهل البیت علیهم السلام بودند در لیست
قرار گرفتند . تمامی این بزرگان که انتخاب شده اند به رحمت خدا رفته اند و از کسانی که در قید
حیات هستند به جهت جلوگیری از اختلاف نامی برده نشده است . خوب است که در نمازهای
شب از اسامی این مومنین استفاده کنیم . لیست به ترتیب حروف الفباست . لطفاً اگر از بزرگان
کسی وجود دارد که نامی برده نشده ذکر نمایید تا اضافه شود . بروح همه شان فاتحه ای با
صلوات هدیه بفرمایید .



آیات و روایات مبتنی بر اصل الهی " وحدت الوجود "

عبد عاصی : واقعاً اگر مخالفین عرفان شیعی با خواندن آیات و روایات زیر قدری به خودشان نیابند باید به ایمانشان شک کنند . براهین زیر گوشه ای بسیار بسیار کوچک از استدلالات عرفای عظام است در اصل الهی " وحدت الوجود " . حتی قدری با عقل مان حسابگری کنیم به راحتی وحدت الوجود در ذائقه ی ما شیرینی اش را نشان خواهد داد .

الهناء ! غیر سوء حالنا بحسن حالک و اجرنا من سخطک و تقمتک و عذابک . اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم و عجل فرجهم و العن اعدائهم و عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم . (این دو دعا را مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره) در قنوت بسیار می خواندند)

آیات رحمانی گواه بر اصل الهی " وحدت الوجود "

۱ - هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هم بكل شیء علیم

۲ - هو معکم این ما کنتم

۳ - فاینما تولوا فثم وجه الله

۴ - یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین

٥ - ذلك بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه هو الباطل

٦ - كان الله بكل شىء محيطاً

شهادات روايات اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام بر اصل الهى " وحدت الوجود " :

١ - عن ابى عبدالله عليه السلام قال : قال لى اى شىء الله اكبر ؟ فقلت : لا والله ما ادرى . الا انى اراه اكبر من كل شىء . فقال : و كان ثم شىء سواه فيكون اكبر منه . فقلت : و اى شىء هو الله اكبر ؟ قال : اكبر من ان يوصف . (المحاسن /ج ٢/ ٣٢٩ و الكافى /ج ١/ ص ١١٨)

٢ - عن ابى عبدالله عليه السلام قال : تقول فى دعاء العيدين بين كل تكبيرتين - الله ربى ابدأ و الاسلام دينى ابدأ و محمد نبى ابدأ و القرآن كتابى ابدأ و الكعبة قبلتى ابدأ و على ولى ابدأ و الاوصياء ائمتى ابدأ و تسميهم الى آخرهم و لا احد الا الله . (تهذيب الاحكام /ج ٣/ ٢٨٦)

٣ - عن اميرالمومنين عليه السلام : لا شىء الا الله فارفع همكا يكفك رب الناس ما اهمكا

٤ - و عن اميرالمومنين عليه السلام فى يوم البدر : يا هو يا من لا هو الا هو اغفرلى و انصرنى على القوم الكافرين (التوحيد للصدوق /٨٩)

٥ - و فى دعائه عليه السلام : يا هو يا من هو هو يا من ليس هو الا هو يا هو يا من لا هو الا هو . (مكارم الاخلاق /من دعاء اميرالمومنين ع فى الحاجة /٣٤٦)

٦ - و فى دعاء ابراهيم عليه السلام : يا الله يا هو يا هو يا من ليس كهو يا من لا هو الا هو اغثنى . (مهج الدعوات و منهج العبادات /٣٠٧/ دعاء ابراهيم ع)

۷- و عن مولانا الرضا عليه السلام : فافهم اما الواحد فلم يزل واحداً كائناً لاشيء معه بلا حدود و

لا اعراض و لا يزال كذلك . (التوحيد للصدوق / ٤٣٠)

۸- و عن اميرالمومنين عليه السلام : توحيده تمييزه من خلقه و حكم التمييز بينونة صفة لا بينونة

عزلة . (الاحتجاج على اهل اللجاج للطبرسي / ج ١ / ٢٠١)

۹- و عنه عليه السلام : فسبحانك ملات كل شيء و باينت كل شيء فانك الذي لا يفقدك شيء .

(بحارالانوار / ج ٢٥ / ٢٨)

۱۰- داخل فى الاشياء لا كشيء فى شيء داخل و خارج من الاشياء لا كشيء من شيء خارج .

(محاسن برقى / ج ١ / ٢٤٠)

آيا سخن عرفا - اگر درست فهميده شود - چیزی جز همین آیات و روایات است ؟

شنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سلام بر شهید روز شنبه ... روز امتحان ،،،،،،،،،،،،

عبدعاصی : برای همه ی انسانهایی که خدای متعال آفریده یک روز عاشورا مقرر شده است .

پس مواظب هر روزمان باشیم که ممکن است روز عاشورای ما باشد . فرمایشات ابی عبدالله

علیه السلام را در زیر بخوانیم و تامل کنیم .



آیه الله شوشتری اعلی الله مقامه آورده است که: چون حضرت امام حسین علیه السلام به سوی مدینه سیر می کرد و گروه جنّ به حضورش مشرف شدند، حسین علیه السلام مرثیه خوانی می کرد و مستمع فقط آن دسته بودند. و شرح آن بدینگونه می باشد که: هنگامیکه دستجات مسلمان جنّ به نزد وی آمدند و گفتند: يَا سَيِّدَنَا! نَحْنُ شِيعَتُكَ وَ اَنْصَارُكَ، فَمُرْنَا بِاَمْرِكَ وَ مَا تَشَاءُ! وَ لَوْ اَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَ اَنْتَ بِمَكَانِكَ، لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ!

«ای سیّد و سالار ما! ما شیعیان و یاران تو هستیم، هر چه می خواهی به ما امر کنی امر کن! و اگر ما را امر نمایی به کشتن جمیع دشمنانت، هر آینه ما تو را در این امر کفایت می کنیم در حالیکه تو بر سر جای خودت باقی بوده باشی و تکان هم نخوری!»

جَزَاهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرًا وَ قَالَ لَهُمْ: اَوْ مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ:

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ؟ [۱]

«پس حسین علیه السلام آنها را به جزای خیر پاسخ داده و فرمود: آیا نخوانده اید کتاب خدا را که بر جدّم رسول الله صلی الله و علیه و آله نازل شده است: هر کجا بوده باشید، مرگ شما را در می گیرد و گرچه در قلعه ها و قصرهای مستحکم باشید!»

و خداوند سبحانه می فرماید: لَبَّرَزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتْلَ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ. [۲]

«تحقیقاً کسانی که در سرنوشتشان کشته شدن آمده است، به سوی خوابگاهها و فرودگاههای خودشان ظاهر و بارز خواهند گشت.»

وَ إِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانِي فَبِمَاذَا يُبْتَلَىٰ هَذَا الْخَلْقُ الْمُتَعَوِّسَ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ؟! وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي بِكَرْبَلَا؟ وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ وَ جَعَلَهُ مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا، وَ يَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ!

وَ لَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَا الَّذِي فِيهِ أُخْرِجَ أُقْتَلُ، وَ لَا يَبْقَىٰ بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي! وَ تُسَبِّى أَخَوَاتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ يُسَارُّ بِرَأْسِي إِلَىٰ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ!

«و اگر من در مکان خود درنگ نمایم، پس به چه چیز این خلق واژگون و به روی خود بر زمین افکنده شده آزمایش شوند؟! و به چه چیز از عهده امتحان برآیند یا بر نیابند؟! و آن کس که در حفره و قبر من در کربلا بخوابد و ساکن شود چه کس خواهد بود؟ در حالتیکه خداوند آن خوابگاه را از روزیکه زمین را گسترانید اختیار و انتخاب فرموده است، و آنجا را پناهگاه شیعیان ما قرار داده است، و برای ایشان محلّ امان است چه در دنیا و چه در آخرت!

ولیکن شما در روز شنبه که روز عاشورا می باشد حضور بهم رسانید، آن روزیکه در آخر آن روز من کشته می شوم و پس از من دیگر احدی از اهل بیت من باقی نخواهد ماند! و خواهران من و اهل بیت من اسیر خواهند شد، و سر مرا به سوی یزید لعنه الله خواهند برد!»

طائفه جنّ گفتند: ای حبیب خدا و ای پسر حبیب خدا! اگر اطاعت امر تو بر ما واجب نبود و مخالفت تو بر ما جائز بود، تحقیقاً ما جمیع دشمنانت را پیش از آنکه به تو دسترسی پیدا کنند به قتل می رساندیم.

حضرت امام حسین صلوات الله علیه به ایشان گفت:

نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَ لَكِنَّ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ». [۳]

«سوگند به خدا که ما برای نابودی آنان قدرتمان از شما بیشتر می‌باشد، ولیکن باید کسانی که هلاک می‌شوند از روی حجّت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانی می‌یابند نیز از روی حجّت و دلیل باشد». [۴]

[۱]- صدر آیه ۷۸، از سوره (۴) النساء.

[۲]- قسمتی از آیه ۱۵۴ از سوره (۳) آل عمران.

[۳]- قسمتی از آیه ۴۲ از سوره (۸) الانفال.

[۴]- الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۱.

عبد عاصی : ماه صفر شروع شده . صدقه دادن و قرائت دعای " یا شدید القوی و یا شدید المحال ... " فراموش نشود . دوستانی که اقبال الاعمال سید بن طاوس(ره) را ندارند حتماً تهیه کنند و اعمال را از روی آن انجام دهند .

این ایام ایام سخت و سنگین برای اهل بیت علیهم السلام علی الخصوص امام زمان علیه السلام است . هیچ مصیبتی سنگین تر از اسارت عمه ی سادات زینب کبری سلام الله علیها برای اهل بیت علیهم السلام نیست .

ورود به شام از دروازه ساعات و تزئین دمشق و بساط شراب در کوی و برزن ها و سنگ پرانی مردم از پشت بام ها و جسارت به ساحت دختران لرزان آل الله و تحقیر رئوس مبارک شهدای

کربلا و بزم شیطانی یزید و خرابه ی شام و ... داغی پشت داغ دیگر بر قلب تازیانه خورده و کعب
نی خورده ی اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین است .

" کاروان اسرا " گفتن درست نیست . اینها آقازاده بودند / شاهزاده بودند / پادشاه زاده بودند /
امام زاده بودند / پیغمبر زاده بودند / پرده نشینان حرم خدا بودند : یا ناموس الرواق العظمه ... یا
ربه خدر القدس ... اینها القاب زینب کبری سلام الله علیهاست . کعبه ی رزایا و محنتها شدن
زینب بواسطه ی فنای در ولی خدا بود . عیسی بن مریم (ع) رشحاتی از مصائب ام المصائب را
کشید شد : مسیح .

این ایام هرچه که سختی وارد می شود بگذاریم به پای همدردی با خاندان عصمت و اسارت و
یادمان بیاوریم لحظاتی را که خانواده ی سیدالشهدا علیه السلام را از هرجایی گذر دادند . گرسنه
و تشنه . با لباسهای دور از شان و مقام . بر روی مرکب های بی زین و یراق . در انظار ناپاکان
تماشایی شدند . اوج فشارهای جسمی و روانی را متحمل شدند . تابحال کسی ناموس ما را برای
کنیزی خواسته ؟ احکام مولی و کنیز را می دانید ... (لاله الاالله) ...

قرن هاست دل حضرت زهرا سلام الله علیها پر از خون است . چشمش پر از خون است .
گیسوانش پر از خون است . دستهایش پر از خون است . ناله هایش پر از خون است . چادرش ...
تحمل کنیم سختی های زندگی را تا که شاید کمی شبیه موالیانمان بشویم .

کجاست آن تنها کسی که در عالم الست در جایی که احدی نخواست و نتوانست تمام جام بلا را
سر بکشد او یک تنه و با رغبت تمام جام بلای رب الارباب را سر کشید !!!!!!!!!!!!! کجاست آن
کسی که هر چه که داشت برای خدا برای راه خدا خرج کرد !!!!!!!!!!!!! کجاست آن " الهی رضاً
بقضائک تسليماً لامرک لامعبود سواک " گوی عالم و آدم !!!!!!!!!!!!! کجاست آن کسی که خدا

بواسطه ی قیامت کبرایی که اعجاز کرد ولی اعظم و منقم خودش را در آسمانها به همه نشان داد
!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! کجاست آن کسی که قبرش قرار است کعبه شود و همه به آن سمت نماز بخوانند
!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

ای حسین !!!!!!!!!!!!!!!

امیری حسین و نعم الامیر !!!!!!!!!!!!!!!

خدایا ! خاک ما را کربلای حسین علیه السلام قرار بده

شنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

شیخ عارف آیت الله کمیلی خراسانی (حفظه الله)

عبدعاصی : باخبر شدم که انتشارات آیت اشراق که فعالیت گسترده ای در خصوص اثار فلسفی و عرفانی دارد اثری جدید بنام "شیخ عارف" تدوین کرده که عنوان آن زندگینامه - خاطرات و بررسی سلوک عرفانی و اخلاقی عارف برجسته آیت الله حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی مدظله العالی از کبار تلامذه ی آیت الحق و العرفان حضرت آقای حاج سید هاشم حداد انارالله مرقدہ می باشد . این کتاب نزدیک ۴۰۰ صفحه دارد و بعضی عناوین آن به این شرح است:

۱ - زندگی نامه آیت الله کمیلی خراسانی - سلمه الله -

۲ - نقل بعضی تفضلات الهی به ایشان از لسان معظم له و بعضی تلامذه ی شان

۳ - خاطرات و مراودات ایشان با اهل الله و اولیا و علما

۴ - آداب سیر و سلوک و وظایف سالکین راه خدا

۵ - مطالب سلوکی و عرفانی در آرا و اندیشه های معظم له

۶ - لزوم داشتن استاد و نقل ایرادات علامه طهرانی (ره) بر نویسنده کتاب پرواز روح

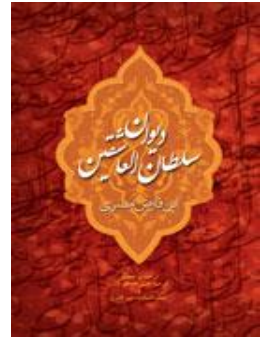
۷ - تبیین عرفان های نوظهور

این کتاب توسط آیت اشراق چاپ شده و وارد بازار شده است . قیمت پشت جلد آن ۹۰۰۰ تومان می باشد .

حضرت آیت الحق حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (حفظه الله) از پیروان مکتب آیت الله قاضی طباطبایی (ره) و از شاگردان عارف و ارسته حجت الحق سید هاشم موسوی حداد (ره) می باشند . خدای متعال به حق انبیا و اولیا و به حق ولی الله الاعظم امام عصر سلام الله علیه سایه ی اولیای خدا را بر سر ما مستدام بفرماید و نفس های ما را به نفس های پاک ایشان گره بزند . خدای کریم به حق سیدنا الارباب ابی عبدالله الحسین علیه السلام بواسطه ی حضور اولیای خدا بلاها و شرور را از جامعه ی شیعیان مرتضی علی علیه السلام دفع بفرماید و هوای آلوده ی شهرهای ما را به مدد نورانیت این بزرگان پاک بفرماید .

شنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۱۱ تا ۲۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۱۱ / و لو ان ما بي بالجبال و كان طو ر سینا بها قبل التجلی لدکت

اگر آن وجدی که من دارم بر کوهها فرود می آمد - حتی اگر کوه سینا هم با آن کوهها بود -
پیش از تجلی از هم پاشیده می شدند .

۱۲ / هوی عبره نمت به و جوی نمت به حرق ادواوها بی اودت

عشق من عشقی است که اشک رازش را بر ملا می سازد و شدت اشتیاق آتشش را فروزان تر می
کند و دردهای آن مرا هلاک کرده است .

۱۳ / فطوفانُ نوح، عندَ نوحی، كأدمعی؛ وإيقادُ نيرانِ الخلیلِ کلوعتی

هنگام ناله و زاری ، سیلاب نوح علیه السلام همانند اشک چشم من است و فروزندگی آتش
حضرت ابراهیم علیه السلام همانند سوز و گداز من است .

۱۴ / ولولا زفیری أغرقتنی أدمعی ولولا دموعی أحرقتنی زفرتی

اگر آهم نبود اشکهایم مرا غرق کرده بود و اگر اشکهایم نبود ، آه سوزانم مرا آتش زده بود .

۱۵ / و حزنی ما یعقوبُ بثَّ أقلَّهُ وکلُّ بلیِ ایوبَ بعضُ بلیّتی

آنچه حضرت یعقوب علیه السلام از آن بی تاب می کرد در مقابل اندوه من اندک است و بلاهایی که بر حضرت ایوب علیه السلام فرود آمد تنها جزئی از مصیبت های من است .

۱۶ / و آخرُ مالاقی الألی عشقوا إلى الرِّ رردی ، بعضُ ما لاقیتُ ، أوّلَ محنتی

نهایت سختی هایی که عاشقان دیده اند و آنان را به هلاکت کشانیده است ، قسمتی از سختی هایی است که من در ابتدای راه عشقم دیده ام .

۱۷ / فلو سمعت اذن الدلیل تاوهی لآلام اسقام بجسمی اضرت

اگر گوش راهبر کاروان آه درد آلود مرا که ناشی از درد بیماری هایی است که به پیکرم آسیب رسانده است می شنید ،

۱۸ / لأذکره کربی أذی عیشِ أزمه بمنقطعی ركب، إذا العیسُ زمت

بی تردید درد و رنج من ، یادآور رنج زندگی سخت کسانی بود که از کاروان واپس مانده با آنکه
شتران آماده سفر شده بودند .

۱۹ / وقد برَّحَ التَّبْرِیحُ بی وابدانی و مدحُ صِفَاتِ بی یُوَفِّقُ مادِحی

رنج عشق مرا به ستوه آورد و سرانجام نابودم کرد . و بیماری حقیقت رازهای درونی ام را آشکار
ساخت .

۲۰ / فنادمْتُ فی سَکْرِ النَحولِ مراقبی بجملةِ اَسراری و تفصیلِ سیرتی

در حالت مستی که ضعف و لاغری بر من عارض شده بود با مراقبم که می خواست از اسرار من و
روش رفتارم آگاه شود همدم شدم .

جمعه بیست و چهارم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مکتب تفکیک مکتبی مخالف عقلانیت قرآنی



علامه طهرانی می فرمودند :

(حقیر تازه در مشهد مقدّس مشرفّ شده؛ و به عنوان هجرت قصد توطنّ نموده بودم؛ روزی یکی از علماء معروف و مشهور مشهد که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود؛ و با این حقیر نیز فی الجمله سابقه آشنائی داشت، به دیدن حقیر در منزل آمد؛ و گویا برای ارشاد و هدایت این حقیر بود که دست از حکمت بردارم و نسبت به فلسفه بطور کلی بی علاقه گردم.

پس از چند دقیقه توقف و پذیرائی گفت: معنای این فقره از زیارت چیست؟: **إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ؟**

اینجانب قریب یک ربع ساعت در اطراف این معنی و کیفیت نزول اراده و نور مشیّت از ذات اقدس حقّ تعالی بر نفوس قدسیّه ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین، و سپس صدور آن از نفوس، به ماهیّات امکانیّه مطالبی را بیان کردم؛

ایشان با کمال بی اعتنائی گفتند: اینکه کلام ملاً صدراست.

من گفتم: کلام ملاً صدرا باشد؛ مگر چطور است؟

دیگر در اینجا سخن و گفتگو به درازا کشید و ردّ و ایراد بسیار شدید شد؛ و ایشان سخت گیر افتادند؛ و پیوسته از این شاخه به آن شاخه می پریدند.

و چون سخن منتهی به أصالة الوجود شد، آن را انکار کردند؛ چون برایشان ثابت کردم؛ گفتند: نه، أصالة الوجود صحیح نیست؛ بلکه أصالة الماهیّة صحیح است؛ چون برایشان ثابت کردم که این کلام صحیح نیست؛ گفتند: اصولاً ما نه أصالة الوجود می گوئیم و نه أصالة الماهیّة؛ بلکه أصالة

الواقعیة؛ یعنی در خارج یک واقعیت و حقیقتی است که قابل انکار نیست. من گفتم: شک نیست که در خارج واقعیت است؛ لیکن سخن در این است که اصالت آن واقعیت با کدام جنبه آن است؟

ما در خارج می بینیم که انسان هست و درخت هم هست؛ پس در یک چیز مشترکند؛ و آن هستی است؛ و از طرفی می بینیم که انسان غیر از درخت است؛ و آن ماهیت است. اگر آن چیز مشترک اصالت داشته باشد قائل به اصالة الوجود شده ایم؛ و اگر این جنبه افتراق اصالت داشته باشد، قائل به اصالة الماهیه شده ایم.

ایشان گفتند: اصالة الواقیة که مجموعه ای است از هر دو.

گفتم: اینکه عین کلام مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی است که پس از شیخ احمد احسائی که قائل به اصالة الوجود و الماهیه بوده است، نغمه آخرائی در طنبور افتاد؛ و این حرف غلط است؛ زیرا خلاف وجدان است؛ ما زید را یک چیز می بینیم؛ نه دو چیز؛ یکی وجود؛ و یکی ماهیت؛ و هر چیزی را یکی می بینیم؛ بلکه الاغ هم علف را که می خورد آن علف را یک چیز می بیند نه دو چیز؛ وجود علف و ماهیت علف.

و در ضمن سخن سخت به فلسفه و به عرفان حمله می کردند؛ و اینها را از مبتدعات می شمردند؛ و نهایت سیر و معرفت را معرفت امام می دانستند؛ و وجودات مجرد را از ملائکه منکر بودند؛ و نفس را هم مادی می دانستند و لقاء خدا و شهود و عرفان و فناء و اندکاک را بکلی انکار می کردند؛ و فقط دلیشان ظواهری از اخبار بود که آن هم صراحت بر قولشان نداشت و می گفتند: اخبار مُتَوَلِّه و متشابهه داریم و آنها را باید به این اصول برگردانید؛ و آنچه ملاصدرا و اشباهش از آیات و روایات دلیل بر تجرد نفس و فرشتگان آورده اند از اخبار متشابهه است و باید به این اصول برگردانید.

و خلاصه همه مطالب ایشان به مطالب اخباریین اُشبه بود تا به اصولیین؛ بلکه یک اخباری بحت و بسیط.

آن مجلس منقضی شد؛ و یکی دو روز دیگر نیز در منزل آمدند و ظاهراً در زیر عبا استخاره‌ای نمودند و سپس گفتند: اجازه می‌دهید؛ آن مطالب را دنبال کنیم؟!

من گفتم: اینگونه بحث‌ها که بر اساسی متکی نیست؛ و پیوسته پرش از فرعی به فرعی و شاخه به شاخه‌ای است، هیچ فائده ندارد. و برای من جز اتلاف وقت؛ و دردسر چیز دیگری نیست؛ اجازه بفرمائید: ضبط صوت را بیاورم، تا یکایک از گفت و شنودها مضبوط شود، و سپس یکایک از ردّ و بدل‌ها، تا به هر جا که انجامد؛ و تا به هر چند روز که طول بکشد، از نوار پیاده شود؛ و در کتابی در دسترس عموم قرار گیرد؛ تا اگر احیاناً ما در طرفداری از علم حکمت متعالیه و عرفان حضرت ربّ العزّه به خطا رفته‌ایم، این فرمایشات شما که در دسترس عموم قرار می‌گیرد، بکلی ریشه این علوم را می‌زند، و نه تنها بنده، بلکه همه را متنبّه و متوجّه می‌سازد، و اگر هم احیاناً شما به خطا رفته‌اید؛ لااقلّ دیگر نظیر این مباحث تکرار نمی‌شود. ایشان راضی نشدند و گفتند: من از بحث شفاهی آن هم به شرط عدم ضبط صوت تجاوز نمی‌کنم! فلهدا بحث قطع شد؛ و الحمدلله.

مکتب تفکیک

شاگردان تربیت یافته مرحوم آقا میرزا مهدی، همگی روش خاصی داشته و دارند؛ با عرفان و حکمت، سخت مخالفند و می‌گویند:

غیر از ظواهر اخبار مرویّه از اهل بیت هیچگونه دلیل عقلی حجّیتی ندارد؛ و راه وصول به معارف الهی از مبدء و معاد برای عقل بسته است؛ و از تعبّد صرف نمی‌توان قدمی فراتر نهاد؛ نهایت سیر انسان معرفت امام است؛ و راه معرفت خدا به روی انسان بکلی مسدود است. انسان خاکی را چه نسبت با ربّ الارباب؟ به خداوند وجود نمی‌توان گفت؛ چگونه به یک چوب کبریت می‌توان گفت موجود، و به خدا هم می‌توان گفت موجود؟

غیر از خداوند همه موجودات را غیر مجرد و مادی می‌دانند؛ و برای ماده معنای وسیعی قائلند با حفظ مادیّت. برای موجودات اصالتی نظیر تولّد قائلند؛ و در واقع قائل به اصالت الوجود و الماهیّه هستند که فساد اینگونه آراء أظهر من الشمس است؛ و بین خداوند و بین مخلوقات جدائی و بینونت صرف و غزلت محض قائلند و خدا را از هر گونه احاطه وجودی و علم وجودی در موجودات منزّه می‌دانند؛ و از هر گونه منطبق علیه واقع شدن مفهوم وجود و موجود مبری و مقدّس می‌شمرند و در حقیقت گرایش به تعطیل دارند.

آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمد حسین نائینی است، در فقه و اصول؛ و کمی نزد آقا سید احمد طهرانی کربلائی به سیر و سلوک مشغول بوده و نیز نزد مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی تردّد داشته است؛ ولی در صحّت این راه دچار شکّ و تردید سختی می‌شود؛ و در روزی در وادی السلام مکاشفه‌ای - که نتیجه اینگونه شکّ و تردید است - برای او حاصل می‌شود؛ و آن را دلیل بر بطلان معرفت می‌گیرد؛ و از آنجا به بعد سخت با عرفان و حکمت به ضدّیت برمی‌خیزد و به مشهد مقدّس می‌آید و اینجا را محلّ تدریس قرار می‌دهد و براین اساس مکتبی نوین ایجاد می‌کند.

مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم؛ از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدّتی با اصرار از ما دستور می‌گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هر جا نگاه می‌کرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم؛ این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مجالی امکانیه و چیز مهمّی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجّت خدا، سید جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شکّ و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وادی

السَّلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که حضرت بقیَّة الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خطّ سبز نوشته است: أَنَا الْحُجَّةُ ابْنُ الْحَسَنِ.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می‌شود. و آقا سیّد جمال الدین می‌فرمودند: ما أسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت‌هایی که انجام داده بود؛ برای او خطرناک بود. و از جمله یک نفر سیّد قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولیّ مطلق حقّ می‌دید؛ و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السَّلام علیک یا ولیّ الله! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت امر کنیم نشد؛ و هر چه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثّر نیفتاد؛ حتّیّ آقا سیّد احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من آن مسکین را زد.

و حتّیّ من به او گفتیم: من غلط می‌کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم. من می‌خواهم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار! او قبول نکرد و حتّیّ گفته بود: این حرف‌ها خود نیز دلیل بر حُجّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیّه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سیّد جمال می‌فرمود: به واسطه این قضایائی که رخ داد من با حضرت موسی بن جعفر علیه السَّلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیه و به قول همین شاگرد معروفشان: اصالةالواقعیّه بوده‌اند؛ و از کلمه عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته‌اند؛ و نظیر افرادی که از سیر و سلوک زده می‌شوند، بر علیه اساتید خود در آراء و افکار قیام می‌کنند.

مرحوم آقا سیّد احمد طهرانی از مبرزین عرفاء و حکمای عالیقدر اسلام است؛ و ایشان از مبرزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملا هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقا سیّد علی شوشتری آموخته است. و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر و سلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت گردیده است. نظیر شیخ أحمد

احسائی کہ پس از مدتی مراقبه و سیر و سلوک به واسطه همین وازدگی و سردی حس بدبینی شدیدی نسبت به عرفاء و فلاسفہ پیدا کرد ، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت؛ و در سب و لعن به آنها از خود اختیار نداشت.

او ہم قائل به أصالة الوجود و الماہیہ شد؛ او ہم راه معرفت را به کلی مسدود کرد؛ و در عدم تجاوز از ظواهر روایات، یک اخباری صرف بود؛ او ہم مکتب نوینی به نام شیخیہ - کہ بالآخره موجب پیدایش بهائیہ و بابیہ گردید - بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واکنش و عکس العملی است کہ نفس در اثر وازدگی به خرج می دهد؛ و به واسطه عدم تحمل و عدم وصول از سر کین بر می خیزد؛ و مبادی و میانی مسلم را انکار می کند. شیخ أحمد احسائی مدتی در تربیت استاد عرفان: سید محمد حسینی نیریزی شیرازی بود؛ و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدتی توطن کرد.

.....

منبع:

کتاب "مکتوبات، مراسلات، مقالات" علامه طهرانی، ص: ۱۸۰

سه شنبه بیست و یکم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عبدعاصی : از مصاحبه ی زیر خوشم آمد . واضح بود . خیلی دقیق نیست اما روشن گری دارد . خوب است آنهایی که می خواهند بفهمند آخر این مکتب تفکیک چه پدرکشی با فلسفه و عرفان دارد و چرا اینقدر فحاشی و تکفیر می کند متن زیر را بخوانند . در زمان حیات عارف بزرگ

حضرت علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی(ره) هم مکتب تفکیکی ها جنجالهای زیادی داشتند . در آن دوره مرحوم آیت الله مروارید (ره) بزرگ مرد تفکیکی ها در مشهد مقدس بودند و وقتی علامه(ره) برای توطن به ارض اقدس مشرف شدند ایشان (به گفته علامه) عزم بر ارشاد و هدایت علامه را پیدا می کنند . قرار بر مناظراتی فیما بین علامه عارف (ره) و مرحوم مروارید (ره) بود . مرحوم علامه (ره) مناظره را مشروط بر پخش و انتشار کردند تا همگان در جریان سیر آن قرار داشته باشند که آیت الله مروارید (ره) علی الظاهر تمایلی نشان ندادند . یا این حال علامه طهرانی(ره) (مکتوب این مناظره را در مکتوباتشان آورده اند که رفقای وبلاگ طریق الی الله می توانند آن را در_ " ادامه مطلب " مطالعه بفرمایند . مطالب علامه طهرانی(ره) را رفقا حتماً بخوانند و ببینند نتیجه ی یک سیروسلوک سرخود و نفسانی به کجا می رسد؟؟؟



مکتب تفکیک مکتبی در علوم مذهبی شیعی است که پیروانش بر تفکیک آموزه های فلسفی از روش های دین شناسی تأکید دارند. این مکتب منتج از آموزه های میرزا مهدی اصفهانی در مشهد

شکل گرفت. عنوان مکتب تفکیک نخستین بار توسط محمدرضا حکیمی طی مقاله‌ای با همین نام در شماره ۱۲، سال نهم کیهان فرهنگی، در اسفند ۱۳۷۱ معرفی شد و شهرت یافت. پس از آن و در سال ۱۳۷۵ وی کتابی با همین نام منتشر کرد و در آن به تفسیر دیدگاه‌های این مکتب و معرفی بنیان‌گذاران آن پرداخت. پاسخگویی به سؤالات با حجت الاسلام غرویان است .

*مکتب تفکیک ریشه در چه آرای دارد؟

مکتب تفکیک به عنوان یک رأی مطرح است. می‌توانیم مکتب تفکیک را نوعی گرایش بدانیم که شبیه گرایش‌های مذهبی و کلامی گذشته است، مثلاً گرایش اهل حدیث، گرایش اخباری‌گری، گرایش ظاهریه و گرایش اشعری‌گری؛ که در واقع اینها نوعی مشابه‌های مکتب تفکیک هستند.

در حال حاضر مکتب تفکیک در حد افراطی که برخی مطرح می‌کنند به نظر نوعی تفکر وهابیت شیعی (در حوزه تشیع) است یعنی کلماتی که توسط بعضی‌ها در مکتب تفکیک بیان می‌شود، شباهتهایی با این فرقه‌ها و گرایش‌هایی که اشاره کردم دارد.

البته این گرایش‌ها مشترکات و اختلافاتی دارند. عمده محور مشترک در این گرایش‌ها این است که استفاده از عقل را در معارف دینی و در تفسیر آیات قرآن و تفسیر احادیث و اخبار رد می‌کنند و بهایی به تحلیل‌های عقلی نمی‌دهند و بیشتر توجه‌شان به ظواهر الفاظ و کلمات قرآن و حدیث است و به همین حد اکتفا می‌کنند و در واقع تحلیل و موشکافی عقلانی در کتاب و سنت را حرام و ممنوع می‌دانند.

*تفاوت بین نوتفکیکی‌ها و تفکیکی‌ها در چیست؟

مرز مشخصی بین نوتفکیکیها و تفکیکیها در ذهنم نیست، اگر منظور شما را بهتر بدانم و مصادیق را بیان کنید بهتر می توان به سؤال شما پاسخ داد.

*منظور تفکیکی های نسل اول با تفکیکی های دوران معاصر است، آیا اختلاف رأی دارند و یا همان حرفهای اسلاف خود را تکرار می کنند؟

به نظرم البته این تقسیم بندی ها خیلی تقسیم بندی های دقیقی نیست که مثلا بتوان گفت تفکیک های سنتی و تفکیکی های نو. به هر حال حرف عمده اینها همان است که عرض کردم. مکتب تفکیک از زمان میرزامهدی اصفهانی شروع شد که همزمان با سیدعلی آقا قاضی طباطبایی (استاد علامه طباطبایی) بود که در نجف فلسفه و عرفان می گفتند، میرزا مهدی اصفهانی با ایشان در بحث فلسفه و عرفان مخالف بود. میرزا مهدی مدعی شد که مکاشفه ای برایش اتفاق افتاد و مطلب «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا» را شنید و براین اساس مدعی شد که مسیر به معارف دینی و اهل بیت فلسفه و تعقل و عرفان نیست و مدعی شد که فلسفه و عرفان اصلا از علوم اسلامی و دینی نیست و از یونان باستان وارد جهان اسلام شده است و ...

شاگردان میرزا مهدی اصفهانی مانند شیخ محمود حلبی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ مجتبی قزوینی و میرزاجواد آقا تهرانی و امثال اینها هم بزرگ شده همان افکار و اندیشه های میرزا مهدی بودند و هر کدامی به نحوی همان تفکر را مطرح کردند که اکنون از آنها آقای سیدان در مشهد و محمدرضا حکیمی در تهران هستند و بسیاری از شاگردان میرزا مهدی هم به رحمت خدا رفتند.

به هر حال حاصل حرف اینها همین است که ما فقط باید به قرآن و حدیث بپردازیم و دین را از

طریق کتاب و سنت بفهمیم، البته کسی منکر این حرف نیست، البته می توان گفت طلبه های مبتدی هم پیدا شدند و مدعی این شدند که حتی میرزا مهدی اصفهانی و شیخ محمود حلبی و شیخ هاشم قزوینی و ... همه شاگردان بلافضل میرزا مهدی هم اشتباه کردند و اینها تفکیکی حقیقی نیستند ولی در این حرفهایی این طلبه های جدید به عنوان پیروان مکتب تفکیک دارند مطرح می کنند من حرف حساب شده ای نمی بینم و اینها را ناشی از جهل و عدم معرفت می بینم. یعنی فکر می کنم این یک غرض ورزی با دانش ورزی و علم ورزی است و حرف تفکیک همان حرفی است میرزا مهدی و شاگردانش گفته اند و دیگر حرف جدیدی در این زمینه نیامده است.

شاید بتوان اینها را به اصطلاح و تعبیر خودشان نوتفکیکی دانست، اما به نظر فقط کلمه نو را به کار می برند و به دنبال اغراض دیگری هستند نه اینکه به دنبال حرف تازه و جدیدی باشند و مطلب جدیدی آورده باشند، لذا به نظر این حرفها چندان ارزش علمی ندارد. حرفهای پخته تفکیک را همان میرزا مهدی و دیگر شاگردانش در آثارشان و کتابهایشان آوردند. بعد از آنها حرف مهم دیگری زده نشده است. حرفهای قابل اعتنای مکتب تفکیک همین حرفهای آقای حکیمی است که در مکتب تفکیک و سایر مقالات آوردند، بعد از اینها حرف قابل توجهی ندیدم. متأسفانه حتی همان بزرگان مکتب تفکیک نشان می دهد چون از اول تصمیم گرفتند که فلسفه و عرفان را بکوبند لذا درسش را نخواندند و این هم به نظر ما روش درستی نیست. یعنی باید اول فلسفه و عرفان را خواند و از استاد فرا گرفت و به مراد حقیقی فیلسوفان و عارفان برسد بعد آنها را نقد و بررسی کند، اما متأسفانه بعضیها استاد ندیده و کتاب ندیده، ردیه نویس شدند و این یک مصیبت بزرگی در حوزه های علمیه است.

* آیا غزالی و دیگر منتقدان فلسفه را می توان جزو مکتب تفکیک طبقه بندی کرد یا اینها جزو

گروه دیگری بودند؟

تفکیک هم مراتبی دارد و هر کسی در مرتبه ای قرار می گیرد. غزالی با نگارش «تهافت الفلاسفه» می خواست بگوید که حرف فلاسفه اشکال یا تناقض دارد و یا روشن نیست. هر کسی که نقدی بر فلسفه و عرفان داشت را می توانیم به معنای وسیع کلمه تفکیکی بدانیم ولی معنای خاص تفکیک این است که کتاب و حدیث آری و عقل نه! اگر کسی این چنین گفت این تفکیکی به معنای خاص است، لذا خود فیلسوفان هم تفکیکی می شوند، کسانی که از فلسفه و عرفان دفاع می کنند در بعضی از جاها تفکیکی تر از تفکیکی های مصطلح هستند. خود ملاصدرا که فیلسوف و حکیم و اهل عرفان و فلسفه است می گوید من فلسفه ای را مطرح می کنم که مخالف با کتاب و سنت نیست یعنی عقلی را که من مطرح می کنم با شرع و محکومات نقلی مخالفتی ندارد. بنابراین خود ملاصدرا هم تفکیکی است، ولی تفکیکی مصطلح کسی است که اصلاً بهایی به عقل و استدلال عقلی و فلسفه و عرفان نمی دهد و می گوید: هیچ حرف حقی در کتابهای فلسفی وجود ندارد. این فلسفه اصلاً اسلامی نیست ما در اسلام فلسفه و عرفان نداریم. اینها آن تفکیکی به معنای خاص کلمه هستند.

* در قبال آیاتی که انسان را به تعقل دعوت می کند، چه پاسخی می دهند؟

اینها را باید از خودشان پرسید، سؤال ما هم همین است. علاوه بر آیاتی که در قرآن انسان را به تعقل وامی دارد کلمات و کلید واژه هایی در قرآن و حدیث داریم که جز با فلسفه خواندن قابل فهم نیست مثلاً معنای صمد و احد چیست؟ احد با واحد چه فرقی دارد؟ جواب اینها را در فقه می

خوانیم؟!، در اصول می خوانیم؟! اینها فقط در فلسفه بحث شده است. بنابراین بسیاری از مباحث فلسفه اسلامی در واقع تفسیر واژه های قرآن و حدیث است. مثل بحث احدیت، صمدیت، واحدیت خداوند، بحث حدوث و قدم، بحث تقدم و تأخر و ... اینها تا حل نشود نمی توانیم قرآن را بفهمیم.

وقتی در قرآن می خوانیم «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (آیه ۴ سوره حدید) «معیت چه معیتی است؟، تفکیکی ها در این مورد یک کلمه حرف حساب ندارند، کسانی که بحث عمیق و دقیق در اقسام معیت را مطرح کردند، فیلسوفان مسلمان بودند که این بحثها را باز کردند و شکافتند. اما صرف اینکه ما در روز هزار بار بگوئیم «هُوَ مَعَكُمْ» «اما نفهمیم» «مَعَكُمْ» معنایش چیست چه فایده ای دارد؟!»

سؤال ما از این تفکیکی ها همین است که این کلمات پیچیده که در قرآن و روایات آمده را چه کسی باید توضیح دهد. اینها را فلاسفه اسلامی مانند ملاصدرا بیان کردند و اینها وارد تفسیر قرآن و احادیث شدند و آنها را شکافتند. بنابراین فلسفه اسلامی در کنار تفسیر است، خادم تفسیر قرآن و احادیث است. اینها اصلاً با هم جدایی ندارند.

*در پاسخ به سؤال اول در این ارتباط توضیح دادید، اما بیشتر توضیح دهید که چه نسبتی میان تفکیکی ها با آرای اشاعره و اخباریون وجود دارد؟

امثال ابوالحسن اشعری و حسن بصری که از بزرگان اشاعره بودند هم منکر ارزش عقل بودند و حُسن و قبح عقلی را انکار می کردند و معتقد به ظواهر بودند و در بسیاری از بحث آیات و روایات و کلید واژه ها قائل به توقف می شدند، می گفتند ما اینها را نمی فهمیم و باید توقف کنیم

و هیچ سخنی نگوئیم. خیلی از تفکیکیها هم این حرفها را می زنند، می گویند در معاد جسمانی یا معاد روحانی، در جسم مثالی، جسم عنصری، جسم عقلی باید سکوت و توقف کنیم، حرف نزنیم چون نمی فهمیم، چون عقل سر در نمی آورد. باید به ظاهر اینها بسنده کنیم.

احمد حنبل هم همین حرفها را می زند، می گفت: خداوند گوش و چشم و دست و پا و صندلی و تحت حکومت، فرش و کرسی و ... دارد چون در ظاهر قرآن اینها آمده و ما هیچ چیزی از اینها نمی فهمیم جز معنای ظاهر. در مورد آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» آیه 22 سوره فجر) می گفت: خداوند در روز قیامت همانند فرمانده ارتش که از نیروهایش سان می بیند از ملائکه سان می بیند حرفهای خیلی سطحی و قشری می زند، تفکیکی ها همین حرفها را می زنند. به نظر ما ریشه این حرفها در گرایش هایی مانند اشعری گری و اخباری گری و توقف در ظواهر الفاظ و کلمات آیات و روایات است.

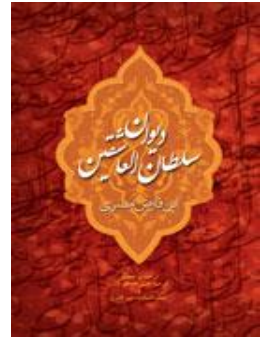
سه شنبه بیست و یکم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

متن و ترجمه بیت های ۱ تا ۱۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)

عبد عاصی : قبل از مطالعه ی ترجمه ابیات شرح حال کوتاهی از جناب ابن فارض (ره) (را که در وبلاگ قدیمی آورده بودیم دوباره بخوانید :

<http://mehrdadghan.blogfa.com/post-514.aspx>



بسیار مناسب دیدم که رجوع کنیم به دیوان ابن فارض و از ابتدای تائیه گردشی انجام بدهیم در آنچه این عارف کبیر به آن رسید و برای ما در ستر شعر به یادگار مانده است . امیدوارم بتوانیم ده بیت -ده بیت تا آخرش برویم . انتشارات بابرکت آیت اشراق گزیده ای از دیوان ابن فارض را با نام "سلطان العاشقین" چاپ کرده است . توصیه می کنم رفقای خواننده تهیه کنند و در روز مطالعه بفرمایند . خواندن ابیات تائیه کبری آثار خوبی در دیدگاه و قلب سالک بوجود خواهد آورد .

متن و ترجمه ی بیت های اول تا دهم تائیه کبری (نظم السوک) را در زیر بخوانیم و تفکر کنیم .
یا علی ...

۱ / سقتنی حمیاً الحبّ راحةً مقلتی وكأسی محیاً من عن الحسن جلّت

دست دیده ام شراب عشق را به من نوشاند در حالی که جام من رخسار کسی بود که از زیبایی ظاهری منزّه و فراتر است .

۲ / فأوهمتُ صَحْبِي أَنْ شُرِبَ شَرَابِهِمْ، بهِ سرِّ سرِّی فی انتشائی بنظره

من با سرمستی ام از نگاهی ، هم نشینانم را به این گمان اشتباه انداختم که وجود من از نوشیدن باده ی آنان شاد گشته است .

۳ / وبالحدقِ استغنیتُ عنْ قدحی ومنْ شمائلها لا منْ شمولى نشوتی

چشمان یار مرا از قدحم بی نیاز کرد و سرمستی من ناشی از خلق و خوی اوست نه از باده ی سرد خود .

۴ / ففی حانِ سگری، حانِ سُکری لفتیةٍ ، بهم تمّ لی کتمُ الهوی مع شهرتی

در میخانه ی مستی ام ، وقت آن رسید که از جوانانی سپاسگزاری کنم که در پنهان کردن عشق در عین شهرت و آوازه ام ، برایم فراهم گشت .

۵ / ولما انقضی صحوی تقاضیتُ وصلها ولمْ یغشنى، فی بسطها، قبضُ خَشیتی

آنگاه که هشیاری ام به پایان رسید ، خواستار وصال او شدم ، هنگام شادی و گشاده رویی او هرگز اندوه و گرفتگی ترس ، مرا فرا نگرفت .

۶ / وأبثتها ما بی، ولمْ یکُ حاضری رقیبُ لها حاضِرٌ بخلوةٍ جلوتی

من درد دل خویش را با او باز گفتم و رقیبی حضور نداشت که در آن خلوت با تجلی بهره مند شود .

۷ / وقلتُ، وحالی بالصَّبابةِ شاهدٌ، ووجدی بها ماحیَّ والفقْدُ مثبتی

آنگاه که حالم شاهد دلدادگی ام بود و اشتیاقم به او مرا نابود می کرد و ترس از دست دادنش مرا
نگه می داشت ، به او گفتم :

۸ / هَبِي، قَبْلَ يُفْنِي الْحُبُّ مَنِّي بَقِيَّةً أَرَاكَ بِهَا، لِي نَظْرَةَ الْمُتَلَفِّتِ

پیش از آنکه عشق ، باقی مانده ی جان مرا نابود کند - که بتوانم با آن تو را ببینم - گوشه ی
چشمی به من بنما .

۹ / وَمَنِّي عَلَي سَمْعِي بَلَنِّ، إِنْ مَنَعْتَ أَنْ أَرَاكَ فَمَنْ قَبْلِي لَغَيْرِي لَذَّتْ

اگر مرا از دیدار خویش باز می داری ، دست کم با جواب لن ترانی = هرگز مرا نخواهی دید ، بر
گوشم منت بگذار . زیرا پیش از من نیز دیگری (جناب موسی علیه السلام) از شنیدن آن لذت
برده است .

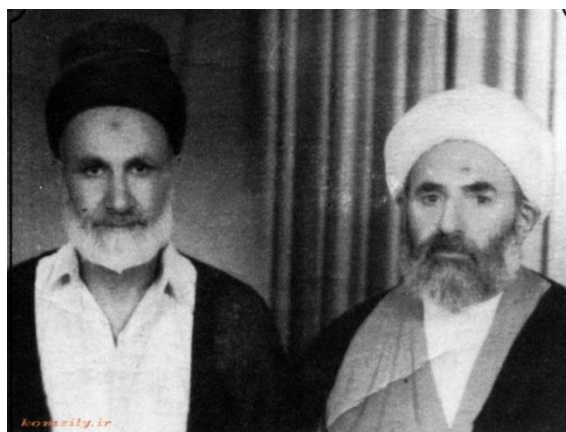
۱۰ / فَعَنْدِي لِسْكَرِي فَاقَةٌ لِإِفَاقَةٍ لَهَا كَبْدِي لَوْلَا الْهُوَى لَمْ تَفْتَتِ

من دارای مستی ای هستم که هشیاری به آن نیازمند است و اگر عشق نبود جگر من بخاطر آن
پاره نمی شد .

آیت الله علامه حاج عبدالحسین حجت انصاری لاهیجی (ره) از

تلامذه آیت الله قاضی (ره)

عبد عاصی : آیت الله حاج شیخ عبدالحسین حجت انصاری لاهیجی (رضوان الله علیه) در سال ۱۳۹۰ قمری در لاهیجان متولد شد . تحصیلاتش را ابتدا در قم و بعدها در نجف اشرف ادامه داد تا به درجه ی اجتهاد رسید . در نجف از شاگردان آقاضیاءالدین عراقی بود . اما در سیروسلوک و عرفان خدمت نادره ی دهر و نابغه ی عرفان مربی نفوس و استاد کل آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) می رسید . آیت الله انصاری لاهیجی از شاگردان خصوصی حضرت آیت الله (ره) بود .



حضرت علامه لاهیجی و حضرت آقای حداد

علاقه ی شدیدی به روضه خوانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام و شرکت در مراسمات سینه زنی و عزاداری داشت . در ماه مبارک رمضان بین فقرا ، نان و برنج تقسیم می کرد . از سفارشات ایشان این بود که همیشه این جمله ی مبارکه را باید عمل نمود " : خذ و من اموالهم صدقة . "

از ویژگی های مرحوم آیت الله حجت انصاری پرهیز از شهرت طلبی بود، به گونه ای که کسی کلمه من را از ایشان نشنید . علامه انصاری لاهیجی در اول خردادماه ۱۳۷۶ به رحمت خدای مهربان واصل شدند .

علامه لاهیجی (ره) همان کسی است که در برخورد اول در حرم اباعبدالله الحسین(علیه السلام) با علامه طهرانی (ره) و در حضور حضرت آیت الله قوچانی(ره) در خصوص سید هاشم حداد (ره) به علامه فرموده بود :

مرحوم قاضی خیلی به ایشان (سید هاشم) عنایت داشت و او را به رفقای سلوکی معرفی نمی کرد و به حال او ضنت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است . بعضی اوقات ، ساعات موت او پنج و شش ساعت طول می کشید و مرحوم قاضی می فرمود :سید هاشم در توحید، مانند سنی ها که در سنی گری تعصب دارند، او در توحید ذات حق متعصب است و چنان توحید را ذوق کرده و مس نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد .

آیت الله لاهیجی می فرمود : روزی از مرحوم قاضی رحمة الله علیه پرسیدم که: در مواقع اضطرار و گرفتاری چه امور دنیوی و چه امور اخروی، و در بن بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ ایشان در جواب فرمودند:

« پس از پنج مرتبه صلوات و آیه الکرسی ، در دل خود (بدون آوردن به زبان) بسیار بگو :

اللهم اجعلني في درعك الحصينة التي تجعل فيها من تشاء (خدایا! مرا در زره محکم و استوار خودت که هر چیزی را که بخواهی، در آن قرار می دهی، جای ده.) تا این شاء الله گشایش یابد «.

علامه انصاری فرمودند: من در مواقع گرفتاریهای صعب و مشکلات لاینحل به این دستور عمل کردم و نتیجه های عجیب گرفتم .

روح ایشان و همه ی اهالی علم و معرفت الفاتحه مع الصلوات

دوشنبه بیستم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تفکر در مرگ در لسان عارف کامل

عبدعاصی : نامه زیر حاوی یک سری دستورالعمل و اذکار است که عمومی است و همه می توانند انجام دهند . اما مرحوم قاضی (ره) اصلی ترین دستور و توصیه ای که کردند "تفکر در مرگ" است . همان دستورالعملی که بزرگ این طائفه آخوند همدانی (ره) برای عبور از عالم ماده تجویز می فرمودند . اصل همین است که فرد از عالم موهومات و کثرات بدر آید و استعداد دیدار محبوب ازل و ابد را پیدا کند . آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله تعالی) (این یک خط را طبق سیره اساتیدشان زیاد می خوانند و توصیه می فرمایند "اللهم انی اسألك (ارزقنی) التجافی عن دار الغرور و الانابت الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت . " این دعای شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان است . معارف بسیاری در آن گنجانده شده که سالک طریق الی

الله باید از خدا بخواهد و همت بدست بیاورد . متن زیر را با هم بخوانیم شاید استعداد "موتوا
قبل ان تموتوا" بدست آوردیم .



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمدالله جل شأنه و الصلاة والسلام على رسول و آله؛

حضرت آقا ... تمام این خرابی ها که از جمله است وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است؛ و
غفلت کمتر مرتبه اش، غفلت از اوامر الهیه است و مراتب دیگر دارد که به آنها إن شاء الله نمی
رسید و سبب تمام غفلات، غفلت از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا؛

پس اگر می خواهید از جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید دائماً در فکر مرگ و استعداد
لقاء الله تعالی باشید...

و این است جوهر گرانبها و مفتاح سعادت دنیا و آخرت؛ پس فکر و ملاحظه نمائید چه چیز شما
را از او مانع و مشغول می کند، اگر عاقلی !

و به جهت تسهیل این معنی چند چیز دیگر به سر کار بنویسد بلکه از آنها استعانتی بجوئی :

اول - بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرائض خمس و سائر فرائض در احسن اوقات و سعی کردن که روز به روز خشوع و خضوع بیشتر گردد؛

و تسبیح صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - بعد از هر نماز؛

و خواندن آیه الکرسی - کذلک - ؛

و سجده شکر و خواندن سوره « یس » بعد از نماز صبح؛

و « واقعه » در شبها؛

و مواظبت بر نوافل لیلیه؛

و قرائت مسبّحات در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در شفع و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و ایضاً بعد از صلاة عصر؛

و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صبح و عشاء ده دفعه بخوانید « لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الحمد و له الملك و هو علی کل شیء قدير، أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ و أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنْ اللهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » .

مدتی به این مداومت نمائید بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى .

یکشنبه نوزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

آهای !!!!!!!!!!!!!!! امروز را یادمان نرود.....

عبد عاصی : بسم الله الرحمن الرحيم . انا اعطیناک الکوثر * فصل لربک و انحر * ان شانک هو الایتر . صدق الله العلی العظیم .

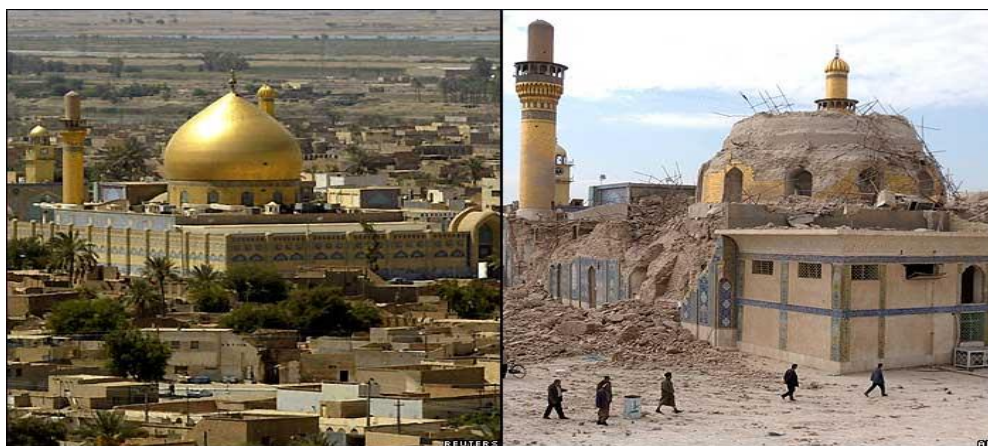
اللهم العن الجبت و الطاغوت . اللهم العن صنمی قریش . اللهم العن ابا الشرور و اولاده و حزبه و اتباعه . اللهم العن ام الفتن و جملها و اولادها و ملتها و احفادها . اللهم العنهم جميعا .

در روایت است صادق آل محمد (صلوات الله علیه) بعد از هر نماز ۸ نفر را لعنت می کرد . ۴ مرد و ۴ زن .

۱ - سال ۸۲ بود . ماه شعبان . یک روز جمعه وقتی می خواستم تنهایی وارد حرم عسکریین سلام الله علیهم بشوم با خودم گفتم : چه گنبد عجیبی دارد این حرم . خیلی بزرگ است . بزرگترین گنبد در بین حرم هاست . اما شکلش متفاوت است . خیلی به شکل و شمائل این گنبد فکر کردم . وقتی کنار ضریح رسیدم شاید دو سه نفر بیشتر نبودند . آن ضریح بزرگ شش گوشه . نماز زیارت خواندم و رفتم وارد سرداب مقدس شدم . همان سرداب قدیمی . آنجا هم تنها بودم . هنوز لذت تنها نشستن در سرداب عظیم الشان در وجودم هست مثل لذت شب چهارشنبه تا صبح بودن در مسجد سهله . اینها را نه برای ریا می گویم (خیلی ها با اهل بیت علیهم السلام فامیل هم بودند اما آخر یا انکارشان کردند یا قاتلشان شدند . خیلی هم عابد و زاهد بودند . قاتل حضرت علی اکبر علیه السلام شب عاشورا ختم قرآن داشت .) نه اینکه دل کسی را آب کنم یا بسوزانم . رزق دست خداست . به یکی ظاهری می دهد و به یکی باطنی . زیارتهای ما اغلب به طمع ثواب و فخرفروشی آلوده است . بماند . از سرداب نورانی که بیرون آمدم باز بیرون حرم . جایی که دیش فروشی ها حرم را محاصره کرده بودند . تا دیوار آن کوچه رفتم تا بتوانم همه ی حجم گنبد را ببینم . نگوئید چه علاف ؟ چه بیکار ؟ به چه چیزی اهمیت داده ؟ نه . مهم بود . در آن

وقت حتی تولیت حرم با اهل سنت بود . دختر بی حجاب وارد حرم می شد . می خواستم ببینم این گنبد بزرگ که این همه در چشم است چرا به چشم این سنی ها نمی آید ؟ چرا تا به حال به چشم من نیامده بود .

۲ - صبح روز بیست و سوم محرم ۱۴۲۷ هجری (۳ اسفند ۱۳۸۴) گنبد شریف توسط دشمنان علی و اولاد علی علیهم السلام در عصر آزادی و گفتگو و ارتباطات منفجر شد . سامرا پر شد از خاک و خاکستر و خون ...



۳ - سال ۹۱ بود . ماه رجب . حوالی مغرب بود که وارد حرم عسکریین سلام الله علیهم اجمعین شدم . اینبار با قرار شد علیرغم نبود امنیت شب را در حرم بمانیم . یکی از سربازها گفت : دو سه شب قبل وهابی ها آمده بودند که همین ضریح چوبی را بدزدند که من با تیر یکی شان را زدم . سربازها شیعه بودند . شام را مهمان مهمانسرای حرم بودیم . گداپروری کردند . این بار سامرا بیچاره ام کرد . قلبم بشدت تحت فشار بود . غربت موج می زد . موج غربت ما را تازیانه می زد . عجیب بود . اصلاً غربت حیرت آور است . حیرت می کردم از اینکه در مقابل ضریح چوبی دو امام معصوم و دو بزرگوار - یکی مادر امام زمان حجت الله البالغه علیه السلام و یکی هم دختر و خواهر و عمه امام - ایستاده ام و زیارت می خوانم . هر چه اشک داشتم برای اظهار

عجز و غربت ریختم . توان تکلم نداشتم . فقط شدیداً اشک بود . تنها جمله ای که با آه می گفتم همین بود : بمیرم برای غربت شما انگار نه انگار که این همه تو وبلاگ نوشتی : آی مردم ! زیارت می روید به عظمت و مقام امام و ولی الهی توجه کنید . ادا و اصول درنیارید . فیلم بازی نکنید . عرض حاجت کنید با توجه به مقام خلیفت الهی . حالا خودم فقط زار می زنم . آرام که شدم آمدم بیرون . بعضی رفقا خوابیدند . سربازهای کشیک از بیرون صحن آمدند و تعظیم می کردند به ضریح و می رفتند . آمدم کنار درب بسته سرداب نشستم . تازه داغ دلم تازه شد .

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن ...

۴ - امروز ۲۳ محرم ۱۴۳۴ سالروز تخریب حرم شریف سامراست . آرزو دارم به حق نبی خاتم صلوات الله علیه تفکر الحادی که خانه ی وحی را آتش زد به زودی زود نابود شود و پرچم " علی ولی الله " در اقصی نقاط عالم به اهتزاز درآید . امروز دلم رفت تا کنار آن ضریح چوبی . کار ضریح جدید سامرا به اتمام رسیده . آبادانی حرم شریف سامرا به سرعت توسط ایرانی ها در حال ادامه است . سرداب مقدس از آن حالت قدیمی - بدلیل انفجار - درآمده و توسعه پیدا کرده . مهمانسرا و پذیرایی رایگان زوار رونق پیدا کرده است . فقط مانده ...

مانده که مظهر اسم " یافتاح " بیاید و افتتاح کند . فقط مانده حقیقت " دعای افتتاح " بیاید و رونمایی کند . فقط مانده آن کسی که دیدن و ندیدنش برای اولیای خدا تفاوتی ندارد و او را در آینه ی قلبشان زیارت می کنند بیاید . فقط مانده " مفتاح " رازها و اسرار الهی بیاید و راه را تا خود خدا باز کند . " نصر من الله و فتح قریب " . هر چند ما به همین که " آقا و سرور " مان دعایمان می کند راضی هستیم . لاقلا او ما را فراموش نمی کند . همین فتح و ظفر ماست . " انا فتحنا لک فتحاً مبیناً "



یوسف، ای گمشده در بی سر و سامانی ها این غزل خوانی ها، معرکه گردانی ها

سر بازار شلوغ است، تو تنها ماندی همه جمع اند، چه شهری، چه بیابانی ها

چیزی از سوره یوسف به عزیزی نرسید بس که در حق تو کردند مسلمانی ها

همه در دست، ترنجی و از این می رنجی که به نام تو گرفتند چه مهمانی ها

خواب دیدم که زلیخایم و عاشق شده ام ای که تعبیر تو پایان پریشانی ها

عشق را عاقبت کار پشیمانی نیست این چه عشقی است که آورده پشیمانی ها؟

"این چه شمعی است که عالم همه پروانه اوست؟" این چه پروانه که کرده است پر افشانی ها؟

یوسف گمشده! دنباله ی این قصه کجاست؟ بشنو از نی که غریب اند نیستانی ها

بوی پیراهن خونین کسی می آید این خبر را برسانید به کنعانی ها

صائن الدين على بن محمد تركه اصفهاني (ره)

تمهيد القواعد

کتابی در عرفان نظری به عربی ، اثر صائن الدين على بن محمد تُرکة اصفهانی ، حکیم و عارف قرن هشتم و نهم . نام کامل آن کتاب التمهيد في شرح رسالة قواعد التوحيد است (ترکة اصفهانی ، ص ۱۱). این کتاب شرح قواعد التوحيد ابو حامد صدرالدين محمد تُرکة اصفهانی ، حکیم و عارف سده هفتم و هشتم و جد شارح ، است (رجوع کنید به تُرکة اصفهانی * ، خاندان).

تمهيد القواعد با حمد خدا و سلام به پیامبر اکرم و آل و اصحاب او شروع می شود. این کتاب فاقد هرگونه فصل بندی است و چون همراه با متن کامل قواعد التوحيد به دست ما رسیده ، تنها نشانه تشخیص آن از متن این است که در هر موضوعی متن با ذکر کلمه «قال» و سپس شرح آن با ذکر واژه «اقول» آمده است .

صائن الدين نظرگاه عرفانی خود را در باره توحيد از نظرگاه عقل گرایان طرفدار حجت و برهان صرف جدا می کند. به اعتقاد وی (ص ۴-۵)، مسئله توحيد را بدانگونه که اهل کشف و شهود درک کرده اند، عقل گرایان درگیر حجت و برهان درک نکرده اند، مگر کسانی از آنان که هم دارای مرتبه استدلال عقلی باشند هم واجد مرتبه شهود ذوقی (ص ۶-۷).

صائن الدين موضوع علم الاهي عرفان را وجود مطلق می داند. زیرا لفظ وجود به لحاظ حیطه

و شمول ، عامترین معنا و از جهت امکان درک ، معروفترین تصور و به لحاظ تعقل و حصول ، قدیمترین معقول و محصول ذهن است (ص ۱۸-۱۹). وی یادآوری می کند که اعتبار وجود به عنوان موضوع مابعدالطبیعه با اعتبار آن به عنوان موضوع عرفان فرق دارد (ص ۱۴-۱۷).

مؤلف ، بعد از بحث اجمالی در باره مبادی تصویری و تصدیقی عرفان و مسائل آن ، به معانی برخی واژه های متداول و مشترک در عرف حکیمان مشائی و عارفان ، مانند واژه وجود، پرداخته است . به اعتقاد وی ، وجود نزد فیلسوفان مشائی ، امری زائد بر ماهیات است و نسبت ماهیات با وجود مانند نسبت اجسام با مکان است (ص ۲۶-۲۷)، اما نزد عارفان ، وجود امری زائد بر ماهیات و موجودات نیست ، بلکه موجودات ، مظاهر و تجلیات متنوع یک حقیقت واحد (وجود مطلق) هستند که به اعتبار اضافاتی که در ذهن پیدا می کنند، از یکدیگر متمایز می گردند (ص ۳۲). صائن الدین عقیده خود را با نقل مطلبی از انشاءالدوائر ابن عربی (متوفی ۶۳۸) و اظهار شگفتی از استدلال شیخ اشراق (سهروردی ، متوفی ۵۸۷) بر اعتباری بودن وجود، تقویت و تثبیت می کند (ص ۳۲-۳۳). وی بعد از بحثی گذرا در خصوص معنای واژه کون ، معانی وحدت ، فرقی وحدت و کثرت ، حقیقی بودن وحدت و اعتباری بودن کثرت (ص ۳۴-۴۷)، با نقل اولین مطلب قواعدالتوحید - که توحید در مذهب عارفان از مسائل دشوار است و افکار عالمان اهل جدل (متکلمان) و فاضلان اهل بحث (حکیمان مشائی) از درک آن ناتوان است - شرح خود را آغاز می کند (ص ۴۸).

اولین بحث مهم تمهیدالقواعد ، اشتراک معنوی وجود است . صدرالدین حکم به اشتراک معنوی وجود داده و صائن الدین در سبب اینکه چرا اولین حکم کتاب ، حکم به اشتراک معنوی وجود است ، گفته است که از این حکم می توان به عنوان واسطه برای اقامه برهان بر احکام دیگر،

مانند حکم به وجوب و وحدت وجود، استفاده کرد. صائن الدین برای اثبات اشتراک معنوی وجود، مطالب برخی کتابهای فلسفی مؤلف را نقل کرده و برهانی نیز آورده است (ص ۵۵؛ برای تقریر این برهان رجوع کنید به جوادی آملی، ص ۲۵۱).

مسئله حقیقی بودن وجود بحث بعدی کتاب است، چون با اعتباری بودن وجود، سخن گفتن از وحدت وجود بی معنا می گردد؛ ازینرو، شارح به تبع مؤلف — که در کتابهای دیگر خود، مانند الاعتماد الکبیر و الحکمة المنیعة و الحکمة الرشیدیة، برای حقیقی بودن وجود برهان آورده و قول شیخ اشراق را در باره اعتباری بودن وجود باطل دانسته — حقیقی بودن وجود را به اثبات می رساند (ص ۵۶-۵۷).

سپس وجوب حقیقت وجود مطرح می شود. صائن الدین، بعد از نقل و بسط استدلال صدرالدین در باره وجوب ذاتی حقیقت وجود، پنج دلیل دیگر برای اثبات آن می آورد و به اشکالها پاسخ می دهد (ص ۶۰-۶۳). وی می گوید که آن حقیقت مقید به هیچ قیدی، حتی قید اطلاق، نیست (ص ۶۴-۶۵؛ نیز رجوع کنید به جوادی آملی، ص ۲۷۱-۲۷۴). در ادامه، کلی بودن و صدق طبیعت واجب بر افراد کثیر، رد می شود، خواه مانند کلی حقیقی دارای افراد حقیقی باشد، و خواه مانند کلی فرضی افراد اعتباری ذهنی داشته باشد و برهان نقضی مشائیان در این باره نقل و نقد می گردد (ترکة اصفهانی، ص ۷۱-۷۴). بحث به اینجا منتهی می شود که چگونه تحقق افراد برای طبیعت واجب، محال است در حالی که آن طبیعت متشخص و متعین است (ص ۷۴). بنابراین، مسئله چگونگی تعیین طبیعت واجب پیش می آید که مؤلف و شارح از دیدگاه خود به بیان رمز متعین بودن طبیعت واجب و صورتهای چهارگانه تعیین می پردازند (ص ۸۷-۹۵).

بعد از ذکر برهان اهل عرفان بر وجوب وجود مطلق و طرح و نقد اشکالهای حکیمان مشائی (ص ۹۵-۱۰۹)، بحث هویت مطلق وجود واجب و کیفیت نشئت گرفتن اسمای حسنی^۱ از آن بیان می شود و شارح با استناد به سخنی منسوب به امام صادق علیه السلام، که «جمع بدون تفرقه، زندقه، و تفرقه بدون جمع، تعطیل و جمع بین این دو توحید است»، به شرح دیدگاه مؤلف می پردازد (ص ۱۱۵-۱۱۶).

علم واجب به ذات خود، علم او به صفات لازمه ذات و به آنچه صفات مستلزم آن است، در فصل بعدی مطرح می گردد و آرای مشائیان در باره علم واجب به ذات خود و به غیر نقل و نقد می شود (ص ۱۳۳-۱۳۷). در ادامه، بحث فیض اقدس و فیض مقدس پیش می آید. بدین شرح که ظهور ذات و صفات و لوازم صفات برای ذات، در تعین اول به فیض اقدس است. در این فیض برای هیچیک از کثرات، ظهور و تمایز مصداقی و عینی وجود ندارد، اما واجب تعالی در تعینی دیگر به گونه ای ظاهرتر تجلی می کند و با فیضی دیگر، که فیض مقدس نامیده می شود، ظهوراتی را به طور عینی در خارج متجلی می کند. با فیض مقدس — که در زبان اهل عرفان، نفس رحمانی نیز نامیده می شود — هستی تحقق می پذیرد و اعیان خارجی ظاهر می شوند (ص ۱۴۱-۱۶۶).

در باره عالم یا مرتبه انسانیت، دیدگاه مؤلف و شارح این است که این مرتبه، جامع جمیع مراتب ظهور و آخرین و کاملترین مرتبه آن است، اما این نظرگاه عاری از اشکال نیست؛ ازینرو، مؤلف و شارح به طرح انتقادات پرداخته و بدانها پاسخ گفته اند (ص ۱۶۷-۱۷۲).

سپس مسئله ضرورت وجود انسان کامل و جامعیت و کمال او مطرح می شود و صائن الدین (ص ۱۷۶)، با نقل قولی از رساله انشاء الدوائر ابن عربی، برهانی بر آن اقامه می کند و ایراداتی را که ممکن است بر اساس قواعد نظری و ضوابط جدلی بر مبادی نظری این برهان گرفته شود، ذکر می کند و به آنها پاسخ می گوید (ص ۱۷۲-۲۰۲). علاوه بر ایرادات نظری، اشکالاتی ناظر به مبادی عملی عرفان مطرح می شود، از جمله اینکه تحصیل کمالی که در عرفان عملی به آن توصیه می شود، محال است، زیرا اهل عرفان، کمال مطلق را کمالی می دانند که بر فرض وصول، هرگز نمی توان آن را با علم حصولی در معرض تصور و تصدیق قرار داد، بدین معنا که قوه عاقله هرگز نمی تواند از کمال مطلق صورتی عقلی انتزاع کند و از این طریق به ادراک آن نایل آید (ص ۲۰۶-۲۱۲). صائن الدین در پاسخ می گوید که عقل از وصول بی واسطه به برخی حقایق پنهان ناتوان است و آنها را با کمک قوه دیگری که از خودش شریفتر است، در می یابد، اما بعد از وصول به واسطه این قوه، آن حقایق نیز مانند مُدرکات دیگر در دسترس عقل قرار می گیرد (ص ۲۴۸-۲۴۹).

اشکال دیگری که مؤلف و شارح مطرح می کنند، این است که اهل عرفان کارهایی را توصیه می کنند که سلامت و اعتدال مزاج را از بین می برد و موجب خیالات و توهمات می شود (ص ۲۵۲). در پاسخ به این اشکال، خطوط کلی برنامه های عملی عرفان بازگو می شود تا از این طریق آشکار گردد که بسیاری از روشها و اعمال منسوب به اهل عرفان تهمت است و نیز عقلی و شرعی بودن روشهای راستین روشن شود. نهایتاً، به نظر مؤلف و شارح شرطی که در فلسفه معتبر است، در تصوف هم معتبر است و رفع موانع و اجتناب از آنچه موجب خروج

مزاج از اعتدال می گردد و در نظر گرفتن آنچه مزاج را معتدل می کند، هم در تصوف و هم در فلسفه ضروری است (ص ۲۶۰-۲۶۲).

آخرین مطلب تمهیدالقواعد، توصیه به تحصیل علوم حقیقی و نظری، از جمله منطق، برای سالک است تا از

آنها به عنوان معیار معارف ذوقی استفاده کند و کشفهای راستین را از توهمات تشخیص دهد (ص ۲۷۰-۲۷۳). البته این توصیه برای سالکی است که مرشد ندارد. برای سالکی که مرشد داشته باشد، در هر منزل و مقامی به حسب استعداد، علوم ویژه ای هست که سالک به هر اندازه در این علوم پیشرفت کند،

معیار آن علوم متناسب با استعدادش در اختیارش قرار می گیرد (ص ۲۷۴).

صدرالدین ترکه اصفهانی در نگارش قواعدالتوحید از کتابهای فلسفی خود (مانند الاعتمادالکبیر، الحکمة الرشیدیة، و الحکمة المنیعة) بهره برده و خواننده را به آن کتابها ارجاع داده است (برای نمونه رجوع کنید به تمهیدالقواعد، ص ۵۵-۵۶، ۱۴۴، ۱۶۱). صائن الدین نیز هر جا از کتابهای فلسفی دیگر استفاده کرده به نام اشخاص یا اثرشان اشاره نموده (برای نمونه رجوع کنید به همان، ص ۱۵، ۶۱) و البته بیشترین بهره را از انشاءالدوائر و فصوص الحکم ابن عربی برده است (برای نمونه رجوع کنید به همان، ص ۱۷۶، ۱۸۶).

منابع : آقابزرگ طهرانی ؛ علی بن محمد ترکه اصفهانی ، تمهیدالقواعد ، چاپ جلال الدین آشتیانی ، تهران ۱۳۶۰ ش ؛ عبدالله جوادی آملی ، تحریر تمهیدالقواعد صائن الدین علی بن محمدالترکه ، [تهران] ۱۳۷۲ ش ؛ محسن جهانگیری ، محیی الدین بن عربی : چهره برجسته عرفان اسلامی ، تهران ۱۳۵۹ ش ؛ محمدتقی دانش پژوه ، «مجموعه رسائل خجندی» ، فرهنگ ایران زمین ، ج ۱۴ (۱۳۴۵-۱۳۴۶ ش) ؛ محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی ، مفاتیح الغیب ، با تعلیقات علی نوری ، چاپ محمد خواجهوی ، تهران ۱۳۶۳ ش ؛ محسن کدیور و محمد نوری ، مأخذشناسی علوم عقلی : منابع چاپی علوم عقلی از ابتداء تا ۱۳۷۵ ، تهران ۱۳۷۹ ش ؛ هانری کوربن ، تاریخ فلسفه اسلامی ، ترجمه جواد طباطبائی ، تهران ۱۳۷۷ ش ؛ علی مدرس موسوی ، «احوال و آثار صائن الدین ترکه اصفهانی» ، در مجموعه سخنرانیها و مقاله ها در باره فلسفه و عرفان اسلامی ، چاپ مهدی محقق و هرمان لندلت ، تهران ۱۳۴۹ ش ؛ خانابا مشار ، فهرست کتابهای چاپی عربی ، تهران ۱۳۴۴ ش .

/ محمد زارع و محمدباقر کریمیان /

شنبه هجدهم آذر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

عبدعاصی : الحق که ابن ترکه حلقه ی اتصال خیلی از مشرب هاست . بعضی ها او را سادات می دانند که اشتباه است . ابن ترکه عرفان و اشراق و شریعت و کلام را بهم نزدیک کرد و زمینه ساز حکمت متعالی صدرایی شد . او در هرات درگذشت . او و آثارش در عرفان نظری شیعه بسیار مهم هستند . شیعه گری او بسیار در چشم بود . این بیت از ابن ترکه در مدح مولا امیرالمومنین علیه السلام و مذمت خلفای ناصبی را بخوانید:

و ضم عینهما حجه علی العمی و فتح عینک بالبصیره یا علی

در این خصوص تقیه کرد . متعصبین مبانی عرفانی او را هم دستاویزی برای کفرش قرار دادند اما از این مهلکه جان سالم بدر برد . گرایشهای شیعی او را در نوع صلوات های او بر جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) (طبق عرف شیعه می شود دید . مثل : ... والصلوه علیه و علی آله هداه شوارع الیقین و سبیل الصواب والصلوه و السلام علی محمد و آله الطیبین و عترته الطاهرین . او لقب "امیرالمومنین" را بر خلاف اهل سنت مختص مولا علی علیه السلام می دانست . در آثارش آورده که حقیقت قرآن نزد امام دوازدهم عجل الله فرجه است (رساله انزالیه) بدین شکل که : " این مراتب (کشف معانی قرآن) منتهی می شود به خاتم محبوب-مهدی-که او بر همگی مراد و ژرفای مرام قرآن واقف است " . متاسفانه اوضاع آشفته دوران زندگی او اجازه نداد تا حقایق را بروشنی و وضوح بیان کند اما همین هایی هم که رسیده نشانگر اوج تفکرات و بینش ابن ترکه است . توحید=ولایت . ابن ترکه شدیداً تحت تاثیر آثار ابن عربی است بطوریکه در شرح نظم الدر از ابن فارض هم صریحتر به بحث "وحدت الوجود" پرداخته است . همین دستاویز تکفیر او شد . او حامی افکار نهضتهای شیعی انقلابی بود .

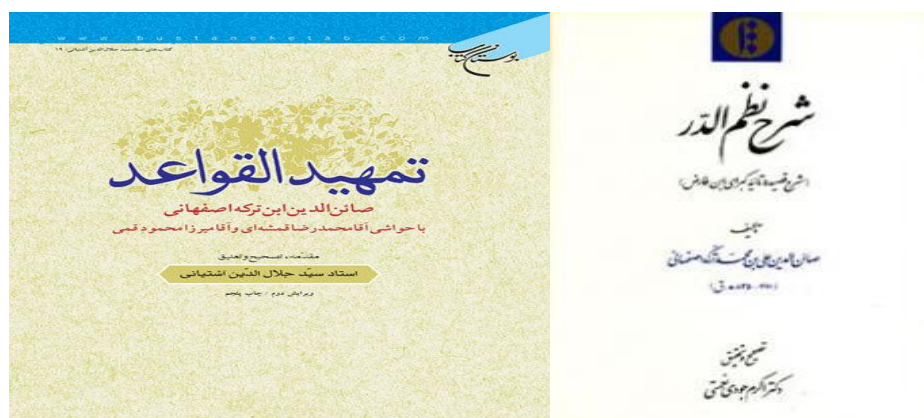
زندگینامه ابن ترکه که در سایت کتابخانه طهور آمده را با اندکی تلخیص با هم می خوانیم :

صائن الدین علی، فقیه، حکیم، عارف و شاعر و ادیب در قرن هشتم و نهم هجری است. کنیه او "ابو محمد" و شهرتش به عنوان "ابن ترکه"، "صائن الدین خجندی"، "صائن الدین ترکه" و "ترکه خجندی" و "صائن اصفهانی" مشهور است. خاندان او، از شهر «خجند ترکستان» و ترکی زبان که از زمان مغول تا صفویه، در اصفهان و بسیار معروف و محترم بود. نام پدرش محمد و پدربزرگش "ابوحامد صدرالدین ترکه اصفهانی" حکیم و عارف قرن هفتم و هشتم و بزرگ این خاندان است. از فرزندان او در منابع، فقط نام دو تن بنام های "محمد و افضل" آمده، اما خودش از ده فرزندش در وقایع زندگیش، صحبت کرده است .

صائن الدین علی، مشهور ترین و مهمترین شخصیت خاندان ترکه اصفهانی است. مکان و تاریخ ولادتش بطور احتمالی در اصفهان و حدود سال 770 هـ ق است. وی سالها نزد برادر بزرگش که از علماء بود، علوم دینی مثل حدیث، تفسیر، فقه و اصول را یاد گرفت و دروس دیگری مانند کلام و عرفان و معقول و منقول و بعضی از علوم غریبه را نزد اساتید دیگری آموخت و در این علوم و در جفر و اعداد، تبحر زیاد پیدا کرد. سال 789 هـ ق، زمانی که تیمور، اصفهان را تصرف کرد او همراه برادرانش به سمرقند رفته و از آنجا با تمهیدات برادر بزرگش، به حج سفر کرد و بعد به مصر و شام رفت. در این سفرها از مشایخ بهره های زیاد برد. بعد به ایران برگشت و زمانی که خبر درگذشت تیمور را در سال 807 هـ ق، شنید به اصفهان رفت. صائن الدین مدتی در اصفهان گوشه نشین بود و بعد به دعوت "پیرمحمد" یکی از نوادگان تیمور و والی فارس، به شیراز رفت و مدتی بعد در دستگاه حکومتی اسکندر، وارد و از نزدیکان او شد. بعد از طغیان اسکندر علیه شاهرخ، که اسکندر کشته شد، صائن الدین دوباره گوشه نشین شد و چون همه او را از نزدیکان اسکندر می دانستند دشمنانش کوشیدند تا شاهرخ را نسبت به او بدبین کردند. او نیز برای اینکه از شر آنها محفوظ باشد به خراسان رفت. در سفر بعدی، مدتی از طرف شاهرخ میرزا، منصب قضاوت داشت که بعد از این انتصاب، مورد حسادت بدبینان قرار گرفت و به صوفی گری و خارج شدن از مذهب، متهم شد. برای بازجویی به هرات فرستاده و مدتها تحت آزار و شکنجه بود تا در سال 830 هـ ق که سوء قصد، به جان شاهرخ میرزا توسط "احمد لر" در مسجد هرات، شد، به او تهمت هایی زدند و به حبس و تبعید و مصادره اموال محکومش کردند و او نیز با قوه قلم و دفاعیاتش از خود رفع اتهام ها و نسبت های ناروا کرد تا بالاخره تبرئه شد.

از مهمترین اساتید ابن ترکه می توان به شمس الدین محمد فناری (ره) (صاحب کتاب مصباح الانس اشاره کرد).

افکار و اندیشه او، یکی از مراحل مهم تکامل و پیشرفت حکمت و عرفان اسلامی است. او مهمترین حلقه رابط، میان ابن سینا و غزالی و سهروردی و ابن عربی و خواجه نصیرطوسی و حوزه فلسفی اصفهان و حکمت متعالیه صدرالمتالهین شیرازی است. وی یکی از شخصیت های موثر و با نفوذی است که قبل از ملاصدرا، در صدد تلفیق حکمت اشراقی و مشایی و عرفانی برآمد.



آثار و تالیفات:

این شخصیت بزرگ در بیشتر دانش های آن روزگار، تبحر داشت و در هر یک از آنها صاحب آثار و تالیفات است. برخی از این آثار به عربی و برخی به فارسی می باشد. از جمله آثار او:

۱. کتاب اسرار الصلوة (رموز نماز به شیوه عرفانی)

۲. رساله ضوء اللمعات (در شرح لمعات عراقی در عرفان)

۳- رساله شق القمر و ساعت

۴- تحفه علائیه (مسائل فقهی براساس مذاهب چهارگانه)

۵- نفثة المصدر اول و دوم (شرح وقایع زندگیش)

۶- رساله اعتقادات

۷- اطوار ثلاثه (درباره سه طور از اطوار صوفیان)

۸- رساله نقطه در شرح حدیث (انا النقطة التي تحت الباء) منسوب به امیرالمومنین علی علیه

السلام

۹- رساله معما (ترجمه احادیثی از پیغمبر و علی (ع) و چندین کتاب و رساله دیگر که علاقمندان

باید به کتب ذی ربط، مراجعه کنند.

برخی آثار عربی :

۱- تمهید القواعد (در عرفان نظری)

۲- المناهج فی المنطق (منطق به روش مشائیان)

۳- انزالیه (در نزول کتاب و کیفیت و مراتب آن)

۴- الاربعینة (در شرح یک حدیث و خصوصیات عدد اربعین و...)...

۵- البائیه (در علت تقدم حرف "ب" در قرآن نسبت به حروف دیگر)

۶- تقدیم العقل علی النفس

۷- شرح فصوص الحکم و چندین اثر دیگر

علاوه بر این ها، وی منظوماتی به فارسی و عربی دارد. آقا بزرگ تهرانی از «دیوان صائن الدین

اصفهانى» نام برده است. همینطور "شرح نظم الدر" که شرح قصیده ی تائیه ابن فارض مصری

است از زیباترین آثار او می باشد .

یکی از بهترین آثار او کتاب "تمهید القواعد" که کتابی فلسفی و در عرفان نظری است، سالها

کتاب درسی بوده و همیشه در نزد عرفا و حکما، اهمیت خاصی داشته است. بعضی از اساتیدی که

آن را تدریس می کردند عبارتند از: سید رضی لاریجانی، آقا محمدرضا قمشه ای، آقا میرزا هاشم

اشکوری، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، سیدمحمد کاظم عصار تهرانی، محمدحسین فاضل تونی -

علامه محمد حسین طباطبائی، آیت الله عبدالله جوادی آملی. به گفته هانری کوربن، تمهید القواعد برای مطالعه حکمت شیعی بسیار مهم است. سید جلال الدین آشتیانی آن را بهترین اثر در اثبات وجود مطلق و برخی مسائل مترتب بر آن دانسته است. محسن جهانگیری آن را از کتابهای محکم و معتبر در عرفان نظری شمرده و نام مؤلف آن را در عداد شارحان و مبلغان عرفان وحدت وجودی ابن عربی آورده است.

عبد عاصی: غرض از معرفی اجمالی ابن ترکه: اولاً شناخت مفاخر عرفان و مشاهیر است ثانیاً آثار مهم نباید مهجور بمانند هرچند آثار ابن ترکه خدارا شکر در بین اهل علم شناخته شده هستند. ثانیاً عرض شود که: ببینید: مطالعه آثار عرفانی علی الخصوص نظری نیاز به گذراندن مبانی و پیش نیازهای آن دارد. پس همینجوری نمی شود فصوص را بغل کرد و یادداشت برداشت. بنده برای دوستداران عرفان توصیه می کنم یا از طریق دانشگاه پیام نور (فراگیر) یا بصورت ثبت نام در حوزه های علمیه که الآن برای عموم کلاسهای آزاد هم گذاشته اند و هدفشان فقط یاد دادن علوم دینی است پایه های خودشان را قوی کنند بعد وارد این مباحث بشوند. امثال شیخ احمد احسائی و باب و ... و هتاکان امروزی اکثراً وارد این مباحث شدند بدون اینکه مفاهیم اصلی را متوجه بشوند و بعد دچار برداشتهای شخصی شدند و شدند مدعی. شدند ضال و مضل. شدند ضد عرفان. پس برای بدست آوردن هرچیزی باید از راهش وارد شد. در غیر صورت همین مطالعه معارف و اندیشه اسلامی و تاریخ اسلام و منبر اساتید اخلاق بسیار مفید هستند. عناوین کتاب "تمهید القواعد" را می توانید در ادامه مطلب مطالعه بفرمایید.

از سخن چینان شنیدم آشنایت نیستم خاطراتت را بیاور تا بگویم کیستم

سیلی هم صحبتی از موج خوردن سخت نیست صخره ام، هر قدر بی مهری کنی می ایستم

تا نگویی اشک‌های شمع از کم‌طاقتی‌ست در خودم آتش به پا کردم ولی نگریستم
چون شکست آینه حیرت صد برابر می‌شود بی‌سبب خود را شکستم تا ببینم چیستم
زندگی در برزخ وصل و جدایی ساده نیست کاش قدری پیش از این، یا بعد از آن می‌زیستم

شنبه هجدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عیدعاصی

شرح آیت الله قاضی (ره) بر دعای سمات

عبدعاصی : از آثار به جای مانده از عارف بزرگ آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) شرح اندکی بر دعای سمات است که به خط ایشان موجود است . دو فراز از این دعای شریف که از دستورات ایشان و بسیاری از بزرگان در عصر جمعه است را با شرح آیت الله قاضی (ره) برای تبرک و تیمن و نشاط روحی رفقای خواننده در زیر آورده ام که با هم می‌خوانیم :

و بجلال وجهک الکریم * اکرم الوجوه و اعز الوجوه :

عبارت " الوجه الکریم " در قرآن کریم و ادعیه شریفه مکرراً آمده است . پس لازم است که به برخی از معانی آن اشاره شود . بدان که " وجه " در زبان عربی عبارت است از چیزی که با آن روبرو می‌شوند و گاه می‌شود چیزی به جهت تناسب کاملی که دارد ، تمام جهات آن وجه محسوب می‌شود . و وجه الله آن چیزی است که خداوند بوسیله آن به خلقش توجه کرده است و

اولین چیزی که خداوند به آن توجه نمود و آن گاه با آن به غیر توجه کرد ، عبارت است از حقیقت محمدیه ، چرا که آن حقیقت صادر اول است .

در اینجا وجه را برای اشاره به دو جهت جمال و جلال ، به صفت کرامت و عزت ذکر نمود. چون اوصاف حق تعالی به دو نوع جمالی و جلالی تقسیم می شود : اسماء رغبت (شوقی) و اسماء رهبت (خوفی) . پس وقتی گفته می شود " ذوالجلال " ، در نفس مخاطب رهبت و خشیتی حاصل می شود که همراه می شود با " اکرام " که به رحمت اشاره دارد . (۱)

و بقوتک التي تمسک بها السماء ان تقع علی الارض :

و در بعضی نسخه ها " بها تمسک السماء ... " آمده است و معنای آن ها یکی است . و اما قوتی که خداوند سبحان ، آسمان ها و زمین را بدان از نابود شدن حفظ می نماید ، عبارت است از قوتی که در حقیقت ختمیه و وارثان آن از ائمه اطهار ظاهر گردیده است ، چرا که نور نبوت در خلقت بر هر چیزی مقدم است و دلیل بر این مطلب فراوان است .

از آن جمله فرموده امام علیه السلام است که : " بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض " (۲) . پس در آنچه که در روایات آمده است تامل کن . خواندن تمام آیه تا " حلیماً غفوراً " خالی از لطف نیست . (۳)

۱ - سوره الرحمن / آیه ۲۶ و ۲۷ / خداوند سبحان فرمود : کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام

۲ - مفاتیح الجنان / زیارت جامعه کبیره / بوسیله شما آسمان را از افتادن بر روی زمین نگاه داشت .

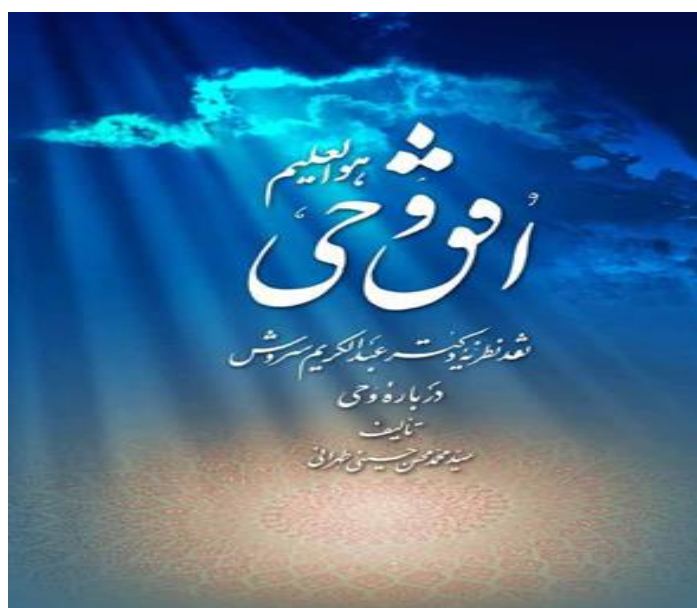
جمعه هفدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

جوابیه مولف کتاب افق وحی به مولف کتاب تزکیه النفس

عبدعاصی : اهانت های از ته دل نویسنده کتاب " تزکیه النفس " خیلی جواب نداشت . چون آنقدر سطحی و ابتدایی و دور از شان بود که کسی خودش را وارد این مقوله نکرد . حتی دفاعی هم از این کتاب صورت نگرفت . متن زیر برگرفته از کتاب افق وحی تالیف آیت الله سید محمد محسن طهرانی فرزند علامه عارف حسینی طهرانی (ره) است . حقیر هیچ گرایشی به جناب ایشان ندارم اما چون بیانات خوبی داشتند بد نیست که دوستان عرفان شیعه علی الخصوص محبین مکتب مرحوم قاضی(ره) و حضرت حداد(ره) مطالعه کنند و تقویت شوند . معاندین هم که ...
اسمش رویش هست ...

بنده متعجبم . فرمایشات مراجع و علمای بزرگ شیعه در خصوص علامه طهرانی(ره) را در زیر بخوانید . یا این بزرگواران (العیاذبالله) قدرت تشخیص نداشتند یا (العیاذبالله) دروغ گفتند یا غلو می کردند یا ما از کره ی دیگر آمده ایم یا معاندین مکتب عرفان معاندین مرجعیت شیعه شده اند . معاندین عرفان از بیانات مراجع و علمای ربانی آنچه می خواهند می گیرند و آنچه نمی پسندند تکفیر می کنند و فحش می دهند . انسان یاد مبانی فکری آل زبیر در فیلم مختارنامه می افتد . چطور می شود این همه آیات عظام که از اکابر شیعه هستند علامه طهرانی(ره) را عارف-فقیه-

فیلسوف-متکلم-مجتهد-عالم ربانی و اهل معنا می دانند و موانست داشتند اما دست و پا چلفتی های صرف ونحو نخوانده ی طهارت نکرده ایشان را کافر می دانند ؟ تمامی اصول عرفان شیعی برگرفته از آیات و روایات و فرمایشات انبیا و اولیا علیهم السلام است . پس چرا معاندین عرفان این همه تفسیر به رای دارند ؟ با تشکر از برادر بزرگوارم در وبلاگ "یه آقا " که مطالب زیر را پیشنهاد دادند و برایم ارسال کردند . این وبلاگ پر محتوا را در بخش پیوندهای طریق الی الله ۱ می توانید ببینید .



۱ - روزی پس از ارتحال مرحوم والد - قدس سره - به اتفاق سایر اخوان در محضر آیه الله خامنه‌ای - مدّ ظلّه - بودیم. ایشان در ضمن صحبت مطلبی را از مرحوم والد بیان کردند و فرمودند: برای من به قطع اثبات شده است که پدر شما از عنایت الهی بر اشراف به نفوس برخوردار بوده است، زیرا در بعضی از اوقات که من با ایشان ملاقات داشتم ایشان از مسایلی صحبت به میان می آوردند که من آن مطالب را با احدی در میان نگذاشته بودم و فقط خودم از آنها خبر داشتم. و

پس از آن رو کردند به ما و فرمودند: همان طور که والد شما کتابی در احوالات استاد عرفانی خود حضرت حدّاد به رشته تحریر درآورد بر شما لازم است که مانند آن کتاب (روح مجرد) برای پدر خود تألیف نمائید و این وظیفه شما است. و نیز فرمودند: من وقتی این کتاب (روح مجرد) به دستم رسید همیشه آن را با خود داشتم حتی در سفرها تا اینکه آن را تمام کردم.

حال بنگرید شخصیّتی را که ایشان با این عظمت و تجلیل از او یاد می‌کنند و از ایشان به فردی تعبیر می‌کنند که فقه اصطلاحی را با فقه الله اکبر در هم آمیخته است، برخی از این کوتاه‌فکران و تنگ‌نظران او را از جمله عرفاء کاذبین و دروغ‌گویان در کتابشان مطرح می‌نمایند!!! [رجوع شود به : سید کاظم حائری - کتاب تزکیة النفس، فصل: العرفاء الکاذبین و العرفاء الحقیقین].

این جانب نه فرصت و نه حال آن را دارم که به اراجیفی که در این کتاب نوشته شده است پردازم و به آن پاسخ گویم زیرا این مطالب در واقع شأنیت توجّه و پاسخ‌گوئی را ندارد و چرا ما باید وقت و فرصت خود را صرف پاسخ به این خزعبلات بکنیم. ولی نمونه‌ای از کیفیت سخن و اعتقاد بزرگان نسبت به این شخصیّت علمی و عرفانی و استادش را به عرض می‌رسانم و قضاوت را بر عهده خوانندگان می‌سپارم. تا روشن شود چه کسی کاذب و بهتان‌آفرین است.

۲ - روزی خدمت مرحوم آیه الله حاج سیّد احمد خونساری - رحمة الله علیه - بودم و درباره رساله رؤیت هلال تألیف مرحوم والد - قدس سرّه - با ایشان بحث می‌کردم. پس از گذشت زمانی ایشان سر بلند کردند و فرمودند: پدر شما از مفاخر عالم تشیّع است. ایشان از نقطه نظر علمی و صفاء روحی در هنگام اقامت در نجف اشرف مشاراً بالبنان بود.

۳ - مرحوم آیه الله حاج سید عبدالهادی شیرازی - رضوان الله علیه - بارها به اطرافیان خود می فرمود: اگر آقای سید محمد حسین در نجف بماند و به ایران نرود مرجعیت شیعه را در آینده به انحصار خود درخواهد آورد.

۴ - مرحوم آیه الله خوئی - رحمه الله علیه - می فرمودند: من درس فقه را برای دو نفر شروع می کنم: یکی آقای سید محمد حسین و دوم آقای سید علی سیستانی (آیه الله سید علی سیستانی مد ظله). و مع ذلک مرحوم والد - قدس سره - در درس فقه آیه الله خوئی شرکت نکردند. صیت علمی و تزلّع ایشان بر علوم عقلیه و نقلیه به حدی بود که مخالف و مؤالف بر مراتب فضل و علمی ایشان معترف بودند، در درس مرحوم خوئی و شاهرودی و آیه الله حاج شیخ حسین حلّی فرد اول حوزه بحث به شمار می آمدند. در مجالس درس و مباحثه های حوزه علمیه قم بر همگان تفوق و ترجیح داشتند. مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - استعداد و همّت علمی ایشان را مافوق تلامذه و حاضرین در مباحث فلسفه خویش می دانستند و از ایشان به پاسدار مکتب تشیع نام می بردند.

۵ - مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی - رحمه الله علیه - نگرشی خاصّ به مطالب و سخنان و نامه های ایشان داشتند و در زمان انقلاب اسلامی ایران که همه علماء و بزرگان به جهت ورود ایشان در عرصه مبارزات سیاسی به وسیله نامه و غیره با ایشان در ارتباط بودند، می فرمودند:

از میان تمام نامه‌ها و سخنانی که از بزرگان به دست و سمع می‌رسد، تنها نامه آقای سید محمد حسین را همیشه در جیب می‌گذارم و روزی یک بار به آن نگاه می‌کنم و تا مدت‌ها این نامه‌ها همین طور در جیب من باقی می‌ماند.

۶ - روزی خدمت مرحوم آیه الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی - رحمه الله علیه - بودم زمانی که ایشان به یکی از بیلاقات خارج قم تشریف برده بودند و یکی از کتاب‌های مرحوم والد را که برای ایشان فرستاده بودند تقدیم کردم ایشان فرمودند: والد شما یکی از شخصیت‌های کم نظیر عالم تشیع می‌باشد و سلام ما را به ایشان برسانید و عرض کنید که فلانی می‌گوید:

مگر صاحب‌دلی از روی رحمت کند در حق درویشان دعائی

۷ - ارتباط ایشان با مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - در نجف به حدی بود که مرحوم گلپایگانی اسراری را که برای احدی فاش نمی‌ساختند حتی برای نزدیک‌ترین افراد عائله خود با ایشان در میان می‌گذاشتند.

جالب اینکه پس از مراجعت از نجف و اقامت در طهران روابط ایشان با همان بزرگی که این نویسنده او را از جمله عرفاء حقیقی در کتابش ذکر کرده است (مرحوم امام خمینی(ره)) به نحوی بود که در جریان نشو و پیدایش انقلاب اسلامی ایران در سنوات حول چهل و دو نزدیک‌ترین فرد به ایشان به شمار می‌آمدند و افرادی که می‌بایست در این جریان حلقه اصلی و مرکزی نهضت را به وجود آورند الزاماً از فیلتر انتخاب ایشان عبور می‌کردند و فعالیت‌های ایشان در آن سال‌ها را

هیچ فردی که کمترین اطلاعی از آن وقایع و حوادث داشته باشد نمی‌تواند انکار کند مگر از روی غرض و عناد.

۸ - مرحوم آیه الله شیخ مرتضی مطهری - رحمه الله علیه - سال‌ها جهت تربیت و تزکیه و دستگیری به منزل مرحوم والد تشریف می‌آورد و نصیب خود را برمی‌گرفت و اینجانب خود شاهد بودم که در آن سال‌ها حتی برای رفتن به مسجد و ارتباط با افراد نیز از ایشان دستور و کسب اجازه می‌نمود.

۹ - مرحوم علامه طباطبائی بسیاری از علماء را که برای دستگیری خدمتشان می‌رسیدند به مرحوم والد احاله می‌فرمودند تقریرات دروس حوزوی ایشان در نجف برای مطلعین میزان و مرتبت علمی و فقهاتی او را آشکار می‌سازد و در این عرصه نیازی به توضیح نمی‌باشد.

و اما عارف دیگری که نویسنده ناموزون این کتاب او را از جمله عرفاء کاذبین (دروغگو) به حساب آورده است مرحوم آیه الحق و سند العرفان عارف بالله و حجّت الهی حضرت حاج سید هاشم موسوی حداد - افاض الله علينا من شأبیب انفاسه القدسیّة - استاد عرفان و تربیت مرحوم والد است. که ایشان نیز در این کتاب مورد تهمت و بهتان این نویسنده قرار گرفته است. برای اطلاع خوانندگان محترم از ارتباط علماء و صلحاء با این رجل الهی مختصری عرض می‌کنم:

۱ - مرحوم آية الله حاج سيد مصطفی خمینی - رحمة الله عليه - هر روز جمعه از نجف اشرف که به قصد زیارت سيدالشهداء عليه السلام به کربلا مشرف می شدند، پس از زیارت به منزل مرحوم حداد می آمدند و به مدت یک ساعت مؤدب و سراپاگوش در مقابل ایشان می نشستند و از بیانات او استفاده می کردند و این حقیر در اوانی که در کربلا مشرف بودم بارها مشاهده کردم که ایشان به منزل حضرت حداد آمده است و استفاده ها برده است.

۲ - مرحوم آية الله حاج سيد عبدالکریم کشمیری - رضوان الله عليه - هر بار که به کربلا مشرف می شد درب منزل حضرت حداد را به صدا درمی آورد و ساعاتی را با آن عارف کامل سپری می نمود.

۳ - مرحوم آية الله صدر که در کاظمین نماز جماعت صحن مطهر را اقامه می فرمود: برای استفاده از محضر آن بزرگ مرتب به کربلا می آمد و به فیض و نصیب خود دست می یافت.

۴ - مرحوم آية الله مطهری - رحمة الله عليه - که جهت زیارت اعتبار مقدسه به عراق مشرف شده بود پس از مراجعت که در خدمت مرحوم والد به زیارت ایشان رفتیم فرمودند: در این سفر من با بسیاری از علماء و مراجع نجف ملاقات و دیدار داشتم ولی تنها خاطره ای که از این سفر برای من مانده است ملاقاتی است که با حضرت آقای حداد در منزلشان داشتیم که هنوز لذت آن دیدار از نفس من محو نشده است. رحمة الله عليه.

۵ - در سفری که این عارف الهی به ایران داشتند هنگام تشرّف به مشهد شبی از شب‌ها مرحوم آیه الله حاج سید محمد هادی میلانی - رضوان الله علیه - ایشان و ملازمین آن بزرگ را به صرف شام دعوت نمودند و خود به حال ادب در مقابل ایشان نشستند و به فرمایشات او گوش می‌سپردند. و در سفر به همدان مرحوم آخوند آیه الله ملا علی همدانی و مرحوم آیه الله تالّهی از بیانات ایشان بهره می‌بردند.

در سفری که به قم داشتند مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - تقاضا و درخواست ملاقات با ایشان را نمودند و به اتفاق مرحوم والد به منزل علامه طباطبائی تشریف بردند.

جناب سید محمد محسن طهرانی در ادامه آورده اند که : غرض از بیان این مطالب این بود که خوانندگان بدانند، این دو شخصیتی را که این نویسنده، آنها را در کتابش به عنوان عارف دروغگو (نعوذ بالله) معرفی نموده است، سایر بزرگان از علماء و عرفاء درباره آنها چه قضاوتی داشتند و مقام و منزلت آنها را چگونه ارزیابی می‌کردند. متأسفانه و با هزار اُسف و اِلم باید اقرار کنم که جامعه علمی ما آنچنان که باید و شاید به وظیفه ارشاد و تبلیغ و تعهد در قبال حرمت علم و ادب و بزرگان علم و معرفت قیام و اقدام ننموده است. اگر فردی مطلبی نه چندان موهن به یکی از افراد ابراز نماید به جهت مصالح و اغراض صنفی و شخصی آنچنان شیون و فریاد برمی‌دارند که گوئی قیامت به پا شده است و آسمان به زمین دوخته شده اما از انتشار این کتاب موهن و موهون سال‌ها می‌گذرد و هنوز صدائی به عنوان اعتراض از کسی درباره این فحول عرصه علم و معرفت برنخاسته است. این تبعیض چرا؟ آیا وقت آن نرسیده است که بزرگان نسبت به برخورد با افرادی که حیثیت علمی و اجتماعی و دینی آنها را با انتشار این کتاب‌ها و مطالب چرندشان زیر سؤال می‌برند اقدامی جدی کنند؟

پاسخ دکتر غفاری به مولف کتاب تزکیه النفس (اهانت کننده ی به سیدهاشم

حداد

عبدعاصی : این جملات را بخوانید :

[در زمان پهلوی ملعون که به ایران آمده بودم دیدم عرفان‌های ساختگی و من‌درآوردی خیلی زیاد شده است. لذا تصمیم به نوشتن کتاب «تزکیه النفس» گرفتم. این اقدام به مذاق برخی خوش نیامد. یک نماینده فرستادند که از افراد منسوب به بیت امام(ره) بود. با من بحث کرد که از اصل کار منصرف شوم، من منصرف نشدم اما دیدم در برخی موارد اشتباه کرده‌ام لذا برخی مطالب کتاب را تغییر دادم.]

این گفته‌های مولف کتاب تزکیه النفس است . با این حال در این کتاب با استناد به کتاب شریف " روح مجرد " عبارات رکیکی نسبت به جناب سید هاشم حداد (ره) به کار برده شده است . در این کتاب بخشی با عنوان " بعض العلامات التي تمیز بین المتصوّفة أو العرفاء الكاذبين والعرفاء الحقيقيين " وجود دارد که سرتاسر آن اهانت به ساحت عرفای عظام علی‌الخصوص سید هاشم حداد (ره) است . با عرض پوزش از دوستان معارف شیعی جملاتی از این کتاب و پاسخهای دکتر حسین غفاری را که در جلد اول کتاب " آیت الحق " به چاپ رسیده برای آگاهی بیشتر به استحضار می‌رسانم .

دکتر غفاری در کتاب آیت الحق جلد یک در پاورقی صفحه ۸۳ به صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۴۹۴

تا ۵۰۰ کتاب تزکیه النفس سید کاظم حسینی حائری اشاره کرده و آورده است :

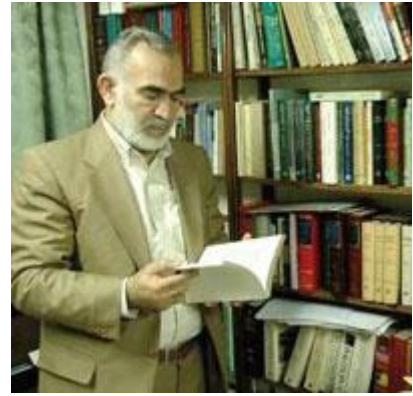
مؤلف این کتاب در مقام مدعی ، بیانات عرفای بالله و کمترین از اولیاء الله را چه در زمانهای گذشته و چه در زمانهای معاصر بعنوان عرفان کاذب معرفی کرده و با خلط میان آداب و رسوم متصوفه با اصل ادعا و راه عرفانی آنها از طرفی ، و نیز یکی دانستن میان راه صوفیه و طریق علمای ربانی و عرفای بالله در عالم تشیع خصوصاً سلسله مبارک مبدو از مرحوم آقا سید علی شوشتری الی مرحوم قاضی و سپس مرحوم آية الحق حاج سید هاشم حداد و اخیراً مرحوم آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی ، به نحوی رکیک در مقام تکذیب حقایق علمی و عملی راه باطن برآمده و به نام دفاع از عرفان راستین مکتب ائمه اهل البیت از هیچ کوششی در خدشه دار کردن راه و مقام این عارفان بالله فروگذار ننموده استدر اینجا برای آشنایی خوانندگان به سبک و روحیه مؤلف ، فقط نمونه ای از اشکالات و ادبیات و ادب عرفانی ایشان ذکر می شود :



* فریب و خدعه در نقل مطالبی که افراد ساده را با آن رنگ می کنند : (از کتاب روح مجرد)
رفقای کاظمین می گفتند : یک روز با ماشینهای می نی بوس از کربلا با آقای حداد به کاظمین آمدم . در میان راه ، شاگرد شوهر خواست کرایه ها را اخذ کند ، گفت : شما چند نفرید ؟ آقای حداد گفتند : پنج نفر . گفت : نه ، شما شش نفرید ! ایشان باز شمردند و گفتند : پنج نفریم ! ما هم می دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی گفتیم تا قضیه آقای حداد مکشوف گردد .
باز شاگرد سائق گفت : شش نفرید ! ایشان گفتند : برادر مگر نمی بینی ؟ و در اینحال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند ، یکنفر ، دو نفر ، و این سه ، و این چهار ، و این هم پنج ، پس تو چه می گویی ؟ او گفت : ای سید ! آخر تو خودت را حساب نمی کنی ؟ رفقا می گفتند :

عجب اینجاست که در این حال باز هم آقای حداد خود را گم کرده بود و با اینکه شاگرد راننده گفت: تو خودت را حساب نمی کنی و نمی شماری، باز ایشان چنان غرق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی توانستند در این حال هم توجه به لباس بدن نموده و آن را جزو آنها شمرده و یکی از آنها به حساب درآورند. حضرت آقای حداد خودشان برای حقیر - یعنی مولف کتاب روح مجرد - گفتند: در آن حال به هیچ وجه من الوجوه خودم را نمی توانستم به شمارش درآورم و بالاخره رفقا گفتند: آقا شما خودتان را هم حساب کنید و این بنده خدا راست می گوید و از ما اجرت شش نفر را می خواهد. من هم نه یقیناً، بلکه تعبداً به قوا رفقا، کرایه شش نفر به او دادم ...

مولف تزکیة النفس در ادامه می گوید: من نمی فهمم، اینکه به حساب نیاوردن خود علیرغم آنکه دیگران را به حساب می آورد و می شمارد، آیا به جهت این است که بدن نابود شده و حقیقتاً فانی و معدوم شده است؟ که این چنین فرضی به غیر از آن چیزی است که از ریاضت حاصل می شود، زیرا آنچه که بر اثر ریاضت رسیدن به آن ممکن است عبارت است از: ذوب شدن نفس مثلاً در خداوند تعالی، و نه ذوب شدن بدن و نابودی آن حقیقتاً. و یا این به حساب نیاوردن خود نتیجه ی آن است که ذوب شدن وی در ذات الهی و غرق شدن او در عالم توحید، نظام کثرت را از یاد او برده است یا او را از مشاهده ی کثرت ناتوان ساخته است؟ پس اگر این فرض مورد قبول باشد باید می گفت: هیچ کس در ماشین نیست، پس چرا کرایه می خواهی، اما اینکه دیگران را به شمارش درآورد و خود را نه، و خود را فراموش کردن بدون اینکه دیگران را از یاد ببرد، این وجهی ندارد. و اما اگر مورد نظر این باشد که: هیچ وجود حقیقی جز خداوند در کار نیست، نتیجه این فرض هم باید به انکار وصل کرایه و مسافر و راننده بیانجامد.



دکتر حسین غفاری

دکتر غفاری می نویسد : خواننده محترم نیک بنگرد که جناب منتقد چگونه یک مطلب ساده و روشن را که عبارت است از توصیف حال انصراف نفس از طبیعت و کثرت و توجه به عوالم وحدت که دارای عرض عریض و مراتب بسیار متفاوتی می باشد ، مانند یک مسئله اصولی و منطقی مورد چون و چرا قرار می دهد ! " حالی " که حتی در افراد غیر سالک ، از دانشمندان و علمای علوم طبیعی و ظاهری نیز ، آنجا که توجه تام و تمامی به موضوع علم و بحث خود دارند پیدا می شود بطوریکه از اطراف خود و یا از تعینات شخصی خود غافل می شوند ، و چه بسا همه شنیده و یا دیده ایم دانشمندان و افراد متوغل در رشته و فن خاص خود را ، در حالی که عینک به چشم دارند به دنبال عینک خود می گردند و یا جوراب و یا کفش خود را لنگه به لنگه می پوشند و یا همواره اشیاء و امور مربوط به خود را از تسبیح و ساعت و غیره گم می کنند و یا هرگاه ماشین خود را جایی پارک می کنند در مراجعت مکان آنرا گم می کنند و یا حتی بسا دیده می شود که راه همیشگی منزل را اگر تغییر دهند خانه ی خود را گم می کنند ، آیا هیچ انسان عاقلی در این موارد بسان جناب منتقد صغری و کبری می چیند که اگر عینکش را نمی بیند پس چرا ساعتش را فراموش نکرده ، اگر محل پارک ماشین را نمی داند چرا اصلاً وجود خود ماشین را فراموش نمی کند و از این قبیل خرده گیری ها . . . مرحوم آیت الله طهرانی در ابتدای آن

صفحات چنین مرقوم داشته اند : حال آقای حداد در آن وقت به قسمی بود که به کلی از عالم طبیعت انصراف داشتند ، نه گرسنگی را درک می کردند ، نه طعم غذا را ، نه صدائی را می شنیدند (اگر جناب منتقد نگوید پس چگونه با وی صحبت می کردید !) مگر با بلند سخن گفتن و تکرار بعد از تکرار . و اگر بتوانیم تصور کنیم خلع بدن را در روزهای متمادی و ماههای متوالی متناوباً ، نمونه عینی و خارجی آن وجود آقای حداد بود سپس ایشان حکایاتی در این زمینه نقل می کنند ، از جمله حکایت مورد بحث را در مورد نشمردن خود موقع پرداخت کرایه ماشین ، و نیز متعاقب آن حکایت فراموش کردن نحوه ی وضو گرفتن ، و نیز از یاد رفتن مقدار پول به امنیت گذاشته شده نزد حمامی و ... و اما چه باید کرد که : چون غرض آمد هنر پوشیده شد . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل . و نعم ما قال الشاعر جناب حافظ (ره) : با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی / بگذار تا بمیرد با درد خودپرستی

عبد عاصی : عدم فهم و عدم سواد و بینش کافی از عرفان و فلسفه باعث شده تا خیلی ها به سمت آتش کشیده شوند . خدا همه را از دام های شیطان که یکی از بدترین آنها شهرت طلبی و مدعی بودن است نجات دهد . مگر سکوت چه عیبی دارد ؟ وقتی نمی فهمیم حرف نزنیم .

چهارشنبه پانزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فضیلت غسل جمعه

عبد عاصی : از حضرت باقر (علیه السلام) رسیده که غسل جمعه واجب است . و از حضرت رضا (علیه السلام) آمده که اگر در روز جمعه غسل از دستت برود روز شنبه آن را قضا کن . امام صادق (علیه السلام) فرمود : در روز جمعه غسل را از دست مده مگر اینکه بیمار باشی و غسل

تو را زیان زند . و فرمود : غسل جمعه را ترک نکند جز فاسقی . در وصیت پیغمبر (صلوات الله علیه (به علی (علیه السلام) آمده که ای علی ! بر هر کسی است که در هفته یک روز آن را غسل کند پس در هر جمعه غسل بکن گرچه آب را به بهای توشه آن روزت فراهم کنی و آن روز را گرسنه بمانی که هیچ عمل مستحب بزرگتر از آن نباشد . (سفینة البحار)

از حضرت رضا (علیه السلام) روایت است که فرمود : علت تشریح غسل عید و جمعه و دیگر اغسال تعظیم نمودن بنده است خداوندگار خویش را که جهت طلب آمرزش گناهان خود با خداوندی بزرگ و عظیم‌الشان مواجه است . و دیگر اینکه تا مسلمانان را عیدی مشخص بود و در حال ذکر خدا اجتماع نموده و به گرامیداشت آن روز و امتیاز آن روز خود را پاکیزه سازند . (بحار: ۹۴/۶)

فلسفه های مختلفی برای این سنت نبوی ذکر شده است و نقطه آغازین این سنت نبوی را این گونه ذکر کرده اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عده ای از انصار در طول هفته با شتران آبکشی و نقل اثاث می کردند و وقتی روز جمعه فرا می رسید و اجتماع می کردند، بوی عرق ایشان موجب آزار دیگر مجتمعی می شد، لذا رسول خدا (صلوات الله علیه (به ایشان امر فرمودند در روز جمعه غسل کنند و این سنت باقی ماند. (علل الشرایع، ج ۲ ص ۸۹۹)

در روایتی امام رضا علیه السلام، علت را این گونه بیان می دارند که: خداوند تبارک و تعالی نماز فریضه را با نماز نافله و مستحبی تمام و کامل گردانیده و روزه واجب را با روزه نافله و وضوء و طهارت واجب را با غسل روز جمعه تکمیل و تمام فرموده است، بنابراین نقصی که ناشی از سهو و فراموشی حادث شود، توسط غسل جمعه کامل می گردد. (همان، ص ۸۹۸).

وقت غسل جمعه از اول اذان صبح روز جمعه است تا اول ظهر و بهتر است نزدیک ظهر به جا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد، بهتر است بدون نیت ادا و قضا (ما فی الذمه) تا عصر جمعه به جا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند، می تواند روز پنج شنبه غسل را انجام دهد، بلکه اگر در شب جمعه غسل را به امید آنکه مطلوب خداوند است، به جا آورد صحیح است و غسل جمعه برای شخص مسافر و غیر مسافر و زن و مرد و حتی بچه های ممیز و زن حائض مستحب است.

پیامبر گرامی (صلوات الله علیه) فرمود: کسی که روز جمعه غسل کند گناهان و لغزش های او بخشیده می شود و هنگامی که شروع می کند به راه رفتن و حرکت به طرف نماز جمعه، برای هر گامی که برمی دارد بیست حسنه نوشته و در نظر گرفته می شود.

مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

دراهمیت غسل جمعه همین بس که در برخی از روایات آمده که جسد بعضی از افراد در قبر از بین نمی رود عالم واقعی، شهید، مؤمن واقعی، کسی که چهل جمعه غسل جمعه را ترک نکند و تجربه هم این روایات را تأیید کرده است. حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله) هم یکی از علت های سالم ماندن اجساد در قبور را غسل جمعه ذکر فرموده اند. مناسب دیدم در اینجا این نقل را هم بیاورم که:

دکتر سید سلمان صفوی رئیس مطالعات آکادمی لندن می گفت که:

صبح جمعه ۲۶ خرداد ۱۳۹۱ جلسه ای با حاج سید احمد قاضی فرزند آیت
الله سید محمد تقی قاضی فرزند عارف جلیل القدر حضرت آیت الله سید علی
قاضی (ره) استاد عرفان علامه طباطبایی و آیت الله العظمی بهجت در دفترم در
لندن داشتم . وی به این فقیر سراپا تقصیر گفت:

در حدود سی و پنج سال پیش که دختر آیت الله سید علی قاضی فوت کرد برای دفن وی همراه
پدر به قبرستان وادی السلام در نجف اشرف رفتیم، موقعی که قبرکن می خواست بدن متوفا را در
قبر کنار حضرت آیت الله قاضی قرار دهد، گفت: اینجا بدن تازه ای هست که حدودا چند روز
پیش باید فوت کرده باشد، پدرم در جواب گفت: کسی از ما جدیدا مرحوم نشده است و علاوه بر
این کسی جدیدا در اینجا دفن نشده است. در این موقع بود که بر ما مکشوف شد که بدن ملکوتی
ایشان پس از حدود چهل سال هنوز تازه است و متلاشی نشده است. وی گفت که: شخصا این
گفت وگو بین قبر کن و مرحوم والدش را شنیده است و بدون واسطه و اغراق برای این فقیر نقل
میکند . حاج سید احمد قاضی در عراق و لندن در بین مومنین شیعه مشهور به تدین است .
لازم به ذکر است که سالم ماندن جسم مومن پس از رحلت بر اساس احادیث و تجربیات بر اثر
دائم الوضو بودن و اقامه نماز شب حاصل میشود

ذکر دائم سید قاضی (ره) “لا هو الا هو” بوده است. حضرت قاضی تاکید داشت بر شهادت دادن
به : “انه لا هو الا هو” و “لا اله الا الله” و “لا حول و لا قوه الا بالله العظیم” . ایشان در
هشتاد و سه سالگی پس از یک عمر سلوک معنوی و معاشقه با حضرت محبوب به دیار باقی
عروج کردند. آثار مکتوب حتمی ایشان حاشیه بر ارشاد شیخ مفید است که هنوز منتشر نشده
است، تفسیر خطی ایشان بر صد آیه اول سوره انعام که امیدواریم انشاء الله بزودی طی سال جاری
منتشر گردد و شرح دعای سمات که در هشتاد صفحه در تهران در سال ۱۳۸۵ از سوی موسسه

فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس منتشر شده است . ایشان معتقدند: “که تکرار لفظ “العظیم الاعظم الاعظم الاعظم” برای سالکان الی الله چیزهایی را آشکار میسازد. اول چیزی که از این عظمت برای ایشان ظاهر میشود، عظمت توحید افعال است، سپس عظمت توحید صفات و آن گاه عظمت توحید ذات ” . ایشان معتقدند که: “ آسمان های معنوی بسیارند و بزرگترین آنها دل اولیاء مخلص حضرت حق تعالی است که امر الهی بر قلوب ایشان نازل میشود و از آن ها به عالم منتشر میگردد. همان طور که ستارگان و خورشید و ماه بر اهل دنیا که گرفتار زنجیرهای حس هستند می تابد، قلوب مخلصین و خواص نیز برای اهل آسمان های معنوی نور افشانی می کند ” . حضرت قاضی به شاگردان خود دستور می دادند این دعای قنوت مولی الموحدین (ع) را در قنوت نماز هایشان بخوانند: “اللهم ارزقنی حبّک و حبّ ما تحبه، و حبّ من یحبّک، والعمل الذی یبلغنی الی حبّک واجعل حبّک أحبّ الاشیاء الی ” . عارف معاصر آیت الله قاضی راههای معرفت الهی را برهان، ذوق، وجدان، وحی و تجلی میدانند. وحی مخصوص پیامبران است اما چهار راه دیگر برای همگان میسور است. تجلی که پس از وحی مهمترین راه معرفت حقایق الهی است از راههای مشترک انبیاء و اولیاء الله است. “تجلی عبارت است از آشکار شدن حقیقت به مقدار قابلیت کسی که تجلی برای او بدست میدهد ” . ایشان خود را “الفانی الجانی ” می خوانند. “مرحوم قاضی قرائت دعای زیر (دعای سریع الاجابه، مفاتیح الجنان) را به مدت چهل شب، هر شب یک تا صد بار برای برآورده شدن حاجت سالکان درگاه الهی مفید می دانستند : إلهی کیف أدعوك و أنا أنا و کیف أقطع رجایی منك و أنت أنت؟ إلهی إذا لم أسئلك فتعطين فمن ذاالذی أدعوه فیعطینی؟ إلهی إذا لم أدعك فستجیب لی، فمن ذاالذی أدعوه فیستجیب لی؟ إلهی إذا لم أتضرع إلیک فترحمنی فمن ذا الذی أتضرع إلیه فیرحمنی؟ إلهی فکما فلقط البحر لموسی و نجیته

أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَإِنَّ تَجْنِيئِي مِمَّا أَنَا فِيهِ وَتَفْرِجَ عَنِّي فَرَجًا عَاجِلًا غَيْرَ
أَجَلٍ بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ” [پایان سخنان دکتر صفوی]

حقیر باز هم این مطلب را عرض می‌کنم که استفاده از اذکار سلوکی نیاز به مجوز عارف و استاد
خبیر دارد و الا فرد ذاکر بیشتر لطمه خواهد خورد .

هرچه در تصویر خود بهتر نگاه انداختم بیشتر آئینه را در اشتباه انداختم

زندگی تصویر بود، ای عمر، برگردان به من سنگ‌هایی را که در مرداب و ماه انداختم

عشق با من نابردار بود، چون عاقل شدم یوسف خود را به دست خود به چاه انداختم

تا دل پرهیزگارم را نبینم توبه‌کار با شعف خود را در آغوش گناه انداختم

سر برون آوردم از مرداب، رو بر آفتاب چون حباب از شوق آزادی کلاه انداختم

چهارشنبه پانزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عریان ترین معنی ولایت کلیه ی الهیه

عبدعاصی : این جملات را که بیانات جناب شیخ علی بهجت است را بخوانید :

در هیچ جا نداریم که امام حسین علیه السلام شکوه کرده باشد. حتی داریم که هرچه مصیبت‌ها و
سختی‌ها بیشتر می‌شد، حضرت برافروخته‌تر می‌شد. مثل عاشقی که به وصال معشوق می‌رسد،
چه‌طور هر لحظه التهاب بیشتری دارد، حضرت لحظه به لحظه برافروخته‌تر می‌شدند . آیت‌الله
بهجت (ره) می‌فرمود سیدالشهدا (ع) لقاءالله و وصال عاشق به معشوق را انتخاب کرده بود و با

اختیار خود آن مقامات عالیه را طی کرد. کسانی که همراه ایشان ماندند هم از مخلصان واقعی بودند. این عبارت پدرم است که می‌گفت: حضرت سیدالشهدا (ع) (با اختیار خود آن همه مصائب و شهادت و اسارت اهل و عیال خود را تحمل نمود. زیرا در روز عاشورا بر آن حضرت عرضه می‌شد که یا نصر و پیروزی را انتخاب کن و یا لقاءالله را و ایشان در کمال اختیار انتخاب کرد.

بر روی جملات آبی رنگ دوباره تامل بفرمایید " : با اختیار "

این یعنی چی؟ یعنی اینکه آنچه در واقعه ی عاشورا متحقق شد به اختیار اباعبدالله علیه السلام بود. حتی عطش. حتی سوزاندن خیمه ها - سربریدن شش ماهه - حتی خنجری که گلوی مبارک را درید به اذن و اختیار حضرت بود. شمر و خوئی و سنان و عمر و یزید و بقیه اراذل و اوباش و حرامیان آمده بودند تا نقش ایفا کنند. شمر آمده بود تا شمر شود. تمام اختیارها دست خود سیدالشهدا علیه السلام بود. آری! این یک نوع جبر است. یک جبر مقدس که اسمش " توحید " است. همه اختیار دارند. اما همه هم می دانیم که اختیارمان دست خداست. در واقع همین اختیار ما هم نوعی سلطه و جلالت رب جلیل است. اسمش جبر نیست. وقتی همه چیز در " اصل وحدت " تعریف شود دیگر اختیار - جبر - من - تو - شمر - امام حسین علیه السلام - کفر - ایمان - شیعه - سنی - و همه ی اضداد و تناقضات کنار می رود. اختیار امام حسین علیه السلام دست خدا بود. وقتی می گوئیم: امام حسین علیه السلام بعنوان ولی خدا / خلیفه ی خدا / حجت خدا / بر روی زمین است یعنی امام علیه السلام کانون اراده بر روی زمین است. آنچه در عوالم رخ می دهد به اذن و توجه حجت خدا علیه السلام صورت می پذیرد. هم خیر و هم شر. زاد و ولد و مرگ و میر / قتل و غارت / کمکهای انسانی و ممنوع دوستی / زلزله و طوفان و سیل / محبت و عاطفه / زیارت و سیاحت / سیر و سلوک / تجاوزات و تعرضات / همه ی افعال و حالات بر روی زمین به اراده ی امام معصوم (عجل الله فرجه) انجام

می شود . این یعنی ولایت کلیه ی الهیه . یعنی در دست داشتن افسار همه ی نفوس . انس و جن و ملک و حیوان و نبات و جماد . چه در عالم زمین چه در عوالم دیگر . حجت خدا بعنوان خلیفه ی خدا توان تصرف و احاطه در همه کائنات را دارد .

اولیای الهی و عرفای عظام که صاحبان ولایت جزئیة الهیه هستند بالوراثه - به اذن حجت حق سلام الله علیه به ولایت کلیه الهیه دست پیدا می کنند . مگر نه اینکه ائمه ی هدی علیهم السلام در بین مردم و مثل مردم زندگی می کردند ؟ ! عرفای عظام هم در عالم بقاء به همین حالات دست پیدا می کنند . به سکون می رسند . دیگر حالات خاص ندارند . عوارض عالم فناء را ندارند . سکون کامل... .

این دفعه به جای غزل همیشگی این غزل از حافظ شیرازی را مناسب دیدم که بیاورم :

ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم زلف بر باد مده تا ندھی بر بادم

سر مکش تا نکشد سر به فلک فریادم می مخور با همه کس تا نخورم خون جگر

طُره را تاب مده تا ندھی بر بادم زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم

غم آغیار مخور تا نکنی ناشادم یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم

قد برافراز که از سرو کنی آزادم رخ برافروز که فارغ کنی از برگِ گُلم

یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم شهره ی شهر مشو تا نهم سر در کوه

تا به خاک در آصف نرسد فریادم

رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس

من از آن روز که در بند توام آزادم

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

دوشنبه سیزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه چهارم



بسمه تعالی

در ۶ صفر المظفر ۱۳۸۱، خدمت یکی از دوستان نوشته است .

پس از عرض سلام ،

نمی دانم چه بنویسم ؟

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات ؟

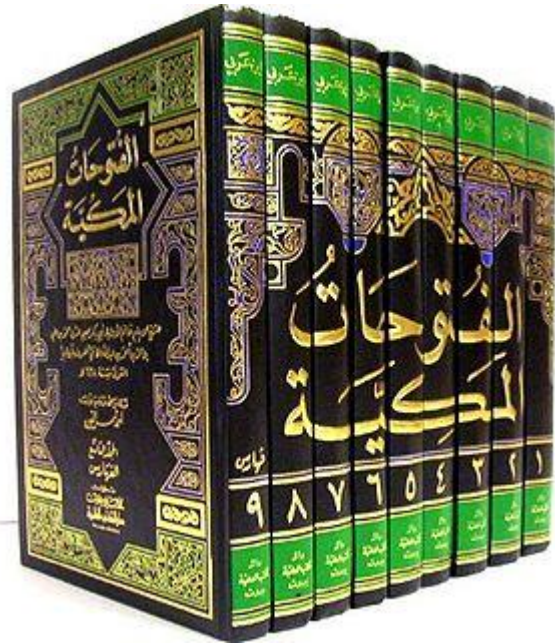
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

بلی ، راه نجات از شرک و هواپرستی و دنیا پرستی و آخرت پرستی همان است که خواجه در شعر خود به اشاره ی مختصری گفته : جام می خوردن ، به محبت حق ، و کام تشنه تر نمودن ، و با یکنای عالم عشق ورزیدن و از ماسوی بریده شدن ، و سرپوش بر آفرینش گذاشتن است ؛ چنان چه از این معنی غفلت شود ، باز باید در اسارت بیفتیم ، ولی اگر کسی را جام دهند و مستش کنند و از مستی به هوشش آورند ، هرگز راز پوشیده را نتواند فاش کند ؛ مثل اینکه ما و مردم ، حاضر نیستیم به حیوانات ، از آن چه را از امورات بشریت دارا هستیم بگوییم ، ولی حاضر هستیم با بشری مثل خود بگوییم . مطلب واضح شد ، ان شاء الله چنان چه جویای حال حقیر باشید ، بحمد الله ولی با جهالت چه کنم؟! دعا بفرمایید. پایان

شنبه یازدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

استغراق در نمازهای واجب در فتوحات مکیه

مطلب دوم از فتوحات مکیه



متهجد را کار دیگری است که آن را هر کسی نمی داند و آن اینکه : هیچکس میوه مناجات تهجد و شب زنده داری را نمی چیند و علومش را کسی حاصل نمی کند مگر آنکه نماز شب برایش نافله باشد . اما کسی که نماز فریضه (واجب) او کاستی دارد از نمازهای نافله اش کامل گردد . بنابراین اگر فریضه ها نافله های بنده ی متهجد را فراگیرد برایش نافله ای باقی نمی ماند و او دیگر نه متهجد است و نه صاحب نافله . از این روی برایش نه حال نافله حصول می یابد و نه علوم آن و نه تجلیاتش . این را نیک بدان!

شنبه یازدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

کتاب "علی علیه السلام و فلسفه الهی" اثر حضرت علامه

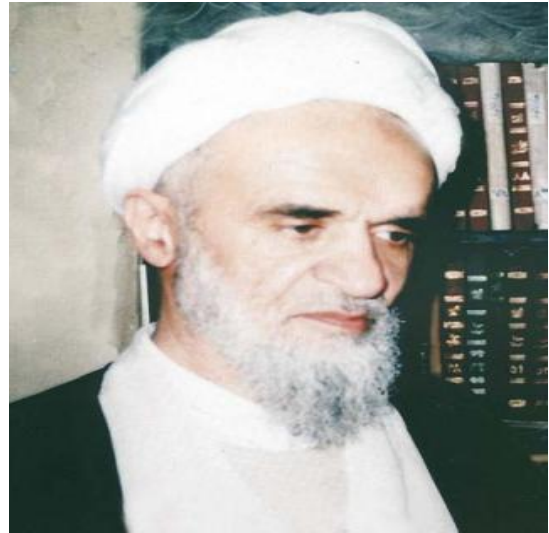
طباطبایی (ره)

عبد عاصی : علی علیه السلام و فلسفه الهی . این کتاب کم حجم بی نظیر است . فوق العاده است .
برای کسانی که می خواهند یک جا لذت ببرند این کتاب را توصیه می کنم . متن ترجمه این اثر را
در وبلاگ فلسفه اسلامی - نقد فلسفه ستیزی و تفکیک پیدا کردم که برای رفقای خودم برای مطالعه
و دانلود قرار دادم . همینطور کتاب فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام اثر آیت الله جوادی
آملی را که نشر شیوایی دارد برای باز شدن ذهن پیشنهاد می کنم . این بزرگان و آثارشان سرمایه
های شیعه بوده و باید برای آنها ارج قائل شویم .



شنبه یازدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه سوم



بسمه تعالی

در ۱۶ ماه رمضان المبارک ۱۳۸۱ هجری قمری به یکی از دوستان نوشته است .

پس از عرض سلام ، امید است رحمت بی پایان حضرت حق - جلّت عظمته - ، در این ماه شریف موجی زند و این ماهیان بی حسّ و حرکت کنار خود را - که از رحمت کنار افتاده - به میان در کشد و حیاتی دوباره و زندگی سرمد به آن ها بخشد .

بله ، موج رحمت { ائی جاعل فی الارض خلیفه } ؛ (من در زمین جانشینی خواهم گماشت .)
ما را به کنار انداخت ، همان ، موج { علّم ءادم الاسماء } ؛ (و [خدا] همه ی [معانی] نام ها را
به آدم آموخت .) و { فتلقی ءادم من ربّه ی کلمت } ؛ (سپس آدم از پروردگارش کلماتی را
دریافت نمود .) به میان دریا کشانید . همه ی این کش مکش ها را خود ، به سر ما می آورد !
همه هم رحمت است تا دانا که باشد و رحمت را غضب ننگرد و به تلاطم افتد و خود را آن قدر
کنار این دریا به پایین و بالا افکند تا هلاک شود . بیدار ، بیدار ، بیدار که « گربه شاخمان نزند . »

به هر حال ، خدا این ماه مبارک را بر همه ی ما مبارک گرداند ، به مغفرت و محبت و عشق و علاقه ی خود ؛ پروانه گر می دانست در این سوختن ، راحتی و حیات اوست ، این همه خود را به این طرف و آن طرف نمی زد تا آخر الامر به غیر آتش کشته شود .

الهی ! به حق مقربان درگاهت ، ما ادعای عشق و علاقه ی تو را نمی کنیم ولو طالب تو و عشق و علاقه ی توایم ، ما را با خود آشنایی ده تا در این تلاطم ها ، به هلاکت نرسیم و از تو و اولیایت دور نماییم .

الهی ! این کشتی ما ، در میان هستی زندگی می کند ، مبادا تلاطم های زمانه ، ما را از بهره برداری از این اسما و صفات و از این هستی بی بهره کند و آخر الامر « خرس الدنیا و خوک الآخرة » گردیم ! یا الله یا الله می گویم و نمی دانم کاری کرده ام که از کنار تو دور نشده باشم تا به رحمت پیوندم یا نه ، حال بنده بحمدالله همین است که می بینید . امید است خدا ، ترحمی کند .

چهارشنبه هشتم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

بیانات آیت الله کمیلی خراسانی مدظله العالی در راه

نجف به کربلا در سال ۱۳۸۹

عبدعاصی : این فرمایشات حاوی نکات واقعاً عجیب و عظیمی است . اگر کسی با دقت مطالعه کند حتماً دستش پر خواهد شد . جالب است بدانید با توجه به جملات آخر همین سخنرانی که در

اتوبوس زوار و دوستان آیت الله کمیلی خراسانی بیان می شده در مراجعت از کربلا به ایران مقدار زیادی از پول های شاگردان ایشان که همه یکجا بوده مفقود می شود . یعنی ایشان قبلاً این مسئله را به رفقاییشان تذکر داده بودند که اگر اینطور شد ناراحت نشوید که علامت قبولی زیارتتان است . خدای متعال به معظم له طول عمر و بقای کاملین عنایت بفرماید .



امام حسین علیه السلام و حجاب های هفت گانه

قال الامام الصادق علیه السلام : ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان.

گفته های ما چه بسیار سنگین باشد مگر برای بنده ای که دلش را ریاضت داده باشد ، دلش را خاشع و نورانی کرده باشد و از نظر توحید و ولایت در راه کمال باشد . که این کار هم نیاز به مجاهدت و سیروسلوک دارد که نفس را از حجاب ها پاک کند و آیات و احادیثی را که در معانی بلند واقع شده با قلب نورانی اش درک کند . اگر بخواهیم با دانش و آموزش معمولی بفهمیم خیلی سخت است ، باید با مثل و تقریب ذهنی درک کنیم .

در روایت چنین آمده است که سجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می درد ، یعنی باعث قبولی نماز می شود . نمازی که به آسمانها بالا می رود . گاهی می خواهیم ظاهر

مطلبی را بفهمیم و گاهی باطن آن را . ممکن است یک آیه یا حدیث تا هفتاد بطن معنی داشته باشد . " کلام الملوک ، ملوک الکلام " . اگر مطلبی را نفهمیدیم ، باید بگوییم که من نفهمیدم . اگر بخواهیم کلام قرآن را درک کنیم به قوه ی مدرکه ی بالاتری نیازمندیم . اگر باطن نورانی شد ، درک های باطنی هم به مراتب بیشتر می شود .

دریدن حجاب های هفتگانه بوسیله تربت امام حسین علیه السلام رمز این راه است . تربت رمزی از شهادت و فنای فی الله است . کربلا با هیچ زمینی قابل مقایسه نیست . زمینی است که خون امام علیه السلام و شهدای عظیم الشان بر روی آن ریخته شده است . " خون شهید ، انسان را شهید می کند . " تربت شهید ، انسان را به فناء وا می دارد . مخصوصاً اگر سجده طولانی شود و از صاحب تربت استمداد بطلبی . از نور صاحب تربت یاری بخواهی ، متوجه می شوی که رابطه ای از درون شما با صاحب تربت برقرار می شود . عرفای معظم می فرمایند : راه امام حسین علیه السلام در طریقت ، راه میان بر است . در میان چهارده معصوم علیهم السلام نور امام حسین علیه السلام می درخشد . اولین و آخرین آنها از حسین علیه السلام گفته اند . به شکلی اول ائمه حسین علیه السلام است ، زیرا ائمه فرزندان او هستند . امام حسین علیه السلام در بین اهل البیت علیهم السلام خصائصی دارند که هیچ امامی ندارد . شیخ جعفر شوشتری (ره) در کتاب شریف " الخصائص الحسینیه " خصوصیات سیدالشهداء علیه السلام را ذکر کرده است . از موضوعاتی که فقط برای اباعبدالله علیه السلام آورده شده اینها هستند : ۱ - نسل امام المعصومین علیهم السلام از امام حسین علیه السلام است . ۲ - شفای هر دردی در تربت ایشان است . ۳ - استجاب دعا تحت قبه ی منوره ایشان . ۴ - زیارت کردن کربلا و مضجع شریف ایشان توسط انبیای عظام و اوصیای ایشان و ائمه معصومین و ملائکه الله سلام الله علیهم اجمعین و

از بزرگ باید حاجت بزرگ بخواهیم . آیا به مقصدهای بزرگ ، به مقصدهای توحیدی و عرفانی ، با تلاش مختصر خودت می توانی بررسی ؟ به حاجت های بالا و والا نگاه کن و آنها را بخواه . چونکه صد آید نود هم پیش ماست . شما صد را پیدا کن ، پابینی ها را هم بدست خواهی آورد . هر چه در باطن خود بروی ، لایه های نفست پاره می شود . باید این حجب از بین بروند . در نفس انسان ، لایه هایی هست که وقتی لایه ی اولی کنار رفت لایه ی دومی می آید و بعد لایه ی سومی و همین طور لایه ها کنار می رود تا به آن " سر مستتر " برسد . اگر بخواهیم به آن سر برسیم باید این سر راهی ها و پیش افتاده ها از بین بروند ، پاره شود و مضمحل گردند تا به آن حقیقت برسیم . مثلاً شما می خواهید یک چاهی حفر کنید تا به آب برسید . همین طوری که به آب نمی رسید !!! چقدر باید خاکها را برداری تا به عمق آن بررسی . وقتی به چشمه رسیدی ، چشمه خودش می جوشد . اینکه می فرماید : اگر کسی چهل صبح را با خلوص نیت برخیزد و برای خدا نماز و دعایی با خلوص بخواند یا نماز شبی اقامه کند اینجاست . چشمه ای در دلش باز می شود . و هنگامی که آن چشمه باز شد دیگر با آن پیشرفت می کند و فتوحاتی برایش حاصل می گردد .

معنای دیگر ، روایتی است مشابه به همین روایت که من آن را جای دیگر خوانده ام و این طور است که : وقتی شما روی تربت امام حسین علیه السلام سجده کردی ، اگر چشم باطنی تو قوی باشد می بینی که با آن چشم باطن به کجا رفتی . زیر هفت زمین را می بینی . می بینی که داخل هفت زمین رفتی . شما الآن روی زمین سجده کردی ، روی زمین دنیا ، روی زمین طبقه ی اول ، و به زیر هفت زمین رسیدی . آسمان هفت طبقه دارد و زمین هم هفت طبقه است . وقتی شما مُهرت را گذاشتی روی طبقه ی اول زمین و تسبیح گفتی ، ذکری گفتی ، اگر خدا لطف کند زیر هفت طبقه را می بینی چه خبر است . این واقعیت است . زمین یک طبقه نیست ، هفت طبقه است

و در هر طبقه عوالم و موجوداتی هست . ما کجای این عوالم ، قدرت و خلقت خدا را دیده ایم ؟ در آسمانها چه خبر است ؟! در دریاها چه خبر است ؟! در طبقات زیر زمین چه خبر است ؟! کجا به اینها رسیده ایم ؟! لذا اگر چشم دل و دیده ی برزخی باز شود ، سالک عوالمی از خلقت را سیر می کند و آنها را رؤیت می کند . اینها در اثر استمداد از روح بزرگی مثل روح امام حسین علیه السلام است . چون شما وقتی روی خاک کربلا سجده می کنید ، خاک یک سرّی دارد . باید به صاحب خاک معرفت داشته باشید . این خاک رمز است . از معرفت صاحب خاک ، انسان به این مراتب می رسد . " ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة . من رکبها فقد نجی و تخلّت عنها فقد هلك . "

از مرحوم قاضی (ره) نقل شده که ایشان زیاد از نجف به کربلا می آمدند و زیارت مکرر در مکرر می کردند . می آمدند در صحن امام حسین علیه السلام . داخل حرم که نمی شود طواف کرد . الآن زنانه – مردانه شده و طواف ضریح مقدور نیست ولی از داخل صحن می شود زیارت کرد . از چهار طرف هم راه دارد . حالا بسته نیست اما ممکن است در آینده آن هم مسدود شود . کسی که بخواهد بزرگی را زیارت کند دور سرش می گردد ، یکی که می خواهد صدقه سر کسی برود یا قربانی کسی شود دور او می گردد . دور هر بزرگی می توان هفت دور گردید . این طواف هفت شوط فقط مال خانه ی کعبه نیست . از استاد ما سید هاشم حداد (ره) نقل می شود که ایشان وقتی به زیارت مزار بزرگی یا عارفی یا امامزاده ای هم می رفتند ، هفت شوط دور آن می گردیدند . ظاهراً حضرت آقای قاضی (ره) هم همینطور بودند و ضریح امام حسین علیه السلام را دور می زدند . از بیرون هم طواف می کردند و در وجب به وجب و گُله به گُله ی صحن مطهر نماز و دعا خوانده اند . ایشان خیلی اهل تعبد و اهل دعا بودند . کلاً سالک اینطور است . وقتی روحیه

لطیف شد ، وقتی خمیره الهی شد ، دوست دارد همه اش نماز بخواند ، قرآن بخواند ، نهج البلاغه بخواند ، حرف خدا بزند . اگر حرف غیر خدا را پیش او بزنی ناراحت می شود .

نقل است مرحوم قاضی (ره) آمده بودند داخل قهوه خانه ای و چای می نوشیدند . مرحوم آقای حداد (ره) ایشان را می بینند و می گویند شما چرا به قهوه خانه آمده اید ؟ مرحوم قاضی (ره) فرموده بودند : از راه رسیده ام و آمده ام یک چای بنوشم تا رفع خستگی شود و بانشاط به حرم سیدالشهدا علیه السلام بروم . آقای حداد (ره) ایشان را به منزل خودشان دعوت می کنند . مسجدی هم سر کوچه شان بود و در آنجا دکه ای بود که با هم می نشستند و خیلی گفتگو داشتند .

زمین کربلا زمینی است که از درودیوار آن نورانیت می بارد . این زمین قبل از ولادت امام حسین علیه السلام وعده الهی بوده . در روایات آمده است که یک روز ، زمین کعبه به خودش بالید و گفت : مثل من کجاست که مردم از همه جای دنیا برای حج می آیند و مرا زیارت می کنند ؟ زمین کربلا جواب داد که : به خودت نبال که زمین کربلا را خداوند بر همه ی اراضی برتری داده است . زمینی است که حسین علیه السلام می آید و خون پاکش در آن ریخته می شود . در روایات آمده و حتماً شنیده اید که تعدادی از انبیای گذشته ، پایشان به کربلا که می رسید ، خدا می خواست که اثری از این زمین را ببینند . مثلاً درباره حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام می گویند : روزی سوار بر اسبش بود که از زمین کربلا عبور کرد . پای خودش یا اسبش به سنگی برخورد می کند و زخمی می شود . می گوید : خدایا این همه راه رفتم خونی نبود ، چرا در این سرزمین خون ریخته شد ؟ جواب می آید : این زمینی است که امام حسین علیه السلام اینجا می آید و خویش ریخته می شود . خواستیم به تو هم از این زمین چیزی رسیده باشد . شما مقام ابراهیم علیه السلام را در مسجد سهله و کوفه زیارت کردید . پس انبیاء در این منطقه بوده

اند . همینطور راجع به حضرت اسماعیل علیه السلام می گویند که گله ای گوسفند را از این منطقه عبور می داد . در کنار شط فرات هر کاری می کند گله آب نمی خورند . می گوید : خدایا ! این حیوانات تشنه چرا آب نمی خورند ؟ ندا می رسد که : این آب فرات کرب و بلاست . اینجا تشنه گانی می آیند و شهید می شوند . روایات زیادی وجود دارد . خاصیت این زمین به این شکل است .

ما نباید ناراحت شویم . می گویند اگر ضایعه و مصیبتی دیدید ، پولی ، مالی از شما طوری شد نشانه ی قبولی زیارت است . ولی بعضی ها این اتفاقات را به فال بد می گیرند . مخصوصاً زمین کربلا حزن آور است . می گویند در کربلا نباید سیر آب خورد ، سیر غذا خورد . هرچه بتواند خودش را محزون نگه دارد و در هر حال با توجه باشد . خدا را قسم می دهیم به حق حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام که به ما نور معرفتش را عطا کند و به ما توجه به باطن را بدهد تا بتوانیم در این دو سه روزی که وقت مان محدود است فیض ببریم .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سه شنبه هفتم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

معرفت نفس در کلام امام الموحدین و العارفین علیه السلام

عبدعاصی : خیلی از این اکابر نرفتگان که حالا دستک مخالفت با عرفان حقه ی شیعی را بلند کرده اند و غافل از همه جا به یاری وهابیت و بابیت و بهائیت و اخباری گری و مرکز شیعه شناسی سیا و موساد می پردازند تصور می کنند که وادی " معرفت نفس " اختراع عرفای عظیم

الشان و علمای ربانی مذهب حقه شیعه است . همین است که عده ای جاهل و بی سواد در دام شهرت طلبی می افتند تا با داد زدن های بیهوده مثل زاغ , لباسی برای خود بدوزند . ۱۹ جمله در معرفت النفس از امام العارفین مولا امیرالمومنین علیه السلام در زیر آمده است . خوب است در این جملات دقت بیشتری کنیم تا بر باد بودن اباطیل ضد توحیدی و ضد ولائی مخالفین سیر و سلوک الی الله برایمان به روشنی مشخص شود . منبع این بیانات شریف جلد های مختلف کتاب " شرح غرر و درر " آمدی است . با تشکر از استاد معظم جناب دکتر حسین غفاری که با نشر دو جلد اول سری آیت الحق خدمت بزرگی به جامعه دوست داران معرفت نمودند .

۱ - عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و آنرا آزاد گرداند و از هر چه که موجب دوری و هلاکت وی می شود پبیراید .

*علامه طباطبایی (ره) در توضیح این جمله می فرمایند : یعنی آن را از اسارت هوا و بندگی شهوات آزاد نماید .

۲ - بزرگترین نادانی , نادانی آدمی است به نفس خود .

۳ - برترین شاخه ی حکمت , معرفت انسان است به نفس خود و آگاهی او از جایگاه و حدّ خود , یا ایستادن در جای خود .

۴ - بهره مند ترین مردم از معرفت نفس , ترساترین ایشان نسبت به خداوندند .

*علامه طباطبایی (ره) در توضیح می فرمایند : زیرا که اینان آگاه ترین به خدا و عارف ترین بر اویند , و خداوند سبحان فرموده است : انما یخشی الله من عباده العلماء . (سوره فاطر/آیه ۲۸)

۵ - برترین حدّ عقل , آگاهی انسان به نفس خویش است , هرکه نفس خود را شناخت , عقل ورزیده است و هر که بر نفس خود نادان بود , گمراه می شود .

۶ - در تعجبم از کسی که (هرگاه چیزی را گم کند) به دنبال گمشده ی خود جستجو می کند و حال آنکه نفس خود را گم کرده است ولی در طلب آن بر نمی آید .

۷ - در عجبم که آن کس که خود را نمی شناسد چگونه خدایش را می شناسد .

۸ - کمال مطلوب در معرفت این است که شخص نفس خود را بشناسد .

۹ - کسی که بر نفس خود آگاهی ندارد چگونه بر امر دیگران آگاه می باشد .

۱۰ - نهایت معرفت آدمی این است که بر نفس خود عارف باشد و نهایت جهل او نیز این است که بر نفس خود جاهل باشد .

۱۱ - هر کس که نفس خود را شناسد مجرد شده است .

*علامه طباطبایی(ره) در این خصوص فرموده اند : یعنی مجرد و جدای از علائق دنیایی شده است یا از مردم مجرد می شود به اینکه از آنها دوری می گزیند و یا اینکه از همه چیز جدا و دور می شود از طریق اخلاص و یگانگی با خدا .

۱۲ - هر کس نفس خود را بشناسد به مجاهده ی با آن بر می خیزد و هرکس نفس خود را نشناسد آن را وا می گذارد .

*یعنی آن کس که نفس را بشناسد در راه دوری آن از اضداد و خواهشهای پست و حفظ نورانیت آن تلاش می کند و آن کس که اینکار را نمی کند حقیقت نفس را نشناخته است .

۱۳ - هر کس نفس خود را بشناسد ، امر او با عظمت شود .

۱۴ - هر کس نفس خود را بشناسد به دیگران آگاه تر خواهد بود و هر کس نفس خود را نشناسد به دیگران جاهل تر خواهد بود .

۱۵ - هر کس نفس خود را بشناسد به مقصود نهایی کلیه ی علوم و دانشها دست یافته است .

۱۶ - هر کس نفس خود را نشناسد از راه رستگاری به دور افتاده است و در و طه ی گمراهی و نادانی فرو رفته است .

۱۷ - شناخت نفس ، مفید ترین آگاهی هاست .

۱۸ - هر کس به معرفت نفس موفق شود به رستگاری برتر دست پیدا کرده است .

۱۹ - جاهل بر حقیقت نفس خود مباحس زیرا هر کس نسبت به معرفت نفس خود نادان باشد نسبت به تمامی اشیاء جاهل است .

عبد عاصی : فرمایشات بالا به وضوح مشی عرفای " معرفت النفس " را بیان کرده است . یعنی عرفای ما طبق این فرمایشات حرکت کردند و رسیدند . در احوالات بزرگان معرفت نگاه کنید و ببینید همه ی دقیقه هایی که حضرت مولی الموالی علی علیه السلام بیان فرموده اند به درستی دیده می شود . یعنی راهی جز " معرفت النفس " برای " معرفة الله " وجود ندارد .



در زندگی نامه های ناقصی که از مرحوم قاضی و مرحوم حداد رضوان الله علیهما به دستمان رسیده ، گوشه هایی از تجلی این فرمایشات دیده می شود . عرفای مذهب شیعه همه بر امیرشان علی علیه السلام اقتدا کردند و سر سوزنی از طریق اهل بیت علیهم السلام تخطی نکردند . آری ! زیبایی همیشه نشاط آور است و احساس قدرت و توانایی به انسان دست می دهد . وقتی بی بی مظلومه زینب سلام الله علیها (آن عارفه ی به مقام امام زمانش) فرمودند : " ما رایت الا جمیلا " بر اریکه ی قدرت توحیدی و ولائی تکیه زده بود . پس چرا وقتی سید هاشم حداد (ره) از ظفرمندی سیدالشهدا علیه السلام می گوید و عاشورا را جلوه ی قدرت خدا و زیبایی می داند با سنگ کفر و عناد او را می زنند ؟ شاید اگر مخالفین عرفان در کوفه و شام بودند و بیانات زینب کبری سلام الله علیها را در خصوص عظمت عاشورا و تجلی زیبایی و پیروزی حقیقی آل الله می شنیدند به اوهم سنگ می زدند

آن کشته که بردند به یغما کفنش را تیر از بی تیر آمد و پوشاند تنش را

خون از مژه می ریخت به تشییع غریبش آن نیزه که می برد سر بی بدنش را
پیراهنی از نیزه و شمشیر به تن کرد با خار عوض کرد گل پیرهنش را
زیباتر از این چیست که پروانه بسوزد شمعی به طواف آمده پر پر زدنش را
آغوش گشاید به تسلای عزیزان یا خاک کند یوسف دور از وطنش را؟!
خورشید فروزان شده در تیره گیِ شام تا باز به دنیا برساند سخنش را

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مطالعه ی پرسش و پاسخ ها هم خالی از لطف نیست و در بر دارنده ی مطالب زیادی است که ممکن است بصورت مستقیم در وبلاگ به آنها اشاره نشود . حتی احتمال دارد که پاسخ سؤال های بوجود آمده را قبلاً داده باشیم .

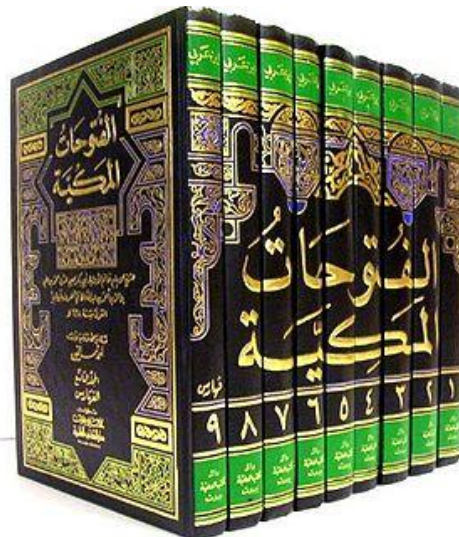
*مطالب وبلاگ طریق الی الله گزیده ای از دیده ها - شنیده ها و خواننده های حقیر از اولیای الهی و مرتبطين مستند آنهاست و بعضی هم دریافتها و تحلیلهای شخصی اینجانب می باشد.
یا علی مددی

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عاشورا در فتوحات مکيه

عبد عاصی : درست است که مطالعه ی کتب عرفانی حتماً نیاز به مطالعه و فراگرفتن پیش نیازهایی دارد اما برای آن کسانی که وقت کافی یا توانایی یادگرفتن پیش مطالعه ها را ندارند بشارت می دهم که از امروز بخشی با عنوان "ابن عربی، فتوحات مکيه، فصوص الحکم" در " وبلاگ طریق الی الله " افتتاح شده که برای آشنا شدن چشم و گوش خوانندگان و رفقای دائمی مفید خواهد بود . انشاءالله که بهره های فراوان خواهیم برد .

مطلب اول از فتوحات مکيه



جناب شیخ اکبر محیی الدین بن عربی (ره) در باب هفتاد و یکم کتاب شریف فتوحات مکیه آورده اند : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات آن روز (روز عاشورا) را می کرد . چون در آن روز خداوند را رازی است که فضل و برتری اش را بر بندگانش بلند می گرداند . . .

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

انکار حضرت رقیه (س) در برنامه راه سعادت شبکه یک

عبدعاصی : طریقه ی وبلاگ طریق الی الله جان سپاری و دلدادگی طریقت حقه ی عرفان شیعی است بدون وابستگی به جایگاه یا فرد خاص . بهمین دلیل حتی اگر در دایره ی اخلاقیات و اساتید اخلاق انحرافات و وجود داشته باشد علیرغم اینکه ممکن است دستاویز دلکها و خیمه شب بازهای ضد توحید و عرفان بشود بدون وا همه بیان می کند . کما اینکه نزدیک یکسال است اراذل و اوباش ضد عرفان و ضد انقلاب این وبلاگ حقیر و بی پیرایه را آماج زشت ترین دشنام ها قرار داده اند . به هر حال فایل تصویری زیر را ملاحظه بفرمایید . خدای متعال عاقبت همه را ختم به خیر کند و از وساوس نفسانیه و شیطان رجیم رهایی بخشد . سوء عاقبت پایان وحشتناکی است که هیچ کس از آن در امان نیست حتی عباد و زهاد . پس ماها که عوام الناس هستیم خیلی باید حواسمان جمع باشد . نکند که به اسم راه سعادت راه شقاوت را بپیمایم . حواسمان باشد به چه کسی دل می دهیم و افسار نفس مان را دستش می دهیم .

انکار حضرت رقیه در برنامه راه سعادت شبکه یک (۱)

بعد از دیدن کلیپ غم بار بالا مطالب زیر را هم مطالعه بفرمایید:

<http://www.shia-news.com/fa/pages/?cid=19877>

<http://www.ahlebayt14.blogfa.com/cat-2.aspx>

<http://aghigh.ir/fa/news/2764/> تشکیک - در - وجود - حضرت - رقیهس - یک - ظلم -

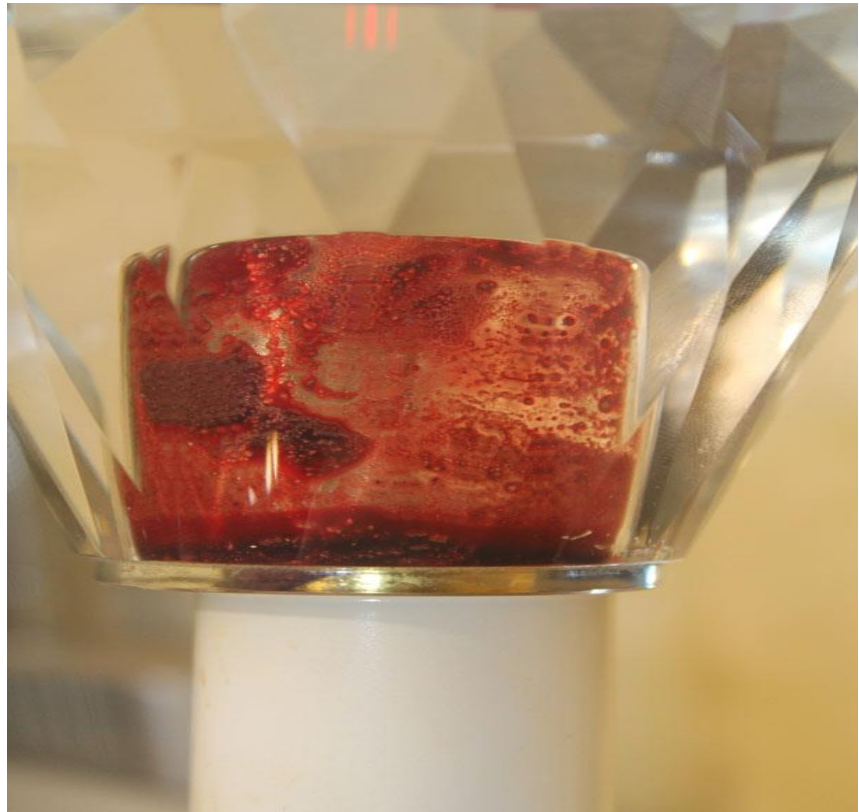
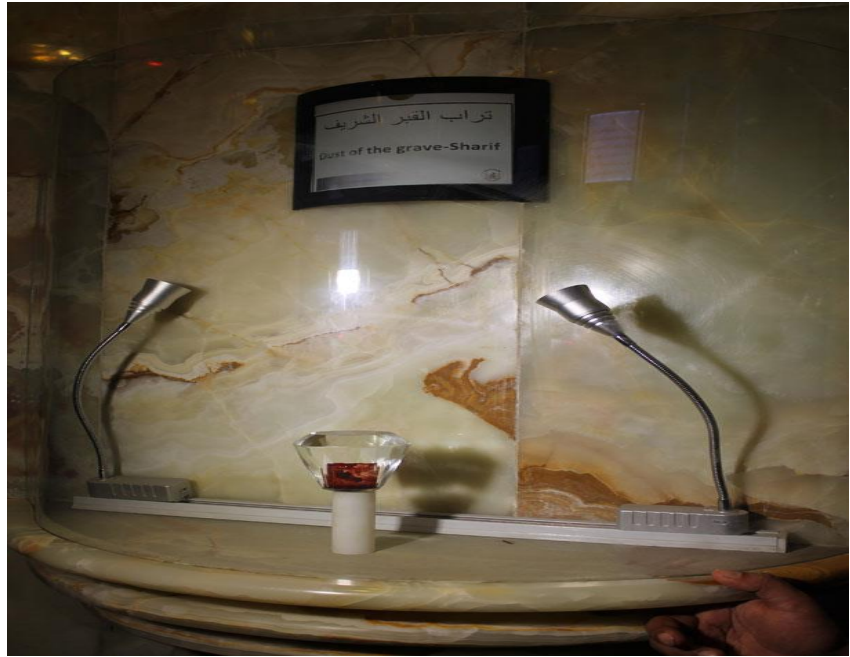
بزرگ - تاریخی

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

رنگ خون تربت اباعبدالله علیه السلام

عبدعاصی : شبکه ماهواره ای کربلا که زیر نظر عتبه مقدسه امام حسین علیه السلام فعالیت می کند دیروز (عاشورای حسینی ۱۴۳۴ برابر با ۵ آذرماه ۱۳۹۱) تصاویری را بطور زنده از موزه ی آستانه حسینی علیهاالسلام را پخش کرد که تربت قتل گاه سیدالشهداء علیه السلام به رنگ خون درآمده است .



بقیه تصاویر را می توانید در آدرس زیر مشاهده بفرمایید .

<http://www.imamhussain.org/news/view.php?id=160>

بابی انت و امی یا با عبدالله الحسین علیه السلام

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

واجب الوجود و جبر و اختیار

عبدعاصی: فرمایشات بزرگان دین در خصوص واجب الوجود و جبر و اختیار را با هم بخوانیم و کمی تأمل کنیم :

- ملاصدرا: واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست. (اسفار، ملاصدرا، ۲ / ۳۶۸)

علامه طباطبایی: لازم است بین معلول و علتش سنخیت ذاتی باشد (نهایة الحکمه، ۱۶۶)

- ابن عربی: بدان که تنزیه در نظر کسانی که به حقایق دست یافته اند عین محدود کردن و در بند کشیدن خداوند است و کسی که خداوند را منزّه (از وجود و شباهت با چیزی) بداند، یا نادان است و یا بی ادب! (آیت الله حسن زاده آملی، انه الحق، ص ۴۲)

ابن عربی: همانا خداوند منزّه همان خلق شبیه و مانند دار است! (فصوص الحکم / ۷۸)

ابن عربی: و نزهه و شبهه و قم فی مقعد صدق (فصوص الحکم / ۹۳)

آیت الله حسن زاده آملی : خداوند مغایر و مابین چیزی نیست و چیزی مابین او نیست... انیت محضه ای را که شیخ (ابن سینا) اثبات کرده است تنزیهی است که عین تشبیه است. (آیت الله حسن زاده آملی، انه الحق ص ۴۵ و ۴۶)

آیت الله ملکی تبریزی : صفات مخلوقات دو نوع است: یک قسم از آن لازمه جهت وجود آن است که این قسم مخالف با صفات نیست بلکه شبیه صفات خداوند است. (آیت الله ملکی تبریزی، لقاء الله، ص ۱۹۲)

ملاصدرا: بدان که نفس ما و سایر حیوانات در اعمال و حرکت هایش مجبور است چون اعمال و حرکات نفس ما مانند فعل و انفعالات طبیعت، تسخیری و اضطراری است ... لکن تفاوت این دو در این است که نفس ما به اغراض و انگیزه های فعلش آگاه است اما طبیعت آگاه نیست. اساسا فعل اختیاری جز در واجب الوجود حقیقتا امکان تحقق ندارد و غیر واجب الوجود از موجوداتی که مختار محسوب می شوند، مجبوران و مضطرانی هستند که در صورت مختاران نمود یافته اند. (اسفار ۶/۳۱۲)

علامه طباطبایی : در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان و این حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد (علامه طباطبایی، رسائل توحیدی ۸۱)

آیت الله حسن زاده آملی : فاعل در هر موطن اوست و مؤثری جز وی نیست (آیت الله حسن زاده، خیر الاثر در رد جبر و قدر، ص ۱۹۹)

شبستری در گلشن راز می گوید:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود که او مانند گبر است

کدامین اختیار ای مرد جاهل کسی را که بود بالذات باطل

ملاصدرا : «عالم بودن و مرید بودن خداوند، یک چیز بیش نیست و هیچ تغایر ذاتی یا اعتباری بین این دو صفت نیست. اراده خداوند همان علم او به نظام اتم است» (اسفار ۶/۳۳۳)

ملاصدرا : «مشیت خداوند عین ذات اوست» (اسفار ۶/۳۱۹)

تصاویری زیبا از عارف بالله آیت الله شیخ صالح کمیلی خراسانی

عبدعاصی: این تصاویر به تازگی دست بنده رسیده است. این شخصیت عرفانی الحق تالی تلو اساتید و بزرگان شیعه در طریقت معرفت نفس است. حقیر در این چند سال که از عمر و بلاگ طریق الی الله می گذرد ابدأ تبلیغ کسی را نکرده ام. تبلیغات و بلاگ ما تبلیغات سیروسلوک عرفانی است و شعار و بلاگ هم در بالای و بلاگ نوشته شده است. فرمایشات این عارف وارسته و شریف و همه ی اولیای خدا چه آنهایی که به رحمت خدا واصل شده اند و چه آنهایی که در قید حیات هستند برای ما نصب العین است. عرفان ما برگرفته از قرآن کریم و فرمایشات حضرات معصومین علیهم السلام است. شما اگر فرمایشات مرحوم آیت الله قاضی - سید هاشم حداد - علامه طباطبایی - آیت الله کشمیری - علامه طهرانی - آیت الله ملکی تبریزی - آیت الله بهاری - آخوند ملاحسینقلی همدانی - آیت الله کربلایی - آیت الله حسن زاده - آیت الله انصاری همدانی - آیت الله قوچانی و امثال این بزرگان را نگاه کنید می بینید خلاف قرآن و عترت چیزی ندارند. وجودشان آکنده بود از محبت امام حسین علیه السلام. مستغرق بودند در ولایت امام زمان علیه السلام - دائماً در حال زیارت حرم اهل بیت علیهم السلام بودند. دائماً اقبال سید بن طاوس و رساله بحرالعلوم و مفاتیح الجنان دستشان بود. یا مدرس بودند یا شاغل. جوری بواسطه ی قرب الهی لطیف شده اند که الآن وقتی ما به صورتهایشان نگاه می کنیم دلمان می رود. این بزرگان خودشان را هیچ می دیدند. کار و بارشان ذکر خدا بود. به قول علامه طباطبایی: این مخالفین عرفان قابل ترحمند. دل آدم می سوزد. اینها از لذتهایی بی بهره می مانند که یک

روزی حسرتش را خواهند خورد . همانطور که مرحوم مغفور میرزا مهدی اصفهانی سرسلسله ی مکتب تفکیک خورد . مرتاض الهی زاهد وارسته آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی اعلی الله مقامه در آخر عمر حسرت می خورد که : ای کاش دنبال " توحید " رفته بودم . عاقبت همه مرگ است . یک روزی ما هستیم و اعمالمان که گردنمان می اندازند . راستی ! آیا اندیشه ها و تفکرات و بینش هایمان را هم گردنمان می اندازند ؟؟؟؟؟؟؟

چهارشنبه بیست و هفتم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عارف بالله جناب حذیفه ی یمانی رضوان الله علیه

عبد عاصی : آنهایی که در زمان حیات معصومین علیهم السلام در راه ولایت و محبت و معرفت آن ذوات مقدسه جان دادند و صبوری کردند الحق که خیلی غیرت داشتند . صحابه ی عظیم الشان نبی اکرم صلوات الله علیه که بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست به دامن ولایت علی مرتضی و اولادش سلام الله علیهم زدند و از همه چیزشان گذشتند عرفای حقیقی بودند . عارف به مقام ولی الله که همان عرفان ذات خداست . زندگی نامه ی پرشور و پر شعور و بصیرت این ولی خدا را با هم می خوانیم تا ببینیم که یک عارف حقیقی چگونه در محضر مرشد کامل و ولی اکبر علیه السلام از خزائن معرفت بهره مند می شود . وظایف یک سالک الی الله را باید در این دسته افراد جستجو کنیم . جناب حذیفه (ره) از آن دست اولیای خداست که بواسطه ی تبعیت بی چون و چرا (کالمیت بین یدی الغسال) و محبت بی شائبه به خدا و خلفایش (اشدا حبا لله) به مقامات کاملین دست پیدا کرد . رضوان الله علیه . . متن زیر از چند سایت تدوین شده است .

مزار حضرت سلمان - جناب جابر بن عبدالله انصاری و جناب حذیفه یمانی رضوان الله علیهم



حذیفه بن یمان مکنّی به ابو عبدالله العَبّسی، از اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و یاران امام علی (علیه السلام) است. سیره نویسان او را به بزرگی یاد می کنند و با القابی چون: «صاحب سرّ رسول الله»، «من کبار اصحاب رسول الله»، «اعلم الناس بالمنافقین» او را ستوده اند. حذیفه دارای فضیلت‌های زیادی است. وی از جمله هفت نفری است که بر جنازه حضرت فاطمه (علیها السلام) نماز خواندند و همچنین به امر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شهربانو را برای امام حسین (علیه السلام) عقد کرد. عده ای از مورخین، او را از «ارکان اربعه» (اصطلاحی است که علمای رجال متقدم به آن توجه داشتند، شاید از آن جهت که چهار نفر، در عقیده شان بر حقانیت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، هیچگونه شک و شبهه ای نکردند. عبارتند از: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار یا «حذیفه») و بعضی در ردیف آنها، به شمار آورده اند.

۱. پدر حذیفه حسیل بن جابر، که در جنگ احد به شهادت رسید. جریان شهادتش چنین بود که: در جریان جنگ احد حذیفه در رکاب رسول الله شمشیر می زد. در اثنای جنگ، حسیل بن جابر، پدر حذیفه برای یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد میدان کارزار شد. حسیل هنگامی قدم به میدان جنگ گذاشت که جبهه اسلام به علت خیانت عده ای از سربازان، از دو سوی مورد هجوم بود، لذا تشخیص مسلمان از کافر مشکل می نمود. عده ای از مسلمانان به خیال اینکه حسیل از مشرکین است، به او حمله کرده و او را محاصره کرده و کشتند، ناگهان حذیفه پدر را شناخت و با صدای بلند فریاد زد: دست نگه دارید. او پدر من است، ولی کار

از کار گذشته و پدرش زیر ضربات شمشیر، به شهادت رسیده بود.

۲. برادرش صفوان بن الیمان، نیز در این جنگ شهید شد.

در جریان جنگ خندق، که مسلمانان در محاصره دشمن قرار داشتند، حذیفه می گوید: «در شبی از شبها که بسیار سرد و طوفانی بود، پیامبر(صلی الله علیه و آله) پاسی از شب را نماز خواند و پس از نماز رو به اصحاب کرد و گفت: ألا رجل یأتینا بخبر القوم یجعله الله رفیقی فی الجنة؟ به علت سرما و طوفان شدید، هیچ کس امر رسول الله را اجابت نکرد، من برخاستم و گفتم: لبیک. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: میان قوم(دشمن) برو و برایم خبر بیاور و تا هنگام بازگشت اقدامی انجام نده. امر پیامبر را اجابت کرده، مخفیانه به میان لشکر دشمن رفتم. در این هنگام شنیدم ابوسفیان برای قوم سخترانی می کند و می گوید: مواظب باشید که جاسوسی از طرف محمد(صلی الله علیه و آله) در میان شما نباشد. برای اطمینان بیشتر، هر کس نام کناری خود را بپرسد. من پیشدستی کرده و زودتر نام کناری خودم را پرسیدم تا مرا شناسند. در این هنگام ابوسفیان از شدت سرما و طوفان، دستور داد برگردند. ابوسفیان در تیر رس من بود، تیر در کمان گذاشتم تا او را بزنم، یکباره به یاد سخن پیامبر صلوات الله علیه افتادم و صرف نظر کردم. پس از انجام مأموریت، به مدینه برگشتم و نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) رفتم. آن حضرت در حال نماز بود، تا مرا دید اشاره کرد به زیر عبایش بروم (تا گرم شوم). و سپس گزارش کار را به ایشان دادم.»

۱- جوانمردی

حذیفه در جنگ بدر، هنگامی که دید پدرش توسط مسلمانان به شهادت رسید، برای مسلمانان طلب مغفرت کرد. خبر شهادت حسیل به پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسید، حضرت دستور داد دیه او را از بیت المال به پسرش حذیفه دادند. حذیفه آن را گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد.

۲. افسر سلحشور

حذیفه به غیر از جنگ بدر، در تمام جنگ های پیامبر(صلی الله علیه و آله) حضور داشت. پس

از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز جزو سپاه اسلام بود. وی در سال (۲۳ هـ. ق.) در فتح آذربایجان، دینور، ماسبدان و همدان شرکت داشت. همچنین در فتح ری حاضر بود. نیز در فتح نهاوند پس از شهادت «نعمان بن مقرن» پرچم دار سپاه اسلام شد و با تدبیر او نهاوند فتح گردید.

3. محافظ پیامبر

حذیفه همراه سعد بن عباد، از پیامبر صلوات الله علیه محافظت می کرد تا اینکه این آیه قرآن نازل شد: "وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ". پیامبر صلوات الله علیه آنها را مرخص کرد و فرمود: «خدا مرا از خطر مردم حفظ می کند».

4- منافع شناسی

هنگامی که سپاه اسلام از جنگ تبوک بر می گشت، گروهی از منافقان، طرح ترور پیامبر صلوات الله علیه را ریختند. جبرئیل توطئه آنان را به پیامبر صلوات الله علیه خبر داد. منافقین هنگامی که می خواستند قصد خود را عملی سازند و پیامبر صلوات الله علیه را در دره بیاندازند، پیامبر صلوات الله علیه به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنان بزن. حذیفه بر صورتهای آنها کوبید و به عقب راند. به این صورت نقشه آنان خنثی شد و نتوانستند کاری انجام دهند. بعد از این واقعه، پیامبر صلوات الله علیه به حذیفه فرمود: آیا آنان را شناختی؟ حذیفه جواب داد: نه. پیامبر صلوات الله علیه اسامی آنان را به او گفت. پس از این قضیه، حذیفه به عنوان راز دار پیامبر صلوات الله علیه و منافق شناس معروف شد. اگر کسی اسامی منافقان را از او می پرسید، جواب نمی داد. و اگر کسی فوت می کرد و ایمان و نفاقش معلوم نبود و حذیفه بر پیکرش نماز نمی خواند، خلیفه وقت جرأت نمی کرد، نماز بخواند.

5. پیشگویی از آینده

حذیفه همچون اصحاب خاص امام علی (علیه السلام) (سلمان، عمار، رشید هجری و...) گاهی از آینده خبر می داد، که با گذشت زمان به وقوع می پیوست. دو مورد از پیشگویی های وی عبارت

است از:

الف - هنگامی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید، حذیفه در مسجد مدائن برای مردم سخنرانی کرد و پس از سخنرانی به پسرانش (صفوان و سعد) گفت:

«او (امام) را همراهی کنید، برای او جنگهای زیادی رخ خواهد داد و عده ای از مردم در آن هلاک خواهند شد. بکوشید در رکاب او شهید شوید. به خدا قسم او بر حق و مخالفش بر باطل است.»

صفوان و سعد به سخن پدر گوش داده و در جنگ صفین شرکت کردند و به شهادت رسیدند.

۲. حبه عرنی می گوید: حذیفه یک سال قبل از قتل عثمان به من گفت: «گویا می بینم مادرتان، حمیرا (عایشه) بر شتری سوار شده و شما دُم و پاهای آن را گرفته اید. آن روز قبیله آزد او را همراهی خواهند کرد. خدا آنان را به آتش دوزخ مبتلا کند، نیز بنی ضبه انصار و یاران آنها خواهند بود. خدا پاهایشان را قطع کند.»

حبه عرنی نقل می کند، روز جنگ جمل حضور داشتم. به علت دفاع یاران عایشه توسط سپر، منادی امام علی (علیه السلام) گفت: پاهایشان را قطع کنید.

در این هنگام به یاد سخن حذیفه افتادم که دعایش مستجاب شد و در عمرم روزی را ندیدم که مثل آن روز پاهای فراوان قطع شود.

۶. ادب حذیفه

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با حذیفه ملاقات کرد و دستش را دراز کرد تا با حذیفه مصافحه کند. حذیفه دستش را کشید. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای حذیفه دستم را به سوی تو دراز می کنم و تو دستت را می کشی؟ حذیفه در جواب گفت: من دوست دارم ولی چه کنم که جنب هستم. پیامبر صلوات الله علیه فرمود:

«أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ.»

«آیا نمی دانی وقتی دو مسلمان ملاقات و مصافحه کنند، همانگونه که برگ درخت می ریزد، گناهان آن دو می ریزد.»

حذیفه از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

امام باقر (علیه السلام) در باره فضیلت حذیفه، از پدرانش از امام علی (علیه السلام) (نقل می کند که فرمود:

"ضاقت الأرض بسبعة، بهم ترزقون و بهم تنصرون و بهم تمطرون، منهم سلمان الفارسی و المقداد و أبو ذر و عمار و حذيفة (رحمهم الله) و كان علی (علیه السلام) يقول و أنا إمامهم، و هم الذين صلوا علی فاطمة (علیها السلام)".

"زمین برای هفت نفر کوچک و تنگ است، به وسیله آنها روزی داده می شوید و نصرت الهی شامل حال شما می گردد. باران به برکت آنان بر شما می ریزد، از آن جمله اند: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و حذیفه، من پیشوای آنها هستم و آنان کسانی هستند که بر فاطمه (علیها السلام) (نماز گزارند."

همچنین روزی دیگر امام علی (علیه السلام) بر فراز منبر رفت و گفت:

"أيتها الناس، سلوني فإن بين جوانحي علماً جماً".

شخصی به نام «ابن الكواء» بلند شد و سؤالات زیادی از حضرت پرسید؛ از جمله گفت: نظرت درباره حذیفه چیست؟ حضرت در جواب گفت:

"ذاک امرؤ علم أسماء المنافقين إن تسألوه عن حدود الله تجدوه بها عالماً".

"او مردی است که نام منافقان را می داند. اگر از او در باره حدود الهی پرسش کنید، خواهید دید که بدان آگاه است."

حذیفه بر جنازه ی خلیفه ی اول نماز نخواند و عمرو عاص این کار را انجام داد .



فرماندار مدائن

عمر بن خطاب، حذیفه را به فرمانداری مداین منصوب کرد و در این باره نامه ای به مردم مدائن نوشت. در این نامه آمده است: «به حرفش گوش کنید و از او اطاعت کنید و هر چه خواست به او بدهید».

حذیفه همراه با نامه خلیفه، به طرف مدائن حرکت کرد. خبر ورود فرماندار جدید به مردم مدائن رسید. آنان برای استقبال، به دروازه شهر آمدند، دیدند شخصی سوار بر الاغ در حالی که نان جو می خورد، به طرف شهر در حرکت است. بی اعتنا از او گذشتند و از افرادی که پشت سر او در حرکت بودند، سوال کردند: فرماندار، کدام یک از شما هستید؟ گفتند: همان کسی که بر الاغ سوار بود.

ساده زیستی حذیفه در جایی که روزگاری پایتخت ایران بزرگ بوده، اثر تبلیغی عمیقی بر مردم آن منطقه گذاشت.

پس از استقرار در مدائن، مردم نزد حذیفه آمدند و گفتند: چه می خواهی؟ حذیفه در جواب آنان گفت: «تا در میان شما هستم، طعامی که بخورم و علفی که به الاغم بدهم».

پس از مدتی حذیفه از کار برکنار و سلمان فارسی به جای او فرماندار شد و پس از وفات جناب سلمان، دوباره با حکم عمر، حذیفه به فرمانداری مدائن منصوب شد. در زمان عثمان، با توجه به اختلاف قرائت قرآن، از آذربایجان به عثمان نامه نوشت و برای اولین بار، تدوین یک قرآن واحد را به او پیشنهاد داد و عثمان تصمیم گرفت که قرآن را به صورت یک نسخه واحد

در آورد .

گفته شده که او در زمان خلافت او (عثمان)، در خاک سپاری ابوذر شرکت کرد. و نیز در همان دوران، فرمانداری مدائن را پذیرفت. (شاید به خاطر مصلحت بوده است) اگرچه نقلی است بر اینکه: به خاطر سخن حق اش، در دوران عثمان به مدائن، تبعید شد و آنجا ماند تا اینکه عثمان کشته شد .

هنگامی که عثمان کشته شد و امام علی (علیه السلام) (به خلافت رسید، خبر به حذیفه رسید. از این خبر خوشحال شده و گفت: «اگر تیرهایی در کمان داشتم همه را بر شکم عثمان می زدم، او در حالی که فاجر بود مرد».

آنگاه دستور داد، مردم در مسجد تجمع کنند. حذیفه با وجود مریضی سختی که داشت با کمک یاران و فرزنداناش در جمع مردم حضور یافت و پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر به آنان گفت:

«الحمد لله الذي أحيا الحقّ و أمات الباطل و جاء بالعدل و أدحض الجور و كبت الظالمين. أيها الناس "..." إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ..." و أمير المؤمنين حقاً حقاً و خير من نعلمه بعد نبينا محمد رسول الله و أولى الناس بالناس و أحقهم بالأمر...»

آنگاه دست راست را در دست چپش قرار داد و گفت: این بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

اللَّهُ عَشَدُّ

امام علی (علیه السلام) هنگامی که به خلافت رسید، حذیفه بن یمان را به عنوان فرماندار مدائن ابقا کرد.

حذیفه روایات زیادی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است؛ به طوری که صحیح مسلم و بخاری، ۲۳ حدیث به واسطه او از پیامبر صلوات الله علیه نقل کرده اند. دو روایت از وی که از پیامبر خدا صلوات الله علیه نقل می کند:

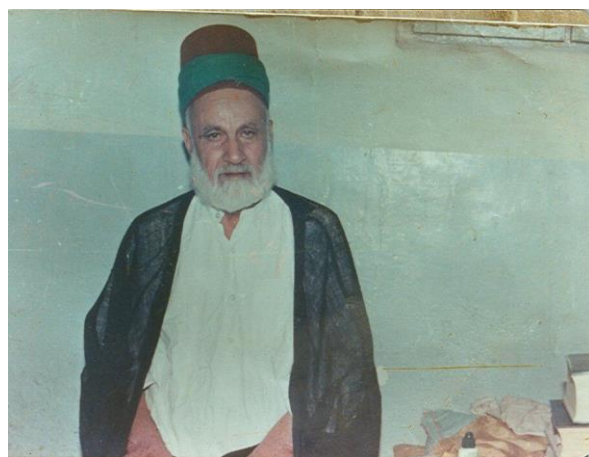
۱. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله): "ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ".

۲. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله): "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُوبِهَا وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أُبُوبِهَا".

حذیفه در اوایل خلافت امام علی (علیه السلام) به مریضی سختی مبتلا شد. دستور داد، برایش کفن بخرند. پارچه ای از حله به قیمت ۳۰۰ درهم برایش تهیه کردند. حذیفه قبول نکرد و گفت: نمی خواهم، فقط دو لباس سفید برایم بخرید و سرانجام با همان مرض در سال (۳۶هـ.ق.) و ۴۰ روز پس از خلافت امام علی (علیه السلام) در مدائن از دنیا رفت. او را کنار قبر جناب سلمان محمدی دفن کردند.

گوشه ای از حالات و بیانات عبد صالح خدا حاج سید هاشم حداد (ره)

عبد عاصی : این مطلب را قبلاً در وبلاگ قدیمی مان خوانده بودید . اما نکات مهمی در خصوص سیدهاشم حداد (ره) و سیره او در این متن وجود دارد که علاقه مندان به این رجل الهی باید کراراً به خودشان تذکر بدهند . اصلاً وقتی اسم سید هاشم حداد (ره) می آید توضیح دادن اضافه گویی است . انسان فقط یاد کلمه هایی مثل "توحید" . "فنا فی الله" و "کوره و آتش" می افتد .



شمس تبریزی(ره) می فرماید : قومی باشند آیت الکرسی خوانند و قومی باشند آیت الکرسی باشند . علامه طباطبایی(ره) می فرمود : آقا سید هاشم حداد(ره) بسیار شوریده و وارسته بود . آیت الله گرامی می فرمود : گفته می شود ارتباط آیت الله بهجت(ره) با جناب سید هاشم حداد (ره) بیشتر از ارتباط ایشان با مرحوم آقای قاضی(ره) بوده است . امام خمینی(ره) روزی انگشتی از عقیق که خواص زیاد داشت به آقا مصطفی(ره) دادند که از سوی ایشان به آقاسیدهاشم حداد (ره) هدیه کند . فرزند امام هنگام اهدای آن گفت : این انگشت پانصد سال عمر دارد و در میان پدران ما نسل به نسل گشته و عاقبت به پدرم رسیده است . ایشان آن را به شما هدیه می کند تا علقه و رابطه ی میان ما و شما باشد . و هنوز هم آن انگشت نزد فرزندان مرحوم

حداد (ره) است . آیت الله کشمیری(ره) فرمودند : روزی همراه شیخ جعفر مجتهدی(ره) به حضور حضرت حداد (ره) رسیدیم . پس از تعارفات مرسوم ، مرحوم حداد(ره) از شیخ جعفر(ره) پرسیدند : در مقامات معنوی به کجا رسیدی و به چه وسیله ای؟ شیخ جعفر پاسخ داد : به ائمه اطهار(ع) متوسل شدم و کراماتی به من عنایت کردند که یکی از آنها اسم اعظم است . جناب حداد(ره) فرمودند : آیا به من اجازه می دهی که همه آنها را از تو بگیرم تا مراتب و مقامات رابه شکلی بهتر و روشن تر ببینم ؟ و مرحوم شیخ جعفر(ره) از بیم آنکه مبادا آن مقامات از وی سلب شود و پس از آن دست خالی بماند ، نپذیرفت .

مرحوم آقای حداد (ره) می فرمود : مشتاق این باش که در هر حال که هستی، بنده ی او باشی ، همانگونه که او در هر حال پروردگار توست . ایشان در جای دیگر می فرمود : شما همه ی کارها را برای او بکنید تا کم کم قوت بگیرید و بلکه طوری شوید که عوض دنیا و آخرت ، او را طلب . درباره کتمان سر می فرمود : طوری زندگی کنید که کسی از سر شما خبردار نشود حتی خانواده . مرحوم آقای حداد(ره) خودشان همینطور زندگی کردند . می فرمود : شما سلوکتان را رهان کنید تا به هدف برسید گرچه ممکن است برای بعضی سی چهل سال طول بکشد . شما دست بردارید .

جناب سالک پرهیزکار حاج عبدالجلیل محیی (سلمه الله) می فرمود : روزی از ایشان چیزی خواستم که بنویسند تا در زندگی همراه داشته باشم . ایشان اینطور مرقوم فرمودند : " بسم الله الرحمن الرحیم . یا اخی ! اجعل همک همأ واحدا! . والسلام علیکم . سید هاشم "

سید هاشم حداد (ره) کوره ای از آتش حب الهی بود . اصلاً کوره و آتش و حب و الله و سید هاشم مراعات نظیر بودند . معلوم نیست در چه عالمی بود وقتی که می فرمود : عشق همه چیز را می گیرد . حتی اوهام را از بین می برد .

یکی از شاگردان او می گفت : اگر از آثار اذکار خاص و طی الارض و خوارق عادات و کرامات می پرسیدیم نهی مان می کردند و می گفتند : به مبدا بچسبید. وقتتان را با این چیزها تلف نکنید . اینها را باید بگذارید و بروید .

آیت الله کمیلی (حفظه الله) در خصوص سوزوگداز و سرخی سینه ی سیدهاشم حداد(ره) و احراق زیادی که داشت می فرمایند : این حالت برای بزرگان زیاد پیش می آید . آن آتش عشقی که درون ایشان شعله ور بود اقتضا می کرد بدن را هم گرم کند . بدن هم آن داغی را به خارج از قلب سرایت می داد . علامه طهرانی(ره) می فرمودند : تقریباً تا آخر عمر شبها خواب نداشتند . ابتدای شب کمی استراحت می کردند شپش بیدار شده وضو می گرفتند و چهار رکعت نماز بدان کیفیت انجام می دادند آنگاه روبه قبله در حال توجه و خلسه، مدتها می نشستند و در حال توجه و تفکر تام بودند . " خلسه " . چه عبارت عجیبی . ساعتها در " خلسه " بود . مرحوم قاضی(ره) ساعتها بلکه روزها در " خلسه " بود . برای ما این عبارتها حیرت آور است اما برای اهلش که با آن مانوسند آشناست و مایه ی قرب . جناب حاج موسی محبی (سلمه الله) که از طفولیت در منزل حداد (ره) رفت و آمد داشتند شیرین ترین و بهترین لحظه ها را استماع مناجات شبانگاهان سید حداد (ره) می دانند .



آیت الله کشمیری(ره) می فرمود : سید هاشم صمد بود ، صمد بود ، خیلی پُر بود . باز می فرمودند : روزی خدمت ایشان بودم . در حالیکه چشم بر زمین دوخته بودند این آیه را خواندند : ((قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین)) . سپس حقایق این آیه ی شریفه را با

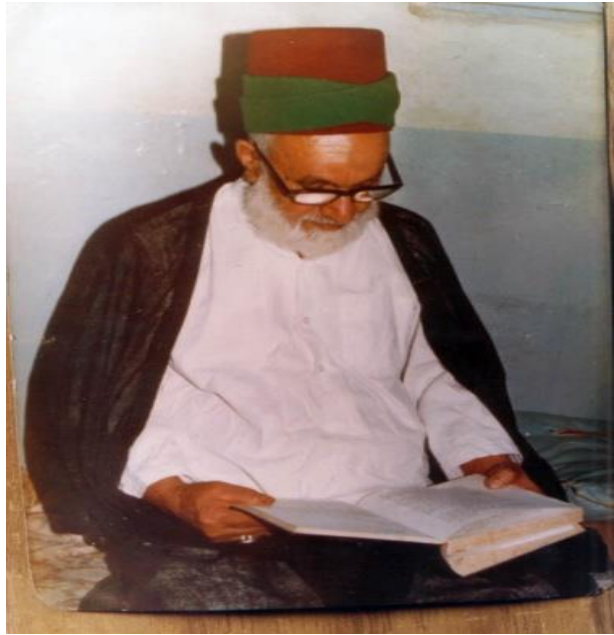
تفسیری برتر و بالاتر از مطالبی که ملاصدرا در کتاب اسفارش آورده است بیان کردند . عرفای حقه ظرف علوم میشوند . علوم الهی . یعنی همه علوم . حالا فرق نمی کند که آیت الله و علامه باشی یا تا سیوطی خوانده باشی . آیت الله بهجت(ره) می فرمود : حداد ، دریا بود .

سید علی حداد نوه ایشان می گفت : زمانی که در نجف اشرف برای دیدار آیت الله سید محسن حکیم(ره) می رفتند شاگردان آیت الله پرسیده بودند : آیا آن شخص امام زمان(عج) است ؟ و به سید هاشم اشاره می کردند و آیت الله گفته بود : نه ! او سرباز امام زمان(عج) است . بله . سید هاشم امام زمانی بود . ذکر " یاصاحب الزمان " از دهانش نمی افتاد آن هم چه یا صاحب الزمانی !!! از ته دل ! از همان حضور نزدیک و متحد با آن حضرت ! رنگ به رنگ می شد وقتی " یا صاحب الزمان " می گفت . می گویند وقتی به طهران تشریف آورده بودند و برای امری حوالی دانشگاه تهران رفته بودند خیلی مبتهج شدند و فرمودند : عجب نفوس قابله و مستعده ای از جوانان دراین محیط هستند . حیف است که انسان نمی تواند لب بگشاید و از اسرار و مخفیات پرده بردارد .



در خصوص معنای " توحید " که یکی از رفقایش در سفری پرسیده بود به مُهری اشاره فرمودند و می پرسند : این چیست ؟ فرد می گوید : این مهر است . تربت است . آقا می فرمایند : تو اسم

مهر و تربت را روی آن گذاشته ای و آن را وجود مستقل و ذی اثری پنداشته ای . این اسم را بردار . غیر از اصل وجود چیزی نیست . " ان هی الا اسماء سمیتموها اتمم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس و لقد جاءهم من ربهم الهدی " نیستند آنها مگر اسمهایی که شما و پدرانتان آنها را بدین اسمها نام نهاده اید ! خداوند بدین اسم ها حجت و برهانی را فرود نیاورده است . ایشان پیروی نمی نمایند مگر از پندار و گمان و آنچه راهوای نفوسشان بخواهد در حالیکه تحقیقاً از جانب پروردگارشان هدایت بسویشان آمده است . شما میگویید مهر و تربت و با اسم و تعیین مهر و تربت، آنرا جدا کرده ، استقلال می دهید و از آن اثر می طلبید ، زیرا طلب بر اصل و اساس استقلال است . استقلال و عزت اختصاص به ذات خدا دارد . یعنی این اسم ها و رسم ها و نشان ها بیکاره اند و کار به دست اوست - جل و عز - . بنابراین مطلب خیلی واضح و روشن است که علت شرک مردم ، دوئیت و دوینی است که به این اعتبارهای بی پایه و ریشه ، لباس عزت پوشانده است و این حدود و قیود و ماهیات را با اصل الوجود خلط کرده و عزت را از وجود دزدیده و به این ها نسبت داده است . اگر شما اسم مهر را از روی این برداری دیگر وجود مهری نیست . تعیین نیست . فقر و نیاز نیست . اینها همه مال این حدود عدمیه است و اگر اینها برداشته شود یک وجود بسیط و گسترده می ماند که آن را وجود منبسط گویند و آن نیز پس از رفع حدود ماهوی امکانی خود ، فانی در وجود حی قیوم ازلی و ابدی است . این است حقیقت توحید که شما از آن به وحدت وجود یاد می کنید ! شما مسئله را پیچ می دهید و بغرنج می کنید . مسئله بسیار ساده و واضح است . یعنی به هر چیز که می نگری اول باید " خدا " را ببینی نه آن چیز را . آنکه می گویی آن ، چشمت را کور کرده و نمی گذارد خدا را ببینی . لفظ آن را از آن بینداز ، خدا می ماند و بس . به همین دلیل بود که استاد کل سید علی قاضی (ره) می فرمود : سید هاشم چنان توحید را لمس نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد . و به عقیده ی این حقیر ، بیان این عبارت از زبان عارفی که از صدر اسلام کسی به جامعیتی او نیامده قابل وصف نیست و ثقیل است .



حاج حبیب سماوی(ره) از شاگردان سید هاشم (ره) بود . از سماوه که به کربلا می رفت جوانی را هم باخودش خدمت استاد برده بود که پراستعداد ولایق بود وبواسطه ارتباطش با حاج حبیب حالات عرفانی عجیب ومشاهداتی کسب کرده بود . جوان که حاج حبیب دیگر نمی توانست برایش کاری بکند به سید رازشناس(ره) گفت : مرا به مراحل صعود می دهند که تحمل آن به سبب شدت جلال برای من سخت است . لذا ترس وجودم را فرا می گیرد واین ترس ، موجب توقفم شده ، سبب عدم حرکت می گردد . سید حداد (ره) تا سخنان جوان را شنید با جمله ای کوتاه برای همیشه خیال او را راحت کرد : هیچ خوف نداشته باش ! هر جا که تو را ببرند من با تو بوده و در کنار تو خواهم بود . استاد یعنی این . سید هاشم حداد (ره) می فرمود : من می بینم در همه حریمهای مشرفه ، مردم خود را به ضریح می چسبانند و با التجا و گریه و دعا می گویند وصله ای بر وصله های لباس پاره ما اضافه کن تا سنگین تر شود . کسی نمی گوید این وصله را بگیر از من تا من سبکتر شوم و لباسم ساده تر و لطیفتر شود .

می گویند اواخر عمر شریف ، به مسافرخانه ها می شتافت تا مگر کسی را بیابد و واقعیتها را برایش تشریح کند . او تا آخر عمر دغدغه ی بیرق را داشت . " بیرق توحید " . در این ایام بدلیل فشارهای رژیم اهریمنی بعث تردد رفقای کم شده بود . یکی از شاگردان ایشان برای حقیر

می فرمود : علی الخصوص به رفقای که روحانی بودند تاکید کرده بود که به منزلشان تردد نکنند و قرارشان در حرم مولا اباعبدالله الحسین(ع) باشد . (آیت الله کمیلی هم این مطلب را ذکر فرموده اند) اما یکبار یکی از مرادین که از شاگردان مرحوم آیت الله قاضی(ره) هم بود طاقت نمی آورد و به دیدن ایشان می رود . تا وارد اتاق طبقه ی بالای منزل سید هاشم (ره) میشود سربازان بعث میریزند داخل منزل . آقای حداد (ره) هم فرموده بودند : سید ... ! چند بار بگم که برای استخاره فقط در حرم سیدالشهدا(ع) رجوع کنید ! و به این شکل شر اشرار را دفع می کنند .

علامه انصاری لاهیجی(ره) که خودش از شاگردان مرحوم قاضی(ره) بود برای علامه طهرانی(ره) در حرم مولا ابی الحسن الرضا (ع) نقل فرمودند که : سید هاشم حداد(ره) وقتی به نجف آمد و در مدرسه ی هندی حجره گرفت , حجره اش حجره ی سید بحرالعلوم(ره) بود و مرحوم قاضی(ره) که به سید هاشم عنایت خاصه داشتند گاهی می فرمود : امشب حجره را خالی کن . میخواهم تا صبح بیتوته کنم . آیت اله شیخ عباس قوچانی(ره)وصی ظاهری آیت الحق سید علی قاضی(ره) می فرمود: آقا سید هاشم(ره) در بین شاگردان قاضی(ره)حالات قوی داشت و ایشان را به رفقا معرفی نمی کردند تا مزاحم حال وی نشوند .

سید هاشم حداد(ره) حدود ۲۸ سال از محضر عارف بزرگ آیت الله قاضی(ره) بهره برد . او تمام حرکات و سکنات خود را با شعاع آن عارف عظیم الشان تنظیم می کرد . وقتی هم مرحوم قاضی(ره) به کربلای معلی مشرف می شدند در منزل سید حداد (ره) ساکن می شدند . آقای حداد(ره) می فرمود : ایشان گاهاً شعر معروف هندی بخارایی را که شیخ بهایی آن را استقبال کرده است را می خواندند :

یا من بمحیاه جلی الکون وزانه / العالم فی الحیره لا یدرک شانہ / اخفاک ظهور لک عنهم و ابانه / ای تیر غمت را دل عشاق نشانه / عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

عارف کامل خواب و بیداری اش یکسان میشود . عوالمی که او دخول می کند یکی از تلامذه ی سیدهاشم(ره) برای حقیر تعریف کردند که خود حضرت حداد (ره) می فرمود : مرحوم قاضی(ره) منزل ما می آمدند و همین جا (اشاره به قسمتی از اطاق) دراز می کشید . صدای خرخر خواب داشت . بعد که بلند شد همانجا اقامه ی نماز کرد .!!!! (سبحان الله) سید هاشم , حداد بود . آهنگر بود . به افرادی که استعداد خوبی در تحمل مشقات و واردات درونی داشتند علاقه داشت و می فرمود : فلانی چکش خور خوبی دارد . با صراحت تمام میفرمود : هرکس می آید , بیاید . دریغی نیست . به سینه ی خود اشاره می کرد : بارها را به اینجا بیندازید که بارکش شما منم . مولانا سیدهاشم حداد(ره) درباره استاد می فرمود : استاد باید دارای مقام توحید باشد و انسان در زمان واحد نمی تواند بیش از یک استاد داشته باشد . اما پس از فوت و عوامل دیگری می تواند به استاد دیگری که دارای مراتب توحید باشد مراجعه نماید . سید هاشم عاقبت دو استاد داشتن و چند استاد داشتن را هلاکت می دانست . این افراد را به کبوترهایی تشبیه می کرد که هرچند سریعند اما هیچ قیمتی ندارند و هیچ کس آنها را نمی خرد .

سید هاشم حداد (ره) عارفی روشن , فهیم و دقیق بود . سید هاشم حداد(ره) فانی در استاد خودش بود و این از مهمترین مسائل سلوکی است . نه اینکه دید استقلال داشت بلکه محو هوایی بود که از آن پنجره وارد اتاق وجود می شد . آیت الله سید عباس کاشانی(ره) می فرمود : من در کلاسهای آقای قاضی (ره) که شرکت میکردم میدیدم سیدی کنار ایشان نشسته و دستورات او را اجرا می کند . اول فکر میکردیم خادم ایشان است اما بعداً فهمیدیم سید هاشم حداد (ره) که می گویند اوست . زمانی که بر اثر غلبه جذبات با دست خالی تکه ای از آهن را از کوره بیرون آورد برای اینکه شهره نشود مدتی عازم نجف شد . ایشان مقداری از دروس حوزوی را هم خدمت مرحوم قاضی(ره) تعلیم گرفتند . بعد از وفات سید قاضی(ره) هر وقت بستگان استادش را می دید اشکش روان میشد و می فرمود : من هرگز او را فراموش نمی کنم ... نمی دانم چرا این مطلب به ذهنم آمد . یادتان می آید لحظه ای از لحظات اسارت عمه ی سادات(س) که فرمود : ابدأ والله ما ننسی حسینا ...

سید هاشم (ره) به مراحل از توحید و یقین رسیده بود که نیازهای جسمی اش را حس نمی کرد . تمام تارهای قلب سید هاشم حداد(ره) فنای فی الله را درک کرده بود . جز " هو " از حداد چیزی باقی نماند . مرحوم قاضی(ره) برخلاف عادت خویش با بقیه ی اصحاب , ساعت‌های طولانی با او خلوت می کرد زیرا وقتی که قاضی(ره) در پایان جلسه می فرمود : " سبحان رب العزة عما یصفون " جمع حاضر برمی خاستند و در هر حالی بودند مجلس را ترک می کردند . سید محمد حسن قاضی(ره) می گفت : من خودم شاهد بودم و می دیدم بعد از ساعت یاساعتها از مجلس , هنوز جذبات پی در پی والد را فرامی گرفت و سیاهی چشمانش در داخل حدقه می چرخید و به چپ و راست متمایل می شد و گاه! آب خنک می خواست و می نوشید و بقیه را به سروسینه می ریخت . اینجا بود که از اعماق جان ندا می زد : " سبحان ربک ... سبحان ربک ... " که آنرا به سختی در لبانش می چرخانید و در هر حالتی , زمستان یا تابستان , آقای حداد (ره) منتظر بود که همه بروند و او نزدیکتر بیاید و باقی آب ظرف را به سینه خود بریزد ! تنزلی در کار نیست . من و شما اگر هم سنخ او نشویم بهره ای نخواهیم برد . برای حقیر سرایا عصیان , نوشتن و خواندن و ماندن در حال و هوای سید هاشم حداد (ره) بهشت است است بهشت . بهشتی که حرارت انوار آن پیکره ی آلوده ام را می سوزاند .

سید هاشم حداد (ره) خدایی بود . مظهر شده بود . " یا من اظهر الجمیل " . آیت الله کمیلی خراسانی می فرمود : خدمت ایشان که می رفتیم تنها زیارت جمال نورانی ایشان باعث می شد مشکلات یادمان می رفت . سید هاشم و تبار تلامذه ی او جز " توحید " عبارت دیگری را لایق عبارت نمی دانستند . با خط خودش نوشت سید هاشم حداد (ره) که : " بسم الله الرحمن الرحیم . التوحید نور و الشرک نار . التوحید یحرق جمیع السیئات الموحدین و الشرک نار یحرق جمیع الحسنات المشرکین . والسلام " تصرفات روحی ایشان در شاگردانشان بر اساس ظرفیت آنها بود . آیت الله کمیلی می فرمودند : در تصرفی حقیقت آیه ی مباحله را به من نشان دادند . افضل اذکار و اوراد برای حضرت حداد(ره) و کلاً طریقت معرفت نفس ذکر شریفه ی یونسیه است که حتماً باید تحت ولایت استادی خبیر صورت بگیرد . آنها این اذکار را گفتند تا از عالم طبیعت خارج

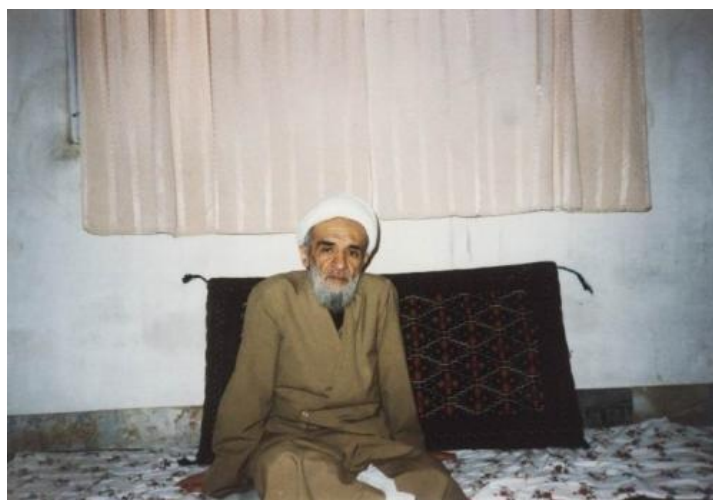
شدند . اذکار تلامذه ، قلبی می شد و از باطن استاد بهره می بردند . ذکر شریف " لاهوالاهو " را گاهاً با عدد بالا می دادند تا شاگرد از تعینات منصرف شود . نقل کردن از سید حداد (ره) توان می خواهد که حقیر بیشتر از این ندارم .

یکشنبه بیست و چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

چهل توصیه ی اخلاقی و عرفانی مرحوم آیت الله سعادت پرور(ره)

عبدعاصی : هرچه که ما باید در راه خدا انجام بدهیم را شنیده ایم اما چون معمولاً دنبال راه دررو یا میان بر می گردیم همینهایی را هم که بارها شنیده ایم به کنه و عمق آنها دست پیدا نمی کنیم . والا دستور همین چیزهای ساده ای است که عرفای عظام و علمای ربانی مذهب حقه شیعه فرموده اند که همگی برگرفته از آیات وحی و روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام است . چهل دستور معروف مرحوم آیت الله سعادت پرور (ره) را با هم بخوانیم . هرچند که بارها خوانده ایم اما...

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو "درد" در تو نبیند که را دوا بکند؟؟؟



۱- ای عزیزان من! خود را بشناسید که شناختن خدا در خودشناسی است. کسی از این اندیشه (خداشناسی) زیان ندیده است.

۲- کوشش بی جا برای دنیا مکنید که به غیر روزی خود نتوانید رسید. غم و غصه دنیا را به خود راه ندهید که زیان در این است.

۳- از هواپرستی کناره گیرید تا همه چیز به شما داده شود و بدانید آن چه در هواپرستی می جوئید در ترک هوا یافت می شود.

۴- نفس را نباید زیاد در فشار گذاشت تا از فرمان سرکشی کند؛ بلکه باید همه لذایذ را به طور اعتدال به او داد. در اولین قدم باید لذت شرک جلی و معصیت خدا را قطع کرد و به مرور زمان دست به امور دیگر زد.

۵- در مقابل شیطان به واجبات و ترک معاصی پردازید هنگامی که قدرت معنوی تان افزوده شد به ترک مکروهات و انجام مستحبات پردازید.

۶- شخص غیر روحانی اگر هوا پرست شود یا اطاعت شیطان کند ضرر به خودش می رساند؛ ولی شخص روحانی ضررش به یک معنی به جامعه می رسد و لو این که به معنی دیگر هوا پرستی ضررش به تمام عوالم - بشر و موجودات دیگر : می رسد.

۷- در عبادت مقید باشید به کیف آن نه کم.

۸- در هر عمل عبادی که انجام می دهید توجه داشته باشید چه می گوئید و با چه کسی سخن می گوئید.

۹- عبادات ظاهری هر چند که انسان را از کارهای ناشایسته باز می دارد. ولی اگر خلوص آنها زیاده گردد، تقرب زیادتر گردد و می تواند شما را به عبودیت رساند.

۱۰- اخلاص در اعمال را در پیشانی هر عملی قرار دهید. اگر عمری بی خلوص اعمال خود را انجام دهید، مثل حیوانی هستید که برای روغن کشی شب و روز دور خود بچرخد، اما راهی طی نکرده باشد.

۱۱- باید بدانید این جهان جز خواب و خور و اعمال دیگر شبیه آنها بیش نیست، اما اگر از این خواب و خور نتیجه گیری کنید، به جایی می رسید که ملائکه حیران شما گردند و عالم به فرمان شما آیند.

۱۲- از افراط و تفریط در امور بپرهیزید. به قدری که احتیاج به خواب دارید خواب بروید؛ نه بیداری زیاد بکشید که از تمام امور شایسته اخروی و یا دنیوی بمانید و نه زیاد بخوابید که از مهم باز مانید، بلکه بر طبق نظری که خداوند به وسیله سفرايش معین فرموده عمل کنید.

۱۳- در کسب علم و تحصیل علاوه بر امور گذشته باید به وظیفه اصلی آشنا باشید تا از علمی که شما را فایده نمی بخشد، احتراز جویید.

۱۴- رفقای خود را بشناسید، پس از آن رفاقت کنید. مبادا با غافلین رفاقت کنید که شما را معین نیستند و از کار دنیا و آخرت هم شما را عائق و مانعند.

۱۵- از رفتن به قبرستان مسلمانان در هر شهری که هستید مضایقه ننمایید که بهترین مذکر (تذکر دهنده) است.

۱۶- با اهل دل، دنیادیده ها و پیرمردها بسیار معاشرت کنید که معین دنیا و آخرتند.

۱۷- همیشه در فکر آن باشید وظیفه خود را انجام دهید، در هر لباسی، با هر کسی و در هر مقام، نه تملق کسی گوئید و نه در فکر آن که نسبت به خود از کسی تملق بشنوید. بشر را یک مردن است، در راه وظیفه باشد یا برخلاف وظیفه.

۱۸- دل خود را محکم نگاه دارید و از جوانی در تمام جزئیات و امور خود این چنین باشید تا در پیری بتوانید چنین باشید.

۱۹- از کوچکی این اندیشه را در سر داشته باشید که تمام قدرت ها در کف عنایت حق است، هیچ کس نمی تواند اگر خدا نخواهد به من صدمه ای زند، من باید به وظیفه ام عمل کنم، و لو عالم با من دشمن شوند، اگر چنین شدید آن وقتی که به مقام و ریاست رسیدید یا آن که وظیفه بزرگی برای شما پیش آمد از عمل باکی ندارید.

۲۰- از مشورت امور در هر امری، از اهلش مضایقه نکنید.

۲۱- در امر ازدواج آن قدری که باید به فکر نجابت طرف باشید، به فکر جهات دیگر نباشید؛ چنانچه توانستید جمع بین نجابت و جهات دیگر بنمایید، چه بهتر و الا نجابت مقدم است.

۲۲- استقامت و پایداری در امور را مرکب هر امری قرار دهید، تا آن مرکب به زیر پای شما است به منزل خواهید رسید و الا با پای لنگ در امور دنیوی و اخروی کجا توان به منزل رسید. هر چه امر و مقصد بزرگ تر و شریف تر باشد، استقامت در آن باید بیشتر باشد.

۲۳- آن وقتی که به امری از امور دنیوی و اخروی و معنوی موفق شدید، بدانید که خداوند شما را موفق کرده، چون استقامت ورزیدید از خدا هم کمک می رسد و اگر استقامت نورزیدید گویا به خداوند عملاً گفته اید: این چیزی که به ما داده ای نمی خواهیم.

۲۴- در هر امری صبر و بردباری را پیشه خود قرار دهید، خداوند با صابرین است.

۲۵- اگر می توانید در شبانه روز چند ساعتی یا لااقل پنج دقیقه را هم به فکر خود باشید، تا بر شما روشن شود چه کاره هستید، برای چه هستید، کجا می روید تا عمر به غفلت نگذرد.

۲۶- محاسبه و مراقبه را در تمام اعمال و گفتار و کردارتان باید داشته باشید، نه سالی یک مرتبه، نه ماهی یک مرتبه؛ بلکه شبانه روزی یک مرتبه، اگر نگوییم ساعتی یک مرتبه محاسبه و هرآنی مراقبه لازم است.

۲۷- همیشه پشتیبان حق و حقیقت باشید، آمر به معروف و ناهی از منکر باشید نه آن که خود هم داخل و با گناهکاران باشید.

۲۸- ای عزیزان من! عقل از بین نمی رود ولی حب جاه، مال، فرزند و سایر علایق در کنار گذاشتن عقل تأثیر بسزایی دارد.

۲۹- در جوانی عوض آن که به فکر معیشت پیری باشید به فکر خود باشید، ملکات و سرمایه های معنوی برای خود تهیه کنید تا در پیری از آن استفاده کنید.

۳۰- ادب در زندگی را زینت هر عملی قرار دهید که به عزت و سعادت دنیا و آخرت زندگی کنید.

۳۱- در مقابل پدر و مادر مراعات ادب و احترام کنید، زیرا ایشان واسطه هستی و هر سعادت که نصیب شما شود، شده اند.

۳۲- بالاخره روزی ما را از این تعلقات و آنچه که بدان دل بسته ایم جدا می کنند و می برند و به تعبیر شاعر: «عمری است پرده بستیم بر دیده خدایین / عمر دگر بیاید این پرده ها دریدن» ما هر روز پرده ای روی پرده های غفلت قبلی می آوریم و مرتب وابستگی جدیدی به وابستگی های قبلی مان اضافه می کنیم. مال و مقام و چیزهای دیگر، هر کدام زنجیری است که به روح مان می بندیم، آن وقت هنگامی که ملک الموت می آید و می خواهد چیزهایی را که ما ۶۰ یا ۷۰ سال برگردن بسته ایم در یک لحظه قطع کند، برای مان دشوار است. اجمالاً بهتر است نیندیم تا نخواهیم باز کنیم، یا آن طور وابسته نباشیم که دل کردن مشکل باشد.

۳۳- از همسران تشکر کنید هر چند غذایی که پخته شور یا بد شده است. وقتی از غذا ابراز رضایت می کنید همسران خوشحال می شود و این باعث رشد و پیشرفت معنوی شما می شود. یک بار من در جوانی در خانه با خانواده بد اخلاقی کردم در عالم معنا به من گفتند: بیست سال ناله های توبی اثر شد.

۳۴- روزی که در محضر مبارک یکی از این بزرگان بودیم در مورد لزوم روضه امام حسین(علیه السلام) تمثیل زیبایی داشتند، ایشان فرمودند: «موبدان زرتشتی به آتش اعتقاد دارند و هرگز اجازه نمی دهند آتش عبادتگاه شان خاموش شود، چه خوب است ما نیز نسبت به آتش درون مان نسبت به امام حسین(علیه السلام) و ائمه(علیهم السلام) همچون آنان اصرار بورزیم.» پیامبر(صلوات الله علیه) می فرمایند: «در شهادت امام حسین(علیه السلام) حرارتی در دل های مومنین افروخته شده که هرگز سرد نخواهد شد»، چه خوب است همیشه به امام حسین(علیه السلام) توسل داشته باشیم و گرمای عشق و محبت ایشان را همیشه در قلب های مان زنده و برافروخته نگاه داریم.

۳۵- از علامه طباطبایی(ره) سوال کردم: «آیا امکان تشریف به محضر امام زمان(عجل الله فرجه) وجود دارد و در صورت امکان چه اعمال و دستوراتی تشریف را حاصل می کند؟» ایشان فرمودند: در این مورد، رعایت سه مطلب ضروری است:

- برای دیدار امام زمان(عجل الله فرجه الشریف) باید بسیار باتقوا و پرهیزکار بود.
- باید محبت، عشق و معرفت فرد زیاد باشد. البته هرگز کسی نخواهد توانست به حدی معرفت کسب کند که درخور امام زمان(عجل الله فرجه) باشد، اما می توان در حد توان نسبت به این مسئله تلاش کرد.
- مداومت کردن بر یکی از زیارت های مشهور.

خود ایشان در این مورد زیارتی را که با «سلام علی آل یاسین» آغاز می شود توصیه می فرمودند.

۳۶- باید توجه بسیار به خوردن غذای حلال داشته باشیم. غذای حلال، اثرات مثبت بسیار در وجود فرد به جا می گذارد و لقمه غیرحلال، اثرات منفی بسیار با خود همراه دارد حتی از لقمه شبهه ناک باید پرهیز کرد، زیرا چنین لقمه ای نیز مانع و حجابی برای رسیدن به قرب الهی و زیارت مولا می گردد.

۳۷- برای رسیدن به قرب الهی و حضور در محضر حضرت مهدی (عجل الله فرجه) باید راه عارفان و عالمان را پیمود. در این بین، باید مراقب باشیم که اسیر تصوف نشویم و بین راه عارفان و صوفیان تفکیک قائل شویم.

- عارفان به مرجعیت شیعه معتقدند اما صوفیان چنین اعتقادی ندارند.

- آنان به طریقت، شریعت و حقیقت تأکید دارند و یک فرد را صاحب طریقت می دانند؛ مثلاً می گویند بعد از امام رضا(علیه السلام) آقای فلانی نایب ایشان است، اما ما بعد از امام رضا(علیه السلام) امامان دیگر تا امام زمان(عجل الله فرجه) را نایب می دانیم و در زمان غیبت امام زمان(عجل الله فرجه) نیز نایبان و مراجع تقلید را جانشین ایشان می دانیم.

- ذکرها و وردهای این دو گروه نیز متفاوت است. اهل تصوف ذکرهای خاص خود را دارند، اما عارفان ذکرها و دعاهایی را می خوانند که از جانب امامان معصوم(ع) صادر شده و مناجات هایی شناخته شده است.

- در محل عبادت دو گروه نیز تمایز هست. صوفیان در خانقاه عبادت می کنند و عارفان در مسجد؛ چنان که حضرت محمد(صلوات الله علیه) و امامان(علیهم السلام) نیز چنین بوده اند و جایگاه عبادت و حتی درس های شان نیز مسجد بوده است.

- داشتن اعتقاد، محبت و توجه به امام زمان (عجل الله فرجه) وجه تمایز دیگر این دو گروه است. اهل عرفان همه توجه و اعتقادشان به سمت اوست و گویی جز او چیزی در قلب شان راه ندارد، اما اهل تصوف، صحبت و یادی از امام زمان (عجل الله فرجه) نمی کنند و به ایشان اظهار ارادت خاصی ندارند، این مسئله با مدتی همنشینی با آنان آشکار می شود و همه اش از قطب خود یاد کرده و اظهار سرسپردگی به او را دارند.

۳۸- با علمای عامل، مجالست خود را ترک نکنید که اگر گفتار آنها شما را رهبر نشود، عمل شان شما را رهبری کند.

۳۹- دنیا جای پایداری نیست، گذرگاهی است به قدر رفع احتیاج، دل به این گذرگاه نبندید.

۴۰- عدم ارتکاب به گناه داشته باشیم. اگر فردی خود را ملزم به انجام دستوراتی کند، ذره‌هایی بگوید و چله ای هم بگیرد، اما خود را از گناه دور نکند و پرهیزکار نباشد، به خواسته خود نخواهد رسید. همنشین و دوست ما باید هم فکر و هم عقیده ما و نیک اندیش و درستکار باشد.

یکشنبه بیست و چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تعریف " راهنما " در سیرالی الله در مثنوی معنوی

عبدعاصی : در طریقت معرفت نفس همگی بزرگان و علمای این سلک معتقد به این هستند که آنچه به قلب اهل سلوک افاضه می شود مبدائی جز قلب امام علیه السلام ندارد . یعنی تفضلاً خدای متعال بوسله ی حجت خود راه خود را به اولیای خود و اهل خود نشان می دهد . در سیروسلوک عملی سالک راه رفته بعد از مدتی که منازل السلوکیه را طی کرد خودش به مرحله ای از پیشرفت می رسد که توانایی ارشاد دارد . سیر افاضه ی امام معصوم علیه السلام قطع نمی شود اما دریچه ای به نام پیر یا ولی یا مرشد یا عارف یا قطب (اسامی که در مثنوی معنوی ذکر

شده) یا هر اسمی که می خواهید بوجود می آید که در زمان غیبت ظاهری امام معصوم علیه السلام راهبر و راهنما خواهد بود. همانطور که ما در زمان غیبت مجبوریم در مسائل شرعی به فقها رجوع کنیم در مسائل عرفانی و معرفتی هم مجبوریم به عرفا و اولیای عظام مراجعه کنیم. پس ما برای سیرالی الله هیچ راهی نداریم جز زانو زدن در محضر یک عارف کامل و تطهیر نفس به مدد انفاس قدسیه ی او.

مطلب زیر را در وبلاگ " تفکر در مثنوی " دیدم. بعضی قسمتها را حذف کردم تا مشخصات یک استاد را از دید مثنوی مورد بررسی قرار بدهیم. آیت الله قاضی (ره) یکی از اصحابشان فرمودند: " ما ناگزیریم از خواندن مثنوی. "



عارف

سالکِ عارف و به آگاهی رسیده که عین چشم و سیمای نورانی ناشی از وصال به بارگاه دوست است، در کلام مولانا رهرویی است که از شک و تردید و خطا رهایی یافته است و در طی طریق به " نور حق " واصل شده است و سوی او همه حق، قبله او همه نور، دل او همه شمع و چراغ است.

قبله عارف بود نور وصال قبله عقل مُفلسف شد خیال (۶/۱۸۹۷)

حق چو سیما را مُعرف خوانده است چشم عارف سوی سیما مانده است (۱/۱۲۷۰)

همچو عارف کز تنِ ناقصِ چراغِ شمعِ دل افروخت از بهر فراغ (۴/۳۱۰۹)

عارفِ سالک که همه تنِ خود را چشمِ حق بین کرده و با اتصال به نور الهی، رازهایِ نهان و پوشیده را دانسته و خوانده است، در مقام و مرتبه ای از سلوک قرار گرفته است که نگاه به او "عین نگاه به حق باریتعالی" بوده و غنیمتی است هم نشینی و هم صحبتی با عارفان.

آن که بیدار است و ببند خوابِ خوشِ عارف است او، خاکِ او در دیده گش (۲/۲۲۳۶)

عارفان را سرمه ای هست آن بجوی تا که دریا گردد این چشمِ چون جوی (۵/۱۹۰۷)

عارفان که جامِ حق نوشیده اند رازها دانسته اند و پوشیده اند (۵/۲۲۳۹)

بدیهی است عارفِ آگاه و رازدان که اسرار دل را می بیند و می داند و به نور حق وصال یافته است "دارای غم و محنت نبوده" و فارغ از اندیشهٔ دونِ فرد گرایانه است.

عارفان ز آغاز گشته هوشمند از غم و احوالِ آخرِ فارغ اند (۵/۴۰۶۷)

چون به غایت تیز شد این جو روان غم نباید در ضمیر عارفان (۲/۳۳۰۶)

با کنار زدن غم و فراغت از اندیشهٔ آخرت، عارفی که به نورِ حق باریتعالی وصال یافته است همچون گل در "خنده" بوده و دل او چون سبزه زاری گشوده به روشنایی سبز جاری جهان است. بی اندوهی نشسته در سکون و آرامش، هر دو جهان هستی و نیستی را سیران می کند.

عارفا تو از معرفِ فارغی خود همی بینی که نورِ بازغی (۶/۲۶۳)

ماند آن خنده بر او واقف تا ابد همچو جان و عقلِ عارف بی کبد (۵/۱۲۵۷)

آنچنان که عارف از راه نهان خوش نشسته می رود در صد جهان (۶/۴۱۳۱)

آن دلی کاو مطلع مهتاب هاست بهر عارف فتحت ابواب هاست (۲/۱۶۵)

به خاطر چنان عارف و سالکی است که " گناه امتی را شفاعت کرده و خواهند بخشید. "

اُمت خود را بخواهم من از او کاو نگرداند ز عارف هیچ رو (۶/۲۸۵۵)

چشم عارف دان امان هر دو کون که بدو یابید هر بهرام عون (۶/۲۸۵۹)

پیر

سالک راه حقی را که به نور الهی واصل گردیده و چشم و دل آگاه او عارف به رازهای پوشیده شد، از مرحله فردیت به جمعیت رسیده و می تواند برای سالکان و رهروان راه حق، دستگیر و راهنما باشد، «پیر» گویند. نقش پیر در مسیر سیر و سلوک، دستگیری و راهنمایی سالکان و روندگان خواهد بود. آدمی مسیری را که قبلاً طی نکرده و راهی را که سیر نکرده است و از خطرات آن مسیر آگاه نیست با دودلی و شک و تردید طی خواهد نمود و در این مسیر، چه بهتر که انسان عارف آگاهی با عنوان «پیر و مرشد و مراد» در نقش " معلم و راهنما " بوده و ارشاد سالک را به عهده گیرد.

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر (۱/۲۹۳۸)

پس راهی را که ندیده استی تو هیچ هین مرو تنها ز رهبر سر میبچ (۱/۲۹۵۰)

با انتخاب پیر و مرشد آگاه که " راه دان و راه بین " می باشد، سالک خود را تسلیم اوامر پیر راه حق خواهد کرد. پیر راه دان که مرحله سیر و سلوک فرادای خود را گذرانده است، مانند تابستانی گرم برای پختن میوه های جان سالک بوده و چون ماهی روشن در شب تاریک سالک خواهد درخشید و راه درست حق را به سالک نشان خواهد داد .

پیر تابستان و خلقان تیر ماه خلق مانند شب اند و پیر ماه (۱/۲۹۴۵)

آن چه تو در آینه بینی عیان پیر اندر خشت بیند بیش از آن (۲/۱۶۷)

وظیفه پیر برای سالک در مسیر سیر و سلوک اش، کمک به "کشتن هوای نفسِ جان سالک" بوده تا صافیِ دل رهرو پدیدار آید.

هست پیرِ راه دان پر فطن باغ های نفس کُل را جوی کن (۱/۳۲۲۵)

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کُش را سخت گیر (۲/۲۵۳۱)

بنابراین پیرِ روشن بین و آگاه که به مرحله روشنایی و آگاهی ضمیر دلِ آدمیان رسیده است، می تواند به عنوان معلم و راهنمایی دستگیر باشد که در این راه، هم خود را به درجات بالای جان کشیده و هم سالکِ غم دیده را از "رنج و محنت رهایی دهد".

این هوا رانشکند اندر جهان هیچ چیزی همچو سایه همرهان (۱/۲۹۶۳)

ور نهد مرهم بر آن ریش تو پیر آن زمان ساکن شود درد و نفیر (۱/۳۲۳۰)



پیر به عنوان مرشد و راهنمای یک سالک، کمک و دستگیری نموده و ارتباط پیر ارتباطی یگانه و منفردانه خواهد بود (مانند معلم خصوصی)، اگر سالکین و رهروان به صورت گروهی و در قالب یک جمع گرد آمده و راهنمایی بر آنان برگزیده شده باشد (مانند مرکز آموزشی و دبستان)، این مرشد مرکزیت و محوریت گروهی را به عنوان «قطب» بر عهده خواهد داشت. در کلام مولانا «قطب»، پیر روشن ضمیر و عارف سیردانی است که در هر زمان و دوران "پیشوای جمعی" است که آنان را راهنمایی و ارشاد به حق نموده و مرجع و پناهی برای راهیان طریقت است.

تا فراید قصر من بر آسمان که بدیدم قطب دوران زمان (۶/۱۱۶۳)

قوم گفتندش که قطب ما تویی که خلاص روز محنتمان شوی (۶/۲۸۴۰)

قطب مریدان اگر که در زمان حال زنده بوده باشد، نشانه ای بر ای سالک راه حق است که با وجود قطب ثابت قدم، به هیچ "مرجع" دیگری نباید مراجعه نماید.

چون تیمم با وجود آب دان علم نقلی با دم قطب زمان (۴/۱۴۱۷)

غیر آن قطب زمان دیده ور کز ثباتش کوه گردد خیره سر (۱/۲۱۳۳)

سالک راه حق می بایستی اختیار خود را در امر سیر و سلوک معنوی و کشتن هوای نفس در میان جمع و گروه و قومی هم اندیش و هم مسلک به پیر و مرشدی صاحب رای که مرکزیت و قطبیت کامل دارد، وانهاد و دستورات و اوامر «قطب» را که دارای "رای و اختیار کامل" بوده با جان و دل پذیرا باشد.

سر نخواهی که رود، تو پای باش در پناه قطب صاحب رای باش (۲/۱۹۸۳)

ور نباشد قطب، یار ره بود شه نباشد، فارس اسپه بود (۲/۲۱۴۸)

چونکه قطبِ قوم، دارای افکار جان آمیز بوده و جان او در " مراتب سلوک " همچنین صیادی است که بهایم نفسانی و وحوش جانِ اسفلِ آدمی را به راحتی دیده و صید می کند.

تا توانی در رضای قطب کوش تا قوی گردد، کند صیدِ وحوش (۵/۲۳۴۰)

قطب آن باشد که گردِ خود تند گرددش افلاکِ گردِ او بود (۵/۲۳۴۵)

بنابراین «قطب»، عارف و اصل به حقی است که برای سالکان همچون مرحمتی و مغفرتی است در مراتبِ جان، که خداوند تبارک تعالی اجازت فرموده است. نقش «قطب» همچون هدایت و رهبری عقل است در تنِ آدمی که بدون هدایت و " رهبریت " و سیستمِ دهی عقل، زندگی آدمی فقط در حد جسم و نبات ادامه خواهد داشت.

شیخ

شیخ که " پیشوا و رهبر قومی " است با ترکیبات مختلف، در کلامِ مولانا همراه با نور و کیمیا آورده شده و به عارفان و اصل به حقی اطلاق می گردد که چه در زمان حال و چه در زمان ماضی زیسته اند و رفتار و گفتار و کردار آنان همه از " جنسِ نور " بوده و آگاهی به اسرارِ دل رهروان دارند.

حسّ و فکر تو همه از آتش است حسّ شیخ و فکر او نور خوش است (۲/۱۲۵۷)

شیخ نورانی ز ره آگه کند با سخن هم نور را همزه کند (۵/۲۴۸۴)

شیخ حاضر یا ماضی که همه سخن از نور گوید و با چراغِ کلمه، سالک را در شبِ تیره سلوک معنوی هدایت بنماید، " آگاه به ضمیر " رونده و دانای وجودِ رهرو بوده و دریای معرفت او را

کرانه و حدی نباشد، چه دانش معرفت و نور بینایی چشمِ دلِ شیخ از اسرارِ ازل و دریایِ هستی سرچشمه می گیرد.

شیخ کاو یَنْظُرُ به نورِ الله شد وز نهایت وز نخست آگاه شد (۲/۱۵۶۸)

کفر را حُد است و اندازه بدان شیخ و نور شیخ را نبود کران (۲/۳۳۲۹)

بد چه باشد؟ مسّ محتاج مهان شیخ که بُود؟ کیمیای بی کران (۲/۳۳۵۲)

بد چه باشد؟ سرکشیِ آتش عمل شیخ که بُود؟ عینِ دریایِ ازل (۲/۳۳۵۴)

شیخ که از اندیشه و ضمیرِ دل آدمی آگاه است، به امرِ حق فعال و فاعل عمل بوده و هر گونه حرکت و عمل او به "امر حق" و در راستای "رضای باریتعالی" است.

شیخ واقف گشت از اندیشه اش شیخ چون شیر است و دل بیشه اش (۲/۳۲۲۱)

شیخ فَعَال است بی آلتِ چو حق با مریدان داده بی گفتی سبق (۲/۱۳۳۴)

بنابراین سالکِ حق می بایستی به حوزه سلطنت معنوی شیخ وارد شده تا از هر گونه گزند و محنتی در امان بماند چون گفت شیخ، "سخنِ حق" است.

چون که با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی (۴/۵۳۹)

کان دعای شیخ نه چون هر دعاست فانی است و گفت او گفت خداست (۵/۲۲۴۳)

شیخ چون پیامبر و رسولی میان قوم خود بوده که اصلِ نهان رفتاری او چون ماه زیر ابر آسمان پنهان است. شیخ هر رفتاری که کند "فارغ از خطا" است.

شیخ فارغ از جفا و از خلاف در کشیده روی چون مه در لحاف (۲/۴۱۴)

گفت پیغامبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش (۳/۱۷۷۴)



ولی

اولیاء حق، چه در زمان حاضر باشند و چه در ازمنه قدیم، همچون "اطفال خداوند" که باریتعالی دوستی آنها را دوستی خود دانسته و جان آنان را همچون اصحاب کهف مرتبه ای عظیم بخشیده است. "ولی" در کلام مولانا ارزشی و قربی همچون "نبی" دارد و آنان راهنمای خلق اند تا خداوند.

اولیاء اطفالِ حقّ اند ای پسر غایبی و حاضری بس با خبر (۳/۷۹)

اولیاء اصحابِ کهف اند ای عنود در قیام و در تقلب هم رُقود (۱/۳۱۹۲)

هر ولی و هر نبی را مسلکی است لیک تا حق می برد، جمله یکی است (۱/۳۰۹۱)

خداوند اولیاء را همچون نشانه ای از قدرت لایزال خود و رحمتی بر جهانیان آورده است که در واقع "مسجد" و جایگاه فرود الله در جهان آدمی، جان اولیاست.

اولیاء را هست قدرت از الیه تیر جسته باز آرندش ز راه (۱/۱۶۷۲)

زان بیاورد اولیاء را بر زمین تا کندهشان رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین (۳/۱۸۵۴)

مسجدی کان اندرون اولیاست سجده گاه جمله است، آن جا خداست (۲/۳۱۱۶)

بنابراین سالک راه حق، جهت راهنمایی در هر عصر و زمانی، "هم نشینی و هم صحبتی" اولیا حق را غنیمتی دانسته و می بایستی در این آزمایش دائمی سیر و سلوک معنوی خود، از سخن، گفتار و اعمال اولیاء پندی بگیرد.

این نمی بینی که قُربِ اولیا صد کرامت دارد و کار و کیا (۳/۷۰۲)

هر که خواهد هم نشینی خدا تا نشیند در حضورِ اولیاء (۲/۲۱۶۲)

پس به هر دُوری و کُیی قایم است تا قیامت آزمایش دایم است (۲/۸۱۷)

پس امام حیی قایم آن ولی است خواه از نسل عُمر، خواه از علی است (۲/۸۱۹)

در "حضور" اولیاء بودن جزء ضروریات سالک و راهرو بوده؛ و با قبول پند و اندرز آنان و غُور و تفحص در نحوه سلوک و رفتار آنان است که سالک، اندک اندک رشد یافته و طی مدارج و مراتب معنوی خواهد نمود.

از حضور اولیاء گر بُکسلی تو هلاکی زان که جزوی بی کُلی (۲/۲۱۶۳)

چون شوی دور از حضور اولیاء در حقیقت گشته ای دور از خدا (۲/۲۲۱۴)

ناقة جسم ولی را بنده باش تا شوی با روح صالح خواجه تاش (۱/۲۵۲۶)

اولیاء حق که "ولی زمان" و دوران خود می باشند، هر کدام روش و "سلوک خاص" خود را داشته و این روش ها اگر چه متفاوت و مغایر هم باشند، اما سالک را به کمال و حق رهنمون خواهد بود. «اولیاء» واقف به "اسرار حق" اند و کیمیای هستی از گفتار و سخن آنان جاری است.

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند گه همی دوزند و گاهی می درند (۳/۱۸۷۹)

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا (۳/۱۸۸۰)

پاسبان آفتاب اند اولیا در بشر واقف ز اسرار خدا (۳/۳۳۳۳)

آبِ خضر از جویِ نطقِ اولیا می خوریم، ای تشنه غافل بیا (۳/۴۳۰۱)

بدینگونه است که عارفِ واصل به نور و زاهد در جستجوی حق که مراحل معنوی سیر و سلوک را با راهنمایی پیر از سر گذرانده است و خود پیری آگاه و شیخی پیشوا گشته است، در کمالِ رهروی خود به "دوستی خدا" رسیده و با صفای دل و پاکی نفس خود، از بیم و رنج راه آسوده و "ره غیبی" را در آرامش طی می کند، هر زهر و حنظلی بر او چون عسل گوارا می باشد.

جمله در زنجیر بیم و ابتلا می روند این ره به غیب، اولیا (۳/۴۵۸۱)

گر ولی زهری خورد، نوشی شود و خورد طالب، سیه هوشی شود (۱/۲۶۰۷)

ابدال

طی بررسی درجات معنوی و مراتب دل و صفات باطنی دو گروه از سالکان و واصلانِ حق که از «زاهد» آغاز گردیده و به «ولی» به مثابه انتهای تلاش آدمی جهت همسانی با خدا بودن منتهی گردید، حضرت مولانا به یک گروه دیگر از جویندگانِ حق اشاره می دارد که آنان را به علت تبدیل شدن به نوعی دیگر از زندگی و حیاتِ بشری، (مُبدَل) یا (أبدال) می نامد. آنان را "غیر بشر" نامیده و صفت آنان را آنچنان بر می گوید که تو گویی حتی جسمی غیر ارگانیک دارند.

چون مُبدَل گشته اند ابدالِ حق نیستند از خلق، برگردان ورق (۶/۳۱۹۱)

کیست ابدال؟ آنکه او مُبدَل شود خمرش از تبدیل یزدان، خلّ شود (۳/۳۹۹۹)

در مورد آنان و صافی دل و هوای نفس اشان آنچنان گفتگو می کند که تو گویی "هم ترازیامبران" اند و رزق و روزی اشان نه از طعام و خورد و خوراک مادی که از "نور حق" است.

آن دلی کز آسمان ها برتر است آن دل ابدال یا پیغامبر است (۳/۲۲۴۸)

همچنان این قوت ابدال حق هم زحق دان، نه از طعام و از طبق (۳/۷)

جسمشان را هم ز نور اسرشته اند تا ز روح و از ملک بگذشته اند (۳/۸)

و بدینگونه است که اصولاً خلق و آدمی از وجود ابدال حق و نیز نحوه سلوک و گفتار آنان که دیگر تبدیل یافته است، بی خبرند و آگاهی چندانی ندارند. اگر چه کمال سالک و رهرو، رسیدن به مرتبه "ابدال حق" و تبدیل جان سفلی به "جان اعلی" است.

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد (۱/۲۶۴)

اصطلاحاتی است مر ابدال را که نباشد زان خبر، اقوال را (۱/۳۴۵۱)

و در این مقام و مرتبه از جان برتری یافته است که آب آگاهی و "دانایی" و جوی "حکمت" همچون ناز و نوازش های بهاری بر جان آدمی پرتو حسن می زند.

ای برادر بر تو حکمت جاریه است آن ز ابدال است و بر تو عاریه است (۱/۳۲۶۰)

وز نوازش های حق ابدال را تا بدانند او مقام و حال را (۱/۱۴۳۷)

این چنین جایگاه و مقام والایی که «ابدال حق» دارد، نبایستی مایه غرور و سرمستی و گمراهی گردد، چه ابلیس که فرشته مقرب درگاه باریتعالی از هزاران سال قبل از بشر بوده به یک عناد و نافرمانی از ابدال بودن واگشته است.

صد هزاران سال ابلیس لعین بود زابدال و امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت گشت رسوا، همچو سرگین وقت چاشت (۱/۳۳۰۲)

اوج این مقام در سالک و واصل حق را، نبایستی فقط همت مردانه دید که اگر عنایت حق باریتعالی در میان نباشد، آدمی به یک بانگ غولی سرنگون آید؛ چه آنگونه که حضرت مولانا فرموده است، این «جان برتر» چون پرتو شعاع «جان ابدان حق» است.

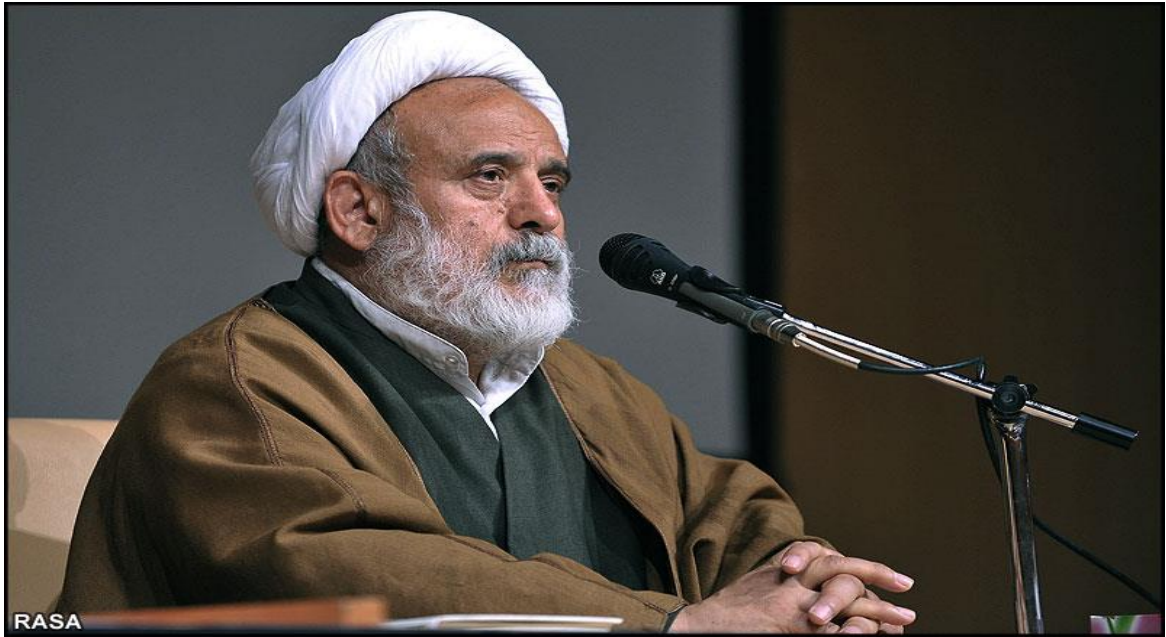
آنچنانکه پرتو جان بر تن است پرتو ابدال بر جان من است (۱/۳۲۷۳)

یکشنبه بیست و چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

نظر شیخ حسین انصاریان در خصوص عرفان

عبدعاصی : گفتگوی زیر را بخوانید و تناقضها را ببینید . جناب انصاریان یک خطیب مجرب هستند . انصافاً هم در منبرها مطالب مفید و به حق بیان می کنند . منبرها باید یاد بگیرند اما ... اما چرا هر کس در زمینه ای که تخصص ندارد اظهار نظر می کند ؟ خیلی عجیب است . شیخ انصاریان امام خمینی(ره) را بزرگترین عارف دنیا می داند اما ابن عربی را رد می کند !!! خوب آقای انصاریان ! لااقل یک نگاهی به آثار امام (ره) مثل تفسیر سوره حمد-شرح دعای سحر-چهل حدیث و شرح جنودعقل و جهل بیندازید تا مبانی عرفانی امام خمینی که بزرگترین عارفی است که شما قبول دارید را بخوانید ! امام (ره) از ابن عربی با عبارت عارف کبیر یاد می کند . اکثریت مبانی امام راحل همان مبانی عرفانی شیخ اکبر است . نقد هم دارد اما مبانی همان هاست . حضرت انصاریان ! یک بام و دو هوا نمی شود . هیچ کتابی را هم که قبول ندارید . آیت الله قاضی(ره) که این همه مجتهد عارف تربیت کرد را هم که قبول ندارید . گلشن راز هم به درد نخور

است . حتماً علامه طباطبایی (ره) که شرح گلشن راز داده هم بیکار بوده و چون بیکار بوده شما ایشان را قبول ندارید . تدریس فلسفه و معارف در دانشگاه ها هم که قبول ندارید . پس چه کسی کتاب وحی و روایات اهل البیت علیهم السلام را باید شرح بدهد و باطن آنها را بیان کند ؟ حتماً دارالعرفان شما ؟ این همه بزرگان ما در سخت ترین شرایط جانی و مالی و ناموسی زحمت کشیدند و مجاهدتها کردند تا عرفان شیعه پا برجا باشد و تا آنجا که می شود اصول عرفان شیعه را بیان کردند . چرا ما این قدر قدر نشناسیم ؟ مگر دین خدا فقط فقه است که هر چه فقها رد کردند مردود نبی و ولی باشد ؟ مگر بزرگان عرفان در طریقت معرفت النفس همه از مراجع و فقها و زعمای بزرگ و اعلام شیعه نبودند ؟ پیرمردهای ما دارند می میرند و ما هنوز داریم جدل می کنیم که : ابن عربی شیعه بود یا سنی ؟ سید هاشم حداد در عاشورا میخندید یا گریه می کرد ؟ صمدی آملی کافر است یا نه ؟ ریشه ی مکتب تفکیک از توهم است یا جهل ؟ کاش شیخ حسین یک دوره بحارالانوار را دوباره بخوانند . در مصاحبه ی زیر موارد بسیار خوب هم عنوان شده اما وقتی در دایره ی عرفان قدم می گذاریم یعنی یک دید برتر . برترین دیدگاه نسبت به همه ی هستی . نظر ما این است که تقریباً همه ی سلسله های صوفیه به خطا رفته اند . بنده سلسله ای که دقیق و درست بر طریقه ی عرفان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم باشد نمی شناسم . اما افراد موجهی هم بوده اند (آن هم در سده های قبل نه الان) که بر شریعت و طریقت و حقیقت محمدیه سلوک داشتند . والله اعلم



گفتگویی که در زیر از نظر می گذرانید مصاحبه نشریه معارف با استاد حجت الاسلام و المسلمین انصاریان پیرامون عرفان مصطلح و تصوف است که توجه شما را به این گفتگو جلب می کنیم. همان گونه که مستحضرید در مورد خاستگاه « عرفان اسلامی » نظریه های متعددی وجود دارد؛ نظر شما در این باره چیست؟ نسبت عرفان با دین را چه می دانید؟

انصاریان : ابتدا باید به این حقیقت توجه کرد که اگر منظور از عرفان، محصول فکری و نظری اندیشمندان و اهل حال جوامع گوناگون و ملت ها و آیین های مختلف است، تقریباً همه آنان با اختلاف آیین هایشان بر اصول و بخش عمده ای از فروع آن اجماع دارند و به صورت دانشی نظری که در حدی هم قابل عمل است درآمده و تحت عنوان عرفان ارائه شده، که بخشی مبتنی بر فطرت انسان هاست و این منبع در همه ابنای بشر مشترک است و البته بخشی تحت تأثیر فرهنگ های جوامع و یا حالات روحی و روانی اشخاص می باشد و بنابر این ارتباطی به اصل دین ندارد، و دین از امضای کامل آن امتناع دارد. اما اگر مقصود از عرفان، عشق سوزانی است که از معرفت به اوصاف و کمالات و زیبایی بی نهایت حضرت رب العزة، از طریق قرآن و معارف اهل بیت (ع) به ویژه دعاهایی چون کمیل، عرفة سیدالشهدا (ع) و ابو حمزه ثمالی در قلب ظهور

می‌کند و موتوری برای حرکت انسان به سوی لقاءالله و رضوان الهی است و عامل عمل به خواسته‌های حق و رنگ گرفتن از اخلاق الهی است، باید گفت چنین عرفانی به منزله روح دین و صفای آیین و مایه و پایه دینداری می‌باشد.

یکی از پرسش‌های جدی و دل‌مشغولی‌های اندیشمندان بزرگ اسلامی، رابطه «عرفان و فلسفه» یا راه «دل و عقل» است؛ نظر شما در این باره چیست؟ برای وصول انسان به حقیقت، کدام راه کفایت می‌کند؟

انصاریان: فلسفه در اصل دانشی بشری است که بر پایه استدلال برای اثبات حقایق طبیعی و نظری بنا شده است؛ که البته بسیاری از امور مربوط به بخش طبیعی آن با پدید آمدن علوم جدید و ابزار نو، از میان رفته و باطل شده است. بخش علمی و معارفی فلسفه که در پرورش ذهن و اندیشه و در حد پخته شدن عقل باقی مانده، به نظر می‌رسد رابطه‌ای با عرفان خالص دینی ندارد؛ اما بسیاری از فلاسفه کوشیده‌اند فلسفه را با عرفان بشری آشتی داده و مکتبی فلسفی - عرفانی از آن بسازند و اصرار بر این دارند که آن راهی که فلسفه برای اثبات موضوعی به کمک استدلال طی می‌کند، همان راه را دل در صورتی که از همه ردائل اخلاقی و شائبه‌ها پاک باشد، طی می‌کند. فلسفه از طریق دلیل، دل از طریق کشف و شهود، عمل می‌کند؛ ولی جای این پرسش هست که آیا دلی غیر از دل انبیا و امامان معصوم(ع) به عرصه کشف و شهود راه دارد یا نه؟ اگر دارد دل چه طایفه‌ای؟ و نمونه آن دل والا و پاک از هر عیب و نقص، دل کیست؟ با توجه به این‌که شاهد روشنی بر اثبات کشف و شهود اهل دل، از طریق آیات قرآنی و روایات اهل بیت(ع) در منظر ما وجود ندارد، ادعاهایی که در این زمینه در «فتوحات» محی‌الدین عربی و شرح «گلشن راز» شبستری و «صالحیه» ملاعلی گنابادی و امثال این کتب می‌بینیم را نمی‌توانیم بپذیریم. بنابراین عرفان اصطلاحی نه عرفان ناب قرآن و اهل بیت(ع)، رابطه‌ای قوی و مستحکم با فلسفه ندارد؛ و به نظر می‌رسد آشتی بین این دو رشته، به زور و به دور از انصاف صورت گرفته است و آشتی عقلی و علمی به نظر نمی‌رسد.

نسبت «عرفان» با «تصوف» چیست؟ موضع افتراق و اشتراک آنها چیست و یا کجاست؟

انصاریان: اولاً با مطالعه دقیق در آثار متصوفه پیش و پس از اسلام، اموری به دست می‌آید که دست کم برخی از آنها بر خلاف اصول دین خدا و بخشی از فروع اسلامی است؛ مانند: دوری از عمل‌گرایی و تن به راحت و استراحت سپردن، جدایی دین از سیاست، مخالفت شدید با فقیهان مکتب اهل بیت (ع)، صلح و سازش با همه پیروان مکتب‌ها و به عبارت دیگر صلح کلی بودن:

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عُرفی
مسلمانان به زم زم شوید و هندو بسوزاند

نزدیکی به پادشاهان ستمگر و تأمین مخارج خانقاه‌ها از طریق شاه و درباریان و خوردن هرگونه مالی که به صوفی هدیه شود، تأویل عجیب و غریب آیات قرآن و روایات - از باب نمونه تفسیر ابن عربی و تأویلات نجمیه - به جای رویکرد به قرآن و اهل بیت (ع) رویکرد شدید به شعر و شاعری و خیال‌پردازی، اباحه‌گری، ایجاد روح رخوت و سستی در امت تحت عنوان رضا به قضای الهی، بی تفاوت بودن به جنگ امت با ستمگران و نهایتاً بیهوده دانستن جنگ، تهمت به پاکان و نیکان در اشعار و مقالات، انباشته شدن کتب صوفیه از مطالبی که از مکتب‌های بودایی، هندویی، فلوپینی، فرفوروسی، چینی و البته اندکی نیز از اسلام، و... .

موضوع افتراق تصوف با عرفان و اشتراکش با آن چندان قابل توجه نیست. هر دو مکتب در بعضی از امور مثل حال باطنی با هم مشترک و در بعضی از امور مانند مبدأ پیدایش و برخی از قواعد از هم جداست. کتاب «عارف و صوفی» مرحوم حاج میرزا جواد آقاتهرانی، چندان تفاوتی بین عارف و صوفی قائل نیست، بلکه هر دو را یک مسلک با دو نام می‌داند.

حضرت عالی نزاع دایم تاریخی فقهاء (اهل شریعت) با اهل معنا (اهل طریقت، به ویژه متصوفه) را چگونه تفسیر می‌کنید؟

انصاریان: در مجموع با توجه به سیر تصوف و عرفان و مسائل بیان شده در هر دو مکتب که به اجمال در سه بخش قبل بیان شد، حق بودن نزاع فقها به ویژه فقهای شیعه روشن می‌شود؛ چرا که نزاع فقها با عارفان اصطلاحی (نه عارفان حقیقی که از مشرب عرفان ناب شیعی سیراب می‌شوند) و متصوفه و به عبارت دیگر اهل طریقت، به این علت بوده که رواج این مکتب را در امت سبب هدم دین و به حاشیه رانده شدن فقه و موجب خطر تأویل نادرست آیات و روایات می‌دانستند و از این وحشت داشتند که مکتب اهل بیت (ع) چون خود اهل بیت (ع) از جامعه جدا شود و محبوس گشته، امت از آن محروم شود.

آیا کشف و شهود در عرفان اسلامی حجیت دارد؟ به عبارت دیگر نسبت خارق عادت و یا کرامت با حقیقت چیست؟ ملاک اثبات صحت و سقم تجربه‌های عرفانی چه می‌باشد؟

انصاریان: اگر مراد از کشف و شهود در عرفان منتسب به اسلام همان باشد که در «فتوحات» ابن عربی، «صالحیه» ملاعلی گنابادی و «گلشن‌راز» شبستری آمده، و مراد از خارق عادت آن باشد که در «تذکره» عطار، «طبقات صوفیه»، «حلیة الاولیاء» ابونعیم، «تفسیر روح البیان» و «کیمیای محبت» ضبط شده، باید گفت: هیچ دلیلی بر حقانیت کشف و شهود ادعا شده از قرآن و روایات نداریم. اما اگر مراد شهود قلبی انبیا و ائمه (ع) و کرامات و خارق عادات آنان است، در صریح قرآن و روایات به عنوان حقیقت و کاری که مصدق نبوت و امامت است، به صورت فراوان بیان شده است.

از نظر شما مؤلفه‌های عرفان و سلوک ناب اسلامی - شیعی چیست؟

انصاریان: عرفان شیعی، مرکب از سه مقوله «معرفت»، «عشق به حق»، «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)، و «عمل و حرکت» است؛ و سلوک عرفانی اسلامی شیعی با توجه به آیات و معارف حقّه نهایتاً عبارت است از: اجتناب از محرّمات ظاهری و باطنی «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا

ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» (انعام/ ۱۵۱)، تخلق به اخلاق حسنه و عمل بر اساس فقه اهل بیت (ع)، که جز این سه مرحله گمراهی است، گرچه رنگ و لعاب دینی داشته باشد.

تحلیل شما از موج معنویت گرایی نوپدید و عرفان‌های جدید در جهان چیست؟ آیا منشأ این مسئله، احساس خلاء معنویت ناب و اصیل است و یا پروژه‌ای سیاسی برای تحت تاثیر قرار دادن ادیان الهی می‌باشد؟ به نظر شما بهترین راه مقابله با این موج یا هدایت و مدیریت آن در ایران اسلامی چیست؟

انصاریان : قطعاً موج معنویت گرایی در دنیای امروز معلول و محصول خلاء معنوی بشر است که مکتب‌های مادی و الحادی در شرق و غرب سبب این خلاء شده‌اند؛ اما سیاست‌بازان جهانی و ملحدان به کار گرفته از طرف استعمارگران و استثمارچیان به شدت با پروژه‌های دین‌سازی و عرفان‌سازی جدید، پرکردن این خلاء را پی می‌گیرند تا از رشد جهانی دین اسلام و مکتب ناب قرآن و اهلبیت (ع) جلوگیری کنند.

راه مقابله با این خلاء معنوی رساندن پیام اسلام ناب با رسانه‌های صدا و سیما، مجلات، روزنامه‌ها و جذب نسل جدید به معارف دینی است؛ و به خصوص باید از این وسایل مدرن در شناساندن خطرات عرفان‌های کاذب به نسل کنونی کشور اقدام کرد. در این زمینه نیز واجب و ضروری است مساجد و حسینیه‌ها را به هر شکل ممکن تبدیل به حوزه بسیار پرجاذبه از نظر ساختمان و اموری چون کتابخانه و برنامه‌های جذاب مستمر سالانه به ویژه در اوقات فراغت نمود و به تقویت و عاظ درس خوانده در حوزه‌ها و مورد تأیید علمی مدارس دینی و عالمان واجد شرایط پرداخت و منابر و رادیو و تلویزیون را از دست بی‌سوادان و بی‌هنران و آنان که سخنرانی‌هایشان مردم و نسل را دین‌گریز می‌کنند گرفت و در این زمینه به‌خاطر اسلام هیچ مماشاتی را روا نداشت. نیز لازم است جزواتی متین، استوار، مستدل، کم‌حجم، با جاذبه ادبی از طریق دانشگاه‌ها، مدارس، ادارات، مساجد، در اختیار نسل جدید قرار داد و خطرات و دشمنان را به آنان شناساند.

تحلیل شما از گسترش نشر و استقبال روزافزون از کتاب‌های شرح احوال عرفاء و اهل معنا در جامعه چیست؟ آثار مثبت و آسیب‌های محتمل این امر را چه می‌دانید؟

انصاریان :سخنرانی‌های ناب و صحیح حضرت امام خمینی(ره) در اوایل پیروزی انقلاب و چند سال پس از آن در رابطه با معنویت و یا اشارات ایشان به مسائل عرفان، نسل ما را مجذوب عرفان نمود. بخشی از این نسل بدون مراجعه به اهل فن و بدون مطالعه کتب پرمحتوا و نقاد، به مسائل روحی و عرفان‌گرا گرایش پیدا کرد، و به دنبال مباحث عرفانی و شرح حال عرفا رفت. گروهی از کسانی که در هر زمان با هر دست‌آویزی حریصانه برای پر کردن جیب خود از مال و منال دنیا و پول و ثروت در تکاپویند، از این پدیده معنوی سوء استفاده کرده و به نوشتن و فروختن این‌گونه کتاب‌ها در شرح احوال اشخاص گذشته و معاصر پرداختند؛ کتاب‌هایی که پر از داستان‌های غیرواقعی و کشف و کرامات ساختگی بوده است.

من سالیان طولانی با برخی از کسانی که این‌گونه کتاب‌ها در باره آنان نوشته شده است، مراوده و معاشرت داشتم، و با این که خود به شدت در طلبش بودم، اما آنچه این بازرگانان ثروت نوشته‌اند، از آنان ندیدم! کرامات اینان فقط در تقوا و عمل صالح فردی‌شان بود. هیچکدام به اندازه یک میلیونیم خمینی بزرگ نه با مردم بودند، نه برای دین و مردم در برابر استبداد و استعمار مبارزه کردند و نه کار چشم‌گیری برای مردم و دغدغه آنان انجام دادند؛ بلکه برخی از آنان جز عبادت فردی و حفظ شخصیت و آبروی خود کاری نداشتند! روی این حساب من اکثر آن کتاب‌ها را چنان که در منابر و مجالس خصوصی‌ام اعلام کرده‌ام، قبول ندارم. بنده آن کتاب‌ها را فقط وسیله ارتزاق و تخریب عقاید حقه مردم می‌دانم. البته تنها کتابی که در این مورد سفارش به خواندنش دارم «فضیلت‌های فراموش شده» شرح حالات آخوند ملاعباس تربتی است که این کتاب، کتاب متین و درستی است و کرامات اخلاقی و عملی آخوند در آن به قلم فرزند دانشمند و روشنفکرش مرحوم راشد تربتی بیان شده و در تربیت و رشد طلاب و نسل انقلاب مؤثر است. دیگر کتاب‌ها جز این‌که نگاه مردم را از اهل‌بیت و کرامات آن عرشیان فرشین به دیگران معطوف نماید، اثر

دیگری ندارد و شاید بدون توجه مؤلفانش به همین خاطر نوشته شده باشد.

همان گونه که اطلاع دارید علاوه بر درس اخلاق اسلامی در دانشگاه، یکی از دروس معارف اسلامی که به شکل اختیاری ارائه می شود «درس عرفان عملی در اسلام» است. نظر شما در این باره چیست؟ استاد این درس چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟ آیا شما خود طرح مطالعاتی خاصی در این باره پیشنهاد می کنید؟ لطفاً منابع اصیل عرفان اسلامی را برای استاد و دانشجو -
_____ تفکیک _____ طح _____ - برش _____ مارید.

بنده اغلب جزواتی که به عنوان معارف اسلامی تدریس می شود را به عنوان معارف ناب قبول ندارم؛ زیرا آمیخته ای از فلسفه و کلام است و برای دانشجویان، پیچیده و گاهی غیر قابل درک و به صورت غیرکاربردی و صرفاً تئوری است. علاوه بر آن که این مباحث اخلاقی هم گاهی مخلوط با نقل شده های کتب یونانی شده است و بیشتر محتوای ادبی و انشایی دارد و از آیات قرآن و روایات در زمینه اخلاق، چنان که باید استفاده نشده است.

درس عرفان عملی اسلام، اگر صد در صد عرفان قرآنی - اهل بیته باشد، قابل قبول است. این درس باید برگرفته از قرآن و مدرسه اهل بیت (ع) و دارای نظم خاص و بدون ابهام و پیچیدگی و برای دانشجویان بسیار جذاب باشد؛ و باید اساتیدش با زبان حال آن را به دانشجویان انتقال دهند. این در صورتی است که اساتید خودشان به حقایق ناب اخلاق و عرفان آراسته باشند تا دانشجو مصداق عملی آن درس ها را با چشم سر و دیده دل ببیند؛ بلکه از طریق استاد در گردونه اخلاق و عرفان قرار گیرند، و خود اسوه و سرمشق دیگران شوند.

کتاب هایی مانند «محجة البیضاء» فیض کاشانی، «جامع السعادات» ملامهدی نراقی، مؤلفات میرزا احمد آشتیانی، «ادب فنای مقربان» آیت الله جوادی آملی، شرح دعای کمیل حقیر، و از همه بهتر اگر بتوان تلفیقی از همه آنها به دست داد، را سفارش می کنم. البته مؤسسه دارالعرفان با گردهم آوردن اساتیدی مؤمن و مخلص و محقق، در صدد تألیف دو نوع کتاب عرفانی است؛ یکی برای

تدریس در لایه‌های مختلف دانشجویی و دیگری شرح حال عرفای اصیل شیعی برای عموم. همانگونه که می‌دانید، در حال حاضر دروس معارف اسلامی در دانشگاه‌ها با رویکرد فلسفی - کلامی عرضه می‌شود (به ویژه اندیشه اسلامی ۱ و ۲)؛ به نظر شما این رویکرد و تمرکز بر براهین فلسفی، چقدر می‌تواند در تقویت ایمان و اعتقاد و جذب جوانان به دین و جلوگیری از دین‌گریزی آنها مؤثر باشد؟

انصاریان: با وجود زحمات و خدمات پدید آورندگان، بنده اندیشه اسلامی ۱ و ۲ را برای دانشجویان به عنوان اندیشه اسلامی ناب نمی‌پسندم. از طریق منابر در شهرهای مختلف، از برخی دانشجویان هم شنیده‌ام که از آن کتاب‌ها گریزانند و فقط به خاطر به دست آوردن نمره آنها را می‌خوانند! پس اثر چندان مطلوبی در حفظ ایمان و عقاید و جلوگیری از دین‌گریزی آنان ندارد. به نظر می‌رسد اگر تفسیر مختصری به اندازه همین کتاب‌ها و حجم آنها از آیات قرآن در زمینه حفظ ایمان و عقاید و جلوگیری از دین‌گریزی و نیز بخش‌هایی از نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و روایات مربوطه به صورتی زیبا با عنوان‌بندی‌های جذاب و به شکلی منظم به عنوان اندیشه اسلامی ۱ و ۲ و دیگر متون وابسته به این رشته تدوین شود، چون هر سه از نور وحی و ولایت صادر شده، اثر فوق‌العاده‌ای بر مخاطب خود دارد و دل‌ها را آن‌چنان که باید منور می‌کند و قدم‌ها را در مسیر دین ثابت نگاه می‌دارد و درس‌گریزی را علاج می‌کند و دانشجویان را با اسلام ناب محمدی (ص) آشنا می‌سازد. پس باید هر چه زودتر این کار انجام گیرد که بسیار دیر است.

در پایان از بذل توجه و اختصاص وقتی که به معارف و مخاطبان فرهیخته آن دادید، تشکر می‌کنم.

من هم از شما متشکرم. موفق باشید.

آیت الله سعادت پرور - نامه هفتم



از قم به یکی از دوستان ارسال داشته است .

ز چهره پرده برافکند ، عاشقان را سوخت امان نداد کسی را کند تماشایی

بلی ، رسم دیرینه ی آن شاه ، عاشق کشی و دل بردن است . این سخن به غلط زبان جاری شد و در مقام اثنیّت گفته شد ، و الا اگر حجاب دوئیّت برداشته شود ، خواهیم دید پرده پوشی کار او نیست . یار در تجلیّ است از در و دیوار :

❖ انک لا تحجب عن خلقک الا ان تحجبهم الآمال دونک ❖ *

همانا تو از مخلوقات در حجاب و پرده نیستی ، مگر آنکه کردارها و اعمال آرزوهایشان آنان را از تو محجوب سازد .

پس مرجع امر به خودمان شد که ما محتجب از خودمان و عالم هستیم ، به واسطه ی آمال و امانی ، همان آنی که انقطاع از خود و عالم حاصل شود ، آنی است که از چهره ، پرده برافکند و به تماشای خود ، از تماشای دیگران ، عاشق را باز دارد .

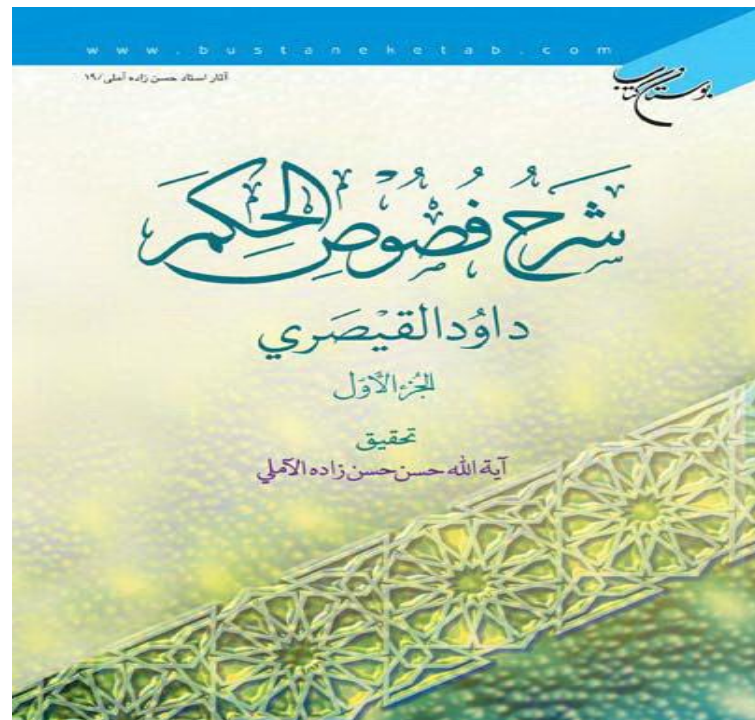
پایان

* اقبال العمال - ص ۶۸

سه شنبه نوزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه ششم

عبد عاصی : در مقدمه ی ششم که ادامه ی مفهومی مقدمه ی پنجم است تفاوت انسان کامل با بقیه ی انبیاء و اولیا را خواهیم خواند . در ابتدا یک مقدمه از قونوی و بعد توضیح بیانات ایشان .



مقدمه ششم

قونوی می گوید : [بدان که ! هر نبی و ولی ای ، مگر انسان های کامل در میان آنان ، مجلای ظهوری است برای یکی از حقایق کلیه ی عالم ، برای اسمای الهی خاص آن حقیقت ، و برای ارواح آن اسمای الهی - ارواحی که در قرآن به آن ها ملا اعلی اطلاق می شود (۸ : ۳۷ و ۶۹ : ۳۸) - با تمام تنوع مراتب و روابط . نبی اکرم صلوات الله علیه به این واقعیت با این گفتار اشاره می کند : " به راستی آدم در آسمان اول ، عیسی در دوم ، یوسف در سوم ، ادیس در چهارم ، هارون در پنجم ، موسی در ششم و ابراهیم در هفتم اسکان گزیده اند . " بدیهی است که ارواحشان منحصر به جای خاصی نیست ، بنابراین چیزی که نبی اکرم صلوات الله علیه می خواهد نشان دهد ، تنها قدرت ارتباطی آنان با آسمان ها از حیث مراتب ، علم ، احوال و مراتب امت آن هاست ، زیرا احوال این انبیاء در این عالم صورت ظاهری عرض حال های آن آسمان هاست . بر

همین روال ، عرفای بزرگ همه در واژه شناسی فنی خود به اولیا اشاره دارند که " بر قلب جبرئیل " کسانی که بر " قلب میکائیل " و دیگران که بر " قلب اسرافیل " و غیرهم قرار دارند . (جندی، ۷۶-۲۷۵ و فکوک ۴۱-۲۴۰])

در آغاز مقوله ی بالا ، قونوی " انسان های کامل " را از این ملاحظات مستثناء می کند . وی به نکته ای که قبلاً بحث شد اشاره دارد . بدین معنا که نبی اکرم صلوات الله علیه و پیروان کاملش ، اسم جامع و اکبر را می نمایانند که شامل تمام اسمای کلیه و حقایق عالم می باشد ، نه یکی یا برخی از آن ها .

دوشنبه هجدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه ششم

عبدعاصی : آیت الله سعادت پرور (ره) از حقیقی ترین و صادق ترین محبین خدا بود . رحمت الله علیه

بسمه تعالی

در ۲۱ صفر ۱۳۸۲ هجری قمری از قم ، خدمت یکی از دوستان ارسال شده است

پس از عرض سلام ، به فکر شما بودم ولی بنایی ، مرا فرصت نوشتن چند کلامی نمی داد تا آن که روز گذشته ، نامه ی شریف تان را زیارت نموده ، ناچار شدم چند کلامی از غفلت خود بنگارم .

اجمالاً شب اول ماه صفر بود که چشمم به ماه خورد ، قرآن را باز کردم . این آیه را ملاحظه نمودم :

﴿ اقترَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مَعْرُضُونَ ﴾ * (برای مردم وقت حسابشان نزدیک شده است ، و آنان در بی خبری روی گردانند)

عین آنچه را مبتلایم ، خداوند مذکر شد . خدا می داند که من بیچاره ام ، منکری ندارم . لطفش را از بنده ی سراپا تقصیر و غفلت ، بر نمی دارد و به این طور مذکر می شود . اقعاً هم مایه ی بسی شرمندگی شد ، به آن عنایت بی پایانش .

خداوندا ! عنایت بی نهایت خود را از ما مگیر ، گرچه سراپا غفلت و نادانی و فراموشی هستیم .

خداوندا ! به هر طریق که هست ، ما را به یاد خود بدار تا شاید شوقی ، عشقی و شوری پیدا کنیم و دیگر دست به دامان غیر از تو نشویم و کس و چیز دیگر را محبوب خود قرار ندهیم . بنده تا به حال عیاناً دیده ام ، هر اندازه که از ذکر خدا عامل غفلت پیدا می کنم ، به حساب خود به معیشت ضنک (سخت) مبتلا می شوم . احتمال می دهم این گرفتاری امسال هم در اثر غفلت هایی باشد که داشته ام . چند شب پیش ، کلاه خود را به اصطلاح قاضی کرده ، بینم هر روزم بهتر از دیروز است یا خیر ، دیدم روز به روز بدتر می شود . بنابراین مرگ بهتر است از این زندگی . ناراحت شدم که این چه زندگی است که به غفلت آمیخته شده است؟! از محبوب جهان دست برداشته ، به کثافات جهان ، روز و شب خود را به پایان می رسانم .

وای بر من اگر مرگ ، گریبان گیرم گردد .

پایان

دوشنبه هجدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عمل عرفانی اثر آیت الله جوادی آملی

عبدعاصی : مشکل اصلی این است که با وجود این همه راهکار و دستورات کاربردی چرا ما درست و حسابی و دقیق حرکت نمی کنیم ؟ یا چرا میل مان کم و زیاد می شود ؟ یا چرا اصلاً کار نمی کنیم ولی هوس سیر الی الله داریم و هزار چرای دیگر . ما باید تبدیل شویم به "ظرف توفیقات" . یعنی اینکه بدون چشمداشت و انتظار چیزی فقط و فقط یک نفر را در نظر بگیریم و با او مکالمه داشته باشیم و مهمترین دستاوردمان را همین تکلم با خدا بدانیم . باید کاری کنیم که زبان مان باز شود . ما می توانیم با کمی اراده طهارت نفس را بدست آوریم و یک مومن واقعی بشویم . یک شیعه ی باتقوا . کتاب "عمل عرفانی" را باید خواند و از شیوایی آن راهکار بدست آورد .

عناوین این کتاب به این شرح است :

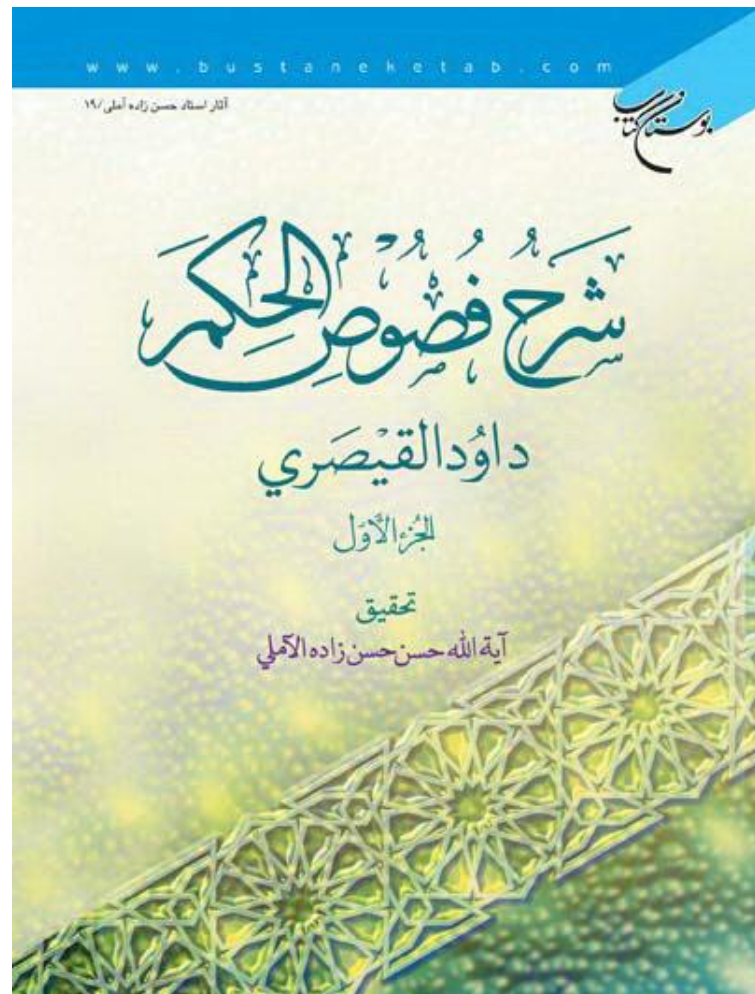
«تعریف عارف و عرفان» ، «عرفان نظری و عملی» ، «چرا ریاضت؟» ، «سلوک عرفانی» ، «مراحل توبه» ، «اعمال عرفانی ظاهری و باطنی» و «اعمال باطنی» .

این کتاب را نشر اسراء چاپ کرده و قیمت آن ۴۶۰۰ تومان است .

یکشنبه هفدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه پنجم

عبد عاصی : در این مقدمه یکی دیگر از علت‌های دشوار بودن مفاهیم فصوص الحکم شیخ محیی الدین را خواهیم گفت . همین‌طور به بحث رابطه انبیای الهی و چگونگی تجلی وحدت در کثرت اشاره خواهیم کرد . توصیه می‌کنم چهار مقدمه ی قبلی را دوباره با دقت مطالعه بفرمایید . حقیر برای ورود به سرفصل‌های فصوص الحکم ۸ مقدمه در نظر گرفته ام که بعد از خواندن آنها به ترتیب وارد فصوص خداهمیم شد . انشاءالله



مقدمه پنجم

اما به یقین دلیل دیگری هم وجود دارد که همان غامض بودن مقولات فصوص است. در ضمن ما با این دیدگاهی که تمام اعیان را تجلیات اسماء و صفات الهی می بیند ناآشنایم. در چنین بیانات ناآشنایی است که مناسبت باطنی حقایق عالم محسوس که همان اسم را می نمایاند، به نظر ما نامربوط می آید. از باب مثال، ابن عربی و مریدانش ارتباط بین عناصر اربعه و انبیاء را خیلی سریع تصریح می کنند. قونوی در مقوله ای به واقعیت آیات نبوی انبیای متعددی که در اقالیم ثلاثه ی طبیعت (جمادی، نباتی، حیوانی) وجود دارد، اشاره می کند: موسی با بوته، نوح با آب، ابراهیم با آتش بنسبت دارند. قونوی در فکوک می گوید: هر کدام از عناصر اربعه و اقالیم ثلاثه به این اعتبار که مصدر اسم خاصی هستند، با آیت اعجازی آن اسم نسبت دارند.

اگر کسی به این امر خو گرفته باشد که اشیای این عالم را چیزی تلقی کند که باید به این منظور پدیدار شده باشند، به زحمت می تواند به این تامل برسد که آنها را نمادها و محل های ظهور حقایق بالاتری بینگارد. حتی اگر کسی بتواند چنین منظری را از حیث عقلانی بپذیرد، باز هم با یافتن حقایق "مکشوف" اشیا فاصله ای بس دور و دراز دارد، زیرا چنین شخصی باید بتواند خداوند را در لوای جلوه های اسماء و صفاتش در تمام اعیان ببیند.

انبیاء آیات مستقیمی هستند که خداوند از آسمان برای هدف خاصی فرو فرستاده است. آنان آشکارا برای "رسانیدن اخبار الهی" فرستاده شده اند. انبیاء حقیقت الهی را از سایر اعیان آشکارتر می نمایانند. وقتی ابن عربی و مریدانش می گویند: انبیاء مجلای (محل تجلی) مستقیم ظهور اسماء کلیه ی الهیه اند، نه اسماء جزئیه، در واقع ترجمان این پندار دینی در قالب واژه شناسی خاص خود می باشند. (اسمای کلیه در حدیث به ۹۹ یا ۱۵۰ اسم اختصاص دارند که در قرآن ذکر شده اند، ولی اسمای جزئیه از حیث تعداد، مانند مخلوقات نامتناهی می باشند) از این روی، بحث در مورد انبیاء بعنوان "کلمات الهی" توضیح چگونگی ظهور مستقیم اسمای الهی در

این عالم است و مطالعه ی انبیاء نیز به منزله ی بررسی کارهای عالم و فعالیت طبیعت می باشد ،
زیرا هم انبیاء اسماء را آشکار می کنند و هم پدیده های طبیعی .

یکشنبه هفدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مناظره آیت الله جوادی آملی با آیت الله سیدان

عبدعاصی : مطلب زیر را بخوانید و قضاوت کنید . مطلب از " سایت عرفان و حکمت در پرتو
قرآن و عترت " برگرفته شده است .



آیت الله جوادی آملی (مکتب توحید) آیت الله سیدان (مکتب تفکیک)

سال‌ها پیش گفتگویی میان حضرت آیت‌الله جوادی آملی مدّظله‌العالی و حاج آقای سیدان درباره‌ی معاد واقع شد که توسط برخی از محترمین تفکیکی به نگارش و تقریر درآمد. این تقریرات چند سالی است بدون اجازه از حضرت آیت‌الله جوادی آملی مدّظله‌العالی توسط برخی منتشر شده‌است و استاد وکیلی در کتاب «صراط مستقیم» و در «پاسخ به نقدهایی بر صراط مستقیم» مفصلاً درباره این گفتگو توضیح داده و با شواهدی از عبارات جناب آقای سیدان نشان داده است که ایشان با حضرت آیت‌الله جوادی مدّظله‌العالی هیچ زبان مشترکی نداشته‌اند و حتی معنای اصطلاحات بسیار ساده‌ی فلسفی در محل بحث، مثل مادّه و صورت را اشتباه متوجه می‌شده‌اند و این مسأله اکنون در نزد همه فضلای «کالنار علی المنار و الشمس فی رابعة النهار» گردیده‌است.

متأسفانه برخی تفکیکیان بجای اعتراف به حقیقت در نزد عامه مردم چنان وانمود می‌کنند که گویا جناب آقای سیدان که حتی با اصطلاحات مذکور در کلام آیت‌الله جوادی آملی مدّظله‌العالی آشنایی نداشته، در بحث غالب شده و اثبات نموده که معاد صدراپی باطل و معاد تفکیکی حق است. حتی یکی از شاگردان جناب آقای سیدان با آب و تاب فراوانی از این گفتگو یا مناظره یاد نموده و با کلماتی ادیبانه همین مطالب را به تفصیل نگاشته و در نهایت به این بیت در وصف استاد خود تمثّل جسته است:

چو در مناظره اعجاز تو پدید آید شود به عجز، مقرفیل‌سوف پاک‌ضمیر [۱]

اینجا سزاوار است برای واضح‌تر شدن جریان این بحث، قسمتی از فرمایش استاد مکرم و معظم حضرت آیت‌الله رضایی طهرانی دام‌عزه‌العالی را درباره این مناظره نقل نمایم تا عبرت و بصیرتی برای همگان باشد.

حضرت استاد فرموده‌اند:

« ... بعدها شنیدم که یکی از فضایی مدافع تفکیک با حضرت استاد جوادی آملی مناظره‌ای کرده‌اند و بر ایشان غالب آمده‌اند. کپی دست نوشته این مناظره را تهیه و با دقت خواندم و انگشت تعجب و حسرت به دندان گزیدم و بر غربت استاد نالیدم که یاللعجب! چرا اسم این دو شخصیت در کنار هم آمده‌است؟! آخر کسی که صرفاً سخنوری است ماهر، و در هیچ دانشی تخصص ندارد و از هیچ استادی در هیچ رشته‌ای اجازه استنباط ندارد و لحن قلم و سخنش بیانگر مقدار فضل اوست چه مناسبتی دارد با اول مفسر جهان اسلام، اول فیلسوف عصر خود پس از ارتحال علامه طباطبائی، تئوری پرداز در علوم اسلامی، مربی صدها شاگرد دانشمند، مؤلف ده‌ها اثر جاویدان علمی همچون رحیق مختوم و تسنیم و ...؟! »

به محضر استاد شتافتم و درد دل باز گفتم و به صراحت عرض کردم امثال آنان باید با شاگردان شاگردان شما به گفتگو بنشینند زیرا که اینان اگر سال‌ها در نزد حضرتعالی شاگردی کنند به فضل علمی بسیاری از شاگردان شما نمی‌رسند. استاد (آیت الله جوادی) در جواب نکاتی را تذکار دادند، به این شرح:

۱- ایشان سید بودند و مکرر برای این امر مراجعه کرده بودند و ردّ ایشان پس از مراجعات مکرر زینده نبود.

۲- در اوائل بحث روشن شد که ایشان مبانی را در دست ندارند [۲] ولی چون بحث آغاز شده بود تداوم یافت.

۳- منشی استاد علامه طباطبائی رحمه الله علیه ارزنده بود که با اینان رابطه‌ای دوستانه داشت و می‌فرمود: «اینها قابل ترحمند زیرا هر ذهن و مغزی مطالب عمیق فلسفه و عرفان را نمی‌فهمد.»

۴- آن چه در جزوه نوشته شده با آنچه ما گفتیم تفاوت‌هایی دارد و مطالب مکتوب بسیار کمتر از آنی است که ما گفته بودیم و این مطلب را همان زمان بنده در جواب بعضی اصحاب نشریات اعلام کرده بودم.

۵- امروزه تفکیک، دغدغه اصلی نیست زیرا در بعضی مراکز علمی و دانشگاهی، خدا را مورد انکار و نقد قرار می‌دهند، ولی شاید روزی در بعضی نوشته‌ها به مسأله تفکیک بپردازیم.

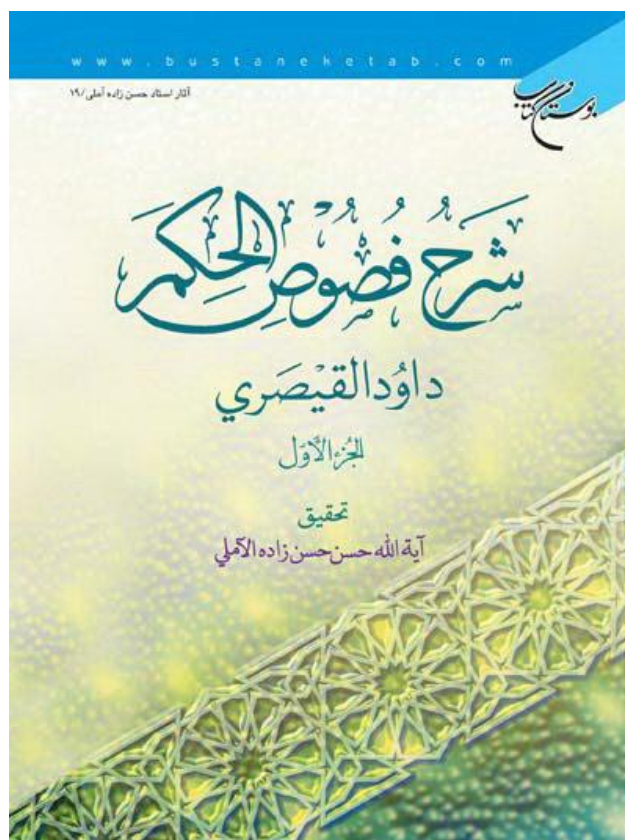
[۱] یافته‌های و حیانی، ص ۵۶

[۲] این اصطلاح حضرت استاد است نسبت به کسانی که در رشته‌ای خبره نیستند! [حاشیه از استاد آیت الله رضایی طهرانی دام‌عزه‌العالی]

یکشنبه هفدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه چهارم

عبدعاصی : در این مقدمه یکی از علت‌های دشوار بودن متن و مفهوم کتاب فصوص الحکم را خواهیم خواند و اینکه چرا این کتاب عرفانی پیچیده و برای عوام قابل هضم نیست .



مقدمه چهارم

تمام این ملاحظات به ما کمک می کنند تا نشان دهیم چرا فصوص از حیث مفهوم و ایفای نقش اساساً قرآنی است . فصوص آموزه هایش را از طریق اسماء و صفات مذکور در قرآن و حدیث عرضه می کند . فصوص اثری است که نمی توان آن را شرحی در مورد آیات خاص قرآنی و احادیث نبوی خواند ، حتی آنهایی که به نقش انبیاء ارجاع دارند . فصوص چگونگی نمود و بروز اسماء و صفات الهی خاص را از سوی هر کدام از انبیاء روشن می نماید .

در خصوص دشوار بودن مفاهیم فصوص الحکم قونوی ، شاگرد بزرگ او می گوید : اگر خداوند سهمی از ریشه و اصل دریافت های روحانی شیخ به من عنایت نکرده بود ، نمی توانستم مقصود او را از معنایی که در کلامش نهفته است به روشنی بیان کنم . (فکوک، ۲۰۸)

همین عنوانی که قونوی برای کتابش برگزیده (فکوک) از نیت او حکایت می کند . قونوی می فرماید : فک ، که جمعش فکوک است ، به معنای برداشتن مُهرهای فصوص است . یعنی باید سرّ منشاء اش را فاش ، و چیزی را که در درون آن پنهان است کشف ، و چیزی را که از درون قفل شده است ، باز کند . (فکوک، ۱۸۵) عنوان این اثر قونوی ، دلالت بر این دارد که از همان آغاز ، فصوص متن دشواری تلقی شده است .

شنبه شانزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

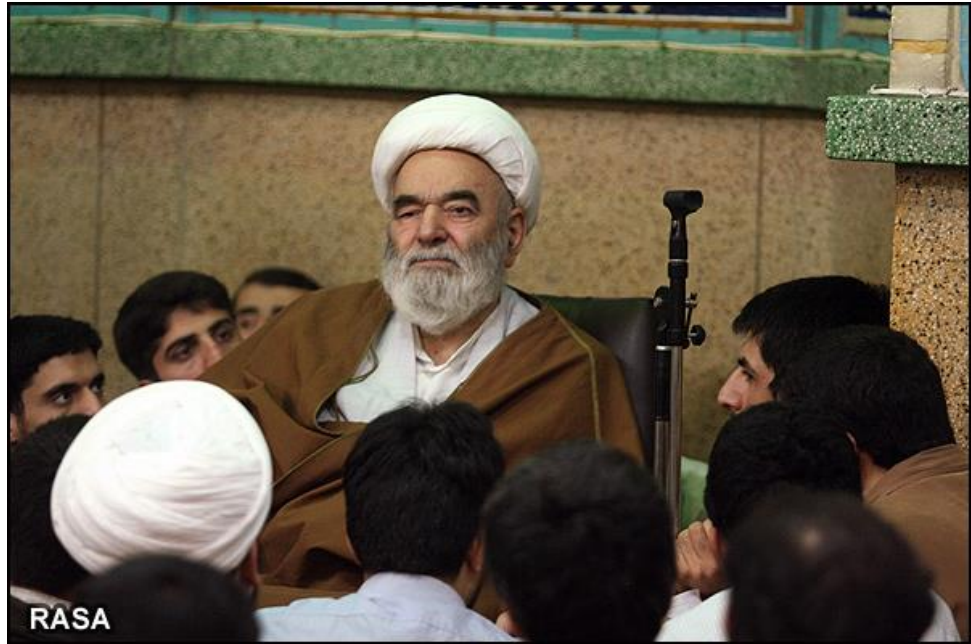
دقت کنیم...

عبد عاصی : مدتی است بعضی از خوانندگان و بلاگ در خصوص اظهار نظر حقیر درباره بیانات آیت الله خوشوقت (سلمه الله) موضع گیری کرده اند . رفقا را بار دیگر ارجاع می دهم به همانهایی که در جواب کامنت ها داده ام . اما چند نکته مهم و اساسی - حالا که بحث به این جاها کشیده - عرض کنم که :

اظهارات خوانندگان نشان می دهد که دقیقاً تعریف درستی از " عارف " ندارند یا هر کس که جلسه ای دارد یا شاگرد بزرگی بوده را با لقبهای معنوی " جلسه اخلاق " یا " استاد اخلاق " می نامند . پرسش اصلی بنده این است که الآن از چه چیزی ناراحتند ؟ علت اصلی ناراحتی شما از این اتفاق چیست ؟ از اینکه تصور می کنند ما به یک استاد اخلاق خرده گرفته ایم یا آیت الله خوشوقت ؟ اگر داعیه ی اخلاق و عرفان است پس این داد و بیدادها کجا هستند وقتی به ساحت علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) علناً و با بدترین شکل جسارت می شود ؟ این عربده ها کجا هستند وقتی به مقام ولی خدا آیت الحق سید هاشم حداد (ره) با عنوان شاگرد مکتب شیطان اهانت می کنند ؟ این دفاعیات کجا هستند وقتی به چهره ی علمی و عملی و عرفانی علامه طباطبایی(ره) و آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) بی احترامی می شود ؟ پس مسئله آیت الله خوشوقت است نه استاد اخلاق شهر . بنده می گویم چرا صدای حضرات بلند نمی شود : چون این بزرگواران آیت الله خوشوقت نیستند . چون نسبت خانوادگی با رهبری عزیز انقلاب ندارند . چون مداحان مشهور جلساتشان را محملی برای خودنمایی نمی دیدند . چون اظهارات حزبی نداشتند . چون تشکلی نبودند . ایها الناس ! عرفان شیعی و سیر الی الله ناموس خداست . بازیچه نیست و هرکس در این حریم قدسی ورود پیدا نمی کند . واردش نمی کنند . بنده در سنین پایین تر بست نماز جماعتهای آیت الله خوشوقت بودم . جلسات ایشان هم شرکت کرده ام و کاملاً ایشان را می شناسم و آنطور که حامیان امروزه ی ایشان ! ادعا می کنند : آیت الله خوشوقت شاگرد اول علامه طباطبایی(ره) در عرفان ، هم سطح و هم پایه ی آیت الله سعادت پرور (ره) و خیلی تخیلات دیگر نیستند و این به وضوح از شیوه و منش و بیانات ایشان مشهود است و همه ی اهل فن این را می دانند . این عرائض حقیر قرار نیست چیزی از شئونات و کمالات و مناقب

این شخصیت برجسته بکاهد کما اینکه اگر بنده ایشان را متقی نمی دانستم در نمازها و جلسات معظم له شرکت نمی کردم . اما آن چیزی هم که بعضی ها تصور می کنند نیست . فقیه متاله و عارف کبیر آیت الله قاضی (ره) یک " عارف جامع شرایط " بود . هم عزلت داشت و هم به همه ی امور پیرامون خودش و جامعه ی خودش اشراف داشت . اظهار نظر هم داشت و " هادی " بود . یعنی اهل سیاست از ایشان خط می گرفتند اما خودشان نه کاندید می شدند و نه از کسی حمایت یا طرد می کردند . این روش اولیای خداست . ما به عبارت " سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست " معتقدیم اما نه در حیطة ی عرفان عملی . در حیطة ی عرفان عملی سیره ، سیره اولیای خداست . رفقا تشخیص بدهند این موضوع را که انبیای عظام و ائمه ی هدی سلام الله علیهم اجمعین رهبران جامعه بودند . خوب معلوم است سیاست و دیانت با هم دیده می شود . اما آیا همین هایی که الآن از اهانت به آیت الله خوشوقت بر سرشان می زنند افسار نفس شان و اداره ی امورشان را دست یک عارف سیاسی مثل امام (ره) دادند ؟ کاش امام راحل (ره) در نامه شان به گورباچف از ابن عربی با اسم عارف کبیر یاد نمی کردند تا ما در این چند سال اخیر این قدر شاهد جسارت به حضرت امام (ره) نباشیم . راستی رفقای که سنگ آیت الله خوشوقت را به سینه می زنند یکبار هم اگر دردشان نمی آید سنگ خمینی کبیر (ره) را به سینه بزنند . بنده گیج شده ام . بعضی از مشهورین که نام امام (ره) را می برند و نان امام (ره) را می خورند وقتی پای مباحث توحیدی امام (ره) وسط می آید می گویند : اینها که کفر است !!! یک عارف هم که وارد گود سیاست شدند گودنشینان اطرافش تکفیرش می کنند ! بزرگواران ! آنچه که باید محقق شود و عرفا و صلحا می شوند وکیل و وزیر و رئیس و نماینده و معاون و غیره در دولت طلایی امام عصر عجل الله فرجه دیده خواهد شد و بس .

آنهايي که می گویند آیت الله خوشوقت برترین شاگرد علامه طباطبایی (ره) است لااقل فرمایشات ایشان را بخوانند تا تفاوت دیدگاه ها را ببینند .



اما آیا در خصوص علامه حسن زاده آملی (سلمه الله) که علامه طباطبایی (ره) در منزلت ایشان فرمودند: ایشان را کسی نشناخت جز امام زمان (علیه السلام) با وجود این همه هجمه که به ایشان شد لیبی گزیدند؟ تصاویر عیادت خامنه ای کبیر (به تعبیر علامه ی مظلوم) از آیت الله حسن زاده (سلمه الله) را خوب نگاه کنید تا بفهمید "انسان در عرف عرفان" چه معجزه ای کرده است؟!



OKHAME.NE.I.R

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

خدا می داند خیلی از همین آقایانی که از آیت الله خوشوقت (حفظه الله) با بیانات سیاسی دفاع کردند و مصاحبه پشت مصاحبه کردند " عرفان عملی " و " آرای عرفانی " امام راحل (ره) را رد می کنند . اگر حضرات معتقد به " عرفان سیاسی " هستند پس چرا نظرات عرفانی امام خمینی (ره) را کفر می دانند . اگر امام (ره) را عارف می دانند و رهبر سیاسی ، پس چرا نظراتش کفر است ؟ این را برای آنها می گویم که می گویند " شما عرفان را از سیاست جدا می دانید ؟ " این هم نمونه اش . مگر نمی گویند عارف باید سیاسی هم باشد ، خوب بفرمایید . اگر الآن رهبری انقلاب (حفظه الله) نظراتشان در خصوص عرفان و مباحث عرفانی بیان کنند ایشان را هم همین داعیه داران مدعی تکفیر می کنند . همین که ایشان برای کنگره ی آیت الله قاضی (ره) پیام دادند امثال مکتب تفکیکی ها و منهای های من درآوردی و طریقه ی های نوظهور چنان دردشان گرفت که بیا و ببین . از ترس شان است که انتقادهای علنی شان را عنوان نکرده اند و الا همه ی اهل معرفت می دانند که رهبری انقلاب چه دیدگاه های عرفانی ای دارند . اگر عیادتها و ارتباط

رهبری انقلاب (سلمه الله) با اهل باطن نبود معلوم نبود چه عارف کشی ها و عرفان سوزی های مغول وار در این دیار معرفت خیز بوجود نمی آمد .

از طرفی : چه کسی گفته هر کس شاگرد علامه طباطبایی مظلوم (ره) بود به عمق عرفان ایشان پی برده ؟ چه کسی گفته هر کس شاگرد ایشان بود به مراتبی رسیده ؟ آمار بگیریید ببینید چند نفر از شاگردان علامه طباطبایی (ره) اصل الهی " وحدت الوجود " که علامه و اساتیدش و علمای ربانی مثل امام راحل (ره) عمر پر برکت شان را بر درگاه مقدس آن بذل کردند ، قبول دارند ؟ میرزا مهدی اصفهانی (ره) شاگرد سلوکی آیت الله سید احمد کربلائی ، آیت الله بهاری و آیت الله سید جمال گلپایگانی رضوان الله علیهم بود اما شد " قطب مکتب تفکیک " ! مگر در همین انقلاب خیلی ها شاگرد و مرید بزرگان نبودند اما سقوط کردند ؟ البته این بخش از عرائض مربوط به موضوع اولیه نمی شود اما باید دفاع عاقلانه کرد نه در پوشش اخلاق و عرفان ، دفاع سیاسی و طماعانه و منفعت طلبانه شخصی. خیلی از همین حامیان آیت الله خوشوقت (حفظه الله) می خواهند ایشان را مصادره به نفع کنند . انشاءالله شرشان از وجود آیت الله خوشوقت به خودشان برگردد و رسوا شوند .

بعضی از مراجع بزرگوار که عقاید عرفانی را ضال و مضل می دانند در قبال بیانات آیت الله خوشوقت موضع گرفتند . حالا مدافعان ایشان شروع به نصیحت مراجع هم کرده اند . مسئله بی بی سه ساله (ارواحنا لغبار مرقدها فراء) یک بحث نظری عرفانی نیست . از یک جنبه (مثل سن و سال و اسم و امثالهم) یک وجه تاریخی دارد که کارشناسان تاریخی می توانند تحقیق کنند و جواب نزدیک بدهند . اما از جنبه وجود داشتن که شبهه ای در آن نیست . یعنی ما معتقدیم که حضرت اباعبدالله علیه السلام دختری با این خصوصیات ولادتی و شهادتی داشتند . دختر ایشان هم بوده نه اصحاب . اگر دختر یکی از اصحاب بوده که جز عائله ی امام حسین علیه السلام محسوب نمی شود ! اگر دختر صحابی بوده که منتسب به حضرت حسین علیه السلام نمی شود ! اگر انتساب ایشان به سیدالشهدا علیه السلام مشکوک است (از نظر آیت الله خوشوقت و اگر نظر

معظم له را سند بدانیم) باید بر احوال این مملکت و نظام و ارکان و مردمش گریه کرد که دهه هاست شب سوم محرم را برای یک دختر مشکوک النسب بر سر و سینه زده اند و صورت خراش داده اند . واقعاً فُ بر مداحانی که ریزه خوار خوان اخلاق آیت الله خوشوقت (حفظه الله) هستند و دل مردم را با روضه ی بی بی سه ساله سلام الله علیه سوزانده اند ؟ مگر حرف استاد اخلاق ، سند نیست ؟ پس چرا سوء استفاده ؟ پس چرا دورویی ؟ پس چرا وصله ی ناجور شدن ؟ یک سؤال از رفقای معترض : آیا شما برای مصیبت دختر مسلم بن عقیل علیه السلام مثل مصیبت رقیه ی بنت الحسین علیهما السلام گریه کرده اید و سینه زده اید ؟ می بینید ! یک اظهار نظر دامنه اش تا کجا می رود ؟

تازه بنده ادامه بیانات ایشان که سینه زنی و عزاداری را از اختراعات عوام الناس ذکر کرده اند باز نمی کنم که ... بعضی ها می گویند : آیت الله خوشوقت خودشان مجلس روضه و سینه زنی دارند . می گویم : بله و خود بنده شرکت کرده ام . اگر قبول دارند پس این اظهارات چیست ؟ اگر ندارند چرا اجازه سینه زنی داده اند و اگر قبرل ندارند چرا تا الآن چیزی نفرموده اند ؟ ایشان حتی در پرسش و پاسخ مجال نمی دادند که جمله ی سؤال کننده تمام شود .

آی رفقا ! از قدیم الایام بزرگان ما می فرمودند : به دستگاه عزای امام حسین علیه السلام اینقدر بند نکنید . اگر خلاف شئون است بگویید اما اضافه اظهار نظر نکنید و دخالت نکنید . بله اگر مداحی شعر و سبک دور از ادب و شان ولی الله علیه السلام خواند باید تذکر داد یا حتی توبیخ کرد مثل همین چند مورد محرم امسال . اما مگر همین عزاداریهای پرشور نیست که اسلام را زنده نگه داشته ؟ این جمعیت عظیمی که در عاشورا و اربعین حسینی در کربلا با سر و پای برهنه و خاکی سینه می زنند مگر همه عارف بالله هستند ؟ نخیر . اما در دریای شور حسینی تبدیل به موج شده اند . اگر این اختراعات و من درآوردی عوام الناس جاهل است پس چرا به این همه شور حسینی استناد می کنند و فریم به فریم نشان می دهند تا بگویند ببینید : امام حسین علیه السلام با دل پیر و جوان ، سفید و سیاه ، ایرانی و عراقی و هندی و چینی و آمریکایی و آلمانی و

آفریقایی و این همه نژاد و تیره و مذهب چکار کرده ؟ چرا می گویند شور حسینی ؟ اینکه بدعت است ؟ خوب بنشینند خانه هایشان گریه کنند ؟ چشم وهابیت نجس زاده از این اجتماعها و این عزاداریها و سینه زنی ها کور شده . این بدن ها که در جوامع آلوده در حال تنفس است با همین سینه زنی ها بیمه می شود . چرا حرفی می زنیم که این همه اختلاف و شبهه در دستگاه امام حسین علیه السلام که پشت و پناه و قوام و قدرت و حرکت شیعه است ایجاد می کند . کدام فرمایش آیت الله بهجت (ره) چنین تنشی ایجاد کرد ؟

باز هم عرض می کنم که مقام شامخ آیت الله خوشوقت (حفظه الله) بسیار محترم و واجب الاحترام است . احادیث و روایاتی که از لسان ایشان به گوش جوانان می رسد مقوی و مفید است . هرچند تولیت مسجد اعظم قم که نوه آیت الله بروجردی (ره) هستند اظهار داشته اند که دیگر راضی نیستند آیت الله خوشوقت در آن محل درس اخلاق داشته باشند اما از نظر حقیر جلسات ایشان پربار و سودمند است . بالاین حال از نظر حقیر که شاید نظرم فقط برای خودم ارزشمند باشد آیت الله خوشوقت " یک مومن متقی وارسته " است . هدف بنده از این مطلب جواب دادن به اعتراضات نیست . بله هم در ایمیلها و هم در کانتها اعتراض شده اما باید فهمیم بود و دانش داشت . نه با انتقاد بنده ذره ای از شئون کسی کم میشود و نه با تعریف و تمجید بنده و امثال بنده ذره ای بر درجات برزخی کسی اضافه می شود . موضوع این است که در صراط حق و حق گویی باشیم . اگر اظهاراتم کمی تند شد به جهت روشنگری است والا رفقای که با ادبیات و بلاگ طریق الی الله آشنا هستند می دانند که ... بله ... خدا همه ی علمای شهر تهران را به جهت تطهیر روح آلوده ی این شهر در کنف حمایتش محفوظ بدارد . رفقای خواننده ی وبلاگ طریق الی الله لطف بفرمایند دیگر در این زمینه کامنت نگذارند و به ایمیل وبلاگ بفرستند که اگر مجال شد و صلاح بود جواب خواهم داد . اگر مطلب دیگری به ذهنم رسید به عنوان تکمله و با رنگ دیگر در ادامه خواهم آورد . یا علی مددی

جمعه پانزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

لبیک یا حسین

عبد عاصی : مطلب زیباست . آیت الله جوادی مطلب زیر را برای کنگره آیت الله قاضی(ره) ارسال فرموده بودند . با هم بخوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم



قرآن کریم، دو اصل را مطرح کرد:

یکی اینکه همه چیز را خدا آفرید: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)؛ به نحو موجب کلیه که خالق غیر خدا نیست.

یکی هم «کان» ناقصه که فرمود: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)؛ هر چه آفرید، زیبا آفرید؛ هیچ نقصی در آن نیست.

هم فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)، هم فرمود: (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)،

هر چه خلق کرد، زیبا خلق کرد که از این زیباتر ممکن نیست؛ زیرا اگر زیباتر از این ممکن بود و ذات اقدس الهی خلق نمی‌کرد، اِمَّا لِلْجَهْلِ (نادانی) بود؛ اِمَّا لِلْعَجْزِ (ناتوانی) بود؛ اِمَّا لِلْبِخْلِ (ناداری)؛ و التالی بآسره مستحیل، فالمقدم مثله. ممکن نیست که بهترین از این خلق بشود، اگر بهتر از این ممکن بود و خدا نیافرده بود بر اساس یکی از این سه تالی فاسد بود یا - معاذ الله - نمی‌دانست یا نمی‌توانست یا بخل داشت و التالی بآسره مستحیل فالمقدم مثله.

بر اساس این قیاس استثنایی از این زیباتر ممکن نیست و حادثه‌ای هم تلخ‌تر از جریان کربلا نه بود و نه خواهد آمد. ممکن است بعدها عده‌ای را بکشند، بسوزانند؛ اما دیگر حسین بن علی نیست. بنابراین جریان سیدالشهداء، هم سابقی‌ها را محو کرده هم لاحقی‌ها را؛ قبل از کربلا که این صحنه نبود، بعد از کربلا ممکن است افرادی را بکشند، بسوزانند؛ اما آنها دیگر حسین و زینب نیستند. پس حادثه‌ای تلخ‌تر از حادثه کربلا نیست؛ نه در گذشته و نه در آینده؛

این حادثه را زینب کبری می‌فرماید: که خیلی قشنگ است؛ وقتی در کوفه از او سؤال کردند: «کیف رأیت صنع الله بأخیک و أهل بیتک»،

فرمود: «ما رأیتُ إلاَّ جمیلاً»؛ به ما که خیلی خوش گذشت... نفرمود «رأیت جمیلاً»؛ حصر کرده، فرمود: ما جز زیبایی چیزی ندیدیم؛ به ما که خیلی خوش گذشت... (غل و زنجیر و طناب و اسارت و ... خیلی خوش گذشت...) هنوز سر مطهر آنجاست؛ بچه‌ها آن طور، طناب هم به بازو، فرمود: به ما که خیلی خوش گذشت «ما رأیتُ الاَّ جمیلاً»... این همان تفسیر عملی (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) است.

مکاتیب قطب - مقدمه ی دوم

عبدعاصی : در مقدمه دوم با جناب قطب - عقاید و منطق و شکل و محتوای مکاتیب و نامه های او آشنا می شویم :



مکاتیب قطب مجموعه نامه هایی است گردآمده از عارف بزرگ, عبدالله قطب بن محیی . این نامه ها در بردارنده فراوان نکته های اخلاقی و اشارات سلوکی است که قطب به پیروان خود سفارش کرده است. دستنویس این نامه ها روزگار بلندی دستمایه سلوک عارفان و نور چشم طالبان حقیقت بوده و امروزه نیز هست. در روزگار قطب و شاید به دستور او, دفتری از نامه هایی که مخاطب آنها عموم سالکان است , گردآمده و به سفارش وی بخش هایی از آن در جلسه های ذکر و علم قرائت می شده است . قطب خود در نامه ای آداب قرائت مکاتیب و بهره وری از آن را گوشزد کرده است .

عبدالله قطب به گواهی نوشته هایش سجاده نشین عارفی است که به جز اصلاح نفس خویش به ارشاد و دستگیری دیگران نیز می پرداخته است و در عین حال از اوضاع روزگار خویش نیز آگاه

بوده است. قطب به صراحت داعیه شیخی و مریدداری را از خود دور می کند و نیز نامی از عارفی اسم و رسم دار برای انتساب سلسله خود به او یا صحت کرسی نامه خویش نمی برد : (و این ضعیف نه دعوی ولایت دارد و نه قطبیت و نه نیز داعیه تابعیت کسی)، اما با این همه از عارفان و سالکان بزرگ به نیکی یاد می کند و به گفته های آنان در جای جای نامه ها استشهاد می کند.

قطب و مریدان او گروه شناخته شده ای در حوالی فارس بوده اند که از آزار و اذیت مخالفان رنج بسیار برده اند. نامه های دلگرم کننده او به دوستانش که آنها را به شکیبایی و توکل به خداوند و تحمل آزار مردم دعوت می نماید، حکایت از این ماجرا می کند. گویا این رنج ها و فشارها بیش از آنکه از ناحیه شیعیان فارس باشد، از طرف جماعت اهل تسنن آن سرزمین است. این نکته، از نامه ای که قطب در پاسخ خشم و اعتراض های برخی مخالفان نوشته است، به خوبی آشکار می شود؛ زیرا نوع اعتراض ها و نیز شیوه استدلال آنها حاکی از تعصب سنی گرایانه مخالفان قطب است. فشارهای اجتماعی و فضای سنگین شهرهای شیراز و جهرم چنان روزگار را بر آنان سخت می کند که قطب بر آن می شود تا شهرکی که از آن با نام (اخوان آباد) یاد می کند، در اطراف جهرم بنیاد گذارد. این آبادی که به دست مریدان او ساخته می شود، جایگاه سکونت دائمی آنان و نیز محل برگزاری مراسم عبادی و جلسه های ذکر و فکر آنها بوده است. در این شهرک از خانقاه خبری نیست، ولی به سفارش قطب مسجدی در آن ساخته می شود که شاید به دلیل بزرگی آن، کار ساخت اش به درازا می کشد و قطب بارها اشتیاق خود را برای اتمام بنای مسجد بازگو می کند.

برخی پژوهشگران، این هجرت و دوری از خلق را نوعی (نهضت سیاسی) و مقاومتی در برابر دواعی حاکم بر جو عصر پیش از صفویه می دانند و از آن با عنوان طرحی برای (نهضت دینی) و احیای طریقه اهل سنت در برابر آن چه نزد وی رفض و بدعت خوانده می شده است، یاد می کنند؛ ولی با کاوش در نوشته های قطب و دقت در شیوه و منش عارفانه او، رگه هایی هرچند

ضعیف و سست از این گونه انگیزه های سیاسی یا توسعه طریقه ای خاص در اندیشه ها و گفتار او دیده نمی شود، بلکه در برخی نامه ها پیروان خود را از درگیری و تضاد با دیگران از هر فرقه و گروه بازداشته است؛ البته روشن است آنجا که وی از احیای سنت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می گوید، به قرینه دیگر نامه های او سنت به معنای متخاصم آن با تشیع و ضدیت با دوستان و پیروان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست که به این نکته در ادامه بحث خواهیم پرداخت.

عبدالله قطب در نامه ای به روشنی انگیزه خود را از بنیاد اخوان آباد و هجرت از شهر را اینگونه می نویسد:

مثل ما مثل اصحاب کهف است، جماعتی برادران یکدل و متفق بودند. به طور مردم به سر نمی توانستند بُرد، از ایشان کناره کردند که قوم ایشان شرک جلی داشتند . . . اکنون ما نیز جماعتی برادرانیم که با یکدیگر پیمان بسته ایم به دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و احیای سنت رسول الله، مَبْلَغَ الْعِلْمِ وَالطَّاقَةِ، و می خواهیم که از مردمان گوشه گیریم و به عبادت خدای عزوجل مشغول شویم تا آن روز که بمیریم کار با کس نداریم، مردمان را نیز باید کار با کار ما نباشد ای جماعت فسّاق شما را مژده که زود است که اخوان به اخوان آباد می روند و هفته هفته بلکه ماه ماه، روی شما را نمی بینند آن گاه شهر برای شما خالی می شود؛ از آن پس از شما که به چنگ و چغانه و دف و ترانه شراب مستانه خورید و پرده شریعت هرچه توانید درید. از چنگ ما رهیدید، اما از چنگ خدای عزوجل رهایی ندارید، مگر آنکه توبه کنید . . .

عبدالله خود در اخوان آباد، ساکن نبوده است بلکه سال ها در شیراز و جهرم و مدت زمانی را در نزدیکی جهرم روزگار گذرانده است ، ولی به کمک نامه و نیز انتصاب شاگردان خود به اداره امور اخوان آباد می پرداخته است. در نامه ای که پس از پایان ساخت شهرک نوشته است، وظایف کلی ساکنان آن جا را مشخص می کند

عبدالله قطب به فریضه نماز جمعه بسیار اهتمام داشته و برگزار نشدن آن در شهر را یکی از انگیزه های خود در بنیاد اخوان آباد بیان می کند. در بین نامه های او از دستورهای ذکر صوفیانه و چله نشینی های ویژه، خبری نیست، بلکه بیشترین سفارش او به مذاکره علم (تعلیم و تعلّم) و اندیشه در قرآن و تدبّر در آفرینش خداوندی و نیز توجه دائمی به خدا و گذر از دنیا و احسان به خلق و بندگی بی ریاست و گاه نیز به ندرت به برخی دستور ذکر (لا اله الاّ الله) داده است. قطب در نامه هایی پیروان خود را به مطالعه تفسیر قرآن قاضی که همان تفسیر بیضاوی است و نیز قرائت مثنوی مولوی و نوشتاری به نام کیمیا سفارش می کند. وی گاه پیروان خود را به بازنویسی کتاب های موردنیاز مانند تذکرة الاولیاء عطار یا نامه های عمومی واداشته است. اذکار و اوراد هنگام نماز و نیز ذکر صلوات و تلاوت قرآن نزد او اهمیت ویژه ای داشته است. قطب، دوستان خود را از کمک به دستگاه ظلم بازداشته و اگر کسی از آنان بدین کار متمایل شده یا به خدمت دستگاه درآمده است، دیگران را به یاری او فرستاده و او را از استخدام حکومت جور فراخوانده است.

منش و زیست بلندهمتانه او به گونه ای بوده که برخی همکیشان او بر وی خرده می گرفته اند، ولی او برخورداری از نعمت های دنیا، مانند خانه های باکمیت و کیفیت و سفر به خانه خدا، همراه با خدم و حشم را منافی سلوک عارفانه خود نمی بیند؛ همان گونه که دستگاه و اسباب سلیمان و یوسف (ع) را مانع نبوت آنها نمی داند.

گذشته از آنکه روح کلی و مفاد اصلی بسیاری از نامه های قطب، آموخته از احادیث شیعی و روایات معصومان (علیهم السلام) است؛ گاه نیز به صراحت به نقل برخی از آنها می پردازد. او در شماری از نامه های خود از امام علی (علیه السلام) با وصف و نام (حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام)) یاد می کند و آن حضرت را از گروه مختص به علم الهی و راسخان در علم برمی شمارد (م خ ۵۴) و در نامه ای به روایت (علی ممسوس فی ذات الله) متمسک می شود و در جایی از بلندای روایت امیرمؤمنان (علیه السلام) (ما رأیت شیئاً الا رأیت الله) ...

سخن می گوید و در جایی دیگر از (ضربةً علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین) یاد می کند. قطب از امام سجاد(علیه السلام) با عنوان (امام زین العابدین(علیه السلام) یاد می کند و نیز امام صادق(علیه السلام) را با تعبیر (امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق(علیه السلام) می ستاید. وی در نامه ای تجدد دین الهی و اصلاحات دینی را که در حوالی فارس اتفاق افتاده است، از برکات حضرت مهدی - عج الله فرجه الشریف - می داند .

قطب در نامه های خویش با این عبارت بر پیامبر و خاندان او درود می فرستد (و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین) و نیز در نامه ای که آداب قرائت مکاتیب را بیان کرده است، دستور به ذکر صلوات در ابتدای قرائت و نیز ذکر صلوات در انتهای آن با همین الفاظ داده است .

ساختار نامه ها

نامه های قطب با نام خداوند و سپاس با عباراتی شیرین و متفاوت شروع می شود و با ستایش و حمد خداوند و دعا به خود و مخاطبان پایان می پذیرد. پژوهشگران شمار نامه ها را تا ۷۸۳ نامه براساس نسخه های موجود در کتابخانه ها برآورد کرده اند.

مخاطب نامه های قطب سه گروه اند: خاص، عام و اعم. نامه های خاص به شخص یا اشخاص معینی است که نام آنها با ذکر القاب و سپس دعا به آنها شروع می شود که گاه در ضمن آنها به سفارش های عمومی نیز پرداخته است. مضمون این نامه ها گاه تسلیت مرگ کسان یا دلداری و دلگرمی آنها در بیماری و مصایب روزگار یا سفارش های سلوکی است و گاه نیز بدون بهانه به بیان پاره ای معارف عرفانی پرداخته است.

نامه های عام، نامه هایی است که به پیروان و شاگردان خویش با سرنوشته هایی چون: الی الاخوان الالهیین، الی الاخوان التائبین و... نگاشته شده است. این نامه ها دربردارنده سفارش ها و دستورهای سلوکی و نیز نصیحت و ارشاد کسانی است که با اندیشه و آرای قطب آشنایی دارند و از مریدان او به حساب می آیند.

گروه سوم، نامه هایی است که مخاطب آنها تمامی مسلمانان و همه آنانند که نامه او به دستشان می رسد؛ چه مرید او باشند یا نباشند؛ مانند نامه هایی که با این گونه عنوان شروع می شود: (این نامه ای است از من به سوی آن کس که وی را در شنودن تذکره همتی باشد) ...

زندگی نامه

از زندگی قطب به جز آنچه از مضمون نامه های او استفاده می شود، چندان مطالب دقیقی در دست نیست. او خود را در سرنوشته مکتوباتش عبدالله قطب بن محیی می شناساند و ارباب تراجم و زندگی نویسان او را به شیخ عبدالله قطب بن محیی بن محمود انصاری خزرگی و نیز به قطب الدین کوشکناری محمد معروف به قطب محیی و نیز قطب الدین انصاری یا قطب الدین عبدالله محیی بن محمد شیرازی جهرمی انصاری خزرگی سعدی معرفی می کنند . عبدالله قطب در پایان یکی از نامه های خود، تاریخ دقیق کتابت آن را روز سه شنبه بیستم جمادی الثانیه سال ۸۸۱ هجری قمری نوشته است ؛ و از نامه ای که به یکی از امیران جهرم با عبارت (من الفقیر إلى الله قطب بن محیی إلى الحضرة العلیة الصفویة حفّت بالانوار الالهیة والبرکات القدسیة) نگاشته است، برمی آید که وی در قرن نهم و ابتدای دوران حکومت صفویه می زیسته است. برخی سال وفات او را پس از سال ۹۱۰ قمری نوشته اند . اگرچه از شرح زندگانی و شخصیت قطب در کتاب های تراجم و تاریخ، چندان خبری نیست، ولی از آن جا که آدمی در پس گفتار خویش پنهان است، شخصیت و هویت اصلی قطب و نیز شرح اندیشه ها و اهداف و نیز انگیزه های او و منش و زیست عارفانه وی، همه از پس سطر سطر نامه های او پیداست .

حاج آقا مجتبی تهرانی (رحمت الله علیه)

انا لله و انا اليه راجعون

استاد عالی قدر اخلاق در شهر بی اخلاق به ملکوت اعلی پیوست



تشییع پیکر پاک این مجاهد اربعینی در روز اربعین و از مدرسه عالی شهید مطهری (۸ صبح) برگزار خواهد شد و علی الظاهر در حرم سید الکریم حسنی (علیه السلام) به خاک سپرده خواهد شد .

ایشان به دفعات به همشیره شان فرموده بودند که دوست دارند در اربعین سیدالشهدا علیه السلام از دنیا بروند و فکر می کنید کسی که آرزویش این است چه کلماتی را در آخرین لحظات حیات ظاهری در این دنیا بر لب جاری خواهد کرد جز : یا حسین یا حسین یا حسین
به روح این مرد پاکدامن و مهذب فاتحه ای هدیه بفرمایید .

چهارشنبه سیزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

گذری بر احوالات سید سند آیت الله سید علی قاضی (ره)

عبد عاصی : این مطلب را در وبلاگ قدیمی آورده بودم اما مناسب دیدم تا دوباره با اندک ویرایشی بازخوانی کنیم .



حضرت آقای سیدهاشم حداد(ره) می فرمودند : از صدر اسلام تاکنون عارفی به جامعیت مرحوم قاضی(ره) نیامده است . جناب شمس الدین قائمی از شاگردان آیت الله بهجت(ره) می فرمود : در جوانی خدمت یکی از شاگردان مرحوم قاضی(ره) می رسیدم که کرامات زیادی داشت . او می فرمود که مرحوم قاضی(ره) می فرمودند : بزرگان این طریقه (آخوندملاحسینقلی و آقاسیداحمد کربلایی-رحمت الله علیهما) تا اینجا رسیدند و به زانویشان اشاره می کردند . آن شاگرد مرحوم قاضی(ره) می فرمود : مرحوم آقا با این حرف می خواستند بفهمانند که ایشان از آنها کاملترند .

سر رشته ی دولت ای برادر به کف آر وین عمر گر نمایه به خسران مسپار

یعنی همه جا با همه کس در همه جا می دار نهفته چشم دل جانب یار

این دو بیت را مرحوم سید سند ، باهرالنور ، نادره ی دهر ، نابغه ی سیروسلوک الی الله ، جبل العرفان ، حجت الحق ، سیدالعرفاء و المشایخ ، انسان العین و العین الانسان ، کامل مکمل ، صتحب ولایت کلیه ی الهیه ، نائب الحجة(عج) ، ولی خدا ، افضل من عبادالله الصالحین ، مولای وین مولای حضرت علامه حاج سید علی قاضی طباطبائی تبریزی (نورالله مرقدہ) در پاسخ شخصی که تقاضای سفارش کرده بود فرمودند .

آیت الله نجابت شیرازی(ره) می فرمود : وقتی که اولین بار خدمت ایشان مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا . گفتم من طلبه ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمیدانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم . فرمودند : باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت ، باب قرب ، باب معرفت بازشدنی نیست .

آیت الله کشمیری(ره) میفرمودند : ایشان سجده های طولانی داشت و معمولاً قبل از خواب "مسبحات" را تلاوت می فرمود . (سوره های حدید-حشر-صف-جمعه-تغابن واعلی) . ایشان به همه قرائت این ذکر را توصیه می فرمودند : " استغفرالله الذی لاله الاھومن جمیع ظلمی و جورى و اسرافى على نفسى و اتوب اليه " به فرزندشان فرموده بودند : اول روخوانی قرآن / می فرمودند قرآن را خوب و صحیح بخوان / دوم مطالعه دوره تاریخ اسلام / بعد می فرمودند برو نماز شب بخوان . مرحوم قاضی(ره) در نامه ای به شیخ علی محمد پروجردی(ره) فرموده بودند : " دستورالعمل قرآن کریم است . آن قرۃ العیون مخلصین را همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید و از جمله سیرهای شریف آن ، قرائت است به حسن صورت و آداب دیگر خصوصاً! در بطون لیالی(در دل شب) " . " اما نماز شب : پس هیچ چاره و گریزی برای مومنین از آن نیست و تعجب می کنم تز کسی که می خواهد به کمال دست یابد درحالیکه برای نماز شب قیام نمی کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر بوسیله نماز شب . "

سید هاشم حداد (ره) وصی باطنی آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : به ما دستور داده بودند که در میان شب چون برای نماز شب برمیخیزید چیز مختصری تناول کنید مثل چای داغ یا دوغ یا یک خوشه انگور یا چیز مختصر دیگری که بدن شما را از کسالت بیرون بیاورد و نشاط برای عبادت داشته باشید . آری ، مرحوم قاضی (ره) چهل سال در بها به رویش بسته بود . اما در همه این سالها از میزان حب ، آتش ، وله و شوقش چیزی کم نمیشد که هر روز اضافه تر میشد .

علامه طهرانی (ره) میفرمودند : به شاگردان خود دستور می دادند که این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند : " اللهم ارزقني حبک و حب من تحبه و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی الی حبک و اجعل حبک احب الی شیء الیک " نماز اول وقت را عامل صعود و تعالی می دانست . حدیث عنوان بصری را برای گذشتن از نفس اماره و خواهشهای مادی و طبعی و شهوی و غضبی به مریدانش دستور داده بود . بر حفظ اسرار الهی و کتمان توصیه می فرمود . دعای احتجاج را برای هنگام خواب دستور می دادند . برای تقویت حافظه آیت الکرسی و معوذتین را سفارش می فرمودند . در هنگام اضطراب و ناراحتی روحی می فرمود که اینها را بخوانید : لاله وحده لا شریک له له الحمد و له الملك وهو علی کل شیء قدير . اعوذ بالله من همزات الشیاطین و اعوذ بک ربی من ان یحضرون ان الله هو السميع العليم " می فرمودند : همیشه در یک مسجد نماز نخوانید . به مساجد دیگر هم بروید . هر جا دیدید حال بهتری داشتید آنجا نماز بخوانید و گرنه تغییر دهید . توقف بی مورد است . باید دائماً دنبال حال بود و منتقل شد .

از کرامات او گفتن بی فایده است . برای قاضی کبیر (ره) کرامت گویی کفران نعمت است . او آهنربایی بود که نخبه ها را از جای جای عالم دور خودش جذب می کرد . هر کس در دایره مغناطیس او وارد شد و دل داد دیگر نتوانست از او جدا شود . حقیر یقین دارم که هیچکدام از شاگردان سید علی قاضی (ره) آنچه را باید درباره او می گفتند نگفتند . نخواستند که بگویند . هنوز بعد از ۶۶ سال کلامی بر حقیقت عرفان قاضی (ره) برزبانی رانده نشده است . خیال کردید سر الهی نمی تواند الی الابد مخفی بماند . اکثر شاگردان او در سنین کم خدمت او رسیدند . سید هاشم

حداد(ره) ۱۷ ساله بود که جمله : " بالاخره رسیدی ! " را از زبان استادش شنید . و ما ... ما در حسرت یک نگاه ، یک نوازش و حتی اخم شبه قاضی(ره) هستیم . البته اگر ماهم تهذیب نفس می کردیم و حلال و حرام نمیکردیم و جای تلویزیون و کامپیوتر و گیم و کتابهای بی فایده و بیک نیک سرمان را بر زانوی پاکدامنی می گذاشتیم نصیب ما هم می شد . امثال ما گدایان بی خاصیتی هستیم که نه سماجت داریم تا به زور بگیریم و نه حالت ترحم برانگیز تا اینکه دلشان به حالمان بسوزد . پس به چه دلخوشیم؟! ایهاالناس!!! مُردیم از دست خودمان! ویران شود این شهر که میخانه ندارد.....

شب قبل از عروجش کسی خواب دیده بود که تابوتی می برند و بر رویش نوشته : " توفی ولی الله " کاش مجاز به معنی کردنش بودم . او ولی خدا بود که در رحلتش ستاره ها برایش دق مرگ شدند و تناثر نجوم رخ داد . مرحوم کشمیری(ره) می فرمود : در عالم رویا دیدم که از قبرشان تا آسمان نوری کشیده شده است .

سید عبدالحسین قاضی نوه آقا می گفت : یک شبی به پدرم که آن زمان ۲۰ سال داشت فرمودند : امشب نخواب و بیدارباش . پدرم متوجه نمیشود . شب او را صدا می زنند و رو به قبله دراز می کشند و می فرمایند : من در حال مرگ هستم . کسی را بیدار نکن و قرآن بخوان . پدرم بدون عکس العملی تا صبح قرآن می خواند که فرمودند : دارم راحت میشوم و این راحتی از پاهایم شروع شده و بطرف بالا می آید . فقط قلبم درد می کند . فرمودند : رویم را بیوشان و از دنیا رفتند . پدرم تا آخر برایشان قرآن می خواندند . اذان صبح که می شود تازه پدرم به خودش می آید و متوجه قضیه شده و بقیه را خبر می کنند . او برای تمام آن ساعات آخر در فرزندش تصرف کرده بود . در زمان غسلش لبخند می زد . او مدتها بیمار بود . بیماری استسقاء داشت . یعنی عطش داشت . همیشه یخ در کنار خودش قرار می داد . تشنه بود و از درون گرمی گرفت . او این تشنگی را تا سرای وادی السلامی اش همراه داشت . وادی السلام اسرارآمیزش . وادی السلام

وادی الصفايش . وادی السلام ملکات روحانی اش . وادی السلام لب تشنگی هایش . عطش دیدن یار داشت . مثل جدش حسین(ع) . این تشنگی از زیارت‌های ظهرهای داغ نجف بوجود آمده بود . نجف...شهر علی(ع) ... خدایا ! خاک ما را هم نجف قرار بده .

طریقه ی او " مراقبت مداوم " و " معرفت نفس " بود مثل مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم آیت الله سید احمد کربلایی (رحمت الله علیهما) . طریقه ی آخوند بر ترک بود اما مرحوم سید احمد به شکل و ظاهر و لباس و زندگی توجه داشت و شیک پوش بود . آقای قاضی(ره) هم به سید احمد(ره) نزدیکترند و مقام رجای آنها بر خوفشان غلبه داشت . به اصطلاح بیشتر " خراباتی " بودند تا " مناجاتی " . به پوشیدن لباس سفید تاکید داشتند . وقتی عمامه سیادتش را برمی داشت می بوسید و کنار می گذاشت . مر فرمود : این تاج رسول الله (ص) است . به خاطر همین نوع سیروسلوکشان بود که به اشعار ابن فارض و مولانا و فتوحات مکیه ی شیخ اکبر (ره) علاقه ی زاید الوصف داشتند .

سید علی قاضی(ره) بعد از وفات همسر اولش چندبار ازدواج کرد . ۱۰ پسر و ۱۵ دختر داشت . همسرانش بسیار باهم خوب بودند . منزلهایشان جدا بود . با آنکه اکثراً کم سواد بودند اما روابط حسنه داشتند آن هم با آن فقر و سختی زندگی . خودشان می فرمودند : امتحان و ابتلای من در این دنیا با فقر است . این سخن رسول الله (ص) را چندبار شنیده اید که فرموده اند : " الفقر فخری " . شاگردانش هم همین سیره را فراگرفته بودند . فتح باب مرحوم قاضی(ره) بواسطه کعبه ی اولیا قمرینی هاشم (ع) بود . خودش مجالس روضه می گرفت و کفش ها را جفت می کرد . می فرمود : می خواهم حضرت اباعبدالله الحسین(ع) ببیند که خدمتش را می کنم .

مسجد سهله و کوفه میعادگاه های همیشگی اش بودند . به غسل جمعه خیلی اهمیت می داد . کم خواب و خوراک بود . وقتی در مسجد کربلایش نماز می خواند سیدهاشم حداد برایش اذان می گفت . سید هاشم حداد---حداد و ما ادرئک مالحداد... او حداد را تربیت کرد و او بود که می

شناختش . سیدهاشم مثل سنی ها در توحید متعصب است . این را آیت الله قاضی(ره) می فرمود .
بی دلیل نبود که آیت الله بهجت (ره) می فرمودند : سید هاشم حداد (ره) سر الله است . مرحوم
قاضی(ره) سفرهایی هم داشتند . اینها بغیر از طی الارضهایی است که داشته و انکار می کرده . از
مشهدالرضا(ع) و شهرری و تهران گرفته تا زیارت مزارمولانا در قونیه .

آیت الله قاضی(ره) می فرمودند : از خدا خواسته ام تا دستم در عالم برزخ هم باز باشد . این بعد
از زمانی است که ملکه تجرد حاصل شده است . خلسه های طولانی وچندساعت وروزه اش
ازعجایب است.شاگردان مراقب بودندتا کسی مزاحمش نشودو به اودست نزنند(بسیارمهم)صبح ها
که دعا میخواندوگریه میکرد،بدون اینکه برگرددوپیچه هارادرپشت سرش ببیند امرونهی
میکردو تذکر میداد.

سیدمحمدحسن قاضی میگفت:شبی دیدم صدای گریه آقابلنداست.رفتم ودیدم دارنداین جمله
راتکرار میکنند"اللهم ارنی الطلعه الرشیده" . میفرمود: من میدانم جمله ای که حضرت
حجت(ع)به اصحابش میگویدوآنها درزمین پخش میشوند چیست.این همان جمله ایست که امام
صادق(ع)فرموده اند: من میدانم ...

سیدعلی قاضی عالم بود. برعلوم اسلامی تسلط داشت.اما میفرمود:هیچ علمی علم الاسماء
نمیشود. همان علمی که "الممیت" ش مار را برزمین خشکاند.درهمه ساعات برشاگردانش
احاطه داشت.حتی وقتی که محمدتقی آملی دستورتشرف گرفت وترسید، حتی وقتی سیدحسن
مسقطی جلای وطن کرد ودرغربت ازدنیا رفت ، حتی وقتی علامه طباطبائی به تبریزبرگشت. آن
زمانیکه سید حسن الهی برایش نامه می نوشت و او جواب می داد ، زمانیکه آیت الله بهجت بعد
از امر پدر ترک جلسات او کرد و به ایران بازگشت ، در سالهاییکه شیخ عباس قوچانی غریب ماند
و وعده استاد محقق شد . شیخ علی قسام / آیت الله کشمیری / شیخ علی محمد بروجردی /
علامه مظفر / سید احمد کربلایی کشمیری که به قول خود مرحوم قاضی(ره) سوخته شاگردانم
همین سید احمد کشمیری است . / شهید دستغیب / علامه مصطفوی که در حرم مولای متقیان

(ع) بسوی قاضی(ره) کشیده شد / دامادش میرزا ابراهیم شریفی زابلی / مرحوم نجابت شیرازی / علامه لاهیجی / سید احمد فهری / سیدعباس کاشانی / سید محمد حسین همدانی / شیخ موسی دبستانی و خیلی از علما و مراجع بنام . او بر همه کس و همه چیز احاطه داشت . او ولی الله بود . سید علی قاضی کامل مکمل بود . جالب اینکه جایی فرموده : من همه چیزی را حتی به شاگردانم هم نداده ام . همین است که هرکدام در مسیر ویژه ای قدم برداشتند .

گوشه هایی از مقامات آیت الله قاضی(ره) را فقط باید در کلام اولیا و علما دید : قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید (امام خمینی) ایشان جانش را بر سر خداپرستی گذاشت . اصلاً جانش را برای توحید داد . او داخل حساب نیست و فوق حساب است (سیدجمال الدین گلپایگانی) آقا شیخ مرتضی طالقانی به من سفارش کرد که به آقای قاضی متوسل شوم و از ایشان استفاده ببرم (آیت الله کشمیری) انسان کاملی که موفق به خدمتش شدم و از انفاس قدسیه او بهره ها بردم جناب حاج سید علی آقای قاضی طباطبایی تبریزی(ره) بود . (آیت الله آملی) قاضی را باید دید با حرف نمی شود توصیف کرد (سیدعباس کاشانی) آقای قاضی توحید مجسم بودند . فانی در توحید بودند (میرزا علی اکبر مرندی) افرادی که با او معاشرت داشتند او را اعجوبه زمان که دارای کشف و کرامات فراوان بوده توصیف می کنند (شیخ جعفر سبحانی) حکایاتی از ایشان نقل می کردند که انسان به عظمت عالم انسانی پی می برد (علامه حسن زاده) خواستم .

آیت الله قاضی(ره) به مراقبه صغری و کبری و محاسبه و معاقبه نفس به آنچه شایسته و لازم است دستور می دادند . بر قرائت زیارت جامعه کبیره در روزهای جمعه و دعای فرج در نماز وتر بلکه در هر روز و در همه ی ادعیه توصیه می کردند . بر قرائت کلام الله ، زیارت مومنین و قبور گذشتگان ، تسبیحات بی بی فاطمه ی زهرا (س) بسیار تاکید می کردند . با همه ی این مقامات امامت جماعت را به اصرار شاگردانش هم نمی پذیرفت (معمولاً آیت الله مرندی یا علامه طباطبایی یا آیت الله بهجت در نبودشان امام می شدند) از مقامات اجتماعی دوری می کرد . به شاگردانش شاگرد نمی گفت و پشت سر آنها راه می رفت . علیرغم اتهام صوفی گری و حتی

ارادت سلسله های صوفیه به ایشان ، تصوف امثال فرقه های درویش را قبول نداشت و طرد می کرد و ایراد می گرفت . می دانید وقتی بچه ها به او آیت الله می گفتند چه می فرمود ؟ " نه ، نه ، من آیت الله نیستم . من هیچی نیستم " . دخترش می گفت : خودش را هیچی نمی دانست . آری چنین کسی از خودش هم پنهان می شود و خدا را می بیند و بس . این فارض در این حال چه زیبا فرموده :

اخفیت حکم ، فاختانی اسی حتی لعمری کدت عنی اختفی

درباره داشتن استاد می فرمود : " اهم از آنچه در این راه لازم است استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است و استادی که علاوه بر سیر الی الله ، سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق ، بالحق باشد . " او سیر من الحق الی الخلق داشت و مرشد اهل معنا بود . با این حال می فرمود : من لنگه ی کفش انسانهای کامل نمی شوم . امام زمانش را می گفت . بنده در این مطلب سعی کردم از خصوصیات ظاهری و حیات مادی مرحوم قاضی(ره) بگویم . چون ابتدای راه از همین جاست . بدون حضور در همین عالم اسباب که نمیشود حرکت کرد . ما اگر دوروبرمان را اصلاح کنیم می رسیم . آیت الله حسن زاده آملی می فرمود : با کمی کشیک نفس ببینید انسان به چه جاهایی می رسد . آنوقت مقامات ائمه هدی(ع) را ملاحظه کنید که در چه قربی هستند . هنوز اولیای الهی از روح آیت الحق قاضی(ره) استمداد می کنند و بهره می برند .

شاگردان شاگردان ایشان بواسطه ی روح ملکوتی ایشان از مقام ولی الهی امام عصر(عج) مستفیض می شوند . نگوئید امام زمان(عج) که هست ، پس کمک از قاضی شرک است . نه . مگر مجرای استفاده مرحوم قاضی(ره) غیر از خلیفه ی خدا (عج) است ؟ نگوئید : خوب چرا واسطه ؟ از خود حضرت مستقیماً استفاده می کنیم ! اولاً که خوب بفرمایید استفاده کنید ! ثانیاً بنده می گویم چرا از اهل بیت ، مگر خود خدا نیست ! خوب بروید از خود خدا استفاده کنید چرا واسطه ؟! چرا امام حسین(ع) ، چرا امام رضا(ع) چرا امام زمان(عج)؟! با این حساب قرآن کریم هم

حجابی است برای رابطه با خدا! می بینید! شبهه مثل خوره وارد می شود و داشته و نداشته را می سوزاند. توکل باید کرد و توسل. چونکه راهی جز این نداریم.

می شود با قرائت قرآن، نماز، زیارت نیابتی و صدقه و هدیه به روح ایشان استمداد کرد. و اما حرف آخر این مجلس: از شاگردان سید هاشم حداد (ره) به حقیر فرمودند: آب بریز بر روی مزار مرحوم قاضی (ره) و برای استشفاء ببر. فتامل فیه.

بروح عبد صالح خدا آیت الله سید علی قاضی (ره) و همه ی اولیای الهی از طریقه ی آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) الفاتحه مع السورة و الصلوات

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۳۱ تا ۴۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



مکانی ومن إخفاء حبك خفیتی

۳۱ / فلو هم مکروه الردی بی لما دری

پس اگر مرگ قصد من کند ، نمی تواند مکان مرا بیابد . چون عشق تو مرا در خویش پنهان کرده
است او به اسرار من نیز راه نمی یابد

۳۲ / وما بین شوقِ واشتیاقِ فنبتُ فی تَوَلُّ بِحَظْرٍ، أَوْ تَجَلُّ بِحَضْرَةٍ

شوق من در حال بازگشت از دیدار به دلیل ممنوعیت آن و اشتیاق من در لحظه ی تجلی در
بارگاه محبوب ، هر دو مرا به باد فنا داد .

۳۳ / فلو لفنائی من ء فنائکِ ردّ لی فُوَادِی، لَمْ یَرْغَبُ إِلَى دَارِ غُرْبَةٍ

پس اگر با مرگ من در بارگاه تو ، قلبم به من باز می گردد ، دلم هرگز به درگاه غریبه ای میل
ندارد .

۳۴ / وعنوانِ شانی ما اُبْتُکِ بعضُهُ وما تَحْتَهُ، إِظْهَارُهُ فَوْقَ قُدْرَتِی

حال من همان است که قسمتی از آن را برایت باز گفتم و بازگو کردن باقی آن از توانم خارج
است .

۳۵ / وَاُمْسِکُ، عَجْزًا، عَنِ أُمُورٍ کَثِیرَةٍ ، بِنُطْقِیَ لَنْ تُحْصِیَ ، وَلَوْ قُلْتُ قُلَّتِ

از سر ناتوانی از بازگو کردن بسیاری از مسائل سر باز زدم ، زیرا نمی توان آنها را با زبان من بیان
کرد ، اگر چیزی گفتم اندکی از بسیار بود .

۳۶ / شَفَائِیَ أَشْفِی بِلِ قَضِیِ الْوَجْدِ أَنْ قَضِیَ ، وَبِرْدُ غَلِیلِی وَاجِدٌ حَرًّا غَلَّتِی

شفای بیماری عشق من به مرگ نزدیک شده و شور و جدّ عشق حکم به مرگ قطعی من داده
است . اکنون خنکی عطش من ، حرارت افزای تشنگی من شده است .

۳۷/وبالی اَبلی منْ ثیابِ تجلُدی بهِ الذاتُ، فی الأعدامِ، نیطتْ بلذة

خاطر من فرسودن تر از جامه های شکیبایی ام است . و ذات من در فنا شدن با لذت آمیخته است.

۳۸/فلو کشف العوَادُ بی وتحققوا من اللوحِ مامسنی الصبابةُ أبقت

اگر عیادت کنندگان من دارای مقام مکاشفه ای بودند ، از لوح محفوظ درمی یافتند که عشق چه چیزی از وجود من باقی گذاشته است .

۳۹/لما شاهدتْ منی بصائرهمْ سوی فلا حی، إلا من حیاتی حیاته،

اما چشمان آنان مرا چون اندک روحی فرو رفته در جسمی نیمه جان دید .

۴۰/ومنذ عفا رسمی وهمتُ، وهمتُ فی وجودی فلم تظفر بکونی فکرتی

و از آن هنگام که جسمم در اثر عشق نابود شد ، در مورد هستی خود به توهم دچار شدم و اندیشه ام در فهم وجودم عاجز ماند .

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عرفان عملی در صحیفه سجادیه

عبد عاصی : در ایامی که مشهد مقدس بودم به کتابفروشی آستان قدس سری زدم و کتاب " عرفان عملی در صحیفه سجادیه " دکتر فاطمه رکنی یزدی را دیدم . علت معرفی این کتاب روان بودن نثر و شیوایی و وضوح مطالب و عناوین آن است . کتاب را بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی چاپ کرده و قیمت آن ۶۷۰۰ تومان است . این کتاب برای دوستداران عرفان شیعی که مبتدی هستند بسیار مناسب است چون به روشنی می بینند که تمامی مبانی و اصول عرفان از فرمایشات ائمه ی هدی سلام الله علیهم اجمعین گرفته شده است . عناوین کتاب که رجوع کرده به ادعیه ی صحیفه ی شریفه به شرح زیر است :

بخش اول : مباحث مقدماتی

عرفان (عرفان و اخلاق - عرفان شیعی)

دعا (انگیزه دعا - حال دعا - اثرات دعا - آداب دعا)

زندگینامه امام علی بن الحسین علیه السلام (دودمان - دوران امامت - امام زین العابدین علیه السلام و آزادکردن بردگان - سیمای معنوی امام، زهد و پارسایی - علم حضرت زین العابدین علیه السلام)
صحیفه سجادیه و سند آن (بررسی سند صحیفه سجادیه - نسخه های مهم صحیفه - صحیفه های دیگر)

جدول تطبیقی ادعیه صحیفه سجادیه جلالی با صحیفه کامله سجادیه (مراحل سلوک در آثار برخی از پیشینیان)

بخش دوم: مراحل سلوک

کسب آمادگی (یقظه-نیت-اخلاص-طلب توفیق وهدایت الهی)

رفع موانع و زمینه سازی (توبه و ضرورت آن-استعاذه-اعتراف به فقر ذاتی و اظهارنیاز وجودی به درگاه باری-زهد-تقوا)

گام های سلوک (خوف و رجاء-صبر-دوستی و دشمنی در راه خدا-حمد و شکر-ذکر)

حالات مقارن سلوک (محبت-معرفت-توکل-یقین-رضا)

نتایج سلوک (توحید-قرب به خدا-لقاء پروردگار)

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

مکاتیب قطب - مقدمه ی اول

عبدعاصی: متن زیر گزیده ای از مقدمه ی کتاب " منتخب مکاتیب قطب " ملا محسن فیض کاشانی با تصحیح و تحقیق سید مجید حسین زاده حجازی و چاپ مدرسه عالی شهید مطهری است که بنده قبل از بیان عین نوشته های جناب قطب در ابتدا بصورت دو مقدمه آورده ام. از بزرگانی که از شیخ عبدالله قطب بن محیی (ره) در آثارشان یاد کرده اند می توان به محدث بزرگ میرزا حسین نوری (ره) - مرحوم شیخ عباس قمی (ره) - (مرحوم میرزا عبدالله افندی اصفهانی (ره) - مرحوم مدرس تبریزی (ره) - علامه محمد قزوینی (ره) اشاره کرد. همینطور مکاتیب قطب

مورد توجه کثیری از علما و عرفای بزرگ شیعه بوده است مثل جناب ملامحسن فیض کاشانی - ملاحیب الله شریف کاشانی - سید قاضی نورالله شوشتری - ملاحمد نراقی - مولی عبدالصمد همدانی - مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی - علامه مجلسی - علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی - آیت الله سعادت پرور - آیت الله کمیلی خراسانی - شیخ آقابزرگ تهرانی و... . امید است بتوانیم با همدیگر مروری دقیق و عمیق بر این مکاتیب ارزشمند داشته باشیم .



عرفان در دفاتر فارسی

پس از آشنایی پارسی زبانان با دین آسمان اسلامی و سپس گسترش ابعاد معنوی و روحانی آن، عرفان، این سرشاخه تنومند معارف توحیدی در بین پارسیان نیز رواج یافت. از همان سال های آغازین شریعت اسلام، عارفان و سالکان بزرگی در پرتو انوار هدایت گستر رسول خدا و خاندان پاک او - که درود خداوند بر آنان باد - در بین عرب زبانان و پارسیان تربیت شدند. این قبیله توحیدی که در سیر و سلوک برین خویش در پی کشف حقیقت جاودان ربوبی و آراسته شدن به حقایق ناب الهی بوده اند، همواره در افت و خیز روزگار راه خویش را از تصوّف ساختگی جدا کرده اند. پایبندی عالمانه آنان به خرد و کلان فرمان های شریعت و دلدادگی عارفانه آنها به والاترین آموزه های وحیانی، حکایت از جدایی و امتیاز آنان از سلوک بی قیدانه مثنی مدعیان دروغین که دم از کشف و کرامت و فنا و بقا و... می زنند، می کند؛ البته در برشماری روزگار عارفان، گاه به رهپویان حقیقتجویی که دل در زلال جاری معارف اهل بیت (علیهم السلام) شسته

اند، برمی خوریم که از آنان با نام صوفی یاد می کنند و گاه نیز به صوفیان حیلت بازی برمی رسیم که دکان دغل و دورویی را حتی در برابر امیر موحدان علی (علیه السلام) یا فرزندان او چونان امام صادق (علیه السلام) (بازگشوده اند، ولی به هر روی عرفان ناب هیچ گاه با عرفان ریایی و تصوّف ساختگی سر سازگار نداشته و راه این دو از هم قابل بازشناسی است؛ البته برای آنکه خود خواهد و خدای نیز دیدگاه او را تیز نماید.

سال های پایانی سده چهارم هجری و سال های آغازین سده پنجم، دوران ظهور اولین آثار عرفان اسلامی به زبان فارسی است. رساله (نور العلوم) منسوب به ابوالحسن خرقانی (م ۴۲۵ ق) و رساله (نورالمریدین) (معروف به (شرح تعرف) از ابوالبراهیم مستملی بخاری (م ۴۳۴ ق) نیز سخنان و حالات ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ ق) که در اواخر قرن ششم توسط نبیره او محمد بن منور با نام اسرار التوحید مدون گردیده است، از کهن ترین منابع عرفان و تصوّف به زبان پارسی است.

رساله قشیریه که اصل آن به عربی توسط ابوالقاسم قشیری در سال ۴۳۷ ق نوشته شده است و سپس در سال های پس از آن به دست یکی از شاگردان او به نام خواجه ابوعلی عثمان به فارسی برگردانده شده است نیز از قدیمی ترین آثار عرفان فارسی است. کشف المحجوب هُجویری (م 465 ق) و آثار فارسی خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ ق) - مانند مناجات نامه، زاد العارفين، . . . - نیز آثار احمد غزالی (م ۵۲۰ ق) - چون سوانح العشاق، بحر الحقیقه - و مکتوبات عین القضاة همدانی (م ۵۲۵ ق) - مانند یزدان شناخت و تمهیدات و آثار فارسی شیخ روزبهان بقلی (م ۶۰۶ ق) - مانند عبهر العاشقین، شرح شطحیات - و نیز تذکرة الاولیاء شیخ عطار (زنده به سال ۶۲۸ ق) از دیگر متون عرفانی به نثر فارسی است. پارسی نویسی در حوزه عرفان و تصوّف ادامه یافت تا به شکوفایی آثار شاخصی چون المعارف از بهاء‌ولد در قرن هفتم و مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه از عزالدین محمود کاشانی (م ۵۷۳ ق) در قرن هشتم و نفحات الأنس و لوائح و اشعة اللمعات از عبدالرحمن جامی (م 898 ق) در قرن نهم

و فراوان آثار دیگر در سده های پس از آن تا روزگار معاصر رسید که اکنون بر سر شمارش آنها نیستیم. در آمیختگی رگه های پیدا و پنهان عرفان، با تصوّف بیگانه از شریعت نبوی - همان گونه که در پیش گفتیم - در بین آثار به جای مانده از گذشتگان نیز به خوبی دیده می شود که در سنجه خرد اهل تحقیق پنهان و پوشیده نیست. اگر عارفانی نامی و پاکیزه جانانی چون سیدحیدر آملی (م پس از ۷۸۷ ق) و ملا محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ق) و تا این روزگار کسانی همانند آیت حق سیدعلی قاضی طباطبائی (م ۱۳۶۶ ق) به زعم گروهی در ردیف صوفیان قلمداد شوند، چه باک از آنکه عرفان و تصوف دو نام بر یک حقیقت باشند؟ و گرنه هیچ گاه ترس از بدنامی، سالکان رهپو را از همنشینی با عارفان دلباخته برحذر نداشته است، بلکه عارفانی چون ملاصدرا (م ۱۰۵۰ ق) و فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) در عین دلبستگی به عرفان ناب و تصوف حقیقی، پرده از چهره عرفان دغلی و تصوّف دروغین در آثار مکتوب خود برگشوده اند.

مکاتیب نگاری نیز بخشی از عرفان نویسی است که به عربی و فارسی از کهن ترین روزگاران تا روزگار کنونی ادامه داشته است. اولین نامه های بلند عارفانه از امام علی (علیه السلام) است. امام عارفان در این مکاتیب، یاران خود و سالکان راه جوی همیشه تاریخ را به تقوا و گذر از گذرگاه فریبای دنیا فرا می خواند و در پاره ای از آنها، اوج معارف ناب توحیدی را در قالب کلماتی شیرین و شیوا به نمایش می گذارد که همواره تا جاودان، دستورالعمل راهسپاران وادی توحید خواهد بود.

مکاتیب نویسی، شیوه ای است که عارفان به کمک آن، مریدان و سالکان راه را به راز و رمز عبور از گردنه های حیرت افزای نفس و چگونگی گذر از وادی های هزارتوی آن آگاه می کنند؛ گاه با بشارت و خوش باش و گاه با انداز و به هوش باش. زمانی از تجارب نوری خود سخن می گویند و زمانی نجواکنان و صمیمانه سر در خلوت سالک کرده، اذکار و افکار او را به سامان می رسانند.

شاید مکاتیب ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ ق) و پس از آن مکاتیب احمد غزالی (م ۵۲۰ ق) و سپس مکاتیب عین القضاة همدانی (م ۵۲۵ ق) از اولین مکاتیب عرفانی به زبان پارسی باشد. مکاتیب مجدالدین بغدادی (م ۶۱۶ ق) شاگرد نجم الدین کبری (م ۶۱۸ ق) از برترین نامه های عرفانی در حوزه ادبیات فارسی است. مکاتیب شورانگیز مولوی (م ۶۶۶ ق) در فیه ما فیه نیز از نامه های ماندگار عرفان اسلامی است که تا امروزه نیز دستمایه ادب و عرفان پارسیان است؛ در این بین، مکاتیب عبدالله قطب از عارفان قرن نهم از شهرت و اهمیت بیشتری برخوردار است.

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه پنجم

عبدعاصی : این نامه یکی از زیباترین و شیواترین و فرح بخش ترین نامه های این عارف پرهیزکار است . رضوان الله علیه



بسمه تعالی

در ۱۴ ذی الحجه ۱۳۷۵ هجری قمری از زاویه ساوه خدمت یکی از دوستان ارسال داشته است .

تصدقت شوم!

ز چهره پرده برافکند عاشقان را سوخت امان نداد کسی را کند تماشایی

مصیبات و ابتلائات دنیا ، شما را از سیر باز دارد . حاشا و کلا که این ، نه رفتار عاشق و محب است . عاشق باید پیش از سوختن ، پروای سوختن را بسوزاند . نمی بینی پروانه را پیش از آن که بسوزندش ، آتش بسوخت خرمن پروا را . در کافی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود « :انما المومن بمنزله کفه المیزان ، کلما زید فی ایمانه زید ، فی بلائه » . به راستی که مومن ، همچون کفه ی ترازو می ماند که هر مقدار ایمانش افزایش یابد ، گرفتاری و امتحان او افزون می شود .

و لو عز فيها الذل ما لذ لي الهوى و لم تك لولا الحب في الذل عزتي*

ممکن است گفته شود : ما کجا و این مراتب ، گفته می شود : ماییم و این مراتب ، ما که چهارپا نیستیم ، باید ان شاءالله کم کم ، قدم به بالاتر گذاشت .

پایان

*و اگر در راه عشق به محبوب خواری یافت نشود ، عشق برایم لذیذ نیست و اگر عشق نبود ، هرگز عزت و سربلندی من ، در خواری و ذلت نبود .

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

قبر و فشار قبر

عبدعاصی : قبر و فشار قبر . نه تنها هراسناک و دلهره آور است بلکه تفکر زیاد در آن انسان را از حالت عادی خارج می کند . یادتان هست آخرین باری که بالای یک قبر ایستادید و داخلش را نگاه کردید کی بود ؟ در آن موقع چه چیزی دیدید و به چه چیزی فکر می کردید ؟ چقدر تن و بدنمان از هول و هراس قبر و غسلخانه لرزیده و باز هم سرخوشانه دنبال کارمان رفته ایم ؟ مرگی که پیر و جوان ندارد . سایه ای است که همراه ما در حال حرکت است . متن زیر را با هم بخوانیم شاید تلنگری دوباره باشد . راستی بعد از مطالعه فکر کنیم که چقدر فشار قبر وحشتناک و

دردآور و غیر قابل تصور خواهد بود . تنهایی و هراس رها شدن در قبر و سنگ لحد چیدن را در یاد داشته باشیم . این متن در سایت پاسخگویی به سئوالات دینی آمده است:



منظور از قبر، برزخی است که برای انسان بعد از مردن آغاز می‌شود و تا قیامت ادامه دارد. "حماد" یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) (می‌گوید "از امام صادق (علیه السلام) (پرسیدم برزخ انسان چیست؟ ایشان فرمودند:

«الْقَبْرُ مُنْذُ حِينِ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ» (۱)

"برزخ همان قبر از زمان مرگ تا قیامت است."

روح انسان پس از مرگ و بریدن از بدن مادی، خود را با بدن برزخی و یا «قالب مثالی» می‌یابد و می‌بیند. در واقع، روح آدمی با رفتن از حیات دنیوی به حیات برزخی، بدن مادی خود را رها کرده و با بدن مثالی خود متحد می‌گردد؛ بدنی که متناسب با نظام برزخی بوده، اتحادش با روح، قوی‌تر از اتحاد آن با بدن مادی در زندگی دنیوی است. از امام باقر (علیه السلام) (نقل شده است که فرموده‌اند:

" إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْسَادَهُمْ أَسْكَنَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي مِثْلِ أَجْسَادِهِمُ الَّتِي فَارَقُوهَا فَيُنْعِمُهُمْ فِي جَنَّةٍ "

" ارواح مومنین وقتی از دنیا می‌روند در جسد‌هایی مثل جسد‌های دنیوی هستند و متنعم به

نعمت‌های بهشت (برزخی) می‌شوند. " (۲)

و با جدا شدن روح از کالبد بدن مادی بلافاصله وارد برزخ می‌گردد و با بدن مثالی ادامه حیات خواهد داد و اینگونه نیست که اگر کسی قبر خاکی نداشته باشد، مثل این که طعمه حیوانات درنده شده و یا در دریا غرق شده باشد، قبری نداشته و اگر انسان بدی است که مستحق عذاب و فشار قبر است عذاب از او منتفی شود.

حقایق برزخ مانند بسیاری از حقایق هستی خصوصاً حقایق ماورایی نامعلوم است منتهی با مراجعه به قرآن و روایات می‌توان برخی از این حقایق را به دست آورد. آیات و روایات بسیاری درباره برزخ و تبیین آن وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.



قرآن کریم درباره برزخ می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»؛ (۳) "و پشت سر آنان برزخی است تا روز قیامت که برانگیخته می‌شوند"

و همچنین درباره آل فرعون می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» (۴) " (اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز برپا شود (فریاد می‌رسد که) «: فرعونیان را در سخت‌ترین (انواع) عذاب درآورید".

در حدیث نورانی دیگری آمده است: «هنگامی که یکی از شما از دنیا برود، جایگاه او (در قیامت) صبح و شام به او عرضه می‌شود. اگر از اهل بهشت باشد، جایگاهش در بهشت و اگر از اهل

دوزخ باشد، جایگاهش در دوزخ است. به او گفته می‌شود:

"این جایگاه تو است. هنگامی که خداوند تو را در قیامت مبعوث می‌کند." (۵)

در حدیث دیگری آمده است: "وَالْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ" (۶) "قبر باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است".

یکی از ویژگی‌های عالم برزخ، سوال و جواب در قبر است. از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است:

"پیامبر (صلوات الله علیه) در هر جمعه در مسجد به مردم نصیحت می‌کرد و می‌فرمود: «... و دو فرشته به نام نکیر و منکر برای سوال بر تو وارد می‌شوند بدان اولین چیزی که از تو می‌پرسند از خدایی است که می‌پرستی و از پیامبری است که به سوی تو فرستاده شده و از دینی که به آن معتقدی...» (۷)

نعمت و عذاب، متوجه به روح ما در قالب بدن برزخی است، نه به بدن مادی و خاکی ما که در عالم مادی در زیر خاک مدفون است. بدن مادی، پس از مرگ نه حرکتی دارد و نه احوالی؛ اما روح با قالب مثالی در همان حال، در عالم برزخ یا در عذاب و حشتناکی به سر می‌برد و فریادش بلند است و یا در نعمت و شادی به سر می‌برد. البته برخی انسان‌ها هم در حالت خواب برزخی خواهند بود. (۸)

در روایات، عواملی برای عذاب قبر ذکر کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- گذشتن از کنار مظلوم و یاری نکردن او

۲- سخن چینی

۳ - نافرمانی و کناره‌گیری از خانواده و دوری از همسر خود و پاسخ مثبت ندادن به خواسته‌های طبیعی او

۴ - بد اخلاقی با خانواده. (۹)

اگر نگاه عمیقی به عذاب‌های برزخی و فشار قبر داشته باشیم، باطن این عذاب‌ها برای بسیاری از مومنین نعمت است، چرا که باعث تصفیه و پاک شدن آنها و به تعبیر برخی روایات کفاره گناهان آنان گردیده و موجبات ورود آنها به بهشت را فراهم می‌کند. امام صادق (علیه السلام) (از پیامبر اکرم) صلوات الله علیه (نقل می‌کنند:

«ضَغَطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ.» "فشار قبر برای مومن کفاره تضييع نعمت‌هایی است که در دنیا مرتکب شده است." (۱۰)

پی‌نوشت‌ها:

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.
۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۸۹.
۳. سوره «المؤمنون» (آیه ۲۳)، آیه ۱۰۰
۴. سوره غافر (آیه ۴۰)، آیه ۴۶.
۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۳.
۶. امالی شیخ مفید، ص ۲۶۵، مجلس ۳۱.
۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۳.
۸. پیام قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۵، ص ۴۴۳ - ۴۷۸.

۹. رجوع شود به: علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۹.
۱۰. امالی صدوق، ص ۵۴۰.

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فضائل سوره ی یاسین - بخش اول

عبدعاصی: سوره یاسین آرام دل است. سوره یاسین تقویت کننده ی دل و فکر است. سوره ی یاسین نشاط بخش و لطافت زاست. بسیاری از بزرگان علی الخصوص علمای ربانی طریقت معرفت النفس به قرائت مکرر سوره ی یاسین مخصوصاً صبحها تاکید فراوان داشته و دارند. این گنجینه ی عظیم را قدر بدانیم و خودمان را از آن محروم نکنیم. بیایید از فردا شروع کنیم و یک ربع وقت مان را به تلاوت این قلب تپنده ی قرآن کریم اختصاص دهیم. والعاقبت للمتقین.

نورانیته ی زیادی در قرائت این سوره وجود دارد. اصلاً بدون قرآن خواندن نمی شود راه رفت. بزرگان ما قرآن را با نشاط و صدای محزون می خواندند. بین الطلوعین ها و نیمه های شب. ما خیلی از قرآن غافلیم. باید این کتاب شریف را ورق زد و نگاه کرد. معانی ش را خواند و در آنها اندیشید و لذت برد. حتی به نظر بنده قرائت صرف و محزون آیات شریفه هم موثر است. سوره یاسین بقدری در نورانی کردن دل تاثیر دارد که بزرگان شیعه " ختم یاسین " هم به طرقی در آثارشان ذکر کرده اند که معروفترین آنها " ختم یاسین مغربی " ابو عبدالله مغربی - " ختم یاسین " شیخ بهائی و " ختم یاسین " ملا احمد نراقی رضوان الله علیهم است.

متن زیر بخش اول فضیلت‌های این سوره ی مبارکه است که بیانگر عظمت آن است و بی دلیل نیست که عرفای عظیم‌الشان ما به قرائتش توصیه‌های بسیار داشته‌اند. اصلاً فعل و قول عرفای ما هیچکدام بی دلیل نیست و همه مبتنی بر کلام وحی و روایات است.



۱ - امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن "سوره ی یاسین" است. (بحار الانوار ۲۸۸/۸۹)

۲ - امیرمومنان علیه السلام می‌فرمایند: نام پیامبر صلوات الله علیه "یاسین" است و ما اهل بیت کسانی هستیم که خداوند در قرآن به ما سلام داده و فرموده: سلام علی آل یاسین (بحار الانوار ۱۶۸/۲۳) امام صادق علیه السلام فرمود: "یاسین" نام پیامبر خدا صلوات الله علیه است و دلیلش آن است که خداوند پس از بردن نام او و قسم یاد کردن به قرآن می‌فرماید: *لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ*

۳ - امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: به فرزندان خود "سوره ی یاسین" را یاد دهید زیرا این سوره گل خوشبوی قرآن است. (مستدرک ۳۲۵/۴)

۴ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در کتاب تورات "سوره یاسین" را معمه می خوانند. گفته شد: یا رسول الله! معمه چیست؟ فرمود: یعنی برای خواننده اش خیر و برکت دنیا و آخرت را عمومی و فراگیر می سازد). مستدرک الوسائل ۴/۳۲۳)

۵ - "سوره ی مبارکه ی یاسین" را دافعه و قاضیه نیز گویند زیرا به سبب خواندن آن تمام بدیها را از خواننده اش دفع می سازد و حاجت های قرائت کننده اش را روا می کند. (همان)

۶ - پیامبر اکرم صلوات الله علیه می فرمایند: قرآن برتر از هر چیزی غیر از خداوند است و فرمود: ان فی کتاب الله سوره تسمی العزیزه. در کتاب خدا سوره ای است که به آن عزیزه گویند. روز قیامت این سوره قرائت کننده ی شریف خود را صدا می زند و او را نزد خداوند شفاعت می کند... سپس فرمود: بدانید آن "سوره ی یاسین" است. در تفسیر درالمنثور گوید: تسمی العظیمه یعنی: به آن سوره ی عظیمه گفته می شود. (درالمنثور ۷/۴۰)

۷ - قطب راوندی از نبی خدا صلوات الله علیه و علی آله نقل می کند: شب معراج دو لوحی دیدم که در یکی سوره ی حمد و در لوح دیگر کل قرآن نوشته بود و از این لوح سه نور می درخشید. از جبرئیل پرسیدم: ای جبرئیل! این نورها چیست؟ گفت: اینها نور قل هو الله احد و "سوره ی یاسین" و آیت الکرسی است. (مستدرک ۴/۳۳۵)

۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس "سوره ی یاسین" را قرائت کند ثوابش معادل بیست حج خواهد بود.

۹ - پیامبر مکرم اسلام صلوات الله علیه و آله و شیعتهم فرمودند: هر کس "سوره ی یاسین" را بخواند و نیت او خداوند عزوجل باشد خداوند او را می آمرزد و آن قدر پاداش به او می دهد که گویا دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده است). (مستدرک ۴/۳۲۲)

۱۰ - شنیدن تلاوت "سوره ی یاسین" معادل هزار دینار صدقه در راه خداوند است. هر کس "سوره ی یاسین" را با زعفران و گلاب بنویسد سپس آن را بشوید و بنوشد هزار نوع دواء - هزار

نور - هزار یقین - هزار برکت و هزار رحمت وارد شکم او می شود و هر درد و مرضی و هر کینه و ناخالصی از او کنده می شود . (مستدرک ۴/۳۲۲)

۱۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : هر کس هر شب "سوره ی یاسین" را قرائت کند و از دنیا برود شهید از دنیا رفته است . (درالمنثور ۷/۳۸)

۱۲ - پیامبر اعظم صلوات الله علیه و علی آله فرمودند : هر گاه کسی در قلب خود قساوتی احساس کرد "سوره ی یاسین" را با زعفران در ظرفی بنویسد و سپس آن را بشوید و بنوشد . (تفسیر درالمنثور ۷/۳۸)

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

نور و ظلمت

عبدعاصی : هفته ی گذشته قرار بود بروم سمت چپ . اما خدا را شکر نشد . پس رفتم سمت راست .



قرار بود بنا به دعوتی به یکی از کشورهای حوزه دریای خزر برویم . راستش اصلاً تمایل نداشتم اما اجباری پیش آمده بود که باید می رفتم . این کشورهای بی بندوبار مجزا شده از استکبار سابق و استثمار فعلی اسم اسلام را یدک می کشند اما بویی از اسلام نبرده اند . نماز می خوانند اما حجاب ندارند . نماز می خوانند اما مشروبات الکلی هم می فروشند . نماز می خوانند اما در حد نهایت فساد اخلاقی دارند . نماز می خوانند اما ... بهمین خاطر شدت از رفتن کراهت داشتم . ظهر روزی که شبش باید می رفتیم از کنسولگری مربوطه خبر دادند که ویزا با مشکل روبرو شد . دقیقاً از همان روز رفتن ما به آن کشور ویزایی شد و ما ویزا نداشتیم . می خواستیم برویم سمت چپ اما ویزا ندادند . (۱)

تا این خبر بسیار خوشحال کننده را شنیدم نیت زیارت حضرت رضا علیه السلام را کردیم . راستش قبلش هم پیشنهاد داده بودم به جای سمت چپ برویم سمت راست اما مورد قبول واقع نشده بود . همان روز بلیت فراهم شد . بدون پارتنری بازی ! ویزای سمت راست گرفتیم و رفتیم . (۲)

عزیزی بر سر این قضیه فرمود که دعوت خاصه شدید . قرار بود بروید سمت چپ اما سمت راستی نگذاشت . خود سمت راستی کارتان را جور کرد که به زیارتش بروید . (۳)

وقتی در آن هوای فوق العاده سرد وارد حرم یک دست سفید پوش ولی نعمت و آقای دنیا و عقبایمان حضرت رضا علیه السلام شدم حال کسی را داشتم که کسی ضامنش شده تا از چند روز گشت و گذار در سمت چپ نجات پیدا کند . مثل یک زندانی که یک فرد خیر پولش را داده باشد و آزادش کرده باشد . مثل برده ای که از ابوجهل خریده باشندش . (۴)

همیشه این جور نیست . قرار نیست هر وقت خواستیم غلطی بکنیم نجاتمان بدهند . گاهی هم باید برویم و سرمان جوری به سنگ بخورد که دامان دربیاید . سفر سمت چپ ما تفریحی و سیاحتی نبود . شاید باعث خیر هم می شدیم اما چه کسی خودمان را تضمین می کرد ؟ نهایت اینکه چشممان را می بستیم و راه می رفتیم حتماً مدت‌ها بر اثر تنفس در محیط آلوده کم کمش وقت نمازها یا روزه رفتن ها یا گیرایی فکری یا رغبت به دعا و مناجات یا خیلی چیزهای دیگرمان دستخوش تغییر می شد . (۵)

درست است که در سمت چپ هم خدا هست و می شود خدایی بود اما کو آن کسی که همه ی وجودش پر شده باشد از مراقبه و مجاهده ؟ (۶)



Photo : Nima Najafzadeh

در حرم امام هشتم علیه السلام هر چه بو می کشیدم و نفس می کشیدم و نگاه می کردم و اشک می ریختم سیر نمی شدم . با آنکه مثل حوض ها و فواره های حرم یخ زده بودم اما چشمم از دیدن برف روی گنبد سیر نمی شد . با خودم می گفتم : یا ولی الله ! ان بینی و بین الله عزوجل ذنوباً لا یاتی علیها الا رضاکم . ممنون که مرا خریدی امام رضا ... ای امام رئوف ... آقای مهربان ... خوب دلت برایم سوخت (۷)

در مقابل ضریح هر چه خواستم لساناً و قلباً عرض کردم . دنیایی و برزخی و اخروی . ظاهری و باطنی . هر چه بلد بودم گفتم . مدتی هم ساکت مانده بودم و حرف نداشتم . متحیر بودم . اما آخر سر که خواستم بروم همین یک جمله یادم آمد : بگير آقا ... بگير مولا جان ... بگير امام من ... بگير ای ولی خدا ... ای آن کسی که زنده ای و حرفم را می شنوی بگير ... بگير یا سلطان ... بگير :

ما را ز ما بگير و خودت را به ما بده

مرا از خودت پر کن امام رضا . قلبم را از نور خودت نورانی کن . صورتم را از سفیدی خودت سپید کن . یا من تسمی بالغفور الرحیممرا دائماً در مرکز سمت راست قرار بده . مرا دائماً در محیط خودت قرار بده . ذائقه ی غیر از سمت راستی را در من بسوزان و لذت دائماً در سمت راست بودن مرا تا بینهایت زیاد کن .

به من همت و معرفت و محبت بده . از خودت بده . مرا جلوه ی خودت قرار بده یا ابالحسن (۸)

یکشنبه دهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عزاداری امام حسین علیه السلام در بیان بزرگان شیعه

عبد عاصی : عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام هیچ محدوده ای ندارد . هیچ حد و حصری نمی توان برای آن قائل شد . ما باید طبق فرمایشات ائمه هدی علیهم السلام و بزرگان شیعه این فریضه ی عظیم را باشکوه تر و پر شور تر برگزار کنیم . عزاداری سیدالشهدا علیه السلام ابعاد گوناگون دارد . یک وجه فردی و باطنی که در فرمایشات بزرگان شیعه بهترین راهنمایی در بیان عارف بزرگ جناب سید هاشم حداد (ره) در کتاب روح مجرد متذکر شده است . و اما در جنبه ی اجتماعی و ملی و فراملی باید به بهترین وجه عمل کرد . چرا که عزاداری ابی عبدالله الحسین علیه السلام حیثیت - اعتبار - قدرت - افتخار و نفوذ مذهب شیعه است . باید در برگزاری عزای سیدالاحرار علیه السلام مثل فرمایش بزرگان شیعه که در زیر آمده است عمل نمود .

در کتاب کرامات الحسینیه ج ۲ ص ۲۱۶ آمده است :

سیدبحرالعلوم (رضوان الله علیه) روز عاشورایی با عده ای از طلاب از کربلا به استقبال دسته ی سینه زنی طویرج می روند ، ناگهان طلاب می بینند مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام شامخ علمی ، عمامه و عبا را کنار انداخت و مثل سایر سینه زنها لخت شده و خود را میان عزادارن و سینه زنان انداخته و به سر و سینه می زند . طلابی که با معظم له به استقبال آمده بودند هرچه می کنند که مانع از آن همه احساسات پاک بشوند میسر نمی گردد، بالاخره عده ای از طلاب برای حفظ سید بحرالعلوم اطاف ایشان را می گیرند که مبادا زیر دست و پا بیافتد و ناراحت شود ، تا اینکه بعد از اتمام برنامه ی سینه زنی ، بعضی از خواص از آن بزرگوار می پرسند چگونه شد که شما بی اختیار وارد دسته ی سینه زنی شدید و آن گونه مشغول عزاداری شدید؟ سید می فرماید: وقتی به دسته ی سینه زنی رسیدم ، دیدم حضرت بقیه الله علیه السلام با

سر و پای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می زنند و گریه می کنند ، من نتوانستم طاقت
بیاورم لذا از خود بی خود شدم و خدمت حضرتش مشغول سینه زدن گردیدم.



عزاداری قبیله ی طویریج در کربلای معلی

آیت الله قاضی (ره) میفرمودند : در عزاداری و زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)
مسامحه ننمایید. روزه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر هفتگی هم
نشده دهه اول محرم ترک نشود.

در کتاب مصباح الهدایه از قول مرحوم میرزا اسماعیل دولابی (ره) درباره سینه زدن در عزای
سالار شهیدان نقل شده است : سینه زدن برای امام حسین علیه السلام بدن را سبک و تمیز و
زیبا می کند تا جایی که عکس خوبان خدا در آن پیدا می شود.

سینه زدن خیلی قشنگ و نافع است. مواظب باش در طول سال چند دفعه سینه زدن را ترک
نکنی. شخص وقتی سینه می زند، یا امام به درون جان آن سینه زن می رود یا سینه زن به درون

امام می رود . در همه ی عمرت یک نوبت هم که شده پیراهنت را در بیاور و لخت شو و نیم ساعت برای حضرت زهرا سلام الله علیها و امام حسین علیه السلام سینه بزن.

در ایام سوگواری اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام ، چند شب درون خانه تان پرچم یا پارچه ی سیاهی بزنید و لباس سیاه به تن بچه ها کنید و دور هم بنشینید و خودتان چند بیت از همان نوحه های ساده ی قدیمی که به فطرت نزدیکتر است بخوانید و با هم سینه بزنید . آن وقت ببینید خدا و اهل بیت از فضل و عنایات با شما و خانواده تان چه ها می کنند...محبت و عزاداری برای امام حسین(علیه السلام)انسان را زود به مقصد می رساند.

آیت اله بهجت(ره) میفرمودند:گریه بر سید الشهدا(علیه السلام) از نماز شب بالاتر است.

آیت الله بهاءالدینی(ره) میفرمودند :دستگاه امام حسین(علیه السلام) فوق فقه است... نباید به دستگاه امام حسین(علیه السلام) اهانت شود، این عزاداری ها احیا کننده نماز و مساجد است.

علامه طباطبایی(ره) میفرمودند :هیچ کس به هیچ مرحله ای از معنویت نرسید، مگر در حرم مطهر امام حسین(علیه السلام) و یا در توسل به آن حضرت.

دوشنبه چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

گوشه ای از حالات و بیانات مجتهد - فقیه - فیلسوف و عارف کبیر

آیت الله سید علی قاضی (ره)

عبد عاصی : آیت الله قاضی (ره) بعنوان جامعترین عارفی که در این اواخر بر روی زمین وجود داشته بهترین نمونه ای است که می توان پیرامونش تحقیق و تفحص کرد . بهمین دلیل دقت بفرمایید که تمام حالات مرحوم قاضی تحت اشراف اساتیدش بوده و بعد از وصل به مقام فناء بوده که می توانسته کنترل کافی داشته باشد لذا بدون استاد طی طریق ناقص است و نتیجه ی درست و دقیق را نمی دهد . هرکس بر اساس مشیت رب العالمین توانایی و استعداد خودش را دارد پس هر کاری که آقای قاضی کرد ما نمیتوانیم انجام بدهیم .



تری المحبین صرعی فی دیارهم کفتیه الکهف لایدرون کم لبثوا

عاشقان را چنین خواهی یافت که بر زمین افتاده اند، مانند جوانمردان کهف که نمیدانستند چقدر درنگ کرده اند

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

یکی از بزرگان می فرمود : حال مرحوم علامه طباطبایی(ره) با شنیدن نام آیت الله قاضی(ره) دگرگون می شد . // // // // روزی در نجف اشرف یکی از شاگردان مرحوم قاضی(ره) پشت سر ایشان بر جنازه ای نماز می خواندند . هنگام نماز جمله ای بس شگفت از مرحوم قاضی(ره) شنید که با شنیدن آن ، بسیار ترسید و دیگر نتوانست در محضر ایشان بماند و پنهانی نجف را ترک و به ایران آمد و طریقه ی توحید و معرفت نفس را رها کرده و دیگر راهی جز زهد و مراقبه نپیمود ! مقصود اینکه حتی برخی از شاگردان سالک آیت الله قاضی(ره) نیز نمی توانستند اوج عظمت و مقامات استاد را فهم و هضم کنند . // // // // آیت الله جوادی آملی از علامه طباطبایی(ره) نقل می کنند که : پس از ارتحال مرحوم آقای قاضی(ره) روزی مشغول نماز بودم اما تحت الحکم را که گشودن آن مستحب است باز نکرده بودم . ناگاه دیدم آقای قاضی(ره) تشریف آوردند و در همان حال که من به نماز ایستاده بودم تحت الحکم را باز کردند و رفتند . // // // // یکی از بزرگان می فرماید : مرحوم قاضی(ره) یکبار به مناسبتی (گویا بحث درباره ی این بیت حافظ بود که می گوید : آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند ...) به پشته ای از خاک می نگرد و آن تل خاک را با نظر خود طلا می کند . // // // // یکی از بزرگان از آیت الله مرندی(ره) نقل می کنند که : آیت الله قاضی(ره) شبهای ماه مبارک رمضان با شاگردان خود جلسه ای داشتند که حدود سه ساعت به درازا می کشید . ابتدای آن مجالس مرحوم قاضی(ره) می فرمودند : " خودبین نباشیم . خدایین باشیم . " و پس از این جمله سرها پایین بود و تا پایان جلسه همه در سکوت و تفکر بودند . // // // // آیت الله جوادی می فرمودند : با آن فقر و تنگدستی شدید علامه طباطبایی(ره) در نجف ، مرحوم آیت الله قاضی(ره) به ایشان می فرمودند : با این همه تجملات و تعلقات و زندگی مرفه به جایی نمی رسی ! اگر می خواهی به مقامی برسی ، باید از همه ی اینها دست بکشی ! . // // // // یکی از اطرافیان آیت الله قاضی(ره) نقل می کند : روزی با ایشان به سمت منزلش می رفتیم . به سر کوی ایشان که رسیدیم مشاهده کردیم که صاحب خانه ، اثاث مرحوم قاضی(ره) را به کوچه

ریخته است . آیت الله قاضی(ره) به محض دیدن آن صحنه فرمود : خدا گمان کرده که ما هم آدمیم که با ما چنین معامله می کند ! . // // // // یکی از بزرگان می فرماید : آیت الله قاضی(ره) تمام شبی را در سجده گفته بود : " حسن ، حسن ، ... " و شاگردان ایشان جرات نمی کردند علت آن عمل و ورد را از ایشان بپرسند . اما یکی از شاگردان قدیمی ایشان ، مرحوم آیت الله علی محمد بروجردی(ره) می گفت : من لر بودم ! از این رو دل را به دریا زده و از ایشان دلیل را پرسیدم . فرمودند : دیشب خداوند پسری به من داده که نامش را حسن نهادم و دیدم خیلی تسلیم است . گفتم من هم آن قدر " حسن ، حسن " بگویم تا مثل " حسن " تسلیم شوم . // // // // آقای سید محمد حسن قاضی(ره) که در ۱۶ شهریور ۱۳۸۷ به رحمت خدا رفتند می گفت : زمانی در بازار تهران مغازه عطرفروشی ام آتش گرفت و من در اندیشه بودم که چرا اینگونه شد . در این هنگام پدرم قاضی بزرگ(ره) را دیدم که با وجود اینکه از دنیا رحلت کرده بود عصازنان از داخل بازار به طرف من می آید . به من که رسید فرمود : می دانی چرا اینطور شد؟! چون به خودت مغرور شده بودی که در مدت کوتاهی توانستی تجارت پررونقی را در ایران راه اندازی کنی . این آتش نتیجه همین غرورت بود که به عمل خودت تکیه کردی ! پدرم این را گفت و عصازنان از بازار خارج شد . // // // // باز " حسن " می فرمود : زمانی از دست یکی از مشکلات زندگیم به تنگ آمده بودم . پدرم را دیدم که نزد من آمد و گفت : این مشکل ، بخشی از سیروسلوکت است و خداوند آن را مقرر فرموده است . باید با آن بسازی که برای رشدت لازم است . // // // // و می گفت : وقتی که مشغول نوشتن کتاب صفحات من تاریخ الاعلام (موسوعه ی ۱۰ جلدی که جناب سید محمدحسن قاضی درباره پدرشان نوشته و دو جلد آن به نام آیت الحق و با ترجمه اخوی کوچکشان به چاپ رسیده است) بودم در نقل مطلبی از کارهای پدرم با خود می اندیشیدم که پدر در اینجا اشتباه کرده است . در این هنگام دیدم در خانه را می زنند . دم در رفتم و در را باز کردم . پدرم پشت در بود . (بعد از رحلت آقای قاضی) به من گفت : با من همراه شو ! دنبالش راه افتادم . آنوقت دیدم در طی راه من کوچک و کوچکتر می شوم تا اینکه به سنی رسیدم که آن اتفاق افتاده بود و آنجا دیدم همان کاری که پدر کرده درست بوده است . آنوقت پدرم به

من گفت : برگردیم . در حین برگشت باز بزرگ و بزرگتر شدم تا اینکه به درخانه رسیدم و پدرم رفت . // // // زمانی هم که سید حسن در سفر حج بر اثر مصرف دارو در فرودگاه جده خوابش می برد و جامی ماند ، پدر به خواب یکی از همسفران می آید و می گوید : چرا فرزند مرا در فرودگاه تنها رها کرده اید ؟ بروید و او را بیاورید . // // // در این سالهای آخر عمر سید حسن ، پدرش در خواب به دیگران و خودش فرموده بود : " بیا نجف ، برایت خانه گرفته ام . " و او فهمیده بود که دیگر باید برود . [قالوا تالله تفتنوا تذكر يوسف حتى تكون حرصاً او تكون من الهالكين = به ملامت گفتند : به خدا سوگند که تو آن قدر دائم یوسف یوسف کنی تا از غصه فراقش مریض شوی و یا خود را به دست هلاکت سپاری] . راز آزادی کامل ایشان در برزخ را خودشان در زمان حیاتشان فرموده بودند : برزخ من در دنیا ، فقر است که دیگر در برزخ مشکلی نخواهم داشت . و فرموده بود : من از خدا خواسته ام که جسمم در برزخ ، در اختیار خودم باشد . // // //



ورودیه ی مقبره مرحوم قاضی در وادی السلام نجف اشرف

علامه طباطبایی(ره) می فرمود : آیت الله قاضی(ره) در عین تاکید بر نماز شب ، سوگواری بر حضرت سیدالشهدا(ع) را بافضیلت تر از نماز شب می دانستند . و از طرفی می فرمودند : وسیله ی رسیدن به دنیا و آخرت ، نماز شب است . // // // // علامه طباطبایی(ره) می فرمود : آیت الله قاضی(ره) می فرمودند : گاهی خداوند چهل روز بنده را در سختی و گرفتاری قرار می دهد تا یکبار از ته دل " یاالله " بگوید و به یاد خدا بیفتد . // // // // آیت الله بهجت(ره) می فرمود : آیت الله قاضی(ره) می فرمودند : برای حاجتی چهل سال پس از نماز ، دعا می کردم ، بعد معلوم شد که مصلحت نبوده است که برآورده شود . // // // // زمانی علیرغم میلشان جهت دادوستدی مجبور شدند که عکس بیندازند و شاگردان از روی آن تکثیر کردند و در جلسه درس پخش می کردند . علامه طباطبایی(ره) می فرمود : در همان حین پخش عکس ، آقای قاضی (ره) فرمودند : شما اصلاً عقل ندارید ! من خودم اینجا نشسته ام شما سر عکس من دعوا می کنید ! . علامه(ره) می فرمود : ما هم یکی از آنان بودیم که در آن جلسه عکس می خواست . // // // // آیت الله قاضی(ره) درباره جناب ملاصدرا (ره) عبارت فخر شیعیه را بکار می بردند . ایشان ابن عربی(ره) را از کاملین می دانستند و کامل در زبان ایشان یعنی کسی که ولایت را فهمیده و درک و ذوب شده باشد .



درب منزل مرحوم قاضی

علامه طباطبایی(ره) می فرمود : آیت الله قاضی(ره) فرمودند : شبی در مسجد کوفه ، ذکر درودیوار را می شنیدم بطوریکه آن شب خوابم نبرد . (ظاهراً این اتفاق در اوایل سلوک ایشان بوده وگرنه گوش ایشان و هم مقامات ایشان به سرعت به اینگونه نواها و تسبیحات عادت و خو می کند). // // // باز علامه(ره) می فرمود : آقای قاضی(ره) می فرمودند : من از باباطاهر تعجب می کنم که در شعرش (یکی درد و یکی درمان پسندد) چنین سروده . چطور گفته : اگر جانان ، هجران را پسندد ، من هم آن را می پسندم ؟ چگونه انسان می تواند این را بپذیرد ؟ عاشق بر هر چیز صبر می کند اما بر فراق ، صبر نمی توان کرد . مولا علی (ع) در دعای کمیل می فرماید : مولا و آقای من ! گیرم بر عذاب تو صبر کنم ، بر دوری تو چگونه شکیباشم ؟؟؟ .

جملاتی پر مغز از آیت الله قاضی (ره) : ۱ - در امور آخرت ، عمده آنها توحید است . ۲ - با دروایش و طریق آنها کاری نداریم . طریق ، طریقه ی علما و فقهاست با صدق و صفا . ۳ - این راه شرح صدر و استقامت می خواهد و آنکه استقامت نداشته باشد ... نمی تواند . ۴ - آن کس که به استاد رسید ، نصف راه را طی کرده است . ۵ - بیست سال تمام است که وضو دارم و بی وضو نبوده ام الا حین تجدید وضو و نخواید مگر با طهارت آبی(وضویا غسل) . ۶ - نماز را بازاری نکنید . اول وقت به جا آورید و با خضوع و خشوع . ۷ - تلاوت قرآن ، نوشیدنی و شراب مومنین است . ۸ - محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نشود . ۹ - ثواب رفت و آمد بین حرم شریف حضرت اباعبدالله(ع) و حضرت ابالفضل(ع) از سعی بین صفاومروه بیشتر است . ۱۰ - بعد از نمازهای واجب ، تسبیح حضرت زهرا (س) ترک نشود . همانا آن ذکر کبیر است . ۱۱ - الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید .

ایشان انواع اذکار را از نظر کمی و کیفی برای خواص متذکر می شدند . بعضی اوراد برای قوی شدن اراده ، بعضی برای تقویت روح ، برخی برای رزق ، دسته ای برای توحید و فنای فی الله و تعدادی برای محبت . بعضی اذکار توحیدی فقر می آورد و ممکن است شخص نتواند تحمل کند و الا حرمت ذکر ضایع شود . ایشان همچنین میان افراد مجذوب و غیر مجذوب فرق می گذاشت چون بین میل کلی و جزئی فاصله و ثمره بسیار است و ثمرات روحی و مزاجی باهم متفاوت است . // // // // زمانی آیت الله نجابت(ره) از ایشان پرسیدند : می خواهم ببینم آیا ادراک توحید و لقاء الله و سیری که شما در وحدت حق دارید حقیقت است یا امر تخیلی و پنداری ؟ مرحوم قاضی(ره) رنگشان سرخ شد و دستی به محاسنشان کشیدند و فرمودند : ای فرزندم ! من چهل سال است با حضرت حق هستم و دم از او می زنم . این پندار است ؟ // // // // اوایل آمدن ایشان به نجف ، وسط حیاط مسجد کوفه چاله ای بود که زیاد آشغال جمع شد . از ایشان خواستند تا مساعدتی کنند . ایشان هم با همکاری تعدادی مشکل را رفع کردند . در محل بیت الطشت ایستاده بودند که دیدند روی یک کاشی اسم ایشان نوشته شده و به قولی از زحماتشان تشکر شده . با عصبانیت کلنگ را از یکی از کارگران گرفته و کاشی را شکستند و به جایش گل مالیدند . او برای خدا کار می کرد . کارگر خدا بود . // // // // از اولین دستوراتی که به علامه طباطبایی(ره) دادند سکوت و مواظبت بر زبان بود . به سید هاشم حداد(ره) هم دستور کتمان داده بودند . ایت الله سید محمد همدانی(ره) می فرمود : آیت الله قاضی(ره) فرمودند : من در آغاز این راه در دوران جوانی برای اینکه جلوی افسارگسیختگی زبانم را بگیرم ۲۶ سال ریگ در دهانم گذارده بودم . خودشان می فرمودند : چون ۲۰ سال تمام چشمم را کنترا کرده بودم چشم ترس برای من آمده بود و چنانکه هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشمهایم بسته می شد . خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی هم می آمد و آن مشقت از من رفته بود . // // // // علامه(ره) می فرمود : رفتم مسجد کوفه دیدم ایشان و همه خانواده اش تب کرده اند و مریضند . هنگام نماز شد و طبق معمول در اول وقت اقامه فرمودند بعد از نماز عشا چنان ایه ی " آمن الرسول ... " را با توکل کامل می خواندند که انگار نه انگار .

////// مرحوم استاد سید محمدحسن قاضی(ره) می گفت : موت اختیاری گویا یک حالتی است که برای انسان رخ می دهد و روح انسان از بدنش جدا می شود . وقتی روح از بدن جدا شد و از علائق مجرد شد حقایق برایش متجلی می شود و آنچه را در کتابها خوانده می بیند و می فهمد . آقای قاضی(ره) بیان می کردند هرکس موت اختیاری داشته باشد مرگ برایش آسان می شود و دیگر از مرگ نمی ترسد . ایشان به آقای الهی و آقای طباطبایی فرمودند : شما به تبریز بروید ولی شیخ ... را پیش خود نگه داشتند . چون معتقد بودند کسی که موت اختیاری دارد مرگ برایش خیلی آسان می شود و علامه طباطبایی و برادرش الهی و شیخ محمدتقی آملی موت اختیاری داشتند . بیخود نیست که علامه(ره) می فرماید : ((ما هرچه داریم ، از قاضی(ره) داریم
//////((.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَجِوْهُمُ الْجَمِيْعُ وَنِعْمَ الْوَسِيْلُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

اِنَّ نَازِحَةَ حَفْظِ كَرِيْمٍ خَيْرٌ تَانَ مَفْظِهَا

سید
الطباطبایی

دستخط مرحوم قاضی در خصوص اهمیت نماز اول وقت

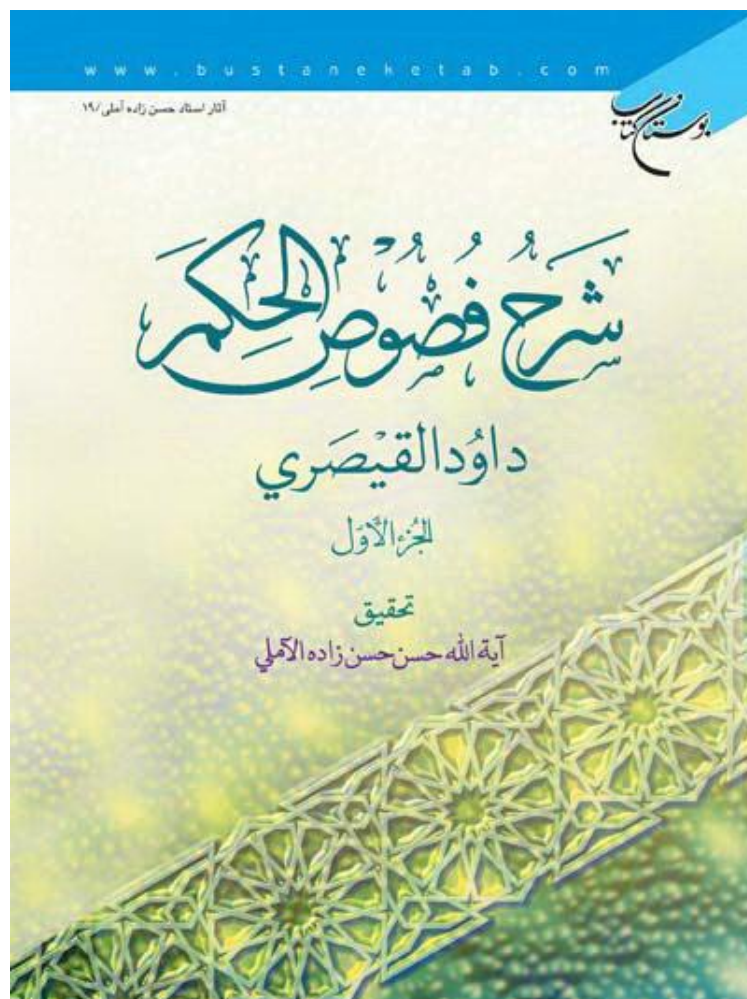
جناب سید محمد علی قاضی فرزند ایشان می گفت : یکبار در کوفه که بودیم صدایمان کردند که بیاید دیوارها را پاک کنید . قدیم دیوارها گچ سفید بود و ظاهراً شب یا نزدیک صبح ، ایشان به وجد آمده بودند و احوالاتی غلبه کرده بود و اشعاری را با ذغال بر دیوار نوشته بودند . // // // // آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : خداوند متعال به دلیل اینکه ما از سیروسلوک منقطع نشویم و همیشه شور و حال انجام اعمال و افعال را داشته باشیم ما را در این باره طماع آفریده است . (طمع نسبت به خود خدا) . // // // // سید هاشم حداد (ره) می فرمود : آقای قاضی (ره) می فرمودند : زمانی که نفس غیر از خواسته ی معشوق را طالب کرد ، واجب است انسان آماده ی جنگ و قتال با او باشد . // // // // آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین نقل میکرد که روزی به یکی از مجالس خاص که به خواص معمولی از تلامذه ی ایشان تعلق داشت مشرف شدم . وقتی از منزل ایشان بیرون آمدم همین را بگویم که عبا را روی سرو صورتم کشیدم و راه افتادم و مالک اشکهایم نبودم و بی اختیار گریه می کردم . به هر کجا و هر کس که نگاه می کردم بدم می آمد و در اثر انقطاع موقت از دنیا ، طاقت ماندن در دنیا و زندگی با مردمان از من سلب شده بود . صد حیف که بعدها نتوانستم در آن مجالس نورانی حاضر شوم . // // // // آیت الله کشمیری (ره) میفرمود : پس از رحلت ایشان هر چند وقت یکبار در روح ایشان در تماس بودم و گفتگو داشتم . زمانی بعضی مرا اذیت می کردند . برای دفع اذیت آنها چندبار سوره ی را خواندم و به روح ایشان تقدیم و یاری خواستم . در مکاشفه ای ایشان را دیدم که با انگشت اشاره این کلام را فرمودند : انا کفیناک المستهزئین . همینطور هم شد و آن شخص بعداً فلج شد . // // // // آقای محمد حسن قاضی (ره) می گفت : یکی از علما مرتباً به ایشان ایراد می گرفت که چطور میشود مردم امام حسین (ع) را با شناخت به اینکه فرزند پیامبر و علی و فاطمه (ع) بکشند. ایشان ناگاه ناراحت شدند و پرده را کنار زدند و آن شخص حضرت اباعبدالله (ع) را در کربلا در عرصه جنگ مابین نیزه و سنگ و تیر

و شمشیرها دید و بیهوش شد . من از پدر خواهش کردم تا آن عالم ! را به هوش آورد . ایشان به سید هاشم حداد (ره) فرموده بودند : درست است که شما شاگرد من و زیر نظر من هستی ، ولی هرچه می خواهی باید از امام حسین (ع) بگیری و این نه به آن معناست که اگر بروی در حضرت علی(ع) را بزنی در باز نمی شود . ما در زیارت جامعه داریم : " السلام علی الدعاة الی الله و الادلاء علی مرضاة الله " اما از القاب امام حسین(ع) است که " السلام علی الدلیل ذات الله " امام حسین(ع) راهنما و دلیل به ذات خداست . انسان را مستقیم به ذات خدا می رساند .

دوشنبه چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه سوم

عبدعاصی : در این مرحله وارد شناساندن جلوه ی مقام احدیت یعنی ولایت کلیه ی محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم می شویم . حتی تعریف کلمه ی " ختمی مرتبت " و " پیغمبر " آن قدر وسیع و گسترده است که در اگر در ذات نبی خاتم صلوات الله علیه تعریف شود به مقام " احدیت " خواهیم رسید . متن را با دوره ی مقدمات قبلی مطالعه بفرمایید تا این مقدمه را هم تحلیل درست نمایید .



مقدمه سوم

با این ملاحظات مقدماتی ، به گفتار قونوی در مورد منشا دریافت روحانی برمی گردیم که در فصوص بسیار چشمگیر می باشند ، یعنی : به " مقام محمد ، که مشرب الذات ، و جامع الاحدیّه است " . این سه واژه مترادف اند . و مقام روحانی واحدی را از مناظر متفاوتی توصیف می کنند .

چون محمد اشرف الانبیاء و خاتم النبیین است ، مقامش تمام کمالات سایر انبیاء را در برمی گیرد . انبیای دیگر بیش از انکسارات متفاوت نور یکپارچه ی محمد نیستند . اگر مقام محمد با " مشرب الذات " تطبیق می کند ، از آن جهت است که عین ثابته اش - یعنی ، " حقیقت

محمدی " - اسم اکبر ، اسم خود ذات است ، پس حقیقتش اولین ظهور ذات مطلق می باشد . به این دلیل روحش اولین چیزی است که خداوند خلق کرد .

عنوان " جامع الاحدیه " وحدانیت مطلق است که با ظهور ممکنات نامتناهی و تعیین ظاهری تطبیق می کند . این تنظیمات خاص به ما القا می کنند که این وجه تسمیه ی ذات ، دو عنوان بهتر شناخته شده ی دیگر را نیز در بر دارد که یکی احدیت ، یا ذاتی است که وحدت مطلق تلقی می شود و کل کثرت را نفی می کند ، و دیگری واحدیت ، یا ذاتی است که شامل تمام کمالات وجودشناسانه می شود . قونوی و دیگران به وضوح بیان می کنند که والاترین مقامی که دیگر انبیاء غیر از محمد به آن رسیده اند واحدیت است ولی تنها محمد ، در میان انبیاء دارای مقام احدیت است .

یکشنبه سوم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

خصوصیات بندگان خدا

عبدعاصی : در بین صحبت های آیت الله قرهی همیشه حرفهای خوب دیده می شود . خوب است که رفقا منبرهای ایشان را هم دنبال کنند . این بار متن یکی از منبرهای ایشان را تقریباً بطور کامل گذاشتم تا دوستان استفاده کنند .



هدف بعثت تمام انبیا

آنچه که اولیاء خدا و حضرات معصومین(ع) در باب بهترین‌ها، تبیین فرمودند، این است: کسی در بهترین خوبی‌ها قرار دارد که در مرحله نخست، شهوت خود را کنترل کرده باشد.

لذا اگر کسی توانست انواع شهوات (شهوت جنسی، شهوت قدرت، شهوت مال، شهوت شکم و ...) را کنترل کند، برنده است، اما اگر در این مسئله توفیق نداشت، طبیعی است اصلاً به خوبی‌ها ورود پیدا نکرده است.

همان‌طور که وجود مقدس پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم‌الأنبیاء، محمد مصطفی(ص) هدف بعثتشان را مکارم اخلاق بیان کردند و می‌فرمایند: من برای اتمام مکارم اخلاق مبعوث شدم.

تازه عنوان «لِأْتَمِّمَ» در این فرمایش حضرت، نشان می‌دهد نه تنها هدف پیامبر(ص)، بلکه بعثت همه انبیا به همین منظور بوده و پیامبر عظیم‌الشأن(ص) تمام‌کننده این مطلب هستند و آن را تکمیل کرده‌اند، یعنی کمال مکارم را برای انسان‌ها آورده‌اند.

بهترین مکارم اخلاق را نیز، اجتناب از محارم و دوری از گناه بیان می‌فرمایند، این مطلب به قدری مهم است که بیان شده: اگر کسی این مکارم اخلاق را رعایت کند؛ یعنی از هر گناه، بدی، زشتی، پلشتی و هر آنچه که عامل می‌شود که انسان گرفتار بدی‌ها شود، دور شود، برنده است.

اجتناب از محارم، رغبت به مکارم

در یک روایت شریف وجود مقدس مولی‌الموالی (ع) می‌فرماید: «إِذَا رَغِبْتَ فِي الْمَكَارِمِ فَاجْتَنِبِ الْمَحَارِمَ»، هر کس خواهان مکارم اخلاق است و دوست دارد که در مکارم اخلاق قرار بگیرد، حتماً باید از محارم اجتناب کند؛ یعنی تا انسان مبتلاست، نمی‌تواند وجودش را به مکارم اخلاق، مزین کند.

در باب خیر و خوبی‌ها هم همین‌طور است، اگر کسی جدی می‌خواهد در خوبی‌ها قرار بگیرد، باید از شهوات طاهر شود.

پاک شدن از شهوات و بهترین بودن

وجود مقدس مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ»، بهترین مردم، آن کسی است که نفس خودش را از همه شهوات پاک کند.

«طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» یعنی از هر شهوتی پاک بشود؛ چه شهوت جنسی، چه شهوت مال، چه شهوت قدرت و ...، از همه و همه پاک شود، در حقیقت طوری باشد که جز زهاد عالم و کسانی که از دنیا بریده‌اند، بشود، همان‌طور که فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ زَهَدَتْ نَفْسُهُ» «آن کسی که نفس خودش را زاهد کرد، بهترین مردم است».

حضرت بعد از «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ»، می‌فرماید: «وَقَمَعَ غَضَبَهُ وَارْضَى رَبَّهُ». این غضب را از بین ببرد - به فضل الهی به موقع راجع به این غضب که انسان را گرفتار می‌کند، صحبت می‌کنیم - و به آنچه که پروردگار عالم به او مرحمت کرده است، راضی شود.

یکی از خصوصیات رضا هم این است که برای انسان آرامش می‌آورد. وقتی کسی راضی به رضای پروردگار عالم شد، دیگر حال او، حال متانت و آرامش می‌شود. البته این‌طور نیست که

مشکل نداشته باشد؛ مشکل دارد اما دغدغه خاطر ندارد؛ چون راضی به رضای پروردگار عالم است.

نگاه به شهوت با دو معنا

۱. تراوشات نفسانی

لذا بهترین انسان‌ها کسانی هستند که در مرحله اول، شهوات را درون خودشان از بین ببرند، اولیا خدا از جمله آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، صاحب جامع السعادات، ملاً محمدمهدی نراقی یک تعبیری را در رابطه با شهوت بیان می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: شهوت یعنی آنچه خواسته نفسانی و غیر از خواسته پروردگار عالم است؛ یعنی هرچه که تراوشات نفسانی است، شهوت می‌شود و هرچه من الله تبارک و تعالی است، بندگی. لذا انسان باید با هرچه که می‌خواهد از نفس بیرون بیاید، مقابله کند.

2. قوه‌ای من ناحیه الله

البته دو حالت برای شهوت است؛ یعنی در باب اصل شهوت یک معنای دیگر را هم داریم و آن این است: شهوت، یک قوه‌ای است که مثل قوای دیگر من ناحیه الله تبارک و تعالی در بشر قرار داده شده است و هیچ یک از انبیاء عظام هم نیامده‌اند که این شهوت را در انسان سرکوب کنند، بلکه آمدند بگویند: آن را در صراط مستقیم قرار بدهید و شهوت‌ران نباشید. لذا شهوترانی بد است؛ نه اصل این قوه شهوت. انسان باید این شهوت را کنترل کند و در صراط مستقیم قرار بدهد.

علمای اخلاق در رابطه با شهوت به این معنای دوم، مفصلاً مطالبی را بیان کرده‌اند، آن‌ها غضب را هم به عنوان شهوتی تبیین کردند که اگر در صراط خودش باشد، منعی ندارد اما اگر در صراط خودش نباشد، همان شهوتی می‌شود که نباید به آن مبتلا شد، لذا هر چیزی باید در صراط خودش قرار بگیرد.

پیامبر عظیم الشان(ص) که رحمت للعالمین هستند، «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» می‌شوند و با کفار شدیدترین برخوردها را می‌کند، حتی در قرآن کریم و مجید الهی، من ناحیه الله تبارک و تعالی به ایشان بیان می‌شود: مواظب منافقینی که دور تو هستند، باش. پس باید غضب کند و مراقبه داشته باشد. اما اگر کسی یک موقعی این غضب در صراط خودش قرار ندهد، همان شهوت به معنای اول می‌شود.

اولیا خدا در یک تعبیری راجع به صراط مستقیم بیان می‌کنند: صراط مستقیم یعنی همه قوایی که پروردگار عالم به انسان مرحمت کرده، در راه خودش (راه پروردگار عالم) استفاده شود و از آنچه نفس دون می‌خواهد، دور شود. چون نفس دون چیزی را می‌خواهد که خلاف آن چیزی است که پروردگار عالم بیان کرده است.

شهوت، نجس است!

لذا باید نفس را پاک کرد. بزرگان در رابطه با لفظ طهارت، تعبیری را بیان می‌کنند که بسیار عالی و زیباست. از جمله آیت‌الله بهجت، آن بهجت القلوب بیان می‌فرمودند: از مواردی که عنوان طهارت برای دوری از شهوات بیان شده، معلوم می‌شود شهوات، نجس است.

این جا هم حضرت فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ»، پس معلوم می‌شود این شهوات، نجس است و انسان باید نفسش را طاهر کند؛ یعنی اگر با شهوات بودی، این شهوات، نفس را به نجاست می‌کشاند و نفس، نفس دون و نجس می‌شود؛ اما اگر دور از شهوات بودی، نفست، نفس الهی و طاهر می‌شود و این مطلب مهمی است.

هر نوع از شهوات انسان را گرفتار می‌کند، یکی شهوت مال دارد «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» و طبیعی است طوری مال را دوست دارد که دیگر برایش مهم نیست حلال باشد یا حرام، لذا به نجاست می‌افتد.

یکی شهوت قدرت دارد، لذا از هر طریقی که شده به نفس جواب مثبت می‌دهد تا به قدرت برسد. دیگر برایش مهم نیست چه کسی چه چیزی بیان می‌کند؛ مهم نیست که با کیست، یک روز این طرف است، یک روز آن طرف؛ فقط ملاکش این است که به قدرت برسد. پس نفس او هم نجس شده است.

یکی نعوذبالله، نستجیربالله شهوت جنسی دارد. دیگر برایش مهم نیست طرفش کیست، حلال است، حرام است، نگاه را کنترل نمی‌کند، زبان را کنترل نمی‌کند، دست را کنترل نمی‌کند؛ خودش را در لجن‌زار گناه قرار می‌دهد و این‌طور مبتلا می‌شود.

پس اگر انسان می‌خواهد بهترین انسان‌ها باشد، باید مراقب باشد. فرمودند: بهترین انسان‌ها، آن کسی است که در ابتدا نفسش را از شهوات طاهر کند؛ یعنی باید هرچه شهوت است، بیرون بریزد.

بیان هم کردیم که شهوت یعنی آن تراوشات نفسانی که غیر از خداست. اگر انسان در این باره تأملی کند، خودش می‌تواند بفهمد. همان‌طور که بیان می‌شود: «الانسان خیر علی نفسه» انسان خود، به نفس خودش آگاه است و هیچ کس بهتر از او نسبت به نفس او آگاهی ندارد، مثلاً خودش می‌داند که نعوذبالله، نستجیربالله، پناه به ذات حضرت احدیّت، به کدام شهوت دچار است؛ شهوت غضب، شهوت مقام، شهوت مال، شهوت جنسی، شهوت عنوان، یا...

شهوت بیان/استغفار بعد از جلسات ذکر!

به قدری این شهوت عجیب و خطرناک است که اگر یک موقع به اولیا خدا، من ناحیه الحجّه امر نمی‌شد، حتی حرف هم نمی‌زدند و فقط یک کنجی می‌نشستند و سکوت می‌کردند؛ چون نگران بودند و می‌ترسیدند از این که صحبتشان، شهوت بیان باشد. اما چون می‌دانند الان امر است که «بَلِّغ»، آن‌ها هم تبلیغ می‌کنند.

آن مرد الهی و عظیم الشان، علامه آسید محمدحسین حسینی طهرانی، به نقل از آسید هاشم حدّاد می‌فرمودند: بعد از مباحث، وقتی دارید جلسه را ترک می‌کنید، بهتر است صد مرتبه استغفار کنید.

بعد ایشان فرمودند: یک موقعی برای من سؤال شد؛ گفتم: این استغفار بعد از جلسه که شما امر فرمودید، یعنی چه؟

ایشان فرمودند: ما این استغفار را می‌کنیم که نکند آنچه که گفتیم از نفس بوده باشد - گرچه خصیصین با هم در خلوت هستند اما وحشت داشتند از این که نکند شهوت بیان داشته باشد - و آنچه که شما استغفار می‌کنید، برای این است که نکند تصور کرده باشید حالا که شما در این راه آمدید، انتخاب شده‌اید و دیگر هیچ کس جز شما انتخاب نشده!

شاید یک موقع انسان به خودش غره برود که الان در دل شب، خیلی‌ها خواب هستند اما امثال ما انتخاب شده‌اند که در محضر آسید هاشم حدادیم و... .

لذا اولیا الهی از هر نوع شهوتی گریزان بودند که بهترین مردم همین افراد است.

انسان مبتلا به نجاسات نفسانیه است

یک مطلب دیگری که از روایت شریفه «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» معلوم می‌شود، این است که مع الأسف، انسان به این شهوات و نجاسات نفسانی مبتلاست و چون مبتلاست، باید برای برطرف شدنش کار کند.

عرض کردیم وقتی عنوان «طَهَّرَ» است، طهارت در مقابل نجاست است. اگر طهارت است، یعنی مقابلش نجاستی است. اگر فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» یعنی بشر به این نجاسات نفسانی مبتلاست. مبادا یک موقعی این مطلب را فراموش کند.

راه به دست گرفتن زمام نفس

اتفاقاً یکی از مطالبی که در رابطه با بهترین انسان‌ها بیان شده، این است که آن کسی، از بهترین انسان‌هاست که دائم نفس خودش را مخاطب قرار بدهد و مراقب این نفس دون باشد؛ چون اگر

مراقب نباشد، معلوم است صد در صد گرفتار می‌شود. اگر کسی بخواهد به غیر خودش پردازد، باخته است.

عرض کردیم پیامبر عظیم‌الشأن (ص) فرمودند: «خیرکم من أعانه الله علی نفسه فملکها»، بهترین شما کسی است که خداوند او را در برابر نفسش یاری برساند و در نتیجه زمام آن را در اختیار خودش قرار دهد، «فملکها» یعنی اوّل به خودش پردازد.

اولیا خدا حسب روایات شریفه بیان می‌کنند: بهترین انسان‌ها، آن کسی است که قبل از این که به عیوب دیگران، مشغول شود - که اصلاً اولیا به عیوب دیگران کار ندارند - به عیوب نفس خودش پردازد.

آن کسی که بهترین انسان‌هاست، نگاه می‌کند و می‌فهمد نفس، درون نجاست نفسانیّه و شهوات است. لذا برای این که دچار این نجاسات نفسانیّه نشود و گرفتار نشود، اوّل به خودش می‌پردازد و به دنبال طهات نفس می‌رود.

اصلاً اولیا خدا یک بحثی را با عنوان بحث طهارت نفس دارند، «خیرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ». یعنی از خود غافل نمی‌شوند، لذا انسان باید قبل از این که به عیوب دیگران پردازد، دائم به خودش پردازد.

عتاب نصیحت کننده به خود!

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، فرمودند: پدرم، آیت‌الله آسیّد محمود مرعشی بیان می‌فرمودند: وقتی کسی را که وظیفه تو بود نصیحتش کنی، نصیحت کردی، بگو: خدا! نکند من مبتلا باشم.

بعد ایشان می فرمودند: گاهی می شد که خود ایشان بعضی ها را به باب نصیحت، نصیحت می کردند
اما بعد از آن، خودشان در خفا گریه می کردند و می گفتند: خدا! نکند یک موقعی من که به عنوان
ناصح و نصیحت کننده، وارد شدم، خودم مبتلا باشم!

البته این مطلب یک پیام هم دارد و آن این است که اگر کسی خواست به خودش پردازد، این طور
نیست که دیگر نهی از منکر و نصیحت، نکند؛ بلکه باید آن ها را هم داشته باشد اما قبل از این که
بخواهد به دیگران پردازد، اول طهارت نفس خودش را داشته باشد.

لذا حال خوش اولیا طوری است که حتی بعد از آن موقعی هم که مأمور به تبیین به دیگران است،
باز هم به تعبیری سر در درون خود فرو می برند و یک نگاهی به درون خود می اندازند و از
پروردگار عالم می خواهند و به درگاهش اغاثه می کنند که خدا! نکند من خودم مبتلا باشم.

یعنی دائم نگران اند که اگر نصیحت هم می کنند، نکند نستجیر بالله، نعوذ بالله، ولو به قدر ذره ای
خودشان هم مبتلا باشند. لذا دائم به طهارت نفس می پردازند و تا آن لحظه ای که دارند می روند،
دست بر نمی دارند، برای همین هم هست که این ها بهترین انسان ها هستند؛ «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ
مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ.»

پس یک مطلب دیگری که می توانیم از این روایت برداشت کنیم این است که این نفس دون به
نجاسات (یعنی به همان شهوات) گرفتار است؛ نکند غافل شویم و فکر کنیم که دیگر خودمان
خوب هستیم.

نوری که شک دارد در طهارت است یا خیر!

عزیزم! این را هم به عنوان کد به ذهن بسیار، اصلاً نمی شود در عالم، ولیّ خدایی، ولی شود که
ولو به یک لحظه بگوید: نستجیر بالله و نعوذ بالله، من بهتر از دیگران هستم.

اولیا خدا خورشید فروزان‌اند و می‌درخشند، اصلاً کلامشان، کلام الهی است. وقتی انسان در محضرشان می‌نشیند، یاد خدا در او زنده می‌شود اما ابداً ولو به لحظه‌ای تصوّر نمی‌کنند که خوب هستند. آن‌ها دائم با نفس درگیر هستند و لحظه‌ای این احساس را ندارند که بگویند: دیگر در ما شهوت نیست.

گرچه حال اولیا، همین هست؛ آن‌ها آن قدر بالا رفته‌اند که دیگر اصلاً شهوتی در وجود آن‌ها نیست و کلام ایشان، نور است.

خیلی عجیب است! مرحوم حاج حلوی بی‌ان‌بیا فرمودند: آقا جان، آیت‌الله العظمی ادیب آن ابوالعرفاء، در مشهد، محضر حضرت ثامن الحجج (ع)، زیارت جامعه را می‌خواندند، یک باره شنیدم همان‌طور که ایشان در زیارت جامعه خطاب می‌کردند: «کلامکم نور»؛ از سمت ضریح صدا می‌آمد: «و أنت نور»؛ ایشان می‌خواندند: «و امرکم رشد»؛ صدا می‌آمد: «و انت رشد». دو سه مرتبه سرم را به دیواری که تکیه داده بودیم، زدم که حالم تغییر کند. گفتم: نکند من دارم اشتباه می‌شنوم. دو مرتبه دیدم هرچه آقا می‌خواند، از ضریح هم خطاب می‌رسد که تو هم این هستی!

اولیا همین‌طور می‌شوند؛ در حال طهارت به جایی می‌رسند که کلام آن‌ها نور است، صورت آن‌ها نور است، عالم آن‌ها نور است. این مطلب اشاره به همان فرمایش وجود مقدّس نبی مکرم (ص) است که کلام آن‌ها انسان را یاد خدا می‌اندازد، اصلاً حتی حرف هم نزنند، همین همنشینی با آن‌ها انسان را یاد خدا می‌اندازد، همین که انسان کنار آن‌ها می‌نشیند و صورت‌های الهی ایشان را نگاه می‌کند، یاد خدا می‌افتد.

تا انسان آن مردان عظیم‌الشأن و الهی مثل آیت‌الله العظمی ادیب، مثل آیت‌الله العظمی بهجت، مثل آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی، مثل آن مرد الهی، حاج شیخ جعفر مجتهدی و ... را می‌بیند، گویی نور می‌بیند و دیگر از دنیا می‌برد. چه بگوییم؟! ما این تعبیرها را نمی‌فهمیم، اما بعضی گفته‌اند: گویی خدا را می‌بیند!

اما همین مردان الهی که نور هستند، تا همان لحظه آخر از این نفس دون وحشت دارند و می‌گویند: نمی‌دانیم توانستیم طاهرش کنیم و به مقام طهارت رسیدیم یا خیر.

یاد خدا با رؤیت مردان الهی

بیان فرمودند: می‌دانید چه کسی بهترین شماس است، «خَيْرُكُمْ مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ»، بهترین شما کسی است که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد. وقتی انسان محضر مبارکشان می‌رود، دیگر ولو به لحظاتی از دنیا می‌برد که آن دیگر بستگی به سعه صدر و طهارت خود انسان دارد، بعضی یک ساعت آن حال ملکوتی و عرفانی را دارند، بعضی دو ساعت، بعضی یک روز، بعضی چند روز و ...

عرض کردم یک موقعی این مرد الهی، آیت‌الله ادیب کاری داشتند، به سفر رفته بودند و شاید پنج، شش روز طول کشیده بود. وقتی آقا آمده بودند، دو نفر از این خصیصینشان غوغا به پا کرده بودند که آقا! چه خبر است؟! این همه روزهای طولانی گذشت و ما بی نصیب از دیدار شما بودیم. ایشان گفتند: شما چه می‌گویید، چند روز که بیشتر نبود! یعنی آن قدر عشق و مودت و محبت دارند که اصلاً تحمل دوری را ندارند.

اهدای عمر مجدد از طرف خدا به بندگان خاصش

«خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» توانستیم این نفس دون را مهار کنیم یا خیر؟ با این شهوات مبارزه کردیم یا خیر؟

معلوم است امثال من بیچاره چه می‌فهمد «وَقَمَعَ غَضَبَهُ وَارْضَى رَبَّهُ» چیست، برای همین زود هم غضب می‌کند اما آن‌ها که در طهارت نفس، همیشه خود را متهم می‌کنند، هیچ موقع پرخاشگر هم نمی‌شوند و همیشه در مکارم اخلاق‌اند «وَزَيَّنَّا بِالْمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.»

«وَ أَرْضَى رَبُّهُ» پروردگارش را خشنود می‌کند و راضی به رضای خداست و خدا هم از او راضی است؛ یعنی اعمالش طوری است که پروردگار عالم می‌خواهد بیشتر عمر کند تا بیشتر عبادت کند.

خدا حاج شیخ عبدالعلی را حفظ کند. ایشان به نقل از آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی یک نکته بسیار عجیبی را راجع به آیت‌الله ادیب و امثالهم بیان می‌فرمودند. ایشان می‌فرمودند: بعضی مواقع خدای متعال برای این که بنده‌اش در دنیا بیشتر عبادت کند، عمری که تمام شده را خودش مجدد مرحمت می‌کند!

یعنی از بس خدا از اعمال او خوشش می‌آید و به آن اعمال راضی می‌شود و از بس این اعمال، اعمال قشنگ و زیبایی است؛ با اینکه عمر او تمام شده اما خداست دیگر می‌تواند و خودش مرحمت می‌کند.

مگر ما نداریم که پروردگار عالم حتی به دعای دیگران عنایت می‌کند؛ چون قادر است و کسی نمی‌تواند بگوید: نه، این طور نیست. لذا پروردگار عالم بعضی مواقع به واسطه این اعمالی که عالی و زیبا و رضایت بخش است و همان اعمالی است که در باب اخلاص بیان کردیم و خالصاً لوجه الله است؛ به کسی که عمرش دارد تمام می‌شود، عمر مجدد می‌دهد.

گویی خدای متعال خوشش می‌آید و به ملائکه‌اش خطاب می‌کند: این بنده من است که آمده و دارد عبادت می‌کند، لذا خدا به این بندگانش عشق می‌ورزد و علقه دارد، به تعبیر عوام الناسی خدا به ملائکه‌اش پز می‌دهد که ملائکه من! ببینید این بنده من است.

برای همین است که خودش به ابراهیمش، خلیل و به پیغمبرش، حبیب فرموده است. اگر خدا فرموده بود، کدام ملکی، کدام انسی، کدام جنی جرأت داشت این القاب را بدهد و بگوید خلیل‌الله، حبیب‌الله و...؟! از بس این بندگان خدا، بندگان خوبی هستند، خود خدا این گونه مرحمت کرده است.

نازیدن خدا حتی به خواب بندگانش!

لذا بهترین مردم این‌ها هستند که وقتی می‌فهمند به نجاسات نفسانی مبتلا هستند، آن‌قدر مواظبت می‌کنند که پروردگارشان را خشنود می‌کنند «وَأَرْضَىٰ رَبُّهُ»، عملشان طوری است که اصلاً خدا همین اعمال را می‌خواهد. همان‌طور که در روایات داریم، پروردگار عالم کیفیت عمل را می‌خواهد و طوری است که گاهی به خواب بنده‌اش هم می‌نازد و اینجاست که دیگر می‌شود: «نَوْمُكُمْ عِبَادَةَ» و این تنها متعلق به ماه مبارک رمضان نیست.

آن مرد الهی، آیت‌الله حاج شیخ احمد مقدّس اردبیلی، آن مرد بالجد مقدّس بیان می‌فرماید: آغاز همه این مطالب ماه مبارک رمضان است اما دیگر انتها ندارد. مگر می‌شود کسی در ماه مبارک رمضان خوابش عبادت شود، نفس کشیدنش تسبیح شود و دیگر بعد از ماه مبارک این‌طور نباشد؟! ابدأ. بلاشک، آغازش ماه مبارک است اما کسی که در ماه مبارک این حالات را گرفت، دیگر دائم این‌گونه است. آغاز ضیافت‌الله، ماه رمضان است اما مگر می‌شود کسی مهمان خدا شود و پروردگار عالم او را از این ضیافت بیرون کند؟! این حال خوش بندگان پروردگار عالم است.

پنج خصلت بهترین بندگان

لذا وقتی بنده کار خوبی را انجام می‌دهد، شاد می‌شود و اگر کار بدی را انجام دهد، طلب استغفار می‌کند. وجود مقدّس حضرت صادق الفعل، امام جعفر صادق(ع) فرمودند: «إِنَّ خَيْرَ الْعِبَادِ مَنْ يَجْتَمِعُ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ»، بهترین بندگان، کسی است که پنج خصلت در او باشد:

۱. شاد شدن برای کار نیک

« 1. إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبْشَرَ » وقتی خوبی می‌کند، شاد شود.

البته نه شادی به این عنوان که بز بدهد، شاد می‌شود برای اینکه خداوند به او لطف کرده و توفیق انجام این کار خیر را به او داده است. لذا از درون، فرح ذاتی پیدا می‌کند که خدا به من این لطف و محبت و بزرگواری را کرد که من کار خوب انجام دهم.

جوان‌های عزیز! دختران من! پسران من! این کد را همیشه به خاطر داشته باشید، این کد مختص به اولیای الهی است، آن‌ها هر کار خیری را انجام می‌دهند، می‌گویند: این خیر از ناحیه خداست. لذا همیشه این را به خودشان تذکار می‌دهند که این لطف و عنایت و محبت پروردگار عالم بوده است و نمی‌گویند: خودم بودم.

کسی که دائم به یاد خدا باشد و دائم بگوید: این از خداست، معلوم است دیگر غافل نمی‌شود، منیت ندارد، فریب نمی‌خورد، می‌داند که ولو به لحظه‌ای و یک آن، اگر نگاه را برگرداند، تمام است. می‌گویند: خدا بوده که اجازه داده این کار خوب را انجام دهم. امثال من بیچاره این را متوجه نمی‌شوند، اما اولیای خدا از کار خوب خود خوشحال می‌شوند، ولی می‌گویند: ممنونت هستیم و برای این شادیشان، دائم خدا را شکر می‌کنند و می‌گویند: خدایا! تو عنایت کردی، الحمدلله، هذا من فضل ربی، این لطف و محبت و فضل خدا به من است و ...

اگر کسی این طور پرورش پیدا کند، دیگر چه زمانی منیت به سراغ او می‌آید؟! آن وقت است که دیگر مطیع است.

اینکه عرض کردیم خدا دو بال پرواز داده که یکی ادب است و یکی اطاعت، همین است. این‌گونه انسان مطیع می‌شود، مطیع دین، مطیع اوامر آقا جان امام زمان (عج)، مطیع اوامر نایب امام زمان می‌شود و دیگر منیتی ندارد. اما اگر فکر کرد که من خودم بودم و بگویند: قبلی‌ها نتوانستند و من توانستم - نمی‌خواهم بحث سیاسی بکنم، ولی بعضی‌ها باید همیشه مراقبت کنند - و دیگر یادش رفت که لطف و محبت و فضل و بزرگواری خدا بود و إلا یک جسم کوچک کجا می‌تواند این کارها را انجام بدهد؟! درست است که فرمودند: «أتزعّم أنّک جرم صغیر» ولی با این حال اگر لطف او نباشد، انسان نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، این می‌شود که من من می‌کند و در مقابل امام المسلمین می‌ایستد، اما اگر دائم بگوید که الحمدلله، شاکرم، این لطف خداست و ... فرح ذاتی دارد که خدایا از تو ممنونم که دستم را گرفتی و نگذاشتی کار بد انجام دهم اما نمی‌گویند: خودم انجام دادم.

فکر می‌کنید که امشب من و شما خودمان بودیم که آمدیم؟! به خودش قسم، والله، خودش دستمان را گرفت و آورد. هزار عامل می‌توانست به وجود بیاید که نیایم و بر سر این سفره شریفه از روایات نباشیم. من که نوام اما آن چیزی که مهم است حال آن بزرگواران و آن مطالب نورانی است که از ناحیه آن قدیسین عالم، خصیصین حضرت حق و اولیاء الهی است. آن مردان الهی، اهل عمل بودند، عامل خیر بودند، خدا محبت کرد و ما را بر سر سفره آنان آورد تا شاید به دعای آنها ما را هم آدم کند و به راه بیاورد و وضعمان را عوض کند.

۲. طلب بخشش برای بدی

«و إذا أساء استغفر» اگر هم بدی کرد، طلب بخشش می‌کند.

اول از همه هم، از خود خدا طلب بخشش کند که خدایا! تو مرا آدم آفریدی، بنا بود که من به عنوان مسجود ملائکه، به آن احسن تقویم و خلیفه الهی برسم اما چه کردم با خودم! ای خدا! مرا ببخش، بنا بود چه باشیم و چه شدیم!؟

۳. شکرگزاری در مقابل عطا

«و إذا أعطی شکر» هرکس به او عطا کرد شکر می‌کند.

حضرت ثامن الحجج، امام هشتم (ع) فرمودند: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ» هرکس از ناحیه مخلوقین به او نعمتی داده شود که شکرش را به جا نیاورد، شکر خدا را به جا نیاورده است. از پدر و مادر، همسایه، هرکسی که کمکی کرد، نگویید: وظیفه‌اش بود، ثروت داشت باید می‌داد و ... در درس و بحث از هم مباحثه‌ای و استاد و غیره هم تشکر کنیم.

۴. صبر در مقابل ابتلا

«4. و إذا ابتلی صبر» هر موقع هم که مبتلا و گرفتار شد، صبر می‌کند، شکوه نمی‌کند که خدا! چرا این طور شد؟! خدا، خدای خوب‌هاست، خدا، خدای ثروتمندهاست و ...

پس انسان باید صبوری کند چرا که همه مبتلا می‌شوند، «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» منتها ابتلائات فرق می‌کنند، من این نکته را قبلاً! از ولی خدا بیان کردم که فرمودند: حتی گاهی ثروت و یا فرزند خوب، ابتلا است؛ یعنی همان طور که فرزند بد ابتلا است، فرزند خوب هم ابتلا است، برای اینکه غره نشود.

عزیز دلم! عالم، عالم ابتلا است، من و تو را دارند مبتلا می‌کنند، یکی را به ثروت، یکی را به فقر، یکی را به قدرت، یکی را به چیز دیگری. فقط برنده آن کسی است که از این ابتلائات سالم بیرون بیاید. فکر نکنید فقط کسی که فقیر شد، مبتلا شده، بلکه ثروتمند هم مبتلاست که با این ثروتش چه می‌کند؟! مگر نه این که ابراهیم خلیل(ع) را به ثروت مبتلا کردند، همان طور که به ذبح فرزندش اسماعیل هم مبتلا کردند.

۵. گذشت در مقابل ظلم دیگران

«وَ إِذَا ظَلِمَ غَفَرَ» هر موقع هم که کسی به او ظلم کرد، زود گذشت می‌کند و می‌گذرد، اما یک کسی هم مثل من نستجیر بالله، نعوذ بالله کینه‌ای می‌شود و دیگر رها نمی‌کند!

این‌ها هم براساس طهارت روح است. همان که بیان فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ». عرض کردم می‌گویند: طهارت نفس؛ یعنی در مقابل طهارت، نجاست است و اگر نجاست رفت، طهارت است. این طور می‌شود که این‌ها بهترین انسان‌ها و بهترین کارهاست.

آقا جان! سائل را از در خانه‌ات نران

عزیز دلم! یکی از بهترین مطالب هم همین است که توفیق داشته باشی هر شب با آقا جان، حضرت حجّت(عج) حرف بزنی. خدا گواه است اگر این حال را داشتیم که هر شب توفیق داشته باشیم، بهترین مطالب است، آن‌هایی که امتحان کرده‌اند، دیده‌اند و مزه‌اش را چشیده‌اند.

عرض کردم اگر دیدی هر شب توفیق داری که با آقا حرف بزنی، این دلالت بر این است که آن روز تو، پاک بوده است. مگر همین طوری می شود توفیق حرف زدن با بهترین انسان را به او بدهند؟! نمی شود إلاً به این که انسان یک طهارتی، داشته باشد. البته خود آن ها هم یک عنایت و بزرگواری به انسان می کنند. کریم هستند دیگر «و سحیتکم الکرّم» و به انسان لطف و محبت می کنند.

پس اگر توفیق پیدا شد هر شب، بدون وقفه، با آقا حرف بزنی، یعنی لطف خدا شامل حالت شده و به طهارت نفس موفّق شدی و آقا جان تو را پذیرفته و توفیق هم کلام شدن با آقا را داری؛ چون وقتی حرف می زنی، آقا دارند می شنوند.

هر شب، آخر شب با آقا حرف بزنی. من این را مدام تکرار می کنم و اصلاً این مطلب باید تکرار شود و چیزی نیست که تکرار نشود. این یکی از آن چیزهایی است که باید مثل نماز که دائم حمد و سوره را می خوانیم، تکرار شود.

بارها عرض کردم به تعبیری وقتی که مسواکت را هم زدی، دیگر برق ها خاموش شد و خواستی بخوابی، طلبه عزیز! در حجره هستی، از آن دوست هم حجره ای جدا شو؛ دانشجوی عزیز! در خوابگاهی، از هم اتاقی ات جدا شو؛ در خانه هستی، از همه جدا شو و در یک کناری خلوت کن و یک دقایقی با آقا جان حرف بزنی.

وقتی هم حرف بزنی، حرف می آید. من این را از جوان های عزیز شنیده ام که می گویند: اینکه شما می گویند: دو، سه دقیقه ای با آقا حرف بزنی، ما گاهی حرف که می زنیم، می بینیم بیست دقیقه است که همین طوری داریم با آقا جان حرف می زنیم. لذا حرف می آید.

تازه نه تنها انسان خسته نمی شود، بلکه شیرین هم هست. هر چیزی تکرارش خستگی دارد، اما شما تا به حال از نماز خسته شده اید؟! عزیز دلم! مگر می شود اهل عبادت، از عبادت خسته

شوند؟! مگر می‌شود وقتی هر شب با آقا جان حرف می‌زنی، خسته بشوی؟! تازه مدام هر شب عطشت بیشتر می‌شود و هر شب بیشتر لذت می‌بری.

با آقا جان حرف بزن. بگو: آقا! می‌شود من هم نفسم را، از این نجاسات پاک کنم؟! آقا! می‌شود من هم در طهارت نفس موفق بشوم؟! آقا! می‌دانم تنهایی نمی‌توانم. آقا جان! تو باید عنایت کنی.

آقا جان! یابن الحسن! چند روز دیگر وارد آخرین ماه سال می‌شویم. دارد مجدد یک سال از عمرم می‌گذرد. وای بر من! چه زود می‌گذرد! آه! آقا جان! اگر بنا باشد، این‌طور ملک‌الموت سراغم بیاید، چه کنم؟! با این اعمال زشتم چه جوابی دارم بدهم؟! کجا بناست بروم؟! وای بر من!

ای کریم! ابن‌الکریم! ای آقای خوبی‌ها! ای که هرچه همه خوبان دارند، تو یک جا داری! آقا! به من بیچاره، به من مسکین، به من گدا، رحم کن. «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» سائل را از در خانه‌ات نران. گدایم، گدای بدی‌ام، گنه‌کارم اما آقا! گدایم! گدایی هم بلد نیستم آقا! گدایی یادم بده.

دائم با آقا حرف بزن، بگو: من که نمی‌توانم، لیاقت ندارم اما آقا! تو کریمی، بگویم نمی‌شود، حرف غلطی است. تو بخواهی، می‌شود. آقا! می‌شود یک موقعی که من خیلی از این نفسم خسته‌ام، از این وضعیتم خسته‌ام، بیایی و سرم را به دامنت بگیری؟! آقا! می‌شود دست نوازش به سر من گنه‌کار بکشی؟! خوبان عالمت که خوب‌اند؛ یک دستی به سر من بیچاره بکش. آقا جان! به من گرفتار یک نظری کن.

آقا! به خودت قسم خسته‌ام. خیلی خسته‌ام. آقا! چه کنم من بیچاره؟! جایی هم ندارم بروم. آقا جان! سنگم هم بزنی، آخر همین جا می‌آیم. آخر جایی را سراغ ندارم. به من از روز اول این درب خانه را نشان دادند، گفتند: این جا گدایی کن.

آقای خوبی‌ها! بسمان نیست؟! کی می‌خواهی بیایی؟! آقا! تو نگاه کنی، کیمیا درست می‌شود. نگو بد هستی، نمی‌توانم بیایم؛ یک نگاه کن، قلب را عوض کن. یابن الحسن! عوضم کن.

آه! آقا جان! خوبان عالم، آن سربازان تو، آن‌هایی که خودشان می‌گفتند: ما خاک پای یابن الحسن هم نمی‌شویم، گاهی کسی را یک نگاه می‌کردند، تحوّلی در او ایجاد می‌کردند. شما که نگاه کنی، غوغا می‌شود، قربانت بروم. آقا! یک نگاه عمیق به من بیچاره کن، حالم را عوض کن. خسته‌ام، حالم را عوض کن.

آقا! داد بزمن که بی ادبی است! چه کنم آقا؟! گرچه ندبه یعنی همین فغان و داد زدن اما آن‌هایی که داد می‌زنند می‌فهمند شما چه کسی هستی، فغان از این می‌زنند که چرا کنار شما نیستند. اما من داد می‌زنم که هنوز خرابم تا درستم کنی.

آقا! در خانه هر کسی بروم و این‌طور با ضجّه صدایش کنم، در را باز می‌کند. آقا! در خانه هر کسی بروم در بزمن، پشت در بنشینم، زانو در بغلم بگیرم، همین‌طوری اشک بریزم و بگویم: آی صاحب‌خانه! در را باز کن، در را باز می‌کند. آقا! به حال زارم نگاه کن. آقا! من بیرون خانه‌ات که نشسته‌ام، در خانه‌ات آوردی، می‌خواهی جوابم را ندهی؟! بعید است! به خودت قسم برای خودت بد است. آه! یابن الحسن! برای خودت بد است.

آقا می‌خواهم قسمت بدهم، چه کنم؟! ناچار می‌شوم، قسم بدهم! می‌دانم تا این قسم را می‌دهم، زود صدا می‌زنی بس است، دهانت را ببند، جوابت را می‌دهم، این‌طور مرا اذیت نکن.

آقا! به خودت قسم قصد اذیتت را ندارم اما زود جوابم را بده. یا جوابم را بده یا می‌گویم: قسمت می‌دهم به آن مادر پهلو شکسته‌ات زهرا(س....)

سالك دلسوخته آيت الله سيد عبدالله فاطمي (ره)



جناب آقای حاج احمد آقای انصاری فرزند ارشد مرحوم آیت الله میرزا جواد انصاری در منزل مرحوم حاج آقا معین شیرازی که یکشنبه‌ها مجلس روضه ای در منزل حاج آقا معین برقرار است می‌گفتند: مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی می‌فرمودند: یک روز بین قبر حافظ و سعدی قدم می‌زدم و راجع به اینکه امام زمان (عج) کجاست فکر می‌کردم که ناگهان یک سیدی جلو آمد و فرمود: چه می‌خواهی بگو ببینم؟ من به او گفتم: تو که می‌دانی من حاجتی دارم خودت بگو چه می‌خواهم! فرمودند: سؤال شما عربی است و این است که «أَيْنَ الْحُجَّةِ؟» گفتم: بله همین است، خب شما بفرمایید کجاست؟! فرمودند: «فِي خِطَّةِ النِّعِيمِ فِي جَزِيرَةِ الْخَضْرَاءِ» آقا سید عبدالله فاطمی می‌فرمودند: بعداً متوجه شدم که کسی در اطراف من نیست...

عارف ربانی جناب آقای سید عبدالله فاطمی شیرازی(ره) از معروفترین و جذابترین و
مبرزترین شاگردان سلوکی فخر الاولیا حضرت آقای انصاری همدانی(ره) بود. در جهرم متولد
شد و تحصیلات حوزوی را در نجف طی کرد و در تاریخ ۱۳۵۴/۱/۲۶ شمسی به سرای باقی
شتافت و در دارالرحمه شیراز به خاک سپرده شد. آیت الله نجابت شیرازی(ره) می فرمود: شروع
تحولات آقا سید عبدالله جذباتی بود که در صحرا او را گرفته بود(خود آقای نجابت شاهد بوده) ظاهراً
با برافروخته شدن چهره و نورانی شدن ایشان و غلبه نورش بر نور مهتاب همراه بوده. خود آقای
فاطمی می فرمود: یک نعمتی خدا به من داده که اصلاً ثقل ندارد و غیر از همیشه هستم، چیز فهم
هستم لکن بدون زحمت، قبلاً فشار داشتیم در نفس خودم برای اطاعتش اما حالا نه - فشار ندارم.

می گویند: عادت مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی(ره) این بود که هر ساله در شب نیمه
شعبان از نجف به زیارت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شدند و روز نیمه شعبان به نجف
مراجعت می کردند. در یکی از سالها به واسطه مانعی نتوانستند در شب نیمه شعبان به کربلا بیایند،
به آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی قدری پول می دهند و می فرمایند: از طرف من به زیارت
سیدالشهداء علیه السلام برو و حاجتی را که از آن حضرت تقاضا دارم، بگیر و برای من بیاور. آقا
سید عبدالله به سمت کربلا حرکت می کند و در شب نیمه شعبان وارد کربلا می شود و قبل از
تشرّف به حرم، به حمام نزدیک خیمه گاه می رود تا با غسل زیارت مشرف شود. وقتی وارد خزینه
می شود می بیند از در و دیوار ذکر «یا هو» به گوش می رسد، حتی وقتی آب را از خزینه برمی دارد
آب «یا هو» می گوید و وقتی آب را به سر جایش می ریزد باز صدای «یا هو» از آن شنیده
می شود؛ خلاصه در تمام مدت اشتغال به غسل، تمام اشیاء داخل حمام با او به ذکر «یا هو» مترنم
بودند. سید پس از انجام غسل به حرم سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شود و پس از فراغ از
زیارت و نماز، در گوشه ای می نشیند و خدمت حضرت، حاجت آقا سید جمال را عرضه می دارد؛
در این وقت مشاهده می کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام از داخل ضریح بیرون آمدند و
خطاب به او فرمودند: «به آقا سید جمال بگو حاجتت را برآورده نمودیم.» مرحوم آقا سید عبدالله

فردا به سمت نجف حرکت می‌کند و همان روز مرحوم آقا سید جمال الدین را ملاقات می‌کند و قبل از اینکه پیغام حضرت ابا عبدالله علیه السلام را به او برساند، آقا سید جمال به او می‌گویند: پیغام امام حسین علیه السلام به ما رسید و از آقا سید عبدالله فاطمی تشکر می‌کند.



می‌گویند: روزی حضرت علامه طباطبائی(ره) به حجره‌ی آیت الله سید عبدالله فاطمی شیرازی می‌روند و پس از اندکی نشستن می‌فرمایند: ((در این حجره غیبت شده است. چون دیگر طهارت ندارد، صلاح نیست شما(با این روحیات) در این حجره بمانید!)) آیت الله فاطمی نیز می‌فرمایند: آری درست می‌فرمایید، پیش پای شما عده‌ای از طلبه‌ها اینجا بودند و غیبت شخصی را کردند. خودش می‌فرمود: چند روز قبل از تولد فرزندم، یکی از اقوام برای مراقبت از همسرم به منزل ما آمد، یکی از این شب‌ها وقتی به خانه برگشتم، آن خانم گفت که چیزی در خانه نیست، از من خواست مقداری مواد غذایی تهیه کنم. پولی برای خرید نداشتم و چون ساعات پایانی شب بود، اقدامی برای قرض گرفتن نیز ممکن نبود. ناچار به قصد تهیه چیزی از خانه بیرون آمدم و به

سمت حرم حضرت فاطمه معصومه (س) حرکت کردم. خیابان‌ها خلوت بود و در حرم نیز بسته شده بود. هیچ آشنایی را اطراف حرم ندیدم، از دوربه گنبد نگاه کردم و مشغول دعا کردن شدم. با همه وجود، به حضرات معصومین (ع) متوسل شدم و به صورت گله مندی مطالبی را بیان کردم. دست خالی و خجالت زده به خانه برگشتم و بدون اینکه کسی متوجه بازگشتم شود، به رختخواب رفتم، ولی از شدت ناراحتی خوابم نمی‌برد. قبل از اذان صبح به قصد خواندن نماز شب بیدار شدم؛ ناگهان صدای در بلند شد و وقتی در را باز کردم، دستی از پشت در پاکتی داد و گفت: این از طرف امام حسین (ع) است و آن حضرت پیغام فرستاده‌اند: «ما از فرزندان بیش از این‌ها توقع داریم.» تا من به خود آمدم و درب را باز کردم دیگر چیزی را ندیدم. داخل پاکت، مقداری پول بود. وقتی فرزندم به دنیا آمد، تمام هزینه‌هایش مساوی با مبلغ داخل آن پاکت بود. می‌فرمود: «شبی بعد از نماز شب، حال عجیبی پیدا کردم و ارتباط خوبی با حضرت حق یافتم، در حال مناجات بودم که متوجه سر و صدایی شدم؛ تعدادی از شیاطین جن بودند که در اتاق مجاور سر و صدا می‌کردند تا مانع راز و نیاز من شوند. می‌شنیدم که هل‌هل می‌کنند، می‌خندند و می‌گویند: «او هم می‌خواهد آدم شود! ولی ما نمی‌گذاریم.» سخنشان را که شنیدم، لعنشان کردم و بلند گفتم: «به کوری چشم دشمنان و شیاطین، آدم هم می‌شوم.» راز و نیازم را قطع نکردم و حال بهتری پیدا کردم.» جناب حجت الاسلام و المسلمین صفوی قمی نقل می‌کند: من با ایشان مرآده زیادی داشتم و از ایشان خرق عادات زیادی دیدم. یک روز جناب آقای شرکت که از عارفین وارسته است به من پیغام دادند که: سیدی به منزل ما آمده، خوب است به منزل ما بیایی و او را ملاقات کنی. من هم به منزل آقای شرکت رفتم. دیدم سیدی لاغر و سیاه چهره آنجا نشسته که آثار ریاضت و عبادت از چهره او نمودار است. در همان برخورد، شیفته اخلاق او شدم. بعد از ساعتی ایشان فرمود: شب برای شام این جا بیا که با هم باشیم. من گفتم: شب، سه تا منبر دارم و طول می‌کشد. ایشان فرمودند: اگر تا ساعت دوازده شب هم طول بکشد ما منتظر شما هستیم. خلاصه من آن شب منبر سوم را تعطیل کردم تا زودتر خدمت آنان برسم. آمدم منزل، استحمامی کرده و بعد که خواستم بروم، دیدم همسرم برایم سفره غذا انداخته و اصرار دارد که شام را چون آماده

است میل کنم. من هم برخلاف میل باطنی، شام را در منزل خودم خوردم و بعد به طرف منزل آقای شرکت رفتم. حدود ساعت ده و نیم بود که آنجا رسیدم. دیدم سفره غذا را دارند جمع می‌کنند. گفتم: مگر شما قرار نبود که تا ساعت دوازده منتظر من باشید! سید عبدالله فاطمی فرمود: من دیدم که سفره انداخته ای و مشغول غذایی، من هم به آقای شرکت گفتم: غذا را بیاور. بعد سید فرمود: مگر شامت فلان چیز نبود! مگر بعد از غذا یک پرتقال پوست سبز هم نخوردی! مگر پشت کرسی غذا نمی‌خوردی و...! و تمام خصوصیات اتاق و غذاخوردن مرا ذکر کرد، بعد مشغول صحبت شدیم. گفتم: جناب آقای فاطمی! فلان فامیل من در بیمارستان بستری است، سرانجامش چگونه می‌شود؟ دیدم او شروع کرد گفت: پیرمرد است، دو دندان از دندان‌های بالایش شکسته است و تمام خصوصیاتش را گفت و من تا آن زمان با اینکه شخص مریض از بستگان نزدیکم بود توجه به دندان‌های شکسته‌اش نداشتم، فردا که به بیمارستان رفتم و نگاه کردم، دیدم دقیقاً دو تا از دندان‌هایش شکسته است. بعد آقای فاطمی فرمود: او را نور سیادتش تاکنون نگه داشته و الا تاکنون در جهنم سقوط کرده بود ولی مریضی او خوب می‌شود. آقای صفوی می‌گوید: از او هرچه درباره بستگان سؤال کردم، ایشان از همه با ذکر خصوصیات جواب می‌داد. همچنین جناب آقای صفوی نقل می‌کند: یک روز آقای فاطمی برایم نقل می‌کرد که: جوانی کمونیست نزد من آمد و گفت: پدرم در حال احتضار است، مردم می‌گویند که از شما کارهایی بر می‌آید، اگر پدر من برگشت، من مسلمان می‌شوم. من با آن جوان به سمت منزلش رفتیم. وقتی که پشت در رسیدیم، دیدم ملائکه قبض روح داخل خانه آمده‌اند، به درگاه الهی عرض کردم: خدایا من دلم می‌خواهد این جوان مسلمان شود، طوری عمر پدر او را طولانی کن. دیدم که ملائکه قبض روح رفتند، بعد داخل خانه شدم، دیدم پدرش را رو به قبله کرده بودند، دست او را گرفتم و یک سوره حمد خواندم، یک دفعه بلند شد و شروع کرد به بوسیدن من و دور من می‌چرخید. گفت: ملائکه قبض روح آمده بودند، من دیدم این آقا پشت در دعا کرد و ملائکه رفتند. آن جوان مسلمان شد و در حال حاضر کارمند یکی از بیمارستان‌های اصفهان می‌باشد.



خودش می فرمود: شب های پنج شنبه در منزل آقای رضوی هندی (از شاگردان مرحوم قاضی) در کربلا روزه هفتگی بود، یک شب که در روزه او نشسته بودم و معمولاً ده الی پانزده نفر شرکت می کردند، هنگامی که روزه خوان مشغول روزه بود، دیدم که نور قرمزی وارد خانه شد، بعد نور قرمز رفت و نور سفیدی آمد، من نور سفید را می شناختم و آن نور امیرالمؤمنین علی (ع) بود مثل

این که خورشید وارد خانه شد. من دعا کردم: خدایا برای آقای رضوی وسیله خیر بیاور. بعد از مجلس یک راجه پولدار هندی نزد من آمد و گفت: من می‌خواهم ماهی چهارده دینار به مجلس اباعبدالله (ع) کمک کنم. من گفتم: پس هفت دینار آن را به آقای رضوی بده. بعد آقای رضوی نزد من آمد و گفت: آیا امشب در مجلس خبری بود؟ گفتم: چطور! گفت: من نور ضعیفی به در و دیوار می‌دیدم.

می‌گویند: شب عاشورا از منزل حضرت آیت الله نجابت (ه) به اتفاق مرحوم فاطمی عازم منزل بودیم، به خیابان که رسیدیم تاکسی را صدا کردیم و سوار شدیم، رادیوی تاکسی روشن بود و موسیقی پخش می‌کرد. جناب سید عبدالله فاطمی رو به راننده کردند و فرمودند: موسیقی را خاموش کن. ولی راننده با جسارت زیاد گفت: خاموش نمی‌کنم، نمی‌خواهید پیاده شوید. همین کار را هم کردیم. به محض پیاده شدن، یک ماشین سواری جلوی پای مان توقف کرد و گفت: حاج آقا بفرمایید، هرکجا می‌روید در خدمتتان هستم. سوار که شدیم رو به آقای سید عبدالله کرد و گفت: حاج آقا! من شما را تا در منزل می‌رسانم. جلوی منزل که توقف نمود، دست در جیب خود کرد و یک دسته اسکناس بیرون آورد و به مرحوم آقا سید عبدالله داد و گفت: من چند روزی است که می‌خواهم این پول را به خدمت یک روحانی سید بدهم، آیا شما قبول می‌فرمایید؟ آقا قبول نمودند و پس از آن رو به من کرده و فرمودند: هرکس که برای رضای خدا کار کند و قدم بردارد، خداوند این گونه جواب او را می‌دهد. جناب سید محی‌الدین فاطمی فرزند مرحوم آقای فاطمی (رحمه الله) که در حال حاضر در تهران ساکن هستند نقل می‌کنند: شبی در عالم رؤیا دیدم که روز قیامت به پا شده و مرا به همراه عده زیادی از مردم که به صورت یک صف طویل بودیم به سمت جهنم می‌بردند، زمین زیر پای ما به صورت پله برقی حرکت می‌کرد و ما را به طرف دوزخ حرکت می‌داد و مردم دسته دسته در جهنم سرنگون می‌شدند، به طرف چپ نگاه

کردم، دیدم یک باغ بسیار سرسبز و خرم است که با نرده‌هایی که اطراف آن است از ما جدا می‌شود و پدرم در آن باغ زیر درختان قدم می‌زند، هرچه او را صدا زدم و فریاد کردم ابداً توجهی نمی‌کرد و من هم به سمت دوزخ نزدیک و نزدیک تر می‌شدم. من یکباره فریاد زدم: پدر تو را به جدهات زهرا (س) مرا دریاب! و به محض اینکه نام حضرت زهرا (س) را گفتم، زمین از حرکت ایستاد و من بر لبه پرتگاه جهنم توقف کردم و به درون گودال جهنم سقوط نکردم ولی حرارت آتش صورت مرا سوزاند، دست به صورتم گذاشتم، دیدم دستم هم سوخت، در این هنگام نعره ای کشیدم و متوجه شدم، همسرم مرا بیدار کرد و گفت: چه خبره؟ چرا در خواب داد و فریاد می‌کنی؟ گفتم: چراغ‌ها را روشن کن، لامپ‌ها که روشن شد و همسرم به صورت من نگاه کرد با تعجب گفت: چرا صورت شما سوخته؟ من جریان را برایش نقل کردم. فردا به پزشک مراجعه کردم و پزشک پماد سوختگی برای من نوشتند. گفتم: آقای دکتر شما به عنوان یک پزشک تأیید می‌نمایید که صورت و دست من سوخته است؟ و چند بار تکرار کردم. پزشک گفت: مگر خودت شک داری؟ صورت و دست شما سوخته و من هم برایت پماد سوختگی نوشته‌ام. که مدت‌ها از این پماد استفاده کردم تا خوب شدم. می‌گویند: مرحوم آقای انصاری(ره) خودش ساعت داشت اما روزی در مجلس پرسید ساعت چند است / حضرت آقاسیدعبدالله ساعت را از جیبش درآورد و دودستی خدمت آقا تقدیم کرد. آقای انصاری(ره) لبخندی زدند و فرمودند پیش خودت باشد. آقاسیدعبدالله می‌فرمود: مشکلاتی داشتم که بعد از این قضیه رفع شد. خودش می‌فرمود: درکارخانه آردی مشغول کار بودم. صاحبش گفت:آردها را پا بزن تا خنک شود. در اثر گرمای آرد پایم تاول زده بود و دردشیدی می‌کرد. در همان حال حضرت حجت(عج)تشریف آوردند و دلجویی فرمودند و دیگرهیچ ناراحتی از کار نداشتم. می‌فرمود: زمینی دربیرون شیراز خریده بودم و خودم داخل شهر ساکن بودم. سه شب متوالی دیدم(درکشف) سه جوان هرزه می

خواهند آهن های ساختمان بیرون شهر را بدزدند اما شیری می آید و آنها می ترسند و می روند .
روز چهارم جوان ها آمدند خانه ما و توبه کردند . خودش می فرمود : یک روز ظهر که خدمت
آقای انصاری (ره) در مسجد پیغمبر همدان بودم با خودم فکر می کردم دو سال است پیش ایشان
هستیم و چیزی ازش ندیدیم؟! که ناگهان آقا فرمودند: " پس نظر کن " پرده از جلوی چشم
کنار رفت و دیدم همه درختان و روئیدنیها ساجد حضرت حق هستند و من لذت بردم. بعد مدتی
فرمودند : " حالا بستان شد؟ " به حال عادی برگشتم .

روح پر فتوح سالک ربانی حضرت آقای سید عبدالله فاطمی شیرازی (ره) الفاتحه مع الصلوات

چهارشنبه بیست و پنجم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سالک محبت اهل البیت علیهم السلام

عبدعاصی : نظر بنده این است که هر کس " واقعاً " و نه از سر " خودنمایی " و " خود بزرگ
بینی " در راه خدا قدم بگذارد خدا هم حتماً کمکش خواهد کرد . فرقی نمی کند عوام الناسی مثل
بنده باشد یا یک مرجع تقلید . بنده در حد خودم و استعدادم و قابلیتیم و شکل هدایتم و میزان

همت و تلاشم راه و بار پیدا می‌کنم و یک مرجع تقلید هم همینطور . اما مرجع تقلیدی که در مقام زعامت شرعی و فقهی مردم است و پول مردم را در دست دارد و خیلی‌ها به دهانش چشم دوخته‌اند اگر پا بر روی نفسش بگذارد و مجاهده کند یا پا بر روی نفسش بگذارد و چیزی که درک نکرده را منکر نشود یا عرض اندام نکند حتماً بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت .

هیچ وقت نمی‌توانم عزاداری با پای برهنه‌ی مرحوم آیت الله میرزا جواد تبریزی رضوان الله علیه را فراموش کنم . این مرد واقعاً لطیف بود . همیشه وقتی اسم این " آدم " را می‌شنوم یاد عزای حضرت زهرا(س) سلام الله علیه می‌افتم . یک " مرجع تقلید " واقعی و محبوب . واقعاً چرا همیشه اینجور نیست ؟



هرچند عنوان " سالک " و " عارف " را نمی‌شود بر ایشان گذاشت اما دلم می‌خواهد این تعبیر را برای ایشان به کار ببرم : " سالک محبت اهل البيت عليهم السلام "

متن زیر را با هم بخوانیم . آیا آن‌هایی که فکر می‌کنند در سیر و سلوک قدم‌هایی برداشته‌اند خودشان را لااقل در چنین مرتبه ای می‌بینند؟؟؟

فرزند مرحوم میرزا(قدس سره)، دکتر کاظم تبریزی مسئول درمانگاه حضرت بقیة الله الاعظم(علیه السلام) می‌گوید: طلبه ای به درمانگاه مراجعه کرد (متأسفانه اسم ایشان ثبت نشد) نقل می‌کند: که

من در زندگی نامه مرحوم میرزای تبریزی (قدس سره) خواندم که ایشان را بعد از فوت، سید جلیل القدری مرحوم میرزا (قدس سره) را خواب دید و از ایشان (قدس سره) سؤال کرد: میرزا، دیدی چه تجهیز و تکفین و تشییع جنازه با شکوهی برایتان برگزار شد؟ ایشان (قدس سره) فرمود: من از وقتی که روحم از بدنم جدا شد مرا به نزد مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بردند و با ایشان درد دل می‌کردیم و هیچ چیز دیگر را مشاهده نکردم نه تشییع و نه تکفین و ...

این طلبه می‌گوید: وقتی این را از کتاب زندگی نامه آقا خواندم در ذهنم جولان می‌کرد که این چه خوابی است که در زندگی نامه ایشان نقل شده است. یک شب میرزای تبریزی (قدس سره) را در خواب دیدم و همین مسئله را از ایشان سؤال کردم، آقا راست است که شما بعد از رحلت نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودی و با ایشان جلوس و درد دل می‌کردید و خبری از تجهیز و تشییع نداشتید. مرحوم میرزا (قدس سره) فرمودند: بله درست است اما کامل نقل نشده است هنگامی که من در نزد مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودم، مرحوم علامه امینی (رحمه الله) هم با من بود و دو نفری خدمت مولی بودیم و ساحت مقدس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ما عنایت و محبت داشت.



حجت الاسلام شیخ عبدالمحمد صرامی می گوید: شب قبل از فوت فقیه مقدس، مرحوم میرزا جواد تبریزی (قدس سره) در عالم خواب دیدم که چهره مرحوم (قدس سره) در حال تغییر است. و هر لحظه صورت ایشان به شکل دیگری می شود. و سپس به شکل خود در می آیند و صورت ایشان به شکل شخصی بسیار نورانی منقلب می شد؛ ولیکن من توانایی دیدن آن شخص را نداشتم؛ اما احساس می کردم که صورت مبارکشان به شکل سیمای حضرت ولی عصر (علیه السلام) تغییر می کند (صورت ایشان شبیه سیمای حضرت ولی عصر (علیه السلام) می شود را در عالم خواب احساس می کردم اما مشاهده نمی کردم).

در همان حال خواب تغییر شکل میرزا (قدس سره) برایم سؤال شد و سؤال کردم چه شده است چرا صورت میرزا (قدس سره) تغییر می کند، مرحوم میرزا (قدس سره) چه شد؟ ناگهان صدای منادی را شنیدم که می گفت: «میرزا حالش خوب و سلامت است. ما ضامن او هستیم. وی در نزد ماست

و حالش خوب است.» از خواب بیدار شدم و صبح تلفن زدم تا از حال میرزا(قدس سره) سؤال کنم، اما موفق نشدم. شب شنیدم که میرزا(قدس سره) از دنیا رفته است.

جمعه بیستم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله آخوند حاج ملافتحعلی سلطان آبادی (ره)

نام ایشان را در بیانات نورانی آیت الله بهجت(ره) زیاد شنیده‌اید . عالم جلیل القدر ، عارف زاهد ، پارسا و محدث و صاحب کرامات - مرتاض کامل حضرت آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی (ره) فرزند ملاحسن حدود سال ۱۲۴۰ هجری قمری (حدود سال ۱۱۹۸ هجری شمسی) در شهر اراک دیده به جهان گشود.ایشان در اراک تحصیلات مقدماتی را به اتمام رساند و در محضر اساتیدی از جمله آیت الله سید محمد سلطان آبادی (ره) (از صاحبان تشرف) علوم روز را فرا گرفت.جهت تکمیل آموخته‌های خود راهی نجف اشرف شد و تحصیلات را تا اجتهاد ادامه داد . همراه استادش میرزای شیرازی به سامرا رفت و گاهی حتی با وجود میرزای کبیر به اصرار حضرت میرزای شیرازی امامت رابعهدده می‌گرفت و نماز می‌خواند . بعد از رحلت میرزا به کربلای معلی رفت و تا آخر عمر همانجا ساکن شد . مرحوم محدث نوری در کشکول از خلق و کرامات بسیار و علم و ورع و دائم الذکر بودن و تفاسیر فوق العاده و صبر بسیار تعریف می‌کند . آیت الله اراکی می‌فرمودند : ایشان در اواخر عمر بینابیش را از دست داده بود . روزی درباره آیه ای از قرآن فکر می‌کرد که ناگهان فریاد زد : یک آیه و شش هزار معنا !!! حضرت آخوند به امام زاده محمد عابد بن موسی بن جعفر (ع) (واقع در مشهد میقان ، کیلومتر ۱۲ جاده فراهان) عقیده مند بود و

مکرر می‌گفته است که هر کس به نیابت من آن امام زاده واجب‌التعظیم را زیارت کند ، من در کربلا ، امام حسین (ع) را به نیابت او زیارت می‌کنم.ایشان در کربلا درس را برگزار می‌کرد و بسیاری از بزرگان از جمله شیخ محمدرضا بن حسین نائینی (داماد ایشان - وفات ۱۳۶۱ ق) ، آقا بزرگ ساوجی ، حاج میرزا حسن نوری (محدث نوری) (وفات ۱۳۲۰ ق) ، سید شرف‌الدین عاملی (صاحب غرامات) و میرزا محمدتقی شیرازی (میرزای دوم و مرجع شهیر) در پای درس او زاوی ادب بر زمین زدند. حضرت آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی در چهارم ربیع الاول ۱۳۱۸ قمری در کربلا رحلت فرمود و در نجف اشرف به خاک سپرده شد . در خاک علی(ع).....

می‌گویند هر وقت می‌شنید یک نفر از محبان اهل بیت از دنیا رفته ، خواه او را می‌شناخت یا نه دو رکعت ليله‌الدفن برایش بجا می‌آورد و کسی این را نمی‌دانست تا اینکه از نزدیکان کسی از دنیا رفت و در خواب او را دیدند و از نجات خود از عذاب بواسطه نماز آخوند صحبت به میان آورد .

شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه قم می‌فرمود :در کربلای معلی در مجلسی که میرزای کوچک و بعضی علما و شیخ فضل‌الله نوری بوده ناگهان مردی ژولیده از راه رسید که به جای عمامه، دستمالمانندی بر سر پیچیده بود و قبائی کهنه و عبائی وصله خورده بر سر و دوش داشت و هم پارچه‌یی به جای شال گردن بر گردن آویخته بود. کفشی پوشیده بود که از پارگی قیامتی بود و تخت نداشت.با رسیدن این مرد تازه رسیده، میرزا از جای جست و به تازه‌وارد آن چنانی احترام گذاشت و تواضع کرد. آن مرد نشست و با اشاره به حاج شیخ فضل‌الله، از میرزا پرسید: -آقا کیست؟میرزا فرمود:ایشان آقای حاج شیخ فضل‌الله نوری از علماءاند.تازه وارد، خطاب به شیخ فضل‌الله نوری گفت: -حاج شیخ فضل‌الله نوری نامی را در تهران بر دار می‌زنند. نکند تو باشی؟آن مرد، آن گاه به من اشاره کرد و از میرزا پرسید: -این کیست؟میرزا فرمود: -ایشان آقا شیخ عبد‌الکریم یزدی است. مادرش در اندرون ما به کارهای خانه کمک می‌کند و خودش نیز شروع به درس خواندن کرد و اکنون طلبه فاضلی است، آدم خوبی هم است.تازه وارد،

از من مسأله‌ی پرسید. من از فرط سادگی سؤال، جوابی ندادم و اعتنائی نکردم. زیرا با خود گمان می‌کردم که این شخص فال‌گیر و کف‌بین است و حالا می‌خواهد با این پرسش، علمیت مرا هم آزمایش کند. نگاهی به او کردم، نگه کردن عاقل اندر سفیه و لب فرو بستم. اما میرزا به خشم در من نگریست و خود بلا فاصله در پاسخ پرسش آن مرد عجیب و غریب فرمود: -علماء چنین می‌گویند... [جواب مسأله را داد] - آن مرد گفت: -نه! این طور است... [و شروع به صحبت کرد] میرزا، تقریر او را نوشت و بعد نوشته خود را به او نشان داد و پرسید: -این طور فرمودید؟ مرد نگریست و گفت: آری. آنگاه آن ناشناخته مرد دوباره متوجه من شد و خطاب به من گفت: بیرق ریاست تشیع را در قم بر دوش حاج شیخ عبد‌الکریم یزدی نامی، می‌گذرانند، نکند تو باشی؟! اهل مجلس همه به گونه‌ی ابهام آمیز در من نگریستند. آن زمان، آن مرد ژولیده از جای برخاست و عازم رفتن شد. میرزا، متواضعانه کفش‌های آن چنانی این مرد ناشناخته را جفت کرد. او را به تمام و کمال بدرقه فرموده برگشت. آنگاه با من بسیار تغییر کرد و از سوء ادب من بسیار بر آشفته شده بود. آن وقت من پرسیدم: -مگر ایشان که بودند؟ میرزا فرمودند: -آخوند ملاً فتح‌علی سلطان آبادی.



آیت الله بهجت (ره): مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی (ره) به قافله‌ی ای که مرحوم آخوند ملاً فتح‌علی در آن بوده (به عنوان دعا و یا به عنوان تجلیل از مقام مرحوم آخوند) فرموده بود: به برکت وجود حاج آخوند ملاً فتح‌علی در میان شما، در امان خدا هستید! مرحوم آخوند ملاً فتح

علی خلاف متعارف بوده و مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی ، صاحب تفسیر هم خلاف متعارف بوده است . باز هم ایشان می فرمودند : در قضیهی تحریم تنباکو، علمای اصفهان نامه ای برای مرحوم میرزا نوشتند که مضمون آن این بود که مردم چندان از فتوای شما استقبال نکردند. حامل نامه ، آقای حاج آقا منیر نزد آخوند ملاً فتح علی سلطان آبادی (رحمه الله) می رسد، ایشان می فرماید: نامه ای با خود داری که در آن چنین و چنان نوشته شده است و تمام نامه را از اول تا آخر برای حامل نامه و در حالی که نامه در جیب او بود، می خواند! سپس حاج آقا منیر، حامل نامه از ایشان خواهش می کند که عملی به او یاد دهند . ایشان می فرماید: شما بحر مواج هستید . تا این که بعد از خواهش التماس می فرمایند: سه چیز را مواظبت کنید و خود ایشان هم به این سه امر مواظبت می کرده است :

۱. خواندن زیارت عاشورا در هر روز.

۲. خواندن نماز وحشت در هر شب برای مؤمنین و مؤمنات ، در هر کجای عالم فوت کرده باشند.

۳. نماز اول ماه را ترک نکنید.

آیت الله بهجت(ره) : (مرحوم شیخ فضل الله نوری می گوید: خوابی دیدم و برای تعبیر آن نزد مرحوم آخوند ملاً فتح علی سلطان آبادی رفتم . همین که مقداری از خواب را برای ایشان نقل کردم ، فرمود: خوب می دانم ، بعدش هم این بود و این بود و تا آخر خواب را برای من نقل نمود و بعد تعبیر کرد. آخوند شخصیت عجیبی بوده است . وای بر ما اگر معنویت و روحانیت را مقدمه و وسیلهی رسیدن به مادیات و فانیات قرار دهیم ! باز فرمودند : در صف نماز ملاً فتح علی (رحمه الله) در مسیب سخن از ماست خوب به میان آمد، شیخ (رحمه الله) متوجه شدند و برگشتند و فرمودند: این تعقیب نماز بود؟! یعنی این قدر در فکر شکم ؟ ! آقای بهجت فرموده اند : از مرحوم میرور عماد السلام و سناد العلماء الاصفیاء الاعلام آخوند حاجی ملاً فتحعلی سلطان آبادی منقول است که فرمودند: در زمان ارتحال مرحوم آیت الله سید بحر العلوم(رض)نوحه جن بجهت فقدان آن جناب از سرداب خانه او استماع شد چنانکه یکی از اعظم علماء معاصرین ما از خود مرحوم

حاج مذکور این حکایت را استماع فرموده. جناب شیخ ابراهیم صاحب الزمانی از شاگردان آخوند می گوید: روزی در سامرا آخوند ملافتحعلی را ملاقات کردم، نزدیک ظهر بود مرا به منزل دعوت کرد. هنگامیکه به طرف منزل می رفتیم فرزندان ایشان به ایشان گفت نان در منزل نداریم. و در سامراء آن زمان نانوايي نبوده و جز ساعاتی از روز که از اطراف نان های پخته برای فروش می آوردند در ساعات دیگر نان پیدا نمی شد. آخوند به فرزند خود می گوید: برو بیرون چند قدم این طرف و آن طرف برو بلکه پیدا شود. او همین کار را می کند و با تعدادی نان به منزل می آید و می گوید برخلاف عادت هر روز این نان ها را کسی آورده بود و به من داد. می گویند: میرزا حسین نوری پولی داده بود تا شب ۵شنبه و جمعه صدنفر برای اطعام دعوت شوند (در سامراء). در حالیکه فرد صدنفر برای یک شب دعوت کرده بود. وقتی به حاجی نوری خبر دادند فرمودند سریعاً آخوند ملافتحعلی را خبر کنید. ایشان هم فرمودند: غذا را نکشید تا بیایم. وقتی آمد فرمود پارچه آب نخورده ای بیاورید. پارچه را روی غذا گذاشته سه بار دست می کشند و می گویند: "ها! علی بشر کیف بشر * من ابی فقد کفر" یعنی علی (ع) (بهترین بشر است و هرکس ولایتش را قبول نکند کافر است. غذا را کشیدند و به همه رسید. می گویند: دستش درد شدیدی داشت. به ضریح مولا علی (ع) کشید و خوب شد. می گویند: در سفر حج دملی در دست ملاً فتحعلی (ره) ایجاد شده بود. گفته بود: خدایا! من تا حالا چیزی از تو نخواستم! این دمل ممکن است برای بعضی ها مزاحمت باشد - خوبش کن. دمل خوب شد و بعد از حج دوباره برگشت. می گویند در سامرا شیخ و سیدی هم حجره ای بودند. شیخ به احترام سید می گوید من می خواهم کارهای تو را هم انجام دهم. بخاطر اینکار درهایی به رویش از معارف باز می شود. در مکاشفه ای خدمت حضرت حجت (عج) می رسد و سه تن از علما و اولیا را در محضر ایشان می بیند. یکی از آنها آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی (ره) بوده است. می گویند: (ظاهراً آیت الله سید محسن

حکیم است) همراه میرزای شیرازی دوم، شیخ حسن کربلایی و محدث نوری سید اسماعیل صدر بود، صبح‌های جمعه به محضر ملا فتحعلی سلطان آبادی می‌رفتیم. مرحوم ملا فتحعلی برای ما در یک روز شرح آیه ای را گفت (سوره حجرات آیه ۷) و بحثش متمرکز بر این قسمت بود "و حَبِّ الْيَكْمِ الْاِيْمَانِ" آن روز به حدی این قسمت از آیه را جالب تفسیر کرد که ما با خود گفتیم حد همین است سخندانی و زیبایی را. جلسه‌ی بعد که به محضرش رفتیم دوباره همان قسمت از آیه را برایمان تفسیر کرد و به حدی زیبا تفسیر فرمود که ما با خود گفتیم تفسیر واقعی آیه، تفسیر امروز بود، نه جلسه‌ی قبل. جلسه‌ی بعد که رفتیم باز همان فقره را شرح دادند و ما یقین کردیم که اصلاً منظور خدا از آیه، همین شرح ملا فتحعلی است و لا غیر. و تفسیرهای روزهای قبل مراد نبوده. جلسه‌ی بعد رفتیم و باز برداشت و تفسیر جدیدی کردند و این قضیه تا نزدیک یک ماه طول کشید و ما هر روز فکر می‌کردیم تفسیر واقعی آیه همین تفسیر امروزی است و تفاسیر روزهای قبل مقصود نیست. علامه طهرانی (ره) در کتاب مه‌رتابان که پرسش و پاسخش با علامه طباطبایی (ره) است آورده: طهرانی: مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی با تمام ریاضات و مکاشفات و مقاماتی که از ایشان نقل می‌شود، گویا در مراحل و منازل توحید ذات حق متعال نبوده‌اند. علامه: مثل اینکه ایشان در مسائل مجاهدت‌های نفسانی بوده، و در رشته توحید نبوده‌اند. و چون با مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی، هم عصر و هم زمان بوده، و مرحوم آخوند در رشته توحید حق تبارک و تعالی بی‌نظیر بوده‌اند؛ لذا با هم مناسباتی و مراوداتی نداشته‌اند و قدری هم روابط آن‌ها تیره بود.

آیت الله بهجت از آیت الله طباطبائی نقل کردند که «آیت الله نائینی می‌گفت: بنده در مراقبه، هیچ کس را همتای سید بن طاووس و ملا فتح علی سلطان آبادی ندیدم» . سید بن طاووس (رحمه الله) که لابد از دست نوشته‌های ایشان به دست آورده بود؛ و دیگری آخوند ملا فتح علی (رحمه

الله (که ایشان را درک کرده بودند. باز هم ایشان می‌فرمودند : آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی(ره) از کسانی بود که در طول عمر معصیت نکرده بودند . از حضرت آخوند(ره) مطالب و کرامات زیادی وجود دارد که به ذکر همین‌ها اکتفا می‌شود .

بروح ملکوتی پارسای بی نظیر حضرت آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی(ره) و سلسله شاگردانش الفاتحه مع الصلوات

سه شنبه هفدهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

غربت عارف در بیان یک عارف

عبدعاصی : " غربت " واژه‌ی آشنایی است . سالهاست که آشناست . مرحوم حداد (ره) می‌فرمودند : " حتی اگر سید محمد حسین (طهرانی) هم از من جدا شود باز مشکلی نیست چون من خدا را دارم . " مقام طمأنینه را می‌بینید ! نفس مطمئنه را می‌بینید ! عارف کامل چنین است . سید محمد حسین طهرانی که همه چیزش را به او داد (اگر برود) برایش مهم نیست . مهم " خدا " است و بس . بالکل از تعلقات جدا شده و ارزشی نمی‌بیند .

سویدای دل من تا قیامت

مباد از شور سودای تو خالی

کجا یابم وصال چون تو شاهی

من بدنام رند لالابالی

متن زیر برگرفته از فرمایشات حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (حفظه الله) در خصوص " غربت عارف " است که با هم می خوانیم:

غربت عارف بالاتر از غربت سالک است و در اصطلاح عرفا ، غربت همت است ، [عارف] غریب به سر می برد . حتی در میان خانواده اش غریب است.

ائمه غریب بوده اند ، امام زمان (روحی فداه) غریب است ، عرفا غریب هستند و استاد عزیز ما مرحوم حاج سید هاشم غریب بود. عارف همیشه گمنام است . هرکسی عارفی را بشناسد ، در حد خودش شناخته ، مگر شاگردی که از استاد بالاتر باشد و چون بالا رفت ، پایین را به طور کامل می بیند.

منم غریب دیار تویی غریب نواز

دمی به حال غریب دیار خود پرداز

محرم راز دل شیدای خود

کس نمی ینم زخاص و عام را

در منازل السائرین درباره ناشناخته و گمنام بودن عرفا آمده :

عارف ظاهر شناخته شده ای ندارد، کلامش هم غیر معروف است، و چیزی که همراه خود دارد یا در باطن اوست که آن علم است و یا آن را گاهی اظهار می کند که شور شوق اوست .

و یا در رسوم عرفانی مخفی و پنهان شده، و یا به اشارات عرفانی طاقت و نیرو گرفته، و یا این موجود همراهش به نحوی شامل یک اسمی است که در همه مراتب غربت دارد، چون فوق عقل مردم و بالاتر از فهم آنهاست .

لذا غربت عارف، غربت غربت هاست. و از هر غربتی بالاتر است، چون هم نزد اهل دنیا غریب است و هم پیش اهل آخرت .

دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

انسان کامل - بخش دوم

عبدعاصی : قسمت دوم مطلب " انسان کامل " در بیانات بزرگان شیعه را با هم می خوانیم .



تطبیق انسان کامل بر امام

تا کنون جایگاه انسان کامل بررسی شد. اینک ضروری است به تطبیق انسان کامل بر امام بپردازیم. برای روشن شدن این حقیقت که امام، همان انسان کامل است، لازم است نگاهی مقایسه‌ای به جایگاه و ویژگی‌های انسان کامل و امام بیفکنیم.

۱. انسان کامل، خلیفه الله است. «إن الإنسان الكامل لكونه خليفة الله مخلوقا على صورة الرحمن» (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۷، ص ۷) انسان کامل از آن جهت که خلیفه خداوند است، بر صورت خدای رحمان خلق شده است.

سر خلافت انسان، در دو سویه بودن او نهفته است؛ یعنی چون یک جهت آن، ربوبی و جهت دیگرش خلقی است و چون یک پای او در عالم است و پای دیگر او در صقع ربوبی است، همین اتصال او به آسمان، ملاک خلافت الهی او است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۴۸۴) از سوی دیگر بر اساس آیه سی‌ام سوره بقره نخستین انسان روی زمین، خلیفه الهی بوده است و خداوند تعالی، خلیفه خویش را امام برای مردم قرار داده است (بقره، ۱۲۴).

از آن جا که انسان کامل، همان مقام رفیع آدمیت تام است و به شخص خاص آدم اختصاص ندارد (علامه طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۱۶)، بی‌تردید حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه تام الهی و مصداق بارز انسان کامل است. همچنین اسم «الله» که جامع جمیع اسمای الهی و محیط به همه آنها است، ناگزیر باید مظهري جامع داشته باشد. آن مظهر، خلیفه خداوند است که به همه کائنات احاطه و حاکمیت دارد و اصل و منشأ کائنات در نزول و صعود و سر فیض و امداد است. مقام نبوت و امامت، مظهري از این خلافت و ولایت تکوینی است (یثربی، ۱۳۸۷: ص ۲۲۵).

۲. همواره یک انسان کامل در عالم وجود دارد. انسان کامل و خلیفه الهی، همواره در زمین وجود دارد؛ چرا که خداوند متعال، برای بیان موضوع جعل خلیفه از فعل ماضی (جعلت) یا مضارع (اجعل) که بر انجام یک بار فعل دلالت دارند، استفاده نکرده است؛ بلکه آن را با صیغه اسم فاعل

آورده که بر استمرار این امر دلالت دارد. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۵) نسفی نیز در کتاب انسان کامل می‌گوید: ... و این انسان کامل، همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد؛ از جهت آن‌که تمامت موجودات، همچون یک شخص است و انسان کامل، دل آن شخص است و موجودات، بی‌دل نتوانند بود و دل، زیادت از یکی نبود (نسفی، بی‌تا: ص ۵).

انسان کامل، قطب جهان هستی است که احکام عالم بر محور او می‌چرخد و او از ازل تا ابد، مرکز دایره وجود و واحد است. «فالقُطب الذی علیهِ مدار أَحکام العالم و هو مرکز دائرة الوجود من الأزل إلى الأبد واحد باعتبار حکم الوحدة» (ابن عربی، ۱۴۲۵: ج ۶، ص ۵).

از سوی دیگر، یک امام و حجت نیز همواره در جهان وجود دارد و هیچ‌گاه عالم، خالی از او نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اللهم بلی؛ لا تخلو الارض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً و إما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته... (نهج البلاغه: ص ۱۱۵۸) بار خدایا البته چنین است که هیچ‌گاه زمین از حجت الهی تهی نخواهد ماند؛ چه آشکار باشد و شناخته و چه نگران ازستمگران و پنهان، تا حجت‌های الهی و بینات او از بین نرفته و باطل نشود.

علامه طباطبائی با استفاده از آیه شریف هفتادم سورة اسراء [۱] می‌فرماید: «إن الإمام لا یخلو عنه زمان من الأزمنة و عصر من الأعصار» (طباطبائی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۲۷۳)؛ هیچ زمانی از امام خالی نیست و هیچ عصری بدون امام متصور نیست.

استاد مطهری می‌گوید: بنابراین در قرآن، یک چنین برداشت عظیمی برای انسان هست که اولین انسانی که پا در این عالم می‌گذارد، به عنوان حجت خدا، پیغمبر خدا و موجودی که با عالم غیب پیوستگی و ارتباط دارد، پا می‌گذارد. تکیه کلام ائمه ما روی همین اصالت انسان است؛ به این معنا که اولین انسانی که روی زمین آمده است، از آن سنخ بوده و آخرین انسانی هم که روی زمین باشد، از همین تیپ خواهد بود و هیچ‌گاه جهان انسانیت، از موجودی که جامع روح «إنی جاعل فی الأرض خلیفة» باشد خالی نیست. (اصلاً محور مسأله این است) سایر انسان‌ها کانه

موجوداتی هستند فرع بر وجود چنین انسانی، و اگر چنین انسانی نباشد، انسان‌های دیگر هم هرگز نخواهند بود (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۹۴۴).

۳. از ویژگی‌هایی که هم برای انسان کامل و هم برای امام ذکر شده، مقام ولایت تکوینی است.

«قدرت وجودی انسان کامل، ولایت تکوینی او نام دارد. ولایت تکوینی انسان کامل، از آن جهت است که هر علتی تکوینا ولی معلول و هر معلولی تکوینا زیر پوشش ولایت علت خود است» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۳۰۱).

شیخ محمد حسین اصفهانی می‌گوید: «النبي و الأئمة لهم الولاية المعنوية و سلطنة الباطنية على جميع الأمور التكوينية و التشريعية... فهم وسائط التكوين و التشريع» (اصفهانی، ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۳۷۹)؛ پیامبر و امامان، صاحب ولایت معنوی و سلطنت باطنی برای جمیع امور تکوینی و تشریعی هستند. آنان، وسایط تکوین و تشریع می‌باشند.

صدر المتألهین می‌گوید: «حجت خدا و امام، واسطه در ایجاد خلق است». (صدر المتألهین، ۱۳۶۷: ج ۲: ص ۴۶۸).

انسان‌های کامل معصوم، همان گونه که در نظام تشریع حجت بالغ خداوند هستند، در نظام تکوین نیز حجت بالغ الهی‌اند (امام خمینی، ۱۳۶۰: ص ۱۷۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۹۰). اساساً در مکتب شیعه امامت، خلافت خدا و ریاست معنوی بر دین و دنیا است. امام، انسان کاملی است که واسطه فیض خداوند و تنظیم‌کننده رابطه اسمای حسناى الهی است (همان: ج ۱، ص ۴۳۱). البته بدون تردید مظاهر ولایت، مراتب گوناگونی دارند. مظهر اتم و اکمل این اسم شریف، صاحب ولایت کلیه، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن حضرت، در تکوین و تشریع، مظهر ولایت اتم خداوند سبحان است؛ از این رو در کائنات تصرف می‌کند و قوای زمینی و آسمانی را زیر تسخیر و تسلط خود دارد (همو: ص ۴۳۱).

سر انجام چنان که پوشیده نیست، بررسی تطبیقی همه ویژگی‌های انسان کامل و امام برای تبیین یگانگی انسان کامل و امام در این مقاله میسر نیست. به نظر می‌رسد با توجه به شمارش برخی ویژگی‌های انسان کامل و امام که از سویی هر دو خلیفه الهی و صاحب مقام ولایت هستند و از سوی دیگر، هیچ‌گاه جهان از حجت خدا، انسان کامل و خلیفه حق خالی نیست و تنها یک حجت الهی در هر زمانی وجود دارد، برای دریافت وحدت مصداقی آن‌ها و نیل به این‌که امام، مصداق اتم و اکمل انسان کامل است، کافی باشد.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جام جهان نمای دوران

تاکنون با توجه به مباحث پیش گفته روشن شد که امام، همان خورشید فروزانی است که در آئینه انسان کامل می‌درخشد. اینک به این حقیقت توجه می‌کنیم که انسان کامل عصر و جام جهان نمای دوران ما، حضرت مهدی علیه السلام است و این مطلب، از آیات و روایات استفاده می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: (یا ایهاالذین آمنوا اطیعواالله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (نساء، ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و رسول و صاحبان امر، پیروی کنید.

این آیه، دلالت می‌کند بر این که مراد از «اولوالامر»، امامان معصوم علیهم السلام هستند. اگر کسی بگوید در این زمان، ما به امام معصوم دسترسی نداریم و نمی‌توانیم از او دین و دانش فرا بگیریم و بنا بر این، آیه شامل حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی‌شود، پاسخ این است که عدم دسترسی به امام معصوم در این زمان، مستند به خود امت و به دلیل سوء رفتار و خیانت آنان است؛ بنا بر این، حکم آیه شامل امام عصر علیه السلام می‌شود (علامه طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۵، ص ۳۹۹ - ۴۰۰).

امام زین العابدین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «صاحبان امر و انسان‌های کاملی که خداوند تعالی اطاعت از آنان را واجب کرده است، امامان هستند و دوازدهمین ولی خدا، از اوصیای رسول خدا و امامان بعد از آن می‌باشد (طبرسی ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۱۵۲) امام صادق علیه السلام نیز

می‌فرماید: «نحن قوم فرض الله عزوجل طاعتنا» (کلینی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۶۴) ما گروهی هستیم که خداوند، اطاعت ما را واجب کرده است. امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به فرزند گرامی‌اش می‌فرماید: «فأنت صاحب الزمان و أنت المهدي و أنت حجة الله في أرضه»؛ پس تویی صاحب زمان و تویی مهدی و حجت خدا بر زمینش». (حر عاملی، ۱۳۶۶: ج ۷، ص ۲۱) امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «دوازده امام هدایت یافته از ما هستند؛ اولشان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان نهمین فرزند من است. او همان کسی است که حق را به پای می‌دارد و خدای سبحان، به وسیله او زمین را پس از مرگ، زنده می‌سازد و دین حق را بر همه ادیان پیروزی کند؛ اگرچه مشرکان را خوش نیاید» (همان: ج ۲، ص ۳۳۳). در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «و أنتم نور الأخيار و هداة الابرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم» (طوسی، بی‌تا: ج ۶، ص ۱۰۷)؛ شما روشنی قلب نیکان و هدایت کننده خوبان و حجت‌های خداوند مقتدر هستید. خداوند، به شما آغاز کرد و به شما به پایان می‌برد.

همچنین متصوفه - اعم از شیعه و سنی - درباره قطب و خلیفه الهی و انسان کامل عقیده شیعه را پذیرفته و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را خاتم اولیا و انسان کامل عصر معرفی کرده‌اند (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۹۴۴) ابن عربی درباره خصوصیات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گوید: اما ختم ولایت؛ مهدی، مردی از عرب است. او در زمان ما موجود است و من در سال ۵۹۵ او را شناختم و علامتی از او که حق تعالی از دیده بندگان پوشانده است، مشاهده کرده‌ام و خداوند، آن را برای من آشکار کرد، تا جایی که خاتم ولایت را از او دیدم (ابن عربی، ۱۴۲۵: ج ۱۲، ص ۶۴ و ۱۲۱).

وی جای دیگر می‌گوید: جمیع مراتب و مقامات نبوت و رسالت و ولایت در ظاهر و باطن، به حقیقت محمدیه باز می‌گردد. به تعبیر دیگر، همه انبیا و اولیا به لحاظ اصل و حقیقت اصلی، همه بر یک حقیقت، یعنی حقیقت محمدیه‌اند که به لحاظ شرایط اجتماعی و جغرافیایی، به صورت انبیا و اولیای مختلف در آمده است؛ تا این‌که در نهایت، کمال جلوة آن حقیقت در سلسله انبیا در بدن

عنصری حضرت خاتم الأنبياء ظهور یافته و در سلسله اولیا نیز در بدن عنصری خاتم الاولیاء حضرت مهدی که ولایتش با ولایت باطنی و ظاهری رسول اکرم متحد است، متجلی شده است و اولیای الهی، از ادیان و مذاهب گوناگون نیز از مشکات این ولی خاتم استرزاقت می‌کنند (ابن عربی، ۱۴۰۰: ص ۶۲).

علامه سید حیدر آملی می‌فرماید: ولایت (مطلقه تامه) اصالتاً برای حقیقت محمدی است که به امیر المومنین و فرزندان معصوم او که از ناحیه خداوند به امامت و خلافت برگزیده شده‌اند تعلق گرفته است. بنابراین امام عصر خاتم اولیای مقیده است، و خاتم ولایت و کسی است که به وسیله او صلاح دنیا و آخرت، به نهایت کمال می‌رسد (آملی، ۱۳۶۸: ص ۳۸۳).

امام خمینی؛ در تفسیر سورة مبارکه «والعصر» چنین می‌گوید: عصر هم محتمل است که در این زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد یا انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و در عصر ما حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. قسم به عصاره موجودات عصر، فشرده موجودات، آن فشرده همه عوالم است. یک نسخه است تمام عالم. همه عالم در این موجود در این انسان کامل عصاره شده است. خدا به این عصاره قسم می‌خورد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۲، ص ۴۲۳).

شهید مطهری می‌گوید: شیعه معتقد است که با رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین جدید نمی‌آید؛ اما مسأله حجت و انسان کامل - که اولین انسان روی زمین چنین بود و باید آخرین انسان، چنان باشد - هرگز در میان افراد بشر تمام نشده است. در میان اهل تسنن، تنها طبقة متصوفه است که این مسأله را قبول دارند؛ منتها به نام‌های دیگر. این است که ما می‌بینیم متصوفه اهل سنت با این که متصوف هستند، مسأله امامت را در بعضی بیان‌هایشان طوری قبول کرده اند که یک شیعه قبول می‌کند. محی الدین - که اهل اندلس و سنی مطلق و ناصبی است - روی ذوق عرفانی معتقد است که زمین از حجت، خالی نیست. او نظر شیعه را قبول و اسم ائمه را ذکر می‌کند؛ تا می‌رسد به حضرت حجت» (مطهری، ۱۳۸۶: ص ۸ و ۴۰ و ۶۵ و ۸۶).

بدین روی با توجه به آیات و روایات و سخنان اندیشوران بزرگ دین، ثابت می‌شود که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف انسان کاملی است که چراغ هدایت و کشتی نجات امت و خلیفه خدا و حجت وی در این زمان می‌باشد.

نتیجه

انسان، تجلی اعظمی است که حق تعالی خود را آن‌گونه که هست، در آن می‌بیند و او همان مخلوقی است که به صورت الهی به معنای حقیقی تحقق یافته است؛ به همین سبب، همه چیز، تحت سیطره، سلطه و انقیاد او است. به انسان از آن رو که در عین صغرش، مشابه آنچه در عالم هست، در خود دارد، عالم صغیر اطلاق می‌کنند؛ هر چند از نظر معنا و مرتبه، انسان، عالم کبیر است. انسان کامل، قطبی است که همه افلاک وجود از اول تا آخر گرد محور او می‌چرخد؛ یعنی ساحت قدسی انسان کامل، محور گردش کائنات است.

با بررسی انجام شده، این نتیجه به دست آمد که جایگاه و ویژگی انسان کامل و امام از هم جدا و ناسازگار نیست و از این رو، انسان کامل همان مقام رفیع آدمیت است، نه شخص خاص آدم؛ پس بی تردید امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز امامان معصوم علیهم السلام خلیفه تام الهی و مصداق بارز انسان کامل هستند. در زمان ما از آن‌جا که جهان از موجودی جامع، خلیفه الله و حجت الله خالی نیست، امام عصر علیه السلام صاحب ولایت معنوی و سلطنت باطنی بر تمام امور تکوینی و تشریحی است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن سینا، المبدأ والمعاد، تهران، موسسه مطالعات اسلامی مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.

۲. آشتیانی، سید جلال الدین، هستی از نظر فلسفه و عرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، بی‌تا.

۳. -----، شرح مقدمه فیصری، تهران، امیر کبیر، چ ۳، ۱۳۷۰ ش.

۴. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸ش.
۵. ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق
۶. -----، فصوص الحکم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، هدایت در قرآن، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۸. -----، تحریر التمهید القواعد، قم، الزهراء، ۱۳۷۲ش.
۹. -----، ادب فناي مقربان، قم. اسراء، چ ۲، ۱۳۸۱ش.
۱۰. -----، شمیم ولایت در آثار آیت الله جوادی آملی، قم، اسراء، بی تا.
۱۱. جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل في معرفة الاواخر والاول، لبنان، تاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۲. الحر العالمی، محمدبن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تهران، دارالکتب الاسلامیه چ ۳، ۱۳۶۶ش.
۱۳. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، ۱۳۷۲ش.
۱۴. -----، ولایت تکوینی، قم، قیام، ۱۳۷۱ش.
۱۵. -----، یازده رساله، تهران، مؤسسه مطالعات، ۱۳۶۳ش.
۱۶. -----، عیون مسائل النفس، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ش.
۱۷. خمینی، روح الله، اربعین حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۲، ۱۳۷۱ش.
۱۸. -----، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ش.
۱۹. -----، مصباح الهدایة و الخلافة والولاية، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰ش.
۲۰. دادجو، یدالله، بقیة الله فروغ حیات بخش هستی، قم، دارالفکر، ۱۳۸۷ش.
۲۱. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، تصحیح ماریژان موله، تهران، کتابخانه طهوری، بی تا.
۲۲. صدر الدین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۹۸۱م.
۲۳. -----، شرح اصول کافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷ش.
۲۴. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، قم، اسماعیلیان، چ ۲، ۱۳۹۳ق.
۲۵. طبرسی، ابی منصور، احتجاج، قم، اسوه، چ ۲.
۲۶. قیصری، داود بن محمد، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم، بیدار، ۱۳۶۳ش.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ترجمه و شرح رسولي محلاتي، بی جا، بی تا.
۲۸. گوهرین، صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، تهران، ۱۳۷۶ش.

۲۹. مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، صدرا، چ ۹، ۱۳۸۶ ش.

۳۰. -----، مجموعه آثار، قم، صدرا، چ ۱۱، ۱۳۸۷ ش.

۳۱. یثربی، یحیی، فلسفه امامت، قم، وثوق، ۱۳۸۷ ش.

[۱]. <یوم ندعو کل اناس بامامهم>؛ روزی که هر انسانی را به امامش می خوانیم.

یکشنبه پانزدهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

یادی از مرحوم مبرور مغفور سالک الی الله حاج محمد حسن بیاتی

(ره)

عبدعاصی : مسجد پیغمبر در همدان بسیار معروف است . خود آیت الله انصاری همدانی (ره) مدت ها در همین مسجد نماز می خواندند و هم اکنون امامت این مسجد با سالک طریق حضرت آیت الله سید احمد حسینیان (حفظه الله) از شاگردان عارف کبیر موحد عالی قدر حضرت آقای حداد (ره) می باشد . رفقا به این توجه بفرمایند که برای یافتن استاد بالاخره باید قابلیت ایجاد کرد . همینطوری از قیافه ی کسی خوششان نمی آید تا استاد برسانند !!! پس باید جنبید و اهل مراقبه شد . این نکته اول . دوم اینکه سیر دست به دست شدن استاد همیشه وجود ندارد . خیلی ها یک استاد بیشتر نیافتند و تا آخر پای بند به او شدند . ولی ندرتاً که این اتفاق می افتد این دست به

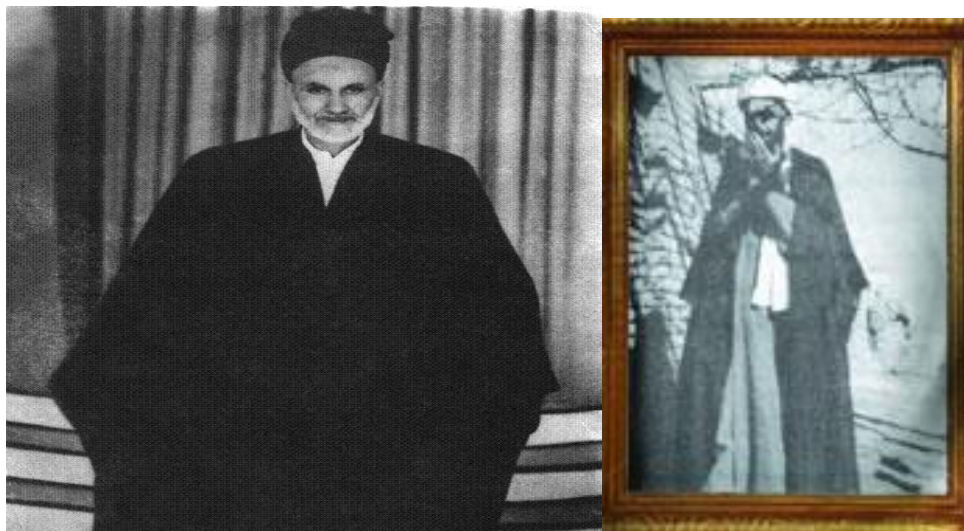
دست شدن سیر تکاملی داشته است . نکته دیگر اینکه : رفقا حواسشان به مکاشفات مرحوم بیاتی(ره) پرت نشود و گیج نشوند . این مکاشفه‌ها مخصوص ایشان بوده و قرار نیست راهنمای کس دیگری باشد . هر مکاشفه بر اساس باطن سالک محقق می‌شود کما اینکه مکاشفات بسیار دقیق‌تر و عالی‌تری برای بسیاری از اولیای الهی و سالکان طریق الی الله رخ می‌دهد و انگار نه انگار . پس نباید انگشت حسرت به دهان بگزیم ! در مرحوم بیاتی (ره) (از همه بیشتر اطاعت و امتثال امر استاد مشهود است که بی شک عامل تعالی این سالک وارسته بوده است . ما هم اگر صدق نیت پیدا کنیم و در اعمالمان خلوص نسبی هم حاصل شود خدای مهربان برای ما هم راهبر مطمئن و حقیقی خواهد فرستاد . مزار شریف مرحوم بیاتی(ره) کنار مزار مرحوم حاج هادی ابهری(ره) در کنار تربت پاک حضرت آیت الله انصاری همدانی(ره) است . به تازگی سنگ قبرها را برداشته‌اند و دو سه ردیف از بالا و پایین را صاف کرده‌اند تا برای مزار مرحوم آقای انصاری(ره) طاق نصرتی درست کنند . انشاءالله همه رفقای خواننده به این هدف دست پیدا کنند و تحت ارشادات ولی الله الاعظم (عج) که منشاء همه‌ی خوبی‌ها و خیر است قرار بگیرند و حقیر سراپا تقصیر را از دعای سحر فراموش نفرمایند .

حضرت علامه طهرانی (ره) از قول حضرت آقای حداد (ره) در توصیف ایشان چنین فرموده‌اند :
خیلی از رفقا در معنی توحید گیر دارند ، ولی آقای بیاتی خیلی روشن است و خداوند به ایشان عنایت بسیاری فرمود و ایشان در ردیف رفقای درجه اولی هستند که ما شب و روز با هم هستیم . او همیشه با من است . عرض کردم (علامه) کلمه ای بفرمایید که برای ایشان بنویسم . فرمودند :
"فاستقم کما امرت"

دنبال استاد می‌گشت . ظاهراً نیت کرد تا چهل صبح نمازش را در حرم سیدالکریم حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع) اقامه کند و بعد از آن آیت الحق و العرفان مربی نفوس آیت الله انصاری همدانی(ره) را نشان می‌دهند . جناب آقای بیاتی(ره) تحت تربیت مرحوم انصاری(ره) بودند تا اینکه ایشان روز جمعه دوم ذی القعدة ۱۳۷۹ قمری رحلت فرمودند . آقای بیاتی (ره) می‌فرمود :

من به امرودستور آیت الله انصاری(ره) گذرنامه گرفته بودم و در همان روز جمعه عازم کرمانشاه بودم برای اخذ جواز و روادید از کنسولخانه عراق ، چون فقط ویزا و روادید را از کرمانشاه می دادند . از طرفی حرکت و مسافرت ما مقارن شد با ایام ارتحال و کسالت ایشان که مجموعاً چند روزی بیش طول نکشید . من در آن روزها مترصد بودم حال ایشان بهبود یابد و خداحافظی کنم و برای زیارت مشرف شوم ، لذا هر روز برای عیادت می آمدم . اما چشمان ایشان بسته بود و با وجود شعور و احساس کامل قادر به بازکردن چشم نبودند . این چنین بود تا صبح جمعه پیش از ظهر به منزلشان رفتم و دیدم بیهوشند . در آن لحظه در اتاق ایشان یک نفر هم نبود . رفقا همگی در اتاق جلو که اتاق پذیرایی بود مشغول مشورت درباره حال جسمانی و معرفی کردن ایشان به طبیبی دیگر بودند . در آن لحظه بدون اختیار من خودم را روی بدن ایشان انداختم و گفتم : " فدایتان شوم ! چه کنم ؟ از طرفی شما به مسافرت و زیارت امر فرمودید و در این ساعت مقرر ماشین سواری کرایه کرده ام تا مرا به کرمانشاه ببرد و از طرف دیگر شما بدین حال مدهوش و بیهوش افتاده اید و من تاب و توان رفتن را با این وضع فعلی شما ندارم ؟! " ایشان در آن حال مکاشفه فرمودند : " فرزندم ! تو آماده سفر باش و زیارتت را بطور کامل انجام بده ! من بعد از چهل روز به تو استادی را برای تربیت معرفی می کنم . " من در آن عالم از ایشان خداحافظی کرده ، بیرون آمدم و تا وقت حرکت با سواری یکی دو ساعتی بیشتر طول نکشید که در ده پانزده فرسخی همدان که ماشین از گردنه ی اسدآباد بالا می رفت ، فکر و ذکر و توجه من یکسره به ایشان بود . ناگهان بصورت کبوتر سپیدی از بالای منزلشان پرواز کرده و به من فرمودند : " خداحافظ " . من دانستم ایشان رحلت کرده اند . به کرمانشاه رسیدیم و پس از تحصیل ویزا عازم عتبات عالیات شدم و تقریباً مدت یک ماه طبق دستور ایشان زیارت کرده ، به همدان مراجعت کردم . درست از تاریخ ارتحال ایشان چهل روز گذشته بود که حضرت آقا حاج سید هاشم حداد (ره) را که تا آن زمان زیارت نکرده بودم و فقط در میان زمره شاگردان مرحوم آیت الله قاضی (ره) نامی از ایشان شنیده بودم به من معرفی کردند . من با نهایت اشتیاق و خلوص و ارادت و تمکین به محضرشان شرفیاب شدم . از آن به بعد تا زمان ارتحال مرحوم حداد (ره) که در ماه

رمضان ۱۴۰۴ قمری در کربلا، موطن ایشان، رخ داد، مدت ۲۴ سال تمام دست ارادت به ایشان داده و تحت تعلیم و ارشاداتشان بودم. "



واقعاً سیر هدایت خاصه درباره مرحوم بیاتی(ره) چه زیبا است و چه دقیق دست به دست شده‌اند . این‌ها همه هدایت خاصه است . مطلب مهم دیگر تبعیت بی چون و چرای مرحوم بیاتی(ره) در خصوص اساتیدش که مسئله ای فوق العاده مهم است باید دقت شود . " کالمیت بین یدی الغسال " که می گویند همین‌هاست ها ! نفس استاد که از نفس مرشد کامل و قطب اکبر حضرت حجت (س) بهره می‌برد در همه‌ی عوالم سالک را می‌بیند و احاطه دارد و تحت سیر قر آر می‌دهد . مرحوم بیاتی (ره) اینطور می‌فرمودند که : مرحوم آیت الله انصاری(ره) به من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در خلوت انجام دهم . من روزها آن را در خلوت انجام می‌دادم تا روز جمعه ای که برای به جا آوردن آن محل خلوتی پیدا نکردم چرا که در هر جای خلوت احتمال تردد و آمدن افراد بود . می‌دانستم که یک شبستان در مسجد پیغمبر متروک است . مسجد پیغمبر یکی از مساجد همدان و در مقابل سرای قلمدانی است . به آن مسجد رفتم و در شبستان متروک را گشودم . دیدم روی حصیرها به قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گردو خاک برمی‌خیزد . داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویه بسیار تاریک مسجد که از در شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم . آن دستور مدت‌ش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد . در حال انجام آن

عمل ، مکاشفه ای رخ داد که خود را بر روی کره زمین احساس کردم و تمام ، نیم کره جنوبی و نیم کره شمالی آن را می دیدم و بر آن سیطره داشتم . در محور کره از قطب شمال ستونی از نور بود ، بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام بخش که آن عبارت بود از ولایت کلیه . و باید تمام مردم کره خود را بدان برسانند . بسیاری از افراد روی زمین در ظلمت به سر می بردند و در نیم کره جنوبی دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می کردند و آن ها اکثریت اهل جهان را تشکیل داده بودند . آن ها هر چه حرکت می کردند در ظلمات بود چنان تاریکی آن ها را فراگرفته بود که هیچ چیز را نمی شناختند . بعضی چون می خواستند به جلو بیایند دورتر می شدند . برخی از آن ها چنان در تعفن غوطه ور بودند که انسان قدرت تماشای آن ها را نداشت . عجیب اینجاست که آن ها همگی خواستار نور بودند و می خواستند خود را به محور برسانند . اما نیم کره شمالی که نورانی بود در آنجا افراد متفاوت بودند . بعضی با سرعت رو به بالا و قطب می آمدند اما در وسط راه توقف می کردند . بعضی آرام و آهسته می آمدند . روی این نیم کره اقلیت روی زمین بودند که بصورت دسته ها و گروه ها دور هم مجتمع بودند . بعضی مقداری راه آمده اما پشیمان شده و متحیر بودند . بعضی مانند اسب سوار و یا با سرعت بیشتر رو به بالا می رفتند . خلاصه امر اینکه تمام این افراد واقع در منطقه نور نیز هرکدام شکل و شاکله ی خاصی داشتند . هرچه به بالا می رفتیم افراد کمتر می شدند تا نزدیک قطب و محور چند نفری بیشتر به چشم نمی خوردند که می خواستند وارد ستون نور شوند . من خودم نفهمیدم به چه وسیله این راه را طی کردم . گویا روی هوا با سرعتی همینطور چرخ می خوردم و بالا می رفتم تا رسیدم به کنار محور . دیدم در آنجا دو نفر ایستاده اند : یکی حضرت آیت الله انصاری (ره) و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس مشهود شد که حضرت آقای حداد (ره) است . من همینکه بدان محل رسیدم فوراً آیت الله انصاری (ره) مرا گرفت و در داخل ستون نور پرتاب کرد!!!!!!عجیب عالمی بود . از عظمت و ابهت و سکون و اطمینان و حیات و قدرت و احاطه بر ماسوی . در آنجا چهارده معصوم (ع) بدون شکل و صورت و بدون تعیین بودند . چنان مرا لذت و بختی دست داد که تا حال که ده ها سال از آن می گذرد مزه ی آن در کام من باقی است . من در آنجا غرق در تحیر و بهت بودم و

مستغرق در اذت ولایت که ناگهان مرحوم انصاری (ره) به شانه من زدند و فرمودند: " بس است تا اینجا که رفتی! برخیز برویم! ساعت قریب ظهر است!!!! " و از مسائل لازم الذکر اینکه من خودم درب شبستان را از پشت کولون کردم و آقای انصاری (ره) از در بسته وارد شد و دوم اینکه احدی از جای من خیر نداشت و به حسب موازین ظاهری ورود من در شبستان متروک مسجد پیغمبر آن هم با آن کیفیت محال می نمود و غیر از اطلاع غیبی مرحوم انصاری (ره) بر محل من محملی دیگر وجود ندارد و سوم، مشاهده‌ی مرحوم انصاری (ره) مکاشفه‌ی مرا بود، که معلوم بود از تمام جریانات و مشاهدات من مطلع بوده‌اند. "

سالک وارسته جناب آقای حاج محمد حسن بیاتی (ره) می فرمودند: زمانیکه حضرت آقای حداد (ره) به ایران تشریف آورده بودند در زمان مراجعتشان از همدان به کاظمین به بنده فرمودند: مرحوم آیت الله انصاری (ره) سالکان راه خدا را از یک طریق می برد ولیکن من از سه طریق می برم .

جناب بیاتی (ره) در بیشتر مواقع میزبان اولیای خدا بودند. در زمان سفر آیت الحق سید هاشم حداد (ره) به ایران، به منزل ایشان هم وارد شده بودند و در اینجا بود که برای عارف وارسته آیت الله تالهی (ره) عبارت "یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبلان یخلقک" از زیارت نامه بی بی دو عالم حضرت صدیقه‌ی طاهره (س) را معنا کرده بودند جوری که موجب مسرت و بهجت آیت الله تالهی (ره) (و شنوندگان شده بود. حضرت علامه طهرانی حسینی (ره) در نامه‌ای به رفیق سالک و شفیق طریق مرحوم آقای حاج محمد حسن بیاتی (ره) از کربلا چنین می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

و لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

سلام‌های بیایی و درود پی‌درپی و تحیات وافره و ادعیه خالصه بر آستان حضرت محبوب باد که افق مقدس عالم دل را مکان خود فرمود، و با ولایت تامه خود متصرف در کون و مکان

گردید. امروز شاه انجمن دلبران یکی است، دلبر (گرچه جز او هیچ نیست) همیشه دل بر آن یکی است. نیکو رقیمه مبارکه زیارت و حقاً مطالب حقه‌ای است که خداوند بر زبان و دل شما جاری ساخته است، نه مبالغه و اغراق. گرچه باید گفت تازه این تمجید و تحسین در حدود فکر ماست نه رسا به قامت او، و این اندیشه در ظرف تعقل ما نه محیط بر بحر فضل او. آب دریا را به پیمانه پیمودن غلط است و امواج بادهای تند را با غربال محدود نمودن و با دستار مقید کردن نه صحیح.

و ان قمیصاً خیط من نسج تسعه و عشرين حرفاً عن معالیه قاصر

باری هزار بار شکر که گرچه نه در خور خریداران اوئیم، چون نه ثمنی در دست و نه مثنی محدود، لیکن در زمره بعرضه در آمدگان بازار او و زمره مشتاقان جمال و والهان حریم درگه او .

به هر طرف که نگه می‌کنم تو در نظری چرا که بهر تو جز دیده جایگاهی نیست

حضرت علامه طهرانی (ره) در نامه ای دیگر به مرحوم بیاتی (ره) مطالب را عمیق‌تر بیان فرموده و با تعابیر عجیبی از استادشان آیت الحق سید هاشم حداد (ره) یاد می‌کنند:

بسم الله الرحمن الرحيم / اللهم أنت السلام و منك السلام و إليك ينتهي السلام / و له الحمد في الأولى و الآخرة، وهو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن / و هو على كل شيء قدير

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته؛ پس از اهداء تحیات و افره و ادعیه خالصه بصحت و موقفیت در شب سه‌شنبه وارد کاظمین علیهما السلام، و در صبح سه‌شنبه وارد کربلای معلی و مشرف بحضور حضرت عزیز انسان العین و عین الانسان حضرت آقای حاج سید هاشم حداد روحی فداه شدم. اللهم افض صله صلواتک و اول تسلیماتک علی اول التعینات المفاضة من العماء الربانی، و

آخِرَ التَّنَزَّلَاتِ الْمُضَافَةِ إِلَى النَّوعِ الْإِنْسَانِيِّ، الْمُهَاجِرِ مِنْ مَكَّةَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ ثَانِي. جای دستبوسی و پابوسی اصالتاً یا نیابتاً نبود، لَأنَّهُ كُلُّ شَيْءٍ و مَعَ كُلِّ شَيْءٍ و قَائِمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ، زَيْتُونَةٌ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ، فَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى.

بوی گلم چنان مست کرد دامنم از دست برفت

پس از استقرار، از حالات حضرتعالی بخصوص و سایر رفقا خدمتشان معروض افتاد بسیار خرسند شدند و دعای خیر فرمودند .

بروح سالک باتقوا مرحوم حاج محمد حسن بیاتی (ره) و اساتید ارجمندش الفاتحه مع الصلوات

شنبه چهاردهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

انسان کامل - بخش اول

عبدعاصی : تعریف " انسان کامل " را در بیان بعضی بزرگان در زیر خواهیم خواند . لطفاً با دقت مطالعه فرمایید . تدوین کننده مطلب زیر جناب آقای یدالله دادجو است که بنده با اندکی تلخیص رأی خوانندگان محترم وبلاگ طریق الی الله قرار دادم ..

امام، قلب و قطب عالم امکان، خلیفه خدا و حجت او بر روی زمین است که زمین هیچگاه از او خالی نیست؛ چرا که او مدار عالم وجود و محور چرخش کائنات است. ساحت قدسی امام

مجرای فیض الهی و سرچشمه هدایت در جهان تکوین و تشریح است. بی‌گمان کمال جهان هستی بدون او محقق نمی‌شود، او همان انسان کاملی است که همه اشیاء تحت سیطره، سلطه و انقیاد اویند. چنین انسانی در حقیقت عالم کبیر است؛ در این نوشتار به شناخت امام و تطبیق انسان کامل به امام اهتمام شده و روشن گشته است که در عصر حاضر وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق اکمل و آن تجلی اعظمی است که جهان آفرینش از او بهره‌مند است.

انسان کامل، انسانی است که متخلق به اخلاق الهی و علت غایی آفرینش، سبب بقای عالم وجود، مظهر جامع اسمای الهی، واسطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض الهی و یگانه خلیفه خداوند در زمین است. او به طور یقین، به طریقت، شریعت و حقیقت آگاهی یافته، به ظاهر و باطن راهنمای انسان‌ها است.

او را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان نما، اکسیر اعظم، عبدالله، مرآت الحق نامیده‌اند. (عبدالکریم جیلی، بی‌تا: ص ۱۲۵-۱۲۴ و ۲۰۶-۲۰۸؛ نسفی، بی‌تا: ص ۴-۵؛ گوهرین، ۱۳۷۶: ج ۱ و ۲ ص ۷۳) به هر روی، انسان کامل، انسانی است که همه ارزش‌های انسانی‌اش، هماهنگ و متناسب به حد اعلا رشد کرده و در حقیقت تا حد قهرمان همه ارزش‌های انسانی، ارتقا، عظمت و تکامل یافته باشد. بی‌تردید چنین گوهر نابی نمی‌تواند یک انسان خیالی و ذهنی باشد؛ بلکه او یک حقیقت صاحب نقش مسلم در جهان هستی است که نمونه‌های فراوانی از او در عالم وجود تحقق یافته و دارای مصداق آشکار می‌باشد.

بنا بر این می‌توان گفت انسان کامل، کسی است که مراحل تجرد برزخی و عقلی را گذرانده و به تجرد تام عقلی برسد؛ به دلیل این که در طول علل قرار گرفته به همه مراتب پایین‌تر اشراف علمی و تسلط عینی دارد و در علم و عمل از آگاهی کامل برخوردار است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۳۰۱).

برخی محققان بر آن‌اند که تعبیر «انسان کامل» در ادبیات اسلامی تا قبل از قرن هفتم وجود نداشت و نخستین کسی که مسأله انسان کامل را مطرح کرده محیی الدین عربی، پدر عرفان اسلامی است. پس از محیی الدین عربی، شاگرد برجسته او، صدرالدین قونوی که او هم پس از شیخ اکبر، از بزرگ‌ترین عارفان به شمار می‌رود، به شرح آثار عرفانی استادش همت گمارده است (مطهری، ۱۳۸۶: ص ۱۲).

بی‌تردید، کتاب‌های انسان کامل اثر ارزشمند عزیز الدین نسفی به زبان فارسی و کتاب انسان کامل تألیف عبدالکریم جیلی و جامع الاسرار و منبع الانوار علامه سید حیدر، از آثار گرانبهایی هستند که درباره انسان کامل به طور مشروح بحث کرده‌اند. سرانجام می‌توان گفت عارفان مسلمان معاصر و برجسته ای همچون امام خمینی^۵، علامه حسن زاده آملی و آیت الله جوادی آملی نیز در آثار عرفانی خویش به تفصیل از انسان کامل سخن به میان آورده و به تبیین آن پرداخته‌اند.

حقیقت و جایگاه انسان در جهان هستی

بررسی سرشت و حقیقت انسان و ابعاد وجودی او، از موضوعاتی است که همواره مورد توجه عالمان دین، فیلسوفان و روانشناسان بوده است. عالمان دین، اخلاق، عرفان و فلسفه به فراخور تخصص خود به بررسی جایگاه انسان همت گماشته‌اند.

آنچه که بدون هیچ شکی می‌توان درباره انسان گفت، این است که انسان، موجودی دو بعدی است که یک بعد، همان جنبه مادی آن و دیگری بعد معنوی او است. بی‌گمان انسان تنها با تقویت بعد مادی خویش و مهمل گذاشتن بعد معنوی‌اش، خویشتن را به سوی غفلت، پستی و ضلالت می‌کشاند؛ ولی اگر در کنار بعد مادی، به جنبه معنوی نیز توجه کامل کند و به تصفیه و تهذیب روح و نفس پردازد و بالاخره به تکامل آن بیندیشد، به مرحله انسانیت حرکت کرده و راه کمال را طی می‌کند، تا جایی که می‌تواند انسان کامل شده و سلطان جهان زمینی و خلیفه خدا قرار گیرد.

صدرالمتألهین می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی موجودات را بر اساس شرافت و پستی طبق سنت ابداع به نحو مترتب خلق کرد؛ به طوری که در پستی به آخرین درجه خود که همان مواد عنصری به ویژه مواد زمینی که منبع پستی و کثرت و دوری از لطافت‌اند رسید. سپس اراده کرد که موجودات را تا نهایت علو مرتبه و قله شرافت به سوی غایتش ارتقا دهد، تا جایی که موجودات با شرافت و صاحب منزلت را علت غایی و سبب کمال موجودات پست‌تر قرار داد و به همین جهت زمین را برای نبات و نبات را برای حیوان و حیوان را برای انسان و بالأخره آخرین درجه انسان که همان غایت (اکوان) که در مرتبه امامت؛ یعنی انسان کامل که سلطان جهان زمینی و خلیفه الله است در آن قرار داد. پس زمین و آنچه در آن است به خاطر همین انسان کامل خلق شده است.

وی جای دیگر می‌گوید: زمانی که انسان از انگیزه‌ها و عوامل ظلمت و تاریکی و از اشتغال به شهوت و غضب، وهم و خیال اعراض حاصل کرد و با تمام وجود به حضرت حق و عالم ملکوت اعلا توجه کرد، به سعادت نهایی دست یافته و سر ملکوت برای او آشکار و پاکی جهان لاهوت برای وی منعکس می‌شود. در این صورت، عجایب آیات بزرگ الهی را مشاهده خواهد کرد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۱، ص ۲۵).

از چشم انداز امام خمینی؛ سفر معنوی و روحانی از خانه دل و بیت تاریک نفس آغاز می‌شود. سپس با طی مراحل و مراتب آفاق و انفس به منازل آن راه پیدا کرده و سرانجام به غایت این سفر که همان ذات حق تعالی است نائل می‌شود. پس از آن که سالک، قدم بر فرق اینیت و انانیت خود گذاشت و از این بیت خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی، منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر یک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات بر کند و بت‌ها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فرو ریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی‌کدورت تعلق به غیر، الهی شد... و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید، پس در این حال، از خود بی‌خود شود و محو کلی

برایش حاصل شود و صعق مطلق رخ دهد؛ پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصرش بیند... به حق نطق کند و به جز حق نطق نکند و از غیر حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود. این مقام، حاصل نشود، مگر با جذبه الهیه (امام خمینی: ۱۳۷۸ص ۵۹۰-۵۹۱).

بنا بر این، انسان، همان‌گونه که می‌تواند به مرتبه پایین‌ترین موجودات و در حد چارپایان، بلکه پست‌تر سقوط کند، همچنان می‌تواند به بالاترین مقامات بشری صعود کند، تا جایی که خلیفه الهی، انسان کامل و جام جهان‌نمای حق شود. چنین استعدادی، انسان را به اشرف مخلوقات عالم ارتقا داده و با فعلیت بخشیدن به این قوه و استعداد، جایگاه امامت و ولایت الهی را به خود اختصاص داده و ضمن رابط شدن میان حق و خلق واسطه فیض حق شود. چنین انسانی، بر اثر اعتلا و ترقی مراتب وجودی‌اش می‌تواند به جایی برسد که هدایت و راهنمایی جهان‌تکوین و تشریح را بر عهده گرفته و هر پدیده‌ای را به سر منزل مقصود رهنمون شود. خداوند، انسان را معلم فرشتگان قرار داده و آفرینش جهان و گردش فلک را به سبب وجود انسان کامل، توجیه پذیر می‌کند.

جایگاه و نقش محوری انسان کامل در جهان هستی

از مطالب پیش‌گفته روشن شد که انسان در مسیر ترقی و سعادت می‌تواند آن‌چنان صعود کند که در جایگاه انسان کامل، قلب‌تپنده جهان هستی و محور گردش کائنات شود. ساحت قدسی انسان کامل، مدار عالم وجود و محور چرخش کائنات است و حقیقت نورانی و لاهوتی انسان کامل همگان را تحت پرچم خویش با اذن الهی مدیریت می‌کند.

برای آشنایی با نقش محوری انسان کامل، ضروری است نخست به این پرسش پاسخ دهیم که راز آفرینش انسان کامل چیست؟

بی تردید هیچ کمالی وجود ندارد که خداوند متعال فاقد آن باشد. کمالات اکمل الهی، وابسته به غیر نمی‌باشند، وگرنه خداوند بی‌نیاز، محتاج غیر خود می‌شد و این با ساحت منزه حق منافات دارد. از سوی دیگر، کمالات اسمائی نیز مطرح است که همگی اقتضای اکملیت او را دارند؛ از این رو ذات الهی سرشار از کمالات است. بنابراین، فیض علی‌الدوام، اقتضای پاسخ‌گویی به هر نیاز و استعدادی را دارد. این‌جاست که آن کمالات متجلی می‌شوند. از طرفی انسان در عالم ثابت که بر گرفته از مقام علمی الهی است، تقاضای استعداد و دریافت چنین وجودی را دارد.

بدین ترتیب، حرکت حبی‌ایجابی، اقتضای آفرینش انسان کامل را به نمایش می‌گذارد و آفرینش او به غایت خود واصل می‌شود. پس از آن، انسان کاملی که دارای جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و نیز جمیع حقایق سری اسمای ذاتی، صفاتی و فعلی است، پا به عرصه هستی می‌گذارد. او توحید را با بیانی که ناظر به این سه مرتبه است اظهار می‌کند و این است معنای ذکر «لا اله الا الله وحده وحده وحده»؛ زیرا عبارت «وحده» تکرار نیست؛ بلکه به ترتیب ناظر به توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ص ۵۵۱؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۱: ص ۵۴).

اساساً از دیدگاه عارفان در جهان هستی تنها یک وجود حکفرما است و دیگران هرچه هستند، تجلیات همان یک وجود حقیقی‌اند؛ لذا کلیات مراتب وجود که از یک وجود سرچشمه می‌گیرند، منحصر در پنج مرتبه‌اند که اهل معرفت، از آن به حضرات خمس یا به اعتباری ششگانه تعبیر کرده‌اند.

اول. حضرت ذات است که از آن، به غیب مطلق، عنقای مغرب و کنز مخفی تعبیر شده است.

دوم. حضرت اسما و صفات است که در آن مشهد حق متظاهر به اسمای مختلف است و کمترین از آن به «الوهیت» و در ادعیه مأثوره به «الاسم الذی خلقت به کذا» تعبیر کرده‌اند.

سوم. حضرت افعال و عالم ارواح و عقول مجرده است - اعم از عقول طولیه و عرضیه و ملائکه مهیمه - که واسطه در تسیطر و ترقی نیستند.

چهارم. عالم مثال است که حق در آن حضرت ظهور دارد به صورت‌های مختلف دال بر حقایق.

پنجم. حضرت حس است. در این موطن، حق تعالی ظاهر است به صورت کونی متجدد خلقی.

ششم. کون جامع انسانی است که ضابطه جمیع حضرات می‌باشد یا «حقیقة الإنسانية عبارة عن معاد الوجود» (آشتیانی، بی‌تا: ص ۱۸۵-۱۸۶).

عبد الکریم بن ابراهیم جیلی می‌گوید: «اعلم حفظک الله أن الإنسان الكامل هو القطب الذی تدور علیه أفلاك الوجود من أوله إلى آخره و هو واحد منذ كان الوجود إلى أبد الآبدين (جیلی، همان: ص ۱۲۱)؛ بدان - خداوند تو را حفظ کند - که انسان کامل، قطبی است که افلاک وجود از نخستین تا واپسین به دور محور او می‌گردند».

تقریر استدلال

تا کنون تا حدی با راز آفرینش انسان کامل آشنا شدیم. اینک ضروری است به طور مبسوط به اقامه برهان برای لزوم حضور و وجود انسان کامل پردازیم.

می‌دانیم که هر صاحب کمال، بی‌تردید به کمالات خود علم دارد؛ ولی اگر همه کمالات او در یک مجموعه هماهنگ از طریق یک منعکس‌کننده قوی و فوق‌العاده نمایش داده شود و صاحب کمال همه آن را یک جا مشاهده کند، این گونه رؤیت برای او از لذت خاصی برخوردار است. برای وضوح بیشتر، ناگزیریم به مفهوم جلالیه و استجلاییه اشاره ای کنیم.

مراد از جلا، تجلی و ظهور ذات حق در مقام وحدت است ولی استجلا، عبارت است از تجلی و ظهور ذات حق در مراتب کثرت تعینات خارج از ذات در مظاهر.

جلا، خود را در ذات خویش دیدن است؛ ولی استجلا، خود را در مظاهر خارج از ذات دیدن.

محبی الدین عربی در این باره می‌گوید: «صاحب کمال به کمالات خود علم دارد؛ ولی در آینه دیدن، لذت دیگری است. حال اگر غیر، به گونه ای باشد که هر چه در ناظر وجود دارد، نشان دهد، مقصود حاصل شده است».

از سوی دیگر، با وجود آن‌که همه عالم مظهر و جلوه گاه حضرت حق هستند، مرآت کامله نیستند؛ چرا که قیود و حدود هر مظهري مانع از انعکاس جامع و کلی اسمای الهی است؛ لذا موجود کاملی لازم است تا بتواند با هویت جمعی اثر، نمایش دهنده جامع و کلی اسمای الهی باشد و آن، تنها انسان کامل است (قیصری، ۱۳۶۳: ص ۶۱؛ آشتیانی، بی‌تا: ص ۱۶۵).

به هر روی، انسان کامل، جامع جمیع عوالم است؛ به طوری که از جهت روح و عقلش، کتاب عقلی است که به «ام الكتاب» معروف است. از حیث قلبش کتاب «لوح محفوظ» است و از حیث نفس، کتاب «محو و اثبات» است. سپس نسبت عقل اول که همان حقیقت انسان کامل به عالم کبیر و حقایق آن عالم است، نسبت روح انسانی به بدن و قوایش است و این که نفس کلی، قلب عالم کبیر است؛ چنان‌که نفس ناطقه، قلب انسان است؛ به این سبب به عالم، انسان کبیر گفته می‌شود (حسن زاده آملی، ۱۳۷۲: ص ۵۹۰).

« فالعالم کله تفصیل آدم و آدم هو الكتاب الجامع فهو للعالم کالروح من الجسد » (همان ص ۶۵۵)؛

تمام عالم، تفصیل وجود آدم است و آدم، همان کتاب جامع است؛ پس آدم نسبت به عالم همچون روح نسبت به جسم است.

از نگاه فیلسوف نیز کمال جهان هستی، با وجود انسان کامل تحقق پذیر است.

« کمال العالم الکونی أن يحدث منه انسان و سائر الحيوانات و النباتات يحدث إما لأجله و إما لئلا تضيع المادة ... و غاية کمال الإنسان تحصیل آ لقوة النظرية للعقل المستفاد » (ابن سینا، بی‌تا: ص ۹۹-۱۰۰)؛

کمال جهان هستی این است که از آن انسان کاملی نشأت گیرد و سایر حیوانات و نباتات یا به سبب وجود آن انسان حادث می‌شوند یا به سبب این که ماده هستی ضایع نشود و ... غایت کمال انسان، این است که قوه نظری او به مرتبه عقل مستفاد نائل شود.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که انسان در جهان هستی، از جایگاهی بسیار بلند برخوردار است؛ به طوری که می‌تواند رابطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض حق تعالی و صاحب ولایت تکوینی و تشریحی شده و به مقام تعلیم دهنده فرشتگان نائل شود. چنین انسانی بی‌گمان انسان کامل است که جامع جمیع عوالم است. این انسان، عالم کبیر و عالم انسان، صغیر است. از آنجا که خداوند خواست همه صفات و کمالات خود را در حقیقتی خارج از ذات خود مشاهده کند، انسان کامل را ایجاد کرد که کمال جهان هستی با وجود انسان کامل تحقق یابد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

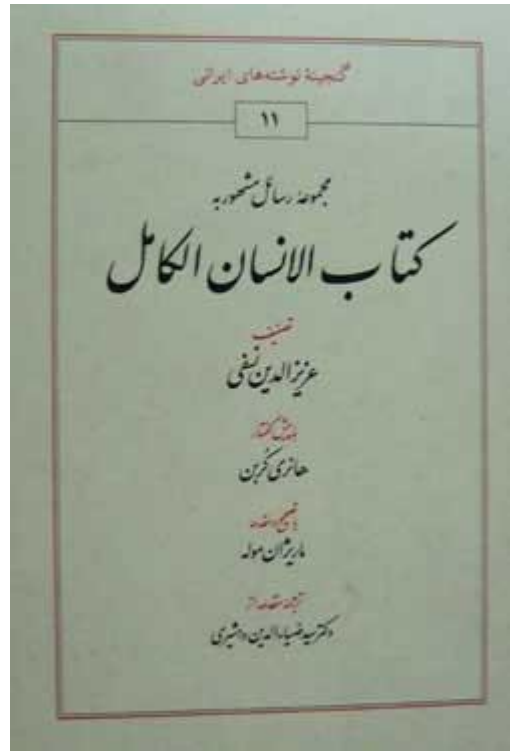
۱. ابن سینا، المبدأ والمعاد، تهران، موسسه مطالعات اسلامي مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.
۲. آشتیانی، سید جلال الدین، هستی از نظر فلسفه و عرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، بی‌تا.
۳. -----، شرح مقدمه فیضی، تهران، امیر کبیر، چ ۳، ۱۳۷۰ ش.
۴. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
۵. ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.
۶. -----، فصوص الحکم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، هدایت در قرآن، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش.
۸. -----، تحریر التمهید القواعد، قم، الزهراء، ۱۳۷۲ ش.
۹. -----، ادب فنای مقربان، قم. اسراء، چ ۲، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. -----، شمیم ولایت در آثار آیت الله جوادی آملی، قم، اسراء، بی‌تا.
۱۱. جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل في معرفة الاواخر والاوائل، لبنان، تاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. الحر العاملي، محمدبن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تهران، دارالکتب الاسلامیه چ ۳، ۱۳۶۶ ش.

۱۳. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. -----، ولایت تکوینی، قم، قیام، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. -----، یازده رساله، تهران، مؤسسه مطالعات، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. -----، عیون مسائل النفس، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. خمینی، روح الله، اربعین حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۲، ۱۳۷۱ ش.
۱۸. -----، صحیفه‌ی امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. -----، مصباح الهدایة و الخلافة والولایة، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰ ش.
۲۰. دادجو، یدالله، بقیةالله فروغ حیات بخش هستی، قم، دارالفکر، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، تصحیح ماریژان موله، تهران، کتابخانه طهوری، بی‌تا.
۲۲. صدر الدین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۹۸۱ م.
۲۳. -----، شرح اصول کافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
۲۴. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، قم، اسماعیلیان، چ ۲، ۱۳۹۳ ق.
۲۵. طبرسی، ابی منصور، احتجاج، قم، اسوه، چ ۲.
۲۶. قیصری، داود بن محمد، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم، بیدار، ۱۳۶۳ ش.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ترجمه و شرح رسولي محلاتي، بی‌جا، بی‌تا.
۲۸. گوهرین، صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، صدرا، چ ۹، ۱۳۸۶ ش.
۳۰. -----، مجموعه آثار، قم، صدرا، چ ۱۱، ۱۳۸۷ ش.
۳۱. یثربی، یحیی، فلسفه امامت، قم، وثوق، ۱۳۸۷ ش.

[۱]. <یوم ندعو کل اناس بامامهم>؛ روزی که هر انسانی را به امامش می‌خوانیم.

کتاب الانسان الكامل اثر عارف شهیر عزیزالدین نسفی

عبدعاصی : بسیاری از بزرگان معرفت در خصوص تعریف و منقبت " انسان کامل " کتاب نوشته‌اند . انسان کامل شیخ اکبر ابن عربی (ره) و انسان الكامل عبدالکریم جیلی (ره) از مشهورترین‌ها هستند . یکی از بهترین‌های این عنوان کتاب " الانسان الكامل " عارف بزرگ عزیزالدین نسفی (ره) است . او از عارفان بزرگ قرن هفتم هجری است . شیخ عزیزالدین نسفی از مشاهیر محققین و از مریدان شیخ سعدالدین حموی بود . با سلطان جلال الدین پسر خوارزمشاه معاصر بوده است . منازل السائرین و مقصدالاقصى و کشف الحقایق و اصول و فروع و اسرار التصوف و خواص الحروف و اسرار القابلیه و اسرار الوحی، سلوک مقامات و لوح محفوظ و عالم صغیر و وحدت وجود و انسان الكامل از مصنفات اوست . شیخ سعدالدین حموی فرموده که هر سرّی که من در چهارصد و چهل جلد کتاب پنهان کرده‌ام، عزیز نسفی در کشف الحقایق اظهار کرده است . آثار او برای آشنایی با عرفان نظری مدخل خوبی است چرا که او با آرای حکما و عرفای پیش از خود آشنایی داشته و به زبان فارسی و ساده به نگارش آثارش پرداخته است . کتاب انسان کامل با پیش گفتار دکتر هانری کربن توسط انتشارات طهوری و با قیمت ۱۶۰۰۰ تومان به چاپ رسیده است . کتاب " الانسان الكامل " شامل چندین رساله عرفانی است که همه قابل تأمل هستند .

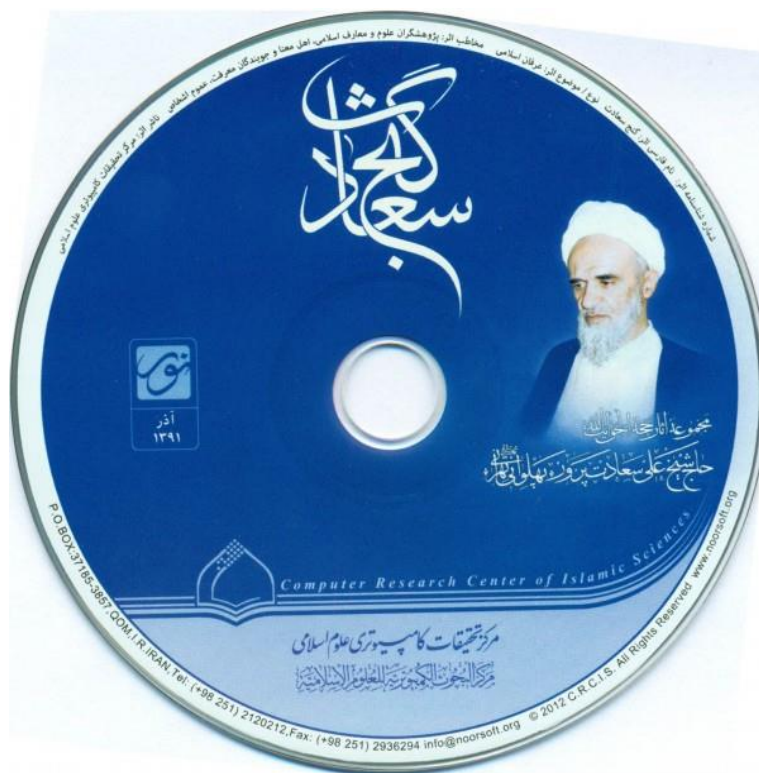


بعضی از عناوین این کتاب شریف به شرح زیر است :

در بیان معرفت انسان - در بیان توحید - در بیان آفرینش ارواح و اجسام - در بیان سکوت -
آداب الخلوت - در بیان عشق - در بیان آنکه عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر است - در
بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت - در بیان سخن اهل وحدت - سخن اهل وحدت در بیان
عالم - در بیان ذات و نفس و وجه و در بیان صفت و اسم و فعل - رساله در بیان وجود حقیقی و
وجود خیالی و ...

شنبه چهاردهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عبد عاصی : به تازگی نرم افزاری تولید شده که مناسب دیدم معرفی کنم.



- متن کامل ۱۱ عنوان کتاب در ۳۷ جلد از آثار عارف الهی و آیت حق، حاج شیخ علی سعادت پرور (پهلوانی تهرانی) ، به زبان فارسی و عربی در موضوع: شرح حدیث معراج، شرح معارف ادعیه، شرح عرفانی دیوان حافظ، فضایل معنوی فاطمه زهرا (س)، اسرار مقتل سیدالشهداء(ع)، مهدویت، کلمات عرفا، شرح منظومه گلشن راز، آداب طریقت و وصایای اخلاقی
- ارائه کتاب‌های: سرالاسرار (شرح حدیث معراج)، نور هدایت (شرح معارف فرازهای کلیدی ادعیه، بر اساس کتاب اقبال الاعمال)، جمال آفتاب و آفتاب هر نظر(اشرحی بر دیوان حافظ شیرازی)، جلوه نور (پرتوی از فضایل معنوی حضرت فاطمه (س))، فروغ شهادت(اسرار مقتل سید الشهداء(ع))، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ظهور نور (ترجمه کتاب الشمس المضيئه)، پاسداران حریم عشق(کلمات عرفا)، زار دل(شرحی

بر منظومه گلشن راز)، رسائل عرفانی (مجموعه یازده رساله عرفانی)، پندنامه سعادت (وصایای اخلاقی معظم له)

• قابلیت پژوهش در عناوین باب‌ها، فصل‌ها و مباحث کتب از طریق فهرست درختی و گزینشی

• جستجوی ساده و پیشرفته در متن فهرست کتب

• متن کامل قرآن کریم با ترجمه فارسی به همراه قابلیت جستجو در آیات

• نمایش ۹۶ تصویر مربوط به دوران حیات و تشییع پیکر معظم له به همراه ۷ قطعه صوت و ۳ قطعه فیلم مرتبط با ایشان

• قابلیت‌های متنوع پژوهشی و یادداشت برداری، رخیره، ویرایش و چاپ متن

همینطور از این ناشر نرم افزار نور عرفان هم تولید شده که مجموعه‌ی مفیدی است :

کتب فارسی موجود در برنامه مشتمل بر ترجمه مصباح الشریعه . ترجمه محجة البیضاء و ترجمه احیاء العلوم و ترجمه نفحات الالهیه است . نسخه جدید عرفان مشتمل بر ۴۰ عنوان در ۹۴ جلد از آثار مهم عرفانی است از قبیل : الفتوحات المکیة، فصوص الحکم، مفتاح الغیب، مصباح النس ، تمهید القواعد، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، منازل السائرین، احیاء علوم الیدن و رساله النصوص به همراه حواشی و تعلیقات بزرگان

کتب استفاده شده در نرم افزار عرفان

۱. إحياء علوم الدين

۲. التدبيرات الإلهية في إصلاح المملكة الإنسانية ۱ جلد محی الدين بن عربی

۳. الفتوحات المکیة (۴ - جلدی) محی الدين بن عربی

۴. الفتوحات المکیة (۱۴ - جلدی) محی الدين بن عربی

۵. الفکوک

٦. المقدمات من كتاب نص النصوص
٧. النفحات الالهية ١ جلد صدر الدين قونوى
٨. إنشاء الدوائر
٩. ترجمه احياء علوم الدين غزالى ٤ جلد مؤيدالدين محمدخوارزمى
١٠. ترجمه كتاب الفكوك ١ جلد محمد خواجهوى
١١. ترجمه مصباح الشريعة
١٢. ترجمه نفحات الالهية (مكاشفات الهى) ١ جلد محمد خواجهوى
١٣. تمهيد القواعد
١٤. جامع الأسرار و منبع الأنوار ١ جلد سيد حيدر آملى
١٥. ديوان ابن فارض ١ جلد ابن فارض
١٦. راه روشن (ترجمه محجة البيضاء) ٨ جلد سيد محمد صادق عارف
١٧. رسالة النصوص
١٨. شرح فصوص الحكم (ابن تركه) ٢ جلد ابن تركه اصفهانى
١٩. شرح فصوص الحكم (بالى زاده) ١ جلد مصطفى بن سليمان بالى زاده
٢٠. شرح فصوص الحكم (پارسا) ١ جلد خواجه محمد پارس
٢١. شرح فصوص الحكم (جندى) ١ جلد مؤيد الدين جندى
٢٢. شرح فصوص الحكم (خوارزمى) ٢ جلد حسين بن حسن خوارزمى
٢٣. شرح فصوص الحكم (قيصرى) ١ جلد داود قيصرى رومى
٢٤. شرح فصوص الحكم (كاشانى) ١ جلد عبد الرزاق كاشانى
٢٥. شرح منازل السائرين إلى الحق المبين
٢٦. عقلة المستوفر
٢٧. فصوص الحكم
٢٨. قوت القلوب فى معاملة المحبوب

۲۹. مجموعه آثار آقا محمد رضا قمشه‌ای (حکیم صهبا) ۱ جلد خلیل بهرامی قصرچمنی

۳۰. محجة البيضاء فی تهذیب الإحياء

۳۱. مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض

۳۲. مصباح الأنس

۳۳. مصباح الشريعة

۳۴. مصباح الهداية إلى الخلافة و الولاية

۳۵. مفتاح الغيب ۱ جلد صدر الدين قونوی

۳۶. ممد الهمم در شرح فصوص الحکم ۱ جلد آية الله حسن زاده آملی

۳۷. منازل السائرين إلى الحق المبین

۳۸. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص

۳۹. نقد النقود فی معرفة الوجود

۴۰. نقش الفصوص ۱۸ جلد امام محمد غزالی ۱ جلد صدر الدين قونوی ۱ جلد سيد حيدر آملی

۱ جلد محی الدين بن عربی ۱ جلد عبد الرزاق گیلانی ۱ جلد ابن ترکه اصفهانی ۱ جلد صدر

الدين قونوی ۲ جلد سليمان بن علی تلمسانی ۱ جلد محی الدين بن عربی ۱ جلد ابن عربی ۲

جلد ابو طالب مکی ۸ جلد ملأ محسن فيض كاشانی ۱ جلد سعيدالدين سعيدفرغانی ۱ جلد ابن

حمزه فناری ۱ جلد منسوب به امام صادق عليه السلام ۱ جلد امام خمینی ۱ جلد خواجه عبدالله

انصاری ۱ جلد ملأ عبد الرحمن بن احمد جامی ۱ جلد ملأ عبد الرحمن بن احمد جامی ۱ جلد

ابن عربی

برای اطلاعات بیشتر به سایت <http://www.noorshop.ir> مراجعه بفرمایید .

شاعر اهل شهود و سالک وحدت الوجود جناب شمس الدین محمد مغربی (ره)

عبد عاصی : هنوز خیلی‌ها درباره مذهب بسیاری از بزرگان و اکابر شیعه تشکیک می‌کنند . سوای عناد عقیدتی ظاهراً این دستاویز را جهت به کرسی نشاندن افکار سطحی و متحجرانه‌ی خود پنداشته‌اند که زهی خیال باطل . علامه طهرانی (ره) در مخطوطاتشان در جنگ دهم اینگونه آورده (نقل به مضمون) : استادم آیت الله انصاری همدانی (ره) می‌فرمود : اکثر بزرگان اهل معرفت که اتهام سنی مذهبی بر آن‌ها بود شیعه بوده‌اند اما مجبور به تقیه شده‌اند مثل جناب ابن عربی . ما وقتی در کلاسهای مرحوم جلوه (ره) شرکت می‌کردیم عادتش این بود که در درس محیی الدین را لعن می‌کرد و آنرا عبادت می‌دانست . اما یکروز دیدیم که فرمود : محیی الدین شیعه است و تمجید فرمودند . پرسیدیم چطور شد ؟ فرمودند : دیشب در عالم رؤیا قصر و باغ بزرگی دیدم . پرسیدم که این جلال و این رتبه برای کیست ؟ گفتند از آن شیخ اکبر محیی الدین . سمتی دیگر از قصر رفتیم و سرم را پایین انداختیم . از جناب شیخ اکبر شرمنده بودم که خودشان آمدند و من علت سرافکنده‌ی ام را عرض کردم . اشاره ای کردند به سمتی و دریچه ای باز شد و انواع و اقسام حیوانات وحشی را دیدم . ابن عربی فرمود : جناب جلوه ! تو اگر در بین این حیوانات وحشی بودی چکار می‌کردی ؟ گفتم : خودم را نجات می‌دادم . جناب محیی الدین فرمود : من هم با تقیه خون خودم را نجات دادم .

و آیا خدای متعال به کسی که (به توهم متکلمان نوظهور امروزی) عقاید کفر آمیز دارد چنین بهشتی عنایت می‌کند ؟ آیا بزرگان شیعه مثل علامه طهرانی - آیت الله انصاری همدانی و مرحوم جلوه رحمت الله علیهم راستگو نبودند (پناه بر خدا) ؟

شمس مغربی از بزرگ‌ترین "وحدت سرا" یان عالم تشیع است . نابغه ای در اشعار عرفانی . اشعارش دریچه ای به نور وحدت است . سیروسلوک در اعصار قدیم به شکل امروزی نبود و وجهی روحانیت هم به این گونه‌ی امروز نبود . بزرگان عرفان که همه مجتهدین روزگارشان

بودند با هم در ارتباط بودند و مشایخ راستین هم در این دسته گنجانده می‌شوند . مانند شیخ شبستری . شرحی کوتاه بر حیات شمس مغربی(ره) را با هم بخوانیم :

جناب ابو عبدالله شمس الدین محمد بن عزالدین بن عادل یوسف البزازینی تبریزی مشهور به مغربی , ملقب به محمد شیرین یا ملا محمد شیرین که قدوة العارفين و زبدة الواصلینش یاد کرده‌اند . به علوم ظاهری و باطنی آگاهی داشت و در سلک وحدة الوجودیه بود . اصالتاً تبریزی بود و می‌گویند که مرقدش هم در سرخاب تبریز است . اوایل حیات شمس مصادف با اواخر حکومت ایلخانیان بوده است . (۷۵۶ هجری) وفات او به این شکل بوده که وقتی امیرگورکانی قصد غارت تبریز را داشته , مردم خدمت جناب شمس می‌آیند و استمداد می‌کنند . او مهلتی می‌طلبد و بعد از مدتی می‌فرماید : حضرت باری تعالی دستور قربانی کردن داده و آن قربانی منم . فردای آنروز جناب شمس از دارفانی رحلت می‌کنند و در حظیره سرخاب تبریز مدفون می‌شوند . ظاهراً این واقعه در ۶۰ سالگی حضرت شمس بوده است . رفقای خواننده این شمس را با استاد حضرت مولانا اشتباه نگیرند . مؤلف روضات الجنان شرح تغییر حال شمس مغربی را اینچنین ذکر کرده است که : زمانی که شمس در لباس طلاب علوم دینی بود روزی در مسیر این بیت از اشعار مولانا جلال الدین عبدالحمید عتیقی را می‌شنود که می‌گوید:

چنین معشوقه ای در شهر و آنکه دیدنش ممکن

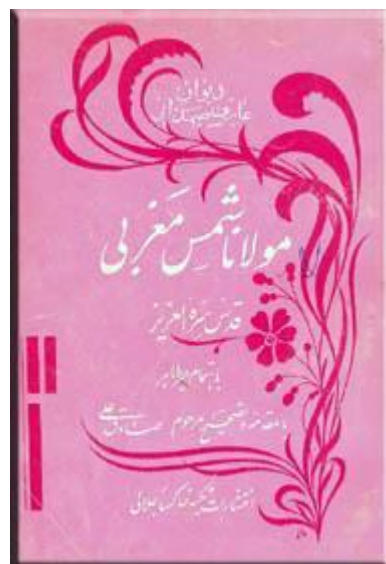
هر آنک از پای بنشیند به غایت بی بصر باشد

کمند بی بند "جذبة من جذبات الحق" بر گردن جانش افتاده , حال بر او متغیر شده , درد طلب دامنگیرش گشته , سر در عالم نهاده و به خدمت بسیاری از اکابر رسیده و نسبت و رابطه ای درست داشته . جامی می‌گوید که جناب شمس در یکی از سفرهایش به مغرب از دست یکی از شاگردان حضرت شیخ اکبر ابن عربی(ره) خرقة پوشیده که آن ولی خدا احتمالاً جناب صدرالدین قونوی(ره) بوده است . او در تبریز محل رجوع مردم بود و خلائق به او اعتقاد داشتند . سلسله

مشایخ او از یک طرف به جناب نجم الدین کبری و از یک طرف به جناب محیی الدین عربی می‌رسد. البته از یک طریقه هم به جناب سهروردی منتسب شده است. جناب شمس مغربی خیل عظیمی از اولیای الهی را درک کرده است. او شاگردان فراوانی هم تربیت کرده که از بعضی بیانات آن‌ها بوی شطحیات به مشام می‌رسد. جناب شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز بنام مفاتیح الاعجاز برای توجیه مطالبش بانام و بی نام به اشعار شمس مغربی استناد کرده است. اشعار حضرت شمس دنواز عارفان و سالکان وادی طریقت است. رساله‌های زیادی هم به رشته تحریر درآورده است. خودش در توضیح رساله‌ی جام جهان‌نمای خود نوشته: این رساله مشتمل است بر دو قوس و خطی که بین القوسین برزخ است و این رساله جامع کلیات علم توحید و مراتب وجود است. این کتاب از لحاظ علم عرفان بسیار مهم و شارحان فراوانی داشته است. او این کتاب را در شرح حکمت ابن عربی نگاشته است.

بیرون دوید یار ز خلوتگه وجود * خود را به شکل جمله جهان خود به خود نمود

با آنکه شد غنی همه عالم ز گنج او * یک جو ازو نکاست نه در وی جوی فزود



از شعرای مورد علاقه شمس مغربی به فخرالدین عراقی و سنایی و عطار می‌توان اشاره کرد. در اشعار جناب شمس می‌توان به رموز حرف و نقطه اشاره که از تعلیمات ابن عربی است اشاره کرد

حضرت علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی (ره) در کتاب شریف "روح مجرد" آورده‌اند که عارف کامل، ولی خدا حضرت آقای حاج سید هاشم حداد (نورالله مرقدہ) از اشعار شمس مغربی زیاد می‌خواندند و با سوز و شور خاص قرائت می‌فرمودند. از غزلیات جناب شمس که به الحان لاهوتی حضرت حداد (ره) مترنم شده است می‌توان به مطلع‌های زیر اشاره کرد:

۱-ورای مطلب هر طالب است مطلب ما برون زمشرب هر شارب است مشرب ما

به کام دل به کسی هیچ جرعه ای نرسید از آن شراب که پیوسته می‌کشد لب ما

۲-چو تافت بر دل من پرتو جمال حبیب بدید دیده‌ی جان، حسن بر کمال حبیب

چه التفات به لذات کائنات کند کسی که یافت دمی لذت وصال حبیب

۳-دلی نداشتم آنهم که بود یار ببرد کدام دل که نه آن یار غمگسار ببرد

به نیم غمزه روان چو من هزار ربود به یک کرشمه دل همچو من هزار ببرد

۴-بیا که کرده‌ام از نقش غیر، آینه پاک که تا تو چهره‌ی خود را بدو کنی ادراک

اگر نظر نکنی سوی من در آینه کن تو خود به مثل منی کی نظر کنی حاشاک

۵-دیده ای واکنم از تو به رویت نگرم زآنکه شایسته‌ی دیدار تو نبود نظرم

چون تو را هر نفسی جلوه به حسنی دگر است هر نفس زآن نگران در تو به چشمی دگرم

۶-منم ز یار نگارین خود جدا مانده به دست هجر گرفتار و بی نوا مانده

نخست گوهر باقیمت و بها بودی به خاک تیره فرو رفته بی بها مانده

اینکه عرفای بزرگ ما مثل مرحوم قاضی و مرحوم حداد (رحمت الله علیهما) از اشعار همچون ابن فارض، حافظ، مولانا و شمس مغربی استفاده می‌کردند و حالات درونی‌شان را با زمزمه‌های عاشقانه بروز می‌دادند به این معناست که اشعار این بزرگان می‌تواند محرکی برای به جوشش درآوردن حقیقت وجودی انسان باشد. به لفظی دیگر آن وجه دیگر و آن صورت متمایز اولی که رستاخیز خلقت آدمی است را غبارروبی می‌کند. پس خوب است که ما هم شیوه‌ی بزرگان راه را دنبال کنیم.

دوشنبه نهم بهمن ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۴۱ تا ۵۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۴۱ / وبعدُ فحالی فیکِ قامتُ بنفسها وبيئتی فی سبقِ روحی بنیئتی

و پس از آن، حال من با تکیه بر وجود خویش در حضور تو ایستاد و حجت من بر ادعای پیش گامی روحم، جسمم است که نابود شده و از میان رفته است.

۴۲ / لَوْلَمْ أَحْكُ فِي حَبِيكِ حَالِي تَبْرُمًا بها لا ضِطْرَابٍ، بل لِنَفْسِ كُرْبَتِي

من حال خود را در عشق تو به دلیل ملالت و دلنگرانی، بازگو نمی‌کنم بلکه هدف من غمگساری از دل دردمندم است .

۴۳ / وَيَحْسُنُ إِظْهَارُ التَّجَلُّدِ لِلْعَدِي، وَيَقْبَحُ غَيْرُ الْعِزِّ عِنْدَ الْأَحْبَةِ

اظهار شکیبایی در مقابل دشمنان نیکوست ولی در مقابل محبوبان جز اظهار ناتوانی روا نیست .

۴۴ / وَيَمْنَعُنِي شِكْوَايَ حُسْنُ تَصَبُّرِي، وَلَوْ أَشْكُ لِلْأَعْدَاءِ مَا بِي لِأَشْكُتَ

شکیبایی نیکوی من راه را بر گله و شکوهی من می‌بندد در حالی که اگر نزد دشمنانم شکوه می‌کردم آنان از سر دلسوزی در رفع مشکل من می‌کوشیدند .

۴۵ / وَوَعُوبِي اصْطِبَارِي، فِي هَوَاكِ حَمِيدَةٌ* عَلَيْكِ وَلَكِنْ عِنكِ غَيْرُ حَمِيدَةٍ

فرجام شکیبایی من در برابر اذیت‌های عشق تو پسندیده است اما عاقبت شکیبایی‌ام بر هجران تو ناپسند است .

۴۶ / وَمَا حَلَّ بِي مِنْ مِحْنَةٍ، فَهُوَ مِئْتَةٌ*، وَقَدْ سَلِمْتُ، مِنْ حَلِّ عَقْدٍ، عَزِيمَتِي

هر بلایی که در راه تو، بر سر من آمد بخششی از سوی تو بود و عزم و اراده‌ی من در راه وصال تو از سستی در امان ماند .

۴۷ / وَكَلَّ أَدْيِي فِي الْحَبِّ مِنْكَ، إِذَا بَدَأَ، جَعَلْتُ لَهُ شُكْرِي مَكَانَ شَكِّيْتِي

هر آزاری که در راه عشق تو در برابرم آشکار شد ، شکر و سپاسم را به جای شکوه ام نثارش کردم.

۴۸ / نَعْمٌ وَتَبَارِيحُ الصَّبَابَةِ ، إِنَّ عَدَّتْ عَلِيٌّ مِنَ النِّعْمَاءِ فِي الْحَبِّ عَدَّتْ

آری اگر چه ظاهراً دشواری‌های دلدادگی بر من ستم روا داشته‌اند ، ولی در آیین عشق این سختی‌ها نعمت تلقی می‌شوند

۴۹ / وَمِنْكَ شِقَائِي بَلْ بِلَائِي مَنَةٌ وَفِيكَ لِبَاسُ الْبُؤْسِ أَسْبَغُ نِعْمَةً

هر بدبختی و بلایی که از جانب تو به من رسد ، بر من منتهی است و در راه تو جامه‌ی تنگدستی و بینوایی در حقیقت سرشارترین نعمت است .

۵۰ / أَرَانِي مَا أَوْلَيْتُهُ خَيْرَ قَنِيَّةٍ ، قَدِيمٌ وَوَلَائِي فَيْكٍ مِنْ شَرِّ فِتْيَةٍ

این حقیقت بر من آشکار گشت که آنچه از سوی بدترین مردمان در راه عشق تو به من رسیده بود ، بهترین دست‌آورد بوده است .

یکشنبه هشتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تصویری از آیت الحق سید هاشم حداد (ره)

عبدعاصی : تصویر زیر را برای اولین بار است که ملاحظه می‌کنید . سید هاشم حداد اعلی الله مقامه الشریف در کنار یکی از بستگان . درست است که کمی کیفیت ندارد و از روی عکس اصلی

کپی گرفته شده و ما از روی کپی عکس گرفته‌ایم! اما هر چه که متعلق به ولی کامل و عارف کامل است حکم خود آن ولی را دارد. کی ما این چیزها را خواهیم فهمید خدا می‌داند...

تصویر زیر عقیق چهارده معصوم (علیهم السلام) (است که متعلق به حضرت آقای حداد رضوان الله تعالی علیه بوده است. این عرفای عظیم الشان شیعه فصوص الحکم عالم هستی هستند. ما داریم با خودمان چکار می‌کنیم؟ ما داریم روز به روز در جهالت و غفلت فرو می‌رویم و این معارف هر روز دورتر به نظر می‌رسند. نه خوف داریم نه رجاء. سرگرم خودمان و خواسته‌هایمان شده‌ایم و درگیر تمناهای باطل. هی از قاضی و حداد می‌گوییم اما دریغ از یک قدم نزدیکی به عوالم آنها. می‌ترسم دچار سنت‌های خدا بشویم و آن وقت...

یکشنبه هشتم بهمن ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

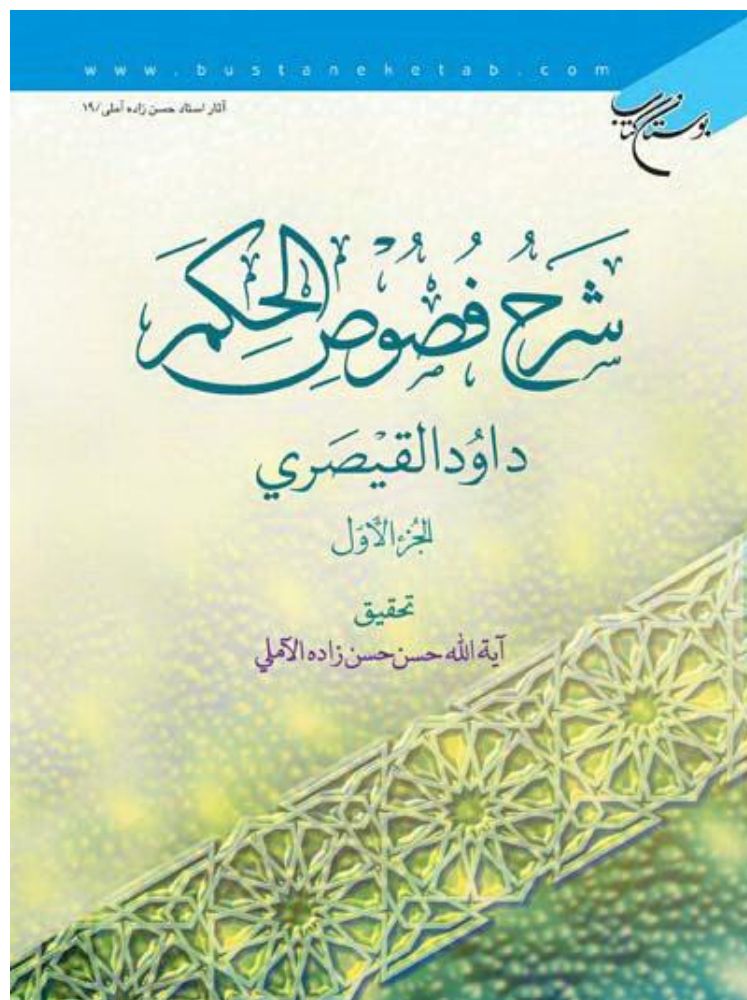
فصوص الحکم - مقدمه هشتم

عبدعاصی: این آخرین مقدمه‌ی ما در بدایت ورود به عالم فصوص الحکم شیخ اکبر (ره) است. اصلی‌ترین مطلبی که در حال گفته شدن است این است که عالم مظهر خداست و همه چیز در حال خدایی کردن است. ما می‌خواهیم بگوییم: خدا عالم را پر کرده است. یا اینکه: عالم پر از خداست.

درک این مطالب الزاماً با خواندن عرفان نظری نیست. سالکی که در حال مراقبه است و وارداتش همه بوی خدا را دارد آرام آرام علوم و حکمت در دلش به جوشش درمی‌آید و بارور می‌شود. آنچه که علمای عرفان نظری خواندند و هضم کردند او بوسیله‌ی جذبات الهیه و واردات کشفی درک می‌کند و می‌بیند!

توحید افعالی و صفاتی و اسمائی و ذاتی ما برگرفته از آیات و روایات است . همانگونه که جناب شیخ در فتوحات و فصوص اشاره می‌کنند . وقتی عارف در منازل السلوکیه طبق شرع مقدس و طریقت مرتضویه حرکت می‌کند مظهر می‌شود . مظهر اسماء و صفات ربوبی می‌شود . عارف شیعه همان کسی است که به فرمایش نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افضل از انبیای گذشته است . قلب عارف تجلی خانه‌ی الهی است . فصوص الحکم دایرة المعارف دیده‌ها و شنیده‌های رحمانی یک عارف شیعی است .

مقدمات فصوص الحکم را به نیت سلطان سریر ارتضاء آقا و سرورمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در هشت قسمت بیان کردیم .



مقدمه هشتم (آخر)

واژه‌ی فص (جمع آن فصوص) به معنای خاتم انگشتی است . ابن عربی در فصوص می‌نویسد :

قلب عارف یا انسان کامل با محلی که خاتم انگشتی روی آن قرار می‌گیرد ، وفاق دارد . یعنی : محل انگشتی با خاتم فرق ندارد ، بلکه از حیث اندازه و شکل ، از آن تبعیت می‌کند . اگر خاتم گرد باشد ، محل انگشتی هم گرد ، و اگر مربع باشد ، محل نیز چهار گوشه . و اگر شش ضلعی باشد ، شش گوشه است و جز آن . و این به آن علت است که انگشتی باید مشابه محلش باشد ، نه اینکه با آن فرق داشته باشد .

قیصری فص الخاتم را " چیزی که انگشتی را تزیین و نام صاحبش بر آن حک شده است تعریف می‌کند ، برای اینکه با آن مایملک خود را مُهر کند . " در اینجا عنصر مهم دیگری در این تصویر خیالی [خاتم] ذکر شده است و آن بیان این واقعیت است که معمولاً انگشتی مُهری بوده که با آن موم را مُهور می‌کردند . این نکته ای است که اهمیت وجه تسمیه‌ی فصوص را که " نقش الفصوص " باشد ، روشن می‌نماید .

قونوی و جامی تصویر خیالی مهر انگشتی را پی می‌گیرند تا تفسیر جمله ای در فصوص را - در آنجا که ابن عربی فص را تعریف می‌کند - شرح دهند . ابن عربی بعد از فهرست کردن ۲۷ عنوان سرفصل‌های کتاب ، می‌نویسد : " فص هر حکمتی کلمه ای است که حکمت با آن نسبت دارد . " جامی این نکته را چنین بسط می‌دهد : جایی که هر حکمتی استنتاج می‌شود ، کلمه ای است که حکمت از حیث قلب آن کلمه با آن نسبت دارد ، نه خود کلمه . خود ابن عربی به این امر در آغاز فصوص اشاره دارد ، یعنی آنجا که می‌گوید : " سپاس خودایی را سزاوار است ، که حکمت را بر قلوب کلمات نازل می‌کند . "

فص به معنای وجه تسمیه و جوهر یا مظهر نیز هست . (قیصری، ۶۰) . در تعریف ابن عربی از فص ، این معنا از برجستگی خاصی برخوردار است . از این روی مقوله‌ی بالا را می‌توان چنین ترجمه کرد : (هر نبی ای وجه تسمیه‌ی آن نوع حکمتی را که با او نسبت دارد می‌نماید .)

به هر " حکمتی " در فصوص ، نسبت خاصی هم منضم است . در نهایت ، این انساب از اسمای الهی نشأت می‌گیرند ولو بعضی از آن‌ها در قرآن یا حدیث ذکر نشده باشند . اما همان گونه که در بالا یادآوری کردیم ، از منظر ابن عربی و مریدانش ، تحلیل نهایی هر چیزی یکی از اسمای الهی را می‌نمایاند . نسبت خاصی هم که در هر فصل مذکور است رنگ خاص خود را به آن حکمت می‌بخشد و آن را از سایر حکمت‌ها متمایز می‌نمایاند و بالاخره هر کدام از این حکمت‌ها به نبیّ خاصی اختصاص می‌یابد . قونوی تمام این بحث را چنین خلاصه می‌کند :

" اگر فص را به معنای جوهر بگیریم ، فصّ هر حکمتی مظهر علومی را نشان می‌دهد که روح نبی مذکور آن‌ها را متحقق می‌کند . این علوم لازمه‌ی اسمایی هستند که بر آن نبی غالب‌اند ، زیرا روح وی در حد استعداد و دریافتش از آن‌ها فیض می‌گیرد . ولی اگر فص را به معنای خاتم تلقی کنیم ، فصّ هر حکمتی قلب (نبی) تلقی می‌شود که علوم خاص وی در آن خاتم حک شده‌اند .

یکشنبه هشتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

نقد کتاب نور مجرد

عبدعاصی : بنده از وبلاگ قدیمی تا امروز انتشار این مطلب را به تأخیر انداخته بودم تا اینکه در این چند روز موفق به مطالعه‌ی جلد سوم کتاب اسرار ملکوت شدم . حقیقتاً حقیر وابستگی قلبی یا ظاهری به هیچکدام از آقازادگان مرحوم علامه‌ی طهرانی(ره) ندارم و هر دو بزرگوار به جهت انتساب به علامه‌ی عارف (ره) محترم‌اند . اما بنده بعد از مطالعه‌ی کتاب نور مجرد جناب سید محمد صادق طهرانی مطالبی دیدم که به ظاهر خلاف سیره‌ی بزرگان و نوشتار والد معظمشان در آثارشان بود . لذا تصمیم بر این شد که نقدی کوتاه (با حفظ تمامی جوانب) بنویسم . متأسفانه

هجمه‌های روز به روز ضد عرفان و فرقه‌ها و نحله‌های کذائی و کج فهم به علامه‌ی فقید و عارف کامل آیت‌الحق سید حداد (ره) طوری تشدید شد که بیم آن رفت که دستاویز آن از دست رفتگان! شود. پس مرتباً نقد کتا نور مجرد را به تعویق انداختم. کما اینکه در این کتاب مطالب فوق العاده‌ای هم وجود دارد. با مطالعه‌ی جلد سوم اسرار ملکوت تألیف جناب سید محمد محسن طهرانی این بار از دوش بنده برداشته شد. حقیر این کتاب را مفید می‌بینم. عمده‌ی مواردی که حقیر می‌خواستم در نقد بیان کنم در این کتاب آمده است.

هر چند هر دو بزرگوار معتقد به این هستند که علامه طهرانی (ره) وصی نداشت اما هر دو در حال تربیت شاگرد هستند. البته با توجه به استدلالی که جناب سید محمد محسن در این کتاب کرده‌اند (در زمانی که وصی‌ای بعد از رحلت یک عارف کامل وجود ندارد) جلسات ایشان مانعی ندارد اما بنده از هر دو یک سؤال دارم: فعلی که هر دو بزرگوار انجام می‌دهند تربیت شاگرد است. علامه طهرانی (ره) قبل از تشریف خدمت سید هاشم حداد (ره) از بزرگانی نظیر حضرت علامه‌ی عارف طباطبایی (ره) - آیت‌الله قوچانی (ره) - آیت‌الله انصاری همدانی (ره) و آیت‌الله سید جمال گلپایگانی (ره) و بعضی تلامذه‌ی مرحوم سید سند آیت‌الله قاضی (ره) استفاده کردند و ایشان و هر دو آقازاده به تبعیت از والدشان این بزرگان را در حد عارف کامل حضرت آقای حداد (ره) نمی‌دانستند با این وجود این اعلام شیعه و عرفای وارسته صاحبان بصیرت و اشراف و احاطه بر شاگرد بودند. آیا این بزرگواران که دارند کار اساتید ناقص را انجام می‌دهند و ورد و ذکر و دستور می‌دهند در حد اساتیدی که ذکر شده هستند؟ آیا خودشان را در حدی که افراد بعنوان یک استاد اخلاق به آن‌ها رجوع کنند می‌دانند؟ شاید هستند. والله اعلم.



جناب سید محمد محسن طهرانی

هیچکس به جهت وابستگی رحم و خویشاوندی صاحب ملکات و مقامات عرفانی نمی‌شود .

متن و استدلالات کتاب اسرار ملکوت (جلد سوم) در خصوص ایرادات کتاب نور مجرد مناسب است . رفقای که تمایل دارند نقد نور مجرد را بخوانند به اسرار ملکوت جلد ۳ مراجعه کنند .

اما همین کتاب اسرار ملکوت هم مساله ای دارد و آن تطبیق دادن (علی الظاهر) مساله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و سربچی آن ام الفساد (علیها اللعنة والعذاب) با اختلافات بیت علامه(ره) بعد از رحلت ایشان است . چرا ؟ واقعاً چرا ؟ ؟ ؟

متأسفانه در مشهد هم فضایی درست شده است که ضد عرفان طریقت معرفت نفس را با نام "فرقه‌ی شوشتریه" و به قطبیت آقازاده‌ی بزرگ معرفی می‌کند . اسف و حیف از این اتفاق ناگوار . اطرافیان ایشان از بنده خواسته بودند که قبل از انتشار نقد نور مجرد آن را برایشان بفرستم تا جوابیه ای تهیه کنند . حالا که نقدی نکردم لطف بفرمایند و جواب اسرار ملکوت را بدهند . مطمئناً جناب سید محمد صادق راضی به این ابداعات نیستند اما اگر جلوی نادان‌ها را نگیرند چه بسا لطمه ای جبران ناپذیر بر پیکره‌ی طریقت وارد شود .

فرمایشات هر دو بزرگوار در خصوص سیره و حالات مرحوم سید هاشم حداد (ره) را انکار نمی‌کنم و هر دو بزرگ زاده را صادق می‌دانم اما اصلی‌ترین منبع ما در این باره کتاب شریف

روح مجرد است هرچند که به نقل یکی از آقازاده‌ها علامه طهرانی اندکی ناچیز از حیات سید هاشم حداد (ره) را در کتابشان آورده‌اند .

حقیر برای این دو بزرگوار که منتسب به بیت عرفان و دارالسیاده هستند و برای همه‌ی مریدانشان احترام قائل هستم .

حقیر معتقدم انحراف باید خشکانده شود ولی نه با تیشه زدن . بلکه با اندیشه و تدبیر . آن وقت اگر نتیجه نداد به تبیین اصول حقیقی پرداخت بدون اینکه ابزاری شویم برای آسیب زدن و تشکیک دیگران در مبانی . خدای متعال همه‌ی طالبان راه خدا را به سرمنزل مقصود هدایت بفرماید . یا علی مددی

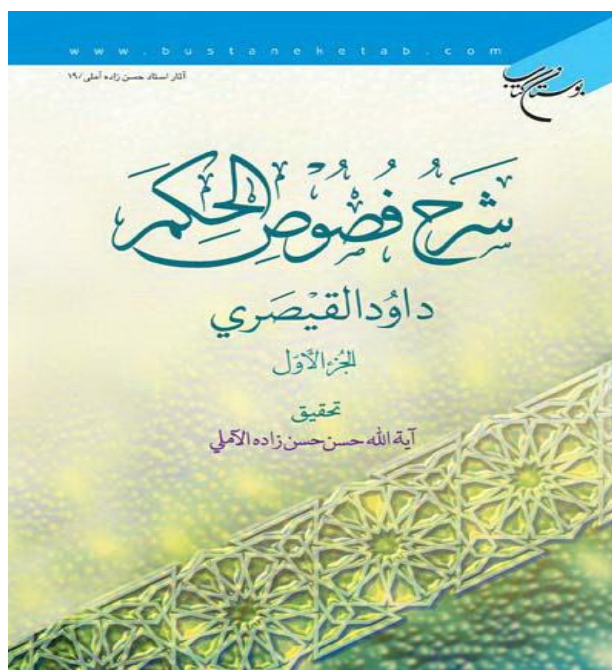
شنبه هفتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه هفتم

عبدعاصی : یک مقدمه‌ی دیگر بیشتر باقی نمانده . توصیه می‌کنم رفقای عزیز در وبلاگ طریق الی الله یکبار دیگر مقدمات فصوص را مطالعه بفرمایند . فصوص الحکم ۲۷ بخش (فص‌ها) دارد که هر بخش با اسم یکی از انبیای عظام و اسمی از باری تعالی گره خورده است .

فصوص الحکم شارحانی هم دارد که مشهورترین آن‌ها شرح فصوص قونوی-مویدالدین چندی- قیصری-عبدالرزاق کاشانی-خواجه پارسا است . البته سیدحیدرآملی هم شرحی دارد که همراه با انتقاداتی است .

در مقدمه‌ی هفتم حکمت و کلمه را بسط خواهیم داد و در مقدمه‌ی نهایی درباره کلمه‌ی "فص" بحث خواهیم کرد .



مقدمه هفتم

هر عنوان فصلی از فصوص صورتی دارد . مثلاً " فص حکمت فلان " یعنی " فص حکمت الهیه در کلمه ی آدمیه " . ترجمه ی تحت اللفظی آن دشوار است اما شارحان سه اسمی را که در هر عنوان تکرار می شود - فص ، کلمه و حکمت - به تفصیل توضیح می دهند و واژ . ی کلیدی فص را با حکمت بررسی می کنند .

حکمت : علم حقایقی اشیاء (علی ما هی علیه) است . یعنی ، آن چنان که در خود هستند ، و عمل به آن علی ام (قیصری ، ۵۹) یا اینکه : علم حقایقی ، صفات و خواص اشیاء است آنچنان که در خود هستند همراه با کلمات و کردارهایی اختیاری که ضرورتاً درست می باشند (کاشانی ، ۷ و جامی / نقش النصوص ، ۸۴)

تمام تعاریف مرسوم حکمت تقریباً علم و عمل را با هم منظور می دارند . در ضمن ، علمی که مشمول حکمت باشد شامل حقیقت هم می شود ، زیرا با اشیاء علی ما هی علیه تطبیق می کند . در تصوف ، این بدان معنا است که علم تنها به اعیان این عالم مربوط نمی شود ، بلکه شامل " حقایق " یعنی اعیان ثابتہ هم آن چنان که در صور علمیه ی الهی وجود دارند می شود . وانگهی ، حکمت با

افعال خاص و متناسب مناسبت دارد . وقتی " حکیمی " عملی انجام می‌دهد ، آن فعل همواره با ضروریات غاییِ موضع آن هماهنگی دارد .

کلمه : در اصل به شخص نبی ارجاع دارد ، همان گونه که در قرآن به عیسی ، کلمة الله گفته می‌شود (قیصری، ۱۷۱:۴، ۳:۴۵ و ۷-کاشانی۴۸) درست است که قرآن به تمام موجودات با کلمات الهی اشاره می‌کند ، مثلاً در این آیه ۱۰۹ سوره ی کهف : قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگام مرکب باشد ، بی شک آن دریا ، پیش از به پایان رسیدن کلمات پروردگام ، به پایان می‌رسد ، حتی اگر همانند آن دریا را به کمک آوریم) اما همان گونه که کاشانی نشان می‌دهد ، منظور از کلمه در فصوص " الکلمة التامة " است نه کلمات جزئی و ناقص . کلمه‌ی تامه به این دعای نبی اکرم صلوات الله علیه اشاره دارد : " من به کلمات تامه ی پروردگام پناه می‌برم . " شارحان نیز " کلمه " را در اینجا اشاره به ارواح انبیاء می‌دانند (کاشانی، ۴۸-قیصری ۷)

شنبه هفتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سالگرد رحلت سید العرفا المتاخرین آیت الله سید علی قاضی(ره)

عبد عاصی : ۱۴ ربیع الاول سالروز عروج ملکوتی عارف کبیر و موحد عظیم الشان فقیه متأله آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه است . البته شاید ۶ ربیع الاول تاریخ دقیق

تری باشد اما غرض یادآوری است . حدود ۶۸ سال از رحلت این یگانه‌ی دوران می‌گذرد و هنوز جامعه‌ی عرفانی ما مدیون مجاهدت‌های ایشان است . آیت الله قاضی (ره) نه تنها فخر شیعه و اسلام بلکه فخر عالم امکان است . مبالغه نیست . کسی که نفسش با نفس ولی الله الاعظم ارواحنا له الفداء متحد شده باشد غرور موجودات است . لا اقل در زمان غیبت کبری یک نفر با شئون ایشان پیدا شد تا سال‌ها عده‌ای از جام او که جام ولایت است بنوشند و "کنز مخفی" کمی از حجاب خود بکاهد . متن زیر را شاید بارها خوانده باشیم . اما وقتی خودم دوباره خواندم مطالب جدیدی دستگیرم شد . اکثر مطالب از کتب لب اللباب و آیت الحق برگرفته شده‌اند .



رویه مرحوم استاد، آقای قاضی نیز طبق رویه استاد بزرگ آخوند ملاً حسینقلی همدانی(ره)، همان طریق معرفت نفس بوده است و برای نفی خواطر در وهله اول، توجه به نفس را دستور می‌داده‌اند؛ بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه روز معین نموده و در آن وقت توجه به نفس خود بنماید. در اثر این توجه رفته رفته تقویت پیدا نموده، و

خواطر از او نفی خواهد شد و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید، ان شاء الله. اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است: اول در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می‌شده است که قاری قرآن خداست جل جلاله. دوم از راه توسل به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا، عنایتی عظیم است.

در رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم آمده است که: «... با حربه «ذکر» نفی خاطر کند. یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خنثی شود، متذکر به ذکر خدا و توجه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خود به تبع «ذکر» خواهد بود و سالک همیشه ذاکرات و به تبع «ذکر»، ذهنش را از خواطر خالی است. طریقه مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیهم - همین طریق بوده است» ...

آقای سید محمد حسن قاضی می‌گوید: «روش ایشان در معرفت نفس بود همان عبارت من عرف نفسه فقد عرف ربه و از آیت الله سید عبدالکریم کشمیری نیز آمده که دستور العمل هایشان در معرفت نفس و رب مؤثر بود، مراقبه و ذکر یونسیه در سجده و تسبیحات اربعه بعد از هر نماز و خواندن سوره قدر در شب جمعه صد بار از سفارشات ایشان بود. می‌گفتند: مسجد سهله که می‌گویند شب‌های چهارشنبه بروید، جمعه بروید.» برای تربیت شاگردان هم از روش اربعینی یا چله هم دستور خوراکی و حیوانی استفاده می‌کرد، و هم معاشرت با استاد و شرکت در جلساتش را مؤثر می‌دانست. او بین الطلوعین به وادی السلام می‌رفت و شاگردان را هم به این کار توصیه می‌کرد.

ایشان معمولاً دو جلسه در دو زمان داشتند. یکی نشست قبل از ظهر بود که دو سه ساعت مانده به ظهر می‌رفتند خدمت ایشان که آن نشست، اختصاصی نبوده و احياناً افراد متفرقه هم می‌آمدند و یکی هم جلسه قبل از غروب بوده، یک ساعت، یک ساعت و نیم مانده به غروب و مختص شاگردان خاصه‌شان بود. آقای قوچانی می‌فرمودند: در طول این چهارده سال هر دو جلسه را ملتزم بودم و جلسه عصر بسیار پربار بود و ملحق می‌شد به نماز مغرب و عشاء. نماز را در خدمتشان می‌خواندیم و بعد متفرق می‌شدیم. آن موقع تعداد این شاگردان حدوداً چهارده پانزده نفر بودند. از جمله: مرحوم علامه طباطبائی، آشیخ علی اکبر مرندی، آیت الله بهجت، مرحوم شیخ تقی نوری که خیلی پربار و پخته بودند. جناب آقای سها نقل می‌کردند: از جناب حاج شیخ محمد حسین خراسانی شنیدم که به سالیانی دراز ملازم آن بزرگوار بوده است که: «مرحوم آقا (قاضی) شب‌ها جلسه اخلاق داشتند و چراغ روشن نمی‌کردند و به همان تاریکی بعضی از علماء نجف که اهل باطن بودند به آن مجلس حاضر می‌شدند و غالباً صحبت در «معرفة النفس» بود و تهذیب اخلاق و صحبت عرفان هم می‌فرمودند و لکن بیشتر در همان معرفت ذات انسان و خودشناسی بود و اگر ناشناسی وارد می‌شد صحبت را تغییر می‌دادند و در اطراف زیارت سیدالشهداء علیه السلام صحبت می‌فرمودند و می‌فرمودند که استعدادات مختلف است، هر حرفی را به هر کسی نمی‌شود گفت».

ایشان اجازه نمی‌داد که جلساتش را ضبط کنند. آیت الله سید عباس کاشانی می‌گوید: «آن موقع تازه ضبط صوت آمده بود. بعضی از کسبه از این وسایل داشتند و دادند به طلبه ای که می‌رفت درس آقا تا بیانات ایشان را ضبط کند. وقتی آقای قاضی ملتفت شدند، به آن طلبه فرمودند: با کمال شرمندگی و اعتذار فعلاً منت بر من بگذارید و سر درس دیگری بروید».

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری در این باره می‌فرمود: زمانی چند نفر به قصد استفاده از آقای قاضی به محضرشان آمدند ولی بعد از مدتی آن جلسه را ترک کردند؛ علامه طباطبائی عرض کردند: آقا! مثل اینکه چیزهای که می‌خواستند شما به آنها ندادید و آنها

هم رفتند؟ آقای قاضی فرمود: « من مسائل زیادی دارم که به شما هم نداده‌ام چه برسد به اینکه به این تازه واردها بدهم! » علامه طباطبایی می‌گوید: « مرحوم قاضی به آن دسته از شاگردان خود که اعتماد داشت، در مقوله‌های توحید تکلم می‌کرد و با هر کدام به مقتضای استعداد و حالات و رفتار افراد مختلف می‌گفت بعضی زودتر رشد می‌کردند و بعضی این طور نبودند و رشدشان تأخیر می‌افتاد و بعضی شاگردها پس از ۱۰-۱۲ سال رفت و آمد از توحید چیزی سر در نمی‌آوردند .
»

مرحوم قاضی راستی، عجیب مردی بود و با هر یک از شاگردان به مقتضای استعداد و حالات او رفتار می‌کرد.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی می‌فرمود: « آقای قاضی دستورات ذکر عجیب و بسیار متفاوتی از دیگران به من می‌داد؛ چنانکه بسیاری از اوقات اربعین پشت اربعین و اربعین در اربعین به من می‌داد. » .

آقای قاضی به شاگردان خود دستور می‌دادند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: « اللهم ارزقني حبّك و حبّ ما تحبه، و حبّ من يحبّك، والعمل الذي يبلغني إلى حبّك واجعل حبّك احبّ الاشياء إلى » .

آن مرحوم در هنگام اضطراب و ناراحتی‌های روحی، خواندن این کلمات را سفارش می‌کردند: « لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الحمد و له الملك و هو على كل شيء قدير، أعوذ بالله من همزات الشياطين و أعوذ بك ربّي من أن يحضرون إن الله هو السميع العليم: هیچ معبودی جز خداوند یکتای بی شریک وجود ندارد و ستایش و حکومت مخصوص اوست و او بر هر کاری تواناست. از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم ای پروردگارم از این که نزد من حاضر شوند. همانا خداوند شنوا و داناست » .

«مرحوم قاضی به همه سفارش می کردند این ذکر را قرائت کنند: استغفر الله الذی لا اله الا هو من جمیع ظلمی و جورى و إسرافى على نفسى و أتوب إليه: از خداوند که معبودی جز او نیست به خاطر تمامی ظلم‌ها و گناهانم و ستمی که بر خود روا داشته‌ام طلب بخشش می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.»

آن مرحوم برای تقویت حافظه، خواندن آیت الکرسی و معوذتین (دو سوره مبارکه ناس و فلق) را سفارش می‌فرمودند.

برو آنچه از نیکی که می‌دانی درست عمل کن؛ در نهایت دقت و سعی، بدان که تو عارف خواهی بود .

روح این رجل الهی و عالم ربانی و فخر عالم علم و عرفان و عمل الفاتحه مع الصلوات

شنبه هفتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

حجت الحق عارف واصل آیت الله سید احمد کربلائی (ره)

عبدعاصی : منظور از نور اسفهبیدیه نفس مدبره است و نفوس اسفهبیدیه انوار مدبره اند {یا همان ملائکه} . رزقنا الله انشاء الله . جناب سهرودی در حکمت الاشراف تقسیم بندی از انوار آورده‌اند که بسیار خواندنی است .

آیت الله سید احمد کربلائی (ره) (از مشاهیر طریقه معرفت نفس می‌باشند . علامه حسن زاده آملی به نقل از مرحوم شیخ محمدتقی آملی (ره) می‌فرمودند که آقا سید احمد (ره) اصالتاً اصفهانی بود .

حقیر مزار ایشان را در صحن مرتضوی زیارت کرده‌ام . البته سنگ مزاری نیست اما به تشخیص یکی از اولیای الهی محدوده آن را می دانم . وصی سلوکی آخوند ملاحسینقلی همدانی(ره) آیت الله بهاری(ره) بودند . البته بحث وصایت و وصیت نامه دلیل بر کمال افراد نیست . کما اینکه آیت الله قاضی(ره) هم از آیت الله بهاری(ره) و هم از سید احمد کربلایی(ره) استفاده کردند . همینطور وصی آیت الله کربلایی(ره) - که علامه طهرانی(ره) در کتابشان هم به آن اشاره کرده‌اند - مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی(ره) بودند . دلایل تعیین وصی مختص به خود ولی اکمل دارد . خیلی به ما مربوط نیست!!! همین بس که در طریقه اساتیدی که ذکر شده قرار نیست یکی پس از دیگری حتماً وصی همدیگر باشند . مرحوم قاضی(ره) هم می فرمودند : برای من سلسله درست نکنید . مهم طریقه و مشی عرفای حقه است . در خصوص مکاتبات بین حضرت سید کربلایی(ره) و جناب شیخ اصفهانی(ره) این مطلب گفتنی است که : فردی از آخوند خراسانی(ره) درباره دو بیت از منطق الطیر عطار(ره) که می فرماید:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجا که اوست ؟

استفتایی می کند و بعداً جواب را برای شیخ می برد . سپس جواب شیخ را برای سید می برد و این قضیه هفت بار ادامه پیدا می کند . جوابها مخالف همدیگر بود . حاج شیخ بر اساس مسئله توحید عند الحکماء که میگویند : صفات ثبوتیه حضرت حق با ذات او عینیت دارند پاسخ می دادند و حاج سید احمد بر اساس مسئله توحید عندالعرفاء پاسخ می فرمودند که : ذات اقدس او از هر اسم و رسمی بالاتر است و این بیت می رساند که اشیا در مقام منیع راه ندارند و عقل را توان ادراک نیست زیرا قبل از وصول به آن مقام مضمحل و فانی خواهد شد .

علامه طباطبایی (ره) فرموده‌اند: از آقای سید احمد کربلایی که از شاگردان معروف استاد اخلاق و عرفان، آقای ملاً حسینقلی همدانی بود، نقل شده که فرمود: روزی در جایی استراحت می‌کردم، و در خواب بودم. ناگهان شخصی مرا از خواب بیدار کرد و گفت اگر می‌خواهی نور/سفه‌بده را بنگری از جای برخیز! هنگامی که چشم گشودم، دیدم درخششی بی حد و اندازه شرق و غرب را فرا گرفته. علامه طباطبایی می‌فرماید: این درخشش همان مقام تجلی نفس است.

آیت الله العارف آقا سید احمد کربلایی حائری تهرانی واحد العین (ره) (از نوادگان حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر (س) در کربلا دنیا آمد و به اقوالی در ۲۷ شوال ۱۳۳۲ قمری در آخرین لحظات نماز عصر جمعه در نجف اشرف به دعوت حق لبیک گفت و در مقابل ایوان طلا - پشت سر مبارک مولی الموالی امیرالمؤمنین خلیفه الله کلمه الله علی (ع) (معروف به صحن مرتضوی (ع) به خاک سپرده شد. ظاهراً وقتی از دنیا رفت ۵۲ سالش بود و علت آن هم مرض سل بوده است. وقتی عروج می‌کرد سرش بر بالین آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی (ره) (بود. اصالتاً تهرانی بود ولی پدرش سید ابراهیم (ره) جهت تحصیل علوم شیعی راهی کربلای معلی شد. او از اعظام تلامیذ سلوکی سید العرفا جمال العارفين جبل العرفان حضرت آخوند ملاحسینقلی همدانی (روحي لثراب مرقدہ فداء) بود. نمازهایش را در خفا می‌خواند و از اینکه مردم ببخواهند به او اقتدا کنند اجتناب می‌کرد. او از خوف خدا، بسیار می‌گریست و اشک می‌ریخت به گونه ای که در حال نماز، گریه، عنان اختیار را از او می‌ربود؛ به ویژه در هنگامه نمازهای شب. بهمین علت لقب "بکاء" یعنی خیلی گریه کننده داشت مثل مادرش فاطمه (س) مثل جدش حضرت

سجاد(ع) می گویند یکی از چشمانش هم به جهت گریه زیاد از دست داده بود . واحد العین می گفتندش .

به مادرش خیلی خدمت می کرد و زودتر از مادر هم رحلت فرمود . او قله تقوا و ورع و اهل ریاضت و تهذیب کننده نفوس و جان های با استعداد بود . فیلسوف بزرگ سید محمد کاظم عصار تهرانی(ره) می فرمود : او یگانه کسی است که توانست دید و بصر خود را به بصیرت تبدیل نماید و پرده های ضخیم را با عبادت و غرق شدن در ادعیه و اوراد و مقید بودن به نوافل از جلوی چشم خود کنار زند و من در میان بزرگانی که محضر آنان را درک کردم، تنها شخصی که از به مراحل والایی از کشف و شهود معنوی واصل شد آقای کربلایی بود و من احدی را همتای او ندیدم.

تبحر فوق العاده در فقه داشت . این را آقای شیخ محمدحسین عرووی اصفهانی(ره) می فرماید . و اصرار فراوانی جهت مرجعیت از او می شد اما به شدت پرهیز می کرد . از شاگردان سلوکی و غیر سلوکی او می توان به : سید العرفای المتاخرین مولای و بن مولای آقا سید علی قاضی طباطبائی(ره) علامه عصار- سید محسن امین- میرزامهدی اصفهانی- آقاسید جمال گلپایگانی- شیخ محمدتقی بافقی و حضرت آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی(ره) که به قول عده ای وصی ایشان بود اشاره کرد .

آیت الله سید احمد کربلایی(ره) می فرمود : رسیدن به مقام توحید جز از راه اسقاط اعتبارات و اضافات که(التوحید اسقاط الاضافات) است میسر نیست و تا انسان از قید و بند الفاظ و مفاهیم و یا بطور کلی از علوم رسمی آزاد نشود نمی تواند حقیقت توحید را درک کند چرا که الفاظ که بیانگر علوم رسمی هستند حکایت از معانی اعتباری می کنند و مقام توحید فراتر از آن است که قابل اعتبار باشد و به وسیله الفاظ نمی توان حقیقت را آن طوری که هست بیان کرد مگر کلمه جامع الهی که همان انسان کامل است و تکلم او تکلم حق است .

مرحوم آیت‌الله کربلایی می‌فرماید: در یکی از مسافرت‌ها، به درویش روشن‌ضمیری برخورد کردم. او به من گفت: من مأموریت دارم تا شما را از دو چیز مطلع کنم. اول کیمیاست و دوم اینکه، من فردا می‌میرم و شما مرا تجهیز و تدفین نمایید. من به او گفتم: من نیازی به کیمیا ندارم، ولی تجهیز شما را قبول می‌کنم. صبح فردا، درویش فوت کرد و من متکفل تجهیز و کفن و دفن او شدم.

شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد: «سید، بسیار گریه می‌کرد. او در هنگام نماز، به ویژه نمازهای نافله، تسلطی بر خود نداشت. من که دو سال توفیق همسایگی ایشان را داشتم، چیزهای زیادی از او دیدم.»

از آثار حضرت آقای کربلایی (ره) اطلاع دقیقی نیست اما نامه‌هایی از او به جا مانده که در کتاب تذکره المتقین تدوین شده و مکاتباتی که بین ایشان و مرحوم غروی اصفهانی (ره) ردوبدل شده و علامه طهرانی (ره) در کتاب توحید علمی و یقینی آورده‌اند. این مراسلات را علامه طباطبائی (ره) در حوزة قم تدریس می‌کردند و این اهمیت مطالب مراد شده را می‌رساند. علامه طهرانی (ره) به نقل از فرزند آیت‌الله لواسانی (ره) و ایشان به نقل از پدرش می‌فرمود که: نامه ای به میرزا محمد تقی شیرازی (ره) که در جواب پرسشی گفته بود بعد از من به سید احمد کربلایی مراجعه کنید از طرف حضرت سید نوشتم به این مضمون: آقای میرزا محمد تقی! شما که اینک در امور دنیا حکومت و ریاست دارید، اگر این کارها را بکنید و کسی را به من ارجاع دهید، فردای قیامت در محضر خدا، که حکومت با ماست از شما شکایت می‌کنم و از شما راضی نخواهم بود. و در جواب اصرار فروان تجار تهرانی به مرجعیت فرموده بود: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است، من به الکفایه، موجود است. اوج تقوا و زهد را ببینید.

علامه طهرانی (ره) می‌فرمود: «این حقیر در سنواتی که در نجف اشرف تحصیل می‌کردم و به محضر علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی که از اساتید فن روایت و اجازه حقیر هستند مشرف می‌شدم، روزی از فضائل مرحوم آقای سیداحمد تهرانی بیان کردند و سپس فرمودند: پس از رحلت ایشان،

شبی او را در خواب دیدم و می‌دانستم که فوت کرده، انگشت مسبحة (سبابه) ایشان را محکم گرفتم و گفتم: از آن مقامات و درجاتی که خدا به شما عنایت فرموده است، باید برای من بیان نمایید. با شدت هرچه تمام‌تر انگشت خود را از دست من کشید و گفت: حلوای طنطنانی تا نخوری ندانی.»

استاد مرحوم سید محمدحسن قاضی فرزند مرحوم قاضی(ره) (می‌گفت: «هرگاه نام او (سید احمد) نزد پدر برده می‌شد، به او حالتی از سکون و سراسیمگی و تأمل دست می‌داد، و سپس به حالت طبیعی برگشته و شروع به ادامه سخن با هم نشینانش می‌نمود.»

نقل شده است که جناب آقا سید احمد کربلایی، وقتی کلید حجره‌اش را گم کرده بود، و درب حجره مقفل بود، مرحوم سید گفت: مگر جدۀ فاطمه زهرا (علیها سلام) از مادر موسی کمتر است، نام او را به زبان آورد و گفت: یا فاطمه، و قفل را کشید و باز شد. البته این داستان برای بعضی دیگر از بزرگان هم نقل شده است.

حضرت آقا سید علی قاضی(ره) می‌فرمودند: «شبی از شب‌ها را به مسجد سهله می‌گذرانیدم... به نیمه شب کسی آمد و به مقام ابراهیم(رحمة الله) مقام کرد و از پی فریضه صبح در مسجد شد تا طلوع خورشید، آن گاه برفت و دیدم «انسان العین و عین الانسان»... آقا سید احمد بگآء قدس الله سره القدسی از شدت گریه خاک سجده‌گاه، گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید. «و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون»؛ در این نعمت‌های بهشتی راغبان باید از پیشی گیرندگان سبقت گیرند.»

آقا سید جمال گلپایگانی(ره) می‌فرمود: شبی بر حسب معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت... نماز مغرب و عشا و اعمال مسجد را به جای آوردم و حدود دو ساعت از شب می‌گذشت... صدای مناجات و ناله‌ای به گوش من رسید و غیر از من در این مسجد تاریک احدی نبود، این صدا از ضلع شمالی مسجد، رو به روی مقام امام زمان(ارواحنا فداه) شروع شد و به طوری جذاب

و گیرا و توأم با سوز و گداز و همراه با اشعار عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعا‌های عالیه
المضامین بود که حال ما را متوجّه خود نمود. من که آماده شام خوردن شده بودم... نتوانستم
لقمه‌ای نان بخورم و یا استراحت کنم، بلکه دعا و ذکر و فکر را نیز فراموش کردم. صاحب صدا
ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت، دوباره مشغول خواندن و
درد دل کردن می‌شد، باز آرام می‌گرفت و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن چند قدمی جلوتر
می‌آمد، قریب اذان صبح در مقام مطهّر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) رسید. در این حال،
خطاب به حضرت نموده و پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و دل خراشی این اشعار را با
تخاطب با آن حضرت خواند:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه این جا به پناه آمده‌ایم
ره رو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
آبرو می‌رود ای ابر خطا شوی بیار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم
و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گذارد؛ تا سپیده صبح دمید. آن
گاه نماز را به جای آورده، مشغول تعقیبات و فکر و ذکر بود تا آفتاب دمید، آن وقت از مسجد
بیرون شد و من که تمام شب را بیدار بودم، مات و مبهوت از کار و بار خود و مانده بودم، به
دنبال او خارج شده از سرخدمه آن جا پرسیدم: این شخص که بود؟ گفتند: مردی است به نام سیّد
احمد کربلایی. بعضی از شب‌های خلوت که در مسجد کسی نیست می‌آید، و حال و وضعش هم
همین طور است که دیدید . !!!

دستوراتی از ایشان به این شرح است که در یک نامه آمده " : ان شاءالله تعالی تمام مواظبت، بر
دوام توجه و توسل به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه که واسطه فیض زمان است، ملحوظ
داشته، بعد از نماز، دعای غیبت که: اللهم عرفنی نفسک بوده باشد و سه سوره اخلاص هدیه به
آن بزرگوار، و دعای فرج: اللهم عظم البلاء را ترک نکند. و تمام مواظبت بر دوام طهارت مهما

امکن و خواب بر طهارت و وضو و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در وقت خوابیدن و بعد از هر نماز واجب و قرائت آیت الکرسی و مواظبت بر سجده شکر بعد از بیداری و خواندن آیات ان فی خلق السموات والارض... را بعد از بیدار شدن برای نماز شب، با کمال توجه به عالم هستی و تفکر در آن، و نظر بر آسمان و کواکب و آفاق و دعای صحیفه سجادیه را بعد از نماز شب ترک ننماید. والسلام علیه و رحمة الله. حرره فی شهر رمضان المبارک سال ۱۳۲۷، احمد الموسوی حائری "

نواده ایشان که الان در قم هستند می گفت: برای دیدن یکی از بزرگان به یکی از امامزاده‌های مجرب رفته بود. بطور معمولی فرموده بودند: هوا قدری گرم است. آن عالم بزرگ گفته بود: نار جهنم اشد حرا!!! ناگهان حضرت سید صیحه ای زدند و از هوش رفته‌اند.

از مناجات‌های آیت الله سید احمد کربلائی(ره) (اینطور آمده است که " : بار خدایا لیبیک و سعدیک اگر جان گیرنده تو باشی آن کس که جان ندهد کیست؟ ما هم با تو می خواهیم تو را بشناسیم و {هم} با تو می خواهیم تو را ببینیم، پس بیننده تو غیر تو نخواهد بود و شناسنده تو غیر تو نخواهد بود.

"بِكَ عَرَفْتُكَ و انت دَلَلْتَنِي عَلَيكَ و دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ و لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرَ مَا أَنْتَ" «خداوندا به تو تو را شناختم و تو راهنمای منی بر خود و تو مرا به سوی خود می خوانی و اگر تو نبودى نمى دانستم که تو کیستى»

دوشنبه دوم بهمن ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

همه باید سالک باشند

عبد عاصی : خدای متعال همه‌ی مخلوقات را برای سیروسلوک و تعالی آفریده است . چه جماد چه گیاه چه حیوان و چه انسان . و حتی جن و ملک . پس چاره ای نیست جز حیات معنوی و الهی .

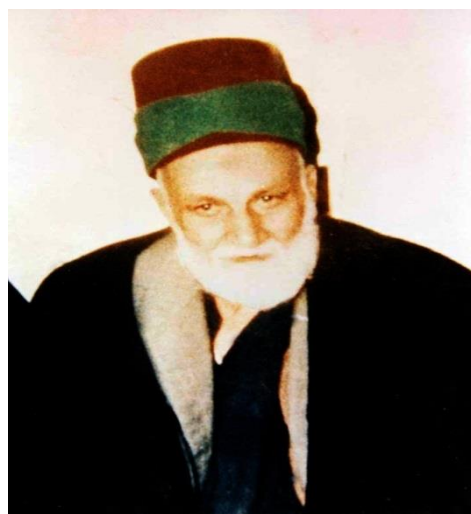
فرمایشات علامه‌ی عارف حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف را در کتاب روح مجرد با هم می‌خوانیم :

تا وقت هست باید در راه سیر و سلوک قدم گذاشت، و این مسیر را طوعاً و از روی اختیار طی نمود. و نیز حضرت آقای حداد رضوان الله علیه می‌فرمودند: بالاخره این راه را باید طی کرد و بدون تردید از انسان اعتراف به نیستی و عجز خواهند گرفت؛ اگر با اختیار خود این راه را برود که رفته است و گرنه با زور و جبر او را خواهند برد ، پس چه بهتر که انسان با اراده و اختیار برود . به قول حافظ علیه الرحمة و الرضوان:

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می علاج کی کنمت، آخر الدوا الکی

انسان در اثر ضعف ادراک، و از سوی دیگر غرور و هوس و تکبر ، تنها همین ظاهر حیات دنیا را می‌بیند و در اثر پرداختن به مظاهر و اشتغال به کثرات این عالم ، از عالم ملکوت و آنچه برای او در آن عالم مهیا شده غافل مانده و آن قابلیت‌ها و استعدادهای خداوندی را برای همیشه با خود دفن خواهد کرد.ولذا ایشان می‌فرمودند : « نوع افراد بنی آدم ، کال و نارس از دنیا می‌روند.میوه‌ی

کال غیر قابل استفاده است؛ نه طعم و مزه ای دارد و نه خاصیتی ، و قابل خوردن نیست.» یعنی انسانی که قابلیت دارد مظهر اسما و صفات حسنی حضرت پروردگار شود و بر مسند خلافت الهی تکیه زند، با لذت‌های حسی خود را از ادراکات عقلیه محروم و در ویرانه‌ای‌های این عالم حبس می‌کند.



می‌فرمودند (جناب حداد): انسان باید این راه را در همین نشأه دنیا طی کند و همین جا به لقا و زیارت خدا مشرف شود.

عبد عاصی : متأسفانه عده ای تصور می‌کنند که فرمایشات بزرگان علم و معرفت در اصل وحدت برگرفته از تعالیم یونانی‌هاست . فارغ از اینکه این نسبت (خواسته یا ناخواسته) تعرض به مقام خلیفه اللهی امام عصر سلام الله علیه است ، نظریه ای بسیار سطحی است . در زیر بیانات رهبر فقید انقلاب اسلامی (ره) را بخوانیم و بخوانند شاید اثر گذاشت :

«هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبیّ ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاح نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. (آداب الصلوه، ص ۳۰۲ تا ص ۳۰۴)

«بنا بر این سخنی که زبانزد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرف‌ها سر درآورده و چه کسی سراغی از این حرف‌ها در کتب آن‌ها دارد. این حرف‌ها در کتب آن‌ها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آن‌ها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه‌اش طبیعیات است...» (تقریرات فلسفه، ج ۱، ص ۸۸)

دوشنبه دوم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

السلام علیک ایها المهدب الخائف

عبد عاصی : ۱ : طبق فرمایشات اولیای الهی برگزاری جلسات دشنام به خلفای سه گانه وهابیت در عصر حاضر ایراد دارد و خلاف تقیهی امام زمان علیه السلام است . (السلام علیک ایها المذهب الخائف) همینطور درشان شیعیان علی علیه السلام نیست که الفاظ و حرکات ناشایست انجام بدهند . مگر ما پیروی هند جگرخوار هستیم؟؟؟ بهترین کار در این عصر ذکر لعن است ان هم بصورت نامحسوس و خصوصی . دعای صنمی قریش / نادعلی / حدیث کساء / زیارت جامعه کبیره / زیارت عاشورا . زیارت نامه‌ی حضرت زهرا سلام الله علیها از بهترین ادعیه هستند . ختومات باید در خفا برگزار شود و از لعن عمومی در هیئت‌ها خودداری شود . مگر نمی‌بینید در همه جای دنیا شیعه کشی رواج پیدا کرده ؟ شیعیان را می‌ربایند و بعد نوار لعن هیئت‌ها و مجالس را می‌گذارند و خوب که تحریک شدند شیعه علی علیه السلام را قصابی می‌کنند . ما در عصر تقیه هستیم . حیف که یک عده جاهل نمی‌فهمند .

۲ : متن زیر دیالوگ‌های یک نمایشنامه است . سناریوی یک فیلم نامه است . متن را آورده‌ام و در انتها نظر مردم را هم آورده‌ام . مردم واقعی . کسانی که بینش دارند و عادل هستند . نظر مردم (اولیای الهی) همیشه برای یک نویسنده مهم است . پس : متن من را بخوانیدشاید متن شما هم باشد ...رفقا با دقت بخوانند چون متن ایهام فراوان دارد و باید هدف اصلی را دریابیم .

شروع:

نمی‌دانم کجا دنبالت بگردم آقا...

باید از شب چهارشنبه‌ی مسجد سهله سراغت را بگیرم یا شب‌های جمعه‌ی کربلا ؟



بله . شبهای چهارشنبه‌ی مسجد سهله . من آن را هم درک کردم . یک شب چهارشنبه تا صبح در مسجد سهله بودم . تو بودی و من تو را نمی‌دیدم . خاک‌های نورانی مسجد متوجه شما بودند اما من ... آن قدر خاک بر روی دلم نشست که جمال جمیل شما بر صفحه‌ی آن نمی‌افتد . آقا بیا تا جمال دلربایت را ببینم . اللهم عجل لولیک الفرج . هر جا این جمله را بنویسم تزئین می‌کنم یا اگر دعایش را بخوانند بلند فریاد می‌زنم . بیا آقا ! بیا

کجا دنبالت بگردم آقا؟؟؟؟

مسجد سهله ات حرف ندارد آقا . سکوت شبهای مسجد سهله گواه رفت و آمد شماست . راستی آقا ! نکند آن اوایل صبح که چند لحظه خوابم گرفت آمدی و رفتی ؟ بله . خوابم گرفت . هر وقت تو آمدی که ظهور کنی خوابم گرفت . هر وقت آمدی که تجلی کنی مرا خوابم فراگرفت . خوب ! خواب است دیگر . دعا کن این دفعه بیدار باشم . آقا جان ! این دفعه آمدی خودت بیدارم کن .

کجا دنبالت بگردم آقا؟؟

می دانم که تا بحال به اضطرار حقیقی نرسیده‌ام که سه مرتبه " یا اباصالح المهدی ادرکنی " بگویم و بیایی . البته دروغ چرا ! خیلی رسیدم اما ... شرمنده‌ام ... یادم رفت سمت را سه بار تکرار کنم . یکبار هم تکرار نکردم . چون نیازم را به در خانه‌ی تو نیاوردم . چون تو را ملکه‌ی عقل و قلب و جانم نکرده‌ام .

می دانی که ! خیلی دوستت دارم اما محبتت هنوز صاحب خانه‌ی دلم نشده . شرمنده آقا

کجا دنبالت بگردم آقا!!!

نمی‌دانم برای تسلاهی دلم تصنیف " تا کی به تمنای وصال تو یگانه ... " را بخوانم یا ترانه‌ی " الهی که لیلی به محمل نشیند ! " ... یا اینکه در تاریکی چراغ‌ها قصیده‌ای غزلی از فراق بخوانند و گریه کنم . من فقط با یک سری ابزار آلات می‌توانم تو را به قلبم دعوت کنم . خدا را شکر گرفتاری هم کم نداریم . اگر یادم بماند یک " یا صاحب الزمان " " آقا جان کمک کن مشکلم حل بشه " ای هم می‌گویم .

کجا دنبالت بگردم آقا!!!

مسجد سهله مرا دوست ندارد والا تو را به من نشان می‌داد .

من تا حالا نتوانسته‌ام تو را ببینم . بگو کجایی دیگر ! من دلم می‌خواهد .. عشقم کشیده شما را ببینم ... بگو ! بگو کجاییم یا چه ذکر می‌گویم ! بگو دیگر بگو ! بگو که از فراق خسته شده‌ام و جانم بر لب رسیده ! از اینکه این همه کتاب درباره‌ی تشرفات محضر شما نوشته شده و دهاتی‌ها هم تو را دیده‌اند اما من تو را ندیده‌ام خیلی رنج می‌کشم . من هم باید تو را ببینم . خودت را به من نشان بده ای خورشید عالم تاب!!!!!!

کجا دنبالت بگردم؟؟؟؟?

نه ربیع الاول ۱۴۳۴ آمد و روز تاجگذاری شماسه . کاش امروز در بارگاهت بودم و ابراز نوکری می‌کردم . کاش در این یوم الله که مؤمنین روزه می‌گیرند و به هم احسان می‌کنند و کرامت می‌کنند در درگاه شما بودم و به خادمات شیرینی تعارف می‌کردم و روزه می‌گرفتم .

احساس می‌کنم که دارم آرام آرام چیزهایی از مسئله‌ی ولایت شما درک می‌کنم . قلبم را به نور خودت روشن کن . نه ربیع است . در بعضی جاها می‌خواهیم برایتان عیدالزهره‌ا بگیریم .

کجا دنبالت بگردم آقا؟!!

فدای قد و بالایت ای یوسف فاطمه . زندگی بی تو سخت است . بگو کجایی تا بیایم و دورت بگردم . می‌خواهم جانم را فدایت کنم . من می‌دانم که ظهورت نزدیک است . بیا دیگر ای منتقم خون حسین . ما در رکابت هستیم آقا جان .

پایان

نظر مردم : دروغ - ریا / دروغ - ریا / دروغ - ریا

یکشنبه یکم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

صلوات چهارده معصوم ابن عربی

عبدعاصی : ای جملات را بخوانیم :

"طلاب علوم و عرفای غیر امامیه اگر با نیت خالص باشند عنایت الهیه بمعرفت امام آنها را فرا می‌گیرد."

"اگر ابن عربی را سنی مالکی بدانیم-کما هو الامر-آنوقت درمی یابیم که بسیاری از مطالب او خروج از جمیع مذاهب اربعه بوده و به تشیع قریب است."

"کلمات ابن عربی وقتی معجب است که در حدود شاکله او یعنی یک مرد سنی عامی او را قرار دهیم"

و بسیاری از این دست جملات که از بیانات علامه‌ی عارف سالک طریق الی الله آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی(ره) (انتخاب شده است . بحث شیعه یا عامی بودن جناب ابن عربی(ره) سالهاست که مطرح است و عده ای را درگیر خود کرده . اما ما باید به این توجه کنیم که تاکنون احدی به این دقت و کمالات نتوانسته شئون اهل البیت علیهم السلام را بیان کند . بسیاری از عبارات با بدلیل زیبایی و جمال جمیلی که دارند نیاز به " معنای لغوی " ندارد اما بطن این عباراتانشالله این صلوات مبارک شفیع حقیر و رفقای خواننده و بلاگ طریق الله باشد .

یک سؤال : واقعاً یک سنی عامی (نه سلفی ونه مالکی وحنبلی وحنفی وحتى شافعی)می‌تواند این عبارات را آن هم در زمان عارف کشی و شیعه کشی به زبان بیاورد ؟ دقت و تکرار این عبارات بی شک برای دوستداران ولایت مایه‌ی وجد و انبساط خواهد بود .

اما یک مطلب مهم : عزیزی پرسیده که آیا این صلوات را چون به معصوم(ع) منتسب نیست و از محیی الدین است می‌شود خواند یا نه ؟ بزرگوار ! اگر اقبال الاعمال و مهج الدعوات را نگاه کنید می‌بینید که بسیاری از ادعیه واذکار و اوراد منتسب به خود سید (ره) است که یا به قلب ایشان الهام شده یا بدون ذکر منبع از امام (ع) شنیده‌اند . بهمین دلیل خواندن این صلوات نورانی رجاء و قربتاً الی الله نه تنها مضر نیست بلکه بسیار مؤثر است . و این صلوات از محکم‌ترین اسناد مبنی بر تشیع ابن عربی است .جناب شیخ اکبر(ره) رساله دارند بنام انسان کامل که بسیار گیرا و جذاب و

حاوی مطالب و معارف بسیار مهمی است که در واقع مبنای سیر و سلوک شیعی را بیان می‌کند .
مشخصاً نورانیته در این عبارات هست که به خواننده منتقل می‌شود . خدای حکیم همه ما را از
مصلین حقیقی قرار دهد . صلوات بر محمد و آل محمد



بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا أَزْلِيًّا أَبَدِيَّتِهِ وَأَبَدِيًّا أَبَدِيَّتِهِ ، سَرْمَدًا بِإِطْلَاقِهِ ، مُتَجَلِّيًا مَرَايَا آفَاقِهِ ،
حَمْدَ الْحَامِدِينَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ .

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعَ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَصْلِ
الْوُجُودِ وَ عَيْنِ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ ، أَوَّلِ الْأَوَائِلِ وَ أَدَلِّ الدَّلَائِلِ وَ مَبْدَأِ الْأَنْوَارِ الْأَزْلِيِّ وَ مُنْتَهَى الْعُرُوجِ
الْكَمَالِي ، غَايَةِ الْغَايَاتِ ، الْمُتَعِينِ بِالنَّشْآتِ ، أَبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَ أُمَّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ ، الْمَثَلِ
الْأَعْلَى الْإِلَهِيِّ ، هَيُولَى الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي ، رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَ نُورِ الْأَشْبَاحِ ، خَالِقِ إِصْبَاحِ الْغَيْبِ ،
رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيْبِ ، مُحْتَدِ التَّسْعَةِ وَ التَّسْعِينَ ، رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ ، صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ
وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ ، الْمُبْرَقِ بِالْعَمَاءِ ، حَبِيبِ اللَّهِ ، مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ .

و على سِرِّ الأسرارِ و مَشْرِقِ الأنوارِ ، المُهَنْدِسِ فِي العُيُوبِ اللَّاهُوتِيَّةِ ، السِّيَّاحِ فِي الفِياضِ الجَبَرُوتِيَّةِ ،
المُصَوِّرِ لِلهَيُولَى المَلَكُوتِيَّةِ ، أوالى لِلوَلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ ، أُنْمُودِجِ الوَاقِعِ ، وَ شَخْصِ الإِطْلَاقِ المُنْطَبِعِ فِي
مَرايا الأَنْفُسِ وَ الآفَاقِ ، سِرِّ الأنبياءِ وَ المرسلينَ ، سَيِّدِ الأوصياءِ وَ الصِّدِّيقينَ ، صُورَةِ الأمانةِ الإلهيَّةِ
، مَادَةِ العُلُومِ الغَيرِ المُتَناهِيَةِ ، الظَّاهِرِ بِالبرهانِ ، الباطنِ بِالقَدْرِ وَ الشَّانِ ، بِسْمَلَةِ كِتَابِ المَوْجُودِ ،
فَاتِحَةِ مِصْحَفِ الوُجُودِ ، حَقِيقَةِ النِّقْطَةِ البائِيَّةِ ، المَتَحَقِّقِ بِالمَراتِبِ الإِنسانِيَّةِ ، حَيْدَرِ آجَامِ الإِبْداعِ ،
الكَرَّارِ فِي مِعارِكِ الإِخْتِراعِ ، السِّرِّ الجَلِيِّ وَ النِّجْمِ الثَّاقِبِ ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبِ ، عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ
السَّلَامُ .

و عَلَى الجُوهَرَةِ القُدْسِيَّةِ فِي تَعْيُنِ الإِنْسِيَّةِ ، صُورَةِ النَّفْسِ الكُلِّيَّةِ ، جِوَادِ العالِمِ العَقْلِيَّةِ ، بِضَعَةِ الحَقِيقَةِ
النَّبَوِيَّةِ ، مَطْلَعِ الأنوارِ العُلُويَّةِ ، عَيْنِ عِيونِ الأسرارِ الفاطميَّةِ ، النَّاجِيَةِ المُنْجِيَّةِ لِمُحِبِّها عَنِ النَّارِ ، ثَمَرَةِ
شَجَرَةِ اليَقينِ ، سَيِّدَةِ نِساءِ العالَمينَ ، المَعروفَةِ بِالقَدْرِ ، المَجْهُولَةِ بِالقَبْرِ ، قُرَّةِ عَيْنِ الرَّسُولِ ، الزَّهراءِ
الْبِتُولِ ، عَلَيْها الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ .

و عَلَى الثَّانِي مِنَ شَروطِ لاإِلَهَ إِلاَّ اللهُ ، رِيحانَةِ مُحَمَّدٍ رَسولِ اللهِ ، رابِعِ الخَمْسَةِ العِباثِيَّةِ ، عارِفِ
الأسرارِ العِمائِيَّةِ ، مَوْضِعِ سِرِّ الرَّسُولِ ، حاوِيِ كَلِيَّاتِ الأَصُولِ ، حاظِظِ الدِّينِ ، وَ عَيِّبَةِ العِلْمِ ، وَ مَعَدَنِ
الفضائلِ ، وَ بابِ السَّلْمِ ، وَ كَهْفِ المَعارِفِ ، وَ عَيْنِ الشُّهُودِ ، رُوحِ المَراتِبِ وَ قَلْبِ الوُجُودِ ، فَهْرِسِ
العُلُومِ اللُدُنِّيِّ ، لَوَلُؤِ صَدَفِ أَنْتَ مَنِي ، النُّورِ اللَّامِعِ مِنَ شَجَرَةِ الأَيْمَنِ ، جامِعِ الكَمالَيْنِ ، أَبِي مُحَمَّدِ
الحَسَنِ ، عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ .

و عَلَى المُتَوَحِّدِ بِالهِمَّةِ العُلَيَّا ، المُتَوَسِّدِ بِالشُّهُودِ وَ الرِّضَا ، مَركَزِ عالِمِ الوُجُودِ ، سِرِّ الواجِدِ المَوْجُودِ ،
شَخْصِ العِرفانِ ، عَيْنِ العِيانِ ، نُورِ اللهِ وَ سِرِّهِ الأَتَمِّ ، المُتَحَقِّقِ بِالكَمالِ الأَعْظَمِ ، نُقْطَةِ دائِرَةِ الأَزَلِ وَ
الأَبَدِ ، المُتَشَخِّصِ بِأَلْفِ الأَحَدِ ، الحَقِيقَةِ الكُلِّيَّةِ الشُّهُودِيِّ ، كَهْفِ الإِمامَةِ ، صَاحِبِ العَلامَةِ ، كَفِيلِ

الدِّينِ ، الوَارِثِ لِخُصُوصِيَّاتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ، الْخَارِجِ عَنِ مَحِيطِ الْأَيْنِ وَ الْوُجُودِ ، إِنْسَانِ الْعَيْنِ ، لَغَزِ
الْإِنشَاءِ ، مَضمونِ الْإِبْدَاعِ ، مُذَوِّقِ الْأَذْوَاقِ وَ مُشَوِّقِ الْأَشْوَاقِ ، مَطْلَبِ الْمُحِبِّينِ وَ مَقْصَدِ الْعُشَاقِ ،
الْمُقَدَّسِ عَنِ كُلِّ الشَّيْنِ ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ

وَ عَلَى آدَمِ أَهْلِ الْبَيْتِ ، الْمُنَزَّهِ عَنِ كَيْتٍ وَ مَا كَيْتٍ ، رُوحِ جَسَدِ الْإِمَامَةِ ، شَمْسِ الشَّهَامَةِ ، مَضمونِ
كِتَابِ الْإِبْدَاعِ ، حَلِّ تَعْمِيَةِ الْإِخْتِرَاعِ ، سِرِّ اللَّهِ فِي الْوُجُودِ ، إِنْسَانِ الْعَيْنِ الشُّهُودِ ، خَازِنِ كُنُوزِ الْغَيْبِ ،
مَطَّلَعِ نَوْرِ الْإِيمَانِ ، كَاشِفِ مَسْتَوْرِ الْعِرْفَانِ ، الْحُجَّةِ الْقَاطِعَةِ ، وَ الدَّرَّةِ اللَّامِعَةِ ، ثَمَرَةِ شَجَرَةِ طُوبَى
الْقُدْسِيَّةِ ، أزلِ الْغَيْبِ وَ أَبَدِ الشَّهَادَةِ ، السَّرِّ الْكُلِّ فِي السَّرِّ الْعِبَادَةِ ، وَ تَدِ الْأَوْتَادِ وَ زَيْنِ الْعِبَادِ ، إِمَامِ
الْعَالَمِينَ وَ مَجْمَعِ الْبَحْرِينَ ، زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَى بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام

وَ عَلَى بَاقِرِ الْعُلُومِ ، شَخْصِ الْعِلْمِ وَ الْمَعْلُومِ ، نَاطِقَةِ الْوُجُودِ ، ضَرْغَامِ آجَامِ الْمَعَارِفِ ، الْمُنْكَشِفِ لِكُلِّ
كَاشِفِ ، الْحَيَاةِ السَّارِيَّةِ فِي الْمَجَارِي ، النُّورِ الْمُنْبَسِطِ عَلَى الدَّرَارِي ، حَافِظِ مَعَارِجِ الْيَقِينِ ، وَارِثِ
عُلُومِ الْمُرْسَلِينَ ، حَقِيقَةِ الْحَقَائِقِ الظُّهُورِيَّةِ ، دَقِيقَةِ الدَّقَائِقِ النُّورِيَّةِ ، الْفُلْكِ الْجَارِيَّةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ
، الْمُحِيطِ عِلْمُهُ بِالزُّبُرِ الْغَابِرَةِ ، النَّبَاءِ الْعَظِيمِ وَ الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ، الْمُسْتَنَدِ لِكُلِّ وَلىٍّ ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَام

وَ عَلَى أَسْتَادِ الْعَالَمِ وَ سَنَدِ الْوُجُودِ ، مُرْتَقَى الْمَعَارِجِ وَ مُنْتَهَى الصُّعُودِ ، الْبَحْرِ الْمَوَاجِ الْأَزْلَى ، وَ
السَّرَاجِ الْوَهَّاجِ الْأَبْدَى ، نَاقِدِ خَزَائِنِ الْمَعَارِفِ وَ الْعُلُومِ ، مَحْتَدِ الْعُقُولِ وَ نُهَآيَةِ الْفُهُومِ ، عَالِمِ الْأَسْمَاءِ ،
دَلِيلِ طُرُقِ السَّمَآءِ ، الْكُونِ الْجَامِعِ الْحَقِيقِيِّ ، وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الْوَثِيقِي ، بَرَزَخِ الْبَرَازِخِ وَ جَامِعِ
الْأَضْدَادِ ، نَوْرِ اللَّهِ بِالْهِدَايَةِ وَ الْإِرْشَادِ ، الْمُسْتَمْعِ الْقُرْآنِ مِنْ قَائِلِهِ ، الْكَاشِفِ لِأَسْرَارِهِ وَ مَسَائِلِهِ ، مَطَّلَعِ
الشَّمْسِ الْأَبْدِ ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْأَحَدِ

و على شجرة الطور ، و الكتاب المسطور ، و البيت المعمور ، و السر المستور ، و آية النور ، كليم
أيمن الإمامة ، منشأ الشرف و الكرامة ، نور مصباح الأرواح ، جلاء زُجاجة الأشباح ، ماء التخمير
الأربعين ، غاية معراج اليقين ، إكسير فلزات العرفاء ، معيار نقود الأصفياء ، مركز الأئمة العلوية ،
محور الفلك المصطفوية ، الأمر للصور و الأشكال بقبول الإصطبار و الإنتقال ، النور الأنور ، موسى
بن جعفر ، عليه صلوات الله العلي الأكبر .

و على سرّ الإلهي و الرائي للحقائق كما هي ، النور اللاهوتي ، و الإنسان الجبروتي ، و الأصل
الملكوتي ، و العالم الناسوتي ، مصداق العلم المطلق ، و الشاهد الغيبي المحقق ، روح الأرواح ،
حياة الأشباح ، هندسة الموجود ، السيار في نشأة الوجود ، كهف النفوس القدسية ، غوث الأقطاب
الإنسية ، الحجة القاطعة الربانية ، مُحقق الحقائق الإمكانية ، أزل الأبديات و أبد الأزليات ، الكنز
الغبيبي و الكتاب اللاربيبي ، قرآن المُجملات الأحديّة ، فرقان المفصلات الواحديّة ، أمّ الوري ، بدر
الدُّجي ، على بن موسى الرضا ، عليه و على آباءه الصلوة و السلام .

و على باب الله المفتوح و كتابه المشروح ، ماهية الماهيات ، مُطلق المُقيّدات ، سرّ السريّات
الموجود في ظلّ الله الممدود ، المنطبع في مرآت العرفان ، المنقطع من نيله حبل الوجدان ، غواص
بحر القدم ، مهبط الفضل و الكرم ، حامل سرّ الرسول ، مُهندس الأرواح و العقول ، أديب معلّم
الأسماء و الشئون ، قهرمان الكاف و النون ، غاية الظهور و الإيجاد ، مُحَمَّد بن عليّ الجواد ، عليه
الصلوة و السلام .

و على الداعى إلى الحقّ ، أمين الله على الخلق ، لسان الصدق ، باب السلم ، أصل المعارف و عين مَنبَت العلم ، مُنجى أرباب المُعادات ، مُنقذ أصحاب الضلالات و البدعات ، عين الإبداع ، أنموذج أصل الإختراع ، مُهجة الكونين و مُحجة الثقلين ، مُفتاح الخزائن الوجوب ، حافظ مَكامن الغيوب ، طيار جَوّ الأزل و الأبد ، على بن محمد ، صلوات الله عليه .

و على البحر الزاخر، زين المفاخر، الشاهد لأرباب الشهود ، الحجة على ذوى الجُهود ، مُعرف حُدود حقائق الربانيّة ، مُنوع أجناس العالم السُبحانيّة ، عتقاء قاف القِدم ، العالى عن مرَقة الهمم ، وعاء الأمانة ، مُحيط الإمامة ، مطلع الأنوار المُصطفويّ ، الحَسَن بن على العسكرى ، عليه صلوات الله الملك الأكبر .

و على سِرِّ الأسرار العليّة و خَفِيّ الأرواح القُدسيّة ، معراج العقول ، موصلِ الأصول ، قطب رَحَى الوجود ، مركزِ دائرة الشهود ، كمالِ النشأة و منشأ الكمال ، جمالِ الجميع و مَجْمَعِ الجمال ، الوجود المعلوم و العلم الوجود ، المائل نحوه الثابت فى الولود ، المُحاذى للمرات المُصطفويّة ، المُتَحَقِّقِ بِالأسرارِ المُرتضويّة ، المُترشّحِ بالأنوارِ الإلهيّة ، المُربى بالأسرارِ الربويّة ، قِيَاضِ الحقائقِ بِوُجُودِهِ ، قَسَامِ الدقائقِ بِشُهودِهِ ، الإسمِ الأعظمِ الإلهي ، الحاوى للنشآتِ الغيبيّةِ المُتناهى ، غَوَاصِ اليمِّ الرّحمانيّة ، مُسليكَ الآلاءِ الرّحيميّة ، طُورِ تجلّى اللاهوتيّة ، نارِ شجرةِ النَّاسُوتِيّة ، ناموسِ الله الأكبر ، غايةِ البشَرِ ، أبى الوقت ، مولى الزمان ، الذى هُوَ لِلحقِّ أمانٌ ، ناظِمِ مناظِمِ السِّرِّ و العَلَنِ ، أبى القاسمِ مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ ، عليه الصلوة و السلام .

اللهم إنى أشهدك أن هؤلاء أهل بيت الرسالة ، و مُختلفِ الملائكة و مهبطِ الوحي و خزانِ العلم و مُنتهى الحكمة و معادنِ الرّحمة و أصولِ الكرم و قادةِ الأمم و عناصرِ الأبرار و دعائمِ الأخيار و

أبوابَ الإيمانِ و أصفياءَ الرَّحمنِ، و سُلالةَ خَيْرَةِ النَّبِيِّينَ و خُلَاصَةَ عِتْرَةِ صِفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ، صلوات الله
و سلامُهُ عليه و عليهم أجمعين .

يكشنبه یکم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فضائل سوره ی یاسین - بخش دوم

عبدعاصی : بخش اول فضائل سوره یاسین را با هم خواندیم که می توانید آن را در بخش "قرآن
و اهل بیت " وبلاگ دوباره مطالعه بفرمایید . و حالا بخش دوم فضیلت های این سوره ی شریفه :



۱۳ - حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر کس (شب)، قبل از خواب سوره ی یاسین را بخواند
و یا در روز، قبل از آنکه از خانه بیرون رود و یا قبل از ظهر بخواند ، پیوسته در آن روز محفوظ
و روزی اش برسد تا روز به پایان رسد . (وسائل ۶/۲۴۷)

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود: هر کس فقط یکبار در عمر خود، سوره‌ی یاسین را تلاوت کند، هرگز فقیر و بدهکار نمی‌گردد، و از کسانی خواهد بود که خداوند وسعت در روزی را برای او تضمین می‌کند. (وسائل ۶/۲۴۸)

۱۴ - خواندن سوره‌ی یاسین با نیت خالص و توجه، در ادای قرض مؤثر است. (خواص القرآن/۱۳۷)

۱۵ - اگر با شرایط ذکر شده، آن را با مشک و زعفران بنویسد، و در باغ آویزان کند، برکت در آن باغ به ظهور رسد. (خواص الآیات/۱۳۶)

۱۶ - تقویت حافظه (تفسیربرهان ۸/۱۶۵) - شفا دهنده‌ی دردها (مستدرک ۱۶/۳۶۸) - درمان مرض صرع (خواص الآیات/۱۳۶) - برای درمان درد دندان (خواص الآیات/۱۳۸) - جهت درمان شکستگی (خواص الآیات/۱۳۸) و درمان قی و قولنج (خواص الآیات/۱۳۸) از تاثیرات جسمانی تلاوت سوره‌ی یاسین هستند.

۱۷ - " سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ " (آیه ۵۸) بعضی بزرگان فرموده‌اند: این آیه، حاوی اسم اعظم خداوند است. هرکس " سوره‌ی مبارکه یاسین " را با ایمان و نیت خالص و توجه به خدا و معنای آن بخواند و وقتی به آیه‌ی فوق رسید ۸۱۸ مرتبه تکرار کند، خداوند متعال او را از همه‌ی غم‌ها خلاص می‌کند و هرچه از خداوند بخواند از فضل و کرم خود به وی عنایت فرماید انشاءالله. (خواص الآیات/۱۳۸).

هرکس شب هنگام سوره‌ی یاسین را بخواند، اندوهش زایل شود و اگر روز بخواند حاجاتش روا گردد. (بحار ۸۹/۲۹۲)

۱۸ - امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: برای روا شدن همه‌ی حاجت‌ها، هرکس هفتاد و پنج مرتبه (و به روایتی بیست و یک بار) با ایمان و نیت خالص و توجه به خدا و معنای آن،

سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین را بخواند ، خداوند به برکت این سوره‌ی مبارکه ، تمام مهمات او را کفایت کند و حاجت او را برآورده گرداند . (خواص القرآن/۱۳۴)

۱۹ - چهل و یک بار خواندن سوره مبارکه‌ی یاسین با نیت خالص و توجه به خدا ، برای سلامتی ایمان ، باعث می‌شود خداوند متعال ، ایمان آن شخص را از گزند روزگار سلامت بدارد . (خواص القرآن/۱۳۴)

۲۰ - تلاوت سوره‌ی یاسین ، امان از چشم زخم است (تفسیر برهان ۸/۱۶۵) ، آسانی زایمان است (تفسیر درالمنثور ۷/۳۹) ، ایمنی از شر جن و انس است (خواص الآیات/۱۳۶) ، برای گشایش مرد بسته است (خواص الآیات/۱۳۶) و جهت بازگشت غائب است . (خواص القرآن/۱۳۷)

۲۱ - رسول اکرم صلوات الله علیه به یکی از اصحاب خود وصیت فرمودند : سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین را در بامداد و شب‌ها ، زیاد تلاوت کن تا در امان حق تبارک و تعالی باشی . (خواص القرآن/۱۳۳)

۲۲ - رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند : هرکس زیارت کند قبر پدر و مادرش را هر روز جمعه ، و بالین قبر آن‌ها سوره‌ی یاسین را قرائت کند خداوند به تعداد هر حرفی از آن ، گناهان او را می‌آمرزد .

۲۳ - هرگاه سوره‌ی یاسین نزد انسان محتضری خوانده شود ، به عدد هر حرفی از این سوره‌ی نورانی ، دو فرشته فرود می‌آیند و در مقابل او صف می‌کشند و برای او طلب آمرزش خواهند کرد و برای غسل او حاضر می‌شوند و در تشییع جنازه‌ی او شرکت کنند و در دفن او حاضر باشند . (خواص الآیات/۱۳۲)

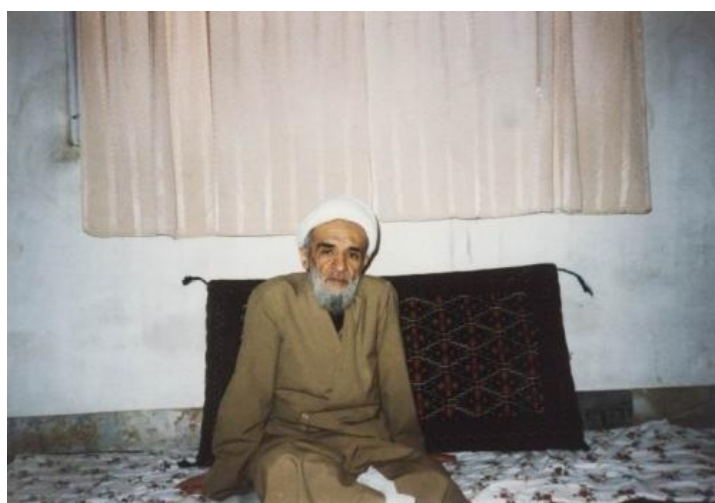
اگر هنگام سکرات مرگ مسلمانی ، کنار بستر او سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین را بخوانند ، ملک الموت روح او را نمی‌گیرد تا آنکه خازن بهشت ، شربت‌ی از بهشت برایش بیاورد . سپس حضرت

عزرائیل (علیه السلام) روح او را به آسانی بگیرد و در حالی که از شراب بهشتی سیراب باشد ، در قبرش آرامش یابد و روز قیامت به بهشت خواهد رفت . (خواص الآیات / ۱۳۲)

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : هرکس وارد قبرستان شود و سوره ی یاسین را قرائت نماید ، خداوند در آن روز ، عذاب تمام اهل آن گورستان را سبک می کند و برای قاری آن ، به تعداد مردگان آن قبرستان حسنه می نویسد . (بحار / ۶۳ / ۷۹)

یکشنبه یکم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه هشتم



در ذی الحجه ۱۳۷۶ هجری قمری از مشهد به یکی از دوستان نوشته است .

تصدقت کردم ! ای عزیز من ! یگانه راه برای تزکیه ی اخلاق معرفت پروردگار است و بس . لذا از ابتدای امر که عنایت حق شامل حال کسی شد باید در فکر این معنی باشد تا به عنایت حق و اولیایش وصول به این مقصد حاصل شود .

ای عزیز من! چون به این مقصد نائل گردی صفات رذیله بار بندد و بروند و صفات حسنه - که اخلاق خدایی است - با وجود تو آمیخته باشد .

ای عزیز من! اگر سال‌ها در صدد برآیی صفاتی از حق در خود را ملکه سازی و دوری از رذائل صفات کنی نتوانی به آن رسید و از این دوری کرد .

ای عزیز من! باید در خانه‌ی دل نشست از اول و مراقبه‌ی کامل داشت و خدا را از نظر نینداخت . در هیچ آنی و با هیچ کسی و با هیچ کاری تا آنکه کم کم غیر حق بار خود ببندد و برود . چون ایشان روند حق بماند و بس و اوامر اوامر او باشد و صفات صفات او . اینکه مبتلا به این رذائل هستیم برای آن است که آنان در ما حکومت کنند . نه حق و حکومت آنان - با آن خباثتشان - چگونه باید باشد؟! خدا می‌داند .

ای عزیز من! " دیو چو بیرون رود فرشته درآید " مبارزه با دیو به همین است که با خدا معامله کنیم و آشنا شویم . چندی که چنین کنیم ایشان - خود - مطیع گردند .

ای عزیز من! این معنی را هم نباید از نظر انداخت که متخلق به اخلاق الله باید شد تا کم کم خلق خدایی بعد از پیدا شدن معرفت حاصل شود .

در آخر متذکر روایتی می‌شوم:

" فی البحار عن الخصال باسناده رفعه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: قسم العقل علی ثلاثة اجزاء : فمن کانت فیه کمل عقله و من لم تکن فیه فلا عقل له : حسن المعرفة بالله عزوجل و حسن الطاعة له و حسن الصبر علی امره* "

عقل دارای سه جزء است که این سه جزء در هر کس باشد عقلش کامل است و در هر که نباشد بی عقل است : شناخت درست و نیکو از خداوند متعال و فرمانبری نیکو از او و شکیبایی پسندیده بر فرمان او .

پایان

*بحار الانوار-ج ۱-ص ۱۰۶-حدیث ۱

یکشنبه یکم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فص حکمة نفثیه فی کلمة شیثیه

عبدعاصی: مطلب زیر سوای عمیق بودن و وسیع المعانی بودنش بسیار جذاب هم هست. خوب است که رفقا هم از زوایه ی عرفان نظری و هم از دریچه ی لذت نگاه کنند و مطالعه بفرمایند:

«نمود حکمت نفثی در نماد کلمه ی شیثی»

اهمیت بی پیرایه ی نفث در «آرام دمیدن نفّس» است. این واژه در اینجا به بازدم نفس الرحمان اشاره دارد، که به معنای افاضه ی هستی به ماهیت ها یا موجودات قلمرو اعیان ثابتہ ای است، که بعداً ظهور خارجی می یابند و یا به صور موجودات عالم ظاهر می شوند.

در زبان عربی شیث به معنای «هبة الله» است زیرا خداوند او را پس از دست دادن هایبیل به آدم عطا فرمود.

قیصری می فرماید: >> آدم اولین تعین وجود مطلق بود و مرتبه ی وجود شناسانه اش شامل تمام مراتب وجودشناسانه ی اجمالی در عالم می شود. مشیّت الهی بر آن قرار گرفت تا وحدت تلفیقی اجمالی را با نفس الرحمان تفصیل دهد. یعنی، هستی موجودات لایتغیر را مقرر بدارد. این قصد الهی از اسمای «الوّهَاب» و «الجواد»، به تبعیت از اسمای «المبدع» و «الخالق» نشأت یافتند. این

مرتبه ی وجود شناسی بعد از الوهیت مبدعیّه است که مرتبه ی موجودیّه را ایجاد می کند، ولی بدون بازدم نفس الرحمان تحقق نمی یابد، زیرا از این طریق است که موجودات در عالم خارج ظهور می یابند. این ها موجوداتی هستند که از قبل، وجود باطنی، خفی داشته اند و به این دلیل است که حکمت نفثی بعد از حکمت الهی قرار می گیرد و به کلمه ی شیث اختصاص می یابد و بعد از تعین اول (یعنی مرتبه ی الوهیت) جای می گیرد و محلّ ظهور تجلّی وجود می شود. <<

پیش فرض های قیصری و نکته های پیچیده ی بحث بالا را قونوی با وضوح بیشتری چنین تبیین می کند:

از حیث صرافت ذات و اطلاقش، حق نه با صفات خلاقیت توصیف می شود و نه مصدر چیزی واقع می گردد. اولین تعینّی که تحقق می یابد، هم شامل تمام تعینّات و هم وحدت جامع است. و با انسان حقیقی تناسب دارد، که آدم، صورت ظاهر آن می باشد. مرتبه ی وجود شناسانه ای که در پی این تعین قرار دارد، مصدریتی است، که از صفات فیاضیه برخوردار می باشد و به موجودیت عالم منتج می گردد. از این روی مظهر حکمت نفثی به کلمه ی شیث مربوط می شود. زیرا معنای اسمش «هبة الله» است در حالی که منظور از این «بازدم»، استقرار نفس واحد است، یعنی، همان وجودی که ماهیت ها در آن استقرار می یابد و بعد به قابلیت هایی تبدیل می شوند که آن را محقق و آشکار می کنند. اگر این افاضه از منظر منبع و منشاش بررسی شود، واحد و اسمش «هبة الله» است، زیرا ضمن انبعاث از ذات، استحقاق صیانتی اش را تضمین می کند و علت دیگری ندارد؛ اما وقتی این موهبت از منظر اجماع صور ظاهری اش که در نهانِ قوابلِ متلونِ مستمرّش قرار دارد، بررسی گردد، عنوان «هبة الاسماء» به آن اطلاق می شود.

کلمه ی «نفث»، «الهام الهی» را نیز متبادر می کند که در این گفتار نبوی منعکس است:

«روح القدس در قلبم القائی کرد تا هیچ نفسی از بین نرود، مگر آنکه تعین تامش تامین و تخصیص یافته باشد، پس در جست و جویت متعادل باش»

بالاخره، نفث به نوع خاصی از تنفس اطلاق می گردد که در بازدم ها هجای «ثو» به آرامی دمیده شود. این بازدم ها را کسانی تمرین می کنند که نسبت به خواص روحانی اعیان عالم آگاهی دارند و بر تجسمات، طلسمات و وردهایی که مربوط به علوم غزیه می باشند، تسلط یافته اند. این افراد با این بازدم ها خصلتی روحانی را به سمت چیزی که روی آن توجه و تمرکز مستقیم دارند، اشاعه می دهند و روی آن مستقر می دارند. این دو تعبیر را در مورد اهمیت «نفث» می توان پذیرفت، زیرا خداوند خودش " شیث را ملهم کرد و علوم خصیصه های روحانی اشیاء و ملائک را به او آموخت، علمی که از طریق اسمای الهی، حروف، کلمات، آیات و جز آن ها به استیلا، کنترل و ممارست تصرف اختیاری در مخلوقات منتهی می شود.

شنبه بیست و ششم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

تصاویری از حضرت علامه طهرانی (ره)

عبدعاصی: تصویر ولی خدا همان بازتاب حضورش را دارد. همانطور که با دیدن ضریح و سنگ مزار و گنبد و بارگاه حرم معصومین علیهم السلام یاد آنها می افتیم و دلمان پر می کشد تصویر اولیاءالله هم یادآور زیبایی های عالم ملکوت خواهد بود. خرسندم که تصاویری ناب و دیده نشده از یک عارف عامل و سالکی واصل را در معرض دید قرار می دهم که دیدن جمال منورش ما را یاد خدا می اندازد. این همان "ولایت کلیه ی الهیه" است که از جانب حجت حق سلام الله علیه تفویض شده است. عارف ربانی سید الطائفتین مجتهد عالی مقام آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف وصی رسمی عارف کامل آیت الحق سید هاشم موسوی حداد

سلام الله عليه است که در صحن انقلاب حرم ملک پاسبان سلطان السلاطین انسان کامل خلیفه ی خدا در عوالم و نشاتین حضرت مولانا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف و التحية و الثناء بدون سنگ مزار مدفون است و جسم و روحش شده جزئی از وجود امام علیه السلام. بدون سنگ مزار است چون در جایی که امام الرئوف هست جای کس دیگری نیست. عرض اندام نکرد. بدون سنگ مزار است چون فانی در ولایت بود. فانی در توحید بود. وقتی امام رضا علیه السلام هست چه جای سید محمد حسین طهرانی؟ مهمترین هدیه ای که خدا به عرفا و اهل سلوک داده و بقیه سهم بسیار کمی از آن برده اند «فهم و بینش» است. علامه طهرانی علامه در علوم ظاهریه نبود / او بواسطه ی یک عمر مجاهدت در معرفت نفس فهم و ادراک و بینش و بصیرتی الهی پیدا کرده بود. دوستان! این مطالب تفسیر و توضیح ندارد. تا ذائقه نجشد درکی از این سرفصلهای الهی بدست نخواهد آمد. مخالفان عرفان هرچقدر خودشان را بکشند و استدلالهای آبکی بکنند و به زعم خودشان آیات و روایات و احادیث بیاورند باز محکومند. همه محکومند. در برابر سلطنت خدا همه محکومند. لا یمکن الفرار من حکومتک. وقتی می گوئیم " خدا همه جا هست «یعنی " خدا همه جا را پر کرده و چیزی جز خدا وجود ندارد». حقیقت توحید و اصل وحدت همین است. آنهایی که توحید و وحدت را از هم تفکیک کرده اند کوریاطنانی هستند که حظی از معارف نبرده اند و ناشیانه از خودشان تفسیر می کنند. هیئات که یک نفر از متقین راه سیروسلوک تفسیر به رای و استدلالات شخصی این بیچاره گان را باور کند. قلبی که پر از نور خداست که غبار نمی گیرد! اگر بی سواد هم باشی اما از خودت چیزی نبینی و علم و اراده و قدرت و حیات و ازلیت و سرمدیت را از آن خدا بدانی و عالم را سراسر «ذات الله» ببینی مثل کوه نور هستی که پیامبری مثل خاتم انبیاء صلوات الله علیه به عنوان خلیفه ی خدا در دلت ساکن خواهد شد و اوست که راه می رود... اوست که می خواند ... اوست که می بیند و می شنود... اوست که می

خورد و می خوابد... اوست که آمیزش می کند... اوست که نماز و قرآن می خواند... اوست که زنده است و نفس می کشد... اوست که راه می رود... اوست که فکر می کند و تصمیم می گیرد... اوست که ... اوست که ... اوست... اوست ... هو ست ...

پنجشنبه بیست و چهارم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

آداب شاگرد در برابر استاد

عبدعاصی: واقعاً اگر قرار بود که هر سالکی قبل از تشریف خدمت استاد آدابی که شیخ اکبر محیی الدین عربی (ره) در باب ۵۳ فتوحات مکیه آورده را به جا آورد الآن دشمنان عرفان چندین برابر بود و از خودی ها! لذا بنده این باب از ابواب فتوحات را تا به حال عنوان نکرده ام؛ اما مطلب بسیار مفیدی از کتاب شریف منیة المرید شهید ثانی (ره) را در خصوص وظایف یک سالک و طلبه ی سیروسلوک عملی دیدم که با اندکی تلخیص و توضیح در زیر خواهیم خواند . این مطلب برای افرادی که طالب راه خدا هستند از اوجب واجبات است و بسیار بسیار مهم .

۱- مهمترین و پرارزش ترین آداب و وظائف معلم و متعلم درباره استاد، این است که باید او - پیش از هر چیز - درباره کسی که در محضر او تلمذ میکند و حسن خلق و آداب و آئین های

رفتار خود را تحت رهبری او فراهم می کند، مطالعه و بررسی نماید، زیرا اگر ما در نظر گیریم که استاد می خواهد شاگرد خود را تربیت کند و آرایشها و خوی های پست و ریشه های رذائل اخلاقی را از دل و جان او بزدايد و بر کند و اخلاقی نیک و فضائل اخلاقی را جایگزین آن ها سازد، این کار و کوشش استاد درباره شاگردش، همانند کار و کوشش زارع و کشاورزی است که می خواهد خس و خار را از زمین کشاورزی، ریشه کن ساخته و گیاههای هرز و زیانبخش را از محیط کشاورزی خود از بیخ و بن بر کند تا کشته و زراعت او به خوبی از زمین سر بر آورده و به نحو مطلوبی بروید و رشد و نمو و برکت و فزونی آن، کامل گردد (و در سایه این کوشش، به محصولی مرغوب و مطلوب دست یابد).

هر استادی نمی تواند واجد چنین اوصاف و خصوصیات باشد. استادانی که واجد شرائط مذکور باشند شدیداً در اقلیت قرار دارند؛ زیرا استاد واقعی حقا جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نائب رسول خدا است. هر فرد عالم و دانشمندی، در خور احراز مقام نیابت از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست.

بنابراین سالک باید استادی را انتخاب کند که از لحاظ اهلیت و شایستگی در حد کمال بوده و دینداری او محرز و مراتب شناخت و معرفت او مسلم و به پاکدامنی معروف باشد.

تذکر: سالک باید از آنگونه اساتیدی بپرهیزد که معلومات خود را از لابلائی کتابها - بدون آن که آن را نزد اساتید فن بخوانند - فراهم آورده اند؛ چون این احتمال قویاً وجود دارد که چنین استادانی در فهم متون علمی از تحریف و تصحیف و اشتباه و لغزش، مصون نباشند؛ و در نتیجه، شاگردان را نیز بلغزانند. یکی از دانشمندان سلف گفته است: اگر کسی شخصا بینش دینی خود را از بطون متون علمی - و استاد نادیده - فراهم آورد، در حقیقت، سعی و اهتمام خویش را در تزییع و تباه سازی احکام دینی، مصروف داشته است. دانشمند دیگری می گوید: از ((صفحیون یا صحفیون)) بر حذر باشید، یعنی از کسانی که شخصا - و بدون آنکه در محضر استاد بنشینند و از درس او مستفیض گردند - مطالب را از لابلائی کتب

علمی و نوشتارها، استخراج و استنباط می کنند؛ از اینگونه اساتید دوری گزینید، زیرا تباهاکاریها و لغزاندگی آنان از اصلاحات و درستکاری های آنها فزونتر است.

۲- باید استاد را به عنوان پدر واقعی و روحانی تلقی کرد. سالک باید بر این اساس بیندیشد که استاد او، پدر واقعی و روحانی وی، (و خود او به منزله فرزند روحانی او است). پدر (و فرزند) روحانی از پدر (و فرزند) جسمانی، با ارزش تر و ارجمندتراند. بنابراین باید سالک در اداء حق ابوت و وفاء به حقوق تربیت استاد - علاوه بر رعایت ادب در حق او به شدت، ساعی و کوشا باشد؛ و بیش از دیگران به او احترام گذارد.

۳- استاد را باید به عنوان پزشک معالج جان و روان برشمرد. سالک باید با این اعتقاد به خویشتن بنگرد که او فردی مبتلا به بیماری نفسانی است؛ زیرا مرض و بیماری عبارت از انحراف جسم از مجرای طبیعی است و نیز باید معتقد باشد که استاد، پزشک درمان بخش بیماری او است؛ زیرا او سعی می کند روح و روان سالک را به مجرای طبیعی آن بازگرداند. به همین جهت به هیچوجه، شایسته نیست که از فرمان و اشاره او سرپیچی کند؛ مثلا اگر به سالک گفت: فلان کتاب را بخوان و درس و اعمال خود را به فلان مقدار محدود ساز و بدان قناعت کن. اگر سالک از این فرمان استاد سر باز زند، به منزله بیماری است که با پزشک معالج خود در طرز درمان خویش به جدال و مخالفت برمی خیزد و او را تخطئه می کند. (بدیهی است که چنین بیماری هرگز درمان نخواهد شد).

۴- ارج نهادن به استاد و تجلیل از مقام علم و دانش: سالک باید با دیده تکریم و احترام به استاد خویش بنگرد و از عیوب او چشم پوشی کند. (یعنی با دل و زبانش از او خرده گیری نکند)؛ زیرا اگر شاگرد با چنین دیدگاهی احترام آمیز به استاد خود بنگرد می تواند به بهره گیری از استاد و نفوذ و ثبات بیان و گفتار او در ذهنش کمک نماید.

یکی از علماء سلف - آنگاه که روانه جلسه درس و محضر استاد می شد - مقداری صدقه به فقیر می داد و می گفت: خدایا عیب معلم و استادم را از نظرم مخفی نگاهدار و برکات علم و دانش او را از من برنگیرد.

۵ - تواضع و فروتنی در برابر استاد: باید سالک - فزون تر از آن مقداری که مامور به تواضع و فروتنی نسبت به علماء و دانشمندان و دیگر اصناف مردم است - در برابر استاد خود، متواضع و فروتن باشد. او باید در برابر مقام علم و دانش نیز اظهار خاکساری کند تا در سایه این فروتنی و خاکساری، به علم و معرفت دست یابد. باید او بداند که اظهار ذلت و خاکساری در برابر استاد، نوعی عزت و سرفرازی است. خضوع شاگرد در برابر استاد، افتخاری است برای او و تواضعش موجب رفعت و بلندپایگی او می گردد.

۶ - لزوم ترجیح رأی و نظریه استاد بر رأی و نظریه خود: سالک نباید رأی و نظریه استاد را مردود ساخته و با او با چهره و رفتار و گفتاری آمرانه مواجه گردد. او نباید بر خلاف نظریه استاد، اشاره کند. باید چنین بیندیشد که استاد او حق و صواب را بهتر از او می شناسد. بلکه او باید در تمام امور زندگی، مطیع و منقاد استاد بوده و زمام تمام شئون حیاتی خود را کاملاً در اختیار او قرار دهد و در برابر اندرز و نصیحت او مطیع بوده و در هر حال، جویای رضا و خوشنودی او باشد. اگرچه رأی و نظر او با رأی و نظر استاد، در این زمینه ها تفاوت داشته و روش استاد، دلخواه او نباشد.

با رأی و نظر استاد به مسابقه پردازد و پیش از رأی او نظریه ای را انتخاب نکند و با او در تمام شئون زندگی خویش مشورت نموده و به دستور او گردن نهد. قلباً و لساناً از نظریه و تدبیر استاد پا فراتر نگذارد.

یکی از فضلاء می گوید: ((اشتباه و لغزش عمل و گفتار یک مرشد و راهبر، نافع تر و سودمندتر از گفتار و عمل حق یک مسترشد و رهجو است که حق و صواب را با نظر شخصی خویش می شناسد و آن را ارزیابی می کند و با عالم و معلم به مشورت نمی پردازد))

در داستان موسی و خضر (علیهما السلام) نکته بیدارگری در این زمینه دیده می شود، (به این معنی که موسی (علیه السلام) رفتار خضر (علیه السلام) را اشتباه آمیز می پنداشت؛ در حالی که رفتار به ظاهر لغزنده و اشتباه آمیز خضر (علیه السلام)، هماهنگ با واقعیت غیرقابل گریز و صد در صد مطابق با حق بوده است؛ چون موسی (علیه السلام) فکر می کرد که خضر (علیه السلام) اشتباه می کند و تصور می نمود که رأی و نظر خود او بر حق است).

۷- تحمل جور و تدروی های استاد: باید شاگرد در برابر جور و جفای استاد و تدرویهای اخلاقی او، خویشتن داری و شکیبائی خود را حفظ کند. این حالت روانی و اخلاقی استاد نباید مانع ملازمت و همبستگی شاگرد با او گردد و شاگرد، حسن نیت خود را نسبت به استاد از دست دهد و نباید در او این عقیده به وجود آید که استاد او فاقد کمالات علمی و اخلاقی است. باید سالک اعمال و رفتار به ظاهر ناپسند استاد را با بهترین و دلپسندترین و درست ترین وضع، توجیه و تاءویل کرده و آنرا به عنوان رفتاری مقرون به صواب تلقی نماید. فقط افراد کم توفیق قادر نیستند گفتار و رفتار استاد را درست و به نحو احسن، توجیه و تاءویل نمایند. افراد موفق، همواره کار بزرگان علم و دین را - به خاطر آگاهی های عمیقشان - توجیه می کنند و به عمق اعمال و صحت رفتارشان آگاهند.

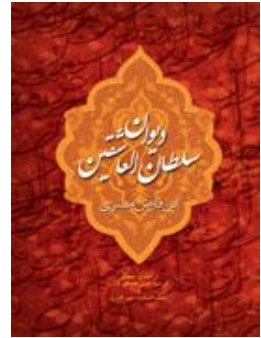
اگر شاگرد - از لحاظ اخلاقی - خشم و تدروی از استاد مشاهده نمود باید خود، عذرخواهی را آغاز کند و از او پوزش بطلبد و نسبت به آنچه موجب چنین پیش آمدی گشت، توبه و استغفار نماید و تقصیر را به خود نسبت دهد و خویشتن را در این زمینه سزاوار ملامت و سرزنش بداند؛ زیرا اگر سالک با چنین گذشتی، تدرویهای اخلاقی استاد را پاسخ گوید می تواند بیش از پیش، مهر و مودت استاد را درباره خویش پایدار نگاهداشته و قلب او را بهتر تسخیر نماید. نتیجه چنین عکس العمل خوش آیند شاگرد، این است که منافع فزونتری را - در امر دین و دنیا و آخرت - به سوی خویشتن جلب می نماید.

۸- باید در انتظار استاد و شرفیابی از محضر او بسر برد. باید شاگرد بکوشد - پیش از حضور استاد - در جلسه حاضر گردد و خود را به چنین پیشتازی ها و مبادرت ها از لحاظ حضور در جلسه، تمرین و عادت دهد و خویشتن را وادار سازد که همواره پیش از استاد در جلسه حضور یابد.

اگر سالک سعی کند که در کنار خانه استاد به انتظار بنشیند تا او از خانه خویش بیرون آید و همراه او در جلسه حضور بهم رساند - در صورتی که چنین کاری با سهولت، امکان پذیر باشد - کاری بجا و شایسته تر است. شاگرد باید بکوشد که حضور او در جلسه به تاءخیر نیفتد تا در نتیجه ناگزیر شود که پس از حضور استاد، در جلسه حاضر گردد و استاد را در انتظار خود رها کند؛ زیرا اگر - بدون ضرورت قطعی و عذر موجه - استاد را در انتظار آمدن خود قرار دهد و در حاضر شدن، سهل انگاری کند، مسلما خویشتن را در معرض خشم و نکوهش قرار می دهد. از خدا می خواهیم که ما را از گزند چنین خشم و نکوهشی حفظ فرماید.

پنجشنبه بیست و چهارم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۶۱ تا ۷۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۶۱ / و این الصفا؟ هیهات من عیش عاشق و جنه عدن بالمکاره حفت

آسودگی از زندگانی عاشق بسی دور است و بهشت جاویدان را سختی ها و ناخوشی ها در برگرفته است.

۶۲ / لولی نفسُ حرٌّ لو بذلتِ لها علی تَسَلِّیکِ، ما فَوْقَ الْمُنَى ما تَسَلَّتِ

من نفس آزاده ای دارم که اگر هر آنچه برتر از آرزوهاست را بدو بخشی تا از تو دست بردارد، هرگز آرام نخواهد گرفت

۶۳ / لولو أُبِعِدَتْ بِالصَّدِّ وَالهِجْرِ وَالْقَلْبِ وَقَطَعَ الرَّجَا، عَنِ خُلَّتِي، ما تَخَلَّتِ

و اگر نفس من با روی گردانی، هجران، کینه ورزی و قطع امید، دور ساخته شود، لحظه ای از یاد محبوب حویش فارغ نخواهد شد .

۶۴ / لوعن مذهبي، في الحب، مالي مذهبٌ وَإِنْ مِلْتُ يَوْمًا عَنْهُ فَارَقْتُ مَلَّتِي

من از راه و روشم در عشق دور نمی شوم و اگر روزی از آن روی گردانم، به دین خود کافر شده ام .

۶۵ / لولو خُطِرْتُ لِي فِي سَوَاكِ إِرَادَةٌ عَلِي خَاطِرِي سَهْوًا قَضِيْتُ بَرْدَتِي

و اگر بطور ناخودآگاه خواست و ارادت دیگری به ذهنم خطور کند، حکم به ارتداد خودم از مذهب عشق می دهم.

۶۶/ لکِ الحکمُ فی امری فما شئتِ فاصنعی فلمُ تکُ إلاّ فیکِ لا عنکِ رغبتی

زمام امور من به دست توست. پس هر چه می خواهی انجام بده. زیرا من به سوی تو متمایل هستم و از تو گریزان نیستم

۶۷/ و مؤحکم عهدٍ، لم یخامرهُ بیننا تخیلُ نسخٍ، وهو خیرُ الیّة

سوگند به آن پیمان استواری که حتی خیال گسستن آن نیز به ذهن ما راه نمی یابد، که این بهترین سوگند است .

۶۸/ و أخذکِ میثاقَ الولا حیثُ لمُ أبینُ بمظهرِ لبسِ النفسِ فی فی طینتی

و سوگند به پیمان محبتی که تو آنگاه که من در آب و گل بودم و هنوز به صورت انسانی ظاهر نشده بودم، از من گرفتی.

۶۹/ و سابقِ عهدٍ لم یحلُ مُذْ عهدتُهُ و لاحقِ عقدٍ، جَلَعن حلّ فترّة

سوگند به آن اولین پیمانی که من بستم و شکسته نشده و سوگند به این پیمان که به دنبال آن بسته شد و والاتر از آن است که سستی در آن راه یابد.

۷۰/ و مَطَّلِعِ أنوارِ بطلعتکِ، التّی لبهجتها کلُّ البدورِ استسرت

سوگند به مطلع انوار رخسارت که به سبب زیبایی اش، ماه های تمام پنهان گشتند .

مرحوم حاج هادی ابهری (ره)

عبدعاصی: شیفتگان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) انگار از جنس دیگرند. لطافت روحی که از گریه بر مصائب و محبت حضرت ارباب (علیه السلام) برای فرد سالک بوجود می آید بسیار ماندگارتر و موثرتر است از بقیه اسباب. باب مکاشفه بر خیلی از بکائین حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) بواسطه اشک فراوان باز می شود. بعضی از بزرگان بوده اند که از بس اشک ریخته بودند بر گونه هاشان مسیر اشکی بوجود آمده بود. این یعنی اینکه طریقه معرفت به روی همه باز است. مرحوم سید عبدالکریم کفاش (ره) که سمت استادی تقریباً همه ی اخیار تهران راداشت بواسطه دستور اشک صبح و شب بر امام حسین (علیه السلام) که یکسال ادامه داده بود خدمت حضرت ولیعصر (عجل الله فرجه) رسید. مرحوم حاج هادی (ره) که بی شک از اولیای واصل است از عوام الناس بود و جز یک الماس ناب در سینه اش که عیار خلوص آن مافوق تصور بود چیزی دیگر نداشت. البته اصل قضیه هم همین است. عبارت «صاحب المکاشفات العرفانیه و الانوار الملکوتیه و الراى الثاقب» را حضرت علامه طهرانی (ره) به ایشان داده اند. از ایشان یک دختر در قید حیات به یادگار مانده و از ایشان هم پسری هست. مرحوم ابهری (ره) را کنار استادش مرحوم عارف ربانی انصاری همدانی (ره) دفن کردند و مرحوم معین شیرازی (ره) که بعد از آن قضیه امام جماعت شهرری را بعهدہ گرفتند روبروی ضریح حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) به سمت ضریح امامزاده حمزه (ع) پایین یک دیوار مدفون شدند.



مرحوم حاج هادی ابهری ضیغنی (ره) از بکائین بود. حاج اسماعیل دولابی (ره) میفرمود: حاج هادی ابهری (ره) در حرم **مولا امیر المؤمنین علیه السلام** نشسته بود و چپ می کشید، طلبه ای از جلوی ایشان رد می شود و می گوید: این پیر مرد خجالت نمی کشد در حرم حضرت چپ می کشد. پیر مرد وقتی این جمله را می شنود به طلبه می گوید: بالام جان گل بورا (بیا اینجا) یک پک بزن. طلبه می گوید: من به تو اعتراض می کنم که چرا این جا چپ می کشی حالا می گویی من هم یک یک بزنم! بالاخره به اصرار طلبه چپ را به لبش می گذارد، یک مرتبه می بیند فرشتگان فوج فوج در حال صعود و نزول هستند. حاج هادی می گوید: چپ را به من بده، می گیرد و دوباره به طلبه می دهد و می گوید: دوباره یک بزن و طلبه دوباره همان صحنه را می بیند. مرحوم ابهری (ره) می گوید: من اینجا دارم کیف می کنم و چپ می کشم و گر نه می دانم در اینجا نباید چپ کشید. طلبه می گوید نوش جان! من فکر کردم مثل مردم عادی این جا نشسته ای و چپ می کشی.

علامه طهرانی (ره) می فرمود: دوستی داشتیم صاحب ضمیر و روشن دل و متقی و دلسوخته و به حق که از عاشقان حسین علیه السلام بود به نام حاج هادی صنمی ابهری. او هشتاد و سه سال عمر کرد مدت رفاقت من با او نزدیک به هیجده سال طول کشید. او نقل میکرد: در سفری که به عتبات عالیات مشرف شدم و چند روزی در نجف اشرف بودم، کسی را نیافتم که با او بنشینم و درد دل کنم تا برای دل سوخته ام تسکینی حاصل آید. روزی به حرم مطهر مشرف شده، زیارت کردم و مدتی در آن جا نشستم. خبری نشد و از این رو، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

عرض کردم: «مولا جان! ما میهمان شما ایم، چند روز است در نجف می گردم، کسی را نیافتم. حاشا به کرم شما!» از حرم بیرون آمده، بی اختیار راه بازار حوریش را پیش گرفتم و به مدرسه مرحوم سید محمد کاظم یزدی در آمدم. در صحن مدرسه، روی سکویی مقابل حجره ای نشستم. ظهر شد، دیدم از رو به روی ام، از طبقه فوقانی، شیخی خارج شد. بسیار زیبا و با طراوت و زنده دل و از همانجا به بام مدرسه رفت و اذان گفت و بازگشت و همین که خواست به حجره رود، چشمم به صورتش افتاد. دیدم در اثر اذان، چیزی مانند دو حلقه نور بر گونه هایش می درخشید. به حجره رفت و در را بست. من شروع کردم به گریه و عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! پس از چند روز یک مرد را یافتم، ولی او نیز به من اعتنایی نکرد.» بیدرنگ شیخ در حجره را باز کرد و رو به من نمود و اشاره کرد بیا بالا. از جا برخاستم و به طبقه فوقانی رفتم، به حجره اش وارد شدم. هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتیم و مدتی گریستیم. سپس، هر دو به حال سکوت نشستیم و مدتی یکدیگر را تماشا کردیم. آن گاه از هم جدا شدیم. این شیخ روشن ضمیر، مرحوم شیخ مرتضی طالقانی - اعلی الله مقام الشریف - بوده است.



حاج اسماعیل دولابی (ره) میفرمود: یک بار که همراه حاج هادی ابهری به کربلا مشرف شده بودیم، حزن شدیدی مرا احاطه کرد، به نحوی که حتی حال گریه هم نبود. لذا با همین گرفتگی روحی در خانه ماندم و حاج هادی از من پذیرایی می کرد؛ گاهی هم تنها به حرم مشرف می شد. یک روز، به طوری که من هم شنیدم، با خودش گفت: بد نیست برویم بیرون کمی قدم بزنیم. من هم همراه او راه افتادم و با هم از خیابان جلوی حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به طرف خارج شهر رفتیم. در کنار جاده زراعتکاری بود. بی اختیار کنار بوته های باقلا نشستیم. معروف

است که بوته ی باقلا غم آور است؛ تا من به این نکته توجه کردم، غم روی غم آمد و بغضم ترکیب و چند قطره اشک از چشم جاری شد و دلم کمی باز شد. بلند شدیم و مقدار دیگری قدم زدیم. این بار کنار گلهای بنفشه نشستیم - که بهجت آور است - حالم کاملاً عوض شد و آن حالت گرفتگی روحی، کاملاً از بین رفت. حاج هادی هم چپقی چاق کرد و کشید. بعد راه افتادیم به سمت داخل شهر. وقتی داخل شهر شدیم، دیدم همه ی مردم مشغول خانه تکانی و تمیز کردن منزلهایشان هستند؛ گویا خود را برای پذیرایی از مهمانی آماده می کردند. ابتدا فکر کردم مقصود از این مهمان حاج هادی است. تا این خطور از ذهنم گذشت، حاج هادی متوجه شد و صلوات فرستاد و دور زد و از من فاصله گرفت؛ یعنی آن مهمان من نیستم. در این حال کسی به من گفت: اما هیچ کس مثل این آقا از این مهمان، پذیرایی نکرده است. این را که شنیدم سرم را برگرداندم که یک باره نگاهم به گودی قتلگاه افتاد و بدنهای قطعه قطعه شده و سرهای مطهر را دیدم. با دیدن این صحنه، حالم منقلب شد و نزدیک بود از حال بروم و به زمین بیفتم که حاج هادی متوجه شد و کمکم کرد به دیوار تکیه کنم تا به حال بیایم .

میرزا (ره) میفرمود: ایشان آنقدر عاشق و واله امام حسین (علیه السلام) بود که گاهی می دیدند، در مجالس به طرف شخص ناشناس می رود و با او روبوسی می کند. به او می گفتند: آقای حاج هادی! مگر او را می شناسی! ای چه کاری است انجام می دهی؟ می گفت: این آقا بوی کربلا می دهد، بویش به من رسید، فهمیدم از کربلا برگشته است.



عده ای از اولیا از جمله میرزا ابوالقاسم عطار و حاج عزیز الله کریمی و آقا سید عباس فرهمندیور برای آوردن مرحوم ملا آقا جان به سمت زنجان حرکت می کنند تا ایشان را برای سخنرانی در روضه ی آیت الله کاشانی به تهران بیاورند. در مسیر وقتی به نزدیکی ابهر می رسند، ماشینشان خراب می شود. مرحوم حاج هادی ابهری به آقازاده اش می گوید: برو و چند نفر از خوشگل ها را که در راه مانده اند، با خود به این جا بیاور. آقا سید عباس می گفت: ما دیدیم یک اسب سوار نزدیک ما شد و به ما گفت: پدرم گفته است شما به منزل ما بیایید. دم غروب بود. ماشین را رها کردیم و پیاده تا ابهر رفتیم. حاج هادی هم به استقبال ما آمده بود و ما را خیلی تحویل گرفت. چند روزی آن جا ماندیم و پذیرایی خوبی از ما شد. پس از آن ماشین را تعمیر کرده و همراه حاج هادی به زنجان رفتیم. در زنجان نیز چند روز ماندیم و پس از آن، ملا آقا جان را با خود برداشته و به تهران آوردیم.

علامه طهرانی (ره) در مخطوطاتشان آورده اند: در آن وقت آیه الله میلانی در مشهد شخصیت بسیار ممتازی بودند و با ما هم خیلی سابقه داشتند، خیلی مفصل؛ و من هم غالباً در بعضی از امور برای ایشان کاغذ می نوشتم و هیچ کاغذی نمی شد إلا اینکه عمل می کردند، حتی خودشان می فرمودند: بعضی از کاغذهای تو را من کنار می گذارم پیش خودم و چند بار مطالعه می کنم؛ و یک مرتبه به همین حاج هادی ابهری ما گفته بودند: ایشان در این کاغذهایش خیلی به آیات قرآن استشهاد می کنند ایشان مگر قرآن را حفظند؟ حاج هادی گفته بودند: والله من نمی دانم ایشان قرآن را حفظ است یا نه؛ ولی می دانم که سوره جمعه را در نماز روزهای جمعه در مسجد از حفظ می خوانند!

مرحوم حاج هادی در سال ۱۳۹۰ قمری در تهران وفات نموده و جنازه اش را حمل بقم و در جوار جناب علی بن جعفر علیهما السلام بخاک سپردند.

مرحوم آقای کشمیری (ره) می فرمودند: از آقا هادی ابهری ذکری را خواستم که مرا به مقصد

برساند، ایشان ذکر «یا حی یا قیوم» را توصیه کرده بودند. آقای کشمیری پرسیده بودند ذکری می
خواهم که ذکر اولیاست، باز هم این ذکر را توصیه کردند.

مرحوم ابهری، کسی بود که چشم بصیرتش باز شده بود عمده شهودش را از گریه بر حضرت سید
الشهداء علیه السلام گرفته بود. چند چیز انسان را به بصیرت می رساند و یکی از آنها گریه
است. حاج اسماعیل دولابی (ره) میفرمود: حاج هادی ابهری که در محبت اهل بیت خصوصا امام
حسین (علیه السلام) مجنون بود گاهی اوقات در مجلس روضه امام حسین (علیه السلام) چنان
عاشقانه روضه می خواند که همه را منقلب می کرد. وقتی که همه خوب به گریه می افتادند و او
مست می شد به خودش می گفت چرا گریه می کنی؟ گریه کار زنهاست بعد دستمال ابریشمی
یزدیش را از جیب در می آورد و در حالیکه همه به شدت گریه می کردند بلند می شد و خودش
می رقصید.

آیت الله سید محسن طهرانی می گوید: روزی مرحوم پدرم (علامه تهرانی ره) از منزل بقصد مجلس
روضه حرکت کردند مرحوم حاج مشهدی هادی خانصمی ابهری نیز همراه ما بود چون وارد مجلس
روضه شدیم منبری واعظ شهیر و معروف کربلا مرحوم شیخ مهدی مازندرانی بود. وی اتفاقاً در آن
روز روضه قتلگاه را خواند و بسیار خوب و مهیج هم خواند و معلوم است که روضه قتلگاه از همه
روضه ها دلخراشتر و سوزناکتر است اما بسیار جای تعجب بود که ابا کسی گریه نکرد و برخلاف
انتظار همه مجلس سرد و بدون شور بود. چون از مجلس بیرون آمدیم دیدیم حاج مشهدی هادی
میگوید: په! بی حیا شرم نمی کند با جنابت داخل مجلس امام حسین علیه السلام شده است.
معلوم شد یکی از حضار مجلس با حال جنابت آمده است و حال او مانع نزول رحمت شده است.

مرحوم حاج آقا معین شیرازی (ره) قبر کنار مزار آیت الله انصاری همدانی (ره) را خریده بود.
یک شب در یکی از مجالس روضه تهران حاج هادی ابهری (ره) بعد از یک گریه شدید به آقای
معین رو می کند و با خنده میگوید: قبری که خریده ای جای تو نیست مرا آنجا دفن می کنند و

تو را در ... دفن می کنند. پنج سال بعد از این جریان که آقای ابهری فوت می کند بین دوستان تصمیم گرفته می شود که ایشان در همان قبر و کنار آیت الله انصاری همدانی ره دفن شوند.



آیت الله انصاری همدانی - آیت الحق سیدهاشم حداد

می گویند زمانی به حاج هادی (ره) عرض شد که اذان گفتند. برویم مهبای نماز شویم. ایشان فرمودند: هنوز وقتش نشده که؟ و بعد از مدتی فرمودند ک حالا شد برخیزید برای نماز. سؤال کردند چطور آنوقت فرمودید نشده. فرمودند: آخر تازه الان ملائک فرود آمدند...

آقای اسلامیة داماد و شاگرد آیت الله انصاری (ره) می فرمودند: آقای انصاری (ره) غیر از اینکه می فرمودند تشخیص مکاشفه صحیح و واقعی مشکل است می گفتند: اینها توقف در راه و مشغولیت به جزئیات و عدم حرکت بسوی مقصد عالی است و فرد را به اشتباه می اندازد ولی در بین دوستان می گفتند حاج هادی ابهری (ره) کمتر در مکاشفات اشتباه می کند چون ایشان با نور اهل بیت (علیهم السلام) حرکت می کند. روزی که من به کربلا می رفتم با اینکه پول داشتم ایشان

صد تومان آوردند و به من دادند و گفتند: این حواله امام حسین (علیه السلام) است ؛ و اتفاقاً من آنجا پولم تمام شد و به همان صد تومان احتیاج پیدا کردم. این از مکاشفات حاج هادی ابهری بود.

حضرت آیت الله کمیلی از شاگردان مرحوم آیت الحق سیدهاشم حداد (ره) میفرمایند : مرحوم حاج هادی ابهری (ره) خیلی سوز و گداز داشت. در جلسات خیلی گریه می کرد. مرحوم حاج اسماعیل دولابی (ره) هم اشعاری در جلسات می خواندند. گاهی اشعار وزن و قافیه هم نداشت اما طوری سوز داشت که همه اشک میریختیم.

می گویند حاج هادی در جلسات گاهی که همه در سکوت بودند ناگهان شروع به گریه کردن می کردند و بلندبلند با همان حال می گفتند : آی بی بی. آی بی بی زینب... ؛ و یاد اسارت و مصائب بی بی دو عالم و عمه امام زمان (عجل الله فرجه) می کردند و با حال ایشان همه اشک می ریختند. واقعاً چه خبر بوده. در جلسات آنها چه روحی حاکم بوده. چه می دیدند آنها و می شنیدند. آنقدر آینه قلب صاف بوده که مصائب ناموس خدا را می دیدند. راستی اگر هم می گفت :
ای عمه جان زینب حق داشت.

او سواد عادی نداشت و حتی اسم خود را نمیتوانست امضا کند. مهری ساخته بود و جایش مهر می زد. چشم برزخیش باز بود و تاحدودی باطن افراد را تشخیص می داد و از ضمائر هم می گفت. می گویند یک نفر خدمت ایشان می آید و حرفی می زند. ایشان ناراحت می شوند و می فرمایند: می خواهی بگویم فلان روز که می رفتی در فلان جا داشتی به چه فکر می کردی؟ ظاهراً آن شخص حرف ناصوابی زده بود.

مرحوم حاج هادی (ره) برای رفتن به منزل کسی آدرسی نمی پرسید. می گفت: از منزل که بیرون می آیم ملهم میشوم تا اینکه به مقصد برسم. گاهی می فرمود: کیبوتری در مقابل خود می بینم و

هرجا او رفت بدنبالش می روم تا به منزل مطلوب برسم. او گریه های طولانی مدتی داشت. گریه های طولانی شب و روز او بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) را حدود ۱۲ سال ذکر کرده اند.

ایشان با آیت الله میلانی (ره) مرجع عالیقدر شیعه هم رفاقت داشت. می گویند زمانی به شام رفته بود. از همراهان پرسیده بود: دروازه ساعات کجاست؟ به او نشان داده بودند. همانجا چپش را روشن کرده بود و با حال مشاهده شرح اسارت بی بی زینب (سلام الله علیها) و ورود از دروازه ساعات را و مشخصات امام سجاد (علیه السلام) و مخدرات و اسرا را گفته بود.

آقای معین شیرازی (ره) منبری بود. به ایشان عرض کرده بود که چکار کنم / حاجی فرموده بود: هرجا دعوت کردند اگر دیدی قلبت رضایت میدهد برو و به شخص و مجلسش نگاه نکن. دیگر آنکه پاکت پولهایی را که میگیری در یک جیب بریز. تا متوجه نشوی فلانی چقدر داد .

و اما مطالبی مهم (لطفاً با دقت خوانده شود و حتماً بر روی آنها فکر شود): (ظاهراً مرحوم حاج هادی ابهری (ره) همه عرفان را در گریه بر سیدالشهدا (ع) و مصائب آل الله می دید و در برهه ای از زمان به غیر آن طعنه میزد؛ یعنی حساب اهل توحید را از مرام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) جدا می دید. حدس حقیر این است که این قضیه بعد از رحلت مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره) باشد. بهمین خاطر با آنکه حاج هادی (ره) نسبت به مرحوم حضرت آقای حداد (ره) با دید احترام نگاه میکرد ولی گاهی با کنایات و اشارات حرفهایی هم میزد! این پیرمرد نورانی و مخلص از یک طرف بدلیل صفا و بی آلاچی که داشت و از طرفی خناسان آن دوره نسبت به مرحوم حداد (ره) بدبین شده بود. حضرت علامه (ره) نسبت به ایشان چون علقه و محبت فراوان داشتند و بیم آن میرفت که در دام مخالفین طریقه توحیدی مرحوم قاضی (ره) و حداد (ره) بیفتند خیلی با ایشان حرف و بحث داشتند. جوری شده بود که حاج هادی (ره) باعشق در کربلا به زیارت مرحوم حداد (ره) نمیرفت. افرادی که بعد از رحلت حضرت انصاری (ره) و از توحیدی بودن حضرت حداد (ره) جلساتی برای خود برپا کرده بودند حاج هادی (ره) را مدتی سمت خود کشیدند تا مشرب حضرت حداد (ره) را مشوش کنند. آن پیر صافی هم وقتی میدید جلسات

مرحوم حداد (ره) بالکل به روضه و مرثیه نمی گذرد بیشتر تحریک می شد؛ اما زهی خیال باطل. آن کوردلها نفهمیدند کسی که عمری بر عزای حسین (علیه السلام) موهایش را سفید کرده باشد صاحب دارد و تنها و بی پشت و پناه نیست. مرحوم علامه طهرانی (ره) که به حج رفته بودند از آنجا نامه هایی برای رفقا میفرستادند که یکی هم برای حاج هادی (ره) ارسال شد. «ای حاجی! من در اینجا با شما اتمام حجت میکنم که در قیامت همان کسی که عمرت را برای او سپری کردی و به محبتش زنده بودی و شب و روز اشک ریختی اولین کسی است که گریبانت را خواهد گرفت و در قبال آنچه از حقایق برایت روشن شده و تو سرباز زدی در پیشگاه خدا با تو به مخاصمه برخیزد. حال بنگر چه جوابی داری». وقتی متن نامه را برای حاج هادی (ره) خواندند بسیار منقلب شده بود و فرمود: دیدم که سیدمحمدحسین همان راه جدش پیامبر را می رود. بعدها وقتی حضرت حداد (ره) از حج تمتع برگشته بودند قبل از منزل به زیارت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و قمر بنی هاشم (علیه السلام) رفتند. متوجه می شوید برای چه؟ برای اینکه به فردی که دروازه های معرفت و اشراق به رویش باز شده ثابت کند که من هم ولایم. ولایت و توحید یکی است. می گویند در همان روز حاج هادی (ره) جلوتر از همه می رفته و اشعار ترکی درباره مرحوم حداد (ره) می خواند. حدادی که عمری خاک حرم موسی بن جعفر (علیهما السلام) را به چشم میکشید و هرروز زائر ارباب بی کفن حسین (ع) و کعبه اولیا ابوالفضل العباس (علیه السلام) می شد. کسی که ذکر دائمش «یا صاحب الزمان (عجل الله فرجه)» بود. حدادی که نذری ایام محرمش معروف بود و لباس خدمه دربار حسینی (علیه السلام) را می پوشید. می بینید! هیچکس از اغوای شیاطین انس و جن محفوظ نیست و هرکس هم لایق عنایت حسینی (علیه السلام) در این راه پرییج و خم نمیشود. نگویند اهل بیت (علیهم السلام) کریمند و با کریمان کارها دشوار نیست. تو حاج هادی (ره) بشو کمکت نکردند آنوقت بگو... مرحوم حاج هادی ابهری (ره) چند ماهی از آخر عمر را در منزل مرحوم علامه طهرانی (ره) بودند و ایشان برای حاجی طبیب می آوردند. علامه می فرمود: در اواخر عمر خدای متعال لطفی کرد و پرده از جلوی چشمان حاجی کنار رفت و مشاهده کرد آنچه درباره حضرت حداد (ره) می گفتند دروغ و کذب محض بود و از

روی حسد زبانه می کشیده و می گفت: این سید محمد حسین بر من حق حیات دارد. او بود که باعث شد من با محبت و ولایت عارف کامل سیدهاشم حداد (ره) از دنیا بروم. به یکی از رفقا گفته بود که: من می میرم و این سید محمد حسین هم میداند که من می میرم، اما این فعالیت ها و پرستاریها را میکند که من یک کلمه لا اله الا الله بیشتر بگویم. بعد از رحلتش حضرت علامه (ره) چه تعریفهایی که از برزخ او نمی کردند. راستی! علامه طهرانی (ره) با حاج هادی ابهری (ره) صیغه اخوت خوانده بودند. بهمین دلیل علامه نسبت به ایشان حساسیت ویژه داشتند. رفاقت و محبت را می بینید؟!

بروح شیدای حسین (ع) حضرت آقای حاج هادی ابهری (ره) و همه گریه کن های حقیقی آستان ملائک پاسبان مولی الکونین ابی عبدالله الحسین (علیه افضل الصلوات الثقلین) الفاتحه مع الصلوات

سه شنبه بیست و دوم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

پوشش بانوان در بیان آیت الله کمیلی خراسانی

عبدعاصی: همه ی موجودات عالم بالقوة توانایی سیروسلوک را دارند. جمادات - نباتات و حیوانات همگی صاحبان شعور و معرفتند و قابلیت تعالی دارند. نوع انسان هم بعنوان خلیفه ی خدا در اوج این معماری عرفانی قرار دارد؛ اما بعضی ها به غلط تصور می کنند که جنس زن نمی تواند سالک بشود. این برداشتی کاملاً اشتباه و جفاکارانه است. زن مظهر جمال الهی است و در حریم جمالیه ی رب گیرایی ای بیشتر از مرد دارد. در تاریخ هم اگر گشتی بزنیم می بینیم که

عارفه های بسیاری وجود داشته اند که گاهاً مردها از آنها استفاضه داشته اند. همانطور که آداب سیروسلوکی مختص مردها وجود دارد آداب سلوکی ای هم مختص خانم ها هست که بد نیست مراعات کنند تا در قرب الهی موفق تر باشند. اهل تقوا هم خوب است که در خانواده هایشان این دستورات را تشریح کنند و نسوان را ترغیب کنند به حجاب و عفت فاطمی. ۲۰ دستور زیر از دستورات سلوکی حضرت آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (سلمه الله) است که به برادران و خواهران ایمانی توصیه فرموده اند. همینطور دوستان خودم در وبلاگ طریق الی الله را توصیه می کنم به مطالعه ی کتاب «زن در آینه ی جلال و جمال الهی» اثر فقیه سالک آیت الله جوادی آملی.

۱- پوشیدن مقنعه ی چانه دار مشکی

۲- پوشاندن همه ی پیشانی و ابروها (ابروهای اصلاح شده و زینت داده شده)

۳- پوشاندن صورت از پایین تا چانه

۴- پوشاندن دو طرف صورت (که با رعایت قیود بالا پوشانده خواهد شد)

۵- ممنوع بودن چادر مشکی توری، براق، گلدار و جذاب به هنگام بیرون رفتن و در حضور نامحرم

۶- پوشیدن چادر مشکی یا رنگی تیره در منزل در حضور مهمان و نامحرم

۷- ممنوع بودن چادر سفید، گلدار و نازک در منزل در حضور مهمان و نامحرم

۸- پوشیدن ساق دست تیره زیر مانتو

۹- ممنوع بودن جورابه‌های نازک و بدن نما و رنگ روشن در حضور نامحرم

۱۰- استفاده از جورابه‌های مشکی، ساده و ضخیم

۱۱- استفاده از کفش‌های تیره و ممنوعیت استفاده از کفش‌های سفید و رنگ روشن

۱۲- ممنوع بودن استفاده از روسری‌های رنگی در زیر چادر در مهمانی‌ها و اماکن عمومی

۱۳- ممنوعیت هرگونه آرایش صورت از قبیل مداد چشم، سرمه، کرم پودر، رژ لب و ... ولو بصورت ساده

۱۴- پوشیدن مانتوی تیره در زیر چادر الزامی است و اگر مانتوی روشن پوشیده شود باید خود را محفوظ نگه داشت.

۱۵- نداشتن زینت در دست (مانند انگشتر و حتی حلقه ازدواج و لاک ناخن) در صورت وجود از دستکش سیاه استفاده شود.

۱۶- استفاده از انگشتر عقیق و فیروزه در صورتی که رکاب آن ساده و نقره باشد بلامانع است

۱۷- ناخن‌های بلند سوهان کشیده ممنوع است مگر با دستکش

۱۸- ممنوعیت کاشتن ناخن

۱۹- حرف زدن با نامحرم در حد ضرورت باشد (مخصوصاً خانمهای جوان)

۲۰- در خانواده‌ی سالک، سفره‌ها از هم جدا شود. (در هنگام ضرورت، کاملاً نکات ذکر شده رعایت گردد.)

دستورالعملی از آیت الله آقا محمد بیدآبادی (ره)

عبدعاصی: دستورالعملی عرفانی. بله یک دستورالعمل عرفانی در وبلاگ طریق الی الله! اما کو آدمش که آن را بتواند بجا بیاورد؟ اصلاً برای همین این دستورالعمل را آوردم که بگویم: دوستان! اینطور نیست که ما بتوانیم با استفاده از (حتی کاملترین) دستورالعملهای عرفانی عارف بشویم. مشکل ما ادا و اصولها و نداشتن زمینه های مورد نیاز در راه خداست. جملاتی که آیت الله محمد بیدآبادی (ره) (این عارف عظیم الشان در ابتدای این دستورالعمل آورده اند شروط اصلی بالفعل شدن اذکار توحیدی است. وقتی از تخلیه و تصفیه ی قلب خبری نیست چه جای ذکر توحیدی است؟ در مرداب و لجنزار که گندم نمی کارند! هدف از آوردن این دستور این است که ببینیم: اولیای خدا بدون ادا درآوردن وسیله و هدف را شناختند و پی گرفتند. حالا ما هی دنبال این هستیم که اون آقا چه ذکری داده و این آقا چه دستورالعملی داده؟!!



متن زیر فرمایشات یکی از عرفای بنام و کاملین راه خداست. بهمین دلیل از اهمیت ویژه برخوردار است. چون در خودم و کسی ندیدم که بتواند چنین دستور سنگینی را انجام دهد و آدمش باشد و این کاره باشد لذا اذکار را هم جهت نورانیت (بواسطه ی رویت بصری و تکرار قلبی) آوردم. هیچ دستور عرفانی را بدون استاد نباید انجام بدهیم والا ممکن است در یکی از گردنه هایش درون دره ای عمیق و غیرقابل برگشت بیفتیم .

اما بعد، بدان ! ای برادر عزیز که راه به سوی قرب حق تعالی، جل شانہ، منحصر است به دو چیز: تخلیه و تحلیه.

تخلیه و تحلیه یعنی خالی کردن نفس ناطقه (که قلبش می گویند و روحش می نامند. اختلاف اسماء، به علت اختلاف مسمیات است از راه حیثیات، چنانکه، به تفصیل در کتب اهلش مسطور است.) از آنچه او را مانع و حائل شود؛ و باز دارد از توجه به خدا.

تخلیه مزین و محلی نمودن او، به آنچه سبب توجه و تقرب به حضرت حق می شود.

پس هر گاه، نفس موید حق، در خود میل و رغبتی به سوی حق تعالی دید، اول چیزی که بر او واجب است: مراعات و تحصیل تخلیه است. مقدم بر همه اسباب و مبادی آن، توبه است از آنچه سابق بر آن بوده است.

از ملامت مردم باک نداشته باشد. مراقبت نفس داشته باشد. یک چشم بر هم زدن از او، غافل نشود. سعی و کوشش نماید که از او معصیتی سر نزد و هرگاه، از روی غفلت و سهو از او معصیتی سر بزند، همان ساعت به توبه و انابه تدارک نماید.

به شرط آن که اول، شریعت مصطفوی مرتضوی را تحصیل کرده باشد یعنی عالم شود به امر و نهی شارع که آن دو چیز است:

اول: عالم به مسائلی که تعلق به افعال و جوارح دارد.

دوم: عالم به آنچه به دل تعلق دارد: از اوصاف جمیله و اخلاق رذیله.

علم اول، یا به تقلیداست و یا به اجتهاد. این را اهل تحقیق، [علم شریعت] می نامند. علم دوم را [علم به طریقت] می گویند.

از تریب این دو مقدمه: (صغری و کبری) نتیجه ای حاصل می شود که آن را [حقیقت] می خوانند یعنی، معرفت کامل، حسب قابلیت و استعداد او، به حقایق موجودات محصول است یا به نفس خودش.

هرگاه، قلبا توبه کرد و مصر بر فعل توبه و تدارک مافات منه شد، نشانه توفیق الهی و اذن دخول به درگاه حضرت شاهی است.

پس در آن اوقات، به جهت رفع و سوسه نفس و خطورات قلبیه که لازمه طبع بشری است، مکرر مداومت به این ذکر کند:

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

گمان حقیر، بلکه یقین که یک اربعین تمام نشده است، از برای نفس حالتی چند عارض می شود که ترقی تمام، نسبت به حال سابق نفسش دست گیریش خواهد گردید.

بعد از آن، چند وقتی که اقلش یک اربعین باشد، به این ذکر مداومت نماید:

لااله الا انت، سبحانک انی کنت من الظالمین

هرگاه مراعات حال نفس، بر آنچه مذکور شد، مقارن به این ذکر گردید، بی شبهه، حالتی او را دست می دهد. به شرط آن که مقارن گرداند این اوقات ر، به جوعی و سهری و ماکول و مشروبی

که در ظاهر شبهه ناک نباشد. چون اربعین، به این ذکر یا مراقبه نفس، بر او گذاشت، شروع نماید به ذکر

لااله الا الله

با تذکر معنی آن .به این طریق که در گفتن {لااله} به زبان، از دل، خیال غیر را بیرون و محو سازد. در گفتن [الاالله] توجه کلی، قلبا به جانب حق نماید .به این طریق یک اربعین به سر آورد، با آن شرایط سابقه. در این اربعین، صفایی و نوری در دل او منکشف گردد که او را در بعضی از اوقات از خود بی خود نماید و بعد از این اربعین، شب و روز مداومت نماید به ذکر:

اله الا هو، یا حی یا قیوم، یا هوالحی القیوم

تا یک اربعین. در این اربعین، احتمال دارد جنونی بر او عارض شود، بسبب مشاهده بعضی از انوار تجلیات. در این اربعین، لازم است او، با جوع و سهر و صمت، عزلت و اگر چه بی اختیار نفس، به علت مشاهده بعضی از انوار صفات، میان به عزلت و صمت می کند.

بعد از این اربعین، دیگر مداومت نماید به ذکر:

الله

بی حرف ندا؛ و در این اربعین به قدر قابلیت و استعداد، فتح باب ملکوت، در دل او شود، به حیثیتی که امور مخفی بر او ظاهر و مکشوف گردد. چنان انوار صفات، بر او، فایض گردد که خودش در آن حال حیران خود باشد.

بعد از این اربعین، مداومت نماید به ذکر:

یا هو یا من هو لا هو الا هو

چنان مشغول شود که غیر از فرایض و نوافل یومیه و اکل و شرب ضرورت، به هیچ چیز دیگر متوجه نشود و در این اربعین، او را فنایی از [ملک و ملکوت] حاصل شود که به غیر از نفس خودش که خود را مشاهده می نماید، محیط ملک و ملکوت و حق ر، محیط بر خود مشاهده کند، بی کمی و کیفی و خود را چون قطره ای محو در دریای حقیقت، مشاهده نماید. بعد از این، اربعینی دیگر مداومت نماید به ذکر:

یا هو

که در این اربعین فانی از خود گردد. در این حال، عبد در میان نباشد، شاهد و مشهود ذات معبود است. و این جای اقدام است. در این مقام، آواز:

لمن الملک الیوم

از او برخیزد که خود گوید و خود شنود.

بعد از این اربعینی دیگر مداومت نماید به ذکر:

یا الله یا هو

که از حالت [محو به صحو] رسد و بقای کلی در عین فنا او را حاصل گردد و سر معنی [العبودیه جوهره کنهها الربوبیه] براو ظاهر و منکشف گردد و در این مقام به مرتبه [خلافت] و مراد حق تعالی از [انی جاعل فی الارض خلیفه] خواهد رسید و در این مرتبه سزاوار است که خلق را به خدا دعوت کند و نام عام، بلکه خاص [حجه الله علی الارض] [به اشاره غیبی آن حضرت خواهد بود. وصول به این مرتبه و ترقی در این مقامات، موقوف است بر تکمیل هر مقامی به شرایط مقرر، به مراعات امور جزئی متعلقه به آن مقام، والا در قدم اول به جا ماند و انانیت و فرعونیت در نفس او، شکوفه خواهد کرد.

[اللهم وفق و سدد و قو نفو سنا للترقى اليك بالعنايات الخفيه و النفحات القدسيه بحق محمد و آله سادات البريه.

این است مختصری از مطول و مجملی از مفصل در طریق سلوک راه خدا].

شنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

نوشته ای از آیت الله بهاری (ره)

عبد عاصی: کتاب شریف «تذكرة المتقين» از معروفترین کتابها در عرفان عملی است. این مجموعه شامل دستورات و توصیه ها و مراسلات عارف کامل حکیم عالی مقام آیت الله شیخ محمد بهاری همدانی ره (است که توسط استاد اسماعیل تائب تبریزی ره) تدوین شده است. شیخ اسماعیل تائب ره) از شاگردان آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ره) بودند و با مرحوم امام ره) در جلسات ایشان شرکت می کردند. متن زیر یکی از نامه های آیت الله بهاری همدانی ره) است که در خصوص «نفس» می باشد. با هم بخوانیم:



آیت الله بهاری - استاد تائب تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

ماه کنعانی من، مسند مصر آن تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را

لیکن به شروط چندی:

۱. الاول، آن که طمع هر چیز را، لاسیما (به ویژه) راحت نفس خود را از سر بیرون کرده باشی.

غرضی نداشته باشی از حرکت خود، به جز اصلاح عباد و خیر خواهی مسلمین و تحمل جفای

مخلوق و الا اگر مقصود مال و جاه و عزت باشد، مقصود نمی رسد و به مقصد نخواهید رسید. اگر

همواره مرگ در نظرت مجسم شد، آنی غافل نشدی و به حقیقت قلب گفتی:

هر که را خوابگه زد و مشتی خاک است گوچه حاصل که بر افلاک کشی ایوان را

یمكن (یعنی امکان دارد) این ملکه حاصل گردد .

۲. الثانی، آن که به تامل و مشورت کار کند. به عجله و بدو نظری نه (فال العجول خود رای تقع

على الهلكه بکثیر من حیث لا یشعر مهلکه) (یعنی زیرا که انسان شتابکاری که با اتکا به اندیشه

خویش عمل می کند در بسیاری موارد ناآگاهانه خود را در مهلکه می اندازد) که اگر تمام عقلا

جمع شوند، نتوانند او را خلاص کنند، (و هو واضح) (یعنی و این روشن است)

۳. الثالث، اینکه باید قوه غضبیه را تحت قوه عاقله کشیده باشد تا غضب بی محل (یعنی بیجا از او

صادر نشود، (ضروره ان غبار الغضب یستوجه العقل یعمیه، یتحجب عن الحث بمراحل شتی)

(یعنی قطعا غبار خشم بر روی عقل پرده می افکند و آن را کور می گرداند و در نتیجه حجاب

های فراوانی میان او و حق قرار خواهد گرفت) و لذا باید در آن حال متعرض کسی نشود، ولو به

موعظه و حق گویی تا قوه غضب ساکن گردد.

۴. الرابع، اینکه باید کتوم الاسرار (یعنی راز پوش) باشد، سرخود را پنهان دارد؛ و مراد از (سر)

آن مطلبی است که طایفه ای آن را ندانند، که اگر به آنها القاء کنی یا لغو باشد، یا باعث فساد

عقیده آنها گردد، ولو بالمال (یعنی گرچه نه مستقیما با واسطه به آن بینجامد) و این به حسب

اشخاص و بلاد متفاوت است.

۵. الخامس، اینکه هیچ آنی نفس خود را شفیق و ناصح نداند، بلکه او را متهم و خاین بداند،

لاسیما (یعنی به ویژه) اگر دید در مطلبی خیلی اصرار دارد، بداند که غرض در بین هست، اغفال

گردد.

۶. السادس، کارهای او باید نظم و ترتیب داشته باشد. هر چیز را وقتی قرار دهد تا مجال خلوت

با نفس و خودپردازی را از دست ندهد. طوری باشد که تخلف نداشته باشد. هر چیز را در محل

خود بجا آورد. هر چه وقت شد نکند، (که) مفسده زیاد دارد.

۷. السابع، اینکه در هیچ امری متکل به حول و قوه (خود) نباشد، (بل یكون فی جميع الاحوال

متکلا علی صانعه و خالقه - جل شانه -) (یعنی بلکه در تمامی احوال بر آفریننده خویش اعتماد

و تکیه نماید)

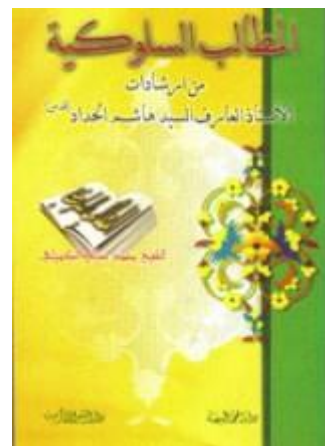
بیش از این مجال نیست.

حرره محمد البهاری

شنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

کتاب شریف «المطالب السلوکیه» اثر آیت الله کمیلی خراسانی

عبد عاصی: بزرگان معرفت ما همگی از استوانه های علمی ما هم بوده اند. چه در حوزه ی فقه و اصول و چه در حوزه های علمی دیگر. علی الخصوص آن دسته از اکابر سیروسلوک که توفیق تلمذ در محضر کمیلین عرفان را داشتند مانند اکثر تلامذه ی مرحوم آیت الله سید علی قاضی یا بعضی از تلامذه ی مرحوم حداد (ره) مثل مرحوم علامه طهرانی (ره) و آیت الله کمیلی خراسانی. کتاب شریف «المطالب السلوکیه» برگرفته از القاءات عرفانی آیت الحق سید هاشم موسوی حداد (ره) است که توسط آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (حفظه الله) تالیف شده است. این کتاب از کاربردی ترین و دقیق ترین و غنی ترین کتب در حیطه ی عرفان عملی است که ویژگی های منحصر به فرد آن نشأت گرفته از روح بلند آن عارف کامل است.



اصل این کتاب به زبان عربی بوده و سالها پیش در بیروت به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۸۸ شمسی انتشارات آرام دل در تهران این کتاب شریف را با اضافات جدید و ترجمه ی فارسی به چاپ رساند. بخش اول کتاب با عنوان نکته های سلوکی در عرفان عملی حاوی ۵۰ مطلب مهم در سیروسلوک عملی است که بعضی از آنها عبارت است از:

اندیشیدن در امور کلی عالم. اثر تنهایی - گرسنگی و سکوت. پیدا شدن الهامات ربانی. مراعات حقوق مردم. حالات سالکین. قبض و بسط. کمال. نیت سالک. ذکر و فکر نورانی و درست. بروز حالت‌های عصبی. پروی از استاد. رفیق راه. جلسات سالکین اهل ذکر. بلا. ذکر. کتمان. استاد عام و خاص. پاک کردن ذهن از خاطرات پراکنده. خطر مکاشفات. اقسام نفس. علاج بیماری‌های روحی. استمرار عمل صالح. شب زنده داری. ویژگی‌های سالکین. سلوک کاسب. تکرار توبه. سوءظن نداشتن. کسب و کار دنیوی. حجاب‌های نفسانی. ملکه‌ی تقوا. توصیه‌های عمومی سالک. نشانه‌های اهل سلوک. نهایت سلوک. شرایط ذکر اربعینی. روش سریع در تغییر حالات نفس. رضا و شکایت. صبر بر اذیت و آزار و...

و بخش دوم کتاب مطالبی است در سیروس‌سلوک عملی برگرفته از مصادر معتبر عرفانی و حاوی ۱۴۹ مطلب ظریف سلوکی است و در نهایت ملحقات کتاب است که آداب تربیتی سالک و روابط بین شاگرد و استاد را تبیین می‌نماید. مطالعه‌ی این کتاب اگر دقیق و به وقت و درست صورت بگیرد نتایج بسیار بسیار مفیدی برای صاحبش خواهد داشت.

مؤلف کتاب از اکابر تلامذه‌ی موحد کبیر حضرت آقای حداد (ره) است و شیوه‌ی سلوکی‌ای که دنبال می‌کند منهاج و طریقه‌ی اساتید طریقه‌ی معرفت نفس است. مطالعه‌ی آثار ایشان در وادی عرفان عملی بسیار مفید و روشنگر است.

یعنی کسی که می‌خواهد بفهمد حقیقت سیر و سلوک چیست بعد از کتاب‌های علامه طهرانی (ره) مناسب است که آثار آیت‌الله کمیلی را مطالعه کند.

فرمایشات سید هاشم حداد (ره)

عبد عاصی: دستورات و توصیه های زیر برگرفته از فرمایشات آیت کبیر توحید و عرفان حضرت آقای سید هاشم حداد (ره) است که از بین مکاتبات ایشان استخراج شده است. نامه های مرحوم حداد (ره) را در کتاب شریف «روح مجرد» می توانید مطالعه کنید. عناوین زیر را هم می توانید در کتاب شریف «المطالب السلوکیه» اثر گرانقدر عارف الهی آیت الله کمیلی خراسانی بازیابی کنید. توصیه های زیر از ظریفترین و عالیتترین وصایای عرفانی است که اهل بصیرت متوجه آن خواهند بود.

الف (برترین گریه ها، گریه ی بنده است بر آنچه که در آن با یاد خداوند موافق نبوده است.

ب (جوانمردی، منصف بودن در حق دیگران و مطالبه نکردن انصاف خود از دیگران است.

ج (بهترین طاعتها، حفظ اوقات است. آن به این است که بنده ی سالک فقط به خودش بپردازد و تنها خدایش را در نظر بگیرد و جز به زمان فعلی خود که در آن حضور دارد فکر ننماید و همچنان که الله پروردگار توست تو هم بایستی در هر حال بنده ی او باشی.

د (اخلاص، رمزی است میان خدا و بنده که نه فرشته آن را می داند تا ثبت کند و نه شیطان تا آن را به تباه کند و نه هوای نفس تا آن را به سمت خود جلب نماید.

ه (تو نیروی رضا را در کارهایت به کار گیر و نگذار که رضا، تو را به کار گیرد. زیرا در صورت دوم با حجاب پی بردن به لذت آن از حقیقتهای آنچه در بررسی توست باز می مانی.

و (اگر بنده یک میلیون سال رو به خدا باشد و لحظه ای از او روی بگرداند، آنچه از دست داده بیشتر است از آنچه به دست آورده.

ز (کسی که افعال و احوال خود را در هر زمان با قرآن و سنت نسنجد افکار و خواطر خود را مورد اتهام و بازرسی قرار ندهد، او را در فهرست مردان خدا به شمار نیاور.

ح (هیچگاه عارف خواسته محب شکوه و گله، بنده طلب و خواهش ترسو آرامش نخواهد داشت و هیچ کس نمی تواند از خداوند بگریزد.

ط (جز «الله» هیچ موجود مؤثر و دانشمند قدرتمندی که زنده و وجود مستقل داشته باشد در عالم هستی وجود ندارد.

ی (فقط توحید است که حق است و همان پناهگاه اهل توحید است و راه نجات فقط منحصر در توحید است. توحید محور عارفین خداست و کسی که دارای بصیرت باشد از درهای توحید عبور می کند و سلطنت او را به وضوح می بیند و با این مشاهده ی توحیدی دیگر خود را نمی بیند، پس در این حالت است که شان و مقام او را بزرگ می شمارد.

شنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

.....

یازده رساله در وحدت وجود

عبد عاصی: انتشارات «مولی» به تازگی کتابی چاپ کرده با عنوان «یازده رساله در وحدت وجود». این ناشر از ناشرانی خوبی است که در زمینه ی فلسفه و عرفان و حکمت خدمات زیادی را تقدیم دوستداران معارف اسلامی کرده است. کتاب ترجمه ی سید ناصر طباطبایی است و به عدد لفظ جلاله ی «هو» حاوی یازده رساله عرفانی در خصوص اصل الهی «وحدت وجود» است. عناوین این کتاب به شرح زیر است:

۱- عین الحیاة اثر شیخ مکی

۲- مسأله وحدة الوجود اثر حسنی فاسی

۳- مطلع الجود بتحقیق التنزیه فی وحدة الوجود اثر ابراهیم کورانی

۴- تنبیه العقول علی تنزیه الصوفیه من اعتقاد تجسیم و الحلول اثر ابراهیم کورانی

۵- ایضاح المقصود من معنی وحدة الوجود اثر عبدالغنی نابلسی

۶- المورد العذب لذوی الورود فی کشف معنی وحدة الوجود اثر مصطفی بکری

۷- نفخة الجود فی وحدة الوجود اثر عطاءالله الازهری

۸- فیض الحق الودود ببیان عقاید الخلق فی وحدة الوجود اثر یوسف قادری نقشبندی

۹- تایید مذهب الصوفیه بالرّد علی الوهابیه اثر مصطفی شطی

۱۰- شرح مشهد الوجود ابن عربی اثر الست عجم بنت نفیس بغدادی

۱۱- وحدت وجود اثر عبدالرحمن جامی

مطالعه ی این کتاب را به دوستانی که اهل تحقیق هستند توصیه می کنم. با توجه به بحران اقتصادی در کشور، طبیعتاً صنعت نشر هم مصون نمانده و قیمت آثار مکتوب هم بسیار بالا رفته

است و در این میانه اهل تحقیق و مطالعه هستند که باید بهای دانش اندوزی خود را بپردازند. قیمت پشت جلد این کتاب ۳۸ هزار تومان می باشد. انتشارات مولی در کارنامه ی خود ترجمه ی اسفار اربعه و فتوحات مکیه ی مرحوم خواجوی را دارد که از خدمات ارزشمند به دنیای عرفان محسوب می شود.

سه شنبه پانزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

عارف کامل صاحب مقام تشریف جناب سید بن طاوس (ره)

عبدعاصی: آیت الله بهجت (ره) می فرمودند: بزرگان طریقت کسانی که کتاب اقبال الاعمال سید بن طاوس (ره) را نداشتند را راه نمی دادند. مطلب زیر شرح حالی از عارف کامل جناب سید بن طاوس (ره) است که در مراقبه و زهد اسوه می باشد. قابل ذکر است که تشرفات خدمت ائمه هدی (ع) به طرق مختلف است که گاهاً مکاشفات هستند که این مکاشفات میتوانند نفسانی هم باشند. یعنی فرد سالک آنچه در ذهن می پروراند حالا به قوه قهریه تبدیل به تمثالی شده است؛ اما در خصوص امثال حضرت سید - سید بحرالعلوم و بعضی عرفای کامل (رضوان الله علیهم) تشرفات بصورت مشاهدات و جسم عنصری حضرت بوده است و این بسیار محدود و معدود است. جناب سید از آن دسته علمای عامل بودند که بغیر از سیل مکاشفات و مشاهدات رحمانی از جنبه علمی هم در حد اعلی بودند و علامه محسوب می شدند. کتابهای سید بن طاوس (ره) مخصوصاً اقبال و مطالب اخلاقی که به فرزندش نوشته برای امثال ما بسیار سودمند هستند. اذکار و اوراد مهج الدعوات باید زیر نظر استاد خبیر باشد. مطلب درباره سید (ره) و احوال ایشان زیاد هست و بنده گلچین می کنم. تشرفات به قدری زیاد هست که گویا ایشان ملازم دائمی حجت خدا (عج) بودند. میرزا جواد ملکی (ره) با لقب «سید المراقبین» از ایشان یاد می کردند.

مولانا و سیدنا حضرت سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (عطرالله مرقدہ و نورالله وجوهنا بنور تربتہ)، از نوادگان امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام در روز ۱۵ محرم سال ۵۸۹ هجری در شهر حله به دنیا آمد. جد هفتم ایشان، محمد بن اسحاق، که به خاطر زیبایی و ملاحظت به طاووس مشهور شده بود از سادات بزرگوار مدینه محسوب می شد. پدر او، موسی بن جعفر نیز، از روایت بزرگ حدیث است که روایات خود را در اوراقی نوشته بود و بعد از او فرزندش آنها را جمع آوری نموده و با نام ((فرقة الناظر و بهجة الخاطر مما رواه والدی موسی بن جعفر)) آن را منتشر نمود. مادر او نیز دختر ورام بن ابی فراس، از بزرگان علمای امامیه بود. مادر پدرش نیز نوه شیخ طوسی می باشد و به همین خاطر سید گاهی می گوید: ((جدی ورام بن ابی فراس)) و گاهی می گوید: (جدی الشیخ الطوسی)

حضرت سید در کودکی بسیار باهوش بود: ((وقتی من وارد کلاس شدم آنچه را دیگران در طول چند سال آموخته بودند، در یک سال آموختم و از آنان پیشی گرفتم.)) او مدت دو سال و نیم به تحصیل فقه پرداخت و پس از آن خود را از استاد بی نیاز دید و بقیه کتب فقهی عصر خویش را به تنهایی مطالعه نمود. علاوه بر اینکه فقهی نام آور بود ادیبی گرانقدر و شاعری توانا شمرده می شد، گرچه شهرت اصلی او در زهد و تقوی و عرفان اوست و اکثر تألیفات او در موضوع ادعیه و زیارات می باشد. سید کتابخانه بزرگ و بی نظیری داشت که از جدش به ارث برده بود و او به گفته خودش تمام آن کتابها را مطالعه کرده یا درس گرفته بود. او ابتدا به کاظمین رفت. پس از مدتی ازدواج نمود و ساکن بغداد شد. مدت ۱۵ سال در شهر بغداد به تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف پرداخت. ورود سید به بغداد سال ۶۲۵ هجری بوده است. سید که تحت فشار دولت عباسی برای پذیرش پستهای حکومتی قرار گرفته بود از بغداد به حله، زادگاه خویش، مراجعت کرد. حضور عارف مجذوبی چون سید در حله، برای علاقه مندان کمال فرصتی الهی بود. دانشوران و توده مردم هر یک به دیدارش شتافته، به فراخور ظرفیت خویش از دریای بی پایان معنویتش بهره مند می شدند. روزی در بستانی بر خاک نشسته بود که یکی از آشنایان به دیدارش

آمده، گفت: حالت چگونه است؟ سید پاسخ داد: چگونه باشد حال کسی که مرداری بر سر و مرداری بر دوش افکنده، مردگان فراوان اجزاء پیکرش را احاطه کرده اند، پیرامونش مردگانی فرو افتاده اند و برخی از اعضای بدنش پیش از مرگش مرده اند. مرد با شگفتی پرسید: من در اینجا مرده ای نمی بینم، چگونه چنین سخنی بر زبان می رانی؟ رضی الدین گفت: آیا نمی دانی عمامه ام از کتان است. زمانی گیاهی شاداب و از زندگی برخوردار بود ولی اینک مرده است. لباسم از پنبه بافته شده، پنبه ای که زمانی زنده و خرم می نمود ولی امروز در شمار مردگان جای دارد. کفشهایم از پوست حیوانی است که روزی زنده بود اما اکنون مرده است. پیرامونم پوشیده از گیاهانی است که فصلی بیشتر سبز و خرم، از زندگی بهره می بردند ولی اینک خشک شده، به بی جانان پیوسته اند. سپیدی موهای سر و رو و چهره ام را می بینی؟ این موها روزگاری مشکی و جوان می نمودند اما امروز جوانی و سیاهی که نشانه زندگی شاداب بود از میان رفته است و هر یک از اعضای پیکرم اگر در راه فرمانبری از خداوند به کار نرود، چون مردگان خواهد شد. مرد با این پند سید شگفت زده، از خواب غفلت بیدار شد.

رضی الدین مدت سه سال نیز در جوار امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام به سر برد. سپس به نجف و کربلا هجرت کرده و در هر کدام حدود ۳ سال مقیم شد. در این زمان علاوه بر تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف، همّت اصلی خویش را بر سیر و سلوک و کسب معنویات قرار داد.

در زمان اقامت در کربلا کتاب شریف ((کشف المحجّة)) را به عنوان وصیتی برای فرزندانش که در آن زمان کودک بودند نوشت. آخرین سفر ابن طاووس در سال ۶۵۲ هجری به بغداد بود. وی در بغداد منصب نقابت را پذیرفت و تا پایان عمر خویش در همانجا سکنی گزید. زمانیکه مغولها به بغداد حمله کرده و آن را اشغال نمودند، سید نیز در بغداد بود. از معروفترین شاگردانش میتوان به علامه حلی (ره) اشاره کرد. ابن طاووس حدود ۵۰ تألیف دارد که بسیاری از آنها در موضوعات

ادعیه و زیارات است. سید کتابخانه ای غنی داشته که حدود ۱۵۰۰ کتاب در آن وجود داشته و در تألیف کتابهای خویش از آنها استفاده می برده است. بسیاری از کتب مرجع سید در طول زمان از بین رفته و تنها منبع اطلاع ما از آنها، نوشته های امثال سید ابن طاووس است و این نکته ارزش تألیفات سید را دوچندان می کند.

از جمله تألیفات سید است:

1 - ده جلد کتاب ((المهمات و التتمات)) که هر یک با عنوان مستقل چاپ شده است از جمله: فلاح السائل، زهرة الربیع، جمال الاسبوع، إقبال الاعمال و - 2... کشف المحجة لثمره المهجة، کتابی اخلاقی است و شامل وصیتهای سید به فرزندانش می باشد و مراحل مختلف زندگی خویش را هم در آن ذکر کرده است - 3. مصباح الزائر و جناح المسافر - 4 الملهوف علی قتلی الطفوف (همان لهوف)

5 - مهج الدعوات و منهج العنايات ۶ - الملاحم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر و...

سید علی بن طاووس در روز دوشنبه ۵ ذی القعدة سال ۶۶۴ هجری در سن ۷۵ سالگی و در شهر بغداد وفات نمود. بدن شریفش را به نجف اشرف منتقل نموده و در حرم امیر المؤمنین علیه السلام به خاک سپردند. می گویند قبلا کفن خود را تهیه کرده و در حج بیت الله لباس احرام خود نموده بود و آن را در کعبه معظمه و روضات مطهره حضرت رسالت (ص) و ائمه بقیع (ع) (و عراق متبرک و هر روز به آن می نگریست و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران قرار داده بود و فرموده: که چون مستحب است انسان در وقت حیات خویش بر کفن خود نظر افکند من نیز کفن خود را بیرون می آورم و بر آن نظر می افکنم؛ و باز فرموده که: در اخبار دیدم که جناب محمد بن عثمان بن سعید بن عمری (رض) و پدرش از سفرای مولای ما صاحب الزمان (عج) بودند قبر خود را در ایام حیات خود محیا کرده بودند من نیز محل قبر خود را معین کردم و گفتم کسی آن را برای من حفر کند و قبر خود را در جوار جدم و مولایم علی (ع) قرار دادم در حالی که میهمان و پناهنده و وارد بر آن حضرت هستم به این امید که مانند دیگران مورد لطف و عنایتش قرار بگیرم و آن قبر

را در پایین پای والدین خود قرار دادم تا اینکه خداوند مرا به خفض جناح از برای ایشان امر فرموده و مرا به نیکی و احسان به ایشان توصیه کرده است پس خواستم مادامی که قبرم سرم در زیر پای ایشان باشد .

خودش می فرماید: وقتی کودک بودم جدم ورام به من گفت: فرزندم هرگاه در اموری که به مصلحت توست وارد شوی به مرتبه پایین آن اکتفا نکن بلکه کوشش کن از متخصصان آن رشته پایین تر نباشی .

من دو سال و نیم بیشتر به علم فقه نپرداختم و آنچه دیگران در چند سال فرا می گرفتند طی یک سال می اموختم. نخست «المجل و العقود» را حفظ کردم و سپس به «نهایة» شیخ طوسی روی آوردم و هنگامی که جزء اول آن کتاب را خواندم در فقه به اندازه ای بی نیاز شدم که استادم «ابن نمادره» در پشت جزء اول آن اجازهای به خط خویش برایم نگاشت و مرا به اموری ستود که خود را شایسته آن نمیدانم .

سید نعمت الله جزائری نوشته است که سید رضی الدین علی سید بن طاووس فرموده که: خلیفه خواست مرا قاضی کند پس من به ایشان گفتم که دعوائی واقع میان عقل و هوای من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت: می خواهم تو را به راه بهشت و لذت های آن ببرم و هوای من گفت: که آخرت نسبی است و من می خواهم که تو را به لذت دنیا برسانم، حکم عادلانه را از من خواستند، پس روزی به نفع عقل حکم کردم و روزی به نفع هوای نفس، آنان پیوسته سر نزاع دارند و من مدت ۵۰ سال است که منازعه آنان را تمام نکرده ام پس کی که نتوانسته یک قضیه را تمام کند پس چگونه می تواند منازعات دیگران را حل و فصل کند پس شما کسی را برای قضا اختیار کنید که عقل و نفس او متفق باشد و از مهمات خود فارغ باشد .

آورده اند که آن جناب بر اسم اعظم واقف گشت و بر آن گنج سعادت نظر یافت و به هنگام دعا و

درخواست حوائج خدا را با آن نام بزرگ می خواند و از برکات آن دعایش مستجاب می شد .
دو پسر داشت، به ایشان می گفت که: چندین بار از خدا مسئلت نمودم که آن اسم را به شما
بیاموزم ولی از خداوند حکیم اجازه آن کار نیافتم ولی آن اسم در کتاب های من مسطور است و
مانند گوهری تابنده در خزانه کتب من پراکنده است شما را به مطالعه ان کتب وصیت می کنم شاید
خود بر آن اسم پی ببرید.

باب فیض ملاقات حضرت ولی عصر (عج) به روی وی مفتوح بود، درد دل خود را از داروخانه آن
طیب نفوس بشری مداوا و نهال وجود خود را از آن فیوضات ربانی مشروب می نمود.

گویند آن مرحوم در کتاب (مهج الدعوات) آورده که در شب چهارشنبه ۲۳ ذیقعده الحرام از سال
۶۳۸ ه.ق در سامرا بودم به هنگام سحر در سرداب مقدس می شنیدم که آن جناب در حق شیعیان
خود بدین صورت دعا می فرمود :

(الهی بحق من ناجاک و بحق من دعاک فی البر و البحر تفضل علی الفقراء المومنین و المومنات
بالغنی و الثروت علی مرضی المومنین و المومنات بالشفاء و الصحة و علی احياء المومنین و
المومنات باللطف و الكرامة و علی الموات المومنین و المومنات بالمغفرة و الرحمة و علی غرباء
المومنین و المومنات بالردّ الی اوطانهم سالمین ...

و تمام آن کلمات طیبه در خاطر من جای گرفت ولی اینک به یاد ندارم که آیا دز ذیل فقره «و علی
احیا المومنین» فرمودند: (و ابقهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا) یا ذیل فقره (و علی اموات
المومنین) فرمودند و ابقهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا

سید بن طاووس آنچنان حقوق حضرت (عج) را رعایت کرد تا اینکه به مقام والائی رسید .چون
رعایت حق آن جناب مایه تقرب جستن نزد خداوند است سبک شمردن آن مایه دوری از خداوند
و مبعوض نزد او می باشد و همچنین تمام حقوق پروردگار برای امام نیز هست چنانکه فرمودند:
هر حقی که برای خدای تعالی هست برای ما نیز می باشد

هر چه معرفت و محبت نسبت به آن حضرت بیشتر شود رعایت حقوق آن حضرت نیز بیشتر می شود چنانکه سید بن طاووس عمل کرد و به مقامی رسید که آن حضرت در ملاقات اسماعیل هرقلی او را فرزند خود می خوانند و می فرمایند: به فرزندم (رضی) بگو که نامه ای به علی بن عوض در باره تو بنویسد و من به او سفارش می کنم که هر چه بخواهی به تو بدهد.

یکی از علمای اهل معنا می فرمود: سید بن طاووس در مقامات معنوی و کمالات روحی به مرتبه ای میرسد که بعضی از اعمال و ادعیه را خود بدون واسطه از حضرت بقیة الله (عج) اخذ می کرد.

حضرت مولا سید بن طاووس خطاب به فرزندش در معرفت به امام زمان ع (میفرماید: ای فرزندم! محمد، خداوند آنچه از تو خواسته و مرضی اوست، الهامت فرماید. بدان که: غیبت مولای ما حضرت مهدی روحی فداه که دوست و دشمن را متحیر نموده است خود دلیل بر ثبوت امامت آن حضرت و امامت ابا طاهرین آن حضرت است زیرا که اگر به کتابهای شیعه و غیر شیعه مثل کتاب (غیبت ابن بابویه) و (کتاب غیبت نعمانی) و کتاب (الشفاء و الجلاء) (و کتاب (ابو نعیم حافظ) در اخبار مهدی (عج) و صفات او حقیقت ثبوت و خروج و ظهور او و کتاب هایی که در کتاب (طرائف) به آن اشاره نموده ام مراجعه نمایی خواهی دید که تمام با اکثر آنها پیش از ولادت آن حضرت به غیبت آن وجود مقدس خبر داده اند. غیبتی که به حدی طولانی شود که حتی بعضی از قائلین به امامت آن حضرت از عقیده خود برگردند و انکار امامت او نمایند. پس اگر آن حضرت چنین غیبتی نفرماید هر اینه قدح در امامت آن حضرت و امامت آباء طاهرین او خواهد بود، پس همین غیبت دلیل بر حقانیت ائمه اطهار (ع) و صحت امامت و غیبت آن حضرت و حجت علیه مخالفین آن حضرت می باشد. گذشته از اینکه غیبت آن حضرت از کسانی که مشرف به شرف ملاقات آن حضرت نشوند از طرف خود آنان است که متابعت و پیروی آن حضرت و اطاعت حضرت رب العالمین اعراض نموده و سرپیچی کرده اند.

سید) ره در آداب دعا می فرماید: هرگاه از خدای تعالی حاجتی خواستی لااقل حال تو مثل آن

شخص باشد که حاجتی از پادشاهان دنیا طلب می کند چون هرگاه حاجتی از ایشان بخواهی سعی در رضا و خشنودی آنان می نمایی به هر چه که مکنّت شود. پس در وقت حاجت خواستن از خداوند در تحصیل رضای او کوشش کن مبدا اقبلت به خداوند کمتر باشد از اقبال بر ملوک و پادشاهان دنیا که اگر حال تو چنین باشد از مستهزئین و هلاکین خواهی بود. پس بر حذر باش که اعتمادت به خدا کمتر نباشد و نیز سزاوار است هر گاه به حاجتی روزه یا نماز به جا می آوری و دعا می کنی **الاهمّ فالاهمّ** حاجات خود را مراعات کنی. بدان که **اهمّ** آنها، حوائج آن کسی است که تو در پناه و هدایت و حمایت او به سر میبری و آن امام زمان توست. پس باید نماز و روزه و دعای تو اول به جهت قضاء حوائج او (حضرت) باشد و بعد به جهت حوائج خودت.

یکی از اعمالی که سید بن طاووس به آن بسیار اهمیت می داده صدقه بر حفظ وجود مقدس آن حضرت بوده چون یکی از تکالیف زمان غیبت صدقه دادن است برای حفظ وجود حضرت به آنچه که میسر است به همین دلیل سید بن طاووس به ما وصیت و سفارش می نماید: ابتدا کن به صدقه دادن برای آن حضرت قبل از اینکه برای خود و عزیزانت صدقه بدهی .

حضرت سید می فرمود: سحرگاهی در شهر سامرا صدای دعا خواندن حضرت صاحب العصر عج (را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانی که او را یاد کرده اند اعم از مردگان و زندگان دعا می کردند و می فرمودند :

و ابقهم (یا اینکه می فرمودند): **احیهم من عزم ملکنا سلطاننا و دولتنا** . یعنی: آنها را (شیعیان) باقی بدار (یا می فرمودند: تردید از مرحوم سید بن طاووس است) زنده بدار در ملک عظیم ما و سلطنت و دولت ما. (این تشرّف در شب چهارشنبه ۱۳ ذی القعدة سال ۳۸۶ هـ بوده است)

جناب سید می فرماید: پیوسته دعا می کردم و از مولایم حضرت مهدی (عج) تمنا می نمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که به شرف ملاقات و خدمتگزاری ایام غیبتش نائل گشته اند تا بدین وسیله به نوکران و خواص حضرتش تاسی جویم. هیچ کس را از نیت و ماضی الضمیر خودم

با خبر نگردانیدم تا اینکه رشید ابوالعباس واسطی در روز پنج شنبه ۲۹ ماه رجب سال ۶۳۵ بدون مقدمه گفت: به تو می گویند ما جز محبت نظر دیگری به تو نداریم، پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل میگردد .

پرسیدم: این پیام را از جانب چه کسی می گویی؟ گفت: از جانب مولایمان حضرت مهدی (عج ...) می گویند: از خدای تعالی درخواست و مسالت کرده بود که بر او تفضل نماید به ملاقات و مشاهده حضرت بقیة الله (عج) تا اینکه در خواب به او گفتند: در وقتی که به تو خواهیم گفت مشاهده خواهی کرد امام زمان (عج) را. گفت: آن وقت که وعده داده بودند در حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر (ع) بود.

جناب سید می فرماید: شخصی که حضرت صاحب الزمان (عج) را در یکشنبه که در تعلق به امیرالمومنین (ع) دارد، در بیداری مشاهده میکند (احتمال زیاد خود ایشان بوده اند) که آن جناب در این روز جد بزرگوارش امیر المومنین (ع) را به این نحو زیارت می کرده است :

(السلام علی الشجرة النبوة و الدوحة الهاشمية المضيئة المثمرة بالنبوة الموثقة بالامامة و علی ضجعیك آدم و نوح علیهما السلام السلام علیک و علی اهل بیتک الطیین الطاهریں السلام علیک و علی الملائكة المحققین بک و الحافین بقبرک یا مولای، یا امیر المومنین هذا یوم الاحد و هو یومک و باسمک و انا ضیفک فیه و جارك فاضفنی یا مولای واجرنی فانک کریم تحب الضیافة و المامور بالاجارة فافعل ما رغبت الیک فیه و رجوته منک بمنزلتک و آل بیتک عند الله و منزلتة عندکم و بحق ابن عمک رسول الله (ص))

جناب سید بن طاوس (ره) می فرمایند: یک روز در محضر محمد بن جعفردهان به سوی به سوی مسجد سهله بیرون رفته بودم که محمد بن جعفر گفت: برویم به مسجد صعصعة بن صوحان چون آن مسجد مبارکی است و امیر المومنین (ع) در آن نماز گزارده و ائمه هدی (ع) قدمهای شریف

خود را در آنجا گذاشته اند. سپس میل کردیم به سوی آن مسجد و مشغول نماز در آن مسجد شدیم، در بین نماز خواندن بودیم که مردی را دیدیم که از شترش پایین آمد و ساقهای شترش را عقال کرد آنگاه داخل مسجد شد و دو رکعت نماز خواند و آن دو رکعت را بسیار طول داد، سپس دستهای مبارکش را بلند کرد و این دعا را خواند: *اللهم یا ذا المن السابغة...سپس برخواست و سوار شترش شد و خواست برود که محمد بن جعفردهان به من گفت: آیا بر نمی خیزی تا برویم نزد او و سوال کنیم که او کیست؟ برخواستیم و نزد او رفتیم به او گفتیم: شما را به خداوند قسم می دهم به ما بفرما کی هستی؟ فرمود مرا کی پنداشتید؟ محمد بن جعفردهان گفت: گمان کردم شما حضرت خضر می باشید. سپس رو به من کرد. گفت: تو هم چنین گمان کردی؟ گفتم: من هم گمان کردم که شما حضرت خضر هستید؟ فرمود: والله من آن کسی هستم که «خضر» محتاج است به او و دیدن او، برگردید منم امام زمان شما.*

مرحوم سید بن طاووس می فرماید: در یک سحرگاه در سرداب مطهر (منزل حضرت در سامرا) از حضرت صاحب الامر ارواحناده این مناجات را شنیدم که می فرمود: *اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَبَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اِتِّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَوَلَايَتِنَا فَإِنَّ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَمَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَقَاصِ بِهَا عَنْ خُمْسِنَا وَادْخُلْهُمْ الْجَنَّةَ وَزَحِّحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَلَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ.* «خدایا؛ شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده‌ای، آنها گناهان زیادی با اتکاء بر محبت به ما و ولایت ما کرده‌اند، اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست از آنها بگذر که ما را راضی کرده‌ای و آنچه از گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با خودشان است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که حق ماست به آنها بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و آنان را با دشمنان ما در خشم و سخط خود جمع نفرما.

می گویند: جناب سید (ره) در سال ۶۴۱ وارد حله شد و اندکی پس از استقرار، در سه شنبه هفدهم جمادی الثانی همان سال همراه دوست و ارسته اش سید محمد بن محمد آوری به زیارت

امیرمومنان علی (ع) شتافت. آنها نیمروز چهارشنبه به نجف گام نهادند و شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی زیر باران عنایت علوی قرار گرفتند. محمد آوری سیمای رویای وصول رضی الدین را در رویا مشاهده کرد و بامداد خطاب به همسفرش چنین گفت: ((در رویا چنان دیدم که لقمه ای در دست تو (سید بن طاووس) است و می گویی از لقمه از دهان مولایم مهدی است. آنگاه قدری از آن را به من دادی))

خود سید (ره) می فرماید: پگاه پنجشنبه چون همیشه به حریم نورانی مولایم علی (ع) وارد شدم در آن جایگاه رحمت پروردگار، توجه حضرت امیر مومنان و انبوه مکاشفات و چنان مرا در برگفت که نزدیک بود بر زمینی فرو افتم. پاها و دیگر اندامم در ارتعاشی هولناک از کنترل بیرون شدند و من در آستانه مرگ و رهایی از خاک قرار گرفتم. در این حالت فرامادی پروردگار به احسان خویش حقایق را بر من نمایاند. در آن لحظه ها شدت بی خودی ام به اندازه ای بود که چون محمد بن کنیه جمال از کنارم گذشته، سلام کرد، توان نگریستن به او و دیگران نداشتم و او را نشناختم. پس از حالش پرسیدم، او را به من شناساندند.

به روح همه زائرین امام صاحب الزمان (عج) علی الخصوص کامل مکمل سرسلسله عارفان واصل حضرت سید بن طاووس (ره) الفاتحه مع الصلوات

یکشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

وحدت وجود

عبدعاصی: مطلبی در تاریخ ۹۱/۱۰/۳۰ داشتیم با عنوان واجب الوجود و جبر و اختیار که فرمایشات بزرگان عرفان را در خصوص دو موضوع فوق الذکر با هم خواندیم. حالا در

جدیدترین مطلب که یکی از سایتهای ضدعرفان زحمت کشیده! و کلام بزرگان را جمع آوری کرده در خصوص اصل الهی وحدت الوجود توضیحات بیشتری آمده که با هم مطالعه می کنیم:

استاد جوادی آملی: فلاسفه و عرفا مرزداران توحید هستند. (مجله افق حوزه شماره ۳۱۴)

ابن عربی (ره): او به صورت خلق خود می باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است. («فصوص الحکم» فص شیشی / ۲۸۶)

ابن عربی (ره): سبحانه من أظهر الاشياء و هو عینها: «فتوحات» ۴۵۹/۲

ابن عربی (ره): عارف کسی است که خدا را در همه چیز ببیند؛ بلکه خدا را عین هر چیز می بیند. فصوص الحکم / ۱۹۲

محمی الدین (ره): و فی نفس الامر لیس الا الوجود الحق: یعنی در واقع و نفس الامر چیزی جز وجود خدا نیست. نفحات الانس / ۴۸۸ و ۴۸۹، اصل الاصول جامی / ۹۲ و ۹۳

ابن عربی (ره): ان الوجود هو الحق المنعوت بكل نعت: یعنی وجود [همه‌ی موجودات] عبارت است از حق متعال که موصوف است به هرگونه صفتی. نفحات الانس / ۴۸۸ و ۴۸۹، اصل الاصول جامی / ۹۲ و ۹۳

ابن عربی (ره): هنگامی که ما خداوند را شهود می کنیم خودمان را شهود کرده ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست و هیچ تفاوت و مغایرتی بین ذات ما و ذات خدا وجود ندارد جز این که ما متعینیم و او مطلق...؛ و هنگامی که او ما را شهود می کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما در آمده و ظهور کرده است - مشاهده می کند. شرح فصوص / ۸۵ و ۳۸۹

ابن عربی (ره): نصاری با گفتن «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ» از این جهت کافر شدند که خدا را منحصر دانستند در مسیح، زیرا هر چه در این عالم است خداست. فصوص الحکم، فص عیسویه

ابن عربی (ره): اشیا، از خزائن خود جدا نشده‌اند؛ و خزائن اشیا، نزد حق تعالی بودن را وا نگذاشته‌اند؛ و نزد حق تعالی بودن، از ذات حق تعالی مفارقت نجسته است. پس هر کس یکی از این امور سه‌گانه را مشاهده کند، هر سه را مشاهده کرده است؛ و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد. کتاب معرفة / ۲۹ و ۳۰

ملاصدرا (ره): لیس فی دارالوجود غیره دیار و کل ما یترائی فی عالم الوجود أنه غیر الواجب المعبود فانما هو ... فی الحقیقة عین ذاته: در دار وجود کسی جز او نیست و هر چه در عالم وجود غیر از واجب معبود جلوه می‌کند ... در حقیقت عین ذات خداوند است. اسفار ۲/ ۲۹۲

ملاصدرا (ره): هو وجود الاشياء كلها: یعنی خداوند، وجود و هستی همه چیزها می‌باشد. شرح اصول کافی، حدیث اول از باب اول

ملاصدرا (ره): رجعت العلیة و الافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره: معنای علیت و افاضه خداوند به این باز می‌گردد که خود او به صورت‌های مختلف و گوناگون در می‌آید. مشاعر / ۵۴۱- اسفار ۶/ ۱۱۰

ملاصدرا (ره): ان واجب الوجود تمام الاشياء و كل الموجودات: همانا خداوند تمام اشیا و کل موجودات است. اسفار ۶/ ۱۱۰

ملاصدرا (ره): كل ما فی الكون وهم أو خیال أو عكوس فی المرایا أو ضلال

هر چه در صفحه وجود است، یا عکس‌های آینه‌ای و یا سایه‌ها است. اسفار

ملاصدرا (ره): ما بیان نمودیم که تمام موجودات جهان به سوی خداوند در حرکت هستند (در سلوک اند) و به سبب کثرت حجاب‌ها و تاریکی‌ها درک نمی‌کنند و این سیر بسوی خداوند در

انسان ظاهر تر و واضح تر است بخصوص در انسان کامل که این سیر صعودی را می
پیماید. «أسفار - جلد ۹ صفحه ۵۳»

شبستری (ره):

تو در خوابی و این دیدن، خیال است هر آنچه دیده ای از وی، مثال است

به صبح حشر، چون گردی تو بیدار بدانای کین همه، وهم است و پندار

گلشن راز

شبستری (ره): همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند... شرح گلشن راز / ۱۵۸

شبستری (ره):

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

شرح گلشن راز / لاهیجی / ۶۳۹-۶۴۷

شمس تبریزی (ره): (اگر از تو پرسند که مولانا را چون شناختی؟ بگو: اگر از قولش می‌پرسی

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲) و اگر از فعلش می‌پرسی «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ

فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) و اگر از صفتش می‌پرسی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (توحید: ۱) و اگر از نامش

می‌پرسی «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (حشر: ۲۲) و اگر

از ذاتش می‌پرسی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری: ۱۱))

مقالات شمس تبریزی / ۷۸۹ چاپ دوم، ۱۳۷۷، انتشارات خوارزمی ۱ - شرح گلشن راز /

مولوی (ره):

دل برد و نهان شد

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد

هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد
گیه پیر و جوان شد
عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد
تسبیح کنان شد
یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
روشن کند عالم
نعمت الله ولی (ره):

در مرتبه‌ای ساجد در مرتبه‌ای مسجود
در مرتبه‌ای عابد در مرتبه‌ای معبود
در مرتبه‌ای عبد است در مرتبه‌ای رب
در مرتبه‌ای حامد در مرتبه‌ای محمود
در مرتبه‌ای آدم در مرتبه‌ای خاتم
در مرتبه‌ای عیسی در مرتبه‌ای داود

دیوان نعمت الله ولی

استاد جلال الدین آشتیانی (ره): حتی (ذات الهی) در هر مظهري که ظهور کند معبود به حق و شایسته‌ی بندگی است. تعلیقات آشتیانی بر رسائل قیصری / ۱۱۴۱ - تفسیر بیان السعاده / ۴۲۲، در تفسیر سوره ی بنی اسرائیل.

یکشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

سؤالاتی از آیت الله رضانی

عبد عاصی: مطالب زیر پرسش و پاسخهایی است که از سایت استاد معظم آیت الله رضانی خراسانی از زبده ترین شاگردان آیت الله حسن زاده آملی برگرفته شده است.

۱ - نظر آیت الله قاضی (ره) در خصوص ابن عربی (ر)

حضرت استاد حسن رضانی از آیت الله علامه حسن زاده آملی نقل می کنند که فرزند مرحوم آیت الله علامه سید علی آقا قاضی، یعنی مرحوم سید مهدی قاضی، نقل می کردند: مرحوم علامه قاضی می فرمود: اگر من قبل ها می شنیدم که در بین آحاد رعیت بعد از مقام عصمت کسی به پایه محی الدین بن عربی نمی رسد، الان دارم این امر را مشاهده کرده و می بینم. همچنین حضرت علامه حسن زاده آملی در یکی از کتابهای خود می نویسند: تنی چند از اساتید بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیهم که در نجف اشرف از شاگردان نامدار اعجوبه دهر، آیه الله العظمی، عارف عظیم الشان، فقیه مجتهد عالیمقام، شاعر مفلق و صاحب مکاشفات و کرامات، جناب حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی بوده اند که شرح حال ایشان در طبقات اعلام الشیعه تالیف علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی فی الجمله مذکور است، این اساتید برای ما از مرحوم قاضی حکایت می کردند که آن جناب می فرمود: بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقائق نفسانی در حد محیی الدین عربی نیست و کسی به او نمی رسد؛ و نیز فرمود که ملاصدرا هر چه دارد از محیی الدین دارد و در کنار سفره او نشسته است.

۲ - آیا سماع مورد تائید عرفان اسلامی است؟

آیت الله رضانی: اگر مراد از سماع همین رقص و پایکوبی و این حرکاتی است که اکنون در خانقاهها مرسوم است، اینها نادرست است و قابل دفاع نیست. اینها اصلا سماع نیست بلکه رقص و لهو است.

از این رو مولوی می گوید:

بر سماع راست هر کس چیر نیست / لقمه هر مرغکی انجیر نیست

یعنی آن سماعی که حقیقتاً سماع است برای اینها حاصل نمی‌شود؛ بلکه رقص است، لهو است؛ و در حقیقت سماع عرفانی نیست.

محبی الدین ابن عربی پدر عرفان نظری هم این سماع را مذمت می‌کند.

ولی اگر مراد از سماع، سماع حقیقی است که یک نوع حالت بی‌قراری است که از غلبه وحدت و وجد بر عارف عارض می‌شود و آرامش را از او می‌گیرد و مثل پروانه - که عاشقانه به دور شمع می‌چرخد و می‌چرخد تا به وصال برسد - او را ناخواسته به چرخش در می‌آورد، این امر را نمی‌شود رد کرد و مردود دانست و اختیاری هم نیست تا کسی به حرمت یا حلیت آن فتوا بدهد.

۳ - اعتبار و سند خطبة الیّان مولا امیرالمومنین علیه السلام

آیت الله رضائی: به نظر حقیر، این خطبه از نظر محتوا مشکلی ندارد و با توجه به صحت محتوا، در اعتبار سند می‌توان مسامحه کرد، گرچه اثبات اعتبار آن، نور علی نور است.

عبدعاصی: این خطبه ی شریف و معظم در در وبلاگ قدیمی مان کار کرده ایم. مراجعه و مطالعه بفرمایید.

۴ - علامه حسینی طهرانی (ره)

استاد رضائی: علامه طهرانی، انسان لایق و قابل استفاده ای بودند. در مسائل عرفان نظری، کم نداشتند. در عرفان عملی، خیلی آدم راه رفته و استاد دیده و زحمت کشیده ای بودند و می‌توانستند دستگیر بوده باشد و دیگران را راه بیندازند.

تنها حضرات معصومین علیهم السلام انسانهای کامل هستند و اگر به دیگران، انسان کامل بگوییم کامل نسبی اند؛ یعنی هر کس، به حدی که به انسان کامل نزدیک می شود، به همان حد، کامل می شود نه بیشتر؛ و تنها معصومین علیهم السلام از هر جهت کاملند .

یکشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدالعاصی

پرسش و پاسخ - ۱

نویسنده: رفیق

برای مبتدی های سلوک چه چیزی بهتر است!

XX

مدیرو بلاگ: سلام علیکم . عهد بستن با خدا و خودشان بر سر اینکه می خواهند رذائل اخلاقی را کنار بگذارند و فضائل را تقویت کنند . و بعد از آن اقدام کنند . مدتی بعد این تکرارها ملکه میشود و خود بخود نفس لواحه فعالیت می کند . این یعنی یقظه . یا علی مددی

با سلام

حق الناسی که به هر دلیل قدرت بر طرف نمودن انرا نداریم!

هتک ابروی افراد و یا خود، نشناختن افراد مثلا برای راننده تاکسی حق الناسی باشد،

یا اصلا آشنا باشد و موجب دلخوری شدید و قهر شود و حق الناس ایام کودکی (قبل از بلوغ) و... از

این قبیل

ایا میتوان جبران کرد به چه صورت؟؟

ایا میتوان در طریق الی الله بود با وجو این حق ها البته به فرض عدم توانایی بر جبران!

مدیرو بلاگ : سلام علیکم . آیت الله نجابت ره در اول کار که خدمت مرحوم قاضی ره رسیدند گفتند که شاگرد مکتبی داشتم که به اذن پدرش چند دفعه تنبیه بدنی کردم . مرحوم قاضی ره فرمودند باید از او هم رضایت بگیری تا قبولت کنم . علی ای حال آنهایی هم برایتان سخت و ناگوار است باید تلافی و جبران کنید . از لحاظ مالی هم اگر به فرد متضرر دسترسی ندارید رد مظالم بدهید . قهر کردن در سیروسلوک بی معناست . اگر منجر به خلاف شرع نمی شود تنها به حساب قطع نکردن رحم (اگر فامیل است) جبران مافات کنید وگرنه اگر منجر به خلاف شرع است تنها از راه دور سلام علیکی باشد کفایت می کند حتی تلفنی هم میشود . سعی کنید حالا هر جوری که شده با حرف زدن و کمی دلجویی قلباً یا لساناً رضایت بگیرید تا بارش از قلبتان برداشته شود .

یا علی مددی

سلام علیکم

آیا میشود از درویشی که وابسته به هیچ سلسله ای نیستند و سیروسلوک دارند استفاده کرد ؟
آنهایی که دارای سلسله هستند چی ؟ مثلاً خاکسار ؟

تشکر

مدیرو بلاگ : سلام علیکم . اولاً از کجا تشخیص می دهید که درویشی سیروسلوک صحیح داشته ؟
دوماً این امور باطنی است و تا توانایی احاطه بر نفس نداشته باشید از چه طریقی می فهمید که

این فرد می تواند به شما کمک کند؟ سوماً ما در احادیث و روایات از اتکا و رجوع به صوفیه منع شده ایم. چهارماً این همه علمای ربانی و عرفای عظام در کسوت روحانیت آمده و رفته اند و الان هم حضور دارند برای این است که ما از راه شریعت محمدی وارد طریقت شویم نه از راه های غیرقابل اعتماد. پنجماً ممکن است یک فرد مومن و باتقوا باشد. به اصطلاح آدم خوب و سالمی باشد و خوش صحبت باشد و ضرر نزند. با این حال چون نیت شما استفاده قلبی و باطنی است سرسپردگی به چنین افرادی هم اشتباه محض است.

یا علی مددی

جبران حق الناس موجب هتک ابروی خود میشود(مالی نیست)
مثلاً شخصی لقب خاصی داشته ما به دوستان ان شخص گفته ایم این لقب را دارد فقط خبر رسان بوده ایم

مدیروبلاگ:سلام علیکم.اگر میخواهید وارد عالم سیروسلوک عملی بشید ناگزیر از له کردن نفس و غرور هستید. اگر آبروی مومنی رو خدشه دار کردید باید جبران کنید. ولو اینکه آبروی خودتون بره. بزرگوار! آبروی چه کسی تو این دنیا به دردش خورده که به من و شما سودمندباشه؟ امیرالمومنین علی علیه السلام و ابی عبدالله الحسین علیه السلام از من و شما وجیه تر و باآبروتر نبودن؟ اینها آبروی خدا بودن عزیزم. اما خون دادن برای خدا. از جون و مال و آبرو و اهل بیت شون گذشتن؟ حالا اگه ما کاری کردیم که آبروی کسی رفته نباید از آبرومون مایه بگذاریم؟ عذرخواهی انسان رو بزرگ میکنه.

یا علی مددی

سلام علیکم

تشکر از جواب تقریبا قانع کننده ی تان / اما اگر ما نهی شدیم از استفاده و رفاقت و نزدیک بودن با صوفیه ! پس چرا آیت الله کشمیری و آیت الله قاضی و سید بحر العلوم ها از درویش استفاده می‌کنند .

استفاده ی آیت الله کشمیری از مستور علی شاه که برای کسی پوشیده نیست ؟ !!
این بزرگواران که هم عالم به علم فقه و کلام بودند و از این احادیث مطلع بودند . پس چطور با صوفیه همنشین بودند !!

مگر آیت الله نخودکی از مرحوم تخته فولادی که درویش بوده استفاده نکرده ؟!
پس چرا در حالی که مانهی شده ایم ! بزرگان ما این چنین اند ؟؟؟

تشکر اگر پاسخ بدهید .

التماس دعا

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ : سلام علیکم. بزرگوار ! چه کسی گفته این عرفایی که اسم بردید از صوفیه استفاده کردن؟ اگر می‌خاین به این بهانه سرسپردگی به صوفیه را توجیه کنید بفرمایید . خودتان میدانید. اگر نورعلیشاه اصفهانی یا مستور علی یا تخت فولادی پیدا کردید بفرمایید استفاده کنید . بروید تخت فولادی ای پیدا کنید که الان مثل شیخ حسنعلی ای در خدمتش زانورده باشد. احتمال اینکه در بین فرقه های صوفیه معدود افرادی که مثلا شما اسم بردید وجود داشته باشن هست. اما چرا روزه ی شک دار . اینهمه بزرگان هستن شما می‌خاین صوفیه را اثبات کنید؟ خیلی عجیبه. خوددانی برادر . یا علی مددی

سلام /

۱ - فلسفه یعنی چه ؟

۲ - چه نقشی در کمال دارد ؟

۳ - مبتدی باید برای خواندنش از کجا شروع کند ؟

/ تشکر

مدیروبلاگ: سلام علیکم. لطفاً کتاب "کلیات فلسفه" دکتر گنجی رو مطالعه بفرمایید . در مقدمه این کتاب سؤالات شما جواب داده شده . این فعلا تنها مرجعی بود که به ذهنم رسید عرض کنم . البته "سیرفلسفه در جهان اسلام" ماجدفخری و "تاریخ فلسفه اسلامی" دکتر نصر هم هست . اما درکل به نظر بنده کسی که میخاد فلسفه بخونه باید قبلش منطق و کلام و کمی فقه هم خونده باشه . همینطور ذوقش رو هم داشته باشه . فلسفه/حکمت و عرفان جدایی ناپذیرند . دکتر صدوقی سها هم کتابی به اسم "تاریخ حکما و عرفای معاصر" دارن که اون هم مفیده . یا علی مددی

سلام علیکم /

۱- نظر حضرت عالی در مورد خواجه ربیع در مشهد چیست ؟؟

۲- استاد تربیتی و مربی نفوس به چه کسی میگویند ؟

۳- استاد اخلاق به چه کسی گویند ؟

خیلی ممنون اگر جواب بدهید

xx

مدیروبلاگ: سلام علیکم. ۱- نظر خاصی ندارم . بعضیها میگویند همان زاهدی است که در حال

ذکر بود. وقتی خبر شهادت سیدالشهدا علیه السلام را دادند یکباره با تعجب گفت: حسین را کشتند؟! بعد استغفار کرد. گفتند چرا استغفار میکنید؟ گفت: بخاطر یک لحظه غفلتی که از یاد خدا کردم (حسین را کشتند!!!). یعنی زاهد به درد نخور و ابله. البته بنده به این حرف اطمینان کامل ندارم. تحقیق کردم نتیجه ای هم نداشت. ۲- عارفی که تحت ولایت یک عارف کامل رشد کرده باشد و حالا بعد از گذشتن از گردنه های نفس از نفس گذشته و لا اقل در سفر سوم باشد. باید توانایی شناخت لایه های مختلف نفس و احاطه بر نفوس را داشته و خودش صاحب ولایت شده باشد. ۳- استادی که بشود پای منبرش نشست و جدول مراقبت اخلاقی را تشکیل داد. ردائل و فضائل اخلاقی را بلد باشد و بشناساند. در راه سیر و سلوک میشود از چند استاد اخلاق استفاده کرد. اما استاد طریقت یکی است. یا علی مددی

سلام علیکم

آیا در مقامات عرفانی فنا و بقا بالاتر است یا شهادت فی سبیل الله ؟
میدونید میخوام بگم اگه عرفا اگه به فنا رسیدن ولی شهید نشدن چیزی را کم دارن و یا برعکس در مورد شهدا ؟
تشکر

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. مقام شهود تنهایی از مراتب اولیای الهی است. نمیبینید بعضی از شهدا در لحظه آخر خنده ای بر لب داشتند و جانشان را تقدیم کردند؟ جمال جمیل وجه الله را لحظه ای دیدند و به شهادت رسیدند. این مقام و حالات در عرفای ما بصورت ملکه درمی آید. مگر نفرمودند: کور شود چشمی که صبح از خواب بیدار میشود و امام زمان (س) را نبیند؟ این حالات برای اولیای خدا علی الدوام تکرار میشود. شهید خودش بواسطه ی تفضلاتی ساخته میشود و جان میدهد. اما عرفا بوسیله عرفاتریت میشوند و هزاران شهید تحویل میدهند. رزقنا الله وایاکم. یا علی مددی

سلام // آیا همه آیات قران تاویل دارند یا نه فقط یک عده خاصی دارند . تشکر

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ: سلام علیکم. تمامی آیات ظاهرو باطن و تاویل دارند . یا علی مددی

سلام علیکم / آیا نهج البلاغه هم ظاهرو باطن و تاویل دارد ؟

این علوم را از کجا میتوان بدست آورد ؟

آیا این ختومی که برای استخاره به مرحوم کشمیری (ره) داده اند ما هم میتوانیم انجام بدهیم ؟

آیا علم تعبیر خواب روش خاصی برای کسبش دارد ؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ: سلام علیکم. در روایات داریم که فرمودند کلام ذو جوه است منتهی روایات نقل به

معناست و تاویل به اون اصطلاحی که تعریف میکنیم جوردر نیاید. ممکنه یک فرمایشی بطنی هم

داشته باشه ممکنه صریح صریح باشه .

دستورات رو نمیتونید انجام بدید مگر اینکه زیر نظر استاد راه رفته باشید . اون هم استاد ذکر میده نه

اینکه شاگرد بیره بگه من میخام این ذکر رو بگم!

جواب سؤال بعدی رونمیدونم . یا علی مددی

سلام آیا تفکر در مرگ که برای مبتدیان سلوک است و برای سیر از عالم طبع و ماده به عالم

خیال و مثال اهمیت زیادی دارد از شرایطش دوام آن در تمام لحظات است و یا در اوقات خاصی

با احتساب مدت زمان نیست و آیا استاد تعیین میکند که حال فکر را تغییر داده و همه آنچه را اندیشیده در خود ببیند یا هرگاه تحیر و گیج شدن از یاد مرگ به سراغش آمد فکر را تغییر دهد؟ ببخشید اگر خیلی پیچوندم سوال رو

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. هیچ چیزی بدون تمرین و تکرار به دوام درنیاید. چند روز قبل دستوراتی پخش نشده از علامه طهرانی (ره) دیدم. خیلی تعجب برانگیز بود. بعضی سخت و حجیم و بعضی بسیار آسون. اما کیفیت آسونها سخت بود. و اکثرا در وادی تفکر. هر مبتدی میتونه در قضیه مرگ فکر کنه. هر آدمی باید فکر کنه چون سرنوشت همه مون رسیدن به این مرحله است. تازه از مرگ همه چی شروع میشه. این ایامی که تو این دنیا گذروندیم و با تعبیر "یه عمر" ازش یاد میکنیم در برابر حیات ابدی بعد از مرگ "یک لحظه" حساب میشه. حالا ما این یک لحظه رو سرگرم شهوترانی و خوردن و علافی و عیش و نوش و بطالت میگذرونیم. تفکر در مرگ که به مرور زمان انجام بشه یواش یواش لذت و توجه به این وابستگیهارو کم میکنه. دوامش اینجوری حاصل میشه. دوام هم بر اساس هدفه. هدف تو از اول باید معلوم کنی. انقطاع از این شیرینیهای تلخ دنیا و رسیدن به عسل ابدی. اگر مدتی مراقبه باشه و تفکر در مرگ هم باشه صفای باطن بوجود میاد. انشاءالله استاد هم در ادامه راهنمایی میکنه تا خلعت عبور از عالم ماده بر تن شما راست بایستد. یا علی مددی

سلام علیکم

وقتی میرزا مهدی اصفهانی شاگرد سید احمد کربلایی، اهل سیر و سلوک، اهل مکاشفه، اینطور منحرف شود وای به حال ما. پناه بر خدا از سوء عاقبت ما اگر خدا طرفه العینی توجه نفرماید. پناه بر خدا. خدایا ما غیر از تو کسی رو نداریم. یا معین من لا معین له. بنده خیلی نگران شدم. بفرمایید چه کنیم و چه نکنیم که ما اگر به اذن الله در راه افتادیم آخرش خراب نکنیم.

میرزا مهدی شاگرد سید احمد کربلایی بوده و اهل سیر. و معلومه که خوب هم پیشرفت کرده بوده که اون مکاشفات رو داشته. چرا اینطور شد آخرش.
کسی که اون استاد رو داشته چرا اینطور شد؟
بنده نگران شدم.نگران
التماس دعا.

XX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.فقط بایدبه خداپناه برد و تحت هدایت استاد قرارگرفت و تبعیت کرد .
استدلالات شخصی میرزامهدی اونو به اینجا کشوند . یاعلی مددی

سلام علیکم. ممنون از پاسخ اخوی،

اما بنده مدعی داشتن علم و معرفت نیستم ولی اونقدر هم بی معرفت نیستم که از شنیدن این مطلب گیج شده باشم.این پرسشی هم که کردم برای این بود که موضوع رو تازه شنیدم و خواستم شما در این خصوص مطلبی بنویسید.

بعد این که من اصلا پامنبری ایشان نیستم و حتی نمی دوستم که ایشون این حرف رو زده و برای همین از نوع پاسخ شما تعجب کردم و البته کمی دلخور!

به هر حال لینک کردن ایشان در لیست پیوندها به خاطر شناخت اجمالی هست که ازشون دارم و الان هم اگرچه معتقد به حرفی که زدند نیستم، ولی فکر می کنم قضاوت عجولانه و نفی کردن افرادی که شهره به استاد اخلاق هستند هم کار درستی نباشد وگرنه می توان به صرف مواضعی بس عجیبت و البته متقن تر، افرادی چون جناب امجد را با عبارت های آنچنانی از اهل بیت و اخلاق بری دانست!

به هر حال از توجه شما ممنون. التماس دعا

یاعلی

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. سوء برداشت کردید. جواب بنده متوجه شما نبود آقا مصطفی. بنده کلی مطرح کردم. اصلاً روی حرف هام باشما نبود. دلخور نباش عزیز. علت اینکه اولش عرض کردم لینک ایشون رو برداریدنه تنهابه خاطر این اتفاق اخیر بلکه مواردیگه است. عدول ایشون از سیره علامه ی مرحوم و بقیه موارد علت اصلی است. متأسفانه بعضی آقایون تحت تاثیر اطرافیان خلف و ناخلف گاهاً اظهار نظرهایی میکنند که پناه بر خدا. بنده قصد اسائه ادب خدمت شما رو نداشتم. بحث هیئت وهیئتی هارو هر وقت مطرح میکنیم مدافعان جاهل ناراحت میشن و معاندان مغرض خوشحال. اصلاً اگر این هیئتها و روضه هان بود که زودتر از اینها شایعه ی ۲۱ دسامبر ی محقق شده بود! اما آفات زیاد شده و کیفیت و غنای جلسات پایین اومده. خدا بحق اربابمون ابی عبدالله الحسین علیه السلام از همه ی جموامع شیعی محافظت بفرماید. یا علی مددی

داداش یه سوال دارم میخوام قشنگ تبیین کنید

شما و یکسری مطالب روی وبلاگ میگذارید از قبیل یکسری وبلاگ های دیگه مثل بقاء و فنا و طریق الی الله ۱ و ۲ و نور تشیع و کلی از این مطالب عرفانی و اخلاقی و فلسفی قرار میدن! علت چیه؟ چرا باید این مطالب را قرار داد؟ آیا بازی نشده؟ آیا وقت گذرونی نشده؟ دوست من واقعا قصد توهین و بی ادبی و تحقیر و ... رو ندارم بد متوجه نشوید! توضیح میخوام! تبیین میخوام! تشکر (هیچ قصدی هم از نام بردن این وبلاگ ها رو نداشتم به هیچ کدام توهین نشود)

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. بزرگوار! ما در آستانه ی آخرالزمان هستیم. امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: فرزندان زمانه خود باش. اولاً کسی مطالب وبلاگی رو ۱۰۰ درصد تائید یاردن کرده پس هر کس موظفه خودش بگرده و صراط مستقیم رو پیدا کنه. ثانیاً حرف شما هم غلط نیست. از یک طرف وبلاگ

نویسی تبدیل به سرگرمی و دلمشغولی شده. اما خوب تو این آشفته بازار تبلیغات قوی علیه عرفان بدنیست که ما هم در حد خودمون کاری بکنیم. البته من بارها گفتم: راه راه خداست خودش هم حافظش اما این سلب وظیفه نمیکند. اینکه مادر باره عرفان و بلاگ وسایت میزنیم وظیفه همه است چون عرفان مساوی توحیده. آیا کسی با توحید و اصل وحدت مخالف هست؟ بله / هستن. اونهایی که برداشتهای شخصی از معارف اسلامی دارن و منکر دریافتهای عرفانی هستن مخالفن. پس بدنیست ما برای تقویت خودمون و یاشناسوندن حقیقت طریقه عرفان شیعه کاری بکنیم. و بلاگ نویسی یک راهشه. اجبار نیست. ما چرا باید ناراحت باشیم از این کار؟ چرا میفرمایید چه لزومی داره؟ البته حق میدم به شما چون تبعات این انکارهای اولیه ی مخالفین رو نمیدونید. جایی میرسه که مقام ولایت هم خدشه دار میکنن. پس اگر شیعه هستیم و پیروی جاذبه و دافعه علی علیه السلام وظیفه همه ما دفاع از حریم عرفان شیعی که برگرفته از قرآن و روایت است میباشد. یا علی مددی

با سلام و تشکر از وبلاگ فوق العادتون

۱- بنظر شما برای سلوک بهتره انسان طلبه بشه یا نه؟ من دانشجوی مهندسی مکانیک هستم مدتهاست در این فکر از طریق مهندسی درآمدی کسب کنم و به خلق خدا خدمت کنم و با صرف پول دین خدا رو تبلیغ کنم یا برم طلبه بشم و راه دیگه ای رو برم؟ بنظر شما یک روحانی در سلوک موفقتره یا یک مهندس که با درآمدش هم به نیازمندان کمک میکنه هم دین خدا رو تبلیغ میکنه؟ با توجه به اینکه یک طلبه از نظر مالی نمیتونه به فقرا خدمت کنه زندگی نامه عرفای بسیاری رو مطالعه کردم و ۹۹ درصدشون روحانی بودن

۲- آیا همه استعداد سلمان شدن رو دارند؟ همه ما اگر نهایت تلاشمان را بکنیم میتوانیم به امثال آقای قاضی برسیم؟ آیا این ظرفیت و استعداد همگانی است؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. علت اینکه میگن در راه سیر و سلوک طلبگی بهتره اینه که میفرمایند به اجتهاد برسه و مقلد نباشه تا اگر مسئله پیش آید به نظر خودش عمل کنه و اینکه ممکنه جو دروس

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. مرحوم آقای قاضی (ره) میفرمود: ۳۰ سال (حالا دقیق این سالها یادم رفته) برای یک حاجت دعا کردم اما بعدش فهمیدم به ضررم بوده. خواسته سیدقاضی ره بی شک شرعی/حلال/حتی شاید معرفتی و... بوده چون ایشون مجتهد مسلم و علامه بودن. اما به نفعش نبود و خدا هم نداد. اما ۳۰ سال در خونه ی خدا رو زد. خدا بخاطر اینکه ۳۰ سال علی الدوام در زد و ناامید شد مسلماً برتر و بهتر از خواسته خودش رو بهش داد. از طرفی قضیه ی مشیت رب هم درکاره. دلش بخوالد میده بی دلیل دلش بخواد نمی ده بی دلیل. ما از آن خدا هستیم و تعلق به خدا داریم. نسبت به خودمون مالکیتی نداریم پس هرکاری که خدا بخاد حق داره بکنه. از این دیدنگاه بکنیم خیلی از سختیها برامون آسون میشه. والله اعلم بالصواب/یا علی مددی

سلام علیکم

لطفاً در موارد زیر اگر اطلاعات خاصی را مستقیماً از زبان اولیای الهی شنیده اید بیان بفرمایید:

مرحوم آیت الله خمینی استاد عرفان عملی (از سیره عرفای توحیدی و در حد مرحوم آیت الله قاضی) داشته اند؟

آیت الله جوادی آملی استاد عرفان عملی (از سیره عرفای توحیدی و در حد مرحوم آیت الله قاضی) داشته اند؟

آیا مطالبی که در کتاب اسرار ملکوت درباره بعضی از بزرگان گفته شده است (فارغ از درستی یا نادرستی مطالب) بیان آنها درست بوده است؟ چون حتی سیره خود مرحوم علامه طهرانی هم جز در موارد خاصی این گونه نبوده است. علی القاعده همچنین مسائلی باید در مجالس خصوصی بحث شود نه در کتابهایی که در اختیار عموم است و شاید خیلی ها قابلیت هضم نداشته باشند. نظر بزرگان در این ارتباط چیست؟

متشکرم

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. درمورد اول بله . ایشون محضر آیت الله ملکی تبریزی (ره) رو درک کرده اند . و درمورد دوم هم بله از حضرت علامه طباطبایی (ره) استفاده کرده اند . در مورد سوم عرض شود که : گاهی انسان مجبوره که برای روشننگری ابهامات بعضی مسائل روبازکنه. کما اینکه مادر وبلاگ طریق الی الله سالهاست عرض میکنیم که جزطریقه ی معرفت نفس هیچ طریقه ی معرفتی کامل نیست و جزوادی توحیدراه دیگرارجح نیست. خوب به این ترتیب بعضی از اهل کرامت و مکاشفه خارج از این حیطه قرارمیگیرن. گاهی هم مجبوریم جواب اتهامات رو بدیم که روشننگری انجام میشه. اما بنده با بسط دادن بعضی اختلاف سلیقه ها و روشهای اهل توحید مخالفم. چون هدف یکیه و چون مراتب افراد و شیوه ها و قابلیتهاشون متفاوته خوب طبیعیه که اختلافاتی باشه اما در اصلش شکی نیست . هیچکدوم از شاگردان مرحوم قاضی (ره) اون یکی رو تکذیب یا انکار نکردن با اونکه مراتب عرفانی و طریقتی شون فرق میکرد اما چون آبشخور و هدف یکی بود دعوا نبود و حتی بعد از مرحوم قاضی (ره) تا یک دوره ای جلسات ادامه داشت. بستگی به این داره که باز کردن مسائل چقدر مفید واقع بشه. یا علی مددی

نویسنده: ملتمس دعا

شنبه ۳۰ دی ۱۳۹۱ ساعت: ۱۹:۳۱

در سفر جناب هاشم حداد به اصفهان و دیدار با بانو امین سوالی برایم مطرح است و ان اینکه از انجائیکه جناب حداد عارف کامل بود به چه دلیل برای اطلاع از مقامات معنوی و توحیدی بانو امین از ایشان سوال پرسیده شد؟ ایا از ملزومات عارف کامل بودن این نیست که شخص عارف با

دیدن شخص پی به مقام معنوی و درجات توحیدشان ببرد؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ: سلام علیکم. یک سؤال: رسول اکرم صلوات الله علیه در جنگ خندق چرا از اصحابشون نظر خواهی کردن که چه تاکتیکی داشته باشیم؟ همون جنگی همه جناب سلمان (ره) طرح کردن خندق رو دادن. چرا پیامبر خدا سلام الله علیه از افرادشون نظر خواهی کردن؟ مگه رسول الله نبود وعالم بالسر والخفیات نیست؟ مگر پیامبر نمیدونستن باید چیکار بکنن یا اینکه طرحشون مثلاً کامل نبود؟

بزرگوار! اولیای خدا روی زمین دارن زندگی میکنن و از ملزومات راه رفتن روی زمین خاکی حیات زمینیه. والا همه ی اهل بیت علیهم السلام باید کارهاشون رو با کشف و کرامت و معجزه انجام میدادند. یا علی مددی

نویسنده: وحید

یکشنبه ۱ بهمن ۱۳۹۱ ساعت: ۱۰:۴۳

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آقای سلطان حسین تابنده نگران اعمال گذشته خود بود، و از پرونده ای که در دادرسی انقلاب اسلامی گناباد تشکیل شده بود نگران بود، به همین جهت برادرش آقای نور علی تابنده که به نهضت آزادی و ملی گرایان پیوسته بود، در تهران تلاش کرد که پرونده برادر خود را مختومه نماید؛ سرانجام.....

ادامه مطلب در وبسایت

۱

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. صوفیان گنابادی در این سالها خسارات زیادی وارد کردند و تفکرات نادرستی رو به اسم تصوف وارد کردند. به هزار دغل در حال جذب نیرو هستند تا جلسات سلسله ای که در این دهه ها تبدیل به کافی شاپ ادا و اصول شده حفظ کنند. بنده نسل در نسل و قطب در قطب و سیره به سیره ی این سلسله رومیشناسم. جز یکی دو مورد که اونها هم در ابتدای این ناکجا آباد بودند (مثل جناب شاه نعمت الله ولی) و بعد از اونها انحراف پشت انحراف و طمع پشت طمع وارد این سلسله شد آدم حسابی بین شون خیلی کم هست. متاسفانه از قشر کم بضاعت هم در این سلسله بدلیل فقر فرهنگی و شریعتی زیاد دیده میشه. همینطور اغنیایی که هر روز فربه تر میشن. خدایا! افرادی که باعث تحقیر مذهب حقه شیعه میشن با ابداعات نفسانی و مطامع شخصی خوار و ذلیلشون بفرما. در راه سیرالی الله جز طریقه ی علمای ربانی در طریقت معرفت نفس مثل آیت الله حاج سیدعلی قاضر طباطبایی (ره) بقیه طریقه ها یا ناقصند یا منحرف. والله اعلم. یا علی مددی -
عده ای معتقدند در حال حاضر استاد کامل سیروسلوک وجود ندارد و هیچ کدام از بزرگان سیر و سلوک و عرفانی که هم اکنون معروف هستند در جایگاه استاد کامل نیستند!
ایا شما هم به این موضوع رو قبول دارین؟

XX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. استاد کامل بی شک وجود دارد. نظر جناب شیخ اکبر هم همین است که در هر دوره بی شک ولی کامل که از جانب حجت خدا عجل الله فرجه مستفیض میشود حضور خواهد داشت. آقایانی که از لحاظ معرفتی ناقص هستند چطور ولی کامل را تشخیص می دهند؟ جاهل چطور کمال علم عالم را تشخیص می دهد؟ بزرگان چون باب میل ما نیستند و طبق داستانهای کتابهای زندگینامه عمل نمیکنند پس ناقصند. پناه بر خدا از اینهمه کبر و جاهلیت عصر جدید. یا علی مددی

چکار کنم که گناه نکنم؟

خوهشا راهنمایی کنین

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.خدا ترس باشید.یادمرگ باشید.یادقبر.یاد سنگ غسالخونه.یاد سنگ لحد.یاد برهنه بودن در انظار عالم . یاد لحظات خروج روح از بدن و سكرات باشید.یاداینکه معلوم نیست چطور قراره جون بدید؟باایمان یاکافر؟اگر فقط به خدا اعتماد و اتکا کنید و باهش رفیق بشیم دیگه بخاطر مرام کشی میکنیم و دچارخطا نمیشیم . مابخاطر دوستمون حتی تعارفی ممکنه کاری بکنیم یا نکنیم اما بخاطر خدا ...

یاعلی مددی

سلام.

۱- مطلبی از آقای صمدی آملی در مورد اعتقاد جناب حسن زاده آملی در سایت های مخالف عرفان و فلسفه منتشر شده (همراه فایل صوتی) که ایشان (جناب حسن زاده) فرمودند "ماهیت" هم تشکیکی است و در ادامه آقای صمدی آملی در مورد مصداق مطالبی در مورد شمر و یزید و امثالهم (لعنت الله علیهم اجمعین) آورده اند که برای این که برای کسانی که ندیدند ایجاد شبهه نکنه از آوردن آن صرفنظر می کنم، فقط خواستم از شما خواهش کنم در این مورد (که فکر می کنم ملاحظه فرموده باشید) تحلیل و تفسیری اگر مصلحت دانستید بیان کنید.

۲- آیا بین طریقه جناب حسن زاده و مرحوم قاضی تفاوت هست و اگر هست کدام کاملتر است و اگر طریقه مرحوم قاضی کاملتر است، آیا تفسیر جناب حسن زاده در مورد تشکیک در ماهیت، ناشی از پایین تر بودن افقی ایشان نسبت به مرحوم قاضی است یا خیر؟

۳- از آیت الله بهجت (رض) مطلبی در مورد "وحدت وجود" نقل شده که ایشان فرمودند: "آنان (قائلین به وحدت وجود) وحدت حکمیه را با وحدت حقیقیه اشتباه کرده اند. من معتقد به وحدت حکمیه و کثرت حقیقیه هستم و ندیدم کسی (این مطلب را) گفته باشد آنها هم که قائل به وحدت حقیقیه هستند ، عملاً همین اعتقاد را دارند. مثل سید محمد کربلایی ، که یک شب تا صبح گریه میکند .

اگر وحدت حقیقیه باشد ، گریه برای چه ؟ (جمع میان) کثرت حقیقیه و وحدت حقیقیه ، محال است ، مگر اینکه کسی بگوید تناقض محال نیست.؛ اگر صلاح دیدید در این مورد هم پاسخی بفرمایید.

مدیروبلاگ: سلام علیکم. مدت‌ها پیش چندتاسؤال از آیت الله رضای کردم و ایشان هم جواب دادند . به بخش مقالات مراجعه بفرمایید . آیت الله حسن زاده اصرار دارند که فردی که می خواهد عارف بشود حتماً باید پایه های عرفان نظری رو خونده باشه . فصوص - تمهیدالقواعد و اما طریقه ی مرحوم قاضی (ره) براساس مراقبه ی شدید بود . حالا فرد خیلی هم درس نخونده باشه و اطلاعات نسبی هم داشته باشه قلبش زنده میشه (بواسطه مراقبه) و در درونش به جوشش درمی آید . مرحوم قاضی معتقد به اصل الهی وحدت الوجود بودند . توحید و وحدت یکیه . معتقدیم حقیقت همه چیز یکی است و ذات خداست . ما رو از وحدت به کثرت آورده اند تا دوباره به وحدت رجوع کنیم . درحقیقت چیزی جز ذات باری تعالی وجود نداره . لاموجود الاالله. و همه سایه ای بیش نیستند . بنده روون جواب میدم تا بقیه رفقا هم بتونن بخونن . اما بله اگر بخایم تنزل کنیم و بیایم وسط میدون آزادی تهران بایستیم می بینیم که بله : اتوبوس هست . سبزه هست . پرندگان هست . برج هست . خیابون هست . گاهاً آدمی هم رد میشه !!!!!!! یا علی مددی

سلام داداش نمیدونم اینکاری که میکنم اصلاً درسته یا نه (همین نامه نوشتن به شما) ولی میگم دیگه !

من خیلی افراط کردم! زمانی نه نگاه به نامحرم میکردم نه آهنگ گوش میدادم نه گناهی نه غیبتی و نه (جدا عرض میکنم)

اما حالا حالم عوض شده است! میگویم این دخترها هم آدم هستند! من نباید فقط خودم باشم! بقیه را هم باید به سمت خدا بکشم! همین شده که! آهنگ گوش میدم (ولذت میبرم از آهنگ) دیگر سعی بر حفظ چشمم ندارم! میگویم نگاه با شهوت حرام است!! مهمانی میروم تولد دوستانم که مختلط هست میروم!

ول نماز هام هم هنوز اول وقت میخونم! قبلا اگه نماز شبم ترک میشد یک روز کامل ناراحت بودم! الان ته دلم خوشحال میشم که فقط یه نافله ی صبح باید بخونم و یه نماز صبح!!

نمیدونم منحرف شدم یا نه! نمی دونم حالم خوبه یا نه x! داغ کردم! اگه میتونی کمکم کن!
یا علی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.جای شما بودم تواین سرمای لذتبخش پامیشدم یه سفرمشهدمیرفتم وچشمهامو گوشهامو دستهامو دل وذهنمو برای مدتی به امام رضا علیه السلام عرضه میکردم.مشرف بشید وبه حضرت تعهددید.این بهترین راه حله . ازطرفی اعمالتون روباشع بسنجید.رساله توضیح المسائل وگناهان کبیره شهیددستغیب روبگذاریدجلوتون ببینیدآیاکاری هست که انجام میدید وگناه محسوب میشه؟! گاهای وقتی مدتی تو انجام مستحبات زیاده روی میشه این اتفاقات میفته . یالینکه هوای مقدس بودن فرد رو برمیداره این بلا سرش میاد . عیبی نداره . به نظرم بجای اینکه آهنگ گوش بدید خودتون برای خودتون بخونید.همون شعرها یا ترانه ها رو بخونید. نگاه به نامحرم گناهه . بالاوپایین هم نداره.بایدترک کنید.درشان دوستدار اهل بیت

عليهم السلام رقصیدن و اختلاط با دختر نامحرم نیست. اگر به دختری علاقه دارید عیبی نداره دوست بشید و محرم بشید. اگر شرایط ازدواج دارید یا جلو بگذارید. اگر نیاز جنسی دارید از دواج موقت بکنید. کمی غرائز شما تداخل پیدا کردن پس باید سریعتر تنظیم کنید والا دچار افسردگی میشید. فعلا اکتفا کنید به نمازهای واجب و زیارت عاشورا. انشاالله درست میشه عزیزم. فقط کمی باید بخای. والا نفس و شهوت خیلی قوی ان. آگه خودتم از ته دل نخای خوب مسلماً نمیشه. لاحول و لاقوه الابالله العلی العظیم/سوره ناس و فلق و ذکر یا علی روزیاد تکرار کنید. یا علی مددی

سلام علیکم

هرچند شما از معدود و بلاگهای دینی هستید که نشان داده اید شخص منصفی هستید و وابستگی خاصی به شخص و نهاد و حزب خاصی ندارید و برای شما عرفای عظیم الشان سلسله شوشتریه (به کوری چشم آنهايي که نمی خواهند ببینند!) حجت هستند، ولی در بخشی از مطلبی که در مورد آقازادگان علامه طهرانی آورده اید کمی بی انصافی و تا حد زیادی پیش داوری کرده اید!

بله درست است که ماجراهای بعد از رحلت علامه بسیار باعث تأسف است و باید هر چه سریعتر طرفین فکری برای حل آن بکنند ولی یک سؤال جدی از شما دارم: شما بر چه اساسی می گوئید فرزندان علامه معلوم نیست صلاحیت و قابلیت دستور دادن و ذکر گفتن و تربیت شاگرد را داشته باشند یا نه؟ حتی در حد استاد اخلاق هم نباشند؟ آیا با مدرک این حرف را می زنید یا فقط حدس می زنید؟

شما که شخص منصفی هستید چرا با یک معیار همه را نمی سنجید؟ خیلی از افراد زنده هستند که شما در این وبلاگ به آنها لقب عارف و ... داده اید. من کاری به این بزرگان ندارم. ولی شما بر چه مبنایی این کار را کرده اید و آیا مثل خیلی های دیگر مرکز صدور گواهی عرفان هستید؟! حجت شما چیست؟!

شما بر چه اساسی در مورد دهها نفری که الان به آنها به آنها عارف و استاد و ... گفته می شود چرا نمی گوئید این افراد هم مگر این کاره هستند و به راحتی یا آنها را تأیید می کنید یا حداقل چیزی نمی گوئید؟ من نمی گویم فرزندان علامه صلاحیت این کار را دارند ولی هم از نظر علمی خیلی قوی هستند و هم اینکه در جریانات اجتماعی (جدا از اختلاف بین خودشان!) نشان داده اند که خیلی آزاد اندیش تر و دقیق تر هستند.

بنده وابستگی ای به شخص خاصی ندارم. ولی حرفم این است که : راه درست این است که اگر قرار است افراد را بسنجیم باید با معیارهای یکسان بسنجیم و آنجایی که هم سنجش و نظر دادن در مورد افراد در حد ما نیست کار را به اهلش واگذار کنیم و از نظر دادن خودداری کنیم چون دچار عواقبش می شویم!

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.همونطورکه فرمودیدقیاس کردن ومیزان گذاشتن برای افرادکارفوق العاده مشکل وباحتی محاله.بنده هم اینکارروانجام ندادم بزرگووار.بنده افرادی روکه طبق مبانی عرفان شیعه ومعیارهای نظری وعملی طی طریق کرده باشندعارف میدونم.ماعارف کم نداریم.اماعارف واصل یاعارف کامل خیلی کم هست.این یم مطلب.درخصوص این بزرگواران:بنده چیزی رونفی نکردم.اگرتوان ارشادات سلوکی دارندخوب دارندواگرندارندبازهم خودشون میدونند.دراینکه هرذوبزرگووارازوالدمعظمشون بهره بردندهم حرفی ندارم.واینکه ازلحاظ علمی به اجتهادرسیدندهم بازبه عهده خودشونه.بنده این روستوال دارم که :چرا دونفراون هم برادر اون هم فرزندعارفی مثل علامه طهرانی که هم خودش و هم فرزندانش خیل کثیری ازعرفا واولیا رو درک کرده برسر قضیه ی وصایت درگیرند؟این یعنی یکی ازاین ذوبزرگووار داره مسیررو اشتباه میره.وقتی منبع فیض هرذو یکیه پس یکی داره اشتباهی آب روکثیف میکنه.فرقی نداره که کدومشونه.این نتیجه برای هرکسی که بی طرف باشه بدست میاد.واین خوب نیست.هرذو با شمشیر اصلاح وانتساب به علامه

دارن مجادله میکنند. غیر منطقی عرض میکنم؟ بنده به هر دو آقا زاده و بیت شریف علامه احترام میگذارم اما مادر دوره بدی هستیم. ناخواسته نباید آب به آسیاب ضد عرفان بریزیم. بی شک هر دو بزرگزاده از نفس والدشون استفاده کرده اند اما چرا نتیجه این دو استفاده از یک مجرا چنین شده؟ و مطلبی دیگه: شما اگر دقیق و بلاگ رونگاه کنید بنده به هیچ فردی خارج از حیطه ی معرفت نفس توجه چندانی نکردم. چون روبه ی وبلاگ از اول تقریباً اینطور در نظر گرفته شده و ازیر مدح و ثنای مبالغه آمیز به کسی لقبی ندادم. والله اعلم بالصواب. یا علی مددی

چیکار کنیم که دل بدیم آخه خیلی به این اصطلاح برمخورم؟؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. درون آدم تابه یک سکوت به یک آرامش نرسه نمیتونه درست راه خدارو طی کنه. این که درون ما همش داره حرف میزنه و امر ونهی میکنه و تصمیم میگیره وهی رنگ به رنگ میشه باید به سکون برسه. یکی از راه هاش سکوت ه. توی روز ببین ما چقدر حرف میزنیم؟ باید کمش کرد. توی روز چقدر تلویزیون وفیلم وموسیقی وسی دی و اینترنت مشغولمون کرده؟ وارداتمون از این چیزها میبینید چقدره؟ خوب تمام فکر و ذهن پر شده از این واردات بی مصرف. تا اینهارو اصلاح نکنیم "دل" بدست نمیا. ما اصلاً "دل" نداریم که بخایم به خدا بدیم. باید کمی طهارت "دل" بدست آورد/ از گناهان کم کرد/ واردات اضافه و غلط رو حذف کگرد تابه یک ثبات قلبی برسیم. اون موقع است که خود خدا راحت میندازه. خدا همین و میخاد. یک قدم ما برداریم خدا صدتا بر میداره. یا علی مددی

سلام

طاعات و عبادات شما مرضی حجت الله

امام زمان.عج.

ببخشید یه پیشنهاد داشتم

برخی مطالب سنگین و پرمعنا که شما به صورت عریان و آشکارا

در وبلاگ میگذارید ممکن است تبعات خوبی نداشته باشد

استخاره کنید اگر خوب اومد ادامه دهید.

یاخیر حبیب و محبوب

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. وظیفه ی رفقای ما در قبال مطالب وبلاگ اینه که مطالبی که متوجه میشن

رو بیشتر بررسی کنن و مطالبی که شک و شبهه داره رو سؤال کنن و مطالبی که درک نمیکنن رو

دنبالش برن یاد بگیرن. شبیه وبلاگ طریق الی الله خیلی کم هست. باید با معارف آشنا شد. والا اگر

میخاین فقط زندگی نامه و قصه بگذارم؟ باید با معارف بلند و عالی شیعه آشنا شد. اونهایی که

مخالف سبک ماهستن یا بی سوادها هستن یا افرادی هستن که مدعی اند. اینکه باید در حجاب

باقی بمونن فکر ابلهانه ایه. چون اونیه که محجوبه ذوق و اشراق فردیه نه مبانی. والا خیلی

از مطالبی که عرضه میشه رو میتونید تو کتابفروشیها پیدا کنید. خدا کم کم کنه. یا علی مددی

شبهه ای برایم مطرح است. از سختی راه نیز هراس بسیار دارم. چهل گام آیت الله کمیلی

خراسانی را که مطالعه نمودم از فهرست اعمال گوناگون و نیز ضعف خود بر خود بسیار ترسیدم.

ترس آنجا بیشتر میشود که برخی بزرگان، برخی از دیگر بزرگان را ناتمام و یا حتی گمراه می

دانند و عمری بیهوده بر راهی رفتن و آگاهی از مسیر اشتباه، ویران گر است. ای کاش این راه

کمی و فقط کمی آسان تر و شفاف تر می نمود.

شیخ خیاط با آن همه کرامت و تقوا که در طریقت توحیدی معرفت نفس نبودند پس صد هزار آه و

افسوس به حال این حقیر ناچیز غافل عافیت طلب

عشق از اول خونین بود تا گریزد هر که بیرونی بود

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.شبهه ی شما راهکار داره و اونم اعتماد به خداست.تاحالافکرکردی
چقدر به خدا اعتماد داری؟ماها معمولاً به خودمون بیشتر از خدا توکل و اعتماد داریم . وقتی اعتماد به
خدا زیاد شد اونوقت به قدرت الهی شماره رو از چاه تشخیص میدی.این مرحله ی اول .
بعد باید بوسیله مطالعات دقیق و ارتباط با اهل خبره متوجه هدف اصلی و کاملتون بشید . هرچی آدم
متقی بخواد خدا بهش میده -شیخ رجبعلی اون چیزها رو خواست آیت الله قاضی هم چیز دیگه .
وقتی در برابر خدا قرارگیری و فقط مقصدت خدا باشه نهایتاً بقیه ی گول زنکها سد راه میشن .
سوره یاسین هرروز صبح باعث نورانیت قلب میشه و آرامش میده.یانورالانوار.یاعلی مددی

سلام

یکی از دوستان میگفت که افرادی که بعضاً گفته میشه دیده برزخی دارن نمیتونن صورت برزخی
انسانهای دیگه را ببینن چون این با ستار العیوب بودن خداوند مغایرت دارد.
ایا این گونه است ؟و اگر این گونه نیست چگونه میتوان جواب او را داد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.اینجور نیست که حتماً اهل معنا دید برزخی داشته باشند . این " حس "
یکی از پایینترین حالاتی است که برای عرفا روی میده . بهمین دلیل اکثراً طی می کنن یا توجه
نمیکنن یا تقاضا نمیکنن از شون گرفته بشه . اگر هم دچار این وضعیت بشن به اذن خداست .
اولیای خدا همون مظهر ستاریت رو دارن و محل رجوع برای ارشادن . پس تناقضی نداره . یاعلی

مددی

عبد عاصی: با توجه به اینکه تعداد کامنتها زیاد شده بود و مطالعه آنها کمی دشوار شده بود لذا گزینشی کردم و پرسش های مفید را جدا کردم. از ۲۶۲ کامنت اخیر ۲۸ تای آنها را جدا کردم (تو خود حدیث مفصل بخوان ...) که امیدوارم خواندشان سودمند باشد. بخش جدیدی با عنوان پرسش و پاسخ ایجاد شده که هر چند وقت یکبار با انتخاب مفیدترین پرسش و پاسخ ها به روز می شود .

شنبه دوازدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

ما را با خودت ببر...

عبد عاصی: یکی از بزرگان می فرمود: وقتی سیدالشهدا علیه السلام از اسب بر زمین افتاد آرام خودش را بلند کرد:

بر نیزه تکیه داد و سرش را بلند کرد زحمت کشید و پلک ترش را بلند کرد

جبریل را تشر زد و فرمود جمع کن او هم ادب نمود و پرش را بلند کرد

از لای دست و پای (چکمه های) خلائق نگاه کرد تا تل زینبیه سرش را بلند کرد

فرمود حسین هست نفس می کشد هنوز تیغ دوشعبه ی پدرش را بلند کرد

دستی به یک شمشیر شکسته و دستی به یک نیزه گرفت و بدن مبارک را راست کرد. در این حال ملاحظه می شد که از تابش آفتاب بر آن هیبت الهی بر روی زمین لفظ جلاله ی «الله» نقش بسته بود؛ یعنی سایه ی حضرت با شمشیر و نیزه ی متکا لفظ «الله» را جلوه داده بود (والله اعلم)

حالا این برداشت ذوقی است یا کشفی است خدا می داند اما هرچه باشد صحیح است. انسان کامل مظهر جامع جمیع صفات خدا و نماینده ی «الله» در تمامی عوالم است. (مراجعة کنید به شرح فص یکم فصوص الحکم)

از باب الزینب سلام الله علیها که وارد شوید در سمت راست مزار آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) و آیت الله سید مرتضی کشمیری (ره) است و در مقابل ضریحی کوچک دیده می شود که نور سرخ آن چشمت را تا یک خاطره ی دوردست می برد.



خاطره و خیالی که باورش مثل بقیه ی خیالها هیچوقت فراموش نمی شود و کمرنگ نمی گردد. یک اتاقک ۹ متری و کمی گود که دیوارهایش آئینه کاری و کاشی دارد. کمی که گود تر می شود اگر توانش را داده باشند صدای پای ملائک را خواهی شنید. همینطور صدای پای اسب ها را...

بر زانو ایستاد و سپس خورد بر زمین جان جهان به نیمه نفس خورد بر زمین



در داخل پنجره ی گودال قتل گاه یک سنگ مرمری دایره شکلی را می بینی که گرداگرد آن جمله بسیار زیبایی از یکی از شاعران شیعه نقش بسته است. متن این جمله زیبا و ترجمه آن به این شرح است:

"إن كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى فيا سيوف خذيني"

ترجمه: «اگر دین محمد (ص) جز با کشتن من پا بر جا نمی ماند پس ای شمشیرها مرا دریابید»

ما چیزی از وقایع گودال قتل گاه درک نمی کنیم. ما تجلی امام عصر سلام الله علیه در هنگامه ی شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را درک نمی کنیم. ما شهود زینب کبری سلام الله علیها از تجلی رب الارباب جل جلاله را در گودال درک نمی کنیم. ما معنای برافروخته بودن جمال جمیل وجه الله در گودال را درک نمی کنیم. ما مفهوم گیسو خون آلود کردن صدیقه ی کبری سلام الله علیها به خون گلوی ذبیح کربلا را درک نمی کنیم. ما علت صداها و الحان عجیب حول حائر حسینی را درک نمی کنیم. ما از گودال قتل گاه هیچ چیزی درک نخواهیم کرد مگر آنکه...

قابل اسرار دید آن سینه را	مستعد جلوه دید آینه را
معنی اندر لوح صورت نقش بست	آنچه از جان خواست اندر دل نشست
آفتابی کرد در زینب ظهور	ذره ای زان آتش وادی طور
شد عیان در طور جانش رایتی	خرّ موسی صعقا زان آیتی
عین زینب دید زینب را به عین	بلکه با عین حسین، عین حسین
غیب بین گردید با چشم شهود	خواند بر لوح وفا نقش عهد
دید تابی در خود و بی تاب شد	دیده خورشید بین پر آب شد
صورت حالش پریشانی گرفت	دست بی تابی به پیشانی گرفت
خواست تا بر خرمن جنس زنان	آتش اندازد انا الاعلا زنان

دید شه لب را به دندان می گزد
 رخ ز بی تابی نمی تابی چرا
 کرد خودداری ولی تابش نبود
 از تجلی های آن سرو سهی
 سایه سان بر پای آن پاک اوفتاد
 کز تو این جا پرده داری می سزد
 در حضور دوست بی تابی چرا؟
 ظرفیت در خورد آن آبش نبود
 خواست زینب تا کند قالب تهی
 صحنه زن غش کرد و بر خاک اوفتاد
 * * *

از رکاب ای شهسوار حق پرست
 شد پیاده بر زمین زانو نهاد
 گفت وگو کردند با هم متصل
 این بآن و آن باین از راه دل
 دیگر این جا گفت وگو را راه نیست!
 پرده افکندند و کس آگاه نیست!

بله! فقط از عمان سامانی برآمد که الحق هم برآمد که «مگر آنکه...» را ادامه دهد. گودال قتل گاه محل تجلی تام و تمام «الله» بود. سلطان محبت به زیباترین وجه ممکن خودش را نشان داد. اگر زینب سلام الله علیها ندیده بود که نمی فرمود «ما رایت الا جمیلا». باید همپای عمه جان شیعه رفته باشی تا آن حقیقت وحدت را ببینی. باید لااقل یک قطره از جام بلا که انبیا و اولیا توانش را نداشتند چشیده باشی تا در «وحدت سرا» راهت بدهند. والا عاشقی که کار شیاد نیست. کار منافق ظاهر و باطن نیست. با انواع و اقسام شرک خفی جایی برای ما در محیط سرالاسرار و دایره ی نورالانوار نیست (نامه ی نهم آیت الله سعادت پرور را بازبینی بفرمایید)

خدای جلیل در گودال قتل گاه «حی» و «قیوم» بودن خودش را نشان داد. مگر نشنیدید که بعد از واقعه ی طف حیوانات اهلی و وحشی می آمدند و دور هم عزاداری می کردند؟ مگر داستان شیری که از بدن های مطهر پاسبانی می کرد را نخوانده اید؟

این دریچه ای که خدا در روز عاشورا از گودال قتل گاه به سمت خودش باز کرد حجاب دیگری ندارد. اگر تو هم سرت را روی دستت بگیری و در محضر خدا وارد شوی آن محبوب ازل و ابد را بی پرده خواهی دید چونکه: پری رو تاب مستوری ندارد ...

آنچه از روضه و حقیقت کربلا و گودال قتل گاه به ما رسیده شاید کمترین مقدار ممکن باشد. پس ببینید وقتی اولیای خدا وارد حرم امن الهی از ناحیه ی مقدسه ی سیدالشهدا علیه السلام می شوند چه چیزها که نمی بینند! چه چیزها که نمی شنوند؟ چه چیزها که حس نمی کنند؟ چه چیزها که نمی نوشند؟ چه چیزها که ... چه چیزها که ... چه چیزها که ...

حسین علیه السلام همه چیزش را برای خدا داد. آیا خدا کریم تر است یا حسین؟ پس خدا در قبال حسین علیه السلام چه می کند؟ مقام انسان کامل که صاحب ولایت کلیه ی الهیه است از همین جا به راحتی تبیین می شود.

اما حسین جان!

تو را در ابتدا از حال بردند سپس با نیزه در گودال بردند

همینکه سر جدا شد از تن تو ز پای دخترت خلخال بردند

نمی دانم باز هم بگویم که:

حرف حق زد چه قدر نیزه به خوردش دادند آب می خواست سر نیزه به خوردش دادند

حرف حق زد دهنش را پر خون کرد سنان نیزه در حلق حسین کرد و درآورد سنان

لگد از بغض علی بر سر و بر روش زدند جلوی مادر من چکمه به پهلوش زدند

با سر نیزه نشین وارد شهرش کردند یک سفر آمده بودیم که زهرش کردند

ما را با خودت ببر! ما را ز ما بگیر و با خودت ببر! ما پای آمدن نداریم. ما را با خودت ببر...

چهارشنبه نهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

نامه های آیت الله سعادت پرور - نامه نهم

عبدعاصی: این نامه از مهمترین و زیباترین مکتوبات آیت الله سعادت پرور (ره) است. حتماً بخوانید و سوای لذت ببینید که دیدگاه یک عارف به دنیا و سختی های آن چگونه است و چطور نگاه می کند.

بسمه تعالی

در مورخ ۲۴ محرم الحرام سنه ی ۱۳۷۷ هجری قمری از مشهد مقدس، به یکی از دوستان ارسال شده است.

تصدقت کردم!

دوش، سودای رُخَش گفتم ز سر بیرون کنم

گفت: کو زنجیر؟ تا تدبیر این مجنون کنم؟

آری، دشواری راه و تاریکی شبهای هجران برای سالک، بدترین مصیبت است، لذا گاه به فکر آن افتد که سودای یار از ضمیر خود خارج کند و دست از این کار بکشد. لیک یار را با ما محبتی است پنهان از دیده ی ما، چون این خیال در ما ایجاد شود، با زنجیر محبتش ما را در بند خود اندازد و انعام هایی کند، چون قدری اشتیاق تازه و جدیدی در ما پیدا شود، نزدیک است که به واسطه ی انعامات، از تحت عبودیتش خارج شویم، باز زنجیر عبودیت به گردن ما نهد.

آری! وادی عشق حق، وادی عجیبی است، صدها در آن افتند و یکی به مقصد پی برد، با آنکه جذبات حق در هر حال، او را از انحرافات و ادبارها به سوی خود می کشد، لکن جهل ما، ما را بدان دارد که گرفتار نهنگ ها و آتش ها و ... بشویم و الا حق، دست خود را از سر کسی برنداشته و نخواهد داشت.

پس از این کلمات، دو روایت به نظر مبارکتان می رساند:

۱ - عن حسین الصیقل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: لا تقبل الله عزوجل عملاً الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل؛ فمن عرف دلته المعرفة علی العمل و من لم یعمل فلا معرفة له، ان الایمان بعضه من بعض.

خداوند متعال هیچ عملی را جز با شناخت نمی پذیرد و هیچ شناختی جز با عمل نمی باشد، پس آن کس که شناخت، این شناخت او را به عمل راهنمایی می کند و هرکس اهل عمل نباشد، شناختی ندارد. چون برخی از شاخه های ایمان از برخی دیگر سرچشمه می گیرد و از یکدیگر جدا نمی باشند.

۲ - عن سفیان بن عیینة قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: وجدت علم الناس فی اربع: اولها ان تعرف ربک و الثانية ان تعرف ما صنع بک و الثالثة ان تعرف ما اراد منک و الرابعة ان تعرف ما یخرجک من دینک.

دانش مردم را در چهار چیز یافتیم: اول آنکه پروردگارت را بشناسی و دوم آنکه رفتار و معامله او را با خود بشناسی و سوم آنکه پی ببری از تو چه می خواهد و چهارم آنکه پی ببری چه چیز تو را از دین خارج می کند.

اولین قدم ما در زندگی، باید برای این مقصد باشد و دائماً در فکر این معنی باشیم تا خود این فکر و اندیشه، ما را ناچار به راه راست و عمل صالح بدارد و بالاخره به سرآمده ی وصال و معرفت برساند.

پایان

چهارشنبه نهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

"سید عارف در بیان شیخ عارف"

عبدعاصی: کتاب «شیخ عارف» که به تازگی چاپ شده حاوی مطالب بسیار بسیار کاربردی برای دوستانی است که قلباً مشتاق حرکت در راه خدا هستند. ظرائفی از حالات مرحوم سید هاشم حداد (ره) در آن بیان شده که بنده به جهت اینکه قابل تشریح نیست از اشاره به آنها خودداری کردم اما اهل معرفت و خواص به روشنی متوجه این ظرافت ها و سیر حالات این موحد کبیر در این کتاب خواهند شد. چند نکته زیر را انتخاب کردم تا رفقا متوجه بشوند که هر چه درباره ی یک رجل الهی و یک عارف کامل کتاب نوشته شود باز هم انگار ذکری نشده است.

برای تهیه کتاب «شیخ عارف» که فرمایشات عارف وارسته حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله) است می توانید به سایت ایشان مراجعه بفرمایید. خدای متعال همه ی ما را از راستگوها قرار دهد انشاءالله.

۱ - همواره، استاد مغفور ما، سید هاشم حداد قدس سره الشریف ما را به خواندن دیوان ابن فارض توصیه می نمود و بر این توصیه اش تاکید فراوان می کرد. از این رو که در دیوان ابن فارض اشعار و ابیاتی است که بر احوال مختلف سالکین قابل انطباق است.

۲ - ایشان خیلی حرف نمی زد. یک ساعت پیش ایشان می نشستیم حرفی از ایشان نمی شنیدیم بلکه ایشان معارف را از راه باطن منتقل می کردند. ما منتظر می شدیم که صدای ایشان را در اذان و نماز بشنویم.

۳ - استاد، فردی بود که نسبت به پیشرفت های علمی، بی تفاوت نبود و فکری باز داشت و از کالاهایی که در آن زمان، به عنوان کالاهای جدید مطرح بود، استفاده می کرد. بطور مثال دوستان برای او از ایران ضبط صوتی آوردند و ایشان با آن صدای بعضی از دوستان از جمله حقیر که دعای کمیل را از حفظ می خواندم، ضبط می کردند و همچنین رادیوئی داشتند که از آن استفاده می کردند.



۴ - گاهی، استاد، خصوصی به نجف می آمدند. گاهی، ما مطلع می شدیم و گاهی، نمی شدیم. در یک سفر من مطلع شدم که ایشان به نجف آمده اند و قرار بود که با خانمشان به زیارت آقا امیرالمومنین علیه السلام بروند و به جای اینکه به منزل رفقا یا هتل بروند، جایی از صحن مطهر را جایگاه خودشان قرار داده بودند. من با ایشان در صحن مقدس برخورد کردم. تا من را دیدند دو نفری به راه افتادیم. ایشان در آن موقع حال ملکوتی خاصی داشتند. توجه ایشان به عالم باطن و وحدت بود و نسبت به عالم کثرت انقطاع داشتند و نمی توانستند به عالم ظاهر توجه کنند. از کوچه ها عبور کردیم. در آنجایی که عبور می کردیم ناگهان نگاهمان به مدرسه سید (آیت الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة) افتاد. فرمود: برویم داخل مدرسه. از پله های مدرسه که پائین آمدیم من دیدم که استاد در دیوارها و ساختمان این مدرسه، تفکر می کردند. انگار آینده آن مدرسه و طلابی که آنجا تربیت می شوند را مشاهده می کنند و سپس در مورد مدرسه سید نظر مثبتی ابراز کردند و فرمودند: از این حوزه طلابی بیرون می آیند که به دین خدمت می کنند.

۵ - غذای استاد ساده، پاک و حلال بود و حتی از غذاهای شبهه ناک دوری می کردند. سادگی غذا به این معنا نبود که همیشه غذایشان نان با سبزی یا نان با فجل باشد، این غلط نقل شده است بلکه ایشان از غذاهای گوشتی هم میل می کردند و به آبگوشت و کباب کوبیده علاقه داشتند. البته سعی ایشان بر آن بود که در شب غذایشان سبک باشد.

۶ - ایشان شاگردان را از غذای بیرون منع نمی کردند (البته به حلال بودن آن و دوری از غذاهای شبهه ناک توصیه می فرمودند) در یک سفر زیارتی که ایشان به نجف آمده بودند. من با ایشان همراه بودم فرمودند: بیا برویم مغازه کبابی. زیرا ایشان به کباب کوبیده علاقه داشتند و یا منظور ایشان این بود که به من برسند و من را تقویت کنند زیرا من سابقه ی کسالت جسمانی داشتم.

۷ - راجع به حوزه ها و علما نظرشان این بود که می فرمودند: «خیلی سخت است که طلاب علوم ظاهری بخوانند ولی تهذیب نشوند.» زیرا که می فرمودند: علم حجاب اکبر است. حجاب بسیار بزرگی است. خیلی سخت و ناراحت کننده می باشد که فرد در مراتب علمی ترقی کند، ولی از نظر معنوی ساخته نشود و این معلومات برای او مثمر ثمر نگردد بلکه نظرشان این بود که طلاب با دو بال علم و عمل باید پرواز کنند تا به مقصود برسند.

۸ - سید حداد با لطف زیاد و حساب شده، قابلیت و ظرفیت تازه واردها را در نظر می گرفتند و به همان اندازه، دستور می دادند، آن هم به مقداری که طرف را به مشقت نیندازد.

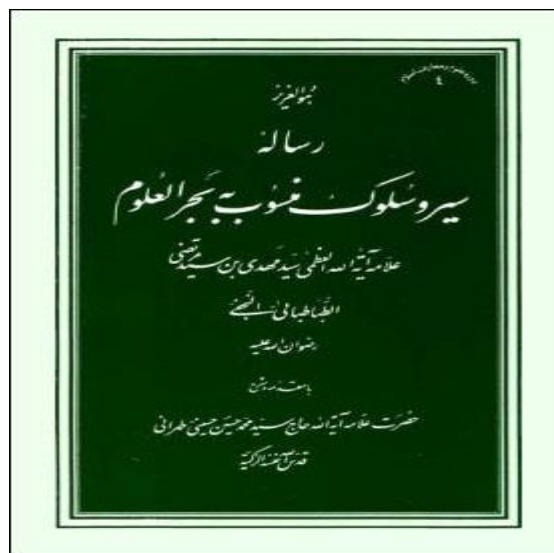
۹ - گاهی با ایشان به حرم مشرف می شدیم ایشان به یکی از شاگردان می فرمودند: زیارت نامه بخوان. در این هنگام خود استاد در شاگرد تصرف می کردند و به آن صورتی که ایشان می خواست عبارت خوانده می شد مثل این بود که استاد می خواند و شاگرد تنها صدا را منتقل می کند.

۱۰ - استاد سید هاشم حداد (ره) هنگامی که مصائب امام حسین علیه السلام را می شنید بسیار گریه می کرد و بعضی اوقات هنگامی که در ایام عزای حسینی سخنرانان به منزلشان می رفتند به آنها سفارش می کرد که روضه را با خلوص و سوزش قلب بخوانند و آن وقت سید می نشست کنارشان و با تمام وجود مانند مادران فرزندان مرده، گریه می کرد و شدیداً از مصیبت‌های بیان شده متأثر می شد.

۱۱ - فتوحات محیی الدین عربی را علامه طهرانی قرائت می کرد و ایشان با روش خاصی روی حالات خود تطبیق می داد و نکات عرفانی آن را گوشزد می کردند.

شناخت «استاد» در بیان جناب سید بحر العلوم (ره) و علامه طهرانی (ره)

عبد عاصی: با توجه به مهم بودن این مطلب خوب است که رفقا با دقت مطالعه کنند. می توانید مطلب زیر را در کتاب رساله ی سیر و سلوک بحر العلوم با مقدمه و شرح حضرت علامه طهرانی (ره) در فصل دوم / مطلب بیست و یکم مطالعه نمایید.



شیخ و اوستاد

و این بر دو گونه است: استاد خاص و استاد عام.

استاد خاص آنستکه بخصوصه منصوص و مخصوص به اشاره و هدایت است که نبی و خلفای خاصه اوست؛ و استاد آن بود که به خصوص مأمور به هدایت نباشد و لکن داخل در عموم فاسئلوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره نحل آیه ۴۳) باشد؛ و سالک را در هیچ حالی چاره‌ای نیست

از اوستاد خاصّ اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد. چه آداب وطن را نیز او می‌آموزد و والی آن مملکت نیز او است.

و ضرورت عامّ در حال سلوک است، بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات ذاتیّه و صفاتیّه شد نیز همراهی او در کار؛ و آنچه از ارباب سلوک در باب آداب و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده‌اند مراد استاد خاصّ است اگر چه در عامّ نیز واسطه قیام او در هدایت مقام خاصّ به حسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است.

و آنچه اکثر می‌فهمند از توقّف سلوک بر شیخ آنستکه طلب سلوک بی‌راهنمائی شیخ و استاد و متابعت او صورت نیندد؛ و این اگر چه چنین است و لکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر، چه مرافقت استاد خاصّ در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر، چنانچه رمزی از آن بیاید، از اهمّ شرایط و اعظم لوازم است و مرافقت استاد عامّ نیز سیّما از برای مبتدی اولی و آنسب.

و معرفت استاد خاصّ در بدو امر به طریقی است که در تحصیل ایمان اصغر گفت و در آخر خود را شناساند.

راه شناخت استاد عام

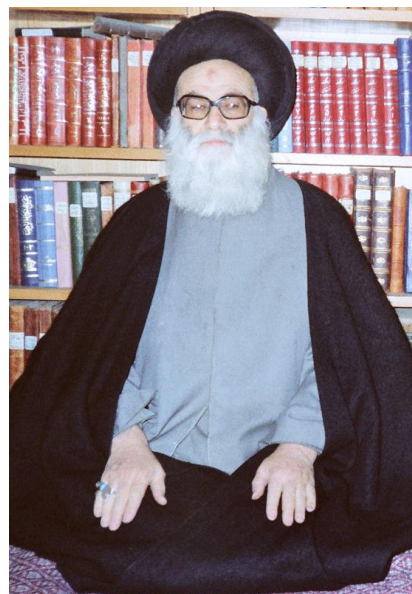
و اما استاد عامّ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت او در خلاء و ملا و معاشرت باطنیّه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او؛ و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقائق نکات و اظهار خفایای آفاقیّه و حبایای انفسیّه و تبدل بعضی از حالات خود، به متابعت او فریفته نباید شد، چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و نار و طیّ زمین و هوا و استحضار از آینده از امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از این مرحله تا سرمنزل مقصود راه بی‌نهایت است.

و بسی منازل و مراحل است و بسی راهروان این مرحله را طیّ کرده و از آن پس، از راه افتاده و به وادی دزدان و ابالسه داخل گشته و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از امور حاصل،

بلکه از تجلیات صفاتیّه نیز پی به وصول صاحبش به منزل نتوان برد؛ و آنچه مخصوص واصلین است تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربّانیّه‌اش، نه روحانیّه .

و از برای معرفت استاد و شیخ طریقه دیگر است که به آن اشاره می‌شود، انشاء الله.

علامه طهرانی (ره) در پاورقی این صفحات چنین آورده اند که:



اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده اند در هر زمان ممکن است متعدد باشند و هریک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین، لیکن امام و خلیفه ی رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مهیمن بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست و تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجه او باشد و این همان معنای مرافقتی است که مصنف فرموده است زیرا که موافقت از رفاقت و رفیق مشتق است و مسلماً مرافقت بدنی شرط نیست، بلکه مرافقت روحی لازم است و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولیّ بر سالک سیطره دارد، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت صادق شود؛ و عمده ی سیر و حرکت سالک به واسطه ی این مرافقت با امام صورت می‌گیرد، که مصنف (ره) از او تعبیر به

استاد خاص فرموده است و در زمان غیبت کبری منحصرأً اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجة الله البالغة محمد بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه.

و اما سائر اولیاء که دستگیری می کنند، اولاً به تبعیت از اوستاد خاص است و اما در زمان تمکن، دستگیری آنان ضروری نیست گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد.

و مرافقت سالک با اوستاد عام نیز لازم است، زیرا که نفحات رحمتیه از جانب رب العزة توسط حجاب اقرب که همان استاد خاص است به توسط قلب استاد عام به سالک می رسد.

بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل بماند که از استفاضه ی معنویات او محروم خواهد ماند.

اما اولیائی که بدون توسط امام و استاد خاص به مقامی رسیده اند چون در طریق از شریعت امام تبعیت نکرده اند لذا در صورت فرض قصور و عدم انکار و جحود از مستضعفین بوده و آیه ی «و امرهم الی الله» شامل حال آنان خواهد بود. در این حال اگر عنایت الهیه دستگیر آنان شود و مقام ولایت حقه ی امام از باطن بر آنها طلوع کند بدون شک مستبصر شده و در تحت لوای او تشریحاً نیز درخواهند آمد گرچه به جهت عدم امکان اظهار و فقدان مساعدت محیط، ناچار از تقیه و توریه باشند و اگر از باطن بر ولایت امام واقف نگردند در همان جا متوقف شده و وصول به مقام معرفت الهیه برای آنان مسدود می گردد گرچه به ظاهر ادعای وصول و معرفت کنند.

و در صورت جحود و انکار، طی طریق و وصول به مقام کمال برای آنان ممتنع است زیرا که راه بر اساس خلوص است و با جحود و انکار منافی است.

شیخ العرفا آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی در جزینی (ره)

خودشان می فرمودند "در کنار مرقد شریف امام علی علیه السلام، در گوشه ای نشسته بودم. کبوتری بر زمین نشست و تکه نانی بسیار خشکیده را به منقار گرفت و هر چه به آن نوک زد، خرد نشد. کبوتر به پرواز درآمد و رفت. پس از مدتی، بازگشت و به سراغ نان رفت و چند نوک به آن زد، ولی شکسته نشد. باز پرواز کرد و بعد از مدتی برگشت، بعد از چند مرتبه، رفت و برگشت تا 22 مرتبه. سرانجام آن نان را با منقارش خرد کرد و خورد. ملهم شدن که فقط استقامت است که مرا به هدف می رساند. او ۲۲ سال زحمت کشیده بود ولی چیزی ندیده بود".

حضرت آیت الله عارف کامل مکمل - استاد العارفین - انسان العین و العین الانسان - نادره دهر - آیت عظمای حق - سر سلسله عرفای متاخر - توحیدی کبیر - نائب الامام (عج) - (حجت خدا جناب مولی آخوند ملا حسینقلی شوندی همدانی (ره) را اصلاً نمی شود تعریف کرد. همین جمله کافی است که جناب حاج ملا هادی سبزواری (ره) و جناب آیت الحق سید علی شوشتری (ره) آمدند تا حضرت آخوند (ره) ظهور فرماید. ظهوری که سالها بود زمین و زمان به خود ندیده بود. ظهوری جهت ظهور قطب عالم امکان - ارباب زمین و زمان و مکان ولی الله الاکبر (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

جناب آخوند (ره) در سال ۱۲۹۳ قمری از نسل جابر بن عبدالله انصاری (ره) صحابی رسول خدا (ص) از یک چوپان بنام رمضانعلی در روستای شوند همدان بدنیا آمد. آنها بچه دار نمی شدند و نذر سیدالشهدا (ع) کردند. به جهت عشق والدینش به حضرت اباعبدالله الحسین (ع) نامش را حسینقلی گذاشتند. «قلی» به زبان آذری یعنی «غلام». «مرحوم آخوند (ره)» (غلام حسین (ع)») بودند. نام برادرش کریم قلی و نام خواهرش سکینه بود. از همدان عازم مدرسه مروی طهران و از آنجا جهت تلمذ خدمت مرحوم حاجی (ره) عازم سبزواری و مدتی همدان و بعد نجف اشرف و

محضر خاتم الفقهاء شیخ مرتضیٰ انصاری (ره) شد. می بیند که چهارشنبه ها استادش به منزل آیت الله سیدعلی شوشتری (ره) که او هم در درس شیخ انصاری شرکت میکرد میرود و دوزانو خدمتش مینشیند. او هم یک روز وارد جلسه می شود و اجازه حضور می گیرد. حضرت سید (ره) نگاهی می اندازند و میفرمایند: تو هم بیا... .

مرحوم آخوند همدانی (ره) وقتی بیمار شده بود حضرت سید (ره) بهترین طبیب موجود را می خواهد و می فرمایند: او را معالجه کن حتی اگر صد تومان بشود. صد تومان آنوقت شاید یک میلیارد الان باشد! آخر آخوند همدانی (ره) (قرار است سرسلسله قبیله ی عرفان باشد. او خیلی مهم است. سیصد نابغه در عرفان تربیت می کند که هرکدام ستاره ای در کهکشان طریق الی الله می شوند. علامه حسن زاده آملی از قول علامه طباطبائی این مطلب را نقل کرده اند که: مرحوم آیت الله سید علی قاضی فرمودند: من که به نجف تشریف حاصل کردم روزی در معبری آخوندی را دیدم شبیه آدمی که اختلال حواس دارد و مشاعر او درست کار نمی کند، راه می رود. از یکی پرسیدم که این آقا اختلال فکر و حواس دارد؟ گفت: نه الآن از جلسه درس اخلاق آخوند ملاحسینقلی همدانی به در آمده و هر وقت آخوند صحبت می فرماید در حُضار اثری می گذارد که بدین صورت از کثرت تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب، از محضر او بیرون می آیند. جذبات توحیدی او با آدمها چه می کرد ای خدا؟! بعد از شیخ انصاری (ره) بجای او نشست؛ اما نامه ای از استاد به او رسید که: اسباب مرجعیت بگذار که تو وظیفه مهمتری داری. زعامت را رها کرد و به تربیت سالکان راه پرداخت. در همین حین حضرت سید (ره) به اعلیٰ علیین پیوست. تالیفاتی از ایشان هست که مثلاً تقریرات سید (ره) او در کتابخانه شوشتری نجف است و بعضی نامه هایش را در کتاب تذکره المتقین آورده اند. حضرت آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) در ۲۸ شعبان ۱۳۱۱ قمری در ۷۲ سالگی از دنیای فانی به عالم بقاء رحلت فرمودند و در سمت چپ باب الزینب (س) حرم ارباب (ع) حجره چهارم مدفون شدند. او مردی بود که با یک جمله آدم می ساخت. جملاتی از او: کثرت اشتغال به مباهات، شوخی بسیار کردن، لغو گفتن و گوش به

اراجیف دادن قلب را می میراند / اگر بی مراقبه مشغول به ذکر و فکر بشود بی فایده خواهد بود،
اگر چه حال هم بیاورد، چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد/

بدون هیچ توجهی از کنار او گذشت. این بی توجهی آخوند (ره) بر عبدالفرار سخت گران آمد. از جای خود حرکت کرد تا این شیخ پیر را تنبیه کند. دوید و راه را بر او سد کرد و با لحنی بی ادبانه گفت: هی! آشیخ! چرا به من سلام نکردی؟! عارف همدانی ایستاد و گفت: مگر تو کیستی که من باید حتماً به تو سلام می کردم؟ گفت: من عبدالفرارم. آخوند ملاحسینقلی به او گفت: عبد الفرار! افررت من الله ام من رسوله؟ تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟ و سپس راهش را گرفت و رفت... فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی درس را تمام کرده، رو به شاگردان نمود و گفت: امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او برویم. عده ای از شاگردان آخوند به همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند. ولی با تعجب دیدند آخوند به خانه عبدالفرار رفت. آری او از دنیا رفته بود. عجب! این همان یاغی معروف است که آخوند از او به عنوان بنده خدا یاد کرد و در تشییع جنازه او حاضر شد؟! به هر حال تشییع جنازه تمام شد. یکی از شاگردان آخوند به نزد همسر عبد رفته و از او سؤال کرد: چطور شد که او فوت کرد؟ همسرش گفت: نمی دانم چه می شد؟ او هر شب دیروقت با حال غیرعادی و از خود بی خود منزل می آمد، ولی دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب و عشا به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می زد و با خود تکرار می کرد: عبد فرار تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد. عده ای از شاگردان آخوند فهمیدند این جمله را آخوند ملاحسینقلی همدانی به او گفته است. چون از او سؤال کردند، ایشان فرمودند: من می خواستم او را آدم کنم و این کار را نیز کردم، ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم. راستی! ما ها که فامیلی مان «فرار» نیست از که فرار می کنیم؟ علامه طهرانی از نوة آخوند نقل می کند: در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می ربایند. سپس که عارف همدانی را می شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند، تقدیم کرده و معذرت می خواهند. آخوند ملا حسینقلی فقط

کتابهای وقفی را که ربوده بودند، پس می‌گیرد و بقیه کتب و اموال را نمی‌گیرد و می‌فرماید: به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛ چو راضی نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و نمی‌خواهم به خاطر من لقمه حرام از گلوی کسی پائین برود و موعظه در او بی‌اثر باشد.

حضرت آخوند (ره) بعد از زیارت مولای مومنین (ع) همیشه عبا را بر سر می‌کشید. او نمی‌خواست رفقایش را بواسطه افعالش به دیده برزخیه ببیند. آخوند ملا حسینقلی همدانی (ره) مربی نفوس بود و نفوس مستعده را جذب می‌کرد. آری در مقام نبوت دعوت همگانی هست اما در مقام ولایت نیست؛ یعنی فقط نفوس پاک و مستعده و قابل هستند که دریافته می‌شوند!

آیت الله نجابت شیرازی (ره) می‌فرمود: حاج شیخ علی قمی - که رضوان خدا بر او باد - در مقدس بودن، نمره یک بود و همه در تقدس او متفق الکلمه بودند. آقا شیخ مجتبی لنگرانی یک زمانی برای بنده نقل کرد که شیخ علی قمی با پدر من همدرس بود. آن دو از خوش پوشهای حوزه نجف محسوب می‌شدند؛ یعنی بهترین لباسها را اینها می‌پوشیدند. چون درسشان هم خیلی خوب بود، در حوزه نجف مشارالیه بودند که درس را خوب می‌فهمند. به هیچ کس هم اعتنایی نمی‌کردند. یک روز آخوند ملا حسینقلی - رضوان الله تعالی علیه - در صحن نشسته بود. در این اثنا، آقا شیخ علی قمی از در قبله وارد حرم می‌شود. چشم مبارک آخوند ملا حسینقلی به او می‌افتد، شیخ علی به سر می‌دود تا می‌آید پهلوی آقا. آخوند ملاحسینقلی یک دقیقه در گوش او صحبت می‌کند. چه گفت؟ خدا می‌داند: دیگران هم نفهمیدند. شیخ علی قمی عقب عقب بر می‌گردد می‌رود. با فاصله اندکی، تمام لباسهایش را عوض می‌کند، توی درس هم قفل می‌زند به دهنش، یعنی این لذت سخن گفتن در درس از سرش پریده بود، لذت لباسهای پاک و پاکیزه و گران قیمت از سرش پریده بود تا آخر عمرش که او را می‌دیدیم، تمام لباسهایش کرباس بود.

می‌گویند: آخوند ملا حسینقلی همدانی در یکی از سفرهای خود، با جمعی از شاگردان به عتبات عالیات می‌رفت. در بین راه، به قهوه خانه‌ای رسیدند که جمعی از اهل هوی و هوس در آن جا

می خواندند و پایکوبی می کردند. آخوند به شاگردانش فرمود: یکی برود و آنان را نهی از منکر کند. بعضی از شاگردان گفتند: اینها به نهی از منکر توجه نخواهند کرد. فرمود: من خودم می روم. وقتی که نزدیک شد، به رئیسشان گفت: اجازه می فرمایید من هم بخوانم، شما بنوازید؟ رئیس گفت: مگر شما بلدی بخوانی؟ فرمود: بلی. گفت: بخوان. آخوند شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر مؤمنان - علیه السلام - کرد:

لا اله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً / ان الدنيا قد غرّتنا و اشتغلّتنا و استهوتنا / يابن الدنيا مهلاً مهلاً
يابن الدنيا دقاً دقاً / يابن الدنيا جمعاً جمعاً تفنى الدنيا قرناً قرناً / ما من يوم يمضى عنا الا اوهى
رکناً منّا / ضیعنا داراً تبقى و استوطننا داراً تفنى / لسنا ندرى ما فرطنا فيها الا لو قد متنا
معبودی به حق و شایسته پرستش جز خدا نیست. این را به حق و راستی می گویم: به راستی که دنیا ما را فریفت و ما را به خود سرگرم نمود و ما را سرگشته و مدهوش گردانید. ای فرزند دنیا! آرام باش! آرام! ای فرزند دنیا (در کار خود) دقیق شو! دقیق! ای فرزند دنیا (کردار نیک) گرد آوری کن! گرد آوردنی! دنیا سپری می شود، قرن به قرن هیچ روزی از عمر ما نمی گذرد، جز این که پایه و رکنی از ما را سست می گرداند. ما سرای باقی را ضایع نمودیم و سرای فانی را وطن و جایگاه خویش ساختیم. ما آنچه را که در آن کوتاهی نموده ایم، نمی دانیم؛ مگر روزی که مرگ به سراغ ما بیاید.

آن جمع سرمست از لذت های زودگذر دنیوی، وقتی این اشعار را از زبان کیمیا اثر آن عارف هدایتگر شنیدند. به گریه در آمده و به دست ایشان توبه کردند. یکی از شاگردان می گوید: وقتی که ما از آن جا دور می شدیم، هنوز صدای گریه آنها به گوش می رسید.

آیت الله حسن زاده آملی می فرماید: «حضرت آیت الله ملا حسینقلی همدانی بعد از ۲۲ سال مجاهده با نفس و صبر و بردباری، نتیجه گرفت و آنها که دیر نتیجه می گیرند، پخته تر می شوند. باید صابر بود و یکی از کمالات آخوند، صابر بودن اوست.»

جملاتی از حضرت آخوند (ره): (گناهان کبیره را یاد بگیر و آن‌ها را ترک نما. پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد. البته و البته از غذای حرام فرار کن و غیر از غذای حلال، مخور. غذا را به قدر حاجت بخور. از یاد مرگ غافل مشو... در محضر الهی، با ادب باش و احترام محضر شریف او را مراعات کن. همیشه متوجه بزرگی خداوند و حقارت و کوچکی خود، بی نیازی او و حاجتمندی خود باش.

مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که خود، شاگرد آخوند بود، می‌فرماید: «او حکیمی عارف، معلمی نیکوکار و طیب کاملی بود که به سان او ندیدم.»

مرحوم ملا حسینقلی همدانی، در قسمتی از مناجات خود با حضرت دوست چنین نجوا می‌کند: خداوندا، تو می‌دانی چه گناهانی کرده‌ام و چقدر بر نفس خود بی‌اعتدالی روا داشته‌ام. خدایا، بر من خشم مگیر که طاقت خشم را ندارم و از من در رنجش مباش که تحمل رنجیدگی تو را ندارم. خدایا، آیا مادرم برای آتش دوزخ، مرا پرورش داد؟ پس ای کاش مرا نمی‌پرورید. یا برای بدبختی مرا زایید؟ پس ای کاش مرا زاییده بود. خدایا نمی‌دانم حال ما در پیشگاه تو چگونه است و چه مناسبتی بین گوشت و استخوان با آن آتش است؟ و کیست که طاقت آن زنجیرها و غل‌ها و عقرب‌ها و مارهایی که مانند کوه اند را داشته باشد و کدام جسم برای نوشیدن زقوم تلخ، سرپا می‌ایستد؟ و کیست که در این گرفتاری‌ها و محنت‌ها به فریاد ما برسد؟ او برای رسیدن میرزا جواد ملکی (ره) که بعد از گذشت دو سال حتی اسمش را هم نمی‌دانست! دستورات نفس‌کشی و دوری از اعیان زادگی می‌داد.

از جملات آخوند اینهاست... «: تمام سفارشات این بینوا به تو، اهتمام در ترک معصیت است. اگر این خدمت را انجام دادی، آخر الامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید. البته در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای ناخواسته، معصیت کردی، زودتر توبه نما و دو رکعت نماز به جا آور و بعد از نماز، هفتاد مرتبه استغفار کن و سر به سجده بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه. امیدوارم عفو بفرماید. معاصی کبیره در بعضی رساله‌های عملی ثبت شده، یاد

بگیر و ترک بنما و زنهار پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد...» میرزا جواد آقا ملکی در این مورد می‌فرماید: «استادمان - ملا حسینقلی همدانی - به ما توصیه می‌فرمود که وقتی در مسائل علمی متحیر شدید و برایتان مشکلی پیش آمد، به خداوند ملتجی شده و به پیشگاه حضرتش تضرع نمایید و این برای ما به تجربه ثابت شده است.» میرزا جواد (ره) در توضیح این مطلب می‌گوید: «سرّ این که تهجد و دعا، از اسباب تحصیل علم است، بدین علت می‌باشد؛ همان طور که در روایات بسیاری تصریح شده علم به کثرت تعلم نیست، بلکه نوری است که خداوند تعالی در قلب هر آن کس که بخواهد می‌افکند و تهجد نیز قلب را نورانی می‌گرداند و نور را در قلب مؤمن ثابت می‌نماید.» حکیم همدانی در جلوگیری از انحرافات نقشی به سزا داشت. او با کسانی که به عنوان عرفان و سیر و سلوک، صوفیگری می‌کردند و از جاده مستقیم شریعت منحرف می‌شدند، شدیداً مقابله می‌کرد؛ زیرا معتقد بود که کوچک‌ترین لغزش و انحراف از صراط مستقیم شرع، دوری از حضرت حق را به دنبال خواهد داشت. او در این زمینه می‌فرمود: «بجز التزام به شرع شریف در تمام حرکات، سکانات، تکلمات، لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الموت جلّ جلاله نیست و به خرافات ذوقیه (اگر چه ذوق در غیر این مقام خوبست) آن طور که عادت جهّال صوفیه (خذلهم الله جلّ جلاله) می‌باشد، راه رفتن چیزی جز دوری از حضرتش را در بر ندارد؛ حتی شخصی هر گاه ملتزم به نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار - علیهم السلام - آورده اشد، باید بفهمد که از حضرت احدیت دور خواهد شد.»

ایشان در یکی از نامه‌های خود، دستورالعملی بدین مضمون برای مرحوم سیّدعلی آقا ایروانی فرستاد: «از چهار چیز دوری نمایید: زیاده‌گویی، زیاده‌خوری، زیاده‌خوابی، زیاده‌با مردم بودن و بر شماسست که همه این موارد را نیز به یاد خداوندی که داننده شب‌ها و روزهاست، تبدیل نمایید.»

آیت الله سید عبدالحسین لاری از خواص شاگردان آن جناب در وصف حالات ایشان فرمودند: از جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی شنیدم که می فرمودند: بعضی اشخاص در نجف هستند که فیوضاتی که هر روز از بقعه نورانی حضرت امیر علیه السلام متصاعد می شود و به اموات وادی السلام افاضه می شود با چشم ظاهری مشاهده می کنند، مانند خطوط نور که متصل به قبورایشان است. ما می دانستیم که آن شخص خود ایشان است اما به ملاحظاتی بروز نمی دادند و این گونه کرامات و مکاشفات مکرر از آن بزرگوار مشاهده شده است. تواضع در قبال دیگران (کوچک یا بزرگ) و گذشت و توجه به حرمت مردم هیچوقت توسط سالک عارف ضایع نمی شود.

آیت الله آقا سید علی عرب که حدود ۱۱ سال ملازم محضر آخوند ملا حسینقلی همدانی بود، در مورد حالات و کمالات استاد خویش می گوید: روزی به قصد زیارت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - همراه آن بزرگوار وارد حرم مقدس شدیم. آخوند ملا حسینقلی همدانی مشغول نماز زیارت شد. به علت ازدحام جمعیت، بدن آخوند هنگام نماز مقداری تکان می خورد. آن جا آقا شیخی از اهل مازندران بود که آخوند را نمی شناخت، گفت: این آقا چرا موقع نماز طمأنینه لازم را ندارد؟ من در پاسخ گفتم: ایشان پیرمرد است، نماز هم که نماز مستحب است. او قانع نشد و تصمیم داشت مطلب خود را به خود آقای آخوند متذکر شود. رفت خدمت آقا و عرض کرد: آقا! هنگام نماز، بدنتان طمأنینه لازم را نداشت! آخوند متوجه شد که او با زحمت حرف خود را بیان می کند، به او فرمود: «چرا تذکر خود را با مشکل بیان می کنی؟ شما باید به من بگویید: آخوند تو چند وقت است نجف هستی، هنوز متوجه نشده ای که در نماز باید طمأنینه را رعایت نمود. تذکر تو بجاست و نباید چیزی مانع آن شود.» ایشان در خاطرة دیگری، در مورد تواضع آن عارف فرزانه می گوید: «وقتی در خدمت آقای اخوند وارد مسجد سهله شدیم، افرادی زیادی از اصحاب آن بزرگوار تشریف داشتند. در زاویه مسجد وقتی متوجه شدند آیت اله حاج آقا رضا همدانی مشغول نماز مغرب هستند، آقای آخوند متواضعانه به همراهان فرمود: به ایشان اقتدا کنیم و نماز را با ایشان بخوانیم».

مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی (ره) فرمودند: مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رسم و عادتش این بود که بعد از بحث و درس آقایان طلاب، یک فنجان قهوه میل می کردند. یک روز که برای تدریس تشریف آورده بودند فرمودند: امروز بعد از مباحثه، مجلس ترحیمی هست که باید برویم. قهوه در آنجا صرف می شود. آقایان برای درست کردن قهوه زحمت نکشند. مباحثه تمام شده بود. آن عالم ربانی با جمعی از طلاب برای شرکت در مجلس ترحیم حرکت کردند. وقتی که ایشان وارد شدند برایشان قهوه آوردند. معظم له اشاره کردند که قهوه را ببرند. شاگردان ایشان - که مراقب اعمال استاد بودند - اطلاع داشتند که ملا حسینقلی خودشان فرموده بودند در مجلس ترحیم، قهوه صرف می شود، در صدد بر می آیند تا موضوع را بررسی نمایند. اول از صاحب مجلس سوال می کنند پولی را که خرج این مجلس صرف کرده است خمسش را داده یا نه. معلوم می شود از طرف پول ایرادی نبوده است. بعداً روشن می شود کسی که متصدی درست کردن قهوه بوده، در هنگام درست کردن قهوه یک قطره خون از دماغش میان قهوه افتاده است و برای این که مبادا صاحب مجلس به او بگوید به ما ضرر زدی به صاحبخانه اطلاع نداده است.

شیخ محمد بهاری فرموده است: روزی در صفا حجره برای پخش ناهار برنج پاک می کردم. در بین، متذکر و حدائیت باریتعالی شدم، ناگهان استاد برای من وحدت عددی را توضیح داد. برخاستم و از استاد پرسیدم که چگونه بر اسرار من آگاه شدید، فرمود خداوند قلب مؤمن را آینه جهان تمام قرار داده. اکنون نیاز تو در قلب من منعکس شد...

اصل و شعار طریقه آخوند ملا حسینقلی (ره) بر "معرفت نفس" است. البته خود معرفت نفس نیاز به تعریف دارد که از لوازم آن نفی خواطر است. حتی کملین هم محتاج نفی خواطرند. در رساله سید بحرالعلوم (ره) دستوراتی در این زمینه هست که باید زیر نظر استاد باشد. نفی خواطر و توجه تام و تمام به ذات حق منجر به این میشود که حجب از دیدگان سالک برداشته شده و جمال جمیل حق را مشاهده می نماید و تجلیات ذاتی او را احاطه می نماید و خود سالک شعاعی می شود از آن نور باهر. در این راه مجاهده می طلبد و همت و استقامت و صبر. نگاهی به شاگردان

آخوند بیندازیم می بینیم هرکس از قیود رهاتر شد مقرب تر شد. و در این راه مشاهدات و مکاشفات و ... به قول مرحوم امام (ره) (حیض العارفین هستند. آیت الله شبیری زنجانی می فرمود: از آخوند (ره) (پرسیدند: شما خدمت امام عصر (س) مشرف شدید؟ جواب دادند نه! اما روزی ملهم شدم که ایشان در سهله و در حجره حضرت سید شوشتری (ره) هستند. رفتم مسجد. نزدیک حجره سید فرمودند: همانجا بایست. صدای صحبت دو نفر را می شنیدم. پس سید (ره) اجازه ورود دادند و دیدم تنهاست اما به ما وعده ها دادند! یعنی صرف تشرفات در حیطة عرفان عملی و توحیدی خیلی حائز اهمیت نیست. در جایی که توحید هست همه چیز هست.

میرزا جواد (ره): حضرت آخوند (ره) سجده طولانی در شب را که همراه ذکر «...» باشد را در قلب کارسازتر می دانستند. میرزا جواد (ره) می فرمود: طلبه ای از حضرت استاد (ره) (عمل توبه را دستور گرفت. دو سه روز بعد دیدیم بدنش نصف شده و رنگش پریده. او مردانه عمل کرده بود. دیگری هم بود که مجلس توبه اش شش ساعت گریه و زاری بود.

سید محمد سعید حبوبی (ره) می گفت: در قایق بودم. عربی به من تکیه داده بود و آب دهانش می رفت. چند بار خواستم کنار بکشم اما تحمل کردم. همان موقع بود که آخوند در درسشان چند بار فرموده بودند: آفرین سید سعید ... استاد شاگرد را در تمام زمانها و مکانها تحت نظر دارد. ولایت استاد است که شاگرد را نگه می دارد. داستان نشان دادن تجرد واقعی به مرحوم میرزا جواد آقا (ره) نشان دهنده این است که مجرد شدن از همه کثرات تنها راه اتصال به غیب الغیوب عالم معناست.

از شیخ علی زاهد (ره) پرسیدند: آخوند (ره) در حرم مولا علی (ع) در گوش شما چه گفت: فرمودند: اشاره کرد به حرم مولا (ع) و فرمودند: این یک علی تو هم یک علی! و از ایشان سؤال کردند که آخوند شاگردان خود را به چه چیز تربیت می کردند: فرمود: ذکر موت. آری ذکر موت است که سالک را به فناء می رساند.

آخوند (ره) شاگردی از بهلولهای عرب داشت. وقتی ذکر «...» را به او می دهند عرب در یک مجلس ۱۲۰۰ مرتبه می گوید طوریکه « یشغله ذکرالله عن تدبیرنفسه .آخوند (ره) (عرب را به منزل خودش می آورد و برایش غذا می پزد و خودش به او میدهد و می فرماید: همه فکر میکنند تو مرید من هستی اما من ارادتمند شما هستم.

علامه طباطبایی (ره) میفرمود: به مرحوم شریانی (ره) که مرجع بود نوشتند که آخوند همدانی روش صوفیانه پیشه کرده و مرحوم شریانی (ره) زیر نامه نوشتند :کاش خداوند مرا مثل آخوند صوفی قرار بدهد.

آیت الله سید حسن صدر (ره) از شاگردان آخوند (ره) می فرمود: او نماز را با جمعی از مومنان خاصی به پا می داشت که خود به تربیت آنها همت گماشته و از ظلمات جهل بسوی نور معرفت سوق داده و با ریاضیات شرعی و مجاهدات عملی از هر پلیدی پاک ساخته بود. درست است . شاگردانی مثل سید احمد کربلایی. شیخ محمد بهاری. میرزا جواد ملکی. سید سعید حبوبی.

راستی معرفت نفس را همینجا از زبان میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) بگویم که می فرمود :خدا را گواه می گیرم که بعضی را می شناسم که در خواب حقیقت نفسش بر او ظاهر گشته و دیده است که عوالم جملگی متلاشی شده و بجای آنها روح و نفس خود را مشاهده نموده و نفس خود را با حقیقت ملک الموت متحد دیده و در همین حال از خواب بیدار شده و پس از بیداری مشاهده نموده که روحش بدنش را به سمت خود می کشد و او از این امر وحشت نموده و با صدای بلند همسرش را صدا نموده که :فلانی! فلانی! تالین که این حال از او برطرف شده است و این حال همان معرفت نفس است که چنانکه در اخبار آمده راه شناخت خداست.

آخوند همدانی (ره) بانکه مربی سلوک بود اما از الزامات اجتماعی جدا نبود .مرحوم بهاری (ره) : استاد ما می فرمود: خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آید. او اهتمامی تام در این مطلب داشت. بهمین خاطر سید جمال اسدآبادی و سیدعبدالحسین لاری که از مجاهدین

بودند در جرگه تلامذه اودرآمدند. ویژگی بزرگ آخوند «سرعت تاثیر او در نفوس» بود. همینطور اعتدال و اصل تداوم. او در تعریف مراقبه میفرماید: مراقبه یعنی غافل از حضور حضرت حق - جل شانه - نباشد و این همان قله بزرگ و بالا برنده بسوی مقام مقربین است و کسی که خواستار محبت و معرفت است باید به این ریسمان محکم چنگ بزند. ایشان به مبتدی ها می فرمودند: در مرگ فکر کن تا آن وقتی که از حالش می فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده. فی الجمله استعدادی پیدا کرده آنوقت به عالم خیال ملتفت می کردند تا آنکه به خود ملتفت می شد. البته این دستورات برای مبتدیها هم مبهم و سنگین است بهمین خاطر این افکار باید تحت اشراف استاد وارد به عوالم نفس انجام شود. نفی خواطر هم که عرض شد بهمین منوال است.

علامه طباطبایی می فرمود: اکثر کسانی که موفق به نفی خواطر شدند و سلطان معرفت بر آنها طلوع کرد یا در حال تلاوت قرآن کریم بودند یا از راه توسل به حضرت اباعبدالله الحسین (ع). یکی از بزرگان حضرت آخوند (ره) رادر خواب دیدند و پرسیدند: آیا مرحوم قاضی (ره) انسان کامل است؟ ایشان جواب دادند: آنکه مدنظر داری نیست. این مسئله رابه خود مرحوم قاضی (ره) گفتم و ایشان در جلسه درس فرمودند: من لنگه کفش انسانهای کامل هم نمی شوم. (فکر کنید در این مطلب)

در راه سلوک باید از خود گذشت. مرحوم آخوند (ره) به میرزا جواد (ره) در همان اوایل فرموده بودند: تو که آدم بشو نیستی! می بینم وقتی می آیی نقطه خاصی را در نظر میگیری و می روی بنشین. مرحوم تبریزی (ره) میفرمود: از آن به بعد پای من به صدر هیچ مجلسی نرسید. آخوند ملاحسینقلی (ره) میفرمود: هرکس یکسال شبها در سجده «...» مرتبه ذکر «...» بگوید از عالم طبیعت خارج میشود. آری تحت ولایت استاد راه رفته اینها ممکن است.

خواندن جملات و نامه ها و دستورات حضرت آخوند همدانی (ره) برای آشنایی با هدف اصلی و عالیه سیر و سلوک الزامی است. آیت الله سید ابوالقاسم لؤسانی (ره) میفرمود: بدون اینکه به پدرم بگویم به سمت مسجد سهله جایی که حضرت آخوند (ره) بیتوته داشت رفتم. تا مرا در لنگه درب

دیدند خشکم زد. تا ظهر به این حال بودم تا اینکه فرمودند: حالا بیاسفزه بنداز. مگر انسان بدون اجازه پدرش به سهله می آید؟ این چه عبادتی است که پدر را نگران می کند؟ باز ایشان می فرمود: همراه آخوند و رفقا به کاظمین و سامرا می رفتیم. پول سفر در کیسه ای همراه من بود و من خرج می کردم. وقتی رسیدیم دیدم چیزی کسر نشده... بعد از رحلت آخوند (ره) (آقا سید ابوالقاسم (ره) عیال آخوند (ره) را به حباله نکاح خود در می آورد.

آیت الله شیخ عباس قوچانی (ره) (میفرمود: کنار صحن مولا امیرالمومنین (ع) مرد شروری بود . آخوند به او میگوید: آیا هنوز موقع توبه نشده؟ عرب نمیفهمد و میگوید کچه میگویی شیخنا؟ ایشان دوباره میفرمایند: آیا هنوز موقع توبه نرسیده است؟ یک مرتبه مرد صیحه ای میزند و سمت صحن علوی (ع) می دود. در ایوان مطهر دوباره صیحه ای می زند و می میرد. آری او محیی القلوب بود. آیت الله عاملی همسایه آخوند (ره) بود و همیشه می گفت از اینکه در درسهایش شرکت نمی کردم پشیمانم. او همسایه ملا حسینقلی همدانی (ره) بود اما...

دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فص حکمت الهیه فی کلمه آدمیه

عبدعاصی: خوب است که دوستان خواننده هشت مقدمه قبلی را یکبار دیگر مطالعه کنند تا پیش زمینه ی ذهنی ای برای دنبال کردن شرح فصوص بدست بیاورند. مطالب جامع و مبنایی است. بعضی ها ایراد گرفته اند که وبلاگ طریق الی الله اصول عرفانی را باز کرده و بی پرده بیان می کند. در واقع می گویند: آنچه را که عرفا و اولیا بیان نمی کنند این وبلاگ در حال افشاگری است. متأسفانه این افراد که اکثراً ادعای سیروسلوک هم دارند هنوز مبانی عرفانی را نشناخته و بی

تجربه و خامند. دیگر آنچه که امثال شیخ اکبر در فتوحات و فصوص آورده و بارها چاپ و شرح شده که پنهان کاری نیست. الان مخالفین عرفان دارند خط به خط فرمایشات اهل معرفت را نقد می کنند آن وقت جاهلان ما می گویند: نخیر. اینها پرده دری است. این نشاندهنده آن است که این افراد درکی از عرفان عملی ندارند و بهره باطنی نبرده اند؛ و الا آنچه بیشتر ما مطرح کرده ایم در قالب عرفان نظری است و بهره ی معنوی و باطنی مربوط به خود افراد و قابلیت شان است. متأسفم که افرادی جاهل در لباس سیروسلوک و انتساب به این آقا و آن فرد جولان باطل می دهند. هر چه می کشیم اول از دست جاهلان خودی است بعد مخالفین.

شرحی مختصر بر فص یکم را با هم می خوانیم:

«نمود حکمت الهی در نماد کلمه ی آدمی»

در اینجا «الهی» به مرتبه ی وجود شناسانه ای ارجاع دارد که اسم «الله» را که جامع جمیع اسما و صفات است، می نمایاند. به بیانی دیگر، اسم «الله» که جامع تمام کمالات وجودشناسانه است، شامل مقولات کلی موصوف به اسماء الحسنی، یعنی: تمام اسمای مذکور در قرآن می شود. سایر اسمای الهی (مانند العلیم، المرید، البصیر، الغفور) به خصلتهای نسبتاً خاص و متعین وجود مطلق اطلاق می شوند، ولی اسم «الله» در عین حال هم تمام کمالات و هم وجود مطلق را در بر می گیرد. «الله» احدیت جمع اسماء است، زیرا شامل تمام آن ها در کلیتی توحیدی است که غیر قابل رؤیت می باشد.

همان گونه که ابن عربی در نقش الفصوص نشان می دهد، اسم «آدم» به نوع انسانی اطلاق می گردد. بنابراین منظور از [کلمه ی آدم] آن روح کلی است که منشاء نوع انسان می باشد. همانطور که خود ابن عربی هم می گوید: «آدم نفس واحدی است که از آن نوع انسان آفریده شد.»

حکمت الهی یا اسم الله «به آدم اختصاص یافت، زیرا نوع انسان برای خلافت الهی خلق شد. بنابراین، مرتبه‌ی وجودشناسانه‌اش شامل مراتب وجودشناسانه‌ی عالم* می‌شود و آن‌ها را با هم تلفیق می‌کند. از این روی انسان آینه‌ای است که مرتبه‌ی وجودشناسانه‌ی الوهیت را منعکس می‌کند و قابلیت ظهور تمام اسمای الهی را دارد. در حقیقت، آدم مظهر اسم «الله» است.»

خلاصه، عنوان فصل اول فصوص نشان می‌دهد که این حکمت مربوط به اسم جامع خداوند است. یعنی، آدم مظهر اسم «الله»، نمونه‌ی نخستین نوع انسان و اولین انسان کامل است. قونوی تمام این نکات را چنین توصیف می‌کند:

کلمه‌ی آدمی به این دلیل به حضرت الوهیت انحصار یافت که هر دوی آنها در وحدت جامع سهیم هستند. چون اسم الله به حضرت الوهیت اطلاق می‌شود، مستجمع تمام خصایل و خصوصیات تفصیلی هر کدام از اسما است ... هیچ اسمی بین آن و ذات، که مغایر با سایر اسما است، عامل میانجی نیست.

بر همین روال بین انسان و حق، در ارتباط با حقیقت و مرتبه‌ی وجودشناسانه، واسطه‌ی وجودی وجود ندارد، زیرا حقیقت انسان از ماهیتی برزخی برخوردار است که شامل تمام خصیصه‌های وجودی و امکانی می‌شود و آن‌ها را تلفیق می‌کند. پس باید شامل هر دو طرف باشد. / فکوک ۱۸۸ / ()

*عالم = العالم = ماسوی الله = هر چیزی غیر خداوند

دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۹۱ | توسط: عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۵۱ تا ۶۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۵۱ / فلاحٍ و واشٍ: ذاك يُهدى لِعِزَّةٍ ضاللاً و ذابى ظلَّ يهدى لِعِرَّةٍ

این بدترین مردم یکی از سرزنش گر من است که از سر غرور خویش مرا بسوی گمراهی می کشاند، دیگری سخن چین است که در اثر غفلت خویش سخن پریشان می گوید.

۵۲ / أَخَالَفُ ذَا، فِي لَوْمِهِ، عَنِ تَقِيَّةٍ كَمَا أَخَالَفُ ذَا، فِي لَوْمِهِ، عَنِ تَقِيَّةٍ

من با سرزنش اولی (سرزنشگر) به دلیل تقوایم مخالفت می کنم و با پستی دومی (سخن چین) به دلیل پرهیز از زیانکاری، مخالفم.

۵۳ / لو ما ردَّ وجهي عن سبيلك هولُ ما لقيتُ، ولا ضراءُ، في ذاك، مسَّت

در راه تو، نه ترس شدیدی که دیدم و نه بلایی که بر من عارض شد، هیچ یک نتوانست مرا از رهروی روی گردان کند.

۵۴ /ولا حلمَ لی فی حمل ما فیکِ نالنی یؤدّی لحمدی، أولمدحِ مودّتی

بردباری من در تحمل آنچه که در راه تو بر سرم می آید از آن جهت نیست که کسی مرا ستایش کند و یا دوستی ام را بستاید.

۵۵ /قضی حسنکِ الدّاعیِ إلیکِ احتمالاً ما قصصتُ وأقصى بعداً ما بعدَ قصّی

زیبایی تو حکم به تمام آن سختی هایی که بازگو نمودم، داده بود و آنچه که پس از این ماجراست بسیار دور و دراز است.

۵۶ /وما هوَ إلاّ أنْ ظهرتِ لناظری بأکملِ أوصافِ علی الحسنِ أربتِ

و آن حکم چیزی جز این نبود که تو در کمال حسن در برابر دیده ی من ظاهر شدی و کمال حسن تو از زیبایی نیز فراتر بود.

۵۷ /فحلّیتِ لی البلوی فخلّیتِ بینها وبینی فکانتِ منکِ أجملِ حلیةِ

تو طعم بلا را در مذاق من شیرین ساختی (مرا با جامه ی بلا زینت بخشیدی) و مرا به بلا واگذاشتی و آن بلاها در نظر من زیباترین زینتی بود که به من بخشیدی.

۵۸ /وَمَنْ یَتَحَرَّشْ بِالْجَمالِ إلی الرّدی، رأی نفسَه، من أنفَسِ العیشِ، رُدّتِ

هر کس در راه عشق شیفته ی جمال شود از خوش ترین و گرانمایه ترین زندگانی بسوی مرگ رانده می شود.

۵۹ /ونفسُ تری فی الحبِّ أنْ لا تری عنأ ولا بالولا نفسُ صفا العیشِ ودّتِ

هر کس اعتقادش این باشد که در راه عشق هیچ رنجی نبیند، هرگاه که به عشق ورزی روی آورد، مانعش می شوند.

۶۰/ وَاَيْنَ الصَّافِيَّ هَيْهَاتَ مِنْ عَيْشِ عَاشِقٍ، وَجَنَّةُ عَدْنٍ بِالْمَكَارِهِ حَفَّتِ

جانی که به آسایش خو کرده هرگز به محبت دست نمی یابد و هرکس زندگی دور از سختی را دوست دارد به دوستی نمی رسد.

دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

یا امام الرئوف...

عبدعاصی: سلام علیکم. جای همه ی رفقای وبلاگ طریق الی الله خالی. چند روزی را در آن سرمای لذت بخش زائر و مجاور حضرت رضا علیه السلام بودیم.



این بار هم مثل دفعات قبل، زیارت، یک مزه و طعم دیگر داشت. انگار هر چقدر آب دهانت را از شهد شیرین در و دیوار و عتبه بوسی فرو می بری بیشتر ترشح می کند. این برای امثال بنده که فقط کیف حرم بینی را می برند بهشت است! آنهایی که باطناً با صاحب حرم که متصدی حریم عوالم است مرتبط می شوند را بگو، که چه پیاله هایی به حوض شراب محبت فرو نکرده اند! «لب از ترشح می پاک کن برای خدا» که دل ما بدجور می سوزد. بگذار ما به همین شهد حرم بینی خوش باشیم ...

راستی! این بار چند صحنه ی جالب دیدم. در کنار ضریح می دیدم که نوزادها را می آورند و از بالای سر جمعیت به سمت ضریح پرت می کنند! بغیر از جالب بودن صحنه، این منظره برایم خیلی شیرین بود که بچه ها با آن دستهای کوچک و گیج زدن های این ور و آن وری دستهای کوچکشان را به شبکه های ضریح گره می زدند و سرشان را به آن می زدند. این نفس امام علیه السلام است که روح طفل را صدا می کند و بچه احساس ترس ندارد و گریه نمی کند. این نوازش و مهربانی مهربانتر از مادری امام علیه السلام است که گرمایش، طفل را آرام نگه می دارد. ما هم اگر بچه بشویم، گرمای امام را حس می کنیم.

«خدا حافظ شما باشه». این آخرین جمله ای بود که از آیت الله خوشوقت (ره) در آخرین دیدار با ایشان، شنیدم. البته برمی گردد به سالهای گذشته. در ابتدای سفر بود که خبر رحلت ایشان را شنیدم. ظاهراً سیر رفتن پیرمردها ادامه دار بود. به هر حال درگذشت بزرگان ما نشانه ی خوبی نیست و اگر ما دنباله رو ایشان نشویم بی شک باید منتظر بلا باشیم. شوخی هم نیست. مومنین و اهل تقوا امانتهای خدا روی زمین هستند. وقتی خدا امانتهایش را از ما می گیرد یعنی ما خیلی لیاقت امانتداری را نداشتیم. تا خدا بقیه را از ما نگرفته باید برویم و از خنکای وجودشان کام بگیریم. تقاضا دارم رفقای و بلاگ به روح آیت الله تهرانی و آیت الله خوشوقت (ره) دو رکعت نماز هدیه کنند.

یکشنبه ششم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فرمایشات علامه طهرانی(ره) در خصوص صحت رساله ی منسوب به

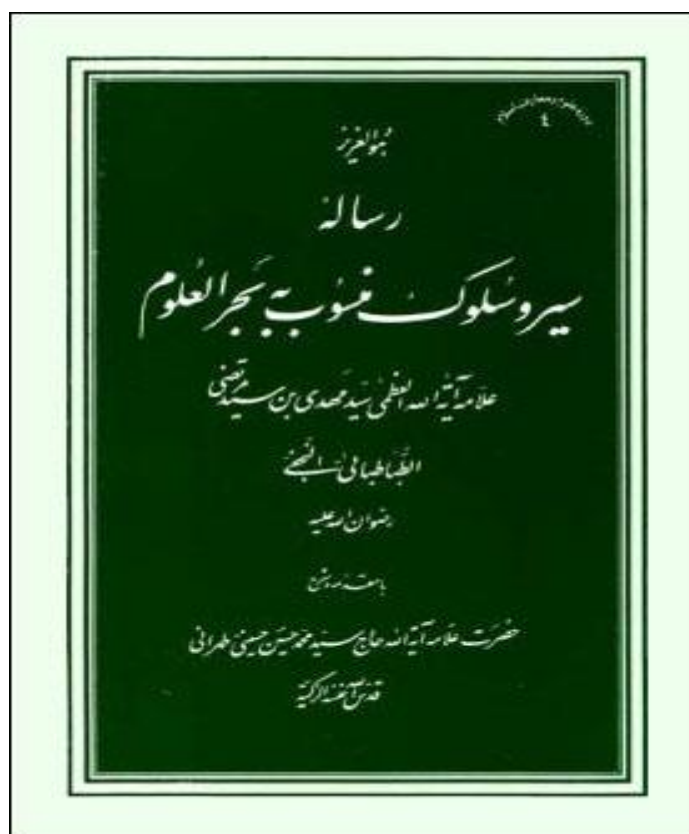
سید بحر العلوم نجفی(ره)

عبدعاصی : مدتی است عده ای کوتاه فکر درصددند تا انتساب رساله ی عالی مقام سیروسلوک به جناب سید بحر العلوم(نورالله مرقده) را خدشه دار کنند . البته و صد البته " چراغی را که ایزد بر فرزند - گر ابله پف کند ریشش بسوزد . علی الخصوص که این کوتاه نظران جدیدی نه علمی دارند و نه عملی . بدلیل آنکه : از کوزه همان تراود که در اوست ... اطفالی که جویای نام هستند و سعی دارند از پستان هوچی گری کام بگیرند . به هر چه که فکرش را بکنید دست می اندازند تا شهرتی برای خودشان دست و پا کنند . و حالا این متکلمین تازه به دوران رسیده ی خودسازی نکرده به جهت نیل به مقامات قطبیت در عرصه ی هوچی گری بر طبل جهالت خودشان می کوبند . مدتی است بعضی از این افراد که توانایی درک مقامات اولیای خدا مثل جناب سیدبحر العلوم(ره)-آیت الله قاضی(ره)-علامه طباطبایی(ره)-سیدهاشم حداد(ره) و امثالهم را

ندارند در صحت انتساب رساله ی سیروسلوک تشکیک می کنند . زهی خیال باطل . آنقدر احمقند و به قول علامه طباطبایی(ره) قابل ترحم که نمی دانند عده ای به این رساله ی شریف عمل کردند و شاهد مقصود را در آغوش گرفتند . واقعاً دل انسان برای این بندگان خدا می سوزد .

فرمایشات علامه طهرانی(ره) در ابتدای این رساله ی نورانی را با هم بازخوانی می کنیم و بازخوانی بنمایند ! تا دست از کلاه گذاشتن بر سر خودشان بردارند . والله اعلم

مرحوم علامه حسینی طهرانی(ره) در صفحات ۱۴ تا ۱۸ رساله ی سیروسلوک منسوب به سیدبحرالعلوم(ره) می فرمایند :



و بعد ، این حقیر فقیر در زمان اشتغال به تحصیل در حوزه مقدسه علمیه (قم) برخورد به رساله ای خطی نمودم که در عنوانش نوشته بود: «تحفة الملوك فى السیر و السلوك . منسوب إلى مولانا السید مهدی بحرالعلوم». این نسخه متعلق به مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ عباس طهرانی بود .

و چون برای من بسیار جالب بود از مشاراً إلیه برای استنساخ به عنوان امانت گرفتم و در سنه ۱۳۶۶ هجریه قمریه برای خود از روی آن نسخه نوشتم . این نسخه بسیار مغلوط بود بطوری که در بعضی از مواضع اصلاً مُفهِم معنی نبود ، لذا در صدد بودم که نسخه صحیحی بدست آورده و تصحیح کنم ، تا چون برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم یک نسخه از آن را نزد حضرت حجّة الاسلام آیه الله حاج شیخ عباس هائف قوچانی دامت برکاته یافتم و از ایشان به عنوان امانت گرفتم لکن آن نسخه نیز بسیار مغلوط بود و جز تصحیح بعضی از موارد قلیل ، مفید فایده نبود .

در هنگام مراجعت از نجف اشرف در سال ۱۳۷۶ هجریه قمریه در یک بار که به خدمت استاد مکرم حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّه العالی مشرف شدم ایشان فرمودند: در نزد من یک نسخه بسیار صحیح موجود است که به خط خود استنساخ نموده‌ام . و اضافه کردند وقتی که من در تبریز مشغول تحصیل بودم به یک نسخه برخورد نمودم و استنساخ کردم ، این نسخه بسیار مغلوط بود و چون به نجف اشرف مشرف شدم نظیر این نسخه را نزد آیه الله استادمان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه یافتم آن نسخه هم مانند نسخه من مغلوط بود و سپس معلوم شد که نسخه ایشان و نسخه‌ای که من از روی آن برای خود استنساخ نموده‌ام هر دو از روی یک نسخه بوده است . نسخه مرحوم قاضی با خطی غیر مرغوب مانند خط طفل تازه به مدرسه رفته نوشته شده و لذا در آن اغلاط بسیاری مشاهده می‌شد ؛ لیکن اخیراً یک نسخه بسیار صحیحی با خطی بسیار زیبا و کاغذی عالی و جدول کشی شده نزد استاد خود در علوم ریاضیات و هیئت: مرحوم آقا سید ابوالقاسم خونساری یافتم و از ایشان برای استنساخ گرفتم و در سنه ۱۳۵۴ هجریه قمریه از روی آن نسخه‌ای برداشتم . و تاریخ کتابت آن نسخه منسوخ منها ، نود سال قبل از زمان استنساخ من بود ... تمام شد کلام استاد علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّه.

حقیر برای استنساخ ، نسخه ایشان را به عنوان امانت گرفتم و ایشان با کمال بزرگواری که همیشه شیمه ایشان بوده است مرحمت کردند . و با کمال دقت این نسخه حاضر را که ملاحظه می‌شود از

روی نسخه ایشان استنساخ نمودم . بنابراین ، این نسخه بسیار صحیح و قابل اعتماد است . این راجع به تاریخچه صحت املائی و انشائی نسخه .



صحت انتساب رساله به مرحوم بحرالعلوم

اما راجع به صحت انتسابش به مرحوم سید مهدی بحرالعلوم رضوان الله علیه ، عرض می شود که حقیر خود شفاهاً از مرحوم آیه الله آقامیرزا سید عبدالهادی شیرازی رضوان الله علیه شنیدم که

می‌فرمودند: در نزد من به ظنّ قوی این رساله - جز قسمتهای آخر آن - متعلق و به انشاء بحرالعلوم است.

و نیز شفاهاً از مرحوم علامه خبیر آیه الله آقای شیخ آقا بزرگ طهرانی - که از مشایخ اجازه حقیق هستند - شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من نیز این رساله - غیر از قسمتهای اخیر آن - به قلم مرحوم بحرالعلوم است .

اما در کتاب «الذریعة» ج ۱۲ ، ص ۲۸۵ چنین مرقوم داشته‌اند:

«رسالة فی السیر و السلوک تنسب إلى سیدنا بحرالعلوم السید مهدی بن مرتضی الطباطبائی البروجردی النجفی ، المتوفی ۱۲۱۲ ، فارسیة فی ألفی بیت ، لكنها مشکوكة فیها ، و النسخة موجودة فی النجف فی بیت بحرالعلوم ... تا آنکه می‌فرماید: و رأیت نسخة أخرى فیها زیادات و بسط ألفاظ و عبارات سمّاه فی أولها «تحفة الملوك فی السیر و السلوک» و إنه لبحرالعلوم ... و مرّت رسالة السیر و السلوک المعرّب لهذه الرسالة ص ۲۸۲» (انتهی) .

و در ص ۲۸۲ نوشته‌اند:

« رسالة فی السیر و السلوک هو تعریب السیر و السلوک الفارسی المنسوب إلى سیدنا بحرالعلوم . عربّه الشیخ ابوالمجد محمد الرضا الاصفهانی بالتماس السید حسین بن معزالدین محمد المهدی القزوینی الحلّی فی داره بالنجف فی «البرائی» فی عدّة لیل بعد الساعة الخامسة من اللیل . و ذکر ابوالمجد أنه ألفه بحرالعلوم بکرمانشاه . سپس می‌فرماید: «أقول: نسبة نصفه الاخير إليه رحمه الله مشکوكة ، لأنه على مذاق الصوفيّة . فلو ثبت أنّها له فإنما هو النصف الاول فقط كما يأتي فی ص ۲۸۴» انتهى . تا اینجا نظر علامه طهرانی بیان شد .

و مرحوم علامه سید محسن أمين جبل عاملی در «أعيان الشيعة» جزء ۴۸ ص ۱۷۰ گوید: «بحرالعلوم رساله‌ای به لغت فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است . لكن صاحب کتاب تتمّه «أمل الآمل» گوید: این رساله محققاً از او نیست .»

سپس مرحوم امین گوید: «و ظاهراً این رساله فارسیه همان رساله سیر و سلوک است که مشتمل بر اموری است که مناسب با مذاق تصوّف است و با مذاق شرع موافقت ندارد و بدین لحاظ در تتمّه «أمل الآمل» بطور جزم صحّت انتساب آنرا به بحرالعلوم رد نموده است» .

و پس از آن گوید: «و از جمله مطالبی که در آن رساله آمده است یکی لزوم استحضار صورت مرشد در موقع گفتن «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» ؛ و دیگر استعانت به روحانیت ستاره عطارد و استشهادی که به یک رباعی که در این باره سروده شده نموده است» . تا اینجا تمام شد گفتار مرحوم صاحب «أعیان الشیعه» .

لیکن ایشان در این مسأله دچار اشتباه شده‌اند ، زیرا اولاً در هیچ جای این رساله استحضار صورت مرشد در وقت قرائت «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» نیامده است .

و ثانیاً استعانت به روحانیت عطارد - چنانکه بعداً خواهد آمد - از رساله بحرالعلوم نیست بلکه گفتار ناسخ است که بعد از تمامیت کتابت رساله در ضمن شرح احوال خود بیان می‌کند و ابداً ربطی به رساله ندارد . و اما نظریه استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظله چنین است:

«بعضی گفته‌اند که این رساله متعلّق به سید مهدی بحرالعلوم خراسانی است . لیکن این معنی بسیار بعید است . شیخ اسماعیل محلاتی که از اهل دعوت بوده است تمام این رساله را از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم نجفی می‌دانسته جز فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است . و نسخه‌ای که در نزد شیخ اسماعیل محلاتی بوده است اصلاً این سه فقره را نیاورده است . و نسخه او یک نسخه کامل است که این سه فقره به کلی از آن جدا شده است» . و علامه طباطبائی اضافه کردند که «بعضی این رساله را ترجمه از رساله مرحوم سید ابن طاووس می‌دانند و معتقدند که در اصل عربی آن - که فعلاً در دست نیست - و نیز در عنوان نسخه‌ای که من از مرحوم آقا سید ابوالقاسم خونساری گرفتم نوشته بود: رساله فی السیر و السلوک لابن طاووس . لکن استاد بزرگ ما آیه الحقّ مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی

رضوان الله عليه تمام این رساله را بطور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم می دانسته اند»
. انتهی کلام استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی .

این حقیر روزی در خدمت استاد علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّهُ عرض کردم: حقیر با وجودی که کتب اخلاق و سیر و سلوک و عرفان را بسیار مطالعه نموده ام هیچ کتابی مانند این رساله جامع و شامل و متین و اصولی و مفید و روان و در عین حال مختصر و موجز بطوری که می توان در جیب گذارد و در سفر و حضر از آن بهره مند شد نیافتم . ایشان از این سخن تعجب کردند و فرمودند: این نظیر عبارتی است که من از مرحوم قاضی رضوان الله علیه شنیدم . چه ، ایشان فرمودند: «کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است» انتهی . و حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عباس قوچانی که وصی مرحوم قاضی هستند می گویند: مرحوم قاضی به این رساله عنایت بسیار داشته ولی کراراً می فرموده است که من اجازه بجا آوردن اوراد و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی دهم . به هر حال ، از قرائنی که ذکر می نمائیم بدست می آید که تمام این رساله به انشاء بحرالعلوم بوده باشد ؛ زیرا:

اولاً عالم نقاد خبیر فقیه و متکلم و اصولی مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی - صاحب کتاب «وقایة الأذهان» و «نقد فلسفه داروین» رحمة الله علیه همانطور که در کلام صاحب «الذریعة» گذشت ، او را از بحرالعلوم می داند و موضع تألیف آنرا در کرمانشاه معین کرده است .

ثانیاً: مرحوم قاضی رضوان الله علیه که خریّت فنّ و جامع بین ظاهر و باطن و استاد اخلاق و معارف بوده اند آنرا از مرحوم بحرالعلوم دانسته اند ؛ و شهادت چنین اسطوانه و وزنه علمی در عالم معارف طوری نیست که بتوان از آن به آسانی عبور کرد .

ثالثاً: افرادی که قسمت اخیر آن را از بحرالعلوم نفی نموده اند جز عنوان استبعاد دلیل دیگری ندارند و معلوم است که با صرف استبعاد نمی توان جزوی را از کتاب خارج نمود . و حال آنکه ممکن است در نظر سید به طریق صحیحی همان فقرات مورد نظر و عمل باشد .

رابعاً: هر کسی در این رساله نظر کند تمام آن را به یک انشاء و یا یک سیاق خاص ملاحظه می‌کند که با یک اسلوبی بسیار جالب و سبکی لطیف و انشائی سلیس نگاشته‌اند. و در این سبک و اسلوب ابداً میان قسمت اخیر حتی سه فقره بیست و دوّم تا بیست و چهارم با سایر فقرات تفاوتی نیست و کأنه قلم واحدی از اوّل رساله تا آخر آن را در یک رشته خاصّ مسلسلاً منظماً به رشته تحریر در آورده است، و این معنی منافات ندارد با آنچه در بعضی از تعالیق این کتاب ذکر خواهیم نمود که بعضی از مطالب مندرجه در آن بعینه در عبارات بعضی از بزرگان سابق بر آن دیده شده است، چه اخذ و اقتباس مطالب مورد ذوق و نظر از کتب سالفه در کتب اصحاب تألیف و تصنیف امریست رائج و دارج بین اعلام و استادان فنون.

شنبه سی و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

فص حکمة سبوحیه فی کلمة نوحیه

عبدعاصی: غیرت و وفاداری در راه خدا فعل اولیای خداست. فعل عشاق است. اللهم اجعلنا من المریدین...

" نمود حکمت سبوحی در نماد کلمه ی نوحی "

سبّوح صفتی الهی است که خداوند را از هرگونه عدم کمال و نقص مبرا می‌کند؛ و با منزّه که به همین معنا است مترادف می‌باشد، و واژه ای است که با فرشتگان - از آن جهت که به آیاتی چند از قرآن، مانند « نحن نسبح بحمدک و تقدس لک، ما شاکرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم (۲/۳۰) » و « انا لنحن المسبحون، و ماییم که تسبیح گویانیم (۳۷/۱۶۶) - پیوند خورده است. " فرشتگان " به ویژه با " ارواح " از یک جنس اند و در عالم ارواح، که

مرتبۀ ی اول هستی مخلوق است ، اسکان دارند . با این ملاحظات مقدماتی ، به گفتار قونوی برمی گردیم ، که زمینه را برای اکثر ملاحظات سایر شارحان پی ریزی می کند :

اولین مراتب وجود شناسی الهی همان واحدیت ، و در این مرتبه است که خداوند " الاول " ، " المبدأ " و " الفیاض " است . اولین قوایل هم برای دریافت فیض هستی الهی عالم ارواح می باشد که ساکنان آن از جهاتی خاص اکمل الموجودات می باشند ؛ زیرا از تکثر عالم امکان آزاد هستند ، از اجزاء مرکب نیستند و عاری از نواقصی می باشند که سایر موجودات به علت میانجی های بین آن ها و خداوند در خودشان اندوخته اند . این ارواح نسبت به دیگر موجوداتی که ارتباط واسطه ای دارند ، با کمال وحدانیت الهی رابطه شان نزدیک تر است . و به همین دلیل ، ارواح ، کمالات معینی را دریافت می کنند . یعنی تنها کمالاتی که مربوط به ارتباطشان با حضرت وحیدیّه می باشد . بنابراین واقعیت ، آن ها عامل ارتباط قوایل برای آن فیض وجودی هستند که از تلون اکثر خصلت های منسوب به میانجی ها و تکثر عالم امکان آزاد می باشند . به همین دلیل است که خداوند را تنها از حیث صورت ، مجرد و منزّه از کثرت و ترکیب می شناسند . همواره در حال نیاز محض و حاجت به خداوند باقی می مانند . از این رو است که رنگ صفت وفاداری به تنزیه خداوندی به خود می گیرند و بر قیاس ناپذیریش با مخلوقات (تنزیه) تاکید دارند .

و اما در مورد نوح که اولین مرسلین است باید بدانیم که نخستین صفت پیامبر این است که از امتش بخواهد توحید و تنزیه الهی را بشناسند ، و او را از اتحاد با غیر مبراً بدانند . از این روی صفتی که بر نوح غلبه داشت وفاداری به تنزیه خداوند و تأیید قیاس ناپذیریش با مخلوقات بود ... در نوح اولویت عالم ارواح و این واقعیت که ظرفی برای اولین فیض است ظهور یافت ؛ و در نتیجه ، وقتی دید امتش صنم می پرستند ، غیرت و غضب بر او غلبه یافت ، و پس از توصیف نواقص و خطاهای آنان ، از خداوند خواست آنان را از روی زمین بردارد . وی از این حیث به آن فرشتگانی شباهت داشت که آدم را سرزنش کردند و گفتند « اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک

الدِّمَاءِ وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنَقْدَسُ لَكَ ، وَ أَنَا لِنَحْنُ الْمَسْبُوحُونَ ، أَيَا كَسَى رَا دَرِ آن مِی گماری
که در آن فساد می کند و خون ها می ریزد ، حال آن که ما شاکرانه تو را نیایش می کنیم و تو را
به پاکی یاد می کنیم (۲/۳۰) »

شنبه سی و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

احسان به پدر و مادر

عبدعاصی : در راه خدا هیچ مسئولیت شرعی از انسان سلب نمی شود و سالک موظف است همه
ی تکالیفی که خدای متعال بر عهده اش گذاشته را به نحو احسن انجام دهد . یکی ار عالیترین این
وظایف که یکی از سریعترین ابزارها در قرب الی الله است نیکی و احسان به پدر و مادر است .
مطلب زیر را با هم بخوانیم :

آیه ۲۳ سوره اسراء :

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا
تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» .

"پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو
یا هر دو در نزد تو به پیری رسیدند، به آنان «اف» مگو و آنان را از خود مران و با آنان سنجیده
و بزرگووارانه سخن بگو".

روایاتی درباره احسان به والدین

- پاداش نگاه به والدین از روی محبت، حج مقبول است؛ رضایت آن دو؛ رضای الاهی و خشم آنان خشم خداست؛ احسان به پدر و مادر عمر را طولانی می کند و سبب می شود که فرزندان نیز به ما احسان کنند. در احادیث آمده است: هرگز به آنان «أف» نگو، خیره نگاه مکن، دست به روی آنان بلند مکن، جلوتر از آنان راه مرو، آنان را به نام صدا نزن، کاری مکن که مردم به آنان دشنام دهند، پیش از آنان منشین و پیش از آن که از تو چیزی بخواهند به آنان کمک کن. [۱]

- مردی مادرش را به دوش گرفته ، دور خانه خدا طواف می داد، پیامبر را در همان حال دید، پرسید: آیا حق مادرم را ادا کردم؟ فرمود: حتی حق یکی از رنج های دوران بارداری و زایمان او را ادا نکرده ای. [۲]

- از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سوال شد: آیا پس از مرگ هم راهی برای احسان به والدین هست؟ فرمود: آری، با نماز خواندن برای آنان، استغفار برایشان، وفا به تعهداتشان، پرداخت بدهی هایشان و احترام به دوستانشان. [۳]

- مردی از پدرش نزد پیامبر شکایت کرد و حضرت پدر را خواست. پدر پیر گفت: روزی که من قوی و غنی بودم به فرزندم کمک می کردم، اما امروز که او صاحب ثروت شده به من کمک نمی کند. رسول خدا (صلوات الله علیه) گریست و به آن فرزند فرمود: «انت و مالک لایبک؛ تو و دارایی ات از آن پدرت هستید. [۴]

- در حدیث آمده است: حتی اگر والدین به فرزند خود تندی کردند، فرزند بگوید: خدا شما را ببخشد. این همان «قول کریم» است. [۵]

-وقتی قرآن از رنجاندن سائل بیگانه نهی می کند: «أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ [6]»، تکلیف پدر و مادر روشن است: «فلا تنهرهما.»»

پیام های آیه

خدمت و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحدان واقعی است: (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

احسان به والدین، افزون بر آن که یک وظیفه انسانی است، واجب شرعی است: (قَضَىٰ رَبُّكَ
... وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

در احسان به والدین، مسلمان بودن آن ها شرط نیست: (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

سعی کنیم نیکی به پدر و مادر را بی واسطه و به دست خود انجام دهیم: (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

پدر و مادر سالمند را به آسایشگاه نبریم، بلکه نزد خود نگهداریم: (يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ)

هم احسان در عمل لازم است، هم سخن زیبا در گفتار: (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ... قُلْ لَهُمَا قَوْلًا
كَرِيمًا)

در احسان به والدین و قول کریمانه، شرط مقابله نیامده است؛ یعنی اگر آنان هم با تو کریمانه
برخورد نکردند، تو کریمانه سخن بگو: (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا)

آیه ۲۴ سوره اسراء:

"وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا"

"و از روی مهربانی و لطف، بال تواضع خویش را برای آنان فرود آور و بگو، پروردگارا، بر آن دو رحمت آور، همان گونه که مرا در کودکی تربیت کردند."

پیام های آیه

-فرزند در هر موقعیتی که هست باید متواضع باشد و کمالات خود را به رخ والدین نکشد:
(وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ)

-تواضع در برابر والدین باید از روی مهر و محبت باشد، نه تظاهر و ریا: (وَإِخْفِضْ لَهُمَا... مِنَ الرَّحْمَةِ)

-در دوران حیات و پس از مرگ والدین، باید برای آنان از خدا طلب رحمت کرد: (وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا)

-رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین است. (رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي) (گویا ادای حق آنان از عهده فرزند خارج است و تنها رحمت خداوند می تواند زحمات آنان را جبران کند)

-رنج ها و سختی های دوران کودکی و خردسالی را که والدین تحمل کرده اند از یاد نبریم: (كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر نور الثقلین.

[2] تفسیر نمونه.

[3] تفسیر مجمع البیان.

[4] تفسیر فرقان.

[5] کافی، جلد ۲، صفحه ۱۵۷.

[6] سوره ضحی، آیه ۱۰.

شنبه سی و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

ما را زما بگیر و خودت را به ما بده حسین جان

عبدعاصی : وقتی که می رفتم با خودم میگفتم : این بار چی بگم ... حالا که برگشتم به شماها میگم : چی بگم ...

قبل از رفتن " یک نفر " وعده ای داده بود و همه ی سفر نگران بودم .

نجف و حرم امیرالمومنین علیه السلام . اینبار خیلی کمتر از دفعات قبل زیارت نامه خوندم . خیلی کمتر . حتی خیلی کمتر به زیارت قبور بزرگان رفتم . حتی کمتر بر سر مزار آیت الله قاضی رحمت الله علیه نشستم . حتی مثل همیشه در محل اقامت آیت الله کشمیری(ره) در حرم نجف نشستم . حتی اینبار خیلی کمتر اشک ریختم . حتی ختمی رو که همیشه در مشاهد مشرفه می گرفتم رو هم نگرفتم . تو مسجد سهله و کوفه هم همینطور . حتی تو حرم حضرت مسلم علیه السلام که روز و شب باهاش همزاد پنداری خیالی می کنم هم اشکم خیلی جاری نبود . مزار

کمیل و میثم تمار رحمت الله علیهما هم همینطور بود . حتی وادی السلامی که ساعتها راه می رفتیم و نگاه می کردم هم نه احساس سنگینی داشتم نه سنگینی بوجود آورده بودم اما ... عجیب بود این اوضاع...

دو - سه کیلومتر مونده به کربلا و بعد از زیارت طفلان مسلم بن عقیل علیهم السلام خیلی منقلب شده بودم . با خودم گفتم شاید اون " اوضاع عجیب " مرتفع شده باشه اما ...

اما وقتی برای اولین بار وارد حرم قمر بنی هاشم علیه السلام شدم قبض کامل شدم . در اولین ورود به حرم سیدالشهدا علیه السلام کمی انبساط برقرار شد اما باز...

نگران بودم . " این حال عجیب ادامه داشت و نگران حرف اون " یک نفر " بودم . "

زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام با همه ی ائمه هدی علیهم السلام فرق میکنه . همیشه هم همینطور بوده . باید بایستی و زار بزنی و حرف بزنی . انگار موسی میشی!!!! راستی ! وقتی صافی صفای نجف رفتیم راهنمای اونجا (قسمتی رو نشون داد و) گفت : جایی که حضرت موسی علیه السلام با خدا حرف زده اینجاست . کنار مقام صافی صفا مقام امام زین العابدین علیه السلام قرار داره . رویروی صحن حضرت زهرا علیهاسلام بیرون حرم .



کربلا محل پرتاب انسانها تا خود خداست . از همون کنج شش گوشه ی پایین پای ارباب که کلیددارش علی اکبر علیه السلام ه یا از همون بالای سر مبارک . راستی ! بالای سر امیرالمومنین

علیه السلام هم راس الحسین محسوب میشه . بنظرم راس الحسین واقعی همونجاست . فتامل فیه .
. خیمه گاه حسینی . مقام کفین ابالفضل العباس علیه السلام .مقام علی اصغر علیه السلام . تل
زینبیه . حتی منزل مرحوم حداد (ره) هیچکدوم از اینجاها اون حال عجیب رو برطرف نکرد و
اتفاقاً سنگین بودم . سنگینی ای همراه با اشک . دو نفر از اولیای خدا رو زیارت کردم . هر دو
تفقد بسیار داشتند . نوه ی مرحوم حداد حاج محمدحسین که رفاقت چند ساله داریم هم در حرم
حضرت عباس علیه السلام شور و حالی داد .

صبح بود . رفتیم زیارت مزار آیت حق مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه در وادی السلام کربلا .
اشعاری خوندم . مناجات المریدین باصدای مرحوم آقا رو گذاشتیم و خیلی اشک ریختم .
خیلی . به فرموده ی بزرگی : مزار مرحوم سید هاشم (ره) حریم کبریاست . بعد از جناب حداد
(ره) به زیارت حضرت حر ریاحی رضوان الله علیه رفتیم .

وقتی از کربلا می رفتیم انگار همه ی جونم موند کربلا . زمینگیر شدم .

بعد از زیارت حضرت سید محمد علیه السلام (عموی امام زمان سلام الله علیه) عازم سامراء شدیم
. غربت حرم امامین همامین عسکریین علیهماالسلام حتی اگر بارگاه و گنبد و صحن هم بسازند
تمومی نداره . حتی سرداب مقدس هم غریبه . به لطف خادمین سرداب مقدس رفتیم پشت مقام
صاحب الزمان علیه السلام و محل اصلی مقام تشرفات رو زیارت کردیم . سنگهای اونجا پاهام
رو خراش دادن....

و اما کاظمین ... از لحظه ی خروج از سامراء اون حال عجیب شروع به حرکت کرد . بشدت بالا
و پایین می شد . وقتی وارد کاظمین شدیم انگار در حال عبور بود . کاظمین . ظاهراً قرار بوده
مارو تا کاظمین امتحان کنند . امتحانی که حتی شب جمعه ی حرم سیدالشهدا علیه السلام هم راه
چاره ش نبود . والله اعلم

کاظمین خوب . کاظمین مهربان . کاظمین خوبها . کاظمین آرامشها . کاظمین وعده ها ... ان
وعدالله حق

صبحی در کاظمین باز هم دو تن از اولیای خدا رو زیارت کردم . بر حسب اتفاق !! وقتی قرار بود
از حرم برم بیرون نرفتم !! اما وقتی بیرون رفتم وعده ی اون " یک نفر " محقق شده بود . سوختم
. تحت فشار بودم . اما محقق شد . روزها به روزیصبحها به صبحی ...مطمئن باشید حرف از
تشرف . خواب یا از این دست نبود اما ... والله الحمد

در این سفر رزق ما شد و به زیارت حضرت سلمان محمدی و جناب حذیفه یمانی (که مطلبی
درباره ش کار کرده بودیم) . بازدید از طاق کسری و نماز در مصلاهی مولا امیرالمومنین علیه
السلام همینطور مسجد پراثا در بغداد رفتیم .

در حرم کاظمین ملاقاتی با جناب وکیلی داشتم اما فرصت گفتگو نبود . خدای متعال به حق
صدیقه ی طاهره سلام الله علیها زیارت عتبات عالیات رو رزق علی الدوام همه ی محبین بفرماید
. حقیر طبق وعده دو رکعت نماز حاجت در حرم سیدالشهدا علیه السلام به نیت خوانندگان و
دوستان خوبم در وبلاگ طریق الی الله به جا آوردم.

با وجود این همه بالا و پایین شدن در این سفر اما تا آخر این ایام در همه ی اماکن مقدسه این
ابیات رو با خودم تکرار می کردم که :

می رود دل به همان جا که تعلق دارد صحبت کرب و بلا شد وطن از یادم رفت

همه ی بهت من این است چرا عریانی؟! نکند فکر کنی پیرهن از یادم رفت

این غزل رو که در مقابل ضریح زیبای مولانا ابی عبدالحسین علیه السلام با خودم زمزمه کردم رو
با هم دوباره بخونیم :

با لب ت رنگ عقیق یمن از یادم رفت هم چنان که جگر خویشتن از یادم رفت

من اویسم بگذارید که اطراق کنم بوی شهر تو که آمد قرن از یادم رفت

جذبه ی عشق بر آن است مرا ذوب کند صحبت نام تو شد نام من از یادم رفت

قصه "ربّ ارنی" گفتن من دیدن توست تا نگاهم به تو افتاد "لن" از یادم رفت

مرغ باغ ملکوتم به حرم آمده ام بر روی گنبد زردت چمن از یادم رفت

مثل فطرس نکنم پشت به گهواره ی تو بال من خوب که شد پر زدن از یادم رفت

"ندهد فرصت گفتار به محتاج، کریم" بی سبب نیست کنارت سخن از یادم رفت

می رود دل به همان جا که تعلق دارد صحبت کرب و بلا شد وطن از یادم رفت

همه ی بهت من این است چرا عربانی؟! نکند فکر کنی پیرهن از یادم رفت

چهارشنبه بیست و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

اساتید اخلاق و اهل منبر

عبدعاصی : در مطالب زیادی خصوصیات "استاد" را گفتیم و تفاوت "استاد عرفان" با "استاد اخلاق" را بیان کردیم . (به بخش مقالات مراجعه فرمایید) . با توجه به اینکه جامعه ی ما از لحاظ اخلاق سیر نزولی پیدا کرده و همه جور آفت به درخت جان و دل آحاد جامعه افتاده پس باید به فکر خودمان باشیم و برای از دست نرفتنمان کاری بکنیم . طالبان معارف الهی علاوه بر هیئت های هفتگی مناسب که حضور در آنها باید خوراک مفید داشته باشد حتماً باید در هفته جایی - جلسه ی اخلاقی یا محفل انسی شرکت کنند تا غبارهای تردد در جامعه و ترافیک خواطر شیطانی و نفسانی بواسطه ی تعامل روزانه با عوام الناس کمی تطهیر شوند . لذا تصمیم

گرفتم بعضی از اساتید اخلاق و منبری های قابل استفاده را (طبق مبانی و اصول و دیدگاه هایی که چندین سال است عرضه کرده ایم) معرفی کنم . انشاءالله که مثمر ثمر باشد.

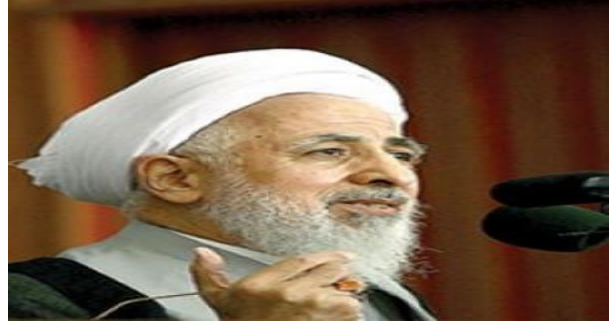
رفقا باید خودشان زحمت بکشند و آدرس و زمان جلسات این بزرگواران را پیدا کنند . این همه استاد اخلاق و اهل منبر . دیگر رفقا نگویند : کو استاد اخلاق ! کو جلسه و منبر خوب !؟ تمامی این بزرگواران در قید حیات هستند و بیانات مفیدی دارند .

تصاویر زیر هیچ ترتیبی ندارد و بنده اساتید اخلاق و اهل منبر را ادغام کرده ام .

این مطلب را هر چند وقت یکبار بروز رسانی خواهم کرد .



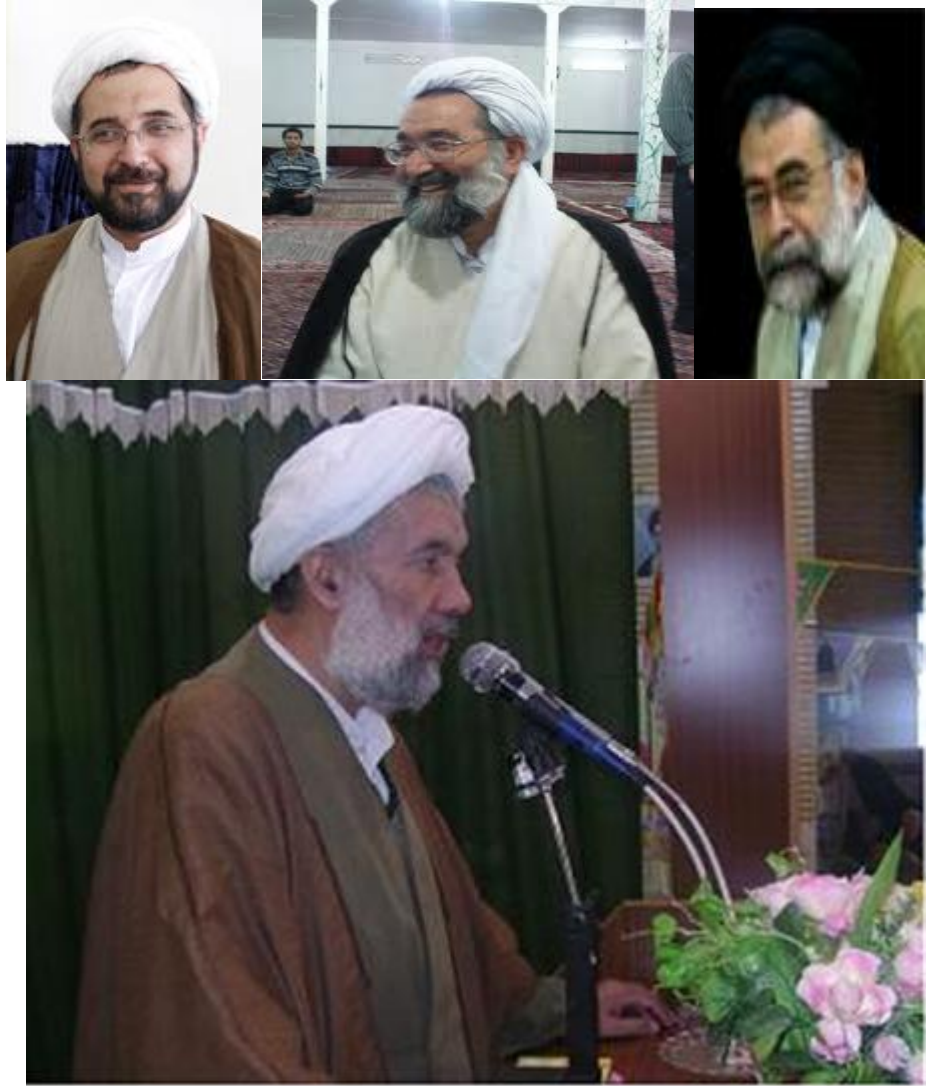
آیت الله بنابی - آیت الله مظاهری - آیت الله فاطمی نیا - آیت الله ناصری - آیت الله جعفری اراکی



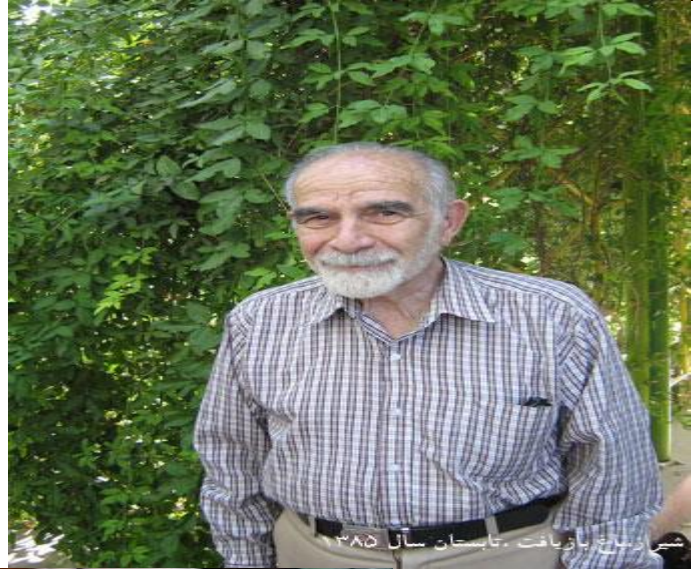
آیت الله صمدی آملی - آیت الله مرتضیٰ تهرانی - آیت الله شجاعی - آیت الله جوادی آملی



آیت الله نصرالله شاه آبادی - آیت الله فروغی - آیت الله تحریری - آیت الله احدی - آیت الله رضانی



حجت الاسلام روحی-آیت الله مویدی سنقری-آیت الله حسینی طهرانی-آیت الله ضیاءآبادی -
استادگنجی



آیت الله مبشرکاشانی- آیت الله موسویان- استاد حقیقی- آیت الله جاودان- آیت الله زابلی



آیت الله شیرازی-حجت الاسلام موسوی مطلق-استاد طباطبایی-دکتر کاکائی-آیت الله شوشتری



آیت الله انصاری شیرازی-شیخ عباس اخوان-آیت الله نظری منفرد-استاد صداقت-حجت الاسلام
فرحزاد



استادعلیپور-استادفیاض بخش-حجت الاسلام عابدی-حجت الاسلام طباطبائی-آیت الله قرهی



استاد طیب-آیت الله خرازی-آیت الله شب زنده دار-

شنبه دهم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

علی حبه جنه.قسیم النار و الجنه..وصی المصطفی حقا...امام الانس و

الجنه

عبدعاصی : این مطلب را " خنچه ی ولایت " اسم گذاشتم . شیعیان علی مرتضی علیه السلام عروس و دامادهایی هستند که بر سر خنچه ی ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام نشسته اند . قرآن کریم را روبرویشان باز کرده اند و می خوانند و به سفره ای که بر سر آن " جام ولایت و محبت و معرفت " علوی دست به دست می شود نشسته اند . " خنچه ی ولایت " را به نام نامی عروس امیرالمومنین حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیهما باز کردم تا انشاءالله : ولی ای از

اولياء الله يا رجلى از رجال الغيب شمعهای آينه و شمعدانش را روشن کند و ملكى از ملائكة الله (شاید جبرئیل شاید روح شاید میکائیل یا اسرافیل یا شاید هم فطرس ملك) بر سرمان قند شیرین " ولایت کلیه ی الهیه " را بسابد تا از تبلور دانه های نورانی آن ما هم نورانی و بلورین بشویم ...

اللهم نور ظاهری بطاعتک و باطنی بمحبتک و قلبی بمعرفتک و روحی بمشاهدتک و سرى باستقلال اتصال حضرتک یا ذاالجلال و الاکرام

اللهم اجعل فى قلبى نوراً و فى بصرى نوراً و فى لسانى نوراً و فى یدى نوراً و فى رجلین نوراً و فى جميع جوارحى نوراً یا نور الانوار

اللهم ارنا الاشياء كماهى اللهم کن وجهتى فى كل وجه و مقصدى فى كل قصد و غايتى فى كل سعى و ملجأى و ملاذى فى كل شدة و هم و وکیلى فى كل امر و تولنى تولی عناية و محبة فى كل حال و صل الله على محمد و آله خير آل

ابن عربی در صلوات معروف ۱۴ معصوم (ع) خود میفرماید:

(وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَأُ بَيْتَهُ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعَ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ): عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ، وَ مَشْرِقِ الْأَنْوَارِ، الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ الْإِلَهِيَّةِ، السِّيَاحِ فِي الْفِيَا فِي الْجَبْرُوتِيَّةِ، الْمُصَوِّرِ لِلْهَيُولَى الْمَلَكُوتِيَّةِ، الْوَالِي لِلْوَلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ، أَنْمُودَجِ الْوَأَقِعِ وَ شَخْصِ الْأَعْطَاقِ، الْمُنْطَبِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَ الْأَفَاقِ، سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ، صُورَةِ الْأَمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَادَةِ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَّةِ، الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ، الْبَاطِنِ بِالْقُدْرَةِ وَالشَّانِ، بِسْمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ، فَاتِحَةِ مُصْحَفِ الْوُجُودِ، حَقِيقَةِ النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَايَا الْإِنْسَانِيَّةِ، حَيْدَرِ أَعْجَامِ الْأَعْبَادِ، الْكِرَارِ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ، السِّرِّ الْجَلِيِّ، وَالنَّجْمِ الثَّاقِبِ: عَلَيْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .)

"درود و تحیات بی شائبه خداوند و فرشتگان او و حمل کنندگان عرش او، و جمیع آفرینش او از

مخلوقات آسمانی و زمینی، بر حقیقت مقام ولایت باد؛ که او سرِ اَسرارِ کاخِ آفرینش است، و محلِ اِشراق و طلوعِ اَنوارِ حضرتِ اَحدیت؛ و او در عوالمِ لاهوت و غیوبِ صفات و ذات، مهندسیِ خبیر است؛ و در فضای عوالمِ جبروت، سیاحیِ بصیر و داناست؛ و در عوالمِ مَلکوت، مصورِ هِیولایِ عالمِ صورت است؛ و در عوالمِ ناسوت، والی و حکمرانِ ولایت است. نمونه و مختصر و شالوده و جوهری از واقع است؛ و شخصِ مُجسمِ عالمِ کلی و وجودِ اِطلاقی. شعاعِ نورِ اَحدیتِ ذات، منعکس در آئینه‌های آفاق و نفوس است؛ و ولایتِ ساریه و جاریه، در ظواهر و بواطن و سر و حقیقتِ تمامِ اَنبیاء و مرسلین است؛ و سرور و سالارِ تمامی اَوصیاء و صدیقین؛ صورتِ امانتِ خداوندی است؛ و ماده و ریشهٔ علومِ نامتناهی؛ هویتِ آن حقیقت در نظرها آشکار و هویدا است؛ و جلالت و عظمت او بر عقولِ انسان‌ها مخفی و پنهان. بسمِ اللهِ الرحمنِ الرحیمِ کتابِ موجود است؛ و فاتحه و آغازِ مُصحَف وجود؛ حقیقتِ نقطهٔ بائیه است، که تحققِ جمیعِ مراتبِ موجودات از اوست؛ و تحققِ مراتبِ انسانیتِ بدوست؛ شیرِ نیستانِ کاخِ اِبداع؛ و صاحبِ حملاتِ مکرره در معرکه‌های اختراع؛ سرِ آشکارایِ حضرتِ خداوندی؛ و ستارهٔ درخشانِ جنابِ سرمدی: علی بنِ اَبی‌طالبِ عَلَیهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ"

قصیده فواد کرمانی در مدح امیرالمومنین علیه السلام:

نه مراست قدرتِ آنکه دم زخم از جلال تو یا علی

نه مرا زبان، که بیان کنم صفت کمال تو یا علی

شده ماتِ عقلِ موحدین ، همه در جمال تو یا علی

چو نیافت غیر تو آگهی ، ز بیان حال تو یا علی

نَبَرْد بوصف تو ره کسی، مگر از مقال تو یا علی

توئی آنکه غیر وجود خود، به شهود و غیب ندیده‌ای

همه دیده‌ای نه چنین بود، شه من تو دیده‌ی دیده‌ای

فقرات نفس شکسته‌ای، سُبُحات وهم دریده‌ای

ز حدود فصل گذشته‌ای، به صعود وصل رسیده‌ای

ز فنای ذات به ذات حق، بود اتصال تو یا علی

چو عقول و آفنده را نشد، ملکوت سر تو منکشف

ز بیان وصف تو هر کسی، رقم گمان زده مختلف

همه گفته‌اند و نگفته شد، ز کتاب فضل تو یک الف

فُصْحای دهر به عجز خود، ز ادای وصف تو معترف

بُلغای عصر به نطق خود، شده‌اند لال تو یا علی

نه فرشته یافته در بشر، چو تو ذوالکرم چو تو ذوالعفا

نه بشر شنیده فرشته را، بچنین صفت بچنین صفا

به خدا ظهور عجائبی، چو تو نیست در بشر از خدا

که تعجب است بحق حق، ز تو آن قناعت و این سخا

به طرازِ سوره هَلْ أَتَى! چه نکوست فال تو یا علی

نرسید کشتی همتم، ز یم غمت به کناره‌ای

بشکست فُلک مرا فَلَک، به حِجاره‌ای ز اشاره‌ای

بهمین خوشم که نشسته‌ام، به شکسته‌ای و به پاره‌ای

چکنم ز غرق شدن مرا، نه علاج هست و نه چاره‌ای

مگرم ز غیب مدد کند، یکی از رجال تو یا علی

عامه و خاصه از رسول الله روایت کرده اند که آن حضرت فرموده است: «ما أنزل الله آية فيها يأيها الذين ءامنوا إلا و على رأسها و أميرها»؛ «هیچ آیه ای را خداوند در قرآن کریم فرو نفرستاده است که در آن خطاب به مؤمنان به لفظ یأیها الذين ءامنوا باشد، مگر آنکه علی بن ابی طالب رئیس و امیر آن بوده است.» (مطالب السؤل طبع سنگی ص ۲۱ از حلیة الاولیاء و حلیة - الاولیاء ج ۱ ص ۶۴ و در ینابیع المودة ص ۲۱۲)

و بر این اساس مذکور، معنای بسیاری از اخباری که در آن وارد شده است از ائمه اطهار علیهم السلام که ما چنینیم و ما چنانیم، ما شفعا ئیم، ما باب نجاتیم، ما حطه بنی اسرائیلیم، ما حبل متصل بین آسمان و زمین هستیم و غیرها، همه روشن و آشکارا میشود. البته معنایش را همانطور که ما در اینجا بیان کردیم قدری در این دنیا ادراک می کنیم، ولیکن در آن دنیا انسان به تمام معنی الکلمه مشاهده میکند و لمس می نماید و این معانی موجودیت خارج پیدا میکند؛ یعنی انسان قرآن را می بیند که چه عوالمی است که مشرق و مغرب عالم را گرفته، و آن حقیقت امیرالمؤمنین است که محدود به یک حد خاص و بدن خاصی هم نیست، چون قرآن کلام خداست و کلام خدا مجرد است و حد ندارد. و لذا انسان در آن عالم مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را بی حد و بدون اندازه مینگرد.

وچقدر لطیف و عالی علو ورتبه والای امیرالمؤمنین علیه السلام را مرحوم آیت الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی در چند بیتتی بیان کرده است :

مرا پیر طریقت جز علی نیست *** که هستی را حقیقت جز علی نیست
مبین غیر از علی پیدا و پنهان *** که در غیب و شهادت جز علی نیست

مجو غیر از علی در کعبه و دیر *** که هفتاد و دو ملت جز علی نیست
چه باک از آتش دوزخ که در حشر *** قسم نار و جنت جز علی نیست
اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش *** که در روز قیامت جز علی نیست
اساس هر دو عالم بر محبت *** بود قائم محبت جز علی نیست
در آن حضرت که دم از «لی مع الله» *** زند أحمد معیت جز علی نیست
شنیدم عاشقی مستانه میگفت *** خدا را حول و قوت جز علی نیست
وجود جمله اشیاء از مشیت *** پدید آمد مشیت جز علی نیست
شهنشاهی که بر درگه ملائک *** زندهش پنج نوبت جز علی نیست
علی آدم علی شیث و علی نوح *** که در دور نبوت جز علی نیست
علی أحمد علی موسی و عیسی *** که در اطوار خلقت جز علی نیست
ترا پیر طریقت گو عمر باش *** مرا پیر طریقت جز علی نیست
اگر گوئی علی عین خدا نیست *** بگو نیز از خدا هرگز جدا نیست

اگر کسی قرآن را در خود راه داد بطوریکه تمام جهات قرآن از ظاهر و باطن قرآن، معانی و اخلاقیات و عقائد و ملکات و معارف و توحید قرآن در او متجلی شد، این وجودش حقیقت قرآن میگردد.

وجود مقدس امام علی علیه السلام قرآن است و خودش فرمود:
أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ. «من گفتار ناطق خدا هستم.»
یعنی هیچ مرتبه‌ای قرآن ندارد، در هیچ یک از عوالم، مگر آنکه آن حقیقت در این موجودیت تجلی کرده است، و آن حضرت حائز تمام مقامات و درجات قرآن است؛ اینست قرآن حقیقی و حقیقه قرآن.

آن وقت این قرآن در روز قیامت حرکت میکند. امیرالمؤمنین علیه السلام دارای زندگانی است و دارای حیات قرآنی است و موجودیتش قرآن شده است، و در روز قیامت از میان صفوف مسلمین و فرشتگان و شهیدان و پیامبران عبور میکند و همه میگویند: ما این مرد را می‌شناسیم ولی دارای

بهاء و نوری است که ما نداریم، مسلماً اجتهاد و کوشش وی در دنیا برای پیدایش حقیقت قرآن در وجودش از ما زیاده‌تر بوده است.

همینطور هم هست، چون هر یک از مؤمنان و شهداء می‌خواهند خودشان را برسانند به حقیقت قرآن؛ مثلاً ما که مسلمانیم، خیلی جهد می‌کنیم، کوشش می‌نمائیم که خود را به حقیقت قرآن نزدیک کنیم و هر چه نزدیک می‌کنیم، باز طلب می‌کنیم که نزدیکتر کنیم، و این اشتها و آرزو در ما هست که ما خودمان را به مقام کامل قرآن برسانیم، ولی چون نرسانده‌ایم یک حالت مترقبه و منتظره و ضعفی در ما موجود است که اگر برخورد کنیم به آن موجود حقیقی که قرآن را به تمام معنی در صُقع موجودیت خودش ایجاد کرده و تجلی داده است، از طرفی می‌گوئیم: ما این را می‌شناسیم، ما با این آشنائی داریم! و از طرفی می‌گوئیم: این از ما بهتر است، حسن و جمال و بهاء و نور او افزون‌تر است، چون اجتهادش در راه خدا زیادتر بوده است. و این گفتار صحیح است، و تمام این گفتگوها بمنصه خود می‌نشیند و همه ظهور و بروز آن واقعیتی است که آن را دارد.

و همچنین در روایت است که نماز در قیامت حرکت میکند، نماز واقعی چیست؟ آن نمازی است که ظاهرش و باطنش "قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ" است، آن نمازیست که در آنحال نمازگزار معراج میکند، آن نمازی که در آن حال به هیچوجه نه بدن نه روح نه فکر و اندیشه سراغ غیر خدا نیست، و همینطور که بدن طبیعی رو به کعبه ایستاده است روح هم میرود سراغ کعبه حب و در حرم الهی آن را به جای می‌آورد؛ و اگر در خارج بخواد چنین نمازی شکل و صورت بخود بگیرد میشود **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** "أَفْضَلُ صَلَوَاتِ الْمُسْلِمِينَ". چون او نماز است، نمازش چنین تشکلی به خود گرفته بود است، یعنی حقیقت نماز در وجودش پیدا شده است.

لذا روایاتی که وارد شده است و در بسیاری از تفاسیر آمده که نَحْنُ الصَّلَوَةُ. «ما نماز هستیم.» اشاره به این معنی است، چون این حقائق در عوالمی موجودیت دارد، و موجودیتش در انسان کاملاً است.

به علت آنکه انسان از ملائکه افضل است و هیچ موجودی جز ذات پروردگار از روح انسان اشرف نیست.

بنابراین کسانی که خود را به مرحله کمال برسانند و هیچ حالت منتظره و وضعی در آنها نباشد، یعنی تمام قوا و استعدادهای خود را به مرحله فعلیت برسانند و فعلیت محضه گردند؛ حقیقت ایمان، حقیقت قرآن، حقیقت زکوة، و سائر اعمال و صفات حسنه، در وجودشان عجین شده و با این خمیره مخمر گردیده‌اند. (بحارالانوار ج ۷ طبع حروفی ص ۳۲۴-۳۲۱)

شنبه دهم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

عارف بالله جناب آقای حاج ابوموسی محیی (ره)

عبدعاصی : این مطلب را در وبلاگ قبلی آورده بودم اما از بس حال و هوای خاص دارد دوباره با هم بازخوانی می کنیم . این مطلب را با همه وجود - با همه عشق و با حالی دگرگون نوشته بودم . حقیر تعدادی از شاگردان مرحوم سید هاشم حداد(ره) را دیده ام . همه شان مثل سید هاشم(ره) شده بودند . همه شان شکل استادشان شده اند . اصلاً انگار در این دنیا زندگی نمی کنند . انگار حس مادی ندارند . مثل استادشان . یک "حداد" می گویند و می روند جایی که من نمی فهمم . نمی دانم بعد از خواندن این مطلب چه حالی دارید اما حقیر بسیار منقلب شده بودم . این مطلب یادی از مرحوم حاج ابوموسی محیی (ره) از برجسته ترین تلامذه ی مرحوم حداد (ره) است اما وقتی مطلب را می خوانی انگار زندگی نامه ی سید هاشم را نوشته ایم !! حاج ابوموسی محیی(ره) سه چهار سال پیش به رحمت خدا رفت . در مشهد مقدس ساکن بود . در

اواخر عمر بینایی چشمش بسیار کم شده بود . در اواخر عمر لباس احرام می پوشید . انگار هیچ تعلق دیگری به این دنیای خراب نداشت . آماده ی وصل پروردگارش شده بود . یعنی ما هم این چیزها را خواهیم فهمید؟؟؟ خدایا ! نکند ما را از این شراب ناب نچشانده از این دنیا ببری؟! خسر الدنیا و الآخرة کسی است که در همین عالم ناسوت و کثرات دل از غیر محبوب ازل و ابد نکند و خودش را برای لقاء آن یار خوبان مهیا نکند و جمال جمیل آن دلبر اهل دل را نبیند . کلام را با جملات آخرین حضرت آیت الحق سید هاشم حداد (ره) (در لحظات آخر حیات مادی به پایان می برم . جمله ای که ختم همه کلام هاست . جمله ای که همه ی این عرفا و سالکینی که از آنها دم زده ایم عمرشان را صرف آن کرده اند . جمله ای تام و تمام که همه تکاپوها برای درک آن است . نه درک ادراکی بلکه درک شهودی . سید هاشم حداد(ره) فرمود : " جبرئیل در برابر عظمت رسول الله (صلی الله علیه وآله) ثقلی ندارد که از او تعبیر به قول ثقیل شود . مراد از قول ثقیل اوست - " لاهوالاهو" است " .



سید هاشم حداد (ره) می فرمود « : عشق همه چیز را می گیرد . حتی اوهام را از بین می برد » . حاج ابو موسی محبی (ره) سی سال شاگرد حضرت آقای سید هاشم موسوی حداد (ره) بود . شاید ذکر قلبی این آدم این ذکر شریف بوده که : یا من یکفی من کل شی ولا یکفی منه شی اکفنی ما اهمنی من امر الدنیا و الآخرة

از قدیمی ترین شاگردان حضرت آقای حداد(ره) مرحوم حاج ابوموسی محیی(ره) ۹ بودند که زیارت جمالش تو را به یاد استادش می انداخت . در وصف حاج ابوموسی(ره) همین بس که توفیق الهی و هدایت خاصه شامل حالش بود و خدمت مرحوم آیت الله الکبری حاج سید علی قاضی(نفع الله به السالکین) رسیده بود . خودش می فرمود : در کربلا مرحوم قاضی(ره) که نماز می خواند من مکبرش بودم . بعد از نماز می رفتم و دستش را می بوسیدم . یا استخاره می گرفتم . نگاه محبت آمیزی می کرد و می فرمود : موفق باشید ... حاجی می فرمود : از کوچه رد می شدم . دیدم آقای قاضی(ره) عصازنان می آید . صدایی به این آوا بلند بود که : الحمدالله الذی لم یتخذ صاحبه ولا ولدا ... مرحوم قاضی(ره) به من فرمود : می دانی این یعنی چی؟؟؟ .

حاج ابوموسی(ره) توسط آیه ای از قرآن مهر سیدهاشم(ره) در دلش افتاد . بواسطه جناب عبدالجلیل محیی که برادر همسرش بود خدمت جناب سید رسید . او در کربلا به منزل آقا می رفت . آقایی که خودش کارهای شاگردان را انجام می داد . صبحها نان و سرشیر می خرید . آقایی که تنها زیارت می رفت . آقایی که در ایام عاشورا صورتش سرخ می شد . آقایی که کریم بود و این جملات مرحوم ابوموسی (ره) است .

می خواست باغی در شمال عراق بخرد . در مکاشفه ارباب عارفان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را می بیند و حضرت می فرمایند : باغ می خواهی چکار؟ منزل نزدیک خانه سید هاشم را بخر . به جناب عبدالجلیل زنگ می زند و شرح حال می کند . خانه نزدیک منزل سید را می خرد .

حاجی می فرمود : آقای حداد(ره) قبل از افطار نماز می خواند و بعدش یکی از رفقا دعای افتتاح را می خواند . آقا کم خوراک بود . ماهی نمی خورد . می فرمودند : سبزی برای چشم خوب است و همیشه در خانه سبزی داشتند .

حاج ابوموسی محیی(ره) بیست سال در دمشق ساکن بودند و از تولیت و خدام حرم بی بی کائنات زینب کبری(سلام الله علیها) بودند. مرحوم آقای حداد(ره) وقتی به شام مشرف می شدند مهمان ایشان بودند .

حاجی(ره) می فرمود : آقای حداد(ره) مختصر حرف می زد . آنکس که اهلش بود می گرفت . ایشان در حال فناء بود . طوریکه نمی شد با او حرف بزنی . هرکس را قبول نمی کرد . هرکس میتوانست او را ببیند اما شاگردش نمی شد . با بدخلقی رد نمی کرد . دل کسی را نمی شکست .

آیت الله کمیلی خراسانی و حاج عبدالجلیل محیی

حاج ابوموسی محیی (ره) می فرماید : چندین دفعه وارد منزل آقای حداد(ره) (شدم و دیدم مولا امام حسین(علیه السلام) (را که در حال گفتگو با سید هاشم حداد(ره) هستند .

حاجی(ره) می فرمود : سید هاشم دعای فرج را زیاد می خواند . آقای حداد (ره) (ذکر "یا صاحب الزمان ادرکنی " را زیاد می گفت . می فرمود : کور باشد چشمی که هر روز از خواب بیدار شود و امام زمان(عجل الله فرجه) را نبیند " . ما از احوال آقا می فهمیدیم که خدمت حضرت حجت(سلام الله علیه) مشرف شده اند و الا کسی جرات پرسیدن نداشت .

حاجی می فرمود : آقای حداد (ره) می فرمودند : لولا علی(علیه السلام) لما خلق الله فاطمه(سلام الله علیها) و بالعکس .

می فرمود : حضرت حداد(ره) در قنوت نماز وتر دعای سحر را می خواند . آقای حداد(ره) آیتی از آیات خدای بزرگ بود . اهل توحید بود . اهل فنا . اهل اخلاق . اهل کرم . اهل معرفت...

آیت الله کمیلی(حفظه الله) می فرمودند : مرحوم ابوموسی(ره) در پیروی از مرحوم حداد(ره) صادقانه و خالصانه خدماتش را انجام داد. اهل ذکر و فکر بود . آقای حداد(ره) هم ایشان را دوست می داشتند .

حاج ابوموسی (ره) می فرمود : سید هاشم حداد(ره) می فرمود : در حرم حضرت زینب(سلام الله علیها) مشغول عبادت بودم . حالتی برایم رخ داد که دیدم تمام انبیا و اولیا دور ضریح مبارک در حال طواف هستند

این حدادها این ابوموسی ها چه می دیدند که ما کور و کرها از شنیدنش هم عاجزیم ؟ !

حاجی (ره) باز می فرمود : سید حداد(ره) نمازش با توجه و تانی کامل بود . اگر کسی هنگام نماز صدایش را می شنید احساس می کرد که به سوی پروردگار عروج کرده. گویا از اول تا آخر نماز... اتصال کامل وبدون پرده با پروردگارسخن می گوید . صدای دلنشین وآرام بخش ایشان قلبها را پرواز می داد وعقل وخرد را از خردمندان می ربود و هنگامی که حال واقبال وعروج به آن عالم ملکوتی دست می داد اشک از چشمان اکثر نمازگزاران جاری می شد وهیچکدام نمیتوانستند جلوی گریه شان را بگیرند واقعاً من و شما چه درک وتصویری می توانیم از(آقای حداد(ره) داشته باشیم ؟

آقای خلف زاده درباره آقای حداد(ره) می فرمود : کلمات قرآن که از ایشان صادر می شد در خود ایشان فرو می رفت حقیقتاً یکی مثل حاج ابوموسی محیی(ره) (که از جام الهی حداد(ره) نوشیده باید این عبارت را شرح دهد . حاجی می فرمود : یک مهربانی عجیبی داشتند که من اصلاً ندیدم . کم دیدم . از پدر مهربانتر بودند . وقتی یک مشکلی پیش می آمد می دیدید خودش بیشتر از شما ناراحت بود

آیت الله کشمیری(ره) می فرمودند : سید هاشم (ره) صمد بود . صمد بود . خیلی پر بود . بزرگتر از آن است که در این دنیا شناخته شود . او در زمان حیاتش از دیگران بی نیاز بود پس چگونه بعد از مرگش نیاز به تعریف داشته باشد ؟؟؟؟؟ حالا فکر کنید از یک عارف صمد چه چیزی بعنوان " شاگرد " بعنوان " بازتاب نورانی " ساطع می شود؟

. اما مولا . آقا . صاحب و مالک دلش در همان موقعیت فریاد زد : آی سلمان ! سریع به من ایمان بیاور تا هلاک نشوی . مگر فرمودند " : ارتدّ الناس بعد النبی الاّ ثلثة او اربعة . "

بنده حرفم را زدم . انشاءالله که رفقا متوجه بشوند و ... پناه بر خدا از آینده

فرمایشات آیت الله جوادی آملی در خصوص قرآن . توحید . ولایت و حضرت زهرا سلام الله علیها را با بخوانیم :



صدیقه طاهره و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) ریسمان آویخته الهی

قرآن کریم که حبل خداست، طناب ناگسستنی الهی است(۱)؛ این حبل و طناب را خدا نازل کرده است، لکن انزال قرآن همانند انزال باران نیست. این حبل را خدای سبحان نازل کرد یعنی آویخت؛ نه انداخت. آن طوری که قرآن نازل شده است باران نازل نمی شود و آن طوری که باران نازل می شود قرآن نازل نشده است. نازل کردن باران یعنی انداختن این قطره ها روی زمین. نازل کردن قرآن یعنی آویختن این طناب از بالا به زمین؛ چون قرآن حبل خداست و خدا این طناب را آویخت؛ نه انداخت، لذا از عبارات تا اشارات و لطایف و حقایق درجات این حبل است و هر کسی به اندازه علم و عملش می تواند در خدمت طناب الهی باشد. اهل بیت (علیهم السلام) و صدیقه کبرا (صلوات الله علیها) اینها حبل الله اند، حبل متین اند و حبل متین را خدا آویخت؛ نه انداخت؛ چون آویخت نه انداخت؛ رهبری قلوب اینها به دست خدای سبحان است اینها جزء

اولیای الهی اند. به انسان کاملی می‌گویند «ولی الله» که در بخش علم و عمل بدون واسطه از ذات اقدس الهی فیض بگیرد. در ولی او باشد، در جوار او باشد، موالات داشتن متوالی بودن یعنی فاصله برقرار نشدن. چنین انسانی می‌شود ولی خدا که از ولی و جوار فیض الهی طرفی می‌بندد. در همان حدیث معروف ثقلین ذات اقدس الهی فرمود: این طناب «طرف بید الله تعالی» یک طرف این طناب یعنی قرآن به دست خداست؛ طرف دیگرش در دست شماست. این بانو مانند سایر ائمه معصوم (علیهم السلام) حبل متین خدایند و این طناب را خدا آویخت؛ نه انداخت و یک طرفش به دست خداست؛ طرف دیگرش به دست مردم است، در دسترس مردم است.

*قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) صراط مستقیم بسوی خدا

اگر کسی بخواهد به ذات اقدس الهی راه پیدا کند و از او فیض بگیرد، باید از مسیر قرآن و عترت بگذرد که همین صراط مستقیم است؛ بقیه کجراهه است و راه نیست و این قرآن و عترت تار و پود یک حبل متین اند؛ دو حبل نیست، دو طناب نیست تا کسی بگوید «حسبنا کتاب الله» (۲) یا کسی بگوید «حسبنا العتره» اینها تار و پود یک طناب اند.

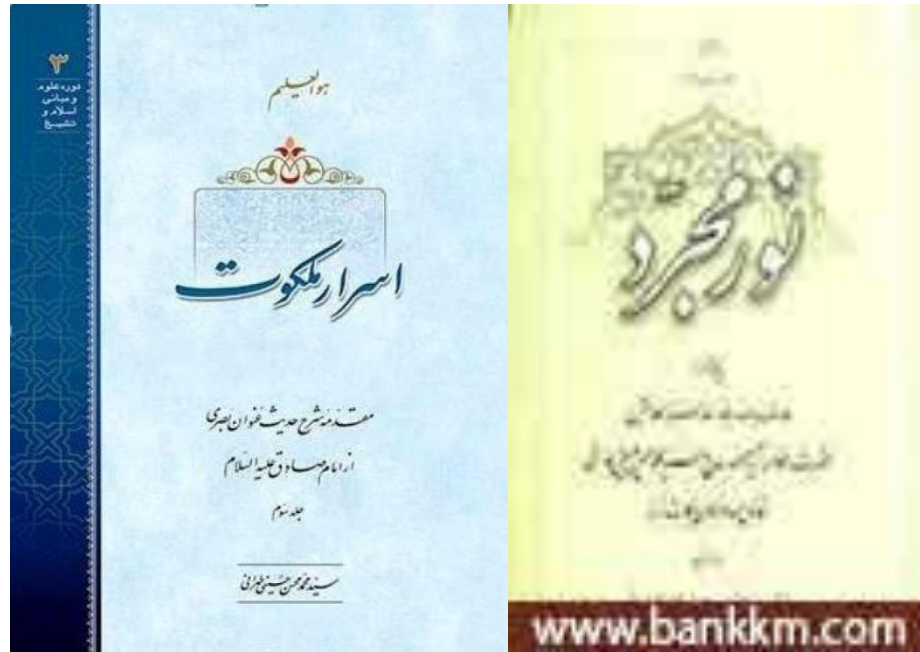
*جدایی ناپذیری قرآن و عترت

اگر کسی قرآن را گرفت، هیچ راهی ندارد جز پذیرش ولایت عترت و اگر کسی عترت مدار و ولایت پذیر بود، هیچ راهی ندارد جز پذیرش معارف قرآن کریم و همان طوری که همه معارف قرآن را ذات اقدس الهی تدوین کرده است، تضمین کرده است، صدر و ساقه این کتاب کلام خداست، انسان کامل به نام عترت ظاهرین صدر و ساقه اینها محبت خداست، معرفت خداست، در قلب اینها چیزی جز محبت الهی نیست.

طرفداران این دو بزرگ زاده این مطلب را تهیه کردم . بعد از انتشار تلامذه ی آقازاده ی اکبر و به تبع جناب ایشان درخواست حذف تصویر ایشان را کردند که بنده به راحتی پذیرفته و حذف کردم . از هر دو طرف (طبق کامنتها و ایمیلهای رسیده) متهم به طرفداری از دیگری شدم در صورتی که اصلاً بنده ی حقیر محلی از اعراب نیستم که نظرم مهم باشد !! بعد از مطالعه ی جلد سوم کتاب اسرار ملکوت تالیف آیت الله سید محمد محسن طهرانی که نقدهای بسیاری بر کتاب نور مجرد تالیف آیت الله سید محمد صادق طهرانی داشتند دیدم که بعضی ایرادات اخوی کوچکتر وارد است و از طرفی به خود ایشان نقدهایی هم هست که آنها را خود حقیر از لسان بعضی تلامذه ی آیت حق حضرت آقای حداد رضوان الله علیه هم شنیده ام . این اختلاف نتیجه ی برداشتهای متفاوتی است که این دو بزرگوار از طریقه ی والد معظمشان داشتند . هیچکدام را هم نمی شود صددرصد محکوم کرد . کمااینکه در طیف مشهد شاگردان وارسته ی علامه طهرانی (ره) حضور دارند و از درجات ایمانی برخوردارند . علی ای حال مناسب می بینم و توصیه می کنم : رفقای که وابستگی قلبی به هیچکدام از این دو عزیز ندارند هر دو کتاب مذکور را بخوانند همینطور مطلب زیر که در سایت حجت الاسلام وکیللی از شاگردان مرحوم علامه طهرانی (ره) و از ارادتمندان آقازاده ی ارشد آمده است . متن زیر پاسخ جناب وکیللی به دو سئوالی است که در خصوص اختلاف دو آقازاده پرسیده شده و در سایتشان هم به

آدرس-<http://www.erfanvahekmat.ir/sitemap/shobahat/shobahate-81>درج شده است .

بنده باز هم عرض می کنم که حقیر به هیچکدام یک از این دو بزرگوار وابستگی ندارم و ارادت حقیر به ایشان از جهت انتساب به عارف و موحد عظیم الشان حضرت آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی(ره) است و امیدوارم که در طول عمرم از طریق "حق" . " حقیقت " . " حق گوئی " و " حق جوئی " خارج نشوم . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد



بسم الله الرحمن الرحيم

جریان اختلاف شاگردان علامه طهرانی و نقد کتاب اسرار ملکوت

توضیح:

انتشار جلد سوم کتاب اسرار ملکوت تألیف آقازاده دوّم حضرت علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی (آیت الله حاج سید محمد محسن) بار دیگر اذهان عمومی را متوجه اختلاف بین مؤلف و فرزند بزرگتر مرحوم علامه (آیت الله حاج سید محمد صادق) ساخت.

در این باره چندین و چند سؤال با مضمون مشابه از مدیر علمی پایگاه پرسیده شده و ایشان علی رغم میل باطنی جهت روشن شدن موضوع به این سؤالات پاسخ داده‌اند.

در اینجا ابتدا به عنوان نمونه دو مورد از این سؤالات را ذکر می‌کنیم و سپس با هم پاسخ حجت الاسلام والمسلمین وکیلی را می‌خوانیم.

سؤال اول :

من به مرحوم علامه عارف طهرانی خیلی علاقمندم و بوده‌ام و کتاب‌های ایشان را زیاد می‌خواندم. مدتی پیش کتاب نور مجرد را تألیف آقازاده ایشان خواندم و خیلی خوب بود. تازگی در یک وبلاگ دیدم که نوشته بود کتاب نور مجرد اشتباهاتی دارد و می‌خواستیم نقد آن را بنویسیم ولی کتابی از برادر نویسنده (آقازاده دوم علامه که برخی کتابهایشان حریم قدس و مهر فروزان را خوانده بودم) چاپ شده و در آن نقد کرده و ما دیگر نقد نمی‌کنیم. آن کتاب را هم خریدم جلد سوم اسرار ملکوت بود و خواندم. خیلی آشفته شدم؛ چون تعبیر خیلی تندی داشت و حکایت از اختلاف میان بازماندگان علامه می‌کند و ...

دو تا اشکال هم به نور مجرد کرده بود یکی درباره دوستی علامه با حضرت آقای حداد و یکی درباره تفسیر یک آیه که آنها برایم خیلی مهم نیست.

مهم این اختلاف است که چگونه این دو بزرگ که هر دو فرزند علامه هستند با هم اختلاف دارند و چرا این اختلاف‌ها را به مردم می‌کشاند و در کتاب می‌نویسند؟ نوشتن اینها چه سودی دارد؟ کلاً جریان این دو برادر و اختلافشان چیست؟ نظر علامه با کدام یک است؟ این اختلافات فقط به نفع دشمنان راه عرفان تمام می‌شود. در فضای نت غیر از پایگاه شما جایی را پیدا نکردم که احتمال بدم از این جریانات خبردار باشد. یکی بود که متعلق به یکی از اقازادگانشان بود.

از شما هم نظر شخصی را نمی‌خواهم. لطفاً اگر دلیل و سند دارید بفرمائید و گرنه ملتمس دعا.

سؤال دوم :

در مصاحبه با فارس گفته بودید که از بچگی در میان شاگردان علامه طهرانی بوده‌اید و علامه را هم درک کردید. می‌خواستم ببینم صادقانه علامه وصی داشته‌اند یا نه؟ پسر بزرگشان است یا دوّمی یا هیچ یک؟ لابد کتابهای آقای آیت الله حاج سید محمد محسن طهرانی را دیده‌اید. خیلی به شاگردان علامه خصوصاً آنها که در مشهدند طعنه می‌زنند که تقریباً همگی بعد از علامه منحرف شدند و مثل اهل سقیفه هستند و ... و این باور کردنش برای بنده سخت است که این همه سالک

که محضر علامه را درک کرده‌اند همه یک‌باره منحرف شوند. شما که شاید در جریان بودید نظرتان راجع به این مطالب ایشان چیست؟ سرنخی دارید که بشود قضیه را تشخیص داد که بالاخره حق با کدام یک است؟

جواب:

سلام علیکم

مسأله اختلاف میان شاگردان مرحوم علامه با آقازاده دوّم ایشان همانطور که خودشان هم گفته‌اند صحت دارد و حقیر نیز چون در میان شاگردان علامه درس می‌خواندم و روابط دوستی صمیمی با نوادگان حضرت علامه داشتم و در زمان اتفاق افتادن این جریانات سالهای چهارم تا هشتم طلبگی را پشت سر می‌گذاشتم در ریز تمام ماجرا بودم ولی وظیفه خود نمی‌دانم که به گزارش این مسأله بپردازم و اگر روزی شاگردان قدیمی علامه مصلحت دانستند خودشان واقعیات این مسائل را بیان می‌کنند تا برای افراد روشن شود و اگر خواستند نیز می‌توانند همچنان سکوت کنند.

نشر این مسائل کلاً صحیح نیست و این کار فقط توسط آقازاده دوّم حضرت علامه (آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی) انجام شده و ایشان در جلد دوّم و سوّم اسرار ملکوت مطالبی را به برادران خود و دیگر شاگردان پدرشان نسبت دادند که صحیح هم نیست ولی آقازاده بزرگ حضرت علامه (حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی) و شاگردان علامه در مشهد هیچ جوابی ندادند و فقط سکوت نمودند.

بنده فقط چند نکته کوتاه را عرض می‌کنم و چون سند خواسته‌اید چند سند هم ارائه می‌دهم و بیش از این سخنی ندارم:

۱- کلمه «وصی» عند الإطلاق به وصی ظاهر گفته می‌شود و وصی ظاهر طبق تعریف مرحوم حداد و مرحوم علامه قدس سرهما در روح مجرد: آن کس است که استاد در ملا عامّ او را وصی خود قرار می‌دهد، و می‌نویسد و امضا می‌نماید و معرفی می‌کند. (روح مجرد، ص ۴۸۹ و ۴۹۰)

برای حقیر یقینی است که حضرت علامه رضوان الله علیه هیچ کس را وصی خود قرار ندادند و در ملاً عام معرفی نکرده و نوشتند، بلکه چنانکه صریح نقل کتاب نور مجرد (تالیف آقازاده ارشد حضرت علامه) است:

«... مرحوم علامه والد برای بعد از خود کسی را به عنوان وصی تعیین نفرمودند.

در اواخر عمر شریفشان روزی حقیر به محضر ایشان مشرف شدم، ایشان به حقیر فرمودند: من هر چه در بین شاگردانم تفحص نمودم کسی را نیافتم که برای پس از خود معین نمایم و من می‌خواهم در این مسأله مثل مرحوم انصاری عمل کنم.» (نور مجرد، ۵۹۰ و ۵۹۱)

آقازاده دوّم علامه نیز که سابقاً اصرار شدیدی داشتند که مرحوم علامه وصی داشته‌اند چند سالیست از نظر خود برگشته‌اند.

لازم به تذکر است که مرحوم علامه وصیت‌نامه‌ای دارند که در یادنامه ایشان نیز طبع شده و در آن فرزند اول خود را وصی قرار داده‌اند ولی این وصیت مسلماً وصیت شرعی است نه وصیت سلوکی و ربطی به محل بحث و سؤال ندارد.

نکته‌ای که در اینجا مهم است و به گمان حقیر راهزن عده‌ای شد و می‌شود تفاوت دو عنوان «مأذون» و «وصی» است. بسیاری از شاگردان علامه از حضرت علامه نقل می‌کنند که ایشان برای بعد از خود به شخص یا اشخاصی ارجاع داده و اذن دستگیری داده‌اند. حتی یکی از شاگردان مرحوم حضرت آقای حدّاد (مرحوم حاج ابوموسی محیی رحمت‌الله علیه) پس از رحلت علامه مدعی شدند که:

«زمانی از حضرت آقا (مرحوم علامه) پرسیدم که من از مرحوم حدّاد پرسیدم جانشین شما کیست؟ گفتند آقا سید محمد حسین، اکنون از شما همین سؤال را می‌پرسم. در جواب فرمودند جانشین من است.»

و ایشان اجمال این مسأله را در کاغذی نگاشت و در آن زمان از روی آن تعداد نسخه‌هایی کپی نمودند.

به عده دیگری از شاگردان نیز همین مضمون را فرموده بودند و این مسأله حتی در زمان حیات حضرت علامه نیز مشهور بود، زیرا مرحوم آقای حاج آقامحمدحسن بیاتی رضوان‌الله‌علیه در مکاشفه‌ای این مسأله را دیده بودند و این مکاشفه را حضرت آقای حدّاد تأیید فرموده بودند و داستانش در میان شاگردان مرحوم علامه شائع بود. (مرحوم آقای بیاتی از خصوصیاتشان آن بود که ابائی از نقل خیلی از مکاشفاتشان نداشتند و با مسامحه می‌توان گفت دائم‌المکاشفه بودند.)

این دست عبارات دلالت روشنی بر این دارد که علامه برای بعد از خودشان روی فرد یا افراد خاصی نظر داشته‌اند و یک سفارش شخصی نیز نبوده است و حضرت علامه هم هیچگاه آن را نقض ننمودند ولی مصلحت را در اعلام آن و تعیین وصی نمی‌دانستند چنانکه از تشبیهشان به مرحوم انصاری روشن می‌شود؛ چون مسلم است که مرحوم انصاری برای بعد از خودشان افراد خاصی مثل مرحوم آیات‌الله قوچانی یا مرحوم حدّاد را برای دستگیری مناسب و لائق می‌دانستند ولی مصلحت را در ابراز آن نمی‌دانستند و گذر زمان حکمت آن را روشن نمود چنانکه گذر زمان حکمت کتمان حضرت علامه را به خوبی واضح نمود.

به هر حال تفاوت نگذاشتن میان دو عنوان وصی و مأذون سبب شد که در دوره‌ای برخی بیندارند که حضرت علامه وصی‌ای داشته‌اند و برخی وقتی شنیدند که حضرت علامه در اواخر عمر فرموده‌اند که من بدون وصی مثل مرحوم آقای انصاری از دنیا می‌روم گمان کردند که این فرمایش ایشان ناقض ارجاعاتی است که برای افراد متعدد بیان فرموده بودند، در حالی که نداشتن وصی هیچ منافاتی با ارجاعات غیر علنی و بدون اعلام عمومی ندارد.

۲- درباره مقایسه دو آقازاده محترم باید عرض کنم این مسأله و این سؤال شأن حقیر نیست؛ ولی این قدر می‌دانم که در مقام ثبوت آقازاده بزرگ ایشان از آقازادگان دیگرشان خیلی در مسائل علمی و عملی قوی‌ترند.

حضرت علامه آقازاده بزرگ خود را در نامه‌هایی که به ایشان می‌نوشتند و نیز در وصیت‌نامه با تعبیری چون «سید العلماء الأعلام» خطاب می‌نمودند و آقازاده دوم خود را با تعبیری چون «عماد الفضلاء العظام» به گونه‌ای که شما اگر مخاطب نامه را نیز نمی‌دانستید از لقب آغاز آن معلوم می‌شد که مخاطب نامه کیست و تفاوت دو تعبیر «علماء» و «فضلاء» در لسان حوزویان مشخص است و مرحوم علامه هم اهل تعارف و مجامله نبودند و در رعایت القاب و الفاظ هم بسیار دقت و عنایت به خرج می‌دادند.

در وصیت‌نامه نیز فرزند بزرگ خود را «ولد اکبر و ارشد» نامیده‌اند که عطف ارشد بر اکبر معنای روشنی دارد، چنانکه تفاوت دو دعای «آیة الله» و «سَدَّه الله» نیز مخفی نیست. (رک: آیت نور، ج ۱، ص ۶۱۴)

در زمان حیاتشان نیز در کتاب‌هایشان در مواردی به جهات عملی و توفیقات فرزند بزرگشان و آقازاده سومشان اشاره فرموده‌اند (امام‌شناسی، ج ۱۴، ص ۲۸۰ و ۲۸۱؛ روح مجرد، ص ۱۹۵ و ۵۰۱ و ۶۱۳) که گویا تاکید بر معرفی ایشان داشته‌اند ولی از آقازاده دومشان مدحی نفرموده‌اند.

و نیز در اواخر عمرشان مسؤولین جلسات شاگردانشان را در جهات عملی به فرزند بزرگ خود ارجاع داده و سپردند و خودشان به جهت مشغله زیاد تألیفات ارتباطشان با شاگردانشان تقریباً قطع شد ولی آقازاده دومشان را حتی به عنوان مسؤول جلسه معین نمودند و به ایشان امر کرده بودند که در قم در جلسه‌ای که تحت نظر شخص دیگری بود شرکت کنند و به تعبیر خود ایشان که پس از این عرض می‌نمایم راه هر گونه ادعائی را برای ایشان بستند.

اگر بنا به نقل تعابیر حضرت آقای حدّاد و حضرت علامه در باب منزلت آقازاده بزرگشان باشد سخن بسیار است ولی چون خواسته‌اید که سند ارائه بدهم و این مطالب شفاهی است بنده به همین مقدار بسنده می‌نمایم. حضرت آیت‌الله العظمی بهجت قدّس سرّه نیز در مجلس ختم مرحوم علامه در مشهد دم در به آقازاده بزرگ ایشان در جلوی حاضرین علناً فرمودند: لم یمت من کان له ولدٌ مثلك.

البته باید دانست که آقازادگان دیگر ایشان نیز در مسیر سیر و سلوک بوده‌اند و حضرت علامه هم از هر کدام تمجیداتی در زمان‌هائی نموده‌اند ولی در یکی دو سال آخر عمر شریفشان برخی از آن تعریف‌ها را به صورت شفاهی و بعضاً کتبی نقض نمودند.

۳- درباره آقازاده دوّم حضرت علامه نکاتی جای توجّه دارد. البته بیان این نکات اولاً و بالذات سزاوار نیست ولی اکنون که خود ایشان بنا بر اظهار مسائل بدین شکل و با این الفاظ و تعابیر گذاشته‌اند جا دارد که چند کلمه‌ای عرض کنم و امیدوارم موجب ناراحتی کسی نگردد و افراد با دیده انصاف و صدق در آن نظر کنند که غرض حقیر جز خدمت چیزی نیست.

توضیح اینکه ایشان جدای از اختلاف نظرهای زیادی که در جهات عملی و علمی با مرحوم علامه دارند از آداب ظاهر و لباس و... گرفته تا موضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و مسائل دیگر (که البته حتماً بدین جهت است که در این جهات مجتهد و صاحب رأی بوده و حکم شرع را اینگونه استنباط کرده‌اند و در این جهات مقلد و پیرو نیستند) در نقل نظرات و خصوصیات حضرت علامه و بلکه نقل و گزارش بسیاری از مطالب به شکل صحیح عمل نمی‌کنند که بنده به دو جهت آن اشاره می‌نمایم:

جهت اول: ادبیات ایشان با مرحوم علامه کاملاً متفاوت است و ایشان مطالب مرحوم علامه را با ادبیات خود نقل می‌کنند. لحن ایشان بسیار تند است و درباره همه افرادی که از آنها انتقاد می‌کنند

از لحنی تند و کلماتی ناصواب استفاده می‌کنند چه دکتر سروش باشد و چه دکتر شریعتی یا مرحوم بهلول یا مرحوم حضرت آقای مجتهدی یا حضرت آیه‌الله خوئی یا ...

بطوریکه اگر کسی مرحوم علامه را از دریچه چنین ادبیاتی بشناسد می‌پندارند که علامه شخصی بسیار خشن و تند بوده‌اند که هر کسی را که با ایشان اختلاف نظر داشته با تعابیر ناروایی نقد می‌نموده‌اند. در حالی که مرحوم علامه کاملاً قائل به تفصیل بودند و اگر تندی کردن با کسی و در جائی رجحان شرعی داشت از آن دریغ نمی‌نمودند و در غیر این صورت جز نرمی و لطافت و ادب و سماحت و بزرگواری از ایشان دیده نمی‌شد چنانکه آثارشان شاهد بر این معناست.

ایشان در مواردی که نقد کسی را بدون لحن تند نافع نمی‌دانسته‌اند مانند نقد دکتر سروش یا شیخ احمد احسائی تندی می‌نمودند ولی در دیگر موارد با کمال ادب و احترام فقط به نقد علمی وی می‌پرداختند خصوصاً اگر شخص مورد انتقاد از علمای شریعت بود و گاه در چند صفحه قبل یا بعد از نقد وی از او تجلیل نیز می‌کردند.

در کتاب آیت نور در وصف این خصلت ایشان در مقام شمارش نکات تالیفات ایشان گوید:

«نکته هشتم: رعایت ادب و احترام

آقا در آثار خود تأکید دارند که همانطور که رعایت ادب به ساحت مقدس حضرت رسول الله و اهل بیت او علیهم الصلوة و السلام ضروری است، رعایت احترام و ادب نسبت به کسانی که با آنان مرتبند نیز لازم می‌باشد بخصوص اگر از علماء شریعت باشند که مظهر شریعت و نائب ائمه علیهم السلام در بیان احکام هستند.

در «رساله سیر و سلوک» پس از بیان لزوم ارادت به صاحب شریعت و خلفای او صلوات الله علیهم أجمعین می‌فرماید: «از تتمه این ارادتست ارادت و إخلاص نسبت به ذریه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه ایشان.»

خود حضرت آقا نیز در آثار مکتوبشان بر همین ممشی عمل میفرمودند و همانطور که آسامی مبارکه اهل بیت علیهم السّلام را همیشه با کمال احترام و رعایت ادب ذکر می نمودند از بزرگان دین نیز با احترام و ادب لازم یاد می نمودند. و بنای ایشان این بود که در نقد مطالب علمی و نقل وقایع تاریخی اگر جائی موجب تنقیصی برای یکی از علمای دین و یا مؤمنین از اهل ولایت بود، یا اصلاً اسمی از او نبرده و به صورت مبهم یاد میکردند و یا در صورت لزوم، با احترام از او نام آورده و در کنار آن پاره‌ای از فضائل و نقاط قوت او را نیز یاد آور می شدند. که این سیره در آثار ایشان بسیار آشکار است. و بطور کلی در مقام نقد «خطا» بودند نه تخریب «خاطی».

بله، اگر در جائی کسی به عنوان شاخصه مکتب باطلی مطرح می شد چه بسا در کنار نقد علمی مکتب و مرام وی، شخصیت او را نیز نقد می نمودند همانطور که درباره شیخ احمد احسائی در آثارشان به چشم می خورد.» (آیت نور، ص ۵۷۹ و ۵۸۰ و رک: ص ۱۶۴-۱۶۶)

به هر حال عبارات منقول از حضرت علامه در آثار آقازاده دوّمشان نوعاً الفاظ و تعبیرش از مرحوم علامه نیست (گرچه شاید محتوایش از ایشان باشد) و طرز سخن گفتن و ادبیات مرحوم علامه در مکتوبات و شفاهیات به گونه دیگر بوده است و لذا ادبیات دیگر آقازادگان و شاگردان ایشان نیز با آقازاده دوّمشان متفاوت است.

جهت دوّم: ایشان در نقل قول‌ها و نقدکردن، غالباً از افراط و تفریط خالی نیستند و وقتی بنا بر اثبات چیزی دارند آن را با چند برابر مبالغه طرح می کنند و وقتی نفی می کنند نیز با همین نسبت مبالغه می کنند و نیز در نقد افراد بسیار تعجیل به خرج می دهند و در مطالب به مقدار کافی درنگ نمی کنند و این مبالغه و تعجیل سبب می شود که گاه از هیچ همه چیز ساخته شود و گاه مسأله بزرگی که اتفاق افتاده است کلاً انکار گردد. نمونه این مسائل در آثار ایشان فراوان است. چون از حقیر سند و نمونه خواسته‌اید فقط چند مورد را که مربوط به همین مسائل است عرض می کنم و ما بقی را به تحقیق و تتبع شما وا می گذارم:

نمونه اول: ایشان در مقدمه جلد اول مطلع انوار نقد بسیار تندى بر جلد اول کتاب آیت نور دارند. آیت نور زندگینامه مرحوم علامه است که توسط مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام که علامه آن را تأسیس نمودند، تألیف شده است. ایشان در نقد این کتاب می‌نویسند (عبارات را با تأمل و عنایت ملاحظه کنید):

«اینک که نگارنده به تسطیر این سطور پرداخته تقریباً حدود شانزده سال از ارتحال آن رجل الهی می‌گذرد و ما مشاهده می‌کنیم که مبانی آن بزرگوار و معارفی که از آن وجود پربرکت در اختیار شیفتگان راه حق و حقیقت قرار گرفته است، بسیاری از افراد و اشخاص که خود با چشم و گوش خویش از زبان و بیان او این حقائق را تلقی می‌کردند و بدون واسطه از آن منبع فیض و چشمه حیات بهره‌مند بودند به تغییر و تحریف و اخفاء آن مبانی و معارف می‌پردازند و چنین وانمود می‌کنند که گوئی اصلاً چنین مسأله و مطلبی از ایشان صادر نشده است.

متأسفانه اخیراً کتابی در شرح حالات ایشان نگاشته شده است که صحت مدعای حقیر را به اثبات می‌رساند و آن دغدغه و تشویشی را که پس از ارتحال مرحوم والد معظم در تحریف و مسخ مرام و مکتب آن بزرگ مشاهده می‌نمودم به منصفه ظهور می‌رساند.»

ایشان در اینجا قریب یک صفحه درباره نظر مرحوم علامه در حرمت استعمال لفظ امام در غیر معصوم توضیح می‌دهند و سپس می‌نویسند:

«أما مع الأسف الشديد مشاهده می‌کنیم در این کتابی که مقصد و غایت از تدوین را تبیین و شرح مبانی و آراء این رادمرد الهی بیان داشته است، در مورد عدم استفاده از عنوان «امام» برای رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه الله خمینی - رحمة الله علیه - به دلیل و عذر واهی و مضحک رعایت فضای موجود در زمان گذشته تمسک گردیده است.

واقعاً انسان نمی‌داند بر این توهمات بخندد و یا بگیرد!! عذر بدتر از گناه. آخر این قلم را - که هنوز هویتش برای بنده مشخص نگشته - چه شده است که این چنین جسورانه به خود اجازه

هتک حرمت به حریم مقدّس اولیای الهی را می‌دهد و با نادیده انگاشتن علّت حرمت و منع قاطع آن ولی الهی که با صراحت تمام در جلد هجدهم امام شناسی بدان پرداخته است، موضوع را به دست فراموشی می‌سپارد و به خواننده این چنین القاء می‌کند که علّت عدم استفاده از لفظ امام فقط به جهت رعایت فضای گذشته بوده است، عذری که مادر فرزند مرده را به قهقهه می‌اندازد؛ تو گوئی که این افراد مخاطبین خود را نادان فرض نموده‌اند و با زبان و فهم مادون خویش با آنان به تخاطب نشسته‌اند.

اما این جانب به صراحت اعلام می‌کنم مرحوم والد ما - قدّس الله سرّه - استعمال لفظ امام را فقط و فقط در انحصار امام معصوم علیه‌السلام روا دانسته و استفاده از این عنوان را برای هر فردی غیر از امام معصوم علیه‌السلام در عالم وجود حرام و موجب عقاب الهی می‌دانسته است. و در اینجا از خوانندگان معظّم تقاضا می‌کنم حتماً و حتماً به جلد هجدهم کتاب امام‌شناسی ایشان مراجعه نمایند و مطالب این تألیف بی‌نظیر را با دقّت و متانت و موشکافی هر چه بیشتر مورد تحقیق و تأمل قرار دهند.

آری اینست نتیجه غلبه هواها و تکالب بر کثرات و عالم تخیلات بر حقائق عالم وجود «ثمّ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ اَساءُوا السُّوایَ اَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ وَ کَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِءُونَ» (مطلع انوار، ج ۱، ص ۳۱-۳۳)

حقیر اولین بار که این مقدمه را خواندم بسیار تعجّب نمودم چون نشان می‌دهد که کتابی طبع شده در احوالات مرحوم علامه طهرانی که در آن ادّعا شده که اطلاق لفظ امام بر غیر معصوم علیه‌السلام جائز است. در بازار به دنبال چنین کتابی گشتم و هیچ کتابی جز جلد اول آیت نور یافت نشد و با پرس و جو معلوم شد منظور ایشان همین کتاب است. حقیر آن کتاب را خوانده بودم و نویسندگان آن را نیز می‌شناختم ولی در هیچ جای آن چنین مطلبی وجود نداشت. بلکه در گزارش نظرات آن بزرگوار در ص ۴۵۳ می‌نویسد: «عدم جواز استعمال لفظ «امام» بطور مطلق در عرف و مصطلح شیعه برای غیر امام معصوم»

جهت اطمینان در نرم افزار نیز جستجو نمودم چنین مطلبی وجود نداشت و هر چه بیشتر می گشتم بیشتر تعجب می نمودم در حالی که روحیه ایشان را نیز در قضاوت های نسنجیده از قدیم الایام می شناختم.

در نهایت در مقدمه کتاب با این عبارت مواجه شدم:

«نکته هشتم: نام شخصیت های فراوانی بطور طبیعی و به مناسبت های مختلف در این یادنامه برده میشود که رعایت ادب گفتاری و بیان القاب احترامی در همه موارد به علت کثرت یاد آنان مقدور نیست و مطلب را از حال و هوای نقل تاریخی می اندازد، بدین جهت ضمن احترام و ارج نهادن به تمامی آن بزرگواران بدین نکته تأکید می نمائیم که شخصیت والای آن عزیزان مورد احترام بوده و حذف القاب متداوله فقط به سبب علتی که ذکر شد میباشد. و بر این نکته نیز تأکید می نمائیم که برخی از تعابیر مخصوصاً در مورد رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی اعلی الله مقامه الشریف با توجه به فضای زمانی آن حوادث بکار رفته است.» (آیت نور، ص ۵۱)

معلوم شد این همه عبارات تند مربوط به یک برداشت اشتباه از این چند خط است (که بعید به نظر می رسد برداشتی چنین غلط از شخص ایشان باشد، بلکه احتمالاً برداشت یک نفر غیر طلبه یا طلبه غیرفاضل است که برای ایشان نقل کرده و ایشان بدان اعتماد نموده اند).

در کتاب مزبور مطالبی از سخنرانی های مرحوم علامه در باب وظیفه فرد مسلمان نقل شده که در آن در مقام نقل تاریخ در برخی موارد از رهبر فقید انقلاب قدس سره العزیز به «آیه الله خمینی» تعبیر شده است که فاقد القابی چون «رهبر فقید انقلاب، بنیانگذار کبیر، مرحوم، العظمی، اعلی الله مقامه، رحمة الله علیه و ...» است و این نوع تعبیر خالی از القاب، اقتضای نقل شفاهی تاریخ و تکرار زیاد اسم شریف ایشان است.

نویسنده در این مقدمه این تذکر را بیان نموده تا توهم نشود این نوع تعبیر به جهت کوتاهی در ادای حق آن بزرگوار و ترک ادب است.

به دیگر سخن بحث در این مقدمه در علت ترک برخی القابی است که خود حضرت علامه در مکتوبات خود به مناسبت آن را مراعات می‌نموده‌اند و هیچ ربطی به جواز استعمال لفظ امام ندارد.

بلکه بر عکس اگر در عبارت این نویسنده تأمل شود عبارت ظهور در مطلبی خلاف برداشت غلط مزبور دارد؛ زیرا این عبارت در مقام عذرخواهی از نیاوردن القاب در خلال کتاب است و مقام اقتضاء می‌کند القابی را که مناسب می‌دانسته که در کتاب بیاورد و نیاورده در اینجا از باب تعظیم استفاده کند، با این همه نویسنده در همین عبارت نیز لفظ امام را نیاورده و به تعبیر «رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی اعلیٰ الله مقامه الشریف» بسنده نموده که نشان می‌دهد وی حتی در اینجا نیز استعمال لفظ «امام» را روا ندانسته و از نظر علامه تخطی ننموده است.

جناب محترم آیت الله حاج سید محمد محسن با برداشتی کاملاً بی‌ربط از این عبارت، این‌طور حمله نموده و با عباراتی تند نویسنده را متهم به «تحریف و مسخ عمدی مکتب حضرت علامه»، «غلبه‌ی هواها»، «تکالب بر کثرات و عالم تخیلات»، «جسارت و هتک حرمت حریم مقدّس اولیای الهی»، «نادان فرض نمودن مخاطب» و ... کرده‌اند.

حقیر در مقام بیان حکم شرعی این عبارات و طبع و نشر متونی که مشتمل بر نشر مطالب غیر واقعی و اهانت و هتک حرمت مؤمنین و ... است نمی‌باشم که اهل فضل از آن به خوبی آگاهند.

غرض آنست که چه می‌شود که یک عالم فاضل بدون هیچ تحقیقی به انتقادی چنین شدید از یک کتاب و یک نویسنده برمی‌خیزد؟ آیا نمی‌شد کمی زحمت کشیده و کتاب را ورق بزنند و ببینند در این کتاب بر طبق مرام حضرت علامه در هیچ جا لفظ امام استفاده نشده و بلکه تصریح شده که مرحوم علامه نظرشان بر حرمت این امر بوده است؟ آیا صحیح است با برداشتی عجولانه و خالی از تحقیق از یک عبارت چنین نسبت‌هایی به نویسنده یا مؤسسه نشر آثار حضرت علامه داده شود؟

این نمونه از همان نمونه‌هایی است که در آن ایشان از هیچ همه چیز ساخته و به نقد آن پرداخته‌اند.

نمونه دوّم: ایشان در خلال همین عبارات که می‌خواهند نظر مرحوم علامه را توضیح دهند می‌فرمایند:

«مرحوم والد نسبت به حریم امامت و رعایت جهات شوّون امام علیه‌السلام آن چنان حسّاسیّتی داشتند که فقط برای حفظ حرمت امام و استعمال لفظ «امام» در خصوص امام معصوم علیه‌السلام و عدم جواز استفاده از این لفظ در مورد سائر از بزرگان و اعظام یک جلد منحصرأً به رشته تحریر در آوردند و آخرین مجلّد از تألیف قویم دوره «امام شناسی» را به این مسأله حیاتی اختصاص دادند.» (مطلع انوار، ج ۱، ص ۳۲)

جلد هجدهم امام‌شناسی حدود ۴۵۰ صفحه است و موضوع اصلی آن هیچ ربطی به استعمال لفظ امام ندارد. فقط حضرت علامه به مناسبت چند صفحه‌ای درباره این موضوع بحث فرموده‌اند که اگر بخواهیم با مسامحه و افراط صحبت کنیم حداکثر می‌توان گفت سی صفحه از صفحه ۲۰۵ تا ۲۳۵ را به این موضوع اختصاص داده‌اند که یک پانزدهم کتاب است.

ولی در عبارات ایشان ادعا شده که فقط درباره این موضوع: «یک جلد منحصرأً به رشته تحریر در آوردند و آخرین مجلّد از تألیف قویم دوره «امام شناسی» را به این مسأله حیاتی اختصاص دادند.»

این تعبیر نشانه همان حال مبالغه و اغراق ایشان است که بحثی که یک پانزدهم کتاب است می‌شود تمام محتوای یک جلد کتاب و ...

نمونه سوّم: پس از رحلت حضرت علامه قدّس سرّه در ۹ صفرالخیر ۱۴۱۶ هیچ صحبتی میان شاگردان ایشان از وصایت کسی از سوی ایشان متداول نبود. کسانی که درباره برخی شاگردان معتقدند که آنها اذن دستگیری دارند به همان افراد مراجعه نمودند و دیگران متوقف و منتظر بودند.

به مناسبت ۱۷ ربیع المولود که مجلس سخنرانی و توسّل در بیت مرحوم علامه در مشهد منعقد بود غالب شاگردان ایشان از شهرهای مختلف به مشهد آمدند و در شب ۱۸ ربیع در منزل خود مرحوم علامه جلسه‌ای منعقد شد که زیرزمین مرحوم علامه از جمعیت مملوّ بود و سه آقا زاده بزرگ علامه و صهر اوّل ایشان صحبت‌هایی نمودند. (مرحوم علامه اربعین گرفتن را برای غیر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خلاف سنت می‌دانستند ولی برگزاری این جلسه به صورت غیراختیاری تقریباً مقارن با چهلم مرحوم علامه بود.)

جلسه مزبور مختص شاگردان سلوکی حضرت علامه بود و کس دیگری حضور نداشت مگر چند نفر از نوجوانان من جمله حقیر که در مجالس پذیرائی می‌کردیم و نیز نوه‌های حضرت علامه. در آن جلسه پس از آنکه آقا زاده اوّل حضرت علامه نصائحتی فرمودند و تأکید کردند که مرحوم علامه کسی را به عنوان وصیّ خود در امر سلوک معرفی نکرده‌اند، آقا زاده دوّم رشته سخن را به دست گرفتند و اصرار بلیغی نمودند که مسأله از این قرار نیست و وصیّ پدر ما اخوی بزرگ بنده هستند و پدر ما به این وصایت تصریح نمودند و همه باید در تحت اطاعت مطلق ایشان باشند و من در خودم احساس می‌کنم به توسّط جناب اخوی اشراف و احاطه والدمان باقی است و ...

و در این جلسه و نیز در شب هفتم علامه تأکید بلیغی نمودند که آزمایش سختی است و شیطان مشغول به کار شده و مرحوم علامه از زمان حیاتشان پیش‌بینی این امر را نموده بودند و هر کس را که ممکن بود در مقابل اخوی بایستد - حتی خود بنده را - کنار زدند و از این پس هیچ کس نباید از نظرات علامه والد سخن بگوید و حرف حرف اخوی است و هر کس حاضر به اطاعت مطلق از ایشان است بماند و گرنه برود و ...

جریان ادّعای وصایت برای حضرت علامه از آنجا آغاز شد و ایشان تا مدّتی در سخنرانی‌های مختلف - که بحمدالله تعدادی از آن ضبط و تکثیر هم شده است - بارها اصرار بر وصایت اخوی خود نمودند و بر آن به طرق مختلف استدلال کردند و شاگردان پدر خود را به اطاعت مطلق از

ایشان دعوت می نمودند و متخلفین را طبق سیره افراط و تفریط معمول خود سرزنش می نمودند و اخوی ایشان نیز در مجالس گوناگون این نسبت را تا به امروز از خود نفی می نموده اند.

تا آنکه مطالب و اموری از سوی ایشان اتفاق افتاد که از دید شاگردان مرحوم علامه قابل انطباق با شرع مقدّس نبود و روابط میان ایشان و شاگردان حضرت علامه کم رنگ شد و کم کم ایشان از اخوان خود و عمده شاگردان والدشان فاصله گرفتند و عده ای از کسانی نیز که تا چندی با ایشان همراهی می کردند آهسته آهسته جدا شدند و کار رسید به آنجا که در همین کتاب اسرار ملکوت گلایه می کنند که شاگردان والدشان ایشان را رها کردند و ... و البته در این میان اتفاقات تلخی نیز پیش آمد و برخی دیگر نیز نسبت به هم رفتارهای ناشایستی انجام دادند که عواقب بدی داشت.

پس از مدّتی از جدائی ها کم کم ایشان ادعا نمودند که اخوی ما وصی ظاهر است و اصلاً اطاعت از وصی ظاهر لازم نیست و چندی نگذشت که بالکل منکر شدند و گوئی همه مسائل اتفاق افتاده از خاطر شریف ایشان رخت بر بست و تمام مسائل واژگون گشت و داستانی را که ایشان آغاز نموده بودند به نام دیگران سکه زدند.

گنه کرد در بلخ آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری

ایشان جریانات را در جلد دوّم و سوّم اسرار ملکوت با ادبیاتی ناصواب چنان حکایت نمودند که گوئی هر چه بوده ساخته دست دیگران است و ایشان هیچ نقشی در این باب نداشته اند و حتی لطف نکردند جریان سخنرانی شب هفتم علامه و شب ۱۸ ربیع الاول ۱۴۱۶ را صادقانه تعریف نمایند و مطالبی را که با تاکیدات فراوان گفته بودند کلاً به فراموشی سپردند. ایشان در بیان گوشه ای از این قضایا می نویسند:

«و بر این اساس نگرانی و اضطرابی عجیب بر نفوس و قلوب ارادتمندان ایشان و أحبّه مستولی گشته بود، و لذا بنا شد پس از اتمام مجالس ترحیم مجلسی ترتیب یابد و راجع به کیفیت ادامه راه و اتباع از طریق و ممشای آن بزرگوار سخنانی گفته شود.

ابتداء اخوی مکرم ما جناب حجّة الاسلام آقای حاج سیّد محمد صادق سلّمه الله سخنانی متین و موزون و مطابق با واقع و حقیقت امر مطرح کردند، و صریحاً اظهار داشتند که: شخصی را مرحوم والد رضوان الله علیه وصیّ خود قرار ندادند، و ما بر همان منهج و ممشای ایشان حرکت می‌کنیم و چنانچه مطلب و مسأله‌ای پیدا شد در خدمت رفقاء و دوستان می‌باشیم.

پس از ایشان اینجانب نیز در ادامه مطالب ایشان عرض کردم: مسیر اولیای الهی مسیر حرکت بسوی کلّیت و رفض حیثیات شخصیّه و مسائل فردیه است؛ و ما که در این مدّت به دنبال ایشان و مطیع و منقاد دستورات ایشان بودیم از آن جهت بود که ایشان دعوت به خود نمی‌کرد؛ دعوت او به توحید و کلّیت و مقام سعه و اطلاق بود نه شخص خود و محوریت خود. بنابراین با رفتن ایشان، راه و مکتب و منهج ایشان که از بین نرفته است، و ما همگی باید بر اساس همان منهج و ممشای به حرکت و سیر خود ادامه دهیم؛ و همگی ما تحت نظر و ارشادات جناب اخوی مکرم قرار داریم. و اگر شخصی فردی را می‌شناسد که لیاقت ارشاد و دستگیری و تربیت را دارد و احساس می‌کند رجوع به او برای راه و سیر او آنفع و اصلح است بدون معطلی و اتلاف وقت به آن شخص مراجعه کند، زیرا مرحوم آقا هیچ کسی را برای استخلاف و وصایت پس از خود تعیین نکرده‌اند.

رفقا و حاضرین با شنیدن سخنان حقیر بارقه امیدی بر قلبشان تابید و روح و نشاطی بر کالبدشان وزید و فرح و سروری بر وجودشان حاکم گشت، بطوری که بعضی تعبیر می‌آوردند پس از سخنان حقیر گویا اصلاً هیچ اتّفاقی نیفتاده و مرحوم آقا رضوان الله علیه از دنیا رحلت نکرده‌اند. شاد و خندان و مسرور از جلسه خارج شدند و آن غم و ماتم و مصیبت بالکلّیه به دست فراموشی و نسیان سپرده شد.

دو سه روز از این جلسه گذشته بود که ایشان (اخوی) به من گفتند:

در ماههای آخر حیات مرحوم والد، سحرگاه روزی به خدمتشان رسیدم و ایشان را در حیاط منزل در حال قدم زدن دیدم. وقتی که مرحوم والد چشمشان به من افتاد ایستادند و فرمودند: آسید محمد صادق! من هر چه فکر می‌کنم کسی را که بتوانم به عنوان وصی و جانشین پس از خود معرفی کنم نمی‌یابم. این را گفتند و رفتند!

و عجیب اینست که مرحوم والد این مطلب را به شخص ایشان فرمودند، زیرا می‌دانستند پس از رحلت ایشان دقیقاً این مطلب توسط بعضی از فتنه‌گران در میان تلامذه و رفقای ایشان بر سر زبان خواهد افتاد، و بدین وسیله می‌خواستند ایشان را متوجه مسائل و قضایائی سازند که در شرف وقوع بوده است.

و جالب توجه اینکه در همان ایام یک مکاشفه دروغین و قلبی توسط خانم ... از مرحوم آقا نقل شد که به این خانم فرموده بودند: برو پیش سید محمد صادق و به او بگو که مسأله وصایت و جانشینی پس از مرا بپذیرد! ولی او قبول نخواهد کرد، اما شما اصرار و الحاح کن که ایشان بپذیرد.

من مشاهده کردم که ممکن است وسوسه و فتنه این زن فتنه‌گر در نفس ایشان تأثیر گذارد، به ایشان گفتم: شما که خود از مرحوم آقا شنیدید که: من کسی را سراغ ندارم که به او وصیت کنم! با این مکاشفه چطور جور در می‌آید؟! (اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۴)

در اینجا می‌بینید که ایشان کسانی را که مسأله وصایت را مطرح نموده‌اند «بعضی از فتنه‌گران» می‌خوانند و چنان وانمود می‌کنند که ایشان از آغاز به گونه دیگری می‌اندیشیده‌اند.

ولی واقعیت چیست؟

حقیر در اینجا فقط قسمت‌هایی از سخنرانی ایشان را نقل نموده و صوت کامل سخنرانی مجلس شب ۱۸ ربیع الاول را نیز که سالها پیش از روی نوار کاست به صورت فایل نرم‌افزاری تهیه کرده بودم در اختیار خوانندگان گرامی می‌گذارم تا آن را کاملاً با دقت گوش دهند و خودشان قضاوت کنند که چه میزان نقل قول‌های ایشان از صدق خیری و دقت و اتقان برخوردار است و ببینند که چگونه آن افراط‌ها پس از چندی جای خود را به این تفریط‌ها بخشیده است و مسأله از اساس صددرصد واژگونه گردیده است. از خوانندگانی که در صدد کشف حقیقتند تقاضا می‌کنم متن ذیل را با دقت مطالعه نمایند و صوت این جلسه را با دقت گوش دهند و آن را با متن منقول از اسرار ملکوت و دیگر عبارات مفصل ایشان در مجلد دوّم و سوّم این کتاب و ترسیم ایشان از وقائع پس از رحلت حضرت علامه به دقت مقایسه کنند تا به رأی العین ببینند که منقولات ایشان به چه مقدار قابل اعتماد است و روشن شود که باید در صحّت و سقم آن به دیگران مراجعه نمود.

«لینک دریافت فایل صوتی سخنرانی شب ۱۸ ربیع الاول ۱۴۱۶»

ایشان در شب ۱۸ ربیع می‌فرمایند:

«مسأله دوّم این است که استادی که انسان با او ارتباط دارد و واسطه است ممکن است خودش به آن فعلیت تامّه و مطلق نرسیده باشد و لکن یک ولی از باطن او را هدایت می‌کند، مطلب حق را به دهان او می‌گذارد، مسأله صحیح را در فکر او القاء می‌کند و آنچه را خیر و صلاح شخص هست او را راهنمایی می‌کند و به او می‌رساند، مانند خود حضرت آقا، خود حضرت آقا که از اول کامل نبودند ولی چون طبق دستور آقای انصاری در ازمنه خیلی سابقه من یادم هست حدود هفت سالم بود که ایشان دستور می‌دادند. پنج سالم بود که ایشان دستور می‌دادند و این دستور به دستور خود آقای حدّاد بوده رضوان الله علیه و قطعاً خود آقا در آن زمان به کمال نرسیده بودند. این را من قطع دارم.»

منتهی چون آن ولی هدایت می‌کند تمام این دستورات از ذره تا هرچه شما بخواهید تصور کنید عین مطالب آقای حدّاد و عین مطالب ولی است بدون کمترین اختلاف به طوری که کمترین تخطّی فوراً تاثیر خودش را می‌گذارد و شواهد الی ما شاء الله؛ یعنی دقیقاً فرض کنید اگر در آن موقع مشاهده می‌کردیم اگر یک تخلفی می‌شد فوراً انعکاسش در کربلا بود بدون اینکه هیچ و این به عنوان تخلف و تخطّی تلقّی می‌شد.

حضرت آقا در این مدّتی که بودند مخصوصاً این چند سال آخر به لحاظ مسائلی که خوب برای ایشان قطع بود و من قطعاً می‌توانم این را در اینجا بگویم که آقا دقیقاً از زمان حیات خودشان مطلع بودند این مسأله برای من مثل روز روشن است و از ثانیه‌اش هم مطلع بودند و این مطالبی که می‌شنوید بدا و فلان و اینها همه را بریزید دور اینها در آن وادی و در آن مرتبه اولیاء تامّه اصلاً اینها هیچگونه ربطی ندارد. اینها به مقام لوح محفوظ رسیده‌اند. اینها مربوط به مقام لوح محو و اثبات است این مسائل. و ایشان قطعاً خبر داشتند از ثانیه‌اش هم خبر داشتند و بنده یقین دارم و قرائنش را عرض نمی‌کنم.

به جهت همین مطلب ایشان شروع کردند زمینه‌سازی برای اینکه مسائل آینده را سهل و هموار کنند. من دیگه مثال نمی‌زنم و وارد خصوصیات نمی‌شوم؛ ولی در همان موقع که خدمت ایشان بودم صحبت از این بود که بعد از آقا کی و چی هست؟ یکی می‌گفت حسن یکی می‌گفت حسین است یک می‌گفت تقی و یکی می‌گفت تقی، ایشان با مطالب خودشان اگر رفقا توجّه داشتند یا تأمل کنند کاملاً روشن است زمینه‌هایی که می‌توانست بعد از حیات خودشان رشد کند و نطفه‌هایی که به نتایج سوء برسد تمام آن نطفه‌ها را خفه کردند و هیچگونه زمینه برای ابراز این مطالب باقی نگذاشتند حتی نسبت به شخص من حتی نسبت به شخص من و این یکی از آن اسرار خفیه است که ان شاء الله خدا روشن کند که چطور ایشان آمدند و دقیقاً مشخص بود این عملی که ایشان دارند انجام می‌دهند یک عمل حساب شده است و دارد روی حساب کار می‌کند ...

ایشان روششان مخصوصاً در این سالهای آخر این بود که زمینه را برای یک حرکت صحیح بدون دغدغه و بدون فکر و بدون دغمسه آماده کنند. آقای اخوی که بیاناتی داشتند خُب کمتر از آنچه که بود واقعاً ایشان فرمودند و مطلب فرق می‌کند. حالا با استجازه از حضور ایشان من یک قدری در این قضیه توضیح بدهم.

یک وقت مسأله در این است که خب یک جمعی هستند و این جمع بالأخره برای حرکت خودش برای نظام خودش نیازی به یک مدیری دارد مدبری دارد و اینها خب می‌نشینند جمع می‌شوند فرض کنید که شیوخ، و یک رأیی و رفراندمی و بعد یک شخصی را انتخاب می‌کنند، مسأله از این قرار نیست. از این بالاتر است. صحبت ارتباط ماست با مقام ولایت.

در آن قضیه قبل من این مطلب را نگفتم ولی الآن تصریحاً عرض کنم: ایشان سه سال قبل تصریح به وصایت ایشان کردند و فرمودند که بعد از من سید محمدصادق وصی بعد از من است و همینطور بعد از ارتحال هم تصریح به وصایت ایشان کردند ...

آن دفعه هم خدمتتان عرض کردم اما الآن برای آخرین بار و برای مرحله دوّم عرض می‌کنم: از این به بعد دیگر کسی نگوید نظر آقا این طور بود. تمام شد. نظر، نظر آقای اخوی است. آقایان مسؤولین جلسه، رفقا و افرادی که مربوط به این جمع هستند در یک مورد اگر نظری از ایشان دیدند باید نظر را بپذیرند و در جلسه نظر آقا را مطرح نکنند و هر چه را که ایشان گفتند باید سمعاً و طاعةً بدون هیچ گونه چون و چرائی قبول کنند. دیگر در جلسات شنیده نشود نظر آقا این طور بود حالا این طور است نظر آقا فلان بود، تمام شد.

اگر کسی می‌تواند خودش را با این نظام وفق دهد فبها و الا نه بها. این یک مطلب ...

ان شاءالله که آن دست ولایتی و آن نور باطن و آن اشراف و حقیقت قضیه هست و بدانید که بیش از پیش است. این را بدانید. این را خیلی‌ها آمدند اصلاً اظهار کردند و خود من هم می‌بینم من اصلاً خودم در خودم احساس می‌کنم آن مقدار که حضرت آقا سابق اشراف داشتند ولایتشان

احاطه‌یشان [...] و به توسط جناب آقای اخوی سلّمه‌الله ذرّة مثقالی نه تنها از آن سیر و از آن مسیر کم نشده بلکه به اعتقاد من اضافه شده و الحمدلّله راهی را که ایشان باز کردند و آن جوئی را که ایشان آماده کردند آن به آن مزارع دل ما و آن آبیاری که شده خواهد رسید و آن استعدادهای ما پیش از پیش شکفته خواهد شد. ان شاءالله.» (سخنرانی آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی در شب هجدهم ربیع الاول ۱۴۱۶)

نمونه چهارم و پنجم: همانطور که اشاره کرده‌اید ایشان در جلد سوّم اسرار ملکوت در دو مورد به نقد نور مجرد پرداخته‌اند. گذشته از آنکه اشکالات ایشان از جهت علمی اصلاً وارد نیست و از شخصی مثل ایشان واقعاً بعید است، ایشان در هر دو مورد مطلب کتاب نور مجرد و ادله‌ی آن را اشتباه نقل نموده‌اند و حتی حوصله نکرده‌اند که مطلب را به دقت بخوانند و سپس نقد کنند. تحقیق در این باره را به خواننده محترم واگذار می‌کنم و امید است در همین پایگاه در آینده فرمایش ایشان نقد و بررسی شود.

باری گویا به جهت همین افراط و تفریط‌ها بود که مرحوم علامه چند ماه قبل از رحلتشان در پاسخ یکی از مسؤولین جلسات (مرحوم مبرور عالم فاضل و سالک راه‌رفته حجة‌الإسلام و المسلمین حاج شیخ عبدالمجید سالم رضوان‌الله‌علیه) که پرسیده بود نظرات شما را از کدام یک از آقازادگانتان می‌توانیم بپرسیم؟ وساطت آقازاده دوّم خود را برای این امر کلاً رد نموده و فرموده بودند: آقای حاج سید محسن مطالب ما را توجیه می‌نماید.

ایشان این مطلب را از سوی حضرت علامه برای جمعی از شاگردانشان نقل نمود و این سخن بر برخی بسیار سخت آمد و ناقل را متّهم نمودند ولی وقتی خبر به مرحوم علامه رسید به آقازاده سوّم خود (که به اخویشان نیز بسیار علاقمند بودند) فرموده بودند بگوئید تمام مطالبی که آقای حاج شیخ عبدالمجید از بنده نقل کرده‌اند صحیح است.

و ایشان نیز این مطلب را مجدداً نقل نمودند و حقیر در همان سالها از خدمت خودشان این مطلب را شنیدم.

۴- از مسائل گذشته ظاهراً روشن است که شاگردان علامه در مسائل پیش آمده تقصیری ندارند. آنانکه کسی را از سوی علامه مأذون می دانستند به همان اشخاص مراجعه نمودند و اعتراضی نمی توان بر کسانی نمود که چنین دریافتی از علامه داشته اند و آنانکه حجتی نیافته اند به تنهایی به راه خود ادامه داده اند؛ آری اگر کسانی در این میان پای خود را از جاده شرع اطهر بیرون نهاده باشند جای اعتراض به آنان باز است.

آنچه عرض شد مطالبی بود که میان شاگردان حضرت علامه - که بسیاری از آنها از مدرسین و فضلا می باشند - از مسلمات است و اسناد آن را نیز ضمیمه نمودم تا حجت تمام شود ولی گویا همگی شاگردان علامه بنای بر کتمان آن دارند و گفتن آن از زبان مثل این حقیر نیز به حسب اصل اولی روا نبود ولی چون دفاع از عرض مؤمنین و دفع اتهام از ایشان بود و در این چند سال و خصوصاً این چند ماه خیلی مورد سؤال واقع شده ام بنده این چند سطر را نگاشتم.

امید است این سطور لاقلاً این فائده را داشته باشد که محققین محترم نظرات و سیره عملی علامه را از منابع معتبر اخذ نمایند و آنچه را از طریق ایشان به عنوان معرفی حضرت علامه ارائه می شود بدون تحقیق کافی نپذیرند که بدین شکل بسیاری از شبهاتی که درباره مرحوم علامه پیش آمده خودبخود برطرف می شود.

و نیز امیدوارم بیت حضرت علامه و شاگردانشان - خصوصاً آقا زاده بزرگ ایشان که همواره از نشر صوت سخنرانی اخویشان در شب هجده ربیع نهی فرموده و به کتمان این مسائل امر می نمودند - از این کار حقیر آزرده نشوند و به دیده اغماض نظر کنند که حقیر جز خیر و انجام وظیفه شرعی غرضی نداشته ام.

زیارت با اخلاص

عبد عاصی : مشکل همین جاست . همین جایی که هستیم . ما اراده می کنیم که کاری انجام بدهیم اما قبلش ملاحظه می کنیم که چقدر سود می کنیم و چقدر ضرر . این کار - این حرکت - این عزم چقدر می صرفد بعد درباره ی انجامش اراده می کنیم . بدون اینکه از نیت مان ذره ای به صاحب حقیقی اراده یعنی "خدا" اختصاص داده باشیم . ما "مناجات المریدین" می خوانیم اما در کارهایمان "صاحب اراده" را نمی بینیم . حتی عبادات و مستحبات مان پیرایه ای از خواسته های شخصی دارد . دعا و ذکر می خوانیم تا به حاجتی برسیم . نماز می خوانیم و روزه می گیریم تا اولاً : واجب را انجام داده باشیم .. به هر شکلی که شد . دوماً : انجام می دهیم چون خودمان را آدم متدینی می دانیم . و این "تدین خودساخته ی ما" ست که ما را فریفته . بهترین "به درد نخورترین نیت" این است که ما اعمالمان را انجام می دهیم تا به جایی برسیم و به مقاماتی دست پیدا کنیم !!! به نظر حقیر اگر نیت اعمال خوب و صالح انجام دادن را "بهشت" قرار بدهیم مقرب تر خواهیم بود . لاقلاً با ابزار قرب انبیا و اولیا شوخی نکرده ایم !

خیلی ها می گویند : ما تا یک جای ساکت نباشد نمی توانیم درست نماز بخوانیم . بعضی ها هم می گویند : سکوت برای ما عذاب آور است و ما در محل پر رفت و آمد می توانیم زندگی کنیم ! همه ی این حرفها بازی است و بهانه های نفس . در عالی ترین مدل این جور خواسته ها:

جناب محیی الدین (ره) می فرمایند : بعضی اهل سلوک اهل خلوت هستند و بعضی اهل جلوت .
هم خلوت و هم جلوت از حجابهای نفس است .

پس نتیجه می گیریم که : علت به نتیجه نرسیدن اکثر کارهای ما این است که خودمان را صاحب اراده می بینیم و نیت هایمان صبغه ی الهی ندارد یا کمتر رنگ خدا دارد .

حکایت زیر را با هم بخوانیم . شاهدهی است نه چندان دور بر مطالب بالا:

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین عباس محقق کاشانی در کتاب بر منبر خاطره نقل می کند: ایام تعطیلات تابستانی حوزه، در یکی از سفرهایی که به مشهد داشتم، برای خداحافظی، خدمت مرحوم آیت الله العظمی آقای گلپایگانی (ره) رسیدم. آخر شب بود و آقا تازه از مطالعات درسی فارغ شده، و خسته به نظر می رسیدند. برای رفع خستگی گفتند: قدری بنشینید تا جریانی را برایتان نقل کنم. اطاعت کردم و ایشان ادامه دادند؛ یکی از آقایان محترم که در قید حیات نیست و خدا رحمتش کند، پیش من آمد و گفت: اگر اجازه می فرمایید، مطلب مهمی برایتان بگویم. گفتم: می شنوم.

آن فرد نقل کرد: چند روزی است که از مشهد آمده ام و این بار، بیست و هشتمین سفری است که موفق شده و به زیارت **آقا امام رضا (علیه السلام)** نایل آمده ام. در همین سفر، شبی در عالم رویا دیدم که در صحن اسماعیل طلا هستم و آنجا لبریز از جمعیت است و همگی ساکت و متوقف اند و کسی حرکت نمی کند. پرسیدم: چه خبر است؟



جواب دادند: حرم مطهر قرق است و کسی را راه نمی‌دهند و حضرت رضا(علیه السلام) دستور فرمودند که امروز به زوارش جایزه بدهند.

عرض کردم: بر چه مبنایی؟

گفتند بر مبنای تعداد زیارت، هر کس زیارتش بیشتر باشد جایزه بهتری دریافت می‌نماید.

من مسرور شدم که امروز جایزه بزرگی نصیبم خواهد شد.

منتظر نوبت بودم، چرا که افراد را صدا می‌زدند و آنان از سمت راست ایوان طلا وارد می‌شدند و در وسط ایوان، میزی بود و دو جوان با لباس‌های عربی، پشت میز نشسته بودند و دفترهایی در اختیارشان بود، افراد جلو میز توقف می‌کردند و پس از پاسخ به سوالات و گرفتن جایزه، از طرف چپ ایوان خارج می‌شدند؛ و بسته‌های جوایز هم با هم متفاوت بود.

نوبت به من رسید و وارد شدم، به آن دو جوان سلام کردم، جواب دادند و پس از معرفی خود و اعلام نام و شهرت و نام پدر و مکان ولادت، به دفتر مراجعه کردند و گفتند، شما تنها یک سفر زیارتی دارید.

برافروختم و گفتم: آقا، اشتباه می‌کنید من بیست و هشت سفر زیارتی دارم، شاید تشابه اسمی پیش آمده است.

بار دیگر دفتر را بررسی کردند و جواب دادند که همان یک سفر بیشتر ثبت نشده است.

گفتم: اعتراض دارم.

گفتند: باید با خود آقا در میان بگذارید.

برایم اجازه ورود به حرم گرفتند و وارد حرم مطهر شدم.

مقابل ضریح عرض ادبی کردم قبل از این که سخنی گفته باشم حضرت فرمودند: آری، شما بیست و هشت سفر به مشهد آمده‌اید ولی هر کدام از سفرهای شما جهتی غیر از زیارت داشته است، آنگاه انگیزه‌ها را یک یک برشمردند، اما درباره یکی از سفرها چیزی نفرمودند و گذشتند، باقی سفرها را ادامه دادند و قصد ما را در باره آن سفرها بیان فرمودند.

سپس فرمودند، سفری که خالصانه به قصد زیارت قبر ما آمده‌اید یک سفر بوده که آن را ثبت کرده‌اند. من از خواب بیدار شدم.

آیت‌الله العظمی گلپایگانی(ره) پس از نقل داستان، اضافه فرمودند: حال که بنا دارید به مشهدالرضا(علیه السلام) بروید از همین جا قصد زیارت داشته باشید و هیچ پیرایه‌ای را به آن ملحق نکنید تا ایام زیارت پایان پذیرد و سعی کنید با دیگر عناوین، کاری انجام نگیرد و پس از سفر زیارتی در بازگشت به هر کجا که می‌خواهید بروید و با هر کسی بناست دیدار داشته باشید، انجام دهید مانعی ندارد.

عرض کردم از خدا توفیق چنین زیارتی را برایمان بخواهید خدا حافظی کردم و با خواندن دعای سفر مرا بدرقه کردند.

چهارشنبه هفتم فروردین ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

تشریف حاج علی بغدادی (ره)

عبد عاصی : از بزرگترین مشکلات ما " اهمیت ندادن و نپرداختن خمس " مال مان است .
آنوقت انتظار داریم عارف هم بشویم ! خوب چرا ما اینقدر " ابله " شده ایم یا خودمان را به " بلاهت " می زنیم ؟ تا امور شرعی مان اعم از یادگیری طهارت و نجاست - احکام روزه و نماز و وضو و خمس و امثالهم را که با آنها سروکار داریم یاد نگیریم درجا خواهیم زد .

واقعه ی زیر یک داستان نیست . حقیقتی است که ما از آن غافلیم . این واقعه از مشهورترین تشرفات خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء است که بخوانید و ببینید صاحبش به چه دلیل چنین سعادتی نصیبش شده است :



"حاج علی بغدادی" از آن کسانی بوده که به زیارت امام عصر مشرف شده اند. این آدم از علما نبود. با سواد هم نبود. مردی بود که در بغداد کارخانه شعربافی (کارگاه پارچه بافی) داشت و همان جا مقیم بود. این قصه را مرحوم محدث نوری در نجم الثاقب نقل می کند و می گوید: اگر در کتاب من نبود غیر از همین جریان که صحتش برای ما روشن شده است؛ کافی بود که کتاب من به خاطر بودن این قصه در آن با شرافت باشد، او می گوید: ۸۰ تومان سهم امام در ذمه من آمده بود.

حالا می‌دانیم تقریباً ۲۰۰ سال پیش، ۸۰ تومان ارزش زیادی داشت. برای ادای دینم از بغداد حرکت کردم و به نجف رفتم. آنجا علما و فقهای بزرگواری را که می‌شناختم مرحوم شیخ انصاری و دو نفر دیگر بودند که نفری ۲۰ تومان به آقایان دادم، ۲۰ تومان در ذمه‌ام ماند. خواستم به بغداد برگردم و به کاظمین بروم و آنجا خدمت مرحوم شیخ محمد حسن کاظمینی بدهم. او هم از فقهای بزرگ بود. به کاظمین رفتم و دینم را ادا کردم و ۲۰ تومان را به ایشان دادم و برگشتم. شب جمعه هم بود.

ایشان فرمودند: شب جمعه است در کاظمین بمان. گفتم: نه، چون کارخانه شعربافی دارم و من هر هفته، عصر پنجشنبه به کارگرها پول می‌دهم، باید برگردم. از کاظمین تا بغداد را پیاده می‌رفتم، چون فاصله زیادی نیست. کمی راه را طی کرده بودم، دیدم مرد بزرگواری از پیش رو به سمت کاظمین می‌آید، وقتی به من رسید من او را نمی‌شناختم، دیدم با چهره باز به من سلام کرد، بغل باز کرد و مرا در آغوش گرفت و بوسید. تعجب کردم که با اینکه او را نمی‌شناسم به این زودی با من گرم گرفت. من هم او را بوسیدم. بعد اسم مرا برد و گفت: حاج علی کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به بغداد بروم. به من فرمود: نه امشب شب جمعه است، برگرد برای زیارت! تا گفت برگرد مثل اینکه اختیار از من سلب شد و همراهش برگشتم. همین طور که با هم می‌آمدیم و صحبت می‌کردیم، به من گفت: زیارت کن تا من شهادت دهم که تو از محبان جدم امیرالمؤمنین هستی. گفتم: شما مرا از کجا می‌شناسی که من از محبان جد شما هستم؟ سید بود، چون عمامه سبز روشنی بر سرش بود. تبسمی کرد و گفت: کسی که حقش را به او می‌رسانند، رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟

این جمله عجیب است. چون در زمان غیبت است و می‌گوید: آیا کسی که حقش را به او برسانند آن رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟ کدام حق؟

فرمود: آن که بردی در نجف به وکلای من دادی و در کاظمین هم به شیخ محمد حسن، وکیل من دادی، تعجب کردم، گفتم: آنها وکلای شما هستند؟ فرمود: بله، من متحیر شدم که این آقا از کجا

مرا می‌شناسد و از کار من خبر دارد و چرا می‌گوید :وکلاى من؟ به رواق که رسیدیم، نزدیک در حرم ایستاد و به من گفت: اذن دخول بخوان، گفتم: من سواد ندارم. فرمود من بخوانم؟ گفتم: بفرمایید شروع کرد به اذن دخول خواندن: السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا امیر المؤمنین . . .

همین طور اسم ۱۴ معصوم را تا امام یازدهم ذکر کرد، بعد رو به من کرد و گفت: تو امام زمانت را می‌شناسی؟ گفتم: چرا نمی‌شناسم. فرمود: به او سلام کن: گفتم :السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یا حجة بن الحسن! این را گفتم، رو به من کرد و فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته .

بعد وارد حرم شدیم، فرمود: برایت زیارت بخوانم؟ گفتم: بخوانید. فرمود: کدام را بخوانم؟ گفتم: هر کدام که معتبرتر است. فرمود: امین الله را می‌خوانم . زیارت امین الله را خواند. در همین حال دیدم چراغ‌های حرم روشن شد ولی می‌دیدم که حرم به نور دیگری روشن است و این چراغ‌ها مثل شمعی در مقابل آفتاب است. بعد مؤذن‌ها اذان گفتند و نماز جماعت برپا شد. فرمود: برو در صف جماعت شرکت کن. من داخل صف شدم و دیگر او را ندیدم.

شنبه سوم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

بهار در بیان آیت الله جوادی آملی

عبدعاصی : تفسیری زیبا از علامه جوادی آملی در خصوص بهار . باهم بخوانیم :

در روایات ما آمده است که وقتی بهار را دیدید به یاد معاد باشید. چون در قرآن کریم یکی از نمونه‌های معاد را جریان بهار ذکر می‌کند. در بهار خدای سبحان دو کار انجام می‌دهد یکی اینکه خوابیده‌ها را بیدار می‌کند و یکی اینکه مرده‌ها را زنده می‌کند. این درخت‌ها در زمستان خواب‌اند ولی بهار که شد بیدار می‌شوند، وقتی بیدار شدند این درخت مواد مرده را به عنوان غذا جذب می‌کند و به صورت خوشه و شاخه و برگ و میوه در می‌آورد، این مرده‌ها را زنده می‌کند.

کثرت اسماء حسناى خداوند

خداوند دارای اسمای حسناى فراوان است گرچه ذات احدی در همه موارد به عنوان یک حقیقتِ یکتا و یگانه و بسیط فعال است لکن اسمای الهی جزء مدبّرات عالم‌اند، اسمای خدا الفاظ نیستند، اسمای خدا مفاهیم نیستند، اسمای خدا آن حقایق خارجی‌اند که این مفاهیم از آن حقایق حکایت می‌کند و انسان‌های کامل یا فرشته‌ها مظهر آن اسامی هستند.

کاربرد اسماء الهی

هر اسمی کاربردی دارد در دنیا و در آخرت ما برای درمان بیماری یک بیمار خدا را به اسم «مُمیت» و «قَهّار» و امثال ذلک نمی‌خوانیم خدا را به اسم محیی و شافی می‌خوانیم با اینکه محیی همان ممیت است شافی همان ممیت است. اما وقتی خواستیم از ذات اقدس الهی خواسته‌ای داشته باشیم مناسب با آن اسم که هر اسم، کلیدی است برای حقیقتی (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ) ناظر به این می‌تواند باشد خدا را با آن اسم مخصوص می‌خوانیم و از خدا به برکت آن اسم، رفع نیازهایمان را طلب می‌کنیم که مفاتیح و کلیدهای غیب نزد ذات اقدس الهی است پس هر اسمی خصوصیتی دارد کاربردی دارد.

شرح دعای تحویل سال و تناسب این دعا با عید نوروز

جریان «مقلب القلوب و الأبصار» در قرآن دو جا ذکر شده و هر دو جا مربوط به مسئله معاد و قیامت است یکی اینکه فرمود افرود کافری که دل‌هایشان را تطهیر نکردند آلوده است ما در قیامت دل‌های اینها را زیر و رو می‌کنیم (وَنُقَلِّبُ أَقْدَانَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ). در آیه نور سوره مبارکه نور که از رجال الهی سخن به میان می‌آید می‌فرماید رجال الهی کسانی‌اند که (لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ) اینها کسانی‌اند که (يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) اینها از روزی می‌ترسند که دل‌ها زیر و رو می‌شود چشم‌ها برگردانده می‌شود و زیر و رو می‌شود که این هم باز مربوط به مسئله قیامت است.

بهار انسان را به یاد قیامت می‌اندازد

نتیجه بحث اینکه بهار انسان را به یاد قیامت می‌اندازد و در قیامت این کارها جزء خطرناک‌ترین کارهایی است که دامنگیر تبهکاران می‌شود و آن تقلیب قلوب و تقلیب ابصار است در تحویل سال که بهار است به خدا عرض می‌کنیم ای خدایی که دل‌ها را زیر و رو می‌کنی ای خدایی که چشم‌ها را زیر و رو می‌کنی ای خدایی که شب و روز را مدیریت می‌کنی ای خدایی که سال را به سال دیگر، حال را به حال دیگر تبدیل می‌کنی حال ما را به بهترین وجه تبدیل کن تا ما گرفتار تقلیب قلوب نشویم گرفتار تقلیب ابصار نشویم بلکه از احسن الأحوال بهره بگیریم این عصاره دعاست بر اساس تناسبی که بین بهار هست (یک) و معاد است (دو) و حوادث تلخ معاد است (سه) اینها کاملاً یادآور جریان معاد است. پس اگر در روایات دارد وقتی بهار آمد به یاد معاد باشید یکی از راه‌های تذکره معاد همین است که ما از تقلیب قلوب نجات پیدا کنیم از تقلیب ابصار نجات پیدا کنیم.

جمعه دوم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی



مصاحبه محققین کنگره ی آیت الله قاضی با حضرت آیت الله

کمیلی خراسانی

عبد عاصی : این گفتگو حاوی مطالب بسیار مهمی است و آن دسته از رفقا که با دقت مطالعه بفرمایند ابوابی از معرفت به رویشان باز خواهد شد انشاءالله به مدد حضرت حجت سلام الله علیه .

نگاهی به شخصیت عرفانی مرحوم حداد داشته باشید و بفرمایید ایشان را چگونه دیدید ؟

اینجانب محمد صالح کمیلی در حدود ۲۴ سال در محضر مرحوم آیت الحق سید هاشم حداد بوده‌ام و تا کنون و بعدها استمداد از روح بزرگ ایشان راه گشای بسیاری از معضلات و مشکلات بوده است مرحوم استاد عبد خالص بود شخصیتی بی آرایش و به کلی خارج از حجاب انانیت و اسفار اربعه را طی کرده بود و تعدادی از افرادی که آن‌ها را جذب کرده بود امثال وصی ایشان مرحوم علامه طهرانی و دیگران را دستگیری و این راه را با آنان طی نمود ؛ ایشان عبد خالص بود ، فانی فی الله بود ؛ در فنا به درجه‌ای رسیده بود که به کلی خود را فراموش نموده بود و حتی در بعض موارد در معاملات ظاهری خویش را به حساب نمی‌آورد [۱] و در مسئله توحید در حدی پای بند و متعصب بود که استادش مرحوم قاضی درباره ایشان فرموده بود : تعصب سید هاشم در مسئله توحید از تعصب اهل تسنن در سنی گری آن‌ها بالاتر است [۲] این شخصیت را ما آنگونه یافتیم که وقتی نگاهمان به ایشان می‌افتاد ما را به خدا متوجه می‌نمود و جذبه‌های توحیدی در ایشان متجلی بود و با همین جذبه‌ها شاگردان خود را رهبری و دستگیری می‌فرمود .

روش سلوکی مرحوم حداد در طی منازل عرفانی و معرفتی چگونه بود ؟

شاخص های سلوکی مرحوم حداد برای خواص بسیار ظاهر و نمایان بود و این شاخصه ها متخذ از روش استادش میرزا علی آقا قاضی بود برای نمونه می‌توان گفت : الف) یک شاخصه حالت نورانیت فوق العاده ایشان بود که ایشان با همان تصرفات معنوی و روحانی کسانی که علاقمند این راه بودند را مجذوب می‌نمود ب) از دیگر شاخصه‌های ایشان صفای محض و سادگی ایشان بود که فوق العاده بروز و ظهور داشت با یک رداء و عباء ساده ؛ با یک دشداشه عربی ساده که سینه اش باز

بود زندگی می نمود و وقتی در کربلا حرکت می کرد اصلا کسی باور نمی کرد که ایشان ولی خدا و یکی از علما بالله و به امر الله است و فکر می کردند ایشان از خدمه حرم اباعبد الله است چون به شکل آن ها بود و لباس خدمه حرم اباعبد الله را به تن داشت ج) بی رغبتی به دنیا و مظاهر آن و سبکبالی و مستغرق بودن در یاد خدا با همین روش ها دیگران را از حضيض دنیا به درجات اعلی قدسی می کشاند. ایشان خیلی دستورات اربعینی نمی داد و بیشتر با همان جنبه عملی و لسانی تربیت می داد خط مشی عملی ایشان برای ما الگو بود؛ نگاه به ایشان، حضور در محضر ایشان به قدری موثر بود که طرف را از همان نگاه اول متحول می کرد عینا مثل مرحوم قاضی چهره شناس بود و تشخیص می داد چه کسی شایسته این راه است تا از او دستگیری کند و با روش هاتی عملی خود و بعضا لسانی طرف را متوجه این راه می کرد و کسانی که شایستگی این راه را داشتند راه می افتادند.

مرحوم حداد تا چه حد از روش سلوکی استادش مرحوم قاضی رنگ پذیرفته بودند؟

در بین شاگردان قاضی تنها مرحوم حداد بود که شاگرد مبرز و از هر جهت مورد اعتماد قاضی بود شخصیتی که به ظاهر از مجتهدین حوزه نبود اما در باطن از علوم سرشاری برخوردار بود ایشان شیفته و فریفته استادش بود و برای دیدار استاد از کربلا به نجف می رفت و هر چه داشت از کسب خود در اختیار استاد قرار می داد وقتی خدمت استاد می رسید و استاد به او نگاهی می اندازد می گوید رسیدی! [۳] و از همان جذب اول راه را پیدا می کند و همراه با استادش این راه را به کمال می رساند؛ هر چه درباره مرحوم قاضی می شود گفت همان را هم باید درباره این مرحوم گفت زیرا این ها یک روح در دو قالب بودند اگر آیه شریفه مباحله «آل عمران آیه ۶۱» درباره علی و پیامبر نازل شده است و را علی جان پیامبر معرفی کرده است همین مطلب را درباره مرحوم استاد حداد و سید علی آقای قاضی می توان گفت و حقا ایشان ذوب و فانی در استادش شده بود و در دستگیری شاگردانش از همان روش های تربیتی مرحوم قاضی استفاده می کردند و بی شک و شبهه طریق ایشان همان طریق قاضی بود و با همین مکتب دیگران را هدایت می کردند.

از بیانات مرحوم حداد درباره استادش قاضی مطالبی به خاطر دارید؟

مرحوم استاد از استادشان به عظمت یاد می‌کرد و می‌فرمود: از صدر اسلام عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است می‌فرمود: قاضی عالمی بود که از جهت فقاہت بی نظیر از جهت فهم روایت و حدیث بی نظیر از جهت تفسیر و علوم قرآنی بینظیر از نظر فصاحت و علوم ادبی بی نظیر حتی از جهت تجوید و قرائت نیز بی نظیر بودند تا جایی که احیانا اگر ایشان در مجالس فاتحه و قرائت قرآن حضور می‌یافت کمتر قاری قرآنی بود که جرات خواندن قرآن در حضور ایشان داشته باشد چرا که اشکالات تجویدی ایشان را می‌گرفت و از نظر ادبی با آنکه زبان مادری ایشان آذری بود اما به عربی شعر می‌سرود.

دستور العمل‌های اخلاقی مرحوم قاضی در گفتار سید هاشم حداد چه مسائلی بود؟

استاد حداد به مطالعه حدیث عنوان بصری توصیه می‌نمودند و این توصیه را از استادشان گرفته بودند و می‌فرمودند برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های مادی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات بر می‌خیزد روایت عنوان بصری را به کلیه شاگردانشان می‌دادند و دستور می‌دادند که آن را بنویسند و به آن عمل کنند و عمل طبق دستور این روایت بود و می‌فرمود: این حدیث را در جیب خود داشته باشید و هفته‌ای یکی دو بار آن را مطالعه کنید؛ دستور العمل دیگر ایشان سفارش موکد در حفظ الصحة و بهداشت و سلامت بدن و روان یک سالک بود ایشان می‌فرمودند یک شب قبل از اذان صبح برای خرید نان از منزل بیرون آمدم و دیدم سید محترمی در قهوه‌خانه نشسته است و گفتم چرا اینجا ایستاده‌ای؟ سید علی قاضی فرمود منتظر چای هستم و تا چای نخورم نمی‌توانم حرم امام حسین بروم و ایشان را به منزل بردم و چایی دادم و بعد از خوردن چایی از به ایشان گفتم شما در صنف علما هستید و درست نیست به قهوه‌خانه و این اماکن بروید و مرحوم قاضی فرمودند: این بدن ما حکم اشتر و مرکب را دارد و هر چه بیشتر به آن خدمت کنی بیشتر می‌توانید استفاده کنید؛ مرحوم قاضی تاکید و سفارش در حفظ سلامتی بدن داشتند خود این حقیر قبل از رسیدن به محضر استاد مدتی در حوزه نجف بودم و در آنجا مریض شدم اما برای طی کردن راه سیر و سلوک دست به دامن آقا شدیم از همان ابتداء سفارش ایشان در حفظ و صحت بدن بود. و توصیه‌های دیگری مانند سفارش به صله رحم، خدمت به پدر و مادر، حسن اخلاق و نماز شب و تهجد و تلاوت قرآن داشتند و گاهی می‌فرمودند: دستور همان قرآن است عنایت خاصی داشتند به اینکه باید به قرآن کریم توجه کرد و قرآن را با تدبر خواند؛ به صمت

و سکوت سفارش داشتند و همان آداب عامه‌ای که رعایت آن بر سالکان لازم است را مخصوصاً برای مبتدئین یاد آوری می نمودند .

به عنوان سؤال اول بفرمایید چگونه با ایشان آشنا شدید ؟

زمانی که وارد حوزه علمیه سامره شدم در سن نوجوانی بودم و از حوزه سامره به نجف آمدم و مشغول دروس حوزوی شدیم ، صبح‌های پنجشنبه به منزل آیت الله شیخ عباس قوچانی می‌رفتیم و ایشان یک روزه خصوصی داشتند و چون می‌دانستم ایشان وصی مرحوم قاضی است لذا به جلسات ایشان می‌رفتم و خدمت ایشان می‌رسیدیم و از توصیه‌ها و کلمات اخلاقی ایشان استفاده می‌کردم تا اینکه ایشان فرمودند : در کربلا سیدی است به خدمت ایشان هم برس و ما هم به توصیه ایشان به کربلا رفتیم و از همان نگاه اول مجذوب استاد ایشان شدم ما هم اینگونه بودیم که مرحوم استاد خودش را با جنبه‌های عرفانی موثر نشان داد و ما هم مجذوب ایشان شدیم و فهمیدیم ایشان استاد کاملی است و می‌تواند دستگیری کند و ما هم راه را با ایشان ادامه دادیم و شناخت ما از همان جذبه‌های معنوی و نگاه‌های تربیتی ایشان بود ؛ درباره عصمت و عفت باطنی ایشان یادداشتی نوشته‌ام که عرض می‌کنم : مرحوم حداد می‌فرمودند: من در تمام مدّت سلوک در خدمت مرحوم آقا (قاضی) نامحرم نمی‌دیدم، چشمم به زن نامحرم نمی‌افتاد. یک روز مادرم به من گفت: عیال تو از خواهرش خیلی زیباتر است. من گفتم: من خواهرش را تا به حال ندیده‌ام. گفت: چطور ندیده‌ای در حالیکه بیشتر از دو سال است که در اطاق ما می‌آید و می‌رود و غالباً بر سر یک سفره غذا می‌خوریم؟! - به رسم اعراب که زنانشان حجاب درستی ندارند، و در منزل غالباً همه با هم محشورند؛ در عین عصمت تامّ و عفت کامل - من گفتم: و الله که یک بار هم چشم من به او نیفتاده است.

و این عدم نظر نه از روی تحفّظ و خودداری چشم بوده است؛ طبعاً حالشان اینطور بوده است مرحوم حداد در اثر همان مجاهدات و تبعیت از استادش این مراحل و اسفار معنوی را طی کرده است و دستگیری ایشان برای ما نمایان بود .

نوع مباحث در جلسات مرحوم حداد چه مباحثی بود و این جلسات در چه‌ای‌امی برگزار می‌شدند ؟

جلساتی که ایشان داشتند در ایام زیارتی ابا عبد الله یعنی شب‌های جمعه برگزار می‌شد البته وقتی که رفقای ایرانی به کربلا می‌آمدند باز جلسات گرم می‌شد اما جلسات هفتگی همان جلسات شب جمعه بود و گاهی هم توفیق شرکت در نماز جماعت ایشان حاصل می‌شد و سکوت عارفانه‌ای بیشتر در مجلس سیطره داشت و منتظر بودیم استاد دهان را به کلامی باز کند و ما بتوانیم از این کلمات استفاده کنیم .

نوع افرادی که به ایشان مراجعه می‌نمودند چه کسانی بودند ؟

از ایرانیان گل سر سبد ایشان علامه حسینی طهرانی بود که سفرهای متعددی به خدمت استاد رسیدند و کتاب روح مجرد را نیز بر اساس همان یادداشت نوشتند ؛ همچنین آقای حاج محمد علی خلف زاده معروف به الطائی که الان در نجف اشرف هستند و به علت کهولت سن بیمار می‌باشند دعا می‌کنیم خداوند شفای عاجل دهد ؛ همچنین حاج عبد العلی ابوموسی محیی که به رحمت خدا رفتند ؛ حاج عبد الجلیل محی که در اثر فشارهای صدام به سوریه رفتند و الان در کویت تشریف دارند و ایام تابستان را برای زیارت امام رضا به مشهد مقدس می‌آیند ؛ مهندس تناوش داماد آیت الله انصاری همدانی ؛ آقای اسلامی داماد دیگر آیت الله انصاری همدانی ، گاهی آقای حاج اسماعیل دولابی به آن جلسات می‌آمدند ؛ شهید دستغیب ؛ آیت الله کشمیری ؛ آقا مصطفی خمینی و افراد دیگری مانند سید هادی تبریزی در جلسات مرحوم حداد شرکت می‌نمودند .

[۱] - علامه سید محمد حسین طهرانی در کتاب روح مجرد ص ۶۹ در همین مورد می‌نویسد :
رفقای کاظمینی می‌گفتند: یک روز با ماشین‌های مینی بوس (کبریتی شکل عراق) از کربلا با آقای حداد به کاظمین آمدیم. در میان راه، شاگرد شوهر خواست کرایه‌ها را اخذ کند، گفت: شما چند نفرید؟ آقای حداد گفتند: پنج نفر. گفت: نه، شما شش نفرید! ایشان باز شمردند و گفتند: پنج نفریم! ما هم می‌دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی‌گفتیم تا قضیه آقای حداد مکشوف گردد.

باز شاگرد سائق گفت: شش نفرید! ایشان گفتند: خوی ما تشوف؟! هذا واحد، او هذا اثنین، او هذا ثلاثه، او هذا اربعه، او هذا خمسَه! بَعْدُ شِتْگُولُ أَنْتَ؟! «ای برادرم! مگر نمی‌بینی؟! - در اینحال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند- اینست یکی، و اینست دو تا، و اینست سه تا، و اینست چهار تا، و اینست پنج تا! دیگر تو چه می‌گویی؟!» او گفت: یا سید! أَنْتَ مَا تُحَاسِبُ نَفْسَكَ؟! «ای سید! آخر تو خودت را حساب نمی‌کنی؟!» رفقاً می‌گفتند: عجیب اینجاست که در اینحال باز هم آقای حداد

خود را گم کرده بود، و با اینکه معاون سائق گفت: تو خودت را حساب نمی‌کنی و نمی‌شماری، باز ایشان چنان غریق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی‌توانستند در اینحال هم توجه به لباس بدن نموده و آنرا جزو آن‌ها شمرده و یکی از آن‌ها به حساب در آورند! حضرت آقای حداد خودشان برای حقیر گفتند: در آنحال بهیچوجه من الوجوه خودم را نمی‌توانستم به شمارش درآورم، و بالاخره رفقا گفتند: آقا شما خودتان را هم حساب کنید، و این بنده خدا راست می‌گوید و از ما اجرت شش نفر می‌خواهد.

من هم نه یقیناً بلکه تعبداً به قول رفقا کرایه شش نفر به او دادم، و همگی برای نماز در مسجد برائنا پیاده شدیم. در آنجا دیدم امام مسجد: شیخ علی صغیر هم دم از توحید میزند و ندا به لا هُوَ إِلَّا هُوَ بلند کرده است.

[۲] - علامه طهرانی از قول مرحوم شیخ عباس قوچانی در کتاب روح مجرد ص ۱۲ می‌نویسد: حضرت آیه الله حاج شیخ عباس در وسط صحن ملاقات کرده و دیده بوسی کردند - و من هم در آنوقت در معیت ایشان بودم - در ضمن احوالپرسی‌ها و مکالمات، از حضرت آقای سید هاشم نام برد و احوالپرسی نمود؛ و در میان سخنان خود گفت: «مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت، و او را به رفقای سلوکی معرفی نمی‌کرد؛ و بر حال او ضنّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید. و مرحوم قاضی میفرمود: سید هاشم در توحید مانند سنیها که در سنی گری تعصب دارند، او در توحید ذات حق متعصب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.»

[۳] - علامه طهرانی از اولین ملاقات سید هاشم حداد با استادش قاضی از زبان خود مرحوم حداد می‌گوید: من در کربلا به دروس علمی و طلبگی مشغول شدم، و تا سیوطی را میخواندم که چون برای تحصیل به نجف مشرف شدم، تا هم از محضر آقا (مرحوم قاضی) بهرمنند کردم و هم خدمت مدرسه را بنمایم (مدرسه هندی: محل اقامت مرحوم قاضی) همینکه وارد شدم دیدم روبرو سیدی نشسته است؛ بدون اختیار به سوی او کشیده شدم. رفتم و سلام کردم، و دستش را بوسیدم. مرحوم قاضی فرمود: رسیدی! در آنجا حجره‌ای برای خود گرفتم؛ و از آن وقت و از آنجا باب مراد با آقا مفتوح شد. حجره ایشان اتفاقاً حجره مرحوم سید بحر العلوم درآمد. و مرحوم قاضی بسیار به حجره

ایشان می آمدند و بعضی اوقات میفرمودند: امشب حجره را فارغ کن! من میخواهم تنها در اینجا بیتوته کنم! «روح مجرد ص ۱۰۷» .

چهارشنبه بیست و نهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

دعای بیست و هشتم صحیفه سجادیه

عبدعاصی : خدا آن روز را نیاورد که ما از گنجینه ی غیر قابل ارزشگذاری صحیفه ی نورانی امام زین العابدین علیه السلام غفلت کنیم . بزرگان ما این مجموعه شریف را تلاوت می کردند و با حال تضرع اشکها ریخته اند و بهره های باور نکردنی برده اند . اینکه حقیر در فصل دوم وبلاگ طریق الی الله بر روی صحیفه و نهج البلاغه تاکید دارم بر این اساس است که ما فقط دنبال هدفی خودساخته هستیم و از ابزارهای وصول دور افتاده ایم . این ابزارها که هدف غائی را هم در خودشان جای داده اند قلب را نورانی می کنند و روح را سیر می دهند . متن زیر نیایش بیست و هشتم صحیفه سجادیه است که حضرت به وسیله ی این دعا به خدای متعال پناه برده اند . خواندن صرفش هم دلپذیر است :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ، وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ، وَصَرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ، وَقَبَّلْتُ مَسْئَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ، وَرَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ، وَضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ .

فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ - يَا إِلَهِي - مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا، وَرَأَمُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا، وَحَاوَلُوا الَّرِّفَاعَ فَاتَّضَعُوا، فَصَحَّ بِمُعَايَنَةِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَقَفَّهُ اعْتِبَارُهُ، وَارْتَدَّهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ .

فَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مَوْضِعُ مَسْئَلَتِي، وَدُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَلِيٌّ حَاجَتِي، أَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِي، لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي، وَلَا يَتَفَقُّ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي، وَلَا يَنْظُمُهُ وَإِيَّاكَ نِدَائِي. لَكَ - يَا إِلَهِي - وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ، وَمَلَكَةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ، وَفَضِيلَةُ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ، وَدَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَالرَّفْعَةِ،

وَمَنْ سِوَاكَ مَرْحُومٌ فِي عُمْرِهِ، مَغْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ، مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ، مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ، فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ، وَتَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَالْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ .

بارخدا یا به بریدنم از غیر و پیوستنم به تو خود را از هر شائبه خالص کردم، و با تمام وجود به تو رو آوردم، و از آن که نیازمند به عطای توست روی گرداندم، و درخواست خود را از طرف آن که از فضل تو بی نیاز نیست گرداندم، و دانستم که حاجت خواستن محتاج از محتاج دیگر از سبک رائی و گمراهی عقل اوست .

خداوندا، چه بسیار مردم را دیده‌ام که از غیر تو عزت خواستند و خوار شدند، و از غیر تو ثروت طلبیدند و تهیدست گشتند، و در طلب بلندی و مقام برآمدند و پست شدند، پس انسان دوراندیش به دیدن امثال ایشان بر راه درست رود و پندگیری او مایه توفیق او شود، و این انتخاب او را به راه صواب رهنمون گردد .

پس ای مولای من مرجع خواهش من تویی نه هیچ مسئول دیگر، و برآورنده نیازم تویی نه هیچ مطلوب الیه دیگر، پیش از آنکه کسی را بخوانم تو را می‌خوانم و بس، احدی در چشم‌انداز امید من با تو شریک نیست، و هیچ کس در دعای من با تو همراه نیست، و ندای من او و تو را با هم در بر نمی‌گیرد .

الهی، تنها تورا ست وحدانیت و یگانگی، و ملکه قدرت بی‌نیاز، و فضیلت حول و قوت، و پایه والایی و رفعت، و ماسوای تو در تمام عمر خود نیازمند رحمت تو، و در کار خویش عاجز و مغلوب، و در امور خود ناتوان است، و حالاتی گوناگون، و صفات ناپایا دارد، پس تو بالاتر از آنی که همانند و ضدی برای تو باشد، و بزرگ‌تر از آن که همسان و همتا داشته باشی، پس پاک و منزّهی، معبودی جز تو نیست .

وضع ما در گردش دنیا چه فرقی می‌کند؟ زندگی یا مرگ، بعد از ما چه فرقی می‌کند؟

ماهیان روی خاک و ماهیان روی آب	وقت مردن ساحل و دریا چه فرقی می‌کند؟
سهم ما از خاک وقتی مستطیلی بیش نیست	جای ما اینجاست یا آنجا چه فرقی می‌کند؟
یاد شیرین تو بر من زندگی را تلخ کرد	تلخ و شیرین جهان اما چه فرقی می‌کند؟
هیچ کس هم صحبت تنهایی یک مرد نیست	خانه‌ی من با خیابانها چه فرقی می‌کند؟
مثل سنگی زیر آب از خویش می‌پرسم مدام	ماه پایین است یا بالا چه فرقی می‌کند؟
فرصت امروز هم با وعده‌ی فردا گذشت	بی‌وفا! امروز با فردا چه فرقی می‌کند؟

سه شنبه بیست و هشتم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فرمایشات آیت الله یعقوبی قائنی (سلمه الله) در خصوص ایمان و

معرفت

عبدعاصی : آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی - سلمه الله - از کملین زمان ما هستند . دقیق اینکه کامل و مکمل چیست را فقط خدا می‌داند . اما ما به کسی که بتواند " مربی " باشد کامل می‌گوییم . در حد خودش و سعه و ظرفیت خودش کامل است و توانایی دستگیری دارد . معظم له نزدیک هشتاد و اندی از سن شریفشان می‌گذرد و اقیانوسی از فضائل هستند . خدای متعال ایشان را در ظل عنایات مولانا ولیعصر (علیه السلام) محفوظ بدارد .

بسم الله الرحمن الرحيم

و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله

معرفت و ایمان صنع خلق نیست، بلکه یکی از نعم الهی و موهبت های خداوندی است. صریح قرآن است که نفس بدون اذن خدا ایمان نمی‌آورد . مقدماتش کسبی است ولی خودش کسبی نیست .

مسأله‌ی کسب معلومات و تالیف کتاب و سخنرانی یک مطلب است و ایمان داشتن به خدا و ارتقاء معرفت مطلب دیگری است. ممکن است کسی با برهان و دلیل اثبات کند که خدا هست، پیغمبر هست، و یا رساله‌های متعددی در زمینه‌ی توحید یا حقانیت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام بنویسد ولی از معرفت نسبت به مقام شامخ آنها برخوردار نباشد و حتی چه بسا ذره‌ای ایمان در قلبش رسوخ نکرده باشد.

در شرح حال یکی از دانشمندان نوشته‌اند که گفته است: من هفتاد رساله‌ی استدلالی عقلی بر توحید خدای متعال نوشتم ولی در نهایت دیدم ایمان آن عجزوزه‌ی روستائی از من بیشتر است!

یکی از رفقا چند سالی ارتباط خود را با ما قطع کرده بود. روزی او را در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها دیدم و احوالش را جويا شدم. او که مرد منصفی است گفت: واقع مطلب این است که در این چند سال که از شما جدا شده و به خواندن درس و مطالعه‌ی کتاب و حدیث مشغول شده‌ام، هر چه دقت می‌کنم می‌بینم به ایمانم چیزی اضافه نشده و در واقع هر چه دارم همان است که از شما گرفته‌ام و ماباقی همه حرف است!

بلی، حتی آنان که به مراتبی از معرفت و کمال دست یافته‌اند، به واسطه‌ی درک این نکته‌ی مهم، پیوسته مترصد افاضه‌ی فیض از ساحت اقدس الهی بوده، رفعت و منزلت علمی ظاهری آنان مانع خضوع آنها نگشته، هر فرصتی را برای دست‌یابی به این فوز عظیم و غنیمت بی‌نظیر مغتنم می‌شمارند.

اینکه در روایات بر معاشرت و مجالست با اخیار و خوبان سفارش شده و مثلاً فرموده‌اند:

واطلب مواخاة الاتقیاء و لوفی ظلمات الارض و إن افنیت عمرک فی طلبهم

برای این است که معاشرت با آنان زمینه را برای افاضه‌ی ایمان بر قلب آدمی فراهم آورده، در اثر مجالست با آنها بر یقین و ایمان انسان افزوده می‌شود.

البته گاهی هم انسان بر آیینی‌ی دل خود آن چنان حجاب افکنده و به گونه‌ای محجوب شده است که از اخیار و خوبان عکس نمی‌گیرد و در ملاقات و معاشرت - ها حالت تضاد و مقابله پیدا می‌شود، لیکن آن بزرگواران

اول کاری که می کنند این است که به تدریج موانع را مرتفع می سازند تا انسان بتواند از وجود پربرکت آنان بهره مند گردد .

ناگفته نماند که درس خواندن و مطالعه ی کتب فقهی و حدیثی و تأمل در آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام چنانچه با اخلاص و برای خدا صورت پذیرد، خود غنیمتی بزرگ و از ارزش واقعی برخوردار است و بر سالک است خصوصا در این دوران - که همت ها بیشتر معطوف به جنجال و سر و صدا و تفسیر به رأی و بافتن است - ضمن پرداختن به وظائف سلوکی و معنوی خود، از مطالعه ی متون اصلی و منابع حدیثی غفلت نورزیده، با فرمایشات حضرات معصومین علیهم السلام پیوسته مأنوس باشد .

در حدیث است که وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می کنند، عده ای به آن بزرگوار ایمان نمی آورند و هر چند خود را معرفی کرده و آیات و معجزات به آنان ارائه می کنند، فایده ای نمی بخشد . از سوی دیگر درباره ی برخی از یاران حضرتش روایت است که " له رجال الهیون يعرفونه بمعرفة الهیة " . مردانی خدایی همراه اویند که او را به معرفت خدایی می شناسند. این معرفت را خدای متعال به آنان ارزانی داشته، و آنان هنگامی که حضرتش را زیارت می کنند، می بینند که او همان است که از قبل شناخته اند و همان معنایی را که پیش از ملاقات با آن آشنا بوده اند در وی می یابند .

ابو بصیر گوید: با امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدیم و مردم رفت و آمد می کردند. آن حضرت به من فرمودند: از مردم بپرس که آیا مرا می بینند؟

گوید: از هر کس پرسیدم که آیا ابوجعفر علیه السلام را دیدی؟ می گفت: نه! با اینکه آن جناب در مسجد ایستاده بود. تا اینکه ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد مسجد شد. امام علیه السلام فرمودند: از این سؤال کن .

گوید: از او پرسیدم آیا ابوجعفر علیه السلام را دیدی؟ گفت: آیا آن حضرت نیست که ایستاده است؟

گفتم: چگونه این را دانستی؟ پاسخ داد: چگونه ندانم با اینکه آن جناب نوری درخشنده است؟

بلی، اگر انسان در عالم باطن با امام آشنا باشد و امام علیه السلام را آن چنان که هست با معنویت بشناسد، هنگامی که با وجود شریفش مواجه می گردد، معنایی را که با آن آشناست در آن بزرگوار مشاهده می کند .

ذکر این نکته لازم است که ندیدن آن حضرت توسط مردم ممکن است نه صرفا به دلیل عدم معرفت آنان، بلکه

به واسطه ی عامل دیگری مثل اراده ی آن بزرگوار در ظاهر نشدن وجود شریفشان برای افراد بی معرفت بوده باشد .

سابقا طلبه ای بسیار مستعد و زحمت کشیده به نام آقای اخلاقی با ما مرتبط بود. زمانی می خواست برای درس خواندن به نجف برود .بنده با توجه به آب و هوای نجف و شناختی که از روحیات وی داشتم، به صلاح او ندیده و او را نهی کردم و در نهایت به او توصیه کردم به سامرا برود .لیکن او نپذیرفته و به نجف رفت و در آنجا به زخم معده ی شدیدی مبتلا شده و حتی در شرف مرگ قرار گرفته بود، به طوری که پس از مراجعت به ایران وقتی با او برخورد کردم، او را نشناختم .

روزی در اتوبوس نشسته بودم که شخصی کنار من نشست و سلام کرد. من هم بدون آنکه به او توجه خاصی کنم به طور عادی پاسخ او را دادم. پرسید: مرا نمی شناسید؟ گفتم: نه. البته در عین حال که او را نمی شناختم، متوجه شدم با معنایی که در او هست و با من حرف می زند، آشنا هستم. لذا با آن معنا سیر کردم تا ببینم وی را در کجا دیده ام. ناگهان صورت چند سال قبل او در نظرم ممثل شد .

پرسیدم: تو آقای اخلاقی هستی؟ گفت: بله، حق دارید مرا شناسید. سپس جریان مسافرت به نجف و بیماری خود را برایم تعریف کرد .

کسی که مدت ها با او معاشرت و آشنایی داشتم به خاطر اندکی تغییر صورت، او را نشناختم، گرچه آشنایی با معنایی که در وجود او بود از بین نرفته بود .

غرض این است که با ذکر این روایات و حکایات، مطلب روشن شود. انسان نباید از حقایق، شکل و صورت و کیفیت خاصی را تصور کند. نباید برای خود مصنوع درست کنیم. خیال و واهمه انسان را از حقیقت دور می سازد. مردم برای هر یک از ائمه علیه السلام در ذهن خود صورتی ساخته اند. مثلا شاید امیر المؤمنین را با شمشیر، امام سجاد را با تحت الحنک و صورت زرد، امام صادق را به صورت پیرمردی لاغراندام تصور کنند و به همان صورتی محبت دارند که در ذهن خود ساخته اند. لذا وقتی واقع و حقیقت را می بینند با صورت های ذهنی و مصنوع آنها تطبیق نمی کند و بسا به آن ایمان نمی آورند .

باید ایمان بیاوری به خداوندی که تو را ایجاد کرده و خالق همه ی موجودات و موجد همه ی اشیاء است. خدایی که خالق زمان و مکان است و هر جا که باشی حاضر و بر همه ی احوالات تو ناظر است. پیغمبر را همان گونه که بوده قبول نموده و به هر چه آورده ایمان داشته باشی. علی علیه

السلام را ولیّ خدا و وصیّ پیامبر دانسته، فرزندان معصوم آن بزرگوار را اولیای خدا و اوصیای حضرتش بدانی و همان طور که بوده اند به آنان مؤمن باشی. از هیچ چیز کیفیت خاصی تصور نکنی مگر اموری را که خودشان خواسته اند با خصوصیت بدانیم .

اکنون که میل دوست به با من نشستن است تقدیر من چو گرد به دامن نشستن است

شوق فناست یا عطش وصل؟! هر چه هست چون آب بر حرارت آهن نشستن است

من سربلند غیرت خویشم در این مصاف تیغ رقیب لایق بر تن نشستن است

طوفان اگر فرو بنشیند عجیب نیست پایان بی دلیل دویدن، نشستن است

در راه عشق، تکیه به تدبیر عقل خویش با چتر زیر سایه ی بهمن نشستن است

سه شنبه بیست و هشتم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

روضه ای در روضه ی بقیع



عبدعاصی : این عکس قدیمی قبور اهل بیت(علیهم السلام) را دیده اید؟ خوب نگاه کنید؟ آن شیعیان و سربازانی هم که دورتر ایستاده اند دارند نگاه می کنند. این عکس خیلی قدیمی است . از قدیم شیعه و دشمن شیعه دارند این قبرهای عرشی را نظاره می کنند . تا چند سال دیگر باید همه

دسته جمعی بایستیم و نگاه کنیم؟ ما گنبد پرست یا ضریح پرست نیستیم اما گنبد و ضریح و بارگاه از علائم ما هستند. هر وقت قبور ائمه ی بقیع سلام الله علیهم را نگاه می کنم تا عمق جگرم می سوزد. همه همینطور هستیم. انگار همین ایستادن و نگاه کردن نوعی بی ادبی است. دیدید وقتی جنازه را دفن می کنند در اول کار قبرش چه شکلی است؟ تلی از خاک که رویش ترمه می کشند و تاج گل می گذارند. اما اینجا از ترمه و گل هم خبری نیست. هر چقدر فکر کردم که در عزای امام صادق علیه السلام چه مطلبی بنویسم و در عزای آل بقیع چکار کنم و داغ دلم را به که بگویم و کجا خالی کنم اصلاً نمیتوانم وارد روضه ی بقیع بشوم. بهمین خاطر عکس پایین را گذاشتم و سرم را بر روی خاک سوخته ی بی بی گذاشتم. در عزای امام ششم شیعه ناله های دلم را بر مزار سوخته ی بی بی ام البنین سلام الله علیها خالی می کنم. شکوه های دلم را از غاصبین خلافت و امامت و دشمنان آل الله به بی بی عرض خواهم کرد و به قول قدیمی ها: حواله شان دادم به ام البنین سلام الله علیها



چه قشنگ و به جا می گویند بعضی ها که: انشاءالله یک روزی کنار مزارت یک سقاخانه می سازیم بی بی جان تا هر کس آمد و تشنه بود و یک جام آب خورد نفسی تازه کند و بگوید: سلام بر حسین - فدای دو دست بریده ات عباس

در عزای صادق آل عبا علیه السلام که امتداد داغ کوچه های بنی هاشم است سرم را می گذارم بر تربت آفتاب زده ی ام البنین علیها سلام و با "مادر" درد دل می کنم.

ای امام صادق! هیچکس "مادر" آدم نمی شود...

ای حضرت صادق! ای پیرمردی که شبانه با دستهای بسته از سر سجاده تو را از خانه بیرون کشیدند
و دنبال مرکبها کشان کشان بردند و خانه ات را آتش زدند ... آقای ما !!! تو برای ما روضه بخوان:

خدا مادرم را ... کجا می برند ... گمانم برای ... شفا می برند ... چرا ... مخفیانه ... چرا پس شبانه ...

کجا می برند

ای امام صادق! این قسمتش را بگذار ما برایتان بخوانیم چون میترسیم برای شما :

گل باغ حیدر ... که نیلی نبود جواب محبت که س ی ل ی نبود...

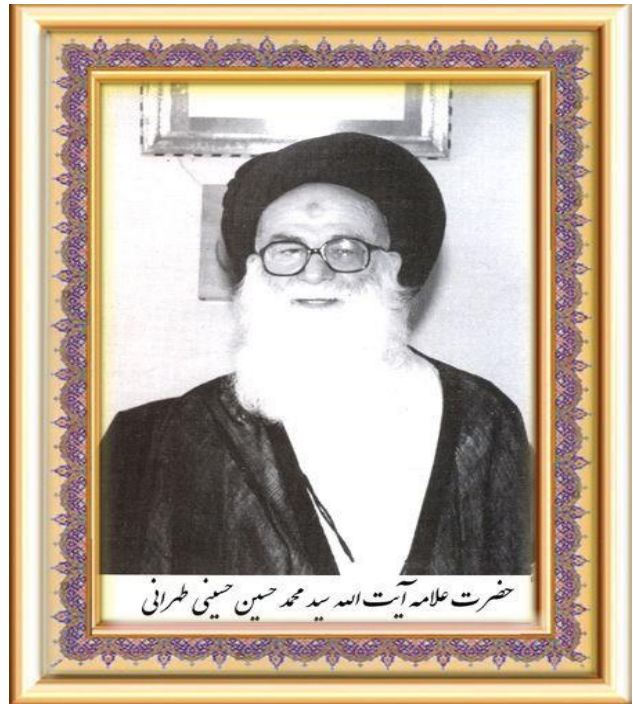
یا اما یا زهرا

سه شنبه بیست و یکم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

شرح حضرت علامه حسینی طهرانی بر آیه ی " ان الحسنات

یذهبن السيئات "

عبدعاصی : بیان زیبای علامه طهرانی (ره) درباره آیه کریمه را مطالعه بفرمایید و فکر کنید . این
مطلب در کتاب انوار ملکوت جلد اول آمده است .



(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ).

«و پبای دار نماز را در دو طرف روز و پاسی که از شب می‌گذرد، به درستی که حسنات، گناهان را از بین می‌برند؛ این تذکری است برای افرادی که متذکر گردند.»

انسان گاهی در این دنیا مبتلا به گناه می‌شود، و گاهی اوقات حسنات از او صادر می‌گردد؛ گناه در وقت غفلت است (لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمنٌ و لا یسرقُ السارقُ حین یسرقُ و هو مؤمنٌ) طاعت در وقت تذکر.

نفس انسان که قابلیت کمال و ارتقاء به مدارج و معارج عالیة انسانیت را دارد، در وقت عروج و کمال، هر تقیصه و گناهی که از او سابقاً سرزده خود بخود آمرزیده و محو خواهد شد. چون بنا بالفرض گناه و معصیت در سطح کوتاه از افق نفس قرار داشت، و فعلاً که نفس از آن افق حرکت کرده و از آن منزل بیرون آمده در منزل بالاتری رفته و در سطحی عالی در پرواز است، آن منزل قبل با تمام آثار و خصوصیات آن بجای خود مانده و با این نفس حرکت نکرده است؛ لذا گناه و معصیت در این منزل وجود خارجی ندارد. حالتی بود از برای نفس سابقاً روی داده بود و فعلاً که نفس تغییر منزل داده است پاکیزه از گناه وارد شده است. بنابراین تحقیقاً کاری که شخص را جنبش دهد و

موجب ارتقاء درجه گردد، خود بخود موجب آمرزش گناهان سابق او که حالات دنیة نفس او در وهلة سابقه بوده‌اند خواهد بود.

توحید مکفّر ذنوب است، و در عالم توحید اصلاً گناه معنی ندارد

روی این معنی توحید مکفّر ذنوب است، و در عالم توحید اصلاً گناه معنی ندارد. شخصی که به مرحله توحید رسید، مانند بچه‌ای که از مادر متولد شده است پاکیزه خواهد بود؛ چون بالفرض گناهان سابقه روی کوری چشم باطن و مشاهده عالم کثرت و غفلت از خدا و توجّه استقلالی او به ما سوی الله تعالی بوده است. و اصولاً معنی گناه غیر از این چیزی نیست، لیکن چون با مجاهده و ریاضات شرعیه و اطاعت و تسلیم در برابر فرامین خدا حالت او تغییر کرد غفلت او تبدیل به ذکر و چشم حقیقت بین او شفا یافته، و نظر او به تمام موجودات نظر تبعی شده و نظر استقلالی به ذات واجب الوجود افکنده است. در اینجا هر چه است خیر محض است و طهارت محض؛ فلذا عبور از مرحله شرک به توحید عالیترین توبه و نافع‌ترین قسم از اقسام آمرزش گناه است.

و بالعکس چون نفس انسان قابلیت نزول و تردی را دارد، اگر طاعتی در مدتی از او سر زد و سپس از مقام اولیة خود نزول کرد و حجاب غفلت دیده باطن او را کور کرد و متوجّه زخارف دنیا شد، خدا را فراموش نمود و به اسباب دنیا با نظر استقلال نگریست، این نزول نفس موجب حبط و از بین رفتن و نابود شدن حسنات و خیرات سابقه او خواهد بود. چون آن حسنات در منزلی از منازل نفس متناسب آن منزل از او سر زد، و فعلاً که آن منزل را تغییر داده و منزل بدی انتخاب نموده آن آثار سابقه در آن منزل سابقه خواهد ماند و نفس دست خالی بدون حسنه‌ای فعلاً زیست می‌کند، و بطور کلی مطالب فوق را در دو جمله می‌توان خلاصه نمود:

۱- آنکه نفس در قوس صعود و طیّ مدارج کمال در هر منزلی که وارد شود سیئات مترتبه در منازل قبل محو و نابود می‌گردد.

۲- آنکه نفس در قوس نزول و وارد شدن در مُردیات هوی و نفس اماره در هر منزلی که نزول کند تمام حسنات و خیرات منازل سابقه حبط و نابود خواهد شد.

آیاتی از قرآن راجع به آمرزش و تکفیر گناهان

راجع به آمرزش و تکفیر گناهان در صورت اول آیاتی در قرآن مجید وارد است:

منها: آنکه در سوره فرقان که صفات عباد الرحمن و خواص آنها را یک یک طی آیاتی می‌شمارد، می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) ملاحظه می‌شود که در اینجا ایمان و عمل صالح و توجّه را مکفّر قتل نفس محرّمه و زنا قرار داده، و در منزل ایمان و عمل صالح که نفس طهارت می‌گیرد و طاهر می‌گردد تمام سیئات که آثار نفس بوده تبدیل به حسنات می‌گردد.

منها: آنکه در سوره محمد می‌فرماید: « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ». در اینجا ایمان به خدا و ایمان به پیغمبر و کتاب خدا و عمل صالح را مکفّر گناهان قرار می‌دهد.

آیات دال بر تکفیر گناهان بواسطه توحید و ایمان

منها: آنکه درباره اهل کتاب که ایمان ندارند و تقوی ندارند، می‌فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ). و غیر از اینها آیات دیگری که راجع به تکفیر گناهان در قرآن مجید آمده است.

و اما راجع به گروه دوّم و آن دسته‌ای که چون از منزل اولیّه تقوی و توحید نزول کنند تمام حسنات سابقه آنها حبط و باطل است نیز آیات بسیاری در قرآن مجید وارد است:

منها: (وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و منها: قوله تعالى: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوْفًا إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْخَسُونَ *) وَأُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) درست ملاحظه می‌شود که در این دنیا طلب حیات دنیا و زینت او را که حال و ملکه نفسی است موجب حبط تمام حسنات و بطلان خیرات و مبرات و جمیع افعال انسان قرار داده است.

و در سوره کهف وارد است که: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا). در اینجا کفران به آیات خدا و لقای او را موجب حبط اعمال و گم شدن فعالیت‌های دنیوی که بنظر خود آنها خوب بوده است قرار می‌دهد.

در کتاب «بحار الأنوار» از «امالی» مرحوم صدوق نقل می‌کند:

إِلَى أَنْ قَالَ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِسْعَرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ فَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: رُؤِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَفَرَ [غَفْرًا] لَهُ. فَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) فَإِذَا كَانَ الظَّنُّ هُوَ المُردِي كَانَ ضِدَّهُ هُوَ المُنجِي. نماز محو کننده گناهان است

از این مطلب خوب استفاده می‌شود که سوء ظن به خدا که از آثار بُعد و وقوع در منزل‌های پائین نفس است موجب وقوع در جهنم می‌شود، نه نفس اعمال زشت و گناهان، بلکه طبق قوله تعالی: (وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ)، فقط همین حالت نفسیه سوء ظن آنها را به جحیم انداخته است؛ در این صورت ضدش که آن حسن ظن به خدا و معرفت آنکه خدا از گناه اطلاع دارد، نفس این معنی موجب نجات و بهشت خواهد بود.

بنابراین از آنچه ذکر شد معنی آیه عنوان کلام روشن می‌شود که چگونه نماز محو کننده گناهان است؛ چون نماز از حسنات است و حسنات ماحی سیئات. حسنه کاری است که خدا او را بپسندد، و خدا چیزی را می‌پسندد که مقرب عبد باشد به او؛ و مقرب بنده فعلی است که از روی خلوص بجای آورده شود. بنابراین نماز که توجه تام به خداست مؤمن را در انوار ملکوتی می‌برد و در آنجا دیگر گناه وجود ندارد.

دوشنبه بیستم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

اربعین کلیمی

عبد عاصی : بزرگان ما از اول ذی القعدة تا دهم ذی الحجه را اربعین کلیمی می گرفتند . یعنی بواسطه ی چهل روزی که جناب موسای کلیم علیه السلام به کوه طور رفتند و به مناجات با رب الارباب سپری کردند این ایام را بزرگ شمرده و طبق خواص عدد چهل این چهل روز را به تهذیب نفس و مراقبات خاصه مشغول می شدند . خوب است تا قبل از شروع این اربعین خودمان را آماده کنیم و با برنامه ریزی هایی که می شود کرد یک ماه و اندی را مراقبه کنیم تا درهای معرفت به رویمان باز شود و سلطان محبت جلوه کند . خلوص نیت و عدم توجه قلبی به کثرات و موهومات و ظواهر بسیار مهم است . نه اینه وظایف و تکالیف را ساقط کنیم بلکه توجه باطنی مان را بر مبدا اعلی متمرکز کنیم .

برای اطلاع بیشتر به آدرس زیر در وبلاگ طریق الی الله مراجعه بفرمایید :

<http://mehrddadghan.blogfa.com/9007.aspx>

در اربعینیات و اذکار اربعینی رعایت موارد زیر که از فرمایشات عارف واصل حضرت آیت الله کمیلی خراسانی گرفته شده مهم هستند :

- 1- در اتاق کوچکی حتی الامکان ۲ متر که منافذ و نورگیرش مسدود باشد اربعین را به جای آورد .
- 2- سالک باید بصورت چهار زانو، با وضو، و رو به قبله بنشیند .
- 3- چشمانش را ببندد و اتاق را تاریک نگه دارد تا چیزی او را متوجه به خودش نکند .
- 4- خود را به بوی خوش معطر کند و عود روشن نماید .
- 5- قبل از شروع به ذکر، روش خود را تفکر عمیق و تخلیه ی تمام اندیشه های غیر از خدا قرار دهد و از ورود خواطر غیر از مفهوم ذکر - هرچند پسندیده باشد - جلوگیری کند .
- 6- شکم را از طعام خالی نگه دارد و چه بهتر که روزه باشد .

خوب است تا در این اربعین ختم قرآن یا برنامه ای برای زیر و رو کردن مفاتیح الجنان داشته باشیم . یکی از بهترین دستورات دستور "سکوت" است . یعنی تمرین کنیم که کمتر حرف بزنیم یا وقتی لغو

و هزل و مزاح بیهوده به نظرمان می آید از به زبان آوردن خودداری کنیم . روزه ی اول و وسط و آخر ماه هم نفس را به دردسر خواهد انداخت ! توجه روزانه به ولی عصر ارواحنا له الفداء و سلام به ارباب بی کفن بعد از هر نماز یا مداومت روزانه بر زیارت عاشورا و زیارت آل یاسین و حدیث کساء ما را مشغول معنویات می کند . از موثرترین کارها حسابرسی روزانه مان است که می توانیم شبها مشغولش بشویم . تلاوت مسبحات (شش سوره) شبها قبل از خواب یا حداقل خواندن چند آیه ی پایانی سوره حشر قلب ما را بیشتر سرگرم خدا خواهد کرد . دهه ی کرامت را قدر بدانیم و بیشتر به زیارت حضرت رضا علیه السلام و بی بی فاطمه معصومه سلام الله علیها برویم . زیارت قبور اولیای الهی و اموات هم خوب است فراموش نشود .

همه ی اینها برای این است تا ما : حرکتی بکنیم .

اربعین کلیمی شاهراهی است به اربعین حسینی

الحسین : قلب ملیء حباً لله ملیء شوقاً لله تعالی

ترکت الخلق طراً فی هواک***و ایتمت العیال لکی اراک

فلو قطعنتی فی الحبا ارباً***لما مال الفواد الی سواک*

از باغ می برند چراغانی ات کنند تا کاج جشنهای زمستانی ات کنند

پوشانده اند «صبح» تو را «ابرهای تار» تنها به این بهانه که بارانی ات کنند

یوسف! به این رها شدن از چاه دل میند این بار می برند که زندانی ات کنند

ای گل گمان مکن به شب جشن می روی شاید به خاک مرده ای ارزانی ات کنند

یک نقطه بیش فرق رحیم و رجیم نیست از نقطه ای بترس که شیطانی ات کنند

آب طلب نکرده همیشه مراد نیست گاهی بهانه ای است که قربانی ات کنند

* این قصیده از آقامون ابی عبدالله الحسین علیه السلام است .

یکشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

کتاب مبانی و اصول عرفان نظری اثر حجت الاسلام سید یدالله یزدان

پناه

عبدعاصی : خیلی از رفقا دنبال این هستند تا مبانی عرفانی را دقیق و درست مطالعه کنند . البته تنها راه وصول به قله های رفیع توحید و عرفان عملی لزوماً مطالعه عرفان نظری نیست اما برای آنهایی که علاقمند به این مباحث هستند به نظرم آمد که کتاب عرفان نظری جناب یزدان پناه را معرفی کنم . ایشان از شاگردان حضرت علامه حسن زاده آملی و فقیه فرزانه آیت الله جوادی آملی سلمهم الله هستند . این کتاب در چهار بخش تدوین شده است :

در بخش نخست تحت «عنوان کلیات» تاریخچه تحولات عرفان نظری، چیستی عرفان نظری و نسبت آن با عقل و شریعت مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. مؤلف در بخش دوم تحت عنوان «وحدت وجود یا توحید عرفانی»، با مقایسه سه نگاه مشایی و صدرایی و عرفانی به مسأله وجود از یک سو، و طرح اقسام حیثیت‌های اطلاقی، تعلیلی و تقییدی، به ویژه بررسی مبتکرانه سه قسم حیث تقییدی یعنی نقادی و اندماجی و شأنی از سوی دیگر، موفق به ارائه تصویری عمیق و صحیح از وحدت شخصیه وجود شده، وحدت اطلاقی حق تعالی را با حفظ کثرت شئون تبیین نموده‌اند. این بخش به گونه‌ای ارائه شده تا اشکالات و شبهات که معمولاً درباره این موضوع مهم عرفانی به ذهن‌ها خطور می‌کند، حل و فصل شود. در ادامه همین بخش فروع و لوازم وحدت وجود همچون اخلاق مقسمی واجب، ظهور و تجلی، جمع تشبیه و تنزیه و براهین عقلی و نقلی وحدت وجود مورد کاوش و بررسی قرار گرفته است.

در بخش سوم تحت عنوان «مقام ذات و مراتب تجلیات» به تفصیل ابعاد مختلف «مقام ذات»، «تعین اول»، «کمال ذاتی و اسمائی»، «تعین ثانی»، «اسماء و اعیان ثابت»، «جبر و اختیار»، «عوالم خلقی» و «نفس رحمانی» بحث و بررسی شده است. و بالاخره در بخش چهارم، ابعاد مختلف انسان کامل همانند جامعیت انسان کامل، نسبت او با خداوند و با جهان، خلافت و رسالت و نبوت و ولایت و مسأله خاتم اولیاء مورد مطالعه قرار گرفته است. در پایان کتاب نیز انواع فهرست‌های فنی ارائه شده است



دلَم، دریا به دریا، از تماشای تو می‌گیرد دلم دریاست اما از تماشای تو می‌گیرد
جهان زیباست اما مثل مردابی که با مهتاب جهان رنگ تماشا از تماشای تو می‌گیرد
نسیم از گیسوانت رد شد و باران تو را بوسید طبیعت سهم خود را از تماشای تو می‌گیرد
مگو سیاره‌ها بیهوده بر گرد تو می‌گردند که این تکرار معنا از تماشای تو می‌گیرد
تو تنها با تماشای خود از آینه خشنودی دل آینه تنها از تماشای تو می‌گیرد

یکشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

اعتبارهای خودساخته ی ما

عبد عاصی : این همه دنبال "استاد" و "عارف کامل" می گردیم . ما حق معلمان و دبیران و اساتید حوزه و دانشگاهمان را نتوانستیم ادا کنیم / چرا اینها را می گویی؟! / چقدر حق پدر و مادرت را در حد وسع خودت ادا کردی؟! / آیا می توانیم حق " ولی خدا " را به جا بیاوریم؟! این همه می گردیم آخر هم با بی ادبی ها و بی نزاکتی ها از اهل معرفت می بریم . بزرگواران! ببینیم چقدر می توانیم در برابر یک "استاد" مطیع باشیم و " کالمیت بین یدی الغسال " عمل کنیم آنوقت این قدر به این در و آن در برای پیدا کردن "استاد" بزنیم . ما دنبال "استاد نفس " مان می گردیم . ما کسی را می خواهیم که مطابق میل ما عمل کند و اگر نکرد از او می بریم . ببینیم چقدر تاب و توان اطاعت محض را داریم بعد خودمان را سر کار بگذاریم " . . . جهان پر شمس تبریزی است کو رندی چو مولانا"....

می گویند: روزی مولانا ،شمس تبریزی را به خانه اش دعوت کرد.شمس به خانه ی جلال الدین رومی رفت و پس از این که وسائل پذیرایی میزبانش را مشاهده کرد از او پرسید:آیا برای من شراب فراهم نموده ای؟ مولانا حیرت زده پرسید: مگر تو شراب خوار هستی؟! شمس پاسخ داد: بلی .

مولانا: ولی من از این موضوع اطلاع نداشتم!!

- حال که فهمیدی برای من شراب مهیا کن.

- در این موقع شب ،شراب از کجا گیر بیاورم؟!

- به یکی از خدمتکارانت بگو برود و تهیه کند.

-با این کار آبرو و حیثیتم بین خدام از بین خواهد رفت.

-پس خودت برو و شراب خریداری کن.

-در این شهر همه مرا میشناسند،چگونه به محله نصاری نشین بروم و شراب بخرم؟!

- اگر به من ارادت داری باید وسیله راحتی مرا هم فراهم کنی چون من شب ها

بدون شراب نه میتوانم غذا بخورم ،نه صحبت کنم و نه بخوابم.



مولوی به دلیل ارادتی که به شمس دارد خرقه ای به دوش می اندازد، شیشه ای بزرگ زیر آن پنهان میکند و به سمت محله نصاری نشین راه می افتد. تا قبل از ورود او به محله مذکور کسی نسبت به مولوی کنجکاوی نمی کرد اما همین که وارد آنجا شد مردم حیرت کردند و به تعقیب وی پرداختند. آنها دیدند که مولوی داخل میکده ای شد و شیشه ای شراب خریداری کرد و پس از پنهان نمودن آن از میکده خارج شد. هنوز از محله مسیحیان خارج نشده بود که گروهی از مسلمانان ساکن آنجا، در قفایش به راه افتادند و لحظه به لحظه بر تعدادشان افزوده شد تا این که مولوی به جلوی مسجدی که خود امام جماعت آن بود و مردم همه روزه در آن به او اقتدا می کردند رسید. در این حال یکی از رقیبان مولوی که در جمعیت حضور داشت فریاد زد: "ای مردم! شیخ جلال الدین که هر روز هنگام نماز به او اقتدا میکنید به محله نصاری نشین رفته و شراب خریداری نموده است." آن مرد این را گفت و خرقه را از دوش مولوی کشید. چشم مردم به شیشه افتاد. مرد ادامه داد: "این منافق که ادعای زهد میکند و به او اقتدا میکنید، اکنون شراب خریداری نموده و با خود به خانه میبرد!" سپس بر صورت جلال لدین رومی آب دهان انداخت و طوری بر سرش زد که دستار از سرش باز شد و بر گردنش افتاد. زمانی که مردم این صحنه را دیدند و به ویژه زمانی که مولوی را در حال انفعال و سکوت مشاهده نمودند یقین پیدا کردند که مولوی یک عمر آنها را با لباس زهد و تقوای دروغین فریب داده و در نتیجه خود را آماده کردند که به او حمله کنند و چه بسا به قتلش رسانند.

در این هنگام شمس از راه رسید و فریاد زد: "ای مردم بی حیا! شرم نمیکنید که به مردی متدین و فقیه تهمت شرابخواری میزنید، این شیشه که میبینید حاوی سرکه است زیرا که هرروز با غذای خود تناول میکند." رقیب مولوی فریاد زد: "این سرکه نیست بلکه شراب است." شمس در شیشه را باز کرد و در کف دست همه ی مردم از جمله آن رقیب قدری از محتویات شیشه ریخت و بر همگان ثابت شد که درون شیشه چیزی جز سرکه نیست.

رقیب مولوی بر سر خود کوبید و خود را به پای مولوی انداخت، دیگران هم دست های او را بوسیدند و متفرق شدند.

آنگاه مولوی از شمس پرسید: برای چه امشب مرا دچار این فاجعه نمودی و مجبورم کردی تا به آبرو و حیثیت من چه بدم؟
شمس گفت: برای این که بدانی آنچه که به آن می نازی جز یک سراب نیست، تو فکر میکردی که احترام یک مشت عوام برای تو سرمایه ایست ابدی، در حالی که خود دیدی، با تصور یک شیشه شراب همه ی آن از بین رفت و آب دهان به صورتت انداختند و بر فرقت کوبیدند و چه بسا تو را به قتل میرساندند. این سرمایه ی تو همین بود که امشب دیدی و در یک لحظه بر باد رفت. پس به چیزی متکی باش که با مرور زمان و تغییر اوضاع از بین نرود

کبریای توبه را بشکن پشیمانی بس است از جواهرخانه خالی نگهبانی بس است
توس جای عشق جولان داد و شک جای یقین آبروداری کن ای زاهد مسلمانی بس است
خلق دلسنگ اند و من آینه با خود می برم بشکنیدم دوستان دشنام پنهانی بس است
یوسف از تعبیر خواب مصریان دل سرد شد هفتصد سال است می بارد! فراوانی بس است
نسل پشت نسل تنها امتحان پس می دهیم دیگر انسانی نخواهد بود قربانی بس است
بر سر خوان تو تنها کفر نعمت می کنیم سفرهات را جمع کن ای عشق مهمانی بس است!

tariqe11elallah@yahoo.com

شنبه هجدهم شهریور ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

طریق الی الله

عبدعاصی : می دانیم . اینها را می دانیم . می دانیم که اعتبارات خودساخته ی ما زوال پذیرند و احتمال هر لحظه از بین رفتن و از دست دادنشان هست اما ما باز هم به آنها دل بسته ایم . این لذتها و عبادتها و محاسن و درس و بحث و شطح و ظامات و سیر دیگران برای ما حجابهایی هستند که ما درگیرشان شده ایم . بین این همه قیل و قال " ما " کجا هستیم ؟ " ما " به کجا حرکت می کنیم ؟ "

عمر و وقت ما " دارد کجا صرف می شود؟ " دلخوش " به چه چیزی هستیم؟ کجاست آن " طریق الی الله " که ما گمش کرده ایم؟

آیت الله خمینی (ره):

ای نفس! به دستیابی لذات حیوانی، شهوانی و ریاستهای ظاهری دنیایی قانع مباش و خویش را به عبادات و طاعات خرسند مگردان و به حسن صورت و زیبایی خداداد بسنده مکن و به حکمت رسمی و شبهات کلامی خود را راضی مساز و به خوش سخنی ارباب تصوف و عرفان رسمی، خشنود مباش و به دعاوی و ظامات پر سروصدای اهل خرقة، راه مسپار.

چرا که صرف همت در همه ی اینها و تکیه بر آنها، شکست و هلاکت است. بلکه همت تو در تمامی حرکات، سکنت، افکار، انظار و رهپویی ها، باید به سوی " الله تعالی " باشد.

بعد از این بگذار قلب بیقراری بشکند گل نمی روید. چه غم گر شاخساری بشکند باید این آینه را برق نگاهی می شکست پیش از آن ساعت که از بار غباری بشکند گر بخواهم گل بروید بعد از این از سینه ام صبر باید کرد تا سنگ مزاری بشکند شانه هایم تاب زلفت را ندارد پس خواه تخته سنگی زیر پای آبشاری بشکند کاروان غنچه های سرخ روزی می رسد قیمت لبهای سرخت روزگاری بشکند

جمعه هفدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

پرسش های حقیر از حضرت آیت الله شیخ حسن رضانی مدظله

العالی

عبدعاصی: الحق حضور امثال آیت الله رضانی در جامعه ما مغتنم است و باید بهره برد. رفقای خودم را توصیه می کنم به مطالعه ی مشرب و آثار این برگزیدگان مکتب عرفان. سئوالات زیر را

مدتها پیش از ایشان رسیده بودم . مناسب دیدم که خوانندگان وبلاگ هم استفاده کنند .



حقیر : سالک الی الله در چه مرحله یا سفری قیامت خود را در این عالم خواهد دید؟

آیت الله رضانی: در سفر ثالث (من الحق الی الخلق بالحق)

حقیر : آیا طریقه نفی خواطری که حضرت علامه حسن زاده آملی دستور می فرمودند به همان کیفیتی است که در رساله جناب سید آمده؟

آیت الله رضانی : تقریبا بله - به این معنا که در رساله سید، تمرکز بر اسماء الهی و تمرکز بر انسانهای کامل هست. یعنی با توجه به اسماء الهی و ائمه معصومین این مطلب صورت می گیرد. حضرت استاد حسن زاده نیز توجه به یک شخص که برای انسان جنبه مرشد و مربی را داشته باشد ملاک قرار می دهند و انسان اگر متوجه به او بوده باشد از بقیه امور منصرف می شود و ایشان توجه به خود را نیز سفارش می فرمودند یعنی انسان سعی کند قیافه خود را در ذهنش بیاورد. یعنی مثل وقتی که به آئینه نگاه می کنید شکل خود را در آن می بینید یا عکس خودتان را نگاه می کنید، قیافه و شکل خود را در صفحه خیال خود بیاورید و به او توجه کنید و این مایه انصراف از دیگر خواطر می شود.

حقیر : حضرت تعالی در انتهای مناظره با آقای میلانی نظر حضرت علامه در خصوص وحدت الوجود و الموجود را چرا رد کردید ؟ مگر ایشان معتقد به آن نیستند؟

آیت الله رضانی : در اصطلاحات عرفا وجود بر دو گونه است: وجود حقیقی و وجود مجازی . موجود هم بر دو گونه است: موجود حقیقی و موجود مجازی.

اگر مراد از وجود، وجود حقیقی بوده باشد و مراد از موجود، موجود حقیقی بوده باشد، ما قائل به وحدت وجود و موجود هستیم چرا که وجود حقیقی، حق تعالی است و موجود حقیقی هم حق تعالی است و یکتاست. و طریقه تصحیح وحدت وجود و موجود این است. (لازم به ذکر است که با این بیان هم کثرات خلقی که موجودات مجازی هستند نفی نمی شوند)

اگر مراد از وجود، وجود حقیقی است و مراد از موجود، موجود مجازی (یعنی کثرات خلقیه) است. اینجا قائلیم به وحدت وجود و کثرت موجود. (و با توجه به فهم عمومی مردم این عبارت، گویاتر است)

اگر مراد از وجود، وجود مجازی است و مراد از موجود، موجود مجازی بوده باشد، در اینصورت کثرت وجود و کثرت موجود خواهد بود.

اصطلاحات و معانی را باید توجه داشت که به چه قصدی گفته شده‌اند و دارای چه معانی هستند مثلا در بعضی از جاها جناب صدرالمتالهین شیرازی (ره) فرموده طائفه عرفا قائل به وحدت وجود و موجودند. (در اینجا یقینا مراد از وجود و موجود، وجود و موجود حقیقی یعنی حق تعالی است) در ادامه همین عبارت، تعبیر از وجودات می‌کند و می‌فرماید وجودات خلقیه همه فانی در وجود حقند. (این وجودات که می‌فرماید یعنی وجودهای مجازی و لذا تعبیر به «وجودات» با حرف اولش که گفته «وحدت وجود و موجود»، منافات ندارد اما اگر کسی این اصطلاحات را توجه نکند عبارت را متناقض خواهد دید.)

عرفای شامخ نیز کثرات را قبول دارند اما کثرات خلقی را بهتر تفسیر و تبیین می‌کنند و برای کثرات خلقی، وجود مجازی قائلند، آنها را روابط محض می‌دانند، عین ربط می‌دانند، عین فقر می‌دانند، و وجود و موجود حقیقی را تنها خداوند می‌دانند.

پس این بیان (وحدت وجود و کثرت موجود) منافات با قول عرفای شامخ ندارد چرا که مرادمان از وجود، وجود حقیقی و مرادمان از موجود، موجود مجازی یعنی کثرات خلقی بود و این بیان، مناسب فهم مردم عادی و عمومی است.

به عبارت دیگر، «وحدت وجود و کثرت موجود» عبارت دیگر «وحدت وجود و کثرت موجودات مجازی» است و بیان دیگر «وحدت وجود و کثرت نمود» است و حرف عرفای شامخ از جمله حضرت علامه حسن زاده نیز همین است.

شما باید حقیقت را بفهمید سپس تنوع عبارات، اگر به آن حقیقت بازگشت کرد ایرادی ندارد. مهم حقیقت است نه اصطلاحات مختلف و عبارات گوناگون.

حقیر: نظر حضرت علامه حسن زاده در خصوص از بین رفتن عین ثابته در فنای ذات چیست؟

آیت الله رضانی: عین ثابت هیچگاه در ذات به طور کلی مستهلک نمی‌شود و به طور کلی از بین نمی‌رود. انسان که در حق تعالی فانی می‌شود باز هم با عین ثابت خود و به اندازه عین ثابت خود، حق را ادراک می‌کند نه بیشتر.

حقیر: آیا حضرت علامه حسن زاده و حضرت تعالی، مرحوم سیدهاشم حداد (ره) را عارف کامل مکتب می‌دانید؟

آیت الله رضانی: بنده از خصوص استاد علامه حسن زاده در طول این سی سال که خدمت ایشان بودیم نسبت به آقا سید هاشم حداد چیزی نشنیده‌ام. نظر بنده نسبت به ایشان، همان نظر علامه سید محمد حسین طهرانی است.

از صلح می‌گویند یا از جنگ می‌خوانند؟! دیوانه‌ها آواز بی‌آهنگ می‌خوانند

گاهی قناریها اگر در باغ هم باشند مانند مرغان قفس دلتنگ می‌خوانند

کنج قفس می‌میرم و این خلق بازرگان چون قصه‌ها مرگ مرا نیرنگ می‌دانند

سنگم به بدنامی زند اکنون ولی روزی نام مرا با اشک روی سنگ می‌خوانند

این ماهی افتاده در تنگ تماشا را پس کی به آن دریای آبی‌رنگ می‌خوانند

دعای نور



عبدعاصی : ادعیه را نباید فقط بخاطر آثار و کرامات آنها بخوانیم . کلاً قرائت‌هایمان (قرآن و دعا) باید برای انس باشد . ما تاجر نیستیم . ما طمع به جلب محبت داریم . این دعای نور که حاوی مطالب بالا و دلنشین است علاوه بر اینکه سند معتبری دارد خواص زیادی هم برای آن ذکر شده . خوب است که دوستان با آرامش آن را قرائت کنند و از الفاظ لذت کافی را ببرند . شمارش برکات ادعیه نباید روی ما تاثیر بگذارد . ما ادعیه را بواسطه ی اینکه وسیله ای برای قرب محسوب می شوند و ابزاری برای مناجات با خدا هستند می خواهیم . هرچند خدای متعال این ادعیه را برای رفع حاجات و خواسته های ما هم قرار داده . یعنی اینکه ما به در خانه ی غیر خدا نرویم .

در کتاب مهج الدعوات جناب سید بن طاوس (ره) (آمده است که: حضرت امیرالمومنین(ع) فرمودند که هر که در هر روز یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر خود یک مرتبه این دعا را بخواند مراد هر دو جهان او برآید و او را از هیچ آفریده بیم نباشد، زینهار که به همه کس نیآموزید که به حرام بیازمایند نعوذبالله و از جمله خواص این دعا آن است که خواننده اش پیوسته در نظر خلائق عزیز و مکرم گردد و از تهمت و غیبت و مذلت ایمن باشد و از منت مردم آسوده شود و از شر دشمنان و حسودان و منافقان در امان باشد و کارهای بسته او گشاده گردد و دشمن بر او ظفر نیابد و قرض او ادا شود و

محتاج مردم نگردد و در نظر پادشاه عزیز باشد و سحر ساحران در وی کارگر نشود و از وسوسه شیطان ایمن باشد و هرکاری که پیش گیرد خدای تعالی او را مدد و نصرت کند و افراد هر خانه که این دعا در آن باشد از خستگی و مرگ مفاجات ایمن باشند و در آن خانه برکت و نعمت بسیار باشد و هرگز برکت از آن خانه بیرون نرود و قحطی در آن خانه راه نیابد و اگر عزیزی در سفر دارد روز دوشنبه و پنجشنبه و جمعه این دعا را بخواند در همان چند روزه آن مسافر به سلامت باز گردد به حرمت این دعا و اگر به سفر رود این دعا را با خود دارد تا جان و مالش محفوظ باشد و دشمن بر وی ظفر نیابد و اگر درویش باشد توانگر شود تا به زیارت کعبه رود و اگر فاسق باشد عابد شود و اگر شارب الخمر باشد خدای تعالی او را توبه نصوح کرامت فرماید و هرکس این دعا را با خود دارد محبوب القلوب و مقبول طبع جمیع مردم گردد و اگر کسی در جنگ با خود دارد البته بر دشمن ظفر یابد و منصور گردد و از زخم تیر و شمشیر و نیزه و کارد و خطای اسب در امان باشد و هر که با خود دارد از شر آدم و دیو و درنده و سگ و دیوانه و جمیع موزیان در حفظ و امان الهی باشد و هر کس از روی اخلاص و اعتقاد درست بخواند و شک نیاورد به مقصود و مدعای خود برسد و در روایت دیگر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مروی است که فرمود: هرکس دعای نور را در عمر خود یکبار بخواند حقتعالی از گناهان [او] درگذرد به برکت این دعا و اگر در جایی صاعقه یا زلزله و انواع بلاها نعوذ بالله از غضب خدای تعالی حادث شود چون این دعا را خوانند همه بلاها دفع خواهد شد و این دعا را عزیز و محترم باید داشت چنانکه مشروط است که این دعا را با مُشک و زعفران بر کفن میّت نویسند آن مرده را عذاب قبر نباشد و صد هزار نور در قبر او بتابد و سؤال نکیر و منکر بر او آسان شود و هفت هزار فرشته بر سر قبر او حاضر شوند و بر دست هر یک طبقی از نور که بر سر او نثار کنند و گویند مترس و اندوه مدار که ما مونس تویم تا روز قیامت و قبر او را فراخ کنند چندانکه چشم کار کند و دری از بهشت به قبر او گشایند، دیگر جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من شرم می کنم از آن بنده که این دعا بر کفن او نوشته شده باشد و من او را عذاب کنم و نیز عرض کرد خدا می فرماید که پیش از ادم به نهد سال این دعا را بر عرش ثبت کردم و به هیچ پیغمبری نفرستادم الاّ به اّمتهای تو ، هرکس آنرا به صدق دل در ماه مبارک رمضان در روز

آدینه (جمعه) در هنگامی که نماز صبح را گذارده باشد و با کسی سخن نگفته باشد بخواند هر حاجتی که دارد و با کسی سخن نگفته باشد بخواند هر حاجتی که دارد حق تعالی در شب قدر که شب فیض است برآورد و چون در ماه رمضان خواند به شروطی که ذکر شد هفت هزار فرشته از مکه و هفتاد هزار از بیت المقدس جمع شوند و هر یکی را هزار سر باشد و بر هر سری هزار دهان و در هر دهان هزار زبان [که] به هر زبانی هزار تسییح و تهلیل گویند و ثواب آن برای خواننده [دعا] باشد تا روز قیامت و اگر ثواب این دعا را ده قسمت کنی هر قسمت آن برابر کوهی به بزرگی دنیا باشد و اگر تمام ثواب آنرا شرح کنم بیشتر امت تو عاصی شوند و تکیه بر این دعا کنند و خلل در دین پیدا شود، یا رسول الله خدای تعالی می فرماید هر که آنرا بخواند هر حاجتی که میان من و او باشد روا کنم، خوشا بحال بنده ای که این دعا را در کفن خود نوشته باشد، چون روز قیامت از قبر سر برآرد هزار فرشته به استقبال او بفرستند که هر یک را بیرقی از نور در دست باشد با هفتاد هزار غلام که هر یک لجام اسبی بدست که شکم آنها از دُرّ و یالشان از یاقوت سرخ و موی آنها چون گیسوی زنان و در پشت هر اسبی قبه ای از نور و در هر قبه چهارصد پرده از نور آویخته میان هر قبه هزار حوری که بر تختهای استبرق نشسته باشند و بر هر سر هزار گیسو باشد از مُشک و عنبر و زعفران و کافور با نامهای موکل نوشته، و اگر این دعا را بخواند چون سر از قبر بدارد هزار فرشته دیگر بیایند که در دست هر یک جامی که چهار گونه طعام و شیر و انگبین صاف در آن باشد و بر سر هر جامی سرپوشی از نور و بر آن سرپوشها نوشته شده باشد «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» و این جامها را بدست وی دهند تا بیاشامد و آن فرشتگان او را می برند تا بعرضات قیامت که هر که او را ببند گوید این کدام پیغمبر است یا کدام شهید، از جانب حضرت رب العزه ندا رسد که این نه پیغمبر است و نه شهید بلکه یکی از امتان محمد (ص) (است که دعای نور را خوانده، من او را این عطیه کرامت کرده ام یا رسول الله هر کس در این دعا شک کند ملعون دنیا و آخرت است پس جبریل (ع) این دعا را خواند و حضرت رسول (ص) آنرا بیاموخت. البته خاصیت این دعای جلیل القدر بسیار است و در اینجا به اختصار ذکر شد تا خواننده و نویسنده را ملال نباشد والله اعلم بالصواب.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم يا نور النور تنورت بالنور والنور في نورك يا نور * اللهم يا عزيز تعززت بالعزة والعزة في عزة عزتك يا عزيز * اللهم يا جليل تجللت بالجلال والجلال في جلال جلالك يا جليل * اللهم يا قديم تقدمت بالقدم والقدم في قدم قدمك يا قديم * اللهم يا قدير تقدرت بالقدرة والقدرة في قدرة قدرتك يا قدير

اللهم يا وهاب توهبت بالهبة والهبة في هبة هيبتك يا وهاب * اللهم يا عليم تعلمت بالعلم والعلم في علم علمك يا عليم * اللهم يا حكيم تحكمت بالحكمة والحكمة في حكمة حكمتك يا حكيم * اللهم يا مالك تملك بالملك والملك في ملكوت ملكوتك يا مالك * اللهم يا قدوس تقدست بالقدس والقدس في قدس قدسك يا قدوس * اللهم يا صبور تصبرت بالصبر والصبر في صبر صبرك يا صبور

اللهم يا منان تمننت بالمنة والمنة في منت منتك يا منان * اللهم يا فرد تفردت بالفرد والفرد في فرد فردك يا فرد * اللهم يا واحد توحدت بالوحدانية والوحدانية في وحدانية وحدانيتك يا واحد * اللهم يا جميل تجملت بالجمال والجمال في جمال جمالك يا جميل * اللهم يا سلام تسلمت بالسلام والسلام في سلام سلامك يا سلام * اللهم يا رب تربيت بالربوبية والربوبية في ربوبية ربوبيتك يا رب

اللهم يا قهار تقهرت بالقهر والقهر في قهر قهرك يا قهار * اللهم يا جبار تجبرت بالجبروت والجبروت في جبروت جبروتك يا جبار * اللهم يا كريم تكرمت بالكرم والكرم في كرم كرمك يا كريم * اللهم يا كبير تكبرت بالكبرياء والكبرياء في كبرياء كبريائك يا كبير * اللهم يا رحيم ترحمت بالرحمة والرحمة في رحمة رحمتك يا رحيم * اللهم يا عظيم تعظمت بالعظمة والعظمة في عظمة عظمتك يا عظيم * اللهم يا مجيد تمجدت بالمجد والمجد في مجد مجدك يا مجيد * اللهم يا حليم تحملت بالحلم والحلم في حلم حلمك يا حليم * اللهم لا اله الا انت انك على كل شيء قدير

سُبْحَانَ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ الْغَفَّارِ * سُبْحَانَ الْقَادِرِ سُبْحَانَ الْعَزِيزِ * سُبْحَانَ الْقَاهِرِ سُبْحَانَ الْجَبَّارِ * سُبْحَانَ الصَّبِيرِ سُبْحَانَ الْجَبَّارِ الْوَهَّابِ * سُبْحَانَ الْمَانِعِ سُبْحَانَ الْمُبِينِ * سُبْحَانَ الْحَيِّ سُبْحَانَ الْقَيُّومِ * سُبْحَانَ

الشَّافِي سُبْحَانَ الْكَافِي * سُبْحَانَ الْمُعَافِي سُبْحَانَ الْمُؤْمِنِ * سُبْحَانَ الْمُهَيِّمِ سُبْحَانَ الْمَاجِدِ * سُبْحَانَ الْوَاحِدِ سُبْحَانَ الْأَحَدِ * سُبْحَانَ الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ الْجَلِيلِ * سُبْحَانَ الْكَرِيمِ سُبْحَانَ الْمُقَدَّمِ * سُبْحَانَ الْمُؤَخَّرِ سُبْحَانَ الْأَوَّلِ * سُبْحَانَ الْآخِرِ سُبْحَانَ الظَّاهِرِ * سُبْحَانَ الْبَاطِنِ سُبْحَانَ الْوَاقِي * سُبْحَانَ الْغَنِيِّ سُبْحَانَ الْمُغْنَى * سُبْحَانَ الْمُقَدَّرِ سُبْحَانَ النُّورِ * سُبْحَانَ الْهَادِي سُبْحَانَ الْجَلِيلِ * سُبْحَانَ الْمُجِيبِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَكْبَرُ * سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُسَمَّى قَبْلَ أَنْ يُسَمَّى * سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا * سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ * سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْعِزَّةِ وَالْهَيْبَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْجَلَالِ وَالْجَبْرُوتِ * سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَعْبُودِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَقْصُودِ * سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْحَيِّ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يَنَامُ وَ لَا يَفُوتُ أَبَدًا دَائِمًا بِأَقْيَا سُبُوحِ قُدُوسٍ رَبَّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ * لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ وَ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ * بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ * لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ * لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ وَ سَتَرَ الْقَبِيحِ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السَّتْرَ * يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ وَ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ * بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى وَ يَا مُفْرَجَ كُلِّ كُرْبَةٍ يَا مُقِيلَ كُلِّ عَثْرَةٍ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ * يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتِنَاهُ * أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ عَلِيٍّ وَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ الْأَيُّمَةَ الْهَادِيَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ الْآ تَشْوَهُ خَلَقِي بِالنَّارِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

به نسيمي همه راه به هم می ریزد

کی دل سنگ تو را " آه " به هم می ریزد
سنگ در برکه می اندازم و می پندارم
با همین سنگ زدن ، ماه به هم می ریزد
عشق بر شانه هم چیدن چندین سنگ است
گاه می ماند و ناگاه به هم می ریزد
آنچه را عقل به یک عمر به دست آورده است
دل به یک لحظه کوتاه به هم می ریزد
آه ! یک روز همین " آه " تو را می گیرد
گاه یک کوه به یک کاه به هم می ریزد

یکشنبه دوازدهم شهریور ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

دعای شانزدهم صحیفه سجادیه



عبد عاصی : خیلی شبها این فراز از دعای شانزدهم صحیفه مبارکه سجادیه (در آمرزش گناهان) را با خودم تکرار میکنم و به چند نتیجه می رسم:

اول اینکه : واقعاً این جملات در حد زبان و عقل ما نیست . یعنی مسلماً از یک ذات کاملاً الهی ساطع شده است . دوم : معلوم است که این عبارات از یک قلب صادق و عاشق برخاسته والا کسی که فانی در عشق محبوبش نشده باشد چنین با حالت خاکساری و تواضع و چنین دلبرانه حرف نمی زند . سوم : من عاشقی بلد نیستم . من صادق نیستم . من مناجات بلد نیستم . من بی عرضه هستم . الگویی زیبا از تکلم با خدا دارم ولی زبانم از عشق بازی با خدا لال است . لااقل بلد نیستم چطوری از گناهانم توبه کنم . چهارم : صلوات فرستادن لابلای مناجات یعنی قرب مناجات کننده . یعنی با صلوات بر محمد و آل محمد علیهم صلوات الله هم خودش را بالا می برد و هم بهترین بندگان خدا را شفیع خودش قرار می دهد . در واقع نوعی تملق عاشقانه . پنجم : خواندن این مناجاتها بصورت مطالعه نمیشود . باید اشک را همراه کرد . باید " دل " بسوزد تا اشک جاری شود .

اللَّهُمَّ وَ هَذِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقَّتْهَا الذُّنُوبُ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعْتِقْهَا بَعْفُوكَ، وَ هَذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلْتُهُ الْخَطَايَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ خَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ

يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنِي، وَ انْتَحَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَ قُمْتُ لَكَ حَتَّى تَنْشَرَّ قَدَمَايَ، وَ رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي، وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَنْفَقَّ حَدَقَتَايَ، وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِي، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجِبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ سَيِّئَاتِي .

وَ إِن كُنْتُ تَغْفِرُ لِي حِينَ اسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ، وَ تَعْفُو عَنِّي حِينَ اسْتَحِقُّ عَفْوَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي بِاسْتِحْقَاقٍ، وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِجَابٍ، إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّارَ، فَإِنَّ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي .

إِلَهِي فَإِذَا قَدْ تَعَمَّدْتَنِي بِسِتْرِكَ فَلَمْ تَفْضَحْنِي، وَ تَأْنَيْتَنِي بِكَرَمِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِي، وَ حَلَمْتَ عَنِّي بِتَفَضُّلِكَ

فَلَمْ تُغَيِّرْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ، وَلَمْ تُكَدِّرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي، فَارْحَمْ طُولَ تَضَرُّعِي وَشِدَّةَ مَسْكَنتِي، وَسُوءَ مَوْقِفِي .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَقِنِي مِنَ الْمَعَاصِي، وَاسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ، وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْإِنَابَةِ، وَ طَهِّرْنِي بِالتَّوْبَةِ، وَأَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَاسْتَصْلِحْنِي بِالْعَافِيَةِ، وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الْمَغْفِرَةِ، وَاجْعَلْنِي طَلِيقَ عَفْوِكَ، وَعَتِيقَ رَحْمَتِكَ، وَاكْتُبْ لِي أَمَانًا مِنْ سُخْطِكَ، وَبَشِّرْنِي بِذَلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ، بُشْرَى أَعْرِفُهَا، وَعَرَّفْنِي فِيهِ عِلْمًا أَتَّبِينُهَا.

إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَسْعِكَ، وَلَا يَتَكَادَكَ فِي قُدْرَتِكَ، وَلَا يَتَصَعَّدُكَ فِي أَنَاتِكَ، وَلَا يُثَوِّدُكَ فِي جَزِيلِ هِبَاتِكَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَيْهَا آيَاتُكَ، إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَتَحْكُمُ مَا تُرِيدُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

خدایا و این گردن من است که طوق و بند گناهان آن را باریک کرده. پس بر محمد و آلش رحمت فرست. و به عفو خود آن را آزاد ساز .

و این پشت من است که باز خطاها آن را سنگین ساخته، پس بر محمد و آلش رحمت فرست و به انعام خود آن را سبک ساز .

ای معبود من، اگر چندان در برابر تو بگیریم که پلکهای هر دو چشمم بیفتد ، و اگر چندان صدا به گریه بلند کنم که صوتم قطع شود ، و اگر چندان برایت بپای ایستم که هر دو پایم آماس کند (ورم کند) ، و آنقدر برایت رکوع کنم که استخوانهای پشتم از هم بپاشد . و آنقدر ترا سجده کنم که چشمهایم از کاسه به درد آید، و در دوره عمر خود خاک زمین بخورم و تا پایان زندگی آب خاکستر آلود بنوشم ، و در اثنای این احوال آنقدر ذکر ترا بگویم که زبانم از کار فروماند، سپس از روی شرمندگی از تو چشمم را به آفاق آسمان نگشایم، با این همه سزاوار محو یکی از گناهانم نخواهم بود .

و اگر در آن هنگام که مستوجب آمرزشت شوم مرا بیامری. و در آن زمان که مستحق عفو تو گردم از من درگذری، پس همانا که آن آمرزش و عفو در حق من از جهت استحقاق من لازم نیامده، و من از روی سزاواری شایسته آن نشده‌ام، زیرا جزای من در اولین بار که ترا عصیان کرده‌ام جهنم بوده و به این جهت اگر مرا عذاب فرمائی در باره من ستمکار نخواهی بود!

پس اکنون که مرا به ستاری خود مستور داشته‌ای، و رسوا نکرده‌ای، و به کرم خود با من مدارا کرده‌ای و در عقابم شتاب ننموده‌ای، و به تفضل خود در باره‌ام حکم کرده‌ای، و نعمتت را از من نگردانده‌ای، و احسانت را نسبت به من تیره و آلوده نساخته‌ای پس بر طول تضرع و شدت مسکنت و بدی حالم رحمت آورد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا از گناهان نگاهدار و به فرمانبرداری وادار و حسن انابت را روزیم کن، و به توبه پاکم ساز، و با نگهداری خود تأییدم کن، و به عافیت روبراهم نمای، و شیرینی آمرزش را به من بچشان، و مرا رها شده عفو و آزاد گشته رحمت خود قرار ده، و برات ایمنی از خشم خود براریم بنویس، و مرا هم اکنون نه در آینده به آن ایمنی و نشانه‌ای در آن به من معرفی کن که به آسانی آن را دریابم، زیرا که این کار برای تو در جنب قوتت دشوار نیست. و ترا در قدرتت دچار مشکلی نمی‌سازد، و تو بر هر چیز به منتهی درجه قدرت داری

بی قرار توام و در دل تنگم گله هاست آه بی تاب شدن عادت کم حوصله هاست

مثل عکس رخ مهتاب که افتاده در آب در دلم هستی و بین من و تو فاصله هاست

آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد بال وقتی قفس پر زدن چلچله هاست

بی توهر لحظه مرا بیم فرو ریختن است مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست

باز می پرسمت از مسئله دوری و عشق و سکوت تو جواب همه مسئله هاست

یا جلیل یا جمیل

توکلت علی الحی الذی لایموت ...

بسم الله الرحمن الرحيم

عبد عاصی : مدل وبلاگ جدید با قدیمی تفاوت بسیار دارد . این وبلاگ در واقع سعی در پرورش مطالبی است که در وبلاگ قدیم گفتیم . می خواهیم با همراهی هم آنچه یاد گرفتیم را در باورمان نهادینه کنیم و شروع به پرورش در باطن و ضمیرمان کنیم . انشالله به مدد حضرت حجت سلام الله علیه این باقیمانده از عمر را در " طریق الی الله " سیر کنیم . امیدوارم از غزل های وبلاگ هم استفاده شود و ذوق را در رفقا تحریک کند .

یا علی مددی

همراه بسیار است ، اما همدمی نیست

مثل تمام غصه ها ، این هم غمی نیست

دل بسته ی اندوه دامن گیر خود باش

از عالم غم دلربا تر عالمی نیست

کار بزرگ خویش را کوچک مپندار

از دوست ، دشمن ساختن کار کمی نیست

چشمی حقیقت بین کنار کعبه می گفت

«انسان» فراوان است ، اما «آدمی» نیست

در فکر فتح قله ی قافم که آن جاست

جایی که تا امروز بر آن پرچی نیست

خواجه حورا و رساله ی شورانگیز پرتو عشق

عبدعاصی : عارف بالله خواجه عبدالله معروف به خواجه خرد یا لقبی که از همه مشهورتر است ، خواجه حورای مغربی(ره) ، از آن دست عرفایی است که تنزل از " مقام وحدت " برایش بی معناست . پدرش باقی بالله خواجه حورا و برادرش را بدست حسام الدین که از شاگردان خودش بود سپرد . حسام الدین دو برادر را برای خدمت به محضر عارفی بزرگ بنام شیخ احمد سرهندی فرستاد . مبانی و تعالیم ابن عربی (ره) در تمام جان خواجه حورا جای گرفته بود . اما شیخ احمد برخلاف تئوری وحدت وجود شیخ اکبر(ره) معتقد به وحدت شهود بود و بهمین دلیل شیخ اکبر(ره) را زندق می دانست !!! این همان تفاوتی است که دیدگاه اشراقی شیخ اشراق سهروردی با دیدگاه جناب صدرا داشت . شیخ احمد سرهندی درست درک نکرده بود که شهود از وجود نشآت می گیرد و آنچه اشراقیات نامگذاری شده برگرفته از ماهیت و اصالت وجود است . بهمین دلیل خواجه حورای مغربی(ره) از شیخ احمد سرهندی کنده شد .



این عارف بزرگ چند رساله ی فارسی شورانگیز در عرفان دارد . نور وحدت ، پرده برانداخت و پردگی شناخت و پرتو عشق دارد . رساله های نور وحدت و پرتو عشق هر دو یک سبک را دنبال می کنند . عبارات هر دو رساله با لفظ " ای سید " شروع می شود با این تفاوت که در نور وحدت به معنی بنده و مخاطب است و در پرتو عشق خطاب به رب الارباب و حضرت حق است . متأسفانه کامل رساله پرتو عشق که غلط کمتری داشته باشد در اختیار نیست اما حقیر به چند بند اول این رساله که کمتر غلط دارد دسترسی پیدا کردم و جهت استفاده دوستداران عرفان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و دعای خیر رفقا برای این حقیر روی وب قرار دادم . چند بند از رساله ی نور وحدت را می توانید در آدرس زیر که قبلاً در نسخه ی قدیم وبلاگ آوردیم مطالعه بفرمایید :

<http://mehrddadghan.blogfa.com/post-622.aspx>

با هم بخوانیم این عبارات شریف را که انگار مناجات المریدین و مناجات المحبین است که به این نثر درآمده اند . با هم بخوانیم این عبارات نورانی را که تا مغز استخوان نفوذ می کنند . با هم بخوانیم این ساقی نامه ی تند و تیز را ، با هم بخوانیم این الماس نتراشیده را ... با هم بخوانیم این پرتوی عشق را که از قلب یک عارف به قلب ما نزول خواهد کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی . من با من نسبت یگانگی دارد و در من جز خود را نمی بیند و مرا جز خود نمی داند . الحال که این دید و دانش به کمال رسانیده است می خواهد که در پرده ی من سخن کند و گزارش احوال عاشقی و معشوقی می نماید . در بیان اسراری که هم پوشیده است و هم آشکار رساله ای ترتیب دهد . و نیز اسرار پوشیده ، اسرار معشوقی است و اسرار آشکار ، اسرار عاشقی . و پیش از آنکه تمام شود این رساله را پرتو عشق نام می کند .

نخستین حرفی که عاشق به معشوق و بنده به صاحب خود می گوید این است که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی ! کاری که مرا با تو افتاده است نه آن است که به نوشتن راست آید یا به گفتن سرانجام پذیرد . و دیگر تو هم نویسی و هم تو گوئی .

ای سید! نه من منم و نه تو توئی که من توام و تو منی. از ازل چون خواستی که به معشوقی و صاحبی جلوه گر شوی، در پرده ی من به عاشقی و بندگی ظاهر گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت. از این راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشقی من به عشق تو بود. تو کجا معشوق بودی؟ حیرانم که تو معشوقی یا من و من عاشقم یا تو. هیهات، هیهات! این چه حرف است؟ من هیچ نیم، هر چه هست توئی. هم عاشق توئی و هم معشوق توئی.

سر تا پایم فدای سر تا پایت

ای سید! یادم از آن هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلاً ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و مستتر گشت. بناگاه خط فاصل در دایره ی اتحاد بهم رسید و من، من شدم و تو، تو. چون این حال بهم رسید مرا بر تو و تو را بر من نظری افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود. و چون وقت رجوع ظلّ به اصل و وصول عاشق به معشوق رسید، نسبت حُبّ غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت. حالی پیش آمد که در شرح نگنجد. چندان الم و درد ظاهر گشت که از عاشق به معشوق سرایت کرد و معشوق را در صورت عاشقی وانمود. رفته رفته کار به اینجا کشید که اتحاد سابق ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان برطرف شدن گرفت. دردی هست این است که دوام این حال میسر نیست، چه مقرر شده است که تجلّی ذاتی کالبرق الخاطف می گذرد و بقا ندارد. آه از این درد بی نهایت و الم بی پایان!

ای سید! کسی تصوّر نکند که این حرف از عالم حقیقت است، بلکه از عالم مجاز است که مُبرّاست از حقیقت. و دیگری گمان نکند که این سخن از عالم مجاز است، بلکه از حقیقت که در پرده ی مجاز جلوه کرده است.

ای سید! حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت.

ای سید! یک نام تو حقیقت است و نام دیگر تو مجاز است. و بنده هر نامی که خوانی. خود را بخوان...

ای سید! مقصود آن است که اگر چه چند روزی من، بی تو باشم اما به عاقبت با تو باشم. و تو باشی و من نباشم. کارساز توئی، کار من بساز.

ای سید و ای محبوب جانی من و ای سرمایه ی زندگانی من ، ای غایت آمال و امانی من ، ای دانای
راز نهانی من ، ای جان من ، ای دل من ، ای چشم من ، ای گوش من ، ای روی من ، ای خوی من ،
ای دست من ، ای پای من ، ای عقل من ، ای تن من ، ای گوشت من ، ای پوست من ، ای رگ من ،
ای خون من ، ای همه چیز من ، ای یاد من !!! جز تو دیگری ندارم . چه گویم چون همه توئی و من
کیستم و چیستم .

این طرف مشتی صدف آنجا کمی گل ریخته موج، ماهیهای عاشق را به ساحل ریخته
بعد از این در جام من تصویر ابر تیره ایست بعد از این در جام دریا ماه کامل ریخته
مرگ حق دارد که از من روی برگردانده است زندگی در کام من زهر هلاهل ریخته
هر چه دام افکندم، آهوها گریزان تر شدند حال صدها دام دیگر در مقابل ریخته
هیچ راهی جز به دام افتادن صیاد نیست هر کجا پا می گذارم دامنی دل ریخته
زاهدی با کوزه ای خالی ز دریا بازگشت گفت خون عاشقان منزل به منزل ریخته!

پنجشنبه بیست و هفتم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی

عبد عاصی : آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی(ره) وارث گنجینه و ذخر طریقه ی حقه ی معرفت
النفس بودند . خدای منان این عارف ربانی را با موالیانش محشور بفرماید . مطالب زیر درباره ی
شیوه حیات ایشان است که امیدوارم روزی بتوانیم ما هم با همتی بیشتر به آنها جامه ی عمل
پیوشانیم . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام .



آیت الله پهلوانی برنامه خصوصی برای برخی افراد داشت، به طور مثال بحث کتاب سیر و سلوک سید بحرالعلوم را با چند نفر به صورت خصوصی داشت، اما مرضی ایشان این فرصت را نداد و توصیه کردند که بعد از ایشان به آیت الله جعفری رجوع کنند.

آیت الله جعفری با آیت الله پهلوانی مباحثه علمی داشتند. آیت الله پهلوانی ایشان را خیلی قبول داشت و می فرمود «اگر از من بیشتر نباشد کمتر نیست».

خودشان نقل می کردند: یک بار در مسیر با آقای شیخ رجبعلی خیاط همراه شدم و پول کرایه ایشان را پرداخت کردم، شیخ رجبعلی خیاط به ایشان گفته بود «شما به گردن من حق دارید چرا که کرایه مرا پرداخت کردید» و هیچ وقت این مسأله از یادشان نمی رفت و به من احترام می گذاشت.

ظاهراً آیت الله پهلوانی لمعه را پیش ایشان گذرانده بود.

ایشان نزد علامه طباطبایی می رود، علامه طباطبایی به ایشان می گوید: اگر خواهان لب یاری، گمان مدار کار دگر توانی کرد؛ ایشان با آن همه تسلط شان به فقه، اصول، تفسیر و فلسفه تدریس را رها کرد و فقط یک بحث طولانی هر روز با آقای پهلوانی داشت که از صبح تا ظهر طول می کشید و در آن فقه و اصول و تفسیر المیزان را مباحثه می کردند، گاهی روایت و برخی وقت ها نیز اشعار حافظ را مباحثه می کردند.

آیت الله جعفری با این که مثل آیت الله پهلوانی از علامه اجازه شاگرد گرفتن داشت، اما دنبال این مطلب نبود و بعد از این که آیت الله پهلوانی از ایشان خواست که افرادی را به عنوان شاگرد قبول کند ایشان چند نفری را همچون آقای ... به عنوان شاگرد قبول کرد.

شاگردان آیت‌الله پهلوانی بعد از رحلت ایشان نزد آیت‌الله جعفری آمدند، حتی شاگردان دست اول ایشان مثل آقایان تحریری، مجاهدی، ایوبی، نجفی تهرانی، وزیری، روحی، مویدی و چند نفر دیگر، وقتی برایشان سوالی پیش می‌آمد خدمت آقای جعفری می‌آمدند

ایشان انسان بسیار متواضعی بود، به گونه‌ای که گویا خودش را هیچ نمی‌دید و این از حالات برجسته ایشان بود؛ این مطلب به گونه‌ای بود که هیچ کس احساس نمی‌کرد نزد یک عالم و فقیه و عارف عامل نشسته است، ایشان در عمل متواضع بود و همه را از خود بهتر می‌دانست. دوست نداشت ظهوری داشته باشد

ایشان در مورد پدر و مادر با تأکید بر آیات قرآن توصیه می‌کرد که پای آن‌ها را ببوسید.

ایشان با افراد خانواده خود نیز بسیار مهربان بود، ایشان می‌گفت من یک‌بار هم به غذا در منزل ایراد نگرفتم، ایشان می‌گفت «من در منزل به هیچ امری ایراد نمی‌گیرم اما تمام مسائل مربوط به خارج از خانه را خودم انجام می‌دهم، از سفیدی آرد تا سیاهی ذغال».

ایشان به طلاب توصیه می‌کرد در خانه عصبانی نشوید و رعایت اهل خانه را کنید و با بچه‌ها مدارا کنید و وقتی بزرگ شدند رعایت مسایل زناشویی را بکنید.

ایشان به نماز اول وقت اهمیت ویژه ای می‌داد، نمازشب را مثل نمازهای واجب می‌دانست و در هر صورتی آن‌را به‌جا می‌آورد، حتی در بیمارستان.

ایشان تمام نوافل را به‌جا می‌آورد و توصیه می‌کردند نوافل را به‌جا آورید، در خصوص بی‌حالی در بجا آوردن نوافل می‌فرمود: «این وسوسه شیطان است که شما گمان می‌کنید حال ندارید، باید توجه کرد به نماز اول وقت، دایم الوضو بودن، نمازشب؛ مراقبه و محاسبه از لزومات سیروسلوک است.



بسیار دور از شهرت بود اگر جایی احساس می کردند دارن شناخته شده می شوند بار و اساس را جمع می کردند و می رفتند حدود هفت سال پیش در یک مسجد کوچک کنار مدرسه عترت در قم ظهرهای پنج شنبه برای افراد محدودی کلاس اخلاق گذاشتند و بعد هم این جلسه به منزل شهید قدوسی انتقال پیدا کرد ولی تا متوجه شدند جلسه به شلوغی می کشد جلسه را تعطیل کردند. گاهی در حرم برای اینکه کسی دور و برش نیاید سریع جایشان عوض می کردند. چندین سال گمنام در شهر فشم از توابع استان تهران مسجدی داشتند که در آنجا اقامه نماز می کردند و به تبلیغ معارف دین می پرداخت و این اواخر بیشتر در قم سکونت داشتند.

هر سوالی می کردید قرآن را می خواند و آیات را گوشزد می کردند و باطن آیه را با زبان ساده بیان می کردند. توصیه ای که به یکی از روحانی ها داشتند این بود: این آیه را نصب العین (همیشه جلوی چشمانتان باشد) خود قرار دهید. قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ سوره زمر/ ۵۳ بگو ای بندگانه که زیاده بر خویشان ستم روا داشته اید، از رحمت الهی نومید مباشید، چرا که خداوند همه گناهان را می بخشد، که او آمرزگار مهربان است.

برای طلبه ای که به مشکل بزرگی برخورد این آیه را خواند: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ سوره شوری / ۳۰ و هر مصیبتی که به شما برسد از کار و کردار خودتان است، او از بسیاری [گناهان] در می گذرد. و سپس فرمود: همه گناهان را می بخشد فقط برای یک دونه گناه گوش رو می پیچونه ...

با این حال سفارشی برای حل مشکلات می کردند که به مدت چهارده روز بعد از نماز شب و اگر نشد بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ) و صد مرتبه صلوات با و عجل فرجهم (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ) روز اول به روح مقدس پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و روز دوم به روح مطهره حضرت زهرا (عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) و به همین ترتیب تا روز چهاردهم برای حضرت صاحب الامر (عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ) هدیه کند و اگر حل نشد دوباره این ختم را انجام دهند و یا برای بار سوم ادامه دهند. می فرمود: تمام مشکل بشر سر همین کلمه است اَنَا خَيْرٌ مِنْ بَهْتَرِينِمْ.

ما را برای رونق بازار می خواهی ای باغبان تا چند گل را خوار می خواهی

اسفند و فروردین ما فرقی نخواهد داشت تقویم را بیهوده در تکرار می خواهی

پاداش حرف حق زدن جز سربلندی نیست حق با من است اما مرا بر دار می خواهی

ای دل چرا دست از سر من بر نمی داری؟ تا کی مرا از زندگی بیزار می خواهی؟

ای عشق! ای سنگ صبور روزهای من امشب خودت هم محرم اسرار می خواهی

سه شنبه هجدهم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

23 ذی القعدة روز زیارت مخصوصه امام رضا علیه السلام

عبدعاصی : فرمایشات حضرت علامه حسینی طهرانی(ره) در خصوص زیارت مخصوصه مولانا ابی الحسن الرضا علیه السلام در روز ۲۳ ذی القعدة را با هم بخوانیم:

برای روز بیست و سوم ذی القعدة هر کسی از اولیاء، چه به مرتبه اصطلاحی خودش رسیده، یا اینکه حتی به آن مرتبه نرسیده است از هر نقطه دنیا خود را به مشهد می‌رساند...

برای زیارت امام رضا علیه السلام، اگر از آن نقطه کرة زمین، روی یخ، سینه خیز انسان به مشهد بیاید، کار زیادی نکرده است ...

معلوم می شود که این روز شریف از نظر اولیای الهی روز خاصی است و زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء وارد شده است .

باید دقت کرد که وقتی زیارت می رویم حواسمان فقط و فقط به ناحیه ی مقدسه معطوف شود و دنبال قبر این آقا و آن آقا نباشیم . همه ی این آقایان و بزرگان آقایی و بزرگی شان را از خاک پای امام بودن بدست آورده اند پس خودمان را درگیر نکنیم . مضجع منور حضرت رضا علیه السلام آنقدر برای ما "نان" دارد که الی الابد گرسنه نماییم و چشمان به دست این و آن نباشد .

خیلی ها فکر می کنند وقتی به زیارت مشاهد مشرفه می روند باید کارهای عجیب و غریب انجام بدهند و مثلاً آنقدر شور و حال بگیردشان تا دیوانه وار بچرخند و بگردند یا سر و سینه چاک بدهند و ... اما از این غافلند که محضر امام علیه السلام محضر خداست . محضر امام محل عرض نیاز و تواضع و خاکبوسی است . موقع عتبه بوسی و اظهار عجز است . موضع جمع آوری برکات و رحمت و توجهات است . قلب امام سلام الله علیه قلب عالم است . هدایتگر امورات کون و مکان است .

باید به ساحت ولایت توجه کرد و از توجه به غیر امام جداً خودداری کرد . در حرم امام هشتم علیه السلام فقط باید با آن امام عطوف و رؤوف که مهربانتر از مادر است و یارترین یار و مونس شفیق است تکلم کرد . باید دستها را بلند کنیم و خالی بودن شان را نشان بدهیم . تمامی عرفا و صلحا و ابرار اینجا ناچیزند . پس فقط باید حواسمان به امام علیه السلام باشد . می شود همه چیز هم خواست . دنیایی و اخروی . ظاهری و باطنی . در هر حال و وضعیتی که هستیم مثل آن بچه های ناخلف که آخرشب باز هم برمی گردند به سمت خانه نباید رویمان را از در خانه ی امام رضا علیه السلام برگردانیم .

بعضی ها جاهلند . نذر و نیاز می کنند و نمی گیرند . بعد می گویند ما با امام رضا علیه السلام قهر کرده ایم چون مراد دل ما را نداده . این حرفها ناشکری است و عقاب دارد . همینکه موفق به زیارت مشهد الرضا علیه السلام شدی توفیق بوده و بخاطر توجه امام علیه السلام بوده . چرا ما اینقدر ناشکریم ...

آنهایی که دنبال راه خدا هستند و شعله ای در دلشان روشن شده نباید از در زدن خانه امام رضا علیه السلام سیر شوند یا ناامید بشوند. حضرت آگاه به همه امور هستند و نیت های ما را می دانند. محال است تو با صدق نیت و عمل خالص جلو بروی و جوابت را ندهد. محال است. ممکن است دیر یا زود شود که آن هم حکمتی دارد اما محال است کسی دست خالی برگردد. محال است. والله العظیم محال است.

حضرت علیه السلام به مصلحت ما آگاهند. ما فقط الآن را می خواهیم. ما فقط روبراه شدن کارهایمان و حاجت‌هایمان را می خواهیم. اینکه همش نفس است. پس خدا کجاست؟

از همه دوستان خوبم در وبلاگ طریق الله در ایام زیارتی امام شمس النفوس و انیس النفوس علیه السلام التماس دعا دارم و توصیه می کنم که هر وقت مشرف شوند به روح مولایمان و اصل اعتقادمان یعنی امام رضا سلام الله علیه در ایامی که حضور دارند ۷ ختم سوره یاسین هدیه کنند و از قرائت دعای شریف امین الله و زیارت جامعه کبیره غفلت نکنند.



ماه خندید به کوتاهی شور و شعفم دست بردم به تمنا و نیامد به کفم

کشش ساحل اگر هست، چرا کوشش موج؟ جذبه‌ی دیدن تو می‌کشد از هر طرفم

راه تردید مسیر گذر عاشق نیست چه کنم با چه کنم های دل بی هدفم؟

پدرانم همه سرگشته‌ی حیرت بودند من اگر راه به جایی ببرم ناخلفم

سه شنبه یازدهم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

دعای حزین

عبدعاصی: "دعای حزین" مناجات کسانی است که انگار خود را لایق بندگی رب الارباب ندیدند و حالا با دلی شکسته و با سوز و گداز فراوان در محضر حق ایستاده اند و دستهای التجاء را بالا گرفته اند. عرفای ما از کملین به این دعای شریف بسیار علاقه داشتند و توصیه می کردند. همینطور عبارتهای بسیار نورانی و شریف و عظیمی دارد. علامه حسینی طهرانی(ره) در جلد چهارم معاد شناسی قسمت یازدهم در توضیح خط اول این دعای گرانقدر آورده اند که: "من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی موجود هستی" ! معلوم است که مکان، ظرف وجود خدا نیست؛ بلکه مراد همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی معیت دارد و حقیقت و باطن آن است.

عارف کامل آیت الله سید علی قاضی -مرحوم آیت الحق سید هاشم حداد همه و همه بر قرائت این دعا که از تعقیبات نماز شب محسوب می شود و مرحوم قمی در حاشیه مفاتیح الجنان آورده تاکید خاص داشته اند. متن و ترجمه ی دعای حزین را با هم بخوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

أناجيك يا مَوْجُوداً في كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَقَلَّ حَيَاتِي

راز گویم با تو ای که هستی در هر جا و مکان تا شاید فریادم را بشنوی چونکه جرم و گناهم
بزرگ و شرمم کم است

مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَيُّ الْأَهْوَالِ أَتَذَكَّرُ وَ أَيُّهَا أَنْسَى وَ لَوْلَمْ يَكُنْ

مولایم ای مولایم کدامیک از هراسهایم را یادآوری کنم و کدامیک را فراموش کنم و اگر نباشد

إِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهَى مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا حَتَّى مَتَى وَ إِلَى مَتَى أَقُولُ لَكَ
الْعُتْبَى مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُ عِنْدِي صِدْقًا وَ لَا وِفَاءً فَيَاغَوَّثَاهُ ثُمَّ وَاغَوَّثَاهُ بِكَ يَا اللَّهُ مِنْ هَوَى قَدْ
غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدْ اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَزَيَّنَتْ لِي وَ مِنْ نَفْسٍ أَمَّارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

جز همان مرگ تنها مرا بس است چسان! با اینکه جهان پس از مرگ بزرگتر و سخت تر است
مولای من ای مولایم تا چه وقت و تا کی بگویم که (من گنهکارم و) تو حق بازخواستم داری نه
یک بار بلکه بارها ولی باز هم تو راستی و وفا از من نبینی، پس ای فریاد و باز هم ای فریاد به
درگاه تو خدایا از هوای نفسی که بر من چیره گشته و از دشمنی که بر من حمله ور شده و از
دنیايي که خود را برایم آراسته و از نفس فرمانده به بدی جز آنکه پروردگارم رحم کند

مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا إِنْ كُنْتُ رَحِمْتَ مِثْلِي فَارْحَمْنِي وَ إِنْ كُنْتُ قَبِلْتَ مِثْلِي فَاقْبَلْنِي

مولای من ای مولایم اگر به کسی چون من رحم کرده ای پس به من نیز رحم کن و اگر کسی را
مانند من پذیرفته ای مرا هم بپذیر

يَا قَابِلَ السَّحَرَةِ اقْبَلْنِي يَا مَنْ لَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّفُ مِنْهُ الْحُسْنَى يَا مَنْ يُعْذِنُنِي بِالنَّعْمِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً

ای پذیرنده ساحران (فرعون) مرا هم بپذیر ای که تا بوده از او نیکی دیده ام ای که غذایم دادی به
نعمتهای خود در هر صبح و شام

إِرْحَمْنِي يَوْمَ اتِيكَ فَرْدًا شَاخِصًا إِلَيْكَ بَصْرِي مُقَلِّدًا عَمَلِي قَدْ تَبَرَّءَ جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنِّي نَعَمٌ وَ أَبِي وَ أُمِّي
وَ مَنْ كَانَ لَهُ كَدِّي وَ سَعْيِي فَإِنَّ لَمْ تَرْحَمْنِي فَمَنْ يَرْحَمُنِي وَ مَنْ يُونِسُ فِي الْقَبْرِ وَ حَشَتِي

رحم کن به من روزی که به نزدت آیم تنها در حالی که بلند کرده ام بدرگاهت دیده ام را و نامه

عملم به گردنم افتاده و همه مردم از من بیزاری جویند حتی پدر و مادرم و حتی کسی که رنج و تلاشم برای او بوده پس اگر تو نیز به من رحم نکنی پس چه کسی به من رحم کند و کیست که مونس وحشت قبرم باشد

وَمَنْ يُنطِقُ لِسَانِي إِذَا خَلَوْتُ بِعَمَلِي وَ سَأَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنْ قُلْتُ نَعَمْ فَإِنَّ الْمَهْرَبُ مِنْ عَدْلِكَ وَإِنْ قُلْتُ لَمْ أَفْعَلْ قُلْتُ أَلَمْ أَكُنِ الشَّاهِدَ

و کیست که زبانم را گویا کند آنگاه که با عملم خلوت کنم و بپرسی از من آنچه تو بدان داناتری از خودم پس اگر بگویم آری کجا از عدل تو گریزگاهی است و اگر بگویم نکردم جواب دهی آیا من گواه تو نیستم

عَلَيْكَ فَعَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ سَرَابِيلِ الْقَطِرَانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ جَهَنَّمَ وَالنَّيْرَانِ عَفُوكَ عَفُوكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُغَلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ خَيْرَ الْغَافِرِينَ

پس گذشتت را گذشتت را خواهانم ای مولایم پیش از پوشیدن پیراهن آتش زا گذشتت گذشتت را خواهم ای مولای من پیش از گرفتار شدن جهنم و آتش سوزان گذشتت گذشتت را خواهم ای مولای من پیش از آنکه دستها به گردنها با زنجیر بسته شود ای مهربانترین مهربانان و بهترین آمرزندگان

چشمت به چشم ما و دلت پیش دیگریست جای گلایه نیست! که این رسم دلبریست

هرکس گذشت از نظرت در دلت نشست تنها گناه آینه‌ها زودباوریست

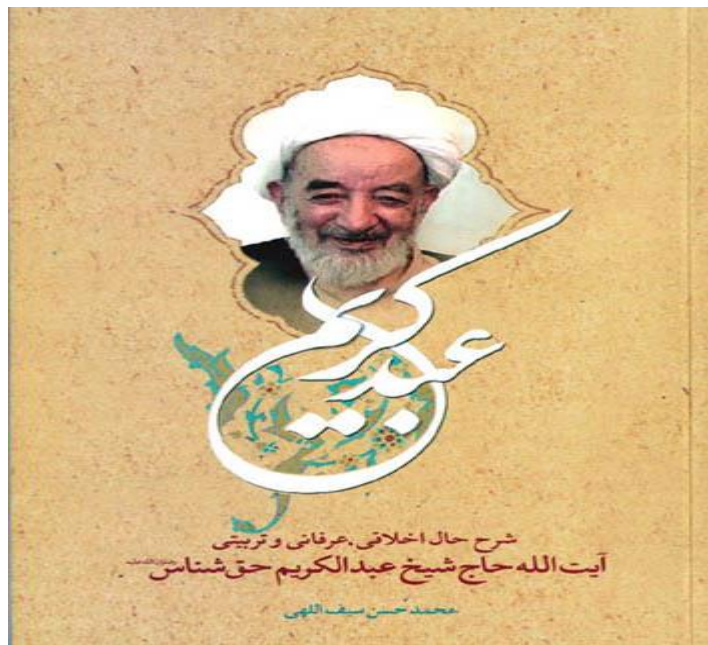
مهرت به خلق بیشتر از جور بر من است سهم برابر همگان، نابرابریست

دشنام یا دعای تو در حق من یکیست ای آفتاب، هرچه کنی ذره پروریست!

ساحل جواب سرزنش موج را نداد گاهی فقط سکوت سزای سبکسریست

عبد کریم

عبد عاصی : به تازگی کتابی با عنوان "عبد کریم" که شرح حال اخلاقی - عرفانی و تربیتی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حق شناس رضوان الله علیه است به چاپ رسیده .



الحق و الانصاف مجموعه ای قابل استفاده است . از آن لحاظ عرض می کنم که اولاً مرحوم آیت الله حق شناس در تهران ساکن بوده اند و در فضایی که تهرانی ها از آن می نالند تنفس کرده و به آن درجات عالی دست پیدا کرده . در ثانی در این کتاب سیری جالب از شیوه های مراقبتی ایشان ذکر شده که برای ما بسیار مفید است . با آنکه ایشان در طریقه ی معرفتی امثال آیت الله قاضی رحمت الله علیه نبودند و بیشترین بهره ی ایشان از مرحوم آیت الله سید علی حائری مفسر و مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی و مرحوم شیخ محمدحسین زاهد رضوان الله علیهم بوده است اما الگوی بسیار بسیار عالی هستند برای کسانی که مشتاق سیر الی الله می باشند . مطالعه این کتاب را به همه رفقای

خودم در وبلاگ طریق الی الله توصیه می کنم . مولف کتاب جناب محمدحسن سیف الاهی و انتشارات نبوغ قم به چاپ رسانیده است .

با هر بهانه و هوسی عاشقت شده است فرقی نمی کند چه کسی عاشقت شده است

چیزی ز ماه بودن تو کم نمی شود گیرم که برکه ای نفسی عاشقت شده است

ای سیب سرخ غلت زنان در مسیر رود یک شهر تا به من برسی عاشقت شده است

پر می کشی و وای به حال پرنده ای کز پشت میله قفسی عاشقت شده است

آینه ای و آه که هرگز برای تو فرقی نمی کند چه کسی عاشقت شده است

شنبه هشتم مهر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

نهج البلاغه - خطبه متقین (۳)



عبد عاصی : " باید " از اهل غفلت دوری کرد . ما الزامی به مراوده با اهل غفلت نداریم . اهل غفلت باعث می شوند تا غبارهایی خواسته و ناخواسته بر دل ما بنشیند و مایه ی کدورت آینه قلبمان بشود . و در عوض همنشینی با اهل علم و تقوا نه تنها مایه ی مباحثات و بهره بری است بلکه موجبات روشنایی دل ماست . ابزار آلات غفلت هم کار اهل غفلت را می کنند . همینطور ابزار تقوا و علم . یعنی : وقتی در محضر نهج البلاغه قرار می گیریم انگار در محضر مولای متقیان حضرت امیر سلام الله علیه حاضر شده ایم . پس باید تمامی اعضاء و جوارحمان را از غفلتها آزاد کنیم و به ساحت مقدس و منور امیرالمومنین علیه السلام عرضه کنیم تا در صحیفه ی علویون و مقربین قرار بگیریم .

يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيْباً اَمَلُهُ، قَلِيْلًا زَلَلُهُ،

بردباری را با دانش، و گفتار را با عمل آمیخته می کند. آرزویش کم و کوتاه، لغزشش اندک،

خاشعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً اَكْلُهُ، سَهْلًا اَمْرُهُ، حَرِيْزاً دِيْنُهُ،

دلش فروتن، نفسش قانع، خوراکش اندک، زندگی اش آسان، دینش محفوظ،

مِيْنَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غِيْظُهُ. اَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُوْلٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُوْنٌ.

شهوتهش مرده، و خشمش فروخورده است. خیرش را متوقع، و از شرش در امانند.

اِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِيْنَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِيْنَ، وَ اِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِيْنَ

اگر در میان غافلان باشد از ذاکرانش به حساب آرند، و اگر در میان ذاکران باشد

لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ،

در شمار غافلانش نیارند. از آن که بر او ستم کرده بگذرد، به آن که او را محروم نموده عطا کند،

وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ. بَعِيْدًا فُحْشُهُ، لَبِيْناً قَوْلُهُ، غَايِبًا مُنْكَرُهُ،

و با کسی که با او قطع رحم نموده صله رحم نماید. زبان دشنام ندارد، گفتارش نرم است، زشتیش پنهان،

حَاضِرًا مَعْرُوْفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ، فِي الزَّلَازِلِ وَقُوْرُهُ،

و خوبیش آشکار است، نیکی اش روی آورده، و شرش روی گردانده، در حوادث آرام،

وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُوْرُهُ، وَ فِي الرَّخَاءِ شَكُوْرُهُ. لَا يَحِيْفُ عَلَيَّ مَنْ يُغِيْضُ،

در ناخوشیها شکیبا، و در خوشیها شاکر است. بر دشمن ستم نمی کند،

وَ لَا يَأْتِمُّ فَيَمْنُ يَحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ اَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ. لَا يُضِيْعُ

و به خاطر محبوبش مرتکب گناه نمی شود. پیش از حاضر کردن شاهد، خود اقرار به حق می نماید. امانت
مَا اسْتَحْفِظُ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ،

را تباه نمی کند، و آنچه را به یادش آرند به فراموشی نمی سپارد، احدی را با لقب زشت صدا نمی کند،
وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يُشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ،

به همسایه زیان نمی زند، به بلاهایی که به سر مردم می آید شادی نمی نماید، در باطل وارد نمی شود،
وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمُهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ

و از حق خارج نمی گردد. اگر سکوت کند سکوتش غمگینش نکند، و اگر بخندد

لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ

قهقهه زند، چون به او ستم روا دارند صبر پیشه سازد تا خدا انتقامش را

لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. اتَّعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ،

بگیرد. از خود در رنج است، و مردم از او در راحتند. در امر آخرت خود را به زحمت اندازد،

وَأَرَّاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ،

و مردم را از جانب خود قرین آسایش کند. دوریش از آن که دوری می کند محض زهد و پاک ماندن،

و دُونُهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ،

و نزدیکی اش به آن که نزدیک می شود به خاطر نرمی و رحمت است، دوریش از راه تکبر و خودخواهی،

وَلَا دُونُهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ .

و نزدیکی اش از باب مکر و فریب نیست .

قال: فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

راوی گفت: چون سخن به اینجا رسید همام فریادی برکشید و جان داد. حضرت فرمود:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ

به خدا قسم از چنین پیشامدی بر او می ترسیدم. سپس ادامه داد: اندر زهای رسا

الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا! فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِالْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

با اهلش این گونه معامله می کند! یکی از حاضران فضول به حضرت گفت: خودت چه حالی داری؟ فرمود:

وَيَحْكُ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ.

وای بر تو، هر اجلی را وقت معینی است که از آن نمی گذرد، و علتی است که از آن تجاوز نمی کند.

فَمَهْلًا، لَا تُعَدُّ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.

باز ایست و دیگر اینچنین مگوی که این سخنی بود که شیطان بر زبانت جاری ساخت

پس شاخه‌های یاس و مریم فرق دارند آری! اگر بسیار اگر کم فرق دارند
شادم تصور می‌کنی وقتی ندانی لبخندهای شادی و غم فرق دارند
برعکس می‌گردم طواف خانهات را دیوانه‌ها آدم به آدم فرق دارند
من با یقین کافر، جهان با شک مسلمان با این حساب اهل جهنم فرق دارند
بر من به چشم کشته عشقت نظر کن پروانه‌های مرده با هم فرق دارند

شنبه هشتم مهر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

.....

آیت الله میرزا علی غروی علیاری (ره) از شاگردان آیت

الله قاضی (ره)

قرآن کریم را از حفظ بود و عشق عجیبی به آن داشت . در ماه رمضان دوازده بار قرآن را ختم می کرد و روزهای پنجشنبه برای هر یک از در گذشتگان و استادان خود ، هم دوره های تحصیل و علمای سلف ، به نام هر یک مشغول تلاوت قرآن می شد . تهجد شبانه برنامه ی همیشگی ایشان بود و روزهای جمعه از اول صبح مشغول استغاثه به حضرت حجت (ع) می شد . شب هاب نیمه ی شعبان بعد از نماز مغرب ، غذای مختصری تناول می کرد و یا هیچ نمی خورد و پس از غسل شب نیمه ی شعبان دیگر کسی را نمی پذیرفت و تا صبح بر سجاده می نشست . از خود ایشان نقل است : ((زمانی که در نجف بودم قصد کردم تا چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله بروم تا شرف دیدار

حضرت حجت (ع) نصییم شود ، روز چهلم که می خواستم بروم ، چنان بیمار شدم که قادر به راه رفتن نبودم.

حدود ساعت یازده قبل از ظهر آقای قاضی به دیدنم آمد ، نشست و فرمود : " میرزا علی ! با زور نمی شود امام زمان را ملاقات کرد ، صفای قلب می خواهد ! " و بعد بلند شد و رفت ، حال آنکه کسی از قصد و نیت من آگاه نبود .

او از آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) با عبارت "قطب العارفین" یاد می کرد .

پنجم اردیبهشت سال ۱۳۷۶ شمسی بود که در ۹۸ سالگی با اقامه نماز میت توسط مرحوم آیت الله بهجت (ره) (به خاک سپرده شد . مزار ایشان در حرم بی بی کریمه حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیهاست .



آیت الله غروی علیاری (ره) به فروتنی، سعه ی صدر، مدارا و خوش برخوردی، احترام به دیگران، دستگیری از بینوایان، عشق به قرآن مجید و خاندان رسالت و امامت، شب زنده داری و ساده زیستی مشهور بود. معظم له، علم را با عمل توأم کرده بود و همواره آن را به عنوان بزرگ ترین توشه ی آخرت به مردم سفارش می کرد.

از بیانات ایشان است که می فرمود : تقوا را پیشه خود قرار دهید در نهان و آشکار، که قبولی هر عمل به تقواست « انما یتقبل الله من المتقین ». اهتمام و ورع و زهد از زخارف دنیا داشته باشید. از معاشرتهایی که در آن غیبت دیگران می شود و یا به دیگران تهمت زده می شود، اجتناب ورزید. هدف از حضور در درسها، استفاده های علمی و معنوی باشد، نه مادی. در نشر و تبلیغ دین و بیان احکام الهی، کوشا باشید.

از تهذيب نفس، لحظهای غفلت نورزید. در کسب اخلاق خوب، رسول الله (ص) را الگوی خود قرار دهید که: «ولکم فی رسول الله اسوة حسنة»

همواره در حال تخلیه و تزکیه باشید. تخلیه از افعال قبیح، مانند: ریا، سمعه، کبر، نخوت، غرور و ... تخلیه به افعال حسنة مرضیه در پیش خدا و رسول و حجة بن الحسن (عج). توصیه می‌کنم: به مداومت بر نماز شب و استغفار و احسان در حق مؤمنان، به ویژه اهل علم و برآوردن حوائج دنیوی و اخروی آنان. نصیحت می‌کنم همه آقایان و مدرسان را به حفظ مقام و عظمت مرجعیت. در نوشتن رساله شتاب نکنند. در این باره از سیره علمای سلف تبعیت کنند.

بروح آیت الله میرزا علی غروی علیاری و همه اساتیدش علی الخصوص آیت الله قاضی الفاتحه مع الصلوات

چهارشنبه پنجم مهر ۱۳۹۱ | توسط: عبدعاصی

نهج البلاغه - خطبه متقین (۲)



عبد عاصی : در جایی که "علی" هست یعنی "اول" و "آخر" هست دیگر دومی و سومی معنایی ندارد . وقتی ما "علی" داریم یعنی "عالی" و "اعلی" هم داریم . در جایی که قدرت تمسک به مقام عظمای ولایت و خلیفه الهی وجود دارد اگر چنگ نزنیم خاسر خواهیم بود .

چنین معشوقه ای در شهر و آنگه دیدنش ممکن/هرآنک از پای بنشیند به غایت بی بصر باشد

پس : باید در دریای معرفت و محبت و ولایت مولا علی علیه السلام غوطه ور شد و از ته دل به کلام مولا ایمان بیاوریم . مولایی که مولای متقیان بود و فقط و فقط او صفات مومنین را می تواند بشمارد . آنهایی که :

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا.

به هنگام شب برای عبادت برپایند، در حالی که اجزای قرآن را شمرده و سنجیده تلاوت کنند،

يُحَزْنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ، وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا

خود را به آیات قرآن اندوهگین ساخته، و داروی دردشان را از آن برگیرند. و چون به آیه ای

تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا

بشارت دهنده بگذرند به مورد بشارت طمع کنند، و روحشان از روی شوق به آن خیره گردد، و گمان

أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنُهُمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا

برند که مورد بشارت در برابر آنهاست. و چون به آیه ای بگذرند که در آن بیم داده شده

مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ .

گوش دل به آن دهند، و گمان برند شیون و فریاد عذاب بیخ گوش آنان است .

فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ

قامت به رکوع خم کرده اند، به وقت سجده پیشانی و دست و زانو و انگشتان پا

وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فِكَاكِ رِقَابِهِمْ. وَ أَمَّا

بر زمین می گذارند، و از خداوند آزادی خود را از عذاب می طلبند، اما به هنگام

النَّهَارِ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ،

روز، بردباران و دانشمندان و نیکوکاران و پرهیزکارانند. بیم از حق جسمشان را چون تیر تراشیده لاغر کرده،

يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ،

مردم آنان را می بینند به تصور اینکه بیمارند، ولی بیمار نیستند،
و يَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا، وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ.

و می گویند دیوانه اند، در حالی که امری عظیم آنان را بدین حال درآورده.

لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ

به طاعت اندک خشنود نمی شوند، و طاعت زیاد را زیاد ندانند. بنابراین

لَا نَفْسِهِمْ مَتَّهِمُونَ. وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ

خود را به کوتاهی در بندگی متهم کنند، و از عبادت خود در وحشتند. هرگاه یکی از آنان را تمجید کنند

مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي

از آن تمجید بیم نموده و گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم، و پروردگارم از خودم به من

بِنَفْسِي؛ اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا

دانانتر است؛ خداوندا، مرا به آنچه درباره ام گویند مگیر، و از آنچه می پندارند

يُظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

بهرتر گردان، و زشتی هایی را که از من خبر ندارند بر من ببخش.

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ، وَ حَزْمًا فِي لِينِ،

از نشانه های دیگرشان آن است که هر کدام را دارای نیرومندی در دین، دوراندیشی با نرمی

وَ اِيْمَانًا فِي يَقِينِ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمِ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمِ، وَ قَصْدًا فِي

ایمان همراه با یقین، حرص در دانش، علم با بردباری، میانه روی در

غَنِي، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةِ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةِ،

توانگری، فروتنی در عبادت، آراستگی در تهیدستی، بردباری در سختی،

وَ طَلَبًا فِي حَلَالِ، وَ نَشَاطًا فِي هُدًى، وَ تَحَرُّجًا عَنِ طَمَعِ. يَعْمَلُ

جویایی حلال، نشاط در هدایت، و دوری از طمع بینی. در عین به جا آوردن

الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ

اعمال شایسته ترسان است. شب می کند در اندیشه شکر، و روز می کند

وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيْتُ حَذْرًا، وَ يُصْبِحُ فَرِحًا: حَذْرًا لِمَا حُذِرَ مِنْ

در اندیشه ذکر. شب را به سر می برد با خوف، و روز می نماید دلشاد: خوف از غفلتی که او را از آن

الْعَفْلَةَ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَصْعَبَتْ

برحذر داشته اند، و دلشاد از فضل و رحمت حق که به دست آورده. اگر نفس او را در آنچه
عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلِهَا فِيمَا تُحِبُّ .

بر او سنگین است از او پیروی نکند او نیز آنچه را که نفس به آن رغبت دارد به او نمی دهد .
قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى .

روشنی چشمش در آن چیزی است که جاوید است، و بی رغبتی اش در آن است که فانی شدنی است .

ای صورت پهلو به تبدل زده! ای رنگ من با تو به دل یکدله کردن، تو به نیرنگ
گر شور به دریا زدنت نیست از این پس بیهوده نکوبم سر سودازده بر سنگ
با من سر پیمانت اگر نیست نیایم چون سایه به دنبال تو فرسنگ به فرسنگ
من رستم و سهراب تو! این جنگ چه جنگی است گر زخم زخم حسرت و گر زخم خورم ننگ
یک روز دو دلباخته بودیم من و تو! اکنون تو ز من دل زده ای! من ز تو دل تنگ

سه شنبه چهارم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تشریف آیت الحق سید هاشم حداد به زیارت امام الرؤف

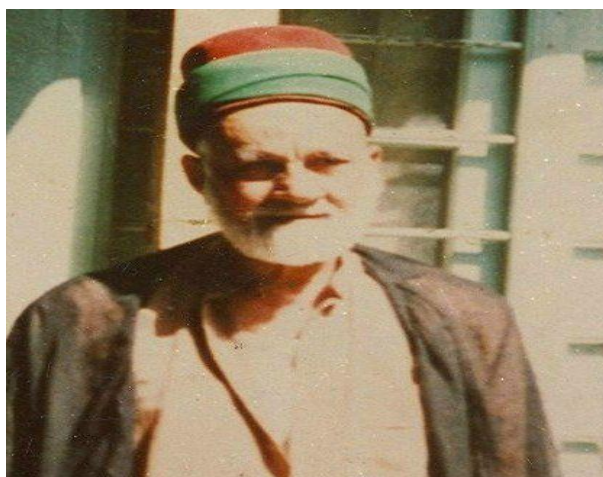
ابی الحسن الرضا علیه السلام

عبدعاصی : بسیار به جا دیدم که در این ایام شریف که ایام زیارتی حضرت رضا علیه السلام است
شرح تشریف حضرت آقای حداد (ره) به عتبه ی امام هشتم علیه السلام را بازخوانی کنیم . مطلب از
کتاب شریف روح مجرد اخذ شده است . یکی از تلامذه ی اقدم و اقرب مرحوم حداد می فرمودند
که سحرها با حضرت آقا به زیارت امام رضا علیه السلام می رفتیم و آیت الله کمیلی هم دعای صباح

می خواندند . شرح زیارت مرحوم حداد (ره) در بیان علامه حسینی طهرانی را با هم بخوانیم (با کمی تلخیص :)

" قاعده حضرت آقا این بود که در هنگام تشرّف به حرم مطهر غسل میکردند؛ و در وقت ورود، همیشه در صحن را می بوسیدند و پس از آن، در کفشداری و در رواق و در حرم را می بوسیدند؛ و پس از اذن دخول، عتبه مبارکه را می بوسیدند و وارد می شدند و بدون خواندن زیارت، اول هفت شوط طواف از جانب چپ می نمودند، سپس زیارت می نمودند، و در بالای سر و یا هر محلی که ممکن بود نماز می گزاردند. و حقیر هم با جمیع رفقائی که با ایشان مشرف می شدیم، در معیت ایشان به همین نحوه و کیفیت چهارچوب درها را می بوسیدیم، و هفت شوط طواف می نمودیم و سپس زیارت و نماز زیارت را بجای می آوردیم.

و چون فعل اولیای خدا حجّت است، تا به حال روّیه حقیر هم در زیارت، از بوسیدن درها و طواف به همین نحوه بوده است. یعنی تا زمانیکه دور ضریح مطهر را حائل نگذارده بودند که قسمت مردها از زنها مجزاً گردد، تقریباً مدّت چهارده سال، حقیر تابستانها و بعضی اوقات دیگر چون شهر رجب، و یا احياناً بیست و سوّم ذی القعدة الحرام که توفیق زیارت عنایت می شد، دور قبر مطهر همین هفت شوط طواف را می نمودم؛ و بناء بر متابعت از حضرت آقای حدّاد مطلب چنین بوده است....



باری، روّیه حضرت آقا در مشهد مقدّس این بود که شبها پس از نماز مغرب و عشاء و تناول مختصر طعامی، زود می خوابیدند؛ و زیارت مرقد مطهر پس از اذان صبح همیشه در بین الطلوعین بود و در وقت نماز ظهر که آنرا در حرم بجای می آوردند. و بقیّة اوقات غالباً در منزل بودند؛ و احياناً اگر کسی میخواست ایشان را ملاقات کند، در روز و در منزل بود. و رفقا هم هر وقت ایشان در منزل

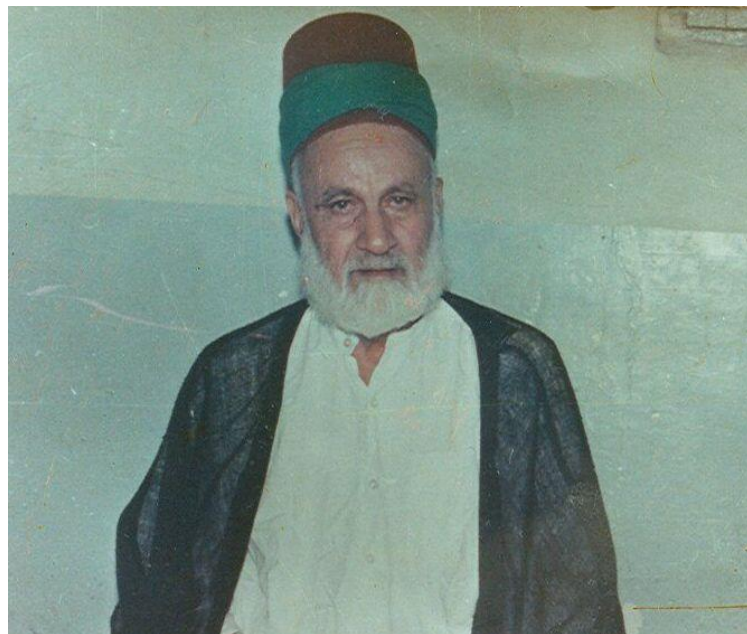
بودند همگی در منزل مجتمع بودند. و برای نشاط و عبادت و ذکر خدا در مجالس و محافل، فرموده بودند تا حقیر سوره توحید را برای رفقا در حضور ایشان تفسیر کنم.

حقیر شروع کردم به تفسیر این سوره مبارکه. در روز اوّل تفسیر معنی بِسْمِ، یعنی معنی اسم و معنی باء اسم؛ و یک ساعت تمام طول کشید. روز دوّم تفسیر معنی اللّٰه، آن هم یک ساعت طول کشید. روز سوّم معنی رَحْمٰن. و روز چهارم معنی رَحِيْم. و روز پنجم معنی قُلْ. و روز ششم معنی هُوَ و روز هفتم معنی اَحَد. و روز هشتم معنی صَمَد. و روز نهم معنی لَمْ يَلِدْ. و روز دهم معنی لَمْ يُولَدْ. و قسمت یازدهم آن بماند تا چون در محضر ایشان پس از مراجعت از اَرْض اقدس به اصفهان رفتیم، روزی در حضور رفقای مجتمع در آنجا که در آن روز جناب حجّة الاسلام آقای حاج سیّد شهاب الدّین صفوی و قّه الله تعالی به دیدنشان آمده بودند، فرمودند: بقیّة سوره را تمام کن! و حقیر نیز یک ساعت تمام در معنی لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ كُفُوًا اَحَدٌ و تفسیر آن مطالبی را معروض داشتم. و بحمدالله و المنّة تمام مجالس این دوره تفسیر به عدد ۱۱ که مساوی با کلمة مبارکه « هُوَ » است خاتمه یافت. از عجائب و غرائب این تفسیر این بود که:

اولاً: حقیر اصلاً مطالعه‌ای گرچه یک سطر باشد نکردم، و اصولاً با خود کتابی و یا تفسیری همراه نداشتم. آنچه بود انشائاتی بود که بیان می‌شد. و مطالبی ناشنیده و ناخوانده و ناگفته بیان می‌شد که من خودم هم تعجب میکردم از رقت معنی و علو مفاد و دقت معزی و مراد؛ و پر روشن بود که إلقاء آنها از حضرت ایشان بود، و حقیر در حکم بلندگوئی حاکی آن معانی بودم. چرا که تابه حال بنده چنین تفسیری را بدین وضع و کیفیت نگفته‌ام. و اکنون تأسّف می‌خورم که اگر آن مطالب ضبط می‌شد، خود به خود یک تفسیر کاملی از این سوره مبارکه بود که برای مطالعه و نظر اهل عرفان و توحید در دسترسشان قرار میگرفت. گرچه این مطالب به قول مرحوم قاضی مطالبی است که از آنجا که می‌آید به همان جا برمیگردد.

ثانیاً: در ابتدای این تفسیر، حقیر آنرا بدین گونه قسمت نکردم؛ بلکه روز اوّل که شروع کردم احتمال میدادم تمام این سوره که یک سطر بیش نیست، در همان روز خاتمه یابد و در مدّت یک ساعت پیرامون اطراف و جوانبش کاملاً بحث شود. امّا بدین صورت و کیفیت درآمد که بدون تکرار مطلبی، در یازده جلسه پایان پذیرد.

ثالثاً: مقارنته ۱۱ جلسه با کلمه مبارکه هُوَ بسیار عمیق است. چرا که حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم هُوَ قوی بود که مرحوم قاضی میفرموده است: سید هاشم مثل این سنی‌های متعصب است که ابداً از عقیده توحید خود تنازل نمی‌کند؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصب دارد که سر از پا نمی‌شناسد.



یعنی چنانچه بعضی از این سنی‌ها را پول دهی و مقام دهی و دنیا را جمع کنی و بخواهی در عقیده‌شان تزلزل ایجاد کنی نخواهد شد، این سید هاشم در قضیه توحید ذات اقدس اینطور است. جَزَاهُمَا اللهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعِرْفَانِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، بِحَقِّ سَيِّدِ الْبَرَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِحَقِّ مَرْوَرِهِ الْإِمَامِ الرَّضَا عَلَيْهِ أَلْفُ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ وَالنُّعْمَةِ وَالْإِكْرَامِ

از افراد ناشناخته کسی به دیدنشان نیامد، و افراد شناسا در روزهاً أحياناً به ملاقاتشان می‌آمدند، و از بعضی از غوامض مسائل توحیدی و بعضی از معارف سوال می‌نمودند و ایشان هم جوابهایی میدادند. ولیکن در سه مسأله مهمّ از ایشان سوالاتی شد و این سه مسأله درباره حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود که به مناسبت ارض اقدس و زیارتشان سوال شد، و ایشان هم جوابهایی دادند ...

در آن یک دهه توقّف ایشان در ارض اقدس معجزه خاصی از حضرت امام رضا علیه السلام مشهود نشد تا حقیر آنرا در اینجا بنگارم ، ولی حاجتمندانی که برای شفای امراض از راههای دور آمده بودند

و بست نشسته بودند و خود را به شُبَّاک حرم یا شُبَّاک صحن بزرگ بسته بودند بسیار بودند. یکروز با ایشان راجع به معجزات خاصّة حضرت ثامن الائمه علیه السّلام سخن به میان آمد، ایشان شرحی بیان فرمودند که محصلش اینست:

وجود خود ائمه علیهم السّلام بزرگترین معجزه است، و أفعال آنان حیّاً و میّتاً همه معجزه است. و انسان نباید فقط إعجاز آنانرا در موارد استثنائی بجوید؛ و از یک دریچه به عظمتشان نظاره کند.

کسیکه عملاً نه علماً به مقام ولایت میرسد و ولیّ خدا می شود و خدا ولیّ او میگردد، همه اعمالش و کردارش و صفاتش، فعل و کردار و صفات خدا می شود. نه اینکه او خدا می شود و یا خدا از خود چیزی را بریده و جدا کرده به او میدهد، یا آنکه از خود چیزی را نبریده و جدا ننموده ولیکن به او هم مشابه آنچه را که خودش دارد عنایت میکند. اینها همه غلط است و نادرست.

بلکه بواسطه شدت صفا و خلوصی که بنده پیدا نموده است، از هستی مجازی و اعتباری بیرون آمده و فانی در ذات خدا شده و خداوند در او تجلّی نموده است. یعنی وجودش و سرّش و واقعیتش آینه محض و مرآت تمام و کمال جمال و جلال ذات احدیّت گشته و خدا نما شده است. ممکن الوجود هرچه هم ترقّی کند و بالا و بالاتر رود، محال است چیزی را از خدا اخذ نماید و به خود نسبت دهد. و اصولاً معنی ترقّی و صعود، غیر از دست دادن شوائب هستی، و خلوص و اخلاص در راه خداوند، و پیمودن درجات و مراتب فناء فی الله چیز دیگری نمی باشد؛ و جز تحقّق به حقیقت معنی عبودیت محضه و سجده مطلقه و خاکساری بدون قید، چیز دیگری نیست.

ولایت به معنی حائز شدن صفات خداوندی بالاستقلال و با عزّت شخصیّه نیست. این فرض ثبوتاً و اثباتاً غلط است. و نیز به معنی مشارکت و مساهمت با صفات وی نیست. این نیز ثبوتاً و اثباتاً غلط است.

ولایت به معنی عبودیت محضه در برابر ربوبیت مطلقه اوست. به معنی ذلت محضه در برابر عزّت مطلقه اوست. و ولایت مطلقه و کامله و تامّه، به معنی تحقّق جمیع مراتب عبودیت و اندکاک و فناء محض در ذات اقدس اوست. و ولایتهای مقیّده و جزئیّه به معنی تحقّق بعضی از مراحل عبودیت و اندکاک در فعل و یا اسم و صفت، و یا اندکاک اجمالی و موقّتی در ذات او است که هنوز به مرحله فعلیّت تامّه نرسیده و از مراحل قوه و استعداد بطور کامل عبور نکرده است.



در اینصورت ولیّ خدا که به ولایت تامّه متحقّق است، خواست و طلب و اراده و اختیاری از خود ندارد. آنچه در وی از خواست و طلب و اراده و اختیار مشهود است، عین صفات و أسماء خداوند است که در او ظهور نموده است. عین شعاع و نور خورشید است که در آب صافی و یا در آئینه منعکس شده است. این معنی درست و صحیح است در باب ولایت.

فلهذا ائمه عليهم السلام که دارای مقام ولایت مطلقه و کلیّه هستند، به معنی آن نیست که هرچه بخواهند از نزد خودشان، گرچه جدا و مُنحاز از خواست خدا باشد، می‌توانند انجام دهند؛ و به معنی آن نیست که مشابه و مماثل خواست خدا در خود خواستی دارند و به اعطاء خدا به ایشان بطور مُنحاز و منفک، این خواسته‌ها را در عالم خارج متحقّق سازند.

بلکه به معنی اینست که: در خارج یک اراده و اختیار و مشیّت نیست، و آن اراده و اختیار و مشیّت خداست و بس. و جمیع مردمِ محجوب و نابینا و چشم دردداران و رَمَد آلودگان که عالم را متفرّق و پاره پاره می‌نگرند و جدا جدا و گسیخته از هم مشاهده می‌نمایند، نسبت به هر فرد و یکایک موجودات، هستی مستقلّ و اراده و علم و قدرت و حیات مستقلّ قائل می‌باشند؛ اما برای خصوص این افراد که از خواب غفلت بیدار شده، و از مستی طبعی و طبیعی و شهودی و غضبی و همی به هوش آمده، و چشمان رمدار را با سرمه حقیقت‌نگری مُکحّل نموده‌اند، مطلب چنین هویدا و مشهود گردیده است که: لا مُؤثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا عَالِمَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا قَادِرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا حَيَّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا ذَاتَ مُسْتَقَلَّةً فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ.

روی این اساس که تمام اختیار و اراده و علم و قدرتشان عین اختیار و اراده و علم و قدرت خداست، تمام موجودات از سفلی گرفته تا علوی، و از مُلکی تا مَلکوتی، و از جسمی تا روحی، و از ظاهری تا باطنی، و از دنیوی تا اخروی، و در موجودات عالم طبع و طبیعت از هیولای اُولیّه تا آخرین نقطه فعلیّت و کمال، هر چه هست و شده است و خواهد شد، همه و همه مخلوقات و مقدورات و معلومات خود اینهاست. چون بنا به فرض، همه مخلوقات خداست و بس؛ و در این

مرحله از ولایت، غیر از خدا چیزی متصور نیست. اینها نیست‌اند، و خداوند هست است؛ و هستی محض در مقام نیستی محض است.

بنابراین، تنها نباید از مقام ولایت توقع انجام بعضی از کرامات نادره، و برخی از معجزات قاهره را داشت. چشم بگشا به آسمان و زمین و ستارگان و افلاک و شجر و حجر و مدر، انسان و حیوان و نبات و جماد، فرشته و دیو و پری؛ هر چه می‌بینی و می‌شنوی، همه از ولایت و از آثار ولایت و از شؤن ولایت است. چشم بگشا به جنین در شکم مادر و رشد و عقل و کمال وی، چشم بگشا به حرکت خورشید و زمین و ماه و سائر سیارات و ثوابت و کهکشان و کهکشانها، همه و همه با این نظم بدیع و شگفت‌انگیز؛ اینها همه از ولایت و خواص آنست. چشم بگشا به خودت، به ابتدایت و انتهایت و سیرت، و ظاهر و باطنت، و خواب و بیداریت، و سکون و حرکتت، و علم و قدرت و حیاتت، همه از لوازم و خصائص ولایت است.

بنابراین اگر ما ولایت را فقط در شبکه شق القمر، یا تسبیح حصی، یا ناله ستون حنانه، یا مرده زنده کردن امیرالمومنین علیه‌السلام و یا سائر معجزاتی که از امامان معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین نقل شده است بنگریم، چقدر کوتاه و سبک و بدون ارزش به ولایت نظر نموده‌ایم! عیناً مانند موری که در باغ سلطان با خدَم و حَشَم و گل و ریحان و عزت و جلالت وی، و با وسعت نفوذ امر و نهی او، فقط لطف وی را در دانه‌ای میدانند که به لانه می‌کشد، و قهر او را در شب‌نمی که در لانه‌اش فرود می‌آید!

بنابراین، کار اولیاءالله کار حق است و همه کارها از آنان ساخته است؛ از شفای مرضی، و احیاء موتی، و معجزات و کرامات و خوارق عادات، و تصرف در مواد طبیعت، و اعمال کارهائی که با عقل تجربی و حسّی ابدأ درست در نمی‌آید.

ولیکن نکته مهم اینجاست که: ایشان کار ناصحیح نمی‌کنند؛ و خلاف حکمت و مصلحت انجام نمیدهند، و بر ضرر و زیان بشر قدمی برنمیدارند. چرا که بنا به فرض، آنان اسم خدا هستند و خداوند کار بیهوده و عبث و لغو و لهُو نمی‌کند. کار اولیای حقه خداوند بقدری ظریف و لطیف و دقیق و بدون اسم و اثر و بروز و ظهور است که گاهی خودشان هم از افعال خود خبر ندارند، خودشان کار می‌کنند و نفوسشان و مثالشان از آن مطلع نیست. اگر ولی خدا را قطعه قطعه کنی و بندبندش را جداکنی و پوستش را زنده از بدنش بیرون کنی، کار خلاف رضای خدا انجام نمیدهد.



حضرت حدّاد قدّس الله سرّه میفرمود: من می‌بینم در همهٔ حرّمهای مشرّفه مردم خود را به ضریح می‌چسبانند و با التجا و گریه و دعا می‌گویند: وَصَلْه‌ای بر وصله‌های لباس پارهٔ ما اضافه کن تا سنگین تر شود. کسی نمی‌گوید: این وصله را بگیر از من تا من سبک‌تر شوم، و لباسم ساده‌تر و لطیف‌تر شود!

برای آخرین شب توقّف حضرت آقای حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد در مشهد مقدّس، حضرت آیه الله العظمی حاج سیّد محمد هادی میلانی از ایشان ضیافتی در محلّ مدرسهٔ خودشان به عمل آوردند که چون بعد از نماز مغرب و عشاء بود، تقریباً تا پاسی از شب به طول انجامید. آن ضیافت بسیار مهمّ بود؛ زیرا اولاً از جمیع همراهان و آشنایان طهرانی و همدانی و اصفهانی و شیرازی ایشان که جمع کثیری قریب هفتاد هشتاد نفر بودند، از جمله آیه الله حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی با جمیع شاگردان سلوکی و همراهانشان، این میهمانی به عمل آمد؛ و این تعداد از جمعیت مسألهٔ مهمّی بود. و ثانیاً در موقع شام و گستردن سفره در صحن حیاط مدرسه، از هر نوع غذائی به نحو احسن و اکمل موجود بود و واقعیت و فیها ما تشتهیه الانفس و تَلَذُّ الاعینُ مشهود. و این در همان اوقاتی بود که ایشان در نهایت شدّت کنترل و مراقبت سازمان امنیت (ساواک) بودند، و مأموری در وسط کوچه و مأمور دیگری در سر کوچه دائماً ایستاده بود، و رفت و آمد واردین را زیر نظر داشتند و از هویت افراد وارد بر ایشان سوال می‌نمودند. فلذا تردّد عامّه به منزل ایشان نمی‌شد، و رفت و آمد منحصر به افراد خاصّ خانواده و أمثالهم بود. نمازی را هم که در صحن پائین پا، به جماعت انجام میدادند تحت مراقبت بود و با مأمور، و راه عبورشان به نماز منحصر بود از صحن موزه که تماسی با مردم نداشته باشند. و آن وقت این ضیافت با این خصوصیات از حضرت آقای حدّاد برای سازمان امنیت سوال

برانگیز بود که این سید کیست؟ و چرا به ضیافت ایشان آمده؟ و این افراد اهل علم و غیر اهل علم کیانند؟ و شاید نظر توطئه‌ای دارند. لہذا در همان وقت صرف شام، سازمان امنیّت با مأمورین خود مدرسه را محاصره نمود، و در موقع خروج افراد از مدرسه، جماعت ایشان را در تحت مراقبت گرفتند. حتی گفته شد: چون مسیر حضرت آقای حدّاد از مدرسه تا مسافرخانه که در بازارچہ حاج آقا جان بود طبعاً از صحن مطہر میگذشت، به مجرد آنکه ایشان وارد صحن می‌شوند، مأمورین با دو چرخہ بقیّہ درہای صحن را کنترل می‌کنند تا خروج ایشان معلوم و محلّشان مشہود شود. و پس از خروج از در بازار سنگتراشها که پشت به قبلہ است تا مسافرخانه می‌آیند، و تا صبح در مسافرخانه و بقیّہ منازل معروفین از ہمراہان ایشان میروند؛ و صبح ہم کہ ایشان با ہمراہان طہرانی و ضمائم کہ تقریباً قریب یک اتوبوس می‌شدند و باید از ترمینال سابق مشہد حرکت کنند، در آنجا ہم مأمورین بودند. و خود رئیس سازمان امنیّت مشہد بہ ترمینال آمدہ بود، و از جوانان شیرازی کہ بدرقہ آمدہ بودند سوال میکرد کہ این سید کیست؟! آنها ہم ہمہ موذّب ایستادہ و جواب نمیدادند. و لہذا بسیار عصبانی شدہ بود.

وقتی ماشین ما از مشہد بہ صوب طہران حرکت کرد و در خیابان ناصرخسرو گاراژ میهن تور وارد شد، بہ مجرد آنکہ من از اتوبوس پائین آمدم، دیدم شخص ناشناسی از کنار محوطّہ باربری نزد من آمد و پرسید: این سید کیست؟! گفتم: اسمشان حاج سید ہاشم حدّاد است؛ از زوآر کربلاست و بہ مشہد مشرفّ شدہ بود، و اینک با ہمراہان برمیگردد. باری! حضرت آقا میفرمودند: آن شب بلای عجیبی ما را دنبال میکرد؛ و خداوند بہ برکت حضرت امام رضا علیہ السّلام آنرا مرتفع ساخت. "

یکشنبہ دوم مهر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی



عبد عاصی : از بس خودمان را به دریای نهج البلاغه نزدیکیم یادمان رفته چنین کتابی هم وجود دارد . در صورتی که مولا علی علیه السلام در خیلی از فرمایشاتشان راه و رسم حیات سالکانه را بیان فرموده اند . نهج البلاغه یک صحیفه کاملاً تربیتی است که ما بی تربیتان خودمان را از تربیت مربی کامل محروم کرده ایم آن هم بواسطه ی غفلتها ... خطبه ی متقین در سه بخش ارائه می شود . باید بخوانیم و تفکر کنیم تا سخنان مولا در ریشه های جانمان نفوذ کند . یا علی

وَ مِنْ خُطْبَةِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه های آن حضرت است

رَوَى أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ، كَانَ رَجُلًا عَابِدًا،

روایت شده: یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همّام می گفتند و مردی عابد بود

فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِمْ. فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

به حضرت عرضه داشت: اهل تقوا را چنانکه گویی آنان را می بینم برای من وصف کن. امام در پاسخ او درنگ کرد،

عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ: اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا

سپس فرمود: ای همّام، تقوای الهی پیشه کن و کار نیک انجام ده، زیرا خداوند با اهل تقوا

وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ. فَحَمِدَ اللَّهَ

و اهل کار نیک است. همّام به این مقدار سخن قناعت نکرد و حضرت را قسم داد. حضرت خدا را سپاس

وَ أَتَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ:

و ثنا گفت و بر پیامبر - که درود خدا بر او و آلش باد - درود فرستاد و سپس فرمود:

أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا
 اما بعد، خداوند پاک و برتر مخلوقات را آفرید در حالی که از اطاعتشان
 عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاءِ،
 بی نیاز، و از گناهشان ایمن بود، زیرا عصیان عاصیان به او زیان نمی رساند،
 وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنْ
 و طاعت مطیعان او را سود نمی دهد. پس روزی آنان را در میانشان تقسیم کرد، و هر کس را در دنیا
 الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمْ
 در جایی که سزاوار بود قرار داد. پرهیزکاران در این دنیا اهل فضائلند، گفتارشان
 الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيهِمُ التَّوَّاضُعُ. غَضُّوا
 صواب، پوشاکشان اقتصادی، و رفتارشان افتادگی است. از آنچه
 أَبْصَارُهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ
 خدا بر آنان حرام کرده چشم پوشیده، و گوشهای خود را وقف دانش بامنفعت
 لَهُمْ. نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَ لَوْلَا
 نموده اند. آنان را در بلا و سختی و آسایش و راحت حالتی یکسان است، و اگر
 الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
 خداوند برای اقامتشان در دنیا زمان معینی را مقرر نکرده بود از شوق به ثواب و بیم از عذاب
 طَرَفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.
 به اندازه چشم به هم زدنی روحشان در بدنشان قرار نمی گرفت .
 عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ، فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. فَهُمْ
 خداوند در باطنشان بزرگ، و غیر او در دیدگانشان کوچک است. آنان
 وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا
 با بهشت چنانند که گویی آن را دیده و در فضايش غرق نعمتند، و با عذاب جهنم چنانند که گویی
 فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ،
 آن را مشاهده نموده و در آن معذبند. دلهايشان محزون، همگان از آزارشان در امان،
 وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا

بدنهایشان لاغر، نیازهایشان سبک، و نفوسشان با عفت است. روزی چند را در راه حق صبر کردند
أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةً مَّرْبُوحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ.
که برای آنان راحتی جاوید به دنبال آورد، این است تجارتی سودآور که خداوند برای آنان مهیا نمود.
أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَأَسْرَتَهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا .
دنیا آنان را خواست و آنان آن را نخواستند، به اسارتشان کشید و آنان با پرداخت جانشان خود را آزاد کردند.

در گذر از عاشقان رسید به فالم دست مرا خواند و گریه کرد به حال
روز ازل هم گریست آن ملک مست نامه تقدیر را که بست به بالم
مثل اناری که از درخت بیفتد در هیجان رسیدن به کمال
هر رگ من رد یک ترک به تنم شد منتظر یک اشاره است سفالم
بیشه شیران شرزه بود دو چشمش کاش به سویش نرفته بود غزالم
هر که جگرگوشه داشت خون به جگر شد در جگرم آتش است از که بنالم

شنبه یکم مهر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سفر

عبدعاصی : چند روزی رفته بودم شیراز . زیارت شب جمعه ی حضرت شاهچراغ علیه السلام
بسیار دلنشین بود . مخصوصاً اینکه در اواخر دعای کمیل رسیدیم و حرم کم خلوت شد . آیت
الله دستغیب و آیت الله نجابت را هم زیارت کردیم . یک شب هم در جوار خواجه شیراز نماز مغرب
و عشاء خواندیم و مدتی در کنار ایشان ترنمی داشتیم .

"سفر" انسان را پخته می کند " . سفر "به اماکن دیدنی و زیارتی انسان را شاداب نگه می دارد .
"سفر" گاهی با سختی هایی هم روبروست . وسیله ایاب و ذهاب و خورد و خوراک و محل استقرار
و استراحت گاهی ممکن است درست جور نشوند . اما نهایتاً مدتی را در "سفر" بودی و برگشتی .

"سفر به عالم درون" و طی کردن "اسفار" فعل اولیای خداست. یعنی وقتی به زیارت یا سیاحت می روند هم سیر درونی را رها نکرده اند. اینکه اسمش را گذاشته اند "اسفار اربعه" یعنی تنها چهارتا سفر نیست. سالک در راهش به سوی خدا دائماً در حال "سفر" است. از منیت به احدیت. از کثرت به وحدت.

چند سال قبل وقتی در سوق الحویش (باز حویش) نجف قدم می زدم در یکی از کتابفروشی ها یک جلد کتاب کم حجم را پیدا کردم. تا بحال این متون را ندیده بودم. رساله ای عرفانی از آیت الله سید محمد حسن الهی طباطبایی (ره) اخوی حضرت علامه طباطبایی (ره). یک رساله عرفانی بسیار زیبا. فکر کنم تا بحال به فارسی ترجمه نشده است. چند روز پیش یاد این رساله افتادم. با خودم فکر کردم:

این همه رسائل ارزشمند عرفانی داریم و خوانده ایم اما: اما - هنوز "مسافر" نشده ایم.

وقتی در کنار مرقد حافظ (ره) نماز می خواندم از او طلب "همت" کردم. همانطور که خودش فرموده بود:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

از ایشان "همت" خواستم. باید "همت" خواست. از خدا. از امام عصر سلام الله علیه. از باطن پیران سحر خیز. شاید که ما را هم "ز دو عالم" طلبیدند...

به طعنه گفت به من: روزگار جانکاه است	به من! که هر نفسم آه در بی آه است
در آسمان خبری از ستاره من نیست	که هر چه بخت بلند است عمر کوتاه است
به جای سرزنش من به او نگاه کنید	دلیل سر به هوا بودن زمین ماه است
شب مشاهده چشم آن کمان ابروست!	کمین کنید که امشب سر بزنگاه است
شرار شوق و تب شرم و بوسه دیدار	شب خجالت من از لب تو در راه است....

حقیقت عاشورا و حال و هوای سید حداد (ره)

عبد عاصی : مخالفین فلسفه و عرفان چند دسته شده اند : اهل تفکیک . اهل منطق . کج فهم ها و هتاکین . مکتب مشهدی ها یا همان مکتب تفکیک که مشخص اند . اهل منطق کسانی هستند که چون به آن قله های رفیع نرسیده اند و هیچ ذوقی هم نبرده اند و محروم مانده اند انکار می کنند . کج فهم ها کسانی هستند که اکثرا از لحاظ علمی تسلطی بر فلسفه و حکمت ندارند اما از رهگذر بالاخره باید اظهار وجود کرد بر طبل تکفیر و مخالفت می کوبند . و اما هتاکین ... حساب آنها جداست و چوب خواهند خورد . دیروز مطلبی دیدم از یکی از همین کج فهم ها { که مناظرات بی در و پیکری هم دارد و کلاً چیزی از فلسفه و عرفان در خورجین ندارد } با عنوان // هاشم حداد دشمن مکتب اهل بیت // منتشر شده . شما بفرمایید باید چطور برخورد کنیم و جواب بدهیم ؟ آیا ما هم باید حیا و عفت را کنار بگذاریم و دریده باشیم ؟ و آیا مرجع و منبع شان این ادب را به آنها یاد داده ؟ وظیفه ی طبق روال سابق سکوت است . ما حق بی نزاکتی و هتک حرمت نداریم . اما هرچه از این قبیل جسارتها و بی بند و باریها زیادتیر شود نفوس مسموم تر خواهند شد و گناه بیشتر می شود و شکم های مملو از حرام هم زیادتیر . قبلاً در یکی از مطالبی که درباره ی مرحوم حداد (ره) کار کردم عرض کردم که بزرگی بود از علما (هم اکنون در قید حیات است) که به مرحوم سید هاشم (ره) بالای منبر بی احترامی کرد و از روی منبر با صورت زمین خورد و این قضیه معروف است . حتی ایشان کتابی با عنوان ... دارد که اهانت های غلیظی هم به ساحت اولیا کرده . اهل عرفان اهل تعقل و منطقتند . تا آنجا که بشود مکالمه می کنند و احتجاجات دارند و خارج از این حیطه سکوت می کنند . جملات زیر از بخش دوم کتاب شریف

روح مجرد است . همانطور که رفقای خوبم مستحضرند عرفای عظام در منازل و مراتب سیر و سلوکشان حالات متفاوتی دارند . این کتابهای زندگینامه آفتی است بر جان دوستداران سلوک . حالات و نظریات عارف را مخلوط با هم می آورند بدون اینکه مشخص شود این بیان یا حال برای ابتدای سلوک بوده یا وسط یا نهایت . اقتضای حال فناء این است که یک سری فراموشی ها و ابتهاجات و عدم تعلقهای شدید از سالک سر می زند . وقتی سید هاشم (ره) می فرماید : عاشورا روز مسرت و شادی است حقیقت دیگری را مشاهده می کند و آن ظفرمندی سیدالشهدا علیه السلام است و اوج شاهبازی حضرت اباعبدالله علیه السلام در پیشگاه رب الارباب جل جلاله . مرگ نمی بیند فناء می بیند . فرقا نمی بیند وصال مطلق را به تماشا نشسته . مگر جناب سید بن طاوس (ره) نفرمود اگر دستور ائمه هدی علیهم السلام نبود می گفتم مردم در این روز شادی کنند . سوء برداشت نشود . همه می دانند که در روز دهم محرم سال ۶۱ حرمت آل الله شکسته شد و خیام حرم الله به آتش کشیده شد و عزیز خدا را بین دو نهر آب با لب عطشان (فقطعوه بسیوف اربا) بشهادت رساندند و بنات الرسول صلوات الله علیه را به اسارت بردند و ... همه می دانیم که امام هشتم علیه السلام فرمود از بس برای جد غریبان گریه کردیم پلکهایمان زخمی شده . امام صادق علیه السلام شیعیان را یک سمت و اهل بیتش را سمتی جمع می کردند و روضه خصوصی می گرفتند . آدم تا خاتم سلام الله علیهم بر عزای سید الشهدا علیه السلام اشک ریختند . امام زمان سلام الله علیه فرمود یا جدا ! صبح و شام برایت گریه می کنم و اگر اشکم تمام شود خون گریه می کنم . و ... مادرش فاطمه ی زهرا علیها سلام هنوز است که هنوز است دارد برای زخمهای تن آن بدن بی کفن که کهنه پیراهنش را هم دزدیدند مویه می کند . همه را می دانیم اما هر خلقتی در این عالم باطنی دارد . باطن عاشورا پیروزی خون بر شمشیر بود . که اگر نبود قیام اباعبدالله علیه السلام چیزی از دین خدا باقی نمانده بود . حسین علیه السلام

عالیترین تجلی فنای ذاتی را به ظهور رساند . چیزی از حسین باقی نمانده بود . هرچه بود "الله"
بود . . .

در مملکت عشق فقط شاه حسین است نزدیک ترین راه به الله حسین است

جملات زیر از لسان سید الطائفتین علامه طهرانی(ره) است . مرحوم علامه فانی در استادش بود
و استادش فانی در "الله" . اهل عرفان به فنای در استاد که عارف کامل است اعتقاد دارند و
استدلالات قوی هم موجود است . در این طلیعه ی ماه محرم احوال مولایمان سید هاشم حداد
(ره) را می خوانیم . رزقناالله و ایاکم . آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله) می فرمودند : مرحوم
حداد (ره) در اواخر عمرشان در عزای سیدالشهدا علیه السلام چنان اشکهای درشت می ریخت
که ...

چشم پیاله ای ز شراب مُحرم است اذنم بده که دوره بیفتم برای تو

در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان
درخشان و نورانی؛ ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد؛ سراسر ابتهاج و مسرت بود.
میفرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه میخورند و ماتم و اندوه بیا
میدارند! صحنه عاشورا عالی ترین مناظر عشق‌بازی است؛ و زیباترین مواطن جمال و جلالِ الهی،
و نیکوترین مظاهر أسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیهم‌السلام جز عبور از درجات و
مراتب، و وصول به اعلی ذرّوة حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر،
و فنای مطلق در ذات اُحدیّت چیزی نبوده است.

تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و
حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیّت و دخول در عالم کلیّت است. روز پیروزی و نجات
است. روز وصول به مطلوب غائی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه‌ای از آنرا اگر به

سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش میگردند و یکسره تا قیامت بر پا شود به سجده شکر به رو در می‌افتند.

حضرت آقای حدّاد میفرمود: مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسّف میخورند و همچون زن فرزند مرده می‌نالند. مردم نمیدانند که همه آنها فوز و نجاج و معامله پر بها و ابتیاع اشیاء نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خَزَف بوده است. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود؛ حیات سرمدی بود.

میفرمودند: شاعری وارد بر مردم حَلَب گفت:

گفت: آری، لیک کو دور یزید کی بُد است آن غم، چه دیر اینجا رسید

چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کران این حکایت را شنید

در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه میکردند، ولی همه‌اش گریه شوق بود. و بعضی اوقات از شدت وجد و سرور، چنان اشکهایشان متوالی و متواتر می‌آمد که گوئی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان میریزد.

«ولیکن حال حسین بن علیّ سیّد الشهداء علیه الصلوة و السّلام و بعضی از یارانش که با وی بودند چنین بود که رنگ صورت‌هایشان میدرخشید و اعضاء و جوارحشان آرام میگرفت، و نفس‌هایشان بدون اضطراب و آرام بود. در اینحال بعضی از آنها به بعض دیگر گفتند:

ببینید! این مرد ابداً از مرگ ترسی ندارد؛ و آنرا ساده و بدون اهمیّت می‌شمرد!

حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه به آنها گفت: ای فرزندان بزرگ‌زادگان، و ای عزیزان بلند پایه و ارجمند! صبر و تحمّل و شکیبائی پیشه‌گیرید! چرا که مرگ چیزی نیست مگر به مثابه

پلی که شما را از روی خود عبور میدهد از گرفتاری و شدت و مضرت، به سوی بهشتهای وسیعه و نعمتهای جاویدان إلهیه! پس کدامیک از شما خوشش نمی‌آید که از زندانی به سوی قصری انتقال یابد؟!...

بدرستیکه پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر. و مرگ پل عبور است برای اینان به سوی بهشتهایشان، و پل عبور است برای آنان به سوی دوزخ گداخته‌شان. نه من دروغ می‌گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.»

باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده‌اند، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان بوده است که از عوالم کثرات عبور نموده و به فنای مطلق فی الله رسیده بودند، و به عبارت دگر: سفر إلی الله به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوّم که فی الله است داشته‌اند. همانطور که در احوال ملاّی رومی در وقت سرودن این اشعار، و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدینگونه بوده است که جنبه وجه الخلقی آنها تبدیل به جنبه وجه الحقی و وجه الرّبّی گردیده است؛ و از درجات نفس عبور کرده، در حرم عزّ توحید و حریم وصال حقّ متمکّن گردیده‌اند.

اما سائر افراد مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کنند تا بدینطریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت. همچنانکه در روایات کثیره مستفیضه ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدینوسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طیّ این سبیل هم آهنگ گردیم.

و تازه وقتیکه أسفار أربعه طیّ شد، از لوازم بقاء بالله بعد از مقام فناء فی الله، متشکّل شدن به عوالم کثرت، و حقّ هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می‌باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است و هم کثرت؛ چنانکه عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر

مشاهده می‌شد که پس از مقام فناء صرف و تمکّن در تجرّد، دارای مقام بقاء بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و حرقت قلب از ایشان مشهود بود. خود حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام هم به حضرت سکینه دختر عزیزشان فرمودند:

لا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مادامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

«قلب مرا با سرشکت آتش مزن، این سرشکی که از روی حسرت می‌ریزد؛ تا وقتی که جان در بدن دارم!»

و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند سکه دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام می‌باشد به آن عوالم، و روی دیگر آن غصّه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می‌باشد. اما کسی میتواند آن روی سکه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد؛ بِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

باری، نحوه قرائت و کیفیت خواندن این ابیات مولانا طوری بود که گوئی حضرت حدّاد با حقیقت آن معانی متحد و از آبشخوار واقعیّات و حقائق و معادن آن، سخن می‌گوید. تو گوئی که اینجا روز عاشورا است، و او دارد از باطن و ضمیر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام خبر میدهد و برای اصحاب و یاران خود پرده بر میدارد.

لفظ « فناء » بیشترین لفظی بود که بر زبان حدّاد عبور میکرد، و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فناء نمیدید، و رفقای خود را بدان دعوت می‌نمود.

آیت الله سعادت پرور - نامه دوم

عبد عاصی : این تراوشات درونی که از جان یک عارف ذکر شده ماحصل یک عمر مجاهدت همراه با عاشقی کردن است . مجاهد عاشق . مجاهده ی عاشقانه ...



بسمه تعالی

در سال ۱۳۷۹ از قم ، به یکی از دوستان ارسال داشته است .

پس از عرض سلام ، کلماتی ذکر شده ، بر حسب تشریفات پس از آن نوشته شده است گمان می کنم عوض آن که از دهن ناپاک خود سخنی بنویسم ، چند شعری و چند کلامی از لسان دیگران بنویسم تا سبب روشنی قلب شریفان گردد .

مخوان زدیرم به کعبه ، زاهد
که برده از کف ، دل من آن جا

به ناله ی مطرب ، به عشوه ی ساقی
به خنده ی ساغر ، به گریه ی مینا

به عقل نازی ، حکیم تاکی

به فکرت ای ره ، نمی شود طی

به کنه ذاتش ، خرد برد پی

اگر رسد خس ، به قعر دریا

چو نیست تو را به عیش دستی

بساز ای دل ، به تنگدستی

چو قسمت این شد ، زخوان هستی

دیگر چه خیزد ، زسعی بی جا

ربوده مهری چو ذره تا بم

ز آفتابی ، در اضطرابم

که گر فروغش به کوه تابد

ز بی قراری ، در آید از پا

در این بیابان ز ناتوانی

فتادم از پا چنان که دانی

صبا پیامی زمهربانی

ببر زمجنون به سوی لیلا

همین نه مشتاق در آرزویت

مدام گیرد ، سراغ کویت

تمام عالم به جستجویت

به کعبه زاهد به دیر ، ترسا

اما کلمات :

سال ها پرسیدم از خود کیستم

آتشم ، شوقم ، شرارم ، چیستم

دیدمش امروز و دانستم کنون

او به جز من ، من به جز او نیستم

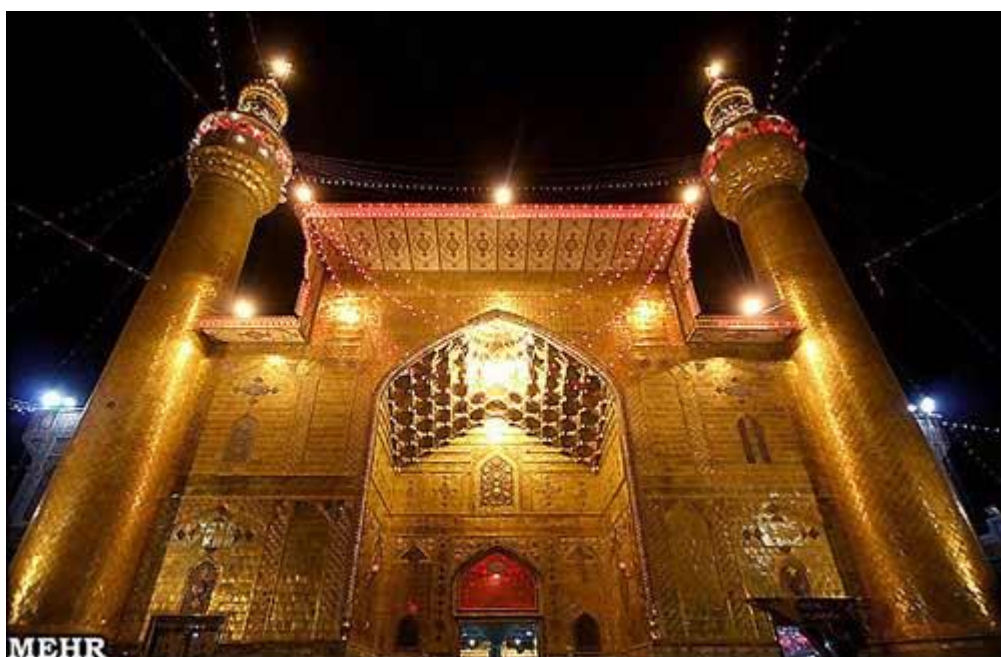
روزگاری او را می جستم ، خود را می یافتم ، اکنون خود را می جویم ، او را می یابم ! دوست را

از در بیرون کنند ، اما از دل بیرون نکنند .

یکشنبه بیست و هشتم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

حاج مرزوق عرب (ره) دیوانه حسین (علیه السلام)

عبدعاصی : بزرگی بود از سوختگان وادی حسینی که مکاشفاتی داشت و چند سال پیش در تهران از دنیا رفت . حقیر بسیار شیفته و دلداده ایشان هستم . وقتی می خواست به ابی عبدالله علیه السلام سلام بدهد بجای اینکه انگشت اشاره اش را به سمت قبله بگیرد با اشک و تضرع با انگشت به قلبش اشاره می کرد و می فرمود : السلام علیک یا اباعبدالله



این مطلب را قبلاً در وبلاگ قدیم مان کار کرده بودم و مناسب دیدم به مناسبت حلول ماه محرم (بهار نوکری) و انتشار جمال حاج مرزوق (ره) دوباره در وبلاگ جدیدمان هم بیاورم با ویرایشی جدید .

اکثریت مداحان قدیمی شاگردان حاج مرزوق (ره) بودند . حاج اکبر ناظم - مرحوم شاه حسین - حاج محمد علامه و حاج محمد علی اسلامی نمونه هایی از دست پرورده های سبکها و اشعار و سلوک حاج مرزوق عرب (حائری) هستند . اهل کربلا بود با صورتی سوخته اما قلبی نورانی . معذرت می خواهم اصلاح می کنم : با قلبی سوخته . از عشق حسین علیه السلام سوخته بود...



VARESOON.ir



126 سال پیش، پارچه فروشی های بازار تهران کاری کردند. آن ها بعد از چند سال مقدمه چینی، هیأت خودشان را به اسم هیأت جان نثاران حسینی صنف بزاز تهران را انداختند. محل هیأت هم مسجد میرزا موسی، نزدیک مسجد جامع بازار بود. برای این که مداحی و سینه زنی هیأت از همان ابتدا، اصیل باشد، طلبه ای از کربلا به نام حاج مرزوق وارد جمع هیأتی ها شد.

سینه زنی تهرانی های قدیم تا قبل از نقل مکان مرحوم حاج مرزوق از کربلا به تهران، اینگونه بود که اصطلاحاً سه ضرب و بی وقفه سینه می زدند. بدین ترتیب اساساً « دم سرپا » و « زمینه

خوانی»، در تهران رایج نبود. مرحوم حاج مرزوق بنیانگذار سینه زنی سنتی در تهران بوده است. اوج تکامل این سبک، در دوره مرحوم شاه حسین و مرحوم ناظم شکل گرفت. ایشان از بنیانگذاران سنت "چهارپایه" در شیهای مسلمیه حرم عبدالعظیم حسنی(ع) بودند.



VARESOON.ir



حاج مرزوق، یکی از سوختگان وادی سیدالشهدا علیه السلام بود که عمری را در مقامات عالیه توسل و گریه به سر برده و مس گونه هایش به مدد کیمیای سرشک حسینی به طلای ناب مبدل گشته بود.

هنگامی که فرزند مرحوم حاج مرزوق از دنیا رفت، خبر مرگ فرزند را در مجلس روضه خوانی امام حسین (ع) به او دادند، اما او به جای قطع روضه خوانی به ادامه آن پرداخت و این را مهم تر دانست. حاج مرزوق، وقتی به خانه برگشت فرزند مرحوم خود را در دست گرفته و از امام حسین (ع) خواست که به حرمتش، فرزندش را به او بازگرداند که در همان لحظه فرزند او با عنایات خاص سالار شهیدان چشم باز کرده و به زندگی برگشت.

یکی از اهل معنا در خصوص برزخ ایشان می فرمود:

حاج مرزوق را در جوار آقا بزرگ تهرانی دفن کردند. یکی از مؤمنان در عالم رویا آقا بزرگ را مشاهده می کند و به وی می گوید: چقدر خوب است که حاجی مرزوق را نزد شما دفن کرده اند! آقا بزرگ در پاسخ می فرماید: این گونه هم که فکر می کنی، نیست. به محض آنکه حاج مرزوق را اینجا دفن کردند، آقا امام حسین علیه السلام او را برداشتند و با خود بردند.

حتی یکی از اهل معنا که در تهران معروف است زمانی که به برزخ حاج مرزوق توجهی داشتند او را در جوار سیدالشهدا علیه السلام و در حالی که والد و شیدای امام حسین علیه السلام بود مشاهده کردند. زمانی شخصی می خواست با روح حاجی ارتباط برقرار کند و از او سوالاتی بپرسد، جناب شیخ هم تدارکاتی دیدند و روح حاجی را احضار کردند، وقتی حاج مرزوق برای پاسخگویی حاضر شد، مشاهده کردند که فریاد می زند: چه کسی است که یک لحظه مرا از محبوبم جدا کرده است؟

نوکر حسین یعنی این ... مداح یعنی این ... نوکری که نوکری را از خود اربابش گرفته نه اینکه هر کسی سرش را تراشید قلندر دربار حسین علیه السلام شود

شعر زیر سروده حاج مرزوق است :

پیمان وفا با ننگه مست تو بستیم بستیم در میکده پیمانہ شکستیم
یک دم نسپردیم ره عقل و خرد را دیوانه تو مست تو از روز الستیم
ناز تو خریدیم به محراب عبادت قامت چو به قد قامت زیبای تو بستیم
شب بود و من و دل به هوای سر زلفت دیوانه صفت سلسله ها را بگسستیم

رفتیم به سر منزل عشاق بلاکش در حلقه سودا زدگان تو نشستیم
وقت است کنی جلوه به خلوتگه عشاق هرچند که خواریم گل روی تو خستیم

دیوانگی آموز اگر طالب فیضی

جمعه بیست و ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه اول

عبدعاصی : این اولین نامه از نامه های عاشقانه و عارفانه پروانه ی سوخته حب الهی مرحوم آیت الله سعادت پرور رضوان الله علیه است . جناب ایشان و مرحوم عارف واصل آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی(ره) از اساتیدی بودند که دستورات آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (اعلی الله مقامه الشریف) در معرفت النفس و سیر الی الله به واسطه ی فیض دستشان رسیده بود . اینک ما و خواندن حکایات رفتگان وادی حب...

بسم الله الرحمن الرحيم

در غره ی صفر المظفر سنه ی ۱۳۸۰ ، خدمت یکی از دوستان ارسال داشته است .

پس از عرض سلام

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار که از جهان ، ره و رسم سفر براندازم

ای کاش این سفر ، پر خطر نبودی تا دیدارش ، همیشه دل ربودی ؛ ای کاش یار ، ما را به مقام نیستی واگذاشتی تا جز رویش منظری نداشتی ؛ ای کاش ، آفتاب جمالش به زیر ابر کثرات پنهان نشدی تا عاشقان ، به بی خودی به جمالش نگران شدی ؛ ای کاش این روز تیره بر آمدی تا باز دل به دامش برافتادی ؛ ای کاش ، خار علایق بر پای مان نخلیده بود تا به تیر نگاهش مبتلا گردیده بودیم ، ولی افسوس این سفر ، ما را ضروری بود و گرنه ، با قراری ، کار عاشقی تمام نگردد ! [بلکه] ثبوت قدم ، آن را شرط است ، فنای عاشق در معشوق می خواهد ، بقای عاشق به معشوق می خواهد . افسوس که نیستی ، مقام نباشد و ظهور هستی ، به تجلیات جلالی و جمالی ضروری است تا شیفتگان جمالش ، در تاریکی جلالش ، نور او را جویا شوند و پس از هدایت ، به نورش ملحق گردند . بر نیستی خود آگاه و به هستی او مطلع ، در عین حال ، در لباس تجلیات صفاتی مستقر ، چه دنیا و چه آخرت ، البته با تفاوتی از حیث لطافت و ضخامت.

افسوس که اگر آفتاب جمالش پنهان نبودی ، به زیر سایه های صفات و کثرات عالم ، یک بارگی بسوختی و جز جمال و نورش ، جلوه گر نبودی ، موجودی نبودی تا به تماشای رویش از خود بی خود شدی ، در عین این که این زمان هم با او ، او را مشاهده می کنم ، بالاخره این روز تیره سر آید و به دام او گرفتار خواهیم شد ، خار های علایق هم از سینه ها کنده خواهد شد و هدف تیر نگاهش خواهیم شد .

در آخر ، این چند بیت شعر را ذکر می نمایم :

گر جُرعه ای ز جام محبت چشانی ام ای پیر می فروش ، زغم می رهانی ام

من قطره ی نهان شده در ابرم و تو بحر ای ابر ، همّتی که به دریا چکانی ام

من شاه باز عالم قدسم ، نه کرم خاک من نیستم ز اهل زمین ، آسمانی ام

جمعه بیست و ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سید محمد سعید حبوبی

عبدعاصی : تصویر زیر تمثال سالک مجاهد آیت الله سید محمد سعید حبوبی (ره) است که در زیارت ایشان از مسجد منوره ی سهله گرفته شده است . بزودی چند مطلب درباره مسجد سهله کار خواهم کرد .

چهارشنبه بیست و چهارم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مناجاتی توحیدی

عبد عاصی : شاید کلمه ی " ماثوره " را شنیده باشید . ادعیه ی ماثوره . یعنی دعاها و اذکاری که مستقیماً از ناحیه ی مقدسه ی امام معصوم علیه السلام به ما رسیده است . در این دعاها شکی نیست کما اینکه بزرگان و علمای ربانی هم بر قرائت آنها تاکید داشته و دارند . مثل دعای کمیل یا دعای عرفه یا زیارت جامعه ی کبیره و امثالهم . در منطق اهل معرفت آنچه به قلب ولی خدا و عارف بالله تاییده می شود از ناحیه ی حجت مطلق خدا سلام الله علیه است و الهامی است از جانب ذوات مقدسه . پس فعل و قول عارف برای ما حجت محسوب می شود . عرفای ما در طول دوران سیروسلوک گاهاً مناجاتها و ادعیه ای انشاء فرموده اند که از وجود خودشان برخاسته و تلاطم درونی شان بوده است . مثل اوراد و اذکار و ادعیه ای که جناب سید بن طاوس (رضوان الله علیه) در اقبال الاعمال یا مهج الدعوات آورده اند . یا اذکار و ادعیه جناب سیدبحرالعلوم (قدس سره) یا مناجاتهای آیت الله ملک تبریزی (رحمت الله علیه) در کتاب لقاء الله و اسرار الصلوه . درباره مضامین این ادعیه و مناجاتهای غیر ماثوره نمی شود حرفی زد جز اینکه الحق اعجاب برانگیزند . و چرا نباشند زیرا که از ناحیه ی خدای کریم بر آینه ی صاف قلب یک عارف تاییده شده و حالا ما می خواهیم از این عبارات خودمان را به خدا نزدیک کنیم . نه تنها نزدیک بلکه لذت هم ببریم . قسمت آخر دعای عرفه که از جناب سید بن طاوس است حاوی مطالب فوق العاده توحیدی و بالاست و با مناجات خود سیدالشهدا علیه السلام تفاوتی ندارد . پس مقدس مابی و تحجر نکنیم و گوش جان بسپاریم به فرمایشات بزرگانمان . مناجات زیر یک مناجات تعریف شده نیست . گزیده ای از یک مناجات و دستورالعمل عرفانی است که حقیر آن را خلاصه کرده ام و عبارات نابش را جدا آورده ام . انشاءالله که همه رفقای خواننده و بلاگ طریق الی الله و حقیر محل تجلی برکات این دعا بشویم انشاءالله . عبارتهای فوق العاده ی آن با رنگ آبی مشخص شده است . در صورت بوجود آمدن سؤال از طریق ایمیل و بلاگ در خدمت خواهیم بود . با هم بخوانیم و لذتش را ببریم . همینش هم از سر ما زیادی است عکس خورشید را برای همین این پایین گذاشتم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ إِلَّا إِلَيْكَ ۞

وَمِنَ الذُّلِّ إِلَّا لَكَ ۞

اللهم وَأَزِلْ عَنْ قُلُوبِنَا بُنُورَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ظُلْمَةَ الْحِجَابِ وَالْهَمْنَا الْحِكْمَةَ وَالصَّوَابَ وَأَسْقِنَا مِنْ لَدُنْكَ صَافِي الشَّرَابِ وَفَهَّمْنَا أَسْرَارَ الْكِتَابِ ، وَأَدْخِلْنَا حَضِيرَةَ الْقُدْسِ فِي جُمْلَةِ الْأَحْبَابِ ۞

اللهم جَمِّلْنَا بِجَمِيلِ الصِّفَاتِ وَأَزِلْ مِنْ قُلُوبِنَا حُبَّ الرِّيَاسَةِ وَجَمِيعِ الشَّهَوَاتِ

وَ أَنْعِمْ عَلَيْنَا بِتَجَلِّي الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَأَغْرِقْنَا فِي عَيْنِ بَحْرِ الْوَحْدَةِ السَّارِبَةِ فِي جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ

وَ أَبْقِنَا بِكَ لَا بِنَا فِي جَمِيعِ اللَّحْظَاتِ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا نِعْمَتَكَ الْمَخْصُوصَةَ بِأَهْلِ الْعِنَايَاتِ

وَأَذِقْنَا لَذَّةَ تَجَلِّي الذَّاتِ وَ أَدِمَّهَا عَلَيْنَا مَا دَامَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتِ ۞

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمَخْصُوصِ بِالْإِسْرَاءِ وَالْمِعْرَاجِ وَصَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ تَوَجَّنَا مِنَ الْقُبُولِ أَنْهَجَ تَاجِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْمَحْفُوظِينَ مِنْ الْإِعْوجِجِ ۞

وَعَمَّرْ قُلُوبَنَا بِالنُّورِ الرَّاسِخِ ۞ وَاسْلُكْ بِنَا طَرِيقَ الرَّشَادِ ۞ وَاخْلَعْ عَلَيْنَا خِلْعَ الرُّضْوَانِ وَالْوِدَادِ ۞ وَاكْشِفْ لَنَا عَنْ أَسْرَارِ الْمَنْعِ وَالْجَوَازِ ۞ وَابْسُطْ لَنَا الرِّزْقَ وَاغْنِنَا عَنِ النَّاسِ ۞

وَاجْعَلْنَا بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مِنْ عِبَادِكَ الْخَوَاصِّ ۞ وَأَنْزِعْ مِنْ قُلُوبِنَا حُبَّ الشَّهَوَاتِ وَالْأَغْرَاضِ ۞ وَأَزِلْ عَنْ قُلُوبِنَا الْبَرَاقِعَ ۞ وَأَسْعِفْنَا بِهِ كُلَّ الْإِسْعَافِ ۞ وَأَذِقْنَا لَذَّةَ الْوِصَالِ ۞

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ذِي الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَالسَّرِّ الْأَجْلَى وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاكْشِفْ لَنَا عَنْ مَقَامَاتِ الْوِلَاءِ وَالْإِسْتِجْلَاءِ ۞

اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ أَعْمَالِنَا خَوَاتِيمَهَا ، وَخَيْرَ أَيَّامِنَا يَوْمَ لِقَائِكَ ۞ رَبَّنَا أْتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۞

اللَّهُمَّ أَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا فَتَّبِعْهُ ، وَأَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا فَتَجَنَّبْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ۞

اللَّهُمَّ اكْفِنَا بِحَلَالِكَ عَنِ حَرَامِكَ ، وَاعْنِنَا بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ ۞

اللَّهُمَّ يَسِّرْ لَنَا أُمُورَنَا مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوبِنَا وَأَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِي دِينِنَا وَدُنْيَانَا وَآخِرَتِنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حُسْنَ التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ ، وَدَوَامَ الْإِقْبَالِ عَلَيْكَ ، وَاكْفِنَا شَرَّ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ ، وَقَنَا شَرَّ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ ، وَاخْلَعْ عَلَيْنَا خَلْعَ الرِّضْوَانِ ، وَهَبْ لَنَا حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ ، وَتَوَلَّ قَبْضَ أَرْوَاحِنَا عِنْدَ انْتِهَاءِ الْأَجْلِ بِيَدِكَ مَعَ شِدَّةِ الشُّوقِ إِلَى لِقَائِكَ يَا رَحْمَنُ ۞

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا ، وَقَلْبًا خَاشِعًا ، وَتُورًا سَاطِعًا ، وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ ، وَأَسْأَلُكَ الْغِنَى عَنِ النَّاسِ ۞

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي ۞

رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ ۞ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ۞ رَبِّ اغْفِرْ وَاِرْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۞

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ناگزیر از سفرم، بی سر و سامان، چون «باد» به «گرفتارِ رهایی» نتوان گفت آزاد

کوچ تا چند؟! مگر می‌شود از خویش گریخت؟ «بال» تنها غم غربت به پرستوها داد

اینکه «مردم» نشناسد تو را غربت نیست غربت آن است که «یاران» ببرندت از یاد

عاشقی چیست؟ به جز شادی و مهر و غم و قهر؟! نه من از قهر تو غمگین، تو از مهرم شاد

چشم بیهوده به آینه شدن دوخته‌ای اشک آن روز که آینه شد از چشم افتاد

یکشنبه بیست و یکم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

یک منبر خوب و مناسب

عبدعاصی : با نزدیک شدن به ایام محرم خوب است که جایی را برای عزاداری انتخاب کنیم که حتماً منبر مفید داشته باشد . یکی از این نمونه که از اساتید هم هستند جناب آیت الله قرهی است که منبرهای مناسبی دارند . مطالب زیر گزیده ای از صحبت‌های ایشان در آخرین منبرهایشان است . یک منبر خوب پر از حدیث و روایت و مسائل اخلاقی . انسان را خسته نمی کند و تنوع هم دارد . کاش منبری ها یاد بگیرند و گوش مردم را با فضائل و سیره اخلاقی اهل البیت علیهم السلام بهتر و بیشتر آشنا کنند .

*گام‌های انسان به سمت عاقبت به خیری

محضر وجود پیامبر اکرم (ص) رسیدند، عرضه داشتند: یا رسول الله! چه کنیم مشمول کسان‌ی گردیم که عاقبت به خیر می‌شوند؟

پیامبر عظیم‌الشأن (ص) فرمودند: آن کسی که در دنیا، قول و فعلش خیر باشد، نشستن و قیامش خیر باشد، جز خیر نیاندیشد و جز خیر برای دیگران چیزی نخواهد؛ مشمول عاقبت به خیر شدن است.

مردان الهی همه افعال، کردار، اعمال و اقوالشان، خیر است. جز خیر نمی‌اندیشند و جز خیر چیز دیگری برای کسی نمی‌خواهند.

*سؤال زیرکانه از پیامبر اکرم (ص)

وجود مقدس مولی الموالی، علی بن ابی‌طالب (ع) در روایتی می‌فرماید: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ عَلَّمَنِي عَمَلًا يُحِبُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَيُحِبُّنِي الْمَخْلُوقُونَ وَيُثْرِي اللَّهُ مَالِي وَيُصِحُّ بَدَنِي وَيُطِيلُ عُمْرِي وَيَحْشُرُنِي مَعَكَ»، فردی به محضر پیامبر (ص) آمد، زرنگ بود و همه چیز را با هم خواست. خیلی خوب است انسان در دنیا زیرک باشد «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»، عرضه داشت: یا رسول الله! «عَلَّمَنِي عَمَلًا» عملی را به من یاد بده که به سبب آن...

۱. «يُحِبُّنِي اللَّهُ عَلَيْهِ» پروردگار عالم مرا دوست داشته باشد.

۲. «وَيُحِبُّنِي الْمَخْلُوقُونَ» و بندگان خدا هم مرا دوست بدارند.

۳. «وَأُثْرِي اللَّهُ مَالِي» ثروتم را زیاد کند.

۴. «وَأُصِحُّ بَدَنِي» بدنم را تندرست قرار دهد.

۵. «وَأُطِيلُ عُمْرِي» عمرم طولانی شود.

۶. «وَأُحْشِرُنِي مَعَكَ» و در آخر هم با شما محشور شوم؛ یعنی همان عاقبت به خیر شدن.

پیامبر(ص) (فرمودند: «فَقَالَ هَذِهِ سِتُّ خِصَالٍ تَحْتَاجُ إِلَى سِتِّ خِصَالٍ». «فرمودند: این شش مرتبه‌ای که تو گفتی، نیاز به شش خصلت دارد که اگر انسان این شش خصلت را داشت، طبعاً این شش مرتبه‌ای که تو گفتی هم به وجود می‌آید.

*چگونه می‌شود خدا انسان را دوست بدارد؟

حضرت فرمودند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ اللَّهُ فَخَفِّهُ وَاتَّقِهِ» «اگر دوست داری خدا دوستت داشته باشد؛ بترس و تقوی داشته باش.

*ذکر درونی اولیا خدا چیست؟

لذا اولیاء خدا ذکر را که بسیار ذکر مهمی است، اما فقط در موقع شنیدن مرگ به زبان جاری می‌کنیم؛ یعنی کلمه استرجاع را مدام بیان می‌کنند، ملأ حسینقلی همدانی (اعلی الله مقامه الشریف) آن عارف بزرگوار و استاد آیت‌الله قاضی (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمایند: آن کسانی که وصل شدند و دائم در فکر و ذکر پروردگار عالم بودند، باید به یک ذکر درونی مشغول باشند. آن

ذکر درونی هم این است که دائم در درون خودشان بگویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «ما از خداییم، یعنی لله و متعلق به خداییم، وقتی تعلق به خدا داریم، رجوعمان هم به اوست. آن که فهمید تعلق به ذات احدیت دارد، دیگر منیتی در او نیست!

* چگونه در بین مردم، محبوب باشیم؟

پیامبر اکرم (ص) در ادامه می‌فرمایند: «وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحِبَّكَ الْمَخْلُوقُونَ فَأَحْسِنْ إِلَيْهِمْ وَ ارْفُضْ مَا فِي أَيْدِيهِمْ» اگر می‌خواهی عند الناس هم محبوب باشی؛ به آن‌ها نیکی کن و چشم طمع از دست مردم بکش.

* خیر دنیا و آخرت به چه کسی داده می‌شود؟

جمله‌ای را بگویم که بسیار مهم است و اتفاقاً خیر دنیا و آخرت هم در آن است. وجود مقدس امام باقر (ع) فرمودند: «مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ»، خیر دنیا و آخرت را به مؤمنی ندادند مگر این که این مؤمن یک خصوصیت دارد و آن حسن ظن به خداست. یعنی چشم از همه خلائق بریده و فقط به خدا امیدوار است.

* راه زیاد شدن مال

حضرت در ادامه فرمودند: «وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُثْرِيَ اللَّهُ مَالَكَ فَزَكِّهِ» در مرحله بعدی اگر می‌خواهی پروردگار عالم مالت را زیاد کند، مالت را تزکیه کن، یعنی خمسش را بده.

* راهی هم برای تندرستی و هم برای زیاد شدن مال!

"وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُصِحَّ اللَّهُ بَدَنَكَ فَكَثِّرْ مِنَ الصَّدَقَةِ" صدقه، صحت بدن می آورد و تدفع البلاء

است، ضمن این که خود صدقه، مال را هم اضافه می کند!

فقیری نزد پیامبر عظیم الشان (ص) (آمد و از فقر شکایت کرد. پیامبر (ص) فرمودند: صدقه بده. عرضه داشت: یا رسول الله! من پول ندارم، شما می -فرمایید صدقه بده؟! پیامبر (ص) فرمودند: از هرچه که داری، یک مقدارش را صدقه بده. ولو یک تبر داری آن را بفروش و یک مقداری صدقه بده؛ چون خدای متعال مضاعف می کند. «الصدقة تجلب الرزق» صدقه، عامل جلب رزق می شود.

*راه طول عمر

«وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُطِيلَ اللَّهُ عُمْرَكَ فَصِلْ ذَوِي أَرْحَامِكَ» اگر می -خواهی طول عمر پیدا کنی،
صله ارحام کن.

صله ارحام یکی از نکات مهم است. منتها در صله ارحام یادمان نرود اگر خدای ناکرده مجلسی برویم که آن مجلس ما را به گناه بیندازد، رفتن ما صحیح نیست. امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «نحن صلة الارحام»، ما صله ارحام هستیم، لذا عزیز دلم! اگر خدای ناکرده انسان خانه خاله، عمه، دایی، عمو و یا کسی برود که یک شخص نامحرم (دختر خاله، دختر عمو و ...) با یک لباس نامناسب بیاید، باید بدانیم: این جا دیگر صله ارحام ندارد.

*راهی برای محشور شدن با پیامبر (ص)

پیامبر (ص) در ادامه فرمودند: «وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يُحْشُرَكَ اللَّهُ مَعِيَ» اگر اراده کردی و می خواهی

فردای قیامت با من محشور باشی، «فَأَطِلِ السُّجُودَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» سجده‌های طولانی در محضر آن حضرت واحد داشته باش.

خدا مرحوم حاج آقای سید سجّادی را رحمت کند، ایشان یکی از اوتاد و اولیاء الهی بودند که تازه از دنیا رفتند، در فریمان زندگی می‌کردند و در همان تپه مخصوص که اولین بار هم طی الأرض ایشان از آن جا شروع شد، دفنشان کردند. گروهی از مشهد، تهران، شیراز و جاهای دیگر برای تشییع جنازه ایشان رفته بودند و بیان شده: تشییع جنازه خوبی داشتند. ایشان را درست در همان وسط خانه که آن طرف بیت‌الاحزانشان بود، دفن کردند. ایشان راجع به این که چرا به این مطالب رسیدند، نکته خوبی را بیان می‌کردند. ما شبی با ایشان خلوت کرده بودیم، ایشان فرمودند: هرچه دارم از سجده است. فرمودند: در سجده دو چشم سرم باز شد و عرش را دیدم!

***شنیدن ناله شیطان در سجده!**

در یک روایت آمده - که خیلی این روایت عجیب است - یکی از جاهایی که شیطان خیلی ناراحت می‌شود، سجده طولانی مؤمن است.

لذا ببینید پروردگار عالم هم فرمود: ای ملائکه! به انسان رکوع کنید، بلکه فرمود: به انسان سجده کنید، «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»، این خیلی معنی دارد.

خدا آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، حاج میرزا علی اصغر صفار هرنندی، آن متخلّق به اخلاق الهی را رحمت کند. این جمله فراموش نمی‌شود، ایشان در شبی از شب‌های قدر فرمودند: حاج شیخ

(یعنی حاج شیخ محمدتقی بروجردی)، مرد الهی و عظیم‌الشان که قبر شریفشان در مسجد شهید
هرندی است) بیان کردند: من در سجده طولانی ناله شیطان را شنیدم که اوّل وحشت کردم ولی بعد
مقاومت کردم!

*پلکان عروج

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی تعبیر بسیار عالی و زیبایی را می‌فرمودند که آیت‌الله آمیرزا جواد
آقای ملکی تبریزی فرمودند: این که می‌گویند: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»، عروج در سجده است،
معلوم می‌شود همه صلاه یک طرف و سجده هم یک طرف است!

همین که نعش درختی به باغ می‌افتد بهانه باز به دست اجاق می‌افتد

حکایت من و دنیا یتان حکایت آن پرنده ایست که به باتلاق می‌افتد

عجب عدالت تلخی که شادمانی‌ها فقط برای شما اتفاق می‌افتد

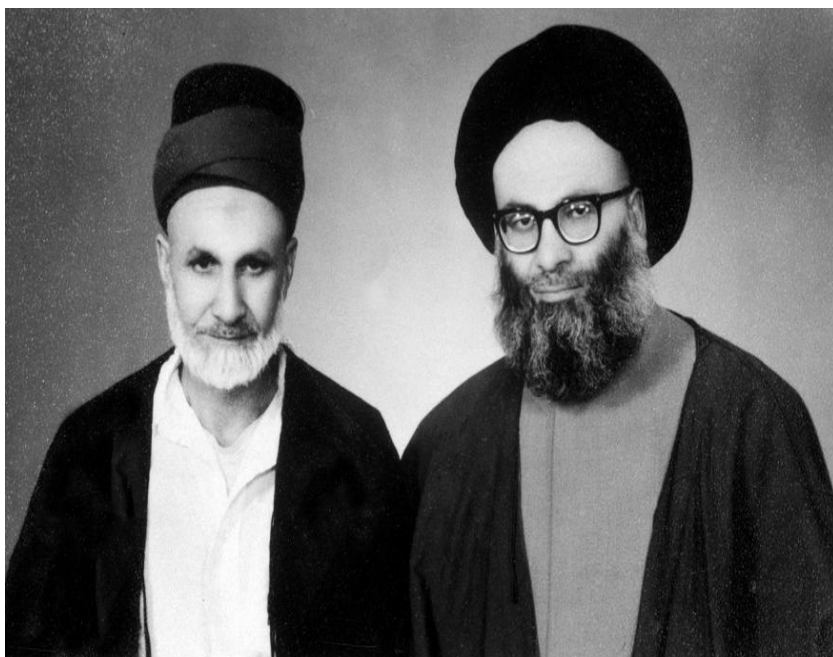
تمام سهم من از روشنی همان نوریست که از چراغ شما در اتاق می‌افتد

به زور جاذبه سیب از درخت چیده زمین چه میوه‌ای ز سر اشتیاق می‌افتد

همیشه هم‌ره هاییل بوده قابیلی میان ما و شما کی فراق می‌افتد؟

پوست انداختن مثل مار

عبد عاصی :چند روزی رفته بودم ساری . به پیشنهاد دوستی به باغ وحش ساری رفتم برای بازدید . قسمتی داشت که آکواریوم خزندگان بود . در یکی از قابهای شیشه ای دیدم که یک مار در حال پوست انداختن است . خیره شدم بینم این فرآیند را چطوری انجام می دهد ! در حال تماشا بودم که عبارات زیر که ناقلشان مرحوم علامه طهرانی(ره) در کتاب شریف روح مجرد در خصوص آیت عرفان حضرت حداد (ره) به ذهنم خطور کرد . با هم بخوانیم و...



علامه طهرانی در خصوص افق و مراتب حضور سید هاشم می فرمود: او مَظْهَر توحید است. مَظْهَر لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. مَظْهَر لَّا هُوَ إِلَّا هُوَ است. حضرت آقای حداد میفرمود: من همچون پر کاهی هستم که در فضای لایتناهی بدون اراده و اختیار می چرخد. و بعضی اوقات از خودم بیرون می آیم، همچون ماری که پوست می اندازد؛ چیزی از من غیر از پوست نیست.

میدانید با این جمله کوتاه چه میخواهد بگوید؟! مارها معمولاً در هر سال پوست عوض می کنند، یعنی از پوست سابق خود بیرون می آیند. در اینصورت اگر شما بدان پوست نظر نمائید می بینید کاملاً یک مار است، سر دارد، بدن دارد، دم دارد، رنگ و نقش و راههای گوناگون جسم او به همانگونه است؛ و شاید در بَدْوِ امر انسان گمان نکند که این پوسته است، و آنرا مار حقیقی تصور کند. چون جلو برود و بر آن دست گذارد، معلوم می شود که این فقط پوسته است و مار از آن بیرون رفته است. مَثَل من اینطور است. من از خودم بیرون می آیم و جای دیگر میروم. خودم که از آن بیرون آمده ام عبارت است از حدّاد با تمام شوون خود، از بدن و افعال و اعمال و ذهن و عقل و تمام آثار و لوازم آن؛ با آنکه تمام اینها بجای خود هستند، و به کارهای خود از کارهای طبیعی همچون عبادات و معاملات و برخوردها و خواب و خوراک و علوم ذهنیه تفکیریه و علوم عقلیه کلیه و علوم قلبیه مشاهدیه مشغولند؛ اینها بدون آنکه ذره ای تغییر کنند بجای خود هستند، ولی من دیگر آنها نیستم، من بیرون آمده ام.

یعنی تمام این بدن و آثارش، و تمام علوم ذهنی و عقلی و قلبی و آثارشان، و تمام قدرت های آنها، و جمیع انحاء حیاتشان، همچون پوست مار می شود که تمام اینها در برابر حقیقت من جز پوسته ای چیزی نیست، و حقیقت من که به آن من گفته می شود جای دگر است.

آنجا کجاست؟! مسلماً باید جائی باشد که از جزئیّت و کلیّت که موطن بدن و مثال و عقل است، برتر و عالی تر و راقی تر باشد. آنجا کلیّتی است ما فوق همه کلیّتها، و تجرّدی است بالای

تجردها، و بساطتی است برتر از بساطت‌ها، و جایی است لایتناهی مُدَّة و شِدَّة و عِدَّةً بما لایتناهی. آنجا عالم فنای مطلق و اندکاک در ذات حقّ متعال جَلَّتْ عِظْمَتُهُ می‌باشد.

آنجا مقام عبودیت مطلقه است، که در تشهّد بر رسالت مقدّم داشته شده، و أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وارد شده است. آنجا محیط بر جمیع نشآت و عوالم ملک و ملکوت است. نه آنکه بنده در آنجا مثل خدا می‌شود؛ این تعبیر غلط است. با وجود ذات قَهَّار حضرت احد در آنجا مثل و شبه و نظیر معنی ندارد؛ در آنجا غیر از خدا چیزی نیست؛ این تعبیر صحیح است. در آنجا خدا «هست» و بس؛ و بنده «نیست» است و بس. آنجا ظهور و مظهر لا هُوَ إِلَّا هُوَ است

شنبه بیستم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

جدیدترین تصویر از آیت الله حاج سید علی قاضی طباطبایی

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت امیرالمومنین و الائمه المعصومین علیهم السلام



هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمومنین حیدر بود



و این نوای علی علی آسمانیان بود که از جانب خدای عالی اعلی دستور دادند به جناب ختمی مآب صلوات الله علیه که : بلغ ما انزل الیک من ربک ... و آنچه دستور بلیغ بود از جانب رب العالمین ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام بود و این دستور با مهر " علی ولی الله " در عرش امضاء شد و به نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم که رسید با مهر " اشهد ان علی ولی الله " ابلاغ شد و به جبرئیل که رسید با عبارت " لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار " جار زده شد و به شیعیان که رسید با ذکر " یا مرتضی علی مددی " اجرا شد .

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی

مدد ز غیر تو ننگ است یا علی مددی

و به اولیای الهی که رسید در وادی وحدت چنین اطاعت کردند که:

ای به ولای تو تولای من و ز خود و اغیار تبرای من

سود تو سرمایه ی سودای من گر بشکافند سراپای من

جز تو نبینند در اعضای من ناد علیاً علی یا علی

هدیه وبلاگ طریق الی الله به شیعیان و محبین مولی الموالی امیرالمومنین علی علیه السلام

در آستانه ی عیدالله الاکبر عید فرخنده غدیر خم

تصویری جدید از ایت ربانی حق عارف کامل سید العرفاء و الفقهاء آیت الله سید علی قاضی طباطبایی(ره)

عبد عاصی : این عکس برای اولین بار است که در فضای سایبر منتشر می شود . تصویر مزین به دستخط اولین شهید محراب آیت الله حاج سید محمدعلی قاضی طباطبایی(ره) است که توسط فرزند ایشان در اختیار برگزارکنندگان کنگره آیت الله قاضی(ره) در تبریز قرار گرفته است . این همایش ۱۵ و ۱۶ آبان ۹۱ در شهر تبریز برگزار خواهد شد .



(با دستخط شهید قاضی) از راست به چپ : آیات اله عظام آقای حاج میرزا باقر آقا قاضی طباطبائی-آقای حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی-آقای حاج میرزا ابوالحسن آقاچای کناری- آقای حاج میرزا عبدالشکور کنجوی-آقای حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبائی نجفی-این عکس در اوائل سال ۱۳۱۳ قمری انداخته شده است

می‌آورد

ارتباط با مدیر وبلاگ "طریق الی الله" فقط از این طریق میسر می باشد

tariqe1elallah@yahoo.com

چهارشنبه دهم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

بیانات آیت الله مبشر کاشانی در خصوص حضرت آیت

الله قاضی (ره)

عبدعاصی : آیت الله خلیل مبشر کاشانی سالها در محضر آیت الله سید عبد الکریم کشمیری به تلمذ و خوشه چینی پرداخته اند و مطالب ارزشمندی از این شاگرد بزرگ مرحوم میرزا علی آقای قاضی دریافت نموده اند. عنوان مصاحبه زیر توحید (۱) در اندیشه عرفانی مرحوم قاضی است که محققین کنگره آیت الله قاضی (ره) ترتیب داده اند:

توحید در اندیشه عرفانی مرحوم قاضی چه جایگاهی دارد و مرحوم قاضی به چه درجه و مراتبه ای از کشف حقایق توحیدی رسیده بودند؟

بسم الله الرحمن الرحيم

از آیت الله کشمیری سؤال کردم مرحوم قاضی به چه مرحله ای از مراحل توحید رسیده بودند؟ فرمودند: به مراحل عالیّه. سؤال کردم: آیا به توحیدی شهودی رسیده بودند؟ ایشان فرمودند بله. توحید شهودی آخرین مرحله توحید است و اهل معنا به این عبارت استدلال می کنند «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران آیه ۱۸)» (۲).

خداوند متعال خودش خودش را چگونه می شناساند؟ حق متعال عارف به ذات خود است و شاهد ذات خویش نیز می باشد؛ یعنی هویت و الوهیت خود و نفی غیر از خود را شهود می کند و در این مراتب شناخت در رتبه بعد ملائکه مقرب درگاه الهی را ذکر می کند و بعد از ایشان اولوالعلم را یاد می کند که مرحله علمی ایشان به مرتبه شهودی رسیده است و حقایق عالم را مشاهده می کنند و بالاترین مرحله شهود دیدن خدا با چشم دل است و مرحوم قاضی به این درجه شهود رسیده بودند.

تفاوت این دو نوع شهود را بیان نمایید؟

اهل دل و معنا هویت مطلقه ذات حضرت حق را شهود نمی کنند بلکه صفات متجلی از حق را " یعنی هو العزیز الحکیم " را مشاهده می کنند؛ یعنی توحیدی که مبتنی بر دو صفت مهم ذات حضرت حق میشود و آن هم عزیز و حکیم است و هویت مطلقه ای که متصف به این دو صفت می باشد را شهود می کنند بعبارت دیگر اگر این دو صفت برای ملائکه و انبیا و اولیا بروز و ظهور نداشت شاید شهود نمی کردند چون شهود ایشان با شهود قسمت اول آیه تفاوت دارد در قسمت

اول می گوید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَعْنِي خدایند متعال "هو العزیز" بودنش را شهود نمی کند بلکه هویت مطلقه خود را شهود می کند اما در قسمت دوم آیه می گویم "وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" هویت متصف به صفت عزیز و حکیم مورد شهود ملائکه و اولوا العلم می باشد لذا بین شهود خدا ذات اقدس خود را با شهود ملائکه و اولوا العلم ذات اقدس حق را با برزو و ظهور دو صفت مهم که شاید برای حق متعال ام الصفات باشد تفاوت است.



سیدالعرفاء و الفقهاء جبل الرحمه آیت الله سید علی قاضی طباطبایی - روحی فداه -

آیا هر اولوالعلمی به مقام شهود دست می یابد؟ شرایط دستیابی به این شهود چیست؟

خیر؛ هر اولوالعلمی نمی تواند به مقام شهودی برسد و شرائطی دارد هر حکیم متالهی به توحیدی شهودی نمی رسد و شرط اینکه به توحید شهودی برسد "قائماً بالقسط" بودن است؛ یعنی در هر

محیطی که قدرت در دست اوست قیام به قسط کند، نسبت به خانواده اش قیام بالقسط کند، راجع به اطرافیانش و حتی حیوانات و نباتات ظلم نکند لذا اگر او بخواهد به توحید شهودی برسد باید قیام بقسط داشته باشد اگر ظلمی نسبت به دیگران بصورت حضوری یا غیابی صورت گیرد یا حق دیگری را نادیده بگیرد به توحید شهودی نمی رسد لذا باید همیشه قائما بالقسط باشد و این صفت قیام به قسط در درجه اول در باره معصومین صادق است لذا در تعریف امام گفته اند امام کسی است که قائم بالقسط است؛ امام قدرت های معنوی دارد که می تواند شفا و ... بدهد اما بر اساس قسط از این نیروها استفاده می کند می داند چه کسی را شفا بدهد یا ندهد و شفایی می دهد که "عن عدل" باشد اگر قرار است کسالتی به کسی برسد و موجب تطهیر گناهان او شود امام از آن مطلع است لذا عدل مقتضی این است که او را شفا ندهد اما عرفا این عمق دید امام معصوم را ندارند و زود دلسوز می شوند و برای مریض دعا می کنند اما امام چون قائم بالقسط است بر اساس حکمت و قیام بالقسط درمان می کند مقام توحید شهودی مقامی است که لازمه اش برخورداری از قدرت های باطنی بسیاری است ولی آیا حق دارد کرامت نشان دهد و اظهار کرامت کند؟! یا اینکه اگر امری بود اظهار کرامت می کند؟ سالک در زمانی که قدرت می گیرد باید ببیند مامور است یا نه؟ اگر مامور است اظهار کرامت کند و اگر ماذون نیست و اظهار کرامت می کند نقص اوست اما اگر مامور بود همان اظهار آن کرامت دوم است چون به امر کرامت نمود اما اگر امر نباشد نقص است و اگر بدون امر اظهار کرامت نمود معلوم نیست به توحید شهودی رسیده باشد و این افراد تعدادشان کم است.

آیا توحید شهودی نتیجه سفر چهارم سالک است؟

آخرین مرحله توحید این است که انسان سالک قیام به قسط کند و تنها برخی از بندگان به آن مقام دست می یابند البته در این رتبه صفات حضرت حق را شهود می کند و در مقام شهود ذاکر است لذا هم ذاکر است و هم شاهد همانطوری که ذکر می کند شهود می کند و آنطوری که شهود می کند ذکر می کند لذا همانطوری که شهودش سیر اسمایی و صفاتی دارد سیر شهودی هم دارد و

لحظه به لحظه و آن فآن به شهود او افزوده می شود و اگر سالک به مقام شهود برسد باید صفات حضرت حق در او تجلی کند و الا شهود نکرده است؛ علائم شهود این است که اسما و صفات حضرت حق در او تجلی کرده باشد و همیشه غرق در ذکر است ظاهرا و باطنا و متوطن در توحید است و حرکت او بسمت قرب است.

روش مرحوم قاضی برای رسیدن به حقایق توحیدی چگونه بود؟

انسان باید از مرحله نفی شروع کند کما اینکه با ذکر "لا اله الا الله" اول نفی وجود خود نماید و وجود خودش اله خودش نباشد و در ادامه نفی تاثیر غیر کند و بداند و ببیند "لا موثر فی العالم الا هو" شخصی خدمت آیت الله بهاءالدینی رسید و عرض کرد: من ذکر شریفه لا حول و لا قوه الا بالله را می گویم و آیت الله بهاءالدینی فرمودند: شما صلوات بفرست! و سه بار تکرار کردند و در آخر فرمودند: این ذکر به درد همه نمی خورد و این ذکر را باید کسی بگوید که هیچ حول و قوه ای را قائم به خود نمی داند و هم قوت ها را متکی به خدا بداند. و نباید غیر خدا را ببیند. و اگر این گونه شد بقیه قدرت ها وهمی می شود. و برای رسیدن به این حقیقت سلوک علمی و انفسی می خواهد که نفس خود را به هیچ جا تکیه ندهد و فقط به خدا تکیه کند و مرحوم قاضی به این مرتبه از توحید دست یافته بود.

در سیر مراحل توحیدی و رسیدن به حقیقت توحید، مرحوم میزرا علی آقا قاضی رساله مستقلی در بحث سیر و سلوک عرفانی نداشته اند اما به رساله منسوب به سید بحرالعلوم را توصیه می کردند آیا ایشان همه مباحث آن رساله را تلقی به قبول کرده بودند؟

در مطالب اخیر این رساله شبهه است و شاید قسمت اخیر این رساله به قلم شاگردان ایشان اضافه شده باشد ظاهرا به قلم ایشان نیست چرا که در ملاحقاتش مباحثی است که با سیره متشرعه هماهنگ نیست و برخی از آن با دستورات دیگران و صوفیه بگونه ای اتحاد دارد. (۳)

آیت الله کشمیری و آیت الله بهجت در باره شخصیت توحیدی مرحوم قاضی چه می فرمودند؟

از آیت الله بهجت مطلبی در باره شخصیت توحیدی مرحوم قاضی نشنیدم اما آیت الله کشمیری می فرمودند: مرحوم قاضی به مقام توحید شهودی رسیده بودند و مستغرق در توحید بودند و راجع علاقه و روابط خودش با مرحوم قاضی می فرمود: اگر مدتی مرحوم قاضی را نمی دیدم برای من خرمایی می خرید و به دیدن می آمد. از آیت الله کشمیری سؤال کردم؛ آیا رابطه ای که در زمان حیات مرحوم قاضی با ایشان داشتید الان هم برقرار است؟ ایشان فرمود: هفته ای یک بار به دیدن من می آید و الان هم آن رابطه برقرار است اگر مریض بشوم به عیادت می آید و حمدی می خواند و می رود و حال خوب می شوم.

اولین ملاقات آیت الله کشمیری با مرحوم میرزا علی آقا قاضی مربوط به زمانی بود؟

قبل از بلوغ یا اول بلوغ مرتبط با قاضی می شود از ایشان پرسیدم چند سال با مرحوم قاضی بودید؟ فرمودند: بیش از ده سال.

(۱) - مرحوم حدّاد می فرمودند: غالب مسائل معارف الهی بلکه همه آن مسائل بدون ادراک توحید شهودی قابل ادراک نیست. مسأله جبر و تفویض و امرٌ بین الامرین، مسأله طینت و خلقت، مسأله سعادت و شقاوت، مسأله قضا و قدر، مسأله لوح و قلم و عرش و کرسی، مسأله ازل و ابد و سرمد، مسأله ربط حادث به قدیم، مسأله دعا و اجابت آن و امثال ذلک از مسائل کثیره‌ای که در این باب ذکر می شود، همه و همه با توحید حضرت حقّ جلّ و علاّ حلّ شده است و بدون آن لا ینحلّ است. «روح مجرد، ص: ۶۱۴»

(۲) - علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه در تفسیر المیزان می فرماید: این آیه شریفه چنین می رساند که خدا قائم بر تمامی موجودات است، و با عدل قائم است، به این معنا که عطا و منع او همه به عدل است، و با در نظر گرفتن اینکه عالم امکان همان عطا و منع آن است (دادن هستی

است، و در چهارچوب دادن آن است، چون هیچ موجودی بدون چهارچوب و حد و ماهیت وجود پیدا نمی‌کند)، پس هر چیزی را همان قدر که ظرفیت و استحقاق دارد می‌دهد، آن گاه می‌فرماید: علت اینکه به عدالت می‌دهد این است که عدالت مقتضای دو اسم " عزیز " و " حکیم " است، خدای تعالی به آن جهت که عزیز است، قائم بر هر چیز است، و به آن جهت که حکیم است در هر چیزی عدالت را اعمال می‌کند.

(۳) - علامه سید محمد حسین طهرانی (ره) در مقدمه رساله سیر و سلوک مرحوم سید بحر العلوم ص ۱۴ به بعد در رابطه با صحت انتساب این رساله به سید می‌فرماید : اما راجع به صحت انتسابش به مرحوم سید مهدی بحر العلوم رضوان الله علیه، عرض می‌شود که حقیر خود شفاهاً از مرحوم آیه الله آقامیرزا سید عبد الهادی شیرازی رضوان الله علیه شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من به ظنّ قوی این رساله - جز قسمتهای آخر آن - متعلّق و به انشاء بحر العلوم است. و نیز شفاهاً از مرحوم علامه خبیر آیه الله آقای شیخ آقا بزرگ طهرانی - که از مشایخ اجازه حقیر هستند - شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من نیز این رساله - غیر از قسمتهای اخیر آن - به قلم مرحوم بحر العلوم است. اما در کتاب «الذریعة» ج ۱۲، ص ۲۸۵ چنین مرقوم داشته‌اند: «رسالة فی السیر و السلوک تنسب إلى سیدنا بحر العلوم السید مهدی بن مرتضی الطباطبائی البروجردی النجفی، المتوفی ۱۲۱۲، فارسیة فی ألفی بیت، لکنها مشکوكة فیها، و النسخة موجودة فی النجف فی بیت بحر العلوم ... تا آنکه می‌فرماید: و رأیت نسخة اخرى فیها زیادات و بسط ألفاظ و عبارات سمّاه فی أولها «تحفة الملوك فی السیر و السلوک» و إنه لبحر العلوم ... و مرّت رسالة السیر و السلوک المعربّ لهذه الرسالة ص ۲۸۲» (انتهی). و در ص ۲۸۲ نوشته‌اند:

«رسالة فی السیر و السلوک هو تعریب السیر و السلوک الفارسی المنسوب إلى سیدنا بحر العلوم. عربّه الشیخ ابو المجد محمد الرضا الاصفهانی بالتماس السید حسین بن معزّ الدین محمد المهدی القزوینی الحلّی فی داره بالنجف فی «البرائی» فی عدّة لیل بعد الساعة الخامسة من اللیل. و ذکر ابو المجد أنه ألفه بحر العلوم بکرمانشاه». سپس می‌فرماید: «أقول: نسبة نصفه الاخير إليه رحمه الله

مشکوکة، لانه على مذاق الصوفيّة. فلو ثبت أنّها له فإنّما هو النصف الاول فقط كما يأتي في ص ٢٨٤» انتهى. تا اینجا نظر علامه طهرانی بیان شد.

و مرحوم علامه سیّد محسن امین جبل عاملی در «أعیان الشیعة» جزء ٤٨ ص ١٧٠ گوید: «بحرالعلوم رساله‌ای به لغت فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است. لکن صاحب کتاب تتمّه «أمل الآمل» گوید: این رساله محققاً از او نیست.» سپس مرحوم امین گوید: «و ظاهراً این رساله فارسیّه همان رساله سیر و سلوک است که مشتمل بر اموری است که مناسب با مذاق تصوّف است و با مذاق شرع موافقت ندارد و بدین لحاظ در تتمّه «أمل الآمل» بطور جزم صحّت انتساب آنرا به بحرالعلوم رد نموده است.» و پس از آن گوید: «و از جمله مطالبی که در آن رساله آمده است یکی لزوم استحضار صورت مرشد در موقع گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ و دیگر استعانت به روحانیت ستاره عطارد و استشهادی که به یک رباعی که در این باره سروده شده نموده است.» تا اینجا تمام شد گفتار مرحوم صاحب «أعیان الشیعة». لیکن ایشان در این مسأله دچار اشتباه شده‌اند، زیرا اولاً در هیچ جای این رساله استحضار صورت مرشد در وقت قرائت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نیامده است. و ثانیاً استعانت به روحانیت عطارد - چنانکه بعداً خواهد آمد - از رساله بحرالعلوم نیست بلکه گفتار ناسخ است که بعد از تمامیت کتابت رساله در ضمن شرح احوال خود بیان می‌کند و ابدأً ربطی به رساله ندارد. و اما نظریه استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه چنین است: «بعضی گفته‌اند که این رساله متعلّق به سیّد مهدی بحرالعلوم خراسانی است. لیکن این معنی بسیار بعید است. شیخ اسماعیل محلّاتی که از اهل دعوت بوده است تمام این رساله را از مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم نجفی می‌دانسته جز فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است. و نسخه‌ای که در نزد شیخ اسماعیل محلّاتی بوده است اصلاً این سه فقره را نیاورده است. و نسخه او یک نسخه کامل است که این سه فقره به کلی از آن جدا شده است.» و علامه طباطبائی اضافه کردند که «بعضی این رساله را ترجمه از رساله مرحوم سیّد ابن طاووس می‌دانند و معتقدند که در اصل عربی آن - که فعلاً در دست نیست - و نیز در عنوان نسخه‌ای که من از مرحوم آقا سیّد أبو القاسم خونساری گرفتم نوشته بود:

رسالة في السير و السلوك لابن طاووس. لكن استاد بزرگ ما آية الحق مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه تمام این رساله را بطور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحر العلوم می دانسته اند». انتهى کلام استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی.

سه شنبه نهم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مراحل تفکر در فرمایشات آیت الله کمیلی خراسانی

عبدعاصی : تفکر از دستورات مهم سالکین راه خداست . یعنی ورود به عالم درون . یعنی خود شناسی و سیر در نفس . یعنی تنها با سلاح ذکر نمی شود کار کرد . اصل سیروسلوک همین غواصی در دریای عالم درون است . باید نهنگ شد . اساتید طریقه ی معرفت نفس دستور تفکر را تنها زمانی مجاز می دانند که سالک تحت ولایت یک استاد خبیر باشد . حضرت آیت الله کمیلی خراسانی مراحل تفکر و توجه به نفس را اینگونه بیان فرموده اند :

طریقه تفکر برای مبتدیان در سلوک:

فقط تفکر در مساله مرگ و عواقب آن تا جایی که پس از مدتی حالت تحیر و گیجی دست دهد و برای این کار کتاب منازل الاخرة مرحوم قمی و بخش هایی از خطبه های نهج البلاغه و دوره ی معادشناسی مرحوم علامه طهرانی بسیار مفید است.

طریقه تفکر برای متوسطان در سلوک:

پس از مرحله ی اول خود را متوجه خود کند و با خود بگوید هر چه خیال می کنم و میبینم از خودم خارج نیست، که همین را عالم مثال و خیال گویند. و اینگونه فکر را بایستی ادامه دهد تا آنجا که ملکه شود و نتیجه آن، آن است که از خارج منقطع شده و به داخل خود متوجه می شود و این اولین مرحله تجرد است و در این حال گاهی خود را از بدن و جسد در مکاشفه روی زمین می بیند و گاهی به کلی از بدن غفلت کرده و آن را گم می کند و زمانی اصل خودی خود را گم شده میبیند و چون این آثار در او پیدا شد باید فکر را به مرحله سوم تغییر داد که آن خروج از عالم مثال و خیال است.

مرحله سوم از تفکر:

طریقت سالکان پایانی می باشد و آن به این صورت است که کلا باید تلاش کرد کلیه صور و موهومات را از آینه ی نفس محو نموده و فکر را فقط در نیستی و عدم محصور نمود و مراد از فکر در عدم، عدم استقلال خود است و گفته ی عرفا که «همه چیز غیر حق معدوم است» همین است. یعنی همه چیز به او موجود است. در توحید افعال، فاعل حق است و در توحید صفات و اسماء، سمع و بصر و سمیع و بصیر از باب مثال صفات و اسمائی است که از اوست، نه از اشیاء و در توحید ذات، جز یک ذات دیده نمی شود و چنانچه سالک مدتی این تفکر را ادامه داد و آن را ملکه ی خود کرد سلطان معرفت تجلی خواهد کرد یعنی حقیقت خود را به نورانیت و بی صورت می بیند. و اگر در حال جذبه باشد بهتر است و هر قدر سیر بکند و اثرش را حاضر خواهد یافت و به جهت ترتیب این عوامل سه گانه است که باید سالک اول از عالم طبیعت به عالم مثال ترقی کند و سپس از عالم مثال به عالم ارواح و انوار حقیقیه و به همین مطلب در دعای شب نیمه ی شب شعبان اشاره شده است آنجا که می فرماید: «سَجَدَلْک سَوَادِی (عالم طبیعت) وَخِیَالِی (عالم مثال) وَبِیَاضِی (عالم حقیقت)» که اصل معرفت آن وقت است که هر سه فانی شود و حقیقت و سجده عبارت از فناء است. و فنای در مراتب نفس دنبالش بقاء بالله خواهد بود.

در پایان متذکر این مطلب می شویم که حد تکمیل فکر عالم مثال که بعد از آن وقت محو صورت است آن است که یا باید خود به خود ملتفت شده عیاناً حقیقت مطلب را ببیند و یا آن قدر فکر بکند که از علمیت گذشته عینیت حاصل گردد و آن وقت محو موهومات کرده و در عدم فکر بکند تا آنکه از طرف حقیقت نفس خودش تجلیات معرفتی پدید آید و همین جاست که معرفت نفس معرفت الله را دنبال دارد. خداوند روزی کند. بکوشیم به ترتیب، تفکر در این عوالم سه گانه را به طور منظم و پی گیری مداوم داشته باشیم تا از سیر و سلوک و گذشت زمان با مراقبه های درونی نتیجه ای مثبت گرفته و هرچه زودتر به سر منزل مقصود نائل گردیم.

برای تفکر در مرحله ی دوم و سوم کتاب تفکر از المحجة البيضاء مرحوم فیض کاشانی و توحید مفضل بسیار موثر است.

رزقنا الله و ایاکم و جمیع السالکین بمحمد و اله الطاهرین.

العبد الفانی، محمد صالح الکمیلی

شنبه ششم آبان ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

مصاحبه با شیخ محمود قوچانی فرزند عارف بزرگ آیت الله شیخ عباس قوچانی(ره)

طریقه آشنایی مرحوم قوچانی با آقای سید علی قاضی چگونه بوده است؟

در دوره رضاخان از آن جا که سعی داشتند افراد کمتری عمامه ای شوند، امتحانات سختی برای جواز پوشیدن عمامه می گرفتند، با وجود این، ایشان دو دوره در مشهد مقدس امتحان داده بودند و در دو مرحله حائز جواز پوشیدن عمامه شده بودند، که فقط برای مجتهدین بود. در عین حال به

مناسبت مشکلات زمان رضاشاه برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفته بودند. می فرمودند: آن جا ما در مدرسه مرحوم آقا سید کاظم یزدی حجره ای داشتیم (البته ایشان در مشهد هم که بودند یک حالت خاصی داشتند و دنبال یک سری مسائل معنوی بودند.

و بدون استاد یک سری ریاضات خوراکی و معنوی داشتند که می فرمودند برای همین گرفتار سوء هاضمه شده بودند و معده شان صدمه خورده بود. بله، در مشهد که بودند هیچ استادی برای خودشان نداشتند با اینکه طالب مسائلی بودند.) بعد آمدند نجف، مدرسه آسید کاظم یزدی. یک چند وقتی، یک چند ماهی مشغول درس و کارهایشان شده بودند، بعد در بین طلبه هایی که در آن مدرسه بودند، دیده بودند آیت الله بهجت وضعیت روحی خاصی دارند، روش و رفتار ویژه و خاصی را دارند و غیر از دیگران هستند. فرمودند: من یک روز با ایشان سلام علیک کردم و رفتم حجره ایشان و گفتم اگر شما با کسی معاشر هستید یا استادی دارید و از کسی استفاده می کنید به ما هم معرفی کنید. ایشان هم خوشحال شده، استقبال کرده بودند و گفتند بیائید با هم برویم منزل آقای آیت الله قاضی. و رفتند آن جا، رفتند که رفتند...



ایشان چند سال در محضر آقای قاضی بودند؟

دقیق نمی دانم. شاید اگر اینطور حساب کنید، سال شصت و شش مرحوم آقای قاضی فوت کردند. و اگر سال پنجاه و دو ایشان شرفیاب شدند خدمت آقای قاضی یک چیزی حدود چهارده

سال در محضرشان بودند و ایشان آن زمان حدوداً در سن بیست و چهار- پنج سالگی بوده اند.

تا آخر عمر مرحوم قاضی، در خدمت ایشان بودند؟

بله، بدون هیچ سفر و حرکتی.

ظاهراً آقای قاضی در مورد وفاتشان مسائلی را به ایشان گفته بودند، آیا ممکن است توضیح

بفرمایید؟

گویا در زمان جنگ به ایشان خیلی فشار آورده بودند، که جمع کنید و به ایران بروید. والده می گفت آقای قوچانی چند بار گفته بودند من در آخر عمر تنها هستم و تنها می شوم، و این حرف ایشان برای من قابل هضم نبود و می گفتم فرضاً من قبل از شما بمیرم، بچه ها که هستند، آن ها که همه شان نمی روند که شما تنها باشید و بالاخره حرف ایشان را درک نمی کردم. یکی از همشیره زاده ها می گفت: من دفعه آخر که آن جا بودم، خیلی اصرار می کردم که بیایید ایران، تنها نمانید. می فرمودند: که من نمی آیم. آقای قاضی مرا وعده فرمودند که تو آخر عمرت تنها می شوی و در آن تنها به مقصد می رسی.

سیره آقای قوچانی در رفتار با شاگردانشان چگونه بود؟

یادم می آید که ایشان خیلی استنکاف داشتند از اینکه کسی مثلاً حتی دستشان را ببوسد یادم می آید یکی از رفقا که هم سن من بود و از ایران آمده بود، یک روز بعد از ظهر آمد منزل ابوی تا وارد اتاق شدند، ابوی که بلند شده بودند، افتاد به پاهای ایشان، من هیچ وقت ابوی را اینطور متغیر و ناراحت ندیده بودم، آن چنان غضب کرده و به او تشر زدند و به او گفتند: از این غلط ها دیگه نکن و خیلی ناراحت شدند.

ممکن است درباره وضعیت مادی زندگی آقای قاضی توضیح بفرمایید؟

اولاً ایشان خیلی کثیرالعائله بودند، بار سنگینی از نظر فرزندان به دوششان بود. پدرم نقل می کرد

که وقتی خدمتشان شرفیاب می شدیم، فرش اتاق یک حصیر خرمايي بود، و فقط در زمستان برای اینکه یک مقدار گرفتار زانو درد بودند، یک پوست گوسفندی کوچک زیر پایشان می انداختند.

در طول تابستان گرم نجف میوه شان فقط دوغ بود. البته معمول دوغ فروشی های نجف، یک ظرف بزرگ دوغ رقیق تر می گذاشتند که به اصطلاح صلواتی بود و احتمالاً آقازاده ایشان می رفتند از آن دوغ ها می گرفتند.

آقای قوچانی می فرمود: از لحاظ توکل احدی را مانند آقای قاضی ندیدم که آنچنان مانند کوه استوار بود که ابدأ مسائل مختلف اجتماعی و زندگی خم به ابروی ایشان نمی آورد.

علت این فقر و مشکلات ایشان چه بود؟ آیا مقتضای سلویشان بود که باید این ها را تحمل می کردند؟

قبل از مرجعیت آسید ابوالحسن این دو بزرگوار با هم خیلی دوست و رفیق بودند، منزل آقای قاضی شب های پنجشنبه روزه بود و پدر می فرمودند آسید ابوالحسن و آقای قاضی آنقدر با هم رفیق بودند که آسید ابوالحسن شب های پنجشنبه هر هفته به منزلشان می آمد.

یکروز از روزها در بازار که با هم برخورد می کنند مرحوم آقای قاضی یک مطلبی را به آسید ابوالحسن می گویند که فلانی مرجعیت تام در آینده به شما می رسد.

آقای قاضی می فرمودند: وضعیت و مشکلاتی که الان در زندگی من بوجود آمده همه بخاطر شوخی آن روز بود، می فرمودند من بعد از گفتن این قضیه به آسید ابوالحسن به شوخی به ایشان گفتم: آن زمانی که مرجعیت کلی به شما می رسد، ما را یادت نره ها! و الان این وضعیت که می بینید، چوب شوخی آن روز را می خورم!

آیا بعد از وفاتشان هم وضعیت خانواده از لحاظ فقر و مشکلات به این صورت ماند؟
مرحوم حاج آقا رفیع شریعتمداری رشتی به آقای قاضی خیلی علاقمند بودند، بعد از فوت ایشان

نقل می کردند که در خواب دیدم قصر و باغ و بوستانی است در بهشت .سوال کردم این جا مال کیه؟ گفتند: مال کسی است که برای خانواده آقای قاضی خانه خریداری کند. از خواب که بیدار شده بودند در مقام تفحص برآمدند که کدام یک از آن ها منزل ندارند و مشکل دارتر هستند و رفتند و برایشان یک خانه خریداری کردند.

ممکن است در رابطه با جلسات عمومی و خصوصی شان توضیح دهید؟
اصلاً آقای قاضی گمنام بودند تا اینکه یک جریانی برای یک عرب نجفی در مشهد پیش آمد و از آن جا ایشان به اصطلاح لو رفتند و بعد عده ای دورشان را گرفتند.
ایشان معمولاً دو جلسه در دو زمان داشتند. یکی نشست قبل از ظهر بود که دو سه ساعت مانده به ظهر می رفتند خدمت ایشان که آن نشست، اختصاصی نبوده و احیاناً افراد متفرقه هم می آمدند و یکی هم جلسه قبل از غروب بوده، یک ساعت، یک ساعت و نیم مانده به غروب و مختص شاگردان خاصه شان بود. آقای قوچانی می فرمودند:
در طول این چهارده سال هر دو جلسه را ملتزم بودم و جلسه عصر بسیار پر بار بود و ملحق می شد به نماز مغرب و عشاء. نماز را در خدمتشان می خواندیم و بعد متفرق می شدیم. آن موقع تعداد این شاگردان حدوداً چهارده پانزده نفر بودند. از جمله:
مرحوم علامه طباطبائی، آشیخ علی اکبر مرندی، آیت الله بهجت، مرحوم شیخ تقی نوری که خیلی پر بار و پخته بودند.

آقای قوچانی درباره حال و هوای جلسات و مطالب آن، فرمایشی نداشتند؟
مطالب جلسات، مطالب توحیدی و عرفانی بوده. ایشان می فرمودند جلسات عصر آنقدر پر بار و قوی بود که وقتی از خدمتشان مرخص می شدیم تا فردا که دوباره می رفتیم اصلاً انگار منگ بودیم و جلسات تأثیر فوق العاده ای در ما داشت.

از مرحوم ابوی درباره احوالات توحیدی ایشان مطلبی نشنیده اید؟

آن حالات که نه قابل وصف است و نه قابل بیان. فقط یک قضیه ای را آقای قوچانی نقل می کردند که یکی از شاگردان آقای قاضی از من نذر شرعی گرفت که تا زنده هستم و یا او زنده هست این مطلب را برای احدی بیان نکنم. من هم نذر شرعی کردم.

بعد شروع کرد به بیان سیر مقاماتی که برایش پیش آمده بود و (البته پدر می فرمودند که من بعد پشیمان شدم که چرا این نذر را کردم، چون گاهی وقت ها نکته ای از دهانم می پرید و شک می کردم که آیا خلاف نذر شده یا نه) ایشان می فرمود که آن آقا سیر مراحل سلوکیش را گفت و گفت و گفت و می گفت دیگر به آن جایی رسیدم که همه دنبالش هستند. بعد از آن رفتم خدمت آقای قاضی و سیرم را برای ایشان بیان کردم. آقای قاضی فرمودند: تازه پایت را در حرم گذاشتی.

بعضی از بزرگان ایشان را «کوه کتمان» می دانند، آیا در این باره مطلبی از پدر به خاطر دارید؟ یک نقلی به خاطر دارم و آن اینکه آقا میرزا ابراهیم که از منسویین خانمشان بودند ظاهراً سر یک قضیه ای از آقا مکدر شده بودند.

پدر می فرمود یکبار در صحن حرم مطهر نشسته بودیم و این آقا هم بود. بعد ایشان به ما می گوید: چیه شما آن قدر سفت و سخت چسبیدید به دامن این سید، مگه چی دیدید؟ و پدر در جواب می فرماید: ما هم هیچی ندیدیم. ولیکن درک کردیم که او دریایی موج از توحید و معرفت الهی است.

آقای قوچانی می فرمود: یکبار تا آخر عمرشان کلمه ای از ایشان صادر نشد که صراحت بر هیچ مقام و منزلی داشته باشد. همیشه می فرمودند: من هیچی ندارم. و البته مرحوم ابوی تصدیق می کردند که هیچی ندارم یعنی از خودشان هیچی ندارند و هر چه دارند از طرف اوست، از خداست. و اگر گاهی اوقات می خواستند مطلبی را در مورد آینده بفرمایند، می فرمودند: خواب دیدم که این طور می شود و مسئله را در پوشش خواب می گفتند، همچنین آقای قوچانی می فرمودند: آقای قاضی در دو سال آخر عمر مطالبی را برای من گفتند و من نمی توانستم آن ها را برای کس دیگری نقل کنم و ما همین قدر متوجه شدیم که ایشان تمام حرکات و سکنات بیست و چهار

ساعته ما را آگاه بودند و کنترل می کردند.

یعنی ایشان از شاگردانشان هم کتمان می کردند؟

بله، و هیچوقت برای احدی، از عوالمشان نمی فرمودند.

آیا آقای قاضی طی الارض داشتند؟

ایشان دهه آخر ماه رمضان غایب می شدند و هیچ کس هم نمی دانست کجا هستند.

همین طور پدرم تعریف می کردند که آقای قاضی زیارت کربلا را خیلی ملتزم بودند. یکبار که من

قصد داشتم به کربلا مشرف شوم وقتی آمدم گاراژ- قبلاً به ترمینال گاراژ می گفتند - که سوار

ماشین بشوم دیدم آقای قاضی یک گوشه ای نشسته اند. و هر ماشینی که می آمد جمعیت برای

سوار شدن فشار می آورد، چون شلوغ بود.

من تأدباً پیش ایشان نشستم. بعد آقای قاضی فرمودند: شما جوانید، بلند شو، برو سوار شو. گفتم:

پس شما؟! گفتند: شما برو. و با اینکه زیارت کربلا را خیلی ملتزم بودند اما هیچ وقت ایشان را

کسی سوار این ماشین ها ندید و آخرش هم نفهمیدیم که چگونه به کربلا آمدند.

آیا نوع نگاه توحیدی آقای قاضی و احترازشان از کرامات و انجام امورات با استفاده از علم جفر

و ... در شاگردانشان هم دیده می شد؟

آقای نجابت نقل می کردند که ما بعد از فوت آقای قاضی شب ها جلسه داشتیم، در آن ایام ما در

مشهد بودیم و به ما گفتند شخصی آمده که خیلی فوق العاده، و دارای علوم عجیب و غریب است.

علم جفر داشت، رمل اسطرلاب و خیلی از این مسائل بوسیله یکی از دوستان ایشان به جمع ما

هدایت شد و دو سه شبی به آن جلسه آمد.

بعد از دو سه جلسه ایشان خیل شیفته آقای قوچانی شد. بعد یک شب به ایشان گفت که من مدت

هاست دنبال کسی می گردم که این علمی را که دارم به او واگذار کنم. چون در آینده نزدیک

فوت می کنم و الان که خدا وسیله اش را جور کرده و شما را دیدم می خواهم همه این ها را به شما واگذار کنم. آقای قوچانی فرمودند: من هیچ چیز از این ها را نمی خواهم. این آدم خیلی جا خورد انگار آب سردی روی سرش ریختند که چطور برای مسائل به این مهمی اصلاً ارزش قائل نیستند و دنبال چیز دیگری می گردند.

آیا ممکن است بفرمایید که چرا عموم شاگردان آقای قاضی مجتهد بودند؟
علتش را ابوی نقل می کردند که آقای قاضی می فرمودند: اصلاً این گونه است که وقتی یک سالک به راه می افتد ممکن است عوامل برزخی برایش منکشف و آشکار شود و آن وقت اگر انسان مجتهد نباشد و بخواهد تقلید کند دچار مشکلات می شود. مثلاً وقتی باطن افراد را تشخیص می دهد یا مسائل دیگر. بنابراین مصر بودند که شاگردانشان به درجه اجتهاد برسند.

آیا شاگردان آقای قاضی هم از لحاظ مادی در مضیقه و فشار بودند؟
در این رابطه شاگردانشان هم تقریباً همین طور بودند. مثلاً خود مرحوم ابوی نقل می کردند که چون پدر ما در اطراف قوچان زمین داشتند، هر پنج و شش ماهی برای ما پول می فرستاد، اما وقتی روابط ایران و عراق قطع شد، دو سالی پول برای ما نرسید و احدی از علمای نجف شهریه نداشتند و فقط آسید ابوالحسن یک نان عمومی به همه می داد، و ما فقط همان روزی سه نان داشتیم. البته کسبه نجف حق بزرگی به گردن حوزه داشتند چرا که ما طلبه ها از مغازه دارها که جنس می گرفتیم آن ها در دفتر یادداشت می کردند، و تا یکی دو سال هم آن را مطالبه نمی کردند و این کمکی بود برای بقاء حوزه و تقریباً همه اهل علم نجف مبتلا به قرض بودند و زندگیشان همین طور اداره می شد.

من هم همینطور از کسبه نفت و قند و چای و شربت سکنجبین نسبه می گرفتم. صبح ها چایی درست می کردیم و با نان می خوردیم و ظهر و شب هم فقط شربت سکنجبین. حتی در تابستان پول یخ هم نداشتیم و دو سال این وضعیت ادامه داشت. در آن زمان یک فلس که از یک ریال هم کمتر بود پول در جیب ما نبود و یکبار هم در ذهن ما خطور نیامد که این چه زندگیه؟! و این باز

از قدرت روحی آقای قاضی بود که ما را این طور نگه می داشت.
می فرمودند: ما با آقای بهجت خیلی رفاقت داشتیم، ایشان شب که شام می خوردند تشک می انداختند و می خوابیدند و برای مطالعه و درس چراغ روشن نمی کردند. من می گفتم: لابد می خواهد زودتر بخوابد که دو سه ساعت مانده به اذان صبح بیدار شوند. اما بعد از شش ماه من متوجه شدم که آقای بهجت نفت نداشت که چراغ روشن کند و طوری وانمود می کرد که من متوجه نشوم. چون ایشان از مغازه دارها نسیه نمی گرفت، ولی در تمام این مشکلات خم به ابروی ما نمی آمد.

قبل از اینکه در رابطه رفتار ایشان با شاگردانشان سوال کنیم، آیا ممکن است در رابطه شیوه رفتار ایشان با مردم بفرمایید؟

زندگی و شیوه رفتار مرحوم قاضی یک نوع دیگر بود که هیچ یک از آقایان نداشتند، یک نوع خاصی بود. اینکه تارک همه چیز باشند، و به هیچ مسئله ای توجه نداشته باشند، بلکه رویه شان بر این بود که در مردم باشند، معاشرت و برخورد داشته باشند و در اداره شئونات سهیم باشند.

با افراد که برخورد می کردند مبادی آداب بودند و احترامات ظاهری را کاملاً حفظ می کردند.

مؤانست و قرابت ایشان با شاگردانشان چگونه بود؟

ایشان می فرمودند بچه های من، همین ها هستند، شاگردانم بچه های من هستند.

با توجه به اینکه ایشان روحیه شوقی داشتند، آیا در تربیت شاگردان از اذکار استفاده می کردند یا تربیت های ریاضتی هم داشتند؟

هر دو، بلکه هر سه را داشتند. هم روش اربعینی یا چله، هم دستور خوراکی و ترک حیوانی داشتند و هم معاشرت با خود شخص ایشان، که همان جلسات بود و خیلی پر بار بود. خیلی پر بار بود.

آیا از مکتومات شاگردانشان به آن‌ها خبر میدادند؟

نقل‌هایی شده، مثلاً مرحوم آملی از لحاظ مادی در نجف خیلی در فشار بودند، از ایران با ایشان مکاتباتی شده بود که تا کی می‌خواهید آن‌جا بمانید، بیایید ایران که از وجودتان استفاده کنیم. و قابل ذکر است که معلومات حوزوی و علمی آقای آملی در سطح مراجعی بود که به مرجعیت رسیده بودند و اگر در آینده در نجف می‌ماند برای فتوی و مرجعیت ایشان انتخاب می‌شدند. در هر صورت این مکاتبات برای ایشان رسیده بود و شک داشتند که بروند یا نروند. و یک مطلب دیگری هم در ذهنشان بود که شک داشت کارشان درست است یا نه و آن قضیه این بود که گویا یکی از دستورات آقای قاضی به شاگردانشان این بوده که سور مسبّحات را قبل از خواب بخوانند. زمستان بود و ایشان زیر کرسی می‌نشستند و طبعاً پاهایشان را هم دراز می‌کردند. بعد شک و تردید افتادند که الان پای من دراز است حتک حرمت قرآن است و یا چون لحاف کشیده شده اشکال ندارد.

یک مسئله دیگر هم در ذهن ایشان بود و آن اینکه آقای قاضی (ره) وقتی می‌رفتند وادی السلام، برای زیارت قبور، گاهی نشست‌های هفت و هشت ساعته داشتند. از ایشان نقل است که می‌فرمودند: انس من با ارواح مومنین بیشتر از انس من با زنده‌هاست، و با آن‌ها رفیق می‌شوم. آقای آملی این سوال در ذهنشان بود که ایشان چرا آن قدر زیاد به این قبرستان می‌روند. خودشان نقل می‌کردند، یک روز که خدمت ایشان شرفیاب شدم، ابتدا به ساکن فرمودند: تلاوت قرآن با آن نحوه دراز کردن پا، از مثل حضرت تعالی، مناسب نیست و رفتن به ایران هم برای شما مصلحت نیست. من متعجب شدم و بی‌اختیار پرسیدم: آقا از کجا متوجه شدید؟! فرمودند: از نشست‌های طولانی در وادی السلام.

آیا یک چنین نقل‌هایی در مورد دیگران هم آمده؟

میرزا آقا ابراهیم هم دو خاطره برای ما نقل کرده بود، ایشان می گفتند: در زمانیکه من جوان بودم و مشغول درس بودم در نجف، در آن زمان شرح لمعه می خواندم که گرفتار شک در مبدأ شدم، اصلاً کی می گوید خدا هست؟! شک کردم و خیلی هم ناراحت بودم. نه جرأت می کردم این حرف را بزنم، می گفتند مرتد شدی، برو! از طرفی هم حالات ناراحتی برایم پیش آمده بود که مثل خوره من را می خورد، نمی گذاشت من از این شک منصرف بشوم. خیلی ناراحت بودم. هر چی این طرف، آن طرف می رفتم، حرم می رفتم، متوسل به حضرت می شدم ... تا اینکه یک روز به ذهنم آمد بروم خدمت مرحوم آقای قاضی.

ایشان آشناست. یک روز قبل از ظهر خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: آقا من گرفتارم. فرمودند: برو روایت مطالعه کن. مایوس شدم، برگشتم حجره و مدرسه. شب که شد گفتم کتاب لمعه که درس امروز بود را مطالعه کنم. اتفاقاً کتابی که مطالعه می کردم در بحث ازدواج و نکاح بود. در حاشیه اش یک چیزهایی بود، مطالبی بود که مبهم بود. رفتم بینم در حاشیه توضیح چیست. در ضمن آن حاشیه، یک روایتی از امام صادق علیه السلام در رابطه مسئله ازدواج آورده بود که شخصی آمد خدمت حضرت صادق (ع) و راجع به آن مسئله سوال کرد و حضرت پاسخ دادند. من که این را مطالعه کردم و تمام شد، یک دفعه شک من بطور کامل پرید. نشستم خودم را ملامت کردم که تو دیوانه شده بودی این چه شکی بود؟! متوجه شدم این که فرمود برو مطالعه کن، از آن جا بود. خوشحال شدم که یک روایت ولو مربوط به توحید و خداشناسی هم نبود، ولی مساله حل شد.

خوشحال شدم و بلند شدم شامی درست کردم. وقتی کارم تمام شد خواستم بخوابم، خوابم نبرد. خلاصه سه شبانه روز خواب از سرم پرید. نه شب، نه روز. گفتم این ها مقدمه دیوانگیه. آن فکر اولیه یک جرقه بود، حالا خواب از سر ما پریده و مقدمه جنونه. چه کار کنم؟ باز به ذهنم آمد بروم سراغ ایشان بگویم حالم اینطور است. رفتم تا از در اطاق وارد شدم، گفت: الحمدلله حالتان خوب شده. گفتم الحمدلله شکم پرید خوابم نمی برد! گفتند: برو بگیر بخواب. برگشتم در حجره خوابیدم. حسابی و راحت. می گفت من این را از ایشان در سن جوانی دیدم.

یک داستان دیگر آقا میرزا ابراهیم نقل می کند که: یک سفر رفتم زیارت حضرت مسلم در مسجد کوفه، خارج از مسجد با آقای قاضی برخورد کردم، حالا نمی دانم ایشان از مسجد می آمد یا بالعکس. سلام کردم، دست مرا گرفت قدم زنان رفتیم طرف مسجد. آن زمان پشت مسجد هیچ آبادی نبود. دور تا دور نخلستان بود و زمین های پشت مسجد یک مقدار پستی و بلندی داشت. رفتیم روی یک تپه بلند آن جا نشستیم و مشغول شدند به صحبت، که همه در مورد معارف الهی بود. خیلی خوب صحبت می کردند. ناگهان از سوراخ تپه خار و خاشاکی روبرو، یک مار بزرگی آمد بیرون و آمد به طرف من، من حواسم پرت شد، متوجه شدند که من حواسم به فرمایشاتشان نیست و حواسم رفته به مار. از آن طرف خجالت هم می کشیدم.

ایشان یک نگاهی به مار کردند. فرمودند: بمیر به اذن پروردگار. مار در جایش ایستاد و توقف کرد. ایشان به صحبت هایشان ادامه دادند. بعد بلند شدیم رفتیم به جای طلاقی اول، که حالا ایشان به سمت نجف می رفتند یا به مسجد یا بالعکس، نمیدانم. آن جا خداحافظی کردیم و جدا شدیم بصورتی که دیگر در دید قرار نداشتیم. من دائماً ذهنم پیش آن مار بود. برگشتم رفتم سراغ مار، چوبی برداشتم زدم تو سرش، دیدم مرده. بعد فردا یا پس فردا بازار که می رفتیم. ایشان به من فرمودند: خوب کردی رفتی نگاه کردی!

بخاطر مخالفت هایی که در جو حوزه آن روز نسبت به ایشان وجود داشت آیا شاگردان برای اینکه خدمتشان برسند دچار محدودیت هایی بودند؟

داستان ها زیاد است. من جریان آقای بهجت را نقل می کنم. آقای بهجت آن جا مشغول دروس حوزوی بودند، بعضی از آقایانی که خدا انشاء الله از آن ها بگذرد، به مرحوم پدر آقای بهجت نامه نوشته بودند که خلاصه پسران را فرستادید این جا که درس بخواند، ولی ایشان مشغول مسائل دیگر و مستحبات شده و از درس خواندن بازمانده.

پدر هم برای ایشان نامه نوشتند که من راضی نیستم هیچ مستحبی را انجام دهی.

جریان به این صورت بود که پس از اینکه آقای بهجت خدمت آقای قاضی می رسند، عده ای از فضلالی نجف که با ایشان میانه خوبی نداشتند به پدر آقای بهجت نامه می نویسند که پسرت دارد

گمراه می شود و نزد فلانی (مرحوم قاضی) می رود. پدر هم نامه می نویسد که راضی نیستم بجز واجبات عمل دیگری انجام دهی و راضی نیستم درس آقای قاضی بروی. ایشان خدمت آقای قاضی می روند و کسب تکلیف می کنند. آقای قاضی می فرمایند بروید و از مرجع تقلیدتان سوال کنید. ایشان نزد اسید ابوالحسن می روند و سید می گوید: اطاعت پدر واجب است. از این پس آیت الله بهجت سکوت اختیار می کنند و هیچ نمی گویند و این رویه ایشان امتداد پیدا میکند. آیت الله قوچانی فرموده بودند که در ایام سکوت آیت الله بهجت درهایی از ملکوت بروی ایشان باز شده است که مرا ملزم کرده اند که سر ایشان را فاش نکنم. با این نامه ایشان خیلی دچار مشکل شدند. یعنی نماز می خواندند بدون یک مستحب و البته گویا در مکاتبات بعدی پدرشان گفته بودند که این مستحبات معمولی عیبی ندارد. بعد هم که به ایران می آیند و ازدواج می کنند و بعد شرایط طوری می شود که نمی توانند به نجف برگردند. آقای قوچانی می گفتند: این آقای بهجت عصمت دارد، معصوم است، چونکه از اول بلوغ موفق شده که خدمت آقای قاضی برسد و کسی که خدمت ایشان می رسید دیگر هیچ معصیت از او سر نمی زد. بعد هم رسیدند به مقاماتی که...

بعد از رحلتشان آیا به شاگردانشان هم چنین نسبت هایی (مانند صوفی) دادند؟ یا شما درباره مرحوم ابوی چیزی به خاطر دارید؟

اوه، آن قدر حرف ها درباره ایشان تا آخر عمر زده شد گوششان پر بود از این حرف ها. مرحوم ابوی هم همین طور، با این که تفاوت زیادی هم بین آن ها وجود داشته. من واقعاً اعتقاد بر این است که امام انقلابی که کرد فقط انقلاب ظاهری نبود. این انقلاب عرفانی که در جامعه و کل جهان بوجود آمد، آن سد اسکندری را که امام شکست، آن مسائلی که در جامعه حوزه ها حاکم بود، خیلی مسائلی که این طوری یک مرتبه عوض کرد، از انقلاب رژیم نظام خیلی پربارتر است و بسیار مهم است. امام خیلی مقوله معنویت در جامعه ایجاد کرد که هیچ کس درک نمی کند.

اگر شاگردانشان از خود کرامتی نشان می دادند چگونه برخورد می کردند؟

شخصی بود که می آمد خدمت آقای قاضی و دستورالعمل می گرفت. آن شخص می گفت یکی از روزهاییکه آقای قاضی از مسجد سهله بر می گشتند با هم قدم زنان رفتیم طرف شط فرات. ایشان می گفتند یک مقامی پیدا کرده بودم که هر چه می خواستم برایم حاضر می شد.

و حتی یک مادر پیری داشتم که یک بار از من ماهی خواست و من هیچ پولی نداشتم. اما همان طور که از کنار نهر فرات رد می شدم یک ماهی از آب بیرون پرید و جلوی پایم افتاد و خلاصه وضعیتم طوری بود که هر چه می خواستم برایم فراهم بود.

آن روز آقای قاضی از من سوال کردند که شغل و کارت چیست؟ من جواب ندادم. چند بار این سوال را کردند و من فهمیدم منظوری دارند و جواب دادم که شغلی ندارم و هر چه می خواهم برایم فراهم می شود و همان موقع ایشان این حال را از من گرفتند و من از آن موقع رفتم دنبال شغل و کار.

آیا ممکن است در مورد وصایت آقای قوچانی پس از رحلت آقای قاضی توضیح بفرمایید؟ مرحوم ابوی نقل می کردند که خدمت آقای قاضی بودم، نوشته ای آوردند، فرمودند: بخوان، من وقتی خواندم دیدم وصیت نامه ای است که ایشان برای خودشان مرقوم فرموده اند. در وسط هایش فرموده بودند که: اما وصی اینجانب در امر طریقت، آقای شیخ عباس مجتهد هاتف قوچانی است. البته می فرمودند از اینکه به من لقب مجتهد داده بودند یعنی گواهی اجتهاد دادند خوشحال شده بودم. بعد به ایشان عرض کردم که: من با دست خالی؟ ولی ایشان جوابی ندادند.

ایشان مکرر در جلسات این را می فرمودند و من تعجب کردم که چطور مرحوم آقای قاضی علیرغم اینکه در میان شاگردانشان کسانی بودند که خیلی مقامات عالی را طی کرده بودند و با اینکه دست من خالی است من را وصی خود قرار داده اند. اما بعد از فوت مرحوم ابوی این قضیه را دو نفر برای من نقل کردند یکی مرحوم آقای عبدالحسین معین شیرازی (ره) و یکی هم آقای شیخ صدرالدین حائری، اخوی امام جمعه شیراز. این دو بزرگوار جداگانه این قضیه را نقل کردند که: یک شب خدمت مرحوم آقای انصاری در همدان بودیم، گفتند آن جا صحبت از ابوی شما

شد، گفتیم آقای شیخ عباس قوچانی می گویند، من تعجب میکنم که چرا مرحوم آقای قاضی مرا وصی قرار دادند علیرغم اینکه در میان شاگردانشان افراد برجسته ای بودند و من دست خالی. آقای انصاری فرمودند: نکته اش همین جاست که ایشان ادعا ندارند.

آیا شاگردان آقای قاضی بعد از رحلت ایشان متفرق شدند یا جلساتشان را ادامه دادند؟ آن مجموعه که احیاناً بعضی هم بعداً به آن ها ملحق شدند، خیلی حالات فوق العاده ای داشتند. ظاهراً حداقل هفته ای یک شب دور هم جمع می شدند و احیاناً این جلسه تا اذان صبح طول می کشید و بعد از نماز صبح متفرق می شدند و این جلساتشان خیلی با حال و پر برکت بود.

از حضرت آقای قاضی نقل شده که به کمال توحید نمی توان رسید مگر از طریق ولایت، اگر درباره نگاه ولایتی مرحوم قاضی از ابوی مطلبی شنیدید بفرمایید؟

من در این زمینه مطلب خاصی نشنیدم ولی ایشان هر روز می رفتند حرم حضرت امیر علیه السلام و زمانی می رفتند که ایشان را کم می دیدند، یعنی حوالی ساعت سه بعد از ظهر و آن زمانی بود که مردم کمتر در حرم بودند و احوالاتشان را خیلی کسی نمی دید.

دو سال آخر عمرشان هم حالتی برایشان بوجود آمده بود که هر کس منبر می رفت از همان اول که صلی الله علیه و آله یا اباعبدالله که می گفت (چون اصولاً رسم بوده) تا آخر منبر این آقا سرشان را می انداخت پایین، اشک ها سرازیر بود. دیگر آن آقا قصه بگوید، صحبت کند، روایت بگوید، مصیبت بخواند، هیچ فرقی نمی کرد.

ظاهراً گریه با صوتی هم داشتند؟

دیگر آن جا که می فرمودند از اول تا آخر ایشان گریه می کرد. ظاهراً کار ایشان به برکت حضرت سیدالشهداء انجام گرفت و ایشان خیلی این نعمت را شاکر بودند.

در پایان از شما می خواهیم ما را با توصیه ای از سفارشات خاص یا عامشان بهره مند سازید؟ یکی از دستورات آقای قاضی به شاگردانشان، قرائت هزار مرتبه سوره انا انزلناه بوده در هر شب.

و می فرمودند که هر کس توفیق انجام این کار را پیدا کند، شب قدر را درک می کند. سفارشات عام آقای قاضی مختلف بوده، مثلاً یک از آقایان تعریف می کردند یک بار مهمانی بر یکی از رفقای مرحوم ابویشان، که از مدرسین نجف بود وارد می شود. آقای بوده که دنبال مسائل این چینی بوده، می گفت این آقای میهمان، خدمت مرحوم قاضی رسید. بعداً آن آقای میزبان از ابوی من سوال کرده بود که ایشان که خدمت آقای قاضی رسیده بودند، آقای قاضی چه دستوری به ایشان دادند؟ ابوی جواب دادند که آقای قاضی به ایشان گفتند: مقید باشید که نمازتان را اول وقت بخوانید. آقای میزبان گفت: سبحان الله عجب سفارشی به ایشان کرده. چرا که این آقا چند روزی که حجره من میهمان بود، نوعاً نمازش را آخر وقت می خواند. خیلی سهل انگار بود در نماز. نماز مغرب و عشاءش را دیر می خواند. نماز ظهر و عصرش را آخر وقت می خواند... گفت عجب سفارشی کرده، عجب سفارش قشنگی. والسلام

عبد عاصی : همایش بزرگداشت عارف کامل حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه در ۱۵ و ۱۶ آبان ۹۱ در تبریز برگزار خواهد شد . همتی کردند و مسئولین این کنگره با بعضی از مرتبطين و منسوبين اهل معرفت مصاحبه کردند . البته بعيد نيست که دیدگاههای شخصی هم وجود داشته باشد اما به هر حال افراد نزدیک بهتر می توانند سیره ظاهری را بازگو کنند . متن زیر مصاحبه با جناب آقای حاج شیخ محمود قوچانی فرزند عارف وارسته و وصی مرحوم قاضی آیت الله حاج شیخ عباس مجتهد هاتف قوچانی است . عبارت "مجتهد" در فامیلی ایشان را آیت الله قاضی اعطا کرده اند . جناب شیخ محمود در تهران هستند و امام جماعت مسجد الرسول میدان کاج سعادت آباد را به عهده دارند .

متن این مصاحبه که در خصوص سیره مرحوم قاضی و آیت الله قوچانی است را در ادامه مطلب مطالعه فرمایید .

خاطراتی از عالمی دیگر

عبدعاصی : یادتان هست وقتی قطاربازی می کردیم و لباس های همدیگر را می گرفتیم و پاهایمان را روی زمین می کوبیدیم چی می گفتیم : هو هو چی چی / هو هو چی چی

یک زمانی می رسد که موتور خاموش می شود و دیگر توان هوهوچی چی نداری . دیگر از خودت هیچ اختیاری نداری . حتی اختیار نگه داشتن فضولات داخل مثانه و روده ات را . در غسلخانه با پای خودت وارد نشدی که بخواهی برای خودت تصمیم هم بگیری . خوب چشمانمان را باز کنیم . یک روزی همه ی ماها در یکی از قاب فریم های زیر جای می گیریم و عکس مان با لباس سفید همه جا پخش می شود ... دماغت را بگیر !!! این بوی سدر و کافور بدن خودت توست خاطرات زیر می تواند از زبان هر کسی باشد . اما همه یک روز در خاطرات مشابه شرکت خواهند کرد.....

ایستگاه اول : یکی از غسل ها می گوید: مدت های زیادی در بخش غسلخانه مسئول تحویل جنازه بودم. اینجا بعضی ها مسئول کشیک شب هستند تا جنازه هایی را که شب توی منزل فوت می کنند و جوازشون توسط دکتر صادر شده و شبانه به بهشت زهرا (س) حمل میشوند را تحویل بگیرند. یک شب یک خانم سالمندی را آوردند که تحویل گرفتیم، فردا صبح که می خواستیم برای شستشو بفرستیم خانم های غسل گفتند که از گوشه دهان این بنده خدا کرم های ریز زنده در

حرکت بود، خیلی چندش آور بود، از روی کنجکاوای ماجرا را برای یکی از بستگانش که کمی آرام تر بود و آدم با تجربه و دنیا دیده ای به نظر می رسید، تعریف کردم و اون بنده خدا بعد از چند بار استغفار گفت: این خانم مرحومه از بستگان ماست و یک ایراد بزرگ داشت که آدم بسیار بد دهنی بود و دائم به این و آن حرف رکیک و ناسزا می گفت و هیچ کس از زخم زبان اون در امان نبود و حتما دلش همین می تواند باشد. از تعجب حاج و واج مانده بودم. آرام از پیرمرد عذرخواهی کردم و به داخل برگشتم.

ایستگاه دوم : روز گذشته برای تدفین پدر یک از آشناها رفته بودیم بهشت زهرا(س) . الان قطعه بهشت زهرا(س) نزدیک به ۳۰۰ شده است که عموما هم سه طبقه است. وقتی سر قبر حاضر شدیم واقعا وحشتناک بود، از دو جهت، یکی عمق زیاد قبر و یکی هم... یعنی همه متوجه این دومی شدند. سه روز قبل جنازه ای را در طبقه پایین قبر کناری به خاک سپرده بودند و از آنجایی که تنها یک بلوک سفالی میان قبور فاصله است با برداشته شدن درب چوبی قبر خالی بوی متعفنی از درون آن بیرون زد که حال همه را بد کرد. پسر خانواده اصلا وضعیت مناسبی برای رفتن به درون قبر نداشت اما داماد خانواده که کاملا داخل قبر قرار گرفت نه تنها دیگر بیرون را نمی دید بلکه سرش هم چند وجب با لبه قبر فاصله داشت. داماد تعریف کرد وقتی وارد قبر شدم تا پدرخانم را همراه تلقین تکان دهم بوی بسیار مشمئز کننده ای از درون قبر کناری به صورت می خورد که هر لحظه احتمال می دادم از هوش بروم و بدتر از آن ترسی بود که سراسر وجودم را فراگرفته بود. واقعا در آن لحظه تنهایی انسان را با چشم خودم دیدم و واقعا برای آن مرحوم گریستم، البته بهتر بگویم، برای خودم گریه کردم. ای کاش همه ماها در سال یک بار به قبرستان بیاییم و از نزدیک احوال رفتگان را ببینیم.

ایستگاه سوم : یکی از آشنایان دور که به تازگی فوت کرده است وصیت کرده بود تا در قبر مادر بزرگش دفن شود .مادر بزرگ این بنده خدا حدود ۵۰ سال پیش در قم به خاک سپرده شده بود. آنگونه که تعریف می کنند وقتی خاک های قبر را کنار می زنند تا قبر را بشکافند با یک اسکلت کامل انسان مواجه می شوند که با همان ترتیب استاندارد قرار دارد .موهای حنایی جنازه نیز هنوز پیوندش با جمجمه را از دست نداده و پابرجاست .وقتی متصدی قبرستان به استخوان ساق پا دست می زند تا آن را بردارد تنها یک مشت پودر خاک شده دستش را پر می کند. این ماجرا برای بسیاری دیگر از استخوان ها هم تکرار می شود. برخی از این استخوان ها از جمله جمجمه سر که استحکام بیشتری دارند را برداشته و داخل کیسه ای می گذارند و بالای سر جنازه تازه قرار می دهند.

ایستگاه چهارم : یک بار پیرمردی را آوردند که اصلا به مرده شبیه نبود، چهره روشن و بسیار تمیز و معطری داشت. وقتی پتو را کنار زدم بوی گلاب می داد. آنقدر تمیز و معطر بود که من از مسئول غسلخانه تقاضا کردم خودم شخصا این پیرمرد را بشویم و غسل بدهم، همه بوی گلاب را موقع شستشو و وقتی که آب روی تن این پیرمرد می ریختم حس می کردند. وقتی که کار غسل و کفن تمام شد بی اختیار در نماز و تشییع این پیرمرد شرکت کردم، بیرون برای تشییع و خاکسپاری اش صحرای محشری به پا بود. از بین ناله های فرزندانش شنیدم که گویا این پیرمرد هر روزش را با قرائت زیارت عاشورا شروع می کرد .از بستگانش دقیق تر پرسیدم، گویی این پیرمرد به این موضوع شیره بود، آدمی که هر روزش با زیارت عاشورا شروع می شد...

ایستگاه پنجم : روز سرد و بارانی بود. وارد محل کار شدم، سرمون شلوغ بود، مرتب متوفا وارد سالن تظہیر می شد. من هم ناظر سالن بودم. ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود. کارگراها، هم خسته و هم سردشون بود اما با این حل کار خودشون را انجام می دادن.وقتی در سالن قدم می زدم

متوجه نسیم خوشبویی شدم. معمولا هوای سالن تطهیر هوای خفه ای است که بوی متوفاهایی که از بیمارستان اعزام شده اند به شدت می پیچد. در میان این همه بو، این نسیم خوشبو برایم جای سؤال بود. ابتدا فکر کردم به کفن یکی از این جنازه ها عطر زده شده اما وقتی بیشتر کنجکاوی کردم دیدم خیر اینگونه نیست. رفتم نزدیک آخرین سنگ شستشو که جنازه ای را برای شستن داشتند آماده می کردند. متوجه شدم این بوی خوب از این متوفاست، باز هم تصور کردم لباس تن مرحوم را با گلاب یا عطر معطر کرده اند. وقتی غسل لباس ها را از تن متوفا جدا کرد و در کیسه زباله قرار داد باز هم بوی عطر می آمد. دیگر مطمئن شده بودم این بوی خوش و عطر دل انگیز، از خود متوفاست. وقتی نگاه به اسم مرحوم کردم دیدم ایشان از سادات هستند؛ جالب تر اینکه در موقع غسل دادن ایشان آوای خوش اذان ظهر جمعه در سالن طنین انداز شد. تازه یادم آمد که امروز جمعه است و ایشان از فرزندان حضرت زهرا(س) هستند. به قدری راحت و آسوده آرمیده بود که تصویرش تا همیشه در ذهنم حک شد. برایش فاتحه ای قرائت کردم و از ایشان خواستم برای همه کارکنان سازمان بهشت زهرا(س) و مخصوصا سالن تطهیر دعا کنند. خدا را شکر کردم که در چنین مکان مقدسی مشغول به خدمت هستم .

بعد یک سال بهار آمده، می بینی که باز تکرار به بار آمده، می بینی که

سبزی سجده‌ی ما را به لبی سرخ فروخت عقل با عشق کنار آمده، می بینی که

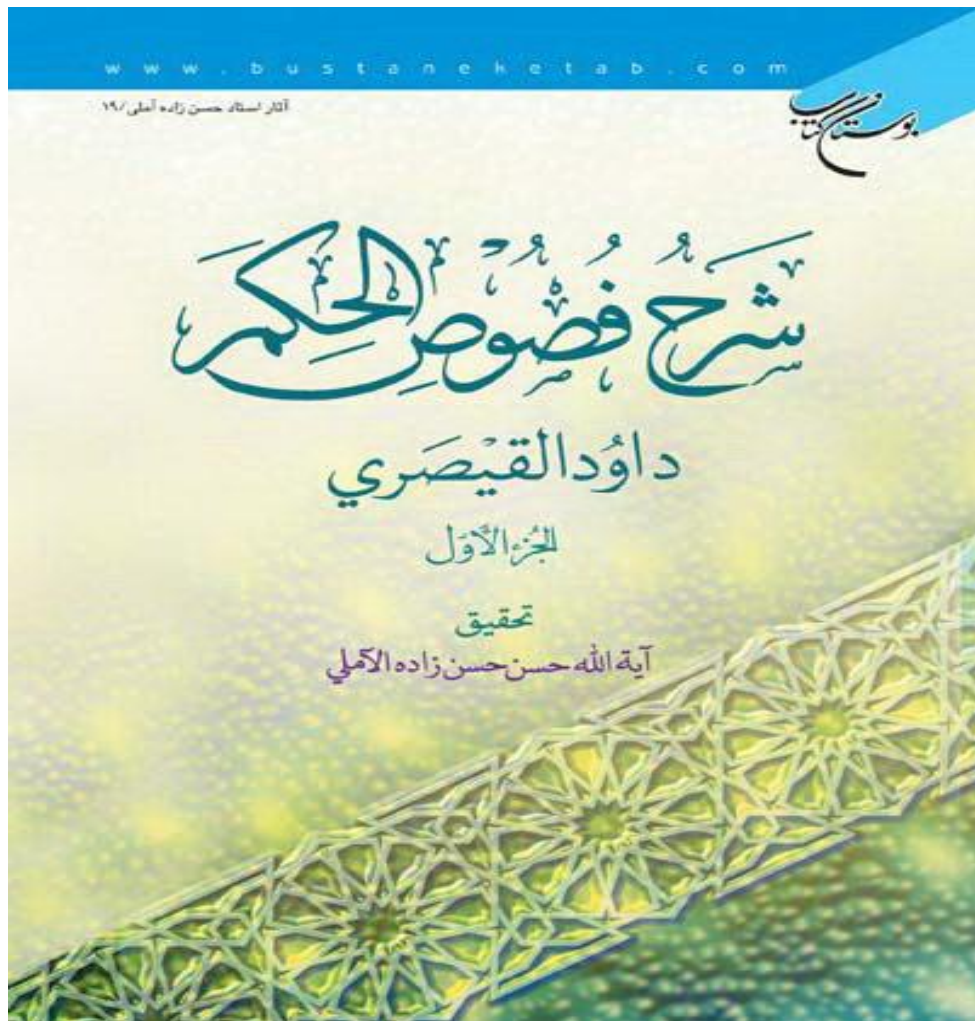
آنکه عمری به کمین بود، به دام افتاده چشم آهو به شکار آمده، می بینی که

«حمد» هم از لب سرخ تو شنیدن دارد گل سرخی به مزار آمده می بینی که

غنچه‌ای مژده‌ی پژمردن خود را آورد بعد یک سال بهار آمده، می بینی که ...

فصوص الحکم - مقدمه دوم

عبدعاصی : می توانید برای خواندن هر مطلب فصوص به مطلب قبلی مراجعه کنید و سرنخ را از اول بدست بیاورید . تمامی این مقدمات برای این است که وقتی می خواهیم هر فص را مختصر بیان کنیم عبارات و کلمات کمی ملموس باشند . رفقا توجه داشته باشند که اگر سئوالی پیش آمد بپرسند چون وارد یک دوره معارف شده ایم و اگر کسی عقب بماند برگشت کمی برای بنده و خودش دشوار می شود . همه ی ماهیت و بلاگ طریق الی الله می خواهد به اصل وحدت وجود بپردازد . اصلی که نه کفر و شرک بلکه در مقابل شرک و کفر است و کسی که اعتقاد به این اصل ندارد (توحید) خوب / معلوم است که او کافر و مشرک است .



مقدمه دوم

ابن عربی و مریدانش مدام به این واقعیت اشاره می کنند که : تمام خلق چیزی جز ظهور ، تجلی یا فیض الهی نیست . هر چیزی در کل وجود صورت یا محل ظهور است که در آن یک یا چند صفت الهی خود را می نمایند . در نهایت ، هر چیزی حقیقت معنا (عین ثابت) یا ماهیت خودش را ظاهر می کند . این چهار واژه ی مترادف به *المعلومات المعدومه* اشاره دارند . یعنی خداوند اشیاء را آنچنان می شناسد که در الوهیت " پیش از " آفرینش شان بوده اند . بنا بر بعضی تنظیمات عرفانی ، این اعیان ثابته انعکاسات یا تجلیات اسمای الهی است که تمام حقیقت و تعینش از خداوند نشات می گیرد ، همان گونه که هستی اش را به هنگام ورود به عالم مخلوق از

او گرفته است . از این منظر ثانوی ، مخلوقات اسماء جزئیة ی الهی تلقی می شوند ، در حالی که اسما و صفات مذکور در قرآن و در حدیث ، اسماء کلیه ی الهی می باشند . اسما جلوه های حق مطلق اند ، ولی خود حق مطلق نسبت به تجلیاتش ازلاً و ابداً منزه باقی می ماند .

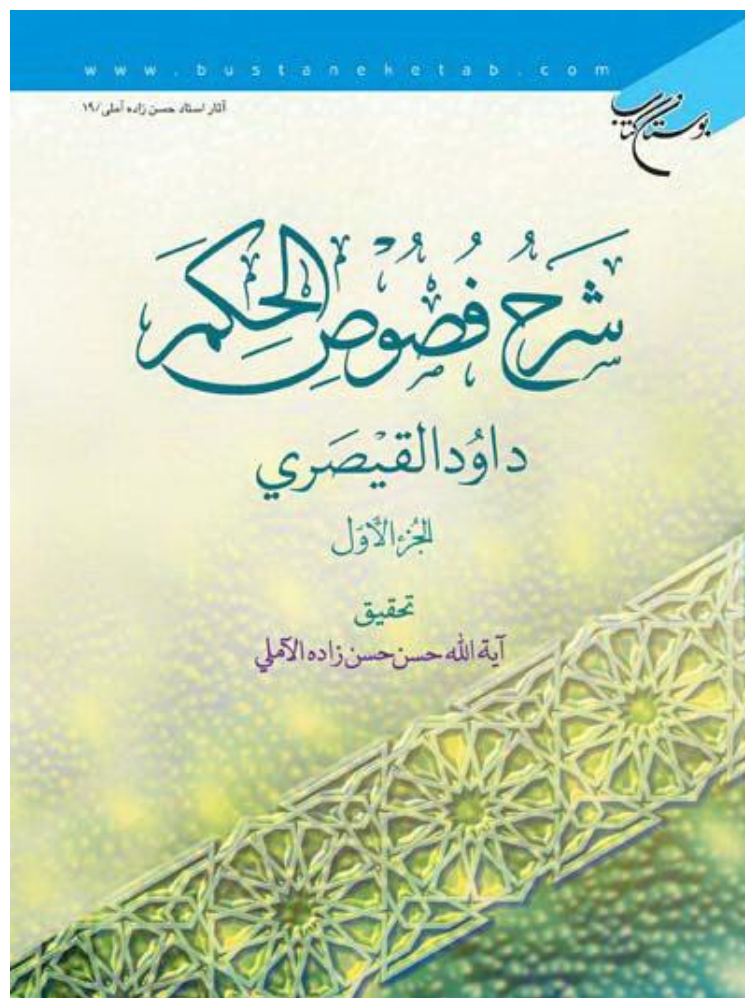
اگر هر چیزی محل ظهور اسم الهی باشد ، پس حقیق میانجی را نیز می نمایاند . بین مرتبه ی الوهیت ، جایی که اسمای الهی متعین می شوند ، و عالم الحسّ یا عالم الاجسام ، دو عالم واسطه ی دیگر در کار اند ، که یکی عالم الارواح و دیگری عالم المثال یا الخیال می باشد . هر روحی که محل ظهور اسمی الهی است عاملی در مرتبه ی وجودشناسی عالم روحانی می باشد ، که آن روح نیز به نوبه ی خود در دو عالم دیگر ، با موجوداتی که خاص آن مراتب می باشند ، نمود می یابد ولی روح در فراز موجودات ، و موجودات در فروددینگاه آن روح قرار دارند .

پنجشنبه سی ام آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه اول

عبدعاصی : برای ورود به دنیای " فصوص الحکم " لازم دیدم که ابتدا چند مقدمه ی ساده و روان را بیان کنم تا کمی مطلب تنزل و تلطیف پیدا کند . در این خصوص از کتاب سرفصلهای فصوص الحکم دکتر ویلیام چیتیک کمک گرفته ام . امیدوارم این سلسله مباحث به ترویج هرچه

بیشتر معارف حقه ی مذهب حقه ی شیعی کمک کند . رفقا با دقت مطالعه کنند . پست ها را کوتاه ارائه می کنم تا راحت تر خوانده شود .



مقدمه اول

قانونی اهمیت این اثر ابن عربی را چنین توضیح می دهد : " فصوص الحکم یکی از باارزشتین نوشته های شیخ ماست ... یکی از آخرین و کاملترین کتابهایی که از مقام محمد ، که مشرب الذات و جامع الاحدیّه است ، بر او فرود آمد . بنابر این مظهر ذوق نبی ما صلی الله علیه است که به علم الهی مربوط می باشد ، و به منشا دریافتهای روحانی انبیبایی اشاره دارد که در آن کتاب از آنان نام برده شده است . این کتاب هر انسان بصیری را به لب دریافت های ذوقی ، به اهداف ، نیات و

آمال ، خلاصه ی آنچه به او رسیده ، و حاصل کمالاتش راهنمایی می کند . بنابراین همانند خاتم هر چیز تلفیقی است که در نهان کمالات هر انسانی وجود دارد ، و از منشا آن چه انسان بر آن احاطه دارد و آنچه از آن را ظاهر نموده است خبر می دهد . (فکوک قونوی / ۱۸۴)

عرفا آموزه های خود را بر اساس تعالیم وحی یعنی قرآن و حدیث تدوین می کنند . ثانیاً سخت پای بند طریق "کشف" اند ، که ادراک سرّی و مستقیم حقیقت است . به همین دلیل وقتی به توضیح چیزی که از طریق کشف اسرار دریافته اند ، می پردازند ، وجه اسلامی خاصی را پی می گیرند . به بیانی دیگر : تا آنجا که این دریافتها صورت مثالی یا خیالی به خود می گیرند ، در زیر پوشش الهام پنهان اند و این امر در عمل بدان معناست که بیشترین ی نمودهای متافیزیکی ، هستی شناسانه ، سرّی ، روحانی و اخلاقی را که در نهان نوشته های مربوط به مکتب ابن عربی است ، باید در واژه های " الاسماء و الصفات الالهية " یافت ، چون همه در آنها تبیین و توجیه می شوند .

اسماء و صفات ، تعینات کلی ، از ذات غیر متعین اند . به گفتاری دیگر ، اگرچه ذات از حیث هویتش غیر متعین و نامتناهی ، یعنی مطلق است ، ظاهراً خود را به وجوه معینی می نمایاند که آنها را می توان اسمای الهی مذکور در قرآن نامید . از باب مثال : خداوند خود را رحیم ، بصیر و غفور می نامد . از این روی می دانیم که خداوند دارای صفات رحمت ، بصیرت و غفران است . مهم این است که بخاطر داشته باشیم که در مکتب ابن عربی ، واژه های اسم و صفات ، چارچوبی را برای توصیف ماهیت الهی فراهم می آورند و با ویژگی بیشتری ، برای توضیح این امر که خداوند چگونه خود را در ظاهر آفرینشش می نمایاند ، از باب تمثیل نوری را تصور می کنیم که شعاع هایش همه جا پخش شده است .

تصاویری از بزرگان مذهب شیعه در عرفان و فلسفه و اخلاق

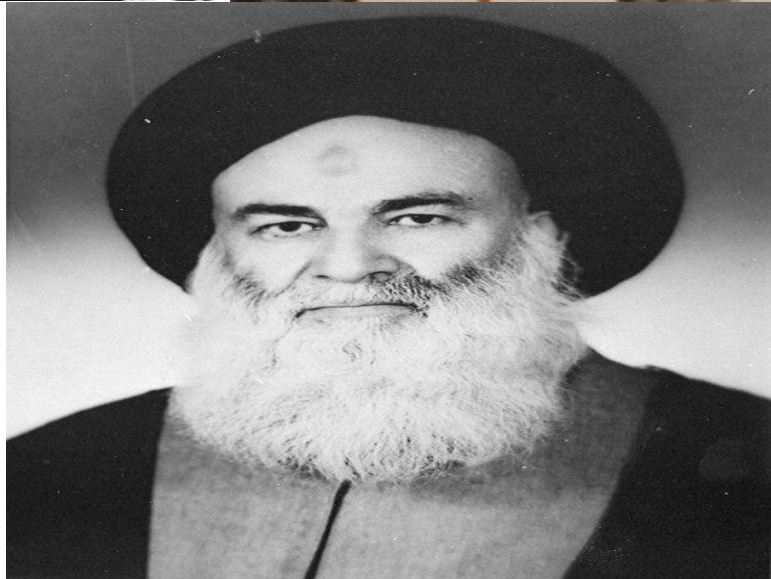
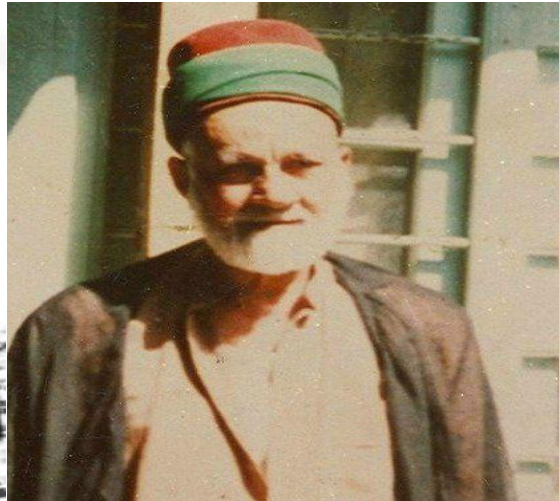
عبدعاصی : آن بزرگ فرموده است :

هر لحظه به رنگی بت عیار برآمد .. گه پیر و جوان شد ...

جمال جمیل محبوب ازل و ابد در قالب همه ی کائنات براگیخته شده است و خودش به تماشای خودش نشسته است و ما خیال می کنیم که ما داریم ورنه می کنیم . زیباترین و عالیترین تصویری که نقاش اول و آخر بر بوم هستی زده جناب ختمی مرتبت صلوات الله علیه و علی آبائه و علی ذرتیه است . و اگر در کارگاه خلقت حجتی مثل مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام نزول اجلال نمی فرمود مراتب محمدیه در لایه های مادیت مخفی می ماند . و با سریان روح فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در عالم کثرات و سیر تکوینی عالم بواسطه ی ائمه ی هدی صلوات الله علیهم اجمعین عالم ماده ارزش پیدا کرد و موجودات توانایی سیر الی الله پیدا کردند . و از نفس ۱۴ خلیفه ی خدا است که اولیای الهی راه خدا را پیدا می کنند و مشتاق قرب می شوند و همت بدست می آورند .

حالا که چشمان دلمان باز نیست تا در باطن به جمال حجج الهی صلوات الله علیهم اجمعین با دیده ی تمنا نظاره کنیم دلمان را خوش می کنیم به زیارت جمال اولیای الهی و اهل معرفت .

با تشکر از سایت وارثون . خوب است که رفقا در محل کار یا منزل یا جاهایی که زیاد تردد دارند تصاویری از عتبات عالیات یا بزرگان اهل معرفت داشته باشند تا تلنگری باشد برای لحظات دوری از یاد خدا یا لحظات اشتیاق . شاید بعضی از بزرگانی که در لیست قرار دارند اشتها به عرفان نداشته باشند و یا حتی نظرات گوناگون داشته باشند اما چون در راه اعتلای عرفان شیعی مفید واقع شدند و مایه ی سربلندی مکتب اهل البیت علیهم السلام بودند در لیست قرار گرفتند . تمامی این بزرگان که انتخاب شده اند به رحمت خدا رفته اند و از کسانی که در قید حیات هستند به جهت جلوگیری از اختلاف نامی برده نشده است . خوب است که در نمازهای شب از اسامی این مومنین استفاده کنیم . لیست به ترتیب حروف الفباست . لطفاً اگر از بزرگان کسی وجود دارد که نامی برده نشده ذکر نمایید تا اضافه شود . بروح همه شان فاتحه ای با صلوات هدیه بفرمایید .



پنجشنبه سی ام آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیات و روایات مبتنی بر اصل الهی " وحدت الوجود "

عبدعاصی : واقعاً اگر مخالفین عرفان شیعی با خواندن آیات و روایات زیر قدری به خودشان نیابند باید به ایمانشان شک کنند . براهین زیر گوشه ای بسیار بسیار کوچک از استدلالات عرفای

عظام است در اصل الهی " وحدت الوجود " . حتی قدری با عقل مان حسابگری کنیم به راحتی وحدت الوجود در ذائقه ی ما شیرینی اش را نشان خواهد داد .

الهناء ! غیر سوء حالنا بحسن حالک و اجرنا من سخطک و نقتک و عذابک . اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم و عجل فرجهم و العن اعدائهم و عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم . (این دو دعا را مرحوم آیت الله انصاری همدانی(ره) در قنوت بسیار می خواندند)

آیات رحمانی گواه بر اصل الهی " وحدت الوجود "

۱- هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هم بكل شیء علیم

۲- هو معکم این ما کنتم

۳- فاینما تولوا فثم وجه الله

۴- یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین

۵- ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل

۶- کان الله بكل شیء محیطا

شهادت روايات اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام بر اصل الهى " وحدت الوجود " :

١ - عن ابى عبدالله عليه السلام قال : قال لى اى شىء الله اكبر ؟ فقلت : لا والله ما ادرى . الا انى اراه اكبر من كل شىء . فقال : و كان ثم شىء سواه فيكون اكبر منه . فقلت : واى شىء هو الله اكبر ؟ قال : اكبر من ان يوصف . (المحاسن /ج ٢/ ٣٢٩ و الكافى /ج ١/ص ١١٨)

٢ - عن ابى عبدالله عليه السلام قال : تقول فى دعاء العيدين بين كل تكبيرتين - الله ربى ابدأ و الاسلام دينى ابدأ و محمد نبى ابدأ و القرآن كتابى ابدأ و الكعبة قبلتى ابدأ و على ولى ابدأ و الاوصياء ائمتى ابدأ و تسميهم الى آخرهم و لا احد الا الله . (تهذيب الاحكام /ج ٣/ ٢٨٤)

٣ - عن اميرالمومنين عليه السلام : لا شىء الا الله فارفع همكا يكفك رب الناس ما اهمكا

٤ - و عن اميرالمومنين عليه السلام فى يوم البدر : يا هو يا من لا هو الا هو اغفرلى و انصرنى على القوم الكافرين (التوحيد للصدوق /٨٩)

٥ - و فى دعائه عليه السلام : يا هو يا من هو هو يا من ليس هو الا هو يا هو يا من لا هو الا هو . (مكارم الاخلاق /من دعاء اميرالمومنين ع فى الحاجة /٣٤٦)

٦ - و فى دعاء ابراهيم عليه السلام : يا الله يا هو يا هو يا من ليس كهو يا من لا هو الا هو اغثنى . (مهج الدعوات و منهج العبادات /٣٠٧/ دعاء ابراهيم ع)

٧ - و عن مولانا الرضا عليه السلام : فافهم اما الواحد فلم يزل واحداً كائناً لاشىء معه بلا حدود و لا اعراض و لا يزال كذلك . (التوحيد للصدوق /٤٣٠)

۸- و عن امیرالمومنین علیه السلام : توحیده تمییزه من خلقه و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة

عزلة . (الاحتجاج علی اهل اللجاج للطبرسی / ج ۱ / ۲۰۱)

۹- و عنه علیه السلام : فسیحانک ملات کل شیء و باینت کل شیء فانت الذی لا یفقدک شیء .

(بحارالانوار / ج ۲۵ / ۲۸)

۱۰- داخل فی الاشیاء لا کشیء فی شیء داخل و خارج من الاشیاء لا کشیء من شیء خارج .

(محاسن برقی / ج ۱ / ۲۴۰)

آیا سخن عرفا - اگر درست فهمیده شود - چیزی جز همین آیات و روایات است ؟

شنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سلام بر شهید روز شنبه ... روز امتحان ،،،،،،،،،،،،

عبدعاصی : برای همه ی انسانهایی که خدای متعال آفریده یک روز عاشورا مقرر شده است .

پس مواظب هر روزمان باشیم که ممکن است روز عاشورای ما باشد . فرمایشات ابی عبدالله

علیه السلام را در زیر بخوانیم و تأمل کنیم .



آیه الله شوشتری اعلی الله مقامه آورده است که: چون حضرت امام حسین علیه السلام به سوی مدینه سیر می‌کرد و گروه جنّ به حضورش مشرف شدند، حسین علیه السلام مرثیه خوانی می‌کرد و مستمع فقط آن دسته بودند. و شرح آن بدینگونه می‌باشد که: هنگامیکه دستجات مسلمان جنّ به نزد وی آمدند و گفتند: يَا سَيِّدَنَا! نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَ اَنْصَارُكَ، فَمُرْنَا بِاَمْرِكَ وَ مَا تَشَاءُ! وَ لَوْ اَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَ اَنْتَ بِمَكَانِكَ، لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ!

«ای سید و سالار ما! ما شیعیان و یاران تو هستیم، هر چه می‌خواهی به ما امر کنی امر کن! و اگر ما را امر نمایی به کشتن جمیع دشمنان، هر آینه ما تو را در این امر کفایت می‌کنیم در حالیکه تو بر سر جای خودت باقی بوده باشی و تکان هم نخوری!»

جَزَاهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرًا وَ قَالَ لَهُمْ: اَوْ مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللّٰهِ الْمُنَزَّلَ عَلٰی جَدِّي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ:

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ؟ [۱]

«پس حسین علیه السلام آنها را به جزای خیر پاسخ داده و فرمود: آیا نخوانده‌اید کتاب خدا را که بر جدّم رسول الله صلی الله و علیه و آله نازل شده است: هر کجا بوده باشید، مرگ شما را در می‌گیرد و گرچه در قلعه‌ها و قصرهای مستحکم باشید!»

و خداوند سبحانه می‌فرماید: لَبْرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ. [۲]

«تحقیقاً کسانی که در سرنوشتشان کشته شدن آمده است، به سوی خوابگاهها و فرودگاههای خودشان ظاهر و بارز خواهند گشت.»

وَ إِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانِي فَبِمَاذَا يُبْتَلَىٰ هَذَا الْخَلْقُ الْمُتَعَوِّسَ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ؟! وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ
حُفْرَتِي بِكَرْبَلَا؟ وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ وَ جَعَلَهُ مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا، وَ يَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي
الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ!

وَ لَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَا الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ، وَ لَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ
أَهْلِي! وَ تُسَبِّى أَخَوَاتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ يُسَارُّ بِرَأْسِي إِلَى يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ!

«و اگر من در مکان خود درنگ نمایم، پس به چه چیز این خلق واژگون و به روی خود بر زمین
افکنده شده آزمایش شوند؟! و به چه چیز از عهده امتحان برآیند یا بر نیابند؟! و آن کس که در
حفره و قبر من در کربلا بخوابد و ساکن شود چه کس خواهد بود؟ در حالتیکه خداوند آن
خوابگاه را از روزیکه زمین را گسترانید اختیار و انتخاب فرموده است، و آنجا را پناهگاه شیعیان
ما قرار داده است، و برای ایشان محلّ امان است چه در دنیا و چه در آخرت!

ولیکن شما در روز شنبه که روز عاشورا می باشد حضور بهم رسانید، آن روزیکه در آخر آن روز
من کشته می شوم و پس از من دیگر احدی از اهل بیت من باقی نخواهد ماند! و خواهران من و
اهل بیت من اسیر خواهند شد، و سر مرا به سوی یزید لعنه الله خواهند برد!»

طائفه جن گفتند: ای حبیب خدا و ای پسر حبیب خدا! اگر اطاعت امر تو بر ما واجب نبود و
مخالفت تو بر ما جائز بود، تحقیقاً ما جمیع دشمنانت را پیش از آنکه به تو دسترسی پیدا کنند به
قتل می رساندیم.

حضرت امام حسین صلوات الله علیه به ایشان گفت:

نَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَ لَكِنْ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنَةِ وَ يَحْيَى مَنْ حَى عَنِ بَيْنَةِ». [۳]

«سوگند به خدا که ما برای نابودی آنان قدرتمان از شما بیشتر می‌باشد، ولیکن باید کسانی که
هلاک می‌شوند از روی حجّت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانی می‌یابند نیز از روی حجّت و
دلیل باشد». [۴]

[۱]- صدر آیه ۷۸، از سوره النساء (۴) النساء.

[۲]- قسمتی از آیه ۱۵۴ از سوره (۳) آل عمران.

[۳]- قسمتی از آیه ۴۲ از سوره (۸) الانفال.

[۴]- الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۱.

عبد عاصی : ماه صفر شروع شده . صدقه دادن و قرائت دعای " یا شدید القوی و یا شدید
المحال ... " فراموش نشود . دوستانی که اقبال الاعمال سید بن طاوس(ره) را ندارند حتماً تهیه
کنند و اعمال را از روی آن انجام دهند .

این ایام ایام سخت و سنگین برای اهل بیت علیهم السلام علی الخصوص امام زمان علیه السلام
است . هیچ مصیبتی سنگین تر از اسارت عمه ی سادات زینب کبری سلام الله علیها برای اهل
بیت علیهم السلام نیست .

ورود به شام از دروازه ساعات و تزئین دمشق و بساط شراب در کوی و برزن ها و سنگ پرانی
مردم از پشت بام ها و جسارت به ساحت دختران لرزان آل الله و تحقیر رؤوس مبارک شهدای
کربلا و بزم شیطانی یزید و خرابه ی شام و ... داغی پشت داغ دیگر بر قلب تازیانه خورده و کعب
نی خورده ی اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین است .

" کاروان اسرا " گفتن درست نیست . اینها آقازاده بودند / شاهزاده بودند / پادشاه زاده بودند / امام زاده بودند / پیغمبر زاده بودند / یرده نشینان حرم خدا بودند : یا ناموس الرواق العظمه ... یا ربه خدر القدس ... اینها القاب زینب کبری سلام الله علیهاست . کعبه ی رزایا و محنتها شدن زینب بواسطه ی فنای در ولی خدا بود . عیسی بن مریم (ع) رشحاتی از مصائب ام المصائب را کشید شد : مسیح .

این ایام هرچه که سختی وارد می شود بگذاریم به پای همدردی با خاندان عصمت و اسارت و یادمان بیاوریم لحظاتی را که خانواده ی سیدالشهدا علیه السلام را از هرجایی گذر دادند . گرسنه و تشنه . با لباسهای دور از شان و مقام . بر روی مرکب های بی زین و یراق . در انظار ناپاکان تماشایی شدند . اوج فشارهای جسمی و روانی را متحمل شدند . تابحال کسی ناموس ما را برای کنیزی خواسته ؟ احکام مولی و کنیز را می دانید ... (لاله الاالله) ...

قرن هاست دل حضرت زهرا سلام الله علیها پر از خون است . چشمش پر از خون است . گیسوانش پر از خون است . دستهایش پر از خون است . ناله هایش پر از خون است . چادرش ... تحمل کنیم سختی های زندگی را تا که شاید کمی شبیه موالیانمان بشویم .

کجاست آن تنها کسی که در عالم الست در جایی که احدی نخواست و نتوانست تمام جام بلا را سر بکشد او یک تنه و با رغبت تمام جام بلای رب الارباب را سر کشید !!!!!!!!!!!!! کجاست آن کسی که هر چه که داشت برای خدا برای راه خدا خرج کرد !!!!!!!!!!!!! کجاست آن " الهی رضاً بقضائک تسلیمأ لامرک لامعبود سواک " گوی عالم و آدم !!!!!!!!!!!!! کجاست آن کسی که خدا بواسطه ی قیامت کبرایی که اعجاز کرد ولی اعظم و منقم خودش را در آسمانها به همه نشان داد

!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! کجاست آن کسی که قبرش قرار است کعبه شود و همه به آن سمت نماز بخوانند

!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

ای حسین !!!!!!!!!!!!!!!

امیری حسین و نعم الامیر !!!!!!!!!!!!!!!

خدایا ! خاک ما را کربلای حسین علیه السلام قرار بده

شنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

شیخ عارف آیت الله کمیلی خراسانی (حفظه الله)

عبدعاصی : باخبر شدم که انتشارات آیت اشراق که فعالیت گسترده ای در خصوص اثار فلسفی و عرفانی دارد اثری جدید بنام "شیخ عارف" تدوین کرده که عنوان آن زندگینامه - خاطرات و بررسی سلوک عرفانی و اخلاقی عارف برجسته آیت الله حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی مدظله العالی از کبار تلامذه ی آیت الحق و العرفان حضرت آقای حاج سید هاشم حداد انارالله مرقدہ می باشد . این کتاب نزدیک ۴۰۰ صفحه دارد و بعضی عناوین آن به این شرح است:

۱ - زندگی نامه آیت الله کمیلی خراسانی - سلمه الله -

۲ - نقل بعضی تفضلات الهی به ایشان از لسان معظم له و بعضی تلامذه ی شان

۳ - خاطرات و مراودات ایشان با اهل الله و اولیا و علما

۴ - آداب سیر و سلوک و وظایف سالکین راه خدا

۵ - مطالب سلوکی و عرفانی در آرا و اندیشه های معظم له

۶ - لزوم داشتن استاد و نقل ایرادات علامه طهرانی (ره) بر نویسنده کتاب پرواز روح

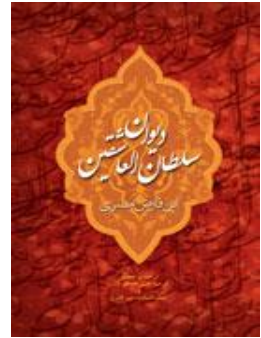
۷ - تبیین عرفان های نوظهور

این کتاب توسط آیت اشراق چاپ شده و وارد بازار شده است . قیمت پشت جلد آن ۹۰۰۰ تومان می باشد .

حضرت آیت الحق حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (حفظه الله) از پیروان مکتب آیت الله قاضی طباطبایی (ره) و از شاگردان عارف و ارسته حجت الحق سید هاشم موسوی حداد (ره) می باشند . خدای متعال به حق انبیا و اولیا و به حق ولی الله الاعظم امام عصر سلام الله علیه سایه ی اولیای خدا را بر سر ما مستدام بفرماید و نفس های ما را به نفس های پاک ایشان گره بزند . خدای کریم به حق سیدنا الارباب ابی عبدالله الحسین علیه السلام بواسطه ی حضور اولیای خدا بلاها و شرور را از جامعه ی شیعیان مرتضی علی علیه السلام دفع بفرماید و هوای آلوده ی شهرهای ما را به مدد نورانیت این بزرگان پاک بفرماید .

شنبه بیست و پنجم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۱۱ تا ۲۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۱۱ / و لو ان ما بی بالجبال و کان طو ر سینا بها قبل التجلی لدکت

اگر آن وجدی که من دارم بر کوهها فرود می آمد - حتی اگر کوه سینا هم با آن کوهها بود -
پیش از تجلی از هم پاشیده می شدند .

۱۲ / هوی عبره نمت به و جوی نمت به حرق ادواوها بی اودت

عشق من عشقی است که اشک رازش را بر ملا می سازد و شدت اشتیاق آتشش را فروزان تر می
کند و دردهای آن مرا هلاک کرده است .

۱۳ / فطوفانُ نوح، عندَ نوحی، كأدَمعی؛ وإيقادُ نيرانِ الخلیلِ کلوعتی

هنگام ناله و زاری ، سیلاب نوح علیه السلام همانند اشک چشم من است و فروزندگی آتش
حضرت ابراهیم علیه السلام همانند سوز و گداز من است .

۱۴ / ولولا زفیری أغرقتنی أدمعی ولولا دموعی أحرقتنی زفرتی

اگر آهم نبود اشکهایم مرا غرق کرده بود و اگر اشکهایم نبود ، آه سوزانم مرا آتش زده بود .

۱۵ / و حزنی ما یعقوبُ بثَّ أقلَّهُ وکلُّ بلیِ ایوبَ بعضُ بلیّتی

آنچه حضرت یعقوب علیه السلام از آن بی تاب می کرد در مقابل اندوه من اندک است و بلاهایی که بر حضرت ایوب علیه السلام فرود آمد تنها جزئی از مصیبت های من است .

۱۶ / و آخرُ مالاقی الألی عشقوا إلى الرِّ ردی ، بعضُ ما لاقیتُ ، أوّلَ محنتی

نهایت سختی هایی که عاشقان دیده اند و آنان را به هلاکت کشانیده است ، قسمتی از سختی هایی است که من در ابتدای راه عشقم دیده ام .

۱۷ / فلو سمعت اذن الدلیل تاوهی لآلام اسقام بجسمی اضرت

اگر گوش راهبر کاروان آه درد آلود مرا که ناشی از درد بیماری هایی است که به پیکرم آسیب رسانده است می شنید ،

۱۸ / لأذکره کربی أذی عیشِ أزمه بمنقطعی ركب، إذا العیسُ زمت

بی تردید درد و رنج من ، یادآور رنج زندگی سخت کسانی بود که از کاروان واپس مانده با آنکه
شتران آماده سفر شده بودند .

۱۹ / وَقَدْ بَرَّحَ التَّبْرِیحُ بِي وَأَبَادَنِي وَمَدَحُ صِفَاتِي بِي يُوقِّقُ مَادِحِي

رنج عشق مرا به ستوه آورد و سرانجام نابودم کرد . و بیماری حقیقت رازهای درونی ام را آشکار
ساخت .

۲۰ / فَنَادَمْتُ فِي سَكْرِي النُّحُولَ مَرَاقِبِي بِجَمَلَةِ أَسْرَارِي وَتَفْصِيلِ سِيرَتِي

در حالت مستی که ضعف و لاغری بر من عارض شده بود با مراقبم که می خواست از اسرار من و
روش رفتارم آگاه شود همدم شدم .

جمعه بیست و چهارم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مکتب تفکیک مکتبی مخالف عقلانیت قرآنی



علامه طهرانی می فرمودند :

(حقیر تازه در مشهد مقدّس مشرفّ شده؛ و به عنوان هجرت قصد توطنّ نموده بودم؛ روزی یکی از علماء معروف و مشهور مشهد که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود؛ و با این حقیر نیز فی الجمله سابقه آشنائی داشت، به دیدن حقیر در منزل آمد؛ و گویا برای ارشاد و هدایت این حقیر بود که دست از حکمت بردارم و نسبت به فلسفه بطور کلی بی علاقه گردم.

پس از چند دقیقه توقف و پذیرائی گفت: معنای این فقره از زیارت چیست؟: *إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ؟*

اینجانب قریب یک ربع ساعت در اطراف این معنی و کیفیت نزول اراده و نور مشیّت از ذات اقدس حقّ تعالی بر نفوس قدسیّه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین، و سپس صدور آن از نفوس، به ماهیّات امکانیّه مطالبی را بیان کردم؛

ایشان با کمال بی اعتنائی گفتند: اینکه کلام ملاً صدراست.

من گفتم: کلام ملاً صدرا باشد؛ مگر چطور است؟

دیگر در اینجا سخن و گفتگو به درازا کشید و ردّ و ایراد بسیار شدید شد؛ و ایشان سخت گیر افتادند؛ و پیوسته از این شاخه به آن شاخه می پریدند.

و چون سخن منتهی به أصالة الوجود شد، آن را انکار کردند؛ چون برایشان ثابت کردم؛ گفتند: نه، اصالة الوجود صحیح نیست؛ بلکه اصالة الماهیة صحیح است؛ چون برایشان ثابت کردم که این کلام صحیح نیست؛ گفتند: اصولاً ما نه أصالة الوجود می‌گوییم و نه أصالة الماهیة؛ بلکه اصالة الواقیة؛ یعنی در خارج یک واقیة و حقیقتی است که قابل انکار نیست. من گفتم: شک نیست که در خارج واقیة است؛ لیکن سخن در این است که اصالت آن واقیة با کدام جنبه آن است؟

ما در خارج می‌بینیم که انسان هست و درخت هم هست؛ پس در یک چیز مشترکند؛ و آن هستی است؛ و از طرفی می‌بینیم که انسان غیر از درخت است؛ و آن ماهیة است. اگر آن چیز مشترک اصالت داشته باشد قائل به اصالة الوجود شده‌ایم؛ و اگر این جنبه افتراق اصالت داشته باشد، قائل به اصالة الماهیة شده‌ایم.

ایشان گفتند: اصالة الواقیة که مجموعه‌ای است از هر دو.

گفتم: اینکه عین کلام مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی است که پس از شیخ احمد احسائی که قائل به اصالة الوجود و الماهیة بوده است، نغمه أخرائی در طنبور افتاد؛ و این حرف غلط است؛ زیرا خلاف وجدان است؛ ما زید را یک چیز می‌بینیم؛ نه دو چیز؛ یکی وجود؛ و یکی ماهیة؛ و هر چیزی را یکی می‌بینیم؛ بلکه الأغ هم علف را که می‌خورد آن علف را یک چیز می‌بیند نه دو چیز؛ وجود علف و ماهیة علف.

و در ضمن سخن سخت به فلسفه و به عرفان حمله می‌کردند؛ و اینها را از مبتدعات می‌شمردند؛ و نهایت سیر و معرفت را معرفت امام می‌دانستند؛ و وجودات مجردة را از ملائکه منکر بودند؛ و نفس را هم مادّی می‌دانستند و لقاء خدا و شهود و عرفان و فناء و اندکاک را بکلی انکار می‌کردند؛ و فقطً دلیلشان ظواهری از اخبار بود که آن هم صراحت بر قولشان نداشت و می‌گفتند:

اخبار مُؤَلَّه و متشابهه داریم و آنها را باید به این اصول برگردانید؛ و آنچه ملاحظه‌اید و اشباهش از آیات و روایات دلیل بر تجرّد نفس و فرشتگان آورده‌اند از اخبار متشابهه است و باید به این اصول برگردانید.

و خلاصه همه مطالب ایشان به مطالب اخباریین اُشبه بود تا به اصولیین؛ بلکه یک اخباری بحث و بسیط.

آن مجلس منقضی شد؛ و یکی دو روز دیگر نیز در منزل آمدند و ظاهراً در زیر عبا استخاره‌ای نمودند و سپس گفتند: اجازه می‌دهید؛ آن مطالب را دنبال کنیم؟!

من گفتم: اینگونه بحث‌ها که بر اساسی متکی نیست؛ و پیوسته پرش از فرعی به فرعی و شاخه به شاخه‌ای است، هیچ فائده ندارد. و برای من جز اتلاف وقت؛ و دردسر چیز دیگری نیست؛ اجازه بفرمائید: ضبط صوت را بیاورم، تا یکایک از گفت و شنودها مضبوط شود، و سپس یکایک از ردّ و بدل‌ها، تا به هر جا که انجامد؛ و تا به هر چند روز که طول بکشد، از نوار پیاده شود؛ و در کتابی در دسترس عموم قرار گیرد؛ تا اگر احیاناً ما در طرفداری از علم حکمت متعالیه و عرفان حضرت ربّ العزّه به خطا رفته‌ایم، این فرمایشات شما که در دسترس عموم قرار می‌گیرد، بکلی ریشه این علوم را می‌زند، و نه تنها بنده، بلکه همه را متنبّه و متوجه می‌سازد، و اگر هم احیاناً شما به خطا رفته‌اید؛ لا اقلّ دیگر نظیر این مباحث تکرار نمی‌شود. ایشان راضی نشدند و گفتند: من از بحث شفاهی آن هم به شرط عدم ضبط صوت تجاوز نمی‌کنم! فلهدا بحث قطع شد؛ و الحمدلله.

مکتب تفکیک

شاگردان تربیت یافته مرحوم آقا میرزا مهدی، همگی روش خاصی داشته و دارند؛ با عرفان و حکمت، سخت مخالفند و می‌گویند:

غیر از ظواهر اخبار مرویه از اهل بیت هیچگونه دلیل عقلی حجّیتی ندارد؛ و راه وصول به معارف الهی از مبدء و معاد برای عقل بسته است؛ و از تعبّد صرف نمی‌توان قدمی فراتر نهاد؛ نهایت سیر انسان معرفت امام است؛ و راه معرفت خدا به روی انسان بکلی مسدود است. انسان خاکی را چه نسبت با ربّ الارباب؟ به خداوند وجود نمی‌توان گفت؛ چگونه به یک چوب کبریت می‌توان گفت موجود، و به خدا هم می‌توان گفت موجود؟

غیر از خداوند همه موجودات را غیر مجرد و مادّی می‌دانند؛ و برای مادّه معنای وسیعی قائلند با حفظ مادّیت. برای موجودات اصالتی نظیر تولّد قائلند؛ و در واقع قائل به اصالت الوجود و الماهیه هستند که فساد اینگونه آراء أظهر من الشمس است؛ و بین خداوند و بین مخلوقات جدائی و بینونت صرف و عزلت محض قائلند و خدا را از هر گونه احاطه وجودی و علم وجودی در موجودات منزّه می‌دانند؛ و از هر گونه منطبقّ علیه واقع شدن مفهوم وجود و موجود مبری و مقدّس می‌شمرند و در حقیقت گرایش به تعطیل دارند.

آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمد حسین نائینی است، در فقه و اصول؛ و کمی نزد آقا سید احمد طهرانی کربلائی به سیر و سلوک مشغول بوده و نیز نزد مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی تردّد داشته است؛ ولی در صحّت این راه دچار شکّ و تردید سختی می‌شود؛ و در روزی در وادی السّلام مکاشفه‌ای - که نتیجه اینگونه شکّ و تردید است - برای او حاصل می‌شود؛ و آن را دلیل بر بطلان معرفت می‌گیرد؛ و از آنجا به بعد سخت با عرفان و حکمت به ضدّیت برمی‌خیزد و به مشهد مقدّس می‌آید و اینجا را محلّ تدریس قرار می‌دهد و براین اساس مکتبی نوین ایجاد می‌کند.

مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم؛ از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدّتی با اصرار از ما دستور می‌گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیّار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هر جا نگاه

می‌کرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مجالی امکانیه و چیز مهمی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجّت خدا، سید جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شکّ و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وادیّ السّلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خطّ سبز نوشته است: أَنَا الْحُجَّةُ ابْنُ الْحَسَنِ.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می‌شود. و آقا سید جمال الدین می‌فرمودند: ما أسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت‌هایی که انجام داده بود؛ برای او خطرناک بود. و از جمله یک نفر سید قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولیّ مطلق حقّ می‌دید؛ و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السّلام علیک یا ولیّ الله! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت امر کنیم نشد؛ و هر چه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثر نیفتاد؛ حتی آقا سید احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من آن مسکین را زد.

و حتّی من به او گفتم: من غلط می‌کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم. من می‌خواهم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار! او قبول نکرد و حتّی گفته بود: این حرف‌ها خود نیز دلیل بر حجّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیّه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سید جمال می‌فرمود: به واسطه این قضایائی که رخ داد من با حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیه و به قول همین شاگرد معروفشان: اصالة الواقعیّه بوده‌اند؛ و از کلمه عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته‌اند؛ و نظیر افرادی که از سیر و سلوک زده می‌شوند، بر علیه اساتید خود در آراء و افکار قیام می‌کنند.

مرحوم آقا سید احمد طهرانی از مبرزین عرفاء و حکمای عالیقدر اسلام است؛ و ایشان از مبرزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملا هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقاسید علی شوشتری آموخته است. و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر و سلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت گردیده است. نظیر شیخ احمد احسائی که پس از مدتی مراقبه و سیر و سلوک به واسطه همین وازدگی و سردی حس بدبینی شدیدی نسبت به عرفاء و فلاسفه پیدا کرد، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت؛ و در سب و لعن به آنها از خود اختیار نداشت.

او هم قائل به أصالة الوجود و الماهیة شد؛ او هم راه معرفت را به کلی مسدود کرد؛ و در عدم تجاوز از ظواهر روایات، یک اخباری صرف بود؛ او هم مکتب نوینی به نام شیخیه - که بالاخره موجب پیدایش بهائیه و بابیه گردید - بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واکنش و عکس العملی است که نفس در اثر وازدگی به خرج می دهد؛ و به واسطه عدم تحمل و عدم وصول از سر کین بر می خیزد؛ و مبادی و مبانی مسلم را انکار می کند. شیخ احمد احسائی مدتی در تربیت استاد عرفان: سید محمد حسینی نیریزی شیرازی بود؛ و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدتی توطن کرد.

.....

منبع:

کتاب "مکتوبات، مراسلات، مقالات" علامه طهرانی، ص: ۱۸۰

سه شنبه بیست و یکم آذر ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

عبد عاصی : از مصاحبه ی زیر خوشم آمد . واضح بود . خیلی دقیق نیست اما روشن گری دارد . خوب است آنهایی که می خواهند بفهمند آخر این مکتب تفکیک چه پدرکشی با فلسفه و عرفان دارد و چرا اینقدر فحاشی و تکفیر می کند متن زیر را بخوانند . در زمان حیات عارف بزرگ حضرت علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی(ره) (هم مکتب تفکیکی ها جنجالهای زیادی داشتند . در آن دوره مرحوم آیت الله مروارید (ره) بزرگ مرد تفکیکی ها در مشهد مقدس بودند و وقتی علامه(ره) (برای توطن به ارض اقدس مشرف شدند ایشان) به گفته علامه) عزم بر ارشاد و هدایت علامه را پیدا می کنند . قرار بر مناظراتی فیما بین علامه عارف (ره) (و مرحوم مروارید (ره) بود . مرحوم علامه (ره) مناظره را مشروط بر پخش و انتشار کردند تا همگان در جریان سیر آن قرار داشته باشند که آیت الله مروارید (ره) علی الظاهر تمایلی نشان ندادند . یا این حال علامه طهرانی(ره) (مکتوب این مناظره را در مکتوباتشان آورده اند که رفقای و بلاگ طریق الی الله می توانند آن را در_ " ادامه مطلب " مطالعه بفرمایند . مطالب علامه طهرانی(ره) (را رفقا حتماً بخوانند و ببینند نتیجه ی یک سیروسلوک سرخود و نفسانی به کجا می رسد؟؟



مکتب تفکیک مکتبی در علوم مذهبی شیعی است که پیروانش بر تفکیک آموزه‌های فلسفی از روش‌های دین‌شناسی تأکید دارند. این مکتب منتج از آموزه‌های میرزا مهدی اصفهانی در مشهد شکل گرفت. عنوان مکتب تفکیک نخستین بار توسط محمدرضا حکیمی طی مقاله‌ای با همین نام در شماره ۱۲، سال نهم کیهان فرهنگی، در اسفند ۱۳۷۱ معرفی شد و شهرت یافت. پس از آن و در سال ۱۳۷۵ وی کتابی با همین نام منتشر کرد و در آن به تفسیر دیدگاه‌های این مکتب و معرفی بنیان‌گذاران آن پرداخت. پاسخگویی به سؤالات با حجت الاسلام غرویان است .

*مکتب تفکیک ریشه در چه آرایبی دارد؟

مکتب تفکیک به عنوان یک رأی مطرح است. می‌توانیم مکتب تفکیک را نوعی گرایش بدانیم که شبیه گرایش‌ات مذهبی و کلامی گذشته است، مثلاً گرایش اهل حدیث، گرایش اخباری‌گری، گرایش ظاهریه و گرایش اشعری‌گری؛ که در واقع اینها نوعی مشابه‌های مکتب تفکیک هستند. در حال حاضر مکتب تفکیک در حد افراطی که برخی مطرح می‌کنند به نظرم نوعی تفکر وهابیت شیعی (در حوزه تشیع) است یعنی کلماتی که توسط بعضی‌ها در مکتب تفکیک بیان می‌شود، شباهتهایی با این فرقه‌ها و گرایشهایی که اشاره کردم دارد.

البته این گرایشها مشترکات و مختلفاتی دارند. عمده محور مشترک در این گرایشها این است که استفاده از عقل را در معارف دینی و در تفسیر آیات قرآن و تفسیر احادیث و اخبار رد می‌کنند و بهایی به تحلیل‌های عقلی نمی‌دهند و بیشتر توجه‌شان به ظواهر الفاظ و کلمات قرآن و حدیث است و به همین حد اکتفا می‌کنند و در واقع تحلیل و موشکافی عقلانی در کتاب و سنت را حرام

و ممنوع می دانند.

*تفاوت بین نوتفکیکیها و تفکیکیها در چیست؟

مرز مشخصی بین نوتفکیکیها و تفکیکیها در ذهنم نیست، اگر منظور شما را بهتر بدانم و مصادیق را بیان کنید بهتر می توان به سؤال شما پاسخ داد.

*منظور تفکیکی های نسل اول با تفکیکی های دوران معاصر است، آیا اختلاف رأی دارند و یا همان حرفهای اسلاف خود را تکرار می کنند؟

به نظرم البته این تقسیم بندی ها خیلی تقسیم بندی های دقیقی نیست که مثلا بتوان گفت تفکیک های سنتی و تفکیکی های نو. به هر حال حرف عمده اینها همان است که عرض کردم. مکتب تفکیک از زمان میرزامهدی اصفهانی شروع شد که همزمان با سیدعلی آقا قاضی طباطبایی (استاد علامه طباطبایی) بود که در نجف فلسفه و عرفان می گفتند، میرزا مهدی اصفهانی با ایشان در بحث فلسفه و عرفان مخالف بود. میرزا مهدی مدعی شد که مکاشفه ای برایش اتفاق افتاد و مطلب «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا» را شنید و براین اساس مدعی شد که مسیر به معارف دینی و اهل بیت فلسفه و تعقل و عرفان نیست و مدعی شد که فلسفه و عرفان اصلا از علوم اسلامی و دینی نیست و از یونان باستان وارد جهان اسلام شده است و ...

شاگردان میرزا مهدی اصفهانی مانند شیخ محمود حلبی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ مجتبی قزوینی و میرزاجواد آقا تهرانی و امثال اینها هم بزرگ شده همان افکار و اندیشه های میرزا مهدی بودند و هر کدامی به نحوی همان تفکر را مطرح کردند که اکنون از آنها آقای سیدان در مشهد و محمدرضا

حکیمی در تهران هستند و بسیاری از شاگردان میرزا مهدی هم به رحمت خدا رفتند.

به هر حال حاصل حرف اینها همین است که ما فقط باید به قرآن و حدیث بپردازیم و دین را از طریق کتاب و سنت بفهمیم، البته کسی منکر این حرف نیست، البته می توان گفت طلبه های مبتدی هم پیدا شدند و مدعی این شدند که حتی میرزا مهدی اصفهانی و شیخ محمود حلبی و شیخ هاشم قزوینی و ... همه شاگردان بلافضل میرزا مهدی هم اشتباه کردند و اینها تفکیکی حقیقی نیستند ولی در این حرفهایی این طلبه های جدید به عنوان پیروان مکتب تفکیک دارند مطرح می کنند من حرف حساب شده ای نمی بینم و اینها را ناشی از جهل و عدم معرفت می بینم. یعنی فکر می کنم این یک غرض ورزی با دانش ورزی و علم ورزی است و حرف تفکیک همان حرفی است میرزا مهدی و شاگردانش گفته اند و دیگر حرف جدیدی در این زمینه نیامده است.

شاید بتوان اینها را به اصطلاح و تعبیر خودشان نوتفکیکی دانست، اما به نظرم فقط کلمه نو را به کار می برند و به دنبال اغراض دیگری هستند نه اینکه به دنبال حرف تازه و جدیدی باشند و مطلب جدیدی آورده باشند، لذا به نظرم این حرفها چندان ارزش علمی ندارد. حرفهای پخته تفکیک را همان میرزا مهدی و دیگر شاگردانش در آثارشان و کتابهایشان آوردند. بعد از آنها حرف مهم دیگری زده نشده است. حرفهای قابل اعتنای مکتب تفکیک همین حرفهای آقای حکیمی است که در مکتب تفکیک و سایر مقالات آوردند، بعد از اینها حرف قابل توجهی ندیدم.

متأسفانه حتی همان بزرگان مکتب تفکیک نشان می دهد چون از اول تصمیم گرفتند که فلسفه و عرفان را بکوبند لذا درسش را نخواندند و این هم به نظر ما روش درستی نیست. یعنی باید اول فلسفه و عرفان را خواند و از استاد فرا گرفت و به مراد حقیقی فیلسوفان و عارفان برسد بعد آنها

را نقد و بررسی کند، اما متأسفانه بعضیها استاد ندیده و کتاب ندیده، ردیه نویس شدند و این یک مصیبت بزرگی در حوزه های علمیه است.

* آیا غزالی و دیگر منتقدان فلسفه را می توان جزو مکتب تفکیک طبقه بندی کرد یا اینها جزو گروه دیگری بودند؟

تفکیک هم مراتبی دارد و هر کسی در مرتبه ای قرار می گیرد. غزالی با نگارش «تهافت الفلاسفه» می خواست بگوید که حرف فلاسفه اشکال یا تناقض دارد و یا روشن نیست. هر کسی که نقدی بر فلسفه و عرفان داشت را می توانیم به معنای وسیع کلمه تفکیکی بدانیم ولی معنای خاص تفکیک این است که کتاب و حدیث آری و عقل نه! اگر کسی این چنین گفت این تفکیکی به معنای خاص است، لذا خود فیلسوفان هم تفکیکی می شوند، کسانی که از فلسفه و عرفان دفاع می کنند در بعضی از جاها تفکیکی تر از تفکیکی های مصطلح هستند. خود ملاصدرا که فیلسوف و حکیم و اهل عرفان و فلسفه است می گوید من فلسفه ای را مطرح می کنم که مخالف با کتاب و سنت نیست یعنی عقلی را که من مطرح می کنم با شرع و محکومات نقلی مخالفتی ندارد. بنابراین خود ملاصدرا هم تفکیکی است، ولی تفکیکی مصطلح کسی است که اصلاً بهایی به عقل و استدلال عقلی و فلسفه و عرفان نمی دهد و می گوید: هیچ حرف حقی در کتابهای فلسفی وجود ندارد. این فلسفه اصلاً اسلامی نیست ما در اسلام فلسفه و عرفان نداریم. اینها آن تفکیکی به معنای خاص کلمه هستند.

* در قبال آیاتی که انسان را به تعقل دعوت می کند، چه پاسخی می دهند؟

اینها را باید از خودشان پرسید، سؤال ما هم همین است. علاوه بر آیاتی که در قرآن انسان را به

تعقل وامی دارد کلمات و کلید واژه هایی در قرآن و حدیث داریم که جز با فلسفه خواندن قابل فهم نیست مثلا معنای صمد و احد چیست؟ احد با واحد چه فرقی دارد؟ جواب اینها را در فقه می خوانیم؟!، در اصول می خوانیم؟! اینها فقط در فلسفه بحث شده است. بنابراین بسیاری از مباحث فلسفه اسلامی در واقع تفسیر واژه های قرآن و حدیث است. مثل بحث احدیت، صمدیت، واحدیت خداوند، بحث حدود و قدم، بحث تقدم و تأخر و ... اینها تا حل نشود نمی توانیم قرآن را بفهمیم.

وقتی در قرآن می خوانیم «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (آیه ۴ سوره حدید) «معیت چه معیتی است؟، تفکیکی ها در این مورد یک کلمه حرف حساب ندارند، کسانی که بحث عمیق و دقیق در اقسام معیت را مطرح کردند، فیلسوفان مسلمان بودند که این بحثها را باز کردند و شکافتند. اما صرف اینکه ما در روز هزار بار بگوئیم «هُوَ مَعَكُمْ» «اما نفهمیم» «مَعَكُمْ» «معنایش چیست چه فایده ای دارد؟!»

سؤال ما از این تفکیکی ها همین است که این کلمات پیچیده که در قرآن و روایات آمده را چه کسی باید توضیح دهد. اینها را فلاسفه اسلامی مانند ملاصدرا بیان کردند و اینها وارد تفسیر قرآن و احادیث شدند و آنها را شکافتند. بنابراین فلسفه اسلامی در کنار تفسیر است، خادم تفسیر قرآن و احادیث است. اینها اصلا با هم جدایی ندارند.

*در پاسخ به سؤال اول در این ارتباط توضیح دادید، اما بیشتر توضیح دهید که چه نسبتی میان تفکیکی ها با آرای اشاعره و اخباریون وجود دارد؟

امثال ابوالحسن اشعری و حسن بصری که از بزرگان اشاعره بودند هم منکر ارزش عقل بودند و

حُسن و قبح عقلی را انکار می کردند و معتقد به ظواهر بودند و در بسیاری از بحث آیات و روایات و کلید واژه ها قائل به توقف می شدند، می گفتند ما اینها را نمی فهمیم و باید توقف کنیم و هیچ سخنی نگوئیم. خیلی از تفکیکیها هم این حرفها را می زنند، می گویند در معاد جسمانی یا معاد روحانی، در جسم مثالی، جسم عنصری، جسم عقلی باید سکوت و توقف کنیم، حرف نزنیم چون نمی فهمیم، چون عقل سر در نمی آورد. باید به ظاهر اینها بسنده کنیم.

احمد حنبل هم همین حرفها را می زند، می گفت: خداوند گوش و چشم و دست و پا و صندلی و تحت حکومت، فرش و کرسی و ... دارد چون در ظاهر قرآن اینها آمده و ما هیچ چیزی از اینها نمی فهمیم جز معنای ظاهر. در مورد آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» آیه 22 سوره فجر) می گفت: خداوند در روز قیامت همانند فرمانده ارتش که از نیروهایش سان می بیند از ملائکه سان می بیند حرفهای خیلی سطحی و قشری می زند، تفکیکی ها همین حرفها را می زنند. به نظر ما ریشه این حرفها در گرایش هایی مانند اشعری گری و اخباری گری و توقف در ظواهر الفاظ و کلمات آیات و روایات است.

سه شنبه بیست و یکم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

متن و ترجمه بیت های ۱ تا ۱۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)

عبدعاصی : قبل از مطالعه ی ترجمه ابیات شرح حال کوتاهی از جناب ابن فارض (ره) (را که در وبلاگ قدیمی آورده بودیم دوباره بخوانید :



بسیار مناسب دیدم که رجوع کنیم به دیوان ابن فارض و از ابتدای تائیه گردشی انجام بدهیم در آنچه این عارف کبیر به آن رسید و برای ما در ستر شعر به یادگار مانده است . امیدوارم بتوانیم ده بیت-ده بیت تا آخرش برویم . انتشارات بابرکت آیت اشراق گزیده ای از دیوان ابن فارض را با نام "سلطان العاشقین" چاپ کرده است . توصیه می کنم رفقای خواننده تهیه کنند و در روز مطالعه بفرمایند . خواندن ابیات تائیه کبری آثار خوبی در دیدگاه و قلب سالک بوجود خواهد آورد .

متن و ترجمه ی بیت های اول تا دهم تائیه کبری (نظم السوک) را در زیر بخوانیم و تفکر کنیم .
یا علی ...

۱ / سقتنی حمیاً الحبُّ راحةً مقلتی وكأسی محیاً منْ عن الحسنِ جلَّت

دست دیده ام شراب عشق را به من نوشاند در حالی که جام من رخسار کسی بود که از زیبایی ظاهری منزّه و فراتر است .

۲ / فأوهمتُ صَحْبِي أَنْ شُرِبَ شَرَابِهِمْ، بهِ سرِّ سرِّی فی انتشائی بنظره

من با سرمستی ام از نگاهی ، هم نشینانم را به این گمان اشتباه انداختم که وجود من از نوشیدن باده ی آنان شاد گشته است .

۳ / وبالحدقِ استغنیتُ عنْ قدحی ومنْ شمائلها لا منْ شمولی نشوتی

چشمان یار مرا از قدحم بی نیاز کرد و سرمستی من ناشی از خلق و خوی اوست نه از باده ی سرد خود .

۴ / ففی حانِ سگری، حانَ سُکری لفتیةٍ ، بهمُ تمَّ لی کتمُ الهوی مع شهرتی

در میخانه ی مستی ام ، وقت آن رسید که از جوانانی سپاسگزاری کنم که در پنهان کردن عشق در عین شهرت و آوازه ام ، برایم فراهم گشت .

۵ / ولما انتقضی صحوی تقاضیتُ وصلها ولمْ یغشنی، فی بسطِها، قبضُ خَشیتی

آنگاه که هشیاری ام به پایان رسید ، خواستار وصال او شدم ، هنگام شادی و گشاده رویی او هرگز اندوه و گرفتگی ترس ، مرا فرا نگرفت .

۶ / وأبثتُها ما بی، ولمْ یکُ حاضری رقیبُ لها حاظٍ بخلوةٍ جلوتی

من درد دل خویش را با او باز گفتم و رقیبی حضور نداشت که در آن خلوت با تجلی بهره مند شود .

۷ / وَقُلْتُ، وَحَالِي بِالصَّبَابَةِ شَاهِدٌ،
ووجدی بها ماحیَّ والفقْدُ مثبتی

آنگاه که حالم شاهد دلدادگی ام بود و اشتیاقم به او مرا نابود می کرد و ترس از دست دادنش مرا
نگه می داشت ، به او گفتم :

۸ / هَبِي، قَبْلَ يُفْنِي الْحُبُّ مَنِّي بَقِيَّةً
أرَاكَ بِهَا، لِي نَظْرَةَ الْمَتَلَفِّتِ

پیش از آنکه عشق ، باقی مانده ی جان مرا نابود کند - که بتوانم با آن تو را ببینم - گوشه ی
چشمی به من بنما .

۹ / وَمَنِّي عَلَى سَمْعِي بَلَنُ، إِنْ
مَنَعْتَ أَنْ أَرَاكَ فَمَنْ قَبْلِي لَغَيْرِي لَذَّتْ

اگر مرا از دیدار خویش باز می داری ، دست کم با جواب لن ترانی = هرگز مرا نخواهی دید ، بر
گوشم منت بگذار . زیرا پیش از من نیز دیگری (جناب موسی علیه السلام) از شنیدن آن لذت
برده است .

۱۰ / فَعَنْدِي لِسْكَرِي فَاقَةٌ لِإِفَاقَةٍ
لَهَا كَبْدِي لَوْلَا الْهَوَى لَمْ تَفْتَتِ

من دارای مستی ای هستم که هشیاری به آن نیازمند است و اگر عشق نبود جگر من بخاطر آن
پاره پاره نمی شد .

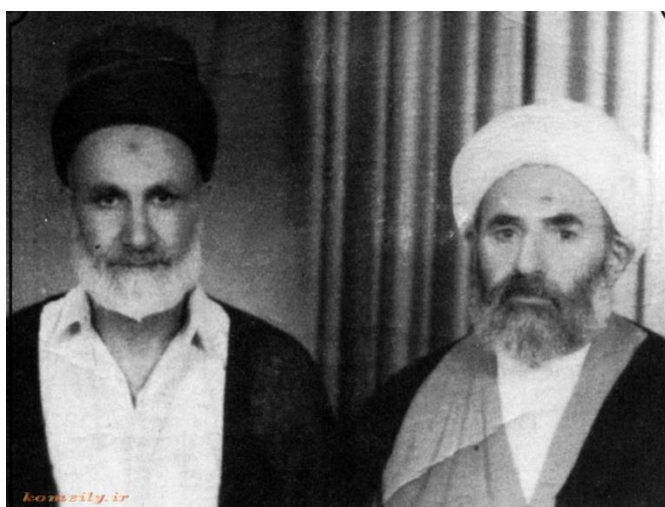
سه شنبه بیست و یکم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله علامه حاج عبدالحسین حجت انصاری لاهیجی (ره) از

تلامذه آیت الله قاضی (ره)

عبدعاصی : آیت الله حاج شیخ عبدالحسین حجت انصاری لاهیجی (رضوان الله علیه) در سال ۱۳۹۰ قمری در لاهیجان متولد شد . تحصیلاتش را ابتدا در قم و بعدها در نجف اشرف ادامه داد تا به درجه ی اجتهاد رسید . در نجف از شاگردان آقاضیاءالدین عراقی بود . اما در سیروسلوک و عرفان خدمت نادره ی دهر و نابغه ی عرفان مربی نفوس و استاد کل آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) می رسید . آیت الله انصاری لاهیجی از شاگردان خصوصی حضرت آیت الله (ره)

بود .



حضرت علامه لاهیجی و حضرت آقای حداد

علاقه ی شدیدی به روضه خوانی حضرت سیدالشهدا علیه السلام و شرکت در مراسمات سینه زنی و عزاداری داشت . در ماه مبارک رمضان بین فقرا ، نان و برنج تقسیم می کرد . از سفارشات ایشان این بود که همیشه این جمله ی مبارکه را باید عمل نمود " : خذ و من اموالهم صدقاة . "

از ویژگی های مرحوم آیت الله حجت انصاری پرهیز از شهرت طلبی بود، به گونه ای که کسی کلمه من را از ایشان نشنید . علامه انصاری لاهیجی در اول خردادماه ۱۳۷۶ به رحمت خدای مهربان واصل شدند .

علامه لاهیجی (ره) همان کسی است که در برخورد اول در حرم اباعبدالله الحسین(علیه السلام) با علامه طهرانی (ره) (و در حضور حضرت آیت الله قوچانی(ره) در خصوص سید هاشم حداد (ره) به علامه فرموده بود :

مرحوم قاضی خیلی به ایشان (سید هاشم) عنایت داشت و او را به رفقای سلوکی معرفی نمی کرد و به حال او ضنت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است . بعضی اوقات ، ساعات موت او پنج و شش ساعت طول می کشید و مرحوم قاضی می فرمود :سید هاشم در توحید، مانند سنی ها که در سنی گری تعصب دارند، او در توحید ذات حق متعصب است و چنان توحید را ذوق کرده و مس نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد .

آیت الله لاهیجی می فرمود : روزی از مرحوم قاضی رحمة الله علیه پرسیدم که: در مواقع اضطرار و گرفتاری چه امور دنیوی و چه امور اخروی، و در بن بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ ایشان در جواب فرمودند:

« پس از پنج مرتبه صلوات و آیه الکرسی ، در دل خود (بدون آوردن به زبان) بسیار بگو :

اللهم اجعلني في درعك الحصينة التي تجعل فيها من تشاء) خدایا! مرا در زره محکم و استوار خودت که هر چیزی را که بخواهی، در آن قرار می دهی، جای ده. تا این شاء الله گشایش یابد .»
علامه انصاری فرمودند: من در مواقع گرفتاریهای صعب و مشکلات لاینحل به این دستور عمل کردم و نتیجه های عجیب گرفتم .

بروح ایشان و همه ی اهالی علم و معرفت الفاتحه مع الصلوات

دوشنبه بیستم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تفکر در مرگ در لسان عارف کامل

عبدعاصی : نامه زیر حاوی یک سری دستورالعمل و اذکار است که عمومی است و همه می توانند انجام دهند . اما مرحوم قاضی(ره) اصلی ترین دستور و توصیه ای که کردند "تفکر در مرگ" است . همان دستورالعملی که بزرگ این طائفه آخوند همدانی(ره) برای عبور از عالم ماده

تجویز می فرمودند . اصل همین است که فرد از عالم موهومات و کثرات بدر آید و استعداد دیدار محبوب ازل و ابد را پیدا کند . آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله تعالی) (این یک خط را طبق سیره اساتیدشان زیاد می خوانند و توصیه می فرمایند "اللهم انی اسالک (ارزقنی) التجافی عن دار الغرور و الانابت الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت . " این دعای شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان است . معارف بسیاری در آن گنجانده شده که سالک طریق الی الله باید از خدا بخواهد و همت بدست بیاورد . متن زیر را با هم بخوانیم شاید استعداد "موتوا قبل ان تموتوا" بدست آورده ایم .



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمدالله جل شأنه و الصلاة والسلام علی رسول و آله؛

حضرت آقا ... تمام این خرابی ها که از جمله است وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است؛ و غفلت کمتر مرتبه اش، غفلت از اوامر الهیه است و مراتب دیگر دارد که به آنها إن شاء الله نمی رسید و سبب تمام غفلات، غفلت از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا؛

پس اگر می خواهید از جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید دائماً در فکر مرگ و استعداد لقاء الله تعالی باشید...

و این است جوهر گرانبها و مفتاح سعادت دنیا و آخرت؛ پس فکر و ملاحظه نمائید چه چیز شما را از او مانع و مشغول می کند، اگر عاقلی !

و به جهت تسهیل این معنی چند چیز دیگر به سر کار بنویسد بلکه از آنها استعانتی بجوئی :

اول - بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرائض خمس و سائر فرائض در احسن

اوقات و سعی کردن که روز به روز خشوع و خضوع بیشتر گردد؛

و تسبیح صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - بعد از هر نماز؛

و خواندن آیه الکرسی - کذلک - ؛

و سجده شکر و خواندن سوره « یس » بعد از نماز صبح؛

و « واقعه » در شبها؛

و مواظبت بر نوافل لیلیه؛

و قرائت مسبّحات در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در شفع و وتر و استغفار هفتاد

مرتبه در آن و ایضاً بعد از صلاة عصر؛

و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صبح و عشاء ده دفعه بخوانید « لا إله إلا الله

وحده لا شريك له، له الحمد و له الملك و هو على كل شيء قدير، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ
و أَعُوذُ بِكَ رَبِّي أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » .

مدتی به این مداومت نمائید بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید إن شاء الله تعالی.

یکشنبه نوزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آهای !!!!!!!!!!!!!!! امروز را یادمان نرود.....

عبدعاصی : بسم الله الرحمن الرحيم . انا اعطيناك الكوثر * فصل لربك و انحر * ان شائتک هو
الابتر . صدق الله العلي العظيم .

اللهم العن الجبت و الطاغوت . اللهم العن صنمی قریش . اللهم العن ابا الشرور و اولاده و حزبه و
اتباعه . اللهم العن ام الفتن و جملها و اولادها و ملتها و احفادها . اللهم العنهم جميعا .

در روایت است صادق آل محمد (صلوات الله عليه) بعد از هر نماز ۸ نفر را لعنت می کرد . ۴
مرد و ۴ زن .

۱ - سال ۸۲ بود . ماه شعبان . یک روز جمعه وقتی می خواستم تنهایی وارد حرم عسکریین
سلام الله عليهم بشوم با خودم گفتم : چه گنبد عجیبی دارد این حرم . خیلی بزرگ است .
بزرگترین گنبد در بین حرم هاست . اما شکلش متفاوت است . خیلی به شکل و شمائل این گنبد

فکر کردم . وقتی کنار ضریح رسیدم شاید دو سه نفر بیشتر نبودند . آن ضریح بزرگ شش گوشه . نماز زیارت خواندم و رفتم وارد سرداب مقدس شدم . همان سرداب قدیمی . آنجا هم تنها بودم . هنوز لذت تنها نشستن در سرداب عظیم الشان در وجودم هست مثل لذت شب چهارشنبه تا صبح بودن در مسجد سهله . اینها را نه برای ریا می گویم (خیلی ها با اهل بیت علیهم السلام فامیل هم بودند اما آخر یا انکارشان کردند یا قاتلشان شدند . خیلی هم عابد و زاهد بودند . قاتل حضرت علی اکبر علیه السلام شب عاشورا ختم قرآن داشت .) نه اینکه دل کسی را آب کنم یا بسوزانم . رزق دست خداست . به یکی ظاهری می دهد و به یکی باطنی . زیارتهای ما اغلب به طمع ثواب و فخرفروشی آلوده است . بماند . از سرداب نورانی که بیرون آمدم باز آمدم بیرون حرم . جایی که دیش فروشی ها حرم را محاصره کرده بودند . تا دیوار آن کوچه رفتم تا بتوانم همه ی حجم گنبد را ببینم . نگویند چه علاف ؟ چه بیکار ؟ به چه چیزی اهمیت داده ؟ نه . مهم بود . در آن وقت حتی تولیت حرم با اهل سنت بود . دختر بی حجاب وارد حرم می شد . می خواستم ببینم این گنبد بزرگ که این همه در چشم است چرا به چشم این سنی ها نمی آید ؟ چرا تا به حال به چشم من نیامده بود .

۲ - صبح روز بیست و سوم محرم ۱۴۲۷ هجری (۳ اسفند ۱۳۸۴) گنبد شریف توسط دشمنان علی و اولاد علی علیهم السلام در عصر آزادی و گفتگو و ارتباطات منفجر شد . سامرا پر شد از خاک و خاکستر و خون ...



۳ - سال ۹۱ بود . ماه رجب . حوالی مغرب بود که وارد حرم عسکریین سلام الله علیهم اجمعین شدم . اینبار با قرار شد علیرغم نبود امنیت شب را در حرم بمانیم . یکی از سربازها گفت : دو سه شب قبل وهابی ها آمده بودند که همین ضریح چوبی را بدزدند که من با تیر یکی شان را زدم . سربازها شیعه بودند . شام را مهمان مهمانسرای حرم بودیم . گداپروری کردند . این بار سامرا بیچاره ام کرد . قلبم بشدت تحت فشار بود . غربت موج می زد . موج غربت ما را تازیانه می زد . عجیب بود . اصلاً غربت حیرت آور است . حیرت می کردم از اینکه در مقابل ضریح چوبی دو امام معصوم و دو بزرگوار - یکی مادر امام زمان حجت الله البالغه علیه السلام و یکی هم دختر و خواهر و عمه امام - ایستاده ام و زیارت می خوانم . هر چه اشک داشتم برای اظهار عجز و غربت ریختم . توان تکلم نداشتم . فقط شدیداً اشک بود . تنها جمله ای که با آه می گفتم همین بود : بمیرم برای غربت شما انگار نه انگار که این همه تو وبلاگ نوشتی : آی مردم ! زیارت می روید به عظمت و مقام امام و ولی الهی توجه کنید . ادا و اصول درنیارید . فیلم بازی

نکنید . عرض حاجت کنید با توجه به مقام خلیفت الاهی . حالا خودم فقط زار می زنم . آرام که شدم آمدم بیرون . بعضی رفقا خوابیدند . سربازهای کشیک از بیرون صحن آمدند و تعظیم می کردند به ضریح و می رفتند . آمدم کنار درب بسته سرداب نشستم . تازه داغ دلم تازه شد .

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن ...

۴ - امروز ۲۳ محرم ۱۴۳۴ سالروز تخریب حرم شریف سامراست . آرزو دارم به حق نبی خاتم صلوات الله علیه تفکر الحادی که خانه ی وحی را آتش زد به زودی زود نابود شود و پرچم " علی ولی الله " در اقصی نقاط عالم به اهتزاز درآید . امروز دلم رفت تا کنار آن ضریح چوبی . کار ضریح جدید سامرا به اتمام رسیده . آبادانی حرم شریف سامرا به سرعت توسط ایرانی ها در حال ادامه است . سرداب مقدس از آن حالت قدیمی - بدلیل انفجار - درآمده و توسعه پیدا کرده . مهمانسرا و پذیرایی رایگان زوار رونق پیدا کرده است . فقط مانده ...

مانده که مظهر اسم " یافتاح " بیاید و افتتاح کند . فقط مانده حقیقت " دعای افتتاح " بیاید و رونمایی کند . فقط مانده آن کسی که دیدن و ندیدنش برای اولیای خدا تفاوتی ندارد و او را در آینه ی قلبشان زیارت می کنند بیاید . فقط مانده " مفتاح " رازها و اسرار الاهی بیاید و راه را تا خود خدا باز کند . " نصر من الله و فتح قریب " . هر چند ما به همین که " آقا و سرور " مان دعایمان می کند راضی هستیم . لا اقل او ما را فراموش نمی کند . همین فتح و ظفر ماست . " انا فتحنا لک فتحاً مبیناً "



ABNA.co

Photo: M.H.Emami

AhlulBayt News Agency



FARS

FARS NEWS AGENCY

یوسف، ای گمشده در بی سر و سامانی ها این غزل خوانی ها، معرکه گردانی ها

سر بازار شلوغ است، تو تنها ماندی همه جمع اند، چه شهری، چه بیابانی ها

چیزی از سوره یوسف به عزیزی نرسید بس که در حق تو کردند مسلمانی ها

همه در دست، ترنجی و از این می رنجی که به نام تو گرفتند چه مهمانی ها

خواب دیدم که زلیخایم و عاشق شده ام ای که تعبیر تو پایان پریشانی ها

عشق را عاقبت کار پشیمانی نیست این چه عشقی است که آورده پشیمانی ها؟

"این چه شمع است که عالم همه پروانه اوست؟" این چه پروانه که کرده است پر افشانی ها؟

یوسف گمشده! دنباله ی این قصه کجاست؟ بشنو از نی که غریب اند نیستانی ها

بوی پیراهن خونین کسی می آید این خبر را برسانید به کنعانی ها

شنبه هجدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تمهيد القواعد

کتابی در عرفان نظری به عربی، اثر صائن الدين على بن محمد تُرکة اصفهانی، حکیم و عارف قرن هشتم و نهم. نام کامل آن کتاب التمهيد في شرح رسالة قواعد التوحيد است (ترکة اصفهانی، ص ۱۱). این کتاب شرح قواعد التوحيد ابو حامد صدرالدين محمد تُرکة اصفهانی، حکیم و عارف سده هفتم و هشتم و جد شارح، است (رجوع کنید به ترکة اصفهانی *، خاندان).

تمهيد القواعد با حمد خدا و سلام به پیامبر اکرم و آل و اصحاب او شروع می شود. این کتاب فاقد هرگونه فصل بندی است و چون همراه با متن کامل قواعد التوحيد به دست ما رسیده، تنها نشانه تشخیص آن از متن این است که در هر موضوعی متن با ذکر کلمه «قال» و سپس شرح آن با ذکر واژه «اقول» آمده است.

صائن الدين نظرگاه عرفانی خود را در باره توحيد از نظرگاه عقل گرایان طرفدار حجت و برهان صرف جدا می کند. به اعتقاد وی (ص ۴-۵)، مسئله توحيد را بدانگونه که اهل کشف و شهود درک کرده اند، عقل گرایان درگیر حجت و برهان درک نکرده اند، مگر کسانی از آنان که هم دارای مرتبه استدلال عقلی باشند هم واجد مرتبه شهود ذوقی (ص ۶-۷).

صائن الدين موضوع علم الاهي عرفان را وجود مطلق می داند. زیرا لفظ وجود به لحاظ حیثه و شمول، عامترین معنا و از جهت امکان درک، معروفترین تصور و به لحاظ تعقل و حصول، قدیمترین معقول و محصول ذهن است (ص ۱۸-۱۹). وی یادآوری می کند که اعتبار وجود به عنوان موضوع مابعدالطبیعه با اعتبار آن به عنوان موضوع عرفان فرق دارد (ص ۱۴-۱۷).

مؤلف ، بعد از بحث اجمالی در باره مبادی تصویری و تصدیقی عرفان و مسائل آن ، به معانی برخی واژه های متداول و مشترک در عرف حکیمان مشائی و عارفان ، مانند واژه وجود، پرداخته است . به اعتقاد وی ، وجود نزد فیلسوفان مشائی ، امری زائد بر ماهیات است و نسبت ماهیات با وجود مانند نسبت اجسام با مکان است (ص ۲۶-۲۷)، اما نزد عارفان ، وجود امری زائد بر ماهیات و موجودات نیست ، بلکه موجودات ، مظاهر و تجلیات متنوع یک حقیقت واحد (وجود مطلق) هستند که به اعتبار اضافاتی که در ذهن پیدا می کنند، از یکدیگر متمایز می گردند (ص ۳۲). صائن الدین عقیده خود را با نقل مطلبی از انشاءالدوائر ابن عربی (متوفی ۶۳۸) و اظهار شگفتی از استدلال شیخ اشراق (سهروردی ، متوفی ۵۸۷) بر اعتباری بودن وجود، تقویت و تثبیت می کند (ص ۳۲-۳۳). وی بعد از بحثی گذرا در خصوص معنای واژه کون ، معانی وحدت ، فرقی وحدت و کثرت ، حقیقی بودن وحدت و اعتباری بودن کثرت (ص ۳۴-۴۷)، با نقل اولین مطلب قواعدالتوحید – که توحید در مذهب عارفان از مسائل دشوار است و افکار عالمان اهل جدل (متکلمان) و فاضلان اهل بحث (حکیمان مشائی) از درک آن ناتوان است – شرح خود را آغاز می کند (ص ۴۸).

اولین بحث مهم تمهیدالقواعد ، اشتراک معنوی وجود است . صدرالدین حکم به اشتراک معنوی وجود داده و صائن الدین در سبب اینکه چرا اولین حکم کتاب ، حکم به اشتراک معنوی وجود است ، گفته است که از این حکم می توان به عنوان واسطه برای اقامه برهان بر احکام دیگر، مانند حکم به وجوب و وحدت وجود، استفاده کرد. صائن الدین برای اثبات اشتراک معنوی وجود، مطالب برخی کتابهای فلسفی مؤلف را نقل کرده و برهانی نیز آورده است (ص ۵۵؛ برای تقریر این برهان رجوع کنید به جوادی آملی ، ص ۲۵۱).

مسئله حقیقی بودن وجود بحث بعدی کتاب است ، چون با اعتباری بودن وجود، سخن گفتن از وحدت وجود بی معنا می گردد؛ ازینرو، شارح به تبع مؤلف – که در کتابهای دیگر خود، مانند الاعتمادالکبیر و الحکمة المنیعة و الحکمة الرشیدیة ، برای حقیقی بودن وجود برهان آورده و قول شیخ اشراق را در باره اعتباری بودن وجود باطل دانسته – حقیقی بودن وجود را به اثبات می رساند (ص ۵۶-۵۷).

سپس وجوب حقیقت وجود مطرح می شود. صائن الدین ، بعد از نقل و بسط استدلال صدرالدین در باره وجوب ذاتی حقیقت وجود، پنج دلیل دیگر برای اثبات آن می آورد و به اشکالها پاسخ می دهد (ص ۶۰-۶۳). وی می گوید که آن حقیقت مقید به هیچ قیدی ، حتی قید اطلاق ، نیست (ص ۶۴-۶۵؛ نیز رجوع کنید به جوادی آملی ، ص ۲۷۱-۲۷۴). در ادامه ، کلی بودن و صدق طبیعت واجب بر افراد کثیر، رد می شود، خواه مانند کلی حقیقی دارای افراد حقیقی باشد، و خواه مانند کلی فرضی افراد اعتباری ذهنی داشته باشد و برهان نقضی مشائیان در این باره نقل و نقد می گردد (ترکة اصفهانی ، ص ۷۱-۷۴). بحث به اینجا منتهی می شود که چگونه تحقق افراد برای طبیعت واجب ، محال است در حالی که آن طبیعت متشخص و متعین است (ص ۷۴). بنابراین ، مسئله چگونگی تعیین طبیعت واجب پیش می آید که مؤلف و شارح از دیدگاه خود به بیان رمز متعین بودن طبیعت واجب و صورتهای چهارگانه تعیین می پردازند (ص ۸۷ - ۹۵).

بعد از ذکر برهان اهل عرفان بر وجوب وجود مطلق و طرح و نقد اشکالهای حکیمان مشائیان (ص ۹۵-۱۰۹)، بحث هویت مطلق وجود واجب و کیفیت نشئت گرفتن اسمای حسنی^۱ از آن

بیان می شود و شارح با استناد به سخنی منسوب به امام صادق علیه السلام، که «جمع بدون تفرقه، زندقه، و تفرقه بدون جمع، تعطیل و جمع بین این دو توحید است»، به شرح دیدگاه مؤلف می پردازد (ص ۱۱۵-۱۱۶).

علم واجب به ذات خود، علم او به صفات لازمه ذات و به آنچه صفات مستلزم آن است، در فصل بعدی مطرح می گردد و آرای مشائیان در باره علم واجب به ذات خود و به غیر نقل و نقد می شود (ص ۱۳۳-۱۳۷). در ادامه، بحث فیض اقدس و فیض مقدس پیش می آید. بدین شرح که ظهور ذات و صفات و لوازم صفات برای ذات، در تعین اول به فیض اقدس است. در این فیض برای هیچیک از کثرات، ظهور و تمایز مصداقی و عینی وجود ندارد، اما واجب تعالی در تعینی دیگر به گونه ای ظاهرتر تجلی می کند و با فیضی دیگر، که فیض مقدس نامیده می شود، ظهوراتی را به طور عینی در خارج متجلی می کند. با فیض مقدس — که در زبان اهل عرفان، نفس رحمانی نیز نامیده می شود — هستی تحقق می پذیرد و اعیان خارجی ظاهر می شوند (ص ۱۴۱-۱۶۶).

در باره عالم یا مرتبه انسانیت، دیدگاه مؤلف و شارح این است که این مرتبه، جامع جمیع مراتب ظهور و آخرین و کاملترین مرتبه آن است، اما این نظرگاه عاری از اشکال نیست؛ ازینرو، مؤلف و شارح به طرح انتقادات پرداخته و بدانها پاسخ گفته اند (ص ۱۶۷-۱۷۲).

سپس مسئله ضرورت وجود انسان کامل و جامعیت و کمال او مطرح می شود و صائن الدین (ص ۱۷۶)، با نقل قولی از رساله انشاء الدوائر ابن عربی، برهانی بر آن اقامه می کند و

ایراداتی را که ممکن است بر اساس قواعد نظری و ضوابط جدلی بر مبادی نظری این برهان گرفته شود، ذکر می کند و به آنها پاسخ می گوید (ص ۱۷۲-۲۰۲). علاوه بر ایرادات نظری، اشکالاتی ناظر به مبادی عملی عرفان مطرح می شود، از جمله اینکه تحصیل کمالی که در عرفان عملی به آن توصیه می شود، محال است، زیرا اهل عرفان، کمال مطلق را کمالی می دانند که بر فرض وصول، هرگز نمی توان آن را با علم حصولی در معرض تصور و تصدیق قرار داد، بدین معنا که قوه عاقله هرگز نمی تواند از کمال مطلق صورتی عقلی انتزاع کند و از این طریق به ادراک آن نایل آید (ص ۲۰۶-۲۱۲). صائن الدین در پاسخ می گوید که عقل از وصول بی واسطه به برخی حقایق پنهان ناتوان است و آنها را با کمک قوه دیگری که از خودش شریفتر است، در می یابد، اما بعد از وصول به واسطه این قوه، آن حقایق نیز مانند مُدرکات دیگر در دسترس عقل قرار می گیرد (ص ۲۴۸-۲۴۹).

اشکال دیگری که مؤلف و شارح مطرح می کنند، این است که اهل عرفان کارهایی را توصیه می کنند که سلامت و اعتدال مزاج را از بین می برد و موجب خیالات و توهمات می شود (ص ۲۵۲). در پاسخ به این اشکال، خطوط کلی برنامه های عملی عرفان بازگو می شود تا از این طریق آشکار گردد که بسیاری از روشها و اعمال منسوب به اهل عرفان تهمت است و نیز عقلی و شرعی بودن روشهای راستین روشن شود. نهایتاً، به نظر مؤلف و شارح شرطی که در فلسفه معتبر است، در تصوف هم معتبر است و رفع موانع و اجتناب از آنچه موجب خروج مزاج از اعتدال می گردد و در نظر گرفتن آنچه مزاج را معتدل می کند، هم در تصوف و هم در فلسفه ضروری است (ص ۲۶۰-۲۶۲).

آخرین مطلب تمهیدالقواعد، توصیه به تحصیل علوم حقیقی و نظری، از جمله منطق، برای سالک است تا از

آنها به عنوان معیار معارف ذوقی استفاده کند و کشفهای راستین را از توهمات تشخیص دهد (ص ۲۷۰-۲۷۳). البته این توصیه برای سالکی است که مرشد ندارد. برای سالکی که مرشد داشته باشد، در هر منزل و مقامی به حسب استعداد، علوم ویژه ای هست که سالک به هر اندازه در این علوم پیشرفت کند،

معیار آن علوم متناسب با استعدادش در اختیارش قرار می گیرد (ص ۲۷۴).

صدرالدین ترکه اصفهانی در نگارش قواعد التوحید از کتابهای فلسفی خود (مانند الاعتماد الکبیر ، الحکمة الرشیدیة ، و الحکمة المنیعة) بهره برده و خواننده را به آن کتابها ارجاع داده است (برای نمونه رجوع کنید به تمهید القواعد ، ص ۵۵-۵۶ ، ۱۴۴ ، ۱۶۱). صائن الدین نیز هر جا از کتابهای فلسفی دیگر استفاده کرده به نام اشخاص یا اثرشان اشاره نموده (برای نمونه رجوع کنید به همان ، ص ۱۵ ، ۶۱) و البته بیشترین بهره را از انشاء الدوائر و فصوص الحکم ابن عربی برده است (برای نمونه رجوع کنید به همان ، ص ۱۷۶ ، ۱۸۶).

منابع : آقابزرگ طهرانی ؛ علی بن محمد ترکه اصفهانی ، تمهید القواعد ، چاپ جلال الدین آشتیانی ، تهران ۱۳۶۰ ش ؛ عبدالله جوادی آملی ، تحریر تمهید القواعد صائن الدین علی بن محمدالترکه ، [تهران] ۱۳۷۲ ش ؛ محسن جهانگیری ، محیی الدین بن عربی : چهره برجسته عرفان اسلامی ، تهران ۱۳۵۹ ش ؛ محمدتقی دانش پژوه ، «مجموعه رسائل خجندی» ، فرهنگ ایران زمین ، ج ۱۴ (۱۳۴۵-۱۳۴۶ ش) ؛ محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی ، مفاتیح

الغیب ، با تعلیقات علی نوری ، چاپ محمد خواجهوی ، تهران ۱۳۶۳ ش ؛ محسن کدیور و محمد نوری ، مأخذشناسی علوم عقلی : منابع چاپی علوم عقلی از ابتداء تا ۱۳۷۵ ، تهران ۱۳۷۹ ش ؛ هانری کوربن ، تاریخ فلسفه اسلامی ، ترجمه جواد طباطبائی ، تهران ۱۳۷۷ ش ؛ علی مدرس موسوی ، «احوال و آثار صائِن الدین ترکه اصفهانی» ، در مجموعه سخنرانیها و مقاله ها در باره فلسفه و عرفان اسلامی ، چاپ مهدی محقق و هرمان لندلت ، تهران ۱۳۴۹ ش ؛ خانابا مشار ، فهرست کتابهای چاپی عربی ، تهران ۱۳۴۴ ش .

/ محمد زارع و محمدباقر کریمیان /

شنبه هجدهم آذر ۱۳۹۱ | توسط : عبدعاصی

عبدعاصی : الحق که ابن ترکه حلقه ی اتصال خیلی از مشرب هاست . بعضی ها او را سادات می دانند که اشتباه است . ابن ترکه عرفان و اشراق و شریعت و کلام را بهم نزدیک کرد و زمینه ساز حکمت متعالی صدرایی شد . او در هرات درگذشت . او و آثارش در عرفان نظری شیعه بسیار مهم هستند . شیعه گری او بسیار در چشم بود . این بیت از ابن ترکه در مدح مولا امیرالمومنین علیه السلام و مذمت خلفای ناصبی را بخوانید:

و ضم عینهما حجه علی العمی و فتح عینک بالبصیره یا علی

در این خصوص تقیه کرد . متعصبین مبانی عرفانی او را هم دستاویزی برای کفرش قرار دادند اما از این مهلکه جان سالم بدر برد . گرایشهای شیعی او را در نوع صلوات های او بر جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) (طبق عرف شیعه می شود دید . مثل : ... والصلوه علیه و علی آله

هداه شوارع الیقین و سبل الصواب والصلوه و السلام علی محمد و آله الطیبین و عترته الطاهرین . او لقب "امیرالمومنین" را بر خلاف اهل سنت مختص مولا علی علیه السلام می دانست . در آثارش آورده که حقیقت قرآن نزد امام دوازدهم عجل الله فرجه است (رساله انزالیه) بدین شکل که : " این مراتب (کشف معانی قرآن) منتهی می شود به خاتم محبوب - مهدی - که او بر همگی مراد و ژرفای مرام قرآن واقف است " . متأسفانه اوضاع آشفته دوران زندگی او اجازه نداد تا حقایق را بروشنی و وضوح بیان کند اما همین هایی هم که رسیده نشانگر اوج تفکرات و بینش ابن ترکه است . توحید=ولایت . ابن ترکه شدیداً تحت تاثیر آثار ابن عربی است بطوریکه در شرح نظم الدر از ابن فارض هم صریحتر به بحث "وحدت الوجود" پرداخته است . همین دستاویز تکفیر او شد . او حامی افکار نهضت‌های شیعی انقلابی بود .

زندگینامه ابن ترکه که در سایت کتابخانه طهور آمده را با اندکی تلخیص با هم می خوانیم :

صائن الدین علی، فقیه، حکیم، عارف و شاعر و ادیب در قرن هشتم و نهم هجری است. کنیه او "ابو محمد" و شهرتش به عنوان "ابن ترکه"، "صائن الدین خجندی"، "صائن الدین ترکه" و "ترکه خجندی" و "صائن اصفهانی" مشهور است. خاندان او، از شهر «خجند ترکستان» و ترکی زبان که از زمان مغول تا صفویه، در اصفهان و بسیار معروف و محترم بود. نام پدرش محمد و پدربزرگش "ابوحامد صدرالدین ترکه اصفهانی" حکیم و عارف قرن هفتم و هشتم و بزرگ این خاندان است. از فرزندان او در منابع، فقط نام دو تن بنام های "محمد و افضل" آمده، اما خودش از ده فرزندش در وقایع زندگیش، صحبت کرده است .

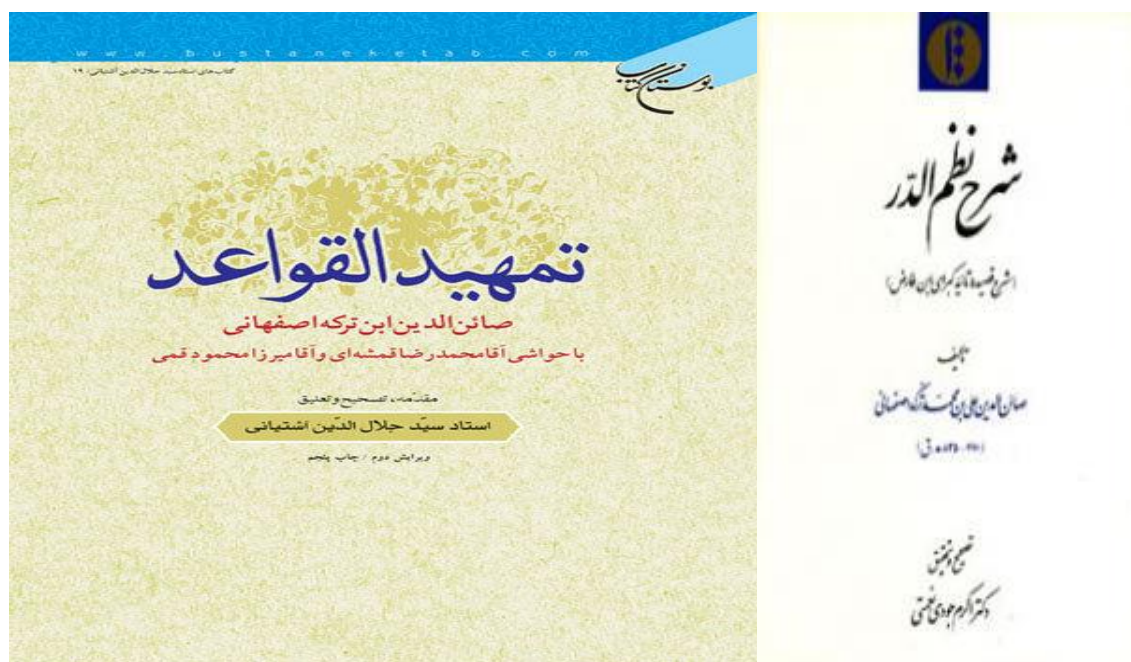
صائن الدین علی، مشهور ترین و مهمترین شخصیت خاندان ترکه اصفهانی است. مکان و تاریخ ولادتش بطور احتمالی در اصفهان و حدود سال 770 هـ ق است. وی سالها نزد برادر بزرگش که

از علماء بود، علوم دینی مثل حدیث، تفسیر، فقه و اصول را یاد گرفت و دروس دیگری مانند کلام و عرفان و معقول و منقول و بعضی از علوم غریبه را نزد اساتید دیگری آموخت و در این علوم و در جفر و اعداد، تبحر زیاد پیدا کرد. سال ۷۸۹ هـ ق، زمانی که تیمور، اصفهان را تصرف کرد او همراه برادرانش به سمرقند رفته و از آنجا با تمهیدات برادر بزرگش، به حج سفر کرد و بعد به مصر و شام رفت. در این سفرها از مشایخ بهره های زیاد برد. بعد به ایران برگشت و زمانی که خبر درگذشت تیمور را در سال ۸۰۷ هـ ق، شنید به اصفهان رفت. صائن الدین مدتی در اصفهان گوشه نشین بود و بعد به دعوت "پیرمحمد" یکی از نوادگان تیمور و والی فارس، به شیراز رفت و مدتی بعد در دستگاه حکومتی اسکندر، وارد و از نزدیکان او شد. بعد از طغیان اسکندر علیه شاهرخ، که اسکندر کشته شد، صائن الدین دوباره گوشه نشین شد و چون همه او را از نزدیکان اسکندر می دانستند دشمنانش کوشیدند تا شاهرخ را نسبت به او بدبین کردند. او نیز برای اینکه از شر آنها محفوظ باشد به خراسان رفت. در سفر بعدی، مدتی از طرف شاهرخ میرزا، منصب قضاوت داشت که بعد از این انتصاب، مورد حسادت بدبینان قرار گرفت و به صوفی گری و خارج شدن از مذهب، متهم شد. برای بازجویی به هرات فرستاده و مدتها تحت آزار و شکنجه بود تا در سال ۸۳۰ هـ ق که سوء قصد، به جان شاهرخ میرزا توسط "احمد لر" در مسجد هرات، شد، به او تهمت هایی زدند و به حبس و تبعید و مصادره اموال محکومش کردند و او نیز با قوه قلم و دفاعیاتش از خود رفع اتهام ها و نسبت های ناروا کرد تا بالاخره تبرئه شد.

از مهمترین اساتید ابن ترکه می توان به شمس الدین محمد فناری (ره) صاحب کتاب مصباح الانس اشاره کرد.

افکار و اندیشه او، یکی از مراحل مهم تکامل و پیشرفت حکمت و عرفان اسلامی است. او مهمترین حلقه رابط، میان ابن سینا و غزالی و سهروردی و ابن عربی و خواجه نصیرطوسی و

حوزه فلسفی اصفهان و حکمت متعالیه صدرالمتهلین شیرازی است. وی یکی از شخصیت های موثر و با نفوذی است که قبل از ملاصدرا، در صدد تلفیق حکمت اشراقی و مشایی و عرفانی برآمد.



آثار و تالیفات:

این شخصیت بزرگ در بیشتر دانش های آن روزگار، تبحر داشت و در هر یک از آنها صاحب آثار و تالیفات است. برخی از این آثار به عربی و برخی به فارسی می باشد. از جمله آثار او:

1- کتاب اسرار الصلوة (رموز نماز به شیوه عرفانی)

2- رساله ضوء اللمعات (در شرح لمعات عراقی در عرفان)

3- رساله شق القمر و ساعت

4- تحفه علائیه (مسائل فقهی براساس مذاهب چهارگانه)

5- نفثة المصدور اول و دوم (شرح وقایع زندگیش)

6- رساله اعتقادات

7- اطوار ثلاثه (درباره سه طور از اطوار صوفیان)

8- رساله نقطه در شرح حدیث (انا النقطة التي تحت الباء) منسوب به امیرالمومنین علی علیه

السلام

9- رساله معما (ترجمه احادیثی از پیغمبر و علی (ع) و چندین کتاب و رساله دیگر که علاقمندان

باید به کتب ذی ربط، مراجعه کنند.

برخی آثار عربی :

1- تمهید القواعد (در عرفان نظری)

2- المناهج فی المنطق (منطق به روش مشائیان)

3- انزالیه (در نزول کتاب و کیفیت و مراتب آن)

4- الاربعینه (در شرح یک حدیث و خصوصیات عدد اربعین و...)

5- البائیه (در علت تقدم حرف "ب" در قرآن نسبت به حروف دیگر)

6- تقدیم العقل علی النفس

7- شرح فصوص الحکم و چندین اثر دیگر

علاوه بر این ها، وی منظوماتی به فارسی و عربی دارد. آقا بزرگ تهرانی از «دیوان صائن الدین

اصفهانى» نام برده است. همینطور "شرح نظم الدر" که شرح قصیده ی تائیه ابن فارض مصری

است از زیباترین آثار او می باشد .

یکی از بهترین آثار او کتاب «تمهید القواعد» که کتابی فلسفی و در عرفان نظری است، سالها

کتاب درسی بوده و همیشه در نزد عرفا و حکما، اهمیت خاصی داشته است. بعضی از اساتیدی که

آن را تدریس می کردند عبارتند از: سید رضی لاریجانی، آقا محمدرضا قمشه ای، آقا میرزا هاشم

اشکوری، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، سید محمد کاظم عصار تهرانی، محمد حسین فاضل تونی -
علامه محمد حسین طباطبائی، آیت الله عبدالله جوادی آملی. به گفته هانری کورین، تمهید القواعد
برای مطالعه حکمت شیعی بسیار مهم است. سید جلال الدین آشتیانی آن را بهترین اثر در اثبات
وجود مطلق و برخی مسائل مترتب بر آن دانسته است. محسن جهانگیری آن را از کتابهای محکم
و معتبر در عرفان نظری شمرده و نام مؤلف آن را در عداد شارحان و مبلغان عرفان وحدت
وجودی ابن عربی آورده است.

عبد عاصی: غرض از معرفی اجمالی ابن ترکه: اولاً شناخت مفاخر عرفان و مشاهیر است ثانیاً
آثار مهم نباید مهجور بمانند هر چند آثار ابن ترکه خدارا شکر در بین اهل علم شناخته شده هستند
. ثانیاً عرض شود که: ببینید: مطالعه آثار عرفانی علی الخصوص نظری نیاز به گذراندن مبانی و
پیش نیازهای آن دارد. پس همینجوری نمی شود فصوص را بغل کرد و یادداشت برداشت. بنده
برای دوستداران عرفان توصیه می کنم یا از طریق دانشگاه پیام نور (فراگیر) یا بصورت ثبت نام
در حوزه های علمیه که الآن برای عموم کلاسهای آزاد هم گذاشته اند و هدفشان فقط یاد دادن
علوم دینی است پایه های خودشان را قوی کنند بعد وارد این مباحث بشوند. امثال شیخ احمد
احسائی و باب و ... و هتاکان امروزی اکثراً وارد این مباحث شدند بدون اینکه مفاهیم اصلی را
متوجه بشوند و بعد دچار برداشتهای شخصی شدند و شدند مدعی. شدند ضال و مضل. شدند
ضد عرفان. پس برای بدست آوردن هر چیزی باید از راهش وارد شد. در غیر صورت همین
مطالعه معارف و اندیشه اسلامی و تاریخ اسلام و منبر اساتید اخلاق بسیار مفید هستند. عناوین
کتاب "تمهید القواعد" را می توانید در ادامه مطلب مطالعه بفرمایید.

از سخن چینان شنیدم آشنایت نیستم خاطراتت را بیاور تا بگویم کیستم

سیلی هم صحبتی از موج خوردن سخت نیست صخره‌ام، هر قدر بی مهری کنی می‌ایستم
تا نگوئی اشک‌های شمع از کم‌طاقتی‌ست در خودم آتش به پا کردم ولی نگریستم
چون شکست آینه حیرت صد برابر می‌شود بی سبب خود را شکستم تا ببینم چیستم
زندگی در برزخ وصل و جدایی ساده نیست کاش قدری پیش از این، یا بعد از آن می‌زیستم

شنبه هجدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

شرح آیت الله قاضی (ره) بر دعای سمات

عبدعاصی : از آثار به جای مانده از عارف بزرگ آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) شرح
اندکی بر دعای سمات است که به خط ایشان موجود است . دو فراز از این دعای شریف که از
دستورات ایشان و بسیاری از بزرگان در عصر جمعه است را با شرح آیت الله قاضی (ره) برای
تبرک و تیمن و نشاط روحی رفقای خواننده در زیر آورده ام که با هم می‌خوانیم :

و بجلال وجهک الکریم * اکرم الوجوه و اعز الوجوه :

عبارت " الوجه الکریم " در قرآن کریم و ادعیه شریفه مکرراً آمده است . پس لازم است که به
برخی از معانی آن اشاره شود . بدان که " وجه " در زبان عربی عبارت است از چیزی که با آن
روبرو می‌شوند و گاه می‌شود چیزی به جهت تناسب کاملی که دارد ، تمام جهات آن وجه

محسوب می شود . و وجه الله آن چیزی است که خداوند بوسیله آن به خلقتش توجه کرده است و اولین چیزی که خداوند به آن توجه نمود و آن گاه با آن به غیر توجه کرد ، عبارت است از حقیقت محمدیه ، چرا که آن حقیقت صادر اول است .

در اینجا وجه را برای اشاره به دو جهت جمال و جلال ، به صفت کرامت و عزت ذکر نمود . چون اوصاف حق تعالی به دو نوع جمالی و جلالی تقسیم می شود : اسماء رغبت (شوقی) و اسماء رهبت (خوفی) . پس وقتی گفته می شود " ذوالجلال " ، در نفس مخاطب رهبت و خشیتی حاصل می شود که همراه می شود با " اکرام " که به رحمت اشاره دارد . (۱)

و بقوتک التي تمسک بها السماء ان تقع علی الارض :

و در بعضی نسخه ها " بها تمسک السماء ... " آمده است و معنای آن ها یکی است . و اما قوتی که خداوند سبحان ، آسمان ها و زمین را بدان از نابود شدن حفظ می نماید ، عبارت است از قوتی که در حقیقت ختمیه و وارثان آن از ائمه اطهار ظاهر گردیده است ، چرا که نور نبوت در خلقت بر هر چیزی مقدم است و دلیل بر این مطلب فراوان است .

از آن جمله فرموده امام علیه السلام است که : " بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض " (۲) . پس در آنچه که در روایات آمده است تامل کن . خواندن تمام آیه تا " حلیماً غفوراً " خالی از لطف نیست . (۳)

۱ - سوره الرحمن / آیه ۲۶ و ۲۷ / خداوند سبحان فرمود : کل من علیها فان و یبقی وجه ربک

ذوالجلال و الاکرام

۲ - مفاتیح الجنان / زیارت جامعه کبیره / و بوسیله شما آسمان را از افتادن بر روی زمین نگاه داشت .

۳ - سوره فاطر / آیه ۴۱ / و لئن زالتا ان امسکها من احد من بعده انه کان حلیماً غفوراً

جمعه هفدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

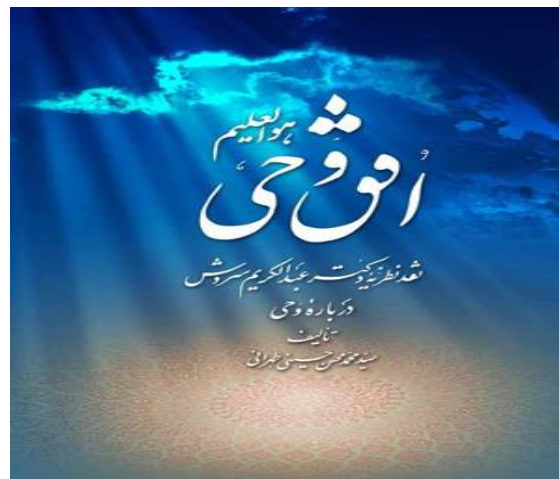
.....

جوابیه مولف کتاب افق وحی به مولف کتاب تزکیه النفس

عبدعاصی : اهانت های از ته دل نویسنده کتاب " تزکیه النفس " خیلی جواب نداشت . چون آنقدر سطحی و ابتدایی و دور از شان بود که کسی خودش را وارد این مقوله نکرد . حتی دفاعی هم از این کتاب صورت نگرفت . متن زیر برگرفته از کتاب افق وحی تالیف آیت الله سید محمد محسن طهرانی فرزند علامه عارف حسینی طهرانی (ره) است . حقیر هیچ گرایشی به جناب ایشان ندارم اما چون بیانات خوبی داشتند بد نیست که دوستداران عرفان شیعه علی الخصوص محبین مکتب مرحوم قاضی (ره) و حضرت حداد (ره) مطالعه کنند و تقویت شوند . معاندین هم که ... اسمش رویش هست ...

بنده متعجبم . فرمایشات مراجع و علمای بزرگ شیعه در خصوص علامه طهرانی (ره) را در زیر بخوانید . یا این بزرگواران (العیاذ بالله) قدرت تشخیص نداشتند یا (العیاذ بالله) دروغ گفتند یا غلو می کردند یا ما از کره ی دیگر آمده ایم یا معاندین مکتب عرفان معاندین مرجعیت شیعه شده اند . معاندین عرفان از بیانات مراجع و علمای ربانی آنچه می خواهند می گیرند و آنچه نمی پسندند تکفیر می کنند و فحش می دهند . انسان یاد مبانی فکری آل زبیر در فیلم مختارنامه می افتد .

چطور می شود این همه آیات عظام که از اکابر شیعه هستند علامه طهرانی (ره) را عارف-فقیه-فیلسوف-متکلم-مجتهد-عالم ربانی و اهل معنا می دانند و موانست داشتند اما دست و پا چلفتی های صرف ونحو نخوانده ی طهارت نکرده ایشان را کافر می دانند ؟ تمامی اصول عرفان شیعی برگرفته از آیات و روایات و فرمایشات انبیا و اولیا علیهم السلام است . پس چرا معاندین عرفان این همه تفسیر به رای دارند ؟ با تشکر از برادر بزرگوارم در وبلاگ "یه آقا" که مطالب زیر را پیشنهاد دادند و برایم ارسال کردند . این وبلاگ پر محتوا را در بخش پیوندهای طریق الی الله ۱ می توانید ببینید .



۱ - روزی پس از ارتحال مرحوم والد- قدّس سره- به اتفاق سایر اخوان در محضر آیه الله خامنه‌ای- مدّ ظلّه- بودیم. ایشان در ضمن صحبت مطلبی را از مرحوم والد بیان کردند و فرمودند: برای من به قطع اثبات شده است که پدر شما از عنایت الهی بر اشراف به نفوس برخوردار بوده است، زیرا در بعضی از اوقات که من با ایشان ملاقات داشتم ایشان از مسایلی صحبت به میان می آوردند که من آن مطالب را با احدی در میان نگذاشته بودم و فقط خودم از آنها خبر داشتم. و

پس از آن رو کردند به ما و فرمودند: همان طور که والد شما کتابی در احوالات استاد عرفانی خود حضرت حدّاد به رشته تحریر درآورد بر شما لازم است که مانند آن کتاب (روح مجرد) برای پدر خود تألیف نمائید و این وظیفه شما است. و نیز فرمودند: من وقتی این کتاب (روح مجرد) به دستم رسید همیشه آن را با خود داشتم حتی در سفرها تا اینکه آن را تمام کردم.

حال بنگرید شخصیّتی را که ایشان با این عظمت و تجلیل از او یاد می‌کنند و از ایشان به فردی تعبیر می‌کنند که فقه اصطلاحی را با فقه الله اکبر در هم آمیخته است، برخی از این کوتاه‌فکران و تنگ‌نظران او را از جمله عرفاء کاذبین و دروغگویان در کتابشان مطرح می‌نمایند!!! [رجوع شود به : سید کاظم حائری - کتاب تزکیة النفس، فصل: العرفاء الکاذبین و العرفاء الحقیقین].

این جانب نه فرصت و نه حال آن را دارم که به اراجیفی که در این کتاب نوشته شده است پردازم و به آن پاسخ گویم زیرا این مطالب در واقع شأنیت توجّه و پاسخ‌گوئی را ندارد و چرا ما باید وقت و فرصت خود را صرف پاسخ به این خزعبلات بکنیم. ولی نمونه‌ای از کیفیت سخن و اعتقاد بزرگان نسبت به این شخصیّت علمی و عرفانی و استادش را به عرض می‌رسانم و قضاوت را بر عهده خوانندگان می‌سپارم. تا روشن شود چه کسی کاذب و بهتان‌آفرین است.

۲ - روزی خدمت مرحوم آیه الله حاج سیّد احمد خونساری - رحمة الله علیه - بودم و درباره رساله رؤیت هلال تألیف مرحوم والد - قدس سرّه - با ایشان بحث می‌کردم. پس از گذشت زمانی ایشان سر بلند کردند و فرمودند: پدر شما از مفاخر عالم تشیّع است. ایشان از نقطه نظر علمی و صفاء روحی در هنگام اقامت در نجف اشرف مشاراً بالبنان بود.

۳ - مرحوم آیه الله حاج سید عبدالهادی شیرازی - رضوان الله علیه - بارها به اطرافیان خود می فرمود: اگر آقای سید محمد حسین در نجف بماند و به ایران نرود مرجعیت شیعه را در آینده به انحصار خود درخواهد آورد.

۴ - مرحوم آیه الله خوئی - رحمه الله علیه - می فرمودند: من درس فقه را برای دو نفر شروع می کنم: یکی آقای سید محمد حسین و دوم آقای سید علی سیستانی (آیه الله سید علی سیستانی مد ظلّه). و مع ذلک مرحوم والد - قدس سره - در درس فقه آیه الله خوئی شرکت نکردند. صیت علمی و تزلّع ایشان بر علوم عقلیه و نقلیه به حدّی بود که مخالف و مؤالف بر مراتب فضل و علمی ایشان معترف بودند، در درس مرحوم خوئی و شاهرودی و آیه الله حاج شیخ حسین حلّی فرد اوّل حوزه بحث به شمار می آمدند. در مجالس درس و مباحثه های حوزه علمیه قم بر همگان تفوّق و ترجیح داشتند. مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - استعداد و همّت علمی ایشان را مافوق تلامذه و حاضرین در مباحث فلسفه خویش می دانستند و از ایشان به پاسدار مکتب تشیّع نام می بردند.

۵ - مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی - رحمه الله علیه - نگرشی خاصّ به مطالب و سخنان و نامه های ایشان داشتند و در زمان انقلاب اسلامی ایران که همه علماء و بزرگان به جهت ورود ایشان در عرصه مبارزات سیاسی به وسیله نامه و غیره با ایشان در ارتباط بودند، می فرمودند:

از میان تمام نامه‌ها و سخنانی که از بزرگان به دست و سمع می‌رسد، تنها نامه آقای سید محمد حسین را همیشه در جیب می‌گذارم و روزی یک بار به آن نگاه می‌کنم و تا مدت‌ها این نامه‌ها همین طور در جیب من باقی می‌ماند.

۶ - روزی خدمت مرحوم آیه الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی - رحمه الله علیه - بودم زمانی که ایشان به یکی از بیلاقات خارج قم تشریف برده بودند و یکی از کتاب‌های مرحوم والد را که برای ایشان فرستاده بودند تقدیم کردم ایشان فرمودند: والد شما یکی از شخصیت‌های کم نظیر عالم تشیع می‌باشد و سلام ما را به ایشان برسانید و عرض کنید که فلانی می‌گوید:

مگر صاحب‌دلی از روی رحمت کند در حق درویشان دعائی

۷ - ارتباط ایشان با مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - در نجف به حدی بود که مرحوم گلپایگانی اسراری را که برای احدی فاش نمی‌ساختند حتی برای نزدیک‌ترین افراد عائله خود با ایشان در میان می‌گذاشتند.

جالب اینکه پس از مراجعت از نجف و اقامت در طهران روابط ایشان با همان بزرگی که این نویسنده او را از جمله عرفاء حقیقی در کتابش ذکر کرده است (مرحوم امام خمینی(ره)) به نحوی بود که در جریان نشو و پیدایش انقلاب اسلامی ایران در سنوات حول چهل و دو نزدیک‌ترین فرد

به ایشان به شمار می‌آمدند و افرادی که می‌بایست در این جریان حلقه اصلی و مرکزی نهضت را به وجود آورند الزاماً از فیلتر انتخاب ایشان عبور می‌کردند و فعالیت‌های ایشان در آن سال‌ها را هیچ فردی که کمترین اطلاعی از آن وقایع و حوادث داشته باشد نمی‌تواند انکار کند مگر از روی غرض و عناد.

۸ - مرحوم آیه الله شیخ مرتضی مطهری - رحمة الله علیه - سال‌ها جهت تربیت و تزکیه و دستگیری به منزل مرحوم والد تشریف می‌آورد و نصیب خود را برمی‌گرفت و اینجانب خود شاهد بودم که در آن سال‌ها حتی برای رفتن به مسجد و ارتباط با افراد نیز از ایشان دستور و کسب اجازه می‌نمود.

۹ - مرحوم علامه طباطبائی بسیاری از علماء را که برای دستگیری خدمتشان می‌رسیدند به مرحوم والد احاله می‌فرمودند تقریرات دروس حوزوی ایشان در نجف برای مطلعین میزان و مرتبت علمی و فقهاتی او را آشکار می‌سازد و در این عرصه نیازی به توضیح نمی‌باشد.

و اما عارف دیگری که نویسنده ناموزون این کتاب او را از جمله عرفاء کاذبین (دروغگو) به حساب آورده است مرحوم آیه الحق و سند العرفان عارف بالله و حجّت الهی حضرت حاج سید هاشم موسوی حداد - افاض الله علينا من شأبیب انفاسه القدسیّة - استاد عرفان و تربیت مرحوم والد است. که ایشان نیز در این کتاب مورد تهمت و بهتان این نویسنده قرار گرفته است. برای اطلاع خوانندگان محترم از ارتباط علماء و صلحاء با این رجل الهی مختصری عرض می‌کنم:

۱ - مرحوم آية الله حاج سيد مصطفی خمینی - رحمة الله عليه - هر روز جمعه از نجف اشرف که به قصد زیارت سيدالشهداء عليه السلام به کربلا مشرف می شدند، پس از زیارت به منزل مرحوم حداد می آمدند و به مدت یک ساعت مؤدب و سراپاگوش در مقابل ایشان می نشستند و از بیانات او استفاده می کردند و این حقیر در اوانی که در کربلا مشرف بودم بارها مشاهده کردم که ایشان به منزل حضرت حداد آمده است و استفاده ها برده است.

۲ - مرحوم آية الله حاج سيد عبدالکریم کشمیری - رضوان الله عليه - هر بار که به کربلا مشرف می شد درب منزل حضرت حداد را به صدا درمی آورد و ساعاتی را با آن عارف کامل سپری می نمود.

۳ - مرحوم آية الله صدر که در کاظمین نماز جماعت صحن مطهر را اقامه می فرمود: برای استفاده از محضر آن بزرگ مرتب به کربلا می آمد و به فیض و نصیب خود دست می یافت.

۴ - مرحوم آية الله مطهری - رحمة الله عليه - که جهت زیارت اعتبار مقدسه به عراق مشرف شده بود پس از مراجعت که در خدمت مرحوم والد به زیارت ایشان رفتیم فرمودند: در این سفر من با بسیاری از علماء و مراجع نجف ملاقات و دیدار داشتم ولی تنها خاطره ای که از این سفر برای من مانده است ملاقاتی است که با حضرت آقای حداد در منزلشان داشتیم که هنوز لذت آن دیدار از نفس من محو نشده است. رحمة الله عليه.

۵ - در سفری که این عارف الهی به ایران داشتند هنگام تشرّف به مشهد شبی از شبها مرحوم آیه الله حاج سیّد محمد هادی میلانی - رضوان الله علیه - ایشان و ملازمین آن بزرگ را به صرف شام دعوت نمودند و خود به حال ادب در مقابل ایشان نشستند و به فرمایشات او گوش می سپردند. و در سفر به همدان مرحوم آخوند آیه الله ملا علی همدانی و مرحوم آیه الله تالّهی از بیانات ایشان بهره می بردند.

در سفری که به قم داشتند مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - تقاضا و درخواست ملاقات با ایشان را نمودند و به اتفاق مرحوم والد به منزل علامه طباطبائی تشریف بردند.

جناب سید محمد محسن طهرانی در ادامه آورده اند که : غرض از بیان این مطالب این بود که خوانندگان بدانند، این دو شخصیتی را که این نویسنده، آنها را در کتابش به عنوان عارف دروغگو (نعوذ بالله) معرفی نموده است، سایر بزرگان از علماء و عرفاء درباره آنها چه قضاوتی داشتند و مقام و منزلت آنها را چگونه ارزیابی می کردند. متأسفانه و با هزار افس و اِلم باید اقرار کنم که جامعه علمی ما آنچنان که باید و شاید به وظیفه ارشاد و تبلیغ و تعهد در قبال حرمت علم و ادب و بزرگان علم و معرفت قیام و اقدام ننموده است. اگر فردی مطلبی نه چندان موهن به یکی از افراد ابراز نماید به جهت مصالح و اغراض صنفی و شخصی آنچنان شیون و فریاد برمی دارند که گوئی قیامت به پا شده است و آسمان به زمین دوخته شده اما از انتشار این کتاب موهن و موهون سالها می گذرد و هنوز صدائی به عنوان اعتراض از کسی درباره این فحول عرصه علم و معرفت برنخاسته است. این تبعیض چرا؟ آیا وقت آن نرسیده است که بزرگان نسبت به برخورد با افرادی

که حیثیت علمی و اجتماعی و دینی آنها را با انتشار این کتاب‌ها و مطالب چرندشان زیر سؤال می‌برند اقدامی جدی کنند؟

چهارشنبه پانزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

پاسخ دکتر غفاری به مولف کتاب تزکیه النفس (اهانت کننده ی به سیدهاشم

حداد)

عبدعاصی : این جملات را بخوانید :

[در زمان پهلوی ملعون که به ایران آمده بودم دیدم عرفان‌های ساختگی و من‌درآوردی خیلی زیاد شده است. لذا تصمیم به نوشتن کتاب «تزکیه النفس» گرفتم. این اقدام به مذاق برخی خوش نیامد. یک نماینده فرستادند که از افراد منسوب به بیت امام(ره) بود. با من بحث کرد که از اصل کار منصرف شوم، من منصرف نشدم اما دیدم در برخی موارد اشتباه کرده‌ام لذا برخی مطالب کتاب را تغییر دادم.]

این گفته‌های مولف کتاب تزکیه النفس است . با این حال در این کتاب با استناد به کتاب شریف " روح مجرد " عبارات رکیکی نسبت به جناب سید هاشم حداد (ره) به کار برده شده است . در این کتاب بخشی با عنوان " بعض العلامات التي تمیيز بين المتصوفة أو العرفاء الكاذبين والعرفاء الحقيقيين " وجود دارد که سرتاسر آن اهانت به ساحت عرفای عظام علی‌الخصوص سید هاشم حداد (ره) است . با عرض پوزش از دوستان معارف شیعی جملاتی از این کتاب و پاسخهای

دکتر حسین غفاری را که در جلد اول کتاب " آیت الحق " به چاپ رسیده برای آگاهی بیشتر به استحضار می رسانم .

دکتر غفاری در کتاب آیت الحق جلد یک در پاورقی صفحه ۸۳ به صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۴۹۴ تا ۵۰۰ کتاب تزکیة النفس سید کاظم حسینی حائری اشاره کرده و آورده است :

مؤلف این کتاب در مقام مدعی ، بیانات عرفای بالله و کملین از اولیاء الله را چه در زمانهای گذشته و چه در زمانهای معاصر بعنوان عرفان کاذب معرفی کرده و با خلط میان آداب و رسوم متصوفه با اصل ادعا و راه عرفانی آنها از طرفی ، و نیز یکی دانستن میان راه صوفیه و طریق علمای ربانی و عرفای بالله در عالم تشیع خصوصاً سلسله مبارک مبدو از مرحوم آقا سید علی شوشتری الی مرحوم قاضی و سپس مرحوم آية الحق حاج سید هاشم حداد و اخیراً مرحوم آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی ، به نحوی رکیک در مقام تکذیب حقایق علمی و عملی راه باطن برآمده و به نام دفاع از عرفان راستین مکتب ائمه اهل البیت از هیچ کوششی در خدشه دار کردن راه و مقام این عارفان بالله فروگذار ننموده استدر اینجا برای آشنایی خوانندگان به سبک و روحیه مؤلف ، فقط نمونه ای از اشکالات و ادبیات و ادب عرفانی ایشان ذکر می شود :

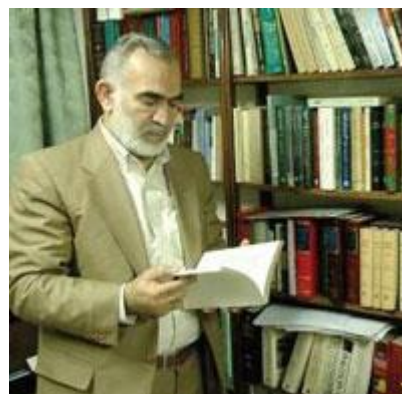


* فریب و خدعه در نقل مطالبی که افراد ساده را با آن رنگ می کنند : (از کتاب روح مجرد)
رفقای کاظمین می گفتند : یک روز با ماشینهای می نی بوس از کربلا با آقای حداد به کاظمین آمدم . در میان راه ، شاگرد شوfer خواست کرایه ها را اخذ کند ، گفت : شما چند نفرید ؟ آقای

حداد گفتند : پنج نفر . گفت : نه ، شما شش نفرید ! ایشان باز شمردند و گفتند : پنج نفریم ! ما هم می دانستیم که مجموعاً شش نفریم ولی مخصوصاً نمی گفتیم تا قضیه آقای حداد مکشوف گردد . باز شاگرد سائق گفت : شش نفرید ! ایشان گفتند : برادر مگر نمی بینی ؟ و در اینحال اشاره نموده و یک یک افراد را شمردند ، یکن ، دو ، و این سه ، و این چهار ، و این هم پنج ، پس تو چه می گویی ؟ او گفت : ای سید ! آخر تو خودت را حساب نمی کنی ؟ رفقا می گفتند : عجب اینجاست که در این حال باز هم آقای حداد خود را گم کرده بود و با اینکه شاگرد راننده گفت : تو خودت را حساب نمی کنی و نمی شماری ، باز ایشان چنان غرق عالم توحید و انصراف از کثرت بودند که نمی توانستند در این حال هم توجه به لباس بدن نموده و آن را جزو آنها شمرده و یکی از آنها به حساب درآورند . حضرت آقای حداد خودشان برای حقیر - یعنی مولف کتاب روح مجرد - گفتند : در آن حال به هیچ وجه من الوجوه خودم را نمی توانستم به شمارش درآورم و بالاخره رفقا گفتند : آقا شما خودتان را هم حساب کنید و این بنده خدا راست می گوید و از ما اجرت شش نفر را می خواهد . من هم نه یقیناً ، بلکه تعبداً به قوارفقا ، کرایه شش نفر به او دادم ...

مولف تزکیة النفس در ادامه می گوید : من نمی فهمم ، اینکه به حساب نیاوردن خود علیرغم آنکه دیگران را به حساب می آورد و می شمارد ، آیا به جهت این است که بدن نابود شده و حقیقتاً فانی و معدوم شده است ؟ که این چنین فرضی به غیر از آن چیزی است که از ریاضت حاصل می شود ، زیرا آنچه که بر اثر ریاضت رسیدن به آن ممکن است عبارت است از : ذوب شدن نفس مثلاً در خداوند تعالی ، و نه ذوب شدن بدن و نابودی آن حقیقتاً . و یا این به حساب نیاوردن خود نتیجه ی آن است که ذوب شدن وی در ذات الهی و غرق شدن او در عالم توحید ، نظام کثرت را از یاد او برده است یا او را از مشاهده ی کثرت ناتوان ساخته است ؟ پس اگر این

فرض مورد قبول باشد باید می گفت : هیچ کس در ماشین نیست ، پس چرا کرایه می خواهی ، اما اینکه دیگران را به شمارش درآورد و خود را نه ، و خود را فراموش کردن بدون اینکه دیگران را از یاد ببرد ، این وجهی ندارد . و اما اگر مورد نظر این باشد که : هیچ وجود حقیقی جز خداوند در کار نیست ، نتیجه این فرض هم باید به انکار وصل کرایه و مسافر و راننده بیانجامد .



دکتر حسین غفاری

دکتر غفاری می نویسد : خواننده محترم نیک بنگرد که جناب منتقد چگونه یک مطلب ساده و روشن را که عبارت است از توصیف حال انصراف نفس از طبیعت و کثرت و توجه به عوالم وحدت که دارای عرض عریض و مراتب بسیار متفاوتی می باشد ، مانند یک مسئله اصولی و منطقی مورد چون و چرا قرار می دهد ! " حالی " که حتی در افراد غیر سالک ، از دانشمندان و علمای علوم طبیعی و ظاهری نیز ، آنجا که توجه تام و تمامی به موضوع علم و بحث خود دارند پیدا می شود بطوریکه از اطراف خود و یا از تعینات شخصی خود غافل می شوند ، و چه بسا همه شنیده و یا دیده ایم دانشمندان و افراد متوغل در رشته و فن خاص خود را ، در حالی که عینک به چشم دارند به دنبال عینک خود می گردند و یا جوراب و یا کفش خود را لنگه به لنگه می پوشند و یا همواره اشیاء و امور مربوط به خود را از تسبیح و ساعت و غیره گم می کنند و یا هرگاه ماشین خود را جایی پارک می کنند در مراجعت مکان آنرا گم می کنند و یا حتی بسا دیده

می شود که راه همیشگی منزل را اگر تغییر دهند خانه ی خود را گم می کنند ، آیا هیچ انسان عاقلی در این موارد بسان جناب منتقد صغری و کبری می چیند که اگر عینکش را نمی بیند پس چرا ساعتش را فراموش نکرده ، اگر محل پارک ماشین را نمی داند چرا اصلاً وجود خود ماشین را فراموش نمی کند و از این قبیل خرده گیری ها . . . مرحوم آیت الله طهرانی در ابتدای آن صفحات چنین مرقوم داشته اند : حال آقای حداد در آن وقت به قسمی بود که به کلی از عالم طبیعت انصراف داشتند ، نه گرسنگی را درک می کردند ، نه طعم غذا را ، نه صدائی را می شنیدند (اگر جناب منتقد نگوید پس چگونه با وی صحبت می کردید !) مگر با بلند سخن گفتن و تکرار بعد از تکرار . و اگر بتوانیم تصور کنیم خلع بدن را در روزهای متمادی و ماههای متوالی متناوباً ، نمونه عینی و خارجی آن وجود آقای حداد بود . . . سپس ایشان حکایاتی در این زمینه نقل می کنند ، از جکله حکایت مورد بحث را در مورد نشمردن خود موقع پرداخت کرایه ماشین ، و نیز متعاقب آن حکایت فراموش کردن نحوه ی وضو گرفتن ، و نیز از یاد رفتن مقدار پول به امنیت گذاشته شده نزد حمامی و ... و اما چه باید کرد که : چون غرض آمد هنر پوشیده شد . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل . و نعم ما قال الشاعر جناب حافظ (ره) : با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی / بگذار تا بمیرد با درد خودپرستی

عبد عاصی : عدم فهم و عدم سواد و بینش کافی از عرفان و فلسفه باعث شده تا خیلی ها به سمت آتش کشیده شوند . خدا همه را از دام های شیطان که یکی از بدترین آنها شهرت طلبی و مدعی بودن است نجات دهد . مگر سکوت چه عیبی دارد ؟ وقتی نمی فهمیم حرف نزنیم .

چهارشنبه پانزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فضیلت غسل جمعه

عبد عاصی : از حضرت باقر (علیه السلام) رسیده که غسل جمعه واجب است . و از حضرت رضا (علیه السلام) آمده که اگر در روز جمعه غسل از دستت برود روز شنبه آن را قضا کن . امام صادق (علیه السلام) فرمود : در روز جمعه غسل را از دست مده مگر اینکه بیمار باشی و غسل تو را زیان زند . و فرمود : غسل جمعه را ترک نکند جز فاسقی . در وصیت پیغمبر (صلوات الله علیه) (به علی (علیه السلام) آمده که ای علی ! بر هر کسی است که در هفته یک روز آن را غسل کند پس در هر جمعه غسل بکن گرچه آب را به بهای توشه آن روزت فراهم کنی و آن روز را گرسنه بمانی که هیچ عمل مستحب بزرگتر از آن نباشد . (سفینة البحار)

از حضرت رضا (علیه السلام) روایت است که فرمود : علت تشریح غسل عید و جمعه و دیگر اغسال تعظیم نمودن بنده است خداوندگار خویش را که جهت طلب آمرزش گناهان خود با خداوندی بزرگ و عظیم الشان مواجه است . و دیگر اینکه تا مسلمانان را عیدی مشخص بود و در حال ذکر خدا اجتماع نموده و به گرامیداشت آن روز و امتیاز آن روز خود را پاکیزه سازند . (بحار: ۹۴/۶)

فلسفه های مختلفی برای این سنت نبوی ذکر شده است و نقطه آغازین این سنت نبوی را این گونه ذکر کرده اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عده ای از انصار در طول هفته با شتران آبکشی و نقل اثاث می کردند و وقتی روز جمعه فرا می رسید و اجتماع می کردند،

بوی عرق ایشان موجب آزار دیگر مجتمعی می شد، لذا رسول خدا (صلوات الله علیه) به ایشان امر فرمودند در روز جمعه غسل کنند و این سنت باقی ماند. (علل الشرایع، ج ۲ ص ۸۹۹)

در روایتی امام رضا علیه السلام، علت را این گونه بیان می دارند که: خداوند تبارک و تعالی نماز فریضه را با نماز نافله و مستحبی تمام و کامل گردانیده و روزه واجب را با روزه نافله و وضوء و طهارت واجب را با غسل روز جمعه تکمیل و تمام فرموده است، بنابراین تقصی که ناشی از سهو و فراموشی حادث شود، توسط غسل جمعه کامل می گردد. (همان، ص ۸۹۸).

وقت غسل جمعه از اول اذان صبح روز جمعه است تا اول ظهر و بهتر است نزدیک ظهر به جا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد، بهتر است بدون نیت ادا و قضا (ما فی الذمه) تا عصر جمعه به جا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند، می تواند روز پنج شنبه غسل را انجام دهد، بلکه اگر در شب جمعه غسل را به امید آنکه مطلوب خداوند است، به جا آورد صحیح است و غسل جمعه برای شخص مسافر و غیر مسافر و زن و مرد و حتی بچه های ممیز و زن حائض مستحب است.

پیامبر گرامی (صلوات الله علیه) فرمود: کسی که روز جمعه غسل کند گناهان و لغزش های او بخشیده می شود و هنگامی که شروع می کند به راه رفتن و حرکت به طرف نماز جمعه، برای هر گامی که برمی دارد بیست حسنه نوشته و در نظر گرفته می شود.

مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من

المتطهرین

دراهمیت غسل جمعه همین بس که دربرخی از روایات آمده که جسد بعضی از افراد در قبر از بین نمی رود عالم واقعی، شهید، مؤمن واقعی، کسی که چهل جمعه غسل جمعه را ترک نکند و تجربه هم این روایات را تأیید کرده است . حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله)هم یکی از علت های سالم ماندن اجساد در قبور را غسل جمعه ذکر فرموده اند . مناسب دیدم در اینجا این نقل را هم بیاورم که :

دکتر سید سلمان صفوی رئیس مطالعات آکادمی لندن می گفت که :

صبح جمعه ۲۶ خرداد ۱۳۹۱ جلسه ای با حاج سید احمد قاضی فرزند آیت الله سید محمد تقی قاضی فرزند عارف جلیل القدر حضرت آیت الله سید علی قاضی (ره) استاد عرفان علامه طباطبایی و آیت الله العظمی بهجت در دفترم در لندن داشتم . وی به این فقیر سراپا تقصیر گفت:

در حدود سی و پنج سال پیش که دختر آیت الله سید علی قاضی فوت کرد برای دفن وی همراه پدر به قبرستان وادی السلام در نجف اشرف رفتیم، موقعی که قبرکن می خواست بدن متوفا را در قبر کنار حضرت آیت الله قاضی قرار دهد، گفت: اینجا بدن تازه ای هست که حدودا چند روز پیش باید فوت کرده باشد، پدرم در جواب گفت: کسی از ما جدیدا مرحوم نشده است و علاوه بر این کسی جدیدا در اینجا دفن نشده است. در این موقع بود که بر ما مکشوف شد که بدن ملکوتی ایشان پس از حدود چهل سال هنوز تازه است و متلاشی نشده است. وی گفت که: شخصا این گفت وگو بین قبرکن و مرحوم والدش را شنیده است و بدون واسطه و اغراق برای این فقیر نقل میکند . حاج سید احمد قاضی در عراق و لندن در بین مومنین شیعه مشهور به تدین است .

لازم به ذکر است که سالم ماندن جسم مومن پس از رحلت بر اساس احادیث و تجربیات بر اثر دائم الوضو بودن و اقامه نماز شب حاصل میشود

ذکر دائم سید قاضی (ره) "لا هو الا هو" بوده است. حضرت قاضی تاکید داشت بر شهادت دادن به : "انه لا هو الا هو" و "لا اله الا الله" و "لا حول و لا قوه الا بالله العظیم". ایشان در هشتاد و سه سالگی پس از یک عمر سلوک معنوی و معاشقه با حضرت محبوب به دیار باقی عروج کردند. آثار مکتوب حتمی ایشان حاشیه بر ارشاد شیخ مفید است که هنوز منتشر نشده است، تفسیر خطی ایشان بر صد آیه اول سوره انعام که امیدواریم انشاء الله بزودی طی سال جاری منتشر گردد و شرح دعای سمات که در هشتاد صفحه در تهران در سال ۱۳۸۵ از سوی موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشمس منتشر شده است. ایشان معتقدند: "که تکرار لفظ "العظیم الاعظم الاعظم" برای سالکان الی الله چیزهایی را آشکار میسازد. اول چیزی که که از این عظمت برای ایشان ظاهر میشود، عظمت توحید افعال است، سپس عظمت توحید صفات و آن گاه عظمت توحید ذات". ایشان معتقدند که: "آسمان های معنوی بسیارند و بزرگترین آنها دل اولیاء مخلص حضرت حق تعالی است که امر الهی بر قلوب ایشان نازل میشود و از آن ها به عالم منتشر میگردد. همان طور که ستارگان و خورشید و ماه بر اهل دنیا که گرفتار زنجیرهای حس هستند می تابد، قلوب مخلصین و خواص نیز برای اهل آسمان های معنوی نور افشانی می کند". حضرت قاضی به شاگردان خود دستور می دادند این دعای قنوت مولی الموحدین(ع) را در قنوت نماز هایشان بخوانند: "اللهم ارزقنی حبّک و حبّ ما تحبه، و حبّ من یحبّک، والعمل الذی یبلغنی الی حبّک واجعل حبّک أحبّ الاشیاء الی". عارف معاصر آیت الله قاضی راههای معرفت الهی را برهان، ذوق، وجدان، وحی و تجلی میدانند. وحی مخصوص پیامبران است اما چهار راه دیگر برای همگان میسور است. تجلی که پس از وحی مهمترین راه معرفت حقایق الهی

است از راههای مشترک انبیاء و اولیاء الله است. “تجلی عبارت است از آشکار شدن حقیقت به مقدار قابلیت کسی که تجلی برای او بدست میدهد”. ایشان خود را “الفانی الجانی” می خواند. “مرحوم قاضی قرائت دعای زیر (دعای سریع الاجابه، مفاتیح الجنان) را به مدت چهل شب، هر شب یک تا صد بار برای برآورده شدن حاجت سالکان درگاه الهی مفید می دانستند: إلهی کیف أدعوك و أنا أنا و کیف أقطع رجایی منك و أنت أنت؟ إلهی إذا لم أسئلك فتعطين فمّن ذاالذی أدعوه فیعطينی؟ إلهی إذا لم أدعك فستجیب لی، فمّن ذاالذی أدعوه فیستجیب لی؟ إلهی إذا لم أتضرع إلیك فترحمنی فمّن ذا الذی أتضرع إلیه فیرحمنی؟ إلهی فكما فلقّت البحر لموسی و نجیته أسئلك أن تصلی علی محمد و آل محمد و إن تنجینی مما أنا فیه و تفرج عنی فرجا عاجلا غیر أجل بفضلک و رحمتک یا أرحم الراحمین” [پایان سخنان دکتر صفوی]

حقیر باز هم این مطلب را عرض می کنم که استفاده از اذکار سلوکی نیاز به مجوز عارف و استاد خبیر دارد و الا فرد ذاکر بیشتر لطمه خواهد خورد.

هرچه در تصویر خود بهتر نگاه انداختم بیشتر آینه را در اشتباه انداختم

زندگی تصویر بود، ای عمر، برگردان به من سنگ‌هایی را که در مرداب و ماه انداختم

عشق با من نابردار بود، چون عاقل شدم یوسف خود را به دست خود به چاه انداختم

تا دل پرهیزگارم را نبینم توبه‌کار با شعف خود را در آغوش گناه انداختم

سر برون آوردم از مرداب، رو بر آفتاب چون حباب از شوق آزادی کلاه انداختم

چهارشنبه پانزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

.....

عربان ترین معنی ولایت کلیه ی الهیه

عبد عاصی : این جملات را که بیانات جناب شیخ علی بهجت است را بخوانید :

در هیچ جا نداریم که امام حسین علیه السلام شکوه کرده باشد. حتی داریم که هرچه مصیبت‌ها و سختی‌ها بیشتر می‌شد، حضرت برافروخته‌تر می‌شد. مثل عاشقی که به وصال معشوق می‌رسد، چه‌طور هر لحظه التهاب بیشتری دارد، حضرت لحظه به لحظه برافروخته‌تر می‌شدند. آیت‌الله بهجت (ره) می‌فرمود سیدالشهدا (ع) (لقاءالله و وصال عاشق به معشوق را انتخاب کرده بود و با اختیار خود آن مقامات عالیه را طی کرد. کسانی که همراه ایشان ماندند هم از مخلصان واقعی بودند. این عبارت پدرم است که می‌گفت: حضرت سیدالشهدا (ع) (با اختیار خود آن همه مصائب و شهادت و اسارت اهل و عیال خود را تحمل نمود. زیرا در روز عاشورا بر آن حضرت عرضه می‌شد که یا نصر و پیروزی را انتخاب کن و یا لقاءالله را و ایشان در کمال اختیار انتخاب کرد.

بر روی جملات آبی رنگ دوباره تامل بفرمایید " : با اختیار "

این یعنی چی ؟ یعنی اینکه آنچه در واقعه ی عاشورا متحقق شد به اختیار ابا عبدالله علیه السلام بود. حتی عطش. حتی سوزاندن خیمه‌ها - سربریدن شش ماهه - حتی خنجرگی که گلولی مبارک را درید به اذن و اختیار حضرت بود. شمر و خولی و سنان و عمر و یزید و بقیه اراذل و اوباش و حرامیان آمده بودند تا نقش ایفا کنند. شمر آمده بود تا شمر شود. تمام اختیارها دست خود سیدالشهدا علیه السلام بود. آری ! این یک نوع جبر است. یک جبر مقدس که اسمش " توحید " است. همه اختیار دارند. اما همه هم می‌دانیم که اختیارمان دست خداست. در واقع همین اختیار ما هم نوعی سلطه و جلالت رب جلیل است. اسمش جبر نیست. وقتی همه چیز در " اصل وحدت " تعریف شود دیگر اختیار - جبر - من - تو - شمر - امام حسین علیه السلام -

کفر - ایمان - شیعه - سنی - و همه ی اضداد و تناقضات کنار می رود . اختیار امام حسین علیه السلام دست خدا بود . وقتی می گوئیم : امام حسین علیه السلام بعنوان ولی خدا / خلیفه ی خدا / حجت خدا / بر روی زمین است یعنی امام علیه السلام کانون اراده بر روی زمین است . آنچه در عوالم رخ می دهد به اذن و توجه حجت خدا علیه السلام صورت می پذیرد . هم خیر و هم شر . زاد و ولد و مرگ و میر / قتل و غارت / کمکهای انسانی و همنوع دوستی / زلزله و طوفان و سیل / محبت و عاطفه / زیارت و سیاحت / سیر و سلوک / تجاوزات و تعرضات / همه ی افعال و حالات بر روی زمین به اراده ی امام معصوم (عجل الله فرجه) انجام می شود . این یعنی ولایت کلیه ی الهیه . یعنی در دست داشتن افسار همه ی نفوس . انس و جن و ملک و حیوان و نبات و جماد . چه در عالم زمین چه در عوالم دیگر . حجت خدا بعنوان خلیفه ی خدا توان تصرف و احاطه در همه کائنات را دارد .

اولیای الهی و عرفای عظام که صاحبان ولایت جزئیة الهیه هستند بالوراثه - به اذن حجت حق سلام الله علیه به ولایت کلیه الهیه دست پیدا می کنند . مگر نه اینکه ائمه ی هدی علیهم السلام در بین مردم و مثل مردم زندگی می کردند ؟ ! عرفای عظام هم در عالم بقاء به همین حالات دست پیدا می کنند . به سکون می رسند . دیگر حالات خاص ندارند . عوارض عالم فناء را ندارند . سکون کامل... .

این دفعه به جای غزل همیشگی این غزل از حافظ شیرازی را مناسب دیدم که بیاورم :

زلف بر باد مده تا نَدَهِی بر بادم

ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

می مخور با همه کس تا نخورم خون جگر

سر مکش تا نکشد سر به فلک فریادم

طُره را تاب مده تا ندهی بر بادم

زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم

غم اَغیار مخور تا نکنی ناشادم

یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم

قد برافراز که از سرو کنی آزادم

رخ برافروز که فارغ کنی از برگِ گُلم

یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم

شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

شهره‌ی شهر مشو تا ننه‌م سر در کوه

تا به خاک در آصِف نرسد فریادم

رحم کن بر من مسکین و به فریادم رَس

من از آن روز که در بند توام آزادم

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

دوشنبه سیزدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه چهارم



بسمه تعالی

در ۶ صفر المظفر ۱۳۸۱، خدمت یکی از دوستان نوشته است .

پس از عرض سلام ،

نمی دانم چه بنویسم ؟

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات ؟

بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

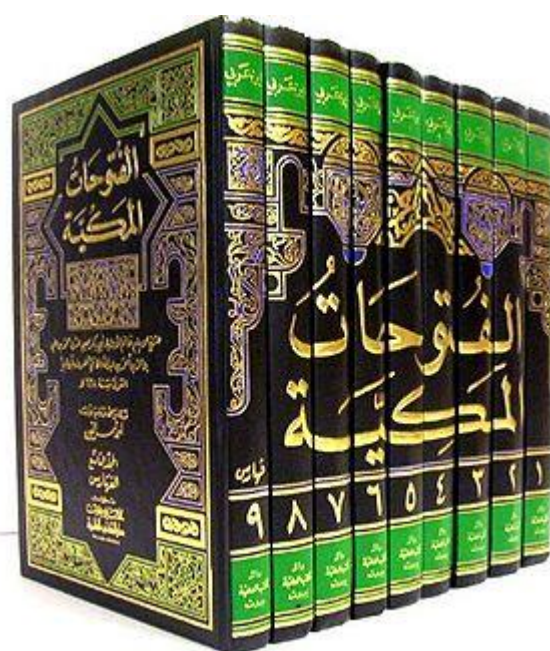
بلی ، راه نجات از شرک و هواپرستی و دنیا پرستی و آخرت پرستی همان است که خواجه در شعر خود به اشاره ی مختصری گفته : جام می خوردن ، به محبت حق ، و کام تشنه تر نمودن ، و با یکتای عالم عشق ورزیدن و از ماسوی بریده شدن ، و سرپوش بر آفرینش گذاشتن است ؛

چنان چه از این معنی غفلت شود ، باز باید در اسارت بیفتیم ، ولی اگر کسی را جام دهند و مستش کنند و از مستی به هوشش آورند ، هرگز راز پوشیده را نتواند فاش کند ؛ مثل اینکه ما و مردم ، حاضر نیستیم به حیوانات ، از آن چه را از امورات بشریت دارا هستیم بگوییم ، ولی حاضر هستیم با بشری مثل خود بگوییم . مطلب واضح شد ، ان شاء الله چنان چه جویای حال حقیر باشید ، بحمد الله ولی با جهالت چه کنم؟! دعا بفرمایید. پایان

شنبه یازدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

استغراق در نمازهای واجب در فتوحات مکیه

مطلب دوم از فتوحات مکیه



متهجد را کار دیگری است که آن را هر کسی نمی داند و آن اینکه : هیچکس میوه مناجات تهجد و شب زنده داری را نمی چیند و علومش را کسی حاصل نمی کند مگر آنکه نماز شب برایش نافله باشد . اما کسی که نماز فریضه (واجب) او کاستی دارد از نمازهای نافله اش کامل گردد . بنابراین اگر فریضه ها نافله های بنده ی متهجد را فراگیرد برایش نافله ای باقی نمی ماند و او دیگر نه متهجد است و نه صاحب نافله . از این روی برایش نه حال نافله حصول می یابد و نه علوم آن و نه تجلیاتش . این را نیک بدان!

شنبه یازدهم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

کتاب "علی علیه السلام و فلسفه الهی" اثر حضرت علامه

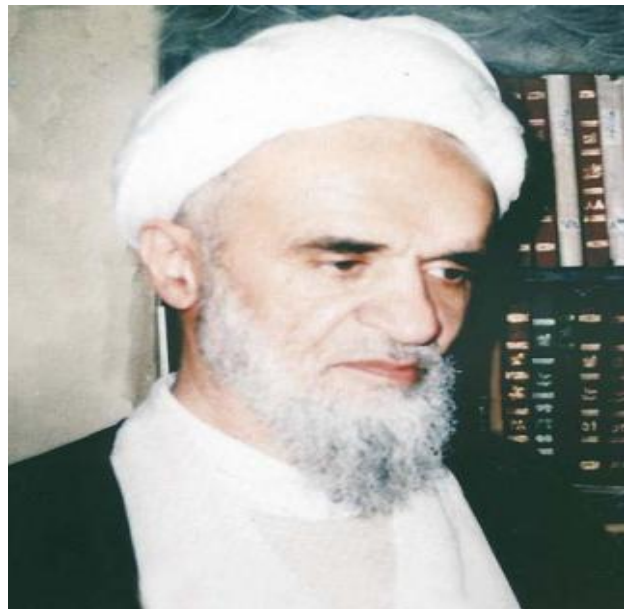
طباطبایی (ره)

عبدعاصی : علی علیه السلام و فلسفه الهی . این کتاب کم حجم بی نظیر است . فوق العاده است . برای کسانی که می خواهند یک جا لذت ببرند این کتاب را توصیه می کنم . متن ترجمه این اثر را در وبلاگ فلسفه اسلامی - نقد فلسفه ستیزی و تفکیک پیدا کردم که برای رفقای خودم برای مطالعه و دانلود قرار دادم . همینطور کتاب فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام اثر آیت الله جوادی آملی را که نثر شیوایی دارد برای بازشدن ذهن پیشنهاد می کنم . این بزرگان و آثارشان سرمایه های شیعه بوده و باید برای آنها ارج قائل شویم .



شنبه یازدهم آذر ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه سوم



بسمه تعالی

در ۱۶ ماه رمضان المبارک ۱۳۸۱ هجری قمری به یکی از دوستان نوشته است .

پس از عرض سلام ، امید است رحمت بی پایان حضرت حق - جلّت عظمتہ - ، در این ماه شریف موجی زند و این ماهیان بی حسّ و حرکت کنار خود را - که از رحمت کنار افتاده - به میان در کشد و حیاتی دوباره و زندگی سرمد به آن ها بخشد .

بله ، موج رحمت { اَنّی جاعل فی الارض خلیفه } ؛ (من در زمین جانشینی خواهم گماشت .)
ما را به کنار انداخت ، همان ، موج { علّم ءادم الاسماء } ؛ (و [خدا] همه ی [معانی] نام ها را به آدم آموخت .) و { فتلقی ءادم من ربّه ی کلمت } ؛ (سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود .) به میان دریا کشانید . همه ی این کش مکش ها را خود ، به سر ما می آورد !
همه هم رحمت است تا دانا که باشد و رحمت را غضب ننگرد و به تلاطم افتد و خود را آن قدر کنار این دریا به پایین و بالا افکند تا هلاک شود . بیدار ، بیدار ، بیدار که « گربه شاخمان نزند . »
به هر حال ، خدا این ماه مبارک را بر همه ی ما مبارک گرداند ، به مغفرت و محبّت و عشق و علاقه ی خود ؛ پروانه گر می دانست در این سوختن ، راحتی و حیات اوست ، این همه خود را به این طرف و آن طرف نمی زد تا آخر الامر به غیر آتش کشته شود .

الهی ! به حقّ مقربّان درگاهت ، ما ادعای عشق و علاقه ی تو را نمی کنیم ولو طالب تو و عشق و علاقه ی توایم ، ما را با خود آشنایی ده تا در این تلاطم ها ، به هلاکت نرسیم و از تو و اولیایت دور نمایم .

الهی ! این کشتی ما ، در میان هستی زندگی می کند ، مبادا تلاطم های زمانه ، ما را از بهره برداری از این اسما و صفات و از این هستی بی بهره کند و آخر الامر « خرس الدنیا و خوک الآخره » گردیم ! یا الله یا الله می گویم و نمی دانم کاری کرده ام که از کنار تو دور نشده باشم تا

به رحمت پیوندم یا نه ، حال بنده بحمدالله همین است که می بینید . امید است خدا ، ترحمی کند

چهارشنبه هشتم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

بیانات آیت الله کمیلی خراسانی مدظله العالی در راه

نجف به کربلا در سال ۱۳۸۹

عبدعاصی : این فرمایشات حاوی نکات واقعاً عجیب و عظیمی است . اگر کسی با دقت مطالعه کند حتماً دستش پر خواهد شد . جالب است بدانید با توجه به جملات آخر همین سخنرانی که در اتوبوس زوار و دوستان آیت الله کمیلی خراسانی بیان می شده در مراجعت از کربلا به ایران مقدار زیادی از پول های شاگردان ایشان که همه یکجا بوده مفقود می شود . یعنی ایشان قبلاً این مسئله را به رفقاییشان تذکر داده بودند که اگر اینطور شد ناراحت نشوید که علامت قبولی زیارتتان است . خدای متعال به معظم له طول عمر و بقای کاملین عنایت بفرماید .



امام حسین علیه السلام و حجاب های هفت گانه

قال الامام الصادق علیه السلام : ان حدیثنا صعب مستصعب لایحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان.

گفته های ما چه بسیار سنگین باشد مگر برای بنده ای که دلش را ریاضت داده باشد ، دلش را خاشع و نورانی کرده باشد و از نظر توحید و ولایت در راه کمال باشد . که این کار هم نیاز به مجاهدت و سیروسلوک دارد که نفس را از حجاب ها پاک کند و آیات و احادیثی را که در معانی بلند واقع شده با قلب نورانی اش درک کند . اگر بخواهیم با دانش و آموزش معمولی بفهمیم خیلی سخت است ، باید با مثل و تقریب ذهنی درک کنیم .

در روایت چنین آمده است که سجده بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را می درد ، یعنی باعث قبولی نماز می شود . نمازی که به آسمانها بالا می رود . گاهی می خواهیم ظاهر مطلبی را بفهمیم و گاهی باطن آن را . ممکن است یک آیه یا حدیث تا هفتاد بطن معنی داشته باشد . " کلام الملوک ، ملوک الکلام " . اگر مطلبی را نفهمیدیم ، باید بگوییم که من نفهمیدم . اگر بخواهیم کلام قرآن را درک کنیم به قوه ی مدرکه ی بالاتری نیازمندیم . اگر باطن نورانی شد ، درک های باطنی هم به مراتب بیشتر می شود .

دریدن حجاب های هفتگانه بوسیله تربت امام حسین علیه السلام رمز این راه است . تربت رمزی از شهادت و فنای فی الله است . کربلا با هیچ زمینی قابل مقایسه نیست . زمینی است که خون امام علیه السلام و شهدای عظیم الشان بر روی ان ریخته شده است . " خون شهید ، انسان را شهید می کند . " تربت شهید ، انسان را به فناء وا می دارد . مخصوصاً اگر سجده طولانی شود و از صاحب تربت استمداد بطلبی . از نور صاحب تربت یاری بخواهی ، متوجه می شوی که رابطه

ای از درون شما با صاحب تربت برقرار می شود . عرفای معظم می فرمایند : راه امام حسین علیه السلام در طریقت ، راه میان بر است . در میان چهارده معصوم علیهم السلام نور امام حسین علیه السلام می درخشد . اولین و آخرین آنها از حسین علیه السلام گفته اند . به شکلی اول ائمه حسین علیه السلام است ، زیرا ائمه فرزندان او هستند . امام حسین علیه السلام در بین اهل البیت علیهم السلام خصائصی دارند که هیچ امامی ندارد . شیخ جعفر شوشتری (ره) در کتاب شریف " الخصائص الحسینیه " خصوصیات سیدالشهداء علیه السلام را ذکر کرده است . از موضوعاتی که فقط برای اباعبدالله علیه السلام آورده شده اینها هستند : ۱ - نسل امام المعصومین علیهم السلام از امام حسین علیه السلام است . ۲ - شفای هر دردی در تربت ایشان است . ۳ - استجاب دعا تحت قبه ی منوره ایشان . ۴ - زیارت کردن کربلا و مضجع شریف ایشان توسط انبیای عظام و اوصیای ایشان و ائمه معصومین و ملائکه الله سلام الله علیهم اجمعین و

از بزرگ باید حاجت بزرگ بخواهیم . آیا به مقصدهای بزرگ ، به مقصدهای توحیدی و عرفانی ، با تلاش مختصر خودت می توانی بررسی ؟ به حاجت های بالا و والا نگاه کن و آنها را بخواه . چونکه صد آید نود هم پیش ماست . شما صد را پیدا کن ، پابینی ها را هم بدست خواهی آورد . هر چه در باطن خود بروی ، لایه های نفست پاره می شود . باید این حجب از بین بروند . در نفس انسان ، لایه هایی هست که وقتی لایه ی اولی کنار رفت لایه ی دومی می آید و بعد لایه ی سومی و همین طور لایه ها کنار می رود تا به آن " سر مستتر " برسد . اگر بخواهیم به آن سر برسیم باید این سر راهی ها و پیش افتاده ها از بین برود ، پاره شود و مضمحل گردند تا به آن حقیقت برسیم . مثلاً شما می خواهید یک چاهی حفر کنید تا به آب برسید . همین طوری که به آب نمی رسید !!! چقدر باید خاکها را برداری تا به عمق آن بررسی . وقتی به چشمه رسیدی ، چشمه خودش می جوشد . اینکه می فرماید : اگر کسی چهل صبح را با خلوص نیت برخیزد و

برای خدا نماز و دعایی با خلوص بخواند یا نماز شبی اقامه کند اینجاست . چشمه ای در دلش باز می شود . و هنگامی که آن چشمه باز شد دیگر با آن پیشرفت می کند و فتوحاتی برایش حاصل می گردد .

معنای دیگر ، روایتی است مشابه به همین روایت که من آن را جای دیگر خوانده ام و این طور است که : وقتی شما روی تربت امام حسین علیه السلام سجده کردی ، اگر چشم باطنی تو قوی باشد می بینی که با آن چشم باطن به کجا رفتی . زیر هفت زمین را می بینی . می بینی که داخل هفت زمین رفتی . شما الآن روی زمین سجده کردی ، روی زمین دنیا ، روی زمین طبقه ی اول ، و به زیر هفت زمین رسیدی . آسمان هفت طبقه دارد و زمین هم هفت طبقه است . وقتی شما مُهرت را گذاشتی روی طبقه ی اول زمین و تسبیح گفتی ، ذکری گفتی ، اگر خدا لطف کند زیر هفت طبقه را می بینی چه خبر است . این واقعیت است . زمین یک طبقه نیست ، هفت طبقه است و در هر طبقه عوالم و موجوداتی هست . ما کجای این عوالم ، قدرت و خلقت خدا را دیده ایم ؟ در آسمانها چه خبر است ؟! در دریاها چه خبر است ؟! در طبقات زیر زمین چه خبر است ؟! کجا به اینها رسیده ایم ؟! لذا اگر چشم دل و دیده ی برزخی باز شود ، سالک عوالمی از خلقت را سیر می کند و آنها را رؤیت می کند . اینها در اثر استمداد از روح بزرگی مثل روح امام حسین علیه السلام است . چون شما وقتی روی خاک کربلا سجده می کنید ، خاک یک سرّی دارد . باید به صاحب خاک معرفت داشته باشید . این خاک رمز است . از معرفت صاحب خاک ، انسان به این مراتب می رسد . " ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة . من ركبها فقد نجى و تخلت عنها فقد هلك . "

از مرحوم قاضی (ره) نقل شده که ایشان زیاد از نجف به کربلا می آمدند و زیارت مکرر در مکرر می کردند . می آمدند در صحن امام حسین علیه السلام . داخل حرم که نمی شود طواف کرد .
الآن زنانه - مردانه شده و طواف ضریح مقدور نیست ولی از داخل صحن می شود زیارت کرد .
از چهار طرف هم راه دارد . حالا بسته نیست اما ممکن است در آینده آن هم مسدود شود . کسی که بخواهد بزرگی را زیارت کند دور سرش می گردد ، یکی که می خواهد صدقه سر کسی برود یا قربانی کسی شود دور او می گردد . دور هر بزرگی می توان هفت دور گردید . این طواف هفت شوط فقط مال خانه ی کعبه نیست . از استاد ما سید هاشم حداد (ره) نقل می شود که ایشان وقتی به زیارت مزار بزرگی یا عارفی یا امامزاده ای هم می رفتند ، هفت شوط دور آن می گردیدند .
ظاهراً حضرت آقای قاضی (ره) هم همینطور بودند و ضریح امام حسین علیه السلام را دور می زدند . از بیرون هم طواف می کردند و در وجب به وجب و گُله به گُله ی صحن مطهر نماز و دعا خوانده اند . ایشان خیلی اهل تعبد و اهل دعا بودند . کلاً سالک اینطور است . وقتی روحیه لطیف شد ، وقتی خمیره الهی شد ، دوست دارد همه اش نماز بخواند ، قرآن بخواند ، نهج البلاغه بخواند ، حرف خدا بزند . اگر حرف غیر خدا را پیش او بزنی ناراحت می شود .

نقل است مرحوم قاضی (ره) آمده بودند داخل قهوه خانه ای و چای می نوشیدند . مرحوم آقای حداد (ره) ایشان را می بینند و می گویند شما چرا به قهوه خانه آمده اید ؟ مرحوم قاضی (ره) فرموده بودند : از راه رسیده ام و آمده ام یک چای بنوشم تا رفع خستگی شود و بانشاط به حرم سیدالشهدا علیه السلام بروم . آقای حداد (ره) ایشان را به منزل خودشان دعوت می کنند . مسجدی هم سر کوچه شان بود و در آنجا دکه ای بود که با هم می نشستند و خیلی گفتگو داشتند .

زمین کربلا زمینی است که از درودیوار آن نورانیت می بارد . این زمین قبل از ولادت امام حسین علیه السلام وعده الهی بوده . در روایات آمده است که یک روز ، زمین کعبه به خودش بالید و گفت : مثل من کجاست که مردم از همه جای دنیا برای حج می آیند و مرا زیارت می کنند ؟ زمین کربلا جواب داد که : به خودت نبال که زمین کربلا را خداوند بر همه ی اراضی برتری داده است . زمینی است که حسین علیه السلام می آید و خون پاکش در آن ریخته می شود . در روایات آمده و حتماً شنیده اید که تعدادی از انبیای گذشته ، پایشان به کربلا که می رسید ، خدا می خواست که اثری از این زمین را ببینند . مثلاً درباره حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام می گویند : روزی سوار بر اسبش بود که از زمین کربلا عبور کرد . پای خودش یا اسبش به سنگی برخورد می کند و زخمی می شود . می گوید : خدایا این همه راه رفتم خونی نبود ، چرا در این سرزمین خون ریخته شد ؟ جواب می آید : این زمینی است که امام حسین علیه السلام اینجا می آید و خونش ریخته می شود . خواستیم به تو هم از این زمین چیزی رسیده باشد . شما مقام ابراهیم علیه السلام را در مسجد سهله و کوفه زیارت کردید . پس انبیاء در این منطقه بوده اند . همینطور راجع به حضرت اسماعیل علیه السلام می گویند که گله ای گوسفند را از این منطقه عبور می داد . در کنار شط فرات هر کاری می کند گله آب نمی خورند . می گوید : خدایا ! این حیوانات تشنه چرا آب نمی خورند ؟ ندا می رسد که : این آب فرات کرب و بلاست . اینجا تشنه گانی می آیند و شهید می شوند . روایات زیادی وجود دارد . خاصیت این زمین به این شکل است .

ما نباید ناراحت شویم . می گویند اگر ضایعه و مصیبتی دیدید ، پولی ، مالی از شما طوری شد نشانه ی قبولی زیارت است . ولی بعضی ها این اتفاقات را به فال بد می گیرند . مخصوصاً زمین کربلا حزن آور است . می گویند در کربلا نباید سیر آب خورد ، سیر غذا خورد . هرچه بتواند

خودش را محزون نگه دارد و در هر حال باتوجه باشد . خدا را قسم می دهیم به حق حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام که به ما نور معرفتش را عطا کند و به ما توجه به باطن را بدهد تا بتوانیم در این دو سه روزی که وقت مان محدود است فیض ببریم .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سه شنبه هفتم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

معرفت نفس در کلام امام الموحدین و العارفین علیه السلام

عبدعاصی : خیلی از این اکابر نرفتگان که حالا دستک مخالفت با عرفان حقه ی شیعی را بلند کرده اند و غافل از همه جا به یاری وهابیت و بابیت و بهائیت و اخباری گری و مرکز شیعه شناسی سیا و موساد می پردازند تصور می کنند که وادی " معرفت نفس " اختراع عرفای عظیم الشان و علمای ربانی مذهب حقه شیعه است . همین است که عده ای جاهل و بی سواد در دام شهرت طلبی می افتند تا با داد زدن های بیهوده مثل زاغ , لباسی برای خود بدوزند . ۱۹ جمله در معرفت النفس از امام العارفین مولا امیرالمومنین علیه السلام در زیر آمده است . خوب است در این جملات دقت بیشتری کنیم تا بر باد بودن اباطیل ضد توحیدی و ضد ولائی مخالفین سیر و سلوک الی الله برایمان به روشنی مشخص شود . منبع این بیانات شریف جلد های مختلف کتاب " شرح غرر و درر " آمدی است . با تشکر از استاد معظم جناب دکتر حسین غفاری که با نشر دو جلد اول سری آیت الحق خدمت بزرگی به جامعه دوست داران معرفت نمودند .

۱ - عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و آنرا آزاد گرداند و از هر چه که موجب دوری و هلاکت وی می شود پیراید .

*علامه طباطبایی (ره) در توضیح این جمله می فرمایند : یعنی آن را از اسارت هوا و بندگی شهوات آزاد نماید .

۲ - بزرگترین نادانی ، نادانی آدمی است به نفس خود .

۳ - برترین شاخه ی حکمت ، معرفت انسان است به نفس خود و آگاهی او از جایگاه و حدّ خود ، یا ایستادن در جای خود .

۴ - بهره مند ترین مردم از معرفت نفس ، ترساترین ایشان نسبت به خداوندند .

*علامه طباطبایی (ره) در توضیح می فرمایند : زیرا که اینان آگاه ترین به خدا و عارف ترین بر اویند ، و خداوند سبحان فرموده است : انما یخشی الله من عباده العلماء . (سوره فاطر/آیه ۲۸)

۵ - برترین حدّ عقل ، آگاهی انسان به نفس خویش است ، هرکه نفس خود را شناخت ، عقل ورزیده است و هر که بر نفس خود نادان بود ، گمراه می شود .

۶ - در تعجبم از کسی که (هرگاه چیزی را گم کند) به دنبال گمشده ی خود جستجو می کند و حال آنکه نفس خود را گم کرده است ولی در طلب آن بر نمی آید .

۷ - در عجبم که آن کس که خود را نمی شناسد چگونه خدایش را می شناسد .

۸ - کمال مطلوب در معرفت این است که شخص نفس خود را بشناسد .

۹- کسی که بر نفس خود آگاهی ندارد چگونه بر امر دیگران آگاه می باشد .

۱۰- نهایت معرفت آدمی این است که بر نفس خود عارف باشد و نهایت جهل او نیز این است که بر نفس خود جاهل باشد .

۱۱- هر کس که نفس خود را شناسد مجرد شده است .

*علامه طباطبایی(ره) در این خصوص فرموده اند : یعنی مجرد و جدای از علائق دنیایی شده است یا از مردم مجرد می شود به اینکه از آنها دوری می گزیند و یا اینکه از همه چیز جدا و دور می شود از طریق اخلاص و یگانگی با خدا .

۱۲- هر کس نفس خود را بشناسد به مجاهده ی با آن بر می خیزد و هرکس نفس خود را نشناسد آن را وا می گذارد .

*یعنی آن کس که نفس را بشناسد در راه دوری آن از اضداد و خواهشهای پست و حفظ نورانیت آن تلاش می کند و آن کس که اینکار را نمی کند حقیقت نفس را نشناخته است .

۱۳- هر کس نفس خود را بشناسد , امر او با عظمت شود .

۱۴- هر کس نفس خود را بشناسد به دیگران آگاه تر خواهد بود و هرکس نفس خود را نشناسد به دیگران جاهل تر خواهد بود .

۱۵- هر کس نفس خود را بشناسد به مقصود نهایی کلیه ی علوم و دانشها دست یافته است .

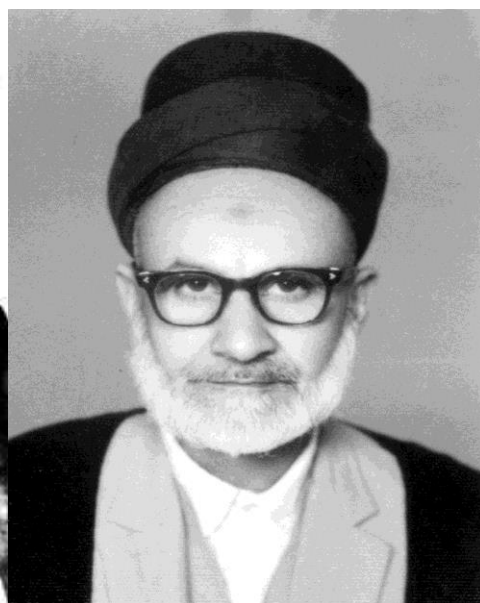
۱۶- هر کس نفس خود را نشناسد از راه رستگاری به دور افتاده است و در و طه ی گمراهی و نادانی فرو رفته است .

۱۷ - شناخت نفس ، مفید ترین آگاهی هاست .

۱۸ - هر کس به معرفت نفس موفق شود به رستگاری برتر دست پیدا کرده است .

۱۹ - جاهل بر حقیقت نفس خود مباح زیرا هرکس نسبت به معرفت نفس خود نادان باشد نسبت به تمامی اشیاء جاهل است .

عبد عاصی : فرمایشات بالا به وضوح مشی عرفای " معرفت النفس " را بیان کرده است . یعنی عرفای ما طبق این فرمایشات حرکت کردند و رسیدند . در احوالات بزرگان معرفت نگاه کنید و ببینید همه ی دقیقه هایی که حضرت مولی الموالی علی علیه السلام بیان فرموده اند به درستی دیده می شود . یعنی راهی جز " معرفت النفس " برای " معرفة الله " وجود ندارد .



در زندگی نامه های ناقصی که از مرحوم قاضی و مرحوم حداد رضوان الله علیهما به دستمان رسیده ، گوشه هایی از تجلی این فرمایشات دیده می شود . عرفای مذهب شیعه همه بر امیرشان علی علیه السلام اقتدا کردند و سر سوزنی از طریق اهل بیت علیهم السلام تخطی نکردند . آری ! زیبایی همیشه نشاط آور است و احساس قدرت و توانایی به انسان دست می دهد . وقتی بی بی مظلومه زینب سلام الله علیها (آن عارفه ی به مقام امام زمانش) فرمودند : " ما رایت الا جمیلا " بر اریکه ی قدرت توحیدی و ولائی تکیه زده بود . پس چرا وقتی سید هاشم حداد (ره) از ظفرمندی سیدالشهدا علیه السلام می گوید و عاشورا را جلوه ی قدرت خدا و زیبایی می داند با سنگ کفر و عناد او را می زنند ؟ شاید اگر مخالفین عرفان در کوفه و شام بودند و بیانات زینب کبری سلام الله علیها را در خصوص عظمت عاشورا و تجلی زیبایی و پیروزی حقیقی آل الله می شنیدند به اوهم سنگ می زدند

آن کشته که بردند به یغما کفنش را تیر از پی تیر آمد و پوشاند تنش را
خون از مژه می ریخت به تشییع غریبش آن نیزه که می برد سر بی بدنش را
بیراهنی از نیزه و شمشیر به تن کرد با خار عوض کرد گل پیرهنش را
زیباتر از این چیست که پروانه بسوزد شمعی به طواف آمده پر پر زدنش را
آغوش گشاید به تسلای عزیزان یا خاک کند یوسف دور از وطنش را !
خورشید فروزان شده در تیره گی شام تا باز به دنیا برساند سخنش را

مطالعه ی پرسش و پاسخ ها هم خالی از لطف نیست و در بر دارنده ی مطالب زیادی است که ممکن است بصورت مستقیم در وبلاگ به آنها اشاره نشود . حتی احتمال دارد که پاسخ سؤال های بوجود آمده را قبلاً داده باشیم .

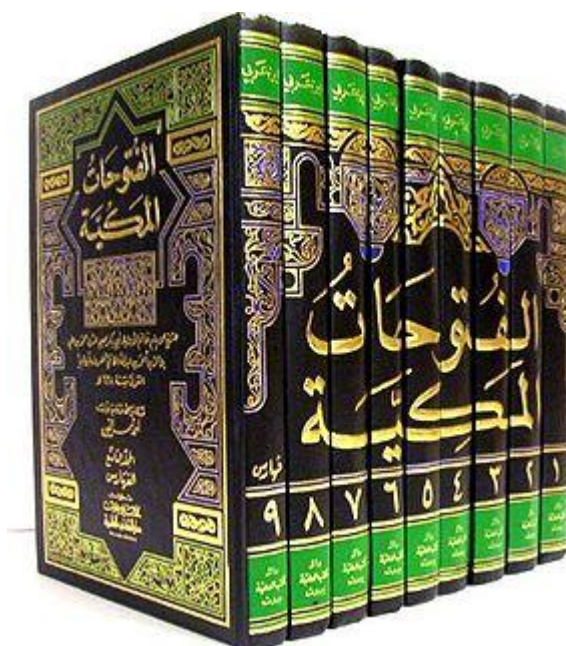
*مطالب وبلاگ طریق الی الله گزیده ای از دیده ها - شنیده ها و خوانده های حقیر از اولیای الهی و مرتبین مستند آنهاست و بعضی هم دریافتهای و تحلیلهای شخصی اینجانب می باشد.
یا علی مددی

عاشورا در فتوحات مکیه

عبدعاصی : درست است که مطالعه ی کتب عرفانی حتماً نیاز به مطالعه و فراگرفتن پیش نیازهایی دارد اما برای آن کسانی که وقت کافی یا توانایی یادگرفتن پیش مطالعه ها را ندارند بشارت می دهم که از امروز بخشی با عنوان "ابن عربی، فتوحات مکیه، فصوص الحکم" در "

وبلاگ طریق الی الله " افتتاح شده که برای آشنا شدن چشم و گوش خوانندگان و رفقای دائمی مفید خواهد بود . انشاءالله که بهره های فراوان خواهیم برد .

مطلب اول از فتوحات مکیه



جناب شیخ اکبر محیی الدین بن عربی (ره) در باب هفتاد و یکم کتاب شریف فتوحات مکیه آورده اند : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات آن روز (روز عاشورا) را می کرد . چون در آن روز خداوند را رازی است که فضل و برتری اش را بر بندگان بلند می گرداند . . .

.....

انکار حضرت رقیه (س) در برنامه راه سعادت شبکه یک

عبدعاصی : طریقه ی وبلاگ طریق الی الله جان سپاری و دلدادگی طریقت حقه ی عرفان شیعی است بدون وابستگی به جایگاه یا فرد خاص . بهمین دلیل حتی اگر در دایره ی اخلاقیات و اساتید اخلاق انحرافاتی وجود داشته باشد علیرغم اینکه ممکن است دستاویز دلکها و خیمه شب بازهای ضد توحید و عرفان بشود بدون وا همه بیان می کند . کما اینکه نزدیک یکسال است اراذل و اوباش ضد عرفان و ضد انقلاب این وبلاگ حقیر و بی پیرایه را آماج زشت ترین دشنامها قرار داده اند . به هر حال فایل تصویری زیر را ملاحظه بفرمایید . خدای متعال عاقبت همه را ختم به خیر کند و از وساوس نفسانیه و شیطان رجیم رهایی بخشد . سوء عاقبت پایان وحشتناکی است که هیچ کس از آن در امان نیست حتی عباد و زهاد . پس ماها که عوام الناس هستیم خیلی باید حواسمان جمع باشد . نکند که به اسم راه سعادت راه شقاوت را ب=یماییم . حواسمان باشد به چه کسی دل می دهیم و افسار نفس مان را دستش می دهیم .

انکار حضرت رقیه در برنامه راه سعادت شبکه یک (۱)

بعد از دیدن کلیپ غم بار بالا مطالب زیر را هم مطالعه بفرمایید:

<http://www.shia-news.com/fa/pages/?cid=19877>

<http://www.ahlebayt14.blogfa.com/cat-2.aspx>

<http://aghigh.ir/fa/news/2764/> تشکیک - در - وجود - حضرت - رقیهس - یک - ظلم -

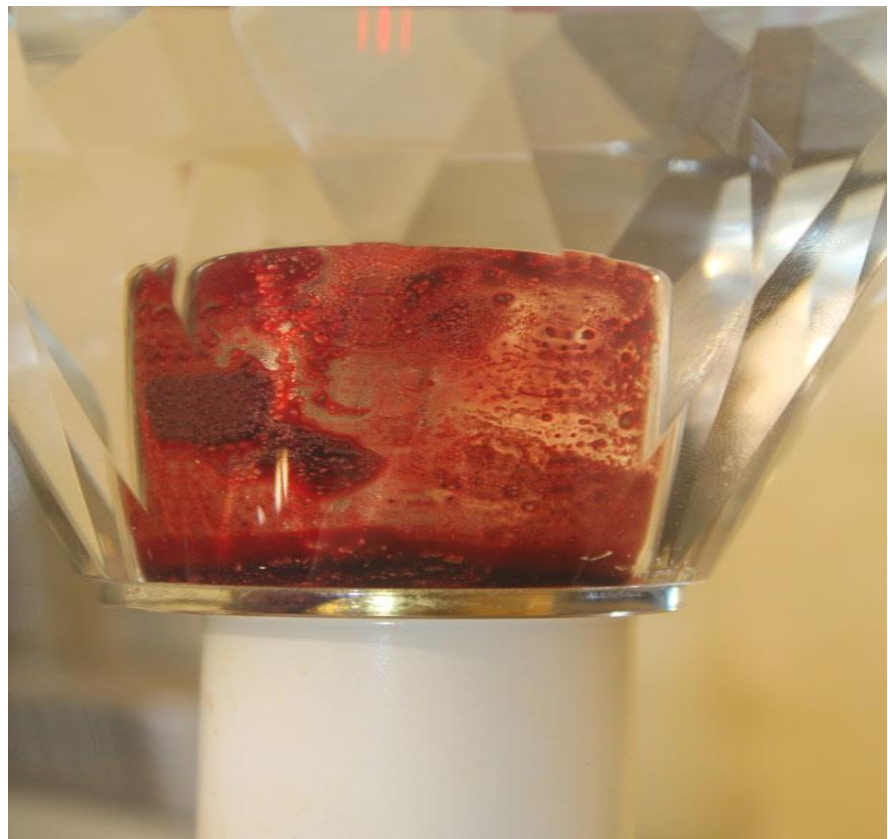
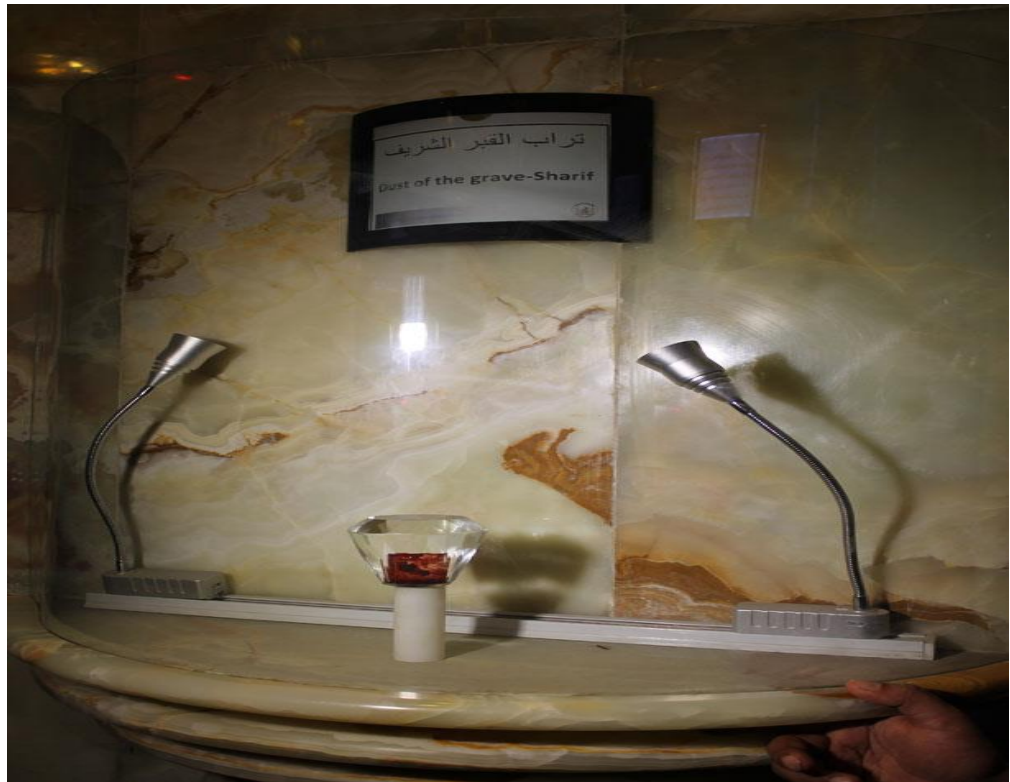
بزرگ - تاریخی

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

رنگ خون تربت اباعبدالله علیه السلام

عبدعاصی : شبکه ماهواره ای کربلا که زیر نظر عتبه مقدسه امام حسین علیه السلام فعالیت می کند دیروز (عاشورای حسینی ۱۴۳۴ برابر با ۵ آذرماه ۱۳۹۱) تصاویری را بطور زنده از موزه ی آستانه حسینی علیهاالسلام را پخش کرد که تربت قتل گاه سیدالشهداء علیه السلام به رنگ خون درآمده است .



بقیه تصاویر را می توانید در آدرس زیر مشاهده بفرمایید .

بابی انت و امی یابا عبدالله الحسین علیه السلام

دوشنبه ششم آذر ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

واجب الوجود و جبر و اختیار

عبدعاصی: فرمایشات بزرگان دین در خصوص واجب الوجود و جبر و اختیار را با هم بخوانیم و کمی تأمل کنیم :

- ملاصدرا: واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست. (اسفار، ملاصدرا، ۲ / ۳۶۸)

علامه طباطبایی: لازم است بین معلول و علتش سنخیت ذاتی باشد (نهایة الحکمه، ۱۶۶)

- ابن عربی: بدان که تنزیه در نظر کسانی که به حقایق دست یافته اند عین محدود کردن و در بند کشیدن خداوند است و کسی که خداوند را منزّه (از وجود و شباهت با چیزی) بداند، یا نادان است و یا بی ادب! (آیت الله حسن زاده آملی، انه الحق، ص ۴۲)

ابن عربی: همانا خداوند منزّه همان خلق شبیه و مانند دار است! (فصوص الحکم / ۷۸)

ابن عربی: و نزهه و شبهه و قم فی مقعد صدق (فصوص الحکم / ۹۳)

آیت الله حسن زاده آملی : خداوند مغایر و مابین چیزی نیست و چیزی مابین او نیست... انیت محضه ای را که شیخ (ابن سینا) اثبات کرده است تنزیهی است که عین تشبیه است. (آیت الله حسن زاده آملی، انه الحق ص ۴۵ و ۴۶)

آیت الله ملکی تبریزی : صفات مخلوقات دو نوع است: یک قسم از آن لازمه جهت وجود آن است که این قسم مخالف با صفات نیست بلکه شبیه صفات خداوند است. (آیت الله ملکی تبریزی، لقاء الله، ص ۱۹۲)

ملاصدرا: بدان که نفس ما و سایر حیوانات در اعمال و حرکت هایش مجبور است چون اعمال و حرکات نفس ما مانند فعل و انفعالات طبیعت، تسخیری و اضطراری است ... لکن تفاوت این دو در این است که نفس ما به اغراض و انگیزه های فعلش آگاه است اما طبیعت آگاه نیست. اساسا فعل اختیاری جز در واجب الوجود حقیقتا امکان تحقق ندارد و غیر واجب الوجود از موجوداتی که مختار محسوب می شوند، مجبوران و مضطرانی هستند که در صورت مختاران نمود یافته اند. (اسفار ۶/۳۱۲)

علامه طباطبایی : در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان و این حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد (علامه طباطبایی، رسائل توحیدی ۸۱)

آیت الله حسن زاده آملی : فاعل در هر موطن اوست و مؤثری جز وی نیست (آیت الله حسن زاده، خیر الاثر در رد جبر و قدر، ص ۱۹۹)

شبستری در گلشن راز می گوید:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود که او مانند گبر است

کدامین اختیار ای مرد جاهل کسی را که بود بالذات باطل

ملاصدرا : «عالم بودن و مرید بودن خداوند، یک چیز بیش نیست و هیچ تغایر ذاتی یا اعتباری بین این دو صفت نیست. اراده خداوند همان علم او به نظام اتم است» (اسفار ۶/۳۳۳)

ملاصدرا : «مشیت خداوند عین ذات اوست» (اسفار ۶/۳۱۹)

ملاصدرا: «اراده و محبت، معنای واحدی دارند و عین ذات خداوند است» (اسفار/۶) ۳۴۱

شنبه سی ام دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

تصاویری زیبا از عارف بالله آیت الله شیخ صالح کمیلی خراسانی

عبدعاصی: این تصاویر به تازگی دست بنده رسیده است. این شخصیت عرفانی الحق تالی تلو اساتید و بزرگان شیعه در طریقت معرفت نفس است. حقیر در این چند سال که از عمر و بلاگ طریق الی الله می گذرد ابدأ تبلیغ کسی را نکرده ام. تبلیغات و بلاگ ما تبلیغات سیروسلوک عرفانی است و شعار و بلاگ هم در بالای و بلاگ نوشته شده است. فرمایشات این عارف وارسته و شریف و همه ی اولیای خدا چه آنهایی که به رحمت خدا واصل شده اند و چه آنهایی که در قید حیات هستند برای ما نصب العین است. عرفان ما برگرفته از قرآن کریم و فرمایشات حضرات معصومین علیهم السلام است. شما اگر فرمایشات مرحوم آیت الله قاضی - سید هاشم حداد - علامه طباطبایی - آیت الله کشمیری - علامه طهرانی - آیت الله ملکی تبریزی - آیت الله بهاری - آخوند ملاحسینقلی همدانی - آیت الله کربلایی - آیت الله حسن زاده - آیت الله انصاری همدانی - آیت الله قوچانی و امثال این بزرگان را نگاه کنید می بینید خلاف قرآن و عترت چیزی ندارند. وجودشان آکنده بود از محبت امام حسین علیه السلام. مستغرق بودند در ولایت امام زمان علیه السلام - دائماً در حال زیارت حرم اهل بیت علیهم السلام بودند. دائماً اقبال سید بن طاوس و رساله بحرالعلوم و مفاتیح الجنان دستشان بود. یا مدرس بودند یا شاغل. جوری

بواسطه ی قرب الهی لطیف شده اند که الآن وقتی ما به صورتهایشان نگاه می کنیم دلمان می رود . این بزرگان خودشان را هیچ می دیدند . کار و بارشان ذکر خدا بود . به قول علامه طباطبایی : این مخالفین عرفان قابل ترحمند . دل آدم می سوزد . اینها از لذتهایی بی بهره می مانند که یک روزی حسرتش را خواهند خورد . همانطور که مرحوم مغفور میرزا مهدی اصفهانی سرسلسله ی مکتب تفکیک خورد . مرتاض الهی زاهد وارسته آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی اعلی الله مقامه در آخر عمر حسرت می خورد که : ای کاش دنبال " توحید " رفته بودم . عاقبت همه مرگ است . یک روزی ما هستیم و اعمالمان که گردنمان می اندازند . راستی ! آیا اندیشه ها و تفکرات و بینش هایمان را هم گردنمان می اندازند ؟؟؟؟؟؟؟

چهارشنبه بیست و هفتم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عارف بالله جناب حدیفه ی یمانی رضوان الله علیه

عبدعاصی : آنهایی که در زمان حیات معصومین علیهم السلام در راه ولایت و محبت و معرفت آن ذوات مقدسه جان دادند و صبوری کردند الحق که خیلی غیرت داشتند . صحابه ی عظیم الشان نبی اکرم صلوات الله علیه که بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست به دامن ولایت علی مرتضی و اولادش سلام الله علیهم زدند و از همه چیزشان گذشتند عرفای حقیقی بودند . عارف به مقام ولی الله که همان عرفان ذات خداست . زندگی نامه ی پرشور و پر شعور و بصیرت این ولی خدا را با هم می خوانیم تا ببینیم که یک عارف حقیقی چگونه در محضر مرشد کامل و ولی اکبر علیه السلام از خزائن معرفت بهره مند می شود . وظایف یک سالک الی الله را باید در این دسته افراد جستجو کنیم . جناب حدیفه (ره) از آن دست اولیای خداست که بواسطه ی تبعیت بی چون و چرا (کالمیت بین یدی الغسال) و محبت بی شائبه به خدا و خلفایش (اشدا

حبا لله) به مقامات کاملین دست پیدا کرد . رضوان الله عليه . . متن زیر از چند سایت تدوین شده است .

مزار حضرت سلمان - جناب جابر بن عبدالله انصاری و جناب حذیفه یمانی رضوان الله علیهم



حذیفه بن یمان مکنّی به ابو عبدالله العَبّسی، از اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و یاران امام علی (علیه السلام) (است. سیره نویسان او را به بزرگی یاد می کنند و با القابی چون: «صاحب سرّ رسول الله»، «من کبار اصحاب رسول الله»، «اعلم الناس بالمنافقین» او را ستوده اند. حذیفه دارای فضیلت‌های زیادی است. وی از جمله هفت نفری است که بر جنازه حضرت فاطمه (علیها السلام) نماز خواندند و همچنین به امر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، شهربانو را برای امام حسین (علیه السلام) عقد کرد. عده ای از مورخین، او را از «ارکان اربعه» (اصطلاحی است که علمای رجال متقدم به آن توجه داشتند، شاید از آن جهت که چهار نفر، در عقیده شان بر حقانیت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، هیچگونه شک و شبهه ای نکردند. عبارتند از: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار یا «حذیفه») و بعضی در ردیف آنها، به شمار آورده اند.

۱. پدر حذیفه حسیل بن جابر، که در جنگ احد به شهادت رسید.

جریان شهادتش چنین بود که: در جریان جنگ احد حذیفه در رکاب رسول الله شمشیر می زد. در

اثنای جنگ، حسیل بن جابر، پدر حذیفه برای یاری پیامبر(صلی الله علیه و آله) وارد میدان کارزار شد. حسیل هنگامی قدم به میدان جنگ گذاشت که جبهه اسلام به علت خیانت عده ای از سربازان، از دو سوی مورد هجوم بود، لذا تشخیص مسلمانان از کافر مشکل می نمود. عده ای از مسلمانان به خیال اینکه حسیل از مشرکین است، به او حمله کرده و او را محاصره کرده و کشتند، ناگهان حذیفه پدر را شناخت و با صدای بلند فریاد زد: دست نگه دارید. او پدر من است، ولی کار از کار گذشته و پدرش زیر ضربات شمشیر، به شهادت رسیده بود.

2. برادرش صفوان بن الیمان، نیز در این جنگ شهید شد.

در جریان جنگ خندق، که مسلمانان در محاصره دشمن قرار داشتند، حذیفه می گوید: «در شبی از شبها که بسیار سرد و طوفانی بود، پیامبر(صلی الله علیه و آله) پاسی از شب را نماز خواند و پس از نماز رو به اصحاب کرد و گفت: ألا رجل یأتینا بخبر القوم یجعلہ الله رفیقی فی الجنة؟ به علت سرما و طوفان شدید، هیچ کس امر رسول الله را اجابت نکرد، من برخاستم و گفتم: لبیک. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: میان قوم(دشمن) برو و برایم خبر بیاور و تا هنگام بازگشت اقدامی انجام نده. امر پیامبر را اجابت کرده، مخفیانه به میان لشکر دشمن رفتم. در این هنگام شنیدم ابوسفیان برای قوم سخنرانی می کند و می گوید: مواظب باشید که جاسوسی از طرف محمد(صلی الله علیه و آله) در میان شما نباشد. برای اطمینان بیشتر، هر کس نام کناری خود را بپرسد. من پیشدستی کرده و زودتر نام کناری خودم را پرسیدم تا مرا نشناسند. در این هنگام ابوسفیان از شدت سرما و طوفان، دستور داد برگردند. ابوسفیان در تیر رس من بود، تیر در کمان گذاشتم تا او را بزنم، یکباره به یاد سخن پیامبر صلوات الله علیه افتادم و صرف نظر کردم. پس از انجام مأموریت، به مدینه برگشتم و نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) رفتم. آن حضرت در حال نماز بود، تا مرا دید اشاره کرد به زیر عبایش بروم (تا گرم شوم). و سپس گزارش کار را به ایشان دادم.»

۱- جوانمردی

حذیفه در جنگ بدر، هنگامی که دید پدرش توسط مسلمانان به شهادت رسید، برای مسلمانان طلب مغفرت کرد. خیر شهادت حسیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، حضرت دستور داد دیه او را از بیت المال به پسرش حذیفه دادند. حذیفه آن را گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد.

۲. افسر سلحشور

حذیفه به غیر از جنگ بدر، در تمام جنگ های پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور داشت. پس از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز جزو سپاه اسلام بود. وی در سال (۲۳ هـ. ق.) در فتح آذربایجان، دینور، ماسبدان و همدان شرکت داشت. همچنین در فتح ری حاضر بود. نیز در فتح نهاوند پس از شهادت «نعمان بن مقرن» پرچم دار سپاه اسلام شد و با تدبیر او نهاوند فتح گردید.

۳. محافظ پیامبر

حذیفه همراه سعد بن عباد، از پیامبر صلوات الله علیه محافظت می کرد تا اینکه این آیه قرآن نازل شد " وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ " .. پیامبر صلوات الله علیه آنها را مرخص کرد و فرمود: «خدا مرا از خطر مردم حفظ می کند».

۴- منافق شناسی

هنگامی که سپاه اسلام از جنگ تبوک بر می گشت، گروهی از منافقان، طرح ترور پیامبر صلوات الله علیه را ریختند. جبرئیل توطئه آنان را به پیامبر صلوات الله علیه خبر داد. منافقین هنگامی که می خواستند قصد خود را عملی سازند و پیامبر صلوات الله علیه را در دره بیاندازند، پیامبر صلوات الله علیه به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنان بزن. حذیفه بر صورتهای آنها کوبید و به عقب راند. به این صورت نقشه آنان خنثی شد و نتوانستند کاری انجام دهند. بعد از این واقعه، پیامبر صلوات الله علیه به حذیفه فرمود: آیا آنان را شناختی؟ حذیفه جواب داد: نه. پیامبر صلوات الله علیه اسامی آنان را به او گفت. پس از این قضیه، حذیفه به عنوان راز دار پیامبر صلوات الله

علیه و منافق شناس معروف شد. اگر کسی اسامی منافقان را از او می پرسید، جواب نمی داد. و اگر کسی فوت می کرد و ایمان و نفاقش معلوم نبود و حذیفه بر پیکرش نماز نمی خواند، خلیفه وقت جرأت نمی کرد، نماز بخواند.

۵. پیشگویی از آینده

حذیفه همچون اصحاب خاص امام علی (علیه السلام) (سلمان، عمار، رشید هجری و...) گاهی از آینده خبر می داد، که با گذشت زمان به وقوع می پیوست. دو مورد از پیشگویی های وی عبارت است از:

الف - هنگامی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید، حذیفه در مسجد مدائن برای مردم سخنرانی کرد و پس از سخنرانی به پسرانش (صفوان و سعد) گفت:

«او (امام) را همراهی کنید، برای او جنگهای زیادی رخ خواهد داد و عده ای از مردم در آن هلاک خواهند شد. بکوشید در رکاب او شهید شوید. به خدا قسم او بر حق و مخالفش بر باطل است.»

صفوان و سعد به سخن پدر گوش داده و در جنگ صفین شرکت کردند و به شهادت رسیدند.

۲. حبه عرنی می گوید: حذیفه یک سال قبل از قتل عثمان به من گفت: «گویا می بینم مادرتان، حمیرا (عایشه) بر شتری سوار شده و شما دُم و پاهای آن را گرفته اید. آن روز قبیله اُزد او را همراهی خواهند کرد. خدا آنان را به آتش دوزخ مبتلا کند، نیز بنی ضبّه انصار و یاران آنها خواهند بود. خدا پاهایشان را قطع کند.»

حبه عرنی نقل می کند، روز جنگ جمل حضور داشتم. به علّت دفاع یاران عایشه توسط سپر، منادی امام علی (علیه السلام) گفت: پاهایشان را قطع کنید.

در این هنگام به یاد سخن حذیفه افتادم که دعایش مستجاب شد و در عمرم روزی را ندیدم که مثل آن روز پاهای فراوان قطع شود.

۶. ادب حذیفه

روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با حذیفه ملاقات کرد و دستش را دراز کرد تا با حذیفه مصافحه کند. حذیفه دستش را کشید. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای حذیفه دستم را به سوی تو دراز می کنم و تو دستت را می کشی؟ حذیفه در جواب گفت: من دوست دارم ولی چه کنم که جنب هستم. پیامبر صلوات الله علیه فرمود:

«أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ إِذَا اتَّقَى فَتَصَافَحَا تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ.»

«آیا نمی دانی وقتی دو مسلمان ملاقات و مصافحه کنند، همانگونه که برگ درخت می ریزد، گناهان آن دو می ریزد.»

حذیفه از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

امام باقر (علیه السلام) در باره فضیلت حذیفه، از پدرانش از امام علی (علیه السلام) (نقل می کند که فرمود:

«ضاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ، بِهِمْ تَرْزُقُونَ وَ بِهِمْ تَنْصُرُونَ وَ بِهِمْ تَمْطُرُونَ، مِنْهُمْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ الْمَقْدَادَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عِمَارَ وَ حَذِيفَةَ (رَحِمَهُمُ اللَّهُ) وَ كَانَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ وَ أَنَا إِمَامُهُمْ، وَ هُمُ الَّذِينَ صَلَّى عَلَيَّ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ).»

«زمین برای هفت نفر کوچک و تنگ است، به وسیله آنها روزی داده می شوید و نصرت الهی شامل حال شما می گردد. باران به برکت آنان بر شما می ریزد، از آن جمله اند: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و حذیفه، من پیشوای آنها هستم و آنان کسانی هستند که بر فاطمه (علیها السلام) نماز گزارند.»

همچنین روزی دیگر امام علی (علیه السلام) (بر فراز منبر رفت و گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي فَإِنَّ بَيْنَ جَوَانِحِي عِلْمًا جَمًّا.»

شخصی به نام «ابن الكواء» بلند شد و سؤالات زیادی از حضرت پرسید؛ از جمله گفت: نظرت درباره حذیفه چیست؟ حضرت در جواب گفت:

«ذَاكَ امْرُؤٌ عَلِمَ أَسْمَاءَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ تَسَأَلُوهُ عَنِ حُدُودِ اللَّهِ تَجِدُوهُ بِهَا عَالِمًا.»

«او مردی است که نام منافقان را می داند. اگر از او در باره حدود الهی پرسش کنید، خواهید دید که بدان آگاه است.»

حذیفه بر جنازه ی خلیفه ی اول نماز نخواند و عمروعاص این کار را انجام داد .



فرماندار مدائن

عمر بن خطاب، حذیفه را به فرمانداری مداین منصوب کرد و در این باره نامه ای به مردم مدائن نوشت. در این نامه آمده است: «به حرفش گوش کنید و از او اطاعت کنید و هر چه خواست به او بدهید.»

حذیفه همراه با نامه خلیفه، به طرف مدائن حرکت کرد. خبر ورود فرماندار جدید به مردم مدائن رسید. آنان برای استقبال، به دروازه شهر آمدند، دیدند شخصی سوار بر الاغ در حالی که نان جو می خورد، به طرف شهر در حرکت است. بی اعتنا از او گذشتند و از افرادی که پشت سر او در حرکت بودند، سوال کردند: فرماندار، کدام یک از شما هستید؟ گفتند: همان کسی که بر الاغ سوار بود.

ساده زیستی حذیفه در جایی که روزگاری پایتخت ایران بزرگ بوده، اثر تبلیغی عمیقی بر مردم آن منطقه گذاشت.

پس از استقرار در مدائن، مردم نزد حذیفه آمدند و گفتند: چه می خواهی؟ حذیفه در جواب آنان گفت: «تا در میان شما هستم، طعامی که بخورم و علفی که به الاغم بدهم.»

پس از مدتی حذیفه از کار برکنار و سلمان فارسی به جای او فرماندار شد و پس از وفات جناب سلمان، دوباره با حکم عمر، حذیفه به فرمانداری مدائن منصوب شد. در زمان عثمان، با توجه به اختلاف قرائت قرآن، از آذربایجان به عثمان نامه نوشت و برای اولین بار، تدوین یک قرآن واحد را به او پیشنهاد داد و عثمان تصمیم گرفت که قرآن را به صورت یک نسخه واحد درآورد.

گفته شده که او در زمان خلافت او (عثمان)، در خاک سپاری ابوذر شرکت کرد. و نیز در همان دوران، فرمانداری مدائن را پذیرفت. (شاید به خاطر مصلحت بوده است) اگرچه نقلی است بر اینکه: به خاطر سخن حق اش، در دوران عثمان به مدائن، تبعید شد و آنجا ماند تا اینکه عثمان کشته شد.

هنگامی که عثمان کشته شد و امام علی (علیه السلام) (به خلافت رسید، خبر به حذیفه رسید. از این خبر خوشحال شده و گفت: «اگر تیرهایی در کمان داشتم همه را بر شکم عثمان می زدم، او در حالی که فاجر بود مرد.»

آنگاه دستور داد، مردم در مسجد تجمّع کنند. حذیفه با وجود مریضی سختی که داشت با کمک یاران و فرزندانش در جمع مردم حضور یافت و پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر به آنان گفت:

«الحمد لله الذي أحيا الحقّ و أمات الباطل و جاء بالعدل و أدحض الجور و كبت الظالمين. أيها الناس...إنما وليكم الله و رسوله...» و أمير المؤمنين حقاً حقاً و خير من نعلمه بعد نبينا محمد رسول الله و أولى الناس بالناس و أحقهم بالأمر...»

آنگاه دست راست را در دست چپش قرار داد و گفت: این بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

الله
عاشد ان
و

امام علی (علیه السلام) هنگامی که به خلافت رسید، حذیفه بن یمان را به عنوان فرماندار مدائن ابقا کرد.

حذیفه روایات زیادی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است؛ به طوری که صحیح مسلم و بخاری، ۲۳ حدیث به واسطه او از پیامبر صلوات الله علیه نقل کرده اند. دو روایت از وی که از پیامبر خدا صلوات الله علیه نقل می کند:

1. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله): "ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ"

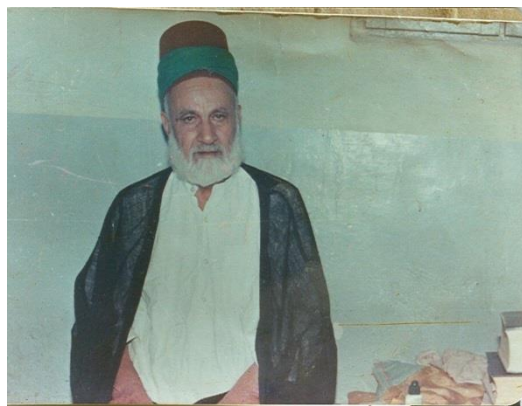
2. روی حذیفه قال النبی (صلی الله علیه و آله): "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَلَا تُوتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا"

حدیفه در اوایل خلافت امام علی (علیه السلام) به مریضی سختی مبتلا شد. دستور داد، برایش کفن بخرند. پارچه ای از حله به قیمت ۳۰۰ درهم برایش تهیه کردند. حدیفه قبول نکرد و گفت: نمی خواهم، فقط دو لباس سفید برایم بخرید و سرانجام با همان مرض در سال (۳۶هـ.ق.) و ۴۰ روز پس از خلافت امام علی (علیه السلام) (در مدائن از دنیا رفت. او را کنار قبر جناب سلمان محمدی دفن کردند.

سه شنبه بیست و ششم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

گوشه ای از حالات و بیانات عبد صالح خدا حاج سید هاشم حداد (ره)

عبد عاصی : این مطلب را قبلاً در وبلاگ قدیمی مان خوانده بودید . اما نکات مهمی در خصوص سیدهاشم حداد (ره) و سیره او در این متن وجود دارد که علاقه مندان به این رجل الهی باید کراراً به خودشان تذکر بدهند . اصلاً وقتی اسم سید هاشم حداد (ره) می آید توضیح دادن اضافه گویی است . انسان فقط یاد کلمه هایی مثل "توحید" . "فنا فی الله" و "کوره و آتش" می افتد .



شمس تبریزی(ره) می فرماید : قومی باشند آیت الکرسی خوانند و قومی باشند آیت الکرسی باشند . علامه طباطبایی(ره) می فرمود : آقا سید هاشم حداد(ره) بسیار شوریده و وارسته بود . آیت الله گرامی می فرمود : گفته می شود ارتباط آیت الله بهجت(ره) با جناب سید هاشم حداد(ره) بیشتر از ارتباط ایشان با مرحوم آقای قاضی(ره) بوده است . امام خمینی(ره) روزی انگشتی از عقیق که خواص زیاد داشت به آقا مصطفی(ره) دادند که از سوی ایشان به آقاسیدهاشم حداد(ره) هدیه کند . فرزند امام هنگام اهدای آن گفت : این انگشت پانصد سال عمر دارد و در میان پدران ما نسل به نسل گشته و عاقبت به پدرم رسیده است . ایشان آن را به شما هدیه می کند تا علقه و رابطه ی میان ما و شما باشد . و هنوز هم آن انگشت نزد فرزندان مرحوم حداد(ره) است . آیت الله کشمیری(ره) فرمودند : روزی همراه شیخ جعفر مجتهدی(ره) به حضور حضرت حداد(ره) رسیدیم . پس از تعارفات مرسوم ، مرحوم حداد(ره) از شیخ جعفر(ره) پرسیدند : در مقامات معنوی به کجا رسیدی و به چه وسیله ای؟ شیخ جعفر پاسخ داد : به ائمه اطهار(ع) متوسل شدم و کراماتی به من عنایت کردند که یکی از آنها اسم اعظم است . جناب حداد(ره) فرمودند : آیا به من اجازه می دهی که همه آنها را از تو بگیرم تا مراتب و مقامات رابه شکلی بهتر و روشن تر ببینم ؟ و مرحوم شیخ جعفر(ره) از بیم آنکه مبدا آن مقامات از وی سلب شود و پس از آن دست خالی بماند ، نپذیرفت .

مرحوم آقای حداد(ره) می فرمود : مشتاق این باش که در هر حال که هستی، بنده ی او باشی ، همانگونه که او در هر حال پروردگار توست . ایشان در جای دیگر می فرمود : شما همه ی کارها

را برای او بکنید تا کم کم قوت بگیرید و بلکه طوری شوید که عوض دنیا و آخرت ، او را طلب .
درباره کتمان سر می فرمود : طوری زندگی کنید که کسی از سر شما خبردار نشود حتی خانواده .
مرحوم آقای حداد(ره) خودشان همینطور زندگی کردند . می فرمود : شما سلوکتان را رها نکنید تا
به هدف برسید گرچه ممکن است برای بعضی سی چهل سال طول بکشد . شما دست بردارید .

جناب سالک پرهیزکار حاج عبدالجلیل محیی (سلمه الله) می فرمود : روزی از ایشان چیزی
خواستم که بنویسند تا در زندگی همراه داشته باشم . ایشان اینطور مرقوم فرمودند : " بسم الله
الرحمن الرحیم . یا اخی ! اجعل همکهما واحدا! . والسلام علیکم . سید هاشم " .

سید هاشم حداد (ره) کوره ای از آتش حب الهی بود . اصلاً کوره و آتش و حب و الله و سید
هاشم مراعات نظیر بودند . معلوم نیست در چه عالمی بود وقتی که می فرمود : عشق همه چیز را
می گیرد . حتی اوهام را از بین می برد .

یکی از شاگردان او می گفت : اگر از آثار اذکار خاص و طی الارض و خوارق عادات و کرامات
می پرسیدیم نهی مان می کردند و می گفتند : به مبدا بچسبید. وقتتان را با این چیزها تلف نکنید .
اینها را باید بگذارید و بروید .

آیت الله کمیلی (حفظه الله) در خصوص سوزوگداز و سرخی سینه ی سیدهاشم حداد(ره) و احراق
زیادی که داشت می فرمایند : این حالت برای بزرگان زیاد پیش می آید . آن آتش عشقی که
درون ایشان شعله ور بود اقتضا می کرد بدن را هم گرم کند . بدن هم آن داغی را به خارج از قلب
سرایت می داد . علامه طهرانی(ره) می فرمودند : تقریباً تا آخر عمر شبها خواب نداشتند . ابتدای
شب کمی استراحت می کردند سپس بیدار شده وضو می گرفتند و چهاررکعت نماز بدان کیفیت
انجام می دادند آنگاه روبه قبله در حال توجه و خلسه، مدتها می نشستند و در حال توجه و تفکر تام
بودند . " خلسه " . چه عبارت عجیبی . ساعتها در " خلسه " بود . مرحوم قاضی(ره) ساعتها

بلکه روزها در " خلسه " بود . برای ما این عبارتها حیرت آور است اما برای اهلش که با آن مانوسند آشناست و مایه ی قرب . جناب حاج موسی محیی (سلمه الله) که از طفولیت در منزل حداد (ره) رفت و آمد داشتند شیرین ترین و بهترین لحظه ها را استماع مناجات شبانگهان سید حداد (ره) می دانند .



آیت الله کشمیری (ره) می فرمود : سید هاشم صمد بود ، صمد بود ، خیلی پُر بود . باز می فرمودند : روزی خدمت ایشان بودم . در حالیکه چشم بر زمین دوخته بودند این آیه را خواندند : ((قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین)) . سپس حقایق این آیه ی شریفه را با تفسیری برتر و بالاتر از مطالبی که ملاصدرا در کتاب اسفارش آورده است بیان کردند . عرفای حقه ظرف علوم میشوند . علوم الهی . یعنی همه علوم . حالا فرق نمی کند که آیت الله و علامه باشی یا تا سیوطی خوانده باشی . آیت الله بهجت (ره) می فرمود : حداد ، دریا بود .

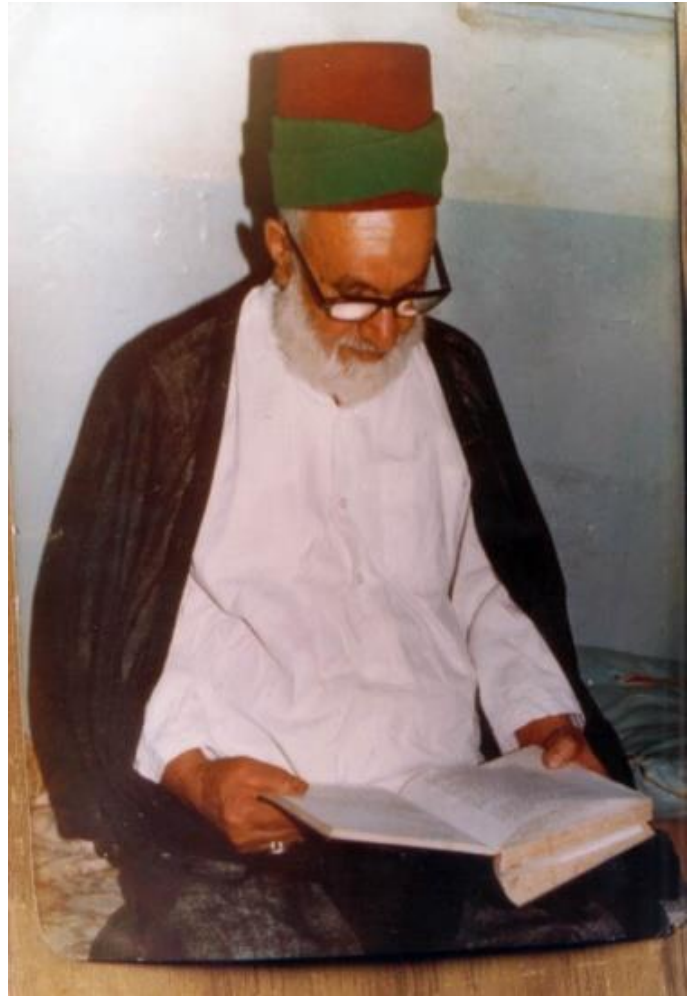
سید علی حداد نوه ایشان می گفت : زمانی که در نجف اشرف برای دیدار آیت الله سید محسن حکیم (ره) می رفتند شاگردان آیت الله پرسیده بودند : آیا آن شخص امام زمان (عج) است ؟ و به سید هاشم اشاره می کردند و آیت الله گفته بود : نه ! او سرباز امام زمان (عج) است . بله . سید هاشم امام زمانی بود . ذکر " یاصاحب الزمان " از دهانش نمی افتاد آن هم چه یا صاحب الزمانی !!! از ته دل ! از همان حضور نزدیک و متحد با آن حضرت ! رنگ به رنگ می شد وقتی " یا صاحب الزمان " می گفت . می گویند وقتی به طهران تشریف آورده بودند و برای امری حوالی دانشگاه تهران رفته بودند خیلی مبهتج شدند و فرمودند : عجب نفوس قابله و مستعده ای از

جوانان در این محیط هستند . حیف است که انسان نمی تواند لب بگشاید و از اسرار و مخفیات پرده بردارد .



در خصوص معنای " توحید " که یکی از رفقاییش در سفری پرسیده بود به مَهری اشاره فرمودند و می پرسند : این چیست ؟ فرد می گوید : این مهر است . تربت است . آقا می فرمایند : تو اسم مهر و تربت را روی آن گذاشته ای و آن را وجود مستقل و ذی اثری پنداشته ای . این اسم را بردار . غیر از اصل وجود چیزی نیست . " ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباوکم ما انزل الله بها من سلطان ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس و لقد جاءهم من ربهم الهدی " نیستند آنها مگر اسمهایی که شما و پدرانتان آنها را بدین اسمها نام نهاده اید ! خداوند بدین اسم ها حجت و برهانی را فرود نیاورده است . ایشان پیروی نمی نمایند مگر از پندار و گمان و آنچه راهوای نفوسشان بخواهد در حالیکه تحقیقاً از جانب پروردگارشان هدایت بسویشان آمده است . شما میگویید مهر و تربت و با اسم و تعیین مهر و تربت، آنرا جدا کرده ، استقلال می دهید و از آن اثر می طلبید ، زیرا طلب بر اصل و اساس استقلال است . استقلال و عزت اختصاص به ذات خدا دارد . یعنی این اسم ها و رسم ها و نشان ها بیکاره اند و کار به دست اوست -جل و عز- . بنابراین مطلب خیلی واضح و روشن است که علت شرک مردم ، دوئیت و دوینی است که به این اعتبارهای بی پایه و ریشه ، لباس عزت پوشانده است و این حدود و قیود و ماهیات را با اصل الوجود خلط کرده

وعزت را از وجود دزدیده و به این ها نسبت داده است . اگر شما اسم مهر را از روی این برداری دیگر وجود مهری نیست . تعین نیست . فقر و نیاز نیست . اینها همه مال این حدود عدمیه است و اگر اینها برداشته شود یک وجود بسیط و گسترده می ماند که آن را وجود منبسط گویند و آن نیز پس از رفع حدود ماهوی امکانی خود ، فانی در وجود حی قیوم ازلی و ابدی است . این است حقیقت توحید که شما از آن به وحدت وجود یاد می کنید ! شما مسئله را پیچ می دهید و بخرنج می کنید . مسئله بسیار ساده و واضح است . یعنی به هر چیز که می نگری اول باید " خدا " را ببینی نه آن چیز را . آنکه می گویی آن ، چشمت را کور کرده و نمی گذارد خدا را ببینی . لفظ آن را از آن بینداز ، خدا می ماند و بس . به همین دلیل بود که استاد کل سید علی قاضی (ره) می فرمود : سید هاشم چنان توحید را لمس نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد . و به عقیده ی این حقیر ، بیان این عبارت از زبان عارفی که از صدر اسلام کسی به جامعیتی او نیامده قابل وصف نیست و ثقیل است .



حاج حبیب سماوی(ره) از شاگردان سید هاشم (ره) بود . از سماوه که به کربلا می رفت جوانی را هم باخودش خدمت استاد برده بود که پراستعداد ولایق بود وبواسطه ارتباطش با حاج حبیب حالات عرفانی عجیب ومشاهداتی کسب کرده بود . جوان که حاج حبیب دیگر نمی توانست برایش کاری بکند به سید رازشناس(ره) گفت : مرا به مراحل صعود می دهند که تحمل آن به سبب شدت جلال برای من سخت است . لذا ترس وجودم را فرا می گیرد واین ترس ، موجب توقفم شده ، سبب عدم حرکت می گردد . سید حداد (ره) تا سخنان جوان را شنید با جمله ای کوتاه برای همیشه خیال او را راحت کرد : هیچ خوف نداشته باش ! هر جا که تو را ببرند من با تو بوده و در کنار تو خواهم بود . استاد یعنی این . سید هاشم حداد (ره) می فرمود : من می بینم در همه حرمهای مشرفه ، مردم خود را به ضریح می چسبانند و با التجا و گریه و دعا می گویند

وصله ای بر وصله های لباس پاره ما اضافه کن تا سنگین تر شود . کسی نمی گوید این وصله را بگیر از من تا من سبکتر شوم و لباسم ساده تر و لطیفتر شود .

می گویند اواخر عمر شریف ، به مسافرخانه ها می شتافت تا مگر کسی را بیابد و واقعیتها را برایش تشریح کند . او تا آخر عمر دغدغه ی بیرق را داشت . " بیرق توحید " . در این ایام بدلیل فشارهای رژیم اهریمنی بعث تردد رفقایش کم شده بود . یکی از شاگردان ایشان برای حقیر می فرمود : علی الخصوص به رفقایی که روحانی بودند تاکید کرده بود که به منزلشان تردد نکنند و قرارشان در حرم مولا اباعبدالله الحسین(ع) باشد . (آیت الله کمیلی هم این مطلب را ذکر فرموده اند) اما یکبار یکی از مراودین که از شاگردان مرحوم آیت الله قاضی(ره) هم بود طاقت نمی آورد و به دیدن ایشان می رود . تا وارد اتاق طبقه ی بالای منزل سید هاشم (ره) میشود سربازان بعث میریزند داخل منزل . آقای حداد (ره) هم فرموده بودند : سید ... ! چند بار بگم که برای استخاره فقط در حرم سیدالشهدا(ع) رجوع کنید ! و به این شکل شر اشرار را دفع می کنند .

علامه انصاری لاهیجی(ره) که خودش از شاگردان مرحوم قاضی(ره) بود برای علامه طهرانی(ره) در حرم مولا ابی الحسن الرضا (ع) نقل فرمودند که : سید هاشم حداد(ره) وقتی به نجف آمد و در مدرسه ی هندی حجره گرفت ، حجره اش حجره ی سید بحرالعلوم(ره) بود و مرحوم قاضی(ره) که به سید هاشم عنایت خاصه داشتند گاهی می فرمود : امشب حجره را خالی کن . میخواهم تا صبح بیتوته کنم . آیت اله شیخ عباس قوچانی(ره)وصی ظاهری آیت الحق سید علی قاضی(ره) می فرمود: آقا سید هاشم(ره) در بین شاگردان قاضی(ره)حالات قوی داشت و ایشان را به رفقا معرفی نمی کردند تا مزاحم حال وی نشوند .



سید هاشم حداد(ره) حدود ۲۸ سال از محضر عارف بزرگ آیت الله قاضی(ره) بهره برد . او تمام حرکات و سکنات خود را با شعاع آن عارف عظیم الشان تنظیم می کرد . وقتی هم مرحوم قاضی(ره) به کربلای معلی مشرف می شدند در منزل سید حداد (ره) ساکن می شدند . آقای حداد(ره) می فرمود : ایشان گاهاً شعر معروف هندی بخارایی را که شیخ بهایی آن را استقبال کرده است را می خواندند :

یا من بمحیاه جلی الکون وزانه / العالم فی الحیره لا یدرک شانہ / اخفاک ظهور لک عنهم و ابانه / ای تیر غمت را دل عشاق نشانه / عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

عارف کامل خواب و بیداری اش یکسان میشود . عوالمی که او دخول می کند یکی از تلامذه ی سیدهاشم(ره) برای حقیر تعریف کردند که خود حضرت حداد (ره) می فرمود : مرحوم قاضی(ره) منزل ما می آمدند و همین جا (اشاره به قسمتی از اطاق) دراز می کشید . صدای خرخر خواب داشت . بعد که بلند شد همانجا اقامه ی نماز کرد .!!!! (سبحان الله) سید هاشم , حداد بود . آهنگر بود . به افرادی که استعداد خوبی در تحمل مشقات و واردات درونی داشتند علاقه داشت و می فرمود : فلانی چکش خور خوبی دارد . با صراحت تمام میفرمود : هرکس می آید , بیاید . دریغی نیست . به سینه ی خود اشاره می کرد : بارها را به اینجا بیندازید که بارکش شما منم . مولانا سیدهاشم حداد(ره) درباره استاد می فرمود : استاد باید دارای مقام توحید باشد و انسان در زمان واحد نمی تواند بیش از یک استاد داشته باشد . اما پس از فوت و عوامل دیگری

می تواند به استاد دیگری که دارای مراتب توحید باشد مراجعه نماید . سید هاشم عاقبت دو استاد داشتن و چند استاد داشتن را هلاکت می دانست . این افراد را به کبوترهایی تشبیه می کرد که هرچند سریعند اما هیچ قیمتی ندارند و هیچ کس آنها را نمی خرد .

سید هاشم حداد (ره) عارفی روشن ، فهیم و دقیق بود . سید هاشم حداد(ره) فانی در استاد خودش بود و این از مهمترین مسائل سلوکی است . نه اینکه دید استقلاللی داشت بلکه محو هوایی بود که از آن پنجره وارد اتاق وجود می شد . آیت الله سید عباس کاشانی(ره) می فرمود : من در کلاسهای آقای قاضی (ره) که شرکت میکردم میدیدم سیدی کنار ایشان نشسته و دستورات او را اجرا می کند . اول فکر میکردیم خادم ایشان است اما بعداً فهمیدیم سید هاشم حداد (ره) که می گویند اوست . زمانی که بر اثر غلبه جذبات با دست خالی تکه ای از آهن را از کوره بیرون آورد برای اینکه شهره نشود مدتی عازم نجف شد . ایشان مقداری از دروس حوزوی را هم خدمت مرحوم قاضی(ره) تعلیم گرفتند . بعد از وفات سید قاضی(ره) هر وقت بستگان استادش را می دید اشکش روان میشد و می فرمود : من هرگز او را فراموش نمی کنم ... نمی دانم چرا این مطلب به ذهنم آمد . یادتان می آید لحظه ای از لحظات اسارت عمه ی سادات(س) که فرمود : ابدأ والله ما نسی حسینا ...

سید هاشم (ره) به مراحل از توحید و یقین رسیده بود که نیازهای جسمی اش را حس نمی کرد . تمام تارهای قلب سید هاشم حداد(ره) فنای فی الله را درک کرده بود . جز " هو " از حداد چیزی باقی نماند . مرحوم قاضی(ره) برخلاف عادت خویش با بقیه ی اصحاب ، ساعتهای طولانی با او خلوت می کرد زیرا وقتی که قاضی(ره) در پایان جلسه می فرمود : " سبحان ربك رب العزة عما يصفون " جمع حاضر برمی خاستند و در هر حالی بودند مجلس را ترک می کردند . سید محمد حسن قاضی(ره) می گفت : من خودم شاهد بودم و می دیدم بعد از ساعت یاساعتهای از مجلس ، هنوز جذبات پی در پی والد را فرامی گرفت و سیاهی چشمانش در داخل حدقه می چرخید و به چپ و راست متمایل می شد و گاهها! آب خنک می خواست و می نوشید و بقیه را به

سرو سینه می ریخت . اینجا بود که از اعماق جان ندا می زد : " سبحان ربک ... سبحان ربک ... " که آنرا به سختی در لبانش می چرخانید و در هر حالتی ، زمستان یا تابستان ، آقای حداد (ره) منتظر بود که همه بروند و او نزدیکتر بیاید و باقی آب ظرف را به سینه خود بریزد ! تنزلی در کار نیست . من و شما اگر هم سنخ او نشویم بهره ای نخواهیم برد . برای حقیر سراپا عصیان ، نوشتن و خواندن و ماندن در حال و هوای سید هاشم حداد (ره) بهشت است است بهشت . بهشتی که حرارت انوار آن پیکره ی آلوده ام را می سوزاند .

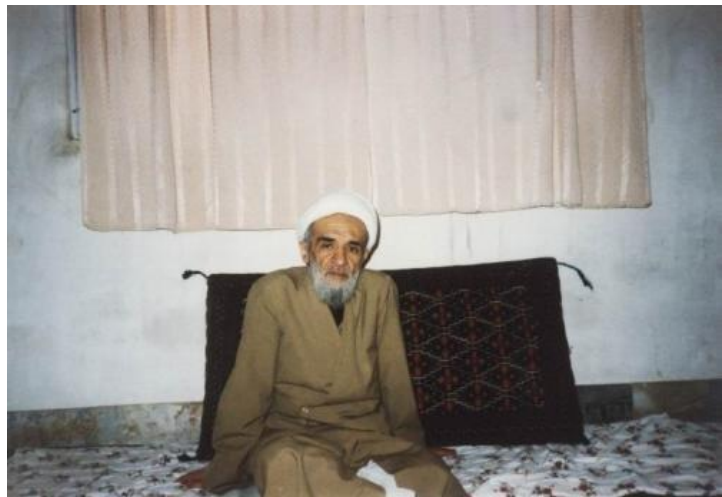
سید هاشم حداد (ره) خدایی بود . مظهر شده بود . " یا من اظهر الجمیل " . آیت الله کمیلی خراسانی می فرمود : خدمت ایشان که می رفتیم تنها زیارت جمال نورانی ایشان باعث می شد مشکلات یادمان می رفت . سید هاشم و تبار تلامذه ی او جز " توحید " عبارت دیگری را لایق عبارت نمی دانستند . با خط خودش نوشت سید هاشم حداد (ره) که : " بسم الله الرحمن الرحیم . التوحید نور و الشرك نار . التوحید يحرق جميع السيئات الموحدين و الشرك نار يحرق جميع الحسنات المشركين . والسلام " تصرفات روحی ایشان در شاگردانشان بر اساس ظرفیت آنها بود . آیت الله کمیلی می فرمودند : در تصرفی حقیقت آیه ی مباحله را به من نشان دادند . افضل اذکار و اوراد برای حضرت حداد(ره) و کلاً طریقت معرفت نفس ذکر شریفه ی یونسیه است که حتماً باید تحت ولایت استادی خبیر صورت بگیرد . آنها این اذکار را گفتند تا از عالم طبیعت خارج شدند . اذکار تلامذه ، قلبی می شد و از باطن استاد بهره می بردند . ذکر شریف " لاهوالاهو " را گاهاً با عدد بالا می دادند تا شاگرد از تعینات منصرف شود . نقل کردن از سید حداد (ره) توان می خواهد که حقیر بیشتر از این ندارم .

یکشنبه بیست و چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

چهل توصیه ی اخلاقی و عرفانی مرحوم آیت الله سعادت پرور(ره)

عبد عاصی : هرچه که ما باید در راه خدا انجام بدهیم را شنیده ایم اما چون معمولاً دنبال راه دررو یا میان بر می گردیم همینهای را هم که بارها شنیده ایم به کنه و عمق آنها دست پیدا نمی کنیم . والا دستور همین چیزهای ساده ای است که عرفای عظام و علمای ربانی مذهب حقه شیعه فرموده اند که همگی برگرفته از آیات وحی و روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام است . چهل دستور معروف مرحوم آیت الله سعادت پرور (ره) را با هم بخوانیم . هرچند که بارها خوانده ایم اما...

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو "درد" در تو نبیند که را دوا بکند؟؟؟



۱- ای عزیزان من! خود را بشناسید که شناختن خدا در خودشناسی است. کسی از این اندیشه (خداشناسی) زیان ندیده است.

۲- کوشش بی جا برای دنیا مکنید که به غیر روزی خود نتوانید رسید. غم و غصه دنیا را به خود راه ندهید که زیان در این است.

۳- از هواپرستی کناره گیرید تا همه چیز به شما داده شود و بدانید آن چه در هواپرستی می جوید در ترک هوا یافت می شود.

۴- نفس را نباید زیاد در فشار گذاشت تا از فرمان سرکشی کند؛ بلکه باید همه لذایذ را به طور اعتدال به او داد. در اولین قدم باید لذت شرک جلی و معصیت خدا را قطع کرد و به مرور زمان دست به امور دیگر زد.

۵- در مقابل شیطان به واجبات و ترک معاصی بپردازید هنگامی که قدرت معنوی تان افزوده شد به ترک مکروهات و انجام مستحبات بپردازید.

۶- شخص غیر روحانی اگر هوا پرست شود یا اطاعت شیطان کند ضرر به خودش می رساند؛ ولی شخص روحانی ضررش به یک معنی به جامعه می رسد و لو این که به معنی دیگر هوا پرستی ضررش به تمام عوالم - بشر و موجودات دیگر : می رسد.

۷- در عبادت مقید باشید به کیف آن نه کم.

۸- در هر عمل عبادی که انجام می دهید توجه داشته باشید چه می گوئید و با چه کسی سخن می گوئید.

۹- عبادات ظاهری هر چند که انسان را از کارهای ناشایسته باز می دارد. ولی اگر خلوص آنها زیاده گردد، تقرب زیادتر گردد و می تواند شما را به عبودیت رساند.

۱۰- اخلاص در اعمال را در پیشانی هر عملی قرار دهید. اگر عمری بی خلوص اعمال خود را انجام دهید، مثل حیوانی هستید که برای روغن کشی شب و روز دور خود بچرخد، اما راهی طی نکرده باشد.

۱۱- باید بدانید این جهان جز خواب و خور و اعمال دیگر شبیه آنها بیش نیست، اما اگر از این خواب و خور نتیجه گیری کنید، به جایی می رسید که ملائکه حیران شما گردند و عالم به فرمان شما آیند.

۱۲- از افراط و تفریط در امور بپرهیزید. به قدری که احتیاج به خواب دارید خواب بروید؛ نه بیداری زیاد بکشید که از تمام امور شایسته اخروی و یا دنیوی بمانید و نه زیاد بخوابید که از مهم باز مانید، بلکه بر طبق نظری که خداوند به وسیله سفرايش معین فرموده عمل کنید.

۱۳- در کسب علم و تحصیل علاوه بر امور گذشته باید به وظیفه اصلی آشنا باشید تا از علمی که شما را فایده نمی بخشد، احتراز جویید.

۱۴- رفقای خود را بشناسید، پس از آن رفاقت کنید. مبادا با غافلین رفاقت کنید که شما را معین نیستند و از کار دنیا و آخرت هم شما را عائق و مانعند.

۱۵- از رفتن به قبرستان مسلمانان در هر شهری که هستید مضایقه ننمایید که بهترین مذکر (تذکر دهنده) است.

۱۶- با اهل دل، دنیادیده ها و پیرمردها بسیار معاشرت کنید که معین دنیا و آخرتند.

۱۷- همیشه در فکر آن باشید وظیفه خود را انجام دهید، در هر لباسی، با هر کسی و در هر مقام، نه تملق کسی گوئید و نه در فکر آن که نسبت به خود از کسی تملق بشنوید. بشر را یک مردن است، در راه وظیفه باشد یا برخلاف وظیفه.

۱۸- دل خود را محکم نگاه دارید و از جوانی در تمام جزئیات و امور خود این چنین باشید تا در پیری بتوانید چنین باشید.

۱۹- از کوچکی این اندیشه را در سر داشته باشید که تمام قدرت ها در کف عنایت حق است، هیچ کس نمی تواند اگر خدا نخواهد به من صدمه ای زند، من باید به وظیفه ام عمل کنم، و لو عالم با من دشمن شوند، اگر چنین شدید آن وقتی که به مقام و ریاست رسیدید یا آن که وظیفه بزرگی برای شما پیش آمد از عمل باکی ندارید.

۲۰- از مشورت امور در هر امری، از اهلش مضایقه نکنید.

۲۱- در امر ازدواج آن قدری که باید به فکر نجابت طرف باشید، به فکر جهات دیگر نباشید؛ چنانچه توانستید جمع بین نجابت و جهات دیگر بنمایید، چه بهتر و الا نجابت مقدم است.

۲۲- استقامت و پایداری در امور را مرکب هر امری قرار دهید، تا آن مرکب به زیر پای شما است به منزل خواهید رسید و الا با پای لنگ در امور دنیوی و اخروی کجا توان به منزل رسید. هر چه امر و مقصد بزرگ تر و شریف تر باشد، استقامت در آن باید بیشتر باشد.

۲۳- آن وقتی که به امری از امور دنیوی و اخروی و معنوی موفق شدید، بدانید که خداوند شما را موفق کرده، چون استقامت ورزیدید از خدا هم کمک می رسد و اگر استقامت نورزیدید گویا به خداوند عملاً گفته اید: این چیزی که به ما داده ای نمی خواهیم.

۲۴- در هر امری صبر و بردباری را پیشه خود قرار دهید، خداوند با صابرین است.

۲۵- اگر می توانید در شبانه روز چند ساعتی یا لااقل پنج دقیقه را هم به فکر خود باشید، تا بر شما روشن شود چه کاره هستید، برای چه هستید، کجا می روید تا عمر به غفلت نگذرد.

۲۶- محاسبه و مراقبه را در تمام اعمال و گفتار و کردارتان باید داشته باشید، نه سالی یک مرتبه، نه ماهی یک مرتبه؛ بلکه شبانه روزی یک مرتبه، اگر نگوئیم ساعتی یک مرتبه محاسبه و هرآنی مراقبه لازم است.

۲۷- همیشه پشتیبان حق و حقیقت باشید، آمر به معروف و ناهی از منکر باشید نه آن که خود هم داخل و با گناهکاران باشید.

۲۸- ای عزیزان من! عقل از بین نمی رود ولی حب جاه، مال، فرزند و سایر علایق در کنار گذاشتن عقل تأثیر بسزایی دارد.

۲۹- در جوانی عوض آن که به فکر معیشت پیری باشید به فکر خود باشید، ملکات و سرمایه های معنوی برای خود تهیه کنید تا در پیری از آن استفاده کنید.

۳۰- ادب در زندگی را زینت هر عملی قرار دهید که به عزت و سعادت دنیا و آخرت زندگی کنید.

۳۱- در مقابل پدر و مادر مراعات ادب و احترام کنید، زیرا ایشان واسطه هستی و هر سعادت که نصیب شما شود، شده اند.

۳۲- بالاخره روزی ما را از این تعلقات و آنچه که بدان دل بسته ایم جدا می کنند و می برند و به تعبیر شاعر: «عمری است پرده بستیم بر دیده خدایین / عمر دگر بیاید این پرده ها دریدن» ما هر روز پرده ای روی پرده های غفلت قبلی می آوریم و مرتب وابستگی جدیدی به وابستگی های قبلی مان اضافه می کنیم. مال و مقام و چیزهای دیگر، هر کدام زنجیری است که به روح مان می بندیم، آن وقت هنگامی که ملک الموت می آید و می خواهد چیزهایی را که ما ۶۰ یا ۷۰ سال برگردن بسته ایم در یک لحظه قطع کند، برای مان دشوار است. اجمالاً بهتر است نبندیم تا نخواهیم باز کنیم، یا آن طور وابسته نباشیم که دل کردن مشکل باشد.

۳۳- از همسران تشکر کنید هر چند غذایی که پخته شور یا بد شده است. وقتی از غذا ابراز رضایت می کنید همسران خوشحال می شود و این باعث رشد و پیشرفت معنوی شما می شود. یک بار من در جوانی در خانه با خانواده بد اخلاقی کردم در عالم معنا به من گفتند: بیست سال ناله های تویی اثر شد.

۳۴- روزی که در محضر مبارک یکی از این بزرگان بودیم در مورد لزوم روضه امام حسین(علیه السلام) تمثیل زیبایی داشتند، ایشان فرمودند: «موبدان زرتشتی به آتش اعتقاد دارند و هرگز اجازه نمی دهند آتش عبادتگاه شان خاموش شود، چه خوب است ما نیز نسبت به آتش درون مان نسبت به امام حسین(علیه السلام) و ائمه(علیهم السلام) همچون آنان اصرار بورزیم.» پیامبر(صلوات الله علیه) می فرمایند: «در شهادت امام حسین(علیه السلام) حرارتی در دل های مومنین افروخته شده که هرگز سرد نخواهد شد»، چه خوب است همیشه به امام حسین(علیه

السلام) توسل داشته باشیم و گرمای عشق و محبت ایشان را همیشه در قلب های مان زنده و برافروخته نگاه داریم.

۳۵- از علامه طباطبایی(ره) سوال کردم: «آیا امکان تشریف به محضر امام زمان(عجل الله فرجه) وجود دارد و در صورت امکان چه اعمال و دستوراتی تشریف را حاصل می کند؟»

ایشان فرمودند: در این مورد، رعایت سه مطلب ضروری است:

- برای دیدار امام زمان(عجل الله فرجه الشریف) باید بسیار باتقوا و پرهیزکار بود.

- باید محبت، عشق و معرفت فرد زیاد باشد. البته هرگز کسی نخواهد توانست به حدی معرفت کسب کند که درخور امام زمان(عجل الله فرجه) باشد، اما می توان در حد توان نسبت به این مسئله تلاش کرد.

- مداومت کردن بر یکی از زیارت های مشهور.

خود ایشان در این مورد زیارتی را که با «سلام علی آل یاسین» آغاز می شود توصیه می فرمودند.

۳۶- باید توجه بسیار به خوردن غذای حلال داشته باشیم. غذای حلال، اثرات مثبت بسیار در وجود فرد به جا می گذارد و لقمه غیرحلال، اثرات منفی بسیار با خود همراه دارد حتی از لقمه شبهه ناک باید پرهیز کرد، زیرا چنین لقمه ای نیز مانع و حجابی برای رسیدن به قرب الهی و زیارت مولا می گردد.

۳۷- برای رسیدن به قرب الهی و حضور در محضر حضرت مهدی (عجل الله فرجه) باید راه عارفان و عالمان را پیمود. در این بین، باید مراقب باشیم که اسیر تصوف نشویم و بین راه عارفان و صوفیان تفکیک قائل شویم.

- عارفان به مرجعیت شیعه معتقدند اما صوفیان چنین اعتقادی ندارند.

- آنان به طریقت، شریعت و حقیقت تأکید دارند و یک فرد را صاحب طریقت می دانند؛ مثلاً می گویند بعد از امام رضا(علیه السلام) آقای فلانی نایب ایشان است، اما ما بعد از امام رضا(علیه السلام) امامان دیگر تا امام زمان(عجل الله فرجه) را نایب می دانیم و در زمان غیبت امام زمان(عجل الله فرجه) نیز نایبان و مراجع تقلید را جانشین ایشان می دانیم.

- ذکرها و وردهای این دو گروه نیز متفاوت است. اهل تصوف ذکرهای خاص خود را دارند، اما عارفان ذکرها و دعاهایی را می خوانند که از جانب امامان معصوم(ع) صادر شده و مناجات هایی شناخته شده است.

- در محل عبادت دو گروه نیز تمایز هست. صوفیان در خانقاه عبادت می کنند و عارفان در مسجد؛ چنان که حضرت محمد(صلوات الله علیه) و امامان(علیهم السلام) نیز چنین بوده اند و جایگاه عبادت و حتی درس های شان نیز مسجد بوده است.

- داشتن اعتقاد، محبت و توجه به امام زمان(عجل الله فرجه) وجه تمایز دیگر این دو گروه است. اهل عرفان همه توجه و اعتقادشان به سمت اوست و گویی جز او چیزی در قلب شان راه ندارد، اما اهل تصوف، صحبت و یادی از امام زمان(عجل الله فرجه) نمی کنند و به ایشان اظهار ارادت خاصی ندارند، این مسئله با مدتی همنشینی با آنان آشکار می شود و همه اش از قطب خود یاد کرده و اظهار سرسپردگی به او را دارند.

۳۸- با علمای عامل، مجالست خود را ترک نکنید که اگر گفتار آنها شما را رهبر نشود، عمل شان شما را رهبری کند.

۳۹- دنیا جای پایداری نیست، گذرگاهی است به قدر رفع احتیاج، دل به این گذرگاه نبندید.

۴۰- عدم ارتکاب به گناه داشته باشیم. اگر فردی خود را ملزم به انجام دستوراتی کند، ذکرهایی بگوید و چله ای هم بگیرد، اما خود را از گناه دور نکند و پرهیزکار نباشد، به خواسته خود نخواهد رسید. همنشین و دوست ما باید هم فکر و هم عقیده ما و نیک اندیش و درستکار باشد.

یکشنبه بیست و چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تعریف " راهنما " در سیرالی الله در مثنوی معنوی

عبدعاصی : در طریقت معرفت نفس همگی بزرگان و علمای این سلک معتقد به این هستند که آنچه به قلب اهل سلوک افزوده می شود مبدائی جز قلب امام علیه السلام ندارد . یعنی تفضلاً خدای متعال بوسله ی حجت خود راه خود را به اولیای خود و اهل خود نشان می دهد . در سیروسلوک عملی سالک راه رفته بعد از مدتی که منازل السلوکیه را طی کرد خودش به مرحله ای از پیشرفت می رسد کعه توانایی ارشاد دارد . سیر افزوده ی امام معصوم علیه السلام قطع نمی شود اما دریچه ای به نام پیر یا ولی یا مرشد یا عارف یا قطب (اسامی که در مثنوی معنوی ذکر شده) یا هر اسمی که می خواهید بوجود می آید که در زمان غیبت ظاهری امام معصوم علیه السلام راهبر و راهنما خواهد بود . همانطور که ما در زمان غیبت مجبوریم در مسائل شرعی به فقها رجوع کنیم در مسائل عرفانی و معرفتی هم مجبوریم به عرفا و اولیای عظام مراجعه کنیم . پس ما برای سیرالی الله هیچ راهی نداریم جز زانو زدن در محضر یک عارف کامل و تطهیر نفس به مدد انفاس قدسیه ی او .

مطلب زیر را در وبلاگ " تفکر در مثنوی " دیدم . بعضی قسمتها را حذف کردم تا مشخصات یک استاد را از دید مثنوی مورد بررسی قرار بدهیم . آیت الله قاضی (ره) (به یکی از اصحابشان فرمودند : " ما ناگزیریم از خواندن مثنوی . "



عارف

سالکِ عارف و به آگاهی رسیده که عین چشم و سیمای نورانی ناشی از وصال به بارگاه دوست است، در کلام مولانا رهرویی است که از شک و تردید و خطا رهایی یافته است و در طی طریق به "نور حق" واصل شده است و سوی او همه حق، قبله او همه نور، دل او همه شمع و چراغ است.

قبله عارف بود نور وصال قبله عقل مُفَلِّسِ شَد خِیَال (۶/۱۸۹۷)

حق چو سیمای را مُعَرِّف خوانده است چشمِ عارف سوی سیمای مانده است (۱/۱۲۷۰)

همچو عارف کز تن ناقص چراغ شمعِ دل افروخت از بهر فراغ (۴/۳۱۰۹)

عارف سالک که همه تن خود را چشم حق بین کرده و با اتصال به نور الهی، رازهای نهان و پوشیده را دانسته و خوانده است، در مقام و مرتبه ای از سلوک قرار گرفته است که نگاه به او "عین نگاه به حق باریتعالی" بوده و غنیمتی است هم نشینی و هم صحبتی با عارفان.

آن که بیدار است و بیند خوابِ خوش عارف است او، خاک او در دیده گش (۲/۲۲۳۶)

عارفان را سرمه ای هست آن بجوی تا که دریا گردد این چشم چون جوی (۵/۱۹۰۷)

عارفان که جام حق نوشیده اند رازها دانسته اند و پوشیده اند (۵/۲۲۳۹)

بدیهی است عارف آگاه و رازدان که اسرار دل را می بیند و می داند و به نور حق وصال یافته است " دارای غم و محنت نبوده " و فارغ از اندیشهٔ دون فرد گرایانه است.

عارفان ز آغاز گشته هوشمند از غم و احوالِ آخر فارغ اند (۵/۴۰۶۷)

چون به غایت تیز شد این جو روان غم نپاید در ضمیر عارفان (۲/۳۳۰۶)

با کنار زدن غم و فراغت از اندیشهٔ آخرت، عارفی که به نور حق باریتعالی وصال یافته است همچون گل در " خنده " بوده و دل او چون سبزه زاری گشوده به روشنایی سبز جاری جهان است. بی اندوهی نشسته در سکون و آرامش، هر دو جهان هستی و نیستی را سیران می کند.

عارفا تو از معرف فارغی خود همی بینی که نور بازغی (۶/۲۶۳)

ماند آن خنده بر او واقف تا ابد همچو جان و عقل عارف بی کبد (۵/۱۲۵۷)

آنچنان که عارف از راه نهران خوش نشسته می رود در صد جهان (۶/۴۱۳۱)

آن دلی کاو مطلع مهتاب هاست بهر عارف فتحت ابواب هاست (۲/۱۶۵)

به خاطر چنان عارف و سالکی است که " گناه امتی را شفاعت کرده و خواهند بخشید. "

امت خود را بخواهم من از او کاو نگرداند ز عارف هیچ رو (۶/۲۸۵۵)

چشم عارف دان امان هر دو کون که بدو یابید هر بهرام عون (۶/۲۸۵۹)

پیر

سالک راه حقی را که به نور الهی واصل گردیده و چشم و دل آگاه او عارف به رازهای پوشیده شد، از مرحلهٔ فردیت به جمعیت رسیده و می تواند برای سالکان و رهروان راه حق، دستگیر و

راهنما باشد، «پیر» گویند. نقشِ پیر در مسیر سیر و سلوک، دستگیری و راهنمایی سالکان و روندگان خواهد بود. آدمی مسیری را که قبلاً طی نکرده و راهی را که سیر نکرده است و از خطرات آن مسیر آگاه نیست با دودلی و شک و تردید طی خواهد نمود و در این مسیر، چه بهتر که انسان عارفِ آگاهی با عنوان «پیر و مرشد و مراد» در نقش " معلم و راهنما " بوده و ارشادِ سالک را به عهده گیرد.

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر (۱/۲۹۳۸)

پس راهی را که ندیده استی تو هیچ هین مرو تنها ز رهبر سر میبچ (۱/۲۹۵۰)

با انتخاب پیر و مرشدِ آگاه که " راه دان و راه بین " می باشد، سالک خود را تسلیم اوامر پیر راه حق خواهد کرد. پیر راه دان که مرحله سیر و سلوک فرادای خود را گذرانده است، مانند تابستانی گرم برای پختن میوه های جانِ سالک بوده و چون ماهی روشن در شب تاریکِ سالک خواهد درخشید و راه درست حق را به سالک نشان خواهد داد .

پیر تابستان و خلقان تیر ماه خلق مانند شب اند و پیر ماه (۱/۲۹۴۵)

آن چه تو در آینه بینی عیان پیر اندر خشت بیند بیش از آن (۲/۱۶۷)

وظیفه پیر برای سالک در مسیر سیر و سلوک اش، کمک به " کشتن هوای نفسِ جان سالک " بوده تا صافی دل رهرو پدیدار آید.

هست پیرِ راه دان پر فطن باغ های نفس کُل را جوی کن (۱/۳۲۲۵)

هیچ نکشد نفس را جز ظلِ پیر دامن آن نفس کُش را سخت گیر (۲/۲۵۳۱)

بنابراین پیرِ روشن بین و آگاه که به مرحلهٔ روشنائی و آگاهی ضمیرِ دلِ آدمیان رسیده است، می تواند به عنوان معلم و راهنمایی دستگیر باشد که در این راه، هم خود را به درجات بالای جان کشیده و هم سالکِ غم دیده را از "رنج و محنت رهایی دهد".

این هوا رانشکند اندر جهان هیچ چیزی همچو سایهٔ همرها (۱/۲۹۶۳)

ور نهد مرهم بر آن ریشِ تو پیر آن زمان ساکن شود درد و نفیر (۱/۳۲۳۰)

قطب

پیر به عنوان مرشد و راهنمای یک سالک، کمک و دستگیری نموده و ارتباطِ پیر ارتباطی یگانه و منفردانه خواهد بود (مانند معلم خصوصی)، اگر سالکین و رهروان به صورت گروهی و در قالب یک جمع گرد آمده و راهنمایی بر آنان برگزیده شده باشد (مانند مرکز آموزشی و دبستان)، این مرشد مرکزیت و محوریت گروهی را به عنوان «قطب» بر عهده خواهد داشت. در کلام مولانا «قطب»، پیرِ روشن ضمیر و عارفِ سِردانی است که در هر زمان و دوران "پیشوای جمعی" است که آنان را راهنمایی و ارشاد به حق نموده و مرجع و پناهی برای راهیانِ طریقت است.

تا فزاید قصر من بر آسمان که بدیدم قطب دوران زمان (۶/۱۱۶۳)

قوم گفتندش که قطب ما تویی که خلاصِ روز محنتمان شوی (۶/۲۸۴۰)

قطبِ مریدان اگر که در زمانِ حال زنده بوده باشد، نشانه ای بر ای سالکِ راه حق است که با وجودِ قطبِ ثابت قدم، به هیچ "مرجع" دیگری نباید مراجعه نماید.

چون تیمم با وجود آب دان علمِ نقلی با دمِ قطبِ زمان (۴/۱۴۱۷)

غیر آن قطبِ زمان دیده ور کز ثباتش کوه گردد خیره سر (۱/۲۱۳۳)

سالکِ راهِ حق می بایستی اختیار خود را در امر سیر و سلوک معنوی و کشتن هوای نفس در میان جمع و گروه و قومی هم اندیش و هم مسلک به پیر و مرشدی صاحب رای که مرکزیت و قطبیت کامل دارد، وانهاده و دستورات و اوامر «قطب» را که دارای " رای و اختیار کامل " بوده با جان و دل پذیرا باشد.

سر نخواهی که رود، تو پای باش در پناه قطب صاحب رای باش (۲/۱۹۸۳)

ور نباشد قطب، یار ره بُود شه نباشد، فارس اسپه بُود (۲/۲۱۴۸)

چونکه قطب قوم، دارای افکار جان آمیز بوده و جان او در " مراتب سلوک " همچنین صیادی است که بهایم نفسانی و وحوش جان اسفل آدمی را به راحتی دیده و صید می کند.

تا توانی در رضای قطب کوش تا قوی گردد، کند صید و وحوش (۵/۲۳۴۰)

قطب آن باشد که گرد خود تند گردش افلاک گرد او بُود (۵/۲۳۴۵)

بنابراین «قطب»، عارف و اصل به حقی است که برای سالکان همچون مرحمتی و مغفرتی است در مراتب جان، که خداوند تبارک تعالی اجازت فرموده است. نقش «قطب» همچون هدایت و رهبری عقل است در تن آدمی که بدون هدایت و " رهبریت " و سیستم دهی عقل، زندگی آدمی فقط در حد جسم و نبات ادامه خواهد داشت.

شیخ

شیخ که " پیشوا و رهبر قومی " است با ترکیبات مختلف، در کلام مولانا همراه با نور و کیمیا آورده شده و به عارفان و اصل به حقی اطلاق می گردد که چه در زمان حال و چه در زمان ماضی

زیسته اند و رفتار و گفتار و کردار آنان همه از "جنسِ نور" بوده و آگاهی به اسرارِ دل رهروان دارند.

حسّ و فکر تو همه از آتش است حسّ شیخ و فکر او نور خوش است (۲/۱۲۵۷)

شیخِ نورانی ز ره آگه کند با سخن هم نور را همره کند (۵/۲۴۸۴)

شیخِ حاضر یا ماضی که همه سخن از نور گوید و با چراغِ کلمه، سالک را در شبِ تیره سلوک معنوی هدایت بنماید، "آگاه به ضمیر" رونده و دانای وجودِ رهرو بوده و دریای معرفت او را کرانه و حدی نباشد، چه دانش معرفت و نور بینایی چشمِ دلِ شیخ از اسرارِ ازل و دریای هستی سرچشمه می گیرد.

شیخ کاو یَنْظُرُ به نورِ الله شد وز نهایت وز نخست آگاه شد (۲/۱۵۶۸)

کفر را حدّ است و اندازه بدان شیخ و نور شیخ را نبود کران (۲/۳۳۲۹)

بد چه باشد؟ مسّ محتاج مهان شیخ که بُود؟ کیمیای بی کران (۲/۳۳۵۲)

بد چه باشد؟ سرکشیِ آتش عمل شیخ که بُود؟ عینِ دریایِ ازل (۲/۳۳۵۴)

شیخ که از اندیشه و ضمیرِ دل آدمی آگاه است، به امرِ حقِ فعال و فاعل عمل بوده و هر گونه حرکت و عمل او به "امر حق" و در راستای "رضای باریتعالی" است.

شیخ واقف گشت از اندیشه اش شیخ چون شیر است و دل بیشه اش (۲/۳۲۲۱)

شیخ فَعَالٌ است بی آلتِ چو حق با مریدان داده بی گفتی سبق (۲/۱۳۳۴)

بنابراین سالکِ حق می بایستی به حوزه سلطنت معنوی شیخ وارد شده تا از هر گونه گزند و محنتی در امان بماند چون گفت شیخ، "سخنِ حق" است.

چون که با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی (۴/۵۳۹)

کان دعای شیخ نه چون هر دعاست فانی است و گفت او گفت خداست (۵/۲۲۴۳)

شیخ چون پیامبر و رسولی میان قوم خود بوده که اصلِ نُهان رفتاری او چون ماه زیر ابر آسمان پنهان است. شیخ هر رفتاری که کند "فارغ از خطا" است.

شیخ فارغ از جفا و از خلاف در کشیده روی چون مه در لحاف (۲/۴۱۴)

گفت پیغامبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش (۳/۱۷۷۴)

ولی

اولیاء حق، چه در زمان حاضر باشند و چه در ازمنه قدیم، همچون "اطفال خداوند" که باریتعالی دوستی آنها را دوستی خود دانسته و جان آنان را همچون اصحاب کُهِف مرتبه ای عظیم بخشیده است. "ولی" در کلام مولانا ارزشی و قربی همچون "نبی" دارد و آنان راهنمای خلق اند تا خداوند.

اولیاء اطفال حق اند ای پسر غایبی و حاضری بس با خیر (۳/۷۹)

اولیاء اصحاب کُهِف اند ای غنود در قیام و در ثقلب هم رُقود (۱/۳۱۹۲)

هر ولی و هر نبی را مسلکی است لیک تا حق می برد، جمله یکی است (۱/۳۰۹۱)

خداوند اولیاء را همچون نشانه ای از قدرت لایزال خود و رحمتی بر جهانیان آورده است که در واقع "مسجد" و جایگاه فرود الله در جهان آدمی، جان اولیاست.

اولیاء را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرنش ز راه (۱/۱۶۷۲)

زان بیاورد اولیاء را بر زمین تا کندهشان رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین (۳/۱۸۵۴)

مسجدی کان اندرون اولیاست سجده گاه جمله است، آن جا خداست (۲/۳۱۱۶)

بنابراین سالک راه حق، جهت راهنمایی در هر عصر و زمانی، "هم نشینی و هم صحبتی" اولیا حق را غنیمتی دانسته و می بایستی در این آزمایش دائمی سیر و سلوک معنوی خود، از سخن، گفتار و اعمال اولیاء پندی بگیرد.

این نمی بینی که قُربِ اولیا صد کرامت دارد و کار و کیا (۳/۷۰۲)

هر که خواهد هم نشینی خدا تا نشیند در حضورِ اولیاء (۲/۲۱۶۲)

پس به هر دُوری و لیبی قایم است تا قیامت آزمایش دایم است (۲/۸۱۷)

پس امام حیی قایم آن ولی است خواه از نسل عُمر، خواه از علی است (۲/۸۱۹)

در "حضور" اولیاء بودن جزء ضروریات سالک و راهرو بوده؛ و با قبول پند و اندرز آنان و غُور و تفحص در نحوه سلوک و رفتار آنان است که سالک، اندک اندک رشد یافته و طی مدارج و مراتب معنوی خواهد نمود.

از حضور اولیاء گر بُکسلی تو هلاکی زان که جزوی بی کُلی (۲/۲۱۶۳)

چون شوی دور از حضور اولیاء در حقیقت گشته ای دور از خدا (۲/۲۲۱۴)

ناقة جسم ولی را بنده باش تا شوی با روح صالح خواجه تاش (۱/۲۵۲۶)

اولیاء حق که "ولی زمان" و دوران خود می باشند، هر کدام روش و "سلوک خاص" خود را داشته و این روش ها اگر چه متفاوت و مغایر هم باشند، اما سالک را به کمال و حق رهنمون خواهد بود. «اولیاء» واقف به "اسرار حق" اند و کیمیای هستی از گفتار و سخن آنان جاری است.

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند گه همی دوزند و گاهی می درند (۳/۱۸۷۹)

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا (۳/۱۸۸۰)

پاسبانِ آفتاب اند اولیا در بشر واقف ز اسرار خدا (۳/۳۳۳۳)

آبِ خضر از جویِ نطقِ اولیا می خوریم، ای تشنه غافل بیا (۳/۴۳۰۱)

بدینگونه است که عارفِ واصل به نور و زاهد در جستجوی حق که مراحل معنوی سیر و سلوک را با راهنمایی پیر از سر گذرانده است و خود پیری آگاه و شیخی پیشوا گشته است، در کمالِ رهروی خود به "دوستی خدا" رسیده و با صفای دل و پاکِ نفس خود، از بیم و رنج راه آسوده و "ره غیبی" را در آرامش طی می کند، هر زهر و حنظلی بر او چون عسل گوارا می باشد.

جمله در زنجیرِ بیم و ابتلا می روند این ره به غیب، اولیا (۳/۴۵۸۱)

گر ولی زهری خورد، نوشی شود و خورد طالب، سیه هوشی شود (۱/۲۶۰۷)

ابدال

طی بررسی درجات معنوی و مراتب دل و صفات باطنی دو گروه از سالکان و واصلانِ حق که از «زاهد» آغاز گردیده و به «ولی» به مثابه انتهای تلاش آدمی جهت همسانی با خدا بودن منتهی گردید، حضرت مولانا به یک گروه دیگر از جویندگانِ حق اشاره می دارد که آنان را به علت تبدیل شدن به نوعی دیگر از زندگی و حیاتِ بشری، (مُبدَل) یا (اَبْدال) می نامد. آنان را "غیر بشر" نامیده و صفت آنان را آنچنان بر می گوید که تو گویی حتی جسمی غیر ارگانیک دارند.

چون مُبدَل گشته اند ابدالِ حق نیستند از خلق، برگردان ورق (۶/۳۱۹۱)

کیست ابدال؟ آنکه او مُبَدَّل شود خَمْرَش از تبدیل یزدان، خَلَّ شود (۳/۳۹۹۹)

در مورد آنان و صافیِ دل و هوای نفسِ ایشان آنچه گفتگو می کند که تو گویی "هم تراز پیامبران" اند و رزق و روزی ایشان نه از طعام و خورد و خوراک مادی که از "نورِ حق" است.

آن دلی کز آسمان ها برتر است آن دلِ ابدال یا پیغامبر است (۳/۲۲۴۸)

همچنان این قوتِ ابدالِ حق هم ز حق دان، نه از طعام و از طبق (۳/۷)

جسمشان را هم ز نور اسرشته اند تا ز روح و از ملک بگذشته اند (۳/۸)

و بدینگونه است که اصولاً خلق و آدمی از وجودِ ابدالِ حق و نیز نحوهٔ سلوک و گفتار آنان که دیگر تبدیل یافته است، بی خبرند و آگاهی چندانی ندارند. اگر چه کمالِ سالک و رهرو، رسیدن به مرتبهٔ "ابدالِ حق" و تبدیلِ جانِ سفلی به "جانِ اعلی" است.

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدالِ حق آگاه شد (۱/۲۶۴)

اصطلاحاتی است مر ابدال را که نباشد زان خبر، اقوال را (۱/۳۴۵۱)

و در این مقام و مرتبه از جانِ برتری یافته است که آبِ آگاهی و "دانایی" و جوی "حکمت" همچون ناز و نوازش های بهاری بر جانِ آدمی پرتوِ حسن می زند.

ای برادر بر تو حکمت جاریه است آن ز ابدال است و بر تو عاریه است (۱/۳۲۶۰)

وز نوازش های حقِ ابدال را تا بدانند او مقام و حال را (۱/۱۴۳۷)

این چنین جایگاه و مقام والایی که «ابدالِ حق» دارد، نبایستی مایهٔ غرور و سرمستی و گمراهی گردد، چه ابلیس که فرشتهٔ مقرب درگاه باریتعالی از هزاران سال قبل از بشر بوده به یک عناد و نافرمانی از ابدال بودن واگشته است.

صد هزاران سال ابلیس لعین بود ز ابدال و امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت گشت رسوا، همچو سرگین وقت چاشت (۱/۳۳۰۲)

اوج این مقام در سالک و واصلِ حق را، نبایستی فقط همت مردانه دید که اگر عنایت حق باریتعالی در میان نباشد، آدمی به یک بانگِ غولی سرنگون آید؛ چه آنگونه که حضرت مولانا فرموده است، این «جانِ برتر» چون پرتو شعاعِ «جانِ ابدانِ حق» است.

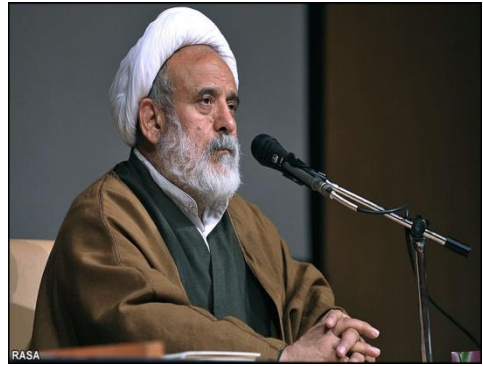
آنچنانکه پرتو جان بر تن است پرتو ابدال بر جان من است (۱/۳۲۷۳)

یکشنبه بیست و چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

نظر شیخ حسین انصاریان در خصوص عرفان

عبدعاصی : گفتگوی زیر را بخوانید و تناقضها را ببینید . جناب انصاریان یک خطیب مجرب هستند . انصافاً هم در منبرها مطالب مفید و به حق بیان می کنند . منبرها باید یاد بگیرند اما ... اما چرا هر کس در زمینه ای که تخصص ندارد اظهار نظر می کند ؟ خیلی عجیب است . شیخ انصاریان امام خمینی(ره) را بزرگترین عارف دنیا می داند اما ابن عربی را رد می کند !!! خوب آقای انصاریان ! لااقل یک نگاهی به آثار امام (ره) مثل تفسیر سوره حمد-شرح دعای سحر-چهل حدیث و شرح جنودعقل و جهل بیندازید تا مبانی عرفانی امام خمینی که بزرگترین عارفی است که شما قبول دارید را بخوانید ! امام (ره) از ابن عربی با عبارت عارف کبیر یاد می کند .

اکثریت مبانی امام راحل همان مبانی عرفانی شیخ اکبر است . نقد هم دارد اما مبانی همان هاست . حضرت انصاریان ! یک بام و دو هوا نمی شود . هیچ کتابی را هم که قبول ندارید . آیت الله قاضی (ره) که این همه مجتهد عارف تربیت کرد را هم که قبول ندارید . گلشن راز هم به درد نخور است . حتماً علامه طباطبایی (ره) که شرح گلشن راز داده هم بیکار بوده و چون بیکار بوده شما ایشان را قبول ندارید . تدریس فلسفه و معارف در دانشگاه ها هم که قبول ندارید . پس چه کسی کتاب وحی و روایات اهل البیت علیهم السلام را باید شرح بدهد و باطن آنها را بیان کند ؟ حتماً دارالعرفان شما ؟ این همه بزرگان ما در سخت ترین شرایط جانی و مالی و ناموسی زحمت کشیدند و مجاهدتها کردند تا عرفان شیعه پابرجا باشد و تا آنجا که می شود اصول عرفان شیعه را بیان کردند . چرا ما این قدر قدر نشناسیم ؟ مگر دین خدا فقط فقه است که هر چه فقها رد کردند مردود نبی و ولی باشد ؟ مگر بزرگان عرفان در طریقت معرفت النفس همه از مراجع و فقها و زعمای بزرگ و اعلام شیعه نبودند ؟ پیرمردهای ما دارند می میرند و ما هنوز داریم جدل می کنیم که : ابن عربی شیعه بود یا سنی ؟ سید هاشم حداد در عاشورا میخندید یا گریه می کرد ؟ صمدی آملی کافر است یا نه ؟ ریشه ی مکتب تفکیک از توهم است یا جهل ؟ کاش شیخ حسین یک دوره بحارالانوار را دوباره بخوانند . در مصاحبه ی زیر موارد بسیار خوب هم عنوان شده اما وقتی در دایره ی عرفان قدم می گذاریم یعنی یک دید برتر . برترین دیدگاه نسبت به همه ی هستی . نظر ما این است که تقریباً همه ی سلسله های صوفیه به خطا رفته اند . بنده سلسله ای که دقیق و درست بر طریقه ی عرفان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم باشد نمی شناسم . اما افراد موجهی هم بوده اند (آن هم در سده های قبل نه الان) که بر شریعت و طریقت و حقیقت محمدیه سلوک داشتند . والله اعلم



گفتگویی که در زیر از نظر می گذرانید مصاحبه نشریه معارف با استاد حجت الاسلام و المسلمین انصاریان پیرامون عرفان مصطلح و تصوف است که توجه شما را به این گفتگو جلب می کنیم. همان گونه که مستحضرید در مورد خاستگاه « عرفان اسلامی » نظریه های متعددی وجود دارد؛ نظر شما در این باره چیست؟ نسبت عرفان با دین را چه می دانید؟

انصاریان: ابتدا باید به این حقیقت توجه کرد که اگر منظور از عرفان، محصول فکری و نظری اندیشمندان و اهل حال جوامع گوناگون و ملت ها و آیین های مختلف است، تقریباً همه آنان با اختلاف آیین هایشان بر اصول و بخش عمده ای از فروع آن اجماع دارند و به صورت دانشی نظری که در حدی هم قابل عمل است درآمده و تحت عنوان عرفان ارائه شده، که بخشی مبتنی بر فطرت انسان هاست و این منبع در همه ابنای بشر مشترک است و البته بخشی تحت تأثیر فرهنگ های جوامع و یا حالات روحی و روانی اشخاص می باشد و بنابر این ارتباطی به اصل دین ندارد، و دین از امضای کامل آن امتناع دارد. اما اگر مقصود از عرفان، عشق سوزانی است که از معرفت به اوصاف و کمالات و زیبایی بی نهایت حضرت رب العزة، از طریق قرآن و معارف اهل بیت (ع) به ویژه دعاهایی چون کمیل، عرفه سیدالشهدا (ع) و ابو حمزه ثمالی در قلب ظهور می کند و موتوری برای حرکت انسان به سوی لقاء الله و رضوان الهی است و عامل عمل به خواسته های حق و رنگ گرفتن از اخلاق الهی است، باید گفت چنین عرفانی به منزله روح دین و صفای آیین و مایه و پایه دینداری می باشد.

یکی از پرسش‌های جدی و دل‌مشغولی‌های اندیشمندان بزرگ اسلامی، رابطه «عرفان و فلسفه» یا راه «دل و عقل» است؛ نظر شما در این باره چیست؟ برای وصول انسان به حقیقت، کدام راه کفایت می‌کند؟

انصاریان: فلسفه در اصل دانشی بشری است که بر پایه استدلال برای اثبات حقایق طبیعی و نظری بنا شده است؛ که البته بسیاری از امور مربوط به بخش طبیعی آن با پدید آمدن علوم جدید و ابزار نو، از میان رفته و باطل شده است. بخش علمی و معارفی فلسفه که در پرورش ذهن و اندیشه و در حد پخته شدن عقل باقی مانده، به نظر می‌رسد رابطه‌ای با عرفان خالص دینی ندارد؛ اما بسیاری از فلاسفه کوشیده‌اند فلسفه را با عرفان بشری آشتی داده و مکتبی فلسفی - عرفانی از آن بسازند و اصرار بر این دارند که آن راهی که فلسفه برای اثبات موضوعی به کمک استدلال طی می‌کند، همان راه را دل در صورتی که از همه ردائل اخلاقی و شائبه‌ها پاک باشد، طی می‌کند. فلسفه از طریق دلیل، دل از طریق کشف و شهود، عمل می‌کند؛ ولی جای این پرسش هست که آیا دلی غیر از دل انبیا و امامان معصوم(ع) به عرصه کشف و شهود راه دارد یا نه؟ اگر دارد دل چه طایفه‌ای؟ و نمونه آن دل والا و پاک از هر عیب و نقص، دل کیست؟ با توجه به این که شاهد روشنی بر اثبات کشف و شهود اهل دل، از طریق آیات قرآنی و روایات اهل بیت(ع) در منظر ما وجود ندارد، ادعاهایی که در این زمینه در «فتوحات» محی‌الدین عربی و شرح «گلشن راز» شبستری و «صالحیه» ملاعلی گنابادی و امثال این کتب می‌بینیم را نمی‌توانیم بپذیریم. بنابر این عرفان اصطلاحی نه عرفان ناب قرآن و اهل بیت(ع)، رابطه‌ای قوی و مستحکم با فلسفه ندارد؛ و به نظر می‌رسد آشتی بین این دو رشته، به زور و به دور از انصاف صورت گرفته است و آشتی عقلی و علمی به نظر نمی‌رسد.

نسبت «عرفان» با «تصوف» چیست؟ موضع افتراق و اشتراک آنها چیست و یا کجاست؟

انصاریان: اولاً با مطالعه دقیق در آثار متصوفه پیش و پس از اسلام، اموری به دست می‌آید که

دست کم برخی از آنها بر خلاف اصول دین خدا و بخشی از فروع اسلامی است؛ مانند: دوری از عمل‌گرایی و تن به راحت و استراحت سپردن، جدایی دین از سیاست، مخالفت شدید با فقیهان مکتب اهل بیت (ع)، صلح و سازش با همه پیروان مکتب‌ها و به عبارت دیگر صلح کلی بودن:

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عُرفی

مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

نزدیکی به پادشاهان ستمگر و تأمین مخارج خانقاه‌ها از طریق شاه و درباریان و خوردن هرگونه مالی که به صوفی هدیه شود، تأویل عجیب و غریب آیات قرآن و روایات - از باب نمونه تفسیر ابن عربی و تأویلات نجمیه - به جای رویکرد به قرآن و اهل بیت (ع) رویکرد شدید به شعر و شاعری و خیال‌پردازی، اباحه‌گری، ایجاد روح رخوت و سستی در امت تحت عنوان رضا به قضای الهی، بی تفاوت بودن به جنگ امت با ستمگران و نهایتاً بیهوده دانستن جنگ، تهمت به پاکان و نیکان در اشعار و مقالات، انباشته شدن کتب صوفیه از مطالبی که از مکتب‌های بودایی، هندویی، فلوطینی، فروریوسی، چینی و البته اندکی نیز از اسلام، و... .

موضوع افتراق تصوف با عرفان و اشتراکش با آن چندان قابل توجه نیست. هر دو مکتب در بعضی از امور مثل حال باطنی با هم مشترک و در بعضی از امور مانند مبدأ پیدایش و برخی از قواعد از هم جداست. کتاب «عارف و صوفی» مرحوم حاج میرزا جواد آقاهرانی، چندان تفاوتی بین عارف و صوفی قائل نیست، بلکه هر دو را یک مسلک با دو نام می‌داند.

حضرت عالی نزاع دائم تاریخی فقهاء (اهل شریعت) با اهل معنا (اهل طریقت، به ویژه متصوفه) را چگونه تفسیر می‌کنید؟

انصاریان: در مجموع با توجه به سیر تصوف و عرفان و مسائل بیان شده در هر دو مکتب که به اجمال در سه بخش قبل بیان شد، حق بودن نزاع فقها به ویژه فقهای شیعه روشن می‌شود؛ چرا که

نزاع فقها با عارفان اصطلاحی (نه عارفان حقیقی که از مشرب عرفان ناب شیعی سیراب می‌شوند) و متصوفه و به عبارت دیگر اهل طریقت، به این علت بوده که رواج این مکتب را در امت سبب هدم دین و به حاشیه رانده شدن فقه و موجب خطر تأویل نادرست آیات و روایات می‌دانستند و از این وحشت داشتند که مکتب اهل بیت (ع) چون خود اهل بیت (ع) از جامعه جدا شود و محبوس گشته، امت از آن محروم شوند.

آیا کشف و شهود در عرفان اسلامی حجیت دارد؟ به عبارت دیگر نسبت خارق عادت و یا کرامت با حقیقت چیست؟ ملاک اثبات صحت و سقم تجربه‌های عرفانی چه می‌باشد؟

انصاریان: اگر مراد از کشف و شهود در عرفان منتسب به اسلام همان باشد که در «فتوحات» ابن عربی، «صالحیه» ملاعلی گنابادی و «گلشن‌راز» شبستری آمده، و مراد از خارق عادت آن باشد که در «تذکره» عطار، «طبقات صوفیه»، «حلیة الاولیاء» ابونعیم، «تفسیر روح البیان» و «کیمیای محبت» ضبط شده، باید گفت: هیچ دلیلی بر حقانیت کشف و شهود ادعا شده از قرآن و روایات نداریم. اما اگر مراد شهود قلبی انبیا و ائمه (ع) و کرامات و خارق عادات آنان است، در صریح قرآن و روایات به عنوان حقیقت و کاری که مصدق نبوت و امامت است، به صورت فراوان بیان شده است.

از نظر شما مؤلفه‌های عرفان و سلوک ناب اسلامی - شیعی چیست؟

انصاریان: عرفان شیعی، مرکب از سه مقوله «معرفت»، «عشق به حق»، «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)، و «عمل و حرکت» است؛ و سلوک عرفانی اسلامی شیعی با توجه به آیات و معارف حقّه نهایتاً عبارت است از: اجتناب از محرّمات ظاهری و باطنی «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» (انعام/۱۵۱)، تخلّق به اخلاق حسنه و عمل بر اساس فقه اهل بیت (ع)، که جز این سه مرحله گمراهی است، گرچه رنگ و لعاب دینی داشته باشد.

تحلیل شما از موج معنویت‌گرایی نوپدید و عرفان‌های جدید در جهان چیست؟ آیا منشأ این مسئله، احساس خلاء معنویت ناب و اصیل است و یا پروژه‌های سیاسی برای تحت‌تأثیر قرار دادن ادیان الهی می‌باشد؟ به نظر شما بهترین راه مقابله با این موج یا هدایت و مدیریت آن در ایران اسلامی چیست؟

انصاریان: قطعاً موج معنویت‌گرایی در دنیای امروز معلول و محصول خلاء معنوی بشر است که مکتب‌های مادی و الحادی در شرق و غرب سبب این خلاء شده‌اند؛ اما سیاست‌بازان جهانی و ملحدان به کار گرفته از طرف استعمارگران و استثمارچیان به شدت با پروژه‌های دین‌سازی و عرفان‌سازی جدید، پرکردن این خلاء را پی می‌گیرند تا از رشد جهانی دین اسلام و مکتب ناب قرآن و اهل‌بیت(ع) جلوگیری کنند.

راه مقابله با این خلاء معنوی رساندن پیام اسلام ناب با رسانه‌های صدا و سیما، مجلات، روزنامه‌ها و جذب نسل جدید به معارف دینی است؛ و به خصوص باید از این وسایل مدرن در شناساندن خطرات عرفان‌های کاذب به نسل کنونی کشور اقدام کرد. در این زمینه نیز واجب و ضروری است مساجد و حسینیه‌ها را به هر شکل ممکن تبدیل به حوزه بسیار پرجاذبه از نظر ساختمان و اموری چون کتابخانه و برنامه‌های جذاب مستمر سالانه به ویژه در اوقات فراغت نمود و به تقویت وعاظ درس‌خوانده در حوزه‌ها و مورد تأیید علمی مدارس دینی و عالمان واجد شرایط پرداخت و منابر و رادیو و تلویزیون را از دست بی‌سوادان و بی‌هنران و آنان که سخنرانی‌هایشان مردم و نسل را دین‌گریز می‌کنند گرفت و در این زمینه به خاطر اسلام هیچ مماشاتی را روا نداشت. نیز لازم است جزواتی متین، استوار، مستدل، کم‌حجم، با جاذبه ادبی از طریق دانشگاه‌ها، مدارس، ادارات، مساجد، در اختیار نسل جدید قرار داد و دشمنان را به آنان شناساند.

تحلیل شما از گسترش نشر و استقبال روزافزون از کتاب‌های شرح احوال عرفاء و اهل معنا در جامعه چیست؟ آثار مثبت و آسیب‌های محتمل این امر را چه می‌دانید؟

انصاریان: سخنرانی‌های ناب و صحیح حضرت امام خمینی(ره) در اوایل پیروزی انقلاب و چند سال پس از آن در رابطه با معنویت و یا اشارات ایشان به مسائل عرفان، نسل ما را مجذوب عرفان نمود. بخشی از این نسل بدون مراجعه به اهل فن و بدون مطالعه کتب پرمحتوا و نقاد، به مسائل روحی و عرفان‌گرا گرایش پیدا کرد، و به دنبال مباحث عرفانی و شرح حال عرفا رفت. گروهی از کسانی که در هر زمان با هر دست‌آویزی حریصانه برای پر کردن جیب خود از مال و منال دنیا و پول و ثروت در تکاپویند، از این پدیده معنوی سوء استفاده کرده و به نوشتن و فروختن این‌گونه کتاب‌ها در شرح احوال اشخاص گذشته و معاصر پرداختند؛ کتاب‌هایی که پر از داستان‌های غیرواقعی و کشف و کرامات ساختگی بوده است.

من سالیان طولانی با برخی از کسانی که این‌گونه کتاب‌ها در باره آنان نوشته شده است، مراوده و معاشرت داشتم، و با این که خود به شدت در طلبش بودم، اما آنچه این بازرگانان ثروت نوشته‌اند، از آنان ندیدم! کرامات اینان فقط در تقوا و عمل صالح فردی‌شان بود. هیچکدام به اندازه یک میلیونوم خمینی بزرگ نه با مردم بودند، نه برای دین و مردم در برابر استبداد و استعمار مبارزه کردند و نه کار چشم‌گیری برای مردم و دغدغه آنان انجام دادند؛ بلکه برخی از آنان جز عبادت فردی و حفظ شخصیت و آبروی خود کاری نداشتند! روی این حساب من اکثر آن کتاب‌ها را چنان که در منابر و مجالس خصوصی‌ام اعلام کرده‌ام، قبول ندارم. بنده آن کتاب‌ها را فقط وسیله ارتزاق و تخریب عقاید حقه مردم می‌دانم. البته تنها کتابی که در این مورد سفارش به خواندنش دارم «فضیلت‌های فراموش شده» شرح حالات آخوند ملاعباس تربتی است که این کتاب، کتاب متین و درستی است و کرامات اخلاقی و عملی آخوند در آن به قلم فرزند دانشمند و روشنفکرش مرحوم راشد تربتی بیان شده و در تربیت و رشد طلاب و نسل انقلاب مؤثر است. دیگر کتاب‌ها جز این که نگاه مردم را از اهل بیت و کرامات آن عرشیان فرشین به دیگران معطوف نماید، اثر دیگری ندارد و شاید بدون توجه مؤلفانش به همین خاطر نوشته شده باشد.

همان‌گونه که اطلاع دارید علاوه بر درس اخلاق اسلامی در دانشگاه، یکی از دروس معارف

اسلامی که به شکل اختیاری ارائه می‌شود «درس عرفان عملی در اسلام» است. نظر شما در این باره چیست؟ استاد این درس چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ آیا شما خود طرح مطالعاتی خاصی در این باره پیشنهاد می‌کنید؟ لطفاً منابع اصیل عرفان اسلامی را برای استاد و دانشجو - به تفکیک سطح - برشمارید.

بنده اغلب جزواتی که به عنوان معارف اسلامی تدریس می‌شود را به عنوان معارف ناب قبول ندارم؛ زیرا آمیخته‌ای از فلسفه و کلام است و برای دانشجویان، پیچیده و گاهی غیر قابل درک و به صورت غیرکاربردی و صرفاً تئوری است. علاوه بر آن که این مباحث اخلاقی هم گاهی مخلوط با نقل شده‌های کتب یونانی شده است و بیشتر محتوای ادبی و انشایی دارد و از آیات قرآن و روایات در زمینه اخلاق، چنان که باید استفاده نشده است.

درس عرفان عملی اسلام، اگر صد در صد عرفان قرآنی - اهل بیته باشد، قابل قبول است. این درس باید برگرفته از قرآن و مدرسه اهل بیت (ع) و دارای نظم خاص و بدون ابهام و پیچیدگی و برای دانشجویان بسیار جذاب باشد؛ و باید اساتیدش با زبان حال آن را به دانشجویان انتقال دهند. این در صورتی است که اساتید خودشان به حقایق ناب اخلاق و عرفان آراسته باشند تا دانشجو مصداق عملی آن درس‌ها را با چشم سر و دیده دل ببیند؛ بلکه از طریق استاد در گردونه اخلاق و عرفان قرار گیرند، و خود اسوه و سرمشق دیگران شوند.

کتاب‌هایی مانند «محجة البیضاء» فیض کاشانی، «جامع السعادات» ملامهدی نراقی، مؤلفات میرزا احمد آشتیانی، «ادب فنای مقربان» آیت‌الله جوادی آملی، شرح دعای کمیل حقیر، و از همه بهتر اگر بتوان تلفیقی از همه آنها به دست داد، را سفارش می‌کنم. البته مؤسسه دارالعرفان با گردهم آوردن اساتیدی مؤمن و مخلص و محقق، در صدد تألیف دو نوع کتاب عرفانی است؛ یکی برای تدریس در لایه‌های مختلف دانشجویی و دیگری شرح حال عرفای اصیل شیعی برای عموم.

همانگونه که می‌دانید، در حال حاضر دروس معارف اسلامی در دانشگاه‌ها با رویکرد فلسفی -

کلامی عرضه می‌شود (به ویژه اندیشه اسلامی ۱ و ۲)؛ به نظر شما این رویکرد و تمرکز بر براهین فلسفی، چقدر می‌تواند در تقویت ایمان و اعتقاد و جذب جوانان به دین و جلوگیری از دین‌گریزی آنها مؤثر باشد؟

انصاریان: با وجود زحمات و خدمات پدید آورندگان، بنده اندیشه اسلامی ۱ و ۲ را برای دانشجویان به عنوان اندیشه اسلامی ناب نمی‌پسندم. از طریق منابع در شهرهای مختلف، از برخی دانشجویان هم شنیده‌ام که از آن کتاب‌ها گریزانند و فقط به خاطر به دست آوردن نمره آنها را می‌خوانند! پس اثر چندان مطلوبی در حفظ ایمان و عقاید و جلوگیری از دین‌گریزی آنان ندارد. به نظر می‌رسد اگر تفسیر مختصری به اندازه همین کتاب‌ها و حجم آنها از آیات قرآن در زمینه حفظ ایمان و عقاید و جلوگیری از دین‌گریزی و نیز بخش‌هایی از نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه و روایات مربوطه به صورتی زیبا با عنوان‌بندی‌های جذاب و به شکلی منظم به عنوان اندیشه اسلامی ۱ و ۲ و دیگر متون وابسته به این رشته تدوین شود، چون هر سه از نور وحی و ولایت صادر شده، اثر فوق‌العاده‌ای بر مخاطب خود دارد و دل‌ها را آن چنان که باید منور می‌کند و قدم‌ها را در مسیر دین ثابت نگاه می‌دارد و درس‌گریزی را علاج می‌کند و دانشجویان را با اسلام ناب محمدی (ص) آشنا می‌سازد. پس باید هر چه زودتر این کار انجام گیرد که بسیار دیر است.

در پایان از بذل توجه و اختصاص وقتی که به معارف و مخاطبان فرهیخته آن دادید، تشکر می‌کنم.

من هم از شما متشکرم. موفق باشید.

سه شنبه نوزدهم دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه هفتم



از قم به یکی از دوستان ارسال داشته است .

ز چهره پرده برافکند ، عاشقان را سوخت امان نداد کسی را کند تماشایی

بلی ، رسم دیرینه ی آن شاه ، عاشق کشی و دل بردن است . این سخن به غلط زبان جاری شد و در مقام اثینیت گفته شد ، و آلا اگر حجاب دوئیت برداشته شود ، خواهیم دید پرده پوشی کار او نیست . یار در تجلی است از در و دیوار :

◊ انک لا تحجب عن خلقک الا ان تحجبهم الآمال دونک ◊ *

همانا تو از مخلوقات در حجاب و پرده نیستی ، مگر آنکه کردارها و اعمال آرزوهایشان آنان را از تو محجوب سازد .

پس مرجع امر به خودمان شد که ما محتجب از خودمان و عالم هستیم ، به واسطه ی آمال و امانی ، همان آنی که انقطاع از خود و عالم حاصل شود ، آنی است که از چهره ، پرده برافکند و به تماشای خود ، از تماشای دیگران ، عاشق را باز دارد .

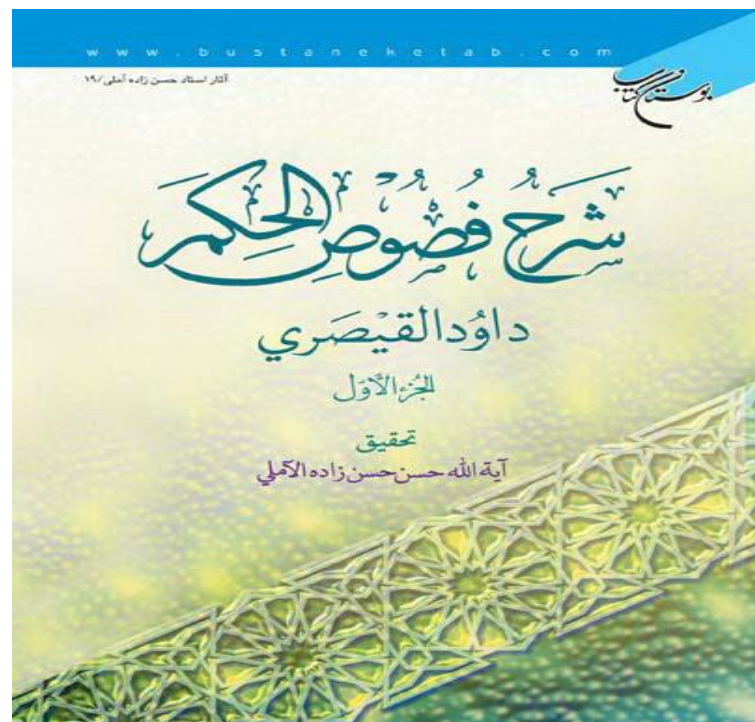
پایان

* اقبال العمال - ص ۶۸

سه شنبه نوزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه ششم

عبدعاصی : در مقدمه ی ششم که ادامه ی مفهومی مقدمه ی پنجم است تفاوت انسان کامل با بقیه ی انبیاء و اولیا را خواهیم خواند . در ابتدا یک مقدمه از قونوی و بعد توضیح بیانات ایشان .



مقدمه ششم

قونوی می گوید : [بدان که ! هر نبی و ولی ای ، مگر انسان های کامل در میان آنان ، مجلای ظهوری است برای یکی از حقایق کلیه ی عالم ، برای اسمای الهی خاص آن حقیقت ، و برای ارواح آن اسمای الهی - ارواحی که در قرآن به آن ها ملا اعلی اطلاق می شود (۸ : ۳۷ و ۶۹ : ۳۸) - با تمام تنوع مراتب و روابط . نبی اکرم صلوات الله علیه به این واقعیت با این گفتار اشاره می کند : " به راستی آدم در آسمان اول ، عیسی در دوم ، یوسف در سوم ، ادريس در چهارم ، هارون در پنجم ، موسی در ششم و ابراهیم در هفتم اسکان گزیده اند . " بدیهی است که ارواحشان منحصر به جای خاصی نیست ، بنابراین چیزی که نبی اکرم صلوات الله علیه می خواهد نشان دهد ، تنها قدرت ارتباطی آنان با آسمان ها از حیث مراتب ، علم ، احوال و مراتب امت آن هاست ، زیرا احوال این انبیاء در این عالم صورت ظاهری عرض حال های آن آسمان هاست . بر همین روال ، عرفای بزرگ همه در واژه شناسی فنی خود به اولیا اشاره دارند که " بر قلب جبرئیل " کسانی که بر " قلب میکائیل " و دیگران که بر " قلب اسرافیل " و غیرهم قرار دارند . (جندی، ۲۷۵-۷۶ و فکوک ۴۱-۲۴۰])

در آغاز مقوله ی بالا ، قونوی " انسان های کامل " را از این ملاحظات مستثناء می کند . وی به نکته ای که قبلاً بحث شد اشاره دارد . بدین معنا که نبی اکرم صلوات الله علیه و پیروان کاملش ، اسم جامع و اکبر را می نمایانند که شامل تمام اسمای کلیه و حقایق عالم می باشد ، نه یکی یا برخی از آن ها .

دوشنبه هجدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه ششم

عبدعاصی : آیت الله سعادت پرور (ره) از حقیقی ترین و صادق ترین محبین خدا بود . رحمت الله علیه

بسمه تعالی

در ۲۱ صفر ۱۳۸۲ هجری قمری از قم ، خدمت یکی از دوستان ارسال شده است

پس از عرض سلام ، به فکر شما بودم ولی بنایی ، مرا فرصت نوشتن چند کلامی نمی داد تا آن که روز گذشته ، نامه ی شریف تان را زیارت نموده ، ناچار شدم چند کلامی از غفلت خود بنگارم .

اجمالاً شب اول ماه صفر بود که چشمم به ماه خورد ، قرآن را باز کردم . این آیه را ملاحظه نمودم :

﴿ اقترَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مَعْرُضُونَ ﴾ ﴿۱﴾ * (برای مردم وقت حسابشان نزدیک شده است ، و آنان در بی خبری روی گردانند)

عین آنچه را مبتلایم ، خداوند مذکر شد . خدا می داند که من بیچاره ام ، منکری ندارم . لطفش را از بنده ی سراپا تقصیر و غفلت ، بر نمی دارد و به این طور مذکر می شود . اقعاً هم مایه ی بسی شرمندگی شد ، به آن عنایت بی پایانش .

خداوندا ! عنایت بی نهایت خود را از ما مگیر ، گرچه سراپا غفلت و نادانی و فراموشی هستیم .

خداوندا ! به هر طریق که هست ، ما را به یاد خود بدار تا شاید شوقی ، عشقی و شوری پیدا کنیم و دیگر دست به دامان غیر از تو نشویم و کس و چیز دیگر را محبوب خود قرار ندهیم . بنده تا به حال عیاناً دیده ام ، هر اندازه که از ذکر خدا عامل غفلت پیدا می کنم ، به حساب خود به معیشت ضنک (سخت) مبتلا می شوم . احتمال می دهم این گرفتاری امسال هم در اثر غفلت هایی باشد که داشته ام . چند شب پیش ، کلاه خود را به اصطلاح قاضی کرده ، ببینم هر روزم بهتر از دیروز است یا خیر ، دیدم روز به روز بدتر می شود . بنابراین مرگ بهتر است از این

زندگی . ناراحت شدم که این چه زندگی است که به غفلت آمیخته شده است؟! از محبوب جهان دست برداشته ، به کثافات جهان ، روز و شب خود را به پایان می رسانم .
وای بر من اگر مرگ ، گریبان گیرم گردد .

پایان

* سوره انبیاء ، آیه ۱

دوشنبه هجدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عمل عرفانی اثر آیت الله جوادی آملی

عبدعاصی : مشکل اصلی این است که با وجود این همه راهکار و دستورات کاربردی چرا ما درست و حسابی و دقیق حرکت نمی کنیم؟ یا چرا میل مان کم و زیاد می شود؟ یا چرا اصلاً کار نمی کنیم ولی هوس سیر الی الله داریم و هزار چرای دیگر . ما باید تبدیل شویم به "ظرف توفیقات" . یعنی اینکه بدون چشمداشت و انتظار چیزی فقط و فقط یک نفر را در نظر بگیریم و با او مکالمه داشته باشیم و مهمترین دستاوردها را همین تکلم با خدا بدانیم . باید کاری کنیم که زبان مان باز شود . ما می توانیم با کمی اراده طهارت نفس را بدست آوریم و یک مومن واقعی بشویم . یک شیعه ی باتقوا . کتاب "عمل عرفانی" را باید خواند و از شیوایی آن راهکار بدست آورد .

عناوین این کتاب به این شرح است :

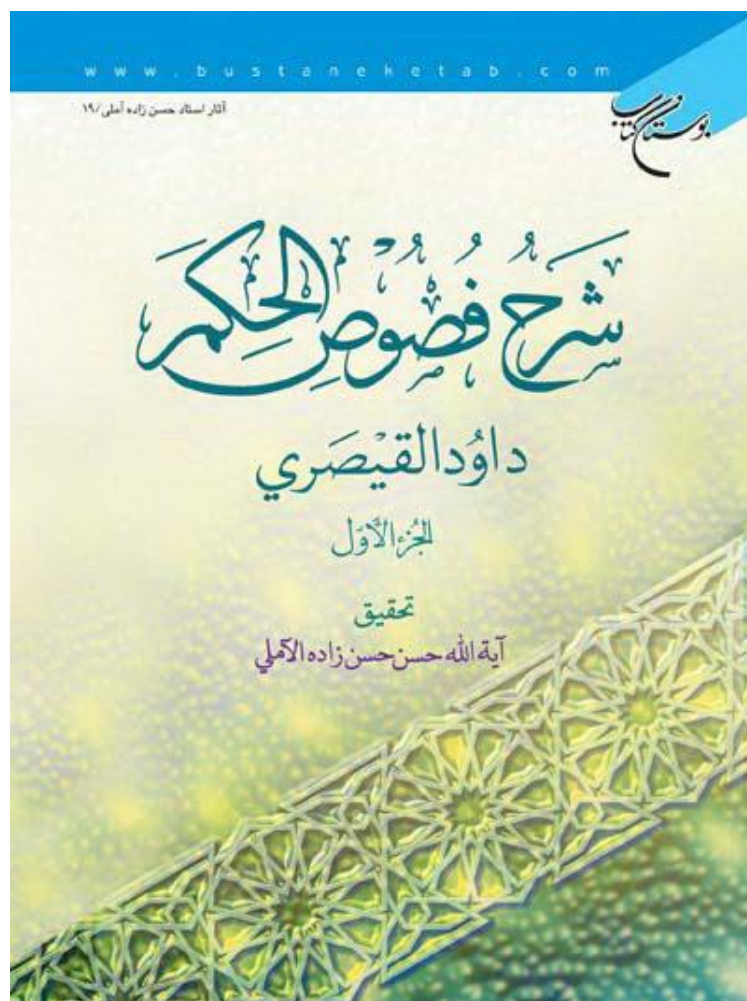
«تعریف عارف و عرفان» ، «عرفان نظری و عملی» ، «چرا ریاضت؟» ، «سلوک عرفانی» ،
«مراحل توبه» ، «اعمال عرفانی ظاهری و باطنی» و «اعمال باطنی» .

این کتاب را نشر اسراء چاپ کرده و قیمت آن ۴۶۰۰ تومان است .

یکشنبه هفدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه پنجم

عبدعاصی : در این مقدمه یکی دیگر از علت‌های دشوار بودن مفاهیم فصوص الحکم شیخ محیی الدین را خواهیم گفت . همینطور به بحث رابطه انبیای الهی و چگونگی تجلی وحدت در کثرت اشاره خواهیم کرد . توصیه می‌کنم چهار مقدمه ی قبلی را دوباره با دقت مطالعه فرمایید . حقیر برای ورود به سرفصل‌های فصوص الحکم ۸ مقدمه در نظر گرفته ام که بعد از خواندن آنها به



مقدمه پنجم

اما به یقین دلیل دیگری هم وجود دارد که همان غامض بودن مقولات فصوص است . در ضمن ما با این دیدگاهی که تمام اعیان را تجلیات اسماء و صفات الهی می بیند ناآشناییم . در چنین بیانات ناآشنایی است که مناسبت باطنی حقایق عالم محسوس که همان اسم را می نمایاند ، به نظر ما نامربوط می آید . از باب مثال ، ابن عربی و مریدانش ارتباط بین عناصر اربعه و انبیاء را خیلی سریع تصریح می کنند . قونوی در مقوله ای به واقعیت آیات نبوی انبیای متعددی که در اقالیم ثلاثه ی طبیعت (جمادی،نباتی،حیوانی) وجود دارد ، اشاره می کند : موسی با بوته ، نوح با آب ،

ابراهیم با آتش بنسبت دارند . قونوی در فکوک می گوید : هر کدام از عناصر اربعه و اقالیم ثلاثه به این اعتبار که مصدر اسم خاصی هستند ، با آیت اعجازی آن اسم نسبت دارند .

اگر کسی به این امر خو گرفته باشد که اشیای این عالم را چیزی تلقی کند که باید به این منظور پدیدار شده باشند ، به زحمت می تواند به این تامل برسد که آنها را نمادها و محل های ظهور حقایق بالاتری بینگارد . حتی اگر کسی بتواند چنین منظری را از حیث عقلانی بپذیرد ، باز هم با یافتن حقایق " مکشوف " اشیا فاصله ای بس دور و دراز دارد ، زیرا چنین شخصی باید بتواند خداوند را در لوای جلوه های اسماء و صفاتش در تمام اعیان ببیند .

انبیاء آیات مستقیمی هستند که خداوند از آسمان برای هدف خاصی فرو فرستاده است . آنان آشکارا برای " رسانیدن اخبار الهی " فرستاده شده اند . انبیاء حقیقت الهی را از سایر اعیان آشکارتر می نمایانند . وقتی ابن عربی و مریدانش می گویند : انبیاء مجلای (محل تجلی) مستقیم ظهور اسماء کلیه ی الهیه اند ، نه اسماء جزئیه ، در واقع ترجمان این پندار دینی در قالب واژه شناسی خاص خود می باشند . (اسمای کلیه در حدیث به ۹۹ یا ۱۵۰ اسم اختصاص دارند که در قرآن ذکر شده اند ، ولی اسمای جزئیه از حیث تعداد ، مانند مخلوقات نامتناهی می باشند) از این روی ، بحث در مورد انبیاء بعنوان " کلمات الهی " توضیح چگونگی ظهور مستقیم اسمای الهی در این عالم است و مطالعه ی انبیاء نیز به منزله ی بررسی کارهای عالم و فعالیت طبیعت می باشد ، زیرا هم انبیاء اسماء را آشکار می کنند و هم پدیده های طبیعی .

یکشنبه هفدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مناظره آیت الله جوادی آملی با آیت الله سیدان

عبدعاصی : مطلب زیر را بخوانید و قضاوت کنید . مطلب از " سایت عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت " برگرفته شده است .



آیت الله جوادی آملی (مکتب توحید) آیت الله سیدان (مکتب تفکیک)

سالها پیش گفتگویی میان حضرت آیت الله جوادی آملی مدظله العالی و حاج آقای سیدان درباره‌ی معاد واقع شد که توسط برخی از محترمین تفکیکی به نگارش و تقریر درآمد. این تقریرات چند سالی است بدون اجازه از حضرت آیت الله جوادی آملی مدظله العالی توسط برخی منتشر شده است و استاد وکیلی در کتاب «صراط مستقیم» و در «پاسخ به نقدهایی بر صراط مستقیم» مفصلاً درباره این گفتگو توضیح داده و با شواهدی از عبارات جناب آقای سیدان نشان داده است که ایشان با حضرت آیت الله جوادی مدظله العالی هیچ زبان مشترکی نداشته‌اند و حتی معنای اصطلاحات بسیار ساده‌ی فلسفی در محل بحث، مثل ماده و صورت را اشتباه متوجه می‌شده‌اند و این مسأله اکنون در نزد همه فضلاء «کالنار علی المنار و الشمس فی رابعة النهار» گردیده است.

متأسفانه برخی تفکیکیان بجای اعتراف به حقیقت در نزد عامه مردم چنان وانمود می‌کنند که گویا جناب آقای سیدان که حتی با اصطلاحات مذکور در کلام آیت الله جوادی آملی مدظله العالی آشنایی نداشته، در بحث غالب شده و اثبات نموده که معاد صدراپی باطل و معاد تفکیکی حق است. حتی یکی از شاگردان جناب آقای سیدان با آب و تاب فراوانی از این گفتگو یا مناظره یاد نموده و با کلماتی ادیبانه همین مطالب را به تفصیل نگاشته و در نهایت به این بیت در وصف استاد خود تمثّل جسته است:

چو در مناظره اعجاز تو پدید آید شود به عجز، مقر فیلسوف پاک ضمیر [۱]

اینجا سزاوار است برای واضح تر شدن جریان این بحث، قسمتی از فرمایش استاد مکرم و معظم حضرت آیت الله رضایی طهرانی دام‌عزه‌العالی را درباره این مناظره نقل نمایم تا عبرت و بصیرتی برای همگان باشد.

حضرت استاد فرموده‌اند:

«... بعدها شنیدم که یکی از فضلاء مدافع تفکیک با حضرت استاد جوادی آملی مناظره‌ای کرده‌اند و بر ایشان غالب آمده‌اند. کپی دست نوشته این مناظره را تهیه و با دقت خواندم و انگشت تعجب و حسرت به دندان گزیدم و بر غربت استاد نالیدم که یاللعجب! چرا اسم این دو شخصیت در کنار هم آمده‌است؟! آخر کسی که صرفاً سخنوری است ماهر، و در هیچ دانشی تخصص ندارد و از هیچ استادی در هیچ رشته‌ای اجازه استنباط ندارد و لحن قلم و سخنش بیانگر مقدار فضل اوست چه مناسبتی دارد با اول مفسر جهان اسلام، اول فیلسوف عصر خود پس از ارتحال علامه طباطبائی، تئوری پرداز در علوم اسلامی، مربی صدها شاگرد دانشمند، مؤلف ده‌ها اثر جاویدان علمی همچون رحیق مختوم و تسنیم و...؟!»

به محضر استاد شتافتم و درد دل باز گفتم و به صراحت عرض کردم امثال آنان باید با شاگردان شاگردان شما به گفتگو بنشینند زیرا که اینان اگر سال‌ها در نزد حضرت‌عالی شاگردی کنند به فضل علمی بسیاری از شاگردان شما نمی‌رسند. استاد (آیت الله جوادی) در جواب نکاتی را تذکار دادند، به این شرح:

۱- ایشان سیّد بودند و مکرر برای این امر مراجعه کرده بودند و ردّ ایشان پس از مراجعات مکرر زیبنده نبود.

۲- در اوائل بحث روشن شد که ایشان مبانی را در دست ندارند [۲] ولی چون بحث آغاز شده بود تداوم یافت.

۳- منش استاد علامه طباطبائی رحمه الله عليه ارزنده بود که با اینان رابطه‌ای دوستانه داشت و می‌فرمود: «اینها قابل ترحمند زیرا هر ذهن و مغزی مطالب عمیق فلسفه و عرفان را نمی‌فهمد.»

۴- آن چه در جزوه نوشته شده با آنچه ما گفتیم تفاوت‌هایی دارد و مطالب مکتوب بسیار کمتر از آنی است که ما گفته بودیم و این مطلب را همان زمان بنده در جواب بعضی اصحاب نشریات اعلام کرده بودم.

۵- امروزه تفکیک، دغدغه اصلی نیست زیرا در بعضی مراکز علمی و دانشگاهی، خدا را مورد انکار و نقد قرار می‌دهند، ولی شاید روزی در بعضی نوشته‌ها به مسأله تفکیک بپردازیم.

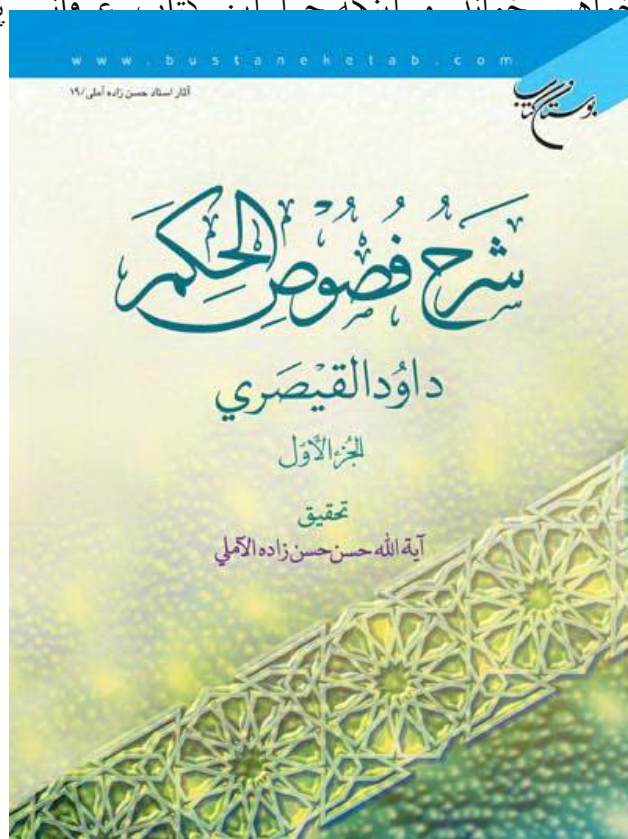
[۱] یافته‌های و حیانی، ص ۵۶

[۲] این اصطلاح حضرت استاد است نسبت به کسانی که در رشته‌ای خبره نیستند! [حاشیه از استاد آیت الله رضایی طهرانی دام‌عزه‌العالی]

یکشنبه هفدهم دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه چهارم

عبد عاصی : در این مقدمه یکی از علت‌های دشوار بودن متن و مفهوم کتاب فصوص الحکم را
فصل پنجم خوانند و اینکه چرا این کتاب را فلان پیچیده و برای عوام قابل هضم نیست .



مقدمه چهارم

تمام این ملاحظات به ما کمک می کنند تا نشان دهیم چرا فصوص از حیث مفهوم و ایفای نقش
اساساً قرآنی است . فصوص آموزه هایش را از طریق اسماء و صفات مذکور در قرآن و حدیث
عرضه می کند . فصوص اثری است که نمی توان آن را شرحی در مورد آیات خاص قرآنی و
احادیث نبوی خواند ، حتی آنهایی که به نقش انبیاء ارجاع دارند . فصوص چگونگی نمود و بروز
اسماء و صفات الهی خاص را از سوی هر کدام از انبیاء روشن می نماید .

در خصوص دشوار بودن مفاهیم فصوص الحکم قونوی ، شاگرد بزرگ او می گوید : اگر خداوند سهمی از ریشه و اصل دریافت های روحانی شیخ به من عنایت نکرده بود ، نمی توانستم مقصود او را از معنایی که در کلامش نهفته است به روشنی بیان کنم . (فکوک ، ۲۰۸)

همین عنوانی که قونوی برای کتابش برگزیده (فکوک) از نیت او حکایت می کند . قونوی می فرماید : فک ، که جمعش فکوک است ، به معنای برداشتن مُهرهای فصوص است . یعنی باید سرّ منشاء اش را فاش ، و چیزی را که در درون آن پنهان است کشف ، و چیزی را که از درون قفل شده است ، باز کند . (فکوک، ۱۸۵) عنوان این اثر قونوی ، دلالت بر این دارد که از همان آغاز ، فصوص متن دشواری تلقی شده است .

شنبه شانزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

دقت کنیم...

عبد عاصی : مدتی است بعضی از خوانندگان وبلاگ در خصوص اظهار نظر حقیر درباره بیانات آیت الله خوشوقت (سلمه الله) موضع گیری کرده اند . رفقا را بار دیگر ارجاع می دهم به همانهایی که در جواب کامنت ها داده ام . اما چند نکته مهم و اساسی - حالا که بحث به این جاها کشیده - عرض کنم که :

اظهارات خوانندگان نشان می دهد که دقیقاً تعریف درستی از " عارف " ندارند یا هر کس که جلسه ای دارد یا شاگرد بزرگی بوده را با لقبهای معنوی " جلسه اخلاق " یا " استاد اخلاق " می نامند . پرسش اصلی بنده این است که الآن از چه چیزی ناراحتند ؟ علت اصلی ناراحتی شما

از این اتفاق چیست ؟ از اینکه تصور می کنند ما به یک استاد اخلاق خرده گرفته ایم یا آیت الله خوشوقت ؟ اگر داعیه ی اخلاق و عرفان است پس این داد و بیدادها کجا هستند وقتی به ساحت علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) علناً و با بدترین شکل جسارت می شود ؟ این عربده ها کجا هستند وقتی به مقام ولی خدا آیت الحق سید هاشم حداد (ره) با عنوان شاگرد مکتب شیطان اهانت می کنند ؟ این دفاعیات کجا هستند وقتی به چهره ی علمی و عملی و عرفانی علامه طباطبایی(ره) و آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) بی احترامی می شود ؟ پس مسئله آیت الله خوشوقت است نه استاد اخلاق شهر . بنده می گویم چرا صدای حضرات بلند نمی شود : چون این بزرگواران آیت الله خوشوقت نیستند . چون نسبت خانوادگی با رهبری عزیز انقلاب ندارند . چون مداحان مشهور جلساتشان را محملی برای خودنمایی نمی دیدند . چون اظهارات حزبی نداشتند . چون تشکلی نبودند . ایها الناس ! عرفان شیعی و سیر الی الله ناموس خداست . بازیچه نیست و هرکس در این حریم قدسی ورود پیدا نمی کند . واردش نمی کنند . بنده در سنین پایین تر بست نماز جماعتهای آیت الله خوشوقت بودم . جلسات ایشان هم شرکت کرده ام و کاملاً ایشان را می شناسم و آنطور که حامیان امروزه ی ایشان ! ادعا می کنند : آیت الله خوشوقت شاگرد اول علامه طباطبایی(ره) در عرفان ، هم سطح و هم پایه ی آیت الله سعادت پرور (ره) و خیلی تخیلات دیگر نیستند و این به وضوح از شیوه و منش و بیانات ایشان مشهود است و همه ی اهل فن این را می دانند . این عرائض حقیر قرار نیست چیزی از شئونات و کمالات و مناقب این شخصیت برجسته بکاهد کما اینکه اگر بنده ایشان را متقی نمی دانستم در نمازها و جلسات معظم له شرکت نمی کردم . اما آن چیزی هم که بعضی ها تصور می کنند نیست . فقیه متاله و عارف کبیر آیت الله قاضی (ره) یک " عارف جامع الشرایط " بود . هم عزلت داشت و هم به همه ی امور پیرامون خودش و جامعه ی خودش اشراف داشت . اظهار نظر هم داشت و " هادی " بود . یعنی اهل سیاست از ایشان خط می گرفتند اما خودشان نه کاندید می شدند و نه از کسی حمایت یا طرد می کردند . این روش اولیای خداست . ما به عبارت " سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست " معتقدیم اما نه در حیطة ی عرفان عملی . در حیطة ی

عرفان عملی سیره ، سیره اولیای خداست . رفقا تشخیص بدهند این موضوع را که انبیای عظام و ائمه ی هدی سلام الله علیهم اجمعین رهبران جامعه بودند . خوب معلوم است سیاست و دیانت با هم دیده می شود . اما آیا همین هایی که الآن از اهانت به آیت الله خوشوقت بر سرشان می زنند افسار نفس شان و اداره ی امورشان را دست یک عارف سیاسی مثل امام (ره) دادند ؟ کاش امام راحل (ره) در نامه شان به گورباچف از ابن عربی با اسم عارف کبیر یاد نمی کردند تا ما در این چند سال اخیر این قدر شاهد جسارت به حضرت امام (ره) نباشیم . راستی رفقای که سنگ آیت الله خوشوقت را به سینه می زنند یکبار هم اگر دردشان نمی آید سنگ خمینی کبیر (ره) را به سینه بزنند . بنده گیج شده ام . بعضی از مشهورین که نام امام (ره) را می برند و نان امام (ره) را می خورند وقتی پای مباحث توحیدی امام (ره) وسط می آید می گویند : اینها که کفر است !!! یک عارف هم که وارد گود سیاست شدند گودنشینان اطرافش تکفیرش می کنند ! بزرگواران ! آنچه که باید محقق شود و عرفا و صلحا می شوند وکیل و وزیر و رئیس و نماینده و معاون و غیره در دولت طلایی امام عصر عجل الله فرجه دیده خواهد شد و بس .

آنهایی که می گویند آیت الله خوشوقت برترین شاگرد علامه طباطبایی (ره) است لااقل فرمایشات ایشان را بخوانند تا تفاوت دیدگاه ها را ببینند .



اما آیا در خصوص علامه حسن زاده آملی (سلمه الله) که علامه طباطبایی (ره) در منزلت ایشان فرمودند : ایشان را کسی نشناخت جز امام زمان (علیه السلام) با وجود این همه هجمه که به

ایشان شد لیبی گزیدند ؟ تصاویر عیادت خامنه ای کبیر (به تعبیر علامه ی مظلوم) از آیت الله حسن زاده (سلمه الله) را خوب نگاه کنید تا بفهمید " انسان در عرف عرفان " چه معجزه ای کرده است ؟!



خدا می داند خیلی از همین آقایانی که از آیت الله خوشوقت (حفظه الله) با بیانات سیاسی دفاع کردند و مصاحبه پشت مصاحبه کردند " عرفان عملی " و " آرای عرفانی " امام راحل (ره) را رد می کنند . اگر حضرات معتقد به " عرفان سیاسی " هستند پس چرا نظرات عرفانی امام خمینی (ره) را کفر می دانند . اگر امام (ره) را عارف می دانند و رهبر سیاسی ، پس چرا نظراتش کفر است ؟ این را برای آنها می گویم که می گویند " شما عرفان را از سیاست جدا می دانید ؟ " این هم نمونه اش . مگر نمی گویند عارف باید سیاسی هم باشد ، خوب بفرمایید . اگر الآن رهبری انقلاب (حفظه الله) نظراتشان در خصوص عرفان و مباحث عرفانی بیان کنند ایشان را هم همین داعیه داران مدعی تکفیر می کنند . همین که ایشان برای کنگره ی آیت الله قاضی (ره) پیام دادند امثال مکتب تفکیکی ها و منهاج های من درآوردی و طریقه ی های نوظهور چنان دردشان گرفت که بیا و ببین . از ترس شان است که انتقادهای علنی شان را عنوان نکرده اند و الا همه ی اهل معرفت می دانند که رهبری انقلاب چه دیدگاه های عرفانی ای دارند . اگر عیادتها و ارتباط

رهبری انقلاب (سلمه الله) با اهل باطن نبود معلوم نبود چه عارف کشی ها و عرفان سوزی های مغول وار در این دیار معرفت خیز بوجود نمی آمد .

از طرفی : چه کسی گفته هر کس شاگرد علامه طباطبایی مظلوم (ره) بود به عمق عرفان ایشان پی برده ؟ چه کسی گفته هر کس شاگرد ایشان بود به مراتبی رسیده ؟ آمار بگیریید ببینید چند نفر از شاگردان علامه طباطبایی (ره) اصل الهی " وحدت الوجود " که علامه و اساتیدش و علمای ربانی مثل امام راحل (ره) عمر پر برکت شان را بر درگاه مقدس آن بذل کردند ، قبول دارند ؟ میرزا مهدی اصفهانی (ره) شاگرد سلوکی آیت الله سید احمد کربلائی ، آیت الله بهاری و آیت الله سید جمال گلپایگانی رضوان الله علیهم بود اما شد " قطب مکتب تفکیک " ! مگر در همین انقلاب خیلی ها شاگرد و مرید بزرگان نبودند اما سقوط کردند ؟ البته این بخش از عرائض مربوط به موضوع اولیه نمی شود اما باید دفاع عاقلانه کرد نه در پوشش اخلاق و عرفان ، دفاع سیاسی و طماعانه و منفعت طلبانه شخصی. خیلی از همین حامیان آیت الله خوشوقت (حفظه الله) می خواهند ایشان را مصادره به نفع کنند . انشاءالله شرشان از وجود آیت الله خوشوقت به خودشان برگردد و رسوا شوند .

بعضی از مراجع بزرگوار که عقاید عرفانی را ضال و مضل می دانند در قبال بیانات آیت الله خوشوقت موضع گرفتند . حالا مدافعان ایشان شروع به نصیحت مراجع هم کرده اند . مسئله بی بی سه ساله (ارواحنا لغبار مرقدها فراء) یک بحث نظری عرفانی نیست . از یک جنبه (مثل سن و سال و اسم و امثالهم) یک وجه تاریخی دارد که کارشناسان تاریخی می توانند تحقیق کنند و جواب نزدیک بدهند . اما از جنبه وجود داشتن که شبهه ای در آن نیست . یعنی ما معتقدیم که حضرت اباعبدالله علیه السلام دختری با این خصوصیات ولادتی و شهادتی داشتند . دختر ایشان هم بوده نه اصحاب . اگر دختر یکی از اصحاب بوده که جز عائله ی امام حسین علیه السلام محسوب نمی شود ! اگر دختر صحابی بوده که منتسب به حضرت حسین علیه السلام نمی شود ! اگر انتساب ایشان به سیدالشهدا علیه السلام مشکوک است (از نظر آیت الله خوشوقت و اگر نظر

معظم له را سند بدانیم) باید بر احوال این مملکت و نظام و ارکان و مردمش گریه کرد که دهه هاست شب سوم محرم را برای یک دختر مشکوک النسب بر سر و سینه زده اند و صورت خراش داده اند . واقعاً فُ بر مداحانی که ریزه خوار خوان اخلاق آیت الله خوشوقت (حفظه الله) هستند و دل مردم را با روضه ی بی بی سه ساله سلام الله علیه سوزانده اند ؟ مگر حرف استاد اخلاق ، سند نیست ؟ پس چرا سوء استفاده ؟ پس چرا دورویی ؟ پس چرا وصله ی ناجور شدن ؟ یک سؤال از رفقای معترض : آیا شما برای مصیبت دختر مسلم بن عقیل علیه السلام مثل مصیبت رقیه ی بنت الحسین علیهما السلام گریه کرده اید و سینه زده اید ؟ می بینید ! یک اظهار نظر دامنه اش تا کجا می رود ؟

تازه بنده ادامه بیانات ایشان که سینه زنی و عزاداری را از اختراعات عوام الناس ذکر کرده اند باز نمی کنم که ... بعضی ها می گویند : آیت الله خوشوقت خودشان مجلس روضه و سینه زنی دارند . می گویم : بله و خود بنده شرکت کرده ام . اگر قبول دارند پس این اظهارات چیست ؟ اگر ندارند چرا اجازه سینه زنی داده اند و اگر قبرل ندارند چرا تا الآن چیزی نفرموده اند ؟ ایشان حتی در پرسش و پاسخ مجال نمی دادند که جمله ی سؤال کننده تمام شود .

آی رفقا ! از قدیم الایام بزرگان ما می فرمودند : به دستگاه عزای امام حسین علیه السلام اینقدر بند نکنید . اگر خلاف شئون است بگویید اما اضافه اظهار نظر نکنید و دخالت نکنید . بله اگر مداحی شعر و سبک دور از ادب و شان ولی الله علیه السلام خواند باید تذکر داد یا حتی توبیخ کرد مثل همین چند مورد محرم امسال . اما مگر همین عزاداریهای پرشور نیست که اسلام را زنده نگه داشته ؟ این جمعیت عظیمی که در عاشورا و اربعین حسینی در کربلا با سر و پای برهنه و خاکی سینه می زنند مگر همه عارف بالله هستند ؟ نخیر . اما در دریای شور حسینی تبدیل به موج شده اند . اگر این اختراعات و من درآوردی عوام الناس جاهل است پس چرا به این همه شور حسینی استناد می کنند و فریم به فریم نشان می دهند تا بگویند ببینید : امام حسین علیه السلام با دل پیر و جوان ، سفید و سیاه ، ایرانی و عراقی و هندی و چینی و آمریکایی و آلمانی و

آفریقایی و این همه نژاد و تیره و مذهب چکار کرده ؟ چرا می گویند شور حسینی ؟ اینکه بدعت است ؟ خوب بنشینند خانه هایشان گریه کنند ؟ چشم وهابیت نجس زاده از این اجتماعها و این عزاداریها و سینه زنی ها کور شده . این بدن ها که در جوامع آلوده در حال تنفس است با همین سینه زنی ها بیمه می شود . چرا حرفی می زنیم که این همه اختلاف و شبهه در دستگاه امام حسین علیه السلام که پشت و پناه و قوام و قدرت و حرکت شیعه است ایجاد می کند . کدام فرمایش آیت الله بهجت (ره) چنین تنشی ایجاد کرد ؟

باز هم عرض می کنم که مقام شامخ آیت الله خوشوقت (حفظه الله) بسیار محترم و واجب الاحترام است . احادیث و روایاتی که از لسان ایشان به گوش جوانان می رسد مقوی و مفید است . هرچند تولیت مسجد اعظم قم که نوه آیت الله بروجردی (ره) هستند اظهار داشته اند که دیگر راضی نیستند آیت الله خوشوقت در آن محل درس اخلاق داشته باشند اما از نظر حقیر جلسات ایشان پر بار و سودمند است . بااین حال از نظر حقیر که شاید نظرم فقط برای خودم ارزشمند باشد آیت الله خوشوقت " یک مومن متقی وارسته " است . هدف بنده از این مطلب جواب دادن به اعتراضات نیست . بله هم در ایمیلها و هم در کانتها اعتراض شده اما باید فهمیم بود و دانش داشت . نه با انتقاد بنده ذره ای از شئون کسی کم میشود و نه با تعریف و تمجید بنده و امثال بنده ذره ای بر درجات برزخی کسی اضافه می شود . موضوع این است که در صراط حق و حق گویی باشیم . اگر اظهاراتم کمی تند شد به جهت روشننگری است والا رفقای که با ادبیات و بلاگ طریق الی الله آشنا هستند می دانند که ... بله ... خدا همه ی علمای شهر تهران را به جهت تطهیر روح آلوده ی این شهر در کنف حمایتش محفوظ بدارد . رفقای خواننده ی وبلاگ طریق الی الله لطف بفرمایند دیگر در این زمینه کامنت نگذارند و به ایمیل وبلاگ بفرستند که اگر مجال شد و صلاح بود جواب خواهم داد . اگر مطلب دیگری به ذهنم رسید به عنوان تکمله و با رنگ دیگر در ادامه خواهم آورد . یا علی مددی

جمعه پانزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

لبیک یا حسین

عبد عاصی : مطلب زیباست . آیت الله جوادی مطلب زیر را برای کنگره آیت الله قاضی (ره) ارسال فرموده بودند . با هم بخوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم



قرآن کریم، دو اصل را مطرح کرد:

یکی اینکه همه چیز را خدا آفرید: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)؛ به نحو موجهه کلیه که خالق غیر خدا نیست.

یکی هم «کان» ناقصه که فرمود: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)؛ هر چه آفرید، زیبا آفرید؛ هیچ نقصی در آن نیست.

هم فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)، هم فرمود: (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)،

هر چه خلق کرد، زیبا خلق کرد که از این زیباتر ممکن نیست؛ زیرا اگر زیباتر از این ممکن بود و ذات اقدس الهی خلق نمی‌کرد، اِمَّا لِلْجَهْلِ (نادانی) بود؛ اِمَّا لِلْعَجْزِ (ناتوانی) بود؛ اِمَّا لِلْبِخْلِ (ناداری)؛ و التالی بآسره مستحیل، فالمقدم مثله. ممکن نیست که بهترین از این خلق بشود، اگر بهتر از این ممکن بود و خدا نیافرده بود بر اساس یکی از این سه تالی فاسد بود یا - معاذ الله - نمی‌دانست یا نمی‌توانست یا بخل داشت و التالی بآسره مستحیل فالمقدم مثله.

بر اساس این قیاس استثنایی از این زیباتر ممکن نیست و حادثه‌ای هم تلخ‌تر از جریان کربلا نه بود و نه خواهد آمد. ممکن است بعدها عده‌ای را بکشند، بسوزانند؛ اما دیگر حسین بن علی نیست. بنابراین جریان سیدالشهداء، هم سابقی‌ها را محو کرده هم لاحقی‌ها را؛ قبل از کربلا که این صحنه نبود، بعد از کربلا ممکن است افرادی را بکشند، بسوزانند؛ اما آنها دیگر حسین و زینب نیستند. پس حادثه‌ای تلخ‌تر از حادثه کربلا نیست؛ نه در گذشته و نه در آینده؛

این حادثه را زینب کبری می‌فرماید: که خیلی قشنگ است؛ وقتی در کوفه از او سؤال کردند: «کیف رأیت صنع الله بأخیک و أهل بیتک»،

فرمود: «ما رأیتُ إلاَّ جمیلاً»؛ به ما که خیلی خوش گذشت... نفرمود «رأیت جمیلاً»؛ حصر کرده، فرمود: ما جز زیبایی چیزی ندیدیم؛ به ما که خیلی خوش گذشت... (غل و زنجیر و طناب و اسارت و ... خیلی خوش گذشت...) هنوز سر مطهر آنجاست؛ بچه‌ها آن طور، طناب هم به بازو، فرمود: به ما که خیلی خوش گذشت «ما رأیتُ الاَّ جمیلاً»... این همان تفسیر عملی (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) است.

مکاتیب قطب - مقدمه ی دوم

عبدعاصی : در مقدمه دوم با جناب قطب - عقاید و منطق و شکل و محتوای مکاتیب و نامه های او آشنا می شویم :



مکاتیب قطب مجموعه نامه هایی است گردآمده از عارف بزرگ, عبدالله قطب بن محیی .این نامه ها در بردارنده فراوان نکته های اخلاقی و اشارات سلوکی است که قطب به پیروان خود سفارش کرده است. دستنویس این نامه ها روزگار بلندی دستمایه سلوک عارفان و نور چشم طالبان حقیقت بوده و امروزه نیز هست. در روزگار قطب و شاید به دستور او, دفتری از نامه هایی که مخاطب آنها عموم سالکان است ,گردآمده و به سفارش وی بخش هایی از آن در جلسه های ذکر و علم قرائت می شده است .قطب خود در نامه ای آداب قرائت مکاتیب و بهره وری از آن را گوشزد کرده است .

عبدالله قطب به گواهی نوشته هایش سجاده نشین عارفی است که به جز اصلاح نفس خویش به ارشاد و دستگیری دیگران نیز می پرداخته است و در عین حال از اوضاع روزگار خویش نیز آگاه بوده است .قطب به صراحت داعیه شیخی و مریدداری را از خود دور می کند و نیز نامی از عارفی اسم و رسم دار برای انتساب سلسله خود به او یا صحت کرسی نامه خویش نمی برد : (و

این ضعیف نه دعوی ولایت دارد و نه قطبیت و نه نیز داعیه تابعیت کسی، اما با این همه از عارفان و سالکان بزرگ به نیکی یاد می کند و به گفته های آنان در جای جای نامه ها استشهاد می کند.

قطب و مریدان او گروه شناخته شده ای در حوالی فارس بوده اند که از آزار و اذیت مخالفان رنج بسیار برده اند. نامه های دلگرم کننده او به دوستانش که آنها را به شکیبایی و توکل به خداوند و تحمل آزار مردم دعوت می نماید، حکایت از این ماجرا می کند. گویا این رنج ها و فشارها بیش از آنکه از ناحیه شیعیان فارس باشد، از طرف جماعت اهل تسنن آن سرزمین است. این نکته، از نامه ای که قطب در پاسخ خشم و اعتراض های برخی مخالفان نوشته است، به خوبی آشکار می شود؛ زیرا نوع اعتراض ها و نیز شیوه استدلال آنها حاکی از تعصب سنی گرایانه مخالفان قطب است. فشارهای اجتماعی و فضای سنگین شهرهای شیراز و جهرم چنان روزگار را بر آنان سخت می کند که قطب بر آن می شود تا شهرکی که از آن با نام (اخوان آباد) یاد می کند، در اطراف جهرم بنیاد گذارد. این آبادی که به دست مریدان او ساخته می شود، جایگاه سکونت دائمی آنان و نیز محل برگزاری مراسم عبادی و جلسه های ذکر و فکر آنها بوده است. در این شهرک از خانقاه خبری نیست، ولی به سفارش قطب مسجدی در آن ساخته می شود که شاید به دلیل بزرگی آن، کار ساخت اش به درازا می کشد و قطب بارها اشتیاق خود را برای اتمام بنای مسجد بازگو می کند.

برخی پژوهشگران، این هجرت و دوری از خلق را نوعی (نهضت سیاسی) و مقاومتی در برابر دواعی حاکم بر جو عصر پیش از صفویه می دانند و از آن با عنوان طرحی برای (نهضت دینی) و احیای طریقه اهل سنت در برابر آن چه نزد وی رفض و بدعت خوانده می شده است، یاد می کنند؛ ولی با کاوش در نوشته های قطب و دقت در شیوه و منش عارفانه او، رگه هایی هرچند

ضعیف و سست از این گونه انگیزه های سیاسی یا توسعه طریقه ای خاص در اندیشه ها و گفتار او دیده نمی شود، بلکه در برخی نامه ها پیروان خود را از درگیری و تضاد با دیگران از هر فرقه و گروه بازداشته است؛ البته روشن است آنجا که وی از احیای سنت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می گوید، به قرینه دیگر نامه های او سنت به معنای متخاصم آن با تشیع و ضدیت با دوستان و پیروان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست که به این نکته در ادامه بحث خواهیم پرداخت.

عبدالله قطب در نامه ای به روشنی انگیزه خود را از بنیاد اخوان آباد و هجرت از شهر را اینگونه می نویسد:

مثل ما مثل اصحاب کهف است، جماعتی برادران یکدل و متفق بودند. به طور مردم به سر نمی توانستند بُرد، از ایشان کناره کردند که قوم ایشان شرک جلی داشتند . . . اکنون ما نیز جماعتی برادرانیم که با یکدیگر پیمان بسته ایم به دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و احیای سنت رسول الله، مَبْلَغَ الْعِلْمِ وَالطَّاقَةِ، و می خواهیم که از مردمان گوشه گیریم و به عبادت خدای عزوجل مشغول شویم تا آن روز که بمیریم کار با کس نداریم، مردمان را نیز باید کار با کار ما نباشد

ای جماعت فسّاق شما را مژده که زود است که اخوان به اخوان آباد می روند و هفته هفته بلکه ماه ماه، روی شما را نمی بینند آن گاه شهر برای شما خالی می شود؛ از آن پس از شما که به چنگ و چغانه و دف و ترانه شراب مستانه خورید و پرده شریعت هرچه توانید درید. از چنگ ما رهیدید، اما از چنگ خدای عزوجل رهایی ندارید، مگر آنکه توبه کنید . . .

عبدالله خود در اخوان آباد، ساکن نبوده است بلکه سال ها در شیراز و جهرم و مدت زمانی را در نزدیکی جهرم روزگار گذرانده است ، ولی به کمک نامه و نیز انتصاب شاگردان خود به اداره امور

اخوان آباد می پرداخته است. در نامه ای که پس از پایان ساخت شهرک نوشته است، وظایف کلی ساکنان آن جا را مشخص می کند

عبدالله قطب به فریضه نماز جمعه بسیار اهتمام داشته و برگزار نشدن آن در شهر را یکی از انگیزه های خود در بنیاد اخوان آباد بیان می کند. در بین نامه های او از دستورهای ذکر صوفیانه و چله نشینی های ویژه، خبری نیست، بلکه بیشترین سفارش او به مذاکره علم (تعلیم و تعلم) و اندیشه در قرآن و تدبّر در آفرینش خداوندی و نیز توجه دائمی به خدا و گذر از دنیا و احسان به خلق و بندگی بی ریاست و گاه نیز به ندرت به برخی دستور ذکر (لا اله الا الله) داده است. قطب در نامه هایی پیروان خود را به مطالعه تفسیر قرآن قاضی که همان تفسیر بیضاوی است و نیز قرائت مثنوی مولوی و نوشتاری به نام کیمیا سفارش می کند. وی گاه پیروان خود را به بازنویسی کتاب های موردنیاز مانند تذکرة الاولیاء عطار یا نامه های عمومی واداشته است. اذکار و اوراد هنگام نماز و نیز ذکر صلوات و تلاوت قرآن نزد او اهمیت ویژه ای داشته است. قطب، دوستان خود را از کمک به دستگاه ظلم بازداشته و اگر کسی از آنان بدین کار متمایل شده یا به خدمت دستگاه درآمده است، دیگران را به یاری او فرستاده و او را از استخدام حکومت جور فراخوانده است.

منش و زیست بلندهمتانه او به گونه ای بوده که برخی همکیشان او بر وی خرده می گرفته اند، ولی او برخورداری از نعمت های دنیا، مانند خانه های باکمیت و کیفیت و سفر به خانه خدا، همراه با خدم و حشم را منافی سلوک عارفانه خود نمی بیند؛ همان گونه که دستگاه و اسباب سلیمان و یوسف (ع) را مانع نبوت آنها نمی داند.

گذشته از آنکه روح کلی و مفاد اصلی بسیاری از نامه های قطب، آموخته از احادیث شیعی و روایات معصومان (علیهم السلام) است؛ گاه نیز به صراحت به نقل برخی از آنها می پردازد. او در شماری از نامه های خود از امام علی (علیه السلام) با وصف و نام (حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام)) یاد می کند و آن حضرت را از گروه مختص به علم الهی و راسخان

در علم برمی شمارد (م خ ۵۴) و در نامه ای به روایت (علی مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ) متمسک می شود و در جایی از بلندای روایت امیرمؤمنان (علیه السلام) (مَا رَأَيْتَ شَيْئاً إِلَّا رَأَيْتَ اللَّهَ) ... سخن می گوید و در جایی دیگر از (ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ) یاد می کند. قطب از امام سجاد (علیه السلام) با عنوان (امام زین العابدین) (علیه السلام) یاد می کند و نیز امام صادق (علیه السلام) را با تعبیر (امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق) (علیه السلام) می ستاید. وی در نامه ای تجدد دین الهی و اصلاحات دینی را که در حوالی فارس اتفاق افتاده است، از برکات حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - می داند .

قطب در نامه های خویش با این عبارت بر پیامبر و خاندان او درود می فرستد (و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین) و نیز در نامه ای که آداب قرائت مکاتیب را بیان کرده است، دستور به ذکر صلوات در ابتدای قرائت و نیز ذکر صلوات در انتهای آن با همین الفاظ داده است .

ساختار نامه ها

نامه های قطب با نام خداوند و سپاس با عباراتی شیرین و متفاوت شروع می شود و با ستایش و حمد خداوند و دعا به خود و مخاطبان پایان می پذیرد. پژوهشگران شمار نامه ها را تا ۷۸۳ نامه براساس نسخه های موجود در کتابخانه ها برآورد کرده اند.

مخاطب نامه های قطب سه گروه اند: خاص، عام و اعم. نامه های خاص به شخص یا اشخاص معینی است که نام آنها با ذکر القاب و سپس دعا به آنها شروع می شود که گاه در ضمن آنها به سفارش های عمومی نیز پرداخته است. مضمون این نامه ها گاه تسلیت مرگ کسان یا دلداری و دلگرمی آنها در بیماری و مصایب روزگار یا سفارش های سلوکی است و گاه نیز بدون بهانه به بیان پاره ای معارف عرفانی پرداخته است.

نامه های عام، نامه هایی است که به پیروان و شاگردان خویش با سرنوشته هایی چون: الی الإخوان الالهیین، الی الاخوان التائبین و ... نگاشته شده است. این نامه ها دربردارنده سفارش ها

و دستوره‌های سلوکی و نیز نصیحت و ارشاد کسانی است که با اندیشه و آرای قطب آشنایی دارند و از مریدان او به حساب می‌آیند.

گروه سوم، نامه‌هایی است که مخاطب آنها تمامی مسلمانان و همه آنانند که نامه او به دستشان می‌رسد؛ چه مرید او باشند یا نباشند؛ مانند نامه‌هایی که با این گونه عنوان شروع می‌شود: (این نامه ای است از من به سوی آن کس که وی را در شنودن تذکره همتی باشد) ...

زندگی نامه

از زندگی قطب به جز آنچه از مضمون نامه‌های او استفاده می‌شود، چندان مطالب دقیقی در دست نیست. او خود را در سرنوشته مکتوباتش عبدالله قطب بن محیی می‌شناساند و ارباب تراجم و زندگی نویسان او را به شیخ عبدالله قطب بن محیی بن محمود انصاری خزرچی و نیز به قطب الدین کوشکناری محمد معروف به قطب محیی و نیز قطب الدین انصاری یا قطب الدین عبدالله محیی بن محمد شیرازی جهرمی انصاری خزرچی سعدی معرفی می‌کنند. عبدالله قطب در پایان یکی از نامه‌های خود، تاریخ دقیق کتابت آن را روز سه شنبه بیستم جمادی الثانیه سال ۸۸۱ هجری قمری نوشته است؛ و از نامه‌ای که به یکی از امیران جهرم با عبارت (من الفقیر إلى الله قطب بن محیی إلى الحضرة العلیة الصفویة حفّت بالانوار الالهیة والبرکات القدسیة) نگاشته است، برمی‌آید که وی در قرن نهم و ابتدای دوران حکومت صفویه می‌زیسته است. برخی سال وفات او را پس از سال ۹۱۰ قمری نوشته‌اند. اگرچه از شرح زندگانی و شخصیت قطب در کتاب‌های تراجم و تاریخ، چندان خبری نیست، ولی از آن جا که آدمی در پسِ گفتار خویش پنهان است، شخصیت و هویت اصلی قطب و نیز شرح اندیشه‌ها و اهداف و نیز انگیزه‌های او و منش و زیست عارفانه وی، همه از پس سطر سطر نامه‌های او پیداست.

حاج آقا مجتبی تهرانی (رحمت الله علیه)

انا لله و انا اليه راجعون

استاد عالی قدر اخلاق در شهر بی اخلاق به ملکوت اعلی پیوست



تشیع بیکر پاک این مجاهد اربعینی در روز اربعین و از مدرسه عالی شهید مطهری (۸ صبح) برگزار خواهد شد و علی الظاهرأ در حرم سید الکریم حسنی (علیه السلام) به خاک سپرده خواهد شد .

ایشان به دفعات به همشیره شان فرموده بودند که دوست دارند در اربعین سیدالشهدا علیه السلام از دنیا بروند و فکر می کنید کسی که آرزویش این است چه کلماتی را در آخرین لحظات حیات ظاهری در این دنیا بر لب جاری خواهد کرد جز : یا حسین یا حسین یا حسین

به روح این مرد پاکدامن و مهذب فاتحه ای هدیه بفرمایید .

چهارشنبه سیزدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

گذری بر احوالات سید سند آیت الله سید علی قاضی (ره)

عبدعاصی : این مطلب را در وبلاگ قدیمی آورده بودم اما مناسب دیدم تا دوباره با اندک ویرایشی بازخوانی کنیم .



حضرت آقای سیدهاشم حداد(ره) می فرمودند : از صدر اسلام تاکنون عارفی به جامعیت مرحوم قاضی(ره) نیامده است . جناب شمس الدین قائمی از شاگردان آیت الله بهجت(ره) می فرمود : در جوانی خدمت یکی از شاگردان مرحوم قاضی(ره) می رسیدم که کرامات زیادی داشت . او می فرمود که مرحوم قاضی(ره) می فرمودند : بزرگان این طریقه (آخوندملاحسینقلی

وآقاسیداحمدکربلایی-رحمت الله علیهما) تا اینجارسیدند و به زانویشان اشاره می کردند . آن شاگردمرحوم قاضی(ره)می فرمود : مرحوم آقا با این حرف می خواستند بفهمانند که که ایشان از آنها کاملترند .

سر رشته ی دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرانمایه به خسران مسپار

یعنی همه جا با همه کس در همه جا می دار نهفته چشم دل جانب یار

این دو بیت را مرحوم سید سند ، باهرالتور ، نادره ی دهر ، نابغه ی سیروسلوک الی الله ، جبل العرفان ، حجت الحق ، سیدالعرفاء والمشایخ ، انسان العین و العین الانسان ، کامل مکمل ، صتحب ولایت کلیه ی الهیه ، نائب الحجة(عج) ، ولی خدا ، افضل من عبادالله الصالحین ، مولای وبن مولای حضرت علامه حاج سید علی قاضی طباطبائی تبریزی (نورالله مرقدہ) در پاسخ شخصی که تقاضای سفارش کرده بود فرمودند .

آیت الله نجابت شیرازی(ره) می فرمود : وقتی که اولین بار خدمت ایشان مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا . گفتم من طلبه ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمیدانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم . فرمودند : باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت ، باب قرب ، باب معرفت بازشدنی نیست .

آیت الله کشمیری(ره)میفرمودند : ایشان سجده های طولانی داشت و معمولاً قبل از خواب "مسبحات" راتلاوت می فرمود . (سوره های حدید-حشر-صف-جمعه-تغابن واعلی) . ایشان به همه قرائت این ذکر را توصیه می فرمودند : " استغفرالله الذی لاله الا هو من جمیع ظلمی و جورى و اسرافى على نفسى و اتوب اليه " به فرزندشان فرموده بودند : اول روخوانی قرآن / می فرمودند قرآن را خوب و صحیح بخوان / دوم مطالعه دوره تاریخ اسلام / بعد می فرمودند برو نماز شب بخوان . مرحوم قاضی(ره) درنامه ای به شیخ علی محمدبروجردی(ره)فرموده بودند : " دستورالعمل قرآن کریم است . آن قرآة العیون مخلصین را همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن

هادی طریق مقیم و صراط مستقیم سیر نمایید و از جمله سیرهای شریف آن ، قرائت است به حسن صورت و آداب دیگر خصوصاً! در بطون لیالی (در دل شب) " . " اما نماز شب : پس هیچ چاره و گریزی برای مومنین از آن نیست و تعجب می کنم تر کسی که می خواهد به کمال دست یابد درحالیکه برای نماز شب قیام نمی کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر بوسیله نماز شب . "

سید هاشم حداد (ره) وصی باطنی آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : به ما دستور داده بودند که در میان شب چون برای نماز شب برمیخیزید چیز مختصری تناول کنید مثل چای داغ یا دوغ یا یک خوشه انگور یا چیز مختصر دیگری که بدن شما را از کسالت بیرون بیاورد و نشاط برای عبادت داشته باشید . آری ، مرحوم قاضی (ره) چهل سال در بها به رویش بسته بود . اما در همه این سالها از میزان حب ، آتش ، وله و شوقش چیزی کم نمیشد که هر روز اضافه تر میشد .

علامه طهرانی (ره) میفرمودند : به شاگردان خود دستور می دادند که این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند : " اللهم ارزقنی حبک و حب من تحبه و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی الی حبک و اجعل حبک احب الیاء الیک " نماز اول وقت را عامل صعود و تعالی می دانست . حدیث عنوان بصری را برای گذشتن از نفس اماره و خواهشهای مادی و طبعی و شهوی و غضبی به مریدانش دستور داده بود . بر حفظ اسرار الهی و کتمان توصیه می فرمود . دعای احتجاب را برای هنگام خواب دستور می دادند . برای تقویت حافظه آیت الکرسی و معوذتین را سفارش می فرمودند . در هنگام اضطراب و ناراحتی روحی می فرمود که اینها را بخوانید : لا اله و حده لا شریک له له الحمد و له الملك و هو علی کل شیء قدير . اعوذ بالله من همزات الشیاطین و اعوذ بک ربی من ان یحضرین ان الله هو السميع العليم " می فرمودند : همیشه در یک مسجد نماز نخوانید . به مساجد دیگر هم بروید . هر جا دیدید حال بهتری داشتید آنجا نماز بخوانید و گرنه تغییر دهید . توقف بی مورد است . باید دائماً دنبال حال بود و منتقل شد .

از کرامات او گفتن بی فایده است . برای قاضی کبیر(ره) کرامت گویی کفران نعمت است . او آهنربایی بود که نخبه ها را از جای جای عالم دور خودش جذب می کرد . هرکس در دایره مغناطیس او وارد شد و دل داد دیگر نتوانست از او جدا شود . حقیر یقین دارم که هیچکدام از شاگردان سید علی قاضی(ره) آنچه را باید درباره او می گفتند نگفتند . نخواستند که بگویند . هنوز بعد از ۶۶ سال کلامی بر حقیقت عرفان قاضی(ره) برزبانی رانده نشده است . خیال کردید سر الهی نمی تواند الی الابد مخفی بماند . اکثر شاگردان او در سنین کم خدمت او رسیدند . سیدهاشم حداد(ره) ۱۷ ساله بود که جمله : " بالاخره رسیدی ! " را از زبان استادش شنید . و ما ... ما در حسرت یک نگاه ، یک نوازش و حتی اخم شبه قاضی(ره) هستیم . البته اگر ماهم تهذیب نفس می کردیم و حلال و حرام نمیکردیم و جای تلویزیون و کامپیوتر و گیم و کتابهای بی فایده و پیک نیک سرمان را بر زانوی پاکدامنی می گذاشتیم نصیب ما هم می شد . امثال ما گدایان بی خاصیتی هستیم که نه سماجت داریم تا به زور بگیریم و نه حالت ترحم برانگیز تا اینکه دلشان به حالمان بسوزد . پس به چه دلخوشیم؟! ایهاالناس!!! مُردیم از دست خودمان ! ویران شود این شهر که میخانه ندارد

شب قبل از عروجش کسی خواب دیده بود که تابوتی می برند و بر رویش نوشته : " توفی ولی الله " کاش مجاز به معنی کردنش بودم . او ولی خدا بود که در رحلتش ستاره ها برایش دق مرگ شدند و تناثر نجوم رخ داد . مرحوم کشمیری(ره) می فرمود : در عالم رویا دیدم که از قبرشان تا آسمان نوری کشیده شده است .

سید عبدالحسین قاضی نوه آقا می گفت : یک شبی به پدرم که آن زمان ۲۰ سال داشت فرمودند : امشب نخواب و بیدارباش . پدرم متوجه نمیشود . شب او را صدا می زنند و رو به قبله دراز می کشند و می فرمایند : من در حال مرگ هستم . کسی را بیدار نکن و قرآن بخوان . پدرم بدون عکس العملی تا صبح قرآن می خواند که فرمودند : دارم راحت میشوم و این راحتی از پاهایم شروع شده و بطرف بالا می آید . فقط قلبم درد می کند . فرمودند : رویم را بپوشان و از دنیا

رفتند . پدرم تا آخر برایشان قرآن می خواندند . اذان صبح که می شود تازه پدرم به خودش می آید و متوجه قضیه شده و بقیه را خبر می کنند . او برای تمام آن ساعات آخر در فرزندش تصرف کرده بود . در زمان غسلش لبخند می زد . او مدتها بیمار بود . بیماری استسقاء داشت . یعنی عطش داشت . همیشه یخ در کنار خودش قرار می داد . تشنه بود و از درون گرمی گرفت . او این تشنگی را تا سرای وادی السلامی اش همراه داشت . وادی السلام اسرارآمیزش . وادی السلام وادی الصفايش . وادی السلام ملکات روحانی اش . وادی السلام لب تشنگی هایش . عطش دیدن یار داشت . مثل جدش حسین(ع) . این تشنگی از زیارتهای ظهرهای داغ نجف بوجود آمده بود . نجف...شهر علی(ع) ... خدایا ! خاک ما را هم نجف قرار بده .

طریقه ی او " مراقبت مداوم " و " معرفت نفس " بود مثل مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم آیت الله سید احمد کربلایی (رحمت الله علیهما) . طریقه ی آخوند بر ترک بود اما مرحوم سید احمد به شکل و ظاهر و لباس و زندگی توجه داشت و شیک پوش بود . آقای قاضی(ره) هم به سید احمد(ره) نزدیکترند و مقام رجای آنها بر خوفشان غلبه داشت . به اصطلاح بیشتر " خراباتی " بودند تا " مناجاتی " . به پوشیدن لباس سفید تاکید داشتند . وقتی عمامه سیادتش را برمی داشت می بوسید و کنار می گذاشت . مر فرمود : این تاج رسول الله (ص) است . به خاطر همین نوع سیروسلوکشان بود که به اشعار ابن فارض و مولانا و فتوحات مکیه ی شیخ اکبر (ره) علاقه ی زاید الوصف داشتند .

سید علی قاضی(ره) بعد از وفات همسر اولش چندبار ازدواج کرد . ۱۰ پسر و ۱۵ دختر داشت . همسرانش بسیار باهم خوب بودند . منزلهایشان جدا بود . با آنکه اکثراً کم سواد بودند اما روابط حسنه داشتند آن هم با آن فقر و سختی زندگی . خودشان می فرمودند : امتحان و ابتلای من در این دنیا با فقر است . این سخن رسول الله (ص) را چندبار شنیده اید که فرموده اند : " الفقر فخری " . شاگردانش هم همین سیره را فراگرفته بودند . فتح باب مرحوم قاضی(ره) بواسطه کعبه

ی اولیا قمر بنی هاشم (ع) بود . خودش مجالس روضه می گرفت و کفش ها را جفت می کرد . می فرمود : می خواهم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) ببیند که خدمتش را می کنم .

مسجد سهله و کوفه میعادگاه های همیشگی اش بودند . به غسل جمعه خیلی اهمیت می داد . کم خواب و خوراک بود . وقتی در مسجد کربلاش نماز می خواند سیدهاشم حداد برایش اذان می گفت . سید هاشم حداد --- حداد و ما ادرئک ما الحداد... او حداد را تربیت کرد و او بود که می شناختش . سیدهاشم مثل سنی ها در توحید متعصب است . این را آیت الله قاضی (ره) می فرمود . بی دلیل نبود که آیت الله بهجت (ره) می فرمودند : سید هاشم حداد (ره) سر الله است . مرحوم قاضی (ره) سفرهایی هم داشتند . اینها بغیر از طی الارضهایی است که داشته و انکار می کرده . از مشهدالرضا (ع) و شهرری و تهران گرفته تا زیارت مزارمولانا در قونیه .

آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : از خدا خواسته ام تا دستم در عالم برزخ هم باز باشد . این بعد از زمانی است که ملکه تجرد حاصل شده است . خلسه های طولانی و چندساعت و روزه اش از عجایب است . شاگردان مراقب بودند تا کسی مزاحمش نشود و به اودست نزنند (بسیار مهم) صبح ها که دعا میخواند و گریه میکرد ، بدون اینکه برگردد و بچه ها را در پشت سرش ببیند امرونی می کرد و تذکر میداد .

سید محمد حسن قاضی میگفت : شبی دیدم صدای گریه آقا بلند است . رفتم و دیدم دارند این جمله را تکرار میکنند " اللهم ارنی الطلعه الرشیده " . میفرمود : من میدانم جمله ای که حضرت حجت (ع) به اصحابش میگوید و آنها در زمین پخش میشوند چیست . این همان جمله ایست که امام صادق (ع) فرموده اند : من میدانم ...

سید علی قاضی عالم بود . بر علوم اسلامی تسلط داشت . اما میفرمود : هیچ علمی علم الاسماء نمیشود . همان علمی که " الممیت " ش مار را بر زمین خشکاند . در همه ساعات بر شاگردانش احاطه داشت . حتی وقتی که محمد تقی آملی دستور تشرف گرفت و ترسید ، حتی وقتی سید حسن

مسقطی جلای وطن کرد و در غربت از دنیا رفت ، حتی وقتی علامه طباطبائی به تبریز برگشت. آن زمانیکه سید حسن الهی برایش نامه می نوشت و او جواب می داد ، زمانیکه آیت الله بهجت بعد از امر پدر ترک جلسات او کرد و به ایران بازگشت ، در سالهاییکه شیخ عباس قوچانی غریب ماند و وعده استاد محقق شد . شیخ علی قسام / آیت الله کشمیری / شیخ علی محمد بروجردی / علامه مظفر / سید احمد کربلایی کشمیری که به قول خود مرحوم قاضی (ره) سوخته شاگردانم همین سید احمد کشمیری است . / شهید دستغیب / علامه مصطفوی که در حرم مولای متقیان (ع) بسوی قاضی (ره) کشیده شد / دامادش میرزا ابراهیم شریفی زابلی / مرحوم نجابت شیرازی / علامه لاهیجی / سید احمد فهری / سیدعباس کاشانی / سید محمد حسین همدانی / شیخ موسی دبستانی و خیلی از علما و مراجع بنام . او بر همه کس و همه چیز احاطه داشت . او ولی الله بود . سید علی قاضی کامل مکمل بود . جالب اینکه جایی فرموده : من همه چیزی را حتی به شاگردانم هم نداده ام . همین است که هرکدام در مسیر ویژه ای قدم برداشتند .

گوشه هایی از مقامات آیت الله قاضی (ره) را فقط باید در کلام اولیا و علما دید : قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید (امام خمینی) ایشان جانش را بر سر خداپرستی گذاشت . اصلاً جانش را برای توحید داد . او داخل حساب نیست و فوق حساب است (سیدجمال الدین گلپایگانی) آقا شیخ مرتضی طالقانی به من سفارش کرد که به آقای قاضی متوسل شوم و از ایشان استفاده ببرم (آیت الله کشمیری) انسان کاملی که موفق به خدمتش شدم و از انفسا قدسیه او بهره ها بردم جناب حاج سید علی آقای قاضی طباطبایی تبریزی (ره) بود . (آیت الله آملی) قاضی را باید دید با حرف نمی شود توصیف کرد (سیدعباس کاشانی) آقای قاضی توحید مجسم بودند . فانی در توحید بودند (میرزا علی اکبر مرندی) افرادی که با او معاشرت داشتند او را اعجوبه زمان که دارای کشف و کرامات فراوان بوده توصیف می کنند (شیخ جعفر سبحانی) حکایاتی از ایشان نقل می کردند که انسان به عظمت عالم انسانی پی می برد (علامه حسن زاده) خواستم .

آیت الله قاضی(ره) به مراقبه صغری و کبری و محاسبه و معاقبه نفس به آنچه شایسته و لازم است دستور می دادند . بر قرائت زیارت جامعه کبیره در روزهای جمعه و دعای فرج در نماز وتر بلکه در هر روز و در همه ی ادعیه توصیه می کردند . بر قرائت کلام الله ، زیارت مومنین و قبور گذشتگان ، تسبیحات بی بی فاطمه ی زهرا (س) بسیار تاکید می کردند . با همه ی این مقامات امامت جماعت را به اصرار شاگردانش هم نمی پذیرفت (معمولاً آیت الله مرندی یا علامه طباطبایی یا آیت الله بهجت در نبودشان امام می شدند) از مقامات اجتماعی دوری می کرد . به شاگردانش شاگرد نمی گفت و پشت سر آنها راه می رفت . علیرغم اتهام صوفی گری و حتی ارادت سلسله های صوفیه به ایشان ، تصوف امثال فرقه های درویش را قبول نداشت و طرد می کرد و ایراد می گرفت . می دانید وقتی بچه ها به او آیت الله می گفتند چه می فرمود ؟ " نه ، نه ، من آیت الله نیستم . من هیچی نیستم " . دخترش می گفت : خودش را هیچی نمی دانست . آری چنین کسی از خودش هم پنهان می شود و خدا را می بیند و بس . این فارض در این حال چه زیبا فرموده :

اخفیت حکم ، فاخفانی اسی حتی لعمری کدت عنی اختفی

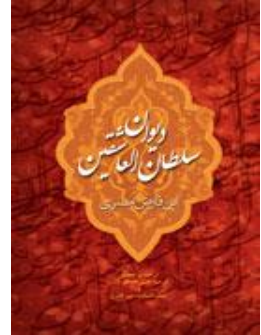
درباره داشتن استاد می فرمود : " اهم از آنچه در این راه لازم است استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است و استادی که علاوه بر سیر الی الله ، سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق ، بالحق باشد . " او سیر من الحق الی الخلق داشت و مرشد اهل معنا بود . با این حال می فرمود : من لنگه ی کفش انسانهای کامل نمی شوم . امام زمانش را می گفت . بنده در این مطلب سعی کردم از خصوصیات ظاهری و حیات مادی مرحوم قوضی(ره) بگویم . چون ابتدای راه از همین جاست . بدون حضور در همین عالم اسباب که نمیشود حرکت کرد . ما اگر دوروبرمان را اصلاح کنیم می رسیم . آیت الله حسن زاده آملی می فرمود : با کمی کشیک نفس ببینید انسان به چه جاهایی می رسد . آنوقت مقامات

ائمه هدی(ع) را ملاحظه کنید که در چه قربی هستند . هنوز اولیای الهی از روح آیت الحق قاضی(ره) استمداد می کنند و بهره می برند .

شاگردان شاگردان ایشان بواسطه ی روح ملکوتی ایشان از مقام ولی الهی امام عصر(عج) مستفیض می شوند . نگوئید امام زمان(عج) که هست ، پس کمک از قاضی شرک است . نه . مگر مجرای استفاده مرحوم قاضی(ره) غیر از خلیفه ی خدا (عج) است ؟ نگوئید : خوب چرا واسطه ؟ از خود حضرت مستقیماً استفاده می کنیم ! اولاً که خوب بفرمایید استفاده کنید ! ثانیاً بنده می گویم چرا از اهل بیت ، مگر خود خدا نیست ! خوب بروید از خود خدا استفاده کنید چرا واسطه ؟! چرا امام حسین(ع) ، چرا امام رضا(ع) چرا امام زمان(عج)؟! با این حساب قرآن کریم هم حجابی است برای رابطه باخدا ! می بینید ! شبهه مثل خوره وارد می شود و داشته و نداشته را می سوزاند . توکل باید کرد و توسل . چونکه راهی جز این نداریم .

می شود با قرائت قرآن ، نماز ، زیارت نیابتی و صدقه و هدیه به روح ایشان استمداد کرد . و اما حرف آخر این مجلس : از شاگردان سید هاشم حداد (ره) به حقیر فرمودند : آب بریز بر روی مزار مرحوم قاضی(ره) و برای استشفاء ببر . فتامل فیه .

بروح عبد صالح خدا آیت الله سید علی قاضی(ره) و همه ی اولیای الهی از طریقه ی آخوند ملاحسینقلی همدانی(ره) الفاتحه مع السورة و الصلوات



۳۱ / فلو همّ مکروه الرّدی بی لما دری مکانی ومن إخفاء حبّک خفیتی

پس اگر مرگ قصد من کند ، نمی تواند مکان مرا بیابد . چون عشق تو مرا در خویش پنهان کرده است او به اسرار من نیز راه نمی یابد

۳۲ / وما بین شوقِ واشتیاقِ فنبتُ فی تولُّ بحظرٍ، أو تجلُّ بحضرةِ

شوق من در حال بازگشت از دیدار به دلیل ممنوعیت آن و اشتیاق من در لحظه ی تجلی در بارگاه محبوب ، هر دو مرا به باد فنا داد .

۳۳ / فلو لفنائی من فنائک ردّ لی فؤادی، لم یرغبُ إلی دارِ غرْبَةٍ

پس اگر با مرگ من در بارگاه تو ، قلبم به من باز می گردد ، دلم هرگز به درگاه غریبه ای میل ندارد .

۳۴ / وعنوان شانی ما أبثک بعضه وما تحته، إظهاره فوق قدرتی

حال من همان است که قسمتی از آن را برایت باز گفتم و بازگو کردن باقی آن از توانم خارج است .

۳۵ / وَأُمْسِكْ، عَجْزًا، عَنِ أُمُورٍ كَثِيرَةٍ ، بِنُطْقِي لَنْ تُحْصَى ، وَلَوْ قُلْتُ قَلَّتِ

از سر ناتوانی از بازگو کردن بسیاری از مسائل سر باز زدَم ، زیرا نمی توان آنها را با زبان من بیان کرد ، اگر چیزی گفتم اندکی از بسیار بود .

۳۶ / شَفَائِي أَشْفَى بِلِ قَضَى الْوَجْدُ أَنْ قَضَى ، وَبَرْدُ غَلِيلِي وَاجِدٌ حَرًّا غَلَّتِي

شفای بیماری عشق من به مرگ نزدیک شده و شور و جدّ عشق حکم به مرگ قطعی من داده است . اکنون خنکی عطش من ، حرارت افزای تشنگی من شده است .

۳۷ / وَبِالْيَ أَيْبَى مِنْ ثِيَابٍ تَجْلُدِي بِهِ الذَّاتُ ، فِي الْأَعْدَامِ ، نَيْطَتْ بِلَذَّةِ

خاطر من فرسودن تر از جامه های شکیبایی ام است . و ذات من در فنا شدن با لذت آمیخته است .

۳۸ / فَلَوْ كَشَفَ الْعَوَادُ بِي وَتَحَقَّقُوا مِنْ اللُّوحِ مَامَسَّنِي الصَّبَابَةُ أُبْقَتِ

اگر عیادت کنندگان من دارای مقام مکاشفه ای بودند ، از لوح محفوظ درمی یافتند که عشق چه چیزی از وجود من باقی گذاشته است .

۳۹ / لَمَا شَاهَدْتُ مِنْ بَصَائِرِهِمْ سَوَى فَلَا حَيَّ ، إِلَّا مِنْ حَيَاتِي حَيَاتُهُ ،

اما چشمان آنان مرا چون اندک روحی فرو رفته در جسمی نیمه جان دید .

۴۰ / وَمَنْدَعْفَا رَسْمِي وَهَمَّتْ ، وَهَمَّتْ فِي وَجُودِي فَلَمْ تَنْظُرْ بِكُونِي فِكْرَتِي

و از آن هنگام که جسمم در اثر عشق نابود شد ، در مورد هستی خود به توهم دچار شدم و اندیشه ام در فهم وجودم عاجز ماند .

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عرفان عملی در صحیفه سجادیه

عبدعاصی : در ایامی که مشهد مقدس بودم به کتابفروشی آستان قدس سری زدم و کتاب " عرفان عملی در صحیفه سجادیه " دکتر فاطمه رکنی یزدی را دیدم . علت معرفی این کتاب روان بودن نثر و شیوایی و وضوح مطالب و عناوین آن است . کتاب را بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی چاپ کرده و قیمت آن ۶۷۰۰ تومان است . این کتاب برای دوستداران عرفان شیعی که مبتدی هستند بسیار مناسب است چون به روشنی می بینند که تمامی مبانی و اصول عرفان از فرمایشات ائمه ی هدی سلام الله علیهم اجمعین گرفته شده است . عناوین کتاب که رجوع کرده به ادعیه ی صحیفه ی شریفه به شرح زیر است :

بخش اول : مباحث مقدماتی

عرفان (عرفان و اخلاق - عرفان شیعی)

دعا (انگیزه دعا - حال دعا - اثرات دعا - آداب دعا)

زندگینامه امام علی بن الحسین علیه السلام (دودمان - دوران امامت - امام زین العابدین علیه السلام و آزادکردن بردگان - سیمای معنوی امام، زهد و پارسایی - علم حضرت زین العابدین علیه السلام)

صحیفه سجادیه و سند آن (بررسی سند صحیفه سجادیه - نسخه های مهم صحیفه - صحیفه های دیگر)

جدول تطبیقی ادعیه صحیفه سجادیه جلالی با صحیفه کامله سجادیه (مراحل سلوک در آثار برخی از پیشینیان)

بخش دوم: مراحل سلوک

کسب آمادگی (یقظه - نیت - اخلاص - طلب توفیق و هدایت الهی)

رفع موانع و زمینه سازی (توبه و ضرورت آن - استعاذه - اعتراف به فقر ذاتی و اظهار نیاز و جودی به درگاه باری - زهد - تقوا)

گام های سلوک (خوف و رجاء - صبر - دوستی و دشمنی در راه خدا - حمد و شکر - ذکر)

حالات مقارن سلوک (محبت - معرفت - توکل - یقین - رضا)

نتایج سلوک (توحید - قرب به خدا - لقاء پروردگار)

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

مکاتیب قطب - مقدمه ی اول

عبد عاصی : متن زیر گزیده ای از مقدمه ی کتاب " منتخب مکاتیب قطب " ملا محسن فیض کاشانی با تصحیح و تحقیق سید مجید حسین زاده حجازی و چاپ مدرسه عالی شهید مطهری است که بنده قبل از بیان عین نوشته های جناب قطب در ابتدا بصورت دو مقدمه آورده ام . از بزرگانی که از شیخ عبدالله قطب بن محیی (ره) در آثارشان یاد کرده اند می توان به محدث بزرگ میرزا حسین نوری(ره) - مرحوم شیخ عباس قمی(ره) - (مرحوم میرزا عبدالله افندی اصفهانی(ره) - مرحوم مدرس تبریزی (ره) - علامه محمد قزوینی(ره) اشاره کرد . همینطور مکاتیب قطب مورد توجه کثیری از علما و عرفای بزرگ شیعه بوده است مثل جناب ملامحسن فیض کاشانی - ملاحبیب الله شریف کاشانی - سید قاضی نورالله شوشتری - ملاحمد نراقی - مولی عبدالصمد همدانی - مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی - علامه مجلسی - علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی - آیت الله سعادت پرور - آیت الله کمیلی خراسانی - شیخ آقابزرگ تهرانی و امید است بتوانیم با همدیگر مروری دقیق و عمیق بر این مکاتیب ارزشمند داشته باشیم .



عرفان در دفاتر فارسی

پس از آشنایی پارسی زبانان با دین آسمان اسلامی و سپس گسترش ابعاد معنوی و روحانی آن، عرفان، این سرشاخه تنومند معارف توحیدی در بین پارسیان نیز رواج یافت. از همان سال‌های آغازین شریعت اسلام، عارفان و سالکان بزرگی در پرتو انوار هدایت گستر رسول خدا و خاندان پاک او - که درود خداوند بر آنان باد - در بین عرب زبانان و پارسیان تربیت شدند. این قبیله توحیدی که در سیر و سلوک برین خویش در پی کشف حقیقت جاودان ربوبی و آراسته شدن به حقایق ناب الهی بوده اند، همواره در افت و خیز روزگار راه خویش را از تصوّف ساختگی جدا کرده اند. پایبندی عالمانه آنان به خرد و کلان فرمان‌های شریعت و دلدادگی عارفانه آنها به والاترین آموزه‌های وحیانی، حکایت از جدایی و امتیاز آنان از سلوک بی‌قیدانه مشتی مدعیان دروغین که دم از کشف و کرامت و فنا و بقا و... می‌زنند، می‌کند؛ البته در برشماری روزگار عارفان، گاه به رهپویان حقیقتجویی که دل در زلال جاری معارف اهل بیت (علیهم السلام) شسته اند، برمی‌خوریم که از آنان با نام صوفی یاد می‌کنند و گاه نیز به صوفیان حیل‌بازی برمی‌رسیم که دکان دغل و دورویی را حتی در برابر امیر موحدان علی (علیه السلام) یا فرزندان او چونان امام صادق (علیه السلام) بازگشوده اند، ولی به هر روی عرفان ناب هیچ‌گاه با عرفان ریایی و تصوّف ساختگی سر سازگار نداشته و راه این دو از هم قابل بازشناسی است؛ البته برای آنکه خود خواهد و خدای نیز دیدگاه او را تیز نماید.

سال‌های پایانی سده چهارم هجری و سال‌های آغازین سده پنجم، دوران ظهور اولین آثار عرفان اسلامی به زبان فارسی است. رساله (نور العلوم) منسوب به ابوالحسن خرقانی (م ۴۲۵ ق) و رساله (نورالمریدین) (معروف به (شرح تعرّف) از ابوالبراهیم مستملی بخاری (م ۴۳۴ ق) نیز سخنان و حالات ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ ق) که در اواخر قرن ششم توسط نبیره او محمد بن منور با نام اسرار التوحید مدون گردیده است، از کهن‌ترین منابع عرفان و تصوّف به زبان پارسی است.

رساله قشیریه که اصل آن به عربی توسط ابوالقاسم قشیری در سال ۴۳۷ ق نوشته شده است و

سپس در سال های پس از آن به دست یکی از شاگردان او به نام خواجه ابوعلی عثمان به فارسی برگردانده شده است نیز از قدیمی ترین آثار عرفان فارسی است. کشف المحجوب هجویری (م 465ق) و آثار فارسی خواجه عبدالله انصاری (م 481 ق) - مانند مناجات نامه ,زاد العارفين, . . . - نیز آثار احمد غزالی (م 520 ق) - چون سوانح العشاق ,بحر الحقیقه - و مکتوبات عین القضاة همدانی (م 525 ق) - مانند یزدان شناخت و تمهیدات و آثار فارسی شیخ روزبهان بقلی (م 606 ق) - مانند عبهر العاشقین, شرح شطحیات - و نیز تذکرة الاولیاء شیخ عطار (زنده به سال 628 ق) از دیگر متون عرفانی به نثر فارسی است. پارسی نویسی در حوزه عرفان و تصوف ادامه یافت تا به شکوفایی آثار شاخصی چون المعارف از بهاء‌ولد در قرن هفتم و مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه از عزالدین محمود کاشانی (م 573 ق) در قرن هشتم و نفحات الأنس و لوایح و اشعة اللمعات از عبدالرحمن جامی (م 898ق) در قرن نهم و فراوان آثار دیگر در سده های پس از آن تا روزگار معاصر رسید که اکنون بر سر شمارش آنها نیستیم. درآمیختگی رگه های پیدا و پنهان عرفان, با تصوّف بیگانه از شریعت نبوی - همان گونه که در پیش گفتیم - در بین آثار به جای مانده از گذشتگان نیز به خوبی دیده می شود که در سنجه خرد اهل تحقیق پنهان و پوشیده نیست. اگر عارفانی نامی و پاکیزه جانانی چون سیدحیدر آملی (م پس از 787 ق) و ملامحمدتقی مجلسی (م 1070 ق) و تا این روزگار کسانی همانند آیت حق سیدعلی قاضی طباطبائی (م 1366 ق) به زعم گروهی در ردیف صوفیان قلمداد شوند, چه باک از آنکه عرفان و تصوف دو نام بر یک حقیقت باشند؟ وگرنه هیچ گاه ترس از بدنامی ,سالکان رهپو را از همنشینی با عارفان دلباخته برحذر نداشته است, بلکه عارفانی چون ملاصدرا (م 1050 ق) و فیض کاشانی (م 1091 ق) در عین دل بستگی به عرفان ناب و تصوف حقیقی, پرده از چهره عرفان دغلی و تصوّف دروغین در آثار مکتوب خود برگشوده اند.

مکاتیب نگاری نیز بخشی از عرفان نویسی است که به عربی و فارسی از کهن ترین روزگاران تا

روزگار کنونی ادامه داشته است. اولین نامه های بلند عارفانه از امام علی (علیه السلام) است. امام عارفان در این مکاتیب، یاران خود و سالکان راه جوی همیشه تاریخ را به تقوا و گذر از گذرگاه فریبای دنیا فرا می خواند و در پاره ای از آنها، اوج معارف ناب توحیدی را در قالب کلماتی شیرین و شیوا به نمایش می گذارد که همواره تا جاودان، دستورالعمل راهسپاران وادی توحید خواهد بود.

مکاتیب نویسی، شیوه ای است که عارفان به کمک آن، مریدان و سالکان راه را به راز و رمز عبور از گردنه های حیرت افزای نفس و چگونگی گذر از وادی های هزارتوی آن آگاه می کنند؛ گاه با بشارت و خوش باش و گاه با انداز و به هوش باش. زمانی از تجارب نوری خود سخن می گویند و زمانی نجویان و صمیمانه سر در خلوت سالک کرده، اذکار و افکار او را به سامان می رسانند.

شاید مکاتیب ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰ ق) و پس از آن مکاتیب احمد غزالی (م ۵۲۰ ق) و سپس مکاتیب عین القضاة همدانی (م ۵۲۵ ق) از اولین مکاتیب عرفانی به زبان پارسی باشد. مکاتیب مجدالدین بغدادی (م ۶۱۶ ق) شاگرد نجم الدین کبری (م ۶۱۸ ق) از برترین نامه های عرفانی در حوزه ادبیات فارسی است. مکاتیب شورانگیز مولوی (م ۶۶۶ ق) در فیه ما فیه نیز از نامه های ماندگار عرفان اسلامی است که تا امروزه نیز دستمایه ادب و عرفان پارسیان است؛ در این بین، مکاتیب عبدالله قطب از عارفان قرن نهم از شهرت و اهمیت بیشتری برخوردار است.

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه پنجم

عبدعاصی : این نامه یکی از زیباترین و شیواترین و فرح بخش ترین نامه های این عارف پرهیزکار است. رضوان الله علیه



بسمه تعالی

در ۱۴ ذی الحجه ۱۳۷۵ هجری قمری از زاویه ساوه خدمت یکی از دوستان ارسال داشته است .

تصدقت شوم!

ز چهره پرده برافکند عاشقان را سوخت امان نداد کسی را کند تماشایی

مصیبات و ابتلائات دنیا ، شما را از سیر باز دارد . حاشا و کلا که این ، نه رفتار عاشق و محب است . عاشق باید پیش از سوختن ، پروای سوختن را بسوزاند . نمی بینی پروانه را پیش از آن که بسوزندش ، آتش بسوخت خرمن پروا را . در کافی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود « :انما المومن بمنزله کفه المیزان ، کلما زید فی ایمانه زید ، فی بلائه » . به راستی که مومن ، همچون کفه ی ترازو می ماند که هر مقدار ایمانش افزایش یابد ، گرفتاری و امتحان او افزون می شود .

و لو عز فيها الذل ما لذ لی الهوی و لم تک لولا الحب فی الذل عزتی*

ممکن است گفته شود : ما کجا و این مراتب ، گفته می شود : ماییم و این مراتب ، ما که چهارپا نیستیم ، باید ان شاءالله کم کم ، قدم به بالاتر گذاشت .

پایان

*و اگر در راه عشق به محبوب خواری یافت نشود ، عشق برایم لذیذ نیست و اگر عشق نبود ، هرگز عزت و سربلندی من ، در خواری و ذلت نبود .

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

قبر و فشار قبر

عبدعاصی : قبر و فشار قبر . نه تنها هراسناک و دلهره آور است بلکه تفکر زیاد در آن انسان را از حالت عادی خارج می کند . یادتان هست آخرین باری که بالای یک قبر ایستادید و داخلش را نگاه کردید کی بود ؟ در آن موقع چه چیزی دیدید و به چه چیزی فکر می کردید ؟ چقدر تن و بدنمان از هول و هراس قبر و غسلخانه لرزیده و باز هم سرخوشانه دنبال کارمان رفته ایم ؟ مرگی که پیر و جوان ندارد . سایه ای است که همراه ما در حال حرکت است . متن زیر را با هم بخوانیم شاید تلنگری دوباره باشد . راستی بعد از مطالعه فکر کنیم که چقدر فشار قبر وحشتناک و دردآور و غیر قابل تصور خواهد بود . تنهایی و هراس رها شدن در قبر و سنگ لحد چیدن را در یاد داشته باشیم . این متن در سایت پاسخگویی به سئوالات دینی آمده است :



منظور از قبر، برزخی است که برای انسان بعد از مردن آغاز می‌شود و تا قیامت ادامه دارد. "حماد" یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید "از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم برزخ انسان چیست؟ ایشان فرمودند:

«الْقَبْرُ مُنْذُ حِينِ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ» (۱)

"برزخ همان قبر از زمان مرگ تا قیامت است."

روح انسان پس از مرگ و بریدن از بدن مادی، خود را با بدن برزخی و یا «قلب مثالی» می‌یابد و می‌بیند. در واقع، روح آدمی با رفتن از حیات دنیوی به حیات برزخی، بدن مادی خود را رها کرده و با بدن مثالی خود متحد می‌گردد؛ بدنی که متناسب با نظام برزخی بوده، اتحادش با روح، قوی‌تر از اتحاد آن با بدن مادی در زندگی دنیوی است.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرموده‌اند:

"إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْسَادَهُمْ أَسْكَنَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي مِثْلِ أَجْسَادِهِمُ الَّتِي فَارَقُوهَا فَيُنْعِمُهُمْ فِي جَنَّةٍ"

" ارواح مومنین وقتی از دنیا می‌روند در جسد‌هایی مثل جسد‌های دنیوی هستند و منتعم به

نعمت‌های بهشت (برزخی) می‌شوند. " (۲)

و با جدا شدن روح از کالبد بدن مادی بلافاصله وارد برزخ می‌گردد و با بدن مثالی ادامه حیات خواهد داد و اینگونه نیست که اگر کسی قبر خاکی نداشته باشد، مثل این که طعمه حیوانات درنده شده و یا در دریا غرق شده باشد، قبری نداشته و اگر انسان بدی است که مستحق عذاب و فشار قبر است عذاب از او منتفی شود.

حقایق برزخ مانند بسیاری از حقایق هستی خصوصا حقایق ماورایی نامعلوم است منتهی با مراجعه به قرآن و روایات می‌توان برخی از این حقایق را به دست آورد. آیات و روایات بسیاری درباره برزخ و تبیین آن وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.



قرآن کریم درباره برزخ می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون»؛ (۳) "و پشت سر آنان برزخی است تا روز قیامت که برانگیخته می‌شوند"

و همچنین درباره آل فرعون می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» (۴) " (اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز برپا شود (فریاد می‌رسد که «: فرعونیان را در سخت‌ترین (انواع) عذاب درآورید."

در حدیث نورانی دیگری آمده است: «هنگامی که یکی از شما از دنیا برود، جایگاه او (در قیامت) صبح و شام به او عرضه می‌شود. اگر از اهل بهشت باشد، جایگاهش در بهشت و اگر از اهل دوزخ باشد، جایگاهش در دوزخ است. به او گفته می‌شود:

"این جایگاه تو است. هنگامی که خداوند تو را در قیامت مبعوث می‌کند." (۵)

در حدیث دیگری آمده است: "و الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ" (۶) "قبر باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است."

یکی از ویژگی‌های عالم برزخ، سوال و جواب در قبر است. از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است:

"پیامبر(صلوات الله علیه) در هر جمعه در مسجد به مردم نصیحت می‌کرد و می‌فرمود: «... و دو فرشته به نام نکیر و منکر برای سوال بر تو وارد می‌شوند بدان اولین چیزی که از تو می‌پرسند از خدایی است که می‌پرستی و از پیامبری است که به سوی تو فرستاده شده و از دینی که به آن معتقدی...» (۷)

نعمت و عذاب، متوجه به روح ما در قالب بدن برزخی است، نه به بدن مادی و خاکی ما که در عالم مادی در زیر خاک مدفون است. بدن مادی، پس از مرگ نه حرکتی دارد و نه احوالی؛ اما روح با قالب مثالی در همان حال، در عالم برزخ یا در عذاب و حشتناکی به سر می‌برد و فریادش بلند است و یا در نعمت و شادی به سر می‌برد. البته برخی انسان‌ها هم در حالت خواب برزخی خواهند بود. (۸)

در روایات، عواملی برای عذاب قبر ذکر کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - گذشتن از کنار مظلوم و یاری نکردن او

۲ - سخن چینی

۳ - نافرمانی و کناره‌گیری از خانواده و دوری از همسر خود و پاسخ مثبت ندادن به خواسته‌های طبیعی او

۴ - بد اخلاقی با خانواده. (۹)

اگر نگاه عمیقی به عذاب‌های برزخی و فشار قبر داشته باشیم، باطن این عذاب‌ها برای بسیاری از مومنین نعمت است، چرا که باعث تصفیه و پاک شدن آنها و به تعبیر برخی روایات کفاره گناهان آنان گردیده و موجبات ورود آنها به بهشت را فراهم می‌کند. امام صادق(علیه السلام) (از پیامبر

اکرم (صلوات الله علیه) نقل می‌کنند:

"ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ." «فشار قبر برای مومن كفاره تضييع نعمت‌هایی است که در دنیا مرتکب شده است.» (۱۰)

پی‌نوشت‌ها:

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.
۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۸۹.
۳. سوره «المؤمنون» (آیه ۲۳)، آیه ۱۰۰.
۴. سوره غافر (آیه ۴۰)، آیه ۴۶.
۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۳.
۶. امالی شیخ مفید، ص ۲۶۵، مجلس ۳۱.
۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۳.
۸. پیام قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۵، ص ۴۴۳ - ۴۷۸.
۹. رجوع شود به: علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۹.
۱۰. امالی صدوق، ص ۵۴۰.

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فضائل سوره ی یاسین - بخش اول

عبد عاصی : سوره یاسین آرام دل است . سوره یاسین تقویت کننده ی دل و فکر است . سوره ی یاسین نشاط بخش و لطافت زاست . بسیاری از بزرگان علی الخصوص علمای ربانی طریقت معرفت النفس به قرائت مکرر سوره ی یاسین مخصوصاً صبحها تاکید فراوان داشته و دارند . این گنجینه ی عظیم را قدر بدانیم و خودمان را از آن محروم نکنیم . بیایید از فردا شروع کنیم و یک ربع وقت مان را به تلاوت این قلب تپنده ی قرآن کریم اختصاص دهیم . والعاقبت للمتقین .

نورانیته ی زیادی در قرائت این سوره وجود دارد . اصلاً بدون قرآن خواندن نمی شود راه رفت . بزرگان ما قرآن را با نشاط و صدای محزون می خواندند . بین الطلوعین ها و نیمه های شب . ما خیلی از قرآن غافلیم . باید این کتاب شریف را ورق زد و نگاه کرد . معانی ش را خواند و در آنها اندیشید و لذت برد . حتی به نظر بنده قرائت صرف و محزون آیات شریفه هم موثر است . سوره یاسین بقدری در نورانی کردن دل تاثیر دارد که بزرگان شیعه " ختم یاسین " هم به طرقی در آثارشان ذکر کرده اند که معروفترین آنها " ختم یاسین مغربی " ابو عبدالله مغربی - " ختم یاسین " شیخ بهائی و " ختم یاسین " ملا احمد نراقی رضوان الله علیهم است .

متن زیر بخش اول فضیلتهای این سوره ی مبارکه است که بیانگر عظمت آن است و بی دلیل نیست که عرفای عظیم الشان ما به قرائتش توصیه های بسیار داشته اند . اصلاً فعل و قول عرفای ما هیچکدام بی دلیل نیست و همه مبتنی بر کلام وحی و روایات است .



۱ - امام صادق علیه السلام می فرمایند : هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن "سوره ی یاسین "

است . (بحار الانوار ۲۸۸/۸۹)

۲ - امیر مومنان علیه السلام می فرمایند : نام پیامبر صلوات الله علیه " یاسین " است و ما اهل بیت کسانی هستیم که خداوند در قرآن به ما سلام داده و فرموده : سلام علی آل یاسین (بحار الانوار ۱۶۸/۲۳) امام صادق علیه السلام فرمود " : یاسین " نام پیامبر خدا صلوات الله علیه است و دلیلش آن است که خداوند پس از بردن نام او و قسم یاد کردن به قرآن می فرماید : /نک لمن المرسلین

۳ - امام صادق علیه السلام می فرمایند : به فرزندان خود "سوره ی یاسین " را یاد دهید زیرا این سوره گل خوشبوی قرآن است . (مستدرک ۳۲۵/۴)

۴ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : در کتاب تورات "سوره یاسین " را معمه می خوانند . گفته شد : یا رسول الله ! معمه چیست ؟ فرمود : یعنی برای خواننده اش خیر و برکت دنیا و آخرت را عمومی و فراگیر می سازد) . (مستدرک الوسائل ۳۲۳/۴)

۵ - "سوره ی مبارکه ی یاسین " را دافعه و قاضیه نیز گویند زیرا به سبب خواندن آن تمام بدیها را از خواننده اش دفع می سازد و حاجت های قرائت کننده اش را روا می کند . (همان)

۶ - پیامبر اکرم صلوات الله علیه می فرمایند : قرآن برتر از هر چیزی غیر از خداوند است و فرمود : ان فی کتاب الله سوره تسمی العزیزه . در کتاب خدا سوره ای است که به آن عزیزه گویند . روز قیامت این سوره قرائت کننده ی شریف خود را صدا می زند و او را نزد خداوند شفاعت می کند ... سپس فرمود : بدانید آن "سوره ی یاسین" است . در تفسیر درالمنثور گوید : تسمی العظیمه یعنی : به آن سوره ی عظیمه گفته می شود . (درالمنثور ۴۰/۷)

۷ - قطب راوندی از نبی خدا صلوات الله علیه و علی آله نقل می کند : شب معراج دو لوحی دیدم که در یکی سوره ی حمد و در لوح دیگر کل قرآن نوشته بود و از این لوح سه نور می درخشید . از جبرئیل پرسیدم : ای جبرئیل ! این نورها چیست ؟ گفت : اینها نور قل هو الله احد و "سوره ی یاسین" و آیت الکرسی است . (مستدرک ۳۳۵/۴)

۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس "سوره ی یاسین" را قرائت کند ثوابش معادل بیست حج خواهد بود .

۹ - پیامبر مکرم اسلام صلوات الله علیه و آله و شیعتهم فرمودند : هر کس "سوره ی یاسین" را بخواند و نیت او خداوند عزوجل باشد خداوند او را می آمرزد و آن قدر پاداش به او می دهد که گویا دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده است . (مستدرک ۳۲۲/۴)

۱۰ - شنیدن تلاوت "سوره ی یاسین" معادل هزار دینار صدقه در راه خداوند است . هر کس "سوره ی یاسین" را با زعفران و گلاب بنویسد سپس آن را بشوید و بنوشد هزار نوع دواء - هزار نور - هزار یقین - هزار برکت و هزار رحمت وارد شکم او می شود و هر درد و مرضی و هر کینه و ناخالصی از او کنده می شود . (مستدرک ۳۲۲/۴)

۱۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : هر کس هر شب "سوره ی یاسین" را قرائت کند و از دنیا برود شهید از دنیا رفته است . (درالمنثور ۳۸/۷)

۱۲ - پیامبر اعظم صلوات الله علیه و علی آله فرمودند : هر گاه کسی در قلب خود قساوتی احساس کرد "سوره ی یاسین" را با زعفران در ظرفی بنویسد و سپس آن را بشوید و بنوشد . (تفسیر درالمنثور ۳۸/۷)

دوشنبه یازدهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

نور و ظلمت

عبدعاصی : هفته ی گذشته قرار بود بروم سمت چپ . اما خدا را شکر نشد . پس رفتم سمت راست .

قرار بود بنا به دعوتی به یکی از کشورهای حوزه دریای خزر برویم . راستش اصلاً تمایل نداشتم اما اجباری پیش آمده بود که باید می رفتم . این کشورهای بی بندوبار مجزا شده از استکبار سابق و استثمار فعلی اسم اسلام را یدک می کشند اما بویی از اسلام نبرده اند . نماز می خوانند اما حجاب ندارند . نماز می خوانند اما مشروبات الکلی هم می فروشند . نماز می خوانند اما در حد نهایت فساد اخلاقی دارند . نماز می خوانند اما ... بهمین خاطر شدت از رفتن کراهت داشتم . ظهر روزی که شبش باید می رفتیم از کنسولگری مربوطه خبر دادند که ویزا با مشکل روبرو شد .

دقیقاً از همان روز رفتن ما به آن کشور ویزایی شد و ما ویزا نداشتیم . می خواستیم برویم سمت چپ اما ویزا ندادند . (۱)

تا این خبر بسیار خوشحال کننده را شنیدم نیت زیارت حضرت رضا علیه السلام را کردیم . راستش قبلش هم پیشنهاد داده بودم به جای سمت چپ برویم سمت راست اما مورد قبول واقع نشده بود . همان روز بلیت فراهم شد . بدون پارتنی بازی ! ویزای سمت راست گرفتیم و رفتیم . (۲)

عزیزی بر سر این قضیه فرمود که دعوت خاصه شدید . قرار بود بروید سمت چپ اما سمت راستی نگذاشت . خود سمت راستی کارتان را جور کرد که به زیارتش بروید . (۳)

وقتی در آن هوای فوق العاده سرد وارد حرم یک دست سفید پوش ولی نعمت و آقای دنیا و عقبایمان حضرت رضا علیه السلام شدم حال کسی را داشتم که کسی ضامنش شده تا از چند روز گشت و گذار در سمت چپ نجات پیدا کند . مثل یک زندانی که یک فرد خیر پولش را داده باشد و آزادش کرده باشد . مثل برده ای که از ابوجهل خریده باشندش . (۴)

همیشه این جور نیست . قرار نیست هر وقت خواستیم غلطی بکنیم نجاتمان بدهند . گاهی هم باید برویم و سرمان جوری به سنگ بخورد که دامان دربیاید . سفر سمت چپ ما تفریحی و سیاحتی نبود . شاید باعث خیر هم می شدیم اما چه کسی خودمان را تضمین می کرد ؟ نهایت اینکه چشممان را می بستیم و راه می رفتیم حتماً مدت‌ها بر اثر تنفس در محیط آلوده کم کمش وقت نمازها یا روزه رفتن ها یا گிரایی فکری یا رغبت به دعا و مناجات یا خیلی چیزهای دیگرمان دستخوش تغییر می شد . (۵)

درست است که در سمت چپ هم خدا هست و می شود خدایی بود اما کو آن کسی که همه ی وجودش پر شده باشد از مراقبه و مجاهده ؟ (۶)



Photo : Nima Najafzadeh

FARS NEWS AGENCY

در حرم امام هشتم علیه السلام هر چه بو می کشیدم و نفس می کشیدم و نگاه می کردم و اشک می ریختم سیر نمی شدم . با آنکه مثل حوض ها و فواره های حرم یخ زده بودم اما چشمم از دیدن برف روی گنبد سیر نمی شد . با خودم می گفتم : یا ولی الله ! ان بینی و بین الله عزوجل ذنوبا لا یاتی علیها الا رضاکم . ممنون که مرا خریدی امام رضا ... ای امام رئوف ... آقای مهربان ... خوب دلت برایم سوخت (۷)

در مقابل ضریح هر چه خواستم لساناً و قلباً عرض کردم . دنیایی و برزخی و اخروی . ظاهری و باطنی . هر چه بلد بودم گفتم . مدتی هم ساکت مانده بودم و حرف نداشتم . متحیر بودم . اما آخر سر که خواستم بروم همین یک جمله یادم آمد : بگیر آقا ... بگیر مولا جان ... بگیر امام من ... بگیر ای ولی خدا ... ای آن کسی که زنده ای و حرفم را می شنوی بگیر ... بگیر یا سلطان ... بگیر :

ما را ز ما بگیر و خودت را به ما بده

مرا از خودت پر کن امام رضا . قلبم را از نور خودت نورانی کن . صورتم را از سفیدی خودت سپید کن . یا من تسمی بالغفور الرحیممرا دائماً در مرکز سمت راست قرار بده . مرا دائماً در

محیط خودت قرار بده . ذائقه ی غیر از سمت راستی را در من بسوزان و لذت دائماً در سمت راست بودن مرا تا بینهایت زیاد کن .

به من همت و معرفت و محبت بده . از خودت بده . مرا جلوه ی خودت قرار بده یا ابالحسن (۸)

یکشنبه دهم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عزاداری امام حسین علیه السلام در بیان بزرگان شیعه

عبدعاصی : عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام هیچ محدوده ای ندارد . هیچ حد و حصری نمی توان برای آن قائل شد . ما باید طبق فرمایشات ائمه هدی علیهم السلام و بزرگان شیعه این فریضه ی عظیم را باشکوه تر و پر شور تر برگزار کنیم . عزاداری سیدالشهدا علیه السلام ابعاد گوناگون دارد . یک وجه فردی و باطنی که در فرمایشات بزرگان شیعه بهترین راهنمایی در بیان عارف بزرگ جناب سید هاشم حداد (ره) در کتاب روح مجرد متذکر شده است . و اما در جنبه ی اجتماعی و ملی و فراملی باید به بهترین وجه عمل کرد . چرا که عزاداری ابی عبدالله الحسین علیه السلام حیثیت - اعتبار - قدرت - افتخار و نفوذ مذهب شیعه است . باید در برگزاری عزای سیدالاحرار علیه السلام مثل فرمایش بزرگان شیعه که در زیر آمده است عمل نمود .

در کتاب کرامات الحسینیه ج ۲ ص ۲۱۶ آمده است :

سیدبحرالعلوم (رضوان الله علیه) روز عاشورایی با عده ای از طلاب از کربلا به استقبال دسته ی سینه زنی طویرج می روند ، ناگهان طلاب می بینند مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام

شامخ علمی ، عمامه و عبا را کنار انداخت و مثل سایر سینه زنها لخت شده و خود را میان عزادارن و سینه زنان انداخته و به سر و سینه می زند . طلابی که با معظم له به استقبال آمده بودند هرچه می کنند که مانع از آن همه احساسات پاک بشوند میسر نمی گردد، بالاخره عده ای از طلاب برای حفظ سید بحرالعلوم اطاف ایشان را می گیرند که مبادا زیر دست و پا بیافتد و ناراحت شود ، تا اینکه بعد از اتمام برنامه ی سینه زنی ، بعضی از خواص از آن بزرگوار می پرسند چگونه شد که شما بی اختیار وارد دسته ی سینه زنی شدید و آن گونه مشغول عزاداری شدید؟ سید می فرماید: وقتی به دسته ی سینه زنی رسیدم ، دیدم **حضرت بقیه الله علیه السلام** با سر و پای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می زنند و گریه می کنند ، من نتوانستم طاقت بیاورم لذا از خود بی خود شدم و خدمت حضرتش مشغول سینه زدن گردیدم .



عزاداری قبیله ی طویریج در کربلای معلی

آیت الله قاضی (ره) میفرمودند : در عزاداری و زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مسامحه ننمایید. روزه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر هفتگی هم نشد دهه اول محرم ترک نشود .

در کتاب مصباح الهدایه از قول مرحوم میرزا اسماعیل دولابی (ره) درباره سینه زدن در عزای سالار شهیدان نقل شده است : سینه زدن برای امام حسین علیه السلام بدن را سبک و تمیز و زیبا می کند تا جایی که عکس خوبان خدا در آن پیدا می شود.

سینه زدن خیلی قشنگ و نافع است. مواظب باش در طول سال چند دفعه سینه زدن را ترک نکنی. شخص وقتی سینه می زند، یا امام به درون جان آن سینه زن می رود یا سینه زن به درون امام می رود. در همه ی عمرت یک نوبت هم که شده پیراهنت را در بیاور و لخت شو و نیم ساعت برای حضرت زهرا سلام الله علیها و امام حسین علیه السلام سینه بزنی.

در ایام سوگواری اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام، چند شب درون خانه تان پرچم یا پارچه ی سیاهی بزنی و لباس سیاه به تن بچه ها کنی و دور هم بنشینید و خودتان چند بیت از همان نوحه های ساده ی قدیمی که به فطرت نزدیکتر است بخوانید و با هم سینه بزنی. آن وقت ببینید خدا و اهل بیت از فضل و عنایات با شما و خانواده تان چه ها می کنند... محبت و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) انسان را زود به مقصد می رساند.

آیت اله بهجت (ره) میفرمودند: گریه بر سید الشهداء (علیه السلام) از نماز شب بالاتر است.

آیت الله بهاء الدینی (ره) میفرمودند : دستگاه امام حسین (علیه السلام) فوق فقه است... نباید به دستگاه امام حسین (علیه السلام) اهانت شود، این عزاداری ها احیا کننده نماز و مساجد است.

علامه طباطبایی (ره) میفرمودند : هیچ کس به هیچ مرحله ای از معنویت نرسید، مگر در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) و یا در توسل به آن حضرت.

گوشه ای از حالات و بیانات مجتهد - فقیه - فیلسوف و عارف کبیر

آیت الله سید علی قاضی (ره)

عبد عاصی : آیت الله قاضی (ره) بعنوان جامعترین عارفی که در این اواخر بر روی زمین وجود داشته بهترین نمونه ای است که می توان پیرامونش تحقیق و تفحص کرد . بهمین دلیل دقت بفرمایید که تمام حالات مرحوم قاضی تحت اشراف اساتیدش بوده و بعد از وصل به مقام فناء بوده که می توانسته کنترل کافی داشته باشد لذا بدون استاد طی طریق ناقص است و نتیجه ی درست و دقیق را نمی دهد . هرکس بر اساس مشیت رب العالمین توانایی و استعداد خودش را دارد پس هر کاری که آقای قاضی کرد ما نمیتوانیم انجام بدهیم .



تری المحبین صرعی فی دیارهم کفتیه الکهف لایدرون کم لبثوا

عاشقان را چنین خواهی یافت که بر زمین افتاده‌اند، مانند جوانمردان کهف که نمیدانستند چقدر درنگ کرده‌اند

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

یکی از بزرگان می فرمود : حال مرحوم علامه طباطبایی(ره) با شنیدن نام آیت الله قاضی(ره) دگرگون می شد . // // // روزی در نجف اشرف یکی از شاگردان مرحوم قاضی(ره) پشت سر ایشان بر جنازه ای نماز می خواندند . هنگام نماز جمله ای بس شگفت از مرحوم قاضی(ره) شنید که با شنیدن آن ، بسیار ترسید و دیگر نتوانست در محضر ایشان بماند و پنهانی نجف را ترک و به ایران آمد و طریقه ی توحید و معرفت نفس را رها کرده و دیگر راهی جز زهد و مراقبه نیمود ! مقصود اینکه حتی برخی از شاگردان سالک آیت الله قاضی(ره) نیز نمی توانستند اوج عظمت و مقامات استاد را فهم و هضم کنند . // // // آیت الله جوادی آملی از علامه طباطبایی(ره) نقل می کنند که : پس از ارتحال مرحوم آقای قاضی(ره) روزی مشغول نماز بودم اما تحت الحنکم را که گشودن آن مستحب است باز نکرده بودم . ناگاه دیدم آقای قاضی(ره) تشریف آوردند و در همان حال که من به نماز ایستاده بودم تحت الحنکم را باز کردند و رفتند . // // // یکی از بزرگان می فرماید : مرحوم قاضی(ره) یکبار به مناسبتی (گویا بحث درباره ی این بیت حافظ بود که می گوید : آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند ...) به پشته ای از خاک می نگرد و آن تل خاک را با نظر خود طلا می کند . // // // یکی از بزرگان از آیت الله مرندی(ره) نقل می کنند که : آیت الله قاضی(ره) شبهای ماه مبارک رمضان با شاگردان خود جلسه ای داشتند که حدود سه ساعت به درازا می کشید . ابتدای آن مجالس مرحوم قاضی(ره) می فرمودند : " خودبین نباشیم . خدایین باشیم . " و پس از این جمله سرها پایین بود و تا پایان جلسه همه در سکوت و تفکر بودند .

///// آیت الله جوادی می فرمودند : با آن فقر و تنگدستی شدید علامه طباطبایی(ره) در نجف ،
مرحوم آیت الله قاضی(ره) به ایشان می فرمودند : با این همه تجملات و تعلقات و زندگی مرفه به
جایی نمی رسی ! اگر می خواهی به مقامی برسی ، باید از همه ی اینها دست بکشی ! .
///// یکی از اطرافیان آیت الله قاضی(ره) نقل می کند : روزی با ایشان به سمت منزلش می رفتیم . به
سر کوی ایشان که رسیدیم مشاهده کردیم که صاحب خانه ، اثاث مرحوم قاضی(ره) را به کوچه
ریخته است . آیت الله قاضی(ره) به محض دیدن آن صحنه فرمود : خدا گمان کرده که ما هم
آدمیم که با ما چنین معامله می کند ! .
///// یکی از بزرگان می فرماید : آیت الله قاضی(ره) تمام
شبى را در سجده گفته بود : " حسن ، حسن ، ... " و شاگردان ایشان جرات نمی کردند علت آن
عمل و ورد را از ایشان پیرسند . اما یکی از شاگردان قدیمی ایشان ، مرحوم آیت الله علی محمد
بروجردی(ره) می گفت : من لر بودم ! از این رو دل را به دریا زده و از ایشان دلیل را پرسیدم .
فرمودند : دیشب خداوند پسری به من داده که نامش را حسن نهادم و دیدم خیلی تسلیم است .
گفتم من هم آن قدر " حسن ، حسن " بگویم تا مثل " حسن " تسلیم شوم .
///// مرحوم آقای
سید محمد حسن قاضی(ره) که در ۱۶ شهریور ۱۳۸۷ به رحمت خدا رفتند می گفت : زمانی در
بازار تهران مغازه عطرفروشی ام آتش گرفت و من در اندیشه بودم که چرا اینگونه شد . در این
هنگام پدرم قاضی بزرگ(ره) را دیدم که با وجود اینکه از دنیا رحلت کرده بود عصازنان از داخل
بازار به طرف من می آید . به من که رسید فرمود : می دانی چرا اینطور شد؟! چون به خودت
مغرور شده بودی که در مدت کوتاهی توانستی تجارت پررونقی را در ایران راه اندازی کنی . این
آتش نتیجه همین غرورت بود که به عمل خودت تکیه کردی ! پدرم این را گفت و عصازنان از
بازار خارج شد .
///// باز " حسن " می فرمود : زمانی از دست یکی از مشکلات زندگیم به
تنگ آمده بودم . پدرم را دیدم که نزد من آمد و گفت : این مشکل ، بخشی از سیروسلوکت است
و خداوند آن را مقرر فرموده است . باید با آن بسازی که برای رشدت لازم است .
///// و باز
می گفت : وقتی که مشغول نوشتن کتاب صفحات من تاریخ الاعلام (موسوعه ی ۱۰ جلدی که
جناب سید محمدحسن قاضی درباره پدرشان نوشته و دو جلد آن به نام آیت الحق و با ترجمه

اخوی کوچکشان به چاپ رسیده است) بودم در نقل مطلبی از کارهای پدرم با خود می اندیشیدم که پدر در اینجا اشتباه کرده است . در این هنگام دیدم در خانه را می زنند . دم در رفتم و در را باز کردم . پدرم پشت در بود . (بعد از رحلت آقای قاضی) به من گفت : با من همراه شو ! دنبالش راه افتادم . آنوقت دیدم در طی راه من کوچک و کوچکتر می شوم تا اینکه به سنی رسیدم که آن اتفاق افتاده بود و آنجا دیدم همان کاری که پدر کرده درست بوده است . آنوقت پدرم به من گفت : برگردیم . در حین برگشت باز بزرگ و بزرگتر شدم تا اینکه به درخانه رسیدم و پدرم رفت . ///// زمانی هم که سید حسن در سفر حج بر اثر مصرف دارو در فرودگاه جده خوابش می برد و جامی ماند ، پدر به خواب یکی از همسفران می آید و می گوید : چرا فرزند مرا در فرودگاه تنها رها کرده اید ؟ بروید و او را بیاورید . ///// در این سالهای آخر عمر سید حسن ، پدرش در خواب به دیگران و خودش فرموده بودد : " بیا نجف ، برایت خانه گرفته ام . " و او فهمیده بود که دیگر باید برود . [قالوا تالله تفتنوا تذکر یوسف حتی تکون حرضاً او تکون من الهالکین = به ملامت گفتند : به خدا سوگند که تو آن قدر دائم یوسف یوسف کنی تا از غصه فراقش مریض شوی و یا خود را به دست هلاکت سپاری] . راز آزادی کامل ایشان در برزخ را خودشان در زمان حیاتشان فرموده بودند : برزخ من در دنیا ، فقر است که دیگر در برزخ مشکلی نخواهم داشت . و فرموده بود : من از خدا خواسته ام که جسمم در برزخ ، در اختیار خودم باشد . /////



ورودیه ی مقبره مرحوم قاضی در وادی السلام نجف اشرف

علامه طباطبایی (ره) می فرمود : آیت الله قاضی (ره) در عین تاکید بر نماز شب ، سوگواری بر **حضرت سیدالشهدا (ع)** را بافضیلت تر از نماز شب می دانستند . و از طرفی می فرمودند : وسیله ی رسیدن به دنیا و آخرت ، نماز شب است . // // // علامه طباطبایی (ره) می فرمود : آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : گاهی خداوند چهل روز بنده را در سختی و گرفتاری قرار می دهد تا یکبار از ته دل " یاالله " بگوید و به یاد خدا بیفتد . // // // آیت الله بهجت (ره) می فرمود : آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : برای حاجتی چهل سال پس از نماز ، دعا می کردم ، بعد معلوم شد که مصلحت نبوده است که برآورده شود . // // // زمانی علیرغم میلشان جهت دادوستدی مجبور شدند که عکس بیندازند و شاگردان از روی آن تکتیر کردند و در جلسه درس پخش می کردند . علامه طباطبایی (ره) می فرمود : در همان حین پخش عکس ، آقای قاضی (ره) فرمودند : شما اصلاً عقل ندارید ! من خودم اینجا نشسته ام شما سر عکس من دعوا می کنید ! . علامه (ره) می فرمود : ما هم یکی از آنان بودیم که در آن جلسه عکس می خواست . // // // آیت الله قاضی (ره) درباره جناب ملاصدرا (ره) عبارت فخر شیعه را بکار می بردند . ایشان ابن عربی (ره) را از

کاملین می دانستند و کامل در زبان ایشان یعنی کسی که ولایت را فهمیده و درک و ذوب شده باشد .



درب منزل مرحوم قاضی

علامه طباطبایی(ره) می فرمود : آیت الله قاضی(ره) فرمودند : شبی در مسجد کوفه ، ذکر درودیوار را می شنیدم بطوریکه آن شب خوابم نبرد . (ظاهراً این اتفاق در اوایل سلوک ایشان بوده وگرنه گوش ایشان و هم مقامات ایشان به سرعت به اینگونه نواها و تسبیحات عادت و خو می کند). // // // باز علامه(ره) می فرمود : آقای قاضی(ره) می فرمودند : من از باباطاهر تعجب می کنم که در شعرش (یکی درد و یکی درمان پسندد) چنین سروده . چطور گفته : اگر جانان ، هجران را پسندد ، من هم آن را می پسندم ؟ چگونه انسان می تواند این را بپذیرد ؟ عاشق بر هر چیز صبر می کند اما بر فراق ، صبر نمی توان کرد . **مولا علی (ع)** در دعای کمیل می فرماید : مولا و آقای من ! گیرم بر عذاب تو صبر کنم ، بر دوری تو چگونه شکیبام باشم ؟؟؟ .

جملاتی پر مغز از آیت الله قاضی (ره) : ۱ - در امور آخرت ، عمده آنها توحید است . ۲ - با دروایش و طریق آنها کاری نداریم . طریق ، طریقه ی علما و فقهاست با صدق و صفا . ۳ - این

راه شرح صدر و استقامت می خواهد و آنکه استقامت نداشته باشد ... نمی تواند . ۴ - آن کس که به استاد رسید ، نصف راه را طی کرده است . ۵ - بیست سال تمام است که وضو دارم و بی وضو نبوده ام الا حین تجدید وضو و نخواییدم مگر با طهارت آبی (وضویا غسل) . ۶ - نماز را بازاری نکنید . اول وقت به جا آورید و با خضوع و خشوع . ۷ - تلاوت قرآن ، نوشیدنی و شراب مومنین است . ۸ - محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نشود . ۹ - ثواب رفت و آمد بین حرم شریف حضرت اباعبدالله(ع) و حضرت ابالفضل(ع) از سعی بین صفا و مروه بیشتر است . ۱۰ - بعد از نمازهای واجب ، تسبیح حضرت زهرا (س) ترک نشود . همانا آن ذکر کبیر است . ۱۱ - الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید .

ایشان انواع اذکار را از نظر کمی و کیفی برای خواص متذکر می شدند . بعضی اوراد برای قوی شدن اراده ، بعضی برای تقویت روح ، برخی برای رزق ، دسته ای برای توحید و فنای فی الله و تعدادی برای محبت . بعضی اذکار توحیدی فقر می آورد و ممکن است شخص نتواند تحمل کند و الا حرمت ذکر ضایع شود . ایشان همچنین میان افراد مجذوب و غیر مجذوب فرق می گذاشت چون بین میل کلی و جزئی فاصله و ثمره بسیار است و ثمرات روحی و مزاجی باهم متفاوت است . // // // // زمانی آیت الله نجابت(ره) از ایشان پرسیدند : می خواهیم ببینم آیا ادراک توحید و لقاء الله و سیری که شما در وحدت حق دارید حقیقت است یا امر تخیلی و پنداری ؟ مرحوم قاضی(ره) رنگشان سرخ شد و دستی به محاسنشان کشیدند و فرمودند : ای فرزندم ! من چهل سال است با حضرت حق هستم و دم از او می زنم . این پندار است ؟ // // // // اوایل آمدن ایشان به نجف ، وسط حیاط مسجد کوفه چاله ای بود که زیاد آشغال جمع شد . از ایشان خواستند تا مساعدتی کنند . ایشان هم با همکاری تعدادی مشکل را رفع کردند . در محل بیت الطشت ایستاده بودند که دیدند روی یک کاشی اسم ایشان نوشته شده و به قولی از زحماتشان تشکر شده . با عصبانیت کلنگ را از یکی از کارگران گرفته و کاشی را شکستند و به جایش گل مالیدند . او برای خدا کار می کرد . کارگر خدا بود . // // // // از اولین دستوراتی که به علامه طباطبایی(ره)

دادند سکوت و مواظبت بر زبان بود . به سید هاشم حداد (ره) هم دستور کتمان داده بودند . ایت
الله سید محمد همدانی(ره) می فرمود : آیت الله قاضی (ره) فرمودند : من در آغاز این راه در
دوران جوانی برای اینکه جلوی افسارگسیختگی زبانم را بگیرم ۲۶ سال ریگ در دهانم گذارده
بودم . خودشان می فرمودند : چون ۲۰ سال تمام چشمم را کنترا کرده بودم چشم ترس برای من
آمده بود و چنانکه هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود
چشمهایم بسته می شد . خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی هم می آمد و
آن مشقت از من رفته بود . // // // // علامه (ره) می فرمود : رفتم مسجد کوفه دیدم ایشان و همه
خانواده اش تب کرده اند و مریضند . هنگام نماز شد و طبق معمول در اول وقت اقامه فرمودند بعد
از نماز عشا چنان ایه ی " آمن الرسول ... " را با توکل کامل می خواندند که انگار نه انگار .
// // // // مرحوم استاد سید محمدحسن قاضی(ره) می گفت : موت اختیاری گویا یک حالتی است
که برای انسان رخ می دهد و روح انسان از بدنش جدا می شود . وقتی روح از بدن جدا شد و از
علائق مجرد شد حقایق برایش متجلی می شود و آنچه را در کتابها خوانده می بیند و می فهمد .
آقای قاضی(ره) بیان می کردند هرکس موت اختیاری داشته باشد مرگ برایش آسان می شود و
دیگر از مرگ نمی ترسد . ایشان به آقای الهی و آقای طباطبایی فرمودند : شما به تبریز بروید
ولی شیخ ... را پیش خود نگه داشتند . چون معتقد بودند کسی که موت اختیاری دارد مرگ
برایش خیلی آسان می شود و علامه طباطبایی و برادرش الهی و شیخ محمدتقی آملی موت
اختیاری داشتند . بیخود نیست که علامه(ره) می فرماید : ((ما هرچه داریم ، از قاضی(ره) داریم
// // // //))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِرَحْمَتِهِ جَمِيعًا وَنِعْمَ الْوَسِيلُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

از نماز تحفظ کردیم چه زبان محفوظ ماند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دستخط مرحوم قاضی در خصوص اهمیت نماز اول وقت

جناب سید محمدعلی قاضی فرزند ایشان می گفت : یکبار در کوفه که بودیم صدایمان کردند که
بیاید دیوارها را پاک کنید . قدیم دیوارها گچ سفید بود و ظاهراً شب یا نزدیک صبح ، ایشان به
وجد آمده بودند و احوالاتی غلبه کرده بود و اشعاری را با ذغال بر دیوار نوشته بودند . /////
آیت الله قاضی (ره) می فرمودند : خداوند متعال به دلیل اینکه ما از سیروسلوک منقطع نشویم و
همیشه شور و حال انجام اعمال و افعال را داشته باشیم ما را در این باره طماع آفریده است . (طمع
نسبت به خود خدا) . /////
سید هاشم حداد (ره) می فرمود : آقای قاضی (ره) می فرمودند :
زمانی که نفس غیر از خواسته ی معشوق را طالب کرد ، واجب است انسان آماده ی جنگ و قتال
با او باشد . /////
آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین نقل میکرد که روزی به یکی از مجالس
خاص که به خواص معمولی از تلامذه ی ایشان تعلق داشت مشرف شدم . وقتی از منزل ایشان
بیرون آمدم همین را بگویم که عبا را روی سرو صورتم کشیدم و راه افتادم و مالک اشکهایم نبودم

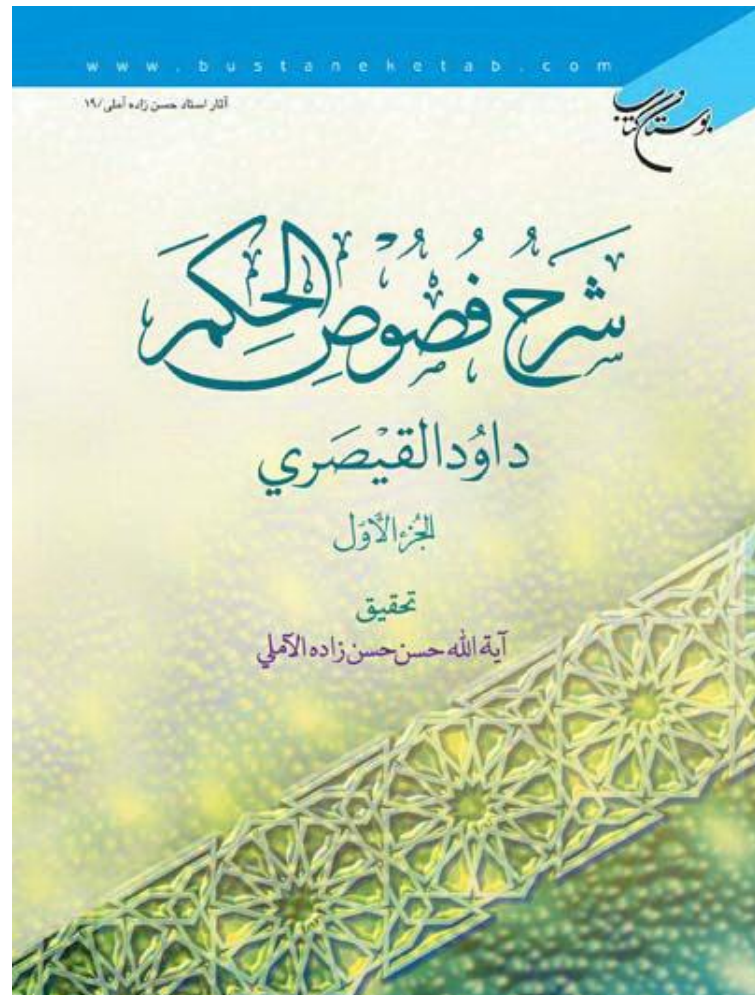
و بی اختیار گریه می کردم . به هرکجا وهرکس که نگاه می کردم بدم می آمد و در اثر انقطاع موقت از دنیا ، طاقت ماندن در دنیا و زندگی با مردمان از من سلب شده بود . صد حیف که بعدها نتوانستم در آن مجالس نورانی حاضر شوم . // // // آیت الله کشمیری(ره) میفرمود : پس از رحلت ایشان هرچند وقت یکبار در روح ایشان در تماس بودم و گفتگو داشتم . زمانی بعضی مرا اذیت می کردند . برای دفع اذیت آنها چندبار سوره ی را خواندم و به روح ایشان تقدیم و یاری خواستم . در مکاشفه ای ایشان را دیدم که با انگشت اشاره این کلام را فرمودند : انا کفیناک المستهزئین . همینطور هم شد و آن شخص بعداً فلج شد . // // // آقای محمدحسن قاضی(ره) می گفت : یکی از علما مرتباً به ایشان ایراد می گرفت که چطور میشود مردم امام حسین(ع) را با شناخت به اینکه فرزند پیامبر و علی و فاطمه (ع) بکشند.ایشان ناگاه ناراحت شدند و پرده را کنار زدند و آن شخص حضرت اباعبدالله(ع) را در کربلا در عرصه جنگ مابین نیزه و سنگ و تیر و شمشیرها دید و بیهوش شد . من از پدر خواهمش کردم تا آن عالم ! را به هوش آورد . ایشان به سید هاشم حداد (ره) فرموده بودند : درست است که شما شاگرد من و زیر نظر من هستی ، ولی هرچه می خواهی باید از امام حسین (ع) بگیری و این نه به آن معناست که اگر بروی در حضرت علی(ع) را بزنی در باز نمی شود . ما در زیارت جامعه داریم : " السلام علی الدعاء الی الله و الادلاء علی مرضاة الله " اما از القاب امام حسین(ع) است که " السلام علی الدلیل ذات الله " امام حسین(ع) راهنما و دلیل به ذات خداست . انسان را مستقیم به ذات خدا می رساند .

دوشنبه چهارم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

فصوص الحکم - مقدمه سوم

عبد عاصی : در این مرحله وارد شناساندن جلوه ی مقام احدیت یعنی ولایت کلیه ی محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم می شویم . حتی تعریف کلمه ی " ختمی مرتبت " و " پیغمبر " آن قدر وسیع و گسترده است که در اگر در ذات نبی خاتم صلوات الله علیه تعریف شود به مقام " احدیت " خواهیم رسید . متن را با دوره ی مقدمات قبلی مطالعه بفرمایید تا این مقدمه را هم تحلیل درست نمایید .



با این ملاحظات مقدماتی ، به گفتار قونوی در مورد منشا دریافت روحانی برمی گردیم که در فصوص بسیار چشمگیر می باشند ، یعنی : به " مقام محمد ، که مشرب الذّات ، و جامع الاحدیّه است " . این سه واژه مترادف اند . و مقام روحانی واحدی را از مناظر متفاوتی توصیف می کنند .

چون محمد اشرف الانبیاء و خاتم النبیین است ، مقامش تمام کمالات سایر انبیاء را در برمی گیرد . انبیای دیگر بیش از انکسارات متفاوت نور یکپارچه ی محمد نیستند . اگر مقام محمد با " مشرب الذّات " تطبیق می کند ، از آن جهت است که عین ثابتۀ اش - یعنی ، " حقیقت محمدی " - اسم اکبر ، اسم خود ذات است ، پس حقیقتش اولین ظهور ذات مطلق می باشد . به این دلیل روحش اولین چیزی است که خداوند خلق کرد .

عنوان " جامع الاحدیّه " وحدانیت مطلق است که با ظهور ممکنات نامتناهی و تعین ظاهری تطبیق می کند . این تنظیمات خاص به ما القا می کنند که این وجه تسمیه ی ذات ، دو عنوان بهتر شناخته شده ی دیگر را نیز در بر دارد که یکی احدیت ، یا ذاتی است که وحدت مطلق تلقی می شود و کل کثرت را نفی می کند ، و دیگری واحدیت ، یا ذاتی است که شامل تمام کمالات وجودشناسانه می شود . قونوی و دیگران به وضوح بیان می کنند که والاترین مقامی که دیگر انبیاء غیر از محمد به آن رسیده اند واحدیت است ولی تنها محمد ، در میان انبیاء دارای مقام احدیت است .

یکشنبه سوم دی ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

.....

خصوصیات بندگان خدا

عبد عاصی : در بین صحبت‌های آیت الله قرهی همیشه حرفهای خوب دیده می‌شود . خوب است که رفقا منبرهای ایشان را هم دنبال کنند . این بار متن یکی از منبرهای ایشان را تقریباً بطور کامل گذاشتم تا دوستان استفاده کنند .



هدف بعثت تمام انبیا

آنچه که اولیاء خدا و حضرات معصومین(ع) در باب بهترین‌ها، تبیین فرمودند، این است: کسی در بهترین خوبی‌ها قرار دارد که در مرحله نخست، شهوت خود را کنترل کرده باشد.

لذا اگر کسی توانست انواع شهوات (شهوت جنسی، شهوت قدرت، شهوت مال، شهوت شکم و...) را کنترل کند، برنده است، اما اگر در این مسئله توفیق نداشت، طبیعی است اصلاً به خوبی‌ها ورود پیدا نکرده است.

همان‌طور که وجود مقدس پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم الأنبیاء، محمد مصطفی(ص) هدف بعثتشان را مکارم اخلاق بیان کردند و می‌فرمایند: من برای اتمام مکارم اخلاق مبعوث شدم.

تازه عنوان «لِأْتَمِّمَ» در این فرمایش حضرت، نشان می‌دهد نه تنها هدف پیامبر(ص)، بلکه بعثت همه انبیا به همین منظور بوده و پیامبر عظیم‌الشأن(ص) تمام‌کننده این مطلب هستند و آن را تکمیل کرده‌اند، یعنی کمال مکارم را برای انسان‌ها آورده‌اند.

بهترین مکارم اخلاق را نیز، اجتناب از محارم و دوری از گناه بیان می‌فرمایند، این مطلب به قدری مهم است که بیان شده: اگر کسی این مکارم اخلاق را رعایت کند؛ یعنی از هر گناه، بدی، زشتی، پلشتی و هر آنچه که عامل می‌شود که انسان گرفتار بدی‌ها شود، دور شود، برنده است.

اجتناب از محارم، رغبت به مکارم

در یک روایت شریف وجود مقدس مولی‌الموالی(ع) می‌فرمایند: «إِذَا رَغِبْتَ فِي الْمَكَارِمِ فَاجْتَنِبِ الْمَحَارِمَ»، هر کس خواهان مکارم اخلاق است و دوست دارد که در مکارم اخلاق قرار بگیرد، حتماً باید از محارم اجتناب کند؛ یعنی تا انسان مبتلاست، نمی‌تواند وجودش را به مکارم اخلاق، مزین کند.

در باب خیر و خوبی‌ها هم همین‌طور است، اگر کسی جدی می‌خواهد در خوبی‌ها قرار بگیرد، باید از شهوات طاهر شود.

پاک شدن از شهوات و بهترین بودن

وجود مقدس مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب(ع) می‌فرمایند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ»، بهترین مردم، آن کسی است که نفس خودش را از همه شهوات پاک کند.

«طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» یعنی از هر شهوتی پاک بشود؛ چه شهوت جنسی، چه شهوت مال، چه شهوت قدرت و ...، از همه و همه پاک شود، در حقیقت طوری باشد که جز زهاد عالم و کسانی

که از دنیا بریده‌اند، بشود، همان‌طور که فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ زَهَدَتْ نَفْسُهُ» «آن کسی که نفس خودش را زاهد کرد، بهترین مردم است.

حضرت بعد از «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ»، می‌فرمایند: «وَقَمَعَ غَضَبَهُ وَارْضَى رَبَّهُ». این غضب را از بین ببرد - به فضل الهی به موقع راجع به این غضب که انسان را گرفتار می‌کند، صحبت می‌کنیم - و به آنچه که پروردگار عالم به او مرحمت کرده است، راضی شود.

یکی از خصوصیات رضا هم این است که برای انسان آرامش می‌آورد. وقتی کسی راضی به رضای پروردگار عالم شد، دیگر حال او، حال متانت و آرامش می‌شود. البته این‌طور نیست که مشکل نداشته باشد؛ مشکل دارد اما دغدغه خاطر ندارد؛ چون راضی به رضای پروردگار عالم است.

نگاه به شهوت با دو معنا

۱. تراوشات نفسانی

لذا بهترین انسان‌ها کسانی هستند که در مرحله اول، شهوات را درون خودشان از بین ببرند، اولیا خدا از جمله آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، صاحب جامع السعادات، ملاً محمد مهدی نراقی یک تعبیری را در رابطه با شهوت بیان می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: شهوت یعنی آنچه خواسته نفسانی و غیر از خواسته پروردگار عالم است؛ یعنی هرچه که تراوشات نفسانی است، شهوت می‌شود و هرچه من الله تبارک و تعالی است، بندگی. لذا انسان باید با هرچه که می‌خواهد از نفس بیرون بیاید، مقابله کند.

2. قوه‌ای من ناحیه الله

البته دو حالت برای شهوت است؛ یعنی در باب اصل شهوت یک معنای دیگر را هم داریم و آن این است: شهوت، یک قوه‌ای است که مثل قوای دیگر من ناحیه الله تبارک و تعالی در بشر قرار

داده شده است و هیچ یک از انبیاء عظام هم نیامده‌اند که این شهوت را در انسان سرکوب کنند، بلکه آمدند بگویند: آن را در صراط مستقیم قرار بدهید و شهوت‌ران نباشید. لذا شهوترانی بد است؛ نه اصل این قوه شهوت. انسان باید این شهوت را کنترل کند و در صراط مستقیم قرار بدهد.

علمای اخلاق در رابطه با شهوت به این معنای دوم، مفصلاً مطالبی را بیان کرده‌اند، آن‌ها غضب را هم به عنوان شهوتی تبیین کردند که اگر در صراط خودش باشد، منعی ندارد اما اگر در صراط خودش نباشد، همان شهوتی می‌شود که نباید به آن مبتلا شد، لذا هر چیزی باید در صراط خودش قرار بگیرد.

پیامبر عظیم‌الشان (ص) که رحمت للعالمین هستند، «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» می‌شوند و با کفار شدیدترین برخوردها را می‌کند، حتی در قرآن کریم و مجید الهی، من ناحیه الله تبارک و تعالی به ایشان بیان می‌شود: مواظب منافقینی که دور تو هستند، باش. پس باید غضب کند و مراقبه داشته باشد. اما اگر کسی یک موقعی این غضب در صراط خودش قرار ندهد، همان شهوت به معنای اول می‌شود.

اولیا خدا در یک تعبیری راجع به صراط مستقیم بیان می‌کنند: صراط مستقیم یعنی همه قوایی که پروردگار عالم به انسان مرحمت کرده، در راه خودش (راه پروردگار عالم) استفاده شود و از آنچه نفس دون می‌خواهد، دور شود. چون نفس دون چیزی را می‌خواهد که خلاف آن چیزی است که پروردگار عالم بیان کرده است.

شهوت، نجس است!

لذا باید نفس را پاک کرد. بزرگان در رابطه با لفظ طهارت، تعبیری را بیان می‌کنند که بسیار عالی و زیباست. از جمله آیت‌الله بهجت، آن بهجت القلوب بیان می‌فرمودند: از مواردی که عنوان طهارت برای دوری از شهوات بیان شده، معلوم می‌شود شهوات، نجس است.

این جا هم حضرت فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ»، پس معلوم می‌شود این شهوات، نجس است و انسان باید نفسش را طاهر کند؛ یعنی اگر با شهوات بودی، این شهوات، نفس را به نجاست می‌کشاند و نفس، نفس دون و نجس می‌شود؛ اما اگر دور از شهوات بودی، نفست، نفس الهی و طاهر می‌شود و این مطلب مهمی است.

هر نوع از شهوات انسان را گرفتار می‌کند، یکی شهوت مال دارد «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» و طبیعی است طوری مال را دوست دارد که دیگر برایش مهم نیست حلال باشد یا حرام، لذا به نجاست می‌افتد.

یکی شهوت قدرت دارد، لذا از هر طریقی که شده به نفس جواب مثبت می‌دهد تا به قدرت برسد. دیگر برایش مهم نیست چه کسی چه چیزی بیان می‌کند؛ مهم نیست که با کیست، یک روز این طرف است، یک روز آن طرف؛ فقط ملاکش این است که به قدرت برسد. پس نفس او هم نجس شده است.

یکی نعوذبالله، نستجیربالله شهوت جنسی دارد. دیگر برایش مهم نیست طرفش کیست، حلال است، حرام است، نگاه را کنترل نمی‌کند، زبان را کنترل نمی‌کند، دست را کنترل نمی‌کند؛ خودش را در لجن‌زار گناه قرار می‌دهد و این طور مبتلا می‌شود.

پس اگر انسان می‌خواهد بهترین انسان‌ها باشد، باید مراقب باشد. فرمودند: بهترین انسان‌ها، آن کسی است که در ابتدا نفسش را از شهوات طاهر کند؛ یعنی باید هرچه شهوت است، بیرون بریزد.

بیان هم کردیم که شهوت یعنی آن تراوشات نفسانی که غیر از خداست. اگر انسان در این باره تأملی کند، خودش می‌تواند بفهمد. همان‌طور که بیان می‌شود: «الانسان خبير على نفسه» انسان خود، به نفس خودش آگاه است و هیچ کس بهتر از او نسبت به نفس او آگاهی ندارد، مثلاً خودش می‌داند که نعوذبالله، نستجیربالله، پناه به ذات حضرت احدیت، به کدام شهوت دچار است؛ شهوت غضب، شهوت مقام، شهوت مال، شهوت جنسی، شهوت عنوان، یا...

شهوت بیان/استغفار بعد از جلسات ذکر!

به قدری این شهوت عجیب و خطرناک است که اگر یک موقع به اولیا خدا، من ناحیه الحجّه امر نمی‌شد، حتی حرف هم نمی‌زدند و فقط یک کنجی می‌نشستند و سکوت می‌کردند؛ چون نگران بودند و می‌ترسیدند از این که صحبتشان، شهوت بیان باشد. اما چون می‌دانند الان امر است که «بَلِّغ»، آن‌ها هم تبلیغ می‌کنند.

آن مرد الهی و عظیم الشان، علامه آسید محمدحسین حسینی طهرانی، به نقل از آسید هاشم حدّاد می‌فرمودند: بعد از مباحث، وقتی دارید جلسه را ترک می‌کنید، بهتر است صد مرتبه استغفار کنید.

بعد ایشان فرمودند: یک موقعی برای من سؤال شد؛ گفتم: این استغفار بعد از جلسه که شما امر فرمودید، یعنی چه؟

ایشان فرمودند: ما این استغفار را می‌کنیم که نکند آنچه که گفتیم از نفس بوده باشد - گرچه خصیصین با هم در خلوت هستند اما وحشت داشتند از این که نکند شهوت بیان داشته باشد - و آنچه که شما استغفار می‌کنید، برای این است که نکند تصوّر کرده باشید حالا که شما در این راه آمدید، انتخاب شده‌اید و دیگر هیچ کس جز شما انتخاب نشده!

شاید یک موقع انسان به خودش غره برود که الان در دل شب، خیلی‌ها خواب هستند اما امثال ما انتخاب شده‌اند که در محضر آسید هاشم حدّادیم و... .

لذا اولیا الهی از هر نوع شهوتی گریزان بودند که بهترین مردم همین افراد است.

انسان مبتلا به نجاسات نفسانیه است

یک مطلب دیگری که از روایت شریفه «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» معلوم می‌شود، این است که مع‌الأسف، انسان به این شهوات و نجاسات نفسانی مبتلاست و چون مبتلاست، باید برای برطرف شدنش کار کند.

عرض کردیم وقتی عنوان «طَهَّرَ» است، طهارت در مقابل نجاست است. اگر طهارت است، یعنی مقابلش نجاستی است. اگر فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» یعنی بشر به این نجاسات نفسانیّه مبتلاست. مبدا یک موقعی این مطلب را فراموش کند.

راه به دست گرفتن زمام نفس

اتفاقاً یکی از مطالبی که در رابطه با بهترین انسان‌ها بیان شده، این است که آن کسی، از بهترین انسان‌هاست که دائم نفس خودش را مخاطب قرار بدهد و مراقب این نفس دون باشد؛ چون اگر مراقب نباشد، معلوم است صد در صد گرفتار می‌شود. اگر کسی بخواهد به غیر خودش بپردازد، باخته است.

عرض کردیم پیامبر عظیم‌الشان (ص) فرمودند: «خَيْرُكُمْ مَنْ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَمَلَّكَهَا»، بهترین شما کسی است که خداوند او را در برابر نفسش یاری برساند و در نتیجه زمام آن را در اختیار خودش قرار دهد، «فَمَلَّكَهَا» یعنی اوّل به خودش بپردازد.

اولیا خدا حسب روایات شریفه بیان می‌کنند: بهترین انسان‌ها، آن کسی است که قبل از این که به عیوب دیگران، مشغول شود - که اصلاً اولیا به عیوب دیگران کار ندارند - به عیوب نفس خودش بپردازد.

آن کسی که بهترین انسان‌هاست، نگاه می‌کند و می‌فهمد نفس، درون نجاست نفسانیّه و شهوات است. لذا برای این که دچار این نجاسات نفسانیّه نشود و گرفتار نشود، اوّل به خودش می‌پردازد و به دنبال طهات نفس می‌رود.

اصلاً اولیا خدا یک بحثی را با عنوان بحث طهارت نفس دارند، «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ». یعنی از خود غافل نمی‌شوند، لذا انسان باید قبل از این که به عیوب دیگران بپردازد، دائم به خودش بپردازد.

عتاب نصیحت کننده به خود!

آیت‌الله العظمیٰ مرعشی نجفی، آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، فرمودند: پدرم، آیت‌الله آسید محمود مرعشی بیان می‌فرمودند: وقتی کسی را که وظیفه تو بود نصیحتش کنی، نصیحت کردی، بگو: خدا! نکند من مبتلا باشم.

بعد ایشان می‌فرمودند: گاهی می‌شد که خود ایشان بعضی‌ها را به باب نصیحت، نصیحت می‌کردند اما بعد از آن، خودشان در خفا گریه می‌کردند و می‌گفتند: خدا! نکند یک موقعی من که به عنوان ناصح و نصیحت کننده، وارد شدم، خودم مبتلا باشم!

البته این مطلب یک پیام هم دارد و آن این است که اگر کسی خواست به خودش پردازد، این طور نیست که دیگر نهی از منکر و نصیحت، نکند؛ بلکه باید آن‌ها را هم داشته باشد اما قبل از این که بخواهد به دیگران پردازد، اول طهارت نفس خودش را داشته باشد.

لذا حال خوش اولیا طوری است که حتی بعد از آن موقعی هم که مأمور به تبیین به دیگران است، باز هم به تعبیری سر در درون خود فرو می‌برند و یک نگاهی به درون خود می‌اندازند و از پروردگار عالم می‌خواهند و به درگاهش اغاثه می‌کنند که خدا! نکند من خودم مبتلا باشم.

یعنی دائم نگران‌اند که اگر نصیحت هم می‌کنند، نکند نستجیر بالله، نعوذ بالله، ولو به قدر ذره‌ای خودشان هم مبتلا باشند. لذا دائم به طهارت نفس می‌پردازند و تا آن لحظه‌ای که دارند می‌روند، دست بر نمی‌دارند، برای همین هم هست که این‌ها بهترین انسان‌ها هستند؛ «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ.»

پس یک مطلب دیگری که می‌توانیم از این روایت برداشت کنیم این است که این نفس دون به نجاسات (یعنی به همان شهوات) گرفتار است؛ نکند غافل شویم و فکر کنیم که دیگر خودمان خوب هستیم.

نوری که شک دارد در طهارت است یا خیر!

عزیزم! این را هم به عنوان کد به ذهن بسپار، اصلاً نمی‌شود در عالم، ولیّ خدایی، ولی شود که ولو به یک لحظه بگویند: نستجیر بالله و نعوذ بالله، من بهتر از دیگران هستم.

اولیا خدا خورشید فروزان‌اند و می‌درخشند، اصلاً کلامشان، کلام الهی است. وقتی انسان در محضرشان می‌نشیند، یاد خدا در او زنده می‌شود اما ابداً ولو به لحظه‌ای تصوّر نمی‌کنند که خوب هستند. آن‌ها دائم با نفس درگیر هستند و لحظه‌ای این احساس را ندارند که بگویند: دیگر در ما شهوت نیست.

گرچه حال اولیا، همین هست؛ آن‌ها آن قدر بالا رفته‌اند که دیگر اصلاً شهوتی در وجود آن‌ها نیست و کلام ایشان، نور است.

خیلی عجیب است! مرحوم حاج حلوی بی‌ان فرمودند: آقا جان، آیت‌الله العظمی ادیب آن ابوالعرفاء، در مشهد، محضر حضرت ثامن الحجج (ع)، زیارت جامعه را می‌خواندند، یک باره شنیدم همان‌طور که ایشان در زیارت جامعه خطاب می‌کردند: «کلامکم نور»؛ از سمت ضریح صدا می‌آمد: «و أنت نور»؛ ایشان می‌خواندند: «و امرکم رشد»؛ صدا می‌آمد: «و انت رشد». دو سه مرتبه سرم را به دیواری که تکیه داده بودیم، زدم که حالم تغییر کند. گفتم: نکند من دارم اشتباه می‌شنوم. دو مرتبه دیدم هرچه آقا می‌خواند، از ضریح هم خطاب می‌رسد که تو هم این هستی!

اولیا همین‌طور می‌شوند؛ در حال طهارت به جایی می‌رسند که کلام آن‌ها نور است، صورت آن‌ها نور است، عالم آن‌ها نور است. این مطلب اشاره به همان فرمایش وجود مقدّس نبی مکرم (ص) است که کلام آن‌ها انسان را یاد خدا می‌اندازد، اصلاً حتی حرف هم نزنند، همین همنشینی با آن‌ها انسان را یاد خدا می‌اندازد، همین که انسان کنار آن‌ها می‌نشیند و صورت‌های الهی ایشان را نگاه می‌کند، یاد خدا می‌افتد.

تا انسان آن مردان عظیم الشان و الهی مثل آیت الله العظمی ادیب، مثل آیت الله العظمی بهجت، مثل آیت الله العظمی بهاء الدینی، مثل آن مرد الهی، حاج شیخ جعفر مجتهدی و ... را می بیند، گویی نور می بیند و دیگر از دنیا می برد. چه بگوییم؟! ما این تعبیرها را نمی فهمیم، اما بعضی گفته اند: گویی خدا را می بیند!

اما همین مردان الهی که نور هستند، تا همان لحظه آخر از این نفس دون وحشت دارند و می گویند: نمی دانیم توانستیم طاهرش کنیم و به مقام طهارت رسیدیم یا خیر.

یاد خدا با رؤیت مردان الهی

بیان فرمودند: می دانید چه کسی بهترین شماس است، «خَيْرُكُمْ مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ»، بهترین شما کسی است که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد. وقتی انسان محضر مبارکشان می رود، دیگر ولو به لحظاتی از دنیا می برد که آن دیگر بستگی به سعه صدر و طهارت خود انسان دارد، بعضی یک ساعت آن حال ملکوتی و عرفانی را دارند، بعضی دو ساعت، بعضی یک روز، بعضی چند روز و ...

عرض کردم یک موقعی این مرد الهی، آیت الله ادیب کاری داشتند، به سفر رفته بودند و شاید پنج، شش روز طول کشیده بود. وقتی آقا آمده بودند، دو نفر از این خصیصینشان غوغا به پا کرده بودند که آقا! چه خبر است؟! این همه روزهای طولانی گذشت و ما بی نصیب از دیدار شما بودیم. ایشان گفتند: شما چه می گوئید، چند روز که بیشتر نبود! یعنی آن قدر عشق و مودت و محبت دارند که اصلاً تحمل دوری را ندارند.

اهدای عمر مجدد از طرف خدا به بندگان خاصش

«خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنْ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ» توانستیم این نفس دون را مهار کنیم یا خیر؟ با این شهوات مبارزه کردیم یا خیر؟

معلوم است امثال من بیچاره چه می فهمد «وَقَمَعَ غَضَبَهُ وَارْضَى رَبَّهُ» چیست، برای همین زود هم غضب می کند اما آن ها که در طهارت نفس، همیشه خود را متهم می کنند، هیچ موقع پرخاشگر هم نمی شوند و همیشه در مکارم اخلاق اند «وَزَيَّنَّا بِالْمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.»»

«وَأَرْضَى رَبَّهُ» پروردگارش را خشنود می کند و راضی به رضای خداست و خدا هم از او راضی است؛ یعنی اعمالش طوری است که پروردگار عالم می خواهد بیشتر عمر کند تا بیشتر عبادت کند. خدا حاج شیخ عبدالعلی را حفظ کند. ایشان به نقل از آیت الله العظمی بهاء الدینی یک نکته بسیار عجیبی را راجع به آیت الله ادیب و امثالهم بیان می فرمودند. ایشان می فرمودند: بعضی مواقع خدای متعال برای این که بنده اش در دنیا بیشتر عبادت کند، عمری که تمام شده را خودش مجدد مرحمت می کند!

یعنی از بس خدا از اعمال او خوشش می آید و به آن اعمال راضی می شود و از بس این اعمال، اعمال قشنگ و زیبایی است؛ با اینکه عمر او تمام شده اما خداست دیگر می تواند و خودش مرحمت می کند.

مگر ما نداریم که پروردگار عالم حتی به دعای دیگران عنایت می کند؛ چون قادر است و کسی نمی تواند بگوید: نه، این طور نیست. لذا پروردگار عالم بعضی مواقع به واسطه این اعمالی که عالی و زیبا و رضایت بخش است و همان اعمالی است که در باب اخلاص بیان کردیم و خالصاً لوجه الله است؛ به کسی که عمرش دارد تمام می شود، عمر مجدد می دهد.

گویی خدای متعال خوشش می آید و به ملائکه اش خطاب می کند: این بنده من است که آمده و دارد عبادت می کند، لذا خدا به این بندگان عشق می ورزد و علقه دارد، به تعبیر عوام الناسی خدا به ملائکه اش پز می دهد که ملائکه من! ببینید این بنده من است.

برای همین است که خودش به ابراهیمش، خلیل و به پیغمبرش، حبیب فرموده است. اگر خدا نفرموده بود، کدام ملکی، کدام انسی، کدام جنی جرأت داشت این القاب را بدهد و بگوید خلیل الله،

حبیب الله و...؟! از بس این بندگان خدا، بندگان خوبی هستند، خود خدا این گونه مرحمت کرده است.

نازیدن خدا حتی به خواب بندگان!

لذا بهترین مردم این ها هستند که وقتی می فهمند به نجاسات نفسانی مبتلا هستند، آن قدر مواظبت می کنند که پروردگارشان را خشنود می کنند «وَأَرْضَى رَبَّهُ»، عملشان طوری است که اصلاً خدا همین اعمال را می خواهد. همان طور که در روایات داریم، پروردگار عالم کیفیت عمل را می خواهد و طوری است که گاهی به خواب بنده اش هم می نازد و اینجاست که دیگر می شود: «نَوْمُكُمْ عِبَادَةَ» و این تنها متعلق به ماه مبارک رمضان نیست.

آن مرد الهی، آیت الله حاج شیخ احمد مقدّس اردبیلی، آن مرد بالجد مقدّس بیان می فرماید: آغاز همه این مطالب ماه مبارک رمضان است اما دیگر انتها ندارد. مگر می شود کسی در ماه مبارک رمضان خوابش عبادت شود، نفس کشیدنش تسبیح شود و دیگر بعد از ماه مبارک این طور نباشد؟! ابدأً. بلاشک، آغازش ماه مبارک است اما کسی که در ماه مبارک این حالات را گرفت، دیگر دائم این گونه است. آغاز ضیافت الله، ماه رمضان است اما مگر می شود کسی مهمان خدا شود و پروردگار عالم او را از این ضیافت بیرون کند؟! این حال خوش بندگان پروردگار عالم است.

پنج خصلت بهترین بندگان

لذا وقتی بنده کار خوبی را انجام می دهد، شاد می شود و اگر کار بدی را انجام دهد، طلب استغفار می کند. وجود مقدّس حضرت صادق الفعل، امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «إِنَّ خَيْرَ الْعِبَادِ مَنْ يَجْتَمِعُ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ»، بهترین بندگان، کسی است که پنج خصلت در او باشد:

۱. شاد شدن برای کار نیک

« 1. إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبْشَرَ » وقتی خوبی می کند، شاد شود.

البته نه شادی به این عنوان که پز بدهد، شاد می‌شود برای اینکه خداوند به او لطف کرده و توفیق انجام این کار خیر را به او داده است. لذا از درون، فرح ذاتی پیدا می‌کند که خدا به من این لطف و محبت و بزرگواری را کرد که من کار خوب انجام دهم.

جوان‌های عزیز! دختران من! پسران من! این کد را همیشه به خاطر داشته باشید، این کد مختص به اولیای الهی است، آن‌ها هر کار خیری را انجام می‌دهند، می‌گویند: این خیر از ناحیه خداست. لذا همیشه این را به خودشان تذکار می‌دهند که این لطف و عنایت و محبت پروردگار عالم بوده است و نمی‌گویند: خودم بودم.

کسی که دائم به یاد خدا باشد و دائم بگوید: این از خداست، معلوم است دیگر غافل نمی‌شود، منیت ندارد، فریب نمی‌خورد، می‌داند که ولو به لحظه‌ای و یک آن، اگر نگاه را برگرداند، تمام است. می‌گویند: خدا بوده که اجازه داده این کار خوب را انجام دهم. امثال من بیچاره این را متوجه نمی‌شوند، اما اولیای خدا از کار خوب خود خوشحال می‌شوند، ولی می‌گویند: ممنونت هستیم و برای این شادیشان، دائم خدا را شکر می‌کنند و می‌گویند: خدایا! تو عنایت کردی، الحمدلله، هذا من فضل ربی، این لطف و محبت و فضل خدا به من است و ...

اگر کسی این طور پرورش پیدا کند، دیگر چه زمانی منیت به سراغ او می‌آید؟! آن وقت است که دیگر مطیع است.

اینکه عرض کردیم خدا دو بال پرواز داده که یکی ادب است و یکی اطاعت، همین است. این‌گونه انسان مطیع می‌شود، مطیع دین، مطیع اوامر آقا جان امام زمان(عج)، مطیع اوامر نایب امام زمان می‌شود و دیگر منیتی ندارد. اما اگر فکر کرد که من خودم بودم و بگویند: قبلی‌ها نتوانستند و من توانستم - نمی‌خواهم بحث سیاسی بکنم، ولی بعضی‌ها باید همیشه مراقبت کنند - و دیگر یادش رفت که لطف و محبت و فضل و بزرگواری خدا بود و اِلَّا یک جسم کوچک کجا می‌تواند این کارها را انجام بدهد؟! درست است که فرمودند: «أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ» ولی با این حال اگر

لطف او نباشد، انسان نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، این می‌شود که من من می‌کند و در مقابل امام المسلمین می‌ایستد، اما اگر دائم بگوید که الحمدلله، شاکرم، این لطف خداست و ...، فرح ذاتی دارد که خدایا از تو ممنونم که دستم را گرفتی و نگذاشتی کار بد انجام دهم اما نمی‌گویند: خودم انجام دادم.

فکر می‌کنید که امشب من و شما خودمان بودیم که آمدیم؟! به خودش قسم، والله، خودش دستمان را گرفت و آورد. هزار عامل می‌توانست به وجود بیاید که نیاییم و بر سر این سفره شریفه از روایات نباشیم. من که نوام اما آن چیزی که مهم است حال آن بزرگواران و آن مطالب نورانی است که از ناحیه آن قدیسین عالم، خصیصین حضرت حق و اولیاء الهی است. آن مردان الهی، اهل عمل بودند، عامل خیر بودند، خدا محبت کرد و ما را بر سر سفره آنان آورد تا شاید به دعای آنها ما را هم آدم کند و به راه بیاورد و وضعمان را عوض کند.

۲. طلب بخشش برای بدی

«و إذا أساء استغفر» اگر هم بدی کرد، طلب بخشش می‌کند.

اوّل از همه هم، از خود خدا طلب بخشش کند که خدایا! تو مرا آدم آفریدی، بنا بود که من به عنوان مسجود ملائکه، به آن احسن تقویم و خلیفه الهی برسم اما چه کردم با خودم! ای خدا! مرا ببخش، بنا بود چه باشیم و چه شدیم!؟

۳. شکرگزاری در مقابل عطا

«و إذا أُعطيَ شَكَرَ»، هرکس به او عطا کرد شکر می‌کند.

حضرت ثامن الحجج، امام هشتم (ع) فرمودند: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» هرکس از ناحیه مخلوقین به او نعمتی داده شود که شکرش را به جا نیاورد، شکر خدا

را به جا نیاورده است. از پدر و مادر، همسایه، هرکسی که کمکی کرد، نگویند: وظیفه‌اش بود، ثروت داشت باید می‌داد و ... در درس و بحث از هم مباحثه‌ای و استاد و غیره هم تشکر کنیم.

۴. صبر در مقابل ابتلا

« 4. و إِذَا ابْتُلِيَ صَبْرًا » هر موقع هم که مبتلا و گرفتار شد، صبر می‌کند، شکوه نمی‌کند که خدا! چرا این‌طور شد؟! خدا، خدای خوب‌هاست، خدا، خدای ثروتمندهاست و ...

پس انسان باید صبوری کند چرا که همه مبتلا می‌شوند، «و إِذِ ابْتُلِيَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» منتها ابتلائات فرق می‌کنند، من این نکته را قبلاً! از ولی خدا بیان کردم که فرمودند: حتی گاهی ثروت و یا فرزند خوب، ابتلا است؛ یعنی همان‌طور که فرزند بد ابتلا است، فرزند خوب هم ابتلا است، برای اینکه غره نشود.

عزیز دلم! عالم، عالم ابتلا است، من و تو را دارند مبتلا می‌کنند، یکی را به ثروت، یکی را به فقر، یکی را به قدرت، یکی را به چیز دیگری. فقط برنده آن کسی است که از این ابتلائات سالم بیرون بیاید. فکر نکنید فقط کسی که فقیر شد، مبتلا شده، بلکه ثروتمند هم مبتلاست که با این ثروتش چه می‌کند؟! مگر نه این که ابراهیم خلیل (ع) را به ثروت مبتلا کردند، همان‌طور که به ذبح فرزندش اسماعیل هم مبتلا کردند.

۵. گذشت در مقابل ظلم دیگران

«و إِذَا ظَلِمَ غَفْرًا» هر موقع هم که کسی به او ظلم کرد، زود گذشت می‌کند و می‌گذرد، اما یک کسی هم مثل من نستجیر بالله، نعوذ بالله کینه‌ای می‌شود و دیگر رها نمی‌کند!

این‌ها هم براساس طهارت روح است. همان که بیان فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ». عرض کردم می‌گویند: طهارت نفس؛ یعنی در مقابل طهارت، نجاست است و اگر نجاست رفت، طهارت است. این‌طور می‌شود که این‌ها بهترین انسان‌ها و بهترین کارهاست.

آقا جان! سائل را از در خانه‌ات نران

عزیز دلم! یکی از بهترین مطالب هم همین است که توفیق داشته باشی هر شب با آقا جان، حضرت حجّت (عج) حرف بزنی. خدا گواه است اگر این حال را داشتیم که هر شب توفیق داشته باشیم، بهترین مطالب است، آن‌هایی که امتحان کرده‌اند، دیده‌اند و مزه‌اش را چشیده‌اند.

عرض کردم اگر دیدی هر شب توفیق داری که با آقا حرف بزنی، این دلالت بر این است که آن روز تو، پاک بوده است. مگر همین طوری می‌شود توفیق حرف زدن با بهترین انسان را به او بدهند؟! نمی‌شود إلاً به این که انسان یک طهارتی، داشته باشد. البته خود آن‌ها هم یک عنایت و بزرگواری به انسان می‌کنند. کریم هستند دیگر «و سحیتکم الکرّم» و به انسان لطف و محبت می‌کنند.

پس اگر توفیق پیدا شد هر شب، بدون وقفه، با آقا حرف بزنی، یعنی لطف خدا شامل حالت شده و به طهارت نفس موفّق شدی و آقا جان تو را پذیرفته و توفیق هم‌کلام شدن با آقا را داری؛ چون وقتی حرف می‌زنی، آقا دارند می‌شنوند.

هر شب، آخر شب با آقا حرف بزنی. من این را مدام تکرار می‌کنم و اصلاً این مطلب باید تکرار شود و چیزی نیست که تکرار نشود. این یکی از آن چیزهایی است که باید مثل نماز که دائم حمد و سوره را می‌خوانیم، تکرار شود.

بارها عرض کردم به تعبیری وقتی که مسواکت را هم زدی، دیگر برق‌ها خاموش شد و خواستی بخوابی، طلبه عزیز! در حجره هستی، از آن دوست هم‌حجره‌ای جدا شو؛ دانشجوی عزیز! در خوابگاهی، از هم‌اتاقی‌ات جدا شو؛ در خانه هستی، از همه جدا شو و در یک کناری خلوت کن و یک دقایقی با آقا جان حرف بزنی.

وقتی هم حرف بزنی، حرف می آید. من این را از جوان‌های عزیز شنیده‌ام که می‌گویند: اینکه شما می‌گویید: دو، سه دقیقه‌ای با آقا حرف بزنید، ما گاهی حرف که می‌زنیم، می‌بینیم بیست دقیقه است که همین طوری داریم با آقا جان حرف می‌زنیم. لذا حرف می‌آید.

تازه نه تنها انسان خسته نمی‌شود، بلکه شیرین هم هست. هر چیزی تکرارش خستگی دارد، اما شما تا به حال از نماز خسته شده‌اید؟! عزیز دلم! مگر می‌شود اهل عبادت، از عبادت خسته شوند؟! مگر می‌شود وقتی هر شب با آقا جان حرف می‌زنی، خسته بشوی؟! تازه مدام هر شب عطشت بیشتر می‌شود و هر شب بیشتر لذت می‌بری.

با آقا جان حرف بزن. بگو: آقا! می‌شود من هم نفسم را، از این نجاسات پاک کنم؟! آقا! می‌شود من هم در طهارت نفس موفق بشوم؟! آقا! می‌دانم تنهایی نمی‌توانم. آقا جان! تو باید عنایت کنی.

آقا جان! یابن الحسن! چند روز دیگر وارد آخرین ماه سال می‌شویم. دارد مجدد یک سال از عمرم می‌گذرد. وای بر من! چه زود می‌گذرد! آه! آقا جان! اگر بنا باشد، این طور ملک الموت سراغم بیاید، چه کنم؟! با این اعمال زشتم چه جوابی دارم بدهم؟! کجا بناست بروم؟! وای بر من!

ای کریم! ابن‌الکریم! ای آقای خوبی‌ها! ای که هرچه همه خوبان دارند، تو یک جا داری! آقا! به من بیچاره، به من مسکین، به من گدا، رحم کن. «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» «سائل را از در خانه‌ات نران. گدائم، گدای بدی‌ام، گنهکارم اما آقا! گدائم! گدایی هم بلد نیستم آقا! گدایی یادم بده.

دائم با آقا حرف بزن، بگو: من که نمی‌توانم، لیاقت ندارم اما آقا! تو کریمی، بگویم نمی‌شود، حرف غلطی است. تو بخواهی، می‌شود. آقا! می‌شود یک موقعی که من خیلی از این نفسم خسته‌ام، از این وضعیتم خسته‌ام، بیایی و سرم را به دامن بگیرم؟! آقا! می‌شود دست نوازش به سر من گنهکار بکشی؟! خوبان عالمت که خوب‌اند؛ یک دستی به سر من بیچاره بکش. آقا جان! به من گرفتار یک نظری کن.

آقا! به خودت قسم خسته‌ام. خیلی خسته‌ام. آقا! چه کنم من بیچاره؟! جایی هم ندارم بروم. آقا جان! سنگم هم بزنی، آخر همین جا می‌آیم. آخر جایی را سراغ ندارم. به من از روز اول این درب خانه را نشان دادند، گفتند: این جا گدایی کن.

آقای خوبی‌ها! بسمان نیست؟! کی می‌خواهی بیایی؟! آقا! تو نگاه کنی، کیمیا درست می‌شود. نگو بد هستید، نمی‌توانم بیایم؛ یک نگاه کن، قلب را عوض کن. یابن الحسن! عوض کن.

آه! آقا جان! خوبان عالم، آن سربازان تو، آن‌هایی که خودشان می‌گفتند: ما خاک پای یابن الحسن هم نمی‌شویم، گاهی کسی را یک نگاه می‌کردند، تحولی در او ایجاد می‌کردند. شما که نگاه کنی، غوغا می‌شود، قربانت بروم. آقا! یک نگاه عمیق به من بیچاره کن، حالم را عوض کن. خسته‌ام، حالم را عوض کن.

آقا! داد بزنی که بی‌ادبی است! چه کنم آقا؟! گرچه ندبه یعنی همین فغان و داد زدن اما آن‌هایی که داد می‌زنند می‌فهمند شما چه کسی هستی، فغان از این می‌زنند که چرا کنار شما نیستند. اما من داد می‌زنم که هنوز خرابم تا درستم کنی.

آقا! در خانه هر کسی بروم و این‌طور با ضجه صدایش کنم، در را باز می‌کند. آقا! در خانه هر کسی بروم در بزنی، پشت در بنشینم، زانو در بغلم بگیرم، همین‌طوری اشک بریزم و بگویم: آی صاحبخانه! در را باز کن، در را باز می‌کند. آقا! به حال زارم نگاه کن. آقا! من بیرون خانه‌ات که ننشسته‌ام، در خانه‌ات آوردی، می‌خواهی جوابم را ندهی؟! بعید است! به خودت قسم برای خودت بد است. آه! یابن الحسن! برای خودت بد است.

آقا می‌خواهم قسمت بدهم، چه کنم؟! ناچار می‌شوم، قسم بدهم! می‌دانم تا این قسم را می‌دهم، زود صدا می‌زنی بس است، دهانت را ببند، جوابت را می‌دهم، این‌طور مرا اذیت نکن.

آقا! به خودت قسم قصد اذیتت را ندارم اما زود جوابم را بده. یا جوابم را بده یا می‌گویم: قسمت می‌دهم به آن مادر پهلو شکسته‌ات زهرا(س....)

سالک دلسوخته آیت الله سید عبدالله فاطمی (ره)



جناب آقای حاج احمد آقای انصاری فرزند ارشد مرحوم آیت الله میرزا جواد انصاری در منزل مرحوم حاج آقا معین شیرازی که یکشنبه‌ها مجلس روضه ای در منزل حاج آقا معین برقرار است می‌گفتند: مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی می‌فرمودند: یک روز بین قبر حافظ و سعدی قدم می‌زدم و راجع به اینکه **امام زمان (عج)** کجاست فکر می‌کردم که ناگهان یک سیدی جلو آمد و فرمود: چه می‌خواهی بگو ببینم؟ من به او گفتم: تو که می‌دانی من حاجتی دارم خودت بگو چه می‌خواهم! فرمودند: سؤال شما عربی است و این است که « **أَيْنَ الْحُجَّةِ؟** » گفتم: بله همین است،

خب شما بفرمایید کجاست؟! فرمودند: «فی خطّة النعیم فی جزیرة الخضراء» آقا سید عبدالله فاطمی می فرمودند: بعداً متوجه شدم که کسی در اطراف من نیست...

عارف ربانی جناب آقای سید عبدالله فاطمی شیرازی(ره) از معروف ترین و جذاب ترین و میرزترین شاگردان سلوکی فخر الاولیا حضرت آقای انصاری همدانی(ره) بود. در جهرم متولد شد و تحصیلات حوزوی را در نجف طی کرد و در تاریخ ۱۳۵۴/۱/۲۶ شمسی به سرای باقی شتافت و در دارالرحمه شیراز به خاک سپرده شد. آیت الله نجابت شیرازی(ره) می فرمود: شروع تحولات آقا سید عبدالله جذباتی بود که در صحرا او را گرفته بود(خود آقای نجابت شاهد بوده) ظاهراً با برافروخته شدن چهره و نورانی شدن ایشان و غلبه نورش بر نور مهتاب همراه بوده. خود آقای فاطمی می فرمود: یک نعمتی خدا به من داده که اصلاً ثقل ندارد و غیر از همیشه هستم، چیز فهم هستم لکن بدون زحمت، قبلاً فشار داشتم در نفس خودم برای اطاعتش اما حالا نه - فشار ندارم.

می گویند: عادت مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی(ره) این بود که هر ساله در شب نیمه شعبان از نجف به زیارت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شدند و روز نیمه شعبان به نجف مراجعت می کردند. در یکی از سالها به واسطه مانعی نتوانستند در شب نیمه شعبان به کربلا بیایند، به آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی قدری پول می دهند و می فرمایند: از طرف من به زیارت سیدالشهداء علیه السلام برو و حاجتی را که از آن حضرت تقاضا دارم، بگیر و برای من بیاور. آقا سید عبدالله به سمت کربلا حرکت می کند و در شب نیمه شعبان وارد کربلا می شود و قبل از تشرّف به حرم، به حمام نزدیک خیمه گاه می رود تا با غسل زیارت مشرف شود. وقتی وارد خزینه می شود می بیند از در و دیوار ذکر «یا هو» به گوش می رسد، حتی وقتی آب را از خزینه برمی دارد آب «یا هو» می گوید و وقتی آب را به سر جایش می ریزد باز صدای «یا هو» از آن شنیده می شود؛ خلاصه در تمام مدت اشتغال به غسل، تمام اشیاء داخل حمام با او به ذکر «یا هو» مترنم

بودند. سید پس از انجام غسل به حرم سیدالشهداء علیه السلام مشرف می‌شود و پس از فراغ از زیارت و نماز، در گوشه‌ای می‌نشیند و خدمت حضرت، حاجت آقا سید جمال را عرضه می‌دارد؛ در این وقت مشاهده می‌کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام از داخل ضریح بیرون آمدند و خطاب به او فرمودند: «به آقا سید جمال بگو حاجتت را برآورده نمودیم». مرحوم آقا سید عبدالله فردا به سمت نجف حرکت می‌کند و همان روز مرحوم آقا سید جمال الدین را ملاقات می‌کند و قبل از اینکه پیغام حضرت ابا عبدالله علیه السلام را به او برساند، آقا سید جمال به او می‌گویند: پیغام امام حسین علیه السلام به ما رسید و از آقا سید عبدالله فاطمی تشکر می‌کند.



می‌گویند: روزی حضرت علامه طباطبائی (ره) به حجره‌ی آیت الله سید عبدالله فاطمی شیرازی می‌روند و پس از اندکی نشستن می‌فرمایند: ((در این حجره غیبت شده است. چون دیگر طهارت ندارد، صلاح نیست شما(با این روحیات) در این حجره بمانید!)) آیت الله فاطمی نیز می‌فرمایند: آری درست می‌فرمایید، پیش پای شما عده‌ای از طلبه‌ها اینجا بودند و غیبت شخصی را کردند. خودش می‌فرمود: چند روز قبل از تولد فرزندم، یکی از اقوام برای مراقبت از همسرم به منزل ما آمد، یکی از این شب‌ها وقتی به خانه برگشتم، آن خانم گفت که چیزی در خانه نیست، از من خواست مقداری مواد غذایی تهیه کنم. پولی برای خرید نداشتم و چون ساعات پایانی شب بود، اقدامی برای قرض گرفتن نیز ممکن نبود. ناچار به قصد تهیه چیزی از خانه بیرون آمدم و به

سمت حرم حضرت فاطمه معصومه (س) حرکت کردم. خیابان‌ها خلوت بود و در حرم نیز بسته شده بود. هیچ آشنایی را اطراف حرم ندیدم، از دوربه گنبد نگاه کردم و مشغول دعا کردن شدم. با همه وجود، به حضرات معصومین (ع) متوسل شدم و به صورت گله مندی مطالبی را بیان کردم. دست خالی و خجالت زده به خانه برگشتم و بدون اینکه کسی متوجه بازگشتم شود، به رختخواب رفتم، ولی از شدت ناراحتی خوابم نمی‌برد. قبل از اذان صبح به قصد خواندن نماز شب بیدار شدم؛ ناگهان صدای در بلند شد و وقتی در را باز کردم، دستی از پشت در پاکتی داد و گفت: این از طرف امام حسین (ع) است و آن حضرت پیغام فرستاده‌اند: «ما از فرزندان بیش از این‌ها توقع داریم.» تا من به خود آمدم و درب را باز کردم دیگر چیزی را ندیدم. داخل پاکت، مقداری پول بود. وقتی فرزندم به دنیا آمد، تمام هزینه‌هایش مساوی با مبلغ داخل آن پاکت بود. می‌فرمود: «شبی بعد از نماز شب، حال عجیبی پیدا کردم و ارتباط خوبی با حضرت حق یافتم، در حال مناجات بودم که متوجه سر و صدایی شدم؛ تعدادی از شیاطین جن بودند که در اتاق مجاور سر و صدا می‌کردند تا مانع راز و نیاز من شوند. می‌شنیدم که هل‌هل می‌کنند، می‌خندند و می‌گویند: «او هم می‌خواهد آدم شود! ولی ما نمی‌گذاریم.» سخنشان را که شنیدم، لعنشان کردم و بلند گفتم: «به کوری چشم دشمنان و شیاطین، آدم هم می‌شوم.» راز و نیازم را قطع نکردم و حال بهتری پیدا کردم.» جناب حجت الاسلام و المسلمین صفوی قمی نقل می‌کند: من با ایشان مرادیه زیادی داشتم و از ایشان خرق عادات زیادی دیدم. یک روز جناب آقای شرکت که از عارفین وارسته است به من پیغام دادند که: سیدی به منزل ما آمده، خوب است به منزل ما بیایی و او را ملاقات کنی. من هم به منزل آقای شرکت رفتم. دیدم سیدی لاغر و سیاه چهره آنجا نشسته که آثار ریاضت و عبادت از چهره او نمودار است. در همان برخورد، شیفته اخلاق او شدم. بعد از ساعتی ایشان فرمود: شب برای شام این جا بیا که با هم باشیم. من گفتم: شب، سه تا منبر دارم و طول می‌کشد. ایشان فرمودند: اگر تا ساعت دوازده شب هم طول بکشد ما منتظر شما هستیم. خلاصه من آن شب منبر سوم را تعطیل کردم تا زودتر خدمت آنان برسم. آمدم منزل، استحمامی کرده و بعد که خواستم بروم، دیدم همسرم برایم سفره غذا انداخته و اصرار دارد که شام را چون آماده

است میل کنم. من هم برخلاف میل باطنی، شام را در منزل خودم خوردم و بعد به طرف منزل آقای شرکت رفتم. حدود ساعت ده و نیم بود که آنجا رسیدم. دیدم سفره غذا را دارند جمع می‌کنند. گفتم: مگر شما قرار نبود که تا ساعت دوازده منتظر من باشید! سید عبدالله فاطمی فرمود: من دیدم که سفره انداخته ای و مشغول غذایی، من هم به آقای شرکت گفتم: غذا را بیاور. بعد سید فرمود: مگر شامت فلان چیز نبود! مگر بعد از غذا یک پرتقال پوست سبز هم نخوردی! مگر پشت کرسی غذا نمی‌خوردی و...! و تمام خصوصیات اتاق و غذاخوردن مرا ذکر کرد، بعد مشغول صحبت شدیم. گفتم: جناب آقای فاطمی! فلان فامیل من در بیمارستان بستری است، سرانجامش چگونه می‌شود؟ دیدم او شروع کرد گفت: پیرمرد است، دو دندان از دندان‌های بالایش شکسته است و تمام خصوصیاتش را گفت و من تا آن زمان با اینکه شخص مریض از بستگان نزدیکم بود توجه به دندان‌های شکسته‌اش نداشتم، فردا که به بیمارستان رفتم و نگاه کردم، دیدم دقیقاً دو تا از دندان‌هایش شکسته است. بعد آقای فاطمی فرمود: او را نور سیادتش تاکنون نگه داشته و الا تاکنون در جهنم سقوط کرده بود ولی مریضی او خوب می‌شود. آقای صفوی می‌گوید: از او هرچه درباره بستگان سؤال کردم، ایشان از همه با ذکر خصوصیات جواب می‌داد. همچنین جناب آقای صفوی نقل می‌کند: یک روز آقای فاطمی برایم نقل می‌کرد که: جوانی کمونیست نزد من آمد و گفت: پدرم در حال احتضار است، مردم می‌گویند که از شما کارهایی بر می‌آید، اگر پدر من برگشت، من مسلمان می‌شوم. من با آن جوان به سمت منزلش رفتیم. وقتی که پشت در رسیدیم، دیدم ملائکه قبض روح داخل خانه آمده‌اند، به درگاه الهی عرض کردم: خدایا من دلم می‌خواهد این جوان مسلمان شود، طوری عمر پدر او را طولانی کن. دیدم که ملائکه قبض روح رفتند، بعد داخل خانه شدم، دیدم پدرش را رو به قبله کرده بودند، دست او را گرفتم و یک سوره حمد خواندم، یک دفعه بلند شد و شروع کرد به بوسیدن من و دور من می‌چرخید. گفت: ملائکه قبض روح آمده بودند، من دیدم این آقا پشت در دعا کرد و ملائکه رفتند. آن جوان مسلمان شد و در حال حاضر کارمند یکی از بیمارستان‌های اصفهان می‌باشد.



خودش می فرمود: شب‌های پنج شنبه در منزل آقای رضوی هندی (از شاگردان مرحوم قاضی) در کربلا روزه هفتگی بود، یک شب که در روزه او نشسته بودم و معمولاً ده الی پانزده نفر شرکت می کردند، هنگامی که روزه خوان مشغول روزه بود، دیدم که نور قرمزی وارد خانه شد، بعد نور قرمز رفت و نور سفیدی آمد، من نور سفید را می شناختم و آن نور امیرالمؤمنین علی (ع) بود مثل این که خورشید وارد خانه شد. من دعا کردم: خدایا برای آقای رضوی وسیله خیر بیاور. بعد از مجلس یک راجه پولدار هندی نزد من آمد و گفت: من می خواهم ماهی چهارده دینار به مجلس اباعبدالله (ع) کمک کنم. من گفتم: پس هفت دینار آن را به آقای رضوی بده. بعد آقای رضوی نزد من آمد و گفت: آیا امشب در مجلس خبری بود؟ گفتم: چطور! گفت: من نور ضعیفی به در و دیوار می دیدم.

می گویند: شب عاشورا از منزل حضرت آیت الله نجابت (ه) به اتفاق مرحوم فاطمی عازم منزل بودیم، به خیابان که رسیدیم تاکسی را صدا کردیم و سوار شدیم، رادیوی تاکسی روشن بود و موسیقی پخش می کرد. جناب سید عبدالله فاطمی رو به راننده کردند و فرمودند: موسیقی را خاموش کن. ولی راننده با جسارت زیاد گفت: خاموش نمی کنم، نمی خواهید پیاده شوید. همین کار را هم کردیم. به محض پیاده شدن، یک ماشین سواری جلوی پای مان توقف کرد و گفت: حاج آقا بفرمایید، هرکجا می روید در خدمتتان هستم. سوار که شدیم رو به آقای سید عبدالله کرد و گفت: حاج آقا! من شما را تا در منزل می رسانم. جلوی منزل که توقف نمود، دست در جیب خود کرد و یک دسته اسکناس بیرون آورد و به مرحوم آقا سید عبدالله داد و گفت: من چند

روزی است که می‌خواهم این پول را به خدمت یک روحانی سید بدهم، آیا شما قبول می‌فرمایید؟ آقا قبول نمودند و پس از آن رو به من کرده و فرمودند: هرکس که برای رضای خدا کار کند و قدم بردارد، خداوند این گونه جواب او را می‌دهد. جناب سید محی‌الدین فاطمی فرزند مرحوم آقای فاطمی (رحمه الله) که در حال حاضر در تهران ساکن هستند نقل می‌کنند: شبی در عالم رؤیا دیدم که روز قیامت به پا شده و مرا به همراه عده زیادی از مردم که به صورت یک صف طویل بودیم به سمت جهنم می‌بردند، زمین زیر پای ما به صورت پله برقی حرکت می‌کرد و ما را به طرف دوزخ حرکت می‌داد و مردم دسته دسته در جهنم سرنگون می‌شدند، به طرف چپ نگاه کردم، دیدم یک باغ بسیار سرسبز و خرم است که با نرده‌هایی که اطراف آن است از ما جدا می‌شود و پدرم در آن باغ زیر درختان قدم می‌زند، هرچه او را صدا زدم و فریاد کردم ابداً توجهی نمی‌کرد و من هم به سمت دوزخ نزدیک و نزدیک تر می‌شدم. من یکباره فریاد زدم: پدر تو را به جدهات زهرا (س) مرا دریاب! و به محض اینکه نام حضرت زهرا (س) را گفتم، زمین از حرکت ایستاد و من بر لبه یرتگاه جهنم توقف کردم و به درون گودال جهنم سقوط نکردم ولی حرارت آتش صورت مرا سوزاند، دست به صورتم گذاشتم، دیدم دستم هم سوخت، در این هنگام نعره ای کشیدم و متوجه شدم، همسرم مرا بیدار کرد و گفت: چه خبره؟ چرا در خواب داد و فریاد می‌کنی؟ گفتم: چراغ‌ها را روشن کن، لامپ‌ها که روشن شد و همسرم به صورت من نگاه کرد با تعجب گفت: چرا صورت شما سوخته؟ من جریان را برایش نقل کردم. فردا به پزشک مراجعه کردم و پزشک پماد سوختگی برای من نوشتند. گفتم: آقای دکتر شما به عنوان یک پزشک تأیید می‌نمایید که صورت و دست من سوخته است؟ و چند بار تکرار کردم. پزشک گفت: مگر خودت شک داری؟ صورت و دست شما سوخته و من هم برایت پماد سوختگی نوشته‌ام. که مدت‌ها از این پماد استفاده کردم تا خوب شدم. می‌گویید: مرحوم آقای انصاری(ره) خودش ساعت داشت اما روزی در مجلس پرسید ساعت چند است / حضرت آقا سیدعبدالله ساعت را از جیبش درآورد و دودستی خدمت آقا تقدیم کرد. آقای انصاری(ره) لبخندی زدند و فرمودند پیش خودت باشد. آقا سیدعبدالله می‌فرمود: مشکلاتی داشتم که بعد از این قضیه رفع شد. خودش می‌فرمود:

درکارخانه آردی مشغول کار بودم . صاحبش گفت:آردها را پا بزن تا خنک شود . در اثر گرمای آرد پایم تاول زده بود و درد شدیدی می کرد . در همان حال حضرت حجت(عج) تشریف آوردند و دلجویی فرمودند و دیگر هیچ ناراحتی از کار نداشتم . می فرمود : زمینی در بیرون شیراز خریده بودم و خودم داخل شهر ساکن بودم . سه شب متوالی دیدم(درکشف) سه جوان هرزه می خواهند آهن های ساختمان بیرون شهر را بدزدند اما شیری می آید و آنها می ترسند و می روند . روز چهارم جوان ها آمدند خانه ما و توبه کردند . خودش می فرمود : یک روز ظهر که خدمت آقای انصاری(ره) در مسجد پیغمبر همدان بودم با خودم فکر می کردم دو سال است پیش ایشان هستیم و چیزی ازش ندیدیم؟! که ناگهان آقا فرمودند: " پس نظر کن " پرده از جلوی چشمم کنار رفت و دیدم همه درختان و روئیدنیها ساجد حضرت حق هستند و من لذت بردم. بعد مدتی فرمودند : " حالا بستان شد؟ " به حال عادی برگشتم .

بروح پر فتوح سالک ربانی حضرت آقای سید عبدالله فاطمی شیرازی(ره) الفاتحه مع الصلوات

چهارشنبه بیست و پنجم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سالک محبت اهل البیت علیهم السلام

عبد عاصی : نظر بنده این است که هرکس " واقعاً " و نه از سر " خودنمایی " و " خود بزرگ بینی " در راه خدا قدم بگذارد خدا هم حتماً کمکش خواهد کرد . فرقی نمی‌کند عوام الناسی مثل بنده باشد یا یک مرجع تقلید . بنده در حد خودم و استعدادم و قابلیت‌م و شکل هدایت‌م و میزان همت و تلاش‌م راه و بار پیدا می‌کنم و یک مرجع تقلید هم همینطور . اما مرجع تقلیدی که در مقام زعامت شرعی و فقهی مردم است و پول مردم را در دست دارد و خیلی‌ها به دهانش چشم دوخته‌اند اگر پا بر روی نفسش بگذارد و مجاهده کند یا پا بر روی نفسش بگذارد و چیزی که درک نکرده را منکر نشود یا عرض اندام نکند حتماً بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت .

هیچ وقت نمی‌توانم عزاداری با پای برهنه‌ی مرحوم آیت الله میرزا جواد تبریزی رضوان الله علیه را فراموش کنم . این مرد واقعاً لطیف بود . همیشه وقتی اسم این " آدم " را می‌شنوم یاد عزای حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیه می‌افتم . یک " مرجع تقلید " واقعی و محبوب . واقعاً چرا همیشه اینجور نیست ؟



هرچند عنوان " سالک " و " عارف " را نمی‌شود بر ایشان گذاشت اما دلم می‌خواهد این تعبیر را برای ایشان به کار ببرم : " سالک محبت اهل البيت عليهم السلام "

متن زیر را با هم بخوانیم . آیا آنهایی که فکر می‌کنند در سیر و سلوک قدم‌هایی برداشته‌اند خودشان را لاقل در چنین مرتبه ای می‌بینند ???

فرزند مرحوم میرزا(قدس سره)، دکتر کاظم تبریزی مسئول درمانگاه حضرت بقیة الله الاعظم(علیه السلام) می گوید: طلبه ای به درمانگاه مراجعه کرد (متأسفانه اسم ایشان ثبت نشد) نقل می کند: که من در زندگی نامه مرحوم میرزای تبریزی(قدس سره)خواندم که ایشان را بعد از فوت، سید جلیل القدری مرحوم میرزا(قدس سره) را خواب دید و از ایشان(قدس سره) سؤال کرد: میرزا، دیدی چه تجهیز و تکفین و تشییع جنازه با شکوهی برایتان برگزار شد؟ ایشان(قدس سره) فرمود: من از وقتی که روحم از بدنم جدا شد مرا به نزد مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) بردند و با ایشان درد دل می کردیم و هیچ چیز دیگر را مشاهده نکردم نه تشییع و نه تکفین و ...

این طلبه می گوید: وقتی این را از کتاب زندگی نامه آقا خواندم در ذهنم جولان می کرد که این چه خوابی است که در زندگی نامه ایشان نقل شده است. یک شب میرزای تبریزی(قدس سره) را در خواب دیدم و همین مسئله را از ایشان سؤال کردم، آقا راست است که شما بعد از رحلت نزد علی بن ابی طالب(علیه السلام)بودی و با ایشان جلوس و درد دل می کردید و خبری از تجهیز و تشییع نداشتید. مرحوم میرزا(قدس سره)فرمودند: بله درست است اما کامل نقل نشده است هنگامی که من در نزد مولی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)بودم، مرحوم علامه امینی(رحمه الله) هم با من بود و دو نفری خدمت مولی بودیم و ساحت مقدس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)به ما عنایت و محبت داشت.



حجت الاسلام شیخ عبدالمحمد صرامی می گوید: شب قبل از فوت فقیه مقدس، مرحوم میرزا جواد تبریزی (قدس سره) در عالم خواب دیدم که چهره مرحوم (قدس سره) در حال تغییر است. و هر لحظه صورت ایشان به شکل دیگری می شود. و سپس به شکل خود در می آیند و صورت ایشان به شکل شخصی بسیار نورانی منقلب می شد؛ ولیکن من توانایی دیدن آن شخص را نداشتم؛ اما احساس می کردم که صورت مبارکشان به شکل سیمای حضرت ولی عصر (علیه السلام) تغییر می کند (صورت ایشان شبیه سیمای حضرت ولی عصر (علیه السلام) می شود را در عالم خواب احساس می کردم اما مشاهده نمی کردم).

در همان حال خواب تغییر شکل میرزا (قدس سره) برایم سؤال شد و سؤال کردم چه شده است چرا صورت میرزا (قدس سره) تغییر می کند، مرحوم میرزا (قدس سره) چه شد؟ ناگهان صدای منادی را شنیدم که می گفت: «میرزا حالش خوب و سلامت است. ما ضامن او هستیم. وی در نزد ماست و حالش خوب است.» از خواب بیدار شدم و صبح تلفن زدم تا از حال میرزا (قدس سره) سؤال کنم، اما موفق نشدم. شب شنیدم که میرزا (قدس سره) از دنیا رفته است.

جمعه بیستم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

آیت الله آخوند حاج ملافتحعلی سلطان آبادی (ره)

نام ایشان را در بیانات نورانی آیت الله بهجت (ره) زیاد شنیده اید. عالم جلیل القدر، عارف زاهد، پارسا و محدث و صاحب کرامات - مرتاض کامل حضرت آخوند ملاً فتحعلی سلطان آبادی (ره) فرزند ملاحسن حدود سال ۱۲۴۰ هجری قمری (حدود سال ۱۱۹۸ هجری شمسی) در شهر اراک دیده به جهان گشود. ایشان در اراک تحصیلات مقدماتی را به اتمام رساند و در محضر اساتیدی از

جمله آیت الله سید محمد سلطان آبادی (ره) (از صاحبان تشرف) علوم روز را فرا گرفت. جهت تکمیل آموخته‌های خود راهی نجف اشرف شد و تحصیلات را تا اجتهاد ادامه داد. همراه استادش میرزای شیرازی به سامرا رفت و گاه‌ها حتی با وجود میرزای کبیر به اصرار حضرت میرزای شیرازی امامت رابعده می‌گرفت و نماز می‌خواند. بعد از رحلت میرزا به کربلای معلی رفت و تا آخر عمر همانجا ساکن شد. مرحوم محدث نوری در کشکول از خلق و کرامات بسیار و علم و ورع و دائم الذکر بودن و تفاسیر فوق العاده و صبر بسیار تعریف می‌کند. آیت الله اراکی می‌فرمودند: ایشان در اواخر عمر بینایش را از دست داده بود. روزی درباره آیه ای از قرآن فکر می‌کرد که ناگهان فریاد زد: یک آیه و شش هزار معنا!!! حضرت آخوند به امام زاده محمد عابد بن موسی بن جعفر (ع) (واقع در مشهد میقان، کیلومتر ۱۲ جاده فراهان) عقیده مند بود و مکرر می‌گفته است که هر کس به نیابت من آن امام زاده واجب التعظیم را زیارت کند، من در کربلا، امام حسین (ع) را به نیابت او زیارت می‌کنم. ایشان در کربلا درس را برگزار می‌کرد و بسیاری از بزرگان از جمله شیخ محمدرضا بن حسین نائینی (داماد ایشان - وفات ۱۳۶۱ ق)، آقا بزرگ ساوجی، حاج میرزا حسن نوری (محدث نوری) (وفات ۱۳۲۰ ق)، سید شرف الدین عاملی (صاحب غرامات) و میرزا محمدتقی شیرازی (میرزای دوم و مرجع شهیر) در پای درس او زاوی ادب بر زمین زدند. حضرت آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی در چهارم ربیع الاول ۱۳۱۸ قمری در کربلا رحلت فرمود و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. در خاک علی (ع).....

می‌گویند هر وقت می‌شنید یک نفر از محبان اهل بیت از دنیا رفته، خواه او را می‌شناخت یا نه دو رکعت لیله الدفن برایش بجا می‌آورد و کسی این را نمی‌دانست تا اینکه از نزدیکان کسی از دنیا رفت و در خواب او را دیدند و از نجات خود از عذاب بواسطه نماز آخوند صحبت به میان آورد.

شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه قم می‌فرمود: در کربلای معلی در مجلسی که میرزای کوچک و بعضی علما و شیخ فضل‌الله نوری بوده ناگهان مردی ژولیده از راه رسید که به جای عمامه، دستمالمانندی بر سر پیچیده بود و قبائی کهنه و عبائی وصله خورده بر سر و دوش داشت و هم پارچه‌یی به جای شال گردن بر گردن آویخته بود. کفشی پوشیده بود که از پارگی قیامتی بود و تخت نداشت. با رسیدن این مرد تازه رسیده، میرزا از جای جست و به تازه‌وارد آن چنانی احترام گذاشت و تواضع کرد. آن مرد نشست و با ارشاهه به حاج شیخ فضل‌الله، از میرزا پرسید: -آقا کیست؟ میرزا فرمود: ایشان آقای حاج شیخ فضل‌الله نوری از علماءاند. تازه وارد، خطاب به شیخ فضل‌الله نوری گفت: -حاج شیخ فضل‌الله نوری نامی را در تهران بر دار می‌زنند. نکند تو باشی؟ آن مرد، آن گاه به من اشاره کرد و از میرزا پرسید: -این کیست؟ میرزا فرمود: -ایشان آقا شیخ عبدالکریم یزدی است. مادرش در اندرون ما به کارهای خانه کمک می‌کند و خودش نیز شروع به درس خواندن کرد و اکنون طلبه فاضلی است، آدم خوبی هم است. تازه وارد، از من مسأله‌یی پرسید. من از فرط سادگی سؤال، جوابی ندادم و اعتنائی نکردم. زیرا با خود گمان می‌کردم که این شخص فال‌گیر و کف‌بین است و حالا می‌خواهد با این پرسش، علمیت مرا هم آزمایش کند. نگاهی به او کردم، نگه کردن عاقل اندر سفیه و لب فرو بستم. اما میرزا به خشم در من نگریست و خود بلافاصله در پاسخ پرسش آن مرد عجیب و غریب فرمود: -علماء چنین می‌گویند... [جواب مسأله را داد] - آن مرد گفت: -نه! این طور است... [و شروع به صحبت کرد] میرزا، تقریر او را نوشت و بعد نوشته خود را به او نشان داد و پرسید: -این طور فرمودید؟ مرد نگریست و گفت: آری. آنگاه آن ناشناخته مرد دوباره متوجه من شد و خطاب به من گفت: بیرق ریاست تشیع را در قم بر دوش حاج شیخ عبدالکریم یزدی نامی، می‌گذرانند، نکند تو باشی؟! اهل مجلس همه به گونه‌یی ابهام‌آمیز در من نگریستند. آن زمان، آن مرد ژولیده از جای برخاست و عازم رفتن شد. میرزا، متواضعانه کفش‌های آن چنانی این مرد ناشناخته را جفت کرد. او را به تمام و کمال بدرقه فرموده برگشت. آنگاه با من بسیار تغییر کرد و از سوء ادب من بسیار برآشفته

شده بود. آن وقت من پرسیدم: -مگر ایشان که بودند؟ میرزا فرمودند: -آخوند ملاً فتحعلی سلطان آبادی.



آیت الله بهجت (ره): مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی (ره) به قافله ای که مرحوم آخوند ملاً فتح علی در آن بوده (به عنوان دعا و یا به عنوان تجلیل از مقام مرحوم آخوند) فرموده بود: به برکت وجود حاج آخوند ملاً فتح علی در میان شما، در امان خدا هستید! مرحوم آخوند ملاً فتح علی خلاف متعارف بوده و مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی، صاحب تفسیر هم خلاف متعارف بوده است. باز هم ایشان می فرمودند: در قضیه ی تحریم تنباکو، علمای اصفهان نامه ای برای مرحوم میرزا نوشتند که مضمون آن این بود که مردم چندان از فتوای شما استقبال نکردند. حامل نامه، آقای حاج آقا منیر نزد آخوند ملاً فتح علی سلطان آبادی (رحمه الله) می رسد، ایشان می فرماید: نامه ای با خود داری که در آن چنین و چنان نوشته شده است و تمام نامه را از اول تا آخر برای حامل نامه و در حالی که نامه در جیب او بود، می خواند! سپس حاج آقا منیر، حامل نامه از ایشان خواهش می کند که عملی به او یاد دهند. ایشان می فرماید: شما بحر مواج هستید. تا این که بعد از خواهش التماس می فرمایند: سه چیز را مواظبت کنید و خود ایشان هم به این سه امر مواظبت می کرده است:

۱. خواندن زیارت عاشورا در هر روز.

۲. خواندن نماز وحشت در هر شب برای مؤمنین و مؤمنات ، در هر کجای عالم فوت کرده باشند.
۳. نماز اول ماه را ترک نکنید.

آیت الله بهجت(ره) : مرحوم شیخ فضل الله نوری می گوید: خوابی دیدم و برای تعبیر آن نزد مرحوم آخوند ملا فتح علی سلطان آبادی رفتم . همین که مقداری از خواب را برای ایشان نقل کردم ، فرمود: خوب می دانم ، بعدش هم این بود و این بود و تا آخر خواب را برای من نقل نمود و بعد تعبیر کرد. آخوند شخصیت عجیبی بوده است . وای بر ما اگر معنویت و روحانیت را مقدمه و وسیله رسیدن به مادیات و فانیات قرار دهیم ! باز فرمودند : در صف نماز ملا فتح علی (رحمه الله) در مسیب سخن از ماست خوب به میان آمد، شیخ (رحمه الله) متوجه شدند و برگشتند و فرمودند: این تعقیب نماز بود؟! یعنی این قدر در فکر شکم ؟ ! آقای بهجت فرموده اند : از مرحوم مبرور عماد السلام و سناد العلماء الاصفیاء الاعلام آخوند حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی منقول است که فرمودند: در زمان ارتحال مرحوم آیت الله سید بحر العلوم(رض)نوحه جن بجهت فقدان آن جناب از سرداب خانه او استماع شد چنانکه یکی از اعظم علماء معاصرین ما از خود مرحوم حاج مذکور این حکایت را استماع فرموده. جناب شیخ ابراهیم صاحب الزمانی از شاگردان آخوند می گوید :روزی در سامرا آخوند ملا فتحعلی را ملاقات کردم ، نزدیک ظهر بود مرا به منزل دعوت کرد . هنگامیکه به طرف منزل می رفتیم فرزندایشان به ایشان گفت نان در منزل نداریم . و در سامراء آن زمان نانوائی نبوده و جز ساعاتی از روز که از اطراف نان های پخته برای فروش می آوردند در ساعات دیگر نان پیدا نمی شد . آخوند به فرزند خود می گوید : برو بیرون چند قدم این طرف و آن طرف برو بلکه پیدا شود . او همین کار را می کند و با تعدادی نان به منزل می آید و می گوید برخلاف عادت هرروز این نان ها را کسی آورده بود و به من داد . می گویند : میرزا حسین نوری پولی داده بود تا شب ۵شنبه و جمعه صد نفر برای اطعام دعوت شوند (درسامراء).

در حالیکه فرد صدنفر برای یک شب دعوت کرده بود . وقتی به حاجی نوری خبر دادند فرمودند سریعاً آخوند ملافتحعلی را خبر کنید . ایشان هم فرمودند : غذا را نکشید تا بیایم . وقتی آمد فرمود پارچه آب نخورده ای بیاورید . پارچه را روی غذا گذاشته سه بار دست می‌کشند و می‌گویند " : ها ! علی بشر کیف بشر * من ابی فقد کفر " یعنی علی (ع) (بهترین بشر است و هرکس ولایتش را قبول نکند کافر است . غذا را کشیدند و به همه رسید . می‌گویند : دستش درد شدیدی داشت . به ضریح مولا علی (ع) کشید و خوب شد . می‌گویند : در سفر حج دملی در دست ملاً فتحعلی (ره) ایجاد شده بود . گفته بود : خدایا ! من تا حالا چیزی از تو نخواستم! این دمل ممکن است برای بعضی‌ها مزاحمت باشد - خوبش کن . دمل خوب شد و بعد از حج دوباره برگشت . می‌گویند در سامرا شیخ و سیدی هم حجره ای بودند . شیخ به احترام سید می‌گوید من می‌خواهم کارهای تو را هم انجام دهم . بخاطر اینکار درهایی به رویش از معارف باز می‌شود . در مکاشفه ای خدمت حضرت حجت (عج) می‌رسد و سه تن از علما و اولیا را در محضر ایشان می‌بیند . یکی از آن‌ها آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی (ره) بوده است . می‌گویند : (ظاهراً آیت الله سیدمحسن حکیم است) همراه میرزای شیرازی دوم، شیخ حسن کربلایی و محدث نوری سید اسماعیل صدر بود، صبح‌های جمعه به محضر ملاً فتحعلی سلطان آبادی می‌رفتیم. مرحوم ملاً فتحعلی برای ما در یک روز شرح آیه ای را گفت (سوره حجرات آیه ۷) و بحثش متمرکز بر این قسمت بود "و حَبِّبَ الْيَكْمَ الْاِيْمَانَ" آن روز به حدی این قسمت از آیه را جالب تفسیر کرد که ما با خود گفتیم حد همین است سخندانی و زیبایی را. جلسه‌ی بعد که به محضرش رفتیم دوباره همان قسمت از آیه را برایمان تفسیر کرد و به حدی زیبا تفسیر فرمود که ما با خود گفتیم تفسیر واقعی آیه، تفسیر امروز بود، نه جلسه‌ی قبل. جلسه‌ی بعد که رفتیم باز همان فقره را شرح دادند و ما یقین کردیم که اصلاً منظور خدا از آیه، همین شرح ملاً فتحعلی است و لا غیر. و تفسیرهای روزهای قبل مراد

نبوده. جلسه‌ی بعد رفتیم و باز برداشت و تفسیر جدیدی کردند و این قضیه تا نزدیک یک ماه طول کشید و ما هر روز فکر می‌کردیم تفسیر واقعی آیه همین تفسیر امروزی است و تفاسیر روزهای قبل مقصود نیست. علامه طهرانی (ره) در کتاب مه‌رتابان که پرسش و پاسخش با علامه طباطبایی (ره) است آورده: طهرانی: مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی با تمام ریاضات و مکاشفات و مقاماتی که از ایشان نقل می‌شود، گویا در مراحل و منازل توحید ذات حق متعال نبوده‌اند. علامه: مثل اینکه ایشان در مسائل مجاهدت‌های نفسانی بوده، و در رشته توحید نبوده‌اند. و چون با مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی، هم عصر و هم زمان بوده، و مرحوم آخوند در رشته توحید حق تبارک و تعالی بی‌نظیر بوده‌اند؛ لذا با هم مناسباتی و مراوداتی نداشته‌اند و قدری هم روابط آن‌ها تیره بود.

آیت الله بهجت از آیت الله طباطبائی نقل کردند که «آیت الله نائینی می‌گفت: بنده در مراقبه، هیچ کس را همتای سید بن طاووس و ملا فتح علی سلطان آبادی ندیدم». سید بن طاووس (رحمه الله) که لابد از دست نوشته‌های ایشان به دست آورده بود؛ و دیگری آخوند ملا فتح علی (رحمه الله) که ایشان را درک کرده بودند. باز هم ایشان می‌فرمودند: آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی (ره) از کسانی بود که در طول عمر معصیت نکرده بودند. از حضرت آخوند (ره) (مطالب و کرامات زیادی وجود دارد که به ذکر همین‌ها اکتفا می‌شود).

بروح ملکوتی پارسای بی نظیر حضرت آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی (ره) و سلسله شاگردانش الفاتحه مع الصلوات

غربت عارف در بیان یک عارف

عبد عاصی : " غربت " واژه‌ی آشنایی است . سالهاست که آشناست . مرحوم حداد (ره) می‌فرمودند : " حتی اگر سید محمد حسین (طهرانی) هم از من جدا شود باز مشکلی نیست چون من خدا را دارم . " مقام طمانینه را می‌بینید ! نفس مطمئنه را می‌بینید ! عارف کامل چنین است . سید محمد حسین طهرانی که همه چیزش را به او داد (اگر برود) برایش مهم نیست . مهم " خدا " است و بس . بالکل از تعلقات جدا شده و ارزشی نمی‌بیند .

سویدای دل من تا قیامت

مباد از شور سودای تو خالی

کجا یابم وصال چون تو شاهی

من بدنام رند لالابالی

متن زیر برگرفته از فرمایشات حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (حفظه الله) در خصوص " غربت عارف " است که با هم می‌خوانیم :

غربت عارف بالاتر از غربت سالک است و در اصطلاح عرفا، غربت همت است، [عارف] غریب به سر می‌برد. حتی در میان خانواده‌اش غریب است. ائمه غریب بوده‌اند، امام زمان (روحی فداه) غریب است، عرفا غریب هستند و استاد عزیز ما مرحوم حاج سید هاشم غریب بود. عارف همیشه گمنام است. هرکسی عارفی را بشناسد، در حد خودش شناخته، مگر شاگردی که از استاد بالاتر باشد و چون بالا رفت، پایین را به طور کامل می‌بیند.

منم غریب دیار تویی غریب نواز

دمی به حال غریب دیار خود پرداز

محرم راز دل شیدای خود

کس نمی‌بینم زخاص و عام را

در منازل السائرین درباره ناشناخته و گمنام بودن عرفا آمده :

عارف ظاهر شناخته شده ای ندارد، کلامش هم غیر معروف است، و چیزی که همراه خود دارد یا در باطن اوست که آن علم است و یا آن را گاهی اظهار می‌کند که شور شوق اوست .

و یا در رسوم عرفانی مخفی و پنهان شده، و یا به اشارات عرفانی طاقت و نیرو گرفته، و یا این موجود همراهش به نحوی شامل یک اسمی است که در همه مراتب غربت دارد، چون فوق عقل مردم و بالاتر از فهم آنهاست .

لذا غربت عارف، غربت غربت‌هاست. و از هر غربتی بالاتر است، چون هم نزد اهل دنیا غریب است و هم پیش اهل آخرت .

دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

انسان کامل - بخش دوم

عبدعاصی : قسمت دوم مطلب " انسان کامل " در بیانات بزرگان شیعه را با هم می خوانیم .



تطبیق انسان کامل بر امام

تا کنون جایگاه انسان کامل بررسی شد. اینک ضروری است به تطبیق انسان کامل بر امام بپردازیم. برای روشن شدن این حقیقت که امام، همان انسان کامل است، لازم است نگاهی مقایسه‌ای به جایگاه و ویژگی‌های انسان کامل و امام بیفکنیم.

۱. انسان کامل، خلیفه الله است. «إن الإنسان الكامل لكونه خليفة الله مخلوقا على صورة الرحمن» (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۷، ص ۷) انسان کامل از آن جهت که خلیفه خداوند است، بر صورت خدای رحمان خلق شده است.

سر خلافت انسان، در دو سویه بودن او نهفته است؛ یعنی چون یک جهت آن، ربوبی و جهت دیگرش خلقی است و چون یک پای او در عالم است و پای دیگر او در صقع ربوبی است، همین اتصال او به آسمان، ملاک خلافت الهی او است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۴۸۴) از سوی دیگر بر اساس آیه سی‌ام سوره بقره نخستین انسان روی زمین، خلیفه الهی بوده است و خداوند تعالی، خلیفه خویش را امام برای مردم قرار داده است (بقره، ۱۲۴).

از آن جا که انسان کامل، همان مقام رفیع آدمیت تام است و به شخص خاص آدم اختصاص ندارد (علامه طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۱۶)، بی‌تردید حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه تام الهی و مصداق بارز انسان کامل است. همچنین اسم «الله» که جامع جمیع اسمای الهی و محیط به همه آنها است، ناگزیر باید مظهري جامع داشته باشد. آن مظهر، خلیفه خداوند است که به همه کائنات احاطه و حاکمیت دارد و اصل و منشأ کائنات در نزول و صعود و سر فیض و امداد است. مقام نبوت و امامت، مظهري از این خلافت و ولایت تکوینی است (یثربی، ۱۳۸۷: ص ۲۲۵).

۲. همواره یک انسان کامل در عالم وجود دارد. انسان کامل و خلیفه الهی، همواره در زمین وجود دارد؛ چرا که خداوند متعال، برای بیان موضوع جعل خلیفه از فعل ماضی (جعلت) یا مضارع (اجعل) که بر انجام یک بار فعل دلالت دارند، استفاده نکرده است؛ بلکه آن را با صیغه اسم فاعل آورده که بر استمرار این امر دلالت دارد. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۵) نسفی نیز در کتاب انسان کامل می‌گوید: ... و این انسان کامل، همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد؛ از جهت آن که تمامت موجودات، همچون یک شخص است و انسان کامل، دل آن شخص است و موجودات، بی‌دل نتوانند بود و دل، زیادت از یکی نبود (نسفی، بی‌تا: ص ۵).

انسان کامل، قطب جهان هستی است که احکام عالم بر محور او می‌چرخد و او از ازل تا ابد، مرکز دایره وجود و واحد است. «فالقطب الذي عليه مدار أحكام العالم و هو مركز دائرة الوجود من الأزل إلى الأبد واحد باعتبار حكم الوحدة» (ابن عربی، ۱۴۲۵: ج ۶، ص ۵).

از سوی دیگر، یک امام و حجت نیز همواره در جهان وجود دارد و هیچ‌گاه عالم، خالی از او نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اللهم بلی؛ لا تخلو الارض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً و إما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته... (نهج البلاغه: ص ۱۱۵۸) بار خدایا البته چنین است که هیچ‌گاه زمین از حجت الهی تهی نخواهد ماند؛ چه آشکار باشد و شناخته و چه نگران ازستمگران و پنهان، تا حجت‌های الهی و بینات او از بین نرفته و باطل نشود.

علامه طباطبائی با استفاده از آیه شریف هفتادم سورة اسراء [۱] می‌فرماید: «إن الإمام لا یخلو عنه زمان من الأزمنة و عصر من الأعصار» (طباطبائی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۲۷۳)؛ هیچ زمانی از امام خالی نیست و هیچ عصری بدون امام متصور نیست.

استاد مطهری می‌گوید: بنابراین در قرآن، یک چنین برداشت عظیمی برای انسان هست که اولین انسانی که پا در این عالم می‌گذارد، به عنوان حجت خدا، پیغمبر خدا و موجودی که با عالم غیب پیوستگی و ارتباط دارد، پا می‌گذارد. تکیه کلام ائمه ما روی همین اصالت انسان است؛ به این معنا که اولین انسانی که روی زمین آمده است، از آن سنخ بوده و آخرین انسانی هم که روی زمین باشد، از همین تیپ خواهد بود و هیچ‌گاه جهان انسانیت، از موجودی که جامع روح «إنی جاعل فی الأرض خلیفة» باشد خالی نیست. (اصلاً محور مسأله این است) سایر انسان‌ها کأنه موجوداتی هستند فرع بر وجود چنین انسانی، و اگر چنین انسانی نباشد، انسان‌های دیگر هم هرگز نخواهند بود (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۹۴۴).

۳. از ویژگی‌هایی که هم برای انسان کامل و هم برای امام ذکر شده، مقام ولایت تکوینی است.

«قدرت وجودی انسان کامل، ولایت تکوینی او نام دارد. ولایت تکوینی انسان کامل، از آن جهت است که هر علتی تکوینا ولی معلول و هر معلولی تکوینا زیر پوشش ولایت علت خود است» (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۳۰۱).

شیخ محمد حسین اصفهانی می‌گوید: «النبي و الأئمة لهم الولاية المعنوية و سلطنة الباطنية على جميع الأمور التكوينية و التشريعية... فهم وسائط التكوين و التشريع» (اصفهانی، ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۳۷۹)؛ پیامبر و امامان، صاحب ولایت معنوی و سلطنت باطنی برای جمیع امور تکوینی و تشریحی هستند. آنان، وسایط تکوین و تشریح می‌باشند.

صدر المتألهین می‌گوید: «حجت خدا و امام، واسطه در ایجاد خلق است». (صدر المتألهین، ۱۳۶۷: ج ۲: ص ۴۶۸).

انسان‌های کامل معصوم، همان گونه که در نظام تشریح حجت بالغ خداوند هستند، در نظام تکوین نیز حجت بالغ الهی‌اند (امام خمینی، ۱۳۶۰: ص ۱۷۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۹۰). اساساً در مکتب شیعه امامت، خلافت خدا و ریاست معنوی بر دین و دنیا است. امام، انسان کاملی است که واسطه فیض خداوند و تنظیم کننده رابطه اسمای حسناى الهی است (همان: ج ۱، ص ۴۳۱). البته بدون تردید مظاهر ولایت، مراتب گوناگونی دارند. مظهر اتم و اکمل این اسم شریف، صاحب ولایت کلیه، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن حضرت، در تکوین و تشریح، مظهر ولایت اتم خداوند سبحان است؛ از این رو در کائنات تصرف می‌کند و قوای زمینی و آسمانی را زیر تسخیر و تسلط خود دارد (همو: ص ۴۳۱).

سر انجام چنان که پوشیده نیست، بررسی تطبیقی همه ویژگی‌های انسان کامل و امام برای تبیین یگانگی انسان کامل و امام در این مقاله میسر نیست. به نظر می‌رسد با توجه به شمارش برخی ویژگی‌های انسان کامل و امام که از سویی هر دو خلیفه الهی و صاحب مقام ولایت هستند و از سوی دیگر، هیچ‌گاه جهان از حجت خدا، انسان کامل و خلیفه حق خالی نیست و تنها یک

حجت الهی در هر زمانی وجود دارد، برای دریافت وحدت مصداقی آنها و نیل به این که امام، مصداق اتم و اکمل انسان کامل است، کافی باشد.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جام جهان نمای دوران

تاکنون با توجه به مباحث پیش گفته روشن شد که امام، همان خورشید فروزانی است که در آئینه انسان کامل می درخشد. اینک به این حقیقت توجه می کنیم که انسان کامل عصر و جام جهان نمای دوران ما، حضرت مهدی علیه السلام است و این مطلب، از آیات و روایات استفاده می شود. خداوند متعال می فرماید: (یا ایهاالذین آمنوا اطیعواالله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (نساء، ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا و رسول و صاحبان امر، پیروی کنید.

این آیه، دلالت می کند بر این که مراد از «اولوالامر»، امامان معصوم علیهم السلام هستند. اگر کسی بگوید در این زمان، ما به امام معصوم دسترسی نداریم و نمی توانیم از او دین و دانش فرا بگیریم و بنا بر این، آیه شامل حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی شود، پاسخ این است که عدم دسترسی به امام معصوم در این زمان، مستند به خود امت و به دلیل سوء رفتار و خیانت آنان است؛ بنا بر این، حکم آیه شامل امام عصر علیه السلام می شود (علامه طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۵، ص ۳۹۹ - ۴۰۰).

امام زین العابدین علیه السلام در این باره می فرماید: «صاحبان امر و انسان های کاملی که خداوند تعالی اطاعت از آنان را واجب کرده است، امامان هستند و دوازدهمین ولی خدا، از اوصیای رسول خدا و امامان بعد از آن می باشد (طبرسی ۱۴۱۶: ج ۲، ص ۱۵۲) امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «نحن قوم فرض الله عزوجل طاعتنا» (کلینی، بی تا: ج ۱، ص ۲۶۴) ما گروهی هستیم که خداوند، اطاعت ما را واجب کرده است. امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به فرزند گرامی اش می فرماید: «فأنت صاحب الزمان و أنت المهدی و أنت حجة الله فی أرضه»؛ پس تویی صاحب زمان و تویی مهدی و حجت خدا بر زمینش». (حر عاملی، ۱۳۶۶: ج ۷، ص ۲۱) امام

حسین علیه السلام می‌فرماید: «دوازده امام هدایت یافته از ما هستند؛ اولشان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان نهمین فرزند من است. او همان کسی است که حق را به پای می‌دارد و خدای سبحان، به وسیله او زمین را پس از مرگ، زنده می‌سازد و دین حق را بر همه ادیان پیروزی کند؛ اگرچه مشرکان را خوش نیاید» (همان: ج ۲، ص ۳۳۳). در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «و أنتم نور الأخیار و هداة الابرار و حجج الجبار بکم فتح الله و بکم یختم» (طوسی، بی تا: ج ۶، ص ۱۰۷)؛ شما روشنی قلب نیکان و هدایت کننده خوبان و حجت‌های خداوند مقتدر هستید. خداوند، به شما آغاز کرد و به شما به پایان می‌برد.

همچنین متصوفه - اعم از شیعه و سنی - درباره قطب و خلیفه الهی و انسان کامل عقیده شیعه را پذیرفته و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را خاتم اولیا و انسان کامل عصر معرفی کرده‌اند (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۴، ص ۹۴۴) ابن عربی درباره خصوصیات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گوید: اما ختم ولایت؛ مهدی، مردی از عرب است. او در زمان ما موجود است و من در سال ۵۹۵ او را شناختم و علامتی از او که حق تعالی از دیده بندگان پوشانده است، مشاهده کرده‌ام و خداوند، آن را برای من آشکار کرد، تا جایی که خاتم ولایت را از او دیدم (ابن عربی، ۱۴۲۵: ج ۱۲، ص ۶۴ و ۱۲۱).

وی جای دیگر می‌گوید: جمیع مراتب و مقامات نبوت و رسالت و ولایت در ظاهر و باطن، به حقیقت محمدیه باز می‌گردد. به تعبیر دیگر، همه انبیا و اولیا به لحاظ اصل و حقیقت اصلی، همه بر یک حقیقت، یعنی حقیقت محمدیه‌اند که به لحاظ شرایط اجتماعی و جغرافیایی، به صورت انبیا و اولیای مختلف در آمده است؛ تا این‌که در نهایت، کمال جلوة آن حقیقت در سلسله انبیا در بدن عنصری حضرت خاتم الأنبیاء ظهور یافته و در سلسله اولیا نیز در بدن عنصری خاتم الاولیاء حضرت مهدی که ولایتش با ولایت باطنی و ظاهری رسول اکرم متحد است، متجلی شده است و اولیای الهی، از ادیان و مذاهب گوناگون نیز از مشکات این ولی خاتم استرزاقت می‌کنند (ابن عربی، ۱۴۰۰: ص ۶۲).

علامه سید حیدر آملی می‌فرماید: ولایت (مطلقه تامه) اصالتاً برای حقیقت محمدی است که به امیر المومنین و فرزندان معصوم او که از ناحیه خداوند به امامت و خلافت برگزیده شده‌اند تعلق گرفته است. بنابراین امام عصر خاتم اولیای مقیده است، و خاتم ولایت و کسی است که به وسیله او صلاح دنیا و آخرت، به نهایت کمال می‌رسد (آملی، ۱۳۶۸: ص ۳۸۳).

امام خمینی؛ در تفسیر سوره مبارکه «والعصر» چنین می‌گوید: عصر هم محتمل است که در این زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد یا انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و در عصر ما حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. قسم به عصاره موجودات عصر، فشرده موجودات، آن فشرده همه عوالم است. یک نسخه است تمام عالم. همه عالم در این موجود در این انسان کامل عصاره شده است. خدا به این عصاره قسم می‌خورد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۲، ص ۴۲۳).

شهید مطهری می‌گوید: شیعه معتقد است که با رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین جدید نمی‌آید؛ اما مسأله حجت و انسان کامل - که اولین انسان روی زمین چنین بود و باید آخرین انسان، چنان باشد - هرگز در میان افراد بشر تمام نشده است. در میان اهل تسنن، تنها طبقه متصوفه است که این مسأله را قبول دارند؛ منتها به نام‌های دیگر. این است که ما می‌بینیم متصوفه اهل سنت با این که متصوف هستند، مسأله امامت را در بعضی بیان‌هایشان طوری قبول کرده اند که یک شیعه قبول می‌کند. محی الدین - که اهل اندلس و سنی مطلق و ناصبی است - روی ذوق عرفانی معتقد است که زمین از حجت، خالی نیست. او نظر شیعه را قبول و اسم ائمه را ذکر می‌کند؛ تا می‌رسد به حضرت حجت» (مطهری، ۱۳۸۶: ص ۸ و ۴۰ و ۶۵ و ۸۶).

بدین روی با توجه به آیات و روایات و سخنان اندیشوران بزرگ دین، ثابت می‌شود که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف انسان کاملی است که چراغ هدایت و کشتی نجات امت و خلیفه خدا و حجت وی در این زمان می‌باشد.

انسان، تجلی اعظمی است که حق تعالی خود را آن‌گونه که هست، در آن می‌بیند و او همان مخلوقی است که به صورت الهی به معنای حقیقی تحقق یافته است؛ به همین سبب، همه چیز، تحت سیطره، سلطه و انقیاد او است. به انسان از آن روکه در عین صغرش، مشابه آنچه در عالم هست، در خود دارد، عالم صغیر اطلاق می‌کنند؛ هر چند از نظر معنا و مرتبه، انسان، عالم کبیر است. انسان کامل، قطبی است که همه افلاک وجود از اول تا آخر گرد محور او می‌چرخد؛ یعنی ساحت قدسی انسان کامل، محور گردش کائنات است.

با بررسی انجام شده، این نتیجه به دست آمد که جایگاه و ویژگی انسان کامل و امام از هم جدا و ناسازگار نیست و از این رو، انسان کامل همان مقام رفیع آدمیت است، نه شخص خاص آدم؛ پس بی تردید امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز امامان معصوم علیهم السلام خلیفه تام الهی و مصداق بارز انسان کامل هستند. در زمان ما از آن جا که جهان از موجودی جامع، خلیفه‌الله و حجت الله خالی نیست، امام عصر علیه السلام صاحب ولایت معنوی و سلطنت باطنی بر تمام امور تکوینی و تشریحی است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن سینا، المبدأ والمعاد، تهران، موسسه مطالعات اسلامي مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش.

۲. آشتیانی، سید جلال الدین، هستی از نظر فلسفه و عرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، بی‌تا.

۳. -----، شرح مقدمه فیصري، تهران، امیر کبیر، چ ۳، ۱۳۷۰ش.

۴. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸ش.

۵. ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق

۶. -----، فصوص الحکم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.

۷. جوادی آملی، عبدالله، هدایت در قرآن، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.

۸. -----، تحرير التمهيد القواعد، قم، الزهراء، ۱۳۷۲ ش.
۹. -----، ادب فنائي مقربان، قم. اسراء، چ ۲، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. -----، شميم ولايت در آثار آيت الله جوادى آملی، قم، اسراء، بي تا.
۱۱. جيلي، عبدالکريم، الانسان الكامل في معرفة الاواخر والاوائل، لبنان، تاريخ العربي، ۴۲۰ ق.
۱۲. الحر العالمی، محمدبن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تهران، دارالکتب الاسلاميه چ ۳، ۱۳۶۶ ش.
۱۳. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. -----، ولايت تکوينی، قم، قیام، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. -----، يازده رساله، تهران، مؤسسه مطالعات، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. -----، عيون مسائل النفس، تهران، امير کبير، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. خميني، روح الله، اربعين حديث، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چ ۲، ۱۳۷۱ ش.
۱۸. -----، صحيفه ي امام، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. -----، مصباح الهداية و الخلافة والولاية، تهران، پیام آزادي، ۱۳۶۰ ش.
۲۰. دادجو، يدالله، بقیة الله فروغ حیات بخش هستي، قم، دارالفکر، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. نسفي، عزيز الدين، الانسان الكامل، تصحيح ماريژان موله، تهران، کتابخانه طهوري، بي تا.
۲۲. صدر الدين، محمد شيرازي، الحكمة المتعاليه في الاسفار الاربعه، بيروت، داراحياء التراث العربي، چ ۳، ۱۹۸۱ م.
۲۳. -----، شرح اصول كافي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
۲۴. طباطبائي، محمد حسين، الميزان، قم، اسماعيليان، چ ۲، ۱۳۹۳ ق.
۲۵. طبرسي، ابي منصور، احتجاج، قم، اسوه، چ ۲.
۲۶. قيصري، داود بن محمد، شرح القيصري علي فصوص الحكم، قم، بيدار، ۱۳۶۳ ش.
۲۷. كليني، محمدبن يعقوب، كافي، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت عليهم السلام ترجمه و شرح رسولي محلاتي، بي جا، بي تا.
۲۸. گوهرين، صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. مطهري، مرتضي، انسان کامل، تهران، صدرا، چ ۹، ۱۳۸۶ ش.
۳۰. -----، مجموعه آثار، قم، صدرا، چ ۱۱، ۱۳۸۷ ش.
۳۱. يثربي، يحيي، فلسفه امامت، قم، وثوق، ۱۳۸۷ ش.

[۱]. <یوم ندعو کل اناس بامامهم>؛ روزی که هر انسانی را به امامش می‌خوانیم.

یکشنبه پانزدهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

یادی از مرحوم مبرور مغفور سالک الی الله حاج محمد حسن بیاتی

(ره)

عبدعاصی : مسجد پیغمبر در همدان بسیار معروف است . خود آیت الله انصاری همدانی(ره) مدت‌ها در همین مسجد نماز می‌خواندند و هم اکنون امامت این مسجد با سالک طریق حضرت آیت الله سید احمد حسینیان (حفظه الله) از شاگردان عارف کبیر موحد عالی قدر حضرت آقای حداد (ره) می‌باشد . رفقا به این توجه بفرمایند که برای یافتن استاد بالاخره باید قابلیت ایجاد کرد . همینطوری از قیافه‌ی کسی خوششان نمی‌آید تا استاد برسانند !!! پس باید جنبید و اهل مراقبه شد . این نکته اول . دوم اینکه سیر دست به دست شدن استاد همیشه وجود ندارد . خیلی‌ها یک استاد بیشتر نیافتند و تا آخر پای بند به او شدند . ولی ندرتاً که این اتفاق می‌افتد این دست به دست شدن سیر تکاملی داشته است . نکته دیگر اینکه : رفقا حواسشان به مکاشفات مرحوم بیاتی(ره) پرت نشود و گیج نشوند . این مکاشفه‌ها مخصوص ایشان بوده و قرار نیست راهنمای کس دیگری باشد . هر مکاشفه بر اساس باطن سالک محقق می‌شود کما اینکه مکاشفات بسیار

دقیق‌تر و عالی‌تری برای بسیاری از اولیای الهی و سالکان طریق الی الله رخ می‌دهد و انگار نه انگار . پس نباید انگشت حسرت به دهان بگزم ! در مرحوم بیاتی (ره) (از همه بیشتر اطاعت و امتثال امر استاد مشهود است که بی شک عامل تعالی این سالک وارسته بوده است . ما هم اگر صدق نیت پیدا کنیم و در اعمالمان خلوص نسبی هم حاصل شود خدای مهربان برای ما هم راهبر مطمئن و حقیقی خواهد فرستاد . مزار شریف مرحوم بیاتی(ره) کنار مزار مرحوم حاج هادی ابهری(ره) در کنار تربت پاک حضرت آیت الله انصاری همدانی(ره) است . به تازگی سنگ قبرها را برداشته‌اند و دو سه ردیف از بالا و پایین را صاف کرده‌اند تا برای مزار مرحوم آقای انصاری(ره) طاق نصرتی درست کنند . انشاءالله همه رفقای خواننده به این هدف دست پیدا کنند و تحت ارشادات ولی الله الاعظم (عج) که منشاء همه‌ی خوبی‌ها و خیر است قرار بگیرند و حقیر سراپا تقصیر را از دعای سحر فراموش نفرمایند .

حضرت علامه طهرانی (ره) از قول حضرت آقای حداد (ره) در توصیف ایشان چنین فرموده‌اند : خیلی از رفقا در معنی توحید گیر دارند ، ولی آقای بیاتی خیلی روشن است و خداوند به ایشان عنایت بسیاری فرمود و ایشان در ردیف رفقای درجه اولی هستند که ما شب و روز با هم هستیم . او همیشه با من است . عرض کردم (علامه) کلمه ای بفرمایید که برای ایشان بنویسم . فرمودند :
"فاستقم کما امرت"

دنبال استاد می‌گشت . ظاهراً نیت کرد تا چهل صبح نمازش را در حرم **سیدالکریم حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع)** اقامه کند و بعد از آن آیت الحق و العرفان مربی نفوس آیت الله انصاری همدانی(ره) را نشان می‌دهند . جناب آقای بیاتی(ره) تحت تربیت مرحوم انصاری(ره) بودند تا اینکه ایشان روز جمعه دوم ذی القعدة ۱۳۷۹ قمری رحلت فرمودند . آقای بیاتی (ره) می‌فرمود : من به امرودستور آیت الله انصاری(ره) گذرنامه گرفته بودم و در همان روز جمعه عازم کرمانشاه بودم برای اخذ جواز و روادید از کنسولخانه عراق ، چون فقط ویزا و روادید را از کرمانشاه می‌دادند . از طرفی حرکت و مسافرت ما مقارن شد با ایام ارتحال و کسالت ایشان که مجموعاً

چند روزی بیش طول نکشید . من در آن روزها مترصد بودم حال ایشان بهبود یابد و خداحافظی کنم و برای زیارت مشرف شوم ، لذا هر روز برای عیادت می آمدم . اما چشمان ایشان بسته بود و با وجود شعور و احساس کامل قادر به بازکردن چشم نبودند . این چنین بود تا صبح جمعه پیش اظز ظهر به منزلشان رفتم و دیدم بیهوشند . در آن لحظه در اتاق ایشان یک نفر هم نبود . رفقا همگی در اتاق جلو که اتاق پذیرایی بود مشغول مشورت درباره حال جسمانی و معرفی کردن ایشان به طبیبی دیگر بودند . در آن لحظه بدون اختیار من خودم را روی بدن ایشان انداختم و گفتم : " فدایتان شوم ! چه کنم ؟ از طرفی شما به مسافرت و زیارت امر فرمودید و در این ساعت مقرر ماشین سواری کرایه کرده ام تا مرا به کرمانشاه ببرد و از طرف دیگر شما بدین حال مدهوش و بیهوش افتاده اید و من تاب و توان رفتن را با این وضع فعلی شما ندارم ؟! " ایشان در آن حال مکاشفه فرمودند : " فرزندم ! تو آماده سفر باش و زیارتت را بطور کامل انجام بده ! من بعد از چهل روز به تو استادی را برای تربیت معرفی می کنم . " من در آن عالم از ایشان خداحافظی کرده ، بیرون آمدم و تا وقت حرکت با سواری یکی دو ساعتی بیشتر طول نکشید که در ده پانزده فرسخی همدان که ماشین از گردنه ی اسدآباد بالا می رفت ، فکر و ذکر و توجه من یکسره به ایشان بود . ناگهان بصورت کبوتر سپیدی از بالای منزلشان پرواز کرده و به من فرمودند : " خداحافظ " . من دانستم ایشان رحلت کرده اند . به کرمانشاه رسیدیم و پس از تحصیل ویزا عازم عتبات عالیات شدم و تقریباً مدت یک ماه طبق دستور ایشان زیارت کرده ، به همدان مراجعت کردم . درست از تاریخ ارتحال ایشان چهل روز گذشته بود که حضرت آقا حاج سید هاشم حداد (ره) را که تا آن زمان زیارت نکرده بودم و فقط در میان زمره شاگردان مرحوم آیت الله قاضی (ره) نامی از ایشان شنیده بودم به من معرفی کردند . من با نهایت اشتیاق و خلوص و ارادت و تمکین به محضرشان شرفیاب شدم . از آن به بعد تا زمان ارتحال مرحوم حداد (ره) که در ماه رمضان ۱۴۰۴ قمری در **کربلا** ، موطن ایشان ، رخ داد ، مدت ۲۴ سال تمام دست ارادت به ایشان داده و تحت تعلیم و ارشاداتشان بودم . "



واقعاً سیر هدایت خاصه درباره مرحوم بیاتی(ره) چه زیبا است و چه دقیق دست به دست شده‌اند . این‌ها همه هدایت خاصه است . مطلب مهم دیگر تبعیت بی چون و چرای مرحوم بیاتی(ره) در خصوص اساتیدش که مسئله ای فوق العاده مهم است باید دقت شود . " کالمیت بین یدی الغسال " که می گویند همین‌هاست ها ! نفس استاد که از نفس مرشد کامل و قطب اکبر **حضرت حجت (س)** بهره می‌برد در همه‌ی عوالم سالک را می‌بیند و احاطه دارد و تحت سیر قر آر می‌دهد . مرحوم بیاتی (ره) اینطور می‌فرمودند که : مرحوم آیت الله انصاری(ره) به من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در خلوت انجام دهم . من روزها آن را در خلوت انجام می‌دادم تا روز جمعه ای که برای به جا آوردن آن محل خلوتی پیدا نکردم چرا که در هر جای خلوت احتمال تردد و آمدن افراد بود . می‌دانستم که یک شبستان در مسجد پیغمبر متروک است . مسجد پیغمبر یکی از مساجد همدان و در مقابل سرای قلمدانی است . به آن مسجد رفتم و در شبستان متروک را گشودم . دیدم روی حصیرها به قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گردو خاک برمی‌خیزد . داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویه بسیار تاریک مسجد که از در شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم . آن دستور مدت‌ش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد . در حال انجام آن عمل ، مکاشفه ای رخ داد که خود را بر روی کره زمین احساس کردم و تمام ، نیم کره جنوبی و نیم کره شمالی آن را می‌دیدم و بر آن سیطره داشتم . در محور کره از قطب شمال ستونی از نور

بود ، بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام بخش که آن عبارت بود از ولایت کلیه . و باید تمام مردم کره خود را بدان برسانند . بسیاری از افراد روی زمین در ظلمت به سر می بردند و در نیم کره جنوبی دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می کردند و آن ها اکثریت اهل جهان را تشکیل داده بودند . آن ها هر چه حرکت می کردند در ظلمات بود چنان تاریکی آن ها را فرا گرفته بود که هیچ چیز را نمی شناختند . بعضی چون می خواستند به جلو بیایند دورتر می شدند . برخی از آن ها چنان در تعفن غوطه ور بودند که انسان قدرت تماشای آن ها را نداشت . عجیب اینجاست که آن ها همگی خواستار نور بودند و می خواستند خود را به محور برسانند . اما نیم کره شمالی که نورانی بود در آنجا افراد متفاوت بودند . بعضی با سرعت رو به بالا و قطب می آمدند اما در وسط راه توقف می کردند . بعضی آرام و آهسته می آمدند . روی این نیم کره اقلیت روی زمین بودند که بصورت دسته ها و گروه ها دور هم مجتمع بودند . بعضی مقداری راه آمده اما پشیمان شده و متحیر بودند . بعضی مانند اسب سوار و یا با سرعت بیشتر رو به بالا می رفتند . خلاصه امر اینکه تمام این افراد واقع در منطقه نور نیز هرکدام شکل و شاکله ی خاصی داشتند . هرچه به بالا می رفتیم افراد کمتر می شدند تا نزدیک قطب و محور چند نفری بیشتر به چشم نمی خوردند که می خواستند وارد ستون نور شوند . من خودم نفهمیدم به چه وسیله این راه را طی کردم . گویا روی هوا با سرعتی همینطور چرخ می خوردم و بالا می رفتم تا رسیدم به کنار محور . دیدم در آنجا دو نفر ایستاده اند : یکی حضرت آیت الله انصاری (ره) و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس مشهود شد که حضرت آقای حداد (ره) است . من همینکه بدان محل رسیدم فوراً آیت الله انصاری (ره) مرا گرفت و در داخل ستون نور پرتاب کرد!!!!!!عجیب عالمی بود . از عظمت و ابهت و سکون و اطمینان و حیات و قدرت و احاطه بر ماسوی . در آنجا چهارده معصوم (ع) بدون شکل و صورت و بدون تعیین بودند . چنان مرا لذت و بجتی دست داد که تا حال که دهها سال از آن می گذرد مزه ی آن در کام من باقی است . من در آنجا غرق در تحیر و بهت بودم و مستغرق در اذت ولایت که ناگهان مرحوم انصاری (ره) به شانه من زدند و فرمودند : " بس است تا اینجا که رفتی ! برخیز برویم ! ساعت قریب ظهر است !!!! " و از مسائل لازم الذکر اینکه من

خودم دربِ شبستان را از پشت کولون کردم و آقای انصاری (ره) از در بسته وارد شد و دوم اینکه احدی از جای من خبر نداشت و به حسب موازین ظاهری ورود من در شبستان متروک مسجد پیغمبر آن هم با آن کیفیت محال می‌نمود و غیر از اطلاع غیبی مرحوم انصاری (ره) بر محل من محملی دیگر وجود ندارد و سوم ، مشاهده‌ی مرحوم انصاری (ره) مکاشفه‌ی مرا بود ، که معلوم بود از تمام جریانات و مشاهدات من مطلع بوده‌اند . "

سالک وارسته جناب آقای حاج محمد حسن بیاتی (ره) می‌فرمودند : زمانیکه حضرت آقای حداد (ره) به ایران تشریف آورده بودند در زمان مراجعتشان از همدان به کاظمین به بنده فرمودند : مرحوم آیت الله انصاری (ره) سالکان راه خدا را از یک طریق می‌برد ولیکن من از سه طریق می‌برم .

جناب بیاتی (ره) در بیشتر مواقع میزبان اولیای خدا بودند . در زمان سفر آیت الحق سید هاشم حداد (ره) به ایران ، به منزل ایشان هم وارد شده بودند و در اینجا بود که برای عارف وارسته آیت الله تالهی (ره) عبارت " یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبلان یخلقک " از زیارت نامه بی بی دو عالم حضرت صدیقه‌ی طاهره (س) را معنا کرده بودند جوری که موجب مسرت و بهجت آیت الله تالهی (ره) (و شنوندگان شده بود . حضرت علامه طهرانی حسینی (ره) در نامه‌ای به رفیق سالک و شفیق طریق مرحوم آقای حاج محمد حسن بیاتی (ره) از کربلا چنین می‌نویسند:

بسم الله الرحمن الرحيم

و لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

سلام‌های پیاپی و درودی‌درپی و تحیات وافره و ادعیه خالصه بر آستان حضرت محبوب باد که افق مقدس عالم دل را مکان خود فرمود، و با ولایت تامه خود متصرف در کون و مکان گردید. امروز شاه انجمن دلبران یکی است، دلبر (گرچه جز او هیچ نیست) همیشه دل بر آن یکی است. نیکو رقیمه مبارکه زیارت و حقا مطالب حقه‌ای است که خداوند بر زبان و دل شما جاری

ساخته است، نه مبالغه و اغراق. گرچه باید گفت تازه این تمجید و تحسین در حدود فکر ماست نه رسا به قامت او، و این اندیشه در ظرف تعقل ما نه محیط بر بحر فضل او. آب دریا را به پیمانه پیمودن غلط است و امواج بادهای تند را با غربال محدود نمودن و با دستار مقید کردن نه صحیح.

و ان قميصاً خيط من نسج تسعه و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر

باری هزار بار شکر که گرچه نه در خور خریداران اوئیم، چون نه ثمنی در دست و نه مثنی محدود، لیکن در زمره بعرضه در آمدگان بازار او و زمره مشتاقان جمال و والهان حریم درگه او .

به هر طرف که نگه می‌کنم تو در نظری چرا که بهر تو جز دیده جایگاهی نیست

حضرت علامه طهرانی(ره) در نامه ای دیگر به مرحوم بیاتی (ره) مطالب را عمیق‌تر بیان فرموده و با تعابیر عجیبی از استادشان آیت الحق سید هاشم حداد (ره) یاد می‌کنند:

بسم الله الرحمن الرحيم / اللهم أنت السلام و منك السلام و إليك ينتهي السلام / و له الحمد في الأولى و الآخرة، وهو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن / و هو على كل شيء قدير

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته؛ پس از اهداء تحیات و افره و ادعیه خالصه بصحت و موقفیت در شب سه‌شنبه وارد کاظمین علیهما السلام، و در صبح سه‌شنبه وارد کربلای معلی و مشرف بحضور حضرت عزیز انسان العین و عین الانسان حضرت آقای حاج سید هاشم حداد روحی فداه شدم. اللهم افض صله صلواتك و اول تسليماتك على اول التعينات المفاضة من العماء الرباني، و آخر التنزلات المضافة إلى النوع الإنساني، المهاجر من مكة كان الله و لم يكن معه شيء ثاني. جای

دستبوسی و پابوسی اصالتاً یا نیابتاً نبود، لَأنَّه کُلُّ شَیْءٍ وَّ مَعَ کُلِّ شَیْءٍ وَّ قَائِمٌ بِکُلِّ شَیْءٍ، وَّ سِیَعِ کُرْسِیِّهِ السَّمَوَاتِ وَّ الْأَرْضِ، زَیْتُونَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ وَّ لَا غَرْبِیَّةٍ، فَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى.

بوی گلم چنان مست کرد دامنم از دست برفت

پس از استقرار، از حالات حضرتعالی بخصوص و سایر رفقا خدمتشان معروض افتاد بسیار خرسند شدند و دعای خیر فرمودند .

بروح سالک باتقوا مرحوم حاج محمد حسن بیاتی (ره) و اساتید ارجمندش الفاتحه مع الصلوات

شنبه چهاردهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

انسان کامل – بخش اول

عبدعاصی : تعریف " انسان کامل " را در بیان بعضی بزرگان در زیر خواهیم خواند . لطفاً با دقت مطالعه فرمایید . تدوین کننده مطلب زیر جناب آقای یدالله دادجو است که بنده با اندکی تلخیص رأی خوانندگان محترم و بلاگ طریق الی الله قرار دادم ..

امام، قلب و قطب عالم امکان، خلیفه خدا و حجت او بر روی زمین است که زمین هیچگاه از او خالی نیست؛ چرا که او مدار عالم وجود و محور چرخش کائنات است. ساحت قدسی امام مجرای فیض الهی و سرچشمه هدایت در جهان تکوین و تشریح است. بی گمان کمال جهان هستی

بدون او محقق نمی‌شود، او همان انسان کاملی است که همه اشیاء تحت سیطره، سلطه و انقیاد اویند. چنین انسانی در حقیقت عالم کبیر است؛ در این نوشتار به شناخت امام و تطبیق انسان کامل به امام اهتمام شده و روشن گشته است که در عصر حاضر وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق اکمل و آن تجلی اعظمی است که جهان آفرینش از او بهره‌مند است.

انسان کامل، انسانی است که متخلق به اخلاق الهی و علت غایی آفرینش، سبب بقای عالم وجود، مظهر جامع اسمای الهی، واسطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض الهی و یگانه خلیفه خداوند در زمین است. او به طور یقین، به طریقت، شریعت و حقیقت آگاهی یافته، به ظاهر و باطن راهنمای انسان‌ها است.

او را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان نما، اکسیر اعظم، عبدالله، مرآت الحق نامیده‌اند. (عبدالکریم جیلی، بی تا: ص ۱۲۵-۱۲۴ و ۲۰۶-۲۰۸؛ نسفی، بی تا: ص ۴-۵؛ گوهرین، ۱۳۷۶: ج ۱ و ۲ ص ۷۳) به هر روی، انسان کامل، انسانی است که همه ارزش‌های انسانی‌اش، هماهنگ و متناسب به حد اعلا رشد کرده و در حقیقت تا حد قهرمان همه ارزش‌های انسانی، ارتقا، عظمت و تکامل یافته باشد. بی تردید چنین گوهر نابی نمی‌تواند یک انسان خیالی و ذهنی باشد؛ بلکه او یک حقیقت صاحب نقش مسلم در جهان هستی است که نمونه‌های فراوانی از او در عالم وجود تحقق یافته و دارای مصداق آشکار می‌باشد.

بنا بر این می‌توان گفت انسان کامل، کسی است که مراحل تجرد برزخی و عقلی را گذرانده و به تجرد تام عقلی برسد؛ به دلیل این که در طول علل قرار گرفته به همه مراتب پایین‌تر اشراف علمی و تسلط عینی دارد و در علم و عمل از آگاهی کامل برخوردار است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ص ۳۰۱).

برخی محققان بر آن‌اند که تعبیر «انسان کامل» در ادبیات اسلامی تا قبل از قرن هفتم وجود نداشت و نخستین کسی که مسأله انسان کامل را مطرح کرده محیی الدین عربی، پدر عرفان اسلامی است. پس از محیی الدین عربی، شاگرد برجسته او، صدرالدین قونوی که او هم پس از شیخ اکبر، از بزرگ‌ترین عارفان به شمار می‌رود، به شرح آثار عرفانی استادش همت گمارده است (مطهری، ۱۳۸۶: ص ۱۲).

بی‌تردید، کتاب‌های انسان کامل اثر ارزشمند عزیز الدین نسفی به زبان فارسی و کتاب انسان کامل تألیف عبدالکریم جیلی و جامع الاسرار و منبع الانوار علامه سید حیدر، از آثار گرانبهایی هستند که درباره انسان کامل به طور مشروح بحث کرده‌اند. سرانجام می‌توان گفت عارفان مسلمان معاصر و برجسته ای همچون امام خمینی^۵، علامه حسن زاده آملی و آیت الله جوادی آملی نیز در آثار عرفانی خویش به تفصیل از انسان کامل سخن به میان آورده و به تبیین آن پرداخته‌اند.

حقیقت و جایگاه انسان در جهان هستی

بررسی سرشت و حقیقت انسان و ابعاد وجودی او، از موضوعاتی است که همواره مورد توجه عالمان دین، فیلسوفان و روانشناسان بوده است. عالمان دین، اخلاق، عرفان و فلسفه به فراخور تخصص خود به بررسی جایگاه انسان همت گماشته‌اند.

آنچه که بدون هیچ شکی می‌توان درباره انسان گفت، این است که انسان، موجودی دو بعدی است که یک بعد، همان جنبه مادی آن و دیگری بعد معنوی او است. بی‌گمان انسان تنها با تقویت بعد مادی خویش و مهمل گذاشتن بعد معنوی‌اش، خویشتن را به سوی غفلت، پستی و ضلالت می‌کشاند؛ ولی اگر در کنار بعد مادی، به جنبه معنوی نیز توجه کامل کند و به تصفیه و تهذیب روح و نفس پردازد و بالاخره به تکامل آن بیندیشد، به مرحله انسانیت حرکت کرده و راه کمال را طی می‌کند، تا جایی که می‌تواند انسان کامل شده و سلطان جهان زمینی و خلیفه خدا قرار گیرد.

صدرالمتألهین می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی موجودات را بر اساس شرافت و پستی طبق سنت ابداع به نحو مترتب خلق کرد؛ به طوری که در پستی به آخرین درجه خود که همان مواد عنصری به ویژه مواد زمینی که منبع پستی و کثرت و دوری از لطافت‌اند رسید. سپس اراده کرد که موجودات را تا نهایت علو مرتبه و قله شرافت به سوی غایتش ارتقا دهد، تا جایی که موجودات با شرافت و صاحب منزلت را علت غایی و سبب کمال موجودات پست‌تر قرار داد و به همین جهت زمین را برای نبات و نبات را برای حیوان و حیوان را برای انسان و بالأخره آخرین درجه انسان که همان غایت (اکوان) که در مرتبه امامت؛ یعنی انسان کامل که سلطان جهان زمینی و خلیفه الله است در آن قرار داد. پس زمین و آنچه در آن است به خاطر همین انسان کامل خلق شده است.

وی جای دیگر می‌گوید: زمانی که انسان از انگیزه‌ها و عوامل ظلمت و تاریکی و از اشتغال به شهوت و غضب، وهم و خیال اعراض حاصل کرد و با تمام وجود به حضرت حق و عالم ملکوت اعلا توجه کرد، به سعادت نهایی دست یافته و سر ملکوت برای او آشکار و پاکی جهان لاهوت برای وی منعکس می‌شود. در این صورت، عجایب آیات بزرگ الهی را مشاهده خواهد کرد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۱، ص ۲۵).

از چشم انداز امام خمینی؛ سفر معنوی و روحانی از خانه دل و بیت تاریک نفس آغاز می‌شود. سپس با طی مراحل و مراتب آفاق و انفس به منازل آن راه پیدا کرده و سرانجام به غایت این سفر که همان ذات حق تعالی است نائل می‌شود. پس از آن که سالک، قدم بر فرق اینیت و انانیت خود گذاشت و از این بیت خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی، منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر یک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات بر کند و بت‌ها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فرو ریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی‌کدورت تعلق به غیر، الهی شد... و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید، پس در این حال، از خود بی‌خود شود و محو کلی

برایش حاصل شود و صعق مطلق رخ دهد؛ پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصرش بیند... به حق نطق کند و به جز حق نطق نکند و از غیر حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود. این مقام، حاصل نشود، مگر با جذبه الهیه (امام خمینی: ۱۳۷۸ص ۵۹۰-۵۹۱).

بنا بر این، انسان، همان‌گونه که می‌تواند به مرتبه پایین‌ترین موجودات و در حد چارپایان، بلکه پست‌تر سقوط کند، همچنان می‌تواند به بالاترین مقامات بشری صعود کند، تا جایی که خلیفه الهی، انسان کامل و جام جهان‌نمای حق شود. چنین استعدادی، انسان را به اشرف مخلوقات عالم ارتقا داده و با فعلیت بخشیدن به این قوه و استعداد، جایگاه امامت و ولایت الهی را به خود اختصاص داده و ضمن رابط شدن میان حق و خلق واسطه فیض حق شود. چنین انسانی، بر اثر اعتلا و ترقی مراتب وجودی‌اش می‌تواند به جایی برسد که هدایت و راهنمایی جهان‌تکوین و تشریح را بر عهده گرفته و هر پدیده‌ای را به سر منزل مقصود رهنمون شود. خداوند، انسان را معلم فرشتگان قرار داده و آفرینش جهان و گردش فلک را به سبب وجود انسان کامل، توجیه پذیر می‌کند.

جایگاه و نقش محوری انسان کامل در جهان هستی

از مطالب پیش‌گفته روشن شد که انسان در مسیر ترقی و سعادت می‌تواند آن‌چنان صعود کند که در جایگاه انسان کامل، قلب‌تپنده جهان هستی و محور گردش کائنات شود. ساحت قدسی انسان کامل، مدار عالم وجود و محور چرخش کائنات است و حقیقت نورانی و لاهوتی انسان کامل همگان را تحت پرچم خویش با اذن الهی مدیریت می‌کند.

برای آشنایی با نقش محوری انسان کامل، ضروری است نخست به این پرسش پاسخ دهیم که راز آفرینش انسان کامل چیست؟

بی تردید هیچ کمالی وجود ندارد که خداوند متعال فاقد آن باشد. کمالات اکمل الهی، وابسته به غیر نمی‌باشند، وگرنه خداوند بی‌نیاز، محتاج غیر خود می‌شد و این با ساحت منزه حق منافات دارد. از سوی دیگر، کمالات اسمائی نیز مطرح است که همگی اقتضای اکملیت او را دارند؛ از این رو ذات الهی سرشار از کمالات است. بنابراین، فیض علی الدوام، اقتضای پاسخ‌گویی به هر نیاز و استعدادی را دارد. این جاست که آن کمالات متجلی می‌شوند. از طرفی انسان در عالم ثابت که بر گرفته از مقام علمی الهی است، تقاضای استعداد و دریافت چنین وجودی را دارد.

بدین ترتیب، حرکت حبی ایجابی، اقتضای آفرینش انسان کامل را به نمایش می‌گذارد و آفرینش او به غایت خود واصل می‌شود. پس از آن، انسان کاملی که دارای جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و نیز جمیع حقایق سری اسمای ذاتی، صفاتی و فعلی است، پا به عرصه هستی می‌گذارد. او توحید را با بیانی که ناظر به این سه مرتبه است اظهار می‌کند و این است معنای ذکر «لا اله الا الله وحده وحده وحده»؛ زیرا عبارت «وحده» تکرار نیست؛ بلکه به ترتیب ناظر به توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ص ۵۵۱؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۱: ص ۵۴).

اساساً از دیدگاه عارفان در جهان هستی تنها یک وجود حکفرما است و دیگران هرچه هستند، تجلیات همان یک وجود حقیقی‌اند؛ لذا کلیات مراتب وجود که از یک وجود سرچشمه می‌گیرند، منحصر در پنج مرتبه‌اند که اهل معرفت، از آن به حضرات خمس یا به اعتباری ششگانه تعبیر کرده‌اند.

اول. حضرت ذات است که از آن، به غیب مطلق، عنقای مغرب و کنز مخفی تعبیر شده است.

دوم. حضرت اسما و صفات است که در آن مشهد حق متظاهر به اسمای مختلف است و کمترین از آن به «الوهیت» و در ادعیه مأثوره به «الاسم الذی خلقت به کذا» تعبیر کرده‌اند.

سوم. حضرت افعال و عالم ارواح و عقول مجرده است - اعم از عقول طولیه و عرضیه و ملائکه مهیمه - که واسطه در تسیطر و ترقی نیستند.

چهارم. عالم مثال است که حق در آن حضرت ظهور دارد به صورت‌های مختلف دال بر حقایق.

پنجم. حضرت حس است. در این موطن، حق تعالی ظاهر است به صورت کونی متجدد خلقی.

ششم. کون جامع انسانی است که ضابطه جمیع حضرات می‌باشد یا «حقیقة الإنسانية عبارة عن معاد الوجود» (آشتیانی، بی‌تا: ص ۱۸۵-۱۸۶).

عبد الکریم بن ابراهیم جیلی می‌گوید: «اعلم حفظک الله أن الإنسان الكامل هو القطب الذی تدور علیه أفلاک الوجود من أوله إلى آخره و هو واحد منذ کان الوجود إلى أبد الآبدین (جیلی، همان: ص ۱۲۱)؛ بدان - خداوند تو را حفظ کند - که انسان کامل، قطبی است که افلاک وجود از نخستین تا واپسین به دور محور او می‌گردند».

تقریر استدلال

تا کنون تا حدی با راز آفرینش انسان کامل آشنا شدیم. اینک ضروری است به طور مبسوط به اقامه برهان برای لزوم حضور و وجود انسان کامل پردازیم.

می‌دانیم که هر صاحب کمال، بی‌تردید به کمالات خود علم دارد؛ ولی اگر همه کمالات او در یک مجموعه هماهنگ از طریق یک منعکس‌کننده قوی و فوق‌العاده نمایش داده شود و صاحب کمال همه آن را یک جا مشاهده کند، این گونه رؤیت برای او از لذت خاصی برخوردار است. برای وضوح بیشتر، ناگزیریم به مفهوم جلالیه و استجلاییه اشاره ای کنیم.

مراد از جلا، تجلی و ظهور ذات حق در مقام وحدت است ولی استجلا، عبارت است از تجلی و ظهور ذات حق در مراتب کثرت تعینات خارج از ذات در مظاهر.

جلا، خود را در ذات خویش دیدن است؛ ولی استجلا، خود را در مظاهر خارج از ذات دیدن.

محبی الدین عربی در این باره می‌گوید: «صاحب کمال به کمالات خود علم دارد؛ ولی در آینه دیدن، لذت دیگری است. حال اگر غیر، به گونه ای باشد که هر چه در ناظر وجود دارد، نشان دهد، مقصود حاصل شده است».

از سوی دیگر، با وجود آن‌که همه عالم مظهر و جلوه گاه حضرت حق هستند، مرآت کامله نیستند؛ چرا که قیود و حدود هر مظهري مانع از انعکاس جامع و کلی اسمای الهی است؛ لذا موجود کاملی لازم است تا بتواند با هویت جمعی اثر، نمایش دهنده جامع و کلی اسمای الهی باشد و آن، تنها انسان کامل است (قیصری، ۱۳۶۳: ص ۶۱؛ آشتیانی، بی‌تا: ص ۱۶۵).

به هر روی، انسان کامل، جامع جمیع عوالم است؛ به طوری که از جهت روح و عقلش، کتاب عقلی است که به «ام الكتاب» معروف است. از حیث قلبش کتاب «لوح محفوظ» است و از حیث نفس، کتاب «محو و اثبات» است. سپس نسبت عقل اول که همان حقیقت انسان کامل به عالم کبیر و حقایق آن عالم است، نسبت روح انسانی به بدن و قوایش است و این که نفس کلی، قلب عالم کبیر است؛ چنان‌که نفس ناطقه، قلب انسان است؛ به این سبب به عالم، انسان کبیر گفته می‌شود (حسن زاده آملی، ۱۳۷۲: ص ۵۹۰).

« فالعالم کله تفصیل آدم و آدم هو الكتاب الجامع فهو للعالم کالروح من الجسد » (همان ص ۶۵۵)؛

تمام عالم، تفصیل وجود آدم است و آدم، همان کتاب جامع است؛ پس آدم نسبت به عالم همچون روح نسبت به جسم است.

از نگاه فیلسوف نیز کمال جهان هستی، با وجود انسان کامل تحقق پذیر است.

« کمال العالم الکونی أن يحدث منه انسان و سائر الحيوانات و النباتات يحدث إما لأجله و إما لئلا تضيع المادة ... و غاية کمال الإنسان تحصیل آ لقوة النظرية للعقل المستفاد » (ابن سینا، بی‌تا: ص ۹۹-۱۰۰)؛

کمال جهان هستی این است که از آن انسان کاملی نشأت گیرد و سایر حیوانات و نباتات یا به سبب وجود آن انسان حادث می‌شوند یا به سبب این که ماده هستی ضایع نشود و ... غایت کمال انسان، این است که قوه نظری او به مرتبه عقل مستفاد نائل شود.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که انسان در جهان هستی، از جایگاهی بسیار بلند برخوردار است؛ به طوری که می‌تواند رابطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض حق تعالی و صاحب ولایت تکوینی و تشریحی شده و به مقام تعلیم دهنده فرشتگان نائل شود. چنین انسانی بی‌گمان انسان کامل است که جامع جمیع عوالم است. این انسان، عالم کبیر و عالم انسان، صغیر است. از آن جا که خداوند خواست همه صفات و کمالات خود را در حقیقتی خارج از ذات خود مشاهده کند، انسان کامل را ایجاد کرد که کمال جهان هستی با وجود انسان کامل تحقق یابد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

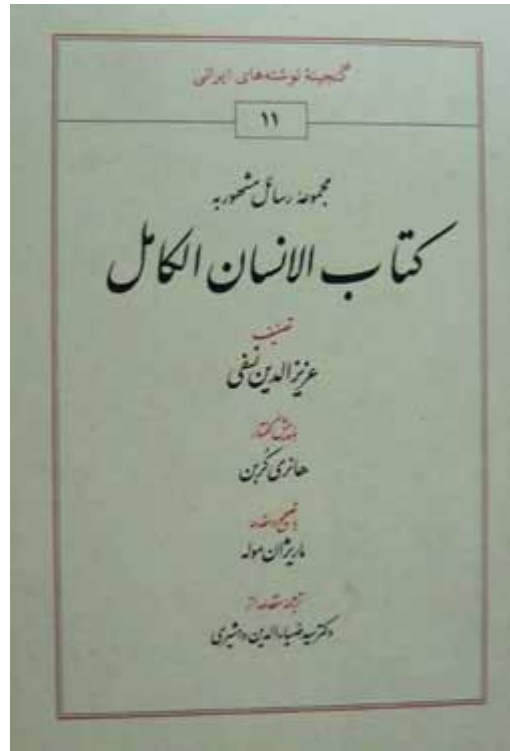
۱. ابن سینا، المبدأ والمعاد، تهران، موسسه مطالعات اسلامي مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.
۲. آشتیانی، سید جلال الدین، هستی از نظر فلسفه و عرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، بی‌تا.
۳. -----، شرح مقدمه فیضی، تهران، امیر کبیر، چ ۳، ۱۳۷۰ ش.
۴. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
۵. ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.
۶. -----، فصوص الحکم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، هدایت در قرآن، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش.
۸. -----، تحریر التمهید القواعد، قم، الزهراء، ۱۳۷۲ ش.
۹. -----، ادب فنای مقربان، قم. اسراء، چ ۲، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. -----، شمیم ولایت در آثار آیت الله جوادی آملی، قم، اسراء، بی‌تا.
۱۱. جیلی، عبدالکریم، الانسان الكامل في معرفة الاواخر والاوائل، لبنان، تاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. الحر العاملي، محمدبن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تهران، دارالکتب الاسلامیه چ ۳، ۱۳۶۶ ش.

۱۳. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. -----، ولایت تکوینی، قم، قیام، ۱۳۷۱ ش.
۱۵. -----، یازده رساله، تهران، مؤسسه مطالعات، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. -----، عیون مسائل النفس، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. خمینی، روح الله، اربعین حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۲، ۱۳۷۱ ش.
۱۸. -----، صحیفه‌ی امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. -----، مصباح الهدایة و الخلافة والولایة، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰ ش.
۲۰. دادجو، یدالله، بقیة الله فروغ حیات بخش هستی، قم، دار الفکر، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، تصحیح ماریژان موله، تهران، کتابخانه طهوری، بی‌تا.
۲۲. صدر الدین، محمد شیرازی، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۹۸۱ م.
۲۳. -----، شرح اصول کافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
۲۴. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، قم، اسماعیلیان، چ ۲، ۱۳۹۳ ق.
۲۵. طبرسی، ابی منصور، احتجاج، قم، اسوه، چ ۲.
۲۶. قیصری، داود بن محمد، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم، بیدار، ۱۳۶۳ ش.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ترجمه و شرح رسولي محلاتي، بی‌جا، بی‌تا.
۲۸. گوهرین، صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، صدرا، چ ۹، ۱۳۸۶ ش.
۳۰. -----، مجموعه آثار، قم، صدرا، چ ۱۱، ۱۳۸۷ ش.
۳۱. یثربی، یحیی، فلسفه امامت، قم، وثوق، ۱۳۸۷ ش.

[۱]. <یوم ندعو کل اناس بامامهم>؛ روزی که هر انسانی را به امامش می‌خوانیم.

کتاب الانسان الکامل اثر عارف شهیر عزیزالدین نسفی

عبدعاصی : بسیاری از بزرگان معرفت در خصوص تعریف و منقبت " انسان کامل " کتاب نوشته‌اند . انسان کامل شیخ اکبر ابن عربی (ره) و انسان الکامل عبدالکریم جیلی (ره) از مشهورترین‌ها هستند . یکی از بهترین‌های این عنوان کتاب " الانسان الکامل " عارف بزرگ عزیزالدین نسفی (ره) است . او از عارفان بزرگ قرن هفتم هجری است . شیخ عزیزالدین نسفی از مشاهیر محققین و از مریدان شیخ سعدالدین حموی بود . با سلطان جلال الدین پسر خوارزمشاه معاصر بوده است . منازل السائرین و مقصدالاقصى و کشف الحقایق و اصول و فروع و اسرار التصوف و خواص الحروف و اسرار القابلیه و اسرار الوحی، سلوک مقامات و لوح محفوظ و عالم صغیر و وحدت وجود و انسان الکامل از مصنفات اوست . شیخ سعدالدین حموی فرموده که هر سرّی که من در چهارصد و چهل جلد کتاب پنهان کرده‌ام، عزیز نسفی در کشف الحقایق اظهار کرده است . آثار او برای آشنایی با عرفان نظری مدخل خوبی است چرا که او با آرای حکما و عرفای پیش از خود آشنایی داشته و به زبان فارسی و ساده به نگارش آثارش پرداخته است . کتاب انسان کامل با پیش گفتار دکتر هانری کربن توسط انتشارات طهوری و با قیمت ۱۶۰۰۰ تومان به چاپ رسیده است . کتاب " الانسان الکامل " شامل چندین رساله عرفانی است که همه قابل تأمل هستند .

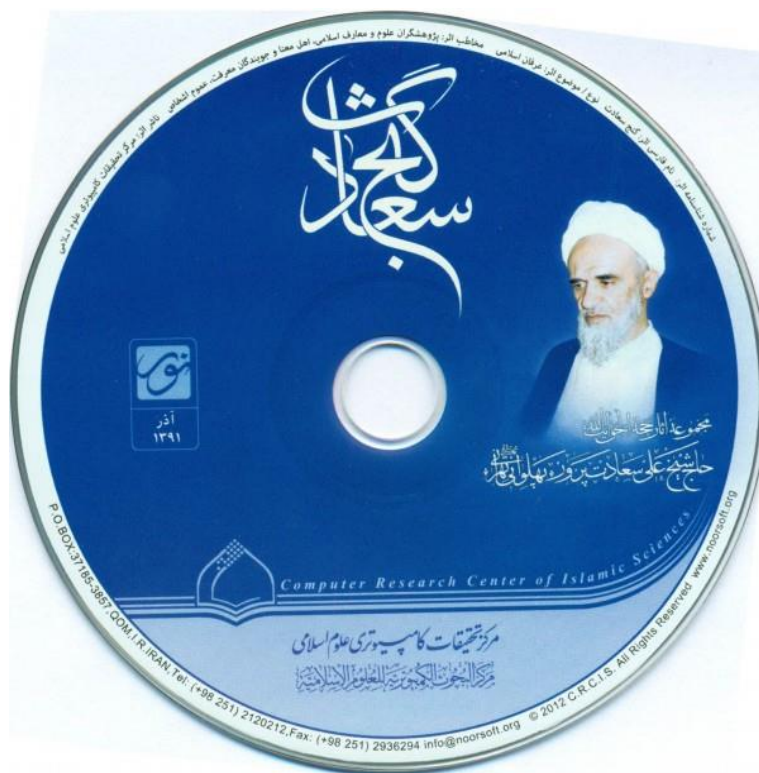


بعضی از عناوین این کتاب شریف به شرح زیر است :

در بیان معرفت انسان - در بیان توحید - در بیان آفرینش ارواح و اجسام - در بیان سکوت -
آداب الخلوت - در بیان عشق - در بیان آنکه عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر است - در
بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت - در بیان سخن اهل وحدت - سخن اهل وحدت در بیان
عالم - در بیان ذات و نفس و وجه و در بیان صفت و اسم و فعل - رساله در بیان وجود حقیقی و
وجود خیالی و ...

شنبه چهاردهم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

عبد عاصی : به تازگی نرم افزاری تولید شده که مناسب دیدم معرفی کنم.



- متن کامل ۱۱ عنوان کتاب در ۳۷ جلد از آثار عارف الهی و آیت حق، حاج شیخ علی سعادت پور (پهلوانی تهرانی) ، به زبان فارسی و عربی در موضوع: شرح حدیث معراج، شرح معارف ادعیه، شرح عرفانی دیوان حافظ، فضایل معنوی فاطمه زهرا (س)، اسرار مقتل سیدالشهداء (ع)، مهدویت، کلمات عرفا، شرح منظومه گلشن راز، آداب طریقت و وصایای اخلاقی
- ارائه کتاب‌های: سرالاسرار (شرح حدیث معراج)، نور هدایت (شرح معارف فرازهای کلیدی ادعیه، بر اساس کتاب اقبال الاعمال)، جمال آفتاب و آفتاب هر نظر (شرحی بر دیوان حافظ شیرازی)، جلوه نور (پرتوی از فضایل معنوی حضرت فاطمه (س))، فروغ شهادت (اسرار مقتل سید الشهداء (ع))، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ظهور نور (ترجمه کتاب الشمس المضيئه)، پاسداران حریم عشق (کلمات عرفا)، زار دل (شرحی

بر منظومه گلشن راز)، رسائل عرفانی (مجموعه یازده رساله عرفانی)، پندنامه سعادت (وصایای اخلاقی معظم له)

• قابلیت پژوهش در عناوین باب‌ها، فصل‌ها و مباحث کتب از طریق فهرست درختی و گزینشی

• جستجوی ساده و پیشرفته در متن فهرست کتب

• متن کامل قرآن کریم با ترجمه فارسی به همراه قابلیت جستجو در آیات

• نمایش ۹۶ تصویر مربوط به دوران حیات و تشییع پیکر معظم له به همراه ۷ قطعه صوت و ۳ قطعه فیلم مرتبط با ایشان

• قابلیت‌های متنوع پژوهشی و یادداشت برداری، رخیره، ویرایش و چاپ متن

همینطور از این ناشر نرم افزار نور عرفان هم تولید شده که مجموعه‌ی مفیدی است :

کتب فارسی موجود در برنامه مشتمل بر ترجمه مصباح الشریعه . ترجمه محجة البیضاء و ترجمه احیاء العلوم و ترجمه نفحات الالهیه است . نسخه جدید عرفان مشتمل بر ۴۰ عنوان در ۹۴ جلد از آثار مهم عرفانی است از قبیل : الفتوحات المکیة، فصوص الحکم، مفتاح الغیب، مصباح النس ، تمهید القواعد، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، منازل السائرین، احیاء علوم الیدن و رساله النصوص به همراه حواشی و تعلیقات بزرگان

کتب استفاده شده در نرم افزار عرفان

۱. إحياء علوم الدين

۲. التدبيرات الإلهية في إصلاح المملكة الإنسانية ۱ جلد محی الدين بن عربی

۳. الفتوحات المکیة (۴ - جلدی) محی الدين بن عربی

۴. الفتوحات المکیة (۱۴ - جلدی) محی الدين بن عربی

۵. الفکوک

٦. المقدمات من كتاب نص النصوص
٧. النفحات الالهية ١ جلد صدر الدين قونوى
٨. إنشاء الدوائر
٩. ترجمه احياء علوم الدين غزالى ٤ جلد مؤيدالدين محمدخوارزمى
١٠. ترجمه كتاب الفكوك ١ جلد محمد خواجهوى
١١. ترجمه مصباح الشريعة
١٢. ترجمه نفحات الالهية (مكاشفات الهى) ١ جلد محمد خواجهوى
١٣. تمهيد القواعد
١٤. جامع الأسرار و منبع الأنوار ١ جلد سيد حيدر آملى
١٥. ديوان ابن فارض ١ جلد ابن فارض
١٦. راه روشن (ترجمه محجة البيضاء) ٨ جلد سيد محمد صادق عارف
١٧. رسالة النصوص
١٨. شرح فصوص الحكم (ابن تركه) ٢ جلد ابن تركه اصفهانى
١٩. شرح فصوص الحكم (بالى زاده) ١ جلد مصطفى بن سليمان بالى زاده
٢٠. شرح فصوص الحكم (پارسا) ١ جلد خواجه محمد پارس
٢١. شرح فصوص الحكم (جندى) ١ جلد مؤيد الدين جندى
٢٢. شرح فصوص الحكم (خوارزمى) ٢ جلد حسين بن حسن خوارزمى
٢٣. شرح فصوص الحكم (قيصرى) ١ جلد داود قيصرى رومى
٢٤. شرح فصوص الحكم (كاشانى) ١ جلد عبد الرزاق كاشانى
٢٥. شرح منازل السائرين إلى الحق المبين
٢٦. عقلة المستوفر
٢٧. فصوص الحكم
٢٨. قوت القلوب فى معاملة المحبوب

۲۹. مجموعه آثار آقا محمد رضا قمشه‌ای (حکیم صهبا) ۱ جلد خلیل بهرامی قصرچمنی

۳۰. محجة البيضاء فی تهذیب الإحياء

۳۱. مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض

۳۲. مصباح الأنس

۳۳. مصباح الشريعة

۳۴. مصباح الهداية إلى الخلافة و الولاية

۳۵. مفتاح الغيب ۱ جلد صدر الدين قونوی

۳۶. ممد الهمم در شرح فصوص الحکم ۱ جلد آية الله حسن زاده آملی

۳۷. منازل السائرين إلى الحق المبین

۳۸. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص

۳۹. نقد النقود فی معرفة الوجود

۴۰. نقش الفصوص ۱۸ جلد امام محمد غزالی ۱ جلد صدر الدين قونوی ۱ جلد سيد حيدر آملی

۱ جلد محی الدين بن عربی ۱ جلد عبد الرزاق گیلانی ۱ جلد ابن ترکه اصفهانی ۱ جلد صدر

الدين قونوی ۲ جلد سليمان بن علی تلمسانی ۱ جلد محی الدين بن عربی ۱ جلد ابن عربی ۲

جلد ابو طالب مکی ۸ جلد ملأ محسن فيض كاشانی ۱ جلد سعيدالدين سعيدفرغانی ۱ جلد ابن

حمزه فناری ۱ جلد منسوب به امام صادق عليه السلام ۱ جلد امام خمینی ۱ جلد خواجه عبدالله

انصاری ۱ جلد ملأ عبد الرحمن بن احمد جامی ۱ جلد ملأ عبد الرحمن بن احمد جامی ۱ جلد

ابن عربی

برای اطلاعات بیشتر به سایت <http://www.noorshop.ir> مراجعه بفرمایید .

شاعر اهل شهود و سالک وحدت الوجود جناب شمس الدین محمد مغربی (ره)

عبد عاصی : هنوز خیلی‌ها درباره مذهب بسیاری از بزرگان و اکابر شیعه تشکیک می‌کنند . سوای عناد عقیدتی ظاهراً این دستاویز را جهت به کرسی نشاندن افکار سطحی و متحجرانه‌ی خود پنداشته‌اند که زهی خیال باطل . علامه طهرانی (ره) در مخطوطاتشان در جنگ دهم اینگونه آورده (نقل به مضمون) : استادم آیت الله انصاری همدانی (ره) می‌فرمود : اکثر بزرگان اهل معرفت که اتهام سنی مذهبی بر آن‌ها بود شیعه بوده‌اند اما مجبور به تقیه شده‌اند مثل جناب ابن عربی . ما وقتی در کلاسهای مرحوم جلوه (ره) شرکت می‌کردیم عادتش این بود که در درس محیی الدین را لعن می‌کرد و آنرا عبادت می‌دانست . اما یکروز دیدیم که فرمود : محیی الدین شیعه است و تمجید فرمودند . پرسیدیم چطور شد ؟ فرمودند : دیشب در عالم رؤیا قصر و باغ بزرگی دیدم . پرسیدم که این جلال و این رتبه برای کیست ؟ گفتند از آن شیخ اکبر محیی الدین . سمتی دیگر از قصر رفتیم و سرم را پایین انداختیم . از جناب شیخ اکبر شرمنده بودم که خودشان آمدند و من علت سرافکنده‌ی ام را عرض کردم . اشاره ای کردند به سمتی و دریچه ای باز شد و انواع و اقسام حیوانات وحشی را دیدم . ابن عربی فرمود : جناب جلوه ! تو اگر در بین این حیوانات وحشی بودی چکار می‌کردی ؟ گفتم : خودم را نجات می‌دادم . جناب محیی الدین فرمود : من هم با تقیه خون خودم را نجات دادم .

و آیا خدای متعال به کسی که (به توهم متکلمان نوظهور امروزی) عقاید کفر آمیز دارد چنین بهشتی عنایت می‌کند ؟ آیا بزرگان شیعه مثل علامه طهرانی - آیت الله انصاری همدانی و مرحوم جلوه رحمت الله علیهم راستگو نبودند (پناه بر خدا) ؟

شمس مغربی از بزرگ‌ترین "وحدت سرا" یان عالم تشیع است . نابغه ای در اشعار عرفانی . اشعارش دریچه ای به نور وحدت است . سیروسلوک در اعصار قدیم به شکل امروزی نبود و وجهی روحانیت هم به این گونه‌ی امروز نبود . بزرگان عرفان که همه مجتهدین روزگارشان

بودند با هم در ارتباط بودند و مشایخ راستین هم در این دسته گنجانده می‌شوند . مانند شیخ شبستری . شرحی کوتاه بر حیات شمس مغربی(ره) را با هم بخوانیم :

جناب ابو عبدالله شمس الدین محمد بن عزالدین بن عادل یوسف البزازینی تبریزی مشهور به مغربی , ملقب به محمد شیرین یا ملا محمد شیرین که قدوة العارفين و زبدة الواصلینش یاد کرده‌اند . به علوم ظاهری و باطنی آگاهی داشت و در سلک وحدة الوجودیه بود . اصالتاً تبریزی بود و می‌گویند که مرقدش هم در سرخاب تبریز است . اوایل حیات شمس مصادف با اواخر حکومت ایلخانیان بوده است . (۷۵۶ هجری) وفات او به این شکل بوده که وقتی امیرگورکانی قصد غارت تبریز را داشته , مردم خدمت جناب شمس می‌آیند و استمداد می‌کنند . او مهلتی می‌طلبد و بعد از مدتی می‌فرماید : حضرت باری تعالی دستور قربانی کردن داده و آن قربانی منم . فردای آنروز جناب شمس از دارفانی رحلت می‌کنند و در حظیره سرخاب تبریز مدفون می‌شوند . ظاهراً این واقعه در ۶۰ سالگی حضرت شمس بوده است . رفقای خواننده این شمس را با استاد حضرت مولانا اشتباه نکنند . مؤلف روضات الجنان شرح تغییر حال شمس مغربی را اینچنین ذکر کرده است که : زمانی که شمس در لباس طلاب علوم دینی بود روزی در مسیر این بیت از اشعار مولانا جلال الدین عبدالحمید عتیقی را می‌شنود که می‌گوید:

چنین معشوقه ای در شهر و آنکه دیدنش ممکن

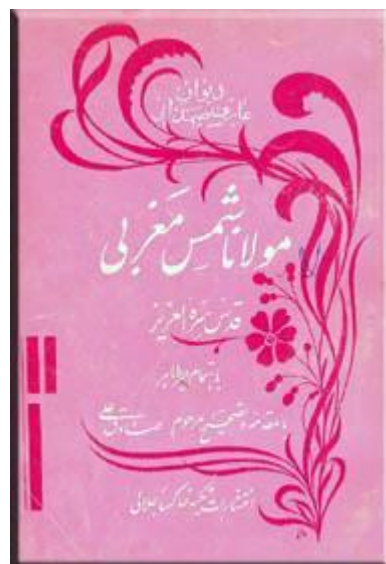
هر آنک از پای بنشیند به غایت بی بصر باشد

کمند بی بند "جذبة من جذبات الحق" بر گردن جانش افتاده , حال بر او متغیر شده , درد طلب دامنگیرش گشته , سر در عالم نهاده و به خدمت بسیاری از اکابر رسیده و نسبت و رابطه ای درست داشته . جامی می‌گوید که جناب شمس در یکی از سفرهایش به مغرب از دست یکی از شاگردان حضرت شیخ اکبر ابن عربی(ره) خرقة پوشیده که آن ولی خدا احتمالاً جناب صدرالدین قونوی(ره) بوده است . او در تبریز محل رجوع مردم بود و خلائق به او اعتقاد داشتند . سلسله

مشایخ او از یک طرف به جناب نجم الدین کبری و از یک طرف به جناب محیی الدین عربی می‌رسد. البته از یک طریقه هم به جناب سهروردی منتسب شده است. جناب شمس مغربی خیل عظیمی از اولیای الهی را درک کرده است. او شاگردان فراوانی هم تربیت کرده که از بعضی بیانات آن‌ها بوی شطحیات به مشام می‌رسد. جناب شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز بنام مفاتیح الاعجاز برای توجیه مطالبش بانام و بی نام به اشعار شمس مغربی استناد کرده است. اشعار حضرت شمس دنواز عارفان و سالکان وادی طریقت است. رساله‌های زیادی هم به رشته تحریر درآورده است. خودش در توضیح رساله‌ی جام جهان‌نمای خود نوشته: این رساله مشتمل است بر دو قوس و خطی که بین القوسین برزخ است و این رساله جامع کلیات علم توحید و مراتب وجود است. این کتاب از لحاظ علم عرفان بسیار مهم و شارحان فراوانی داشته است. او این کتاب را در شرح حکمت ابن عربی نگاشته است.

بیرون دوید یار ز خلوت‌گه وجود * خود را به شکل جمله جهان خود به خود نمود

با آنکه شد غنی همه عالم ز گنج او * یک جو ازو نکاست نه در وی جوی فزود



از شعرای مورد علاقه شمس مغربی به فخرالدین عراقی و سنایی و عطار می‌توان اشاره کرد. در اشعار جناب شمس می‌توان به رموز حرف و نقطه اشاره که از تعلیمات ابن عربی است اشاره کرد

حضرت علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی (ره) در کتاب شریف "روح مجرد" آورده‌اند که عارف کامل، ولی خدا حضرت آقای حاج سید هاشم حداد (نورالله مرقدہ) از اشعار شمس مغربی زیاد می‌خواندند و با سوز و شور خاص قرائت می‌فرمودند. از غزلیات جناب شمس که به الحان لاهوتی حضرت حداد (ره) مترنم شده است می‌توان به مطلع‌های زیر اشاره کرد:

۱-ورای مطلب هر طالب است مطلب ما برون زمشرب هر شارب است مشرب ما

به کام دل به کسی هیچ جرعه ای نرسید از آن شراب که پیوسته می‌کشد لب ما

۲-چو تافت بر دل من پرتو جمال حبیب بدید دیده‌ی جان، حسن بر کمال حبیب

چه التفات به لذات کائنات کند کسی که یافت دمی لذت وصال حبیب

۳-دلی نداشتم آنهم که بود یار ببرد کدام دل که نه آن یار غمگسار ببرد

به نیم غمزه روان چو من هزار ربود به یک کرشمه دل همچو من هزار ببرد

۴-بیا که کرده‌ام از نقش غیر، آینه پاک که تا تو چهره‌ی خود را بدو کنی ادراک

اگر نظر نکنی سوی من در آینه کن تو خود به مثل منی کی نظر کنی حاشاک

۵-دیده ای واکنم از تو به رویت نگرم زآنکه شایسته‌ی دیدار تو نبود نظرم

چون تو را هر نفسی جلوه به حسنی دگر است هر نفس زآن نگران در تو به چشمی دگرم

۶-منم ز یار نگارین خود جدا مانده به دست هجر گرفتار و بی نوا مانده

نخست گوهر باقیمت و بها بودی به خاک تیره فرو رفته بی بها مانده

اینکه عرفای بزرگ ما مثل مرحوم قاضی و مرحوم حداد (رحمت الله علیهما) از اشعار همچون ابن فارض، حافظ، مولانا و شمس مغربی استفاده می‌کردند و حالات درونی‌شان را با زمزمه‌های عاشقانه بروز می‌دادند به این معناست که اشعار این بزرگان می‌تواند محرکی برای به جوشش درآوردن حقیقت وجودی انسان باشد. به لفظی دیگر آن وجه دیگر و آن صورت متمایز اولی که رستاخیز خلقت آدمی است را غبارروبی می‌کند. پس خوب است که ما هم شیوه‌ی بزرگان راه را دنبال کنیم.

دوشنبه نهم بهمن ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۴۱ تا ۵۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۴۱ / وبعدُ فحالی فیکِ قامتُ بنفسها وبيئتی فی سبقِ روحی بنیّتی

و پس از آن، حال من با تکیه بر وجود خویش در حضور تو ایستاد و حجت من بر ادعای پیش گامی روحم، جسمم است که نابود شده و از میان رفته است.

۴۲ / لَوْلَمْ أَحْكُ فِي حَبِيكِ حَالِي تَبْرُمًا بها لا ضِطْرَابٍ، بل لِنَفْسِ كُرْبَتِي

من حال خود را در عشق تو به دلیل ملالت و دلنگرانی، بازگو نمی‌کنم بلکه هدف من غمگساری از دل دردمندم است .

۴۳ / وَيَحْسُنُ إِظْهَارُ التَّجَلُّدِ لِلْعَدِي، وَيَقْبَحُ غَيْرُ الْعِزِّ عِنْدَ الْأَحْبَةِ

اظهار شکیبایی در مقابل دشمنان نیکوست ولی در مقابل محبوبان جز اظهار ناتوانی روا نیست .

۴۴ / وَيَمْنَعُنِي شِكْوَايَ حُسْنُ تَصَبُّرِي، وَلَوْ أَشْكُ لِلْأَعْدَاءِ مَا بِي لِأَشْكُتَ

شکیبایی نیکوی من راه را بر گله و شکوهی من می‌بندد در حالی که اگر نزد دشمنانم شکوه می‌کردم آنان از سر دلسوزی در رفع مشکل من می‌کوشیدند .

۴۵ / وَعُقْبِي اصْطِبَارِي، فِي هَوَاكِ حَمِيدَةٌ* عَلَيْكِ وَلَكِنْ عِنكِ غَيْرُ حَمِيدَةٍ

فرجام شکیبایی من در برابر اذیت‌های عشق تو پسندیده است اما عاقبت شکیبایی‌ام بر هجران تو ناپسند است .

۴۶ / وَمَا حَلَّ بِي مِنْ مِحْنَةٍ، فَهُوَ مِئْتَةٌ*، وَقَدْ سَلِمْتُ، مِنْ حَلِّ عَقْدٍ، عَزِيمَتِي

هر بلایی که در راه تو، بر سر من آمد بخششی از سوی تو بود و عزم و اراده‌ی من در راه وصال تو از سستی در امان ماند .

۴۷ / وَكَلَّ أَدْيِي فِي الْحَبِّ مِنْكَ، إِذَا بَدَأَ، جَعَلْتُ لَهُ شَكْرِي مَكَانَ شَكِّيْتِي

هر آزاری که در راه عشق تو در برابرم آشکار شد ، شکر و سپاسم را به جای شکوه ام نثارش کردم.

۴۸ / نَعْمٌ وَتَبَارِيحُ الصَّبَابَةِ ، إِنَّ عَدَّتْ عَلِيٌّ مِنَ النِّعْمَاءِ فِي الْحَبِّ عَدَّتْ

آری اگر چه ظاهراً دشواری‌های دلدادگی بر من ستم روا داشته‌اند ، ولی در آیین عشق این سختی‌ها نعمت تلقی می‌شوند

۴۹ / وَمِنْكَ شَقَائِي بَلْ بِلَائِي مَنَةٌ وَفِيكَ لِبَاسُ الْبُؤْسِ أَسْبَغُ نِعْمَةً

هر بدبختی و بلایی که از جانب تو به من رسد ، بر من منتهی است و در راه تو جامه‌ی تنگدستی و بینوایی در حقیقت سرشارترین نعمت است .

۵۰ / أَرَانِي مَا أَوْلَيْتُهُ خَيْرَ قَنِيَّةٍ ، قَدِيمٌ وَوَلَائِي فَيْكٍ مِنْ شَرِّ فِتْيَةٍ

این حقیقت بر من آشکار گشت که آنچه از سوی بدترین مردمان در راه عشق تو به من رسیده بود ، بهترین دست‌آورد بوده است .

یکشنبه هشتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

تصویری از آیت الحق سید هاشم حداد (ره)

عبدعاصی : تصویر زیر را برای اولین بار است که ملاحظه می‌کنید . سید هاشم حداد اعلی الله مقامه الشریف در کنار یکی از بستگان . درست است که کمی کیفیت ندارد و از روی عکس اصلی

کپی گرفته شده و ما از روی کپی عکس گرفته‌ایم! اما هر چه که متعلق به ولی کامل و عارف کامل است حکم خود آن ولی را دارد. کی ما این چیزها را خواهیم فهمید خدا می‌داند...

تصویر زیر عقیق چهارده معصوم (علیهم السلام) است که متعلق به حضرت آقای حداد رضوان الله تعالی علیه بوده است. این عرفای عظیم الشان شیعه فصوص الحکم عالم هستی هستند. ما داریم با خودمان چکار می‌کنیم؟ ما داریم روز به روز در جهالت و غفلت فرو می‌رویم و این معارف هر روز دورتر به نظر می‌رسند. نه خوف داریم نه رجاء. سرگرم خودمان و خواسته‌هایمان شده‌ایم و درگیر تمناهای باطل. هی از قاضی و حداد می‌گوییم اما دریغ از یک قدم نزدیکی به عوالم آنها. می‌ترسم دچار سنت‌های خدا بشویم و آن وقت...

یکشنبه هشتم بهمن ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

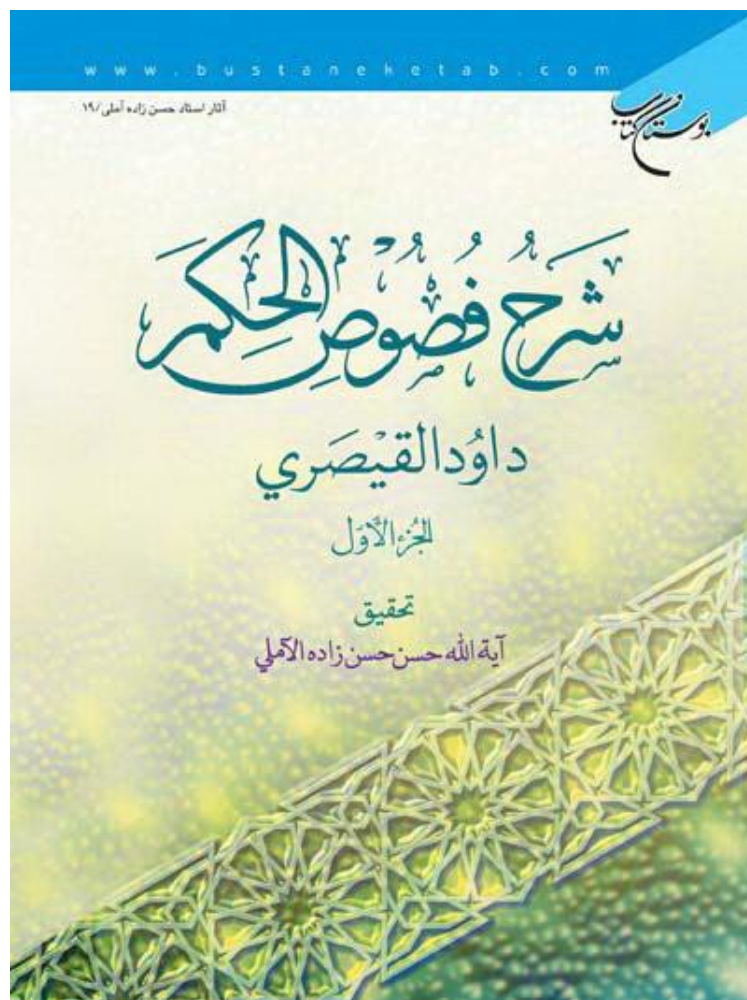
فصوص الحکم - مقدمه هشتم

عبدعاصی: این آخرین مقدمه‌ی ما در بدایت ورود به عالم فصوص الحکم شیخ اکبر (ره) است. اصلی‌ترین مطلبی که در حال گفته شدن است این است که عالم مظهر خداست و همه چیز در حال خدایی کردن است. ما می‌خواهیم بگوییم: خدا عالم را پر کرده است. یا اینکه: عالم پر از خداست.

درک این مطالب الزاماً با خواندن عرفان نظری نیست. سالکی که در حال مراقبه است و وارداتش همه بوی خدا را دارد آرام آرام علوم و حکمت در دلش به جوشش درمی‌آید و بارور می‌شود. آنچه که علمای عرفان نظری خواندند و هضم کردند او بوسیله‌ی جذبات الهیه و واردات کشفی درک می‌کند و می‌بیند!

توحید افعالی و صفاتی و اسمائی و ذاتی ما برگرفته از آیات و روایات است . همانگونه که جناب شیخ در فتوحات و فصوص اشاره می‌کنند . وقتی عارف در منازل السلوکیه طبق شرع مقدس و طریقت مرتضویه حرکت می‌کند مظهر می‌شود . مظهر اسماء و صفات ربوبی می‌شود . عارف شیعه همان کسی است که به فرمایش نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افضل از انبیای گذشته است . قلب عارف تجلی خانه‌ی الهی است . فصوص الحکم دایرة المعارف دیده‌ها و شنیده‌های رحمانی یک عارف شیعی است .

مقدمات فصوص الحکم را به نیت سلطان سریر ارتضاء آقا و سرورمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در هشت قسمت بیان کردیم .



مقدمه هشتم (آخر)

واژه‌ی فص (جمع آن فصوص) به معنای خاتم انگشتی است . ابن عربی در فصوص می‌نویسد :

قلب عارف یا انسان کامل با محلی که خاتم انگشتی روی آن قرار می‌گیرد ، وفاق دارد . یعنی : محل انگشتی با خاتم فرق ندارد ، بلکه از حیث اندازه و شکل ، از آن تبعیت می‌کند . اگر خاتم گرد باشد ، محل انگشتی هم گرد ، و اگر مربع باشد ، محل نیز چهار گوشه . و اگر شش ضلعی باشد ، شش گوشه است و جز آن . و این به آن علت است که انگشتی باید مشابه محلش باشد ، نه اینکه با آن فرق داشته باشد .

قیصری فص الخاتم را " چیزی که انگشتی را تزیین و نام صاحبش بر آن حک شده است تعریف می‌کند ، برای اینکه با آن مایملک خود را مُهر کند . " در اینجا عنصر مهم دیگری در این تصویر خیالی [خاتم] ذکر شده است و آن بیان این واقعیت است که معمولاً انگشتی مُهری بوده که با آن موم را مُهور می‌کردند . این نکته ای است که اهمیت وجه تسمیه‌ی فصوص را که " نقش الفصوص " باشد ، روشن می‌نماید .

قونوی و جامی تصویر خیالی مهر انگشتی را پی می‌گیرند تا تفسیر جمله ای در فصوص را - در آنجا که ابن عربی فص را تعریف می‌کند - شرح دهند . ابن عربی بعد از فهرست کردن ۲۷ عنوان سرفصل‌های کتاب ، می‌نویسد : " فص هر حکمتی کلمه ای است که حکمت با آن نسبت دارد . " جامی این نکته را چنین بسط می‌دهد : جایی که هر حکمتی استنتاج می‌شود ، کلمه ای است که حکمت از حیث قلب آن کلمه با آن نسبت دارد ، نه خود کلمه . خود ابن عربی به این امر در آغاز فصوص اشاره دارد ، یعنی آنجا که می‌گوید : " سپاس خودایی را سزاوار است ، که حکمت را بر قلوب کلمات نازل می‌کند . "

فص به معنای وجه تسمیه و جوهر یا مظهر نیز هست . (قیصری، ۶۰) . در تعریف ابن عربی از فص ، این معنا از برجستگی خاصی برخوردار است . از این روی مقوله‌ی بالا را می‌توان چنین ترجمه کرد : (هر نبی ای وجه تسمیه‌ی آن نوع حکمتی را که با او نسبت دارد می‌نماید .)

به هر " حکمتی " در فصوص ، نسبت خاصی هم منضم است . در نهایت ، این انساب از اسمای الهی نشأت می‌گیرند ولو بعضی از آن‌ها در قرآن یا حدیث ذکر نشده باشند . اما همان گونه که در بالا یادآوری کردیم ، از منظر ابن عربی و مریدانش ، تحلیل نهایی هر چیزی یکی از اسمای الهی را می‌نمایاند . نسبت خاصی هم که در هر فصل مذکور است رنگ خاص خود را به آن حکمت می‌بخشد و آن را از سایر حکمت‌ها متمایز می‌نمایاند و بالاخره هر کدام از این حکمت‌ها به نبیّ خاصی اختصاص می‌یابد . قونوی تمام این بحث را چنین خلاصه می‌کند :

" اگر فص را به معنای جوهر بگیریم ، فصّ هر حکمتی مظهر علومی را نشان می‌دهد که روح نبی مذکور آن‌ها را متحقق می‌کند . این علوم لازمه‌ی اسمایی هستند که بر آن نبی غالب‌اند ، زیرا روح وی در حد استعداد و دریافتش از آن‌ها فیض می‌گیرد . ولی اگر فص را به معنای خاتم تلقی کنیم ، فصّ هر حکمتی قلب (نبی) تلقی می‌شود که علوم خاص وی در آن خاتم حک شده‌اند .

یکشنبه هشتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

نقد کتاب نور مجرد

عبدعاصی : بنده از وبلاگ قدیمی تا امروز انتشار این مطلب را به تأخیر انداخته بودم تا اینکه در این چند روز موفق به مطالعه‌ی جلد سوم کتاب اسرار ملکوت شدم . حقیقتاً حقیر وابستگی قلبی یا ظاهری به هیچکدام از آقازادگان مرحوم علامه‌ی طهرانی(ره) ندارم و هر دو بزرگوار به جهت انتساب به علامه‌ی عارف (ره) محترم‌اند . اما بنده بعد از مطالعه‌ی کتاب نور مجرد جناب سید محمد صادق طهرانی مطالبی دیدم که به ظاهر خلاف سیره‌ی بزرگان و نوشتار والد معظمشان در آثارشان بود . لذا تصمیم بر این شد که نقدی کوتاه (با حفظ تمامی جوانب) بنویسم . متأسفانه

هجمه‌های روز به روز ضد عرفان و فرقه‌ها و نحله‌های کذائی و کج فهم به علامه‌ی فقید و عارف کامل آیت‌الحق سید حداد (ره) طوری تشدید شد که بیم آن رفت که دستاویز آن از دست رفتگان! شود. پس مرتباً نقد کتا نور مجرد را به تعویق انداختم. کما اینکه در این کتاب مطالب فوق العاده‌ای هم وجود دارد. با مطالعه‌ی جلد سوم اسرار ملکوت تألیف جناب سید محمد محسن طهرانی این بار از دوش بنده برداشته شد. حقیر این کتاب را مفید می‌بینم. عمده مواردی که حقیر می‌خواستم در نقد بیان کنم در این کتاب آمده است.

هر چند هر دو بزرگوار معتقد به این هستند که علامه طهرانی (ره) وصی نداشت اما هر دو در حال تربیت شاگرد هستند. البته با توجه به استدلالی که جناب سید محمد محسن در این کتاب کرده‌اند (در زمانی که وصی‌ای بعد از رحلت یک عارف کامل وجود ندارد) جلسات ایشان مانعی ندارد اما بنده از هر دو یک سؤال دارم: فعلی که هر دو بزرگوار انجام می‌دهند تربیت شاگرد است. علامه طهرانی (ره) قبل از تشریف خدمت سید هاشم حداد (ره) از بزرگانی نظیر حضرت علامه‌ی عارف طباطبایی (ره) - آیت‌الله قوچانی (ره) - آیت‌الله انصاری همدانی (ره) و آیت‌الله سید جمال گلپایگانی (ره) و بعضی تلامذه‌ی مرحوم سید سند آیت‌الله قاضی (ره) استفاده کردند و ایشان و هر دو آقازاده به تبعیت از والدشان این بزرگان را در حد عارف کامل حضرت آقای حداد (ره) نمی‌دانستند با این وجود این اعلام شیعه و عرفای وارسته صاحبان بصیرت و اشراف و احاطه بر شاگرد بودند. آیا این بزرگواران که دارند کار اساتید ناقص را انجام می‌دهند و ورد و ذکر و دستور می‌دهند در حد اساتیدی که ذکر شده هستند؟ آیا خودشان را در حدی که افراد بعنوان یک استاد اخلاق به آن‌ها رجوع کنند می‌دانند؟ شاید هستند. والله اعلم.



جناب سید محمد محسن طهرانی

هیچکس به جهت وابستگی رحم و خویشاوندی صاحب ملکات و مقامات عرفانی نمی‌شود .

متن و استدلال‌ات کتاب اسرار ملکوت (جلد سوم) در خصوص ایرادات کتاب نور مجرد مناسب است . رفقای که تمایل دارند نقد نور مجرد را بخوانند به اسرار ملکوت جلد ۳ مراجعه کنند .

اما همین کتاب اسرار ملکوت هم مساله ای دارد و آن تطبیق دادن (علی الظاهر) مساله خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و سربچی آن ام الفساد (علیها اللعنة والعذاب) با اختلافات بیت علامه(ره) بعد از رحلت ایشان است . چرا ؟ واقعاً چرا ؟ ؟ ؟

متأسفانه در مشهد هم فضایی درست شده است که ضد عرفان طریقت معرفت نفس را با نام "فرقه‌ی شوشتریه" و به قطبیت آقازاده‌ی بزرگ معرفی می‌کند . اسف و حیف از این اتفاق ناگوار . اطرافیان ایشان از بنده خواسته بودند که قبل از انتشار نقد نور مجرد آن را برایشان بفرستم تا جوابیه ای تهیه کنند . حالا که نقدی نکردم لطف بفرمایند و جواب اسرار ملکوت را بدهند . مطمئناً جناب سید محمد صادق راضی به این ابداعات نیستند اما اگر جلوی نادان‌ها را نگیرند چه بسا لطمه ای جبران ناپذیر بر پیکره‌ی طریقت وارد شود .

فرمایشات هر دو بزرگوار در خصوص سیره و حالات مرحوم سید هاشم حداد (ره) را انکار نمی‌کنم و هر دو بزرگ زاده را صادق می‌دانم اما اصلی‌ترین منبع ما در این باره کتاب شریف

روح مجرد است هرچند که به نقل یکی از آقازاده‌ها علامه طهرانی اندکی ناچیز از حیات سید هاشم حداد (ره) را در کتابشان آورده‌اند .

حقیر برای این دو بزرگوار که منتسب به بیت عرفان و دارالسیاده هستند و برای همه‌ی مریدانشان احترام قائل هستم .

حقیر معتقدم انحراف باید خشکانده شود ولی نه با تیشه زدن . بلکه با اندیشه و تدبیر . آن وقت اگر نتیجه نداد به تبیین اصول حقیقی پرداخت بدون اینکه ابزاری شویم برای آسیب زدن و تشکیک دیگران در مبانی . خدای متعال همه‌ی طالبان راه خدا را به سرمنزل مقصود هدایت بفرماید . یا علی مددی

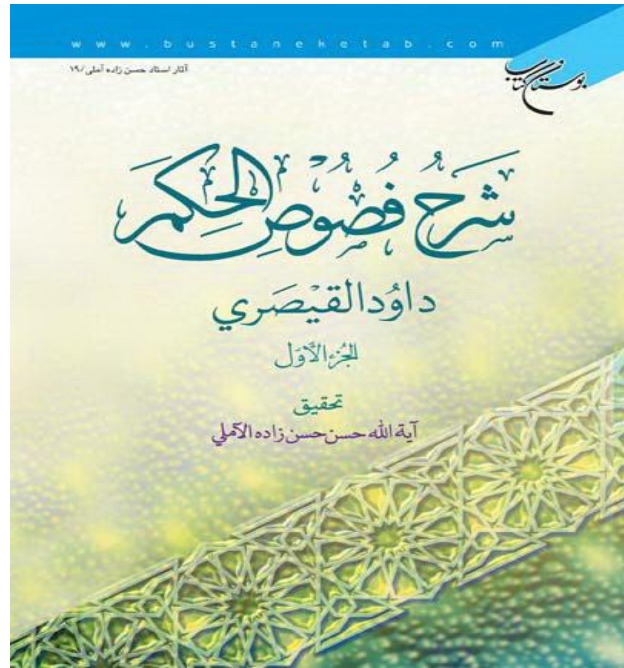
شنبه هفتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فصوص الحکم - مقدمه هفتم

عبدعاصی : یک مقدمه‌ی دیگر بیشتر باقی نمانده . توصیه می‌کنم رفقای عزیز در وبلاگ طریق الی الله یکبار دیگر مقدمات فصوص را مطالعه بفرمایند . فصوص الحکم ۲۷ بخش (فص‌ها) دارد که هر بخش با اسم یکی از انبیای عظام و اسمی از باری تعالی گره خورده است .

فصوص الحکم شارحانی هم دارد که مشهورترین آن‌ها شرح فصوص قونوی - مویدالدین چندی - قیصری - عبدالرزاق کاشانی - خواجه پارسا است . البته سیدحیدرآملی هم شرحی دارد که همراه با انتقاداتی است .

در مقدمه‌ی هفتم حکمت و کلمه را بسط خواهیم داد و در مقدمه‌ی نهایی درباره کلمه‌ی "فص" بحث خواهیم کرد .



مقدمه هفتم

هر عنوان فصلی از فصوص صورتی دارد . مثلاً " فص حکمت فلان " یعنی " فص حکمت الهیه در کلمه ی آدمیه " . ترجمه ی تحت اللفظی آن دشوار است اما شارحان سه اسمی را که در هر عنوان تکرار می شود - فص ، کلمه و حکمت - به تفصیل توضیح می دهند و واژ . ی کلیدی فص را با حکمت بررسی می کنند .

حکمت : علم حقایقی اشیاء (علی ما هی علیه) است . یعنی ، آن چنان که در خود هستند ، و عمل به آن علی ام (قیصری ، ۵۹) یا اینکه : علم حقایقی ، صفات و خواص اشیاء است آنچنان که در خود هستند همراه با کلمات و کردارهایی اختیاری که ضرورتاً درست می باشند (کاشانی ، ۷ و جامی / نقش النصوص ، ۸۴)

تمام تعاریف مرسوم حکمت تقریباً علم و عمل را با هم منظور می دارند . در ضمن ، علمی که مشمول حکمت باشد شامل حقیقت هم می شود ، زیرا با اشیاء علی ما هی علیه تطبیق می کند . در تصوف ، این بدان معنا است که علم تنها به اعیان این عالم مربوط نمی شود ، بلکه شامل " حقایق " یعنی اعیان ثابتة هم آن چنان که در صور علمیه ی الهی وجود دارند می شود . وانگهی ، حکمت با

افعال خاص و متناسب مناسبت دارد . وقتی " حکیمی " عملی انجام می‌دهد ، آن فعل همواره با ضروریات غاییِ موضع آن هماهنگی دارد .

کلمه : در اصل به شخص نبی ارجاع دارد ، همان گونه که در قرآن به عیسی ، کلمة الله گفته می‌شود (قیصری، ۱۷۱:۴، ۳:۴۵ و ۷-کاشانی۴۸) درست است که قرآن به تمام موجودات با کلمات الهی اشاره می‌کند ، مثلاً در این آیه ۱۰۹ سوره ی کهف : قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگام مرکب باشد ، بی شک آن دریا ، پیش از به پایان رسیدن کلمات پروردگام ، به پایان می‌رسد ، حتی اگر همانند آن دریا را به کمک آوریم) اما همان گونه که کاشانی نشان می‌دهد ، منظور از کلمه در فصوص " الکلمة التامة " است نه کلمات جزئی و ناقص . کلمه‌ی تامه به این دعای نبی اکرم صلوات الله علیه اشاره دارد : " من به کلمات تامه ی پروردگام پناه می‌برم . " شارحان نیز " کلمه " را در اینجا اشاره به ارواح انبیاء می‌دانند (کاشانی، ۴۸-قیصری ۷)

شنبه هفتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

سالگرد رحلت سید العرفا المتاخرین آیت الله سید علی قاضی(ره)

عبدعاصی : ۱۴ ربیع الاول سالروز عروج ملکوتی عارف کبیر و موحد عظیم الشان فقیه متأله آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه است . البته شاید ۶ ربیع الاول تاریخ دقیق

تری باشد اما غرض یادآوری است . حدود ۶۸ سال از رحلت این یگانه‌ی دوران می‌گذرد و هنوز جامعه‌ی عرفانی ما مدیون مجاهدت‌های ایشان است . آیت الله قاضی (ره) نه تنها فخر شیعه و اسلام بلکه فخر عالم امکان است . مبالغه نیست . کسی که نفسش با نفس ولی الله الاعظم ارواحنا له الفداء متحد شده باشد غرور موجودات است . لا اقل در زمان غیبت کبری یک نفر با شئون ایشان پیدا شد تا سال‌ها عده ای از جام او که جام ولایت است بنوشند و " کنز مخفی " کمی از حجاب خود بکاهد . متن زیر را شاید بارها خوانده باشیم . اما وقتی خودم دوباره خواندم مطالب جدیدی دستگیرم شد . اکثر مطالب از کتب لب اللباب و آیت الحق برگرفته شده‌اند .



رویه مرحوم استاد، آقای قاضی نیز طبق رویه استاد بزرگ آخوند ملاً حسینقلی همدانی(ره)، همان طریق معرفت نفس بوده است و برای نفی خواطر در وهله اول، توجه به نفس را دستور می‌داده‌اند؛ بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه روز معین نموده و در آن وقت توجه به نفس خود بنماید. در اثر این توجه رفته رفته تقویت پیدا نموده، و

خواطر از او نفی خواهد شد و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید، ان شاء الله. اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است: اول در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می‌شده است که قاری قرآن خداست جل جلاله. دوم از راه توسل به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا، عنایتی عظیم است.

در رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم آمده است که: «... با حربه «ذکر» نفی خاطر کند. یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خنثی شود، متذکر به ذکر خدا و توجه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خود به تبع «ذکر» خواهد بود و سالک همیشه ذاکرات و به تبع «ذکر»، ذهنش را از خواطر خالی است. طریقه مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیهم - همین طریق بوده است» ...

آقای سید محمد حسن قاضی می‌گوید: «روش ایشان در معرفت نفس بود همان عبارت من عرف نفسه فقد عرف ربه و از آیت الله سید عبدالکریم کشمیری نیز آمده که دستور العمل هایشان در معرفت نفس و رب مؤثر بود، مراقبه و ذکر یونسیه در سجده و تسبیحات اربعه بعد از هر نماز و خواندن سوره قدر در شب جمعه صد بار از سفارشات ایشان بود. می‌گفتند: مسجد سهله که می‌گویند شب‌های چهارشنبه بروید، جمعه بروید.» برای تربیت شاگردان هم از روش اربعینی یا چله هم دستور خوراکی و حیوانی استفاده می‌کرد، و هم معاشرت با استاد و شرکت در جلساتش را مؤثر می‌دانست. او بین الطلوعین به وادی السلام می‌رفت و شاگردان را هم به این کار توصیه می‌کرد.

ایشان معمولاً دو جلسه در دو زمان داشتند. یکی نشست قبل از ظهر بود که دو سه ساعت مانده به ظهر می‌رفتند خدمت ایشان که آن نشست، اختصاصی نبوده و احياناً افراد متفرقه هم می‌آمدند و یکی هم جلسه قبل از غروب بوده، یک ساعت، یک ساعت و نیم مانده به غروب و مختص شاگردان خاصه‌شان بود. آقای قوچانی می‌فرمودند: در طول این چهارده سال هر دو جلسه را ملتزم بودم و جلسه عصر بسیار پربار بود و ملحق می‌شد به نماز مغرب و عشاء. نماز را در خدمتشان می‌خواندیم و بعد متفرق می‌شدیم. آن موقع تعداد این شاگردان حدوداً چهارده پانزده نفر بودند. از جمله: مرحوم علامه طباطبائی، آشیخ علی اکبر مرندی، آیت الله بهجت، مرحوم شیخ تقی نوری که خیلی پربار و پخته بودند. جناب آقای سها نقل می‌کردند: از جناب حاج شیخ محمد حسین خراسانی شنیدم که به سالیانی دراز ملازم آن بزرگوار بوده است که: «مرحوم آقا (قاضی) شب‌ها جلسه اخلاق داشتند و چراغ روشن نمی‌کردند و به همان تاریکی بعضی از علماء نجف که اهل باطن بودند به آن مجلس حاضر می‌شدند و غالباً صحبت در «معرفة النفس» بود و تهذیب اخلاق و صحبت عرفان هم می‌فرمودند و لکن بیشتر در همان معرفت ذات انسان و خودشناسی بود و اگر ناشناسی وارد می‌شد صحبت را تغییر می‌دادند و در اطراف زیارت سیدالشهداء علیه السلام صحبت می‌فرمودند و می‌فرمودند که استعدادات مختلف است، هر حرفی را به هر کسی نمی‌شود گفت».

ایشان اجازه نمی‌داد که جلساتش را ضبط کنند. آیت الله سید عباس کاشانی می‌گوید: «آن موقع تازه ضبط صوت آمده بود. بعضی از کسبه از این وسایل داشتند و دادند به طلبه ای که می‌رفت درس آقا تا بیانات ایشان را ضبط کند. وقتی آقای قاضی ملتفت شدند، به آن طلبه فرمودند: با کمال شرمندگی و اعتذار فعلاً منت بر من بگذارید و سر درس دیگری بروید».

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری در این باره می‌فرمود: زمانی چند نفر به قصد استفاده از آقای قاضی به محضرشان آمدند ولی بعد از مدتی آن جلسه را ترک کردند؛ علامه طباطبائی عرض کردند: آقا! مثل اینکه چیزهای که می‌خواستند شما به آنها ندادید و آنها

هم رفتند؟ آقای قاضی فرمود: « من مسائل زیادی دارم که به شما هم نداده‌ام چه برسد به اینکه به این تازه واردها بدهم! » علامه طباطبایی می‌گوید: « مرحوم قاضی به آن دسته از شاگردان خود که اعتماد داشت، در مقوله‌های توحید تکلم می‌کرد و با هر کدام به مقتضای استعداد و حالات و رفتار افراد مختلف می‌گفت بعضی زودتر رشد می‌کردند و بعضی این طور نبودند و رشدشان تأخیر می‌افتاد و بعضی شاگردها پس از ۱۰-۱۲ سال رفت و آمد از توحید چیزی سر در نمی‌آوردند .

»

مرحوم قاضی راستی، عجیب مردی بود و با هر یک از شاگردان به مقتضای استعداد و حالات او رفتار می‌کرد.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی می‌فرمود: « آقای قاضی دستورات ذکر عجیب و بسیار متفاوتی از دیگران به من می‌داد؛ چنانکه بسیاری از اوقات اربعین پشت اربعین و اربعین در اربعین به من می‌داد. » .

آقای قاضی به شاگردان خود دستور می‌دادند این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: « اللهم ارزقني حبّك و حبّ ما تحبه، و حبّ من يحبّك، والعمل الذي يبلغني إلى حبّك واجعل حبّك أحبّ الاشياء إلى » .

آن مرحوم در هنگام اضطراب و ناراحتی‌های روحی، خواندن این کلمات را سفارش می‌کردند: « لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الحمد و له الملك و هو على كل شيء قدير، أعوذ بالله من همزات الشياطين و أعوذ بك ربّي من أن يحضرون إن الله هو السميع العليم: هیچ معبودی جز خداوند یکتای بی شریک وجود ندارد و ستایش و حکومت مخصوص اوست و او بر هر کاری تواناست. از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم ای پروردگارم از این که نزد من حاضر شوند. همانا خداوند شنوا و داناست » .

«مرحوم قاضی به همه سفارش می‌کردند این ذکر را قرائت کنند: استغفر الله الذی لا اله الا هو من جمیع ظلمی و جورى و إسرائى على نفسى و أتوب إليه: از خداوند که معبودى جز او نیست به خاطر تمامی ظلم‌ها و گناهانم و ستمى که بر خود روا داشته‌ام طلب بخشش می‌کنم و به سوى او باز می‌گردم.»

آن مرحوم برای تقویت حافظه، خواندن آیت الکرسی و معوذتین (دو سوره مبارکه ناس و فلق) را سفارش می‌فرمودند.

برو آنچه از نیکی که می‌دانی درست عمل کن؛ در نهایت دقت و سعی، بدان که تو عارف خواهی بود .

روح این رجل الهی و عالم ربانی و فخر عالم علم و عرفان و عمل الفاتحه مع الصلوات

شنبه هفتم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

حجت الحق عارف واصل آیت الله سید احمد کربلائی (ره)

عبدعاصی : منظور از نور اسفهدیه نفس مدبره است و نفوس اسفهدیه انوار مدبره اند. یا همان ملائکه { . رزقنا الله انشاء الله . جناب سهرودی در حکمت الاشراف تقسیم بندی از انوار آورده‌اند که بسیار خواندنی است .

آیت الله سید احمد کربلایی(ره) (از مشاهیر طریقه معرفت نفس می باشند . علامه حسن زاده آملی به نقل از مرحوم شیخ محمدتقی آملی(ره) می فرمودند که آقا سید احمد (ره) اصالتاً اصفهانی بود .

حقیر مزار ایشان را در صحن مرتضوی زیارت کرده ام . البته سنگ مزاری نیست اما به تشخیص یکی از اولیای الهی محدوده آن را می دانم . وصی سلوکی آخوند ملاحسینقلی همدانی(ره) آیت الله بهاری(ره) بودند . البته بحث وصایت و وصیت نامه دلیل بر کمال افراد نیست . کما اینکه آیت الله قاضی(ره) هم از آیت الله بهاری(ره) و هم از سید احمد کربلایی(ره) استفاده کردند . همینطور وصی آیت الله کربلایی(ره) - که علامه طهرانی(ره) در کتابشان هم به آن اشاره کرده اند - مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی(ره) بودند . دلایل تعیین وصی مختص به خود ولی اکمل دارد . خیلی به ما مربوط نیست!!! همین بس که در طریقه اساتیدی که ذکر شده قرار نیست یکی پس از دیگری حتماً وصی همدیگر باشند . مرحوم قاضی(ره) هم می فرمودند : برای من سلسله درست نکنید . مهم طریقه و مشی عرفای حقه است . در خصوص مکاتبات بین حضرت سید کربلایی(ره) و جناب شیخ اصفهانی(ره) این مطلب گفتنی است که : فردی از آخوند خراسانی(ره) درباره دو بیت از منطق الطیر عطار(ره) که می فرماید:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجا که اوست ؟

استفتایی می کند و بعداً جواب را برای شیخ می برد . سپس جواب شیخ را برای سید می برد و این قضیه هفت بار ادامه پیدا می کند . جوابها مخالف همدیگر بود . حاج شیخ بر اساس مسئله توحید عند الحکماء که میگویند : صفات ثبوتیه حضرت حق با ذات او عینیت دارند پاسخ می دادند و حاج سید احمد بر اساس مسئله توحید عندالعرفاء پاسخ می فرمودند که : ذات اقدس او از هر اسم و رسمی بالاتر است و این بیت می رساند که اشیا در مقام منیع راه ندارند و عقل را توان ادراک نیست زیرا قبل از وصول به آن مقام مضمحل و فانی خواهد شد .

علامه طباطبایی (ره) فرموده‌اند: از آقای سید احمد کربلایی که از شاگردان معروف استاد اخلاق و عرفان، آقای ملاً حسینقلی همدانی بود، نقل شده که فرمود: روزی در جایی استراحت می‌کردم، و در خواب بودم. ناگهان شخصی مرا از خواب بیدار کرد و گفت اگر می‌خواهی نور/سفه‌بده را بنگری از جای برخیز! هنگامی که چشم گشودم، دیدم درخششی بی حد و اندازه شرق و غرب را فرا گرفته. علامه طباطبایی می‌فرماید: این درخشش همان مقام تجلی نفس است.

آیت الله العارف آقا سید احمد کربلایی حائری تهرانی واحد العین (ره) (از نوادگان حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر (س) در کربلا دنیا آمد و به اقوالی در ۲۷ شوال ۱۳۳۲ قمری در آخرین لحظات نماز عصر جمعه در نجف اشرف به دعوت حق لبیک گفت و در مقابل ایوان طلا - پشت سر مبارک مولی الموالی امیرالمؤمنین خلیفه الله کلمه الله علی (ع) (معروف به صحن مرتضوی (ع) به خاک سپرده شد. ظاهراً وقتی از دنیا رفت ۵۲ سالش بود و علت آن هم مرض سل بوده است. وقتی عروج می‌کرد سرش بر بالین آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی (ره) (بود. اصالتاً تهرانی بود ولی پدرش سید ابراهیم (ره) جهت تحصیل علوم شیعی راهی کربلای معلی شد. او از اعظام تلامیذ سلوکی سید العرفا جمال العارفين جبل العرفان حضرت آخوند ملاحسینقلی همدانی (روحي لثراب مرقدہ فداء) بود. نمازهایش را در خفا می‌خواند و از اینکه مردم ببخواهند به او اقتدا کنند اجتناب می‌کرد. او از خوف خدا، بسیار می‌گریست و اشک می‌ریخت به گونه ای که در حال نماز، گریه، عنان اختیار را از او می‌ربود؛ به ویژه در هنگامه نمازهای شب. بهمین علت لقب "بکاء" یعنی خیلی گریه کننده داشت مثل مادرش فاطمه (س) مثل جدش حضرت

سجاد(ع) می گویند یکی از چشمانش هم به جهت گریه زیاد از دست داده بود . واحد العین می گفتندش .

به مادرش خیلی خدمت می کرد و زودتر از مادر هم رحلت فرمود . او قله تقوا و ورع و اهل ریاضت و تهذیب کننده نفوس و جان های با استعداد بود . فیلسوف بزرگ سید محمد کاظم عصار تهرانی(ره) می فرمود : او یگانه کسی است که توانست دید و بصر خود را به بصیرت تبدیل نماید و پرده های ضخیم را با عبادت و غرق شدن در ادعیه و اوراد و مقید بودن به نوافل از جلوی چشم خود کنار زند و من در میان بزرگانی که محضر آنان را درک کردم، تنها شخصی که از به مراحل والایی از کشف و شهود معنوی واصل شد آقای کربلایی بود و من احدی را همتای او ندیدم.

تبحر فوق العاده در فقه داشت . این را آقای شیخ محمدحسین عرووی اصفهانی(ره) می فرماید . و اصرار فراوانی جهت مرجعیت از او می شد اما به شدت پرهیز می کرد . از شاگردان سلوکی و غیر سلوکی او می توان به : سید العرفای المتاخرین مولای و بن مولای آقا سید علی قاضی طباطبائی(ره) علامه عصار- سید محسن امین- میرزامهدی اصفهانی- آقاسید جمال گلپایگانی- شیخ محمدتقی بافقی و حضرت آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی(ره) که به قول عده ای وصی ایشان بود اشاره کرد .

آیت الله سید احمد کربلایی(ره) می فرمود : رسیدن به مقام توحید جز از راه اسقاط اعتبارات و اضافات که(التوحید اسقاط الاضافات) است میسر نیست و تا انسان از قید و بند الفاظ و مفاهیم و یا بطور کلی از علوم رسمی آزاد نشود نمی تواند حقیقت توحید را درک کند چرا که الفاظ که بیانگر علوم رسمی هستند حکایت از معانی اعتباری می کنند و مقام توحید فراتر از آن است که قابل اعتبار باشد و به وسیله الفاظ نمی توان حقیقت را آن طوری که هست بیان کرد مگر کلمه جامع الهی که همان انسان کامل است و تکلم او تکلم حق است .

مرحوم آیت‌الله کربلایی می‌فرماید: در یکی از مسافرت‌ها، به درویش روشن‌ضمیری برخورد کردم. او به من گفت: من مأموریت دارم تا شما را از دو چیز مطلع کنم. اول کیمیاست و دوم اینکه، من فردا می‌میرم و شما مرا تجهیز و تدفین نمایید. من به او گفتم: من نیازی به کیمیا ندارم، ولی تجهیز شما را قبول می‌کنم. صبح فردا، درویش فوت کرد و من متکفل تجهیز و کفن و دفن او شدم.

شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد: «سید، بسیار گریه می‌کرد. او در هنگام نماز، به ویژه نمازهای نافله، تسلطی بر خود نداشت. من که دو سال توفیق همسایگی ایشان را داشتم، چیزهای زیادی از او دیدم.»

از آثار حضرت آقای کربلایی (ره) اطلاع دقیقی نیست اما نامه‌هایی از او به جا مانده که در کتاب تذکره المتقین تدوین شده و مکاتباتی که بین ایشان و مرحوم غروی اصفهانی (ره) ردوبدل شده و علامه طهرانی (ره) در کتاب توحید علمی و یقینی آورده‌اند. این مراسلات را علامه طباطبائی (ره) در حوزة قم تدریس می‌کردند و این اهمیت مطالب مراد شده را می‌رساند. علامه طهرانی (ره) به نقل از فرزند آیت‌الله لواسانی (ره) و ایشان به نقل از پدرش می‌فرمود که: نامه ای به میرزا محمد تقی شیرازی (ره) که در جواب پرسشی گفته بود بعد از من به سید احمد کربلایی مراجعه کنید از طرف حضرت سید نوشتم به این مضمون: آقای میرزا محمد تقی! شما که اینک در امور دنیا حکومت و ریاست دارید، اگر این کارها را بکنید و کسی را به من ارجاع دهید، فردای قیامت در محضر خدا، که حکومت با ماست از شما شکایت می‌کنم و از شما راضی نخواهم بود. و در جواب اصرار فروان تجار تهرانی به مرجعیت فرموده بود: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است، من به الکفایه، موجود است. اوج تقوا و زهد را ببینید.

علامه طهرانی (ره) می‌فرمود: «این حقیر در سنواتی که در نجف اشرف تحصیل می‌کردم و به محضر علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی که از اساتید فن روایت و اجازه حقیر هستند مشرف می‌شدم، روزی از فضائل مرحوم آقای سیداحمد تهرانی بیان کردند و سپس فرمودند: پس از رحلت ایشان،

شبی او را در خواب دیدم و می‌دانستم که فوت کرده، انگشت مسبحة (سبابه) ایشان را محکم گرفتم و گفتم: از آن مقامات و درجاتی که خدا به شما عنایت فرموده است، باید برای من بیان نمایید. با شدت هرچه تمام‌تر انگشت خود را از دست من کشید و گفت: حلوای طنطنانی تا نخوری ندانی.»

استاد مرحوم سید محمدحسن قاضی فرزند مرحوم قاضی(ره) (می‌گفت: «هرگاه نام او (سید احمد) نزد پدر برده می‌شد، به او حالتی از سکون و سراسیمگی و تأمل دست می‌داد، و سپس به حالت طبیعی برگشته و شروع به ادامه سخن با هم نشینانش می‌نمود.»

نقل شده است که جناب آقا سید احمد کربلایی، وقتی کلید حجره‌اش را گم کرده بود، و درب حجره مقفل بود، مرحوم سید گفت: مگر جدهام فاطمه زهرا (علیها سلام) از مادر موسی کمتر است، نام او را به زبان آورد و گفت: یا فاطمه، و قفل را کشید و باز شد. البته این داستان برای بعضی دیگر از بزرگان هم نقل شده است.

حضرت آقا سید علی قاضی(ره) می‌فرمودند: «شبی از شب‌ها را به مسجد سهله می‌گذرانیدم... به نیمه شب کسی آمد و به مقام ابراهیم(رحمة الله) مقام کرد و از پی فریضه صبح در مسجد شد تا طلوع خورشید، آن گاه برفت و دیدم «انسان العین و عین الانسان»... آقا سید احمد بگآء قدس الله سره القدسی از شدت گریه خاک سجده‌گاه، گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید. «و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون»؛ در این نعمت‌های بهشتی راغبان باید از پیشی گیرندگان سبقت گیرند.»

آقا سید جمال گلپایگانی(ره) می‌فرمود: شبی بر حسب معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت... نماز مغرب و عشا و اعمال مسجد را به جای آوردم و حدود دو ساعت از شب می‌گذشت... صدای مناجات و ناله‌ای به گوش من رسید و غیر از من در این مسجد تاریک احدی نبود، این صدا از ضلع شمالی مسجد، رو به روی مقام امام زمان(ارواحنافداه) شروع شد و به طوری جذاب

و گیرا و توأم با سوز و گداز و همراه با اشعار عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعا‌های عالیّه المضامین بود که حال ما را متوجّه خود نمود. من که آماده شام خوردن شده بودم... نتوانستم لقمه‌ای نان بخورم و یا استراحت کنم، بلکه دعا و ذکر و فکر را نیز فراموش کردم. صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت، دوباره مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد، باز آرام می‌گرفت و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن چند قدمی جلوتر می‌آمد، قریب اذان صبح در مقام مطهّر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) رسید. در این حال، خطاب به حضرت نموده و پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و دل‌خراشی این اشعار را با مخاطب با آن حضرت خواند:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه این جا به پناه آمده‌ایم
ره رو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
آبرو می‌رود ای ابر خطا شوی بیار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گذارد؛ تا سپیده صبح دمید. آن گاه نماز را به جای آورده، مشغول تعقیبات و فکر و ذکر بود تا آفتاب دمید، آن وقت از مسجد بیرون شد و من که تمام شب را بیدار بودم، مات و مبهوت از کار و بار خود و مانده بودم، به دنبال او خارج شده از سرخدمه آن جا پرسیدم: این شخص که بود؟ گفتند: مردی است به نام سیّد احمد کربلایی. بعضی از شب‌های خلوت که در مسجد کسی نیست می‌آید، و حال و وضعش هم همین طور است که دیدید. !!!

دستوراتی از ایشان به این شرح است که در یک نامه آمده " : ان شاء الله تعالی تمام مواظبت، بر دوام توجه و توسل به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه که واسطه فیض زمان است، ملحوظ داشته، بعد از نماز، دعای غیبت که: اللهم عرفنی نفسک بوده باشد و سه سوره اخلاص هدیه به آن بزرگوار، و دعای فرج: اللهم عظم البلاء را ترک نکند. و تمام مواظبت بر دوام طهارت مهما

امکن و خواب بر طهارت و وضو و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در وقت خوابیدن و بعد از هر نماز واجب و قرائت آیت الکرسی و مواظبت بر سجده شکر بعد از بیداری و خواندن آیات ان فی خلق السموات والارض... را بعد از بیدار شدن برای نماز شب، با کمال توجه به عالم هستی و تفکر در آن، و نظر بر آسمان و کواکب و آفاق و دعای صحیفه سجادیه را بعد از نماز شب ترک ننماید. والسلام علیه و رحمة الله. حرره فی شهر رمضان المبارک سال ۱۳۲۷، احمد الموسوی حائری "

نواده ایشان که الان در قم هستند می گفت: برای دیدن یکی از بزرگان به یکی از امامزاده‌های مجرب رفته بود. بطور معمولی فرموده بودند: هوا قدری گرم است. آن عالم بزرگ گفته بود: نار جهنم اشد حرا!!! ناگهان حضرت سید صیحه ای زدند و از هوش رفته‌اند.

از مناجات‌های آیت الله سید احمد کربلائی(ره) (اینطور آمده است که " : بار خدایا لیبیک و سعدیک اگر جان گیرنده تو باشی آن کس که جان ندهد کیست؟ ما هم با تو می خواهیم تو را بشناسیم و {هم} با تو می خواهیم تو را ببینیم، پس بیننده تو غیر تو نخواهد بود و شناسنده تو غیر تو نخواهد بود.

"بِكَ عَرَفْتُكَ و انت دَلَلْتَنِي عَلَيكَ و دَعَوْتَنِي اِلَيْكَ و لَوْلَا اَنْتَ لَمْ اَدْرَ مَا اَنْتَ " «خداوندا به تو تو را شناختم و تو راهنمای منی بر خود و تو مرا به سوی خود می خوانی و اگر تو نبودی نمی دانستم که تو کیستی »

دوشنبه دوم بهمن ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

همه باید سالک باشند

عبد عاصی : خدای متعال همه‌ی مخلوقات را برای سیروسلوک و تعالی آفریده است . چه جماد چه گیاه چه حیوان و چه انسان . و حتی جن و ملک . پس چاره‌ای نیست جز حیات معنوی و الهی .

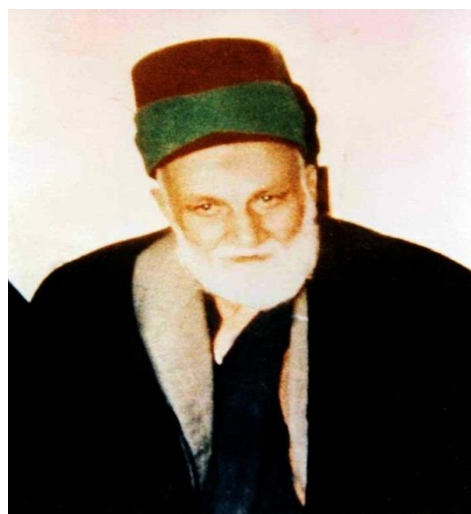
فرمایشات علامه‌ی عارف حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف را در کتاب روح مجرد با هم می‌خوانیم :

تا وقت هست باید در راه سیر و سلوک قدم گذاشت، و این مسیر را طوعاً و از روی اختیار طی نمود. و نیز حضرت آقای حداد رضوان الله علیه می‌فرمودند: بالاخره این راه را باید طی کرد و بدون تردید از انسان اعتراف به نیستی و عجز خواهند گرفت؛ اگر با اختیار خود این راه را برود که رفته است و گرنه با زور و جبر او را خواهند برد ، پس چه بهتر که انسان با اراده و اختیار برود . به قول حافظ علیه الرحمة و الرضوان:

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می علاج کی کنمت، آخر الدوا الکی

انسان در اثر ضعف ادراک، و از سوی دیگر غرور و هوس و تکبر ، تنها همین ظاهر حیات دنیا را می‌بیند و در اثر پرداختن به مظاهر و اشتغال به کثرات این عالم ، از عالم ملکوت و آنچه برای او در آن عالم مهیا شده غافل مانده و آن قابلیت‌ها و استعدادهای خداوندی را برای همیشه با خود دفن خواهد کرد. ولذا ایشان می‌فرمودند : « نوع افراد بنی آدم ، کال و نارس از دنیا می‌روند. میوه‌ی

کال غیر قابل استفاده است؛ نه طعم و مزه ای دارد و نه خاصیتی ، و قابل خوردن نیست.» یعنی انسانی که قابلیت دارد مظهر اسما و صفات حسنی حضرت پروردگار شود و بر مسند خلافت الهی تکیه زند، با لذت‌های حسی خود را از ادراکات عقلیه محروم و در ویرانه‌ای‌های این عالم حبس می‌کند.



می‌فرمودند (جناب حداد): انسان باید این راه را در همین نشأه دنیا طی کند و همین جا به لقا و زیارت خدا مشرف شود.

عبد عاصی : متأسفانه عده ای تصور می‌کنند که فرمایشات بزرگان علم و معرفت در اصل وحدت برگرفته از تعالیم یونانی‌هاست . فارغ از اینکه این نسبت (خواسته یا ناخواسته) تعرض به مقام خلیفه اللهی امام عصر سلام الله علیه است ، نظریه ای بسیار سطحی است . در زیر بیانات رهبر فقید انقلاب اسلامی (ره) را بخوانیم و بخوانند شاید اثر گذاشت :

«هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبیّ ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاح نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. (آداب الصلوه، ص ۳۰۲ تا ص ۳۰۴)

«بنا بر این سخنی که زبانزد بعضی است که این فلسفه از یونان اخذ شده، غلط است، کی فلاسفه یونان از این حرف‌ها سر درآورده و چه کسی سراغی از این حرف‌ها در کتب آن‌ها دارد. این حرف‌ها در کتب آن‌ها نبوده و نخواهد بود. بهترین کتاب فلسفی آن‌ها اثولوجیا است که دارای مختصری از معارف بوده و بقیه‌اش طبیعیات است...» (تقریرات فلسفه، ج ۱، ص ۸۸)

دوشنبه دوم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

السلام علیک ایها المهدب الخائف

عبد عاصی : ۱ : طبق فرمایشات اولیای الهی برگزاری جلسات دشنام به خلفای سه گانه وهابیت در عصر حاضر ایراد دارد و خلاف تقیهی امام زمان علیه السلام است . (السلام علیک ایها المذهب الخائف) همینطور درشان شیعیان علی علیه السلام نیست که الفاظ و حرکات ناشایست انجام بدهند . مگر ما پیروی هند جگرخوار هستیم؟؟؟ بهترین کار در این عصر ذکر لعن است ان هم بصورت نامحسوس و خصوصی . دعای صنمی قریش / نادعلی / حدیث کساء / زیارت جامعه کبیره / زیارت عاشورا . زیارت نامه‌ی حضرت زهرا سلام الله علیها از بهترین ادعیه هستند . ختومات باید در خفا برگزار شود و از لعن عمومی در هیئت‌ها خودداری شود . مگر نمی‌بینید در همه جای دنیا شیعه کشی رواج پیدا کرده ؟ شیعیان را می‌ربایند و بعد نوار لعن هیئت‌ها و مجالس را می‌گذارند و خوب که تحریک شدند شیعه علی علیه السلام را قصابی می‌کنند . ما در عصر تقیه هستیم . حیف که یک عده جاهل نمی‌فهمند .

۲ : متن زیر دیالوگ‌های یک نمایشنامه است . سناریوی یک فیلم نامه است . متن را آورده‌ام و در انتها نظر مردم را هم آورده‌ام . مردم واقعی . کسانی که بینش دارند و عادل هستند . نظر مردم (اولیای الهی) همیشه برای یک نویسنده مهم است . پس : متن من را بخوانیدشاید متن شما هم باشد ...رفقا با دقت بخوانند چون متن ایهام فراوان دارد و باید هدف اصلی را دریابیم .

شروع:

نمی‌دانم کجا دنبالت بگردم آقا...

باید از شب چهارشنبه‌ی مسجد سهله سراغت را بگیرم یا شب‌های جمعه‌ی کربلا ؟



بله . شبهای چهارشنبه‌ی مسجد سهله . من آن را هم درک کردم . یک شب چهارشنبه تا صبح در مسجد سهله بودم . تو بودی و من تو را نمی‌دیدم . خاک‌های نورانی مسجد متوجه شما بودند اما من ... آن قدر خاک بر روی دلم نشست که جمال جمیل شما بر صفحه‌ی آن نمی‌افتد . آقا بیا تا جمال دلربایت را ببینم . اللهم عجل لولیک الفرج . هر جا این جمله را بنویسم تزئین می‌کنم یا اگر دعایش را بخوانند بلند فریاد می‌زنم . بیا آقا ! بیا

کجا دنبالت بگردم آقا؟؟؟

مسجد سهله ات حرف ندارد آقا . سکوت شبهای مسجد سهله گواه رفت و آمد شماست . راستی آقا ! نکند آن اوایل صبح که چند لحظه خوابم گرفت آمدی و رفتی ؟ بله . خوابم گرفت . هر وقت تو آمدی که ظهور کنی خوابم گرفت . هر وقت آمدی که تجلی کنی مرا خوابم فراگرفت . خوب ! خواب است دیگر . دعا کن این دفعه بیدار باشم . آقا جان ! این دفعه آمدی خودت بیدارم کن .

کجا دنبالت بگردم آقا؟؟

می‌دانم که تا بحال به اضطرار حقیقی نرسیده‌ام که سه مرتبه " یا اباصالح المهدی ادرکنی " بگویم و بیایی . البته دروغ چرا ! خیلی رسیدم اما ... شرمندهام ... یادم رفت سمت را سه بار تکرار کنم .

یکبار هم تکرار نکردم . چون نیازم را به در خانه‌ی تو نیاوردم . چون تو را ملکه‌ی عقل و قلب و جانم نکرده‌ام .

می دانی که ! خیلی دوستت دارم اما محبتت هنوز صاحب خانه‌ی دلم نشده . شرمنده آقا

کجا دنبالت بگردم آقا!!!

نمی‌دانم برای تسلا‌ی دلم تصنیف " تا کی به تمنای وصال تو یگانه ... " را بخوانم یا ترانه‌ی " الهی که لیلی به محمل نشیند ! " ... یا اینکه در تاریکی چراغ‌ها قصیده‌ی ای غزلی از فراق بخوانند و گریه کنم . من فقط با یک سری ابزار آلات می‌توانم تو را به قلبم دعوت کنم . خدا را شکر گرفتاری هم کم نداریم . اگر یادم بماند یک " یا صاحب الزمان " " آقا جان کمک کن مشکلم حل بشه " ای هم می‌گویم .

کجا دنبالت بگردم آقا!!!

مسجد سهله مرا دوست ندارد والا تو را به من نشان می‌داد .

من تا حالا نتوانسته‌ام تو را ببینم . بگو کجایی دیگر ! من دلم می‌خواهد .. عشقم کشیده شما را ببینم ... بگو ! بگو کجاییم یا چه ذکر می‌گویم ! بگو دیگر بگو ! بگو که از فراق خسته شده‌ام و جانم بر لب رسیده ! از اینکه این همه کتاب درباره‌ی تشرفات محضر شما نوشته شده و دهاتی‌ها هم تو را دیده‌اند اما من تو را ندیده‌ام خیلی رنج می‌کشم . من هم باید تو را ببینم . خودت را به من نشان بده ای خورشید عالم تاب!!!!!!

کجا دنبالت بگردم؟؟؟؟?

نه ربیع الاول ۱۴۳۴ آمد و روز تاجگذاری شماست . کاش امروز در بارگاہت بودم و ابراز نوکری می‌کردم . کاش در این یوم الله که مؤمنین روزه می‌گیرند و به هم احسان می‌کنند و کرامت می‌کنند در درگاه شما بودم و به خادمات شیرینی تعارف می‌کردم و روزه می‌گرفتم .

احساس می‌کنم که دارم آرام آرام چیزهایی از مسئله‌ی ولایت شما درک می‌کنم . قلبم را به نور خودت روشن کن . نه ربیع است . در بعضی جاها می‌خواهیم برایتان عیدالزهره‌ا بگیریم .

کجا دنبالت بگردم آقا؟!!

فدای قد و بالایت ای یوسف فاطمه . زندگی بی تو سخت است . بگو کجایی تا بیایم و دورت بگردم . می‌خواهم جانم را فدایت کنم . من می‌دانم که ظهورت نزدیک است . بیا دیگر ای منتقم خون حسین . ما در رکابت هستیم آقا جان .

پایان

نظر مردم : دروغ - ریا / دروغ - ریا / دروغ - ریا

یکشنبه یکم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

صلوات چهارده معصوم ابن عربی

عبدعاصی : ای جملات را بخوانیم :

"طلاب علوم و عرفای غیر امامیه اگر با نیت خالص باشند عنایت الهیه بمعرفت امام آنها را فرا می‌گیرد ."

"اگر ابن عربی را سنی مالکی بدانیم - کما هو الامر - آنوقت درمی‌یابیم که بسیاری از مطالب او خروج از جمیع مذاهب اربعه بوده و به تشیع قریب است ."

"کلمات ابن عربی وقتی معجب است که در حدود شاکله او یعنی یک مرد سنی عامی او را قرار دهیم"

و بسیاری از این دست جملات که از بیانات علامه‌ی عارف سالک طریق الی الله آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی(ره) انتخاب شده است. بحث شیعه یا عامی بودن جناب ابن عربی(ره) سالهاست که مطرح است و عده ای را درگیر خود کرده. اما ما باید به این توجه کنیم که تاکنون احدی به این دقت و کمالات نتوانسته شئون اهل البیت علیهم السلام را بیان کند. بسیاری از عبارات‌ها بدلیل زیبایی و جمال جمیلی که دارند نیاز به "معنای لغوی" ندارد اما بطن این عبارات....انشالله این صلوات مبارک شفیع حقیر و رفقای خواننده و بلاگ طریق الله باشد.

یک سؤال: واقعاً یک سنی عامی (نه سلفی و نه مالکی و حنبلی و حنفی و حتی شافعی) می‌تواند این عبارات‌ها را آن هم در زمان عارف کشی و شیعه کشی به زبان بیاورد؟ دقت و تکرار این عبارات بی شک برای دوستداران ولایت مایه‌ی وجد و انبساط خواهد بود.

اما یک مطلب مهم: عزیزی پرسیده که آیا این صلوات را چون به معصوم(ع) منتسب نیست و از محیی‌الدین است می‌شود خواند یا نه؟ بزرگوار! اگر اقبال الاعمال و مهج الدعوات را نگاه کنید می‌بینید که بسیاری از ادعیه و اذکار و اوراد منتسب به خود سید(ره) است که یا به قلب ایشان الهام شده یا بدون ذکر منبع از امام(ع) شنیده‌اند. بهمین دلیل خواندن این صلوات نورانی رجاء و قربتاً الی الله نه تنها مضر نیست بلکه بسیار مؤثر است. و این صلوات از محکم‌ترین اسناد مبنی بر تشیع ابن عربی است. جناب شیخ اکبر(ره) رساله دارند بنام انسان کامل که بسیار گیرا و جذاب و حاوی مطالب و معارف بسیار مهمی است که در واقع مبنای سیر و سلوک شیعی را بیان می‌کند. مشخصاً نورانیتی در این عبارات هست که به خواننده منتقل می‌شود. خدای حکیم همه ما را از مصلین حقیقی قرار دهد. صلوات بر محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا أَزَلِيًّا أَبَدِيَّتَهُ وَأَبَدِيًّا بِأَزَلِيَّتِهِ ، سَرْمَدًا بِإِطْلَاقِهِ ، مُتَجَلِّيًا مَرَايَا آفَاقِهِ ،
حَمْدَ الْحَامِدِينَ ذَهْرَ الدَّاهِرِينَ .

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَصْلِ
الْوُجُودِ وَ عَيْنِ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ ، أَوَّلِ الْأَوَائِلِ وَ أَدَلِّ الدَّلَائِلِ وَ مَبْدَأِ الْأَنْوَارِ الْأَزَلِيِّ وَ مُنْتَهَى الْعُرُوجِ
الْكَمَالِي ، غَايَةِ الْغَايَاتِ ، الْمُتَعِينِ بِالنِّشَاتِ ، أَبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَ أُمَّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ ، الْمَثَلِ
الْأَعْلَى الْإِلَهِيِّ ، هَيُولَى الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي ، رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَ نُورِ الْأَشْبَاحِ ، خَالِقِ إِصْبَاحِ الْغَيْبِ ،
رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيْبِ ، مُحْتَدِ التَّسْعَةِ وَ التَّسْعِينَ ، رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ ، صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ
وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ ، الْمُبْرَقِعِ بِالْعَمَاءِ ، حَبِيبِ اللَّهِ ، مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ .

وَ عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ وَ مَشْرِقِ الْأَنْوَارِ ، الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ اللَّاهُوتِيَّةِ ، السِّيَّاحِ فِي الْفِيَا فِي الْجَبَرُوتِيَّةِ ،
الْمُصَوِّرِ لِلْهَيُولَى الْمَلَكُوتِيَّةِ ، أَلْوَالِي لِّلْوَالِيَةِ النَّاسُوتِيَّةِ ، أَنْمُودِجِ الْوَاقِعِ ، وَ شَخْصِ الْإِطْلَاقِ الْمُنْطَبِعِ فِي
مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَ الْآفَاقِ ، سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ ، سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصَّدِيقِينَ ، صُورَةَ الْأَمَانَةِ الْإِلَهِيَّةِ
، مَادَةَ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَّةِ ، الظَّاهِرِ بِالْبَرْهَانِ ، الْبَاطِنِ بِالْقَدْرِ وَ الشَّانِ ، بِسْمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ ،
فَاتِحَةَ مَصْحَفِ الْوُجُودِ ، حَقِيقَةَ النَّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَاتِبِ الْإِنْسَانِيَّةِ ، حَيْدَرِ آجَامِ الْإِبْدَاعِ ،

الكرار في معارك الإختراع ، السرّ الجليّ و النجم الثاقب ، علىّ بن أبي طالب ، عليه الصلوة و السلام .

و علىّ الجوهرة القدسيّة في تعيّن الإنسيّة ، صورة النفس الكلّيّة ، جواد العالم العقليّة ، بضعة الحقيقة النبويّة ، مطع الأنوار العلويّة ، عين عيون الأسرار الفاطميّة ، الناجية المنجيّة لمحبّيها عن النار ، ثمرة شجرة اليقين ، سيدة نساء العالمين ، المعروفة بالقدر ، المجهولة بالقبر ، قرّة عين الرسول ، الزهراء البتول ، عليها الصلوة و السلام .

و علىّ الثاني من شروط لا إله إلاّ الله ، ريحانة محمد رسول الله ، رابع الخمسة العباييّة ، عارف الأسرار العمائيّة ، موضع سير الرسول ، حاوى كليّات الأصول ، حافظ الدين ، و عبيّة العلم ، و معدن الفضائل ، و باب السلم ، و كهف المعارف ، و عين الشهود ، رُوح المراتب و قلب الوجود ، فهرس العلوم اللدنيّ ، لؤلؤ صدق أنت مني ، النور اللامع من شجرة الأيمن ، جامع الكمالين ، أبي محمد الحسن ، عليه الصلوة و السلام .

و علىّ المتوحد بالهمة العليا ، المتوسّد بالشهود و الرضا ، مركز عالم الوجود ، سرّ الواجد الموجود ، شخص العرفان ، عين العيان ، نور الله و سرّه الأتمّ ، المتحقّق بالكمال الأعظم ، نقطة دائرة الأزل و الأبد ، المتشخص بألف الأحاد ، الحقيقة الكلّيّة الشهودي ، كهف الإمامة ، صاحب العلامة ، كفيل الدين ، الوارث لخصوصيات سيّد المرسلين ، الخارج عن محيط الأين و الوجود ، إنسان العين ، لغز الإنشاء ، مضمون الإبداع ، مذوق الأذواق و مشوق الأشواق ، مطلبّ المحبين و مقصد العشاق ، المقدّس عن كلّ الشين ، أبي عبدالله الحسين صلوات الله و سلامه عليه

و على آدم أهل البيت ، المنزه عن كَيْت و ما كَيْت ، روح جسد الإمامة ، شمس الشهامة ، مضمون كتاب الإبداع ، حلّ تعمية الإختراع ، سرّ الله في الوجود ، إنسان العين الشهود ، خازن كنوز الغيب ، مطلع نور الإيمان ، كاشف مستور العرفان ، الحجّة القاطعة ، و الدرّة اللامعة ، ثمرة شجرة طوبى القدسيّة ، أزل الغيب و أبد الشهادة ، السرّ الكلّ في السرّ العبادة ، وتد الأوتاد و زين العباد ، إمام العالمين و مجمع البحرين ، زين العابدين عليّ بن الحسين عليه السلام

و على باقر العلوم ، شخص العلم و المعلوم ، ناطقة الوجود ، ضرغام آجام المعارف ، المنكشف لكلّ كاشف ، الحياة السارية في المجارى ، النور المبسط على الدرارى ، حافظ معارج اليقين ، وارث علوم المرسلين ، حقيقة الحقائق الظهوريّة ، دقيقة الدقائق النوريّة ، الفلك الجارية في اللّجج الغامرة ، المحيط علمه بالزبر الغابرة ، النبأ العظيم و الصراط المستقيم ، المستند لكلّ ولى ، محمّد بن عليّ عليه السلام

و على أستاذ العالم و سند الوجود ، مرتقى المعارج و منتهى الصعود ، البحر المواجه الأزلى ، و السراج الوهاج الأبدى ، ناقد خزائن المعارف و العلوم ، محتد العقول و نهاية الفهوم ، عالم الأسماء ، دليل طرق السماء ، الكون الجامع الحقيقى ، و العروة الوثقى الوثيقى ، برزخ البرازخ و جامع الأضداد ، نور الله بالهداية و الإرشاد ، المستمع القرآن من قائله ، الكاشف لأسراره و مسائله ، مطلع الشمس الأبدى ، جعفر بن محمّد ، عليه صلوات الله الملك الأحد

و على شجرة الطور ، و الكتاب المسطور ، و البيت المعمور ، و السرّ المستور ، و آية النور ، كليم أيمن الإمامة ، منشأ الشرف و الكرامة ، نور مصباح الأرواح ، جلاء زجاجة الأشباح ، ماء التخمير الأربعين ، غاية معراج اليقين ، إكسير فلزات العرفاء ، معيار نقود الأصفياء ، مركز الأئمة العلويّة ،

محورِ الفلكِ المُصْطَفَوِيَّةِ ، الأمرِ للصُّورِ و الأشكالِ بقبولِ الإصْطِبارِ و الإنتقالِ ، النُّورِ الأَنورِ ، موسى بن جعفرٍ ، عليه صلوات الله العلىِّ الأكبرِ .

و على سِرِّ الإلهيِّ و الرائيِّ للحقائقِ كما هي ، النُّورِ اللّاهوتِيِّ ، و الإنسانِ الجبروتِيِّ ، و الأصلِ المَلَكوتِيِّ ، و العالمِ النَّاسوتِيِّ ، مِصْداقِ العِلْمِ المُطْلَقِ ، و الشَّاهدِ الغيبيِّ المُحَقِّقِ ، روحِ الأرواحِ ، حياةِ الأشباحِ ، هِنْدِسَةِ المَوجودِ ، السِّيارِ في نِشأةِ الوُجودِ ، كَهْفِ النُّفوسِ القُدسيَّةِ ، غوثِ الأقطابِ الإنسيَّةِ ، الحُجَّةِ القاطِعةِ الرَبَّانيَّةِ ، مُحَقِّقِ الحَقائِقِ الإمكانِيَّةِ ، أزلِ الأبدِيَّاتِ و أبدِ الأزلِيَّاتِ ، الكنزِ الغيبيِّ و الكتابِ اللارِيبيِّ ، قُرآنِ المُجمَلاتِ الأَحديَّةِ ، فُرْقانِ المِفضَلاتِ الواحديَّةِ ، أمِّ الوَرى ، بدرِ الدُّجى ، علىِّ بنِ موسى الرِّضا ، عليه و على آباءهِ الصَّلواةِ و السَّلَامِ .

و على بابِ اللهِ المَفْتوحِ و كتابهِ المَشروحِ ، ماهِيَّةِ الماهِيَّاتِ ، مُطْلَقِ المُقَيِّداتِ ، سِرِّ السَّرِيَّاتِ المَوجودِ في ظِلِّ اللهِ المَمْدودِ ، المُنطَبِعِ في مِرآتِ العِرْفانِ ، المُنقَطِعِ مِن نَيْلِهِ حَبْلِ الوُجْدانِ ، غَواصِّ بَحْرِ القَدَمِ ، مَهَبِطِ الفِضْلِ و الكَرَمِ ، حامِلِ سِرِّ الرِّسولِ ، مُهَنْدِسِ الأرواحِ و العُقولِ ، أديبِ مَعَلَمَةِ الأسماءِ و الشُّنونِ ، قَهْرمانِ الكافِ و النُّونِ ، غايَةِ الظُّهورِ و الإيجادِ ، مُحَمَّدِ بنِ علىِّ الجوادِ ، عليه الصَّلوةُ و السَّلَامُ .

و على الدَّاعِيِّ إلى الحَقِّ ، أمينِ اللهِ على الخَلقِ ، لِسانِ الصِّدقِ ، بابِ السَّلْمِ ، أصلِ المَعارِفِ و عَيْنِ مَنبَتِ العِلْمِ ، مُنْجِي أربابِ المُعاداتِ ، مُنْقِذِ أصحابِ الصَّلالاتِ و البِدعاتِ ، عَيْنِ الإِبْداعِ ، أنموذَجِ أصلِ الإخْتِراعِ ، مُهَجَّةِ الكَوْنينِ و مَحْجَّةِ التَّقْلينِ ، مِفْتاحِ الخَزائِنِ الوُجوبِ ، حافِظِ مَكانِ الغُيوبِ ، طَيَّارِ جَوْ الأزلِ و الأبدِ ، علىِّ بنِ مُحَمَّدٍ ، صلوات الله عليه .

و على البحر الزاخر، زين المفاخر، الشاهد لأرباب الشهود، الحجة على ذوى الجحود، معرف حُدودِ حقائقِ الربانيّة، مُنوعِ أجناسِ العالمِ السُّبحانيّة، عَنقاءِ قافِ القِدَمِ، العالى عن مِرْقاةِ الهِمَمِ، وعاءِ الأمانة، مُحيطِ الإمامة، مَطَلَعِ الأنوارِ المُصطَفَوِي، الحَسَنِ بنِ عليِّ العَسْكَرِي، عليه صلوات الله المَلِكِ الأكبر.

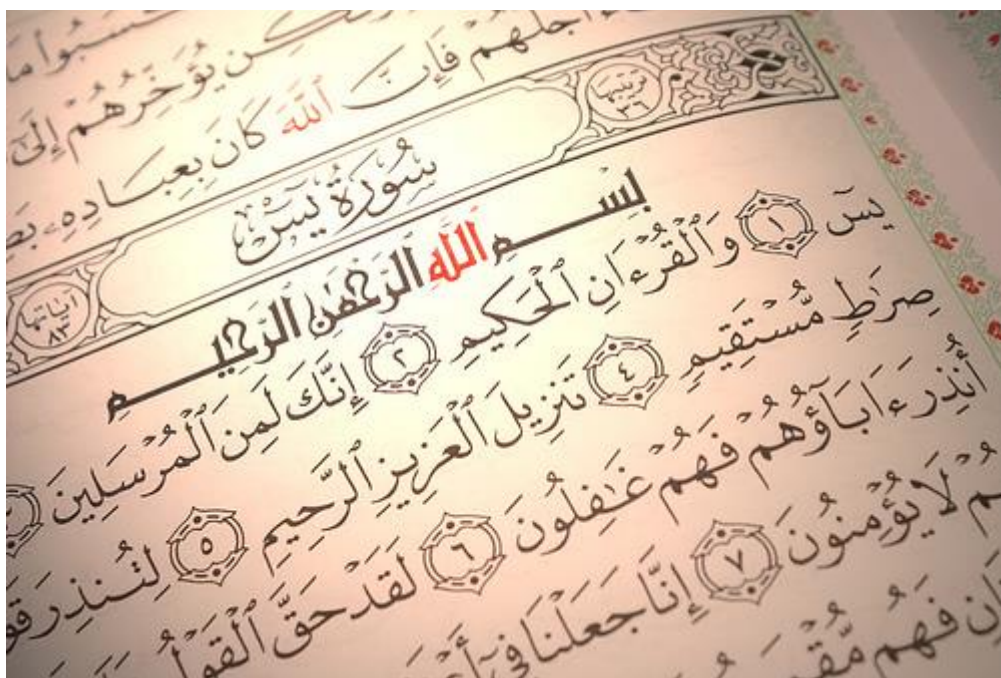
و على سِرِّ الأسرارِ العَلِيَّةِ و خَفِيِّ الأرواحِ القُدْسِيَّةِ، معراجِ العُقُولِ، موصلِ الأصولِ، قُطبِ رِحَى الوُجُودِ، مَرَكزِ دايرةِ الشُّهُودِ، كَمالِ النُّشأةِ و مَنشأِ الكَمالِ، جَمالِ الجَميعِ و مَجْمَعِ الجَمالِ، الوُجُودِ المَعْلُومِ و العِلْمِ الوُجُودِ، المائِلِ نَحوَهُ الثَّابِتِ فى الوُلُودِ، المُحاذِي لِلْمَرآتِ المُصطَفَوِيَّةِ، المُتَحَقِّقِ بِالأسرارِ المُرتَضَوِيَّةِ، المُترشِّحِ بِالأنوارِ الإلهِيَّةِ، المُربى بِالأستارِ الرُّبُوبِيَّةِ، فَيَاضِ الحَقائِقِ بِوُجُودِهِ، قَسامِ الدَّقائِقِ بِشُهُودِهِ، الإسمِ الأعظَمِ الإلهي، الحاوى لِلنَّشآتِ الغَيْرِ المُتَناهِى، غَواصِ اليَمِّ الرَّحمانِيَّةِ، مُسَلِكِ الآلاءِ الرَّحيمِيَّةِ، طُورِ تَجَلَّى اللّاهوتِيَّةِ، نارِ شَجَرَةِ النَّاسوتِيَّةِ، نامُوسِ اللهِ الأكبرِ، غَايَةِ البَشَرِ، أبى الوَقْتِ، مولى الزَّمانِ، الَّذى هُوَ لِلحَقِّ أمانٌ، ناظِمِ مَنائِمِ السِّرِّ و العَلَنِ، أبى القاسِمِ مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ، عليه الصَّلوةُ و السَّلَامُ.

اللهم إِنِّى أَشْهَدُكَ أَنَّ هؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِ الرِّسالةِ، و مُخْتَلَفِ المَلائِكَةِ و مَهْبِطِ الوَحىِ و خُزَّانِ العِلْمِ و مُنْتَهَى الحِكْمَةِ و مَعادِنِ الرَّحْمَةِ و أَصُولِ الكَرَمِ و قَادَةَ الأُمَّمِ و عَناصِرِ الأَبْرارِ و دَعائِمِ الأَخيارِ و أَبْوابِ الإيْمانِ و أَصْفِياءِ الرَّحْمَنِ، و سُلالةِ خَيْرَةِ النَّبِيِّينَ و خُلَاصَةَ عِترَةِ صِفْوَةِ المُرسَلينَ، صلواتِ اللهِ و سَلامُهُ عَلَيْهِ و عَلَيْهِمُ أَجمَعينَ.

يكشبهه يكم بهم ١٣٩١ توسط : عبدعاصى

فضائل سوره ی یاسین - بخش دوم

عبد عاصی : بخش اول فضائل سوره یاسین را با هم خواندیم که می‌توانید آن را در بخش "قرآن و اهل بیت" وبلاگ دوباره مطالعه بفرمایید . و حالا بخش دوم فضیلت‌های این سوره‌ی شریفه :



۱۳ - حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر کس (شب)، قبل از خواب سوره‌ی یاسین را بخواند و یا در روز، قبل از آنکه از خانه بیرون رود و یا قبل از ظهر بخواند، پیوسته در آن روز محفوظ و روزی‌اش برسد تا روز به پایان رسد . (وسائل ۶/۲۴۷)

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود : هر کس فقط یکبار در عمر خود، سوره‌ی یاسین را تلاوت کند، هرگز فقیر و بدهکار نمی‌گردد، و از کسانی خواهد بود که خداوند وسعت در روزی را برای او تضمین می‌کند . (وسائل ۶/۲۴۸)

۱۴ - خواندن سوره‌ی یاسین با نیت خالص و توجه، در ادای قرض مؤثر است . (خواص القرآن/۱۳۷)

۱۵ - اگر با شرایط ذکر شده ، آن را با مشک و زعفران بنویسد ، و در باغ آویزان کند ، برکت در آن باغ به ظهور رسد . (خواص الآیات / ۱۳۶)

۱۶ - تقویت حافظه (تفسیر برهان ۸ / ۱۶۵) - شفا دهنده ی دردها (مستدرک ۱۶ / ۳۶۸) - درمان مرض صرع (خواص الآیات / ۱۳۶) - برای درمان درد دندان (خواص الآیات / ۱۳۸) - جهت درمان شکستگی (خواص الآیات / ۱۳۸) و درمان قی و قولنج (خواص الآیات / ۱۳۸) از تاثیرات جسمانی تلاوت **سوره ی یاسین** هستند .

۱۷ - " سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ " (آیه ۵۸) بعضی بزرگان فرموده اند : این آیه ، حاوی اسم اعظم خداوند است . هرکس " **سوره ی مبارکه یاسین** " را با ایمان و نیت خالص و توجه به خدا و معنای آن بخواند و وقتی به آیه ی فوق رسید ۸۱۸ مرتبه تکرار کند ، خداوند متعال او را از همه ی غمها خلاص می کند و هرچه از خداوند بخواند از فضل و کرم خود به وی عنایت فرماید انشاء الله . (خواص الآیات / ۱۳۸)

هرکس شب هنگام **سوره ی یاسین** را بخواند ، اندوهش زایل شود و اگر روز بخواند حاجتش روا گردد . (بحار ۸۹ / ۲۹۲)

۱۸ - امام صادق علیه السلام می فرماید : برای روا شدن همه ی حاجت ها ، هرکس هفتاد و پنج مرتبه (و به روایتی بیست و یک بار) با ایمان و نیت خالص و توجه به خدا و معنای آن ، **سوره ی مبارکه ی یاسین** را بخواند ، خداوند به برکت این سوره ی مبارکه ، تمام مهمات او را کفایت کند و حاجت او را برآورده گرداند . (خواص القرآن / ۱۳۴)

۱۹ - چهل و یک بار خواندن **سوره مبارکه ی یاسین** با نیت خالص و توجه به خدا ، برای سلامتی ایمان ، باعث می شود خداوند متعال ، ایمان آن شخص را از گزند روزگار سلامت بدارد . (خواص القرآن / ۱۳۴)

۲۰ - تلاوت **سوره یاسین** ، امان از چشم زخم است (تفسیر برهان ۸/۱۶۵) ، آسانی زایمان است (تفسیر درالمنثور ۷/۳۹) ، ایمنی از شر جن و انس است (خواص الآیات /۱۳۶) ، برای گشایش مرد بسته است (خواص الآیات/۱۳۶) و جهت بازگشت غائب است . (خواص القرآن/۱۳۷)

۲۱ - رسول اکرم صلوات الله علیه به یکی از اصحاب خود وصیت فرمودند : **سوره ی مبارکه ی یاسین** را در بامداد و شبها ، زیاد تلاوت کن تا در امان حق تبارک و تعالی باشی . (خواص القرآن/۱۳۳)

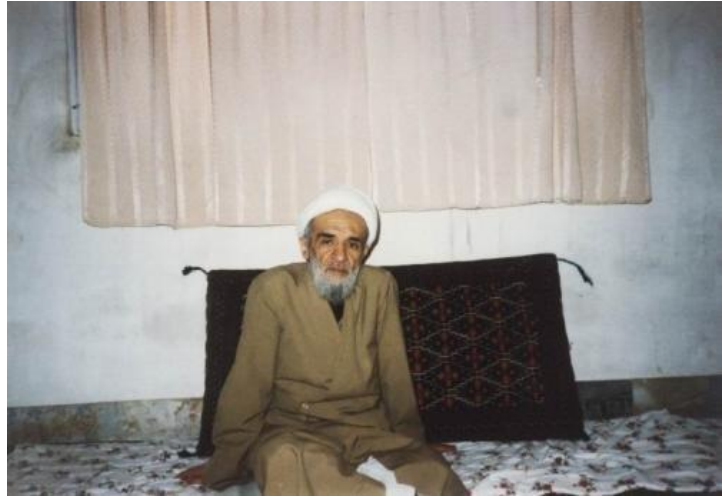
۲۲ - رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند : هرکس زیارت کند قبر پدر و مادرش را هر روز جمعه ، و بالین قبر آنها **سوره ی یاسین** را قرائت کند خداوند به تعداد هر حرفی از آن ، گناهان او را می آمرزد .

۲۳ - هرگاه **سوره ی یاسین** نزد انسان محتضری خوانده شود ، به عدد هر حرفی از این سوره ی نورانی ، دو فرشته فرود می آیند و در مقابل او صف می کشند و برای او طلب آمرزش خواهند کرد و برای غسل او حاضر می شوند و در تشییع جنازه ی او شرکت کنند و در دفن او حاضر باشند . (خواص الآیات/۱۳۲)

اگر هنگام سكرات مرگ مسلمانی ، کنار بستر او **سوره ی مبارکه ی یاسین** را بخوانند ، ملك الموت روح او را نمی گیرد تا آنکه خازن بهشت ، شربتی از بهشت برایش بیاورد . سپس حضرت عزرائیل (علیه السلام) روح او را به آسانی بگیرد و در حالی که از شراب بهشتی سیراب باشد ، در قبرش آرامش یابد و روز قیامت به بهشت خواهد رفت . (خواص الآیات/۱۳۲)

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : هرکس وارد قبرستان شود و **سوره ی یاسین** را قرائت نماید ، خداوند در آن روز ، عذاب تمام اهل آن گورستان را سبک می کند و برای قاری آن ، به تعداد مردگان آن قبرستان حسنه می نویسد . (بحار ۷۹/۶۳)

آیت الله سعادت پرور - نامه هشتم



در ذی الحجه ۱۳۷۶ هجری قمری از مشهد به یکی از دوستان نوشته است .

تصدقت کردم ! ای عزیز من ! یگانه راه برای تزکیه‌ی اخلاق معرفت پروردگار است و بس . لذا از ابتدای امر که عنایت حق شامل حال کسی شد باید در فکر این معنی باشد تا به عنایت حق و اولیایش وصول به این مقصد حاصل شود .

ای عزیز من ! چون به این مقصد نائل گردی صفات رذیله بار بندد و بروند و صفات حسنه - که اخلاق خدایی است - با وجود تو آمیخته باشد .

ای عزیز من ! اگر سال‌ها در صدد برآیی صفاتی از حق در خود را ملکه سازی و دوری از رذائل صفات کنی نتوانی به آن رسید و از این دوری کرد .

ای عزیز من ! باید در خانه‌ی دل نشست از اول و مراقبه‌ی کامل داشت و خدا را از نظر نینداخت . در هیچ آنی و با هیچ کسی و با هیچ کاری تا آنکه کم کم غیر حق بار خود ببندد و برود . چون

ایشان روند حق بماند و بس و اوامر اوامر او باشد و صفات صفات او . اینکه مبتلا به این ردائل هستیم برای آن است که آنان در ما حکومت کنند . نه حق و حکومت آنان - با آن خباثتشان - چگونه باید باشد؟! خدا می‌داند .

ای عزیز من ! " دیو چو بیرون رود فرشته درآید " مبارزه با دیو به همین است که با خدا معامله کنیم و آشنا شویم . چندی که چنین کنیم ایشان - خود - مطیع گردند .

ای عزیز من ! این معنی را هم نباید از نظر انداخت که متخلق به اخلاق الله باید شد تا کم کم خلق خدایی بعد از پیدا شدن معرفت حاصل شود .

در آخر متذکر روایتی می‌شوم:

«فی البحار عن الخصال باسناده رفعه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قسم العقل على ثلاثة اجزاء : فمن كانت فيه كمل عقله و من لم تكن فيه فلا عقل له : حسن المعرفة بالله عزوجل و حسن الطاعة له و حسن الصبر على امره*»

عقل دارای سه جزء است که این سه جزء در هر کس باشد عقلش کامل است و در هر کس نباشد بی عقل است : شناخت درست و نیکو از خداوند متعال و فرمانبری نیکو از او و شکیبایی پسندیده بر فرمان او .

پایان

*بحار الانوار-ج ۱-ص ۱۰۶-حدیث ۱

یکشنبه یکم بهمن ۱۳۹۱ توسط : عبدعاصی

فص حکمة نفثیه فی کلمه شیشیه

عبد عاصی: مطلب زیر سوای عمیق بودن و وسیع المعانی بودنش بسیار جذاب هم هست. خوب است که رفقا هم از زوایه ی عرفان نظری و هم از دریچه ی لذت نگاه کنند و مطالعه بفرمایند:

«نمود حکمت نفثی در نماد کلمه ی شیشی»

اهمیت بی پیرایه ی نفث در «آرام دمیدن نفّس» است. این واژه در اینجا به بازدم نفس الرحمان اشاره دارد، که به معنای افاضه ی هستی به ماهیت ها یا موجودات قلمرو اعیان ثابتہ ای است، که بعداً ظهور خارجی می یابند و یا به صور موجودات عالم ظاهر می شوند.

در زبان عربی شیث به معنای «هبة الله» است زیرا خداوند او را پس از دست دادن هابیل به آدم عطا فرمود.

قیصری می فرماید: >> آدم اولین تعین وجود مطلق بود و مرتبه ی وجود شناسانه اش شامل تمام مراتب وجودشناسانه ی اجمالی در عالم می شود. مشیت الهی بر آن قرار گرفت تا وحدت تلفیقی اجمالی را با نفس الرحمان تفصیل دهد. یعنی، هستی موجودات لایتغیر را مقرر بدارد. این قصد الهی از اسمای «الوہاب» و «الجواد»، به تبعیت از اسمای «المبدع» و «الخالق» نشأت یافتند. این مرتبه ی وجود شناسی بعد از الوهیت مبدعیّه است که مرتبه ی موجودیّه را ایجاد می کند، ولی بدون بازدم نفس الرحمان تحقق نمی یابد، زیرا از این طریق است که موجودات در عالم خارج ظهور می یابند. این ها موجوداتی هستند که از قبل، وجود باطنی، خفی داشته اند و به این دلیل است که حکمت نفثی بعد از حکمت الهی قرار می گیرد و به کلمه ی شیث اختصاص می یابد و بعد از تعین اول (یعنی مرتبه ی الوهیت) جای می گیرد و محلّ ظهور تجلّی وجود می شود. <<

پیش فرض های قیصری و نکته های پیچیده ی بحث بالا را قونوی با وضوح بیشتری چنین تبیین می کند:

از حیث صرافت ذات و اطلاقش، حق نه با صفات خلاقیت توصیف می شود و نه مصدر چیزی واقع می گردد. اولین تعینی که تحقق می یابد، هم شامل تمام تعینات و هم وحدت جامع است. و با انسان حقیقی تناسب دارد، که آدم، صورت ظاهر آن می باشد. مرتبه ی وجود شناسانه ای که در پی این تعین قرار دارد، مصدریتی است، که از صفات فیاضیه برخوردار می باشد و به موجودیت عالم منتج می گردد. از این روی مظهر حکمت نفی به کلمه ی شیت مربوط می شود. زیرا معنای اسمش «هبة الله» است در حالی که منظور از این «بازدم"، استقرار نفس واحده است، یعنی، همان وجودی که ماهیت ها در آن استقرار می یابد و بعد به قابلیت هایی تبدیل می شوند که آن را محقق و آشکار می کنند. اگر این افاضه از منظر منبع و منشاش بررسی شود، واحد و اسمش «هبة الله» است، زیرا ضمن انبعاث از ذات، استحقاق صیانتی اش را تضمین می کند و علت دیگری ندارد؛ اما وقتی این موهبت از منظر اجماع صور ظاهری اش که در نهانِ قوابلِ متلونِ مستمرش قرار دارد، بررسی گردد، عنوان «هبة الاسماء به آن اطلاق می شود.

کلمه ی «نفث»، «الهام الهی» را نیز متبادر می کند که در این گفتار نبوی منعکس است:

«روح القدس در قلبم القائی کرد تا هیچ نفسی از بین نرود، مگر آنکه تعین تامش تامین و تخصیص یافته باشد، پس در جست و جویت متعادل باش»

بالاخره، نفث به نوع خاصی از تنفس اطلاق می گردد که در بازدم ها هجای «ثو» به آرامی دمیده شود. این بازدم ها را کسانی تمرین می کنند که نسبت به خواص روحانی اعیان عالم آگاهی دارند و بر تجسمات، طلسمات و وردهایی که مربوط به علوم غزیه می باشند، تسلط یافته اند. این افراد با این بازدم ها خصلتی روحانی را به سمت چیزی که روی آن توجه و تمرکز مستقیم دارند، اشاعه می دهند و روی آن مستقر می دارند. این دو تعبیر را در مورد اهمیت «نفث» می توان

پذیرفت، زیرا خداوند خودش " شیث را ملهم کرد و علوم خصیصه های روحانی اشیاء و ملائک را به او آموخت، علمی که از طریق اسمای الهی، حروف، کلمات، آیات و جز آن ها به استیلا، کنترل و ممارست تصرف اختیاری در مخلوقات منتهی می شود.

شنبه بیست و ششم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

تصاویری از حضرت علامه طهرانی (ره)

عبدعاصی: تصویر ولی خدا همان بازتاب حضورش را دارد. همانطور که با دیدن ضریح و سنگ مزار و گنبد و بارگاه حرم معصومین علیهم السلام یاد آنها می افتیم و دلمان پر می کشد تصویر اولیاءالله هم یادآور زیبایی های عالم ملکوت خواهد بود. خرسندم که تصاویری ناب و دیده نشده از یک عارف عامل و سالکی واصل را در معرض دید قرار می دهم که دیدن جمال منورش ما را یاد خدا می اندازد. این همان " ولایت کلیه ی الهیه " است که از جانب حجت حق سلام الله علیه تفویض شده است. عارف ربانی سید الطائفتین مجتهد عالی مقام آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف وصی رسمی عارف کامل آیت الحق سید هاشم موسوی حداد سلام الله علیه است که در صحن انقلاب حرم ملک پاسبان سلطان السلاطین انسان کامل خلیفه ی خدا در عوالم و نشاتین حضرت مولانا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف و التحیه و الثناء بدون سنگ مزار مدفون است و جسم و روحش شده جزئی از وجود امام علیه السلام. بدون سنگ مزار است چون در جایی که امام الرئوف هست جای کس دیگری نیست. عرض اندام نکرد. بدون سنگ مزار است چون فانی در ولایت بود. فانی در توحید بود. وقتی امام رضا علیه السلام هست چه جای سید محمد حسین طهرانی؟ مهمترین هدیه ای که خدا به عرفا و اهل سلوک داده و بقیه سهم بسیار کمی از آن برده اند «فهم و بینش» است. علامه طهرانی علامه در علوم ظاهریه نبود / او بواسطه ی یک عمر مجاهدت در معرفت نفس فهم و ادراک و بینش و بصیرتی الهی پیدا

کرده بود. دوستان! این مطالب تفسیر و توضیح ندارد. تا ذائقه نچشد درکی از این سرفصلهای الهی بدست نخواهد آمد. مخالفان عرفان هرچقدر خودشان را بکشند و استدلالهای آبکی بکنند و به زعم خودشان آیات و روایات و احادیث بیاورند باز محکومند. همه محکومند. در برابر سلطنت خدا همه محکومند. لایمکن الفرار من حکومتک. وقتی می گوییم " خدا همه جا هست «یعنی " خدا همه جا را پر کرده و چیزی جز خدا وجود ندارد». حقیقت توحید و اصل وحدت همین است. آنهایی که توحید و وحدت را از هم تفکیک کرده اند کورباطنانی هستند که حظی از معارف نبرده اند و ناشیانه از خودشان تفسیر می کنند. هیئات که یک نفر از متقین راه سیروسلوک تفسیر به رای و استدلال شخصی این بیچاره گان را باور کند. قلبی که پر از نور خداست که غبار نمی گیرد! اگر بی سواد هم باشی اما از خودت چیزی نبینی و علم و اراده و قدرت و حیات و ازلیت و سرمدیت را از آن خدا بدانی و عالم را سراسر «ذات الله» ببینی مثل کوه نور هستی که پیامبری مثل خاتم انبیاء صلوات الله علیه به عنوان خلیفه ی خدا در دلت ساکن خواهد شد و اوست که راه می رود... اوست که می خواند ... اوست که می بیند و می شنود... اوست که می خورد و می خوابد... اوست که آمیزش می کند... اوست که نماز و قرآن می خواند... اوست که زنده است و نفس می کشد... اوست که راه می رود... اوست که فکر می کند و تصمیم می گیرد... اوست که ... اوست که ... اوست... اوست... اوست ... هو ست ...

پنجشنبه بیست و چهارم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

آداب شاگرد در برابر استاد

عبدعاصی: واقعاً اگر قرار بود که هر سالکی قبل از تشریف خدمت استاد آدابی که شیخ اکبر محیی الدین عربی (ره) در باب ۵۳ فتوحات مکیه آورده را به جا آورد الان دشمنان عرفان

چندین برابر بود و از خودی ها! لذا بنده این باب از ابواب فتوحات را تا به حال عنوان نکرده ام؛ اما مطلب بسیار مفیدی از کتاب شریف منیة المرید شهید ثانی (ره) را در خصوص وظایف یک سالک و طلبه ی سیروسلوک عملی دیدم که با اندکی تلخیص و توضیح در زیر خواهیم خواند . این مطلب برای افرادی که طالب راه خدا هستند از اوجب واجبات است و بسیار بسیار مهم .

۱- مهمترین و پرارزش ترین آداب و وظائف معلم و متعلم درباره استاد، این است که باید او - پیش از هر چیز - درباره کسی که در محضر او تلمذ میکند و حسن خلق و آداب و آئین های رفتار خود را تحت رهبری او فراهم می کند، مطالعه و بررسی نماید، زیرا اگر ما در نظر گیریم که استاد می خواهد شاگرد خود را تربیت کند و آلائشها و خوی های پست و ریشه های ردائل اخلاقی را از دل و جان او بزدايد و بر کند و اخلاقی نیک و فضائل اخلاقی را جایگزین آن ها سازد، این کار و کوشش استاد درباره شاگردش، همانند کار و کوشش زارع و کشاورزی است که می خواهد خس و خار را از زمین کشاورزی، ریشه کن ساخته و گیاههای هرز و زیانبخش را از محیط کشاورزی خود از بیخ و بن بر کند تا کشته و زراعت او به خوبی از زمین سر بر آورده و به نحو مطلوبی بروید و رشد و نمو و برکت و فزونی آن، کامل گردد (و در سایه این کوشش، به محصولی مرغوب و مطلوب دست یابد).

هر استادی نمی تواند واجد چنین اوصاف و خصوصیتی باشد. استادانی که واجد شرائط مذکور باشند شدیداً در اقلیت قرار دارند؛ زیرا استاد واقعی حقا جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نائب رسول خدا است. هر فرد عالم و دانشمندی، در خور احراز مقام نیابت از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست.

بنابراین سالک باید استادی را انتخاب کند که از لحاظ اهلیت و شایستگی در حد کمال بوده و دینداری او محرز و مراتب شناخت و معرفت او مسلم و به پاکدامنی معروف باشد.

تذکر: سالک باید از آنگونه اساتیدی پرهیزد که معلومات خود را از لابلائی کتابها - بدون آن که آن را نزد اساتید فن بخوانند - فراهم آورده اند؛ چون این احتمال قویا وجود دارد که چنین استادانی در فهم متون علمی از تحریف و تصحیف و اشتباه و لغزش، مصون نباشند؛ و در نتیجه، شاگردان را نیز بلغزانند. یکی از دانشمندان سلف گفته است: اگر کسی شخصا بینش دینی خود را از بطون متون علمی - و استاد نادیده - فراهم آورد، در حقیقت، سعی و اهتمام خویش را در تضييع و تباه سازی احکام دینی، مصروف داشته است.

دانشمند دیگری می گوید: از ((صفحیون یا صحفیون)) بر حذر باشید، یعنی از کسانی که شخصا - بدون آنکه در محضر استاد بنشینند و از درس او مستفیض گردند - مطالب را از لابلائی کتب علمی و نوشتارها، استخراج و استنباط می کنند؛ از اینگونه اساتید دوری گزینید، زیرا تباهکاریها و لغزاندگی آنان از اصلاحات و درستکاری های آنها فزونتر است.

۲- باید استاد را به عنوان پدر واقعی و روحانی تلقی کرد. سالک باید بر این اساس بیندیشد که استاد او، پدر واقعی و روحانی وی، (و خود او به منزله فرزند روحانی او است). پدر (و فرزند) روحانی از پدر (و فرزند) جسمانی، با ارزش تر و ارجمندتراند. بنابراین باید سالک در اداء حق ابوت و وفاء به حقوق تربیت استاد - علاوه بر رعایت ادب در حق او به شدت، ساعی و کوشا باشد؛ و بیش از دیگران به او احترام گذارد.

۳- استاد را باید به عنوان پزشک معالج جان و روان برشمرد. سالک باید با این اعتقاد به خویشتن بنگرد که او فردی مبتلا به بیماری نفسانی است؛ زیرا مرض و بیماری عبارت از انحراف جسم از مجرای طبیعی است و نیز باید معتقد باشد که استاد، پزشک درمان بخش بیماری او است؛ زیرا او سعی می کند روح و روان سالک را به مجرای طبیعی آن بازگرداند. به همین جهت به

هیچوجه، شایسته نیست که از فرمان و اشاره او سرپیچی کند؛ مثلاً اگر به سالک گفت: فلان کتاب را بخوان و درس و اعمال خود را به فلان مقدار محدود ساز و بدان قناعت کن. اگر سالک از این فرمان استاد سر باز زند، به منزله بیماری است که با پزشک معالج خود در طرز درمان خویش به جدال و مخالفت برمی خیزد و او را تخطئه می کند. (بدیهی است که چنین بیماری هرگز درمان نخواهد شد).

۴ - ارج نهادن به استاد و تجلیل از مقام علم و دانش: سالک باید با دیده تکریم و احترام به استاد خویش بنگرد و از عیوب او چشم پوشی کند. (یعنی با دل و زبانش از او خرده گیری نکند)؛ زیرا اگر شاگرد با چنین دیدگاهی احترام آمیز به استاد خود بنگرد می تواند به بهره گیری از استاد و نفوذ و ثبات بیان و گفتار او در ذهنش کمک نماید.

یکی از علماء سلف - آنگاه که روانه جلسه درس و محضر استاد می شد - مقداری صدقه به فقیر می داد و می گفت: خدایا عیب معلم و استادم را از نظرم مخفی نگاهدار و برکات علم و دانش او را از من برنگیرد.

۵ - تواضع و فروتنی در برابر استاد: باید سالک - فزون تر از آن مقداری که مامور به تواضع و فروتنی نسبت به علماء و دانشمندان و دیگر اصناف مردم است - در برابر استاد خود، متواضع و فروتن باشد. او باید در برابر مقام علم و دانش نیز اظهار خاکساری کند تا در سایه این فروتنی و خاکساری، به علم و معرفت دست یابد. باید او بداند که اظهار ذلت و خاکساری در برابر استاد، نوعی عزت و سرفرازی است. خضوع شاگرد در برابر استاد، افتخاری است برای او و تواضعش موجب رفعت و بلندپایگی او می گردد.

۶ - لزوم ترجیح راء و نظریه استاد بر راء و نظریه خود: سالک نباید راء و نظریه استاد را مردود ساخته و با او با چهره و رفتار و گفتاری آمرانه مواجه گردد. او نباید بر خلاف نظریه استاد، اشاره کند. باید چنین بیندیشد که استاد او حق و صواب را بهتر از او می شناسد. بلکه او

باید در تمام امور زندگی، مطیع و منقاد استاد بوده و زمام تمام شئون حیاتی خود را کاملاً در اختیار او قرار دهد و در برابر اندرز و نصیحت او مطیع بوده و در هر حال، جویای رضا و خوشنودی او باشد. اگرچه رأی و نظر او با رأی و نظر استاد، در این زمینه ها تفاوت داشته و روش استاد، دلخواه او نباشد.

با رأی و نظر استاد به مسابقه نپردازد و پیش از رأی او نظریه ای را انتخاب نکند و با او در تمام شئون زندگی خویش مشورت نموده و به دستور او گردن نهد. قلباً و لساناً از نظریه و تدبیر استاد پا فراتر نگذارد.

یکی از فضلاء می گوید: ((اشتباه و لغزش عمل و گفتار یک مرشد و راهبر، نافع تر و سودمندتر از گفتار و عمل حق یک مسترشد و رهجو است که حق و صواب را با نظر شخصی خویش می شناسد و آن را ارزیابی می کند و با عالم و معلم به مشورت نمی پردازد)) در داستان موسی و خضر (علیهما السلام) نکته بیدارگری در این زمینه دیده می شود، (به این معنی که موسی (علیه السلام) رفتار خضر (علیه السلام) را اشتباه آمیز می پنداشت؛ در حالی که رفتار به ظاهر لغزنده و اشتباه آمیز خضر (علیه السلام)، هماهنگ با واقعیت غیرقابل گریز و صد در صد مطابق با حق بوده است؛ چون موسی (علیه السلام) فکر می کرد که خضر (علیه السلام) اشتباه می کند و تصور می نمود که رأی و نظر خود او بر حق است).

۷- تحمل جور و تدروی های استاد: باید شاگرد در برابر جور و جفای استاد و تندرویهای اخلاقی او، خویشتن داری و شکیبائی خود را حفظ کند. این حالت روانی و اخلاقی استاد نباید مانع ملازمت و همبستگی شاگرد با او گردد و شاگرد، حسن نیت خود را نسبت به استاد از دست دهد و نباید در او این عقیده به وجود آید که استاد او فاقد کمالات علمی و اخلاقی است. باید سالک اعمال و رفتار به ظاهر ناپسند استاد را با بهترین و دلپسندترین و درست ترین وضع، توجیه و تاءویل کرده و آنرا به عنوان رفتاری مقرون به صواب تلقی نماید. فقط افراد کم توفیق قادر نیستند گفتار و رفتار استاد را درست و به نحو احسن، توجیه و تاءویل نمایند. افراد موفق، همواره کار بزرگان علم و دین را - به خاطر آگاهی های عمیقشان - توجیه می کنند و به عمق

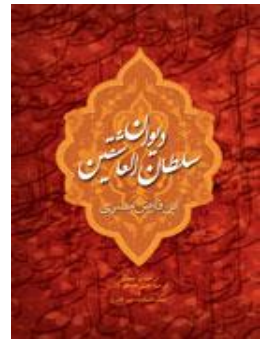
اعمال و صحت رفتارشان آگاهند.

اگر شاگرد - از لحاظ اخلاقی - خشم و تدروی از استاد مشاهده نمود باید خود، عذرخواهی را آغاز کند و از او پوزش بطلبد و نسبت به آنچه موجب چنین پیش آمدی گشت، توبه و استغفار نماید و تقصیر را به خود نسبت دهد و خویشتن را در این زمینه سزاوار ملامت و سرزنش بداند؛ زیرا اگر سالک با چنین گذشتی، تندرویهای اخلاقی استاد را پاسخ گوید می تواند بیش از پیش، مهر و مودت استاد را درباره خویش پایدار نگاهداشته و قلب او را بهتر تسخیر نماید. نتیجه چنین عکس العمل خوش آیند شاگرد، این است که منافع فزونتری را - در امر دین و دنیا و آخرت - به سوی خویشتن جلب می نماید.

۸- باید در انتظار استاد و شرفیابی از محضر او بسر برد. باید شاگرد بکوشد - پیش از حضور استاد - در جلسه حاضر گردد و خود را به چنین پیشتازی ها و مبادرت ها از لحاظ حضور در جلسه، تمرین و عادت دهد و خویشتن را وادار سازد که همواره پیش از استاد در جلسه حضور یابد.

اگر سالک سعی کند که در کنار خانه استاد به انتظار بنشیند تا او از خانه خویش بیرون آید و همراه او در جلسه حضور بهم رساند - در صورتی که چنین کاری با سهولت، امکان پذیر باشد - کاری بجا و شایسته تر است. شاگرد باید بکوشد که حضور او در جلسه به تأخیر نیفتد تا در نتیجه ناگزیر شود که پس از حضور استاد، در جلسه حاضر گردد و استاد را در انتظار خود رها کند؛ زیرا اگر - بدون ضرورت قطعی و عذر موجه - استاد را در انتظار آمدن خود قرار دهد و در حاضر شدن، سهل انگاری کند، مسلماً خویشتن را در معرض خشم و نکوهش قرار می دهد. از خدا می خواهیم که ما را از گزند چنین خشم و نکوهشی حفظ فرماید.

متن و ترجمه بیت های ۶۱ تا ۷۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



۶۱ / و این الصفا؟ هیهات من عیش عاشق و جنة عدن بالمکاره حفت

آسودگی از زندگانی عاشق بسی دور است و بهشت جاویدان را سختی ها و ناخوشی ها در برگرفته است.

۶۲ / لولی نفسُ حرٌّ لو بذلتِ لها علی تَسَلِّیکِ، ما فَوْقَ المُنَى ما تَسَلَّتِ

من نفس آزاده ای دارم که اگر هر آنچه برتر از آرزوهاست را بدو بخشی تا از تو دست بردارد، هرگز آرام نخواهد گرفت

۶۳ / لولو أُبِعِدَتْ بالصَّدِّ والهَجْرِ والقَلْبِ وَقَطَعَ الرَّجَا، عن خُلَّتِ، ما تَخَلَّتِ

و اگر نفس من با روی گردانی، هجران، کینه ورزی و قطع امید، دور ساخته شود، لحظه ای از یاد محبوب حویش فارغ نخواهد شد .

۶۴ / و عن مذهبی، فی الحُبِّ، مالی مذهبٌ وإنْ مِلْتُ یوماً عنه فارقَتْ مُلَّتِی

من از راه و روشم در عشق دور نمی شوم و اگر روزی از آن روی گردانم، به دین خود کافر شده
ام .

۶۵/ لولو خطرت لی فی سواک إرادةٌ علی خاطری سهواً قضیتُ بردتِ

و اگر بطور ناخودآگاه خواست و ارادت دیگری به ذهنم خطور کند، حکم به ارتداد خودم از
مذهب عشق می دهم.

۶۶/ لک الحکم فی امری فما شئت فاصنعی فلم تک إلا فیک لا عنک رغبتی

زمام امور من به دست توست. پس هر چه می خواهی انجام بده. زیرا من به سوی تو متمایل
هستم و از تو گریزان نیستم

۶۷/ ومُحکَم عهدٍ، لم یخامرهُ بیننا تخیلٌ نسَخ، وهو خیرُ الیة

سوگند به آن پیمان استواری که حتی خیال گسستن آن نیز به ذهن ما راه نمی یابد، که این بهترین
سوگند است .

۶۸/ وأخذک میناقَ الولا حیث لم أبینُ بمظهر لبسِ النفسِ فی فی طینتی

و سوگند به پیمان محبتی که تو آنگاه که من در آب و گل بودم و هنوز به صورت انسانی ظاهر
نشده بودم، از من گرفتی.

۶۹/ وسابقِ عهدٍ لم یحلُّ مُذْ عهدتُهُ ولا حقِ عقدٍ جَلَعن حلَّ فترَة

سوگند به آن اولین پیمانی که من بستم و شکسته نشده و سوگند به این پیمان که به دنبال آن بسته
شد و والاتر از آن است که سستی در آن راه یابد.

سوگند به مطلع انوار رخسارت که به سبب زیبایی اش، ماه های تمام پنهان گشتند .

پنجشنبه بیست و چهارم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

مرحوم حاج هادی ابهری (ره)

عبدعاصی: شیفتگان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) انگار از جنس دیگرند. لطافت روحی که از گریه بر مصائب و محبت حضرت ارباب (علیه السلام) برای فرد سالک بوجود می آید بسیار ماندگارتر و موثر تر است از بقیه اسباب. باب مکاشفه بر خیلی از بکائین حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) بواسطه اشک فراوان باز می شود. بعضی از بزگان بوده اند که از بس اشک ریخته بودند بر گونه هاشان مسیر اشکی بوجود آمده بود. این یعنی اینکه طریقه معرفت به روی همه باز است. مرحوم سید عبدالکریم کفاش (ره) که سمت استادی تقریباً همه ی اخیار تهران راداشت بواسطه دستور اشک صبح و شب بر امام حسین (علیه السلام) که یکسال ادامه داده بود خدمت حضرت ولیعصر (عجل الله فرجه) رسید. مرحوم حاج هادی (ره) که بی شک از اولیای واصل است از عوام الناس بود و جز یک الماس ناب در سینه اش که عیار خلوص آن مافوق تصور بود چیزی دیگر نداشت. البته اصل قضیه هم همین است. عبارت «صاحب المکاشفات العرفانیه و الانوار الملکوتیه و الراى الثاقب» را حضرت علامه طهرانی (ره) به ایشان داده اند. از ایشان یک دختر در قید حیات به یادگار مانده و از ایشان هم پسری هست. مرحوم ابهری (ره) را کنار استادش مرحوم عارف ربانی انصاری همدانی (ره) دفن کردند و مرحوم معین شیرازی (ره) که بعد از آن قضیه امام جماعت شهرری را بعهده گرفتند روبروی ضریح حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) به سمت ضریح امامزاده حمزه (ع) پایین یک دیوار مدفون شدند.



مرحوم حاج هادی ابهری ضیغمی (ره) از بکائین بود. حاج اسماعیل دولابی (ره) میفرمود: حاج هادی ابهری (ره) در حرم **مولا امیر المومنین علیه السلام** (نشسته بود و چپ می کشید، طلبه ای از جلوی ایشان رد می شود و می گوید: این پیر مرد خجالت نمی کشد در حرم حضرت چپ می کشد. پیر مرد وقتی این جمله را می شنود به طلبه می گوید: بالام جان گل بورا (بیا اینجا) یک پک بزن. طلبه می گوید: من به تو اعتراض می کنم که چرا این جا چپ می کشی حالا می گویی من هم یک یک بزنم! بالاخره به اصرار طلبه چپ را به لبش می گذارد، یک مرتبه می بیند فرشتگان فوج فوج در حال صعود و نزول هستند. حاج هادی می گوید: چپ را به من بده، می گیرد و دوباره به طلبه می دهد و می گوید: دوباره یک بزن و طلبه دوباره همان صحنه را می بیند. مرحوم ابهری) ره می گوید: من اینجا دارم کیف می کنم و چپ می کشم و گر نه می دانم در اینجا نباید چپ کشید. طلبه می گوید نوش جان! من فکر کردم مثل مردم عادی این جا نشسته ای و چپ می کشی.

علامه طهرانی (ره) می فرمود: دوستی داشتیم صاحب ضمیر و روشن دل و متقی و دلسوخته و به حق که از عاشقان **حسین علیه السلام** بود به نام حاج هادی صنمی ابهری. او هشتاد و سه سال عمر کرد مدت رفاقت من با او نزدیک به هیجده سال طول کشید. او نقل میکرد: در سفری که به عتبات عالیات مشرف شدم و چند روزی در نجف اشرف بودم، کسی را نیافتم که با او بنشینم و درد دل کنم تا برای دل سوخته ام تسکینی حاصل آید. روزی به حرم مطهر مشرف شده، زیارت کردم و مدتی در آن جا نشستم. خبری نشد و از این رو، به **حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام**

عرض کردم: «مولا جان! ما میهمان شما ایم، چند روز است در نجف می گردم، کسی را نیافتم. حاشا به کرم شما!» از حرم بیرون آمده، بی اختیار راه بازار حوریش را پیش گرفتم و به مدرسه مرحوم سید محمد کاظم یزدی در آمدم. در صحن مدرسه، روی سکویی مقابل حجره ای نشستم. ظهر شد، دیدم از رو به روی ام، از طبقه فوقانی، شیخی خارج شد. بسیار زیبا و با طراوت و زنده دل و از همانجا به بام مدرسه رفت و اذان گفت و بازگشت و همین که خواست به حجره رود، چشمم به صورتش افتاد. دیدم در اثر اذان، چیزی مانند دو حلقه نور بر گونه هایش می درخشید. به حجره رفت و در را بست. من شروع کردم به گریه و عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! پس از چند روز یک مرد را یافتم، ولی او نیز به من اعتنایی نکرد.» بیدرنگ شیخ در حجره را باز کرد و رو به من نمود و اشاره کرد بیا بالا. از جا برخاستم و به طبقه فوقانی رفتم، به حجره اش وارد شدم. هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتیم و مدتی گریستیم. سپس، هر دو به حال سکوت نشستیم و مدتی یکدیگر را تماشا کردیم. آن گاه از هم جدا شدیم. این شیخ روشن ضمیر، مرحوم شیخ مرتضی طالقانی - اعلی الله مقام الشریف - بوده است.



حاج اسماعیل دولابی (ره) (میفرمود: یک بار که همراه حاج هادی ابهری به **کربلا** مشرف شده بودیم، حزن شدیدی مرا احاطه کرد، به نحوی که حتی حال گریه هم نبود. لذا با همین گرفتگی روحی در خانه ماندم و حاج هادی از من پذیرایی می کرد؛ گاهی هم تنها به حرم مشرف می شد. یک روز، به طوری که من هم شنیدم، با خودش گفت: بد نیست برویم بیرون کمی قدم بزنیم. من هم همراه او راه افتادم و با هم از خیابان جلوی حرم **حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به** طرف خارج شهر رفتیم. در کنار جاده زراعتکاری بود. بی اختیار کنار بوته های باقلا نشستیم. معروف

است که بوته ی باقلا غم آور است؛ تا من به این نکته توجه کردم، غم روی غم آمد و بغضم ترکیب و چند قطره اشک از چشم جاری شد و دلم کمی باز شد. بلند شدیم و مقدار دیگری قدم زدیم. این بار کنار گلهای بنفشه نشستیم - که بهجت آور است - حالم کاملاً عوض شد و آن حالت گرفتگی روحی، کاملاً از بین رفت. حاج هادی هم چپقی چاق کرد و کشید. بعد راه افتادیم به سمت داخل شهر. وقتی داخل شهر شدیم، دیدم همه ی مردم مشغول خانه تکانی و تمیز کردن منزلهایشان هستند؛ گویا خود را برای پذیرایی از مهمانی آماده می کردند. ابتدا فکر کردم مقصود از این مهمان حاج هادی است. تا این خطور از ذهنم گذشت، حاج هادی متوجه شد و صلوات فرستاد و دور زد و از من فاصله گرفت؛ یعنی آن مهمان من نیستم. در این حال کسی به من گفت: اما هیچ کس مثل این آقا از این مهمان، پذیرایی نکرده است. این را که شنیدم سرم را برگرداندم که یک باره نگاهم به گودی قتلگاه افتاد و بدنهای قطعه قطعه شده و سرهای مطهر را دیدم. با دیدن این صحنه، حالم منقلب شد و نزدیک بود از حال بروم و به زمین بیفتم که حاج هادی متوجه شد و کمکم کرد به دیوار تکیه کنم تا به حال بیایم .

میرزا (ره) میفرمود: ایشان آنقدر عاشق و واله **امام حسین (علیه السلام)** بود که گاهی می دیدند، در مجالس به طرف شخص ناشناس می رود و با او روبوسی می کند. به او می گفتند: آقای حاج هادی! مگر او را می شناسی! ای چه کاری است انجام می دهی؟ می گفت: این آقا بوی **کربلا** می دهد، بویش به من رسید، فهمیدم از **کربلا** برگشته است.



عده ای از اولیا از جمله میرزا ابوالقاسم عطار و حاج عزیز الله کریمی و آقا سید عباس فرهمندیور برای آوردن مرحوم ملا آقا جان به سمت زنجان حرکت می کنند تا ایشان را برای سخنرانی در روضه ی آیت الله کاشانی به تهران بیاورند. در مسیر وقتی به نزدیکی ابهر می رسند، ماشینشان خراب می شود. مرحوم حاج هادی ابهری به آقازاده اش می گوید: برو و چند نفر از خوشگل ها را که در راه مانده اند، با خود به این جا بیاور. آقا سید عباس می گفت: ما دیدیم یک اسب سوار نزدیک ما شد و به ما گفت: پدرم گفته است شما به منزل ما بیایید. دم غروب بود. ماشین را رها کردیم و پیاده تا ابهر رفتیم. حاج هادی هم به استقبال ما آمده بود و ما را خیلی تحویل گرفت. چند روزی آن جا ماندیم و پذیرایی خوبی از ما شد. پس از آن ماشین را تعمیر کرده و همراه حاج هادی به زنجان رفتیم. در زنجان نیز چند روز ماندیم و پس از آن، ملا آقا جان را با خود برداشته و به تهران آوردیم.

علامه طهرانی (ره) در مخطوطاتشان آورده اند: در آن وقت آیه الله میلانی در مشهد شخصیت بسیار ممتازی بودند و با ما هم خیلی سابقه داشتند، خیلی مفصل؛ و من هم غالباً در بعضی از امور برای ایشان کاغذ می نوشتم و هیچ کاغذی نمی شد إلا اینکه عمل می کردند، حتی خودشان می فرمودند: بعضی از کاغذهای تو را من کنار می گذارم پیش خودم و چند بار مطالعه می کنم؛ و یک مرتبه به همین حاج هادی ابهری ما گفته بودند: ایشان در این کاغذهایش خیلی به آیات قرآن استشهاد می کنند ایشان مگر قرآن را حفظند؟ حاج هادی گفته بودند: والله من نمی دانم ایشان قرآن را حفظ است یا نه؛ ولی می دانم که سوره جمعه را در نماز روزهای جمعه در مسجد از حفظ می خوانند!

مرحوم حاج هادی در سال ۱۳۹۰ قمری در تهران وفات نموده و جنازه اش را حمل بقم و در جوار جناب علی بن جعفر علیهما السلام بخاک سپردند.

مرحوم آقای کشمیری (ره) می فرمودند: از آقا هادی ابهری ذکری را خواستم که مرا به مقصد

برساند، ایشان ذکر «یا حی یا قیوم» را توصیه کرده بودند. آقای کشمیری پرسیده بودند ذکری می
خواهم که ذکر اولیاست، باز هم این ذکر را توصیه کردند.

مرحوم ابهری، کسی بود که چشم بصیرتش باز شده بود عمده شهودش را از گریه بر حضرت سید
الشهداء علیه السلام گرفته بود. چند چیز انسان را به بصیرت می رساند و یکی از آنها گریه
است. حاج اسماعیل دولابی (ره) (میفرمود: حاج هادی ابهری که در محبت اهل بیت خصوصا
امام حسین (علیه السلام) مجنون بود گاهی اوقات در مجلس روزه امام حسین (علیه السلام)
چنان عاشقانه روزه می خواند که همه را منقلب می کرد. وقتی که همه خوب به گریه می افتادند
و او مست می شد به خودش می گفت چرا گریه می کنی؟ گریه کار زنهاست بعد دستمال
ابریشمی یزدیش را از جیب در می آورد و در حالیکه همه به شدت گریه می کردند بلند می شد و
خودش می رقصید.

آیت الله سید محسن طهرانی می گوید: روزی مرحوم پدرم (علامه تهرانی ره) از منزل بقصد مجلس
روزه حرکت کردند مرحوم حاج مشهدی هادی خانصمی (ابهری نیز همراه مابود چون وارد مجلس
روزه شدیم منبری واعظ شهیر و معروف کربلا مرحوم شیخ مهدی مازندرانی بود. وی اتفاقاً در آن
روز روزه قتلگاه را خواند و بسیار خوب و مهیج هم خواند و معلوم است که روزه قتلگاه از همه
روزه ها دلخراشتر و سوزناکتر است اما بسیار جای تعجب بود که ابا کسی گریه نکرد و برخلاف
انتظار همه مجلس سرد و بدون شور بود. چون از مجلس بیرون آمدیم دیدیم حاج مشهدی هادی
میگوید: په! بی حیا شرم نمی کند با جنابت داخل مجلس امام حسین علیه السلام شده است.
معلوم شد یکی از حضار مجلس با حال جنابت آمده است و حال او مانع نزول رحمت شده است.

مرحوم حاج آقا معین شیرازی (ره) (قبر کنار مزار آیت الله انصاری همدانی (ره) را خریده بود.
یک شب در یکی از مجالس روزه تهران حاج هادی ابهری (ره) بعد از یک گریه شدید به آقای
معین رو می کند و با خنده میگوید: قبری که خریده ای جای تو نیست مرا آنجا دفن می کنند و

تو را در ... دفن می کنند. پنج سال بعد از این جریان که آقای ابهری فوت می کند بین دوستان تصمیم گرفته می شود که ایشان در همان قبر و کنار آیت الله انصاری همدانی رهدفن شوند.



آیت الله انصاری همدانی-آیت الحق سیدهاشم حداد

می گویند زمانی به حاج هادی (ره) عرض شد که اذان گفتند. برویم مهبای نماز شویم. ایشان فرمودند: هنوز وقتش نشده که؟ و بعد از مدتی فرمودند ک حالا شد برخیزید برای نماز. سؤال کردند چطور آنوقت فرمودید نشده. فرمودند: آخر تازه الان ملائک فرود آمدند...

آقای اسلامیه داماد و شاگرد آیت الله انصاری (ره) می فرمودند: آقای انصاری (ره) غیر از اینکه می فرمودند تشخیص مکاشفه صحیح و واقعی مشکل است می گفتند: اینها توقف در راه و مشغولیت به جزئیات و عدم حرکت بسوی مقصد عالی است و فرد را به اشتباه می اندازد ولی در بین دوستان می گفتند حاج هادی ابهری (ره) کمتر در مکاشفات اشتباه می کند چون ایشان با نور اهل بیت (علیهم السلام) حرکت می کند. روزی که من به کربلا می رفتم با اینکه پول داشتم ایشان صد تومان آوردند و به من دادند و گفتند: این حواله امام حسین (علیه السلام) است ؛ و اتفاقاً من آنجا پولم تمام شد و به همان صد تومان احتیاج پیدا کردم. این از مکاشفات حاج هادی ابهری بود.

حضرت آیت الله کمیلی از شاگردان مرحوم آیت الحق سیدهاشم حداد (ره) میفرمایند: مرحوم حاج هادی ابهری (ره) خیلی سوز و گداز داشت. در جلسات خیلی گریه می کرد. مرحوم حاج اسماعیل دولابی (ره) هم اشعاری در جلسات می خواندند. گاهاً اشعار وزن و قافیه هم نداشت اما طوری سوز داشت که همه اشک میریختیم.

می گویند حاج هادی در جلسات گاهاً که همه در سکوت بودند ناگهان شروع به گریه کردن می کردند و بلندبلند با همان حال می گفتند: آی بی بی. آی بی بی زینب...؛ و یاد اسارت و مصائب بی بی دو عالم و عمه امام زمان (عجل الله فرجه) می کردند و با حال ایشان همه اشک می ریختند. واقعاً چه خبر بوده. در جلسات آنها چه روحی حاکم بوده. چه می دیدند آنها و می شنیدند. آنقدر آینه قلب صاف بوده که مصائب ناموس خدا را می دیدند. راستی اگر هم می گفت: ای عمه جان زینب حق داشت.

او سواد عادی نداشت و حتی اسم خود را نمیتوانست امضا کند. مهری ساخته بود و جایش مهر می زد. چشم برزخیش باز بود و تاحدودی باطن افراد را تشخیص می داد و از ضمائر هم می گفت. می گویند یک نفر خدمت ایشان می آید و حرفی می زند. ایشان ناراحت می شوند و می فرمایند: می خواهی بگویم فلان روز که می رفتی در فلان جا داشتی به چه فکر می کردی؟ ظاهراً آن شخص حرف ناصوابی زده بود.

مرحوم حاج هادی (ره) برای رفتن به منزل کسی آدرسی نمی پرسید. می گفت: از منزل که بیرون می آیم ملهم میشوم تا اینکه به مقصد برسم. گاهی می فرمود: کبوتری در مقابل خود می بینم و هر جا او رفت بدنبالش می روم تا به منزل مطلوب برسم. او گریه های طولانی مدتی داشت. گریه های طولانی شب و روز او بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) را حدود ۱۲ سال ذکر کرده اند.

ایشان با آیت الله میلانی (ره) مرجع عالیقدر شیعه هم رفاقت داشت. می گویند زمانی به شام رفته بود. از همراهان پرسیده بود: دروازه ساعات کجاست؟ به او نشان داده بودند. همانجا چیپش را

روشن کرده بود و با حال مشاهده شرح اسارت بی بی زینب (سلام الله علیها) و ورود از دروازه ساعات را و مشخصات امام سجاد (علیه السلام) و مخدرات و اسرا را گفته بود.

آقای معین شیرازی (ره) منبری بود. به ایشان عرض کرده بود که چکار کنم / حاجی فرموده بود: هر جا دعوت کردند اگر دیدی قلبت رضایت میدهد برو و به شخص و مجلسش نگاه نکن. دیگر آنکه پاکت پولهایی را که میگیری در یک جیب بریز. تا متوجه نشوی فلانی چقدر داد .

و اما مطالبی مهم (لطفاً با دقت خوانده شود و حتماً بر روی آنها فکر شود): (ظاهراً مرحوم حاج هادی ابهری (ره) همه عرفان را در گریه بر سیدالشهدا (ع) و مصائب آل الله می دید و در برهه ای از زمان به غیر آن طعنه میزد؛ یعنی حساب اهل توحید را از مرام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) جدا می دید. حدس حقیر این است که این قضیه بعد از رحلت مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره) باشد. بهمین خاطر با آنکه حاج هادی (ره) نسبت به مرحوم حضرت آقای حداد (ره) با دید احترام نگاه میکرد ولی گاهی با کنایات و اشارات حرفهایی هم میزد! این پیرمرد نورانی و مخلص از یک طرف بدلیل صفا و بی آلاچی که داشت و از طرفی خناسان آن دوره نسبت به مرحوم حداد (ره) بدبین شده بود. حضرت علامه (ره) نسبت به ایشان چون علقه و محبت فراوان داشتند و بیم آن میرفت که در دام مخالفین طریقه توحیدی مرحوم قاضی (ره) و حداد (ره) بیفتند خیلی با ایشان حرف و بحث داشتند. جوری شده بود که حاج هادی (ره) باعشق در کربلا به زیارت مرحوم حداد (ره) نمیرفت. افرادی که بعد از رحلت حضرت انصاری (ره) و از توحیدی بودن حضرت حداد (ره) جلساتی برای خود برپا کرده بودند حاج هادی (ره) را مدتی سمت خود کشیدند تا مشرب حضرت حداد (ره) را مشوش کنند. آن پیر صافی هم وقتی میدید جلسات مرحوم حداد (ره) بالکل به روضه و مرثیه نمی گذرد بیشتر تحریک می شد؛ اما زهی خیال باطل. آن کوردلها نفهمیدند کسی که عمری بر عزای حسین (علیه السلام) موهایش را سفید کرده باشد صاحب دارد و تنها و بی پشت و پناه نیست. مرحوم علامه طهرانی (ره) که به حج رفته بودند از آنجا نامه هایی برای رفقا میفرستادند که یکی هم برای حاج هادی (ره) ارسال شد». ای حاجی!

من در اینجا با شما اتمام حجت میکنم که در قیامت همان کسی که عمرت را برای او سپری کردی و به محبتش زنده بودی و شب و روز اشک ریختی اولین کسی است که گریانت را خواهد گرفت و در قبال آنچه از حقایق برایت روشن شده و تو سرباز زدی در پیشگاه خدا با تو به مواضعه برخیزد. حال بنگر چه جوابی داری». وقتی متن نامه را برای حاج هادی (ره) خواندند بسیار منقلب شده بود و فرمود: دیدم که سید محمد حسین همان راه جدش پیامبر را می رود. بعدها وقتی حضرت حداد (ره) از حج تمتع برگشته بودند قبل از منزل به زیارت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و قبر بنی هاشم (علیه السلام) رفتند. متوجه می شوید برای چه؟ برای اینکه به فردی که دروازه های معرفت و اشراق به رویش باز شده ثابت کند که من هم ولایم. ولایت و توحید یکی است. می گویند در همان روز حاج هادی (ره) جلوتر از همه می رفته و اشعار ترکی درباره مرحوم حداد (ره) می خواند. حدادی که عمری خاک حرم موسی بن جعفر (علیهما السلام) را به چشم میکشید و هر روز زائر ارباب بی کفن حسین (ع) و کعبه اولیا ابوالفضل العباس (علیه السلام) می شد. کسی که ذکر دائمش «یا صاحب الزمان (عجل الله فرجه)» بود. حدادی که نذری ایام محرمش معروف بود و لباس خدمه دربار حسینی (علیه السلام) را می پوشید. می بینید! هیچکس از اغوای شیاطین انس و جن محفوظ نیست و هرکس هم لایق عنایت حسینی (علیه السلام) در این راه پرییچ و خم نمیشود. نگوید اهل بیت (علیهم السلام) کریمند و با کریمان کارها دشوار نیست. تو حاج هادی (ره) بشو کمکت نکردند آنوقت بگو... مرحوم حاج هادی ابهری (ره) چند ماهی از آخر عمر را در منزل مرحوم علامه طهرانی (ره) بودند و ایشان برای حاجی طیب می آوردند. علامه می فرمود: در اواخر عمر خدای متعال لطفی کرد و پرده از جلوی چشمان حاجی کنار رفت و مشاهده کرد آنچه درباره حضرت حداد (ره) می گفتند دروغ و کذب محض بود و از روی حسد زبانه می کشیده و می گفت: این سید محمد حسین بر من حق حیات دارد. او بود که باعث شد من با محبت و ولایت عارف کامل سید هاشم حداد (ره) از دنیا بروم. به یکی از رفقا گفته بود که: من می میرم و این سید محمد حسین هم میداند که من می میرم، اما این فعالیتهاو پرستاریها را میکند که من یک کلمه لا اله الا الله بیشتر بگویم.

بعد از رحلتش حضرت علامه (ره) چه تعریفهایی که از برزخ او نمی کردند. راستی! علامه
طهرانی (ره) با حاج هادی ابهری (ره) صیغه اخوت خوانده بودند. بهمین دلیل علامه نسبت به
ایشان حساسیت ویژه داشتند. رفاقت و محبت را می بینید؟!!

بروح شیدای حسین (ع) حضرت آقای حاج هادی ابهری (ره) و همه گریه کن های حقیقی آستان
ملائک پاسبان مولی الکونین ابی عبدالله الحسین (علیه افضل الصلوات الثقلین) الفاتحه مع
الصلوات

سه شنبه بیست و دوم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

پوشش بانوان در بیان آیت الله کمیلی خراسانی

عبدعاصی: همه ی موجودات عالم بالقوة توانایی سیروسلوک را دارند. جمادات - نباتات و
حیوانات همگی صاحبان شعور و معرفتند و قابلیت تعالی دارند. نوع انسان هم بعنوان خلیفه ی
خدا در اوج این معماری عرفانی قرار دارد؛ اما بعضی ها به غلط تصور می کنند که جنس زن نمی
تواند سالک بشود. این برداشتی کاملاً اشتباه و جفاکارانه است. زن مظهر جمال الهی است و
در حریم جمالیه ی رب گیرایی ای بیشتر از مرد دارد. در تاریخ هم اگر گشتی بزنیم می بینیم که
عارفه های بسیاری وجود داشته اند که گاهاً مردها از آنها استفاضه داشته اند. همانطور که آداب
سیروسلوکی مختص مردها وجود دارد آداب سلوکی ای هم مختص خانم ها هست که بد نیست
مراعات کنند تا در قرب الهی موفق تر باشند. اهل تقوا هم خوب است که در خانواده هایشان این
دستورات را تشریح کنند و نسوان را ترغیب کنند به حجاب و عفت فاطمی. ۲۰ دستور زیر

از دستورات سلوکی حضرت آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (سلمه الله) است که به برادران و خواهران ایمانی توصیه فرموده اند. همینطور دوستان خودم در وبلاگ طریق الی الله را توصیه می کنم به مطالعه ی کتاب «زن در آینه ی جلال و جمال الهی» اثر فقیه سالک آیت الله جوادی آملی.

۱- پوشیدن مقنعه ی چانه دار مشکی

۲- پوشاندن همه ی پیشانی و ابروها (ابروهای اصلاح شده و زینت داده شده)

۳- پوشاندن صورت از پایین تا چانه

۴- پوشاندن دو طرف صورت (که با رعایت قیود بالا پوشانده خواهد شد)

۵- ممنوع بودن چادر مشکی توری، براق، گلدار و جذاب به هنگام بیرون رفتن و در حضور نامحرم

۶- پوشیدن چادر مشکی یا رنگی تیره در منزل در حضور مهمان و نامحرم

۷- ممنوع بودن چادر سفید، گلدار و نازک در منزل در حضور مهمان و نامحرم

۸- پوشیدن ساق دست تیره زیر مانتو

۹- ممنوع بودن جورابه های نازک و بدن نما و رنگ روشن در حضور نامحرم

۱۰- استفاده از جورابه های مشکی، ساده و ضخیم

۱۱- استفاده از کفش های تیره و ممنوعیت استفاده از کفش های سفید و رنگ روشن

- ۱۲ - ممنوع بودن استفاده از روسری های رنگی در زیر چادر در مهمانی ها و اماکن عمومی
- ۱۳ - ممنوعیت هرگونه آرایش صورت از قبیل مداد چشم، سرمه، کرم پودر، رژ لب و ... ولو بصورت ساده
- ۱۴ - پوشیدن مانتوی تیره در زیر چادر الزامی است و اگر مانتوی روشن پوشیده شود باید خود را محفوظ نگه داشت.
- ۱۵ - نداشتن زینت در دست (مانند انگشتر و حتی حلقه ازدواج و لاک ناخن) در صورت وجود از دستکش سیاه استفاده شود.
- ۱۶ - استفاده از انگشتر عقیق و فیروزه در صورتی که رکاب آن ساده و نقره باشد بلامانع است
- ۱۷ - ناخن های بلند سوهان کشیده ممنوع است مگر با دستکش
- ۱۸ - ممنوعیت کاشتن ناخن
- ۱۹ - حرف زدن با نامحرم در حد ضرورت باشد (مخصوصاً خانمهای جوان)
- ۲۰ - در خانواده ی سالک، سفره ها از هم جدا شود. (در هنگام ضرورت، کاملاً نکات ذکر شده رعایت گردد.)

دستورالعملی از آیت الله آقا محمد بیدآبادی (ره)

عبد عاصی: دستورالعملی عرفانی. بله یک دستورالعمل عرفانی در وبلاگ طریق الی الله! اما کو آدمش که آن را بتواند بجا بیاورد؟ اصلاً برای همین این دستورالعمل را آوردم که بگویم: دوستان! اینطور نیست که ما بتوانیم با استفاده از (حتی کاملترین) دستورالعملهای عرفانی عارف بشویم. مشکل ما ادا و اصولها و نداشتن زمینه های مورد نیاز در راه خداست. جملاتی که آیت الله محمد بید آبادی (ره) (این عارف عظیم الشان در ابتدای این دستورالعمل آورده اند شروط اصلی بالفعل شدن اذکار توحیدی است. وقتی از تخلیه و تصفیه ی قلب خبری نیست چه جای ذکر توحیدی است؟ در مرداب و لجنزار که گندم نمی کارند! هدف از آوردن این دستور این است که ببینیم: اولیای خدا بدون ادا درآوردن وسیله و هدف را شناختند و پی گرفتند. حالا ما هی دنبال این هستیم که اون آقا چه ذکری داده و این آقا چه دستورالعملی داده؟!!



متن زیر فرمایشات یکی از عرفای بنام و کاملین راه خداست. بهمین دلیل از اهمیت ویژه برخوردار است. چون در خودم و کسی ندیدم که بتواند چنین دستور سنگینی را انجام دهد و آدمش باشد و این کاره باشد لذا اذکار را هم جهت نورانیت (بواسطه ی رویت بصری و تکرار قلبی) آوردم. هیچ دستور عرفانی را بدون استاد نباید انجام بدهیم والا ممکن است در یکی از گردنه هایش درون دره ای عمیق و غیرقابل برگشت بیفتیم .

اما بعد، بدان! ای برادر عزیز که راه به سوی قرب حق تعالی، جل شانہ، منحصر است به دو چیز: تخلیه و تحلیه.

تخلیه و تحلیه یعنی خالی کردن نفس ناطقه (که قلبش می گویند و روحش می نامند. اختلاف اسماء، به علت اختلاف مسمیات است از راه حیثیات، چنانکه، به تفصیل در کتب اهلش مسطور است.) از آنچه او را مانع و حائل شود؛ و باز دارد از توجه به خدا.

تحلیه مزین و محلی نمودن او، به آنچه سبب توجه و تقرب به حضرت حق می شود.

پس هر گاه، نفس موید حق، در خود میل و رغبتی به سوی حق تعالی دید، اول چیزی که براو واجب است: مراعات و تحصیل تخلیه است. مقدم بر همه اسباب و مبادی آن، توبه است از آنچه سابق بر آن بوده است.

از ملامت مردم باک نداشته باشد. مراقبت نفس داشته باشد. یک چشم بر هم زدن از او، غافل نشود. سعی و کوشش نماید که از او معصیتی سر نزد و هرگاه، از روی غفلت و سهو از او معصیتی سر بزند، همان ساعت به توبه و انابه تدارک نماید.

به شرط آن که اول، شریعت مصطفوی مرتضوی را تحصیل کرده باشد یعنی عالم شود به امر و نهی شارع که آن دو چیز است:

اول: عالم به مسائلی که تعلق به افعال و جوارح دارد.

دوم: عالم به آنچه به دل تعلق دارد: از اوصاف جمیله و اخلاق رذیله.

علم اول، یا به تقلید است و یا به اجتهاد. این را اهل تحقیق، [علم شریعت] می نامند. علم دوم را [علم به طریقت] می گویند.

از تریب این دو مقدمه: (صغری و کبری) نتیجه ای حاصل می شود که آن را [حقیقت] می خوانند یعنی، معرفت کامل، حسب قابلیت و استعداد او، به حقایق موجودات محصول است یا به نفس خودش.

هرگاه، قلبا توبه کرد و مصر بر فعل توبه و تدارک مافات منه شد، نشانه توفیق الهی و اذن دخول به درگاه حضرت شاهی است.

پس در آن اوقات، به جهت رفع وسوسه نفس و خطورات قلبیه که لازمه طبع بشری است، مکرر مداومت به این ذکر کند:

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

گمان حقیر، بلکه یقین که یک اربعین تمام نشده است، از برای نفس حالتی چند عارض می شود که ترقی تمام، نسبت به حال سابق نفسش دست گیریش خواهد گردید.

بعد از آن، چند وقتی که اقلش یک اربعین باشد، به این ذکر مداومت نماید:

لااله الا انت، سبحانک انی کنت من الظالمین

هرگاه مراعات حال نفس، بر آنچه مذکور شد، مقارن به این ذکر گردید، بی شبهه، حالتی او را دست می دهد. به شرط آن که مقارن گرداند این اوقات ر، به جوعی و سهری و ماکول و مشروبی که در ظاهر شبهه ناک نباشد. چون اربعین، به این ذکر یا مراقبه نفس، بر او گذاشت، شروع نماید به ذکر

لااله الا الله

با تذکر معنی آن. به این طریق که در گفتن [لااله] به زبان، از دل، خیال غیر را بیرون و محو سازد. در گفتن [الاالله] توجه کلی، قلبا به جانب حق نماید. به این طریق یک اربعین به سر آورد،

با آن شرایط سابقه. در این اربعین، صفایی و نوری در دل او منکشف گردد که او را در بعضی از اوقات از خود بی خود نماید و بعد از این اربعین، شب و روز مداومت نماید به ذکر:

اله الا هو، یا حی یا قیوم، یا هو الحی القیوم

تا یک اربعین. در این اربعین، احتمال دارد جنونی بر او عارض شود، بسبب مشاهده بعضی از انوار تجلیات. در این اربعین، لازم است او، با جوع و سهر و صمت، عزلت و اگر چه بی اختیار نفس، به علت مشاهده بعضی از انوار صفات، میان به عزلت و صمت می کند.

بعد از این اربعین، دیگر مداومت نماید به ذکر:

الله

بی حرف ندا؛ و در این اربعین به قدر قابلیت و استعداد، فتح باب ملکوت، در دل او شود، به حیثیتی که امور مخفی بر او ظاهر و مکشوف گردد. چنان انوار صفات، بر او، فایض گردد که خودش در آن حال حیران خود باشد.

بعد از این اربعین، مداومت نماید به ذکر:

یا هو یا من هو لا هو الا هو

چنان مشغول شود که غیر از فرایض و نوافل یومیه و اکل و شرب ضرورت، به هیچ چیز دیگر متوجه نشود و در این اربعین، او را فنایی از [ملک و ملکوت] حاصل شود که به غیر از نفس خودش که خود را مشاهده می نماید، محیط ملک و ملکوت و حق ر، محیط بر خود مشاهده کند، بی کمی و کیفی و خود را چون قطره ای محو در دریای حقیقت، مشاهده نماید. بعد از این، اربعینی دیگر مداومت نماید به ذکر:

یا هو

که در این اربعین فانی از خود گردد. در این حال، عبد در میان نباشد، شاهد و مشهود ذات معبود است. و این جای اقدام است. در این مقام، آواز:

لمن الملك اليوم

از او برخیزد که خود گوید و خود شنود.

بعد از این اربعینی دیگر مداومت نماید به ذکر:

یا الله یا هو

که از حالت [محو به صحو] رسد و بقای کلی در عین فنا او را حاصل گردد و سر معنی [العبودیه جوهره کنهها الربوبیه] براو ظاهر و منکشف گردد و در این مقام به مرتبه [خلافت] و مراد حق تعالی از [انی جاعل فی الارض خلیفه] خواهد رسید و در این مرتبه سزاوار است که خلق را به خدا دعوت کند و نام عام، بلکه خاص [حجه الله علی الارض] به اشاره غیبی آن حضرت خواهد بود. وصول به این مرتبه و ترقی در این مقامات، موقوف است بر تکمیل هر مقامی به شرایط مقرر، به مراعات امور جزئی متعلقه به آن مقام، والا در قدم اول به جا ماند و انانیت و فرعونیت در نفس او، شکوفه خواهد کرد.

[اللهم وفق و سدد و قو نفوسنا للترقی الیک بالعنایات الخفیه و النفحات القدسیه بحق محمد و آله سادات البریه.]

این است مختصری از مطول و مجملی از مفصل در طریق سلوک راه خدا.] .

نوشته ای از آیت الله بهاری ره

عبد عاصی: کتاب شریف «تذکره المتقین» از معروفترین کتابها در عرفان عملی است. این مجموعه شامل دستورات و توصیه ها و مراسلات عارف کامل حکیم عالی مقام آیت الله شیخ محمد بهاری همدانی ره (است که توسط استاد اسماعیل تائب تبریزی ره) تدوین شده است. شیخ اسماعیل تائب ره از شاگردان آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ره) بودند و با مرحوم امام ره) در جلسات ایشان شرکت می کردند. متن زیر یکی از نامه های آیت الله بهاری همدانی ره) است که در خصوص «نفس» می باشد. با هم بخوانیم:



آیت الله بهاری - استاد تائب تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

ماه کنعانی من، مسند مصر آن تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را

لیکن به شروط چندی:

۱. الاول، آن که طمع هر چیز را، لاسیما (به ویژه) راحت نفس خود را از سر بیرون کرده باشی.

غرضی نداشته باشی از حرکت خود، به جز اصلاح عباد و خیر خواهی مسلمین و تحمل جفای

مخلوق و الا اگر مقصود مال و جاه و عزت باشد، مقصود نمی رسد و به مقصد نخواهید رسید. اگر

همواره مرگ در نظرت مجسم شد، آنی غافل نشدی و به حقیقت قلب گفتی:

هر که را خوابگه زد و مشتی خاک است گوچه حاصل که بر افلاک کشی ایوان را

یمنکن (یعنی امکان دارد) این ملکه حاصل گردد .

۲. الثانی، آن که به تامل و مشورت کار کند. به عجله و بدو نظری نه (فال العجول خود رای توقع

علی الهلکه بکثیر من حیث لا یشعر مهلکه) (یعنی زیرا که انسان شتابکاری که با اتکا به اندیشه

خویش عمل می کند در بسیاری موارد ناآگاهانه خود را در مهلکه می اندازد) که اگر تمام عقلا

جمع شوند، نتوانند او را خلاص کنند، (و هو واضح) (یعنی و این روشن است)

۳. الثالث، اینکه باید قوه غضبیه را تحت قوه عاقله کشیده باشد تا غضب بی محل (یعنی بیجا از او

صادر نشود، (ضروره ان غبار الغضب يستروجه العقل يعميه، يتحجب عن الحث بمراحل شتى)

(یعنی قطعا غبار خشم بر روی عقل پرده می افکند و آن را کور می گرداند و در نتیجه حجاب

های فراوانی میان او و حق قرار خواهد گرفت) و لذا باید در آن حال متعرض کسی نشود، ولو به

موعظه و حق گویی تا قوه غضب ساکن گردد.

۴. الرابع، اینکه باید کتوم الاسرار (یعنی راز پوش) باشد، سرخود را پنهان دارد؛ و مراد از (سر)

آن مطلبی است که طایفه ای آن را ندانند، که اگر به آنها القاء کنی یا لغو باشد، یا باعث فساد

عقیده آنها گردد، ولو بالمال (یعنی گرچه نه مستقیما با واسطه به آن بینجامد) و این به حسب

اشخاص و بلاد متفاوت است.

۵. الخامس، اینکه هیچ آنی نفس خود را شفیق و ناصح نداند، بلکه او را متهم و خاین بداند،

لاسیما (یعنی به ویژه) اگر دید در مطلبی خیلی اصرار دارد، بداند که غرض در بین هست، اغفال

گردد.

۶. السادس، کارهای او باید نظم و ترتیب داشته باشد. هر چیز را وقتی قرار دهد تا مجال خلوت

با نفس و خودپردازی را از دست ندهد. طوری باشد که تخلف نداشته باشد. هر چیز را در محل

خود بجا آورد. هر چه وقت شد نکند، (که) مفسده زیاد دارد.

۷. السابع، اینکه در هیچ امری متکل به حول و قوه (خود) نباشد، (بل یكون فی جمیع الاحوال

متکلا علی صانعہ و خالقہ - جل شانہ -) (یعنی بلکه در تمامی احوال بر آفریننده خویش اعتماد

و تکیه نماید)

بیش از این مجال نیست.

حرره محمد البهاری

شنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

کتاب شریف «المطالب السلوکیه» اثر آیت الله کمیلی خراسانی

عبد عاصی: بزرگان معرفت ما همگی از استوانه های علمی ما هم بوده اند. چه در حوزه ی فقه و اصول و چه در حوزه های علمی دیگر. علی الخصوص آن دسته از اکابر سیروسلوک که توفیق تلمذ در محضر کمترین عرفان را داشتند مانند اکثر تلامذه ی مرحوم آیت الله سید علی قاضی یا بعضی از تلامذه ی مرحوم حداد (ره) مثل مرحوم علامه طهرانی (ره) و آیت الله کمیلی خراسانی. کتاب شریف «المطالب السلوکیه» «برگرفته از القائنات عرفانی آیت الحق سید هاشم موسوی حداد (ره) است که توسط آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (حفظه الله) تالیف شده است. این کتاب از کاربردی ترین و دقیق ترین و غنی ترین کتب در حیطه ی عرفان عملی است که ویژگی های منحصر به فرد آن نشأت گرفته از روح بلند آن عارف کامل است.



اصل این کتاب به زبان عربی بوده و سالها پیش در بیروت به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۸۸ شمسی انتشارات آرام دل در تهران این کتاب شریف را با اضافات جدید و ترجمه ی فارسی به چاپ رساند. بخش اول کتاب با عنوان نکته های سلوکی در عرفان عملی حاوی ۵۰ مطلب مهم در سیروسلوک عملی است که بعضی از آنها عبارت است از:

اندیشیدن در امور کلی عالم. اثر تنهایی - گرسنگی و سکوت. پیدا شدن الهامات ربانی. مراعات حقوق مردم. حالات سالکین. قبض و بسط. کمال. نیت سالک. ذکر و فکر نورانی و درست. بروز حالت های عصبی. پروی از استاد. رفیق راه. جلسات سالکین اهل ذکر. بلا. ذکر. کتمان. استاد عام و

خاص. پاک کردن ذهن از خاطرات پراکنده. خطر مکاشفات. اقسام نفس. علاج بیماریهای روحی. استمرار عمل صالح. شب زنده داری. ویژگی های سالکین. سلوک کاسب. تکرار توبه. سوءظن نداشتن. کسب و کار دنیوی. حجاب های نفسانی. ملکه ی تقوا. توصیه های عمومی سالک. نشانه های اهل سلوک. نهایت سلوک. شرایط ذکر اربعینی. روش سریع در تغییر حالات نفس. رضا و شکایت. صبر بر اذیت و آزار و...

و بخش دوم کتاب مطالبی است در سیر و سلوک عملی برگرفته از مصادر معتبر عرفانی و حاوی ۱۴۹ مطلب ظریف سلوکی است و در نهایت ملحقات کتاب است که آداب تربیتی سالک و روابط بین شاگرد و استاد را تبیین می نماید. مطالعه ی این کتاب اگر دقیق و به وقت و درست صورت بگیرد نتایج بسیار بسیار مفیدی برای صاحبش خواهد داشت.

مؤلف کتاب از اکابر تلامذه ی موحد کبیر حضرت آقای حداد (ره) است و شیوه ی سلوکی ای که دنبال می کند منهاج و طریقه ی اساتید طریقه ی معرفت نفس است. مطالعه ی آثار ایشان در وادی عرفان عملی بسیار مفید و روشنگر است.

یعنی کسی که می خواهد بفهمد حقیقت سیر و سلوک چیست بعد از کتابهای علامه طهرانی (ره) مناسب است که آثار آیت الله کمیلی را مطالعه کند.

شنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فرمایشات سید هاشم حداد (ره)

عبد عاصی: دستورات و توصیه های زیر برگرفته از فرمایشات آیت کبیر توحید و عرفان حضرت آقای سید هاشم حداد (ره) است که از بین مکاتبات ایشان استخراج شده است. نامه های مرحوم حداد (ره) را در کتاب شریف «روح مجرد» می توانید مطالعه کنید. عناوین زیر را هم می توانید در کتاب شریف «المطالب السلوکیه» اثر گرانقدر عارف الهی آیت الله کمیلی خراسانی بازیابی کنید. توصیه های زیر از ظریفترین و عالیترین وصایای عرفانی است که اهل بصیرت متوجه آن خواهند بود.

الف (برترین گریه ها، گریه ی بنده است بر آنچه که در آن با یاد خداوند موافق نبوده است.

ب (جوانمردی، منصف بودن در حق دیگران و مطالبه نکردن انصاف خود از دیگران است.

ج (بهترین طاعتها، حفظ اوقات است. آن به این است که بنده ی سالک فقط به خودش پردازد و تنها خدایش را در نظر بگیرد و جز به زمان فعلی خود که در آن حضور دارد فکر ننماید و همچنان که الله پروردگار توست تو هم بایستی در هر حال بنده ی او باشی.

د (اخلاص، رمزی است میان خدا و بنده که نه فرشته آن را می داند تا ثبت کند و نه شیطان تا آن را به تباه کند و نه هوای نفس تا آن را به سمت خود جلب نماید.

ه (تو نیروی رضا را در کارهایت به کار گیر و نگذار که رضا، تو را به کار گیرد. زیرا در صورت دوم با حجاب پی بردن به لذت آن از حقیقتهای آنچه در بررسی توست باز می ماند.

و (اگر بنده یک میلیون سال رو به خدا باشد و لحظه ای از او روی بگرداند، آنچه از دست داده بیشتر است از آنچه به دست آورده.

ز (کسی که افعال و احوال خود را در هر زمان با قرآن و سنت نسنجد افکار و خواطر خود را مورد اتهام و بازرسی قرار ندهد، او را در فهرست مردان خدا به شمار نیآور.

ح (هیچگاه عارف خواسته محب شکوه و گله، بنده طلب و خواهش ترسو آرامش نخواهد داشت و هیچ کس نمی تواند از خداوند بگریزد.

ط (جز «الله» هیچ موجود مؤثر و دانشمند قدرتمندی که زنده و وجود مستقل داشته باشد در عالم هستی وجود ندارد.

ی (فقط توحید است که حق است و همان پناهگاه اهل توحید است و راه نجات فقط منحصر در توحید است. توحید محور عارفین خداست و کسی که دارای بصیرت باشد از درهای توحید عبور می کند و سلطنت او را به وضوح می بیند و با این مشاهده ی توحیدی دیگر خود را نمی بیند، پس در این حالت است که شان و مقام او را بزرگ می شمارد.

شنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

یازده رساله در وحدت وجود

عبدعاصی: انتشارات «مولی» به تازگی کتابی چاپ کرده با عنوان «یازده رساله در وحدت وجود». این ناشر از ناشرانی خوبی است که در زمینه ی فلسفه و عرفان و حکمت خدمات زیادی را تقدیم دوستداران معارف اسلامی کرده است. کتاب ترجمه ی سید ناصر طباطبایی است و به

عدد لفظ جلاله ی «هو» حاوی یازده رساله عرفانی در خصوص اصل الهی «وحدت وجود» است. عناوین این کتاب به شرح زیر است:

۱- عین الحیاة اثر شیخ مکی

۲- مسأله وحدة الوجود اثر حسنی فاسی

۳- مطلع الجود بتحقیق التنزیه فی وحدة الوجود اثر ابراهیم کورانی

۴- تنبیه العقول علی تنزیه الصوفیه من اعتقاد تجسیم و الحلول اثر ابراهیم کورانی

۵- ایضاح المقصود من معنی وحدة الوجود اثر عبدالغنی نابلسی

۶- المورد العذب لذوی الورد فی کشف معنی وحدة الوجود اثر مصطفی بکری

۷- نفخة الجود فی وحدة الوجود اثر عطاءالله الازهری

۸- فیض الحق الودود ببیان عقاید الخلق فی وحدة الوجود اثر یوسف قادری نقشبندی

۹- تایید مذهب الصوفیه بالرد علی الوهابیه اثر مصطفی شطی

۱۰- شرح مشهد الوجود ابن عربی اثر الست عجم بنت نفیس بغدادی

۱۱- وحدت وجود اثر عبدالرحمن جامی

مطالعه ی این کتاب را به دوستانی که اهل تحقیق هستند توصیه می کنم. با توجه به بحران اقتصادی در کشور، طبیعتاً صنعت نشر هم مصون نمانده و قیمت آثار مکتوب هم بسیار بالا رفته است و در این میانه اهل تحقیق و مطالعه هستند که باید بهای دانش اندوزی خود را بپردازند. قیمت پشت جلد این کتاب ۳۸ هزار تومان می باشد. انتشارات مولی در کارنامه ی خود ترجمه ی

اسفار اربعه و فتوحات مکيه ی مرحوم خواجوی را دارد که از خدمات ارزشمند به دنیای عرفان محسوب می شود.

سه شنبه پانزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

عارف کامل صاحب مقام تشریف جناب سید بن طاوس (ره)

عبدعاصی: آیت الله بهجت (ره) می فرمودند: بزرگان طریقت کسانی که کتاب اقبال الاعمال سید بن طاوس (ره) را نداشتند را راه نمی دادند. مطلب زیر شرح حالی از عارف کامل جناب سید بن طاوس (ره) است که در مراقبه و زهد اسوه می باشد. قابل ذکر است که تشرفات خدمت ائمه هدی (ع) به طرق مختلف است که گاهاً مکاشفات هستند که این مکاشفات میتوانند نفسانی هم باشند. یعنی فرد سالک آنچه در ذهن می پرورانده حالا به قوه قهریه تبدیل به تمثالی شده است؛ اما در خصوص امثال حضرت سید - سید بحرالعلوم و بعضی عرفای کامل (رضوان الله علیهم) تشرفات بصورت مشاهدات و جسم عنصری حضرت بوده است و این بسیار محدود و معدود است. جناب سید از آن دسته علمای عامل بودند که بغیر از سیل مکاشفات و مشاهدات رحمانی از جنبه علمی هم در حد اعلی بودند و علامه محسوب می شدند. کتابهای سید بن طاوس (ره) مخصوصاً اقبال و مطالب اخلاقی که به فرزندش نوشته برای امثال ما بسیار سودمند هستند. اذکار و اوراد مهج الدعوات باید زیر نظر استاد خبیر باشد. مطلب درباره سید (ره) و احوال ایشان زیاد هست و بنده گلچین می کنم. تشرفات به قدری زیاد هست که گویا ایشان ملازم دائمی حجت خدا (عج) بودند. میرزا جواد ملکی (ره) با لقب «سید المراقبین» از ایشان یاد می کردند.

مولانا و سیدنا حضرت سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (عطرالله مرقدہ و نورالله وجوهنا بنور تربتہ)، از نوادگان **امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام** در روز ۱۵ محرم سال ۵۸۹ هجری در شهر حله به دنیا آمد. جد هفتم ایشان، محمد بن اسحاق، که به خاطر زیبایی و ملاحظت به طاووس مشهور شده بود از سادات بزرگوار مدینه محسوب می شد. پدر او، موسی بن جعفر نیز، از روایت بزرگ حدیث است که روایات خود را در اوراقی نوشته بود و بعد از او فرزندش آنها را جمع آوری نموده و با نام ((فرقة الناظر و بهجة الخاطر مما رواه والدی موسی بن جعفر)) آن را منتشر نمود. مادر او نیز دختر ورام بن ابی فراس، از بزرگان علمای امامیه بود. مادر پدرش نیز نوه شیخ طوسی می باشد و به همین خاطر سید گاهی می گوید: ((جدی ورام بن ابی فراس)) و گاهی می گوید: (جدی الشیخ الطوسی

حضرت سید در کودکی بسیار باهوش بود: ((وقتی من وارد کلاس شدم آنچه را دیگران در طول چند سال آموخته بودند، در یک سال آموختم و از آنان پیشی گرفتم.)) او مدت دو سال و نیم به تحصیل فقه پرداخت و پس از آن خود را از استاد بی نیاز دید و بقیه کتب فقهی عصر خویش را به تنهایی مطالعه نمود. علاوه بر اینکه فقیهی نام آور بود ادیبی گرانقدر و شاعری توانا شمرده می شد، گرچه شهرت اصلی او در زهد و تقوی و عرفان اوست و اکثر تألیفات او در موضوع ادعیه و زیارات می باشد. سید کتابخانه بزرگ و بی نظیری داشت که از جدش به ارث برده بود و او به گفته خودش تمام آن کتابها را مطالعه کرده یا درس گرفته بود. او ابتدا به **کاظمین** رفت. پس از مدتی ازدواج نمود و ساکن بغداد شد. مدت ۱۵ سال در شهر بغداد به تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف پرداخت. ورود سید به بغداد سال ۶۲۵ هجری بوده است. سید که تحت فشار دولت عباسی برای پذیرش پستهای حکومتی قرار گرفته بود از بغداد به حله، زادگاه خویش، مراجعت کرد. حضور عارف مجذوبی چون سید در حله، برای علاقه مندان کمال فرصتی الهی بود. دانشوران و توده مردم هر یک به دیدارش شتافته، به فراخور ظرفیت خویش از دریای بی پایان معنویتش بهره مند می شدند. روزی در بستانی بر خاک نشسته بود که یکی از آشنایان به دیدارش

آمده، گفت: حالت چگونه است؟ سید پاسخ داد: چگونه باشد حال کسی که مرداری بر سر و مرداری بر دوش افکنده، مردگان فراوان اجزاء پیکرش را احاطه کرده اند، پیرامونش مردگانی فرو افتاده اند و برخی از اعضای بدنش پیش از مرگش مرده اند. مرد با شگفتی پرسید: من در اینجا مرده ای نمی بینم، چگونه چنین سخنی بر زبان می رانی؟ رضی الدین گفت: آیا نمی دانی عمامه ام از کتان است. زمانی گیاهی شاداب و از زندگی برخوردار بود ولی اینک مرده است. لباسم از پنبه بافته شده، پنبه ای که زمانی زنده و خرم می نمود ولی امروز در شمار مردگان جای دارد. کفشهایم از پوست حیوانی است که روزی زنده بود اما اکنون مرده است. پیرامونم پوشیده از گیاهانی است که فصلی پیشتر سبز و خرم، از زندگی بهره می بردند ولی اینک خشک شده، به بی جانان پیوسته اند. سپیدی موهای سر و رو و چهره ام را می بینی؟ این موها روزگاری مشکی و جوان می نمودند اما امروز جوانی و سیاهی که نشانه زندگی شاداب بود از میان رفته است و هر یک از اعضای پیکرم اگر در راه فرمانبری از خداوند به کار نرود، چون مردگان خواهد شد. مرد با این پند سید شگفت زده، از خواب غفلت بیدار شد.

رضی الدین مدت سه سال نیز در جوار امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام به سر برد. سپس به نجف و کربلا هجرت کرده و در هر کدام حدود ۳ سال مقیم شد. در این زمان علاوه بر تربیت شاگردان و تدریس علوم مختلف، همّت اصلی خویش را بر سیر و سلوک و کسب معنویات قرار داد.

در زمان اقامت در کربلا کتاب شریف ((کشف المحجّة)) را به عنوان وصیتی برای فرزندانش که در آن زمان کودک بودند نوشت. آخرین سفر ابن طاووس در سال ۶۵۲ هجری به بغداد بود. وی در بغداد منصب نقابت را پذیرفت و تا پایان عمر خویش در همانجا سکنی گزید. زمانیکه مغولها به بغداد حمله کرده و آن را اشغال نمودند، سید نیز در بغداد بود. از معروفترین شاگردانش میتوان به

علامه حلی (ره) اشاره کرد. ابن طاووس حدود ۵۰ تألیف دارد که بسیاری از آنها در موضوعات ادعیه و زیارات است. سید کتابخانه ای غنی داشته که حدود ۱۵۰۰ کتاب در آن وجود داشته و در تألیف کتابهای خویش از آنها استفاده می برده است. بسیاری از کتب مرجع سید در طول زمان از بین رفته و تنها منبع اطلاع ما از آنها، نوشته های امثال سید ابن طاووس است و این نکته ارزش تألیفات سید را دوچندان می کند.

از جمله تألیفات سید است:

- 1- ده جلد کتاب ((المهمات و التتمات)) که هر یک با عنوان مستقل چاپ شده است از جمله: فلاح السائل، زهرة الربیع، جمال الاسبوع، إقبال الاعمال و - 2... كشف المحجة لثمره المهجة، کتابی اخلاقی است و شامل وصیتهای سید به فرزندانش می باشد و مراحل مختلف زندگی خویش را هم در آن ذکر کرده است - 3. مصباح الزائر و جناح المسافر - 4 الملهوف علی قتلی الطفوف (همان لهوف)
- 5- مهج الدعوات و منهج العناية ۶ - الملاحم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر و...

سید علی بن طاووس در روز دوشنبه ۵ ذی القعدة سال ۶۶۴ هجری در سن ۷۵ سالگی و در شهر بغداد وفات نمود. بدن شریفش را به نجف اشرف منتقل نموده و در حرم امیر المؤمنین علیه السلام به خاک سپردند. می گویند قبلا کفن خود را تهیه کرده و در حج بیت الله لباس احرام خود نموده بود و آن را در کعبه معظمه و روضات مطهره حضرت رسالت (ص) و ائمه بقیع (ع) و عراق متبرک و هر روز به آن می نگریست و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران قرار داده بود و فرموده: که چون مستحب است انسان در وقت حیات خویش بر کفن خود نظر افکند من نیز کفن خود را بیرون می آورم و بر آن نظر می افکنم؛ و باز فرموده که: در اخبار دیدم که جناب محمد بن عثمان بن سعید بن عمری (رض) و پدرش از سفرای مولای ما صاحب الزمان (عج) بودند قبر خود را در ایام حیات خود محیا کرده بودند من نیز محل قبر خود را معین کردم و گفتم کسی آن را برای من حفر کند و قبر خود را در جوار جدم و مولایم علی (ع) قرار دادم در حالی که میهمان و پناهنده و

وارد بر آن حضرت هستم به این امید که مانند دیگران مورد لطف و عنایتش قرار بگیرم و آن قبر را در پایین پای والدین خود قرار دادم تا اینکه خداوند مرا به خفض جناح از برای ایشان امر فرموده و مرا به نیکی و احسان به ایشان توصیه کرده است پس خواستم مادامی که قبرم سرم در زیر پای ایشان باشد .

خودش می فرماید: وقتی کودک بودم جدم ورام به من گفت: فرزندم هرگاه در اموری که به مصلحت توست وارد شوی به مرتبه پایین آن اکتفا نکن بلکه کوشش کن از متخصصان آن رشته پایین تر نباشی .

من دو سال و نیم بیشتر به علم فقه نپرداختم و آنچه دیگران در چند سال فرا می گرفتند طی یک سال می اموختم. نخست «المجل و العقود» را حفظ کردم و سپس به «نهایة» شیخ طوسی روی آوردم و هنگامی که جزء اول آن کتاب را خواندم در فقه به اندازه ای بی نیاز شدم که استادم «ابن نمادره» در پشت جزء اول آن اجازهای به خط خویش برایم نگاشت و مرا به اموری ستود که خود را شایسته آن نمیدانم .

سید نعمت الله جزائری نوشته است که سید رضی الدین علی سید بن طاووس فرموده که: خلیفه خواست مرا قاضی کند پس من به ایشان گفتم که دعوائی واقع میان عقل و هوای من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت: می خواهم تو را به راه بهشت و لذت های آن ببرم و هوای من گفت: که آخرت نسیه است و من می خواهم که تو را به لذت دنیا برسانم، حکم عادلانه را از من خواستند، پس روزی به نفع عقل حکم کردم و روزی به نفع هوای نفس، آنان پیوسته سر نزاع دارند و من مدت ۵۰ سال است که منازعه آنان را تمام نکرده ام پس کی که نتوانسته یک قضیه را تمام کند پس چگونه می تواند منازعات دیگران را حل و فصل کند پس شما کسی را برای قضا اختیارکنید که عقل و نفس او متفق باشد و از مهمات خود فارغ باشد .

آورده اند که آن جناب بر اسم اعظم واقف گشت و بر آن گنج سعادت نظر یافت و به هنگام دعا و درخواست حوائج خدا را با آن نام بزرگ می خواند و از برکات آن دعایش مستجاب می شد . دو پسر داشت، به ایشان می گفت که: چندین بار از خدا مسئلت نمودم که آن اسم را به شما بیاموزم ولی از خداوند حکیم اجازه آن کار نیافتم ولی آن اسم در کتاب های من مسطور است و مانند گوهری تابنده در خزانه کتب من پراکنده است شما را به مطالعه ان کتب وصیت می کنم شاید خود بر آن اسم پی ببرید.

باب فیض ملاقات حضرت ولی عصر (عج) به روی وی مفتوح بود، درد دل خود را از داروخانه آن طبیب نفوس بشری مداوا و نهال وجود خود را از آن فیوضات ربانی مشروب می نمود.

گویند آن مرحوم در کتاب (مهج الدعوات) آورده که در شب چهارشنبه ۲۳ ذیقعدة الحرام از سال ۶۳۸ ه.ق در سامرا بودم به هنگام سحر در سرداب مقدس می شنیدم که آن جناب در حق شیعیان خود بدین صورت دعا می فرمود :

(الهی بحق من ناجاک و بحق من دعاک فی البر و البحر تفضل علی الفقراء المومنین و المومناتِ بالغنی و الثروت علی مرضی المومنین و المومناتِ بالشفاء و الصحة و علی احياء المومنین و المومناتِ باللطف و الکرامة و علی المواتِ المومنین و المومناتِ بالمغفرة و الرحمة و علی غرباء المومنین و المومناتِ بالردّ الی اوطانهم سالمین ...)

و تمام آن کلمات طیبه در خاطر م جای گرفت ولی اینک به یاد ندارم که آیا ذیل فقره «و علی احياء المومنین» فرمودند: (و ابقهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا) یا ذیل فقره (و علی اموات المومنین) فرمودند و ابقهم فی عزنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا

سید بن طاووس آنچنان حقوق حضرت (عج) را رعایت کرد تا اینکه به مقام والائی رسید . چون رعایت حق آن جناب مایه تقرب جستن نزد خداوند است سبک شمردن آن مایه دوری از خداوند و مبعوض نزد او می باشد و همچنین تمام حقوق پروردگار برای امام نیز هست چنانکه فرمودند:

هر حقی که برای خدای تعالی هست برای ما نیز می باشد

هر چه معرفت و محبت نسبت به آن حضرت بیشتر شود رعایت حقوق آن حضرت نیز بیشتر می شود چنانکه سید بن طاووس عمل کرد و به مقامی رسید که آن حضرت در ملاقات اسماعیل هرقلی او را فرزند خود می خوانند و می فرمایند: به فرزندم (رضی) بگو که نامه ای به علی بن عوض در باره تو بنویسد و من به او سفارش می کنم که هر چه بخواهی به تو بدهد.

یکی از علمای اهل معنا می فرمود: سید بن طاووس در مقامات معنوی و کمالات روحی به مرتبه ای میرسد که بعضی از اعمال و ادعیه را خود بدون واسطه از حضرت بقیة الله (عج) اخذ می کرد.

حضرت مولا سید بن طاووس خطاب به فرزندش در معرفت به امام زمان ع (میفرماید: ای فرزندم! محمد، خداوند آنچه از تو خواسته و مرضی اوست، الهامت فرماید. بدان که: غیبت مولای ما حضرت مهدی روحی فداه که دوست و دشمن را متحیر نموده است خود دلیل بر ثبوت امامت آن حضرت و امامت ابا طاهرین آن حضرت است زیرا که اگر به کتابهای شیعه و غیر شیعه مثل کتاب (غیبت ابن بابویه) و (کتاب غیبت نعمانی) و کتاب (الشفاء و الجلاء) (و کتاب (ابو نعیم حافظ) در اخبار مهدی (عج) و صفات او حقیقت ثبوت و خروج و ظهور او و کتاب هایی که در کتاب (طرائف) به آن اشاره نموده ام مراجعه نمایی خواهی دید که تمام با اکثر آنها پیش از ولادت آن حضرت به غیبت آن وجود مقدس خبر داده اند. غیبتی که به حدی طولانی شود که حتی بعضی از قائلین به امامت آن حضرت از عقیده خود برگردند و انکار امامت او نمایند. پس اگر آن حضرت چنین غیبتی نفرماید هر اینه قدح در امامت آن حضرت و امامت آباء طاهرین او خواهد بود، پس همین غیبت دلیل بر حقانیت ائمه اطهار (ع) و صحت امامت و غیبت آن حضرت و حجت علیه مخالفین آن حضرت می باشد. گذشته از اینکه غیبت آن حضرت از کسانی که مشرف به شرف ملاقات آن حضرت نشوند از طرف خود آنان است که متابعت و پیروی آن حضرت و اطاعت حضرت رب العالمین اعراض نموده و سرپیچی کرده اند.

سید) ره در آداب دعا می فرماید: هرگاه از خدای تعالی حاجتی خواستی لااقل حال تو مثل آن شخص باشد که حاجتی از پادشاهان دنیا طلب می کند چون هرگاه حاجتی از ایشان بخواهی سعی در رضا و خشنودی آنان می نمایی به هر چه که مکنت شود. پس در وقت حاجت خواستن از خداوند در تحصیل رضای او کوشش کن مبدا اقبلت به خداوند کمتر باشد از اقبال بر ملوک و پادشاهان دنیا که اگر حال تو چنین باشد از مستهزئین و هلاکین خواهی بود. پس بر حذر باش که اعتمادت به خدا کمتر نباشد و نیز سزاوار است هر گاه به حاجتی روزه یا نماز به جا می آوری و دعا می کنی **الاهمّ فالاهمّ** حاجات خود را مراعات کنی. بدان که **اهمّ** آنها، حوائج آن کسی است که تو در پناه و هدایت و حمایت او به سر میبری و آن امام زمان توست. پس باید نماز و روزه و دعای تو اول به جهت قضاء حوائج او (حضرت) باشد و بعد به جهت حوائج خودت.

یکی از اعمالی که سید بن طاووس به آن بسیار اهمیت می داده صدقه بر حفظ وجود مقدس آن حضرت بوده چون یکی از تکالیف زمان غیبت صدقه دادن است برای حفظ وجود حضرت به آنچه که میسر است به همین دلیل سید بن طاووس به ما وصیت و سفارش می نماید: ابتدا کن به صدقه دادن برای آن حضرت قبل از اینکه برای خود و عزیزانت صدقه بدهی .

حضرت سید می فرمود: سحرگاهی در شهر سامرا صدای دعا خواندن حضرت صاحب العصر عج (را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانی که او را یاد کرده اند اعم از مردگان و زندگان دعا می کردند و می فرمودند :

و ابقهم (یا اینکه می فرمودند: **احیهم من عزم ملکنا سلطاننا و دولتنا** . یعنی: آنها را (شیعیان) باقی بدار (یا می فرمودند: تردید از مرحوم سید بن طاووس است) زنده بدار در ملک عظیم ما و سلطنت و دولت ما. (این تشریف در شب چهارشنبه ۱۳ ذی القعدة سال ۳۸۶ هـ بوده است)

جناب سید می فرماید: پیوسته دعا می کردم و از مولایم حضرت مهدی (عج) تمنا می نمودم که مرا در زمره کسانی قرار دهد که به شرف ملاقات و خدمتگزاری ایام غیبتش نائل گشته اند تا

بدین وسیله به نوکران و خواص حضرتش تاسی جویم. هیچ کس را از نیت و ماضی الضمیر خودم با خبر نگردانیدم تا اینکه رشید ابوالعباس واسطی در روز پنج شنبه ۲۹ ماه رجب سال ۶۳۵ بدون مقدمه گفت: به تو می گویند ما جز محبت نظر دیگری به تو نداریم، پس اگر خود را با صبر و بردباری تسکین دهی، مقصود حاصل میگردد .

پرسیدم: این پیام را از جانب چه کسی می گویی؟ گفت: از جانب مولایمان حضرت مهدی (عج ...) می گویند: از خدای تعالی درخواست و مسالت کرده بود که بر او تفضل نماید به ملاقات و مشاهده حضرت بقیة الله (عج) تا اینکه در خواب به او گفتند: در وقتی که به تو خواهیم گفت مشاهده خواهی کرد امام زمان (عج) را. گفت: آن وقت که وعده داده بودند در حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر (ع) بود.

جناب سید می فرماید: شخصی که حضرت صاحب الزمان (عج) را در یکشنبه که در تعلق به امیرالمومنین (ع) دارد، در بیداری مشاهده میکند (احتمال زیاد خود ایشان بوده اند) که آن جناب در این روز جد بزرگوارش امیر المومنین (ع) را به این نحو زیارت می کرده است :

(السلام علی الشجرة النبوة و الدوحة الهاشمية المضيئة المثمرة بالنبوة المونقة بالامامة و علی ضجعیك آدم و نوح علیهما السلام السلام علیک و علی اهل بیتک الطیین الطاهرین السلام علیک و علی الملائكة المحققین بک و الحافین بقبرک یا مولای، یا امیر المومنین هذا یوم الاحد و هو یومک و باسمک و انا ضیفک فیه و جارک فاضفی یا مولای واجرنی فانک کریم تحب الضیافة و المامور بالاجارة فافعل ما رغبت الیک فیه و رجوته منک بمنزلتک و آل بیتک عند الله و منزلتة عندکم و بحق ابن عمک رسول الله (ص))

جناب سید بن طاوس (ره) می فرمایند: یک روز در محضر محمد بن جعفردهان به سوی به سوی مسجد سهله بیرون رفته بودم که محمد بن جعفر گفت: برویم به مسجد صعصعة بن صوحان چون

آن مسجد مبارکی است و امیر المومنین (ع) در آن نماز گزارده و ائمه هدی (ع) قدمهای شریف خود را در آنجا گذاشته اند. سپس میل کردیم به سوی آن مسجد و مشغول نماز در آن مسجد شدیم، در بین نماز خواندن بودیم که مردی را دیدیم که از شترش پایین آمد و ساقهای شترش را عقال کرد آنگاه داخل مسجد شد و دو رکعت نماز خواند و آن دو رکعت را بسیار طول داد، سپس دستهای مبارکش را بلند کرد و این دعا را خواند: *اللهم یا ذا المن السابغة...سپس درخواست و سوار شترش شد و خواست برود که محمد بن جعفردهان به من گفت: آیا بر نمی خیزی تا برویم نزد او و سوال کنیم که او کیست؟ برخواستیم و نزد او رفتیم به او گفتیم: شما را به خداوند قسم می دهم به ما بفرما کی هستی؟ فرمود مرا کی پنداشتید؟ محمد بن جعفردهان گفت: گمان کردم شما حضرت خضر می باشید. سپس رو به من کرد. گفت: تو هم چنین گمان کردی؟ گفتیم: من هم گمان کردم که شما حضرت خضر هستید؟ فرمود: والله من آن کسی هستم که «خضر» محتاج است به او و دیدن او، برگردید منم امام زمان شما.*

مرحوم سید بن طاووس می فرماید: در یک سحرگاه در سرداب مطهر (منزل حضرت در سامرا) از حضرت صاحب الامر ارواحناده این مناجات را شنیدم که می فرمود: *اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتِّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَ وَلايَتِنَا فَإِنَّ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِ بِهَا عَنْ خُمْسِنَا وَ ادْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ زَحْزِحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ.* «خدایا؛ شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده‌ای، آنها گناهان زیادی با اتکاء بر محبت به ما و ولایت ما کرده‌اند، اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست از آنها بگذر که ما را راضی کرده‌ای و آنچه از گناهان آنها که در ارتباط با خودشان است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که حق ماست به آنها بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و آنان را با دشمنان ما در خشم و سخط خود جمع نفرما.

می گویند: جناب سید (ره) در سال ۶۴۱ وارد حله شد و اندکی پس از استقرار، در سه شنبه هفدهم جمادی الثانی همان سال همراه دوست وارسته اش سید محمد بن محمد آوری به زیارت امیرمومنان علی (ع) شتافت. آنها نیمروز چهارشنبه به نجف گام نهادند و شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی زیر باران عنایت علوی قرار گرفتند. محمد آوری سیمای رویای وصول رضی الدین را در رویا مشاهده کرد و بامداد خطاب به همسفرش چنین گفت: ((در رویا چنان دیدم که لقمه ای در دست تو (سید بن طاووس) است و می گویی از لقمه از دهان مولایم مهدی است. آنگاه قدری از آن را به من دادی))

خود سید (ره) می فرماید: پگاه پنجشنبه چون همیشه به حریم نورانی مولایم علی (ع) وارد شدم در آن جایگاه رحمت پروردگار، توجه حضرت امیر مومنان و انبوه مکاشفات و چنان مرا در برگفت که نزدیک بود بر زمینی فرو افتم. پاها و دیگر اندامم در ارتعاشی هولناک از کنترل بیرون شدند و من در آستانه مرگ و رهایی از خاک قرار گرفتم. در این حالت فرامادی پروردگار به احسان خویش حقایق را بر من نمایاند. در آن لحظه ها شدت بی خودی ام به اندازه ای بود که چون محمد بن کنیه جمال از کنارم گذشته، سلام کرد، توان نگریستن به او و دیگران نداشتم و او را نشناختم. پس از حالش پرسیدم، او را به من شناساندند.

به روح همه زائرین امام صاحب الزمان (عج) علی الخصوص کامل مکمل سرسلسله عارفان واصل حضرت سید بن طاووس (ره) الفاتحه مع الصلوات

یکشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

.....

وحدت وجود

عبد عاصی: مطلبی در تاریخ ۹۱/۱۰/۳۰ داشتیم با عنوان واجب الوجود و جبر و اختیار که فرمایشات بزرگان عرفان را در خصوص دو موضوع فوق الذکر با هم خواندیم. حالا در جدیدترین مطلب که یکی از سایتهای ضدعرفان زحمت کشیده! و کلام بزرگان را جمع آوری کرده در خصوص اصل الهی وحدت الوجود توضیحات بیشتری آمده که با هم مطالعه می کنیم:

استاد جوادی آملی: فلاسفه و عرفا مرزداران توحید هستند. (مجله افق حوزه شماره ۳۱۴)

ابن عربی (ره): او به صورت خلق خود می باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است. («فصوص الحکم» فص شیبی / ۲۸۶)

ابن عربی (ره): سبحانه من أظهر الاشياء و هو عینها: «فتوحات» ۴۵۹/۲

ابن عربی (ره): عارف کسی است که خدا را در همه چیز ببیند؛ بلکه خدا را عین هر چیز می بیند. فصوص الحکم / ۱۹۲

محمی الدین (ره): و فی نفس الامر لیس الا الوجود الحق: یعنی در واقع و نفس الامر چیزی جز وجود خدا نیست. نفحات الانس / ۴۸۸ و ۴۸۹، اصل الاصول جامی / ۹۲ و ۹۳

ابن عربی (ره): ان الوجود هو الحق المنعوت بكل نعت: یعنی وجود [همه‌ی موجودات] عبارت است از حق متعال که موصوف است به هرگونه صفتی. نفحات الانس / ۴۸۸ و ۴۸۹، اصل الاصول جامی / ۹۲ و ۹۳

ابن عربی (ره): هنگامی که ما خداوند را شهود می کنیم خودمان را شهود کرده ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست و هیچ تفاوت و مغایرتی بین ذات ما و ذات خدا وجود ندارد جز این که ما

متعینیم و او مطلق...؛ و هنگامی که او ما را شهود می‌کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما در آمده و ظهور کرده است - مشاهده می‌کند. شرح فصوص / ۸۵ و ۳۸۹

ابن عربی (ره): نصاری با گفتن «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ» از این جهت کافر شدند که خدا را منحصر دانستند در مسیح، زیرا هر چه در این عالم است خداست. فصوص الحکم، فص عیسویه

ابن عربی (ره): اشیا، از خزائن خود جدا نشده‌اند؛ و خزائن اشیا، نزد حق تعالی بودن را وا نگذاشته‌اند؛ و نزد حق تعالی بودن، از ذات حق تعالی مفارقت نجسته است. پس هر کس یکی از این امور سه گانه را مشاهده کند، هر سه را مشاهده کرده است؛ و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد. کتاب معرفة / ۲۹ و ۳۰

ملاصدرا (ره): لیس فی دارالوجود غیره دیار و کل ما یترائی فی عالم الوجود أنه غیر الواجب المعبود فانما هو ... فی الحقیقة عین ذاته: در دار وجود کسی جز او نیست و هر چه در عالم وجود غیر از واجب معبود جلوه می‌کند ... در حقیقت عین ذات خداوند است. اسفار ۲/ ۲۹۲

ملاصدرا (ره): هو وجود الاشياء كلها: یعنی خداوند، وجود و هستی همه چیزها می‌باشد. شرح اصول کافی، حدیث اول از باب اول

ملاصدرا (ره): رجعت العلیة و الافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره: معنای علیت و افاضه خداوند به این باز می‌گردد که خود او به صورت‌های مختلف و گوناگون در می‌آید. مشاعر / ۵۴۱ - اسفار ۶/ ۱۱۰

ملاصدرا (ره): ان واجب الوجود تمام الاشياء و کل الموجودات: همانا خداوند تمام اشیا و کل موجودات است. اسفار ۶/ ۱۱۰

ملاصدرا (ره): کل ما فی الكون وهم أُوخیال أو عکوس فی المرایا أو ضلال

هر چه در صفحه وجود است، یا عکس‌های آینه‌ای و یا سایه‌ها است. اسفار

ملاصدرا (ره): ما بیان نمودیم که تمام موجودات جهان به سوی خداوند در حرکت هستند (در سلوک اند) و به سبب کثرت حجاب ها و تاریکی ها درک نمی کنند و این سیر بسوی خداوند در انسان ظاهر تر و واضح تر است بخصوص در انسان کامل که این سیر صعودی را می پیماید. «أسفار - جلد ۹ صفحه ۵۳»

شبستری (ره):

تو در خوابی و این دیدن، خیال است هر آنچه دیده ای از وی، مثال است
به صبح حشر، چون گردی تو بیدار بدانای کین همه، وهم است و پندار

گلشن راز

شبستری (ره): همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند... شرح گلشن راز / ۱۵۸

شبستری (ره):

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

شرح گلشن راز / لاهیجی / ۶۳۹-۶۴۷

شمس تبریزی (ره): (اگر از تو پرسند که مولانا را چون شناختی؟ بگو: اگر از قولش می پرسی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲) و اگر از فعلش می پرسی «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) و اگر از صفتش می پرسی «قل هو الله احد» (توحید: ۱) و اگر از نامش می پرسی «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (حشر: ۲۲) و اگر از ذاتش می پرسی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری: ۱۱))

مقالات شمس تبریزی / ۷۸۹ چاپ دوم، ۱۳۷۷، انتشارات خوارزمی ۱ - شرح گلشن راز /

مولوی (ره):

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد
گه پیر و جوان شد

عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد
تسبیح کنان شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
روشن کند عالم

نعمت الله ولی (ره):

در مرتبه‌ای ساجد در مرتبه‌ای مسجود
در مرتبه‌ای عابد در مرتبه‌ای معبود

در مرتبه‌ای عبد است در مرتبه‌ای رب
در مرتبه‌ای حامد در مرتبه‌ای محمود

در مرتبه‌ای آدم در مرتبه‌ای خاتم
در مرتبه‌ای عیسی در مرتبه‌ای داود

دیوان نعمت الله ولی

استاد جلال الدین آشتیانی (ره): حتی (ذات الهی) در هر مظهري که ظهور کند معبود به حق و شایسته‌ی بندگی است. تعلیقات آشتیانی بر رسائل قیصری/۱۱۴۱- تفسیر بیان السعاده / ۴۲۲، در تفسیر سوره ی بنی اسرائیل.

یکشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

سؤالاتی از آیت الله رضانی

عبد عاصی: مطالب زیر پرسش و پاسخهایی است که از سایت استاد معظم آیت الله رضانی خراسانی از زبده ترین شاگردان آیت الله حسن زاده آملی برگرفته شده است.

۱ - نظر آیت الله قاضی (ره) در خصوص ابن عربی (ر)

حضرت استاد حسن رضانی از آیت الله علامه حسن زاده آملی نقل می کنند که فرزند مرحوم آیت الله علامه سید علی آقا قاضی، یعنی مرحوم سید مهدی قاضی، نقل می کردند: مرحوم علامه قاضی می فرمود: اگر من قبل ها می شنیدم که در بین آحاد رعیت بعد از مقام عصمت کسی به پایه محی الدین بن عربی نمی رسد، الان دارم این امر را مشاهده کرده و می بینم. همچنین حضرت علامه حسن زاده آملی در یکی از کتابهای خود می نویسند: تنی چند از اساتید بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیهم که در نجف اشرف از شاگردان نامدار اعجوبه دهر، آیه الله العظمی، عارف عظیم الشان، فقیه مجتهد عالیمقام، شاعر مفلح و صاحب مکاشفات و کرامات، جناب حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی بوده اند که شرح حال ایشان در طبقات اعلام الشیعه تالیف علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی فی الجمله مذکور است، این اساتید برای ما از مرحوم قاضی حکایت می کردند که آن جناب می فرمود: بعد از مقام عصمت و امامت، در میان رعیت احدی در معارف عرفانی و حقائق نفسانی در حد محیی الدین عربی نیست و کسی به او نمی رسد؛ و نیز فرمود که ملاصدرا هر چه دارد از محیی الدین دارد و در کنار سفره او نشسته است.

۲ - آیا سماع مورد تأیید عرفان اسلامی است؟

آیت الله رضانی: اگر مراد از سماع همین رقص و پایکوبی و این حرکاتی است که اکنون در خانقاه ها مرسوم است، اینها نادرست است و قابل دفاع نیست. اینها اصلا سماع نیست بلکه رقص و لهو است.

از این رو مولوی می‌گوید:

بر سماع راست هر کس چیر نیست / لقمه هر مرغکی انجیر نیست

یعنی آن سماعی که حقیقتا سماع است برای اینها حاصل نمی‌شود؛ بلکه رقص است، لهو است؛ و در حقیقت سماع عرفانی نیست.

محبی الدین ابن عربی پدر عرفان نظری هم این سماع را مذمت می‌کند.

ولی اگر مراد از سماع، سماع حقیقی است که یک نوع حالت بی‌قراری است که از غلبه وحدت و وجد بر عارف عارض می‌شود و آرامش را از او می‌گیرد و مثل پروانه - که عاشقانه به دور شمع می‌چرخد و می‌چرخد تا به وصال برسد - او را ناخواسته به چرخش در می‌آورد، این امر را نمی‌شود رد کرد و مردود دانست و اختیاری هم نیست تا کسی به حرمت یا حلیت آن فتوا بدهد.

۳ - اعتبار و سند خطبة الیّان مولا امیرالمومنین علیه السلام

آیت الله رضائی: به نظر حقیر، این خطبه از نظر محتوا مشکلی ندارد و با توجه به صحت محتوا، در اعتبار سند می‌توان مسامحه کرد، گرچه اثبات اعتبار آن، نور علی نور است.

عبد عاصی: این خطبه ی شریف و معظم در در وبلاگ قدیمی مان کار کرده ایم. مراجعه و مطالعه بفرمایید.

۴ - علامه حسینی طهرانی (ره)

استاد رضائی: علامه طهرانی، انسان لایق و قابل استفاده ای بودند. در مسائل عرفان نظری، کم نداشتند. در عرفان عملی، خیلی آدم راه رفته و استاد دیده و زحمت کشیده ای بودند و می‌توانستند دستگیر بوده باشد و دیگران را راه بیندازند.

تنها حضرات معصومین علیهم السلام انسانهای کامل هستند و اگر به دیگران، انسان کامل بگوییم کامل نسبی اند؛ یعنی هر کس، به حدی که به انسان کامل نزدیک می شود، به همان حد، کامل می شود نه بیشتر؛ و تنها معصومین علیهم السلام از هر جهت کاملند .

یکشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

پرسش و پاسخ - ۱

نویسنده: رفیق

برای مبتدی های سلوک چه چیزی بهتر است!

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ: سلام علیکم . عهد بستن با خدا و خودشان بر سر اینکه می خواهند رذائل اخلاقی را کنار بگذارند و فضائل را تقویت کنند . و بعد از آن اقدام کنند . مدتی بعد این تکرارها ملکه میشود و خود بخود نفس لواحه فعالیت می کند . این یعنی یقظه . یا علی مددی

با سلام

حق الناسی که به هر دلیل قدرت بر طرف نمودن انرا نداریم!

هتک ابروی افراد و یا خود، نشناختن افراد مثلا برای راننده تاکسی حق الناسی باشد،

یا اصلا آشنا باشد و موجب دلخوری شدید و قهر شود و حق الناس ایام کودکی (قبل از بلوغ) و... از

این قبیل

ایا میتوان جبران کرد به چه صورت؟؟

ایا میتوان در طریق الی الله بود با وجو این حق ها البته به فرض عدم توانایی بر جبران!

خدا اجرتان دهد

*

مدیرو بلاگ : سلام علیکم . آیت الله نجابت ره در اول کار که خدمت مرحوم قاضی ره رسیدند گفتند که شاگرد مکتبی داشتم که به اذن پدرش چند دفعه تنبیه بدنی کردم . مرحوم قاضی ره فرمودند باید از او هم رضایت بگیری تا قبولت کنم . علی ای حال آنهایی هم برایتان سخت و ناگوار است باید تلافی و جبران کنید . از لحاظ مالی هم اگر به فرد متضرر دسترسی ندارید رد مظالم بدهید . قهر کردن در سیر و سلوک بی معناست . اگر منجر به خلاف شرع نمی شود تنها به حساب قطع نکردن رحم (اگر فامیل است) جبران مافات کنید وگرنه اگر منجر به خلاف شرع است تنها از راه دور سلام علیکی باشد کفایت می کند حتی تلفنی هم میشود . سعی کنید حالا هر جوری که شده با حرف زدن و کمی دلجویی قلباً یا لساناً رضایت بگیرید تا بارش از قلبتان برداشته شود .

یا علی مددی

سلام علیکم

آیا میشود از درویشی که وابسته به هیچ سلسله ای نیستند و سیر و سلوک دارند استفاده کرد ؟
آنهایی که دارای سلسله هستند چی ؟ مثلاً خاکسار ؟

تشکر

مدیرو بلاگ : سلام علیکم . اولاً از کجا تشخیص می دهید که درویشی سیر و سلوک صحیح داشته

؟ دوماً این امور باطنی است و تا توانایی احاطه بر نفس نداشته باشید از چه طریقی می فهمید که این فرد می تواند به شما کمک کند ؟ سوماً ما در احادیث و روایات از اتکا و رجوع به صوفیه منع شده ایم . چهارماً این همه علمای ربانی و عرفای عظام در کسوت روحانیت آمده و رفته اند و الان هم حضور دارند برای این است که ما از راه شریعت محمدی وارد طریقت شویم نه از راه های غیرقابل اعتماد . پنجماً ممکن است یک فرد مومن و باتقوا باشد . به اصطلاح آدم خوب و سالمی باشد و خوش صحبت باشد و ضرر نزند . با این حال چون نیت شما استفاده قلبی و باطنی است سرسپردگی به چنین افرادی هم اشتباه محض است .

یا علی مددی

جبران حق الناس موجب هتک ابروی خود میشود(مالی نیست)
مثلاً شخصی لقب خاصی داشته ما به دوستان ان شخص گفته ایم این لقب را دارد فقط خبر رسان بوده ایم

مدیروبلاگ:سلام علیکم.اگر میخواهید وارد عالم سیروسلوک عملی بشید ناگزیر از له کردن نفس و غرور هستید . اگر آبروی مومنی رو خدشه دار کردید باید جبران کنید . ولو اینکه آبروی خودتون بره . بزرگوار ! آبروی چه کسی تو این دنیا به دردش خورده که به من و شما سودمندباشه ؟ امیرالمومنین علی علیه السلام و ابی عبدالله الحسین علیه السلام از من و شما وجیه تر و باآبروتر نبودن ؟ اینها آبروی خدا بودن عزیزم . اما خون دادن برای خدا . از جون و مال و آبرو و اهل بیت شون گذشتن؟ حالا اگه ما کاری کردیم که آبروی کسی رفته نباید ازآبرومون مایه

بگذاریم؟ عذرخواهی انسان رو بزرگ میکنه .

یا علی مددی

سلام علیکم

تشکر از جواب تقریبا قانع کننده ی تان / اما اگر ما نهی شدیم از استفاده و رفاقت و نزدیک بودن با صوفیه ! پس چرا آیت الله کشمیری و آیت الله قاضی و سید بحر العلوم ها از درویش استفاده میکنند .

استفاده ی آیت الله کشمیری از مستور علی شاه که برای کسی پوشیده نیست ؟ !!
این بزرگواران که هم عالم به علم فقه و کلام بودند و از این احادیث مطلع بودند . پس چطور با صوفیه همنشین بودند !!

مگر آیت الله نخودکی از مرحوم تخته فولادی که درویش بوده استفاده نکرده ؟!
پس چرا در حالی که مانهی شده ایم ! بزرگان ما این چنین اند ???

تشکر اگر پاسخ بدهید .

التماس دعا

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ : سلام علیکم. بزرگوار ! چه کسی گفته این عرفایی که اسم بردید از صوفیه استفاده کردن؟ اگر میخاین به این بهانه سرسپردگی به صوفیه راتوجیه کنید بفرمایید . خودتان میدانید. اگر نورعلیشاه اصفهانی یا مستور علی یا تخت فولادی پیدا کردید بفرمایید استفاده کنید . بروید تخت فولادی ای پیدا کنید که الان مثل شیخ حسنعلی ای در خدمتش زانورده باشد. احتمال اینکه در بین فرقه های صوفیه معدود افرادی که مثلا شما اسم بردید وجود داشته باشن

هست. اما چرارهوزه ی شک دار . اینهمه بزرگان هستن شما میخاین صوفیه را اثبات کنید؟ خیلی عجیبه. خوددانی برادر . یا علی مددی

سلام /

۱ - فلسفه یعنی چه ؟

۲ - چه نقشی در کمال دارد ؟

۳ - مبتدی باید برای خواندنش از کجا شروع کند ؟

/ تشکر

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. لطفاً کتاب "کلیات فلسفه" دکتر گنجی رو مطالعه بفرمایید . در مقدمه این کتاب سؤالات شما جواب داده شده . این فعلا تنها مرجعی بود که به ذهنم رسید عرض کنم . البته "سیر فلسفه در جهان اسلام" ماجد فخری و "تاریخ فلسفه اسلامی" دکتر نصر هم هست . اما در کل به نظر بنده کسی که میخاد فلسفه بخونه باید قبلش منطق و کلام و کمی فقه هم خونده باشه . همینطور ذوقش رو هم داشته باشه . فلسفه / حکمت و عرفان جدایی ناپذیرند . دکتر صدوقی سها هم کتابی به اسم "تاریخ حکما و عرفای معاصر" دارن که اون هم مفیده . یا علی مددی

سلام علیکم /

۱- نظر حضرت عالی در مورد خواجه ربیع در مشهد چیست؟؟

۲- استاد تربیتی و مربی نفوس به چه کسی میگویند ؟

۳- استاد اخلاق به چه کسی گویند ؟

خیلی ممنون اگر جواب بدهید

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. ۱- نظر خاصی ندارم. بعضیها میگویند همان زاهدی است که در حال ذکر بود. وقتی خبر شهادت سیدالشهدا علیه السلام را دادند یکبارہ با تعجب گفت: حسین را کشتند؟! بعد استغفار کرد. گفتند چرا استغفار میکنید؟ گفت: بخاطر یک لحظه غفلتی که از یاد خدا کردم (حسین را کشتند!!!). یعنی زاهد به درد نخور و ابله. البته بنده به این حرف اطمینان کامل ندارم. تحقیق کردم نتیجه ای هم نداشت. ۲- عارفی که تحت ولایت یک عارف کامل رشد کرده باشد و حالا بعد از گذشتن از گردنه های نفس از نفس گذشته و لا اقل در سفر سوم باشد. باید توانایی شناخت لایه های مختلف نفس و احاطه بر نفوس را داشته و خودش صاحب ولایت شده باشد. ۳- استادی که بشود پای منبرش نشست و جدول مراقبت اخلاقی را تشکیل داد. رذائل و فضائل اخلاقی را بلد باشد و بشناساند. در راه سیر و سلوک میشود از چند استاد اخلاق استفاده کرد. اما استاد طریقت یکی است. یا علی مددی

سلام علیکم

آیا در مقامات عرفانی فنا و بقا بالاتر است یا شهادت فی سبیل الله ؟
میدونید میخوام بگم اگه عرفا اگه به فنا رسیدن ولی شهید نشدن چیزی را کم دارن و یا برعکس
در مورد شهدا ؟
تشکر

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. مقام شهود تنهایی از مراتب اولیای الهی است. نمیبینید بعضی از شهدا در لحظه آخر خنده ای بر لب داشتند و جانشان را تقدیم کردند؟ جمال جمیل وجه الله را لحظه ای دیدند و به شهادت رسیدند. این مقام و حالات در عرفای ما بصورت ملکه درمی آید. مگر نفرمودند: کور شود چشمی که صبح از خواب بیدار میشود و امام زمان (س) را نبیند؟ این حالات

برای اولیای خدا علی الدوام تکرار میشود. شهید خودش بواسطه ی تفضلاتی ساخته میشود و جان میدهد. اما عرفا بوسیله عرفا تربیت میشوند و هزاران شهید تحویل میدهند. رزقنا الله وایاکم. یا علی مددی

سلام // آیا همه آیات قران تاویل دارند یا نه فقط یک عده خاصی دارند . تشکر

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. تمامی آیات ظاهر و باطن و تاویل دارند . یا علی مددی

سلام علیکم / آیا نهج البلاغه هم ظاهر و باطن و تاویل دارد ؟

این علوم را از کجا میتوان بدست آورد ؟

آیا این ختومی که برای استخاره به مرحوم کشمیری (ره) داده اند ما هم میتوانیم انجام بدهیم ؟

آیا علم تعبیر خواب روش خاصی برای کسبش دارد ؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. در روایات داریم که فرمودند کلام ذو جوه است منتهی روایات نقل به

معناست و تاویل به اون اصطلاحی که تعریف میکنیم جور در نیاید. ممکنه یک فرمایشی بطنی هم

داشته باشه ممکنه صریح صریح باشه .

دستورات رو نمیتونید انجام بدید مگر اینکه زیر نظر استاد راه رفته باشید . اون هم استاد ذکر میده نه

اینکه شاگرد بره بگه من میخام این ذکر رو بگم!

جواب سؤال بعدی رو نمیدونم . یا علی مددی

سلام آیا تفکر در مرگ که برای مبتدیان سلوک است و برای سیر از عالم طبع و ماده به عالم خبال و مثال اهمیت زیادی دارد از شرایطش دوام آن در تمام لحظات است و یا در اوقات خاصی با احتساب مدت زمان نیست و آیا استاد تعیین میکند که حال فکر را تغییر داده و همه آنچه را اندیشیده در خود ببیند یا هرگاه تحیر و گیج شدن از یاد مرگ به سراغش آمد فکر را تغییر دهد؟ ببخشید اگر خیلی پیچوندم سوال رو

XX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. هیچ چیزی بدون تمرین و تکرار به دوام درنمیاد. چند روز قبل دستوراتی پخش نشده از علامه طهرانی (ره) دیدم. خیلی تعجب برانگیز بود. بعضی سخت و حجیم و بعضی بسیار آسون. اما کیفیت آسونها سخت بود. و اکثرا در وادی تفکر. هر مبتدی میتونه درقضیه مرگ فکرکنه. هر آدمی باید فکرکنه چون سرنوشت همه مون رسیدن به این مرحله است. تازه از مرگ همه چی شروع میشه. این ایامی که تو این دنیا گذروندیم و با تعبیر "یه عمر" ازش یاد میکنیم دربرابر حیات ابدی بعد از مرگ "یک لحظه" حساب میشه. حالا ما این یک لحظه رو سرگرم شهوترانی و خوردن و علافی و عیش و نوش و بطالت میگذرونیم. تفکر در مرگ که به مرور زمان انجام بشه یواش یواش لذت و توجه به این وابستگیهارو کم میکنه. دوامش اینجوری حاصل میشه. دوام هم براساس هدفه. هدف تو از اول باید معلوم کنی. انقطاع از این شیرینیهای تلخ دنیا و رسیدن به عسل ابدی. اگر مدتی مراقبه باشه و تفکر در مرگ هم باشه صفای باطن بوجود میاد. انشاءالله استاد هم در ادامه راهنمایی میکنه تا خلعت عبور از عالم ماده بر تن شما راست بایستد. یا علی مددی

سلام علیکم

وقتی میرزا مهدی اصفهانی شاگرد سید احمد کربلایی، اهل سیر و سلوک، اهل مکاشفه، اینطور منحرف شود وای به حال ما. پناه بر خدا از سوء عاقبت ما اگر خدا طرفه العینی توجه نفرماید. پناه

بر خدا.خدایا ما غیر از تو کسی رو نداریم.یا معین من لا معین له. بنده خیلی نگران شدم.
بفرمایید چه کنیم و چه نکنیم که ما اگر به اذن الله در راه افتادیم آخرش خراب نکنیم.
میرزا مهدی شاگرد سید احمد کربلایی بوده و اهل سیر. و معلومه که خوب هم پیشرفت کرده بوده
که اون مکاشفات رو داشته. چرا اینطور شد آخرش.
کسی که اون استاد رو داشته چرا اینطور شد؟
بنده نگران شدم.نگران
التماس دعا.

XX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.فقط بایدبه خداپناه برد و تحت هدایت استاد قرارگرفت و تبعیت کرد .
استدلالات شخصی میرزامهدی اونو به اینجا کشوند . یاعلی مددی
سلام علیکم. ممنون از پاسخ اخوی،
اما بنده مدعی داشتن علم و معرفت نیستم ولی اونقدر هم بی معرفت نیستم که از شنیدن این مطلب
گیج شده باشم.این پرسشی هم که کردم برای این بود که موضوع رو تازه شنیدم و خواستم شما در
این خصوص مطلبی بنویسید.
بعد این که من اصلا پامنبری ایشان نیستم و حتی نمی دوستم که ایشان این حرف رو زده و برای
همین از نوع پاسخ شما تعجب کردم و البته کمی دلخور!
به هر حال لینک کردن ایشان در لیست پیوندها به خاطر شناخت اجمالی هست که ازشون دارم و
الان هم اگرچه معتقد به حرفی که زدند نیستم، ولی فکر می کنم قضاوت عجولانه و نفی کردن
افرادی که شهره به استاد اخلاق هستند هم کار درستی نباشد وگرنه می توان به صرف موضوعی
بس عجیبتر و البته متقن تر، افرادی چون جناب امجد را با عبارت های آنچنانی از اهل بیت و
اخلاق بری دانست!

به هر حال از توجه شما ممنون. التماس دعا

یا علی

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. سوء برداشت کردید. جواب بنده متوجه شما نبود آقامصطفی. بنده کلی مطرح کردم. اصلاً روی حرفهام باشما نبود. دلخور نباش عزیز. علت اینکه اولش عرض کردم لینک ایشون رو برداریدنه تنها به خاطر این اتفاق اخیر بلکه موارد دیگه است. عدول ایشون از سیره علامه ی مرحوم و بقیه موارد علت اصلی است. متأسفانه بعضی آقایون تحت تاثیر اطرافیان خلف و ناخلف گاهاً اظهار نظرهایی میکنندکه پناه بر خدا. بنده قصد اسائه ادب خدمت شما رو نداشتم. بحث هیئت و هیئتی هارو هر وقت مطرح میکنیم مدافعان جاهل ناراحت میشن و معاندان مغرض خوشحال. اصلاً اگر این هیئتها و روضه هان بود که زودتر از اینها شایعه ی ۲۱ دسامبری محقق شده بود! اما آفات زیاد شده و کیفیت و غنای جلسات پایین اومده. خدا بحق اربابمون ابی عبدالله الحسین علیه السلام از همه ی جموامع شیعی محافظت بفرماید . یا علی مددی

داداش یه سوال دارم میخوام قشنگ تبیین کنید

شما و یکسری مطالب روی وبلاگ میگذارید از قبیل یکسری وبلاگ های دیگه مثل بقاء و فنا و طریق الی الله ۱ و ۲ و نور تشیع و کلی از این مطالب عرفانی و اخلاقی و فلسفی قرار میدن! علت چیه؟ چرا باید این مطالب را قرار داد؟ آیا بازی نشده؟ آیا وقت گذرونی نشده؟ دوست من واقعا قصد توهین و بی ادبی و تحقیر و ... رو ندارم بد متوجه نشوید! توضیح میخوام! تبیین میخوام! تشکر (هیچ قصدی هم از نام بردن این وبلاگ ها رو نداشتم به هیچ کدام توهین نشود)

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. بزرگوار! ما در آستانه ی آخرالزمان هستیم . امیرالمومنین سلام الله علیه

فرمودند: فرزند زمانه خود باش. اولاً کسی مطالب و بلاگی رو ۱۰۰ درصد تأیید یا رد نکرده پس هر کس موظف خودش بگرده و صراط مستقیم رو پیدا کنه. ثانیاً حرف شما هم غلط نیست. از یک طرف و بلاگ نویسی تبدیل به سرگرمی و دلمشغولی شده. اما خوب تو این آشفته بازار تبلیغات قوی علیه عرفان بدنیست که ما هم در حد خودمون کاری بکنیم. البته من بارها گفتم: راه راه خداست خودش هم حافظشه اما این سلب وظیفه نمیکنه. اینکه مادر باره عرفان و بلاگ و سایت میزینیم وظیفه همه است چون عرفان مساوی توحیده. آیا کسی با توحید و اصل وحدت مخالف هست؟ بله/ هستن. اونهایی که برداشتهای شخصی از معارف اسلامی دارن و منکر دریافتهای عرفانی هستن مخالفن. پس بدنیست ما برای تقویت خودمون و یاشناسوندن حقیقت طریقه عرفان شیعه کاری بکنیم. و بلاگ نویسی یک راهشه. اجبار نیست. ما چرا باید ناراحت باشیم از این کار؟ چرا میفرمایید چه لزومی داره؟ البته حق میدم به شما چون تبعات این انکارهای اولیه ی مخالفین رو نمیدونید. جایی میرسه که مقام ولایت هم خدشه دار میکنن. پس اگر شیعه هستیم و پیروی جاذبه و دافعه علی علیه السلام وظیفه همه ما دفاع از حریم عرفان شیعی که برگرفته از قرآن و روایت است میباشد. یا علی مددی

با سلام و تشکر از و بلاگ فوق العادتون

- ۱- بنظر شما برای سلوک بهتره انسان طلبه بشه یا نه؟ من دانشجوی مهندسی مکانیک هستم مدتهاست در این فکرم از طریق مهندسی درآمدی کسب کنم و به خلق خدا خدمت کنم و با صرف پول دین خدا رو تبلیغ کنم یا برم طلبه بشم و راه دیگه ای رو برم؟ بنظر شما یک روحانی در سلوک موفقتره یا یک مهندس که با درآمدش هم به نیازمندان کمک میکنه هم دین خدا رو تبلیغ میکنه؟ با توجه به اینکه یک طلبه از نظر مالی نمیتونه به فقرا خدمت کنه زندگی نامه عرفای بسیاری رو مطالعه کردم و ۹۹ درصدشون روحانی بودن
- ۲- آیا همه استعداد سلیمان شدن رو دارند؟ همه ما اگر نهایت تلاشمان را بکنیم میتوانیم به امثال آقای قاضی برسیم؟ آیا این ظرفیت و استعداد همگانی است؟

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. علت اینکه میگن در راه سیروسلوک طلبگی بهتره اینه که میفرمایند به
اجتهاد برسه و مقلد نباشه تا اگر مسئله پیش آمده نظر خودش عمل کنه و اینکه ممکنه جو درس
حوزوی بیشتر به در جو معارف و روحانیت بودن کمک کمه. غیر از این دو علت بزرگ و چند علت
کوچیک دلیلی بر حتماً طلبه بودن نیست. راه خدا راه باطنه نه لباس و دفتر و دستک. همه میتونن به
مقامات عالییه برسن. مراقبه میخاد و مجاهده و صبر و رضا. همه در محضر رب الارباب فقیرن. چه
مهندس چه طلبه. چه بسا خضوع و تواضع و استعداد یک مهندس از طلبه مغرور به لباس و سواد حوزه
بیشتر باشه. راه خدا صدق نیت میخاد نه جاه و لباس شهرت. خدمت به خلق میخاد و خوشرویی و
عزالت باطنی. همه میتونن به اذن خدا و به مشیت خدا آیت الله قاضی و سلیمان بشن. مشروط به
شرایطی که عرض شد. مهم داشتن شوق + مراقبه + میل دائمی + فهم و درک و بینش درست و دقیقه.
شما اگر یک مهندس سالم باشید بهتر از طلبه ی متکی به لباس و آداب و عادات تکلف آور حوزه
است. مصائب شما در حوزه بسیار بیشتر از آناه تونه. اونجا باید بانفس و غرور تون هم مجادله کنید.
پس ببینید کجا صدق نیت تون بیشتره و میتونید طهارت بیشتری پیدا کنید. یا علی مددی

سلام یه سوال دارم

مدت زیادی است بیش از ۱۰ سال برای مطلبی دعا می کنم و در حدی که به عقلم میرسه در
جهتش تلاش و سعی میکنم اما قضیه حل نمیشه

موردم واقعا برام مهمه و خیلی راحت بگم به راحتی نمیتونم ازش صرف نظر کنم..... قضیه هم امر
حلالی است و با کسی هم کاری نداره و کلا شخصی است..... و سرش واقعا دعا و... زیاد کردم

خلاصه.....

به نظر تون قضیه چیه.....؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

XX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. مرحوم آقای قاضی (ره) میفرمود: ۳۰ سال (حالا دقیق این سالها یادم رفته) برای یک حاجت دعا کردم اما بعدش فهمیدم به ضررم بوده. خواسته سیدقاضی ره بی شک شرعی/حلال/حتی شاید معرفتی و... بوده چون ایشون مجتهد مسلم و علامه بودن. اما به نفعش نبود و خدا هم نداد. اما ۳۰ سال در خونه ی خدا رو زد. خدا بخاطر اینکه ۳۰ سال علی الدوام در زد و ناامید شد مسلماً برتر و بهتر از خواسته خودش رو بهش داد. از طرفی قضیه ی مشیت رب هم درکاره. دلش بخوالد میده بی دلیل دلش بخواد نمی ده بی دلیل. ما از آن خدا هستیم و تعلق به خدا داریم. نسبت به خودمون مالکیتی نداریم پس هرکاری که خدا بخاد حق داره بکنه. از این دیدنگاه بکنیم خیلی از سختیها برامون آسون میشه. والله اعلم بالصواب/یا علی مددی

سلام علیکم

لطفاً در موارد زیر اگر اطلاعات خاصی را مستقیماً از زبان اولیای الهی شنیده اید بیان بفرمایید:

مرحوم آیت الله خمینی استاد عرفان عملی (از سیره عرفای توحیدی و در حد مرحوم آیت الله قاضی) داشته اند؟

آیت الله جوادی آملی استاد عرفان عملی (از سیره عرفای توحیدی و در حد مرحوم آیت الله قاضی) داشته اند؟

آیا مطالبی که در کتاب اسرار ملکوت درباره بعضی از بزرگان گفته شده است (فارغ از درستی یا نادرستی مطالب) بیان آنها درست بوده است؟ چون حتی سیره خود مرحوم علامه طهرانی هم جز در موارد خاصی این گونه نبوده است. علی القاعده همچنین مسائلی باید در مجالس خصوصی

بحث شود نه در کتابهایی که در اختیار عموم است و شاید خیلی ها قابلیت هضم نداشته باشند.
نظر بزرگان در این ارتباط چیست؟

مشکرم

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.درمورداول بله . ایشون محضرآیت الله ملکی تبریزی(ره)رو درک کرده اند . و درمورد دوم هم بله ازحضرت علامه طباطبایی(ره)استفاده کرده اند . در مورد سوم عرض شود که : گاهی انسان مجبوره که برای روشنگری ابهامات بعضی مسائل روبازکنه.کمااینکه مادروبلاگ طریق الی الله سالهاست عرض میکنیم که جزطریقه ی معرفت نفس هیچ طریقه ی معرفتی کامل نیست وجزوادی توحیدراه دیگرارجح نیست.خوب به این ترتیب بعضی ازاهل کرامت ومکاشفه خارج ازاین حیطه قرارمیگیرن.گاهی هم مجبوریم جواب اتهامات رو بدیم که روشنگری انجام میشه.امابنده بابت دادن بعضی اختلاف سلیقه ها وروشهای اهل توحیدمخالفم.چون هدف یکیه و چون مراتب افراد وشيوه هاوقابلیتهاشون متفاوته خوب طبیعیه که اختلافاتی باشه اما دراصلش شکی نیست . هیچکدوم ازشاگردان مرحوم قاضی(ره)اون یکی روتکذیب یاانکارنکردباونکه مراتب عرفانی وطریقتی شون فرق میکرداماچون آبشخوروهدف یکی بوددعوانبودوحتی بعدازمرحوم قاضی(ره)تایک دوره ای جلسات ادامه داشت.بستگی به این داره که بازکردن مسائل چقدرمفیدواقع بشه.یاعلی مددی

نویسنده: ملتمس دعا

شنبه ۳۰ دی ۱۳۹۱ ساعت: ۱۹:۳۱

در سفر جناب هاشم حداد به اصفهان و دیدار با بانو امین سوالی برایم مطرح است و آن اینکه از انجائیکه جناب حداد عارف کامل بود به چه دلیل برای اطلاع از مقامات معنوی و توحیدی بانو امین از ایشان سوال پرسیده شد؟ آیا از ملزومات عارف کامل بودن این نیست که شخص عارف با دیدن شخص پی به مقام معنوی و درجات توحیدشان ببرد؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیرو بلاگ: سلام علیکم. یک سؤال: رسول اکرم صلوات الله علیه در جنگ خندق چرا از اصحابشون نظر خواهی کردن که چه تاکتیکی داشته باشیم؟ همون جنگی همه جناب سلمان (ره) طرح کردن خندق رو دادن. چرا پیامبر خدا سلام الله علیه از افرادشون نظر خواهی کردن؟ مگه رسول الله نبود و عالم بالسر والخفیات نیست؟ مگر پیامبر نمیدونستن باید چی کار بکنن یا اینکه طرحشون مثلاً کامل نبود؟

بزرگوار! اولیای خدا روی زمین دارن زندگی میکنند و از ملزومات راه رفتن روی زمین خاکی حیات زمینی. والا همه ی اهل بیت علیهم السلام باید کارهاشون رو با کشف و کرامت و معجزه انجام میدادند. یا علی مددی

نویسنده: وحید

یکشنبه ۱ بهمن ۱۳۹۱ ساعت: ۱۰:۴۳

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آقای سلطان حسین تابنده نگران اعمال گذشته خود بود، و از پرونده ای که در دادرسی انقلاب اسلامی گناباد تشکیل شده بود نگران بود، به همین جهت برادرش آقای نور علی تابنده که به نهضت آزادی و ملی گرایان پیوسته بود، در تهران تلاش کرد که پرونده برادر خود را مختومه نماید؛ سرانجام.....

ادامه مطلب در وبسایت

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.صوفیان گنابادی دراین سالها خسارات زیادی واردکردندو تفکرات نادرستی رو به اسم تصوف وارد کردند.به هزار دغل درحال جذب نیرو هستند تا جلسات سلسله ای که دراین دهه ها تبدیل به کافی شاپ ادا و اصول شده حفظ کنند . بنده نسل درنسل و قطب درقطب و سیره به سیره ی این سلسله رومیشناسم.جز یکی دومورد که اونها هم در ابتدای این ناکجاآباد بودند (مثل جناب شاه نعمت الله ولی) وبعدازاونها انحراف پشت انحراف و طمع پشت طمع وارد این سلسله شد آدم حسابی بین شون خیلی کم هست . متاسفانه ازقشر کم بضاعت هم دراین سلسله بدلیل فقرفرهنگی وشریعتی زیاددیده میشه . همینطور اغنیایی که هرروز فربه تر میشن . خدایا ! افرادی که باعث تحقیر مذهب حقه شیعه میشن با ابداعات نفسانی و مطامع شخصی خوار و ذلیلشون بفرما.در راه سیرالی الله جز طریقه ی علمای ربانی در طریقت معرفت نفس مثل آیت الله حاج سیدعلی قاضر طباطبایی(ره) بقیه طریقه ها یا ناقصند یا منحرف . والله اعلم . یا علی مددی -
 عده ای معتقدند در حال حاضر استاد کامل سیروسلوک وجود ندارد و هیچ کدام از بزرگان سیر و سلوک و عرفانی که هم اکنون معروف هستند در جایگاه استاد کامل نیستند!
 آیا شما هم به این موضوع رو قبول دارین؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.استادکامل بی شک وجود دارد . نظر جناب شیخ اکبر هم همین است که درهر دوره بی شک ولی کامل که از جانب حجت خدا عجل الله فرجه مستفیض میشود حضور خواهدداشت . آقایانی که از لحاظ معرفتی ناقص هستند چطور ولی کامل راتشخیص می دهند؟جاهل چطور کمال علم عالم راتشخیص می دهد؟ بزرگان چون باب میل ما نیستند و طبق

داستانهای کتابهای زندگینامه عمل نمیکنند پس ناقصند. پناه بر خدا از اینهمه کبر و جاهلیت
عصر جدید. یا علی مددی

چکار کنم که گناه نکنم؟
خوشا راهنمایی کنین

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. خدا ترس باشید. یاد مرگ باشید. یاد قبر. یاد سنگ غسالخونه. یاد سنگ
لحد. یاد برهنه بودن در انظار عالم. یاد لحظات خروج روح از بدن و سكرات باشید. یاد اینکه معلوم
نیست چطور قراره جون بدید؟ با ایمان یا کافر؟ اگر فقط به خدا اعتماد و اتکا کنید و باهش رفیق
باشیم دیگه بخاطر مرام کشی میکنیم و دچار خطا نمیشیم. ما بخاطر دوستانمون حتی تعارفی ممکنه
کاری بکنیم یا نکنیم اما بخاطر خدا ...
یا علی مددی

سلام.

۱- مطلبی از آقای صمدی آملی در مورد اعتقاد جناب حسن زاده آملی در سایت های مخالف
عرفان و فلسفه منتشر شده (همراه فایل صوتی) که ایشان (جناب حسن زاده) فرمودند "ماهیت"
هم تشکیکی است و در ادامه آقای صمدی آملی در مورد مصداق مطالبی در مورد شمر و یزید و
امثالهم (لعنت الله علیهم اجمعین) آورده اند که برای این که برای کسانی که ندیدند ایجاد شبهه نکنه
از آوردن آن صرف نظر می کنم، فقط خواستم از شما خواهش کنم در این مورد (که فکر می کنم
ملاحظه فرموده باشید) تحلیل و تفسیری اگر مصلحت دانستید بیان کنید.

۲- آیا بین طریقه جناب حسن زاده و مرحوم قاضی تفاوت هست و اگر هست کدام کاملتر است

و اگر طریقه مرحوم قاضی کاملتر است، آیا تفسیر جناب حسن زاده در مورد تشکیک در ماهیت، ناشی از پایین تر بودن افقی ایشان نسبت به مرحوم قاضی است یا خیر؟

۳- از آیت الله بهجت (رض) مطلبی در مورد "وحدت وجود" نقل شده که ایشان فرمودند: "آنان (قائلین به وحدت وجود) وحدت حکمیه را با وحدت حقیقیه اشتباه کرده اند. من معتقد به وحدت حکمیه و کثرت حقیقیه هستم و ندیدم کسی (این مطلب را) گفته باشد آنها هم که قائل به وحدت حقیقیه هستند، عملاً همین اعتقاد را دارند. مثل سید محمد کربلایی، که یک شب تا صبح گریه میکند .

اگر وحدت حقیقیه باشد، گریه برای چه؟ (جمع میان) کثرت حقیقیه و وحدت حقیقیه، محال است، مگر اینکه کسی بگوید تناقض محال نیست؛ اگر صلاح دیدید در این مورد هم پاسخی بفرمایید.

مدیروبلاگ: سلام علیکم. مدتها پیش چندتاسؤال از آیت الله رضوانی کردم و ایشان هم جواب دادند. به بخش مقالات مراجعه بفرمایید. آیت الله حسن زاده اصرار دارند که فردی که می خواهد عارف بشود حتماً باید پایه های عرفان نظری رو خونده باشه. فصوص - تمهیدالقواعد و ... اما طریقه ی مرحوم قاضی (ره) براساس مراقبه ی شدید بود. حالا فرد خیلی هم درس نخونده باشه و اطلاعات نسبی هم داشته باشه قلبش زنده میشه (بواسطه مراقبه) و در درونش به جوشش درمی آید. مرحوم قاضی معتقد به اصل الهی وحدت الوجود بودند. توحید و وحدت یکیه. معتقدیم حقیقت همه چیز یکی است و ذات خداست. ما رو از وحدت به کثرت آورده اند تا دوباره به وحدت رجوع کنیم. درحقیقت چیزی جز ذات باری تعالی وجود نداره. لا موجود الا الله. و همه سایه ای بیش نیستند. بنده روون جواب میدم تا بقیه رفقا هم بتونن بخونن. اما بله اگر بخایم تنزل کنیم و بیاییم وسط میدون آزادی تهران بایستیم می بینیم که بله: اتوبوس هست. سبزه هست. پرندگان هست. برج هست. خیابون هست. گاهاً آدمی هم رد میشه!!!!!! یا علی مددی

سلام داداش نمیدونم اینکاری که میکنم اصلا درسته یا نه (همین نامه نوشتن به شما)
ولی میگم دیگه !

من خیلی افراط کردم ! زمانی نه نگاه به نامحرم میکردم نه آهنگ گوش میدادم نه گناهی نه غیبتی
و نه (جدا عرض میکنم)

اما حالا حالم عوض شده است ! میگویم این دخترها هم آدم هستند ! من نباید فقط خودم باشم !
بقیه را هم باید به سمت خدا بکشم ! همین شده که ! آهنگ گوش میدم (ولذت میبرم از آهنگ)
دیگر سعی بر حفظ چشمم ندارم ! میگویم نگاه با شهوت حرام است !! مهمانی میروم تولد دوستانم
که مختلط هست میروم !

ول نماز هام هم هنوز اول وقت میخونم ! قبلا اگه نماز شبم ترک میشد یک روز کامل ناراحت
بودم ! الان ته دلم خوشحال میشم که فقط یه نافله ی صبح باید بخونم و یه نماز صبح !!

نمیدونم منحرف شدم یا نه ! نمی دونم حالم خوبه یا نه x! داغ کردم ! اگه میتونی کمکم کن !
یا علی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیروبلاگ:سلام علیکم.جای شما بودم تو این سرمای لذتبخش پامیشدم یه سفرمشهدمیرفتم
وچشمهامو گوشهامو دستهامو دل وذهنمو برای مدتی به امام رضا علیه السلام عرضه
میکردم.مشرف بشید وبه حضرت تعهددید.این بهترین راه حله . ازطرفی اعمالتون روبا شرع
بسنجید.رساله توضیح المسائل وگناهان کبیره شهیددستغیب روبگذاریدجلوتون ببینیدآیاکاری
هست که انجام میدید وگناه محسوب میشه؟! گاهای وقتنی مدتی تو انجام مستحبات زیاده روی

میشه این اتفاقات میفته . یا اینکه هوای مقدس بودن فرد رو برمیداره این بلا سرش میاد . عیبی نداره . به نظرم بجای اینکه آهنگ گوش بدید خودتون برای خودتون بخونید. همون شعرها یا ترانه ها رو بخونید. نگاه به نامحرم گناهه . بالاوپایین هم نداره. باید ترک کنید. درشان دوستدار اهل بیت علیهم السلام رقصیدن و اختلاط با دختر نامحرم نیست. اگر به دختری علاقه دارید عیبی نداره دوست بشید و محرم بشید. اگر شرایط ازدواج دارید یا جلو بگذارید. اگر نیاز جنسی دارید از دواج موقت بکنید. کمی غرائز شما تداخل پیدا کردن پس باید سریعتر تنظیم کنید والا دچار افسردگی میشید. فعلا اکتفا کنید به نمازهای واجب و زیارت عاشورا. انشاالله درست میشه عزیزم. فقط کمی باید بخای. والا نفس و شهوت خیلی قوی ان. آگه خودتم از ته دل نخای خوب مسلماً نمیشه. لاحول و لاقوه الابالله العلی العظیم /سوره ناس و فلق و ذکر یا علی روزیاد تکرار کنید. یا علی مددی

سلام علیکم

هرچند شما از معدود و بلاگهای دینی هستید که نشان داده اید شخص منصفی هستید و وابستگی خاصی به شخص و نهاد و حزب خاصی ندارید و برای شما عرفای عظیم الشان سلسله شوشتریه (به کوری چشم آنهايي که نمی خواهند ببینند!) حجت هستند، ولی در بخشی از مطلبی که در مورد آقازادگان علامه طهرانی آورده اید کمی بی انصافی و تا حد زیادی پیش داوری کرده اید!

بله درست است که ماجراهای بعد از رحلت علامه بسیار باعث تأسف است و باید هر چه سریعتر طرفین فکری برای حل آن بکنند ولی یک سؤال جدی از شما دارم: شما بر چه اساسی می گوئید فرزندان علامه معلوم نیست صلاحیت و قابلیت دستور دادن و ذکر گفتن و تربیت شاگرد را داشته باشند یا نه؟ حتی در حد استاد اخلاق هم نباشند؟ آیا با مدرک این حرف را می زنید یا فقط حدس می زنید؟

شما که شخص منصفی هستید چرا با یک معیار همه را نمی سنجید؟ خیلی از افراد زنده هستند که

شما در این وبلاگ به آنها لقب عارف و ... داده اید. من کاری به این بزرگان ندارم. ولی شما بر چه مبنایی این کار را کرده اید و آیا مثل خیلی های دیگر مرکز صدور گواهی عرفان هستید؟! حجت شما چیست؟!

شما بر چه اساسی در مورد دهها نفری که الان به آنها به آنها عارف و استاد و ... گفته می شود چرا نمی گوئید این افراد هم مگر این کاره هستند و به راحتی یا آنها را تأیید می کنید یا حداقل چیزی نمی گوئید؟ من نمی گویم فرزندان علامه صلاحیت این کار را دارند ولی هم از نظر علمی خیلی قوی هستند و هم اینکه در جریانات اجتماعی (جدا از اختلاف بین خودشان!) نشان داده اند که خیلی آزاد اندیش تر و دقیق تر هستند.

بنده وابستگی ای به شخص خاصی ندارم. ولی حرفم این است که : راه درست این است که اگر قرار است افراد را بسنجیم باید با معیارهای یکسان بسنجیم و آنجایی که هم سنجش و نظر دادن در مورد افراد در حد ما نیست کار را به اهلش واگذار کنیم و از نظر دادن خودداری کنیم چون دچار عواقبش می شویم!

xx

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. همونطور که فرمودید قیاس کردن و میزان گذاشتن برای افراد کار فوق العاده مشکل و یا حتی محاله. بنده هم اینکار رو انجام ندادم بزرگوار. بنده افرادی رو که طبق مبانی عرفان شیعه و معیارهای نظری و عملی طی طریق کرده باشند عارف میدانم. ما عارف کم نداریم. اما عارف واصل یا عارف کامل خیلی کم هست. این یم مطلب. در خصوص این بزرگواران: بنده چیزی رونفی نکردم. اگر توان ارشادات سلوکی دارند خوب دارند و اگر ندارند باز هم خودشون میدانند. در اینکه هر دو بزرگوار از والد معظمشون بهره بردند هم حرفی ندارم. و اینکه از لحاظ علمی به اجتهاد رسیدند هم باز به عهده خودشونه. بنده این روستوال دارم که : چرا دونفر اون هم برادر اون هم فرزند عارفی مثل علامه طهرانی که هم خودش و هم فرزندانش خیل کثیری از عرفا و اولیا رو درک کرده بر سر قضیه

ی وصایت درگیرند؟ این یعنی یکی از این دو بزرگوار داره مسیر رو اشتباه میره. وقتی منبع فیض هردو یکیه پس یکی داره اشتباهی آب رو کثیف میکنه. فرقی نداره که کدومشونه. این نتیجه برای هرکسی که بی طرف باشه بدست میاد. و این خوب نیست. هردو با شمشیر اصلاح و انتساب به علامه دارن مجادله میکنن. غیر منطقی عرض میکنم؟ بنده به هردو آقا زاده و بیت شریف علامه احترام میگذارم اما مادر دوره بدی هستیم. ناخواسته نباید آب به آسیاب ضد عرفان بریزیم. بی شک هردو بزرگزاده از نفس والدشون استفاده کرده اند اما چرا نتیجه این دو استفاده از یک مجرا چنین شده؟ و مطلبی دیگه: شما اگر دقیق و بلاگ رونگاه کنید بنده به هیچ فردی خارج از حیطه ی معرفت نفس توجه چندانی نکردم. چون رویه ی و بلاگ از اول تقریباً اینطور در نظر گرفته شده و وزیر مدح و ثنای مبالغه آمیز به کسی لقبی ندادم. والله اعلم بالصواب. یا علی مددی

چیکار کنیم که دل بدیم آخه خیلی به این اصطلاح برمیخورم؟؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیر و بلاگ: سلام علیکم. درون آدم تابه یک سکوت به یک آرامش نرسه نمیتونه درست راه خدارو طی کنه. این که درون ما همش داره حرف میزنه و امر و نهی میکنه و تصمیم میگیره و هی رنگ به رنگ میشه باید به سکون برسه. یکی از راه هاش سکوتته. توی روز بین ما چقدر حرف میزنیم؟ باید کمش کرد. توی روز چقدر تلویزیون و فیلم و موسیقی و سی دی و اینترنت مشغولمون کرده؟ وارداتمون از این چیزها میبینید چقدره؟ خوب تمام فکر و ذهن پر شده از این واردات بی مصرف. تا اینهارو اصلاح نکنیم "دل" بدست نمیاد. ما اصلاً "دل" نداریم که بخایم به خدا بدیم. باید کمی طهارت "دل" بدست آورد/ از گناهان کم کرد/ واردات اضافه و غلط رو حذف کگرد تا به یک ثبات قلبی برسیم. اون موقع است که خود خدا راحت میندازه. خدا همین و میخاد. یک قدم ما برداریم خدا صدتا بر میداره. یا علی مددی

سلام

طاعات و عبادات شما مرضی حجت الله

امام زمان.عج.

بیخشید یه پیشنهاد داشتم

برخی مطالب سنگین و پرمعنا که شما به صورت عریان و آشکارا

در وبلاگ میگذارید ممکن است تبعات خوبی نداشته باشد

استخاره کنید اگر خوب اومد ادامه دهید.

یاخیر حبیب و محبوب

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. وظیفه ی رفقای ما در قبال مطالب وبلاگ اینه که مطالبی که متوجه میشن رو بیشتر بررسی کنن و مطالبی که شک و شبهه داره رو سؤال کنن و مطالبی که درک نمیکنن رو دنبالش برن یاد بگیرن. شبیه وبلاگ طریق الی الله خیلی کم هست. باید با معارف آشنا شد. والا اگر میخاین فقط زندگی نامه و قصه بگذارم؟ باید با معارف بلند و عالی شیعه آشنا شد. اونهایی که مخالف سبک ماهستن یا بی سوادها هستن یا افرادی هستن که مدعی اند. اینکه باید در حجاب باقی بمونن فکر ابلهانه ایه. چون اونیه که محجوبه ذوق و اشراق فردیه نه مبانی. والا خیلی از مطالبی که عرضه میشه رو میتونید تو کتابفروشیها پیدا کنید. خدا کممون کنه. یا علی مددی

شبهه ای برایم مطرح است. از سختی راه نیز هراس بسیار دارم. چهل گام آیت الله کمیلی خراسانی را که مطالعه نمودم از فهرست اعمال گوناگون و نیز ضعف خود بر خود بسیار ترسیدم. ترس آنجا بیشتر میشود که برخی بزرگان، برخی از دیگر بزرگان را ناتمام و یا حتی گمراه می دانند و عمری بیهوده بر راهی رفتن و آگاهی از مسیر اشتباه، ویران گر است. ای کاش این راه کمی و فقط کمی آسان تر و شفاف تر می نمود.

شیخ خیاط با آن همه کرامت و تقوا که در طریقت توحیدی معرفت نفس نبودند پس صد هزار آه و افسوس به حال این حقیر ناچیز غافل عافیت طلب عشق از اول خونین بود تا گریزد هر که بیرونی بود

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. شبهه ی شما راهکار داره و اونم اعتماد به خداست. تا حالا فکر کردی چقدر به خدا اعتماد داری؟ ماها معمولاً به خودمون بیشتر از خدا توکل و اعتماد داریم . وقتی اعتماد به خدا زیاد شد اونوقت به قدرت الهی شماره رو از چاه تشخیص میدی. این مرحله ی اول . بعد باید بوسیله مطالعات دقیق و ارتباط با اهل خبره متوجه هدف اصلی و کاملتون بشید . هرچی آدم متقی بخواد خدا بهش میده - شیخ رجبعلی اون چیزها رو خواست آیت الله قاضی هم چیز دیگه . وقتی در برابر خدا قرارگیری و فقط مقصدت خدا باشه نهایتاً بقیه ی گول زنکها سد راه میشن . سوره یاسین هر روز صبح باعث نورانیت قلب میشه و آرامش میده. یانور الانوار. یا علی مددی

سلام

یکی از دوستان میگفت که افرادی که بعضاً گفته میشه دیده برزخی دارن نمیتونن صورت برزخی انسانهای دیگه را ببینن چون این با ستار العیوب بودن خداوند مغایرت دارد. ایا این گونه است ؟ و اگر این گونه نیست چگونه میتوان جواب او را داد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مدیر وبلاگ: سلام علیکم. این جور نیست که حتماً اهل معنا دید برزخی داشته باشند . این " حس " یکی از پایینترین حالاتی است که برای عرفا روی میده . بهمین دلیل اکثراً طی می کنن یا توجه نمیکنن یا تقاضا نمیکنن از شون گرفته بشه . اگر هم دچار این وضعیت بشن به اذن خداست .

اولیای خدا همون مظهر ستاریت رو دارن و محل رجمع برای ارشادن . پس تناقضی نداره . یاعلی مددی

عبد عاصی: با توجه به اینکه تعداد کامنتها زیاد شده بود و مطالعه آنها کمی دشوار شده بود لذا گزینشی کردم و پرسش های مفید را جدا کردم. از ۲۶۲ کامنت اخیر ۲۸ تای آنها را جدا کردم (تو خود حدیث مفصل بخوان ...) که امیدوارم خواندشان سودمند باشد. بخش جدیدی با عنوان پرسش و پاسخ ایجاد شده که هر چند وقت یکبار با انتخاب مفیدترین پرسش و پاسخ ها به روز می شود.

اولین گروه منتخب را در ادامه مطلب مطالعه بفرمایید.

شنبه دوازدهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

ما را با خودت ببر...

عبد عاصی: یکی از بزرگان می فرمود: وقتی سیدالشهدا علیه السلام از اسب بر زمین افتاد آرام خودش را بلند کرد:

بر نیزه تکیه داد و سرش را بلند کرد زحمت کشید و پلک ترش را بلند کرد

جبریل را تشر زد و فرمود جمع کن او هم ادب نمود و پرش را بلند کرد

از لای دست و پای (چکمه های) خلائق نگاه کرد تا تل زینبیه سرش را بلند کرد

فرمود حسین هست نفس می کشد هنوز تیغ دوشعبه ی پدرش را بلند کرد

دستی به یک شمشیر شکسته و دستی به یک نیزه گرفت و بدن مبارک را راست کرد. در این حال ملاحظه می شد که از تابش آفتاب بر آن هیبت الهی بر روی زمین لفظ جلاله ی «الله» نقش بسته بود؛ یعنی سایه ی حضرت با شمشیر و نیزه ی متکا لفظ «الله» را جلوه داده بود (والله اعلم)

حالا این برداشت ذوقی است یا کشفی است خدا می داند اما هرچه باشد صحیح است. انسان کامل مظهر جامع جمیع صفات خدا و نماینده ی «الله» در تمامی عوالم است. (مراجعه کنید به شرح فص یکم فصوص الحکم)

از باب الزینب سلام الله علیها که وارد شوید در سمت راست مزار آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) و آیت الله سید مرتضی کشمیری (ره) است و در مقابل ضریحی کوچک دیده می شود که نور سرخ آن چشمت را تا یک خاطره ی دوردست می برد.



خاطره و خیالی که باورش مثل بقیه ی خیالها هیچوقت فراموش نمی شود و کمرنگ نمی گردد. یک اتاقک ۹ متری و کمی گود که دیوارهایش آینه کاری و کاشی دارد. کمی که گود تر می شود اگر توانش را داده باشند صدای پای ملائک را خواهی شنید. همینطور صدای پای اسب ها را...

بر زانو ایستاد و سپس خورد بر زمین جان جهان به نیمه نفس خورد بر زمین



در داخل پنجره ی گودال قتل گاه یک سنگ مرمری دایره شکلی را می بینی که گرداگرد آن جمله بسیار زیبایی از یکی از شاعران شیعه نقش بسته است. متن این جمله زیبا و ترجمه آن به این شرح است:

"إن كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى فيا سيوف خذيني"

ترجمه: «اگر دین محمد (ص) جز با کشتن من پا بر جا نمی ماند پس ای شمشیرها مرا دریابید»

ما چیزی از وقایع گودال قتل گاه درک نمی کنیم. ما تجلی امام عصر سلام الله علیه در هنگامه ی شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را درک نمی کنیم. ما شهود زینب کبری سلام الله علیها از تجلی رب الارباب جل جلاله را در گودال درک نمی کنیم. ما معنای برافروخته بودن جمال جمیل وجه الله در گودال را درک نمی کنیم. ما مفهوم گیسو خون آلود کردن صدیقه ی کبری سلام الله علیها به خون گلوی ذبیح کربلا را درک نمی کنیم. ما علت صداها و الحان عجیب حول حائر حسینی را درک نمی کنیم. ما از گودال قتل گاه هیچ چیزی درک نخواهیم کرد مگر آنکه...

قابل اسرار دید آن سینه را مستعد جلوه دید آینه را
معنی اندر لوح صورت نقش بست آنچه از جان خواست اندر دل نشست
آفتابی کرد در زینب ظهور ذره ای زآن آتش وادی طور

شد عیان در طور جانش رایستی
 عین زینب دید ز ینب را به عین
 غیب بین گردید با چشم شهود
 دید تابی در خود و بی تاب شد
 صورت حالش پریشانی گرفت
 خواست تا بر خرمن جنس زنان
 دید شه لب را به دندان می گزد
 رخ ز بی تابی نمی تابی چرا
 کرد خودداری ولی تابش نبود
 از تجلی های آن سرو سهی
 سایه سان بر پای آن پاک اوفتاد
 * * *

از رکاب ای شہسوار حق پرست
 شد پیاده بر زمین زانو نهاد
 گفت وگو کردند با هم متصل
 این بآن و آن باین از راه دل
 دیگر این جا گفت وگو را راه نیست!
 پرده افکندند و کس آگاه نیست!

بله! فقط از عمان سامانی برآمد که الحق هم برآمد که «مگر آنکه...» را ادامه دهد. گودال قتل
 گاه محل تجلی تام و تمام «الله» بود. سلطان محبت به زیباترین وجه ممکن خودش را نشان داد.
 اگر زینب سلام الله علیها ندیده بود که نمی فرمود «ما رایت الا جمیلا». باید همپای عمه جان
 شیعه رفته باشی تا آن حقیقت وحدت را ببینی. باید لااقل یک قطره از جام بلا که انبیا و اولیا
 توانش را نداشتند چشیده باشی تا در «وحدت سرا» راحت بدهند. والا عاشقی که کار شیاد نیست.
 کار منافق ظاهر و باطن نیست. با انواع و اقسام شرک خفی جایی برای ما در محیط سراسرار و
 دائره ی نورالانوار نیست (نامه ی نهم آیت الله سعادت پرور را بازبینی بفرمایید)

خدای جلیل در گودال قتل گاه «حی» و «قیوم» بودن خودش را نشان داد. مگر نشنیدید که بعد از واقعه ی طف حیوانات اهلی و وحشی می آمدند و دور هم عزاداری می کردند؟ مگر داستان شیری که از بدن های مطهر پاسبانی می کرد را نخوانده اید؟

این دریچه ای که خدا در روز عاشورا از گودال قتل گاه به سمت خودش باز کرد حجاب دیگری ندارد. اگر تو هم سرت را روی دستت بگیری و در محضر خدا وارد شوی آن محبوب ازل و ابد را بی پرده خواهی دید چونکه: پری رو تاب مستوری ندارد ...

آنچه از روضه و حقیقت کربلا و گودال قتل گاه به ما رسیده شاید کمترین مقدار ممکن باشد. پس ببینید وقتی اولیای خدا وارد حرم امن الهی از ناحیه ی مقدسه ی سیدالشهدا علیه السلام می شوند چه چیزها که نمی بینند! چه چیزها که نمی شنوند؟ چه چیزها که حس نمی کنند؟ چه چیزها که نمی نوشتند؟ چه چیزها که ... چه چیزها که ... چه چیزها که ...

حسین علیه السلام همه چیزش را برای خدا داد. آیا خدا کریم تر است یا حسین؟ پس خدا در قبال حسین علیه السلام چه می کند؟ مقام انسان کامل که صاحب ولایت کلیه ی الهیه است از همین جا به راحتی تبیین می شود.

اما حسین جان!

تو را در ابتدا از حال بردند سپس با نیزه در گودال بردند

همینکه سر جدا شد از تن تو ز پای دخترت خلخال بردند

نمی دانم باز هم بگویم که:

حرف حق زد چه قدر نیزه به خوردش دادند آب می خواست سر نیزه به خوردش دادند

حرف حق زد دهنش را پر خون کرد سنان نیزه در حلق حسین کرد و درآورد سنان

لگد از بغض علی بر سر و بر روش زدند جلوی مادر من چکمه به پهلوش زدند

با سر نیزه نشین وارد شهرش کردند یک سفر آمده بودیم که زهرش کردند

ما را با خودت ببر! ما را ز ما بگیر و با خودت ببر! ما پای آمدن نداریم. ما را با خودت ببر...

چهارشنبه نهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

نامه های آیت الله سعادت پرور - نامه نهم

عبدعاصی: این نامه از مهمترین و زیباترین مکتوبات آیت الله سعادت پرور (ره) است. حتماً بخوانید و سوای لذت ببینید که دیدگاه یک عارف به دنیا و سختی های آن چگونه است و چطور نگاه می کند.

بسمه تعالی

در مورخ ۲۴ محرم الحرام سنه ی ۱۳۷۷ هجری قمری از مشهد مقدس، به یکی از دوستان ارسال شده است.

تصدقت کردم!

دوش، سودای رُخس گفتم ز سر بیرون کنم

گفت: کو زنجیر؟ تا تدبیر این مجنون کنم؟

آری، دشواری راه و تاریکی شبهای هجران برای سالک، بدترین مصیبت است، لذا گاه به فکر آن افتد که سودای یار از ضمیر خود خارج کند و دست از این کار بکشد. لیک یار را با ما محبتی است پنهان از دیده ی ما، چون این خیال در ما ایجاد شود، با زنجیر محبتش ما را در بند خود اندازد و انعام هایی کند، چون قدری اشتیاق تازه و جدیدی در ما پیدا شود، نزدیک است که به واسطه ی انعامات، از تحت عبودیتش خارج شویم، باز زنجیر عبودیت به گردن ما نهد.

آری! وادی عشق حق، وادی عجیبی است، صدها در آن افتند و یکی به مقصد پی برد، با آنکه جذبات حق در هر حال، او را از انحرافات و ادبارها به سوی خود می کشد، لکن جهل ما، ما را بدان دارد که گرفتار نهنگ ها و آتش ها و ... بشویم و الا حق، دست خود را از سر کسی برنداشته و نخواهد داشت.

پس از این کلمات، دو روایت به نظر مبارکتان می رساند:

۱ - عن حسین الصیقل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: لا تقبل الله عزوجل عملاً الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل؛ فمن عرف دلته المعرفة علی العمل و من لم يعمل فلا معرفة له، ان الايمان بعضه من بعض.

خداوند متعال هیچ عملی را جز با شناخت نمی پذیرد و هیچ شناختی جز با عمل نمی باشد، پس آن کس که شناخت، این شناخت او را به عمل راهنمایی می کند و هرکس اهل عمل نباشد، شناختی ندارد. چون برخی از شاخه های ایمان از برخی دیگر سرچشمه می گیرد و از یکدیگر جدا نمی باشند.

۲ - عن سفیان بن عیینة قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: وجدت علم الناس فی اربع: اولها ان تعرف ربک و الثانية ان تعرف ما صنع بک و الثالثة ان تعرف ما اراد منك و الرابعة ان تعرف ما یخرجک من دینک.

دانش مردم را در چهار چیز یافتیم: اول آنکه پروردگارت را بشناسی و دوم آنکه رفتار و معامله او را با خود بشناسی و سوم آنکه پی ببری از تو چه می خواهد و چهارم آنکه پی ببری چه چیز تو را از دین خارج می کند.

اولین قدم ما در زندگی، باید برای این مقصد باشد و دائماً در فکر این معنی باشیم تا خودِ این فکر و اندیشه، ما را ناچار به راه راست و عمل صالح بدارد و بالاخره به سرآورده ی وصال و معرفت برساند.

پایان

چهارشنبه نهم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

"سید عارف در بیان شیخ عارف"

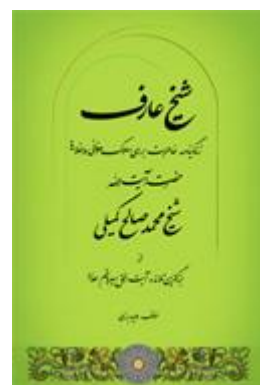
عبدعاصی: کتاب «شیخ عارف» که به تازگی چاپ شده حاوی مطالب بسیار بسیار کاربردی برای دوستانی است که قلباً مشتاق حرکت در راه خدا هستند. ظرائفی از حالات مرحوم سید هاشم حداد (ره) در آن بیان شده که بنده به جهت اینکه قابل تشریح نیست از اشاره به آنها خودداری کردم اما اهل معرفت و خواص به روشنی متوجه این ظرافت ها و سیر حالات این موحد کبیر در این کتاب خواهند شد. چند نکته زیر را انتخاب کردم تا رفقا متوجه بشوند که هر چه درباره ی یک رجل الهی و یک عارف کامل کتاب نوشته شود باز هم انگار ذکری نشده است.

برای تهیه کتاب «شیخ عارف» که فرمایشات عارف وارسته حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله) است می توانید به سایت ایشان مراجعه بفرمایید. خدای متعال همه ی ما را از راستگوها قرار دهد انشاءالله.

۱ - همواره، استاد مغفور ما، سید هاشم حداد قدس سره الشریف ما را به خواندن دیوان ابن فارض توصیه می نمود و بر این توصیه اش تاکید فراوان می کرد. از این رو که در دیوان ابن فارض اشعار و ابیاتی است که بر احوال مختلف سالکین قابل انطباق است.

۲ - ایشان خیلی حرف نمی زد. یک ساعت پیش ایشان می نشستیم حرفی از ایشان نمی شنیدیم بلکه ایشان معارف را از راه باطن منتقل می کردند. ما منتظر می شدیم که صدای ایشان را در اذان و نماز بشنویم.

۳ - استاد، فردی بود که نسبت به پیشرفت های علمی، بی تفاوت نبود و فکری باز داشت و از کالاهایی که در آن زمان، به عنوان کالاهای جدید مطرح بود، استفاده می کرد. بطور مثال دوستان برای او از ایران ضبط صوتی آوردند و ایشان با آن صدای بعضی از دوستان از جمله حقیر که دعای کمیل را از حفظ می خواندم، ضبط می کردند و همچنین رادیوئی داشتند که از آن استفاده می کردند.



۴ - گاهی، استاد، خصوصی به نجف می آمدند. گاهی، ما مطلع می شدیم و گاهی، نمی شدیم. در یک سفر من مطلع شدم که ایشان به نجف آمده اند و قرار بود که با خانمشان به زیارت آقا امیرالمومنین علیه السلام بروند و به جای اینکه به منزل رفقا یا هتل بروند، جایی از صحن مطهر را جایگاه خودشان قرار داده بودند. من با ایشان در صحن مقدس برخورد کردم. تا من را دیدند دو نفری به راه افتادیم. ایشان در آن موقع حال ملکوتی خاصی داشتند. توجه ایشان به عالم باطن و وحدت بود و نسبت به عالم کثرت انقطاع داشتند و نمی توانستند به عالم ظاهر توجه کنند. از کوچه ها عبور کردیم. در آنجایی که عبور می کردیم ناگهان نگاهمان به مدرسه سید (آیت الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة) افتاد. فرمود: برویم داخل مدرسه. از پله های مدرسه که پائین آمدیم من دیدم که استاد در دیوارها و ساختمان این مدرسه، تفکر می کردند. انگار آینده آن مدرسه و طلابی که آنجا تربیت می شوند را مشاهده می کنند و سپس در مورد مدرسه سید نظر مثبتی ابراز کردند و فرمودند: از این حوزه طلابی بیرون می آیند که به دین خدمت می کنند.

۵ - غذای استاد ساده، پاک و حلال بود و حتی از غذاهای شبهه ناک دوری می کردند. سادگی غذا به این معنا نبود که همیشه غذایشان نان با سبزی یا نان با فجل باشد، این غلط نقل شده است بلکه ایشان از غذاهای گوشتی هم میل می کردند و به آبگوشت و کباب کوبیده علاقه داشتند. البته سعی ایشان بر آن بود که در شب غذایشان سبک باشد.

۶ - ایشان شاگردان را از غذای بیرون منع نمی کردند (البته به حلال بودن آن و دوری از غذاهای شبهه ناک توصیه می فرمودند) در یک سفر زیارتی که ایشان به نجف آمده بودند. من با ایشان همراه بودم فرمودند: بیا برویم مغازه کبابی. زیرا ایشان به کباب کوبیده علاقه داشتند و یا منظور ایشان این بود که به من برسند و من را تقویت کنند زیرا من سابقه ی کسالت جسمانی داشتم.

۷ - راجع به حوزه ها و علما نظرشان این بود که می فرمودند: «خیلی سخت است که طلاب علوم ظاهری بخوانند ولی تهذیب نشوند.» زیرا که می فرمودند: علم حجاب اکبر است. حجاب بسیار بزرگی است. خیلی سخت و ناراحت کننده می باشد که فرد در مراتب علمی ترقی کند، ولی از نظر معنوی ساخته نشود و این معلومات برای او مثر ثمر نگردد بلکه نظرشان این بود که طلاب با دو بال علم و عمل باید پرواز کنند تا به مقصود برسند.

۸ - سید حداد با لطف زیاد و حساب شده، قابلیت و ظرفیت تازه واردها را در نظر می گرفتند و به همان اندازه، دستور می دادند، آن هم به مقداری که طرف را به مشقت نیندازد.

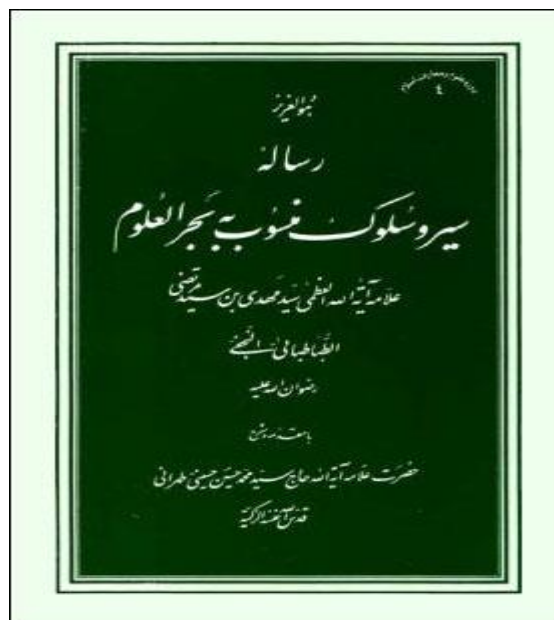
۹ - گاهی با ایشان به حرم مشرف می شدیم ایشان به یکی از شاگردان می فرمودند: زیارت نامه بخوان. در این هنگام خود استاد در شاگرد تصرف می کردند و به آن صورتی که ایشان می خواست عبارت خوانده می شد مثل این بود که استاد می خواند و شاگرد تنها صدا را منتقل می کند.

۱۰ - استاد سید هاشم حداد (ره) هنگامی که مصائب امام حسین علیه السلام را می شنید بسیار گریه می کرد و بعضی اوقات هنگامی که در ایام عزای حسینی سخنرانان به منزلشان می رفتند به آنها سفارش می کرد که روزه را با خلوص و سوزش قلب بخوانند و آن وقت سید می نشست کنارشان و با تمام وجود مانند مادران فرزندان مرده، گریه می کرد و شدیداً از مصیبت‌های بیان شده متأثر می شد.

۱۱ - فتوحات محیی الدین عربی را علامه طهرانی قرائت می کرد و ایشان با روش خاصی روی حالات خود تطبیق می داد و نکات عرفانی آن را گوشزد می کردند.

شناخت «استاد» در بیان جناب سید بحر العلوم (ره) و علامه طهرانی (ره)

عبد عاصی: با توجه به مهم بودن این مطلب خوب است که رفقا با دقت مطالعه کنند. می توانید مطلب زیر را در کتاب رساله ی سیر و سلوک بحر العلوم با مقدمه و شرح حضرت علامه طهرانی (ره) در فصل دوم / مطلب بیست و یکم مطالعه نمایید.



شیخ و اوستاد

و این بر دو گونه است: استاد خاص و استاد عام.

استاد خاص آنستکه بخصوصه منصوص و مخصوص به اشاره و هدایت است که نبی و خلفای خاصه اوست؛ و استاد آن بود که به خصوص مأمور به هدایت نباشد و لکن داخل در عموم فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لآ تعلمون (سوره نحل آیه ۴۳) باشد؛ و سالک را در هیچ حالی چاره‌ای نیست

از استاد خاصّ اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد. چه آداب وطن را نیز او می‌آموزد و والی آن مملکت نیز او است.

و ضرورت عامّ در حال سلوک است، بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات ذاتیّه و صفاتیّه شد نیز همراهی او در کار؛ و آنچه از ارباب سلوک در باب آداب و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده‌اند مراد استاد خاصّ است اگر چه در عامّ نیز واسطه قیام او در هدایت مقام خاصّ به حسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است.

و آنچه اکثر می‌فهمند از توقّف سلوک بر شیخ آنستکه طلب سلوک بی‌راهنمائی شیخ و استاد و متابعت او صورت نیندد؛ و این اگر چه چنین است و لکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر، چه مرافقت استاد خاصّ در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر، چنانچه رمزی از آن بیاید، از اهمّ شرایط و اعظم لوازم است و مرافقت استاد عامّ نیز سیّما از برای مبتدی اولی و آنسب.

و معرفت استاد خاصّ در بدو امر به طریقی است که در تحصیل ایمان اصغر گفت و در آخر خود را شناساند.

راه شناخت استاد عام

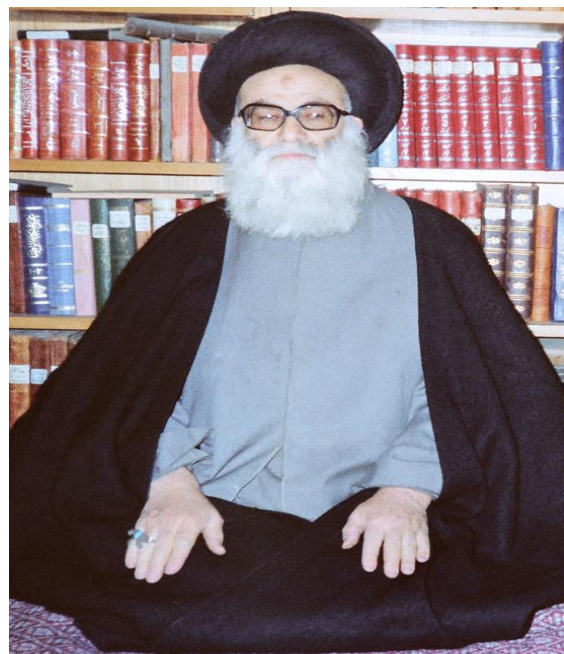
و اما استاد عامّ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت او در خلاء و ملا و معاشرت باطنیّه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او؛ و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقائق نکات و اظهار خفایای آفاقیّه و حبایای انفسیّه و تبدل بعضی از حالات خود، به متابعت او فریفته نباید شد، چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر ماء و نار و طیّ زمین و هوا و استحضار از آینده از امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از این مرحله تا سرمنزل مقصود راه بی‌نهایت است.

و بسی منازل و مراحل است و بسی راهروان این مرحله را طیّ کرده و از آن پس، از راه افتاده و به وادی دزدان و ابالسه داخل گشته و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از امور حاصل،

بلکه از تجلیات صفاتیّه نیز پی به وصول صاحبش به منزل نتوان برد؛ و آنچه مخصوص واصلین است تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربّانیّه‌اش، نه روحانیّه .

و از برای معرفت استاد و شیخ طریقه دیگر است که به آن اشاره می‌شود، انشاء الله.

علامه طهرانی (ره) در پاورقی این صفحات چنین آورده اند که:



اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده اند در هر زمان ممکن است متعدد باشند و هریک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین، لیکن امام و خلیفه ی رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مهیمن بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست و تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجه او باشد و این همان معنای مرافقتی است که مصنف فرموده است زیرا که موافقت از رفاقت و رفیق مشتق است و مسلماً مرافقت بدنی شرط نیست، بلکه مرافقت روحی لازم است و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولیّ بر سالک سیطره دارد، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت صادق شود؛ و عمده ی سیر و حرکت سالک به واسطه ی این مرافقت با امام صورت می‌گیرد، که مصنف (ره) از او تعبیر به

استاد خاص فرموده است و در زمان غیبت کبری منحصرأً اختصاص دارد به وجود حضرت امام
زمان حجة الله البالغة محمد بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه.

و اما سائر اولیاء که دستگیری می کنند، اولاً به تبعیت از اوستاد خاص است و اما در زمان تمکن،
دستگیری آنان ضروری نیست گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد.

و مرافقت سالک با اوستاد عام نیز لازم است، زیرا که نفحات رحمتیه از جانب رب العزة توسط
حجاب اقرب که همان استاد خاص است به توسط قلب استاد عام به سالک می رسد.

بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل بماند که از استفاضه ی معنویات او محروم
خواهد ماند.

اما اولیائی که بدون توسط امام و استاد خاص به مقامی رسیده اند چون در طریق از شریعت امام
تبعیت نکرده اند لذا در صورت فرض قصور و عدم انکار و جحود از مستضعفین بوده و آیه ی «و
امرهم الی الله» شامل حال آنان خواهد بود. در این حال اگر عنایت الهیه دستگیر آنان شود و مقام
ولایت حقه ی امام از باطن بر آنها طلوع کند بدون شک مستبصر شده و در تحت لوای او تشریحاً
نیز درخواهند آمد گرچه به جهت عدم امکان اظهار و فقدان مساعدت محیط، ناچار از تقیه و
توریه باشند و اگر از باطن بر ولایت امام واقف نگردند در همان جا متوقف شده و وصول به مقام
معرفت الهیه برای آنان مسدود می گردد گرچه به ظاهر ادعای وصول و معرفت کنند.

و در صورت جحود و انکار، طی طریق و وصول به مقام کمال برای آنان ممتنع است زیرا که راه
بر اساس خلوص است و با جحود و انکار منافی است.

شیخ العرفا آیت الله آخوند ملا حسینقلی همدانی در جزینی (ره)

خودشان می فرمودند "در کنار مرقد شریف امام علی علیه السلام، در گوشه ای نشسته بودم. کبوتری بر زمین نشست و تکه نانی بسیار خشکیده را به منقار گرفت و هر چه به آن نوک زد، خرد نشد. کبوتر به پرواز درآمد و رفت. پس از مدتی، بازگشت و به سراغ نان رفت و چند نوک به آن زد، ولی شکسته نشد. باز پرواز کرد و بعد از مدتی برگشت، بعد از چند مرتبه، رفت و برگشت تا 22 مرتبه. سرانجام آن نان را با منقارش خرد کرد و خورد. ملهم شدن که فقط استقامت است که مرا به هدف می رساند. او ۲۲ سال زحمت کشیده بود ولی چیزی ندیده بود".

حضرت آیت الله عارف کامل مکمل - استاد العارفین - انسان العین و العین الانسان - نادره دهر - آیت عظمای حق - سر سلسله عرفای متاخر - توحیدی کبیر - نائب الامام (عج) - (حجت خدا جناب مولی آخوند ملا حسینقلی شوندی همدانی (ره) را اصلاً نمی شود تعریف کرد. همین جمله کافی است که جناب حاج ملا هادی سبزواری (ره) و جناب آیت الحق سید علی شوشتری (ره) آمدند تا حضرت آخوند (ره) ظهور فرماید. ظهوری که سالها بود زمین و زمان به خود ندیده بود. ظهوری جهت ظهور قطب عالم امکان - ارباب زمین و زمان و مکان ولی الله الاکبر (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

جناب آخوند (ره) در سال ۱۲۹۳ قمری از نسل جابر بن عبدالله انصاری (ره) صحابی رسول خدا (ص) از یک چوپان بنام رمضانعلی در روستای شوند همدان بدنیا آمد. آنها بچه دار نمی شدند و نذر سیدالشهدا (ع) کردند. به جهت عشق والدینش به حضرت اباعبدالله الحسین (ع) نامش را حسینقلی گذاشتند. «قلی» به زبان آذری یعنی «غلام». «مرحوم آخوند (ره)» (غلام حسین (ع) «) بودند. نام برادرش کریم قلی و نام خواهرش سکینه بود. از همدان عازم مدرسه مروی طهران و از آنجا جهت تلمذ خدمت مرحوم حاجی (ره) عازم سبزوار و مدتی همدان و بعد نجف اشرف و محضر خاتم الفقهاء شیخ مرتضی انصاری (ره) شد. می بیند که چهارشنبه ها استادش به منزل آیت الله سیدعلی شوشتری (ره) که او هم در درس شیخ انصاری شرکت میکرد میرود و دوزانو خدمتش مینشیند. او هم یک روز وارد جلسه می شود و اجازه حضور می گیرد. حضرت سید (ره) نگاهی می اندازند و میفرمایند: تو هم بیا ...

مرحوم آخوند همدانی (ره) وقتی بیمار شده بود حضرت سید (ره) بهترین طبیب موجود را می خواهد و می فرمایند: او را معالجه کن حتی اگر صد تومان بشود. صد تومان آنوقت شاید یک میلیارد الان باشد! آخر آخوند همدانی (ره) قرار است سرسلسله قبیله ی عرفان باشد. او خیلی مهم است. سیصد نابغه در عرفان تربیت می کند که هرکدام ستاره ای در کهکشان طریق الی الله می شوند. علامه حسن زاده آملی از قول علامه طباطبائی این مطلب را نقل کرده اند که: مرحوم آیت الله سید علی قاضی فرمودند: من که به نجف تشرف حاصل کردم روزی در معبری آخوندی را دیدم شبیه آدمی که اختلال حواس دارد و مشاعر او درست کار نمی کند، راه می رود. از یکی پرسیدم که این آقا اختلال فکر و حواس دارد؟ گفت: نه الآن از جلسه درس اخلاق آخوند ملاحسینقلی همدانی به در آمده و هر وقت آخوند صحبت می فرماید در حُضار اثری می گذارد که بدین صورت از کثرت تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب، از محضر او بیرون می آیند.

جذبات توحیدی او با آدمها چه می کرد ای خدا؟! بعد از شیخ انصاری (ره) بجای او نشست؛ اما نامه ای از استاد به او رسید که: اسباب مرجعیت بگذار که تو وظیفه مهمتری داری. زعامت را رها کرد و به تربیت سالکان راه پرداخت. در همین حین حضرت سید (ره) به اعلیٰ علیین پیوست. تالیفاتی از ایشان هست که مثلاً تقریرات سید (ره) او در کتابخانه شوشتری نجف است و بعضی نامه هایش را در کتاب تذکره المتقین آورده اند. حضرت آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) در ۲۸ شعبان ۱۳۱۱ قمری در ۷۲ سالگی از دنیای فانی به عالم بقاء رحلت فرمودند و در سمت چپ باب الزینب (س) حرم ارباب (ع) حجره چهارم مدفون شدند. او مردی بود که با یک جمله آدم می ساخت. جملاتی از او: کثرت اشتغال به مباحات، شوخی بسیار کردن، لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن قلب را می میراند / اگر بی مراقبه مشغول به ذکر و فکر بشود بی فایده خواهد بود، اگر چه حال هم بیاورد، چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد /

بدون هیچ توجهی از کنار او گذشت. این بی توجهی آخوند (ره) بر عبدالفرار سخت گران آمد. از جای خود حرکت کرد تا این شیخ پیر را تنبیه کند. دوید و راه را بر او سد کرد و با لحنی بی ادبانه گفت: هی! آشیخ! چرا به من سلام نکردی؟! عارف همدانی ایستاد و گفت: مگر تو کیستی که من باید حتماً به تو سلام می کردم؟ گفت: من عبدالفرارم. آخوند ملاحسینقلی به او گفت: عبد الفرار! افررت من الله ام من رسوله؟ تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟ و سپس راهش را گرفت و رفت... . فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی درس را تمام کرده، رو به شاگردان نمود و گفت: امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او برویم. عده ای از شاگردان آخوند به همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند. ولی با تعجب دیدند آخوند به خانه عبدالفرار رفت. آری او از دنیا رفته بود. عجب! این همان یاغی معروف است که آخوند از او به عنوان بنده خدا یاد کرد و در تشییع جنازه او حاضر شد؟! به هر حال تشییع جنازه تمام شد. یکی

از شاگردان آخوند به نزد همسر عبد رفته و از او سؤال کرد: چطور شد که او فوت کرد؟ همسرش گفت: نمی دانم چه می شد؟ او هر شب دیروقت با حال غیرعادی و از خود بی خود منزل می آمد، ولی دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب و عشا به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می زد و با خود تکرار می کرد: عبد فرار تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد. عده ای از شاگردان آخوند فهمیدند این جمله را آخوند ملاحسینقلی همدانی به او گفته است. چون از او سؤال کردند، ایشان فرمودند: من می خواستم او را آدم کنم و این کار را نیز کردم، ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم. راستی! ما ها که فامیلی مان «فرار» نیست از که فرار می کنیم؟ علامه طهرانی از نوة آخوند نقل می کند: در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می ربایند. سپس که عارف همدانی را می شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند، تقدیم کرده و معذرت می خواهند. آخوند ملا حسینقلی فقط کتابهای وقفی را که ربوده بودند، پس می گیرد و بقیة کتب و اموال را نمی گیرد و می فرماید: به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛ چو راضی نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و نمی خواهم به خاطر من لقمه حرام از گلوی کسی پائین برود و موعظه در او بی اثر باشد.

حضرت آخوند (ره) بعد از زیارت مولای مومنین (ع) همیشه عبا را بر سر می کشید. او نمی خواست رفقایش را بواسطه افعالش به دیده برزخیه ببیند. آخوند ملا حسینقلی همدانی (ره) مربی نفوس بود و نفوس مستعده را جذب می کرد. آری در مقام نبوت دعوت همگانی هست اما در مقام ولایت نیست؛ یعنی فقط نفوس پاک و مستعده و قابل هستند که دریافته می شوند!

آیت الله نجابت شیرازی (ره) میفرمود: حاج شیخ علی قمی - که رضوان خدا بر او باد - در مقدس بودن، نمره یک بود و همه در تقدس او متفق الکلمه بودند. آقا شیخ مجتبی لنگرانی یک زمانی برای بنده نقل کرد که شیخ علی قمی با پدر من همدرس بود. آن دو از خوش پوشهای حوزه نجف محسوب می شدند؛ یعنی بهترین لباسها را اینها می پوشیدند. چون درسشان هم خیلی خوب بود، در حوزه نجف مشارالیه بودند که درس را خوب می فهمند. به هیچ کس هم اعتنایی نمی کردند. یک روز آخوند ملا حسینقلی - رضوان الله تعالی علیه - در صحن نشسته بود. در این اثنا، آقا شیخ علی قمی از در قبله وارد حرم می شود. چشم مبارک آخوند ملا حسینقلی به او می افتد، شیخ علی به سر می دود تا می آید پهلوی آقا. آخوند ملاحسینقلی یک دقیقه در گوش او صحبت می کند. چه گفت؟ خدا می داند: دیگران هم نفهمیدند. شیخ علی قمی عقب عقب بر می گردد می رود. با فاصله اندکی، تمام لباسهایش را عوض می کند، توی درس هم قفل می زند به دهنش، یعنی این لذت سخن گفتن در درس از سرش پریده بود، لذت لباسهای پاک و پاکیزه و گران قیمت از سرش پریده بود تا آخر عمرش که او را می دیدیم، تمام لباسهایش کرباس بود.

می گویند: آخوند ملا حسینقلی همدانی در یکی از سفرهای خود، با جمعی از شاگردان به عتبات عالیات می رفت. در بین راه، به قهوه خانه ای رسیدند که جمعی از اهل هوی و هوس در آن جا می خواندند و پایکوبی می کردند. آخوند به شاگردانش فرمود: یکی برود و آنان را نهی از منکر کند. بعضی از شاگردان گفتند: اینها به نهی از منکر توجه نخواهند کرد. فرمود: من خودم می روم. وقتی که نزدیک شد، به رئیسشان گفت: اجازه می فرمایید من هم بخوانم، شما بنوازید؟ رئیس گفت: مگر شما بلدی بخوانی؟ فرمود: بلی. گفت: بخوان. آخوند شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر مؤمنان - علیه السلام - کرد:

لا اله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً / ان الدنيا قد غرّتنا و اشتغلّتنا و استهوتنا / یابن الدنيا مهلاً مهلاً

يابن الدنيا دَقًّا دَقًّا / يابن الدنيا جمعاً جمعاً تفنى الدنيا قرناً قرناً / ما من يوم يمضى عنا آلا اوهى
ركناً منّا / ضيّعنا داراً تبقى و استوطننا داراً تفنى / لسنا ندرى ما فرطنا فيها آلا لو قد متنا
معبودی به حق و شایسته پرستش جز خدا نیست. این را به حق و راستی می‌گوییم: به راستی که
دنیا ما را فریفت و ما را به خود سرگرم نمود و ما را سرگشته و مدهوش گردانید. ای فرزند دنیا!
آرام باش! آرام! ای فرزند دنیا (در کار خود) دقیق شو! دقیق! ای فرزند دنیا (کردار نیک) گرد
آوری کن! گرد آوردنی! دنیا سپری می‌شود، قرن به قرن هیچ روزی از عمر ما نمی‌گذرد، جز این
که پایه و رکنی از ما را سست می‌گرداند. ما سرای باقی را ضایع نمودیم و سرای فانی را وطن و
جایگاه خویش ساختیم. ما آنچه را که در آن کوتاهی نموده‌ایم، نمی‌دانیم؛ مگر روزی که مرگ به
سراغ
ما
بیاید.

آن جمع سرمست از لذت‌های زودگذر دنیوی، وقتی این اشعار را از زبان کیمیا اثر آن عارف
هدایتگر شنیدند. به گریه در آمده و به دست ایشان توبه کردند. یکی از شاگردان می‌گوید: وقتی
که ما از آن جا دور می‌شدیم، هنوز صدای گریه آنها به گوش می‌رسید.

آیت الله حسن زاده آملی می‌فرماید: «حضرت آیت الله ملا حسینقلی همدانی بعد از ۲۲ سال
مجاهده با نفس و صبر و بردباری، نتیجه گرفت و آنها که دیر نتیجه می‌گیرند، پخته‌تر می‌شوند.
باید صابر بود و یکی از کمالات آخوند، صابر بودن اوست.»

جملاتی از حضرت آخوند (ره): (گناهان کبیره را یاد بگیر و آنها را ترک نما. پیرامون غیبت و
دروغ و اذیت مگرد. البته و البته از غذای حرام فرار کن و غیر از غذای حلال، مخور. غذا را به
قدر حاجت بخور. از یاد مرگ غافل مشو... در محضر الهی، با ادب باش و احترام محضر شریف
او را مراعات کن. همیشه متوجه بزرگی خداوند و حقارت و کوچکی خود، بی نیازی او و
حاجتمندی خود باش.

مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که خود، شاگرد آخوند بود، می فرماید: «او حکیمی عارف، معلمی نیکوکار و طیب کاملی بود که به سان او ندیدم.»

مرحوم ملا حسینقلی همدانی، در قسمتی از مناجات خود با حضرت دوست چنین نجوا می کند : خداوندا، تو می دانی چه گناہانی کرده ام و چقدر بر نفس خود بی اعتدالی روا داشته ام. خدایا، بر من خشم مگیر که طاقت خشم را ندارم و از من در رنجش مباش که تحمل رنجیدگی تو را ندارم. خدایا، آیا مادرم برای آتش دوزخ، مرا پرورش داد؟ پس ای کاش مرا نمی پرورید. یا برای بدبختی مرا زایید؟ پس ای کاش مرا زاییده بود. خدایا نمی دانم حال ما در پیشگاه تو چگونه است و چه مناسبتی بین گوشت و استخوان با آن آتش است؟ و کیست که طاقت آن زنجیرها و غل ها و عقرب ها و مارهایی که مانند کوه اند را داشته باشد و کدام جسم برای نوشیدن زقوم تلخ، سرپا می ایستد؟ و کیست که در این گرفتاری ها و محنت ها به فریاد ما برسد؟ او برای رسیدن میرزا جواد ملکی (ره) که بعد از گذشت دو سال حتی اسمش را هم نمی دانست! دستورات نفس کشی و دوری از اعیان زادگی می داد .

از جملات آخوند اینهاست...» :تمام سفارشات این بینوا به تو، اهتمام در ترک معصیت است. اگر این خدمت را انجام دادی، آخر الامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید. البته در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای ناخواسته، معصیت کردی، زودتر توبه نما و دو رکعت نماز به جا آور و بعد از نماز، هفتاد مرتبه استغفار کن و سر به سجده بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه. امیدوارم عفو بفرماید. معاصی کبیره در بعضی رساله های عملی ثبت شده، یاد بگیر و ترک نما و زنهار پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد...» میرزا جواد آقا ملکی در این مورد می فرماید: «استادمان - ملا حسینقلی همدانی - به ما توصیه می فرمود که وقتی در مسائل علمی متحیر شدید و برایتان مشکلی پیش آمد، به خداوند ملتجی شده و به پیشگاه حضرتش

تضرع نمایند و این برای ما به تجربه ثابت شده است «میرزا جواد (ره) در توضیح این مطلب می‌گوید: «سرّ این که تهجد و دعا، از اسباب تحصیل علم است، بدین علت می‌باشد؛ همان طور که در روایات بسیاری تصریح شده علم به کثرت تعلم نیست، بلکه نوری است که خداوند تعالی در قلب هر آن کس که بخواهد می‌افکند و تهجد نیز قلب را نورانی می‌گرداند و نور را در قلب مؤمن ثابت می‌نماید «حکیم همدانی در جلوگیری از انحرافات نقشی به سزا داشت. او با کسانی که به عنوان عرفان و سیر و سلوک، صوفیگری می‌کردند و از جاده مستقیم شریعت منحرف می‌شدند، شدیداً مقابله می‌کرد؛ زیرا معتقد بود که کوچک‌ترین لغزش و انحراف از صراط مستقیم شرع، دوری از حضرت حق را به دنبال خواهد داشت. او در این زمینه می‌فرمود: «بجز التزام به شرع شریف در تمام حرکات، سکنت، تکلمات، لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الموت جلّ جلاله نیست و به خرافات ذوقیه (اگر چه ذوق در غیر این مقام خوبست) آن طور که عادت جهّال صوفیه (خذلهم الله جلّ جلاله) می‌باشد، راه رفتن چیزی جز دوری از حضرتش را در بر ندارد؛ حتی شخصی هر گاه ملتزم به نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار - علیهم السلام - آورده اشد، باید بفهمد که از حضرت احدیت دور خواهد شد.»

ایشان در یکی از نامه‌های خود، دستورالعملی بدین مضمون برای مرحوم سیدعلی آقا ایروانی فرستاد: «از چهار چیز دوری نمایند: زیاده‌گویی، زیاده‌خوری، زیاده‌خوابی، زیاده‌با مردم بودن و بر شماسست که همه این موارد را نیز به یاد خداوندی که داننده شب‌ها و روزهاست، تبدیل نمایند.»

آیت الله سید عبدالحسین لاری از خواص شاگردان آن جناب در وصف حالات ایشان فرمودند: از جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی شنیدم که می‌فرمودند: بعضی اشخاص در نجف هستند که

فیوضاتی که هر روز از بقعه نورانی حضرت امیر علیه السلام متصاعد می شود و به اموات وادی السلام افاضه می شود با چشم ظاهری مشاهده می کنند، مانند خطوط نور که متصل به قبورایشان است. ما می دانستیم که آن شخص خود ایشان است اما به ملاحظاتی بروز نمی دادند و این گونه کرامات و مکاشفات مکرر از آن بزرگوار مشاهده شده است. تواضع در قبال دیگران (کوچک یا بزرگ) و گذشت و توجه به حرمت مردم هیچوقت توسط سالک عارف ضایع نمی شود.

آیت الله آقا سید علی عرب که حدود ۱۱ سال ملازم محضر آخوند ملا حسینقلی همدانی بود، در مورد حالات و کمالات استاد خویش می گوید: روزی به قصد زیارت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - همراه آن بزرگوار وارد حرم مقدس شدیم. آخوند ملا حسینقلی همدانی مشغول نماز زیارت شد. به علت ازدحام جمعیت، بدن آخوند هنگام نماز مقداری تکان می خورد. آن جا آقا شیخی از اهل مازندران بود که آخوند را نمی شناخت، گفت: این آقا چرا طمأنینه لازم را ندارد؟ من در پاسخ گفتم: ایشان پیرمرد است، نماز هم که نماز مستحب است. او قانع نشد و تصمیم داشت مطلب خود را به خود آقای آخوند متذکر شود. رفت خدمت آقا و عرض کرد: آقا! هنگام نماز، بدنتان طمأنینه لازم را نداشت! آخوند متوجه شد که او با زحمت حرف خود را بیان می کند، به او فرمود: «چرا تذکر خود را با مشکل بیان می کنی؟ شما باید به من بگویید: آخوند تو چند وقت است نجف هستی، هنوز متوجه نشده ای که در نماز باید طمأنینه را رعایت نمود. تذکر تو بجاست و نباید چیزی مانع آن شود.» ایشان در خاطرة دیگری، در مورد تواضع آن عارف فرزانه می گوید: «وقتی در خدمت آقای آخوند وارد مسجد سهله شدیم، افرادی زیادی از اصحاب آن بزرگوار تشریف داشتند. در زاویه مسجد وقتی متوجه شدند آیت اله حاج آقا رضا همدانی مشغول نماز مغرب هستند، آقای آخوند متواضعانه به همراهان فرمود: به ایشان اقتدا کنیم و نماز را با ایشان بخوانیم."

مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی (ره) فرمودند: مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رسم و عادتش این بود که بعد از بحث و درس آقایان طلاب، یک فنجان قهوه میل می کردند. یک روز که برای تدریس تشریف آورده بودند فرمودند: امروز بعد از مباحثه، مجلس ترحیمی هست که باید برویم. قهوه در آنجا صرف می شود. آقایان برای درست کردن قهوه زحمت نکشند. مباحثه تمام شده بود. آن عالم ربانی با جمعی از طلاب برای شرکت در مجلس ترحیم حرکت کردند. وقتی که ایشان وارد شدند برایشان قهوه آوردند. معظم له اشاره کردند که قهوه را ببرند. شاگردان ایشان - که مراقب اعمال استاد بودند - اطلاع داشتند که ملاحسینقلی خودشان فرموده بودند در مجلس ترحیم، قهوه صرف می شود، در صدد بر می آیند تا موضوع را بررسی نمایند. اول از صاحب مجلس سوال می کنند پولی را که خرج این مجلس صرف کرده است خمسش را داده یا نه. معلوم می شود از طرف پول ایرادی نبوده است. بعداً روشن می شود کسی که متصدی درست کردن قهوه بوده، در هنگام درست کردن قهوه یک قطره خون از دماغش میان قهوه افتاده است و برای این که مبادا صاحب مجلس به او بگوید به ما ضرر زدی به صاحبخانه اطلاع نداده است.

شیخ محمد بهاری فرموده است: روزی در صفا حجره برای پخش ناهار برنج پاک می کردم. در بین، متذکر و حدانیت باری تعالی شدم، ناگهان استاد برای من وحدت عددی را توضیح داد. برخاستم و از استاد پرسیدم که چگونه بر اسرار من آگاه شدید، فرمود خداوند قلب مؤمن را آینه جهان تمام قرار داده. اکنون نیاز تو در قلب من منعکس شد...

اصل و شعار طریقه اخوند ملاحسینقلی (ره) بر "معرفت نفس" است. البته خود معرفت نفس نیاز به تعریف دارد که از لوازم آن نفی خواطر است. حتی کمترین هم محتاج نفی خواطرند. در رساله سید بحرالعلوم (ره) دستوراتی در این زمینه هست که باید زیر نظر استاد باشد. نفی خواطر و توجه تام و تمام به ذات حق منجر به این میشود که حجب از دیدگان سالک برداشته شده و جمال

جمیل حق را مشاهده می نماید و تجلیات ذاتی او را احاطه می نماید و خود سالک شعاعی می شود از آن نور باهر. در این راه مجاهده می طلبد و همت و استقامت و صبر. نگاهی به شاگردان آخوند بیندازیم می بینیم هرکس از قیود رهاتر شد مقرب تر شد. و در این راه مشاهدات و مکاشفات و ... به قول مرحوم امام (ره) **(حیض العارفين هستند. آیت الله شبیری زنجانی می فرمود: از آخوند (ره) پرسیدند: شما خدمت امام عصر (س) مشرف شدید؟ جواب دادند نه! اما روزی ملهم شدم که ایشان در سهله و در حجره حضرت سید شوشتری (ره) هستند. رفتم مسجد. نزدیک حجره سید فرمودند: همانجا بایست. صدای صحبت دو نفر را می شنیدم. پس سید (ره) اجازه ورود دادند و دیدم تنهاست اما به ما وعده ها دادند! یعنی صرف تشرفات در حیطة عرفان عملی و توحیدی خیلی حائز اهمیت نیست. در جایی که توحید هست همه چیز هست.**

میرزا جواد (ره): حضرت آخوند (ره) سجده طولانی در شب را که همراه ذکر «...» باشد را در قلب کارسازتر می دانستند. میرزا جواد (ره) می فرمود: طلبه ای از حضرت استاد (ره) **(عمل توبه را دستور گرفت. دو سه روز بعد دیدیم بدنش نصف شده و رنگش پریده. او مردانه عمل کرده بود. دیگری هم بود که مجلس توبه اش شش ساعت گریه و زاری بود.**

سید محمد سعید حبوبی (ره) می گفت: در قایق بودم. عربی به من تکیه داده بود و آب دهانش می رفت. چند بار خواستم کنار بکشم اما تحمل کردم. همان موقع بود که آخوند در درسشان چند بار فرموده بودند: آفرین سید سعید ... استاد شاگرد را در تمام زمانها و مکانها تحت نظر دارد. ولایت استاد است که شاگرد را نگه می دارد. داستان نشان دادن تجرد واقعی به مرحوم میرزا جواد آقا (ره) نشان دهنده این است که مجرد شدن از همه کثرات تنها راه اتصال به غیب الغیوب عالم معناست .

از شیخ علی زاهد (ره) پرسیدند: آخوند (ره) در حرم مولا علی (ع) در گوش شما چه گفت: فرمودند: اشاره کرد به حرم مولا (ع) و فرمودند: این یک علی تو هم یک علی! و از ایشان سؤال کردند که آخوند شاگردان خود را به چه چیز تربیت می کردند: فرمود: ذکر موت. آری ذکر موت است که سالک را به فناء می رساند.

آخوند (ره) شاگردی از بهلولهای عرب داشت. وقتی ذکر «...» را به او می دهند عرب در یک مجلس ۱۲۰۰ مرتبه می گوید طوری که «یشغله ذکرالله عن تدبیرنفسه». آخوند (ره) عرب را به منزل خودش می آورد و برایش غذا می پزد و خودش به او میدهد و می فرماید: همه فکرمیکنند تو مرید من هستی اما من ارادتمند شما هستم.

علامه طباطبایی (ره) میفرمود: به مرحوم شربانی (ره) که مرجع بود نوشتند که آخوند همدانی روش صوفیانه پیشه کرده و مرحوم شربانی (ره) زیر نامه نوشتند: کاش خداوند مرا مثل آخوند صوفی قرار بدهد.

آیت الله سید حسن صدر (ره) از شاگردان آخوند (ره) می فرمود: او نماز را با جمعی از مومنان خاصی به پا می داشت که خود به تربیت آنها همت گماشته و از ظلمات جهل بسوی نور معرفت سوق داده و با ریاضیات شرعی و مجاهدات عملی از هر پلیدی پاک ساخته بود. درست است . شاگردانی مثل سید احمد کربلایی. شیخ محمد بهاری. میرزا جواد ملکی. سید سعید حبوبی.

راستی معرفت نفس را همینجا از زبان میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) بگویم که می فرمود: خدا را گواه می گیرم که بعضی را می شناسم که در خواب حقیقت نفسش بر او ظاهر گشته و دیده است که عوالم جملگی متلاشی شده و بجای آنها روح و نفس خود را مشاهده نموده و نفس خود را با حقیقت ملک الموت متحد دیده و در همین حال از خواب بیدار شده و پس از بیداری مشاهده

نموده که روحش بدنش را به سمت خود می کشد و او از این امر وحشت نموده و با صدای بلند همسرش را صدا نموده که: فلانی! فلانی! تااین که این حال از او برطرف شده است و این حال همان معرفت نفس است که چنانکه در اخبار آمده راه شناخت خداست.

آخوند همدانی (ره) بانکه مربی سلوک بود اما از الزامات اجتماعی جدا نبود. مرحوم بهاری (ره): استاد ما می فرمود: خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آید. او اهتمامی تام در این مطلب داشت. بهمین خاطر سید جمال اسدآبادی و سید عبدالحسین لاری که از مجاهدین بودند در جرگه تلامذه او درآمدند. ویژگی بزرگ آخوند «سرعت تاثیر او در نفوس» بود. همینطور اعتدال و اصل تداوم. او در تعریف مراقبه میفرماید: مراقبه یعنی غافل از حضور حضرت حق - جل شانہ - نباشد و این همان قله بزرگ و بالا برنده بسوی مقام مقربین است و کسی که خواستار محبت و معرفت است باید به این ریسمان محکم چنگ بزند. ایشان به مبتدی ها می فرمودند: در مرگ فکر کن تا آن وقتی که از حالتش می فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده. فی الجمله استعدادی پیدا کرده آنوقت به عالم خیال ملتفت می کردند تا آنکه به خود ملتفت می شد. البته این دستورات برای مبتدیها هم مبهم و سنگین است بهمین خاطر این افکار باید تحت اشراف استاد وارد به عوالم نفس انجام شود. نفی خواطر هم که عرض شد بهمین منوال است.

علامه طباطبایی می فرمود: اکثر کسانی که موفق به نفی خواطر شدند و سلطان معرفت بر آنها طلوع کرد یا در حال تلاوت قرآن کریم بودند یا از راه توسل به حضرت اباعبدالله الحسین (ع). یکی از بزرگان حضرت آخوند (ره) رادر خواب دیدند و پرسیدند: آیا مرحوم قاضی (ره) انسان کامل است؟ ایشان جواب دادند: آنکه مدنظر داری نیست. این مسئله رابه خود مرحوم قاضی (ره) گفتم و ایشان در جلسه درس فرمودند: من لنگه کفش انسانهای کامل هم نمی شوم. (فکر کنید در این مطلب)

در راه سلوک باید از خود گذشت. مرحوم آخوند (ره) به میرزاجواد (ره) در همان اوایل فرموده بودند: تو که آدم بشو نیستی! می بینم وقتی می آیی نقطه خاصی را در نظرمیگیری و می روی بنشین. مرحوم تبریزی (ره) میفرمود: از آن به بعد پای من به صدرهیچ مجلسی نرسید. آخوند ملاحسینقلی (ره) میفرمود: هرکس یکسال شبها در سجده «...» مرتبه ذکر «...» بگوید از عالم طبیعت خارج میشود. آری تحت ولایت استاد راه رفته اینها ممکن است.

خواندن جملات و نامه ها و دستورات حضرت آخوند همدانی (ره) برای آشنایی با هدف اصلی و عالیه سیر و سلوک الزامی است. آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی (ره) میفرمود: بدون اینکه به پدرم بگویم به سمت مسجد سهله جایی که حضرت آخوند (ره) بیتوته داشت رفتم. تا مرا در لنگه درب دیدند خشکم زد. تا ظهر به این حال بودم تا اینکه فرمودند: حالا بیاسفزه بندها. مگر انسان بدون اجازه پدرش به سهله می آید؟ این چه عبادتی است که پدر را نگران می کند؟ باز ایشان می فرمود: همراه آخوند و رفقا به کاظمین و سامرا می رفتیم. پول سفر در کیسه ای همراه من بود و من خرج می کردم. وقتی رسیدیم دیدم چیزی کسر نشده... بعد از رحلت آخوند (ره) آقا سید ابوالقاسم (ره) عیال آخوند (ره) را به حباله نکاح خود در می آورد.

آیت الله شیخ عباس قوچانی (ره) میفرمود: کنار صحن مولا امیرالمومنین (ع) مرد شروری بود. آخوند به او میگوید: آیا هنوز موقع توبه نشده؟ عرب نمیفهمد و میگوید کچه میگوئی شیخنا؟ ایشان دوباره میفرمایند: آیا هنوز موقع توبه نرسیده است؟ یک مرتبه مرد صیحه ای میزند و سمت صحن علوی (ع) می دود. در ایوان مطهر دوباره صیحه ای می زند و می میرد. آری او محیی القلوب بود. آیت الله عاملی همسایه آخوند (ره) بود و همیشه می گفت از اینکه در درسهایش شرکت نمی کردم پشیمانم. او همسایه ملا حسینقلی همدانی (ره) بود اما...

فص حکمت الهیه فی کلمه آدمیه

عبدعاصی: خوب است که دوستان خواننده هشت مقدمه قبلی را یکبار دیگر مطالعه کنند تا پیش زمینه ی ذهنی ای برای دنبال کردن شرح فصوص بدست بیاورند. مطالب جامع و مبنایی است. بعضی ها ایراد گرفته اند که وبلاگ طریق الی الله اصول عرفانی را باز کرده و بی پرده بیان می کند. در واقع می گویند: آنچه را که عرفا و اولیا بیان نمی کنند این وبلاگ در حال افشاگری است. متأسفانه این افراد که اکثراً ادعای سیروسلوک هم دارند هنوز مبانی عرفانی را نشناخته و بی تجربه و خامند. دیگر آنچه که امثال شیخ اکبر در فتوحات و فصوص آورده و بارها چاپ و شرح شده که پنهان کاری نیست. الان مخالفین عرفان دارند خط به خط فرمایشات اهل معرفت را نقد می کنند آن وقت جاهلان ما می گویند: نخیر. اینها پرده دری است. این نشاندهنده آن است که این افراد درکی از عرفان عملی ندارند و بهره باطنی نبرده اند؛ و الا آنچه بیشتر ما مطرح کرده ایم در قالب عرفان نظری است و بهره ی معنوی و باطنی مربوط به خود افراد و قابلیت شان است. متأسفم که افرادی جاهل در لباس سیروسلوک و انتساب به این آقا و آن فرد جولان باطل می دهند. هر چه می کشیم اول از دست جاهلان خودی است بعد مخالفین.

شرحی مختصر بر فص یکم را با هم می خوانیم:

«نمود حکمت الهی در نماد کلمه ی آدمی»

در اینجا «الهی» به مرتبه ی وجود شناسانه ای ارجاع دارد که اسم «الله» را که جامع جمیع اسما و صفات است، می نمایند. به بیانی دیگر، اسم «الله» که جامع تمام کمالات وجودشناسانه است، شامل مقولات کلی موصوف به اسماء الحسنی، یعنی: تمام اسمای مذکور در قرآن می شود. سایر اسمای الهی (مانند العلیم، المرید، البصیر، الغفور) به خصلتهای نسبتاً خاص و متعین وجود مطلق اطلاق می شوند، ولی اسم «الله» در عین حال هم تمام کمالات و هم وجود مطلق را در بر می گیرد. «الله» احدیّت جمع اسماء است، زیرا شامل تمام آن ها در کلیّتی توحیدی است که غیر قابل رؤیت می باشد.

همان گونه که ابن عربی در نقش الفصوص نشان می دهد، اسم «آدم» به نوع انسانی اطلاق می گردد. بنابراین منظور از [کلمه ی آدم] آن روح کلی است که منشاء نوع انسان می باشد. همانطور که خود ابن عربی هم می گوید: «آدم نفس واحدی است که از آن نوع انسان آفریده شد.»

حکمت الهی یا اسم الله «به آدم اختصاص یافت، زیرا نوع انسان برای خلافت الهی خلق شد. بنابراین، مرتبه ی وجودشناسانه اش شامل مراتب وجودشناسانه ی عالم * می شود و آن ها را با هم تلفیق می کند. از این روی انسان آینه ای است که مرتبه ی وجودشناسانه ی الوهیت را منعکس می کند و قابلیت ظهور تمام اسمای الهی را دارد. در حقیقت، آدم مظهر اسم «الله» است.»

خلاصه، عنوان فصل اول فصوص نشان می دهد که این حکمت مربوط به اسم جامع خداوند است. یعنی، آدم مظهر اسم «الله»، نمونه ی نخستین نوع انسان و اولین انسان کامل است. قونوی تمام این نکات را چنین توصیف می کند:

کلمه ی آدمی به این دلیل به حضرت الوهیت انحصار یافت که هر دوی آنها در وحدت جامع سهیم هستند. چون اسم الله به حضرت الوهیت اطلاق می شود، مستجمع تمام خصایل و

خصوصیات تفصیلی هر کدام از اسما است ... هیچ اسمی بین آن و ذات، که مغایر با سایر اسما است، عامل میانجی نیست.

بر همین روال بین انسان و حق، در ارتباط با حقیقت و مرتبه ی وجود شناسانه، واسطه ی وجودی وجود ندارد، زیرا حقیقت انسان از ماهیتی برزخی برخوردار است که شامل تمام خصیصه های وجوبی و امکانی می شود و آن ها را تلفیق می کند. پس باید شامل هر دو طرف باشد. / فکوک ۱۸۸ / (۱)

*عالم = العالم = ماسوی الله = هر چیزی غیر خداوند

دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۹۱ | توسط: عبدعاصی

متن و ترجمه بیت های ۵۱ تا ۶۰ تائیه کبری اثر ابن فارض (ره)



ضلالاً و ذابى ظلّ یهدى لغرّة

۵۱ / فلاح و واش: ذاک یهدى لِعِزّة

این بدترین مردم یکی از سرزنش گر من است که از سر غرور خویش مرا بسوی گمراهی می کشاند، دیگری سخن چین است که در اثر غفلت خویش سخن پریشان می گوید.

۵۲ / أَخَالَفُ ذَا، فِي لَوْمِهِ، عَنِ تَقِيَّةٍ كَمَا أَخَالَفُ ذَا، فِي لَوْمِهِ، عَنِ تَقِيَّةٍ

من با سرزنش اولی (سرزنشگر) به دلیل تقوایم مخالفت می کنم و با پستی دومی (سخن چین) به دلیل پرهیز از زیانکاری، مخالفم.

۵۳ / وَمَا رَدَّ وَجْهِي عَنْ سَبِيلِكِ هَوْلٌ مَا لَقِيتُ، وَلَا ضَرَاءٌ، فِي ذَاكَ، مَسْتٍ

در راه تو، نه ترس شدیدی که دیدم و نه بلایی که بر من عارض شد، هیچ یک نتوانست مرا از رهروی روی گردان کند.

۵۴ / وَلَا حِلْمَ لِي فِي حَمَلِ مَا فِيكَ نَالِنِي يُؤَدِّي لِحَمْدِي، أَوْلَمَدَحِ مَوَدَّتِي

بردباری من در تحمل آنچه که در راه تو بر سرم می آید از آن جهت نیست که کسی مرا ستایش کند و یا دوستی ام را بستاید.

۵۵ / قَضَى حَسَنَكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ اِحْتِمَالاً مَا قَصَصْتُ وَأَقْصَى بَعْدَ مَا بَعْدَ قِصِّي

زیبایی تو حکم به تمام آن سختی هایی که بازگو نمودم، داده بود و آنچه که پس از این ماجراست بسیار دور و دراز است.

۵۶ / وَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ ظَهَرَتْ لِنَظْرِي بِأَكْمَلِ أَوْصَافِ عَلِيِّ الْحَسَنِ أَرَبْتِ

و آن حکم چیزی جز این نبود که تو در کمال حسن در برابر دیده ی من ظاهر شدی و کمال حسن تو از زیبایی نیز فراتر بود.

۵۷ / فحَلَّيْتُ لِي الْبَلْوَى فَخَلَّيْتُ بَيْنَهَا

وَبَيْنِي فَكَانَتْ مِنْكَ أَجْمَلُ حَلِيَّةٍ

تو طعم بلا را در مذاق من شیرین ساختی (مرا با جامه ی بلا زینت بخشیدی) و مرا به بلا واگذاشتی و آن بلاها در نظر من زیباترین زینتی بود که به من بخشیدی.

۵۸ / لَوْ مَنْ يَتَحَرَّشُ بِالْجَمَالِ إِلَى الرَّدَى،

رَأَى نَفْسَهُ، مِنْ أَنْفَسِ الْعَيْشِ، رُدَّتِ

هر کس در راه عشق شیفته ی جمال شود از خوش ترین و گرانمایه ترین زندگانی بسوی مرگ رانده می شود.

۵۹ / وَنَفْسٌ تُرَى فِي الْحَبِّ أَنْ لَا تُرَى عَنَّا

وَلَا بِالْوَلَا نَفْسٌ صَفَا الْعَيْشِ وَدَّتِ

هر کس اعتقادش این باشد که در راه عشق هیچ رنجی نبیند، هرگاه که به عشق ورزی روی آورد، مانعش می شوند.

۶۰ / وَأَيْنَ الصَّافَا هَيْهَاتَ مِنْ عَيْشِ عَاشِقٍ،

وَجَنَّةٌ عَدْنٍ بِالْمَكَارِهِ حَفَّتِ

جانی که به آسایش خو کرده هرگز به محبت دست نمی یابد و هرکس زندگی دور از سختی را دوست دارد به دوستی نمی رسد.

دوشنبه هفتم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

یا امام الرؤوف...

عبد عاصی: سلام علیکم. جای همه ی رفقای وبلاگ طریق الی الله خالی. چند روزی را در آن سرمای لذت بخش زائر و مجاور حضرت رضا علیه السلام بودیم.



این بار هم مثل دفعات قبل، زیارت، یک مزه و طعم دیگر داشت. انگار هر چقدر آب دهانت را از شهد شیرین در و دیوار و عتبه بوسی فرو می بری بیشتر ترشح می کند. این برای امثال بنده که فقط کیف حرم بینی را می برند بهشت است! آنهایی که باطناً با صاحب حرم که متصدی حریم عوالم است مرتبط می شوند را بگو، که چه پیاله هایی به حوض شراب محبت فرو نکرده اند! «لب از ترشح می پاک کن برای خدا» که دل ما بدجور می سوزد. بگذار ما به همین شهد حرم بینی خوش باشیم ...

راستی! این بار چند صحنه ی جالب دیدم. در کنار ضریح می دیدم که نوزادها را می آورند و از بالای سر جمعیت به سمت ضریح یرت می کنند! بغیر از جالب بودن صحنه، این منظره برایم خیلی شیرین بود که بچه ها با آن دستهای کوچک و گیج زدن های این ور و آن وری دستهای کوچکشان را به شبکه های ضریح گره می زدند و سرشان را به آن می زدند. این نفس امام علیه السلام است که روح طفل را صدا می کند و بچه احساس ترس ندارد و گریه نمی کند. این نوازش و مهربانی مهربانتر از مادری امام علیه السلام است که گرمایش، طفل را آرام نگه می دارد. ما هم اگر بچه بشویم، گرمای امام را حس می کنیم.

«خدا حافظ شما باشه». این آخرین جمله ای بود که از آیت الله خوشوقت (ره) در آخرین دیدار با ایشان، شنیدم. البته برمی گردد به سالهای گذشته. در ابتدای سفر بود که خبر رحلت ایشان را شنیدم. ظاهراً سیر رفتن پیرمردها ادامه دار بود. به هر حال درگذشت بزرگان ما نشانه ی خوبی نیست و اگر ما دنباله رو ایشان نشویم بی شک باید منتظر بلا باشیم. شوخی هم نیست. مومنین و اهل تقوا امانتهای خدا روی زمین هستند. وقتی خدا امانتهایش را از ما می گیرد یعنی ما خیلی لیاقت امانتداری را نداشتیم. تا خدا بقیه را از ما نگرفته باید برویم و از خنکای وجودشان کام بگیریم. تقاضا دارم رفقای و بلاگ به روح آیت الله تهرانی و آیت الله خوشوقت (ره) دو رکعت نماز هدیه کنند.

یکشنبه ششم اسفند ۱۳۹۱ توسط: عبدعاصی

فرمایشات علامه طهرانی(ره) در خصوص صحت رساله ی منسوب به

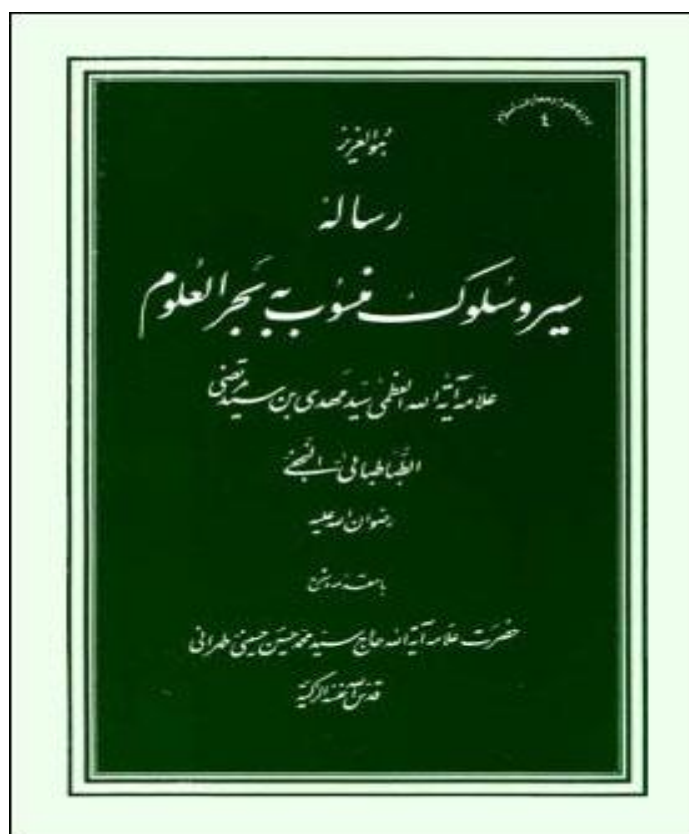
سید بحر العلوم نجفی(ره)

عبدعاصی : مدتی است عده ای کوتاه فکر درصددند تا انتساب رساله ی عالی مقام سیروسلوک به جناب سید بحر العلوم(نورالله مرقده) را خدشه دار کنند . البته و صد البته " چراغی را که ایزد بر فرورد - گر ابله پف کند ریشش بسوزد . علی الخصوص که این کوتاه نظران جدیدی نه علمی دارند و نه عملی . بدلیل آنکه : از کوزه همان تراود که در اوست ... اطفالی که جویای نام هستند و سعی دارند از پستان هوچی گری کام بگیرند . به هر چه که فکرش را بکنید دست می اندازند تا شهرتی برای خودشان دست و پا کنند . و حالا این متکلمین تازه به دوران رسیده ی خودسازی نکرده به جهت نیل به مقامات قطبیت در عرصه ی هوچی گری بر طبل جهالت خودشان می کوبند . مدتی است بعضی از این افراد که توانایی درک مقامات اولیای خدا مثل جناب سیدبحر العلوم(ره)-آیت الله قاضی(ره)-علامه طباطبایی(ره)-سیدهاشم حداد(ره) و امثالهم را

ندارند در صحت انتساب رساله ی سیروسلوک تشکیک می کنند . زهی خیال باطل . آنقدر احمقند و به قول علامه طباطبایی(ره) قابل ترحم که نمی دانند عده ای به این رساله ی شریف عمل کردند و شاهد مقصود را در آغوش گرفتند . واقعاً دل انسان برای این بندگان خدا می سوزد .

فرمایشات علامه طهرانی(ره) در ابتدای این رساله ی نورانی را با هم بازخوانی می کنیم و بازخوانی بنمایند ! تا دست از کلاه گذاشتن بر سر خودشان بردارند . والله اعلم

مرحوم علامه حسینی طهرانی(ره) در صفحات ۱۴ تا ۱۸ رساله ی سیروسلوک منسوب به سیدبحرالعلوم(ره) می فرمایند :



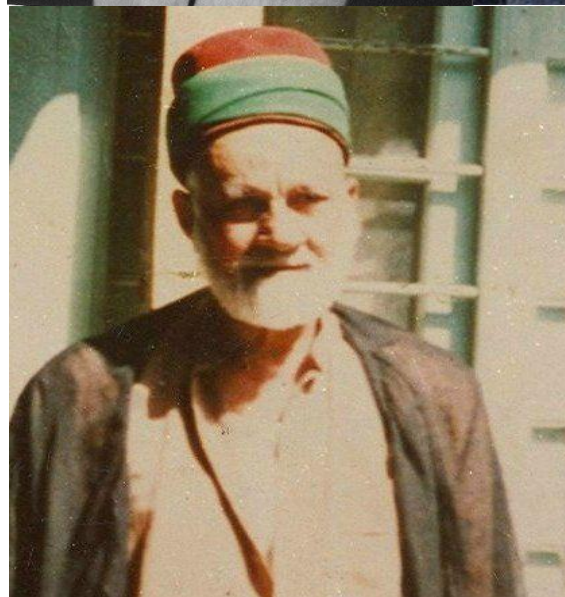
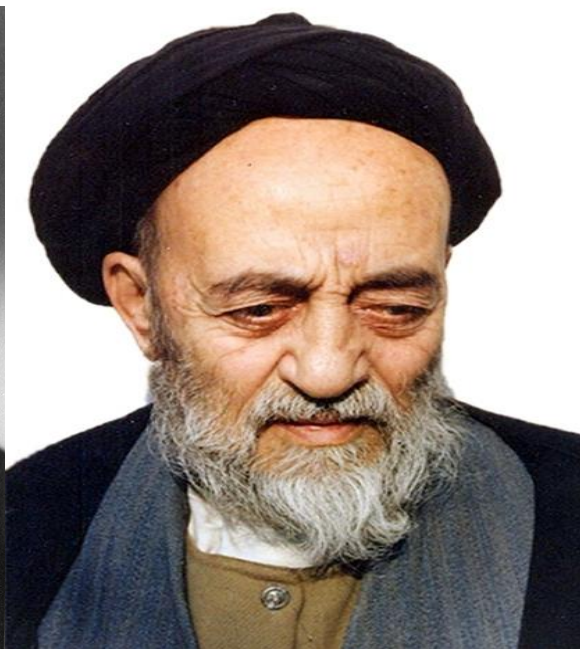
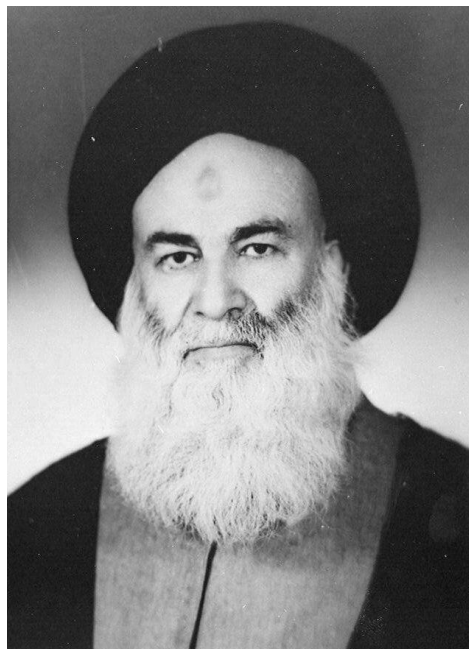
و بعد ، این حقیر فقیر در زمان اشتغال به تحصیل در حوزه مقدسه علمیّه (قم) برخورد به رساله ای خطی نمودم که در عنوانش نوشته بود: «تحفة الملوك فى السیرو السلوك . منسوب إلى مولانا السید مهدی بحرالعلوم». این نسخه متعلق به مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ عباس طهرانی بود .

و چون برای من بسیار جالب بود از مشارٌ إلیه برای استنساخ به عنوان امانت گرفتم و در سنه ۱۳۶۶ هجریه قمریه برای خود از روی آن نسخه نوشتم . این نسخه بسیار مغلوط بود بطوری که در بعضی از مواضع اصلاً مُفهِم معنی نبود ، لذا در صدد بودم که نسخه صحیحی بدست آورده و تصحیح کنم ، تا چون برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم یک نسخه از آن را نزد حضرت حجة الاسلام آیه الله حاج شیخ عباس هائف قوچانی دامت برکاته یافتم و از ایشان به عنوان امانت گرفتم لکن آن نسخه نیز بسیار مغلوط بود و جز تصحیح بعضی از موارد قلیل ، مفید فایده نبود .

در هنگام مراجعت از نجف اشرف در سال ۱۳۷۶ هجریه قمریه در یک بار که به خدمت استاد مکرم حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّه العالی مشرف شدم ایشان فرمودند: در نزد من یک نسخه بسیار صحیح موجود است که به خط خود استنساخ نموده‌ام . و اضافه کردند وقتی که من در تبریز مشغول تحصیل بودم به یک نسخه برخورد نمودم و استنساخ کردم ، این نسخه بسیار مغلوط بود و چون به نجف اشرف مشرف شدم نظیر این نسخه را نزد آیه الله استادمان **مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه** یافتم آن نسخه هم مانند نسخه من مغلوط بود و سپس معلوم شد که نسخه ایشان و نسخه‌ای که من از روی آن برای خود استنساخ نموده‌ام هر دو از روی یک نسخه بوده است . نسخه **مرحوم قاضی** با خطی غیر مرغوب مانند خط طفل تازه به مدرسه رفته نوشته شده و لذا در آن اغلاط بسیاری مشاهده می‌شد ؛ لیکن اخیراً یک نسخه بسیار صحیحی با خطی بسیار زیبا و کاغذی عالی و جدول کشی شده نزد استاد خود در علوم ریاضیات و هیئت: مرحوم آقا سید ابوالقاسم خونساری یافتم و از ایشان برای استنساخ گرفتم و در سنه ۱۳۵۴ هجریه قمریه از روی آن نسخه‌ای برداشتم . و تاریخ کتابت آن نسخه منسوخٌ منها ، نود سال قبل از زمان استنساخ من بود ... تمام شد کلام استاد علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّه .

حقیر برای استنساخ ، نسخه ایشان را به عنوان امانت گرفتم و ایشان با کمال بزرگواری که همیشه شیمه ایشان بوده است مرحمت کردند . و با کمال دقت این نسخه حاضر را که ملاحظه می‌شود از

روی نسخه ایشان استنساخ نمودم . بنابراین ، این نسخه بسیار صحیح و قابل اعتماد است . این راجع به تاریخچه صحت املائی و انشائی نسخه .



صحت انتساب رساله به مرحوم بحرالعلوم

اما راجع به صحت انتسابش به مرحوم سید مهدی بحرالعلوم رضوان الله علیه ، عرض می شود که حقیر خود شفاهاً از مرحوم آیه الله آقامیرزا سید عبدالهادی شیرازی رضوان الله علیه شنیدم که

می‌فرمودند: در نزد من به ظنّ قوی این رساله - جز قسمتهای آخر آن - متعلق و به انشاء بحرالعلوم است.

و نیز شفاهاً از مرحوم علامه خبیر آیه الله آقای شیخ آقا بزرگ طهرانی - که از مشایخ اجازه حقیق هستند - شنیدم که می‌فرمودند: در نزد من نیز این رساله - غیر از قسمتهای اخیر آن - به قلم مرحوم بحرالعلوم است .

اما در کتاب «الذریعة» ج ۱۲ ، ص ۲۸۵ چنین مرقوم داشته‌اند:

«رسالة فی السیر و السلوک تنسب إلى سیدنا بحرالعلوم السید مهدی بن مرتضی الطباطبائی البروجردی النجفی ، المتوفی ۱۲۱۲ ، فارسیة فی ألفی بیت ، لكنها مشکوكة فیها ، و النسخة موجودة فی النجف فی بیت بحرالعلوم ... تا آنکه می‌فرماید: و رأیت نسخة أخرى فیها زیادات و بسط ألفاظ و عبارات سمّاه فی أولها «تحفة الملوك فی السیر و السلوک» و إنه لبحرالعلوم ... و مرّت رسالة السیر و السلوک المعرّب لهذه الرسالة ص ۲۸۲» (انتهی) .

و در ص ۲۸۲ نوشته‌اند:

« رسالة فی السیر و السلوک هو تعریب السیر و السلوک الفارسی المنسوب إلى سیدنا بحرالعلوم . عربّه الشیخ ابوالمجد محمد الرضا الاصفهانی بالتماس السید حسین بن معزالدین محمد المهدی القزوینی الحلّی فی داره بالنجف فی «البرائی» فی عدّة لیل بعد الساعة الخامسة من اللیل . و ذکر ابوالمجد أنه ألفه بحرالعلوم بکرمانشاه . سپس می‌فرماید: «أقول: نسبة نصفه الاخير إليه رحمه الله مشکوكة ، لأنه على مذاق الصوفيّة . فلو ثبت أنّها له فإنما هو النصف الاول فقط كما يأتي فی ص ۲۸۴» انتهى . تا اینجا نظر علامه طهرانی بیان شد .

و مرحوم علامه سید محسن أمين جبل عاملی در «أعیان الشیعة» جزء ۴۸ ص ۱۷۰ گوید: «بحرالعلوم رساله‌ای به لغت فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است . لكن صاحب کتاب تتمّه «أمل الآمل» گوید: این رساله محققاً از او نیست .»

سپس مرحوم امین گوید: «و ظاهراً این رساله فارسیه همان رساله سیر و سلوک است که مشتمل بر اموری است که مناسب با مذاق تصوّف است و با مذاق شرع موافقت ندارد و بدین لحاظ در تتمّه «أمل الآمل» بطور جزم صحّت انتساب آنرا به بحرالعلوم رد نموده است» .

و پس از آن گوید: «و از جمله مطالبی که در آن رساله آمده است یکی لزوم استحضار صورت مرشد در موقع گفتن «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» ؛ و دیگر استعانت به روحانیت ستاره عطارد و استشهادی که به یک رباعی که در این باره سروده شده نموده است» . تا اینجا تمام شد گفتار مرحوم صاحب «أعیان الشیعه» .

لیکن ایشان در این مسأله دچار اشتباه شده‌اند ، زیرا اولاً در هیچ جای این رساله استحضار صورت مرشد در وقت قرائت «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» نیامده است .

و ثانیاً استعانت به روحانیت عطارد - چنانکه بعداً خواهد آمد - از رساله بحرالعلوم نیست بلکه گفتار ناسخ است که بعد از تمامیت کتابت رساله در ضمن شرح احوال خود بیان می‌کند و ابداً ربطی به رساله ندارد . و اما نظریه استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظله چنین است:

«بعضی گفته‌اند که این رساله متعلّق به سید مهدی بحرالعلوم خراسانی است . لیکن این معنی بسیار بعید است . شیخ اسماعیل محلاتی که از اهل دعوت بوده است تمام این رساله را از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم نجفی می‌دانسته جز فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است . و نسخه‌ای که در نزد شیخ اسماعیل محلاتی بوده است اصلاً این سه فقره را نیاورده است . و نسخه او یک نسخه کامل است که این سه فقره به کلی از آن جدا شده است» . و علامه طباطبائی اضافه کردند که «بعضی این رساله را ترجمه از رساله مرحوم سید ابن طاووس می‌دانند و معتقدند که در اصل عربی آن - که فعلاً در دست نیست - و نیز در عنوان نسخه‌ای که من از مرحوم آقا سید ابوالقاسم خونساری گرفتم نوشته بود: رساله فی السیر و السلوک لابن طاووس . لکن استاد بزرگ ما آیه الحقّ مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی

رضوان الله عليه تمام این رساله را بطور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم می دانسته اند»
. انتهی کلام استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی .

این حقیر روزی در خدمت استاد علامه طباطبائی مُدَّ ظِلُّهُ عرض کردم: حقیر با وجودی که کتب اخلاق و سیر و سلوک و عرفان را بسیار مطالعه نموده ام هیچ کتابی مانند این رساله جامع و شامل و متین و اصولی و مفید و روان و در عین حال مختصر و موجز بطوری که می توان در جیب گذارد و در سفر و حضر از آن بهره مند شد نیافتم . ایشان از این سخن تعجب کردند و فرمودند: این نظیر عبارتی است که من از **مرحوم قاضی رضوان الله علیه** شنیدم . چه ، ایشان فرمودند: «کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است» انتهی . و حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عباس قوچانی که وصی **مرحوم قاضی** هستند می گویند: **مرحوم قاضی** به این رساله عنایت بسیار داشته ولی کراراً می فرموده است که من اجازه بجا آوردن اوراد و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی دهم . به هر حال ، از قرائنی که ذکر می نمائیم بدست می آید که تمام این رساله به انشاء بحرالعلوم بوده باشد ؛ زیرا:

اولاً عالم نقاد خبیر فقیه و متکلم و اصولی مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی - صاحب کتاب «وقایة الأذهان» و «نقد فلسفه داروین» رحمة الله علیه همانطور که در کلام صاحب «الذریعة» گذشت ، او را از بحرالعلوم می داند و موضع تألیف آنرا در کرمانشاه معین کرده است .

ثانیاً: **مرحوم قاضی رضوان الله علیه** که خریّت فنّ و جامع بین ظاهر و باطن و استاد اخلاق و معارف بوده اند آنرا از مرحوم بحرالعلوم دانسته اند ؛ و شهادت چنین اسطوانه و وزنه علمی در عالم معارف طوری نیست که بتوان از آن به آسانی عبور کرد .

ثالثاً: افرادی که قسمت اخیر آن را از بحرالعلوم نفی نموده اند جز عنوان استبعاد دلیل دیگری ندارند و معلوم است که با صرف استبعاد نمی توان جزوی را از کتاب خارج نمود . و حال آنکه ممکن است در نظر سید به طریق صحیحی همان فقرات مورد نظر و عمل باشد .

رابعاً: هر کسی در این رساله نظر کند تمام آن را به یک انشاء و یا یک سیاق خاص ملاحظه می‌کند که با یک اسلوبی بسیار جالب و سبکی لطیف و انشائی سلیس نگاشته‌اند. و در این سبک و اسلوب ابداً میان قسمت اخیر حتی سه فقره بیست و دوّم تا بیست و چهارم با سایر فقرات تفاوتی نیست و کأنه قلم واحدی از اوّل رساله تا آخر آن را در یک رشته خاصّ مسلسلاً منظماً به رشته تحریر در آورده است، و این معنی منافات ندارد با آنچه در بعضی از تعالیق این کتاب ذکر خواهیم نمود که بعضی از مطالب مندرجه در آن بعینه در عبارات بعضی از بزرگان سابق بر آن دیده شده است، چه اخذ و اقتباس مطالب مورد ذوق و نظر از کتب سالفه در کتب اصحاب تألیف و تصنیف امریست رائج و دارج بین اعلام و استادان فنون.

شنبه سی و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

فص حکمة سبوحیه فی کلمة نوحیه

عبدعاصی: غیرت و وفاداری در راه خدا فعل اولیای خداست. فعل عشاق است. اللهم اجعلنا من المریدین...

" نمود حکمت سبوحی در نماد کلمه ی نوحی "

سبّوح صفتی الهی است که خداوند را از هرگونه عدم کمال و نقص مبرا می‌کند؛ و با منزّه که به همین معنا است مترادف می‌باشد، و واژه ای است که با فرشتگان - از آن جهت که به آیاتی چند از قرآن، مانند « نحن نسبح بحمدک و تقدس لک، ما شاکرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم (۲/۳۰) » و « انا لنحن المسبحون، و ماییم که تسبیح گویانیم (۳۷/۱۶۶) - پیوند خورده است. " فرشتگان " به ویژه با " ارواح " از یک جنس اند و در عالم ارواح، که

مرتبۀ ی اول هستی مخلوق است ، اسکان دارند . با این ملاحظات مقدماتی ، به گفتار قونوی برمی گردیم ، که زمینه را برای اکثر ملاحظات سایر شارحان پی ریزی می کند :

اولین مراتب وجود شناسی الهی همان واحدیت ، و در این مرتبه است که خداوند " الاول " ، " المبدأ " و " الفیاض " است . اولین قوایل هم برای دریافت فیض هستی الهی عالم ارواح می باشد که ساکنان آن از جهاتی خاص اکمل الموجودات می باشند ؛ زیرا از تکثر عالم امکان آزاد هستند ، از اجزاء مرکب نیستند و عاری از نواقصی می باشند که سایر موجودات به علت میانجی های بین آن ها و خداوند در خودشان اندوخته اند . این ارواح نسبت به دیگر موجوداتی که ارتباط واسطه ای دارند ، با کمال وحدانیت الهی رابطه شان نزدیک تر است . و به همین دلیل ، ارواح ، کمالات معینی را دریافت می کنند . یعنی تنها کمالاتی که مربوط به ارتباطشان با حضرت وحیدیه می باشد . بنابراین واقعیت ، آن ها عامل ارتباط قوایل برای آن فیض وجودی هستند که از تلون اکثر خصلت های منسوب به میانجی ها و تکثر عالم امکان آزاد می باشند . به همین دلیل است که خداوند را تنها از حیث صورت ، مجرد و منزّه از کثرت و ترکیب می شناسند . همواره در حال نیاز محض و حاجت به خداوند باقی می مانند . از این رو است که رنگ صفت وفاداری به تنزیه خداوندی به خود می گیرند و بر قیاس ناپذیریش با مخلوقات (تنزیه) تاکید دارند .

و اما در مورد نوح که اولین مرسلین است باید بدانیم که نخستین صفت پیامبر این است که از امتش بخواهد توحید و تنزیه الهی را بشناسند ، و او را از اتحاد با غیر مبراً بدانند . از این روی صفتی که بر نوح غلبه داشت وفاداری به تنزیه خداوند و تأیید قیاس ناپذیریش با مخلوقات بود ... در نوح اولویت عالم ارواح و این واقعیت که ظرفی برای اولین فیض است ظهور یافت ؛ و در نتیجه ، وقتی دید امتش صنم می پرستند ، غیرت و غضب بر او غلبه یافت ، و پس از توصیف نواقص و خطاهای آنان ، از خداوند خواست آنان را از روی زمین بردارد . وی از این حیث به آن فرشتگانی شباهت داشت که آدم را سرزنش کردند و گفتند « اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک

الدِّمَاءِ وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنَقْدُسُ لَكَ ، وَ اَنَا لِنَحْنُ الْمَسْبُوحُونَ ، آیا کسی را در آن می گماری که در آن فساد می کند و خون ها می ریزد ، حال آن که ما شاکرانه تو را نیایش می کنیم و تو را به پاکی یاد می کنیم (۲/۳۰) »

شنبه سی و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

احسان به پدر و مادر

عبدعاصی : در راه خدا هیچ مسئولیت شرعی از انسان سلب نمی شود و سالک موظف است همه ی تکالیفی که خدای متعال بر عهده اش گذاشته را به نحو احسن انجام دهد . یکی ار عالیترین این وظایف که یکی از سریعترین ابزارها در قرب الی الله است نیکی و احسان به پدر و مادر است . مطلب زیر را با هم بخوانیم :

آیه ۲۳ سوره اسراء :

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا».

"پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو در نزد تو به پیری رسیدند، به آنان «اف» مگو و آنان را از خود مران و با آنان سنجیده و بزرگووارانه سخن بگو".

روایاتی درباره احسان به والدین

- پاداش نگاه به والدین از روی محبت، حج مقبول است؛ رضایت آن دو؛ رضای الاهی و خشم آنان خشم خداست؛ احسان به پدر و مادر عمر را طولانی می کند و سبب می شود که فرزندان نیز به ما احسان کنند. در احادیث آمده است: هرگز به آنان «أف» نگو، خیره نگاه مکن، دست به روی آنان بلند مکن، جلوتر از آنان راه مرو، آنان را به نام صدا نزن، کاری مکن که مردم به آنان دشنام دهند، پیش از آنان منشین و پیش از آن که از تو چیزی بخواهند به آنان کمک کن. [۱]

- مردی مادرش را به دوش گرفته ، دور خانه خدا طواف می داد، پیامبر را در همان حال دید، پرسید: آیا حق مادرم را ادا کردم؟ فرمود: حتی حق یکی از رنج های دوران بارداری و زایمان او را ادا نکرده ای. [۲]

- از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سوال شد: آیا پس از مرگ هم راهی برای احسان به والدین هست؟ فرمود: آری، با نماز خواندن برای آنان، استغفار برایشان، وفا به تعهداتشان، پرداخت بدهی هایشان و احترام به دوستانشان. [۳]

- مردی از پدرش نزد پیامبر شکایت کرد و حضرت پدر را خواست. پدر پیر گفت: روزی که من قوی و غنی بودم به فرزندم کمک می کردم، اما امروز که او صاحب ثروت شده به من کمک نمی کند. رسول خدا (صلوات الله علیه) گریست و به آن فرزند فرمود: «انت و مالک لایبک؛ تو و دارایی ات از آن پدرت هستید. [۴]

- در حدیث آمده است: حتی اگر والدین به فرزند خود تندی کردند، فرزند بگوید: خدا شما را ببخشد. این همان «قول کریم» است. [۵]

-وقتی قرآن از رنجاندن سائل بیگانه نهی می کند: «أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ [6]»، تکلیف پدر و مادر روشن است: «فلا تنهرهما.»

پیام های آیه

خدمت و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحدان واقعی است: (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

احسان به والدین، افزون بر آن که یک وظیفه انسانی است، واجب شرعی است: (قَضَىٰ رَبُّكَ
... وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

در احسان به والدین، مسلمان بودن آن ها شرط نیست: (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

سعی کنیم نیکی به پدر و مادر را بی واسطه و به دست خود انجام دهیم: (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

پدر و مادر سالمند را به آسایشگاه نبریم، بلکه نزد خود نگهداریم: (يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ)

هم احسان در عمل لازم است، هم سخن زیبا در گفتار: (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ... قُلْ لَهُمَا قَوْلًا
كَرِيمًا)

در احسان به والدین و قول کریمانه، شرط مقابله نیامده است؛ یعنی اگر آنان هم با تو کریمانه
برخورد نکردند، تو کریمانه سخن بگو: (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا)

آیه ۲۴ سوره اسراء:

"وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا"

"و از روی مهربانی و لطف، بال تواضع خویش را برای آنان فرود آور و بگو، پروردگارا، بر آن دو رحمت آور، همان گونه که مرا در کودکی تربیت کردند."

پیام های آیه

-فرزند در هر موقعیتی که هست باید متواضع باشد و کمالات خود را به رخ والدین نکشد:
(وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ)

-تواضع در برابر والدین باید از روی مهر و محبت باشد، نه تظاهر و ریا: (وَإِخْفِضْ لَهُمَا... مِنَ الرَّحْمَةِ)

-در دوران حیات و پس از مرگ والدین، باید برای آنان از خدا طلب رحمت کرد: (وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا)

-رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین است. (رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي) (گویا ادای حق آنان از عهده فرزند خارج است و تنها رحمت خداوند می تواند زحمات آنان را جبران کند)

-رنج ها و سختی های دوران کودکی و خردسالی را که والدین تحمل کرده اند از یاد نبریم: (كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)

پی نوشت ها:

[1] تفسیر نور الثقلین.

[2] تفسیر نمونه.

[3] تفسیر مجمع البیان.

[4] تفسیر فرقان.

[5] کافی، جلد ۲، صفحه ۱۵۷.

[6] سوره ضحی، آیه ۱۰.

شنبه سی و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

ما را زما بگیر و خودت را به ما بده حسین جان

عبدعاصی : وقتی که می رفتم با خودم میگفتم : این بار چی بگم ... حالا که برگشتم به شماها میگم : چی بگم ...

قبل از رفتن " یک نفر " وعده ای داده بود و همه ی سفر نگران بودم .

نجف و حرم امیرالمومنین علیه السلام . اینبار خیلی کمتر از دفعات قبل زیارت نامه خوندم . خیلی کمتر . حتی خیلی کمتر به زیارت قبور بزرگان رفتم . حتی کمتر بر سر مزار آیت الله قاضی رحمت الله علیه نشستم . حتی مثل همیشه در محل اقامت آیت الله کشمیری(ره) در حرم نجف نشستم . حتی اینبار خیلی کمتر اشک ریختم . حتی ختمی رو که همیشه در مشاهد مشرفه می گرفتم رو هم نگرفتم . تو مسجد سهله و کوفه هم همینطور . حتی تو حرم حضرت مسلم علیه السلام که روز و شب باهاش همزاد پنداری خیالی می کنم هم اشکم خیلی جاری نبود . مزار

کمیل و میثم تمار رحمت الله علیهما هم همینطور بود . حتی وادی السلامی که ساعتها راه می رفتیم و نگاه می کردم هم نه احساس سنگینی داشتم نه سنگینی بوجود آورده بودم اما ... عجیب بود این اوضاع...

دو - سه کیلومتر مونده به کربلا و بعد از زیارت طفلان مسلم بن عقیل علیهم السلام خیلی منقلب شده بودم . با خودم گفتم شاید اون " اوضاع عجیب " مرتفع شده باشه اما ...

اما وقتی برای اولین بار وارد حرم قمر بنی هاشم علیه السلام شدم قبض کامل شدم . در اولین ورود به حرم سیدالشهدا علیه السلام کمی انبساط برقرار شد اما باز...

نگران بودم . " این حال عجیب ادامه داشت و نگران حرف اون " یک نفر " بودم . "

زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام با همه ی ائمه هدی علیهم السلام فرق میکنه . همیشه هم همینطور بوده . باید بایستی و زار بزنی و حرف بزنی . انگار موسی میشی!!!! راستی ! وقتی صافی صفای نجف رفتیم راهنمای اونجا (قسمتی رو نشون داد و) گفت : جایی که حضرت موسی علیه السلام با خدا حرف زده اینجاست . کنار مقام صافی صفا مقام امام زین العابدین علیه السلام قرار داره . رویروی صحن حضرت زهرا علیها سلام بیرون حرم .



کربلا محل پرتاب انسانها تا خود خداست . از همون کنج شش گوشه ی پایین پای ارباب که کلیددارش علی اکبر علیه السلام ه یا از همون بالای سر مبارک . راستی ! بالای سر امیرالمومنین

علیه السلام هم راس الحسین محسوب میشه . بنظرم راس الحسین واقعی همونجاست . فتامل فیه .
. خیمه گاه حسینی . مقام کفین ابالفضل العباس علیه السلام .مقام علی اصغر علیه السلام . تل
زینییه . حتی منزل مرحوم حداد (ره) هیچکدوم از اینجاها اون حال عجیب رو برطرف نکرد و
اتفاقاً سنگین بودم . سنگینی ای همراه با اشک . دو نفر از اولیای خدا رو زیارت کردم . هر دو
تفقد بسیار داشتند . نوه ی مرحوم حداد حاج محمدحسین که رفاقت چند ساله داریم هم در حرم
حضرت عباس علیه السلام شور و حالی داد .

صبح بود . رفتیم زیارت مزار آیت حق مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه در وادی السلام کربلا .
اشعاری خوندم . مناجات المریدین باصدای مرحوم آقا رو گذاشتیم و خیلی اشک ریختم .
خیلی . به فرموده ی بزرگی : مزار مرحوم سید هاشم (ره) حریم کبریاست . بعد از جناب حداد
(ره) به زیارت حضرت حر ریاحی رضوان الله علیه رفتیم .

وقتی از کربلا می رفتیم انگار همه ی جونم موند کربلا . زمینگیر شدم .

بعد از زیارت حضرت سید محمد علیه السلام (عموی امام زمان سلام الله علیه) عازم سامراء شدیم
. غربت حرم امامین همامین عسکریین علیهماالسلام حتی اگر بارگاه و گنبد و صحن هم بسازند
تمومی نداره . حتی سرداب مقدس هم غریبه . به لطف خادمین سرداب مقدس رفتیم پشت مقام
صاحب الزمان علیه السلام و محل اصلی مقام تشرفات رو زیارت کردیم . سنگهای اونجا پاهام
رو خراش دادن....

و اما کاظمین ... از لحظه ی خروج از سامراء اون حال عجیب شروع به حرکت کرد . بشدت بالا
و پایین می شد . وقتی وارد کاظمین شدیم انگار در حال عبور بود . کاظمین . ظاهراً قرار بوده
مارو تا کاظمین امتحان کنند . امتحانی که حتی شب جمعه ی حرم سیدالشهدا علیه السلام هم راه
چاره ش نبود . والله اعلم

کاظمین خوب . کاظمین مهربان . کاظمین خوبها . کاظمین آرامشها . کاظمین وعده ها ... ان
وعدالله حق

صبحی در کاظمین باز هم دو تن از اولیای خدا رو زیارت کردم . بر حسب اتفاق !! وقتی قرار بود
از حرم برم بیرون نرفتم !! اما وقتی بیرون رفتم وعده ی اون " یک نفر " محقق شده بود . سوختم
. تحت فشار بودم . اما محقق شد . روزها به روزیصبحها به صبحی ...مطمئن باشید حرف از
تشریف . خواب یا از این دست نبود اما ... والله الحمد

در این سفر رزق ما شد و به زیارت حضرت سلمان محمدی و جناب حذیفه یمانی (که مطلبی
درباره ش کار کرده بودیم) . بازدید از طاق کسری و نماز در مصلاهی مولا امیرالمومنین علیه
السلام همینطور مسجد پراثا در بغداد رفتیم .

در حرم کاظمین ملاقاتی با جناب وکیلی داشتم اما فرصت گفتگو نبود . خدای متعال به حق
صدیقه ی طاهره سلام الله علیها زیارت عتبات عالیات رو رزق علی الدوام همه ی محبین بفرماید
. حقیر طبق وعده دو رکعت نماز حاجت در حرم سیدالشهدا علیه السلام به نیت خوانندگان و
دوستان خوبم در وبلاگ طریق الی الله به جا آوردم.

با وجود این همه بالا و پایین شدن در این سفر اما تا آخر این ایام در همه ی اماکن مقدسه این
ابیات رو با خودم تکرار می کردم که :

می رود دل به همان جا که تعلق دارد صحبت کرب و بلا شد وطن از یادم رفت

همه ی بهت من این است چرا عریانی؟! نکند فکر کنی پیرهن از یادم رفت

این غزل رو که در مقابل ضریح زیبای مولانا ابی عبدالحسین علیه السلام با خودم زمزمه کردم رو
با هم دوباره بخونیم :

با لب ت رنگ عقیق یمن از یادم رفت هم چنان که جگر خویشتن از یادم رفت

من اویسم بگذارید که اطراق کنم بوی شهر تو که آمد قرن از یادم رفت

جذبه ی عشق بر آن است مرا ذوب کند صحبت نام تو شد نام من از یادم رفت

قصه "ربّ ارنی" گفتن من دیدن توست تا نگاهم به تو افتاد "لن" از یادم رفت

مرغ باغ ملکوتم به حرم آمده ام بر روی گنبد زردت چمن از یادم رفت

مثل فطرس نکنم پشت به گهواره ی تو بال من خوب که شد پر زدن از یادم رفت

"ندهد فرصت گفتار به محتاج، کریم" بی سبب نیست کنارت سخن از یادم رفت

می رود دل به همان جا که تعلق دارد صحبت کرب و بلا شد وطن از یادم رفت

همه ی بهت من این است چرا عربانی؟! نکند فکر کنی پیرهن از یادم رفت

چهارشنبه بیست و یکم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

اساتید اخلاق و اهل منبر

عبدعاصی : در مطالب زیادی خصوصیات "استاد" را گفتیم و تفاوت "استاد عرفان" با "استاد اخلاق" را بیان کردیم . (به بخش مقالات مراجعه فرمایید) . با توجه به اینکه جامعه ی ما از لحاظ اخلاق سیر نزولی پیدا کرده و همه جور آفت به درخت جان و دل آحاد جامعه افتاده پس باید به فکر خودمان باشیم و برای از دست نرفتنمان کاری بکنیم . طالبان معارف الهی علاوه بر هیئت های هفتگی مناسب که حضور در آنها باید خوراک مفید داشته باشد حتماً باید در هفته جایی - جلسه ی اخلاقی یا محفل انسی شرکت کنند تا غبارهای تردد در جامعه و ترافیک خواطر شیطانی و نفسانی بواسطه ی تعامل روزانه با عوام الناس کمی تطهیر شوند . لذا تصمیم

گرفتم بعضی از اساتید اخلاق و منبری های قابل استفاده را (طبق مبانی و اصول و دیدگاه هایی که چندین سال است عرضه کرده ایم) معرفی کنم . انشاءالله که مثمر ثمر باشد.

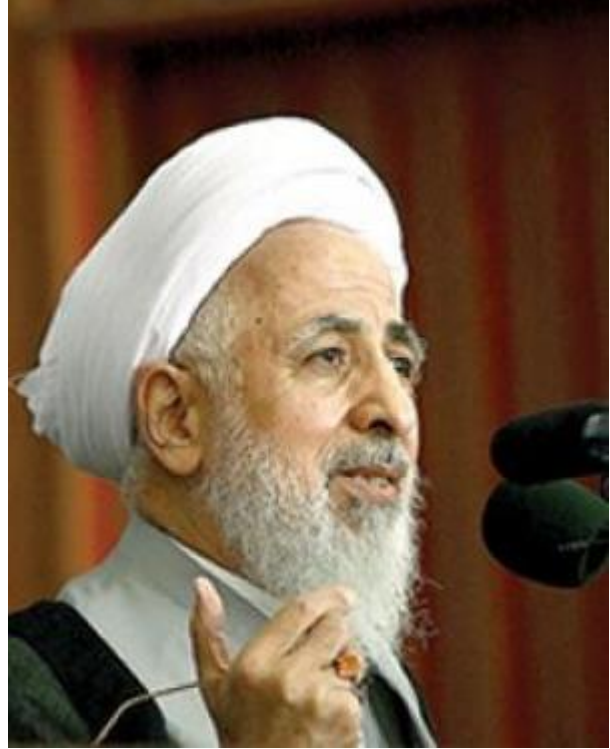
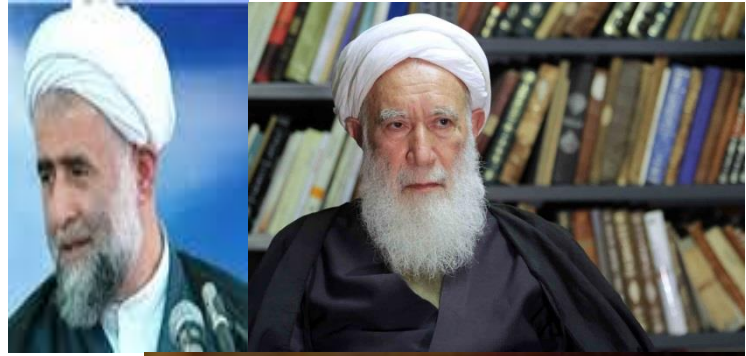
رفقا باید خودشان زحمت بکشند و آدرس و زمان جلسات این بزرگواران را پیدا کنند . این همه استاد اخلاق و اهل منبر . دیگر رفقا نگویند : کو استاد اخلاق ! کو جلسه و منبر خوب !؟ تمامی این بزرگواران در قید حیات هستند و بیانات مفیدی دارند .

تصاویر زیر هیچ ترتیبی ندارد و بنده اساتید اخلاق و اهل منبر را ادغام کرده ام .

این مطلب را هر چند وقت یکبار بروز رسانی خواهم کرد .



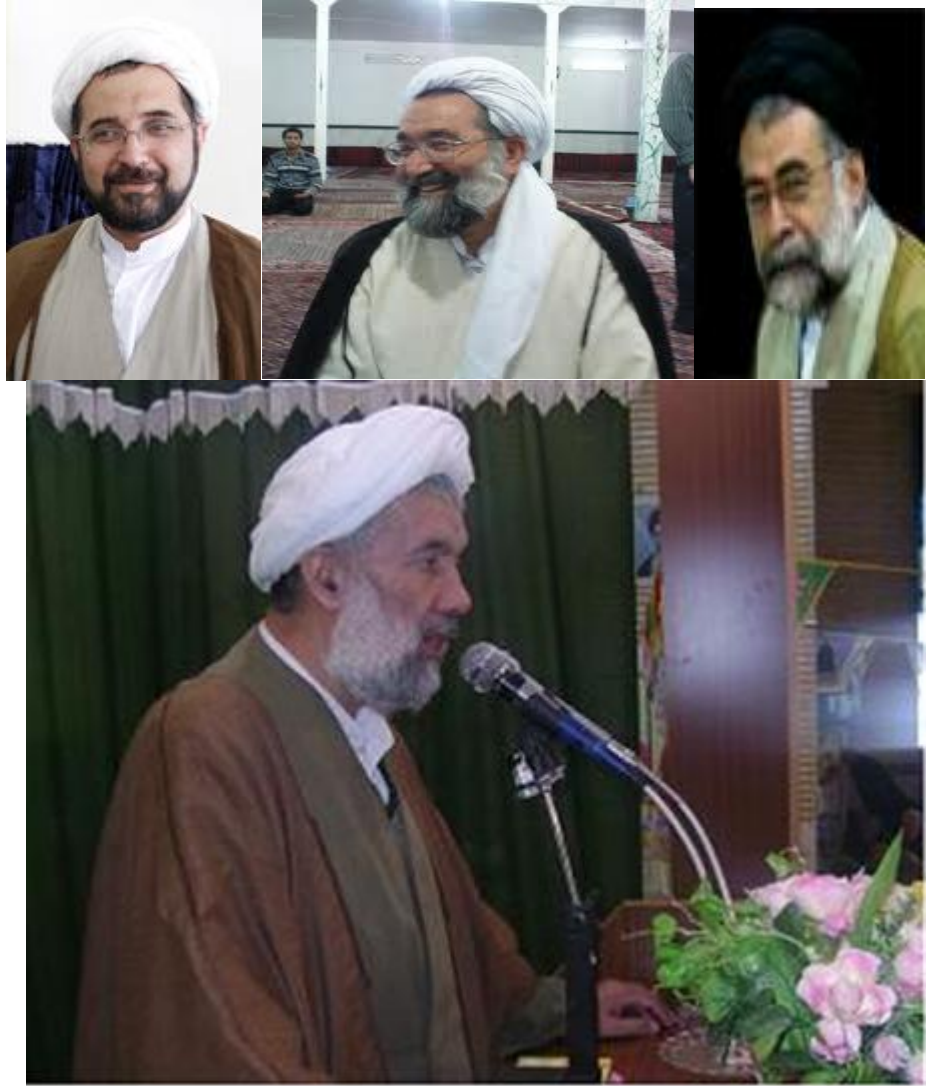
آیت الله بنابی - آیت الله مظاهری - آیت الله فاطمی نیا - آیت الله ناصری - آیت الله جعفری اراکی



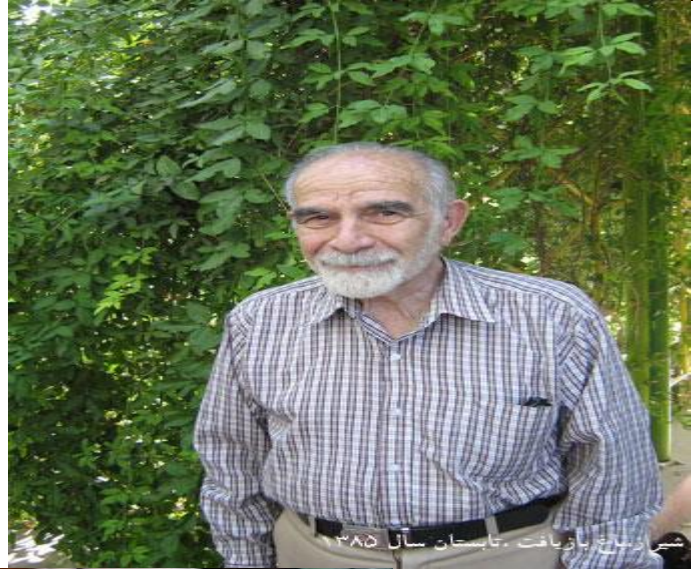
آیت الله صمدی آملی - آیت الله مرتضیٰ تهرانی - آیت الله شجاعی - آیت الله جوادی آملی



آیت الله نصرالله شاه آبادی-آیت الله فروغی-آیت الله تحریری-آیت الله احدی-آیت الله رضانی



حجت الاسلام روحی-آیت الله مویدی سنقری-آیت الله حسینی طهرانی-آیت الله ضیاءآبادی -
استادگنجی



آیت الله مبشرکاشانی- آیت الله موسویان- استاد حقیقی- آیت الله جاودان- آیت الله زابلی



آیت الله شیرازی-حجت الاسلام موسوی مطلق-استاد طباطبایی-دکتر کاشی-آیت الله شوشتری



آیت الله انصاری شیرازی- شیخ عباس اخوان- آیت الله نظری منفرد- استاد صداقت- حجت الاسلام
فرحزاد



استاد علیپور-استاد فیاض بخش-حجت الاسلام عابدی-حجت الاسلام طباطبایی-آیت الله قرهی



استاد طیب-آیت الله خرازی-آیت الله شب زنده دار-

شنبه دهم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

علی حبه جنه.قسیم النار و الجنه..وصی المصطفی حقا...امام الانس و

الجنه

عبدعاصی : این مطلب را " خنچه ی ولایت " اسم گذاشتم . شیعیان علی مرتضی علیه السلام عروس و دامادهایی هستند که بر سر خنچه ی ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام نشسته اند .

قرآن کریم را روبرویشان باز کرده اند و می خوانند و به سفره ای که بر سر آن " جام ولایت و محبت و معرفت " علوی دست به دست می شود نشسته اند . " خنچه ی ولایت " را به نام نامی عروس امیرالمومنین حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیهما باز کردم تا انشاءالله : ولی ای از اولیاءالله یا رجلی از رجال الغیب شمعهای آینه و شمعدانش را روشن کند و ملکی از ملائکة الله (شاید جبرئیل شاید روح شاید میکائیل یا اسرافیل یا شاید هم فطرس ملک) بر سرمان قند شیرین " ولایت کلیه ی الهیه " را بسابد تا از تبلور دانه های نورانی آن ما هم نورانی و بلورین بشویم ...

اللهم نور ظاهری بطاعتک و باطنی بمحبتک و قلبی بمعرفتک و روحی بمشاهدتک و سری باستقلال اتصال حضرتک یا ذاالجلال و الاکرام

اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و فی لسانی نوراً و فی یدی نوراً و فی رجليں نوراً و فی جمیع جوارحی نوراً یا نورالانوار

اللهم ارنا الاشياء كماهى اللهم کن وجهی فی کل وجه و مقصدی فی کل قصد و غایتی فی کل سعی و ملجأی و ملاذی فی کل شدة و هم و وکیلی فی کل امر و تولنی تولی عناية و محبة فی کل حال و صل الله علی محمد و آله خیر آل

ابن عربی در صلوات معروف ۱۴ معصوم (ع) خود میفرماید:

(وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَأُتْكَتَهُ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ): عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ، وَ مَشْرِقِ الْأَنْوَارِ، الْمُهَنْدِسِ فِي الْغُيُوبِ الْلاهُوتِيَّةِ، السِّيَاحِ فِي الْفِيَا فِي الْجَبْرُوتِيَّةِ، الْمُصَوِّرِ لِلْهُيُولَى

الْمَلَكُوتِيَّةِ، الْوَالِي لِلْوَلَايَةِ النَّاسُوتِيَّةِ، أَنْمُودَجِ الْوَاقِعِ وَ شَخْصِ الْأَعْيَانِ، الْمُنْتَظِعِ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَ الْأَفَاقِ، سِرِّ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ، صُورَةِ الْأَمَانَةِ الْأَلَهِيَّةِ، مَادَّةِ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَّةِ، الظَّاهِرِ بِالْبُرْهَانِ، الْبَاطِنِ بِالْقُدْرَةِ وَالشَّانِ، بِسْمَلَةِ كِتَابِ الْمَوْجُودِ، فَاتِحَةِ مُصْحَفِ الْوُجُودِ، حَقِيقَةِ النَّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَرَايَا الْأَنْسَانِيَّةِ، حَيْدَرِ أَجَامِ الْأَعْبَادِ، الْكِرَارِ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ، السِّرِ الْجَلِيِّ، وَالنَّجْمِ الثَّاقِبِ: عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ (.

"دروود و تحیات بی شائبه خداوند و فرشتگان او و حمل کنندگان عرش او، و جمیع آفرینش او از مخلوقات آسمانی و زمینی، بر حقیقت مقام ولایت باد؛ که او سر اسرار کاخ آفرینش است، و محل إشراق و طلوع انوار حضرت احدیت؛ و او در عوالم لاهوت و غیوب صفات و ذات، مهندسی خبیر است؛ و در فضای عوالم جبروت، سیاحی بصیر و داناست؛ و در عوالم ملکوت، مصور هیولای عالم صورت است؛ و در عوالم ناسوت، والی و حکمران ولایت است. نمونه و مختصر و شالوده و جوهری از واقع است؛ و شخص مجسم عالم کلی و وجود إطلاقی. شعاع نور احدیت ذات، منعکس در آئینه های آفاق و نفوس است؛ و ولایت ساریه و جاریه، در ظواهر و بواطن و سر و حقیقت تمام انبیاء و مرسلین است؛ و سرور و سالار تمامی اوصیاء و صدیقین؛ صورت امانت خداوندی است؛ و ماده و ریشه علوم نامتناهی؛ هویت آن حقیقت در نظرها آشکار و هویدا است؛ و جلالت و عظمت او بر عقول انسانها مخفی و پنهان. بسم الله الرحمن الرحیم کتاب موجود است؛ و فاتحه و آغاز مُصْحَفِ وجود؛ حقیقت نقطه بایه است، که تحقق جمیع مراتب موجودات از اوست؛ و تحقق مراتب انسانیت بدوست؛ شیر نیستان کاخ ابداع؛ و صاحب حملات مکرره در معرکه های اختراع؛ سر آشکارای حضرت خداوندی؛ و ستاره درخشان جناب سرمدی: عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ"

قصیده فواد کرمانی در مدح امیرالمومنین علیه السلام:

نه مراست قدرت آنکه دم زخم از جلال تو یا علی

نه مرا زبان، که بیان کنم صفت کمال تو یا علی
شده ماتُ عقلِ موحدین ، همه در جمال تو یا علی
چو نیافت غیر تو آگهی ، ز بیان حال تو یا علی
نبرد بوصف تو ره کسی، مگر از مقال تو یا علی
توئی آنکه غیر وجود خود، به شهود و غیب ندیده‌ای
همه دیده‌ای نه چنین بود، شه من تو دیده ی دیده‌ای
فقرات نفس شکسته‌ای، سُبُحات وهم دریده‌ای
ز حدود فصل گذشته‌ای، به صعود وصل رسیده‌ای
ز فنای ذات به ذات حق، بود اتصال تو یا علی
چو عقول و أفئده را نشد، ملکوت سر تو منکشف
ز بیان وصف تو هر کسی، رقم گمان زده مختلف
همه گفته‌اند و نگفته شد، ز کتاب فضل تو یک الف
فُصَحای دهر به عجز خود، ز ادای وصف تو معترف
بُلغای عصر به نطق خود، شده‌اند لال تو یا علی
نه فرشته یافته در بشر، چو تو ذوالکرم چو تو ذوالعفا
نه بشر شنیده فرشته را، بچنین صفت بچنین صفا

به خدا ظهور عجائبی، چو تو نیست در بشر از خدا

که تعجب است بحق حق، ز تو آن قناعت و این سخا

به طرازِ سوره هَلْ أَتَى! چه نکوست فال تو یا علی

نرسید کشتیِ همتم، ز یمِ غمت به کناره‌ای

بشکست فلک مرا فلک، به حِجاره‌ای ز اشاره‌ای

بهمین خوشم که نشسته‌ام، به شکسته‌ای و به پاره‌ای

چکنم ز غرق شدن مرا، نه علاج هست و نه چاره‌ای

مگرم ز غیب مدد کند، یکی از رجال تو یا علی

عامه و خاصه از رسول الله روایت کرده اند که آن حضرت فرموده است: «ما أنزل الله آية فيها

يأيتها الذين آمنوا إلا و علي رأسها و أميرها»؛ «هیچ آیه ای را خداوند در قرآن کریم فرو

نفرستاده است که در آن خطاب به مؤمنان به لفظ یأيتها الذين آمنوا باشد، مگر آنکه علی بن ابی

طالب رئیس و امیر آن بوده است.» (مطالب السؤل طبع سنگی ص ۲۱ از حلیة الاولیاء و حلیة -

الاولیاء ج ۱ ص ۶۴ و در ینابیع المودة ص ۲۱۲)

و بر این اساس مذکور، معنای بسیاری از اخباری که در آن وارد شده است از ائمه اطهار علیهم

السلام که ما چنینیم و ما چنانیم، ما شفعا ئیم، ما باب نجاتیم، ما حطه بنی اسرائیلیم، ما حبل متصل

بین آسمان و زمین هستیم و غیرها، همه روشن و آشکارا میشود. البته معنایش را همانطور که ما

در اینجا بیان کردیم قدری در این دنیا ادراک می کنیم، ولیکن در آن دنیا انسان به تمام معنی

الکلمه مشاهده میکند و لمس می نماید و این معانی موجودیت خارج پیدا میکند؛ یعنی انسان

قرآن را می بیند که چه عوالمی است که مشرق و مغرب عالم را گرفته، و آن حقیقت امیرالمؤمنین

است که محدود به یک حد خاص و بدن خاصی هم نیست، چون قرآن کلام خداست و کلام خدا

مجرد است و حد ندارد. و لذا انسان در آن عالم مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را بی حد و بدون اندازه مینگرد.

وچقدر لطیف و عالی علو ورتبه والای امیرالمؤمنین علیه السلام را مرحوم آیت الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی در چند بیت بیانی کرده است :

مرا پیر طریقت جز علی نیست *** که هستی را حقیقت جز علی نیست
مبین غیر از علی پیدا و پنهان *** که در غیب و شهادت جز علی نیست
مجو غیر از علی در کعبه و دیر *** که هفتاد و دو ملت جز علی نیست
چه باک از آتش دوزخ که در حشر *** قسم نار و جنت جز علی نیست
اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش *** که در روز قیامت جز علی نیست
اساس هر دو عالم بر محبت *** بود قائم محبت جز علی نیست
در آن حضرت که دم از «لی مع الله» *** زند أحمد معیت جز علی نیست
شنیدم عاشقی مستانه میگفت *** خدا را حول و قوت جز علی نیست
وجود جمله اشیاء از مشیت *** پدید آمد مشیت جز علی نیست
شهنشاهی که بر درگه ملائک *** زندهش پنج نوبت جز علی نیست
علی آدم علی شیث و علی نوح *** که در دور نبوت جز علی نیست
علی أحمد علی موسی و عیسی *** که در اطوار خلقت جز علی نیست
ترا پیر طریقت گو عمر باش *** مرا پیر طریقت جز علی نیست
اگر گوئی علی عین خدا نیست *** بگو نیز از خدا هرگز جدا نیست

اگر کسی قرآن را در خود راه داد بطوریکه تمام جهات قرآن از ظاهر و باطن قرآن، معانی و اخلاقیات و عقائد و ملکات و معارف و توحید قرآن در او متجلی شد، این وجودش حقیقت قرآن میگردد.

وجود مقدس امام علی علیه السلام قرآن است و خودش فرمود:

أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ. «من گفتار ناطق خدا هستم.»

یعنی هیچ مرتبه‌ای قرآن ندارد، در هیچ یک از عوالم، مگر آنکه آن حقیقت در این موجودیت تجلی کرده است، و آن حضرت حائز تمام مقامات و درجات قرآن است؛ اینست قرآن حقیقی و حقیقت قرآن.

آن وقت این قرآن در روز قیامت حرکت میکند. امیرالمؤمنین علیه السلام دارای زندگانی است و دارای حیات قرآنی است و موجودیتش قرآن شده است، و در روز قیامت از میان صفوف مسلمین و فرشتگان و شهیدان و پیامبران عبور میکند و همه میگویند: ما این مرد را می‌شناسیم ولی دارای بهاء و نوری است که ما نداریم، مسلماً اجتهاد و کوشش وی در دنیا برای پیدایش حقیقت قرآن در وجودش از ما زیادتر بوده است.

همینطور هم هست، چون هر یک از مؤمنان و شهداء می‌خواهند خودشان را برسانند به حقیقت قرآن؛ مثلاً ما که مسلمانیم، خیلی جهد می‌کنیم، کوشش می‌نمائیم که خود را به حقیقت قرآن نزدیک کنیم و هر چه نزدیک می‌کنیم، باز طلب می‌کنیم که نزدیکتر کنیم، و این اشتها و آرزو در ما هست که ما خودمان را به مقام کامل قرآن برسانیم، ولی چون نرسانده‌ایم یک حالت مترقبه و منتظره و ضعفی در ما موجود است که اگر برخورد کنیم به آن موجود حقیقی که قرآن را به تمام معنی در صُقع موجودیت خودش ایجاد کرده و تجلی داده است، از طرفی می‌گوئیم: ما این را می‌شناسیم، ما با این آشنائی داریم! و از طرفی می‌گوئیم: این از ما بهتر است، حسن و جمال و بهاء و نور او افزون‌تر است، چون اجتهادش در راه خدا زیادتر بوده است.

و این گفتار صحیح است، و تمام این گفتگوها بمنصه خود می‌نشیند و همه ظهور و بروز آن واقعیتی است که قرآن دارد.

و همچنین در روایت است که نماز در قیامت حرکت میکند، نماز واقعی چیست؟ آن نمازی است که ظاهرش و باطنش "قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ" است، آن نمازیست که در آنحال نمازگزار معراج میکند، آن

نمازی که در آن حال به هیچوجه نه بدن نه روح نه فکر و اندیشه سراغ غیر خدا نیست، و همینطور که بدن طبیعی رو به کعبه ایستاده است روح هم می‌رود سراغ کعبه حب و در حرم الهی آن را به جای می‌آورد؛ و اگر در خارج بخواد چنین نمازی شکل و صورت بخود بگیرد میشود
أمیرالمؤمنین علیه "أفضل صلوات المصلین".
چون او نماز است، نمازش چنین تشکلی به خود گرفته بود است، یعنی حقیقت نماز در وجودش پیدا شده است.

لذا روایاتی که وارد شده است و در بسیاری از تفاسیر آمده که نَحْنُ الصَّلوةُ. «ما نماز هستیم.» اشاره به این معنی است، چون این حقائق در عوالمی موجودیت دارد، و موجودیتش در انسان کامل است.

به علت آنکه انسان از ملائکه افضل است و هیچ موجودی جز ذات پروردگار از روح انسان اشرف نیست.

بنابراین کسانی که خود را به مرحله کمال برسانند و هیچ حالت منتظره و ضعفی در آنها نباشد، یعنی تمام قوا و استعدادهای خود را به مرحله فعلیت برسانند و فعلیت محضه گردند؛ حقیقت ایمان، حقیقت قرآن، حقیقت زکوة، و سائر اعمال و صفات حسنه، در وجودشان عجین شده و با این خمیره مخمر گردیده‌اند. (بحار الانوار ج ۷ طبع حروفی ص ۳۲۴-۳۲۱)

شنبه دهم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

.....

عارف بالله جناب آقای حاج ابوموسی محیی (ره)

عبدعاصی : این مطلب را در وبلاگ قبلی آورده بودم اما از بس حال و هوای خاص دارد دوباره با هم بازخوانی می کنیم . این مطلب را با همه وجود - با همه عشق و با حالی دگرگون نوشته

بودم . حقیر تعدادی از شاگردان مرحوم سید هاشم حداد(ره) را دیده ام . همه شان مثل سید هاشم(ره) شده بودند . همه شان شکل استادشان شده اند . اصلاً انگار در این دنیا زندگی نمی کنند . انگار حس مادی ندارند . مثل استادشان . یک "حداد" می گویند و می روند جایی که من نمی فهمم . نمی دانم بعد از خواندن این مطلب چه حالی دارید اما حقیر بسیار منقلب شده بودم . این مطلب یادی از مرحوم حاج ابوموسی محیی (ره) از برجسته ترین تلامذه ی مرحوم حداد (ره) است اما وقتی مطلب را می خوانی انگار زندگینامه ی سید هاشم را نوشته ایم !! حاج ابوموسی محیی(ره) سه چهار سال پیش به رحمت خدا رفت . در مشهد مقدس ساکن بود . در اواخر عمر بینایی چشمش بسیار کم شده بود . در اواخر عمر لباس احرام می پوشید . انگار هیچ تعلق دیگری به این دنیای خراب نداشت . آماده ی وصل پروردگارش شده بود . یعنی ما هم این چیزها را خواهیم فهمید ??? خدایا ! نکند ما را از این شراب ناب نچشانده از این دنیا ببری !؟ خسر الدنيا و الآخرة کسی است که در همین عالم ناسوت و کثرات دل از غیر محبوب ازل و ابد نکند و خودش را برای لقاء آن یار خوبان مهیا نکند و جمال جمیل آن دلبر اهل دل را نبیند . کلام را با جملات آخرین حضرت آیت الحق سید هاشم حداد (ره) (در لحظات آخر حیات مادی به پایان می برم . جمله ای که ختم همه کلام هاست . جمله ای که همه ی این عرفا و سالکینی که از آنها دم زده ایم عمرشان را صرف آن کرده اند . جمله ای تام و تمام که همه تکاپوها برای درک آن است . نه درک ادراکی بلکه درک شهودی . سید هاشم حداد(ره) فرمود : " جبرئیل در برابر عظمت رسول الله(صلی الله علیه وآله) ثقلی ندارد که از او تعبیر به قول ثقیل شود . مراد از قول ثقیل اوست - " لاهوالاهو" است " .



سید هاشم حداد (ره) می فرمود: «عشق همه چیز را می گیرد. حتی اوهام را از بین می برد.»
حاج ابوموسی محیی (ره) سی سال شاگرد حضرت آقای سید هاشم موسوی حداد (ره) بود. شاید
ذکر قلبی این آدم این ذکر شریف بوده که: یا من یکفی من کل شی ولا یکفی منه شی اکفنی ما
اهمنی من امر الدنيا و الآخرة

از قدیمی ترین شاگردان حضرت آقای حداد(ره) مرحوم حاج ابوموسی محیی(ره) ۹ بودند که
زیارت جمالش تو را به یاد استادش می انداخت. در وصف حاج ابوموسی(ره) همین بس که
توفیق الهی و هدایت خاصه شامل حالش بود و خدمت مرحوم آیت الله الکبری حاج سید علی
قاضی(نفع الله به السالکین) رسیده بود. خودش می فرمود: در **کربلا** مرحوم قاضی(ره) که نماز
می خواند من مکبرش بودم. بعد از نماز می رفتم و دستش را می بوسیدم. یا استخاره می گرفتم
. نگاه محبت آمیزی می کرد و می فرمود: موفق باشید... حاجی می فرمود: از کوچه رد می
شدم. دیدم آقای قاضی(ره) عصازنان می آید. صدایی به این آوا بلند بود که: الحمدالله الذی لم
یتخذ صاحبه ولا ولدا... مرحوم قاضی(ره) به من فرمود: می دانی این یعنی چی؟؟؟.

حاج ابوموسی(ره) توسط آیه ای از قرآن مهر سیدهاشم(ره) در دلش افتاد. بواسطه جناب
عبدالجلیل محیی که برادر همسرش بود خدمت جناب سید رسید. او در کربلا به منزل آقا می
رفت. آقایی که خودش کارهای شاگردان را انجام می داد. صبحها نان و سرشیر می خرید.

آقایی که تنها زیارت می رفت . آقایی که در ایام عاشورا صورتش سرخ می شد . آقایی که کریم بود و این جملات مرحوم ابوموسی (ره) است .

می خواست باغی در شمال عراق بخرد . در مکاشفه ارباب عارفان **حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)** را می بیند و حضرت می فرمایند : باغ می خواهی چکار؟ منزل نزدیک خانه سید هاشم را بخر . به جناب عبدالجلیل زنگ می زند و شرح حال می کند . خانه نزدیک منزل سید را می خرد .

حاجی می فرمود : آقای حداد(ره) قبل از افطار نماز می خواند و بعدش یکی از رفقا دعای افتتاح را می خواند . آقا کم خوراک بود . ماهی نمی خورد . می فرمودند : سبزی برای چشم خوب است و همیشه در خانه سبزی داشتند .

حاج ابوموسی محیی(ره) بیست سال در دمشق ساکن بودند و از تولیت و خدام حرم بی بی کائنات زینب کبری(سلام الله علیها) بودند .مرحوم آقای حداد(ره)وقتی به شام مشرف می شدند مهمان ایشان بودند .

حاجی(ره) می فرمود : آقای حداد(ره) مختصر حرف می زد . آنکس که اهلش بود می گرفت . ایشان در حال فناء بود . طوریکه نمی شد با او حرف بزنی . هرکس را قبول نمی کرد . هرکس میتوانست او را ببیند اما شاگردش نمی شد . با بدخلقی رد نمی کرد . دل کسی را نمی شکست .

آیت الله کمیلی خراسانی و حاج عبدالجلیل محیی

حاج ابوموسی محیی (ره) می فرماید : چندین دفعه وارد منزل آقای حداد(ره) (شدم و دیدم مولا امام حسین(علیه السلام) را که در حال گفتگو با سید هاشم حداد(ره) هستند .

حاجی (ره) می فرمود : سید هاشم دعای فرج را زیاد می خواند . آقای حداد (ره) ذکر " یا صاحب الزمان ادرکنی " را زیاد می گفت . می فرمود : کور باشد چشمی که هر روز از خواب بیدار شود و امام زمان (عجل الله فرجه) را نبیند " . ما از احوال آقا می فهمیدیم که خدمت حضرت حجت (سلام الله علیه) مشرف شده اند و الا کسی جرات پرسیدن نداشت .

حاجی می فرمود : آقای حداد (ره) می فرمودند : لولا علی (علیه السلام) لما خلق الله فاطمه (سلام الله علیها) و بالعکس .

می فرمود : حضرت حداد (ره) در قنوت نماز وتر دعای سحر را می خواند . آقای حداد (ره) آیتی از آیات خدای بزرگ بود . اهل توحید بود . اهل فنا . اهل اخلاق . اهل کرم . اهل معرفت ...

آیت الله کمیلی (حفظه الله) می فرمودند : مرحوم ابوموسی (ره) در پیروی از مرحوم حداد (ره) صادقانه و خالصانه خدماتش را انجام داد. اهل ذکر و فکر بود . آقای حداد (ره) هم ایشان را دوست می داشتند .

حاج ابوموسی (ره) می فرمود : سید هاشم حداد (ره) می فرمود : در حرم حضرت زینب (سلام الله علیها) مشغول عبادت بودم . حالتی برایم رخ داد که دیدم تمام انبیا و اولیا دور ضریح مبارک در حال طواف هستند

این حدادها این ابوموسی ها چه می دیدند که ما کور و کرها از شنیدنش هم عاجزیم ؟ !

حاجی (ره) باز می فرمود : سید حداد (ره) نمازش با توجه و تانی کامل بود . اگر کسی هنگام نماز صدایش را می شنید احساس می کرد که به سوی پروردگار عروج کرده. گویا از اول تا آخر نماز... اتصال کامل وبدون پرده با پروردگار سخن می گوید . صدای دلنشین وآرام بخش

ایشان قلبها را پرواز می داد و عقل و خرد را از خردمندان می ربود و هنگامی که حال و اقبال و عروج به آن عالم ملکوتی دست می داد اشک از چشمان اکثر نمازگزاران جاری می شد و هیچکدام نمیتوانستند جلوی گریه شان را بگیرند واقعاً من و شما چه درک و تصویری می توانیم از (آقای حداد(ره) داشته باشیم ؟

آقای خلف زاده درباره آقای حداد(ره) می فرمود : کلمات قرآن که از ایشان صادر می شد در خود ایشان فرو می رفت حقیقتاً یکی مثل حاج ابوموسی محیی(ره) (که از جام الهی حداد(ره) نوشیده باید این عبارت را شرح دهد . حاجی می فرمود : یک مهربانی عجیبی داشتند که من اصلاً ندیدم . کم دیدم . از پدر مهربانتر بودند . وقتی یک مشکلی پیش می آمد می دیدید خودش بیشتر از شما ناراحت بود

آیت الله کشمیری(ره) می فرمودند : سید هاشم (ره) صمد بود . صمد بود . خیلی پر بود . بزرگتر از آن است که در این دنیا شناخته شود . او در زمان حیاتش از دیگران بی نیاز بود پس چگونه بعد از مرگش نیاز به تعریف داشته باشد ؟؟؟؟؟ حالا فکر کنید از یک عارف صمد چه چیزی بعنوان " شاگرد " بعنوان " بازتاب نورانی " ساطع می شود؟

بروح سالک ربانی مرحوم حاج ابوموسی محیی(ره) و توحیدی کبیر جناب سید هاشم حداد (ره) و همه اهل طریقت از مذهب متعالی شیعه اثنی عشری (معتقد به اصل توحید-ولایت و رجعت که همه یکی است) الفاتحه مع الصلوات

توحید = ولایت

عبد عاصی : اعتقاد تمام اهل سلوک در طریقت معرفت نفس این است که توحید همان ولایت است و ولایت همان توحید . همه ی بزرگان عرفان معتقدند که جز از راه ولایت آل الله علیهم السلام از هیچ راه دیگری نمی شود به خدا رسید . علامه ی عارف حسینی طهرانی (ره) در کتاب شریف روح مجرد از زبان عارف کامل موحد کبیر حضرت سید هاشم حداد (ره) این مسئله را به خوبی و زیبایی بیان فرموده اند . پس ما برای هیچ طریقه و هیچ مسلک و هیچ عرفانی که از اهل بیت معصومین علیهم السلام نشات نگرفته پیشیزی ارزش قائل نیستیم . همینطور تنها تفاسیری از قرآن و اهل بیت علیهم السلام معتبر هستند که صاحب تفسیر خودش از اولیا و علمای عامل و ربانی باشد و اهل زهد و اهل معرفت باشد والا این متکلمین نوظهور که باب عرفانها و مسلکهای جدید در دین را گشوده اند و به خیال واهی در حال نقد عرفان ناب شیعه هستند جز وقت کشی از خودشان و دیگران کار دیگری نمی کنند . البته مطلبی را هم سر بسته عرض کنم :

وقتی **امیرالمومنین (علیه السلام)** (اول مظلوم عالم) را کشان کشان و دست بسته و ریسمان به گردن و بدون عبا و عمامه و با پای برهنه به سمت مسجد می بردند و همه تماشا می کردند برای لحظاتی دل جناب سلمان (ره) ریخت . یعنی علی با آن همه عظمت و جلال . علی خیرشکن . با چنین وضعی دارند می برند . برای دقایقی سلمان !!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! به هم ریخت . اما مولا . آقا . صاحب و مالک دلش در همان موقعیت فریاد زد : آی سلمان ! سریع به من ایمان بیاور تا هلاک نشوی . مگر نفمودند " : ارتدّ الناس بعد النبی الاّ ثلثة او اربعة . "

بنده حرفم را زدم . انشاءالله که رفقا متوجه بشوند و ... پناه بر خدا از آینده

فرمایشات آیت الله جوادی آملی در خصوص قرآن . توحید . ولایت و حضرت زهرا سلام الله علیها را با بخوانیم :



صدیقه طاهره و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) ریسمان آویخته الهی

قرآن کریم که حبل خداست، طناب ناگسستنی الهی است (۱)؛ این حبل و طناب را خدا نازل کرده است، لکن انزال قرآن همانند انزال باران نیست. این حبل را خدای سبحان نازل کرد یعنی آویخت؛ نه انداخت. آن طوری که قرآن نازل شده است باران نازل نمی‌شود و آن طوری که باران نازل می‌شود قرآن نازل نشده است. نازل کردن باران یعنی انداختن این قطره‌ها روی زمین. نازل کردن قرآن یعنی آویختن این طناب از بالا به زمین؛ چون قرآن حبل خداست و خدا این طناب را آویخت؛ نه انداخت، لذا از عبارات تا اشارات و لطایف و حقایق درجات این حبل است و هر کسی به اندازه علم و عملش می‌تواند در خدمت طناب الهی باشد. اهل بیت (علیهم السلام) و صدیقه کبرا (صلوات الله علیها) اینها حبل‌الله‌اند، حبل متین‌اند و حبل متین را خدا آویخت؛ نه انداخت؛ چون آویختن نه انداختن؛ رهبری قلوب اینها به دست خدای سبحان است اینها جزء اولیای الهی‌اند. به انسان کاملی می‌گویند «ولی الله» که در بخش علم و عمل بدون واسطه از ذات اقدس الهی فیض بگیرد. در ولی او باشد، در جوار او باشد، موالات داشتن متوالی بودن یعنی فاصله برقرار نشدن. چنین انسانی می‌شود ولی خدا که از ولی و جوار فیض الهی طرفی می‌بندد. در همان حدیث معروف تقلین ذات اقدس الهی فرمود: این طناب «طرف بید الله تعالی» یک طرف این طناب یعنی قرآن به دست خداست؛ طرف دیگرش در دست شماست. این بانو مانند سایر ائمه

معصوم (علیهم السلام) حبل متین خدایند و این طناب را خدا آویخت؛ نه انداخت و یک طرفش به دست خداست؛ طرف دیگرش به دست مردم است، در دسترس مردم است.

✽قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) صراط مستقیم بسوی خدا

اگر کسی بخواهد به ذات اقدس الهی راه پیدا کند و از او فیض بگیرد، باید از مسیر قرآن و عترت بگذرد که همین صراط مستقیم است؛ بقیه کجراهه است و راه نیست و این قرآن و عترت تار و پود یک حبل متین اند؛ دو حبل نیست، دو طناب نیست تا کسی بگوید «حسبنا کتاب الله» (۲) یا کسی بگوید «حسبنا العتره» اینها تار و پود یک طناب اند.

✽جدایی ناپذیری قرآن و عترت

اگر کسی قرآن را گرفت، هیچ راهی ندارد جز پذیرش ولایت عترت و اگر کسی عترت مدار و ولایت پذیر بود، هیچ راهی ندارد جز پذیرش معارف قرآن کریم و همان طوری که همه معارف قرآن را ذات اقدس الهی تدوین کرده است، تضمین کرده است، صدر و ساقه این کتاب کلام خداست، انسان کامل به نام عترت ظاهرین صدر و ساقه اینها محبت خداست، معرفت خداست، در قلب اینها چیزی جز محبت الهی نیست.



(۱) - ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۰۵؛ قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «... كتاب الله التقل الأكبر حبل ممدود من السماء الى الارض سبب بأيديكم وسبب بيد الله عزوجل».

[۲] - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۳؛ «البخاری و مسلم فی خبر أنه قال عمر: النبي قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن حسينا كتاب الله...».

پنجشنبه هشتم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

"نور مجرد" یا "اسرار ملکوت" ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

عبد عاصی : چندی قبل مطلبی کار شد با عنوان : نقد کتاب نور مجرد

که وعده ی آن را از وبلاگ قدیمی مان داده بودیم و بالاخره با ملاحظات زیادی درج شد . بازخوردها زیاد بود . هم از تلامذه ی آیت الله سید محمدصادق طهرانی آقازاده ی ارشد مرحوم علامه طهرانی(ره) هم از تلامذه ی آیت الله سید محمد محسن طهرانی آقازاده ی کوچکتر . با وجود اینکه بنده هیچ تعلق خاطر و وابستگی ای به این دو بزرگوار ندارم و حتی نگارش این مطلب را هم خیلی مفید نمی دانستم اما با اصرار خیلی فراوان و حتی خلاف ادب بعضی از طرفداران این دو بزرگ زاده این مطلب را تهیه کردم . بعد از انتشار تلامذه ی آقازاده ی اکبر و به تبع جناب ایشان درخواست حذف تصویر ایشان را کردند که بنده به راحتی پذیرفته و حذف کردم

از هر دو طرف (طبق کامنتها و ایمیل‌های رسیده) متهم به طرفداری از دیگری شدم در صورتی که اصلاً بنده ی حقیر محلی از اعراب نیستم که نظرم مهم باشد !! بعد از مطالعه ی جلد سوم کتاب اسرار ملکوت تالیف آیت الله سید محمد محسن طهرانی که نقدهای بسیاری بر کتاب نور مجرد تالیف آیت الله سید محمد صادق طهرانی داشتند دیدم که بعضی ایرادات اخوی کوچکتر وارد است و از طرفی به خود ایشان نقدهایی هم هست که آنها را خود حقیر از لسان بعضی تلامذه ی آیت حق حضرت آقای حداد رضوان الله علیه هم شنیده ام . این اختلاف نتیجه ی برداشتهای متفاوتی است که این دو بزرگوار از طریقه ی والد معظمشان داشتند . هیچکدام را هم نمی شود صددرصد محکوم کرد . کمااینکه در طیف مشهد شاگردان وارسته ی علامه طهرانی (ره) حضور دارند و از درجات ایمانی برخوردارند . علی ای حال مناسب می بینم و توصیه می کنم : رفقای که وابستگی قلبی به هیچکدام از این دو عزیز ندارند هر دو کتاب مذکور را بخوانند همینطور مطلب زیر که در سایت حجت الاسلام وکیللی از شاگردان مرحوم علامه طهرانی (ره) و از ارادتمندان آقازاده ی ارشد آمده است . متن زیر پاسخ جناب وکیللی به دو سئوالی است که در خصوص اختلاف دو آقازاده پرسیده شده و در سایتشان هم به

آدرس-[http://www.erfanvahekmat.ir/sitemap/shobahat/shobahate-](http://www.erfanvahekmat.ir/sitemap/shobahat/shobahate-erfan/note-81)

[erfan/note-81](http://www.erfanvahekmat.ir/sitemap/shobahat/shobahate-erfan/note-81) درج شده است .

بنده باز هم عرض می کنم که حقیر به هیچکدام یک از این دو بزرگوار وابستگی ندارم و ارادت حقیر به ایشان از جهت انتساب به عارف و موحد عظیم الشان حضرت آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی(ره) است و امیدوارم که در طول عمرم از طریق "حق" . " حقیقت " . " حق گویی " و " حق جویی " خارج نشوم . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد



بسم الله الرحمن الرحيم

جریان اختلاف شاگردان علامه طهرانی و نقد کتاب اسرار ملکوت

توضیح:

انتشار جلد سوم کتاب اسرار ملکوت تألیف آقازاده دوّم حضرت علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی (آیت الله حاج سید محمد محسن) بار دیگر اذهان عمومی را متوجه اختلاف بین مؤلف و فرزند بزرگتر مرحوم علامه (آیت الله حاج سید محمد صادق) ساخت.

در این باره چندین و چند سؤال با مضمون مشابه از مدیر علمی پایگاه پرسیده شده و ایشان علی رغم میل باطنی جهت روشن شدن موضوع به این سؤالات پاسخ داده‌اند.

در اینجا ابتدا به عنوان نمونه دو مورد از این سؤالات را ذکر می‌کنیم و سپس با هم پاسخ حجت الاسلام والمسلمین وکیلی را میخوانیم.

سؤال اول :

من به مرحوم علامه عارف طهرانی خیلی علاقمندم و بوده‌ام و کتاب‌های ایشان را زیاد می‌خواندم. مدتی پیش کتاب نور مجرد را تألیف آقازاده ایشان خواندم و خیلی خوب بود. تازگی در یک وبلاگ دیدم که نوشته بود کتاب نور مجرد اشتباهاتی دارد و می‌خواستیم نقد آن را بنویسیم ولی کتابی از برادر نویسنده (آقازاده دوم علامه که برخی کتابهایشان حریم قدس و مهر فروزان را خوانده بودم) چاپ شده و در آن نقد کرده و ما دیگر نقد نمی‌کنیم. آن کتاب را هم خریدم جلد سوم اسرار ملکوت بود و خواندم. خیلی آشفته شدم؛ چون تعبیر خیلی تندی داشت و حکایت از اختلاف میان بازماندگان علامه می‌کند و ...

دو تا اشکال هم به نور مجرد کرده بود یکی درباره دوستی علامه با حضرت آقای حداد و یکی درباره تفسیر یک آیه که آنها برایم خیلی مهم نیست.

مهم این اختلاف است که چگونه این دو بزرگ که هر دو فرزند علامه هستند با هم اختلاف دارند و چرا این اختلاف‌ها را به مردم می‌کشانند و در کتاب می‌نویسند؟ نوشتن اینها چه سودی دارد؟ کلاً جریان این دو برادر و اختلافشان چیست؟ نظر علامه با کدام یک است؟ این اختلافات فقط به نفع دشمنان راه عرفان تمام می‌شود. در فضای نت غیر از پایگاه شما جایی را پیدا نکردم که احتمال بدم از این جریانات خبردار باشد. یکی بود که متعلق به یکی از اقازادگانشان بود.

از شما هم نظر شخصی را نمی‌خواهم. لطفاً اگر دلیل و سند دارید بفرمائید و گرنه ملتمس دعا.

سؤال دوم :

در مصاحبه با فارس گفته بودید که از بچگی در میان شاگردان علامه طهرانی بوده‌اید و علامه را هم درک کردید. می‌خواستم ببینم صادقانه علامه وصی داشته‌اند یا نه؟ پسر بزرگشان است یا دوّمی یا هیچ یک؟ لابد کتابهای آقای آیت الله حاج سید محمد محسن طهرانی را دیده‌اید. خیلی به شاگردان علامه خصوصاً آنها که در مشهدند طعنه می‌زنند که تقریباً همگی بعد از علامه منحرف شدند و مثل اهل سقیفه هستند و ... و این باور کردنش برای بنده سخت است که این همه سالک

که محضر علامه را درک کرده‌اند همه یک‌باره منحرف شوند. شما که شاید در جریان بودید نظرتان راجع به این مطالب ایشان چیست؟ سرنخی دارید که بشود قضیه را تشخیص داد که بالاخره حق با کدام یک است؟

جواب:

سلام علیکم

مسأله اختلاف میان شاگردان مرحوم علامه با آقازاده دوّم ایشان همانطور که خودشان هم گفته‌اند صحت دارد و حقیر نیز چون در میان شاگردان علامه درس می‌خواندم و روابط دوستی صمیمی با نوادگان حضرت علامه داشتم و در زمان اتفاق افتادن این جریانات سالهای چهارم تا هشتم طلبگی را پشت سر می‌گذاشتم در ریز تمام ماجرا بودم ولی وظیفه خود نمی‌دانم که به گزارش این مسأله بپردازم و اگر روزی شاگردان قدیمی علامه مصلحت دانستند خودشان واقعیات این مسائل را بیان می‌کنند تا برای افراد روشن شود و اگر خواستند نیز می‌توانند همچنان سکوت کنند.

نشر این مسائل کلاً صحیح نیست و این کار فقط توسط آقازاده دوّم حضرت علامه (آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی) انجام شده و ایشان در جلد دوّم و سوّم اسرار ملکوت مطالبی را به برادران خود و دیگر شاگردان پدرشان نسبت دادند که صحیح هم نیست ولی آقازاده بزرگ حضرت علامه (حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی) و شاگردان علامه در مشهد هیچ جوابی ندادند و فقط سکوت نمودند.

بنده فقط چند نکته کوتاه را عرض می‌کنم و چون سند خواسته‌اید چند سند هم ارائه می‌دهم و بیش از این سخنی ندارم:

۱- کلمه «وصی» عند الإطلاق به وصی ظاهر گفته می‌شود و وصی ظاهر طبق تعریف مرحوم حداد و مرحوم علامه قدس سرهما در روح مجرد: آن کس است که استاد در ملا عام او را وصی خود قرار می‌دهد، و می‌نویسد و امضا می‌نماید و معرفی می‌کند. (روح مجرد، ص ۴۸۹ و ۴۹۰)

برای حقیر یقینی است که حضرت علامه رضوان الله علیه هیچ کس را وصی خود قرار ندادند و در ملاً عام معرفی نکرده و نوشتند، بلکه چنانکه صریح نقل کتاب نور مجرد (تالیف آقازاده ارشد حضرت علامه) است:

«... مرحوم علامه والد برای بعد از خود کسی را به عنوان وصی تعیین نفرمودند.

در اواخر عمر شریفشان روزی حقیر به محضر ایشان مشرف شدم، ایشان به حقیر فرمودند: من هر چه در بین شاگردانم تفحص نمودم کسی را نیافتم که برای پس از خود معین نمایم و من می‌خواهم در این مسأله مثل مرحوم انصاری عمل کنم.» (نور مجرد، ۵۹۰ و ۵۹۱)

آقازاده دوّم علامه نیز که سابقاً اصرار شدیدی داشتند که مرحوم علامه وصی داشته‌اند چند سالیست از نظر خود برگشته‌اند.

لازم به تذکر است که مرحوم علامه وصیت‌نامه‌ای دارند که در یادنامه ایشان نیز طبع شده و در آن فرزند اول خود را وصی قرار داده‌اند ولی این وصیت مسلماً وصیت شرعی است نه وصیت سلوکی و ربطی به محل بحث و سؤال ندارد.

نکته‌ای که در اینجا مهم است و به گمان حقیر راهزن عده‌ای شد و می‌شود تفاوت دو عنوان «مأذون» و «وصی» است. بسیاری از شاگردان علامه از حضرت علامه نقل می‌کنند که ایشان برای بعد از خود به شخص یا اشخاصی ارجاع داده و اذن دستگیری داده‌اند. حتی یکی از شاگردان مرحوم حضرت آقای حدّاد (مرحوم حاج ابوموسی محیی رحمت‌الله علیه) پس از رحلت علامه مدعی شدند که:

«زمانی از حضرت آقا (مرحوم علامه) پرسیدم که من از مرحوم حدّاد پرسیدم جانشین شما کیست؟ گفتند آقا سید محمد حسین، اکنون از شما همین سؤال را می‌پرسم. در جواب فرمودند جانشین من است.»

و ایشان اجمال این مسأله را در کاغذی نگاشت و در آن زمان از روی آن تعداد نسخه‌هایی کپی نمودند.

به عده دیگری از شاگردان نیز همین مضمون را فرموده بودند و این مسأله حتی در زمان حیات حضرت علامه نیز مشهور بود، زیرا مرحوم آقای حاج آقامحمدحسن بیاتی رضوان‌الله‌علیه در مکاشفه‌ای این مسأله را دیده بودند و این مکاشفه را حضرت آقای حدّاد تأیید فرموده بودند و داستانش در میان شاگردان مرحوم علامه شائع بود. (مرحوم آقای بیاتی از خصوصیاتشان آن بود که ابائی از نقل خیلی از مکاشفاتشان نداشتند و با مسامحه می‌توان گفت دائم‌المکاشفه بودند.)

این دست عبارات دلالت روشنی بر این دارد که علامه برای بعد از خودشان روی فرد یا افراد خاصی نظر داشته‌اند و یک سفارش شخصی نیز نبوده است و حضرت علامه هم هیچگاه آن را نقض نمودند ولی مصلحت را در اعلام آن و تعیین وصی نمی‌دانستند چنانکه از تشبیهشان به مرحوم انصاری روشن می‌شود؛ چون مسلم است که مرحوم انصاری برای بعد از خودشان افراد خاصی مثل مرحوم آیات‌الله قوچانی یا مرحوم حدّاد را برای دستگیری مناسب و لائق می‌دانستند ولی مصلحت را در ابراز آن نمی‌دانستند و گذر زمان حکمت آن را روشن نمود چنانکه گذر زمان حکمت کتمان حضرت علامه را به خوبی واضح نمود.

به هر حال تفاوت نگذاشتن میان دو عنوان وصی و مأذون سبب شد که در دوره‌ای برخی بیندارند که حضرت علامه وصی‌ای داشته‌اند و برخی وقتی شنیدند که حضرت علامه در اواخر عمر فرموده‌اند که من بدون وصی مثل مرحوم آقای انصاری از دنیا می‌روم گمان کردند که این فرمایش ایشان ناقض ارجاعاتی است که برای افراد متعدد بیان فرموده بودند، در حالی که نداشتن وصی هیچ منافاتی با ارجاعات غیر علنی و بدون اعلام عمومی ندارد.

۲- درباره مقایسه دو آقازاده محترم باید عرض کنم این مسأله و این سؤال شأن حقیر نیست؛ ولی این قدر می‌دانم که در مقام ثبوت آقازاده بزرگ ایشان از آقازادگان دیگرشان خیلی در مسائل علمی و عملی قوی‌ترند.

حضرت علامه آقازاده بزرگ خود را در نامه‌هایی که به ایشان می‌نوشتند و نیز در وصیت‌نامه با تعبیری چون «سید العلماء الأعلام» خطاب می‌نمودند و آقازاده دوم خود را با تعبیری چون «عماد الفضلاء العظام» به گونه‌ای که شما اگر مخاطب نامه را نیز نمی‌دانستید از لقب آغاز آن معلوم می‌شد که مخاطب نامه کیست و تفاوت دو تعبیر «علماء» و «فضلاء» در لسان حوزویان مشخص است و مرحوم علامه هم اهل تعارف و مجامله نبودند و در رعایت القاب و الفاظ هم بسیار دقت و عنایت به خرج می‌دادند.

در وصیت‌نامه نیز فرزند بزرگ خود را «ولد اکبر و ارشد» نامیده‌اند که عطف ارشد بر اکبر معنای روشنی دارد، چنانکه تفاوت دو دعای «آیة الله» و «سَدَّه الله» نیز مخفی نیست. (رک: آیت نور، ج ۱، ص ۶۱۴)

در زمان حیاتشان نیز در کتاب‌هایشان در مواردی به جهات عملی و توفیقات فرزند بزرگشان و آقازاده سومشان اشاره فرموده‌اند (امام‌شناسی، ج ۱۴، ص ۲۸۰ و ۲۸۱؛ روح مجرد، ص ۱۹۵ و ۵۰۱ و ۶۱۳) که گویا تاکید بر معرفی ایشان داشته‌اند ولی از آقازاده دومشان مدحی نفرموده‌اند.

و نیز در اواخر عمرشان مسؤولین جلسات شاگردانشان را در جهات عملی به فرزند بزرگ خود ارجاع داده و سپردند و خودشان به جهت مشغله زیاد تألیفات ارتباطشان با شاگردانشان تقریباً قطع شد ولی آقازاده دومشان را حتی به عنوان مسؤول جلسه معین نمودند و به ایشان امر کرده بودند که در قم در جلسه‌ای که تحت نظر شخص دیگری بود شرکت کنند و به تعبیر خود ایشان که پس از این عرض می‌نمایم راه هر گونه ادعائی را برای ایشان بستند.

اگر بنا به نقل تعابیر حضرت آقای حدّاد و حضرت علامه در باب منزلت آقازاده بزرگشان باشد سخن بسیار است ولی چون خواسته‌اید که سند ارائه بدهم و این مطالب شفاهی است بنده به همین مقدار بسنده می‌نمایم. حضرت آیت‌الله العظمی بهجت قدّس سرّه نیز در مجلس ختم مرحوم علامه در مشهد دم در به آقازاده بزرگ ایشان در جلوی حاضرین علناً فرمودند: لم یمت من کان له ولدٌ مثلك.

البته باید دانست که آقازادگان دیگر ایشان نیز در مسیر سیر و سلوک بوده‌اند و حضرت علامه هم از هر کدام تمجیداتی در زمان‌هائی نموده‌اند ولی در یکی دو سال آخر عمر شریفشان برخی از آن تعریف‌ها را به صورت شفاهی و بعضاً کتبی نقض نمودند.

۳- درباره آقازاده دوّم حضرت علامه نکاتی جای توجّه دارد. البته بیان این نکات اولاً و بالذات سزاوار نیست ولی اکنون که خود ایشان بنا بر اظهار مسائل بدین شکل و با این الفاظ و تعابیر گذاشته‌اند جا دارد که چند کلمه‌ای عرض کنم و امیدوارم موجب ناراحتی کسی نگردد و افراد با دیده انصاف و صدق در آن نظر کنند که غرض حقیر جز خدمت چیزی نیست.

توضیح اینکه ایشان جدای از اختلاف نظرهای زیادی که در جهات عملی و علمی با مرحوم علامه دارند از آداب ظاهر و لباس و... گرفته تا موضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی و مسائل دیگر (که البته حتماً بدین جهت است که در این جهات مجتهد و صاحب رأی بوده و حکم شرع را اینگونه استنباط کرده‌اند و در این جهات مقلد و پیرو نیستند) در نقل نظرات و خصوصیات حضرت علامه و بلکه نقل و گزارش بسیاری از مطالب به شکل صحیح عمل نمی‌کنند که بنده به دو جهت آن اشاره می‌نمایم:

جهت اول: ادبیات ایشان با مرحوم علامه کاملاً متفاوت است و ایشان مطالب مرحوم علامه را با ادبیات خود نقل می‌کنند. لحن ایشان بسیار تند است و درباره همه افرادی که از آنها انتقاد می‌کنند

از لحنی تند و کلماتی ناصواب استفاده می‌کنند چه دکتر سروش باشد و چه دکتر شریعتی یا مرحوم بهلول یا مرحوم حضرت آقای مجتهدی یا حضرت آیه‌الله خوئی یا ...

بطوریکه اگر کسی مرحوم علامه را از دریچه چنین ادبیاتی بشناسد می‌پندارند که علامه شخصی بسیار خشن و تند بوده‌اند که هر کسی را که با ایشان اختلاف نظر داشته با تعابیر ناروایی نقد می‌نموده‌اند. در حالی که مرحوم علامه کاملاً قائل به تفصیل بودند و اگر تندی کردن با کسی و در جائی رجحان شرعی داشت از آن دریغ نمی‌نمودند و در غیر این صورت جز نرمی و لطافت و ادب و سماحت و بزرگواری از ایشان دیده نمی‌شد چنانکه آثارشان شاهد بر این معناست.

ایشان در مواردی که نقد کسی را بدون لحن تند نافع نمی‌دانسته‌اند مانند نقد دکتر سروش یا شیخ احمد احسائی تندی می‌نمودند ولی در دیگر موارد با کمال ادب و احترام فقط به نقد علمی وی می‌پرداختند خصوصاً اگر شخص مورد انتقاد از علمای شریعت بود و گاه در چند صفحه قبل یا بعد از نقد وی از او تجلیل نیز می‌کردند.

در کتاب آیت نور در وصف این خصلت ایشان در مقام شمارش نکات تالیفات ایشان گوید:

«نکته هشتم: رعایت ادب و احترام

آقا در آثار خود تأکید دارند که همانطور که رعایت ادب به ساحت مقدس حضرت رسول الله و اهل بیت او علیهم الصلوة و السلام ضروری است، رعایت احترام و ادب نسبت به کسانی که با آنان مرتبند نیز لازم می‌باشد بخصوص اگر از علماء شریعت باشند که مظهر شریعت و نائب ائمه علیهم السلام در بیان احکام هستند.

در «رساله سیر و سلوک» پس از بیان لزوم ارادت به صاحب شریعت و خلفای او صلوات الله علیهم أجمعین می‌فرماید: «از تتمه این ارادتست ارادت و إخلاص نسبت به ذریه رسول صلی الله علیه و آله و سلم و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه ایشان.»

خود حضرت آقا نیز در آثار مکتوبشان بر همین ممشی عمل میفرمودند و همانطور که آسامی مبارکه اهل بیت علیهم السّلام را همیشه با کمال احترام و رعایت ادب ذکر می نمودند از بزرگان دین نیز با احترام و ادب لازم یاد می نمودند. و بنای ایشان این بود که در نقد مطالب علمی و نقل وقایع تاریخی اگر جائی موجب تنقیصی برای یکی از علمای دین و یا مؤمنین از اهل ولایت بود، یا اصلاً اسمی از او نبرده و به صورت مبهم یاد میکردند و یا در صورت لزوم، با احترام از او نام آورده و در کنار آن پاره‌ای از فضائل و نقاط قوت او را نیز یاد آور می شدند. که این سیره در آثار ایشان بسیار آشکار است. و بطور کلی در مقام نقد «خطا» بودند نه تخریب «خاطی».

بله، اگر در جائی کسی به عنوان شاخصه مکتب باطلی مطرح می شد چه بسا در کنار نقد علمی مکتب و مرام وی، شخصیت او را نیز نقد می نمودند همانطور که درباره شیخ احمد احسائی در آثارشان به چشم می خورد.» (آیت نور، ص ۵۷۹ و ۵۸۰ و رک: ص ۱۶۴-۱۶۶)

به هر حال عبارات منقول از حضرت علامه در آثار آقازاده دوّمشان نوعاً الفاظ و تعابیرش از مرحوم علامه نیست (گرچه شاید محتوایش از ایشان باشد) و طرز سخن گفتن و ادبیات مرحوم علامه در مکتوبات و شفاهیات به گونه دیگر بوده است و لذا ادبیات دیگر آقازادگان و شاگردان ایشان نیز با آقازاده دوّمشان متفاوت است.

جهت دوّم: ایشان در نقل قول‌ها و نقدکردن، غالباً از افراط و تفریط خالی نیستند و وقتی بنا بر اثبات چیزی دارند آن را با چند برابر مبالغه طرح می کنند و وقتی نفی می کنند نیز با همین نسبت مبالغه می کنند و نیز در نقد افراد بسیار تعجیل به خرج می دهند و در مطالب به مقدار کافی درنگ نمی کنند و این مبالغه و تعجیل سبب می شود که گاه از هیچ همه چیز ساخته شود و گاه مسأله بزرگی که اتفاق افتاده است کلاً انکار گردد. نمونه این مسائل در آثار ایشان فراوان است. چون از حقیر سند و نمونه خواسته‌اید فقط چند مورد را که مربوط به همین مسائل است عرض می کنم و ما بقی را به تحقیق و تتبع شما وا می گذارم:

نمونه اول: ایشان در مقدمه جلد اول مطلع انوار نقد بسیار تندى بر جلد اول کتاب آیت نور دارند. آیت نور زندگینامه مرحوم علامه است که توسط مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام که علامه آن را تأسیس نمودند، تألیف شده است. ایشان در نقد این کتاب می‌نویسند (عبارات را با تأمل و عنایت ملاحظه کنید):

«اینک که نگارنده به تسطیر این سطور پرداخته تقریباً حدود شانزده سال از ارتحال آن رجل الهی می‌گذرد و ما مشاهده می‌کنیم که مبانی آن بزرگوار و معارفی که از آن وجود پربرکت در اختیار شیفتگان راه حق و حقیقت قرار گرفته است، بسیاری از افراد و اشخاص که خود با چشم و گوش خویش از زبان و بیان او این حقائق را تلقی می‌کردند و بدون واسطه از آن منبع فیض و چشمه حیات بهره‌مند بودند به تغییر و تحریف و اخفاء آن مبانی و معارف می‌پردازند و چنین وانمود می‌کنند که گوئی اصلاً چنین مسأله و مطلبی از ایشان صادر نشده است.

متأسفانه اخیراً کتابی در شرح حالات ایشان نگاشته شده است که صحت مدعی حقیر را به اثبات می‌رساند و آن دغدغه و تشویشی را که پس از ارتحال مرحوم والد معظم در تحریف و مسخ مرام و مکتب آن بزرگ مشاهده می‌نمودم به منصفه ظهور می‌رساند.»

ایشان در اینجا قریب یک صفحه درباره نظر مرحوم علامه در حرمت استعمال لفظ امام در غیر معصوم توضیح می‌دهند و سپس می‌نویسند:

«أما مع الأسف الشديد مشاهده می‌کنیم در این کتابی که مقصد و غایت از تدوین را تبیین و شرح مبانی و آراء این رادمرد الهی بیان داشته است، در مورد عدم استفاده از عنوان «امام» برای رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه الله خمینی - رحمة الله علیه - به دلیل و عذر واهی و مضحک رعایت فضای موجود در زمان گذشته تمسک گردیده است.

واقعاً انسان نمی‌داند بر این توهمات بخندد و یا بگرید!! عذر بدتر از گناه. آخر این قلم را - که هنوز هویتش برای بنده مشخص نگشته - چه شده است که این چنین جسورانه به خود اجازه

هتک حرمت به حریم مقدّس اولیای الهی را می‌دهد و با نادیده انگاشتن علّت حرمت و منع قاطع آن ولی الهی که با صراحت تمام در جلد هجدهم امام شناسی بدان پرداخته است، موضوع را به دست فراموشی می‌سپارد و به خواننده این چنین القاء می‌کند که علّت عدم استفاده از لفظ امام فقط به جهت رعایت فضای گذشته بوده است، عذری که مادر فرزند مرده را به قهقهه می‌اندازد؛ تو گوئی که این افراد مخاطبین خود را نادان فرض نموده‌اند و با زبان و فهم مادون خویش با آنان به تخاطب نشسته‌اند.

اما این جانب به صراحت اعلام می‌کنم مرحوم والد ما - قدّس الله سرّه - استعمال لفظ امام را فقط و فقط در انحصار امام معصوم علیه‌السلام روا دانسته و استفاده از این عنوان را برای هر فردی غیر از امام معصوم علیه‌السلام در عالم وجود حرام و موجب عقاب الهی می‌دانسته است. و در اینجا از خوانندگان معظّم تقاضا می‌کنم حتماً و حتماً به جلد هجدهم کتاب امام‌شناسی ایشان مراجعه نمایند و مطالب این تألیف بی‌نظیر را با دقّت و متانت و موشکافی هر چه بیشتر مورد تحقیق و تأمل قرار دهند.

آری اینست نتیجه غلبه هواها و تکالب بر کثرات و عالم تخیلات بر حقائق عالم وجود «ثمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ» (مطلع انوار، ج ۱، ص ۳۱-۳۳)

حقیر اولین بار که این مقدمه را خواندم بسیار تعجّب نمودم چون نشان می‌دهد که کتابی طبع شده در احوالات مرحوم علامه طهرانی که در آن ادّعا شده که اطلاق لفظ امام بر غیر معصوم علیه‌السلام جائز است. در بازار به دنبال چنین کتابی گشتم و هیچ کتابی جز جلد اول آیت نور یافت نشد و با پرس و جو معلوم شد منظور ایشان همین کتاب است. حقیر آن کتاب را خوانده بودم و نویسندگان آن را نیز می‌شناختم ولی در هیچ جای آن چنین مطلبی وجود نداشت. بلکه در گزارش نظرات آن بزرگوار در ص ۴۵۳ می‌نویسد: «عدم جواز استعمال لفظ «امام» بطور مطلق در عرف و مصطلح شیعه برای غیر امام معصوم»

جهت اطمینان در نرم افزار نیز جستجو نمودم چنین مطلبی وجود نداشت و هر چه بیشتر می گشتم بیشتر تعجب می نمودم در حالی که روحیه ایشان را نیز در قضاوت های نسنجیده از قدیم الایام می شناختم.

در نهایت در مقدمه کتاب با این عبارت مواجه شدم:

«نکته هشتم: نام شخصیت های فراوانی بطور طبیعی و به مناسبت های مختلف در این یادنامه برده میشود که رعایت ادب گفتاری و بیان القاب احترامی در همه موارد به علت کثرت یاد آنان مقدور نیست و مطلب را از حال و هوای نقل تاریخی می اندازد، بدین جهت ضمن احترام و ارج نهادن به تمامی آن بزرگواران بدین نکته تأکید می نمائیم که شخصیت والای آن عزیزان مورد احترام بوده و حذف القاب متداوله فقط به سبب علتی که ذکر شد میباشد. و بر این نکته نیز تأکید می نمائیم که برخی از تعابیر مخصوصاً در مورد رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی اعلی الله مقامه الشریف با توجه به فضای زمانی آن حوادث بکار رفته است.» (آیت نور، ص ۵۱)

معلوم شد این همه عبارات تند مربوط به یک برداشت اشتباه از این چند خط است (که بعید به نظر می رسد برداشتی چنین غلط از شخص ایشان باشد، بلکه احتمالاً برداشت یک نفر غیر طلبه یا طلبه غیرفاضل است که برای ایشان نقل کرده و ایشان بدان اعتماد نموده اند).

در کتاب مزبور مطالبی از سخنرانی های مرحوم علامه در باب وظیفه فرد مسلمان نقل شده که در آن در مقام نقل تاریخ در برخی موارد از رهبر فقید انقلاب قدس سره العزیز به «آیه الله خمینی» تعبیر شده است که فاقد القابی چون «رهبر فقید انقلاب، بنیانگذار کبیر، مرحوم، العظمی، اعلی الله مقامه، رحمة الله علیه و ...» است و این نوع تعبیر خالی از القاب، اقتضای نقل شفاهی تاریخ و تکرار زیاد اسم شریف ایشان است.

نویسنده در این مقدمه این تذکر را بیان نموده تا توهم نشود این نوع تعبیر به جهت کوتاهی در ادای حق آن بزرگوار و ترک ادب است.

به دیگر سخن بحث در این مقدمه در علت ترک برخی القابی است که خود حضرت علامه در مکتوبات خود به مناسبت آن را مراعات می‌نموده‌اند و هیچ ربطی به جواز استعمال لفظ امام ندارد.

بلکه بر عکس اگر در عبارت این نویسنده تأمل شود عبارت ظهور در مطلبی خلاف برداشت غلط مزبور دارد؛ زیرا این عبارت در مقام عذرخواهی از نیاوردن القاب در خلال کتاب است و مقام اقتضاء می‌کند القابی را که مناسب می‌دانسته که در کتاب بیاورد و نیاورده در اینجا از باب تعظیم استفاده کند، با این همه نویسنده در همین عبارت نیز لفظ امام را نیاورده و به تعبیر «رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی اعلیٰ الله مقامه الشریف» بسنده نموده که نشان می‌دهد وی حتی در اینجا نیز استعمال لفظ «امام» را روا ندانسته و از نظر علامه تخطی ننموده است.

جناب محترم آیت الله حاج سید محمد محسن با برداشتی کاملاً بی‌ربط از این عبارت، این‌طور حمله نموده و با عباراتی تند نویسنده را متهم به «تحریف و مسخ عمدی مکتب حضرت علامه»، «غلبه‌ی هواها»، «تکالب بر کثرات و عالم تخیلات»، «جسارت و هتک حرمت حریم مقدّس اولیای الهی»، «نادان فرض نمودن مخاطب» و ... کرده‌اند.

حقیر در مقام بیان حکم شرعی این عبارات و طبع و نشر متونی که مشتمل بر نشر مطالب غیر واقعی و اهانت و هتک حرمت مؤمنین و ... است نمی‌باشم که اهل فضل از آن به خوبی آگاهند.

غرض آنست که چه می‌شود که یک عالم فاضل بدون هیچ تحقیقی به انتقادی چنین شدید از یک کتاب و یک نویسنده برمی‌خیزد؟ آیا نمی‌شد کمی زحمت کشیده و کتاب را ورق بزنند و ببینند در این کتاب بر طبق مرام حضرت علامه در هیچ جا لفظ امام استفاده نشده و بلکه تصریح شده که مرحوم علامه نظرشان بر حرمت این امر بوده است؟ آیا صحیح است با برداشتی عجولانه و خالی از تحقیق از یک عبارت چنین نسبت‌هایی به نویسنده یا مؤسسه نشر آثار حضرت علامه داده شود؟

این نمونه از همان نمونه‌هایی است که در آن ایشان از هیچ همه چیز ساخته و به نقد آن پرداخته‌اند.

نمونه دوّم: ایشان در خلال همین عبارات که می‌خواهند نظر مرحوم علامه را توضیح دهند می‌فرمایند:

«مرحوم والد نسبت به حریم امامت و رعایت جهات شوّون امام علیه‌السلام آن چنان حسّاسیتی داشتند که فقط برای حفظ حرمت امام و استعمال لفظ «امام» در خصوص امام معصوم علیه‌السلام و عدم جواز استفاده از این لفظ در مورد سائر از بزرگان و اعظام یک جلد منحصرأً به رشته تحریر در آوردند و آخرین مجلّد از تألیف قویم دوره «امام شناسی» را به این مسأله حیاتی اختصاص دادند.» (مطلع انوار، ج ۱، ص ۳۲)

جلد هجدهم امام‌شناسی حدود ۴۵۰ صفحه است و موضوع اصلی آن هیچ ربطی به استعمال لفظ امام ندارد. فقط حضرت علامه به مناسبت چند صفحه‌ای درباره این موضوع بحث فرموده‌اند که اگر بخواهیم با مسامحه و افراط صحبت کنیم حداکثر می‌توان گفت سی صفحه از صفحه ۲۰۵ تا ۲۳۵ را به این موضوع اختصاص داده‌اند که یک پانزدهم کتاب است.

ولی در عبارات ایشان ادعا شده که فقط درباره این موضوع: «یک جلد منحصرأً به رشته تحریر در آوردند و آخرین مجلّد از تألیف قویم دوره «امام شناسی» را به این مسأله حیاتی اختصاص دادند.»

این تعبیر نشانه همان حال مبالغه و اغراق ایشان است که بحثی که یک پانزدهم کتاب است می‌شود تمام محتوای یک جلد کتاب و ...

نمونه سوّم: پس از رحلت حضرت علامه قدّس سرّه در ۹ صفرالخیر ۱۴۱۶ هیچ صحبتی میان شاگردان ایشان از وصایت کسی از سوی ایشان متداول نبود. کسانی که درباره برخی شاگردان معتقدند که آنها اذن دستگیری دارند به همان افراد مراجعه نمودند و دیگران متوقف و منتظر بودند.

به مناسبت ۱۷ ربیع المولود که مجلس سخنرانی و توسّل در بیت مرحوم علامه در مشهد منعقد بود غالب شاگردان ایشان از شهرهای مختلف به مشهد آمدند و در شب ۱۸ ربیع در منزل خود مرحوم علامه جلسه‌ای منعقد شد که زیرزمین مرحوم علامه از جمعیت مملوّ بود و سه آقا زاده بزرگ علامه و صهر اوّل ایشان صحبت‌هایی نمودند. (مرحوم علامه اربعین گرفتن را برای غیر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خلاف سنّت می‌دانستند ولی برگزاری این جلسه به صورت غیراختیاری تقریباً مقارن با چهلم مرحوم علامه بود.)

جلسه مزبور مختص شاگردان سلوکی حضرت علامه بود و کس دیگری حضور نداشت مگر چند نفر از نوجوانان من جمله حقیر که در مجالس پذیرائی می‌کردیم و نیز نوه‌های حضرت علامه. در آن جلسه پس از آنکه آقا زاده اوّل حضرت علامه نصائحتی فرمودند و تأکید کردند که مرحوم علامه کسی را به عنوان وصیّ خود در امر سلوک معرفی نکرده‌اند، آقا زاده دوّم رشته سخن را به دست گرفتند و اصرار بلیغی نمودند که مسأله از این قرار نیست و وصیّ پدر ما اخوی بزرگ بنده هستند و پدر ما به این وصایت تصریح نمودند و همه باید در تحت اطاعت مطلق ایشان باشند و من در خودم احساس می‌کنم به توسّط جناب اخوی اشراف و احاطه والدمان باقی است و ...

و در این جلسه و نیز در شب هفتم علامه تأکید بلیغی نمودند که آزمایش سختی است و شیطان مشغول به کار شده و مرحوم علامه از زمان حیاتشان پیش‌بینی این امر را نموده بودند و هر کس را که ممکن بود در مقابل اخوی بایستد - حتی خود بنده را - کنار زدند و از این پس هیچ کس نباید از نظرات علامه والد سخن بگوید و حرف حرف اخوی است و هر کس حاضر به اطاعت مطلق از ایشان است بماند و گرنه برود و ...

جریان ادّعی وصایت برای حضرت علامه از آنجا آغاز شد و ایشان تا مدّتی در سخنرانی‌های مختلف - که بحمدالله تعدادی از آن ضبط و تکثیر هم شده است - بارها اصرار بر وصایت اخوی خود نمودند و بر آن به طرق مختلف استدلال کردند و شاگردان پدر خود را به اطاعت مطلق از

ایشان دعوت می نمودند و متخلفین را طبق سیره افراط و تفریط معمول خود سرزنش می نمودند و اخوی ایشان نیز در مجالس گوناگون این نسبت را تا به امروز از خود نفی می نموده اند.

تا آنکه مطالب و اموری از سوی ایشان اتفاق افتاد که از دید شاگردان مرحوم علامه قابل انطباق با شرع مقدّس نبود و روابط میان ایشان و شاگردان حضرت علامه کم رنگ شد و کم کم ایشان از اخوان خود و عمده شاگردان والدشان فاصله گرفتند و عده ای از کسانی نیز که تا چندی با ایشان همراهی می کردند آهسته آهسته جدا شدند و کار رسید به آنجا که در همین کتاب اسرار ملکوت گلایه می کنند که شاگردان والدشان ایشان را رها کردند و ... و البته در این میان اتفاقات تلخی نیز پیش آمد و برخی دیگر نیز نسبت به هم رفتارهای ناشایستی انجام دادند که عواقب بدی داشت.

پس از مدّتی از جدائی ها کم کم ایشان ادعا نمودند که اخوی ما وصی ظاهر است و اصلاً اطاعت از وصی ظاهر لازم نیست و چندی نگذشت که بالکل منکر شدند و گوئی همه مسائل اتفاق افتاده از خاطر شریف ایشان رخت بر بست و تمام مسائل واژگون گشت و داستانی را که ایشان آغاز نموده بودند به نام دیگران سکه زدند.

گنه کرد در بلخ آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری

ایشان جریانات را در جلد دوّم و سوّم اسرار ملکوت با ادبیاتی ناصواب چنان حکایت نمودند که گوئی هر چه بوده ساخته دست دیگران است و ایشان هیچ نقشی در این باب نداشته اند و حتی لطف نکردند جریان سخنرانی شب هفتم علامه و شب ۱۸ ربیع الاول ۱۴۱۶ را صادقانه تعریف نمایند و مطالبی را که با تاکیدات فراوان گفته بودند کلاً به فراموشی سپردند. ایشان در بیان گوشه ای از این قضایا می نویسند:

«و بر این اساس نگرانی و اضطرابی عجیب بر نفوس و قلوب ارادتمندان ایشان و أحبّه مستولی گشته بود، و لذا بنا شد پس از اتمام مجالس ترحیم مجلسی ترتیب یابد و راجع به کیفیت ادامه راه و اتباع از طریق و ممشای آن بزرگوار سخنانی گفته شود.

ابتداء اخوی مکرم ما جناب حجّة الاسلام آقای حاج سیّد محمد صادق سلّمه الله سخنانی متین و موزون و مطابق با واقع و حقیقت امر مطرح کردند، و صریحاً اظهار داشتند که: شخصی را مرحوم والد رضوان الله علیه وصیّ خود قرار ندادند، و ما بر همان منهج و ممشای ایشان حرکت می‌کنیم و چنانچه مطلب و مسأله‌ای پیدا شد در خدمت رفقاء و دوستان می‌باشیم.

پس از ایشان اینجانب نیز در ادامه مطالب ایشان عرض کردم: مسیر اولیای الهی مسیر حرکت بسوی کلّیت و رفض حیثیّات شخصیّه و مسائل فردیه است؛ و ما که در این مدّت به دنبال ایشان و مطیع و منقاد دستورات ایشان بودیم از آن جهت بود که ایشان دعوت به خود نمی‌کرد؛ دعوت او به توحید و کلّیت و مقام سعه و اطلاق بود نه شخص خود و محوریت خود. بنابراین با رفتن ایشان، راه و مکتب و منهج ایشان که از بین نرفته است، و ما همگی باید بر اساس همان منهج و ممشای به حرکت و سیر خود ادامه دهیم؛ و همگی ما تحت نظر و ارشادات جناب اخوی مکرم قرار داریم. و اگر شخصی فردی را می‌شناسد که لیاقت ارشاد و دستگیری و تربیت را دارد و احساس می‌کند رجوع به او برای راه و سیر او آنفع و اصلح است بدون معطلی و اتلاف وقت به آن شخص مراجعه کند، زیرا مرحوم آقا هیچ کسی را برای استخلاف و وصایت پس از خود تعیین نکرده‌اند.

رفقا و حاضرین با شنیدن سخنان حقیر بارقه امیدی بر قلبشان تابید و روح و نشاطی بر کالبدشان وزید و فرح و سروری بر وجودشان حاکم گشت، بطوری که بعضی تعبیر می‌آوردند پس از سخنان حقیر گویا اصلاً هیچ اتّفاقی نیفتاده و مرحوم آقا رضوان الله علیه از دنیا رحلت نکرده‌اند. شاد و خندان و مسرور از جلسه خارج شدند و آن غم و ماتم و مصیبت بالکلّیه به دست فراموشی و نسیان سپرده شد.

دو سه روز از این جلسه گذشته بود که ایشان (اخوی) به من گفتند:

در ماههای آخر حیات مرحوم والد، سحرگاه روزی به خدمتشان رسیدم و ایشان را در حیاط منزل در حال قدم زدن دیدم. وقتی که مرحوم والد چشمشان به من افتاد ایستادند و فرمودند: آسید محمد صادق! من هر چه فکر می‌کنم کسی را که بتوانم به عنوان وصی و جانشین پس از خود معرفی کنم نمی‌یابم. این را گفتند و رفتند!

و عجیب اینست که مرحوم والد این مطلب را به شخص ایشان فرمودند، زیرا می‌دانستند پس از رحلت ایشان دقیقاً این مطلب توسط بعضی از فتنه‌گران در میان تلامذه و رفقای ایشان بر سر زبان خواهد افتاد، و بدین وسیله می‌خواستند ایشان را متوجه مسائل و قضایائی سازند که در شرف وقوع بوده است.

و جالب توجه اینکه در همان ایام یک مکاشفه دروغین و قلبی توسط خانم ... از مرحوم آقا نقل شد که به این خانم فرموده بودند: برو پیش سید محمد صادق و به او بگو که مسأله وصایت و جانشینی پس از مرا بپذیرد! ولی او قبول نخواهد کرد، اما شما اصرار و الحاح کن که ایشان بپذیرد.

من مشاهده کردم که ممکن است وسوسه و فتنه این زن فتنه‌گر در نفس ایشان تأثیر گذارد، به ایشان گفتم: شما که خود از مرحوم آقا شنیدید که: من کسی را سراغ ندارم که به او وصیت کنم! با این مکاشفه چطور جور در می‌آید؟! (اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۴)

در اینجا می‌بینید که ایشان کسانی را که مسأله وصایت را مطرح نموده‌اند «بعضی از فتنه‌گران» می‌خوانند و چنان وانمود می‌کنند که ایشان از آغاز به گونه دیگری می‌اندیشیده‌اند.

ولی واقعیت چیست؟

حقیر در اینجا فقط قسمت‌هایی از سخنرانی ایشان را نقل نموده و صوت کامل سخنرانی مجلس شب ۱۸ ربیع الاول را نیز که سالها پیش از روی نوار کاست به صورت فایل نرم‌افزاری تهیه کرده بودم در اختیار خوانندگان گرامی می‌گذارم تا آن را کاملاً با دقت گوش دهند و خودشان قضاوت کنند که چه میزان نقل قول‌های ایشان از صدق خیری و دقت و اتقان برخوردار است و ببینند که چگونه آن افراط‌ها پس از چندی جای خود را به این تفریط‌ها بخشیده است و مسأله از اساس صددرصد واژگونه گردیده است. از خوانندگانی که در صدد کشف حقیقتند تقاضا می‌کنم متن ذیل را با دقت مطالعه نمایند و صوت این جلسه را با دقت گوش دهند و آن را با متن منقول از اسرار ملکوت و دیگر عبارات مفصل ایشان در مجلد دوّم و سوّم این کتاب و ترسیم ایشان از وقائع پس از رحلت حضرت علامه به دقت مقایسه کنند تا به رأی العین ببینند که منقولات ایشان به چه مقدار قابل اعتماد است و روشن شود که باید در صحّت و سقم آن به دیگران مراجعه نمود.

«لینک دریافت فایل صوتی سخنرانی شب ۱۸ ربیع الاول ۱۴۱۶»

ایشان در شب ۱۸ ربیع می‌فرمایند:

«مسأله دوّم این است که استادی که انسان با او ارتباط دارد و واسطه است ممکن است خودش به آن فعلیت تامّه و مطلق نرسیده باشد و لکن یک ولی از باطن او را هدایت می‌کند، مطلب حق را به دهان او می‌گذارد، مسأله صحیح را در فکر او القاء می‌کند و آنچه را خیر و صلاح شخص هست او را راهنمائی می‌کند و به او می‌رساند، مانند خود حضرت آقا، خود حضرت آقا که از اول کامل نبودند ولی چون طبق دستور آقای انصاری در ازمنه خیلی سابقه من یادم هست حدود هفت سالم بود که ایشان دستور می‌دادند. پنج سالم بود که ایشان دستور می‌دادند و این دستور به دستور خود آقای حدّاد بوده رضوان الله علیه و قطعاً خود آقا در آن زمان به کمال نرسیده بودند. این را من قطع دارم.»

منتهی چون آن ولی هدایت می‌کند تمام این دستورات از ذره تا هرچه شما بخواهید تصور کنید عین مطالب آقای حدّاد و عین مطالب ولی است بدون کمترین اختلاف به طوری که کمترین تخطّی فوراً تاثیر خودش را می‌گذارد و شواهد الی ما شاء الله؛ یعنی دقیقاً فرض کنید اگر در آن موقع مشاهده می‌کردیم اگر یک تخلفی می‌شد فوراً انعکاسش در کربلا بود بدون اینکه هیچ و این به عنوان تخلف و تخطّی تلقّی می‌شد.

حضرت آقا در این مدّتی که بودند مخصوصاً این چند سال آخر به لحاظ مسائلی که خوب برای ایشان قطع بود و من قطعاً می‌توانم این را در اینجا بگویم که آقا دقیقاً از زمان حیات خودشان مطلع بودند این مسأله برای من مثل روز روشن است و از ثانیه‌اش هم مطلع بودند و این مطالبی که می‌شنوید بدا و فلان و اینها همه را بریزید دور اینها در آن وادی و در آن مرتبه اولیاء تامّه اصلاً اینها هیچگونه ربطی ندارد. اینها به مقام لوح محفوظ رسیده‌اند. اینها مربوط به مقام لوح محو و اثبات است این مسائل. و ایشان قطعاً خبر داشتند از ثانیه‌اش هم خبر داشتند و بنده یقین دارم و قرائنش را عرض نمی‌کنم.

به جهت همین مطلب ایشان شروع کردند زمینه‌سازی برای اینکه مسائل آینده را سهل و هموار کنند. من دیگه مثال نمی‌زنم و وارد خصوصیات نمی‌شوم؛ ولی در همان موقع که خدمت ایشان بودم صحبت از این بود که بعد از آقا کی و چی هست؟ یکی می‌گفت حسن یکی می‌گفت حسین است یک می‌گفت تقی و یکی می‌گفت تقی، ایشان با مطالب خودشان اگر رفقا توجّه داشتند یا تأمل کنند کاملاً روشن است زمینه‌هایی که می‌توانست بعد از حیات خودشان رشد کند و نطفه‌هایی که به نتایج سوء برسد تمام آن نطفه‌ها را خفه کردند و هیچگونه زمینه برای ابراز این مطالب باقی نگذاشتند حتی نسبت به شخص من حتی نسبت به شخص من و این یکی از آن اسرار خفیه است که ان شاء الله خدا روشن کند که چطور ایشان آمدند و دقیقاً مشخص بود این عملی که ایشان دارند انجام می‌دهند یک عمل حساب شده است و دارد روی حساب کار می‌کند ...

ایشان روششان مخصوصاً در این سالهای آخر این بود که زمینه را برای یک حرکت صحیح بدون دغدغه و بدون فکر و بدون دغمسه آماده کنند. آقای اخوی که بیاناتی داشتند خُب کمتر از آنچه که بود واقعاً ایشان فرمودند و مطلب فرق می‌کند. حالا با استجازه از حضور ایشان من یک قدری در این قضیه توضیح بدهم.

یک وقت مسأله در این است که خب یک جمعی هستند و این جمع بالأخره برای حرکت خودش برای نظام خودش نیازی به یک مدیری دارد مدبری دارد و اینها خب می‌نشینند جمع می‌شوند فرض کنید که شیوخ، و یک رأیی و رفراندمی و بعد یک شخصی را انتخاب می‌کنند، مسأله از این قرار نیست. از این بالاتر است. صحبت ارتباط ماست با مقام ولایت.

در آن قضیه قبل من این مطلب را نگفتم ولی الآن تصریحاً عرض کنم: ایشان سه سال قبل تصریح به وصایت ایشان کردند و فرمودند که بعد از من سید محمدصادق وصی بعد از من است و همینطور بعد از ارتحال هم تصریح به وصایت ایشان کردند ...

آن دفعه هم خدمتتان عرض کردم اما الآن برای آخرین بار و برای مرحله دوّم عرض می‌کنم: از این به بعد دیگر کسی نگوید نظر آقا این طور بود. تمام شد. نظر، نظر آقای اخوی است. آقایان مسؤولین جلسه، رفقا و افرادی که مربوط به این جمع هستند در یک مورد اگر نظری از ایشان دیدند باید نظر را بپذیرند و در جلسه نظر آقا را مطرح نکنند و هر چه را که ایشان گفتند باید سمعاً و طاعةً بدون هیچ گونه چون و چرائی قبول کنند. دیگر در جلسات شنیده نشود نظر آقا این طور بود حالا این طور است نظر آقا فلان بود، تمام شد.

اگر کسی می‌تواند خودش را با این نظام وفق دهد فبها و الا نه بها. این یک مطلب ...

ان شاءالله که آن دست ولایتی و آن نور باطن و آن اشراف و حقیقت قضیه هست و بدانید که بیش از پیش است. این را بدانید. این را خیلی‌ها آمدند اصلاً اظهار کردند و خود من هم می‌بینم من اصلاً خودم در خودم احساس می‌کنم آن مقدار که حضرت آقا سابق اشراف داشتند ولایتشان

احاطه‌یشان [...] و به توسط جناب آقای اخوی سلّمه‌الله ذرة مثقالی نه تنها از آن سیر و از آن مسیر کم نشده بلکه به اعتقاد من اضافه شده و الحمدلله راهی را که ایشان باز کردند و آن جوئی را که ایشان آماده کردند آن به آن مزارع دل ما و آن آبیاری که شده خواهد رسید و آن استعدادهای ما بیش از پیش شکفته خواهد شد. ان شاءالله.» (سخنرانی آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی در شب هجدهم ربیع الاول ۱۴۱۶)

نمونه چهارم و پنجم: همانطور که اشاره کرده‌اید ایشان در جلد سوّم اسرار ملکوت در دو مورد به نقد نور مجرد پرداخته‌اند. گذشته از آنکه اشکالات ایشان از جهت علمی اصلاً وارد نیست و از شخصی مثل ایشان واقعاً بعید است، ایشان در هر دو مورد مطلب کتاب نور مجرد و ادله‌ی آن را اشتباه نقل نموده‌اند و حتی حوصله نکرده‌اند که مطلب را به دقت بخوانند و سپس نقد کنند. تحقیق در این باره را به خواننده محترم واگذار می‌کنم و امید است در همین پایگاه در آینده فرمایش ایشان نقد و بررسی شود.

باری گویا به جهت همین افراط و تفریط‌ها بود که مرحوم علامه چند ماه قبل از رحلتشان در پاسخ یکی از مسؤولین جلسات (مرحوم مبرور عالم فاضل و سالک راه‌رفته حجة‌الإسلام و المسلمین حاج شیخ عبدالمجید سالم رضوان‌الله‌علیه) که پرسیده بود نظرات شما را از کدام یک از آقازادگانتان می‌توانیم بپرسیم؟ وساطت آقازاده دوّم خود را برای این امر کلاً رد نموده و فرموده بودند: آقای حاج سید محسن مطالب ما را توجیه می‌نماید.

ایشان این مطلب را از سوی حضرت علامه برای جمعی از شاگردانشان نقل نمود و این سخن بر برخی بسیار سخت آمد و ناقل را متّهم نمودند ولی وقتی خبر به مرحوم علامه رسید به آقازاده سوّم خود (که به اخویشان نیز بسیار علاقمند بودند) فرموده بودند بگوئید تمام مطالبی که آقای حاج شیخ عبدالمجید از بنده نقل کرده‌اند صحیح است.

و ایشان نیز این مطلب را مجدداً نقل نمودند و حقیر در همان سالها از خدمت خودشان این مطلب را شنیدم.

۴- از مسائل گذشته ظاهراً روشن است که شاگردان علامه در مسائل پیش آمده تقصیری ندارند. آنانکه کسی را از سوی علامه مأذون می دانستند به همان اشخاص مراجعه نمودند و اعتراضی نمی توان بر کسانی نمود که چنین دریافتی از علامه داشته اند و آنانکه حجتی نیافته اند به تنهایی به راه خود ادامه داده اند؛ آری اگر کسانی در این میان پای خود را از جاده شرع اطهر بیرون نهاده باشند جای اعتراض به آنان باز است.

آنچه عرض شد مطالبی بود که میان شاگردان حضرت علامه - که بسیاری از آنها از مدرسین و فضلا می باشند - از مسلمات است و اسناد آن را نیز ضمیمه نمودم تا حجت تمام شود ولی گویا همگی شاگردان علامه بنای بر کتمان آن دارند و گفتن آن از زبان مثل این حقیر نیز به حسب اصل اولی روا نبود ولی چون دفاع از عرض مؤمنین و دفع اتهام از ایشان بود و در این چند سال و خصوصاً این چند ماه خیلی مورد سؤال واقع شده ام بنده این چند سطر را نگاشتم.

امید است این سطور لااقل این فائده را داشته باشد که محققین محترم نظرات و سیره عملی علامه را از منابع معتبر اخذ نمایند و آنچه را از طریق ایشان به عنوان معرفی حضرت علامه ارائه می شود بدون تحقیق کافی نپذیرند که بدین شکل بسیاری از شبهاتی که درباره مرحوم علامه پیش آمده خودبخود برطرف می شود.

و نیز امیدوارم بیت حضرت علامه و شاگردانشان - خصوصاً آقازاده بزرگ ایشان که همواره از نشر صوت سخنرانی اخویشان در شب هجده ربیع نهی فرموده و به کتمان این مسائل امر می نمودند - از این کار حقیر آزرده نشوند و به دیده اغماض نظر کنند که حقیر جز خیر و انجام وظیفه شرعی غرضی نداشته ام.

زیارت با اخلاص

عبدعاصی : مشکل همین جاست . همین جایی که هستیم . ما اراده می کنیم که کاری انجام بدهیم اما قبلش ملاحظه می کنیم که چقدر سود می کنیم و چقدر ضرر . این کار - این حرکت - این عزم چقدر می صرفد بعد درباره ی انجامش اراده می کنیم . بدون اینکه از نیت مان ذره ای به صاحب حقیقی اراده یعنی "خدا" اختصاص داده باشیم . ما "مناجات المریدین" می خوانیم اما در کارهایمان "صاحب اراده" را نمی بینیم . حتی عبادات و مستحبات مان پیرایه ای از خواسته های شخصی دارد . دعا و ذکر می خوانیم تا به حاجتی برسیم . نماز می خوانیم و روزه می گیریم تا اولاً : واجب را انجام داده باشیم .. به هر شکلی که شد . دوماً : انجام می دهیم چون خودمان را آدم متدینی می دانیم . و این "تدین خودساخته ی ما" ست که ما را فریفته . بهترین "به درد نخورترین نیت" این است که ما اعمالمان را انجام می دهیم تا به جایی برسیم و به مقاماتی دست پیدا کنیم !!! به نظر حقیر اگر نیت اعمال خوب و صالح انجام دادن را "بهشت" قرار بدهیم مقرب تر خواهیم بود . لااقل با ابزار قرب انبیا و اولیا شوخی نکرده ایم !

خیلی ها می گویند : ما تا یک جای ساکت نباشد نمی توانیم درست نماز بخوانیم . بعضی ها هم می گویند : سکوت برای ما عذاب آور است و ما در محل پر رفت و آمد می توانیم زندگی کنیم ! همه ی این حرفها بازی است و بهانه های نفس . در عالی ترین مدل این جور خواسته ها:

جناب محیی الدین (ره) می فرمایند: بعضی اهل سلوک اهل خلوت هستند و بعضی اهل جلوت .
هم خلوت و هم جلوت از حجابهای نفس است .

پس نتیجه می گیریم که : علت به نتیجه نرسیدن اکثر کارهای ما این است که خودمان را صاحب اراده می بینیم و نیت هایمان صبغه ی الهی ندارد یا کمتر رنگ خدا دارد .

حکایت زیر را با هم بخوانیم . شاهدهی است نه چندان دور بر مطالب بالا:

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین عباس محقق کاشانی در کتاب بر منبر خاطره نقل می کند: ایام تعطیلات تابستانی حوزه، در یکی از سفرهایی که به مشهد داشتم، برای خداحافظی، خدمت مرحوم آیت الله العظمی آقای گلپایگانی (ره) رسیدم. آخر شب بود و آقا تازه از مطالعات درسی فارغ شده، و خسته به نظر می رسیدند. برای رفع خستگی گفتند: قدری بنشینید تا جریانی را برایتان نقل کنم. اطاعت کردم و ایشان ادامه دادند؛ یکی از آقایان محترم که در قید حیات نیست و خدا رحمتش کند، پیش من آمد و گفت: اگر اجازه می فرمایید، مطلب مهمی برایتان بگویم. گفتم: می شنوم.

آن فرد نقل کرد: چند روزی است که از مشهد آمده ام و این بار، بیست و هشتمین سفری است که موفق شده و به زیارت **آقا امام رضا (علیه السلام)** نایل آمده ام. در همین سفر، شبی در عالم رویا دیدم که در صحن اسماعیل طلا هستم و آنجا لبریز از جمعیت است و همگی ساکت و متوقف اند و کسی حرکت نمی کند. پرسیدم: چه خبر است؟



جواب دادند: حرم مطهر قرق است و کسی را راه نمی‌دهند و حضرت رضا(علیه السلام) دستور فرمودند که امروز به زوارش جایزه بدهند.

عرض کردم: بر چه مبنایی؟

گفتند بر مبنای تعداد زیارت، هر کس زیارتش بیشتر باشد جایزه بهتری دریافت می‌نماید.

من مسرور شدم که امروز جایزه بزرگی نصیبم خواهد شد.

منتظر نوبت بودم، چرا که افراد را صدا می‌زدند و آنان از سمت راست ایوان طلا وارد می‌شدند و در وسط ایوان، میزی بود و دو جوان با لباس‌های عربی، پشت میز نشسته بودند و دفترهایی در اختیارشان بود، افراد جلو میز توقف می‌کردند و پس از پاسخ به سوالات و گرفتن جایزه، از طرف چپ ایوان خارج می‌شدند؛ و بسته‌های جوایز هم با هم متفاوت بود.

نوبت به من رسید و وارد شدم، به آن دو جوان سلام کردم، جواب دادند و پس از معرفی خود و اعلام نام و شهرت و نام پدر و مکان ولادت، به دفتر مراجعه کردند و گفتند، شما تنها یک سفر زیارتی دارید.

برافروختم و گفتم: آقا، اشتباه می‌کنید من بیست و هشت سفر زیارتی دارم، شاید تشابه اسمی پیش آمده است.

بار دیگر دفتر را بررسی کردند و جواب دادند که همان یک سفر بیشتر ثبت نشده است.

گفتم: اعتراض دارم.

گفتند: باید با خود آقا در میان بگذارید.

برایم اجازه ورود به حرم گرفتند و وارد حرم مطهر شدم.

مقابل ضریح عرض ادبی کردم قبل از این که سخنی گفته باشم حضرت فرمودند: آری، شما بیست و هشت سفر به مشهد آمده‌اید ولی هر کدام از سفرهای شما جهتی غیر از زیارت داشته است، آنگاه انگیزه‌ها را یک یک برشمردند، اما درباره یکی از سفرها چیزی نفرمودند و گذشتند، باقی سفرها را ادامه دادند و قصد ما را در باره آن سفرها بیان فرمودند.

سپس فرمودند، سفری که خالصانه به قصد زیارت قبر ما آمده‌اید یک سفر بوده که آن را ثبت کرده‌اند. من از خواب بیدار شدم.

آیت‌الله العظمی گلپایگانی(ره) پس از نقل داستان، اضافه فرمودند: حال که بنا دارید به مشهدالرضا(علیه السلام) بروید از همین جا قصد زیارت داشته باشید و هیچ پیرایه‌ای را به آن ملحق نکنید تا ایام زیارت پایان پذیرد و سعی کنید با دیگر عناوین، کاری انجام نگیرد و پس از سفر زیارتی در بازگشت به هر کجا که می‌خواهید بروید و با هر کسی بناست دیدار داشته باشید، انجام دهید مانعی ندارد.

عرض کردم از خدا توفیق چنین زیارتی را برایمان بخواهید خدا حافظی کردم و با خواندن دعای سفر مرا بدرقه کردند.

تشریف حاج علی بغدادی (ره)

عبد عاصی : از بزرگترین مشکلات ما " اهمیت ندادن و نپرداختن خمس " مال مان است .
آنوقت انتظار داریم عارف هم بشویم ! خوب چرا ما اینقدر " ابله " شده ایم یا خودمان را به " بلاهت " می زنیم ؟ تا امور شرعی مان اعم از یادگیری طهارت و نجاست - احکام روزه و نماز و وضو و خمس و امثالهم را که با آنها سروکار داریم یاد نگیریم درجا خواهیم زد .

واقعه ی زیر یک داستان نیست . حقیقتی است که ما از آن غافلیم . این واقعه از مشهورترین تشرفات خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء است که بخوانید و ببینید صاحبش به چه دلیل چنین سعادتی نصیبش شده است :



"حاج علی بغدادی" از آن کسانی بوده که به زیارت امام عصر مشرف شده‌اند. این آدم از علما نبود. با سواد هم نبود. مردی بود که در بغداد کارخانه شعربافی (کارگاه پارچه‌بافی) داشت و همان جا مقیم بود. این قصه را مرحوم محدث نوری در نجم الثاقب نقل می‌کند و می‌گوید: اگر در کتاب من نبود غیر از همین جریان که صحتش برای ما روشن شده است؛ کافی بود که کتاب من به خاطر بودن این قصه در آن با شرافت باشد، او می‌گوید: ۸۰ تومان سهم امام در ذمه من آمده بود.

حالا می‌دانیم تقریباً ۲۰۰ سال پیش، ۸۰ تومان ارزش زیادی داشت. برای ادای دینم از بغداد حرکت کردم و به نجف رفتم. آنجا علما و فقهای بزرگواری را که می‌شناختم مرحوم شیخ انصاری و دو نفر دیگر بودند که نفری ۲۰ تومان به آقایان دادم، ۲۰ تومان در ذمه‌ام ماند. خواستم به بغداد برگردم و به کاظمین بروم و آنجا خدمت مرحوم شیخ محمد حسن کاظمینی بدهم. او هم از فقهای بزرگ بود. به کاظمین رفتم و دینم را ادا کردم و ۲۰ تومان را به ایشان دادم و برگشتم. شب جمعه هم بود.

ایشان فرمودند: شب جمعه است در کاظمین بمان. گفتم: نه، چون کارخانه شعربافی دارم و من هر هفته، عصر پنجشنبه به کارگرها پول می‌دهم، باید برگردم. از کاظمین تا بغداد را پیاده می‌رفتم، چون فاصله زیادی نیست. کمی راه را طی کرده بودم، دیدم مرد بزرگواری از پیش رو به سمت کاظمین می‌آید، وقتی به من رسید من او را نمی‌شناختم، دیدم با چهره باز به من سلام کرد، بغل باز کرد و مرا در آغوش گرفت و بوسید. تعجب کردم که با اینکه او را نمی‌شناسم به این زودی با من گرم گرفت. من هم او را بوسیدم. بعد اسم مرا برد و گفت: حاج علی کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به بغداد بروم. به من فرمود: نه امشب شب جمعه است، برگرد برای زیارت! تا گفت برگرد مثل اینکه اختیار از من سلب شد و همراهش برگشتم. همین طور که با هم می‌آمدیم و صحبت می‌کردیم، به من گفت: زیارت کن تا من شهادت دهم که تو از محبان جدم امیرالمؤمنین هستی. گفتم: شما مرا از کجا می‌شناسی که من از محبان جد شما هستم؟ سید بود، چون عمامه سبز روشنی بر سرش بود. تبسمی کرد و گفت: کسی که حقش را به او می‌رسانند، رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟

این جمله عجیب است. چون در زمان غیبت است و می‌گوید: آیا کسی که حقش را به او برسانند آن رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟ کدام حق؟

فرمود: آن که بردی در نجف به وکلای من دادی و در کاظمین هم به شیخ محمد حسن، وکیل من دادی، تعجب کردم، گفتم: آنها وکلای شما هستند؟ فرمود: بله، من متحیر شدم که این آقا از کجا

مرا می‌شناسد و از کار من خبر دارد و چرا می‌گوید :وکلاى من؟ به رواق که رسیدیم، نزدیک در حرم ایستاد و به من گفت: اذن دخول بخوان، گفتم: من سواد ندارم. فرمود من بخوانم؟ گفتم: بفرمایید شروع کرد به اذن دخول خواندن: السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا امیر المؤمنین . . .

همین طور اسم ۱۴ معصوم را تا امام یازدهم ذکر کرد، بعد رو به من کرد و گفت: تو امام زمانت را می‌شناسی؟ گفتم: چرا نمی‌شناسم. فرمود: به او سلام کن: گفتم :السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یا حجة بن الحسن! این را گفتم، رو به من کرد و فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته .

بعد وارد حرم شدیم، فرمود: برایت زیارت بخوانم؟ گفتم: بخوانید. فرمود: کدام را بخوانم؟ گفتم: هر کدام که معتبرتر است. فرمود: امین الله را می‌خوانم . زیارت امین الله را خواند. در همین حال دیدم چراغ‌های حرم روشن شد ولی می‌دیدم که حرم به نور دیگری روشن است و این چراغ‌ها مثل شمعی در مقابل آفتاب است. بعد مؤذن‌ها اذان گفتند و نماز جماعت برپا شد. فرمود: برو در صف جماعت شرکت کن. من داخل صف شدم و دیگر او را ندیدم.

شنبه سوم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

بهار در بیان آیت الله جوادی آملی

عبدعاصی : تفسیری زیبا از علامه جوادی آملی در خصوص بهار . باهم بخوانیم :

در روایات ما آمده است که وقتی بهار را دیدید به یاد معاد باشید. چون در قرآن کریم یکی از نمونه‌های معاد را جریان بهار ذکر می‌کند. در بهار خدای سبحان دو کار انجام می‌دهد یکی اینکه خوابیده‌ها را بیدار می‌کند و یکی اینکه مرده‌ها را زنده می‌کند. این درخت‌ها در زمستان خواب‌اند ولی بهار که شد بیدار می‌شوند، وقتی بیدار شدند این درخت مواد مرده را به عنوان غذا جذب می‌کند و به صورت خوشه و شاخه و برگ و میوه در می‌آورد، این مرده‌ها را زنده می‌کند.

کثرت اسماء حسناى خداوند

خداوند دارای اسمای حسناى فراوان است گرچه ذات احدی در همه موارد به عنوان یک حقیقتِ یکتا و یگانه و بسیط فعال است لکن اسمای الهی جزء مدبّرات عالم‌اند، اسمای خدا الفاظ نیستند، اسمای خدا مفاهیم نیستند، اسمای خدا آن حقایق خارجی‌اند که این مفاهیم از آن حقایق حکایت می‌کند و انسان‌های کامل یا فرشته‌ها مظهر آن اسامی هستند.

کاربرد اسماء الهی

هر اسمی کاربردی دارد در دنیا و در آخرت ما برای درمان بیماری یک بیمار خدا را به اسم «مُمیت» و «قَهَّار» و امثال ذلک نمی‌خوانیم خدا را به اسم محیی و شافی می‌خوانیم با اینکه محیی همان ممیت است شافی همان ممیت است. اما وقتی خواستیم از ذات اقدس الهی خواسته‌ای داشته باشیم مناسب با آن اسم که هر اسم، کلیدی است برای حقیقتی (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ) ناظر به این می‌تواند باشد خدا را با آن اسم مخصوص می‌خوانیم و از خدا به برکت آن اسم، رفع نیازهایمان را طلب می‌کنیم که مفاتیح و کلیدهای غیب نزد ذات اقدس الهی است پس هر اسمی خصوصیتی دارد کاربردی دارد.

شرح دعای تحویل سال و تناسب این دعا با عید نوروز

جریان «مقلب القلوب و الأبصار» در قرآن دو جا ذکر شده و هر دو جا مربوط به مسئله معاد و قیامت است یکی اینکه فرمود افرود کافری که دل‌هایشان را تطهیر نکردند آلوده است ما در قیامت دل‌های اینها را زیر و رو می‌کنیم (وَنُقَلِّبُ أَقْدَانَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ). در آیه نور سوره مبارکه نور که از رجال الهی سخن به میان می‌آید می‌فرماید رجال الهی کسانی‌اند که (لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) اینها کسانی‌اند که (يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) اینها از روزی می‌ترسند که دل‌ها زیر و رو می‌شود چشم‌ها برگردانده می‌شود و زیر و رو می‌شود که این هم باز مربوط به مسئله قیامت است.

بهار انسان را به یاد قیامت می‌اندازد

نتیجه بحث اینکه بهار انسان را به یاد قیامت می‌اندازد و در قیامت این کارها جزء خطرناک‌ترین کارهایی است که دامنگیر تبهکاران می‌شود و آن تقلیب قلوب و تقلیب ابصار است در تحویل سال که بهار است به خدا عرض می‌کنیم ای خدایی که دل‌ها را زیر و رو می‌کنی ای خدایی که چشم‌ها را زیر و رو می‌کنی ای خدایی که شب و روز را مدیریت می‌کنی ای خدایی که سال را به سال دیگر، حال را به حال دیگر تبدیل می‌کنی حال ما را به بهترین وجه تبدیل کن تا ما گرفتار تقلیب قلوب نشویم گرفتار تقلیب ابصار نشویم بلکه از احسن الأحوال بهره بگیریم این عصاره دعاست بر اساس تناسبی که بین بهار هست (یک) و معاد است (دو) و حوادث تلخ معاد است (سه) اینها کاملاً یادآور جریان معاد است. پس اگر در روایات دارد وقتی بهار آمد به یاد معاد باشید یکی از راه‌های تذکره معاد همین است که ما از تقلیب قلوب نجات پیدا کنیم از تقلیب ابصار نجات پیدا کنیم.

جمعه دوم فروردین ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی



چهارمین سالگرد رحلت حضرت آیت الله بهجت(ره)

عبد عاصی : چهار سال از عروج ملکوتی آن مرد نورانی و عبد خدا گذشت و ما بی خبران از لذت شرب مدام در حسرت یک بار شنیدن ناله ی نماز او مانده ایم . نگاه کنیم . دور و برمان را نگاه کنیم . پیرمردهای نورانی در حال پرکشیدن هستند و جوانهای خام مانده اند . تا جوانها به خودشان بجنبند و بعد از قیاس و محک و امتحان و تجزیه -تحلیل پیرمردها بفهمند که اینها سفرای خدا روی زمین هستند ...می بینند که ای دل غافل ! یکی بعد دیگری به اعلی علیین سفر کردند . حالا فرقی نمی کند که این پیرمردها در کسوت اولیاء الله باشند یا علمای ربانی یا فرزندگان و اندیشمندان .

چهار سال از رحلت آیت الله بهجت (ره) یا بهتر آیت الله العبد(ره) می گذرد و هر روز بیشتر از دیروز جای او خالی است . حتی اگر فقط آینه ی شفاف نمازهایش را در نظر بگیریم جای یک نماز درست و حسابی در بین ما خالی است
عیبی ندارد . بگذار بگذرند . ما هم باید بگذریم ...

عبد محبوب ویژه‌نامه‌ی چهارمین سالگرد ارتحال آیت‌الله العظمی بهجت(ره) است که در ۵۲ صفحه و به همت مرکز تنظیم و نشر آثار آیت‌الله بهجت(ره) در اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ انتشار یافت . این ویژه‌نامه که یادداشت‌ها و یا گفتارهایی از حضرات آیات ممدوحی، سعادت‌پرور، شبیری زنجانی، تحریری، بهجت، روحی، قدس، رنجبر، محمودی، عمومی و اسماعیلی را در خود جای داده سعی کرده تا هرچه بیشتر و بهتر سیره‌ی عملی آیت‌الله العظمی بهجت(ره) را برای مخاطب خود روشن سازد .

همینطور خیلی خوشحال هستم که رئیس سابق دانشگاه علوم پزشکی بواسطه ی قرابت با حضرت علامه حسن زاده آملی (سلمه الله) در سومین همایش طبیب روحانی از معظم له تقدیر کردند. اما این تقدیرها بدون تقدیر از آراء و اندیشه ها و تفکرات حضرت علامه سود چندانی ندارد. وقتی علناً در محیطهای حوزوی و دانشگاهی ایشان را جاهلانه تکفیر می کنند و عقاید این دانشمند فرزانه را کفریات می دانند حتی اگر مجری جلسه رئیس قوه قضائیه باشد باز هم عدالت در پاسداشت این شخصیت‌های ربانی رعایت نمی شود. با این حال شخصیت عرفانی - دینی - فلسفی - فرهنگی - اخلاقی - علمی - اجتماعی و اجتهادی علامه ی ذوالفنون آیت الله حسن زاده آملی در آثار گرانبهای ایشان نهفته است و کسی را می خواهد تا در این بحار رحمانی غواصی کند.



رفقای خودم در وبلاگ طریق الی الله را به مطالعه ی کتابهای " نامه ها و برنامه ها " و " جمع پراکنده " و " رساله لقاء الله " توصیه می کنم. جهت سلامتی این عالم ربانی صلواتی ختم بفرمایید.

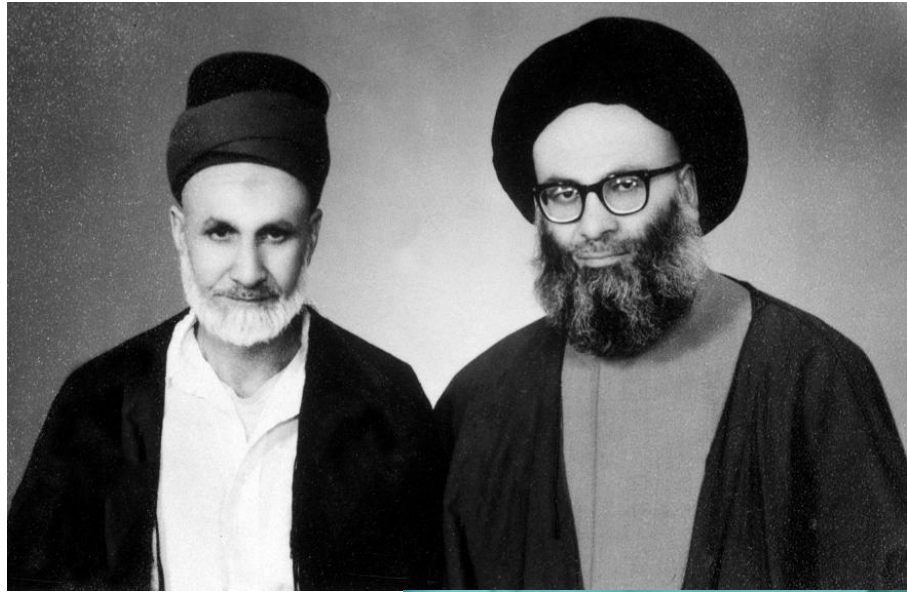
یکشنبه بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

علامه حسینی طهرانی : شاگرد یا رفیق آیت الحق سید هاشم حداد (ره)

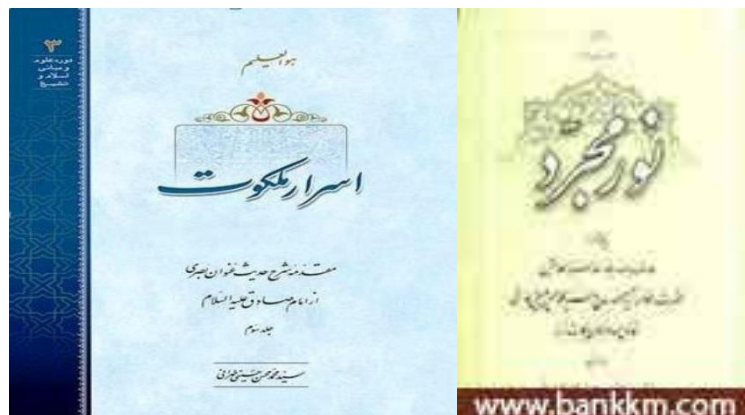
عبد عاصی : به تازگی شبهاتی مطرح شده با این عناوین که :

۱ - علامه طهرانی (ره) رفیق سلوکی مرحوم سید هاشم حداد (ره) بوده نه شاگرد سلوکی ایشان .

۲ - مراتب علامه طهرانی (ره) در طی منازل و اسفار بالاتر و کاملتر از حضرت آقای حداد (ره) بوده است .



متأسفانه نویسنده ی مقاله که این گفتارها را در جواب کتاب اسرار ملکوت ۳ نوشته ی آیت الله سید محمد محسن طهرانی (آقازاده ی کوچک مرحوم علامه) و در مقام دفاع از کتاب نور مجرد نوشته ی آیت الله سید محمد صادق طهرانی (آقازاده ی ارشد مرحوم علامه) نگاشته است علیرغم مطلب به نسبه مناسبی که در نقد قبلی نوشته بود و ما هم در وبلاگ آورده بودیم:



این بار استدلال‌های ضعیف همراه با ادعاهایی عجیب آورده که دو نمونه از شبهاتی که خواسته اثباتشان کند را در ابتدا آوردیم .

حقیر نمی خواهم که بند به بند ایراداتم را بیان کنم اما اولین حرفم به جناب نویسنده همان حرف خودشان به آقای سید محمد محسن است که : واقعا ! نفع مطرح کردن این شبهات چیست؟! چه منفعتی از این مطلب می بریم که بدانیم علامه طهرانی از سید هاشم حداد کاملتر بوده ؟ اصلاً از آیت الله قاضی بالاتر بوده . چه سودی می بریم ؟ اصلاً از امام زمان علیه السلام بالاتر است . (العیاذ بالله) که چی مثلاً ؟ این بحث جز اینکه عده ای می خواهند بواسطه ی انتساب به یک عارف الکی وجهه ای برای عارف فقید و خودشان دست و پا کنند چه سود دیگری دارد ؟

از طرفی بحث وصایت همیشه بین استاد و شاگرد مطرح بوده (از زمان غدیر خم تا به الآن) نه بین دو رفیق . بنده ی حقیر طبق استدلال‌های آقای وکیلی می توانم اثبات کنم بدین ترتیب مقام مرحوم حداد (ره) از استادش آیت الله قاضی (ره) بالاتر و کاملتر بوده است . آیا این صحیح است ؟ ما چه نیازی داریم که مقام علامه طهرانی (ره) را بی جهت بالا ببریم ؟ مگر علامه طهرانی (ره) کی بود جز یک سالک ؟ جز یک عبد ؟ غلو کردن درباره علامه طهرانی (ره) جز خدشه دار کردن وجهه ی مرحوم علامه سود دیگری ندارد . این چه حرف اشتباهی است می گویند که : علامه تا یک جایی شاگرد آقای حداد بوده و بعد از آن رفیق ایشان شده ! این فعل از سالکی مثل علامه طهرانی (ره) که برای وصول به کمال اساتیدی مثل علامه طباطبایی - آیت الله قوچانی و آیت الله انصاری همدانی (رضوان الله علیهم) را پشت سر گذاشته بعید است . بعید است که دل به عارفی مثل سید هاشم حداد (ره) ببندد که فنایش را در سفر اول مشاهده می کند . عقلانی نیست . بدین ترتیب مراتب اساتید ماضی علامه از سید حداد (ره) بالاتر بوده است . به همین ترتیب این تقیصه به مرحوم قاضی (ره) وارد است که نتوانسته سید هاشم حداد (ره) را که به قول خود علامه طهرانی (ره) وصی باطنی آیت الله قاضی (ره) بوده تا ابتدای مقام بقای بالله تربیت کند . واقعاً جهالت

است این حرفهای بدرد نخور . مگر می شود یک استاد ناقص شاگردش را به کمال " سیدالطائفینی " ی برساند ؟

گفته اند که (در کتاب نور مجرد) طبق فرمایش مرحوم حداد (ره) گاهی استاد اسفار را مرتبه به مرتبه به شاگرد می دهد و گاهی هم یکباره بذر آن را در دل سالک می کارد . بدین ترتیب دیگر سالک به استاد نیاز ندارد و مستقیماً از حضرت حجت علیه السلام بهره می برد و ارتباطش با استاد تبدیل به رفاقت می شود . بنده عرض می کنم : طبق مطلبی که در کتاب نورمجرد آمده و به نقل از علامه طهرانی(ره) که ولایت من همان ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام است آیا امیرالمومنین علیه السلام هم همین رابطه را با پیغمبر خدا صلوات الله علیه پیدا کرد ؟ مگر نمی گوئیم ولایت همان ولایت است ؟ پس نحوه ی اکتساب و انتقال و شئونات و حواشی آن هم همان خواهد بود . بدین ترتیب ارتباط مولا علی علیه السلام با نبی اکرم صلوات الله علیه رفاقتی بوده حتماً؟! چه گزافی گفته اند در صورتیکه مولا فرمود : انا عبد من عبید محمد . رسول خدا صلی الله علیه و آله چه تعابیر و تعاریفی از علی علیه السلام کرده اند ؟ آیا بالاتر از علی سراغ داریم که چنان فضائلی از لسان جناب ختمی مرتبت علیه السلام در مدحش گفته شده باشد ؟ اما با همه ی این " قربانت شوم " های پیامبر برای علی هیچگاه مسئله ی " عبد من عبید محمد " بیشتر از همان " عبید " نشد . حالا مرحوم حداد (ره) هم به واسطه ی علاقه ای که به سید محمد حسین داشتند تعاریف و فدایت شومی گفته اند . بله . قول و فعل عارف کامل حجت است . و این نشاندهنده اوج تقرب مرحوم علامه نزد سید حداد بوده ولی این دلیل نمی شود که شاگرد زودی رفیق شود !!! از طرفی عرض شد : قول و فعل ولی کامل حجت است . ولی کامل نه رفیق سلوکی . این آقایان به حساب اینکه علامه طهرانی از طرف سید هاشم ملقب به " سیدالطائفین " شده توهم زده اند که بله ! عجب کشفی کرده آقای حداد و بالاخره عالم و ادم فهمیدند که " لا علامه طهرانی الا علامه طهرانی ! خود مرحوم علامه چنین ادعاهایی نداشتند . اصلاً دلیلی ندارد فردی به استادی رجوع کند و بگوید : نعلی به پایم بزن و بعد بخواهد نعل بزند ! این ادعایی که شده و مراتب علامه طهرانی (ره) را از سید هاشم حداد (ره) بالاتر دانسته ایراد

دارد . البته عرض می کنم که این مسئله احتمال وقوع دارد . یعنی امکانش هست که شاگرد در زمان حیات یا در ممات استادش به مراتبی کاملتر از استاد خودش دست پیدا کند . اما آنچه واضح است مرحوم علامه در جای جای کتاب روح مجرد و در کتب دیگر خودشان را شاگرد و عبد سید هاشم حداد می دیدند . لاقلاً در زمان حیات استاد .

از طرفی کتاب شریف روح مجرد یک زندگی نامه ی سلوکی است نه اینکه اسفار عرفا را نشان داده باشد . بسیاری از مطالب این کتاب مشاهدات علامه طهرانی(ره) در زمانی است که به عتبات مشرف می شدند و حضور فیزیکی ایشان خدمت مرحوم حداد (ره) از خیلی از تلامذه ی سید عارف (ره) کمتر بوده است . پس حضرت علامه خواسته اند با بیان کردن گوشه هایی از حیات عرفانی استادشان ایشان را معرفی کنند . اگر بنا بر تبیین سیره ی سلوکی بود حتماً بطور مثال شرح می دادند که فرمایشات مرحوم حداد (ره) در خصوص عزاداری سیدالشهدا علیه السلام مبنی بر ابتهاج ناشی از مرتبه ای از فنای ایشان بوده و در منازل بعدی که نائل آمده اند بشدن بکاء داشتند و حزن فراوان می گرفتند .

آقای وکیلی فرمایشات علامه طهرانی درباره عظمت مرحوم حداد را تواضع قلمداد کرده اند و قربان صدقه رفتنهای مرحوم حداد را تعظیم سیدهاشم به علامه دانسته اند . اینها غلط است . هیچکدام از تلامذه ی مرحوم حداد چنین نگرشی ندارند . متأسفم از این اتفاقات که هدف اصلی سیروسلوک را نشانه رفته و ضربه خواهد زد . از طرفی همه علامه طهرانی و سیره ایشان را میشناسند . اگر فی الواقع چنین مسائلی بود حتماً در روح مجرد به وضوح می فرمودند که : ایهاالناس ! من شاگرد سید هاشم حداد نبودم و ما با هم رفیق بودیم .

به همین مختصر اکتفا می شود . اگر مطلب جدیدی به نظرم رسید در ادامه با رنگ دیگر خواهم آورد .

این شبهات و حرفهای جدید در حالی که دو آقازاده ی مرحوم علامه اختلافات شدید دارند و هرکدام مدعی تبیین صحیح طریقه ی علامه طهرانی (ره) هستند از نظر حقیر و افرادی که دور از این اختلافات هستند خیانت است . خوب است به جای نامه نگاریها هر دو آقازاده در چند جای عمومی حضور پیدا کنند و رو در رو آبروی همدیگر را ببرند تا تکلیف مشخص شود . شاید هم در این میانه حق مشخص شد . لاقلاً وجهه ی علامه طهرانی از این همه بدعتها و تنش ها در این هرزه بازار مصون خواهد ماند .

خدای متعال به حق مولانا امیرالمومنین علیه السلام قدرت درک و فهم و تطبیق و تشخیص معارف حقه را به ما تفضل بفرماید . عرائض حقیر خالی از اشکال نیست و بنده آنچه به نظر رسید را منتشر کردم . والعاقبت للمتقین . یا علی مددی

یکشنبه بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سألك الى الله آيت الله حاج شيخ علي محمد بروجردي (ره)

عبدعاصی : مطلب زیر را در وبلاگ قدیمی آورده بودم که دوباره در اینجا بازخوانی می کنیم :

مجتهد مسلم بود و از اعظام حوزه . به او گفتند : اگر به محضر سید علی قاضی (ره) بروی او تو را از اجتهاد ساکت می کنند . اما او رفت و ساکت شد .

عارف سالک آیت الله حاج شیخ علی محمد نجفی بروجردی (ره) از شاگردان سید الاولیا حضرت میرزا علی آقای قاضی (ره) در سال ۱۳۱۲ قمری در بروجرد بدنیا آمد و در سال ۱۳۹۵ قمری در بروجرد درگذشت و در همانجا در آغوش خاک آرمید .

برای تحصیل به نجف رفت و بعدها بدستور مرجع کل آیت الله سید حسین بروجردی به بروجرد مراجعت کرد . بی آلایشی و ورع و دوری از ظواهر از خصوصیات بارز او بود و تا آخر منزل اجاره ای داشت .

او بواسطه حضرت آقای سید حسن مسقطی (ره) خدمت مرحوم قاضی (ره) رسید . شیخ علی محمد با سید حسن در یک خانه نزدیک مدرسه هندی ساکن بودند . بعد از سفر اجباری آقای مسقطی (ره) و بعدها رحلت او آثار گوشه گیری و انزوا در او شدت یافت . بهمین خاطر بعد از او هیچوقت از سید حسن به جهت برانگیخته شدن حزن شدید صحبت نمی کرد .

ایشان با آیت الله بهجت (ره) هم خیلی مانوس بودند و قضیه روزی هزار انازلنای آقای بهجت (ره) از ایشان است . آیت الله نجابت شیرازی می فرمود : یک سال قبل از رحلتشان ایشان قصه ای برای ما نقل کرد که خودم نیز از آقای قاضی شنیده بودم . فرمود:

۷ سال من همه چیز را تعطیل کردم، درس، مباحثه و ... و مدام در محضر آقای قاضی (ره) بودم. قشنگ جانم در کالبدم قرار گرفته بود، حسابی داشتم آدم می شدم... خدا رحمت کند ایشان را در عمرش برنج درسته نخورد، مگر چند روز از آخر حیاتش... همیشه خرده برنج می خورد (در نجف قیمت خرده برنج ربع قیمت برنج درسته بود) ایشان خرده برنج می خورد آن هم خیلی کم... ایشان می فرمود: « یک وقت از عجایب خدای جلیل پول مفصلی برای ما رسیده بود. لذا از ناحیه بی پولی هیچ مشکلی نداشتم. سر کیف هم بودم، با زن و بچه هم نهایت ادب را به خرج می دادم. هیچ با آن ها تندی نمی کردم... نشسته بودم با زن و بچه مشغول سخن گفتن، پول هم که داشتم، زندگی هم که مرتب بود. یک دفعه احساس کردم قلبم راکد است، مضطرب شدم، اصلاً قرار

از من رفت. شب هایی که بی پول بودم، مشکل فراوان داشتم، اصلاً این طور نمی شدم. دیدم نه میل نشستن دارم، نه میل حرف زدن، نه میل مطالعه، نه خواب. سر تا پایم را بی قراری و اضطراب فراگرفته بود. گفتم بروم طرف حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شاید از ناحیه ایشان شفا پیدا کنم. از در سلطانی وارد شدم. رفتم بالای سر، دیدم حالم هیچ فرقی نکرد، کمی تأمل کردم دیدم قلبم مرا میل می دهد به طرف بازار بزرگ. بی اختیار و با نهایت اضطراب متوجه بازار بزرگ شدم، قلبم، نفسم، فهمم همه مرا متوجه بازار بزرگ می کرد. رسیدم در آخر بازار، یک دفعه دیدم آقای قاضی دارند تشریف می آورند. فرمود تا چشمم افتاد به آقای قاضی مثل جوجه ای که ترسیده باشد چطور خودش را به سرعت در آغوش مادر و زیر پر و بال مادرش قرار می دهد، بنده هم با سرعت مثل برق خودم را رساندم به آقای قاضی، دست ایشان را گرفتم و بوسیدم، عرض کردم آقا خیر است انشاءالله - آقای قاضی فرمود: البته خیر است. علویه از من انگور خواسته، من هم از خدا انگور خواستم. می فرمود: بی اختیار دستم رفت توی جیبم، همه پولم را درآوردم و تقدیم کردم به آقای قاضی. ایشان یک مختصری مثلاً یک بیستم دینار برداشت و فرمود: همین قدر برای انگور خریدن بس است. برو به دست خدا. حالا من از وقتی به آقای قاضی رسیدم اصلاً خودم و حالم را فراموش کردم. همان موقع که آقای قاضی فرمود برو به دست خدا متوجه خودم شدم دیدم حالم خوش است، اصلاً آن بیقراری و اضطراب و ... همه رفته است.

روزی در مدرسه طلبه هایی را که تازه مقدمات می خواندند جمع کرد و به آنها گفت: من تا ده روز به شما درس می دهم وقتی به ایشان اعتراض شد، پاسخ داد: این نفس خبیث است. وقتی بزرگانی در درس خارج من جمع می شوند، دیدم خودم را گم می کنم، ترسیدم که نکنند دنیا به ما رو کرده باشد.

به مناسبتی امام جماعت های دیگر نمازشان را تعطیل کرده همه در جماعت او شرکت کردند، بعد از نماز جمعیت زیادی پشت ایشان راه افتاد. فرزندش به او گفت: آقا جان! آقای بروجردی هم در قم چنین نمازی نخوانده! ایشان به گریه افتاد و گفت: گول این جمعیت را نخور، با خدا بساز

، این جمعیت با یک پیش ، پیش می آید و با یک کیش می رود . و این چنین همواره پاسبان دلش بود.

وی تا پایان عمر در نهایت سادگی زیست و تا آخر عمر در خانه اجاره ای به سر برد . آیت الله نجابت می فرمودند : آیت الله میرزا علی قاضی به مرحوم آیت الله شیخ علی محمد بروجردی فرموده بودند که: « هیچ گاه از قرآن جدا مشو » و ایشان تا آخر عمر بر این سفارش آقای قاضی وفادار و پایبند بود . هر وقت از کارهای ضروری و روزمره فارغ می شد ، قرآن می خواند و با قرآن بود .

شیخ بروجردی علیرغم درخواست آیت الله بروجردی بزرگ جهت قبول زعامت و مرجعیت از این امر سرباز زد ولی جلسات او که مملو از نکات عرفانی که با تغییر حال خود همراه بود همواره ادامه داشت .

بروح ملکوتی این مجتهد عارف از تبار توحیدیان آیت الحق حاج شیخ علی محمد بروجردی(ره) و همه شاگردان مرحوم آیت الله سید علی قاضی(ره) الفاتحه مع الصلوات

یکشنبه بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

.....

نامه ای منتشر نشده از مرحوم آیت الله بهاری (۱)

عبدعاصی : از همه ی رفقای که در این ایام کسالت حقیر از طریق تماس تلفنی و پیامک و ایمیل و کامنت جوئی ای احوال شدند ممنونم . متأسفانه خونریزی هم زمان معده و روده که عوارض زیادی هم داشت بدجوری بنده رو زمینگیر کرد . البته لله الحمد عوارض معنوی خوبی هم داشت .

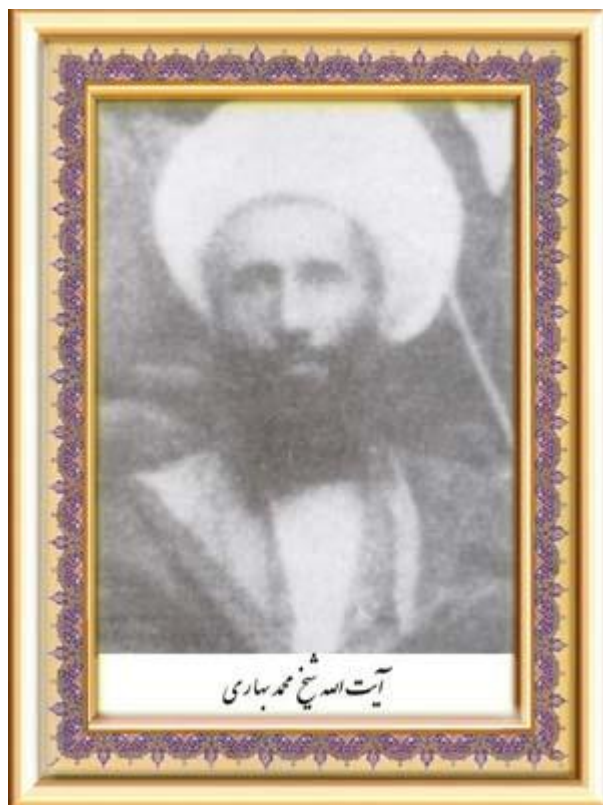
اینکه مدتهاست به این فکر می‌کنم که آیا وقتی میشود خونریزی اعضای بدن را فهمید و تخلیه کرد و پاک شد پس باید به فکر طهارت روح از خونریزی های نفسانی بود. به این فکر می‌کنم که در روز چقدر اتفاقات و حوادث می‌تواند برای من رخ بدهد و من ناقص العضو بشوم اما خدای مهربان نگهدارم است؟ به این فکر می‌کنم که چرا در سالهای دوردست به فرمایشات و توصیه های بزرگان معرفت گوش نکردم و با ریاضتهای سخت به چنین اوضاعی مبتلا شدم. نظر پزشک این است: " روزه گرفتن ممنوع ". و حالا چقدر سلب توفیق از دست خواهم داد...

با وجود بدحالی چند روزی به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم و در تشییع پیکر عالم وارسته آیت الله حاج سید محمد عزالدین حسینی زنجانی (رحمت الله علیه) شرکت کردم. ای دریغ و هزار بار دریغ از رحلت این مفسر قرآن. واقعاً مردی مهذب و افتاده و دور از هوا بود. مشخصاتی که بسیار بسیار کم در افراد مشهور جمع می‌شود. ایشان را در کنار مزار آیت الله سید احمد فهری زنجانی(ره) در دارالزهد حرم امام هشتم علیه السلام به خاک سپردند.

در این سفر موفق به زیارت حضرت آیت شبیری زنجانی - حضرت آیت علوی گرگانی - حضرت آیت الله حجت هاشمی خراسانی - (از مراودین حاج ملاآقا جان زنجانی(ره)) - حجت الاسلام رضوانی (نماینده آیت الله زنجانی) و بعضی از دوستان اهل معرفت که از زنجان به مشهد آمده بودند شدم.

در این سفر فرصتی شد و دو نامه از آیت الله بهاری (ره) آن عارف کامل که به دستم رسیده بود و به تازگی در یک کتاب منتشر شده را چند مرتبه خواندم و لذت فراوان بردم. مناسب دیدم تا رفقای خوبم در وبلاگ طریق الی الله هم این دو نامه را مطالعه و استفاده کنند. اولین نامه را که توسط عارف کامل آیت الله حاج شیخ محمد بهاری(ره) به استادش مرحوم آیت الحق و العرفان آخوند ملاحسینقلی همدانی(ره) نوشته شده و در واقع یک عاشقانه است (این نامه کمتر دیده شده و علی الظاهر قبلاً هم منتشر شده) با هم می‌خوانیم. بخوانیم و ببینیم که شئونات و ادراکات شاگرد حقیقی با استاد حقیقی چطور است و تا چه حد یک شاگرد باید در محضر استاد مطیع

باشد و چقدر عاشق باشد . شاگرد باید استاد را در درون خودش ببیند . این عاشقانه نمونه ای بی
بدل از یک عارف مجتهد و مسلم است:



مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد نیت خیر مگردان که مبارک فالیست

مدتی بود مدید و عهدی به غایت بعید ، که شعله ی نار اشتیاق قلب به لقاء آن وجود مکرم ، از
چاک گریبان سرزده بود . هیچ کس را قدرت بر اطفاء آیین نائره (آتش) نبود . می سوختم و می
ساختم ، خود را به عشق روی تو مشغول کرده .

فریب خویش می دادم که این دم یار می آید به هر آواز پائی خاطر خود شاد می کردم

لیکن در طالع خود ندیده بودم که به این آسانی بتوانم دامن جلالت را به کف آورم ولی از آنجایی
که دل پیامبر آن چه را دید (شب معراج) تکذیب نکرد ، ما کذب الفوآد ما رأی ، زمان گذشت و

دلَم می گوید حتماً تو می آیی . به این نیمه احتمال زنده بودم و در این ظرف مدّت دهری بر من گذشت که چه گویم :

عقل درآک از فراق دوستان همچو تیرانداز اشکسته کمان

خودت می دانی که هر چه به من وارد آمده همه از کشش آن سر بوده ، « این همه آوازه ها از شه بود »

چون معشوق عاشق را جذب می کند از جایی که نمی داند و امید ندارد و به خاطرش نمی گذرد و از آن جذبه در دل عاشق جز خوف آمیخته به یأس همراه با طلب دائمی پدید نمی آید .

میل معشوقان نهان است و ستیر میل عاشق با دو صد طبل و نفیر

بالجمله در خوش ترین ساعتی از ساعات و بهترین وقتی از اوقات که نه خواب بودم و نه بیدار ، نه مست بودم نه هشیار ، مژده ی شرف حرکت موبک همایونی داده شد . بی اختیار گفتم :

یا رب این حرفست یا سحر حلال هاتف آورد این خبر یا جبرئیل

این قدر حالم دگرگون شد که از شوق لقاء ندانستم پا را از سر ، سر را از پا ، عمامه به پا بسته ، کفش بر سر گذاشته ، بلند شده مترنماً گفتم :

(ترجمه ی اشعار عربی) بخوان برای من ای منتهای آرزویم به لحن عراقی ! ای شتر من استراحت کن که زمان جدایی بسر آمد . ای زمین اشکم را فرو ببر که به اندازه ی کافی آمد . بنوش ای نفس گلاب را که پاکیزه و صاف شده . ای بنده ی من ! به سوی ما برگشتی ، آفرین بر تو . چه خوب وزیدی ای باد صبا .

الحاصل ، طاقت و شکیبایی از دست رفته ، کار به رسوایی کشیده ، مردم شهر و دیار ملتفت گردیده ، اهل تقوی و دین سرزنش ها نموده ، به خیالشان می رسد که اختیاری است این کارها ؛ دیگر ملتفت نیستند که اولاً : « ملت عاشق ز ملت ها جداست » . ثانیاً این که :

از در دل چون که عشق آمد درون عقل رخت خویش اندازد برون

باری هرچه خواستم بلکه حرکتی به آن صوب (جهت) نموده باشم ، به سر یا به قدم به هیچ وجه در خود یارای آن را ندیدم . نه پای آمدن دارم ، نه صبری بر فراق تو .

(ترجمه بیت) در راه تو سرگردان گشته ام ، دستم را بگیر . ای آن که راهنمای کسی هستی که سرگردان توست .

اگر گویی مثل مشهور است که اگر دل تو با من باشد پس پیش من هستی ، اگر چه در یمن باشی پس دیگر جای اضطراب و عجله نیست . گویم : اگر چه همواره دل همراه تو است ، لیکن چشم را از حسن صورتت بهره ای نی ، گوش را از لطائف کلامت حظی نه ، اینها بدل ندارند .

آن کلام دلکش زیبای تو و آن تبسم های روح افزای تو

پرسش حالم نمودن یک به یک آن نوای البشاره کنت لک

الحاصل ، به همین حال نشسته ، منتظر قدم میمنت لزوم آن جان جهان را دارم .

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد و قد تفتّش عین الحیوة فی الظلمات

زیرا که :

نه پنج روزه عمر است عشق روی تو ما را وجدت رایحة الودّ ان شهمت رفاتی

والسلام / محمّد البهاری

یکشنبه بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

رحلت آیت الله حاج سید عزالدین حسینی زنجانی (ره)

انا لله و انا اليه راجعون



روح ملکوتی مرجع عالیقدر عالم تشیع و بزرگ مدافع حریم قدسی صدیقه ی طاهره سلام الله
علیها دانشمند و عالم عامل اندیشمند برجسته آیت الله حاج سید عزالدین حسینی زنجانی ()
رضوان الله علیه) به اعلیٰ علین پیوست .

در این کوران بیماری و با این اشک های حلقه زده چه بگویم از عالمی حقیقی که پناه مستضعفین بود و تمامی امور شرعی دفترش را به تنهایی انجام می داد . حیف که با این عمر دراز قدرش را ندانستند . قدرش را ندانستند . قدرش را ندانستند . اف بر این دنیا ...

مرجعی که به سختی می گذاشت دستش را ببوسند . نورانی و لطیف . عاشق روضه . او یک عمر پاک زندگی کرد .

حقیر بواسطه ی اینکه دائی بزرگواریم وکیل ایشان در وجوهات در تهران هستند از نزدیک با زندگی معظم له آشنا بودم و چندین مرتبه میهمان سفره ی ایشان در مشهد بودم و حتی زمانی که پدربزرگ حقیر در سال ۱۳۷۴ به رحمت خدا رفت معظم له بواسطه ی ارتباط نزدیک خانوادگی تشریف آورده بودند . و حالا....

ویران شود این شهر که میخانه ندارد....

درود و سلام بینهایت ملائکه ی خدا به روح این عالم فرزانه و دانشمند ربانی .

آری .. بغیر از اجداد طاهرینش استادش علامه ی عارف طباطبایی کبیر هم به استقبالش خواهد آمد ...

دلم خون است...

محاسن سپیدها از دایره ی علمای ربانی می روند و ما می مانیم و دردهای پیدا و پنهان

دلم به دست درد و اندوه بسپارم یا به دست نسیان و فراموشی !؟

"ما را ز ما بگیر "....." ما را ز ما بگیر " زودتر بگیر ... بیا و زودتر ما را ز ما بگیر و خودت را به ما بده....

"پیش از اینکه این خانه رو نهد به ویرانی....."

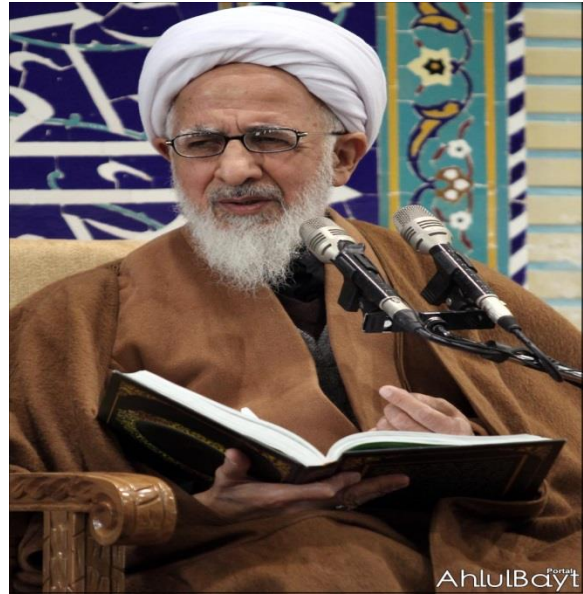
تشییع پیکر شریف آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی (قدس سره) روز پنجشنبه ساعت ۸/۳۰ صبح از مقابل مسجد حوض لقمان(میدان شهداء) به سمت حرم مقدس رضوی تشییع خواهد شد.

بروح ملکوتی اش الفاتحه مع الصلوات

سه شنبه بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

بیانات ارزشمند فقیه عارف آیت الله جوادی آملی (سلمه الله)

عبدعاصی : دشمنان خدا برای خاموش کردن نور خدا به هر کاری دست می زنند . دشمنان امروز می خواهند امر جنایتکارانه ی تعدی به ساحت ذوات مقدسه ی اهل البیت علیهم السلام و اولیای الهی را عادی کنند . هر چند امامان و مامومین شیعی در تمام تاریخ بلاکش بوده اند اما سرآخر دست خدا از آستین پیدا خواهد شد و انتقامی جبارانه و قهارانه از دشمن خدا خواهد گرفت . فرمایشات علامه جوادی آملی را در یکی از آخرین جلسات درسی شان با هم می خوانیم . حضرت آیت الله جوادی آملی در درس فقه خود حادثه دلخراش اهانت و هتک حرمت مَضجع حجرین عدی را مورد اشاره قرار داده و ضمن محکوم کردن شدید این اقدام، فرمودند :



درباره حادثه اخیر که در جریان روضه منوره حجرین عدی اتفاق افتاده است این نکته را همه اهل سنت و برادران سنی ما بدانند که ممکن است چهار جاهل دست به چنین کاری بزنند اما نور اینها را هرگز نمی‌توانند خاموش کنند، حجرین عدی پیرو همان ذوات مقدس است و شاگرد همان چهار امام بقیع و امثال آنهاست .

ایشان برادران اهل سنت مورد خطاب قرار داده و ادامه دادند :

آن مطلب اساسی و مهمی که می‌خواهم به برادران اهل سنت عرض کنم این است که حیات شما، کیان شما، بقای شما به برکت همین اهل بیت است، اینها را خوب گوش بدهند، اینها مدیون اهل بیت‌اند، چون همه ما جریان کربلا را شنیدیم و همه ما آن رجزخوانی‌های پلیدانه امویان را شنیدیم شعر رسمی یزید این بود «لَعِبَ الْهَاشِم بِالْمُلْکِ وَ لَا خَبْرَ جَاءَ وَ لَا وَحَى نَزَلَ» او که نیامده با تشیع بجنگد او آمده به جنگ قرآن و اسلام برود و حسین بن علی غدیر را زنده کرد و شما در پناه غدیر، سقیفه‌تان را نگه داشتید، شرم هم چیز خوبی است، یعنی اگر کربلا نبود سقیفه هم نبود، برای اینکه یزید که با غدیر مخالف نبود اصلاً با اسلام مخالف بود این را بیش از ما، شماها نقل کردید. آن اولی و دومی و سومی را هم همین ابی‌عبدالله زنده کرد، رفت کربلا علی بن ابی‌طالب را زنده کرد، غدیر را زنده کرد شما هم در پناه علی بن ابی‌طالب در پناه غدیر، سقیفه‌تان را نگه داشتید، خجالت

هم چیز خوبی است! شما شرفتان، حیثیتتان، کرامتتان به وسیله کربلا و اهل بیت است به وسیله همین حجرین عدی‌هاست شما دارید با چه چیزی می‌جنگید؟! اگر - خدای ناکرده - این مفاخر از دست برود اگر غدیر آسیب ببیند در کنارش سقیفه هم رفته است، شما مدیون کربلا و مدیون اهل بیت هستید .

معظم له با اشاره به سخن وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) در اسارت فرمودند :
وقتی در دم دروازه با آن غل و جامه از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) (سؤال کردند در این صحنه چه کسی پیروز شد حضرت فرمود: ما، رفتیم اسلام را زنده کردیم و برگشتیم، وقتی دم دروازه شام از حضرت سؤال کردند در این صحنه چه کسی پیروز شد فرمود اگر می‌خواهی بفهمی چه کسی پیروز شد هنگام نماز، اذان و اقامه بگو بین نام چه کسی را در اذان و اقامه می‌بری، ما رفتیم نام خدا و پیغمبر را زنده کردیم، نماز را زنده کردیم و برگشتیم ما پیروزیم، آنجا به برکت غدیر شما هم سقیفه‌تان را حفظ کردید به برکت قرآن، به برکت علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) شما هم دیگران را حفظ کردید، اگر تاریخ است، اگر گذشته است اگر وضع نهضت‌های اسلامی این است، الآن هم خاورمیانه را همین قرآن و عترت حفظ کرد .

ایشان بیداری اسلامی در خاورمیانه را از برکت وجود اهل بیت دانستند و ابراز داشتند :
آن وقت خاورمیانه شما هم در کنار این زنده شد الآن شما مصر و تونس را نگاه کنید نام امام است عربستان و یمن را نگاه کنید نام امام است قطر و بحرین و عمان را نگاه کنید نام امام است از همه جا نام امام است این شاگرد اهل بیت است، اگر شما نفس تازه‌ای الآن می‌کشید به برکت اهل بیت است، اگر گذشتگان شما نفس تازه‌ای کشیدند به برکت کربلاست، آن‌که امروز اسلحه به دست طالبان و القاعده داده، به دست وهابی و سلفی داد، فردا همان اسلحه را علیه خود شماها به کار می‌برد .

حضرت آیت الله جوادی آملی زندگی مسالمت آمیز شیعه و سنی را در این ایران یادآور شدند و

فرمودند :

ما سالیان متمادی در ایران زندگی می‌کردیم برادران اهل سنت بودند این دفاع مقدس که شد هر دو برای حفظ اصل اسلام رفتند شهید شدند شما اینها را الآن به جنگ چه کسی دارید مصرف می‌کنید - خدای ناکرده - اگر یک گوشه آسیب ببیند برمی‌گردد به شما در واقع به خودتان حمله کردید، بنابراین همین آقایان اهل سنت البته اینها آن سنی‌های واقعی نیستند، اگر تفکر تسنن دارند یک مقدار ببندیشند که سقیفه اینها به برکت غدیر حفظ شده، نام اینها در سایه علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) حفظ شده، اموی نیامده با اهل بیت بجنگد اموی آمده با پیغمبر بجنگد با اسلام بجنگد، اهل بیت آمدند اسلام را حفظ کردند، غدیر که حفظ شد شما هم سوءاستفاده کردید سقیفه را در کنار غدیر نگه داشتید، خاورمیانه‌ای که الآن بیدار شده به برکت امام و شهدا و مراجع و این بزرگواران بودند شما اگر تازه حرکت کردید بیدار شدید شما را آن بیدار، آن حی بن یقظان‌ها شما را بیدار کردند

ایشان جهان اسلام را به صبر و بردباری و خویشتن‌داری در قبال اینگونه حوادث توصیه کرده و فرمودند :

بزرگان ما، رهبر ما، مراجع ما، ملت و مملکت ما همه این کار را محکوم کردن، ضمن محکوم کردن این کار و عرض تسلیت به پیشگاه ولی عصر (ارواحنا فداه) سراسر جهان اسلام را وادار و راهنمایی کردند به صبر و بردباری و خویشتن‌داری که مبادا - خدای ناکرده - اینها اثر سوء متقابلی نشان بدهند که خواست دشمن همین است، سامرا را تخریب کردند بعد با جلال و شکوه ساخته شد این طور نباشد - خدای ناکرده - بهانه‌ای آنها به دست شما بدهند و مسلمان‌ها در گوشه‌ای این را دامن بزنند و یک جنگ داخلی بین شیعه و سنی شروع بشود این دوباره ساخته می‌شود همیشه ذات اقدس الهی کعبه‌اش را و بیوت و مساجد و مراکز مذهبی متوجه کعبه را از خطر ابرهه‌ها حفظ می‌کند ولو با طیر ابابیل، چه اینکه تاکنون حفظ کرده است .

پرسش و پاسخ از مرحوم علامه طباطبایی (ره) - اخلاقی و عرفانی

عبد عاصی : الحق که این اشعار از رشحات لاهوتی یک عارف موحد است . یک عاشق حقیقی .
یک عبد واقعی . یک خداجوی تمام عیار .

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
از سمک تا به سهایش کشش لیلی برد

من به سرچشمه ی خورشید نه خود بردم راه
ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی سروپایم که به سیل افتادم
او که می رفت مرا هم به لب دریا برد

جام صهبا ز کجا بود مگر دست که بود
که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد

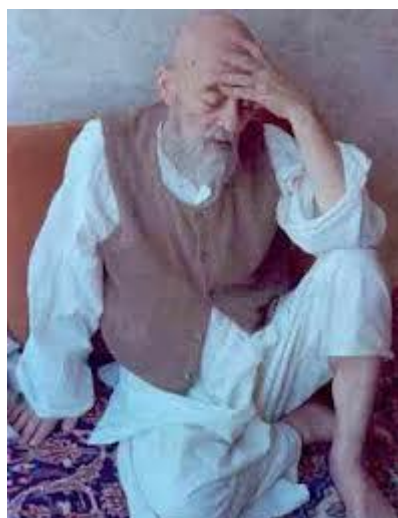
خودت آموختی ام مهر و خوت سوختی ام
با برافروخته رویی که قرار از ما برد

همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد

همه دل باخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد

عنوان جدیدی به موضوعات و بلاگ اضافه کردم با عنوان "پرسش و پاسخ از علامه طباطبایی(ره) . " (نیاز امروز افراد معرفت محور این است که اولاً منبع تغذیه و خوراک فکری شان قوی و دقیق و مستند باشد و از طرفی سئوالاتشان پاسخ مناسبی داشته باشد آن هم از لسان

فردی که خودش عمری به سمت افق معرفت حرکت کرده و از واصلان علوم و معارف حقه است



امیدوارم این پرسش و پاسخها که در موضوعات مختلف خواهند بود برای دوستانم مفید واقع شوند . انشاءالله . منبع این فرمایشات کتاب در محضر علامه طباطبایی(ره) اثر جناب رخشاد است که خودشان در جلسات علامه طباطبایی(ره) این موارد را تدوین کرده اند .

راه رسیدن به کمالات عالیه

سؤال : راه رسیدن به کمالات عالیه چیست ؟

جواب : از قرآن و سنت به دست می آید که طریق رسیدن به کمالات عالیه انقطاع کلی از ماسوی الله است . و ملاک وصول به کمال رفع تلقات یعنی بریدن از همه چیز حتی از خود و خواسته های خویشتن است .

راه های خودسازی

سؤال : مگر چند راه به خدا داریم که خداوند در قرآن کریم " سبل " را با صیغه ی جمع ذکر نموده و می فرماید ((: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا - عنکبوت / ۶۹ :)) (و کسانی که درباره ی ما بکوشند به یقین آنان را به راه های خود رهنمون می گردیم .

جواب : در روایت آمده است ((: الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق / بحارالانوار ج ۶۷ ص ۱۳۷)) (بنابراین هرکس طریقی خاص به خدای متعال دارد .

سؤال : یعنی برای هر فردی راهی غیر از شرع وجود دارد ؟

جواب : پس شرع چیست ؟ ! یعنی راه های معرفت خداوند سبحان با بیان معصوم و پیغمبر صلوات الله علیه و امام علیه السلام به شماره ی خلائق است . یکی از این راه ها معرفت نفس است که بهترین راه و وجه موصل و اقرب طرق است و راه های دیگر هم داریم .

اساساً در تقرب الی الله تعالی در شرع بیاناتی داریم . بیانات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی هدی علیهم السلام بیانات شرعی است و طریق معرفت نفس در آیات و روایات بیان شده است . ولی عموم علمای عامه این را عنوان کرده اند که طریق معرفت نفس اقرب است ولی در شرع بیان نشده است و عرفاء از پیش خود بدان عمل کرده اند و مرضی خدا قرار گرفته است . و از این راه مشایخ هر کدام راهی را که نزدیکتر تشخیص داده اند به مریدانشان القاء کرده و دستور داده اند . و این طریقت نامیده شده است . و کار به جایی رسیده که شریعت در یک طرف و طریقت در طرف مقابل قرار گرفته است و علت این امر را همان عدم بیان شرع دانسته اند . لیکن صحیح این است که آیات کریمه و روایات این راه را بیان کرده اند .

عارف بزرگ مرحوم علامه طباطبایی(ره) در جای دیگر فرموده اند : طریقت همان پیاده کردن شریعت و عمل بر طبق شریعت است .

فص حکمت قدوسیہ فی کلمہ ادریسیہ

"نمود حکمت قدوسی در نماد کلمه ی ادریسی"

کلمه ی قدّوس مترادف با مقدس است ، و از تقدیس مشتق می شود ، همان گونه که مسبّح از تسبیح . معنای تحت اللفظی قدّوس « پالوده » ولی به عنوان واژه ای فنی ، مبرا و منزّه دانستن خداوند از هر چیزی است که در شأن الهی نباشد ، که از آن جمله است ، وجود ممکن ، نیاز ، و عدم کمالات وجودی منبعث از زاد و رود ، که خداوند از تمام آن ها مطلقاً منزّه است – و نیز از هر چیزی که از حیث موجودات ممکن کمال تلقی شود ، مبراست ؛ چه فارغ (از جسمانی) و چه مقید (به جسمانی) باشد ؛ زیرا خداوند و کمالات ذاتی اش از هر کمالی والاتر و از هر چیزی که در عقل ، فهم ، یا خیال بگنجد بزرگ تر است . این از آن جهت است که هر کمال منسوب به غیر ، پایین تر از مقام اصلی اش قرار دارد و لذا مقید و محدودش می کند ؛ یعنی ، ذات مطلق از آن ها مبراست – چرا که در نهایت ، این ها همه از کمال الهی نشأت می گیرند .

اسم القدّوس یکی از اسماء الحسنی است ؛ و از حیث کیفی و کمی نسبت به السبّوح اخص می باشد ؛ چون به این معنا از لحاظ تنزیه و عدم تشبیه جایگاهی بس بزرگتر از آن دارد . به همین دلیل ، در گفتار فرشتگان ، تقدیس بعد از تسبیح آمده ؛ و در حدیث ذکر شده است که « سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ » . پس می توان گفت القدوس ذات الهی را از تنزیه و عدم تشبیه هم منزّه می نماید . ازین روی گفته می شود : « خداوند بزرگ تر از هر چیزی است که با او غیرقابل قیاس یا شبیه او باشد ! » . به معنای دیگر قیاس ناپذیری مخصوص اسم القدوس دلالت ضمنی دارد بر این که از السبوح بسیار قوی تر است . (قیصری ، ۱۵۱)

فرق بین بیان نوح مبنی بر قیاس ناپذیری خداوند و آن چه ادریس به آن معترف است در این واقعیت قرار دارد که رسالت نوح و دریافت روحانی اش معادل بیان آن قیاس ناپذیری است که محدود به دریافت عقل می شود ، ولی بیان ادریس هم شامل عقل است و هم شامل نفس . ادریس تا آن جا انضباط زاهدانه پیشه کرد که روحانیتش بر ماهیت جسمانی و سرشتش چیره گشت ؛ و سرانجام روحانی محض شد ، خلع بدن کرد و به آسمان فراز یافت ، با فرشتگان و ارواح دمخور شد و جزء انسانی اش را پشت سر گذاشت . وی شانزده سال خورد و خواب نداشت ، تا این که به عقل محض تبدیل و به آسمان برده شد . اما نوح هم از نفس اسفل و هم از روح اعلا برخوردار بود . وی ازدواج کرد و صاحب فرزند شد ، و " پدر دوم " نام گرفت . از این روی بیان ادریس در مورد قیاس ناپذیری خداوند قوی تر و کامل تر از نوح است ؛ زیرا ادریس قیاس ناپذیری خداوند را با تعیینش در محدوده ی وجودی خودش (ادریس) بیان کرد ؛ یعنی ، خداوند را از کثافت ماهیت و اعیان جسمانی منزّه دانست و خود به عقل محض مبدل شده و ماهیت حسی خودش را به کلی از خود محو کرده بود . (کاشانی ، جندی ، ۱۳۸)

دوشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

تصاویری زیبا از آیت الله حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی

عبدعاصی : با تشکر از دوستانی که این تصاویر ملکوتی را در اختیار حقیر گذاشته اند . سری بعدی این عکسها به زودی منتشر می شود . از خدای منان طول عمر و صحت و عافیت این مرد خدا و عبد صالح را مسئلت داریم .

بسم الله و بالله و خیرالاسما الحسنی کلها لله

یا من تحل به عقد المکاره

السلام علينا و على عباد الله الصالحين

بر مزار استادش جناب سید هاشم حداد (ره) در حرم جناب سلمان محمدی (ره)

دوشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

تشرف جوان مسیحی خدمت امام رضا علیه السلام در مکاشفه

عبدعاصی : داستان زیر رو با هم بخوانیم . امیدوارم چه بگویم ...اگر اشکی جاری شد قلبتان را سوق بدهید جانب حضرت رضا علیه السلام و استمداد کنید ...عاجزانه ... ملتمسانه ...

داستان زیر شرح تشرف یک جوان مسیحی خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است . آن هم نه تشرف جهت زیارت ضریح و بارگاه بلکه تشرف جهت زیارت وجود مقدس امام هشتم علیه السلام در عالم مکاشفه . این کرامت عجیب از کتاب «کرامات امام رضا از زبان بزرگان» به نقل از حجت الاسلام والمسلمین مهدی انصاری نقل می شود:

*همه چیز از جشن میلاد شروع می شود

در یک شب سرد زمستانی سال ۱۳۷۲ وارد صحن انقلاب شدم، سرما تا عمق استخوان های انسان نفوذ می کرد و کمتر کسی در آن شرایط از خانه خود می زد بیرون، صحن هم به طرز کم سابقه ای خلوت بود، به دلالتی که بین صحن انقلاب و صحن مسجد گوهرشاد وجود دارد وارد شدم، متوجه

جوانی با حدود ۳۵ سال سن شدم که چمدان مسافرتی نسبتاً بزرگی در دست داشت و از یکی -
دو نفر چیزی پرسید، ولی انگار آن‌ها نتوانستند جوابش را بدهند. به سوی من آمد و گفت: شب
بخیر آقا!

به زبان انگلیسی حرف می‌زد، آنهم با لهجه آمریکایی رایج در کشور کانادا، وقتی به همان زبان و
با خوشرویی جوابش را دادم، نفس راحتی کشید و گل از گلش شکفت. ادامه داد:

- ببخشید! آقای علی بن موسی‌الرضا، کجا هستید؟ می‌خواهم ایشان را ببینم.

راستش را بخواهید حسابی جا خوردم. پرسیدم:

- معذرت می‌خواهم، ممکن است خودتان را معرفی کنید؟

- من دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه تورنتوی کانادا هستم، اصالتاً لبنانی‌ام، ولی در کانادا متولد
شده‌ام و دینم «مسیحیت» است.

- یعنی شما یک «مسیحی» هستید؟

- بله، یک مسیحی کاتولیک.

با تعجب پرسیدم:

- پس اینجا چه کار می‌کنید؟!

- دعوت شده‌ام که آقای علی بن موسی‌الرضا(علیه السلام) را ملاقات کنم.

- چه کسی شما را دعوت کرده است؟

- خود ایشان.

دیگر حسابی گیج شده بودم، با وجود آن همه سابقه تبلیغ دینی در داخل و خارج کشور، تا کنون نشنیده بودم که حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) شخصاً از کسی دعوت کرده باشد که به دیدارش بیاید، آن هم از یک جوان مسیحی کانادایی! ادامه دادم:

- شما ایشان را دیده‌اید؟

- بله سه یا چهار بار.

این دیگر برایم باور کردنی نبود، از این رو پرسیدم:

- یعنی شما با چشمان خودتان علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را دیده‌اید؟!

- بله دیده‌ام، البته در عالم رویا.

- یعنی اگر الان او را ببینید می‌شناسید؟

- بله، البته.

موضوع دیگر خیلی جالب شده بود، از او خواش کردم چند دقیقه‌ای وقتش را به من بدهد و با هم در کناری بنشینیم و صحبت کنیم، او هم قبول کرد، کم کم داشت هیجان بر من غلبه می‌کرد، ضربان قلم تندتر شده بود، پرسیدم:

- ممکن است نحوه آشنا شدنتان با آقای علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را از اول و به طور کامل برای من بیان کنید؟

– بله، البته. یک شب داشتم در یکی از خیابان‌های شهر تورنتو قدم می‌زدم که دیدم جمعیت زیادی در جایی تجمع کرده‌اند و رفت و آمد زیادی در آنجا صورت می‌گیرد، آن ساختمانی را هم که مردم به آنجا رفت و آمد می‌کردند، چراغانی کرده و حسابی آذین بسته بودند. رفتم جلو و سؤالاتی کردم.

معلوم شد آنجا مسجد مسلمانان ایرانی است و در آن یک جشن مذهبی برپا است.

وارد شدم ببینم چه خبر است، چند نفر از آن‌ها به احترام من از جایشان بلند شدند و پس از خوشامدگویی مرا در کنار خود نشانند و بلافاصله با شربت و شیرینی و بستنی و شکلات از من پذیرایی کردند، مرشد آن‌ها داشت به زبان انگلیسی سخنرانی می‌کرد و همه با دقت به سخنانش گوش فرا می‌دادند، من هم محو گفته‌هایش شدم و برای اولین بار، به طور مستقیم و از زبان یک مرشد مسلمان با اسلام آشنا شدم.

هنگام خروج از مسجد، به هر کس یک کتاب هدیه می‌کردند، یکی هم به من دادند، من هم خیلی خوشحال شدم و تشکر کردم، وقتی قدم زنان در پیاده‌رو خیابان به سوی خانه‌ام حرکت می‌کردم، همه هوش و حواسم به حرف‌هایی بود که از آن مرشد مسلمان شنیده بودم، به طوری که متوجه اطرافم نبودم و اصلاً نفهمیدم کی به منزل رسیدم.

وقتی لباس راحتی پوشیدم و به رختخواب رفتم، آن کتاب را هم برداشتم تا یک نگاهی به آن بیندازم چون فردایش فرصت این کار را نمی‌یافتم.

*دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما!

هر ورقی از آن کتاب را که می‌خواندم وسوسه می‌شدم ورق بعدی را هم بخوانم! نشان به این نشان که تا وقتی کتاب را تمام نکردم نتوانستم آن را زمین بگذارم! آن کتاب درباره قدیس

مسلمانی به نام "علی بن موسی الرضا" بود، شخصیت و سخنان زیبا و روحانی آن قدیس آسمانی مرا مجذوب خود کرده و تمامی قلمرو اندیشه‌ام را تسخیر کرده بود، لحظه‌ای نمی توانستم از فکر آن قدیس خارج شوم، در رختخواب خودم دراز کشیده بودم و با آنکه تا صبح چیزی نمانده بود نمی توانستم بخوابم، بالاخره متوجه نشدم که کی خوابم برد زیرا با خواب هم وارد سرزمینی شدم که در آن کتاب ترسیم شده بود، سرزمینی روحانی، معنوی و آسمانی! سرزمینی که هرگز همانند آن را حتی در فیلم‌های تخیلی هم ندیده بودم و همه کاره آن سرزمین، مردی نورانی و آسمانی بود که هرگز از تماشایش سیر نمی شدی، از او خواهش کردم که چند لحظه‌ای با من بنشیند، او هم قبول کرد وقتی نشست با خوشرویی پرسید:

- با من کاری دارید؟

من هم با دستپاچگی و من و من کنان جواب دادم:

- ب ... ب.. بله! متأسفانه من شما را نشناختم!

- مرا نشناختی؟! من "علی بن موسی الرضا" هستم.

- علی بن موسی الرضا؟! این اسم را شنیده‌ام اما به خاطر نمی آورم...

- من همان کسانی هستم که شما تا پایان شب کتاب مرا مطالعه کردید و در پایان، توی دلتان

گفتید؛ «خدایا اگر چنین قدیسی وجود دارد دوست دارم او را ببینم.»»

این را که شنیدم، گل از گلم شکفت و پرسیدم:

- در حال حاضر، پیش تو و میهمان توام.

- دوست دارم بتوانم ببایم پیش شما.

- خب می توانی میهمان من باشی.

- میهمان شما؟ اینکه عالی است. ولی جای شما کجا است؟

- ایران.

- کجای ایران؟

- شهری به نام مشهد.

چند لحظه رفتم توی فکر؛ من ایران را می شناختم، اما هرگز اسم مشهد را نشنیده بودم!

رفتن به چنین شهری برای من چندان آسان نبود، هم از نظر اقتصادی، هم از نظر ناآشنایی به منطقه و هم از جهات دیگر، این بود که پرسیدم:

- آخر من چه طور می توانم به دیدار شما ببایم؟!

- من امکانات رفت و برگشت شما را فراهم می کنم.

*خرج سفری که از سوی ضامن آهو (علیه السلام) پرداخت شد

بعدش هم آدرس و شماره تلفن یکی از نمایندگی های فروش بلیت هواپیما را به من دادند به همراه یک نشانی و علامت و گفتند:

- به آنجا که رفتی، می روی سراغ شخصی که پشت میز شماره چهار است، نشانی را می دهی، بلیت را می گیری و به ملاقات من می آیی.

وقتی که از خواب بیدار شدم آن را جدی نگرفتم، ولی چند شب پیاپی دیگر هم ایشان را در خواب دیدم، آخرین شب به من گفت:

- چرا نرفتی بلیت را بگیری؟

تا این جمله را گفت از خواب پریدم، خیس عرق بودم و قلبم به شدت می‌زد، دیگر خوابم نبرد و برای شروع ساعت اداری لحظه شماری می‌کردم.

اول وقت به راه افتادم، همه نشانی‌ها درست بود، وقتی نام و نشانی خود را به کارمندی که پشت میز شماره چهار نشسته بود گفتم، اظهار داشت:

- چند روز است که بلیت شما صادر شده است، چرا نیامده‌اید آن را دریافت کنید؟! تا زمان پرواز فرصت زیادی ندارید!

خواستم از مبلغ هزینه بلیت بپرسم که کارمند هواپیمایی گفت:

- تمام هزینه بلیت شما قبلاً پرداخت شده است.

بعد هم بلیت را دستم داد، بلیتی که به نام من صادر شده بود با این مسیرها:

"تورنتو، لندن، تهران، مشهد، تهران، لندن، تورنتو"

پس از شنیدن این حرف‌ها از یک جوان مسیحی کانادایی، دیگر بیش از حد هیجان زده شده بودم، رنگ چهره‌ام کاملاً عوض شد و ضربان قلبم شدیدتر گردید و تنم شروع کرد به لرزیدن گفتم.

- همین الان از راه رسیده‌ام و به تاکسی فرودگاه گفتم که مرا ببرد به منزل آقای علی بن موسی الرضا، او هم مرا آورد اینجا و پیاده کرد. حالا نمی‌دانم که چه طور می‌شود ایشان را ملاقات کرد؟

دیگر چنان هیجان زده شده بودم که جوان کانادایی هم متوجه لرزش تن و تغییر رنگ چهره‌ام شد و پرسید:

- آیا طوری شده است؟! چرا این جوری شده‌اید؟! نکنند حالتان خوب نیست؟!...

- نه، نه، حال من کاملاً خوب است، فقط از اینکه که می‌بینم شما مورد توجه آقا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) واقع شده‌اید خوشحال و خرسندم و کمی دچار هیجان گشته‌ام.

- آخر برای چه؟

- برای اینکه این شخص از بزرگ‌ترین قدیسان آسمانی است که خدا او را در بین ما زمینیان قرار داده و هر کسی که او را می‌شناسد آرزو می‌کند بتواند مورد توجه او قرار گیرد، حتی برای لحظه‌ای کوتاه!...

جوان کانادایی، انگار که دیگر تاب تحمل شلاق انتظار را نداشته باشد، ملتسانه به من گفت:

- ممکن است که از شما خواهش کنم هر چه زودتر مرا پیش این آقا ببرید؟

چمدان و کفش‌ها را به کفشداری مسجد گوهرشاد سپردیم و وارد شدیم.

هنوز از پله‌های تالار مقابل ضریح پایین نیامده بودیم که ازدحام جمعیت را دید:

- این جمعیت انبوه، در این وقت شب این جا چه کار می‌کنند!؟

-این‌ها هم مثل من و شما برای ملاقات علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به این جا آمده‌اند.

-اما من فکر می‌کردم ایشان تنها از من دعوت کرده‌اند که به دیدارشان بیایم، آن هم یک دیدار خصوصی! حالا... حالا توی این شلوغی، چه طور می‌توانیم از ایشان وقت ملاقات بگیریم؟ من دوست دارم ایشان را به تنهایی ملاقات کنم.

-مگر ایشان شما را دعوت نکرده؟

-چرا.

-پس خودشان هم با تو ملاقات خواهند کرد.

-حالا ما چه طور خودمان را به ایشان معرفی کنیم؟

-او نیازی به معرفی ندارد، همان طور که قبلاً به دیدار تو آمده، خود او همین جا صدایت خواهد کرد.

به خوبی می‌شد برق شگفتی و تعجب را در چشمان او دید، اما دیگر چیزی نپرسید و با هم از پله‌ها پایین رفتیم و به سمت ضریح حرکت کردیم، او نمی‌دانست که ضریح چیست! گفت:

-حتماً ایشان در جای بلندی نشسته‌اند و مردم هم اطراف او را گرفته و با او ملاقات و گفتگو می‌کنند.

-نه!

-نکند این شخص، یک موجود خیالی است و وجود خارجی ندارد؟

-نه! کاملاً واقعی است. یک موجود خیالی نمی‌تواند از تو دعوت کند که از آن طرف دنیا به دیدارش بیایی، آدرس این جا را هم به تو بدهد و بلیت رفت و برگشت تو را نیز برایت تأمین کند
...و

کم کم دیگر به ضریح نزدیک شده بودیم.

پرسید:

-چرا این مردم به این صندوق چسبیده‌اند؟!

-آخر، آقا علی بن موسی الرضا المرتضی (ع) داخل آن هست.

-آیا می‌شود او را دید؟

-بله.

-چطور؟

-همان گونه که خدا را در دل می‌بینی.

-بله، درست است.

-آیا تا به حال حضرت عیسی (علیه السلام) را دیده‌ای؟

-بله، بارها، اما در خواب.

-آقای علی بن موسی الرضا هم همان طور برایت مجسم خواهد شد، زیرا او در بیش از هزار

سال قبل به دست دشمنانش شهید شده است.

-حالا ایشان چه گونه با ما ارتباط برقرار می‌کند؟

-مگر تو نحوه ارتباط خدا با بشر را نمی‌دانی؟ اصلاً تو چطور با حضرت مریم (سلام الله علیها) و

حضرت عیسی (علیه السلام) ارتباط برقرار می‌کنی؟

-خب ما یک چیزی در جهان غرب داریم که دانشمندان و روانکاوان درباره آن صحبت می‌کنند...

-بله، ارتباطی به نام «تله پاتی»، یعنی ارتباط روحی بین دو انسان، از راه دور، درست است؟

-بله، همین طور است.

پس از رد و بدل شدن این حرف‌ها، برای اینکه در میان ازدحام جمعیت، اذیت نشود، او را از

سمت بالا سر حضرت به نزدیک ضریح هدایت کردم و گفتم:

-تو در همین جا بایست تا خود آقا به دیدارت بیاید.

بعد هم کتاب دعایی را باز کردم و در کنار وی مشغول خواندن زیارت‌نامه شدم، اما راستش را

بخواهید تمام هوش و حواسم متوجه جوان کانادایی بود و از خواندن زیارت‌نامه چیزی نفهمیدم.

او هم به ضریح زل زده بود و انگار که رفته باشد توی یک عالم دیگر ناگهان به زبان آمد و گفت:

-آقای علی بن موسی الرضا ...

و بی آنکه سلامی بکند ادامه داد:

- شما مرا دعوت کردید، من هم آمدم و ...

حدود یک ساعت و نیم با امام رضا (علیه السلام) حرف زد و اشک ریخت، اشکی به پهنای تمام صورتش! من بعضی از حرف‌هایش را می‌فهمیدم و بعضی را نه، وقتی ملاقاتش به پایان رسید به او گفتم:

- گمان نمی‌کردم شما این همه راه را برای دیدن کسی آمده باشی و آن وقت با دیدنش این چنین گریه کنی!

* صحبت‌هایی که امام رضا (علیه السلام) با این جوان کانادایی کرد

- بله، خودم هم گمان نمی‌کردم، اما جذابیت فوق‌العاده‌ای این قدیس آسمانی، بی‌اختیار مرا به گریه وا می‌داشت، به خصوص لحظه پایانی دیدار که به من گفت:

«شما دیگر خسته شده‌اید، بروید و استراحت کنید، فردا منتظر شما هستم.»

این جدایی و انفصال برایم خیلی سخت بود و اشک مرا بیشتر درآورد...!

بی آنکه جوان کانادایی نمازی بخواند یا دعایی بکند، از حرم خارج شدیم.

در هتل تهران یک اتاق دو نفره برایش گرفتم تا بتوانم خودم هم در کنارش باشم و ماجرا را پی بگیرم. پس از صرف شام، پرسیدم:

- با آقای علی بن موسی‌الرضا (علیه السلام) چه صحبت‌هایی کردی؟

- از ایشان سؤال‌هایی کردم و ایشان هم جوابم را داد، سؤال‌هایی درباره دنیا، آخرت، انسانیت، عاقبت انسان و آینده بشریت. بعد هم به من سفارش کردند که «اگر می‌خواهی درهای روشن

زندگی و بهشت دنیا و آخرت را ببینی حتماً به قرآن سری بزنی»

گفتم: اسم قرآن را شنیده‌ام، ولی تا به حال به آن سر نزده‌ام.

آقا هم مدتی برای من قرآن خواند، آن هم با لحنی جذاب و ملکوتی! چنان جذب آوای ملکوتی قرآنش شده بودم که یکسره و بی‌اختیار، اشک می‌ریختم! از همان جا حسابی شیفته قرآن شدم و اظهار داشتم:

- امیدوارم من هم بتوانم قرآن بخوانم و از آن لذت برده و استفاده کنم.

- گفت: به شرطی می‌توانی از این کتاب بهره کامل ببری که اصل و ریشه آن را بپذیری.

گفتم: اصل و ریشه این کتاب چیست؟

آن وقت برایم سلسله پیامبران الهی را توضیح داد که از حضرت آدم(ع) آغاز شده و با حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) پایان می‌پذیرد، حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) هم جانشینانی دارد که آقای علی بن موسی الرضا، هشتمین جانشین ایشان است و من باید همان‌گونه که حضرت عیسی(علیه السلام) را پذیرفتم، سایر پیامبران و جانشینان آخرین پیامبر را نیز بپذیرم، در این صورت است که ایمانم کامل شده و می‌توانم از قرآن، بیشترین بهره را ببرم...

من که با حرص و ولع به سخنان جوان کانادایی گوش می‌دادم با کنجکاوی فراوان پرسیدم:

-خب، آقا چیز دیگری هم برای تو فرمودند؟

-بله، ایشان پنج اصل اعتقادی را به من فهماندند.

-خب، آن پنج اصل چه بودند؟

کاغذی را که پس از مکاشفه بر روی آن چیزهایی را یادداشت کرده بود، از جیبش درآورد و از روی آن خواند:

"توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد"

بعد هم اعتقاد به قیامت را شرح داد و گفت:

-من تاکنون این پنج اصل را در هیچ سبک و روش دینی نشنیده بودم!

-درباره اسم دین برای شما توضیحی نداد؟

-اتفاقاً چرا! زیرا من پرسیدم؛ «دین شما چه دینی است؟» و ایشان پاسخ داد:

"دین اسلام، و تا کسی مسلمان نباشد در دنیا و آخرت، خوشبخت نخواهد شد."

-خب تو چه کردی؟

-من هم به دست ایشان مسلمان شدم.

با هیجان و شگفتی و با حالت ذوق زدگی سؤال بعدیم را مطرح کردم:

-چه گونه مسلمان شدی و چه کلماتی را بیان کردی؟

-من برای اولین بار این کلمات را یاد گرفتم و با بیان آنها مسلمان شدم...

و آن گاه به زبان عربی شکسته گفت:

"اشهد ان لا اله الا الله، واشهد ان محمداً رسول الله، واشهد ان علياً ولي الله"

من هم خیلی خسته‌اش نکردم و گذاشتم در حال خودش باشد. آن شب را آرام گرفتیم و استراحت کردیم، وقتی من طبق عادت، پیش از اذان صبح از خواب بیدار شدم تا به حرم امام رضا (علیه السلام) مشرف شوم، او هم بیدار شد و پرسید:

-کجا می‌روی؟

-می‌روم به دیدار علی بن موسی الرضا(علیه السلام)

-صبر کن! من هم با تو می‌آیم.

-تو که همین چند ساعت قبل با او صحبت کردی آن هم به مدت یک ساعت و نیم...

-ولی من خیلی حرف‌های دیگر هم دارم که باید با او بزنم. حرف‌های من به این زودی‌ها تمام نمی‌شود.

وقتی دوباره در قسمت بالا سر حضرت(علیه السلام) ایستاد و به ضریح زل زد، دوباره ارتباطش با امام رضا (علیه السلام) برقرار شد و شروع کرد به صحبت کردن. حرف‌هایش که تمام شد، وضو گرفت و به نماز ایستاد و بی آنکه کسی قبلاً به او حمد و سوره و سایر کلمات عربی نماز را یاد داده باشد، با زبان عربی لهجه‌دار و شکسته بسته نماز خواند! بعد هم گفت:

در پایان دیدارم با آقای علی بن موسی الرضا، گفتم:

-دل‌م می‌خواهد باز هم به دیدار شما بیایم.

عارف بالله جناب صدرای شیرازی (ره)

عبدعاصی : در یکی از سایتها زندگی نامه ی خوبی از جناب صدرای شیرازی (ره) خواندم . مناسب دیدم که رفقای خوبم در وبلاگ طریق الی الله هم آن را مطالعه بفرمایند . به جاست که مفاخر اندیشه و معرفت مان را بشناسیم و آرام آرام خودمان را به اقیانوس بیکران داشته های فکری و باطنی آنها بزینیم و با " غواصی " در این " بینهایت " خودمان را به ذکر و فکر وحدت عادت بدهیم ...



ولادت

صدرالدین محمد شیرازی، معروف به «صدرالمتالهین» و «ملاصدرا»، حکیم، عارف، محدث و مفسر بزرگ شیعه و اسلام در سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ (نهم جمادی الاولی) هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. پدر ملاصدرا - خواجه ابراهیم قوامی - سیاستمداری دانشمند و مؤمن بود و با وجود داشتن ثروت و عزت و مقام، هیچ فرزندی نداشت ولی سرانجام بر اثر دعا و تضرع فراوان به درگاه الهی، خداوند پسری به او داد که نامش را محمد گذاشتند.

سفرهای ملاصدرا / سفر به قزوین

ظاهراً ملاصدرا در سن شش سالگی به همراه پدر به قزوین رفته و در کنار اساتید فراوانی که در همه رشته‌های علمی در آن شهر بودند به آموزش مقدماتی و متوسطه پرداخته و زودتر از دیگران به دوره عالی رسیده است.

دو استاد بزرگ ملاصدرا

ملاصدرا در قزوین با دو دانشمند و نابغه بزرگ، یعنی شیخ بهاء‌الدین عاملی (شیخ بهایی) و میرداماد - که نه فقط در زمان خود، که حتی طی چهار قرن که از آنها گذشته، بی‌نظیر و سرآمد بوده‌اند - آشنا شد و به دروس آنان رفت. در ظرف مدتی کوتاه او نیز با نبوغ خود سرآمد شاگردان آنها شد.

شیخ بهاء نه فقط در فقه، حدیث، تفسیر، کلام و عرفان متخصص بود بلکه در نجوم و ریاضیات نظری و مهندسی و معماری و پزشکی و برخی از علوم غریبه هم استاد بود.

میرداماد، نابغه بزرگ دیگر، از همه دانشهای روزگار خود باخبر بود ولی حوزه درس او به فقه و حدیث و بیشتر به فلسفه اختصاص داشت. وی در دو شاخه مشائی و اشراقی فلسفه اسلامی ممتاز و سرآمد بود.

ملاصدرا بیشترین بهره خود را در فلسفه و عرفان از میرداماد گرفت و همواره او را مرشد و استاد حقیقی خود معرفی می‌کرد.

سفر ملاصدرا به اصفهان

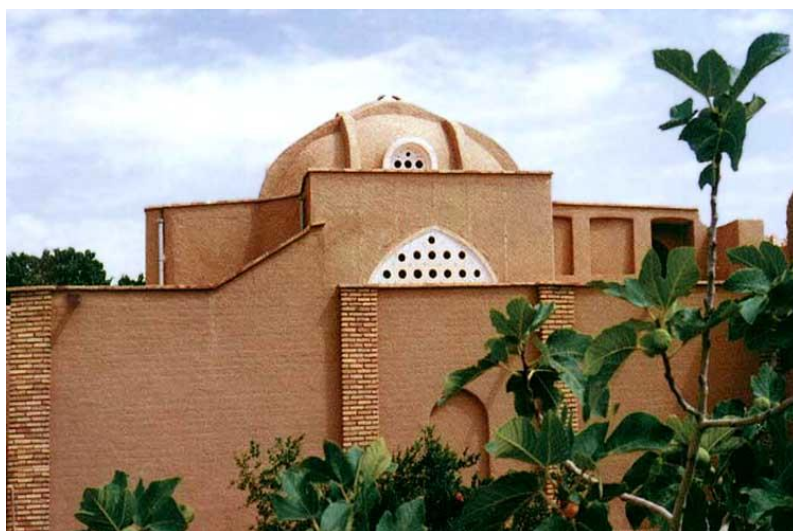
با انتقال پایتخت صفویه از قزوین به شهر اصفهان (سال ۱۰۰۶ هـ. / ۱۵۹۸ م) شیخ بهایی و میرداماد نیز به همراه شاگردان خود به این شهر آمدند و بساط تدریس خود را در آنجا گسترده‌اند. ملاصدرا که در آن زمان ۲۶ تا ۲۷ سال داشت، از تحصیل بی‌نیاز شده بود.

بازگشت ملاصدرا به شیراز

ملاصدرا به احتمال قوی در حدود سال (۱۰۱۰ هـ / ۱۶۰۲ م) به شهر خود شیراز بازگشت. رقبای او که از طرفی موقعیت اجتماعی خود را نزد دیگران در خطر می‌دیدند یا به انگیزه دفاع از عقاید خود و برخی شاید از روی حسادت، بنای بد رفتاری را با وی گذاشتند و آراء نو او را به مسخره گرفتند و به او توهین کردند.

هجرت ملاصدرا به قم

این رفتارها و فشارها با روح لطیف ملاصدرا نمی‌ساخت و از طرفی ایمان و دین و تقوای او به او اجازه عمل مقابله به مثل را نمی‌داد، از اینرو از شیراز به صورت قهر بیرون آمد و به شهر قم رفت که در آن هنگام هنوز مرکز مهم علمی و فلسفی نشده بود. ملاصدرا در خود شهر قم هم نماند و به سبب گرما و شاید دلایل اجتماعی مشابه شیراز به روستایی بنام کَهک در نزدیک شهر قم منزل گزید و آثار خانه او در آن روستا هنوز باقی است.



خانه ی صدرا در کهک قم که در حال تخریب است

عبادت و ریاضت ملاصدرا

ملاصدرا مدتی درس و بحث را رها کرد و همانگونه که خود در مقدمه کتاب بزرگ خود - اسفار - گفته است، عمر خود را به عبادت و روزه و ریاضت گذراند و از این فرصت که برایش فراهم شده بود استفاده کرد و مراحل و مقامات معنوی عرفانی را با شتاب بیشتری طی کرد و به بالاترین درجه معنویت رسید.

وی در این دوران - که از نظر معنوی دوران طلائی زندگانی اوست توانست به مرحله کشف و شهود غیب برسد و حقایق فلسفی را نه در ذهن که با دیده دل ببیند و همین سبب شد که مکتب فلسفی خود را کامل سازد.

وی تا حدود سال (۱۰۴۰ هـ / ۱۶۳۲ م) به شیراز باز نگشت و در روستای کهک قم ماند و شاگردان بزرگی را پرورش داد و در تمام این مدت به نوشتن کتب معروف خود مشغول بود یا رساله‌هایی در پاسخ فلاسفه همزمان خود می‌نوشت. دو تن از شاگردان معروف او به نام «فیاض لاهیجی» و «علامه فیض کاشانی» هستند که هر دو داماد ملاصدرا شدند و مکتب او را ترویج کردند.

بازگشت ملاصدرا به شیراز

در حدود سال (۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ هـ / ۱۶۳۲ م) ملاصدرا به شیراز بازگشت. عقیده برخی بر آنستکه این بازگشت بسبب دعوت حاکم استان فارس یعنی اللهوردیخان از وی بوده، زیرا مدرسه‌ای را که پدرش امام قلیخان بنا کرده بود به پایان برده و آنرا آماده برای تدریس فلسفه ساخته بود و با سابقه ارادتی که به ملاصدرا داشته وی را برای اداره علمی آن به شیراز دعوت کرده است.

ملاصدرا در شیراز نیز به تدریس فلسفه و تفسیر و حدیث اشتغال یافت و شاگردانی را پرورش داد. از کتاب سه اصل - که گویا در همان زمان در شیراز و به فارسی نوشته شده، و به علمای

زمان خود اعم از فیلسوف و متکلم و فقیه و طبیعیدان حمله های سخت نموده - چنین بر می آید که در آن دوره نیز مانند دوره اول اقامت در شیراز زیر فشار بدگوئی ها و بدخوئی های دانشمندان همشهری خود بوده است ولی این بار مقاوم شده و تصمیم داشته در برابر فشار آنها پایداری کند و مکتب خود را بر پا و معرفی و نشر نماید.

سفرهای زیارتی ملاصدرا به مکه

در زندگی ملاصدرا نوشته اند که وی هفت سفر - پیاده - به سفر مکه رفته است. در چهارصد سال پیش این سفر را با اسب یا شتر و از راه صحرای خشک مرکزی عربستان طی می نمودند. بنابراین، سفر حج نوعی ریاضت هم شمرده می شد. در این سفر که به صورت کاروانهای بزرگ حاجیان انجام می شد عده ای از گرما و تشنگی و خستگی در راه می مردند. با این وصف طی این سفر که چند هزار کیلومتر راه دشوار بود با پای پیاده، مسلماً دشواریهای بیشتری داشته و قوت اراده و ایمان را می طلبیده است. ملاصدرا هفت بار قدم در این راه گذاشت و سرانجام در سفر هفتم بر سر راه خود به مکه و زیارت کعبه در شهر بصره (در خاک عراق) بیمار شد و چشم از جهان فرو بست.

نظر بزرگان درباره ملاصدرا

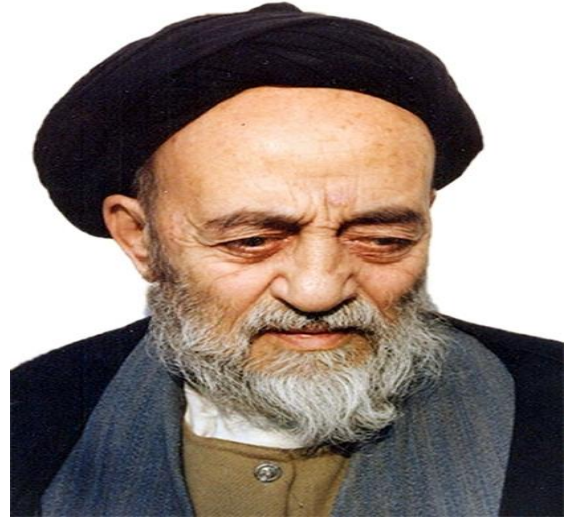
حضرت امام در شرح چهل حدیث، ملاصدرا را فخر شیعه معرفی می کند و او را چنین لقب می دهد: "و جناب محقق فلاسفه و فخر طایفه حقه، صدر المتألهین، رضوان الله علیه"

آیت الله سید احمد فهری در مقدمه ترجمه شرح دعای سحر امام خمینی (ره) درباره حساسیت امام نسبت به ملاصدرا می نویسد: "(امام خمینی) از میان حکما و عرفای گذشته علاقه خاصی به

صدر المتألهين دارد و او را فردی محقق و متخصص که بسیاری از معارف را فهمیده و چشیده و مشکلات و مسائل را حل کرده است می‌داند. شنیده‌ام که روزی در درس به عنوان تجلیل از مقام این فیلسوف عارف و در رابطه با تقدیر از علم و توییخ کوتاه فکran که پیوسته درباره او سخنان ناشایست می‌گویند چنین فرموده است: "ملا صدرا و ما ادريک ما ملا صدرا؟! او مشکلاتی را که بو علی به حل آن در بحث معاد موفق نشده بود حل کرده است!"

امام در پیام مهم و تاریخی خود میخائیل گورباچف می‌نویسد: "از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدر المتألهين - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین و الصالحین - مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هر گونه اندیشه از ماده منزله است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد."

امام خمینی در کتاب کشف الاسرار عبارت عجبیبی درباره ملا صدرا دارد. ایشان می‌نویسد: "محمد بن ابراهیم شیرازی از بزرگترین فلاسفه الهی و موسس قواعد الهیه و مجدد حکمت ما بعد الطبیعه، او اول کسی است که مبدا و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنا نهاد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خللهای شیخ الرئیس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ائتلاف داد، ما با بررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن به مطالب بلند پایه اوست"



علامه طهرانی در کتاب مهر تابان درباره نظر علامه طباطبائی نسبت به ملاصدرا می‌نویسد: علامه طباطبائی فلسفه صدرالمتألهین را به واقع نزدیکتر می‌یافتند. و خدمت او را به عالم علم و فلسفه به علت تکثیر مسائل فلسفه (که در این فلسفه، از دویست مسأله به هفتصد مسأله ارتقاء یافت) فوق العاده تقدیر می‌کردند.

و از اینکه صدر المتألهین تنها بدنیاال مکتب مشائین نرفته؛ و فلسفه فکری و ذهنی را با اشراق باطنی و شهود قلبی جمع کرده، و هر دوی آنها را با شرع انور تطبیق نموده است بسیار تحسین می‌کردند....

مرحوم استاد معتقد بودند که صدر المتألهین فلسفه را از اندراس و کهنگی بیرون آورد، و روح نوینی در آن بخشید، و جان تازه‌ای در او دمید؛ پس می‌توان او را زنده کننده فلسفه اسلامی دانست.

و از اینها گذشته استاد ما نسبت به مقام زهد و بی‌اعتنائی دنیا، و به روش ارتباط با خدا، و تصفیه باطن، و ریاضات شرعی، و انزوائی که صدر المتألهین داشت و در کهک قم به تصفیه سر مشغول شد و طهارت نفس را اهم از هر چیز شمرد، بسیار ارزش قائل بوده و تحسین می‌نمودند.

و معتقد بودند که: غالب اشکالاتی که بر صدر المتألهین و فلسفه او می‌شود، ناشی از عدم فهم و عدم وصول ادراک بحاقّ مسائل اوست. گرچه خود ایشان نیز به بعضی از استدلالات او نظرهایی داشتند؛ ولی من حیث المجموع او را زنده کننده فلسفه اسلامیّه، و از طراز فلاسفه درجه اول اسلام چون بو علیّ و فارابی می‌شمردند.

آیت الله حسن رضانی از استاد علامه حسن زاده آملی نقل کرده که وقتی در محضر استاد علامه طباطبائی صاحب المیزان سخن از اقامه برهان بر اصول معارف قرآنی و عقائد انسانی عنوان شده است فرمود: اینها را ملاصدرا به ما یاد داده است. و وقتی به تنهایی در محضر مبارکش مشرف بودم که سخن از خدمت علمی این اکابر الهی به میان آمد فرمود: آقا آنهمه ناملازمات روزگار را چشیده‌اند، و آنهمه سنگ حوادث را خورده‌اند، و طعن‌ها و دشنام‌ها از این و آن شنیده‌اند، و محرومیت‌ها و آوارگی‌ها را تحمل کرده‌اند، ولی دست از گوهر گرانبهای عقیدت ایقانی، و حقیقت ایمانی خود برنداشته‌اند و با همه آن رنج و سختی‌ها معارفی را که با خون جگر تحصیل کرده‌اند نوشتند و گذاشتند و گفتند حق و حقیقت این است که نوشته‌ایم.

همچنین آیت الله حسن رضانی نقل کرده علامه حسن زاده آملی می‌فرمود: جناب علامه طباطبائی رحمت الله علیه، کلید را از جیبشان در آورده بودند و می‌خواستند در منزل را باز کنند و بروند داخل. نگاهی کردند به من و فرمودند: آقا ما هر چه داریم از آخوند (یعنی ملاصدرا) داریم.

علامه محمدرضا مظفر در مقدمه خود بر اسفار می‌نویسد: سخن گفتن از صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی قوامی، نویسنده کتاب اسفار، که در بین مردم به ملا صدرا و در میان شاگردان مکتبش به صدر المتألهین مشهور است، برایم بسی لذت بخش است. من از عقل و خرد، روح بلند، نیروی مقاومت، آزاد اندیشی، بیان نیکو، کمال و پختگی اندیشه‌ها و صراحت در ابراز عقاید و

افکار این مرد بزرگ، با وجود تکفیر و آن همه آزار که در حق وی رفته است، شگفت زده‌ام. ویژگی‌هایی که برشمردم پیش از آنکه از تاریخ زندگی او درک کنم از نوشته‌ها و کتاب‌هایش احساس نموده‌ام.

علامه طهرانی در کتاب‌الله شناسی عبارت جالبی درباره صدرالمتألهین دارد. می‌نویسد: این برهان که متّخذ است از مجموع کتب صدر المتألهین شیرازی؛ افتخار ما و افتخار اسلام و مسلمین و افتخار بشریت تا روز قیامت، ملاحظه می‌کنید که چقدر انسان دارای ترقّی و کمال بوده است! و کسانی که از فلسفه و حکمت وی دور هستند و در تکاپوی فهم آن عمر عزیزشان را سپری نمی‌کنند چقدر در ظلمت و جهالت غوطه‌ورند.

در کتاب امام شناسی می‌نویسد: کتاب‌های صدر المتألهین شیرازی رضوان الله علیه حقاً موجب فخر عالم تشیع و بلکه عالم اسلام است؛ تحقیقات و تدقیقات این راد مرد بزرگ در زوایای آیات و روایات، مشکل‌گشای اساسی راه معرفت و پیشرفت است.

شهید مطهری ارادت خاصی به ملاصدرا داشته و اسم انتشارت خود را صدرا نامگذاری کرده است و در سفرش به شیراز عنوان کرده بود که چقدر لذت‌بخش است در جایی نفس می‌کشم که ملاصدرا ۴۰۰ سال پیش در این شهر نفس کشیده است.

مکاشفه صدر المتألهین در حرم فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

ملاصدرا، هنگامی که در کهک زندگی می‌کرد، برای عرض ادب و توسل به بارگاه کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) مشرف می‌شد.

از وی نقل شده: هرگاه در زمینه مسائل علمی، مشکلی برایم پیش می‌آمد که از حل آن عاجز می‌ماندم، با پای پیاده از کهک به قم می‌رفتم و به کنار قبر حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - رفته، از آن حضرت استمداد می‌نمودم. با این کار، مسأله و مشکل من حل می‌شد و سپس به روستای کهک باز می‌گشتم.

در یکی از این سفرها در جوار قبر فاطمه معصومه یک مسأله مهم و پیچیده فلسفی یعنی اتحاد عاقل و معقول در یک مکاشفه عرفانی، برایش حل شد. او خود در این زمینه می‌گوید: مسأله اتحاد عاقل و معقول از مشکلترین مسایل فلسفی است که تاکنون هیچ فیلسوف مسلمانی توفیق حل آن را پیدا نکرده است. من با توجه کامل به سوی خدای سبحان از او خواستم که مشکل برایم حل شود. دری از رحمت حق بر من گشوده شد و در این مورد معرفت جدیدی برایم حاصل شد. «کنت حین تسوید هذا المقام بکهک من قری قم، فجئت الی قم زائراً لبنت موسی ابن جعفر مستمدا منها و کان یوم الجمعة فانکشف لی هذا الامر» (۱۴) هنگام نوشتن این بحث من درقریه کهک قم بودم. از آنجا رهسپار قم شدم، به زیارت دختر موسی بن جعفر(س) مشرف گردیدم و از آن حضرت در حل این مسأله یاری جست. به برکت او در روز جمعه این مطلب بر من کشف گردید. (اتحاد عاقل و معقول، علامه حسن زاده آملی، ص ۱۰۸)

فرزندان ملاصدرا

ملاصدرا پنج فرزند داشته، سه دختر و دو پسر؛

۱. ام کلثوم متولد سال ۱۰۱۹ هـ (۱۶۰۹م)، بزرگترین فرزند ملاصدرا دختر او بنام ام کلثوم است که دانشمند و شاعر و زنی اهل عبادت و زهد بوده و به همسری ملا عبدالرزاق لاهیجی (شاگرد معروف ملاصدرا) درآمده است.

۲. ابراهیم متولد سال ۱۰۲۱ (۱۶۱۱م)، وی یکی از دانشمندان زمان خود بوده و فیلسوف و فقیه و متکلم و مفسر شمرده می‌شد و از علوم دیگر مانند ریاضیات نیز بهره داشته است. وی کتابی به نام عروة الوثقی در تفسیر قرآن و شرحی بر کتاب روضه فقیه مشهور لبنانی «شهید» نوشته و چند کتاب دیگر در فلسفه نیز به وی نسبت داده‌اند.

۳. زبیده متولد سال ۱۰۲۴ (۱۶۱۴م)، وی همسر علامه فیض کاشانی (شاگرد دیگر ملاصدرا) شده است.

۳. نظام الدین احمد متولد سال ۱۰۳۱ (1621م)، احمد در سال ۱۰۳۱ هـ (۱۶۲۱م) در کاشان متولد و در سال ۱۰۷۴ (1664م) در شیراز دار فانی را وداع کرده است. وی نیز فیلسوف و ادیب و شاعر بوده است.

۵. معصومه متولد سال ۱۰۳۳ (۱۶۲۳م) این دختر ملاصدرا نیز نصیب یکی دیگر از شاگردان ملاصدرا بنام قوام الدین محمد نیریزی شد. و همسر فیض کاشانی (شاگرد دیگر ملاصدرا) شده و فرزندان برومندی را بدنیا آورده است و او نیز معروف به دانش و شعر و ادبیات است.

شاگردان ملاصدرا

برای ملاصدرا تا ده نفر شاگرد معروف شناخته و ذکر شده است که مشهورترین آنها دو نفر هستند؛

1. علامه فیض کاشانی، که از بزرگان علمای اسلام است.

2. فیاض لاهیجی ۳. ملاحسین تنکابنی ۴. حکیم آقاجانی

تالیفات ملاصدرا

کتاب‌های معروف صدرالمتالهین شیرازی که چاپ شده عبارتند از؛

1. الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة در ۹ جلد

این کتاب در واقع دائرة المعارفی فلسفی است و مجموعه‌ای از مسائل مهم فلسفه اسلامی همراه با آراء فلاسفه گذشته، از زمان فیثاغورس تا زمان ملاصدرا و پاسخ به آنها با استدلال‌های جدید و قوی است. به همین سبب در دوره عالی فلسفه حوزه‌های علمی دینی تدریس می‌شود. تألیف این کتاب به تدریج از حدود سال ۱۰۱۵ (۱۶۰۵م) آغاز و تا سالهای بعد از ۱۰۴۰ (۱۶۳۰م) ادامه داشته و تقریباً بیست و پنج سال طول کشیده است.

2. تفسیر قرآن

ملاصدرا در طول عمر خود گهگاه و به مناسبت‌هایی به تفسیر یکی از سوره‌های قرآن پرداخته و در دهه آخر عمر خود از اول قرآن آغاز کرده تا همه آنها را به صورت یک تفسیر کامل در آورد ولی وفات کرد و این امکان برایش فراهم نشد. نام سوره‌ها و ترتیب زمانی و تقریبی تألیف آنها بدین‌گونه است:

1- سوره حدید، ۲- آیه الکرسی، ۳- سوره سجده، ۴- سوره زلزال، ۵- آیه نور، سوره یس، سوره طارق ۶- سوره اعلی، ۷- سوره واقعه، ۸- سوره فاتحه، ۹- سوره جمعه، ۱۰- سوره بقره.

در کتاب‌شناسی کتب ملاصدرا هر یک از این کتب، اثری مستقل به حساب آمده ولی ما آن را تحت عنوان واحد تفسیر قرآن ذکر کردیم. وی دو کتاب دیگر درباره قرآن به نام «مفاتیح الغیب» و «اسرار الآیات» نوشته که در حکم مقدمه تفسیر و فلسفه تفسیر قرآن محسوب می‌شود.

3. شرح الهدایة

۴. المبدأ و المعاد. نام دیگر آن نیز الحکمة المتعالیة بوده است و آنرا می‌توان خلاصه نیمه دوم اسفار دانست.

۵. المظاهر الإلهية ۶. حدوث العالم : مسئله حدوث عالم از نظر فلسفی مسئله‌ای دشوار و مورد بحث بسیاری از فلاسفه بوده و ملاصدرا در آن علاوه بر نقل آراء حکمای پیش از سقراط و پس از او و برخی فلاسفه مسلمان، نظریه قاطع خود را از راه تئوری حرکت جوهری اثبات کرده است.

۷. اکسیر العارفين

۸. الحشر : موضوع این کتاب نحوه حشر موجودات در روز قیامت است و در آن، برای اولین بار نظریه حشر حیوانات و اشیاء را در روز قیامت بیان کرده است.

۹. المشاعر: کتاب کوچکی است درباره وجود و موضوعات پیرامونی آن، که کتابی عمیق و پرمایه است.

۱۰. الواردات القلبية ۱۱. ایقاظ النائمين : در عرفان نظری و عملی و علم توحید نوشته شده و جنبه ارشادی و تربیتی دارد و خفتگان را بیدار می‌کند.

۱۲. المسائل القدسیة ۱۳. عرشية : یا الحکمة العرشية، کتاب غیراستدلالی دیگری درباره مکتب ملاصدرا است که در آن مانند کتاب المظاهر فهرست وار به اثبات مبدأ و معاد پرداخته است.

۱۴. الشواهد الربوبية ۱۵. شرح شفا ۱۶. حاشیه بر شرح حکمة الاشراق ۱۷. اتحاد عاقل و معقول

۱۸. اجوبه المسائل

۱۹. اتصاف الماهية بالوجود

۲۰. التشخيص

۲۱. سریان نور الوجود : در این رساله نحوه نزول یا سریان وجود از منبع حقیقی و اصلی بر موجودات (ماهیات) بیان شده است.

۲۲. لمية اختصاص المنطقة ۲۳. خلق الاعمال : در مسئله جبر و اختیار انسان است.

۲۴. قضا و قدر

۲۵. زاد المسافر

۲۶. شواهد الربوبية : این رساله ربطی به کتاب الشواهد الربوبية ندارد و فهرستی از تئوری‌ها و آراء مخصوص اوست که توانسته به آنها شکل فلسفی بدهد.

27. مزاج: درباره حقیقت مزاج در انسان و رابطه آن با بدن و روح است.

28. متشابهات القرآن: این رساله درباره آیاتی از قرآن است که دارای معانی پنهانی و بیچیده است. این رساله فصلی از کتاب مفاتیح الغیب شمرده می‌شود.

29. اصالت جعل وجود

۳۰. الحشرية : در شرح پس از مرگ و حضور مردم در روز قیامت و پاداش در بهشت و کیفر در جهنم است.

31. الالفاظ المفردة: فرهنگ کوچکی برای شرح کلمات قرآن است.

32. ردّ شبهات ابليس: هفت شبهه شیطان را بیان و پاسخ داده است.

33. سه اصل: این کتاب تنها کتاب ملاصدرا به زبان فارسی است که در آن به بهانه سه اصل اصلی اخلاقی، به موضوعات اخلاقی و تربیتی دانشمندان پرداخته و به فلاسفه همزمان خود پند داده است.

34. کسر اصنام الجاهلية: مقصود ملاصدرا از این کتاب، محکوم کردن جهله صوفیه است.

35. التنتیج ۳۶. التصور و التصدیق ۳۷. دیوان شعر ۳۸. مجموعه یادداشتهای علمی

- ادبی

39. نامه و مکاتبات

وفات ملاصدرا در سفر حج

چنانکه گفته شد ملاصدرا هفت بار برای زیارت خانه خدا پیاده سفر کرد و سرانجام در سفر هفتم بر سر راه خود به مکه و زیارت کعبه در شهر بصره (در خاک عراق) بیمار شد و چشم از جهان فرو بست.

سال درگذشت ملاصدرا بنا به مشهور سال 1050 هـ / ۱۶۴۰ م است، و برخی درگذشت وی را سال (۱۰۴۵ هـ / ۱۶۳۵ م) دانسته‌اند. (نوه او به نام محمد علم الهدی - که یکی از ستارگان دانش در زمان خود و فرزند علامه فیض کاشانی است - آنرا در یادداشتهای خود ضبط کرده است، و قطع ناگهانی و ناقص ماندن برخی تألیفات وی مانند تفسیر قرآن و شرح اصول کافی از در حدود سال (۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۴ م) مؤید این ادعاست.)

وفات ملاصدرا در بصره بود ولی او را به شهر نجف که آرامگاه امام علی علیه‌السلام در آن قرار دارد بردند و بنا بر گفته نوه او - علامه علم الهدی - او را در طرف چپ صحن حرم امام علی علیه‌السلام دفن کردند. اما بعضی ها هم معتقدند که او در همان بصره به خاک سپرده شده است.

والله اعلم



آیت الله سید رضا بهالدینی (ره) از نوادگان دختری صدرای شیرازی (ره) بودند .

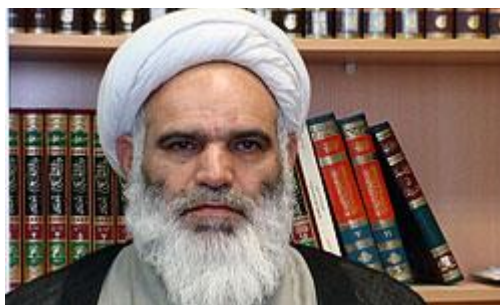
پنجشنبه پنجم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیا عرفان نظری و فلسفه پیش نیاز عرفان عملی و سیروسلوک اشراقی

است ؟

عبدعاصی : خیلی ها تصور می کنند حتماً باید علامه طباطبایی یا علامه طهرانی باشی تا بتوانی وارد عالم سیروسلوک شوی . در صورتیکه عالم سیروسلوک از این سید محمد حسین ها عارف ساخته است . آیت الله رضانی از شاگردان حضرت علامه حسن زاده آملی (سلمه الله) پاسخ می

دهند:



1. آیا برای سیر و سلوک، ابتدا باید عرفان نظری بخوانیم؟ آیا برای عمل نیازمند علم و دانش هستیم؟

پاسخ: باسمه تعالی

حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود «العلم امام العمل» که امام را دو گونه می‌شود خوانند؛ یکی «امام» که خبر «العلم» می‌شود و دیگری «امام» که ظرف می‌شود.

یعنی علم پیشوای عمل است یا علم در جلوی عمل قرار دارد. از این رو شما هر حرکتی بخواهید انجام دهید و هر عملی را بخواهید انجام دهید باید آگاهانه و عالمانه باشد. تا علم و آگاهی نباشد، عمل، عمل نیست. اگر از این دید نگاه کنید، تقدم با علم است یعنی اول باید دانست سپس عمل کرد. اگر عملی بدون آگاهی انجام شود عمل جاهلانه و نادرست خواهد بود.

اما اگر مرادتان از این سخن، عرفان نظری در مقایسه با عرفان عملی است. یعنی انسان، ابتدا عرفان نظری بخواند و سپس وارد عرفان عملی شود یا اینکه بدون عرفان نظری به عرفان عملی می‌توان پرداخت یا اینکه آیا لزومی دارد انسان در کنار عرفان عملی، عرفان نظری هم بخواند یا لزومی ندارد؟

پاسخش این است که عرفان عملی اصل است. آنچه‌ای که انسان را از حضيض به اوج می‌برد و از فرش به عرش می‌کشانند عرفان عملی است. و در سیر و سلوک لزوماً نیازمند عرفان نظری نیستیم و چنین نیست که بدون عرفان نظری، عرفان عملی ممکن نباشد. منتها این کار بدون دستگیری و ارشاد انسان راه رفته، صورت نمی‌گیرد یعنی باید این سیر و سلوک تحت اشراف انسان راه رفته باشد که خود در این مسیر قدم گذاشته و با کم و خم و منزل و مقامات سیر و سلوک آگاه است، انجام شود. و در اینجا سخن از راهنمایی و ارشاد استاد است.

گاهی از وقتها انسان دسترسی به استاد عارف واصل ندارد چه بسا در این مواقع، توصیه بکنیم که از عرفان نظری کمک بگیرد و عرفان نظری را پس از مباحث فلسفی دنبال کند و بعد از آنکه

اجمالاً از عرفان نظری اطلاع پیدا کرد با نظر همان استاد عرفان نظری یا با مشورت‌هایی که با دیگران انجام می‌دهد در کنار آن سیر و سلوک عملی را هم شروع بکند.

ما که در خدمت استاد علامه حسن زاده بودیم و دوره های فلسفه را تمام کردیم و شروع به عرفان نظری کردیم همان اوائل عرفان که خدمت ایشان بودیم و شرح فصوص را از ایشان استفاده می‌کردیم به ما فرمودند آقا جان شما باید همگام با این، طهارت خودتان را حفظ کنید، دائم الوضو بوده باشید، بی وضو در درس شرکت نکنید، قرآن را هر روز بخوانید، مسبحات ستّ را برای شبها قبل از خواب سفارش می‌فرمودند و می‌فرمودند آقا دیر می‌شود، بخواهید صبر کنید تا اینها تمام شود بعد شروع کنید دیر می‌شود، همین الان در کنار این درسها و بحث‌ها این را هم داشته باشید.

اگر ما بخواهیم عرفان نظری را بدون عرفان عملی دنبال بکنیم لطفی ندارد .

عرفان نظری صرف، یک مشت اصطلاحات است و به فرمایش حضرت امام رحمة الله علیه، نتیجه اش این می‌شود که انسان می‌شود ابلیس مجلس آرا. رهن خلیق خدا به سوی حق. چون خودت که اهلش نیستی، از طرفی خودت را مطرح می‌کنی و حرف می‌زنی و دیگران را به طمع می‌اندازی بعد که می‌آیند دنبال راه را از شما پی بگیرند یا باید بگویی اهلش نیستم که این زشت است و چرا از اهلش نشدی؟ و اگر هم بگویی بله اهلش هستم، دروغ گفته‌ای و در نتیجه می‌شوی رهن! اگر انسان رهنما نباشد می‌شود رهن! با ان شاء الله زبانی که کار درست نمی‌شود. پس باید اهل عمل و سیر و سلوک بود.

2. آیا ما مجبوریم برای رسیدن به عرفان عملی و مقامات آن، حتماً فلسفه و عرفان نظری را قوی بخوانیم؟ اگر جواب مثبت است، به چه دلیل؟

پاسخ: باسمه تعالی

نکته اول: فلسفه حرکت فکری در راستای آشنایی با حقایق (هست‌ها و نیست‌ها و باید‌ها و نباید‌ها) است که بر اساس عقل و حرکت‌های عقلی و استدلال صورت می‌گیرد .

عرفان عملی، سیر است، حرکت است، شدن است، از قوه به فعلیت رسیدن است. انسان منغم در کثرات بشود انسان فانی فی الله و باقی بالله .

عرفان نظری یک ابزار است، یک وسیله است برای تبیین راه و رسم عارفان و دستاورد این راه و رسم . عرفان نظری دفاع عقلی و علمی از عرفان و عارف و طریق معرفت است و چون بیشتر با زبان فلسفه صورت می گیرد لذا باید فلسفه بدانید تا بتوانید عرفان نظری را خوب بفهمید .

نکته دوم: اساس و اصل عرفان، عرفان عملی است و عرفان نظری، دفاعی است از این راه و این دستاورد و تبیین مکاشفات نهایی سالکان برای دیگران است .

نکته سوم که پاسخ سوال است: هیچ لزومی ندارد .

البته معنای این سخن این نیست که ما به طور کلی فلسفه یا عرفان نظری را به دست فراموشی بسپاریم. ما لزومش را منکر شدیم . اما اگر کسی فلسفه بداند، عرفان نظری بداند چه برکات و فوایدی دارد سخن دیگری است.

اگر انسان بخواهد جریان طبیعی را پی بگیرد اول باید منطق بخواند، سپس فلسفه و سپس عرفان نظری بخواند تا در عرفان عملی به طور شایسته و بایسته بتواند حرکت کند. اگر به این ترتیب باشد خیلی خوب است. اما باید دانست که اصل عرفان عملی است. اصل سیر معنوی است و چنانکه عرض شد هیچ توفقی به عرفان نظری و فلسفه ندارد. البته اگر کسی از اهل علم است، طلبه هست، و می خواهد از عرفان، دفاع کند و آن را برای دیگران تبیین نماید توصیه می کنیم فلسفه و عرفان نظری را بخواند تا هم در عرفان عملی بهتر قدم بردارد و هم بتواند از دستاوردهای عرفان عملی، دفاع کند.

حکایاتی از آیت الله قاضی (ره) در بیان آیت الله علامه سید محمد

حسین حسینی طهرانی (ره) - بخش اول

عبد عاصی : مدت ها پیش چند نفر از خوانندگان و بلاگ در خصوص القاب و عناوینی که بنده در خصوص اولیای خدا بکار می برم اعتراضات و تذکراتی داشتند . بنده هم ترجیحاً بدلیل اینکه معلوم بود شناخت حقیقی از مراتب اولیای حقه ندارند پذیرفتم و دیگر عناوین ساده به کار می برم . اما اگر دوستان معترض بنده را غلوگر می دانند حتماً تعابیر شدیدتری نسبت به مرحوم علامه طهرانی (ره) باید بکار ببرند . فقیه اهل بیت (علیهم السلام) و عارف پارسا مرحوم علامه حسینی طهرانی (ره) در جنگ ۱۸ مخطوطات خود (جلد دوم مطلع الانوار) در منقبت مرحوم آیت الله سید علی قاضی (ره) آورده اند :

این حقیر در احوال آیه الحق و سند العرفان آیه الله العظمی و حجة الله الكبرى ، الفقیه البصیر ، الادیب اللغوی ، الشاعر المفلق ، و الحکیم الالهی ، و المفسر الکبیر و المحدث العظیم و العارف بالله ، الوحید الاوحد فی زمانه و عصره ، بل لمن تقدّم منه او تاخر الا من شاء الله و تخیر ، الحاجّ السید المیرزا علی القاضی الطباطبائی التبریزی - قدّس الله تربته الزکیّة - در جاهای مختلف از بحث ها ...

مطالب زیر از جنگ ۱۸ مخطوطات علامه طهرانی (ره) در حالات آیت حق مرحوم آقای قاضی (ره) برگرفته شده است :



🕌 آقای شیخ جواد سهلاوی (ره) گفتند : یک شب برای زیارت کربلا با بلم (کشتی کوچک و قایق) از راه آب (فرات) می رفتیم ، اتفاقاً در آن بلم هم مرحوم قاضی سوار بودند . چون نماز عشاء را به جای آوردم و شام خوردم ، دیدم تسبیح من نیست . تسبیح من از جنس شاه مقصود بود و من آن را بسیار دوست داشتم ، هر چه تفحص کردم ابداً پیدا نشد . خدمت مرحوم قاضی عرض کردم ، فرمودند : ان الله علی رجعه لقادر (اقتباس از آیه ۸ سوره طارق) . فردا صبح که سفره را باز کردم ، تسبیح را در میان سفره دیدم ، با آنکه این همان سفره ای بود که دیشب در آن غذا خورده بودم و پس از صرف طعام ، خودم با دست خودم ته مانده ی آن را از خرده های نان برای ماهیان دریا در شطّ تکان داده بودم !

🕌 و نیز ایشان گفتند : یک روز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند ، خدمتشان عرض کردم : اینجا بعضی اوقات دزد می آید و غالباً هم با اسلحه و خنجرند ؛ گرچه زوّر شب در مسجد چیز مهمّی ندارند که ایشان ببرند اما دهشت و وحشتی آنان را فرا می گیرد ؛ که عبادت شب ، دیگر بر آنان مشکل می گردد . از شما تقاضا دارم دعائی بدهید که دیگر نیابند ! فرمودند : ان شاء الله دیگر نمی آیند ! از آن به بعد ، دزد در مسجد سهله دیده نشد ، با آنکه تا به حال قریب ده سال می گذرد .

﴿ حضرت آقای آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - رحمه الله علیه - فرمودند : وقتی ، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهل نفر از اعراب به من سوء ظنی برده بودند و من از وحشت آنان آرام و قرار نداشتم ، خواب از چشمان من رفته بود . مشکل را به محضر مقدس مرحوم قاضی عرض کردم . ناگهان آن سوء ظن از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده اند ! و این رفع اتهام من حیث لا نحتسب بود ؛ زیرا بر حسب موازین عادی محال به نظر می رسید که این عده ی کثیر بدون هیچ سبب و مقدمه ای بر اصل مطلب واقف گردند .

﴿ و نیز معظم له فرمودند : روزی یکی از اطفال ما مبتلا به مرض سرخک شد و مرحوم قاضی مطلع شدند و فرمودند : چشمان او را با انگشتی پنج تن علیهم السلام مهر کن . من قدری تسامح کردم ؛ یعنی به واسطه ی مشاغل و شواغل از جمله همین بیماری چند روز گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمودند : آیا چشمان او را مهر کردی ؟ عرض کردم : نه ! درصدد هستم که مهر کنم . مرحوم قاضی به حالت عصبانیت فرمود : چرا مهر نکردی ؟! چرا مهر نکردی ؟! پس از آنکه طفل شفا یافت ، نشانه ی یک دانه ی سرخک در چشم او باقی مانده است .

﴿ و نیز آن مرحوم قدس الله روحه (مرحوم قوچانی) فرمودند : یکی از ارباب مکاشفه ی معروف ساکن طهران به نام حاج رجبعلی خیاط در منزل مرحوم قاضی آمد و گفت : من حالی داشتم که تمام گیاهان خواص و اثر خود را به من می گفتند ، مدتی است حجابی حاصل شده و دیگر به من نمی گویند ؛ من از شما تقاضا دارم که عنایتی بفرمائید تا آن حال به من بازگردد ! مرحوم قاضی به او فرمودند : دست من خالی است . او رفت و پس از زیارت دوره ی کربلا و کاظمین و سرمن رای به نجف آمد و یک روز که جمیع شاگردان نزد مرحوم قاضی گرد آمده بودند ، در منزل ایشان آمد و از بیرون در اطاق سرش را داخل نموده گفت : آنچه را که از شما می خواستم و به من ندادید ، از حضرت صاحب الامر گرفتم ، و فرمود : به قاضی بگو بیاید نزد من ، من با او کاری دارم ! مرحوم قاضی سر خود را بلند کرده به سوی او و گفت ، " بگو قاضی نمی آید ! "

بعداً مرحوم قاضی فرمودند : این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی است که روزی به شاگردان خود می گفت : هر وقت به حرم مشرف می شوم و به حضرت سلام می کنم حضرت بلند جواب سلام مرا می دهند که اگر شما هم باشید می شنوید یک مرتبه با من بیایید تا بفهمید ! روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهر مشرف شدند ، شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت : جواب شنیدید ؟ گفتند : نه ! دو مرتبه سلام کرد و گفت : شنیدید ؟ گفتند : نه ! پس شاگردان و خود او دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است .

🕌 حاج شیخ عباس (ره) می فرمودند : مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می نمودند تا لباس سیاه نپوشند . یک روز که خدمتشان رسیدم در تن من قبای قهوه ای رنگ بود . فرمودند : چرا لباس سیاه پوشیده ای؟! عرض کردم : این که سیاه نیست ! با تندی فرمودند : سیاه نیست؟! چون در شرع مقدس ، پوشیدن لباس تیره رنگ به مثابه سیاه رنگ ، مکروه است و لباس های سفید و کم رنگ مستحب است ، لباس سیاه لباس اهل جهنم است و لباس سپید لباس فرشتگان است .

🕌 و همینطور ایشان (آیت الله قوچانی) فرمودند : فلان کس (یکی از شاگردان جوان که اخیراً به خدمت مرحوم قاضی (ره) مشرف شده بود و طبق دستور عمل می کرد ، ولی مدتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود) روزی برای من گفت : یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می رفتم با خود فکر می کردم که : چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهده ی تربیت شاگرد برنیاید ، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری مشرف گردم و از او فتح باب طلب نمایم ، چرا که او نسبتاً سر حال است و با شاگردان بیشتر می تواند مشغول باشد ؛ همین که وارد شدم و سلام کردم و نشستم ، مرحوم قاضی فرمودند :

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه ی عشق است چه مسجد چه کنشت

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پائین انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرگین بودم .

﴿مرحوم قوچانی(ره) نقل کردند از آقای سید محمد کلاتر (یکی از طلب معروف آن زمان و یکی از علمای فعلی این زمان نجف اشرف) که : در ماه های مبارک رمضان ، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت ، مجلسی برای رفقای خود داشتند . یک شب من هم رفتم ببینم چه خبر است ، ولی در داخل اطاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می دادم . حالتی در آن شب بر من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه های نجف عبور می نمودم با خود می گفتم : یا من امشب دیوانه شده ام ؛ و یا تمام مردم نجف غیر از من ، همه دیوانه اند !

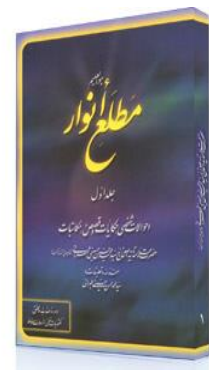
﴿و نیز می فرمودند : روزی محضر مرحوم قاضی بودیم ، حضرت آقای آیه الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی(ره) به دیدن مرحوم قاضی تشریف آوردند و در ضمن سخن از ایشان تقاضای موعظه نمودند . مرحوم قاضی گفتند : شما بحمدالله و المنّة جامع کمالات می باشید . من حقیر فقیر به شما چه عرض کنم ؟ آقا سید جمال الدین اصرار کردند . مرحوم قاضی فرمودند : من که چیزی نمی دانم و چیزی در دست ندارم اما اینک قبل از اینکه سرکار تشریف بیاورید ، در اینجا کتابی خوانده می شد و در آنجا شرحی از احوال بعضی از سالکان طریقت نوشته بود که حالشان این طور بود که : چون شی می شد آنچه از گرده ی نان خوراک ، و از آب کوزه باقیمانده بود ، در راه خدا انفاق می کردند و سپس می خوابیدند . مرحوم آقا سید جمال الدین برخاستند و خداحافظی کرده و رفتند .

یکشنبه یکم اردیبهشت ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

.....

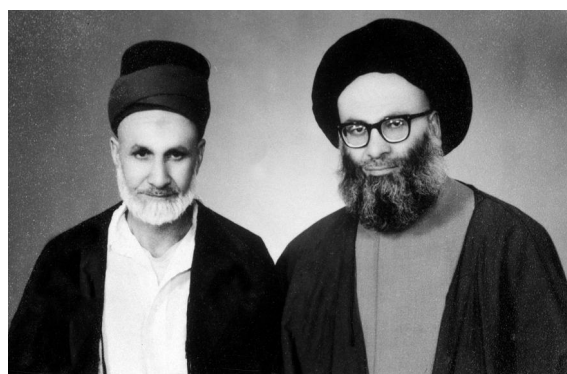
سید هاشم حداد (ره) مربی نفوس و اهل تشخیص

عبد عاصی : مطلب زیر هم یک حکایت شیرین است و هم بیانگر اهل دستگیری و تشخیص بودن مرحوم سید هاشم حداد (ره) است . این مطلب با عنوان " تمثل ملک یا شیطان به صورت افراد " در جلد دوم کتاب مطلع الانوار آمده است که با اندکی تلخیص در زیر می خوانیم :



در کتاب مطلع الانوار آمده است که : در ایامی که حضرت علامه طهرانی (ره) به همراه آقازادگان و مرحوم حاج آقا معین شیرازی (ره) - اخوالزوجه علامه - به حج تمتع مشرف شده بودند پس از انجام مناسک به اتفاق ، قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتند و بهمین منظور مدتی در فرودگاه چده منتظر ماندند . در محل خلوتی نشسته بودند که مرحوم حاج آقا معین (ره) فرمودند : در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می کردم یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر ... در حالی که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حجّ مشرّف نشده بودند . ناگفته نماند که مرحوم حاج آقا معین شیرازی رحمة الله علیه دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و بعضی از مطالب و صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود ، که از جمله همین مکاشفه ای بود که در آنجا نقل کردند .

مرحوم علامه طهرانی(ره) فرمودند : این مکاشفه شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل سلمه الله تعالی صحیح بوده است . زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حدّاد می باشند و طبیعی است که شما ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید ؛ زیرا در روایت داریم که : هر مؤمنی که نیت و قصد زیارت بیت الله الحرام را داشته باشد ، خداوند ملکی را به صورت او می فرستد و در تمام مواقف و مشاهد به نیابت از او حجّ و عمره و زیارت مدینه منوره را انجام می دهد ، و چون ایشان لابدّ قصد تشرّف داشته ولی موقّق نگردیده است ، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید ؛ بنابراین این قسمت از مکاشفه شما صحیح و متقن و روشن می باشد و اما قسمت دیگر از مکاشفه شما ، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسم و ممثّل ساخته است ، زیرا این فرد از تحت دائره ی تربیت و ولایت حضرت حدّاد خارج شده است و شیطان متصدّی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود درآورده است ؛ پس صورتی که شما از او دیده اید ضورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می دهد ، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است ، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جنّ و شیطان را ندارید ، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می کنید و این چنین تصوّر می کنید که هر دو رحمانی است .



مرحوم حاج آقا معین فرمودند : نمی توان این طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقائق امر خدا خبر دارد ! و خلاصه تفسیر و توجیه حضرت علامه (ره) در نظر ایشان موجّه ننمود .

البته آن فردی که از تحت ولایت و اتصال به حضرت حدّاد خارج شده بود ، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمره ی تلامذه و ارادتمندان مرحوم حدّاد سلام الله علیه قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود ؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة .

در یک نوبت مرحوم حدّاد بدون مقدمه به مرحوم علامه طهرانی فرمودند : اینکه می گویند ملائکه به صورت مؤمنین درمی آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح ؟
مرحوم علامه عرض کردند : بلی همینطور است .

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حدّاد فرمودند : این مساله چگونه است که هرکسی که قصد زیارت مشاهد مشرفّه ، خصوصاً حجّ را داشته باشد ، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد ؟

مرحوم علامه عرض کردند : بلی روایت داریم که اگر فردی قصد تشرّف به حجّ را داشته باشد ولی بنا به عللی موفق نشده ، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حجّ و عمره ی تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد .



حاج آقا معین شیرازی(ره)

حاج عبدالجلیل محیی (سلمه الله تعالی)

مرحوم حدّاد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند : طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد ؟

مرحوم علامه طهرانی عرض کردند : خیر ، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادّی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهده ی هرکسی ساخته نیست .

مرحوم حدّاد فرمودند : بله ، بله ، مطلب همینطور است ! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد ، چه بسا بین ملک و شیطان خلط می کند و هر دو را ملک می پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می نماید ، در حالی که یکی از آن دو ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است .

آنگاه فرمودند : بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی گویند ، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می کنند ، و این شعر مولانا را قرائت فرمودند :

داند و خر را همی راند خموش بر رُخت خندد برای روی پوش

عبد عاصی : این حکایت ، چند نتیجه دارد :

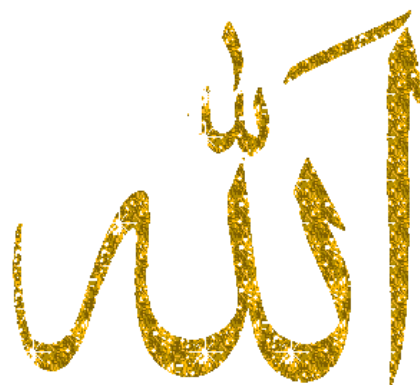
- ۱ . اشراف مرحوم حداد (ره) بر شاگردان خود حتی بر گفتار آنان . ۲ . اتکاء و استحصال مفاهیم عرفاء از طریق قرآن و روایات است . ۳ . قدرت باطنی و تشخیص دقیق عرفای عظام . ۴ . اهمیت تحت ولایت بودن سالکین . ۵ . اهمیت تحت ولایت استاد کامل بودن که نتایج به نسبه دقیقتر و صحیحتری دارد . ۶ . تفهیم مفاهیم اساتید عرفان به شاگردان خود از طرق مختلف . ۷ . آثار بسیار سوء خروج از ولایت و هیمنه ی یک عارف کامل . ۸ . تجلی اعمال و اقوال افراد در عالم برزخ و عالم حقائق . ۹ . تلنگر مرحوم حداد به علامه طهرانی در خصوص شیوه ی ارشاد

حاج آقا معین . ۱۰ . توجه اولیای الهی به مثنوی معنوی مولوی . ۱۱ . تحلیل مکاشفات فقط کار اهل خبره و اولیای خداست . ۱۲ . اهمیت نیات اعمال حتی اگر فعلی رخ ندهد .

دوشنبه بیست و هفتم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

وحدت وجود در روایات (۲)

عبدعاصی : در قسمت قبل که با عنوان وحدت وجود در روایات (۱) آوردیم ۲۰ روایت از حضرات اهل البیت علیهم السلام مبتنی بر اصل الهی وحدت الوجود را با هم خواندیم . این بدان معناست که مفاهیم و اصول طریقت عرفان شیعی از قرآن مجید و حضرات معصومین علیهم السلام گرفته شده است و ماهیت آن جز این دو مستمسک نیست . الحال ۲۰ روایت دیگر را در این زمینه با هم می خوانیم :



۲۱ . إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا

شدت ارتباط روح مومن با روح خدا، از ارتباط آفتاب با شعاعش بیشتر است.

۲۲ . لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٌ

بین او و بین مخلوقاتش هیچ فاصله‌ای نیست مگر حد و مرزهای مخلوقات؛ او بدون هر گونه پنهان‌کننده‌ای، از حیطة درک مخلوقات خارج است.

۲۳ . فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَأَرْضَكَ حَتَّىٰ ظَهَرَ أَنَّ لَنَا إِلَهًا إِلَّا أَنْتَ

خدایا تو بواسطه آیات (پیامبر و ائمه طاهرین علیهم‌السلام) چنان تمام هستی را پُر کرده‌ای که از تمام هستی می‌توان یگانگی تو را درک کرد.

۲۴ . لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ

هیچ فرقی میان تو و این آیات عظمای تو نیست مگر این فرق که آنها مخلوقند و تو خالق.

۲۵ . كَانَ إِذْ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ وَخَلَقَ الشَّيْءَ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَهُوَ الْمَاءُ الَّذِي خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْهُ

خدا بود و هیچ نبود، خداوند یک چیز را که منشاء تمام هستی است خلق کرد، او آب را خلق کرد و مخلوقات را از آب خلق کرد.

۲۶ . كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: من علم خدا، قلب بیدار خدا، زبان گویای خدا، چشم بینای خدا و بارگاه خدا هستم.

۲۷ . بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ

خدایا تو را با خودت شناختم و تو مرا به سوی خودت راهنمایی کردی و کشاندی و اگر تو چنین وجودی نداشتی من چگونه می‌توانستم تو را درک کنم؟!

۲۸ . بِعَظْمَتِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ

خدایا تو را قسم می‌دهم به حق عظمت‌ات که تمام شرایش وجود هستی را پُر کرده است.

۲۹ . يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ

ای ذات بی‌همتا، ای کسی که جز او هیچ‌اویی نیست!

هُوَ اللَّهُ

۳۰ . قُلْتُ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي قَالَ لَا قُلْتُ فَفَوَّضَ إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ قَالَ قَالَ لَا قَالَ قُلْتُ فَمَاذَا قَالَ لَطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَيْنَ ذَلِكَ

خدمت حضرت عرض کردم آیا خداوند بندگانش را مجبور به انجام کارها کرده است؟ فرمود: خیر؛ عرض کردم آیا آنها در انجام کارها مستقل هستند؟ فرمود: خیر؛ عرض کردم پس چطوری است؟ فرمود: ظرافتی است از جانب خداوند که نه جبر است نه تفویض

۳۱ . إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ

خدایا مرا به‌گونه‌ای قرار بده که با تمام وجود به‌سوی تو متوجه باشم و چشم‌های قلب‌هایمان را به‌گونه‌ای فعال کن که نور ادراک آنها از حجاب‌های نورانی تو بگذرند و به سرچشمه عظمت بی‌انتهای تو برسند و روح ما به قداست نامتناهی تو متصل گردد

۳۲ . إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَحْرَهَا وَ بَرَّهَا وَ سَهْلَهَا وَ جَبَلَهَا
عِنْدَ وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَيْتِ الظَّلَالَ

تمام هستی، شرق و غرب عالم، دریا و صحرا، کوه و دشت، همگی پیش اهل معرفت به خداوند، چیزی جز سایه نیستند.

۳۳ . مَنْ هَدَانِي إِلَيْهِ وَ دَلَّنِي حَقِيقَةَ الْوُجُودِ عَلَيْهِ وَ سَأَقِنِي مِنَ الْحَيْرَةِ إِلَى مَعْرِفَتِهِ

ای کسی که مرا به سوی خودش راهنمایی کرد و بررسی مقصود از «وجود داشتن» مرا به سوی او
کشاند و از نادانی و حیرت به سوی آگاهی و معرفت رساند.

۳۴ . أَنَا جِيك يَا مَوْجُودَا فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي

ای کسی که در همه جا وجود داری، با تو درددل می‌کنم، امید دارم که به صدایم توجه کنی.

۳۵ . التَّوْحِيدُ ظَاهِرُهُ فِي بَاطِنِهِ وَ بَاطِنُهُ فِي ظَاهِرِهِ ظَاهِرُهُ مَوْصُوفٌ لَا يُرَى وَ بَاطِنُهُ مَوْجُودٌ لَا يَخْفَى
يَطْلُبُ بِكُلِّ مَكَانٍ وَ لَمْ يَخْلُ عَنْهُ مَكَانٌ طَرْفَةَ عَيْنٍ، حَاضِرٌ غَيْرٌ مَحْدُودٍ وَ غَائِبٌ غَيْرٌ مَفْقُودٍ

مقصود همگانی از توحید را باید از حقیقتش دریافت کرد و حقیقت توحید را باید از آنچه همه
دریافت می‌کنند به دست آورد؛ آنچه همه از توحید دریافت می‌کنند این است که خداوند موجودی
مثل موجودات دیگر نیست و حقیقت توحید این است که خداوند موجودی نامحدود و حاضر در
تمام هستی است و غیرقابل ادراکی که قابل ادراک نبودنش ادراک می‌شود.

۳۶ . فَمَعْنَى اللَّهِ أَنَّهُ يُخْرِجُ الشَّيْءَ مِنْ حَدِّ الْعَدَمِ إِلَى حَدِّ الْوُجُودِ وَ يَخْتَرِعُ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ

«خدا» یعنی موجودی که اشیاء را از عدم به وجود می‌آورد و اینطور نیست که «خلق کردن او»
یعنی چیزی را به چیز دیگری تبدیل کردن باشد.

۳۷ . إِنَّ قَبِيلَ كَانَ فَعَلَى تَأْوِيلِ أَرْبَابَةِ الْوُجُودِ وَ إِنَّ قَبِيلَ لَمْ يَزَلْ فَعَلَى تَأْوِيلِ نَفِي الْعَدَمِ

اگر راجع به خداوند گفته می‌شود: «خدا بوده و هست» منظور این است که همیشه بوده است و اگر گفته می‌شود: «خدا خواهد بود» منظور این است که حد و مرز ندارد پس نیستی ندارد.



۳۸ . أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرَ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي

من چشم و گوش قلب دوستدارم را باز می‌کنم تا با قلبش صدای مرا بشنود و با قلبش عظمت و جلال مرا درک کند.

۳۹ . إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ

هر بنده‌ای چهار چشم دارد؛ دو چشم مربوط به دنیا و دو چشم مربوط به آخرت، اگر خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد آن دو چشم مربوط به آخرت را که در قلب اوست می‌گشاید تا غیب الهی را ببیند.

۴۰ . رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.

در تعبیر دیگر: دَخَلَنِي مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ شَيْءٌ لَمْ أَعْهَدْهُ

خدمت حضرت جواد علیه‌السلام در مدینه در روزی که پدرشان حضرت رضا علیه‌السلام در طوس شهید شدند بودم ناگاه حضرت فرمود انا لله و انا اليه راجعون؛ عرض کردم چه اتفاقی افتاده است؟! فرمود: پدرم را شهید کردند! عرض کردم: شما در مدینه و او در طوس است از کجا

فهمیدید؟! فرمود: امامت به من منتقل شد و نشانه آن این بود که ادراکی از عظمت و جلال خدا پیدا کردم که قبلا نداشتم و اختصاص به امام داشت.

منابع:

{۲۱} کافی ج ۲ ص ۱۶۶

[۲۲] توحید صدوق، ص ۱۷۹

[۲۳] مصباح کفعمی ص ۵۲۹

[۲۴] مصباح کفعمی ص ۵۲۹

[۲۵] کافی ج ۸ ص ۹۴

[۲۶] توحید صدوق، ص ۱۶۸

[۲۷] اقبال الاعمال ج ۱ ص ۱۶۷

[۲۸] اقبال ج ۲ ص ۷۰۶

[۲۹] توحید صدوق ص ۸۹

[۳۰] کافی ج ۱ ص ۱۵۹

{۳۱} دعوات راوندی ج ۲ ص ۶۸۷

[۳۲] کافی ج ۲ ص ۱۳۳

[۳۳] جمال الاسبوع ص ۳۲۵

[۳۴] مکارم الاخلاق ص ۲۹۵

[۳۵] معانی الاخبار ص ۱۰

[۳۶] کافی ج ۱ ص ۱۳۴

[۳۷] کافی ج ۸ ص ۱۸

[۳۸] ارشادالقلوب، ج ۱ ص ۲۰۴

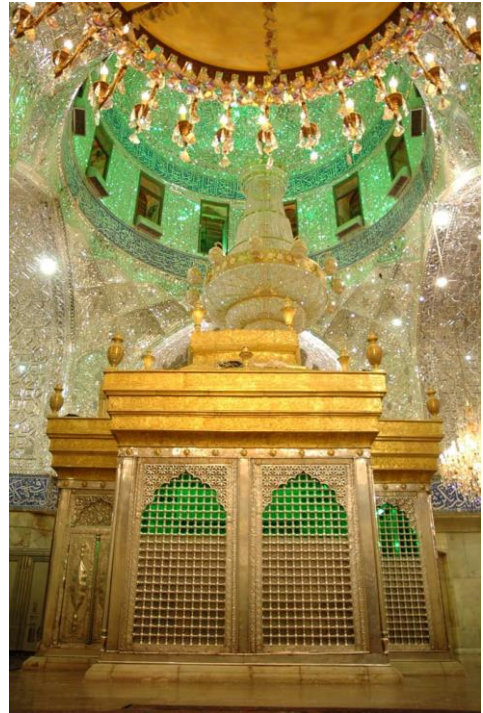
[۳۹] توحید صدوق ص ۳۶۷

{۴۰} کافی، ۱ ص ۳۸۱

دوشنبه بیست و هفتم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

السلام علی الدلیل علی ذات الله - بخش دوم

عبدعاصی : بحث تجلیات از شورانگیزترین مباحث در عرفان شیعی است . خوب است که ما در اعیاد شیعه به جای اینکه فقط به زندگی نامه و چند روایت اکتفا کنیم گاهی سرک بکشیم به عالم زیبایی ها . عالم معارف عالی رتبه ی اهل بیت علیهم السلام . مطلب زیر از محقق ارجمند جناب قادر فاضلی است که به برکت ایام ولادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام جهت نورانیت و بلاگ طریق الی الله خدمت دوستان عزیز ارائه شده است :



أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غَبَّتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ
يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا وَ
خَسِرْتَ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا . إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ
بِكِسْوَةِ الْآثَارِ وَ هِدَايَةِ الْاسْتَبْصَارِ... وَ هَذَا حَالِي لَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ وَ بِكَ
أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ فَاهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ...

وَ أَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جِهَلَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَى فَيْكُلٍ شَيْءٍ
فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فَيْكُلٍ شَيْءٍ وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ... يَا مَنْ احْتَجَبَ فَيْسُرَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ
تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الْاسْتِوَاءَ [مِنَ الْاسْتِوَاءِ] كَيْفَ تَخْفَى وَ أَنْتَ
الظَّاهِرُ أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَ أَنْتَ الرَّقِيبُ الْحَاضِرُ.

آیا برای غیر تو ظهوری هست که آن ظهور برای تو نباشد تا ظاهر کننده تو باشد؟! کی غایب بوده
ای تا نیازمند دلیلی باشی که بر تو دلالت کند؟ کی دور شده ای تا اثرها وسیله وصول به تو
گردند. کور باد چشمی که تو را رقیب خود نبیند و بی سود باد دستمایه کسی که از حجت تو
نصیبی نداشته باشد.

بار الها! ما را به رجوع بر آثار امر فرمودی، پس ما را در لباسی از نور و هدایتی روشن به سوی خود برگردان. این حال من است که بر تو مخفی نیست. از تو وصال تو را می طلبم و با تو به تو استدلال می کنم. پس مرا با نور خود به سوی خویش هدایت فرما.

تو آن خدایی که غیر تو معبودی نیست. خود را بر همه چیز شناساندی و چیزی نسبت به تو جاهل نیست. خود را در همه چیز به من آشکار ساختی و تو را در هر چیز آشکار دیدم که تو بر همه چیز ظاهری.

ای که در پرده های عرش خود محبوب از دیده هاست. ای که در کمال زیبایی اش تجلی کرده است و عصمتش در اوج خویش تحقق یافته است.

چگونه مخفی مانی در حالی که ظاهری، و چگونه غایب گردی در حالی حاضر و ناظری؟!!

مسأله تجلی و ظهور حق، یکی از مسائل مهم عرفان اسلامی است. همانگونه که در موضوع اسماء و صفات الهی آمده است، عرفا جهان را مظهر تجلی اسماء و صفات باری تعالی دانسته و می گویند: هر جا اثر از وجود هست، خدا نیز هست؛ زیرا خدا واجب الوجود بالذات و وجود محض است؛ بدین جهت ظهور حقیقی اولاً و بالذات متعلق به خدا و ثانیاً و بالعرض متعلق به موجودات دیگر است. بنابراین، هیچ موجودی نمی تواند مظهر خدا باشد؛ زیرا خداوند خود ظاهر و مظهر همه چیز است.

نخستین کسی که در اسلام مسأله تجلی خدا را مطرح کرد، امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) و بعد از آن حضرت، امام حسین (علیه السلام)، سپس ائمه و اولیا و عرفای اسلامی بوده اند. امام علی (علیه

السلام) می گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ (1) .

سپاس مخصوص خداوندی است که به واسطه مخلوقاتش بر مخلوقاتش تجلی کرده و به واسطه حجتش بر دل های آن ها ظاهر گشته است .

امام حسین(علیه السلام) نیز در دعای عرفه به خداوند عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِي أَسْرَقْتَ الْأَنْوَارَ يَقْلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَ وَحَدُّوكَ .

می بینم که شناخت و معرفت، از سوی خدا و به وسیله اشراق انوار الهی است؛ یعنی خداوند، هم ظاهر است، هم مظهر. هم عارف است، هم معروف. هم نور است، هم نیر . هم عالم است و هم معلوم.

از این رو عرفان کامل آن است که انسان را از خدا به مخلوقات و از مخلوق به خالق راهنمایی کند؛ زیرا:

جهان جمله فروغ نور حق دان *** حق اندر وی ز پیدایی است پنهان

چو نور حق ندارد نقل و تحویل *** نیاید اندر او تغییر و تبدیل (2)

آنکه از مخلوق به خالق پای برد در مراحل ابتدایی عرفان و معرفت است.

چو آیات است روشن گشته از ذات *** نگرده ذات او روشن ز آیات
همه عالم ز نور اوست پیدا *** کجا او گردد از عالم هویدا
نگنجد نور ذات اندر مظاهر *** که سبحات جلالش هست قاهر (3)

ظهور و حضور کامل و ابدی و ازلی الهی، خود ادلّ دلیل بر وجود او است و چون هیچگاه غایب
نگشته، نیاز به دلیلی ندارد تا او را ظاهر سازد.

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را *** کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور *** پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من *** با صد هزار دیده تماشا کنم تو را (4)



بزرگان عرفان و فلسفه، از دلالت ذاتی بر وجوب الهی، به برهان وجوبی (کمالی) تعبیر کرده و می
گویند.

مَا كَانَ مَوْجُودًا بِذَاتِهِ بَلَا *** حَيْثُ هُوَ الْوَاجِبُ جَلٌّ وَعَلَا
وَهُوَ بِذَاتِهِ دَلِيلٌ ذَاتِهِ *** أَصْدَقُ شَاهِدٍ عَلَىٰ اثْبَاتِهِ (5)

حقیقتی که فی نفسه و بدون حیثیت علیت و معلولیت موجود است. او حضرت واجب الوجود بالذات است.

او به ذات خود، دلیل ذات خویش است؛ به همین جهت شاهدی است صادق بر اثبات خود.

دلیل بودن ذات بر ذات، در پرتو تجلی ذات در قالب اسماء و صفات و کشف اسماء و صفات برای انسان حاصل می شود. همانگونه که نور به خودی خود دلیل خویش است، انوار الهی نیز، که همه انوار جهان ملک و ملکوت فروغی از آن است، به خودی خود دلیل خویش است.

{ اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (6); } ...خدا نور آسمان ها و زمین است .

{ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (7); } ..او با شماست هر جا که باشید .

{ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ (8). } ..او در آسمان خداست و در زمین نیز خداست .

در دعای صباح است که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) عرض می کند:

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ ; اِی خدایی که ذات او دلیل بر ذات اوست .

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند رخ زیبای تو را امام خمینی

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبٌ .

آنچه در کلمات بزرگان عرفان و ادب، در خصوص تجلی حضرت حق آمده، به شکل کامل و

عمیق در کلمات حضرت سید الشهداء آمده است. شاید بتوان گفت که عرفای اسلامی، با توجه به مطالب مذکور در کلمات و نیایش های ائمه اطهار(علیهم السلام) توانسته اند به چنین حقایق عظیم عرفانی برسند.

يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالٍ بَهَائِهِ ; ای که به کمال زیبایی و روشنایی و شکوفایی تجلی کرده ای .

صدر الدین قونوی می گوید:

تجلی کننده فقط حضرت حق است . و وجود یک تجلی از تجلیات غیبیه است. (۹)

هر دو عالم یک فروغ روی اوست *** گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

و به قول اقبال لاهوری:

این همه یک لحظه از اوقات اوست *** یک تجلی از تجلیات اوست (10)

ظهور و بروز هر چیزی، فرع بر تجلی حضرت باری تعالی است که فقط او حقیقتاً الظاهر است. چون هر چیزی هر چه دارد از خداست؛ اگر مظهر اسمی از اسمای الهی نیز گردد، آن مظهریت نیز به فیض الهی است. بدین جهت حضرت امام حسین(علیه السلام) به خداوند سبحان عرض می کند:

آیا غیر تو ظهوری دارد که تو آن ظهور را نداشته باشی تا اینکه او ظاهر کننده تر باشد؟! ; أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ ؟.

با عاقلان بگو که رخ یار ظاهر است *** کاوش بس است، این همه در جستجوی دوست؟
(11)

آنکه می خواهد با جستجو به خدا برسد در واقع می خواهد به خود برسد؛ زیرا خداوند در همه جا هست و نجسته پیداست.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست *** کور دل آنکه نبیند به جهان جای تورا (12)
به قول اقبال لاهوری:

او همیشه پیداست. انسان گاهی گم می شود و به دنبال خود می گردد ولی گمان می کند که به دنبال اوست .

که را جویی چرا در پیچ و تابى *** که او پیدا و تو زیر نقابى؟

تلاش او کنی جز خود نبینی *** تلاش خود کنی جز او نیابی (13)

امام خمینی (قدس سره) می فرماید: دو جهان در پرتو نور جمال حضرت صاحب جمال ظاهر می شوند، اما آنکه این ظهور را نمی یابد، مانند خفاش از نعمت بینایی محروم است!

آن کس که رخس ندید خفاش بود *** خورشید فروغ رخ زیباش بود

سرّ است و هر آنچه هست اندر دو جهان *** از جلوه نور روی او فاش بود (14)

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در دعای عرفه می گوید:

أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَىٰ فَيْكُلٍ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فَيْكُلٌ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ ... كَيْفَ تَخْفَى
وَأَنْتَ الظَّاهِرُ؟! أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ الحَاضِرُ؟! !

مسأله تجلی حق و رؤیت تجلیات او توسط بنده حق، در اعلی درجه خویش در این جملات بیان شده است. فصل الخطاب عرفان، کلام امام العارفين حضرت امیر المؤمنین و سید الشهدا(علیهما السلام) است که خدا را در همه چیز و با همه چیز می بینند. همه چیز را مظهر دانسته و مظاهر را به تبع حضرت ظاهر می شناسند.

آن کیست که روی تو به هر کوی ندید *** آوای تو در هر در و منزل نشنید؟
کو آنکه سخن زهر که گفت از تو نگفت *** آن کیست که از می و صالت نچشید؟ (15)
می بینیم که همه عارفان و ادیبان، آنچه در این زمینه گفته اند، شرح و تفسیر کلام امراء الکلام،
ائمہ والا مقام(علیهم السلام) است.

ابن سینا در جواب نامه ابو سعید ابو الخیر، ضمن بیان مطالب اخلاقی و عرفانی می گوید:

فَأِنَّهُ بَاطِنٌ ظَاهِرٌ تَجَلَّى بِكُلِّ شَيْءٍ لِكُلِّ شَيْءٍ . (۱۶)

او باطن است و ظاهر، به همه چیز در همه چیز تجلی کرده است .

از این رو، عرفا همه موجودات را تجلی وجودی حضرت واجب الوجود دانسته، می گویند:

إِنَّ الْعَالَمَ لَيْسَ إِلَّا تَجَلِيهِ فَيَصُورُ أَعْيَانِهِمُ الثَّابِتَةَ الَّتِي سَتَحِيلُ وَجُودَهَا بَدُونَهُ، وَإِنَّهُ يَتَنَوَّعُ وَيَتَصَوَّرُ
بحسب حقائق هذه الأعيان و أحواله. (۱۷)

به یقین، عالم جز تجلی حق در صورت های اعیان ثابت نیست که وجود این اعیان بدون وجود آن
تجلی، محال می گردد و تنها آن تجلی است که به انواع و صور گوناگون و به مقتضای حقایق و
احوال این اعیان ظهور می کند .

داوود قیصری می گوید:

بدان که برای خداوند سبحان و متعال به حسب آیه شریفه {كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِيشَانٌ...} شؤون و
تجلیاتی در مراتب الهیه است و برای او به حسب شؤون
و مراتبش صفات و اسم هایی است... و این شؤون جز تجلیات ذات الهی نیست... و ذات با یک
صفت معین و اعتبار کردن تجلی ای از تجلیات آن اسم نامیده می شود... پس سمیع بودن خداوند
عبارت از تجلی خدا به علمی خداوندی که متعلق به کلام ذاتی در مقام جمع الجمع است و بصیر
بودن خدا عبارت است از تجلی و تعلق علم او به همه حقایق بر طریق شهود. و کلام خدا عبارت
است از تجلی حاصلی از تعلق اراده و قدرت برای ظاهر ساختن آنچه در غیب است. (۱۸)

جلوه ای کرد رخس دید ملک تاب نداشت *** عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

* * *

بی خود از شمشیر پرتو ذاتم کردند *** باده از جام تجلی صفاتم دادند...

بعد از این روی من و آینه وصف جمال *** که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

حافظ

تجلّی گر رسد بر کوه هستی *** شود چون خاک ره هستی ز پستی

تناسخ نبود این کز روی معنی *** ظهورات است در عین تجلّی

کند انوار حق بر تو تجلّی *** ببینی بی جهت حق را تعالی

تجلّی، گه جمال و گه جلال است *** رخ و زلف آن معانی را مثال است (19)

پی نوشت ها :

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸

۲ . گلشن راز، شیخ محمود شبستری .

۳ . همان

۴ . دیوان فروغی بسطامی، ص ۱

۵ . شعر از مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی است. مرحوم

علامه جعفری (رحمه الله) از قول آیت الله العظمی میلانی (رحمه الله) نقل می کرد که مرحوم

اصفهانی در حرم حضرت موسی بن جعفر در حال برداشتن سر از سجده این مضمون برایشان

مکاشفه شده است.

٦ . نور : ٣٥

٧ . حديد : ٤

٨ . زخرف : ٨٤

٩ . مفتاح الغيب و مصباح الأنس، انتشارات مولى، ص ١٢٥

١٠ . كليات اقبال لاهورى، تصحيح احمد سروش، ص ٤٠٨

١١ . ديوان امام خمينى (قدس سره)، غزل ٢٦

١٢ . همان.

١٣ . همان.

١٤ . ديوان رباعى، شماره ٤٥

١٥ . همان، شماره ٥٣

١٦ . هشت رساله عربى، علامه حسن زاده آملى، ص ١٤٩

١٧ . شرح فصوص ، چاپ بيدار، ص ١٧٥

١٨ . اعلم، انَّ للهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِحَسَبِ " كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فَيْشَانٌ " ...شؤون و تجليات فيمراتب

الإلهية و انَّ له بحسب شؤونه و مراتبه صفات و اسماء... و ليست الاَّ تجليات ذاته تعالى بحسب

مراتبه التي تجتمعها مرتبة الألوهية... والذات مع صفة معينة و اعتبار تجلٍّ من تجلياتها تسمى بالإسم...

و سمعه عبارة عن تجليه بعلمه المتعلق بحقيقه - الكلام الذاتى فيمقام جمع الجمع و بصره عبارة عن

تجليه و تعلق علمه بالحقايق على طريق الشهود و كلامه عبارة عن التجلى الحاصل من تعلقى

الارادة و القدرة لإظهار ما في الغيب و ايجاده. (مقدمه قيصرى بر فصوص فصل دوم)

19. گلشن راز، شيخ محمود شبسترى.

.....

السلام علی الدلیل علی ذات الله - بخش اول

عبد عاصی :

السلام علیک یا رحمت الله الواسعه و یا باب نجات الامه

تا کرب و بلا هست زمین را عشق است

مجنون حسینیم همین را عشق است



مرحوم آیت الله سید علی قاضی (ره) به سید هاشم حداد (ره) فرموده بودند : « درست است که شما شاگرد من و زیر نظر من هستی ، ولی هرچه می خواهی باید از امام حسین (علیه السلام) بگیری و این نه به آن معناست که اگر بروی در [خانه ی] حضرت علی(علیه السلام) را بزنی در باز نمی شود . ما در زیارت جامعه داریم : " السلام علی الدعاة الی الله و الادلاء علی مرضاة الله " اما از القاب امام حسین(علیه السلام) است که " السلام علی الدلیل علی ذات الله "

امام حسین(علیه السلام) راهنما و دلیل به ذات خداست . انسان را مستقیم به ذات خدا می رساند .

از القاب زیبای حضرت ارباب سلام الله علیه همین دو لقب است : التابع لمرضاة الله و الدلیل علی ذات الله که در کتاب شریف الارشاد ، ج ۲ ، ص ۲۷ ذکر شده است . در خصوص دلالت حضرت سید الشهداء علیه السلام بر ذات رب الارباب جل جلاله دو مطلب تهیه شده است که بخش اول را با هم می خوانیم . فرمایشات زیر از حضرت آیت الله مظاهری (سلمه الله) است :

معراج حسین علیه السلام در روز عاشورا

به راستی قیام مقدس حسین علیه السلام چگونه قیامی است و هدف آن چیست؟ هدف از این قیام همان هدفی است که قرآن دارد و از نظر شامخیت نیز همان احترامی را که قرآن دارا است قیام حسین علیه السلام نیز دارا می باشد. قرآن نازل گشته تا انسان بسازد و سرنوشت انسان را معلوم کند. قیام مقدس حسین علیه السلام نیز چنین است. از نظر قرآن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج رفته و حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا معراج رفته است.

از نظر قرآن هر دو معراج است. زیرا قرآن شریف در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید که او از مسجد الحرام به مسجد الاقصی و از آنجا به مقام قرب یعنی آنجا که غیر از خدا

کسی نمی داند، به معراج رفته است. در سوره ی اسراء می فرماید از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (اسراء / ۱)

و بعد در سوره ی النجم می فرماید:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.» (النجم / ۸ و ۹)

یعنی او را بالا بردیم و به مقام قربش رساندیم و به اندازه ای نزدیک به مقام قرب شد که جز میم ممکن الوجودی دیگر فاصله ای بین احمد و احد نبود. یعنی او ممکن و خدا واجب بود، او عبد و او مولی بود. بالاخره قرآن می گوید او را از مسجد الاقصی نزد خودمان بردیم و همین جمله را نیز قرآن درباره حسین علیه السلام در روز عاشورا دارد:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» (فجر / ۲۷ و ۲۸)

حسین پیش خودم بیا. لذا شب عاشورا، شب معراج حسین علیه السلام است و تنها یک فرق در این میان وجود دارد. خدای متعال در قرآن شریف راجع به پیغمبر می گوید او به معراج رفت تا آیات ما را ببند. اما معراج حسین علیه السلام برای این است که آیات خدا را نشان بدهد.



تجلی صفات خداوند در وجود حسین علیه السلام

قرآن کریم در مورد پیغمبر می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ الْأَيْمَانِ» (اسرا / ۱)

یعنی ما او را به معراج بردیم تا آیاتمان را نشان دهیم. ام معراج حسین علیه السلام برای دیدن آیات نبود، بلکه برای این بود که حسین علیه السلام آیات را به جامعه نشان بدهد. از همین رو روز عاشورا، روز تجلی اسماء و صفات خداست. یعنی در روز عاشورا اسماء و صفات پروردگار عالم در حسین علیه السلام تجلی می کند و ایشان برای مردم به منزله ی آینه تمام نمای حق است.

در واقع می توان گفت قیام حسین علیه السلام به معنی تجلی اسماء و صفات حق تعالی بوده و روز عاشورا، روز مسابقه ی فضائل و خصلتهای حسین علیه السلام و خصلتهای خدا، اسماء و

صفات خدا، روز ایثار و گذشت و فداکاری، روز صبر و حلم و بردباری است.

خلوص ابی عبدالله الحسین علیه السلام، مقام عبودیت و معراج حسین علیه السلام در روز عاشورا جلوه گر است و شجاعت ایشان به هر معنایی که تفسیر کنیم در این روز تجلی می کند. گاهی صفت جمال حسین علیه السلام تجلی کرده و از صفت جلال او سبقت می گیرد. گاهی صفت جلال ایشان جلوه می کند و از صفت جمال او جلو می افتد به بیان دیگر گاهی قهاریت حسین علیه السلام در جمله های او جلوه کرده و لشکری که قطعاً بیشتر از سی هزار بوده، مانند روباه از برابر ایشان فرار می کنند. این امر قهاریت خداست که در روز عاشورا حسین علیه السلام مظهر آن شده است. اما بعد از آنکه از جمله باز می گردد، نزدیک خیام، لا حول و لا قوة الا بالله ناگهان صفت جمال یعنی رحمانیت خدا در او جلوه گر شده و به آنجا که می رسد همه چیز را رها نموده و برای دشمن گریه می کند. بعد هم دشمن را نصیحت می کند، ولی آنها بسوی پیشانی مقدسش سنگ پرتاب می نمایند.

عبد عاصی : انصافاً مطلب بسیار زیبایی بود از بیان یک مرجع تقلید . کاش دیدگاه همه ی مراجع عظام تقلید اینگونه بود . آری ! در ایام ولادت حضرت اباعبدالله علیه السلام و قمر بنی هاشم سلام الله علیه و مولانا امام سجاد علیه السلام باید از این حرفها زد .

و اما

معراجت تا به کجاست ای حضرت سید الشهداء :

بر سر نیزه ای و زمزمه دارم بر لب زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم

معراج رفتن ثمره هم دارد آقای من !

به یک - دو زخم حقوق لبت ادا نشود برای حج لبت تار و مار باید شد

تو معراج در معراج سیر کردی تا مثل منی بگوید :

شکر خدا که در پناه حسینیم عالم از این خوبتر پناه ندارد

و چنین شد که ما در ناز و نعمت محبت و معرفت شما بزرگ شدیم . بدان ای مولای من که :

شعبان خوش است چون رمضان و رجب ولی جانا به غیر ماه محرم به ما نساخت

بروح حضرت سید الشهدا اباعبدالله الحسین علیه السلام . حضرت سجاد الائمه سلام الله علیه و به

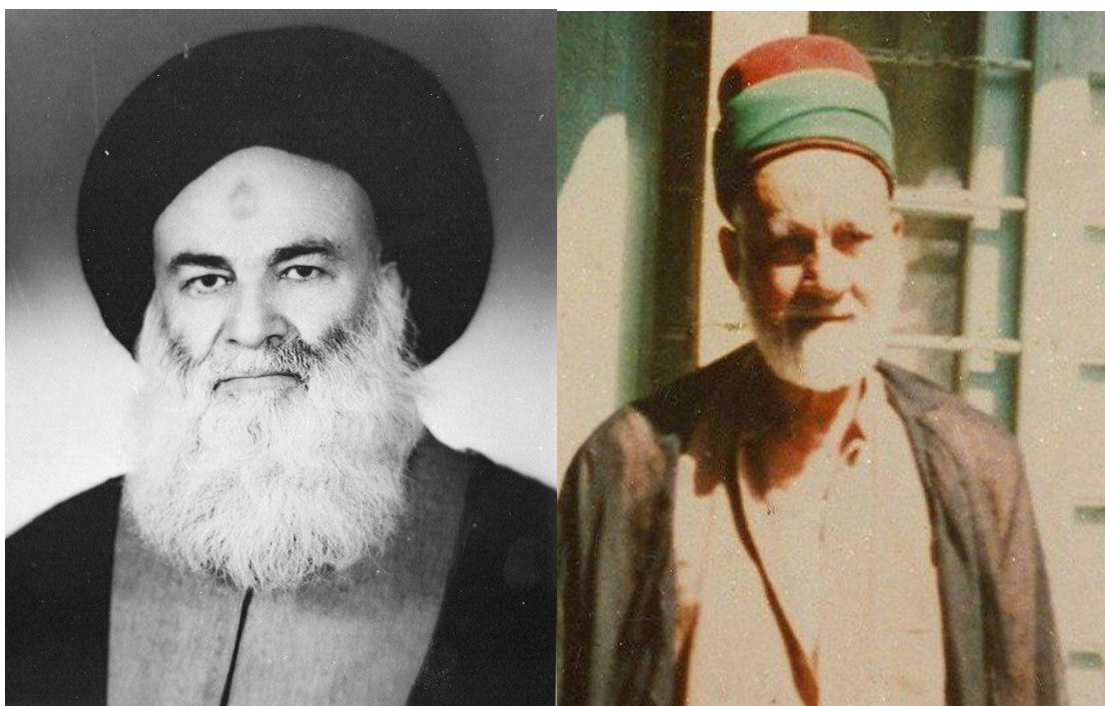
روح کهف الاولیا مولانا ابوالفضل العباس علیه السلام سه صلوات هدیه کنیم

سه شنبه بیست و یکم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

دارالصادق یا ...؟!

عبدعاصی : قرار نیست هر کس اسم فرزندش را از اسماء مبارکه ی انبیاء یا اهل البیت علیهم السلام انتخاب کرد آن فرزند عاقبت بخیر شود . مگر صدام حسین(علیه اللعنه و العذاب) یا همین پادشاهان سفاک آل سعود و آل خلیفه و آل وهابیت اصلا آدم هستند که عاقبت به خیر شوند ؟ همین طور قرار نیست اگر اسم انجمن یا فرقه یا مجله و روزنامه و سایت یا گروهی مزین به اسامی مقدسه بود همه ی باورها و اندیشه ها و افعال آنها صحیح باشد ؟ نخیر . در این دنیای پر از خیر و شر هر کسی بر اساس سعه و بضاعت وجودی خودش از فهم و درک بهره می برد .

موسسه دارالصادق منتسب به آقای علی صافی اصفهانی فرزند آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی(ره) از آن فرقه هاست . این سایت به بهانه ی دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام و حفظ اندیشه های آیت الله مرحوم عنان بریده و در همه ی مطالبش گوی جسارت و بی ادبی به ساحت بزرگان شیعه اعم از علامه طباطبایی - آیت الله قاضی - آیت الله حسن زاده - آیت الله طهرانی - مرحوم حداد و بزرگان دیگری را از سایتهای امثال خودش ربوده است .



علامه مظلوم حسینی طهرانی *** عارف کبیر سید هاشم حداد *** علامه مظلوم حسن زاده
آملی

در یکی از مطالبش جسارتهای فراوانی به ساحت علامه آیت الله حسن زاده آملی(سلمه الله) داشته و در یکی از مطالبش هم توهینها و افتراهای زیادی به علامه طهرانی(ره) بسته است . بنده در مطلب فرمایشات توحیدی آیت الله حسن زاده آملی (دامت برکاته) اشاراتی کردم اما چون این دور برداشتنهای دور از شئون بیت بعضی مراجع و بزرگان ضد معارف شیعی به آرامی دارد عادی و گستاخانه می شود لذا تصمیم داشتم که مطلبی در خور و شایسته آقای صافی بنویسم اما متأسفانه کسالت شدید مانع شد تا اینکه یکی از دوستان و خوانندگان وبلاگ این زحمت را

کشیدند و مطلبی مناسب و مودبانه نوشتند . شاید آقای علی صافی که علی الظاهر ادعای مرجعیت هم دارند کمی به اصول کافی و کتابهای مرجع رجوع کنند و همینطور عواقب تهمت و غیبت و افترا و اتهام را در کتاب گناهان کبیره ی شهید دستغیب(ره) مطالعه کنند . اگر نبود دعاهای شبانه روزی این بزرگان و اهل عرفان هر لحظه خود و زن و فرزند حضرات را شیاطین انس و جن و هواهای نفسانی و شیطانی در اصفهان و تهران و شیراز و تبریز و قم و مشهد و اهواز و ... به هلاکت می رساند . هیئات از این همه جهل و حماقت . تازه می فهمم چرا مولای اهل طریقت امیرالمومنین علی علیه السلام در اواخر دعا می کرد : خدایا ! علی را از این امت ناسپاس بگیر...

بسم الله الرحمن الرحيم

در سایت مؤسسه ی فرهنگی هنری دارالصادق - علیه السلام - گفتگویی با آقای حاج شیخ علی صافی، فرزند مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی رحمه الله علیه قرار داده شده که در ذیل آن، مطالبی راجع به مرحوم علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه گفته شده است.

با توجه به تناقضات موجود در گفتار ایشان، چند خطی خدمت حقیقت جویان عرضه می دارد :
(توصیه می کنم کسانی که این نوشتار را می خوانند، ابتدا اصل انتقاد و تکذیبیه را در سایت

اصل ادعا و مهم ترین انتقاد ایشان این است که مرحوم علامه ی طهرانی، مدعی این شده اند که مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی، جزو شاگردان مرحوم سید هاشم حدّاد رضوان الله علیه بوده اند.

در سایت ایشان آمده است: "جناب محمد حسین طهرانی در کتاب روح مجرد اظهار داشته که یکی از شاگردان سید هاشم حداد آیت الله حاج شیخ حسن صافی (ره) بود، می خواستیم بدانیم

آیا این مطلب تا چه حدی به واقعیت نزدیک است؟

استاد: ما از مدعیان عرفان، از این گونه دروغها خیلی شنیده ایم..."

اصل این ادعا، محلّ اشکال است. چنین چیزی در کتاب روح مجرد وجود ندارد! خواننده‌ی با دقت، اگر عبارت مرحوم علامه‌ی طهرانی در کتاب روح مجرد را مطالعه کند، درمی‌یابد که ایشان ادعای این را ندارند که مرحوم صافی، شاگرد آقای حدّاد بوده‌اند!

در کتاب روح مجرد، ص ۶۳، مطلبی با عنوان "مجموع تلامذه‌ی آقای حدّاد در ایران و عراق از بیست نفر متجاوز نبودند" وجود دارد و در ذیل آن، مؤلف محترم به شمردن کسانی می‌پردازد که در طول یک مدت زمان نامشخصی، خدمت مرحوم آقای حدّاد می‌رسیده‌اند، چه آن‌ها خود را واقعاً شاگرد می‌دانسته‌اند، و چه آن‌ها که به اغراض مختلف - مانند کسب فیض، یا پرسیدن سوالات و... - نزد مرحوم آقای حدّاد می‌آمده‌اند.

دلیل بر این مطلب

اولاً این است که به تصریح مؤلف، تعداد شاگردان از بیست نفر تجاوز نمی‌کرده است، و در عین حال افرادی که ایشان نام می‌برند، از سی نفر بیشترند. با توجه به دقت نظری که از مرحوم علامه سراغ داریم، این نشان می‌دهد بسیاری از کسانی که نامشان برده شده، به عنوان "شاگردی" خدمت مرحوم آقای حدّاد نمی‌رسیده‌اند و خود را در اختیار ایشان قرار نداده و اساساً به ایشان به دید یک "استاد" نگاه نمی‌کرده‌اند.

همان‌طور که این مطلب، از عبارت مؤلف، در هنگام نام بردن بعضی از افراد واضح است. مانند:

"حاج ابو عزیز محمد حسن بن الشیخ عبدالمجید سماوی و حاج حسن ابو الهوی؛ و احیاناً

جناب آیه الله حاج سید عبد الکریم کشمیری..." (روح مجرد، همان) که بار معنایی کلمه‌ی

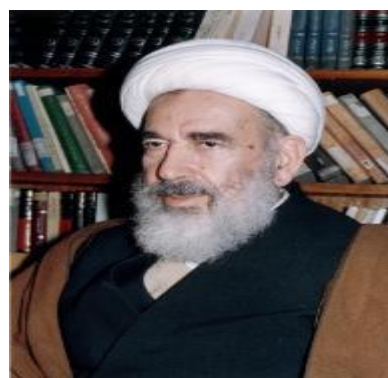
"احیاناً" واضح است.

ثانیاً: ایشان پس از ذکر اسامی کسانی که خدمت مرحوم حدّاد می‌رسیده‌اند، عبارت را با جمله‌ی

"و مرحوم حدّاد از همه این افراد پذیرائی می‌نمود و راه می‌داد و هر یک را بقدر و ظرفیت خود

اشراب میفرمود. " تمام می‌کنند و سپس در جمله‌ی جدیدی، می‌فرمایند: "حضرت آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی و حجة الإسلام حاج شیخ محمد ناصری دولت آبادی و حجة الإسلام حاج شیخ محمد تقی جعفری اراکی دام عزهم هم خدمتشان مشرف می‌شده و کسب فیض می‌نمودند، ولی استاد ایشان در نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی بودند."

در این جا شاهد تصریح مرحوم علامه هستیم، و مشخص است که ایشان اساساً ادعایی نسبت به این ندارند که آیت الله صافی، شاگرد آقای حدّاد بوده‌اند.



مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی

و علاوه‌ی بر این‌ها، تاریخ مربوط به اساتید عرفان معاصر، تاریخ واضح و همه جانبه‌ای نیست. این طور نیست که ما نسبت به تمامی افرادی که مثلاً خدمت مرحوم قاضی رسیده‌اند معرفت داشته باشیم. همین طور است نسبت به مرحوم آقای حدّاد و سایر اساتید مکتب توحید، که آن قدر بر علیه آن‌ها تبلیغات وجود داشت که بسیاری از افراد، به خاطر ترس از حرف و نقل دیگران، از این که خدمت این بزرگواران برسند ابا و ترس داشتند؛ و شاهد بر این قضیه بسیار است. هیا هو بر علیه اساتید عرفان و مکتب توحید به قدری بود و جوّ اختناق به اندازه‌ای شدید بود که جناب سید ابراهیم خسروشاهی به مرحوم علامه‌ی طهرانی می‌گوید: " می‌ترسم اگر به همدان به خانه ایشان روم گرچه برای تحقیق و پی جوئی حقیقت باشد، همین رفتن من در صورت کشف خلاف، تأیید باطل باشد. زیرا من که به لباس و زیّ اهل علم هستم، رفتن من غیر از رفتن یک

شخص عادی است. و خدای ناکرده همین امضا و تأیید باطل دامنگیر من شود.!!"
و مرحوم علامه می‌فرماید: "شبانہ بروید! مخفیانه بروید! عبا را بر سر کشید و بروید! در منزل
ایشان نروید! در منزل رفقای ایشان که ایشان در آنجا حضور بهم می‌رسانند بروید! بالاخره خداوند
راههای متعددی را گشوده است..." (روح مجرد، ص ۱۲۸)

بینید تا چه اندازه بر علیه اولیاء خدا حرف و حدیث‌های بی‌اساس و شایعات کذب راه انداخته
بودند و کسانی را که خدمت ایشان می‌رسیدند را با انواع اتهام‌ها آزار می‌دادند که شخصی برای
این‌که خدمت مرحوم انصاری همدانی برسد، باید عبا بر سر بکشد تا او را نشناسند!
لذا تاریخی که از اساتید معاصر در دست ماست، تاریخ تامّ و کاملی نیست، و هیچ بُعدی ندارد که
مرحوم آقای صافی گاهی جهت کسب فیض خدمت مرحوم آقای حدّاد رسیده باشد.

علاوه بر این، از تاریخ چاپ روح مجرد بسیار مقدّم است بر تاریخ وفات مرحوم آیت الله
صافی. چطور است که در طی این سال‌ها، خود ایشان نسبت به این مطلب در هیچ‌کجا اعتراض
رسمی ندارند؟ مگر خود ایشان نمی‌توانستند چنین چیزی را بگویند؟ و همچنین از بزرگانی که در
روح مجرد ذکرشان آمده (نظیر آیت الله خسروشاهی، آیت الله ناصری دولت‌آبادی و دیگر
شاگردان آقای حدّاد) برای تکذیب این مطلب، صحبتی نکردند؟ و خود شما جناب شیخ علی! در
طی این سال‌ها فراموشی گرفته بودید؟ یا زبانتان از این گفتارهای بی‌ادبانه الکن بود؟! چطور تا به
حال نسبت به این مطلب سکوت کرده، و بعد از سال‌های سال گذشت از چاپ روح مجرد، تازه
یادتان آمده چنین کتابی هست و چنین نوشتاری دارد؟!
از این‌ها گذشته، مرحوم علامه‌ی طهرانی، مخبر صادق است، و دلیلی ندارد که ایشان بخواهد بدون
دلیل، و بی آن‌که واقعیتی و رای قضیه باشد، نام مرحوم آیت الله حسن صافی اصفهانی را جزو
مرتبطین با آقای حدّاد ثبت کند. ایشان - نعوذ بالله - دروغ بگویند که چه بشود؟! آیا آقای حدّاد
با این کار بالا می‌رود؟

بر خواننده واضح و مبرهن است که مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی، حتی در زمان حاضر که سالیانی از فوتشان می‌گذرد نیز - بر خلاف رویه‌ی رایج، که بسیاری از علما پس از مرگشان تازه شناخته می‌شوند - شهرت آن‌چنانی ندارند که - نعوذبالله - به دروغ ثبت کردن نام ایشان جزو شاگردان آقای حدّاد، افتخاری برای حدّاد باشد. بلکه بر عکس! این برای ایشان افتخار است که گاهی خدمت آقای حدّاد می‌رسیده‌اند، و از چشمه‌ی جوشان معارف اهل بیت به قدر ظرفیتشان استفاده می‌کرده‌اند.

مکتب توحید و عرفان، با انتساب افراد و شخصیت‌ها، و رفت و آمد بزرگان و اهل شهرت، چیزی به حقّانیتش اضافه نمی‌شود. مکتب توحید، همان مکتب اهل بیت است، و مکتب اهل بیت - علیهم السلام - مکتب حقّ است و حقّ و حقیقت، بر افراد قائم نیست! اگر تمام افراد کره‌ی زمین طرفدار حق شوند، حق حق است، و اگر پس از پیغمبر تنها امیرالمؤمنین بماند هم حق حقّانیتش را از دست نمی‌دهد.

و به خدا پناه می‌بریم از هوای نفسمان! ما منکر سلم نفس مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی نیستیم، اما انگار فرزند ایشان دچار توهم شده‌اند و خیال کرده‌اند پدرشان از عرفاء طراز اول بوده‌اند که با چسباندن نام ایشان، برای مرحوم حدّاد افتخاری دست و پا بشود! نه عزیز من! به قول آیت الله بهجت: حدّاد دریاست! و دریا در اوج استغناست! دریا احتیاجی به تری دست شما ندارد!

شما دارید به چه کسی دروغ می‌بندید؟ به علامه‌ی طهرانی؟! آیا مرحوم علامه را از نظر علمی نشناخته‌ایم، یا گمان کرده‌ایم از مقامات معنوی بی‌بهره است؟!!

صاحب مقاله، بسیار بی‌ادبانه، و وقیحانه، و بی‌محابا، کلمه‌ی "سید" را از نام مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی حذف کرده است! چه جسارتی بالاتر از این؟! بر خواننده‌ی هشیار واضح است که این‌گونه اسائه‌ی ادب‌ها، چیزی جز تخلیه‌ی عقده‌های درونی نیست، و الا فردی مخالف شماست، بر فرض هم که حق با شما باشد، چه ایرادی دارد که اسمش را همراه با قید

سیادتش بیاوریم؟ حذف کلمه‌ی "سید" از ابتدای نام فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، به هیچ‌وجه در روش علماء و اهل علم نیست، حال خصم شما هرکه می‌خواهد باشد.

جدای از این، شما از آوردن عنوان "آیت الله" برای مرحوم علامه ابا دارید و لقب "آیت الله علامه" را به "حجت الإسلام" تغییر داده‌اید. آخر لجاجت و عناد تا کجا؟! آیا در اجتهاد مرحوم علامه‌ی طهرانی تردید دارید؟!

باید از شما پرسید چه چیزی اجتهاد یک مجتهد را ثابت می‌کند؟ شهادت علمای طراز اول زمانش؟ لابد شما از مرحوم علامه‌ی طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان و مرحوم سید احمد خوانساری و مرحوم سید ابوالقاسم خوئی و امثالهم بیشتر می‌فهمید! که آن‌ها از مرحوم علامه با القابِ حاکی از درجات بالای علم و عمل یاد می‌کنند و شما به عمد و از روی بغض و کینه و عناد، می‌خواهید او را در حدّ یک طلبه‌ی عادی پایین بیاورید! **يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤْا نُوْرَ اللّٰهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ!**

مرحوم آیت الله خوئی در وصف ایشان می‌نویسد: "الفاضل العلامه، ركن الإسلام السيد محمد حسين الطهراني - أدام الله فضله!"

و علامه‌ی طباطبایی این‌گونه می‌فرماید: "فخر العلماء العاملين، و عماد الفقهاء و المجتهدين سيدنا المحقق، السيد محمد حسين الحسيني الطهراني - أدام الله تأييداته و أفاضَ عليه توفيقاته" (مطلع انوار، ج ۶، بخش اول)

از این‌ها گذشته، بر فرض اگر علامه‌ی طهرانی را هیچ‌کس تأیید نکرده بود، آیا با وجود آثاری که قدرت علمی ایشان در آن مشهود است، برای هر فاضلِ عادل، جای اسائه‌ی ادب باقی می‌ماند؟ هرچه صاحب مقاله مستاصلانه دست و پا بزند و بخواهد با عبارت‌پردازی‌های مختلف شأن علمی ایشان را پایین بیاورد، کتب و آثار علامه‌ی طهرانی، حاکی از تسلط علمی و بلکه معنوی ایشان بر

مطالب بیان شده است.

مطلب دیگر: ایشان بعد از تکذیب علامه‌ی طهرانی و "جاهل" خواندن مرحوم آقای حدّاد، مدّعی می‌شوند که پدرشان رفیق "حاج عبدالزهره‌ای گرعاوی" بوده است و به نقل از پدرشان در مطلب "دستگیری آیت الله صافی اصفهانیاز حاج عبدالزهره‌ای"

<http://www.safiesfahani.com/seir-va-solook/27-haj->

(*abdozzahra*) می‌گویند: "ما با حاج عبدالزهره‌ای در سلوک هر دو در یک مسیر سیر می‌کردیم طریقه و روشی را که من داشتم او هم همان را اتخاذ کرده بود و در آن استقامت می‌کرد..."

آدم نمی‌داند بر این تناقض گویی بخندد یا بگریزد! آخر کیست که نداند حاج عبدالزهره‌ای گرعاوی هرچه دارد از شاگردی حاج سید هاشم حدّاد بوده است؟! (ن.ک: ن.ک: معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۱۶؛ روح مجرد، ص ۲۵، ۳۱، ۲۸، ۵۸۸)

و در همان مقاله، ایشان به تصریح از سیدجمال الدین گلپایگانی و مرحوم آقای انصاری همدانی نام می‌برند و به طور کلی پدرشان را از زمره‌ی کسانی می‌شمارند که با مرحوم سیدجمال الدین مرتبط بوده است.

کسانی که ذره‌ای از سلسله‌ی اساتید و مرتبّطین با مرحوم علامه‌ی طهرانی اطلاع داشته باشند، می‌دانند که سید جمال الدین و آقای انصاری همدانی - رضوان الله علیهم اجمعین - از اساتید عرفان و بزرگان وادی سیر و سلوک بوده‌اند و روش و طریقه‌شان صد در صد مخالف با مکتب تفکیک و اباطیلی است که امروزه این آقایان معتقد به آن هستند! (راجع به ارتباط وثیق علامه‌ی طهرانی با مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی نگاه کنید: معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۹۷؛ و همچنین راجع به شاگردی ایشان نسبت به مرحوم انصاری همدانی رجوع کنید به: روح مجرد، ص ۳۶؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۹۳)

آخر رفاقت حاج عبدالزهره‌ای گرعاوی با علامه‌ی طهرانی و مرحوم حدّاد، چیزی نیست که قابل انکار باشد. و این بسیار عجیب است که روحیه‌ی انکار حقایق در برخی افراد به جایی می‌رسد که

حاضرند مسائل به روشنی روز را نیز انکار کنند.

یعنی تمام کسانی که زنده‌اند و شاهد ارتباط مرحوم آیت الله صافی با علامه طهرانی بوده‌اند، دروغ می‌گویند و جناب شیخ علی صافی صادقند؟!

شهرت قضیه‌ی فاتحه گرفتن مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی برای مرحوم علامه طهرانی در اصفهان، جزو قضایای مشهوره و متواتره‌ای است که هیچ جای انکار ندارد! و عجیب از جرأت صاحب مقاله است که از رسوایی نترسیده و چنین ادعای عجیبی را دارد.

این قضیه در بین شاگردان علامه طهرانی - که هم اکنون در قید حیاتند - مشهور است که بعد از فوت علامه طهرانی، از جمله مجالس فاتحه‌ی برگزار شده از سوی علمای شهرستان، فاتحه‌ی مرحوم آیت الله شیخ صدرالدین حائری شیرازی بود در شیراز، و همچنین مجلس ترحیم مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی بود در اصفهان، و بسیاری از تلامذه‌ی مرحوم علامه‌ی طهرانی در این جلسه شرکت کردند! به فرض که ما در سایت، قضیه‌ی مجلس ترحیم را "شایعه" خواندیم، حضور شاهدانی که در آن مجلس حاضر بوده‌اند را باید چه کرد؟! و اگر چنین چیزی کذب و دروغ و شایعه است، آقای شیخ علی صافی چرا بعد از گذشت بیش از شانزده سال از موضوع، تازه یادشان افتاده تکذیب بنویسند؟! اگر مجلس فاتحه‌ی پدرشان دروغ و شایعه است، چرا در همان زمان تکذیب نشد؟ شانزده سال فراموش کرده بودند این مسئله را تکذیب کنند؟

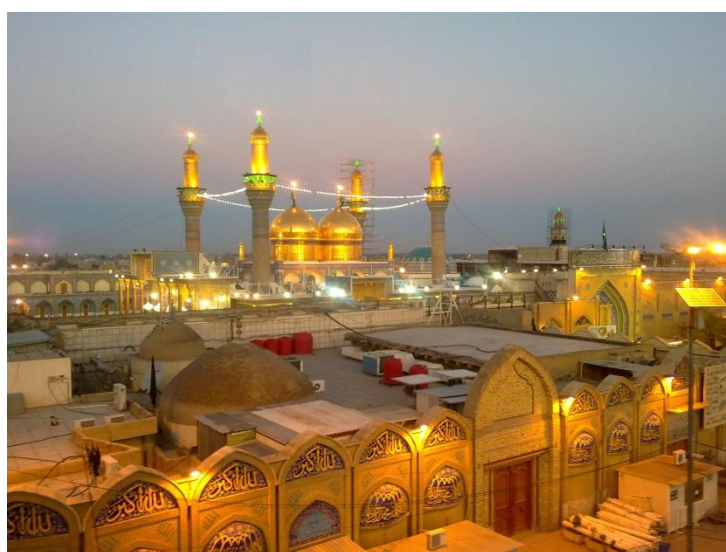
در صحت قول ما اسناد فراوانی وجود دارد و جدیداً جمعی از تلامذه‌ی مرحوم علامه‌ی طهرانی نسبت به آقای شیخ علی صافی شکایتی را به دادگاه ویژه روحانیت برده‌اند که ایشان باید نسبت به نشر اکاذیب پاسخگو باشند.

چهارشنبه پانزدهم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

السلام علیک ایها العیبه الانوار...

عبد عاصی: هر چه کردم نتوانستم از این پست بگذرم . هر چه گشتم در فضای سایبر نتوانستم قالبی با عنوان شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام پیدا کنم تا وبلاگ را سیاه پوش آن آقا و مولای کریم بنمایم ... واقعاً با این همه پیشرفت و اینترنت و گرافیک و دستهای پر خیر هنوز کسی برای شهادت موسی بن جعفر علیه السلام قالب مناسبی طراحی نکرده ... فقط می توانم به جای رنگ قرمز همیشگی بارنگ سیاه برایت بنویسم .

فدایت شوم ای آقای غریبم.....



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عِبَّةِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْحِكْمِ وَ الْآثَارِ الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُواصَلَةِ الْاسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ الْكَثِيرَةِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعَدْلِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَدَلِ وَ مَأَلْفِ الْبَلْوَى وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمَقْبُورِ بِالْجُورِ وَ الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمُطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقِيُودِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادَى عَلَيْهَا بِذُلِّ الْاسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ،

خدایا درود فرست بر محمد و اهل بیتش، و درود فرست بر موسی بن جعفر، جانشین نیکوکاران، و پیشوای خوبان و خزانه انوار، و وارث آرامش و متانت و حکمتها و آثار، آنکه همواره شب را با

بیداری تا سحر، با به هم پیوستن استغفار زنده می‌داشت، هم‌پیمان سجده‌های طولانی، و اشکهای سرشار و رازونیاز بسیار، و ناله‌های به هم پیوسته، و قرارگاه خرد و عدالت و خوبی و کرم و بذل، و خوگرفته به بلا و صبر، پایمال شده به ستم، و دفن شده به بی‌عدالتی و معذب در عمق زندانها و تاریکیهای زیرزمینها، با ساق کوبیده، به حلقه‌های زنجیرها، و جنازه‌ای که با خواری و سبک انگاشتن بر آن جار زده شده، وارد شونده بر جدش مصطفی و پدرش مرتضی و مادرش سرور بانوان

بَارِثٍ مَغْضُوبٍ وَ وِلَايٍ مَسْئُوبٍ وَ أَمْرٍ مَغْلُوبٍ وَ دَمٍ مَطْلُوبٍ وَ سَمٍّ مَشْرُوبٍ اَللّٰهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلٰى غَلِيْظِ الْمِحْنِ وَ تَجَرَّعَ غُصَّصَ الْكُرْبِ وَ اسْتَسَلَّمَ لِرِضَاكَ وَ اَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَ مَحَضَ الْخُشُوْعَ وَ اسْتَشَعَرَ الْخُضُوْعَ وَ عَادَى الْبِدْعَةَ وَ اَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِى شَيْءٍ مِّنْ اَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَّا يَمُ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةٌ نَّامِيَةٌ مُّنيفَةٌ زَاكِيَةٌ تُوجِبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ اُمِّمٍ مِّنْ خَلْقِكَ وَ قُرُونٍ مِّنْ بَرَايَاكَ وَ بَلَّغْهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِى مَوَالِيْتِهِ فَضْلًا وَ اِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيْمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ .

با ارثی غضب شده، و حکومتی ربوده، و فرمانی مغلوب، و خونی خواسته، و زهری نوشانده، خدایا همچنان که او بر سختی محنتها صبر کرد، جام اندوه گرفتاریها را نوشید، و در برابر خشنودیات تسلیم شد، و طاعت را برایت خالص نمود، و خشوع را بی‌آلایش کرد، و فروتنی را شعار خود ساخت، و با بدعت و اهلش دشمنی نمود، و ملامت ملامتگری در چیزی از اوامر و نواهی تو در او اثر نکرد، بر او درود فرست درودی بالنده عالی، پاک، که با آن درود باری او واجب گردانی شفاعت امتهایی از آفریدگانت، و گروه‌هایی از مخلوقات، و از جانب ما به او تحیت و سلام برسان، و از نزد خود در موالاتش به ما فضل و احسان و آمرزش و رضوان عنایت کن، که تو دارای فضل فراگیر و گذشت فراوان هستی، به مهربانی‌ات ای مهربان‌ترین مهربانان .

این ما و این عباى خاکی تو ای باب الحوائج...

فدای حرم عرشی و ملک پاسبان و باصفایت که قلب مرده را زنده می کند .

ای آقای حیات بخشم که حریمت را نشناختند و همه جوهره به ساحت مبارک حضرتت جسارت کردند . نه فقط ۱۴۰۰ سال پیش بلکه همین چند سال گذشته هم اولاد همان خبیث زادگان قدر تو را ندانستند و به حرم ملکوتی ات دست تعدی دراز کردند .

اصلاً در این دنیا قدر و شان اهل البیت علیهم السلام و منتسبین به ولایت آنها شناخته نخواهد شد .

فدایت ای موسی الکاظم که صبر و حلمت حتی اشک دانه های زنجیر را هم درآورده بود .

به قربان تو عالم و آدم که یک سجده ی " یا رب یا رب یا رب یا رب یا رب " ات نگاهدارنده ممکنات و رزاق کائنات و زینت عالم ناسوت بود آن هم نه بر سر سجاده در حجره بلکه در سیاهچالهای کافران .

ای ولی خدا .. ای خلیفه خدا .. ای حجت خدا .. که اولیای خدا سر بر ضریح ات که دیواره ی عرش الرحمن است می گذاشتند و اسرار مگو با شما نجوا می کردند و دادند و گرفتند و شنیدند و دیدند و بوئیدند و چشیدند و بردند و ...

یا عبد الصالح ! ای جگرگوشه ی حضرت زهراى شکسته پهلو که وقتی بیکر مطهرت را از زندان بیرون می بردند سرت به دیوارها گرفت و زخمی شد...

می گویند ساق پایت را شکسته اند...

می گویند در خاک فرو برده اندت...

می گویند غلامان سیاه رو بدن پاکت را برداشتنه اند و روی یک تخته پاره در حالی که هنوز غل و زنجیر بر دست و پا و گردنت بود بدون رعایت حرمت شما و حرمت مادرت فاطمه بیرون برده اند و روی پل بغداد رها کرده اند...

می گویند...

چه بگویم...

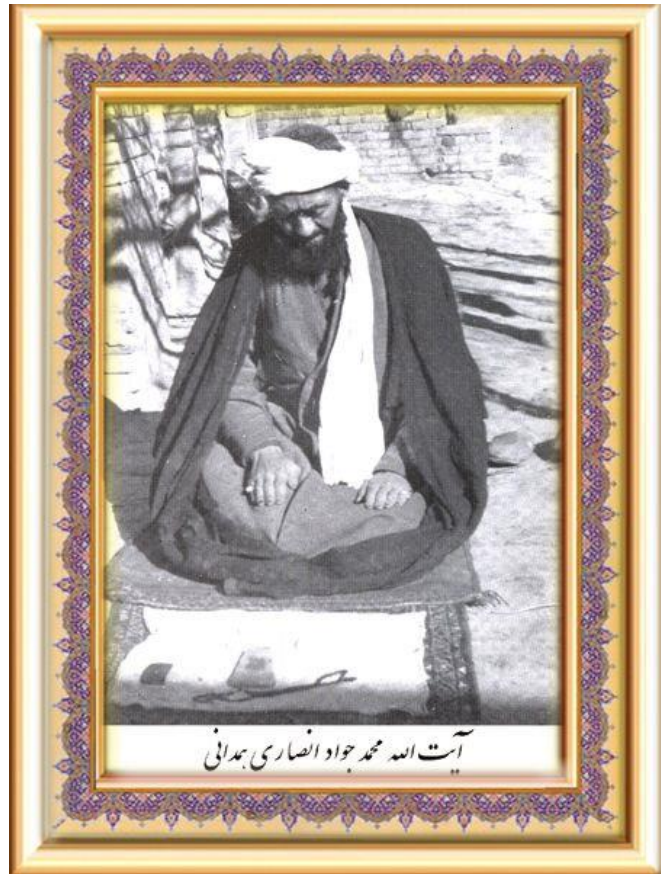
اما همین یکی را بگذار بگویم ای موسی بن جعفر .. ای پدر امام رضا ... ای پدر حضرت معصومه بگذار همین را بگویم که ...

می گویند وقتی می خواستند بدنت را از زندان بیرون ببرند روی عبایت رد پاهایی دیده شده است ...

یکشنبه دوازدهم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله انصاری همدانی(ره) و دستوراتی از ایشان

عبدعاصی : مرحوم آیت الله انصاری همدانی رضوان الله علیه از عرفا و علمای ربانی معاصر مصداق بارز و حقیقی یک مجذوب سالک بود . امثال بنده که به جایی نمی رسیم این است که استعداد " پرورش عشق الهی " را در خودمان بوجود نمی آورم و اگر هم بوجود بیاید سطحی و زودگذر است . اما این بزرگان با مجاهدتهای فراوان ، واردات قلبی که اثر عشق ها و جذبات الهیه بود را تقویت و حفظ می کردند آن هم با مراقبه .



می خواستم اشعار مرحوم آیت الله انصاری همدانی(ره) را بیاورم دیدم هم بسیار زیاد است و هم کم فایده . البته اهل الله از آثار اهل الله بهره می برند اما ما که ... ما هم انشاالله به حق امیرالمومنین علی علیه السلام می شویم . از خدا بعید نیست ...

سه مطلب که به ترتیب ابیاتی سروده ی آیت الله انصاری همدانی(ره)-ارشادی سلوکی و دستورالعملهای کاربردی نوشتاری است از کتاب مطلع الانوار جلد دوم اثر مرحوم علامه طهرانی(ره) که با هم می خوانیم :

قومی از غم کرده ای دل خون ، بت رعناى من

ای شه مُلک ملاحت ، دلبر زیبای من

روزگارم ساخت چشمت ، تُرک بی پروای من

از هلال ابرویت خم کرده ای بالای من

آخر از رحمت نگر بر زردی سیمای من

در شب هجران ندارم قصه جز با بوی تو هر زمان با چشم غمناکم به یاد روی تو

ای خوش آن ساعت گذارم افتد اندر کوی تو گه شوم مدهوش و گه مست ای صنم از بوی تو

یا سپارم جان ز شوق یار بی همتای من

هر دلی کز عشق رویت دلبرای دیوانه شد در بر شمع جمالت جان او پروانه شد

عاری از دنیا و دین و خویش و از بیگانه شد جغدآسا در فراقت ساکن ویرانه شد

حال زارش شد گواه محنت و غمهای من

آن سر انگشت کز زلفت حمایت می کند از عبیر نافه ی چینی حکایت می کند

با نسیم صبحدم از گل سعایت می کند وز پریشانی دلها بس شکایت می کند

کز امیران جهان خون شد دل زیبای من

علامه طهرانی (ره) می فرماید: از حضرت آقا (ی انصاری همدانی-ره-) سؤال نمودم: برای راه خدا چه صفتی از همه ی صفات بهتر است؟

فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است.

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می دانید و عکسش از همه مضرتر است؟

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می دانید عکسش چیست؟ عکسش ایزای به خلق خداست در مقابل احسان به خلق خدا. بعضی از شعرا مطالب حقه ای را گفته اند و در واقع خدا به زبان آنها جاری ساخته؛ یکی گوید: «می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن». دیگری فرماید: «تا توانی دلی به دست آور / دل شکستن هنر نمی باشد». در رساله ی " نور

وحدت " فرماید : « مرنجان کسی را که مقصود تو است . » در قرآن فرماید : « بآیها النمل ادخلوا مسکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون (سوره نمل) » . مطلب به اندازه ای بالاست که به سلیمان و جنود او نسبت عدم شعور داده شده است ، نسبت به اذت حیوان کوچکی مانند مورچه ، ببینید فرق بین اینجا و مقام امیرالمومنین علیه السلام تا کجاست که فرماید : « والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اسلب حب شعيرة فی فم نملة ما فعلته . (نهج البلاغه)

آیت الله انصاری همدانی(ره) در دستورالعملی فرموده اند :

- ۱ . نوافل لیلیه و نهاریه ، و با عدم موفقیت ، اتیان به قضای آنها یا تقدیم آنها .
- ۲ . توجه کامل عندالصلاة ، با سجاده و لباس سفید و پنج انگشتر (فیروزه ، در ، یاقوت معدنی ، عقیق قرمز ، عقیق زرد) و استعمال عطر و مسواک و شانه عندالصلاة .
- ۳ . خوردن مویز ، سرکه ، انار ، نان جو ؛ برای ایجاد نورانیت .
- ۴ . روزه حداقل در هر ماه سه مرتبه ، و جوع به قدر امکان .
- ۵ . بیداری آخر شب .
- ۶ . توسل به ائمه طاهرین خصوصاً حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف .
- ۷ . صلوات روز جمعه بعد از نماز عصر جمعه و در عقیب آن : اللهم عرفنی نفسک ... خوانده شود .
- ۸ . دوام طهارت ، والاتیان بغسل الجمعة حتماً و بسایر الأغسل المستحبه علی قدر الامکان .

۹. تفریق در صلوات .

یکی از رفقا نقل کرد از مرحوم آیه الله انصاری - رضوان الله علیه - که : برای حفظ در موقع خوف آیه الكرسي را بخواند ، و چون به ﴿ ۵۰ ﴾ ولا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم ﴿ ۵۰ ﴾ برسد ، این کلمه را هفت مرتبه تکرار کند و سپس آیه الكرسي را تمام کند .

دستوری است که حضرت آیه الله آقای حاج آقا جواد انصاری - دام ظلّه - به یکی از رفقا برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی (مثل وضوء و نیت و طهارت و أمثال ذلك) داده اند :

۱ . بعد از توبه ی کامل ، وضوء دائمی و أغسال مستحبّه را تماماً (اغلب در " زادالمعاد " متعرض است) بجا آورد .

۲ . بعد از هر غسلی (چه واجب ، چه مستحب) یک صد مرتبه ذکر مبارک " المُهَیْمِین " را بگوید .

۳ . نوافل را بخواند .

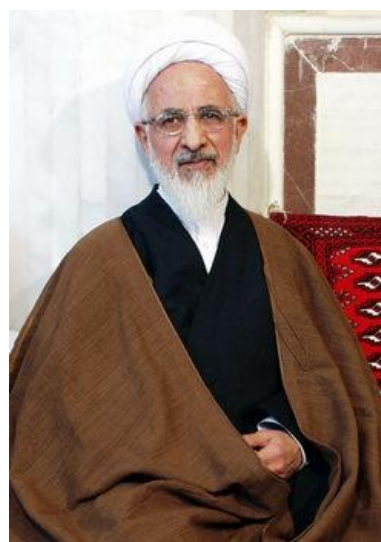
۴ . اول هر روز و اول هر شب به نیت خمسهِ ی طیبه علیهم السلام صدقه بدهد و سوره ی ناس را پنج مرتبه تلاوت ، و ثواب هر دو را هدیه به ارواح طیبه ی ایشان نماید .

۵ . و در موقع نماز ، نظر را به مواقع مقررّه در فقه ببیندازد (در حال قیام در محلّ سجود نظر کند ، و در حال رکوع به میان دو پا ، و در حال سجود به سر دماغ ، و در حال تشهد به سر زانو و دست ، و در حال قنوت به کف دست ها)

شنبه یازدهم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

(فرمایشات آیت الله جوادی املی در خصوص عارف کامل آیت الله سید علی قاضی (ره))

عبد عاصی : الحق که به حضرت علامه آیت الله جوادی املی (مدظله العالی) عنایات ویژه ای شده است . فهم و درک بالا و استعداد خدادادی در تشریح مفاهیم و مبانی چیزی نیست که اهل بیت علیهم السلام به هرکسی بدهند . فرمایشات این فقیه عارف را در شرح شیوه ی سلوکی ایت الحق و العرفان سید العرفاء المتاخرین حاج سید علی قاضی طباطبایی (رضوان الله علیه) که برای همایش این عارف کبیر ارسال فرموده اند (با اندکی تلخیص) با هم بخوانیم :



آنچه در این بیان کوتاه درباره آن فقیه متألّه و عارف وارسته حضرت آیت الله آقای سید علی قاضی (رضوان الله تعالی علیه) " سید مشایخ ما " می توان گفت عبارت از این است که این بزرگوار همانند عرفا و فقهای بزرگ شیعه انسانیّت انسان را تا حدّ امکان به خوبی شناختند. قرآن کریم وقتی جریان خلقت عالم و آدم را تشریح می کند عناصر محوری خلقت را بازگو می کند همان عناصر محوری خلقت را در خلقت انسان تعبیه می کند و می گوید انسان نمادی از کلّ خلقت است. توضیح مطلب این است که خدای سبحان آسمان ها و زمین را با همه گسترش و زیبایی هایی که دارد آفرید فرشتگان را آفرید این مائده و مادبه را گستراند تا خلیفه خود را

بیافریند و این جهان را با دست توانای خلیفه خود تدبیر کند به خلیفه خود که آفرید یعنی انسان کامل، اسمای خود را آموخت که (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) [1] بعد به فرشته‌ها و ابلیس دستور سجده و خضوع داد که (اسْجُدُوا لِآدَمَ) [2] فرشته‌ها سجده کردند و ابلیس سجده نکرد و به عداوت با انسان پرداخت گفت: (لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ) [3] فرشتگان که سجده کردند در خدمت انسان کامل تلاش و کوشش کرده و می‌کنند شیطان که سجده نکرد به عداوت با انسان پرداخت و سعی کرد که اگر خود انسان کامل در دسترس او نبود هدف او پیاده نشود آنچه در سوره «حج» آمده این است که هیچ پیامبر و هیچ رسول و نبی‌ای تمنی هدایت مردم را نداشت مگر اینکه وقتی تمنی کرد جامعه را هدایت کند (الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ) [4] نمی‌گذارد که انبیا به مقصدشان برسند توده مردم را رهنمی می‌کند درباره انبیا و اولیا گرچه رهنمی مقدور او نیست ولی نمی‌گذارد که هدف والای آنها در دعوا و دعوت، پیاده شود این عداوت شیطان است نسبت به انبیا و اولیا از یک سو، نسبت به جامعه از سوی دیگر یعنی او هم دشمن تابع است هم دشمن متبوع، هم دشمن رهبر است هم دشمن راهرو؛ این فهرست عناصر محوری خلقت.

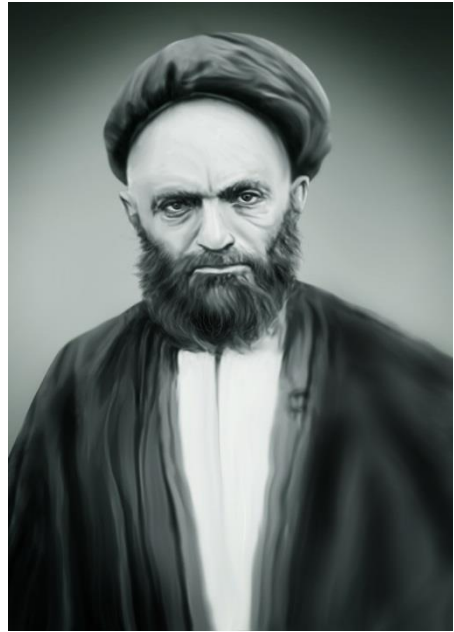
همین نقشه درباره انسان تعبیه شده است خدا وقتی انسان را می‌آفریند بدن او را که به تسویه رساند (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) [5] را انشا کرد روحی که مدبر او و مدیر او باشد به این بدن داد او را انسان کرد به این روح، نیروهای فراوان داد قوای ادراکی داد قوای تحریکی داد قوایی که متولی اندیشه‌اند داد قوایی که متولی انگیزه‌اند داد این روح را با الهام الهی از فجور و تقوا باخبر کرد (فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) [6] بعد از اینکه فجور و تقوا را به فطرت انسان داد که (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) به همه نیروهای ادراکی و تحریکی او و نیروهای متولی اندیشه و نیروهای متولی انگیزه و مجاری ادراکی و مجاری تحریکی دستور داد در پیشگاه این فطرت خضوع کنند و مطابق این فطرت عمل کنند چون (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) [7] در برابر این دستور، خود عقل و نیروهای زیرمجموعه عقل اطاعت کردند و مطابق با فطرت حرکت می‌کنند فطرت را نمی‌رنجانند رهنمی نمی‌کنند در مقابل فطرت نمی‌ایستند مطابق فطرت حرکت

می‌کنند نیروی شهوت و غضب از یک سو، وهم و خیال از سوی دیگر آنهایی که هدایت عقل نظر را در اندیشه نمی‌پذیرند رهنمود عقل عمل را در انگیزه نمی‌پذیرند اینها در برابر فطرت می‌ایستند و مقاومت می‌کنند این جنگ درونی شروع می‌شود به نام جهاد اوسط در برابر جنگ بیرونی که جهاد اصغر است. این سجده کردن عقل و نیروهای زیرمجموعه او در برابر فطرت و امتناع و استکبار شهوت و غضب سرکش یا وهم و خیال سرکش که تحت رهبری عقل نظر یا عقل عمل نیستند و هرگز در برابر فطرت خضوع نمی‌کنند در داخل هست .

عارف کسی است که این صحنه داخل و خارج را خوب تشخیص می‌دهد علاج داخل و خارج را خوب تشخیص می‌دهد در درون خود فطرت را حاکم می‌کند خلیفه‌الله می‌کند نیروهای سرکش را رام می‌کند و طبق رهنمود **علوی (صلوات الله و سلامه علیه)** که در ایام ولایت و غدیر آن حضرتیم که فرمود: «هِيَ نَفْسِي أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَى»، [۸] راض نفس خود است ریاضت‌کش است تمرین‌دهنده است و قوا را نرم می‌کند که قوای نرم‌شده در برابر فطرت، تمرّد و سرکشی نداشته باشند جهان خارج را هم این‌چنین می‌فهمد و اداره می‌کند. جهان داخل را این‌چنین می‌فهمد و اداره می‌کند. عارف کسی است که این معانی را بعد از فهمیدن بیابد این راه‌ها را بعد از فهمیدن برود و به راه بسنده نکند زادراه تهیه کند راه را به پایان برساند وقتی راه را به پایان رساند به مقصد رسید از آن به بعد دیگر سخن از راه نیست:

از باده، مغز تر کن و آن یار نغز جو تا سر رود به سر رو و تا پا به پا پیو [9]

وقتی به مقصد رسید از آن به بعد می‌کوشد که با مقصود، دیدار داشته باشد مقصد را در سایه شهود مقصود مزین کند .



مرحوم آیت الله آقاسیدعلی قاضی (رضوان الله تعالی علیه) (آن طوری که مشایخ ما مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آقا شیخ محمدتقی آملی که از نزدیک خدمتشان مشرف شدیم و این بزرگواران محضر آن بزرگوار را ادراک کردند و تتلمذ کردند و تلقی کردند می فرمودند این راهها را خوب شناخت هم راه را هم مقصد را هم مقصود را.

بیان ذلک این است که ما سه بخش داریم که هر کدام از این بخشهای سه گانه به دو شعبه فرعی تبدیل می شود یک بخش اخلاق داریم یک بخش عرفان شهودی داریم یک بخش عرفان وجودی داریم همه اینها حساب شده است مرزهای اینها جداست اخلاق غیر از عرفان شهودی است اخلاق و عرفان شهودی غیر از عرفان وجودی هستند .

اخلاق این است که انسان تلاش و کوشش می کند با تقوا بشود زاهد و عابد بشود عادل بشود فرار از دوزخ کند شوق به بهشت داشته باشد اهل سعادت باشد این حرفها را می فهمد، باور می کند، مطابق اینها عمل می کند این مرز اخلاق است. خود این اخلاق دو قسمت فرعی دارد یکی اخلاق نظری ،یکی اخلاق عملی ؛ اخلاق نظری بررسی کردن، مطالعه کردن، درس گفتن و درس خواندن و مباحثه کردن همین کتابهای نظری است که از دیرزمان نوشته شده بود فارسی و عربی

تا به عصرهای متأخر رسید به جامع السعادات نراقی رسید و مانند آن این اخلاق نظری است . اخلاق عملی این است که انسان وارد صحنه عمل می‌شود این مراحل را یکی پس از دیگری طی می‌کند تا می‌شود متخلّق به اخلاق الهی. این شخص در راه است یعنی زادراه تهیه می‌کند وقتی گفتند: (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) [10] یعنی در راه هستی؛ راه، زاد می‌طلبد وقتی انسان به مقصد رسید دیگر سخن از زاد نیست . تقوا در آنجا معنای خاص خود را دارد اگر می‌بینید بزرگانی این حرف را گفتند تا نوبت به حکیم سبزواری رسید .

فرمود : تقوا سه قسم است تقوای عام , تقوای خاص , تقوای اخص [11] برای آن است که ما سه بخش داریم اخلاق داریم, عرفان شهودی داریم, عرفان وجودی ;

تقوای عام برای اخلاق است . تقوای خاص برای عرفان شهودی است . تقوای اخص برای عرفان وجودی است . بنابراین اخلاق دو شعبه دارد اخلاق نظری که همین کتاب‌هایی است که نوشته شده و اخلاق عملی این است که کسی سیر و سلوک بکند وارسته باشد و متقی بشود. عرفان سخن از اخلاق نمی‌گوید بالاتر از اخلاق است بخش دوم است سخن از فهمیدن و رفتن نیست سخن از دیدن و به مقصد رسیدن است . شهود, برای عرفان است . فرق اخلاق و عرفان این است که او می‌خواهد بفهمد و آدم خوب بشود این آدم خوبی است می‌کوشد که ببیند, در اخلاق جهاد اوسط است که بین عقل است و نفس, در عرفان جهاد اکبر است که بین عقل است و قلب, عقل می‌گوید من می‌خواهم بفهمم دیدن سخت است قلب می‌گوید از فهمیدن کاری ساخته نیست باید دید شما می‌خواهید مفاهیم نظری و پیچیده را با مفاهیم بدیهی حل کنید کار فلسفه این است کار اخلاق این است کار منطق این است کار کلام این است که با مطالب بدیهی, مطالب نظری را حل می‌کنید وقتی این را باز کردید معنایش آن است که آن مفاهیم نظری را با مفاهیم بدیهی حل می‌کنید آن قضایای نظری را با قضایای بدیهی حل می‌کنید آن مقدمات نظری را با مقدمات بدیهی حل می‌کنید همه اینها مفهوم است با مفهوم می‌خواهید مفهوم دیگر را حل کنید :

آفتِ ادراک آن قال است و حال خون به خون شستن محال است و محال [12]

مفهوم نظری را باید با مصداق حل کرد نه با مفهوم بدیهی، خون را با خون نمی‌شود پاک کرد مفهوم نظری، خون است مفهوم بدیهی، خون است با خونی می‌خواهیم خونی را پاک کنیم این شدنی نیست اگر کسی خواست معنای غسل را بفهمد نمی‌شود برای او تعریف کرد که کندویی هست و زنبوری هست و گُلی هست و تغذیه‌ای هست و تبدیل هست و یک ماده شیرین تولید کردن است همه اینها الفاظ است و مفهوم ولی هیچ کدام دهن را شیرین نمی‌کند اگر کسی خواست غسل را بفهمد باید بچشد اگر کسی خواست جهنم را بفهمد باید ببیند به این آیات برسد که (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) دیدن، هنر است نه فهمیدن، اگر گفته شد: خود هنر دان دیدن آتش عیان نی گپ دلّ علی النار الدخان [13]

همین است دو مطلبی که این بزرگوار گفته است یکی این است که «خون به خون شستن محال است و محال» و یکی اینکه :

خود هنر دان دیدن آتش عیان نی گپ دلّ علی النار الدخان

آن کسی که در فنّ اخلاق می‌کوشد در فنّ فلسفه می‌کوشد در فنّ کلام می‌کوشد او گپ می‌زند می‌گوید بهشت هست حق هم با اوست ، ادله‌ای هم اقامه می‌کند اعم از آیات و روایات و دلیل عقلی؛ حق با اوست اینها حق است «مما لا ریب فیه» است ولی انسان اینها را از راه فهم باور می‌کند نه از راه دیدن. آنکه در خطبه نورانی علوی (صلوات الله و سلامه علیه) آمده است «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَّاهَا [14]» این تازه مقام «کأن» است .

بالا تر از این مقام «أن» است که خود حضرت فرمود: «لو كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا از ددت یقینا [15]» چه اینکه درباره توحید فرمود: «ما كنتُ أعبدُ ربًّا لم أره [16]». «از اخلاق که گذشتیم از زادراه که گذشتیم به مقصد می‌رسیم وقتی به مقصد رسیدیم دو عرفان آنجا حضور دارد یکی عرفان شهودی یکی عرفان وجودی ، عرفان شهودی این است که «رسد آدمی به جایی که به جز خدا

نبیند» [۱۷] این وحدت شهود است او فقط خدا را می بیند غیر خدا را نمی بیند اما غیر خدا هست یا نیست اگر هست چگونه در برابر حقیقت نامتناهی وجود دارد، اینها مقدور او نیست این فقط وحدت شهود است اما غیر خدا چیزی در عالم هست یا نیست او نمی بیند این هم یک سلسله حرف های نظری دارد که این عرفان شهودی را تبیین می کند. یک سلسله سیر و سلوک عملی دارد که این عرفان شهودی را از علم به عین آمد و از گوش به آغوش به شهود می رساند.

بالا تر از اینها عرفان وجودی است. عرفان وجودی به همان وحدت وجود برمی گردد که حقیقت ذات اقدس الهی نامتناهی است. چون نامتناهی است وجود غیر، محال است چون وجود غیر محال است کل جهان برمی گردد می شود آیت او. همان بیان نورانی امام رضا (صلوات الله و سلامه علیه) که در کتاب قیّم توحید صدوق آمده در باب ذکر مجلس الرضا که حضرت فرمود: نه خدا در خلق است که این محال است نه خلق در خداست که این محال است خدا وجود دارد و لا غیر و آنچه به نام سماوات و ارضین و فرشته ها و انسان و غیر انسان است صور مرآتیه اند [18] انسان در آینه نیست آینه در انسان نیست ولی صورت مرآتیه آینه، آیت انسان است جهان صورت مرآتیه حق است حلول محال است اتحاد محال است به همان دلیلی که شاخص در آینه نیست آینه در شاخص نیست این می شود وحدت وجود.

البته این ترجمه است اصلش راه طولانی و درازی دارد سال ها درس خواندن لازم است اینها فقط فهرست است ترجمه است ترجمه یعنی ترجمه مبادا کسی خیال کند که وحدت وجود با این ترجمه حل می شود بنابراین امور شش گانه مرزش مشخص شد اخلاق نظری داریم اخلاق عملی، عرفان نظری شهودی داریم عرفان عملی شهودی، عرفان نظری وجودی داریم عرفان عملی وجودی. آن را می شود گفت که «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» اما شهود وحدت وجود مستحیل است برای اینکه آن مفهوم که نیست، می شود حقیقت، حقیقت هم بسیط محض است هیچ قسمی از اقسام ترکیب هفت، هشت گانه مصور در فلسفه در حقیقت بسیط راه ندارد اگر

بسیط به هیچ وجه تجزیه پذیر نیست نمی شود گفت:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید [19]

برای اینکه این مثال با ممتلّ فرق می کند اقیانوس مرکب است صدرش غیر از ذیل است سطحش غیر از عمق است ساحلش غیر از سطح است انسان می شود از گوشه ای آب بگیرد از گوشه های دیگر بی خبر باشد ولی ذات اقدس الهی بسیط محض است جزء ندارد ماده و صورت ندارد صدر و ذیل ندارد اول و آخرش یکی است چنین حقیقتی قابل تجزیه نیست تا انسان بگوید هر کسی به اندازه خود خدا را می شناسد یا کل یا هیچ، چون کل مستحیل است پس هیچ! لذا سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) در همان فرمایشاتشان در بحث های عرفانی می فرمایند شهود حقیقت محض الهی مستحیل است، برای انبیا و اولیا مستحیل است چه رسد بر دیگران [۲۰] این نه معروف هیچ پیامبری است نه معبود هیچ پیامبری و نه مشهود هیچ پیامبری اما ما الله را خوب می فهمیم (یعنی ذات مُستجمع جمیع صفات و کمالات را) این جوشن کبیر را خوب می فهمیم می گوئیم ذاتی که همه اینها را داراست و به تعبیر کتاب قیّم توحید اگر این را از بشر بگیرید «لکان التوحید عنا مرتفعاً [21]» که وجود مبارک حضرت فرمود ما همین مقداری که می فهمیم مکلفیم، می گوئیم این الفاظ، مفاهیمی دارد این مفاهیم، مصداق خارجی دارد ما با مصداق خارجی کار داریم و او را می شناسیم و او را عبادت می کنیم و از او کمک می خواهیم و به سوی او برمی گردیم همین! اما او را بخواهیم مشاهده کنیم مقدور ما نیست.

غرض آن است که این فقیه متألّه این آیت عظمای حق این آیت الله، آیت الحق، مرحوم آقاسیدعلی قاضی (رضوان الله علیه) در این مسیر قدم برداشتند هم استاد بخش های نظری بودند هم رهرو بخش های عملی تا آنجا که مقدور بود هرگز خون را به خون نشستند که کار فیلسوف و متکلم است خون را با آب شستند با کوثر شستند هنیئاً له و طوبی له و حُسن مآب.

[1]سوره بقره، آیه ۳۱.

[2]سوره بقره، آیه ۳۴.

- [3]سوره اسراء، آیه ۶۲.
- [4]سوره حج، آیه ۵۲.
- [5]سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.
- [6]سوره شمس، آیه ۸.
- [7]سوره روم، آیه ۳۰.
- [8]نهج البلاغه، نامه ۴۵.
- [9]دیوان ملا هادی سبزواری، غزل ۱۵۰.
- [10]سوره بقره، آیه ۱۹۷.
- [11]شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۷۸.
- [12]مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۲۲۶.
- [13]مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۳.
- [14]نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
- [15]غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۱۹، ح ۲۰۸۶.
- [16]الکافی، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۳۸.
- [17]مواعظ سعدی، غزل ۱۶.
- [18]التوحید (شیخ صدوق)، ص ۴۳۴ و ۴۳۵.
- [19]مثنوی معنوی، دفتر ششم.
- [20]مصباح الهدایة(امام خمینی)، ص ۱۳.
- [21]الکافی، ج ۱، ص ۸۴؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۴۵.

فرمایشات توحیدی آیت الله حسن زاده آملی (دامت برکاته)

عبد عاصی : فرمایشات ارزشمند و توحیدی عالم ربانی حضرت علامه حسن زاده آملی (سلمه الله) را که سایت ضدعرفانی دارالصادق (بخوانید دارالافتراء) زحمت کشیده و استخراج کرده (اما دریغ از یک جو مغناطیس باطنی ! و استعداد طهارت نفس ! تا جرقه ای زده شود) را با هم می خوانیم .

سایت دارالصادق وابسته به شیخ علی صافی فرزند آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی (ره) است که به مدد جهل و تعصب و کورباطنی و عدم وصول الی الله مغرضانه و بی ادبانه علیه فلاسفه و علمای ربانی فعالیت می کند و عمده تلاش صاحب سایت این است که بگوید : ایها الناس ! پدر من عارف بود اما عرفان را لعن می کرد . ایها الناس ! پدر من سالک بود اما سیروسلوک عرفا را قبول نداشت . ایها الناس ! فقط پدر من بود که فهمید عرفان اهل البیت علیهم السلام یعنی چه و بقیه عرفا هرچند مجتهد - هرچند مرجع تقلید - هرچند از کبار شیعه نفهم بودند . و در ادامه صاحب سایت معتقد است که : سید هاشم حداد یک جاهل علمی و عملی بود . حجت الاسلام ! حسینی طهرانی منحرف بود و کافر بود . حاج عبدالزهره گراوی سید هاشم حداد را لعن می کرد و سید هاشم هم عبدالزهره را !!! شیخ جواد کربلایی و پدر من فهمیدند عرفان چیست و بقیه امثال آیت الله قاضی و شاگردان سلوکی و توحیدی اش همه چون معتقد به اصل وحدت الوجودند کافر و نفهمند و منحرف .

حقیر می گویم : اقا - جناب - شیخ - آیت الله - مرجع تقلید - با ادب - علی صافی اصفهانی : خوب است نگاهی دوباره به فیلم پیک نیک رفتن ابوی مرحومتان با آیت الله سید عبدالکریم

کشمیری(ره) بیندازید. بله. بیک نیک رفتن دلیل بر قبول داشتن افراد نیست. اما در زبان عرفا (اگر پدرتان را عارف می دانید) وقتی دو نفر پیرمرد کنار جوی آب با لباس راحتی عربی می نشینند و می خندند و صحبت می کنند یعنی با هم رفاقت قلبی دارند. هرچند شما به علامه طهرانی نسبتهای ناروای زیادی وارد کردید و رابطه ی این دو بزرگوار را بخاطر همکلاسی بودن در نجف عنوان کردید اما بر همین فرض می شود نتیجه گرفت که ابوی حضرتعالی با همه ی کمالات مستعد سیروسسلوک نبودند والا بزرگان طائفه ی عرفای عظام از ایشان دستگیری می کردند. آیت الله صافی اصفهانی یک فقیه مهذب بود اما عارف نبود. انشاءالله قرار است که یکی از رفقا جواییه ای برای این سایت دارالافتراء تهیه کند که اگر آماده شد در وبلاگ طریق الی الله قرار خواهم داد.

فرمایشات ایت الله حسن زاده آملی را با هم می خوانیم. هر وجود باطهارتی باطناً صحت بیانات زیر را درک خواهد کرد. خوب است صاحب سایت دارالصادق نظر علامه ی عارف سید محمد حسین طباطبایی(ره) را درباره ی کسی که این همه فحش و ناسزا به ساحتش نثار کرده اند (ایت الله حسن زاده آملی) بدانند. علامه (ره) فرمود: آقای حسن زاده را کسی نشناخت جز امام زمان (سلام الله علیه) و راهی را که او در پیش دارد خاک آن توتیای چشم طباطبایی است.

بله. ما شخصیت محور نیستیم. اما این همه مجتهد و عالم و مجتهد مسلم معارف و روایات و حقیقت قرآن و اهل البیت علیهم السلام را نشناختند و نفهم بودند جز این شیخ اصفهانی و مرحوم والدش. خوب وقتی جهل و ادعا مخلوط شود چرا نتیجه ای جز این نداشته باشد؟ علامه طباطبایی هم نفهمید. اگر جرات دارید فرمایشات رهبری انقلاب درباره ی آیت الله قاضی یا آیت الله ملکی تبریزی یا ایت الله حسن زاده آملی را نقد کنید. مگر نمی گوئید ما فداییان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستیم؟ اگر جرات دارید نقد کنید؟

همگان بدانند: عرفان شیعه چیزی جز آیات و روایات و عقل نیست. جذبات و عشق الهی میوه ی این سه می باشد. به قول مولانا مفهوم عشق عقل عقل است.

از ذات خداوندیک ذره کم نمی شود

به موازین قویم معارف معارج عرفانیّه، و مدارج حکمت متعالیه، حق تعالی انبیت محضه است چه این که حد حکایت از نفاذ و تناهی می کند و غیر متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء و لا یشدّ منه متقال عشر عشر اعشار ذره تطرق ماهیت، در او محال است.^[۱]

یکی بودن خالق و مخلوق و صوفیه را کنار پیامبران قراردادن

إن الحق المنزه هو الخلق المشبه. [۲]

فإنه علی صورته خلقه، بل هو عین هویته و حقیقته و لهذا ما عثر أحد من الحكماء والعلماء علی معرفة النفس و حقیقتها إلا الإلهیون من الرسل و الصوفیة [۳]

اصلا ما ممکن الوجودی نداریم و خالق و مخلوق یکی است

چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است!^[۴]

تعیّن بر دو وجه متصور است یا بر سبیل تقابل، و یا بر سبیل احاطه که از آن تعبیر به احاطه شمولی نیز می کنند، و امر امتیاز از این دو وجه بدر نیست... تعیّن واجب تعالی از قبیل قسم دوم است زیرا که در مقابل او چیزی نیست، و او در مقابل چیزی نیست تا تمیّز تقابلی داشته باشد... خلاصه مطلب این که... تعیّن و تمیّز متمیّز محیط و شامل به مادونش، چون تمیّز کل از آن حیث است که کل است... و نسبت حقیقة الحقایق با ماسوای مفروض چنین است.^[۵]

تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق توان گفت آب دریا و شکن های اوست که شکن ها [امواج] مظاهر آبد و جز آب نیستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است.^[۶]

شیطان مظهر اسم یا مضل است

هر یک از ممکنات، مظهر یک اسم از اسمای حقند، هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم “یا مضل” است!^[۷]

هرچه دیده می شود خداست و مخلوقات همه وهم است

آن چه دیده می شود همان حق است؛ و خلق، وهم و خیال می باشد.^[۸]



ممدّ الهمم صفحه ۲۳۷ :

خلاصه غرض این که نسبت خلق به حق از نسبت ظلّ به شخص لطیف تر و عالی تر و دقیق تر است زیرا که ظلّ چیزی است و شخص چیز دیگر، اما موج که خلق است عین همان حقیقت دریاست. زیرا حقیقت دریا آب است.

مقصود اثبات این نکته است که عالم همه خیال است. پس ما سوی الله ظلّ الله اند.»

هرکسی می تواند نبی بشود ولی شریعت ندارد

در “نبوت عامه” انباء و اخبار معارف الهیه است، یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می یابد، و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می کند و اطلاع می دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریحی ندارد، در لسان اهل ولایت به “نبوت عامه” و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می گردد.^[۹]

تمام افعال در عالم را خدا انجام میدهد!

«جهان هستی نیز مستقل از ذات حق نیست، و اصولاً اثنیّت و دوگانگی در این جا بیجاست، هر فعلی در عالم صورت می گیرد فاعلش اوست.» [۱۰]

رسیدن انسان به ولایت الهی و خلیة الهی تام

شأن همه موجودات این است که معلوم نفس انسانی گردند... و آمادگی برای انتقالات بیشتر و قوی تر و شدیدتر و سیر علمی بهتر پیدا می کند تا کم کم مفاتیح حقایق را به دست می آورد... پس چنین کسی خزانه علوم الهی و مظهر تام و کامل علم آدم الاسماء کلها می گردد و به مقام شامخ ولایت تکوینیه و خلیفة الهی می رسد... این سخنان برای کسانی که از حسیض طبع و حس بدر نرفتند، و از مرتبه وهم و مقام خیال قدم فراتر ننهاده اند، افسانه می نماید.» [۱۱]

عقل اول چیزی جز ذات خدا نیست!

در تعلیقات کشف المراد نیز وجود عقلی که در پندار فیلسوفان صادر شده و پدیدآمده از ذات احدیّت است، چیزی غیر از وجود خداوند دانسته نشده و در این باره آمده است:

وما قالوه من أنّ العقل یعقل ذاته... فلیس عقلاً مبائناً وموجوداً متمایزاً عن فاعله سبحانه. [۱۲]

پی نوشت ها:

[۱]. انه الحق "حسن زاده، حسن ۴۶ سال ۱۳۷۳

[۲] - فصوص الحکم، ۳۰، ۷۸؛ وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، حسن زاده، ۱۳۶۲ش، ۷۶، به نقل از ابن عربی؛ اسفار، ۸۸۰/۲

[۳] - فصوص الحکم، ۱۲۵؛ با شرح و ترجمه ممد الهمم، حسن زاده آملی، ۳۱۱

[۴]. حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ۱۰۷

[۵]. وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، "حسن زاده، حسن.

[۶]. حسن زاده، حسن رساله "انه الحق"، ۵۰ سال ۱۳۷۳

[۷]. انه الحق، "حسن زاده، حسن ۶۸، به نقل از رساله شعرانی.

[۸]. الحق هو المشهود، والخلق موهوم. شرح فصوص الحکم، ۷۱۵

[۹]. نور علی نور ... "حسن زاده، حسن ۹۶، ۱۳۷۶ ش.

[۱۰]-محسن غرویان؛ در محضر استاد، ۸

[۱۱]-حسن حسن زاده آملی؛ رساله انه الحق، ۱۰۱-۱۰۲

[۱۲]-حسن حسن زاده آملی؛ تعلیقات کشف المراد، ۵۰۷

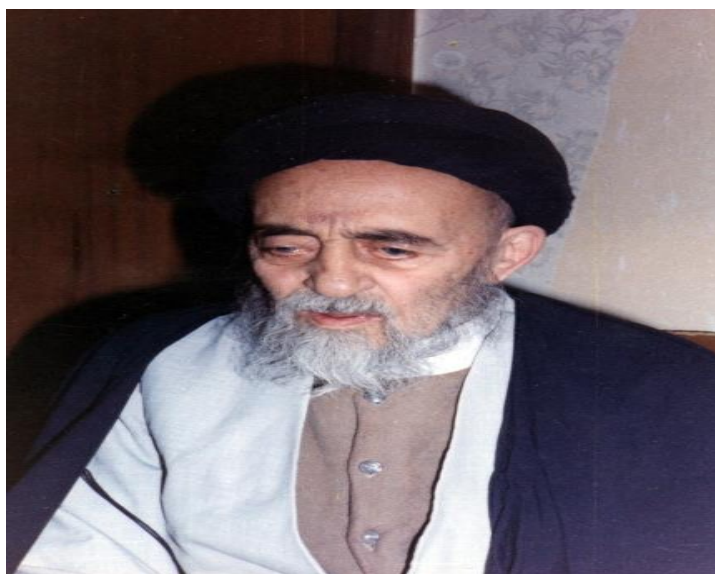
پنجشنبه نهم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

تصاویری از اولیای خدا

عبد عاصی : ممکن است بعضی از این تصاویر را برای اولین بار باشد که مشاهده می فرمایید .



سنگ مزار قدیمی آیت الله اخوند ملاحسینقلی همدانی (ره)



حضرت علامه ی عارف فیلسوف کبیر ایت الحق و العرفان سید محمد حسین طباطبائی (ره)

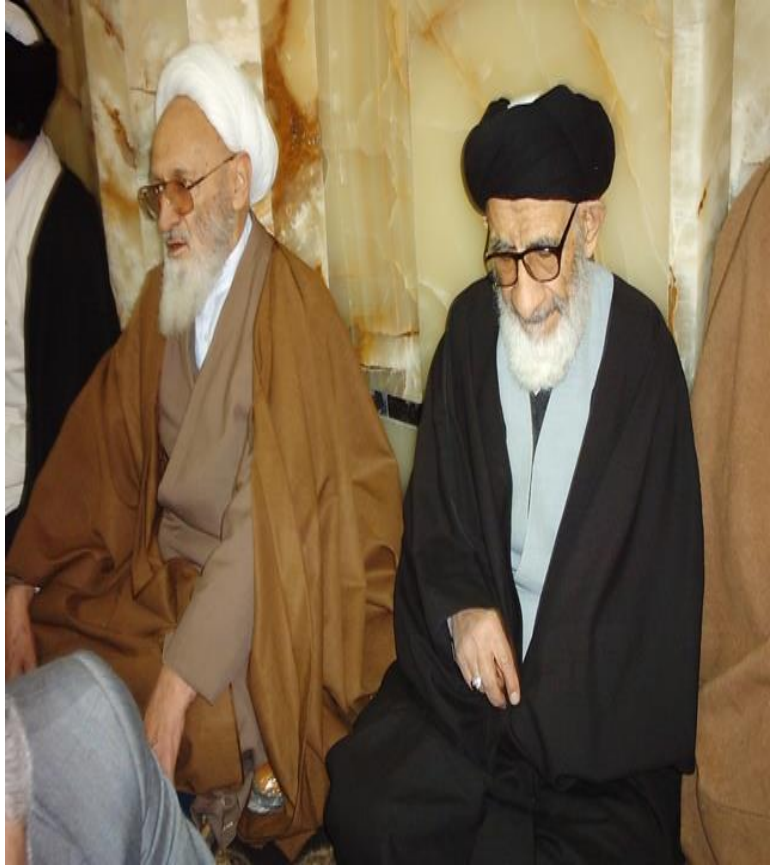


علامه ی عارف موحد کبیر سید محمدحسین حسینی طهرانی(ره) -مرحوم فلسفی(ره) و مرحوم
مجتهدی (ره)



سالک الی الله حضرت آیت الله محمد تقی بهجت (ره) و حضرت آیت الله شبیری زنجانی(سلمه الله)

سالک الی الله حضرت آیت الله سید عبدالکریم رضوی کشمیری(ره)



سالک الی الله آیت الله سید عبدالله جعفری (ره) و حضرت علامه ی سالک حسن زاده آملی (سلمه
الله)

دوشنبه ششم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

وحدت وجود در روایات (۱)

عبدعاصی : از امروز در وبلاگ بخشی را افتتاح کردیم با عنوان " اصل الهی وحدت الوجود "

ادعای جاهلانہ ی مخالفین توحید و اصل وحدت بر این است کہ مبانی این طریقه ی مبارکہ از اسلام نیست و یونانی است ! واقعاً انسان کہ هیچ حیوانات ہم هیچ نباتات ہم هیچ بلکہ جمادات

از این اباطیل به خنده می آیند . خوب وقتی سطح دانش و بینش پایین باشد افق های پایین هم رویت می شوند . اصل الهی "وحدت الوجود" با پیشینه ای به قدمت خود "الله" برگرفته از آیات و روایات شیعی است که بزرگان و اعظام مذهب حقه ی شیعه ی اثنی عشری (رضوان الله علیهم) با مجاهدتها و ریاضتها و ایثارهای بسیار - که به پیروی از اساتید و مرشدان اول این طریقت (علیهم السلام) داشته اند - حفظ و تبیین شده است .

وبلاگ طریق الی الله روزنه ای است به عالم وحدت در طریقت معرفت نفس که تابحال براین سعی داشته که مبانی و اصول حقیقت اصل الهی "وحدت الوجود" را در آیات قرآن و روایات اهل البیت علیهم السلام و فرمایشات علما و صلحا و اکابر شیعه برای دوستداران علم و معرفت به تماشا بگذارد . روایات زیر که به کوشش موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام تهیه شده بخش اول از این استنادات می باشد .

دوستان ! مومنین و مومنات ! محبین مرتضی علی ! ما ناگزیریم از حیات باطنی و معنوی در همین دنیای ناسوتی . پس باید به سمت "اصل وحدت" که هدف اصلی خلقت نشاتین است حرکت کنیم . حالا مخالفین خودشان را بکشند . ما ناگزیر از حرکت به سمت "الله" و "وحدت" هستیم . "توحید" و "وحدت" ما یکی است و ما معتقدیم که در حقیقت جز "الله" وجود و موجود نیست .

۱ . مَنْفَى عَنْهُ الْأَقْطَارُ مَبْعَدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ

هیچ گونه مرز و حدی در مورد او حتی قابل تصور نیست .

۲ . كُلٌّ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ إِلَى حَدٍّ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَلَا مُتَزَايِدٍ وَلَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهِّمٌ

هر محدودی، بالاخره در جایی تمام می‌شود، اما او نامحدود است، نه کم می‌شود نه زیاد می‌شود نه تقسیم می‌شود و نه حتی در لحاظ‌های ذهنی حد و مرزی دارد.

۳ . غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّى؛ لَمْ يَتَّنَاهُ إِلَى غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرَهُ لَا يَزِلُّ مَنْ فَهَمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَدًا وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ

هر گونه حد و مرزی که قابل تصور باشد در مورد او قابل تصور نیست

اگر قرار باشد موقعیت خاصی داشته باشد باید در غیر آن موقعیت، غیر او موجود باشد در حالیکه او نامحدود است؛ هر که این مطلب را بفهمد هیچگاه در معرفت انحراف پیدا نمی‌کند و این همان توحید ناب است.

۴ . لَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَ لَا نِهَآيَةٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ وَ لَا غَايَةٌ وَ لَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقِلُّهُ أَوْ تُهْوِيهِ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ وَ لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بِوَالِحٍ وَ لَا عَنْهَا بِخَارِجٍ

اصلاً در مورد او نمی‌توان تصور حد و انتها و تمام شدن و به آخر رسیدن را کرد؛ او درون هیچ‌کدام از اشیاء نیست تا به اندازه آن دربیاید یا روی اشیاء سوار نشده است تا در جهت خاصی حرکت کند؛ او در اشیاء داخل نشده است و از آنها نیز خارج نیست.

۵ . وَ لَمْ يَكُنْ لَنَا بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ مَا لَا نِهَآيَةَ لَهُ مَعْلُومًا مَعْقُولًا أَبَدِيًّا سَرْمَدِيًّا فَقَدْ تَبَّتْ فِي عَقُولِنَا أَنَّ مَا لَا يَتَّنَاهَى هُوَ الْقَدِيمُ الْأَزَلِيُّ

عقل ما با دیدن مخلوقات محدود، ما را وادار می‌کند خالق بی‌نهایت اما قابل ادراک را قبول کنیم که موجودی ابدی و دائمی است و عقل ما بما می‌گوید: فقط موجود بی‌نهایت است که می‌تواند آن خدای ازلی و ابدی باشد.

۶ . فَسُبْحَانَكَ مَلَأَتْ كُلُّ شَيْءٍ وَ بَايَنْتَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَنْتَ الَّذِي لَا يَفْقِدُكَ شَيْءٌ

خدایا تو که از هر عیب و نقصی منزهی، از سویی وجود تمام مخلوقات را پُر کرده‌ای و از سوی دیگر با تمام مخلوقات متفاوتی؛ فقط تو هستی که هیچ موجودی تو را گم نمی‌کند و از خود جدا نمی‌بیند

۷ . الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ

تمام ستایش‌ها متعلق به خدایی است که بوسیله خلق کردنش، خود را به مخلوقاتش نشان داد.

۸ . هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرٌ مُتَمَازٍ بِهَا وَلَا بَائِنٌ مِنْهَا، مُتَجَلِّ لَهَا بِاسْتِهْلالِ رُؤْيَةِ نَاءٍ لَهَا بِمَسَافَةِ قَرِيبٍ لَهَا بِمُدَانَاةٍ

او در تمام موجودات است اما نه به صورت ترکیب شده با آنها، و نه به صورت جدا شده از آنها، او در همه موجودات ظهور و تجلی دارد اما نه به صورت دیده شدن با چشم؛ او از همه موجودات دور است اما نه به صورت مسافت و مقدار و به همه موجودات نزدیک است اما نه به صورت چسبیدن.

۹ . دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ

او در تمام موجودات است اما نه مانند داخل شدن اشیاء در یکدیگر؛ از سوی دیگر، او خارج از تمام اشیاء است اما نه مانند جدا بودن اشیاء از یکدیگر

۱۰ . أَحَدِيُّ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ

آنچه در مورد خداوند قابل بیان است این است که او وجودی خالص، یکپارچه و نامحدود دارد که هیچ‌گونه حد و مرزی حتی در تصور، در او راه ندارد.

۱۱ . قَدْ كَانَ وَلَا خَلْقَ وَ هُوَ كَمَا كَانَ

ذات او قبل از تمام مخلوقات، وجود داشت و هیچ مخلوقی با او همراه نبود و الان نیز وجود دارد و هیچ مخلوقی با او همراه نیست.

۱۲ . حَدَّ الْأَشْيَاءِ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ

مقصود از «خلق کردن» این است که خداوند برای موجودات، حد و مرز تعیین فرمود.

۱۳ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَالَ وَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ سِوَاهُ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ؟! قُلْتُ وَ مَا هُوَ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ

حضرت صادق علیه السلام از راوی در مورد معنی «الله اکبر» پرسیدند، راوی پاسخ داد: یعنی خدا از هر چیزی بزرگتر است! حضرت فرمود: مگر در برابر خدا چیزی هم مطرح است تا قابل مقایسه باشد و خدا از آن بزرگتر باشد؟! راوی سوال کرد: پس چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود: الله اکبر یعنی خدا برتر از این است که قابل تصور و تبیین باشد.

۱۴ . قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَلَهُ إِنِّيَّةٌ وَ مَايَّةٌ قَالَ نَعَمْ لَا يُثْبِتُ الشَّيْءُ إِلَّا بِإِنِّيَّةٍ وَ مَايَّةٍ

آیا در مورد خداوند باید نسبت به بودن و چه بودنش فکر کنیم؟

آری؛ هر چیزی دارای وجود و چیستی است و فقط خداوند است که چگونگی وجودی ندارد.

۱۵ . مَا هُوَ قَالَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي إِلَى إِثْبَاتِ مَعْنَى وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَ لَا صُورَةٌ

خدا چیست؟ خدا یک موجود است؛ اما منظور از «موجود»، فقط اصل وجود داشتن است نه حالت و کیفیت و حد و قالب وجود داشتن.

۱۶ . مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ وَ تَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَهُ صِفَةً لَا بَيْنُونَهُ عَزْلَةً

شناخت خداوند به درک یگانگی اوست و درک یگانگی او به درک چگونگی تفاوت او با مخلوقاتش است و در این چگونگی تفاوت باید بر تفاوت خصوصیات او با مخلوقاتش توجه کرد. نه اینکه از اصل وجود او را متفاوت با مخلوقاتش دانست و او را از موجودات جدا کرد.

۱۷ . إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ كَذَلِكَ هُوَ الْيَوْمَ وَ كَذَلِكَ لَا يَزَالُ أَبَدًا

خداوند وجود داشت و هیچ چیزی جز او نبود و امروز نیز همینطور است و تا ابد نیز همین گونه خواهد بود.

۱۸ . لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَشْغَلُ بِهِ مَكَانٌ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ

هیچ جایی نیست که خدا در آن نباشد؛ همچنین هیچ جایی توانایی ندارد خدا را در خود جا دهد؛ در عین اینکه نزدیک است دور است و در عین اینکه دور است نزدیک است.

۱۹ . سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَ قَرَبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعْدَهُ عَنُ شَيْءٍ مِّنْ خَلْقِهِ وَ لَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ

او برترین موجود قابل تصور است و از سوی دیگر نزدیک ترین موجود قابل تصور؛ نه برتری او سبب دوری اش از مخلوقاتش شده است و نه نزدیک بودنش سبب هم مکانی با آنها شده است.

۲۰ . قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ الظُّلَالُ قَالَ أَلَمْ تَرَ إِذَا ظَلَّلَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ

حضرت فرموده بودند که خداوند ارواح را قبل از اینکه به این دنبال بیایند به صورت «ظلال» قرار داد و با آنها گفتگو کرد) از حضرت سوال کردم مقصود شما از «ظلال» چیست؟ فرمود: مانند سایه آفتاب که نه می توانی به آن «چیز» بگویی و نه می توانی «هیچ چیز» بگویی.

منابع :

[۱] کافی ج ۱ ص ۱۱۲

[۲] علل الشرایع ج ۱ ص ۱۱۹

- [٣] كافي ج ١ ص ١١٣
- [٤] نهج البلاغه صبحي صالح ص ٢٧٤
- [٥] بحار الانوار ج ٩٠ ص ٩١
- [٦] بحار الانوار، ج ٢٥ ص ٢٨
- [٧] نهج البلاغه صبحي صالح، ص ١٥٥
- [٨] توحيد صدوق، ص ٤٥
- [٩] محاسن برقي، ج ١ ص ٢٤٠
- [١٠] محاسن ج ١ ص ٢٤١
- [١١] كافي ج ١ ص ٨٥
- [١٢] كافي ج ١ ص ٨٠
- [١٣] احتجاج، ٢٩٩
- [١٤] توحيد صدوق، ص ١٤١
- [١٥] اصول كافي، ج ١ ص ١٢٥
- [١٦] نهج البلاغه، خطبه ٤٩
- [١٧] بصائر الدرجات، ج ١ ص ٨١
- [١٨] توحيد صدوق، ص ٨٣

[۱۹] احتجاج ج ۲ ص ۴۰۷

[۲۰] کافی ج ۱ ص ۱۳۴

شنبه چهارم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

"سرنوشت انسان" سلسله مباحث حجت الاسلام عالی در برنامه

سمت خدا

عبدعاصی : برای اهل سلوک شایسته نیست که بدون بررسی روایات اهل البیت علیهم السلام و دقت در سیره ی اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی ایشان سیری داشته باشند که بی شک کسی که از حیات ظاهری آل الله علیهم السلام خیر نداشته باشد از صاحب خیر هم خبری به او نخواهد رسید . لذا مناسب است تا دوستان علم و معرفت حتماً یکبار مجلدات اصول کافی را مطالعه کنند . همینطور جهت اعمال عبادی مناسب نیست که اهل معرفت اقبال الاعمال سیدبن طاوس (ره) را نداشته باشند . آیت الله بهجت (ره) می فرمودند : بزرگان معرفت (ظاهراً منظورشان آخوند ملاحسینقلی همدانی(ره) بوده است) کسانی که کتاب اقبال را نداشتند راه نمی دادند . همینطور مفتاح الفلاح شیخ بهایی (ره) و المراقبات آیت الله ملکی تبریزی (ره) و مفاتیح الجنان آیت الله قمی(ره) که همه جا در دسترس هست اما خوانده نمی شود !

مدتی پیش چند جلد کتاب خوب دیدم که مناسب دیدم به رفقا معرفی کنم . ماجرای سرنوشت انسان بعد از خلع لباس دنیوی همیشه مساله ای بوده است که با ابهام - ترس و جذابیت همراه بوده است . حجت الاسلام مسعود عالی در برنامه ی سمت خدا در این باره جلساتی داشتند که ان جلسات به چند جلد کتاب مفید تبدیل شده است . عناوین این کتابها به ترتیب اینگونه است:



سرنوشت انسان ۱ (از احتضار تا عالم قبر) - (سرنوشت انسان ۲ (رجعت - برزخ و نفخه ی
صور) - (سرنوشت انسان ۳ (قیامت و حشر) - (سرنوشت انسان ۴ (شفاعت و صراط) -
سرنوشت انسان ۵ (بهشت و جهنم)

این مجموعه حاوی آیات و روایات و بیانی روان است که برای تذکر و کسب علم و معرفت بسیار
پرفایده هستند . این مجموعه را انتشارات عطش منتشر کرده است .

جمعه سوم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

خطبه البیان مولا امیرالمومنین علی علیه السلام

عبدعاصی : شاعری فرموده :

ما پیرو پیریم و مریدان خرابات هم خادم میخانه و دربان خرابات

ای پیر خراباتی وای مست مناجات پر کن قدح خالی مستان خرابات

این معجزه عشق بود یا کرم پیر خورشید درخشد به شبستان خرابات

کیفیت صد نغمه درین باغ دویده هر برگ گل و سبزه ثنا خوان خرابات

عشق است و وفاداری و عیاری و مردی تک مصرعی زیبا ز دیوان خرابات

چون شمع بسوزیم به ذوق شب مستان نوریم و سروریم و چراغان خرابات

سرمیدهم و پا نکشم از صف رندان درمکتب عشقیم سبق خوان خرابات

ما طالب یاریم نه طلبکار زر و زور سلطان جهانند گدایان خرابات

پیمان شکنان را بشکن پا و سر و دست پیمانه نگهدار به پیمان خرابات



در ایام زادروز سید الاوصیاء و سید الاولیاء مولی الموالی امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات
الله و سلامه علیه مناسب دیدم تا فرازهایی از خطبه البیان مولا را با هم بخوانیم و در این دریای
عمیق سفری داشته باشیم .

هدف از این مطلب ترغیب به غلو نیست . واقعیت و حقیقتی است که از مصدر اصلی مقام عظمای
ولایت کلیه الهیه صادر شده است . بسیاری از افراد بعلت عبارات سنگین و روال متفاوتی که با
سایر خطبه ها داشته در آن تشکیک یا مردود دانسته اند اما پر واضح است که این الفاظ و
جملات جز از زبان ولی خدا و خلیفه ی خدا و کلام الله الناطق شنیده نخواهد شد و در واقع این
خطبه یکی از معجزات باهره ی امیرالمومنین علی (علیه السلام) است . خطبة البیان را مولایمان

علی (علیه السلام) در واپسین روزهای عمر مبارک خود در بصره و یا به نقل دیگر در کوفه برای مردم ایراد فرمودند که به گفته برخی آخرین خطبه حضرت هم بوده است .

دلیل نامگذاری آن به این سبب است : در کتاب شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم تالیف مرحوم استاد سید جلال آشتیانی(ره) آمده که : کلماتی که از حضرت امیر (علیه السلام) بطور تفصیل وارد شده است در سه خطبه است که خطبه بیان و خطبه تطنجیه و خطبه افتخار باشد . این خطبه را مولانا حافظ رجب برسی حلی انارالله برهانه در کتاب خود (مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمومنین) آورده است . ..ما فوق مراتبی که در این خطبه و امثال آن ذکر شده است برای مقام ولایت ثابت کرده ایم و کسی که ما را رمی بر غلو نماید ما او را تحمیق می کنیم : چه داند آنکه اشتر می چراند اطلاع از کیفیت سریان ولایت علی (علیه السلام) در عوالم وجودی ، از غامض ترین مسائل عرفان و فن ربوبی است

رفقا را ارجاع می دهم به عبارت دعای هر روز ماه شریف رجب که توقیع مهدوی(عجل الله فرجه) است که فرمودند : اللهم انی استلک به معانی جمیع ما یدعو به ولایة امرک ...فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکاناً لتوحیدک و آیاتک ... لافرق بینک و بینهم الا انهم عبادک ... که دلالت صریح دارد بر اینکه ائمه اطهار (علیهم السلام) بواسطه ی واجد بودن مقام وساطت در فیض جمیع مراتب وجودی را واجدند و معیت وجودی با جمیع حقایق دارند و مراتب سماوات ارواح و اراضی اشباح ، مملو از ظهور وجودی و تجلی نوری ائمه هدی (علیهم السلام) است . حضرت صادق (علیه السلام) بنا به نقل کافی فرموده اند : نحن صنایع الله و الناس بعد صنایع لنا . بعضی از بزرگان این نظر را دارند که این بیانات در حالت خاصی بروز کرده و در حالت عادی نبوده است . در صورتی که امام معصوم (سلام الله علیه) خواب و بیداری یا محو و صحو و محق و طمس ندارد که تبدل و تردد مقامات داشته باشد . ذات ولی اکبر (علیه السلام) از ابتدا یکی است . اولیت و آخریت او یکی است و تغییر حال ندارد .

به هر حال خطبة البيان را به جهت شناخت بیشتر از حقيقت ولايت كلييه آوردم تا خوانندگان محترم بخوانند و تفكر بيشتري در مقام ولايت بفرمايند . قابل ذكر است كه براي اطلاعات بيشتري مي توانيد به كتاب شرح خطبة البيان اثر علامه دهدار شيرازي (ره) مراجعه نماييد . متن ترجمه و شرح علامه دهدار در اين كتاب آمده است . جملاتي از عبارات مست كننده و موج در موج مولا را در **درباي وحدت** مي خوانيم . اما يك سؤال : اگر علي (عليه السلام) اينگونه است كه خود مي فرمايد پس ما كدام علي را شناخته ايم ؟

اي كه گفتي فمن يميت يرني ' جان فدای کلام دلجویت

يك مطلب يا يك شوخي يا يك حقيقت يا هر چيزي كه اسمش را مي گذاريد : در اين جور موارد (متون)جاي هر ضميري مي شود ضمير ديگر را هم گذاشت (انا - انت يا هو) . معني اصل وحدت الوجود و الموجود وقتي بر اساس حقيقت الوجود حرف مي زنيم همين است . يا علي مددی

// بسم الله الرحمن الرحيم //

قال الامام المتحقق في مشاهدة الذات البحت المحقق و الوجود المطلق، ابوالوقت و الحال بالسابق و الامال، مقدم الال حجة الله تعالى علي العالمين امير المومنين و امام العارفين الموحدين خاتم النبيين صلى الله عليه و آله ليت نبى غالب امام الثقلين زوج البتول ابوالحسنين ابوتراب الحيدر علي بن ابيطالب حاكيا عن تحققه بالاسماء الحسنی.

و قال عليه السلام: **انا** الذي عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمد (صلى الله عليه و آله) غيري و **انا** بكل شيء عليم.

انا الذى قال خير رسول الله: ((انا مدينة العلم و على بابها .)) انا ذوالقرنين المذكور فى الصحف
الاولى . انا الحجر المكرم التى يتفجر منه اثنتا عشرة عينا . انا الذى عندى خاتم سليمان . انا اللوح
المحفوظ . انا مقلب القلوب و الابصار (ان الينا اياهم ثم ان علينا حسابهم)

انا الذى عنده علم الكتاب على ما كان و مايكون .



انا آدم الاول، انا نوح الاول. انا ابراهيم الخليل حين التقى فى النار. انا موسى مونس المؤمنين.

انا مفجر العيون، انا المطرد الانهار. انا داحى الارضين، انا سماك السموات. انا الذى عندى فصل
الخطاب، انا قسيم الجنة و النار. انا ترجمان وحى الله ، انا معصوم من عندالله . انا حجة الله على من
فى السموات و على من فى الارضين . انا خازن علم الله ، انا قائم بالقسط . انا دابه الارض . انا
الرجفة و انا الرادفه. انا الصحيحه بالحق يوم الخروج الذى لا يكتم عنه . انا الساعه التى اعتدا لمن
كذب بها سعيرا. انا (ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين).

انا اسماء الله الحسنى التى امر الله ان يدعى بها. انا هادم القصور.

انا مخرج المومنين من القبور



انا الذى عندى الف كتاب من كتب الانبياء. انا المتكلم بكل لغة فى الدنيا . انا صاحب نوح و منجيه ، انا صاحب ايوب المبتلى و منجيه و شافيه ، انا صاحب يونس و منجيه. انا اقامت السموات السبع بنور ربي و قدرته الكامله . انا عصاء الكليم و به آخذ بناصيه الخلق اجمعين.

انا الذى نظرت فى عالم الملكوت فلم نجد غيرى

انا الذى احصى هذا الخلق و ان كثروا حتى اردهم الى الله . انا ولى الله فى الارض و المفوض اليه امره و [حاكم] فى عباده .

انا الذى دعوت السموات السبع بما فيهن فاجابونى فامرتهن فينتصبون لامرى .

انا الذى بعثت النبيين و المرسلين. انا الذى دعوت الشمس و القمر فاجابونى . انا فطرت العالمين .



انا امر الله و الروح . انا الذى ارسيت الجبال و بسطت الارضين ، انا مخرج العيون و منبت الزروع و مغرس الشجار و مخرج الثمار . انا الذى اقدر اقواتها و منزل المطر و مسمع الرعد و مسرق البرق . انا مضيئى الشمس و مطلع القمر و منشىء النجوم ، انا منشىء جوارى الفلك فى البحور .

انا الذى اقوم الساعة، انا الذى ان امت و ان قتلتم فلم اقتل . انا الذى اعلم ما يحدث آنا بعد آن و ساعة بعد ساعة ، انا الذى اعلم خطرات القلوب و لمح العيون((و ما تخفى الصدور.))

انا صلوة المومنين و زكوتهم و حجهم و جهادهم .

انا صاحب الكواكب و مزيل الدول ، انا الذى هو صاحب الزلازل و الرجفة، انا صاحب المنايا و صاحب البلايا و يا فصل الخطاب . انا صاحب ارم ذات العماد، التى لم يخلق مثلها فى البلاد و نازلها بما فيها و انا المنفق الباذل بما فيها . انا الذى اهلكت الجبارين و الفراعنه المتقدمين بسيفى ذى الفقار.

انا الذى حملت النوح فى السفينه التى عملها، انا الذى انجيت ابراهيم من ناز نمرود و مونسه، و انا مونس يوسف الصديق فى الجب و مخرجه، انا صاحب موسى و الخضر و معلمها.

انا منشأ الملكوت فى الكون

انا البارىء، انا المصور فى الارحام . انا الذى قرر الله اطاعنى فى الظلمة .

انا الذى اقامنى الله و الخلق فى الظلمه فدعا الى طاعنى فلما ظهرت انكر و امره ثم قال الله تعالى: (فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به . انا الذى كسوت العظام لحما، ثم انشاته بقدره الله . انا الذى هو حامل عرش الله مع الابرار من ولدى و حامل العلم ، انا الذى اعلم بتاويل القرآن و الكتب السالفة، انا المرسوخ فى العلم.

انا وجه الله فى السموات و الارضين ، كمال قال الله: (كل شىء هالك الا وجهه) . انا صالح الجبت و الطاغوت و محرقهما . انا الذى خدمنى جبرئيل و ميكائيل، انا الذى ردت على الشمس مرتين ، انا الذى خص الله جبرئيل و ميكائيل بالطاعة لى . انا اسم من اسماء الله الحسنى و هو الاعظم الاعلى.

انا صاحب الطور و انا صاحب الكتاب المسطور و انا بيت الله المعمور و انا الحرث و النسل و انا الذى فرض الله طاعنى على كل قلب ذى روح متنفس من خلق الله . انا الذى اظهرنى الله على

الدين، أنا منتقم من الظالمين، أنا الذى ارى دعوة الامم كلها، أنا الذى ارد المنافقين عن حوض رسول الله.

انا آيات الله و امين الله، انا احىي و اميت انا الخلق و ارزق، انا السميع انا العليم انا البصير انا الذى اجود السموات السبع و الارضين السبع فى طرفة عين، انا الاول و انا الثانى

أنا صاحب الناقة التى اخرجها الله لنبيه صالح . أنا الذى انفخ (فى الناكور فذلك يومئذ يوم عسير على الكافرين غير يسير .) أنا الاسم الاعظم و هو (كهيعص .) أنا المتكلم على لسان عيسى (فى المهد صبيا) أنا يوسف الصديق أنا المتقلب فى الصور

انا الاخرة و الاولى، انا ابدى و اعيد، انا فرع من فروع الزيتون و قنديل من قناديل النبوة . انا مظهر كيف الاشياء .

أنا الذى ارى اعمال العباد لا يعزب عنى شىء فى الارض و لافى السماء . أنا مصباح الهدى أنا مشكوة الذى فيها نور المصطفى أنا الذى ليس عمل عامل الا به معرفتى . أنا خازن السموات و خازن الارض أنا قائم بالقس . أنا عالم بتغير الزمان و حدثانه، أنا الذى اعلم عدد النمل و وزنها و خفتها و مقدار الجبال و وزنها و عدد قطرات الامطار . أنا آية الكبرى التى اراها الله فرعون و عصى . أنا المذكور فى سالف الزمان و خارج و ظاهر فى آخر الزمان . أنا قاصم فراغنة الاولين و مخرجهم و معذبهم فى الاخرين . أنا معذب الجبت و الطاغوت و محرقهم و معذبهم يعوث و يعوق و نسرا .

انا متكلم بسبعين لسانا و مفتى كل شيء على سبعين وجها . انا الذى اعلم ما يحدث فى الليل و النهار امرا بعد امر و شيئا بعد شيء الى يوم القيمة . انا الذى عندى اثنان و سبعون اسما من اسماء العظام .

انا الكعبة و البيت الحرام و البيت العتيق . انا الذى يملكنى الله شرق الارض و غربها فى طرفه عين و لمح البصر . انا محمد المصطفى، انا على المرتضى كما قال النبى صلى الله عليه و آله: ((على ظهر منى)) انا الممدوح بروح القدس، انا المعنى الذى لا يقع عليه اسم ولا شبه . انا اظهر الاشياء الوجودية كيف اشاء، انا باب حطهم التى يدخلون فيها

عبد عاصى : كور باد چشمى كه نمى تواند فضائل على را ببيند ... كر باد گوشى كه نمى تواند فضائل على را بشنود ... شكسته باد پايى كه راه به ايوان نجف و وادى السلام على (ظاهراً و باطناً) نمى برد ... بريده باد زباني كه نمى تواند فضائل على را بگويد

غير از على و اولاد على و اصحاب على و شيعه على و محب على همه كافرند

پنجشنبه دوم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصى

پرسش و پاسخ از مرحوم علامه طباطبائي (ره) - خداشناسى و توحيد

عبد عاصى : انشاءالله در اول همه ي سلسله پرسش و پاسخها از مرحوم علامه طباطبائي(ره) اين غزل نورانى را زمزمه خواهيم كرد:

مهر خوبان دل و دين از همه بى پروا برد رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زيبا برد

تو مپندار كه مجنون سر خود مجنون گشت از سمك تا به سهايش كشش ليلي برد

من به سرچشمه ي خورشيد نه خود بردم راه ذره اى بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی سروپایم که به سیل افتادم
او که می رفت مرا هم به لب دریا برد

جام صهبا ز کجا بود مگر دست که بود
که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد

خودت آموختی ام مهر و خوت سوختی ام
با برافروخته رویی که قرار از ما برد

همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد

همه دل باخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد



اهمیت خداشناسی

سؤال : زیربنای دین چیست ؟

جواب : تمام امور مربوط به شرع همه فرع توحیدند . توحید است که نبوت می خواهد و توحید است که معاد می طلبد .

سؤال : معنای این روایت چیست که می فرماید : « اذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا و لا تفكروا في ذات الله و تكلموا دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش (مشابه : بحارالانوار ج ۳ ص ۲۵۹ روایت ۶ و ص ۲۶۲ روایت ۱۵ و ص ۲۶۵ روایت ۲۶ »)

هرگاه سخن به خدا رسید لب فروبندید و در ذات خدا نیندیشید و پیرامون زیر عرش سخن گوئید و درباره ی بالای عرش سخن نگویید .

جواب : بیان معارف توسط ائمه عليهم السلام در توحید و معارف در حد اعلی است . و این امیرالمومنین علیه السلام است که از متن ذات و توحید سخن می گوید که در کلام اوحدی از مردم نیست . بنابراین نهی از تکلم در ذات در این روایت متوجه کسانی است که نمی توانند ذات را کما هو حقه توصیف نمایند و توصیف آنها تشبیه و کفر است . بر این پایه اشکال متوجه مستمعین هم نیست زیرا پای منبر حضرت امیر سلام الله علیه به هنگام خطبه و بیان معارف الهی افراد مختلف بوده اند . و نهی و اشکال فقط متوجه گویندگان غیر لایق است . خداوند متعال می فرماید :

" سبحان الله عما يصفون . الا عبادة الله المخلصين / صفات ۱۵۹ و ۱۶۰ "

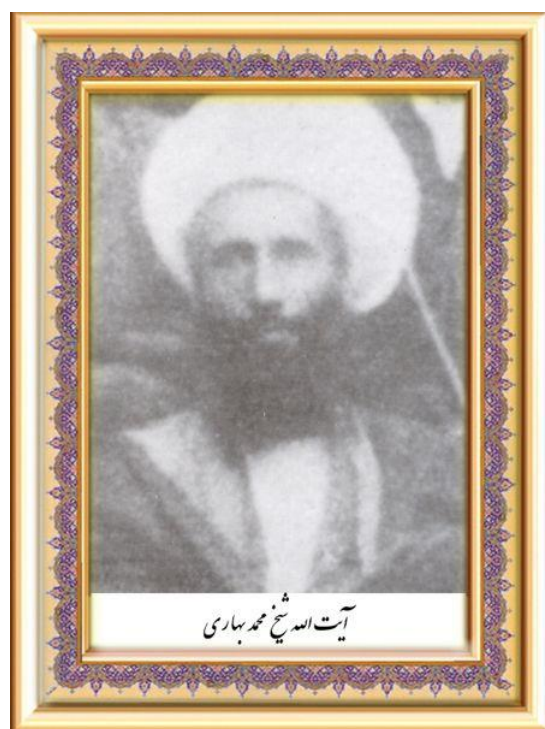
منزه است خداوند از آنچه آنان توصیف می کنند مگر بندگان پاک [به تمام وجود] خدا .

پنجشنبه دوم خرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

نامه ای منتشر نشده از مرحوم آیت الله بهاری (۲)

عبدعاصی : امیدوارم که مطلب نامه ای منتشر نشده از مرحوم آیت الله بهاری (۱) را با دقت خوانده باشید و لذت آن را برده باشید .

این نامه ای هم که امروز با هم می خوانیم تا بحال منتشر نشده و به حساب اینکفر فرمایشات یک ولیّ خدا و یک عارف کامل است حائز اهمیّت فراوان می باشد . لذا خوب است دوستداران معرفت بادقّت بیشتری مطالعه بفرمایند . این نوشته ی شریف اثر طبع لطیف عارف کامل و موحد عظیم الشان مرحوم آیت الله حاج شیخ محمّد بهاری همدانی (ره) است که به یادگار مانده است .



اصل این متن به زبان عربی بوده است ولی جهت سهولت ، ترجمه اش را قرار دادم . خدا می داند که این نامه چقدر ارزشمند و حاوی نکات بسیار دقیق و ظریف در عرفان عملی است و نباید به سهل و روان بودنش نگاه کرد . خدا می داند که همین خواندن بادقّتش چه تأثیر شگفتی دارد به جهت آنکه از لسان و جان یک عارف حقیقی برخواسته . نامه حاوی دستورالعملهایی است که هر کس بر حسب توانش می تواند انجام بدهد . این نامه تا آنجا که بدست آمده ترجمه شده است و معلوم نیست تا همین جا بوده یا دنباله داشته است امّا همین چند سطر ، غوغایی از کرامات و اشارات است . حیف که اهلش نیستیم و ای کاش که اهلش بشویم . بحق محمّد و آل محمّد . انشاءالله .

به نام خداوند بخشاینده ی بخشایشگر

سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است . درود و سلام بر محمد و خاندان پاک و پاکیزه اش و لعنت و نفرین خداوند بر تمامی دشمنان ایشان ، تا روز قیامت .

و بعد ؛ بدان ای برادر عزیزتر ، بزرگوارتر و گرمی تر ! همانا برای طالب قرب الهی جلّ جلاله گریزی نیست از مسائلی که تمییز اسباب قرب از اسباب را بداند . تا این که بصیر در تحصیل مقرب و فرار از آن بعید شود .

از آن جایی که جای تفصیل گفتار کم است ، پس به نحو اختصار و اجمال می گوئیم که شما ناچارید از مراعات اموری چند :

اوّل : و آن امر اهمیت دار تر است که مقربون به چیزی افضل و اعلی از آن به تقرب نرسیدند بلکه حضرت خضر نرسید و به این مرتبه اش مگر به این و بلکه قوام تحصیل الفت و محبت به این بنا شده است و آن ترک مخالفت و معصیت است . چون مخالفت اشکالی در آن نیست که آن از اسباب بُعد و نفرت است و آن قدر بدیهی است که احتیاج به بیان و استشهاد ندارد .

کسی بگوید ممکن است مخالفت با محبت جمع شود . نظر به تمثیل معروف که در مریضی که صحت خود را دوست دارد ، اشکالی نیست ، گاهی با این حال بعضی از اشیا ضرر دارد به خاطر عوارض خارجی . همانند اینکه از غلبه ی شهوت اگر استفاده کند ، زیاده روی در کلام کرده و به تأمل آنچه گفته شد ، خرابی اش ظاهر می شود . لذا عقلا و صاحبان نفوس کامله از چیزی که احتمال ضرر در آن می دادند ، نهایت احتراز و دوری می کردند . به هر حال مریض تا پرهیز نکند ، قطعاً از مرض صحت نمی یابد اگر چه دواهای نافع بخورد و دکترش در غایت مهارت باشد . و گاهی نفس به پرهیز از مرض خلاص یابد ، اگر چه دواهی نخورد ! لذا امام علیه السلام فرمود : « پرهیز سرّ هر مداوا و دواهی است » .

انصاف این است که قبیح ترین چیزها برای بنده ی ذلیل ، شکستن پرده ی حیا در جایگاه مقدّس سیّد و مولایی است که بزرگی او برتر است ، و پرده ی تجرّی و جفا را بدرّد ، با آن که خدا جلّ شأنه به او مشغول است . چه قدر شنیع و هلاکت وار است که نفس خود را در زمره ی هالکین قرار داده و از طرف خدای جبار آسمان ها و زمین ها مستحق مجازات شود ، و حال معتقد است که از محبّین و مقربین است !



دوّم : اشتغال به طاعات است ، هر طاعتی که باشد . از ذکر یا فکر یا غیر این ها . از عبادات ظاهری که فقها رضوان الله علیهم آن را در کتب خویش بیان و معنون داشته اند . مخصوصاً کتاب « مفتاح الفلاح » نوشته شیخ بهایی علیه الرحمه ، و لکن با دو شرط : اوّل حضور و دوّم مداومت و منقطع نکردن آنها . اما بیان کیفیت حضور و درجات آن به جایی وسیع تر از این مقاله می باشد تا توضیح داده شود . آری ، خوب است به خاطر تأثیر بیشتر در احیاء قلب ، به ترجیح بعضی عبادات بر بعضی دیگر اشاره کرد . پس ترجیح به حسب ترتیب چنین است ،

۱ . سجده ی طولانی در هر وقتی از شب که باشد با حالتی از چسبیدن بدن به زمین (کنایه از تواضع) . ذکر آن ذکر معروف « سبحان ربّی الاعلی و بحمده » است و عدد خاصی برای این ذکر

در اخبار دیده نشده ، ولکن عدد کثیر باشد . به طوری که سجده طول بکشد و از طولانی شدنش بدن خسته شود ، البته به شرط حضور و مداومت .

۲ . استغفار در دو طرف روز (اوّل روز و آخر روز) بلکه در دو طرف شب (اوّل شب و آخر شب) مخصوصاً استغفارات مخصوصه ای که از ائمه روایت شده است .

۳ . در جمیع اوقات مداومت به ذکر و لکن برای (سالک) مبتدی استغفار و (سالک) متوسط قول خداوند « لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین » (ذکر یونسیه) و برای غیر این دو دسته کلمه ی توحید « لا اله الا الله » .

۴ . مداومت بر طهارت در شب و روز و آن را چهار مرتبه است :

اوّل : تطهیر ظاهر از آخبات (پلیدی ها و ناپاکی ها) و احداث (حدث اصغر که همان باطل کننده ی وضو می باشد و حدث اکبر مانند احتلام و خروج منی که سبب غسل می شود) و فضولات (آنچه از منافذ بدن خارج می شود) .

دوّم : تطهیر جوارح از جرائم و معاصی و سیئات .

سوّم : تطهیر قلب از وساوس اخلاقی و ذمائم مهلکات .

چهارم : تطهیر سرّ ماسوی الله از مخلوقات .

۵ . قرائت سوره ی قدر « انا انزلناه ... » در شب و عصر جمعه .

۶ . اهتمام بر تکرار فکر که ضرورت اقتضا می کند . تا شخص فکور نباشد ، چیزی از دین و دنیا اصلاح نمی گردد .

اما در چه کار و در چه چیزی تفکر باید کرد؟ اگر فکر جامد بود، چه چیزی می تواند او را جاری و ساری کند؟ این بحث برای توضیح نیاز به جایی دیگر دارد. غرض اختصار است، آری، فکر به وسیله کثرت ذکر و ملازمت و آموختگی اسباب آن، به جنبش و جوشش و به حرکت می افتد.

سوم: مراقبه به معنی این که آنی از آنات از چیزی که در جایگاه مقدس حضور دائمی جلّ جلاله می باشد، غافل نباشد. باید به غفلت ملازم نبوده و به حضور حق مشغول باشد. پس اگر تو او را نمی بینی، او که بزرگیش بالاتر است، تو را می بیند. پس سزاوار است در تحصیل این مقام اتم و رکن بزرگ تر که هر که این راه را سلوک کند، به مراتب عالیه و مقامات رفیعه می رسد. به کلمات سرور مراقبین و تاج عارفین و موحدین، آقا و مولای ما، علی بن طاووس رضوان الله علیه مراجعه کند که او بعد از ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم، مؤسس این بنیان و برافراشته کننده ی این ارکان (سلوک) می باشد که خدا او را از اسلام و مسلمین پاداش خیر دهد.

چهارم: حزن دائم، زیرا که آن ریسمانی که بین تو و بین خداوند جلّ شأنه متصل می شود. این حزن یا از ترس خدای تعالی است، اگر از صالحین به شمار آیی، و یا به خاطر شوق به خداست، اگر از محبین باشی.

هر گاه حزن از قلب تو خارج شود، قلب تو غفلت کار گردد. پس بدان که رشته ی حزن از قلب پاره شده است. پس آن گاه بر مملکت قلب تو شیاطین مسلط می شوند و هر کاری که بخواهند و هر حکمی که اراده کنند، در قلبت انجام دهند.

چهارشنبه یکم خرداد ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

رساله حقیقة الحقائق اثر شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی - بخش دوم

عبد عاصی : در ادامه بخش اول این مطلب که رساله ی حقیقه الحقایق جناب شیخ اکبر (ره) می باشد جناب شیخ به بحث تجلیات و انسان کامل پرداخته است . نوشتار زیر یکی از رساترین و شیواترین گفتارهای عرفانی است که می شود هم با دید نظری نگاه کرد و هم با دید اشراقی .

معرفت بر دو نوع است :

معرفت به حسب عقل ، یعنی به طریق استدلال عقل به ایات کبری و علامات صغری . چنانچه می فرماید : « او لم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض » (اعراف/۱۸۵)

و معرفت حق به حق . و این قسم معرفت ممکن نیست الا به شهود صرف و تجلی محض .

و معرفت حق بر دو قسم است : معرفت کسبی و معرفت بدیهی که احتیاجش به کسب نیست .

و نزد بعضی همه معرفتها کسبی است ، و نزد محققان بعضی کسبی و بعضی بدیهی است . هرگاه که عارف واصل شود به حق ، نه به استدلال عقل ، ان زمان واصل باشد . چنانچه فرموده ی نبی است علیه السلام : « عرفت ربّی برّبی »

و نزد عقلا معرفت حق کسبی است چرا که عاقل به حسب عقل نظر در اثر می کند ، پس می شناسد مؤثر را به آثار ، و قدم او به حدود محدثات ، و خلق او به مخلوقات ؛ اگر شناسد معروف حقیقی را به او ، عارف کامل باشد ، و اگر به اثرش بشناسد نه عارف محقق باشد ، بلکه عاقل مستدل باشد .

هر چه هست از اشیاء ، دلیل است بر معرفت حق . و این معرفت در حق است نه از چیزی خارج از او ؛ چرا که ذات او شناخته می شود به صفات او ، و ذات او از آن رو که ذات است شناخته نمی شود ؛ چرا که آن زمان اعتبار صفت نیست و مفروض آن است که ذات به صفات شناخته می شود .

پس اگر عارفی ، حق را به حق بشناس نه به خلق ، چنانچه عاقل ؛ چه وجود او منبسط است بر اعیان موجودات ، و موجود در ممکنات ظاهره حق است . پس بنگر در موجودات ، و مظاهر بین ، و روشن شناس . چرا که عالم آینه ای است که ظاهر شده است حق در آن . و عالم عبارت است از آیات الله ، و شناخته نشود حق الا به آیات و آیات شناخته نشود الا به احاطه ی تامه ، و احاطه ی تامه نه ممکن است . پس معرفت حق نه ممکن باشد . حاصل این که حق را باید به حق شناخت .

اما هر آیتی را در وجود علمی لازم است . یعنی هر ایتی دلیلی است بر ذات حق که از آن دلیل حاصل می شود علم به او . و آیات کثیر است و دلایل کثیر . پس علوم غیر متناهی باشد . پس معرفت نیز چنین باشد ، یعنی متناهی نبود . فهم کن این معنی که مطلع شود بر سرّی بزرگ در تحقیق صفات حق .

و معرفت ذات به آنچه ذات مقدّس را شناخته نمی شود الا به صفات علیه ، و صفات علیه شناخته نمی شود الا به اسماء حسنی .

و اختلاف کرده اند علما در حقایق صفات حق و دقایق اسماء او . پس بعضی از علما گفته اند که صفات عین ذات است ، اما ذات را مقتضائی است به حسب کمالات او . پس او اقتضا کرد ظهور آن کمالات را در صورت تجلیات صفات او . پس تجلی کرد ذات ، و ظاهر شد عالم ، و بیرون آمد از غیب وجود آدم . پس اگر تجلی کرد به صفات حیات ، ظاهر شد در موجوداتی که متصفند به حیات . و اگر تجلی کرد به صفت علم ، ظاهر شد در ذوی العلم . و چون تجلی کرد به ارادت ، پس موجودات مراد شد . و چون تجلی کرد به قدرت ، اعطا کرد هر چیزی را از ممکنات مقدوره الوجود . و چون تجلی کرد به هدایت ، آن چیز مقدور الوجود هدایت به سوی او یافت . چنانچه فرمود : « اعطی کل شیء خلقه ثم هدی » (طه / ۵۰) .

و بدان که هر چه هست از اشیاء ، آن چیزی مظهري از مظاهر اسماء اوست که حق ظهور کرده از او به صفتي معين . پس موجودات مظاهر صفات اوست و مطالع انوار اسماء اوست و مشارق طوابع آن .

و اعظم مظاهر صفات او آدم است که مخلوق گشته از برای حصول جميع قوايل کليه در او . پس ظاهر شد حق در مظاهر به حسب استعداد هر مظهري ، و قابليت هر موجودی .

و معرفت هر چیزی به حسب ظهور حق است تعالی در او . اگر آن چیز مظهر صفتي واحده است پس شناخته می شود حق به آن صفت واحده در او . و اگر مظهر بعض صفات است پس معرفت حق بر مقدار ظهور این صفات است . و اگر آن مظهر ، مظهر جوامع قوايل کليه است پس معرفت حق در او اعظم معارف است ، و علم آن مظهر الطف لطایف است . و موجود جامع از برای قوايل کليه نیست الا انسان کامل ، و اوست اعظم موجودات از جهت معرفت تامه و علم کامل .

دوشنبه سی و یکم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سالروز ارتحال عارف ربانی حاج سید هاشم حداد

التوحيد هو الحق

شعله ی انفس و آتشزنه آفاق است غم قرار دل پرمشغله عشاق است
جام می نزد من آورد و بر آن بوسه زدم آخرین مرتبه مست شدن اخلاق است
بیش از آن شوق که من با لب ساغر دارم لب ساقی به دعاگویی من مشتاق است
بعد یک عمر قناعت دگر آموخته ام عشق گنجی است که افزونی اش از انفاق است
باد، مшти ورق از دفتر عمر آورده است عشق سرگرمی سوزاندن این اوراق است

عبد عاصی : دوازدهم ماه رمضان المبارک سالروز ارتحال عارف کامل و موحد کبیر و ظاوس الموحدین آیت الحق حاج سید هاشم حداد رضوان الله علیه است . سی سال از رحلت این مربی نفوس و استاد برجسته ی عرفان گذشت . اسطوره ای که در عرصه ی توحید و ملکات ربانی سرآمد تلامذه ی استاد کل آیت الله سید علی قاضی رحمت الله علیه بود .

متن زیر گلستانی از عبارات و مفاهیم بلندمرتبه است و حقاً باید در آن توقف داشت و تفکر کرد . این جملات برگرفته از کتاب عارف فی الرحاب القدسیه اثر حجت الاسلام سید علی حداد نوه مرحوم حداد (ره) است . البته چند عبارت را حذف کردم . چون شرحش مبسوط می شد . در موقعیتی مناسب باز هم در هوای سید هاشم حداد (ره) طیران خواهیم داشت . از این عبارات باید خیس خورد...

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری(ره) می فرمود : یک سالی درشب زیارت مخصوصه ی سیدالشهدا علیه السلام نزدیک ۷۰ نفر از اهل معنا در منزل سید حداد (ره) جمع شده بودند و درباره ی موضوعات مختلفی صحبت می کردند و این در حالی بود که سید حداد (ره) سرش را پایین انداخته بود . قبل از طلوع فجر سید حداد (ره) جمله ای درباره ی توحید فرمود و همه ی حرفهایی که حاضرین زده بودند ساقط شد .

حاج جعفر محیی می فرمود : در اولین زیارتی که در محضر سید حداد (ره) رفتم به مسجد سهله مشرف شدیم و با جمعی از رفقا مقابل مقام امام صادق علیه السلام نشستیم . به سید حداد (ره) توجه کردم . سید (ره) پرسید : کجا را نگاه می کنی ؟ گفتم : به آن مرد نگاه می کنم . فرمود : چکار می کند ؟ جوابشان را دادم : نماز می خواند . پس فرمودند : آیا به سایه اش نگاه می کنی ؟

جواب دادم : بلی . پس فرمودند : همه ی ما مثل آن سایه هستیم و اصل ، غیر از ماست . وقتی آن (اصل) حرکت می کند ما هم به حرکت در می آییم .

سید حداد (ره) می فرمود : یکی از عرفا بین قبور قدم می زد . قبری را دید که رویش نوشته شده : " خسر الدنيا و الآخرة " . جلوی قبر آمد و گفت : پدر و مادرم به فدایت که تو به همه چیز رسیدی . قصد عارف از آن حرف این بود که آن میت از سود و ضرر دنیا و آخرت گذشته بود و همت و عشق و محبوبش فقط خدا شده بود و به چیز دیگر اعتنا نداشت . حقیقتاً گوارایش باد .

سید حداد (ره) درباره سالک عارف می فرمود : عارف در هر نفسی از همه ی افعالی که از او صادر شده به سوی خدا توبه می کند . هم توبه ی شرعی و هم توبه ی حقیقی . توبه ی شرعی از گناهان است و توبه ی حقیقی برائت از قدرت و اراده ی غیر خدا به سوی حول و قوه ی الهی . و این توبه از عارف در این دنیا که دار تکلیف است در هیچ حالتی ساقط نمی شود و همیشه بر گردن اوست .

سید حداد (ره) درباره ی ولایت می فرمود : ولایت بر دو دسته است : عام و خاص . ولایت خاصه فنای فی الله است که ذاتاً و صفتاً و فعلاً صورت می پذیرد . ولایت یعنی بقای عبد بوسیله ی حق در حالت فناء و در لغت به معنی قرب ، قرب الی الله . و در عرف یعنی متخلق شدن به اخلاق الهی و بقاء بعد فناء و صحو بعد محو .

سید حداد (ره) می فرمود : ولایت یعنی گذر عبد از نفسش در حالت فنای فی الله و احاطه ی بر آن . و وقتی خدای متعال در آن مقام به او ولایت داد ، مقام قرب و تمکین برایش حاصل می شود .

سید حداد (ره) می فرمود : ولی خدا فانی در خداست و اسماء و صفات الهی بوسیله ی او ظهور و بروز پیدا می کنند .

از سید حداد (ره) پرسیدند : فرق بین نبی و ولی در چیست ؟ فرمود : برای نبی رسالتی است در تبیین احکام شرعی و برای ولی رسالتی است در دستگیری در امور باطنی .

سید هاشم حداد (قدس سره) می فرمود : اوج کمال و بندگی ، فنای فی الله است و فناء یعنی اندکاک و معدوم شدن و وجود پیدا کردن بوسیله ی حی لایموت .

سید حداد (قدس الله نفسه الزکیه) به نقل از استادش مرحوم آیت الله قاضی (ره) می فرمود : واجب است تا انسان دائماً استعداد کشتن نفسش را داشته باشد و همیشه همینطور باشد در زمانیکه نفس ، او را به سمتی غیر از وجه معشوق هدایت می کند .

به یکی از رفقایشان - حضرت آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی - فرموده بودند : دستور شما این است که هر روز ۳۰۰۰ مرتبه ذکر شریف " لاهوالاهو " را تکرار کنید و اگر برایت متمکن شد که ذکر لسانی به ذکر قلبی مبدل شود این افضل است . و ذکر شریف " یاهویامن لاهوالاهو " را به عدد ۳۰۰۰ مرتبه برای هر روز به مرحوم حاج حبیب سماوی داده بودند .

یکی از رفقای سید حداد (ره) می گوید : سید (ره) به رفقایش ذکر را داده بود و امر کرده بود که در یک محل واحد و با هم بنشینند و آن را بگویند . رفقا در حالت سکوت شروع به ذکر خفی کردند . یکی از حاضرین در آن جلسه می گوید : هنگامی که ذکر را می گفتیم ناگهان نور عظیمی بالای سرمان تجلی کرد و مثل یک دایره ی نورانی شد و تا این حال دست داد همه فریاد زدند . سید (ره) در حالیکه تبسم می کردند فرمودند : بلند شوید ! تحملش را نداشتید !

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری(ره) می فرمودند : وقتی سید هاشم حداد (ره) در تاریکی حرکت می کرد حرفی از حروف اسم اعظم را ذکر می کرد و نوری از پیشانی مبارک ساطع می شد .

مرحوم علامه ی طهرانی نورالله مرقدہ سوگند یاد می کرد و می فرمود : به خدای متعال قسم می خورم که دست ما به مقام سید هاشم حداد (ره) نمی رسد . و بارها می فرمود : سید هاشم (ره) در کنار ما غریب بود و غریب هم از کنار ما رخت یربست .

حضرت آیت الله کمیلی خراسانی دام عزه اینطور مرقوم فرموده اند که : مولای من سید حداد (ره) خودش را با خودش به من شناساند و استاد بودنش را با نورانیتی الهی و با تصرف روحی او شناختم و با جذبات معنوی و ربانی که مکرر در مکرر بود به سوی او جذب شدم و در تصرفاتش توحید مطلق را لمس کردم و حقیقت آن را مشاهده کردم و همه ی اشیاء و عالم را فانی فی الله دیدم .

از سید حداد (ره) پرسیدند : مقام فناء اکتسابی است یا عنایتی و تفضلی ؟ فرمودند : بواسطه ی عبادات و جد و جهد و ثبات و دوام کسب می شود تا عنایات و اعطایی از جانب خدای متعال بدست آید . و می فرمودند : فناء بوسیله ی نفی خواطر بدست می آید . می فرمود : چطور مشکل وجود داشته باشد در صورتی که خدا قادر است از دل سنگ سخت ، جوی آبی بوجود آورد و یا آتش سوزان را برد و سلام کند . پس بر خدا توکل کن و نظرت به سوی او باشد . انسان وقتی می خواهد دو رکعت نماز بخواند بر او واجب است نفی خواطر کند تا نمازش با حضور قلب و توجه به حق باشد .

سید حداد (ره) می فرمود : اهتمام در امر نفس ، نفس را نورانی و باصفا می کند و آن را بر امور غیبیه آگاه می کند و به او درجات و کرامات نفسانی اعطا می کند به این مفهوم که به مرور زمان از قالب نفسش ، ردائل را محو می کند .

آیت الله ناصری دولت آبادی دام عزه می فرمودند : روزی در مسجد سهله با سید هاشم حداد (ره) همراه بودم و خواطر مدام در ذهنم تکرار می شدند . سید هاشم (ره) به من رو کردند و فرمودند : بر شما نفی خواطر واجب است . به نفست اجازه نده بر تو غلبه کند .

شنبه بیست و نهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

عبد صالح آیت الله حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی

عبد عاصی : آیت الله کمیلی خراسانی (حفظه الله) می فرمایند : هر فعلی هر حرکتی و افعال هر شخصی تدبیر و مشیت اوست و جدای از مقصود او نیست و این (قول و فعل ها) عین مقصود اوست . بنابراین اگر در توحید افعالی برویم این مسائل (کثرت بینی و مشکلات روزمره) حل می شود . همه ی اینها از روی حکمت (الهی) است .

ایشان در دعایی قلبی می فرمایند " : استغفرالله من نظر لغير وجه الله و طلب لغير لقاء الله و اتوب اليه من اثنيث الخفيه و العلانيه و الباطنيه و الظاهريه و اعوذ بالله من جميع الاسم و الصفات الا اسمائه الحسنی و صفاته العلیا : که یکی هست و هیچ نیست جز او ---- وحده لا اله الا هو "

شیخ عارف حضرت آیت الله حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (سلمه الله) از اکابر تلامذه ی موحد عظیم الشان آینه ی جمال و جلال الهی حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد (

رضوان الله عليه) می باشند که کتاب شریف " المطالب السلوكيه " در عرفان عملی اثر پرمغز و پرفایده و کاربردی ایشان است و کتابهای " دلداده " و " شیخ عارف " هم حول حیات سلوکی ایشان به چاپ رسیده است .

تصاویر زیر که زیبایی باطنی و ظاهری فر اوانی دارند هدیه ی وبلاگ طریق الی الله در ماه مبارک رمضان به خوانندگان محترم می باشد . ضمناً مطلع شدم که دوستان معظم له در شهر مقدس قم هم وبلاگی با نام عبد صالح (آیت الحق شیخ محمد صالح کمیلی) ایجاد کرده اند . خدای متعال به حق نبی مکرمش و وصی معظمش به همه ی اولیای الهی که در قید حیات هستند طول عمر و صحت و دستگیری عام و خاص عنایت بفرماید .



مقام حضرت علی اکبر علیه السلام کربلا

وادی السلام نجف



وادی السلام نجف . مزار آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی (ره)



وادی السلام نجف . مقام امام صادق علیه السلام



اهواز



اهواز

یکشنبه بیست و سوم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

حکمت و معرفت

عبد عاصی : مطالب زیر همه با هم مرتبط هستند . در واقع خواستم چند حکمت یا چند برگ لطیف را در خاطر نازک خوانندگان محترم ثبت کنم .

برگ اول : در مدح قمرینی هاشم علیه السلام

کیست این کز لب دیوار من آویخته زلف

تاک و ش، شیشه به دست، از همه سو ریخته زلف

کیست این راز پریشانی من، در موهاش تکیه گاه سر شوریده من، بازوهاش

کیست این عطر غزل می وزد از پیرهنش ای صبا مرحمتی کن بشناسان به منش

این که می خندد و می خواند و می رقصد و مست

می رود بوی خوش پیرهنش دست به دست

نازپرداز همه ناز فروشان زمین ساقی اما، ز همه تشنه لبان تشنه ترین

نشأت افزای دل و جان خماران مستیش دستگیر همه خسته دلان بی دستیش

کیست این سروقد تشنه لب مشک به دوش؟ این که بی اوست چراغ شب مستان خاموش

این که آتش لب و دریا دل و مشکین کُله است

کیست این شب همه شب ماه شب چارده است؟

گره وا کردن از آن زلف سیه، لازم نیست حتم دارم که به جز ماه بنی هاشم نیست

" دارم از زلف سیاهش گله چندان که می‌رس که چنان زو شده ام زار و پریشان که می‌رس "

برگ دوم : در کتاب «آزاد شده امام حسین(علیه السلام)» آمده است :

"کم کم بسیاری از همسایه‌های شیعه هندی داشتند به او مشکوک می‌شدند، آن شیعه هندی همسایه‌ای جدید بود و نزدیک به ۶ ماه می‌شد که به شهر کربلا آمده بود، او کشور و زادگاهش، هندوستان را برای همیشه رها کرده بود تا بقیه عمرش را در کربلا، در مجاورت مزار پاک امام حسین(علیه السلام) زندگی کند، ظاهرش نشان می‌داد که آدمی جلیل‌القدر است.

شیعه هندی در یکی از محله‌های کربلا خانه‌ای تهیه کرده بود و حالا بعد از ۶ ماه، بسیاری از همسایه‌هایش، او و خانواده‌اش را به خوبی می‌شناختند، همه همسایه‌ها و آدم‌هایی که در این شش ماه با او دیدار و برخوردی کرده بودند او را شیعه‌ای معتقد و پاک و با تقوا یافته بودند، اما به مرور و با گذشت زمان بعضی‌ها متوجه یک موضوع و مسئله غیر عادی و عجیبی درباره آن شیعه هندی شده بودند.

آن موضوع و مسئله غیر عادی باعث شده بود تا بعضی از همسایه‌ها، فکرها و عقده‌های غیر منطقی و ناخوشایندی نسبت به او پیدا کنند و رفته رفته گاهی این فکرها بر زبان‌هایشان نیز

جاری می‌شد، آن موضوع، در واقع خیلی عجیب بود، آن شیعه هندی در همه این شش ماهی که در کربلا ساکن شده بود، حتی برای یک بار هم به حرم سیدالشهدا(علیه السلام) مشرف نشده بود!

فقط در طول این ۶ ماه، گاهی بعضی از همسایه‌ها مشاهده کرده بودند که او بعضی از وقت‌ها به بالای پشت بام خانه‌اش می‌رود و رو به سوی بارگاه و گنبد امام حسین(علیه السلام) به آن حضرت سلام می‌دهد و زیارتی می‌خواند و پایین می‌آید، او در همه این ۶ ماه، فقط با همین شکل و روش، عزیز و جگر گوشه زهرای مرضیه(سلام الله علیها) را زیارت کرده بود.

عاقبت داستان و ماجرای شیعه هندی به گوش مرحوم سید مرتضی(برادر سید رضی گردآورنده نهج البلاغه) می‌رسد. سید مرتضی در آن زمان یکی از دانشمندان و علمای بزرگ کربلا بود و در بین مردم و ساکنان کربلا مشهور و معروف به نقیب بود. جناب نقیب بعد از شنیدن و پی بردن به داستان و ماجرای شیعه هندی به خانه او می‌رود و بعد از سلام و علیک و حال و احوالپرسی‌های معمولی، شروع به سرزنش و ملامت شیعه هندی می‌کند، او با صراحت به شیعه هندی می‌گوید: «در مذهب اهل بیت(علیهم السلام) یکی از آداب و دستورهای زیارت این است که به حرم داخل بشوی و عتبه و ضریح را ببوسی، ولی این روش و طریقه تو که فقط از بالای پشت بام خانه‌ات آن حضرت را زیارت می‌کنی، اختصاص به شیعیان و مؤمنینی دارد که در شهرها و کشورهای دیگر زندگی می‌کنند و برای آنها ممکن نیست تا در کربلا و در داخل حرم سیدالشهدا(علیه السلام) حاضر شوند.

از حالت و چهره شیعه هندی پیدا بود که صحبت‌های نقیب او را بسیار مضطرب و نگران کرده

است. او بعد از گوش کردن به همه حرف‌های نقیب با حالتی از روی خواهش و التماس گفته بود:
"یا نقیب الاشراف! من از شما انتظار و توقع دارم تا هر مقدار از مال دنیا که بخواهی از من
بگیری، ولی در عوض مرا مأمور به داخل شدن به حرم سیدالشهدا(علیه السلام) نفرمایی و مرا به
کلی از این کار معاف کنی"

شیعه هندی از اینکه در عوض وارد نشدن و نرفتن به داخل حرم پیشنهاد کرده بود تا هر مقداری
از مال و منال دنیا را به جناب نقیب بپردازد، هیچ گونه قصد بدی نداشت، ولی جناب نقیب از این
سخن بسیار ناراحت و دلخور شده و با ناراحتی جواب داده بود: "من برای مال دنیا این سخن
نگفته و این امر را نکردم، بلکه این روش و طریقه زیارت تو را در صورت ساکن بودن در کربلا،
بدعت و منکر می‌دانم و نهی از منکر واجب است."

به نظر می‌رسید جناب نقیب به خوبی فهمیده بود که این شیعه هندی از روی ارادت و عشقی که
به امام حسین(علیه السلام) دارد نمی‌تواند به حرم وارد شود، اما اصل و اساس در زیارت ائمه
اطهار(علیهم السلام) ورود به حرم‌های شریف و انجام اعمال و آداب زیارت بر طبق دستورات و
سفارش‌های حضرات معصومین(علیهم السلام) در داخل آن حرم‌ها و مکان‌های مقدس است.

شیعه هندی با توجه به آن حرف‌های صریح و بی‌پرده جناب نقیب، دیگر هیچ حرفی برای گفتن
نداشت. او دیگر بر خود واجب می‌دانست که از آن دستور و توصیه جناب نقیب پیروی و اطاعت
کند. بعد از پایان و خاتمه سخنان و حرف‌های نقیب به جز آهی سرد هیچ صدای دیگری از آن
شیعه هندی بر نیامد، او فقط آهی کشید بود آه و ناله‌ای که از قلب و جگری پر درد بیرون آمده
باشد.

شیعه هندی بلند شد و رفت تا غسل زیارت کند. او بعد از غسل یکی از بهترین لباس‌هایی را که داشت پوشیده و پاک و پاکیزه و با پای برهنه از خانه‌اش بیرون آمد. شیعه هندی به سوی حرم سید الشهدا(علیه السلام) در حرکت بود، هر چه بیشتر به حرم نزدیک‌تر می‌شد، خضوع و خشوعش بیشتر جلوه پیدا می‌کرد.

بعد از دقایقی به درهای حرم رسید و خودش را در جلوی درهای صحن بر روی زمین انداخت، او در اینجا به شدت به گریه افتاده بود، برای بسیاری از زائرانی که از کنارش رد می‌شدند، گریه‌ها و ناله‌های او جالب و دیدنی بود.

جناب نقیب به شیعه هندی گفته بود که یکی از آداب و دستورهای زیارت این است که عتبه و ضریح را ببوسی و حالا او در حالی که خود را بر روی زمین انداخته بود، تندتند عتبه و درهای صحن شریف را عاشقانه می‌بوسید.

زمانی که شیعه هندی از روی زمین بلند می‌شد تا به سوی داخل حرم برود، بدنش به طور محسوسی لرزان شده بود، خدا می‌دانست که در آن لحظه‌ها در قلب و سینه شیعه هندی چه می‌گذشت که او را این چنین به لرزیدن واداشته بود، لرزیدنی همچون گنجشکی که در هوایی سرد و یخبندان در آب افتاده باشد.

زمانی که به یکی از کفشداری‌های حرم نزدیک می‌شد، رنگ و رویش زرد شده بود. او در جلوی کفشداری نیز خودش را بر روی زمین انداخت و شروع به بوسیدن زمین کرد، بعد از لحظاتی همانند کسی که در حال جان دادن باشد از روی زمین بلند شد و به ایوان وارد گشت. او فقط چند متر با رواق و با مرقد مطهر محبوب و مولایش حسین بن علی(علیه السلام) فاصله داشت. شیعه

هندی در حالی که هنوز به رواق وارد نشده بود، پریشانی و بی‌تابی و اضطرابش به حد خطرناک و شکننده‌ای رسیده بود، پس چگونه و با چه صبر و طاقتی می‌خواست به رواق داخل شود؟! ای کاش یکی پیدا می‌شد و جلوی او را می‌گرفت. ای کاش جناب نقیب در آن جا حاضر و شاهد بود و به او امر می‌کرد: بس است، برگرد!

اما به هر حال شیعه هندی با هر سختی و مشقتی بود به رواق وارد شد از این به بعد کلمات و توصیفات قاصر از توصیف بودند، به محض اینکه چشم‌های گریان و برافروخته شیعه هندی به ضریح مبارک و شش گوشه امام حسین (علیه السلام) افتاد، همچون زنی بچه مرده، به سختی نفسی اندوهناک و ناله‌ای جانسوز کشید و به آواز و بانگی جانگداز صدا زد: «آیا اینجا همان جایی است که حسین (علیه السلام) بر زمین افتاده است؟ آیا اینجا همان جایی است که حسین (علیه السلام) کشته شده است؟»!

و سپس صیحه و فریادی کشید و در همان نزدیک‌های ضریح، در همان نزدیکی‌های ضریح نقش بر زمین شد.

همه زائرانی که بر این صحنه شاهد و ناظر بودند، حیران و مبهوت نگاهی به شیعه هندی و نگاهی به یکدیگر داشتند. لحظاتی نگذشت که تعدادی از زائران به دور جسد و بدن شیعه هندی حلقه زدند. باور کردنی نبود اما واقعیت و حقیقت داشت. او دیگر روح در بدن نداشت. او از جذبه و عشق مرده بود، او پرواز کرده و جان داده بود.

برگ سوم: فقراتی از مناجات شعبانیه

الهی ! جودک بسط املی و عفوک افضل من عملی . الهی ! فسرنی بلقائک یوم تقضی فیه بین
عبادک

الهی ان اخذتنی بجرمی اخذتک بعفوک و ان اخذتنی بذنوبی اخذتک بمغفرتک و ان ادخلتنی النار
اعلمت اهلها انی احبک

الهی انظر الی نظر من نادیته فاجابک

الهی ان من انتهج بک لمستنیر و ان من اعتصم بک لمستجیر

الهی اقمنی فی اهل ولایتک مقام من رجا الزیاده من محبتک . الهی ! و الهمنی ولهاً بذكرک الی
ذكرک و همتی فی روح نجاح اسمائک و محل قدسک . الهی ! بک علیک الا الحقننی بمحل اهل
طاعتک

الهی ! هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب
حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک

الهی ! و اجعلنی ممن نادیته فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک فناجیته سرأ و عمل لک جهرا

الهی ! و الحقننی بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا

برگ چهارم : شیخ کلینی(ره) در کافی آورده است که رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است :
"هیچ چیز مانند مومن مرا به تعجب و انداشت . اگر با قیچی ها بدنش را در دنیا قطعه قطعه کنند
خیر اوست و اگر مالک تمام دنیا بشود باز هم خیر اوست و هر چه که خداوند عزوجل نسبت به
او انجام دهد خیر اوست " .

برگ پنجم : ابوسعید ابی الخیر فرموده است : « مقام جمع همان است که بنده از خودش فانی شود و همه ی اشیاء را به چشم خدا ببیند برای خدا . و به سوی خدا ببیند با او . و از او و مقام تفرقه یعنی اینکه به دنیا تنها جدای از خدا نظر کند".

برگ ششم :

پیر من و مراد من، درد من و دوی من فاش بگویم این سخن شمس من و خدای من
از توبه حق رسیده ام، ای حق حق گزار من شکر تو را ستاده ام شمس من و خدای من
مات شدم ز عشق تو زانکه شه دو عالمی تا تو مرا نظر کنی شمس من و خدای من
محو شدم به پیش تو تا که اثر نماندم شرط ادب چنین بود شمس من و خدای من
کعبه من کنشت تو دوزخ من بهشت تو مونس روزگار من شمس من و خدای من
برق اگر هزار بار چرخ زند به شرق و غرب از تو نشان کی آورد شمس من و خدای من

سه شنبه هجدهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

پرسش و پاسخ از مرحوم علامه طباطبایی (ره) - مرگ و عالم برزخ

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
 رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
 تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
 از سمک تا به سهایش کشش لیلی برد
 من به سرچشمه ی خورشید نه خود بردم راه
 ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
 من خس بی سروپایم که به سیل افتادم
 او که می رفت مرا هم به لب دریا برد
 جام صهبا ز کجا بود مگر دست که بود
 که در این بزم بگردید و دل شیدا برد
 خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
 که به یک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد
 خودت آموختی ام مهر و خوت سوختی ام
 با برافروخته رویی که قرار از ما برد
 همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
 خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد
 همه دل باخته بودیم و هراسان که غمت
 همه را پشت سر انداخت مرا تنها برد



حقیقت مرگ از دیدگاه قرآن کریم

سؤال : حقیقت مرگ چیست ؟

جواب : خداوند سبحان حقیقت مرگ را در آیه ای از قرآن بیان نموده و فرموده است : " نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشاکم فیما لاتعلمون " (واقعه: ۶۰ و ۶۱)

یعنی ما مسبوق به علل نیستیم و کار ما یعنی میراندن شما روی این اساس است « علی ان نبدل امثالکم و ننشاکم فیما لایعلمون ». بنابراین مرگ انتقال از نشاه ای به نشه ی دیسگر است و این کار به دست ملک الموت خواهد بود .

شهدا نیز عالم برزخ دارند

سؤال : آیا شهدا عالم برزخ دارند ؟ و اگر ندارند چرا درباره ی حضرت جعفر طیار و ابوالفضل العباس علیهما السلام در روایت آمده است : « له جناحان یطیر بهما فی الجنه) « بحارالانوار ج ۱۸ ص ۱۹۳ روایت ۲۸) : دو بال دارد که بوسیله ی آنها در بهشت به پرواز در می آید .
جواب : شهدا نیز برزخ دارند . و مقصود از بهشت در روایت شاید همان برزخ آنها باشد .

تفاوت نظام عالم برزخ با نظام دنیا

سؤال : آیا نظام عالم برزخ با نظام این عالم فرق دارد ؟

جواب : نظام عالم آخرت یقیناً با نظام این عالم فرق می کند . مثلاً انسان در دنیا پس از غذا خوردن سیر می شود و گنجایش خوردن چیز دیگر را ندارد و اگر بخورد می ترکد ! ولی در آن جهان هر قدر بخورد سیر نمی شود . و لذت های دیگر از قبیل جماع و غیره نیز به این صورت است و نظام عالم برزخ نیز اجمالاً با نظام این عالم فرق دارد .

استکمال نفوس در عالم برزخ

سؤال : آیا نفوس در برزخ استکمال پیدا می کنند ؟

جواب : اگر استکمال در برزخ فرض شود هر چه انسان در ماده کسب کرده همان مرتبه از کمال را دارا است مگر اینکه تخم محبت و معرفت را در وجودش بکارد که نهالش در برزخ ظهور می کند .

بنابراین اگر در دنیا بذر تکامل را کاشته باشد در عالم برزخ پرورش می یابد . مانند اینکه اگر سنت حسنه و یا بنای خیری در دنیا بنیان نهاده باشد ثوابش به روح او عاید می گردد .

سه شنبه هجدهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سید هاشم حداد (ره)

عبدعاصی : تصاویر زیر گویای انس و الفت یک استاد با محبین و شاگردان خود است . متابعت و مرافقت با استاد سلوکی امری فوق العاده مهم در طریقت می باشد . حضرت آقای سید هاشم حداد رضوان الله علیه از اکابر طریقت شیعی در قرن اخیر هستند و صاحب ملکات عالی و توانایی در دستگیری و تصرفات الهی بودند . انشاءالله در سالگرد رحلت ایشان مطلبی کار خواهم کرد . تصاویر زیر احتمالاً در کاظمین انداخته شده است .



در این تصویر جناب حاج عبدالزهره گرعاوی (ره) و جناب حاج عبدالجلیل محیی (حفظه الله) هم دیده میشوند



در این تصویر مرحوم علامه طهرانی (ره) و حاج عبدالزهره گرعاوی (ره) هم دیده میشوند

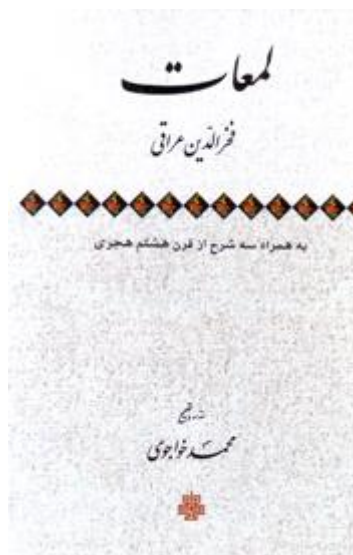


در این تصویر مرحوم حاج عبدالزهره گرعاوی(ره) و حاج محمدعلی خلف زاده(حفظه الله) هم دیده میشوند

سه شنبه هجدهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

لمعات فخرالدین عراقی

عبدعاصی : کتاب شریف "لمعات عراقی" از آن دسته کتابهایی است که پایه اش اشراقی است و باید هر چند وقت یکبار برای تذکر و جذب انوار مطالعه کرد . کلمه ی لمعه به معنای درخشندگی است پس قرار است با مطالعه لمعان در عالم نور قدمی بگذاریم . عبارات این کتاب شباهتهای زیادی از لحاظ لفظ و معنا با رساله ی نورالوحدت خواجه حوراء مغربی دارد . یعنی روح "وحدت" در بیشتر بیانات عراقی به چشم می خورد . نثر عراقی از بعضی لحاظ شباهتهایی با نثر خواجه عبدالله انصاری هم دارد .



فخرالدین عراقی شاعر و عارف توانمند قرن هفتم است که دیوان اشعارش هم آکنده از ذوق عرفانی است .

لمعات عراقی شامل ۲۷ لمعه است . بعضی عبارات از بعضی لمعات را با هم می‌چشمیم:

-غیرت معشوق اقتضا کرد که عاشق غیر او را دوست ندارد و به غیر او محتاج نشود . لاجرم خود را عین همه ی اشیا کرد تا هرچه را دوست دارد و به هرچه محتاج شود او بود .

-محبوب در آیینه هر لحظه رویی دیگر نماید و هر دم به صورتی دیگر برآید. زیرا که صورت به حکم اختلاف آیینه هر دم دیگر می‌شود و آیینه هر نفس به حسب اختلاف احوال دیگر می‌گردد .

-محبوب آیینه ی محب است. در او به چشم خود جز خود را نبیند . و محب آیینه ی محبوب که در او اسماء و صفات و ظهور احکام آن‌ها را بیند .

-عاشق با بود نابود آرمیده بود و در خلوت خانه شهود آسوده. هنوز روی معشوق ندیده که نغمه ی " کن " او را از خواب عدم برانگیخت . از سماع آن نغمه او را وجدی ظاهر گشت . از آن وجد وجودی یافت . ذوق آن نغمه در سرش افتاد . عشق شوری در نهاد ما نهاد . مصراع : و الاذن تعشق قبل العین احیاناً (گاهی گوش پیش از چشم عاشق می‌شود) عشق مستولی شد . سکون ظاهر و باطن را به ترانه ی : ان المحب لمن یهواه زوار (عاشق مشتاق دیدار محبوبی است که دوستش دارد) روان به رقص و حرکت درآورد . تا ابدالآبدین نه آن نغمه منقضی شود و نه آن رقص منقرض . چه مطلوب نامتناهی است .

-عاشق باید بی‌غرض با دوست صحبت دارد . خواست از میان بردارد و کار بر مراد او گذارد . ترک طلب گیرد . چه طلب عاشق را سد راه اوست زیرا که هر مطلوب که پس از طلب یافته شود آن به قدر حوصله ی طالب باشد .

-عشق را آتشی است که چون در دل افتد هرچه در دل یابد بسوزد تا حدی که صورت معشوق را نیز از دل محو کند .

-محب خواست که به عین الیقین جمال دوست بیند . عمری در این طلب سرگشته می گشت .
ناگاه به سمع سر او ندا آمد:

آن چشمه که خضر یافت زو آب حیات در منزل تو است لیکن انباشته ای

-معشوق چون خواهد که عاشق را برکشد. نخست هر لباس که از هر عالمی با او همراه شده باشد
از او برکشد و بدل آن خلعت صفات خودش درپوشاند . پس به همه نام های خودش بخواند و به
جای خودش بنشانند این جا باز در موقف موافقش موقوف گرداند یا به عالمش بهر تکمیل ناقصان
بازگرداند .

مرحوم آقای دکتر خواجهی در مجلدی دیگر با عنوان " نظریاتی مجمل در فروغ لمعات " یا "
درسواره های لمعات فخرالدین عراقی " به شکلی بدیع و زیبا هر عبارت از اصل متن را شرحی
مختصر داده اند که برای حقیر بسیار جالب بود .

این دو کتاب را انتشارات مولی به طبع رسانده و قیمت پشت جلد هر دو کتاب ۸۰۰۰ تومان می
باشد .

یکشنبه نهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه دهم



بسمه تعالی

در سوم ذی الحجة ۱۳۷۶ هجری قمری از تهران ، به یکی از دوستان ارسال داشته است .

تصدّقت شوم !

برادر جان ! انسان نباید از نافرمانی و غفلت و خلافِ مراقبه عمل کردن ، نومید از سیر الی الله گردد ؛ زیرا اگر روی از آن سو بگیریم ، به کجا می توان روی کرد؟! علاوه بر این که خودش می داند که ما ضعیفیم و سراپا جهل ، به طبق ضعف و جهل مان با ما معامله می کند . این همه که در قرآن شریفش ، داد از غفّاریت خود می زند ، برای چیست ؟ مگر جز برای آن است که آگاه به حال ما بوده که از روی نادانی ، مخالفت او خواهیم کرد . همین بس که خودش نام ما را به انسان تسمیه فرموده ، در مواقعی که نافرمانی و جهلِ ما را متذکّر می شود . اگر خیال ناامیدی برای انسان دست دهد ، باید بداند که از شیطان است و اّلا با کریمان ، کارها دشوار نیست ؛ هر وقت آن لعین به سراغت آمد بگو :

آن قدر حلقه زخم بر در میخانه ی دوست تا کند صاحب میخانه به رویم در باز

یا بگو :

من گر چه هیچ نی ام ، هر چه هستم آنِ توام مرا مران که سگی ، سر بر آستان توام

یا بگو :

نه به رزق آمده ام تا به ملامت بروم

یا بگو :

خوشه چین حُسنم من گرد خرمندت ای ماه ایمان بر امید احسانی آمدم بدین درگاه

حُسن ، کم نمی گردد ، ناامید پسندم خسته ی گدایی را از درت مران ای شاه

جز ره تو راهی نیست جز توام پناهی نیست جز تو پادشاهی نیست لا اله الا الله

چون روم من از کویت چون نبینم آن رویت هیچ جا نبینم روی هیچ سو نیابم راه

تا بچند ریزم اشک تا به کی خورم حسرت ای فراق تو خونریز وی هوای تو جانکاه

لطف کن مرا جامی از شراب مستانت تا ز راه لا آیم تا سرای الا الله

وامگیر از فیضت فیض خویش را یکدم ای ز دامن وصلت دست عاشقان کوتاه

پایان

یکشنبه نهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

پرسش و پاسخ - ۲

-سلام

کسی بخواد از صفر شروع کنه باید یک راهنما داشته باشه؟

وبلاگی، سایتی، کتابی و مرجعی هست که بشه باهاش از صفر شروع کرد و گام به گام با اون مرجع پیش رفت...طوری که در واقع اون منبع بگه در هر بخش چه کرد؟

اگه توفیقهش باشه و حضرت حجت عنایتی کنند، می خوام شروع کنم...راه سخته...

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سلام علیکم. اول شروع کنید به یادگیری مسائل شرعی تون که بهشون مبتلا به میشید . رساله اولین گامه . پله ی اول در سیر و سلوک تخلیه شدن از پلیدیها - غفلتها - اشتباهات - گناهان و رذایل اخلاقی و تبدیل اونها به حسنات و فضایل اخلاقیه . میتونید در این زمینه به بعضی کتابها مثل گناهان کبیره شهید دستغیب. معراج السعاده. و در نهایت تذکرت المتقین مراجعه کنید. در همین حین خودتون رو عادت بدید به بجا آوردن مستحبات و دقت بیشتر در واجبات . اقبال الاعمال سیدین طاوس. المراقبات میرزا جواد ملکی تبریزی در مستحبات و آداب سال از بهترین کتابها هستند . در همین دوره میتونید به جلسات اخلاقی و وعظی بعضی بزرگان مثل آیت الله فاطمی نیا - آیت الله جوادان - آیت الله مرتضی تهرانی - آیت الله شجاعی - آیت الله ضیا آبادی - شیخ عباس اخوان - آیت الله سید محسن طهرانی - آیت الله شوشتری - آیت الله مظاهری - آیت الله جوادی آملی - مراجعه کنید . انشاء الله با توسل و توکل بسیار خدای متعال براتون استاد کاملی هم خواهد فرستاد . رزقنا الله وایاکم. اما گریزی نیست از شب زنده داری و تهجد و توسل دائمی به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و زیارت مشاهد مشرفه علی الخصوص حضرت رضا علیه السلام . یا علی مددی

- سلام علیکم. اگه ممکنه بفرمایید چه عواملی در "تغییر مبدا میل" تاثیر دارند؟ و اساسا اصطلاح "مبدا میل" دقیقا به چه معناست؟ خداوند به شما توفیق دهد.

مویذ و برقرار باشید. یا علی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سلام علیکم. مبدا میل یعنی اون نهایت و غایتی که قلب سالک بوسیله ی کشش درونی به سمتش هدایت میشه . برای بعضی بایک تحول ناگهانی است و برای بعضی با مجاهدت . ابزارهایی هم داره . گاهاً با افزایش بینش و فهم و ادراک بدست میاد که همین فزاینده گی اثر مراقبه و تفکره . ریشه ی تغییر مبدا میل همین دوتا اصل مهمه . هرچقدر دراین دو عمل جدیت و تلاش داشته باشیم آثار اونها که تراوش حکمت در قلبه بیشتر خواهد شد و انگار چشم آدم چیزهایی میبینه که قبلا نمی دیده . خدا درکی به سالک میده که برداشتهای جدید و ابواب نوبه نو براش حاصل میشه .

-سلام

بیخشید کتاب های طوبای محبت (سخنان حاج اسماعیل دولابی) برای مطالعه چگونه؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سلام علیکم.هدف سیروسلوک "قرب الهی" است . اسمش هم روشه . هدف . پس بایداول ابزار این هدف رو بدست آورد . ابزار رسیدن به قرب الهی چیزی نیست جز "شوق" . باید شوق و رغبت رو زیاد کرد تا به قرب رسید . "واشتاق الی قربک فی المشتاقین" . به نظرحقیر مطالعه ی کتابهای طوبای محبت اون شوق رو تحریک میکنه . یاعلی مددی

-سلام

ادمی چگونه می تونه متوجه بشه در راه خدا داره پی شرفتی می کنه و به عبارتی کم کم داره رو به بهبود و به سمت رضای خدا میره؟ چگونه متوجه بشه رو به جلو داره حرکت می کنه؟ نشانه ای داره؟

این سوال هم برای کسانی است که تازه تصمیم گرفتند در راه حرکت کنند و هم برای اونهایی که چند وقتی است این راه رو ادامه می دهند.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سلام علیکم. مسلماً در اول راه به سوی خدا سختی زیاد هست. چون میخای یکسری کارهایی رو که نفست دوست داشته حالا انجام ندی و یکسری که دوست نداشته و کمتر رغبت داشته باهاش مبارزه کنی و انجام بدی. شاید مدتها طول بکشه که این اسب سرکش کمی رام بشه. راه خدا راه قلبه. راه باطنه و آثار و نشونه هاش هم قلبیه. البته در ظاهر هم بروز داره مثل اینکه شما به مستحبات و یاد خدا و زیارات و کمک به مردم و خوشرفتاری و امثالهم رغبت بیشتری پیدامیکنی. حرفهات از لطائلات به حرفهای خوب و نیک تبدیل میشه. البته قبض و بسط هم هست. اما در درونت یک میل شدید به خوبیها پیدامیکنی. بعد از مدتی که بوسیله ی این اشتیاقها رذائل اخلاقی رو کم کردی انوار الهیه تجلی پیدامیکنند. رزقنا الله وایاکم. یا علی مددی

-سلام

نفی خواطر یعنی چی؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سلام علیکم. یعنی اولاً کنترل واردات ذهنی و قلبی. یعنی به هر چیزی گوش ندیم. به هر چیزی نگاه نکنیم. هر چیزی نخونیم. دوماً مثل یک دستگاه کنترل کنیم اگر چیزی شنیدیم یا دیدیم یا خوندم اگر مفید نیست دیگه بهش فکر نکنیم و پرورشش ندیم و بال و پراضافی ندیم تا خود بخود محو بشه و از یادمون حذف بشه. سوماً بیاییم اون چیزهایی که حالا وارد شده رو غربال کنیم که راههایی اولیای خدا برای این روش دارن. یا علی مددی

-سلام آیا برای دستگیری ، استاد حتما باید مجتهد باشد یا اینکه همین که از ما بالاتر باشد و در مسیر هم باشد کافی است؟

سلام علیکم.ارجح است که مجتهد باشد تا دچار سهویات و اشتباهات و مکروهات نشود . اما اگر مجتهد نباشد حتماً باید مورد تائید مجتهدین باشد یا یک اكمل که مجتهد است تائیدش کرده باشد . یا علی مددی

-سلام علیکم.زیارت حضرت آقا و مولا و ثارالله قبول شده حتما به اذن الله.خیر مقدم.

سالک و مسلوک و مسلوک الیه/جمله ما بودیم و ما کردیم گم

هرچه ما را بود ز اجناس و نقود/جمله را در راه ها کردیم گم

...کس نمیداند که چون شد کارما/خود چه بود و این چرا کردیم گم.

سوال: آیا ممکنه سالک بعد از مدتی دفعتاً به گناه سابق بیفته.اگر مبتلا شد به گناه آیا اگر برگشت باید از صفر شروع کنه یا از همون جایی که افتاد به گناه باید ادامه راه رو بره.منظورم اصلیم اینه که اگر کسی که تحت نظر استاد مشغول یک اربعین باشه و مبتلا به جنگ به خدا بشه باید اربعینشو از سر بگیره یا توبه کنه و ادامه بده؟ ممنونم.

xx

مدیروبلاگ:سلام علیکم.سالکی که تحت ولایت یک استاد قرارگرفته درهیچ شرایطی مجاز به

شکستن اربعینات نیست . و اگر در بین اربعین احوال خوبی نداشت باید با خودش مدارا کنه -
توبه کنه - مایه ی بسط برای خودش فراهم کنه - زیارت بره - نماز قضا بخونه - کمی با خودش با
مدارا برخورد کنه - توسل داشته باشه - صلوات بفرسته - اما حق شکستن اربعین نداره . یا علی مددی

- سلام آیا برای سلوک ، اخلاق نظری و عملی پیش نیاز است؟ لطفا تعریفی از این دو
بفرمایید؟ همچنین کتابهایی در این زمینه معرفی فرمایید . متشکرم

سلام علیکم . در زمینی که آیش نشده و علفهای هرزه کنده نشده و گاو آهن کشیده نشده و کود و آب
مناسب ندادن نباید انتظار داشت که بذربکاری و محصول خوب درو کنی . اخلاق پیش نیاز کمالات
عرفانیه و باید به مرور زمان رذایل اخلاقی تبدیل به فضایل بشن . " یا مبدل السیدات بالحسنات " از
اینجاست . برای تغییر اخلاق هم مطالعه لازمه هم مستحبات عبادی لازمه هم عمل شخصی لازمه
هم عمل اجتماعی لازمه هم منبر و موعظه شنیدن و استاد اخلاق داشتن لازم هست . معراج السعاده
و جامع السعادات - اخلاق سیدشیر - اقبال الاعمال سیدین طاوس رو تهیه کنید . یا علی مددی

- سلام

چه عواملی باعث میشه در طول روز مراقبه آدم بیشتر باشه و کلاً کمتر گناه کنه؟!

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

سلام علیکم . خواستن و توکل بر خدا . یا علی مددی

- سلام

توبه یعنی چه

XX

سلام علیکم. اولین چیزی که به ذهنم میرسه اینه که توبه یک تفضل از خدابه بنده است. والا اگر قرار بود که ما حتی اگه یک گناه هم کردیم و بعدش فرصت توبه ای در کار نبود الان اسم همه تو لیست جهنم نوشته شده بود. پس توبه یک حیات دوباره است. حالا که حیات دوباره بدست آوردیم پس باید قدرش رو بدونیم. یعنی کاری نکنیم که دوباره به ابتذال و اضمحلال و مرگ کشیده بشیم. توبه مثل دگمه ی خاموش-روشن میمونه. یعنی همه چیز از اول. حالا یکی تو عمرش چند مرتبه این فرصت رو پیدا میکنه بعضی هم یک بار بعضی هم اصلاً. پس توبه کردن مغتنمه. زمان توبه هم فقط و فقط باید دل رو داد به خود محبوب. یعنی با کمی منت کشی با کمی تملق با کمی خاکساری دلش رو بدست آورد. بهترین حالت سرسجاده و در حال سجده است. در حرماه شریف. در ماه رجب و شعبان و رمضان. اصلاً وقت توبه همین لحظه است. چون ممکنه لحظه ی بعدی سخته قلبی و مغزی-تصادف-نقص عضو-جنون-حادثه های مختلف در انتظارمون باشه و دیگه نتونیم درست و حسابی توبه و انابه داشته باشیم. توبه یعنی برگشت فرزند خطاکار به دامن پدر و مادر. در کتاب المراقبات و اقبال الاعمال به زیبایی عمل توبه ترسیم شده. خدا توفیق توبه که اولین مرحله درسیرالی الله است رو به همه ی محبین عنایت بفرماید. یا علی مددی

- با سلام

جسارتا ان شاء الله برنامه ای چیدم؛ به عنوان مشورت یاری ام نمایند که درست است یا نه:

- ابتدا توبه ای کرده ام طبق عمل روز یکشنبه ماه ذی القعدة

- مطالعه رساله عملیه و احکام اسلامی + انجام واجبات و ترک محرمات

- مطالعه کتاب تزکی استاد حقیقی

- شناخت گناهان و دوری با مطالعه کتب: گناهان کبیره - گناهان زیان - حق الناس - عقاب الاعمال - تخیلی استاد حقیقی و...

- شناخت محاسن و فضایل و دارا شدن با مطالعه کتب: تحلی استاد حقیقی - معراج السعاده - قلب سلیم - سنن النبی - ثواب الاعمال و...

- ایجاد جدول مراقبه و درج کردن یاد گرفته ها و حسابرسی

- وارد شدن به مباحث استاد حسن زاده آملی با مطالعه کتب و گوش کردن سخنرانی های استاد صمدی به ترتیب: مراتب طهارت - ادب مع الله - دروس معرفت نفس و..

ببخشید

XX

مدیروبلاگ: سلام علیکم. بزرگان مافرموده اند که مراقبه باید دو تا خصیصه داشته باشه :۱. حضور قلب و توجه ۲. استمرار . مواظب باشید که بعد از مدتی دچار دلزدگی نشید. البته اگه دو تا مورد رو همراه کرده باشید حتماً موفق میشید انشاالله . سیری که داشتید خوب و مناسبه . از قرائت روزانه ی قرآن و توسل به حضرات معصومین بصورت قلبی غافل نشید . ممکنه یک سلام با توجه کار ختم زیارت عاشورا یا زیارت آل یس یا جامعه کبیره رو انجام بده . هرچه انسان خودشون رو با رغبت و گاهاً تعبداً و جبراً محدود بکنه آرام آرام نفس رام میشه و ملکه میشه . حالا چه مجرد باشی چه متاهل . مجرد باشی در زمان تاهل به این مسائل هم توجه خواهی داشت و اگر متاهل باشی همراه و شریک زندگیت هم کم کم دچار محبت خدا میشه به شرط اینکه بلد باشی مدیریتش کنی . جدول مراقبه خیلی خوبه . در زندگینامه ی شهید علمدار دیدم تقریباً چنین چیزی داشت و حتی تنبیه و توبیخ عبادی و مستحبی هم برای خودش در نظر گرفته بود . کتب علامه طهرانی هم بسیار مفید هستند . والله که میشه از انفاس اولیای خدا در زمان ممات شون استفاده کرد چه برسه به حضرات

معصومین علیهم السلام . مسئله ی مرگ رو هم فراموش نکنید و گاهی تفکر داشته باشید . کتاب تذکره المتقین فراموش نشه . دو تا نامه از مرحوم بهاری تو وبلاگ اومده . مطالعه کنید و تونستید عمل کنید . نمازها تون رو در جای خلوت و در حدامکان با توجه بخونید . مثل اینکه در حال صحبت با کسی هستید همونطور مکالمه کنید . مخصوصا در نظر بگیرید (بر اساس حال افراد متغیره که گرم یا سرد باشند) که طرف مقابلتون معشوق و محبوب شماست . ملتمس دعا . خدا توفیق تون بده . یا علی مددی

-سلام

کسی که به استاد میرسه چه کارهایی باید انجام بده . راه و روش دل دادن و زیاد شدن محبت به خدا و چهارده معصوم چیه و چه جوریه دستور العمل در این رابطه وجود داره؟

یا حق

XX

سلام علیکم . به مطلب آداب شاگرد در برابر استاد در بخش مقالات مراجعه کنید . در خصوص مطلب دوم : همین توسلات روزانه اگر با توجه قلبی به ناحیه ی مقدسه ی حضرات معصومین علیهم السلام باشه خود بخود محبت رو زیاد میکنه . حاضر و ناظر و حی دونستن و دیدن اون بزرگواران و اینکه سر رشته ی همه ی امور بدست اونهاست هم مایه ی ازدیاد توجه هست . همینطور زیارت رفتن و صدقه دادن و نذر کردن برای حضرات علیهم السلام موثره . و در آخر : توسلات روزانه و شبانه به حضرت سیدالشهدا علیه السلام و گریه بر مصائب اون حضرت همینطور استغاثه به ولی الله الاعظم سلام الله علیه و تکرار نام نامی مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام از بهترین راههاست و محبت هدیه ی الهی است که باید مستعد شد تا بدست آورد . رزقنا الله وایاکم انشاء الله . یا علی مددی

-السلام علیکم ورحمت الله و برکاته

منظور از کثرات انفسیه چیه

XX

سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته . در کتاب لب اللباب ص ۲۶ و ۲۷ به این مطلب اشاره شده . این کثرات همان خواطری هستند که بواسطه ی توجه مابه عالم طبیعت در نفس ماتثبیت شده اند . یعنی بازتاب اعمال ومشاهدات و شنیده ها در مخیله تبدیل به یکسری موجوداتی میشن که گاهها حاوی تصاویر یا اصوات هستند . حتی دراین کثرات که کثرات برزخیه است موجودات نورانی وشفاف هم حرکت دارند . افرادی که تازه وارد عالم سلوک شدن ومدتی تحت ارشادات استادکامل طی طریق میکنن بعدازمدتی وارداین عالم که عالم برزخیه است میشن وگاهها مکاشفاتی رخمیده که اکثرا نفسانی است.یعنی باورها واندوخته های خودشون رو در قالب برزخی مشاهده میکنن . بهمین دلیل است که بزرگان مافرمودند که سالکین نباید به مکاشفات زودگذرتوجهی داشته باشند .

یا علی مددی

-برای کسی که عاملا و عامدا گناه روی گناه میکنه و وجدانش هم اصلا ناراحت نیست و همیشه ولی دوست داره از این فلاکت درییاد و اصلاح کنه چی کار کنه؟

XX

سلام علیکم.به برکت ولایت امیرالمومنین علی و اولادش علیهم السلام طینت محبین و شیعیان حضرت پاکه و لذت بردن اونها از گناه دائمی نیست . شاید مدتی به گناه عادت کنن اما قلب مرتب نهیب خودشو میزنه . همینکه گاهی خودش به خودش اعتراض میکنه که باید چیکار کنم یعنی همون لوامه گی نفس درحال فعالیتته . حالا قوت وضعف هم داره مسلما . چند راه برای ترک گناه هست . رودواسی نداریم . مسلما ما وقتی پیش کسی هستیم مخصوصا اگه کمی نمازوروزه هم داشته باشیم رومون همیشه دست ازیا خطاکنیم . بهترین شکل ترک گناه اینه که به این مطلب ایمان بیاریم که خدا داره نگاهمون میکنه .حالا بعضیها رابطه شون با اهل بیت قویتره . باید ایمان

بیاریم که الان حضرت زهرا سلام الله علیها داره نگاهمون میکنه . چه حالی بهمون دست میده ؟رومون میشه بازم گناه کنیم؟بله . بعضی گناهها گاهها اونقدر فشار میارن که آخرش آدم مرتکب میشه . درسته گناه گناه اما باید طولش داد. هرچی بیشترگناه نکردن رو طول بدیم تمرین گناه نکردن موفقیت آمیزتره .اینها حرف نیستها راه های کاربردی و تجربه شده اس اماچون زیاد شنیدیم بهشون بی تفاوت شدیم . تلاوت قرآن.کارهای مابرعکسه .به گناه زودتر و بیشتر و بهتر عادت میکنیم اما مثلا به قرآن خوندن اونقدر زورمون میادکه و لث میکنیم . باید بانفس اماره بازی کرد.چطور اون بامابازی میکنه تا بفرستمون جهنم! باید باهش بازی کرد.یکبار به بهانه قرآن-یکبار به بهانه دعا-یکبار به بهانه هیئت-یکبار به خاطر امام حسین-یکبار بخاطر پدر و مادرمون-یکبار بخاطر اینکه از چشم امام زمان خجالت کشیدیم-یکبار به بهانه فوتبال و گردش-یکبار به بهانه مهمونی-همینطور باید بانفس اماره رو دست انداخت.یکهومی بینی مدتی گناه نکردی و در وجودت نوری لطیف بوجود اومده.توصیه میکنم هرروز مناجات شعبانیه رو با توجه به معانیش بخونید.لطفا توتنهایی بخونید.حتما موثره.ملتمس دعا.یا علی مددی

-سلام

به نظر شما من که تازه با این راه آشنا شدم و استادی هم ندارم چه کتاب هایی رو بخونم

XX

سلام علیکم.به جهت محبت و ولایت امیرالمومنین علی و اولادش علیهم السلام قلوب همه ی محبین و شیعیان نورانی است . پس احتیاج به تلنگر هست . یعنی با کمی مراقبه و توجه به مبدا اعلی و ذوات مقدسه ی حضرات اهل البیت علیهم السلام میشه به مقاصد بالا رسید . نماز اول وقت و کمی شب زنده داری و توسل به امام عصر سلام الله علیه و توجه قلبی به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و داشتن حسن خلق و حسن ظن به مردم و خدمت به دیگران راههای اصلی

برای رسیدن به خدا هستند . در مستحبات از کتابهای اقبال الاعمال سیدبن طاوس و المراقبات میرزا جواد آقاملکی تبریزی و مفاتیح الجنان استفاده کنید و برای اطلاع از سیره و راه سیر و سلوک الی الله از معادشناسی علامه طهرانی - لقا الله میرزا جواد ملکی تبریزی - گناهان کبیره شهید دستغیب - جامع السعادات نراقی یا معراج السعاده نراقی - اسوه عارفان و عطش در خصوص زندگینامه آیت الله قاضی - روح مجرد و دلشده در خصوص زندگینامه مرحوم حداد و فریادگر توحید و العبد در خصوص زندگینامه آیت الله بهجت و لب لباب علامه طهرانی و تذکرت المتقین مرحوم بهاری استفاده کنید .
وقفکم الله انشاء الله . ملتتمس دعا . یا علی مددی

یکشنبه نهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

رساله حقیقه الحقائق اثر شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی - بخش اول

عبدعاصی : این مطلب کمی تخصصی است و نظری می باشد . لذا دوستانی که در عرفان نظری دستی ندارند باید با دید اشراقی مطالعه بفرمایند . یعنی اینکه خواندن این دسته معارف ، تلنگر و محرکی است برای مراقبه و توجه بیشتر به مبدأ اعلی . طریقه ی عرفای بزرگ ما مثل مرحوم آیت الله سید علی قاضی و مرحوم سید هاشم حداد و امثال این بزرگان رضوان الله علیهم همینگونه بوده است .

با توجه به اینکه بعضی رسائل ابن عربی کوتاه و بعضی هم بلند هستند لذا برای تنوع و رغبت به مطالعه ، سعی می کنم تا بصورت بخش - بخش در وبلاگ قرار دهم . امیدوارم این معارف حقه و عالی که برای اولین بار است در فضای سایبر منتشر می شود برای دوستداران معرفت مفید واقع شود . تلاشی ناچیز و کم برای اهدافی گرانقدر . از خدای مهربان مسئلت دارم که کم های ما را زیاد ببیند و بهای عالی بدهد . امید است که این دید تاجرانه ی ما به دیدگاه صالحین مبدل گردد .
انشاء الله . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد .

رساله ی حقیقة الحقائق از جمله آثار جناب محیی الدین است که آن را برای یکی از مریدانش به نگارش درآورده است. در ترجمه ی پارسی آن ، رساله ، به شش فصل تقسیم شده است که عناوین آنها عبارتند از :

فصل اول : در حقیقة الحقائق

فصل دوم : در معرفت

فصل سوم : ظهور حق در مظاهر اسماء

فصل چهارم : در معانی غریبه

فصل پنجم : انسان کامل آئینه حق است

فصل ششم : در اتصاف انسان به صفات کامله

مؤلف در این رساله نخست به بحث درباره ی حقیقة الحقایق پرداخته و میان عالم کبیر و عالم صغیر قیاس و تطبیق کرده و از خلافت عالم صغیر - انسان - و شناخت و اصالت او سخن گفته ، و چگونگی معرفت عقلی و شهودی و قیاس آن دو را با همدیگر نشان داده ، و صفات و اسماء و ظهور حق در مظاهر اسماء را به بحث گرفته ، و مظهر اعلا ی اسماء را - که انسان کامل باشد - بنموده است .

جناب شیخ در فصل اول آورده اند که :

حق موجودی است که ذات او اقتضای وجود او می کند ، یعنی وجود او از غیر نیست و واجب الوجود است . و وجود ممکن که نیست ذات او مقتضی وجود و عدم نیست که اگر مقتضی وجود بودی ، ذات او واجب بودی نه ممکن . و اگر مقتضی عدم بودی ذات او ممتنع بودی نه ممکن . و ممکن دلیل است بر وجوب وجود واجب الوجود . پس عالم که ممکن است دلیل است بر واجب ، و واجب مدلول این دلیل است که عالم است .

و دلیل که عالم است بر دو نوع است : عالم کبیر و آن هیات سماوات علی و ملکوت اعلی است تا تحت الثری . و عالم اصغر ، و او احسن انواع عوالم کلیه است و آن صورت انسانیه . چنانچه حق فرموده : « لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم . » / تین - ۴ / و این دلیل ثانی که نام او عالم اصغر است اول دلیلی است بر او از جمیع دلایل قاطعه و آیات ساطعه ؛ از برای آن که انسان که عالم اصغر است دلیلی است مخلوق بر صورت مدلول خود ، و مطابق او فی الواقع به حسب کمال ، و موافق در موازنه و مثال . چنانچه فرموده ی حضرت مصطفوی است علیه السلام : « ان خلق آدم علی صورته »

پس حق ناطق شد به این دو دلیل که ذکر رفت ، که آن عالم و آدم است در کتاب انطق او - جل ذکره - چه فرمود : « ستریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم . » / فصلت - ۵۳ /

پس خلافت الهیه لایق نیست الا به این خلیفه که انسان است ؛ از برای آن که این خلیفه مخلوق بر صورت مستخلف خود است ، و در او جمع گشته قوایل کلیه از جمیع کائنات .

پس هر که انسان را شناخت ، حق را شناخت ؛ از بهر آن که انسان موجود در احسن صورت است و مثال به وجود احسن . و به این معنی اشارت است : « من عرف نفسه فقد عرف ربه . » و نفرمود : « من عرف الکائنات عرف موجد الموجودات . »

پس از اینجا باید دانسته شود که انسان کامل مطابق صورت رحمان است . و در بعض روایات آمده است که " خلق آدم علی صورة الرحمن " . اگر چه این مناسبت نه مناسبت کلیه است و این

مطابقت نه مطابقت معنویه میان صورت انسان و حضرت رحمان ؛ چه انسان در همه جهتی و صفتی مطابقه رحمان نیست که حضرت حق به وجوب وجود و قیومیت مخصوص است ، نگویند که چه می گویی در « انّ خلق آدم علی صورته » که الهیت اقتضای مناسبت تامه می کند ؛ چرا که صورت الهیه صورت جمع اسماء است نه صورت مطلقه ی ذاتیه .

پس حاصل شد از این مقدمات آن که انسان ادلّ دلیلی است بر موجد عالم ، و اکمل آیات علی خدای علی اعلی [را] . پس معرفت حق موقوف است بر معرفت انسان ، و معرفت انسان موقوف است بر جمیع علوم ظاهره ، و بر علم تشریح و علم هیئت در معرفت افلاک علویه ، و بر علوم باطنه از معارف قدسیه و حقایق الهیه .

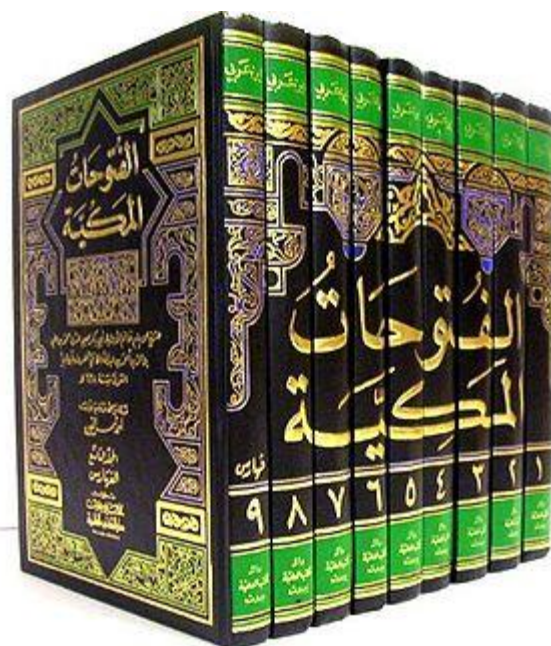
یکشنبه نهم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

اعتقاد به ولی الله الاعظم امام زمان حضرت مهدی (علیه السلام) در فتوحات

مکیه

عبدعاصی : این مطلب از فتوحات پاسخ لاطائلاتی است که مدتهاست پیرامون جناب شیخ اکبر در سایتهای مدعی و ضدعرفان شیعه مثل قارچ کپی-پیست می شود . در این مطلب هم اعتقاد راسخ محیی الدین بر زنده بودن امام زمان سلام الله علیه آمده هم اعتقاد به ولایت و امامت آن حضرت و هم اعتقاد به خاتمیت آن وجود شریف و هم اعتقاد به اینکه همه ریزه خوار آن چشمه ی فیاض هستند و هم اعتقاد به اینکه رسالت و ولایت در ولایت حضرت حجت علیه السلام خلاصه شده است .

مطلب سوم از فتوحات مکیه



اما ختم ولایت محمدی ، خاص مردی از عرب است که از حیث تبار و کرم و بخشش ، ارجمندترینشان می باشد و او ، هم اکنون و در زمان ما وجود دارد و بر او در سال پانصد و نود و پنج آگاهی یافته و شناختش و نشانه و علامتی را که در او بود و خداوند از دیدگان بندگان آن را پنهان داشته بود دیدم ، آن علامت را برایم در شهر "فاس" آشکار و معلوم داشت تا آن که " خاتم الولاية = مُهر ختم ولایت " را از او مشاهده کردم . او خاتم نبوت مطلقه ، یعنی ولایت خاصه است ، بسیاری از مردمان او را نمی شناسند ، خداوند او را به اهل انکار بر او ، در آنچه از حقایق که بدانها در مقام سرّش - از علم به او تعالی - تحقق و ثبوت می یابد ، آزمایش و امتحان کرده است ، همینطور ولایتی را که از وارثان محمدی حصول می یابد - نه ولایتی که از دیگر انبیاء حاصل می آید - به ختم محمدی ختم کرده است ، زیرا از اولیاء کسانی اند که ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را ارث می برند ، اینان بعد از این ختم محمدی موجود می شوند ، و پس از او هیچ ولّی بر قلب محمد صلی الله علیه وسلم پدید نمی آید ، این معنی خاتم ولایت محمدی می باشد .

عبد عاصی : گرامی می دارم یاد مرحوم محمد خواجوی که سالها در زمینه ی ترجمه و نشر متون عرفانی تلاش کرد و تمامی فتوحات مکیه را ترجمه کرد و خدمات شایانی داشت و دهم آذرماه ۹۱ در رشت به رحمت خدا رفت . انتشارات مولی ناشر آثار ایشان بود .

شنبه هشتم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

این معز الاولیا...

عبد عاصی : ما گناه می کنیم . در انظار هم گناه می کنیم . آرام آرام دارد قبح گناه می ریزد . زشتی غیبت و تهمت . خودم را می گویم . یک موقعی تذکر می دادیم که : ای بابا ! غیبت نکن ! حالا خدا طبق فرمایش صادق الائمه علیه السلام خودمان را به گناهایی که دیگران را از آن نهی می کردیم مبتلا می کند . بد دهانی ها داریم و شوخی های زیاد می کنیم . نمازهایمان مثل روزنامه خواندن است با این تفاوت که در روزنامه خواندن گاهی توجه مان به عمق مطلب ! جلب می شود اما در نماز هیچ . بی حجابی و بد حجابی در حال غوغاست و این مسئله در همه ی خانواده هایی که یک زمانی متدین و مذهبی بودند سرایت کرده . اینترنت گردی ها همه منجر به دیدن تصاویر غیراخلاقی یا نوشته های غیر اخلاقی می شود . نه اینکه نباید آمد بلکه چکار کنیم که ثبت و ضبط نشوند؟! بی نمازی غوغا می کند . هر سال تعداد کمتری روزه ی مستحبی می گیرند . هر ساله اعتکافها زیادتیر و معتکف کمتر می شود . کارگرهای کم درآمد از ساعت کاری درآمد و حقوق حرام و شبهه ناک کسب می کنند . کارگرهای کم درآمد تقوا و امانتداری را فدای دخل و تصرف در اموال می کنند . این اوضاع ملت شیعه است . وای بر متولیان که در جهت تعالی و اصلاح دین و معیشت ایتام آل محمد صلوات الله علیهم نکوشند . این همه بلا و عذاب فقط ناشی از گناه مردم است . اولیای الهی در حال پرکشیدن به اعلی علین هستند و ما دنبال شرح حال نویسی و کرامت جویی و بزرگ کردن نفس مان هستیم . و در این میانه :

کیست که در شبانه روز لااقل یک بار یاد صاحب اصلی کند . آن کسی که دائم در فکر ماست و دعایمان می کند .

دلم از خودم گرفته . از اینکه با اعمال و اقوالم دائماً در حال آزرده کردن و رنجاندن امامم هستم و خسته هم نمی شوم و خجالت هم نمی کشم و عادت دائمی ام شده دلم گرفته .

چرا دل من با شما آشتی نمی شود ای حجت خدا؟!!

چرا با آنکه شما به من توجه می کنی اما من دور خودم می چرخم و در قیل و قال دنیای خودم درگیر مانده ام؟!!

چرا اینقدر گناه کرده ام که لوحه ی دلم سیاه شده و گاهی هم که گریه ای از سر دلتنگی می ریزم پاکش نمی کند؟

چه چیزها آرزو می کردم و می خواستم و چه شد؟!!! ما آرزوهای بزرگ داشتیم اما عمل هم نداشتیم .

این حدیث نفس ها را هم اگر نکنم که اسم شیعه را باید از رویم برداری ای امام خوب!

فرمایشات آیت الله بهجت (ره) را با هم بخوانیم:



فرج من نزدیک است، دعا کنید بَدَا حاصل نشود

آیا نباید در فکر این باشیم که از کسی (حضرت ابوالصالح المهدی - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه الشَّریف.) که خداوند برای اصلاح جامعه قرار داده بخواهیم که بیاید؟! خود او در مسجد سهله، جمکران، در خواب و بیداری در گوش افرادی از دوستانش بدون این که او را ببینند، فرموده است: " فرج من نزدیک است، دعا کنید. " یا به نقلی فرموده: " فرجم نزدیک شده، دعا کنید بَدَا تأخیر مقدر نشود. حاصل نشود "

در محضر بهجت جلد یک نکته ۱۵۸

چرا به مسجد جمکران نمی آیی؟

عده‌های از پاکان و نیکان با حضرت صاحب - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه الشَّریف - سؤال و جواب می کنند و حاجت می طلبند و جواب می گیرند و در مسجد جمکران، صدای آن حضرت را می شنوند!

آقایی را که در بیداری دیده بودم، در خواب به من فرمود: چرا به مسجد جمکران نمی آیی؟

در محضر بهجت جلد ۲: نکته ۱۲۴

حضرت حجّت - عجلّ الله تعالى فرجه الشّریف - از ما التماس دعا دارد!
آقایی که زیاد به مسجد جمکران می رود، می گفت: آقا(حضرت غائب - عجلّ الله تعالى فرجه الشّریف) را در مسجد جمکران دیدم، به من فرمود: به دل سوختگان ما بگو برای ما دعا کنند، و یک مرتبه از نظرم غائب شد، نه این که راه برود و کم کم از نظرم غائب شود!
همین آقا هفته ی قبل از آن هم، حضرت را در خواب دیده بود. ولی افسوس که همه برای برآورده شدن حاجت شخصی خود به مسجد جمکران می روند، و نمی دانند که خود آن حضرت چه التماس دعایی از آنها دارد که برای تعجیل فرج او دعا کنند! چنان که به آن آقا(شیخ ابراهیم حایری - رحمه الله - در حال اعتکاف در مسجد کوفه) فرموده بود: اینها که به این جا آمده اند، دوستان خوب ما هستند، و هر کدام حاجتی دارند: خانه، زن، فرزند، مال، ادای دین؛ ولی هیچ کس در فکر من نیست!

آری، او هزار سال است که زندانی است، لذا هر کس که برای حاجتی به مکان مقدّسی مانند مسجد جمکران می رود، باید که اعظم حاجت نزد آن واسطه ی فیض، یعنی فرج خود آن حضرت را از خدا بخواهد .

در محضر بهجت نکته ۱۷۶



هر چند حضرت حجّت - عجلّ الله تعالى فرجه الشّریف - از ما غایب و ما از فیض حضور آن حضرت محرومیم، ولی اعمال مطابق یا مخالف دفتر و راه و رسم آن حضرت را می دانیم و این که آیا آن بزرگوار را با اعمال و رفتار خود خشنود، و سلامی هرچند ضعیف خدمتش می فرستیم، و

یا آن حضرت را با اعمال ناپسند، ناراضی و ناراحت می کنیم. با این که در مال آن حضرت (سهم امام - علیه السلام) تصرف می کنیم، دیده و شنیده نشده که حضرت در تصرف ما ترتیب اثر داده و در حیف و میل آن به کسی اعتراض نموده باشند. گویا مال آن حضرت را مال او نمی دانیم و گویا آن حضرت این مال را مال خود نمی داند که به ما اعتراض نمی کند!

بنابراین، در امور اجتماعی نباید به دیگران نگاه کنیم و از این و آن پیروی کنیم، زیرا افراد، معصوم نیستند، هر چند بزرگ و بزرگوار باشند؛ بلکه باید نگاه کنیم و ببینیم اگر خودمان تنها بودیم و دیگران نبودند آیا انجام می دادیم یا خیر؟ و نباید به دیگران کار داشته باشیم. (مقصود حضرت استاد - رحمه الله - عدم تقلید و پیروی از دیگران در موضوعات احکام است، نه در خود احکام که انسان یا باید خود مجتهد و صاحب نظر باشد، و یا از مجتهد جامع شرایط تقلید کند.) ما نباید خود را با اهل سنت قیاس کنیم، ما باید رضا و میل امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را در کارها به دست آوریم، چه در مصرف سهم امام - علیه السلام - و چه در کارهای اجتماعی دیگر.

شنبه هشتم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

توحید عرفا در بیان آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی

عبدعاصی : آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی (حفظه الله) بی شک از ارکان زمین و عرفای به حق است . ایشان می فرمودند : بعضی ها حتی تعریف درست مقام ولایت کبری را نمی دانند اما ادعای سیروسلوک دارند . اکثر تصوراتی که از مقام امام علیه السلام در اذهان وجود دارد مقام همین اولیای خداست . مقام امام علیه السلام چیز دیگر است !!!

فرمایشات این عارف وارسته در خصوص " توحید عرفا " و " مقام عظمای ولایت " را که
واضحاً از قلب برآمده با هم می خوانیم:



در اینجا دو نظریه وجود دارد که مناسب است در باره ی آن توضیحی بدهم : بعضی معتقدند کمال
سیر انسان، معرفت به نفس ولیّ است و انتهای سیر را معرفت به نفس شریف علوی دانسته، بالاتر
از آن را برای بشر محال می دانند .

ولی عرفای حقه می گویند این، معرفت به ولیّ است نه معرفت به خداوند. و معتقدند که انسان نه
تنها به کسی که به خداوند معرفت دارد، بلکه به خود خدای متعال نیز می تواند معرفت پیدا کند .
در این زمینه مطالب بسیار مهم و دقیق و حرف های فراوانی هست. بسیاری از بزرگان نیز در این
باب هر یک با اصطلاحات خاص خود سخن ها گفته اند. بنده تنها آنچه را که در مورد این مسأله
ی اساسی، خود یافته و درک کرده ام به طور اجمال می گویم. و در این زمینه به گفته ها و نوشته
های دیگران کاری ندارم .

ابتدا باید دانست که خداوند متعال بذاته مباشر افعال نیست، بلکه خداوند سبحان، وجود را از
مجاری آن - که وسائط فیض هستند و واسطه و مجرای تام آن، امام علیه السلام و مقام ولایت
است - نازل می کند. یعنی حق تعالی به واسطه ی نفس ولیّ که همان مقام نورانیت او است

متصرف در امور است و اشیا به واسطه ی نفس ولیّ، قائم به حق هستند .
صاحب ولایت مطلقه کسی است که قیوم تمام ما سوی الله است ، امّا در عین حال، او خود قائم
به حق می باشد. تفاوت اساسی در این است که حق تعالی از ما سوی بی نیاز است، لیکن ولیّ از
حق بی نیاز نمی باشد. و البته این معنا را به هیچ وجه نباید غلو به حساب آورد؛ زیرا غلو آن
است که انسان ولیّ خدا را مستقل دانسته و بنده ی مخلوق را خدا بداند .

بنا بر این اگر کسی معتقد باشد که خداوند به واسطه ی نفس ولیّ - که از آن به نفس کلی الهی
تعبیر می کنند - فیوضاتش را بر ما سوی جاری می کند و تمام اختیارات و قدرت ها را به محمد
و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - داده و آنها که اراده ای جز اراده ی حق ندارند می
توانند هر کاری را به اذن او انجام دهند - نه اینکه امور به آنها تفویض شده و او خود سبحانه و
تعالی منعزل باشد - چنین عقیده ای غلو محسوب نمی شود .

بلکه کمال هم در این است که انسان به مقام نورانیت ائمه علیهم السلام معرفت پیدا کند و امام
زمانش را آن طور که هست و آن گونه که خداوند به ایشان مقام و مرتبه داده، بشناسد؛ زیرا
خداوند به وسیله ی تجلیات در مظاهر و مرآئی وجود شناخته می شود و مرآت تام و تمام آن،
چنان که در احادیث و ادعیه با تعابیر مختلف وارد شده، نفس شریف امام است که مظهر تام و تمام
اسماء و صفات خداوند می باشد و إلاّ ذات خدای متعال را اگر تا ابد هم در جستجویش باشی
هیچ نخواهی یافت .

لکن اینها هیچ یک بدان معنا نیست که انسان نمی تواند به خداوند متعال معرفت پیدا کند، بلکه
غرض از خلقت، این است که انسان با توحید آشنا شود .

ثمره ی آفرینش انسان هم رسیدن به توحید است. هدف اصلی ائمه ی اطهار علیهم السلام نیز
همین معنا بوده است. آنها دعوت به توحید می کرده اند. انسان به برکت ولایت، به خدای متعال

معرفت پیدا می کند «بنا عرف الله» «و با چشم ولایت، خدا را می بیند، نه ولی را .
به عبارت دیگر گرچه عارف به خدا در واقع همان ولی خداست، لیکن هنگامی که انسان محو در
او می گردد، هم به چشم یار بیند یار را .



پیش تر عرض کردم که یک بار در کربلا حال عجیبی به من دست داد. در حالی که منقلب بودم و
گریه می کردم گویا سرم را در دامن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیدم. در آن حال، یک ذره
پرده کنار رفت و وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دریچه ای به سوی عظمت خداوند
متعال یافتم !

مجددا این نکته را یادآور شوم که تجرد دو مرحله دارد: یک مرحله تجرد از ماده است مانند
مردن و ورود به عالم برزخ که این مرحله را همه قبول دارند .
مرحله ی دیگر، تجرد از صورت است. بدین معنا که انسان حقیقت خود را بدون صورت درک
کند. کسانی که با توحید عرفا مخالف اند، در واقع رسیدن به این مرحله را برای بشر غیر ممکن
می دانند .

یکی از فیوضات بسیار عظیمی که در سامرا به برکت امامین همامین عسکرین علیهما السلام به
این حقیر عنایت شد درک همین معنا بود که وقتی آن را برای آیه الله میلانی قدس سره نقل کردم،
ایشان فرمود :

"من تا کنون تجرد از صورت را برای بشر غیر ممکن می دانستم، اما چون شما را صادق می دانم قبول می کنم که تجرد از صورت هم ممکن است." مخفی نماند که قبول داشتن این حقایق در موفقیت سالک نقش مهمی را داراست. بعضی از بزرگان عقیده دارند: مادامی که سالک اعتقاد به توحیدی که عرفا معتقدند نداشته باشد وصول به آن هم برایش میسر نیست. به هر حال، «معرفت الله» این است که انسان خدا را بشناسد. ائمه ی اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - «ابواب الله» هستند. معنای باب این است که از آن می توان وارد منزل شد. آنها «داعی الی الله» هستند. یعنی به خدا دعوت می کنند نه به خود.

جابر باب الامام بود، ولی در باره ی سلمان فرموده اند: «إن سلمان باب الله فی الأرض، من عرفه کان مؤمنا و من أنکره کان کافرا»

بلی، آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد این است که سلمان به واسطه ی امیر المؤمنین علیه السلام باب الله شد.

انسان خودش می بیند، ولی از چشمی هم که به وسیله ی آن می بیند بی نیاز نیست. به برکت ولایت، معرفت پیدا می کند و با چشم ولایت خدا را می بیند. اگر کسی خیال کند که از آنها بی نیاز می شود قطعا در اشتباه است. بدون ولایت به هیچ وجه نمی توان به توحید رسید. به همین جهت، رسیدن اهل سنت به توحید غیر ممکن است و با ولایت تکوینی ناسازگار می باشد؛ زیرا وجود امام علیه السلام مقدم بر همه و واسطه ی خدا و خلق و محیط بر عالم است. کسی که به واسطه توجه ندارد چگونه می تواند موحد باشد؟

حتی بدون ولایت ائمه علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نمی توان استفاده کرد.

" أنا مدينة العلم و عليّ بابها فمن أراد المدينة و الحكمة فليأتها من بابها " بدون ولایت اصلاً به پیامبر صلی الله علیه و آله راهی نیست .



خلاصه، آن چیزی که بنده عرض می کنم همان مرحله ی «فنا» است. یعنی اگر انسان صفات بشری را کنار بگذارد و صفات جزئی او در صفات کلی حق محو شود و وجود جزئی اش در وجود کلی فانی گردد، جلوه گاه حق می شود و وضع دیگری پیدا می کند، چنین کسی «باب الله» است .

سلمان - سلام الله علیه - نه معصوم بود و نه امام، در عین حال باب الله شد. یعنی او خود، باب خدا بود. و اگر سلمان بتواند به اینجا برسد دیگران هم می توانند. اختصاص به او ندارد. به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان طاهرینش راه برای همه ی امت باز است، منتها در آن زمان پیامبر تشریف داشتند و سلمان را که به این مقام رسیده بود، معرفی فرمودند. اگر آن حضرت وی را معرفی نمی کردند هیچ کس به مقام او پی نمی برد. و کسانی مانند سلمان حقیقتاً به مقام ائمه پی برده و می فهمند که ولایت یعنی چه؟

مرحوم آیه الله میلانی قدس سره نقل می فرمود که عارف بزرگوار آیه الله آقای سید احمد کربلایی - رضوان الله علیه - که خود غرق در توحید بود، وصیت نمود آیه ی شریفه ی " و کلبهم

باسط ذراعیه بالوصید" را خطاب به ائمه ی معصومین علیهم السلام بر لوحی نوشته و هنگام دفن بر سینه ی او بگذارند. چنین افرادی هستند که کمال معرفت به ائمه علیهم السلام را دارا می باشند .

مع الأسف بعضی از کسانی که خود را اهل ولایت پنداشته و با دیده ی سوء ظن به بندگان خدا می نگرند، به شخصیتی مانند آقای انصاری تهمت می زدند که ایشان ولایتی نیستند! وقتی این حرف به گوش ایشان رسید فرمود: خدا کند همین ولایتی هم که اینها می گویند درست باشد .

این نکته را نیز اضافه کنم که اگر کسی به چنین مقامی برسد در آن حال، امام و مأموم معنا ندارد، آنجا که حقیقتاً فنا باشد تعین نیست و اگر در همان حال بماند غیر حق نیست؛ زیرا آنجا من و تو دیده نمی شود، غیر خدا دیده نمی شود. هر جا مقام و مرتبه تصور شود بی شک مربوط به عالم کثرت است، ولی در عالم وحدت دیگر من و او، مقام و مرتبه معنا ندارد. ارباب او را می برد و بر سر سفره ی خویش می نشاند. در عین حال، هنگامی که به عالم تعین برمی گردد نوکر، نوکر است و آقا، آقا است .

هم چنان که خود معصومین علیهم السلام هم در یک حال می فرمودند: "لنا حالاتٌ مع الله ، هو فیها نحن، و نحن فیها هو، و مع ذلک هو هو و نحن نحن "

در عین حال در مقامی دیگر شخصیتی چون مولای موحدین علیه السلام می فرمود: «أنا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله "



اگر کسی به آنجا رسید و نور توحید در قلبش اشراق شد، وجودش مجرای فیض حق، کلامش کلام حق و لسانش در مقام اظهار حقایق - نه هنگام بیان مطالب عادی که از جنبه ی تعین خودش می باشد - لسان حق می شود. در حدیث قدسی فرموده است :

" لا يزال العبد يتقرب إلىٰ بالنوافل و العبادات حتىٰ أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش بها و رجله الذی یمشی بها " .

یعنی انسان در اثر بندگی مستغرق در خدا می شود و مجرای فیض او و لسان او می گردد . توجه به این نکته نیز لازم است که منظور، توهمات غلط بعضی از صوفیه همچون حلول و اتحاد نیست؛ چه آنکه آنها کفر و زندقه است. ممکن است بعضی از الفاظ، شباهتی به همدیگر داشته باشد، ولی باید دانست که حلول و اتحاد دو معنای موهومی است که کاملاً با آنچه ما در مقام بیان آن هستیم منافات دارد .

لازمه ی حلول این است که شی ای در شی ای دیگر وارد شود، در حالی که ما اصلاً شیء مستقلی در مقابل حق تعالی نیستیم تا او - تعالی و تقدس - در ما وارد شود. و او - سبحانه و تعالی - چیز متعینی نیست که در جایی حلول کند .

معنای آن حرف این است که خود را یک وجود مستقل بدانیم و حق تعالی را یک جسم متعین و یا شخص متعینی بپنداریم و دو چیز در یکدیگر داخل شوند! این کفر است و شرع مقدس آن را رد کرده و علمای کرام آن را انکار می کنند .

و باید توجه داشت که این، صرفاً کلام باطلی نیست که بعضی به آن معتقد شده و عده ای آن را رد

کرده باشند، بلکه هر کسی ممکن است در راه سلوک در حالی قرار گیرد که اگر به خودش واگذار شود و عنایت حق تعالی شامل حالش نگردد، در چنین مهالکی سقوط کند و سخن از حلول یا اتحاد به میان آورد .

بنده خود در طول راه دیده ام که در چه حالاتی ممکن است زمینه ی این انحراف برای انسان پیش آید و بحمد الله با این گونه امور آشنا هستم.

در هر حال، چون «توحید» آن طور که عرفای حقه می گویند معنای بسیار بلند و دقیقی است و قابل فهم برای عموم نمی باشد و چه بسا الفاظی که مقصود خویش را با آن بیان می کنند از افاده ی آن معنا قاصر باشد و از طرفی الفاظ نیز با یکدیگر شباهتی دارند، بنا بر این اگر کلامی از کسی نقل شد نباید فوراً قضاوت کرده و فتوای کفر و فسق او را صادر نمود .

برادر عزیز! تو اگر واقعا طالب حق هستی و غرضی نداری لازم است پیش از هر قضاوتی از صاحب کلام سؤال کنی که مقصود چیست؟ شاید مراد او را نفهمیده باشی و چه بسا او از اولیای خدا باشد. در آن صورت می دانی که با قضاوت بی جا به چه خسران بزرگی دچار شده ای؟! متأسفانه بسیاری از افراد به محض اینکه کلامی بشنوند - دروغ یا راست - فوراً قضاوت کرده، شروع به تفسیق و تکفیر می کنند. به عقیده ی حقیر اینان ایمان به معاد و روز رستاخیز ندارند، یا لاقلاً غافل اند از اینکه ممکن است - به مصداق حدیث قدسی که فرمود «: من أهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة» «با خدا در جنگ باشند» .

کسی که می خواهد با بندگان صالح خدا به مخالفت برخیزد و به آنان توهین کند باید خود را به اسلحه ای مسلح کند که بتواند حریف خداوند قهار گردد! نستجیر بالله .

در اینجا چون صحبت از برخی مقامات **ائمہ علیہم السلام** و حقایق عالم ولایت به میان آمد، مناسب است رؤیایی را که حاوی نکات دقیقی است بیان کنم:



نخست این نکته را عرض کنم که خواب دیدن از آن جهت مفید است که بعضی از دقایق لطیف و معانی بسیار بلند که فهم آن در بیداری چندان آسان نیست، با دیدن صحنه ای در عالم رؤیا به راحتی قابل دریافت می شود؛ به همین جهت بزرگان عنایت خاصی به رؤیا داشته اند. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنکه خود متصل به وحی بودند گاهی از اصحاب سؤال می کردند آیا کسی خوابی ندیده است؟

حقیر شبی در خواب دیدم لشکر اسلام به فرماندهی حضرت عبدالمطلب علیه السلام و لشکر کفر به فرماندهی عمرو بن عبدود برای کارزار در برابر هم صف آرایی کرده اند، به طوری که در مقابل هر مسلمان، کافری قرار گرفته و در برابر من، خود عمرو بن عبدود ایستاده است. بنده با خود فکر می کردم چگونه با کسی نبرد کنم که غیر از امیر المؤمنین علیه السلام هیچ کس حاضر به جنگ با او نشده است! سپس با خود گفتم: حتما چنین توانایی را در من دیده اند که مرا در مقابل او قرار داده اند.

ناگهان حمله آغاز شد. همین که خواستم با او نبرد کنم حضرت امیر المؤمنین - روحی له الفداء - پشت سرم ایستاده و ایشان خود می خواهند او را به قتل برسانند، اما صحنه به گونه ای بود که این کار به نام من تمام می شد. آن حضرت ذوالفقار را کشیده، به من فرمودند: سرت را کنار ببر. آنگاه او را به قتل رساندند.

در این رؤیا لشکر کفر و اسلام به حالات درونی حقیر که در آن ایام بیشتر در حال مجاهده بودم اشاره دارد. همچنین از آن استفاده می شود که هر کس به میدان مبارزه ی با نفس قدم گذاشت باید بداند دست ولایت است که کار را به ثمر می رساند، گرچه به حسب ظاهر کارها به نام او تمام می شود .

بنا بر این هر خیر و موفقیتی که انسان کسب کند در حقیقت به دست صاحبان ولایت حاصل گشته است. البته این بدان معنا نیست که انسان دست روی دست گذاشته و هیچ سعی و تلاشی نکند. سالک باید از هر گونه مجاهده ای فرو گذار نکرده، هر چه در توان دارد به کار برد. آنگاه کمک و عنایت آنهاست که شامل حالش گشته و تلاش و مجاهده ی او را ثمربخش می سازد.

شبی در عالم رؤیا خود را در بیابان وسیعی دیدم که در وسط آن، ساختمان ده طبقه ی مدور و عظیمی که از دور به صورت یک کوه مخروطی شکل نمایان بود قرار داشت. حقیر به همراه عده ای اطراف آن اجتماع کرده، تصمیم داشتیم از آن بالا برویم. برای بالا رفتن به آن ساختمان باید پرواز می کردیم. حتی طبقه ی اول آن هم مقداری از زمین فاصله داشت. بعضی تا طبقه ی اول، برخی تا طبقه ی دوم و خلاصه هر کس به قدر توان خود پرواز کرده و در طبقه ای که مقدورش بود فرود می آمد .

بنده نیز پرواز را آغاز کرده تا طبقه ی پنجم با قدرت خود بالا رفتم. قدرتی که خداوند در من گذاشته بود آنجا تمام شد، ولی همتم اجازه نمی داد فرود آیم. در آن حال با استمداد از نام مبارک "علی" و جاری ساختن این ذکر شریف بر زبان به پرواز ادامه دادم .

قابل ملاحظه است که "یا علی" نمی گفتم، بلکه "علی علی" می گفتم و با تکرار آن پیوسته از سر ولایت که در خود انسان نهفته است به من نیرو می رسید، تا به طبقه ی دهم رسیدم. باز به پرواز

ادامه داده، بر بام ساختمان که عالمی وسیع و سبز و خرم بود و هوای بسیار لطیفی داشت فرود آمدم. آنگاه نفس عمیقی کشیده گفتم: حالا خوب شد! و از خواب بیدار شدم.

شنبه هشتم تیر ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

فص حکمت مهیمیه فی کلمه ابراهیمیه

عبد عاصی : مهمّ است رفقای خواننده این مطلب را بدانند که این شیوه ی تفهیم مفاهیم کتاب فصوص الحکم را در هی جای دیگر نخواهید یافت . چکیده و عصاره ی اصلی مبانی در هر فص ، بصورت اشرقی و نظری بیان می شود و در موجزترین حالت منتشر می شود . اگر دوستان پیگیر ، مطالب را پشت سر هم بخوانند حتماً زنجیره ی مطلب آنها را درگیر خود خواهد کرد و برای دقائقی در محیط مغناطیسی اثر ، قرار خواهند گرفت . همه ی کون و مکان متأثر از اصل محبّت است . چه زیبا فرموده جناب فؤاد کرمانی (ره) :

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آمدند سوختگان غمت با غم دل خرمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت باخبران غمت بی خبر از عالمند

در لغت ، مصدر فَعَلان نشاندهنده ی جنب و جوش و حرکت است . مثل فوران ، دوران ، هیجان ، غلیان و هیمان . این راهنمایی را در تمام مطلب زیر فراموش نکنید .

" نمود حکمت مهیمی در نماد کلمه ی ابراهیمی "

وقتی کسی صاحب صفت محبت هَیْمَانِی (از خود بی خود کننده) می شود ، هیچ گاه متوجه این سرمستی انحصاری خود نمی شود ، و با صفت خاصی هم متمایز نخواهد شد ، بلکه با روی به سوی محبوب آوردن ، به صفات محبوب موصوف می شود ، و این محبوب است که خویش را می نمایاند . (جامی /نقش النصوص ، ۱۴۷)

صفت هیمان را ابن عربی و مریدانش تنها در یک مورد دیگر به کار برده اند تا به نوع خاصی از فرشتگان اشاره کنند که به « الارواح المَهْمِیْمَه » مشهورند . در این نقل قول که آن را معمولاً حدیث می دانند ، این عنوان را می توان چنین توجیه کرد و توضیح داد که " آنان از زمانی که آفریده شدند ، در جلال و جمال الهی از خود بی خود (هائم) بوده اند . "

قونوی می گوید به آنان در این گفتار نبوی نیز اشاره شده است که : " خداوند را زمینی سپید است که در آن جا خورشید سی روزه از آسمان می گذرد . آن زمین مملؤ از مخلوقاتی است که نمی دانند در زمینی که خداوند آدم و ابلیس را آفرید ، بعضی از وی فرمانبرداری نمی کنند . "

چنین می نماید که این فرشتگان در مرتبه ی وجودی عقل اوّل ، که قلم اعلی نیز نامیده می شود ، استقرار داشته باشند ؛ یعنی ، در اولین و عالی ترین مرتبه ی هستی می باشند . فرق قضیه در این واقعیت نهفته است ، که بخشی از توجه عقل اول از طریق میانجی نفس محظوظ معطوف خلق می شود ، در حالی که توجه فرشتگان از خود بی خود شده معطوف خالق است . بنا بر نظر شارحان ، مرتبه ی وجودی ای که این فصل از فصوص به آن ارجاع دارد ، از اول به واسطه ی این ارواح تحقق یافته است .

« خداوند خود را بر این ارواح از خود بی خود شده با تجلی جلال جمالش آشکار نمود ، و در نتیجه آنان از خود غائب شدند . آنان از خود یا هر چیزی که غیر خداوند باشد ، بی خبرند . و چون تجلی (حقیقت) غیر مخلوق بر خلقیت آنان غلبه کرد ، مجذوب شدند و با این تجلی

سوختند . به بیانی دیگر ، این مرتبه ی وجودی در میان انسان های کاملی که از روح ابراهیم نبی بهره می بردند ، صورت واقعی به خود می گیرد ؛ چرا که محبت خداوند به قدری بر ابراهیم چیره بود که از پدر و قومش دست شست ، فرزندش را در راه خدا به قربانگاه برد ، و از تمام ثروتش ، که فراوانی آن شهره بود ، چشم پوشید .

روایت شده است که فرشتگان خاصی به خداوند گفتند : « با این همه خیر ، برکت ، بخشندگی ، ثروت و مکنت ، حیثیت ، نبوت ، اقتدار ، و کتابی که تو به ابراهیم داده ای ، البته باید به تو عشق بورزد ، ولی در مقابل این همه مواهب و عطاها ، محبتش چندان هم چشمگیر نمی نماید . » خداوند به آنان فرمود : « بیازماییدش ! » آنگاه فرشتگان صورت جسمانی به خود گرفتند و به صورت افراد انسان درآمدند و با این صور پیش او رفتند و از قیاس ناپذیری خداوند چنین سخن گفتند : « سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ! » چون ابراهیم این سخنان را شنید ، از سرمستی و عشق مُهِمِّی ، از خود بی خود شد و از آنان خواست که این سخنان را تکرار کنند . آنان خواستار پاداشی شدند ، و ابراهیم یک سوم ثروتش را به آنان بخشید . آن گاه آنان بار دیگر ذکر خداوند را تکرار کردند . این بار هم ابراهیم خواستار تکرار دوباره ی آن ذکر شد ، و دوّمین ثلث ثروتش را در ازاء آن به آنان داد . آنان نیز خداوند را با ذکر خود تسبیح گفتند و ابراهیم از شادی و شغف به وجد آمد ، و عشق مهیمّی اش فزونی یافت ؛ و باز هم خواستار تکرار ذکر شد . و چون در این آزمون کاملاً موفّق شد ، آنان به وی گفتند که فرشتگان خداوند هستند . (کاشانی، جامی، ۱۴۷-۴۸)

در سوره ی ۶ قرآن ، از آیه ی ۷۷ به بعد ، وصف چگونگی شدت محبت ابراهیم به خداوند است ؛ ابراهیم خداوند را به علت ظهور نورانیت ستارگان در آن جا می جست : « زمانی که شب بر او پرده انداخت ، ستاره ای دید ، گفت این ، پروردگار من است ، آن گاه چون افول کرد ، ابراهیم گفت افول کنندگان را دوست ندارم . » در حالی که مغلوب نوسان عشقی بود که او را از خود بی خود کرده بود ، گفت : « اگر پروردگار ، مرا هدایت نمی کرد بی شک از زمره ی گمراه شدگان

بودم . « یعنی ، جزء کسانی بودم که در شیفتگیِ جمال الهی سرگشته اند . و چون خورشید را تابان دید ، گفت : « ای قوم من ، من از شرکی که می ورزید ، بری و برکنارم . » زمانی که این عشق اوج گرفت و به کمال رسید و از خود فنا شد ، آنگاه خداوند خود را بر او آشکار نمود ، و او در خداوند بقاء یافت . وی خداوند را در مجالیِ ظهور آسمان ها ، یعنی ، در ارواح ، و در زمین ، یعنی ، در ابدان جسمانی و جامدات یافت ، و گفت : « من پاک دینانه ، روی دل به سوی کسی می نهم که آسمان ها و زمین را ذآفریده است . » خداوند از طریق تجلی وجودش در آن ها و از طریق سایه افکندن ذاتش بر آن ها ، انسانی را که با خلوص ایمان تسلیم (یعنی مسلم) شده باشد ، افعال ، و صفاتش را در ذات و افعال الهی فنا می کند . وقتی ابراهیم می گوید : « من از مشرکان نیستم . » منظورش کسانی است که وجود غیر را تأیید می کنند ؛ زیرا من [ابراهیم] از طریق کشف و ژرف بینی مستقیم ذات الهی را در صور موجودات مخلوق (عیان) دیده ام . « (جامی ، نقش النصوص ، ۱۴۷-۱۴۸ ، قیصری ۱۵۸)

ابراهیم اولین آینه ای بود که در او صفات ثبوتی الهی ظهور یافت و اولین شخصی بود که این صفات جزء منش او شد ... بنابراین وی از این اولویت برخوردار شد ، که از طریق حقیقت الهی ، در ظهور صفات ثبوتی اش ، [جلوه های] ذات برای ابراهیم در لباس صفات بروز و نمود یافت . به این دلیل بود که نبی اکرم فرمود : « اولین کسی که در روز رستاخیز ملبس خواهد شد ، ابراهیم خواهد بود ؛ زیرا پاداش مناسب این است ، که آخرین با اولین همساز گردد . (جامی ، نقص النصوص ۱۴۹-۲۰۲ ، فکوک ۲۰۰)

این عربی حکمت مهیمی را بعد از حکمت قدوسی می آورد ، زیرا بعد از ذکر صفات سلبی که قیاس ناپذیری الهی را تبیین می کنند ، لازم بود خصائل و مراتب صفات ثبوتی و اولین نمودهای انسانی آن ها را تذکر داده شود . به این ترتیب ابن عربی علم ذات را کامل کرد ؛ زیرا علم هرگز با صفات سلبی کامل نمی شود . (فکوک ۲۰۲ ، جامی ، نقش النصوص ۱۴۸)

يا صاحب الزمان...

عبد عاصي : جناب شيخ اكبر محيي الدين ابن عربي(ره) در صلوات چهارده معصوم (عليهم السلام) خود در بند آخر كه مربوط به حضرت ولي عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف مي شود آورده است :

و عَلَى سِرِّ الْأَسْرَارِ الْعَلِيَّةِ وَ خَفِيِّ الْأَرْوَاحِ الْقُدْسِيَّةِ ، مِعْرَاجِ الْعُقُولِ ، مَوْصِلِ الْأَصُولِ ، قُطْبِ رِحَى الْوُجُودِ ، مَرَكَزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ ، كَمَالِ النَّشْأَةِ وَ مَنْشَأِ الْكَمَالِ ، جَمَالِ الْجَمِيعِ وَ مَجْمَعِ الْجَمَالِ ، الْوُجُودِ الْمَعْلُومِ وَ الْعِلْمِ الْوُجُودِ ، الْمَائِلِ نَحْوَهُ الثَّابِتِ فِي الْوُلُودِ ، الْمُحَادِثِ لِلْمَرَاتِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ الْمُرتَضَوِيَّةِ ، الْمُتَرَشِّحِ بِالْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ ، الْمُرَبِّيِّ بِالْأَسْتَارِ الرَّبُّوبِيَّةِ ، فَيَاضِ الْحَقَائِقِ بِوُجُودِهِ ، قَسَامِ الدَّقَائِقِ بِشُهُودِهِ ، الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الْإِلَهِيِّ ، الْحَاوِي لِلنَّشَاتِ الْغَيْرِ الْمُتْنَاهِي ، غَوَاصِ الْيَمِّ الرَّحْمَانِيَّةِ ، مُسْلِكِ الْآلَاءِ الرَّحِيمِيَّةِ ، طُورِ تَجَلَّى اللَّاهُوتِيَّةِ ، نَارِ شَجَرَةِ النَّاسُوتِيَّةِ ، نَامُوسِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ ، غَايَةِ الْبَشَرِ ، أَبِي الْوَقْتِ ، مَوْلَى الزَّمَانِ ، الَّذِي هُوَ لِلْحَقِّ أَمَانٌ ، نَاطِمِ مَنَاظِمِ السِّرِّ وَ الْعَلَنِ ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ .

اللهم انى أشهدك أن هؤلاء أهل بيت الرسالة ، و مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ خُزَانِ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِكْمَةِ وَ مَعَادِنِ الرَّحْمَةِ وَ أَصُولِ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ عُنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ أَبْوَابِ الْإِيمَانِ وَ أَصْفِيَاءِ الرَّحْمَنِ ، وَ سُلَالَةَ خَيْرَةِ النَّبِيِّينَ وَ خُلَاصَةَ عِتْرَةِ صِفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ ، صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ .

تقریباً معانی این صلوات معلوم است اما خدا می داند هدف نویسنده در این صلوات چه افق بالایی از معرفت است و مسلماً هدفی جز تبیین ولایت کلیه ی الهیه نداشته است .

واقعاً ما امام زمان مان را چطور باید بشناسیم ؟ باید با عبارات بالا بشناسیم یا با نجواها و " العجل العجل " گفتن ؟ باید بعنوان رفیق شفیق بشناسیم یا مهربانتر از مادر ؟ باید به دید منجی و منتقم نگاه کنیم یا به این دید که : هر کس مضطر و مستاصل شد سه مرتبه بگوید " : یا ابصالح المهدی ادرکنی . " باید به این دید نگاه کنیم که هم اکنون حضرت در بیابانها هستند و غریب و بی یاور هستند یا در کوچه و بازار و خیابان دنبال نشانه هایش باشیم ؟ راستی کدام یک از این ها امام زمان واقعی است ؟

به نظر حقیر و با توجه به زیارت شریفه ی جامعه ی کبیره امام زمان می تواند همه ی اینها باشد . چون این ها امام زمان های ما هستند و ما هم بر اساس بینش و سطح ادراکی که از پیشینیان - کتابها - مطالعات - منبرها و وسائی ارتباط جمعی بدست آورده ایم متوسل به امام زمانی شده ایم . بنده معتقدم همه ی این امام زمانها امام زمان هستند با این تفاوت که هر کس بر اساس بینایی باطنی ای که داشته توانسته قسمتی از حقیقت ولایت کلیه را درک کند . مسلماً امام زمان سید بن طاوس و سید بحرالعلوم و آیت الله قاضی از امام زمان من و امثال بنده کاملتر است . مسئله ی اصلی این است که : اولاً رحمت واسعه بودن حضرات اهل بیت علیهم السلام را فراموش نمی کنیم . دوماً ممکن است شخص عامی و بی سواد باشد اما صدق نیت و طهارت نفسش انقدر باشد که امام زمان سید بن طاوس از او دستگیری نماید و ترحم نماید . پس همه چیز بستگی به خود شخص دارد . هرچقدر دل را بیشتر پذیرای حضور و سکونت ولایت کلیه کنیم مسلماً میزان و مدل ارتباط با حجت خدا سلام الله علیه هم متفاوت خواهد شد . وقتی طهارت قلب حاصل شود دیدگاه هم برتری می یابد .

باز هم عرض می کنم : نوشتار بالا دلیل بر این نمی شود که توجه حجت خدا علیه السلام شامل حال ضعفای اندیشه و مراقبت نشود . ولایت حضرات معصومین علیهم السلام همان ولایت کلیه الهیه است و تمام امور عوالم تفویض شده است .

رند آن است که خودش را به ان وجود نازنین از راه قلب نزدیک کند . آن وقت می بینی که در طول روز گاه گاهی که حواست جانب امام عصر علیه السلام متمایل می شود حس می کنی که او از درون قلبت صدایت کرده و تو متوجه او شده ای . وقتی این ارتباط بیشتر شد می بینی که اصلاً احساس نمی کنی که حضرت حجت علیه السلام در پرده ی غیبت است چون تو ایشان را لمس کرده ای .

بنده معتقدم در زمان حاضر ارتباط امام مهدی عجل الله فرجه الشریف با مردم بیشتر شده است . سابق باید حاج علی بغدادی (ره) می شدی تا تشرف برایت حاصل شود اما الان که هواهای نفس و شیاطین جن و انس دوره مان کرده اند و گیج و متحیر مانده ایم ترحم و تفضل امام علیه السلام و همینطور غیرت حضرت نسبت به ایتم آل محمد بیشتر شده است و کافی است کمی از این خود وامانده جدا شویم و بکنیم . دل از خواسته های زیاد و آرزوهای زیاد و دراز بکنیم . کمی متشرع تر باشیم . کمی عاشق تر!

والله امام زمان علیه السلام برای ما دعا می کنند .

والله حضرت هر روز ما را می بینند و با ارشادات و الهامات قلبی کمک می دهند .

یادمان نرود در دوره ای زندگی می کنیم که ائمه ی هدی علیهم السلام دوست داشتند این زمان را درک کنند و با مردمانش صحبت کنند . یادمان نرود در زمان امامت و ولایت و خلافت امامی زندگی می کنیم که همه ی معصومین علیهم السلام برایش دعاهای مخصوص کرده اند و درباره ی

صحابه اش و دوران ظهورش مطالب مهمی فرموده اند . یادمان نرود معتقد به حیات و امامت امامی هستیم که خلاصه ی همه ی اهل بیت علیهم السلام است و وارث همه ی خوبیهاست و منتقم خون پاک و به ناحق ریخته شده ی اهل بیت علیهم السلام است . یادمان نرود یقین داریم که امام مهدی که تنها فرزند امام یازدهم امام عسکری علیه السلام است با شمشیر ذوالفقار که تجلی اسماء جلالی خداست ظهور خواهد کرد و بعد از او دوباره ائمه معصومین علیهم السلام و صالحان و اولیا و ابرار و مومنین و مومنات رضوان الله علیهم رجعت خواهند کرد . یادمان نرود که ما معتقد به آیه ی پنجم سوره ی مبارکه ی قصص هستیم . سیر و سلوک ما همه ی امور را در بر می گیرد . ما قرار است تهذیب نفس داشته باشیم تا به خدا برسیم . به امام زمان علیه السلام برسیم . دعا کنیم که تا عمری هست بتوانیم منشا خیر باشیم و بتوانیم برای اقا و مولا و سرورمان کاری انجام دهیم . شبها وقتی می خوابیم به خودمان تلقین کنیم (النوم اخو الموت = خواب برادر مرگ است) که قرار است به امید صبح ظهور از خواب برخیزیم و آمادگی اطاعت کامل از امام علیه السلام را داشته باشیم . یادمان نرود در برابر فرمان امام علیه السلام دیگر پدر و مادر و زن و بچه و مال و دنیا و آخرت معنی نمی دهد . یادمان نرود که :

ما صاحب داریم

و عاقبت خواهد آمد

چه ما باشیم و چه نباشیم و ای کاش که باشیم

ما صاحب داریم

یا صاحب الزمان * یا صاحب الزمان * یا صاحب الزمان *

رفقای خوبم در وبلاگ طریق الی الله را در این ایام توصیه می کنم به اعمال زیر با حالت توجه :

قرائت ۷ مرتبه سوره ی یاسین جهت سلامتی و تعجیل در امر فرج امام صاحب الامر علیه السلام - صدقه برای سلامتی و گشایش در امور شیعیان بواسطه ی توجه عام حضرت حجت علیه السلام - استغفار به جهت بدست آوردن دل امام علیه السلام و کسب طهارت قلبی - صلوات ابوالحسن - ضراب اصفهانی - دعای الهی عظم البلاء - مناجات شعبانیه - دعای افتتاح - دعای علقمه - نماز معروفه امام زمان علیه السلام - تکرار دعای فرج - صلوات کثیره جهت سلامتی و تعجیل در امر ظهور کبرای امام عصر علیه السلام - قرائت سوره قدر - ختم صلوات و هدیه به روح امام عسکری و نرجس خاتون سلام الله علیهما - زیارت امین الله - خواندن زیارت آل یس در خلوت و تکرار اذکار شریف " المستغاث بک یابن الحسن " - " المستعان بک یاب الحسن " - " یا صاحب الزمان ادرکنی " - " یا صاحب الزمان اغثنی " - " یا اباصالح المهدی - " سلام و زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام به طرق وارده در مفاتیح الجنان - دعای عهد - دعای " اللهم بلغ مولای - " ... دعای عالیہ المضامین - زیارت جامعه کبیره - دعای اللهم اذفع عن ولیک ... که اکثریت آنها در مفاتیح الجنان آمده است .

و اما یک نیت و یک دستور العمل:

نیت کنیم که خدای متعال به حق حجت حی و قیومش که در نیمه ی شعبان متولد شد همت و قدرت مراقبه را به ما تفضل بفرماید تا حکمت غیبت و ظهور امام زمان سلام الله علیه را درک کنیم و بواسطه ی ظهور حجتش در قلب مان به حقیقت ولایت کلیه ی الهیه برسیم و معرفت و محبت الله و آل الله را در حد نهایت بدست آوریم و خودمان بشویم جلوه ی حجت خدا عجل الله فرجه الشریف .

حضرت آقای حداد رحمت الله علیه می فرمودند : هر کس این دستور را سه روز پی در پی انجام دهد هر حاجتی داشته باشد خداوند عطا می فرماید . بدین صورت که هر روز به عدد اسم " علی " یکصد و ده مرتبه بگوید :

" ناد علیاً مظهر العجائب . تجده عوناً لک فی النوائب ، کل هم و غم سینجلی . بعظمتک یا الله .
بنبوتک یا محمد . بولایتک یا علی یا علی یا علی "

خوب است که رفقا نیت کنند و انجام دهند . و در آخر :

نوشته اند دلم را برای خون جگری بدون گریه زمانه نمی شود سپری
نیازمند تکامل به گریه محتاج است درخت آب ندیده نمی دهد ثمری
دو فیض، توشه راه سلوک عاشق هست توسل سحری و عنایت سحری
هزار نافله خواندن چه فایده دارد اگر نداشته باشد به عاشقان نظری
به هر دری که زدم باز پشت در ماندم بس است در زدن من، بس است در به دری
برای بنده خریدن بیا سر بازار چه خوب می شود این مرتبه مرا بخری
بدون تو چه بلاها که بر سرم آمد چه حاجت است به گفتن، خودت که با خبری
همیشه خیر قنوت تو می رسد به همه اگر چه نام مرا در نوافلت نبوی
خودت برای ظهورت دعا کن و برگرد دعای من به خودم هم نمی کند اثری
یگانه منتقم خون کربلا برگرد قسم به عمه مظلومه ات بیا برگرد

یکشنبه دوم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

پاسخ حجت الاسلام وکیللی به نقد نویسنده طریق الی الله از کتاب نور مجرد

عبد عاصی : مدتی قبل و بعد از انتشار کتاب نور مجرد توسط آیت الله سید محمد صادق طهرانی آقازاده ی بزرگ مرحوم علامه طهرانی(ره) و انتقاد شدید آیت الله سید محمد محسن طهرانی آقازاده ی کوچک مرحوم علامه (ره) از ایشان در جلد سوم کتاب اسرار ملکوت ، بنده دو سه مطلب در این خصوص بصورت بسیار اجمالی در وبلاگ طریق الی الله کار کردم . بارها عرض شده که حقیر به هیچکدام از این دو بزرگوار انتسابی ندارم اما بواسطه ی امتساب این دو عزیز به علامه ی عارف (ره) به بیت ایشان ارادت فراوانی دارم . علی الخصوص اینکه همّتی گمارده شد و آثار حضرت علامه (ره) منتشر شد . اما سوای اینکه هر دو بزرگ زاده ، والد معظمشان را از دید خودشان تحلیل می کنند ، بروز اختلاف دامن دار آنها باعث شکاف بزرگی در بین محبین علامه طهرانی(ره) شده است . بنده نمی گویم اجماع کنند و بطور مساوی نظرات مقبول منتشر شود بلکه عرض حقیر و امثال بنده این است که نباید این اختلاف در رشد و شکل گیری و گسترش و تفهیم مبانی سیروسلوکی طریقت معرفت نفس خلل و خدشه ای ایجاد کند .

در سایت عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت که به جناب حجت الاسلام وکیللی از دوستان آیت الله سید محمد صادق طهرانی تعلق دارد چند مطلب در خصوص ارتباط عارف کامل آیت الحق سید هاشم موسوی حداد (ره) و مرحوم علامه حسینی طهرانی(ره) منتشر شده بود که حقیر در مطلبی با عنوان علامه حسینی طهرانی : شاگرد یا رفیق آیت الحق سید هاشم حداد (ره) آن را نقدی کوتاه کردم . نویسنده ی محترم که الحق و الانصاف در زنده نگه داشتن عرفان

اصیل و پاسخگویی به کوتاه نظری منتقدین طریقه ی حقه ی عرفان شیعی همت زیادی به خرج داده اند و انشاءالله که مأجور باشند در جواب یکی از خوانندگانشان پاسخی مبسوط بر نقد حقیر داده و برای بنده هم ارسال کرده اند . البته گلایه ای از لحن تند نوشتار ما هم شده که اگر چنین است حقیر در کمال میل از ایشان عذرخواهی می کنم و حلالیت می طلبم . نیت قلبی حقیر و همه ی افرادی که مثل بنده فکر می کنند دنبال کردن حقیقت و راه اصیل عرفان شیعی در منظر طریقه ی معرفت نفس است که برگرفته از تعالیم والای قرآن کریم و حضرات اهل البیت علیهم السلام می باشد . اما بنده نه تنها از استدلالات ایشان قانع نشدم بلکه ی ادامه ی این بحث را بی فایده می دانم که در نامه ای خدمت ایشان عرض شد و مطالبی هم نگاشته شد . با این وجود ، حقیر به رسم امانتداری و آزاد اندیشی در حوزه ی عرفان شیعی جوابیه ی این محقق ارزشی را در زیر آورده ام . در صورت لزوم پاسخ دوباره ای که بنده اجمالاً برای ایشان نوشته ام را هم خواهم آورد .

خوب است خوانندگان و بلاگ طریق الی الله در جریان باشند که بعد از انتقاد حقیر بر مطالب یاوه ی موسسه دارالصادق یا همان دار الافتراء ، این موسسه چند خطی برای بنده ارسال کرده اند که طبق معمول ادبیات خودشان را داشت و در آخر مدعی شده اند حقیر به گروه های تروریستی !!! منتسب هستم . مرغ زنده که هیچ ، مرغ های مرده ی هضم شده ی داخل شکم ها هم از این توهمات به خنده می آید . خوب وقتی بی سوادى با جمودگرایی و تحجر و انحراف و توهم آمیخته می شود نتیجه ای جز این نخواهد داشت . از خداوند مهربان عاجزانه مسئلت دارم به حق مولود این ایام حضرت بقیة الله فی الارضین سلام الله علیه همه ی محبین و شیعیان مرتضی علی علیه السلام ، چه دوستداران عرفان و چه مخالفین را مشمول هدایت خاصه ی خود بفرماید .



بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال:

سلام علیکم

در وبلاگ طریق الی الله چند تا اشکال به حرفهای شما درباره رفاقت مرحوم علامه طهرانی و مرحوم آقای حداد کرده اونها را هم ببینید خوب است. بعضی هایش جای بحث داره مثل اینکه گفتند که وصایت خودش دلیل شاگردی است چون وصی همیشه شاگرد بوده است. البته جواب بعضی هایش را هم در همان مقاله قبلی دادین ولی دوباره ایشون تکرار کردند. البته لحنش هم تندست.

جواب:

سلام علیکم

از تذکر شما ممنون. بنده نویسنده وبلاگ را نمی شناسم ولی وبلاگ خوبی است و حتما نویسنده هم قصد خیر و اصلاح دارند گرچه لحن تندشان شایسته ایشان و آن وبلاگ نیست و از دوستان توقع غیر از اینست. مطلب را حقیر خواندم و متأسفانه برادر عزیز اصلا در عرائض حقیر تامل ننموده اند و به واسطه برداشتی اشتباه چند حمله نموده اند. قبل از ورود در بررسی یک به یک اشکالات بیان این نکته ضروری است که اجمالا وقتی کسی یک دلیلی می آورد نقد آن به اینست که دیگران صغری یا کبرای وی را رد نمایند و گرنه با چند تعبیر تند و قضاوت سریع که مطلبی

نقد نمی‌شود. بنده جدا از تصریح خود حضرت علامه به اینکه شاگرد مرحوم حداد نیستند و رفیق ایشان می‌باشم که در کتاب شریف نور مجرد آمده است چند مطلب مسلم را عرض کرده بودم. اولاً یک کبرای کلی بود که نیاز به استاد عام تا قبل از وصول به مقام کمال و تجلیات ذاتی است که هم عقل بر این معنا دلالت دارد و هم در رساله لب اللباب به صراحت بیان شده است. ثانیاً صغرای مسأله بود که مرحوم حضرت علامه در زمان حیات حضرت آقای حداد در حدود دهه هشتاد قرن چهارده هجری قمری به مقام کمال نائل شده‌اند. دلیل بر این صغری تصریح حضرت آقای حداد بر عبور ایشان از مقام فناء و تصریح حضرت علامه طباطبائی به انسان کامل بودن ایشان و گفتگوهای منقول از ایشان با بانو علویه امین و تصریح مرحوم حداد به سید الطائفین بودن ایشان (که قدر متیقنش اجتهاد در امر طریقت است که ملازم با کمال می‌باشد) و ... بود.

حال هر کس منتقد این واقعیت تاریخی است یا باید در صغرای این استدلال مناقشه کند یا در کبرای آن و البته باب بحث برای همگان باز است به شرط رعایت موازین علمی و بدون نقد این استدلال هر احتمال پردازی دیگری غیر قابل اعتماد است.

پس از ذکر این مقدمه حقیر خلاصه فرمایش ایشان را با شماره‌بندی عرض می‌کنم و کلمات تندش را حذف می‌کنم و برای روشن شدن مطلب ذیل هر شماره جواب و توضیحی دیگر می‌دهم، که اگرچه به بیانی تکراری است ولی از جهتی خالی از فائده نیست:

ایشان نوشته‌اند:

«به تازگی شبهاتی مطرح شده با این عناوین که :

- ۱ - علامه طهرانی (ره) رفیق سلوکی مرحوم سید هاشم حداد (ره) بوده نه شاگرد سلوکی ایشان
- ۲ - مراتب علامه طهرانی (ره) در طی منازل و اسفار بالاتر و کاملتر از حضرت آقای حداد (ره) بوده است.»

جواب:

۱. حقیر عرض نکرده بودم مرحوم علامه شاگرد مرحوم حداد نبوده‌اند بلکه عرض کردم ایشان در زمان حیات استاد خود به درجه تجلیات ذاتی رسیده‌اند و از استاد خود مستغنی گشتند و صراحة عرض کردم که قرائن بیشتر نشان از آن دارد که آغاز ارتباط شاگردی بوده است.

۲. حقیر عرض نکردم مقام حضرت علامه بالاتر بوده است. بلکه عرض کردم ظواهر فرمایشات مرحوم حضرت آقای حداد چنین است ولی ما بدان ظواهر تمسک نمی‌کنیم و فقط به قدر متیقن آن اخذ می‌کنیم که اجتهاد ایشان در امر طریقت و وصول به مقام ارشاد است و بیش از این ادعائی نداریم.

۳. برادر محترم نگاشته‌اند:

«متأسفانه نویسنده ی مقاله ... این بار استدلالات ضعیف همراه با ادعاهایی عجیب آورده که دو نمونه از شبهاتی که خواسته اثباتشان کند را در ابتدا آوردیم .

حقیر نمی خواهم که بند به بند ایراداتم را بیان کنم اما اولین حرفم به جناب نویسنده همان حرف خودشان به آقای سید محمد محسن است که : واقعا ! نفع مطرح کردن این شبهات چیست؟! چه منفعتی از این مطلب می بریم که بدانیم علامه طهرانی از سید هاشم حداد کاملتر بوده ؟ اصلاً از آیت الله قاضی بالاتر بوده . چه سودی می بریم ؟ اصلاً از امام زمان علیه السلام بالاتر است . (العیاذ بالله) که چی مثلاً ؟ این بحث جز اینکه عده ای می خواهند بواسطه ی انتساب به یک عارف الکی وجهه ای برای عارف فقید و خودشان دست و پا کنند چه سود دیگری دارد؟»

جواب:

۳. طرح این مطالب اگر کسی از آن درس بگیرد و ظرائف راه خدا و کیفیت ارتباط اولیاء را بشناسد نفع زیادی دارد. مقایسه اولیاء کار خطائی نیست به شرطی که با حفظ ادب و با غرض استفاده از حالات ایشان و کشف سر سرعت سیر یک ولی خدا و اقتداء به وی باشد.

حقیر مواردی از فوائد این بحث را عرض کردم که تکرار آن لازم به نظر نمی‌رسد.

ضمناً حقیر هیچ موقع شاگرد مرحوم علامه نبوده‌ام که بالاتر بودن یا نبودن ایشان نفعی برای حقیر داشته باشد و به هیچ وجه در این مسأله غرض شخصی نداشته‌ام و الله علی ما اقول وکیل و توقع از آن برادر عزیز هم همین بود که فعل برادران خود را اگر حمل بر احسن نمی‌کنند لااقل حمل بر صحیح نمایند، نه آنکه بر خلاف ادب اسلامی ایشان را متهم به دست و پا کردن وجهه برای خود نمایند.

۴. برادر محترم نوشته‌اند:

«از طرفی بحث وصایت همیشه بین استاد و شاگرد مطرح بوده (از زمان غدیر خم تا به الآن) نه بین دو رفیق... این چه حرف اشتباهی است می‌گویند که : علامه تا یک جایی شاگرد آقای حداد بوده و بعد از آن رفیق ایشان شده !...»

جواب:

۴. اتفاقاً اگر برادر عزیز در تاریخ عرفا تامل وافی می‌نمودند می‌دیدند که معمولاً وصایت میان دو رفیق بوده است.

معمولاً در طول تاریخ کسی را وصی باطنی قرار می‌داده‌اند که ابتدا از شاگردان بوده است و در زمان حیات خود استاد به کمال نائل آمده و از سوی وی مجاز در ارشاد و دستگیری استقلالی گشته و بالملازمه از استاد عام بی‌نیاز گشته است و استاد سابق این شاگرد به کمال رسیده را که اکنون مستقل شده و شأن شاگردیش به رفاقت تبدیل شده وصی خود قرار می‌دهد.

مسأله رفاقت مرحوم علامه با مرحوم حداد مسأله‌ای کاملاً عادی در رابطه میان دو عارف است نه یک مسأله استثنائی که در خصوص این دو بزرگوار اتفاق افتاده باشد.

به ندرت می شود که عارفی خودش کامل باشد و مدتها در عالم فناء سیر نماید و تا زمان رحلتش هیچ یک از شاگردانش به درجه کمال نرسند. (البته مراد از کمال همان حصول تجلیات ذاتی است نه تمکن در مقام بقاء که به ندرت حاصل می شود.)

حقیر نمی دانم که چه جای تعجب است که پذیرند که مرحوم علامه طهرانی که حدود شش سالی در قم شاگرد سلوکی علامه طباطبائی بوده اند و سپس حدود هفت سالی در محضر مرحوم آیت الله قوچانی و مرحوم آیت الله انصاری به سیر مشغول بوده اند و سپس دستشان به نادره دوران حضرت آقای حداد رسیده پس از هفت هشت سالی از ارتباطشان با مرحوم حداد (یعنی پس از حدود بیست سال گام برداشتن در وادی سلوک) به کمال رسیده باشند؟

از خود مرحوم حضرت علامه منقول است که مرحوم آقا شیخ محمد بهاری سلوکشان کلا شش سال به طول انجامیده است، حال آیا عجیب است که سیر مرحوم علامه در بیست سال به سرانجام رسیده و حالات قوی فنائی و مراتب اولیه بقاء آغاز گشته باشد؟

۵. برادر عزیز می نویسند:

«به همین ترتیب این نقیصه به مرحوم قاضی (ره) وارد است که نتوانسته سید هاشم حداد (ره) را که به قول خود علامه طهرانی (ره) وصی باطنی آیت الله قاضی (ره) بوده تا ابتدای مقام بقای بالله تربیت کند. مگر می شود یک استاد ناقص شاگردش را به کمال " سیدالطائفینی " ی برساند؟»

جواب:

اینکه مرحوم قاضی در زمان حیات خود مرحوم حداد را به مقام بقاء تام نرسانده اند نقصی بر ایشان نیست. زیرا این مقام مقامی است که به ندرت کسی از اولیاء بدان راه می یابد. همان بقاء فی الجملة که برای مرحوم حداد در آن اوان بوده است برای دیدن ید بیضاء مرحوم قاضی کافی است.

سید الطائفتین هم مقامی بالاتر از این نیست و کسی هم ادعای چیزی بیشتر از آن را برای مرحوم علامه در آن اوان نداشته است. اگر حقیر هم عرض کردم که ظاهر عبارت مرحوم حداد دلالت بر علو مرحوم علامه می‌کند من حیث المجموع لا من جمیع الجهات این امر راجع به مسأله قابلیت و سعه مرحوم علامه بود و نه مقامات حضرت علامه در آن دوران.

۶. برادر عزیز می‌نویسند:

بنده عرض می‌کنم: طبق مطلبی که در کتاب نورمجرد آمده و به نقل از علامه طهرانی(ره) که ولایت من همان ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام است آیا امیرالمومنین علیه السلام هم همین رابطه را با پیغمبر خدا صلوات الله علیه پیدا کرد؟ مگر نمی‌گوییم ولایت همان ولایت است؟ پس نحوه ی اکتساب و انتقال و شئونات و حواشی آن هم همان خواهد بود. بدین ترتیب ارتباط مولا علی علیه السلام با نبی اکرم صلوات الله علیه رفاقتی بوده حتماً؟! چه گزافی گفته اند در صورتیکه مولا فرمود: انا عبد من عبید محمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چه تعابیر و تعاریفی از علی علیه السلام کرده اند؟ آیا بالاتر از علی سراغ داریم که چنان فضائلی از لسان جناب ختمی مرتبت علیه السلام در مدحش گفته شده باشد؟ اما با همه ی این "قربانت شوم" های پیامبر برای علی هیچگاه مسئله ی "عبد من عبید محمد" بیشتر از همان "عبید" نشد. حالا مرحوم حداد (ره) هم به واسطه ی علاقه ای که به سید محمد حسین داشتند تعاریف و فدایت شومی گفته اند.

پاسخ:

متأسفانه درباره فرمایش مرحوم علامه سوئی تفاهم بزرگی اتفاق افتاده است. غرض مرحوم علامه ابد این نیست که ایشان ولایتی جدا از حضرت دارند و مانند آنست تا گفته شود که باید شؤن آن نیز مثل همان باشد. بلکه غرض وحدت همه در عالم فناء و ولایت است که در روح مجرد و نیز در همین کتاب نور مجرد به تفصیل توضیح داده شده است.

ابدا شوون معصومین با دیگران یکسان نیست و جز مسأله فناء و عدم ورود کثرت به عالم ولایت این عبارات معنای دیگری ندارد.

گذشته از آنکه سابقاً عرض شده است که نیاز حضرت امیر صلوات الله علیه به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از باب نیاز به استاد خاص است و قیاس آن با نیاز به استاد عام مثل مرحوم حداد قدس سره مع الفارق است.

۷. برادر محترم گفته‌اند:

«اصلاً دلیلی ندارد فردی به استادی رجوع کند و بگوید: نعلی به پایم بزن و بعد بخواهد نعل بزند! این ادعایی که شده و مراتب علامه طهرانی (ره) را از سید هاشم حداد (ره) بالاتر دانسته ایراد دارد. البته عرض می‌کنم که این مسئله احتمال وقوع دارد. یعنی امکانش هست که شاگرد در زمان حیات یا در ممات استادش به مراتبی کاملتر از استاد خودش دست پیدا کند. اما آنچه واضح است مرحوم علامه در جای جای کتاب روح مجرد و در کتب دیگر خودشان را شاگرد و عبد سید هاشم حداد می‌دیدند. لا اقل در زمان حیات استاد.»

پاسخ:

این اشکال هم ناشی از سوء تفاهم است. سابقاً مفصلاً عرض شد که صحبت درباره زمان حضور ایشان در محضر مرحوم حداد نیست که گفته‌اند آمده‌ام نعلی به پای من بزنید بلکه در چندین سال پس از آن و زمان شهادت حضرت آقای حداد به کمال ایشان است.

۸. و نیز می‌فرمایند:

از طرفی کتاب شریف روح مجرد یک زندگی نامه‌ی سلوکی است نه اینکه اسفار عرفا را نشان داده باشد. بسیاری از مطالب این کتاب مشاهدات علامه طهرانی (ره) در زمانی است که به عتبات

مشرف می شدند و حضور فیزیکی ایشان خدمت مرحوم حداد (ره) از خیلی از تلامذه ی سید عارف (ره) کمتر بوده است . پس حضرت علامه خواسته اند با بیان کردن گوشه هایی از حیات عرفانی استادشان ایشان را معرفی کنند . اگر بنا بر تبیین سیره ی سلوکی بود حتماً بطور مثال شرح می دادند که فرمایشات مرحوم حداد (ره) در خصوص عزاداری سیدالشهدا علیه السلام مبنی بر ابتهاج ناشی از مرتبه ای از فنای ایشان بوده و در منازل بعدی که نائل آمده اند بشدت بکاء داشتند و حزن فراوان می گرفتند .»

پاسخ:

اتفاقاً این کتاب زندگینامه عرفانی است نه سلوکی و از زمان حضور مرحوم علامه در محضر حضرت آقای حداد سلوک ایشان پایان یافته بوده است و از پایان سفر اول داستان کتاب آغاز می شود. و به همین جهت هم دقیقاً بر خلاف تصور برادر عزیز توضیح داده آند که گریه ایشان مربوط به عالم فناء بوده اند که پایان سفر اول است.

۹. برادر عزیز فرموده اند:

«آقای وکیلی فرمایشات علامه طهرانی درباره عظمت مرحوم حداد را تواضع قلمداد کرده اند و قربان صدقه رفتنهای مرحوم حداد را تعظیم سیدهاشم به علامه دانسته اند . اینها غلط است . هیچکدام از تلامذه ی مرحوم حداد چنین نگرشی ندارند.»

پاسخ:

در عرض حقیر دقت فرموده اند. حقیر عرض کردم همه این عبارات هم تواضع است و هم تعظیم و فقط تفاوت در متعلق آن است. یکی از آنها تعظیم و تواضع نسبت به مقام ولایت و مقام فناء است که مقام وحدت همه اولیاء است و در آنجا نه مرحوم حدادی است و نه مرحوم علامه ولی عبارت سید الطائفتین ناظر به تعظیم مقام مرحوم علامه در علام کثرت و بقاء است و مفاد این جملات بسیار متفاوت است.

همانطور که از بابی انتم در خطاب امام به شهداء کربلا مقام ایشان نسبت به امام در عالم کثرت قابل استفاده نیست از عبارات حضرت علامه هم در خطاب به مرحوم حداد که می فرماید الحداد و ما ادراک ما الحداد نمی توان مقام هیچ کس را در عالم کثرت فهمید ولی وقتی می فرمایند پس از امام زمان مثل ایشان یافت نمی شود از اینت جمله می توان مقام ایشان را در علام کثرت تشخیص داد.

پس هیچ یک از جملات تعارف و مجامله نیست همگی حقیقت است و فقط باید تامل نمود که مخاطب هر کدام کیست.

۱۰. برادر محترم در پایان فرموده اند:

«اگر فی الواقع چنین مسائلی بود حتمادر روح مجرد به وضوح می فرمودند که : ایهاالناس ! من شاگرد سید هاشم حداد نبودم و ما با هم رفیق بودیم...»

عرائض حقیر خالی از اشکال نیست و بنده آنچه به نظرم رسید را منتشر کردم . والعاقبت للمتقين .
یا علی مددی» (پایان مطالب برادر عزیز در وبلاگ طریق الی الله)

پاسخ:

این توقع که مرحوم علامه به وضوح بفرمایند خیلی خلاف واقع است و این مطالب جز در نزد خواص مطرح نمی شود و عارف از بیان این مسائل از زبان خودش همواره بی زار است مگر برای بیان یک نکته و آموختن درسی. همان مطلبی که در مجلس خصوصی بیان فرموده اند و در نقلش هم نمی توان شک کرد و این همه شواهد آشکار برای روشن مطلب کافی است.

برادر عزیز در پایان نیز مطالب تندی بیان نموده اند و قضاوت ناصوابی کرده اند که خلاف انصاف است. توقع ما از دوستان این نیست که در مقابل یک بحث علمی خالص و بدون غرض از این الفاظ استفاده نمایند. بحث سابق به هیچ وجه در مقام بالا بردن و پائین آوردن کسی نبود و فقط

یک نکته سلوکی و عرفانی و تعریف رفیق و استاد و ملاکهای تمایز آن بود. آیا این مباحث خیانت به راه عرفان است؟ آیا جرم است که انسان بر اساس کلمات خود اولیا به بررسی حالاتشان بپردازد در عین حفظ حریم همگی و اعتراف به اینکه خاک پای همه ایشان است. در هر حال رفاقت مرحوم علامه با حضرت آقای حداد در سالهای اخیر عمرشان مسأله‌ای است عادی و مستدل و بحث از آن نیز سزاوار این اعتراضات نیست. گرچه غرض برادر عزیز حتما جز خیر و خوبی نبوده است.

یکشنبه دوم تیر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه دوازدهم



بسمه تعالی

به یکی از دوستان ارسال شده است .

تصدقت کردم! نمی دانم در آن گوشه ی تنهایی چه می کنی؟! آیا به خود مشغولی یا به بی خودی؟! امید است در این ایام معدودات که به وعده ی موسوی خاتمه داده شد شما و ما را هم خداوند متعال محروم از عنایت خاصش - که وعده ی دیدار است - نفرماید تا ببینیم که در آن گلزار چه گل ها و نعمت ها برای ما مهیا است و ما اسیر خود گشته ایم و بودیم .

اسیر لذت تن مانده ای و گرنه تو را چه عیش هاست که در ملک جان مهیا نیست

آری چنین است . این خطاب با نویسنده است که : ای جان از دست داده و با لذایذ تن خود را اسیر نموده قدری از خود بیرون آی و به خودیت و جان خود پرداز تا ببینی تو را چه عیش های جاودانی است آن جا . خوب است با این چند شعر در اوقات حضور و توجه به حق و فراغت ترنم نمایی :

خویش مکن ز ما نهان	خیز بیا سخن بگو
رمزی از آن لب و دهن	بی لب و بی دهن بگو
عشق تو را چو سر جان	از همه کس کنم نهان
نیست منی در این میان	وصف رخت به ما بگو
از دل خویش بوی تو	می شنوم به موی تو
می کشدم به سوی تو	زلف تو زان شکن بگو
سرو قدا ! قیام کن	در دل ما خرام کن
رخ بنما کلام کن	گرد گل از چمن بگو

چهارشنبه سی ام مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

احاطه آیت الله قاضی

عبد عاصی : جلد یک و دو از ده جلد کتاب صفحات من تاریخ الاعلام اثر مرحوم استاد سید محمد حسن قاضی فرزند آیت خدا مرحوم میرزا علی قاضی (ره) با نام "آیت الحق" توسط انتشارات حکمت به چاپ رسیده است .

اصل این کتاب به زبان عربی است و آقازاده ی کوچک مرحوم قاضی بنام استاد محمدعلی قاضی نیا دو جلد اول آن را به زبان فارسی ترجمه کرده اند .

این ده جلد فقط یک بار آن هم در نجف اشرف و بسیار محدود به چاپ رسیده است و بنده چه در قم چه در مشهد و چه در نجف اشرف هرچه گشتم نتوانستم پیدا کنم . تا اینکه یکی از دوستان معظم اسکن آنها را که اصل دستخط مرحوم سید محمد حسن قاضی بود هدیه دادند .

حالا ما هستیم و یک دنیا مشغولیت و هشت جلد کتاب ! که حاوی خاطرات و مطالب زیادی از علما و عرفاست . البته همه ی هشت جلد مربوط به مرحوم قاضی (ره) نیست اما خواندن حکایات و واقعیاتی که آقازاده مرحوم قاضی خودش شاهد بوده خالی از لطف و بهره نیست .

حقیر در حد وسع و بضاعت هرچند وقت یکبار رجوعی کرده و مطلبی از این هشت جلد که مناسب وبلاگ طریق الی الله است ارائه خواهم کرد .

خدای متعال روح مرحوم استاد سید محمد حسن قاضی را با اجداد طاهرین و والد ماجدش محشور بفرماید انشاءالله .

حکایت زیر را با هم می خوانیم:

سید هاشم حداد (ره) می فرمود : مرحوم قاضی (ره) وقتی به کربلا مشرف می شدند ، در مسجد کوچکی که نزدیک خانه ی ما بود بیتوته می کردند .

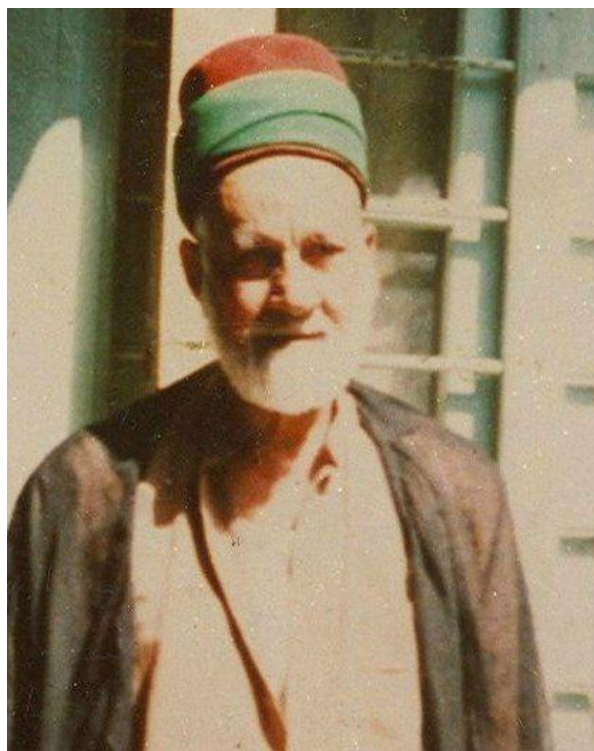
کم کم رفقا آن محل را شناختند و جلساتی در آنجا تشکیل شد .

ظاهراً یک بار یک نفر در جلسه از مرحوم آقا پرسید : چطور ممکن است آن همه مسلمان که حضرت اباعبدالله علیه السلام را می شناختند به چنان کاری دست زدند و با نیزه و شمشیر به قتال حضرت رفتند ؟

مرحوم قاضی (ره) برآشفتند و فرمودند : نظاره کن ... و همه بیهوش شدند ... چون صحرای کربلا را مشاهده کردند .

سید هاشم فرمود : من از آقا خواستم که این مقدار بس است ...

ایشان اشاره ای فرمودند و همه به هوش آمدند .



عبد عاصی : بنده از این واقعه نکات زیر را برداشت کردم

- ۱ - علاقه ی مرحوم قاضی به سید حداد بعلت اینکه در کربلا میهمان ایشان می شدند.
- ۲ - بین شاگردان یک استاد همه در یک سطح نیستند و قرار نیست همه کس همه چیز را بداند و در جریان باشد.
- ۳ - حتی ممکن است در بین شاگردان مرحوم قاضی هم شاگردی باشد که از لحاظ فهم و بینش در مرتبه ی بسیار پایین باشد . پس صرف اجتهاد و تحصیلات دلیل بر مراتب سلوکی یا استاد بودن و برتری نیست . و اینکه حتی اگر به سید علی قاضی که استاد العرفاء بود بررسی اما خودت مایه و ظرفیت و مراقبه و جهاد نداشته باشی باز هم ول معطلی.
- ۴ - میزان قدرت و احاطه ی مرحوم قاضی(ره) بر عوالم.
- ۵ - میزان قدرت تصرفات مرحوم قاضی در جسم و روح افراد.
- ۶ - تعصب مرحوم قاضی نسبت به اهل البیت علیهم السلام و جنایاتی که در حق ذوات مقدسه به وقوع پیوسته است.
- ۷ - اتحاد روحی سیدهاشم حداد با استادش به جهت اینکه تبدل حال نداشته و جزء بیهوش شدگان نبوده است .
- ۸ - اکثر افرادی که نمی توانند با وجود داشتن استاد به جایی برسند این است که یا دچار تکبر و خودبزرگ بینی سلوکی یا منیت های قبل و بعد از مرگ می شوند یا دچار قبض ها و افسردگی های ناشی از عدم وصول به چیزهایی که دلشان می خواسته . اصلی ترین علت هم این است که ذهن شان را از خاطرات پراکنده پاک نمی کنند . آیت الله کمیلی خراسانی می فرمایند:
نفی خواطر و صاف کردن ذهن و فکر از اغیار و تمرکز قلب و روح در یاد حبیب که همان خدای متعال جل جلاله باشد از مهم ترین امور سالک است .

آیه الله کمیلی خراسانی در محراب محل بیتوته آیت الله قاضی در کربلای معلی

اکثر شکایاتی که واصل می شود راجع به همین موضوع است . برای علاج موثر این معضل توصیه می کنیم که هیچ گاه جانب مراقبه را از دست ندهند و دائماً در تمام حالات اعم از شب و روز در منزل و مسافرت و تنهایی و جمع به یاد خدا باشند . چرا که تلقینات و تذکرات در احساس قلب به حضور کم یاد او ملکه ی ذهن می شود و غفلت را کاهش می دهد . و بدین ترتیب سالک با غلبه ی جنبه ی محبت و عشق الهی بر روح از خاطرات سوء و ذهنیات بد خلاصی پیدا می کند .
دوستان را هشدار می دهیم که در این راه شتاب زدگی به خرج ندهند و یاس روحی را از خود دور کنند . چرا که هر امری در وقت خودش حاصل می شود .

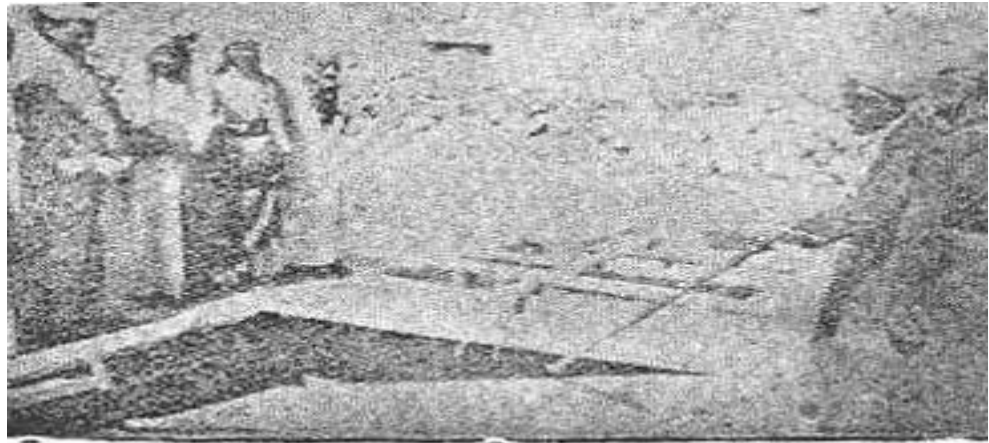
چهارشنبه سی ام مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سالروز تخریب قبور ائمه ی بقیع علیهم السلام



از همه ی دوستانی که تصور می کنند وبلاگ طریق الی الله حقی ولو ناچیز بر گردنشان دارد
استدعا دارم که مطلب زیر را مطالعه بفرمایند و همراهی کنند . ممنون





(شماره ۷۱- قبور ائمه بقیع در حال ویرانی بدست وهابی‌ها)

عکسهای قبرستان بقیع در قدیم الایام

اینجا نورستان بقیع در ظلمت کده ی قاتلین حضرت صدیقه ی طاهره سلام الله علیها است . چراغهای روشن حرم رسول خدا (صلوات الله علیه) را مشاهده می فرمایید ؟ کمی جلوتر حصار ی را می بینید ؟ این حصار ی است که علی الظاهر آل خباثت دور قبور ائمه ی بقیع (علیهم السلام) کشیده اند و هیچ چراغی - هیچ چراغی را روشن نگذاشته اند .

اینها خیال کرده اند که تا قیامت همینطور باقی می ماند؟! رژیم نامشروع سعودی رو به اضمحلال است و هر آن احتمال فروپاشی می رود . اینها نمی دانند که ما قرآنها و چفیه هایمان را آماده کرده ایم تا در کنار نورستان بقیع احیای شب قدر بگیریم . ما دیگر داریم آماده می شویم و پولهایمان را در این فشار زندگی داریم جمع می کنیم تا بارگاهی مجلل تر از همه ی عتبات برای ائمه بقیع(علیهم السلام) بسازیم . فکر می کنند با خاموش کردن چراغها می توانند نور خدا را خاموش کنند یا بی رونق جلوه بدهند؟! ماها اگر هم نبودیم و امام قائم مان (عجل الله فرجه) ظهور کرد وصیت می کنیم که از اموالمان از نسل مان خرج بقیع شود . نگوئید ظاهر سازی قبر چه فایده دارد ؟ چرا قبرها را بسازیم بیاید دلهایمان را بسازیم؟! اینها توجیه تبلی هاست . الان مگر

زیارت امام رضا (علیه السلام) نمی روید؟ مگر درودیوار را نمی بوسید؟ مگر با مشاهده ی همان گنبد و ضریح احساس خوبی بهتان دست نمی دهد؟ مگر این حرم ها جزء شعائر ما نیستند؟ پس وظیفه ی ما احیای امر اهل بیت (علیهم السلام) است.

اما راستش...

دوباره عکس را نگاه کنید....

بدجور جگرم را می سوزاند....

تخریب قبرستان بقیع

فاجعه تخریب قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) یک جنایت نیست بلکه نمایش یک ایدئولوژی است که از دل کفر برخواسته است. کفر محض. بنده اثبات می کنم که کفر محض است. در زمانی که مفتی های وهابیت در کشور و مناطق سنی نشین براحتی رفت و آمد می کنند و ارشادات خطرناک دارند - در زمانیکه مولوی عبدالحمید رهبر سنیان ایران علناً بر طبل تفرقه می کوبد - در زمانیکه سایتها و وبلاگهای شیعه پشت هم توسط وهابیت لعین هک می شود - در زمانیکه حجاج ایرانی بیت الله تحت بدترین شرایط و اهانتها و جسارتها به زیارت می روند - در شرایطی که در بمبگذاری های وهابیت و سلفی ها و اشرار پلید روستاییان و مرزبانان و نمازگزاران ما کشته می شوند - در زمانیکه طی نامه ای به رهبری خواستار رئیس جمهور سنی شده اند - در حالیکه جمعیت کذابی شان در حال افزایش است و ما در خواب - در زمانیکه موضوع مهم مهدویت را تشکیک می کنند - در زمانیکه بین جوانان شیعه ترویج سنی گرایی می کنند - در حالیکه براحتی برای خلفای سه گانه مراسم ترحیم می گیرند و قضایای شهادت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و فدک را از بیخ و بن رد می کنند - در زمانیکه ایام شهادت حضرت مولا علی (علیه

السلام) جشن می گیرند (مثل امسال در مشهد مقدس) و (دلم از چیزهایی که نمیشود گفت کباب است) و.....

آن قبر و گنبد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و آن هم قبور خاکی ائمه مظلوم ما . خدا به کبوترهای بقیع خیر دهد که بالهایشان را روی قبور آل رسول(صلوات الله علیهم) باز می کنند تا کمتر بسوزند .

ما به امید خدا و امامت و ولایت حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف)عربستان سعودی را از لوٹ آل سعود و وهابیت خبیث پاک خواهیم کرد . روزی خواهد رسید که ما بقیع را بدست خواهیم گرفت و برای امامان غریمان گنبد و صحن و سرا خواهیم ساخت مثل مشهدالرضا(علیه السلام) . روزی می رسد که ما در کوچه بنی هاشم و بقیع برای مادر جوانمان سینه زنی خواهیم کرد . بغض وهابیت از علی(علیه السلام) قبور ائمه ما را تخریب کرد و کینه ما از آنها نسلشان را به آتش خواهد کشید . روزی می رسد که ما پرچم مقدس "علی ولی الله" را بر فراز خانه خدا و قبه الخضرای پیامبراکرم(صلوات الله علیه) افراشته می کنیم . ما روزی تلافی سیلی بی هوا و سرهای بر نیزه را خواهیم گرفت . فعلاً اتکای شان به پول نفت و حمایت رژیم صهیونیستی است .

وقتی خواستند بقیع را ویران کنند شیعیان مدینه را آوردند و گفتند خودتان خراب کنید . شیعیان مظلوم مدینه تکان نخوردند . مهلت دادند . شبی بزرگ شیعیان امام مجتبی(علیه السلام) را در رویا دید و استمداد کرد . حضرت فرمودند : خودتان خراب کنید والا اینها با نبش قبر به بدنهای ما جسارت می کنند . فردایش شیعیان یازها را یازها گویان جنت البقیع را خراب کردند . . .

ما یک روزی انتقام همه این کشتارها و جسارتها را خواهیم کرد به ید حضرت قائم(عجل الله فرجه الشریف) و به مدد اسم "یا حی و یا قیوم" .



یوم الهدم

در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری پس از اشغال مکه ، وهابیان به سرکردگی عبدالعزیزین سعود روی به مدینه آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر ، سرانجام آن را اشغال نموده ، مأمورین عثمانی را بیرون کردند و به تخریب قبور ائمه بقیع و دیگر قبور هم چنین قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (قبور زنان آن حضرت ، قبر ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس (علیهما السلام) و قبر عبدالله پدر پیامبر و اسماعیل فرزند امام صادق (سلام الله علیهم اجمعین) و بسیاری قبور دیگر پرداختند . ضریح فولادی ائمه بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود و روی قبور حضرات معصومین امام مجتبی ، امام سجاد ، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) قرار داشت را از جا در آورده ، بردند . اما این اولین حمله آنان به مدینه نبود . آنان در سال ۱۲۲۱ هجری نیز یک بار دیگر به مدینه هجوم برده ، پس از یک سال و نیم محاصره توانسته بودند آن شهر را تصرف کنند و پس از تصرف اقدام به غارت اشیای گرانبهای حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تخریب و غارت قبرستان بقیع نمودند .

وهابیت ملعون بارها اقدام به تخریب مرقد منور رسول خدا صلوات الله علیه نمودند که هر دفعه با واکنشهای بسیار روبرو شد .

آنها در کوه احد مزار جناب حمزه (علیه السلام) عموی نبی مکرم اسلام (صلوات الله علیه) را هم تخریب کردند.

اعمال وحشیانه ی آل سعود و وهابیت خبیث

وهابیت ملعون در سال ۱۲۱۶ به سرکردگی امیر سعود به عراق حمله کردند و بعد از قتل و غارت به شیوه ی حرامیان دشت نینوا وارد شهر کربلا شدند و بعد از تخریب گنبد منور و غارت جواهرات صندوقچه ی قبر مطهر ارباب ما سیدالشهداء علیه السلام و نشستن بر قبر مطهر و قهوه خوری و جسارت به صاحب ولایت کلیه از کربلا خارج شدند در حلیکه نزدیک ۲۰۰۰ نفر را به شهادت رساندند .

پیروان محمد بن عبدالوهاب (علیه اللعنه و العذاب) حتی به ساکنان مکه هم رحم نکردند و در حمله های متوالی قاریان قرآن و مغازه داران و اطفال را به خاک و خون کشیدند .

محمد بن عبدالوهاب ملعون که از پیروان ابن تیمیه کافر (قرن هشتم هجری) بود مکه را تا قبل از اینکه دست وهابیت بیفتد دارالکفر می دانست . ابن تیمیه خبیث (علیه اللعنه و العذاب الهاویه) خدا را جسم می دانست و دارای دست و پا . ملتفت شدید که چرا لقب کافر به آنها می دهیم !؟

به رسم تمامی اهل بیت علیه السلام و از ته دل بگوییم :

بر قاتل رسول مکرم اسلام (صلوات الله علیه) لعنت* بر دشمن علی(علیه السلام) لعنت* بر قاتلین حضرت زهرا ی مرضیه (سلام الله علیها) لعنت* بر قاتل حضرت محسن(علیه السلام) (لعنت* بر چهار مرد و چهار زنی که امام صادق(علیه السلام) بعد از نمازهایشان لعنت می کردند لعنت* بر

قتله كربلا لعنت * اللهم العن الجبت و الطاغوت * اللهم العن صنمی قریش و اتباعهما* بر دشمن و
بخیل و حسود شیعه لعنت * اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد * بر قتله ی ائمه
مظلوم بقیع (علیهم السلام) لعنت * بر قاتل موسی بن جعفر (علیه السلام) لعنت * بر قاتلین
امامزادگان و صحابه ی ائمه هدی (علیهم السلام) لعنت * بر قاتل امام رضا (علیه السلام) لعنت * بر
قاتل جواد الائمه (علیه السلام) لعنت * بر قاتلین ائمه سامراء (علیهم السلام) لعنت * بر منکر صاحب
الزمان (عجل الله فرجه) لعنت

چهارشنبه بیست و سوم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

ذکر مربع

عبدعاصی : اذکار توحیدی بی شک نیاز به اذن استاد دارد . البته اگر فردی بدون گرفتن اربعین و
عدد خاصی تکرار کند شاید اثر خاصی نداشته باشد و صرفاً موجب تزکیه شود اما خوب ! بی اثر
هم نیست .

سه شنبه بیست و دوم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سنگ فرش کردن بین الحرمین کربلای معلی

عبد عاصی : دلم برایش تنگ می شود . برای " سوختن " . دلم برای " سوختن " پا تنگ می شود . وقتی که در بین الحرمین راه می رفتی و به گنبد اباعبدالله علیه السلام نگاه می انداختی بعد سرت را به نشانه ی خاکساری درگاه ملائک پاسبانش زمین می انداختی یاد زخمی شدن پاهای آبله گرفته دختر سه ساله اش می کردی انگار " سوختن " از یادت می رفت . می سوختی اما حواست جای دیگر بود . حالا دلم حتماً برای " سوختن " تنگ خواهد شد .



اول عشق تو «لَن» بود نمی دانستم آخرش هم «اِبْدًا» بود نمی دانستم
نام عاشق همه جا بیشتر از معشوق است همه جا صحبت من بود نمی دانستم
چشم من خیس شد، عاشق شدنم هم لو رفت گریه بر من قَدِغْن بود نمی دانستم
بعد از این نام مرا نیز فراموش کنید عشق، بد نام شدن بود نمی دانستم
تا دم خیمه رسیدیم و ندیدیم تو را دل ما اهل «قَرَن» بود نمی دانستم
از لب چشمه مرا تشنه برم گرداندند تشنگی طالع من بود نمی دانستم
مرغ باغ ملکوتم به خدا حیف شدم در دلم میل چمن بود نمی دانستم



پروژه ی سنگ فرش کردن بین الحرمین کربلای معلی با مرمر درجه یک ایتالیایی به اتمام رسید .
جنس این سنگها از همان هاست که در مسجدالحرام به کار گرفته شده است .خیابان ۳۷۸ متری
حدفاصل حرم سیدالشهداء علیه السلام و حرم قمر منیر بنی هاشم سلام الله علیه از حالت خاکی
بودن و آسفالت به شکلی زیبا و مرفه درآمده است . مخالف زیبایی و راحتی ها و نظافت بوجود
آمده نیستم اما گاهی غذای دل در " غیر رفاه " فراهم می شود .



و از فلک خون خم که جوید باز	حال خونین دلان که گوید باز
نرگس مست اگر بروید باز	شرمش از چشم می پرستان باد
سر حکمت به ما که گوید باز	جز فلاطون خم نشین شراب
زین جفا رخ به خون بشوید باز	هر که چون لاله کاسه گردان شد
ساغری از لبش نبوید باز	نگشاید دلم چو غنچه اگر
ببرش موی تا نموید باز	بس که در پرده چنگ گفت سخن
گر نمیرد به سر بیوید باز	گرد بیت الحرام خم حافظ

پروژه ی مسقف کردن حرم مولا امیرالمومنین علیه السلام هم حتماً بزودی توسط شرکت آلمانی به اتمام خواهد رسید .

دوشنبه بیست و یکم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سیر و سلوک طرحی نو در عرفان عملی شیعه

عبدعاصی : در ایامی که بیست و یکمین نمایشگاه کم محتوای قرآن کریم در تهران برگزار می شد سری زدم و با خون دل بیرون آمدم . واقعاً کم محتوا بود . لااقل در بخش کتاب که رجوع مردم به این بخش بیشتر از جاهای دیگر است فاجعه بود . جالبتر اینکه دیدم غرفه ای به اسم یکی از شخصیت‌های ضد عرفان و هتاک و همینطور مشهور به انحراف هم برپاشده بود . در این آشفته بازار تنها یک کتاب خوب نظرم را جلب کرد که مناسب دیدم به استحضار دوستان خوبم در وبلاگ طریق الی الله برسانم :

" سیر و سلوک ، طرحی نو در عرفان عملی شیعه " اثر آیت الله شیخ علی رضائی تهرانی کتاب بسیار موفقی است . ایشان از تلامذه ی اولیه ی عارف بزرگ مرحوم آیت الله علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی (ره) هستند و مورد وثوق می باشند .

ایشان در ابتدای کتاب آورده اند : « تقدیم به استادم ؛ عارف کامل سیدالطائفین حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس سره »

همینطور در بخش چند تذکر آورده اند : « در تمام این کتاب ، مقصودم از استاد ، بدون پسوند ، فقیه عارف ، حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی است . من ایشان را انسان کامل می دانستم و مدت پانزده سال به ایشان ارادت می ورزیدم . زندگی نامه ی ایشان در کتاب های آیت نور و نورمجرد آمده است .



این کتاب در یک پیش گفتار و چهار بخش که شامل بیست و دو فصل می باشد تدوین شده است که بدین ترتیب می باشند :

پیش گفتار : خاستگاه عرفان - بیدارسازی فطرت آدمی - حکمت تفاوت ادیان - خاستگاه عرفان اسلامی - توضیح معانی واژه عرفان - عرفان نظری، عرفان عملی - تفاوت‌های عرفان نظری با فلسفه - تفاوت‌های دوشیوه‌ی تربیتی عرفان عملی و اخلاق - وحدت شخصی وجود و اثبات آن - بررسی اجمالی کتب الطریق الی الله، بحرالمعارف، تذکرة المتقین، رساله زاد السالک، رساله لقاء الله - ویژگی‌های کتابی جامع در عرفان عملی

فصل اول : آگاهی‌های مقدماتی (۱). چشم انداز سفر ۲. ماهیت سفر ۳. ضرورت سفر ۴. موانع شروع سفر ۵. سفارشی‌های پیش از سفر ۶. تعداد سفر ۷. مدت سفر)

فصل دوم : لوازم سفر (۸). مسافر سفر ۹. همراهان سفر ۱۰. مرکب سفر ۱۱. راهنمای سفر ۱۲. زاد و توشه سفر)

فصل سوم : مقاطع سفر (۱۳). مبدأ سفر ۱۴. منازل سفر ۱۵. مقصد سفر ۱۶. کریهه‌ها و گردنه‌های سفر ۱۷. راه میان بر سفر)

فصل چهارم : آگاهی‌های تکمیلی (۱۸). راه‌های انحرافی و مشابه سفر ۱۹. رهنمان سفر ۲۰. آفات سفر ۲۱. سبک‌بالی در سفر ۲۲. زبان سفر)

که هر کدام از این فصول به مطالب متنوع و جذاب مختلفی تقسیم می شوند . بنده به همه‌ی دوستان توصیه می‌کنم که این کتاب را در اسرع وقت تهیه و مطالعه نمایند .

در بین مطلب گفته شده هم گاهاً تذکراتی توسط مؤلف آورده شده که جهت روشننگری بیشتر می باشد . همینطور حکایاتی از عرفای معاصر مثل مرحوم علامه طهرانی و آیت الله انصاری همدانی و ... ذکر شده است .

کتاب " سیروسلوک ، طرحی نو در عرفان عملی شیعه " اثر استاد معظم آیت الله علی رضائی
تهرانی توسط انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) به چاپ رسیده و قیمت
پشت جلد آن ۲۴۰۰۰ تومان می باشد .

دوشنبه بیست و یکم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سفر به همدان

عبدعاصی : برای چند روزی به همراه چند تن از دوستان و مومنین به همدان مسافرتی داشتیم .
سفری پر بار و دلچسب . به جز بازدید از بعضی اماکن دیدنی مثل گنج نامه و زیارت مقبره ی
باباطاهر (ره) که پیرمردی باصفا ، مقبره را با آوازی زیبا مترنم کرده بود و دیدار از مقبره ی
ابوعلی سینا (ره) و زیارت امامزاده محسن بن علی بن الحسین (علیهم السلام) مراودات و زیارات
دیگری هم بود که بسیار بسیار دلپذیر بودند .

زیارت دو تن از صحابه و تلامذه ی آیت الحق مرحوم سید هاشم حداد (ره) و استفاده از
فرمایشات نورانی آنها ، زیارت یکی از صحابه و تلامذه ی مرحوم آیت الله محمد جواد انصاری
همدانی (ره) و استفاده از فرمایشات معظم له ، دیدار با یکی از تلامذه ی آیت الله سید عبدالکریم
کشمیری (ره) و آقا فخر تهرانی (ره) ، زیارت مومنین و شهدای آرامستان باغ بهشت همدان و
قرائت فاتحه بر مزار مرحوم آیت الحق حاج شیخ محمد تقی لاری (ره) ، آیت الله تالهی (ره) ،
آیت الله ملاعلی معصومی همدانی (ره) ، مرحوم جناب آقای الطافی نشاط (ره) و بعضی اولیای
خدا (رضوان الله علیهم) ، همینطور زیارت عارف کامل آیت الله شیخ محمد بهاری (ره) در

شهرستان بهار که از نظر حقیر بهترین لحظات این سفر بود ، توشه ای ارزشمند برای ما فراهم آوردند .

برای اولین بار در وبلاگ طریق الی الله مشاهده می کنید . مزار عارف وارسته حاج شیخ محمدتقی لاری (ره) که چندی قبل مطلبی نسبتاً کامل درباره زندگی ایشان در وبلاگ طریق الی الله کار شد

نماز عید فطر را هم در یکی از مساجد قدیمی همدان به امامت یکی از اولیاءالله به جا آوردیم .
الحق و الانصاف چه نمازی ...

جا دارد از دوستان خوبم در همدان هم تشکر فروان داشته باشم زیرا که در این سفر ، بسیار زحمت ما را کشیدند و با رفتار حسنه نشان دادند که واقعاً از بذر سیروسلوک الی الله در دلشان ، جوانه ای سبز شده و مقدمات صعود برایشان مهیاست و حقیر از همه ی این بزرگواران التماس دعای خیر دارم .

و مهمترین مطلب اینکه :

همه ی مؤمنین هرچند وقت یکبار (اگر اهل محبت باشیم) مشمول نسیمهای رحمانی قرار می گیرند و انوار حبّ و عرفان در وجودشان روشن و خاموش می شود ، چه کم و چه زیاد ، چه این اتفاق بر اثر انجام دادن عبادات و مستحبات و توجهات باشد چه تفضلاً و آزمایشی حادث شده باشد ، تماماً زائل شدنی هستند مگر اینکه بتوانیم با مراقبه حفظشان کنیم .

در این سفر دوستی پرسید : حفظ کردن مهمتر است یا اصرار بر تعالی ؟ عرض شد : حفظ کردن . چون هر دستاورد سلوکی ممکن است با یک جرّقه با یک شعله ، با یک حرف ناروا یا عصبانیت

یا کدورت قلبی از بین برود اما اگر دستاوردها بوسیله ی مراقبه ، ملکه ی فرد شده باشد ، اصلاً همین ملکه شدن مانع از بوجود آمدن آفت می کند .

هدف از مستحبات ، خودِ مستحبات نیستند . بلکه هدف تلنگر یا تزریق قوای تازه در بدن سلوکی و برزخی است . مسلماً برای افرادی که مبتدی هستند و تازه می خواهند وارد دنیای سیروسلوک الی الله بشوند میزان مستحبات و عبادات بیشتر خواهد بود نسبت به افرادی که سالیان سال در این راه حرکت کرده اند و اقتضای حیات دنیایی شان ، سیروسلوک است .

انشالله خدای متعال به حق ولی الله الاعظم ، مرشد کلّ ، امام الاولیاء و العرفاء ، حجت الله البالغه ، ناموس الدهر ، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همه ی شیعیانی را که دوستدار قدم زدن در شاهراه سیروسلوک هستند و مشکلات و موانع ، راه را بر ایشان مسدود کرده ، از عسر و حرج رهایی بدهد و به یسر و فرج برساند . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

دوشنبه بیست و یکم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سیروسلوک و خلیفه الهی

حضرت آیت الله جوادی آملی می فرمایند :



کسی که بخواهد سلوک الهی داشته باشد یعنی با تلاش و کوشش و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس در صراطی باشد که کادح الی رب باشد (كَدْحًا فَمَلَأَ قَبِيهِ) با تلاش و کوشش خود بخواهد این راه را طی کند به لقاء الله بار یابد این بدون خلافت الهی نمی‌شود، باید سهمی از خلافت الهی داشته باشد و آن مهم‌ترین کاری که خلیفه خدا در این راه می‌کند آن راه‌سازی و مهندسی است.

دو قوس در جهان هستی هست یکی قوس نزول است که فیض از خدای سبحان نازل شده است، این با قوس نزول ترسیم شده است مهندسی را خدا کرده، سالکان این راه را خدا آفریده، سلوک‌شان را خدا رهبری کرده و مانند آن، اما در قوس صعود که اگر موجودی بخواهد از خاک، از فرش به عرش برسد این تنها مقدور انسان است چه اینکه از جماد و نبات و حیوان ساخته نیست برای اینکه اینها در نیمه راه‌اند از فرشته هم ساخته نیست برای اینکه اینها نیمه دوم راه را دارند می‌روند اینها از خاک برخواستند تا به عالم پاک بار یابند .

گر موجودی بخواهد سلوک الهی داشته باشد باید مهندس باشد، باید معمار باشد، باید جاده احداث کند، باید راه احداث کند و این راه در درون خود او پیدا می‌شود؛ راه بیرونی نیست زیرا اگر اعتقاد است در درون اوست و اگر ایمان است در درون اوست و اگر تخلُّق است در درون اوست و اگر ملکات عملی است در درون اوست و اگر عمل صالح است در حوزه بدنی اوست از

او بیرون نیست، بنابراین یک راه بیرونی ندارد. اگر کسی خواست حرم مشرف بشود یک خیابان و بیابانی را باید طی کند ولی اگر خواست به لقای الهی بار یابد سخن از خیابان و بیابان نیست بیرون از هویت شخص نیست هر چه هست در درون اوست .

این راه را خدای سبحان به وسیله قرآن و عترت(علیهم السلام) تبیین کرد، مراحلش را ذکر کرد ولی با رفتن، حادث می شود یک راه خارجی و وجود عینی داشته باشد نیست چون این کار نشده است مگر به وسیله انسان، این انسان است که از مرحله ناسوت به برزخ و از آنجا به نشئه عقلانیت بار می یابد و می شود کون جامع و همه این مراحل را داراست، منتها جهاد اصغر پله هایی از این نردبان است، جهاد اوسط پله هایی از این نردبان است و روی این پله ها که پا گذاشت آن گاه وارد حوزه جهاد اکبر می شود که بتواند به لقای الهی بار یابد .

خدای سبحان می فرماید (:وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) آنها که در جهاد اصغر تلاش و کوشش کردند و می کنند حالا یا مجاهد فی سبیل الله اند یا شهید فی سبیل الله اند یا فاتح فی سبیل الله اند، اینها بخشی از نورانیت را در صحنه جهاد اصغر دارا هستند آنها که برتر از این هستند در حوزه جهاد اوسط می کوشند اینها هم با نورانیتی که در درون آنهاست هوس را از غیر هوس تشخیص می دهند، دشمن را از غیر دشمن تشخیص می دهند، و همین نور اگر گسترش پیدا کرد و در حوزه سوم که جهاد اکبر است بار یافت مخصوصاً در ماه مبارک رمضان در دهه سوم در لیالی قدر و روزهای قدر این کسی است که با نورانیت برتر و بالاتر حرکت می کند .

معظم له با اشاره به حدیث نورانی "إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ" از رسول گرامی(علیه و علی آله آلاف التحيّة و الثناء) فرمودند :

مصدق کامل این حدیث بخش سوم یعنی جهاد اکبر است، هر چند جهاد اصغر و جهاد اوسط

نورانی است ولی جهاد اکبر نورانی تر. با این نور، حقایق را مشاهده و عرش خدا را می بیند آن عرشی که خدا روی آن استوا دارد و تمام بحث هایی که ما گفتیم و دیگران گفتند و می گویند، همه به فصل سوم برمی گردد و آن فیض خدا و وجه خدا که از آن به (نورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) یاد می کنند با علم حصولی می توان این (نورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) را آیت آن قرار داد ولی آنجا در مقام ذات، علم شهودی راه ندارد.

وقتی انسان به این مقام رسید (جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) شد، با نورانیت حرکت می کند، این انسانی که در دنیا نورانی شد در جهاد اکبر نورانی شد وقتی وارد صحنه بهشت شده است (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) هست، بهشت را اینها روشن می کنند، هم برای خود نور می دهند هم برای دیگران، عالمانی که در دنیا دیگران را روشن کردند در بهشت هم وسیله روشنایی و روشن شدن بسیاری از بهشتی ها خواهند بود، بنابراین محور بحث جای خودش را مشخص کرد هم نوری که خدا فرمود شما (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) با آن نور الهی است هم آنچه را که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: "إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ" از همین قبیل است.

پنجشنبه هفدهم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

حکمت و معرفت

عبد عاصی : چندی قبل مطلبی با عنوان حکمت و معرفت کار کرده بودم که کشکولی از عناوین مربوط به هم می شد . این مطلب هم مانند قبلی همان سیاق را دارد . امیدوارم که رفقای وبلاگ بتوانند پیوند برگ ها را دریابند .

برگ اول : موسی علیه السلام در اثنای مناجات طالب دیدار پروردگار شد و عرض کرد: "ربّ ارنی انظر الیک." یعنی: خدایا، خود را به من نشان ده که می خواهم ترا ببینم .اما از درگاه حکیم علی الاطلاق خطاب آمد: لن ترانی. یعنی: مرا نخواهی دید ولی به آن کوه نگاه کن، اگر در جایش استقرار یافت تو نیز مرا خواهی دید . چون حضرت موسی به کوه نگریست ملاحظه کرد که پرتو جمال ربانی بر آن کوه چنان تجلی کرد که کوه از هیبت آن به کلی متلاشی شد و موسی با دیدن آن صحنه از هوش رفت: فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسی صعقاً .

شاعری می گوید:

چورسی به طور سینا "ارنی" مگو و بگذر که نیرزد این تمنا به جواب "لن ترانی!"

دیگری می گوید:

چورسی به طور سینا "ارنی" بگو و مگذر سخنی شنو تو از دوست ولو که "لن ترانی"

!

شاعر دیگر می گوید:

"ارنی" کسی بگوید که تو را ندیده باشد تو که با منی همیشه چه جواب "لن ترانی"

و دیگری: . . .

تو بدین جمال خونین اگرت به محشر آیی "ارنی" کسی بگوید که بگفت "لن ترانی"

و این بیت که منسوب به علامه طباطبایی (ره) است:

سحر آدمم به کویت که بینمت نهانی "ارنی" نگفته گفتم دوهزار "لن ترانی"

برگ دوم: مریم عذرا (سلام الله علیها) که عمر خود را در عبادت و تهجد و تزهّد سپری کرد و به بالاترین مدارج معنوی رسید بعد از آنکه توسط پسرش حضرت عیسی (علیه السلام) دفن شد در پاسخ به این سوال فرزندش که مادر آیا دوست داری به دنیا برگردی؟ جواب می دهد آری دوست دارم برگردم و در شبهای بسیار سرد نماز بگزارم و در روزهای بسیار گرم روزه بگیرم که پسرم راه خیلی مخوف و ترسناک است .

برگ سوم: مرحوم شیخ صدوق، راوندی و بعضی دیگر از بزرگان به نقل از مفضل بن عمرو حکایت کند: روزی در خدمت حضرت صادق آل محمد (علیه السلام) نشسته بودم، آن حضرت فرمود: آیا می دانی پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) چه بود و کجاست؟

عرض کردم: خیر، نمی دانم؛ شما بفرمائید تا فرابگیرم.

امام (علیه السلام) فرمود: چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) را خواستند، داخل آتش بیندازند، جبرئیل امین (علیه السلام) پیراهنی از لباس های بهشتی برایش آورد و بر او پوشانید و آتش در

مقابلش سرد و بی اثر شد. و در آخرین روز حیاتش آن را تحویل حضرت اسحاق (علیه السلام) داد و او نیز پیراهن را بر حضرت یعقوب (علیه السلام) پوشانید که اندازه قامت او بود. و هنگامی که حضرت یوسف (علیه السلام) به دنیا آمد، پدرش آن پیراهن را بر یوسف پوشانید، تا آن جایی که همان پیراهن را توسط برادرانش برای پدر خود - که نابینا گشته بود - فرستاد و او بینا شد و این همان پیراهن بهشتی بود.

عرض کردم: اکنون آن پیراهن کجاست و چه خواهد شد؟

فرمود: الآن نزد اهلش است و در نهایت، تقدیم قائم آل محمد (عجل الله فرجه الشریف) خواهد شد.

و هنگامی که آن حضرت ظهور نماید، آن پیراهن را بر تن مبارک خود می نماید و تمام مؤمنین در شرق و غرب دنیا، هر کجا که باشند بوی خوش آن را استشمام خواهند کرد. و او - یعنی؛ امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) در تمام امور وارث تمامی پیغمبران الهی است. (کمال الدین، ص ۳۲۷، ح ۷، الخرایج والجرایح: ج ۲، ص ۶۹۱، ح ۶، با تفاوتی مختصر)

برگ چهارم :

یار توپی غار توپی خواجه نگهدار مرا	یار مرا غار مرا عشق جگرخوار مرا
سینه مشروح توپی بر در اسرار مرا	نوح توپی روح توپی فاتح و مفتوح توپی

مرغ که طور تویی خسته به منقار مرا نور تویی سور تویی دولت منصور تویی
قند تویی زهر تویی بیش میازار مرا قطره تویی بحر تویی لطف تویی قهر تویی
روضه امید تویی راه ده ای یار مرا حجره خورشید تویی خانه ناهید تویی
آب تویی کوزه تویی آب ده این بار مرا روز تویی روزه تویی حاصل در یوزه تویی
پخته تویی خام تویی خام بمگذار مرا دانه تویی دام تویی باده تویی جام تویی
راه شدی تا نبدی این همه گفتار مرا این تن اگر کم تندی راه دلم کم زندی

یکشنبه سیزدهم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

هتک حرمت صحابی جلیل القدر جناب عمار و جناب اویس قرنی رضوان الله

علیهما

عبد عاصی :

آدم دنیا برای دیدن روی علی ورنه من با مردم دنیا چه کاری داشتم؟!

مولانا امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا (صلوات الله علیه) شنیدم که فرمودند: به درستی که امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه گردیدند که از آنها یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد فرقه دیگر در دوزخند و امت حضرت عیسی بعد از عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یک فرقه آنها اهل نجات و هفتاد و یک فرقه آن در دوزخند و بدرستی که امت من بعد از من زود باشد که بر هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند که یک فرقه از آنها نجات یافته و هفتاد و دو فرقه آنها در دوزخند.

گفتم: آن فرقه نجات یافته چه کسانی هستند؟ رسول اکرم «صلوات الله علیه» فرمودند: آنها که چنگ بدامان تو زنند و اصحاب تو باشند اهل نجاتند. (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۶۰)

این حدیث از نظر سند و نقل در کتب اهل سنت و جماعت و در کتب شیعه، تواتر اجمالی دارد. تواتر یعنی آنقدر به طرق و روایات گوناگون نقل شده که احتمال کذب و دروغ بودن آن داده نمی‌شود و معمولاً روایاتی که تواتر داشته باشند فی الجمله مورد قبول است.

طبق روایت بالا تمام فرق و مذاهب عالم غیر از مذهب حقه ی شیعه ی اثنی عشری باطل و کفر هستند. پس وقتی می‌گوییم تروریستهای تکفیری از زبان رسول خدا صلوات الله علیه به آنها می‌گوییم تکفیری.

بعد از هتک حرمت حرم شریف مجاهد والامقام و شهید راه خدا جناب حجر بن عدی رضوان الله علیه کفار امت اسلام در اقدامی وحشیانه به حرم مطهر و منور صحابی جلیل القدر و باعظمت جناب عمار و عارف بالله جناب اویس قرنی رضوان الله علیهما یورش بردند و به تخریب و جسارت به روضه مبارکه

پرداختند.



این حرم شریف که در استان رقه سوریه قرار دارد با خمپاره های پیاپی دشمنان رسول خدا و خاندان اهل بیت علیهم السلام ویران شد و در کمال وقاحت و جسارت بعد از شکستن ضریح مطهر به ساحت این دو سرباز فدایی رسول خدا سلام الله علیه اهانت کردند . هنوز معلوم نیست هدف از ورود به ضریح مطهر سرقت بوده یا نبش قبور اما هر چه که هست در این دوره ی آخر الزمانی حیواناتی در شکل انسان ظاهر شده اند که نطفه شان از آبستنی شیطان تشکیل شده است .

راستی ! این همه سال فکر می کردم که انسان باید تا چه حد به خوک صفتی یا گرگ صفتی یا نفس شیطان نزدیک بشود که جگری را از سینه کسی بیرون بکشد یا از پشت در به زنی باردار لگد بزند یا به صورت نازک و لطیف دختران کوچک سیلی و مشت بزند یا گوشواره از گوش دختران بی گناه بکشد یا آن قدر سر ببرد تا چشمانش غیر از خون نبیند یا به ناموس خدا نگاه بد بیندازد یا حالا در سال ۱۴۳۴ قمری یعنی حدود ۱۴۰۰ سال بعد از آن وقایع دوباره همه ی اینها تکرار شده است . این نشاندهنده حقانیت فرمایشات رسول خداست . شجره ی خبیثه یعنی نسلی که حرامزاده در حرامزاده ادامه پیدا کرده و حالا در تروریستهای عراق و سوریه و بحرین و عربستان و مقتیان حرام خوار وهابی بروز کرده است . مطمئناً عرصه بیشتر از این بر شیعیان علی و آل علی علیهم السلام تنگ تر خواهد شد . شیعه ی علی علیه السلام باید هر روز بر مراقبه اش

بیفزاید تا مبادا شیاطین جن و انس او را نبرد . یک حرکت سهوی یا عمدی شیعه می تواند او را از فرقه ی ناجیه خارج کند .

ای دوستان من در وبلاگ طریق الی الله ! مواظب خودمان باشیم . و چاره ای نداریم جز اینکه هر روز خودمان را به امام منتقم و حجت بالغه و ولی کبری عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه کنیم و مدد بگیریم . هیچ راهی نیست . نباید به خودمات متکی باشیم و اعتماد کنیم . هیچ پناه و مامنی جز دامن امام زمان (سهل الله مخرجہ) نداریم .

المستغاث بک یابن الحسن

و آنگاه :

و آنگاه که طلوعه های ظهور حضرت منجی عجل الله فرجه الشریف ظاهر شود والله العظیم از قاتلان اجداد طاهرین و شیعیان مظلومش پشته از کشته خواهد ساخت و ترحم امامانه و پدرانہ ی علوی را بر شیعیان و محبین و ایتم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین آشکار خواهد ساخت .



ای اهل رمضان !

بیایم هر روز بعد از هر نماز اول وقت مان و قبل از اینکه در خاتمه به ارباب بی کفن مان حسین علیه السلام سلام و درودی بفرستیم و بوسیله ی جناب فطرس تقدیم حضرت اباعبد الله علیه السلام کنیم چشمانمان را ببندیم و به ناحیه ی مقدسه ی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف توجهی کنیم (در حد بضاعت) و دعای فرج را با حال التجاء و تضرع و استغاثه زمزمه کنیم که این شیوه ی بزرگان بوده است . حتی علی الظاهر مرحوم آیت الله قاضی رضوان الله علیه در قنوت نماز وترشان دعای فرج را می خواندند.



و در آخر این فقرات دعای افتتاح را با جانی سوخته زمزمه می کنیم :

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَىٰ كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ اسْتَخْلَفُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ
مَكَّنَّ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ أَبَدْلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنَا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.

خدایا او را دعوت کننده به کتابت ، و قیام کننده به آئینت قرار ده ، او را جانشین خود روی زمین گردان ، چنان که پاکان پیش از او را جانشین خویش قرار دادی ، دینی را که برایش پسندیده ای به دست او پابرجا بدار ، و ترسش را به امنیت بازگردان ، تا با اخلاص کامل تو را بپرستد.

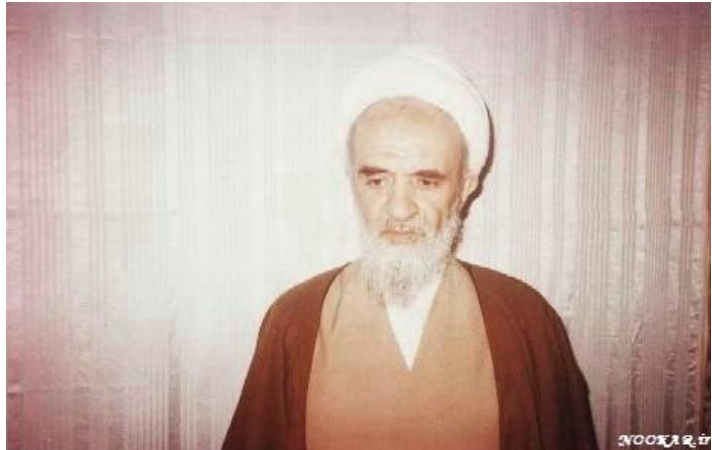
اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَ أَعِزِّ بِهِ وَ أَنْصِرْ بِهِ وَ أَنْصِرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ .

خدایا عزیزش بدار ، و به دیگران توسط او عزت بده و یاری اش کن . و به دیگران از سوی او یاری ده یاری اش ده یاری پیروزمندانه و بر پیروزش با پیروزی آسان ، و از پیش خود برای او سلطنتی پیروزی آفرین قرار ده . خدایا به وسیله او دینت و روش پیامبرت را آشکار کن ، تا چیزی از حق ، از ترس احدی از مردم پنهان نماند . خدایا به سوی تو مشتاقیم برای یافتن دولت کریمه‌ای که اسلام و اهلش را به آن عزیز گردانی ، و نفاق و اهلش را به وسیله آن خوار سازی ، و ما را در آن دولت از دعوت‌کنندگان به سوی طاعتت ، و رهبران به سوی راهت قرار دهی ، و کرامت دنیا و آخرت را از برکت آن روزیمان فرمایی .

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ غَيْبَةَ وَلِيِّنَا [إِمَامِنَا] وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا، وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ [آلِ مُحَمَّدٍ] وَ أَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ بَصْرٍ تُكْشِفُهُ وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ وَ سُلْطَانٍ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

خدایا از نبود پیامبرمان که درودهای تو بر او و خاندانش و از ناپیدایی مولایمان ، و بسیاری دشمنانمان و کمی نفرات مان ، و سختی فتنه‌ها به سویمان ، و از جریان زمان بر زیانمان به درگاه تو شکوه می‌آوریم ، بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را در برابر این همه یاری فرما به گشایشی از جانب خویش که زود برسانی ، و بدحالی که برطرف کنی ، و پیروزی با عزت برایمان قرار دهی ، و سلطنت حقی که آشکارش فرمایی ، و به رحمتی که از سویت ما را فرا گیرد ، و به سلامتی کاملی که از جانبت ما را ببوشاند ، ای مهربان‌ترین مهربانان .

آیت الله سعادت پرور - نامه یازدهم



بسمه تعالی

در روز عرفه ، سنه ی ۱۳۷۶ هجری قمری از تهران ، به یکی از دوستان ارسال داشته است .

پس از عرض سلام ، ای عزیز برادر ! آن قدر بدان که پس از شناسایی حق ، کما هو حقّه ، آن بینی که از دیده ها پنهان است ، و آن شنوی که گوش ها از آن کر است ، و آن دانی که قلوب تفقه آن را نمی نماید ، ولی یک قدری ریاضت می خواهد و مِنْ أَهَمِّ الرِّیاضَاتِ - ابتدائاً - ترک محرّمات و فعل واجبات ، و پس از آن ، مراقب اعمال و کردار بودن در شب و روز ، و پس از آن ، مراقب دوست بودن ، شاید که نگاهی کند آگاه نباشیم؟! و از هوا و هوس ها کناره گرفتن ؛ زیرا خداپرستی ، با هواپرستی ، سازش ندارد و چون این ریاضات به خود تحمل کنی و در امتحانات ثابت قدم باشی ، امید است که دری به رویت باز کنند که تمام عالم و من فیها را در ورای آن مشاهده کنی ، با گفتن ، کار درست نمی شود و الا سخن بسیار است و شیرین ، چون آن در باز نشود ، هزاران حرف و گفتار ، چون صدای بال مگسی است که از کنار گوش انسان بگذرد .

امروز که روز عرفه است ، چه کسانی که اعمال و ادعیه اش را قرائت می کنند و معارفی را می خوانند و می روند ، ولی چون نرانیتهی که باید داشته باشند که بفهمند و عمل کنند ، ندارند و نداریم ، لذا فردامان با امروز یکی است و هیچ آثاری در ما نمی گذارد .

چند شعر تازگی سروده شده ، ضمیمه می شود .

از شوق رویت ای صنم دیوانه ام دیوانه ام

از آتش عشقت شمعم پروانه ام پروانه ام

بستان مرا از خویشتن و آن گه رسان بر خویشتن

تا در غمت بینی مرا مستانه ام مستانه ام

خاری به پایم رفته از مژگانت ای یار عزیز

ز آن روز چو مجنون روز و شب آواره ام آواره ام

خوابم نمی آید دگر از آن زمان دیدم تو را

بر دیده گر خواب آیدم بیگانه ام بیگانه ام

گه می کُشی ، گه می کُشی گه غارت دل می کنی

آسوده مگذارم که من دلداده ام دلداده ام

سوزی اگر بر آتشم ای دوست می سوزم که من

در عاشقی ثابت قدم آماده ام آماده ام

گرد رُخت چون محوری پرگار می گردم از آنک

جز تو نباشد دلبری سرگشته ام سرگشته ام

مجنون سخن کوتاه کن آوارگی آغاز کن

با لیلی حسنش بگو دیوانه ام دیوانه ام

پایان

چهارشنبه نهم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سائلک الی الله حاج محمد تقی لاری (ره)

عبدعاصی : متن زیر کاملترین زندگینامه ای است که تاکنون درباره عارف جلیل القدر مرحوم حاج شیخ محمد تقی لاری رضوان الله علیه تدوین شده است . متن زیر برگرفته از متن چند کتاب و شنیده های حقیر از بعضی از اولیای الهی است . امیدوارم که مورد توجه روح آن بزرگوار قرار بگیرد .

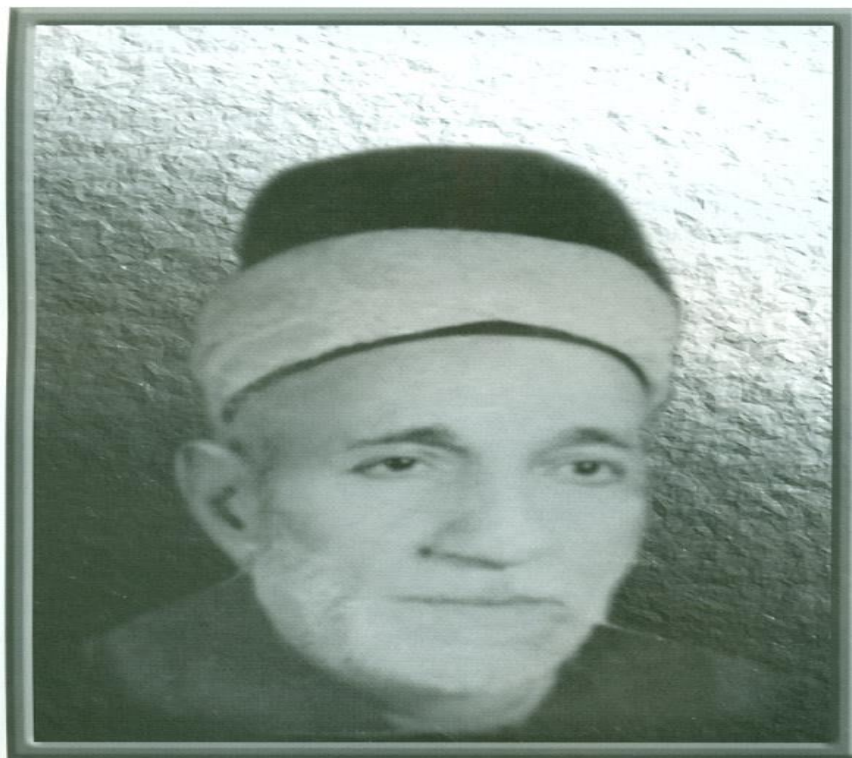


سالک وارسته و مجاهد عالم نفس مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی لاری (ره) در سال ۱۲۸۰ پا به عرصه ی وجود نهادند . ایشان از جمله اخیاری هستند که در طول ده سال آخر حیات سید سند عارف کامل استاد العارفين آیت الله حاج سیّد علی قاضی (ره) ، ملازم ایشان بودند.

متمکن بود و از لحاظ مالی در رفاه بود . خوش پوش بود . در بازار نجف توتون فروشی داشت . اما بعد از آشنایی با مرحوم قاضی(ره) ، شغل توتون فروشی را رها کرد. در « بازار المشارق » نجف ملکی داشت که از طریق آن امرار معاش می کرد، آن را فروخت و پول آن را به آقای قاضی(ره) داد تا قرض های خود را سبک تر کند. از این کار خویش خرسند بود که توانسته حاجت استاد خویش را در زمان تنگدستی برآورد. ولی مرحوم قاضی(ره) نیز در کوفه خانه ای داشت، آنرا فروخت و از هزینه آن بدهی خود را به آقای لاری پرداخت و به او گفت: « این پول لازمت می شود! »

مرحوم قاضی (ره) بسیار او را تکریم می کرد و در کنار خود می نشاند. در سال های آخر زندگی به ایران مسافرت کرد و در همدان مقیم شد و به محضر عرفانی آیت الله محمد جواد انصاری

همدانی(ره) راه یافت. خانه بزرگی با همان مبلغی که مرحوم قاضی (ره) به وی داده بود در همدان خرید که مأمّن پناهگاه نیازمندان بود. مرحوم لاری محلّ نظر صلحا و اخیار اهالی همدان بود.



محمدتقی لاری

اواخر عمر شریفش ایّام بر او به سختی می گذشت، امّا توکّل و صبر و انقطاع الی الله چنان مشکلات را برایش آسان می کرد که در کمتر کسی یافت می شود. هیچ گاه حتّی در شدیدترین لحظات بیماری، که با همان مرض از دنیا رفت، تبسّم و لبخند از لبانش جدا نشد.

استاد سیّد محمدحسن قاضی (فرزند مرحوم قاضی) می فرماید: « وقتی همدان آمد از آن خوش پوشی خبری نبود و حتّی کفش به پا نداشت، چون از او سؤال کردم، گفت:

آتش بگیر تا که بدانی چه می کشم
احساس سوختن به تماشا نمی شود!

آیت الله کشمیری(ره) درباره ایشان می فرمود : او از شاگردان سید علی آقا قاضی(ره) بود و در اذکار و مکاشفات قوی بود بسیار آدم خوب و اهل معنی و با من رفیق بود.

می گفت : اینکه گفته اند : اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه ، علم بسیط است و اول علم که آمد خود بخود تفویض می آید دیگر احتیاج به آخر العلم ندارد.

آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی می فرمودند : در زمانی که به عتبات رفته بودم در نجف اشرف چند روزی هم در منزل مرحوم شیخ محمد تقی لاری (ره) بودن و از ایشان هم بهره بردم .

علی الظاهر مرحوم لاری (ره) در سیروسلوک از مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی (ره) هم استفاده ها کرده اند و در زیارت های امیرالمومنین علی علیه السلام همراه با مرحوم گلپایگانی (ره) همراهی می کردند و گاهاً جناب سید جمال (ره) در این زیارتها از تشریفشان خدمت امام زمان علیه السلام صحبت می کردند . . رضوان الله علیهما

این عارف دل پاک در سال ۱۳۶۰ به رحمت حق واصل شدند . مزار شریف ایشان در باغ بهشت همدان است .

آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی میفرمودند: زمانیکه مرحوم لاری در همدان بود و مریض شده بود و پسر آقای انصاری همدانی(ره) که پزشک بود از او پرستاری می کرد . یک روز به عیادتش رفتم . دستش را گرفتم و اورادی را زمزمه کردم . یکهو پیرید و فریاد زد : سید حسین تویی ! تا مدتی خوب شده بود تا اینکه از دنیا رفت .

بعضی از دستورات حضرت آیه الحق آقای حاج شیخ محمدتقی لاری رضوان الله علیه که مرحوم علامه طهرانی(ره) در مخطوطات خودشان آورده اند :

۱ . توجه به پروردگار در هر حال .

سررشته دولت ، ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مسپار

یعنی همه جا ، با همه کس ، در همه حال پیدا و نهفته ، روی دل جانب یار

۲ . اضافه هر امری به خداوند علیّ اعلی ، محبت به فرزند چون مخلوق خداست ، عیادت مریض چون مخلوق خداست ، همچنین صله رحم و دستگیری از فقرا ، و هكذا .

۳ . سعی در قضاء حوائج مخلوق به قدر وسع .

۴ . توجه به معنی « لاحول ولاقوة الا بالله » در حال قیام در صلاة و در هر حال از صلاة ، بلکه در هر حال از شبانه روز .

۵ . قرائت سوره « أنعام » در شب های جمعه ، بدین طریق که قاری را غیر و خود را مستمع فرض کند .

۶ . در روز مبعث هزار مرتبه « صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ » و در نیت بگیرد آل آن حضرت را ایضاً .

۷ . قرائت دعای « اللهم يا من احتجب بشعاع نوره عن نواظر خلقه » هر شب هنگام خواب .

۸ . هر روز دو رکعت نماز کند و بعد از نماز نیم ساعت خود را در حضور خداوند ببیند ، و به ذکر « لاحول ولاقوة الا بالله » مشغول گردد و کاملاً متوجه معنی آن باشد .

۹ . متذکر به ذکر « لا اله الا الله » موقع خواب تا او را خواب ببرد ، و اگر لفظ از کار افتاد ، این را به قلب بگوید ؛ و اگر قاری را غیر و خود را مستمع فرض کند بهتر است .

۱۰ . توجه به استاد و به یاد او بودن ؛ لکن لا بعنوان الاستقلال ، بل مرآة لله سبحانه .

إذا تجلّی حبیبی فی حبیبی بعینه أنظرُ إليه لابعینی

۱۱ . تفریق در صلوات .

همچنین دستورات ایشان برای ماه مبارک رمضان (سنه ۱۳۷۴) بدین شرح بوده است :

۱ . صوم مقربین ؛ یعنی علاوه بر صوم عامّه که ترک اکل و شرب است ، و علاوه بر صوم ابرار که ترک اعضاء و جوارح است ، ایضاً [ترک] از حرکات لغو و غیر مرضی است . صوم قلب از توجّه به غیر خدا ، یعنی در هر حال قلب متوجّه حضرت او جلّ جلاله باشد .

۲ . اتیان هزار رکعت نماز در شب های ماه مبارک ؛ بدین طریق که در دو دهه ی اوّل و ثانی هر شب بیست رکعت و در دهه ی ثالث هر شب سی رکعت ، و در سه شب قدر علاوه هر شب ، صد رکعت که مجموعاً هزار رکعت می شود .

۳ . هر شب قرائت سوره ی مبارکه ی قدر ، صد مرتبه .

۴ . در حال فراغت و در هر لحظه از شب و روز متذکّر بدین ذکر گردد : « الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المؤمنون »

بروح مرحوم آیت الحق حاج شیخ محمد تقی لاری(ره) و اساتید بزرگوارش و همه ی بزرگان طائفه ی جلیله ی عرفان در مذهب حقه ی اثنی عشری الفاتحه مع الصلوات

شنبه پنجم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

امام مجتبی حسن علیه السلام

عبد عاصی : آمده است که از خانه کمتر بیرون می آمدند . از بس که زیبایی صورت داشت .
آنهایی که در جمال جمیلش خیره می شدند گاهی از هوش می رفتند . کریم اهل البیت بود و مظهر
اسم "کریم" خدا . مظهر همه ی اسماء جمال و جلال رب بود اما مظاهر جمالیه اش همه را در
بر می گرفت . می خواستی شیعه ی علوی باشی یا کافر شامی . می خواستی غنی باشی یا فقیر و
درمانده و غریب . کم سن و سال بود که آیه ی تطهیر درباره ی او و خانواده اش نازل شد . کم
سن و سال بود که آیه ی مباحله درباره او و خانواده اش نازل شد . کم سن و سال بود که آیه ی
ذوی القربی درباره او و خانواده اش نازل شد . کم سن و سال بود که آیه ی " و یطعمون الطعام
علی حبه ... " درباره او و خانواده اش نازل شد . در همه ی این ایامی که در شان او و خانواده
ش آیه پشت آیه نازل می شد او جزء پنج تن آل عبا بود و خدای متعال درباره او و خانواده اش
حدیث کساء را نازل کرد .

پاره ی تن رسول خداست که درباره ش وحی نازل می شود . خلف به حق و وصی و جانشین بر
حق علی مرتضی است که خدای منان درباره ش گفتگو می کند . از شیر ی جان فاطمه ی زهرا
نوشیده و بالیده که حجت الله شده است . او ولی الله است . امام دوم شیعه است . او بر سیدالشهدا
و قمر بنی هاشم و زینب کبری ولی الله است .

"حسن بن علی" نماد همه ی خوبی هاست . نماد تام و تمام جود و کرم و رافت و محبت و
انفاق الهی است . " سبط اکبر " پیغمبر خداست .

دیشب وقتی نماز مغرب می خواندم دلم گرفته بود . خودش فرموده بود : ما اهل البیت زود پیر
می شویم . بهمین خاطر در ابتدای جوانی همه ی محاسن و گیسوانش سپید شده بود .

دیشب در قنوت نماز مغرب آنقدر گفتم " اللهم العن الجبت و الطاغوت . اللهم العن ام الفتنه " تا
دلم خنک شد و آرام گرفتم .

الإمام الحسن (ع)



با غم عشق تو تا یار دل زار من است بهتر از خلد برین گوشه ی بیت الحزن است
نه غم حور و نه اندیشه جنت دارم از زمانی که مرا بر سر کویت وطن است
قصه عشق من و حسن تو ای مایه ناز نقل هر مجلس و زینت ده هر انجمن است
بعد از این یاد کسی از لیلی و مجنون نکند حسن اگر حسن تو عشق اگر عشق من است
من نه تنها که تولای تو از روز ازل جامه دوخت بر قامت هر مرد و زن است
تویی آن یوسف ثانی که ز یک جلوه حسن محو دیدار تو صد یوسف گل پیرهن است
از پی دیدن رخسار تو موسی کلیم سالها بر سر کویت به عصا تکیه زن است
آدم و نوح و سلیمان و مسیحا و خلیل همه را مهر ولای تو به گردن رسن است
خلق گویند بگو دلبر و معشوق تو کیست که ترا در غم او او این همه رنج و محن است
گو که این مهر درخشان ز کدامین فلکست گو که این سرو خرامان ز کدامین چمن است
چه بگویم که نم ازیم وصف کند دره را ذره نداند چه بها و ثمن است

به مدیحه‌ش نتوانم گفت که آن ماه جبین سرو سیمین بدن و خسرو شیرین سخن است
لیک آنقدر توان گفت که آن شاه زمان سبب خلقت و ایجاد زمین و زمن است
ثمر باغ رسالت گهر بحر وجود والی ملک ولایت ولی موتمن است
اولین سبط و دویم حجت و سیم سالار چارمین عصمت حق و یکی از پنج تن است
آن شهنشاه فلک قدر که از خلقت او بر همه خلق جهان منتهی از ذوالمنن است
نام نامیش حس خلق گرامیش حسن پای تا فرق حسن بلکه حسن در حسن است
رو حسن موی حسن بوی حسن خوی حسن یک جهان جوهر حسن است که در یک بدن است
ذاکر از مدح همه خلق فرو بسته زبان لیک در مدح حسن طوطی شکر شکن است

چهارشنبه دوم مرداد ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

مقام امامت و امام

خیلی از طالبین راه خدا دنبال استاد سلوکی می گردند . اما نه شناختی از استاد دارند و نه می دانند باید چه خصوصیتی داشته باشد . بهمین دلیل یا دچار اشتباه می شوند و اسیر شیادان می شوند یا در بهترین وجه در محضر یکی از دوستان خدا که به مرتبه کمال نرسیده متمرکز می شوند . یا اینکه سرگردان و حیران از این طرف به آن طرف می روند و سرک می کشند . یا از هر گل بویی استشمام می کنند و بهره هایی می برند (هرچند ناقص و زودگذر) یا اینکه مدام بر اضطرار و استیصالشان افزوده می شود .

یقیناً اگر ماها به جای دنبال استاد گشتن بنشینیم و معارف امامیه را به همراه مفاتیح الجنان مشق شب مان قرار دهیم به نتیجه خواهیم رسید .

مرحوم علامه حسینی طهرانی رحمت الله علیه در جلد دوم امام شناسی این مطلب مهم را ذکر کرده اند . اگر ما "امام" را بشناسیم هیچ وقت به کمتر از "امام" راضی نخواهیم شد .

قبل از اینکه مطلب زیر را بخوانیم بیایید به این فکر کنیم که تا الآن چه قدر به کمتر از "امام زمان علیه السلام" راضی شده ایم ؟ چقدر خودمان را به مادون "امام زمان علیه السلام" فروخته ایم ؟ و چه قدر برای موجودات پست ارزش قائل شدیم اما "امام زمان علیه السلام" را در درجه بعد قرار دادیم ؟

حدیث امام رضا علیه السلام راجع به شرایط امام

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محمد بن یعقوب کلینی [۱] حدیث می کند از عبدالعزیز بن مسلم که او گفت: ما با حضرت رضا علیه السلام در مرو بودیم و در بدو ورود در مسجد جامع مرو در روز جمعه ای به جماعت رفتیم. در آنجا از امر امامت بسیار سخن به میان رفت و اختلافات مردم را در این موضوع بیان می کردند. پس از آن من بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدم و او را از بحث و خوض مردم در امر امامت مطلع نمودم.

آن حضرت تبسمی فرمود و سپس گفت: ای عبدالعزیز این مردم جاهلند و به آراء و افکار خود گول خورده اند. خداوند عز و جل جان پیغمبر خود را نگرفت مگر آنکه دین او را کامل نمود و قرآن را بر او فرو فرستاد که فيه تَبیانٌ کُلِّ شَیْءٍ. در قرآن حلال و حرام بیان شده و حدود و احکام و جمیع آنچه که مردم بدانها نیازمندند همه را بیان فرموده، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ما فَرَطْنَا فِي

الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ [ما در کتاب آفرینش از هیچ چیز کوتاهی ننمودیم.] [۲]

و در حجّة الوداع که آخر عمر حضرت رسالت بود این آیه را فرستاد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا [امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.] [۳]

و امر امامت از تمامیت دین است و پیغمبر از دنیا نرفت مگر آنکه برای امت خود معالم دین آنها را بیان فرموده و روشن ساخت و راه سلوک آنها را نشان داد و بر راه حق آنها را برقرار کرد و برای آنها علی علیه السلام را راهنما و امام قرار داد، و تمام چیزهایی را که امت بدانها محتاج هستند روشن ساخت. پس کسی که گمان کند خداوند عزّ و جلّ دین خود را کامل ننموده است کتاب خدا را رد کرده و کسی که کتاب خدا را رد کند به خدا کافر شده است. آیا آنها قدر و منزلت امام را می دانند و محل و مکان او را می شناسند تا بتوانند برای خود امام اختیار کنند؟

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبَعْدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ. «امامت قدرش بزرگتر و شأنش عظیم تر و درجه اش عالی تر و از دسترس مردم دورتر و رسیدن به حقیقت او مشکل تر است از آنکه مردم بتوانند با عقل های خود بدان برسند یا به آراء خود بدان دست یابند یا به اختیار خود امامی را تعیین کنند.»

امامت مقامی است که خداوند عزّ و جلّ به حضرت ابراهیم بعد از اعطای نبوت و خلّت، در درجه سوّم عنایت فرمود، و فضیلتی است که خدا او را بدان مشرف فرمود و بدان فضیلت ثنا و مدح خود را بر آن پیغمبر بیان کرد فقال: اُنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا [۴] «من تو را برای مردم امام قرار دادم». و از مسرتی که ابراهیم از این خطاب پیدا نمود عرض کرد: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؟ «آیا این منصب امامت نصیب ذریّه من نیز می گردد؟» خداوند تبارک و تعالی فرمود: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ «عهد

من به ستمکاران نخواهد رسید.»

پس این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل نمود و امامت مخصوص به پاکان و برگزیدگان شد. سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشته، و امامت را در آن طبقه از ذریّه او که اهل طهارت و صفوت بودند قرار داد و فرمود:

وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ [ما به او اسحاق و یعقوب را عطاء نمودیم و همه را از نیکان قرار دادیم. و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که با توسّل به عالم امر و اشراف بر منبع وحی و تشریح مردم را به مسیر مستقیم و صراط حق هدایت می‌کردند. و انجام امور خیر و برپاداشتن نماز و پرداخت زکاة را به ایشان وحی نمودیم؛ و ایشان از زمره بندگان وارسته و عبادت‌کنندگان حقیقی ما بودند.] [۵]

و پیوسته و همیشه امامت در ذریه ابراهیم بود بعضی از بعضی قرناً بعداً قرن ارت می‌بردند تا آنکه خدا آن را به پیغمبر اکرم میراث داد و فرمود جلّ و علا:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ [سزاوارترین مردم، نزدیک‌ترین مردم، أحقّ مردم به ابراهیم، آن کسانی هستند که از او پیروی می‌کنند، و این پیغمبر و آن کسانی که به این پیغمبر ایمان آورده‌اند؛ و خداوند ولیّ مؤمنان است.] [۶]

پس این امامت اختصاص به رسول الله پیدا کرد و آن حضرت آن را به علی علیه‌السلام سپرد به امر خداوند تعالی طبق ما فرض الله و سپس در ذریّه پاک و اصفیای از اولاد آن حضرت، آنهایی که به آنها علم و ایمان داده شد، قرار گرفت.

خداوند تعالی فرمود: وَقَالَ الَّذِينَ آتَوْا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ [و آن کسانی که از طرف خدا دارای مقام علم و ایمان شده‌اند، به آن مردم مجرم گویند: شما تا روز

پس آن امامت فقط در اولاد علی علیهم‌السلام است تا روز رستاخیز چون پیغمبری بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست. بنابراین از کجا این جهال امام اختیار می‌کنند؟

به درستی که امامت منزله و مقام پیمبران و ارث اوصیاء است. امامت خلافت خدا و جانشینی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مقام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و میراث حسن و حسین علیهما‌السلام است. امامت زمامداری دین و نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت ریشه و اساس زنده، و شاخه‌های بلند اسلام است. به امام است که نماز کامل و تمام می‌شود و زکات و روزه و حج و جهاد هر یک موقعیت و تمامیت خود را حائز می‌گردند، و نیز موجب زیادی فیء و صدقات و به جریان انداختن حدود و احکام و منع سرحدات و اطراف است از دستبرد تعدیات.

امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌گرداند و حدود خدا را اجرا می‌نماید و دست دشمنان و متجاوزان را از حریم دین خدا دور می‌دارد و با حکمت و پندهای نیکو مردم را به راه خدا می‌خواند. امام مانند شمس عالم تاب است که طلوع نموده و جهان را به نور خود روشن می‌نماید، و او بر فراز افق، مکان و منزلتی دارد که دست‌ها و چشم‌ها را یارای وصول به آن نیست، امام ماه شب چهارده و نور دهنده دل‌ها است و چراغ رخشان و نور بلند و نمایان و ستاره راهنما در قطعات تاریکی‌های شدید و در وسط بیابان‌ها و زمین‌های خشک و سوزان و در لجه‌های دریاها است، امام آب شیرین است در تشنگی و راهنما است بر راه سعادت و نجات دهنده است از سقوط و هلاکت، امام آتشی است بر فراز تپه‌ها و موجب حرارت است برای افرادی که خود را بدان گرم می‌کنند و راهنما و دلیل است در مواضع هلاکت، کسی که از امام جدا شود هلاک گردد. امام ابر پر باران و باران درشت و فراوان و خورشید نور دهنده و آسمان رحمت سایه گستر و زمین صاف و بی‌خاشاک و چشمه پر آب حیات و منبع آب و گلستان فضائل است.

امام انیسی است با مهر و شفقت، و پدری است با رحمت و عطوفت و برادری است عدیل و مهربان و چون مادری است با کودک خردسال خود نیکو و رؤف، و ملجا و پناه بندگان است در شدائد و مهمّات. امام امین خدا است بر آفریدگان او و حجّت اوست بر بندگان او و خلیفه اوست در بلاد او، و دعوت کننده مردمان است به سوی او، و منع کننده مفسد و موانع است از حرم او، امام از هر گناهی منزّه و از هر عیب و نقصی مبری است.

خداوند او را مخصوص به علم نموده و موسوم به حلم فرموده است و نظام دین و عزّ مسلمین و قهر و غضب بر منافقین و هلاکت کافرین است. امام یکه و فرید زمان است که هیچ کس را یارای نزدیکی به مقام او نیست و هیچ دانشمندی هم طراز و هم رتبه او نه، و نه از برای او بدلی یافت شود و نه مثل و مانندی، خداوند بخشاینده و کرم کننده او را بدین فضائل بدون طلب و اکتساب مخصوص گردانیده است. بنابراین چه کسی را قدرت معرفت امام است، یا می تواند او را اختیار کند هیئات هیئات!

عقول در اینجا گم می شود و دل ها متحیر می گردد و خردها عاجز و سرگردان می ماند و چشمها فرو می خوابد. بزرگان کوچک می شوند و حکیمان متحیر می گردند و حلیمان کوتاه می گردند و خطیبان محدود و محصور می شوند و خردمندان به جهل اعتراف می کنند و شاعران لال می گردند و ادیبان ناتوان می شوند و بلیغان عاجز می گردند از توصیف شأنی از شئون امام یا فضیلتی از فضائل او، و همه و همه اقرار به عجز و اعتراف به تقصیر می نمایند. و چگونه تمام صفات و فضائل او را می توان وصف کرد یا از کنه و ذات او سخنی گفت یا چیزی از شئون او را ادراک کرد یا بتوان کسی را بر مسند او نشانند که مانند امام بهره دهد و بی نیاز کند؟ نه، چنین نمی شود؛ چگونه و به چه کیفیت بتوان چنین کاری کرد؟ در حالی که او مانند ستاره ای است بر فراز آسمان، کجا می توانند مردم او را به دست گیرند، و توصیف کنندگان از حقیقت اوصاف او سخنی گویند؟ با این حال مردم کجا می توانند امام را اختیار کنند و عقلها کجا می تواند این حقیقت را درک کند و کجا می تواند مانند امام کسی دیگر پیدا شود؟

آیا شما چنین گمان می‌برید که امامت در غیر آل رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم یافت می‌شود؟ سوگند به خدا که نفس‌های آنها به آنان دروغ گفت و امانی و آرزوهای باطل در دل‌های آنان جا گرفت و بنابراین بر مکان سخت و مرتفعی، و بر نردبان لرزان و صعبی بالا رفتند که ناگهان قدم‌های آنان از فراز به پایین بلغزید. آنها چنین خواستند که امام را با عقل‌های ناقص و پریشان و گرفتار هوی و هوس خود تعیین کنند و با آراء گمراه کننده خود نصب نمایند پس هر چه بیشتر کوشیدند بیشتر دور شدند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ [خداوند آنان را بکشد، چگونه و به کجا از حق انصراف داده می‌شوند؟!][۸] و حَقًّا قَصْدَ مَطْلَبِ صَعْبِي نمودند و با اِفْکِ و دروغ سخن گفتند و گمراه شدند گمراهی آشکاری و در حیرت و سرگردانی در افتادند زیرا با بصیرت امام را ترک گفتند، وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مَسْتَبْصِرِينَ [و شیطان کارهای آنها را جلوی چشمانشان جلوه بخشید و راه حق و صراط مستقیم - صراط ائمه هدی و معرفت ولایت و متابعت و پیروی بدون هیچ قید و شرط و بطور کامل و به نحو اطلاق - را بر آنان مسدود نمود، در نتیجه جهالت و گمراهی و کوری ادراک معارف و حقائق نصیب آنان گشت، درحالی‌که مردمی بینا و بصیر بودند.][۹] از اختیار خدا و اختیار رسول خدا و اهل بیت رسول خدا اعراض نموده و به اختیارات خود گرویدند درحالی‌که قرآن به اعلی صوت ندا در می‌دهد:

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ [و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند. برای این مردم ممکن‌الوجود اختیار و انتخابی نیست. منزّه و عالی مرتبه است خداوند از شرکی که به او می‌آورند.][۱۰]

و نیز خدای عزّ و جلّ فرمود:

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ [برای هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای چنین استحقاق و شأنی نیست که وقتی خدا و رسول خدا، امری را حکم کنند،

آنها برای خودشان در آن امر اختیاری داشته باشند. [۱۱]

و نیز فرمود: مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ إِيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ إِنْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ [چه شده است شما را! چگونه حکم می‌کنید؟ آیا شما را کتابی است که از آن بهره می‌گیرید و انتخاب و اختیار شما از آن مطالب و نوشته‌هاست؟ یا اینکه بر ما سوگند و پیمانهای تا روز قیامت نهاده‌اید که آزادانه و با اختیار کامل به هر چه مورد پسند و دلخواه شماست دست بزنید؟ از ایشان سؤال کن کدامشان مسؤول و راهبر و لوادار این گروه است؟ و یا اینکه در قبال خدای متعال اینان را هم پیمانان است! پس بگو تا آنها بیایند - و در قبال مقام عز و جبروت و قدرت ما عرض اندام کنند - اگر راست می‌گویند. [۱۲]

و نیز خداوند عز و جل فرمود: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا [آیا اینان در قرآن نمی‌اندیشند و یا اینکه بر قلبهایشان قفل نهاده‌اند، و ادراک معانی آیات را نمی‌کنند؟] [۱۳]، یا آنکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ [خداوند مهر بطلان و ضلالت بر دلهای ایشان زده است و لذا فهم و ادراک حقائق قرآنی از آنان گرفته شده است. [۱۴]، یا آنکه قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ [می‌گویند: ما شنیدیم درحالی‌که نشنیده‌اند. بدرستی که بدترین و پست‌ترین جنبندها در پیشگاه پروردگار حیواناتی است که کر و لال از ادراک و بیان حقائق باشند. اینان کسانی هستند که ایمان به ما ندارند و اعتقادی به مطالب ما در آنها نمی‌باشد. اگر خدای متعال در آنان خیری می‌یافت به آنها حقائق را می‌شنوید و اگر مطالب به گوش ایشان بخورد طریق انکار و عناد پیش گرفته پشت می‌کنند و از قبول حقائق اعراض می‌کنند. [۱۵]، یا آنکه قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا [اینان می‌گویند: ما مطالب را شنیدیم و سپس نافرمانی کردیم. [۱۶]

بلکه امامت فضل خداست، کسی را که بخواهد می‌دهد و خداوند دارای فضل عظیمی است. چگونه برای آنان اختیار تعیین امام است؟ درحالی‌که امام عالمی است که برای او هیچ چیز

مجهول نیست و نگهبان و حافظی است که به هیچ وجه فتور و سستی در او پیدا نمی‌شود. معدن قدس و طهارت است، و چشمه تقوی و زهدات، و علم و عبادت، اختصاص یافته به دعوت رسول، و نسل پاک بتول، در نسب او گفتگو و طعنی نیست، و هیچ ذی حسب و اعتباری را یارای نزدیکی به مقام او نه. از بیت قریش است و از خاندان بلند مرتبه هاشم و از عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و الرضا من الله عز و جل. از تمام اشراف شریف‌تر و شاخه‌ای از عید مناف. علمش پیوسته زنده و بیدار، حلمش کامل و استوار، در انجام وظائف امامت قادر و توانا است، و بر سیاست عالم و دانا، پیروی او از ناحیه خدا بر همه خلق واجب آمده، و به امر خداوند عز و جل قائم شده، نصیحت کننده بندگان خداست، و نگهدارنده دین و آیین خدا.

خداوند به انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم توفیقی خاصّ عنایت نموده و از خزانه علم و حکم خود چیزهایی به آنان مرحمت فرموده است که به دیگران نداده؛ بنابراین علم آنها عالی‌تر و رفیع‌تر از علم تمام اهل زمان است. خدا می‌فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [آیا کسی که هدایت به حق می‌کند و مردم را به سمت و سوی فلاح و رستگاری سوق می‌دهد سزاوارتر است به متابعت، یا کسی که خود راه بجایی نبرده است و منتظر است تا کسی دست او را بگیرد و از ضلالت به هدایت رهنمون گردد؟ پس چه شده است شما را و چه طور حکم و قضاوت می‌نمایید؟!] [۱۷]

و نیز فرماید: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا [کسی که خداوند به او حکمت و بینش صحیح عنایت کند، به تحقیق که خیر کثیری را نصیب او نموده است.] [۱۸]

و درباره طالوت گوید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ [خدای متعال او را بر شما برگزید و او را از نعمت علم و قدرت و توانایی جسمانی برخوردار ساخت. و خدای متعال سلطنت را به هر کسی که اراده کند اعطاء می‌نماید و

اوست که اراده و قدرت و عنایتش وسیع، و هم او داناست. [۱۹]

و به پیمبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده: أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا [و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد؛ و چیزهایی را که نمی دانستی به تو تعلیم نمود و فضل و عنایت خدا به تو بسیار بزرگ و عظیم است.] [۲۰]

و درباره ائمه از اهل بیت او و عترت او و ذریه او صلوات الله علیهم فرموده است:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا [آیا مردمان حسد می ورزند به آنچه که خداوند از فضل و لطف خود به آنان (ائمه) عنایت نموده است! همانا که ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطاء نمودیم و سلطنت وسیع و بزرگی را در اختیارشان نهادیم. پس گروهی به خدای بزرگ ایمان آورده از زمره بندگان مطیع او گشتند، و گروهی از گرایش به حق و ایمان به او سر باز زدند و لهیب جهنم آنان را فرا خواهد گرفت.] [۲۱]

چون بنده ای را خدا برای ولایت و سرپرستی امور بندگانش اختیار کند سینه او را برای تحمل این بار، منشرح و گشاده می دارد و در دل او چشمه های حکمت قرار می دهد و پیوسته از علوم خود بدو الهام می نماید به طوری که دیگر از جواب فرو نخواهد ماند و از راه صواب حیران و سرگردان نخواهد شد، و بنابراین او به عصمت الهی معصوم و به تأیید و توفیق او مؤید و موفق خواهد بود، از هر گونه اشتباهی یا لغزش و خطایی مأموم و مصون خواهد بود. و این مقام را خدا به او اختصاص داده تا بر بندگانش حجّت بوده باشد و بر آفریدگانش شاهد و گواه و ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ [این همانا فضل الهی است که به اراده و مشیّت قاهره خود به هر کسی که بخواهد عنایت می کند. و خدای متعال دارای فضل و رحمت عظیم است.] [۲۲]

آیا کسی می تواند این ملکات را داشته باشد و قدرت بر وظائف امامت را دارا باشد تا او را

انتخاب کنند؟ یا اینکه مختار و منتخَب آنان دارای چنین صفاتی است تا او را مقدّم دارند؟ سوگند به بیت الله که از حقّ تجاوز کردند و کتاب خدا را چنان به پشت سر انداختند گویا که اصلاً بر آن دانا نبودند. در کتاب خدا راه هدایت مشهود و شفای از هر گزند و مصیبتی معلوم بود لکن آن را به دور انداختند، و از اهواء و خیالات خود پیروی کردند. خداوند آنان را مذمت نموده و وجه بصیرت آنها را برو در افکنده، دیده دل آنان را کور و قلب آنان را هلاک و تباه فرموده است.

قال الله تعالى: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [و چه کسی گمراه تر است از آن شخصی که به دنبال آراء پوچ و نفسانی خود برود بدون اتصال به منبع و سرچشمه هدایت از جانب پروردگار؟ بدرستی که خداوند گروه ظالمین را هدایت نخواهد کرد] [۲۳] و نیز فرمود: فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ [پس هلاکت و نیستی بر ایشان باد که اعمال و کردارشان را گمراهی و ضلال گرفته است.] [۲۴] و نیز فرمود: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ [بزرگ است خشم و دورباش پروردگار و کسانی که ایمان آورده‌اند نسبت به آنان؛ پس این چنین خداوند بر دلهای تمامی افراد متکبر و زورگو مهر بدبختی و حرمان از رحمت خود را خواهد زد.] [۲۵] وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تسليماً كثيراً. [۲۶]

[۱]- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

[۲]- سوره انعام (۶) آیه ۳۸.

[۳]- سوره مائده (۵) آیه ۳.

[۴]- سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴.

[۵]- سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۲ و ۷۳.

[۶]- سوره آل عمران (۳) آیه ۶۸.

[۷]- سوره روم (۳۰) آیه ۵۶.

[۸]- سوره توبه (۹) آیه ۳۰. و این آیه بنا به روایت صفوانی است همچنانکه مجلسی اشاره کرده است.

[۹]- سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۸.

[۱۰]- سوره قصص (۲۸) آیه ۶۸.

[۱۱]- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

[۱۲]- سوره قلم (۶۸) آیه ۳۷ الی ۴۲.

[۱۳]- سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴.

[۱۴]- سوره توبه (۹) آیه ۸۷. «فهم لا يعلمون.»

[۱۵]- سوره انفال (۸) آیه ۲۱ الی ۲۳.

[۱۶]- سوره بقره (۲) آیه ۹۳.

[۱۷]- سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵.

[۱۸]- سوره بقره (۲) آیه ۲۶۹.

[۱۹]- سوره بقره (۲) آیه ۲۴۷.

[۲۰]- سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳.

[۲۱]۔ سورہ نساء (۴) آیہ ۵۳ و ۵۴.

[۲۲]۔ سورہ جمعہ (۶۲) آیہ ۴.

[۲۳]۔ سورہ قصص (۲۸) آیہ ۵۰.

[۲۴]۔ سورہ محمد (۴۷) آیہ ۸.

[۲۵]۔ سورہ غافر (۴۰) آیہ ۳۵.

[۲۶]۔ امام شناسی، ج ۲، ص ۱۰۹.

یکشنبہ سی و یکم شہریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

توسل بہ حضرت سیدالشہدا علیہ السلام

در میخانه که باز است چرا حافظ گفت:
دوش دیدم که ملائک در میخانه زوند؟!!!



آیت الله سید علی قاضی (ره) می فرمایند :

محال است انسانی به جز از راه سیدالشهداء (علیه السلام) به مقام توحید برسد . سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمرینی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است .

چهارشنبه بیستم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه...

عبد عاصی : چند روزی است که متأسفانه اختلافات بین دو آقازاده ی مرحوم حضرت علامه طهرانی (رضوان الله علیه) بالا گرفته است . به قدری از این اتفاق ناراحت هستم که خدا می داند . این دست اختلافات (جدای از اینکه چه کسی مسبب است یا چه کسی بیشتر آتش افروزی می کند و حتی چه کسی بر حق است) بیشتر به وجهه ی طریقت فخریه لطمه وارد می کند . این درگیری ها یعنی اینکه نفس پُر است از اثنیثیت و دوگانگی نه طلوع آفتای وحدت .

اما آنچه که بیشتر از همه حقیر را آزد ، اعلام مباهله از طرف آیت الله سیّد محمد محسن حسینی طهرانی (سلّمه الله) - آقازاده کوچک - جهت اثبات حَقّائیت بیانات خودشان است . واقعاً باید متأسف باشیم که در بیت عرفان نه ، در بیت اجتهاد هم نه ، در بیت روحانیت شیعه که نسل در نسل سِمَتِ آیت اللهی را با خود می کشند ، به شیوه ی مقابله ی حضرت ختمی مرتبت (صلوات الله علیه) با یهودیان خبیث ، قرار شده که حرفشان را به کرسی بنشانند . واقعاً باید تأسّف خورد و به حضرت مهدی (علیه السلام) پناه و شکوایه برد . خیلی اوضاع مردم خوب و ایمان مدار است ! بیوت اهل عرفان به مخاصمه هم می پردازند ! و عائدی این دعوا جز صدمه به طریقت علامه طهرانی(ره) چیز دیگر نخواهد بود .



بارها عرض شد که حقیر هیچ انتسابی به این دو بزرگوار ندارم ، اما به جهت انتسابشان به یک عارف جلیل القدر ، آن هم در مسلک معرفت نفس که بزرگانی چون آیت الحق و العرفان ، عارف کامل مکمل ، انسان کامل ، صاحب ولایت کلیه ی الهیه حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (که خدای متعال دستمان را به واسطه ی نخ عبای همتایش ، به نعلین حجت بالغه ولی الله الاعظم ارواحنا له الفداء برساند) و مرحوم سیدنا و مولانا بالحق سید هاشم حداد (که خدای متعال قلبمان را بواسطه ی جلال جمال همتایش ، با قلب قلب عالم امکان و قطب ممکنات عجل الله فرجه الشریف متحد بفرماید) را در خود جای داده ، صاحب احترام و شئون می دانم و ارادت دارم .

در این سالها بسیاری از خوانندگان وبلاگ تقاضا داشتند تا حقیر قضایای اختلاف را بیان کنم اما چون بنده در متن این وقایع نبودم لذا ورودی نداشتم کما اینکه هم اکنون هم چنین کاری نخواهم کرد . ولی نکاتی به نظرم رسید که بد نیست رفقای وبلاگ طریق الی الله که روش حقیر را می دانند بدانها توجه نمایند :

۱-دعوی اصلی بر سر " وصایت " مرحوم علامه طهرانی(ره)است . در وصیتنامه ایشان وصی مسائل فقهی و مالی ، آیت الله سیدمحمدصادق حسینی طهرانی(سلمه الله)معرفی شده اند و ناظر بر انجام وصیت نامه آقازاده ی کوچک . پس دستخطی بر وصایت سلوکی وجود ندارد . والله اعلم

۲-وصایت فقهی به معنای برتری در امر سلوکی نیست و فقط شامل مسائل وراثتی است و نظارت بر آن هم دلیل بر اعلییت فرد ناظر نیست . نه از لحاظ فقهی نه از لحاظ سلوکی .

۳-آقازاده کوچکتر در ایام رحلت والد معظمشان ، درجلسات اعلام داشته اند که وصی و خلیفه ی مرحوم علامه طهرانی(ره) ، اخوی بزرگ ما هستند وهمه باید تحت ولایت ایشان باشند . فایل صوتی این فرمایشات در سایت حکمت و عرفان که متعلق به شیخ حسن وکیلی از منتسبین آقازاده

بزرگ است موجود می باشد . بعدها آقازاده کوچک اعلام کردند که اشتباه کردم و نظرم چنین نبوده است .

۴- هر دو بزرگوار شواهدی مبنی بر اشراف بیشتر خود بر مبانی علامه طهرانی(ره) بیان می کنند . اعم از بیانات جلسات خصوصی با والد معظمشان ، افراد منتسب و شاگردان علامه ، خوابها و مکاشفات و استدلالات شخصی .

۵- علامه طهرانی(ره) در زمان حیاتشان به عده ای از شاگردان خود اذن دستگیری و ارشاد داده اند .

۶- متأسفانه بدلیل اختلافاتی که در این بیت شریف رخ داد ، آقازاده کوچک از خانواده والد معظمشان دور شدند حتی از والده ی مرحومه شان . آقازاده ی کوچک در جلد سوم کتاب اسرار ملکوت در بین بیان اختلافات رخ داده ، بحث را به فتنه های عایشه کشاندند و ...

۷- استدلال دوستداران آیت الله سید محمدصادق بر این است که علی الظاهر از مرحوم حاج ابوموسی محیی(ره) شنیده اند که : مرحوم علامه طهرانی ، آقای سیدمحمدصادق را بعنوان وصی و خلیفه مشخص کرده اند . همینطور استناد می کنند به فرمایش مرحوم حداد(ره) در سفر حج که بعد از مکاشفه ی مرحوم بیاتی(ره) و تأیید آن توسط مرحوم حداد(ره) که فرمودند : شما باید بعد از پدرت از شاگردان او دستگیری نمایی . و در این سفر علی الظاهر به آقاسیدمحمدصادق وعده وصول به مقام فنای فی الله داده اند که حقیر از یکی از اولیای الهی هم این مطلب را شنیده ام .

۸- عده ی زیادی از شاگردان مرحوم علامه بعد از رحلت ایشان به سمت آقازاده کوچک رفتند اما بعداً نقل کردند که رفتارهای ایشان تند و دور از طریقه مرحوم علامه طهرانی است . بهمین دلیل از ایشان بریدند .

۹- در کتاب نورمجرد تالیف آقازاده بزرگتر بحثی مطرح شده مبنی بر اینکه مرحوم علامه طهرانی تا مدتی ارتباط شاگردی با مرحوم حداد داشتند و در دورانی از سیرشان دیگر به مدارج مرحوم

حداد رسیدند و دیگر رفاقت داشتند نه ارتباط شاگرد و استادی . همینطور مدعی هستند که مراتبی که علامه طی کرد بیشتر از مراتب سیدهاشم بود . بنده نقدی بر این مطالب نوشتم و جناب وکیلی هم جوابی دادند اما پاسخها از نظر حقیر کامل نبود و استدلال می شود به بعضی فرمایشات مرحوم علامه در بعضی جلسات که برایش سند یا گواه صادقی آورده نشده است .

۱۰- یکی از جوانب اختلاف این دو بزرگوار که به نظر بنده از طرف مریدان این دو بزرگوار است اختلاف بر سر اصول و موضع گیری های سیاسی است . دعوای مریدها هم جالب است !!! دوستداران یک طرف می گویند : طرف مقابل طرفدار نظام است و در انتخابات شرکت می کند و حامی است ، و دوستداران طرف مقابل می گویند : شما ضد نظام هستید و چه و چه . یک طرف می گوید علامه طهرانی (مظلوم) انتقادات شدیدی داشت ، طرف دیگر می گوید علامه طهرانی (مظلوم) مدافع حکومت اسلامی و نظام فقهی بود . از نظر بنده علامه طهرانی (مظلوم) در هر دو گروه " مظلوم " است .

۱۱- شاید اگر آقازاده کوچک بیشتر به مشی رسول الله صلوات الله علیه اقتدا می کردند و از عبارات و الفاظ بهتری استفاده می کردند ، بعضی انتقادات درستی که می کنند به نتیجه می رسید . به نظر حقیر بیشتر انتقادات ایشان به طرفداران و مریدان اخوی بزرگشان است تا خودش .

۱۲- آقازاده بزرگ بارها عنوان کرده اند که کامل نیستند و وصی هم نیستند و از دوستدارانشان خواسته اند که تبلیغات هم نداشته باشند . اما به هر حال در حال دستگیری هستند و مریدان ایشان او را خلیفه علامه طهرانی می دانند . کما اینکه آقازاده کوچک هم در حال دستگیری هستند و مریدان ایشان هم معتقدند که آقازاده کوچک ، به جهت همراهی بیشتر با والد فقید ، مواضع نزدیکتر و اشراف بیشتری به مبانی علامه طهرانی دارد .

۱۳- هر دو بزرگوار فرمایشات دقیق و قوی و استنادات زیادی دارند . لذا بد نیست که در محفلی با حضور یکدیگر ، حتی اگر به چند جلسه منجر شود ، استدلالات خود را بیان کنند . اما چند نکته ظریف :

الف- اگر فرمایش مرحوم حداد در خصوص آیت الله سید محمد صادق طهرانی صحت داشته باشد به نظر میرسد که نباید مناظره را قبول کنند چون قرار است بروند و بنشینند و ولایت خودشان را اثبات کنند که این در مرام اولیاء الله نیست . این می شود دعوت به خود . و به نظر می رسد اگر بر حق باشند باید دست از آیت نور نویسی و نور مجرد نویسی بردارند . به نظرم حرفشان را زدند و اکتفا می کند . حالا عده ای گمراه شوند ، بشوند . اگر به مقام بقای بالله رسیدند آن وقت مثل حضرت حداد(ره) بروند در کوچه خیابان و دنبال طالب راه خدا بگردند .

ب- اگر فرمایش مرحوم حداد درست باشد ، ایشان فرموده اند : ...شاگردان پدرت . نگفته اند همه ی طالبین راه خدا . البته فنائی که وعده داده شده به نظر می رسد مرتبه ای هست که سالک بتواند دستگیری کند ولی وعده ی بقاء داده نشده . این بدین مفهوم است که ممکن است همرتبه یا بالاتر از آقازاده بزرگ ، افرادی هم باشند که مقامات فناء داشته باشند و توان دستگیری داشته باشند . همینطور ولیّ خدایی که به مقام بقاء نائل آمده باشد . رزقنا الله

ج- اگر نظر دوستداران آقازاده بزرگ مبنی بر اینکه مرحوم حداد فرموده اند : بذر فنا در دل ایشان کاشته شده و می توانند بدون استاد هم سیر کنند درست باشد ، می توان گفت که تا قبل از نائل آمدن به مرتبه ی غائی فنای فی الله ، احتمال خطا و اشتباه برایشان وجود دارد . پس نمی شود از کنار انتقادات آقازاده کوچک گذشت .

د - در ایمیلیهایی که در این زمینه برای حقیر ارسال شد ، دوستداران آقازاده بزرگ علی الظاهر به طمانینه و صبر و سکوت ایشان تاسی کرده اند و دوستداران آقازاده کوچک به رفتار تند استادشان . حتی بنده از بعضی دوستداران آقازاده کوچک بابت الفاظ ناشایستی که درباره حقیر به کار برده

اند (با وجود اعلام بی طرفی) گلایه مندم . اما خوب : هیچگاه اشتباه شاگرد را به پای استاد نباید گذاشت .

ه . در زمان حال عده ای هم از این اوضاع گل آلود استفاده هایی کرده اند و با وجود سابقه ی کم در محضر علامه طهرانی(ره) یا صغر سن در زمان حیات ایشان ، استدلالات بزرگ می کنند یا جلساتی تشکیل داده اند و خودشان را شاگرد علامه معرفی کرده اند و دستگیری می کنند و رفقای بنده در وبلاگ طریق الی الله مراقب خودشان باشند .

و . این مطلب بسیار بسیار مهم است : علامه طهرانی زمانیکه بعنوان شاگرد در محضر علامه طباطبایی بودند به احتمال قوی استادشان را عارف کامل مکمل نمی دانستند . همینطور می دانستند که علامه طباطبایی نه دستخطی نه وصایتی نه چیزی از مرحوم قاضی ندارند اما به جهت توان دستگیری و ارشاد و نفس آراسته و وارسته ای که داشتند بسیار بسیار در امر هدایت قوی بودند . نتیجه این قضیه این است که قرار نیست حتماً دستخط و وصیت نامه در کار باشد . مگر قاضی کبیر(ره)نفرمودند برای من سلسله درست نکنید ؟ پس رفقا دنبال استادی باشند که از نفس گذشته باشد . راهش هم معاشرت و مراودت و تطبیق اعمال و اقوال آن فرد با شریعت و طریقت است .

ز . بنده به هیچ وجه قصد تخریب آقازاده کوچک را ندارم . کتابهای ایشان مثل افق وحی ، مهرتابناک و حتی بخش هایی از سه گانه اسرار ملکوت بسیار مفید هستند و قابل استفاده . هرچند در بعضی قسمتهای اسرار ملکوت به بعضی اهل معرفت و شاگردان مرحوم حداد یا آیت الله انصاری تاخته اند اما انتقاد اصلی بنده فارغ از فرمایشات و سخنرانی ها و جلسات خصوصی و عمومی ایشان ، این است که آنقدر خودشان را بر حق دیده اند که قرار مباحله گذاشته اند . مباحله یعنی حق محض در برابر کفر محض . بنده سئوالم این است : کدام امامزاده ی ما کافر یا قاتل امام یا یهودی بود ؟ اگر اعتقاد آقا سید محمد محسن این است که علامه طهرانی عارف کامل مکمل بودند یعنی افضل من انبیاء بنی اسرائیل ، پس عارفی که ولایتش ولایت امیرالمومنین علیه

السلام است چطور در دامنش سالهای سال کفر محض تربیت کرده است ؟ یعنی علامه طهرانی نمی توانست فرزندش را از کفر به ایمان سوق دهد ؟ اگر علامه را عارف کامل می دانند پس یقین دارند که علامه از آینده باخبر بوده است . آیا والدشان کفرمحض را وصی فقهی شان قرار داده است ؟؟؟ یا للعجب ! ادعای مباحله ادعای بزرگی است . علمای بزرگ ما مثل سیدبحرالعلوم ، سیدبن طاوس و امثال ایشان در برابر اهل سنت که کفر هستند دست به مباحله نزدند . آیت الله قاضی و سیدهاشم حداد در برابر ناملایمات امثال آیت الله سیدابوالحسن اصفهانی ، سید کاظم حائری و حوزه نجف دست به مباحله نزدند . بزرگان ما نهایتاً مناظره می کردند . این چه ادعای بزرگی است ؟ مگر صاحب ولایت باشند که چنین ادعایی کرده اند .

ح-بنده به دوستان آیت الله سیدمحمدصادق طهرانی درمشهد هم انتقاد دارم که برای اینکه امورشان پیش برود گاهاً با مراکزی که بیرق ضدعرفان دارند تعاملاتی می کنند . حقیر مخالف تعامل وگفتمان نیستم . بلکه این سیره ی بزرگان است . اما تعاملاتی که منجر به بعضی بهره وری ها بشود آیا ظلم به عرفان نیست؟ بعد از مطلب نقد کتاب نور مجرد دوستان آقا سیدمحمدصادق تماس گرفتند (ایمیل) و خواستار این شدند که بنده عکس ایشان را از وبلاگ بردارم . چون علی الظاهر ایشان از این کار رضایت نداشتند . حالا از شهرت فرار می کنند یا چیز دیگر الله اعلم اما بنده در آرشیو عکس نگاه کردم و دیدم که از مرحوم آقای حداد (ره) تعداد بسیار زیادی عکس منتشرشده و منتشرنشده دارم که به خواست خود ایشان یا دوستان ایشان انداخته شده است . اگر خودشان را صاحب ولایت می دانند چه جای ترس از شهرت ؟ اگر نمی دانند چه جای دستگیری ؟

۱۴- این مطلب ، سعی شده تا بی طرفانه و فقط مختص خوانندگان وبلاگ باشد و بس . بعید نیست (امیدوارانه بنگریم!) که بعضی اختلافات بوسیله ی محبین این دو بزرگوار و سخن چینی ها دامن زده شده و واقعیت نداشته باشد . آقازاده کوچک چند سال قبل نامه ای را که به برادر بزرگشان نوشته بودند در فضای عمومی منتشر کردند . حقیقت این است که بنده فکر می کنم هر

دو بزرگوار دلسوزند و می خواهند به طریقت حقه تعالی ببخشند و دفاع کنند . اما برداشتهای شخصی مانع از این هدف عالی می شود . درست است که لحن آیت الله سیدمحمدحسن طهرانی کمی بی پروایی دارد و گاهی ... چه بگویم ! اما همینکه زحمت می کشند و از این شهر به آن شهر می روند و با صدای بلند از عرفان عملی شیعه می گویند قابل ستایش است . می توانستند حوزه بزنند و بنشینند در خانه و تکان نخورند . یا هیچ تالیفی نداشته باشند . در این وانفسا که هرکسی له له شهرت را می زند و افراد شیاد و مدعی در حال جولان هستند ، (به نظر حقیر) ایشان در حال فعالیت هستند و اعتقاد بنده است که دنبال شهرت هم نیستند . مگر فرزندی علامه طهرانی بودن کم شهرتی است ؟

۱۵- امیدوارم در این مطلب خدای متعال کمک کرده باشد و دچار غیبت یا تهمت و افتراء نشده باشم . پناه می برم به خدا از این جنایتها . هر دوستی که سندی بر خلاف استنباط حقیر دارد از طریق ایمیل مطرح کند . حقیر بررسی و پاسخ خواهم داد . کمااینکه در نقد مطلب آقای وکیلی ، ایشان از قسمتی از لحن نوشتار حقیر گلایه کردند و بنده با کمال میل عذرخواهی کردم .

۱۶- این مطلب آتش بیار معرکه نیست . حتی توصیه نمی شود که این اختلاف را پیگیری کنید. بنده خودم و دوستان سیروسلوک الی الله را که دنبال استاد می گردند به دوره تالیفات مرحوم علامه حسینی طهرانی (ره) توصیه می کنم . زیرا هر چه که هست در این کتابها آمده . با مراقبه مناسب و مجاهده با نفس می توان به استاد رسید ، به امام زمان علیه السلام رسید . به خدا رسید ...

۱۷- امیدوارم خدای متعال به دوستان سیروسلوک الی الله به دیده رحمت بنگرد و ولی عصر سلام الله علیه از همه ی شیعیان و محبین علی و اولاد علی دستگیری باطنی بفرمایند .

ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار

آیت الله انصاری همدانی (ره)

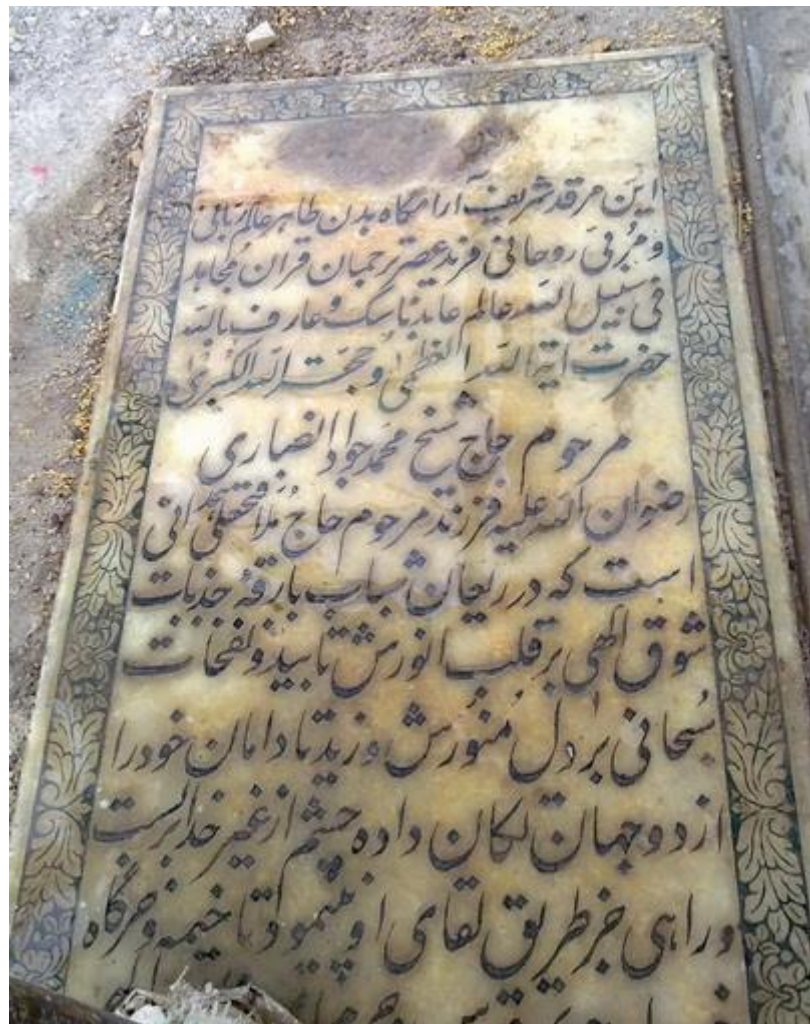
عبد عاصی : دوم ذی القعدة سالروز رحلت عارفی دلسوخته و استادی الهی و بی نظیر - صاحب جذبات الهیه و صاحب ولایتی بی مانند است .



مدتی قبل همراه یکی از نزدیکان به زیارت مزار منور ایشان مشرف شدم . همراه بنده مرحوم انصاری همدانی رضوان الله علیه را نمی شناخت . در آن دقایقی که حقیر مشغول تلاوت قرآن بودم آن بنده ی خدا ایستاده بود و تماشا می کرد . وقتی بلند شدم که برویم به حقیر گفت " : آدم احساس می کنه صاحب این قبر سوخته " !



انشالله بزودی در خصوص ایشان مطلبی خواهیم داشت .



شاهکار بی نظیر فروغی بسطامی را هدیه کنیم به روح پرفتح حجت الحق - عارف سالک -
محبوب و معشوق اهل جذبه و سلوک - پیر و مراد محبین و محبوبین حضرت آیت الله حاج شیخ
محمد جواد انصاری همدانی (غبار مزارش شفای دل ما) به همراه حمد و سوره و صلوات.

مردان خدا پرده پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند

هر دست که دادند از آن دست گرفتند هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

یک طایفه را بهرمکافات سرشتند یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند

یک فرقه به عشرت درکاشانه گشادند یک زمره به حسرت سرانگشت گزیدند

جمعی به در پیر خرابات خرابند قومی به بر شیخ مناجات مُریدند

یک جمع نکوشیده رسیدند به مقصد یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند

فریاد که در رهگذر آدم خاکی بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند

همّت طلب از باطن پیران سحر خیز زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

زنهار مزین دست به دامان گروهی کز حق بیریدند و به باطل گرویدند

چون خلق درآیند به بازار حقیقت ترسم نفروشد متاعی که خریدند

کوتاه نظر غافل از آن سرو بلنداست کاین جامه به اندازه هرکس نبریدند

مرغانِ نظر بازِ سبک سیر، فروغی از دامگه خاک به افلاک پریدند

اربعین کلیمی

عبد عاصی : یک سال از عمر و بلاگ طریق الی الله ۲ گذشت . یک سال از عمر من و شما هم گذشت...

در مطالب قبلی به شرح اربعین کلیمی پرداختیم . می توانید مراجعه کنید و ابتدائاً مطالب گذشته را مروری بفرمایید .



این چهل روز مقدس فرصت مناسبی است برای بازشناخت خویشتن . یعنی اینکه در این چهل روز که چله موسوی است تصمیم بگیریم فرآیند کلیم شدن را در پیش بگیریم . چه کارها انجام بدهیم یا چه کارها انجام ندهیم تا به مقام هم زبانی با خداوند متعال برسیم .

طبق احادیث شریفه هرکس چهل روز اعمالش را برای خدا و با نیت خالص و قرب الی الله انجام دهد به هدفش خواهد رسید . بیایید هدف را ورود در حریم و مامن خدا قرار دهیم . زیرا که ماه ذی القعدة از ماه های حرام است و ماه حرام هم قرق گاه خداست . یعنی فعل حرام جزای دو

برابر و فعل خیر ثواب چند برابر خواهد داشت . ضمن اینکه دستور مهم و پر فایده ی توبه ی یکشنبه های این ماه هم نباید از یاد برود .

اینها برای این عرض شد که خیلی ها تصور می کنند حتماً باید ذکری یا وردی داشته باشند تا بتوانند اربعین کلیمی را درک کنند .

فهم مبانی و درک صحیح و بینش درست و کامل موهبتی بسیار ظریف و لطیف است که حضرت حق به هرکسی عنایت نمی کند . پس بیاییم و در این ایام بافضیلت روی ذهن مان کار کنیم .
خواطر سوء - تصاویر بد - الفاظ ناپسند - اصوات قبیحه - کینه و نفرت از دیگران و لجاجت و تلافی جویی را کنار بگذاریم و فکرمان را تطهیر کنیم . بی شک طهارت فکر به طهارت قلب منجر خواهد شد .

بنده ی حقیر توصیه ی خاصی برای دوستان و بلاگ از لحاظ اذکار و اعمال ندارم . بهترین ها در المراقبات میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) و اقبال الاعمال سید بن طاووس (ره) - (مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی (ره) و همینطور مصابیح الجنان آیت الله سید عباس کاشانی (ره) آمده است . رفقا رجوع کنند و بهره وافی و کافی ببرند . همینطور می توانند بر حسب حالشان از تعالیم زیر هم استفاده کنند:

۱ . ختم صلوات روزانه و هدیه به روح یکی از معصومین علیهم السلام

۲ . ختم قرآن و هدیه به روح حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه

۳ . ختم سوره یاسین و هدیه به روح حضرت رضا علیه السلام

۴ . ختم زیارت عاشورا روزانه

۵ . دعای عهد

۶ . خواندن چهل روز وعده های نماز در مسجد یا یکی از اماکن مقدسه

۷ . زیارت روزانه مزار اهل بیت علیهم السلام یا قبر یکی از اولیای الهی و استمداد از ارواح طیبه

۸ . مطالعه ی یک کتاب مفید مثل صحیفه سجادیه یا نهج البلاغه

۹ . حفظ جزء سی ام قرآن یا بعضی ادعیه جهت استفاده در قنوت یا سجده نماز

۱۰ . روزه گرفتن (در صورت داشتن سلامت جسمی بدون ترک حیوانی)

۱۱ . ختم نادعلی روزانه طبق دستور مرحوم حداد (ره) که در ایام نیمه شعبان عرض شد

۱۲ . جبران مافات گذشته از حق الله (قضای نمازها و روزه ها) و حق الناس (بدهی یا اخلاقی

(

۱۳ . خدمت روزانه به یک نفر جهت رفع حوائجش (هرچند کوچک مثل دادن آدرس یا دست

پیرمرد گرفتن باشد)

۱۴ . سعی در جلوگیری از بروز خشم و عصبانیت در برابر پدر و مادر و همسر و بچه ها و

همکار و همسایه و فامیل

۱۵ . خواندن نماز در اول وقت و یا خواندن نوافل

۱۶ . خواندن روزانه نماز امام زمان علیه السلام

فراموشمان نشود که راه خدا راه نیت صادق و عمل خالص است و بس . سخن آخر اینک:

در دهه ی فجر ماه ذی الحجه نمازی دو رکعتی است که ثوابش شراکت با حجاج است . سی روزی که موسی علیه السلام با یک ده روز تکمیل کرد را اربعین کلیمی می گویند . بعد از اینکه اربعین موسی علیه السلام تمام شد و به سمت قومش برگشت دید که گوساله ی سامری را خدایشان قرار داده اند و می پرستند . تازه کار حضرت کلیم شروع شد . یعنی اصلاح . جهاد برای اصلاح .

اربعین کلیمی مقدمه ی اربعین حسینی است . دهه ی فجر ذی الحجه به کمال رساندن ولی خدایی است که یک اربعین حسینی در پیش دارد . آمادگی ای بود برای دهه ی فجر ماه محرم .



اگر ما حاصل اربعین کلیمی دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام و قربانی کردن نفس نباشد فقط ادا و اصول است و فایده ای ندارد .

اگر نتیجه ی اربعین موسوی کلیم شدن در روز عرفه و شناخت خدا نباشد چیزی جز صوفی گری نیست .

اربعین کلیمی بابی است رو به سوی کمال . رو به سوی اوج . رو به سوی ...

در طلب روی دوست خون دلم خون بهاست هر که طلب داردش اول این ماجراست

چهارشنبه سیزدهم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

مرحوم حاج حسن شرکت (ره)

عبدعاصی : تقریباً سه سال از رحلت ایشان می گذرد . قبلاً مطلبی درباره ایشان کار شده بود که با ویرایش و حذف و اضافاتی تقدیم دوستان می گردد .

آیت الله عبدالقائم شوشتری (سلمه الله) از ایشان با عناوین " عارف بالله عالم لله فانی فی الله " یاد می کردند .

سالها در خدمت آیت الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی (ره) بودن و از آن روح لطیف بهره بردن نتیجه ای جز لطیفه ای همچون حاج محمدحسن شرکت (ره) نخواهد داشت .

منزلش شاهد تجمعات سالکین و عرفای بسیاری بوده است . اجازه نمی داد کسی دستش را ببوسد . مثل مرحوم انصاری (ره) اجازه تصویربرداری نمی داد .

تاجر بود و خوب و باصفا زندگی می کرد اما از خودش چیزی نمی دید . این را مرادینش می گویند .

با مرحوم سید هاشم حداد (ره) - شهید دستغیب - علامه طهرانی - آیت الله بهجت - آیت الله نجابت - حاج اسماعیل دولابی - آیت الله سیدعبدالله فاطمی - آیت الله کشمیری - آیت الله معین شیرازی و

خیلی از عرفا و صلحای دیگر مرتبط بود . اصلاً انگار این طائفه خودشان همجنس خودشان را پیدا می کند .

این طائفه مقصودی جز " الله " ندارند .

حاج حسن شرکت (ره) در ابتدا مدتی در خدمت مرحوم شیخ رجبعلی خیاط(ره) بود و بعدها از آن وادی به سمت اهل توحید کشیده شد .

اهل شاگردپروری نبود و خودش را در این حد نمی دید . اما ملجا و پناه کسانی بود که از سر ناسازگاری دنیای فانی و عدم وصول به عوالم ملکوت به او رجوع می کردند .

هرسال دهه روزه در منزلش داشت . اصلاً روزه سیدالشهدا(ع) روزه این طیف است . می گویند مرحوم قاضی(ره) اجازه نمیداد کسی جز خودش کفشهای گریه کنهای ابی عبدالله(ع) را جفت کند و عجیب به این کار اصرار داشت .

اوائل انقلاب مرحوم آیت الله بهجت(ره) تابستانها در مشهد مقدس در منزل حاج حسن شرکت (ره) سکونت می فرمودند .

علامه طهرانی(ره) در کتاب شریف روح مجرد در باب مسافرت حضرت آقای حداد(ره) به ایران آورده اند که : " در مراجعت از مشهد مقدس برای زیارت حضرت بی بی فاطمه معصومه بنت امام موسی بن جعفر سلام الله علیها عازم به شهر قم شدند؛ و چون آحبّه و اعزّه از دوستان اصفهانی از جمله آقای حاج محمد حسن شرکت اصفهانی ایشان را دعوت به اصفهان و زیارت مساجد و قبور بزرگان در تخت فولاد نموده بودند، از قم به صوب اصفهان رهسپار گردیدند. " و مهمان ایشان بودند .

سر انجام در سی و یکم شهریور ۱۳۸۹ شمسی وعده الهی محقق شد و این ولی خدا به انبیا و اولیا پیوست . وقتی از دنیا رفت تشییع جنازه باشکوهی داشت و وصیتش هم عملی شد . او را در وادی السلام به خاک سپردند . وادی السلام علی(ع)

خودش می فرمود : از حضرت آیت الله بهجت شنیدم که یکی از بزرگان (ظاهراً سید بحرالعلوم) آمده بود خدمت مرحوم آقا محمد بیدآبادی(ره) و تقاضای علم کیمیا نموده بودند.مرحوم بیدآبادی هم ایشان را کنار رودخانه ای برده بود و تصرفی کرده بودند ، به دنبال آن اشاره ای فرموده بودند، نگاه کن. آن عالم فرموده بودند که تمام رودخانه و اطراف آن طلا شده بود، بعد مرحوم میرزا فرموده بودند: گیرم که داشتی آخر چه؟ اینها به درد نمی خورد! برو نفست را کیمیا کن !!!

یا در جای دیگر می فرمود : آیت الله محمد جواد بیدآبادی(ره) که حدود ۸۰ سال پیش می زیست و در ایوان طلای مولا امام حسین(ع) مدفون گردید - ۵ سفارش مهم داشتند و همیشه می فرمودند که افراد ملتزم به آن باشند:

(۱)همیشه با طهارت (وضوء) باشید.(۲)نماز اول وقت اقامه شود.(۳)بیداری سحر از دست نرود.(۴)غسل جمعه فراموش نشود.(۵)مهمتر از همه: همیشه خود را در حضور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ببینید(دائم الحضور بودن) .

از حضرت آقای شرکت(ره) در خصوص کرامات آیت الله بیدآبادی(ره) مدفون در تخت فولاد اصفهان کرامات زیادی نقل شده که در کتاب داستانهای شگفت شهید دستغیب(ره) هم آمده است .

ایشان می فرمودند : بعضی آقایان خدمت مرحوم انصاری رسیده و گفته بودند: شما که این قدر از آقای بیدآبادی تمجید و با عظمت یاد می نمایید، پس چطور مردم به ایشان جسارت هم می کنند و او را صوفی هم می خوانند؟ مرحوم آقای انصاری، جوابی دقیق مرحمت کرده بود: خداوند

بندگان خوب خود را عیب دار می کند که فقط برای خودش باشند، مثل آن کشتی که حضرت خضر آن را سوراخ و عیب دار کرد، تا برای صاحب اصلی اش بماند .

مرحوم شرکت (ره) می فرمود : آقای انصاری همدانی (ره) راجع به یکی از شاگردانش که در خط کشف و کرامت افتاده بود هشدارهای لازم را ارائه نمودند و فرمودند : " ایشان دیگر ترقی معنوی نخواهد داشت . "

جای دیگر می فرمود : واقعاً مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (ره) صاحب نفس بود . ما ظاهراً دو بار خدمتشان رسیدیم برای حل دو مشکل اساسی که هر دو به فضل حق بواسطه ایشان حل شد .



آیت الله عبدالقائم شوشتری - حفظه الله - و مرحوم حاج محمدحسن شرکت اصفهانی (ره)

می فرمودند : آقای حاج شیخ عباس هاتف قوچانی (ره) که وصی رسمی مرحوم آقای قاضی (ره) بود می فرمود : فهمیدم که هیچ ندارم . و در جایی فرموده بودند : نمیدانم چرا مرحوم قاضی (ره) مرا وصی خود قرار داده است ؟ این مطلب را به سمع مرحوم انصاری همدانی (ره) رسانده بودند و ایشان فرموده بودند : به همین دلیل - یعنی اینکه : فهمیده که هیچ ندارد .

حاج حسن شرکت(ره) می فرمودند : مدتها از خدای تعالی خواستم که مقام آیت الله انصاری را در عالم رؤیا به من نشان دهد تا اینکه یک شب در عالم رؤیا ایشان را در آسمانها !!! دیدم که در حالت قنوت در نماز می باشد.

جناب شرکت(ره) می فرمود : استاد الهی آیت الله انصاری(ره) تمام مقصد خود را در سیروسلوک رسیدن به مقام قرب الهی می دانست و از غیر خدا در هر دو جهان چشم پوشید تا اینکه به بالاترین مقامات ممکن رسید . مکرر در جلسات می فرمود که : برنامه خداپرستی برای آدم کردن است نه اینکه بخواهند چیزی نشان بدهند و خواب صادق و مکاشفه و طی الارض و کارهای خارق العاده و اخبار از ضمائر را ملاک پیشرفت نمی دانستند و می فرمودند : اگر کسی صاحب طی الارض شد حتی اگر دارای موت اختیاری هم شد دلیل قرب نیست بلکه میزان را درک توحید و در قرب الهی خلاصه کرد .

حجت الاسلام سید عباس موسوی مطلق می گوید : از جناب آقای شرکت در جلسه ای سوال کردم: می شود از این آیه شریفه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین استفاده کرد که: تنها راه رسیدن به یقین، عبادت است؟ فرمود: بله همین طور است و راه دیگری نیست.

پیام تسلیت آیت الله شوشتری بمناسبت ارتحال حضرت آقای شرکت(ره) به این شرح بود :

بسمه تعالی

انا لله و انا الیه الراجعون

عارف بالله عالم لله فانی فی الله جناب حجه الحق حاج محمد حسن شرکت به ملکوت اعلی پیوست .

او بقیه الماضین و الواصلین بود ، این مصیبت بزرگ را به شاگردان و فرزندان ایشان تسلیت عرض میکنم ، ایشان که از راهروان صادق کوی دوست به شمار می رفت سالها ملازم بسیاری از اهل دل

بودند و از شاگردان عارف ربانی مرحوم آیت الله میرزا جواد انصاری همدانی بشمار میرفتند ،
فقدان این مرد خدا برای همه ارادتمندان گران تمام شد از خدای منان صبر برای همگان مسئلت
دارم . در خاتمه برای سلامتی و طول عمر عرفاء موجود ، دعا مینمایم . امیدوارم خدای متعال
همه ما را با چهارده معصوم محشور فرمایند . چهاردهم شوال یک هزار و چهارصد و سی و
یک (عبد القائم شوشتری)

خوب است که دوستداران ایشان در اصفهان و محبین اولیای خدا درخصوص زندگی نامه مرحوم
حاج حسن شرکت(ره) فعالیتی انجام بدهند تا چنین چهره ای در غبار زمان گمنام نماند .

روزی می رسد که دست مان از همین زندگی نامه های کوتاهی که جمع می کنیم کوتاه خواهد شد

بروح این بزرگمرد عرصه تقوا و معرفت و همه ی بزرگانی که در این مقال کوتاه نامی از آنها
برده شده الفاتحه مع الصلوات

سه شنبه دوازدهم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

شهید

عبد عاصی : مدت ها بود که این شعر در ذهنم می چرخید و یاد یک چیزهایی می افتادم:

گل اشکم شبی وا می شد ای کاش همه دردم مداوا می شد ای کاش

به هر کس قسمتی دادی خدایا شهادت قسمت ما می شد ای کاش

یاد تصویر جان دادن جوان رزمنده ای می افتادم که از درد ناله می کرد و یاحسین می گفت . یاد

تصویر دعا خواندن جوان رزمنده در سنگر خاکی می افتادم . یاد آن روضه خوان شهیدی می

افتادم که دائماً روزه ی بی سر بودن ارباب را می خواند و وصیت کرده بود که حتماً اگر شهید شد در قبری که خودش تهیه کرده دفنش کنند . وقتی شهید شد به وصیتش عمل شد . دقیقاً اندازه اش بود . چون اگر سر در بدن داشت در قبر جایش نمی شد . یاد این تصاویر ملکوتی می افتادم که خیر آمد خبری در راه است...



به این فکر می کردم که :

این بار خدای متعال بجای ۷۲ شهید ۹۲ شهید برای ما هدیه فرستاد . یعنی هنوز امیدی هست!!!
اگر از دید ماها که افراد عادی هستیم نگاه کنیم باید از خدایمان هم باشد که شهادت روزی مان بشود . تازه اگر ترس از تیر و ترکش و خمپاره مجبور به فرارمان نکند!
از دید ماها شهادت یعنی افتادن در جام عسل و فرار از قبر و قیامت!
از دید ماها یعنی عاقبت بخیری خوب!
از منظر من و امثال من شهادت یعنی توفیقی که به هرکسی نمی دهند!
بله . این ها درست هستند اما از دیدگاه پایین ما .

اما از دید خود شهید یعنی تعالی . یعنی وصال . با این دید جلو رفتند و شهید شدند . البته شهدا هم مراتبی دارند . مگر نفرمود که : برای عموی ما عباس سلام الله علیه مقامی هست که شهدا به آن غبطه می خورند .



اما از دید سلوکی و از منظر اولیای الهی :

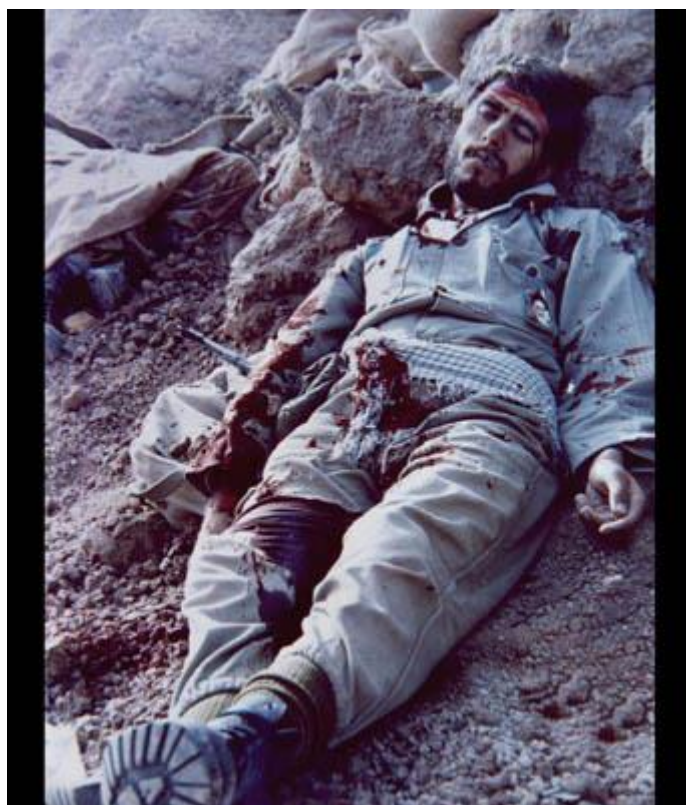
شهادت یعنی شهود . یعنی مقام بقای بالله . جایی که از وجود تو هزاران هزار شهید می تواند رشد کند . عارف بالله شهید پرور است . تازه یکی از مقامات عارف بالله شهادت محسوب می شود .

می بینید!

ماها که عوامیم چقدر دست مان از اوج کوتاه است!؟

عریان و چاک چاک فتادند روی خاک آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

فردا که حق به وعده خود می کند وفا آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟



سخنران تشییع ۹۲ شهید می گفت : شهیدی که قرار بود بعنوان شهید گمنام در بوستان نهج البلاغه تهران به خاک سپرده شود (شهید بابک) در یک شب به خواب سه تن از اعضای خانواده اش آمده و گفته که مرا در بوستان دفن می کنند . و این مطلب مهم را هم فرموده که:

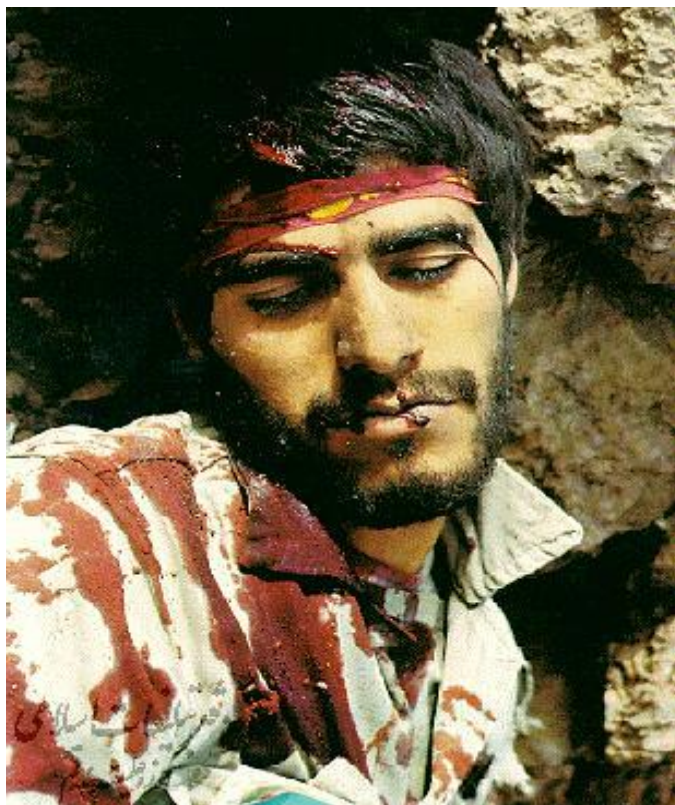
از همه ی کسانی که در تشییع پیکرهای پاک شهدا شرکت کنند روز قیامت شفاعت خواهم کرد .

از منظر اولیای الهی شرکت در جنگ با نفس جهاد اکبر است و هرکس در این میدان پیروز شود شهید است . در عالم سیر و سلوک هر کس بتواند منازل سلوکی و مقامات را پشت سر بگذارد و شهود کند شهید محسوب می شود . در جنگ های ظاهری اگر کشته شوی شهید می شوی و در جنگ های باطنی اگر بکشی!!!

قهقهه های مستانه ی شهید چه شهید سنگر و خاکریز چه شهید جهاد اکبر شنیدنی و دلرباست .

ما کجای این خنده ها هستیم ؟

ما کجای این تصاویر ملکوتی جا داریم ؟



سبکبالان راه خدا باز هم آمدند و پیش دیدگان خاکیان دلبری کردند و شکر ریزان به سمت اعلی
علیین عروج کردند . عالم شهید عالم اتحاد ارواح متعالی است و بزرگان این اجتماع عظیم را در
حالاتشان مشاهده کرده اند .

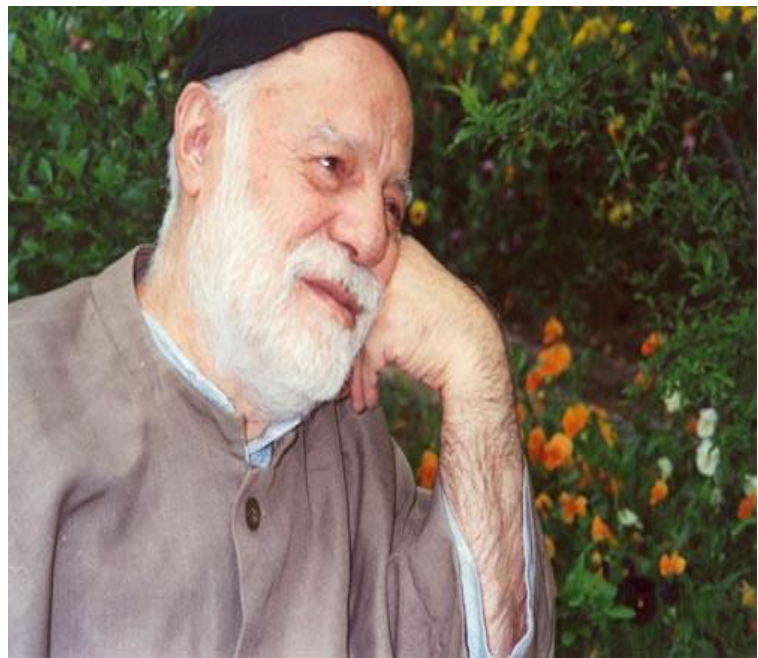
یا خیر شاهد و مشهود

در باغ شهادت هیچ گاه بسته نخواهد شد

سه شنبه دوازدهم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله حاج شیخ حسن مصطفوی (ره)

آیت الله نجابت (ره) از آیت الله حاج شیخ حسن مصطفوی (ره) نقل کردند که ایشان می فرمودند: یک زمانی به نجف مشرف شدم تا آقای قاضی (ره) را زیارت کنم و از محضرش استفاده کنم ، ولی بر اثر بدگویی برخی طلاب جاهل می ترسیدم به محضر آقای قاضی (ره) بروم.

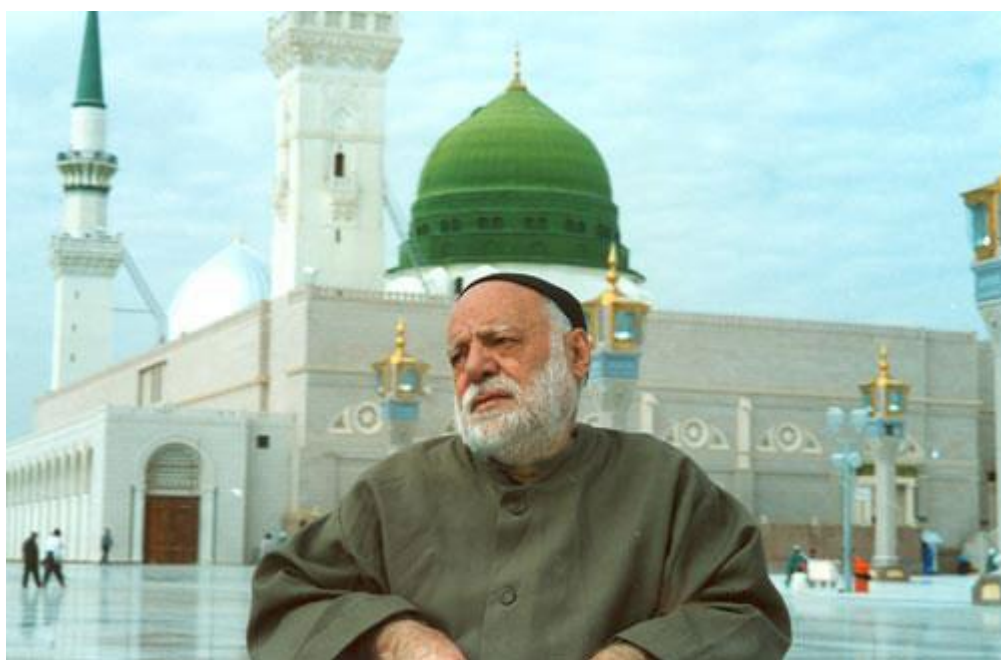


یک روز در کنار در بزرگ بازار حرم نشسته بودم و کسانی را که از در قبله سلطانی به حرم رفت و آمد می کردند می دیدم. یک لحظه در فکر فرو رفتم که اصلاً من برای چه به نجف آمده ام، من برای ملاقات با آقای قاضی (ره) به این جا آمده ام ولی می ترسم. در همین اوان که نشسته بودم و در این فکر بودم دیدم یک سید بزرگواری از حرم مطهر بیرون آمد و دور تا دور بدنش را نوری احاطه کرده بود. چنان که از شش جهت اندامش نوری ساطع بود. من شیفته این آقا شدم، دیدم

طرف در سلطانی حرم رفت و نزد قبر ملا فتحعلی سلطان آبادی (ره) نشست. در این لحظه دیدم آن سید نورانی به کسی چیزی گفت و او نزد من آمد و گفت: آن سید می فرماید: ای کسی که اسمت حسن است، سریره ات حسن است، شکلت حسن است، شغلت حسن است چرا می ترسی؟ پیش بیا، پیش ما بیا و نترس، و ما این چنین به محضر آقای قاضی (ره) مشرف شدیم. «

حضرت علامه سالک حاج شیخ حسن مصطفوی تبریزی (ره) از شاگردان عارف کامل کوه توحید حضرت آیت الحق و العرفان سید علی قاضی (ره) در سال ۱۳۳۴ قمری در تبریز بدنیا آمد و در سال ۱۴۲۶ قمری دار فانی را وداع گفت و در قم به خاک سپرده شد .

او از شاگردان علمی آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی-آیت الله نائینی و آیت الله محمدحسین اصفهانی رضوان الله علیهم اجمعین بود .



او از **مرحوم آیت الله قاضی (ره)** و مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره) و همنشینی با اهل معنا مثل حاج ملا آقا جان زنجانی-حاجی محبوب و آقاشیخ نورالدین خراسانی بهره های معنوی برده است .

در ۲۶ سالگی ازدواج کرد و اغلب در تهران و قم ساکن بود .

در این اواخر زمانهایی که در تهران بودند در دفتر نشر آثارشان حاضر می شدند و اهل علم و اهل طلب برای استفاده از محضر منورشان می شناختند .

او در مقدمه «رساله لقاء الله» می گوید: «من آنچه را به یقین حق دیده‌ام، در این کتاب نوشته‌ام .» استاد سید هادی خسروشاهی می گویند: زندگی آن بزرگوار در دو کلمه‌ی کوتاه خلاصه می‌شود: وفا و صفا. وفا به دوستان و علاقه‌مندان و تعهد، اسلام و احکام عالیہ آن. صفا در ارائه خدمت سالم و راستین به اسلام و مسلمین بی‌آنکه کوچکترین توقع و انتظاری داشته باشد یا در پی عنوان و لقبی سیر نماید.

او از ۲۰ سالگی قدم در وادی سلوک نهاده بود . حدود ۴۰ اثر گرانقدر در وادی معرفت از ایشان به چاپ رسیده است . چون خیلی کتوم بود و سعی می کرد گمنام باشد اطلاعات آنچنانی درباره حالات ایشان در دست نیست اما ظاهراً یکسال در قم تدریس داشت و مدتی در تهران منبر می رفت که تعطیل کرد .

داستانهایی از مرادوات ایشان با اولیای خدا که گمنام بودند وجود دارد مثل شیخ جلمبری ! (شیخ رضا کتاب یهن) که در فیضیه کتابهایش را یهن می کرد و از اوتاد زمان بود .

نویسنده کتاب گنجینه دانشمندان مرحوم شریف رازی (ره) در کتابش آورده است : آیت الله مصطفوی در خلال ایام تحصیل و تدریس، به مطالعات فنون گوناگون پرداخته و به نوادر و عجایبی برخورد کرده و اشخاص بزرگ معنوی را ملاقات کرده و از هر کدام بهره برده و از خرمن علمشان خوشه‌ها چیده و در جستجوی مطلوب، مسافرتها به داخل کشور کرده است و در پایان کار، رحل اقامت در تهران افکند و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه و تزکیه نفس می‌کند. استاد مصطفوی از افراد مجهول‌القدر و از افرادی است که قریب چهل سال هست او را می‌شناسم. تا کنون از او هیچ کار ناپسند و مکروهی ندیده‌ام، چه رسد به گناه، همچنین جداً جز اخلاق زیبا و

تلاش به جا از او مشاهده نکرده‌ام. فاضل کامل، عالم عامل، در استخاره با قرآن مجید دارای ید طولاً و در استنباط و استخراج خیر و شرّ مراد از کتاب خدا، مهارت کامل و بسیار مجرب و مبتلا به همه طبقات است .

آثار ایشان بسیار نورانی و مفید است و مرکز نشر آنها در تهران است . برای اطلاعات بیشتر به سایت ایشان مراجعه بفرمایید . ایشان رساله سیر و سلوک سید بحرالعلوم را هم شرحی داده اند .

آیت الله مصطفوی تا ابتدای دهه ی هشتاد گمنام زیست و فقط به تحقیق و بررسی و نشر آثار معرفتی و قرآنی پرداخت .

مرکز نشر آثار ایشان در ابتدای خیابان صفائیه قم قرار دارد .

علامه حسن مصطفوی سال های زیادی را به تحقیق در مورد فرقه ی بهائیت پرداخته و با بهائیان زیادی به مناظره پرداخته است. او در کتاب خود یکی از مناظره هایش با مبلغ بهائی را نوشته و در آن مناظره استدلال بهائیان را مورد نقد قرار داده است.



ما مفتخریم که برای اولین بار تصویری از مزار مطهر و منور این عارف قرآنی را در منتشر می کنیم . این مزار در قبرستان باغ بهشت قم واقع در چهارراه گلزار روبروی قبرستان امامزاده علی بن جعفر علیه السلام واقع شده است .

به روح پرفتوح مفسر عالی مقام جناب علامه مصطفوی(ره) و همه اولیای حقه از مذهب شیعه

الفتاحه مع الصلوات

چهارشنبه ششم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

وا فریادا ز عشق وا فریادا ...

ابوسعید ابوالخیر می گفت: حق تعالی باک ندارد
که صد هزار صاحب نفس را فدای صاحب دلی کند
ولی خواجه حافظ شیرازی جان صد و صد صاحب دل را
فدای یک نظر اومی داند:
در زلف چون کندش ای دل میچ کانبجا
سر بریده مینی بی جرم و بی جنایت
نقل شده در ویشی وقتی به این میت از شعر رسید از حال رفت
در جای دیگری نیز به زیبایی اشاره فرموده که:
حلقه سی زلفش تا شاخه سی باد صباست
جان صد صاحب دل آنجا بسته سی یک مو بین
می خواهد این دلم به دعا صد هزار جان
تا صد هزار بار بمیرم برای تو
من کیستم که بهر تو جانم را فدا کنم
ای صد هزار جان مقدس فدای تو

یکشنبه سوم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

نحوه ی تشریف سید هاشم حداد محضر امام رضا علیه السلام

عبد عاصی : بارها در وبلاگ طریق الی الله به تفاوت اساتید اخلاق و استاد عرفان پرداخته ایم . و این مطلب مهم را هم توضیح داده ایم که به جهت تفویض ولایت کلیه از جانب امام معصوم علیه السلام به عارف کامل ، قول و فعل ولیّ خدا حجتّ محسوب می شود . البته بعضی افعال و اقوال هم هست مه مختصّ جایگاه عارف کامل است . یعنی اگر از مثل بنده سر بزند فضولی و غلط اضافه است . اما در مبانی ، به جهتی که اشاره شد برای ما سند محسوب می شود .

هنوز هم که هنوز است بنده می بینم که افرادی در ادای احترام به اماکن مقدسه و حرم های شریف ، دچار وسواس و شبهه هستند . هنوز نتوانستند هضم کنند که چرا درب و عتبه ی حرم را می بوسیم . بی شک علتش جهالت و اعتقادات ضعیف است . لذا باید تا عمری برایشان هست " خودشان " را دریابند .

مطلب زیر از کتاب شریف «روح مجرد» اثر مرحوم علامه طهرانی(ره) برگرفته شده است که نحوه ی تشرّف و زیارت آیت حق مرحوم سید هاشم حداد (ره) را در محضر امام خوبی ها و مهربانی ها حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) تشریح می کند .



در صفحه ی ۱۹۷ این کتاب آمده است :

« قاعده حضرت آقا این بود که در هنگام تشرّف به حرم مطهّر غسل میکردند؛ و در وقت ورود، همیشه در صحن را می‌بوسیدند و پس از آن، در کفشداری و در رواق و در حرم را می‌بوسیدند؛ و پس از اذن دخول، عتبه مبارکه را می‌بوسیدند و وارد می‌شدند و بدون خواندن زیارت، اول هفت شوط طواف از جانب چپ می‌نمودند، سپس زیارت می‌نمودند، و در بالای سر و یا هر محلی که ممکن بود نماز می‌گزاردند.

و حقیر هم با جمیع رفقائی که با ایشان مشرف می‌شدیم، در معیت ایشان به همین نحوه و کیفیت چهارچوب درها را می‌بوسیدیم، و هفت شوط طواف می‌نمودیم و سپس زیارت و نماز زیارت را بجای می‌آوردیم.

و چون فعل اولیای خدا حجّت است، تا به حال روّیه حقیر هم در زیارت، از بوسیدن درها و طواف به همین نحوه بوده است. یعنی تا زمانیکه دور ضریح مطهّر را حائل نگذارده بودند که قسمت مردها از زنها مجزاً گردد، تقریباً مدّت چهارده سال، حقیر تابستانها و بعضی اوقات دیگر چون شهر رجب، و یا احياناً بیست و سوّم ذی القعدة الحرام که توفیق زیارت عنایت می‌شد، دور قبر مطهّر همین هفت شوط طواف را می‌نمودم؛ و بناءً بر متابعت از حضرت آقای حدّاد مطلب چنین بوده است...



باری، رویه حضرت آقا در مشهد مقدس این بود که شبها پس از نماز مغرب و عشاء و تناول مختصر طعامی، زود میخوابیدند؛ و زیارت مرقد مطهر پس از اذان صبح همیشه در بین الطلوعین بود و در وقت نماز ظهر که آنرا در حرم بجای می آوردند. و بقیه اوقات غالباً در منزل بودند؛ و أحياناً اگر کسی میخواست ایشان را ملاقات کند، در روز و در منزل بود. و رفقا هم هر وقت ایشان در منزل بودند همگی در منزل مجتمع بودند. و برای نشاط و عبادت و ذکر خدا در مجالس و محافل، فرموده بودند تا حقیر سورة توحید را برای رفقا در حضور ایشان تفسیر کنم ... »

عبد عاصی : علامه طهرانی(ره) در این صفحات ، دلایل فقهی بر جواز طواف دور ضریح امام علیه السلام و بوسیدن دریاها و عتبه و ضریح را بیان می کنند که دوستان می توانند مراجعه و مطالعه نمایند . باید این چیزها را یاد بگیریم و در زیارت ها به کار بندیم . توجهات به ناحیه ی مقدسه ی امام علیه السلام که کانون اراده در عوالم است ، اراده و همت و قوت انسان را زیاد می کند . "روح مجرد" شدن اعتماد و اتکال به خداست . ما چه هستیم که طلبی داشته باشیم ؟ ما حتی در جایگاهی نیستیم که از خدا ، خدا را بخواهیم ؟ مگر اقیانوس در قاشق جا می شود ؟ وظیفه ی ما و راه ما این است که راضی و تسلیم باشیم . خود اوست که باید ما را بکشد و گرنه ما که قدرتی نداریم . مجرد شدن و مجرد را دیدن ، برای افرادی است که این و آن خواستن را رها کردند و " بندگی " پیش گرفتند . بنده در برابر ارباب که حرف نمی زند ، می زند ؟؟؟

اشعار زیر از جناب شبستری (ره) در کتاب گلشن راز است که در قالب تمثیل به بیان حقیقت معنی تجرد پرداخته است و مرحوم علامه عارف حسینی طهرانی(ره) در صفحات ۱۷۱ تا ۱۷۳ کتاب روح مجرد عنوان کرده اند .

به نزد مادر اندر گاهواره

بود محبوس طفل شیر خواره

اگر مرد است همراه پدر شد

چه گشت او بالغ و مرد سفر شد

عناصر مر ترا چون اُمّ سفلی است

تو فرزند و پدر آباءِ علوی است

از آن گفته است عیسی گاهِ اُسری'

که آهنگ پدر دارم به بالا

تو هم جان پدر سوی پدر شو

به در رفتند همراهان به در شو

اگر خواهی که گردی مرغ پرواز

جهان جیفه پیش کرکس انداز

به دونان ده مر این دنیای غدار

که جز سگ را نشاید داد مردار

نسب چبُود مناسب را طلب کن

به حقّ رو آور و ترک نسب کن

به بحر نیستی هر کو فرو شد

فَلا اَنسَابَ نقد وقت او شد

هر آن نسبت که پیدا شد ز شهوت

ندارد حاصلی جز گرد نخوت

اگر شهوت نبودی در میانه

نَسَبها جمله میگشتی فسانه

چه شهوت در میانه کارگر شد

یکی مادر شد آن دیگر پدر شد

نمی‌گویم که مادر یا پدر کیست؟

که با ایشان به حرمت بایدت زیست

نهاده ناقصی را نام خواهر

حسودی را لقب کرده برادر

عدوی خویش را فرزند خوانی

ز خود بیگانه خویشاوند خوانی

مرا باری بگو تا خال و عم کیست

وز ایشان حاصلی جز درد و غم نیست

رفیقانی که با تو در طریقند

بی هزل ای برادر هم رفیقند

به کوی جدّ اگر یک دم نشینی

از ایشان من چه گویم تا چه بینی

همه افسانه و افسون و بند است	به جان خواجه کاینها ریشخند است
به مردی وارهان خود را چه مردان	ولیکن حق کس ضایع مگردان
ز شرع ار یک دقیقه ماند مُهمَل	شوی در هر دو کون از دین معطل
حقوق شرع را زنهار مگذار	ولیکن خویشتن را هم نگهدار
ز سو زن نیست الاّ مایه غم	به جا بگذار چون عیسیّ مریم
حنیفی شو ز قید هر مذاهب	درآ در دیرِ دین مانند راهب
ترا تا در نظر اغیار و غیر است	اگر در مسجدی آن عین دیر است
چو برخیزد ز پیشت کسوت غیر	شود بهر تو مسجد صورت دیر
نمیدانم به هر جائی که هستی	خلاف نفس کافر کن که رستی
بت و زُنار و ترسائی و ناقوس	اشارت شد همه با ترک ناموس
اگر خواهی که گردی بنده خاص	مُهیّا شو برای صدق و اخلاص
برو خود را ز راه خویش برگیر	به هر یک لحظه ایمان دگر گیر
به باطن نفس ما چون هست کافر	مشو راضی بدین اسلام ظاهر
ز نو هر لحظه ایمان تازه گردان	مسلمان شو مسلمان شو مسلمان
بسی ایمان بود کان کفر زاید	نه کفر است آن کزو ایمان فزاید
ریا و سُمعه و ناموس بگذار	بیفکن خرّقه و بر بند زَنار

چو پیر ما شو اندر کفر فردی

اگر مردی بده دل را به مردی

مجرد شو زهر اقرار و انکار

به ترسازاده‌ای ده دل به یکبار

تا میرسد بدینجا که میفرماید:

یکی پیمانہ پر کرد و به من داد

که از آب وی آتش در من افتاد

کنون گفت از می بی‌رنگ و بی‌بو

نقوش تخته هستی فرو شو

چه آشامیدم آن پیمانہ را پاک

در افتادم زمستی بر سر خاک

کنون نه نیستم در خود نه هستم

نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

گهی چون چشم او دارم سری خوش

گهی چون زلف او باشم مُشَوِّش

گهی از خون خود در گلخنم من

گهی از روی او در گلشنم من

یکشنبه سوم شهریور ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

انسان کامل – بخش اول

عبد عاصی : فرمایشات بزرگان عرفان در خصوص مراتب و خصوصیات انسان کامل را در زیر خواهیم خواند . امید است که شعاع انسان کامل ما را هم در برگیرد و انجذابی از طرف آن وجود مقدس روی دهد انشاءالله .

در بخش اول این مطلب به بیانات شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی رحمت الله علیه می پردازیم که از آثار ایشان مانند فتوحات مکیه - فصوص الحکم - التفسیر قرآن الکریم و رسائل عرفانی ایشان استخراج شده است:

جناب شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی (ره) که شاید بتوان گفت مبدع عبارت « انسان کامل » در قرن ششم است می فرماید :

« انسان کامل حامل امانت و عهد الهی در مرآت حق است. او تجلی صفات و مفصل اسماء و موضع نظر حق به خلق و عرش و کبریاست. انسان کامل سرّ و حیات ساری در جهان است . » [۱]

و در جای دیگر می فرماید :

« او در رأس اسماء الهی و به عبارتی جمیع اسماء الهی است ؛ زیرا که خداوند در وی تجلی کلی کرده است . » [۲]

« انسان کامل آینه ی تمام نمای حق بوده و ظهور حق در این آینه بحسب اختلاف استعداد آن مختلف می گردد . تجلی حق در نفوس کامل انسانی در دنیا و آخرت ، بر حسب استعداد آن نفوس است . پس هر نفس کاملی ، حق را بر حسب معرفت و علم و اقتضای خود می یابد . در نتیجه عارف ، اکمل موجودات عالم است ، زیرا خداوند را با جمیع صفات و کمالات می شناسد . » [۳]

« انسان کامل غایت و مقصود خلقت این عالم بوده و بحق خلیفه خدا و محلّ ظهور اسماء الهی و جامع حقایق عالم از ملک ، فلک ، روح ، جسم ، طبیعت ، جماد ، نبات و حیوان است و انسان

برغم جرمِ ناچیزش ، اختصاص به علم اسماء الهی پیدا کرده و همین نکته موجب تفضّل او بر کلّ عالم گردیده است . « [۴]

« انسان کامل عادلترین شاهد بر ربوبیت و اسرار الهی و محکمترین دلیل بر صفات ربّ جلیل است . او بینه ی حق و بر صورت رحمان است . نبی اکرم صلوات الله علیه می فرماید : « إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ » [۵] بهمین دلیل ارتباط او با حق بطور ظاهر و باطن است که شاهد بر ذات و صفات و افعال خدا و مجهز به کیفیات الهیّت ، صنع ، خلق و امر اوست . « [۶]

به عقیده ی شیخ اکبر (ره) :

« انسان به صورت حق تعالی است و کلّ عالم برای او خلق شده است ، بنابراین کلّ عالم طالب انسانند و انسان طالب خداست . پس تعلق انسان به اشیاء حرام است زیرا او متعلق به حق است و کلّ عالم برای او خلق شده است . « وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ » [۷] و نیز خداوند می فرماید : « وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا » [۸] « [۹]

ایشان می فرمایند :

« انسان کامل گنجینه علم خدا و معرفت او و معدن حکمت اوست . يُوْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا » [۱۰]

انسان کامل حامل کل قوای موجودات عالم است و جمیع مراتب موجودات برای او تحقق دارد و شایسته مقام خلافت الهی بوده و بر حقیقت حق و مخلوق و غایت ایجاد عالم است . « [۱۱]

« انسان با دو دست خدا یعنی صفات جمالیه و جلالیه او آفریده شده است و این امر بیانگر جامعیت او در حمل حقایق عالم است و بهمین جهت خلیفه ی خداست . « [۱۲]

« کسی که تجلّی ذاتی حق در وی محقق شود ، خود را حق می بیند و دیگر حق را نمی بیند . همانند کسی که تصویر خویش را در آینه می نگرد و دیگر خود را نمی بیند . پس اگر تجلّی

ذاتی رخ داد ، بنده تمام قیودش را از دست می دهد و دیگر خود ، حق می شود و در اینصورت حق ، آئینه ی انسان کامل است و در حق مطالعه ی ذات خویش می کند و انسان کامل نیز آئینه ی حق است تا حق در وی مشاهده ی کمالات خویش نماید . البتّه این مقام والایی است که کسی جز خاتم رسل و خاتم اولیای الهی صلوات الله و سلامه علیه به آن نرسیده است . « [۱۳]

« بر این اساس ، چون انسان کامل بر صورت حق خلق شده و مجموع حقایق عالم است ، وقتی خداوند او را مخاطب قرار دهد ، کلّ عالم و کلّ اسماء مخاطب او هستند . « [۱۴]

« آدمی مظهر تجلی الهی در مرآت وجود است . خداوند خواست خود را در آئینه بنگرد ، آدم را خلق کرد تا مظهر این تجلی الهی باشد . در نتیجه ، انسان کامل مظهر جمیع اسماء الهی است . « [۱۵]

« بر هر انسانی لازم است راز انسان کامل را دریافته و گنجینه ی آن را بگشاید و او را بشناسد و این مطلب همان ضرورت شناخت پیامبر و امام است که :

« هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد بر زمان جاهلی مرده است « [۱۶]

زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید منوط به دانشهای حکمت الهی است و این امر در وجود انسان کامل نهفته است . بهمین دلیل در آیه ی کریمه آمده است : « مَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ » [۱۷]

خداوند متعال قوام عالم را در انسان کامل جمع نمود و آن را مختصر کتاب خود و جامع قوای عالم قرار داد و به دنبال خلقت انسان ، وسائط ، مرکبات ، روحانیات و سایر امور را در او ایجاد نمود . « [۱۸]

« در واقع نسبت انسان کامل با عالم ، همانند نسبت نگین با انگشتری است . همانطور که پادشاهان اگر بخواهند ختم یک نامه کرده و محافظت از آن کنند ، با مُهر نگین خود بر آن می زنند ، کمال عالم و اتمام و حفاظت از عالم نیز به موجب انسان کامل است . » [۱۹]

ابن عربی (ره) معتقد است :

« موجودات در چهار عالم خلاصه می شوند . عالم اعلی و آن عالم بقا است . عالم استحاله و آن عالم فنا است . عالم تعمیر و آن عالم بقا و فناست و عالم نسبت که عالم اعراض است . جمیع این عوالم نیز در دو موطن خلاصه می شود : یکی موطن عالم اکبر و خارج از انسان است و دیگری موطن عالم اصغر که انسان کامل است . با این وصف انسان کامل نسخه ی جامع عالم و جام جهان نما و خلاصه ی عالم ممکنات است . » [۲۰]

« با این اوصاف ، انسان کامل علت ایجاد و بقای عالم از ازل تا ابد و دنیا و آخرت است . » [۲۱]

« انسان عبارت از مجموع عالم است . انسان صغیر مختصری از عالم کبیر است از این رو ؛ این انسان صغیر مدرک عالم کبیر بوده و خداوند تمام جزئیات عالم کبیر را با انسان مرتبط کرده است . انسان به صورت اسم الله خلق شده است ، این اسم جمیع اسماء را در بر دارد و اگر چه از نظر جسمی صغیر است ولی متضمّن جمیع معانی و در برگیرنده ی عالم کبیر است . انسان کامل چون به صورت الهی خلق شده است ، تمام قوا و حواسش با بُعد الهی کار می کند بنابراین با چشم خدا می بیند ، با خدا شاد می شود و در همه امور با خداست . » [۲۲]

« پس انسان کامل در واقع حامل اسرار الهی بوده و کل ماسوی الله بخشی از انسان کامل است . هر کس می خواهد کمالات خود را بفهمد باید توجه به نفس خود بنماید . » [۲۳]

« صورت انسانی دلیل قاطعی بر مدلول و خالق خود است :

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » [۲۴]

تنها موجودی که لیاقت خلافت الهی را دارد انسان کامل است چون بر صورت رحمان بوده و جمیع استعداد کائنات در وی نهفته است و بهترین دلیل بر موجد و خالق عالم بوده و اکمل آیات الهی است به حدّی که معرفت حق موقوف به معرفت او ، معرفت او موقوف به معرفت کلّ عالم و معارف قدسی و حقایق الهی است . « [۲۵]

[۱]. ابن عربی ، الاسری الی مقام الاسری

[۲]. ابن عربی ، فتوحات المکیه

[۳]. ابن عربی ، رساله حقیقه الحقائق

[۴]. ابن عربی ، فتوحات مکیه

[۵]. خداوند آدم علیه السلام را بر صورت رحمت خویش آفرید .

[۶]. ابن عربی ، تفسیر القرآن الکریم

[۷]. سوره ی جائیه : ۱۳ ؛ ترجمه : « و آنچه در زمین است را برای شما رام ساخت، همه از آن اوست . »

[۸]. سوره ی بقره : ۲۹ ؛ ترجمه : « اوست که همه چیزهایی را که در روی زمین است برایتان آفرید . »

[۹]. ابن عربی ، فتوحات مکیه

[۱۰]. سوره ی بقره : ۲۶۹ ؛ ترجمه : « خدا دانش و حکمت را به هر کس بخواهد می دهد و به هر کس دانش داده شود خیر فراوانی داده شده است . »

[۱۱]. ابن عربی ، تفسیر القرآن الکریم

[۱۲]. ابن عربی ، فصوص الحکم ، فص آدمی

[۱۳]. همان ، فص شیئی

[۱۴]. ابن عربی ، فتوحات مکیه

[۱۵]. ابن عربی ، فصوص الحکم ، فص آدمی

[۱۶]. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية »

[۱۷]. سوره ی نساء : ۸۰ ؛ ترجمه : « کسی که از پیامبر اطاعت کند ، خدا را اطاعت کرده است . »

[۱۸]. ابن عربی ، تفسیر القرآن الکریم

[۱۹]. ابن عربی ، فصوص الحکم ، فص آدمی

[۲۰]. ابن عربی ، رساله عالم اکبر و عالم اصغر

[۲۱]. ابن عربی ، تفسیر القرآن الکریم

[۲۲]. ابن عربی ، فتوحات مکیه

[۲۳]. ابن عربی ، تفسیر القرآن الکریم

[۲۴]. سوره ی تین : ۴ ؛ ترجمه : « که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم . »

[۲۵]. ابن عربی ، رساله حقیقة الحقائق

علامه ی عارف حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی اعلی الله مقامه

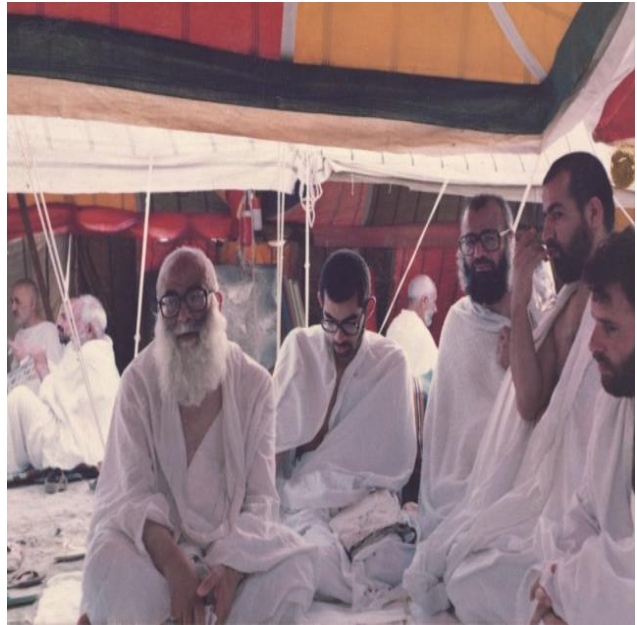
الشریف

عبدعاصی : تصاویر زیر هدیه ی وبلاگ طریق الی الله است به دوستداران معارف شیعه .

تصاویر زیر مربوط هستند به تشرف علامه ی عارف و مجاهد عرصه ی علم و عرفان و عمل و محقق و فقیه و فیلسوف معظم حضرت آیت الحق حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه در لباس احرام و در موسم حج ابراهیمی .

اولیای الهی به حج و حقیقت آن خیلی توجه داشتند و آنچه بیشتر از همه حج ایشان را از حج امثال حقیر متمایز می کند فهم و درک و بینش عالی این بزرگان است از همه ی مسائل و امور . توهم ما این است که کمال اولیای خدا و عرفای بالله در کشف و شهودشان است در صورتی که این باوری غلط است . زیرا معاینات اولیای خدا برگرفته از نوع و سطح دیدگاه آنان است به خلقت و ماسوی الله و رب جلیل . کاش ما جاماندگان امسال حج ابراهیمی که رزق مان از معارف عالی مذهب حقه ی شیعه کم است را لااقل به حج حسینی برسانند تا با تفکر و تذکر معارف حسینی دریچه ای از عالم قدس به روی مان باز شود و ما را هم به طیران درآورند . بحق

الحسین علیه السلام



بروح عارف کبیر و موحد عظیم الشان نادره ی دهر حضرت علامه حسینی طهرانی رضوان الله
علیه و همه ی بزرگان سیروسلوک شیعه الفاتحه مع الصلوات

پنجشنبه بیست و پنجم مهر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

ظرفیت سالک

عبدعاصی : سیر رسیدن به خدا هیچ وقت پایان پذیر نیست . افراد بر اساس استعداد و ظرفیت و
هدایت و مشیت خاصه ی حق صاحب کمال می شوند :

می گویند وقتی شمس تبریزی (ره) بر سر راه جناب مولانا (ره) قرار گرفت در کوچه ای بود و مریدان مولانا که همه طلاب حوزه بودند پشت سر مرکب او حرکت می کردند . این واقعه در زمانی بود که جناب مولانا (ره) پست مرجعیت عامه مردم را داشتند .

ناگهان شمس تبریزی (ره) افسار مرکب او را گرفت . پیرمردی ژنده پوش اما نورانی و پرسید :

ای شیخ ! محمد صلوات الله علیه بالاتر بود یا بایزید بسطامی ؟

فقیه عالیقدر اهل تسنن که تا آن وقت چنین مطلبی به گوشش نخورده بود عصبانی شد و فریاد زد : ای پیر مرد ! خجالت نمی کشی ؟ محمد صلوات الله علیه رسول خدا بود اما بایزید بسطامی یک صوفی از عوام الناس بود ؟ این چه مقایسه ی اشتباهی است که می کنی ؟

شمس تبریزی (ره) که انگار آماده بود طناب دامش را بکشد لبخندی زد و گفت :

پس چرا بایزید فرمود : لیس فی جبتی الا الله (در زیر لباس و خرقة ام چیزی جز خدا وجود ندارد) و محمد صلوات الله علیه فرمود : الهی ماعرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک (خداوندا، آنچنان که شایسته مقام شامخ تو بود، ترا نشناختم، و آنچنان که شایسته عظمت تست، ترا عبادت نکردیم)

اینجا بود که جناب شیخ المشایخ متشرع (ره) فریادی می زند و از هوش می رود !!!



قونیه - مزار مولانا ره

آری ! بایزید دارای ظرفیتی کوچک بود که با یک جرعه جرعه لبریز شد، در صورتی که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و علی آله المنتجبین) دارای ظرفیت بی نهایت بود و اگر دریاهائی از معرفت مینوشید ، ظرفیت او پر نمی گشت.

بعضی ها داستان ملاقات شمس و مولانا را جور دیگری هم بیان می کنند . جامی در نفعات الانس آورده است :

شمس به مدرسه مولانا وارد می شود و می بیند که مولانا در حیات، کنار حوض نشسته است و در کنارش انبوهی از کتب فقهی قرار گرفته است. شمس از مولانا می پرسد: «اینها چیست؟» مولانا می گوید: «تو به اینها چه کار داری؟ اینها قیل و قال است.»

شمس حرکتی می کند و همه کتابها را داخل حوض پر از آب می اندازد. مولانا فریاد می زند «این چه کاری بود که کردی؟» شمس که می بیند مولانا خیلی ناراحت شده است، کتابها را یکی یکی از داخل آب بیرون می کشد در حالی که هیچکدام عیبی نکرده و حتی تر نشده بودند. مولانا تعجب می کند. می گوید: «چطور؟»

شمس جواب می‌دهد: «تو به این کارها چه کار داری؟ به این می‌گویند ذوق و حال.»

حالا باید از خدا خواست تا شمس ما هم قبل از آنکه آفتاب عمرمان غروب کند طلوع نماید . و باید از خدا خواست تا استعداد و ظرفیتی مانند جناب مولانا(ره) که بعد از اینکه دستش به دامان شمس الحق تبریزی(ره) رسید خودش بواسطه ی ولایت شمس و اتصال به مقام ولایت حضرات ائمه علیهم السلام تبدیل به عارفی صاحب ولایت شد پیدا کنیم . انشاءالله

چهارشنبه بیست و چهارم مهر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

ولایت عارف کامل

عبدعاصی : در موارد بسیاری از مطالب و بلاگ عرض شد که عارف کامل صاحب ولایت کلیه ی الهیه است یعنی همان ولایتی امام معصوم علیه السلام داراست . پس خصوصیتی که امام علیه السلام در امر تکوین دارد در وجود عارف کامل هم نهاده شده است . بله . این مطلب ثقیلی است اما بواسطه ی مجاهداتی که عرفای کامل داشته اند و تفضلات رحمانی چنین فیوضات و تکامل و تعالی شدنی است . جان کلام اینکه عارف کامل در همه ی عوالم و شئون توانایی تصرف دارد به اذن الله . یعنی اراده ی عارف کامل همان اراده ی خداست و قدرتش هم همان قدرت خداست . فرقی هم نمی‌کند که در عالم انس و حیوانات و گیاهان و جمادات باشد یا عالم جن و ملک . در جسم باشد یا در روح . تصرف در ناسوت باشد یا عالم مثال . رویت برزخی باشد یا شهود قیامت . عارف کامل خلیفه و جانشین خدا روی کره ی خاکی است .

مناسب دیدم در ایام شهادت امام باقر علیه السلام حکایات زیر را بیاورم تا درک صحیحی بوجود آید .

مرحوم شیخ مفید به نقل از محمد بن مسلم - یکی از اصحاب امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) و از راویان حدیث می‌گوید: روزی به همراه امام محمدباقر(علیه السلام) از شهر مدینه طیبه به سوی مکه معظمه حرکت کردیم؛ من سوار الاغ بودم و حضرت بر قاطری سوار بود.

در بین راه، ناگهان گرگی از بالای کوهی نمایان شد و کم‌کم جلو آمد تا نزدیک ما رسید و حضرت متوقف شد، گرگ نزدیک‌تر آمد و سپس دست‌های خود را بلند کرده و بر زین قاطر گذاشت و سر خود را تا نزدیک گوش امام باقر(علیه السلام) بلند کرد و حضرت نیز سر خود را فرود آورد.

گرگ لحظاتی در گوش حضرت سخنانی را مطرح و نجوا کرد، آن‌گاه امام(علیه السلام) (گرگ را مخاطب قرار داد و فرمود: برو، مشکل تو را حل کردم، پس از آن، گرگ با سرعت برگشت و از آنجا دور شد، من از مشاهده چنین صحنه‌ای در حیرت و تعجب قرار گرفته و به امام محمدباقر(علیه السلام) گفتم: یا بن رسول الله! چیز بسیار عجیبی را دیدم، جریان چه بود؟!

حضرت(علیه السلام) فرمود: گرگ به من گفت: ای پسر رسول خدا! جفت من در این کوه هست و باردار است و هم‌اکنون درد زاییدن بر او بسیار سخت شده است، از خداوند متعال بخواه تا زاییدن را بر آن آسان و ساده گرداند، همچنین از خدا درخواست کن تا نسل مرا بر هیچ یک از دوستان و شیعیان تو مسلط نکند، در نهایت، من به آن گرگ گفتم: خواسته‌ات را انجام دادم و حاجتش برآورده شد.

-*الإختصاص شیخ مفید

مرحوم قطب‌الدین راوندی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان نقل کرده‌اند که امام جعفر صادق(علیه السلام) فرمود: جوانی مؤمن نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم(علیه السلام) آمد و اظهار داشت: من پدری فاسق و مخالف شما اهل بیت(علیهم السلام) داشتم که هم‌اکنون به هلاکت

رسیده است و چون او می‌دانست که من شیعه هستم، اموال خود را از من پنهان داشت، چنانچه ممکن است مرا در این مورد کمک کنید!

امام محمدباقر(علیه السلام) فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و آنچه می‌خواهی از او سؤال کنی؟ جوان پاسخ داد: آری! چون من بسیار فقیر هستم، بنابراین حضرت نامه‌ای نوشت و آن را مهر کرد و به آن جوان داد و فرمود: این نوشته را به قبرستان بقیع ببر؛ هنگامی که در وسط قبرستان قرار گرفتی، صدا بزن و بگو: یا دُرْجان! آن گاه، شخصی حاضر می‌شود، نامه را به او تحویل می‌دهی تا به مطلوب و خواسته خود برسی، پس همین که جوان به قبرستان بقیع رفت و به دستور حضرت عمل کرد و نامه را تحویل داد، دُرْجان گفت: دوست داری پدرت را ملاقات کنی؟ جوان گفت: آری!

ناگاه دُرْجان به سمت کوهی در نزدیکی مدینه رهسپار شد و چیزی نگذشت که دیدم به همراه مردی سیاه - که زنجیر بر گردن و زبانش آویزان بود - به سوی من آمدند. دُرْجان گفت: ای جوان! این پدر توست که حرارت آتش و عذاب الهی او را به چنین حالی در آورده است، بعد از آن، من از حال پدرم جويا شدم؟ پدرم مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت: ای پسر! من از دوستداران بنی‌امیه و از علاقه‌مندان به آن‌ها بودم و چون تو از دوستان و پیروان اهل بیت بودی، دشمنت داشته و تو را از اموال خود محروم ساختم و به جهت همین کینه توزی‌ام نسبت به اهل بیت است که مرا در چنین حالت و عذاب دردناکی مشاهده می‌کنی و اکنون از عمل خویش بسیار پشیمان هستم، ولی سودی به حالم ندارد! سپس گفت: گنج را در فلان باغ زیر درخت زیتون مخفی کرده‌ام، آن را بردار و ۵۰ هزار از سکه‌های آن را تحویل حضرت ابوجعفر(علیه السلام) بده و مابقی آن اموال از برای خودت باشد.

حضرت صادق(علیه السلام) افزود: هنگامی که آن جوان سکه‌ها را خدمت پدرم آورد، همه آن سکه‌ها را دریافت کرد و مقداری از آن‌ها را بابت بدهی قرض یک نفر تهیدست پرداخت کرد و

باقیمانده‌اش را زمینی خرید - که فقیران و تهی‌دستان از آن استفاده کنند - و فرمود: میت به وسیله آن سودمند و شادمان خواهد شد.

* (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۷)

دوشنبه بیست و دوم مهر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

درگذشت صبیبه ی حضرت آیت الله قاضی (ره)

عبدعاصی : هفته ی گذشته صبیبه ی **مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رضوان الله علیه** و زوجه ی مرحوم آیت الله میرزا ابراهیم شریفی زابلی رحمت الله علیه به رحمت خدا رفتند .

ایشان در مشهد زندگی می کردند و در همایشی که در دانشگاه تهران برای یادبود مرحوم والد معظم شان برگزار شده بود صحبت‌هایی کرده اند .

حقیر از طرف خودم و همه ی خوانندگان و بلاگ طریق الی الله درگذشت ایشان را به خاندان قاضی طباطبایی تسلیت عرض می نمایم و برای آن مرحومه طلب رحمت و غفران واسعہ دارم .

بروح این سلاله ی پاک و **حضرت آیت الله سید علی قاضی رحمت الله علیه** و همه ی درگذشتگان از این خاندان الفاتحه مع الصلوات

دوشنبه بیست و دوم مهر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله کمیلی خراسانی

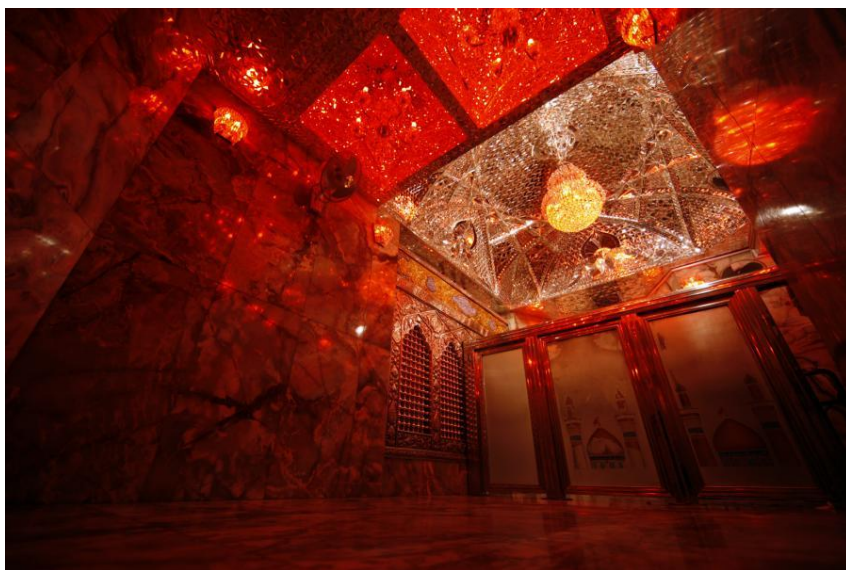
عبدعاصی : تصاویری جدید از عارف وارسته حضرت آیت الله کمیلی خراسانی مدظله العالی که در زیارت عتبات عالیات در ماه ذی القعدة ۱۴۳۴ گرفته شده است . باتشکر از دوستانی که تصاویر را تهیه کرده اند .



یکشنبه چهاردهم مهر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

عبد عاصی : متأسفانه بدلیل اشتغال مهمی که برایم پیش آمده نمی توانم زیاد به وبلاگ برسم .
انشالله که رفقا ما را خواهند بخشید .

مطلب زیر را در آخر ماه ذی القعدة و در ابتدای عشر ماه ذی الحجه (انتهای اربعین کلیمی) آورده
ام چون یک ماه بیشتر تا بهار اشک باقی نمانده است :



ابن شهر آشوب (از علمای و محدثین بزرگ شیعه) نقل کرده است : ام سلمه گوید: پیامبر (صلوات
الله علیه) نزد من بود. جبرئیل نازل شد. آن دو با هم گفتگو می کردند که حسن بن علی
(علیهما السلام) در زد. رفتم تا در را باز کنم. دیدم حسین (علیه السلام) هم با اوست. هر دو وارد
شدند. چون چشمشان به جدشان پیامبر خدا افتاد، جبرئیل در نظرشان مانند دحیه کلبی (فردی
خوش سیما از اهالی مدینه که از یاران رسول خدا(صلوات الله علیه) بود) آمد. دور او می
چرخیدند. جبرئیل (علیه السلام) گفت: یا رسول الله ! دو کودک را نمی بینی که چه می کنند؟
فرمود: تو را همچون دحیه کلبی دیده اند. او زیاد سراغ این دو می آید و هرگاه می آید هدیه ای
برایشان می آورد .

جبرئیل شروع کرد به اشاره کردن با دستش، مثل کسی که چیزی را می گیرد ناگهان در درستش یک سیب و به و انار بود. آنها را به امام حسن (علیه السلام) داد، همان گونه با دستش اشاره کرد و به حسین (علیه السلام) هم داد. هر دو خوشحال و خندان شدند و نزد جدشان شتافتند.

پیامبر (صلوات الله علیه) سیب و انار و به را گرفت و بویید، سپس آنها را همان طور به هر یک آن دو داد و فرمود: با آنچه دارید نزد مادرتان بروید و اگر ابتدا پیش پدرتان بروید، بهتر است. آن دو طبق دستور پیامبر خدا رفتند و چیزی از آنها را نخوردند، تا پیامبر نزدشان برود، سیب و میوه های دیگر به همان حال بود. فرمود: یا علی! چرا از میوه نخوردی و به همسر و فرزندان ندادی و ماجرا را فرمود. پس پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) از آن خوردند و به ام سلمه هم دادند. انار و به و سیب به همان حال باقی بود و هر چه از آن خورده می شد باز به حالت اول برمی گشت، تا اینکه رسول خدا (علیه السلام) از دنیا رفت.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید : در دوران حضرت فاطمه (سلام الله علیها) هم تغییر و کاهشی در آنها پیش نیامد. چون فاطمه (سلام الله علیها) به شهادت رسید ، انار را از دست دادیم و سیب و به در دوران پدرم باقی بود. چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهید شد، به هم ناپدید شد و سیب به همان حالت نزد امام حسن (علیه السلام) باقی بود؛ تا آنکه مسموم و شهید شد. سیب باقی بود تا وقتی که در محاصره و بی آبی قرار گرفتیم. هر گاه تشنه می شدم، آن را که می بوییدم، شدت عطشم فرو می نشست. چون تشنگی ام افزون شد، بر آن دندان زدم و دیگر یقین به مرگ داشتم.

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید : این سخنان را پدرم ساعتی پیش از شهادت به من گفت. چون به شهادت رسید، بوی آن سیب از قتلگاهش می آمد. در پی آن سیب بودند و اثری از آن دیده نشد، ولی بوی سیب، پس از حسین (علیه السلام) هم باقی ماند؛ قبر او را زیارت کردم، دیدم بوی آن سیب از قبر او به مشام می رسد. پس هر کس از شیعیان ما که زائران قبر او باشند

بخوانند آن بو را استشمام کنند، هنگام سحر دنبال آن روند. اگر مخلص باشند، آن را خواهند یافت.

(منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج ۱)

هر کسی خواسته باشد به خدایی برسد باید از کشتی تو راهنمایی برسد

نه فقط فطرس پر سوخته ی تو حتی بی تو جبریل محال است به جایی برسد

سر به زیر قدم توست بها می گیرد پس چه بهتر سر ما نیز به پایی برسد

نیستم عاشق اگر منت درمان بکشم به روی چشم اگر از تو بلایی برسد

وقت تو وقت شریفی ست ولی بین مسیر منتظر می شوی این قدر گدایی برسد

بعد از این وقت کرم پشت در خانه مرو بگذار این دل ما هم به نوایی برسد

ما هنوزم که هنوز است سر کار تواییم تا ببینیم که از تو چه عطایی برسد

طلب ماست نداریم همین ما را بس اگر از مادر تو چند دعایی برسد

رحمت واسعه ات کیسه ی ما را پر کرد این چه لطفی ست به هر بی سر و پایی برسد

گریه کن های تو همسایه ی زهرا هستند بگذارید فقط روز جزایی برسد

یا حسین است و یا ذکر شریف زینب اگر از ما به صف حشر صدایی برسد

به پریشانی گیسوت قسم نزدیک است که به ما هم خبر کربلایی برسد

یکشنبه چهاردهم مهر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاص

بر حَمَلَه ی رَئُوس شَهِدای کربلا لعنت

عبد عاصی : بد نیست در این ایام که کمی از عاشورا گذشته است رفقا مراجعه ای کنند و بعضی مقاتل یا ادعیه حسینی را مطالعه نمایند . در این زمینه می توان به مقتل قمقام زخار (مقتل مورد توصیه مرحوم آیت الله قاضی) - لهوف سید بن طاووس (ره) و یا زیارت ناحیه مقدسه اشاره کرد .

و اما زبان حال این روزها...



Photo : Marizad.

به نام نامی سر، بسمه تعالی سر
 فقط به تربت اعلی، سجده خواهم کرد
 قسم به معنی لا یمکن الفرار از عشق
 نگاه کن به زمین، ما رایت الا تن
 سری که گفت من از اشتیاق لبریزم
 هرآنچه رنگ تعلق، مباد بر بدنم
 همان سری که یحب الجمال محوش بود
 سری که با خودش آورد بهترین‌ها را
 زهیر گفت حسینا بخواه از ما جان
 سپس به معرکه عابس، اجنی گویان
 بنام ام وهب را، به پاره تن گفت
 خوشا بحال غلامش، به آرزوش رسید
 چنان که یک تن دیگر به آرزوش رسید
 در این قصیده ولی آنکه حسن مطلع شد
 همان سری، همان که احمد و محمود بود سر تا پا
 پسر به کوری چشمان فتنه کاری کرد
 میان خاک کلام خدا مقطعه شد
 بلند مرتبه بیکر، بلندبالا سر
 که بنده‌ی تو نخواهد گذاشت، هر جا سر
 که پر شده است جهان، از حسین سرتاسر
 به آسمان بنگر، ما رایت الا سر
 به سرسرای خداوند می‌روم با سر
 مباد جامه، مبادا کفن، مبادا سر
 جمیل بود، جمیلا بدن، جمیلا سر
 که یک به یک، همه بودن سروران را سر
 حبیب گفت حبیبیا بگیر از ما سر
 درید پیرهن از شوق و زد به صحرا سر
 برو به معرکه با سر ولی میا با سر
 گذاشت آخر سر روی پای مولا سر
 بروی چادر زهرا گذاشت سقا سر
 همان سری است که برده برای لیلا سر
 همان سری که خداوند بود، پا تا سر
 پر از علی شود آغوش دشت، سرتاسر
 میان خاک، الف، لام، میم، طا، ها، سر

حروف اطهر قرآن و نعل تازه اسب چه خوب شد که نبوده است بر بدنها سر
تنش به معرکه سرگرم فضل و بخشش بود به هرچه هرکه دلش خواست داد، حتی سر
جدا شده است و سر از نیزه‌ها درآورده است جدا شده است و نیافتاده است از پا سر
صدای آیه کف‌الرقيم می‌آید بخوان، بخوان و مرا زنده کن مسیحا سر
بسوزد آن همه مسجد، بمیرد آن اسلام که آفتاب درآورد از کلیسا سر
عقیله، غصه و درد و گلایه را به گفت به چوب، چوبه محمل، نه با زبان، با سر
دلم هوای حرم کرده است می‌دانی دلم هوای دو رکعت نماز بالا سر

چهارشنبه بیست و نهم آبان ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

درگذشت متعلقه حضرت آیت الله کمیلی خراسانی

انا لله و انا اليه راجعون

باخبر شدم که دیروز هنگام اذان ظهر متعلقه (همسر) حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (مدظله العالی) و همشیره ی خادم شهیر دربار ملائک پاسبان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مرحوم حاج سید احمد جبرئیل (ره) مرحومه علویه حاجیه خانم جبرئیل (رحمت الله علیها) به رحمت خدا واصل شدند .

حقیر ضمن عرض تسلیت به حضرت آیت الله کمیلی خراسانی (سلمه الله) و خاندان معظم برای آن مرحومه ی مغفوره از خدای متعال علو درجات و رحمت و مغفرت واسعه مسئلت دارم .

مراسم تشییع آن مرحومه پنجشنبه ۳۰ آبان از مسجد امام زین العابدین علیه السلام واقع در قم . خیابان چهارمردان به سمت قبرستان علی بن جعفر علیه السلام برگزار خواهد شد . مراسم ترحیم هم روز جمعه و یکشنبه در قم و پنجشنبه هفته آینده در تهران منعقد خواهد شد . برای اطلاع بیشتر به سایت آیت الله کمیلی خراسانی مراجعه فرمایید .

شرحی بر یک مطلب از کتاب شریف "روح مجرد"

عبدعاصی : مرحوم علامه طهرانی (ره) در کتاب شریف روح مجرد که یادواره و حیات ظاهری و گوشه ای از حیات معنوی آیت الحق حاج سیدهاشم موسوی حداد (ره) است می فرماید:



در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد؛ سراسر ابتهاج و مسرت بود. میفرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه میخورند و ماتم و اندوه بپا میدارند! صحنه عاشورا عالی ترین مناظر عشقبازی است؛ و زیباترین مواطن جمال و جلالِ الهی، و نیکوترین مظاهر أسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیهم السّلام جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذرّوة حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات اُحدیّت چیزی نبوده است.

تحقیقاً روز شادی و مسرتّ اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیّت و دخول در عالم کلیّت است. روز پیروزی و نجات است. روز وصول به مطلوب غائی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه‌ای از آنرا اگر به

سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش میگردند و یکسره تا قیامت بر پا شود به سجده شکر به رو در می‌افتند.

حضرت آقای حدّاد میفرمود: مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسّف میخورند و همچون زن فرزند مرده می‌نالند. مردم نمیدانند که همه آنها فوز و نجاج و معامله پر بها و ابتیاع اشیاء نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خَزَف بوده است. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود؛ حیات سرمدی بود.

میفرمودند: شاعری وارد بر مردم حَلَب گفت:

گفت: آری، لیک کو دور یزید کی بُد است آن غم، چه دیر اینجا رسید

چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کران این حکایت را شنید

در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه میکردند، ولی همه اش گریه شوق بود. و بعضی اوقات از شدت وجد و سرور، چنان اشکهایشان متوالی و متواتر می‌آمد که گوئی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان میریزد.



وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانَهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحَهُمْ وَ تَسْكُنُ نَفُوسَهُمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ:

انظُرُوا لَأَيُّبَالِي بِالْمَوْتِ!

فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ. فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟!...

إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛ وَ الْمَوْتُ جِسْرُهُ وَ أَلَاءُ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَ جِسْرُهُ وَ أَلَاءُ إِلَى جَحِيمِهِمْ. مَا كَذَبْتُ وَ لَأَا كَذَبْتُ! (١)

«ولیکن حال حسین بن علیّ سید الشهداء علیه الصلوة و السلام و بعضی از یارانش که با وی بودند چنین بود که رنگ صورت‌هایشان میدرخشید و اعضاء و جوارحشان آرام میگرفت، و نفس‌هایشان بدون اضطراب و آرام بود. در اینحال بعضی از آنها به بعض دیگر گفتند: ببینید! این مرد ابداً از مرگ ترسی ندارد؛ و آنرا ساده و بدون اهمّیت می‌شمرد!

حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه به آنها گفت: ای فرزندان بزرگ‌زادگان، و ای عزیزان بلند پایه و ارجمند! صبر و تحمل و شکیبائی پیشه‌گیرید! چرا که مرگ چیزی نیست مگر به مثابه پلی که شما را از روی خود عبور میدهد از گرفتاری و شدت و مضرت، به سوی بهشت‌های وسیعه و نعمت‌های جاویدان الهیه! پس کدامیک از شما خوشش نمی‌آید که از زندانی به سوی قصری انتقال یابد؟!...

بدرستی که پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر. و مرگ پل عبور است برای اینان به سوی بهشت‌هایشان، و پل عبور است برای آنان به سوی دوزخ گداخته‌شان. نه من دروغ می‌گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.»

علامه طهرانی (ره) می فرمایند : باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده‌اند، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان بوده است که از عوالم کثرات عبور نموده و به فنای مطلق فی الله رسیده بودند، و به عبارت دیگر: سفر إلی الله به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوّم که فی الله است داشته‌اند. همانطور که در احوال ملاّی رومی در وقت سرودن این اشعار، و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدینگونه بوده است که جنبه وجه الخَلْقی آنها تبدیل به جنبه وجه الحَقّی و وجه الرّبّی گردیده است؛ و از درجات نفس عبور کرده، در حرم عزّ توحید و حریم وصال حقّ متمکّن گردیده‌اند .

اما سائر افراد مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کنند تا بدینطریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت. همچنانکه در روایات کثیره مستفیضه ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدینوسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طی این سبیل هم آهنگ گردیم.

و تازه وقتی که اُسفار اربعه طیّ شد، از لوازم بقاء بالله بعد از مقام فناء فی الله، متشکّل شدن به عوالم کثرت، و حقّ هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می‌باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است و هم کثرت؛ چنانکه عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می‌شد که پس از مقام فناء صرف و تمکّن در تجرّد، دارای مقام بقاء بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و حرقت قلب از ایشان مشهود بود. خود حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام هم به حضرت سکینه دختر عزیزشان فرمودند:

لا تُحْرِقِ قَلْبِي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً مادام مَنِي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

«قلب مرا با سرشکت آتش مزن، این سرشکی که از روی حسرت می‌ریزد؛ تا وقتی که جان در بدن دارم!»

و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند سکه دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌باشد به آن عوالم، و روی دیگر آن غصه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می‌باشد. اما کسی میتواند آن روی سکه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد؛ بِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

عبد عاصی : بوضوح میتوان درک کرد (مخصوصاً با توجه به فرمایش علامه طهرانی) که مقصود حضرت آقای حداد (ره) زیر سؤال بردن یا تحقیر عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیست . بلکه دیدگاه ایشان نسبت به یکی از ابعاد حادثه ی کربلا آن هم در اولین سفر از اسفار اربعه چنین بوده است . حالا ما بیاییم و انکار کنیم که این چه دیدگاهی است ؟ مگر هر چیزی که با عقل ناقص و جاهل ما جور در نیامد غلط است ؟ آیا نشده سوره - آیه - دعا یا ذکری را جهت برآورده شدن حاجت بخوانید و نتیجه بگیرید ؟ خوب ! طبیعی است کسی که نخواند و اثرش را ندیده باشد تمسخر می کند و می گوید اینها خرافات است و احمقانه است . مگر می شود " وان یکاد " یا " معوذتین " یا " آیت الکرسی " خواند از بلا محفوظ ماند ؟ قضیه ی فرمایشات نورانی حضرت حداد هم همین است ! در جایی که حضرت عاقله ی بنی هاشم و عارفه بالله علیا مخدره زینب کبری سلام الله علیه به جنبه ی ظفر و پیروزی و زیبایی شهادت سیدالشهدا علیه السلام اشاره می کند و می فرماید : ما رایت الا جمیلا و با همین جمله دشمن خدا خاک مال می کند چرا از عارفی که دست به دامن عمه ی سادات است چنین بیانی صادر نشود ؟ اتفاقا این حقانیت مرحوم حداد را می رساند که در این بعد از حادثه ی کربلا به بی بی دو عالم زینب کبری سلام الله علیها تاسی می کند . و بعد از طی مراحل و اسفار و منازل و تمکن در عالم بقا از بکائین

روضه های سیدالشهدا علیه السلام می شود . آنقدر که با صدای بلند گریه می کردند و باجزع و فزع اشک می ریختند . در جایی که مرحوم قاضی رضوان الله علیه در جلسات روضه ی خودشان اجازه نمی دادند کسی جز خودشان کفشهای گریه کن ها را جفت کند و می فرمودند : می خواهم حضرت اباعبدالله علیه السلام خدمتگذاری ام را ببیند چرا باید بگوییم سید هاشم عزاداری را (العیاذبالله) قبول نداشت ؟ مگر فانی در استادش نبود .

همین الان در تمامی هیئتهای مذهبی بروید می بینید که منبری ها علی الدوام بر حقیقت و بصیرت کربلا اشاره دارند و مرتب از معرفت شناسی عاشورا می گویند . آیا تا حالا نشنیده اید که منبری هیئت بگوید : آی مردم ! امام حسین علیه السلام فقط گریه کردن و سینه زدن نیست بلکه احیای امر به معروف و نهی از منکر است / تجلی توحید است / آگاهی و بصیرت بر زمان است / جدایی حق از باطل است / الگوی جانبازی و گذشت است / درخت اسلام با خون امام حسین علیه السلام آبیاری شد / گودال قتل گاه محل عشق بازی سیدالشهدا علیه السلام با خدا بود / ماه محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است و ... آیا مرحوم حداد چیزی جز این مطالب فرموده اند ؟ سید بن طاووس رضوان الله علیه می فرمایند : اگر ترس از بعضی مسائل یا مشکلات نبودم طوری تفسیر عاشورا می کردم و اعمال عاشورا را بیان می کردم که عاشورا روز شادی و سرور باشد . آیا سید بن طاووس (ره) هم بدعتگذار و منحرف است (العیاذبالله).

این ایراد گیرها به هیچ دین و مذهبی نیستند جز بنی اسرائیل . جز طالبانیسم . که فقط لایه های بیرونی دین را می بینند و از شدت تحجر و مقدس مایی توان نگاه کردن بر لایه های درونی آن را ندارند . اینها افرادی هستند که طبق حدیث کمر علی علیه السلام را شکستند .

سیدالشهدا علیه السلام از همه چیزش گذشت برای خدا . از همه ی اطرافیانش گذشت برای خدا . طبق ایرادهای طالبانیسم افعال حضرت هم زیر سؤال است . اینطور نیست ؟

سیدالشهدا علیه السلام فانی فی الله بود که جز " الله " نمی دید . ابی عبدالله علیه السلام اگر خودش را پیروز میدان نمی دید که به یاری انبیا و اولیا و ملائکه و اجنه و ارواح مومنین و ارواح کفار جواب مثبت می داد ؟ حضرت سلام الله علیه می خواستند دین را نگه دارند و دین نگه داشته شد و این فتح و ظفر است . پس چرا از بعد جمال نباید بگوییم که روز عاشورا روز مسرت و شادی آل الله است ؟ بله . ما این حرفها را نمی فهمیم چون در چاه دنیا گیر افتاده ایم . آن قدر اسیر کار و همسر و بچه و پول و شهرت و قدرت و شهوت و علم باطل و خودنمایی و تکبر و ابراز وجود شده ایم که این مطالب به مخیله مان خطور هم نمی کند . پس ایراد از ماست نه از سید اولاد پیغمبر رضوان الله علیه .

راستی ! آیت الله کمیلی خراسانی می فرمودند : مرحوم سید هاشم حداد (ره) خیلی عاشق روضه ی حضرت علی اکبر علیه السلام بودند و بسیار اشک می ریختند .

(۱) : «معانی الاخبار» باب مَعْنَى الْمَوْت، حدیث ۳، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ و «معادشناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، ج ۱، مجلس سوّم، آخر مجلس

سه شنبه بیست و یکم آبان ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

مخمسى از علامه طباطبایى رضوان الله تعالى علیه

عبدعاصی : فیلم مصاحبه ی عارف واصل مرحوم **آیت الله علامه حاج سید محمد حسین طباطبایى رضوان الله علیه** را که نگاه می کنی و ارتعاش دست و صورت و لحن او را که می بینی

کاملاً متوجه می شوی که این سید عالی مقام در عالمی سیر می کند که تو کاملاً چیزی از آن درک نمی کنی!



یاد آن سنگ شکافتن علامه طباطبایی ره در روز عاشورا و چکیدن قطرات خون کنم یا عبا به سر کشیدن و مخفیانه در روزه های سیدالشهدا علیه السلام شرکت کردنش ؟

از لطافت طبع و روحش بگوییم یا از آن انقطاع از ماسوی الله در نمازش ؟ از مقام فنایش بگوییم یا سکوت های طولانی مدتش ؟ از جلسات پرشور شرح دیوان حافظ ش بگوییم یا از شبهای تفسیر قرآنش ...

مخمس زیر تضمین غزلی از حافظ شیرازی است که در سال ۱۳۲۷-۱۳۲۸ شمسی توسط حضرت علامه طباطبایی(ره) سروده شده و همراه نامه ای به اخوی خود ، عارف وارسته مرحوم آیت الله الهی رحمت الله علیه ، ارسال داشتند و در پایان سروده نوشتند: (انتظار می رود این اشعار را در مجالس خودتان بخوانید)



گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم / با همین قافله ام راه فنا می پویم
دست همت ز سراب دو جهان می شویم / شور یعقوب کنان یوسف خود می جویم

که کمان شد ز غمش قامت چون شمشادم

گفت هر چند عطش کنده بن و بنیادم / زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم

هدف تیرم و چون فاخته پر بگشادم / فاش می گویم و از گفته ی خود دلشادم:
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

من به میدان بلا روز ازل بودم طاق / کشته یارم و با هستی او بسته وثاق
من دل رفته کجایم و کجا دشت عراق! / طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم

لوحه سینه من گر شکند سُم ستور / ور سرم سیر کند شهر به شهر از ره دور
باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور / سایه طوبی و غلمان و قصور و قد حور
به هوای سرکوی تو برفت از یادم

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار / من خورم خون دل و یار کند تیر نثار
پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار / نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم

تشنه وصل وی ام آتش دل کارم ساخت / شربت مرگ همی خواهم و جانم بگداخت
از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت / کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟

بروح علامه ی عارف مرحوم آیت الله حاج سید محمد حسین طباطبایی رضوان الله علیه الفاتحه
مع الصلوات

چهارشنبه پانزدهم آبان ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سید هاشم حداد نورالله مرقدہ

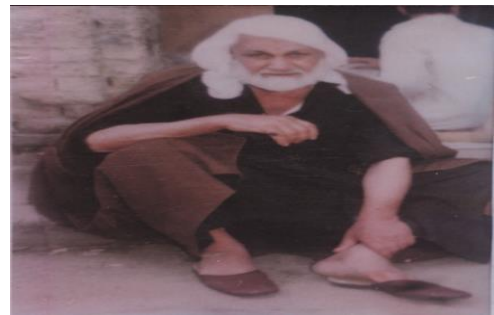
عبدعاصی : برای اولین بار در فضای سایبری مشاهده می کنید:

هدیه ی وبلاگ طریق الی الله در آستانه ی برافراشته شدن بیرق های عزای حضرت مولی الكونین

اباعبدالله الحسین علیه افضل الصلوات الثقلین



تصویری دیده نشده از آینه ی جمال و جلال الهی آیت الحق و العرفان موحد عظیم الشان مرحوم حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد نفع الله به السالکین من انواره در مشهد مقدس



فرزند مرحوم حداد (ره) می فرمود : تا زمانی که مرحوم والد در قید حیات بودند کبوترهای صحن و سرای ابوالفضل العباس علیه السلام هر روز می آمدند و بر بام خانه ی ما می نشستند و والد به آنها غذا می داد . اما بعد از رحلت ایشان دیگر کبوترها نیامدند .

در عالم تکوین به اندازه ی توحید آن قدر هست که از حد عقل و درک و فهم ما خارج است . تا محرم نشده باشی حظی از این ولایت نخواهی برد . برای مرحوم قاضی یا مرحوم حداد یا علامه طباطبایی یا مرحوم علامه طهرانی یا بزرگان طریقت معرفت نفس و پیروان ایشان مهم نیست که حالات و فرمایشات این طریقه مورد تمسخر و تحلیل کلامیون و متشرعین و متحجرین قرار بگیرد . اهل اشکال ناقص العقلند . زیرا در سیرالی الله عقل به کمال خود نزدیک می شود و مشاهدات سالک برای او جنبه ی وجدانی و عقلانی می یابد . وقتی مرحوم حداد (ره) در حالتی

از فنای فی الله می فرماید : این سگ هم خداست دیدگاهش مثل علی الهی ها نیست که بگوید فقط علی خداست (العیاذبالله) یا سگ خداست (العیاذبالله) . بلکه قاعده ی " همه اوئی " و " اصل وحدت " است که مدنظر اوست .

اصلاً عارف بالله کثرات و موهومات و تزاحمات و تعینات و اعتبارات کذایی را نمی بیند که بخواهد اعتباری دوباره به آنها بدهد . ما منکر این نیستیم که در عالم ناسوت خداوند تبارک و تعالی خالق است و حکیم است و علیم است و موجودات آفریده ی اوست . بلکه اهل وحدت نظرشان این است که در عالم حقیقت چیزی جز آن همان خالق حکیم و علیم و آن ذات احد واحد موجود نیست و وجودی جز او رویت نخواهد شد .

شنبه یازدهم آبان ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

یا صاحب القبة البيضاء فی النجف

عبدعاصی : حسین بن حجاج بغدادی از بزرگترین و نوادر شعرای دربار اهل بیت علیهم السلام بود که در عصر جنابین سید رضی و سید مرتضی رضوان الله علیهما می زیست . او از آن دسته شیعیان متعصب و شیفته ی آل الله علیهم صلوات الله بود .

او را پایین پای حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام دفن کردند و بر روی سنگ مزارش نوشتند :
و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید

می گویند اصالتاً ایرانی بود و بسیار متهور بود . قصیده ی زیر را در بغداد در زمانی که حکومت جبار عباسی حاکم بود در محضر سید مرتضی (ره) که بزرگ شیعیان بود قرائت کرد . سید از اینکه چنین متعصبانه و بی پروا شعر گفته بود عصبانی شد و او را طرد کرد . شب هنگام هم ابن حجاج و هم سید مرتضی خواب مولا امیرالمومنین علی علیه السلام را می بینند . حضرت اولی را بواسطه ی قصیده ی غرایش تشویق و دلجویی کرد و دومی در عالم رویا مورد بی توجهی و بی

مهری حضرت قرار گرفت . ابن حجاج می گوید : شب بود که درب خانه را زدند . در را که باز کردم سید مرتضی به پایم افتاد و عذرخواهی کرد . حضرت در عالم رویا به ابن حجاج لقب شاعر اهل بیت را داده بودند .

به یمن ایام موفور السرور عید غدیر این قصیده ی پرشور و باشکوه را با هم می خوانیم :



یا صاحب القبة البيضاء فی النجف من زار قبرک واستشفی لدیک شفی

زوروا أبا الحسن الهادی لعلمک تحظون بالأجر والإقبال والزلف

زوروا لمن تُسمع النجوى لديه فمن یزره بالقبر ملهوفاً لديه کفی

بحب حیدرة الکرار مفتخری به شرفت و هذا منتهی شرفی

لأنه الآیة الکبری التي ظهرت للعارفين بأنواعٍ من الطُرفِ

إذا وصلت فأحرم قبل تدخله ملبیا واسع سعیا حوله وطفِ

حتى إذا طفت سبعا حول قبتہ تأمل الباب تلقا وجهه فقفِ

وقل سلام من الله السلام علی أهل السلام وأهل العلم والشرفِ

إني أتيتك يا مولاي من بلدى
مستمسكا من جبال الحق بالطرفِ
راج بأنك يا مولاي تشفع لى
وتسقنى من رحيق شافى اللهفِ
لأنك العروة الوثقى فمن علقت
بها يداه فلن يشقى ولم يخفِ
وإن أسماءك الحسنى إذا تليت
على مريض شفى من سقمه الدنفِ
لإن شأنك شأن غير منتقص
وان نورك نور غير منكسفِ
وانك الآية الكبرى التى ظهرت
للعارفين بأنواع من الطرفِ
هاذى ملائكة الرحمن دائمة
يهبطن نحوك بالألطف والتحفِ
كالسطل والجام والمنديل جاء به
جبريل لا أحد فيه بمختلفِ
كان النبى إذا استكفاك معضلة
من الأمور وقد أعيت لديه كفى
وقصة الطائر المشوى عن أنس
تخبر بما نصه المختار من شرفِ
والحب والقضب والزيتون حين أتوا
تكرما من إله العرش ذو اللطفِ
والخيل راکعة فى النقع ساجدة
والمشرفيات قد ضجت على الجحفِ
عنت أغصان بانٍ فى جموعهم
فأصبحوا كرماد غير منتسفِ
لا خير فى آل حرب أن فعلهم
أمست به ملّة الإسلام فى تلفِ
وذاک يأتى بما لم يأت ذاک وذا
مخالف للذى قد جاء فى الصحفِ
فالبعض منهم يرى الشطرنج من أدب
فالبعض قد كان منه القول غير خفى

يقول إنه إله العرش ينزل في زى الأنام بقدر اللين والهيبة
في زى أمرد نضو الخصر منهضم الحشا طليق المحيا وافر الردف
على حمار يصلى في المساجد قد أرخى ذوائبه منه على الكتف
يمشى بنعلين من تبر شراكهما در ويخطر في ثوب من الصلف
والبعض لا يبتدى عند الصلاة ببسم الله وهي أتت في مبدأ الصحف
وبعضهم قال في شرب المدام بأن لا حد فيه ولا أثم لمقترف
وعنده القول في أخذ الحريرة أو وطئ الأجيرة رأى غير مختلف
أهكذا كان في عهد النبي جري فانبئنا عنه أما كنت ذا نصف
والبعض حلل لحم الكلب مرتبياً مخالفاً للذي يروى عن السلف
قل لابن سكرة ذى البخل والخرف عن ابن حجّاج قولاً غير منحرف
يا من هجا بضعة الهادى لئن نشبت كفاى منك على تمكين منتصف
سقى البقيع وطوساً والطفوف وسامرا وبغداد والمدفون في النجف
من مهرق مغدق صب غدا سجما مغدوق هاطل مستهطف
وكف خذها إليك أمير المؤمنين بلا عيب يشين قوافيها ولا سخف
من القوافى التي لو رامها خلف صفعت بالمائع الجارى قفا خلف
فاستجلها من فتى الحجاج بنت ثنا تشق كل فؤاد كافر دنف

بحبّ حیدرة الکرار مفتخری به شرفت وهذا منتهی شرفی

بروح این شاعر جلیل القدر الفاتحه مع الصلوات

شنبه چهارم آبان ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

عید الله

عبد عاصی : ابن عربی (ره) در صلوات چهارده معصوم خود در منقبت مولی الكونین امیرالمومنین علی علیه السلام آورده است :

و علیُّ سرِّ الأسرارِ و مَشْرِقِ الأنوارِ ، المُهَنْدِسِ فِي العُيُوبِ اللَّاهُوتِيَّةِ ، السِّيَّاحِ فِي الفِياضِ الجَبَروتِيَّةِ ، المُصَوِّرِ لِلهَيُولَى الملكوتِيَّةِ ، أوالى للولاية النَّاسوتِيَّةِ ، أنموذجِ الواقعِ ، و شَخْصِ الإِطْلَاقِ المُنْطَبِعِ فِي مَرايا الأَنْفُسِ و الآفاقِ ، سرِّ الأنبياءِ و المرسلينَ ، سَيِّدِ الأوصياءِ و الصِّدِّيقينَ ، صورة الأمانة الإلهية ، مادة العلومِ الغيرِ المُتناهيةِ ، الظَّاهِرِ بالبرهانِ ، الباطنِ بالقَدْرِ و الشَّانِ ، بِسْمَلَةِ كتابِ الموجودِ ، فاتحةِ مصحفِ الوجودِ ، حقيقةِ النقطةِ البائيَّةِ ، المتحقِّقِ بالمراتبِ الإنسانيَّةِ ، حيدرِ آجامِ الإبداعِ ، الكَرَّارِ فِي معاركِ الإِخْتِراعِ ، السِّرِّ الجَلِيِّ و النِّجْمِ الثَّاقِبِ ، عليِّ بنِ أبي طالبِ ، عليه الصَّلوةُ و السَّلَامِ .

روز عیدالله الاکبر عید غدیر خم روز عید وحدانیت و توحید است . شاید بگویند پس اعیادی مثل عید قربان یا عید فطر یا روز بعثت حضرت ختمی مرتبت چه؟! اما بی شک روز غدیر افضل از همه ی این ایام است .



بعد از واقعه ی غدیر خم و انتصاب مولا امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام به خلافت و جانشینی بلافاصل بعد از نبی اکرم صلوات الله علیه دو اتفاق مهم افتاد :

سقیفه ی بنی ساعده و حادثه ی کربلا

بحث ما شرح وقایع تاریخی نیست . از ابتدا هم عرض کردم که غدیر مجلای توحید است . پس مطلب را با این دیدگاه مطالعه کنید :

سقیفه ی بنی ساعده بزرگترین خودنمایی شیطان در تاریخ بشریت است . " ابی و استکبر " ی که قرآن می فرماید در واقعه ی سقیفه جلوه کرد . یعنی ابلیس بعد از رانده شدن و وسوسه ی انبیای عظام و به مجرد شهادت حضرت ختمی مرتبت صلوات الله که صادر اول و عقل کل و اشرف خلائق بود دست بکار شد و در یک روز توانست کفر محض را به نمایش بگذارد . (قدرت ابلیس را ببینیم و یک لحظه از مکر او غافل نشویم)

این اتفاق در حالی رخ داد که خدای متعال در ابلاغیه ی روز غدیر خم به رسولش حکم کرده بود - امر کرده بود که علی علیه السلام وصی توست و ولی مومنین است و اولین کسانی که با امام بعد رسول بیعت کرد عمله ی شیطان بودند . این مطلب خیلی ظریف است . یعنی هر کس که بخ بخ لک یا علی گفت حتماً شیعه و محب و مرید مولا نیست . هر کس لا اله الا الله گفت حتماً موحد نیست . موحد کسی است که

واقعه ی بعدی حادثه ی کربلای ارباب ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام است . جلوه ی تمام
نمای وحدانیت و الوهیت در روز دهم ماه محرم سال ۶۱ هجری . خودنمایی حضرت احدیت در
عالم در زیباترین و غیورترین و کاملترین وجه . شاهد این مدعا هم دعای عرفه ی سید و سرور
و مولایمان امام حسین علیه السلام است . یعنی حضرت می دانستند که از کنار خانه ی خدا باید
بروند و در کربلای معلی خدا را به نمایش درآورند .

در هر دو ی این اتفاقها مسئله ی ولایت و خلافت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام دخیل بود
. یعنی مساله مساله ی حکومت انسان کامل بر روی زمین است . حتی مساله ی ظهور امام عصر
ارواحنا له الفداء تحت عنوان ولایت علوی رخ خواهد داد . و همه ی مسائل چنین خواهد بود .

یعنی از اول خلقت تا آخرش که نمی دانیم کجاست ولایت کلیه ی الهیه که عالیتترین بروزش در
ولایت مرتضویه است که ساری و جاری است .

سقیفه ی بنی ساعده تحت ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام روی داد . خنجری که به گلوی
مبارک سیدناالارباب علیه السلام گذاشته شد تحت ولایت حسینیّه عمل کرد .

وقتی می گویم " یاضار " و " یانافع " یعنی هم اثر ضرر و هم اثر نفع از خداست . پس این
ولایت کلیه ی الهیه است که خیر و شر به امر آن و به اراده ی او صورت می پذیرد .:

گهی رحمان و گه جبار می شد گهی غفار و گه قهار می شد

عبایش را که می پوشید حیدر خودش یک کعبه سیار می شد

در روز عید غدیر وقتی که دست امیرالمومنین علی علیه السلام بر روی جهاز شترها بالاگرفته
شد تا جایی که زیر بغل مبارک مشخص شد این دست علی نبود بلکه دست خدا بود . تجلی "
کلمه الله هی العلیا " بود . جلوه ی " الله اکبر " بود . اعلان عمومی " لاموجود الا الله " و "

لاهو الالهو" بود . این فرمان خداست . دستور و اخطار خدا به رسولش است که اگر این حقیقت را به مردم اعلام نکنی رسالتت ناقص و ابتر است . این مساله بسیار واضح است که از اول خلقت همه ی انبیا آمده اند تا فقط بگویند : خدا . ای مردم خدا را پرستش کنید . خدا را عبادت کنید . وقتی فرمان الهی صادر می شود و وظیفه ی رسول خدا هم دعوت به توحید است پس آیا اعلام ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام آن هم در بین هزاران نفر آن هم در یک وسعت مکانی چیزی جز اثبات " لاله الاالله " است ؟

ما باید به همه ی اصول و فروع دین مان با چنین دیدگاهی توجه داشته باشیم . امیرالمومنین علی علیه السلام بوسیله ی اشرف کائنات صلی الله علیه وآله و سلم به خلافت الهی منصوب شد تا همه ی عالمیان بفهمند که توحید و نبوت و معاد بی ولایت ناقص و بی ثمر است . و ولایتی هم مکمل " لاله الاالله " است که فرد دستش را به دامن انسان کامل برساند . حالا این انسان کامل امام مجتبی علیه السلام باشد خواه سیدالشهدا علیه السلام باشد خواه امام زمان علیه السلام باشد و خواه در عصر غیبت ولی خدایی مانند مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی رحمت الله علیه باشد . جان کلام اینکه : بدون سیروسلوک الی الله تحت اشراف عارفی صاحب ولایت اصول دین و فروع دین ناقص و لنگ است . خواه تکفیر کنند خواه تقدیر کنند .

به اهل تقدیر می گوئیم : بی شک نفس انسان کامل است که شما را واداشته آگاهانه یا غیر آگاهانه اهل محبت باشید و به اهل عرفان احترام بگذارید و حتماً ماجور خواهید بود .

به اهل تکفیر می گوئیم : تکفیر اولیای حقه ی مذهب حقه ی شیعه ی اثنی عشری تکفیر ولایت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام است . خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه . حتماً مغبون خواهید بود .

به دوستداران و بلاگ طریق الی الله چند توصیه دارم :

۱. هر وقت خواستید اسم مولا علی علیه السلام را ببرید با عبارت " امیرالمومنین " خطاب کنید.

۲. در وقت گفتن اذان و اقامه وقتی به " اشهد ان علیاً ولی الله " می رسید " حقاحقاً " بگویید . اینها بدعت نیست و جایز است . حتماً نباید که بین جمع و بلند گفته شود ! در دلتان یا اهسته بگویید تا ملکه ی جانتان شود .

۳. استعانت از ذکر شریف " یا علی " ۱۱۰ مرتبه و " لا فتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار " ۱۱۰ مرتبه بعد از نماز صبح کارگشاست انشاءالله

۴. ختم نادعلی توصیه ی مرحوم حداد رحمت الله علیه که در مقاله ای که در ایام نیمه شعبان نوشته شد .

۵. ختم لعن دشمنان علی و اولاد علی علیهم السلام در خفا . (به جهت اینکه ما هم اکنون در عصر تقیه هستیم . در دعای روز جمعه وقتی به امام عصر سلام الله علیه سلام می کنیم می گوییک : السلام علیک ایها المهدب الخائف ...) که بسیار کارگشاست بدین اذکار : دعای صنمی قریش- زیارت عاشورا- اللهم العن الجبت والطاغوت- اللهم العن ابالشورر و اتباعه-

۶. دفاع از حریم ولایت حضرات اهل بیت علیهم السلام در خانه و محل کار و کوچه و خیابان و کوه و دشت و صحرا و هرجایی که شد . (مساله مهم امر به معروف و نهی ازمنکر طبق شرایط رساله ی عملیه ی مراجع تقلید)

۷. مطالعه در زمینه ی ولایت : از تاریخی گرفته تا عرفانی

و در آخر :

دست می نهم در دست همه ی دوستانم در وبلاگ طریق الی الله و همه ی محبین طریقه ی حقه ی عرفان و از ته دل و مستانه زمزمه می کنیم

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايت مولانا اميرالمومنين و الائمة المعصومين عليهم السلام

چهارشنبه یکم آبان ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

ادعیه و اذکار مفید برای اهل سلوک

عبدعاصی : ادعیه ای که اولیای الهی قرائت می کردند حتماً منشا برکات بوده است . یعنی بر حسب بینش و نگرش و افق توحیدی آن ولی ، ادعیه ای که قرائت می شده خواستگاهی ویژه و آثاری خاص داشته است .

در خصوص ادعیه ماثور و غیر ماثور هم قبلاً شرحی داده شده که می توانید رجوع کنید و مطالعه بفرمایید .

در زیر بعضی از ادعیه ای که بزرگان و صلحا و کبار طریقت معرفت نفس بدانها اهمیت می دادند را خواهیم خواند . کاش بشود که آنها را حفظ کنیم و استفاده نماییم:



۱ . دعایی که مرحوم حداد (ره) در سجده آخر نماز می خواندند:

یا الله یا الله یا الله ، انت الذی لا اله الا انت ، وحَدکَ لا شَرِیکَ لَکَ ، تَجَبَّرتَ ان یكونَ لَکَ وَاکَدَ ، و تَعَالَیتَ ان یكونَ لَکَ شَرِیکَ ، و تَعَظَّمتَ ان یكونَ لَکَ مُشیرَ ، و تَقَهَّرتَ ان یكونَ لَکَ ضِدَ ، و تَكَبَّرتَ ان یكونَ لَکَ وزیرَ ، یا الله یا الله یا الله ، بحقِّ مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّدَ اَلَا فَرَجَّتْ عَنی .

۲ . دعایی که مرحوم قاضی (ره) به آقای شیخ عباس قوچانی (ره) دستور دادند:

اللهم ارزقني حُبَّكَ ، و حُبَّ ما تُحِبُّهُ ، و حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ ، و العملِ الَّذِي يُبَلِّغُنِي اِلى حُبِّكَ ، و اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الاشياءِ اِليَّ .

۳ . هر که در شب جمعه سوره اسراء را بخواند ، نمیرد تا به خدمت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد و از اصحاب آن حضرت باشد .

۴ . دعای امیرالمومنین علیه السلام در انتطاع الی الله:

اللهم مِنْ عَلَيَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ ، و التَّفْوِضِ اِليكِ ، و الرِّضَا بِقَدْرِكَ ، و التَّسْلِيمِ لِامْرِكِ ، حَتَّى لَا أَحْبُّ تَعْجِيلَ ما أَخَّرْتَ و لَا تاخِيرَ ما عَجَّلْتَ ، يا رَبِّ العالمينِ .

۵ . دعای قنوت مرحوم سید هاشم حداد (ره):

أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لالهِ الاِلهِ ، و لِكُلِّ هَمٍّ و غَمٍّ ماشاءَ اللهُ ، و لِكُلِّ نِعْمَةٍ الحمدلِلهِ ، و لِكُلِّ رِخاءٍ و شِدَّةٍ الشُّكْرَ اللهُ ، و لِكُلِّ عَجوبَةٍ سبحانَ اللهُ ، و لِكُلِّ ذَنْبٍ استغفراُ اللهُ ، و لِكُلِّ مُصِيبَةٍ اَنَا اللهُ و اَنَا اِليه راجعون ، و لِكُلِّ ضيقٍ حَسْبِيَ اللهُ ، و لِكُلِّ قِضاءٍ و قدرٍ توَكَّلْتُ على اللهِ ، و لِكُلِّ عَدُوٍّ اِغْتَصَمْتُ بِاللّهِ ، و لِكُلِّ طاعةٍ و معصيةٍ لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ الا بِاللّهِ العَليِّ العَظيمِ .

۶ . دعای سجده:

سَجَدَ لَكَ سِوادي و خيالي و آمِنَ بِكَ فُوادي ، هذه يداي و ما جَنَيْتُهُ على نفسي ، يا عَظيمَ يُرْجى لِكُلِّ عَظيمِ اغفر لي العَظيمِ ، فَانَّهُ لا يَغْفِرُ الذَّنْبَ العَظيمَ اِلا الرَّبُّ العَظيمِ .



۷ . مرحوم حاج شیخ محمد همدانی (ره) نوه ی مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی(ره) از زبان خود حضرت آقای آخوند نقل کرده اند که ایشان می فرمودند : در هنگام عزم بر سفر و دفع مرض و یا گرفتاری دیگری هفت بار این عبارات خوانده شود:

یا حافظاً لا ینسی ، یا من نِعْمَهُ لا تُحْصی ، انت قُلْتُ و قولُکَ الحق : اِنَّا نحن نزلنا الذکرَ و اَنَا له لحافظون .

عبد عاصی : برای بازیابی مصادر و منابع ادعیه بالا می توانید به کتاب مطلع الانوار جلد دوم مراجعه کنید .

پنجشنبه بیست و هشتم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله کمیلی محصل خراسانی

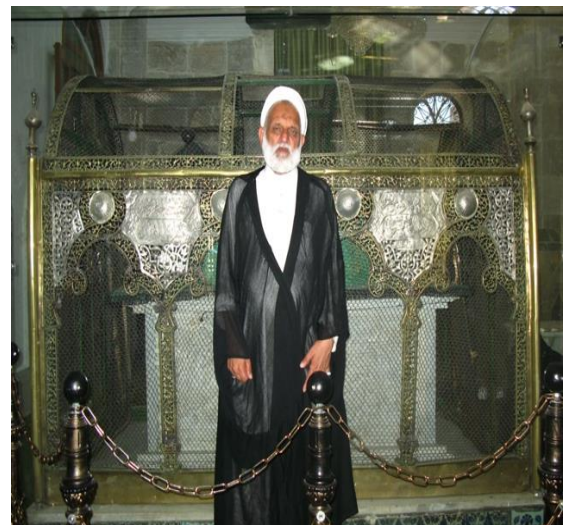
عبد عاصی : تصاویر زیر در شهر دمشق گرفته شده است . با تشکر از عکاس محترم این تصاویر ، هدیه وبلاگ طریق الی الله مبارک چشمان شما...



توسل حضرت آیت الله کمیلی خراسانی و استعانت ایشان از بی بی دو عالم حضرت رقیه سلام الله علیها



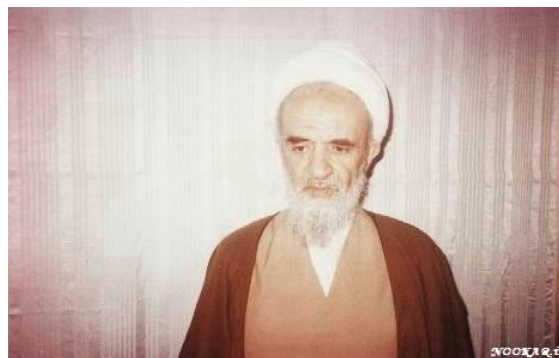
ضریح بی بی دو عالم و ملکه کونین حضرت رقیه بنت الحسین علیهما السلام که ملجا و پناه انبیا و اولیاست



مرقد منور جناب شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی اعلی الله مقامه الشریف

پنجشنبه بیست و هشتم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله سعادت پرور - نامه سیزدهم



در ۴ محرم الحرام ۱۳۷۷ هجری قمری از مشهد (مدرسه نواب) به یکی از دوستان نوشته است .

تصدقت شوم!

با آن که ایام سوگواری است و مجال نامه نوشتن ندارد ، باری ، محبت شما مرا وادار می کند چند کلامی بنویسم .

گویا هنوز سیر نکرده و وادی ها نیمووده ، امتحانات ندیده و بلاها نکشیده ، تو را خسته و کوفته مشاهده می نمایم . ما هذا التوانی ؟ و ما هذا التکاسل؟! رهروان کوی جانان را پروا و اندیشه از مشکلات و سختی ها نباشد . زیرا با جانان نشستن ، جان بازی می خواهد .

و این الصفات هیئات من عیش عاشق و جنة عدن بالمکاره حفت

و ما ظفرت بالود روح مراحة و لا بالولا نفس صفا العیش و دت

و نفس تری فی الحب ان لاتری عنا متى ما تصدت للصبابة صدت (۱)

زندگی و عیش آرام و خالی از ناملایمات در زندگی عاشق کجاست ؟ و چه دور است آسودگی از عاشق ، که بهشت جاودان پیچیده در سختی هاست « ان الجنة حفت بالمکاره و ان النار حفت بالشهوات »

هرگز نفسی که عادت به تن پروری و آسایش کرده در طریق عاشقی به خواسته اش دست نمی یابد و کسی که زندگی راحت و بی دغدغه را دوست دارد به حریم قدس ربوبی قدم نمی نهد .

کسی که گمان می کند در راه عشق ناملایمات را نمی بیند هنگامی که درصدد عشق ورزی برآید دست رد بر سینه اش کوفته می شود .

بالاخره ، همان طور که روز اول کمر همت خود بسته بودی « تا دست در گردن جانان نیفکنده آسوده نشینی » ، باز هم همان طور باش ، و همت از خودش طلب تا به مقصد برسی ، ان شاءالله .

پایان

دیوان ابن فارض (۱)

پنجشنبه بیست و هشتم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سوره حمد - بخش دوم

عبد عاصی : بخش دوم از تفسیر سوره ی مبارکه ی حمد که از آثار جناب شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی رضوان الله علیه برگرفته شده است را با هم می خوانیم:

الرحمن الرحیم (۳)

« الرحمن به عام و الرحیم به خاص نسبت داده شد . رحمان در عالم با واسطه و رحیم در کلامش بی واسطه و از برای خاص وجود می باشد . (فتوحات مکّیه ۱ / ۳۱۳) »

مالک یوم الدین (۴)

« دارا و صاحب روز جزا . یوم الدین یوم دنیا و الآخره است . یوم دنیا هم روز جزاست . عارف می داند که کفاره ی گناهان در دنیا نیز جریان دارد . مالک یوم الدین به منزلت مُلک در مقام تفرّق جز در جمع پدید نمی آید . (فتوحات مکیّه ۱ / ۳۱۳ و ۲ / ۸۸۲) »

ایک نعبد و ایک نستعین (۵)

« خداوند فرمود : صلات را میان خودم و بنده ام دو قسمت نمودم . نیمی برای من و نیمی برای او . بنده ام می پرسد و می خواهد و می گوید تو را می پرستم و از تو یاری می جویم و من پاسخ او را می دهم و به او می بخشم ... و این مقام شکر است ؛ یعنی عبودیت را تنها از آن تو و برای تو می دانیم . تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم و برای تو هیچ شریکی قائل نمی شویم . یاری دهنده تو هستی و نه کس دیگر . خدا با این آیه به نفی هر گونه شرک می پردازد . (فتوحات مکیّه ۱ / ۳۰۸ و ۳۱۴) »

اهدنا الصراط المستقیم (۶)

این یک گفتگوی لفظی است . خدا از راه آیات با ما سخن گفت تا به وسیله ی آنها با او گفتگوی لفظی یا فعلی کنیم . (رساله الجلال و الکمال) »

« صراط مستقیم ، صراط تنزیه و توحید و آن همان قرآن است . (فتوحات مکیّه ۱ / ۲۲۰) » « اگر چه راه حق یکی است اما وجوه آن بر حسب گوناگونی احوال رهروانش و اعتدال مزاجی و قدرت معنوی سالکانش با هم تفاوت دارند . لذا راه معتدل خواسته شد . (رساله الازل) »

صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین (۷)

« راه کسانی که به ایشان نعمت داده ای ، منظور کسانی است که خدا توفیقشان نمود . آنان آگاه و صالحین اند . همچون پیامبران و اولیاء و مؤمنان نیکوکار ... آنان اهل انوارند ... نعمت داده شده ، به شرع اشاره دارد . (فتوحات مکیّه ۲ / ۹۲ و ۲۲۷ و ۶۵۳) »

غیر المغضوب علیهم : « خدا بر آنان خشم گرفته است زیرا به دعوت او لبیک نگفتند و به سخن حیّ علی الصلاه پاسخ مثبت ندادند . (فتوحات مکیّه ۲ / ۹۲) »

و لا الضالین : « آنان که در عالم ترکیب گمراه شده اند . آنان اهل ظلمت نفس اند . (فتوحات مکیه ۲ / ۲۲۷)

«

سوره حمد - بخش اول

پنجشنبه بیست و هشتم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

تحلیلی بر مجموعه حدیث سرو

عبدعاصی : مجموعه برنامه های " حدیث سرو " اتفاق مبارکی بود که سالها اهل معرفت و علاقمندان به عرفان شیعی توقعش را از صدا و سیما داشتند . یعنی با وجود این همه برنامه ی بی فایده و مزخرف ، تهیه و پخش این برنامه چیزی شبیه معجزه بود . هرچند ...

با عنایت به پخش چندباره این برنامه مناسب دیدم که تحلیلی کوتاه در خصوصش داشته باشیم . این برنامه به زیست نامه ی حضرات آیات عظام آخوند ملاحسینقلی همدانی شوندی درجزینی ، شیخ محمد بهاری همدانی ، میرزا جواد ملکی تبریزی ، علامه حاج سید علی قاضی طباطبائی ، شیخ عباس هاتف مجتهد قوچانی ، علامه سید محمد حسین طباطبائی ، شیخ محمد تقی بهجت فومنی و محمدعلی شاه آبادی پرداخته است . البته در کنار این برنامه مستندهای دیگری مثل مستند مردان خداهم بودند که بر اساس حیات بزرگانی همچون جناب سید بحرالعلوم ، ملامحمد مهدی نراقی ، آیت الله شیخ محمد تقی آملی ، سید کاظم عصار ، آقا محمدرضا قمشه ای ، آیت الله علامه حسن حسن زاده آملی (حسن دل) ، آیت الله شیخ داود صمدی آملی و بعضی علما و فقها و حتی بزرگان قدیم مانند ملاصدرا و مولانا ساخته شده است .



الف . آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) ، آیت الله ملکی تبریزی (ره) و آیت الله بهاری (ره) : در واقع میتوان گفت که سرحلقه ی طریقت معرفت نفس به مرحوم آخوند (ره) می رسد . با وجود اینکه منابع و اطلاعات زیادی در خصوص ایشان وجود نداشت با این حال در برنامه حدیث سرو تصاویری از زادگاه ایشان ، گفتگو با نوه ی دختری و بعضی بزرگان دیده می شود . البته می شد با اساتید عرفان مصاحبه های قویتر و دقیقتر گرفت اما متأسفانه ممیزی صداوسیما و اعمال فشارهای بیرونی منجر شد تا این اتفاق مبارک رخ ندهد ، کمااینکه مصاحبه ی حضرت آیت الله حاج شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی از مستند آیت الله بهجت (ره) حذف شد و مستند حیات نامه ی آیت الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی (ره) که تا لحظه ی آخر آماده ی پخش بود بر طبق مسموعات حقیر ، بدلیل اعتراض یکی از مراجع تقلید به ریاست صداوسیما (به جهت اینکه پخش این مستند را ترویج و تبلیغ یک فرد صوفی می دانستند) از ریشه و بن حذف گردید .

بد نبود در مستند حضرت آخوند (ره) به فرزندان و نوادگان آیت الله سید احمد کربلائی (ره) که هم اکنون در قم مقدسه سکونت دارند رجوع می شد و مصاحبه گرفته می شد .

سالها قبل مطلع شدم که انتشارات حروفیه به اسناد و مدارک خوبی از مرحوم آخوند (ره) دست پیدا کرده است . بنده بسیار پیگیری کردم تا چیزی عایدمان شود اما مدیریت آن انتشارات مکرر وعده به ماه آینده می دادند تا اینکه در یک پست از مطالب و بلاگ قدیمی مان که در خصوص حضرت آخوند (ره) بود بزرگواری کامنت گذاشتند و خودشان را مؤلف کتاب انتشارات حروفیه معرفی کردند و اظهار داشتند که ناشر نسخه اصلی را گرفته و چاپ هم نمی کند و عودت هم نمی دهد . بنده عرض کردم اگر نسخه اصلی بدست شان رسید و مطالب مفیدی داشت حاضر به چاپ کتاب هستم که تاکنون خبری نشده است . به هر حال در این حرمه بازار انکار و تکفیر ، برنامه ی حدیث سرو مسبب خیر کثیر شد تا نامی از عارف کامل و واصل مرحوم آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) که حدود سیصد استاد عرفان را تربیت کرد برده شود .

از محاسن دیگر سلسله برنامه های حدیث سرو ، نماهای زیبا و استفاده از گویندگان متبحر بود . با اینکه تمامی قسمتهای این برنامه از لحاظ مبانی و اصول عرفان توحیدی تهی بود و اشارات بسیار بسیار اندک داشت اما همینکه برنامه ای پیرامون حیات ظاهری اولیای الهی ساخته شده جای تقدیر دارد . همینطور سرود پایانی که قرائت اشعار جاندار و طربناک ساقی نامه رضی الدین آرتیمانی(ره) است وزنه ای بود در کلیت برنامه .

مستند حضرت آخوند ، مرحوم بهاری و مرحوم ملکی تبریزی هر کدام یک در یک قسمت تهیه و پخش شد . به نظر حقیر لااقل در خصوص میرزا جواد آقا می شد خیلی وسیعتر و بهتر کار کرد و مطالب بیشتری عنوان نمود . در خصوص مرحوم بهاری هم همینطور . واقعاً جا داشت تا بیشتر از بزرگان و اساتید در قید حیات و بازماندگان آن بزرگواران بهره گرفت و کتابها و آثارشان را دقیقتر و شیواتر معرفی کرد .

ب . آیت الله قاضی ، آیت الله قوچانی و علامه طباطبایی : تعداد قسمتهای مستند مرحوم عارف کامل و حجت کبرای الهی ، نائب الحجّة مرحوم آیت الله قاضی (ره) نشان داد که می شود بیشتر از اینها کار کرد . داستان ولادت و هجرت به نجف اشرف و تلمذ در خدمت پدر و اساتید نامی و شهر فقه و اصول و ادبیات و فلسفه و عرفان و فتح باب و سیروسلوک و احوالات و دستگیری و وادی السلام و رحلت این عارف بزرگ به شکلی زیبا و دلنشین به تصویر کشیده شد . فریم های زیبا از کوچه و خانه و حجره و مدرسه درست است که به شکل امروزی بودند اما از لحاظ بصری قابل تحسین بودند . همین طور مصاحبه با بعضی بزرگان مثل مرحوم آیت الله سید احمد فهری زنجانی (ره) از شاگردان مرحوم آیت الله قاضی ، آیت الله سید رضی شیرازی ، حجت الاسلام دکتر احمدی ، حجت الاسلام دکتر کاکایی ، مرحوم سید محمدحسن قاضی (ره) فرزند مرحوم قاضی ، استاد سید علی قاضی نیا فرزند مرحوم قاضی ، حاج سید حسین قاضی فرزند مرحوم قاضی ، نوه مرحوم قاضی در نجف ، حجت الاسلام شیخ محمود قوچانی فرزند آیت الله شیخ عباس قوچانی ، مرحوم سید عبدالباقی طباطبایی (ره) فرزند علامه طباطبایی ، همسر و فرزند مرحوم آیت الله سید حسن الهی ، آیت الله امجد ، آیت الله فاطمی نیا ، حجت الاسلام فقیهی ، حجت الاسلام مشکین فام ، مرحوم حجت الاسلام مروی (ره) و حجت الاسلام فرحزاد و ... در این سه مستند موجبات غنای بیشتر را فراهم کرده بود . اما با وجود این همه حسن اگر تمرکز می کردند و لااقل مستند مرحوم قاضی را کاملتر به تصویر درمی آوردند بهتر بود . درست است که از فرمایشات مرحوم آیت الحق سید هاشم حداد(ره) و فرمایشات و خاطرات مرحوم آیت الله نجابت شیرازی هم استفاده شده بود اما جان مطلب که " تمرکز آیت الله قاضی در مسئله توحید و اصل وحدت وجود " بود اصلاً رنگی نداشت . شاید هم ممیزی ها جلویش را گرفته اند . والله اعلم

مستند مرحوم آیت الله قوچانی(ره) هم در حد بضاعت کم ، قابل قبول بود . حقیقتاً جای کار فراوان بسیار هست اما همت و قدرت می طلبد . تمرکز بر آثار مرحوم قوچانی از محاسن این مستند بود . چیزی که در همه ی این مستندها تو ذوق می زند تصویرسازی پیکره است . بدلیل اینکه تصاویر زیادی از این بزرگان در دسترس نبوده ، قسمت سر تصویر اصلی را روی چندین بدن گذاشته اند و تصویر جدیدی استخراج کرده اند که واقعاً ضعف فوتوشاپی ! دارد . خیلی احتیاج به این کار نبود و می شد با همان عکس اصلی که قوام و زیبایی داشت سر کرد .

مستند علامه طباطبایی هم مستند خوبی بود و لایه های بیشتری از زندگی خانوادگی ایشان را به نمایش گذاشته بود . مخصوصاً ارتباط با همسر و فرزندان در این بخش بسیار کاربردی و خوب بود . اما همانطور که عرض شد به عرفان علامه طباطبایی پرداخته نشد و اوجش همان اشاره به فیلسوف بودنشان بود .

ج . آیت الله بهجت : علی الظاهر با کمک دفتر ایشان تهیه شده است . بنده نمی دانم چرا از اینکه تبلیغ عرفا را بکنند می ترسند ؟ البته ترس هم دارد !!! هر جا صحبت از عارف و عرفان می شود از شهر مقدس مشهد و قم بانگی از اعتراض به هوا بلند می شود . متأسفانه در این سلسله برنامه ها مسئله توحید مهجور ماند . مثلاً اگر دقت کنید اصلاً از آثار و فرمایشات مرحوم علامه طهرانی خبری نیست . یا اینکه از مستند آیت الله بهجت ، مصاحبه آیت الله کمیلی حذف شد چون پیرامون مقام فنای فی الله صحبت کرده بودند . آیت الله بهجت یک شخصیت کم نظیر چند وجهی بودند . خیلی کم بودند افرادی که ایشان را دوست نداشتند و ارادت نداشتند . جمال نورانی ایشان هر سنگدلی را مجذوب آرامشش می کرد . زهد و تقوای این بنده ی صالح خدا زبانزد عام و خاص بود . وجهه و ابهت ایشان حتی بر سیاسیون هم غلبه داشت . الحق که بی هوا و عاری از نفسانیات بود . باتوجه به اینکه معظم له از مراجع تقلید بودند و از طرفی مثل اکثر تلامذه ی مرحوم قاضی ، ظاهراً تأکید علی الدوام بر امر وحدت نداشتند لذا مانور بیشتری در این زمینه داده شد و با شاگردان قدیم و جدید ایشان هم مصاحبه گرفته شده بود . اما همین آیت الله بهجت علی الظاهر پنج سال محضر مرحوم آیت الحق سید هاشم حداد را درک کرده بودند و در گفتگویی که با حجت الاسلام سید علی حداد نوه مرحوم حداد و داماد آیت الله کمیلی داشتند فرموده بودند که : حداد ، سرّ الله است . این جمله را در حالی به زبان آورده اند که عالم و آدم می دانند که مرحوم حضرت آقای حداد بیشترین کلمه ای که تکرار می کردند " فنا " بود و نماد کامل و اصیل " اصل وحدت الوجود " . پس نابخردان به خود آیند که اولیای الهی رندان عالم وجودند .

د. آیت الله شاه آبادی : به نظر حقیر این مستند ضعیف بود و می توانست خیلی بهتر باشد . درست است که با صبیبه و آقازاده های ایشان مصاحبه شده بود اما اشاره کافی به مقام عرفانی آیت الله شاه آبادی نشده بود و بیش از حد به مسائل خانوادگی و بازار و مسجد پرداخته شده بود . قرار است یک مستند پژوهشی زوایای مختلف حیات فرد را نشان دهد والا همه می دانند که زمان این بزرگوار ، رضاخان بی دین چه جنایتها که نکرده بود و عزاداریها تعطیل شده بود . لاقلاً می توانستند بیشتر به متن آثار یا توصیه های آن عارف نازنین بپردازند .

مستند مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی آملی از شاگردان مرحوم قاضی هم جز تصاویر تازه از آن بزرگوار خیلی به دل نشست . مستندهایی که در خصوص علامه حسن زاده آملی حفظه الله ساخته شده به نظرم از بهترین ها باشد . چون شاگردان قوی ایشان هم مصاحبه داشته اند و فقط به زندگی ظاهری ایشان پرداخته است .

مدتی هم هست که زندگی نامه آیت الله صمدی آملی پخش می شود . بنده تنها یک قسمت از آن را دیده ام و مستند خوبی به نظر می رسد . علت آن هم این بود که مصاحبه شونده و گوینده اصلی خود ایشان بودند . این مستند هم با اعتراض یکی از مراجع و بعضی از هوچی گران ضدعرفان مثل سایت دارالصادق (بخوانید دارالافتراء) ، برهان ، پژوهشی درباره ابن عربی و هکذا روبرو شده است . اگر بتوانند تحمل کنند و طاقت بیاورند تا آخر نمایش دهند بسیار موفقیت آمیز خواهد بود . انشاءالله

از خدای متعال توفیقات روزافزون تهیه کنندگان مستند " حدیث سرو " و امثال این برنامه را با خلاقیت و جذابیت بیشتر مسئلت می نمایم . طبق مسموعات بنده قسمتهای بعدی این برنامه به زندگی مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی (ره) و احیاناً زندگی مرحوم آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) می پردازد .

به روح پرفتوح همه ی این عارفان و پارسایان متقی که خصوصیات آنها در خطبه ی متقین مولانا و مولی الكونین امیرالمؤمنین علی علیه السلام ذکر شده است الفاتحه مع الصلوات

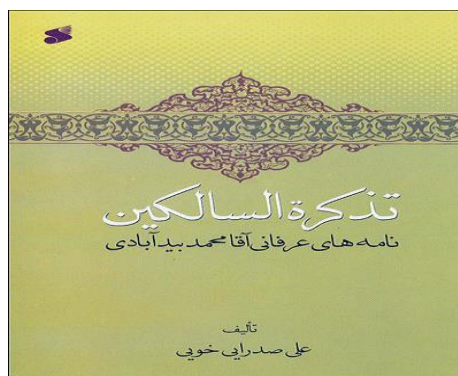
*بعد از نگارش و قرارداد این پست دوستانم اطلاع دادند که ظاهراً به تازگی مجموعه مستند مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره) در قم و مشهد از شبکه استانی پخش شده است .

شنبه بیست و سوم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

کتاب تذکرة السالکین اثر آقا محمد بید آبادی رضوان الله علیه

عبد عاصی : کتاب شریف تذکرة السالکین اثر عارف برجسته و موحد معظم حضرت آیت الله آقا محمد بیدآبادی رضوان الله تعالی علیه است که شامل نامه ها و دستورالعمل های ایشان به تلامذه و دوستانشان است و حاوی مطالب و معارف بسیار بلند عرفانی است . اصلیتین خاصیت این کتاب تلقین و آموزش مراقبه و تهذیب نفس به طریق ذکر و فکر است که بسیار حائز اهمیتند .

میرزای قمی - سید حسین قزوینی - کاشف دزفولی - نواب لاهیجی از جمله بزرگانی هستند که مکاتباتی با این عارف کبیر داشته اند .



اذکاری که در این کتاب بصورت اربعین در اربعین یا اربعین تنها یا سلسله اربعینیات آورده شده باید تحت ولایت یک ولی خدا و استاد خبیر گفته شود . اما بعضی دستورالعملهایشان عمومی است و می شود عمل کرد .

این کتاب مفید تالیف علی صدراپی خوبی است و ناشر آن انتشارات خوبی می باشد . قیمت پشت جلد آن ۴۶۰۰ تومان است .

مطالعه این کتاب شریف را به همه ی دوستانم در وبلاگ طریق الی الله توصیه می کنم .

از آثار آیت الله بیدآبادی می توان به تفسیر قرآن کریم - التوحید علی نهج التجرید - حاشیه قره العیون - حاشیه مشاعر و اسفار - حاشیه معانی الاخبار - حسن دل و مجموعه ای در کیمیا اشاره کرد .

مزار این بزرگ مرد عالم عرفان در آرامستان تخت فولاد اصفهان و محل تردد نفوس مستعد و ربانی است .

شنبه بیست و سوم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

بسم الله و بالله و علی ملت رسول الله...

عبدعاصی : اگر حالتان خراب می شود و یا اختیارتان را از دست می دهید و یا قلبتان سنگین و ناراحت است این پست را نخوانید....

این مطلب منو از پا انداخت...

فعلی مثل الحسین **فلتألم الخدود و تشقق الجيوب** (برای مصیبت حسین به صورتها لطمه بزنید و گریبانها را چاک بدهید)

سعی کنید با خواندن این مطلب حداقل یکی دو قطره اشکتان جاری شود . فرموده اند : اگر نام **حسین علیه السلام** را شنیدید یا مصائبش را شنیدید و اشکی جاری نشد به ایمانتان شک کنید. . .

پس : تمرکزی کنید و مدد از مادرش بگیرید و با پای برهنه چشم هایتان وارد قتل گاه شوید:



بسم الله الرحمن الرحيم

ادخل یا الله - ادخل یا ملائکه الله - ادخل یا رسول الله - ادخل یا امیرالمومنین - ادخل یا اما یا فاطمه الزهرا - ادخل یا حسن بن علی - ادخل یا اباعبدالله...

لیک یا حسین

حضرت آقای علامه قزوینی در کتاب ریاض القدس بعد از چندی گفت و گو در رابطه با صبر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) برای خاتمه ی سخن این طور به نوشتن روضه می پردازد:

جان همه عالم به قربان صبرت ای پسر فاطمه جانهای شیعیان به فدای تحمل و شکیبائیت صبری کردی که ملائک عالم بالا را تعجب آوردی لقد عجبت من صبرک ملائکه السموات الشیعه ملائکه دیدند صبر حضرت را و تعجب کردند تو بیا بشنو در چه حالت صبر کرده تا به بینم از گریه صبر داری که من از حالت تو تعجب کنم لا والله دشمن نتوانست صبر کند چه جای شیعه:

و هو مُلْقَى عَلَى الثَّرَى امام تشنه کام من و تو به روی خاک افتاده

فی الرَّمْضَا یعنی روی ریگهای گرم افتاده همچو درست تصور حالتش بنما

مُجْرَحُ الْأَعْضَاءِ بدن از سر تا به پا مجروح شده

بِسَهْمٍ لَا يَخْضِي و لَا تَعْدُ یعنی از کثرت تیر جسد سوراخ سوراخ شده

مَقْطَرُ الْهَامَةِ یعنی سر شکافته

مَكْسُورُ الْجَبِينَةِ پیشانی از ضرب سنگ شکسته شده

مَرْضُوضُ الصَّدْرِ یعنی سینه از ضرب چکمه و یا سم مرکب خورده شده

مَثْقُوبُ الضَّدِّ من ذی ثلث دل و جگر سوراخ شد از آن صاحب سه شعبه

سَهْمٌ فِی نَحْرِهِ یعنی یک تیر به گلو نشسته

و سَهْمٌ فِی حَنَكِهِ تیر دیگر به حنک فرو رفت

سَهْمٌ فِی حَلْقِهِ یعنی تیر دیگر به حلقوم مبارکش جای گرفته

اللسان مجروح من اللوگ یعنی زبان قرآن خوانش از زیاد بی حرکت خشکیده بسکه به دندانها خورده همه مجروح شده

و الكبڈ محترق جگر داغدارش سوخته

والشفاه یا بسته من الظلماته یعنی لبها از تشنگی مثل دو چوب خشکیده

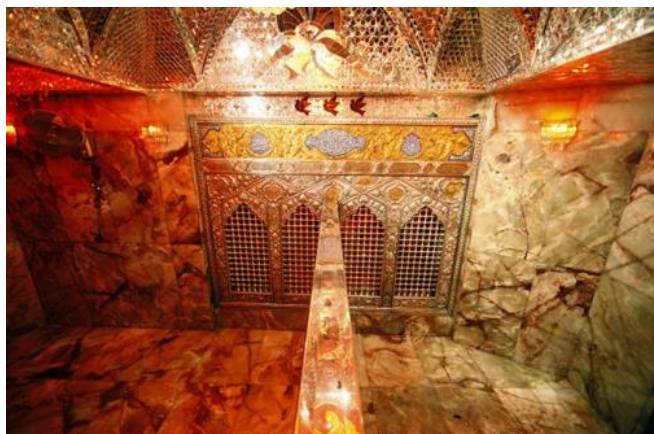
القلب محروق من ملاحظه الشهداء فی اطرافه قلب مبارکش بریان شده به واسطه نظر کردن به اجساد قطعه قطعه شهدائی که در اطرافش به جا افتاده

و مکسور من ملاحظه العیال فی الطرف الاخر همان دل بریان و سوزان شکسته شده از ملاحظه کردن به سوی اهل و عیال و یلان سرگردان از طرف دیگر

والکف مقطوع من ضربه ذرعه بن شریک کف دستی که حایل کرده بود و پیش صورت نگاه داشته بود از ضرب شمشیر ذرعه ابن شریک قطع شده

الرّمح فی الخاضره نیزه سنان پهلو را دریده

مخضّب اللحبه محاسن غرقه خون شده



به گوش صدای ضجه اهل و عیال می شنید و به چشم کشته ها را روی هم پشته می دید فحش و دشنام می شنید از هر طرف برق شمشیر می دید با این همه مصیبات صبر کرد و عجز نیاورد بلکه شکر و تحمل نمود و می گفت

صبراً علی بلائک رضا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین

او تمام اثرش را به زمین می کوبید

تشنه بود و جگرش را به زمین می کوبید

دست و پا می زد و هی مادر مادر می کرد

بی حیایی کمرش را به زمین می کوبید

پنجه شمر محاسن که برایش نگذاشت

بس که نامرد سرش را به زمین می کوبید

بمیرم برات ارباب

جمعه بیست و دوم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آب گرفتن قبر شریف ملکه ی دو عالم حضرت رقیه خاتون سلام الله علیها

عبد عاصی : با رویت هلال ماه صفر و اوج گرفتن مصائب آل الله علیهم السلام و فشرده شدن قلب ولی الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف مطمئناً اثر وضعی چنین تحولاتی در این ایام برای اهل الله قابل مشاهده و درک خواهد بود . بهمین دلیل صدقه دادن و این دعای شریف که در مفاتیح الجنان آمده در ماه صفر بسیار توصیه شده است:

يا شَدِيدَ الْقُوَى وَيَا شَدِيدَ الْمِحَالِ يَا عَزِيزُ يَا عَزِيزُ يَا عَزِيزُ ذَلَّتْ بِعِظَمَتِكَ جَمِيعُ خَلْقِكَ فَكَفِنِي شَرَّ خَلْقِكَ يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا مُنْعَمُ يَا مُفْضِلُ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ !

و اما....

روز اول ماه صفر روز ورود کاروان علیامخدره زینب کبری سلام الله عليها به شهر شام است . آن هم از دروازه ساعات . بنده دروازه ساعات را دیده ام . تا مسجد جامع دمشق شاید نیم ساعت طول بکشد اما مخدرات و بنات رسول الله صلوات الله علیه یک روز در راه بودند . زیرا مردم به تماشای خارجی ها آمده بودند ... (العیاذبالله)

سوم و پنجم ماه صفر به روایاتی روز شهادت دختر سه ساله اما عارفه ی بالله حضرت سیدالشهدا علیه السلام سیدتنا و مولاتنا رقیه بنت الحسین سلام الله علیهماست .

مرحوم آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال ۱۳۵۲ هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد: عالم جلیل ، شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصلین نجف اشرف است به حقیر فرمود :جدّ امّی بلاواسطه من ، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی ، که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند.

شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده ، و بدن من در اذیت است ؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند. دخترش به سید عرض کرد، و سید از ترس حضرات اهل تسنن به خواب ترتیب اثری نداد. شب دوّم ، دختر وسطی سید باز همین خواب را دید. به پدر گفت ، و او همچنان ترتیب اثری نداد. شب سوم ، دختر کوچکتر سید همین خواب را دید و به پدر گفت ، ایضا ترتیب اثری نداد. شب چهارم ، خود سید، مخدره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: ((چرا والی را خبردار نکردی ؟))

صبح سید نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد. والی امر کرد علما و صلحای شام ، از سنّی و شیعه ، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدّس باز شد همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند و جسد مطهرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کنند.

بزرگان و صلحای شیعه و سنی ، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در برکردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم . بعد هم که به حرم مشرف شدند، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سید مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قرار دارد، و کفن آن مخدّره مکرمه صحیح و سالم می باشد، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است .



سید بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز به همین شکل بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آنکه لحد حضرت رقیه (سلام الله علیها) را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد سید بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت و نماز می گزارد. بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند. سید بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدّره در این سه روز سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو. بعد که خواست مخدّره را دفن کند سید دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود به نام سید مصطفی . در پایان ، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت ، و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکینه علیهماالسلام را به سید واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم متصدی تولیت این اماکن شریفه است .

آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید: گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است .

عبد عاصی : به تازگی یک سخنران الکی مشهور که در همه چیز تزه‌های به خیال خودش مهندسی شده می دهد و دکترینال علوم دارد به ساحت مقدسه ی بی بی سه ساله بنت الحسین علیهماالسلام و ساحت مقدس ابوالفضل العباس و علی اکبر علیهماالسلام و عزاداران و سینه زنان حسینی بی احترامی کرده و با الفاظ ناشایست جسارت و اهانت کرده و مورد خطاب قرار داده است . بنده عرض می کنم که به نام نامی " رقیه " که عدد ۳۱۵ می شود و منطبق بر اسم " رزاق " پروردگار است یعنی اینکه رزق محبین حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از طریق کلیددار قلب حضرت ارباب یعنی سه ساله ی معصومه و عارفه بالله علیهاسلام به محبین می رسد ختم لعن می گیریم به عدد ۳۱۵ بر منکرین حضرت بنت الحسین علیهماالسلام و فضایل او و عصمت او : " اللهم العن منکر بنت الحسین "

یادش بخیر ! چند سال پیش در ایام اعیاد شعبانیه یک روز بین الطلوعین در محضر یکی از اولیای الهی و رفقای اهل محبت سمت چپ تصویر بالا در کنجی نشستیم و بعد از تعقیبات نماز مناجات شعبانیه را خواندیم و اشک ریختیم و ریختیم تا اینکه فرمودند از حضرت رقیه سلام الله علیها بخوانید . بنده این چند خط شعر را که تقریباً از حفظ بودم در کنار ضریح کوچک اما دلربای خانم و ملیکه ی دوعالم حضرت بنت الحسین علیهماالسلام خواندم و نفهمیدیم چه شد ...

خبر آمد که ز معشوق خبر می آید ره گشایید که یارم ز سفر می آید

کاش می شد که بیافند کمی مویم را آب و آینه بیارید پدر می آید

نه تو از عهده این سوخته بر می آبی نه دگر موی سرم تا به کمر می آید

جگرت بودم و درد تو گرفتارم کرد غالباً درد به دنبال جگر می آید

راستی! گم شده سنجاق سرم دست تو نیست سر که آشفته شود حوصله سر می آید

هست پیراهنی از غارت ان شب به تنم نیم عمامه از آن بهر تو در می آید

به کسی ربط ندارد که تو را می بوسم که بجز من ز پس کار تو بر می آید؟

راستی! هیچ خیردار شدی تب کردم؟ راستی لاغری من به نظر می آید؟

راستی هست به یادت دم خیمه گفتمی: دختر من! به تو چادر چقدر می آید؟!
سرمه ای را که تو از مکه خریدی بردند جای آن لخته خون روی بصر می آید

به روح مطهره و منوره حضرت رقیه بنت الحسین سلام الله علیهما صلوات

چهارشنبه سیزدهم آذر ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

فرمایشات عرفای بالله در معارف شیعی

عبدعاصی: اگر در تاریخ عرفان شیعه به دقت نگاه کنیم می بینیم که هر کدام از عرفا و اکابر آن گنجینه هایی از تعالیم عالی و فاخر معرفت را برای ما به ودیعه نهاده اند. با این وجود ما بهره ی کافی را از آنها نمی بریم.

جملات زیر، فرمایشات عرفای معظم است که به ترتیب تاریخ حیات ظاهری شان مرتب گشته است. اگر در این بیانات دقیق شویم مشاهده خواهیم کرد که جان معارف شیعه و مبانی حقه ی عرفانی در آن موج می زند، پس چه جای اثبات و استدلال و پاسخ به شبهات.

این بزرگان به خوبی بیان کرده اند که اعتبار عارف به سروصدا و ادا و اصولهای درویش مآبانه و صوفیانه نیست بلکه به حرقت و آتش حُب حق در دل انسان است و این مطلوب بدست نخواهد آمد مگر با شریعت و طریقت و حقیقت؛ مگر از رساله ی عملیه ی احکام و حفاظت از واجبات و مستحبات و ترک محرّمات و مکروهات. و در این میانه حالاتی بر سالک الی الله خواهد رفت که درکش برای افراد معمولی و عوام قابل درک نیست. مشاهداتی خواهند داشت که چون دیگران نمی بینند انکار می کنند. عارف حقیقی از هیچ انکار و تکفیری نمی ترسد و نمی رنجد. زیرا که خود را در مع الله، من الله، علی الله، الی الله، بالله و فی الله می بیند. و کسی که خدا را دارد چه چیز ندارد و دیگر چه چیزی می خواهد؟؟؟

بزرگان علم و عمل و عرفان که در زیر نامشان را می خوانیم مولودان عالم فنا هستند. همان فانیانی که سیر فنا را از قبل از چهار ماهگی در رحم مادر تا پرواز به جانب ملکوت تکمیل کردند و به مقام قرب نائل آمدند، رضوان الله علیهم اجمعین.

رابعه را پرسیدند از محبت ، گفت : محبت از ازل در آمد و به ابد گذر کرد و در هجده هزار عالم کسی را نیافت که یک شربت از وی درکشد ، به آخر به حق رسید ، و از او این عبارت ماند که « يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ »

و ضمن مناجات رابعه چنین آمده که گفت : « خداوندا ! اگر تو را از خوف دوزخ می پرستم ، در دوزخ بسوز ؛ و اگر به امید بهشت می پرستم ، بر من حرام گردان ؛ و اگر از برای تو تو را می پرستم ، جمال باقی از من دریغ مدار . »

ابراهیم ادهم در مناجات گفته است : « الهی ! تو می دانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که تو با من کرده ای اندک است ، و در جنب انس دادن مرا با ذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا داده ای در وقت تفکر کردن در عظمت تو . »

و گفت : « علامت عارف آن بود که بیشتر خاطر او در تفکر بود و در عبرت ، و بیشتر سخن او ثنا بود و مدحت حق ، و بیشتر طاعت باشد از اعمال او ، و بیشتر نظر او در لطایف صنع بود و قدرت او . »

فضیل عیاض گفت : « اصل زهد ، راضی شدن است از حق تعالی به هر چه کند ؛ و سزاوارترین خلق به رضای حق اهل معرفتند . »

و گفت : « حقیقت توکل آن است که به غیر خدای عزوجل امید ندارد و از غیر او نترسد . »

ذوالنون مصری می گوید در یکی از سفرها زنی را دیدم از او سؤال کردم از غایت محبت ، گفت : ای بطل ! محبت را غایت نیست ؛ گفتم : چرا ؟ گفت : از آن که محبوب را غایت نیست .

او گفت : « آنکه عارفتراست به خدا ، تحیر او به خدا سخت تر است و بیشتر ، از جهت آنکه هر که به آفتاب نزدیکتر بود ، به آفتاب متحیرتر بود ، تا به جایی رسد که او ، او نبود . »

بایزید بسطامی می گفت : « از بایزیدی بیرون آمدم ، چون مار از پوست ، پس نگه کردم عاشق و معشوق را یکی دیدم که در عالم توحید همه یکی توان دید . »

و گفت: « حق تعالی سی سال آینه ی من بود ، اکنون من آینه ی خودم ، یعنی آنچه من نبودم ، چون من نماندم ، حق تعالی آینه ی خویش است ، اینکه می گویم " اکنون آینه ی خویشم " حق است که به زبان من سخن می گوید و من در میانه ناپدید . »

و در مناجات می گفت: « بار خدایا ! تا کی میان من و تو ، منی و تویی بود ؟ منی از میان بردار تا منی من به تو باشد تا من هیچ نباشم . » جنید بغدادی گفت: « ما تصوف از قیل و قال نگرفتیم ، از گرسنگی یافتیم ، و دست برداشتن از آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود . »

جنید بغدادی لباس علما می پوشید و از خرقة پوشیدن و مرقع پوشی احتراز می کرد ؛ چون به او گفتند مرقع بپوش ، گفت: « اگر دانی که به مرقع کاری برآمدی ، از آهن و آتش لباس ساختمی و در پوشیدمی ، لکن هر ساعت در باطن ندا می کنند که " لیس الاعتبار بالخرقة ، انما الاعتبار بالحرقة " . »

و گفت: « شیخ ما در اصول و فروع و بلاکشیدن ، امیرالمومنین علی مرتضی است - علیه السلام - ... »

ابوالحسن خرقانی گفت: « همه ی چیزها را غایت بدانم الا سه چیز را که هرگز غایت ندانستم : غایت کید نفس ، و غایت درجات مصطفی علیه السلام و غایت معرفت . »

و گفت: « سفر پنج است : اول به پای ، دوم به دل ، سوم به همت ، چهارم به دیدار ، پنجم در فنای نفس . »

و گفت: « خدای جلّ جلاله ، شما را به دنیا پاک آورد ، شما از دنیا به حضرت ، پلید مروید . »

درویشی از ابوسعید ابی الخیر سؤال کرد که او را از کجا طلبیم ؟ گفت: « کجاش جُستی که نیافتی ؟ ، اگر قدمی از صدق در راه طلب نهی ، در هر چه نگری او را بینی . »

گفت: " لا اله " طریق این حدیث است ، و " الا الله " نهایت این حدیث ؛ تا این کس سالها در " لا اله " درست نگردد ، به " الا الله " نرسد . »

درویشی سؤال کرد : عقل چیست ؟ گفت : « العقل آلة العبودیة ، به عقل اسرار ربوبیت نتوان یافت که عقل مُحدث است و مُحدث را به قدیم راه نیست . »

خواجه عبدالله انصاری گفت :

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست..... تا کرد مرا تهی و پُسرکرد ز دوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامی است ز من باقی و جمله همه اوست

عین القضاة همدانی یک هفته قبل از قتل و سوختن خود کاغذی سر به مهر به یکی از مریدان داد که بعد از قتل و سوختن او ، نامه را گشادند و دیدند که در آن این رباعی نوشته شده است :

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته ایم و آنهم به سه چیز کم بها خواسته ایم

گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته ایم

ابن عربی گفت : « شروطی که سالک باید مراعات کند و توجه کند چهار است ؛ " صَمْت " خاموشی ، " عزلت " گوشه گیری از خلق ، " جوع " گرسنگی ، " سَهْر " شب زنده داری ؛ اگر این شروط را رعایت ند ، محبتی در قلبش پیدا می شود و به عشقی بدل می گردد که با شهوت متفاوت است و همین عشق خاص ، بشر را به خدا نزدیک می کند . »

شاه نعمت الله ولی گفت : « مدار طریقت در راه صدق و صفا و متابعت شریعت مصطفی و اطاعت ، به طریقت مرتضی بودن است و مخالفت نفس و هوی و مجانبیت از بدعت و معصیت نمودن ... ذکر جهر و خلوت و ترک حیوانی و سماع در طریقه ی آن حضرت نیست و سلوک ایشان خلوت در انجمن است ، یعنی در ظاهر با خلق و در باطن با حق سبحانه و تعالی بودن است . »

به روح همه ی این پاک نهادان وادی سیر و سلوک الی الله الفاتحه مع الصلوات

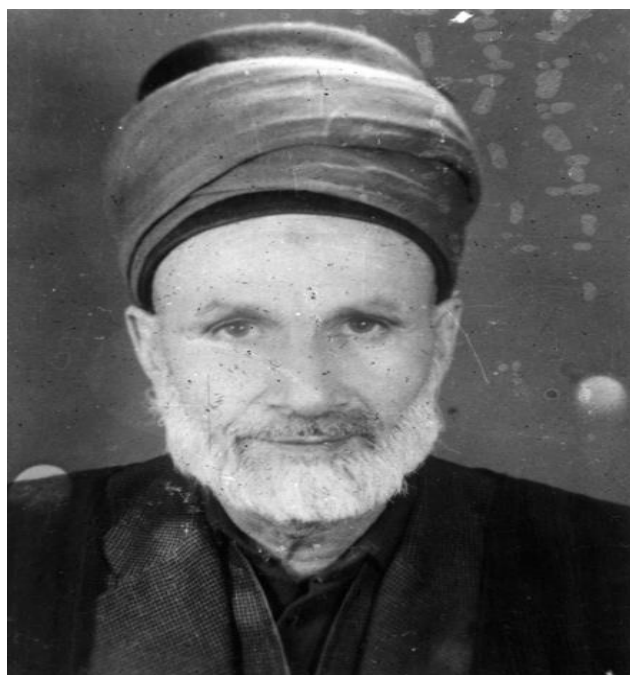
چهارشنبه سیزدهم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الحق و العرفان حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد اعلی

الله مقامه الشریف

عبد عاصی : خاکبوس آستان سلطان الاولیا حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام هستم که افتخار پیدا کردم برای اولین بار در فضای سایبری تصویری جدید و نایاب از یکی از کملین عالم را به نمایش بگذارم .

تصویر زیر متعلق است به شمس الموحدین عارف کامل و بی بدیل انسان العین و عین الانسان طیار عوالم لاهوت خادم الحسین و العباس سلام الله علیهما مولانا و سیدنا آیت الحق و العرفان حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی الحداد نورالله مرقده و نفع الله السالکین بروحه .



بروح این ابرمرد خیمه گاه توحید الفاتحه مع الصلوات

سه شنبه دوازدهم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سوره حمد - بخش اول

عبد عاصی : مدتها بود به این مطلب فکر می کردم که چطور در خصوص معارف قرآنی در وبلاگ طریق الی الله مطلب کار کنم که به نتیجه خوبی رسیدم .

انشالله موضوعی جدید در مطالب وبلاگ ایجاد خواهد شد با عنوان :

"تفسیر قرآن کریم در آثار ابن عربی "

بی شک اگر بتوانم این مطلب را تا انتهای قرآن ادامه بدهم و خوانندگان و رفقایم در وبلاگ هم پایه یا بیابند و استفاده کنند کاری عظیم و مفید در راه خدا انجام داده ایم . هم نویسنده و هم خواننده .

این تفسیر برگرفته از آثار شیخ اکبر رضوان الله علیه است که هم حاوی معارف اسلامی است و هم حاوی عرفان نظری و هم تجربیات عرفانی و عملی است . مطمئناً بعد از خواندن این تفاسیر به این نتیجه خواهید رسید که تفسیر ابن عربی و مبانی ابن عربی با مبانی شیعه همخوانی کامل دارد و شیخ اکبر نه تنها یک شیعه علی علیه السلام است بلکه یک عارف به مقام ولایت کلیه ی الهیه است .

"ذوق " و " شوق " و " حب " را در وجودتان به حرکت درآورید تا با مطالعه ی " یک متن عرفان نظری " که برگرفته از مبدا و منشا فیض است ابزاری برای تحرکات " قلبی " و " سیر عملی " بدست آورید انشاءالله . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

در اولین بخش به تفسیر سوره مبارکه " فاتحه الکتاب " می پردازیم:

عارف کامل و شیعه متقی جناب شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی (ره) می فرماید :

« این سوره برای همه جهانیان به مثابه ی امام مبین یعنی پیشوای آشکار است . برخی این امام را شناختند و از او پیروی کردند و سربلند شدند . برخی او را نشناختند ، پس خوار شدند . این همان اصل ثابت و تنه ی استوار است که شاخه هایش در آسمان می باشد و به خواست پروردگار میوه ی انواع علوم می دهد . برای کسانی که خلق و خوی فرقان دارند به مثابه ی أمّ القرآن یعنی اساس و پایه ی قرآن است . زیرا أمّ محلّ ایجاد است و قرآن ، در آن به وجود آمده است . آن را فاتحة الکتاب نامیدند زیرا نخستین چیزی است که کتاب وجود هستی با آن آغاز شده است . (فتوحات مکیّه ۱ / ۳۰۸) »

بسم الله الرحمن الرحيم (۱)

« نقطه در بای بسم ، به وجود عبد در دایره ی عبودیت و حرف میم به وجود آدم دلالت دارد . چون آدم صاحب اسماء بود ، این عطا هستی بخش عالم اجسام شد ، چنانچه میم در الرحیم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد ، چون او صاحب رحمت بود و این عطا هستی بخش عالم ارواح گردید . پس مقام و منزلت آن در آخر عالم اجسام ظاهر شد چنانچه مقام و منزلت آدم در آغاز بود . (رساله ی میم واو نون) »

« رحیم در اینجا صفت محمد صلوات الله علیه است . خداوند فرمود : بالمؤمنین رؤوف رحیم . او صاحب کمال وجود و هستی است . بسم الله با الرحیم پایان می یابد و پایان آن ، آفرینش جهان آغاز می گردد . وجود هستی با وجود پیغمبر صلوات الله علیه آغاز شد در حالی که طینت آدم را می سرشتند ، حضرت محمد صلوات الله علیه به پیامبری برگزیده شده بود . پس باطن هستی با او آغاز شد و ظاهر مقام انسان کامل در او پایان یافت و کامل گردید . آدم دربرگیرنده ی اسماء و محمد صلوات الله علیه دربرگیرنده ی معانی آن اسماء بود . پس میم بسم الله به آدم و میم الرحیم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اشاره دارد . (فتوحات مکیه ۱ / ۳۰۴) »

« سه نام الهی یعنی الله ، الرحمان و الرحیم به پیدایش جهان هستی اشاره می کند . اسم الله عَلَم بر ذات است . دسترسی به ذات و تخلّق به آن امکان پذیر نیست ، بلکه تنها از راه اسماء و صفات می توان به اخلاق الله متخلّق گردید ... همه ی اسماء دلالت بر ذات دارند . (کشف المعنی عن سرّ اسماء الله الحسنی ، ص ۲۱) »

« الله اسم جامع و دربرگیرنده ی همه ی اسماست . این اسم دارای شش حرف است : [ا ل ل ا ه و] . که تنها چهار حرف آن ظاهر است . الف قدرت و لام پیدایش و الف ذات و هاء الهو و واو هویت . هاء برای غیب ذات مطلق و واو برای عالم شهود . لام نخست به معرفت و لام دوم به مُلک اشاره دارد . و الله همان غیب مطلق و دلیل ذات وجود است .

الرحمن ، صفت عام است . پس او در دنیا و آخرت رحمان است و رحمتش شامل همه ی موجودات هستی می شود . چنانچه صفت الرحیم به سری آخرت اختصاص دارد . (فتوحات مکیه ۱ / ۲۹۲) »

الحمد لله رب العالمین (۲)

« حمد و ستایش مطلق تنها برای پروردگار ازلی و ابدی است . ربّ در لغت پنج وجه دارد و یک معنای ثابت دارد . گویند : ربّ بالمکان یعنی در مکان ماند و در آنجا اقامت گزید . و نیز به معنای مُصلح است . گویند :

رَبِّيتِ الثَّوْبَ يَعْنِي جَامَهُ رَا زِ يَارُغِي وَ شَكَافِ اصْلَاحِ كَرْدَمِ . وَ نِيْزَ بَهْ مَعْنَايِ آقَا وَ سُرُورِ . وَ نِيْزَ بَهْ مَعْنَايِ مَالِكِ وَ صَاحِبِ . گویند : رَبِّ الدَّارِ يَعْنِي صَاحِبِ وَ مَالِكِ خَانِهِ . (رساله القسم الالهي) «

سه شنبه دوازدهم آذر ۱۳۹۲ | توسط : عبدعاصی

ذکر تربت قبر سیدالشهدا علیه السلام



عالم ربّانی حضرت آیت الله سیدحسین یعقوبی قائنی (حفظه الله) در کتاب شریف سفینه الصادقین می فرماید :

" موجودات عالم هر کدام دارای یک لسان ملکوتی هستند ؛ لذا مقصود از اینکه در روایات آمده ، مثلا خروس "سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ... " می گوید یا فلان حیوان لعن میکند یا آن پرندۀ صلوات می فرستد [۱] ذکر با لسان ملکوتی است و منظور ، لسان حال - آن طور که بعضی گمان کرده اند - نیست . هر موجودی در این عالم ذکری دارد ، اما با گوش ظاهری محسوس نیست . باید گوش دل باز شود تا شنیده شود . قرآن کریم می فرماید : " وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ وَ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ " [۲]

نطق خاک و نطق آب و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

در روایات برای تربت قبر شریف امام حسین علیه السلام نکته ی دیگری مبنی بر اینکه تسبیح تربت در دست انسان بدون آنکه با آن ذکر گفته شود خود تسبیح میگوید بیان گردیده است. [۳] روزی حقیر خواستم بدانم آن ذکر چیست. توجهی کرده ، ناگهان دیدم با صدای آرام و مظلومانه ای می گوید " : یا حسین! یا حسین! یا حسین! " بی اختیار اشکم جاری شد.

البته این ذکر غیر از تسبیح ملکوتی همه ی اشیا است و از خصائص تربت شریف آن حضرت می باشد"....

منبع : کتاب سفینه الصادقین ، صفحه ۴۴۱

[۱]. بحارالأنوار، ج ۶۱، صفحه ۴۶

[2]. سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

[3]. وسائل الشیعه، ج ۶، صفحه ۴۵۵ باب ۱۶ از باب تعقیبات، ح

دوشنبه چهارم آذر ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

"عرفان علامه طباطبایی" و "گلشن شیدایی"

عبدعاصی: به تازگی دو کتاب با محوریت عارف برجسته و علامه ی بی بدیل حضرت آیت الله سید محمد حسین طباطبایی رضوان الله علیه به چاپ رسیده است.

اولی با عنوان "عرفان علامه طباطبایی" در بیان ایت الله شیخ حسن رضانی از نامی ترین تلامذه ی حضرت علامه حسن زاده آملی در عرفان نظری است که توسط وحید واحد جوان گردآوری شده و چند روز گذشته توسط آیت الله رضانی در انتشارات سبط النبی رونمایی گردید.



بخش اول کتاب، درباره اصل عرفان اسلامی سخن می گوید. مباحث این بخش شامل؛ چیستی عرفان نظری و عرفان عملی، تفاوت عرفان نظری با عرفان عملی، خاستگاه عرفان، تاثیرات عرفان عملی و نظری بر یکدیگر، شباهت و تفاوت عرفان با کلام، فلسفه و اخلاق، و روش خواندن فلسفه و عرفان است.

بخش دوم، درباره زندگی نامه، تحصیلات، سلسله نسب، اساتید، اخلاق و وفات علامه طباطبایی است.

بخش سوم، درباره رابطه علامه با عرفان نظری به خصوص وحدت شخصی وجود است. ضمناً در این بخش، وحدت شخصی وجود و انسان کامل از منظر عرفا به شکل ساده و روشن، توضیح داده شده است.

بخش چهارم کتاب، درباره عرفان عملی و علامه طباطبایی است. در این بخش، مسلک عرفانی و روش تربیتی علامه، تبیین شده است و مباحثی مانند؛ سعادت و کمال حقیقی انسان، راه رسیدن به استاد عرفان، نشانه اهل معرفت و فنا، انواع عبادت در کلام عرفا، بحث معرفت آفاقی و معرفت انفسی، طریق تمرکز و نفی خواطر، و معرفت نفس تبیین شده است.

و بخش پنجم و پایانی کتاب، به مساله محبت علامه طباطبایی به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اختصاص یافته است.

دومین کتاب "گلشن شیدایی" است که اشعار نویافته و تصحیح شده ی مرحوم علامه طباطبایی رحمت الله علیه است که توسط محمدرضا رمزی اوحدی گردآوری شده و انتشارات کتاب همه به چاپ رسانده است .



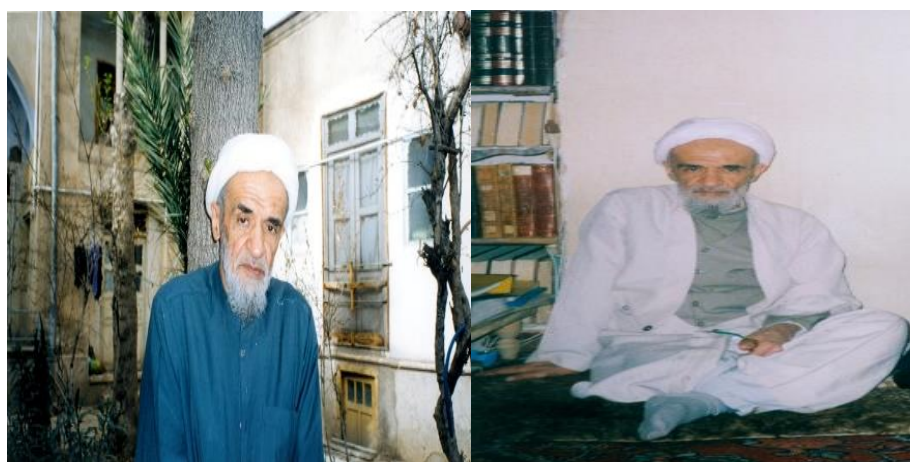
این کتاب چهار فصل دارد که پس از مقدمه مفصل کتاب آغاز می شوند. فصل اول شمیم شهود نام دارد و شامل غزلیات، مثنوی، ترکیب بند، قطعات، رباعیات و مفردات علامه طباطبایی است. فصل دوم نیز شهد شهود نام دارد که شامل اشعار شعرای معاصر در سوگ علامه طباطبایی است.

فصل سوم و چهارم کتاب شامل تصاویری از دستخط‌های مرحوم علامه طباطبایی است که هم شامل اشعار این عالم بزرگوار به دست خط خودشان و هم متن سه نامه ایشان می شود.

شنبه دوم آذر ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الله شیخ علی سعادت پرور (ره)

عبد عاصی : تصاویری دیده نشده از عارف وارسته و پروانه ی سوخته ی شمع الهی مرحوم
حضرت آیت الله حاج شیخ علی سعادت پرور رضوان الله علیه تقدیم دیدگان شما دوستان خوب
در وبلاگ طریق الی الله .



یکشنبه بیست و دوم دی ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

عیدالزھرا سلام الله علیها مورد عنایت و تائید حضرات معصومین علیهم

السلام است

عبد عاصی : سلام علیکم . حکایت زیر نشان دهنده ی توجّه بی بی دو عالم حضرت زهرا سلام الله علیها به مسئله ی لعن و عاملین به این فریضه ی مهم است :

روحانی بود . در مشهد زندگی می کرد و در پناه امام رئوف علیه السلام بود . هر سال نهم ربیع الاول در منزلش جشن عیدالزھرا سلام الله علیها برگزار می کرد . اتفاقاً همسایه ی روبرویی او یکی از اهل تسنن بود . آن سال به زیارت عتبات عالیات مشرف شد و در شهر سامراء اقامت کرد . از قضا روزی همان همسایه سنی مذهب را دید . همسایه خیلی اصرار کرد که به حساب همسایگی آن شب را میهمانش باشد . او هم پذیرفت . با هم به منزل همسایه ی سنی مذهب رفتند . وقتی وارد خانه شد و در اتاق نشست متوجّه شد که اوضاع منزل عادی نیست . ناگهان عدّه ای از اهل تسنن از مخفیگاه ها بیرون آمدند و محاصره اش کردند . فهمید که بله ! داستان کشتن هفت شیعه و بهشت است . آماده اش کردند تا سر از تنش جدا کنند . روحانی شیعه گفت : لااقل بگذارید برای آخرین فعل دنیایی دو رکعت نماز بخوانم و بعد مرا بکشید . جماعت عامّه موافقت کردند . آمد در حیاط منزل و بر سر چاه رفت تا وضو بگیرد . در حال اضطراب بود که قلبش به ناحیه ی مقدّسه ی حضرت صدیقّه ی طاهره سلام الله علیها متوجّه شد و با دلشکستگی عرض کرد : بی بی جان ! این جماعت می خواهند به کینه ی جشنی که من هر ساله به نام شما و برای شادی دل شما برگزار می کنم مرا بکشند ، مددی بفرما . این جمله را گفت و خودش را داخل چاه انداخت . در قدیم چاهها بصورت قنوات و کاریز بودند . یعنی به هم مرتبط می شدند . تا داخل چاه افتاد شروع کرد به دویدن و در حین دویدن قلبش را از توسّل به حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها خالی نمی کرد . تا اینکه احساس کرد از محل فاصله ی زیادی گرفته و داخل

یک چاه شد . دید پیرمردی بالای چاه ایستاده . فریاد زد و کمک خواست . پیرمرد کمک کرد و او را از چاه درآورد . وقتی بیرون آمد مایه را برای آن شیخ گفت . شیخ کمک کرد و روحانی مشهدی از سامرا گریخت .

عبد عاصی : این داستان از زبان خود همان روحانی مشهدی بیان شده و منتشر شده است . آن شیخی هم که او را کمک کرد و از سامراء نجات داد عابد پرهیزکار و زاهد متقی مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن محصل کملی خراسانی (ره) والد ماجد عارف توحیدی ، سند التجرید آیت الله شیخ محمد صالح کملی خراسانی مدظله العالی بود . مرحوم شیخ حسن کملی خراسانی پناه شیعیان مظلوم در سامرا بودند و منزلشان را به مسافرخانه زوار تبدیل کرده بودند . در کتاب پرواز روح آمده که مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (ره) سحرگاهان در منزل ایشان در سامره بود که خدمت ولی الله الاعظم امام عصر سلام الله علیه مشرف شدند . آیت الله شیخ حسن کملی خراسانی (ره) در آرامستان خواجه ربیع مشهد مقدس مدفون هستند .



آیت الله شیخ محمد صالح کملی بر مزار



تصویری از آیت الله شیخ حسن کملی (ره)

والد

این حکایت مبین این است که برگزاری جشن عیدالزهراء سلام الله عليها به شیوه های صحیحه و مرضی امام زمان علیه السلام پسندیده و مقبول حضرات معصومین علیهم السلام است . مخصوصاً جلساتی که در خفا و به خواندن لعنیه و لعن چهار ضرب و حدیث کساء و ذکر صلوات و روضه ی حضرت زهرا سلام الله عليها می گذرد .

هر چه که هست منشا جشن عیدالزهرا سلام الله عليها ختم لعن بر غاصبین حق خلافت و ولایت مولانا امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام است . اگر پیروان سنت ، پایبند به بیعتشان در روز غدیر با خدا و نبی خاتم و علی علیه السلام می ماندند و در حالیکه هنوز پیکر مطهر جناب ختمی مآب صلوات الله علیه تکفین و تدفین نشده بود به طمع بدست آوردن خلافت به خانه ی حضرت زهرا سلام الله عليها حمله نمی کردند و طفل او را در رحم سقط نمی کردند و خانه را آتش نمی زدند و صورتش را نمی سوزاندند و میخ در را به سینه اش فشار نمی دادند و شوهرش علی مرتضی علیه السلام را با دست بسته ، عبا بر سر و با پای برهنه کشان کشان به مسجد برای بیعت نمی بردند و با غلاف شمشیر و تازیانه به پشت و بازوی زهرا ی اطهر سلام الله عليها نمی کوبیدند و پهلویش را نمی شکستند و علی و فاطمه را تکذیب نمی کردند و قباله ی فدک را پس می دادند و گوشواره از گوش انسیة الحوراء سلام الله عليها نمی کنند و بر زمینش نمی زدند و قامتش را کمان و چشمهایش را کبود و صورتش را ارغوانی نمی کردند حتماً الآن همه ی بشریت ، میلیاردها انسان ، ۱۴۰۰ سال بود که در ایمان و تقوا و صلح زندگی می کردند . اما حالا ما منتظریم تا به تقاص جنایتهایی که از زاده ی زنا سر زده ، منتقم خون اهل بیت علیهم السلام بیاید و آن دو خبیث را از گور درآورد و سیلی زند و به دار بکشد و بسوزاند و پیرسد : بای ذنب قتلت

لعن دشمنان خدا در فرمایشات مرحوم سید هاشم حداد رضوان الله علیه

عبد عاصی : عارف شهیر مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب عظیم الشان روح مجرد، تفسیر استاد عرفان خود آیت الحق و التجرید مرحوم سید هاشم حداد (ره) را در حقیقت لعنت در دعای علقمه و ادعیه معصومین علیهم السلام چنین بیان می فرمایند:

روز تاسوعا که در منزلشان [حاج سید هاشم حداد در کربلا] زیارت عاشورا خوانده شد، و بعد از صد لعن و صد سلام و نماز زیارت، دعای علقمه قرائت شد، در پایان دعا یکی از حضار پرسید که این لعنت‌های شدید و نفرین‌های آکیده با این مضامین مختلفه چگونه با روح حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که کانون رحمت و محبت است سازش دارد؟!

در این دعا که ابتدایش با **يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ** شروع می شود، می رسد به اینجا که عرض می کند: **اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ! وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ! وَاصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَ مَكْرَهُ وَ بَأْسَهُ وَ أَمَانِيَهُ! وَ أَمْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنِي شِئْتَ! اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّي بِفَقْرٍ لَا تَجْبِرُهُ، وَ بِلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ، وَ بِفَاقَةٍ لَا تَسُدُّهَا، وَ بِسُقْمٍ لَا تُعَافِيهِ، وَ ذُلٍّ لَا تُعِزُّهُ، وَ بِمَسْكَنَةٍ لَا تَجْبِرُهَا!**

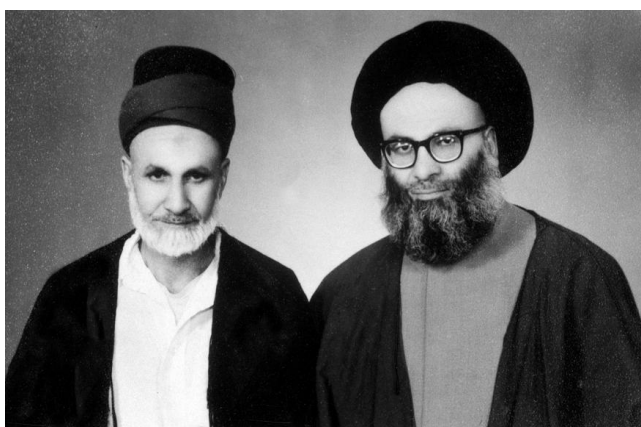
اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصَبَ عَيْنِيهِ، وَ ادْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ، وَ الْعِلَّةَ وَ السُّقْمَ فِي بَدَنِهِ، حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّي بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ، وَ أَنْسِهِ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَيْتَهُ ذِكْرَكَ؛ وَ خُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَمِيعَ جَوَارِحِهِ، وَ ادْخِلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمَ، وَ لَا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي وَ عَن ذِكْرِي، وَ اكْفِنِي يَا كَافِيَ مَا لَا يَكْفِي سِوَاكَ، فَإِنَّكَ الْكَافِيَ لَا كَافِيَ سِوَاكَ، وَ مُفْرَجٌ لَا مُفْرَجٌ سِوَاكَ، وَ مُعِثٌ لَا مُعِثٌ سِوَاكَ، وَ جَارٌ لَا جَارَ سِوَاكَ.

« بار خدایا! کسی که درباره من نیت بدی و اراده زشتی داشته باشد، تو خودت درباره وی نیت بد و اراده سوء داشته باش! و کسی که با من مکر و حيله ورزد، خودت با او مکر و حيله ورز! و کيد و مکر و شدت و آرزوهای مهلك وی را درباره من، خودت از من بگردان! و او را از من باز دار به هر گونه که خواهی و هر وقت و هر کجا که خواهی! بار خدایا چنان به فقر غير قابل

جبران، و بلای غیر قابل پوشش، و فاقه غیر قابل التیام، و مرض غیر قابل عافیت، و ذلت غیر قابل عزت، و زمین گیری و مسکنت غیر قابل مداوا و اصلاح او را مبتلا نما تا تمام اوقاتش و نیرویش به خودش مشغول شود و مجال اذیت و آزار مرا نداشته باشد!

بار خدایا! فرمان ذلت و خواریت را در برابر دیدگانش فرود آر! و بیچارگی و فقر و مسکنت را در منزل او وارد کن! و مرض و کسالت مزاجی را در بدن او داخل ساز! تا چنان وی را به خودش سرگرم و مشغول نمائی که فراغت تعدی و تجاوز به من را نداشته باشد! و نام مرا از لوح خاطرش به فراموشی انداز همان طور که نام خودت را از لوح خاطرش به بوته نسیان سپردی!

و چنان گوش و چشم و زبان و دست و پا و دل و جمیع اعضاء و جوارح او را مبتلا به مرض و درد کن تا به کلی از من منصرف شود؛ و او را درمان منما تا بواسطه مشغول شدنش به خودش و دردها و گرفتاری هایش دیگر وقت و توان و قدرت آن را نداشته باشد تا به من مشغول شود و یاد من در سرش بیاید. و کفایت کن مرا ای کفایت کننده آنچه را که جز تو آن را کفایت نمی نماید؛ چرا که تو تنها کفایت کننده ای و کفایت کننده ای جز تو وجود ندارد، و باز کننده ای هستی که هیچ باز کننده و گشاینده و زداینده اندوه و غم غیر از تو وجود ندارد، و فریادرسی هستی که هیچ فریادرسی جز تو نیست، و پناه دهنده ای می باشی که هیچ پناه دهنده ای غیر از تو وجود ندارد!



جوابی که ایشان [حاج سید هاشم حداد] دادند این بود که :این دعا همه اش طلب خیر است و رحمت، گرچه به صورت عبارت و کلام، نفرین و لعنت می نماید. و به طور کلی تمام لعنت هائی

که خداوند می کند یا در لسان پیامبر و ائمه طاهرین صلواتُ الله و سلامهُ عليهم اجمعين وارد است، همگی خیر است، خیر محض. و از خدا و اولیاء وی غیر از خیر تراوش نمی نماید.

این لعنت‌ها و نفرین‌ها برای شخص متجاوز است؛ نه مرد مؤمن متقی به کار خود مشغول. و هر چه به آن مرد متعدی و ستمگر عمر داده شود و صحت و قدرت داده شود، همه را صرف در مضارّ خود و تعدی به حریم مظلومان می‌کند. بنابراین محدود کردن سلامتی و قدرت و حیات او، دفع ضرر است؛ و دفع ضرر در حقیقت نفع است.

ما با این دیدگان طبیعی و حسّی خود می‌پنداریم خیر همیشه در سلامتی و قدرت و حیات است بدون ملاحظه واقعیت حیات، از نیت خوب یا بد، و از اراده خوب یا بد، و از اعتقاد خوب یا بد؛ ولی این طور نیست. زیرا ملاحظه معنی را هم باید نمود. حیات برای انسان وقتی خیر است که وی برای نفس خود و برای دیگران منشأ خیر باشد؛ و اما اگر منشأ شرّ شد و زیادی عمر و زیادی سلامتی و صحت و زیادی قدرت موجب تعدی و تجاوز به نفس خود و به حریم بشریت شد، در اینجا دیگر خیر نیست، عنوان خیر بر آن صادق نیست.

«مفاتیح الجنان»، کتاب «الباقیات الصّالحات» دعائی را از حضرت امام محمد تقی علیه السّلام نقل می‌کند که: چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فارغ می‌شد از نماز می‌گفت:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَقْدَمُ وَالْمُؤَخَّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ وَبِقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي فَأَحْيِنِي؛ وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي - تا آخر دعاء.

"من از تو می‌خواهم به علم غیبیت و به قدرتت بر جمیع مخلوقات که مرا زنده بداری در وقتی که می‌دانی زندگی و حیات برای من خیر است؛ و بمیرانی مرا در وقتی که می‌دانی مردن و وفات برای من خیر است".

و در این صورت و در این فرض، ضدش خیر است. یعنی برای این مرد، مرگ و مرض و مسکنت خیر است؛ گرچه خودش یا دیگران ندانند.

چاقوی جراح که عضو فاسد را از بیخ و بن بر می دارد خیر است، گرچه مستلزم مرض و بی هوشی و ریختن خون مریض و دواهای تلخ باشد، و گرچه خود آن عضو فاسده خود را خوب بداند؛ ولی حقیقت این است که چنین نیست. رحمت پیوسته در فربه شدن و غذای چرب و شیرین خوردن نیست. بعضی اوقات در لاغر شدن و گرسنگی کشیدن و به اطعمه ساده قناعت ورزیدن است.

بچه همیشه از پدر شکلات و حلوا می خواهد، ولی پدر مهربان به او نمی دهد؛ بعضی اوقات می دهد آن هم به مقدار معین. این خیر است برای بچه و رحمت. و بعضی اوقات به او مُسهل تلخ می دهد، و آمپول و سوزن به او می زند، و در تخت بیمارستان برای عمل جراحی بستری می کند، و او را از بازی منع می کند؛ و ابدأً طفل به این جریان رضا نمی دهد، پیوسته می خواهد بدود، شیرینی بخورد، بازی کند؛ و به پدرش در این حصر و منع ایراد می کند، و چه بسا در دل خود، پدر را شخص مغرض و دشمن بیندارد؛ اما واقع مطلب و حقیقت امر غیر از این است. تمام این کارهای پدر برای طفل خیر است و رحمت. زیرا موجب حیات اوست گرچه طفل نداند و نخواهد. لهذا پدر از این جریان و پیشامد برای بچه، به شدت ناراحت است. خواب نمی کند، در بیمارستان بالای سر بچه تا صبح نمی خوابد. و این عین رحمت است.

رحمت گاهی در مجال دادن و حلوا دادن ظهور دارد، و گاهی در منع نمودن و سِرْم زدن. هر دو رحمت است به دو صورت و دو شکل.

انبیاء و امامان برای حیات حقیقی و سعادت جاویدانی بشر آمده اند و رسالتشان بر این مدار است. بنابراین هر جا حیات واقعی با حیات طبیعی، و صحت حقیقی با صحت مجازی، و قدرت اصیل با قدرت اعتباری تصادم کند، برای حفظ آن از این صرف نظر می نمایند؛ دستور جهاد می

دهند، مشرکین و کافرین را می کشند، منافقین را تادیب می نمایند، مجرمین را مجازات می کنند؛ اینها همه خیر است.

برای ایصال مرد متعدی و متجاوز به مقصد اعلای انسانیت، گوشمالی، زمین گیری، فقر و فاقه، مرض و کسالت، خیر است. چون اینها وی را به خود می آورد و از تورم تو خالی نفس اماره می کاهد و به وی اصالت می بخشد. پس خیر است و رحمت - انتهی مُفاد و مُحصل جواب ایشان.

علامه طهرانی خاطر نشان می کند: در بسیاری از ادعیه مرویه از ائمه طاهرين صلواتُ الله و سلامه عليهم اجمعين نظير و شبیه این دعا دیده می شود. از جمله در دعای حضرت زین العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام است که در «صحیفه کامله» درباره سرحدداران و مزدداران که حافظین ثغور اسلام و مسلمین هستند، پس از آنکه مفصلاً دعای خیر و رحمت درباره آنها می کند، درباره دشمنانشان که با آنها مواجه هستند چنین به درگاه حضرت ایزدی عرضه می دارد:

اللَّهُمَّ افْلُلْ بِذَلِكَ عَدُوَّهُمْ، وَ اَقْلِمْ عَنْهُمْ اُظْفَارَهُمْ، وَ فَرِّقْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَسْلِحَتِهِمْ؛ وَ اخْلَعْ وَ تَأْتِقْ اَفْتِدَتِهِمْ، وَ بَاعِدْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَزْوَدَتِهِمْ، وَ حَيِّرْهُمْ فِي سُبُلِهِمْ، وَ ضَلِّلْهُمْ عَن وَجْهِهِمْ، وَ اَقْطَعْ عَنْهُمْ الْمَدَدَ، وَ اَنْقِصْ مِنْهُمْ الْعَدَدَ، وَ اَمْلَأْ اَفْتِدَتَهُمُ الرُّعْبَ، وَ اَقْبِضْ اَيْدِيَهُمْ عَنِ الْبَسْطِ، وَ اخْزِمِ اَلْسِنَتَهُمْ عَنِ التُّنْقِ، وَ شَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ، وَ نَكِّلْ بِهِمْ مَنْ وَّرَاءَهُمْ، وَ اَقْطَعْ بِخَزِيَّتِهِمْ اَطْمَاعَ مَنْ بَعْدَهُمْ! اللَّهُمَّ عَقِّمِ اَرْحَامَ نِسَائِهِمْ، وَ يَبِّسْ اَصْلَابَ رِجَالِهِمْ، وَ اَقْطَعْ نَسْلَ دَوَابِّهِمْ وَ اَنْعَامِهِمْ! لَا تَأْذَنْ لِسَمَائِهِمْ فِي قَطْرِ، وَ لَا لَارْضِهِمْ فِي نَبَاتٍ!

"بار خدایا! به سبب نیرو و قدرتی که به مسلمین سرحددار داده ای، دشمنشان را سست و بی قدرت کن! و چنگ و ناخن دشمنشان را از سرشان برچین؛ و میان آنها و میان سلاح هایشان جدائی افکن؛ و بندهای امید را از دل هایشان بپر؛ و میان آنها و آذوقه آنها دوری انداز؛ و آنان را از مقصود و منظورشان در راه هایشان به تحیر افکن؛ و در مقصدشان گمراهشان کن؛ و هر گونه

کمک و مدد را از آنها قطع فرما؛ و تعدادشان را کم کن؛ و قلوبشان را پر از واهمه و ترس و هراس بگردان؛ و دست هایشان را از توان کار فرو بند؛ و زبان هایشان را از قدرت گفتار چاک زن؛ و با فراری دادن این دشمنان آنانی را که پشت سر ایشان هستند فراری بده و با تفرق و پراکندگی ایشان دیگر دشمنان را پراکنده ساز؛ و ایشان را چنان عقوبتی بنما که مایه عبرت و ترس و برحذر شدن دشمنانی که پس از آنها هستند گردد؛ و به سبب ذلت و خواری آنها طمع های دشمنانی را که بعد از آنها هستند قطع کن!

بار خدایا! رَحِمِ های زنانشان را عقیم و آنان را نازا کن؛ و نطفه مردانشان را خشک فرما؛ و نسل چارپایان سواری و حیوانات شیرده ایشان را قطع نما اجازه نده به آسمان تا در زمین آنها باران بریزد، و نه به زمین آنها که در آن گیاه بروید".

شنبه بیست و یکم دی ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

عید الزهرا سلام الله علیها

عبدعاصی : روز نهم ربیع الاول سالروز تاجگذاری حجت بالغه ی حق ، ولی الله الاکبر ، ناموس الدهر ، مولی الزمان ، امام حیّ ، امام القائم و المنتقم ، حضرت مهدی ارواحنا لغبار مقدمه الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف را به ساحت مقدّسه ی حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و همه ی محبین و شیعیان بی بی تبریک و تهنیت و شادباش عرض می کنم . از خداوند تبارک و تعالی مسئلت داریم تا به زودی زود و در زمان حیات مان ، دیدگان و قلوب شیعیان به نور آفتاب یوسف آل محمّد سلام الله علیه نورانی گردد . باید در این ایام علی الدوام برای ظهور کبری آن حضرت دعا کرد و به خداوند کریم التماس کرد تا باقیمانده ی دوران غیبت قطب عالم امکان را به تضرّعات و مناجات شبانگهان فاطمه ی زهراء علیها سلام بر ما ببخشد .

همینطور در چنین روزی مختار ثقفی (ره) با اعدام کافری شقی موجبات شادی دل اهل البیت علیهم السلام را فراهم آورد . نهم ربیع الاولی روز به درک اسفل واصل شدن عمر بن سعد ملعون (علیه اللعنة و العذاب الیم) بر نوکران و گریه کن ها و سینه زنان بارگاه ملک پاسبان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شادباش .



هرچند رسم شده که در ایران در چنین روزی ، محبّین حضرت زهرا سلام الله علیها به درک واصل شدن خلیفه ی منحوس دوّم را جشن می گیرند اما از لحاظ تاریخی ، آن روز فرخنده ۲۶ یا ۲۷ ماه ذی الحجّه است نه نهم ربیع الاول . علی ایّ حال هر روز می توان بر دشمنان اهل البیت علیهم السلام لعن فرستاد .



کما اینکه مولایمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در قنوت نمازشان دعای صنّعی قریش را می خواندند . و یا حضرت صادق علیه السلام بعد از هر نماز چهار مرد و چهار زن را نفرین و لعنت می فرمودند . البته در باب لعن احادیث و روایات آنقدر هست که قابل گفتن نیست .

مردی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و عرض کرد : خدای منان به تازگی به من دختری عنایت فرموده که نامش را حمیراء گذاشته ایم . حضرت با تلخی فرمودند : ما اهل بیت از نام حمیراء بدمان می آید و نام دخترانمان را فاطمه می گذاریم . تو هم اگر شیعه مایی به سنت ما عمل نما . (حمیراء لقب همسر پیامبر اکرم صلوات الله علیه است که شیطان به او لقب امّ المؤمنین داد در حالیکه امّ الفتنه و امّ الخبائث و امّ المفسدین بود)

اما آنچه می خواهم عرض کنم (هرچند در سالهای گذشته هم عرض شده) این است که شیعه باید در این دوره از زمان مراقب اعمال خود باشد . ما مانند ولی نعمت خود امام عصر علیه السلام در حال تقیه بسر می بریم ، حتی در مملکت خودمان که مذهب رسمی اش تشیع اثنی عشری است . مگر در دعای روز جمعه نمی خوانیم : « السّلام علیک ایّها المّهذّب الخائف » این بدان معنی نیست که العیاذ بالله حضرت خائف باشند ، بلکه معنی اش این است که در تقیه بسر برده و خود را از سر تقدیر الهی مخفی داشته اند تا زمانیکه اذن ظهور از جانب حق داده شود . دعای عهد زیباترین دعا در زمینه استغاثه به خدا در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام است . زیارت آل یاسین سبب قرب و توجه خاصه ی امام زمان علیه السلام می شود . دعای فرج موجب شادی و رضایت حضرت حجت علیه السلام را فراهم می آورد . دعای ندبه را باید جوری خواند که انگار حضرت در کنارت نشسته اند و حرفهایت را می شنوند و از اینکه به عقاید شیعه پایبندی مسرور می شوند . و هر کجا که مضطر شدی می توانی عریضه ای خدمتش بنویسی و در جوی آب یا در خاک قرار دهی به امید استجابت از ناحیه ی مقدسه . و اما زیارت ناحیه ی مقدسه ... این یکی بماند .

گرفتن مجالس لهو و لعب و گناه و رفع القلم و فحاشی و رقص در شأن شیعه ی منتظر نیست . البته کف زدن از لحاظ شرعی منعی ندارد اما خیلی باید مراعات کرد که از حدود شرعی و اخلاقی خارج نشد . و همین مجالس لعن را اگر در خفا انجام ندهیم و فیلم و صوتش پخش شود شاید

یک دشنام ما به خلفای کافر اهل سنت موجب ذبح یک شیعه ی علوی بشود . پس بهترین راهکار :



۱ . انعقاد مجلس با عنوان عیدالزهراء سلام الله عليها و خواندن حدیث کساء و اشعار مدح امیرالمؤمنین علیه السلام و لعن دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام بدون بردن اسم مانند زیارت عاشورا و روضه ی حضرت صدیقه ی طاهره و حضرت محسن علیهما السلام (جلسات علنی)

۲ . انعقاد جلسه با عنوان عیدالزهراء سلام الله عليها و خواندن حدیث کساء و اشعار مدح امیرالمؤمنین علیه السلام و اشعار برائت از دشمنان علی علیه السلام و مراسم لعن چهار ضرب جناب خواجه نصیر(ره) و دعای صنمی قریش و ختم نادعلی و روضه ی حضرت صدیقه ی طاهره و حضرت محسن علیهما السلام (جلسات غیرعلنی)

بنده تا آنجا که اطلاع دارم بعضی از مراجع معظم تقلید هم مراسم عیدالزهراء سلام الله عليها برگزار می کنند اما در خفا . پس بهترین اعمال این ایام روزه گرفتن (وهابی ها روز عاشورا روزه می گیرند ، ما هم ایام ربیع را روزه می گیریم) ، استغاثه به ولی خدا عجل الله تعالی فرجه الشریف ، زیارت مشاهد مشرفه ، لعن بر قاتلین حضرات معصومین علیهم السلام ، دعا برای شیعیان مظلوم عالم ، مطالعه کتب مفید در خصوص اصل مذهب مان یعنی تولی و تبرأ ، ختم زیارت عاشورا با صد لعن و سلام ، ختم ذکر یاعلی به عددهای زیاد ، استغفار و از همه مهمتر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام است .

خدای متعال به عدد هر حرف از لعن های شیعیان ، آنها را در بهشت برین تعالی دهد انشاءالله .

مددی

شنبه بیست و یکم دی ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

منطق الطیر در فرمایش مولانا ابی عبدالله الحسین علیه الصلاه و

السلام

عبدعاصی : مطلب زیر را در سایت عقیق خواندم و خیلی تعجب کردم . تعجب از اینکه وحشی و

اهلی پرنده و خزنده همه در حال تسبیح و یاد خدای متعال هستند اما مثل منی غفلت روی

غفلت انبار می کند . الحق که دل های محتضر ما عنقریب است که از دست برود . کاش سودای

ماسوی الله را از سر خارج می کردیم و به دریای یگانگی می پیوستیم . ای کاش ...

مطابق آموزه های اسلامی تمامی موجودات روی زمین دائم در حال تسبیح خداوند هستند. در

بسیاری از روایات ائمه(ع) خود را آگاه به زبان پرندگان دانسته و آن را از جانب خداوند معرفی

نموده اند. در روایتی آمده است : **إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ كَمَا عَلَّمَ سُلَيْمَانَ ابْنَ دَاوُدَ، وَ مَنْطِقَ كُلِّ**

دَابَّةٌ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ: «خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان گونه که به سلیمان بن داود

آموخت، و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا. (۱)

در همین زمینه روایتی وجود دارد که در ایام کودکی از امام حسین (علیه السلام) درباره صدای

حیوانات سؤال کردند؛ امام (علیه السلام) در پاسخ آنان (که حیوانات هنگامی که صدا می‌کنند چه

می‌گویند) فرمود:

-کرکس می‌گوید: ای فرزند آدم! هر گونه که می‌خواهی زندگی کن، ولی بدان که عاقبت مرگ

است.

-باز می‌گوید: ای عالم به خفیات و ای رفع کننده بلاها!

-طاوس می‌گوید: خدایا! به خود ظلم کردم و به زینتم مغرور شدم، پس مرا ببخش.

-خارپشت می‌گوید: خداوند بر عرش خود قرار گرفته است.

-خروس می‌گوید: هر کس خدا را شناخت او را فراموش نمی‌کند.

-مرغ می گوید: ای خدایی که بر حقی، تو بر حقی و سخن تو حق است. یا الله! یا حق!

-قرقی می گوید: به خدا و روز قیامت، ایمان دارم.

-لاشخور می گوید: به خدا توکل کن که او روزی می دهد.

-عقاب می گوید: هر کس از خدا اطاعت کند، سختی نمی بیند.

-شاهین می گوید: خداوند، پاک، منزّه و حقّ است چه حقّی!

-جغد می گوید: انس در دوری نمودن از مردم است.

-کلاغ می گوید: ای روزی دهنده! روزی حلال برسان.

-دُرنا می گوید: خدایا! مرا از شرّ دشمنانم حفظ کن.

-لک لک می گوید: هر کس از مردم فاصله بگیرد، راحت تر است.

-اردک می گوید: آمرزش تو را خواهانم ای خدا!

-هدهد می گوید: چقدر شقی و بدبخت است کسی که گناه می کند.

-قمری می گوید: ای دانای به اسرار و پنهانها، ای خدا!

-کبوتر می گوید: تویی خدا و غیر از تو خدایی نیست.

-زاغ می گوید: منزّه است کسی که بر او چیزی مخفی نیست.

-طوطی می گوید: یاد خدا باعث مغفرت گناهان است.

-گنجشک می گوید: طلب آمرزش می کنم از گناهانی که خدا را به خشم آورد.

-بلبل می گوید: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا"

-کبک می گوید: قیامت نزدیک است.

-بلدرچین می گوید: ای فرزند آدم! چه چیز تو را از مرگ غافل کرده است.

-مرغ شکاری می گوید: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ آله خَيْرَةُ اللَّهِ"

-قمری می گوید: "یا واحد یا احد یا فرد یا صمد".

-دارکوب می گوید: خدای من! مرا از آتش نجات بده.

-چکاوک می گوید: خدایا! گناهان مؤمنین را ببخش.

-کبوتر صحرايي می گوید: خدایا! اگر مرا نبخشی، بدبخت می شوم.

-مرغ عشق می گوید: "لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [العلیّ] العظیم"

-شتر مرغ می گوید: معبودی به غیر از خدا نیست.

-پرستو هنگام صدا کردن، سوره حمد را می خواند و می گوید: ای قبول کننده توبه کنندگان! ای

خدا! حمد و ثنا برای توست.

-زرّافه می گوید: "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده"

-میش می گوید: مرگ بهترین پند دهنده است.

-بزغاله می گوید: (خدایا!) مرگم را برسان تا گناهانم کم باشد. وقتی که شیر غرش می کند؛ یعنی

امر خداوند مهم است مهم.

-گاو نر می گوید: ای فرزند آدم! صبر کن. تو در مقابل کسی هستی که تو را می بیند و دیده نمی

شود و آن خداست.

-فیل می گوید: از مرگ، گریزی نیست.

-یوز پلنگ می گوید: "یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله!".

-شتر می گوید: منزّه است خدایی که خوارکننده ستمکاران است.

-اسب می گوید: سبحان ربّنا سبحانه!

-گرگ می گوید: کسی را که خدا حفظ کند، هرگز ضایع نمی گردد.

-شغال می گوید: وای! وای! وای! بر گناهکاری که در گناه کردن، اصرار می نماید.

-سگ می گوید: گناهان، باعث خواری است.

-خرگوش می گوید: خدایا! مرا هلاک نکن و حمد و ستایش برای توست.

-روباه می گوید: دنیا خانه غرور است.

-غزال می گوید: خدایا! مرا از آزار و اذیت نجات بده.

-کرکدن می گوید: (خدایا) به فریادم برس و اّلا هلاک می گردم.

-گوزن می گوید: خداوند مرا کفایت می کند و بهترین وکیل است.

-پلنگ می گوید: پاک و منزّه است خدایی که با قدرت، عزیز شده است.

-مار می گوید: ای خدا! چقدر شقی و بدبخت است کسی که تو را معصیت می کند.

-عقرب می گوید: بدی، چیز وحشتناکی است.

سپس امام (علیه السلام) فرمود: تمام مخلوقات خداوند او را تسبیح می کنند . بعد امام این آیه را

تلاوت فرمود:

"وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ". (۲)

"همه مخلوقات، خدا را تسبیح می کنند ولی شما تسبیح آنان را درک نمی کنید". (۳)

پی نوشت ها :

1. تفسیر نمونه، جلد ۱۵، ص ۴۴۹

2. سوره اسرا آیه ۴۴

3. بحار ۲۷/۶۴ حدیث ۸

پاسخ به سئوالاتی درباره آثار محیی الدین ابن عربی (ره)

عبدعاصی : شاعر خوش ذوق در مدح مولا امیرالمومنین علی علیه السلام چه زیبا سروده:

شد ز نام دگران گرچه مُکَدَّر گوشم / خورد از نام علی قند مُکَرر گوشم

هرکسی نام تورا بُرد شنیدم به دو گوش / میبرد فیض زبان را دو برابر گوشم

گوشِ استاده ام از کودکی ام نام تورا / زان اقامه که ز لب ریخت پدر در گوشم

گوش چپ نیست کم از راست که در میلادم / دو سِری خورده می از نام علی هر گوشم

من ز هر لب طلب نام علی داشته ام / نیست امروز بدهکار کسی گر گوشم

نام آن تیغِ پُر از آب به گوشم خورده است / گوش ماهی نشد این قدر که شد پَر گوشم

بیتی از "قصری" شیرین سخن آمد در یاد / که از آن بیت به شوق تو سراسر گوشم

"قصری" از شوق غلامی شده یک پارچه گوش / قنبری کو که دو صد حلقه کُند در گوشم

با توجه به اینکه بعضی دوستان خواننده نسبت به انتشار مطالب از آثار جناب شیخ اکبر محیی

الدین ابن عربی (ره) ایراد گرفته اند لازم دیدم تا توضیحاتی ارائه کنم:

۱. قول و فعل کمترین از اولیا و عرفای بزرگوار شیعه برای ما حجت است. یعنی وقتی عارفی مثل مرحوم آیت الله قاضی رضوان الله علیه (به نقل از کتاب روح مجرد) می فرمایند که ابن عربی و مولوی و حافظ شیعه بوده اند و ابن عربی را عارف کامل می دانستند و نظرشان این بود که بعد از چهارده معصوم علیهم السلام در بین رعیت کسی به کمال او ظهور نکرده پس منطقی است که حضرت آقای قاضی با توجه به همه ی جوانب و موارد مندرج در کتب شیخ اکبر چنین مطلبی فرموده اند. پس ما هم با استناد به نظر ولی خدا از آثار ابن عربی را مستند می دانیم.

۲. با توجه به اینکه عصر حیات عرفای معظم شیعه مثل مولوی - ابن عربی - عطار و امثالهم مقارن با حکومت و خلافت والیان جور سنی مذهب در بغداد و جاهای دیگر بوده و شیوخ متحجر و متعصب اهل تسنن علی الدوام فتوا به ارتداد بزرگان می دادند لذا این بزرگان مامور به امر تقیه شدند و در آثارشان تمجیدهایی از ظالمان کافر و قاتلین حضرت زهرا سلام الله علیها داشته اند. از طرفی تحریفات و اضافاتی که به آثار ابن عربی توسط مشایخ جمودگرای سنی شده کاملاً واضح است. (به سایت آیت الله رضوانی مراجعه شود تا نمونه های آن را بخوانید) کما اینکه فتوحات مکیه (تا آنجا بنده دیده و شنیده ام) ابتدا در چهار جلد حجیم بعد در ۸ جلد بعد در ۹ جلد و حالا در ۱۴ جلد منتشر شده است. در چابهای جدید فتوحات که در مصر منتشر شده نام امام زمان علیه السلام از بخش خاتم ولایت حذف شده است. پس درباره سندیت معارف و مطالب آثار عرفانی فقط باید به اهلش رجوع کرد نه اینکه به حرف هر ابله و جاهل و بی سوادی چه در لباس دانشگاهی و چه در لباس حوزوی اهمیت داد.

۳. در کتاب روح مجرد آمده که مرحوم حداد رضوان الله علیه کتاب فتوحات را می خواندند و با حالات خود تطبیق می دادند و اشکال می گرفتند. برای عده ای جای سؤال است که مرحوم قاضی و مرحوم حداد هر دو از کمترین بودند پس چرا نظرات متفاوت داشتند؟! در صورتیکه اینطور نیست و نظر هر دو عارف بزرگوار یکی است. آثار ابن عربی شهودی است. یعنی شیخ بر اساس معاینات خود معارف توحیدی را ثبت و ضبط کرده است. اما در پاره ای از معارف

گزارش دقیقی از مشاهدات خود انشاء نکرده . یعنی اصل شهود صحیح بوده (مطابقت شهود با حال مرحوم حداد) اما تعریف و گزارش ایراد داشته است (اشکال گرفتن مرحوم حداد) . مانند اینکه بنده بطور مثال در تعریف یک " قنددان " بگویم : ظرفی که در آن چیزی می ریزند ! معلوم است که این گزارش هم صحیح است و هم نقص دارد و کامل نیست . تعریف بنده شامل حال قنددان می شود اما کامل نیست و هرکس که بخواند در برداشت اول متوجه تعریف بنده از قنددان نمی شود . پس در نتیجه اصالت آثار ابن عربی جای خدشه ندارد اما همانطور که عرض شد در تحقیق و بررسی و برداشت از آنها باید به خبرگان عرفان نظری و عملی رجوع کرد نه متکلمین فحاش و بی نزاکت و گستاخ امروزی که هر و بر فلسفه و عرفان و کلام و منطق را از هم تشخیص نمی دهند و داعیه ی حفاظت از مکتب آل الله علیهم السلام را هم دارند . ای وهابیون شیعی ! بدانید که اوج معارف اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام در آثار عرفای حقه ی مذهب حقه ی تشیع است .

۴ . در بعضی از تمجیدهایی که جناب شیخ از خلفای کافر وهابیت علیهم اللعنة و العذاب و یا صحابه ی آن نجس زادگان کرده آنقدر لطیف و زیرکانه مطلب را آورده که جای تحسین دارد . بعنوان مثال ابن عربی آورده که در مکاشفه ای دیده : خلیفه ی ملعون اول در سمت راست و خلیفه ی ملعون دوم در سمت چپ و مولی الکونین امیرالمومنین علی علیه السلام در پشت سر رسول خدا صلوات الله علیه جای گرفته اند . اهل تسنن و متاسفانه جاهلان شیعه این مطلب را بر برتری آن دو خلیفه ی جنایتکار گرفته اند . در صورتیکه مقصود ابن عربی این است که دو خلیفه ی اول و دوم هر کدام فرقه ای ساختند و از چپ و راست رسول خدا صلوات الله علیه منحرف شدند و تنها کسی که تالی تلو و جانشین و پیرو و رهنورد راه نبی خاتم علیه السلام بود علی علیه السلام است . در این باره می توانید به کتاب قبول اهل دل اثر حجت الاسلام سید عباس موسوی مطلق مراجعه کنید .

۵. ابن عربی در موارد بسیاری عنوان کرده که جز از راه ولایت کلیه الهیه از هیچ مسیر دیگری نمی توان به خدا رسید و در این مسیر اول را حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم و آخر را حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عنوان کرده و فرموده که من به سعادت زیارت آن حضرت نائل آمده ام . اما این مطلب که خودش را برتر از ائمه دانسته معلوم است که تحریفی آشکار است چون با استدلال قبلی همخوانی ندارد و کار تندروان سنی مذهب است . اما اینکه خودش را خاتم الاولیا دیده ، کاملاً صحیح است و در رتبه ی خودش این مطلب با فرمایش مرحوم آیت الله قاضی هم تطابق دارد .

۶. ما در احادیث مان داریم که فرموده اند : نگاه نکنید که چه کسی حرف می زند بلکه ببینید چه می گوید . مشکل وهابیون هتاک شیعه ، ابن عربی نیست بلکه عداوت آنها با کلام شیخ است .
وگرنه سیادت و شیعه بودن و علامه بودن و فقیه و فیلسوف و ریاضی دان و مجتهد بودن مرحوم قاضی - علامه طباطبایی - علامه طهرانی و بزرگان مکتب وحدت وجود مانند ملاصدرا - فیض کاشانی - آخوند ملاحسینقلی همدانی - آیت الله بهاری - آیت الله ملکی تبریزی - آیت الله کربلایی - آیت الله قوچانی - مرحوم آقای حداد - آیت الله انصاری همدانی - آیت الله سیدجمال گلپایگانی - آیت الله کشمیری و ... اظهر من الشمس است . پس چرا وهابیون شیعه به این بزرگواران هم دشنام های رکیک و نسبت های ناروا و ناپسند می دهند ؟ هنوز اهانت های میرزا مهدی اصفهانی و تفکیکیون (مثل مرحوم شیخ مجتبی قزوینی - شیخ وحید خراسانی - آقای سیدان - محمدرضا حکیمی و ...) و کلامیون جدید (امثال میلانی و نصیری و مرحوم صادقی تهرانی) و عده ای دیگر (مثل شیخ جواد کربلایی - علی صافی - شیخ ناصر مکارم شیرازی - شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - شیخ حسین انصاریان - مرحوم مجتهدی تهرانی و ...) از بالای منبر یا در بحث و درس و جلسات خصوصی و عمومی به ساحت بزرگان شیعه از یاد مردم نرفته است !!!!!!!!!!!!!!! و بعضی مراجع هم مثل حضرت آیت الله سیستانی حفظه الله تعالی گاهی حمایت می کنند و گاهی هم تکفیر . والله اعلم . در این اوضاع و احوال فقط باید متمسک شد به بزرگان شیعه در نحله ی عرفان و سیروسلوک الی الله که شریعت و طریقت را تومان دارند . یعنی نه افراط و نه تفریط .

اسلام مگر همین نیست ؟ هم تولا و هم تبرا . عرفای بالله همه چیز دارند و اسم آن همه چیز "وحدت" است . در "توحید" همه چیز هست . بهمین علت است که عارفان شیعه از غیر خدا و ماسوی الله بی نیاز بودند و مظهر اسماء الله الحسنی می شدند . رزقنا الله و ایاکم

۷ . باز هم تکرار می کنم که مسیر اولیای الهی در مذهب حقه ی تشیع جز راه ولایت حضرات معصومین علیهم السلام و قرآن کریم و سنت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و براهین محکم و مستدل شیعی نیست و خودشان هم بارها به این مطلب اذعان داشته اند . اصلاً راه خدا راه علی و اولاد علی علیهم السلام است و لاغیر . پس به نظر شما اولیای و عرفا که نظرشان چنین است جز در راه علی و اولاد علی علیهم السلام قدم برمی دارند و آیا مبانی و اصول و معارف آنها چیزی غیر از ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام است ؟

این قصه سر دراز دارد...

شاعر شیرین کلام چه زیبا در مدح مولا و آقایمان علی بن ابیطالب مولی الموالی و وصی بلافضل رسول خاتم و حضرت ابوالائمہ علیهم السلام سروده که :

گر شود کافه ی مردم به حساب آلوده / قهوه ی چشم تو فالی ست به خواب آلوده

زودتر می شکند توبه ی خشک از آن روی / سر سجاده کنم لب به شراب آلوده

نام ما را بنویسید به ایوان نجف / نشد از نام سگ کُهِف، کتاب آلوده

زیر سنگ است به عشق تو علی جان دستم / تا عقیق یمنی شد به رکاب آلوده

دامن عصمت از گرد عبادت پاک است / نشود بنده ی حیدر به ثواب آلوده

زآشنایان چه توقع ز غریبان چه ملال / در محیطی که نشد بحر به آب آلوده

معنی از خیر گذشتن به درش بگذر باز / حیف از آن لب که بگردد به عتاب آلوده

اندوه های زندانی اثر جناب ابن عربی (ره)

اسارت عارف کامل ، شیخ اکبر ، محیی الدین ابن عربی (ره)

سفری در عالم حیرت

عبد عاصی : این مطلب را در وبلاگ قدیمی آورده بودیم که هم اکنون بازنویسی می گردد :

او پس از ابتلا به بیماری سختی که گمان می کرد هیچگاه بار دیگر از آن بیماری بهبود نمی یابد ، شروع به تالیف کتابی کرد که در آن تلاش کند تا به فهم معانی قرآن بپردازد . در این حین والی او را خواست و با شتاب دستگیر کرد و مدت یکسال وی را به زندان افکند .

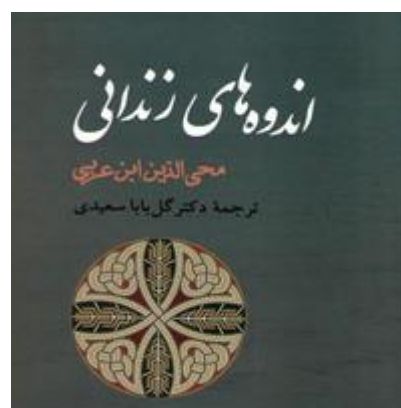
وی در زندان به تالیف کتابی پرداخت به نام " شجون المسجون و فنون المفتون " یعنی اندوه های زندانی شده و هنرهای مرد شیفته .

خودش می فرماید : ((آنگاه ، خدا مرا از آن بیماری شفا داد . پس به آنچه باور داشتم بازگشتم که همان اجتهاد در فهم معانی کتاب خدا ، بدون بازگشت به تقلید یا گرایش به چیزی جز آن ، می باشد . پس از مسافتی بطول ۱۵ روز با گروه پیک ، با فشار سخت مرا خواست و از من دانشی خواست که بدان دست نداشتم . آنگاه مرا یکسال به زندان افکند . پس برای خود بر آنچه بر من گذشته بود ، تذکره ای گرد آوردم . و آنرا اندوه های زندانی و هنرهای مرد شیفته نامیدم . و ترتیب و نظم کلام را بر طبق خرد و آنگونه که بایسته است رعایت نکردم . بلکه چون گردآورنده هیزم ، آن را گرد آوردم .))

از مهمترین خصوصیات این کتاب این است که جناب شیخ با حس ثقل حیات و با تحمل مشقات جانفرسا ، حکمتها و مضامین عرفانی را در قالب شعر و پند آورده است . یعنی یک قبض نامه ی کامل . یعنی باید دقت کرد که یک عارف در یک سال قبض ، به چه می اندیشیده و چه می کرده است .

از جمله کلمات قصار شیخ اکبر (ره) اینهاست :

* تو ، آنی ، که بدان می گرائی . * ارزش هر فردی به اندازه ی سخن دل اوست . * اساس معرفت حالتی است که تو را تقسیم و پراکنده نسازد . * نفس خزانه ی ابلیس است که در آن کالاهای دیگر ابلیس وجود دارد .



ترجمه بعضی از ابیات شورانگیز جناب محیی الدین اینگونه می شود که :

- ۱- به حق باز گرد و از هر آزار کننده ای بگریز و تو را آزار نمی رساند مگر هر آنچه که می شناسی . و از هر چیزی که محبوب را توصیف می کند کناره گیر . چه محبوب به وصف نمی آید .
- ۲- ای که مرا از من به او می کشانی بهر چیزی که مرا از او جذب می کند . تو پرده از پرده ای . پس کنار زدن پرده ی حجاب ، خود ، پرده است .
- ۳- من خود را در حالیکه در پرده صورتهای دیگر بودم ، به تعداد نفس ها آشکار نمودم . همه چیز جز من بود و جز من کسی نبود که با من معامله کند و اگر تو از اغیار باشی ، من خطر کردم .

غیر من کجاست . زیرا اگر من به خود نگاه کنم نگاهم نادرست است . با باطن خویش نجوی کردم پس چشم بصیرت آنچه را که با دیدگان دیدم مشاهده نکرد .

۴- بر دل من آتش بزنی یا رهاکنی ، نفس تو آزار می بیند . زیرا تو در دنده های وجود من هستی . تیرهای مژگان خود را حبس کنی یا آنها را بیندازی ، زیرا تو در آنچه تیر می اندازی با من همراهی . نشیمنگاه آن تیرها دل است و آن تویی که در این جایگاه ، مسکن گزیده ای .

۵- در جایگاه های قرب خود ، با من سخن می گوید . دیگری را بر خود گواه می گیرم در حالی که من گواه خود هستم . پس گفت : جز من نمی گوید . من هم سخن می گویم و سخن می شنوم . یکی هستم و متعدد . و من جز خود نیستم . جز اینکه من جزء او هستم و از او نزدیکتر به من و در نزدیکی دورترم . بالا بود و متعالی و مرا به خودم به وحدت نزدیک کرد : با آن وحدت مرا می بیند و جز ما وجود ندارد . ذاتم را از دست ندادم و از میان نرفت بلکه بوسیله او ذاتم را یافتم و بی نهایت در آنجا ، بالا رفت و جاودان گشت .

۶- بر همه آشکار می شود در حالی که من می نگرم می بیند که وی به من می نگرد و دیده نیز چنین می کند . در اشیاء حلول می کند و از این معنی برتر ، پس حلول چیست ، و دوگانگی و غیر در میان اهل نظر کجا است . چون سخن می گوید در زبان سخن ، همه را مخاطب قرار می دهد و آنگاه که می نگرد ، به همه چیز می نگرد . و همگان در زبان گفتار ، زبان اویند و آنگاه که می نگرد همه دیدگان اویند . گاهی با گفتار خود با من مناظره می کند . و زمانی با دیدار مرا خطاب می کند . به دیدار وی ، دیدارم به گفتار تبدیل می شود و گفتارم به چشم مبدل می گردد . من خلیفه او شدم . چون گوش و دیده من ، به دیدار وی خوی کرده است . .. جز او نگرنده ای نمی بینم . و هرگز کسی را جز خود ندیده ام که به جز خودم نظر افکند .



مزار شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی (ره) در کوه قاسیون

۷- نفس را در رفتار با حق در آرزوهای خواهشهای نفس و در سایر حالات عادت ده . چه او به هر حال فردا به آنچه که عادت کرده ای با تو رفتار می کند .

۸- گام ها به قصد رسیدن به مرگ شتاب گرفته اند . قصدی که جدیت و شجاعت در آن نمایان است . مرگ ، باب و درگاه خداست . اگر وجود نداشت ، گروه ها و اقوام در مقصود و هدف خود کامیاب نمی شدند . پس مرگ را بنگر و دقت کن که یک امر واحد را می بینی و هرچه در عالم هستی است ، بت هاینده . پس هستی برای انسان آغازی است به سوی غایت و پایانش و مرگ پایان و غایت آن است .

۹- در تمام مظاهر و پدیده ها جز خود ندیدم پس در آن با ضعف برونم چیزی مرا خشنود نکرد . و تو از هر بیننده ای بالاترین هستی . پس پایین تر از تو را نه آشکار می سازم و نه پنهان می دارم .

آداب المریدین

عبد عاصی : مرحوم قاضی و مرحوم حداد و بزرگان طریقه معرفت نفس (رضوان الله علیهم اجمعین) که جزء اساتید سیروسلوک الی الله هستند نظرشان این بود که سالک مبتدی باید در ابتدا مدتی را صرف بعضی امور نماید مانند:

جبران مافات من جمله حق الله و حق الناس - یادگیری مسائل شرعی و اهتمام به احکام - اشتغال به مستحبات و اهمیت و توجه بیشتر به واجبات

دلیل آن هم این است که اساتید معظم معتقدند که سالک مبتدی با اتیان این موارد می تواند مبدا میل خودش را عوض کند و با مراقبه ی اولیه از حال و هوای دنیوی خود بیرون بیاید و درونش متحول شود. (مرتبہ ی یقظه) سپس به فکر و ذکر پردازد و آن روحانیت بدست آمده را در مراحل بعدی پردازش نماید.

بهمین دلیل سالک باید وقت خودش را با مستحبات پر کند که اگر این کار را انجام ندهد شیاطین انس و جن وقتش را پر خواهند کرد. از این رو اساتید عرفان جداول مراقبه ی روزانه و شبانه و جداول فضائل و رذائل اخلاقی می دادند تا سالک دائماً در محاسبه ی اعمالش باشد.

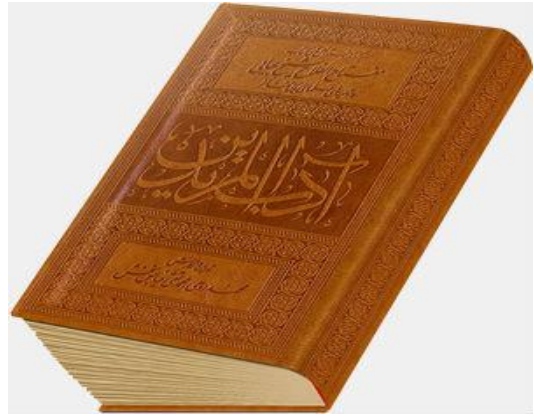
کتاب "آداب المریدین" نگارش حجت الاسلام محمد روحی (از شاگردان آیت الله بهجت(ره) و بعضی بزرگان دیگر) و استاد محمد تقی فیاض بخش (از شاگردان آیت الله سعادت پرور(ره)) است و تحت اشراف دفتر مرحوم آیت الله بهجت(ره). این کتابچه که بصورت جیبی هم قابل حمل است با جلد و خط و ورقی زیبا تهیه شده و در کل ارزشمند است.

مجموعه ای از آداب و اذکار روزانه - هفتگی و ماهانه ی یک شیعه برگرفته از کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهایی(ره) و فرمایشات و تعالیم اولیای الهی است که از نظر حقیر بسیار قابل استفاده است.

در مقدمه ی این کتاب در توضیح محتوای آن آمده است:

"اگرچه در میان کتب ادعیه، کتابی که برنامه های شبانه روز را به طور منظم بیان کرده باشد یافت می شود، و به خصوص مشایخ قوم، شاگردان خود را در این مهم به کتاب «مفتاح الفلاح» نوشته جامع معقول و منقول، آیت حق مرحوم شیخ بهایی ارجاع می دادند، لیکن این کتاب به دلیل متن عربی و اضافات توضیحی، برای عموم قابل استفاده نیست. از این رو، تصمیم بر آن شد کتابی با محوریت مفتاح الفلاح همراه با بهره گیری از مجموعه کتب معتبری که در این راستا نگارش یافته و در فهرست منابع کتاب آمده است، تدوین شود و یک دوره فشرده از اعمال عبادی شبانه روز، از لحظه بیداری برای نافله شب تا هنگام استراحت شبانه، در آن ارایه گردد، به گونه ای که با مراجعه به آن بتوان امور عبادی خود را تحت برنامه منظمی متناسب با توان و استعداد خود انتخاب و انجام داد.

در گزینش مطالب سعی بر آن شده از یک سو به اتقان و اعتبار آنها توجه شود و از سوی دیگر دستوراتی باشد که مورد توجه و عنایت اکابر و مشایخ قوم به ویژه مکتب تربیتی عارف کامل، عالم ربانی مولی حسینقلی همدانی (رحمه الله) باشد که خود بدان عمل می نمودند و به شاگردان خود توصیه می کردند. و هم چنین، هر چند هدف اصلی در این کتاب، اعمال یومیه می باشد، ولی برای تکمیل آن مختصری به اهم اعمال هفته، ماه و سال اشاره شده است. و در این زمینه، محور کار را، کتاب های سید بن طاووس (رحمه الله) و «المراقبات» میرزا جواد آقا ملکی تبریزی تشکیل می دهد. و از ذکر دستوره های خاصی که در کلمات مشایخ است و نیاز به اذن استاد و تلقی از راهنمای خاص دارد، پرهیز شده است."



"آداب المریدین" توسط انتشارات فردافر و در ۳۰۴ صفحه و به قیمت ۹۰۰۰ تومان به چاپ رسیده است. رفقا می توانند برای تهیه ی آن به سایت "موسسه فرهنگی هنری جلوه ی نور علوی" مراجعه فرمایند.

دوشنبه بیست و هشتم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

فرقه های انحرافی

عبدعاصی : حقیر در تاریخ ادیان و فرقه های مختلف بسیار تحقیق کرده ام و تقریباً با تمامی نحله های قدیم و جدید آشنا هستم .

می خواهم در این چند خط کوتاه پاسخ پرسش هایی را بدهم که نسبت به فرقه هایی که هم اکنون در حال فعالیت هستند ایراد سؤال یا اشکال یا شبهه می نمایند .

دوستان ! ملاک و معیار ما در خداپرستی تنها و تنها کلام الله مجید و فرمایشات و تعالیم حضرات معصومین علیهم السلام و به پیروی از آنها توصیه ها و بیانات اولیای الهی است . دیگر وقتی شاقول مشخص است این در و آن در زدن دور باطل است . منظور حقیر این نیست که در افرادی که منتسب به فرقه ها هستند انسانهای باتقوا وجود ندارد اما وقتی می گوییم " فرقه ی ... " یعنی یک گروه در برابر انبیا و اولیا یا همتراز آنها تشکیل داده ایم .

به طور مثال در فرقه ی نعمت الهی بسیاری از بزرگان بودند که اهل معرفت بودند و جزء اولیای الهی محسوب می شوند . مانند جناب معروف کرخی - جناب جنید بغدادی و جناب شاه نعمت الله ولی رضوان الله علیهم اجمعین که هرساله بر طریق اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین بودند . فرمایشات آیت الله قاضی (ره) و مرحوم علامه طهرانی (ره) هم موید این مطلب است .

اما این فرقه بعد از جناب شاه نعمت والله ولی دچار انحرافات و انشعابات فراوان شد و بی شک در حال حاضر تمامی انشعابات این فرقه جزء منحرفین هستند چه گنابادی ها چه نوربخشیه و چه صفی علیشاهی (خذلهم الله ان شاءالله) . زیرا که اقطاب و مشایخ این فرقه ها خودشان را امام زمان یا نائب امام می دانند در حالیکه هیچ معرفتی از خدا و امام ندارند . در شرع مقدس بدعتهایی وارد کرده اند و خلاف تعالیم اسلام عمل می کنند . باید مواظب سم پاشی ها و جاذبه های شیطانی این گروه ها بود .

صوفیه و دراویش هیچگاه رابطه ی خوبی با روحانیت نداشتند و خودشان را ورای استفاده از روحانیت می دانستند . فرقه ضاله اهل حق که متأسفانه در ایران هم زیاد هستند با اعمال خلاف شریعت ناب و انحرافات و بدعت گذاری در دین اسلام و به اسم ذوب شدن در ولایت در اتحاد و حلول غرق شده اند و به نیستی رسیدند . می گویند ما نماز نمی خوانیم چون به حقیقت رسیده ایم !!! مولایمان علی علیه السلام چنین ادعایی نداشت که این از خدا بی خبرها دارند؟!

تمام فرقه های غیر شیعی محکوم به بطلان هستند . قادریه و بکتاشیه و ... که صوفیه ی اهل تسنن هستند همگی باطلند . البته در بین نقشبندیه افرادی هستند که بوسیله ی قرآن و سنت به مراتبی رسیده اند اما وقتی نور ولایت نباشد کمالی در کار نیست و آن دسته از این طریقه که به کمال نائل آمده اند از شیعیان بوده اند که یا علناً تشیع داشتند یا اینکه در حال تقیه بوده اند و در آثارشان به مسئله ولایت اشاره کرده اند .

پس دیگر فرقه هایی که متکی به عقاید مسیحیت و یهودیت و بودیسم و هندوئیسم هستند تکلیفشان مشخص است .

آنچه در طریقت حقه ی عرفان شیعی آمده و علی الخصوص بزرگان طریقت معرفت نفس به آن پایبند بوده اند چیزی جز شرع منور و فرامین اهل البیت علیهم السلام نیست .

حتی فرقه های شیعی هم که آموزه هایشان با خرافات و بدعت و انحراف مخلوط شده در مواقعی که دچار انسداد و بحران می شوند خودشان را وابسته به اکابر طریقه معرفت نفس می دانند . در حالیکه هیچ یک از بزرگان عرفان در قرن اخیر با صوفیه و دراویش رابطه ای نداشتند و اتفاقاً آداب و رفتار و رسومات و ظاهر و باطن آن ها را محکوم می کردند . فرقه های شیعی مانند چند امامی ها و نعمت الهی ها و خاکسارها و امثالهم که روشهای سیروسلوکشان نه با شرع منطبق است و نه با طریقت اهل عرفان جور درمی آید همگی باطلند .

اهل ریاضت و فعالیت های فوق العاده هم جزء منحرفین هستند مگر اینکه مبنای آنها شرع مقدس یا تحت تعلیم یک مجتهد و یا استاد کامل باشد مثل آیت الله سید مرتضی کشمیری یا مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رضوان الله علیهما که جزء بزرگان علم و فقاقت بودند .

اکثریت افرادی که تسخیر جن یا موکلین یا ملائک را دارند (اگر داشته باشند و کذاب نباشند مثل مرحوم بحرینی) یا از طریق عزائم و دستورات کهن بوده با از طریق شیطان . با این حال مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (ره) (اگر اشتباه نکرده باشم) می فرمودند : افرادی که با اجنه در ارتباطند حتی اگر جن شیعه باشد کافر از دنیا می روند . کسب سحر و شعبده که حرام است . احضار ارواح و از این دست اعمال هم اگر فرد شیاد نباشد اشکال شرعی دارد . کسی که خلاف شرع می کند قابل اعتماد است ؟ ما را به خدا می رساند ؟ داشتن بعضی علوم مثل علم اعداد و علم حروف و از این دست علوم مانعی ندارد کما اینکه علی الظاهر مرحوم حداد (ره) علم حروف هم داشتند . اما

ارتزاق یا استعمال دنیوی و نفسانی و مرید جمع کردن به این وسیله حرام است . حرامی شرعی چه برسد به طریقتی .

داشتن طی الارض و طی الزمان و طی السماء و ... هم دلیل بر صحت فرد و مکتب نیست . دوستان ! وقتی می فرمایند شیطان در بدن انسان تردد می کند مانند حرکت خون در رگ ها پس باید دانست که مکر شیطان بسیار قوی است و نفس را جوری متحول می کند که راه برگشت به سمت خدا نباشد .

خدا لعنت کند امثال شیخ احمد احسائی موسس شیخیه و محمد علی باب موسس بهائیت و بابیت را که چقدر مسلمان را به قعر جهنم سوق دادند . خدا لعنت کند رهبر فراماسون فرقه ی ضاله ی اسماعیلیه را که با پول صهیونیسم بین الملل در حال اشاعه ی فساد در جهان است .

خدا لعنت کند موسسان فرقه های یزیدیه و شیطان پرستی و آیین های هنجار شکن انسانی را .

خدا لعنت کند ابن تیمیه و عبدالوهاب و سرکردگان فرقه ی وهابیت و آل سعود را که همین طور در حال تشکیل فرقه هستند و افراد را جذب می کنند .

عرفان حقیقی و رهبران حقه ی سیروسلوک مذهب حقه ی شیعه ی اثنی عشری از این فرقه های منحرف مبرا هستند . صوفیه لکه ی ننگی است بر تارک شیعه و امامان معصوم علیهم السلام آنها را نفرین کرده اند و همگان را از تردد و ملاقات با آنها منع فرموده اند . باید محققین شیعه وارد این فرقه های ضاله بشوند و کذبیات آنها را استخراج کنند و به استحضار عموم برسانند . آن قدر در بین این درویش فسادهای مالی و اخلاقی موج می زند که حد ندارد . اختلاط بین زن و مرد و انواع و اقسام تجاوزات و آیین های من درآوردی و منع های خلاف شرع در بین این جماعت عرف شده است .

این پست را برای این قرار داده ام زیرا که بعضی خشک مغزها و مقدس مآب ها امثال مرحوم قاضی (ره) و خلف و سلف این عالم ربانی را صوفی می دانند . پس این افراد یا نمی دانند صوفی چیست و کیست یا نمی دانند عرفان و سیروسلوک شیعی کدام است!!!

عده ای متکلم نمای بی سواد و جاهل و عده ای متحجر به خیال خود می خواهند مکتب اهل بیت و معارف ایشان را احیا کنند . آن هم با تخریب چهره هایی که عمری در محضر حضرات معصومین علیهم السلام باطناً کسب معرف می کردند . واقعاً چه جوابی دارند بدهند افرادی که به علامه طباطبایی (ره) بی حرمتی می کنند ؟

واقعاً دوستان ! امام زمان علیه السلام از دست همین شیعیانش چه خون دلی که نمی خورند ؟

در جایی که اکثریت قریب به اتفاق بزرگان این طریقه ی معظم از علما و فقها و مراجع تقلید سرشناس و محل رجوع هستند چنین اتهاماتی کمال بی ادبی که نه ! کمال حماقت است ! زیرا می خواهند شرع را یاد مرجع تقلید بدهند!!!

مطلب دیگر آنکه فعالیت فرقه های گنابادی و خاکسار و عرفان کیهانی بسیار زیاد شده . کما اینکه در کنار این فرقه های ضاله بهائیت هم در حال فعالیتهای زیادی است . دوستان باید بسیار مواظب باشند که در دانشگاه ها و حوزه ها گرفتار این منحرفین نشوند . استدعا دارم از همه ی رفقا که به فرمایشات مرحوم آیت الله قاضی (ره) که بعضاً در وبلاگ آمده مراجعه بفرمایند و مطالعه کنند و راه را از چاه تشخیص دهند .

حتی فرمایش خود مرحوم قاضی (ره) بود که نکند برای من سلسله درست کنید . ما در عالم تنها یک سلسله داریم آن هم ذوات مقدسه و نورانی حضرات اهل البیت علیهم السلام هستند و بس که سلسله ی ولایت و امامت می باشند .

پس خواهشمند است که درباره ی فرقه ها مخصوصاً فرقه ی ضاله ی گنابادی که سرکرده ی خبیثش به ساحت مقدسه ی بی بی دو عالم حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها جسارت کرده و خودش را هم امام زمان می داند سئوالی نپرسید .

آنچه باید درباره ی این احزاب شیطان گفته می شد به اختصار گفته شد . طریقه ی معرفت نفس ولی خدا یا استادی که مجتهد نباشد یا اینکه مورد تأیید مجتهد جامع الشرایط و مسلم نباشد را قبول ندارد .

ان شاء الله به مدد ولی الله الاعظم ارواحنا له الفداء خدعه ها و شیادی ها و کذب این حلقه های شیطانی و نفسانی که متاسفانه افراد زیادی را هم گمراه کرده اند آشکار شود و به نور حضرت ولیعصر سلام الله علیه همه به سمت مقام ولایت کلیه رهنمون شوند . به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

*این مطلب ممکن است ویرایش (اضافه یا کم) شود .

ویرایش اول : درباره سلسله ذهبیه هم در جواب کامنت یکی از دوستان مطالبی عرض شده است .

ویرایش دوم : یکی از خوانندگان وبلاگ ایمیلی زده اند و صحبت های قطب فعلی نعمت الهی گنابادی درباره حضرت زهرا سلام الله علیها را ارسال کرده اند که در این مکاتبه توهینی به ساحت حضرت زهرا سلام الله علیها نیامده است . لذا به جهت اطمینان این ویرایش را قرار دادم .

یکشنبه بیست و هفتم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

گناهان زبان

عبد عاصی : در سایت عقیق آمده است که :

خداوند متعال در قرآن کریم به نعمت زبان اشاره فرموده و می فرماید " :الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ "

زبان عمده ترین وسیله ای است که مردم به کمک آن با یکدیگر ارتباط فکری برقرار می کنند و ایجاد تفاهم و انتقال مفاهیم از طریق زبان صورت می گیرد. در یک جمله زبان ملاک ارزش و معرف شخصیت انسان و ترازوی عقل اوست.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «المرءُ مخبوءٌ تحت لسانه؛ شخصیت هر کس در پی زبان اوست» زبان با تمام فوایدی که برایش ذکر می شود مفاسد و آفاتی نیز دارد که باید آنها را شناخت تا با کنترل زبان، از ابتلاء به آن آفات پیشگیری و اجتناب ورزید.

در قرآن کریم آمده است: ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند. از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقبهای زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.»

خداوند در آیه دیگر می فرماید: وای بر هر بدگوی عیبجویی. «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ.»

راه نجات در چیست ؟

در روایتی داریم که حضرت رسول (صلوات الله علیه) فرمود: «هر که متعهد شود محافظت آنچه میان دو فک اوست که زبان باشد، و آنچه میان دو پای اوست، من از برای او بهشت را متعهد می شوم.»

شخصی به آن حضرت عرض کرد که: راه نجات چیست؟ فرمود: زبان خود را نگاه دار. و دیگری عرض کرد که: از چه چیز بیشتر بر من ترسیده شود؟ زبان او را گرفت و فرمود: این و فرمود بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم می کند زبان است و شهوت.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «به خدا سوگند، باور نمی کنم بنده ای زبانش را حفظ نکند تقوایی سودمند به دست آورد.»

پیامبر اکرم صلوات الله علیه می فرماید: «بیشترین مردم به خاطر گناه و آفت زبان به جهنم می روند.» که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

در روایتی داریم که حضرت رسول (صلوات الله علیه) فرمود: «هر که متعهد شود محافظت آنچه میان دو فک اوست که زبان باشد، و آنچه میان دو پای اوست، من از برای او بهشت را متعهد می شوم»

گناهان زبان :

۱. غیبت. ۲. نیمه. ۳. دروغ. ۴. دو زبانی. ۵. بهتان و افتراء. ۶. قذف. ۷. افشاء اسرار مؤمن. ۸. دشنام. ۹. لعن و نفرین. ۱۰. طعن و شماتت (سرزنش). ۱۱. سُخریه و استهزاء. ۱۲. مدح. ۱۳. اظهار غضب. ۱۴. غنا. ۱۵. کثرت مزاح و خنده. ۱۶. مرأ و جدال. ۱۷. خصومت. ۱۸. سؤال عوام از امور مشکله. ۱۹. تکلم بدون علم. ۲۰. تکلم بی فایده. ۲۱. منکر خدا شدن. ۲۲. غیر خدا را پرستش کردن. ۲۳. دروغ بستن به خدا. ۲۴. تکذیب آیات خدا. ۲۵. کفران نعمت. ۲۶. از خدا شکوه کردن. ۲۷. اظهار ناامیدی کردن از خداوند. ۲۸. به خداوند دشنام دادن. ۲۹. نسبت فرزند به خدا دادن. ۳۰. نسبت بی عدالتی به خدا. ۳۱. ادعای خدائی کردن. ۳۲. از خدا درخواست بیجا کردن. ۳۳. دعای خیر برای ستمگران. ۳۴. نفرین کردن. ۳۵. چون و چرا کردن در کار خدا. ۳۶. خدا را متهم کردن که به قتل امام حسین راضی بوده. ۳۷. با دشمنان خدا اظهار دوستی کردن. ۳۸. منکر رسالت پیامبر شدن. ۳۹. پیامبر را مجنون خواندن. ۴۰. اسرار امامان معصوم را فاش کردن.

۴۱. از سخن امام عیب گرفتن. ۴۲. برای ظهور امام زمان وقت تعیین کردن. ۴۳. ادعای امامت کردن. ۴۴. حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال دانستن. ۴۵. احکام را با قیاس سنجیدن. ۴۶. به ناحق شهادت دادن. ۴۷. تفسیر به رأی کردن قرآن. ۴۸. مؤمن را خوار کردن. ۴۹. فاسق را عزیز شمردن. ۵۰. مؤمن را ترساندن. ۵۱. اظهار فقر و تنگدستی کردن. ۵۲. راز خود را به دیگران گفتن. ۵۳. به پدر و مادر اُف گفتن. ۵۴. عیبجوئی کردن. ۵۵. نسبت زنا به کسی دادن. ۵۶. خلافکار را تشویق کردن. ۵۷. مؤمنان را با القاب زشت خواندن. ۵۹. به مال و منال دیگران غبطه خوردن. ۶۰. وعده دروغ دادن. ۶۱. صفات نیک زنان را به نامحرمان گفتن. ۶۲. با زن نامحرم شوخی کردن. ۶۳. فال بد زدن. ۶۴. عذرتراشی برای ظلم ظالمان. ۶۵. سخن برادر مسلمان خود را قطع کردن. ۶۶. پیشگویی و کهنانت. ۶۷. منت کشیدن. ۶۸. با خواندن قرآن کسب روزی کردن. ۶۹. امر سلاطین را امر خدا دانستن. ۷۰. در کیفیت خدا سخن گفتن.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. معراج السعاده، احمد نراقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۵۲۷.

۲. گناهان زبان، محمدعلی صفری، تهران، چاپ فرهنگ، ۱۳۶۱.

عبدعاصی : باید بشماریم ببینیم چند تا از این گناهان را در روز کرا را و مرارا انجام می دهیم؟؟؟
سیروسلوک یعنی همین .

یکشنبه بیست و هفتم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

دومین هم اندیشی و بلاگ طریق الی الله

عبدعاصی : تصمیم گرفتم برای افزوده شدن سطح فکری و دیدگاه هایمان در خصوص مبانی توحیدی یک هم اندیشی کوچک در وبلاگ طراحی کنم . امیدوارم که خوانندگان محترم در این

زمینه همیاری نمایند . انشاءالله بسته به میزان همکاری رفقا این سلسله مطالب ادامه خواهد یافت
انشاءالله .

هم اندیشی دوم وبلاگ طریق الی الله :

مدتی است فکر می کنم که خدای متعال حتی آنچه که عرفای معظم می فرمایند هم نیست و به
قولی بالاتر از این حرفهاست !!! و یاد این آیه ی کریمه ی شریفه می افتم:

" سبحان ربك رب العزة عما يصفون " / سوره صافات آیه ۱۸۰

نظر شما چیست ؟

پنجشنبه بیست و چهارم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

به رقص آ...

عبد عاصی : از جناب مولانا (ره) پرسیدند : شراب حلال است یا حرام ؟ جواب فرمود که : تا که
خورد!!!

و اما یک بخش " طربناک " جدید در وبلاگ طریق الی الله...

تفالی به کلیات شمس تبریزی (ره) اثر عارف و شاعر بی نظیر شیعی و ایرانی مولانا جلال الدین
محمد مولوی (ره)



آمد بهار جان‌ها ای شاخ تر به رقص آ چون یوسف اندر آمد مصر و شکر به رقص آ
ای شاه عشق پرور مانند شیر مادر ای شیرجوش دررو جان پدر به رقص آ
چوگان زلف دیدی چون گوی در رسیدی از پا و سر بریدی بی‌پا و سر به رقص آ
تیغی به دست خونی آمد مرا که چونی گفتم بیا که خیر است گفتا نه شر به رقص آ
از عشق تاجداران در چرخ او چو باران آن جا قبا چه باشد ای خوش کمر به رقص آ
ای مست هست گشته بر تو فنا نبسته رقعہ فنا رسیده بهر سفر به رقص آ
در دست جام باده آمد بتم پیاده گر نیستی تو ماده زان شاه نر به رقص آ
پایان جنگ آمد آواز چنگ آمد یوسف ز چاه آمد ای بی‌هنر به رقص آ
تا چند وعده باشد وین سر به سجده باشد هجرم بیرده باشد دنگ و اثر به رقص آ

کی باشد آن زمانی گوید مرا فلانی کای بی خبر فنا شو ای باخبر به رقص آ
طاووس ما درآید وان رنگ‌ها برآید با مرغ جان سراید بی‌بال و پر به رقص آ
کور و کران عالم دید از مسیح مرهم گفته مسیح مریم کای کور و کر به رقص آ
مخدوم شمس دین است تیریز رشک چین است اندر بهار حسنش شاخ و شجر به رقص آ

سه شنبه بیست و دوم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

بیدار کردن برای نماز شب

عبدعاصی : یکی از غفلت‌های ما فاصله گرفتن از فرمایشات کاربردی حضرات معصومین علیهم السلام است . بدین ترتیب که اگر ما بتوانیم با فرامین و توصیه های اهل بیت علیهم السلام بعنوان اولیای الهی و اقطاب عوالم زندگی کنیم و عمل کنیم بی شک بسیاری از عادات بدمان ترک شده و مودب به آداب الهی می شویم .

بهمین دلیل بخشی جدید در وبلاگ اضافه کردم که عنوان آن "احادیث و روایات سلوکی" است .

اینکه عبارت "سلوکی" به انتهای آن اضافه شده به این دلیل است که سیروسلوک از همین آداب و روشهای معمولی زندگی ما شروع می شود . سیروسلوک همین دوروبر ماست . از همین محل کار و بقالی و خیابان و میوه فروشی و کتابفروشی و رستوران و بوتیک لباس و خانه و آشپزخانه و درس و کلاس و ... است که فرد تبدیل به عارف کامل می شود . اگر ما بتوانیم شیوه زندگی کردن مان را الهی کنیم حتماً حیات سلوکی خواهیم داشت .

فرمایشات اهل البیت علیهم السلام همیشه راهگشای ماست و ما می توانیم با اتکاء به این تعالیم الهی زوائد زندگی مان را حذف کنیم و فضایل و ملکات رحمانی را در زندگی مان ملکه کنیم .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّى وَأَيَّظَ امْرَأَتَهُ فَصَلَّتْ ، فَإِنْ أَبَتْ نَضَحَ فِي وَجْهِهَا الْمَاءَ ، رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً قَامَتْ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّتْ وَأَيَّظَتْ زَوْجَهَا ، فَإِنْ أَبِي نَضَحَتْ فِي وَجْهِ الْمَاءِ .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

رحمت خدا بر آن مردی باد ، که نیمه های شب برخیزد و نماز بخواند و همسرش را برای نماز خواندن بیدار کند و اگر بیدار نشد آب به صورتش پاشد . رحمت خدا بر آن زنی باد که نیمه های شب از خواب برخیزد و نماز بخواند و شوهرش را برای نماز بیدار کند و اگر امتناع کرد ، به صورتش آب پاشد .

سنن أبی داود : ۱۴۵۰ منتخب میزان الحکمة : ۳۳۰

سه شنبه بیست و دوم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

الهی به مستان میخانه ات...

عبدعاصی : اینکه در احوالات اولیای خدا (انبیا - ائمه هدی و علمای ربانی شیعه) صلوات الله علیهم اجمعین یک نوع سرخوشی و سرمستی از حب الهی دیده می شود قابل انکار نیست . بعضی

عبارات عاشقانه ی صحیفه سجادیه گواه این مطلب است . یا دعای عرفه مولا اباعبدالله الحسین علیه السلام یا مناجات المحبین هم چنین خاصیتی دارند . مناجات شعبانیه را نگاه بفرمایید . اشعار بزرگان سیروسلوک و عرفان مانند جناب ابن فارض مصری - مولانا - حافظ - عراقی و ...هم نظم آن نثرهای الهی است .

ما در عرفان شیعه حرف از می و ساقی و مطرب و لب و گیسو و ابرو و خم و میخانه و امثالهم می زنیم زیرا حب الهی را نمی توان جز در چنین واژه هایی دنیوی بامسما جای داد .

یکشنبه بیستم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

نکاتی درباره علامه طهرانی (ره)

عبدعاصی : چندی پیش همایش یادبود مرحوم عارف وارسته حضرت علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف در مشهد و به همت تتی چند از تلامذه ایشان برگزار شد .

درست است که از لحاظ اقتصادی اوضاع مناسبی نیست اما کاش مسئولین به جای همایش های به درد نخور و تشریفاتی و پر از هزینه که زندگی دنیوی و مادی مردم را با سختی روبرو کرده به فکر عقاید خلق الله بودند و لااقل برای آخرت آنها کاری می کردند .

برگزاری بزرگداشت اهل عرفان و حکمت از مهمترین و عالی ترین گردهمایی هایی است که دنیا و آخرت را آباد خواهد کرد . با این حال باید از همت این عزیزان علم و معرفت تشکر کرد و قدر دانست .

عبارات زیر برگزیده ای از بیانات سخنرانان حاضر در آن محفل است که حقییر به تناسب بهره مندی از دو وبلاگ گفتمان برتر و هوالحق گلچین کرده ام . ان شالله که دیدگاه ما را نسبت به علمای ربانی و عرفای حقه تعالی بخشد .



۱ . ادب و تواضع ایشان نسبت به ائمه اطهار بسیار زیاد بود، ابراز داشت :ایشان نسبت به ساحت مقدس ائمه اطهار بسیار متواضع و با ادب بودند و همواره به ائمه معصومین احترام می گذاشتند .

۲ . ایشان هر شب سه ساعت خلسه بدون یک خطر داشتند. از مرحوم آیت حاج آقا سید عزالدین حسینی زنجانی شنیدم که فرمودند "من در نجف خدمت آقای شاهرودی بودم یکی از اعضای خانواده آقای طهرانی آمده بودند و مجدداً از آیت الله شاهرودی می خواستند که به ایشان امر می کنید که آقای تهرانی کمتر ریاضت بکشند"

۳ . مرحوم علامه جعفری در ملاقاتشان با مرحوم علامه طهرانی، هنگام خروج از جلسه گفتند «این کتاب ها بوی تقوا می دهد»

۴ . مجموعه کتاب ها و مطالب فقهی علامه طهرانی(ره) همه اش زیر چتر عرفان و حرکت دادن نفوس به سمت شهود خداوند قرار دارد . علامه طهرانی بر این باور بودند که عرفان به عمل است نه به انتصاب است و نه به صرف ارتباط. ایشان همچنین می فرمودند: "تنها موجودی که در این عالم ظرفیت اتصال به خداوند را دارد روح انسان است".

۵ . مرحوم علامه سید محمد حسین طهرانی در ادب و تواضع بی نظیر بودند.

۶ . چند سال قبل با یکی از شاگردان مرحوم علامه(ره)، خدمت آیت الله سیستانی رسیدیم و از برخی آقایانی که در مشهد موجب رنجش ما می شود شکایت کردیم، ایشان مکررا گفتند «من خودم فلسفه و عرفان خوانده ام .

"بنده هم درس آقای سید محمد حسین طهرانی بودم؛ یک بار آقا سید محمد حسین، آیت الله خوبی را دعوت کرده بودند آیت الله خوبی به من گفتند که تو هم همراه من بیا و به منزل آقا سید محمد حسین رفتیم؛ چند وقت بعد، ایشان آن منزل خود را عوض کردند و من نیز به دنبال خرید منزلی بودم؛ از جمله منزل هایی که به من نشان دادند، همین منزل آقای طهرانی بود، وقتی رفتیم آن منزل را به چشم خریداری نگاه کردیم، دیدیم این منزل مخروبه ای بیش نیست؛ با خودم گفتم هرگاه ما آقا سید محمد حسین را می دیدیم فکر می کردیم ایشان پول برایش مسأله ای نیست، چطور در این منزل چندین سال با خانواده اش زندگی کرده است و دم بر نیاورده است".

۷ . علامه طهرانی(ره) در ضرورت انقلاب فرهنگی معتقد بودند که تا انقلاب فرهنگی صورت نگیرد انقلاب سیاسی ما پایدار نمی شود.



۸. علامه طهرانی(ره) معتقد بودند که تمام مشکلات جامعه اسلام به خاطر ضعف اعتقادات است که باید تقویت شود و در این امر دو علم دخیل هستند یکی فلسفه و دیگری عرفان؛ ایشان نسبت به عرفان اهمیت بسیاری می دادند و می فرمودند عرفان مهم تر از فلسفه است.

۹. نخستین راهکار علامه برای انقلاب فرهنگی، سلوک عملی بوده است .

۱۰. علامه طهرانی هدف از سلوک را لقاء الله می دانستند؛ در حالی که سایر مکاتب نظریاتی خلاف آن را بیان می کنند، به عنوان مثال مجموعه دیگر از گرایش های سلوکی دعوت به عبودیت می کنند و نهایت سیر انسان را معرفت و لقاء امام مطرح می کنند، نظیر شیخیه .

۱۱. شاهراه معرفت در مکتب مرحوم قاضی - که مرحوم علامه از پیروان آن هستند - شاهراه معرفت النفس است . معرفت نفس به معنای عامش در همه طرق عرفانی قبل نیز وجود دارد، مسأله معرفت نفس در واقع راه میانبر است و سیر به آفاق خداوند را کوتاه می کند.

۱۲. یکی دیگر از ویژگی های علامه مسأله عشق و محبت به ذات مقدس الهی است؛ اگر آتش عشق و محبت خداوند در دل کسی به وجود نیاید حرکت او به سوی خداوند ممکن نیست.

۱۳. مرحوم علامه طهرانی با اراده و همت نفوذ ناپذیر خود به فتح قله های عبودیت و معرفت دست پیدا کردند.

۱۴. فعالیت علما، فقها و دانشمندان در هر رشته ای قابل تقدیر و تشکر است ولی رشته هایی وجود دارد که تخصص آن فقط در جامعیت افراد خاصی مانند علامه طهرانی است.

۱۵. ارتباط علامه طهرانی با حضرت ولی عصر (عج) مانند ارتباط کودک با پدر است .بچه ای در طبقات پائین مشغول درس است و پدر در طبقات بالا مشغول کار خود است و هر زمان که بچه بخواهد نزد پدر خود می رود.

۱۶. علامه طهرانی همیشه چهره خندان و بشاش داشته اند و نقطه نظرات و یا نکات دیگران را با تواضع کامل قبول می کردند.

۱۷. علامه طهرانی موج و جرقه عرفان را در کشور به وجود آورده‌اند و هیچ عارفی از صدر اسلام تا هم اکنون قادر به چنین کاری با این وسعت نبوده است.

۱۸. علامه طهرانی اواخر می فرمودند که اگر کسی به فردی بگوید بیاید سراغ ما، ارتباط خودش قطع خواهد شد، حق ندارید این کار را انجام بدهید؛ برای اینکه خود آن فرد باید به صحت و سقم استاد برسد، نه اینکه به حرف دیگری اعتماد کند و فردا روزی هم با حرف او یا فرد دیگر، از استاد جدا شود!

۱۹. طریقه سلوکی مرحوم علامه و مکتب عرفانی نجف دارای ویژگی هایی برتر از دیگر مکتب هاست؛ اما توجه شود که مرحوم محی الدین بر مسأله ولایت تأکید بسیار بسیار زیادی دارد به نحو عجیب، ایشان معتقد است انسان باید احترام بگذارد نه فقط به ائمه اثنی عشر بلکه به تمام ذریه و نسل رسول خدا الی یوم القیامه، و صراحتاً می گوید تمام ذریه رسول خدا اگرچه گناهکار باشند در آخرت بخشیده می شوند و مورد شفاعت قرار می گیرند؛ و می گوید اگر سیدی به در خانه تو آمد و حاجتی داشت ولو از مال خودت باید عطا کنی، و می فرماید لازمه محبت و حق رسول خدا احترام بلکه ایثار نسبت به تمام سادات است؛ و می گوید اگر شاگردی داشته باشم که نسبت به سادات بی احترامی کند من رابطه سلوکی و رفاقتم را با او قطع می کنم. اما این نکته هست که چون ایشان در ابتدای امر در بلاد اهل سنت و مکتب آنها رشد کرده ائمه شیعه را به این نحو تفصیلی از بقیه سادات جدا نمی کند و مسأله ولایت را برای همه سادات به نحو عام مطرح می کند، در اواخر عمر که به فرمایش مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه مسأله ولایت از طریق باطن برایش منکشف می شود؛ چون عرض کردیم که عالم اسماء و صفات حقیقت نفس امام است، مرحوم قاضی می فرماید هرکسی که به عالم توحید راه پیدا می کند حتماً ائمه اثنی عشر در عالم ملکوت به تفصیل برایش روشن می شود، یا اعتراف می کند و از این مرحله عبور می کند و به توحید نائل می شود و یا اعتراف نمی کند و در همانجا متوقف می شود و ساقط می شود؛ مرحوم محی الدین در اواخر عمر و در جلد های پایانی فتوحات کاملاً گرایش های شیعی شفاف دارد. پس برای شناخت محی الدین باید تفاوت گذاشت بین آثار اولیه و آثار آخری که عبارت

است از فصوص الحکم و جلد‌های آخر فتوحات که گرایش‌های پررنگ شیعی مثل مذمت خلفاء و اعتراف به ائمه اثنی عشر و مقام امیرالمومنین در آن وجود دارد؛ با این حال طریقه عرفای نجف مسلماً نسبت به طریقه محی الدین رضوان‌الله‌علیه کامل تر است و نقایصی که در آن طریقه وجود داشته در این مکتب که از آغاز در دامان اهل بیت علیهم السلام تربیت شده وجود ندارد .

۲۰. مرحوم علامه می‌فرمودند: با انصراف توجه سالک از خودش به سوی خداوند بعد از مدتی که به خود نگاه می‌کند می‌بیند آن صفات و خصوصیات و گرایش‌های قبلی نامطلوب که داشته را دیگر حس نمی‌کند. یکبار در مسیر برگشت از حرم که مدتی بین الطلوعین مشرف می‌شدند، از سمت چهارراه خسروی و مدرسه آیت الله خوئی که به منزل باز می‌گشتند، یکی از رفقا بین راه به ایشان برخورد کرده از ایشان سؤال کرد که با این همه صفات مذموم که نفس دارد، بخواهیم روی نفس کار کنیم با این عمر محدود چگونه می‌توانیم؟ مرحوم علامه دستشان را به عصا گرفتند ایستادند و فرمودند: کار بر روی صفات ناقص است، کار بر روی اصل ذات انسان باید صورت بگیرد، رفع حسّ خودیت با مراقبه بر حبّ الهی و فرمودند تفاوت اخلاق و عرفان همینجاست .

راه رسیدن به مطلوب عبور از حس خود است و طریقه احراقی که در رساله لب‌اللباب مطرح کردند و کلید طلایی در معرفت نفس است همین است. سالک باید از حس «خود» عبور کند، آنقدر باید تلاش کند تا عجز در این مسیر را لمس کند و در اثر این عجز «خود» را رها کند، تا از نفس عبور کند و این ذبح است که توسط استاد ارزانی شاگرد می‌شود.

۲۱. عرفان مکتب نجف، عرفان آقاسیدعلی شوشتری، مرحوم ملاحسینقلی همدانی، مرحوم سیداحمد کربلائی، آقاسید علی قاضی، علامه طباطبائی و شاگردان آنها، و عرفان مرحوم علامه طهرانی دعوت به توحید و لقاءالله است.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: **كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ**. کمال توحید این است که خدا را وجود بی‌نهایت بدانیم و این معنی باید با قلب دریافت بشود. توحید از جهت

علمی مساوی است با ادراک عقلانی بی نهایت بودن وجود خداوند و توحید از جهت عملی مساوی است با احساس این بی نهایت در قلب و دل، در حدیث قدسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که خداوند تبارک و تعالی درباره محیثش فرمود: **أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرَ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي**. در جلد سوم الله شناسی مرقوم فرمودند که تنها موجودی که در این عالم ظرفیت و قابلیت اتصال به این بی نهایت را دارد روح انسان است چون از امر خداست **قل الروح من امری**.

۲۲. می فرمودند: هرکس به معرفت اجمالی خدا اکتفا کند از سعادت خودش فرار می کند، و می فرمودند: معرفت اجمالی خداوند، انسان را از شرک ها خلاص نمی کند، آیه شریفه می فرماید: **ما يؤمن بالله إلا و اکثرهم مشرکون**، این شرک و ایمان که با هم مطرح می شود مقصود شرک باطنی است و شرک باطنی این است که خود و اراده خود را مستقل از خدا می پنداریم، در حالی که خداوند در توصیف اولیاءش می فرماید: **«و ما یشاؤون إلا أن یشاء الله»**، باید اراده خداوند در درون بنده جاری شود، تمام دستورات عرفان برای این است، تمرکز اراده بر اینکه در نفس و خواست و دل، به جای خواست خود، اراده خدا جایگزین شود.

۲۳. در نظام فکری مرحوم علامه، جمع ظاهر و باطن، صراط مستقیم است، جمع وحدت و کثرت، ثابت و متغیر، جمع مراتب و حدود؛ و همه اینها برای تمرکز اراده انسان بر دریافت عدم استقلال است و اینکه وجودش تجلی اراده الهی است.

۲۴. تمام کتاب ها از الله شناسی، امام شناسی، معاد شناسی، نور ملکوت قرآن و ولایت فقیه در حکومت اسلام در چهار جلد که اگر بگردید در میان اقران این کتاب، نمونه این انعقاد بحث به این کیفیت کم نظیر است؛ همه اش زیر چتر توحید و حرکت دادن نفوس به سمت شهود خداوند قرار دارد.

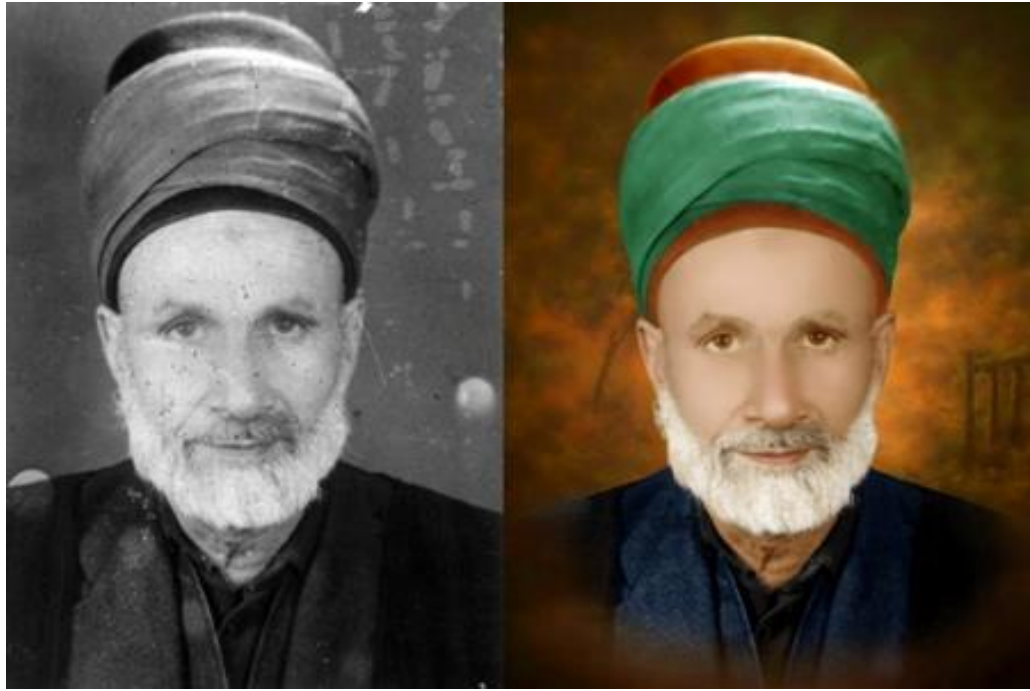
۲۵ . مرحوم علامه معتقد بودند انسان در سیروسلوک فقط و فقط باید دنبال عبودیت محض باشد و عبودیت محض ملازم است با معرفت خداوند متعال و معرفت کامل با فناء حاصل می شود.

دوشنبه چهاردهم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سید هاشم دریا...

عبدعاصی : مرحوم آیت الله بهجت رحمت الله علیه در دیداری که نوه ی مرحوم حداد رضوان الله علیه با ایشان داشتند فرموده بودند : سید هاشم حداد (ره) سر الله بود . حداد دریا بود دریا...

تصویر زیر کار گرافیکی یکی از دوستان خواننده است که برای حقیر ارسال نمودند و بنده از ایشان اجازه گرفتم که برای تبرک و تیمن و بلاگ و استفاده سایر رفقای خواننده ی و بلاگ طریق الی الله منتشر کنم که این برادر بزرگوار در کمال بزرگواری استقبال کردند . از ایشان بسیار سپاسگزارم . بنده که از این تصویر جدید بسیار بسیار لذت بردم . خیلی دلنشین و زیبا تهیه کرده اند . خدای متعال از همین آب و رنگ سید هاشم حداد (ره) به روح این بزرگوار و همه ی خوانندگان فهیم و بلاگ و حقیر سراپا تقصیر مرحمت و تفضل بفرماید ان شاءالله .

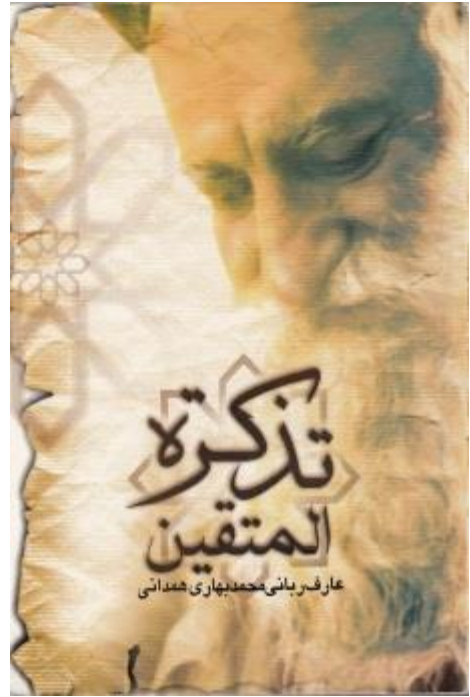


یکشنبه سیزدهم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آداب زیارت رفتن از نگاه عارف کامل آیت الله شیخ محمد بهاری

همدانی (ره)

عبدعاصی : در بسیاری از ایمیل‌های واسله مساله زیارت رفتن و آداب آن مورد بحث بوده که حقیر در حد بضاعت راهنمایی کردم . اما آنچه از لسان یک ولی خدا توضیح داده می شود با آنچه یک عبدعاصی بر اساس ذهنیات و برداشتش می گوید تفاوت‌های بسیاری دارد . و اولین تفاوتش این است که بیان ولی خدا روح دارد و نفس او در جملاتش جاری است و همین یک اختلاف برای اینکه بفهمیم کجا باید در بزنیم کافی است .



آیت الحق و العرفان مرحوم آقای حاج شیخ محمد بهاری همدانی نورالله مرقدہ در خصوص آداب زیارت رفتن کہ در کتاب تذکرۃ المتقین تدوین شدہ فرمودہ اند:

باری چون قصد زیارت اولیاء حقیقی سلام الله علیہم را بنماید، اولاً باید بداند کہ نفوس مقدسہ طیبہ طاهرہ چون از ابدان جسمانیہ مفارقت نمود، و متصل بہ عالم قدس و مجردات گردید غلبہ و احاطہ ایشان بہ این عالم اقوی گردد، و تصرفاتشان در این نشأت بیش از سابق می‌شود، و اطلاعاتشان بہ زائرین اتم و اکمل گردد .

"فہم احیاء عند ربہم یرزقون فرحین بما آتیہم اللہ من فضلہ (1) ."

پس نسیم الطافشان و رشحات (2) انوار آن بزرگواران بر زوار و قاصدین ایشان می‌رسد
خصوصاً للخلص من قاصدہم (3)

پس خوبست زوار بہ قصد تجدید عہد با آنها و اعلاء کلمہ ایشان و رغماً لانف اعداء (4) آنها و قصد زیارت مؤمن خالص الایمان و بہ امید استشفاع از برای بخشش گناہان و رجاء وصول بر

فیوضات عظیمه رو به آن بزرگواران کند با مراعات آن آدابی که در کتب مزار ثبت است، و باید بداند که آنها مطلع بر حرکات و سکنات این شخص بلکه مطلع به خطورات قلبیه این هستند، و لذا باید کمال سعی در تضرع و ذل و انکسار بنماید خصوصا در حین دخول به مرقدهای شریفه ایشان و حواس خود را به تمامه و کماله جمع نماید، که تفرقه حواس و تشتت افکار باطله بمنزله پشت کردن به امام است، مبادا با کسی صحبت خارجه بکند، چه جای اینکه در حرم مطهر نستجیر بالله غیبت کند یا گوش به غیبت دهد، و یا دروغ گوید یا به سایر معاصی مرتکب شود، بلکه صدا هم نباید بلند کند،

"لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی (5)"

در اینجا هم جاری است، خصوصا در حرم امیر سلام الله علیه که بمنزله نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، چهار گوشه قبر مطهر را ببوسد، و به زبان خود عرض حال کند و حاجاتش را از آن بزرگوار بخواهد، بگوید: ای بزرگ بر همه کس :

یا من بازمانده را نزد خود از وفا طلب یا تو که پاکدامنی مرگ من از خدا طلب

و در وقت عتبه (6) بوسی هم این شعر مناسب است :

من ارچه هیچ نیم هر چه هستم آن توأم مرا مران که سگی سر بر آستان توأم

و ایمان خود را به ایشان بعد از عرضه بسپارد امانتا که عند الحاجه رد نمایند، و شیطان نتواند در حین مردن از وی بستاند، و مصائب وارده بر آن بزرگواران را خصوصا در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام یاد بیاورد یکی یکی تفصیلا و بر آنها گریه کند .

اگر بتواند یک توبه درستی با جمیع مقررات معلومه در محل خود در خدمت امام علیه السلام بجا آورد آن بزرگوار را شاهد (7) و شفیع (8) قرار بدهد، و بنا بگذارد عند المراجعة (9) دهنی را که به آن آستانه شریفه رسیده، و اعضائی که بر آنجاها مالیده شده، و از برکت آنها اکتساب نور کرده

دوباره به لوث معاصی ملوت نگرداند، بلکه از لغویات بی فایده هم اجتناب نماید. باید حالش با حال وقتی که مشرف نشده بود تفاوت بین داشته باشد و مهما امکن خدام و مجاورین را مراعات نماید به عطا و بخشش و احسان و آنها را اکرام نماید و در نظرش وقعی داشته باشند، هر چه از آنها جفا ببیند، به شیرینی متحمل شود، بداند از که کشیده، در راه که بوده، در بذل مال به آنها مضایقه نکند و مشایخ و اهل علمشان را بیشتر از همه تکریم و توقیر نماید، و در سختی و شداید سفر از عمل خود منضجر و پشیمان نگردد، خصوصا در مقام خوف از اعداء که خودشان فرموده‌اند: «الا تحبون ان تخافوا فینا (10)» «و استعجال در مراجعت از مشاهد مشرفه ننماید، مهما امکن توقف کند، وسوسه خیالی که کارم معوق مانده، خانه‌ام تنها است، خرجی ندارم، رفیق می‌رود و غیر ذلک از آن فکرهائی که اگر خودش تأمل کند می‌داند که شیطان او را اغوا می‌نماید تا از زیارت باز ماند، به خود راه ندهد، خصوصا اگر جمعه یا یکی از زیارت‌های مخصوصه قریب باشد، زیرا که چهل یا پنجاه یا بیشتر از عمرش گذشته یک دفعه موفق به زیارت شده هیئات که دیگر برگردد، دوباره موفق بر مراجعت شود، مادامی که آنجا هست خیالش می‌رسد که برگشتن و آمدن حتی سالی یک مرتبه سهل کاریست، اما نخواهد شد، تجربه شده .

باری باقی ماند کلام در اینکه مادامی که در مشاهد است، آیا زیارت امام و داخل حرم زیاده برود یا نه، پس صبح و شام مشرف شود .

گفته‌اند بزرگان: هر چه بیشتر بهتر، لیکن حق در مسأله تفصیل است، باطلاقه درست نیست، اجمالش اینست که با این شرایط مقرر مزبوره در سابق، اکثرش به غایت مطلوب است، و به غیر آن باز تفصیل دیگر دارد، ورقه را گنجایش این مطالب نیست، و الله العالم بالصواب .

پی‌نوشت‌ها :

1. آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند و به آنچه خداوند از راه فضل و کرمش به آنها داده شادمان هستند .

2.رشحات: تراوشات .

3.برای افراد خالص از قصد کنندگان آنها .

4.رغما لانف اعداء: علیرغم دشمنان، بجهت سرکوبی و خوار ساختن آنان .

5.صداهای خود را از صداهای پیامبر (ص) بلندتر نکنید .

6.عتبه: ضریح و بارگاه .

7.شاهد: حاضر، آگاه، گواهی دهنده .

8.شفیع: شفاعت کننده، واسطه .

9.عند المراجعة: بوقت بازگشت .

10.آیا دوست ندارید که در راه ما ترسی به شما برسد؟

شنبه دوازدهم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

وحدت وجود در بیانات علامه حسینی طهرانی(ره)

عبدعاصی : فرمایشات علامه حسینی طهرانی(ره) را پیرامون اصل الهی وحدت الوجود حول محور دو آیه ی شریفه از سوره ی فصلت را که در کتاب الله شناسی جلد اول آمده با هم می خوانیم :



قالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

سُنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ اُولَٰئِكَ يَرْبُّكَ اِنَّهٗ وَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * اَلَا اِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ اَلَّا اِنَّهٗ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ.

(آیه پنجاه و سوم و پنجاه و چهارم، از سوره فصلت: چهل و یکمین سوره از قرآن کریم)

«به زودی ما آیات خودمان را به ایشان در موجودات نواحی جهان و در وجود خودشان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که: نشان داده شده (آیه‌ای که نشان ماست) حق است. آیا برای پروردگارت این کفایت نمی‌کند که او بر هر چیز شاهد و حاضر و ناظر می‌باشد؟! آگاه باش که ایشان در لقاء و دیدار پروردگارشان در شک و تردید بسر می‌برند! آگاه باش که تحقیقاً او بر تمام چیزها محیط می‌باشد!»

این بود ترجمه آیتین مبارکتین.

ضمیر «أَنَّهٗ الْحَقُّ» بر میگردد به مقدر مأخوذ از «سُنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا»

و اما در شرح بالنسبه تفصیلی آنها باید دید اولاً مرجع ضمیر «أَنَّهٗ الْحَقُّ» چه می‌باشد؟!

به نظر حقیر، این ضمیر راجع است به مقدرّ مستفاد از فعل «ثری» و آن عبارتست از مُرَى (آیه از لحاظ آیه و مرآت بودن برای ضمیر «نا»). «مُرَى» ۱ چیست؟ آیات حقّ که نشان دهنده حقّ هستند. زیرا از جهت بلاغت قرآن و از جهت انسجام تتمّة آیه و آیه بعد، محملی غیر از این نمی‌تواند داشته باشد. نمی‌تواند مرجعش «آیةِ تِن» باشد، زیرا «آیات» جمع مونث مجازی است و ضمیر مفرد مذکر غائب نمی‌تواند بر آن برگردد. و نیز نمی‌تواند مضافٌ إليه آن یعنی لفظ «ن» باشد. زیرا مرجع ضمیر مذکر غائب باید اسم جنس مذکر غائب باشد؛ و ضمیر «نا» ضمیر جمع متکلم مع الغیر است. و نیز نمی‌تواند به «قرآن» برگردد، بطوریکه بعضی گفته‌اند و دلیل آورده‌اند آیه قبلی را: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

«بگو ای پیغمبر ما: شما به من خبر دهید که اگر این کتاب الهی از ناحیه خداوند بوده باشد و در آن صورت شما بدان کفر ورزید، کدام کس گمراه‌تر

می‌باشد از آنکس که او در شقاق و سرسختی مخالفت و گسیختگی دور و درازی بسر میبرد؟!»

زیرا این معنی اگر چه با آیات آفاقیه ملائم باشد، با آیات انفسیه نیاز به تأویل و توجیه دارد. علاوه بر این با تتمّة آیه و آیه بعدی ملائم در نمی‌آید. و نیز نمی‌تواند به «رسول الله» برگردد، زیرا رسول الله در کلام نیست مگر به اعتبار توجیه آنکه: چون انکار قرآن مساوق می‌باشد با انکار رسول الله، لهذا در اینجا رسول الله به عنوان «حق»، مساوق با قرآن آمده است؛ و اینگونه توجیه خالی از تکلف نیست.

و نیز نمی‌تواند به «الله» و یا «توحید» برگردد که نتیجه و ماحصل انکار مشرکین، رسول خدا و قرآن را، انکار خدا و یا وحدانیت اوست. زیرا این رجوع نیز باید به معونه تأویل تحقق پذیرد، و اینگونه تأویل، قرآن را از سلاست و عذوبت اسقاط می‌دهد.

این چند مورد رجوع ضمیری را که ما در اینجا ذکر کردیم، موارد پسندیده و تقریباً پذیرفته شده نزد صاحب تفسیر «مجمع البیان»: شیخ طبرسی، و قاضی بیضاوی، و استادنا الاکرم علامّة

طباطبائی قدس الله أسرارهم می‌باشد. گرچه در نزد حضرت علامه وجه دیگری هم ذکر شده است که با احتمال حقیر قریب می‌باشد، ولیکن در تفاسیر دیگر در بسیاری از آنها مطالبی به چشم می‌خورد که موجب دهشت و اعجاب است. اما ارجاع ضمیر به لفظ مقدر «مُری» از دو جهت اقرب است:

اول آنکه: اینگونه ارجاع در لغت عرب شیوع دارد، و در قرآن مجید هم آمده است: اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى! ۲. «عدالت را پیشه گیرید که عدالت به تقوی نزدیکتر است.»

در اینجا مشاهده می‌نمائیم که ضمیر «هُوَ» مرجع لفظی در آیه ندارد، و لهذا حتماً باید به لفظ تقدیری مستفاد از «اعْدِلُوا» که فعل امر جمع مذکر می‌باشد ارجاع داد، و آن لفظ «عدل» است.

در اینجا از جهت سیاق و مفهوم بسیار روشن است که باید به کلمه «عدل» برگردد. زیرا وقتی گفتیم: عدالت نمائید، و بدون فاصله در همان عبارت گفتیم: آن، به تقوی نزدیکتر است، فوراً به ذهن متبادر می‌شود که عدالت پیشه ساختن که مصدر «اعْدِلُوا» است به تقوی نزدیکتر می‌باشد.

دوم آنکه: در آیه مورد بحث که می‌فرماید: «ما آیاتمان را در آفاق و انفس به آنها نشان می‌دهیم تا برایشان مبین گردد که آن است حق.» فوراً به ذهن می‌آید که: «نشان داده شده» حق می‌باشد. و آن عبارتست از لفظ «مُری» اسم مفعول از فعل «نُری»؛ یعنی «ءآيَاتِنَ».

باید دانست: در اینجا نکته‌ای است عظیم و شاهی قویم برای توحید حق متعال. و آن این است که: حق عبارت می‌باشد از «ءآيَاتِنَ» (آیات اضافه شده به «نَا») یعنی آیات و علائم و نشانه‌هایی که خداوند در آفاق و نفوس قرار داده است برای توحید مقام خود.

جمع موجودات ماسوی الله، آیات خدا هستند؛ خواه در جهان خارج از نفس بنی آدم، و خواه در نفوس بنی آدم. لهذا هیچیک از مخلوقات، وجود استقلالی ندارند؛ بلکه همگی آیات و نشانه‌ها و آئینه‌ها و مرئی جمال‌نمای ذات اقدس حق می‌باشند. و چون این آیه‌ها و آئینه‌ها ابداً جنبه خودنمایی ندارند بلکه همه‌شان خدا نما هستند، بنابراین در هر یک یک از آنها می‌توان خدا را

دید. زیرا آیه بما هی آیه فقط جهت ارائة صاحب آیه می باشد، و خود را به هیچ وجه من الوجوه نشان نمی دهد. آئینه صاف بدون رنگ و زنگار و بدون موج، عین صورت انسان را نشان می دهد؛ اگر چیزی را در آن تغییر دهد، آئینه خراب است و عنوان حکایت ندارد و قیمت ندارد.

علیهذا آئینه صاف و آب صاف و هوای روشن صاف که عنوان حکایت دارند بقدری آیتیت در آنها قوی می باشد که تو گوئی: آئینه و آب و هوایی نیست، هرچه هست موجودات برابر آئینه و داخل آب و مُشاهد در ماورای نور و هوا هستند. یعنی آیه عین صاحب آیه است. و اگر آیه را به نظر آیتیت بنگریم، درست خواهیم دید: غیر از ذوالآیه چیزی نیست.

هرچه هست خود خداست و غیر از حق چیزی وجود ندارد. تمام آفاق و انفس آیاتی هستند که در ماورای آنها غیر از وجود «نا» و «الله» و «حق» موجودی وجود ندارد.

در عالم وجود غیر از «الله» وجودی نیست. همه آیه او هستند، یعنی هیچ. و اوست ذوالآیه، یعنی همه چیز. و ذوالآیه که حق است در این عبارت، آفاق و انفس است. پس آفاق و انفس، حق است.

این آیه می فهماند که حقیقت آفاق و انفس، وجود حق متعال است و آنها شیئیتی مابازاء خود ندارند؛ چون به عنوان آیه و علامت و نشانه گرفته شده اند. و بالتّیجه حق متعال عبارتست از واقعیت و حقیقت آفاق و انفس. در هر چیزی که بنگری خداست. چیزها بسیارند و خدا یکی است. در عوالم وجود غیر از خدا موجودی نیست. تعینات و اینیات و ماهیات امور عدمیه و باطله می باشند، وجود اقدس حق واحد است که در آفاق و انفس ظهور نموده و تجلی پیدا کرده است.

کلمة مبارکة لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ که کلمة توحید و به معنی وحدت دادن و وحدت بخشیدن است، مرجعش به کلمة لا مَوْجُودَ سِوَى اللَّهِ می باشد که نفی هرگونه تعینی را از ذات حق تعالی می نماید.

اولین هم اندیشی و بلاگ طریق الی الله

عبد عاصی : تصمیم گرفتم برای افزوده شدن سطح فکری و دیدگاه هایمان در خصوص مبانی توحیدی یک هم اندیشی کوچک در وبلاگ طراحی کنم . امیدوارم که خوانندگان محترم در این زمینه همیاری نمایند . انشاءالله بسته به میزان همکاری رفقا این سلسله مطالب ادامه خواهد یافت انشاءالله .

هم اندیشی اول و بلاگ طریق الی الله :

مدتی است فکر می کنم که تمامی مبانی و اصول اصل الهی وحدت وجود در این یک جمله ی عرشی است :

" لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم "

نظر شما چیست ؟

یکشنبه ششم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

بدون شرح...

عبد عاصی : برداشت شما چیست ؟

گفتار اول : در حال قدم زدن در خیابان بودم . با خودم فکر می کردم که :

« شاید باطن درست و حسابی و طاهری نداشته باشم اما بنظرم فهم و بصیرتی در حد قابل قبول دارم و توانایی مباحثه با مخالفین عرفان شیعه و مدعیان سیروسلوک را در خود می بینم . » در همین خود بزرگ بینی بودم که دست چپم ناخودآگاه با یک تیر چراغ برق ! برخورد کرد و دستم درد گرفت . " و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال " . با خودم حدیث نفس کردم که : « این چوب خدا بود که هم صدا داشت و هم درد . پس چرا اینقدر خودت را دست بالا گرفته ای ؟ اینقدر به خودت و دائرة المعارف در ذهنت نناز ! یک سکنه ناگهانی مغزی که بکنی تماماً از خاطرت می رود ! » همینطور با خودم در حال مناظره بودم و کمی آرام شدم و استغفار کردم . چندی جلوتر که رفتم چیزهایی از بعضی دوستانم به خاطر آمد و گُر گرفتم و دوباره ضاجر درونی ! و جناب خناس شروع کردند به بازی گرفتن نفسم : « اگر آنچه من از لحاظ نظری درک کرده ام را آنها هم می فهمیدند و بجای اشتغال و سرگردانی در بافته های ذهنی متمرکز در اصل می شدند دچار خودخواهی و کبر و منیّت نمی شدند ! » داشتم با منیّت خودم از منیّت دیگران شکوه می کردم که ... پای راستم در تاریکی گیر کرد به یک تکه آهن و سکندری خوردم زمین ... لباسهایم خاکی شد . دماغم هم خاکی شد ...

گفتار دوم : زمانی خدمت یکی از اولیای الهی رسیدم . عرض کردم که دستوراتی به دستم رسیده که " من " امتحان کرده ام و به نتیجه هم رسیده ام . نظر مبارک درباره ی این دستورات چیست ؟ سرشان را بالا آوردند و نگاهی کردند و فرمودند : در عرفان " من " وجود ندارد .

گفتار سوم : از یکی از اولیای الهی مدتی دستوراتی گرفتم . این دستورات آثار خوشی داشتند و لذت بخش بودند . تقریباً هر روز خدمت آن ولی خدا حالم را عرضه می کردم و دلشاد بودم . بعد از اتمام دستورات با خوشحالی تماس گرفتم . اما با عصبانیت فرمودند که : دو هفته حق ندارید دیگر تماس بگیرید . این توییح شما بدلیل مزه کردن این اتفاقات زیر زبانتان است و گوشی را قطع کردند . . . یخ کردم ! شیرینی ها تبدیل به زهر شدند (از نظر من و امثال من)

گفتار چهارم : مرتبه اولی که می خواستم به عتبات عالیات مشرف شوم به اندازه مکفی پول نداشتم . با خودم گفتم بروم محضر یکی از اولیای الهی در یکی از مساجد و کمک بگیرم . مدت ها بود که شوق فراوانی برای زیارت حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام داشتم و انگار صورتم از شدت اشتیاق ، گُر می گرفت . خیلی با خودم کلنجار می رفتم که : ارباب ! درست است که به جای بار (میوه، ثمر) برای شما سربار هستم و بدرد نخور ، نه کاری نه خدمتی نه چیزی ... اما : خواجه مگر بنده ی سیاه ندارد ...

آن روز در ابتدا توسلی به ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام کردم و عازم مسجد شدم . وقتی رسیدم دیدم مدتی است که تشریف برده اند . خیلی دلم سوخت . چون تا آن زمان به در و دیوار زده بودم که بتوانم مشرف بشوم . علی الخصوص که یاران می رفتند و می نوشیدند و مستانه برمی گشتند . با خودم گفتم : نمازی می خوانم و می روم . حین تشهد بود که احساس کردم چیزی زیر پایم قرار دارد . یک سکه بود . رویش نوشته شده بود " یاصاحب الزمان " از همینهایی که در بعضی اعیاد پرتاب می کنند !!! دلم ریخت . با همان یک سکه بنده عازم عتبات عالیات شدم و دوهفته مجاور حضرات ائمه هدی علیهم السلام بودم .

گفتار پنجم : سمت چپ ایوان سلطانی حرم مولا امیرالمومنین علی علیه السلام نشسته بودم که یکی از اهل معرفت را دیدم . تشریف آوردند و در کنار حقیر جلوس فرمودند . انگشتی عقیقی در دست داشتم . فرمودند انگشتتان را بدهید . تقدیم کردم . نگاهی کردند و پس دادند . بعد فرمودند : بیایید تا مزار آیت الله سید احمد کربلایی (ره) را نشانتان بدهم . رفتیم . محل قبر را

نشان دادند و فاتحه ای خواندیم . فرمودند کفشهایتان را بدهید تا تجدید وضو کنم . در آن زمان داخل حرم سرویس بهداشتی بود . تقدیم کردم و رفتند و برگشتند . روز بعد با ایشان در بالای سر مبارک مولا علیه السلام نشسته بودم و زیارت نامه ای می خواندم که جوانی آمد و خودش را روی پای آن ولی خدا انداخت . جلوی آن همه آدم آمد و خاضعانه خودش را بر زمین زد . بنده متحیرانه به این کار ناگهانی جوان فقط نگاه می کردم . چیزهایی رد و بدل کردند و جوان رفت . مانده بودم ! با خودم می گفتم : یا علی ! چه زود حاجت این جوان را دادی ! آن هم در کنار ضریحت ! آن هم در بالای سر مبارک ... یا علی ! یا علی ! یا علی !

باده گاهی ز عنب هست و گهی از رطب است این همان است که در روی تو لب روی لب است

دم کشیدند همه سبزدلان در هیئت چای سادات اگر سبز نباشد عجب است!!

جام من هست کنون مثل دو تا عاشق مست چشمم از باده ی رخساره تو لب به لب است

زلف در زلف و نگه در نگهند اهل نظر رفتن و آمدن ما به برت شب به شب است

ابرویت حامی فرمان نگاهت شده اند قتل ما را سر کویت سبب اندر سبب است

شکر فارس چو تجار برم سوی حجاز فارسی شعر بخوانید که یارم عرب است!!

خَم ابروی تو انگار خُم وارونه است فتحه و ضمّه تماماً طرب اندر طرب است

بوسه از دور دهم نیست اگر پای سفر لب ارادت برساند چو قدم بی ادب است

تاک بنشان سر قبرم که مرا روز جزا چشم امید شفاعت به دخیل عنب است!!!

رنگ افشاندن ما فرصت ابراز نداشت گر چه هر دیده که عاشق شده فرصت طلب است

ذوالفقار تو دو دم دارد و عیسی یک دم پس اولوالعزم ز شمشیر تو یک دم عقب است

طفلک اشک، چو سر کرد در این تر حالی جای آن ست که من جان دهم از سر حالی

تو اگر ذوق کنی رنگ فلک می ریزد کُرک و پیر از همه ی خیل ملک می ریزد

تو اگر سیزده ماه رجب سبزه شوی سیزده بار ز اعداد نمک می ریزد

دلم از ریخت که افتاده، دلم را تو نریز خود به خود چینی ام از رد ترک می ریزد

دهنت باده " الله معی " می نوشد لب ما ساغر " الله معک " می ریزد

ذوالفقار تو در آن جا که دهد جولانی سر چنان ریزه شن از چشم الک می ریزد

ما رسیدیم و بیا، ز سر شاخ بچین میوه ها را به لب حوض دل کاخ بچین

کن گسیل از پی این سیل سپاهی گاهی سد معبر بنما بر سر راهی گاهی!

من به ایوان طلای تو محک خواهم زد زرگری نیست کند کفتر چاهی گاهی

در مناجات تو من نیز قد افراشته ام می دمد بر لب یک چاه گیاهی گاهی

با همه روسیاهی زینت رخسار توام می شود خوبی رخ خال سیاهی گاهی

ظالم آن نیست که سر را بزند بهر گناه سر زند شه به گدا روی گناهی گاهی

آه من رفت نجف تا که طواف تو کند گردبادی شود از شوق تو آهی گاهی

در محیطی که کنی سجده به خود زاعجازت بال جبریل بدک نیست به زیر اندازت

من نه آنم که ز دربار تو سر بردارم صنما کی ز قدوم تو گهر بردارم!؟

اعتبار تو به من رفعت دیگر داده می توانم که کلاهی ز قمر بردارم

دزد مضمون توام دست مرا گر بزنی دست افتاده به آن دست دگر بردارم!!!

شهر را پرکنم از مرحمت تازه تو مثل خاشاک جهان را چو شرر بردارم

لن ترانی چو گذاری و ترانی گویی کوه را با همه ضعف کمر بردارم!

ز تو ای شرح قیامت به کجا بگریزم نشد از روز جزا بار سفر بردارم

ذوالفقار تو در آن جا که دهد شان نزول سر محال است که دنبال سپر بردارم

جلوه آماده حُسنیم که تکرار کنی آن چه با آینه کردی به دیوار کنی

شنبه پنجم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سوره بقره - بخش اول

عبدعاصی : بخش اول از تفسیر سوره بقره که از آثار شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی (ره) استخراج شده است را با هم می خوانیم . انشاءالله که اهل دقت و تدبر باشیم :

بسم الله الرحمن الرحيم

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود : یا علی ! سوره بقره را تلاوت کن زیرا خواندن آن مایه ی برکت و ترک آن مایه ی حسرت است . و افسونگران طاقت شنیدن آن را ندارند . (فتوحات مکیه ۳۹۸/۸) »

الم (۱)

« نخستین آیه ی مبهم قرآن که به صورت کلام مختصر بیان گردیده و بر اسراری دلالت می کند که حقیقت آن جز بر اهل صُورِ معقول پوشیده است . (فتوحات مکیه ۲۱۵/۱) »

« حروف ، سرّی از اسرار الهی است . شناخت آنها از بهترین علوم پوشیده شده نزد خداست . که خاص اهل دل‌های طاهر همچون پیامبران و اولیاء می باشد . (رساله میم واو نون) »

« الف لام میم عبارت است از حروف نفس و آغاز توحید است . اشاره ای لطیف به خود کتاب قرآن دارد . الف به توحید و میم به فرمانروایی فناپذیر دلالت دارد . لام میانی نیز واسطه ای برای پیوند آن دو حرف می باشد . (فتوحات مکیه ۲۲۲/۱ و ۶۳/۴) »

ذک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین (۲)

گفت : این کتاب . و نگفت : آن آیات کتاب . چون کتاب برای جمع و آیات برای تفرقه است . ذک : مذکر مفرد و تلک : مفرد مؤنث است . بنابراین خداوند به این کتاب اشاره فرمود و این به خاطر وجود جمع پیش از فرق و ایجاد فرق پس از آن چنانچه همه ی اعداد را در واحد جمع نموده است . (فتوحات مکیه ۲۱۹/۱) »

الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون (۳)

« ایمان دو گونه است : تقلیدی و تحقیقی . ایمان تحقیقی نیز دو گونه است : استدلالی و کشفی . صلوات : پایه و اساس همه ی عبادت هاست . فرمود : نماز از فحشا و منکر نهی می کند . انفاق مال : روی گردان شدن از خواهش نفس و متّصف شدن به زهد . (التفسیر ۱۲/۱) »

والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالاخرة هم یوقنون (۴)

آخرت سرای تمییز و دنیا سرای درهم آمیختگی است . دوزخیان و بهشتیان هر دو گروه مشخص شده اند . بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ قرار دارند و هر دو گروه با حالت چهره شان شناخته می شوند . (فتوحات مکیه ۳۸۰/۳)

اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون (۵)

« آنان یعنی آن کسانی که وصفشان در دو آیه ی قبلی آمده است ، از سوی پروردگارشان رهنمون گشته و رستگار شده اند . (التفسیر ۱۳/۱)

ان الذين كفروا سواء عليهم اانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون (۶) ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم (۷)

« از برای ایجاز بیان فرمود : ای محمد ! کسانی که کفر ورزیدند محبت مرا از خودشان پوشاندند . پس چه آنها را با وعده ای که به خاطرش تو را فرستادم هشدار دهی و چه ندهی به سخن تو ایمان نمی آورند زیرا آنان خردورزی نمی کنند . تو آنها را هشدار می دهی اما هشدار تو را ادراک نمی کنند . پس چگونه انتظار داری به تو ایمان بیاورند در حالی که بر دلهایشان پرده ای هست و هیچ سخنی را نمی شنوند و چیزی را نمی بینند ؟ من آنان را معذب خواهم کرد و از خودم دور خواهم ساخت . آنان در دریای لذت ها غرق شده اند و از مشاهده ی ذات من محرومند . زیرا بر دیدگانشان پرده ای است و طاقت دیدن نور هیبتم را نخواهند داشت .

غشاوه : چیزی است که صورت آینه دل را از زنگ می پوشاند . چشم بصیرت ضعیف می شود و زنگ بر روی آینه می آورد . (فتوحات مکیه ۳۱۵/۱)

و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين (۸) یخادعون الله و الذين آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون (۹) فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون (۱۰)

« برخی از مردم ظاهراً خود را مؤمن می دانند اما باطناً ایمان نیاورده اند . خدا را می فریبند و به خاطر جهلشان می پندارند خدا از آنچه می کنند غافل است . در دلهایشان بیماری است ؛ یعنی نسبت به رسول خدا شک دارند . خدا نیز بیماری شان بیفزود یعنی شک شان را دو چندان کرد تا

دچار حیرت شوند . بر ایشان عذاب دردآور ، منظور در روز قیامت است که آن را تکذیب می کردند . (فتوحات مکیه ۳۱۷/۱) «

و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون (۱۱) الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون (۱۲)

« چون به آنها گفته شود در زمین سایه ها و اشباح فساد نکنید در خیالشان می گویند ما مصلحیم . لذا خداوند فرمود : آنان مفسدند . و اگر شعور و ادراک داشتند کفر نمی ورزیدند . (فتوحات مکیه ۳۱۸/۱)

و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لكن لا يعلمون (۱۳)

« این آیه نشان می دهد که مسلمانان مؤمن اهل سفاقت نیستند یعنی در ایمانشان کاستی اندیشه وجود ندارد . پس مسلمان واقعی کسی است که از همه ی عیوب اصلی ایمن است در حالی که سفیه ، بی خرد و ضعیف الرای است . چنین کسی دارای ایمان سست است . (فتوحات مکیه ۳۵۵/۸ و ۴۶/۳)

عبد عاصی : یکبار دیگر ترجمه این آیات را با توجه به سخنان مخالفین عرفان شیعی و متکلمین نوظهور و تفکیکیان قدیمی و امروزی بخوانید . بنده در جواب کامنتهای چند مطلب گذشته خیلی به مضامینی که در این آیات شریفه آمده اشاره کردم . اگر قرار بود که اسرار الهی برای همه کس هویدا بشود که الان اوضاع مملکت شیعه بدین سان نبود ! که بر روی منابر در حوزه ها و کلاسها علناً به معاریف شیعه بی احترامی کنند . این آیات از اصل وحدت شروع می شود و به مخالفین می پردازد و به بزرگترین دشمن انسان یعنی " جهل " اشاره می کند . دور از تصور نیست که عاقبت منکران و تکفیر کنندگان و هتاکین اصل وحدت در عصر امروز با وجود این همه ادله و

آیات و براهین و تفاسیر و نفوس قدسیه اولیای الهی مثل منکران اصل وحدت در زمان رسول الله صلوات الله علیه نباشد . ما اهل تکفیر نیستیم . امروزه تکفیریهای مذهب شیعه در حال جولان دادن هستند . سیزده قطب و خلیفه ی خدا روی زمین به بدترین صورت ممکن به شهادت رسیدند و به شهود ذات نائل آمدند و آخرین آنها هم در پرده غیبت در حال دستگیری از اهل سلوک و محبین است ، صدها عارف کامل خون دل خوردند و به دار آویخته شدند و سوزانده شدند و تکفیر و تبعید شدند ، چه کتابهایی از اهل معرفت سوزانده نشد و امحا نشد ، چه هتاکی ها و بی حرمتی ها که در طول تاریخ علیه عرفان و غافل معرفت صورت نگرفت با این حال ؛ هنوز دلهایی هستند که مستعدند و ظرفیت پذیرش رموز الهی را از ناحیه ولایت کلیه الهیه دارند و هنوز اساتیدی هستند که با دستگیری از طالبان و مشتاقان و راغبین راه خدا در حال ارشادات باطنی هستند . دشمنان عرفان خودشان هم می دانند که این طریق ، طریق الی الله است و سیروسلوک الی الله ، من الله و مع الله و بالله است . پس چه واهمه از این هرزه گی ها . باید آنها را به حال خودشان رها کنیم تا " خوش باشند " . به قول مرحوم علامه طباطبایی(ره) که می فرمودند : به اینها باید ترحم کرد ، باید به دیده ی مستضعفین فکری نگاه کنیم . و مغرضین هم گرفتار سنت املاء و استدراج خواهند شد . لمن الملك اليوم لله الواحد القهار

بر محمد و آل محمد صلوات

شنبه پنجم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سنت انگشتر در دست کردن

عبدعاصی : به دست کردن انگشتر با سنگ های توصیه شده توسط حضرات اهل البیت علیهم السلام از دیرباز مورد تاکید اولیای الهی بوده و هست و به طالبان راه خدا هم اکیداً سفارش می

کنند که انگشتر در دست داشته باشند . اینکه چه نوع سنگی در دست داشته باشیم و چه حرز یا دعایی بر روی آن حک باشد را میتوان از فرمایشات اهل البیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین استخراج کرد . در این پست ، می خواهیم بگوییم که اهل سلوک باید نمادهای معرفتی را همراه داشته باشند تا باطن آنها در سیروسلوک شان به سمت پروردگار بی همتا مددکارشان باشد .

تاکید بیشتر در این است که انگشتر در دست راست باشد و از سنگها هم سنگ عقیق و سنگ فیروزه بیشترین توصیه را دارا هستند .

۱ - سلمان فارسی روایت می کند که روزی پیامبر اکرم صلوات الله علیه به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند : یا علی ! انگشتر را در دست راست کن تا از دسته مقربان الهی باشی . حضرت عرضه داشت : یا رسول الله ! مقربان درگاه الهی چه کسانی هستند ؟ پیامبر فرمودند : آنها جبرئیل و میکائیل اند . (علل الشرایع ۱/۱۵۸-بحارالانوار ۴۲/۶۹-وسائل ۵/۸۲)

۲ - روایت شده است که مولایمان علی علیه السلام عادت داشتند که چهار انگشتر داشته باشند . یکی یاقوت ؛ بخاطر زیبایی و ارزش آن و دوری از نگرانی و دلواپسی ، دوم فیروزه ؛ بخاطر طلب نیروی الهی و پیروزی ، سوم حدید ؛ برای نیرومندی و چهارم عقیق که باعث حفاظت از عواقب بد و دشمنان خواهد بود .

از امام رضا علیه السلام نقل شده است که استفاده از انگشتر زمرد دشواری و بیماری را به سلامت تبدیل می نماید و استفاده از یاقوت قرمز انسان را از تنگدستی و فقر می رها کند . همچنین از ایشان نقل شده است که استفاده از عقیق در انگشتر نه تنها باعث افزایش قدرت می گردد بلکه مانع بروز درد و اختلال در فعالیت قلب می شود .

امام صادق علیه السلام فرموده اند که انگشتر عقیق در دست کنید . همانا خداوند با پیامبرش موسی علیه السلام بر روی کوه عقیق سخن گفت و موسی بر این کوه به مقام کلیم الهی رسید . (مکارم الاخلاق ص ۸۷)

۳ - امام صادق علیه السلام در حدیثی در ادامه بیان فواید انگشتر عقیق می فرماید : خداوند دوست دارد دستی که برای دعا کردن به درگاهش بلند می شود ، با انگشتر عقیق باشد . (مکارم الاخلاق ص ۸۸، وسایل الشیعه ۹۱/۵)

۴ - امام صادق علیه السلام می فرمایند : دوست دارم هر شخص مؤمن پنج انگشتر در دست داشته باشد . عقیق ، حدید صینی (چینی) ، یاقوت ، درّ نجف و فیروزه که این خواص را دارد :
- نگاه به آن سبب خوشحالی و شادابی روح می شود .

- نگاه به آن چشم را قوی می کند .

- دست کردن آن سعه صدر و تحمل در برابر مشکلات می بخشد .

- قلب را تقویت می کند و قوت می بخشد .

- حاجت را برآورده می سازد و کارها را آسان می کند . (التهدیب ۳۷/۶- وسائل الشیعه ۴۰۳/۱۴-
روضه الواعظین ۲- فرحة الغری)

۵ - امام صادق علیه السلام می فرمایند : عقیق حرز در سفر است و دست کردن انگشتر آن در هنگام سفر انسان را از خطرهای سفر محفوظ و مصون می دارد . (کافی ۴۷۰/۶- الامان ص ۵۲-
وسائل ۸۹/۵ و ۹۰)

۶ - امام رضا علیه السلام می فرمایند : انگشتر یاقوت در دست کنید که پریشانی را می زداید .
(حلیة المتقین)

۷ - امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمایند : کسی که انگشتر عقیق در دست کند و دو رکعت نماز با آن بخواند ثواب آن دو رکعت ، برابر با هزار رکعت نمازی است که بدون انگشتر عقیق بخواند . (اعلام الدین ص ۳۹۳-بحار الانوار ۱۸۷/۸۰-عدة الداعی ص ۱۳۰-وسائل الشیعه ۹۱/۵)

خداوند عنایت ویژه ای به سنگ عقیق داشته و این بدان جهت است که اول سنگی بوده که به یگانگی خداوند متعال و نبوت جناب ختمی مآب و ولایت مولی الموحدین علی علیه السلام شهادت داده است . امام صادق علیه السلام فرموده اند : دوست دارم که هر مؤمنی از شیعیان ما پنج انگشتر را در دست داشته باشد و یکی از آنها عقیق باشد ؛ زیرا عقیق با ایمان ترین و مؤمن ترین سنگ به خدا و ما اهل بیت در میان سنگ هاست . (جامع الاخبار ص ۱۳۴-وسائل ج ۱۴ ص ۴۰۳-فرحة الغری-التهدیب)

پیامبر اکرم صلوات الله علیه می فرمایند : در شب معراج که به آسمانها سفر کردم به مرتبه ای رسیدم که نزدیکتر از آن به مقام ربوبیت تصور پذیر نیست . پس خداوند در آنجا با من بین دو کوه عقیق سخن گفت . (ماته منقبه ۱۶۸-الشیعه فی احادیث الفریقین ص ۱۷۸)

امام رضا علیه السلام درباره یکی از خواص عقیق می فرمایند : دست کردن انگشتر عقیق ، فقر را از بین می برد و نفاق را نیز نابود می کند . (کافی ۴۷۰/۶-وسائل الشیعه ۸۵/۵-جامع الاخبار ص ۱۳۳)

بعضی از خواص عقیق بر اساس احادیث نبوی عبارت است از : تشدید آثار و ازدیاد ثواب عبادت از جمله نماز، ایجاد خیر و برکت ، کسب آرامش و اطمینان ، برآورده شدن حاجات ، ایمنی از بلاها ، بی نیازی از غیر خدا ، توسعه رزق های مادی و معنوی ، مصونیت از هر چیزی که انسان از آن کراهت دارد ، دوری از غمها و افسردگی ها و اندوه های ناسوتی ، ایمنی در سفر ، دوری از فقر و نفاق ، مصونیت ظاهر و باطن و محفوظ بودن از ستمهای دیگران .

مرحوم سید هاشم حداد رضوان الله عليه انگشترهای زیادی داشتند . بنده انگشتر چهارده معصوم (علیهم السلام) عقیق ایشان را زیارت کرده ام که در بخش تصاویر وبلاگ هم آمده است .



امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلوات الله علیه چنین نقل فرموده اند : خداوند سبحان می فرماید : هر آینه من خدا ، حیا می کنم از بنده ای که دستش را به سوی من بالا آورده و در دستش انگشتری با نگین فیروزه باشد ناامید برگردانم . (مهج الدعوات-وسائل الشیعه - بحارالانوار ۳۲۱/۹)

در کتاب علامه مجلسی روایت از رسول اکرم صلوات الله علیه است که هرکس فیروزه را در روز یک بار نگاه کند پنج بار درب بهشت به رویش باز می شود .

و روایت از رسول مکرم اسلام صلوات الله علیه است که اولین هدیه ای که خداوند به ایشان در غار حراء داد سنگ فیروزه بود و از طریق جبرئیل به ایشان داده شده است .

امیرالمؤمنین علی علیه السلام انگشتر فیروزه را برای پیروزی در برابر مشکلات به دست می کردند . (علل الشرایع ۱/۱۵۷-المناقب ۳/۳۰۲-بحارالانوار ۴۲/۶۲-وسائل الشیعه ۵/۹۸)

امام صادق علیه السلام می فرمایند : هرکس انگشتر فیروزه دست کند دست او نیازمند نخواهد شد . (وسائل الشیعه ۵/۹۴ و ۹۵-کافی ۶/۴۷۲)

امام رضا علیه السلام می فرمایند : اولین کوههایی که اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمودند کوههای فیروزه، عقیق و یاقوت بوده اند . (اقبال الاعمال ۴۶۵-بحار الانوار ۲۷/۲۶۲)

البته اگر فیروزه رنگ خود را از دست بدهد و یا خرد شود تمام قوای باطنی خود را از دست می دهد .

بعضی از خواص سنگ فیروزه عبارت است از : باعث بی نیازی و دوری از فقر می گردد ، جهت ایجاد فرزند مؤثر است ، در استجاب دعا مؤثر است ، عامل فتح و پیروزی است ، دور گرداننده دردها از دیدگان است ، قوت دل را زیاد می کند ، باعث برآورده شدن حاجات می شود .

سنگ حدید سنگ حرزی بشمار می رود که سحر را دفع می کند و اثر آن را خنثی می سازد و برای محافظت از جانوران موزی و خطرناک و نیز حفظ از خطرهای بویژه در جنگ کاربرد بسیاری دارد . در روایات متعدده ذکر نوشته هایی از ائمه اطهار علیهم السلام آمده که روی این سنگ در مقابله با سختیها و شداید نوشته می شده است . مولانا امام صادق علیه السلام می فرمایند : انگشتری بساز که نگین آن حدید صینی (چینی) باشد و بر روی آن سه جمله در سه سطر بنویس : « اعوذ بجلال الله ، اعوذ بکلمات الله ، اعوذ برسول الله » و بر پشت نگین ، دو جمله در دو سطر بنویس : « آمنت بالله و کتبه ، انی واثق بالله و رسله » و دور نگین بنویس : « اشهد ان لا اله الا الله مخلصا » . (الامان ص ۵۰-مستدرک ۳/۲۹۹)

مرحوم سید هاشم حداد رحمت الله علیه چنین انگشتری داشتند .



در نجف از سنگهایی است که از نظر معنوی با ارزش است و در وادی السلام نجف یافت می شود .
امام صادق علیه السلام به مفضل فرموده اند : هرکس انگشتر در نجف در دست کند و نگاه به آن
کند خداوند برای هر نگاهی که به این نگین می اندازد ، ثواب یک زیارت (اعم از یک حج یا
غیره) در نامه عمل او می نویسد که اجر و ثواب آن برابر با اجر عمل پیامبران و صالحان است .

سنت انگشتر در دست کردن مربوط به انبیای عظام و ائمه هدی علیهم السلام است و اولیای الهی
هم به تاسی از آن بزرگان ، به این واجب معنوی عمل می کردند . حتی مرحوم سید هاشم حداد
اعلی الله مقامه الشریف برای دوستان خود انگشتر می خریدند و هدیه می کردند . ما بدین شکل ،
هم به سنت ائمه اطهار علیهم السلام عمل کرده ایم و هم از برکات و خواص باطنی این سنگهای
مقدس بهره می بریم . چه خوب است که ما به جای عمل به رسم و رسومات جاهلانه و عوامانه
که گاهی از خرافات اجدادمان نشأت گرفته ، به تعالیم اولیایمان عامل بشویم . پ

چهارشنبه دوم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

تشیع ابن عربی در بیان آیت الله حسن زاده آملی سلمه الله

عبدعاصی : در وبلاگ شجره طیبه مطلبی دیدم از آیت الله حسن زاده آملی سلمه الله که در کتاب
مآثر آثار به چاپ رسیده است . مناسب دیدم که دوستان خواننده هم بهره ببرند . این مطلب را
بدان جهت آوردم تا نظر همه به این مطلب جلب شود که تشخیص و استخراج در مبانی عرفانی
کار اهل عرفان است نه هر جاهلی . مخصوصاً متکلمین امروزی که خودشان را زعیم دینی و

اعتقادات مردم می دانند و خودشان را پناه و ملجا معنویات خلائق حساب کرده اند . روزی سیه روی خواهند شد از بس که غش در وجودشان موج می زند این وهابیون شیعه . فرمایشات عالم ربانی آیت الله حسن زاده آملی را با هم می خوانیم:

موثر ۱۶۱- شواهد بر شیعه بودن جناب محیی الدین بن عربی

۱. فتوحات مکیه در میان مولفات عرفانی شیخ محیی الدین عربی ، ام الكتاب او است و آن پانصد و شصت باب است که هر باب آن خود یک کتاب است. باب سیصد و شصت و ششم آن درباره حضرت بقیة الله قائم آل محمد مهدی موعود صلوات الله علیهم اجمعین است. و در چند جای فتوحات اظهار می دارد که به حضور امام قائم علیه السلام تشرف یافته است از جمله در آخر باب بیست و چهارم آن گوید:

و للولاية المحمدية المخصوصه بهذا الشرع المنزل على محمد صلى الله عليه و آله ختم خاص هو المهدى و قد ولد فى زماننا و رايته ايضا و اجتمعت به و رایت العلامة الختمية التى فيه فلا ولى بعده الا و هو راجع اليه كما انه لا نبى بعد محمد صلى الله عليه و آله الا و هو راجع اليه

و نیز از آن جمله در جواب سؤال سیزدهم باب هفتاد و سوم فتوحات گوید :

" و اما ختم الولاية المحمدية فهو لرجل من العرب من اكرمها أصلاً و يداً و هو فى زماننا اليوم موجود عرفت به فى سنة خمس و تسعين و خمسمائة و رایت العلامة التى قد أخفاها الحق فيه عن عيون عباده و كشفها لى بمدينة فاس حتى رایت خاتم الولاية منه و هى خاتم النبوة المطلقة لا يعلمها كثير من الناس و قد ابتلاه الله باهل الانكار عليه فيما يتحقق به من الحق فى سره من العلم به ". الخ

و به همین منوال و مضمون در چند جای دیگر فتوحات مکیه مطالبی دارد. و رساله شق الجیب را به خصوص درباره حضرت مهدی علیه السلام نوشته است. و در اول باب بیست و نهم فتوحات گوید: اعلم ایدک الله اننا روينا من حدیث جعفر بن محمد الصادق عن ابیه علی بن ابیطالب عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: مولی القوم منهم.

۲. جناب محیی الدین عربی در باب سیصد و هفتاد و شش از کتاب عظیم فتوحات مکیه گفت: **البسمة من القرآن بلا شک عند العلماء بالله و تکرارها فی السور کتکرار ما یکرر فی القرآن من سائر الکلمات.**

باید دانست که این قول در کلمه طیبیه بسمله از آن چیزهایی است که امامیه بدان متفرد است و این قول

(جناب این عربی در بسمله) به صوت بلند اعلام می دارد که این عارف و شیخ کبیر از امامیه است.

تبصره: (آنکه در شماره ۲ علماء بالله آمده) اقول: لا یخفی علی العلماء بالله ان مراده من العلماء بالله الامامیة، قال الطبرسی فی تفسیر الفاتحه من مجمع البیان: اتفق اصحابنا ان (بسم الله الرحمن الرحیم) آیه من سورة الحمد و من کل سورة. و فی جوامعنا الروائیة عن امامنا الباقر علیه السلام: سرقوا اکرم آیه من کتاب الله (بسم الله الرحمن الرحیم)

۳. شیخ محیی الدین در کتاب الدر المکنون و الجوهر المصون فی علم الحروف گوید: اعلم ان الجفر هو التکسیر الکبیر الذی لیس فوقه شیء و لم یعتد الی وضعه من لدن آدم علیه السلام الی الاسلام غیر الامام علی علیه السلام کل ببرکة خیر الانام و مصباح الظلام علیه افضل الصلاة و اتم السلام

و در همان کتاب گوید: الامام على رضى الله تعالى عنه و ورث علم الحروف من سيدنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و اليه الاشارت بقوله : انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فعليه بالباب. و قدر ورث علم الاولين و الاخرين و ما رايت فيما اجتمعت بهم اعلم منه . و هو اول من وضع مربع مائة فى الاسلام و قد صنف الجفر الجامع فى اسرار الحروف و فيه ما جرى للاولين و ما يجرى للاخرين و فيه اسم الله الاعظم و تاج آدم و خاتم سليمان و حجاب آصف. و ما زال اهل التحقيق من السافلين كابي محمد الحسن البصرى و سفيان الثورى يغترفون من بحر اسراره ، و اولوا التحقيق من العارفين كذو النون المصرى و سهل بن عبد الله التستري يقتبسون من مصباح انواره ، و كانت الائمة الراسخون من اولاده يعرفون اسرار هذا الكتاب الربانى و اللباب النورانى. ثم الامام الحسين عليه السلام ورث علم الحروف من ابيه ، ثم ورثها الامام زين العابدين عليه السلام ثم الامام محمد الباقر عليه السلام ثم الامام جعفر الصادق عليه السلام و هو الذى غاص فى اعماق اغواره و يتكلم بغوامض الاسرار و علوم الحقيقة و هو ابن سبع سنين . و قال: علمنا غابر مزبور و كتاب المسطور فى رق المنشور و نكة فى القلوب و مفاتيح الغيوب و نقر فى الاسماع لا تنفر منه الطباع و عندنا الجفر البيض و الجفر الاحمر و الجفر الاكبر و الجفر الاصغر و منا الفرس الغواص و الفارس القناص ، فافهم هذا اللسان الغريب و البيان العجيب.

۴. در باب ششم از فتوحات در بحث از هباء (صادر اول) فرمود :

بان اقرب اليه صلى الله عليه و اله وسلم على بن ابيطالب عليه السلام امام العالم و سر الانبياء اجمعين.

۵. آنکه در شماره یکم گفته شد از جناب شيخ در احوال حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف عبارت آن از نسخه اصلى فتوحات که عبد الوهاب شعرانى متوفى ۹۷۳ ه.ق در مجلد ثانى از يواقيت و جواهر بدان تصريح کرد اينست:

و اعلموا انه لا بد من خروج المهدي عليه السلام لكن لا يخرج حتى تمتلى الارض جورا و ظلما

فيملها قسطا و عدلا ، و لو لم يكن من الدنيا لا يوم واحد طول الله ذلك اليوم حتى يلي ذلك الخليفة و هو من عترة رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من ولد فاطمة رضى الله عنها جدة الحسين بن على بن ابيطالب و والده حسن العسكري بن الامام على النقى -بالنون- ابن الامام محمد النقى -بالتاء- ابن الامام على الرضا ابن الامام موسى الكاظم ابن الامام جعفر الصادق ، ابن الامام محمد محمد الباقر ، ابن الامام زين العابدين على ، ابن الامام الحسين ابن الامام على بن ابيطالب رضى الله عنه يواطى اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فى الخلق بفتح الخاء ، و ينزل عنه فى الخلق بضم الخاء ، الخ.

٦. در آخر باب ٢٤ فتوحات گوید :در آخر باب ٢٤ فتوحات گوید :و للولاية المحمدية المخصوصة بهذا الشرع المنزل على محمد صلى الله عليه و آله وسلم ختم خاص هو المهدي ، و هو فى الرتبة دون عيسى عليه السلام لكونه رسولا ، و قد ولد فى زماننا ، و رايته ايضا و اجتمعة به و رايته العلامة الختمية فيه ، فلا ولى بعده الا و هو راجع اليه كما انه لا نبى بعد محمد صلى الله عليه و آله وسلم الا و هو راجع اليه كعيسى عليه السلام اذا نزل ، فنسبه كل ولى يكون بعد هذا الختم الى يوم القيامة نسبت كل نبى يكون بعد محمد صلى الله عليه و آله وسلم فى النبوت كالياس و عيسى و الخضر فى هذه الامت.

٧. و قال اليافعى فى وقايع سنة ثمان و ستين و سة مائة من مرآة الجنان:قال الذهبي لقاضى القضاة يحيى بن محمد فى ابن العربى عقيدة تجاوز حد الوصف ، قال : و كان يفضل عليا على عثمان ثم نسبه الى التشيع ، و جعل التفضيل المذكور كالعلة لتشييعه ، الخ

هذه نماذج من كلمات الشيخ الاكبر فى آل النبى من الامام على بن ابى طالب الى ختم الولاية المحمدية الامام المهدي الموعود و هم ائمة الشيعة الامامية، فلو لم تفسر بعض الاقاويل التى حكيت فى الفتوحات فى ذيل الكشف المذكور على الوجه الوجيه الذى اشرنا اليه لوجب ان يقال

انها مما دسوا على الشيخ ، كما قال عبد الوهاب بن الشعراني المذكور آنفا في مختصر الفتوحات ،
الخ.

چهارشنبه دوم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع اثر عارف كبير مولانا سيد بن

طاوس (ره)

عبد عاصی : از مهمترین وظایف یک سالک الی الله این است که اوقات خودش را پر نماید وگرنه در بیکاری و غفلت است که شیطان و نفس اماره وقت آدم را پر خواهند کرد . غفلت از همین امر مهم است که ما گاهی حالمان خوب است و مشتاق دعا و ذکر و نماز و روزه و زیارتیم و گاهی از همه ی اینها فراری !!! و هیچ میل و رغبتی به ارتباط با پروردگار مهربان پیدا نمی کنیم . اگر متوسل به مستحبات نشویم و وقت مان را در غور و تفکر در آنها و لذت بردن صرف نکنیم نخواهیم توانست تا خطورات ناجور و سوء را از قلب و ذهن مان دفع کنیم .

پس : ما نیازمند این هستیم که وقت خالی نداشته باشیم .

در مراتب اولیه ی سلوک ، سالک بدلیل اهتمام به مستحبات و دقت بیشتر در فرائض وقتی برایش نخواهد ماند و در مراتب عالیه بدلیل اشتغال به ملکوت و بروز تجرد ، وقتی برایش نمی ماند . آیت الله کمیلی خراسانی می فرمودند : مرحوم آقا (سیدهاشم حداد(ره)) مرتب می فرمودند : من وقت ندارم . ما نگاه می کردیم می دیدیم ایشان کسب و کار سنگین یا معاملات آنچنانی و ... خاصی ندارند اما می گویند وقت ندارم !!!

مرحوم سید هاشم حداد (ره) برای سالک مبتدی بعد از توصیه به انجام واجبات و ترک محرّمات و عمل به رساله عملیه ، مقداری از مستحبات دستور می دادند تا هم وقت سالک مبتدی با الفاظ روحانی پر شود و هم آمادگی نسبی روحی برای درک مفاهیم بعدی را بدست آورد .

پس : همین عمل به مستحبات اگر با دقت و فهم و توجه صورت بگیرد باعث می شود که قلب آمادگی هضم معارف الهیه را بدست آورد .



کتاب شریف جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع اثر عارف کامل آیت الحق و العرفان جناب سید بن طاووس رضوان الله علیه از آن دسته کتابهایی است که می تواند قلب مشتاق راه خدا را در طول روز و هفته و ماه و سال با عالیتین ادعیه از لحاظ مضامین آکنده از نور حق نماید .

این کتاب مشتمل بر چهل و نه باب بوده و گنجینه ای از نمازها ، اذکار و ادعیه ای است که می توان در آنات مختلف بوسیله ی آنها ، دل را به زلف شب آسای محبوب ازل و ابد گره زد . نه باب نخست کتاب شامل ادعیه ی ایام هفته می شود و بیشتر درباره ی سیدالایام ، روز جمعه و دعاهایی است که در این روز باید خوانده شود .

البته نباید آثار و ثوابهایی که حضرت سید (ره) عنوان کرده اند ، خیلی ما را قلقلک بدهد که بله ! ما که آدم سیروسلوک نیستیم ، پس بچسبیم به ثواب و بهشت و حوری و غلمان و شیر و عسل و ... !!! اینها هم خوب هستند اما اگر ما درک کنیم ؛ کسی که خدا را دارد همه چیز دارد دیگر دل مان هوسهای بهشتی به سرش نمی زند .

کتاب جمال الاسبوع بسیار کم به چاپ رسیده و کمیاب است . انتشارات دارالثقلین آن را در سال ۱۳۸۹ با ترجمه فارسی در ۳۶۶ صفحه به چاپ رسانده است .

امیدوارم دوستان بنده از کتب جناب سیدبن طاوس (ره) که صاحب نفس زکیّه بودند غفلت نکنند و بهره کافی را ببرند .

بعضی ها معتقدند مزاری که در شهر حلّه ی عراق وجود دارد متعلق به جناب سید نیست و ایشان در ورودی صحن علوی از باب سلطانی مدفون هستند . کما اینکه بعضی اعتقاد دارند مزار جناب صدرای شیرازی (ره) هم در حرم مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام واقع است . والله اعلم . علی ای حال :

بروح همه ی مدفونین در صحن و سرا و بارگاه و حریم پادشاه کونین ، ابوالائمة المعصومین ، یعسوب الدین ، قائد الغر المحجلین ، مولانا و مولی المؤمنین ، حیدر کرّار بلا فرار ، امام المتّقین ، سید الوصیین ، حجة الله على السموات و الارضین ، و خلیفة الله على العالمین ، مالک الرقاب ، ابوتراب ، اسدالله الغالب ، علی بن ابیطالب ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مرقدہ فداء الفاتحة مع الصلوات

سه شنبه یکم بهمن ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

مزار منور حضرت علامه طهرانی (ره) در حرم امام رضا علیه السلام

عبدعاصی : بعضی ها مدام از انتشار تصاویر مرحوم علامه طهرانی (ره) ایراد می گیرند که بله : ایشان از انتشار تصاویرشان راضی نبودند و نیستند و چه و چه ... لطفاً از ارسال اینچنین کانتھایی

خودداری کنید . مرحوم قاضی - مرحوم حداد و علامه طهرانی(ره) اگر راضی به نشر تصاویرشان نبودند این همه عکس نمی انداختند . از طرفی نگاه کردن به تمثال اولیای الهی باعث رقت قلب و نفی خواطر سوء از انسان می شود .

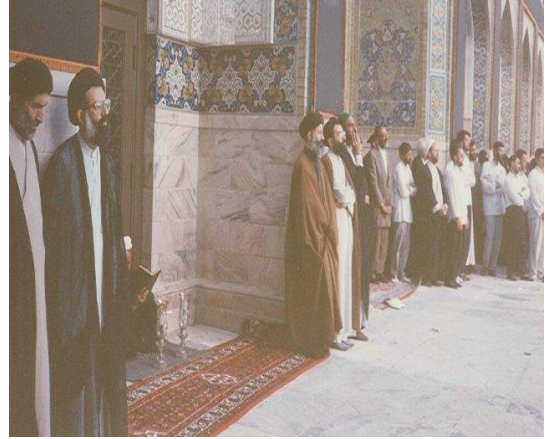
مرحوم حداد (ره) فرموده بودند که مرا در یک قبر ساده در قبرستان قدیمی کربلا دفن کنید . بدون اینکه گنبد و بارگاه و این مسائل که لایق حضرات معصومین علیهم السلام باشد . قمر بنی هاشم علیه السلام گنبد و بارگاه داشته باشد سید هاشم حداد هم داشته باشد ؟ دور از ادب نیست ؟ بعد از رحلت ایشان بعضی از آقازاده ها خلاف وصیت والدشان تصمیم گرفتند تا مزار پدر را تبدیل به مقبره کنند و مسقف نمایند . اما تا دیوارها و سقف چیده شد و تمام شد به ناگاه تمامشان ریخت الا حاشیه دیوار چینی که هم اکنون هم هست .

مرحوم علامه طهرانی (ره) هم بدیت ترتیب وصیت فرموده بودند که در حرم مولا علی بن موسی الرضا علیه السلام در یک گوشه ای بدون سنگ مزار به خاک سپرده شوند . یعنی اینکه در مقابل مقام منیع ولایت کلیه من کی هستم که بخواهم عرض اندام کنم ؟

به نظر شما چه چیزی این بزرگان را تا آن مقاماتی که تصورش به ذهن ما خظور هم نمی کند رساند ؟

بله . فهم و ادراک ... نه حالات و مقامات و کرامات . تمام دستورات این دو عارف واصل بر افزودن فهم معارف و فهم حقایق عرفان است . وقتی فهم حاصل شد خود به خود سالک را تشویق به سیر عملی می کند . آنوقت دیگر نماز شب خواندن کوه کندن نیست . بلکه لذت است . لذتی تمام نشدنی ... رزقنا الله و ایاکم

نثار روح ملکوتی علامه طهرانی (ره) (الفاتحه مع الصلوات



در این تصویر که به خوبی محل مزار حضرت علامه طهرانی (ره) را در صحن انقلاب حرم مولا ابی الحسن الرضا علیه السلام نشان می دهد و مربوط به ایام رحلت ایشان می باشد جناب سید عبدالامیر حداد آقازاده ی مرحوم حضرت آقای حداد (ره) و آقازادگان و بستگان حضرت علامه فقید (ره) هم دیده می شوند .

سه شنبه بیست و هفتم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیت الحق و العرفان حاج سید هاشم حداد رضوان الله علیه

عبد عاصی : دست ما به اینها نخواهد رسید مگر...

تصاویری کمتر دیده شده از سید سند و نشانه ی جلال و جمال حق تعالی - مربی نفوس و مرشد اهل معرفت - مجلای ظهور اسم " هوالحی " - عبد صالح خدا - خادم الحسین و العباس (سلام الله علیهما) - ولی خدا و صاحب ولایت کلیه الهیه مرحوم حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد اعلی الله مقامه الشریف

خداوند متعال رب الارباب است . سلطان السلاطين است . پس ولی خدا " سلطان " است . مگر به امام الرئوف حضرت رضا علیه السلام نمی گوئیم : السلطان یا ابالحسن یا علی ابن موسی الرضا المرتضی ...

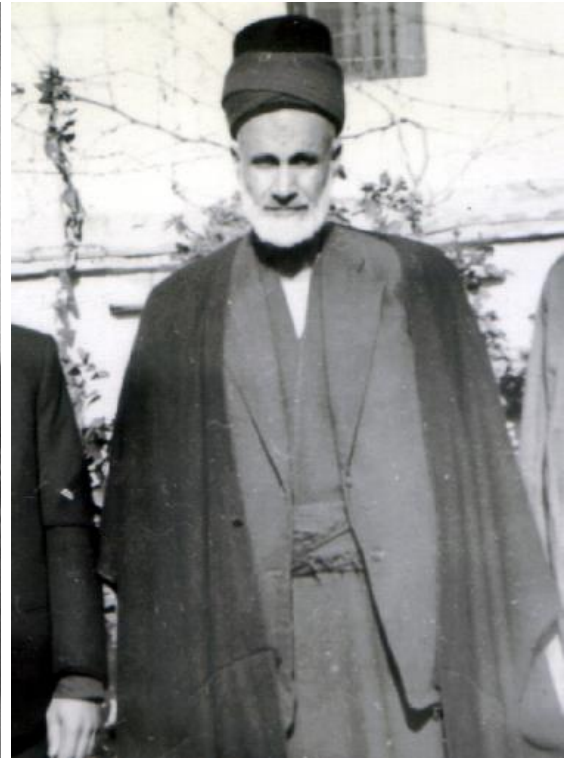
پس ولی خدا سلطان است و بقیه موجودات رعیت او هستند .

سلطنت اولیای الهی در عالم برزخ نمایان می شود . ما قدرت درک سلطنت عارف کاملی مثل حضرت آقای حداد رضوان الله تعالی علیه که انسان العین و عین الانسان است را نداریم چه رسد به درک سلطنت ولی الله الاعظم حضرت شمس الشموس علیه آلاف آلاف تحية و الثناء !!?

ما کمترین از عرفای معظم شیعه را تالی تلو امام معصوم علیه السلام و نائب خاص می دانیم (نواب اربعه شرایط دیگری داشتند) . کسی که با امام معصوم علیه السلام به عنوان قطب عالم امکان و مرشد کامل اتحاد روحی پیدا کرده باشد ولی خداست و می تواند انسان را تا عنقای قرب و لقاء الله هدایت و راهبری نماید .

حالا هی درباره ی اولیای الهی بی احترامی کنند ! چه می شود مگر ؟ " بی ادب محروم ماند از لطف رب "

تصاویر زیر هدیه ی وبلاگ طریق الی الله است به دوستداران معارف توحیدی . والحمد لله رب العالمین علی کل حال و الحمد لله كما هو اهله . یا علی مددی



راستی به این مطلب فکر کرده ایم که چرا مرجع تقلید بزرگ عالم تشیع مرحوم مغفور آیت الله سید هادی میلانی رضوان الله این قدر به مرحوم حضرت آقای حداد رحمت الله علیه ارادت داشتند و از ایشان تجلیل می کردند؟ مگر نمی دانستند که ایشان یک عارف توحیدی است؟ آیت

الله میلانی رحمت الله عليه از شاگردان مرحوم قاضی رضوان الله تعالى عليه بودند و خود ایشان صاحب مقامات و کرامات بودند . کجایند امثال میلانی ها...

راستی می دانستید که شهید مطهری رحمت الله عليه بعد از دیداری که با مرحوم حضرت آقای حداد رضوان الله عليه داشتند از قیل و قال افتادند و به جرگه ی شاگردان سلوکی ایشان پیوستند ؟ کجایند امثال شهید مطهری ها که اینقدر متحول بشوند...

ما در این هوهوچی چی های احمقانه و دورهای باطل مان غرق شده ایم و مقصدمان ناکجاآباد است .

یا صاحب الزمان سید هاشم حداد ! ما را دریاب آقاجان...

دوشنبه بیست و ششم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

الهجوم علی بیت الفاطمه (سلام الله علیها)

عبد عاصی : بارها تصمیم گرفته بودم این مطلب را در وبلاگ بیاورم اما پشیمان می شدم . به هر حال با نزدیک شدن به حلول سال شمسی فاطمی مناسب دیدم که این مطلب کار شود . البته ترجیح دادم که خودم مطلبی اضافه نکنم و از سایت عقیق استفاده کردم . ضمناً کتابی با عنوان " الهجوم علی بیت الفاطمه " اثر عبدالزهراء مهدی سالها پیش به چاپ رسیده که مفصلاً به بزرگترین جنایت تاریخ پرداخته است . در کتاب "فاطمه بهجت قلب نبی " که مرحوم استاد رحمانی همدانی(ره) آن را ترجمه کرده اند هم نامه ی خلیفه ی دوم اهل تسنن به معاویه ابن ابوسفیان در خصوص حمله به بیت وحی از زبان عامل اصلی پرداخته است . همینطور استاد عبدالفتاح عبدالمقصود هم که دوره ی امام علی بن ابیطالب علیه السلام او بسیار معروف و مشهور

و قابل استفاده است در ص ۲۲۵ این کتاب آن قدر کامل و جامع این واقعه را شرح داده که جای هیچ انکاری نیست .

حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد عابدی رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم طی یادداشتی که در پایگاه اطلاع رسانی خویش قرار داده است، به مسئله چگونگی حمله به خانه حضرت زهرا(س) پرداخته است که در پی می آید:

خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها تنها خانه‌ای بود که یک درب به داخل مسجد النبی(ص) و یک درب به بیرون داشت(و سدّ الابواب الاّ بابہ)

این خانه چند بار مورد تعدّی و حرمت شکنی قرار گرفت، عبدالملک مروان این خانه را تخریب کرد (مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحه ۲۱۱) و در موقع اخذ بیعت برای خلافت خلیفه اول و برای تثبیت موقعیت او این خانه مورد هجوم واقع شده و به آتش کشیده شد. مسعودی در «اثبات الوصیة» صفحه ۱۲۳ گوید: فہجموا علیہ و أحرقوا بابہ.

آتش زده شدن خانه حضرت فاطمه(سلام الله علیها) چنان معروف و مشهور بوده که وقتی عبدالله بن زبیر بر شهر مکه مسلط شد، اعلام کرد: هر کس با من بیعت نکند خانه او را آتش می‌زنم، آن گونه که خانه فاطمه را آتش زدند و سپس حسن بن محمد بن حنفیه که بیعت نکرده بود را دستگیر و زندانی کرد و خانه او را آتش زد و بنی‌هاشم را در شعب جمع کرده و می‌خواست آن‌ها را زنده زنده در آتش بسوزاند.(مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۷۷)

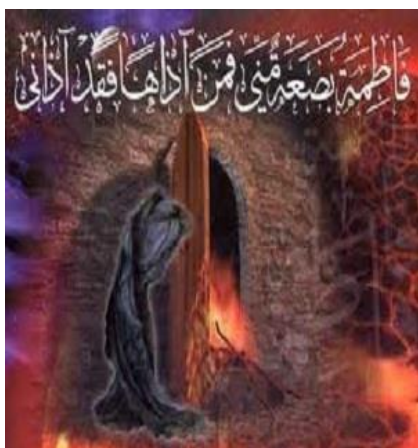
این هم یک نوعی آزادی و دموکراسی است که اول بر حکومت مسلط شوند و سپس شروع به بیعت گرفتن کرده و هر کس مخالف باشد، باید خانه او را آتش زده و اهل خانه نیز در آتش سوزانده شوند! در شهر مدینه تمام مردم انصار- که اکثریت شهر بودند- و بخش عمده‌ای از مهاجر طرفدار حضرت علی(علیه السلام) بودند، اینان که اکثریت را تشکیل می‌دادند مخالف بیعت با خلیفه اول بودند و چون حکومت آنان مشروعیت الهی نداشت سعی کردند مشروعیت مردمی را با تهدید و تطمیع دست و پا کنند.

کسی که بعداً خودش خلیفه شد به درب منزل حضرت علی(علیه السلام) آمد - در حالی که

حضرت علی(علیه السلام)، حضرت فاطمه(سلام الله علیها)، حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و طلحه و زبیر و عده‌ای از بزرگان قبایل مهاجر و انصار داخل منزل بودند و از بیعت خودداری می‌کردند - و گفت: یا برای بیعت با ابوبکر بیرون می‌آیید و یا آنکه خانه را با اهل آن به آتش می‌کشم، زبیر شمشیر خود را برهنه کرد و از منزل بیرون آمد ولی مهاجمان به خانه، او را سنگ باران کرده و سپس او را دستگیر کردند.(تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه 433)

و این گونه مخالفان را سرکوب کردند. آنان که طرفدار مشروعیت الهی و خواهان اجرای دستورات رسول خدا(ص) بودند مورد تهدید و آتش زده شدن خانه و فرزندان شدند و نوع جدیدی از دموکراسی پایه ریزی شد که امروزه نیز شبیه آن در کشور بحرین و عربستان مشاهده می‌شود.

اسامی مهاجمان به خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها)



1. خلیفه اول، وی موقع مرگ خود از این تهاجم اظهار تأسف می‌کرد، بنابراین معلوم می‌شود به دستور او انجام شده است.(شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۶، صفحه ۵۱)
2. خلیفه دوم (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۳۳ و کنز العمال جلد ۵، صفحه ۶۵۱)
3. اسید بن حضیر (الامامة و السياسة جلد ۱، صفحه ۱۱) نام وی را برخی اسید بن حصین گفته‌اند. (احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۷۰)
4. سلمة بن سلامة (شرح نهج البلاغه، جلد ۶، صفحه ۴۷)
5. ثابت بن قیس خزرجی (همان مدرک)
6. خالد بن ولید (همان مدرک).
7. محمد بن مسلمة (همان مدرک، صفحه ۴۸).
8. بشیر بن سعد (احتجاج، جلد ۱، صفحه ۴۱۴ و اختصاص مفید، صفحه ۱۸۵).
9. مغیره بن شعبه (همان مدرک).

10. ابو عبیده بن جراح (اختصاص مفید، صفحه ۱۸۵)
 11. سالم مولی ابی حذیفه (همان مدرک)
 12. معاذ بن جبل (الوافی بالوفیات، جلد ۶ صفحه ۱۷. ملل و نحل، جلد ۱ صفحه ۵. الامامة و السياسة، جلد ۱ صفحه ۱۲)
 13. قنفذ (همان مدرک)
 14. عثمان (اختصاص مفید، صفحات ۱۸۴ و ۱۸۷)
 15. عبدالرحمن بن عوف (شرح نهج البلاغه، جلد ۶، صفحه ۶۸. البدايه و النهايه، جلد ۵، صفحه ۲۵۰. سير اعلام النبلاء، صفحه ۲۶)
 16. زياد بن لبید (شرح نهج البلاغه، جلد ۶، صفحه ۶۸)
 17. معاویه بن ابی سفیان (وقعه صفین، صفحه ۱۶۳)
 18. عمرو بن عاص (همان مدرک.)
 19. زيد بن اسلم (احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۷۰)
- اینان کسانی هستند که نام خود را بر پیشانی تاریخ به عنوان «مهاجمان و آتش زندگان به خانه وحی» ثبت کردند.

و اما برخی از کسانی که داخل منزل بودند عبارتند از:

1. حضرت علی (علیه السلام)

2. حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

3. امام حسن (علیه السلام)

4. امام حسین (علیه السلام)

5. زبیر (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۴۳)

6. طلحه (همان مدرک)

7. ثابت بن قیس (شرح نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۵۰)

8. سعد بن ابی وقاص (همان مدرک)

9.مقداد (همان مدرک)

10.سلمان (کتاب سلیم، جلد ۲، صفحه ۵۸۰)

11.ابوذر (همان مدرک)

12.عباس بن عبدالمطلب (الامامة و السياسة، جلد ۱، صفحه ۱۱)

13.اکثر بنی هاشم، ابن ابی الحدید یک مرتبه گفته جمهور هاشمیین و سادات داخل خانه بودند

(شرح نهج البلاغه، جلد ۶، صفحه ۴۸) و یک مرتبه گفته مردمی از بنی هاشم داخل خانه

بودند(شرح نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۵۶)

به هر حال جای این سؤال باقی است که حکومتی که مشروعیتی نداشت و هنوز عده زیادی با آن بیعت نکرده بودند، چگونه حق داشت خانه وحی را به آتش کشد، انسان‌های بی گناه بلکه معصوم را بکشد و عده‌ای را تهدید و مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار دهد؟ و چگونه عده‌ای این گونه حکومتی را جانشین حکومت رسول خدا(ص) می‌دانند؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه و جانشین حکومت رسول خدا است که می‌گوید: اگر همه دنیا را به من بدهند در برابر آنکه به مورچه‌ای

ستم کنم هرگز نخواهم پذیرفت

دوشنبه بیست و ششم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

رفقای شیطان

پیامبر اکرم از شیطان پرسید نظرت درباره علی بن ابی طالب، وصی من چیست؟

شیطان پاسخ داد یا رسول‌الله امکان دستیابی به علی وجود ندارد. این آدم از نظر ما دست‌نیافتنی است چون به پروردگار عالمیان متصل است و ما نمی‌توانیم به او برسیم و من راضی هستم که او کاری با من نداشته باشد چرا که من طاقت یک لحظه دیدار او را ندارم چون نور الهی علی آنقدر قوی است که ما را دفع می‌کند .

حضرت رسول فرمودند شیطان! رفقای تو در این دنیا چه کسانی هستند؟

شیطان گفت کسانی که پشت سر مردم غیبت می‌کنند و پایبند به نماز نیستند .

حضرت فرمود: همنشینان تو چه کسانی هستند؟

شیطان گفت شرابخواران و همچنین تمام زناکاران در آغوش من هستند. پیامبر (صلوات الله علیه) پرسید وکیلان تو چه کسانی هستند شیطان گفت وکیلان من کم‌فروشان، و خزانه‌داران من کسانی هستند که خمس و زکات خود را پرداخت نمی‌کنند .

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) در ادامه پرسید شیطان! سرور و شادی تو در چیست؟

شیطان پاسخ داد در این است که مردم قسم دروغ می‌خورند. حضرت فرمود چشم تو را چه چیزی کور می‌کند شیطان گفت کمکی که به مستمند در تنهایی می‌شود. پیامبر فرمود گوش تو را چه چیزی کور می‌کند شیطان گفت وقتی امت تو دستانشان را به سوی پروردگار بلند کرده و یا الله و یا رب می‌گویند .

پیامبر (صلوات الله علیه) از شیطان پرسید مسجد تو کجاست؟

شیطان گفت بازارهایی که پر از غش و تقلب در اموال باشد. حضرت فرمود با چه کسی هم غذا هستی شیطان گفت زنان و مردانی که بر سر سفره، نام خدا را نمی‌برند . حضرت فرمود چه کسی پیش تو عزیز است، شیطان گفت کسی که دائم غرق در معصیت است و معصیت را برای لحظه‌ای تعطیل و رها نمی‌کند .

حضرت رسول از شیطان پرسید آیا تو مؤذنی هم داری؟

شیطان گفت کارگردانان و مطربان شبانه، مؤذن من هستند.

حضرت فرمود شکار تو چیست؟

شیطان گفت مردان چشم چران .

پیامبر پرسید چه کسی را بیشتر از همه دوست داری؟

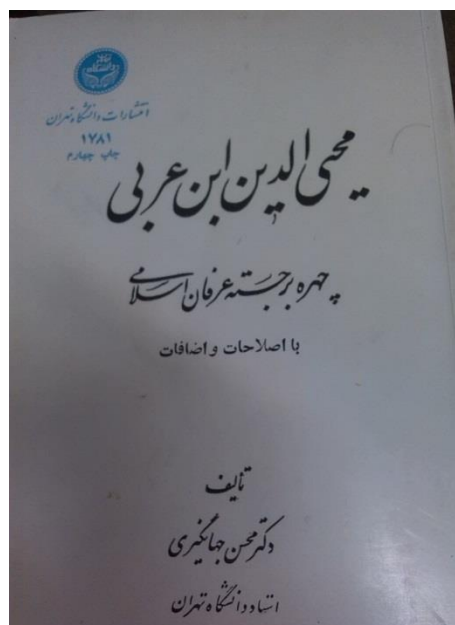
شیطان گفت کسی که با اخلاق و زبانش آرامش یک جامعه و خانواده را برهم می‌ریزد.

یکشنبه بیست و پنجم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی

عبد عاصی : از نظر حقیر کاملترین کتابی که درباره ی حیات و سیره و آثار شیخ اکبر (ره) به چاپ رسیده ، کتاب " محبی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی " تألیف دکتر محسن جهانگیری " است . این کتاب حدود سی و سه سال پیش چاپ شده و فکر کنم هم اکنون هم در بازار موجود باشد . (بنده چاپ چهارم آن را در اختیار دارم که مربوط به سال ۱۳۷۵ است)

این کتاب در سه بخش تألیف شده که هر بخش هم گفتارهای متنوعی دارد:



نام و نسب و خانواده و وقایع و مشایخ و مسافرت‌های عدیده و گزارش حالات و شکل تألیف آثار و زیارت‌ها و ارتباط با عرفا و اندیشمندان شرقی و عقاید و افکار و مفهوم وجود و تقریر وحدت وجود و تشبیه و تنزیه و صفات و اسماء حق و اعیان ثابتة و اقسام تجلیات و قضا و قدر و سرّ سرّ القدر و خلق افعال و جبر و اختیار و رابطه ی عالم با حق تعالی و انسان کامل و مفهوم خلق و فعل و معنای فاعلیت حضرت ربوبی و نبوت و رسالت و ولایت و نظر بزرگان درباره ابن عربی و تاثیرپذیران و پیروان و سرزنش کنندگان او ، عمده مطالب این کتاب پرفایده است .

این کتاب برای دوستانی که دنبال یک تاریخچه ی کامل از ابن عربی می گردند تقریباً کامل است . منابع بسیار زیاد و قوی از خصوصیات این اثر است . آن را موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران چاپ کرده و قیمت آن (نسخه ای که بنده دارم) ۱۷۰۰ تومان است که فکر کنم هم اکنون به بالای ۲۰۰۰۰ تومان رسیده باشد .

جناب دکتر محسن جهانگیری از اساتید نامی فلسفه هستند که آثار بسیار قوی ای در این حوزه و حوزه عرفان دارند . بسیار بسیار مناسب است که دوستان دو مصاحبه ای که با ایشان انجام شده را در آدرسهای زیر مطالعه کنند و ببینند که اساتید فلسفه و عرفان چقدر تابع شریعت نورانی و طریقت معظم هستند .

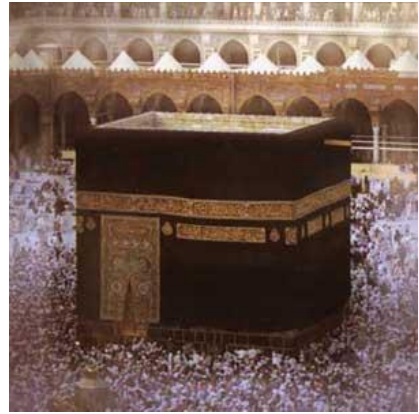
پنجشنبه بیست و دوم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

مرنج و مرنجان

عبد عاصی : از مهمترین دستورات اولیای الهی این دو کلمه است : مرنج و مرنجان

در سایت وارث دیدم که : در جوامع روایی آمده است که ویران ساختن کعبه از اعظم گناهان کبیره است اما اگر کسی قلب مومن را بشکند و او را بیبازارد مانند آنست که دو بیست هزار مرتبه خانه کعبه را ویران کرده باشد.

اگر خانه کعبه محاذی بیت المعمور است و آن هم مقابل عرش الهی است؛ قلب مومن نه محاذی با عرش که خود عرش الهی است «قلب المومن عرش الرحمن» و به همین منظور تاکید شده است که از هر کاری که کوچکترین آسیبی به قلب مومن وارد آورد باید پرهیز کرد، حتی اگر سلام کردن به شخص بدهکار او را به یاد بدهی خویش می آورد چنین سلامی نه تنها مستحب نیست، مباح هم نیست بلکه مکروه است . (کافی، کتاب حج باب من رای عزیزه فی الحج)



سماعه بن مهران از امام صادق (علیه السلام) سوال کرد که مردی به من بدهکار بود و مدتی غائب شد بعدا وی را در حال طواف کعبه دیدم آیا مال خود را از او بخواهم؟ امام ششم فرمود: نه، بر او سلام نکن و او را نترسان تا از حرم بیرون آید.

خواجه عبدالله انصاری گوید: بدان که خدای تعالی در ظاهر کعبه‌ای بنا کرده که از سنگ و گل است و در باطن، کعبه‌ای ساخته از جان و دل است. آن کعبه، ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه، بنا کرده رب جلیل است.

آن کعبه منظور نظر مومنان است و این کعبه، نظرگاه خداوند رحمان است. آن کعبه حجاز و این کعبه راز است.

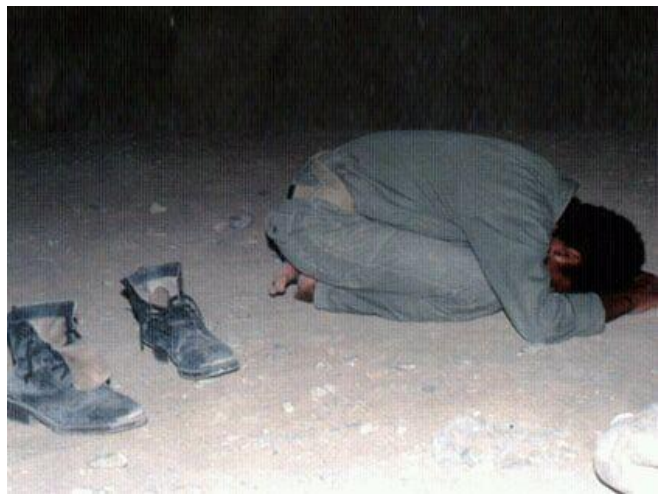
آن کعبه اصناف خلائق است و این کعبه، عطای حضرت خالق. آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمادم.

حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه واله) آن کعبه را از اصنام پاک کرد، تو این کعبه را از بتان هوی و هوس پاک گردان!

روضه ی مادر

عبد عاصی : نظرتان درباره تصویر زیر چیست ؟

بودند افرادی در جبهه ها که وقتی بقیه خواب بودند یا برای نماز شب برخاسته بودند آنها در حال واکس زدن پوتین های جنرالده بودند یا در حال نظافت سرویس های بهداشتی !!! (فتامل فیه یا محبین)



اگر فکر می کنید این سرباز راه خدا در حال ۴۰۰ مرتبه ذکر یونسیه است اشتباه می کنید . ذکر این عبد صالح خدا این است:

می روم تا انتقام سیلی زهرا بگیرم
بای ذنب قتلت یا اما

مانند شمع قصه اش از سر تمام شد
کوتاه مثل سوره ی کوثر تمام شد

سیلی وزید در وسط کوچه باد شد
تا هیجده ورق زد و دفتر تمام شد

از سوختن نه در اثر ضربه شمع من
در پشت چارچوب همین در تمام شد

گفتم یکی نبود و چهل مرد آمدند
قصه نگفته قصه ی مادر تمام شد

بابا کشید پارچه را روی مادرم
آهی کشید و گفت که دیگر تمام شد!!!

پلکی زد و رسید سرِ ظهرِ واقعه
این بار قصه واقعا از سر!!! تمام شد

زینب به فکر روز دهم بود بیشتر
وقتی وداع مادر و دختر تمام شد

وقتی که "یا بنی" به گوش حرم رسید
آرام گفت کار برادر تمام شد

تازه شروع شد غم زینب به کربلا
آن لحظه که بریدن حنجر تمام شد



اینجا محل استجابت دعاست . چشمانتان را ببندید و دعا کنید...

اینجا که بایستی در چشم خدا ایستاده ای

پنجشنبه بیست و دوم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

سومین هم اندیشی و بلاگ طریق الی الله

عبد عاصی : تصمیم گرفتم برای افزوده شدن سطح فکری و دیدگاه هایمان در خصوص مبانی توحیدی یک هم اندیشی کوچک در وبلاگ طراحی کنم . امیدوارم که خوانندگان محترم در این زمینه همیاری نمایند . انشاءالله بسته به میزان همکاری رفقا این سلسله مطالب ادامه خواهد یافت انشاءالله .

هم اندیشی سوم و بلاگ طریق الی الله :

این فراز از مناجات المحبین را به دقت مطالعه بفرمایید . آرام و آهسته بخوانید و زمزمه کنید...

بگذارید تمام وجودتان این عبارات ملکوتی را تکرار کند...

احساس می کنید که جای این عبارتها در دل تان خالی بود...

نیازهای درونی تان را مدنظر بگیرید و معانی این فرازهای سلطانی را مرور کنید...

لذت بخش بودن این معارف را در درونتان بچشید به هر مقدار که شده ...

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ دَابَّهُمُ الْإِرْتِيَا حُ إِلَيْكَ وَالْحَنِينُ، وَدَهْرُهُمُ الزَّفْرَةُ وَالْأَنِينُ، جِبَاهُهُمْ سَاجِدَةٌ لِعِظَمَتِكَ، وَعَيْونُهُمْ سَاهِرَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، وَدُمُوعُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ خَشْيَتِكَ، وَقُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ، وَأَفئِدَتُهُمْ مُنْخَلَعَةٌ مِنْ مَهَابَتِكَ،

يا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُجِيبِهِ رَآئِقَةٌ، وَسُبُحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ،

يا مُنَى قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ وَيَا غَايَةَ آمَالِ الْمُجِيبِينَ،

أَسئَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ، وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ، وَشَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عِصْيَانِكَ، وَأَمُنُّ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَيَّ وَ أَنْظِرْ بَعَيْنِ الْوَدِّ وَالْعَطْفِ إِلَيَّ وَ لَا تَصْرِفْ عَنِّي وَجْهَكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْإِسْعَادِ وَ الْحِطْوَةِ [الْحِطْوَةِ] عِنْدَكَ يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

خدایا ما را از کسانی قرار ده که شیوه‌هایشان آرام گرفتن به درگاه توست در حال زاری و روزگارشان آه و ناله است ، و پیشانی‌شان در پیشگاه عظمتت بر سجده ، و دیدگان‌شان در خدمتت بی خواب گشته است ، و اشکشان از خشیت تو روان ، و قلوبشان به عشقت آویخته و دل‌هایشان از هیبتت از جا کنده است،

ای آن که انوار قدسش برای دیدگان عاشقانش جلوه‌گر است و بزرگیهای جمالش برای قلوب عارفانش دیدنی است ، ای آرمان دل مشتاقان ، ای نهایت آرزوهای عاشقان ،

از تو درخواست می‌کنم دوستی خودت را و دوستی آنان که تو را دوست دارند و دوستی هر کاری که مرا به میدان قرب تو می‌رساند ، و اینکه خودت را نزد من محبوب‌تر از دیگران قرار دهی و عشقم را به وجودت راهبر به سوی خرسندیات بگردانی و شوقم را به حضرتت بازدارنده از نافرمانی‌ات سازی،

خدایا تماشای زیبایی وجودت را بر من منت گذار و به من به دیده عشق و عاطفه بنگر ، و روی از من متاب ، و مرا نزد خود از اهل خوشبختی و بهره‌مندی قرار ده ، از اجابت کننده‌ای مهربان‌ترین مهربانان.

نظر شما چیست ؟

دوشنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

منطق ؟ استدلال ؟ اخلاق ؟ ... کدام اهل بیت ؟ کدام علی ؟

عبدعاصی : متأسفم که مجبورم این مطلب را کار کنم اما در این اوضاع و احوال مکدر چاره‌ای نیست . مطلب زیر را در چند سایت و وبلاگ دیگر هم دیدم . متأسفانه کلیپ آن هم موجود است . سایت هادی نت آورده است که :



رسانه ملی اخیرا مستندی به روی آنتن برده است که زندگی شخصیت بزرگ جهان اسلام علامه قاضی را به تصویر می کشد. جناب دانشمند اخیرا طی اظهاراتی در شبکه امام حسین(علیه السلام) با انتقاد شدید از رسانه جمهوری اسلامی می گوید: "تو خجالت نمی کشی نجف آمدی، قبر علی را ول می کنی، سر قبر قاضی می نشینی!؟" من نمی گم آقای قاضی بده ها ولی می خوام بگم اصلا مرحوم قاضی کیلو چند در مقابل امیرالمومنین!؟... مرد حسابی تو خجالت نمی کشی مردم را از سر قبر امیر المومنین برداشتی آوردی اینجا!؟... بعد از چهارده معصوم هیچ پله ای نیست"

<http://ammarclip.blog.ir/1392/10/5-3>

به کار بردن لفظی ناپسند برای علامه قاضی عارف بزرگ جهان اسلام:

مسئله ای که واقعا دل انسان را به درد می آورد این است که جناب دانشمند برای دفاع از امیرالمومنین از کلماتی ناپسند خطاب به عارف بزرگ علامه قاضی استفاده می نماید. ذکر عبارت "مرحوم قاضی کیلو چند در مقابل امیر المومنین" توسط جناب دانشمند آیا شایسته ی بیان در مورد چنین شخصیت بزرگواری می باشد؟! آیا در مقام مقایسه بهتر نبود از واژه هایی در شان این عالم بزرگ استفاده می شد!؟

جناب دانشمند؛ صحبت های حضرت عالی در شبکه امام حسین(ع) در شهر کربلا بوده است، آیا ما هم می توانیم این استدلال را بیاوریم که مرد حسابی تو خجالت نمی کشی مردم را از سر قبر امام حسین(ع) برداشتی آوردی اینجا که شبکه امام حسین(ع) تماشا و صحبت های شما را استماع کنند؟ آیا این استدلال برای شما پذیرفتنی است؟! آیا پخش یک مستند از یک عارف بزرگ توسط یک رسانه اینقدر خاطر شما را مشوش کرده است؟! پخش مستند از شخصیت های بزرگ که نافی پرداختن به فضایل ائمه معصومین و از جمله امیرالمومنین نمی باشد.

عبدعاصی: چند سال قبل به دعوت یکی از رفقا به منزل ایشان رفتم. آن شب یکی از اساتید حوزه هم که شهرتی در تهران دارند حضور داشتند. بحثی شد و صحبت به مرحوم حداد ره و کتاب روح مجرد کشیده شد. این بزرگوار که نحله ای جدید در فلسفه و عرفان دارند و معتقدند

که بعد از حضرات معصومین علیهم السلام عارفی به کاملی رهبر فقید انقلاب (ره) نیامده است ضمن بیان این مطلب که علامه طهرانی(ره) در کتاب روح مجرد دروغگویی کرده اند و غیبت کرده اند و چه و چه و توهمات خودشان را به خورد مردم داده اند گفت (شرمنده ام از همه رقفا اما مجبور به بیان هستم) : آقا جان ! تا وقتی امام زمان علیه السلام هست و می شود از ایشان استفاده کرد مرحوم حداد را به کدام گاری باید بست؟؟؟

به نظر شما این هتاکی نیست ؟ این جسارت به یک (عارف نه ... انسان پرهیزکار هم نه ...) سید ذریه ی حضرت زهرا سلام الله علیه نیست ؟ استاد حوزه را ببین !!! طلبه ها را دست چه کسانی سپرده ایم تا مبلغ شیعه بشوند !؟

تمام حرف بنده این است که : آیا افرادی که از اخلاق اهل بیته بویی نبرده اند می توانند مروج معارف اهل بیت و مدافع اندیشه های ولایی باشند ؟ نقد یعنی پویایی فکر و اندیشه - فلسفه یعنی به حرکت درآوردن قوه تعقل و اندیشه . این همه در روایات و احادیث به استفاده و به جنبش درآوردن فکر اشاره شده است پس :

ما با نقد کردن محترمانه و اخلاق مدار مخالف نیستیم و استقبال می کنیم . اما وقتی پای هتاکی به میان بیاید سکوت اختیار می کنیم طبق روش اولیای الهی . پس خیال نکنند که پاسخی در چنته نیست . مورد دیگر را از سایت حجت الاسلام موسوی مطلق ذکر می کنم .

ایشان در مطلبی با عنوان " توهین یکی از مروجین مکتب تفکیک به ... " آورده اند :

در اواخر دهه هفتاد به ملاقات یکی از بزرگان مشهد رفتم، به محض نشستن گفت: به معرفی چه کسی این جا آمده ای؟ عرض کردم: فلان کس!

گفت: فلسفه می خوانی؟

گفتم: تخصص ندارم به قدر ضرورت خوانده ام.

بعد از سخنانی گفت: این حسن زاده ملعون نجس، این جوادی آملی ملعون حرفهای می زنند خلاف اهل بیت علیهم السلام و بعد شروع کرد به استناد به آثار آیت الله سیدجعفر سیدان در محکومیت این اشخاص بزرگوار.

و بعد گفت: این عبدالقائم شوشتری (حضرت آیت الله شیخ عبدالقائم شوشتری) هم به او بگوئید یا اون موقعی که با شیخ مجتبی (آیت الله مرحوم شیخ مجتبی قزوینی) بودی راه درست بود یا اون موقعی که رفتی با سیدمحمد حسین (علامه طباطبائی).

بعد هم سخن را آوردند به سمت آیت الله العظمی بهجت و گفتند: این آقای بهجت هم که معتقد است فخر رازی شیعه بوده است و سخنانی از این دست ...

بنده در همان روز با پرواز اصفهان به منزل و ملاقات استاد آیت الله شوشتری رفتم، با یک لطائف الحیلی از ایشان احوال آن آقای محترم را پرسیدم. ایشان فرمودند: اگر توانستید به دیدن ایشان بروید مردی با تقواست در سخنانش مطالبی پیدا می شود که در قوطی هیچ عطاری نیست، حتماً بروید از ایشان استفاده کنید....

عبد عاصی : باید از این افرادی که داعیه ی دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام را دارند پرسید که کجای دین این همه هتاکی آمده است ؟ کدام روایت و حدیث اجازه داده که به علمای شیعه چنین فحاشی کنیم ؟ وابستگان مرجع تقلیدی که تصویر ایشان در بالا هم آمده و شبکه امام حسین علیه السلام مرتبط با ایشان است در یک شبکه ماهواره ای توهینی و قیحانه به ساحت آیت الله بهجت(ره) داشته اند و ایشان را فاسق زندیق خطاب کرده اند !!! آن وقت در ایام عاشورا چقدر قمه زنی هم می کنند ! اگر امثال آیت الله بهجت(ره) فاسقند (العیاذبالله) پس عالم عامل و ربانی کیست ؟ اصلاً منظور این مدافعان خشک مغز از اهل بیت کدام اهل بیت است ؟ کدام علی را می گویند ؟ کجای قرآن و عترت جواز توهین به عالم عامل و ربانی داده شده است ؟ در کجای قرآن خدای متعال با مشرکین چنین احتجاج کرده ؟

این همه هتک حرمت علامه ی سالک و وارسته مرحوم عارف واصل علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره) با چه مجوزی است ؟ افتخار علمای امروزی این است که مثلاً یک ساعت پای درس علامه طباطبایی (ره) بوده اند حالا عده ای تفسیر المیزان را آمیخته با انحرافات عقیدتی می دانند ؟ چه باید گفت ؟

به دوستان خودم در وبلاگ طریق الی الله توصیه می کنم که خیلی مواظب خودشان باشند . در لباس دانشگاهی و حوزوی عده ای کوله فکر سهواً و تعمداً دارند مبانی و اصول متعالی شیعه را برچسب کفر و ارتداد می زنند . خیلی باید مراقب خودمان باشیم .

حالا که فکر می کنم می بینم وقتی فرموده اند امام عصر علیه السلام تشریف می آورند مردمان فکر می کنند که حضرت ، دین جدیدی آورده اند و مبانی شریعت و حقایق دین را تغییر داده اند .، حق است . بهمین دلیل حضرت حجت سلام الله علیه را هم تکفیر می کنند و مرتد می دانند . همه ی هدف این وبلاگ همین مطالب است که عرض شد .

المستغاث بک یا کھف الوری ... المستغاث بک یا عین الله الناظره ... المستغاث بک یا بن الحیدر

ویرایش اول : بیان بی اخلاقی ها و بی ادبیاها به ساحت بزرگان شیعه از بابت قبح شکنی نیست . بنده سالهاست این مطالب را در دلم مخفی کرده بودم و الآن هم به جهت فجایع و خیانتهایی که سهواً و عمدتاً در حال رخ دادن است کمی عیان می نویسم . هیچ توهینی بالاتر از توهینی که به ذوات مقدسه ی اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ شده نمی شود . عارفان شیعه هم همگی جزء ذوات مقدسه ی اهل بیت علیهم السلام هستند . کسی که فانی در سیدالشهدا علیه السلام باشد جزئی از خود حضرت است . بنده در این مطلب اگر جسارت های افراد به بزرگان را ذکر کرده ام به این دلیل است که بگویم همان اتفاقاتی که از جانب بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس لعنت الله

علیهم بر سر اهل بیت علیهم السلام آمد نکند خدای نکرده از طرف شیعه تکرار شود . باید تحمل کرد ... باید صبر کرد ... هنوزم که هنوز است این وصیت رسول خدا صلوات الله علیه است ...

ویرایش دوم : بد نیست که رفقا زندگی نامه و آرای یکی از افراطیون و هتاکین نوظهور را از آدرس زیر مطالعه کنند . همین طور بد نیست که کامنتهای آن مطلب را هم بررسی نمایند :

<http://www.parsine.com/fa/news/182490>

دوشنبه نوزدهم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

آیا موسیقی عرفانی داریم یا خیر ؟

عبد عاصی : اول فرمایشات آیت الله جوادی آملی (سلمه الله) را با هم می خوانیم و بعد چند استفتاء از حضرت آیت الله سیستانی (حفظه الله) و در نهایت چند کلمه عرض خواهم کرد :

آیت الله جوادی آملی در پاسخ به این سؤال که به نظر شما ، موسیقی های متداول چه تأثیری بر روان آدمی می گذارد؟ مرقوم داشته اند:

ابن سینا (رحمه الله) در نمط نهم اشارات و تنبیهات می نویسد: گاهی عارف به « نغمه رخم » ، یعنی آهنگ ملایم نیاز دارد تا او را متعظ کند. در درس مرحوم الهی قمشه ای (قدس سره) ، وقتی به این قسمت از شرح اشارات رسیدیم (سه نفر در آن درس حاضر بودیم) ، پس از درس ، از استاد اجازه گرفتیم تا جناب آقای ربّانی خراسانی که از علمای بزرگ تهران بود (یکی از آن سه نفر) ، هر شب پس از درس ، یکی از غزل های استاد را برای ما بخوانند که ایشان هم اجازه دادند.

گاه مناجات ، یک جوان را اداره می کند. گاه نیز یک غزل یا قصیده ، کمبودهای درونی او را ترمیم می کند ؛ اما لذت غزل هرگز در ترانه یافت نمی شود. ترانه لذتی کاذب ایجاد می کند ؛ اما

غزل شهدی است که لذت صادق را به همراه دارد و تا پایان عمر با انسان همراه است. غزل های حافظ و سعدی چنین است.

به هر حال ، اگر کسی خود را با ترانه سرگرم کند ، در سنین بالاتر ، خود متوجه می شود که با ذائقه ی او هماهنگ نیست ، در حالی که انسان با مناجات و غزل انس دیگری دارد. غزل حافظ همیشه می ماند و هرچه سن بالاتر برود ، انسان با آن بیشتر مأنوس می شود.

همه می دانیم که آهنگ های طرب انگیز ، خوی حیوانی را در ما زنده می کند. آهنگ هایی که فرشته منشی را در آدم احیا می کند ، به انسان سبک باری می دهد و بشر را از شهوت و غضب دور می کند نیز می شناسیم. به آهنگ های مشکوک گوش نمی دهیم.



* موسیقی بر سه قسم است:

۱. موسیقی هایی که حالتی روحانی در انسان ایجاد می کند که اشکال ندارد.
۲. موسیقی هایی که به مجالس لهو و لعب اختصاص دارد و شهوت را تحریک می کند که این دسته نامشروع است.
۳. دسته ای از موسیقی ها هم مشکوک است ،

پس با داشتن راه صحیح ، دیگر به دنبال مشکوک نمی رویم. خواندن غزل ها و مناجات ها با صدای خوب ، خصیصه ی ما ایرانیان است. ما ایرانیان به آواز بیش از نواختن علاقه داریم که بسیار خوب است و بیش از آن هم نیاز نیست.

در فرهنگ شیعی ما ، مستحب است کسی که اذان می گوید ، « صیّت » ، یعنی خوش صوت باشد. تا نیاز قوه ی سامعه تأمین شود. اشعار خوبی وجود دارد که اگر با صدای خوش خوانده شود ، این نیاز انسان را تأمین می کند.

از طرفی ، اشعاری که در اثر پیمودن این راه فرا گرفته ، همه ی عمر برای او می ماند و هرچه سن بالاتر می رود ، بهره ی او از این اشعار بیشتر می شود.

چند استفتاء از حضرت آیت الله سیستانی (سلمه الله) درباره موسیقی



سؤال: ملاک و معیار غزلهای حرام و حلال چیست ؟ در مورد غزلهایی که اسامی خدا و پیامبر در آن ذکر می شود نظرتان را بیان بفرمائید.

پاسخ: غنا حرام است و آن سخن باطلی است که به لحن اهل لهو و لعب خوانده شود و جایز نیست با این لحن قرآن یا ذکر خوانده شود و احتیاط واجب آن است که غیر آنها از سخنی که حق است هم با این لحن خوانده نشود و استماع هم نشود و اما موزیک اگر مناسب مجلس لهو و لعب باشد حرام است و موزیک غم و موزیک حماسه و موزیک آرام و مانند آن حرام نیست و در هر دو

مورد (غنا و موزیک) موارد مشکوک حرام نیست آنچه یقین دارید ملاک مذکور صدق می کند اجتناب کنید و در غیر آن اجتناب لازم نیست .

سؤال: نظر حضرتعالی در مورد گوش دادن به موسیقی های اصیل سنتی چیست؟

پاسخ: اگر مناسب مجالس لهو و لعب (مجالس عیاشی و خوشگذرانی) نباشد جایز است.

سؤال: آیا گوش دادن به صدای خوانندگی زن در حالی که محتوای آن اصلا فاسد نیست مثلا اشعار مولوی و یا حافظ ویا ...که کاملا از نظر فساد در امان هستند و فقط خواننده آن زن است چه اشکالی دارد؟

پاسخ: اگر با تلذذ شهوی باشد حرام است و اگر بدون آن و آهنگ همراه آن مناسب مجالس عیاشی و خوشگذرانی باشد باز هم حرام است.

سؤال: آیا در زمینه حرام بودن موسیقی و رقص در قرآن اشاره مستقیم یا غیر مستقیم شده است ؟ ایه ای که بتوان افرادی را که از مراجع تقلید ، تقلید نمی کنند قانع نمود؟

پاسخ: در قرآن مجید ایه ای که نص در حرمت موسیقی باشد نداریم کما اینکه اکثر احکام شرعی در قرآن نیامده است و توسط معصومین (علیهم السلام) بیان شده است و حرمت رقص مبنی بر احتیاط وجوبی است مگر رقص زن برای همسرش و بالعکس دور از دید دیگران.

سؤال: گوش دادن به موسیقی چه مرد خواننده آن باشد و چه زن و همچنین داخلی باشد و یا توسط خواننده های خارج از کشور باشد چه ایرانی باشد و چه به زبان غیر از ایرانی چه حکمی دارد ؟

پاسخ: جایز نیست، اگر به کیفیتی باشد که مناسب لهو و لعب باشد.

سؤال: زدن آلات موسیقی سنتی مانند سنتور و تار که مناسب مجالس عیاشی نباشد جایز است ؟

پاسخ: اگر به کیفیتی نباشد که مناسب مجالس خوشگذرانی نباشد حلال است .



عبد عاصی : عرض شود که در سیره ی عرفای ماضی مجالس سماع و کف زدن و مجلس ذکر مرسوم بوده است و از آنجا که افرادی مانند جناب مولانا (ره) خودشان پست مرجعیت عامه را داشتند لذا طبق فتوای خودشان عمل می کردند . کما اینکه مثلاً جناب جنید بغدادی (ره) هم که از علما بودند حتی لباس مخصوص صوفیه را که مرسوم آن دوران بوده نمی پوشیدند و فعل خاصی نداشتند . نمی شود به رسم و رسومات گذشتگان عمل کرد و به آنها استناد کرد چون شرایط روزگار در آن دوره های بسیار بسیار متفاوت با امروز بوده است . لذا می بینیم که در بین علمای طریقه ی حقه ی معرفت نفس از آیت الله سید علی شوشتری (ره) گرفته تا به حال با توجه به تغییرات آیین ها و رسومات دیگر هیچ اثری از مسئله ای بنام رقص سماع نیست . همین طور هیچ اثری هم از ساز زدن ها و کف زدن ها نیست . چرا که هم شرایط زمان تغییر کرده و هم اکثریت این بزرگان از مجتهدین بودند و به رای و نظر خود عمل می کردند و همینطور سماع و موسیقی و ساز و مجالس و رسوم قدیمی را هم حجاب می دیدند و نمی پسندیدند . در گذشته رقص سماع و نواختن ساز در مجالس عرفا چیز عجیبی نبود و مردم با تعجب برخورد نمی کردند . زیرا که مسئله ای عادی بود . اما در حال حاضر چون موسیقی مشتبه شده و بیشتر در مجالس لهو و عروسی و جشن تولد و پارتی و !!!!!!! بکار می رود دیگر شائیتی ندارد که عرفا بخواهند تظہیرش کنند و همانطور که عرض شد تاکید بر این مسائل را از حجاب ها می دانند . بهمین دلیل توصیه می شود که دوستان از استماع موسیقی اکیداً خودداری کنند . البته اگر نخواهیم سلوکی نگاه کنیم فتاوی حضرت آیت الله سیستانی مشی یک مسلمان را به وضوح نشان می دهد و

مقلدین ایشان می توانند عمل نمایند . اما خوب ! خیلی از حلال ها و مباح ها هستند که در شان اهل سلوک نیست . اهل سلوک در شریعت پیرو مراجع معظم تقلید و در امر طریقت پیرو اساتید عرفان هستند .

جلسات بزرگان و کبار عرفای عظیم الشان مذهب حقه ی شیعه در دهه های اخیر به سکوت می گذشته و بیشترین وقت جلسه را تشکیل می داده است . رابطه ی قلبی بین استاد و شاگرد و رفع مشکلات ظاهری و باطنی و تفکر در مسائل آفاقی و انفسی و سیر در عوالم عمده فعالیت اهل سلوک در سکوت است . و به همراه آن تلاوت محزون قرآن کریم یا ادعیه ی ماثوره یا قرائت اشعار عرفانی با آواز رسم بوده است . اشعار حافظ - مولانا - باباطاهر - شمس مغربی - ابن فارض - سعدی - ابوسعید ابی الخیر - فیض کاشانی بیشترین بهره را از آوازه های ملکوتی حنجره ی اهل محبت داشته است .

پس می بینیم که عمده تمایل اهل سلوک به آواز در قرائت اشعار عرفانی بوده است نه ترانه و تصنیف و ضرباهنگهای تند و محرک . البته مجالس ذکر هم بصورت بسیار محدود وجود داشته که به ما مربوط نمی شود .

خوب است که دوستداران علم و معرفت به روش پیشینیان و کاملین عرفان عمل نمایند . زیرا احوالات و سرخوشی هایی که از دست افشانی ها و دف زدن ها در مجالس امروزی بدست می آید همه جنبه ی لذت نفسانی و حظ ظاهری دارد که به توهم و تصور افراد عرفانی جلوه می کند . سماع و دست افشانی قدمای طریقت عرفان معانی مخصوص به خود را داشته و ویژگی ها و شرایط متفاوتی می طلبیده است . آنها که " خرابات خرابات " می گفتند آن قدر اهل " مناجات " بوده اند که از حب و ذوق و شوق فراوان به چنین وجدهایی می رسیدند . پس ادا درآوردن های امروزی بی فایده و خلاف شرع است . اصلاً طبق فرمایش اساتید اخلاق اعتیاد به استماع موسیقی دل را آرام آرام می میراند و تمایلات معنوی انسان را کاهش می دهد چه موسیقی سنتی باشد و چه غیر سنتی .

امید است که محبین سیروسلوک الی الله با توجه به فرامین شرع مقدس و راهنمایی اساتید اخلاق درگیر و آلوده ی بازیچه ها و اسباب بازی های به ظاهر خوش آب و رنگ نشوند . سالک وقتی با تفکر و تذکر در وحدت از کثرات بیرون آید می بیند که چه اشتباهاتی مرتکب شده بود و چه دل بستگی های واهی ای داشته است . هدفی که الهی است باید وسایل رسیدن به آن هم الهی باشد .

چهارشنبه چهاردهم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

از کجا آورده اید ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

*****عبد عاصی : دلیل اهمیت این مطلب تاریخ درج آن را تغییر داده و به پست بالاتر انتقال دادم . خواهشمندم پاسخهایی را هم که در جواب کامنتها داده ام با عنایت بیشتری مطالعه فرمایید . ضمناً مطلب بعدی درباره موسیقی خواهد بود و بعد از سفری که خواهم رفت (اگر برگشتیم!!!) مطلبی درباره استاد خواهم گذاشت که رئوس آن را تهیه کرده ام ان شاءالله .**

عبد عاصی : یکی از ایراداتی که مخالفین عرفان شیعی می گیرند این است که عرفای معظم مذهب حقه ی شیعه مبانی و اصول عرفان را از کجا استخراج کرده اند و چگونه بدست آورده اند .

البته این سؤال بدی نیست " . بد " این است که انسان خودش را به آن راه ! بزند !!! یا تعمداً یا سهواً .

بنده در کمال احترام و کرنش در قبال مراجع عظیم الشان شیعه می خواستم از این بزرگواران چند سؤال داشته باشم و آن هم این است که:

حدود سه هزار و اندی مسئله در رسائل عملیه آمده است . جسارتاً بفرمایید که این استنباطها و احکام را از کجای دین استدلال فرموده اید ؟ زیرا خیلی از آنها در قرآن کریم نیامده یا صریحاً در روایات به آنها اشاره نشده است . اهل سلوک معتقدند که زیربنا و اصل سیر الی الله شریعت است . بفرمایید تا هم ما و هم مخالفین عرفان بدانند که این مسائل از کجا بدست آمده اند ؟ چون در حال حاضر ما متوجه بعضی احکام و علت آنها نمی شویم و شاید نخواهیم به آنها عمل کنیم . پس احتراماً بفرمایید که مبنای کارتان چه بوده و از کجا آورده اید ؟؟؟؟؟؟؟



و سئوالی دیگر اینکه:

اگر ما استنباط شما را قبول نداشته باشیم آیا می توانیم به آنها عمل نکنیم یا طبق روش خود عمل نماییم یا اینکه نقدی به آنها بزنیم ؟ البته ما فقه نخوانده ایم و مجتهد هم نیستیم و بر اساس عقل خودمان قضاوت خواهیم کرد .

و سئوالی دیگر اینکه:

در دین یهود و مسیحیت هم احکام شرعی وجود داشت و یکسری بایدها و نبایدها و دستورالعملها بود . فکر نمی کنید که زبان فقهی شما در رساله های عملیه مثل کاهنان یهود و کشیشهای مسیحی است و گفتارتان مثل گفتار یونان قدیم و مصر باستان و روم است ؟ زیرا آنها

هم همینطوری دستور می دادند؟ شاید هم برداشتهای شما حضرات جلیل القدر برگرفته از آنها باشد و ریشه در ادیان قبل از اسلام داشته باشد؟

و جسارتاً یک سؤال دیگر:

آن هم اینکه آیا با فردی که با افترا و فحاشی و بی احترامی استدلال می کند می شود مباحثه کرد؟ آیا می شود به برداشتها و بیانات چنین افرادی استناد کرد؟ شما که زعمای فقهی مردم هستید بفرمایید که آیا "اخلاق" جایی در فقه و معارف و اندیشه ی اسلامی دارد یا خیر؟ و اینکه آیا فرد بی اخلاق می تواند داعیه ی دفاع از دین را داشته باشد یا خیر؟

می بینید دوستان!

مخالفین عرفان که دائماً بر طبل وا اسلاما وا اهل بیتا می کوبند به همین ترتیب می توانند مراجع تقلید را هم به محاکمه و استنطاق بکشند. آنها علم فلسفه و عرفان نخوانده اند اما به فلاسفه و عرفا ایراد می گیرند. اگر هم خوانده باشند تحت اشراف یک استاد نبوده است و برداشتهای شخصی خودشان است.

از طرفی مراجع تقلید احکام را با استنباط از یک یا چند آیه و روایت و استدلال و بینه شرعی بدست می آورند. پس کار مرجع تقلید و مجتهد واجد الشرايط استخراج احکام شرعی از دین مبین است. یک مرجع تقلید نمی تواند قوانین فیزیک و شیمی را نقض کند چون علم به آن نیست اما می تواند در حوزه ی کاری خودش فیزیک و شیمی را در چارچوب اسلام به کار گیرد و امر فرماید. پس چرا این حضرات غوغا سالار به عرفای معظم ایراد می گیرند؟ کار عارف هم شناخت و تبیین معارف الهیه بر اساس مبانی اسلام که در اینجا اسلام مساوی تشیع است می باشد. عارف کامل بعنوان انسانی که بیشترین بینش و والاترین دیدگاه را نسبت به جهان دارد می تواند هدایتگر انسانها به سمت عالی ترین هدف خلقت که بندگی خداست باشد. عارف کامل موظف

است که بوسیله ی ولایت کلیه ی الهیه که در ذاتش قرار گرفته بشر را به سوی اصل وحدت رهنون باشد . یعنی اینکه عارف می تواند همه ی شئون عالم را در حیطه ی عرفان ببیند و امر فرماید .

توهم زده اند که : مبانی عرفان شیعه و فلسفه برگرفته از مبانی فلاسفه یونان است و اصل وحدت وجود هم از آنها اخذ شده است . حقیقتاً جاهل به معارف اسلامی هستند . هرچند که در بین قدما موحدینی وجود داشتند اما اصل و اساس عرفان شیعه برگرفته از آیات و روایات است و اشارات بسیاری از جانب حضرات اهل البیت علیهم السلام در این زمینه وجود دارد . مثل نهج البلاغه - صحیفه سجادیه و همین مفاتیح الجنان و اقبال الاعمال مهجور مانده .

اصلاً این افراد دچار تذبذب و تشویش ذهنی هستند . یک نمونه ی جالب :

می گویند ما رهبر فقید انقلاب (رضوان الله علیه) و مقام معظم رهبری (حفظه الله) را قبول داریم و مطیع فرامین ایشان هستیم و جان مان را هم می دهیم . اما نظرات این بزرگان - در کمال احترام ! - برای خودشان است و ما مبانی عرفانی را کفر می دانیم !!! آیا این اعوجاج ذهنی نیست ؟ کسی که مسلمان است در همه ی امور زندگی اش مسلمان است نه فقط وقت نماز . کسی که معتقد به مبانی عرفانی است به نماز عرفانی - روزه عرفانی - مکتب عرفانی - استاد عرفانی - خوراک عرفانی - کار عرفانی - خواب عرفانی - حکومت عرفانی - جنگ و صلح عرفانی - جهاد عرفانی و همه ی شئون عرفانی هم معتقد است . بنده متعجبم از نیروهای امنیتی کشور که این افراد به راحتی به رهبران دینی مردم و علمای بزرگوار این مرز و بوم شهید پرور مانند علامه طباطبایی (ره) جسارت می کنند تا جاییکه آیت الله سبحانی در این خصوص بیانیه صادر می کنند اما کسی نیست تا اغتشاشگری این افراد را جمع کند ؟ معلوم نیست بالاخره قبول دارند یا نه ؟ بنظر حقیر از ترس شان است که جملات چاپلوسانه ی اولی را هم بیان می کنند . بنده حقیقتاً نگرانم که نکند پای اتاق فکر شیعه شناسی رژیم صهیونیستی یا عوامل آل سعود در کار باشد . مگر نمی بینید که بهائیت هم در حال تحرکات فراوان است ؟

اگر پای مباحثه در میان بود ایرادی نداشتیم اما وقتی زبان اهانت و جسارت باز می شود (هر چند که سیره ی بزرگان عرفان و پیروان آنان سکوت و گذشت است) و چنین رفتاری باب شود دیگر نباید مماشات کرد . اگر دوستان خواننده فرمایشات بزرگان شیعه در خصوص عارف مجاهد حضرت علامه حسینی طهرانی (نورالله مرقدہ) را ملاحظه نمایند متوجه می شوند که با چه شخصیت علمی و عملی روبرو هستند . چرا این قدر ما قدر شناس هستیم ؟ آنقدر به اولیای الهی زخم می زنیم تا خداوند متعال آنها را از ما بگیرد مثل مولا و مقتدای عارفان امیرالمومنین علی علیه السلام . آن وقت توقع داریم که بلا نازل نشود !!

طرف صحبت حقیر با افراطیون و عمله ی ضد عرفان و بی اخلاق ها نیست که جایگاه آنها مشخص است و منطق و شیوه ی عملی آنها را در طیف اهل سنت داریم در سوریه می بینیم .

طرف کلام حقیر با آنهايي است که دنبال زنده کردن !!! معارف اهل بیت علیهم السلام هستند:

رضوان و رحمت الهی بر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی آن مرجع تقلید عالی قدر . اما اشتباه ایشان در ممانعت از ترویج معارف الهی منجر به خشک شدن حوزه ی نجف شد . اگر درس و بحث توحیدی حضرات جلیل القدر عرفای معظم آیت الله سید علی قاضی (روحی لترات مرقدہ فداء) - آیت الله سید حسن مسقطی (ره) و امثالهم ادامه پیدا می کرد و تکفیر نمی شد و مهجور نمی شدند الان ما این همه بر سر خودمان نمی زدیم که استاد نداریم و مبانی مخلوط شده اند و در بین شیعه این همه اختلاف بوجود آمده است . هم حوزه نجف از تب و تاب و جوشش و کوشش افتاد و هم دهه هاست که شیعه فقیر مانده است . چه بگوییم دیگر...

المستغاث بک یا صاحب الزمان ... المستغاث بک یا بن الحسن ... المستغاث بک یا بن الزهراء

پاورقی اول : هرکسی را بهر کاری ساخته اند . بنده نمیتوانم بطور مثال کار آقای پرفسور سمیعی نابغه مغز و اعصاب را انجام دهم . پس اگر از دریافتها و نتایج ایشان ایراد بگیرم غلط اضافه است .

پاورقی دوم : امثال فرقه شیخیه در حال حاضر به اسامی مختلف ظهور کرده اند . باید مواظب خودمان باشیم و در هر امری به متخصص و عالم آن مراجعه کنیم .

پاورقی سوم : برای رسیدن به مبانی عالی عرفان کتاب خواندن گام بسیار کوچکی است . باید زیر نظر یک استاد کامل بود و با طهارت نفس طی طریق کرد والا ول معطلیم .

پاورقی چهارم : فرمایشات مراجع تقلید نصب العین ماست زیرا که اول و آخر عرفان شریعت است . اول راه احکام شرع ... آخر راه اسرار شرع . پس شریعت راهکار ماست .

پاورقی پنجم : ما مراجع و عرفا را در کنار هم می دانیم تا زمانیکه حریم اخلاق و احترام حفظ شود . زیرا شرعی که اخلاق اسلامی و اخلاق محمدی و منطق علوی و فاطمی نداشته باشد ارزشی ندارد . مگر غیر از این است که حضرت ختمی مآب رحمة للعالمین سلام الله علیه برای تمام کردن مکارم اخلاقی به رسالت رسیدند ؟ مخالفین عرفان اگر حضرت زهراى مرضیه سلام الله علیها شدند بیایند و در مجالس اهل معرفت خطبه بخوانند و زیور و کنند و گر نه ... (فیلم رفتارهای افراطیون را می توانید در وبلاگ بقاء فناء ملاحظه کنید . ضمناً در همین وبلاگ و سایت آیت الله رضانی می توانید پاسخهای اساتید فلسفه و عرفان را به ضد عرفان پیگیری و مطالعه فرمایید)

زیارت مزار شهدا

عبد عاصی : عارف وارسته مرحوم آیت الله سیدعبدالله جعفری تهرانی (ره) می فرمودند " : به زیارت قبور شهدا که می روید سلام من را به آنها برسانید و از آنها بخواهید از آن رزقی که عندربهم یرزقون روزی می خورند قدری هم برای من بفرستند . برای من ثابت شده است که بعضی از این شهدای انقلاب اسلامی قبل از اینکه به شهادت برسند درب شهود به رویشان باز شده است " .



این عبارات فرمایشات یک عارف واصل است که ماها خیلی به آن توجه نکرده ایم . راستی ! چند مرتبه تا بحال به زیارت قبور مطهر و منور شهدای شهرمان رفته ایم ؟ این گلزارهای شهدا آرامستان ابدان پاره پاره ای است که برای دوام و قوام تشیع جان شان را هدیه ی محبوبشان کرده اند .

وصیت نامه های شهدای جنگ ۸ ساله را که می خوانی متعجب می مانی . چه شهید ۶۰-۷۰ ساله و چه شهید ۱۲-۱۳ ساله . انگار همگی شان فهمی پیدا کرده بودند که اصلاً به سن شان نمی خورد . خیلی از پیرمردهای امروزی یا دنبال دوا و درمان و بیمه و بازنشستگی هستند یا دنبال اینکه دوباره جایی مشغول به کار شوند و خرج زندگی را درآورند . همینطور خیلی از جوانان و

نوجوانان هستند که یا دنبال مد جدید و تکنولوژی و سرگرمی جدید و ماهواره هستند یا آلوده به انواع فساد اخلاقی شده اند یا درگیر درس و دانشگاه و حوزه اند یا دنبال تشکیل زندگی و بچه دار شدن و پول درآوردن و تفریح کردن . اما وقتی وصیت نامه های شهدا را می خوانی انگار این آدمها اصلاً در این کشور زندگی نمی کردند و از جای دیگر آمده بودند .

آن قدر شهید و الامقام داریم که نیاز نیست خیلی دنبال سنگ مزارشان بگردیم . و تجلی این شهدا در فرماندهان و سرداران شهید بود .



دوست خواننده ی وبلاگ!

از شهید همت خبر داری ؟ از شهید باکری چه ؟ از شهید علمدار که جدول اخلاقی مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاتبه داشت چطور ؟ از شهید خرازی چه می دانی ؟ راستی می دانی مزار شهید کاوه کجاست ؟ می دانی گردان کمیل چه بود ؟ می دانی گردان تخریب ها کجا در قبر نماز شب می خواندند ؟ راستی از شهید زین الدین و شهید باقری چه چیزی می دانی ؟ چقدر از کرامات شهدایمان خبر داری ؟ تا بحال به زیارت قبر چند شهید گمنام رفته ای ؟ راستی چیزی از حکایات اسارت شهید ابوترابی خوانده ای ؟ فکر می کنی آنهایی که در جبهه ها شهید شده اند راحت جان داده اند یا آنهایی که جانباز شیمیایی و اعصاب و روان بودند و بعد از سالها شهید شدند ؟ آیا از جملات دل انگیز شهید چمران خطی خوانده ای ؟ راستی ! تا بحال سنگ مزار یک شهید فقط یک شهید را با گلاب شستشو داده ای ؟ اصلاً تا بحال قبر شهید راه خدا دیده ای ؟

ما نمی دانیم . درک هم نمی کنیم . ما مقامات شهیدان راه خدا که قهقهه های مستانه می زدند و شب عملیات حنا به دست و پا می گذاشتند را درک نمی کنیم . ما چه می دانیم که چطور آخرین لبخند شهید امینی به اولین لبخند برزخی اش متصل شد ؟ ما نمی فهمیم که در آخرین لحظات جان دادن شهدا کدام ذوات مقدسه سرشان را به بالین گرفت و موجب لبخند رضایت شهید شد ؟ لبخند رضایت ؟ بله . معشوق همیشه در عالی ترین حد موجبات رضایت عاشقش را فراهم خواهد کرد .

آی معشوق شهدا ! ما را هم دریاب.....

یکی از اهل محبت می فرمود " : یک روز در مکاشفه پسر شهیدم را دیدم . به همراهش حرکت کردم و وارد یک محیط بسیار بسیار وسیع و با عظمت شدم . فضایی سرخ رنگ . در انجا همه ی شهدا گرد هم جمع بودند . تا خواستم داخل آن محیط شوم ممانعت کردند و گفتند : اینجا فقط و فقط شهید راه خدا می تواند وارد شود " .

"شهید " آن کسی را گویند که در جبهه های حق علیه باطل جانش را در راه حق داده باشد . ما روایات زیادی داریم که اگر مثلاً فلان فعل را انجام دهیم یا در فلان روز یا فلان طریق یا با فلان نیت بمیریم شهید از دنیا رفته ایم یا اجر شهید داریم . همه ی این فرمایشات اهل البیت علیهم السلام حق است و وعده ی خداست . اما آنکه جانش را در جبهه می دهد چیز دیگری است!!!!

دلم برای شبهای دوکوهه و قبور نورانی شهدای طلائیه تنگ شده . خاکهای شلمچه را که دیگر نگو...



راستی اگر جای پدر و مادر یا خواهر و برادر یا همسر شهید بودیم چه می کردیم؟ تا حالا به این فکر کرده بودید؟ چه کشیدند مادران و پدران شهدای ما. اینها بهشتی اند که جوانان خود را تقدیم آستان مقدس سیدالشهداء علیه السلام کردند.

آی! بمیرم برای مادری که فرزندش هنوز مفقود الاثر است و هر بار که تشییع پیکرهای شهدا را اعلام می کنند دلش آشفشان می شود...

این ملت چقدر دسته گل نثار اسلام کردند! چه جوانهایی که بر روی دست پدرانشان جان ندادند و چه برادرانی که جلوی دیدگان برادر دیگر پریر نشد. ما مدیون این لحظات ملکوتی هستیم.

زیارت مزار شهدا را فراموش نکنیم.

اللهم ارزقنا توفیق الشهادة فی سبیلک بحق محمد و آل محمد

دوشنبه دوازدهم اسفند ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

پیروزی شیطان بر انسان در سه حالت

عبد عاصی : در سایت عقیق آمده است که :

امام صادق(علیه السلام) در گفتاری نیکو به سه ویژگی آدمی اشاره می کند که اگر در کسی پدیدار شد روز جشن و اسودگی خاطر شیطان است.

ایشان می فرمایند: شیطان که لعنت خدا بر او باد به لشکریانش گفت اگر بر آدمی زاده در سه جا ملسط شوید دیگر باکی ندارم که هر عملی که می خواهد انجام دهد زیرا آن عمل مقبول (درگاه خداوند) نیست :

۱. هنگامی که کار خیرش را بزرگ شمارد

۲. گناهش را فراموش کند

۳. عجب و خود پسندی در او راه یابد

(روضه الواعظین ج ۲ ص ۳۸۱)

دوشنبه دوازدهم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

کمک به نیازمندان و ایتام

عبد عاصی : بعضی ها حاضرند از جانشان بگذرند اما چیزی از مالشان کم نشود . گذشت از مال در راه سیرالی الله بسیار مهم است . کسی که نتواند از مال دنیا بگذرد چطور می خواهد از کل دنیا بگذرد ؟

کمک به نیازمندان علی الخصوص ایتم از جمله اموری است که نه فقط مورد توجه اهل سلوک است بلکه در مذهب ما بسیار مورد تاکید فراوان می باشد .

در این دوره ای که فشار اقتصادی بر روی شیعیان علی علیه السلام بیداد می کند و بواسطه ی تهاجمات فرهنگی عقاید و باورهای مردم در حال تزلزل است انجام یک کار کوچک هم ممکن است به مشیت الهی راهی باز کند به سمت قرب و لقاء الله . کما اینکه فتح باب خیلی از اهل معرفت بواسطه ی یک کار کوچک ولی با نیت خالص صورت گرفته است .

ما نباید کمک به نیازمندان و فقرا را فراموش کنیم . هر شیعه ی علی علیه السلام باید اندازه ی وسع و بضاعت خود دست شیعه ی دیگری را بگیرد هرچند که آن فرد خیلی مقید به واجبات و محرّمات نباشد . اگر ما دست همدیگر را نگیریم و رها کنیم مطمئن باشید که بهائیت و وهابیت به سراغ مان خواهند آمد .

چقدر در احادیث و روایات به حقوق همسایه سفارش شده است من جمله اینکه : آنقدر نزدیک است که احتمال می رود ارت ببرد یا اینکه باید چهل در چهل در چهل خانه را همسایه فرض کرد و کدامیک از ماها اینقدر بر روی همسایه هایمان حساسیت داریم ؟ همسایه ای که حقش آنقدر زیاد است که بی بی دو عالم صدیقه طاهره سلام الله علیها در قنوات خود اول برای آن دعا می فرمود . حالا فرض کنید که در مجاورت ما خانواده ی باآبرویی باشد که نیازمند هم باشند و ما هم در غفلت !!!

نباید چنین تصور کنیم که کمک به نیازمندان فقط کار دولت و اغنیاء و کمیته امداد و ... است . تکلیف بر ماست که در حد توانایی مان به تهی دستان کمک کنیم و در قیامت از این مسئله بی شک سؤال خواهند کرد .

مخصوصاً برآوردن حاجات نیازمندان از ذریه ی حضرت زهرا سلام الله علیها که گشایش بسیار در آن وجود دارد . افرادی بودند که با یک کمک ساده به سید یا یک علویه چنان ارزاق مادی و معنوی نصیبشان شد که خدا می داند و بس . نباید در این بحران اقتصادی دنیا که بیشترین فشار بر روی کشورهای شیعه است سادات را رها کرد و حوائج آنها را حوائج خود ندانست .

مطمئن باشیم اگر یک شب کمتر غذا بخوریم یا کمتر تنقلات مصرف کنیم تناسب انداممان بهم نخواهد خورد!!!

البته در اینکه می شود با تحقیق کمک رسانی کرد موردی نیست اما نباید خیلی مته به خشخاش گذاشت و سبب رنجش یا بی آبرویی شد . فرموده اند که اجر صدقاتتان را با منت و اذیت کردن باطل نکنید . پس باید هنر کمک به نیازمند را هم بدست آوریم و کریمانه برخورد کنیم .

دوستان ! مشکلات مالی و اخلاقی در جامعه بی داد می کند . تهیه ی جهیزیه و عروسی گرفتن و تهیه مسکن برای زوج های جوان و خانواده یشان - تحت فشار بودن مستمری بگیران و بازنشستگان - دستمزد و مزایای کم برای صنف کارگر و معلم و پرستار و چه بگوییم) تا مشکلات زنان خانه دار و بیمه و ... پس بر ماست که هوای همدیگر را داشته باشیم تا شرمنده ی آقایان و سروران مان (علیهم السلام) که مرتب دم از محبت و معرفت و ولایت شان می زنیم نشویم .

حکایت زیر درباره ی علامه ی امینی (ره) است . با هم می خوانیم و ...

یکی از دوستان علامه می گفت: علامه امینی برایم نقل کرد روزی برای خرید به بازار رفتم، نزدیک در مغازه قصابی ایستاده بودم و قصد خرید گوشت داشتم؛ در کنار مغازه قصابی دکان یک

سید ضعیف الحالی بود؛ وقتی سید متوجه من شد از مغازه اش نزد من آمد، خواست مشکل و نیازش را بر من بیان کند، اما چون اطراف مرا طلبه ها گرفته بودند او از بیان مطلب خودش منصرف شد.

وقتی به خانه برگشتم یادم افتاد که گویا آن سید مشکلی داشت و نتوانست مطرح کند، لذا به سراغ او رفتم تا از حاجتش مطلع شوم؛ وقتی به آن جا رسیدم سید بلند شد و مرا به مغازه اش برد؛ وقتی داخل مغازه شدم گفت خودم غیر این عبا لباس دیگری ندارم و دخترانم هم فقط یک چادر دارند و با آن نماز می خوانند و لباس دیگری ندارند.

علامه امینی گفت وقتی گفتار سید را شنیدم غضب بر من غلبه کرد و گفتم کجایند اغنیاء و صاحبان حقوق شرعیه؛ آن گاه دست او را گرفتم و گفتم با من بیا؛ قصد نمودم او را به خدمت امیرالمومنین(ع) ببرم و از ظلم کسانی که حقوق شرعیه را نمی پردازند شکایت کنم.

هنوز به در صحن نرسیده بودم که یک نفر آمد و سی دینار به من داد و گفت: این را یک نفر از عشایر داده تا به شما دهم که صرف معاش زندگی خود کنی؛ علامه امینی می گوید: آن مبلغ را از او گرفتم و به آن سید دادم و گفتم: بگیر این حواله جدت امیرالمومنین(ع) است؛ سید آن مبلغ را گرفت و با خوشحالی برگشت

یکشنبه یازدهم اسفند ۱۳۹۲ توسط: عبدعاصی

مفسران و شارحان مکتب عرفانی ابن عربی (ره)

عبد عاصی : در مطلبی که چند وقت پیش با عنوان پاسخ به سئوالاتی درباره آثار محیی الدین ابن عربی (ره) عرض شد که برای فهم مبانی عرفانی باید به اهلش رجوع کرد .

عده ای از شارحان مبانی متعالی آثار جناب شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی (ره) را در زیر آورده ایم . متن زیر اثر محمد مهدی بدیعی است که با اندکی تلخیص با هم می خوانیم:

۱. عبدالله بدر حبشی (متوفای ۶۴۶ ق) : وی از یاران و همنشینان نزدیک و از شاگردان مورد علاقه یا به عبارت خود محیی الدین، از فرزندان روحانی وی بوده است. عبدالله به منظور پراکندن افکار و نشر عرفان او، کتابی به نام الانباء علی طریق الله نوشت و در آن، آنچه را که از تنبیهات و ارشادات وی در طریق الی الله شنیده بود، آورد . تألیف کتاب حلیة الابدال نیز به خواهش وی و محمد بن خالد صدفی صورت گرفته است.

۲. اسماعیل سودکین : وی با توضیحاتی از استادش ابن عربی، که به درخواست خود اسماعیل انجام گرفته، برخی از عبارات کتاب التجلیات الالهیه ابن عربی را شرح کرده و بدین وسیله، به تقریر و تحکیم افکارش پرداخته است. همچنین او در خصوص برترین مرتبه و حالی که همت رجال به آن منتهی می شود از استادش پرسشی کرده و ابن عربی در طی نامه ای به آن پاسخ داده است. این نامه تحت عنوان «رسالة فی سؤال اسماعیل بن سودکین» به طبع رسیده است. وی فص ادیسی فصوص الحکم را شرح کرده است.

۳. صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی (متوفای ۶۷۳ ق) : وی رییب ابن عربی، شاگرد برازنده، خلیفه و نماینده برجسته عرفان او در مشرق زمین بوده است. بعد از محیی الدین، احدی به پایه او نمی رسد. وی به ترویج عرفان و شرح و تدریس کتاب هایش همت گماشته و بی شک، رواج و اشاعه عرفان ابن عربی در شرق به همت او تحقق یافته و مباحث مهم فصوص الحکم را شرح کرده است. شهید مطهری در این باره می گوید: «کتاب های اصیل عرفا از صدرالدین قونوی است؛ او

شارح خوب افکار محیی‌الدین است.» وی تأویل سوره‌الفاتحه، مفتاح الغیب، نصوص، فکوک، و شرح الحدیث را به زبان عربی و نیز «تبصرة المبتدی» و «المفاوضات» را به زبان فارسی تألیف کرد که همه در شرح و بیان و تقریر و تحقیق عرفان استادش ابن عربی است. او به تربیت شاگردانی توفیق یافت که از آن جمله‌اند: مؤیدالدین جندی، فخرالدین عراقی، عقیف‌الدین تلمسانی، و سعیدالدین فرغانی. اینان نیز به نوبه خود از ارکان عرفان اسلامی و از شارحان و تابعان و مدرّسان عرفان ابن عربی هستند. صدرالدین با دانشمند بی‌مانندی همچون خواجه نصیرالدین طوسی مباحثات داشته است. خواجه و نیز مولوی مقام علمی و معنوی وی را تا حد امکان ستوده‌اند.

۴. فخرالدین ابراهیم همدانی، مشهور به عراقی (م ۶۸۸ ق) : وی از شاگردان قونوی و از پیروان

ابن عربی بوده و به استفاده و تحریر و تقریر عرفان وی اشتغال داشته است. کتاب لمعات که در واقع، خلاصه فصوص‌الحکم می‌باشد، از اوست. وی با تألیف این کتاب، اصول و اسرار عرفان ابن عربی، به ویژه اصل «وحدت وجود» را، به زبان نظم و نثر پارسی درآورده است. این کتاب آنچنان مورد توجه ارباب ذوق و عرفان واقع شد که استادان فن به تدریس و شرح آن پرداختند و در آشکار ساختن نکاتش، شروحنی چند نگاشتند. لمعات را به حق می‌توان یکی از نمونه‌های عالی نثر عرفانی در زبان فارسی به شمار آورد.

۵. سلیمان بن علی، معروف به عقیف‌الدین تلمسانی (۶۱۰-۶۹۰ ق) : او نیز از شاگردان بنام حوزه

درس قونوی بوده است که در نزد وی به آموزش عرفان ابن عربی پرداخت و عارفی آگاه و حاذق شد. تلمسانی نیز به نوبه خود به ترویج و تحریر و تقریر عرفان ابن عربی همت گماشت و کتاب فصوص‌الحکم وی را شرح کرد. او بر کتاب منازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری نیز شرحی تحقیقی نوشته است که بنابر گزارش جامی، شرحی نیکو و مبتنی بر قواعد علم و عرفان است. وی شعر نیز می‌سروده است. از او دیوان شعری به جا مانده که به تشخیص جامی، در کمال لطافت و عذوبت است.

۶. مؤیدالدین بن محمد جندی (متوفای ۶۹۰ ق) : او هم از شاگردان صدرالدین قونوی و از

شارحان و تابعان ابن عربی است که اصول عرفان وی را پذیرفته و به تحریر و تقریر آن پرداخته است. همچنین بعضی از کتاب‌های ابن عربی از قبیل مواقع النجوم و فصوص الحکم را شرح کرده است. در نفحه الروح و تحفه الفتوح، اکسیر الکمالات و خلاصه الارشاد نیز اصول و مبانی الهیات را به روش ابن عربی تفصیل و توضیح داده است. وی نخستین شارح همه فصوص الحکم بوده و ابن عربی را در بالاترین درجه ستوده است.

۷. سعیدالدین محمد فرغانی (متوفای ۶۹۵ ق): او اهل فرغانه از بلاد ماوراءالنهر و از عارفان بزرگ و بنام عصر خود و از پیروان و شارحان مکتب ابن عربی است که در محضر صدرالدین قونوی درس خواند و در فهم اصول عرفان ابن عربی به مقام والایی نایل آمد و نقش الفصوص را شرح کرد و تائیه ابن فارض را به دو زبان پارسی و تازی به ترتیب به نام‌های مشارق الدرّاری الزهر فی کشف حقائق نظم الدرر و منتهی المدارک شرح کرده است. او از اکمل ارباب عرفان بوده و هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در دیباچه شرح قصیده «تائیه فارضیه» بیان کرده است.

۸. کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (متوفای ۷۳۶ ق): او در تقریر عرفان ابن عربی استادی مسلم بود و در فلسفه و عرفان و کلام و حدیث و ادبیات تبخّر کامل داشت و آثاری به دو زبان عربی و فارسی تألیف کرد و به تربیت شاگرد پرداخت. از مؤلفات عربی وی تأویلات القرآن، شرح منازل السائرین، اصطلاحات الصّوفیه و شرح فصوص الحکم است. شرح فصوص الحکم وی از مهم‌ترین شروح معتبر و محکم و همواره مورد مراجعه شارحان و مدرسان آن کتاب بوده است. شرح او بر فصوص نمایانگر استفاده سرشار وی از جندی است. از نوشته‌های وی کتاب تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان است. از وی ده اثر شناسایی شده است. نامه او به علاءالدوله سمنانی و پاسخ وی، مشهور است. از وی به قاسانی نیز نام برده شده است. تمام عرفای بعد از او در مقام تحریر مسائل عرفانی، از او استمداد جسته‌اند.

۹. داوود بن محمود قیصری ساوی (متوفای ۷۵۱ ق): او بر شرح فصوص الحکم خود مقدمه‌ای مبسوط و عالمانه نوشته و در آن، عرفان ابن عربی را به صورتی منظم و با عباراتی روشن و محکم

بیان کرده است. شرح فصوص وی بیش از سایر شرح‌ها مورد توجه طالبان عرفان شیخ اکبر قرار گرفته است، به گونه‌ای که شماری از عالمان و عارفان بزرگ، از جمله حکیم قمشه‌ای و امام خمینی قدس سرهبر آن تعلیقه و حاشیه و شرح نوشته‌اند. شهید مطهری می‌گوید: «در میان این شروح، آنکه از همه بهتر و کامل‌تر است شرح قیصری می‌باشد.» او بیشتر از دیگر شارحان به حل رموز و شرح مشکلات آن همّت گماشته است. به دلیل آنکه او شرح خود را بعد از سایر شروح معتبر فصوص الحکم از قبیل شرح جندی و شرح کاشانی نوشته است، علاوه بر اینکه محتوی شروح مذکور است، متضمن نکات جدیدی نیز می‌باشد. از این رو، استادان فن در حوزه‌های علمی اصفهان، تهران و قم، این شرح را برای تدریس مناسب‌تر دیده‌اند. برخی از عارفان، از جمله آیه‌الله حسن زاده آملی و استاد آشتیانی، علاوه بر تحریر شرحی بر متن شرح قیصری، در اثری جداگانه شرح مبسوطی بر مقدمه این شرح نوشته‌اند که هر دو به زیور طبع آراسته شده و بارها به چاپ رسیده است.

۱۰. رکن الدین مسعود، معروف به بابا رکن (متوفای ۷۶۹ ق): وی نخست در سال‌های ۷۳۹-۷۴۳ شرحی مفصل همراه با دو مقدمه بر فصوص الحکم به نام نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص نوشت؛ ولی چون در برخی از مواضع آن، نوشته خود را کافی ندید، شرحی دیگر به نام معلوم‌الخصوص من مفهوم الفصوص نگاشت. گفته شده است: بسیاری از معاصران از آن مطلع نیستند. برخی اعتقاد دارند: این شرح که به فارسی نگارش یافته، از جمله شرح‌های خوب و معتبر است.

۱۱. امیر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ ق): او به آرای ابن عربی تعلق خاطر پیدا کرد و بخصوص در بحث «وحدت وجود» به سخنان او توجه بسیار داشت و در برخی از رساله‌هایش مانند رساله وجودیه از ابن عربی متأثر است. وی فصوص الحکم را به فارسی شرح کرد و نام آن را حل الفصوص گذاشت. یکی از محققان می‌گوید: «برخی همین شرح را به خواجه محمد پارسا نسبت داده‌اند، و اخیراً یکی از معاصران ما همین شرح همدانی را به نام شرح فصوص الحکم خواجه پارسا (۷۵۶-۸۲۲ ق) تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است.» البته او شرحی موجز و

فشرده به زبان فارسی دارد.

12. سید حیدر آملی (۷۲۰-۷۸۷ ق): وی از شاگردان فخرالمحققین، فرزند علامه حلی بوده و از او اجازه داشته. وی سید حیدر را «زین العابدین ثانی» می‌نامیده است. سید حیدر به راستی ضمن حفظ استقلال فکری و مبانی راسخ مذهب شیعه، از تابعان ابن عربی و شارحان آثار و مروّجان افکار اوست و اغلب عقایدش را پذیرفته و در تقریر و ترویج افکارش به تألیف کتب و رسایلی نظیر تفسیر المحيط الاعظم و کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار و رساله نقدالنقود فی معرفه الوجود پرداخته و شرحی نیز به نام نص النصوص بر کتاب فصوص الحکم وی نوشته است. سید حیدر آملی می‌گوید: بالغ بر چهل کتاب به عربی و فارسی نوشتم.

۱۳. شیخ محمد شیرین مغربی تبریزی (متوفای ۸۰۹ ق): او، هم‌سلسله طریقتش به ابن عربی منتهی می‌شود و هم پیرو و معتقد و مروّج اصل وحدت وجود وی بوده است. او از شعرای معروف بوده و دیوان شعر نیز دارد. او افکار محیی‌الدین، بخصوص مسئله «وحدت وجود» و «توحید» را به زیباترین و شیواترین بیان در دیوان و رساله مختصر جام جهان‌نما تبیین و شرح کرده است. وی همچنین تفسیری به نام مرآت العارفین به زبان عربی دارد.

۱۴. خواجه محمد پارسا (متوفای ۸۲۲ ق): وی اهل بخارا بوده و در طریقه نقشبندی سلوک داشته است. برخی را عقیده بر آن است شرح او که به زبان فارسی نگارش یافته در بعضی عبارات فصوص الحکم از حدّ ترجمه‌ای سلیس و بلیغ تجاوز نمی‌کند. وی در شرح و توضیح مطالب محیی‌الدین بیشتر به شرح جندی توجه داشته است. از خواجه محمد پارسا تعداد بیست و شش اثر عرفانی معرفی شده است.

۱۵. شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (متوفای ۸۳۴ ق): با اینکه وی صاحب طریقتی معروف است، پیرو ابن عربی، ناشر افکار و شارح آثار وی بوده است. در کتب و رسالاتش از وی با تعظیم و تکریم نام برده، او را قطب‌المحققین، امام‌الموحّدین، و محیی‌الملّة والدین خوانده است. همچنین به شرح و بیان معارف عرفان وی پرداخته و در سه رساله، شروحو بر بخش‌هایی از کتاب فصوص الحکم و شرحی نیز بر ابیات آن کتاب نوشته که به چاپ رسیده است.

۱۶. صائن‌الدین علی بن محمد ترکه (متوفای ۸۳۵ ق) : این عالم و عارف بزرگ ایرانی از مؤلفان و

شارحان نظریه «وحدت وجود» ابن عربی است. کتابی در شرح فصوص‌الحکم نوشته و در کتاب تمهیدالقواعد خود به تقریر اصول و قواعد عرفان ابن عربی و به ویژه اصل وحدت وجود پرداخته است. این کتاب سالیان دراز در کشور ما از کتب درسی به شمار می‌آمده و تاکنون نیز استادان توانا و صاحب‌نظر آن را شرح و تدریس کرده‌اند. ابن ترکه رساله‌ای در شرح ده بیت از ابیات ابن عربی نگاشته و نیز کتابی به نام ضوء‌اللمعات در شرح لمعات عراقی نوشته است.

۱۷. تاج‌الدین حسین خوارزمی (مقتول ۸۳۹ ق) : وی از محققان عمیق و اندیشه‌ور و شاعر و

نویسنده صاحب سبک و ذوق است. ارباب کتب رجال، یازده اثر از او معرفی کرده‌اند که از آن جمله شرح فصوص‌الحکم به زبان فارسی است. وی دیوان شعر نیز دارد. شرح خوارزمی را نمی‌توان از شروح مستقل فصوص‌الحکم به شمار آورد؛ زیرا آن، سوای اشعار فارسی و برخی مطالب دیگر و مقدمه‌اش، برگردان شرح قیصری است. اخیراً شرح فصوص خوارزمی به تصحیح عالمانه و تعلیقات بسیار مفید آیه‌الله حسن‌زاده آملی در حوزه علمیه قم به زیور طبع آراسته شده است.

۱۸. نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۲-۸۹۸ ق) : وی که در علوم نقلی و عقلی جامع بوده و از

شاعران پرمایه، نویسندگان پرکار، و عارفان پرشور و شوق وحدت وجودی است، از پیروان و شیفتگان عرفان ابن عربی به شمار می‌آید که شرحی بر کتاب فصوص‌الحکم وی نوشته است. وی شرحی نیز به نام نقدالنصوص بر کتاب نقش‌الفصوص ابن عربی نوشته که توسط ویلیام چیتیک با روش بسیار عالمانه تصحیح و چاپ شده است. جامی علاوه بر این شروح، کتاب‌های بسیاری نیز (از قبیل لوائح، لوامع، اشعه‌اللمعات، و الدرّه‌الفاخره) به نگارش درآورده که حاوی اسرار و رموز عرفان وحدت وجودی ابن عربی است.

۱۹. عزیزالدین نسفی (قرن هفتم ق) : او عارفی است که به وحدت وجودی معتقد بوده و از

اصطلاحات ابن عربی آگاهی کامل داشته است. به احتمال قوی، اصطلاح «انسان کامل» را از وی آموخته و به کار برده و در مجموعه‌ای از رسالاتش که آنها را الانسان الکامل نامیده، به ذکر

اوصاف انسان کامل پرداخته است. از آثار او هفت رساله شناسایی شده که بیشتر آنها به چاپ رسیده است.

۲۰. عبدالکریم جلی (۷۶۷-۸۱۱ ق) نوی مؤلف کتاب الانسان الکامل به زبان عربی است که در آن، با عبارات «الامام محیی الدین» از ابن عربی تجلیل کرده و در آثار مهم خود به نقل و شرح عقاید و افکارش پرداخته و اصل «وحدت وجود» وی و فروع آن را تأیید نموده است. باب پانصد و پنجاه و نه فتوحات مکیه را که به نظر وی خلاصه تمام فتوحات است، شرح کرده و آن را «شرح مشکلات الفتوحات المکیه» نام نهاده است. عثمان یحیی از شرح فصوص الحکم او نام برده است.

۲۱. حسین بن معین الدین میبدی (متوفای ۷۸۰ ق) نوی صاحب آثار بسیاری از جمله کتابی به نام فواتح است که شرح دیوان حضرت امیر علیه السلامی باشد. در ضمن آثارش، به ذکر مناقب ابن عربی پرداخته و در برابر دشمنانش از وی دفاع کرده و برای تأیید و تحکیم عقاید خود، شواهد کثیری از فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی را آورده است.

22. محمد احسائی، معروف به ابن ابی جمهور (متوفای بعد از ۸۷۸ ق) نوی عالم شیعی و مؤلف کتاب عوالی اللثالی در حدیث و نیز کتاب المجلی در عرفان است که به نقل اقوال و عبارات دو کتاب فصوص الحکم و فتوحات مکیه پرداخته و بدین وسیله، اندیشه و عرفان ابن عربی را پراکنده نموده و بسیاری از عقایدش را پذیرفته است.

۲۳. بالی افندی (متوفای ۹۶۰ ق) شرح او بر فصوص الحکم از جمیع جهات مختصر بوده و با اینکه به طور کلی شرحی مفید و ساده می باشد، مرجع ضمائر متن فصوص الحکم را به نحوی روشن بیان داشته و تعریض برخی از عبارات را توجیه و تبیین کرده است. این شرح برای تدریس به افراد مبتدی مفید می باشد. از بالی افندی رساله‌ای در قضا و قدر، و رساله‌ای در شرح حدیث «کنت کنزاً مخفياً» و نیز پنج اثر دیگر موجود است.

۲۴. عبدالغنی نابلسی (متوفای ۱۱۴۳ ق) نوی از جمله شارحان فصوص الحکم است که شرحش از شهرت برخوردار می باشد. برخلاف آنچه از شهرت وی مستفاد می شود، در دمشق تولد یافته و

در همان شهر نیز دیده از جهان فرو بسته است. او فقیه و اصولی و ادیب و شاعر بوده، ولی سرانجام به عرفان متمایل گشته و در این باب آثار بسیاری از خود به یادگار گذاشته است. نام شرح او بر فصوص، جواهرالنصوص فی حل کلمات الفصوص است. برخی معتقدند: در این شرح، سیر نزولی هویداست و حاکی از تنزّل مدارج عرفان است.

25. آقا محمد رضا قمشه‌ای (متوفای ۱۳۰۶ ق): این حکیم و عارف الهی آخرین فرد شاخص از

شارحان و مروّجان عرفان ابن عربی است. وی همچنین از بزرگ‌ترین شارحان حکمت متعالیه ملّاصدرا می‌باشد. می‌توان او را در ردیف شارحان بزرگ ابن عربی از قبیل قونوی و کاشانی دانست. او علاوه بر تدریس حکمت و عرفان، به تألیف نیز پرداخته و شعر هم می‌سروده است. گفته شده که مؤلفات او بالغ بر سیزده اثر است. برخی منابع، هفده اثر از او معرفی کرده‌اند؛ از جمله: رساله ذیل فص شیخی فصوص الحکم در مبحث ولایت که سندی است استوار بر عمق اندیشه وی. اثر دیگر، رساله فی وحده الوجود بل الموجود است که به فص اول از شرح فصوص قیصری تعلق دارد. او بر فص آدمی، فص نوحی و فص محمدی فصوص الحکم و نیز بر تمهید قواعد الوجود ابن ترکه و مفتاح قونوی حاشیه‌های عالمانه نوشته و رساله‌ای نیز با عنوان موضوع الخلافه الکبری دارد. در تمام آثارش، اصل وحدت وجود ابن عربی و سایر اصول عرفان وی را پذیرفته و به شرح و بیان آن پرداخته است. استاد آشتیانی می‌نویسد: «او در جامعیت بین مسائل کشفی و حکمت نظری مقدم بر شارحان کلمات محیی‌الدین است.» مرحوم قمشه‌ای شدیداً مورد احترام و تجلیل امام خمینی قدس سره بوده، به گونه‌ای که در تألیفات خود از ایشان نقل قول کرده و آراء و اندیشه‌های عرفانی وی را ستوده است.

پس از حکیم آقا محمد رضا قمشه‌ای، حوزه درسی او در عرفان توسط چهار تن از برجسته‌ترین شاگردانش استمرار یافت که عبارت می‌باشند از: میرزا هاشم اشکوری (۱۳۳۲ ق)، میرزا حسن کرمانشاهی (۱۳۳۶ ق)، میرزا محمود قمی (۱۳۴۶ ق) و آقا میر شهاب‌الدین نیریزی شیرازی (۱۳۲۰ ق).

از محضر این چهار مدرّس سترگ، عارفان و فقیهان بزرگی همچون: میرزا محمدعلی شاه‌آبادی

(۱۳۶۹ق)، آقا سیدحسین بادکوبه‌ای (۱۳۵۸ق)، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی (۱۳۹۵ق)، میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۷۲ق)، میرزا احمد آشتیانی (۱۳۹۵ق)، سید محمدکاظم عصار (۱۳۹۴ق)، محمدحسین فاضل تونی (1380ق)، میرزا ابوالحسن شعرانی (۱۳۹۳ق)، شیخ محمدتقی آملی (۱۳۹۵ق) (برخاستند که هر یک مؤسس حوزه درسی و مدرس متون عرفانی و فلسفی بودند. در میان این طبقه، آیه‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی برجسته‌ترین آنان است.

فقیه صمدانی، امام خمینی قدس سره نیز یکی از شارحان و صاحب‌نظران اندیشه‌های عرفانی شیخ اکبر به شمار می‌آید. ایشان در طول هفت سال مهم‌ترین متون عرفان نظری و عرفان عملی، از جمله شرح فصوص الحکم و مصباح الانس و منازل السائرین را از استاد خود، آیه‌الله شاه‌آبادی فرا گرفت و در همین فاصله مهم‌ترین آثار عرفانی خود، یعنی شرح دعای سحر، مصباح‌الهدایه و حاشیه بر شرح فصوص قیصری و مصباح الانس را به رشته تحریر درآورد. بنابراین، امام خمینی قدس سره را در عصر خود می‌توان یگانه حلقه اتصال با نسل اول شاگردان حکیم آقا محمدرضا قمشه‌ای دانست. امام خمینی قدس سره ضمن نقل کلمات بزرگان عرفان، همچون محیی‌الدین بن عربی، و نیز برخی از شارحان بزرگ مکتب عرفانی وی، مانند صدرالدین قونوی و داوود قیصری، گاهی نقدهای جدی بر نظرات آنان وارد کرده، و به بیان دیدگاه‌های عرفانی خویش پرداخته است.

در زمان معاصر نیز، بسیاری از عرفان‌پژوهان به پیروی از شارحان پیشین، کار شرح و نشر افکار شیخ اکبر را ادامه داده و طی سالیان متمادی با تدریس و تحقیق و تألیف، آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته‌اند. از آن جمله، باید از دو حکیم و عارف و فقیه، آیه‌الله حسن‌زاده آملی (متولد ۱۳۰۷ ش) و آیه‌الله جوادی آملی (متولد ۱۳۱۲ ش) نام برد.

عارف و حکیم الهی آیه‌الله جوادی آملی یک دوره کامل شرح فصوص الحکم قیصری را در طی مدت پنج سال، از سال ۱۳۶۰ برای برخی از طلبان برجسته حوزه علمیه قم تدریس کرده است. حاصل آن جلسات، ۵۱۸ حلقه نوار درسی ضبط شده است که پس از استخراج اکنون مکتوب شده و در مراحل نهایی تدوین و بازنگری است و به زودی جلد نخست آن به نام شرح

خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم به چاپ می‌رسد. گفته شده است: این شرح که مفصل‌ترین شروح موجود است و به زبان فارسی می‌باشد، در حدود پانزده جلد به چاپ خواهد رسید. آیه‌الله حسن‌زاده آملی نیز فصوص الحکم محیی‌الدین را شرح نموده و به چاپ رسانده است. همچنین وی طی سالیان درازی چند دوره کامل شرح فصوص الحکم قیصری را تدریس کرده است. ایشان فصوص الحکم شیخ اکبر را به فارسی شرح کرده و آن را ممدّالهمم در شرح فصوص الحکم نامیده که به طبع رسیده است. همچنین بر دوره شرح قیصری بر فصوص الحکم، حواشی و تعلیقات بسیار دارد و هر یک از کتب یاد شده را در اثنای دوره‌های تدریس، با نسخ عدیده تصحیح کرده است.

ایشان در فهرست طولانی تألیفات خویش از چند کتاب دیگر ابن عربی و شارحان نام برده که هر کدام با شرح و تعلیق و تصحیح همراه می‌باشد؛ از جمله: تصحیح و تعلیق کتاب الدرالمکتون والجوهر المصون فی علم الحروف للشیخ الاکبر محیی‌الدین؛ عرفان و حکمت متعالیه در نقل مصادر اسفار از فتوحات و فصوص؛ تصحیح و تحشیه شرح قیصری بر فصوص الحکم؛ و رساله مفاتیح‌المخازن که در توضیح آن مرقوم شده است؛ وجیزه‌ای به عربی که تکمله مقدمات دوازده‌گانه علامه قیصری بر شرح فصوص شیخ اکبر است.

ایشان همچنین بر شرح فصوص الحکم خوارزمی، تعلیقات و حواشی ارزشمندی نگاشته و آن را با نسخه‌های متعددی تصحیح نموده است که چندی پیش در قم به چاپ رسید و منتشر شد. آیه‌الله حسن‌زاده آملی با ابتکاری بدیع، به عنوان مستدرک و متمم کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر، یک فص به نام فص حکمة عصمتیه فی کلمة فاطمیه به آن افزوده که در رساله‌ای نگارش یافته و چاپ و منتشر شده است. رساله مذکور توسط یکی از شاگردان ایشان به فارسی ترجمه و چاپ گردیده است.

بیانات عارف واصل جناب ملا محسن فیض کاشانی (ره)

عبد عاصی : بعضی از نظرات عارف وارسته جناب فیض کاشانی رضوان الله علیه در خصوص بعضی مبانی عرفانی من جمله انسان کامل و اصل وحدت را با هم می خوانیم . این فرمایشات از کتب کلمات مکنونه - اصول المعارف - الوافی و علم الیقین برگرفته شده است .



جناب فیض کاشانی(ره) که معتقد به وحدت ذاتی حقیقه بودند و این وحدت را عین ذات خداوند متعال می دانستند می فرمایند :

« ... این وحدت ، منزّه است از آنچه که عامه مردم از مفهوم وحدت و کثرت می دانند . پس جایز نیست تعقل این وحدت بر کثرت متوقف گردد ، بلکه هر واحدی از وحدت و کثرت از آن جهت به طور علی السویه به وحدت تشبیه شده است ؛ همان طور که امیرمؤمنان علی علیه السّلام فرموده است : هر چیز که واحد نامیده می شود غیر از آن اندک است . بدین معنا که خداوند متعال واحد کثیر است ، چرا که او کسی است که با او جز او نیست و در اسمای او آمده است : یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو . »

یا ایشان در جای دیگر از وحدت وجود با عنوان « توحید وجودی » نام می برند و می نویسند :

« ای سالک ! قدمی پیش نه ، تا به علم یقین بدانی که : لیس فی الوجود الا ذاته و صفاته و افعاله . آنگاه پیش تر آی تا به عین یقین ببینی که : لیس الا ذاته و صفاته . پس قدمی دیگر بردار تا به حق یقین مشاهده کنی که : لیس الا هو . »

فیض کاشانی می فرماید :

« سبب ظهور در جمیع موجودات جزئیّه ، طلب اسماء حق است . همه ی اسمای حق ، در اسم الله که جامع اسماء و محیط به همه است ، مندرج است . طبعاً مظهر این اسم نیز بایستی حائز کمالات تمامی مظاهر دیگر باشد تا در رساندن فیض و کمالات از اسم الله به ماسواه خلیفه الله باشد ، آن مظهر جامع انسان کامل است . »

فیض در کتاب الوافی در باب معرفة الامام ، در سه جا با این عبارات به موضوع انسان کامل اشاره کرده است :

« إِنَّهُمْ معدنُ العلم و شجرةُ النبوة و مُختَلَف الملائكة ؛ إِنَّهُمْ يَعلمونَ جَمیعَ العلوم التي خَرَجَتْ إلى الملائكة و الانبياء و الرُّسل ؛ و إِنَّهُمْ يَعلمونَ علمَ ما كانَ و ما يكونَ و إنه لا يخفی علیهم شیء . »

فیض به نقل از جامی آورده است که :

« حق - سبحانه و تعالی - در آینه ی دل انسان کامل تجلی می کند و عکس انوار از تجلیات آینه ی دل او به عالم فائض می گردد و تا موقعی که این کامل در عالم باقی است ، از حق ، تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه ی رحیمیّه به واسطه ی اسماء و صفاتی که این موجودات مظاهر آنهایند ، استمداد می کند . »

جناب فیض کاشانی در کتاب کلمات مکنونه با اشاره به روایات ائمه ی معصومین علیهم السّلام آورده است :

« انسان کامل گویا کتابی گزیده و گلچینی از امّ الكتاب است که عبارت است از حضرت احدیت الهی و مشتمل بر حقایق و جویب عملی . در روایتی از امام علی علیه السّلام آمده است :

« نحن اسرار الله المودعة في هياكل البشرية »

یعنی : « ما رازهای به ودیعه نهاده شده ی خداوند در جسم نوع بشر هستیم »

و از امام صادق علیه السّلام روایت است که :

« إن الصورة الانسانية الاكبر هي حجة الله على خلقه ، و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمه ، و هي مجموع صور العالمين و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ ، و هي الشاهد على كل غائب ، و هي الحجّة على كل جاحد ، و هي الطريق المستقيم الى كل خير ، و هي صراط الممدود بين الجنّة و النار »

ترجمه : « صورت انسانی بزرگترین حجت خداوند بر خلقش است ، کتابی است که به دست خود نگاشته است ، تندیسی است که با دستور خدا بنا شده ، این صورت مجموع صورت جهانیان ، چکیده ی علوم در لوح محفوظ ، شاهد بر هر غائب ، حجت بر هر منکر ، شیوه راستین به سوی هر خیر و راه برقرار شده میان بهشت و دوزخ است . »

« معاد عالم ، همان ذات انسان است و معاد انسان به هویت الهی است و با کلیدهای عالم انسانی و زمام مملکتش ، درهای آسمان و زمین به رحمت ، مغفرت ، حکمت و معرفت گشوده می شود . »

فیض در خصوص اهمیّت وجود و حضور انسان کامل می فرماید :

« معلوم می شود که باید در هر زمانی خلیفه ای باشد تا امور به آن سامان گیرد و نوع انسان دوام یابد و آمان ها و زمین به او نگه داشته شوند و اگر چنین نباشد اینها نابود خواهند شد . چرا که به

سوی هدفی رهسپار نیستند و به سرانجامی بازگشت ندارند ، از این رو ، از بین رفته و زمین
اهل خود را فرو خواهد برد . »

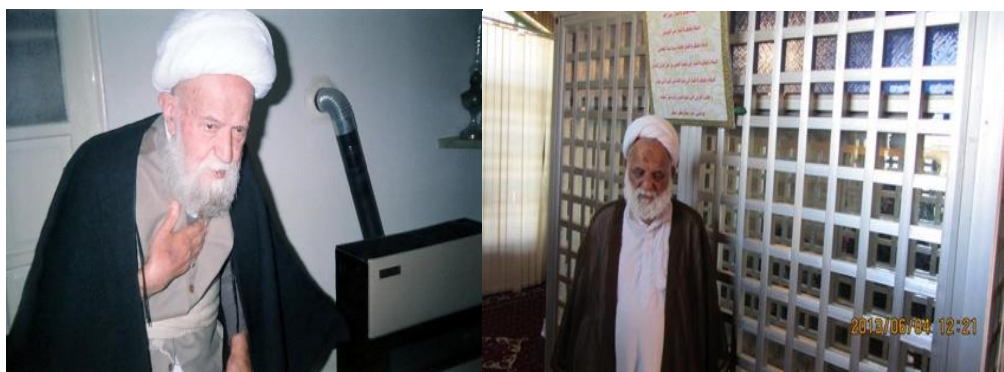
دوشنبه پنجم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

تصاویری از اهل معرفت

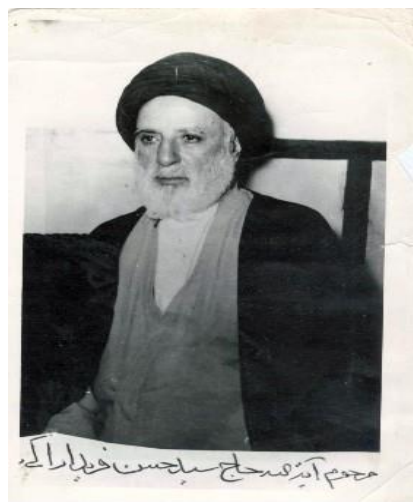
عبد عاصی : تصاویری کمتر دیده شده از دوستان خدا و اهل محبت و معرفت تقدیم به دوستان
وارسته و خوانندگان طریق الی الله .



مرحوم حضرت آیت الله بهجت (ره) در مسجد فاطمیه - حضرت آیت الله صمدی آملی بر مزار
عارف کامل حضرت آیت الله قاضی (ره) قبل از بازسازی



مرحوم حضرت آیت الله تالهی (ره) - حضرت آیت الله کمیلی خراسانی بر مزار عارف کامل
حضرت آیت الله بهاری (ره) در بهار همدان



VARESOON.ir



VARESOON.ir



مرحوم آیت الله سید حسن فرید اراکی (ره) - مرحوم حضرت آیت الله سید محمد حسینی
همدانی (ره) از تلامذه عارف کامل حضرت آیت الله قاضی (ره) و صاحب کتاب انوار درخشان



مرحوم حضرت آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی (ره) در سنین جوانی

یکشنبه چهارم اسفند ۱۳۹۲ توسط : عبدعاصی

لذت های مقطعی در مسیر انسان سالک در بیان آیت الله جوادی آملی

لذت های مقطعی در مسیر انسان سالک



۱. پیمودن راه دور، همراه با رنج فراوان است. راهنمای راستین کسی است که به منظور تحمّل رنج راه، لذت موسمی را به سالک بچشاند، تا از خستگی راه گذشته بکاهد و نشاط طی راه آینده نیز فراهم گردد، تا رفته رفته به راهی طریق بفهماند که نشاط ثابت پایان راه است و این لذت های مقطعی، نه تنها هدف نهایی نیستند، بلکه سرگرمی به آنها خار راه خواهد بود، زیرا وسیله را هدف قرار دادن، از هدف محروم ماندن است: «إِنَّمَا الدُّنْيَا مَنْتَهَى بَصْرِ الْأَعْمَى... فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مَتْرُودٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مَتْرُودٌ.» {۱}

۲. دنیا که بوستان آخرت است، گذرگاه پر رنجی است که همگان باید در این جهنم سوزان پا نهند، تا سر پلی باشد برای بهشت ابد، و برای سازش با آن شورش دردناک، مرهمی ملایم لازم است تا از سوزندگی آن نائره بکاهد و بر توان طی مسیر پر تب و تاب بیفزاید؛ لذا تمام کارهای دنیا همراه با لذت است که به منزله مزد کارگری است که به منظور تشویق به کارگر پرداخت می شود؛ لذا خداوند حکیم که راهنمای قافله نسان ها است، آنان را ضمن رهبری به هدف نهایی،

سرگرم جهانی کرد که جز لهو و لعب و... نخواهد بود؛ (اعلموا أنّما الحیوة الدُّنیا لعبٌ و لهوٌ و زینةٌ و تفاخرٌ بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد ...) [2].

این سرگرم نمودن موسمی حکمت است؛ گرچه همه لذاذات گیتی بازیچه‌ای بیش نیست و خداوند سبحان خود را حکیم و منزّه از بازیگری دانست؛ (و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما لاعبین) [3] و دنیا را نیز نیرنگ زود گذر معرفی کرد [4].

دنیا چون آخرت، مخلوق خداوند حکیم است و آنچه از این امور یاد شده معلوم می‌گردد، این است که راهیان راه پر رنج را بازی گرفتن حکمت است، تا سالک همواره با نشاطهای مقدمی، راه خویش را ادامه داده تا به هدف نزدیک گردد که در آنجا شوق وصال با نیروی جذبه می‌کشاند، نه آنکه راهی با کوشش خود برود؛ [5] همانند تنظیم برنامه بازی کودکان همراه برنامه‌های درسی آنان که از خستگی تعلّم آنها بکاهد و زمینه فراگیری دانش را تهیه نماید، زیرا کودک را به بازی موقت سرگرم نمودن، حکمت است.

۳. سالک فرزانه لذاذات موسمی را وسیله می‌داند و راهی نابخرد، آنها را هدف می‌پندارد؛ لذا اولی عاقلانه از پل می‌گذرد و دومی جاهلانه در گِل فرو می‌ماند.

سالک صالح می‌داند که خوردن برای ماندن است، نه برای لذّت بردن، و آن التذاذ موسمی کنار سفره برای آن است که انسان رنج تغذیه را تحمّل نماید که حیات خویش را حفظ کند و نمیرد، و راهی صالح می‌پندارد که ماندن برای خوردن است؛ لذا اولی دیر دیر و یا نیم سیر می‌خورد و دومی تا طبق برگیرند و یا نه جای نفس و نه روزی کس بماند.

همچنین سائر پارسای می‌داند که پوشیدن برای پرهیز از سرما و گرما است، نه برای آرایش و تفاخر، و هرگونه فخرآرایی را مانع سیر می‌بیند، و راهی آلوده می‌پندارد که زندگی برای خودنمایی و فخر فروشی است؛ لذا اولی به کهن جامه خویش قانع است، و دومی دیبای مُعلّمی را

بر کلبی معلّم یا غیر معلّم می‌پوشاند و....

۴. تحصیل دانش که رنج آور است، با یک سلسله لذایذ وهمی، همانند شهرت و جاه و تکریم و... همراه است تا از سختی راه علم، هراس حاصل نشود و خستگی طی طریق کاهش یابد، سرانجام عالم عاقل گردد و از هرگونه علم‌زدگی رهایی یابد، ولی گروهی پاداش زود گذر دانش را هدف آن می‌پندارند و محور علم جویی آنان، اقبال و ادبار دنیا و اهل دنیا است، لیکن گروهی لذت وهمی علم را همانند لذت حسی خوردن و پوشیدن و... می‌دانند که این‌گونه از لذایذ مقطعی، مزد موقت کار است و نه هدف نهایی آن؛ لذا اولی دانشمندی است که قبل از مردن مرده است و مرداری است در جامعه، و دومی عالمی است که پس از مردن هم زنده است و نوری است در اجتماع.

در اینجا بیان امیر علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) درباره گروه اول چنین است: "...و آخرُ قد تسمی عالماً و لیس به، فاقتبس جهائل من جهال... و نصب للناسِ شرکاً من حبائل غرور، و قول زور؛ ... فالصورةُ صورةُ إنسان، و القلبُ قلبُ حیوان... فذلک میّتُ الأحياءِ" [6] که برخی از اهل علم را مُرده فرموده است؛ چه اینکه درباره گروه دوم چنین فرمود: "...و العلماء باقون ما بقی الدهر، أعيانهم مفقودة و أمثالهم فی القلوب موجودة ..." [7].

و حیات گروه اول [8]، ثلمه‌ای در دین احداث می‌کند که جبران و ترمیم آن آسان نیست؛ چه اینکه ارتحال گروه دوم، ثلمه‌ای در اسلام پدید می‌آورد که مرمت پذیر نخواهد بود...: "إذا مات العالمُ ثلمَ فی الإسلامِ ثلمةٌ لا یسدّها شیءٌ" [9]. ...

زیرا رفتار طالحانه اولی، زمینه گمراهی دیگران می‌شود که اگر کسی یک نفر را گمراه کند، همانند آن است که همه افراد را از بین برده باشد و سیره صالحانه دومی، وسیله هدایت دیگران را فراهم می‌کند که اگر کسی یک نفر را احیا و رهبری نماید، مانند آن است که همه افراد را زنده کرده

باشد؛ [10] لذا یکی از آداب فراگیری دانش، ضمن افزون طلبی؛ (...ربّ زدنی علماً) [11]، خلوص در تعلّم و طهارت ضمیر است و شایسته است که هنگام حرکت به مجلس علم گفته شود: پروردگارا! به تو پناه می‌برم از اینکه گمراه بشوم یا گمراه بکنم و بلغزم یا بلغزانم و ستم بکنم یا ستم بپذیرم و...؛ «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ وَ أذِلَّ أَوْ أُذِلَّ وَ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ وَ [12]...» و نیز لازم است که از هرگونه خیانت در علم و تعلیم و تعلّم پرهیز شود که حرمت علم بیش از ارزش مال است و در نتیجه، خیانت در آن کیفر دردناکی در قیامت دارد؛ چه اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «تَنَاصَحُوا فِي الْعِلْمِ فَإِنَّ خِيَانَةَ أَحَدِكُمْ فِي عِلْمِهِ، أَشَدُّ مِنْ خِيَانَتِهِ فِي مَالِهِ وَإِنَّ اللَّهَ مَسْأَلُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [13]».

5. فراگیری علم، چون به منظور تغذیه جان آدمی است تا به حیات ابد برسد، لازم است علمی که از آیه محکمه یا فریضه عادلّه یا سنّت قائمه باشد، و از معلّمی که از خدا سخن بگوید، نه از شیطان و هوی فرا گرفته شود؛ چه اینکه حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) « [14] یعنی علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه [15] »؛ یعنی علم غذای جان آدمی است که بدون آن می‌میرد، و حضرت امام جواد (علیه السلام) فرمود: «مَنْ اصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَدَهُ، فَإِنَّ كَانَ النَّاطِقَ عَنِ اللَّهِ، فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ، فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» [16]؛ یعنی گوش فرا دادن به سخن گوینده، به منزله پرستش او است.

بنابراین، لازم است از کسی سخن آموخت که جز از خدا نگوید و آنچه هم از خداوند سبحان به او رسیده، در گفتن آن ضنّت نورزد که این همان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) است که هرچه می‌گوید، وحی است و نه هوی؛ (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) [17]، و هرچه هم که به حضرتش وحی شده است، فرموده و کتمان نکرده است؛ (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ)، [18] منتهی هر کسی به مقدار استعدادش بهره می‌گیرد که... "إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ

فخیرها أوعاها [19] . " ...

۶. گرچه معلم حقیقی و بالذات خداوند سبحان است که (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم) [20]، و غیری

در قبال او نیست که علم آفرین باشد، چون (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ ...) [21]، لیکن در جهان

امکان، معلم‌های متعددی هستند که بعضی از آنان معلّم اول‌اند و برخی معلّم دوم و...، و آنچه بین

اهل نظر دارج است، آن است که ارسطو را معلّم اول و فارابی را معلّم ثانی و... می‌نامند، ولی آنچه

بین اهل تحقیق رایج است، آن است که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را معلّم اول و علی

بن ابی طالب (علیه‌السلام) را معلّم ثانی و... می‌دانند؛ چه اینکه حضرت امام سجّاد (علیه‌السلام)

فرمود: علمای راستین از آن جهت شبیه فرشتگان‌اند که خداوند بعد از نام خود، نام فرشتگان و

سپس نام علمای توحید را بیان کرد؛ (شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا

بِالْقِسْطِ ...) [22]. آن‌گاه امام (علیه‌السلام) فرمود: "...و سَيِّدَهُمْ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ) و ثَانِيَهُمْ عَلِيٌّ (علیه‌السلام) و ثَالِثُهُمْ أَهْلُهُ ... " [23] ؛ یعنی سید همه علمای توحید رسول

الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است و دومی آنان امیرمؤمنین (علیه‌السلام) و... .

بنابراین، باید راهی را پیمود که راهنمای او، معلم اول و معلّم ثانی باشند که اینان پدران روحانی

جوامع بشری و امت اسلامی هستند؛ "...أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبُو هَذِهِ الْأُمَّةِ ... " ، [24] و آنچه از اینان فرا

گرفته می‌شود، همان میراث علوم الهی ایشان است که "الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ... " [25] و در علم

الوراثه پیوند و روابط روحی معتبر است، نه اکتساب و ضوابط فکری، زیرا پیروی حبیب الله جز از

راه محبت میسور نیست، چون اولین علمی که آن اولین معلم به انسان‌ها می‌آموزاند، علم محبت

است، زیرا خود از این رهگذر عالم شده است؛ چه اینکه حضرت امام صادق (علیه‌السلام) فرمود :

"إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آدَبَ نَبِيِّهِ عَلِيٍّ مُحِبِّتَهُ فَقَالَ (أَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) وَ قَالَ (مَا آتَاكَمُ الرَّسُولُ

فخذوه وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتهوا) وَقَالَ ... " [26] ، و طی راه محبت بدون تطهیر ضمیر حاصل

نمی‌شود و آن هم نه کاری است خرد:

درون خلوت ما غیر دُر نمی‌گنجد **** برو! که هرکه نه یار من است بار من است [27]

تم والحمد لله رب العالمین

28 ذی الحجة ۱۴۰۴ ه.ق

برابر با ۲ مهرماه ۱۳۶۳ ه.ش

قم جوادی آملی

منابع:

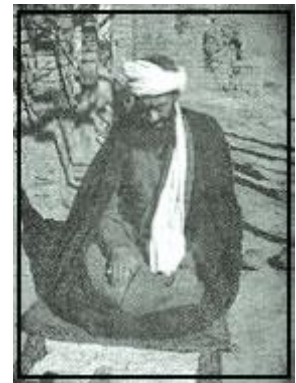
- [1]- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.
- [2]- سورمحدید، آیه ۲۰.
- [3]- سوره انبیاء، آیه ۱۶.
- [4]- سوره انعام، آیه ۳۲.
- [5]- کشته شمشیر عشق حال نگوید که چون **** تشنه دیدار دوست راه نپرسد که چند دیوان اشعار سعدی، غزل ۲۱۶.
- [6]- نهج البلاغه، خطبه ۸۷.
- [7]- همان، حکمت ۱۴۷.
- [8]- راستی کردند و فرمودند مردان خدای **** ای فقیه! اول نصیحت گوی نفس خویش را
- [9]- بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۳.
- [10]- کافی، ج ۲، ص ۲۱۰.
- [11]- سوره طه، آیه ۱۱۴.
- [12]- بلد الامین، ص ۱۳۲.
- [13]- بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۸.
- [14]- سوره عبس، آیه ۲۴.
- [15]- کافی، ج ۱، ص ۴۹.
- [16]- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۴.
- [17]- سوره نجم، آیات ۳-۴.
- [18]- سوره تکویر، آیه ۲۴.
- [19]- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- [20]- سوره علق، آیه ۵.
- [21]- سوره حدید، آیه ۳.
- [22]- سوره آل عمران، آیه ۱۸.
- [23]- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰.
- [24]- همان، ج ۱۶، ص ۳۶۴.
- [25]- کافی، ج ۱، ص ۳۲.
- [26]- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۵.
- [27]- دیوان اشعار سعدی، غزل ۸۳.

آیت الله سوخته آیت الله محمد جواد انصاری همدانی (ره)

عبدعاصی : الحق که مقام عرفانی آیت الله انصاری همدانی (ره) مجهول مانده است و مجبوریم برای شناخت بیشتر ایشان تنها به بیانات شاگردان و اقوام و نزدیکان ایشان بسنده کنیم . وگرنه چگونه می توان به اسراری که در آن وجود مقدس نهفته است راه یافت ؟

در سایت راسخون چند مطلب درباره حیات آیت الحق و العرفان مرحوم انصاری همدانی نورالله ترتبه دیدم که از چند کتاب برگرفته شده است . مناسب دیدم با توجه به اهمیت سیره ایشان بخشی جدید در وبلاگ با نام "آیت الله سوخته" افتتاح کرده و مطالب مربوط به این بزرگوار را دسته بندی کنم . امیدوارم که روح آن بزرگوار مرحمتی بفرمایند .

فقط ببینید : این بزرگواران خودشان را خرج خدا کردند . چه با عبادت و انجام مستحبات کثیره چه با خدمت به خلق . ما کجای این دنیا داریم دور خودمان می چرخیم ...



آیت الله انصاری برای رسیدن به مقامات بالای سیروسلوک زحمات طاقت فرسایی کشیدند، سالهای متوالی زیادی تمام ایام سال را به جز روزهای حرام و مکروه روزه می گرفتند و نحوه شب زنده داری ایشان بدینگونه بود که ابتدای شب می خوابیدند و بعد از دو ساعت استراحت بر می خاستند و وضو می ساختند و به نافله مشغول می شدند بعد از خواندن چند رکعت نافله و قرائت

قرآن سپس می خوابیدند و مجدداً بعد از مقدار کمی استراحت برمی خاستند و پس از وضو به نافله و قرائت قرآن می پرداختند، آنگاه دوباره به استراحت می پرداختند و قریب یک ساعت به اذان صبح بیدار می شدند و تا صبح به نوافل، قرائت قرآن، ذکر، مناجات، توسل، تفکر و سجده‌های طولانی می پرداختند .

آیت الله انصاری می فرمودند که :

بیابانهای اطراف مسجد جمکران بسیار پر برکت است و خود استفاده‌های شایانی از این بیابانها برده‌ام .

این مرد الهی، اعتکافهای زیادی در مسجد جمکران داشتند و بهره‌های خود را از این مسجد می گرفتند .

آیت الله انصاری نقل فرمودند که :

در همان اوائل سیر و سلوک بود که مرحوم پدرم را در خواب دیدم که دو تا تسبیح به من دادند و تسبیحها منقش بودند، بعد که بیدار شدم از قرآن استخاره باز کردم تا تعبیر خوابم را بدانم، این آیه شریفه آمد :

" یسبحون الیل و النهار لا یفترون: همه به شب و روز بی آنکه هیچ سستی کنند به تسبیح او مشغولند. انبیاء/ ۲۰" .

از این آیه شریفه فهمیدم که بدون سستی باید شب و روز به سوی مقصد در حرکت باشم .
حضرت آیت الله صدرالدین حائری شیرازی می فرمودند: من خیلی جستجو کردم که بدانم استاد کامل ایشان در این راه چه کسی بوده وقتی از خود آقا سؤال کردم فرمودند:
" این انتباه الهی بود که شامل حالم شد ."

نماز و معراج

دکتر علی انصاری بیان می کند:

" آقای انصاری در شبستان حاج محمد طاهر، در مسجد جامع همدان نماز می خواند و افرادی که

با ایشان نماز می خواندند همان افراد خاصی بودند که نسبت به آقا شناخت داشتند. و بعد از نماز مغرب و عشاء ایشان همراه چند تن از شاگردانشان به منزل می آمدند و من هم همراه پدرم بودم. این ها بعد از نماز طوری حالشان منقلب می شد که هیچ کدام یارای صحبت کردن نداشتند و کاملاً در سکوت و خلوت خودشان فرو رفته بودند.

یک بار که از مسجد بر می گشتیم یکی از دوستان آن چنان انقلاب روحی شدیدی پیدا کرده بود که به نفس نفس افتاده بود و بلاانقطاع اشک می ریخت .

هوا هم سرد و زمستانی بود. به منزل که رسیدیم، همه رفتند زیر کرسی نشستند، ولی ایشان از شدت حرارتی که داشت بیرون کرسی افتاده بود و آن قدر سینه اش حرارت داشت و نفس نفس می زد که مرحوم ابوی فرمود:

" بروید برف بیاورید و روی سینه اش بگذارید ."

برف را که روی سینه ایشان گذاشتند، مثل این بود که برف را روی بخاری گذاشته بودند، چیز ... این طور صدا می کرد ."

آقای اسلامیه از نمازهای او می گوید:

"گاهی بعد از نماز همین طور که رو به قبله بودند، شاگردانشان متوجه می شدند که ایشان در حالت عادی نیست و از خود بی خود است ."

گاه که با شاگردانش به صحرا می رفت، از جمع کناره می گرفت و در گوشه ای به ذکر و فکر و عبادت خود می نشست و آن گاه که به منزل دوستان می رفت می فرمود:

" چرا بیکار بنشینیم؟ و بلند می شدند برای نماز و عبادت"

دکتر علی انصاری ادامه می دهد:

دو وضعیت بود که ایشان کاملاً از حالت عادی خارج می شد. یکی در زیارات و یکی بعد از نماز. به خصوص بعد از نماز مغرب و عشاء که یارای حرف زدن نداشت و جلساتی هم که بعد از آن داشتند عموماً به سکوت می گذشت و گاهی هم منقلب می شدند، قلبشان می گرفت و حالت گریه به ایشان دست می داد .

می فرمود :

" خداوند تمام اسرار عرفان را در نماز جمع کرده است ."

و براستی :

چنین نمازی است که معراج مؤمن است .

از دکتر علی انصاری در این باره سؤال می کنیم و ایشان فقط برنامه شبانه آن بزرگوار را می داند

و از احوالات او کسی خبر ندارد!

ایشان اضافه می کند:

" چون کارهایشان را من انجام می دادم، گاهی شب به سراغشان می رفتم می دیدم که در حال

عبادت بودند. برنامه شان این طوری بود که شام خیلی مختصری می خوردند و استراحت می

کردند و نوافل را می خواندند. بعد مدتی استراحت می کردند و دوباره بلند می شدند و نماز شفع و

وترشان را می خواندند و تا نزدیکی های صبح که هوا روشن می شد بیدار بودند با این که این

اواخر بدنشان خیلی ضعیف بود ."

آقا در توصیه به شاگردانشان بر نماز شب و انجام فرایض و نوافل تأکید بسیار زیادی داشتند، و به

بعضی از شاگردانشان می فرمودند :

" اگر نوافلتان ترک شد، قضای آن را بجا آورید ."

دکتر انصاری این طور ادامه می دهد:

" بعضی شب ها که سایر شاگردان نظیر آقای نجابت، آقای دستغیب، آقای دولابی و... منزل ما

بودند، آقا می رفتند آن طرف منزل، در اندرونی، و این ها با هم در یک اتاق دیگر مشغول عبادت

بودند و من گاهی می رفتم پیش آن ها. انگار فضا، فضای بهشت بود. هر کدام از رفقا یک طرف

مشغول عبادت بودند. از این چراغ های فانوسی در اتاق روشن بود، بعضی سرشان را به دیوار

تکیه می دادند و خلاصه هر کدام در حال خودشان بودند و ما مشغول تماشای این ها..."

آداب نماز

روی نماز اول وقت خیلی تأکید داشت. به نوافل نماز بسیار توصیه می کرد و خود نماز را با جمیع مستحباتش به جا می آورد.

آقای اسلامیه می گوید:

" غالباً ذکرى که در سجده می گفتند: دو تا سبحان ربی الاعلی و بحمدہ بود و سه تا سبحان الله، البته گاهی هم یک حالت مخصوصی داشتند، با صوت می خواندند و رکوع و سجده ها را طولانی تر می کردند و صلوات می فرستادند با "و عجل فرجهم و لعن". و در قنوت هم آن دعای "یا من اظهر الجمیل" را می خواندند. وقتی آن دعا را می خواندند حالشان عجیب بود، عجیب!"

"... ایشان در قنوت و رکوع و سجده نماز پس از صلوات، والعن اعدائهم می گفتند و اگر کسی می آمد و یا الله می گفت ایشان رکوع را طول می دادند و عجل فرجهم واحشرنا معهم و العن اعدائهم اجمعین می گفتند."

تمام اسرار عرفان در نماز

فرزند ایشان آیت الله انصاری چنین نقل می کردند :

مرحوم آقا را در مکاشفه دیدم که در اتاق بیرون نشسته بودند، فضای روحانی عجیبی بود، حالت بین الطلوعین داشت من با قلب پر سوز و نا آرام خدمت می کردم، آقا گاهی زیر چشمی، نظر خاصی به من می کردند، تحت الحنک انداخته بودند، ایشان هم با سوز و اضطراب (بطوریکه دستشان می لرزید) گاهی به طور موجز و کوتاه پاسخ سؤالات دوستان را می دادند، چندی گذشت و من بعد از فاصله بیخودی متوجه شدم جز من و آقا کس دیگری باقی نمانده و حالت بکاء عجیبی به من دست داد آخر الامر دیدم جز من و ایشان که مطالبی ردّ و بدل می کردیم کسی در آن وضعیّت نیست (گفتگو غیر لسانی بود) از ایشان سوال کردم: آیا تاکنون از اسرار معرفت مطلبی هست که کسی بیان نکرده؟ گفتند:

بلی « خدای تعالی تمام اسرار عرفان را در نماز جمع کرده است » و...

نور قرآن

آقای احمد انصاری درباره انس ایشان با قرآن می گوید:

" با قرآن بسیار مأنوس بود و به آن اهتمام داشت. بین الطلوعین بیدار بود و تلاوت قرآن داشت و مابین نماز ظهر و عصر یک ساعت، یک ساعت و نیم قرآن می خواند و به عبارتی در قرآن محو می شد.

در زمان آقای بروجردی، کربلایی کاظم ساروقی که قرآن به او افاضه شده بود منزل ما آمد، عدّه ای از روحانیون از جمله آخوند ملاعلی معصومی آمده بودند و می خواستند امتحانش کنند، ایشان بی سواد بود ولی هم قرآن را از حفظ می خواند و هم برعکس می خواند و مهم تر این که حروف را هم به عکس می توانست بخواند مثل این که دارد می بیند. با این که بی سواد بود .
ولی پدرم گفت:

احتیاج به امتحان ندارد. قرآن به او افاضه شده، شما زحمت نکشید. گفتند شما از کجا می دانید؟
فرمود: در صورت ایشان نوری است که در دیگران نیست ."
آقای انصاری می فرمود:

" دو چیز برای انسان نور می آورد، ببینید این روضه خوان ها چقدر نورانی اند، علتش مطالعه اخبار و احادیث محمد و آل محمد(ع) است، هم این ها نور می آورد و هم قرآن و آیات کلام الله مجید، منتهی نور این دو با هم فرق می کند .

سه شنبه بیست و ششم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

صیاد شیرازی تربیت شده دامان عرفان شیعی

عبدعاصی : ۲۱ فروردین ماه سالروز شهادت سردار رشید و باتقوای جبهه حق علیه باطل علی صیاد شیرازی رحمت الله علیه است . حقیقتاً بنده به این بزرگوار تعلق قلبی دارم . قلب این

سربازان خدا آکنده از قدرت و استقامت و پایمردی و بصیرت است . جانانه در میادین جنگیدند و با هوای نفس هم در حال رزم بودند .



امثال شهید صیاد - شهید همت - شهید باکری - شهید باقری - شهید زین الدین - شهید چمران - شهید کاظمی - شهید تهرانی مقدم - شهید احمدی روشن و شهید خلیلی ها همگی بینشی وسیع در مساله ولایت داشتند . فکر نکنید که مطلبمان سیاسی است ... خیر :

خودتان را جای یکی از این افرادی که نام بردم بگذارید و ببینید چقدر از ادراکش در وجود شما هست و چقدر با بینشی که دارید می توانید مثل او عمل کنید ؟

رضوان و رحمت خدا بر شهید صیاد شیرازی (ره) که از آستین ولی خدایی مثل آیت الله سید رضا بهاءالدینی(ره) بیرون آمد و بیرقی شد برای سیروسلوک الی الله .

ببینید ! آیا از بین مخالفین عرفان و سیروسلوک شیعه کسی بوده که چنین جانش را در راه خدا و در بسیاری از جبهه های طاقت فرسا و سخت در طبق اخلاص گذاشته باشد ???

این است نتیجه و ماحصل عرفان شیعه...

آقای حسین حیدری کاشانی (از شاگردان آیت الله بهاءالدینی): «سپهد شهید علی صیاد شیرازی حدود ۱۷ سال با حضرت آیت الله بهاءالدینی مراد داشته و دست پرورده ایشان بود. شاگردی او

در این مکتب او را استادی ورزیده در اخلاق و اخلاص ساخته بود. آقا از او تعبیر می کرد "آقای صیاد یک روحانی است که یک مشت روحانی را به دور خود جمع کرده است".

او هر وقت با زیر دستانش خدمت آقا می آمد خود از همراهان پذیرایی می کرد و هیچ امتیازی برای خود قائل نبود.



شهید صیاد می گفت: آقا [آیت الله بهاءالدینی] در شب های عملیات دستور قربانی و صدقات به ما می داد و ما می دیدیم به واسطه آن صدقات و قربانی چه خطرهای مهمی از کنار گوش ما رد می شد. که اگر نیم دقیقه پس و پیش می شد، به حیات ما خاتمه می داد.

پس از شهادت، خانواده ایشان گفته بود که شهید صیاد می گفت: من وقتی خدمت آقا می روم ولو ایشان حرفی هم نزنند دیدار ایشان برای من کارساز است.

در وقتی دیگر شهید صیاد خدمت آقا رسیده بود، آقا به چهره او نگاهی کرده و فرموده بود: "ما نور شهادت را در چهره شما می بینیم".

آقای صیاد شیرازی می گفت: وقتی خیلی گرفتار بودم در درگیری جنگ آمدم خدمت آیت الله بهاءالدینی. به محض ورود، ایشان فرمود: گرفتاری رفع می شود، من آرام شدم، بعد از مدت کوتاهی که مشکل برطرف شد، آمدم خدمتشان، فرمود: دیدی گرفتاری رفع شد.

...امیر سپهبد صیاد شیرازی می گفت: در دوران جبهه و جنگ هرگاه ما مشکلی پیدا می کردیم اگر ممکن بود خود را خدمت آقا می رساندیم و با دیدن و زیارت ایشان و فرمایشات حضرتش آرامش می یافتیم، یک وقتی آمدم و بی موقع به خیال خود رسیدم و در فکر بودم که مزاحم آقا خواهم بود، چون ساعت یک بعد از نیمه شب بود، در را زدم، درب را باز کردند و گفتند: بفرمایید. وقتی وارد شدم دیدم آقا آماده نشسته و سماور و چای نیز آماده است، خوشحال شدم که در آن وقت ایشان آماده پذیرایی من بودند، آقا فرمود: بله خدایی که شما را از جبهه می فرستد اینجا، ما را هم آماده می کند".



یکی از دوستان شهید صیاد می گوید : توسط شهید صیاد با آیت الله بهاءالدینی ارتباط برقرار کرده بودم و به صیاد گفتم که دارم می روم، وقت گرفته ام از آقازاده بهاء الدینی دارم می روم دیدن ایشان،گفت سلام من را به ایشان برسان و به حضرت آقا بگو دلم برایش تنگ شده .گفتم چند وقت است ایشان را ملاقات نکردید. گفت:حدود ۱۰ روز ، من رفتم قم رسیدم خدمت آقای بهاء

الدینی خودم تنها بودم و رفتم داخل منزل دستشان را بوسیدم و سلام کردم و نشستم، ایشان به من نگاهی کردند، گویا منتظر بودند که پیغام را برسانم گفتم که حاج آقا! جناب صیاد به شما سلام رساندند گفتند دلم برای شما تنگ شده، پاسخ آقای بهاء الدینی که آقازاده شان هم آنجا بود این بود، گفت: شما آقای صیاد را می شناسید؟ گفتم حاج آقا فرمانده من است من چطور نمی شناسمش. گفت شما آقای صیاد را می شناسید؟ با سؤال دوم فهمیدم که حاج آقا به من می خواهد بگوید شما نمی شناسیدش، گفتم: نه آن قدری که شما می شناسید. گفت آقای صیاد را می شناسید؟ گفتم: نه حاج آقا. سه بار از من سؤال کردند و بار سوم گفتم نه حاج آقا

ایشان به من این را گفت، صیاد یک پارچه نور است، سه بار تکرار کرد، سه بار خود سؤال کرد و سه بار هم خودشان پاسخ سؤال خود را دادند و گفتند سلام من را به ایشان برسان. گفتم: چشم و یک نصیحتی هم به بنده کردند و آمدیم بیرون، برگشتیم و وقتی رسیدیم به تهران به صیاد گفتم که همچین سؤالی آقای بهاء الدینی کرد و چنین جوابی هم دادند و صیاد لبخندی زد و بعد اشک در چشمان صیاد حلقه زد گفت خدا من را شرمنده نکند حاج آقا به من خیلی لطف دارد، خدا من را شرم سار نکند.



وقتی طلبه های شیراز خدمت آیت الله بهاء الدینی رسیده و از ایشان درس خواستند و گفته بودند: « ما را هدایت کن ، درسی به ما بده » آیت الله بهاء الدینی فرموده بودند: « بروید از صیاد شیرازی درس زندگی بگیرید ، اگر صیاد شیرازی شدید ، هم دنیا دارید و هم آخرت. »

*عبد عاصی :مدتی قبل زنی که مسئولیت ترور شهید صیاد شیرازی (ره) را به عهده داشت به درک واصل شد. وقتی تصویر جسد منحوس او را دیدم انگار به یک عفریته جهنمی نگاه می کردم

پنجشنبه بیست و یکم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

دائم الوضو بودن

عبد عاصی : یکی از مهمترین دستورات اولیای الهی دائم الوضو بودن است . بماند اینکه این عمل بر نورانیت قلب می افزاید باعث می شود که خطورات سوء و وساوس شیطان و افسردگی و قبض از سالک دور شود . کما اینکه در خصوص قبض هم به غسل کردن توصیه شده است . حتی در این ... درمانی های جدیدی که زیاد هم شده اند در بخش آب درمانی به این قضیه اشاره شده که وقتی آب از بالا بر بدن انسان می ریزد چه اتفاقاتی می افتد و چه فواید معنوی خوب و آرامبخشی دارد .

دائم الوضو بودن باعث می شود که انگار انسان دائماً خود را آماده ی اقامه نماز و در محضر خدای متعال قرار گرفتن حس کند و منجر می شود که در طول روز آن " توجه قلبی " که اکثراً دنبالش هستند و بدست هم نمی آید تحریک شده و بعد از مدتی ملکاتی بوجود آید .

بزرگان ما مثل آیت الله قاضی و آیت الله انصاری همدانی (ره) و پیروان مکتب این دو عارف کبیر اکثراً فقط در حالت قضای حاجت بی وضو بودند . حتی اگر شب بیدار می شدند تجدید وضو می کردند . وضو دار بودن آن قدر زیبا و پر برکت است که می گویند وضو بر وضو بگیری یعنی اگر وضو داشتید و باطل نشده بود دوباره روی آن وضو بگیری . سالکی هنگام وضو نور مشاهده

کرده بود . به یکی از اهل معرفت گفت که من خدا را دیدم !! آن بزرگ فرموده بود که : بنده خدا ! این نور وضوی شما بوده نه نور خدا !!! مرحوم آیت الله بهجت(ره) هم در فرمایشاتشان به نور وضو اشاره کرده اند .

مطلب زیر برگرفته از سایت وارث و از کتاب حضرت علامه حسن زاده آملی حفظه الله است که بسیار قابل استفاده برای دوستان علی الخصوص آن دسته که می خواهند در طرح ما شرکت کنند می باشد:

✽فواید دائم الوضو بودن

دیلمی از پیامبر اکرم(صلوات الله علیه) نقل می کند که خداوند می فرماید: «هر کسی وضویش را از دست بدهد و وضو نگیرد به من جفا کرده است و کسی که وضویش را از دست بدهد و دوباره وضو بگیرد و حداقل دو رکعت نماز نخواند بر من جفا کرده، هر کس وضویش را از دست داد، تجدید وضو کرد و دو رکعت نماز خواند و پس از آن دعا نکرد بر من جفا کرده است و هر کس وضویش را از دست بدهد و پس از آن وضو بگیرد و نماز بخواند دعا کند و از حوائج دنیا و آخرتش چیزی بخواهد و من اجابت نکنم، من به او جفا کرده ام و من خدای جفاکار نیستم».

✽وضو نور است

آری ای برادر!

بدان که وضو نور است و تداوم آن، باعث ارتقا به عالم قدس خواهد شد، بدان که این دستور با برکت، نزد بزرگان علم و عمل تجربه شده است، پس ای سالک کوی یار، بر تو لازم است که اولاً؛ همیشه آن را انجام دهی و ثانیاً همت عالی داشته باشی و پس از نماز، از خدای - تبارک و تعالی

- آنچه را که باقی و جاودانه است بخواهی و از او به جز او را نخواهی و با زبان حال، این گونه مترنم باشی:

ما از تو نداریم به غیر تو تمنّا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است!

زیرا آن کس که طعم محبت خدای را چشیده است غیر او را هیچ می‌انگارد، علاوه بر اینکه آنچه از غیر او بخواهد، هر یک مظهر اسمی از اسمای الهی است؛ پس اگر او زمانی اصل را یعنی (ذات حق را) یافت، همه فروع را به دست آورده است:

چرا زاهد اندر هوای بهشت است چرا بی خبر از بهشت آفرین است؟

عارف متألّه، صدرالدین دزفولی این گونه می‌سراید:

خدایا زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین به جنت می‌گریزد از درت یا رب شعورش بین

پس آن گاه که نماز را به پایان آوردی سر بر سجده نهاده و بگو: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ وَ لِقَائِكَ وَ الْحُضُورَ عِنْدِكَ...»، خدایا شیرینی یادت را به من بچشان، خدایا! دیدارت را روزی من بگردان، پروردگارا! توفیق حضورت را به من عنایت بفرما.

*روایت حضور

آنچه در عرفان عملی مهم است!!

آن روز موضوع بحث مصباح الأُنس پیرامون ضرورت طهارت برای سالک و انواع آن بود به این مناسبت حضرت استاد(دام‌عزه) فرمودند:

آنچه در عرفان عملی مهم است سه چیز است:

الف (طهارت و دوام آن

ب) همت

ج) استقامت

خوب حالا، مصباح هم تمام شد بعد چی؟ فردا فتوحات هم شروع شد، اصطلاحاتی فرا گرفتیم، با اینها کار در نمی‌رود، چقدر اصلاح بلد شده‌اید؟ که شاید چندین برابر قرآن باشد. حالت سراح داشته باشید یعنی همیشه «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» باشید، انسان قرآنی باشید، بیهوده نگویید، بیهوده نشنوید چه اینکه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» چون هر چه می‌گویید و می‌شنوید آن را مس می‌کنید.

*آثار طهارت

روزی در محفل درس حضرت استاد(دام عزه) که از خرمن فضلشان بهره‌مند می‌شدیم، فرمودند: «اساتید ما می‌فرمودند: در طهارت دقت داشته باشید، قدمی عاشقانه بردارید و صادقانه بیایید تا اینها را بچشید، چند بار که شکار کنید به فهم اینها کمک می‌کند، یک جهش علمی پدید می‌آید و انسان می‌شود مصداق «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» وقف خالص الهی می‌شود به سود و گداز می‌آید و افاضات و اشارات نصیبش می‌شود.

*مراتب طهارت

حضرت استاد(دام عزه) در یکی از روزها که برایم همچون یوم‌الله فراموش ناشدنی است فرمودند: «طهارت دارای مراتبی است، طهارت ظاهری و باطنی و هر یک نیز دارای درجاتی است به قول عارف شبستری:

موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از آن هم چهار است

نخستین پاکی از احداث و انجاس دوم از معصیت و ز شر و سواس

سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سر است از غیر که اینجا منتهی می گرددش سیر

هر آن کو کرد حاصل این طهارت شود بی شک سزاوار مناجات

مدیر وبلاگ: مطالعه کتابهای صراط سلوک و شرح مراتب طهارت را به دوستان توصیه می کنم .

پنجشنبه بیست و یکم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

تصاویری از مزار اهل معرفت

عبد عاصی : استمداد از روح بزرگان و دوستان خدا هم از لطایفی است که نباید غفلت کنیم .
بعضی از این بزرگواران جایگاهی در برزخ دارند که خدا می داند .

آقازاده ی روضه خوان شهیر بارگاه ملائک پاسبان سیدالشهداء علیه السلام مرحوم مغفور حجت الاسلام سید احمد جبرئیل رضوان الله علیه که سالیان سال در کربلا منبر می رفت و ارتباط نزدیکی با حضرت آیت الله بهجت(ره) داشت و بصورت خصوصی برای رهبر معظم انقلاب دامت برکاته روضه می خواند و حقیر هم افتخار این را داشتم که یکسال یک دهه ی فاطمیه در خدمت ایشان بوده و پای منبرش (همیشه اول منبر را می بوسید بعد می نشست) اشک بریزم می فرمود :
" مدتی قبل پدرم را در خواب دیدم . فرمود از موقعی که از معابر برزخی گذر کرده ام سرم بر دامن سیدنا الارباب ابی عبدالله الحسین علیه السلام قرار دارد" .

به نظر شما سید احمد جبرئیل (ره) در برزخ چه چیز دیگری می خواهد ؟

حقیقتاً بعضی از این خادمان دربار قدسی امام حسین علیه السلام چه نفس هایی داشتند و با وجود مقامات علمی به نوکری ارباب عالمین افتخار می کردند . پادشاهان عالمند این افراد .

مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتري(ره) که چشمش بر حقایق روزه باز بود -مرحوم حاج مرزوق عرب (ره) که سیدالشهداء علیه السلام در برزخ با او چه عشق بازی ها نکرده اند (مطلبی قبلاً درباره او کار شده است) - مرحوم آیت الله سیبویه که فانی در روزه بود و اشک روزه و روزه خوان را مزمه می کرد و امثال این بزرگان .

زیارت مرقد اهل معرفت و اهل محبت را غنیمت بشماریم:



موقعیت مزار عارف واصل حضرت علامه حسینی طهرانی(ره) در حرم امام الرئوف علیه السلام



موقعیت مزار مرحوم آیت الله شیخ علی مقدادی اصفهانی (ره) تنها فرزند آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی (ره) در کنار مزار عارف بزرگ ابوعلی فارمدی در روستایی بدین نام در خراسان



مزار عارف کامل حضرت آیت الله بهاری (ره) در روستای بهار شهر همدان که هم اکنون زیارتگاه اهل محبت است .



مزار عارف ربانی آیت الله کوهستانی (ره) در حرم امام رضا علیه السلام



مزار سالک الی الله مرحوم حاج غلامحسین سبزواری (ره) از اجله تلامذه مرحوم آیت الله انصاری همدانی(ره) و حضرت آقای حداد(ره) در قبرستان علی بن جعفر (علیهماالسلام) قم که حوالی مزار استاد واقع است .



مزار سالک الی الله مرحوم حضرت آیت الله حاج شیخ محمدتقی انصاری همدانی(ره) در قبرستان علی بن جعفر(علیهماالسلام) قم - تقریباً روبروی قبر شهید زین الدین(ره) - که در کتاب فیض حضور نوشته ی حجت الاسلام سید عباس موسوی مطلق به گوشه ای از حیات و حالات ایشان اشاره شده است .



مزار سالک الی الله حضرت آقای معین شیرازی(ره) از تلامذه حضرت آقای حداد(ره) و مرحوم آیت الله انصاری همدانی(ره) و بستگان نزدیک علامه حسینی طهرانی(ره) در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام . این بزرگوار قبر کناری آقای انصاری همدانی(ره) را خریده بود اما بدلا یلی محل دفن مرحوم حاج هادی ابهری(ره) شد .

یکشنبه هفدهم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

تصاویری از اهل معرفت و محبت

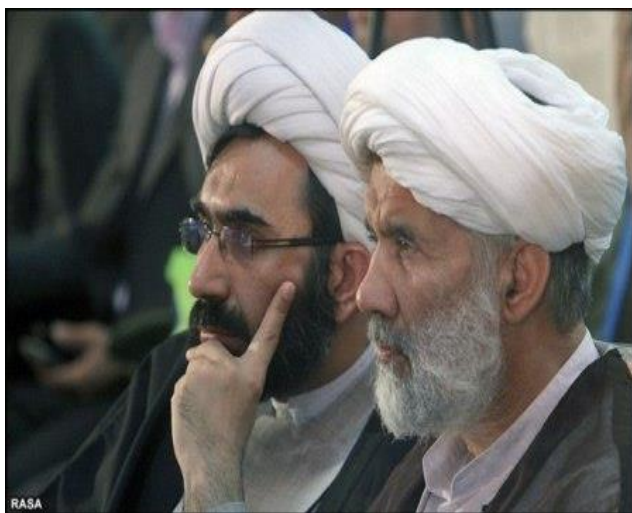
عبدعاصی : مجموعه ای از تصاویر دیده نشده یا کمتر دیده شده از اهل معرفت و محبت هدیه وبلاگ طریق الی الله است به خوانندگان محترم وبلاگ .

بنده معتقدم باید تصاویر دوستان خدا منتشر شود و دست به دست بچرخد تا ذائقه ی بصری افراد تغییر نماید .

اهل محبت و معرفت کسانی هستند که نشست و برخاست با آنها در روح انسان تاثیر می گذارد . هرچقدر مراتب این سالکان طریق حق بالاتر باشد و به قله کمال نزدیکتر باشند انسان تاثیر نفس مطمئنه ی آنها را بیشتر احساس می کند .
برای تصاویر ترتیب خاصی لحاظ نشده است .



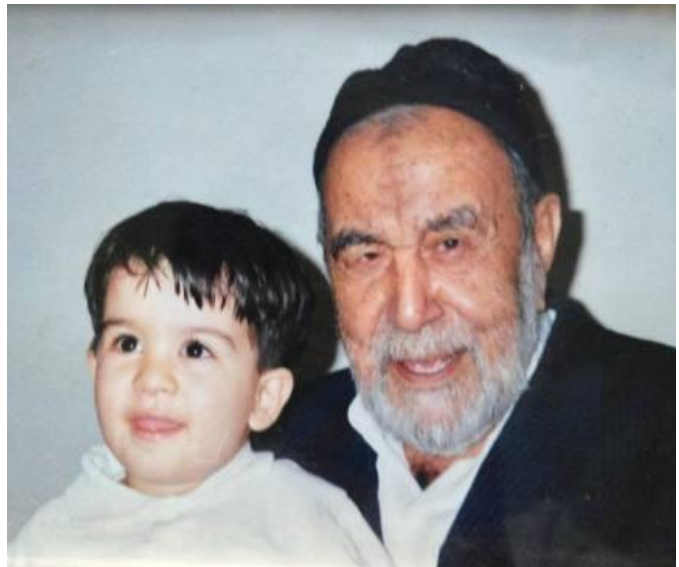
حضرت آیت الله مویدی (استاد اخلاق) از تلامذه آیت الله سعادت پرور(ره)



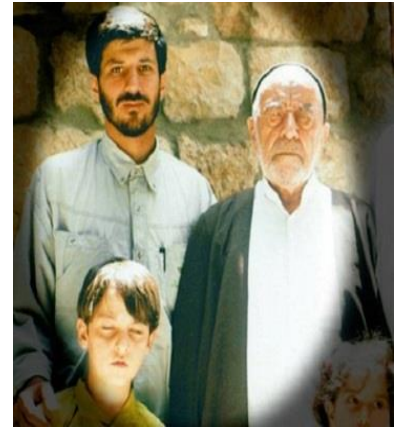
حضرت حجت الاسلام و المسلمین گنجی (استاد اخلاق) از تلامذه آیت الله بهاءالدینی(ره)



سالک الی الله مرحوم حاج میرزا اسماعیل دولابی(ره) از تلامذه مرحوم آیت الله انصاری
همدانی(ره)



سالک الی الله مرحوم حاج میرزا اسماعیل دولابی(ره) از تلامذه مرحوم آیت الله انصاری
همدانی(ره)



سالک الی الله مرحوم حاج میرزا اسماعیل دولابی(ره) از تلامذه مرحوم آیت الله انصاری
همدانی(ره)



تمثال مبارک عارف واصل حضرت علامه حسینی طهرانی(ره) و استاد تیجانی



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله یعقوبی قائنی



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله کمیلی خراسانی بر مزار سیدالسالکین مرحوم سید
هاشم حداد (ره)



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله کمیلی خراسانی



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله کمیلی خراسانی در کربلای معلی



سالک الی الله مرحوم حاج عبدالزهره گرعای (ره)



مرحوم آیت الله نمازی شاهرودی (ره) صاحب مقام تشرف خدمت حضرت ولیعصر علیه السلام



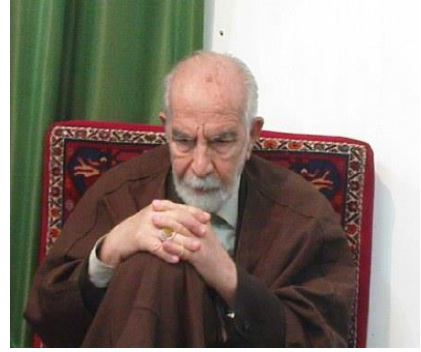
تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله یعقوبی قائنی



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله یعقوبی قائنی



سالکین الی الله مرحوم سید جلال تناوش (ره) از اکابر تلامذه مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره)
و مرحوم حاج میرزا اسماعیل دولابی (ره) از اجله تلامذه مرحوم انصاری همدانی (ره) و آیت الله
سید احمد نجفی



سالک الی الله جناب استاد کریم محمود حقیقی از تلامذه مرحوم آیت الله نجابت شیرازی (ره)



سالک الی الله مرحوم آیت الله شیخ محمدتقی انصاری همدانی (ره)



تمثال مبارک عارف واصل مرحوم آیت الله سعادت پرور (ره)



تمثال مبارک عارف واصل مرحوم آیت الله سعادت پرور(ره)



تمثال مبارک عارف واصل مرحوم آیت الله سعادت پرور(ره)



تمثال مبارک عارف واصل مرحوم آیت الله سعادت پرور(ره)



تمثال مبارک عارف واصل مرحوم آیت الله سعادت پرور(ره)



سالک الی الله مرحوم آیت الله شیخ ذبیح الله قوچانی(ره)



سالک الی الله جناب حجت الاسلام جابری از تلامذه مرحوم آیت الله انصاری همدانی (ره) که در مستند حدیث سرو مجموعه آیت الله انصاری(ره) با ایشان مصاحبه شده است .

شنبه شانزدهم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

کتاب «فصّ حکمة عصمتیّة فی کلمة فاطمیّة» اثر بی نظیر علامه حسن زاده آملی (سلمه الله)

عبد عاصی : این اثر جناب علامه بسیار مفید است . از آن لحاظ که روح دارد و متصل به ناحیه ی حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیها است . پس آنهایی که دنبال جرقه های معنوی هستند مطالعه ی آن را غنیمت بشمارند . حضرت آقای حسن زاده آملی این کتاب را در ادامه ی سیر باطنی فصوص الحکم شیخ اکبر جناب محیی الدین بن عربی (ره) انشاء فرموده اند .



برای توصیف این کتاب مطالبی در سایت مشکات ولایت خواندم که مناسب دیدم آنها را بازنشر نمایم . ضمناً در سایت مذکور جدیدترین آثار استاد صمدی آملی هم معرفی می شوند .

استاد علامه در رساله قدسیه نوریه و صحیفه مطهره و مکرمه موسوم به فصّ حکمة عصمتیّة فی کلمة فاطمیّه، آفاق گسترده و نوینی از شاکله و شخصیت صدیقه طاهره علیهاالسلام گشوده اند که مستند و مستفید از آیات قرآن و تفسیر انفسی و تأویل کتاب قویم الهی و احادیث و روایات

صادر شده از زبان صدق حضرت معصوم علیه السلام است و برگرفته از منشآت وجودی حضرت زهرا علیها السلام در قالب خطبه ها، ادعیه، نیایش ها و احادیث، و ما از باب تلخیص و استخراج و اصطیاد رموز اسرار و اشارات صحیفه یاد شده، به گوهرها و جواهر اوصاف وجودی و نعوت ذاتی فاطمه زهرا علیها السلام می پردازیم که عبارتند از⁽³³⁾:

۱. انسان کامل، خلیفه الهی و حجت بالغه حق؛

۲. مظهر نفس کل که دربردارنده ملک و ملکوت، غیب و شهادت و قوس نزول و صعود هستی است.

۳. میوه درخت وجود است که غایت حرکت ایجادی و وجودی می باشد. پس او شجره طیبه ای است در هر زمان و مکان، میوه های شیرین و دل نشینی دارد و مایه برکت و خیر کثیر، بلکه «کوثر» است.

۴. حقیقت امّ الكتاب و مصداق «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» (الرحمن: ۱۹) است.

۵. مطلع انوار علوی، مشکات ولایت و وعاء معرفت است.

۶. ام الائمه و امّ ابیهاست.

۷. صاحب عصمت کبراست؛ جوهر قدسی و صاحب قوت نوریه ملکوتی.

۸. دارای همسری است معصوم، انسان کامل، صاحب مقام ولایت کلیه و امامت حقیقیه و حجت تام و کامل حق و نقش رسول خدا صلی الله علیه و آله، و اگر علی علیه السلام نبود کفوی برای فاطمه علیها السلام نبود.

۹. مصداق آیاتی همچون مباحله، تطهیر، مودت، هل اتی و مقرّبین است.

۱۰. مقصود هستی و غایت آفرینش است که هستی و آفرینش به طفیل وجود او ظهور یافت.

۱۱. "ليلة القدر" و «يوم الله» و جامع جميع حقايق وجودى و كمالى است.

۱۲. قرآن ناطق، مفسر حقيقى قرآن و از مصاديق اتمّ و اجمل راسخان در علم و تاويل شناسان است.

۱۳. بنيه و سینه رسول خدا صلى الله عليه و آله ، پاره تن و میوه دل پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله است.

۱۴. فاطمه عليها السلام ذات و مقامات معرفتى معنويتى دارد که غير از انسان کامل کسى را يارای شناخت و ادراک حقايق نورى و قدسى وجود آن گوهر آفرینش و کوثر هستى نیست.

۱۵. صاحب قیام ولایت الهیّه و نبوتّ مقامیه و تعریفیه است.

۱۶. کلمه تامّه حق، وجه رب، صراط مستقیم الهی و حبل متین خدای سبحان است.

۱۷. مظهر جامع اسماء حسناى حق و جامع اسماء جمال و جلال خدای سبحان است.

۱۸. صاحب قلب و مقام «احسان» و شهود ربّ است.

۱۹. جامع قرآن انزالی و تنزیلی است.

۲۰. صاحب معرفت ناب، حکمت زلال و علوم لدنی و افاضی الهی است.

۲۱. محدّثه و محدّثه است.

۲۲. سیده نساء عالمین از اولین تا آخرین است.

۲۳. صاحب وحی انبائی و سدیدی و مخاطب جبرئیل امین علیه السلام و صاحب صحیفه فاطمیّه است که علم ما کان، ما یکون و هو کائن در آن درج شده و اینک در دست با کفایت بقیة الله الاعظم (عج) است.

۲۴. مخاطب به خطاب «یا ایتها النفسُ المطئنة...» (فجر: ۳۰-۳۱) و دارای مقام جنت ذات و لقای ربّ و وصال محبوب است.

۲۵. مظهر علم و عمل الهی و ایمان و عمل صالح و اسوه کمال وجودی در ساحت علمی و عینی است.

۲۵. اساس دین، عماد یقین، کشف قرآن کریم و موضع سرّ الهی و دارنده خصایص حقّ ولایت است.

۲۷. محور آل کسا و خامس آل عباس است.

۲۸. ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و انسیه حورا است.

۲۹. عالم به غیب سماوات و ارض و ملک و ملکوت است.

۳۰. بدان دلیل «فاطمه» نامیده شد که خلق از ادراک و معرفت ذات و هویتش محرومند و فرمود:
«أَنَا سُمِّيتُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»⁽³⁴⁾. پس: الفاطمة ما الفاطمة و ما ادريک ما الفاطمة؟!

عبد عاصی : همینطور می توانید به آدرس زیر که شرح کاملتری بابت این کتاب داده مراجعه بفرمایید:

<http://www.meshkatehvelayat.com/index.php/component/content/article/43-1390-01-25-03-54-09/160--1-r>

گفتنی است که دوستاناران آثار فلسفی و عرفانی می توانند به سایت زیر مراجعه نمایند:

<http://www.tafrid.ir/fa/>

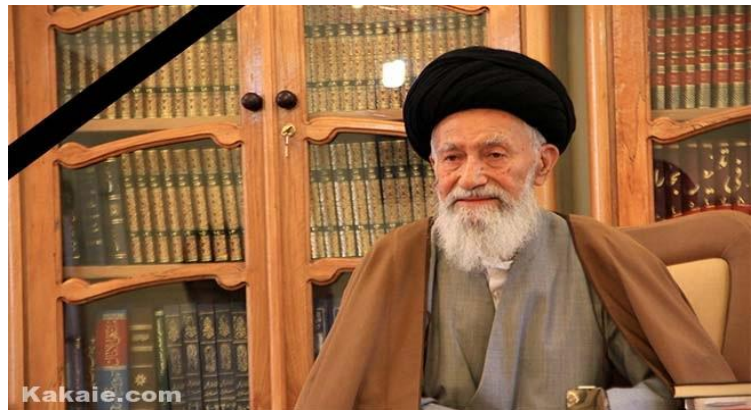
معرفی سایتها و وبلاگها برای بنده فقط بدین طریق میسر می باشد .

دوشنبه یازدهم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

رحلت سالک الی الله حضرت آیت الله سید محمد مهدی دستغیب شیرازی(ره)

عبدعاصی : بارها ایشان را دیده بودم . اصلاً معلوم بود که نفس آن آیت الله سوخته عارف واصل حضرت آقای انصاری همدانی(ره) به او خورده بود . کاش نفس سوختگان راه خدا به ما هم بخورد...

مناسب دیدم به مناسبت رحلت این سالک باتقوا نوشته ای را که جناب دکتر قاسم کاکائی در سایت شان منتشر کرده اند را جهت تعظیم این شخصیت برجسته از نسل معاریف حقه بازنشر نمایم .



امروز جسم مطهر حضرت آیت الله حاج سید محمد مهدی دستغیب که از سفر کربلا و نجف آمده بود در کنار مرقد حضرات آیات حاج شیخ حسنعلی نجابت و شهید سید عبدالحسین دستغیب در خاک آرמיד اما حکایت روح منورش را حافظ روایت کرد که

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست

روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم

در نظرم بود که سخن از این بزرگمرد را با آیه ای از قرآن کریم آغاز کنم اما مانده بودم که کدام آیه. عمر طولانی ایشان سبب شد که داغِ فراقِ رفیقان و عزیزانی چون حضرت آیت الله حاج شیخ محمدجواد انصاری، شهید محراب حضرت آیت الله دستغیب، امام خمینی و حضرت آیت الله نجابت بر دل نازک و نازنینش بنشیند. در سایه برادر بزرگ و بزرگوارش، شهید دستغیب، بالیده و بزرگ شده بود، دم مسیحایی ولی کامل خدا، آیت الله انصاری، آتش به جانش افکنده بود و هم از ایشان شنیده بود که «جذبه را از حاج شیخ حسنعلی نجابت باید آموخت» لذا هیچگاه مصاحبت و تبعیت آیت الله نجابت را فرو نگذاشت. نگارنده یاد دارد که مجلس انس این دو بزرگوار گاهی به چند ساعت بالغ می گشت. در خلوت خویش و دور از اغیار «راز» می گفتند و «راز» می شنودند. بیش از سی سال بود که حکم تولیت و خدمت آستان امامزادگان واجب التعظیم، حضرت سید میر احمد بن موسی (ع) (شاهچراغ) و حضرت سید میر محمد بن موسی (ع) در شیراز را از دست مبارک امام خمینی دریافت کرده بود. امام را نه صرفاً به چشم مرجع تقلید یا حتی ولی فقیه بلکه به چشم عارفی کامل و ولی خدا می نگریست. در فراق همه این بزرگان سالها با حافظ هم‌نوا گشته بود که:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم	به مویه های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار	که از جهان ره و رسم سفر براندازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب	مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم

همه اینها کافی بود که در وصف حال او و حکایت انتظارش این آیه شریفه به ذهن خطور کند که: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» (از میان مؤمنان مردانی هستند که در پیمانی که با خدا بسته اند صادقند، برخی از ایشان عهد خویش را به انجام رسانده اند و برخی انتظار می کشند) (احزاب/ ۲۳).

وقتی کنارش می نشستی دریایی از آرامش و رضا و کوهی از صبر و استقامت را در کنار خود می یافتی ولی گاهی نیز “سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب” او غماز و پرده در می شدند و از جداییها حکایت و شکایت می کردند. با آنکه عمری را در سلوک و ریاضات طاقت فرسا طی کرده و به تعبیر مرحوم آیت الله نجابت «هیچ چیز را از آنچه لازمه سلوک است فرو نگذاشته» بود، بارها می دیدیم که با اشک و آه چنین زمزمه می کرد که

فدای دوست نکردیم عمر و مال و دریغ که کار عشق ز ما این قدر نمی آید

سالها قبل مرحوم آیت الله انصاری به وی فرموده که: «به دست مولا امیرالمؤمنین علی (ع) به آرزویت می رسی» و این بار در آخرین سفرش به نجف اشرف، به هنگام زیارت امیرالمؤمنین (ع)، آن آرزو و این پیشگویی تحقق یافت و روح ملکوتی اش به جوار حق شتافت و “وصال” و “فنا”ی تام را تجربه کرد که:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه رهن شود همت شحنة نجف

همه همراهان وی در این سفر بارها از وی می شنیدند که می گفت و از دیگران می خواست که بگویند:

به ذره گر نظر لطف بوتراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند

در این سفر بود که از بیت خود، زندان تن و دار غرور خارج گشت و به دار سرور هجرت نمود و به سوی خدا و رسول و اولیای الهی پرکشید و مصداق این آیه گشت که: «و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» (هرکس که از خانه و کاشانه خود به عزم هجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود و سپس مرگش فرا رسد، حقا که پاداش او بر خداوند است) (نساء/۱۰۰). بر او گوارا و نوشین باد و

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

عبد عاصی : بعضی دوستان همت کردند و مجموعه مستند حدیث سرو که به زندگی حضرت آیت الله محمد جواد انصاری همدانی(ره) می پرداخت را تهیه و آپلود کرده اند . ان شالله که ماجور باشند . دوستان می توانند به وبلاگ erfanorafa.blogfa.com

و یا سایت جناب دکتر قاسم کاکایی <http://kakaie.com/1655> مراجعه فرمایند .

دوشنبه یازدهم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

تصاویری دیده نشده از سلاطین وادی معارف الهیه

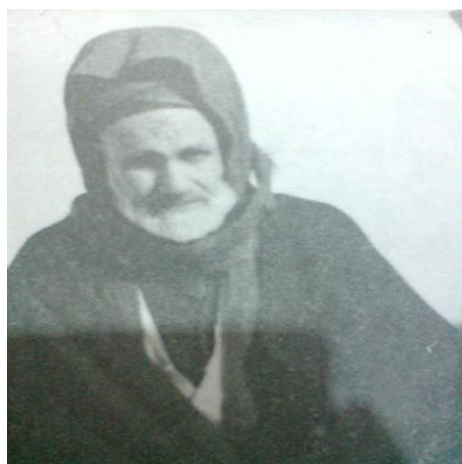
عبد عاصی : متأسفانه این ایام بدلیل کسالت مجال درج مطلب و پاسخ به ایمیلها نبود . ان شالله ایمیلها را از هفته آینده جواب خواهم داد .

تصاویر زیر که از بی نظیرترین مجموعه تصاویر اولیای الهی است را تقدیم دوستداران سیروسلوک می کنم و از همه در این ایام خاص الخاص شهادت بی بی دو عالم حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها التماس دعا دارم . اگر این سلاطین وادی علم و عمل و معرفت نبودند از شیعه چیزی باقی نمی ماند . زیرا آنقدر (طبق فرمایش **مولای عارفان امیرالمومنین علی علیه السلام**) در شیعه و سنی عالم متهتک و جاهل متنسک داریم که از اسلام چیزی باقی نماند ... فرقه ناجیه تا روز ظهور **حضرت مهدی ارواحنا له الفداء** غریب خواهد بود .

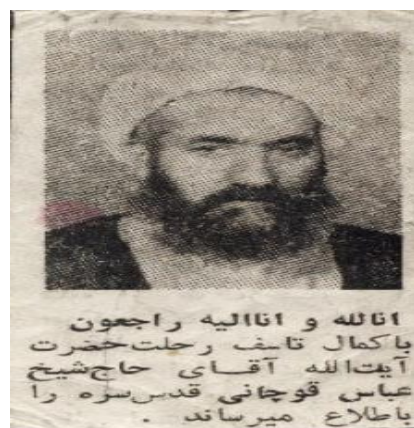
با توجه به اینکه بعضی از این تصاویر برای اولین بار است که در فضای سایبر منتشر می شود لذا استفاده و کپی برداری از آنها فقط با ذکر منبع (وبلاگ طریق الی الله) مجاز می باشد و علت آن هم حفظ مالکیت صاحبان محترم آنهاست .

دفعه قبل هم عرض شد که می شود خساست به خرج داد و این تصاویر را در آرشیو شخصی نگه داشت اما حقیقتش : می ترسم که نکند دلی وابسته به یکی از این تصاویر باشد و قرار است به حرکت بیفتد آن وقت ما در خودخواهی محض آنها را در گوشه ای مخفی کرده ایم . ضمناً حقیر ترتیب خاصی برای درج و ثبت تصاویر قائل نشده ام .

امیدوارم خدای متعال به حق قطرات بارانی که این ایام در عزای مادر سادات سلام الله علیها باریدن گرفته و به عددش از گناهان حقیر درگذرد و فتحی بایی بشود هم برای بنده و هم برای بینندگان و خوانندگان طریق الی الله . یا علی مددی



تمثال مبارک آینه ی جمال و جلال الهی مربی نفوس عارف واصل و کامل مکمل آیت الحق مرحوم حاج سید هاشم موسوی حداد (ره) که مقام ولی الهی از ولی الله الاعظم عجل الله فرجه و وصایت باطنی از ناحیه ی آیت حق مرحوم آیت الله سید علی قاضی تبریزی (ره) را داشتند .



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الحق و العرفان حاج شیخ عباس هاتف مجتهد قوچانی (ره) وصی رسمی عارف کامل و مربی نفوس و مقام ولایت کلیه الهیه نائب الامام حضرت آیت الله سید علی قاضی (ره) / لقب "مجتهد" را مرحوم قاضی (ره) به ایشان داده بودند .



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله شیخ محمد علی شاه آبادی (ره)



مراسم نورانی عمامه گذاری در نیمه شعبان توسط عارف واصل حضرت علامه حسینی طهرانی (ره)



تمثال مبارک حضرت علامه ی مجاهد و عارف نستوه سید محمد حسین حسینی طهرانی (ره)



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله سید حسین یعقوبی قائنی



تمثال مبارک سید سند آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی(ره) وصی سلوکی عارف کامل آیت الحق و
العرفان آیت الله سید احمد کربلائی (ره)



تمثال مبارک عارف واصل آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی(ره) / بعضیها معتقدند که قویترین
شاگرد مرحوم علامه طباطبایی(ره) در سلوک الی الله ایشان بودند . والله اعلم



تمثال مبارک عارف صمدانی و عالم ربانی و شیخ المجتهدین و مقام رفیع مرجعیت شیعه حضرت
آیت الله شیخ محمدتقی بهجت (ره) / اگر ایشان نبودند معلوم نبود چه بلایی بر سر مکتب عرفان

می آوردند . اگر از مقامات و کرامات ایشان نمی ترسیدند شاید عرفان و عارف را تاکنون با هم می سوزاندند .



تمثال مبارک عارف واصل و مجاهد فی سبیل الله حضرت آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی در حال زیارت



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله سید محمد حسن الهی تبریزی (ره) از اکابر تلامذه ی
محبوب مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره)



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله میرزا علی اکبر مرندی (ره) از اکابر تلامذه سیدالعرفا
حضرت آیت الله میرزا علی قاضی تبریزی (ره)



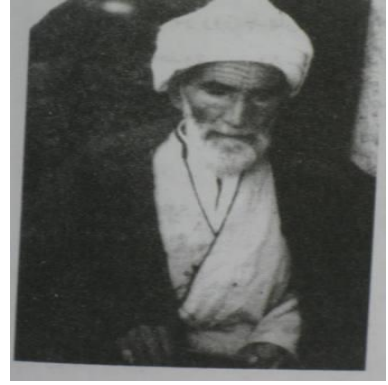
تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله سید رضا بهاء الدینی (ره) که نسب مبارکشان به
عارف متاله جناب صدرالمتالهین شیرازی (ره) می رسد . همان عارفی که معلوم نیست در قبرستان
بصره مدفون است یا در حرم مولا امیرالمومنین علی علیه السلام . فکر کنم اگر محل قبر ملاصدرا
را می دانستند همان کاری را می کردند که با بدن مطهر زید شهید کردند ... والله اعلم



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت سید عبدالکریم کشمیری رضوی (ره) که هم محضر مرحوم قاضی (ره) و هم محضر سیدهاشم حداد (ره) را درک کرده اند و مقام فنای فی الله را فقط برای این دو عارف عظیم الشان قائل بودند و در کنار ایشان آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی (ره) که خدمت مرحوم حداد (ره) می رسیدند / فرزند آیت الله اصفهانی (ره) که سرکرده ی فحاشین به اولیای الهی در سایت دارالصادق (دارالافتراء) است پدرش را از حشرونشر با اولیا و عرفا مبرا می داند و می گوید : مگر می شود یک عالم (پدرش) شاگرد یک جاهل (سیدهاشم حداد) باشد !!! تصویر بالا و فیلمهای دیگر مبین کذبیات شیخ علی صافی است . گفتنی است که آیت الله صافی (ره) با مرحوم عبدالزهراء گرعاوی (ره) - از شاگردان سید هاشم حداد (ره) - هم محشور بودند



تمثال مبارک مقام فخمه ی مرجعیت شیعه و مقام وصول به مراتب عرفانی حضرت آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی (ره) که افتخار علما و عرفا شاگردی ایشان بود .



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله شیخ علی گنبدی همدانی (ره) از اکابر تلامذه ی سلوکی استاذالعارفین و فخر السالکین جبل التوحید حضرت آیت الله آخوند ملاحسینقلی همدانی (ره) که مزار ایشان در نورستان شیخان قم مقدسه می باشد



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی (ره) (که بعضی اولیای الهی ! وقتی می خواهند به زیارت مزار منور ایشان در آرامستان علی بن جعفر (علیهما السلام) در قم مقدسه بروند با پای برهنه مشرف می شوند .



تمثال مبارک عارف واصل حضرت آیت الله شیخ علی سعادت پرور (ره) که توانستند افراد زیادی را با مکتب معرفت نفس آشنا کنند و فقط برای اینکه این طریقه مجهول نماند به تعداد زیادی از شاگردان خود اجازه تربیت شاگرد دادند .



تصویری زیبا از تمثال مبارک عارف واصل و فیلسوف کبیر و فقیه آل محمد علیهم السلام و مربی نفوس مستعده حضرت آیت الحق و العرفان علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره) که می شود گفت در تمامی اعصار بزرگترین افتخار حوزه های علمیه می باشد . نابغه ای در علم و عمل که هنوز هم که هنوز است گمنام است و علت این گمنامی وجوه بسیار و ابعاد مختلف ایجاد در علم و معرفت است و سرمنشا آن هم بی شک مرحوم آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (ره) است .



تمثال مبارک حضرت علامه حسن حسن زاده آملی در کنگره آخوند ملا حسینقلی همدانی (ره)

در این ایام قرائت حدیث کساء فراموش نشود .

دوشنبه یازدهم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

دستورالعملهایی برای سلامتی جسم و جان

عبدعاصی : یکی از مشکلات افرادی که می خواهند وارد عالم سیروسلوک بشوند یا وارد شده اند و با آن روبرو هستند مشکل انواع و اقسام بیماری و تغذیه است . اساتید بزرگ فرموده اند که بدن مرکب روح است . پس باید به آن رسید . یعنی باید از سلامتی و تندرستی خود محافظت کنیم . البته تب و درد و حادثه دست خداست و گاهی بر اثر فعل و انفعالات شیمیایی بدن حاصل می شود اما تا آنجا که می شود باید از بدن مان مراقبت کنیم تا دچار امراض نشویم .

اصلی ترین علت فرمایش بزرگان در این خصوص این است که سالک بتواند قوای خود را تحت اختیار درآورد و تنظیم کند . و اینکه سالک در بعضی منازل سلوکی به قدری تحت فشارها و جذبات و ثقل سلوکی قرار می گیرد که اگر بدنش سالم نباشد حتماً از دست خواهد رفت و سلوکش ابتر خواهد ماند . می بینیم که رسیدن به بدن چقدر در سیروسلوک مهم است .

با گسترش زندگی های راکد و عدم تحرک و غذاهای فانتزی متاسفانه به سرعت سلامتی انسانها در حال از بین رفتن است . تولیدات مصنوعی از یک طرف - پوشاک مصنوعی از یک طرف - خوراک شیمیایی و هورمونی و غیرطبیعی هم از یک طرف - گازهای آلوده و ذرات سمی معلق در هوا از یک طرف - فشارهای عصبی در خانه و محل کار برای بدست آوردن نیازهای

طبیعی یا طماعانه و زیاده خواهانه از یک طرف و از طرف دیگر غبارآلود شدن فضای معنویت حقیقی باعث می شود که افراد زودتر به اضمحلال دنیوی و اخروی برسند .

پس در این شرایط ناگوار خوب است که کمی به خودمان برسیم تا لااقل اگر سالک نشدیم فردای قیامت محکوم دادگاه دست و پا و گوش و چشم و مری و معده و قلب و طحال و کلیه و مثانه و ... مان نشویم .

دستورالعملهای زیر که از فرمایشات آیت الله صمدی آملی است اگر رعایت بشوند امید است که کمی از بیماریهای جسمی و روحی و روانی کاسته شود . دستورات زیر مجموعه ای از تعالیم فقهی و بهداشتی و روایی در زمینه تغذیه و عادات است که به نظر می رسد توجه و عمل به آنها بسیار مفید باشد .

۱. خوردن همزمان ماست و ترب مضر می باشد و موجب بیماریهای پوستی می شود.

۲. ماست و مرغ برای مزاج سرد ضرر دارد.

۳. سبزی شاهی(ترتیزک) باعث خونسوزی و سبزی گشنیز زن را عقیم می کند.

۴. مصرف روزی یک عدد تخم مرغ سنگین می باشد، اعضا دیر باز می شود.

۵. فلفل و ترشی باعث استرس و رعب می شود. و ترشی برای حافظه ضرر دارد.

۶. گوشت ماهی ضرر به چشم می رساند مگر در ماه یک تا دوبار.

۷. شیر گاو به بچه اثر ژنتیکی دارد و بد است.

۸. خواب شب سه ساعت بعد از شام و خواب روز نیم ساعت بعد از ناهار.

۹. ماست با مرغ و ترب و ماهی باهم مصرف نشود.

۱۰. خوردن غذای سبک (سوپ و سالاد) باید بعد از غذای سنگین باشد. (ترشح زیاد اسید موجب عدم هضم غذای سنگین می شود) در نتیجه باعث سوء هاضمه می شود.
۱۱. سیب ترش برای حافظه ضرر دارد.
۱۲. افطار با غذای شیرین خصوصا افراد ضعیف شروع شود (شیر با دو عدد خرما) پس از دو ساعت غذا خورده شود.
۱۳. در موقع خواب معده پر نباشد چون بخارات معده راه خروج ندارند با بسته شدن چشم به چشم آسیب می رسانند و لذا بعضی از چشمها زیاد بخار می بندد.
۱۴. نخوردن ترشی (سیب ترش ، گشنیز) در یک هفته اول ازدواج برای مرد و زن.
۱۵. دود هیزم بهترین چیز برای ضد عفونی کردن چشم است.
۱۶. در صورت سرد بودن مزاج فرد با عسل که گرم است جبران شود.
۱۷. گردو و عسل هر دو گرم است.
۱۸. نارنگی و ماست و پنیر و شیر ، سرد است.
۱۹. حبوبات به غیر از عدسی سنگین است، دیر هضم اند و قوه خیال را درگیر و مشوش می کنند.
۲۰. مبتلا شدن به دیسک کمر بخاطر زین سفت دو چرخه .
۲۱. سردرد به خاطر گذاشتن بار سنگین بر روی سر.
۲۲. هیجانها در سراسر بازی و ماشین سوار شدن، موجب عقیم شدن زن میگردد.

۲۳. دیدن فیلم وحشتناک، رانندگی سریع، بوق زدن و مسافرت‌های طولانی موجب عقیم شدن زن می‌گردد.

۲۴. جسور بودن زن عیب می‌باشد و صفت عالیش ترس است.

۲۵. ورزش رزمی و سنگین برای زن مُضر است.

۲۶. جاروبرقی زدن زیاد منزل و زندگی در محیط کاملاً استریل باعث سلامتی نمی‌شود بلکه وجود مقداری خاک در لابلاهای فرشها لازم است. میزان آن خاک هم همان میزانی است که پس از جارو زدن سنتی فرش در بین تاروپوذهای آن باقی می‌ماند.

۲۷. نخوردن قند، نمک و پنیر و خوردن توت، انجیر خشک و خرما.

۲۸. نخوردن یخ که موجب ضربه زدن به اعصاب و کمر و پوکی استخوانست.

۲۹. چایی کمرنگ باشد وگرنه با زعفران صرف شود، چون نکوتینش به قلب ضرر می‌رساند.

۳۰. پنیر با گردو صرف شود و غذا حتی المقدور کم نمک باشد.

۳۱. گذاشتن کلاه در بیت الخلاء.

۳۲. حجامت در اردیبهشت ماه و شبهای مهتابی.

۳۳. بعد از عرق کردن دوش بگیرید.

۳۴. خرما و شیر سریع الهضم هستند.

۳۵. میوه را کامل تناول کنید که با نصف شدن آن بی فایده می‌شود.

۳۶. انار کم استفاده کنید.

۳۷. تخم هندوانه ضرر دارد.

۳۸. مکروه بودن هسته ها و تخم مرغ.

۳۹. بین سه میوه یک نوع آن خورده شود.

۴۰. میوه هر منطقه به درد مردم آن منطقه می خورد.

۴۱. مرغ محلی یک دانه اش از سی مرغ ماشینی در یک ماه بهتر است.

۴۲. در گوشت گوسفند قسمت دست آن را بخورید.

۴۳. قلوه نخورید.

۴۴. گوشت اردک طبع گرم دارد و طبع گرم نباید با فسنجان آن را بخورد.

۴۵. گوشت یخ زده مناسب نیست.

۴۶. آب و چای را بعد و حین غذا نخورید مگر بعد از غذا به فاصله زمانی ۳۰ دقیقه.

۴۷. هندوانه و خربزه بعد از غذا نخورید که موجب چسبیدن غذا به هم می شود.

۴۸. خون دادن موجب ضعف چشم می شود.

۴۹. پیاز پوست شده در وسط برنج بسیار ترکیب مقوی بوجود می آورد.

۵۰. ادویه جات مناسب نیستند.

۵۱. آب نارنج را نجوشانید. حتی در غذای در حال جوش هم نریزید.

۵۲. شیرینی جات نخورید.

۵۳. پشتی های جدید مناسب نیست . پشتی هایی که چاله کمر را پر کند مناسب است.

۵۴. چای شیرین خواب آور است.

۵۵. هوای مانده در اتاق موجب سکنه برای بیماران می شود.

۵۶. یک نفس خوردن آب موجب ورم کردن کبد می شود.

۵۷. برنج آبکش نشود بهتر است.

۵۸. آجیل برای قوه خیال ضرر دارد.

۵۹. بعد از حمام سرپوشیده شود تا حافظه ضعیف نشود، برای تواله هم همینطور.

۶۰. بعد از خواب ۹۰ بار گردن را ماساژ دهید.

۶۱. کدو برای سرماخوردگی مناسب است.

۶۲. سالاد اولویه غذای مقوی است.

۶۳. اگر مزاج زن و مرد گرم باشد، اولین بچه آنها پسر است ولی اگر یکی گرم و یکی سرد باشد، بچه دختر است.

۶۴. طالبی جزء غذا و خربزه و هندوانه جزء آب است.

۶۵. هنگام پوشیدن شلوار و کفش ، اول پای راست و بعد پای چپ.

۶۶. کاهو موجب خواب آلودگی می شود.

۶۷. آب برنج مازندران درمان نازائی و موجب قوت بخشیدن به بدن میگردد.

۶۸. حبوبات نفس را وحشی و مانع خواب خوش می شود.

۶۹. تطهیر قوه خیال با خواندن آیه سخره (آیه بادست بدون آلت فلزی نوشته شود تاثیر مضاعف است).

۷۰. ماست موجب تند خویی می گردد.

دوشنبه چهارم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

تصاویری از اهل معرفت و سلوک

عبدعاصی : تصمیم گرفتم که به مناسب آغاز فصل بهار و طراوتی که خدای متعال در دلها ایجاد می کند تصاویری دیده نشده یا کمتر دیده شده از اولیای الهی را تقدیم چشمان دوستداران معرفت نمایم . حقیقتاً می شود بخل به خرج داد و این عکسها را در آرشیو نگهداری کرد کما اینکه خیلی ها اینکار را انجام می دهند اما دیدگاه این حقیر این است که زیارت جمال اولیای الهی و اهل محبت و معرفت یا تصاویر ایشان ارزاقی است که برای خواص مردم است . وگرنه نگاه کنید و پرس و جو کنید تصاویری که در وبلاگ طریق الی الله منتشر شده به رویت چند نفر از کاربران فضای مجازی در ایران رسیده است . مسلماً خیلی خیلی اندک است .

سیاست حقیر هم از ابتدای کار وبلاگ طریق الی الله این بوده که با جمعی نه خیلی زیاد بواسطه ی ولایت امیرالمومنین علیه السلام ارتباط برقرار کنم و آنچه می توانیم در جهت نشر معارف حقه ی مذهب حقه ی شیعه بکار گیریم . هرچند بی نقص و عیب و ایراد نیست و موانع زیادی هم وجود دارد اما بازتاب ها نشان داده که موفقیتهایی هم حاصل شده و این مطلب را از روی ایمیلها و کامنتهایی که ارسال شده عرض می کنم .

این موفقیت اختصاص به بنده ندارد . این مشیت و خواست خداست که از یک وبلاگ نه چندان شیک و آراسته و باگرافیک و طرح آن چنانی (من حیث لایحتسب) رزقی در سفره ی کسی گذاشته می شود که تصورش را هم نمی کرد . وگرنه اگر ظاهرش را بخواهید جز حذف روزانه ی (و هو عالم الغیب و الشهاده) تعدادی کامنت با رکیکترین الفاظ چیزی به چشمان ما صفا نمی دهد !!! در این میانه ابراز لطف دوستان و دعاهایشان است که برای بنده " یرزقه من حیث لایحتسب " محسوب می شود . پس : مشاهده می فرمایید که استفاده ی نویسنده و خواننده توّمان است .

بدلیل کثرت تصاویر بخش اول را امروز چهارم فروردین ۱۳۹۳ منتشر کرده و بخش دوم را اگر مشکلی پیش نیاد هفته آینده تقدیم خواهیم کرد . بعون الله الملك الحق المبين
تصاویری از دوستان خدا تقدیم به دوستان خدا و دوستداران دوستان خدا...



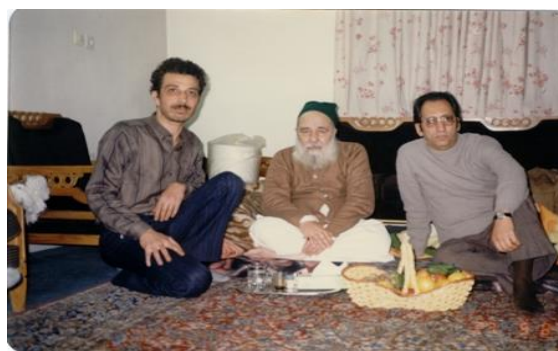
سالک الی الله حضرت علامه حسن حسن زاده آملی (سلمه الله) در ایام حج



عارف بی بدیل آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) در کنار فرزند و بستگان



تمثال عارف واصل و سالک بی نظیر حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)



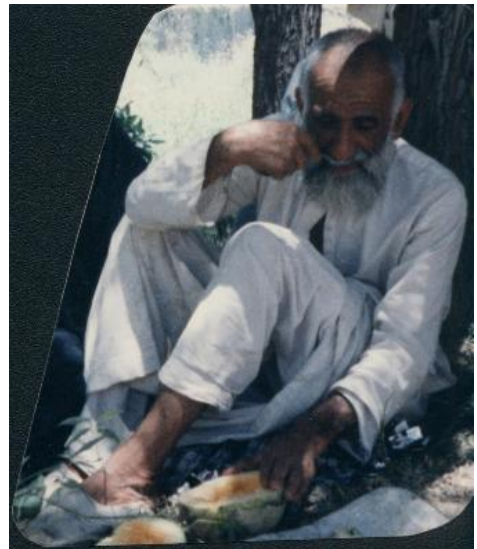
عارف حقانی حضرت آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) در کنار خانواده



اخلاقی متاله حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای سید اسماعیل شفیع (ره) // خیلی از اهل
معرفت محضر ایشان را درک کرده اند من جمله حاج اسماعیل دولابی (ره)



سالک الی الله حضرت آیت الله سید عبدالله فاطمی (ره) از اعاظم تلامذه آیت الله انصاری
همدانی(ره)



حضرت آیت الله شیخ حسنعلی نجابت شیرازی (ره) از اعاظم تلامذه آیت الله انصاری همدانی(ره)



سالک الی الله حضرت آقای سید جلال تناوش(ره) داماد و از اعاظم تلامذه آیت الله انصاری همدانی(ره)



سالک الی الله جناب خواجه ابوسعید آملی (حفظه الله) / (بعضی ها معتقدند که جناب ایشان قویترین سالک در حلقه ی تلامذه آیت الله حسن زاده آملی (سلمه الله) هستند . البته به فرمایش استاد رضانی کسی طمع در دیدار ایشان نداشته باشند (بدلیل کهولت سن)



حضرت آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) و در کنار ایشان اخلاقی وارسته و سالک الی الله جناب حجت الاسلام شیخ اسدالله طیاره (ره) و حضرت آیت الله مبشر کاشانی (دامت برکاته)

مرحوم حداد (ره) می فرمودند : الطیاره لطیف ... یطیر فی الهواء



حضرت آیت الحق سید عبدالکریم کشمیری(ره) و سالک الی الله حضرت آیت الله شیخ حسن معزی(ره) و حضرت آیت الله مبشر کاشانی (دامت برکاته)

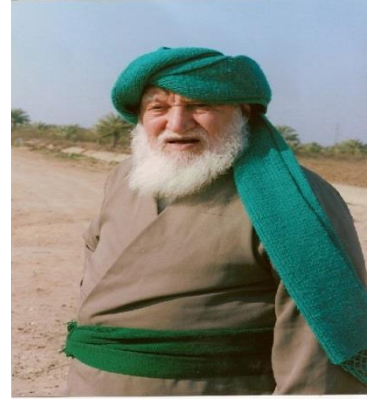
آیت الله مبشر کاشانی با بسیاری از بزرگان محشور بودند و محضر ایشان بسیار غنیمت است .



سالک الی الله حضرت آیت الله شیخ محمد کوهستانی(ره) / (علامه طهرانی(ره) در مکتوبات خطی خود که در مجلدات مطلع الانوار به چاپ رسیده بخشی را به ایشان اختصاص داده اند .



عارف ربانی حضرت آیت الله شیخ حسن مولوی قندهاری(ره) از تلامذه ی آیت کبیر حق مرحوم آیت الله قاضی(ره) و در کنار ایشان صاحب تشرف مرحوم علامه میرجهانی(ره)



سالک الی الله حضرت آیت الله سید حسن موسوی شالی(ره) از تلامذه ی آیت کبیر حق مرحوم
آیت الله سید علی قاضی(ره)

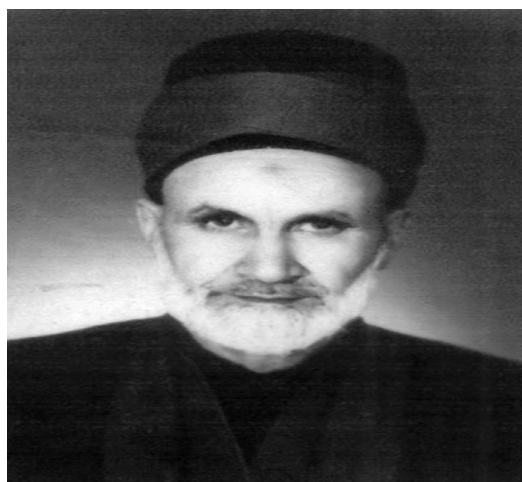
آیت الله بهجت(ره) می فرمودند : هرکس می خواهد یک انسان بهشتی ببیند به آیت الله شالی نگاه
کند .

دوشنبه چهارم فروردین ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

تصاویری از اولیای الهی و سالکان طریق الی الله

عبدعاصی : تصاویر زیر تقدیم به نگاهستان محبین راه خدا ...

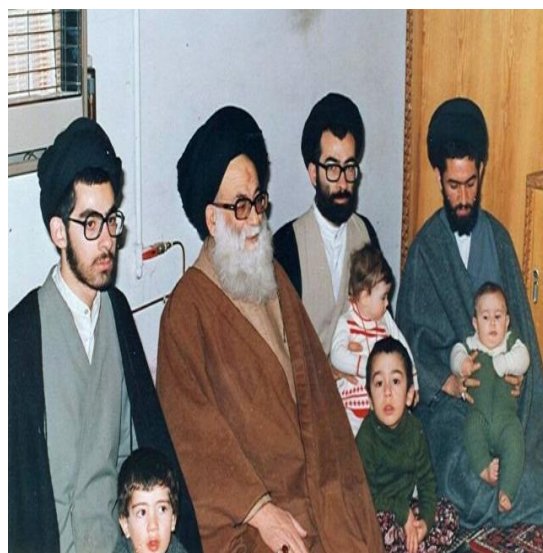
بعضی از این تصاویر برای اولین بار است که در فضای سایبر منتشر می شود .



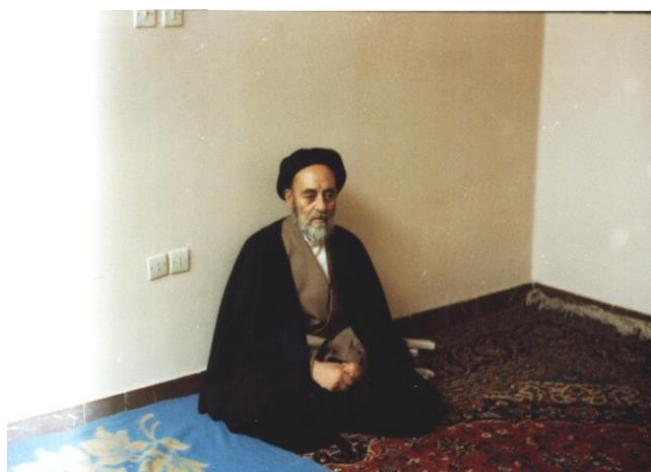
آینه جلال و جمال حق سیدالسالکین حضرت آقای حاج سید هاشم حداد (ره) . آیت الله بهجت (ره) به نوه مرحوم حداد (ره) فرموده بودند : سیدهاشم مجرد بود . درباره مجردات اصلا نمی شود حرف زد . زیرا تنهایی یک بخش از وجودیت ایشان در این عالم درک می شود . والله اعلم



حضرت آیت الحق و العرفان علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی (ره) که آثارش عصاره تمامی مبانی و معارف الهیه است و آنچه مرحوم حداد (ره) به ایشان القاء فرموده در مجموعه کتب ایشان آمده است .



آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی(ره) وصی رسمی عارف موحد مرحوم سیدهاشم حداد(ره) و فرزندان . مرحوم علامه به ازدیاد نسل شیعه بسیار تاکید داشتند .



علامه عارف حضرت آیت الله سید محمد حسین طباطبایی(ره) جامع ترین تلمیذ آیت الله قاضی(ره) . ایشان ورای تصور افرادی بودند که او را می شناختند . مراتب فنای ایشان در اواخر عمر بسیار مشهود بود .



عارف وارسته حضرت آیت الله شیخ علی سعادت پرور (ره) از افضل تلامذه سلوکی علامه طباطبایی (ره) . حقا که ده جلدی جمال آفتاب ایشان که شرح علامه طباطبایی (ره) بر غزلیات حافظ شیرازی (ره) است بی نظیر است .



عارف فیلسوف آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (ره) . مکاتبات این فیلسوف متاله با آیت الله سید احمد کربلایی (ره) نشاندهنده اوج بینش این رجل الهی است .



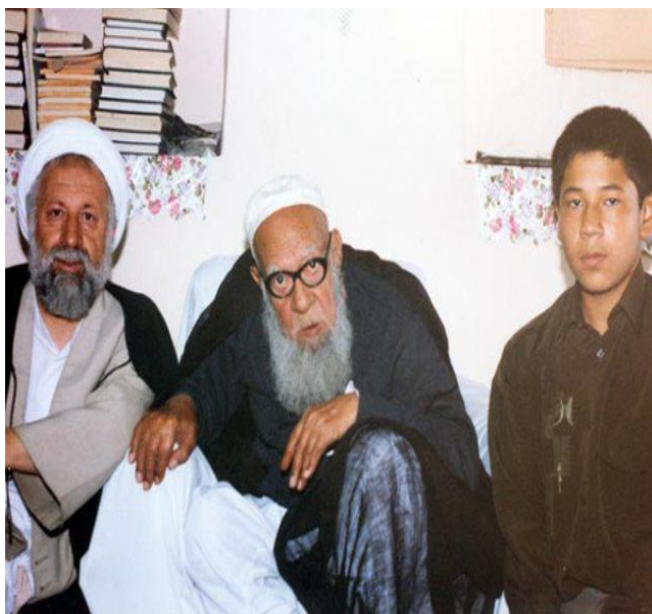
حضرت آیت الله شیخ علی محمد بروجردی(ره) از مشاهیر فقه و اصول و تلمیذ آیت الله قاضی (ره) . جامعیت مرحوم قاضی(ره) در اینجا مشخص می شود که علمای علوم مختلف با مراتب عالی شان در محضر ملکوتی او دو زانو و به سلک بندگان می نشستند و گدایی می کردند . گدایی سلوکی . و آنچه به مرحوم قاضی(ره) رسیده بود هم از ناحیه مقدسه ولایت مرتضی علی علیه السلام بود وگرنه او هم چیزی از خودش نداشت .



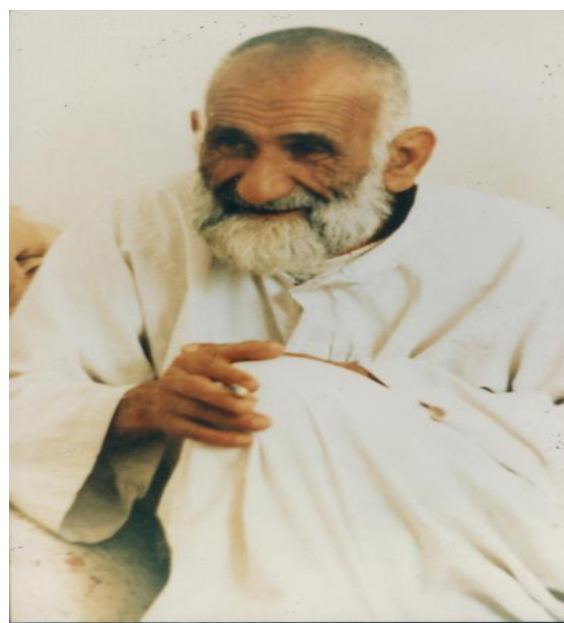
سالک الی الله حضرت آیت الله سید عبدالکریم کشمیری رضوی(ره) از تلامذه سلوکی آیت الله قاضی(ره) و متمکن در وادی ذکر . متعصب به مقام ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام . ایشان می فرمودند : دو نفر به میشناسم که به مقام فنای فی الله رسیدند ؛ آیت الله قاضی و سیدهاشم حداد



شیخ اهل مراقبه حضرت آیت الله محمد تقی بهجت(ره) مرجعیت عام و معنوی مذهب شیعه و از کتوم ترین تلامذه آیت الله قاضی(ره) در بیان مبانی و آثار سیروسلوک الی الله . ایشان نود سال عمر کرد اما نود دقیقه هم آنچه باید کسی از او استفاده نکرد . شاید چون اهلش نبود...



پیر اهل سلوک آیت الله سید رضا بهاءالدینی(ره) . ایشان هم جامعیت علمی و عملی را تومان داشتند . حقیقتاً آیتی از آیات الله بودند .



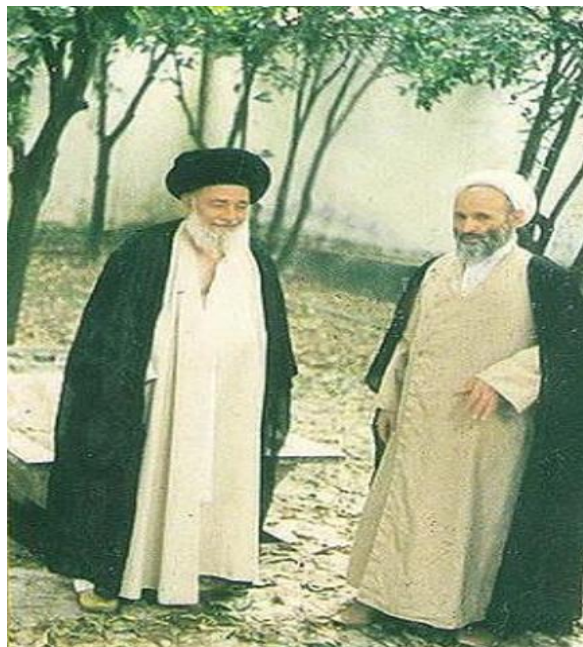
حضرت آیت الله شیخ حسنعلی نجابت شیرازی(ره) از تلامذه آیت الله قاضی(ره) و آیت الله انصاری همدانی(ره) . ایشان موفق شدند تا خیل عظیمی از جوانان را به راه خدا هدایت نمایند و منشا آثار و برکات بودند .



عارف معظم حضرت آیت الله سید عبدالله جعفری تهرانی(ره) از اکابر تلامذه سلوکی علامه طباطبایی(ره) که بسیار گمنام زیستند و اما اهل دل مراتب او را می دانستند .



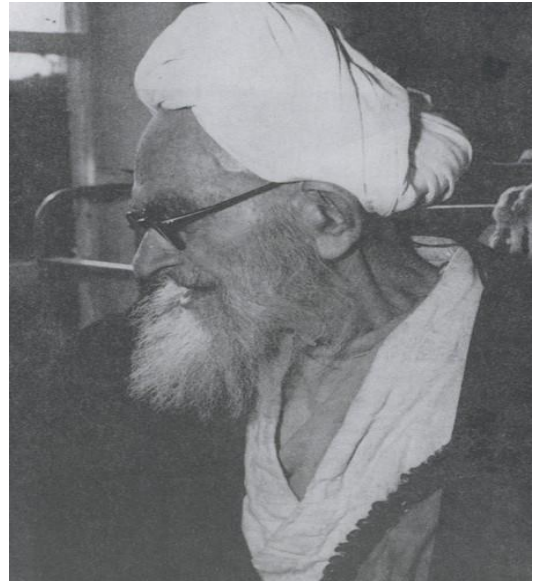
مرجعیت عالی قدر تشیع حضرت آیت الله سید احمد خوانساری (ره) که طهارت باطنی ایشان فوق العاده بود . خدای متعال امثال این مراجع تقلید را زیاد بفرماید .



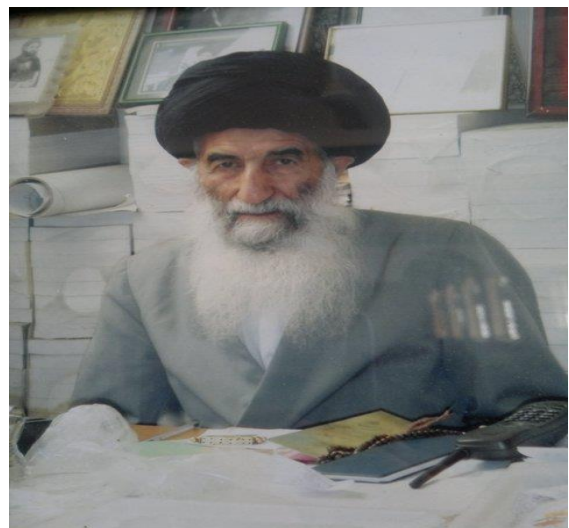
حضرت آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) و حضرت علامه حسن زاده آملی (سلمه الله)



حضرت آیت الله شیخ محمد صالح کمیلی خراسانی (سلمه الله) از تلامذه و مراودین مرحوم سید هاشم حداد (ره)



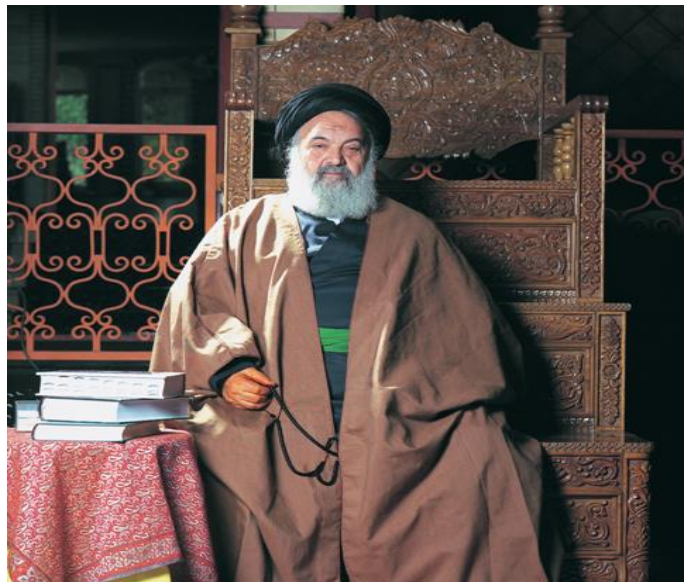
عارف وارسته حضرت آیت الله شیخ محمد کوهستانی(ره) که تعدد مراجعه اهل معرفت به ایشان علامت بزرگی و مرتب عرفانی این سالک الی الله بود . کاش دست طلبه های امروزی باز هم به دامان امثال ایشان برسد .



حضرت آیت الله سید حجت هاشمی خراسانی (سلمه الله) نوه دختری سالک مرتاض آیت الله شیخ حسنعلی اصفهانی(نخودکی) که همان سیره جد خود را دنبال کرده اند .



حضرت آیت الله حاج سید حسین یعقوبی قائنی (سلمه الله) از مراودین آیت الله قاضی (ره) و از
اجله تلامذه آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی (ره) . کتاب سفینه الصادقین (حیات نامه) و
انیس الصادقین (ادعیه و اذکار) ایشان را به همه دوستان توصیه می کنم



حضرت آیت الله سید احمد نجفی (سلمه الله) از تلامذه آیت الله شیخ عباس هاتف قوچانی (ره)
وصی رسمی مرحوم آیت الله قاضی (ره)

دسترسى نرم افزارى به آثار عارفان و اندیشمندان شیعه

عبدعاصی : مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) که چند سال است در زمینه های مختلف کارهای ارزشمندی را ارائه کرده به نظرم یکی از آن معدود استخراجات شهر قم است که بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است .

توصیه می کنم دوستانی که نمی خواهند هزینه زیادی برای خرید کتاب بکنند و توان مطالعه و استفاده کتاب از روی نرم افزار را دارند از لوح فشرده های این موسسه استفاده کنند . هزینه اکثر این نرم افزارها از ۵۰۰۰ تومان تا ۲۰۰۰۰ تومان است که حقیقتاً چیزی نیست .

بعضی محصولاتى که برای دوستان و خوانندگان وبلاگ طریق الی الله قابل استفاده خواهد بود شاید اینها باشد:

مجموعه آثار سیدبن طاوس(ره) که به تازگی منتشر شده - مجموعه آثار جناب ملاصدرا که در نمایشگاه بین المللی کتاب عرضه شد - مجموعه عرفان ۳ که حدود ۸۰۵ کتاب عرفانی را با قابلیت های نرم افزاری در خود جای داده است - مجموعه آثار فیض کاشانی - مجموعه آثار فاضلین نراقین - مجموعه آثار محدث قمی - مجموعه آثار علامه طباطبایی - مجموعه آثار علامه حسن زاده آملی - مجموعه آثار آیت الله سعادت پرور - مجموعه آثار شهید دستغیب و جامع الاحادیث

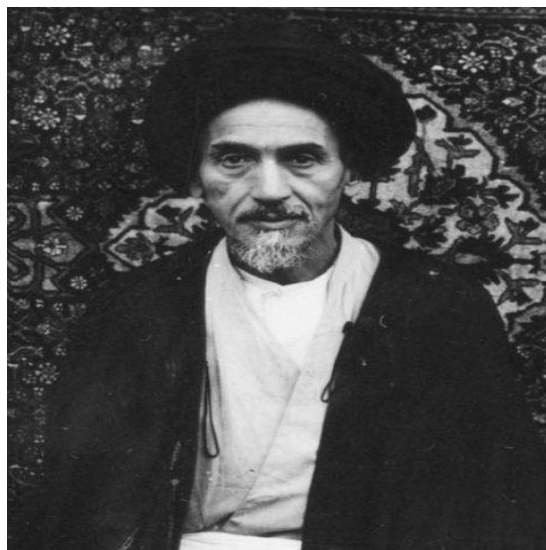
برای تهیه محصولات این موسسه به [http://noorsoft.org/](http://noorsoft.org) مراجعه فرمایید .

ضمناً قابل ذکر است که حقیر هیچ ارتباطی با این موسسه ندارم و تبلیغات ایشان را نمی‌کنم .
صرف استفاده است که عرض می‌شود .

سه شنبه سی‌ام اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

مرتبت اشک محبین سیدالشهدا علیه السلام

عبدعاصی : مرحوم حضرت آیت الله سید هادی میلانی رضوان الله علیه از اعظام مراجع تقلید شیعه و از صاحب‌دلان وادی معرفت است . ایشان را حتی در زمره تلامذه آیت حق مرحوم آیت الله سید علی قاضی رضوان الله علیه ذکر کرده اند . کاش امثال آیت الله میلانی ها و آیت الله بهجت ها باز هم تکرار شوند .



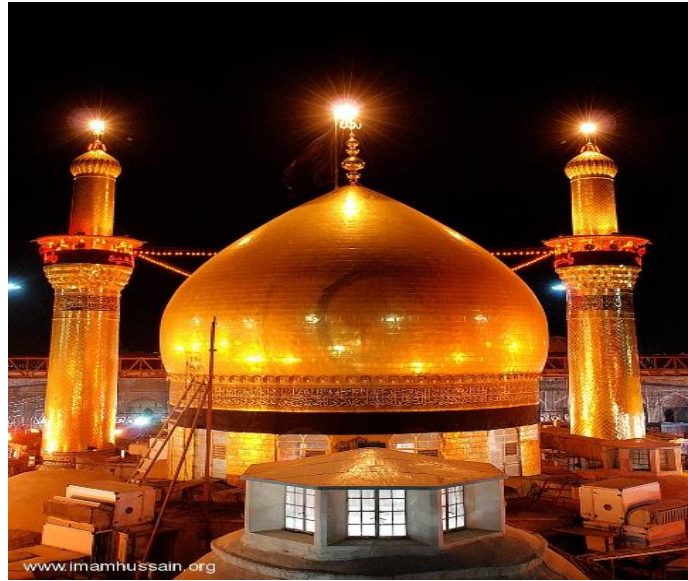
همه ی بزرگان عرفان شیعه هرچه که باشند باز هم ریزه خوران دربار سیدالشهدا علیه السلام محسوب می‌شوند و این مطلب جزء فضایل آنها محسوب می‌شود و آن بزرگواران نوکری و

پاسبانی حریم اباعبدالله الحسین علیه السلام را برای خودشان مرتبت می شمردند . از مرحوم قاضی (ره) که استاد کل بود تا حکایت زیر که از سایت عقیق برگرفته شده بسیار دلنشین است . ببینید آیا می توانید یکبار دیگر "کفن" را مرطوب و معطر به اشک کنید ...

خطیب مشهور حاج آقای باقری که از شاگردان مرحوم آیت الله میلانی "رحمة الله علیه" بودند میگفتند: یکبار که در خدمت استادم بودم ایشان فرمودند: فلانی! منبر که میروی ۴۰ نفر از این جوانان پای منبرت را بیاور کارشان دارم!

من که از این دستور استاد تعجب کرده بودم اطاعت امر کرده و ۴۰ نفر از جوانان را آوردم. آقا فرمودند: یکی یکی بیایند داخل اتاق؛ ما اصلاً نفهمیدیم که چه کار دارد. فقط هر جوانی وارد میشد پس از چند لحظه با چشم گریان بیرون می آمد و اصلاً حرف نمیزد؛ حدوداً 20 نفر وارد شدند تا اینکه من بی تابی کردم و داخل رفتم ببینم حکایت چیست؟!!

وقتی وارد اتاق شدم اقا نشسته بودند و کفنش هم کنارش بود و هر جوانی داخل میشد از او سوال میکرد که: تو " امام حسین علیه السلام " را دوست داری؟؟؟ آنها جواب میدادند بله اقا. میفرمود: خیلی؟ جواب میدادند ان شاءالله که همین طور است، به محض اینکه اشک از دیده جوانان جاری میشد آقای میلانی سریع کفن خود را به اشک آنها می مالید. با دیدن این صحنه جوانان بیشتر منقلب میشدند و گریه میکردند و از اتاق بیرون می آمدند.



بعدا از ایشان سوال کردم: آقا شما که مرجع هستید و اجازه اجتهاد خیلی از مراجع را شما داده اید و ... دیگر به این مسائل احتیاج ندارید. آقا فرمودند: اگر چیزی به دردم بخورد همین توسل به حسین زهراست !

نه تنها تیر و تیغ و سنگ بوده سر پیراهن تو جنگ بوده
ولی شرمنده زینب دیر فهمید که انگشتر به دستت تنگ بوده

سه شنبه سی ام اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

علی اصغر تجلی گاه ولایت کلیه الهیه

عبد عاصی : به حق که در روز عاشورا هیمنه ی ولایت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در واقعه ی شهادت طفل شش ماهه تجلی کرد . حضرت مانند کوهی استوار تکان نخوردند .

عمامه رسول اکرم صلوات الله علیه را بر سر گذاشتند و بدون سلام وارد میدان شدند . چیزی در زیر عبا مخفی کرده بود . مردم تصور می کردند که حسین علیه السلام قرآن را برای شفاعت و حکمیت آورده است اما ...

یکهو صدای گریه ی بچه ای که مانند ماهی زبانش را دور دهانش می گرداند (یتلظى عطشاً) بلند شد . فکر می کنید مردم چکار کردند ؟

شروع کردند به مسخره بازی و هو کردن حجت خدا ...

فرمود : لا اقل بیاپید و ببرید و این بچه را خودتان سیراب کنید ... (مُنُوا عَلَيَّ) بر من منت بگذارید و این طفل آشفته حال را که همه را در خیمه بیچاره کرده آبی بدهید ؛ هرچند می دانم چه آبش بدهید و چه آبش ندهید او خواهد مُرد ...

برایت بمیرم ای حسین ... وقتی که تیر سه شعبه زوزه کشان آمد و " ذبح من الوريد الى الوريد "

چنان در تحیر بودی که نمی دانستی سمت خیمه ها بروی یا برگردی سمت میدان . با آنکه حتی یک قطره از خون گلوی شش ماهه ات که به آسمان پاشیدی به زمین برنگشت باز هم بر روی صورت و محاسن قطرات سرخ خون علی اصغر باقی مانده بود ...

و حالا که او را در پشت خیمه مدفون کردی : گریه کن گریه کن حسین جان ... ای جان عالم

یا ولی الله ...

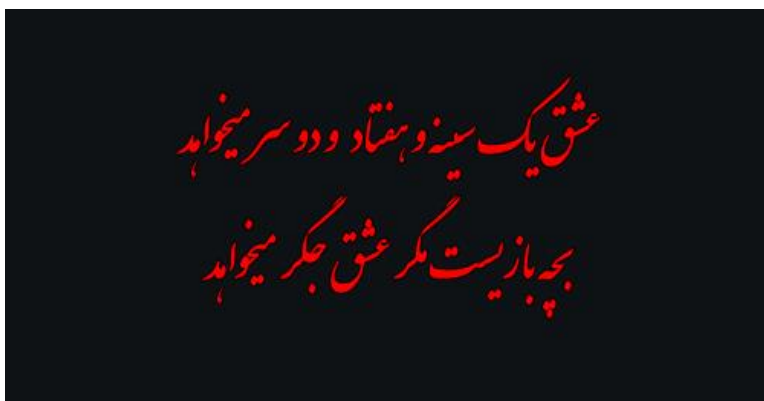
این قربانی خودش خواسته بود که فدای تو شود . زیرا تا فریاد حزین " هل من ناصر ینصرنی " را سر دادی در گاهواره به تکاپو افتاد : لبیک ... لبیک ... لبیک یا ابتا ... لبیک یا ولی الله

این لبیک، لبیک ها فقط از حلق سپید شش ماهه نبود . تیر سه شعبه هم به اراده ولی خدا لبیک گفت . حتی " اختیار " حرمله هم " در اختیار " ولی خدا بود . . .

مردم فکر می کنند شش ماهه ها چیزی متوجه نمی شوند اما فهم شان نمی رسد که جمادات در برابر اراده ولی خدا ذی شعور هستند چه برسد به انسان ...

سلام و درود انبیاء و اولیاء و ملکوتیان و مخدرات آل الله بر بانوی مجلله رباب سلام الله علیها که مجلای عشق به ثارالله صلوات الله علیه بود . می گویند یکسال بیشتر بعد از واقعه کربلا زنده نبود . روزها در آفتاب سوزان می نشست و اشک می ریخت . در واقعه ی بزم شراب شهر شام مانند یک عاشق شیدا و واله دلیرانه دوید و سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام را در بغل کشید . زینب کبری سلام الله علیها که ناموس رواق عظمت رب بود اجازه نمی داد که دستهای رباب سلام الله علیها را باز کنند از بس که بر سر و صورت و سینه لطمه می زد . رباب سلام الله علیها عشاق حسینی را هم بیچاره کرده . جگرش را برای حسین علیه السلام سوزاند ...

این است عاشقی ...



دیگر بخواب نیمه‌ای از شب گذشته است

بس کن رباب نیمه‌ای از شب گذشته است

گهواره نیست، دست خودت را تکان نده

کم خیره شو به نیزه، علی را نشان نده

با ناخن شکسته مزین چنگ بر رخت

با دست‌های بسته مزین چنگ بر رخت

سهمت دوباره خنده انظار می شود

بس کن رباب حرمه بیدار می شود

از روی نیزه رأس عزیزت رها شود

ترسم که نیزه دار کمی جابجا شود

دیدم هنوز زخم گلو هم نیامده

یک شب ندیده ایم که بی غم نیامده

بس کن رباب یک شبه مویت سپید شد

گرچه امید چشم ترت ناامید شد

گهواره نیست، دست خودت را تکان مده

پیراهنی که تازه خریدی نشان مده

مادر نگفته است و زبان وا نمی کند

با خنده خواب رفته تماشا نمی کند

اصلاً خیال کن که تو اصغر نداشتی

بس کن رباب سر به سر غم گذاشتی

آب خوش از گلوی تو پائین نمی رود

دیگر زیادت این غم سنگین نمی رود

این گریه ها برای تو اصغر نمی شود

بس کن ز گریه حال تو بهتر نمی شود

این مردم با ولی خدا چکار کردند؟

تمامی انبیا و اولیا - ارواح مومنین و کفار - ملائکه عرش و اجنه همه برای یاری ات اعلام آمادگی کردند اما تک و تنها آمدی و در وسط میدان کودک شیرخواره ات را بلند کردی تا دلی بدست بیاوری .

اما ارباب من ! شکمهای این حرامزاده ها پر از حرام است و کلامت در آنها اثر نمی کند . هرچند تمامی این خونریزی ها و حوادث همه و همه به دست خودت است !!! مردم در خواب غفلتند و تو بیداری ...

لاتاخذہ سنۃ و لا نوم ...

تو ولی خدایی ... ای صاحب ولایت کلیه الهیه

شما بودید که تیر سه شعبه را به سپیدی زیر گلوی علی اصغر کشانید و شما بودید که خنجر
شمر ملعون را به سمت حنجره ی خویش کشانید . یا ولی الله و یا خلیفه الله
همه ی امور عالم از خیر و شر توسط خداوند متعال به شما تفویض شده و شما کانون اراده در
عوالم هستید . کاش مجال بود درباره ی همین "عوالم" چیزهایی می گفتیم ...
به نظرم آنچه را باید می گفتم در قالب تاریخ اسلام و روضه و معارف و شعر گفتم . الباقی با خود
دوستان ...

یکشنبه چهاردهم اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

چیزی بده درویش را...

عبدعاصی : ما همه فقیریم و در برابر خداوند متعال محکوم به فقر مطلق و محض هستیم:

"یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله"

اولویت وظایف ما در امر بندگی یادگرفتن آداب و ادب گدایی کردن است .

و گدا باید رند و سمج باشد تا چیزی گیرش بیاید!!!

در آستانه ماه رجب ماهی که همه ی ارزاق ظاهریه و باطنیه به ید قدرت و ولایت تکوینی مولی
الکونین امیرالمومنین علی علیه السلام است کاسه های گدایی مان را به سمت ایوان طلای
سلطانی نجف اشرف که بهشت مجسم دنیای ناسوت و لاهوت است بالا می بریم و سائل بودن
خودمان را با تفال به دیوان غزلیات شمس تبریزی و با این غزل نشان می دهیم و شکسته بال و
پر و شکسته دل و بریده از این و آن خدمت مولایمان و پدرمان "علی" عرض می کنیم که:

یا ایها العزیز اوف لنا الکیل (دستم خالیه .. ظرفم خالیه برای رجب المرجب . من هم با همه
آلودگی مقام شرب الرحیق میخام ...

از آن خرما که سلمان را چشاندی کمی در بین این ظرفم کن ای دوست (ظرفم کن ای دوست)



ای نوش کرده نیش را بی خویش کن باخویش را

باخویش کن بی خویش را چیزی بده درویش را

تشریف ده عشاق را پرنور کن آفاق را

بر زهر زن تریاق را چیزی بده درویش را
با روی همچون ماه خود با لطف مسکین خواه خود
ما را تو کن همراه خود چیزی بده درویش را
چون جلوه مه می کنی وز عشق آگه می کنی
با ما چه همره می کنی چیزی بده درویش را
درویش را چه بود نشان جان و زبان درفشان
نی دلق صدپاره کشان چیزی بده درویش را
هم آدم و آن دم تویی هم عیسی و مریم تویی
هم راز و هم محرم تویی چیزی بده درویش را
تلخ از تو شیرین می شود کفر از تو چون دین می شود
خار از تو نسرین می شود چیزی بده درویش را
جان من و جانان من کفر من و ایمان من
سلطان سلطانان من چیزی بده درویش را
ای تن پرست بوالحزن در تن میبچ و جان مکن
منگر به تن بنگر به من چیزی بده درویش را
امروز ای شمع آن کنم بر نور تو جولان کنم

بر عشق جان افشان کنم چیزی بده درویش را
امروز گویم چون کنم یک باره دل را خون کنم
وین کار را یک سون کنم چیزی بده درویش را
تو عیب ما را کیستی تو ما را یا ماهیستی
خود را بگو تو چیستی چیزی بده درویش را
جان را درافکن در عدم زیرا نشاید ای صنم
تو محتشم او محتشم چیزی بده درویش را

چهارشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

دستورات آیت الله سید علی قاضی (ره) درباره سه ماه رجب ، شعبان و رمضان طبق استنساخ علامه طهرانی (ره)

عبدعاصی : سایت متقین آورده است :

اصل این دستور را حضرت علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من
برکات تربته، در سال آخر عمر شریف و با برکت خود در یکی از جلسات برای خواص اصحاب
خودشان از روی نسخه خطی آیه الحق مرحوم آیه الله حاج میزا علی قاضی طباطبائی که بنام
«صَفَحَاتُ مِنْ تَارِيخِ الْأَعْلَامِ» بقلم فرزند ایشان نوشته شده است، بیان فرموده، به عمل و مداومت

آن تأکید نمودند و مخصوصاً به طلبی که با حضرتش مأنوس بودند، امر کردند آنرا در دفتر خود ثبت نمایند [لذا این حقیر از روی نسخه ایشان در کتابخانه معظم له استنساخ نمودم] اینک متن عربی آن را با استفاده ترجمه و توضیح مختصر آن بزرگوار به علاقمندان تقدیم می نمائیم و آن متن از این قرار است:

«أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الرَّسُولِ الْمُبِينِ وَ زَیْرِهِ الْوَصِيِّ الْأَمِينِ وَ أَبْنَائِهِمَا الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ وَ الذَّرِيَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ الْخَلْفَ الصَّالِحَ وَ الْمَاءِ الْمَعِينِ صَلَّى اللَّهُ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

«حمد مختص ذات اقدس پروردگار عالمیان است. و صلوات و سلام خدا و فرشتگان مقرب و همه جهانیان، بر فرستاده آشکار او، و بر وزیر و وصی امین آنحضرت، امیرالمؤمنین؛ و بر فرزندان آن دو بزرگوار که خلفاء راشدین و راه یافتگان و راهنمایان به حق و صراط مستقیم، و ذریه طاهرین آنان می باشند باد. و درود و سلام بر خلف صالح و جانشین بحق و شایسته آنها باد که آب گوارا بر کام تشنه امت و شیعیان می باشند.

«صَلَّى اللَّهُ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» درود و سلام خداوند بر همه آنان باد.»



تَبَّهْ فَقَدْ وَافَتَكُمْ الْأَشْهُرُ الْحَرُمُ	تَيَقَّظْ لَكَی تَزْدَادَ فِي الزَّادِ وَ اغْتَنِمْ
فَقُمْ فِي لَيَالِيهَا وَ صُمْ مِنْ نَهَارِهَا	لِشْكْرِ إِلَهٍ تَمَّ فِي لُطْفِهِ وَ عَمَّ (۲)
وَ لَا تَهْجَعَنَّ فِي اللَّيْلِ إِلَّا أَقَلَّهُ	تَهَجَّدْ وَ كَمْ صَبٌّ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَنَمْ (۳)
وَ رَتِّلْ كِتَابَ الْحَقِّ وَ اقْرَأْهُ مَا كَثُرًا	بِأَحْسَنِ صَوْتٍ نورهُ يَشْرِقُ الظُّلْمَ (۴)
فَلَمْ تَحْظَ بَلْ لَمْ يُحْظَ بِمِثْلِهِ	وَ أَخْطَأَ مَنْ غَيْرَ الَّذِي قُلْتَهُ زَعَمَ (۵)
وَ سَلِّمْ عَلَى أَصْلِ الْقُرْآنِ وَ فَصْلِهِ	بَقِيَّةَ آلِ اللَّهِ كُنْ عَبْدَهُ السَّلْمَ (۶)
فَمَنْ دَانَ لِلرَّحْمَنِ فِي غَيْرِ حُبِّهِمْ	فَقَدْ ضَلَّ فِي إِنْكَارِهِ أَعْظَمَ النُّعْمِ (۷)
فَحُبُّهُمْ حُبُّ الْإِلَهِ اسْتَعِذْ بِهِ	هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى فَبِالْعُرْوَةِ اعْتَصِمْ (۸)
فَلَا تَكُ بِاللَّاهِي عَنِ الْقَوْلِ وَ اعْتَبِرْ	مَعَانِيهِ كَيْ تَرْقَى إِلَى أَرْفَعِ الْقَمَمِ (۹)
عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فِي كُلِّ حَالَةٍ	وَ لَا تَنْ فِيهِ لَا تَقُلْ كَيْفَ ذَاوَكُم! (۱۰)
فَهَذَا حِمَى الرَّحْمَنِ فَادْخُلْ مُرَاعِيَا	لِحِرْمَاتِهِ فِيهَا عَظَّمَهُ وَ التَّرَمَّ (۱۱)
فَمَنْ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ يُهْدَى صِرَاطُهُ	فَإِنْ قُلْتَ رَبِّي اللَّهُ يَا صَاحِبَ فَاسْتَقِمْ (۱۲)

۱- آگاه و متوجه باش! که ماههای حرام (رجب و شعبان و رمضان که در نزد اهل عرفان ماههای حرامند) از راه رسید؛ بیدار باش! تا اینکه برای مسافرت خویش توشه برداری و این فرصت را از دست مده و غنیمت بشمار!

۲- شبهای آن را به بیداری و روزهای آن را به روزه گرفتن سپری نما، بشکرانه اینکه خداوند لطف خویش را عام و شامل همگان فرموده است!

۳- و شب را جز به مقدار کمی استراحت و خواب سپری مکن؛ و نماز شب را بنحو تهجد و بیداری و خواب بجای آور (یعنی چند رکعتی نماز بخوان و مقداری بخواب و سپس بیدار شو و به همین ترتیب عمل نمای، تا نافله شب پایان پذیرد) و چه بسیارند عاشقانی که هرگز در شب نمی خوابند!

۴- و کتاب حق را تلاوت نمای و آنرا با بهترین صوت و زیباترین نغمه و آرام آرام قرائت کن، چرا که ظلمتها و کدورتها را تبدیل به نور و روشنائی می نماید.

۵- پس تو بهره مند نشدی، بلکه هیچکس از چیزی به مانند قرآن بهره نبرده است! و هر کس غیر از گفته مرا بگوید سخت در اشتباه فرو رفته، مرتکب خطا گردیده و گمان او گمان باطلی خواهد بود!

۶- و سلام بفرست بر اصل قرآن و فصل آن (که مقصود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین هستند) که آنان باقیمانندگان آل الله می باشند و در برابر آنان عبد محض و تسلیم و بدون اراده باش!

۷- هر کسی که در غیر حب آنها خود را در ذمه خداوند رحمن درآورد و به اندازه ذره ای از محبت غیر آنها در دل راه دهد، او محققاً گمراه شده و منکر نعمت ولایت آنان گردیده؛ و در این انکار خود نعمتهای پروردگارش را از دست داده است!

۸- پس محبت به آنها محبت به خداوند است و در این صورت تو خود را در پناه حب خداوند درآور!

۹- و درباره قرآن کوتاهی مکن و آنرا از روی لهو و لعب قرائت منمای و در معانی آن دقت کن تا بواسطه دقت در قرآن به بالاترین ذروه از قلیل مجد و شرف نائل آئی!

۱۰- و در هر حال بر تو باد که ذکر و یاد خدا؛ و مبدا کوتاهی کنی در قرائت قرآن و ذکر پروردگار و هیچگاه در این مورد عذر نیاور که: چگونه و چه مقدار به یاد او باشم. (یعنی اشتغال به امور دنیوی و تراکم شواغل و مشاغل تو باعث نشود که در این دو مهم سستی و تکاهل ورزی و آنرا بعنوان عذر برای خویش تلقی نمائی)

۱۱- این ماهها (رجب و شعبان و رمضان) قرقگاههای خداوند است، پس در این قرقگاه داخل شو، اما حرمت آنرا پاس مدار و آنها را معظم داشته، ملتزم به رعایت آداب آن باش.

۱۲- پس هر کسی که به خداوند معتصم شود (دست به دامان رحمت و جمال و جلال او دراز

نماید و به ریسمان او چنگ بزند) خود را در صراط او می یابد و اگر گفتی «ربّی الله» ای گوینده! روی این کلام ایستادگی نمای و دست از آن بردار.

«قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: «وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [۱].»

وَقَالَ: «وَأَسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُمْ.....» [۲]

وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ الْعَظِيمُ: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...» [۳].»

«خداوند عزیز می فرماید: «و هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند براستی در صراط مستقیم و راه راست هدایت شده است.»

و نیز فرموده است «به آنچه که مأموریت یافتی پایداری و استقامت نما!»

و نیز پروردگار که دارای جلال و مجد و عظمت است می فرماید: «براستی آن کسانی که بدین معنی اقرار نمودند که: پروردگار ما «الله» است و پس از این اقرار و اعتراف، استقامت و پایداری را پیشه خود ساختند، ملائکه پروردگار بر آنها فرود می آیند.....»

«انتهبوا إخواني الأعزة و فقمكم الله لطاعته، فقد دخلنا في حمي الأشهر الحرم، فما أعظم نعم الباري علينا و أتم؟!»

فألواجب علينا قبل كل شيء التوبة بشروطها اللازمة و صلواتها المعلومة ثم الاحتماء من الكبائر و الصغائر بقدر القوة.»

«هان ای برادران عزیز و گرامیم – که خدای شما را در طاعت خود موفق بدارد – آگاه باشید!

متوجه و هشیار باشید که ما در قرقگاه داخل شده ایم و همانگونه که در زمینهای حرم باید از محرّمات اجتناب نمود و ارتکاب یک سلسله اعمالی که در حرم جرم نیست در آنجا جرم

محسوب می شود، در این ماهها هم که قرقگاه زمانی محسوب می شود چنین است و باید با

هشیاری و مواظبت در آن وارد شد، و به همان نحو که در قرقگاه مکانی که حرم است، انسان به

کعبه نزدیک می شود، در این ماهها هم که قرقگاه زمانی است، انسان به مقام قرب خداوند می

رسد. پس چقدر نعمتهای پروردگار بر ما بزرگ و تمام است؟! و او هرگونه نعمتی را بر ما تمام

نموده است؟!.

پس حال که چنین است، قبل از هر چیز آنچه که بر ما واجب و لازم است، توبه ایست که دارای شرایط لازمه و نمازهای معلومه است (مقصود همان دستور توبه ایست که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در ماه ذوالقعدة الحرام داده اند و در کتب ادعیه مثل «مفاتیح الجنان» آمده و چهار رکعت نماز دارد^[۴]).

و پس از توبه، واجب ترین چیز بر ما پرهیز از گناهان صغیره و کبیره است تا جائیکه توان و قدرت و استطاعت داریم!.

«فَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْ يَوْمَ الْأَحَدِ تُصَلُّونَ صَلَاةَ التَّوْبَةِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْ نَهَارَهَا؛ ثُمَّ تَعِيدُونَهَا يَوْمَ الْأَحَدِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الشَّهْرِ.

ثُمَّ تَلْتَمِزُونَ الْمِرَاقَبَةَ الصَّغْرَى وَالْكُبْرَى وَالْمُحَاسِبَةَ وَالْمُعَاتِبَةَ بِمَا هُوَ أُخْرَى. فَإِنَّ فِيهَا تَذْكَرَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَذَكَّرَ أَوْ يَخْشَى.»

«پس (ای برادران عزیز) دستور توبه را در شب جمعه اول ماه (رجب) یا روز جمعه؛ و یا روز یکشنبه آن، انجام داده نماز توبه را بخوانید؛ سپس آنها را در روز یکشنبه دوّم همان ماه تکرار و اعاده نمائید.

سپس ملتزم شوید به مراقبه، چه مراقبه صغری (باز داشتن نفس از آنچه که خداوند بدان راضی نیست) و چه مراقبه کبری (نگاه داشتن دل از آنچه محبوب نمی پسندد).

و نیز خود را وادار به محاسبه (حساب کشیدن از نفس) و معاتبه (سرزنش نمودن در صورت لغزش) و معاقبه (تنبيه نمودن نفس در صورت ارتکاب خلاف) به آن چیزی که شایسته و سزاوار است نمائید.

پس برآستی هر کسی که در صدد متذکر شدن به ذکر حقّ و در مقام خشیت از ذات اقدس حضرت حقّ متعال بوده باشد می تواند از راه مراقبه و محاسبه و معاتبه و معاقبه متذکر گردد!.

«ثُمَّ اقْبَلُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ دَاوُوا أَمْرَاضَ ذُنُوبِكُمْ وَ هَوُّنُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ خُطُوبَ عُيُوبِكُمْ.
وَ إِيَّاكُمْ وَ هَتَكَ الْحَرَمَاتِ فَإِنَّ مَنْ هَتَكَ وَ إِنْ لَمْ يَهْتِكِ الْكَرِيمُ عَلَيْهِ فَهُوَ مَهْتُوكٌ.»

وَ أَنِّي يَرْجِي النِّزْجَةَ لِقَلْبٍ اِرْتَبَكَ فِيهِ الشُّكُوكُ حَتَّى يَسْلِكَ سَبِيلَ الْمُتَّقِينَ وَ يَشْرَبَ مِنَ الْمَاءِ
الْمَعِينِ مَعَ الْمُحْسِنِينَ؟! وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ وَ هُوَ خَيْرٌ مُعِينٍ».

«پس از این مرحله، با دل‌های خود بخداوند رو آورده، بیماریهای گناهانتان را معالجه و مداوا
نمائید و بوسیله استغفار، بزرگی و سنگینی عیوب خود را کاهش دهید.

و بپرهیزید از اینکه حریم الهی را بشکنید و پرده‌های حجاب را بالا زده حرمت حرم را هتک
نمائید!

زیرا برآستی چنین شخصی در نظام تکوین بی آبرو و مهتوک است گرچه خداوند کریم از روی
کرمش، بحسب ظاهر آبروی او را حفظ نماید؛ و همین جزای اوست و نیازی به مجازات
پروردگار ندارد!.

و کجا امید نجات است برای دلی که شبهات وارد آن شده در او نفوذ نموده است؟! (یعنی یکی از
واجبات و لوازم حتمیة سلوکِ اِلَى اللَّهِ، یقین داشتن به مبدأ و معاد و حقانیت طریق و شیخ و استاد
است، و در صورت پیدایش کمترین شک و تردیدی سالک خودبخود از حرکت باز می ماند.
بنابراین، محال است با وجود شک، سالک از مهلکه نجات پیدا نماید.) و چنین شخصی هرگز نمی
تواند در راه متقین قدم بردارد؛ و هیچگاه قدرت ندارد به مقام محسنین راه یابد و با آنان از چشمه
آب گوارا بنوشد.

و خداوند تنها محلّ اتکای من و شما است و او بهترین یار و یاور می باشد.»

«۱- عَلَيكُمْ بِالْفَرَائِضِ فِي أَحْسَنِ أَوْقَاتِهَا وَ هِيَ مَعَ نَوَافِلِهَا الْإِحْدَى وَ الْخُمْسِينَ. فَان لَمْ تَتَمَكَّنُوا
فَبِأَرْبَعٍ وَ أَرْبَعِينَ. وَ إِن مَنَعْتَكُمْ شَوَاعِلُ الدُّنْيَا، فَلَا أَقْلَ مِنْ صَلَاةِ الْأَوَّابِينَ.

۲- وَ أَمَا نَوَافِلُ اللَّيْلِ فَلَا مَحِيصَ مِنْهَا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ الْعَجْبُ مِمَّنْ يَرُومُ مَرْتَبَةً مِنَ الْكَمَالِ وَ هُوَ لَا
يَقُومُ اللَّيَالِ! وَ مَا سَمِعْنَا أَحَدًا نَالَ مَرْتَبَةً مِنْهُ إِلَّا بِقِيَامِهَا.»

و اما دستورالعمل این سه ماه:

«۱- بر شما باد به اینکه نمازهای فریضة خود را با نوافل آن که مجموعاً پنجاه و یک رکعت^[۵] است، در بهترین اوقاتشان انجام دهید؛ و اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت^[۶] * آنرا بجا بیاورید. چنانچه باز هم شواغل دنیا شما را بازداشت، حتماً نافله ظهر را که به او «صلوة اوابین» می گویند، انجام بدهید.

و نماز ظهر را هم در وقت فضیلت انجام دهید که در قرآن بدان تأکید شده و مراد از صلوة وُسطی» همان نماز ظهر است.

۲- و اما در مورد نافله شب بخصوص باید بدانید که: انجام دادن آن در نظر مؤمنین و سالکان حضرت معبود از واجبات است و هیچ چاره ای جز اتیان آن نیست! و تعجب است از کسانی که قصد رسیدن به مرتبه ای از مراتب کمال را داشته ولی به قیام شب و انجام نوافل آن بی توجه هستند!

و ما هیچگاه ندیده و نشنیده ایم که احدی به یک مرحله و مرتبه ای از کمال راه یافته باشد مگر بواسطه برپاداری نماز شب!.

«۳- وَ عَلَيْكُمْ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ فِي اللَّيْلِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِ الْحَزِينِ، فَهُوَ شَرَابُ الْمُؤْمِنِينَ.

۴- وَ عَلَيْكُمْ بِالْتِمَامِ الْأَوْرَادِ الْمَعْتَادَةِ الَّتِي هِيَ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ. وَالسَّجْدَةُ الْمَعْهُودَةُ مِنْ ۵۰۰ إِلَى ۱۰۰۰.»

«۳- بر شما باد به قرائت قرآن کریم در نافله های شب که انسان را حرکت داده، سیر او را سریع می نماید و برای او بسیار مفید است. تغنی به قرآن، انسان را بخدا نزدیک می کند! بخلاف غنای محرم که آدمی را به لهو می کشاند. پس تا می توانید در شبها قرائت قرآن کنید، چرا که قرائت قرآن شراب مؤمنین است.

۴- بر شما باد اینکه: به انجام دادن اوراد و اذکاری که هر یک از شما بعنوان دستور در دست دارید، ملتزم و متعهد باشید!

و بر شما باد به مداومت سجده یونسیه و گفتن ذکر یونسیه: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^[۷]» در سجده از پانصد تا هزار مرتبه.»

- «۵- وَ زِيَارَةَ الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ الْأَعْظَمِ كُلِّ يَوْمٍ. وَ إِيْتَانُ الْمَسَاجِدِ الْمُعْظَمَةِ مَا أَمْكَنَ. وَ كَذَا سَائِرِ الْمَسَاجِدِ. فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي الْمَسْجِدِ كَالسَّمَكَةِ فِي الْمَاءِ.»
- ۶- وَ لَا تَتْرُكُوا بَعْدَ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ تَسْبِيحَةَ الصَّدِيقَةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا، فَإِنَّهَا مِنَ الذِّكْرِ الْكَبِيرِ. وَ لَا أَقَلَّ فِي كُلِّ مَجْلِسٍ دَوْرَةٌ.»
- «۵- بر شما باد به زیارت مشهد اعظم، که مراد همان حرم مطهر امیرالمؤمنین و قبر نورانی آن بزرگوار است. و نیز سایر مشاهد مشرفه اهل بیت علیهم السلام و مساجد معظمه مانند: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد سهله و بطور کلی هر مسجدی از مساجد! زیرا مؤمن در مسجد، همانند ماهی است در آب دریا!.
- ۶- و هیچگاه پس از نمازهای واجب خود، تسبیحات حضرت صدیقه صلوات الله علیها را ترک ننمائید، زیرا این تسبیحات، یکی از انواع «ذکر کبیر» شمرده شده است.»
- «۷- وَ مِنْ اللَّازِمِ الْمُهِمُّ الدُّعَاءُ لِفَرَجِ الْحُجَّةِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي قُنُوتِ الْوَتْرِ. بَلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ فِي جَمِيعِ الدَّعَوَاتِ.»
- ۸- وَ قِرَاءَةُ الْجَامِعَةِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَعْنَى الْجَامِعَةِ الْمَعْرُوفَةِ الْمَشْرُوحَةِ.
- ۹- وَ لَا تَكُونُ التَّلَاوَةُ أَقَلَّ مِنْ جُزْءٍ.»
- «۷- یکی از وظائف مهم و لازم برای سالک إلى الله، دعا برای فرج^[۸] حضرت حجّت صلوات الله علیه در قنوت «وتر» است. بلکه باید در هر روز و در همه اوقات و همه دعاها، برای فرج آن بزرگوار دعا نمود.
- ۸- و یکی دیگر از وظائف لازم و مهم، قرائت زیارت جامعه، معروف به «جامعه کبیره» در روز جمعه است.
- ۹- لازم است که قرائت قرآن حتماً کمتر از یک جزء نباشد.»
- «۱۰- وَ أَكْثَرُوا مِنْ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ الْأَبْرَارِ؛ فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الطَّرِيقِ وَ الرَّفِيقُ فِي الْمَضِيقِ.»
- ۱۱- وَ زِيَارَةُ الْقُبُورِ فِي النَّهَارِ غَبًّا وَ لَا تَزُورُوا لَيْلًا.
- مَا لَنَا..... وَ لِلدُّنْيَا؟! قَدْ غَرَّتْنَا! وَ شَغَلْتَنَا وَ اسْتَهْوَتْنا وَ لَيْسَتْ لَنَا!!.

فَطُوبَى لِرَجَالٍ أْبْدَانُهُمْ فِي النَّاسُوتِ وَ قُلُوبُهُمْ فِي اللّاهُوتِ.... اُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا..... وَ الْأَكْثَرُونَ مَدَدًا..... أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ. وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

«۱۰- تا می توانید بسیار به دیدار و زیارت برادران نیکوکار خود بشتابید، چرا که براستی آنها برادرانی هستند واقعی که در تمام مسیر، همراه انسانند و با رفاقت خویش، آدمی را از کربوه های نفس و تنگناها و عقبات آن عبور می دهند!»

۱۱- به زیارت اهل قبور ملتزم باشید ولی نه بصورت مداوم و همه روزه (مثلاً در هفته، یک روز انجام بگیرد) و نباید زیارت قبور در شب واقع گردد.

ما را با دنیا چه کار؟! براستی دنیا ما را فریب داده، به پستی و ذلت کشانید! ما را از مقام عزت و رفعت پائین آورد! و دنیا پست تر از آنست که برای ما هدف قرار گیرد! پس آن را برای اهل دنیا واگذارید!!

پس به به! خوشا بحال آن مردانی که بدنهای آنان در این عالم خاکی است ولی قلوبشان در عالم لاهوت، یعنی در عالم احدیت و واحدیت و عزّ پروردگار در پرواز می باشد! و این افراد، اگر چه از نظر تعداد بسیار کم هستند ولیکن از نظر قوّت و مدد و از جهت واقعیت و اصالت و حقیقت دارای اکثریت می باشند.

من می گویم آنچه را که شما می شنوید و از ذات اقدس حضرت حق طلب مغفرت می نمایم.»
(۱۳۵۷ ه ق)

این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است ، و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می دهند ؛ البته این اعمال را در حد امکان ، هر کسی که نمی تواند هر روز را روزه بگیرد حتی الامکان ۵ روز از رجب و ۱۰ روز از شعبان را بگیرد، خلاصه بحسب ملاحظه مزاج و قوه و حال و استعداد بگیرد.

و قراءة القرآن در شب علی حد قدرة .

اگر می توانی نخواب و اگر کسی نمی تواند همه شب را نخوابد ؟ صب باشد ، صب یعنی جگر سوخته ، بیدار خوابی کند، شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند طوری که بدن استراحت

خود را بگیرد.

؟ مرحوم قاضی اول شب می خوابیدند بعد نماز می خواندند و بعد می خوابیدند و باز نماز می خواندند ، همینطور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی خوابیدند ، مرحوم آخوند ۳ ساعت به اذان صبح بیدار بودند، اگر نافله شب را بجا نیاورید فائده ندارد و عرفان معنی ندارد.
عرفان به عمل است نه به گفتن!

اللهم صل علی محمد و علی محمد

[۱] - ذیل آیه ۱۰۱ از سوره آل عمران: ۳.

[۲] - قسمتی از آیه ۱۵ از سوره الشوری: ۴۲.

[۳] - صدر آیه ۳۰ از سوره فصلت: ۴۱.

[۴] - مرحوم محدث قمی (ره) در فصل پنجم که در اعمال ماه ذی القعدة است گوید:..... و کیفیت آنچنان است که در روز یکشنبه غسل کند و وضو بگیرد و چهار رکعت نماز گذارد: در هر رکعت حمد یک مرتبه و قل هو الله احد، سه مرتبه و معوذتین یک مرتبه، پس استغفار کند هفتاد مرتبه و ختم کند استغفار را به «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الا باللهِ العَلِیُّ العَظِیْم» پس بگوید: «یا عَزِیزُ یا غَفارُ اَغْفِرْ ذُنُوبِی وَ ذُنُوبَ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلا اَنْتَ». فقیر گوید: ظاهر آنست که: و ذکور و دعای بعد را، بعد از نماز باید بجا آورد.

[۵] - زیرا نمازهای واجب هفده رکعت است و هر یک از آنها دارای نوافل می باشند؛ بدین ترتیب: دو رکعت نافله صبح که وقت آن قبل از نماز صبح است و هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر که قبل از ظهر و عصر خوانده می شوند و چهار رکعت نافله مغرب، که وقتش

بعد از فریضة مغرب است و یک رکعت ایستاده و یا دو رکعت نشسته که یک رکعت حساب می شوند و وقتش بعد از نماز عشاء است؛ و مجموع آنها، بیست و سه رکعت می شوند و یازده رکعت آن هم نافله شب است که جمعاً سی و چهار رکعت می باشند. بدین ترتیب مجموع نوافل و فرائض، پنجاه و یک رکعت می شوند.

[۶] - بدینصورت که چهار رکعت از عصر و دو رکعت از مغرب و «وُتیره» که مجموعاً هفت رکعت می باشد حذف شود. (این توضیح از مرحوم علامه طهرانی روحی فداه است.)

[۷] - ذیل آیه ۸۷، از سورة الأنبياء: ۲۱.

[۸] - دعای فرج در مفاتیح الجنان آمده است و با این جملات شروع می شود:

دوشنبه هشتم اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

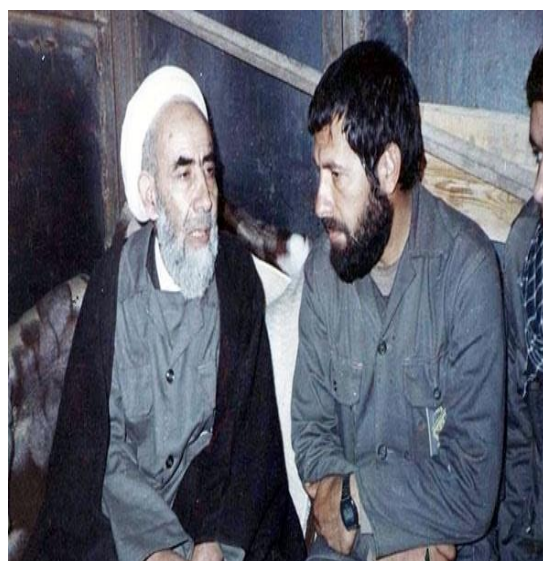
علت دشمنی مکتب تفکیکیان با فلسفه و عرفان چیست ؟

عبدعاصی : شاید بتوان گفت مهمترین دلیل مخالفت و عناد و ضدیت مخالفین عرفان شیعی این است که ایشان اصلاً متوجه اصل تعالیم و مبانی سیروسلوک نشده اند و به عمق آنها راه نیافتند . بر اساس میزان تحصیلات و برداشتهای شخصی خود اظهار نظر می کردند و رد می نمودند هرچند که خودشان انسانهای متخلق و صالحی بودند .

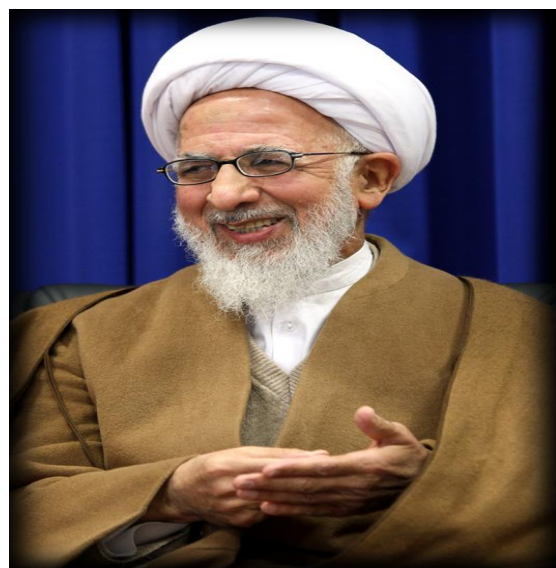
استاد احمد فریبهی نقل میگردند:

« هنگامی که میخواستم یادگیری علم فلسفه را شروع کنم، یکی از اساتید ما که مخالف فلسفه بود به من گفت شما که میخواهی فلسفه و عرفان را شروع کنی، بیا این کتاب "عارف و صوفی چه می گوید" از مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی را مطالعه کن تا با مبانی فلسفه و عرفان آشنا شوی.

من هم مردد شدم که آیا برای شروع فلسفه، این کتاب مناسب است یا نه. لذا رفتم پیش آیت الله جوادی آملی و بعد از نماز خدمت ایشان رسیدم و کتاب را نشان ایشان دادم و گفتم آیا بنظر شما برای شروع در فلسفه، این کتاب مناسب است؟



آیت الله جوادی آملی حفظه الله فرمودند: « خدا رحمت کند مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی را؛ ایشان نفهمیدند عارف و صوفی چه می گوید!!!»



همینطور از این دست بزرگان که همگی از تلامذه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی(ره) بودند آیت الله وحید خراسانی و مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی مروارید(ره) می باشند . البته رفقا تصور نکنند حالا اگر عالمی با عرفان مخالف است از شیعه خارج است . این باور غلطی است . به نظر خیلی از اهل فن بسیاری از آیاتی که با فلسفه و عرفان مخالفند و آن را کشک !!! تصور می کنند در فقاہت مرتبه اعلمیت دارند .



علامه عارف آیت الله سید محمد حسین طهرانی (ره) می فرمودند:

(حقیر تازه در مشهد مقدّس مشرفّ شده؛ و به عنوان هجرت قصد توطن نموده بودم؛ روزی یکی از علماء معروف و مشهور مشهد که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود؛ و با این حقیر نیز فی الجمله سابقه آشنائی داشت، به دیدن حقیر در منزل آمد؛ و گویا برای ارشاد و هدایت این حقیر بود که دست از حکمت بردارم و نسبت به فلسفه بطور کلی بی علاقه گردم.

پس از چند دقیقه توقف و پذیرائی گفت: معنای این فقره از زیارت چیست؟: **إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ؟**



اینجانب قریب یک ربع ساعت در اطراف این معنی و کیفیت نزول اراده و نور مشیّت از ذات اقدس حقّ تعالی بر نفوس قدسیّه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین، و سپس صدور آن از نفوس، به ماهیّات امکانیّه مطالبی را بیان کردم؛

ایشان با کمال بی اعتنائی گفتند: اینکه کلام ملاّ صدراست.

من گفتم: کلام ملاّ صدرا باشد؛ مگر چطور است؟

دیگر در اینجا سخن و گفتگو به درازا کشید و ردّ و ایراد بسیار شدید شد؛ و ایشان سخت گیر افتادند؛ و پیوسته از این شاخه به آن شاخه می پریدند.

و چون سخن منتهی به أصالة الوجود شد، آن را انکار کردند؛ چون برایشان ثابت کردم؛ گفتند: نه، أصالة الوجود صحیح نیست؛ بلکه أصالة الماهیّة صحیح است؛ چون برایشان ثابت کردم که این کلام صحیح نیست؛ گفتند: اصولاً ما نه أصالة الوجود می گوئیم و نه أصالة الماهیّة؛ بلکه أصالة الواقعیّة؛ یعنی در خارج یک واقعیّت و حقیقتی است که قابل انکار نیست. من گفتم: شکّ نیست که در خارج واقعیّت است؛ لیکن سخن در این است که اصالت آن واقعیّت با کدام جنبه آن است؟

ما در خارج می‌بینیم که انسان هست و درخت هم هست؛ پس در یک چیز مشترکند؛ و آن هستی است؛ و از طرفی می‌بینیم که انسان غیر از درخت است؛ و آن ماهیت است. اگر آن چیز مشترک اصالت داشته باشد قائل به اصالةالوجود شده‌ایم؛ و اگر این جنبه افتراق اصالت داشته‌باشد، قائل به اصالةالماهیه شده‌ایم.

ایشان گفتند: اصالةالواقعیه که مجموعه‌ای است از هر دو.

گفتم: اینکه عین کلام مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی است که پس از شیخ احمد احسائی که قائل به اصالةالوجود و الماهیه بوده است، نغمه آخرائی در طنبور افتاد؛ و این حرف غلط است؛ زیرا خلاف وجدان است؛ ما زید را یک چیز می‌بینیم؛ نه دو چیز؛ یکی وجود؛ و یکی ماهیت؛ و هر چیزی را یکی می‌بینیم؛ بلکه الاغ هم علف را که می‌خورد آن علف را یک چیز می‌بیند نه دو چیز؛ وجود علف و ماهیت علف.

و در ضمن سخن سخت به فلسفه و به عرفان حمله می‌کردند؛ و اینها را از مبتدعات می‌شمردند؛ و نهایت سیر و معرفت را معرفت امام می‌دانستند؛ و وجودات مجرد را از ملائکه منکر بودند؛ و نفس را هم مادی می‌دانستند و لقاء خدا و شهود و عرفان و فناء و اندکاک را بکلی انکار می‌کردند؛ و فقط دلیلشان ظواهری از اخبار بود که آن هم صراحت بر قولشان نداشت و می‌گفتند: اخبار مؤوله و متشابهه داریم و آنها را باید به این اصول برگردانید؛ و آنچه ملاصدرا و اشباحش از آیات و روایات دلیل بر تجرد نفس و فرشتگان آورده‌اند از اخبار متشابهه است و باید به این اصول برگردانید.

و خلاصه همه مطالب ایشان به مطالب اخباریین شبه بود تا به اصولیین؛ بلکه یک اخباری بحث و بسیط.

آن مجلس منقضی شد؛ و یکی دو روز دیگر نیز در منزل آمدند و ظاهراً در زیر عبا استخاره‌ای نمودند و سپس گفتند: اجازه می‌دهید؛ آن مطالب را دنبال کنیم؟!

من گفتم: اینگونه بحث‌ها که بر اساسی متکی نیست؛ و پیوسته پرش از فرعی به فرعی و شاخه به شاخه‌ای است، هیچ فائده ندارد. و برای من جز اتلاف وقت؛ و دردسر چیز دیگری نیست؛ اجازه بفرمائید: ضبط صوت را بیاورم، تا یک‌یک از گفت و شنودها مضبوط شود، و سپس یک‌یک از ردّ و بدل‌ها، تا به هر جا که انجامد؛ و تا به هر چند روز که طول بکشد، از نوار پیاده شود؛ و در کتابی در دسترس عموم قرار گیرد؛ تا اگر احیاناً ما در طرفداری از علم حکمت متعالیه و عرفان حضرت ربّ العزّه به خطا رفته‌ایم، این فرمایشات شما که در دسترس عموم قرار می‌گیرد، بکلی ریشه این علوم را می‌زند، و نه تنها بنده، بلکه همه را متنّبّه و متوجّه می‌سازد، و اگر هم احیاناً شما به خطا رفته‌اید؛ لا اقلّ دیگر نظیر این مباحث تکرار نمی‌شود. ایشان راضی نشدند و گفتند: من از بحث شفاهی آن هم به شرط عدم ضبط صوت تجاوز نمی‌کنم! فلهدا بحث قطع شد؛ و الحمدلله.

مکتب تفکیک

شاگردان تربیت یافته مرحوم آقا میرزا مهدی، همگی روش خاصی داشته و دارند؛ با عرفان و حکمت، سخت مخالفند و می‌گویند:

غیر از ظواهر اخبار مرویه از اهل بیت هیچگونه دلیل عقلی حجّیتی ندارد؛ و راه وصول به معارف الهی از مبدء و معاد برای عقل بسته است؛ و از تعبّد صرف نمی‌توان قدمی فراتر نهاد؛ نهایت سیر انسان معرفت امام است؛ و راه معرفت خدا به روی انسان بکلی مسدود است. انسان خاکی را چه نسبت با ربّ الارباب؟ به خداوند وجود نمی‌توان گفت؛ چگونه به یک چوب کبریت می‌توان گفت موجود، و به خدا هم می‌توان گفت موجود؟

غیر از خداوند همه موجودات را غیر مجرد و مادی می‌دانند؛ و برای ماده معنای وسیعی قائلند با حفظ مادّیت. برای موجودات اصالتی نظیر تولّد قائلند؛ و در واقع قائل به اصالت الوجود و الماهیّه هستند که فساد اینگونه آراء أظهر من الشمس است؛ و بین خداوند و بین مخلوقات جدائی و بینونت صرف و غزلت محض قائلند و خدا را از هر گونه احاطه وجودی و علم وجودی در موجودات منزّه می‌دانند؛ و از هر گونه منطبق علیه واقع شدن مفهوم وجود و موجود مبری و مقدّس می‌شمرند و در حقیقت گرایش به تعطیل دارند.

آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمد حسین نائینی است، در فقه و اصول؛ و کمی نزد آقا سید احمد طهرانی کربلائی به سیر و سلوک مشغول بوده و نیز نزد مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی تردّد داشته است؛ ولی در صحّت این راه دچار شکّ و تردید سختی می‌شود؛ و در روزی در وادی السلام مکاشفه‌ای - که نتیجه اینگونه شکّ و تردید است - برای او حاصل می‌شود؛ و آن را دلیل بر بطلان معرفت می‌گیرد؛ و از آنجا به بعد سخت با عرفان و حکمت به ضدّیت برمی‌خیزد و به مشهد مقدّس می‌آید و اینجا را محلّ تدریس قرار می‌دهد و براین اساس مکتبی نوین ایجاد می‌کند.

مرحوم آقا سید جمال الدین (گلپایگانی) برای حقیر (علامه طهرانی) نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدّتی با اصرار از ما دستور می‌گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هر جا نگاه می‌کرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مجالی امکانیه و چیز مهمّی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجّت خدا، سید جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شکّ و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وادی السلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که

حضرت بقیة الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خط سبز نوشته است: أنا
الحجة ابن الحسن.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه
خدا زده می شود. و آقا سید جمال الدین می فرمودند: ما أسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛
زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت هائی که انجام داده بود؛ برای
او خطرناک بود. و از جمله یک نفر سید قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود
که ما را ولی مطلق حق می دید؛ و می آمد در منزل و صدا می زد: السّلام علیک یا ولیّ الله! و هر چه
ما خواستیم او را متوجه حقیقت امر کنیم نشد؛ و هر چه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثر
نیفتاد؛ حتی آقا سید احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من آن مسکین را زد.

و حتی من به او گفتم: من غلط می کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم. من می خواهم و تو بیا و پا
روی صورت من بگذار! او قبول نکرد و حتی گفته بود: این حرف ها خود نیز دلیل بر حجّت بودن
ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیّه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سید جمال می فرمود: به واسطه این قضایائی که رخ داد من با حضرت موسی بن جعفر
علیه السّلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیه و به قول همین شاگرد
معروفشان: اصالة الواقیّه بوده اند؛ و از کلمه عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته اند؛ و نظیر
افرادی که از سیر و سلوک زده می شوند، بر علیه اساتید خود در آراء و افکار قیام می کنند.

مرحوم آقا سید احمد طهرانی از مبرزین عرفاء و حکمای عالیقدر اسلام است؛ و ایشان از
مبرزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملا هادی
سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقا سید علی شوشتری آموخته است. و در حقیقت این سردی
و وازدگی از سیر و سلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت گردیده است. نظیر شیخ أحمد

احسائی کہ پس از مدتی مراقبه و سیر و سلوک به واسطه همین وازدگی و سردی حس بدبینی شدیدی نسبت به عرفاء و فلاسفہ پیدا کرد ، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت؛ و در سب و لعن به آنها از خود اختیار نداشت.

او ہم قائل به أصالة الوجود و الماہیہ شد؛ او ہم راه معرفت را به کلی مسدود کرد؛ و در عدم تجاوز از ظواهر روایات، یک اخباری صرف بود؛ او ہم مکتب نوینی به نام شیخیہ - کہ بالآخره موجب پیدایش بهائیہ و بابیہ گردید - بنا نهاد.

اینها همه نتیجہ واکنش و عکس العملی است کہ نفس در اثر وازدگی به خرج می‌دهد؛ و به واسطه عدم تحمل و عدم وصول از سر کین بر می‌خیزد؛ و مبادی و میانی مسلم را انکار می‌کند. شیخ أحمد احسائی مدتی در تربیت استاد عرفان: سید محمد حسینی نیریزی شیرازی بود؛ و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدتی توطن کرد.

سه شنبہ دوم اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

استقبال از ماه رجب در بیان آیت الله سید محمد محسن طهرانی

عبد عاصی : خواندن مطلب زیر را به همه دوستان و بلاگ علی الخصوص رفقای که در طرح معنوی مراقبه شرکت کرده اند توصیه می‌کنم :

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

آمدن ماه رجب یعنی دوباره دعوتنامه ای الهی برای ما فرستاده شده است که دوباره ما تو را دعوت کردیم اگر خودت نیامدی و پای این سفره نشستنی این دیگر به خودت مربوط است، ما دعوت را فرستادیم و نگویید که از کجا معلوم است که این برای ماست، این برای بزرگان است، این حرفها را ننزید، بزرگان در همان موقع که مثل ما بودند، مثل ما بودند تفاوتی با ما نداشتند، فقط تفاوتشان یکی بود که همتشان را بردند بالا و آلا اول بزرگان که بزرگ نبودند و اولیای خدا که ولی نبودند، اول آن علمای ربّانی که عالم ربّانی نبودند، کم کم آمدند همّت داشتند و صلابت داشتند و مسأله را گرفتند.

روایت ملکه داعی

از پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم روایت شده است که فرموده اند : ان الله تعالى نصب في السماء السابعة ملكاً يقال له الداعي «خداوند متعال در آسمان هفتم (آسمان هفتم یک مسأله عجیبی است، نمی فرماید در آسمان اول یا دوم یا سوم یا چهارم، می فرماید در آسمان هفتم که آن مقام تجلیات ذاتی است) خداوند ملکی را در آنجا قرار داده است که به او داعی می گویند (یعنی کسی که افراد را می خواند، صدا می زند) فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يُنَادِي ذَلِكَ الْمَلِكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ «چون ماه رجب داخل می شود این ملک هر شب تا صبح صدایش بلند است» طوبی لِدَاكِرِينَ، طوبی لِطَائِعِينَ «خوشا به حال آن کسانی که در حال ذکر هستند، خوشا به حال آن کسانی که در حال اطاعتند» سپس ملک می گوید: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى - أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي «خداوند متعال می فرماید من همنشین کسی هستم که خود را با من همنشین کند» وَ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي «من اطاعت کسی را می کنم که او اطاعت مرا بکند» توجه کنید! خداوند متعال می

فرماید: من اطاعت می‌کنم و غافراً من استغفرنی «و می‌بخشم کسی که از من طلب بخشش کند» الشَّهْرُ شَهْرِي «این ماه، ماه من است» وَالْعَبْدُ عَبْدِي «این بندگان همه بندگان من هستند» وَالرَّحْمَةُ رَحْمَتِي «رحمت هم اختصاص به من دارد» فَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أَجَبْتُهُ «کسی که مرا در این ماه بخواند او را اجابت می‌کنم» وَمَنْ سَأَلَنِي اعْطَيْتُهُ «کسی که از من بخواهد به او می‌دهم» وَمَنْ اسْتَهْدَانِي هَدَيْتُهُ به این عبارت خیلی توجه کنید «کسی که در این ماه از من طلب هدایت کند من او را هدایتش می‌کنم» یعنی تمام جملاتی که در اینجا هست یک طرف، این یک فقره در اینجا یک طرف! ما در این ماه باید از خدا بخواهیم که خدا ما را هدایت کند، هدایت کردن یعنی موانع را از جلوی راه برداشتن، راه خود را مستقیم کردن و از خطرات حفظ کردن. وَجَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَبَيْنَ عِبَادِي «من این ماه را ریسمان بین خودم و بین بندگانم قرار دادم» فَمَنْ اعْتَصَمَ بِي وَصَلَ إِلَيَّ «هر کسی که به این ریسمان چنگ بزند به من می‌رسد»

اهتمام به تشکیل جلسه پیش از حلول ماه رجب توسط مرحوم علامه طهرانی و تأکید ایشان بر اهمیت ماه رجب به رفقا و دوستان شان

ماه رجب ماهی است که فیوضات پروردگار در این ماه خیلی زیاد است و از کیفیت ادعیه ماه رجب، ما می‌توانیم این مطلب را استنباط کنیم. دعاهاى آن با ادعیه سائر ایام فرق می‌کند. جنبه توحیدی در این دعاها غلبه دارد. دأب و دیدن مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - اینگونه بود و بنده به کرات و مرات شاهد بودم که ایشان هر ساله قبل از ماه رجب دوستان و شاگردان شان را جمع می‌کردند و راجع به اهتمام ماه رجب و فضائل این ماه برای آنها مطالبی را بیان می‌کردند و خیلی تأکید داشتند بر اینکه انسان در این ماه باید خیلی مراقبت و مواظبت کند. **مراقبه** او و توجه او باید از سایر شهور و ایام بیشتر باشد. و حساب جدایی برای این ماه نسبت به سایر ماهها در نظر می‌گرفتند. حتی به یاد دارم در بعضی از این مجالس می‌فرمودند که بزرگان طریق و اولیاء الهی از ماهها قبل **مراقبه** و مجاهده و توجه خودشان را بیشتر می‌کردند، کمتر صحبت می‌کردند، و مطالبی را که ضرورت نداشت بیان نمی‌کردند. تا اینکه توجه آنها به نفس و

تمرکز آنها بیشتر شده باشد و از تشّست و افتراق دورتر باشند و به تجمع و جمعیت و اجتماع نزدیک تر باشند، خلاصه بیشتر در خودشان باشند تا اینکه بخواهند به مسائل دیگری فکر کنند. آنچه را که من بدون توجّه به روایات و احادیثی که در فضیلت ماه رجب آمده است از تجربیات شخصی خودم با ایشان و سایر بزرگان به یاد دارم این است که در تمام ایّام سال، به این ماه نسبت به سایر ماهها اهتمام بیشتری داشتند.

بهترین کار برای سالک این است که در آغاز ماه رجب توبه کند

ورود در ماههای حرام و ماههایی که مورد عنایت و لطف خاص پروردگار است آداب و شرایطی دارد، شما وقتی که به دیدن یک نفر می روید با همان لباسی که در منزل است که نمی روید، لباس خود را عوض می کنید، حمام می روید، عطر می زنید، خودتان را آماده می کنید، چه صحبتی بکنید؟ چگونه تکلم کنید؟ ماه رجب هم از دیدگاه اولیاء الهی یک چنین خصوصیتی دارد، لذا می فرمودند بهترین کار برای سالک این است که توبه کند، قبل از ماه غسل کند، غسل توبه و غسل استخاره و سر به سجده بگذارد بعد از دو رکعت نماز، صد مرتبه «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ» بگوید یعنی خدایا من خودم را برای ورود در این ماه می خواهم آماده کنم، دست و پای خودم را می خواهم جمع کنم، وضع خودم را می خواهم درست کنم و حساب خودم را می خواهم با تو تصفیه کنم! در یک جایی بودیم و رفقا از من سؤال کردند، بهترین عمل برای ماه رجب چیست؟ گفتم: من همانی را عرض می کنم که بزرگان فرمودند، بهترین عمل این است که انسان خود را از خود بیرون بیاورد، از خودیت بیرون بیاورد و بعنوان یک عبد باشد و اراده خود و اختیار خود را تسلیم اختیار پروردگار کند، هرکاری را قبل از اینکه بخواهد انجام دهد، اول ببیند که خدا چه می خواهد؟ بعد انجام بدهد، هر فکری که می خواهد در ذهنش بیاید اول ببیند که خدا بر چه امری رضایت دارد؟ بعد راجع به آن فکر کند، هر اقدامی که می خواهد بکند اول یک جنبه اتصال و

ارتباط به او را در نظر بگیرد و بعد نسبت به این قضیه اقدام کند، این مقام عبودیتی است که اگر خداوند توفیق بدهد به بنده‌ای، می‌تواند حظّ و نصیب بیشتری را ببرد.

فیوضاتی که در ماه شعبان و رمضان نصیب انسان می‌شود، از ماه رجب منبعث می‌شود

می‌توانیم بگوییم که فیوضاتی که در ماه شعبان و رمضان هم حتی نصیب انسان می‌شود، از ماه رجب منبعث می‌شود و از این ماه است که به ماه شعبان و ماه رمضان سرایت پیدا می‌کند و رجب را «شهرُ الله» می‌گویند. یعنی اختصاص به خود خدا دارد و جهتش را هم آنطوری که می‌فرمودند و از بزرگان شنیده شده، این است که تجلیات حضرت حقّ در ماه رجب بیش از سایر ایام است و روایت آلا إنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تَعَرَّضُوا عَنْهَا که از پیغمبر اکرم مروی است را مربوط به ماه رجب می‌دانستند. البته ممکن است مربوط به سایر ایام هم باشد، ولی در ماه رجب این حالت شدیدتر است. روایت پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: بدانید که خداوند متعال در هر وقتی از اوقات یک نفحاتی دارد که نفحات خاصّه‌ای است و مواظب باشید، پیگیر باشید، مترصد و مراقب باشید که خود را در جنب و در کنار این نفحات قرار بدهید و مبادا اعراض کنید و آن غفلت شما موجب بشود که آن نفعه بیاید و به شما نخورد و شما را بهره‌مند و متنعم نکند.

فلهذا المؤمن کیس «آدم مؤمن، رند است» و آدم رند و زرنگ آن کسی است که از بهترین فرصتها، بهترین نتیجه‌ها را می‌گیرد؛ این را می‌گویند آدم رند و زرنگ. اگر قرار است انسان زرنگ باشد، زرنگ در امر آخرتش باشد. آدم رند و زرنگ به آن آدمی می‌گویند که خودش را - آقا! - معطل دیگران نکند. این می‌شود آدم زرنگ. معطل دیگران: زید چطور است، من هم اینجور باشم؛ یا به پای او بخواهم بیایم. نه، آقا جان! دیگران حساب و کتابی برای خودشان دارند، ما برای خودمان حساب و کتابی داریم. هر کسی برای خودش حساب و کتاب خاصی دارد معطل بقیه بخواهیم بشویم قافیه را باختیم؛ قافیه را از دست دادیم. پس به دنبال این بگردیم چه کاری انجام بدهیم که بیشتر بتوانیم استفاده بکنیم.

ماه رجب ماه فناء فی الله است

ماه رجب ماه فناء فی الله است، ماه خداست، شهر الله است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: الرَّجَبُ شَهْرُ اللَّهِ وَ شَعْبَانُ شَهْرِي وَ رَمَضَانُ شَهْرُ أُمَّتِي. رجب ماه خداست، شعبان ماه من است که منظور ولایت است و رمضان ماه امت من است، ماه عموم امت من است. یعنی یک ارتباط خاصی بین نفوس و بین پروردگار در ماه رمضان هست که ماه امت است. ولی رجب شهر الله است، رجب ماه خداست! یعنی یک حالت خاصی در ماه رجب برقرار است که از آن حالت خاص، اهل الله فقط استفاده می کنند، نه هر کس دیگر. استفاده های دیگران ضعیف است. اهل الله هستند که این ماه را می توانند درک کنند. یعنی جاذبه های مقام ربوبی و توحیدی و بارقه های توحیدی که سالک را زیر و رو می کند و تعلق سالک را از همه چیز قطع می کند و او را فقط متوجه به حقیقت توحید می کند و از همه آن تزئیلات و فروعات و رشته ها و تعلقات و ارتباطات می برد، آن در ماه رجب است. حتی ماه رمضان هم این کار را انجام نمی دهد. ماه رمضان ماه رحمت است، ماه برکت است، ماه انبساط است، ماه غفران است، خدا همه را می بخشد. ولی آن عمل زیر بنایی متعلق به ماه رجب است. بخشیدن گناه به درد سالک نمی خورد، بخشیدن گناه اولین چیزی است که ما انتظارش را از ائمه و از شُفاء داریم که بیایند و شفاعت ما را بکنند. آنچه که به درد سالک می خورد حالت انبساط نیست، آنچه که به درد سالک می خورد حالت بهجت نیست، نه این که اینها بد است، اینها خیلی خوب است! گیر هر کسی هم نمی آید، خیال نکنید! ولی آنچه که بدر آن سالک واقعی و رندی که همه چیز را می خواهد در راه خدا ببازد و از همه چیز بگذرد و ژولیده و سر و پا برهنه فقط در حریم او بیاید دیگر در آنجا بخشش گناه و انبساط و بهجت و اینها نیست آن یک آتشی را می خواهد که بزند به وجودش و او را خاکستر کند این بدر سالک می خورد و این در ماه رجب است. لذا می گویند رجب شهر الله است.

ماه رمضان برای عامه مردم انفع است ولی ماه رجب برای خصوص سالکان الی الله نفعش از ماه رمضان بیشتر است

ماه رمضان برای عامّة مردم نفع بیشتری دارد ولی ماه رجب برای خصوص سالکان الی الله از ماه رمضان نافع تر است در واقع ماه رجب تفاوتش با دیگر ماه ها این است که بروزات آن خفیّ است، در ماه رمضان همه می فهمند، همه این اختلاف را متوجه می شوند، همین روزه ای که انسان می گیرد می فهمد که این روزه چه تغییری در او ایجاد کرده است حتی افرادی که خیلی اهل این مطالب هم نیستند معترف اند، متوجه می شوند و می فهمند ولی ماه رجب را کسی نمی فهمد، نکته اش هم همین است، ماه رجب برای خاصّان است، لذا خدا نگذاشته که همه بفهمند، متعلق به کسانی است که به دنبال مطلب هستند، برای آنهايي است که در راه اند، برای آنهايي است که به دنبال یک چاره ای می گردند، ماه رجب برای آنهاست، اهتمام بزرگان نسبت به ماه رجب حتی از ماه رمضان هم بیشتر بود و عبارت ایشان این بود که ماه رجب و ماه های حرام ، ماه هایی هستند که سالکین نسبت به این ماهها باید واکنش و حساسیت بیشتری نشان بدهند، مسأله یک مسأله اعتباری و توهمی نیست، بلکه یک مسأله واقعی است، مشخص است وقتی که ماه رجب می آید حال و هوا با ماه جمادی فرق دارد، چطوری که شما ماه رمضان را می فهمید و متوجه می شوید! حال و هوا در ماه رمضان تفاوت می کند، چطور وقتی محرم می آید متوجه می شوید حال و هوا عوض شده است، آن اثر معنوی این حادثه، چطور فضا را تغییر می دهد و محزون می کند و فضا را فضای دیگری می کند.

بطور کل همان طوری که اسماء و صفات الهی متفاوت است و هر اسم یک اثر خاصی دارد و هر صفت یک اثر خاصی دارد این نزول اسماء و صفات الهی بر این عالم و در نفس، هر کدام اینها یک جنبه از جنبه های تربیتی و تکاملی انسان را به وجود می آورد فلذا ما مشاهده می کنیم در قضایای مختلف اثرات مختلفی برای انسان پیدا می شود در حوادثی که برای انسان پیش می آید یک اثرات خاصی دارد، نماز برای انسان یک اثری دارد که آن اثر را روزه ندارد! روزه یک اثری برای انسان دارد که آن اثر را نماز ندارد! هر کدام از اینها یک اثر خاصّ به خودش را دارد حج برای انسان یک اثری دارد که آن اثر را روزه ندارد اگر شما به جای حج روزه بگیرید فایده ندارد! هیچ فایده ای ندارد! چرا؟ چون جهات وجودی نفس متفاوت و متکثر است و این عبادات برای

تکمیل و ترمیم و تدبیر یک جنبه از جهات مختلفه نفس وضع شده و مشروع شده است. همین طور ایام و اوقات هم اثرات خاص به خودشان را دارند.

تأثیرات ماه رجب بر نفس سالک تأثیرات بنیادی و عمیق است

در ماه رجب، عرض شد که گرچه رحمت پروردگار شامل همه افراد است اما یک خصوصیت خاص نسبت به اولیاء خودش و افرادی که از نقطه نظر سلوکی مراتبی را طی کرده‌اند دارد و حالات و جذبات توحیدی در ماه رجب بیشتر از دیگر ایام است یعنی آن جنبه حالات توجه انسان و آن روحانیت، انبساط، حالت لطافت، حالت سبکی، در ماه رجب مسأله به نوع دیگری وجود دارد؛ حالات، حالات سنگین سلوکی است، حالات سنگین آن جذبات توحیدی است و واردات و بارقات و تأثیراتی که در ماه رجب بر نفس وارد می‌شود آن تأثیرات، تأثیرات عمیق‌تری است، تأثیرات زیر بنایی تری است نسبت به آنچه که در سایر ایام الله (که شعبان و رمضان و یا فرض بکنید که در ذی‌القعدة به خصوص دهه اول ذی‌الحجه که بسیار آن جلوات و جذبات خاصی دارد در آن عشر اول ذی‌الحجه) وجود دارد و خود ایشان هم در ماه رجب یک تغییراتی داشتند التفات کردید ماه رجب یک جنبه خاصی که دارد این است که یک نوع اثر عمقی روی آن خصوصیات نفس و روی کیفیت ارتباط انسان با آن حقیقت توحید دارد منظورم از آن اثر عمقی این است که در بعضی از اوقات انسان احساس خوشی، احساس راحتی، احساس انبساط و روحانیت می‌کند، نماز می‌خواند یک احساس روحانیتی برایش پیدا می‌شود، روزه می‌گیرد یک احساس روحانیتی برایش پیدا می‌شود دلش می‌خواهد ادامه بدهد، این حالت حالتی است که ما احساس روحانیت و نورانیت در خود می‌کنیم ولی بعضی از این عبادات و بعضی از کارها یک اثرات عمقی دارند یعنی ممکن است برای انسان آن حالت روحانیت ظاهری نباشد ولی در باطن یک جوری قضیه را عوض می‌کند که نفس را زیر و رو می‌کند، برنامه ماه رجب این طوری است یعنی خصوصیات نفس را و کیفیت ارتباط انسان با پروردگار را در عمق تغییر می‌دهد.

ماه رجب ماه خداست! در ماه خدا غیر خدا را نباید داخل کرد

حضرت علامه طهرانی به طور کلی در زندگیشان، در اعمال شخصی خودشان، توصیه به مراقبت بیشتری می‌کردند و به رفقا و دوستان می‌فرمودند: ماه رجب ماه الهی است، در ماه خدا غیر خدا را نباید انسان داخل کند.

توصیه بزرگان راجع به شدت **مراقبات** و کیفیت صحبت کردن در این ماه شریف

رفقا از رعایت آداب و خصوصیات ماه رجب غفلت نکنند که این مآدبه، مآدبه الهی است و سفره‌ای که خداوند متعال برای بندگان خاص خودش در این ماه قرار داده است و در سایر ماهها نیست، تأثیرهایی که به واسطه فیوضات الهی در این ماه می‌آید، با ماههای دیگر تفاوت دارد و انگار یک جنبه توحیدی و تجلیات قوی تری در این ماه وجود دارد، که برای قطع تعلقات در این ماه تأثیر بسیار زیادی دارد، بزرگان دستور می‌دادند که برای ورود به این شهر مبارکه (ماه رجب و شعبان و رمضان) از قبل خودتان را آماده کنید! نه اینکه از شب اول رجب بگوئید که: خوب ماه رجب آمد حالا بساطمان را آماده کنیم! نه! از مدتی قبل خودتان را آماده کنید تا قلبتان برای وفود در این ماه آماده باشد! آماده کردن خود یعنی چه؟

صحبت کردن مهم‌ترین آفت سلوک در نزد بزرگان است

آمادگی یعنی: **مراقبت**، مراقبت بیشتر و عنایت بیشتر و رعایت بیشتر نسبت به آنچه که به نظر انسان می‌رسد که او مقرب است، هر کسی، هر چیزی را که به نظرش می‌رسد، در همان محدوده ظرفیت خودش انجام بدهد! یعنی صحبت با افراد را کمتر کنیم! از حرف‌های بی‌خود و بی‌معنا پرهیز کنیم! در دفتر کارمان هستیم، یکی می‌خواهد بیاید با ما بنشیند حرف بزند به او بگوئیم: آقا برو با دیگری حرف بزن! (حرف‌های بی‌اساس، نه حرف‌های ضروری که مربوط با کار هست، بلکه مسائل بی‌ارزش مثل اینکه فلان چیز گران و فلان چیز ارزان شد یا فلان جا زلزله آمد و از این حرف‌هایی که همه می‌زنند) یا در جائی هستیم و می‌بینیم افراد دارند صحبت می‌کنند گوش به

آن صحبت‌ها نسپاریم، دل به آن حرف‌ها نسپاریم همین که دل می‌سپاریم آنها می‌آیند و در دل اثر می‌کنند! همانطور که تیر می‌آید و آن زهر خودش را وارد می‌کند! ولی اگر نه، به هنگام صحبت دیگران فقط یک چیزی از گوشش بگذرد و به آن توجه نکند این اثر ندارد! باید دائم به ذکر مشغول باشیم ولو اینکه به زبان نیاوریم! **مراقبه** را بیشتر کنیم، در حد ضرورت مسائل را مطرح کنید، از توجه به مسائل زائد که چندان نفعی به حال ما ندارد، اخبار اینطرف و آنطرف چه می‌شود؟ بالا چه می‌شود؟ دیدنها، مسائل، ظواهر، آداب، رفت و آمدهای بیجا، ارتباطهای بیجا که فقط غیر از اتلاف وقت و تشویش اذهان و اضطراب خاطر ثمره‌ای ندارد، انسان باید پرهیز کند. حال که مسئله به دست ما نیست و ما که کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. و ما که نمی‌توانیم تأثیری بگذاریم، اقلأً به خودمان پردازیم، غیر از اینکه ذهنمان فکرمان با این مسائل به تشویش بیافتد و به اضطراب بیافتد و برای ورود و نفوذ جلوه‌های الهی قلب آرام و ضمیر مطمئن لازم است شما یک مسئله ریاضی را می‌توانی با فکرناراحت حل کنی؟ یا معادله را می‌توانی با یک فکر مشوش بخواهی حل بکنی؟ می‌شود؟ نمی‌شود در فیوضات الهی هم شرطش قلب آرام و نفسی صاف است، قلبی که در اضطراب است فیض الهی بر آن نمی‌آید که نمی‌آید، می‌آید رد می‌شود به یکی دیگر می‌خورد.

قلبی که در افکار غیر صحیح و غیر واقعی دارد دور می‌زند، آن فیض می‌آید و رد می‌شود، نمی‌ایستد، گیرنده وجود ندارد، فرستنده هست، گیرنده نیست، نمی‌گیرد، پس باید شرایطش را آماده کرد، موانع را از سر راه برداشت تا اینکه انسان بتواند فیض بیشتری ببرد، هر چه در این ماه حالت سکوت و حالت سکون و آرامش بیشتر باشد واردات بیشتر خواهد شد و بالعکس، ملائکه در جایی که تشویش و اضطراب است نمی‌آیند، ملائکه در جای سکون و آرامش می‌آیند، ملائکه در جایی که دائماً محلّ جَوْلان فکر و تخیلات و خیالات است نمی‌آیند. سکوت یک وزانی را در انسان به وجود می‌آورد که با حرف، یک همچنین وزان و یک همچنین متانتی و یک همچنین پُری که لازمه این قضیه این است که افاضات الهی بر قلب انسان بیاید، با صحبت یک همچنین چیزی نمی‌آید. افرادی که زیاد صحبت می‌کنند، قلب آنها مشوش است، اضطراب دارد.

دیدید بعضی‌ها فرض کنید که ما مثلاً دیدیم، مرحوم علامه طباطبایی یا مثلاً بزرگانی را دیدیم یا مثلاً مرحوم آقای حدّاد، در مجلس که می‌نشستند، تا از ایشان سؤال نمی‌کردیم حرف نمی‌زدند؛ یا علامه طباطبائی، یک ساعت می‌نشستیم، همینطور به انسان نگاه می‌کرد. ولی بعضی‌ها می‌گویند: آقا! یعنی چه؟ انسان بنشینند هی همینطوری نگاه بکند، ساکت، یک حرفی بزنیم، یک چیزی، آقا! هوا گرم است، خیابان شلوغ است، جنسها گران شده، یک حرفی بالأخره بزنیم، این روش یعنی چه؟

اینها اضطراب دارند، در نفسشان اضطراب دارند، این اضطراب نمی‌گذارد که آرام باشند. ارتباط انسان با اینگونه افراد برای انسان مضرّ است. انسان با افرادی باید ارتباط داشته باشد که این حالت در آنها کمتر است، حالت سکون و آرامش در آنها بیشتر است و در این زمینه روایات زیاد است که ملائکه در سکون‌اند، شیاطین در اضطرابند.

نباید به دنبال آن بود که زید فلان حرف را زد، عمر فلان مطلب را گفت، چرا فلانی نسبت به من این فکر را کرد؟ اینها به درد ماه رجب نمی‌خورد. اگر شخصی با این تصوّرات و تخیّلات داخل در ماه رجب بشود نصیبی نخواهد داشت. تا آنجایی که به نظر می‌رسد مرحوم آقا در قضیه سکوت خیلی تأکید داشتند، حتی مطالب مفید، در مورد مطالب غیر مفید که جای صحبت نیست و اما مطالبی که مطالب مفیدی هم هست مطالب خوبی هست من حیث المجموع، باز هم انسان در این سه ماه مراقبت بیشتر داشته باشد و سکوت را باید رعایت کند، مگر در موارد ضرورت که آن یک مطلب دیگری است، و حتی ایشان می‌فرمودند که بسیاری از شاگردان اساتید و بزرگان در این سه ماه در حالت خلوت خودشان و در آن حالت توجه به خود در دهان خود ریگ می‌گذاشتند که تا اگر یک جایی صحبتی پیش می‌آمد و نفس تمایل به عرض اندام و اظهار مطلب پیدا می‌کرد، پیدا می‌شود دیگر در مجالس گاهی یک نفر یک حرفی می‌زند و می‌بینیم خلاف است و نفس تحریک می‌شود و باید حرف بزند، نه آقا بنشین سر جاییت و گوش بده، نیازی نیست، عرض کردم دیگران حقّ مطلب را ادا می‌کنند و نیازی نیست که انسان بیاید و از خود مایه

بگذارد الحمد لله من به الكفايه موجود هست اگر وجوب، وجوب کفایی باشد بعضی ها در مقام ادای تکلیف هستند، این بعضی ها این کار را انجام می دهند و نیازی نیست که ما این کار را بکنیم! ولی این مطلب را دائماً انسان باید در **مراقبه** خودش قرار بدهد و نتیجه اش را خواهد دید ، مسأله سکوت بسیار مهم است، و چه بسا انسان بسیاری از عبادت‌های خودش را و توجهات خودش را و آن آثار را به واسطه یک کلام از دست می دهد ، و انگار نه انگار که کاری انجام داده و زحمتی کشیده و مراقبه ای انجام داده ، مخصوصاً در مشاجرات در داخل منزل، که این خیلی مسأله مهمی است که انسان باید از اینگونه مسائل خود را به دور نگه دارد و بی دلیل در هر چیزی داخل نشود و اظهار سلیقه نکند و مقداری اختیار را در امور به دیگران واگذار کند در حدی که مورد اختیار آنهاست نه اینکه بخواهد از حد و مرز تعدی شود ، بگذارد در این مسأله مقداری کنار باشد نسبت به شریک و همسایه ، بیرون در رفت و آمد و حرکت و به عنوان مثال در ماشین نشسته است ، یک کسی خلافی می کند لازم نیست انسان جوابش را بدهد اگر انسان بخواهد در کوچه و خیابان جواب همه را بدهد که دیگر شیرازه همه چیز از هم گسسته می شود ، ما نباید به اعمال و رفتار دیگران نگاه کنیم ، ما باید به وظیفه خود نگاه کنیم ، اگر بخواهیم به دیگران نگاه کنیم کلاه ما پس معرکه است و هیچ نتیجه ای نمی بریم و هیچ گاه دیگران را مثل خودمان نخواهیم کرد ، این فایده ای ندارد ما باید به خود نگاه کنیم که در قبال کارهای مختلف دیگران چه عکس‌العملی نشان بدهیم ، حرف بزنیم یا نه؟ ساکت باشیم و بگذریم و کار عوام را به عوام واگذار کنیم و کار جاهل را به جاهل واگذار کنیم و بالاخره یک فرقی باید باشد بالاخره باید یک امتیازی باشد نمی شود که مسأله به این کیفیت باشد که در منظر است. باید دانست که صحبت کردن یکی از مهم‌ترین آفاتی است که این مهمان‌های پروردگار را از دل ما بیرون می‌کند! خیلی عجیب است: آنقدر که بزرگان راجع به این مسأله تذکر دادند درباره سائر مسائل سفارش نکرده‌اند.

قلب انسان یا جای رحمان است و یا جای شیطان

این مهمان که می‌رود باید مهمان دیگر بیاید چرا که خانه خالی نمی‌شود زیرا قلب خالی نمی‌شود یا جای رحمان است یا جای شیطان! آن مهمان‌ها می‌روند بیرون مهمان‌های دیگر می‌آیند! این وسط ما حالت خلأ نداریم و شقّ ثالثی نیست! باید در خود بنگریم و ببینیم در قلب خود چه مهمان‌هایی را داریم.

چگونه ضرر صحبت بیهوده را دریابیم

شما یک نماز بخوانید و بعد از نماز در همان سجاده‌تان بنشینید و به سکوت بگذرانید و به حال خود باشید در اینحال ناگهان کسی بر شما وارد بشود و شروع کنید با او به حرف زدن، وقتی که رفت حال خودتان را با حال قبل مقایسه کنید خواهید دید که چقدر فرق کرده است! زیرا این حرف زدن تمام آن حالات آرامش و سکونت را می‌گیرد و با خود می‌برد! و لذا از الآن باید متوجّه این مسأله بود.

وظایف سالک در شب و روز و پرهیز از بعضی موارد

برای این منظور بهتر است انسان اوقات خود را هم تنظیم کند، شب بهتر است زود بخوابد، غذای او غذای مناسبی باشد از این مسائلی که سایر افراد به آن مبتلا هستند باید پرهیز کند، اخبار و مسائل بی‌ارزش، تصاویر، دیدن این فیلم‌ها و مسائلی که غیر از اتلاف وقت و ورود شیاطین در حوزه منزل و وجود انسان هیچ اثر دیگری ندارد همه اینها را کنار بگذارد؛ قبل از خواب بهتر است از کلمات بزرگان و مطالب آنها چند صفحه‌ای مطالعه نموده به آنچه را که گفته شده است عمل کند؛ شب با وضو بخوابد و صبح زود برخیزد تا برای نماز آمادگی داشته باشد.

وظیفه سالک در خارج از منزل در ایام این ماه

وقتی که از منزل خارج می‌شود فقط به این نیت باشد که می‌رود تا یک تکلیفی را انجام دهد و برگردد! خود را آغشته با مسائلی که در دور و بر است نکند و از مطالب آنها پرهیز کند، اینها است که باعث می‌شود حالت آمادگی و تهیّو برای انسان پیدا بشود!

قدردانی از مواهب الهی موجب توفیق بدست آوردن مرتبه بعد می شود

علی کلّ حال، این را ما باید بدانیم: هر مرتبه‌ای از تقوی را که خداوند نصیب ما کرد، اگر قدر دانستیم و از آن محافظت کردیم و اگر بر طبق دستور عمل کردیم، توفیق برای مرتبه بعد پیدا می شود، و اگر عمل نکردیم آن مطلب بعدی از دست خواهد رفت!

کیفیت معاشرت در ماه رجب

مرحوم علامه طهرانی دستور می‌دادند سالک باید ارتباطش را با افراد به حداقل برآورده و معاشرت برساند، با هر کسی صحبت نکند، نفوسی که گناه کار هستند در ارتباط با انسان اثر می‌گذارند، هر کدام یک اثری می‌گذارند خواهی نخواهی. رفتن هر جا و دیدن هر کس این برای انسان صحیح نیست. از طرفی بیشتر کردن مجالست با دوستانی که ارتباط با آن دوستان انسان را از ماده و مادیات بیرون بیاورد. رفت و آمد با برادران روحانی اخلاء روحانی و برادران ایمانی خیلی مؤکد است و تأثیر بسزایی در انبساط و رفع قبض دارد. بسیار مهم است که انسان با چه کسانی معاشرت داشته باشد و صحبت کند و با چه کسانی برخورد کند چه بسا ممکن است که یک صحبت و یک برخورد حال انسان را متغیر کند و این مسأله برای خود من بسیار اتفاق افتاده یک مرتبه من در یک حال و هوایی بودم و مدتی این مسأله ادامه داشت یک شب از جایی می‌گذشتم و یک نفر از افرادی که فرد مخالفی بود و این وسط راه به ما سلامی کرد و ما علیکی گفتیم و یک حال و احوال پرسید و همین و خداحافظ شما، آن حال و هوای ما رفت که رفت و تا یکی دو هفته هم به این کیفیت ادامه داشت و دیگر آنقدر التماس کردیم که خدایا غلط کردیم، بالاخره مسأله صورت دیگری پیدا کرد، ببینید یک صحبت کردن ده ثانیه ای چه تأثیری دارد آن وقت ما با هر کسی رفت و آمد می‌کنیم و صحبت می‌کنیم و دل می‌دهیم و قلوب می‌گیریم در ارتباطات و حرفها، اینها تأثیری ندارد؟ لذا بزرگان در این معاشرت خیلی دقت کردند و چقدر این معاشرت در انسان اثر دارد، انسان کاملاً می‌تواند عکس العمل آن نفوس را در خود حس کند، با اولیای خدا اگر انسان بنشیند یک جور است و با غیر اولیای خدا یک قسم است، این

همان اثری است که این دارد احساس می کند ، همان اثر نفس همان اثر صفای روح ، همان اثر خلوص ضمیر خواهی نخواهی منتقل می شود ، و این را عوض می کند و تغییر می دهد ، مقابل این مسأله هم وجود دارد ، اگر انسان با افرادی که اینها دارای اعوجاجات و انحراف هستند و فساد باطل هستند و کدورت و ظلمت ضمیر هستند ، با آنها بنشیند کم کم بدون اینکه خود متوجه شود تغییر پیدا می کند ، یک دفعه می بیند عجب من سابق چه حالی داشتم و الان چه حالی دارم ، راجع به محیط چقدر ایشان تذکر می دادند که انسان در آن محیطی که هست باید مستعد باشد نه فاسد ، اینهمه ایشان میگفتند رفتن به کشورهای کفر برای انسان ضرر دارد و سکونت در آنها حرام است برای چیست؟ چون در آنجا روح نیست و روح در آنجا وجود ندارد ، الان می گویند چه اشکالی دارد در آنجا نماز هم می خوانیم ، آنجا نماز نیست! عروسک است! ربات است ، ربات کوکش کنید راهش بیندازیم او هم شروع می کند دستهایش را بالا و پایین می آورد ، این نمازی که در ولایت امام زمان است خیلی فرق می کند با آن نمازی که در آنجاست با آن نمازی که در مکه و در عتبات است خیلی فرق می کند ، چرا؟ چون در اینجا نور ولایت است و آنجا کدورت است ، در آنجا توجه نیست این حالت می آید انسان را منگ می کند ، انسان نمی فهمد، می گوید خب نماز هم می خوانیم و طوری نشده و روزه هم می گیریم و قرآن هم می خوانیم ، بسیار محیط در این مسأله تأثیر دارد.

جلوگیری از مسائلی که نفس را از پیشرفت باز می دارد

باید از ورود افکار و تخیلات به ذهن خودداری کرد .خوب انسان می نشیند ، تخیلات می آید، افکار می آید از این طرف ، از آن طرف ، انسان جلوییش را بگیرد و نگذارد بیاید . موانع برای حرکت را از سر راه برداشتن ، ممکن است چیزهایی باشد در منزل یا در خارج، انسان با آنها برخورد کند، آنها تولید فکر ، تولید خیال کنند برای انسان ، ذهن انسان را از خدا دور کند، آن موانع را انسان بردارد اصلاً دیگر در جلوی چشمش نبیند. اشتغال به کارهایی که انسان را از آن

توجه به پروردگار و توجه به خود، یعنی فرو رفتن در خود، باز می‌دارد و پراکنده می‌کند و قوه مخیله انسان را قویتر می‌کند و تخیل را در انسان بیشتر می‌کند را باید ترک نمود.

سوالک باید در ماه رجب تصور کند که تازه متولد شده است

پس شرط اولی را که مرحوم آقا ذکر می‌فرمودند این است که انسان قلب خود را از هر چه که تا به حال با او بوده پاک کند و اگر این کار را انجام ندهد هر چه ذکر بگوید فایده ای ندارد، هر چه توجه کند فایده ندارد، چرا؟ چون این توجه و ذکر توجه صوری است، توجه عمقی نیست، عمق خراب است، در او تشویش است، عمق در او هوا و هوس است، در او تکثرات است، در او توغّل در کثرات است، فایده ندارد، فقط از یک صورت ظهور پیدا می‌کند و به همان صورت هم ختم می‌شود. پس بنابراین اولین کاری که سالک باید انجام بدهد این است که تصور کند در ماه رجب تازه متولد شده است. بچه‌ای که تازه از مادر متولد می‌شود، آیا دشمن دارد؟ هنوز در این دنیا کاری نکرده! دشمنی ندارد! آیا بچه‌ای که از مادر متولد می‌شود کسی راجع به او حرفی می‌زند؟ کسی غیبتش را می‌کند؟ تازه متولد شده و نه دوستی پیدا کرده، نه دشمنی پیدا کرده، نه کسی را زده، نه به کسی بی‌احترامی کرده، نه شخصی نسبت به او بی‌احترامی کرده، هیچی! هیچ گونه ارتباطی نداشته! انسان باید تصور کند که در ماه رجب متولد شده و همچون بچه که در قلب و در نفس او هیچ چیزی وجود ندارد. (بچه هیچ چیز نمی‌فهمد فقط گرسنه‌اش بشود صدایش در بیاید برای شیر خوردن همین، و الا هیچ چیز نمی‌فهمد حتی مادرش را هم نمی‌فهمد دیگر. البته یک احساس خاصی دارد اما.... دیگر نه کینه‌ای در بچه است، نه بغضی در بچه هست، نه حسدی، نه حسابی هیچ چیز در او نیست!)

اعمالی که به سیر سالک در مسیر حق سرعت می‌بخشند

۱_ عیادت مرضی، رفتن به قبرستان

سر زدن به مرضی و عیادت کردن از آنان و همچنین زیارت اهل قبور البتّه نه اینکه هر روز انسان برود، هفته‌ای یکبار به قبرستان رفتن و طلب مغفرت برای آنها کردن، آن هم نه ظهر و شب، بین الطلوعین ، پنجشنبه بین الطلوعین انسان برود در قبرستان ، الان که دیگر قبرستانها پارک شده و باغ شده و باغ لاله و گل و سنبل شده، این قبرستانها نه تنها انسان را از کثرت بیرون نمی آورد بلکه انسان را متوجّه کثرات و متوجّه دنیا می کند ، قبرستانی پیدا کنید مثل همین قبرستان حاج شیخ در قم، این قبرستان، قبرستان است . قبرستان وادی السّلام . باید انسان در قبرستانی برود که نگاه به این قبرستان او را تکان بدهد ، بلرزاند، او را متوجّه کند فردا نوبت توست ، امروز برای این و فردا می آیند سر جنازه تو را می گیرند، شوخی هم قضیه ندارد درست شد؟ برویم بنشینیم ساعتی ، نیم ساعتی بنشینیم، همانطوری که خود مرحوم آقا فرمودند در کتابشان یک فاتحه بخوانیم بدون اینکه قرآن و چیزی، یک نیم ساعتی ، یک ساعتی به سکوت بگذرانیم ، این سکوت از قرآن خواندن اثرش در نفس بیشتر است. بعد حالا یک سوره تبارکی ، یک سوره یس، یک چیزی بخوانند اشکالی ندارد، انسان برای اهداء ثواب برای آنها بکند. مهم این است که در خود انسان این مسئله اثر مثبت داشته باشد. عیادت مرضی کردن و صله رحم کردن ، انسان به رحمش سر بزند، ببیند گرفتاری دارد، برطرف کند. به زیارتش برود، عیادت مرضی، رسیدگی به امور بیماران این به حال انسان سرعت می بخشد ؛ صله رحم سرعت می بخشد؛

۲_اصلاح ذات‌البین

اگر کدورتی بین او و بین کس دیگر است، درصدد برطرف کردنش بر بیاید ، اگر مسئله‌ای هست خود او اقدام کند، اینها را می گویند چی ؟ تهیّو! اگر بین دو نفر تقاری است انسان آن تقار را برطرف کند این اثر بسیار عجیبی دارد، بسیار اثر عجیبی دارد. ایشان بارها می فرمودند: اگر شخصی اصلاح ذات‌البین را بکند، ممکن است بعضی از درهائی که به روی او بسته شده به واسطه این عمل باز بشود، اصلاح ذات‌البین خیلی اثر عجیبی دارد. اصلاح ذات‌البین یعنی انسان

شیطان را از بین دو نفر بیرون کند و جایش خدا را بیاورد ، این معنا معنای اصلاح ذات البین است. ایشان روی این مسأله خیلی تأکید داشتند.

در ادعیه ماه رجب که در پیش است مگر نمی خوانیم : « خدایا مرا از جمله افرادی قرار بده که بسوی تو از هم سبقت می گیرند». مرحوم آقا ماه رجب که می آمد برای رفقایشان و تلامذه شان صحبت می کردند، غالباً من یادم است که این جمله را همیشه می گفتند: که وقتی قرار است ما سبقت بگیریم در یک امری و مردم سبقت بگیرند، ما در راه خدا بر یکدیگر سبقت بگیریم ، سبقت در راه خدا با سبقت در بازار فرق می کند ، با سبقت در تجارت فرق می کند ، با سبقت در گرفتن متقاضی و مراجعه کننده از این و آن و داد و ستدهای پنهانی و ایادی مرموز فرق می کند ، سبقت در راه خدا به عبارت بزرگان سبقت است در آن اموری که انسان را از خودیت بیرون می آورد و به او می پیوندد، این مسئله چه در بازار می خواهد اتفاق بیافتد ، چه در منزل می خواهد اتفاق بیافتد یا در هر جای دیگر، « وَالَّذِينَ هُمْ بِالْبُدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ » امام می فرماید: خدایا مرا ملحق کن به آن کسانی که در سبقت بسوی تو از هم پیشی می گیرند، نه اینکه بیشتر نماز می خواند، نه اینکه بیشتر دعا می کند، اینها همه بجای خود محفوظ ، نه اینکه در شب بر می خیزد و به تهجد می پردازد، اینها درست . آنچه که منظور امام علیه السلام است، این است که در آن اموری که بتواند مرا از نفس و خودم بیرون بیاورد مرا موفق کن، در آن اموری که بتواند مرا از خود برهاند و به تو پیوندد مرا موفق کن ، این معنا معنای سبقت است . در یک روایت داریم که یک مسئله ای پیش آمده بود بین امام حسن مجتبی علیه السلام و حضرت سیدالشهداء در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهراً بوده ، گرچه یک احتمالی هم داشت که در زمان خود امامت و خلافت امام حسن علیه السلام باشد، یک مسئله ای پیش آمده بود، باصطلاح یک مسئله ظاهراً داخلی بوده ، یک قضیه داخلی بوده شاید بین اینها هم حتی نبوده ، دیدند امام حسین علیه السلام صبح لباس پوشیده دارد می رود. یکی از رفقای حضرت پرسیدند کجا می روید؟ حضرت فرمودند دارم می روم منزل برادرم! دارم می روم آنجا که این مسئله ای را که بوجود آمد من پیش قدم بشوم برای از بین بردنش، التفتات کردید ؟ من زودتر بروم و این را از بین ببرم و من جزء

افرادی باشم به تعبیر حضرت سجّاد علیه السلام: «وَأَلْحِقْنِي بِالَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ» آدم رند این است دیگر! این را می گویند مسابقه، نه زیاد نماز خواندن، نه قرآن زیاد خواندن. سباق، یعنی عملی انجام بدهی که با آن عمل از خودت و نفس بیرون بیایی و در راه رضای او وقتی قرار بر این است که یک عملی بگیرد شما زودتر انجام بده، شما پیشقدم باش و چه بسا این پیشقدم شدن مشکلتر است، مگر ما در بین خودمان نداریم؟ وقتی بین دو نفر یک مطلبی پیش می آید می گوئیم او بیاید عذر خواهی کند، چرا من بروم؟ دیگری هم می گوید، او بیاید عذر خواهی کند چرا من بروم؟ این می گوید من، آن می گوید من! این گونه مشکلات همه جا هست، حالا ما الآن می خندیم، نه آقا جان در همه ما این قضیه موجود است. خیلی بی تعارف، هم در بنده و هم در سرکار، همه مان! بله باید در راه باشیم، باید تقلّا کنیم، باید زحمت بکشیم، باید مجاهده کنیم، رو در بایستی ندارد دیگر، خودمانی و رفیقانه حرف می زنیم دیگر، اینجا دیگر بنا نیست که ما مطلبی را بیوشانیم و مخفی کنیم و خیال می کنم که رفقا هم به این مسئله رضایت بدهند. این مسئله، مسئله نفس است.

۳_ مطالعه احوال بزرگان

مطالعه احوال بزرگان را کردن، مطالعه احوال بزرگان، اشعار بزرگان و اولیاء را گاهی زمزمه کردن و توجّه کردن به آن معانی. هر روز انسان مثلاً چند خط شعر فرض بکنید که از شعر خواجه شیراز، مطالعه کند و مفاد او را در حدود وسع خودش و در حدود ظرفیت خودش مطالعه کند. یا اشعار مولانا رحمة الله علیهما، یا اشعار اولیاء دیگر، بزرگان دیگر. خواندن این اشعار انسان را از این عالم تکثرات خارج می کند و انسان این مطلب را خودش می فهمد، یعنی خودش متوجّه می شود که چطور با وارد شدن در مطالعه احوال بزرگان و مطالعه این اشعار این حالت برای انسان پیدا می شود.

اعمال شب جمعه اول ماه رجب (ليلة الرغائب)

در روایت داریم که اگر که شخصی ماه رجب بر او داخل بشود و پنجشنبه اول آن ماه را روزه بگیرد؛ پنجشنبه‌ای که شب جمعه آن، اولین شب جمعه ماه رجب است و در شب جمعه، بین نماز مغرب و عشاء، دوازده رکعت نماز دارد؛ شش تا دو رکعت، مثل نماز صبح در هر رکعتی بعد از سوره حمد، سه مرتبه سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ دَوَّازِدَهُ مَرْتَبَةً سُوْرَهُ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و بعد از تمام شدن این دوازده رکعت (تفصیلش را در همین مفاتیح نوشته، رفقا می‌توانند نگاه کنند) هفتاد مرتبه: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَ عَلٰی اٰلِهِ، بعد سر به سجده می‌گذارند، هفتاد مرتبه: سُبُوْحٌ قُدُوْسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ الرُّوْحِ، دوباره سر بر می‌دارد، هفتاد مرتبه: رَبُّ اغْفِرْ وَاَرْحَمْ وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعَلَّمَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْاَعْظَمُ، دوباره سر به سجده می‌گذارد و هفتاد مرتبه: سُبُوْحٌ قُدُوْسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ الرُّوْحِ و داریم که خداوند تمام گناهان او را می‌آمرزد و هر حاجتی را که بخواهد، خداوند به او عطا می‌کند.

اولین شب جمعه ماه رجب را لیلۃ الرِّغَائِبِ می‌گویند. رَغَائِبِ جمع رغیبه به معنای آن پادشاهای بسیار ارجمند و ثمین و گرانسنگ است. شبی است که بسیار مهم است و همه اساتید تأکید داشتند بر این که شاگردانشان اعمال شب لیلۃ الرِّغَائِبِ را بجا بیاورند.

زمان انجام این اعمال بین نماز مغرب و عشاء است (در مفاتیح هم هست) مرحوم علامه طهرانی در آن وقتی هم که در تهران بودند رفقای ما به خاطر دارند که بین نماز مغرب و عشاء آن اعمال «لِیْلَةُ الرَّغَائِبِ» را ایشان انجام می‌دادند و حتماً توصیه می‌کردند که رفقایشان این را انجام بدهند و بسیار این اعمال، اعمال مهمی است البتّه یک اختلافی هست در این که چون پیغمبر اکرم فرمودند که: کسی که ماه رجب بر او وارد بشود در حالی که او پنج شنبه را روزه گرفته باشد و این اعمال را در شب جمعه بخواند کذا و کذا مسائلی که هست. سابق، من این طوری که به ذهنم می‌آید یک وقتی نظر مرحوم آقا (خیلی وقت پیش البتّه در دوران طفولیت ما بود) این بود که اگر شب اول ماه رجب مصادف شد با شب جمعه می‌بایست شب جمعه دوّم را شب لیلۃ الرِّغَائِبِ انسان قرار بدهد به جهت این که از روایات این طور برمی‌آید که پنج شنبه خود همان ماه را روزه بگیرد. پس بنابراین

پنج شنبه همانطوری که امسال ظاهراً اگر ماه دیده بشود پنجشنبه آخر جمادی قرار می‌گیرد و باید پنجشنبه دوّم باشد و خودشان یک وقتی، خیلی وقت پیش البته این قضایا مال سی سال پیش است که یا حدود بیست و پنج، شش سال پیش یادم است که همان شب جمعه دوّم را ایشان شب لیلة الرّغائب قرار می‌دادند ولی بعدها من دیدم ایشان تغییر نظر دادند و همان شب اوّل را در صورت مصادف با شب اوّل رجب اوّلین جمعه را لیلة الرّغائب می‌فرمودند و آنچه را که خود من هم استنباط می‌کنم از خصوصیات روایات این است که روایت در مقام اُغلبیّت و غلبه اکثریّت آمده یعنی وقتی که می‌فرماید که کسی که ماه رجب بر او داخل بشود و پنجشنبه اول را روزه بگیرد، این در مقام اکثریّت است، چون اکثر سنوات اوّل ماه رجب، شب جمعه نیست، حالا بر حسب اتّفاق در بین این همه احتمالات امسال شب اوّل جمعه درآمده اما فرض کنید که ممکن است بیست سال اول ماه شب یکشنبه و دوشنبه بشود چون بالآخره شش شب از هفته هم وجود دارد، خیلی به حسب ندرت اتّفاق می‌افتد. لهذا پیغمبر از این نقطه نظر غلبه اکثریّت را داده‌اند و فرمودند که پنجشنبه را روزه بگیرید و الا روزه گرفتن خود پنجشنبه در ماه جمادی همان اثر را دارد!

علی ایّ حال توصیة من به دوستان و به رفقا این است که اگر ممکن است هر دو شب جمعه این عمل انجام بشود یعنی هم شب جمعه‌ای که شب اوّل ماه رجب هست این عمل انجام بشود، چطور که بعضی از بزرگان هم بر این مسأله تأکید دارند و می‌فرمایند که: انسان این اعمال را در هر دو شب انجام بدهد، کلّ عملش هم نیم ساعت بیشتر طول نمی‌کشد. انشاءالله رفقا و دوستان فراموش نمی‌کنند که حتماً این اعمال را انجام بدهند.

تأکید بزرگان بر روزه ماه رجب و در صورت عدم توانایی ملتزم بودن به ذکر سبحان الاله الجلیل.

روزه در ماه رجب به اندازه‌ای تأکید شده که شاید مضمون بعضی از روایات به نظر انسان اغراق آمیز بیاید، در روزه ماه رجب؛ خیلی عجیب، امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید - روایتش در همین

مفاتیح هم هست - به سالم می‌فرماید که: از ماه رجب را چقدر روزه گرفتی؟ - اواخر ماه رجب بود - گفت: هنوز روزه نگرفتم. حضرت فرمودند: آن قدر ثواب از تو فوت شده است که غیر از خدا کسی نمی‌داند. یعنی چه؟ ثواب چه چیز؟ ثواب یعنی در ارتباط تو با پروردگار آن قدر مواهب الهی از تو فوت شده و برکات از تو فوت شده که ثوابش را کسی غیر از او نمی‌داند روزه در ماه رجب بسیار مستحب است مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: برای ورود در ماه رجب خوب است که انسان به هر مقداری که می‌تواند روزه بگیرد، البته این قضیه مربوط به ماه شعبان هم هست، منتهی در ماه رجب اهمیت بیشتری دارد، برای افرادی که می‌توانند هر روز را روزه بگیرند، خوب هر روز را بگیرند، اگر مزاجشان، استعدادشان، قوایشان آمادگی این را دارد خوب چه بهتر! ولی نه آن مقداری که ضعف بر آنها غلبه کند. مثلاً اگر در ایام تابستان است، اگر می‌بیند هفته‌ای دو روز، روزه بگیرد کافیست، اگر بخواهد ضعف بواسطه طولانی بودن روز و عطش غلبه بکند که او را بیاندازد، نه این صحیح نیست! یک روز در میان، دو روز در میان و اگر نه هفته‌ای یک مرتبه یا مانند ماه‌های قبل سه روز در ماه روزه بگیرد. علی‌کل‌حال هر شخص به مقدار سعه و به مقدار توانش میتواند روزه بگیرد. در روایت داریم بزرگان و اولیاء الهی، ائمه علیهم السلام، رسول خدا بخصوص اصلاً این سه ماه را پشت سر هم به هم وصل می‌کردند از ماه رجب تا ماه رمضان را از نظر روزه وصل می‌کردند و اگر کسی نمی‌تواند روزه بگیرد مستحب است که به جای آن صد مرتبه در هر روز این ذکر «سُبْحَانَ الْإِلَهِ الْجَلِيلِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْعِزَّ وَهُوَ لَهُ أَهْلٌ» را بگیرد و حتماً تأکید داشتند که رفقا و دوستانشان در ماه رجب، چنانچه موفق به گرفتن روزه به هر اندازه شدند فیها و الاً حتماً مداومت بر این ذکر داشته باشند. این ذکر را که بگویند ثواب همان روزه را به او می‌دهند.

تأکید بزرگان بر زیارت مشاهد مقدسه در ماه رجب

یکی از دستوراتی که مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و به تبع آنها بزرگان دیگر، خیلی دستور می دادند به دوستانشان و به شاگردانشان و به رفقاییشان زیارت مشاهد مشرفه است، مثلاً افرادی که در طهران هستند، حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه، این بسیار مغتنم است و خیلی مهم است. در روایت از امام علی النقی علیه السلام، امام هادی داریم که فرمودند: مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ بَرِي كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءَ «کسی که حضرت عبدالعظیم را در ری زیارت کند، مثل اینکه سیدالشهداء را زیارت کرده.» یا اینکه اگر در هر شهری امامزاده ای هست، امامزاده صَحِيحُ السَّنَدِ و معتمد و موثق، انسان می تواند که آنجا برود و از فیوضات آنجا بهره مند بشود.

روایت دیگری از پیغمبر اکرم در اینجا نقل می فرمایند که: تمام ملائکه تمام ملائکه آسمان و زمین، در شب اول رجب همه در خانه کعبه جمع می شوند و در آنجا مشغول طواف می شوند. لذا مکه و عمره رجبیه ثواب حج را دارد و بسیار مؤکد است همانطوری که مرحوم آقا در روح مجردشان فرمودند زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام ثواب حج را دارد در ماه رجب و حتی طبق آن روایاتی که نسبت به زیارت امام رضا علیه السلام آمده خیلی روایات عجیب است. ما حتی راجع به سیدالشهداء هم عجیب است که یک همچنین روایاتی نداریم یعنی با این خصوصیات که مثلاً سیدالشهداء دارد روایات اکیده ای که همه ائمه هم توصیه داشتند بر زیارت امام حسین علیه السلام ولی عجیب این است که روایت زیارت علی بن موسی الرضا یک چیز دیگر است، بخصوص در ماه رجب و توفیق الهی نصیب هر کسی شده است که بتواند امام رضا علیه السلام را در این ماه زیارت کند و از آن حضرت خلاصه بخواند، و نکند، بیاید یک زیارتی بکند و بگوید: خدا حافظ شما و ...، نه، برود بچسبد و بگوید باید بدهی و تا ندهی ما نمی رویم از اینجا، امام رضا هم به خاطر این که خودش را راحت کند می گوید: خیلی خوب می دهیم، راحت می اندازیم.

فلهذا خودشان گفته اند که ما می دهیم حالا که گفتند باید پایش هم بایستند، ما هم می رویم و خلاصه به امام رضا علیه السلام عرض می کنیم که شما به آن استکبار و آنایت ما نگاه نکن، شما

به آن بزرگواری و کرامت و عنایت بیکران و لطف بیکران و رحمت بیکرانی که خداوند برای شما قرار داده شما با او با ما برخورد کن. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: **اللَّهُمَّ وَ آخِذْنَا بِعَفْوِكَ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِعَدْلِكَ**. «خدایا با عفو تو با ما برخورد کن و با عدلت برخورد نکن.»

این ملائکه می آیند در کعبه و به دور کعبه طواف می کنند و خداوند به اینها خطاب می کند که: ای ملائکه من! از من بخواهید که هر چه می خواهید به شما عطا می کنم. ملائکه، اینها آدم های با مروّتی هستند. می گویند: سالک باید رفیق باشد، با معرفت باشد، تنها تنها نخورد، خلاصه به یاد رفقایش هم باشد. این ملائکه همه از سُلّاک حسابی هستند، برای خودشان دعا نمی کنند می گویند: خدایا! خواست ما از تو این است که به افرادی که در این ماه روزه می گیرند و عبادت تو را می کنند حاجات آنها را بدهی. این خواست ملائکه است در شب اوّل ماه رجب. خداوند می فرماید که: من حاجت شما را برآورده کردم. البتّه ملائکه هم بی حساب نمی گویند چون می دانند که به حساب خودشان هم نوشته می شود .

دنیا آقا، دنیای معامله است، دنیای معاملات است، آنها به خدا می گویند: خدایا! آنها را درست کن، آنها درست کنند ما را درست می کنند. فلهمذا مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی **أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ** در این کتاب شریف المراقبات ایشان می فرمایند که: رعایت ادب و شکر نسبت به ملائکه این است که انسان در ماههای رجب بر ملائکه درود بفرستد حالا که آنها دارند برای ما خلاصه پیش سلطان استدعاء می کنند و حاجات را پیش سلطان می برند انسان هم یک تشکّری از آنها باید داشته باشد.

قرائت قرآن در ماه رجب

راجع به قرآن نظر مرحوم آقا این بود که حداقل یک بار اگر انسان بتواند قرآن را در این ماه دوره کند بسیار فضیلت دارد.

کیفیت ادعیه، تهجّد و تفکّر در ماه رجب

مرحوم علامه طهرانی بسیار تأکید بر قرائت ادعیه ماه رجب داشتند، دعا‌های این ماه بسیار عجیب است و بهتر است که انسان این دعاها را بخواند. البته نه اینکه همه را یک مرتبه بخواند، مثلاً بعد از نماز صبح یک دعا را بخواند، بعد از نماز ظهر یکی، بعد از نماز مغرب یکی. چند دعا دارد که این دعاها را متناوباً انسان بخواند. ایشان ادعیه ماه رجب را ضبط شده داشتند و در شبهای ماه رجب آنها را گوش می دادند، شبها که از مسجد برمی گشتند هر شب ماه رجب یک چند تا دعا بود یا مناجات شعبانیه را در ماه شعبان ایشان گوش می دادند و همینطور یکی دو ساعت، همینطور به تفکر و به تأمل، می گذراندند. بعد می آمدند برای استراحت! در همان شبهای اول تابستان بود. و تهجد و بیداری را هر چه بگوئیم، کم گفته‌ایم در ماه رجب، که خصوصیات که در این شبها هست این خصوصیات در شبهای دیگر نیست. و بهتر است که انسان قدری از شب را به نماز و قدری را به تأمل و تفکر، فکر کردن در وضعیت خود، مآل خود، موقعیت خود، رسیدن به حساب و کتابهای خود و اینها بپردازد.

اذکار ماه رجب بسیار اذکار، اذکار مهمی است و به دوستانشان تذکر می دادند که از دعا‌هایی که در ماه رجب است بخصوص دعای شریفی است که به واسطه محمد بن عثمان که فرزند عثمان بن سعید بود، از طرف حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به دست او رسید که شیعیان این دعا را در ماه رجب بخوانند: «اللهم انی اسئلك بمعانی جمیع ما یدعوک به ولاة امره» این دعا در هر روز در ماه رجب خوانده بشود و بهترین وقتش هم بین نماز ظهر و عصر است یا بین الطلوعین هم خوب است و بسیار دعای عجیبی است و یک شب مرحوم آقا- من یادم است، در مسجد قائم، شب سه شنبه- این فقره اول این دعا را معنا می کردند، فقره اولش را و خیلی مسائل عجیبی می فرمودند. همان قضیه رسید به لی مع الله حالة لا یسعها ملک مقرب و لا نبی مرسل، این دعا اشاره به این است و عجیب اینجاست که ادعیه ماه رجب، همه ادعیه توحیدی هست و جنبه توحیدی در این ادعیه لحاظ شده است و ایشان، بعضی از لیالی رجب، در بعضی از سالها این دعا را شرح می کردند. متأسفانه یکی از مطالب مأسفانه‌ای که برای ما بود، این است که شرح این دعا از مرحوم آقا، در دست نیست و بسیار مضامین عجیبی دارد و اگر خداوند توفیق عنایت کند به

فردی و انکشاف حقائق توحیدی و معانی این دعا برای او بشود، خواهد فهمید که چه اسراری را حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، ایشان در این دعا بیان کردند و خواندن این دعا در هر روز ماه رجب بسیار مؤکد است. این یکی از آن ادعیه‌ای است که حتماً باید در ماه رجب هر روز خوانده بشود. یکی از آن ادعیه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدَنَا مَشْهَدَ أَوْلِيَاءِهِ» هست که داریم در هر جایی که هستیم و مکان متبرکی هست، فرض کنید که کسی در مشهد است، خب آنجا در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا، اینجا در قم است، خدمت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها، یا اینکه در حضرت عبدالعظیم است؛ در هر صورت اگر هم نبود، این منافاتی ندارد به اینکه انسان، این دعا را بخواند این هم بسیار دعای مؤکدی است که در مفاتیح این دعا ذکر شده است. دعا‌های دیگری که در مفاتیح هست اینها هم که در خصوص ماه رجب هست، تمام آنها صحیح است و صحیح السند است و مثل این فرض کنید یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ آمَنُ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ که بعد از نماز مستحب است، یا مانند دعا‌های دیگر که دعای حضرت سجّاد در آنجا است «يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ» که این هم بسیار دعای عالیة المضامینی است. اینها هم چنانچه انسان در اوقات مختلف بخواند خوب است،

توجه کنید خوب نیست انسان چند تا دعا را با هم در یک زمان بخواند، بهتر این است که فرض کنید که انسان در موقع صبح یک دعا بخواند، بین نماز ظهر و عصر یک دعا بخواند، موقع نماز مغرب و عشاء یک دعا بخواند، قبل از غروب یکی بخواند. آدم پنج خط بخواند با تدبّر بخواند، بخوانید و با تأمل بخوانید و روی مضامینش فکر کنید اینها اسماء و صفات جمالیة و جلالیة پروردگار است که از آن عالم، پایین آمده و از نفس معصوم بیرون آمده است برای تأثیر گذاریش بر نفس ما است و با هم خواندن اینها، مرجوح است، بلکه جدا، جدا، انسان بخواند. این تأثیرات عجیبی برای انسان دارد.

شرحی مختصر بر دعای شریف خاب الوافدون علی غیرک

«خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَ ضَاعَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا بِكَ وَ أَجْدَبَ الْمُتَنَجِّعُونَ إِلَّا مَنْ اتَّجَعَ فَضْلَكَ بِأَبِكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ وَ خَيْرُكَ مَبْذُولٌ لِلطَّالِبِينَ وَ فَضْلُكَ مُبَاحٌ لِلسَّائِلِينَ وَ نَيْلُكَ مُتَاحٌ لِلْأَمَلِينَ وَ رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ وَ حِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ عَادَتْكَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسِيئِينَ وَ سَبِيلُكَ الْإِيقَاءُ عَلَى الْمُعْتَدِينَ اللَّهُمَّ فَاهْدِنِي هُدَى الْمُهْتَدِينَ وَ ارزُقْنِي اجْتِهَادَ الْمُجْتَهِدِينَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ الْمُبْعَدِينَ وَ اغْفِرْ لِي يَوْمَ الدِّينِ

«

یکی از دعاهایی که در ماه رجب خواندنش در هر روز وارد است، این دعای امام صادق علیه السلام است که در مفاتیح هم آمده است که حضرت این دعا را در هر روز می خواندند: خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ. «خاب» یعنی خائب شد. خائب یعنی کسی که دیگر امیدی به رسیدن به مطلوب ندارد، کسی که از کاروان عقب بماند، می گویند خائب است. خائب وخاسر، دو عبارتی است مضمونش نزدیک به هم است. خائب به کسی می گویند که مطلبی را از دست می دهد. خاسر به کسی می گویند که خسران زده است، یعنی نه تنها مطلب را از دست می دهد، دیگر هم به دست نمی آورد و نمی تواند به او برسد. خاب الوافدون علی غیرک «تمام آن کسانی که وفود کردند، وارد شدند بر غیر تو، اینها دستشان خالی است» اینها هیچ مایه پُرکننده ای ندارند. چون غیر از تو پوچ است، غیر از تو عدم است، غیر از تو حُبَاب است. افرادی که به دنبال غیر از تو رفتند و بار خودشان را در آستانی غیر از آستان تو فرود آورند، به دنبال مقام رفتند، به دنبال مال رفتند، به دنبال کسب شهرت رفتند، به دنبال استفاده رفتند - استفاده دنیوی - تمام این افراد، اینها خائب اند. افرادی که به دنبال حتی غیر از جنبه مادی، حتی به دنبال بزرگی رفتند، حتی به دنبال امام رفتند، ولی این به دنبال امام رفتنشان، امام را در تعین و در حد دیدن و بدون توجه به توحید به او نگاه کردن، باز این خاب الوافدون است. آن کسانی که ولایت را جدای از توحید می دانند و ولایت را یک مرتبه ای مادون توحید می دانند و به امام نه به عنوان وسیله بلکه به عنوان موضوعیت نگاه می کنند، باز اینها حسابشان با آن کسانی که به خود ذات پروردگار توجه دارند و امام را وسیله برای وصول به او می دانند، تفاوت می کنند.

و خسر المتعرضون الا لک «خسران زده‌اند، خسران زده شده‌اند و خاسر اند آن کسانی که متعرض غیر تو شده‌اند.» غیر تو را به حساب آورده‌اند، افراد دیگر را به حساب آوردند، حسابهایی در ارتباطاتشان در نظر گرفتند، حساب و کتاب در ارتباطاتشان مدّ نظر قرار دادند. خدا شاهد است که یک خطور که از انسان سر بزند، یک خطور، یک خطور که این خطور، خطور غیر الهی باشد، خطور، خطور مادّی باشد، خطور، خطور دنیوی باشد، به پای انسان می‌نویسند؛ یک خطور: با این رفیق بشویم، به دردمان می‌خورد. بد نیست حالا فرض بکنید که سلام، علیکی با این داشته باشیم. اینها همه‌اش چیست؟ اینها همه‌اش خسر المتعرضون الا لک است. تمام کسانی که متعرض غیر تو شدند، اینها خسران پیدا می‌کنند. یک روزی همین می‌آید و پشت می‌کند. همین می‌آید و بی‌توجهی می‌کند، آن وقت انسان خسران زده یعنی چه؟ یعنی اینکه: عجب! من که دو سال با این بودم، این همینطور سر یک مطلب واهی گذاشت رفت؟ این ناراحتی که برای انسان پیدا می‌شود، این ناراحتی برای چیست؟ به این خاطر نیست که او گذاشته و رفته، بلکه به این علت است که دوسال سرگردان او بوده، دو سال بیکار او بوده و دو سال علف او بوده و ذهن خودش چیزهای دیگری را ترسیم می‌کرده، برای این است که اینقدر ناراحت می‌شود. یعنی چه؟ یعنی «خاسر».

حالا اگر دو سال انسان باشد ولی تعلق نداشته باشد، حالا وقتی که برود، ناراحت می‌شود؟ نه، می‌رود که می‌رود، برود، می‌رود که برود. ناراحتی دارد؟ دوباره برگردد، می‌خواهد برگردد، می‌خواهد برنگردد. چرا ناراحتی ندارد؟ به خاطر اینکه دل در اینجا گرو نگذاشته، متعرض او نشده، ارتباط داشته، ولی متعرض دیگری بوده، دل در گرو دیگری گذاشته و او هم که هیچ وقت از بین نمی‌رود. حالا اگر او از بین رفت خب انسان دیگر باید خلاصه، ندای او مصیبتایش برود بالا. ولی نه، او از بین نمی‌رود. ولی غیر از او همه می‌روند. ما به چه کسانی دل بسته بودیم! در زمان مرحوم آقا ما به چه کسانی تعلق داشتیم! به چه افرادی دل بسته بودیم! به چه افرادی تعلق داشتیم! به چه افرادی پشت گرم بودیم! به چه افرادی توجه داشتیم! کجا ایند؟ کجا ایند؟ رفتند همه. اینهم نتیجه و خسرو المتعرضون الا لک. پدر به ما گفت: متعرض نباش! حرفش را گوش ندادیم. او گفت و ما گوش ندادیم. البته خیال می‌کردیم مطلب جور دیگر است و حالا ایشان مثلاً نظر

جدی ندارد. حالا می‌فهمیم: نه بابا! جدی می‌گفت، داشت جدی می‌گفت و اینها همه برای انسان عبرت است.

این را می‌خواهم خدمتتان بگویم - بالاترین مرتبه‌ای که تمام این مطالبی را که ما خدمتتان عرض کردیم، اینها را شما در جریانات مادی طبعاً جستجو می‌کنید دیگر، افراد عادی، همسایه، رفیق، شریک، این جهات عادی - من می‌خواهم عرض کنم مسأله بالاتر است؛ حتی افرادی را که آنها را در سلوک و در راه و در مسیر، شریک و رفیق و مؤانس و مصاحب با خودتان می‌دانید هم از این قاعده مستثنا نیستند. مگر افرادی که در زمان مرحوم آقا بودند، مگر ما آنها را سالک نمی‌دانستیم؟ آن که دیگر مسأله، مسأله همسایه نبود، مسأله شریک و اینها نبود، مسأله مادی که نبود حداقل، به خاطر منفعت مادی که من با آنها در ارتباط نبودم و ما با آنها ارتباط نداشتیم، این که دیگر مشخص است. ولی چه بود؟ همینی که ما بدون توجه به او با یک نفر و لو در طریق، احساس پشت گرمی کنیم، باز این چیست؟ غلط است. باید انسان دنبال رفیق بگردد. حضرت حافظ می‌فرماید:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

این هست. این همه تأکید شده نسبت به این که انسان نیاز به رفیق دارد، نیاز به راه دارد، ممد است، اینها همه درست، ولی صحبت در این است که اینقدر مطلب حساس و دقیق است که حتی رفیق راه را که انسان برمی‌گزیند، اگر بخواهد نظر استقلالی رویش بکند، به این عنوان: «من دیگر این را پیدا کردم، دیگر کارم تمام است» نه، فردا یکدفعه می‌بینی گذاشت، رفت؛ همین شخص! «من دیگر الآن به این رسیدم دیگر پشتم گرم است، این دیگر با بقیه فرق می‌کند، این دیگر حسابش با بقیه جداست» نه، اینکه من دارم خدمتتان می‌گویم ما همه اینها را گذارنده‌ایم، ما تجربه کردیم، دارم تجربه ام را به شما می‌گویم. تمام این افکار، این اتکانات، تمام این تدلی‌ها، تمام اینها را ما انجام دادیم، گذشتیم، تمام اینها را طی کردیم. الآن دارم به شما می‌گویم: آن که اگر برای من مانده باشد، فقط اوست، فقط او، همه اینها همه گذشته و مطلب وقتی برای من یک مرتبه صورت

دیگری پیدا کرد که من در این یک سال آخر، یک شب در خدمت مرحوم آقا بودم راجع به ارتباط ایشان با آقای حدّاد که سؤال کردم - چون یک مسائلی برایم بود - یک مرتبه از ایشان شنیدم گفتند: آقا سیّد محسن! خیال نکن من به آقای حدّاد هم نظر استقلالی می‌کردم، نظر من به ایشان هم نظر، نظر آلی بود، نظر وساطت بود، نظر وسیله‌ای بود، نظر (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) [۱] بود ولی حواسم جای دیگر بود. این آقایی که این کتاب را نوشته راجع به استادش، این کتاب روح مجرد را نوشته، بالاترین حدّی که شما می‌توانید یک شخصی را وصف بکنید، شما در این کتاب پیدا می‌کنید. بالاترین مرتبه از توصیف و از حمد و ثنا را شما در این کتاب نسبت به آقای حدّاد و باید هم همینطور باشد. آقای حدّاد همه چیز آقا بود؛ سر تا پای وجود آقا، آقای حدّاد بود؛ می‌نشست از آقای حدّاد می‌گفت، بلند می‌شد از آقای حدّاد می‌گفت، می‌خواهید به یاد او می‌خواهید، اصلاً تمام وجود مرحوم پدر ما فانی در این بود. بارها می‌فرمود: من خودم را در قبال ایشان صفر می‌بینم و ایشان شوخی هم نمی‌کرد، واقعاً جدّی می‌گفت. با تمام این احوال، یک نکته خیلی، خیلی، باطن باطن، سرّ سرّی که دارم اینجا فاش می‌کنم. آن سرّی که به کسی نمی‌گفت، آن شب به ما می‌گفت ایشان این بود که: این اوضاعی را که تو می‌بینی در ارتباط با آقای حدّاد، این باز ته قضیه‌اش این بود که به جای دیگر ما توجّه داشتیم. ایشان را وسیله می‌دیدیم و خود ایشان این را از مرحوم آقا می‌خواست. او از شاگردش می‌خواست اینجور باشد، اگر نمی‌خواست آن سرّ را به او نمی‌سپرد. چون دید این شاگرد، شاگردی است که قابلیت دارد این سرّ را حمل کند، آمد این را به عنوان شاگردی پذیرفت. نه این که آقای حدّاد بیاید بگوید: نه، شما باید من را قبول داشته باشید آقا! ما این همه برایت زحمت کشیدیم، این همه برایت چکار کردیم، چرا شما حواست جای دیگر است؟ این است دست درد نکند؟ این است فرض بکنید که یک عمر تربیت کردن؟ نه، او یک عمر آقای آقا سیّد محمّد حسین را، علّامه طهرانی را، یک عمر راه می‌برد تا تازه به اینجا برساند - آقا که از اوّل اینطور نبود - یک عمر او را حرکت می‌دهد تا به این مطلب برساند که احساس کند از درون وجدانش که حدّاد هم یک وسیله است. اگر آقای حدّاد بخواهد

آقا را به یک نکته‌ای برساند که احساس کند آقای حدّاد است در این میان، تازه اوّل شرک است، ولی حدّاد کسی نیست که شاگردش را به اینجا دعوت کند.

امام حسین و پیغمبر کسانی نیستند که بخواهند اصحابشان را به اینجا دعوت کنند، در آیه قرآن (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) [۲] ، (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ) این همه آیاتی که شما در قرآن می بینید تمام این آیات دارد آن نوک قلّه را به شما نشان می‌دهد، آن رأس مخروط را دارد این آیات نشان می‌دهد. بابا! پیغمبر با این ید و بیضاء و این شق القمر و این، این ور و آن ور و تمام اینها باز (إِلَّا رَسُولٌ) «یک فرستاده‌ای است» منم این وسط، منم همه کاره این وسط، منم در اینجا که به پیغمبر، پیغمبری دادم، منم که او را عبد صالح خودم قرار دادم. این نکته را دارد از اوّل سوره حمد تا آخر (قُلْ هُوَ اللَّهُ) اش در قرآن این نکته را می‌خواهد بگوید. یعنی این شش هزار و ششصد و خورده‌ای آیه‌ای که در قرآن هست، از اوّل تا آخر معاد و مبدأ و اخلاق و دین و اجتماعیات و فقه و معاملات، تمام اینها آن نکته ظریف در قرآن، آن همین قضیه است که آنچه که حقیقت در عالم وجود دارد فقط ذات پروردگار است؛ غیر از ذات پروردگار همه اینها چه هستند؟ مخلوق اند؛ می‌خواهد پیغمبر باشد، می‌خواهد افراد عادی، مثل ما باشد. او این نکته است. به این نکته اگر رسیدیم، به رمز قرآن رسیدیم، به رمز بعثت رسیدیم، به رمز خلافت رسیدیم. به این نکته، مرحوم آقا رسید. من از ایشان سؤال کردم که: آقا! در این روح مجرد شما مطالبی گفتید که حتی به ما هم تا به حال نگفتید. ایشان فرمودند: آقا! این مطالبی که می‌شود گفت، تازه من گفتم، چیزهایی است که من نمی‌توانم بگویم. مکتب حقّ این است. اگر یک وقتی دیدید به خود دعوت می‌کنند، بدانید آنجا با حق فاصله دارد.

یک روز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خیابان بودند با اصحابشان، یک مرتبه یک شخصی بود - ظاهراً عبدی بود، از عبیدی - آمد رو کرد به امیرالمؤمنین و گفتش که: یا علی! تو - البته حالا تعبیراتی که کرده، تعبیراتش حالا یک قدری حالا مؤدبانه‌ترش را من بگویم، او خیلی رُک آمده بود گفته بود - یا علی! تو هم یکی از بقیّه هستی و خلاصه یک وسیله‌ای هستی و با بقیّه هم فرقی

نمی‌کنی. امیرالمؤمنین رو کردند و گفتند: **مُوَحَّدٌ وَاللَّهِ**. «موحد است، راست می‌گویدی، موحد است.»
مُوَحَّدٌ وَاللَّهِ. امیرالمؤمنین نیامده حالا بگوید: بنده خلیفه رسول الله هستم، تو آمدی می‌گویی تو کسی نیستی! به من داری می‌گویی؟ به من داری می‌گویی کسی نیستی؟ اصلاً تمام ضربت خوردنش، تمام جنگهایش بخاطر این بود که این را توی کله ما کند که فقط حقیقت اوست، من علی با فرزندانم که **كُلُّ سِرِّ سَبْدِ عَالَمٍ هَسْتِيمٍ**، درقبال او هیچیم، درقبال او صفریم، درقبال او به حساب نمی‌آئیم. با او باشیم **كُلُّ سِرِّ سَبْدِ عَالَمِيمٍ**، بدون او باشیم با بقیه فرقی نمی‌کنیم. الهی! چون در تو می‌نگرم از جمله تاجدارانم و تاج بر سر و چون بر خود می‌نگرم از جمله خاک سارانم و خاک بر سر.

و **ضَاعَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا بَكَ** - «ضایع شدند، از بین رفتند آن کسانی که امام کردند، فرو افتادند، خود را انداختند مگر به تو» و **أَجْدَبَ الْمُتَنَجِّعُونَ إِلَّا مَنْ انْتَجَعَ فَضْلَكَ** «به تنگدستی و فقر رسیدند آن کسانی که طلب کردند غیر از تو را.» **بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ** «باب تو و در رحمت تو همیشه برای کسانی که رغبت دارند به آن مسائل و به آن تجلیات، همیشه باز است.» و **خَيْرُكَ مَبْدُولٌ لِلطَّالِبِينَ** «و خیر تو همیشه برای طالبین مبدول است.» و **فَضْلُكَ مَبْحُوحٌ لِلسَّائِلِينَ** «برای سائلین، فضل و احسانت مباح است.» و **نَيْلُكَ مُتَاحٌ لِلآمِلِينَ** «نیل و فیض رحمت تو و عطا و بخشش تو، متاح است، در دسترس است، برای کسانی که آرزومندند، در دسترس است.» و **رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ** «رزق تو پخش است برای کسی که تو را حتی عصیان کند.» و **حِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ** «به کسی که قصد دشمنی با تو را دارد، حلم تو، معترض است و شامل حال او هم خواهد شد.» **عَادَتُكَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسِيئِينَ** «عادت تو و روش تو، احسان به گناهکاران است.» و **سَبِيلُكَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْمُعْتَدِينَ** «راه تو، ابقاء و حفظ است بر کسانی که تعدی می‌کنند.» **أَللَّهُمَّ فَاهْدِنِي هُدَى الْمُهْتَدِينَ** اینجا دیگر مطلب یک قدری بالا می‌رود و سطح دعای حضرت اوج می‌گیرد. خدایا! حالا که این طوره، حالا که تو دارای این خصوصیات هستی و حالا که تو یک همچین اوصافی داری، پس تو مرا به هدایت مهتدین راهنمایی کن، از تو چیزی کم نمی‌شود. تو که عطای تو شامل همه است، تو که راه تو برای همیشه باز است، تو که حلم تو معترض است

برای کسی که دشمنی می‌کند، پس حالا بیا دست مرا بگیر! وَارْزُقْنِي اجْتِهَادَ الْمُجْتَهِدِينَ «اجتهاد و جهد آن افرادی که واقعاً جهد می‌کنند، آنها را نصیب من بگردان.» وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ الْمُبْعَدِينَ «و مرا از غافلینِ مبعدینِ از رحمت خودت قرار نده.» وَاغْفِرْ لِي يَوْمَ الدِّينِ «و مرا برای روز جزا مورد آمرزش قرار بده.»

تأکید بزرگان بر ذکر مدام در ماه رجب

یکی از مسائلی که خیلی مؤکد است در این ماه، و همینطور در ماه شعبان و ماه رمضان، این ذکر مدامی است که انسان آن ذکر مدام را دارد. ذکر مدام آن ذکری است که عدد ندارد و انسان بدون عدد می‌تواند آن ذکر را بگوید. این را ذکر مدام می‌گویند؛ جزء اذکار عددیه نیست و اشکالی هم ندارد برای شخصی که بگوید. مثل ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. همینطور به نحو مدام انسان آن ذکر را بگوید. دارد راه می‌رود لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید. نشسته است، آرام بدون اینکه حتی کسی هم بفهمد یا مثلاً دهان او حرکتی داشته باشد، ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید. این خیلی مناسب است. یکی از آن اذکار، ذکر یونسیه است که (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) [۳] است که توصیه شده که بدون عدد. اگر کسی می‌تواند صد مرتبه مثلاً بگوید بین الطلوعین. اگر یکی می‌تواند، دویست مرتبه بگوید. این ذکر یونسیه بسیار مهم است منتهی بدون عدد؛ پنجاه مرتبه، هفتاد مرتبه، صد مرتبه، صد و پنجاه مرتبه، هر کسی به آن مقداری که خسته نشود و خیلی از بزرگان تأکید کردند و خود حقیر از مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - شنیدم که ایشان می‌فرمودند که: گنجهایی در این ذکر یونسیه نهفته است و اگر شخصی مداومت داشته باشد، خداوند او را به یک نعمات خیلی بزرگی می‌رساند.

تذکری به سالکان طریق حق که ما محتاجیم هر چند که حضرت حق مشتاق است

حالا من از رفقا و دوستان و از خودم این سؤال را می‌کنم: ممکن است یک شخصی بگوید که: آقا! این اعمالی را که ائمه گفته‌اند، حالا ما روزه بگیرم، دعا بخوانیم، این کارها را بکنیم، چه فایده ای خواهد داشت؟ اولاً: خیلی عادی و خیلی بسیطش را خدمتتان عرض کنم: اگر ما این دعاها را نخوانیم، چه کار می‌کنیم؟ به در و دیوار نگاه می‌کنیم. حالا پس خیلی کار شاقی انجام ندادیم که حالا بخواهیم یک منّتی بر سر امام بگذاریم و بر سر بزرگان که آقا ما آمدیم، نه! به جای اینکه آقا! با رفیقان حرفهای چرت و پرت بزنی و بنزین گران شده و نفت ارزان شده بگوئید به جای این، دعای امام صادق را خواندن، به کجای دنیا بر می‌خورد؟ ثانیاً: سؤال من این است اگر با توجه به اینکه یک همچنین مطالبی را ما بدانیم و بدانیم که این مقاماتی هست و این معارفی هست و مقام کمالی را، مقام معرفتی را که پیغمبر وعده داده، امیرالمؤمنین وعده داده، لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ يَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ [۴] حالتی که برای بزرگان هست، حالتی هست که اگر مدّت مرگ آنها معین و محدود نبود، یک آن، اینها در این دنیا نمی‌ماندند؛ یک آن، واقعاً نمی‌ماندند در این دنیا. و باشروا روح الیقین و الستلائوا ما استغوره المترفون [۵] اینها به روح یقین رسیده‌اند، چه و چه و ...، مطالبی که از ائمه داریم و از بزرگان داریم راجع به رسیدن مراتب کمال و امثال ذلک، با توجه به اینکه اینها هست و یقینی است و در این شکّی نیست، اگر ما این دعاها را نداشتیم و این روزه‌ها را نداشتیم، چه خاکی بر سرمان می‌ریختیم؟ یعنی فرض کنید از یک طرف، یک همچنین مقاماتی را ما تصور می‌کردیم، از این طرف راه رسیدن به این مقامات را نداشتیم، چه کار می‌کردیم؟ نمی‌گفتیم به خدا: خدایا! تو ظالمی؟ نمی‌گفتیم: خدایا این رسمش شد؟ نمی‌گفتیم: خدایا! این مسائل وجود دارد ولی راه را به ما نشان ندادی؟ نمی‌گفتیم: خدایا! درد را به ما می‌دهی ولی دوایش را به ما نمی‌دهی؟ نمی‌گفتیم؟ می‌گفتیم دیگر. خدا گفته: بسم الله! حالا به شما دادم، این دعا، این روزه، این مراقبه. اگر واقعاً نبود یعنی اگر امام صادق نمی‌فرمود یک همچنین دعائی را بخوانید، پیغمبر یک همچنین راهی را نشان نداده بودند، یک همچنین قضیه‌ای باز نمی‌شد و ما می‌رفتیم روز قیامت و می‌دیدیم: یک مراتبی خدا در روز قیامت برای بعضی از بندگان قرار داده

که غیر از حسرت هیچ چیز بر دل ما نمی ماند در روز قیامت، اگر این طور بود، ما به خدا چه می گفتیم؟ نمی گفتیم: خدایا! تو ظالمی! چطور شد این را به بعضی ها بدهی و به ما ندهی؟ چطور شد یک همچنین مقامی را به بعضی ها نشان دادی؟ می گفتیم دیگر! الآن خدا گفته: بسیار خوب، من به شما دادم. حالا این منت دارد؟ دکتر هم مرض را تشخیص بدهد، هم دوا را بیاید در خانه به مریض بدهد، حالا مریض باید منت بگذارد سر دکتر که من بخاطر شما است که دارو را می خورم.

حالا خدا می گوید که: آقا! برای اینکه من به تو ثابت کنم ظالم نیستم، عادلَم، نسبت به بندگانم قوم و خویشی و رحمیت و اینها ندارم، برای من پیغمبر و غیر پیغمبر فرقی نمی کند، بفرماید: این دوا را آدم برایت گذاشتم. دوا چیست؟ همین مراقبه است و همین روزه است و همین بیداری شب است و همین دعاهاست، این دوا همین است دیگر، چیز دیگری نیست. پس این گوی و این میدان! انشاءالله رفقا همّتی کنند و به قول مرحوم آقا، دود و دم درویشی، از آن نفسهای درویشی به حال بدبختان و بیچارگان هم یک فکری بکنند. انشاءالله در این ماه رجب امیدواریم خداوند ما را مشمول عنایات خودش بکند و از آن مواهبی که برای این ماه، نسبت به بندگان خاصّش در نظر گرفته، ما را بی نصیب نگرداند و به حرمت و ارزشی که بزرگان درگاهش، اولیاء مقربین، در بارگاه ربوبی دارند، ما او را قسم می دهیم بر اینکه ما را هم از رشحات فیضی که بر مخلصین خودش در این ماههای مبارک ارزانی می دارد، ما را هم محروم نگرداند.

سه شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

عبد عاصی : چهل و دو بند مخمس در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام اثر شاعر ارزشی جناب محمد سهرابی . به همه دوستان توصیه می کنم با رغبت و شغف مطالعه کنند و لذت ببرند . همیشه قرار نیست که از در حکمت وارد بشویم !!! اینبار از در طرب وارد عالم توحید شدیم ...

حسبنا الله و نعم الوكيل

آموخت تا که عطر ز شیشه فرار را آموختم فرار ز یاران به یار را

دل می کشید ناز من و درد و بار را کاموختم کشیدن ناز نگار را

پس می کشم به وزن و قوافی خمار را

گیرم که کرد خواب رفیقان مرا کسل گیرم که گشت باده ز خشکی ما خجل

گیرم که رفت پای طرب تا کمر به گل ناخن به زلف یار رسانم به فتح دل

مطرب اگر کلافه نوازد سه تار را

باید که تر شود ز لب من شراب خشک باید رسد به شبنم من آفتاب خشک

دل رنجه شد ز زهد دوات و کتاب خشک از عاشقان سلام تر از تو جواب خشک

از ما مکن دریغ لب آب دار را

شد پایمال خال و خطت آبروی چشم از باده شد تهی و پر از خون سبوی چشم

شد صرف نحوه ی نگهت گفت و گوی چشم گفتم بسوز در غم من ، ای به روی چشم

تا می درم لباس بیا کن شرار را

با خود مگو که گیسوی مستانه ریخته بخت سیاه ماست بر آن شانه ریخته

خون دل است آنچه به پیمانه ریخته از بس که در طواف تو پروانه ریخته

یاران گذاشتند ، همه کسب و کار را

خاکی که تاک از آن نتراوید خاک نیست تاکی که سر نرفت ز دیوار تاک نیست

آن سر که پاک گشت ز عشق تو پاک نیست در سلک ما ملائکه گشتن ملاک نیست

آدم فقط کشید ز عشق تو بار را

ما سائل توایم و اگر مست کرده ایم انگشتر عقیق تو را دست کرده ایم

ما عیش خود چنان چه شد و هست کرده ایم بیت تو را اجاره ی دربست کرده ایم

ساکن شدیم این دلکِ بی قرار را

بازار حُسن داغ نمودی برای که؟ چون جز تو نیست پس تو شدستی خدای که؟

آخر نویسم این همه عشوه به پای که؟ ما بهتریم جان علی یا ملائکه؟

ما را بچسب نه ملک بال دار را

این دست پاچگی ز سر اتفاق نیست هول وصال کم ز نهیب فراق نیست

شرح بسیط وصل به بسط و رواق نیست اصلاً مزار انور تو در عراق نیست

معنی کجا به کار ببندد مزار را

دلچسب شد فراق تو با دام چشم تو خال تو مُهر کرده به احکام چشم تو

زین تیغ کج که هست به بادام چشم تو ختم به خیر باد سرانجام چشم تو

بادا ز خلق تا که در آری دمار را

با قل هو الله است برابر علی مدد یا مرتضاست شانه به شانه به یا صمد

هستند مرتضی و خدا هر دو معتمد جوشانده ای ز نسخه ی عیساست این سند

گر دم کنند خون دم ذوالفقار را

ای آفتاب روز غدیرت شراب ساز ای ذره های خاک درت آفتاب ساز

ای دستهای عبد تو عالیجناب ساز شد خارهای خشک بیابان گلاب ساز

کردی ز بس جلیس گل روت خار را

ظهر است بر جهاز شتر آفتاب کن خود را ببین به صفحه ی آب و ثواب کن

این برکه را به عکسی از آن رخ شراب کن از بین جمع یک دو ذبیح انتخاب کن

پر لاله کن به خون شهیدان بهار را

غم شد بدل به یمن جمال تو بر نشاط پرداخت قبض برق تو یک دوره انبساط

افتاد تشت ما ز سر بام بر حیاط من غیر دل نمانده برایم در این بساط

آسی بکش که باز ببازم قمار را

مَنْ لِي يَكُونُ حَسْبُ، يَكُونُ لِدَهْرِهِ حَسْبُ، بِأَيْنِ حَسَابٍ هِرْجَةٍ كَمَا دَلَّ خَوَاسِطُ كَسْبِ

چسبیده است تیغ تو بر منکر نجسب از انتهای معرکه بی زین گریزد اسب

دنبال اگر کنی سر میدان سوار را

در معرکه چو تیغ کجت گشت سر فروش تیغ تو خورد خون و خداوند گفت نوش

مرد قتال هستی و در زهد سخت کوش تیر از نماز نافله ات میرود ز هوش

ناز طبیب میکشد این تیر زار را

تیغت به آبروی خودش آب دیده شد زلفت به پیچ و تاب خودش تاب دیده شد

رویت هزار مرتبه در خواب دیده شد هر دفعه لیک چهره ی اصحاب دیده شد

کو دیده ای که حمل کند آن وقار را

کس نیست این چنین اسد بی بدل که تو کس نیست این چنین همه علم و عمل که تو

کس نیست این چنین همه زهر و عسل که تو احمد نرفت بر سر دوش تو بلکه تو

رفتی به شانه احمد مکی تبار را

بیدار و خواب کیست بجز مرتضی علی شرّ و صواب کیست بجز مرتضی علی

آب و شراب کیست بجز مرتضی علی عالیجناب کیست بجز مرتضی علی

این هفت تخت و نه فلک بی قرار را

از خاک کشتگان تو باید سبو دمد مست است از نیام تو عمر بن عبدود

در عهد تو رطوبت می، زد به هر بلد خورشید مست کرد و دو دور اضافه زد

دادی ز بس به دست پیاله مدار را

مردان طواف جز سر حیدر نمی کنند سجده به غیر خادم قنبر نمی کنند

قومی چو ما مراوده زین در نمی کنند خورشید و مه ملاحظه ات گر نمی کنند

بر من بیخس گردش لیل و نهار را

دل همچو صید از نفس افتاده میتپد از شوق منزل تو دل جاده میتپد

تسبیح میتپد گل سجاده میتپد او رفته است و باز دل ساده میتپد

از سادگان مگیر قرار و مدار را

دانی که من نفس به چه منوال می زنم چون مرغ نیم کشته پر و بال می زنم

هر شب به طرز وصل تو صد فال می زنم بیمم مده ز هجر که تب خال می زنم

با زخم لب چه سان بمکم خال یار را

قومی به زنگ خفت و دل از ینجلی نخفت فولاد آبدیده چو شد صیقلی نخفت

مه خفت، مهر خفت، ولیکن علی نخفت طغیانم از الست به صدها بلی نخفت

با لای لای خویش بخوابان غبار را

امشب بر آن سرم که جنون را ادب کنم بر چهره ی تو صبح و به روی تو شب کنم

لب لب کنان به یاد لب تاب کنم شیرانه سر تصرف ری تا حلب کنم

وز آه خود کشم به بخارا بخار را

افتد اگر انااللهت ای دوست بر درخت ذوق لب کلیم تراشد ز هر درخت

چون میشود ز نار تو زیر و زیر درخت هر چیز هست ، نیست ز من خوبتر درخت

در من بدم دوباره برقسان شرار را

خونین دلان به سلطنتش بی شمار شد این سلطه در مکاشفه تاج انار شد

راضی نشد به عرش و به دل ها سوار شد این گونه شد که حضرت پروردگار شد

سجده کنید حضرت پروردگار را

تا ظلم شعله گشت نهان بین ضعف خس افتاد ذنب جذبه ی تو گردن قفس

با اینهمه ز مدح تو کو راهه پیش و پس مداحِ مست ، یک تنه یک لشگر است و بس

بی خود نیافت بلبل نام هزار را

آن که به خرج خویش مرا دار می زند تکیه به نخل میثم تمّار می زند

تنها نه این که جار تو عمّار می زند از بس که مستجار تو را جار می زند

خواندیم مستِ جار همین مُستجار را

از من دلیل عشق نپرسید کز سرم شمشیر می تراود و نشتر ز پیکرم

پیر این چنین خوش است که من هست در برم فرمود: من دو سال ز ایزد جوان ترم

از صید او میرس زمان شکار را

با خود شدی میان نمازت چو روبه رو بر خویش سجده کردی و با خویش گفت و گو

تاج تو انماست ، نگین تو تنفقوا چل حلقه نیز اگر به رکوعش دهد عدو

نازل نمیشود ملکی این نثار را

دل تاب ندارد که بر هم زنی قرار با من چنان مباش که با خلق روزگار

اصلا که گفته بود در آری ز من دمار صدپاره شد دلم ز حسادت چنان انار

دادی چو بر گدای مدینه انار را

وقتی که خضر میچکد از آن دهان تر هر کس که بیش از تو برد بوسه سبز تر

زلفت سماع داد به چشم و دل و جگر مطرب اگر دچار تو گردد سر گذر

قرآن به کف به زلف تو بندد سه تار را

از عشق چاره نیست وصال تو نوبتی ست مُردن برای عشق تو حکم حکومتی ست

آتش در آب می نگرَم این چه حکمتی ست رخسار آتشین تو از بس که غیرتی ست

آینه آب می کند آینه دار را

یا رب کجاست حیدر کرار من کجاست ویران شدم به عشق تو معمار من کجاست

با من ندار باش بگو دار من کجاست آن نخل آرزوی ثمر دار من کجاست

در کربلا بکار برایم تو دار را

احمد تو را ز خلق الی ربنا شمرد وقتی نبی شمرد یقیناً خدا شمرد

خود را علی شمرد و گهی مرتضی شمرد جبریل یک شبه به چهل جا تورا شمرد

ای نازم این فرشته ی حیدر شمار را

زلفت سیاه گشت و شد ختم روزگار خرمما ز لب بگیر و غبار از جبین یار

تا صبح، سینه چاک زند مست و بی قرار خورشید را بگو که شود زرد و داغ دار

پس فاتحه بخوان و بدم روزگار را

یک دست آفتاب و دو جبین ماه می خرم یک خرقة از حراجی الله می خرم

صدها قدم غبار از این راه می خرم از روی عمد خرقة ی کوتاه می خرم

با پلک جای خرقة برویم غبار را

یک دست آفتاب و هزاران دو جبین بهار یک دست ماه و بهاران هزار بار

یک دست خرقة انجم پولک بر آن مزار یک دست جام باده و یک دست زلف یار

وقت است تر کنم به سبو زلف یار را

بی پرده گوشه ای بدنم را به خون بکش کم کم مرا به شعله ی عشقی فزون بکش

تیغی به رویم از غم بی چند و چون بکش بنشین و دفعتاً جگرم را برون بکش

چون ذوالفقار خویش مرقصان شکار را

ذکر علی علی به دو عالم شراب بست راه نگاه بر همه بیدار و خواب بست

در کربلا علی دگر ره به باب بست بیچاره مادرش چه امیدی به آب بست

یا رب مریز تو دل امیدوار را

اصغر، به آب رفت و به تیری شکار شد پس تارهای صوتی او تار تار شد

زلفش بنفشه زار بُد و لاله زار شد تن پیش شاه ماند و سرش نی سوار شد

پر کرد نیزه حجم سر شیرخوار را

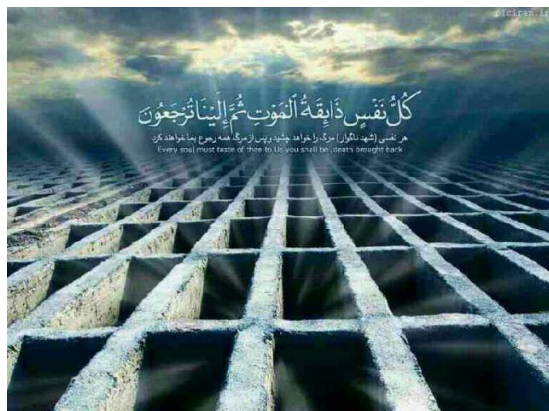
شنبه سی و یکم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

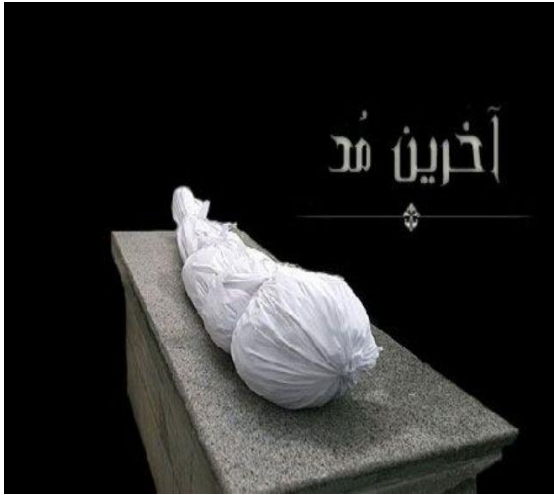
آآآآی نفس کش !!! کسی حریف ما هست بیاد...

عبدعاصی : جرات شرح این مطلب را ندارم . آیت الله ملکی تبریزی رضوان الله علیه در رساله شریف لقاءالله به نقل از آیت الله ملاحسینقلی همدانی نورالله مرقدہ فرموده اند : (بدین مضمون) که سالک آن قدر در مرگ تفکر کند تا حالت بی خودی و گیجی بر او عارض شود (البته تحت اشراف استادی خبیر)

اما برای من و امثال بنده ترس از قبر و سنگ لحد و سنگ غسلخانه گاهی هست و گاهی...

آخرا لمر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی





پنجشنبه بیست و نهم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

ولی الله مولانا و سیدنا حسین بن روح نوبختی اعلی الله مقامه الشریف

عبدعاصی : نماز نافله شب یازده رکعت دارد . چهار تا دو رکعتی مانند نماز صبح که خوب است از سوره های چهارقل در آن استفاده شود . دو رکعت نماز نافله شفع هم بدان ترتیب و یک رکعت نافله وتر .

نماز وتر بدیت ترتیب است : حمد - سه بار سوره اخلاص - معوذتین و بعد در قنوت آن می شود بدین صورت عمل کرد : ۷۰ مرتبه استغفار - ۳۰۰ مرتبه العفو - ۷ مرتبه " هذا مقام العائذ بک من النار - دعا کردن در حق

۴۰ مومن " اللهم اغفر لفلان - دعای سلامتی امام زمان علیه السلام . البته ترتیب خاصی برای آن مدنظر نیست اما دوستانی که می خواهند نماز شب کامله را بخوانند به مفاتیح الجنان مراجعه کنند . مخصوصاً اینکه بعد از نماز شب دعای " اناجیک یا موجوداً " ... بسیار به قلب انسان می نشیند .

گفتیم که می شود چهل نفر از مومنین را در قنوت نماز شب دعا کرد . البته نقلی از یکی از اهل معرفت دیدم که می فرمود : می شود چهل مرد از مومنین و چند مومنه را هم سوای آن چهل نفر دعا کرد .

خوب است که در نام بردن از افراد هم از اهل معرفت و هم از اقوام و نزدیکان و دوستان و همسایگان (حياً و میتاً) نام برد .

از بهترین افرادی که می شود یاد کرد بزرگان طریقت معرفت نفس - جناب سیدبن طاوس - جناب سیدبحرالعلوم - جناب علامه حلی و نواب خاص حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفداء می باشند .

مطلب زیر که از سایت عقیق گرفته شده معرفی یکی از نایبان خاص حضرت می باشد:

هجدهم شعبان سال ۳۲۶ هجری قمری نایب سوم حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دیار باقی شتافت، حسین بن روح ملقب به نوبختی از خاندان ایرانی که مدت ۲۱ سال نیابت خاص امام زمان(عجل الله فرجه) را بر عهده داشت در شهر بغداد دیده از دنیا فرویست و مزار نورانی اش هم اکنون در بازار شورجه در سوق العطارین قرار دارد.

حسین بن روح از اصحاب امام عسکری(علیه السلام) بوده است، بر حسب منابع تاریخی، تبار حسین بن روح از خاندان ایرانی، نژاد آل نوبخت سرچشمه می گیرد و نوبخت جد اعلای این خاندان است، طایفه نوبخت از علما و متکلمان و منجمان که همگی پیرو مکتب اهل بیت عصمت و طهارت بوده اند، جد اعلای آنان نوبخت و زرتشتی بوده و در عهد منصور دوانیقی عباسی از زرتشتی به اسلام روی آورد و مسلمان شد و ساکن بغداد شدند.

*ماجرای به نیابت رسیدن حسین بن روح نوبختی

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی سومین نایب خاص حضرت بقیة الله(عجل الله فرجه الشریف) بود که از معتمدان نایب دوم محمد بن عثمان بن سعید عمری و از نزدیکان وی در بغداد به شمار می رفت.

نائب دوم با ارجاع مراجعان به حسین بن روح نوبختی زمینه جانشینی وی را فراهم آورد و در واپسین روزهای حیات به دستور حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه الشریف) او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، پس از آنان شیعیان برای تحویل اموال به وی مراجعه می‌کردند.

هنگامی که شیعیان دیدند دومین نائب امام عصر (عجل الله فرجه) او را امین می‌شناسد و به او اعتماد می‌کند و به فضیلت و دینداری او گواهی می‌دهد و او را شایسته وکالت خویش می‌نگرد، به تدریج اعتماد همگی به او فزونی یافت و مورد توجه همگان قرار گرفت.

او شخصیت والایی بود که به خردمندی و فرزاندگی و رشد فکری و دینی شهرت به سزایی داشت و موافق و مخالف بر این واقعیت گواهی می‌دهد تا جایی که اهل سنت نیز او را تکریم و احترام می‌کردند.

در روزهای آخر حیات دومین نائب امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) محمد بن عثمان فرمانی از جانب امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) دریافت کردند که به موجب آن، محمد بن عثمان دستور یافت تا «حسین بن روح» را به جای خویش معرفی کند، به همین منظور بزرگان شیعه را گردهم جمع کرد و گفت: اگر من از دنیا رفتم حسین بن روح جانشین من است، چرا که دستور یافته‌ام او را به جای خویش برگزینم، از این رو در زندگی خود به او مراجعه کنید و در کارها به او اعتماد ورزید.

حسین بن روح در دوران سفارتش نمایندگانی در کشورهای مختلف داشت که از طریق آن‌ها وظایفش را انجام می‌داد، تنها در شعر بغداد ۱۰ وکیل داشت که هر کدام از رجال برجسته زمان خودشان بوده‌اند.

درباره کرامتی از حسین بن روح نوبختی، ابوعلی بغدادی نقل می‌کند که زنی را در بغداد دیدم که از کسی پرسید: وکیل امام زمان کیست؟، یکی از اهالی قم به وی گفت: ابوالقاسم حسین بن روح! و به من اشاره کرد که این مرد او را می‌شناسد.

به همراه زن خدمت حسین بن روح رسیدیم. زن پرسید: ای شیخ! چه چیزی نزد من است؟ حسین بن روح گفت: آنچه با تو است به دجله بینداز و آن‌گاه بازگرد تا بگویم. زن رفت و آنچه با خود آورده بود، به دجله انداخت. سپس نزد حسین بن روح بازگشت. حسین بن کنیزش گفت: صندوقچه را بیاور، سپس به آن زن گفت: این همان صندوقچه‌ای است که نزد تو بود و به دجله انداختی. اکنون بگویم در آن چیست یا خود می‌گویی؟

زن گفت: شما بفرمایید!، حسین بن روح گفت: یک جفت خلدخال طلا و حلقه بزرگی است که گوهری در آن است، همچنین دو حلقه کوچک است که هر کدام یک دانه گوهر است و دو انگشتر فیروزه و یک انگشتر عقیق است، آنچه در صندوقچه بود، همان بود که حسین بن روح گفته بود، بدون کم و کاست.

سپس در صندوقچه را باز کرد و آنچه در آن بود به من نشان داد، زن نیز نگاهی به من کرد و گفت: درست همان چیزهایی است که من آورده بودم و به دجله انداختم. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۲)

به مناسبت سالروز نائب خاص ایرانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تصاویری از مزار این عالم شیعی در ادامه می آید:



به روح مطهر چهار نایب خاص دوران غیبت صغری و نایبان خاص دوران غیبت کبری که در لباس اولیای الهی ظاهر شده اند حمد و سوره و صلواتی هدیه کنیم

دوشنبه بیست و ششم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

الله شناسی جلد یک

عبدعاصی : انصافاً مجموعه کتابهای علامه طهرانی رضوان الله علیه از بهترین آثار در زمینه علوم و معارف حقه شیعه هستند و همه باید لااقل یک مرتبه مصنفات این مرد الهی را مطالعه کنند . این مجاهد کبیر تمام عمر خود را در راستای تدوین و تبیین عالی ترین مبانی و مفاهیم شیعه صرف کرد تا امثال بنده چیزی از معارف سر در بیاورند . فردای قیامت از ما سؤال خواهد شد که : عمرت را در چه راهی صرف کردی ؟ نکند که با شرمندگی بگوییم : پای تلویزیون...

مطالب زیر برگرفته از جلد اول مجموعه " الله شناسی " است که حاوی معرفی در وحدت وجود - شناخت خدا و طریق الی الله و جلوات ربوبی است . ان شاءالله که بهره ببریم . هم علمی و هم ذوقی .
برای دیدن پاورقیهای مطلب به نسخه اصلی کتاب مراجعه فرمایید .



حضرت آقای حداد و حضرت علامه طهرانی

خدا را با خدا، نه با غیر او، می‌توان شناخت

و چون دانستیم که خدا اصل نور و مبدأ ظهور و اصالت وجود و تحقق در آفاق و در انفس می‌باشد، اینک باید دید: چگونه انسان می‌تواند بدین خدای معرفت پیدا کند؟! اگر بخواهد با غیر او معرفت به او حاصل نماید، اینک صحیح نیست. چون غیر از خدا ظهورش با خداست، خدا به او ظهور داده است تا او ظاهر گردیده است؛ آن وقت چگونه امکان دارد با معرفت به آنکه ظهورش از خداست پی برد به خود خدا که ظاهر کننده آن چیز می‌باشد؟!

چراغی که در این مسجد روشن است خودش فی حدّ نفسه روشن است، و بقیّه‌اشیائی که در این مسجد روشن است، به نور چراغ روشن است نه به نور خود. نور چراغ افتاده به تاریکیها و چیزهای موجود تاریک، آنها را روشن نموده است. ما باید برای آنکه چراغ را ببینیم و چراغ را بشناسیم، خود آن را ببینیم نه نوری را که از چراغ به اشیاء افتاده است. ما با رویت نور مترشح از چراغ که به زمین افتاده و به این شیء و آن شیء پرتو افکنده است نمی‌توانیم خود چراغ را رویت نمائیم. چراغ را باید با خود چراغ دید، نه با چیزهای ظلمانی و تاریکی که از چراغ نور گرفته و روشن شده‌اند.

این مسأله، مسأله‌ای مهمّ است. پس خدا را باید بوسیله خود خدا شناخت نه با غیر خدا که بنیان وجودش و تار و پود حقیقتش و ظهورش از خداوند بوده است.

در اینجا یک مسأله دیگر عرض وجود می‌کند، و آن این می‌باشد که چگونه خدا را با خود خدا بشناسد؟ اینهمه اخباری را که دلالت می‌کند انسان نمی‌تواند خدا را بشناسد، انسان به ذات خدا نمی‌تواند پی ببرد، چه باید کرد؟

خدا را از آثار خدا می‌توان شناخت، آن هم معرفت اجمالیّه نه تفصیلیّه. زمین، آسمان، سبزه، آب، از ذره تا کهکشان، از پشه تا فیل خدا نما هستند. اینها چون آیت خداوندی می‌باشند، هر یک بقدر گسترش وجودی خویشتن خدا را نشان می‌دهند. قرآن هم دعوت به رجوع به آثار می‌نماید. و از اینجاست که **تَفَكَّرُوا فِي الْآلَاءِ اللَّهِ؛ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ.**

نشأت گرفته است. «تفکر کنید در نعمتهای خداوند؛ و تفکر نمائید در ذات خداوند!»

از طرف دیگر داریم که خدا را با موجودات نمی‌توان شناخت؛ خدا را باید با خود خدا شناخت. و روایات بسیاری هم در این باب آمده است که انسان می‌تواند به خود خدا معرفت پیدا نماید.

امیرالمومنین علیه السلام خطبه می‌خواند. یکی سؤال کرد: **يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟! «ای امیرمومنان! آیا تو پروردگارت را دیده‌ای؟!»** فرمود: **كَيْفَ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ؟! «من چگونه بپرستم پروردگاری را که او را ندیده باشم؟»**

سپس برای توضیح مطلب می‌فرماید: **لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ؛ وَلَكِنْ تَرَاهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.**

«خدا را چشمها با مشاهده و رویت بصری نمی‌بینند، ولیکن دلها او را با حقائق ایمان می‌بینند.»

در آیات کریمه قرآنی، بیش از بیست مورد داریم که دلالت دارد بر آنکه بشر به شرف لقاء خدا می‌رسد و وی را ملاقات می‌کند.

خداوند در آیات آفاقی و انفسی ظهور دارد ولیکن مردم در لقای او شک دارند

جمیع موجودات ماسوی الله، آیات خدا هستند؛ خواه در جهان خارج از نفس بنی آدم، و خواه در نفوس بنی آدم. لهذا هیچیک از مخلوقات، وجود استقلالی ندارند؛ بلکه همگی آیات و نشانه‌ها و آئینه‌ها و مرئی جمال‌نمای ذات اقدس حق می‌باشند. و چون این آیه‌ها و آئینه‌ها ابدأ جنبه خودنمایی ندارند بلکه همه‌شان خدا نما هستند، بنابراین در هر یک از آنها می‌توان خدا را دید. زیرا آیه بما هی آیه فقط جهت ارائه صاحب آیه می‌باشد، و خود را به هیچ وجه من الوجوه نشان نمی‌دهد. آئینه صاف بدون رنگ و زنگار و بدون موج، عین صورت انسان را نشان می‌دهد؛ اگر چیزی را در آن تغییر دهد، آئینه خراب است و عنوان حکایت ندارد و قیمت ندارد.

علیهذا آئینه صاف و آب صاف و هوای روشن صاف که عنوان حکایت دارند بقدری آیتیت در آنها قوی می‌باشد که تو گوئی: آئینه و آب و هوایی نیست، هرچه هست موجودات برابر آئینه و داخل آب و مشاهده در ماورای نور و هوا هستند. یعنی آیه عین صاحب آیه است. و اگر آیه را به نظر آیتیت بنگریم، درست خواهیم دید: غیر از ذوالآیه چیزی نیست.

هرچه هست خود خداست و غیر از حق چیزی وجود ندارد. تمام آفاق و انفس آیاتی هستند که در ماورای آنها غیر از وجود «نا» و «الله» و «حق» موجودی وجود ندارد.

در عالم وجود غیر از «الله» وجودی نیست. همه آیه او هستند، یعنی هیچ. و اوست ذوالآیه، یعنی همه چیز. و ذوالآیه که حق است در این عبارت، آفاق و انفس است. پس آفاق و انفس، حق است.

این آیه می‌فهماند که حقیقت آفاق و انفس، وجود حق متعال است و آنها شیئی مایا از خود ندارند؛ چون به عنوان آیه و علامت و نشانه گرفته شده‌اند. و بالتیجه حق متعال عبارتست از واقعیت و حقیقت آفاق و انفس. در هر چیزی که بنگری خداست. چیزها بسیارند و خدا یکی است. در عوالم وجود غیر از خدا موجودی نیست. تعینات و اینیات و ماهیات امور عدمیه و باطله می‌باشند، وجود اقدس حق واحد است که در آفاق و انفس ظهور نموده و تجلی پیدا کرده است.

کلمة مبارکة لا إله إلا الله که کلمة توحید و به معنی وحدت دادن و وحدت بخشیدن است، مرجعش به کلمة لا موجود سوی الله می‌باشد که نفی هرگونه تعینی را از ذات حق تعالی می‌نماید. دلیل و شاهد بر این گفتار تتمه آیه است که: **أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.**

«آیا برای پروردگار تو آن بس نیست که او بر هر چیز حاضر و ناظر و شاهد می‌باشد؟!» یعنی در تمام وجودهای آفاقیه و انفسیه و در یکایک از اشیاء که می‌توان بدان نام شیء و چیز را نهاد خداوند با وجود خودش حاضر و شاهد است، نه آنکه خود جای دگر و چیز دگر باشد و مجرد علمش را برای تقدیر و تحکیم موجودات گسیل دارد.

و از این تتمه، شگفت‌انگیزتر آیه بعد است: **أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ.**

«آگاه باش که آنها در دیدار و ملاقات پروردگارشان در شک و تردید هستند. آگاه باش که او تحقیقاً و حقیقتاً بر هر چیز محیط می‌باشد.»

چرا این تتمه اعجاب‌آورتر است؟ برای آنکه می‌فرماید: مردم در لقای خداوندشان شک دارند در حالتیکه او در آفاق و در انفس است، و واقعیت آفاق و انفس، خود خداست که به آیات و علائم مختلف نشان داده شده است. پس با وجود آنکه او در آفاق و انفس مشهود و مورد زیارت و لقاء می‌باشد، و مردم جهان در هر چیز از نواحی آن و در هر نفسی از نفوسشان اول چشمشان به خدا می‌افتد و او را می‌نگرند و دیدار می‌نمایند؛ چرا با این وضوح و بداهت و رویت، در وی شک دارند؟!

سپس می‌فرماید: خدا بر هر چیزی احاطه دارد، نه تنها احاطه علمیّه حضوریه یا حصولیه بلکه احاطه وجودیه و احاطه معیه که با هر آیه و نشانه در آفاق و انفس، اول وجود خود خدا هست و احاطه بر آن دارد، و سپس آن آیه با تعین و تشخیص خود ثانیاً و بالعرض و المجاز خودنمائی می‌کند.

اول خداست و پس از آن موجودات. سابق اوست و مسبوق غیر او. قائم اوست و ما یتقوم به غیر او. ظاهر اوست و ظهور اشیاء به او.

او نور است و غیر او منور به نور او. و اگر اشیاء با نور خودشان می‌توانستند خدا را نشان بدهند، اشیاء جایشان را با خدا عوض کرده، خدا شده بودند و خدا مخلوق، اشیاء در سلسله اعلی مراتب علل و خدا معلول. خداوند متکی به غیر نمی‌تواند بوده باشد، نه در اصل خلقت و نه در ظهور و آیتت. پس هوالحق یعنی: اوست موجود اصیل در همه مراتب وجود، از اصل وجود و از ظهور در مراتب وجود.

هرچه غیر خداست حجاب است، و تا حجاب هست معرفت تامّه حاصل نخواهد گشت

و محصل مطلب آنستکه: تا از انسان یک ذره از انانیت باقی است، وی را به خلوتگاه محو و فناء و نیستی مطلق که مساوق است با هستی مطلق راه نمی‌دهند. آنجا مقامی است که اختصاص به ذات و هستی خدا دارد. و خداوند غیور است؛ و لازمه غیرت، دورباش زدن است بر هر کس که در وی از بقایای شخصیت و انانیتش ذره‌ای هنوز مانده است.

تا بود یک ذره باقی از وجود	کی شود صاف از کدر، جام شهود
----------------------------	-----------------------------

مسأله، مسأله‌ای است خیلی شگفت‌انگیز. باید از غیر خدا گذشت تا به خدا رسید. هرچه غیر خدا می‌باشد حجاب است. و تا آن حجاب باقی باشد معرفت کامل حاصل نخواهد شد. معرفت‌های حاصله، معرفت‌های جزئیّه و ناقصه است. تماشای مخلوقات الهی از کوه و سنگ، خاک و دشت، مرغ و چارپا و أمثال ذلک، معرفت جزئی می‌باشد و معرفت کلی نیست؛ آن مهم است و عمده در مسأله و طیّ راه خطیر و عظیم!

آن مرد دانشمندی که از روی قواعد ریاضی بدست می‌آورد که قرآن معجزه می‌باشد به دلیل سبک و سیاق آیات، که آیات جهادش چنین است، آیات صلوة و صومش چنان، و با ترسیم محاسبه کامپیوتری به اثبات می‌رساند که اینگونه عبارات و الفاظ را به هم پیوستن و در قالب جملات و مطالبی ریختن از عهده بشر خارج می‌باشد، و بدون دخالت امر غیبی و اعجاز آسمانی مستحیل است کسی را توانائی چنین پدیده‌ای بوده باشد؛

اینهم یک نوع معرفت است به قرآن، ولی با معرفت حقیقیّه آن دو هزار فرسنگ فاصله دارد! دو هزار حجاب در میان دارد! این معرفت کجا و ورود در حقائق و بواطن قرآن و شناخت تفسیر و تأویل و کیفیت تطبیق آیات آن بر مصادیق آن کجا؟!

أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ. ۳۰

«صدائی که به گوش آنان می‌رسد، از راه دور و درازی می‌باشد.»

اینها معرفت قانع کننده نیست، و الاّ شما به هر آیه‌ای از این کتاب الهی توجه کنید خدا را نشان می‌دهد؛ اما فرق است میان دیدن کسی که چشمانش باز است و کسی که چشمانش بسته است. باید دنبال بینائی چشم رفت.

اگر کسی دیدگانش بسته باشد، نه آنکه راه جمیع علوم بدو بسته است، بلکه از راه سائر حواسّ خود از سامعه و شامّه و لامسه و ذائقه به بسیاری از چیزها پی می‌برد و علم و اطلاع پیدا می‌نماید؛ ولی میان او و کسیکه قوّه باصره‌اش خللی ندارد و دارای دو دیده روشن می‌باشد، از زمین تا آسمان تفاوت وجود دارد.

خدا با غیر خدا جمع نمی‌شود تا وقتیکه در ذهن انسان آرزوهای باطله، نیتهای مسمومه و اهداف نفسانیّه شیطانیّه و اغراض مادیّه از حبّ جاه و فرزند و مال و مآل و غیرها بوده باشد.

«سیمرغ» ذات واحد مطلق و «کوه قاف» حقیقت انسانی است

بگو سیمرغ و کوه قاف چبود؟ بهشت و دوزخ و أعراف چبود؟

بدان که در سیمرغ حکایات بسیار به حسب تأویل گفته‌اند، فأمّا آنچه به خاطر فقیر می‌آید آن است که سیمرغ عبارت از ذات واحد مطلق است، و قاف که مقرّ اوست عبارت از حقیقت انسانی است که مظهر تامّ آن حقیقت است و حقّ به تمامت اسماء و صفات به او متجلی و ظاهر است.

و آنچه گفته‌اند که کوه قاف از غایت بزرگی گرد عالم برآمده و محیط عالم است، در حقیقت انسانی آن معنی ظاهر است، چو حقیقت او چنانچه بیانش گذشت مشتمل بر تمامت حقایق عالم است و اُحدیّه الجمع ظاهر و باطن واقع شده و منتخب و خلاصه همه عالم اوست. و هر که به معرفت حقیقت انسانی رسید به موجب مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، ۴۹ رویت و شناخت حقّ آن کس را میسر است که: مَنْ رَأَىٰ نَفْسَهُ فَقَدْ رَأَىٰ الْحَقَّ؛ ۵۰ چنانچه هر که به کوه قاف رسید به سیمرغ می‌رسد. شعر:

آن انا الحقّ که گفت سُبْحانی ۵۱؟

لَيْسَ فِي جُبَّتِي ۵۲ که می خوانی؟

خویشتن را مگر نمی دانی؟

گر نه آن حسن در تجلّی بود

که تواند به غیر او گفتن

هرچه هستی است در تو موجود است

بیان حضرت حدّاد در کیفیت برآورده شدن حاجتها در حال فناء

روزی حقیر خدمت حضرت اُستادنا الاکرم حاج سیّد هاشم حدّاد روحی فداه عرض کردم: آنانکه خداوند را در لباس اسماء و صفات مشاهده می کنند ، درحقیقت ذات و هستی او نیست تا با او سخنی داشته باشند و تکلم نمایند و عرض حاجات بنمایند ؛ و آنانکه در حال فناء از اسماء و صفاتند و مندک و فانی در ذات گشته اند ، برایشان وجودی باقی نمانده است که سائل و مسؤول و سوال مطرح شود .

فرمودند: « آری ، همین طور است . ولیکن می گویند: پادشاهی بود غلامی داشت که عاشق گردیده بود . جلوات و شوون و مقامات شاه او را مجذوب کرده بود . عشق او به حدّی رسیده بود که به مجرد آنکه چشمش به شاه می افتاد بیهوش شده بر روی زمین می افتاد .

شاه در این حال می آمد و پهلوی او می نشست و استمالت می نمود ، ولی وی به هوش نمی آمد تا هنگامی که شاه منصرف گردیده از وی دور شود .

مردم هم چون قرب او را به سلطان دریافته بودند هر یک حاجتی داشتند در عریضه ای می نگاشتند و در داخل پاکتی می نمودند تا وی به سلطان عرضه کند و حوائج مردم برآورده شود .

غلام هم نامه ها را از ارباب حوائج اخذ می نمود و در جامه دانی قرار می داد تا در موعد مقرّری ملاقات خدمت سلطان تقدیم دارد .

نامه ها همین طور جمع می شد تا در وقت معین که غلام با جامه دان حضور شاه می رفت ، ناگهان چشمانش که به شاه می افتاد مدهوش می گشت . شاه نزد او می ماند و بر بالین وی می نشست ، آنگاه دستور می داد جامه دان را باز کنند و نامه ها را یک یک بخوانند و در ذیل نامه ها حوائج آنها را برآورده و به مهر و امضای دیوان شاه برسانند ، و سپس نامه ها را در پاکتها نهاده و همه را در جامه دان قرار می دادند و در جامه دان را می بستند .

در این حال شاه برمی‌خواست و می‌رفت . غلام سپس به هوش آمده برمی‌خواست و بنظر خود جامه‌دان دست‌نخورده را برمی‌داشت و مراجعت می‌کرد و چنان می‌پنداشت که حوائج مکتوبه مردم همگی به حال خود باقی مانده است ، و به مردم می‌گفت: من از شما معذرت می‌طلبم که عرائضتان را به محضر او نتوانستم معروض دارم .

مردم که می‌رفتند سر جامه‌دان که نامه‌های خود را مأیوسانه برگیرند ، ناگهان همه شاداب و مسرور می‌دیدند که حوائج برآورده شده و به مهر سلطنتی مهور گردیده است. »

آری ، بر همین اساس است که عارف عظیم‌القدر مصری: این فرض می‌گوید:

وَفِي سَكْرَةٍ مِنْهَا وَلَوْ عُمُرَ سَاعَةٍ
تَرَى الدَّهْرَ عَبْدًا طَائِعًا وَ لَكَ الْحُكْمُ ۱۲۶

«و فقط در اثر یک ساعت مستی و مدهوشی از آن ذات ذوالجلال ، خواهی دید که تمام دوران روزگار بنده مطیع تو هستند ، و تو هستی که فرمانده و فرمانفرمای عالمیان می‌باشی!»

محبت خدا به عبد تجلی و رفع حجب است ؛ و محبت عبد به خدا انجذاب سرّ اوست

بدانکه نزد کاملان عارف، محبت حضرت صمدیت مر بنده را ، عبارتست از تجلی نفحات الطاف ربّانی که از مَهَبّ بُوادی ۲۵ عنایت بواسطه تلاطم امواج دریای ارادت که برزخ غیب و شهادت است، و از اصول ایجاد اکوان و مفاتیح غیب اعیان است، منبعث می‌گردد. و با مظاهر ظاهره و مجالی زاکیه که قوایل آثار قدسی و حوامل اسرار اُنسی‌اند تعلق می‌گیرد، و مرایای بواطن مستعدان قبول فیض جمالی را از کدورات آثار مجالی جسمانی و ظلمت غبار شهوات نفسانی پاک می‌گرداند. و بواسطه ه رفع حجاب عوایق و علایق ، و دفع عذاب قواطع و موانع ، به بساط قرب می‌رساند؛ و جانهای مُتَعَطِّشان زلال وصال را در مقام شهود ، لذّت شراب روح انس می‌چشانند.

و محبت بنده حقّ را ، عبارت است از انجذاب سرّ سالک مشتاق ، به تحصیل این معانی که منشأ سعادات طالبان و منع کمالات راغبان است، و میل باطن طالب به درک نتایج این حقایق که جمال طالبان از زیور آن عاری ، و به سبب فقدان این دولت، بست ه بند مذلت و خواری است. شعر:

خاک پایش را فلک بر سر گرفت

این سعادت هر که را در بر گرفت

هر که او از خود به کَلِّی وَا نَرَسْت	نایدش درّی از این دریا به دست
خود محبّت فارغ از ما و من است	هر که او را دوست، خود را دشمن است

و آنچه در بیان محبّت ذکر کرده شد، بعینه عبارت قطب المحققین امیرسید علی همدانی است قدّس الله سرّه العزیز، که بجهت تیمّن و تبرک نقل کرده شده، بی زیاده و نقصان.

یعنی این حدیث قدسی که مذکور شد بیان این معنی نموده که دیده و بیننده، به حقیقت او است؛ چه «بِی یَسْمَعُ وَبِی یُبْصِرُ» این را ظاهر کرده، زیرا که انسان به حقیقت همین قوی و اعضاء و جوارح است که حقّ به خود منسوب داشته؛ پس همه او باشد. مصرع: «نامی است ز من بر من و باقی همه اوست».

و این مقام فناء بعد البقاء است، و اشاره به این مرتبه است: أَطْعِنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي وَ لَيْسَ كَمِثْلِي.

دوشنبه بیست و ششم خرداد ۱۳۹۳ توسط: عبدعاصی

اعمال شب مبارک نیمه شعبان

عبدعاصی: به فرمایش بعضی بزرگان شب نیمه شعبان مانند شب قدر است و عظمت فراوانی دارد و همه ی این عظمت بواسطه ی ولادت خاتم الاوصیاء و عالی ترین جلوه ولایت کلیه الهیه است که مصدر تمام اراده هاست و تکوین موجودات از ناحیه مقدسه او صورت می پذیرد. پس باید این لیله ی شریفه را پاسداشت و حرمت نگه داشت. (حرمت نگه داشت) ...

در کتاب شریف اقبال الاعمال عارف کامل جناب سید بن طاوس رضوان الله علیه و کتاب شریف مفاتیح الجنان آیت الله شیخ عباس قمی رحمت الله علیه در اعمال شب نیمه شعبان آمده است:



این شب، شب بسیار مبارکی است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از امام محمد باقر علیه السلام از فضیلت شب نیمه شعبان سؤال شد، فرمودند: آن شب، بعد از شب قدر بافضیلت ترین شب های سال است. در این شب، خداوند به بندگانش فضل خود را عطا می فرماید و به کرم خویش، آنان را می آمرزد.

در این شب، برای تقرّب به خداوند سعی و کوشش نمایید! زیرا این شب، شبی است که خداوند به ذات مقدّس خود قسم یاد کرده است که نیازمندی را دست خالی برنگرداند، مادامی که معصیت و گناهی را نخواهد و شبی است که خدای متعال آن را برای ما اهل بیت (علیهم السلام) قرار داد، آن گونه که شب قدر را برای پیامبر (صلوات الله علیه) قرار داد. پس در دعا و ثنای الهی در این شب کوشش کنید.

از جمله برکات این شب این است که ولادت باسعادت منجی عالم بشریت، مهدی موعود، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سحر این شب در سال ۲۵۵، در «سرّ من رأی» (سامراء)، واقع شد و بر شرافت این شب افزود.

برای این شب چند عمل است:

اول: غسل است که طبق روایتی از امام صادق (علیه السلام) سبب تخفیف گناهان است.

دوم: احیای این شب است به نماز و دعا و استغفار.

در روایتی که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) از رسول خدا (صلوات الله علیه) نقل می فرمایند، آمده است: «هنگامی که شب نیمه شعبان فرا می رسد آن را به عبادت به سر برید و روزش را روزه بدارید، زیرا از اوّل تا

آخر این شب، از جانب خداوند ندا می آید: آیا استغفار کننده ای هست که از گناهان خویش آمرزش طلبد، تا گناهان او را ببامرزم؟ آیا کسی هست که طلب روزی کند و من روزی او را وسعت بخشم؟».

همچنین در روایتی آمده است که جبرئیل به رسول خدا(صلوات الله علیه) گفت: هر کس این شب را به تسبیح و تکبیر و دعا و نماز و استغفار و... احیا بدارد، خداوند گناهانش را می آمرزد و جایگاه و منزل او بهشت خواهد بود... ای محمد(صلوات الله علیه)! این شب را احیا بدار، و به امتت فرمان ده آن را احیا دارند.

جبرئیل پس از بیان فضایل دیگری برای این شب، در پایان گفت: محروم واقعی کسی است که از خیر و برکت این شب محروم باشد!

از امام زین العابدین(علیه السلام) نیز احیای این شب نقل شده است. همچنین در روایتی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است که هر کس این شب را احیا بدارد، در آن روز که قلبها می میرد، قلبش نخواهد مرد.

سوم: زیارت امام حسین(علیه السلام) در این شب از افضل اعمال است، و باعث آمرزش گناهان است.

در فضیلت زیارت امام حسین(علیه السلام) در این شب روایات متعددی نقل شده است از جمله:

۱- ابوبصیر از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند: هر کس دوست دارد یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر با او مصافحه کند، در نیمه شعبان قبر حسین(علیه السلام) را زیارت کند، زیرا ارواح پیامبران در این شب به اذن خداوند به زیارت آن حضرت می روند!

۲- در روایت دیگری امام صادق(علیه السلام) فرمودند: وقتی که نیمه شعبان می شود از افق اعلی (از جانب خداوند) به زائر امام حسین(علیه السلام) ندا می دهند که: اکنون با گناهان آمرزیده برگرد، پاداش تو به عهده پروردگارت و پیامبر خداست!

حدّ اقلّ زیارت آن حضرت(علیه السلام) آن است که انسان آن شب، بر روی بام خانه و یا فضای باز دیگری برود و به سمت راست و چپ آسمان نگاه کند، آن گاه به بالای سر نظر افکند و با انگشت به سمت راستِ قبله

اشاره کند و بگوید: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللّٰهِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

چهارم: خواندن دعاهایی است که از جناب «سید بن طاووس» و جناب «شیخ طوسی» نقل شده است و در کتاب های ادعیه قابل دسترسی است.

پنجم: خواندن دعای کمیل.

ششم: در این شب صد مرتبه بگوید: سبحان الله و صد مرتبه بگوید: الحمد لله و صد مرتبه بگوید: الله اکبر و صد مرتبه بگوید: لا اله الا الله که طبق روایتی از امام باقر علیه السلام هرکس چنین کند، خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد و حاجت های دنیوی و اخروی او را برآورده فرماید.

دهم: مرحوم «شیخ طوسی» از «ابویحیی» روایتی را نقل می کند که می گوید: به مولایم امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: بهترین دعا در این شب کدام است؟ فرمودند: وقتی که نماز عشا را بجا آوردی، دو رکعت نماز بگزار و در رکعت اول سوره «حمد» و سوره «قل یا ایها الکافرون» و در رکعت دوم، سوره «حمد» و سوره «توحید» را بخوان، پس از نماز، سی و سه مرتبه بگو: سبحان الله سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر. آنگاه بگو:

يا مَنْ إِلَيْهِ مَلَجُ الْعِبَادِ فِي الْمُهَمَّاتِ، ...

و سپس به سجده می روی و بیست مرتبه می گویی: يا رَبِّ وَ هَفْتُ مَرْتَبَةً يَا اَللّٰهُ وَ هَفْتُ مَرْتَبَةً لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ دَهْ مَرْتَبَةً: ما شاءَ اللهُ وَ دَهْ مَرْتَبَةً لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ. آنگاه صلوات می فرستی بر پیغمبر و آل او (علیهم السلام) و از خدا حاجت خود را می طلبی.

به خدا سوگند! اگر کسی با انجام این عمل، از خدا حاجت بطلبد، هرچند بسیار فراوان باشد خداوند آن را به کرم و فضل گسترده اش برآورده می سازد.



نماز شب پانزدهم ماه شعبان (شب ولادت امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف): رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که در شب پانزدهم میان مغرب و عشاء چهار رکعت نماز بگذارد که در هر رکعتی سوره حمد را یک بار و سوره اخلاص را ده بار بخواند (در روایت دیگری یازده بار) و پس از تمام شدن نماز ده بار بگوید: «یا رَبِّ اغْفِرْ لَنَا» و نیز ده بار بگوید: «یا رَبِّ ارْحَمْنَا» و ده بار بگوید: «یا رَبِّ تَبَّ عَلَيْنَا» و بیست و یکبار سوره اخلاص را بخواند و آنگاه ده بار بگوید: «سُبْحَانَ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى وَيُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، خداوند تعالی (دعای) او را مستجاب و حوائج او را در دنیا و آخرت برآورده میسازد و نامه اش را به دست راست او می‌دهد و تا سال آینده در نگهبانی خداوند تعالی است.

نمازی دیگر در شب نیمه شعبان جهت دیدن پیامبر(ص) در خواب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که در شب نیمه شعبان با بهترین شکلی خود را پاکیزه نموده و دو لباس تمیز بپوشد آن گاه به سوی مصلاش آمده و نماز عشاء را بخواند، آن گاه دو رکعت نماز بگذارد که در رکعت اول بعد از حمد سه آیه اول سوره بقره، آیه الکرسی و سه آیه آخر سوره بقره (ءَامَنَ الرَّسُولُ) را بخواند و در رکعت دوم سوره حمد و بعد سوره ناس را هفت بار و فلق را هفت بار و اخلاص را نیز هفت بار بخواند، آنگاه سلام داده و بعد از آن چهار رکعت نماز بگذارد که در رکعت اول سوره یس و در رکعت دوم سوره دخان و در رکعت سوم سوره سجده و در رکعت چهارم سوره مُلک را بخواند. (البته بعد از سوره حمد و هنگام قرائت آیه سجده به سجده رفته و دوباره بلند شود و نماز را ادامه دهد) آن گاه بعد از آن صد رکعت بگذارد که در هر رکعتی سوره اخلاص را ده بار و الحمد لله را یک بار بخواند خداوند برای او ، سه حاجت را برآورده می‌سازد یا در دنیا یا در آخرت آنگاه اگر بخواهد که مرا در این شب ببیند(در خواب)، می‌بیند.

عبد عاصی : چند توصیه از حقیر طبق شنیده هایم از اهل معرفت :

قرائت سوره یاسین - زیاد خواندن دعای سلامتی امام زمان علیه السلام (اللهم کن لولیک ...) و دعای فرج حضرت (الهی عظم البلاء ...) - صدقه دادن برای سلامتی و تعجیل در امر فرج حضرت - زیاد صلوات کامل فرستادن (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن اعداهم) - ختم نادعلی با ذکر ۱۱۰ مرتبه یا علی به جهت گشایش در امر فرج - ۱۱۰ مرتبه در سجده " سجد لک سوادی و خیالی و بیاضی " - قرائت حدیث کساء - ختم ۲۱ مرتبه دعایی که برای این شب مابین نماز مغرب و عشاء و بدون تکلم ذکر شده است - لعن چهار ضرب - پخش نذری شیرینی و شربت و تبریک گفتن به مومنین و مومنات - ذکر توسل و روضه حضرت سیدالشهداء علیه السلام - مناجات با امام زمان علیه السلام و عرض حاجت و استغاثه به جناب ایشان - نزدیکی جستن به امام عصر علیه السلام از طریق توسل به مادر سادات صدیقه طاهره سلام الله علیها (مادر ...) بوسیله نماز بی بی (یا مولاتی یا فاطمة اغیثینی مدنظر است) - هدیه صلوات به روح امام عسکری علیه السلام و علیامخدره نرجس خاتون سلام الله علیها

ویرایش اول : (۹۳/۳/۲۰) شنیده ام که فقط در تهران ۹۰۰ مادر شهید وجود دارد که هنوز منتظر برگشتن (لااقل) اجساد فرزندانشان هستند . آیا کیفیت انتظار ما برای امام زمان علیه السلام نیمی از کیفیت انتظار این مادران بهستی می شود ؟ بعید می دانم ...

ویرایش دوم : (۹۳/۳/۲۱) مرحوم آیت الله شیخ مجتبی تهرانی(ره) می فرمودند : اگر انسان کامل بخواهد به شکل مکتوب درآید صورتش می شود قرآن کریم . همانگونه که امیرالمومنین امام علی علیه السلام قرآن ناطق بودند . حال اگر این قرآن قرائتش و تفکر در آیاتش قلوب ما را متحول نمی کند شک نکنید که زیارت انسان کامل « حضرت حجت سلام الله علیه هم قلوب ما را متحول نخواهد کرد !!!

اگر می خواهید حال خود را هنگام ملاقات حضرت حجت علیه السلام بدانید « ببینید الان در ملاقات با قرآن چه حالی دارید ! اگر مشتاق قرآنید می توانید امیدوار باشید که مشتاق حقیقی حضرت حجت هم هستید و گرنه اگر قرآن نزد شما مهجور است و با آن انسی ندارید و فکر می کنید که مشتاق حضرت حجت هستید « آن شخص امام زمان « زاده ی وهم و خیال خودتان است ...

ویرایش سوم : (۹۳/۳/۲۲) : طبق استهلال حضرت آیت الله سیستانی دامت برکاته روز جمعه ۲۳ خرداد ۱۳۹۳ مطابق با ۱۴ شعبان المعظم ۱۴۳۵ قمری می باشد .

سه شنبه بیستم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

تصاویری از اولیای الهی و اهل معرفت



هدیه وبلاگ طریق الی الله به طالبان معارف حقه از مذهب حقه شیعه اثنی عشر به مناسب فرخنده ایام ولادت ولی الله الاکبر قطب عالم امکان بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف

عبدعاصی : تصاویر زیر مجموعه ای از صورت خوبان است که خداوند متعال بر روی کره خاکی به امانت گذاشت تا با پیمودن راه خدا نماد و آیت راه خدا بشوند .

قاب عکسهای زیر که بعضی از آنها برای اولین بار است در فضای مجازی منتشر می شود روشنگر دیدگان طالب راه حق خواهد بود ان شاءالله . نگارستان اهل معرفت باعث زدودن غبار دل و آرامش روحی افراد است و این افتخاری است برای این وبلاگ که چشمهای دوستان علی و اولاد علی علیهم السلام را به چشمان اهل دل در آینه ی تصویر متصل می سازد . ضمن تشکر از آقای محسن رنگین کمان که این تصاویر را در اختیار بنده

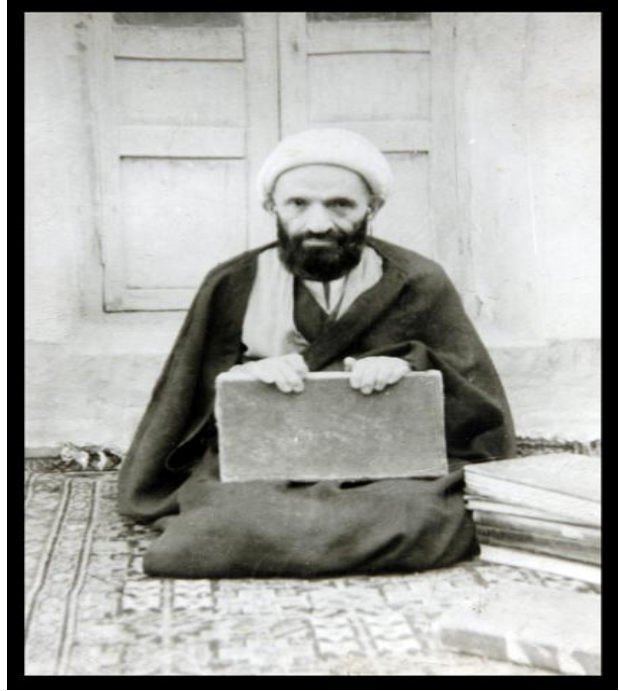
قرار دادند قابل ذکر است استفاده از این مجموعه و کپی کردن آنها بدلائل مسائل حاشیه ای ! فقط با ذکر منبع آن جایز می باشد .



عارف واصل حضرت آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی (ره) وصی رسمی مرحوم حداد (ره)



عارف واصل حضرت آية الحق و التجريد حاج شيخ محمدتقی لاری (ره) از اجل تلامذه آیت الله قاضی (ره)



آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره) از تلامذه آیت الله قاضی (ره) و صاحب مقام تشرف



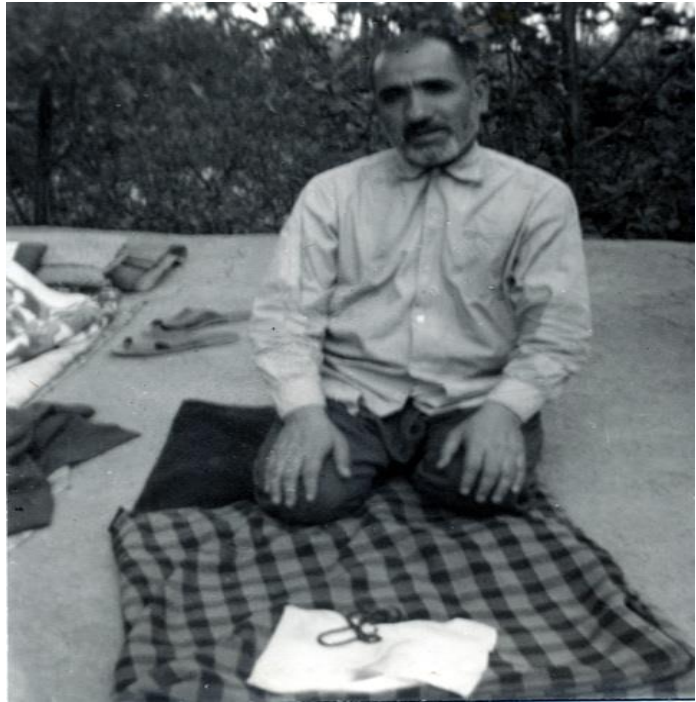
آیت الله شیخ محمد تقی بهجت (ره) از تلامذه آیت الله قاضی (ره) و احتمالاً صاحب مقام تشرف



سالک الی الله حضرت آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) از تلامذه آیت الله قاضی (ره) و مرحوم حداد (ره)



سالک الی الله حاج شیخ موسی دبستانی (ره) از تلامذه آیت الله قاضی (ره)



سالک الی الله حاج محمد حسن بیاتی (ره) از تلامذه سیدهاشم حداد (ره) و آیت الله انصاری همدانی (ره)



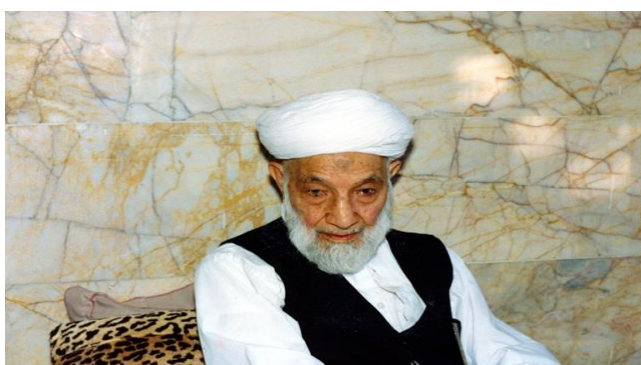
سالک الی الله حاج غلامحسین همایونی (ره) از شاگردان سیدهاشم حداد (ره) و آیت الله انصاری همدانی (ره)



سالک الی الله حجت الاسلام شیخ اسدالله طیاره(ره) از مراودین نزدیک مرحوم سیدهاشم حداد(ره)



سالک الی الله حاج اسماعیل تخته سنگی از شاگردان سیدهاشم حداد(ره) و مراودین آیت الله انصاری(ره)



سالک الی الله حضرت آیت الله مولوی قندهاری(ره) از تلامذه آیت الله قاضی(ره)



سالکان راه خدا آیت الله سید محمد مهدی دستغیب شیرازی (ره) از تلامذه آیت الله انصاری همدانی (ره) و
مراودین سید هاشم حداد (ره) و جناب استاد کریم محمود حقیقی (سلمه الله) از تلامذه آیت الله نجابت
شیرازی (ره)



سالک الی الله حضرت آیت الله سید عبدالله فاطمی (ره) از اجله تلامذه آیت الله انصاری همدانی (ره)



سالکان راه خدا حضرت آیت الله سید احمد نجفی (سلمه الله) از تلامذه آیت الله قوچانی (ره) و جناب حاج میرزا اسماعیل دولابی (ره) از تلامذه آیت الله انصاری همدانی (ره) و مراودین مرحوم حداد (ره)



سالک الی الله آیت الله سید اسماعیل اصفیایی شندآبادی (ره) والد آیت الله سید عبدالله فاطمی نیا (سلمه الله)

سه شنبه بیستم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

علت کم بودن شاگردان حقیقی عالم سیروسلوک = التوحید بعلاوه اضافات

عبد عاصی : در تاریخ شیعه و حیات بزرگان و اولیای الهی اگر دقت کنیم می بینیم که عده زیادی از افراد با حضرات معصومین علیهم السلام و حضرات اولیای الهی مرادده داشتند اما عده ی کمی از آنچه آن کواکب در سینه داشتند بهره مند شدند و این مطلب بیانگر چند موضوع مهم است :

؟؟؟

۱ . به صرف اینکه کسی محضر ولیی از اولیای الهی را درک کند حتی اگر کامل باشد باز هم به جایی نخواهد رسید اگر : همت عالی و طلب واقعی و صدق نیت نداشته باشد .

۲ . رزق بعضی افراد که مرتبط با ائمه هدی علیهم السلام یا اولیای الهی شدند در این دنیا نیست . یعنی این افراد باید سالک بشوند و سیروسلوک را در پیش بگیرند اما آن مدارجی که باید برسند موقوف به عالم برزخ خواهد شد . این افراد بر اساس مشیت و خواست باری تعالی گنجایش ندارند تا در این نشئه مراتب بیشتری کسب کنند . ممکن است قابلیت و صلاحیت و استعداد باشد اما ظرفیت نباشد . پس نباید از اینکه دری به روی مان باز نمی شود نگران باشیم . خدایی که در این عالم از خزانه غیب می بخشد در عالم برزخ بیشتر و بیشتر تفضل خواهد کرد .

۳ . افرادی رهگذر که می آیند تا ببینند چه خبر است . کرامتی ببینند و ذوق کنند و بروند و اینور و آنور تعریف کنند .

۴ . افراد جاهل و کم فهم که قدرت درک استفاده از معصوم علیه السلام و نائیش را ندارند .

۵ . عوام الناس که همیشه درگیر تهیه معاش اند و کاری به این چیزها ندارند .

پس : تعداد افرادی که توفیق می یابند از کرانه های معرفت بهره مند شوند اندک است . مگر از کنار امیرالمومنین علی علیه السلام که باب الله و عین الله و وجه الله و کلمة الله و نورالله و خلیفة الله و حجة الله و ولی الله بود و کون و مکان در قبضه ایشان قرار داشت چند تا سلمان و مقداد و اباذر و حذیفه و عمار و میثم و رشید هجری و اویس درآمد ؟ تعدادشان همینها بود که برشمرده ایم . مرحوم آیت الله قاضی رحمت الله علیه ظاهراً حدود صد

شاگرد داشتند اما تعداد اندکی آن هم نه به تمام آنچه ایشان در سینه داشتند نائل آمدند . همین طور آیت الله انصاری همدانی رضوان الله علیه .

مرحوم علامه حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب روح مجرد آورده اند :

مجموع تلامذة آقای حدّاد در ایران و عراق از بیست نفر متجاوز نبودند . فقط و فقط رفقای همدانی که از تلامذه و سابقه‌داران ملازمین مرحوم آیه‌الله انصاری بودند، همچون حاج سیّد أحمد حسینی همدانی رحمه‌الله علیه والد صدیق ارجمند آقای دکتر حاج سیّد ابوالقاسم حسینی همدانی که ایشان روان‌پزشک بوده و اینک حدود بیست و پنج سال است که در مشهد مقدّس اقامت دارند، و مرحوم غلامحسین همایونی (خطّاط معروف) و مرحوم حاج غلامحسین سبزواری و آقای حاج محمد حسن بیاتی و آقای حجّة الإسلام والمسلمین حاج سیّد احمد حسینیان و آقای حاج آقا اسمعیل تخته سنگی (مهدوی نیا)؛ و نیز مرحوم حاج حاجی آقا اللهیاری از أبهر و حاج محسن شرکت از اصفهان با حقیر همراه و همگام شدند.

اما از ارادتمندان ایشان در عراق عبارت بودند از حجّة الإسلام حاج شیخ صالح کمیلی و آیه الله حاج سیّد هادی تبریزی که ایشان از أقدم تلامذة مرحوم حاج شیخ مرتضی طالقانی بوده و از آن مرحوم استفاده‌های شایانی نموده و احیاناً خدمت مرحوم قاضی می‌رسیده‌اند، و حجّة الإسلام حاج شیخ محمد جواد مظفر از بصره و حجّة الإسلام أخ الزّوجة حقیر حاج سیّد حسن معین شیرازی از طهران و حجّة الإسلام حاج سیّد شهاب الدّین صفوی از اصفهان و ایضاً حاج شیخ أسد الله طیاره از اصفهان، و حاج محمد علی خَلَف‌زاده و آقای حاج أبو موسی مُحیی و حاج أبو أحمد عبدالجلیل مُحیی و حاج أبوعلیّ موسی مُحیی و حاج عبدالزّهراء و حاج قَدَر سماوی (أبو احمد) و حاج حبیب سماوی و حاج أبو عزیز محمد حسن بن الشّیخ عبد المجید سماوی و حاج حسن أبو الهوی؛ و احیاناً جناب آیه الله حاج سیّد عبدالکریم کشمیری و مرحوم حاج سیّد مصطفی خمینی رحمه الله علیه، از نجف اشرف بحضورشان می‌رسیده‌اند. و ایضاً مرحوم حاج سیّد کمال شیرازی گاه و بیگاه به محضرشان می‌رسید. و مرحوم حدّاد از همة این افراد پذیرائی می‌نمود و راه میداد و هریک را بقدر و ظرفیت خود اشراب می‌فرمود. حضرت آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی و حجّة الإسلام حاج شیخ محمد ناصری دولت‌آبادی و حجّة الإسلام حاج شیخ محمد تقی جعفری اراکی دام عزّه هم خدمتشان مشرف می‌شده و کسب فیض می‌نمودند، ولی استاد ایشان در نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج شیخ عبّاس قوچانی بودند. و همچنین آقای حاج سیّد حسین دانشمایه نجفی و آقا میرزا محمد حسن نمازی نیز به همین منوال بودند.

عبد عاصی : تازه در بین بزرگانی که ذکر شده بعضی ها فقط جزء مراودین بودند و از تلامذه مرحوم حداد نورالله مرقدہ محسوب نمی شدند . صرف اینکه فردی از ولی خدایی یکی دوبار ذکری برای فتح باب دنیایی یا اخروی اخذ کرده که نمی توان او را جزء شاگردان سلوکی محسوب کرد!!!

پس در این آشفته بازار آخرالزمانی باید دقیق بود و دل به هرکسی نداد .

عالم و آدم فدای آن هفتاد و چند صحابه ی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام که با فنای فی الحسین علیه السلام فنای فی الله را کسب کردند . دلدادگانی که حتی بعد از شهادت هم بدن های پاره پاره شان (طبق روایات و مقاتل) به ندای غربت مولایشان لبیک می گفت . شاگرد یعنی این...

جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی رضوان الله علیه که حدود سیصد مجتهد را در کسوت سیروسلوک عرفانی وارد کردند باز هم آنچه داشتند در چند نفر از خواص بعنوان مقام ولایت به ودیعه گذاشتند .

یکی از عللی که مرتبطین با اولیای الهی به جایی نمی رسند این است که خواسته ها و اهدافشان با خواسته و هدف استاد متفاوت است . استاد فقط می گوید " توحید " که " التوحید اسقاط الاضافات " اما شاگرد می گوید " التوحید بعلاوه اضافات " . و یا اینکه خودشان را در مرتبه اخلاق تطهیر نکرده اند و هنوز کدورت های اخلاقی در لایه های نفسشان وجود دارد . همین است می گویند بعضی شاگردان آیت الله قاضی رحمت الله علیه بعد از هفت-هشت سالی که در خدمت ایشان بودند دیگر نمی ماندند و جدا می شدند . این بدان معناست که اگر دستت به آیت الله قاضی هم برسد اما خودت تلاش نکنی و مراقبه نداشته باشی باز هم به نتیجه نمی رسی .

دوستان ! فرصت کم است و عمر هم در حال گذر . اگر با توکل زیاد و توسلات شدید کاری نکنیم که امام زمان ارواحنا له الفداء دستگیری فرمایند هم در این دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت و هم در بهشت کف حسرت به هم خواهیم زد...

سه شنبه بیستم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

هام بن هيم بن لاقيس بن ابليس

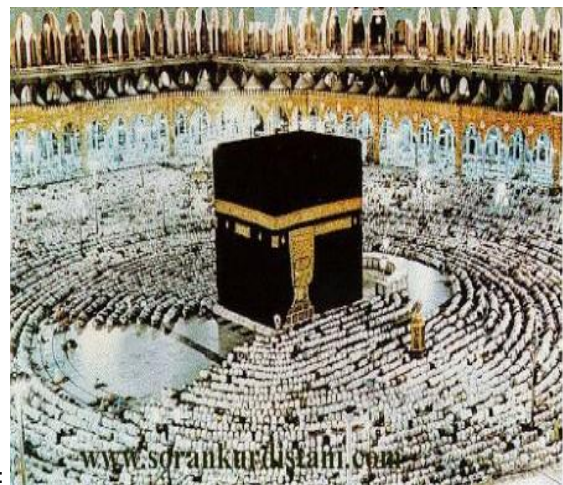
عبد عاصی :

السلام عليك يا رئيس الموحدين يا اميرالمومنين يا علي

به فرموده علامه طباطبایی رحمت الله عليه در طائفه ی جن همه نوع مذهبی وجود دارد . مسلمان-مسیحی - یهودی و ... اما از اهل تسنن وجود ندارد . زیرا هنوز از اجنه هستند کسانی که در روز هجده ذی الحجه در غدیر خم حضور داشته اند و دیده اند که نبی خاتم صلوات الله عليه اميرالمومنين علي عليه السلام را بعنوان ولي و وصی و خلیفه و جانشین خود (بلافصل) تعیین فرمودند .

از یکی از اهل معرفت پرسیدم : بعضی ها می گویند که فضای کربلا و حرم حضرت سیدالشهداء عليه السلام سنگین است و فشار روحی زیاد است . آن بزرگوار فرمودند : البته بستگی به افراد دارد که چه کاره باشند اما هوای حرم سیدالشهداء عليه السلام اگر برای کسی سنگین به نظر می آید دلیلش سکونت و رفت و آمد بزرگان شیعی طائفه جن و تردد فوج فوج ملائکه الهی و ارواح است . هرچند عدم داشتن طهارت باطنی اصلیتترین دلیل استفاده نکردن از زیارات است . والله اعلم

حکایت زیر به شکلهای مختلف در کتب بسیاری بعنوان یکی از بارزترین مناقب و فضایل اميرالمومنين علي عليه السلام و یکی از محکمترین سندهای خلافت مولا بعد از رسول خداست .



از برخی روایات چنین استفاده می‌شود که بیشتر شیاطین جنی از فرزندان خود ابلیس هستند؛ و از میان فرزندان او تنها یکی ایمان آورده که نام او «هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس» است [1]. ایمان این فرد هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت گزارش شده است.

در چندین روایت، با اندک اختلافی در نقل، [2] درباره هام بن هیم ماجرای وارد شده است که در برخی منابع اسلامی به تناسب بحث به ویژه در ذیل آیه شریفه «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السُّمُومِ [3]»، این جریان را آورده‌اند. در اینجا یکی از این روایات که دارای سلسله سند است، نقل می‌شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (صلوات الله علیه) در کوه‌های تهمامه [4] مردی را دید که بر عصای بلندی به اندازه درخت خرما تکیه زده است. پس حضرت فرمود: این آواز جن است. جن گفت: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم.

حضرت فرمود: حد فاصل تو و ابلیس دو پدر می‌باشد؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: بر تو چه گذشته؟

گفت: روزگaram را به بیهودگی گذراندم مگر اندکی از آن را. از روزی که قابیل، هابیل را کشت من بودم.

می‌توانستم حرف بزنم. اعتصام به حبل الهی نداشتم، در بیشه می‌گشتم و از تپه‌ها بالا می‌رفتم و مردم را به قطع رحم با خویشاوندان و مال حرام دعوت می‌نمودم.

پیامبر (صلوات الله علیه) فرمود: بد سیره‌ای است روش پیری که در سنین کهنسالی به اندیشه می‌نشیند و جوانی که در سنین جوانیش در آرزوها و خیال‌پردازی، روزگار می‌گذراند.

آن جن گفت: من توبه کرده‌ام. آن زمان که همراه نوح (علیه السلام) در کشتی‌اش بودم و او را به دلیل دعایی که برای قوم خویش می‌نمود، ملامت کردم. حضرت نوح نیز مرا به توبه واداشت. پس از آن با هود (علیه السلام)،

همراه با کسانی که به او ایمان آورده بودند، در مسجد آن حضرت بودم و او را نیز به جهت دعایی که برای

قومش نمود، ملامت کردم. و با الیاس در شن‌زارها به سر می‌بردم. و همراه ابراهیم (علیه السلام) بودم آن هنگام

که قوم وی با او خدعه کردند و آن حضرت را در آتش انداختند. من در میانه منجیق و آتش بودم که خداوند

آتش را بر آن حضرت سرد و سلامت ساخت. پس از آن، با یوسف (علیه السلام) بودم آنگاه که برادرانش به وی

حسادت ورزیدند و او را در چاهی افکندند. من او را به ژرفای چاه بردم و او را غذا می‌دادم و بسان یک رفیق

با او رفتار می‌نمودم. بعد از آن، در زندان نیز یار و انیس وی بودم تا این‌که خداوند وی را از آنجا رهایی

بخشید. سپس، همراه با موسی (علیه السلام) بودم. آن حضرت بخشی از تورات را به من آموخت و فرمود: اگر در

زمان حضرت عیسی هم بودی، سلام مرا بدو برسان. من نیز عیسی (علیه السلام) را ملاقات کردم و سلام موسی (علیه السلام) (را به ایشان رساندم. و همراه آن حضرت بودم تا این که بخشی از انجیل را به من آموخت و فرمود: اگر در دوران حضرت محمد (صلوات الله و سلامه علیه) بودی سلام مرا به آن حضرت ابلاغ کن. پس ای رسول خدا! عیسی بر تو سلام می‌رساند.

رسول خدا (صلوات الله علیه) فرمود: بر عیسی، روح خدا و کلمه‌اش - تا آن زمان که آسمان‌ها و زمین پا برجایند - سلام. و بر تو نیز سلام ای هام! که سلام آنان را به من رساندی. اگر درخواست و حاجتی داری، بگو.

هام گفت: حاجت و خواسته من آن است که خداوند تو را برای امتت نگهدارد و آنان را برای تو نیکو و شایسته و صالح گرداند و به آنان استقامت عطا کند تا برای وصی و جانشین پس از تو مقاومت و استواری ورزند؛ چرا که امت‌های پیشین به خاطر سرپیچی از اوصیای الهی به هلاکت رسیدند. و خواسته من آن است که ای رسول خدا! سوره‌ای از قرآن را به من تعلیم دهی تا در نماز آن را بخوانم.

رسول خدا (صلوات الله علیه) به مولانا امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمود: به هام یاد بده و با او مدارا کن. هام گفت: ای رسول خدا! این کسی که مرا بدو می‌سپاری کیست؟ ما گروه جنیان دستور نداریم از کسی که پیامبر یا جانشین پیامبر نیست فرمان‌برداری کنیم.

رسول خدا (صلوات الله علیه) فرمود: ای هام! در کتاب، وصی «آدم» را چه کسی یافتید؟ گفت: «شیت». جانشین «نوح» که بود؟ گفت: «سام». جانشین «هود» که بود؟ گفت: «یوحنا بن حنان» پسر عموی هود. وصی و جانشین «ابراهیم» که بود؟ گفت: «اسماعیل و جانشین اسماعیل، اسحاق». جانشین «موسی» که بود؟ گفت: «یوشع بن نون». جانشین «عیسی» که بود؟ گفت: «شمعون بن حمون صفا» پسر عموی مریم. فرمود: از چه رو اینان جانشینان پیامبران هستند.

هام گفت: چون در دنیا زاهدترین مردم بودند و راغب‌ترین آنان به آخرت.

پیامبر (علیه و علی آله صلوات الله) فرمود: در کتاب، جانشین «محمد» را چه کسی یافته‌اید؟ گفت: در تورات، نامش "إلیاست".

آن حضرت فرمود: این «إلیاست» او علی جانشین و برادر من - پسر عم من - یعسوب الدین - قائد الغر المحجلین - امام المتقین - رئیس الموحدین - اسدالله الغالب - غالب غیر غالب علی بن ابیطالب است، او زاهدترین مردم نسبت به دنیا و راغب‌ترین نسبت به خداوند در آخرت می‌باشد.

هام بر علی (علیه السلام) سلام کرد و گفت: ای رسول خدا! آیا او نام دیگری هم دارد؟
فرمود: آری، «حیدر». پس علی (علیه السلام) سوره‌هایی از قرآن را به او آموخت.
هام گفت: ای علی! ای جانشین محمد! آیا آنچه از قرآن به من آموختی برای نماز من کافی است؟
فرمود: آری. اندک قرآن، بسیار است.

یک بار دیگر هام آمد و بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سلام داد و خداحافظی کرد و برگشت. و دیگر پیامبر (صلوات الله علیه) را ندید تا این که آن حضرت از دنیا رفت [5].

و در برخی منابع دیگر در ادامه روایت چنین آمده که؛ هام در لیلۃ الهمیر، به نزد مولی علی (علیه السلام) آمد [6]. همچنین در برخی دیگر از منابع آمده است که او در جنگ صفین در رکاب امام علی (علیه السلام) کشته شد [7].

در سلسله سند این روایت که کامل‌ترین آن در کتاب «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله» [8] وجود دارد، این راویان هستند: «إبراهیم بن هاشم»، «إبراهیم بن إسحاق»، «عبد الله بن حمّاد» و «عمر و بن یزید بیاع السّابری» که همه توثیق شده‌اند و حتی برخی از آنها جلیل‌القدر می‌باشند. از جهت متن و محتوا هم دارای مشکل اعتقادی نیست و مخالف مبانی و اصول اعتقادی شیعه نیست؛ به علاوه، اجمالاً می‌دانیم جنّ، گاهی در زندگی انسان تأثیر گذاشته و برخی از انسان‌ها نیز در زندگی جنیان مؤثر می‌باشند. و بر حسب روایات دیگری که نقل شده است؛ آنان با انبیا و ائمه (ع) ارتباط داشته‌اند، که این روایت یکی از آنان است. لذا جنیان می‌توانند با برخی از انسان‌ها ارتباط برقرار کنند. همان‌طور که در این روایت بیان شده است؛ هام بن هیم که یکی از جنیان از نسل شیطان بود - به وسیله حضرت نوح (ع) توبه کرد. و به ملاقات پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) رسید و با آنها ارتباط برقرار کرد [9].

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس از اهل بهشت است [10].

[1] علامه مجلسی، حیاة القلوب، ج ۳، ص ۶۳۵، انتشارات سرور، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۴ ش.

[2] ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۷۵ - ۱۷۶، مکتبة النینوی الحدیثة، تهران، چاپ اول، بی تا؛ بیهقی، ابو بکر احمد بن حسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة، تحقیق: قلجعی، عبد المعطی، ج ۵، ص 418 - 420، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق؛ عسقلانی، احمد بن علی

بن حجر، الإصابة في تمييز الصحابة، تحقيق: عبد الموجود، عادل احمد، معوض، علي محمد، ج ٦، ص ٤٠٨، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.

[3] حجر، ٢٧: «و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم»؛ ر.ک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق و مصحح: موسوی جزائری، طیب، ج ١، ص 375، دار الکتب، قم، چاپ سوم، ١٤٠٤ق؛ شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: حسینی ارموی (محدث)، میر جلال الدین، ج ٢، ص ٦٦٧ - ٦٦٨، دفتر نشر داد، تهران، چاپ اول، ١٣٧٣ش .

[4] تهامه؛ سرزمینی است هموار و ساحلی که از سمت شمال از شبه جزیره سینا تا نواحی یمن جنوبی امتداد دارد. شهرهای مکه، نجران، جدّه، صفا در این منطقه واقع است. به مکه معظمه به همین دلیل، تهامه نیز گفته می‌شود. در این سرزمین قبائلی نیز پیش از اسلام زندگی می‌کردند. کوهی نیز در این ناحیه وجود دارد که به کوه تهامه معروف است. لغت نامه دهخدا؛ و ر.ک: الحمیری، محمد بن عبد المنعم، الروض المعطار فی خبر الاقطار، ص ١٤١، مکتبه لبنان، بیروت، چاپ دوم، ١٩٨٤م؛ یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبد الله، معجم البلدان، ج ٢، ص ٦٣ و ٦٤، دار صادر، بیروت، چاپ دوم، ١٩٩٥م .

[5] صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محقق و مصحح: کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، ج ١، ص ٩٨ - ٩٩، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ق؛ راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٥٦ - ٨٥٨، مؤسسه امام مهدی (عج)، قم، چاپ اول، ١٤٠٩ق.

[6] تفسیر القمی، ج ١، ص ٣٧٦؛ الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٥٨؛ ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبي طالب (ع)، محقق و مصحح: شکرچی، علی، ص ٢٢٣، مکتبه الامین، قم، چاپ اول، 1423ق؛ فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، محقق و مصحح: اعلمی، حسین، ج ٣، ص ١٠٧، مکتبه الصدر، تهران، چاپ دوم، ١٤١٥ق؛ العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ج 3، ص ٨، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.

[7] الروضة فی فضائل أمير المؤمنين علی بن أبي طالب (ع)، ص ٢٢٣ .

[8] این کتاب نوشته محمد بن حسن صفار (متوفی ٢٩٠ ق) از علمای شیعه امامیه و صحابی امام حسن عسکری (ع) است که درباره شناخت ائمه و خصوصیات امام نوشته شده است.

[9] برای آگاهی بیشتر ر. ک: شاه زالدین، اعداد ولی زاربن، الجن فی الکتاب و السنّة، دارالبشائر الاسلامیة، بیروت، چاپ اول، ١٩٩٦م؛ علی مهنا، عبدالامیر، الجن فی القرآن و السنّة، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت،

چاپ اول، ۱۹۹۲ م؛ الرفاعی، عبدالرحمن محمد، الجن بین الاشارات القرآنیة و علم الفیزیا، مکتبة مربوسی الصغیر، چاپ اول ۱۹۹۷ م؛ رجالی تهرانی، علیرضا، جن و شیطان، نشر نبوغ؛ خداکرمی، ابوعلی، دانستنی‌هایی درباره جن.

[10] الجغریات (الأشعثیات)، ص ۱۷۶؛ الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۶، ص ۴۰۸ .

عبد عاصی : در مطلب "صحیفه مهدیه" در قسمت نظرات پاسخی به یکی از خوانندگان در خصوص مساله توحید و ولایت داده ام که تقاضا دارم همه دوستان مطالعه بفرمایند . یاعلی مددی

سه شنبه بیستم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

صحیفه مهدیه

عبد عاصی : به نیت همه دوستان و خوانندگان وبلاگ طریق الی الله دو رکعت نماز حاجت و استغاثه در کنار پنجره قتل گاه حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به جا آوردم که در حد بضاعت کم حقیر و طبع بلند دوستان امید است که مقبول افتد .

شاید بتوان گفت اصلی ترین عامل ارتکاب گناه - غفلتها - قبض و افسردگی ها و ناکامی های ما جدایی و غفلت از یاد مولا و سرورمان حضرت ولیعصر سلام الله علیه باشد .

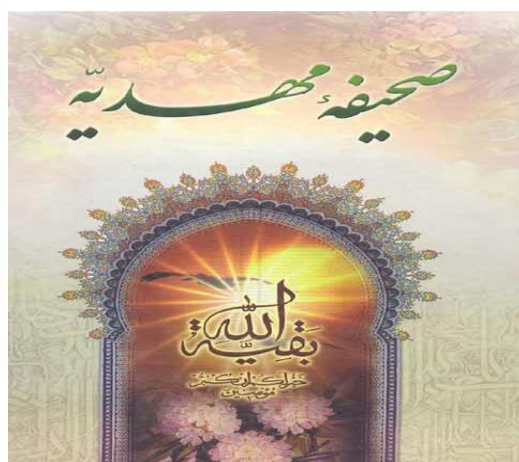
السلام علیک یا غریب الغربا

می گویند (در بعضی روایات) که علت اصلی گریه و بهانه نوزادان هم همین است که تا از خاطر و جمال ولی الله الاعظم ارواحنا له الفداء دور می شوند شروع به گریه می کنند . مرحوم حداد رضوان الله علیه می فرمودند : نوزاد تا چهار ماهگی در بطن مادر مقام فنای فی الله دارد پس عجیب نیست که برای دورشدن از زیارت امام

حی علیه السلام اشک هجران بریزد . آن وقت ما آدم بزرگ ها اصلاً یادمان رفته که امام زمانی هم هست
!!!???

یکی از راههای تلنگر و تشویق نفس به یادآوری حضور حضرت حجت علیه السلام تکرار و زمزمه دائمی ادعیه
و اذکار مربوط به آن حضرت است .

کتاب "صحیفه مهدیه" مجموعه ای از نمازها- ادعیه - اذکار - توسلات و زیارات ماثوری است که ذهن
و قلب را به ناحیه مقدسه حضرت جلب می نماید .



صحیفه مهدیه حجم کمی دارد و قابل حمل است و این یکی از محاسن این کتاب است . ضمن اینکه نسخه های
جاوا و اندروید و پی دی اف آن هم جهت استفاده در تلفن همراه به وفور در فضای مجازی قابل دانلود می
باشد .

بنده چند نسخه از افراد مختلف که صحیفه مهدیه را جمع آوری کرده اند دیده ام و تقریباً همگی قابل استفاده
هستند . قیمت آن از ۸۰۰۰ تومان تا ۱۰۰۰۰ تومان برآورد شده است .

حتماً با انجام اعمال این کتاب و توجه به معانی و مفاهیم تعالیم آن واردات قلبی فرد از جانب قطب عالم امکان
علیه السلام بیشتر خواهد شد و تعقل و تفکر بیشتری در امر مهدویت - انتظار و وظایف منتظرین خواهد داشت
. ادعیه ای که برای قنوت ذکر شده حتماً اگر با حال تضرع و اضطراب همراه باشد موجبات ترحم و تفضل آن
وجود نازنین و لطیف را فراهم خواهد کرد ان شاءالله . پس نباید بیشتر از این غفلت کنیم .

مولانا و سیدنا حضرت علی بن جعفر الصادق علیه السلام

عبدعاصی : جناب جلیل القدر حضرت علی بن جعفر علیه السلام مدفون در شهر قم از امامزادگان واجب التعظیمی هستند که باید بیشتر قدر زیارت این سید عظیم الشان را دانست .

وبلاگ گوهر معرفت در این زمینه آورده است:

علی بن جعفر الصادق علیه السلام، معروف به عریضی، آخرین فرزند امام جعفر صادق و برادر امام موسی کاظم علیه السلام بود. در سال ۱۴۶ قمری، یعنی دو سال قبل از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام در شهر مدینه دیده به جهان گشود و در دامان پدرش جعفر بن محمد علیه السلام و برادرش امام موسی کاظم علیه السلام پرورش یافت .

خودش می‌گوید: من در چهار سفر عمره، برادرم موسی بن جعفر علیه السلام را همراهی کردم و ملازم آن حضرت بودم که در آن سفرها خاندان موسی بن جعفر علیه السلام نیز همراه امام بودند. سفر عمره‌ی اول ۲۶ روز و سفر دوم ۲۵ روز و سفر سوم ۲۴ روز و سفر دیگر ۲۱ روز از مکه تا مدینه راه پیمود .

علی بن جعفر عریضی پس از شهادت امام هفتم علیه السلام، ملازم و حامی امام رضا علیه السلام شد. او نقل می‌کند در زمانی که برادران و عموهای آن حضرت بر وی شوریدند و ستم روا داشتند (و درباره‌ی فرزندش حضرت جواد علیه السلام، تردید کرده و نسبت ناروا دادند و . . .) من به پا خواستم و دست ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام، فرزند علی بن موسی الرضا را گرفتم و گفتم: اشهد انک امامی؛ گواهی می‌دهم که به یقین تو امام و پیشوای من ای .

امام رضا با مشاهده‌ی این صحنه گریست و فرمود: عموجان! آیا از پدرم نشنیدی که می‌فرمود: رسول خدا فرمود: بآبی ابن خیره الاماء النوبه الطیبه؛ پدرم فدای پسر بهترین و پاک‌ترین کنیز ثوبیه باد (اشاره به امام جواد علیه السلام . . .) گفتم: راست می‌گویی جانم فدایت باد.



وی پس از شهادت امام رضا علیه السلام، با این که خود در علم و فضل، تقوا و پارسایی و فضایل اخلاقی نزد همگان مشهور بود، از امام جواد علیه السلام که نوجوانی خردسال بود پیروی می‌کرد و آن را برای خود افتخار می‌دانست .

نقل است که هر گاه امام جواد علیه السلام را می‌دید، برمی‌خواست و به پای آن حضرت می‌افتاد و دست امام را می‌بوسید و به هنگام رفتن حضرتش، کفش وی را جفت می‌کرد! این تواضع و خاکساری علی بن جعفر، باعث شد تا دیگران بر وی خرده گیرند. در جواب شخصی که با اعتراض گفت: تو با این سن و مقام، چگونه این کودک (امام جواد علیه السلام) را امام خود می‌دانی؟!

فرمود: خاموش باش! تو از شیاطین ای! آن گاه محاسن سفید خود را به دست گرفت و گفت: خداوند این محاسن سفید را لایق ندانسته و آن کودک را شایسته‌ی مقام امامت دانسته است. با این وجود، فضل او را منکر می‌شوی؟

به هر روی علی بن جعفر از محضر چهار معصوم علیه السلام بهره‌ها برد و احادیث فراوانی شنید و آنها را به آیندگان سپرد. گویند وی به درخواست مردم کوفه، مدتی به آن شهر رفت و اهل کوفه احادیث زیادی از وی شنیدند .

آن گاه بنا به تقاضای شیعیان قم به این شهر آمد. قمی‌ها از محضر او و از علم سرشارش بهره‌مند شدند. بنا به نقلی در همین شهر درگذشت و در مکانی که بعدها به گلزار علی بن جعفر شهرت یافت، دفن شد.

البته در مورد مدفن آن بزرگوار اختلافاتی است اما اولیای الهی از جمله عارف واصل محمدتقی مجلسی پدر علامه محمدباقر مجلسی این نظریه را پذیرفته است؛ ولی برخی دیگر از علما مدفن او را قریه‌ی «عریض» در حوالی مدینه دانسته‌اند.

سیدنا الاستاد حضرت علامه طهرانی اعلی الله مقامه الشریف از شخصیت آقا علی بن جعفر با جلالت یاد می‌کردند و می‌فرمودند:

علی بن جعفر مردی است عالم و محدث و خبیر و راوی روایات و فقیه و زاهد در سنّ شیخوخیت و پیری که از ریش سفیدان بنی هاشم و بنی الزهراء و اولاد حضرت سید الشهداء علیه السلام و عموی پدر حضرت جواد بود، با تمام این مقامات و درجات امامت طفل هفت ساله «حضرت جواد» را پذیرفت و در مقابل آن حضرت تسلیم و خاضع و از احترام و شرایط ادب ابدأ دریغ نمود و از محضر علمی آن حضرت استفاده‌ها می‌برد. (امام شناسی، ج ۳ ص ۳۶)

امام شناسی ج ۱۷ ص ۲۷ افتخار ابو حنیفه به شاگردی امام صادق علیه السلام ص : ۲۰

علی بن جعفر الحق که هم فرزند امام هم برادر امام و هم عموی امام و از همه اینها بالاتر عارف و عالم به مقام امامت و ولایت بودند و در این مسیر از ادب و الایی برخوردار بودند ادبی که لازمه طی طریق الی الله نسبت بن اولیای دین است.

سیدنا الاستاد -علامه طهرانی- می‌فرمودند:

علی بن جعفر با اینکه از جهت سنّ و فضل، شیخ علویین محسوب می‌گردید، چون امام جواد روی بدانها می‌کرد بر می‌خاست و دستهایش را می‌بوسید، و هنگامی که حضرت امام جواد خارج می‌شد کفشهای او را مُنظّم در برابر پای او می‌نهاد، و وقتی که از وی پرسیدند: امام پس از حضرت امام رضا علیه السلام چه کسی می‌باشد؟! گفت: پسرش: ابو جعفر!

به وی در مقام اعتراض برآمده گفتند: أَنْتَ فِي سِنِّكَ وَقَدْرِكَ وَأَبُوكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ تَقُولُ فِي هَذَا الْغُلَامِ؟!!

"تو در این پایه از عمر درازت، و در این مقام از قدر و منزلت که پدر جعفر بن محمد است راجع به این پسر این طور رأی می دهی؟!!"

علی بن جعفر در پاسخشان گفت: مَا أَرَاكَ إِلَّا شَيْطَانًا، ثُمَّ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ وَقَالَ: فَمَا حِيلَتِي إِنْ كَانَ اللَّهُ رَأَى أَهْلًا وَلَمْ يَرَهُ الشَّيْبَةَ لَهَا أَهْلًا؟! (الامام الصادق مظفر ج ۱ ص ۱۳۴)

(من نمی یابم تو را مگر شیطانی که بدین کلام لب گشوده ای؟! سپس با دست خود ریشش را گرفت و گفت: از من چه تدبیری ساخته است اگر خداوند او را دارای اهلّیت می بیند، و این موهای سپید را برای مقام امامت صاحب اهلّیت نمی بیند؟!)

همین ادب بود که وی را بابتی برای وصول به حقایق و ورود به ولایت و اسرار می کرد.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه نقل می کردند :

در ایامی که در نجف اشرف نزد استاد خود مرحوم قاضی رضوان الله علیه کسب فیض می نمودیم، روزی در حال خلسه بخدمت حضرت علی بن جعفر رضوان الله علیه رسیدم؛ بدینطور که گویا بمن نزدیک می شد، تا بحدی که من هوای مُلاصِقِ بدن او را ادراک کردم و صدای نفس او را می شنیدم.

آنحضرت بمن فرمود: قَضِيهِ وَحْدَتِ، جزء اصول مسلمّه و اولیّه ما اهل بیت است. (الامام الصادق مظفر ج ۱ ص ۱۳۴)

اولیای الهی همیشه خود را وامدار امثال علی بن جعفر می دانستند و برای کسب فیض به محضرشان مشرف می شدند

یکی از امکنه ای که مرحوم حداد رحمه الله علیه در سفر به قم بدانجا مشرف شده و استفاده می بردند مقبره آقا علی بن جعفر سلام الله علیه بوده است

سیدنا الاستاد - علامه طهرانی - در اینباره می فرماید: زیارت ایشان در قم قبر بی بی حضرت معصومه سلام الله علیها را بعد از طلوع سپیده صبح انجام میگرفت؛ یعنی قدری زودتر از طلوع فجر صادق به حرم مطهر مشرف می شدند، و پس از چند رکعت نافله و نماز تحیت و نماز صبح و قدری تفکر و تأمل در گوشه رواق، زیارت را در بین الطلوعین انجام میدادند؛ و پس از آن به بعضی از قبرستانها مانند علی بن جعفر یا قبرستان شیخان و یا قبرستان مرحوم حاج شیخ می آمدند، و بدون آنکه در میان قبور گردش کنند، در گوشه ای می ایستادند، و پس از تماشای عمیق، فاتحه میخواندند و طلب غفران می نمودند؛ و در حدود یک ساعت از آفتاب برآمده به منزل مراجعت میکردند. (روح مجرد، ص ۱۸۳)

به یاد دارم که مرحوم علامه طهرانی در میان کلماتشان بدین مطلب اشاره داشتند که وقتی عارف کامل مرحوم آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله تعالی علیه را برای دفن به قبرستان علی بن جعفر قم منتقل کرده بودند عده ای از شاگردان آقای انصاری در همان حال که مشغول غسل و دفن ایشان بودند می گویند: خوب است که آقا علی بن جعفر هم از انفاس قدسیه آقای انصاری بهره مند می گردد که بلافاصله سیدنا الاستاد فرموده بودند: نخیر این آقای انصاری است که از فیوضات و انوار ملکوتیه و قرب آقا علی بن جعفر متمتع و بهره مند می گردد.

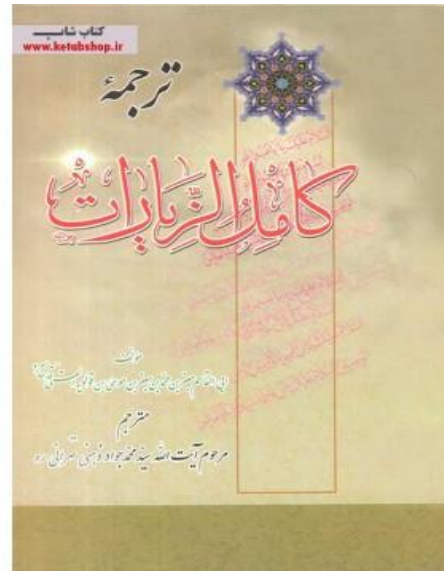
مقبره مطهر آقا علی بن جعفر علیه السلام در یکی از قبرستان های قدیمی قم مشهور به گلزار شهداست .

خوب است سالکین راه خدا و مشتاقان مقام علم و معرفت هرگاه به مزار شهدا و یا مرحوم آقای انصاری مشرف می شوند علاوه بر اینکه اولویت نیت آنان زیارت قبر علی بن جعفر است در مقام عمل هم ابتدا به زیارت ایشان و بعد به زیارت سایرین بپردازند که ادب مسیر کمال را هموار می کند و شاه کلید سیر الی الله است.

چهارشنبه هفتم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

کتاب مستطاب " کامل الزیارات "

عبد عاصی : کتاب شریف "کامل الزیارات" اثر شریف مولف شریف جناب ابن قولویه (ره) تدوین شده است و از مهمترین و مستندترین کتب شیعی محسوب می شود .



آداب زیارت نبی مکرم اسلام صلوات الله علیه و حضرات معصومین علیهم السلام محور اصلی احادیث و روایات کتاب کامل الزیارات است .

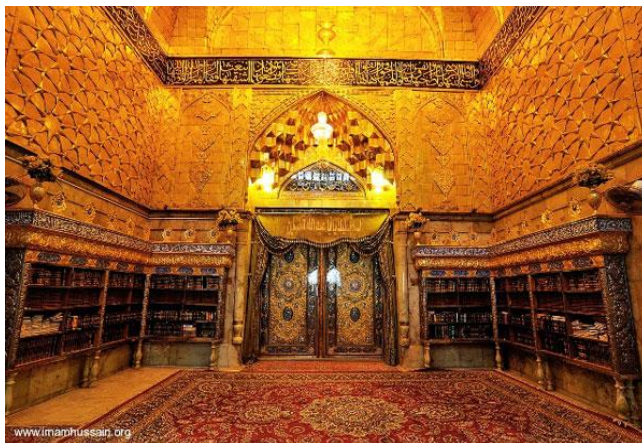
آداب و ثواب زیارت امیرالمومنین علی علیه السلام - امام مجتبی علیه السلام و شیوه تشریف به مشاهده مشرفه ائمه و امامزادگان نیمی از کتاب است و نیم دیگر کتاب آداب و ثواب زیارت مولی الکونین ابی عبدالله الحسین علیه افضل الصلوات الثقلین است که مبتنی بر احادیث و روایاتی قوی است .

بسیار خوب است که زائرین اعتاب شریفه قبل از مشرف شدن سری به این کتاب ارزشمند بزنند و قبل از زیارت احوالات و اعمال و رفتار خود را با فرمایشات ذکر شده تطبیق بدهند . اصلاً هدف ابن قولویه هم طبق نوشتار خودش همین بوده ترویج زیارت ائمه معصومین علیهم السلام را بنماید .

مرحوم علامه مجلسی (ره) این کتاب را از اصول معروف و مشهور بین فقهای شیعه می دانستند .

کتاب کامل الزیارات شامل ۷۵۵ حدیث در ۱۰۸ باب می باشد .

مطالعه این کتاب شریف و بسیار مفید در ازدیاد حب و معرفت به آل الله علیهم السلام را به دوستان خواننده توصیه اکید می کنم .



تصویری زیبا از ورودی سرسرای عرشی سیدناالارباب ابی عبدالله الحسین ارواحنا لغبار مضجعه فداء

عبد عاصی : ان شاءالله امشب عازم زیارت عتبات عالیات هستم . از همه دوستان حلالیت می طلبم و از خدای متعال مسئلت دارم که حقیقت زیارت ائمه هدی علیهم السلام برای حقیر و همه خوانندگان فهیم و باتقوای وبلاگ طریق الی الله بزودی زود منکشف گردد

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

چهارشنبه هفتم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

اذکار و دستوراتی برای رفع پریشانی و کدورت قلب و رد کردن افکار

نفسانی و شیطنانی – بخش اول

عبد عاصی : از عالی ترین دستورات و مراقبات اهل سلوک بحث نفی خواطر است . اکثریت افراد در این زمینه ضعیف هستند و توانایی کامل یا دقیق آن را ندارند . حتی کمترین از راه سیروسلوک هم گاهی در این زمینه دچار مشکل می شوند چه برسد به امثال ما .

انتشارت آیت اشراق کتابی با عنوان " نفی خواطر " چاپ کرده که خیلی قوی نیست اما از باب راهکار می توان به بعضی مواردی که مولف در آن آورده اشاره کرد . این مطلب در بخش ارائه خواهد شد . جدول زیر گوشه ای از ادکار و راهکارهای دفع خطورات و وساوس بر اساس تعالیم قرآن و انبیای معظم و چهارده معصوم علیهم السلام می باشد . ان شاءالله بخش دوم آن بعد از سفر عتبات عالیات به محضر دوستان عزیز تقدیم می گردد .

فواید	دستورالعمل	سند
دفع وسوسه	استفاده از آب باران	آیه ۱۱ سوره انفال
دفع شرارت نفس	تکرار ذکر " لاحول و لا قوة الا بالله "	حدیث قدسی
دفع وسوسه	تکرار ذکر " سبحان الله ملء سماواته و ارضه و مداد کلماته و زنة عرشه و رضا نفسه "	جناب عیسی علیه السلام
دفع وسوسه	ریختن آب دهانت سه مرتبه به سمت چپ	حضرت ختمی مآب صلوات الله علیه
دفع وسوسه و وسعت رزق	تکرار ذکر " توکلت علی الحی الذی لایموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا "	
حفاظت از ابلیس و سپاهیان	تکرار ذکر " اعددت لكل هول لاله الا الله و لكل هم و غم ماشاء الله و لكل نعمة الحمد لله و لكل رخاء الشکر لله و لكل اعجوبة سبحان الله و لكل ذنب استغفر الله و لكل مصيبة ان الله و انالیه راجعون "	

	و لكل ضيق حسبي الله و لكل قضاء و قدر توكلت على الله و لكل عدو اعتصمت بالله و لكل طاعة و معصية لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم " ده مرتبه	
	دادن هديه	دفع وسوسه های سينه
مولانا اميرالمومنين عليه السلام	تكرار ذكر " آمنت بالله و برسوله مخلصاً له الدين "	دفع وسوسه
	تكرار ذكر " اعوذ بالله القوي من الشيطان الغوى و اعوذ بمحمد الرضى من شر ما قدر و قضى و اعوذ باله الناس من شر الجنة و الناس اجمعين "	دفع وسوسه
	تكرار ذكر " هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شىء علميم "	ازاله شك و تردید
حضرت باقرالعلوم عليه السلام	تكرار ذكر " الحمد لله رب العالمين و اله المرسلين و الحمد لله الذى يحيى الموتى و يبعث من فى القبور " در آخر شب	دفع شيطان و وساوس او
حضرت صادق آل محمد عليه السلام	گذاشتن دست بر سينه و تكرار ذكر " بسم الله و بالله محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم امسح عنى ما احذر " و سپس دست بر شكم گذاشته و تكرار همان كلمات سه مرتبه	دفع كثر آرزو و وسوسه
	مسواك زدن	دفع وسوسه سينه
	در هر دانه اى از انار كه خورده مى شود	حيات قلب و نورانيت نفس بوده و دفع وسوسه تا چهل شب
	شستن سر با برگ سدر	دفع وسوسه شيطان تا هفتاد روز

	<p>تکرار ذکر " اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک عدل فی حکمک ماض فی قضاوک . اللهم انی اسالک بکل اسم هو لک انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل القرآن نور بصری و ربیع قلبی و جلاء حزنی و ذهاب همی الله الله ربی لا اشرك به شیئا"</p>	<p>دفع وسوسه و حدیث نفس</p>
	<p>روزه پنجشنبه اول و چهارشنبه وسط و پنجشنبه آخر هر ماه</p>	<p>پریشانی قلب و وسوسه های سینه را از بین می برد</p>
<p>السلطان ابی الحسن الرضا علیه السلام</p>	<p>تکرار ذکر " لاله الاالله محمد رسول الله و علی امیرالمومنین "</p>	<p>دفع شبهات عقیدتی</p>
	<p>تکرار ذکر " لاله الاالله " یا " لاحول ولاقوة الا بالله "</p>	<p>دفع خواطر شیطانی</p>

دوشنبه پنجم خرداد ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

سوره بقره - بخش دوم

عبد عاصی : تفسیر آیات ۱۴ تا ۲۰ سوره مبارکه بقره را در آثار جناب ابن عربی رحمت الله علیه با هم می خوانیم :

و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنوا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن (۱۴)

الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون (۱۵)

« ایمان در این مقام دارای پنج قسم است : ایمان تقلیدی که برای عوام است ، ایمان علمی که برای اهل دلیل ، ایمان عینی که برای اهل مشاهده ، ایمان حق که برای عرفا ، ایمان حقیقت که برای واقفان و آگاهان است . و اما ششمین ایمان که خارج از پنج نوع یاد شده است و ایمان حقیقة الحقیقه است که مخصوص علمای مرسل می باشد .

چون منافقین به مؤمنین می رسند و می گویند ایمان آورده ایم یعنی چون با صاحبان پنج نوع ایمان فوق الذکر برخورد شوند می گویند ما نیز مؤمنیم . پس قلب برای عوام و سرّ القلب برای اصحاب دلیل و روح برای اهل مشاهده و سرّ الروح برای عرفا و سرّ السرّ برای واقفان و آگاهان و سرّ اعظم برای اهل غیر و حجاب » (فتوحات مکیه ۳۱۸/۱)

« منافقین وارد اسلام شدند در حالی که بت نفس را می پرستیدند . و چون با شیاطین خویش خلوت می کنند می گویند ما با شما هستیم . و آنان را یعنی مؤمنین را مورد تمسخر قرار می دهیم . پس به دروغ گفتن اقرار می کنند . (فتوحات مکیه ۳۱۴/۶)

اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين (۱۶)

« هُدی آن است که انسان به حیرت اهداء یابد . پس آگاه شود که امر حیرت است و حیرت همان پریشانی و اضطراب و جنبش است و جنبش همان حیات است . پس سکونی نیست ؛ پس مرگی نیست ، جنبش و حرکت وجود دارد ، پس عدم نیست . » (فصوص الحکم ، فص موسویه)

مثلهم كمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم فی الظلمات لا یبصرون (۱۷)

صم بكم عمی فهم لا يرجعون (۱۸)

کر و لال و کور کسانی است که چون ببینند باز نمی گردند و چون بشنوند نمی اندیشند و چون سخن بگویند راست نمی گویند . خدا به آنان ستم نکرد بلکه خود آنها ستمکار خویش بوده اند . و چون ستم کردند جانشان را به مقام چهارپایان بلکه پایین تر فرود آوردند و گمراه شدند . « (فتوحات مکیه ۲۷۴/۷)

او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق يجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالكافرين (۱۹)

رعد ، تهدید الهی و وعید قهری است که در قرآن با آیات و آثار مسموع و مشاهده به دست می آید که آنان را می ترسانند . پس انکساری در دل‌های سرکش و نفوس خودسر به وجود می آورد . رعد ، مناجات با خدا که تابع تجلی است . این حالت را حالت موسویه نامند زیرا حضرت موسی نخست آتش را دید سپس سخن خدا را شنید . ذکر رعد همچنین حاکی از این معناست که سخن خدا نکوهش بوده است . « (ترجمان الاشواق ص ۱۱۰)

« فرمود : خدا بر کافران احاطه دارد . حق عین وجود است . از این رو به احاطه کردن بر جهان متّصف گردید . خداوند بر همه ی جهان و بر تمام موجودات احاطه دارد که در اینجا کفار را به صورت جدا آورد . و صفت کفر یعنی پوشش را مقید ساخت . « (فتوحات مکیه ۳۵۳/۷)

یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر (۲۰)

برق ، به گوناگونی صور در تجلی ثانوی اشاره دارد . و آن مرکز تجلی ذات حق است . برق خاطف : درخشندگی شدید که چشم ها را خیره می کند . « (ترجمان الاشواق ص ۱۱۰)

چند نکته درباره عقاید شیعه و عرفان عملی و راههای تبیین آنها

عبدعاصی : چند نکته را ضروری دیدم که خدمت رفقای خوب خودم در وبلاگ طریق الی الله عرض کنم:

۱. هیچ دین - مذهب - آیین و فرقه ای جز مذهب شیعه اثنی عشری که با امامت و ولایت مولانا امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام شروع و به امامت و ولایت حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله فرجه ختم می شود به حق نیست و تمامی ادیان و مذاهب و فرقه در کفر محض به سر می برند . حتی فرقه های ضاله که خائنه مدار هستند و سرسپرده پیران بی شریعت هستند یا بدعتهایی در آداب ولایت مداری اولیای الهی وارد کرده اند و از مریدان خود بعنوان دستاویز شهرت و قدرت و ثروت سوءاستفاده می کنند باطل هستند و باید کفریات و اختراعات و انحرافات آنها را علنی گفت .

۲. ما معتقدیم که جز از راه ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام هیچ راهی برای طی طریق وجود ندارد و غیر از فرمایشات و تعالیم علی و اولاد علی علیهم السلام بعنوان دستورالعمل سلوکی استفاده می شود نفسانیت است و راه خدا نیست .

۳. طبق فرمایشات عرفای معظم در عصر حاضر که دوران غیبت کبرای ولی الله الاعظم امام عصر سلام الله علیه است همه ی شیعیان همانند امام شان مامور به تقیه هستند . یعنی مجالس لعن علنی و لعن علنی و اختراعاتی مثل هفته برائت - هفته وحدت و امثالهم هیچ کاربردی در اعتلای مذهب شیعه نداشته و خیانت به مقام ولایت محسوب می شود . پس دوستان اکیداً از لعن علنی خودداری فرمایند . همین طور در مسئله قمه زنی .

۴. ذره ای تامل و شک در ولایت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام نداریم. حقیر راضی نیستم هرکس که در امرین فریضتین تولی و تبری ذره ای شک دارد حرفی از مطالب و بلاگ طریق الی الله را نگاه بیندازد و در روز جزا یقه اش را خواهم گرفت.

۵. جاهلان مستضعف و قاصر مذهب شیعه اگر بدانند با این تکفیر فلسفه و عرفان کردن چه بلایی بر سر مذهب اهل بیت علیهم السلام می آورند؟؟؟ جوانی که باید ذوب در فلسفه و عرفان اسلامی بشود با این حرفهایی که آقایان بر منابر و کرسی های درسی می زنند بی شک روانه یادگیری فلسفه غرب و عرفان بودایی و هندی و سای بابا و اشو و عرفان حلقه و گنابادی و دالایی لاما و اهل حق و تانترا (عرفان آمیزش جنسی آزاد) و شیطان پرستی و بهائیت و وهابیت می شود به همین راحتی. وقتی جوان شیعه از پای درس عارف شیعه که عالم و فقیه و مجتهد و فیلسوف و علامه است گرفته شود پایش به خانقاه و کلیسای خانگی و جم خانه و زیرزمینهای تاریک و خانه فساد باز می شود به همین آسانی. وگرنه چرا با این همه افزایش مسجد و هیئت و حوزه علمیه و دانشگاه فساد و فحشا در حال بیداد است و به اقشار مذهبی هم کشیده شده؟ اگر این مسجدها و هیئتها کارآمد هستند چرا در بین مردان و زنان مسجیدی و هیئتی این همه مشکل وجود دارد؟

قصد حقیر تحقیر مسجد و هیئت نیست. اگر همینها نبودند و جوانهای دهه ۴۰ و ۵۰ مومن و باغیرت را تربیت نمی کردند الان معلوم نبود اسم کشورمان عراق بود... ترکیه بود... عربستان بود یا روسیه. شاید هم افغانی شده بودیم و سنی مذهب... بطن عرض حقیر این است که ماهواره و اینترنت آلوده با روضه و راهیان نور و جلسه اخلاق هم خوانی ندارد. شاید هم دوستی بگوید: آقا! کار از این حرفها گذشته. بگذار هیئت بروند حالا آتنن هم دیدند دیدند. لااقل هیئت ها پر است از انواع و اقسام جوان...

چه بگویم!!!

۶. ما معتقدیم که لباس روحانیت لباس رسول خدا صلوات الله علیه است و باید احترامش حفظ شود. ما معتقدیم که سادات ذریه ی حضرت زهرا ی اطهر سلام الله علیها هستند و واجب التعظیم و الاحترامند. کسی هم نمی گوید که در این دو کسوت همه معصومند و عاری از خطا و گناه. پس راهکار را باید یاد گرفت که اگر

یک روحانی خطایی کرد می شود طبق ضوابط رساله عملیه امر به معروف و نهی از منکر کرد . (رفقاً حتماً مراجعه کنند و مطالعه نمایند . متأسفم که در جامعه شیعه باید چند آمر به معروف و ناهی از منکر را با قمه و قداره زخمی یا شهید کنند و مسئولی ککش نگردد . هرچند مردم هم دیگر آن جوانهای دهه ۴۰ و ۵۰ نیستند) . اگر مساله اخلاقی و رفتاری بود می شود گذشت کرد و به لباس پیغمبر صلوات الله علیه ایثار کرد یا به سیادتش بخشید . حضرت زهرا سلام الله علیها به افرادی که از خطای ذریه اش گذشت کنند توجه ویژه خواهند داشت . پس :

نمی شود گفت که حالا چند روحانی خاطی وجود دارد پس به روحانیت نمی شود اعتماد کرد . این ها یا حرفهای عوام الناس جاهل است یا وسوسه های ضدانقلاب و ضددین است . اولیای الهی قریب به اتفاق در زی طلبگی و روحانیت بودند و سطح معاش آنها اکثراً از متوسط و فقرای جامعه هم پایین تر بوده است و این مطلب یکی از معیارهای خوب شناخت اساتید اخلاق و عرفان است .

۷ . باید در خانه ها و محل کارمان تبلیغ کنیم . باید با عکس و پوستر و بلوتوث و سی دی و پرچم و تراکت و کتاب و بروشور و قاب عکس و هرچه که شده ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام را تبلیغ و ترویج کنیم که این از وظایف و تکالیف ماست . مخصوصاً در خانواده باید نسبت به عشق و محبت به ذوات نورانی اهل بیت علیهم السلام تشویق و ترغیب کرد تا افراد متعصب و ذوب در ولایت علی علیه السلام بشوند . باید بنشینیم و با پدران و مادران و همسر و فرزندان مان درباره مسئله ولایت علی و اولاد علی علیهم السلام و مسئله غضب ولایت صحبت کنیم و ریشه حب علی علیه السلام را قوی تر نماییم . والله العظیم در قبر و برزخ و حشر و رستاخیز و سر پل صراط از این تکلیف مهم از ما بازخواست خواهند کرد .

۸ . تمامی اساتید اخلاق و عرفان شیعه محترمند . چه آنهایی که در طریقت معرفت نفس قرار دارند و چه آنها که اهل محبت و کرامت هستند . هرکس که شریعت دارد و طبق طریقت مرتضوی عمل می کند محترم است . احدی حق ندارد که (این مسئله غیر از تبیین و شناخت طریقه های عرفانی است) محترمی از اهل سیر و سلوک را در هر مرتبه و سیره ای که هست کم ارزش بداند و بی حرمتی کند . حتماً چوبش را خواهد خورد .

۹. مذهب شیعه یک مذهب آگاه است. چه در کسوت ایمان و چه در کسوت سیروسلوک. سیروسلوک شیعه در سرداب و زیرزمین و بیابان نیست. فقط گوشه ای از عزلتی که اولیای الهی دستور داده اند کناره گیری از مردم است و بقیه آن انقطاع قلبی از تراحمات و دوست داشتنی های خاکی است. پس شیعه باید به مسائل روزش آگاهی داشته باشد و فهیم باشد. نه مومن و نه سالک گیج و خنگ ره به جایی نخواهند برد. نمونه بارز سالکان آگاه آیت الله قاضی - علامه طباطبایی - علامه طهرانی و آیت الله بهجت می باشند.

۱۰. در عصر حاضر که وسایل ارتباط جمعی غوغا کرده شیعیان و محبین علی علیه السلام باید در این فضاها وارد شوند و به تبلیغ معارف حقه پردازند. در کنار آن باید علی الدوام اطلاعات ظاهری و باطنی خود را از تاریخ و معارف شیعه محکم و قوی نمایند. حدیث و روایت بخوانند. ادعیه مفاتیح الجنان و دستورات اقبال الاعمال را مطالعه کنند و انجام دهند. شیعه باید بفهمد که زیارت عاشورا حق است و حدیث قدسی و حدیث کساء سند روشن " انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا " است. اختلافات بین شیعه و سنی را بفهمند و پاسخ شبهات را بدست آورند. شیعه باید خودش را از همه لحاظ بسازد. شیعه در طول تاریخ مظلوم و غریب بوده و حکومتها قتل و غارت کرده اند. حالا که کمی مجال این فعالیتها هست باید تلاش کرد. شیعیان زمان اهل بیت علیهم السلام همه از مجاهدین بودند. ما باید افتخار مولایمان علی علیه السلام باشیم نه مایه شرمساری آن هم در مقابل وهابیت تکفیری. راستی فیلمی که سلفی ها خودشان از ترور و شکار شیعیان گرفته اند را دیده اید؟ می دانید ریگی ملعون فیلم و صوت جلسات لعن علنی را می گذاشت تا جنرالشیطان به خشم بیاید و شیعه مظلوم را ذبح کند؟

۱۱. ما باید مفاخر شیعه را بشناسیم. سیره و منش زندگی آنها باید الگوی ما باشد. ما سرخود نمی توانیم عامل و عالم به معارف شیعه باشیم.

توکلت علی الله فهو حسبه

این قصه سر دراز دارد...

در جلد ۶۴ بحار الانوار کتاب الایمان و الکفر روایتی است نورانی از مولانا و سیدنا : عبد عاصی حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق البار الامین ارواحنا لتراب مرقده فداء در بیان سجایا و صفات نفسانی و مشاهدات معنویه اولیای الهی و کاملان راه خدا به زید زراد که فرموده اند :



« نه ، این چنین نیست که تو می پنداری ، شما مومن می باشید ولی ایمان شما کامل نمی گردد تا زمانی که قائم ما خروج نماید . در آن هنگام خداوند عقول شما را مجتمع می گرداند و شما مومنینی کامل می گردید . و اگر در زمین مومنینی کامل وجود نداشته باشند ، خداوند ما را به سوی خود بالا برده و از زمین بیرون می برد و زمین و آسمان از سیر طبیعی خود خارج شده و حوادثی غریب و ناآشنا در آنها پدید می آید . »

عبد عاصی : قابل توجه آنهایی که می گویند عبارتهای عارف کامل را از کجا آورده اید یا اینکه مگر غیر از معصوم علیه السلام ، مومن کاملی وجود دارد یا نه . و اینکه در عصر غیبت تکامل همه کملین بواسطه ولی الله الاکبر امام زمان علیه السلام بوده است .

« آری قسم به آنکس که جان من در دست اوست ، در اطراف زمین مومنینی هستند که تمام دنیا در نزد ایشان به مقدار بال پشه ای نمی ارزد و اگر دنیا با همه ی آنچه در اوست طلائی سرخ باشد که بر گردن یکی از ایشان آویخته شده و آن طلا از گردنش بر زمین افتد ، به جهت خواری دنیا در نزد ایشان اصلاً متوجه نمی گردد که بر گردنش چه بوده و از گردنش چه ساقط گردیده است . »

عبد عاصی : در کرامات آخوند ملاحسینقلی همدانی - آیت الله کربلایی - آیت الله بهاری - آیت الله ملکی تبریزی - آیت الله قاضی و بزرگان طریقه معرفت نفس آمده که رودخانه را تبدیل به طلا کردند یا ظرف سینی را طلا کردند و چه و چه اما در اوج فقر در اوج مضیقه زندگی می کردند . کدام یک از مراجع یا فقهای که تکفیر این بزرگان را می کنند به این کرامات دست یافتند و این همه امکانات و تجملات خدادادی (نه اکتسابی) داشتند و از دنیا گذشتند ؟ کدام یک از اینها به این ابتلائات آزمایش شده اند ؟ کدام فقر و نداری را تجربه کرده اند ؟ اسباب و وسایل کدام یک از این افراد را صاحبخانه به کوچه ریخته ؟ از رفاه و امکانات این افراد چه بگوییم که مامور به سکوت هستیم ...

« ایشان کسانی می باشند که در اختفاء زندگی می کنند و به جهت احتراز از شناخته شدن از شهری به شهری منتقل می گردند . شکمهایشان از گرسنگی روزه فرورفته و لبانشان از کثرت ذکر و تسبیح خشک چشمانشان از گریه ضعیف و صورتهایشان از بیداری شبها زرد شده است . »

عبد عاصی : کدام یک از ضدعرفان چنین مشخصاتی دارند که ادعای تقوا و واسلاما سر داده اند ؟ لب و دهان مرحوم قاضی زخم از مراقبه و ذکر بود یا این مدعیان تفکیک ؟ مرحوم قاضی گمنام زیست یا این آقایانی که خودشان را برای شهرت می کشند و جلسات فلسفه و عرفان را بهم می زنند ؟ زردی روی مرحوم قاضی از روزه های روزهای گرم نجف بود و زردی رخساره این عمامه به سرهای بی تقوا از شکم سیری . کیست آنکسی که (در حد توانش) به مولای متقیان که سنگ به شکم می بست اقتدا کرده ؟ امام صادق علیه السلام دارد صفت اولیای الهی و مومنین حقیقی و مقربان درگاه احدیت را می گوید که با حالات و سیره بزرگان طریقت معرفت نفس همخوانی دارد . پس باید هتاکین دهانشان را از جفاهایی که کرده اند آب بکشند چون بواسطه ی مردود دانستن فرمایش امام معصوم علیه السلام نجس شده است .



« این است علامات و نشانه های ایشان که خداوند در انجیل و تورات و فرقان و زبور و صحف پیشین بیان نموده است . خداوند در قرآن ایشان را وصف نموده و فرموده است : " بر اثر سجده علامت ایشان در صورتهایشان نمایان است و اینچنین است وصف و نشانه ی ایشان در تورات و انجیل . » و مراد از این علامت ، زردی صورت های ایشان از بیداری شب است .

عبد عاصی : البته " نه هر که سر بتراشد قلندری داند " . الان خیلی ها هستند که این هوا جای مُهر به پیشانی دارند اما یک ذره مهر به دل ندارند . به همین دلیل جناب سید بحرالعلوم (ره) فرموده اند برای شناخت مومن و استاد حقیقی باید مدتی با او حشرونشر داشت تا از زوایای مختلف زندگی او آگاه شد .

« ایشان کسانی می باشند که به اخوان دینی خود در سختی و آسانی برّ و نیکی می نمایند و در حال عسر و تنگدستی دیگران را بر خود ترجیح داده و ایثار می نمایند . اینگونه خداوند ایشان را وصف نموده و فرموده : " دیگران را بر خود مقدم می دارند گرچه خود فقیر و محتاج باشند ، و کسانی که از بخل و حرص نفس در امان مانده و حفظ کردند ، ایشان اند رستگاران . »

عبد عاصی : آیا این رفتار را در زندگی مرحوم قاضی با شاگردان و اطرافیانش ، با سبزی فروش محل و اقوام دیده ایم یا نه ؟ سید هاشم حداد و شاگرد آهنگری چطور ؟ آیت الله بهجت و همسایگانش چی ؟ علامه طهرانی و نیازمندان چطور ؟ پیروان حقیقی مکتب اهل بیت علیهم السلام اینها هستند یا آنهایی که این افراد را ضد مکتب عترت علیهم السلام می دانند ؟ اگر اینها

رهروان عترت نیستند پس چه کسانی دنباله رو تعالیم ائمه علیهم السلام هستند؟ اهل بخشش زیاد است اما بخشنده ای که دنیا عین خیالش نباشد و نیت بخشش او تالی تلو نیت بخشش امیرالمومنین علی علیه السلام باشد بسیار کم است. فکر کردید همه می توانند فیلم خاتم بخشی علی علیه السلام را به همان کمیت و کیفیت دوباره اکران کنند؟

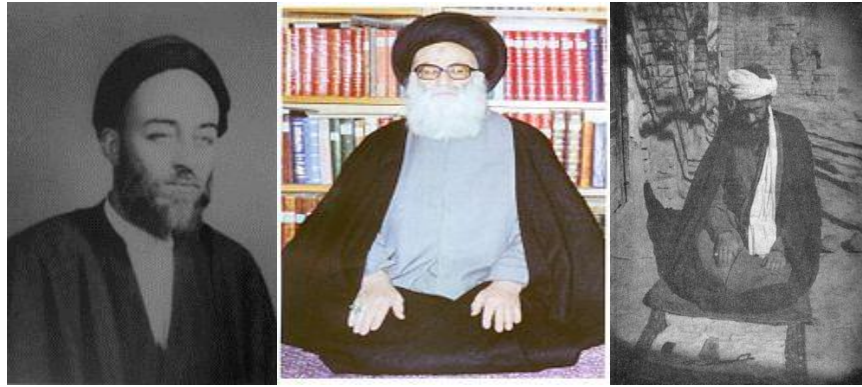
« آری قسم به خدا این افراد کامیاب و رستگار شدند؛ اگر مومنی را ببینند او را اکرام نموده و گرامی می دارند و اگر منافقی را ببینند از او دوری می گزینند »

عبد عاصی: دقیقاً مثل فرقه های ضد عرفانی که مومن و منافق را فحش می دهند!!!

« چون شب ایشان را فراگیرد زمین خدا را بستر خود قرار داده و خاک را بالش می سازند و پیشانی های خود را بر زمین نهاده، برای رهانمودن خود از آتش به درگاه پروردگارشان به تضرع و زاری مشغول می گردند و چون صبح گردد در میان مردم وارد می شوند در حالیکه شهرت و آوازه ای ندارند و کسی به ایشان چندان توجهی نمی کند. از تردد در راههای پررفت و آمد حذر می کنند تا کسی ایشان را نشناسد و به امر خود مشغول باشند. و برای شستشو و خوشبو نمودن خود به آب اکتفاء نموده (و از عطرها و آراستگی های ظاهری که موجب جلب توجه مردم می شود استفاده نمی نمایند) در مجاهده در راه خدا نفسهایشان خسته گردیده و به جهت عبادت و انجام اوامر الهی بدنهایشان را به سختی و کوشش وادار نموده اند و مردم از ایشان در آسایش و راحتی به سر می برند.

عبد عاصی: آیت الله قاضی می فرمود که آیت الله سید احمد کربلایی را در مسجد سهله دیدم که تا صبح به مناجات پرداخت و چه گریه ای که نمی کرد، اما صبح زود در جلسه درس چنان بشاش و متفاوت بود که انگار نه انگار که تا صبح نخوابیده و گریه کرده. آیا در ضد عرفان یک نمونه و فقط یک نمونه چنین عاشق خدا و مناجات سراغ دارید؟ مرحوم قاضی ظهرها که خلوت می شد به زیارت مولا مشرف می شد تا تردد و برخوردش با افراد کم باشد. همینطور

آیت الله بهجت . همینطور سید حداد . آن وقت برو و بیای ضدعرفان چه در قدیم و چه در هوچی گران جدید ببینید که چه می کنند !!! مرحوم قاضی برای اقامه نماز جوراب سفید می پوشید و لباسهای کهنه اما تمیزش را به تن می کرد و عطر استفاده می کرد اما فقط به عکسهای آقایان مخالف عرفان نگاهی بیندازید : عبا و عمامه و قبای و نعلین آن چنانی (به قولی علمایی ...) و خدم و حشم و اطرافیان و اولیای الهی خدم و حشم ندارند و بین مردم و مثل افراد معمولی رفت و آمد می کنند مثل علامه طباطبایی . ایراد گرفته اند که علامه طباطبایی خلاف سنت عمل کرده و عطری که تعارفش کرده اند را بواسطه رحلت مرحوم قاضی استفاده نکرده و در کنارش عکسی از مرتاضان کثیف هندی زده اند . اف بر شما از این همه وقاحت . ابی عبدالله الحسین علیه السلام بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام می فرمود : برادر جان ! بعد از تو دیگر محاسنم را خضاب نمی کنم و به موهایم روغن نمی زنم و عطر استفاده نخواهم کرد . حتماً به زعم این نفهم ها حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم خلاف سنت جدش رفتار کرده؟! اولیای الهی مجاهدان راه خدا بودند . هم در جهاد اکبر و هم در جهاد اصغر . آنهایی که به جناب صمدی آملی ایراد می گیرند کدام یک شان یک ثانیه در جبهه ها حضور داشتند و جلوی دشمن میهن و دین ایستاده اند ؟ کدام یک شان مثل این بزرگوار از عرق جبین و کدّ یمین ارتزاق می کنند ؟ حقیقتاً وجود این افراد بی سواد و کم خرد و هتاک برای جامعه شیعه سم مهلک و آزاردهنده است چه آنهایی که در مشهد و قم و تهران هستند و چه لندن نشین ها . . . دنیای شیعه مفتخر و پربرهه است از آثار و باقیات الصالحات ملاصدرا ، ابن عربی ، قونوی ، مولانا ، ابن سینا ، سیدحیدر آملی ، فیض کاشانی ، سید بن طاوس ، سید بحر العلوم ، مقدس اردبیلی ، شیخ بهایی ، میرداماد ، عطار نیشابوری ، حافظ شیرازی ، فاضلین نراقین ، آیت الله بیدآبادی ، آیت الله ملکی تبریزی ، آیت الله قاضی ، علامه طباطبایی ، آیت الله بهجت ، آیت الله قوچانی ، علامه طهرانی ، آیت الله دستغیب ، آیت الله حسن زاده آملی ، آیت الله جوادی آملی و خیل عظیمی از مفاخر دیگر . کدام یک از ضدعرفان خیرش به شیعه رسیده است ؟



« ایشان در نزد مردم بدترین خلق و در نزد خداوند برگزیدگان خلق می باشند . اگر در بین مردم سخنی بگویند ، مردم سخنشان را باور نمی نمایند و اگر جهت اختیار همسر خواستگاری نمایند ، ایشان را به دامادی نمی پذیرند و اگر در بین مردم حاضر باشند کسی ایشان را نمی شناسد و اگر غائب گردند کسی به دنبال ایشان نگشته و غیبت ایشان را احساس نمی کند .

عبد عاصی : وای بر ماها که قدر ائمه هدی و اولیای الهی علیهم صلوات الله را ندانستیم . یا شهیدشان کردیم یا نفی بلد کردیم یا تکفیرشان نمودیم . چشم و گوش مان به جای اینکه به دهان اولیای الهی باشد به سبب گناهایی که عادتیمان شده به دهان اهل فسق و ظلم و جهالت و غفلت خیره شد و کودن وار اطاعت کردیم . خیال کردید خیلی از اهل کوفه بهتریم ؟ بعد از هفتاد سال فهمیدیم که باید پیروی ولیّ خدایی مثل آیت الله قاضی می بودیم و تازه یادمان آمده کنگره برگزار کنیم یا کتابها و مبانی که مربوط به ایشان بوده را مطالعه کنیم شاید ذره ای او را شناسایی کردیم ! قبل از ان انقلاب که عرفان و فلسفه در حوزه ها کفر بود و کتب عرفانی را با انبر برمی داشتند !!! حالا هم که محیط بازتر شده زبان درازها و فحاشان جرات پیدا کرده اند و عده ای نادان هم افتاده اند دنبال اسم و رسم و بزرگی عمامه این افراد . در حالی که رهبری این مرزوبوم گلگون بعنوان عالیترین مقام حکومتی اعلام کرده که عرفان یعنی آیت الله قاضی . معلوم نیست سرچشمه این افراد هتاک به کجا می رسد که نه عرفان را قبول دارند نه فلسفه نه تعقل نه حکومت نه هیچ چیز دیگر و فقط و فقط می گویند : کفر است ... کافر است ... یاد شریح قاضی افتادم .

« دل‌هایشان از خداوند خائف و ترسان است و زبان‌هایشان در حبس و زندان می‌باشد و سینه‌هایشان مخزن سرّ خداوند است . اگر برای سرّ الهی اهلی بیابند ، آن را به او عطا می‌کنند و اگر کسی را اهل و لائق آن نیابند ، بر زبان‌هایشان قفل‌هایی می‌نهند و کلیدهای آن قفلها را پنهان می‌کنند و دهان‌های خود را محکم می‌بندند »

عبد عاصی : کدام مجتهد جامع الشرائطی مثل آیت الله سید احمد کربلایی سراغ دارید که از مرجعیت می‌گریخت ؟ آن هم بواسطه خوف از خدا . حکومت اولیای الهی ملکوتی است و سیطره بر نفوس است . بدبخت ماها که لیاقت و استعداد و ظرفیت و قابلیت و اهلیت نداریم که یک ولیّ خدا بر سر راه مان قرار بگیرد و ما را محرم بداند . آن وقت می‌گویند چرا اهل معرفت در خانه‌هایشان نشستند و شاگرد تربیت نمی‌کنند ؟ کدام شاگرد ؟ چرا آیت الله بهجت جلسه اخلاق نداشت ؟ چرا اولیای الهی در خفا به سر می‌برند و تبلیغ ندارند ؟ جوابش را خودمان بهتر می‌دانیم ... همین بود که جابر جعفی می‌رفت در بیابان و چاله ای می‌کند و اسراری که صادقین سلام الله علیهما به او فرموده بودند و منتقل کرده بودند را به زمین می‌گفت . به علی علیه السلام اقتدا کرد ...



« انسانهایی می‌باشند سخت و قوی و استوار ؛ سخت تر و استوار تر از کوه که ذره ای از ایشان تراشیده نمی‌شود . خازنان علم و معدن حکمت و پیروان انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین می‌باشند . افرادی زیرک که منافق ایشان را گنگ و کور و نادان می‌پندارد ولی در ایشان هیچ گنگی و کوری و نادانی نیست ؛ بلکه حقاً ایشان انسانهایی زیرک و کیس ، فصیح و شیواسخن ، عالم ،

حکیم ، متقی ، نیکوکار و برگزیده خداوند می باشند که ترس از خداوند ایشان را ساکت گردانده و به جهت خوف از او و کتمان سرّ الهی ، زبانهایشان ایشان را به سختی انداخته و وادار به خاموشی نموده است . «

عبد عاصی : به فرمایش امام صادق علیه السلام هتاکین و فحاشین و مواخذه کنندگان عرفا و اولیای الهی منافق هستند خواسته و ناخواسته . اگر اولیای الهی بواسطه توانایی که خدا به ایشان داده پرده از اعمال و رفتار این تکفیریان شیعی برمی داشتند چه بسا آبرویی برایشان نمی ماند و این همه بزرگ نمی شدند . اما حکمت و مشیت حق در اعمال و رفتار اولیای الهی ساری و جاری است . عرفای معظم شیعه خداترس اند و پناھشان فقط خداست . این را هم بگویم : این همه این بزرگان ما آزار و اذیت دیدند و شنیدند و تهدید شدند اما کسی که خدا را دارد عین خیالش هم نیست !!! غرق است در توحید ، غرق است در ولایت علی علیه السلام . مثل کوه ایستاده بودند و تکان نمی خوردند . امام راحل خوب فرمود که آیت الله قاضی کوه توحید بود . هتاکی این هرزه زبانها به در و دیوار می خورد و به خودشان برمی گردد .

« چقدر من مشتاق مجالست و همنشینی و گفتگوی با ایشان بوده و از نبود ایشان محزون هستم ، و دوست دارم با مجالست با ایشان غم و اندوهم برطرف گردد . «

عبد عاصی : چه می فرماید امام معصوم علیه السلام ؟ اولیای الهی در چه افقی هستند ؟ توحید با این بزرگان چه کار کرده که امام مفترض الطاعه مشتاق همنشینی با آنهاست تا غمهای دل شریفش مرتفع گردد !!!

« به دنبال این مومنین بگردید که اگر ایشان را بیابید و از نور ایشان بهره گیرید ، به واسطه ی ایشان هدایت گردیده و به فوز دنیا و آخرت خواهید رسید . ایشان در بین مردم از کبریت احمر کمیاب تر و نادرتر هستند . «

عبد عاصی : اشاره مستقیم به فرمایش مرحوم قاضی که اگر فردی نیمی از عمرش را دنبال کاملی بگردید جا دارد و صدالبته که باید دنبالش گشت زیرا که مثل نماز و روزه واجب عینی است . طبق فرمایش حضرت امر هدایت فقط و فقط از طریق اولیای الهی است و باید دنبال آنها گشت . آن هم در بین مردم نه در خانقاه و کوره پزخانه و صندوق خانه . هرچند که اندکند اما اگر فردی صدق نیت و خلوص داشته باشد و اهل جدّ و جهد و مراقبه باشد خدای متعال دستش را به دامن ولیّی ای از اولیای الهی که در کنف حمایت و ولایت قطب عالم امکان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دارد خواهد رساند .

نوشته شده توسط: عبد عاصی ۴ تیر ماه ۹۳

(بخش اول) اوصاف اولیای الهی

« علیُّ خَیْرُ الْبَشَرِ » و « مَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ »

سلطان الولیاء و الموحّدين ، وجه الله فی السموات و الارضین ، مولی الكونین امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه افضل الصلوات الثقلین درباره مشخصات و صفات اولیای الهی (مادون حضرات : معصومین علیهم السلام) در نهج البلاغه حکمت ۴۳۲ فرموده اند.



" حقاً و تحقیقاً اولیاء خدا ، تنها آنانند که به باطن و ملکوت دنیا نظر انداختند آنگاه که مردم به مظاهر فریبنده ی آن چشم دوختند . و سرگرم تدارک و استعداد برای عوالم و منازل پس از مرگ شدند آنگاه که مردم مشغول تمتع از لذات فانیه و زودگذر آن بودند .

در مجاهده ی با نفس و قوا و آمال آن ، که می ترسیدند آنان را از پای درآورد فائق آمده و از نفس عبور نمودند و از دنیا آنچه برای نفس آنان کمال نبود و به یقین دانستند که هنگام مرگ از آنان مفارقت می کند ، رها کرده و بدان نپرداختند .

حرص اهل دنیا بر تمتع و بهره مندی بیشتر از نعمتهای آن را خوار و کم شمرده و آنچه را دیگران از مال و جاه و اعتبار دنیا تحصیل کردند از دست رفته دانستند .

آنان با آنچه مردم با آن از در صلح و دوستی در آمده بودند دشمن بوده و با آنچه مردم آن را دشمن داشتند دوست بودند .

تنها این اولیای الهی هستند که ترجمان و مفسر کتاب خدا می باشند (و حقایقی و معانی بلند آن کتاب آسمانی را در مکتب آنان باید آموخت) و آنان نیز تنها به کتاب خدا شناخته می شوند (چرا که معانی و صفاتی که بدان متحقق بوده اند در آن کتاب الهی آمده است و آیات قرآن آینه دار جمال و جلال آنان است . این اولیاء که جامع جمیع اسماء و صفات حضرت حق هستند حقیقت قرآن می باشند و قرآن عنوان و ظاهر آنان است و مردم نیز به برکت ایشان قرآن را شناختند (

پس قرآن و کتاب خدا به آنان استوار بوده و آنان نیز به کتاب خدا و دستورات آن پا برجا هستند

هیچ چیزی را برتر از آنچه خود بدان امید دارند که رضای الهی و لقاء حضرت حق باشد ، مایه ی امید نمی دانند و هیچ امری را غیر از آنچه خود از آن خائفند که غضب و فراق خداوند متعال باشد ، قابل ترس نمی شمارند . و همیشه در میان دو کرانه ی رجا و خوف از حضرت پروردگار سیر می کنند " .

عبد عاصی : در مطلب قبلی عرض کردیم که ضد عرفان بدلیل اینکه درجات و حالات و مراتب اولیای الهی را درک نمی کنند لذا منکر می شوند و تکفیر می کنند . استدلال ما در ردّ اضافه گویی ها و برداشتهای شخصی این افراد مستند به روایت زیر از حضرت صادق آل عبا علیه السلام در بحارالانوار جلد ۶۴ می باشد که می فرمایند : (با فرمایشات سیدهاشم حداد در مطلب قبل تطبیق دهید)

" خلائق و بشر مادی قادر بر ادراک حقیقت اوصاف خدای عزوجل نیست . پس همانگونه که نمی تواند بر حقیقت صفت خدای عزوجل علم و اطلاع پیدا کند ، بر ادراک و عرفان حقیقت صفت رسول خدا صلوات الله علیه نیز قادر نیست . و همانطور که نمی تواند بر حقیقت صفت رسول خدا اشراف حاصل کند بر ادراک و معرفت حقیقت صفت امام علیه السلام نیز قادر نمی باشد . و همانطور که از علم به حقیقت صفت امام علیه السلام عاجز است ، از ادراک و معرفت حقیقت صفت مومن نیز عاجز است " .

عبد عاصی : بدین ترتیب ضد عرفان که حالات و فنای فی الله و حقیقت فرمایشات اولیای الهی و کملین طریق الی الله را تمسخر و تکذیب و تکفیر می کنند خواسته و ناخواسته حقیقت امام و نبی و خدا را تمسخر و تکذیب و تکفیر می کنند و این نشاندهنده این است که : وقتی شناختی از

حقیقت مومن و عارف بالله و بامرالله ندارند شناختی از حقیقت مقام امام و حقیقت ولایت محمدیه و توحید و امر وحدت ندارند .

یادم آمد مدتی قبل یکی از رفقای صمیمی مطلبی را وابستگانشان در خصوص کرامتی که از مرحوم آیت الله قاضی(ره) دیده اند تعریف کرده که متن ارسالی جهت تبرک و تیمن تقدیم می گردد .رضوان الله تعالی علیه:

دیروز یکی از بستگان ما تلفنی ماجرای را که قبل از عید در نجف از زبان یکی از خدام حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کرامتی که از مرحوم آقای قاضی دیده بود بدین شرح من تعریف کرد :

"آن خادم که ۱۰ سالی است در حرم مولا خدمت می کنه، گفته: یک روز با دو نفر از دیگر خدام به زیارت قبر مطهر آقای قاضی رفتیم، سه نفر را آنجا دیدیم که اول با لباس روحانی بودند و به ما گفتند می آید برای زیارت به حرم حضرت برویم؟ این سه نفر خدام می گویند نه شما بروید، ما بعدا مشرف می شویم؛

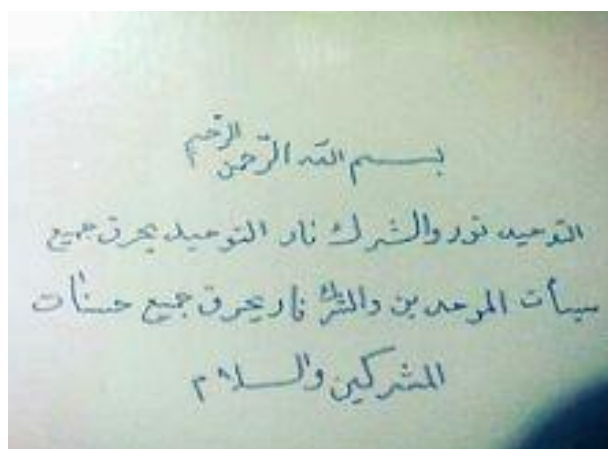
این خادم می گوید کمتر از دو- سه دقیقه بعد همان افراد این بار با لباس شخصی آمدند!!! در کنار ما نشستند و گفتند که ما هم می خواهیم با شما باشیم! ایشان می گوید ما سه نفر کنار قبر آقای قاضی(ره) روبروی محل تهجد ایشان که عکسشان آویخته است، نشسته و خلاصه هرکدام در حال خود بودیم؛ می گوید بعد از لحظاتی که سرم گرم خواندن کتاب دعا بود، دوست بغل دستی ام با آرنج یواش زد به پهلو و آهسته گفت اونجا رو نگاه کن! و اشاره کرد به عکس آقای قاضی؛ وقتی نگاه کردم، گفت حالا این جا رو نگاه کن! و اشاره کرد به کنار دستمان؛ ایشان می گوید وقتی نگاه کردم خود مرحوم قاضی کنار ما نشسته اند!! و با لبخندی به ما نگاه می کنند! و ادامه داد که در آن حال و هوایی که بوده، ایشان و دوستان خادمش در مورد مرضی بچه اش و چند مورد دیگر از آقای قاضی راهنمایی و کمک خواستند."

عبد عاصی : این کرامت به وفور از زبان آقا زاده آیت الله قاضی - آیت الله نجابت شیرازی - آیت الله کشمیری و بسیاری از اهل معرفت ذکر شده و این تسلط و قدرت احاطه ی مرحوم قاضی بر عوالم را می رساند . رحمت الله علیه رحمة واسعة

چهارشنبه چهارم تیر ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

دستخط شریف سید هاشم حداد (ره)

عبد عاصی : كَتَبَ سَيِّدُ هَاشِمِ الْحَدَّادِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِخَطِّ يَدِهِ :



سه شنبه سوم تیر ۱۳۹۳ توسط : عبدعاصی

حظوظ نفسانی و غایت سلوک در بیان سید هاشم حداد (ره)

می باشد . امیدوارم فهم متن " روح مجرد " عبد عاصی : مطالب زیر برگرفته از کتاب شریف زیر که حاوی معارف و مبانی کلیدی و مهم است برای ما هم حاصل شود ان شاءالله . برای مشاهده پاورقی ها به کتاب مراجعه بفرمایید .

حضرت آقا حاج سید هاشم حدّاد بسیاری از کارهای نیکو را از حظوظ نفسانیّه می شمردند، چون

نفس از آن لذّت می برد



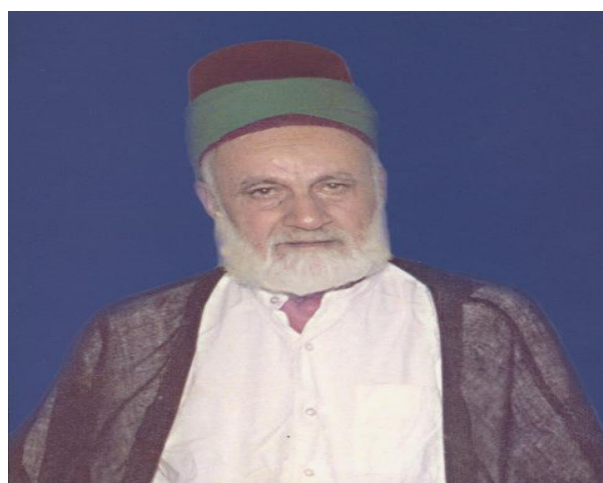
میفرمودند: غالباً مجالسی را که بعضی از سالکین تشکیل میدهند و در آنها شعر میخوانند، از حظوظ نفس است؛ گرچه لذّت معنوی برند، امّا حظّ نفس است. بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای اغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می آورند.

قرآنی را که تلاوت می کنند، اگر به زیبایی جلد و ورق و خطّ توجّه باشند، و یا بر روی رحل مشبک بخوانند و آن رحل مؤثر در حالت قرائتشان باشد، حظوظ نفس است. سجّاده ساده و سفید مطلوب است؛ سجّاده های زیبا و منقّش و ملوّن، حظوظ نفس است. تربت سید الشهداء علیه السلام اگر به صورت مهربان معمولی گرچه ناصاف باشد، تربت است؛ ولی اگر صاف بودن آن مدّ نظر گرفته شود حظوظ نفس است؛ و باید درست ملاحظه کرد که شیطان تا به کجا دائره مأموریت

خود را توسعه داده، و در سجده‌گاه مؤمن شیعه آنهم بر روی تربت پاک آن زمین مقدّس، دوست دارد اثر خود را بجای گذارد. تسبیحهای زیبا که در ذکر انسان مؤثر است، همگی حظوظ نفس است؛ و هکذا عمامه و عبا و ردا و غیرها از آن چیزهایی که در عبادت و نماز و دعا و زیارت و تلاوت و ذکر و ورد مؤمن مؤثر باشد.

میفرمودند: خواستن خوابها و رؤیاهای معنوی و روحانی، از حظوظ نفس است. طلبیدن مکاشفات و اتّصال با عالم غیب و اطلاع بر ضمائر و عبور از آب و هوا و آتش و تصرف در موادّ کائنات و شفا دادن مریضان، همگی حظوظ نفس اند.

حاج سید هاشم: مردم چرا مکاشفه می‌خواهند؟ عالم سراسرش مکاشفه است



میفرمودند: من تعجّب میکنم از این دسته از سالکین که مکاشفه می‌خواهند! چشم باز کنند، همه این عالم مکاشفات است. مکاشفه تنها دیدن صورت در زاویه بصورت خاصّ یا حالت استثنائی نیست؛ هر چه کشف از اراده و اختیار و علم و قدرت و حیات حضرت حقّ کند مکاشفه است. چشم باز کن و بنگر که این عالم خارج، هر ذره‌اش مکاشفه است، و حاوی عجائب و غرائب که فکر را به منتهای آن دسترس نیست.

اگر کسی در راه سیر و سلوک و بطور کلی غیر از این راه، غیر از خدا چیزی را بخواهد، خداوند را نخواسته است؛ و همان خواست او که نفسانی است مانع از وصول وی به ذات اقدس حق خواهد شد. اگر بهشت بخواهی و یا حوریّه و غلمان بطلبی، خدا را طلب ننموده‌ای! اگر مقامات و درجات بخواهی، ممکنست خداوند به تو مرحمت کند، ولی خدای را نخواسته‌ای و در همان مقام و درجه میخکوب شده‌ای، و ارتقاء از آن درجه برای تو محال است. چون خودت نخواسته‌ای و نطلبیده‌ای!

اگر جبرئیل فی‌المثل نزد تو آید و بگوید: هر چه می‌خواهی بخواه! از درجات و مقامات و سیطره بر جنت و جحیم و خلّت حضرت ابراهیم و مقام شفاعت کبرای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبت آن پیامبر عظیم را، تو بگو: من بنده‌ام. بنده خواست ندارد. خدای من برای من هر چه بخواهد آن مطلوب است. من اگر بخواهم به همین مقدار خواست که مال من است و متعلق به من است از ساحت عبودیت خود قدم بیرون نهاده‌ام، و گام در ساحت عز ربوبی نهاده‌ام؛ چرا که خواست و اختیار اختصاص به او دارد.

و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى ' عَمَّا يُشْرِكُونَ. [۲۲]

«و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار میکند. برای این مردم ممکن‌الوجود اختیار و انتخابی نیست. منزّه و عالی مرتبه است خداوند، از شرکی که به او می‌آورند.»

حتّی نگو: من خدا را می‌خواهم! تو چه کسی هستی که خدا را بخواهی؟! تو نتوانسته‌ای و نخواهی توانست او را بخواهی و طلب کنی! او لامحدود و تو محدودی! و طلب تو که با نفس تو و ناشی از نفس توست محدود است؛ و هرگز با آن، خداوند را که لایتناهی است نمی‌توانی بخواهی و طلب کنی! چرا که آن خدای مطلوب تو در چارچوب طلب توست، و محدود و مقید به خواست توست، و وارد در ظرف نفس توست به علّت طلب تو. بنابراین آن خدا، خدا نیست. آن، خدای متصور و

متخیل و متوهم به صورت و وهم و خیال توست، و در حقیقت، نفس توست که آنرا خدای پنداشته‌ای!

بناءً علیهذا دست از طلب خود بردار! و با خود این آرزو را به گور ببر که بتوانی خداوند را بینی و یا به لقای او برسی و یا او را طلب کنی! تو خودت را از طلب بیرون بیاور، و از خواست و طلبت که تا به حال داشته‌ای صرف نظر کن و خودت را به خدا بسپار؛ بگذار او برای تو بخواهد، و او برای تو طلب کند!

در اینصورت دیگر تو به خدا نرسیده‌ای همانطور که نرسیده بودی و نخواهی رسید. اما چون از طلب و خواست بیرون شدی و زمامت را به دست او سپردی، و او ترا در معارج و مدارج کمال که حقیقتش سیر إلی الله با فنای مراحل و منازل و آثار نفس و بالاخره اندکاک و فنای تمام هستی و وجودت در هستی و وجود ذات اقدس وی می‌باشد سیر داد، خدا خدا را شناخته است، نه تو خدا را!

مراد از عرفان خداوند، فناء در ذات اوست؛ خداست که خود را می‌شناسد



وصول ممکن به واجب محال است. در آنجا دو چیز بودن محال است. ممکن و واجب و وصول همه اینها ضمّ و ضمیمه است که مستلزم ترکیب ذات اقدسش بوده و بالاخره سر از حدوث وی در می آورد، و این منافات با قدم او دارد.

اما فنای مطلق، و اندکاک عبد در ذات او، و از بین رفتن و نیست شدن او در جلال و جمال او، این چه اشکالی دارد؟!

ولی باید دانست که: در آن ذات بحت و صرف و غیرمتناهی، بنده‌ای نمی‌تواند برود گرچه فانی شود؛ چرا که عنوان بنده، و عنوان فنای بنده را هم ذات وی نمی‌پذیرد. در آنجا غیر ذات چیزی نیست؛ نه بنده است، و نه فنای او. آنجا ذات است؛ و ذات، ذات است. آنجا خداست، و خدا خداست.

كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ، وَ الْإِن كَمَا كَانَ. [۲۳]

«خداوند بود و با او چیزی نبود، و اینک هم خداوند به همانطور که بوده است می‌باشد.»

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات احدی، یک نحو معانی‌ای نیست که مستلزم دوئیّت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و امثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است. افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را نشناخته‌اند؛ چرا که محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حقّ است جَلّ و عَلا. اوست که خودش را می‌شناسد. او اولاً خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می‌شناسد؛ وَ الْإِن كَمَا كَانَ.

غایت و نهایت سیر انسان و تمامی موجودات



نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مُظهِرِ خود، و هر معلولی در علت خود. و نهایت سیر انسان کامل که همه قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانیده است، فنای در ذات احدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هُوَ است، و فنای در ما لا اسم له و لا رسم له می باشد.

اینست غایت سیر هر موجودی، و غایت سیر متصور در انسان کامل، و غایت سیر انبیاء و مرسلین و ائمه طیبین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، و منظور و مراد صحیح از معرفت و نتیجه سلوک و سیر به سوی مقام مقدس او جل شانه، و سیر عملی عرفانی، و بحثهای علمی عرفاء بالله عَلتْ اَسْمَاؤُهُمْ؛ نه چیز دیگر. فَتَأَمَّلْ يَا أَخِي فِي هَذَا الْمَقَامِ، فَإِنَّهُ مِنْ مَزَالِ الْأَقْدَامِ. وَهَبِكَ اللَّهُ هَذَا بِمَحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ. [۲۴]

عبد عاصی : این فرمایشات شریف از لسان یک عارف واصل است نه یک فردی که تازه در وادی سلوک پا گذاشته است . نشر این بیانات برای این است که افق دید یک عارف و موحد به نمایش گذاشته شود . هرچند که در عنوان این پست هم (غایت سلوک) اشاره شده است . مطالب این وبلاگ تعالیم سلوکی نیستند بلکه تبیین معارف و دیدگاهها و بینش های عرفان شیعه اند که مجهول و مغفول مانده آن هم به زبان ساده نه به زبان عرفان نظری و فلسفه .

پس : احدی بی نیاز از طلب کردن و استغاثه و تمنا بی نیاز نیست تا اینکه درک کند طلب یعنی چه ... و اینکه نسبت و نسبتش با خدای متعال چیست . ما در راه سلوک باید جا پای حضرات معصومین سلام الله علیه بگذاریم . در مناجات شعبانیه - دعای عرفه - دعای افتتاح - دعای ابوحمزه و حتی در ادعیه تعقیبات نمازها هم دائماً در حال مناجات کردن هستیم . وظیفه سالک تا زمانیکه به قله های توحید نزدیک نشده فقط و فقط گدایی است . نه اینکه بعد از موحد شدن گدا نیست . منظور این نیست . بلکه با تعالی روح و تکامل وجودیت خود به گستره ای از راز و نیاز دست پیدا می کند که دیگر بده و بگیر و ببخش و ... جایی ندارند .

از طرفی اگر در زندگی هایمان نگاه کنیم می بینیم که فرمایش حضرت آقای حداد حقیقتاً مصداق دارد . ما تا جیب مان پر پول نباشد و مشکل خانوادگی نداشته باشیم و حال مان خوش نباشد و گیر درس و مشق و کار نداشته باشیم و شکم مان سیر نباشد و هوا هم مساعد نباشد و ... نمی توانیم نماز درستی بخوانیم . پس نمازی که وابسته به ماسوی الله باشد نماز نیست و اگر خوب ادا شود بواسطه حظوظ نفسانی و مصنوعی است و این کاملاً صحیح است .

متأسفانه جهله ی شیعه بدلیل اینکه مراتب توحیدی را به " چشم " نمی بینند و نمی توانند سوراخ سمبه هایش را کنکاش کنند دائماً منکر معارف بلند شیعی می شوند !!! عقل سلیم و روایات چنین حکم می کنند که : درباره مطلب یا شخصی که عده ای او را تمجید و عده ای تهدید می کنند با احتیاط برخورد کن ... اما این افراد درگیر سوادهای نم کشیده و بی سواد های باطنی شان هستند . خدای متعال به حق این روزهای آخر ماه شعبان المعظم روح و جان همه شیعیان علی و اولاد علی علیهم السلام را ظرف معارف متعالی مذهب حقه قرار دهد ان شاء الله .

امیدوارم که این توضیحات اندک کافی باشد . یا علی مددی

عبدعاصی : توسط سه شنبه سوم تیر ۱۳۹۳

.....

